

کتاب  
اکسیر اعظم

(جلد چهارم)

تألیف  
حکیم محمد اعظم خان ہشتی  
معروف بہ ناظم جہان

## امراض ظهر و اطراف یعنی بیماری‌های پشت و دست و پا و آن سیزده مرض است

امنی حدبه و ریح الافرسه و وجع الظهر و وجع خاصره و دوالی و داءالفیل و وجع مفاصل و نقرس و عرق النساء و وجع و رک و وجع الرکبه و وجع ساقین و وجع عقب و وجع کف پا

### حدبه و ریح الافرسه

حدبه عبارت است از زوال فقرات پشت و آن اگر به جانب داخل پشت یعنی به سوی پیش باشد حدبه‌المقدم و تقصع گویند و آنجا که تقصع با شرکت استخوان‌های سینه باشد قفس گویند و اگر به جانب خارج یعنی به سوی پس پشت باشد حدبه‌المؤخر خوانند و حدبه حقیقی همین است و اگر به جانب راست یا چپ باشد آن را التوا نامند و ریح الافرسه قسمی از حدبه است که به سبب ریح غلیظ حادث شود و اسباب حدبه به قول شیخ یا با وی بود مثل ضربه و سقطه و مانند آن و یا بدنی از رطوبت مائی فالجی مزبوق مرخی رباطات یا رطوبت غلیظ الزج مشیخ رباطات فقار و اکثر آنچه از رطوبت فالجی افتد حدبه‌التوائی باشد نه به سوی قدام و خلف و یا از ریح غلیظ محتبس زیر فقار ممد و مفتوح فقرات باشد و یا از ورم عضلات فقار و خراج و تمدد غشا در طرفی بود و بیشتر ورمی به اسهال و مرضه دال بر نضح ورم و انفجار او صحت یابد و کذلک آنچه از ورم صلب بود و آنچه از تشنج مادی یا بیسی افتد قلیل‌الوقوع سریع‌القتل است و این همه یا به اشتراک میان چند فقرات و به تدریج بود و یا چنین نباشد و حدبه و خصوصاً آنچه به سوی داخل باشد بر ریه مکان را تنگ کند و سوءتنفس حادث شود و چون در صبی حادث گردد سینه را از حسن انبساط و اتساع او منع کند و اعضای نفس مؤف باقی مانند و بدان سبب نفس تنگ گردد و لهذا **بقراط** گفته کسی را که حدبه از ربو و یا سرفه قبل از بلوغ به هم رسد هلاک گردد و صبیان را حدبه و ریح افرسه بیشتر حادث شود چون طعام قبل از وقت او بخوراند و صاحب حدبه را ساق‌ها باریک شود و **انطاکی** و غیره می‌نویسند که اوجاع پشت و حدبه و امثال آن از توازن بود و بر ماده آنها اصلاً سردی غالب باشد و گاهی از غیر او بود و تقریر اصل این آن است که دماغ بدن را مثل قبه حمام است که دائم‌الخبره به سوی آن متصاعد شود و متکاثف گردد پس سرد شود و به سبب قلت تنقیه و طول زمان کثرت پذیرد و در آن جمع گردد و قوت از تصرف

طبیعی در وی عاجز آید و در این هنگام مکان بر آن تنگ شود و سیلان کند پس اگر چیزی از مناخر مندفع گردد و زکام شود و یا در یک جانب آن بند شود مثل شفیقه و لقوه افتد و یا به سوی بدن نافذ گردد پس اگر خاص به یک جانب بود مثل فالج افتد و اگر عام به مفاصل بود تعقد و تهیج و وجع مفاصل افتد و اگر فقرات را زائل کند التوا و حدبه افتد و یا مختص به استخوان‌های مجوف بود پس ریح افرسه افتد و اگر به سوی نصف اسفل نازل شود وجع ورک و خاصره افتد و یا یک پای را عام باشد پس عرق‌النسا افتد و یا در ابهام خاصه متحیر گردد پس نقرس افتد و یا ساق را مع ورم قرحه کند پس داء‌الفیل افتد و یا عروق ذات تلافیف حادث کند پس دوالی افتد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اول تقدم اسباب بادی مثل وقوع ضربه و سقط دریافت کنند اگر یافته شود و سببش همان باشد و اگر به لمس ورم محسوس گردد و وجع ناخن شدید و تب حاد و تشنگی و عظم نبض وزروی قاروره و ناریت آن باشد سببش ورم حار بود و اگر ورم و دیگر اعراض او نباشد و گاهی درد زیاده شود و در آخر کم گردد و بعد درد پشت حادث شود و سببش ریح باشد و اگر این آثار یافته نشود روغن در آنجا بمالند پس اگر روغن بدیر جذب شود و تقدم تدابیر مرطب و وجود دیگر علامات رطوبت مثل سفیدی رنگ و سردی ملمس نیز بود سببش رطوبت باشد و اگر روغن به سرعت نشف کند و دلائل بیوست بدن و مقاسات حمیات حاده و استفراغات یافته شود و سببش بیوست باشد و علاج اگر از ضربه و سقطه باشد فصد کنند درد فقره از دست به موضع آن نمایند بعد آن به ادویه قابضه مانند قسط و سنبل‌الطیب و مر و سلیخه با سرکه ضماد کنند و اگر زوال فقره به سوی داخل یا به جهت راست یا چپ باشد آن را بمص محاجم خالی یا بوضع محجمه ناری بیرون کشند و طلای زفت و مقل به اندکی عاقرقرا جهت جذب فقره سود دارد و بعد قرار گرفتن فقره به موضع خود ادویه قابضه ضماد نمایند تا آن را بر آن شکل قائم دارد و اگر به سبب ورم باشد فیصد باسلیق کنند و بعد از نضح به منضج صفرا از مسهل آن تنقیه نمایند و در مسهل دوم یا سوم سنای مکی یک توله سورنجان پنج ماشه اضافه کنند و اضمده ملینه مثل لعاب جلیه و تخم کتان و گل بنفشه و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل نیم‌گرم کرده بمالند و اگر به سبب ریح غلیظ باشد بعد از نضح به منضج بلغم از مسهل آن که در آن هلیججات ثلثه هر یک شش ماشه سورنجان پنج ماشه بوزیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حی سورنجان بطریق حب ایارج

خورانند و فقرات را به روغن قسط و روغن بید انجیر بمالند و بر موضع متقصد محاجم ناری نهند و اگر به سبب رطوبت فالجی یا تشنجی افتد علاج فالج و تفتنج از تنقیه و تعدیل مزاج و کمادات و مروخات و اضمده و غیره نمایند و ایضاً در ریاح الافرسه ماء الاصول زیر پوست پنج بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه اصل السوس بیخ کرفس سداب تخم کرفس بادیان هر یک پنج ماشه اذخر انسیون هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله و گلقدن عسلی چهار توله بدهند و غذا یک وقت نخوداب مرغ تنها و دیگر وقت نان یا شوربای مرغ و بعد حصول نضح بهر تنقیه بدن از کندر سکبینج صبر غاریقون مقل برابر حب ساخته دو درم تا سه درم بخوراند یا حب سورنجان که در قول ابن الیاس بیاید بدهند و بعد تنقیه روغن‌هایی که در قول شیخ بیاید بمالند و ضمادی که برای حدبه ریخی در همان قول مسطور گردد و اجزای آن مساوی گرفته به اضافه آب بادیان و سداب و روغن بابونه به کار برند و از اذخر و سداب و قیسوم و حمام و مرزنگوش و اکلیل و بابونه هر واحد یک توله مغز تخم بیدانجیر سه توله جوش کرده در حمام نطول سازند به عده روغن بیدانجیر بمالند و بدانند که ریاح افرسه و حدبه در ابتدا علاج پذیرد و مزمن و آنچه از هرم یا تشنج بیسی باشد لا علاج است **اقوال حذاق** سویدی می‌نویسد که خوردن سرطان نهری در قرن بریان کرده و کذا خوردن کرنب مسلوق مطیب بسیر و جوز و زیت برای ریاح افرسه مجرب من است و سنبل الطیب و کذا سنبل رومی نافع مرض مذکور است **شیخ** می‌فرماید که علاج حدبه رطب و یابس علاج فالج و تشنج رطب و تشنج یابس است در وجوب استفراغ و ترک آن و کیفیت ضمادات و نطولات و مانند آن و قانون ادویه حدبه که یابس نبود این است که قابض و مسخن و محلل باشد و چون اقتصار بر قوابض کنند ممکن است که روابط قوی گردد ولیکن چون ماده تحلیل نشود جائزست که بعضو دیگر منتقل گردد و اکثر آن به اسفل مثل پایها انتقال کند و در آن فالج حادث شود یا درد و ورم و مانند آن و چون تنقیه سابق شده باشد در استعمال قوابض باک نیست و گاهی قبض و تسخین و تحلیل در یک چیز مجتمع بود چنان چه در جوزالسرو و برگ آن و برگ غار و قصب‌الزریه و ابهل و اشنه و راسن مجتمع است و گاهی ترکیب داده می‌شود ادویه قابضه بارده مثل گل سُرخ و اقاویا و گلنار را به ادویه حاره مسخنه محله مثل حب‌الغار و جندبیدستر و برگ دلفی و وج و اما روغن‌های نافع برای حدبه رطب روغن اشیای حاره قابضه است مثل روغن سرو و مثل روغن سداب و در اضمده ادویه محله

قوی التحلیل مثل برگ خرزهره و وج و جندبیدستر و سداب اضافه کنند و از روغن‌ها روغن سداب و روغن جندبیدستر و روغن عاقرقرا و فرقیون متخذ بدین صورت فلفل جندبیدستر عاقرقرا شخم حنظل فرقیون حلتیت جمله یک اوقیه کوفته در روغن سداب یک رطل انداخته در آفتاب گذارند و هر روز دو بار حرکت دهند و بعد هفته صاف نموده تبدیل ادویه مذکوره کنند و به مرات همچنین به عمل آرند و کمتر آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند **روغن قوی** برای رطوبی و ریخی هر دو بگیرند ابهل و شیخ و آس و مرزنجوش و جوزالسرو و عاقرقرا و اکلیل‌الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه نیمکوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده به قدر نصف آب روغن آمیخته باز بجوشانند و چند بار چنین تکرار نمایند و در آن جندبیدستر و فرقیون و ابهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفشش ریاح و محلل رطوبات غریبه غلیظه است **ضماد** برای حذب ریخی بگیرند میعه سائله قسط قصب‌الزریره ابهل مکد اوقیه فرقیون درم روغن ناردین قدر حاجت و اما علاج حذبه ورمی علاج اورام عسره‌النضج و انفجار با تحلیل خاص به اورام صلبه کنند **ذکر ضمادات** برای حذب رطبه این ضماد وجیدست بگیرند وج و راسن و کوفته هر دو در آب برگ سرد بجوشانند و بر موضع ضماد کنند و این ضماد نافع رطب و ریخی است بگیرند راسن و ابهل و وج و کوفته در شراب مهرا بیزند و مقل حل کنند تا مثل مرهم گردد و استعمال نمایند و چون معالجات به مشروبات و ضمادات و مانند آن فائده نکند داغ استعمال نمایند تا استرخا زائل شود و موضع سخت گردد **اسمعیل و یوسف** می‌نویسند که اگر به سبب علت ماده غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است اول تنقیه به ادویه مسهل که در علاج فالج مذکور شد باید کرد و لعوقات جالیه مثل لعوق کرنب و لعوق اسقیل و سکنجبین عنصلی همه و علاج ربو آن را سود دارد ما ادویه اضمده گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل‌الملک است و ادویه مقویه قابضه و ادویه که هم گرم و هم محلل و هم مقوی است مع نسخه روغن همان است که در قول شیخ گذشت لیکن در روغن مذکور روغن سداب ربع وزن آب مطبوخ ادویه است و اولی‌تر آن است که ادویه محله مقویه چون جوزالسرو و مانند آن به کار برند تا منفعت تحلیل و تقویت یافته شود و آنچه به سبب ریاح غلیظ باشد حب سکبینج و روغن بیدانجیر به ماء‌الاصول و البزور که مسخن ملطف

باشد بدهند و این دو آن را مخصوص ست وج ناردین اسارون مصطکی دارچینی هر یک پنج درم مر ده درم زرنباد درونج هر یک سه درم تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم ساییده به عسل بسرشتند شربتی یک درم به ثلث رطل آب شیر گرم و ضمادات همان است که در قول شیخ مسطور شد و آنچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاهش مذکور گردد و **ابن الیاس** گوید که اگر ورم حار بود بعد فصد و اخراج خون به قدر قوت هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب‌الثعلب سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و غذا ماء‌الشعیر به عده تلئین طبیعت به این مطبوخ ملین نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل‌السبوس کوفته هر واحد سه درم عنب‌الثعلب پنج درم تربد محکوک کوفته یک‌درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده فلوس خیارشبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و چون درد تسکین یابد و ورم زائل گردد اضمد قوی‌التلئین مثل این ضماد نهند کنجد مقشر بیست درم باریک سائیده برگ مرزنجوش تازه سوده پنج درم آمیخته بر پارچه مالیده بر آن موضع نهند و این ضماد دیگر از اول بیشتر تلئین وارد مقل ده درم پیه ماکیان و بط و مرغابی و مغز ساق گاو سی درم مقل را در آب گرم حل کرده و شخوم مذکوره گداخته خوب حل کنند و استعمال نمایند و بر فقار ادهان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحوز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را نیم‌کوفته در آب گرم چهار رطل یک شبانه‌روز تر کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده روغن کنجد یک رطل آمیخته بر آتش نرم گدازند تا آب فانی شود و روغن بماند بر فقار بمالند و اگر از ریح غلیظ باشد هر صباح جلاب از بادیان و انیسون و اصل‌السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم و گلقدن عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود با شیره بادام سازند و یا هر صبح این شربت اصول دهند اصل‌السوس بیخ بادیان بیخ کرفس کبر بیخ غافت هر واحد بیست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده عسل سرخ پنجاه متقال در آن آمیزند و به قوام آورند و ده درم از این گرفته و ده درم از این گرفته در آب گرم حل کرده بنوشند و بر فقار روغن بیدانجیر یا این روغن بمالند زنجبیل چهار درم خارخسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بر آن یک رطل روغن کنجد انداخته بار دیگر به آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و به تلئین

طبیعت به مطبوخ سورنجان یا به این حب سورنجان کنند این حب سورنجان در امراض پشت و مفاصل برای حب ایارج معمول است سورنجان یک مثقال تربد مجوف مصمغ یک مثقال حبالنیل غاریقون انیسون هر واحد نیم درم صبر سقوطری یک درم مثل مصطکی هر واحد یکدانگ همه را باریک سائیده بحریر بپزند و به آب کرفس سرشته حب سازند و این یک شربتست و صبح خورده تا آخر روز بر آن صبر کنند تا اسهال نیک کند و در آخر روز غذا نخودآب و شیرۀ حب القرطم و گوشت ماکیان دارند و اگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات مغشیه ریاح مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت نام مرزنجوش برگ کرنب برگ بیدانجیر برگ ریحان برگ خطمی هر واحد یک کف همه را در آب خوب بجوشانند و نطول کنند و بر موضع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد به مسح دست و فقار به موضعش نمایند و اطلیۀ حار جاذب خون مثل این طلا مر و قسط و کبر و سنبل و سلیخه مساوی کوفته بیخته به سرکهٔ خمر حل کرده استعمال کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات به سبب حرارت شدید موذی یا برودت شود مشخی باشد این قلیل الوقوع سریع القتل و

.....ریاح غلیظ و رطوبات به استفراغ ..... از حب منتن یا حب سکبینج کنند و در ایام راحت گلقدن عسلی تنها یا مع مصطکی و انیسون استعمال کنند و آب گرم بنوشند و به روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و به طبیخ مرزنجوش و نام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبۀ رطوبی نافع است سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال هر نیم درم لادن و قصب الزریره و اقلایا هر دو واحد پنج درم گل ارمنی گل سُرخ هر واحد ده درم جوزالسرو شش درم ادویۀ سائیده به آب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر به نشود بر موضع داغ صلیبی نهند **ابومنصور** گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه افتد اضمدهٔ مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد مغاث روغن گل و مانند آن سازند و اگر رطوبت لزج باشد حب شیطرچ یا حب سورنجان بخورند و روغن بیدانجیر بماء الاصول یا ماء البزور لازم گیرند و تعاهد این دوا نمایند و نسخهٔ آن همان است که در قول یوسف گذشت لیکن در اینجا گل سرخ عوض وج است و روغن زنبق که در آن میعه و جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و به آب پودینه و مرزنجوش و شیخ

مطبوخ نطول کنند و به اضمده گرم که در باب عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخودآب و آب و روغن جوز و توایل کنند و از اغذیه بارده غلیظه حذر نمایند و ایضاً حدبه از خراج که در فقار پشت برآید حادث می‌شود و علاجش اولاً فصد باسلیق است و ضماد به ادویه مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب ماءالبه قول به مغز خیارشمبر و اگر این مرض طفل را افتد بر پرهیز و مالش روغن و ضماد او اقتصار کنند چنان چه مذکور شد **انطاکی** گوید که حدبه خلقی را علاجی نیست و غیر آن را معالجه به تنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و حقنها و فتیلهها در اوجاع پشت بهتر از مشروباتست و از ریاح بعضی آن است که غلبه کند و استخوان را بشکند و بعضی آن است که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش همه مفشش و محلل از مشروبات و غیره است و آنچه برای هر ماده از دواست معلوم شده پس به اعاده آن طول نمی‌دهیم مگر آن که به این مرض مختص است از آنجمله مثل غاریقون است و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این مساوی سوده جمع کند و از این یک‌درم بخورد و تکرار نماید از حدبه رطوبی خلاص یابد و از مجربات است و همچنین دارفلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصاره کرفس یا طبیخ حی‌العالم و بیخ توت و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بیدانجیر و سداب و خردل و جوز و بادام است مجموعاً و مفرداً این وقتی است که ماده بارد باشد و اما در ماده حار لابدست از فصد و شرب شربت درد و به آرد جو مع پشک بزور سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب گشنیز به روغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوح اولی است و از آنچه برای اخراج اخلاط لزجه پشت و سرین مجرب است آن روغن نطف و زقوم است شرباً و طلاء و مثل این است علاج درد پهلوی و خاصره ایضاً در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف دماغ و امتلاست و حرکت سخت بعد تغذیه به مثل هریسه و بعد استفراغ و علامتش درد اعصاب و ارتخا و فرط یبس مع امتلا و کثرت اغذیه مولده خلط غلیظ و بخار غلیظ است و علاجش این است که چیزی بهتر از قی به ترب و شبت و عسل و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منجذبه و اگرچه ناری باشد و استفراغ به ایارجات کبار و تناول مشرویدیوس و تریاق اربعه و معجون هرمس به عده معاودت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت



اضمده و نطول بهر محلل مقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعه ممزوج بلعابات متبوع به ادهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و ناردین و نرگس و این ضماد مجرب از تراکیب ماست ترمس حلبه باقلا جو مساوی کوفته بیخته نصف این حنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد از تخم کرفس و اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر به عسل سرشته به کار برند و این معجون در هر سه روز دو مثقال استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب است از روزی که ترکیب این دادهام در نفع بسائر امراض عصب خطا نکرده غاریقون تربد مغاث سورنجان هر واحد هفت درم هلیله کابلی بسفایج فستقی خولنجان هر واحد پنج درم سکبینج اشق قسط دارچینی هر واحد چهار درم صبر مصطکی عاقرقرحا جنطیانا حب الغار قرنفل فلفل هر واحد سه درم در سه چند آن عسل معجون سازند و بردارند و از علاجات جید آن به بستن رصاص است یک بار پس نان گرم پس جاورس گرم پس نمک گرم پس رصاص و به همین طور **سرهندی** گوید که آنچه از دوی غاریقون و غیره در قول انطاکی گذشته مجرب صحیح است و چون خلط لزج طبیب را مانده گرداند و از پشت و سرین و غیره خارج نشود پس روغن نطف و زقوم استعمال نماید و این حب هندی ریاح افرسه و حذبۀ رطوبی را بعد تنقیه مغنی از ادویه دیگر است و بسیار کسان از این به شدهاند تخم کرفس فلفلمویه فلفل دارفلفل بادیان نمک طعام شیطرچ هر واحد یک درم بدهاره ده درم زنجبیل یازده درم هلیله زرد تربد مقشر مجوف هر یک پنج درم کوفته بیخته قند سیاه سی درم به قوام آورده در آن حبها به قدر بادام سازند و یکی از آن بخورند و این به مرات تجربه کردهام و صحیح یافته شده و خطا نکرده یاد دارند و مداومت دوائی که در قول ابومنصور گذشت نیز به تجربه رسیده

### وجع ظهر یعنی درد پشت

**شیخ** می فرماید که وجع پشت در عضل و اوتار داخل و خارج مطیف صلب می باشد پس اگر از لمس دست درد کند سبب در خارج باشد والا در داخل بود و هر چونکه باشد یا به سبب برودت مزاج ساذج واقع در پشت یا بلغم خام متولد در عضلات و فقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات و رباطات و اوتار پشت و یا دخول ریح در اعضای

مذکوره حادث شود و یا به سبب کثرت تعب و برداشتن بار گران و حرکت سخت و پشت خم کرده نشستن و یا به سبب کثرت جماع و گاهی از اسباب حدبه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد و یا به سبب مشارکت بعض اعضا بود چنان چه به سبب ضعف گرده هزال و ورم آن و یا به سبب امتلای شدید رگ بزرگ موضع بر طول پشت از خون و یا به سبب ورم و جراحی در قصبه ریه و گاهی به مشارکت رحم باشد چنان چه قریب ایام حیض یا در اختناق رحم و هنگام درد زه و گاهی درد پشت از علامات بحران بود **طریق تشخیص** این اسباب اگر درد بی ثقل به تدریج حادث شود و مزمن گردد و از مشی و ریاضت و مالش و چیزهای گرم تسکین یابد و هنگام سکون و در شب و در سرما اشتداد نماید و در پشت سردی محسوس گردد سببش برودت مزاج باشد و اگر درد مع ثقل و تقدم تناول چیزهای سرد مؤلّد بلغم و افزونی درد و ثقل روزبروز دیگر علامات مذکوره برودت مزاج یافته شود و سردی ملمس موضع وجع بود و سببش تولد بلغم باشد و اگر درد تقلیل لازم بر یک وتیره بود و بعد غضب و تعب و جماع متعب و جز آن که تحریک ماده کند حادث شود و سببش انصباب بلغم باشد و اگر درد تمددی و منقل باشد و ثقل کمتر بود و از چیزهای گرم و تکمید و تدهین راحت و از اغذیه منفخه ضرر یابد سببش دخول ریح در پشت باشد و اگر التهاب و لذع مع خفت بدن و عدم ضربان و رنگینی قاروره و تشنگی و سکون به اشیای میروده بود و سببش حرارت ساده باشد و اگر در مع ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت آن آخر فقرات قطن بوده و حرارت آن موضع و سرخی رنگ آن باشد و هنگام حرکت درد شدت کند و شدت تشنگی و سائر علامتها غلبه خون موجود بود سببش امتلای رگ باشد و اگر تقدم تعب و برداشتن چیزی گران و مانند آن و کثرت جماع و یا علامات اسباب حدبه و یا آثار ضعف و هزل و ورم گرده و یا ورم و جراحی قصبه ریه و یا قرب حیض و یا اختناق رحم و طلق و یا علامات بحران معلوم شود سببش یکی از این اسباب باشد **علاج** اگر به سبب سردی مزاج یا بلغم خام یا ریح باشد علاج ریاح افرسه کنند و یا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان مکوه بادرنجبویه هر یک هفت باشد بسفانج پنج ماشه اذخر چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد و مویز منقی دو توله با گلقدن عسلی سه توله

بدهند و بعد نضج تنقیه بحب سورنجان و حب منتن کنند و جهت تعدیل مزاج معجون چوب چینی با عرق چوب چینی و هند و روغن شتا و سداب و بابونه بمالند و معاجین حاره و ماءالعسل دهند و در روغن‌های گرم جندبیدستر آمیخته بمالند و اضمده حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب‌الغار بلعاب تخم کتان و روغن بیدانجیر آمیخته ضماد سازند و غذا نخودآب و گوشت طیور با مصالح گرم دهند و تقلیل غذا سازند و جائیکه ماده نباشد صرف تعدیل و مالش روغن‌های گرم در بارد و سرد در حار کفایت کند و ایضاً در ریچی هرچه در ریح‌البواسیر گذشت به کار برند و اگر به سبب امتلای رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند و بعد از نضج به منضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند و اگر به سبب تعب و کثرت جماع باشد روغن‌های گرم بمالند و ترک سبب کنند و اگر از اسباب حده یا به سبب ضعف گرده هزال و درم آن و یا به سبب ورم و جراحت قصبه ریه و یا بمشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد بدان توجه نمایند ذکر بعض ادویه مفرده و مرکبه نافع درد پشت خوردن بوصیر سه درم و کذا پوست زرد رقیق نارنج که در آن مغز سفید نباشد در شیشه کرده در روز یکشنبه سه هفته در آفتاب آویخته و کذا مداومت خوردن جوز و انجیر و کذا خوردن پوست سنگدان سپرز و کذا جمله قواضی هر واحد و مرجع ظهر بار و مجرب سویدی است و شرب نانخواه و کذا ماهیزهرج و پوست بیخ آن سه درم و کذا راسن و کذا مومیائی به قدر نخود بماءالعسل و کذا آب کرفس تازه به عسل و کذا بندق هندی به قدر نخود و کذا تربد و کذا دارفلل به عسل و کذا انیسون و کذا جدوار و کذا فوه‌الصبغ به عسل و کذا حب‌الغار و کذا طبیخ برگ سبز او و کذا فاواینا و کذا فراسیون و کذا حلتیت و کذا جاوشیر و کذا زعفران و کذا زراوند مدحرج و شرب و ضماد سنا و کذا مغرب محلیف به عسل و کذا مرزنجوش و کذا پیه گورخر و کذا سیسالیوس و کذا روغن تخم ترب و کذا کمافیطوس و کذا روغن بطم و کذا سعد و کذا روغن فندق و کذا تخم حرمل و کذا تخم یا گل شبت به عسل پخته و کذا روغن آجر و خوردن نارجیل و کذا بقله حلبه و کذا مغز صنوبر کبار بمویز سرخ و یا یکشنبه روز به آب تر کرده و به عسل و کذا گوشت گورخر و کذا کرنب پخته و کذا لحم سقنقور و کذا مارماهی و کذا لحم گوزن و کذا ملازمت این بنعنع بستانی و مالش روغن نارجیل کهنه و کذا روغن خردل و کذا روغن حب اترج و کذا روغن جوز کهنه و کذا روغن تخم انجره و کذا روغن قرطم و

کذا پیه گورخر بر روغن قسط و کذا روغن جندقوقا و کذا روغن قنفذ و کذا پیه شترمرغ و ضماد برگ خرزهره و کذا گل آن و کذا مرزنجوش سوده به موم و زیت آمیخته و کذا قصب‌الزریه به سرکه سرشته و کذا نسرین و کذا پشک بز و آرد و جو مساوی به سرکه سرشته و کذا بیخ قثاءالحمار سوده و میفختج پخته و کذا آرد ترمس پخته و کذا زفت یابس گداخته حرف سوده بدان آمیخته و بر پارچه مالیده و کذا لحم ابن عرس و کذا سرگین کبوتر و حرف و شرب و حقنه سکینج و کذا روغن خسک و پوشیدن مرغری و کذا پوست و شق و نطول شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع درد پشت باردست و خوردن گشنیز خشک یا شکر و کذا اسفناخ درد پشت حار را نافع بود **دیگر** ماهودانه نیم درم با عسل و یا با اشق و قرفیون هر واحد نیم درم بیامیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین درد پشت نمایند و کذا غاریقون دو درم ریوند یک و نیم درم درد پشت بلغمی را مفید است **دیگر** خوردن لوبان برای وجع ظهر مجرب است و اگر شاخ آهو در آوند کرده به گل حکمت گرفته در آتش بسوزند پس سوده قدری از آن با روغن گاو بخورند درد پشت ریخی و بلغمی را سود دارد و **دیگر** اول پشت را به روغن چرب کنند بعد سپندان یعنی هالون به آب سائیده طلا نمایند و در آفتاب نشینند درد پشت و تهیگاه دفع گردد و کذا جدوار به آب سوده طلا کردن و در آفتاب نشستن دوايي که درد پشت بلغمی را مجرب است غاریقون یک‌درم ماهودانه سکبینج اشق مقل ازرق هر واحد نیم درم فرقیون شحم حنظل حجازی مقرص به روغن بادام چرب کرده هر یک ربع درم با هم آمیخته بخورند **روغن** که دافع درد پشت و کمر است شحم حنظل مغاث سورنجان زیره سیاه فرقیون ایرسا جندبیدستر هر کدام سه مثقال جدوار دو مثقال نیمکوب کرده در سه رطل آب و یک و نیم رطل روغن زیت و اگر نباشد روغن بیدانجیر بجوشانند آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیم‌گرم بر پشت و ورک و عانه بمالند **ضماد** که بعد تنقیه بسیار مفید است در آب برگ حنا نیله تهوتهه و صابون حل کرده نیم‌گرم ضماد کنند **حب چهار برگ** که برای درد پشت ریخی و وجع مفاصل و ورک و تهیگاه و گردن و شانه و همه درد پای ریخی را بسیار نافع برگ تنباکو سبز نازک که آن را به هندی کونپل گویند و برگ نازک بیدانجیر سرخ و برگ نازک

تاتوره و برگ نازک عشر و نمک طعام هر یک چهار توله سائیده حبها به قدر نخود سازند شربتی یک عدد صبح و یکی شام و روغن زیره دهشت برگه بمالند و جوارش اسقف و روغن دفلی و معجون مسیحی و معجون تربدی و فلاسفه و حب ادراقی هر واحد نافع درد پشت است **اقوال اکابر** شیخ می‌فرماید واجب است که در علاج درد پشت به سوی معالجات اوجاع مفاصل و معالجات حدبه و ریاح افرسه رجوع کنند چه طریق علاج همه واحدست اما معالجه بارد به مشروبات و ضمادات و مروخات ..... در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ به مثل ایارج شحم حنطل و حب منتن نمایند و معالجه آن‌که از تعب و مانند آن باشد بغذای جید و مروخات معتدله و روغن‌های نیم‌گرم باید کرده آنچه از جماع باشد علاجش کسی است که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه به سبب گرده باشد علاجش ضعف گرده است و علاج کائن به سبب امتلای رگ بزرگ فصد مابض رکه نیز هست که این فی‌الحال تسکین او نماید خصوصاً چون اتباع بمروخات از روغن گل و مانند آن کنند و آنچه به سبب حدبه باشد علاجش علاج حدبه است و اکثر درد پشت به سبب برودت یا به سبب ضعف گرده بود پس می‌باید که اکثر علاج از این در جهت باشد و کلام **مستوفی** در علاج گرده و ایضاً در تسخین پشت در باب حدبه ذکر کردیم لیکن معالجات خاص بوجع پشت بارد استعمال روغن فرفیون تنهاست و از مشروبات مجربه برای آن تریاق اربعه است یا روغن بیدانجیر به آب کرفس و اینکه نقوع نخود سیاه و وج بسیار بچهار درم روغن گاو و یک‌درم عسل بنوشند این تا چهارده روز استعمال کنند و خوردن هلیون و ادهان او خیلی سودمند است و حبوب مسهله بارد مزاج را از اصحاب این درد حب منتن است و اما ضمادات پس تضمید بخزرزهره درد کهنه را به کند و تضمید به مثل جاوشیر و مقل و اشق و سکینج و جندبیدستر و فرفیون مفرد و مرکب به روغن غار و حب او و روغن سداب و تخم او و روغن بیدانجیر و روغن میعه بسیار نافع است و از مروخات روغن فرفیون و روغن قسط و روغن سداب است و روغن سوسن را خاصیت عجیب است و اولی آن است که اولاً پشت را گرم کند و بپارچه درشت بمالند پس تمریح نمایند **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که اگر به سبب درد پشت ماده خام بود علاجش پزائیدن ماده

باشد بماءالاصول و روغن بیدانجیر و استفراغ بقی و دوی مسهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیکرا مرکب با شحم حنظل و اگر وج را نیم کوفته شب با نخود تر کنند و صبح جوشی دهند و صاف کرده عسل و روغن گاو آمیزند صواب بود اگر سبیش ریخ غلیظ باشد و اکثر درد پشت و خاصره از این می‌باشند معالجه بماءالاصول مع روغن بیدانجیر کنند و این حب سکبینج درد پشت و تهیگاه را سود دارد بگیرند حلبه و حب‌الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته با هم سرشته حب سازند و صبح دو درم بخورند و اگر به سبب سوءمزاج سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و سنجرینیا و مثرودیطوس سخت نافع است و اگر سبیش رنج و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و لطیف خورند و گرمابه و روغن شبت و بابونه به‌کار برند و اگر سبیش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و مابض زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند **محمود** گوید که درد پشت اگر از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ و قاروره و بطوی نبض و تقدم تناول اغذیه غلیظ یا لزجه و سن و بلد و عادت و رطوبت زبان و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب غرق و ایذا از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلاست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل‌السوس هر واحد دو درم و گلقدن عسلی ده درم دهند و غذا نخوداب به شیرۀ بادام و بعد ظهور نضح در قاروره تنقیۀ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ لزج بحب سورنجان یا بحب صبر یا بحب قوقایا یا به مطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یک بار فی به مقیات که در باب داءالفیل دوالی بیاید استعمال نمایند و بر پشت روغن‌های گرم مثل روغن زنبق و خیری و نامم بمالند و از جماع و طعام شب و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر شیطرچ سکبینج هر واحد یک و نیم دانگ صبر جندبیدستر هر واحد یک‌درم مقل ازرق یک و نیم درم سورنجان یک مثقال کوفته بیخته به آب گندنا حب سازند و این یک شربت است و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب‌الثعلب سه درم و شکر سفیده ده درم بنوشند و غذا مزورۀ ماش و شیرۀ بادام سازند و پشت را به روغن زنبق و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و

عنب‌الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزوره مذکور و اسفناخ خورند و یا آب انارین سه اوقیه با شکر سفید ده درم بنوشند و اگر فائده نشود و فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر بادکش نشیند و در جای نمناک خواب کنند. **خجندی** گوید که درد پشت و خاصره نیز از اجناس اوجاع مفاصل است و اکثر این علت از خلط ردی غلیظ بلغمی بود و پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصبب در مفاصل باشد و این اکثری است قی به آب اصل‌السوس یا شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب منتن و حقه قوی کنند و روغن‌های گرم بمالند و از به قول بارد رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافع است و تضمید بضموغ منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تحلیل به آب شیخ و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبن مالش به روغن سداب مفید و بدانند که استعمال ادویه نافع اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول اوجاع پشت از برودت و رطوبت را صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوءمزج حار یابس باشد هر صبح آب عنب‌الثعلب به شکر و شربت آلو و تمره‌ندی بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمره‌ندی به آب عنب‌الثعلب یا به شیرۀ خرفه دهند و غذا مزورات مطبوخ بحموضات به شیرۀ بادام و خشخاش و اسفناخیه و قرعیه خورانند و اگر سببش حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل بارد کنند **قرشی** گوید که در بلغمی بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین بزوری به آب اصل‌السوس و سکنجبین عضلی و شرب اصول و یا آب کرفس به سکنجبین بزوری و یا نخود سیاه و هلیون و وج در آب گرم تر کرده یا جوشاینده صاف نموده سکنجبین عضلی داخل کرده بدهند و غذا چوزه مرغ و کبک و کبوتریچه بشبت یا نخود سیاه و هلیون سازند و شحم قاوندی بمالند و بدان چه مناسب بود بخورانند و پشت را بخرقه خشن مالیده ببعض شحوم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنان چه هنگام احتساب حیض یا خون نفاس یا منی از طول مدت جماع عارض شود آن را فصد فی‌الفور زائل کند و جماع اگر به سبب احتباس منی بود و آنچه از فرط جماع باشد هرچه در تدبیر افراط جماع ذکر کردیم به عمل آرند فقط **سعید** گوید

که علاج درد پشت تابع برودت بخوردن گلقد و نوشیدن آب مطبوخ عود و اسهال طبیعت بدان چه مخرج خلط بارد باشد مثل حب سورنجان کنند و مالش پشت به زیت و ریختن آب نیم گرم بر آن و غذا نخوداب و حذر از امتلا نمایند و علاج در پشت تابع حرارت به فصد باسلیق در ابتدا و شرب شیره تخم خرفه به سکنجبین و نوشیدن آب انارین و استعمال شربت آلو و تبرید موضع به صندل و گلاب کنند و غذا مزوره سماق یا غوره سازند و در موضع سرد بخوابند و بر پشت آب سرد بریزند **خضر** گوید که آنچه به سبب برودت و بلغم باشد تنقیه بلغم به مثل حب ایارج یا قی یا حقنه مخرج بلغم مفشی ریاح کنند و معجون وج و معجون نجاح خوراندند و ماءالاصول به روغن بادام تلخ یا روغن خروع استعمال کنند و اگر ماده بسیار باشد بر مثل شوربای نخود به غسل اقتصار نمایند و روغن بلسان بمالند و پشت را بخرقه درشت مالیده بعضی شحوم حاره مثل پیه بلسون یا پیه نهنگ چرب کنند و این دوا نیکو است بگیرند روغن قسط و روغن ناردین و روغن غار و در آن جندبیدستر و کندر و تخم انجره هر واحد سه درم فرفیون یک مثقال حل کرده بر پشت بمالند و اگر در یک رطل زیت برگ غار بپزند و شب بر پشت بمالند و صبح حمام نمایند درد پشت کهنه را مفید بوده یا سلق و برگ خرزهره بعضی روغن های گرم مثل خاکینه پخته ضماد کنند و یا روغن زنبق ده جزو بگیرند و فرفیون و جندبیدستر و میعه هر واحد یک جزو حل کرده بمالند و قی بترب لازم گیرند و گاهی از ورم پشت یا وجع دیگر عارض شود و علاجش ازاله سبب است **میرعوض** می نویسد که در درد پشت حادث از سروی مزاج و بلغم خام بعد فی و اسهال تریاق اربعه یا طبیح بزور و اصول و آب نخود سیاه و اطریفات و مربای وج دهند و حلبه را بکوبند و به آب بپزند و بر پارچه مالیده بر موضع درد نیم گرم ببندند و چون خواهند که جدا کنند بحمام روند و خرقه را جدا سازند و این حب در تسکین اوجاع ظهیر عجیب الفعل است شحم حنظل صبر سکنینج هر کدام دو جز و جندبیدستر مقل هر کدام نیم جزو شربتی دو درم و آنچه از تعب و کثرت مجامعت باشد ترک سبب کنند و روغن بنفشه و روغن بابونه با هم آمیخته بمالند

### وجع خاصره یعنی درد تهیگاه



اسباب این مثل اسباب درد پشت باشد و کذا اعلامات آن علاج علاجهش بعلاج درد پشت کنند و خوردن حلوای تخم  
تمر هندی مزیل درد کمر و مغلظ منی است و اگر از ریح البواسیر باشد علاج آن نمایند و خوردن مقل به قدر دو  
سرخ وقت خواب و کذا حبوب مقل و معجون آن مجرب است و بستن نان به آتش هندی که در آن حلیتت و  
زنجبیل و تخم شبت داخل کرده باشند نافع و این ضماد برای درد کمر و زانو به تجربه رسیده افیون یک توله  
شنگرف قسط تلخ صبر زرد از هر واحد توله در آب ادراک حل کرده طلا کنند و در آفتاب یا نزد آتش عضو را خشک  
کنند و دو سه روز همچنین به عمل آرند و به قول اهل هند برای درد کمر این حلو نافع است سونهه مغز تخم آرند  
هر یک شش دام روغن زرد شکر هر یک دوازده دام شیر گاو نیم آثار اول مغز آرندی سوده در روغن بریان نمایند  
پس شیر آمیخته بجوشانند چون غلیظ شوند شکر انداخته حلو سازند و به حسب مزاج خورند و ایضاً تخم از نمک  
لاهوری میده چوب هر واحد توله انگیزد نیم توله آرد گندم نیم پاو بگیرند و از این نانی از یکطرف پخته بریندند  
مفید بود **شیخ** می فرماید که اکثر این درد ریخی و بلغمی بود و علاج این بعلاج درد پشت قریبست و از علاج خاص  
به این درد این است که بگیرند حله و حب الرشاد و باقی اجزا همان حب سکبینج است که در وجع ظهر در قول  
جرجانی مذکور شد و اگر به سبب ورم در عضو یا در آنچه مشارکت او باشد عارض شود علاجهش علاج آن بود و به  
سبب سوء مزاج حار ساده یا مع ماده کمتر افتد مگر بر سبیل مشارکت اعضای بول و امعا و علاج و علامت آن ظاهر  
است **کرمانی** گوید که در بلغمی و ریخی حمول شیافات مسخنه مرتب از مقل و اشق و انیسون و زنجبیل و تخم  
کرفس و شحم حنظل و سورنجان و ماهیزهرج و امثال آن سریع التاثیر است بنا بر قرب موضع علت **خضر** می گوید  
که حقه های مفشش ریاح و مخرج بلغم به عمل آرند **ابومنصور** می نویسد که بنادق تخم کرفس و سکبینج و  
فانید ساخته بخورند و یا حب الرشاد سه درم به غسل استعمال کنند تا آن که درم کند به عده این فتیله به کار برند  
که عرق النسا را نیز نافع است بگیرند حب الرشاد بوق سکبینج پودینه و از آن فتیلها سازند **مؤلف اقتباس** گوید که  
اگر به سبب کثرت جماع باشد ترک آن نمایند و روغن لبوب سبعة مالند و دو سه روز حمام مستواتر کنند و

دواء المسك جواهر و از علویخان با ماء اللحم ساده ممزوج با چهارم حصه شراب دهند و غذا قلیه نرگسی و خاکینه با نان خشکار خوراندند و خوردن زردی بیضه مرغ با مصطکی عظیم‌الاثراست

### دوالی

عبارت است از فراخ شدن رگهای ساق و قدم به سبب کثرت نزول خوردن سوداوی به سوی آن و گاه از خوردن صرف غیرسوداوی و گاهی از خون بلغمی غلیظ افتد و هر چونکه باشد ماده این مرض در اکثر خونی بود که در آن عفونت نباشد والا در آن پای از تفرح و اورام خبیثه سالم نماندی و اکثر پیکان و پیاده‌روان و حملان و کسانی را که بر پایهای بسیار ایستند چنان چه خدام اهراء و سلاطین و از رکوب طویل عارض گردد و خاصه چون ایشان استکثار اغذیه مولد سودا نمایند و در بلدان حار رطب مثل بنگاله بسیار افتد و بیشتر عقب امراض حاده واقع شود به سبب انتقال ماده به سوی آن در مستعدین مذکورین آن و گاهی ابتداءً افتد چنان چه اوجاع مفاصل ابتداءً عارض شود و صاحبان طحال را از کسان مذکورین بسیار عارض گردد و دوالی گاهی علاج نپذیرد و گاهی آن را قطع کنند و از قطع آن به سبب آن راه غذا عضو و لاغر شود پس در سوداوی از ایشان چون قطع و منع کنند امراض سوداوی و مالیخولیا از آن عارض گردد و چون خون صاف باشد از قطع آن خون عروض مالیخولیا نبود و گاه در دوالی جهت حرارت مزاجی یا عارضی ماده متعفن شود و بقروح انجامد **گیلانی** در شرح قانون می‌نویسد که مردی را مرض قریب این علت در پای بود و عقب زوال او مالیخولیا عارض شد بعد از آن باز مرض در پای او عارض گردید و مالیخولیا زائل شده تکرار این هر دو حال برای قریب ده بار مشاهده کردیم و دوره این هر دو مرض در یک سال بر آن می‌گردید و اکثر دیده شد کسی را که مالیخولیا بود به حدوث دوالی در ساقهای او از آن خلاص یافت **بالجمله** تشخیص این مرض همین است که رگهای سنبله گرداگرد ساق و قدم ظاهر شود و گره گره در آن پدید آید و حرکت پا ثقیل در رفتار بسیار و سریع و دشوار گردد و تمییز نوع ماده آن از علامات مخصوصه هر واحد از آن و رنگ عضو و تدبیر سابق و از وقت حاضر پوشیده نیست چنان چه رنگ سرخ قانی دلیل خون صرف بود و این اسلم

است و رنگ تیره مائل بغبرت یا سبزی بر خون سوداوی دلالت کند و این در تشقق و تفرح سرعت نماید و رنگ مائل بسفیدی و شفافیت و نرمی عضو بر خون بلغمی گواهی دهد **علاج** فصد باسلیق کنند بعد از آن فصد عروق ممتلی نمایند و از دست بمالند و بیفشارند تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا به مسهل و ماءالجبن کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند و به قول اقعاع و ابن جزله علمای قطران و کذا زهره بز نر مفید بود و در علاج مهلت روا ندارند و معالجه این دواءالفیل واحد شناسند **اقوال حکما** مصنف اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق یا صافن تا دو هفته قی فرمایند بفاصله یک روز به عده تنقیه بماءالجبن و مطبوخ افتمون فواکهی علویخان و سفوف لاجورد و حب لاجورد و معجون بخاع کنند و یا به ایارج فیقرا و جحر ارمنی و لاجورد مغسول و مطبوخ افسنتین تربدی و حب غاریقون علویخان پس روغنهای محلله قابضه مقوی عضو بمالند و چون مستحکم و کهنه گردد عروق را بشکافند بطرفیکه در قول شیخ بیاید و اگر از عود آن ترسند بعد بریدن رگ داغ دهند به عده ادویه قابضه بارده مثل مورد و مازو و جوزالاسرو و اقاکیا و عصاره لحيهالتیس درامک و انتباه آن ضماذ کنند تا باز عود نکند و ساق و قدم را قوت دهد و ضعیف و لاغر شدن ندهد **شیخالرئیس** می نویسد که اما تدبیر دوالی این است که استفرغ خون از عروق دست و تنقیه سودا و اخلاط غلیظ و اصلاح تدبیر باید کرد و ترک هر مغلظ و حرکات متعبه و قیام طویل کنند بعد از آن به فصد این عروق متوجه شوند و همه خون سوداوی که اندر آن باشد بیرون آرند و در آخر آن فصد صافن نمایند به عده در هر اندک مدت تعاهد تنقیه بدن به مثل ایارج فیقرا به اندک جحر لاجورد کنند و حتی الامکان ادامت نمایند و شرب افتمون در ماءالجبن لازم گیرند و حرکت اصلا ترک کنند و استعمال رباط بر پای به بستن آن از اسفل به سوی فوق و از عقب تا زانو سازند و معذلک اطلیه قابضه خصوصاً زیر رباط استعمال نمایند و اولی آن است که حرکت نکنند و مشی نمایند مگر بعد بستن پایها و بر موضع خصوص بعد تنقیه به فصد دستها و پایها و نفس عروق دوالی خاکستر چوب انگور و روغن زیت که بر آن طرفه پاشیده باشد طلا کنند و طلای ترمس مطبوخ و نطول به آب و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر از این قبیل است و

اگر سوای قطع تدبیری سود ندهد جلد را بشکافند و دوالی را ظاهر کنند و در طول آن شکاف دهند نه در عرض دوراب و همه خون که اندر آن باشد بیرون آرند و تا ممکن باشد آن را سائل شدن دهند به عده تنقیه آن بشق کردن در طول نمایند و گاهی سل و قطل اصلا می کنند و در آن هنگام باید که استیصال آن نمایند والا ضرر دهد و افضل سل بداغ است و جائز است که سل رگهای سرخ سودای سیاه کنند و اما با سیاه آنچه از تنقیه نوشتیم اولاً به عمل آرند و گاهی قرحه به نشود تا مبالغه در تنقیه نکنند و بعد آن اسهال اخلاط سوداوی و غلیظ نمایند و بعد قطع و سل و داغ واجبست که مؤلذات خلط سوداوی ترک نمایند و مداومت تنقیه بدن کنند تا فضول سوداوی پیدا نشود و دوالی معاودت نکند اگر توجه ماده به سوی آن غیرمسدود باشد و یا حرکت کند آنچه معتادالحرکه از پای به سوی اعضای اشرف بود با آن که در بط و شق خطر و ماده مندفع از عضو خسیس به سوی اعضای حالیه است فلهدا صواب آن است که بط و سل و غیره به عمل نیارند مگر بعد تنقیه ماده باقی **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که علاج دوالی نیز همین است که اول تنقیه بدن و ترک مشی کنند بعهدہ رگها بکشایند و خون فاسد از آن بیرون کنند و بعضی را جلد شق کنند پس رگهای سطر در طول بشکافند و اخراج ماده که اندر آن باشد بکنند و بعضی را رگها چندان که توانند کشید بیرون کشند و ببرند و این را بتازی سل گویند و باید که جمیع عروق قطع کنند والا زود معاودت کند و داغ کردن صواب تر از سل بود و تا تنقیه بدن نکنند دستکاری نشاید کرد بهر آن که جراحت مندمل نشود و پیوسته از آن رطوبات سیلان کند **ابن الیاس** گوید که فصد باسلیق و اخراج خون به قدر قوت و حسب واجب کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و عنب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و نخود به شیرۀ بادام سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه خلط سوداوی به مطبوخ اف تیمون یا بحب آن کنند و چون تنقیه بدن گردد بعد چند روز فصد آن عروق کنند و بملائمت بمالند تا باریک شوند و عصابه حکم بریندند و صاحب این مرض از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل کرب و بادنجان و عدس و گوشت نمکسود و لحوم نر گاو و بز نر و مانند آن احراز کند و در رفتار و ماندگی پایها تقلیل نماید **خجندی** گوید که بعد فصد باسلیق و ترک

اغذیه مولد سودا مثل لحوم بقر و اسپ و شتر و امثال آن و ترک مشی و برداشتن کار گران و تعلق پایها در رکوب هر صباح شربت عناب به آب عنبالثعلب دهند و بعد تنقیه سودا فصد مابض رکه یا حجامت بر ساق نمایند و بر آن عصابه عریض حکم غیرمولم بندند و گاهی معالجه بدستکاری می کنند که جلد را شق کرده و دوالی را ظاهر ساخته در طول میشکافند و خون از آن بیرون می آرند **قرشی** و **سدید** و **خضر** گویند که از هر چیز مولد ماده غلیظ پرهیز کنند و فصد از هر دو دست به تدریج و قی بالغ و استفراغ سودا بلغم بعد نضح نمایند و ایارج فیکرا بحجر ارمنی بلیغ النفع است و کذالک طبیح اف تیمون یا حب او بماء الجبن یا به شیر تازه و اگر به این تدبیر زائل نشد احتیاج به اظهار عروق متسع از زیر جلد و شق آنها در طول و سائل کردن خون و یا قطع آنها به تمامه و داغ آنها افتد بعد از آن ادویه قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد ماده را بار دیگر منع کند و گاهی از این خوف حدوث مالیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و داءالکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود و علاج نپذیرد و غذا قابض سبز مثل چوزه مرغ به آب سماق و مزورات دهند و براحت امر کنند و در حمام داخل نمایند و بر عضو آب نیم گرم ریزند **انطاکی** در زهته گوید که تنقیه ماده آن به فصد و قی و اسهال کنند و آنچه در نقرس و داءالفیل مذکور گردید بدان طلا نمایند مع لزوم راحت و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی و بلغمی علاج داءالفیل بعینه کنند و علاج قسم دموی به فصد باسلیق از طرف مخالف کنند اگر مرض در یکپای بالذ والا از هر دو جانب گشایند و ابتدا به فصد خلاف خلاف پای علت متأخر کنند اگر تولد مرض متعاقب باشد والا ابتدا بدست راست نمایند و خون به تدریج به حسب احتمال قوت خارج کنند و چون بدن پاک گردد جلد بشکافند و عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر بعد تضمید قوابض خون عود ماده باشد قطع عروق به الکلیه نمایند و علاج قسم مرکب از جمیع اخلاط مذکور یا بعض آنها بدان چه مذکور شد به حسب غالب مرکب نمایند و از صفرای صرف این مرض نیفتد لیکن از آن مرکب می باشد چنان چه از زردی عروق متلویه مشاهده می شود و پس اگر چنین باشد در علاج آن را نیز مرعی دارند **ابن نوح** گوید که ابتدا فصد باسلیق و اسهال سودا کنند و این متواتر نمایند و

از جمیع چیزها که صاحبان مالیخولیا از آن پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر مدتی به عمل آرند بعد از آن از عروق دوالی یکی یا دو هر کدام که بزرگتر در آن باشد بگشایند و همچنین یکی بعد دیگری گشاده باشند و آن را بمالند تا همه خون برآید و بعد از آن بتعاهد فصد و اسهال سودا و پرهیز از مؤلدات سودا امر کنند **گیلانی** می‌نویسد که اولی در علاج دوالی این است که بیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا مسکه گاو در آب شدیدالحراره که قریب بجوش باشد تا اجزای لبنیه مسکه را ببرد بگدازند و بنوشند و مقدار مسکه اندک اندک هر روز افزوده از یک دقیقه تا دو اوقیه و زیاده از آن کنند و بر آن مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه یازده یا ده از آن مع ترک اغذیه رویه بعد از آن در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن او را نضج و اصلاح دهد و در این نفع بسیار است

### داءالفیل

مرضیست که در آن ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر به سبب ریختن خلط سوداوی بود و گاهی به سبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی از خون جید عارض شود چون بسیار نازل شود و پای بدان اغتذا نماید و اول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و سبب این شدت امتلا و ضعف عضو است به جهت کثرت حرارت و شدت جذب او به سبب شدت حرارت هایج از حرکت و احوال معین بر دوالی بر این اعانت کند و گاهی متقرح شود و از آن خوف آکله بود و این مرض ردی‌تر از دوالیست و مستحکم از آن که حس عضو را باطل کند به نشود و خفیف از آن محتاج بعلاج قوی دوالی بود **انطاکی** گوید که حقیقت او انصباب یکی از دو خلط بار و یعنی سودا یا بلغم بر پای باشد پس در مجاری آن از قریب زانو تا نهایت پای غلیظ شود و ماده او کثار از هر چیز مولد سوداوی غلیظ مثل لحم بقر و ماهی بزرگ است و معذک مشی و برداشتن بار گران و نوشیدن آب قبل هضم و خوردن چیزی که قبل از انخلاع صورت غذا منهضم شود و جماع بر امتلا آن را زیاده کند و علامت سوداوی آن التهاب و احتراق مع تیرگی عضو است پس اگر حراقت ماده زیاده شود قرحه کند و بگشاید و اگر کف پای با ساق متساوی گردد و معذک عضو سست شود در علاجش امید صحت نیست و اگر فعل آکله از سعی و تقریح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنابر

حفظ باقی بدن والا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی ملمس آن و عدم تقریح و قلت وجع آن است **بالجمله** تشخیص اسباب مذکوره مثل دوالی کنند و صلابت ورم و حرارت ملمس عضو و کمودت رنگ آن و خشونت و شقاق خفیف یا تفرح بر ماده سوداوی و عدم این آثار بر ماده بلغمی دلالت کند **علاج** مانند دوالی علاج کنند و تنقیه بکرات و مرآت و بتقاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه در اینجا فصد مابض و حجامت ساق و چسبانیدن زلو بسیار مفید بود و ادویة محللة مقویه قابضه مثل اقاقیا درامک و عصاره لحيه التيس و مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر به سبب خلط بلغمی باشد بعد از نضح به مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هر هفته یکمرتبه قی نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیة غلیظه و به قول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر یک ماشه زنجبیل نیم باشه سائیده در اطریفل صغیر آمیخته بخوراند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار به سرکه سرشته طلا کنند و در این مرض ادویة گرم قوی الاسهال زنهار استعمال نکنند و شرب و ضماد پودینه نهری و سنای مکی و حرمل و بارتنگ و مغز تخم بیدانجیر به عسل و قطران و شیخ جبلی و تخم نام و ضماد زهره بز نر و گل شاهسفرم و زهره غزال و علك البطم مخلوط بگوگرد و خوردن لحم خارپشت بستانی خشک و مرطبات کثیر و جگر خشک آن و کذا شحم حنظل یا برگ آن به نشاسته با کتیرا اصلاح کرده و کذا سکبینج و شرب ماءالجین هرواحد نافع داءالفیل است و این دوا معروف به مطبوخ سبعة ادویة را با حبوب مسهله ستوده اند هلیله سیاه هلیله زرد افسنتین افتیمون اسطوخودوس حشیش غافت اسقولوقندریون به دستور مقرره بجوشانند و صاف کرده بنوشند و از معاجین نافعہ برای این مرض این است که هلیجات ثلثه پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کندر هر یک دو درم کوفته بیخته به عسل قدر حاجت سرشته بعد تنقیه تام سه درم از آن بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی مکرر ضماد ایلوه و بول و لوبان و تخم سویه به سرکه سائیده مفید و ایضاً کهچری مستیهی خورده به آرایش ادویة منقیه و شهد نوشیده بمبالغه قی کردن و بابونه سیاه اجمود تخم سویه چوب چینی با به رنگ چوب نی برابر سائیده شهد آمیخته نیم گرم ضماد کردن نیز نافع است **اقوال حدائق** شیخ می فرماید که داءالفیل مرض

خیبث است کمتر به می‌شود و باید که بحالش بگذارند اگر ایذا ندهد اگر موردی بتقرح گردد و خون آکله بود سوای قطع آن از بیخ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن است که استفراغات و خصوصاً بقی سخت نفع کند و گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد بعد از آن قوابض بر پای ضماد نمایند و اما چون مستحکم گردد امید رفع آن بعلاج کمتر است و بدان که جمله علاج این مرض که در آن امید صحت بود مبالغه در علاج دوالی است و استعمال محلات قویه و گویند که لیسیدن قطران آن را نفع می‌کند و گاهی سلعه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه داءالفیل گردد و علاجش به آهن کنند **جرجانی** می‌نویسد داءالفیل اگر سرخ باشد علاج داء آسان بود و هرگاه که رنگ متغیر شود و درشت گردد و علاج کمتر پذیرد و علاجش قی متواتر بود به ادویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای او برکند و اگر به فصد حاجت آید رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نارفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عضلها را از قدم و زانو تا بن ران ببندند و گام آهسته نمودند و در هر هفته شربتی ایارج فیکرا با حجر ارمنی آمیخته بخورند و پیوسته ماءالجبین به سکنجبین اف تیمونی ساخته به اف تیمون و اندکی نمک لطفی خورند و هرگاه که برخاستن و رفتن خواهند اول ادویه قوابض بر ساق و قدم طلا کنند و بعضا ببندند و بعد از آن که قی بسیار کرده باشند و تنقیه به مسهلات کرده و خاکستر کرنب به زیت انفاق بیامیزند و ثمر طرفا و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته بیخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس پخته طلا کردن و در طبیخ آن نشستن و بدان نطول کردن سخت سودمند است **محمود** گوید که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند و به حسب سن و وقت خون برآرند و تنقیه بدن از سودا به مطبوخ اف تیمون یا بحب آن نمایند و در هر هفته قی دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که در این علت نافع است قنطوریون دقیق شحم حنظل هر واحد یک و نیم دانگ تربد یک و نیم درم مقل کتیرا مصطکی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته به آب بادیان سرشته و حبها سازند و این یک شربت است و بعد تنقیه فصد مابض کنند و پای را بعصابه بر بندند و در بستن از پشت پای آغاز کنند و تا ببالای زانو برسانند و چون تنقیه تام بدن نمودند و خاکستر



کرنب و بوره نان و آرد شیلیم که به آب شاخهای انگور یا چوب انجیر یا به روغن شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده بریندند و تا یک دو روز نگشایند به عده اعاده طلا بر آن نمایند و ببندند و به دستور اول بگذارند و صاحبان این مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پایها در رکوب و اغذیه غلیظه مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادیان هر واحد سه درم با گلقدن عسلی ده درم بنوشند و غذا نخودآب به شیره تخم قرطم خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب صبر یا بنقوع آن یا بحب سورنجان یا بمعجون آن کنند و ادمان قی در هر هفته سه مرتبه به این مقی نمایند اصل السوس بیخ خربزه و تخم او و تخم شبت تخم ترب و برگ و بیخ او بادیان تخم سرمق کنکرزد هر واحد پنج درم در آب خوب بجوشانند و صاف کرده در آن نمک یکدرم عسل سرخ ده درم آمیخته بنوشند و پر مرغی به روغن کنجد آلوده در حلق اندازند و بعد فراغ از قی گرسنه مانند و اطریفل صغیر یک مثقال استعمال کنند و در هر روز یک بار غذا خورند و از اغذیه غلیظه مولد بلغم حذر کنند و از فواکه تر و به قول و آب سرد اجتناب نمایند و این سفوف نفع کند فلفل سیاه و زنجبیل و کندر هر واحد سه درم قردمانا تخم کرویا هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده هر صبح یک مثقال بخورند و بصبر و کندر و مر و اقاقیا و تخم رطبه به آب برگ سرد یا به شراب قابض بر پای طلا کنند و ترک مشی به الکلیه نمایند سعید گوید که علاج داءالفیل به فصد باسلیق از دست مقابل پای علیل و تنقیه بدن به مطبوخ اف تیمون کنند و ماءالجین بنوشانند و از اغذیه رویه مولد سودا پرهیزند و بگوشت چوزه مرغ و حملان صغار زرده بیضه غذا سازند و از این علت مریض را بترسانند بهر آن که چون مستحکم شود به نگردد چه سرطانی است و بهر تقویت عضو مر و اقاقیا و صبر و عصاره لحيه التیس و شب یمانی به سرکه سرشته بر آن طلا کنند و از اسفل تا فوق بعصابه قوی بریندند بعد طلا **ابن قمری** گوید که اگر در ابتدا یابند و علاج کماینبغی نمایند به شود یا بر آن حال بایستد و زیاده نشود و علاجش لزوم قی و حذر از مشی و قیام است بعد از آن حب سورنجان کبیر مسمی مقیم الزمنی نفع کند به عده اعاده قی و اسهال به مرات متوالیه نمایند و اغذیه لطیف سریع الانهضام خورند و اگر

عهد قی کردن قریب باشد از تخم کرنب و شوره و خاکستر کرنب و تخم کرفس و نطرون و پشک بز و آرد و حلبه به آب انار طلا نمایند و یک دو روز بدارند که تحلیل بسیار کند. یا تخفیف از آن بخشد و **جالینوس** گفته که هر که طحال او روی ممتلی از خون سوداوی باشد بعد رفتن پیاده پا بسیار دوالی یا داءالفیل پدید آید بهر آن که آنها تحمل اسهال بدای حاد ندارند **خضر** گوید که آنچه از خون غلیظ بلغمی بود ادمان قی در هر هفته و روز متواتر و استفراغ بلغم کنند و دو درم اطریفل صغیر با نیم درم کندر و نیم درم زنجبیل هر روز استعمال نمایند و بصبر و مر و اقاقیا و شراب قابض و آب برگ سرد و جوز آن بر پای کنند **انطاکی** در نزهته می نویسد که داءالفیل از خون یا بلغم افتد و علاجش فصد باسلیق پس مابض پس حجامت ساق بود و تنقیه به مثل غاریقون و صبر و ادمان قی و ترک هر مالح و غلیظ و حامض و طلا بمر و اقاقیا و سرو و مامیثا و برای حنظل در این خصوصیت است اکلا و طلاء و کذا قطران و حرمل را و در خواص است که پیاده رفتن در حال حذر شدن پای داءالفیل پیدا کند و اگر عاج بخورند آن را ببرد و طلا بخاکستر پشک بز و چوب انگور به سرکه در آن بلیغ النفع است و در تذکره می گوید که در سوداوی اولاً فصد باسلیق از جانب مقابل کنند به عده سفوف سودا بماءالجبن یک هفته بخورند به عده همچنین مطبوخ ایتیمون نوشند به عده این حب که در این باب و در دوالی از مجربات من است ایتیمون بسفایح گل بنفشه هر واحد یک جزو شحم حنظل مغز بادام تلخ سقمونیا هر واحد نیم جزو لاجورد مروارید مرجان هر واحد ربع جزو در آب شاهتره سرشته حبها سازند شربت دو مثقال به سکنجبین بزوری در هر هفته دو بار استعمال نمایند به عده فصد مابض کنند و استعمال ضمادات و نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل و سبوس و حلبه نمایند و بعد تنقیه ماده به تمامه ادویه قابضه مانع از عود ماه مثل مورد و کرنب و چقندر و مازو و جوزالسرو و قطران و شیلیم و زجاج به کار برند این همه با بستن پای و قلت قیام و حرکت به عمل آرند و علاج داءالفیل حادث از بلغم اولاً بملازمت قی از آب ترب و شبت و غسل و سرکه و ماهی شور به مرات کنند بعد از آن ملازمت اوغادیا یا ارکاغانیس چند روز نمایند و در ضمادات در اینجا خردل و مویزج افزایند و در اینجا حجامت در پای بدل فصد کنند و این همه به اقتصار اغذیه

در قسم اول بر چیزی که مولد خون جید بود مثل چوزه مرغ و شکر و پسته و میز و در قسم ثانی بر لحم و بنه بریان مبرز و در هر دو قسم بر زرده بیضه و بادام و ادمان اطریفلات در این باب نیکو است **مولف اقتباس** گوید که بعد فصد باسلیق از جانب موافق و قی و اسهال بمیقات و مسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات و اضمده و نطولات محلله و فصد مابض باید که بهتر تنقیه نفس عضو زلو بچسبانند و یا شرط بسیار زنند و بالایش برگ بهت و یا بیدانجیر به روغن گل چرب کرده بریندند تا رطوبت بسیار از آن بیالاید و در هر هفته چهار بار با شرط یا زلو به کار برند و برگهای مذکور بندند تا چهل روز پس به مراهم مندمله علاج کنند و اگر به نشود داغهای بسیار و مکرر بر رگها و محللهایی که ابتدا از آنجا شده باشند بنهند و اگر به آکله منجر گردد و پای را از بندگان قدم ببرند و آن را در روغن تلخ گرم کرده بنهند تا خون بند گردد

### اوجاع مفاصل

بدآن که وجع مفاصل عبارت است از دردی که در پیوندهای اعضا حادث گردد پس اگر این درد مختص بعضوی خاص نباشد و در پیوندهای دست و پا بود آن را علی الاطلاق وجع المفاصل گویند و اگر مخصوص در مفصل ورک یا کعب و اصبع یا زانو باشد آن را به اسم خاص مثل وجع الورک و عرق النسا و نقرس و وجع الرکبه خوانند و این جدا جدا مسطور گردد و به قول **صاحب کامل** گاهی این مرض در مفاصل لحتیتین و اذنین و فقار و کبد و طحال و غیر آن حادث شود حتی که سبب مولد این علت معلوم نگردد **بالجمله** سبب کلی فاعل این اوجاع سوء مزاج حار ملتهب یا بارد مجمد یا یابس مقبض است که در تمام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسه افتد و آن ساذج باشد یا مادی و ماده ذی قوام بود مثل خلط یا غیر ذی قوام همچون ریح غلیظ و مفرد باشد یا مرکب و اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا و یا از بلغم خام می باشد و از خون صرف و خون صفراوی و خون بلغمی و خون سوداوی نیز حادث شود و از صفرای صرف و ریح بسیار کم می باشد و از سودا نادر افتد و به قول **شیخ** گاهی ماده این چیزی از جنس ریم باشد **خجندی** گوید می تواند که این مرض از ماده افتد که از ورم قریب از مفصل بگشاید و طبیعت به

سوی آن دفع کند و عام است که وجع مفاصل بی‌ورم باشد چنان چه در جمله اقسام ساذج و یا با ورم بود چنان چه در اکثر انواع مادی و حدوث این مرض از سوءمزاج ساده بغایت کمتر بود و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرداگرد مفاصل درآید و باشد که آن ماده برباطات نیز نافذ شود اما در اعصاب و اوتار در نمی‌آید از آن است که این مرض بی‌تشنج بود و خاصه این ورم است که پخته نشود و ریم نگردد مثل اورام دیگر و **ابن الیاس** گوید که وجع مفاصل و نقرس از خلط واحد بدون اختلاط صفرا برای ترقیق ماده و استعداد آن بنابر انصباب کم افتد و لهذا این مرض صبیان و خواجه سرایان و زنان را به سبب قلت صفرا در ابدان ایشان حادث نشود و **صاحب شفاءالاسقام** می‌نویسد که گاهی ماده اوجاع مفاصل فاسد گردد و حکه و الم و لذع حادث شود و مریض از هر چیزی که آنجا را مس کند حتی که از جامه پوشیدنی ایذا یابد و ممکن است که ماده در حدت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آن را بشکند و اطبا آن را ریح‌الشوکه گویند و بدانند که سبب کلی اوجاع مفاصل مادی ضعف مفاصل است و اجتماع یا انصباب ماده در آن و موجب ضعف مفاصل یا سوءمزاج مستحکم است و خصوصاً بارد رکوب دائم مضعف مفاصل پایها یا ضربه موضع مفصل یا وضع او زیر اعضای دیگر حرکت مواد بالطبع به سوی آن و لهذا در پایها و سرین اکثر افتد و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل بسیار است چنان چه دعت و سکون و ترک ریاضت معتاد و استحمام و ضعف هضم و تداخل طعام و تناول اغذیه غلیظ مثل لحم بقر و مولد جنس مواد محدث این وجع و اکل اطعمه تا موافق بغیر ترتیب و تواتر تخمه‌ها و شرب شراب به افراط و ریاضت و جماع کثیر و خصوص بر امتلا و نوشیدن آب بر نهار و در حمام و ادمان حوامض و استحمام بر شکم سیری و کثرت زکام و نزله و ترک استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد و حبس خون حیض و بواسیر و معالجه قولنج بنحویکه روده قوی گردد و فضلات معتاد را به اطراف دفع کند و آن را قبول نکند پس به اطراف مندفع گردد یا حرکات بدینه و نفسانیه اخلاط را در جوش آرد و به مفاصل افکند و احداث مرض مذکور نماید و اکثر غضب شدید مثور حرارت در بدن و ندیب مواد ساکنه باعث این مرض می‌شود بالجمله آرام و سکون و ریاضت بعد امتلا و کثرت جماع بر امتلا

قوی‌ترین اسباب این مرض است و **شیخ و جرجانی** می‌نویسند که هرگاه اخلاط خام در بدن جمع شود پس بقی یا اسهال یا ادرار بول بالطبع یا بعلاج مستفرغ نگردد ضرور مودی گردد به اوجاع مفاصل اگر به سوی مفاصل مندفع شود و یا بحمیات عفی اگر در رگها باقی ماند و عفن گردد و یا بورم و خراج چنان که در کنج ران و بغل مواد جمع شود و خراج گردد و اگر در گوشت نرم درآید و اما اگر طبیعت آن را در اسهال یا بول دفع کند و بول غلیظ دائم غیررقیق باید ممکن است که از غائله آن ایمن گردد و این علت بدان دفع شود و اگر چنان نباشد یکی از علل مذکوره پدید آید و اگر این مواد خام را اعانت کند حرکت مفاصل متعب یا ضربه یا سقط یا غضب و هم و سهر مضعف قوت مواد خام منجذب گردد و نافذ شود اوجاع مفاصل حادث شود و اکثر این اخلاط فضله هضم ثانی و ثالث می‌باشد و این علت پیران را و اصحاب امراض مزمنه را و ناقهین را که تدبیر و علاج ایشان بصواب نشده باشد بسیار افتد زیرا که قوت ایشان از هضم جید ضعیف شود خصوصاً اگر معالجه آنها بمسکنات سوای استفراغ دافی و دفع بالغ کرده شود و همچنین کثرت می‌پذیرد اوجاع به مفاصل به سبب آن که خالی‌تر از سائر اعضا و حرکت او اکثر و مزاج او اضعف و ابرد وضع او در اطراف بعید از مدبر اول است و بسیار باشد که مواد میان پیوندها متحجر شود مثل گچ گردد و خصوصاً خام از آن و بیشتر لحم در مفاصل صاحبان این علت بروید و خصوصاً میان انگشتان پس انگشتهای به هم پیچد و کج شود و گاهی درد اشتداد کند و گاهی ساکن گردد و مثل این صاحبان مزاج گرم را بیشتر افتد و اکثر آنچه میان انگشتان و در پیوند گاه گوشت فزونی بروید و از ماده و موی بود و کسی را که اوجاع مفاصل عارض شود بیشتر او را اولاً نقرس عارض گردد و اجاع مفاصل از جمله امراض متوارثه است بهر آن که بینی بر مزاج والدین بود و بسیار باشد که معالجه وجع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از آن به ادویة مقویة و رادعه سبب هلاکت شود زیرا که فضولی که بفاضل ماندن و به مفاصل آمدن معتاد بود بازگردد و به اعضای رئیسه برسد پس اگر بار دیگر به مفاصل جذب نکنند صاحب آن را در خطر اندازد و اولی فصول که در آن اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود فصل ربیع است به سبب حرکت خون و اخلاط دیگر اندر آن و فصل خریف نیز بواسطه روات اخلاط در آن و هرگاه که

صاحب اوجاع مفاصل و نقرس را داءالفیل و دوالی پدید آید از مرض اول خلاص یابد و گاهی اوجاع مفاصل در حمیات هیجان کند و **صاحب خلاصه** گوید که چون روزگار بر این علت دراز گردد و ماده فاعله اندر مفصل محتبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن بتحجر گراید و به شکلی که مناسب آن خلط باشد مستحیل گردد پس ماده بلغمی بصورت گچ گردد و ماده صورت لحمی پذیرد و سوداوی مثل انگشت گردد و **گاذرونی** می نویسد که ماده مفاصل بیشتر متحجر گردد و این یا به سبب خطای طبیب بود در استعمال محلات قبل نضج ماده و اعتدال قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند و متحیر گردد و یا افراط در استعمال محذرات برای تسکین وجع کند و یا آن که در اصل ماده غلیظ بارد و لزج باشد و **مصنف شفاءالاسقام** می گوید که وجع مفاصل را مرض العمر نامند از برای آن که یا مبتلای آن به الکلیه خلاص از آن نمی یابد بلکه بقیه آن تا مدت عمر او می ماند و یا عمر صاحب او دراز بود به سبب اندفاع مواد روی از اعضای رئیسه و شریفه به سوی اطراف و **انطاکی** گفته که این مرض بمترفهین به سبب کثرت مواد بسیار افتد و از این جهت نزد اکثر به مرض ملوک معروف است **طریق تشخیص** اسباب اوجاع مفاصل اولاً این امر دریافت کند که سبب سوءمزاج سازج است یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که موضع درد بلا انتفاخ و تورم و بدون تغییر رنگ است یا به انتفاخ و ورم و تغییر لون و از مریض بپرسند که درد به تدریج عارض شده یا دفعه و با درد سبکی در آنجا معلوم می شود یا گرانی پس اگر جای درد بلاننتفاخ و ورم و بی تغییر رنگ محسوس شود و مریض گوید که مرض اندک اندک عارض شده و در بلاثقل است باید دان است که سبب سوءمزاج سازج است پس اقسام او از کیفیت موضع الم بلمس دریافت کنند اگر ملمس گرم معلوم شود و سرعت نبض و رنگینی قاروره و سن و مزاج و فصل و تدبیر متقدم و غیره آثار حرارت دریافت گردد بدانند که سبب حرارت ساده است و **اگر** ملمس سرد بود دیگر علامات برودت مزاج مدرک گردد سبب برودت ساده درافتد و اگر یبوست موضع و دیگر آثار خشکی معلوم شود سبب یبوست باشد و **اگر** با وجود عدم گرانی انتقال درد از جای بجای دیگر و تمدد شدید بود. صاحب مرض میوها و طعامهای مولد ریاح بسیار خورده باشد

سببش ریح باشد و اگر موضع درد منتفخ و متورم و با تغییر رنگ باشد و بیمار عروض مرض دفعه و درد باثقل گوید باید دان است که سببش ماده خلطی است پس می‌باید که نوع خلط دریافت کنند به این طور که ملمس و رنگ موضع و ورم و انتفاخ آن ملاحظه کنند و شدت و خفت وجع بپرسند و بمزاج و سن مریض و فصل نظر کنند پس اگر ملمس گرم نماید وسخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد اگر ماده غائرتر نبود و انتفاخ و ورم زیاده بود درد با ضربان و تمدد شدید و گرانی گوید و مزاج بیمار دموی و فصل ربیع و عمر شباب و بدن لحیم شحیم بود و تقدم تناول اغذیه و اشربه مولد خون بر آن گواهی دهد سببش ماده دموی باشد و اگر طمس سخت گرم و سوزان‌تر و با زردی رنگ و یا سرخی اندک بود و گرانی و ضربان و تمدد کمتر و درد شدیدتر و سوزان‌تر و خلنده و مائل‌تر بظاهر گوید و ورم و انتفاخ بدان بزرگی نباشد و از ادویه بارد تسکین بسیار یابد و با عطش و سرعت نبض و ناریت بول و اکثر با تب باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم و تدابیر سابق مولد صفرا بود سببش ماده صفراوی یا خون صفراوی باشد و اگر ملمس گرم نبود و رنگ آماس هم‌رنگ بدن باشد یا برصاصیت مائل بود و ورم اندک و نرم منبسط باشد و کثرت ثقل و قلت التهاب و لزوم وجع متوسط مائل در عرض و عمق و فقدان علامات خون و صفرا بود و بچیزهای گرم نفع یابد و بدن اگر فربه باشد لحیم نبود بلکه شحیم بود و بیاض و غلظ قاروره و بطوء و اختلاف نبض و دیگر دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج و سن و هوا و تقدم تدابیر بلغم‌افزا مثل اغذیه بارد رطب و راحت و قلت ریاضت و ترک استحمام و غیره مولد فضول بلغمیه بر آن گواهی دهد سببش ماده بلغمی باشد و اگر موضع ملمس سرد و خشن و با عدم ترمل باشد و رنگ ورم غیرمشرف بود یا بسبزی یا کبودی یا سیاهی زند و تمدد و درد اندک و خفیف و آماس کوچک و باصلابت و قلت انتفاع بعلاج بود و چیزهای گرم‌تر مفید شود و صلابت نبض و بطوء و تفاوت آن و خلل طحال و کثرت اشتها و سائر علامات مزاج سوداوی و فصل و تدبیرهای گذشته مولد سودا بر آن گواهی دهد سبب مرض ماده سوداوی باشد و اگر علامات دو خلط یا بیشتر مدرک گردد و قلت انتفاع بمعالجات حار صرف و بارد صرف و گاهی از چیزی گرم و گاهی از سرد نفع یابد سببش ماده مرکب باشد و این اکثر

به ابدان حاد صفاوی که تدبیر مرطب مبرد مولد بلغم خام از اغذیه استعمال کرده باشند و از حرکات بر امتلا عارض شود و اوجاع این کسان تسکین یابد بمعجزه ملایم به دستهای بسیار و ایشان انتفاع یابند بمرخات معتدل الحرارة مع سکون چه حرکت مانع نضح است و سفیدی رنگ مفاصل و ورم مائل بزردی بر ماده مرکب از بلغم و صفرا و زردی آن مائل بسیاهی بر ماده مرکب از صفرا و سودا نیز دلالت کند و اگر حرارت ملمس شدید و درد با خارش و سوزش باشد و از چیزهای گرم یا پوشیدن جامه بر موضع درد تکلیف بسیار یابد و از هوای سرد و ادویه بارد با قبض راحت یابد سببش ماده مدی یعنی همچون رییم باشد

### علاج کلی اوجاع مفاصل

بدآن که سورنجان که خصوصیت بسیار به مفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل و ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد انطباق است و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم مضائقه ندارد و استخوان آدمی سوخته باریک سوده به گلاب حبها سازند و قدری بدهند که جهت تسکین درد مفاصل مجرب نوشته و **صاحب تحفه** گوید که خوردن استخوان سوخته انسان سه روز هر روز یک مثقال با مثل او شکر سفید آمیخته جهت وجع مفاصل و عرق النسا و صرع بغایت آزموده است و **شیخ** می فرماید باید قومی ذکر کرده اند که از مجرباتی که تخلف می کنند البته خوردن استخوان آدمی سوخته است شخصی از یهودیان استعمال می کرد و از آن انتفاع می یافتند برای نفرس و اوجاع مفاصل البته و **جرجانی** گوید که این دوا بوقت ضرورت و درد صعب باید داد و منفعت وی آن است که ماده را غلیظ کند و از سیلان و نزول در مفاصل باز دارد و بدین سبب استفراغها بدهند تا خلط را باز آمدن ندهند و **محمد زکریا** استخوان سوخته را در این باب می استاید لیکن استخوان آدمی را شرط نمی کند آنچه من در این آزموده ام سورنجان است و شکر طبرزد هر یک سه درم بعد استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان بازدارد و **خجندی** گوید که من در اوجاع مفاصل استخوان سوخته بز را تجربه کرده ام هر روز یک مثقال با سورنجان و از آن بسیار کسان به شدند و **رازی** گفته که ماده این علت از اخلاط اربعه اکثر خالی از ریج نباشد پس در معالجه این



مرض رعایت ریح کردن مناسب هر خلط واجب دانند لهذا بیشتر سورنجان و اسارون در علاج این علت داخل است وقتی در جمیع انواع آن کثیرالنفع است بلکه اکثر از اسهال مستغنی می‌سازد و چون ماده بقی و اسهال مندفع نگردد پس باید که مدرات قویه دهند چون استخوان محرق انسان و یا از هر حیوان که باشد و اگر کسی عادت بنوشیدن شراب و یا بنک و یا بخوردن افیون داشته باشد وقت معالجه این علت در استعمال منضجات و مسهلات منع از آن نباید کرد و اگرچه استعمال مبخرات مطلقاً در وجع مفاصل و همچنین در مسهلات منع آمده لیکن می‌باید که شراب را در عرقیات مفرحه مقویه اعضای رئیسه چهارم و یا سوم حصه ممزوج نموده بدهند مانند عرق کیوره و گاوزبان ساده و عنبری و بادرنجبویه و صندل و ابریشم و عرق عنبر و تنبول مرکب و ابریشم مرکب و عرق زردک مرکب مناسب مزاج به عمل آرند و افیونی راجندبیدستر و یا زراوند طویل و یا زعفران و یا دارچینی و یا اظفارالطیب چهارم حصه افیون ضم کنند و بنگی را بنگ در عرقیات مذکوره بسایند و بوزن سه ماشه زرنب و یا کیور کچری و یا اطفاءالطیب و یا تخم گاوزبان و یا قاقله کبار و یا بادیان رومی و یا هندی و یا خطایی و یا برگ تنبول پخته سه چهار عدد اندازند تا منع از تبخیرکننده تقویت مفاصل و اعصاب نماید و و قبل از نضح و تقلیل ماده مقویات عضو و ملینات و محللات به کار بزند و جائیکه ماده بسیار و قوی‌الحرکه بود بلا توقف و بی‌انتظار نضح آن را استفراغ سازند و استعمال مدرات پیش از تنقیه نباید کرد و آنچه به اعصاب ضرر دارد مثل حموضات و لبنیات و مبردات و مخدرات بدون مصلحات بی‌ضرورت شدید به کار نبرند **ابوسهل** گوید که معالجه جمیع اقسام وجع مفاصل به استفراغ خلطی که ماده مرض باشد باید کرد و آن خلط خون بود یا بلغم یا صفرا یا سودا بعد از آن تبدیل مزاج کنند تا در بدن فضلات بار دیگر پیدا نشود و مع‌ذلک تقویت عضو نمایند تا آنچه از فضول متولد شود و منصب گردد قبول نکنند پس اگر ماده این مرض خون باشد فصد کنند مادام که مرض در تکون باشد از جانب مخالف و هرگاه مرض متکون و متمکن گردد از طرف موافق و در نفرس قصد باسلیق و در عرق‌النساء و وجع‌الورک رگ کعب بگشایند و در وجع مفاصل از هر دو جانب و اگر بعض احشا مثل کبد و طحال و غیر آنها علیل باشد مع‌ذلک فصد

رگی باید کرد که منفعت آن مخصوص به آن عضو باشد و اگر خلط مودی خون نباشد بلکه یکی از اخلاط باقی باشد باید که استفراغ به ادویه موافق آن غلط مودی از فوق و اسفل نمایند و اولاً آنچه اندک تحریک قی کند و آنچه اسهال طبیعت بنرمی نماید بدهند تا آن که اخلاط نبضج ابتدا کنند پس آنچه استفراغ بقوت کند استعمال نمایند و حذر کنند از آن که ادویه قوی الاستفراغ قبل از نضح خلط و استعداد آن بخروج استعمال کنند بهر آن که دوا استفراغ اجزای لطیف رقیق کند و غلیظ بگذارد و خلط او بیفزاید و قلع او متعسر یا غیرممکن شود و ایضاً حذر از استعمال ادویه قوی القوه در تسخین یا تبرید کنند زیرا که دوی مفرط الحار را خلط را مشوی و متحجر می گرداند و بعد از آن مستفرغ و منحل نمی گردد و مفرط البروده اجماد و تبرید خلط می کند و عضو کسب خدر و جمود می نماید و واجب است که رعایت این قوانین در این امراض نمایند از برای آن که خلط آنها محصور در قعر اعضا و میان مفاصل و عظام می باشد و خاصه در مواضع مفصل و رک که خلط محتبس در عمق بود و هرگاه رقیق لطیف سهل الحراکه نباشد مستفرغ نشود پس در هر مرض مادی جهد کنند که خلط رقیق و مهیا به استفراغ گردد و مجاری عضوی که از آن مستفرغ شود گشاده گردد و البته چیزی که تولید آن یا تصلیب یا تسدید نماید استعمال نکنند و اما موادی که برای آن ترکیب و دوا کنند باید که به حسب کیفیات مواد مرض اختیار نمایند پس اگر ماده مرض خون باشد دوی که تبرید بیشتر از ترطیب کند استعمال نمایند و اگر صفرا بود بچه ترطیب اکثر از تبرید کند به عمل آرند و اگر بلغم باشد آنچه مسخن و مجفف باشد به کار برند و اگر سودا بود آنچه تسخین و ترطیب نماید استعمال کنند و این فعل در دوا نکنند فقط بلکه در همه تدبیر مثل مطعم و مشرب و خواب و بیداری و حرکت و سکون به عمل آرند و واجب است که اولاً در نقرس و اوجاع مفاصل نظر کند که از کجا خلط منصب می گردد و آن خلط کدام است و آیا آن هنوز در انصباب است و یا منصب شده و متمکن گشته پس اگر هنوز در انصباب باشد معالجه به قطع آنچه جاری می شود و منع او بتقویت عضوی که به سوی آن می ریزد باید کرد تا آن را قبول نکند و قطع آنچه جاری می شود به امتناع از اغذیه و تدبیر مولد آن خلط بود و آنچه منصب و متولد شده استفراغ آن به اشائیکه در استفراغ موافق آن خلط بود باید کرد خصوصاً از مواضع موافقه شیخ می فرماید که چون تدارک اوجاع مفاصل در ابتدای

ظهور کرده شود علاجش سهل بود و اگر تمکن و اعتبار یابد خصوصاً متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سبب مزاج ساذج است تدبیرش آسان است زیرا که آن اکثر التهاب ساده بلاورم می‌باشد پس تبدیل مزاج کفایت می‌کند و اعظم چیزی که در آن احتیاج به سوی آن می‌شود تنقیه صفره و خون است و همچنین گاهی جمود و سردی سبب الم می‌شود و پس تبدیل مزاج کفایت می‌باشد و بزرگترین مایحتاج الیه در آن تنقیه بلغم بود تا خون را گرم کند و گاهی یبوست منتهجه سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب است و چنان چه معلوم شده و اما چون سببش ماده باشد باید که ماده را که انصاب می‌کند بجدب آن به سوی خلاف جهت و بتقلیل آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آن را قبول نکند و ماده موجود را تحلیل کنند تا معدوم گردد و در این جمله بقوانین کلیه رجوع کنند و بدانند که صواب آن است که در ادویه تبدیل تبدیل نمایند چه گاهی دو عضوی را نفع کند و گاهی در وقتی فائده نماید و بعد از آن ضرر کند و تحریک درد نماید و واجب است که شراب اصلاً ترک نمایند تا آن که صحت تام یابند و بعد از آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشند به تدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل به مدرات ایشان را نفع کند و باید که ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل بارد و اگر از آن ر استگاری نباشد گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و هر لحم قلیل الفضول خورند و اگر اولاً درد در پشت حادث شود به عده به سوی دستها منتقل گردد فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف مسیل آن خارج گردد و باقی فوائد در علاج مفاصل حار و بارد مسطور گردد ایضاً شیخ در باب تحرز از اوجاع مفاصل می‌نویسد کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال هنگام ربیع و عند قریب نوبت او را واجب است و تدبیر معتدل در لطافت استعمال کند و بالجمله واجب است که اگر سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد به لکه به استفراغ و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید آن را کم کنند و اگر سببش فساد اخلاط باشد مقابله آن به استفراغ آنچه مجتمع گردد و مضارت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد زیرا که بلغم متولد می‌شود و بموهنت مبردات و طبیب آن را و مقابله آن را می‌داند و همچنین سودا از آنچه متولد می‌گردد

و مقابله تولد آن می‌داند و چون تنقیه کرده شود صواب آن است که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول را قبول نکند و خصوصاً وقتی که خون انصراف ماده به سوی اعضای رئیسه به سبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاویا و گلنار و آب عصی‌الرعی و حضض و مامیثاست و ایضاً مالش مواضع به نمک سوده به زیت مگر آن که بیش شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحب او زراوند مدحرج دو درم به مرات در ربیع و شتا بخورد و ریاضت معتدل و رکوب استعمال نماید و در آنچه نقرس و اوجاع را برانگیزد و افراط نکند و آنچه عادت او نبود یک بارگی بلاتدریج ندهند و اگر اتفاق آن افتد مالش روغن‌های معتدل و رکوب استعمال نماید و در آنچه نقرس و اوجاع را برانگیزد افراط نکند و آنچه عادت او نبود یک بارگی بلاتدریج ندهند و اگر اتفاق آن افتد مالش روغن‌های مقویه استعمال کند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سوده و از به قول مثل چقندر و گرز و خیار نماید و اما خربزه بتولد خلط رائی مضر بود و به ادرار نفع کند و حال او در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شراب احتراز کند و بچیزی جیدالهضم سریع‌الهضم اغتذا نماید و واجب است که از امتلا و ترک ریاضت و معذک از افراط در تعب و ریاضت خصوصاً بر امتلا و از اجماع اجتناب کند و از استحمامات کم کند که آن تذویب اخلاط و تسبیل آن به سوی مفاصل کند و اما آب چشمها آن را نافع بود در وقت مرض و آنچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ از آن و در وسط دخول ایشان در آن نفع کند ریختن آب سرد بر مفاصل است اگر مانع آن ضعف عصب نباشد و گاهی این ضرر حمامات دفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیاء برای ایشان است **مجوسی** گوید که اوجاع مفاصل در اکثر امر حادث می‌شود از لوبان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمها و سکر و استعمال جماع و اتم لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون و راحت و ترک از ریاضت و استحمام و مانند آن از اسبابی که از آن فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس منع کرده است از معالجه کسی که از صاحبان این مرض حریص به شراب و فواکه و جماع باشد و هرگاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد سزاوار آن است که اجتناب کند از استکثار اطعمه و اشربه غلیظه لاسیما آنچه از آن غلیظ عسرالانهمام باشد و از سکر احتراز نماید و از

جماع منع کنند و اگر به استعمال آن در اوقات متباعد مضطر باشد و در حالت خفت معده به عمل آورد و از جمیع فواکه لاسیما رطب اجتناب کند و اگر اراده استعمال آن کند مویز و انجیر خشک بخورد و از آن استکثار ننماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد هضم آن و استحمام بعد اندک ریاضت بدلک و مالش بدن به روغن مقدار حاجت استعمال نماید و بعد استحمام بساعتی غذا تناول کند و از تناول غذا هنگامی که بقیه غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر مقلل اجتماع فضول در بدنست و تعاهد تنقیه بدن بقی و به ادرار بول نماید بعد از آن معذلک نظر کنند اگر وجع مفاصل از سوءمزاج حار یا ماده حار عارض شود غذا به لحوم سهل الانهضام قلیل الفضول مثل لحم ماکیان و به آن و تیهو و عدس و بنوماش و کدو و بادرنگ و خبار و بوار و معمول به آب انار و غوره و زیت و مانند آن دهند و انار بخوراند و تعاهد فصد قبل از وقت ظهور علت و شرب مطبوخ فواکه و خیارشبر و آب لبلاب و لعوق اجاص و بنفشه به شکر نمایند و اگر از سوءمزاج بارد یا ماده بلغمی عارض شود تغذیه به لحوم حیوان کوهی و دشتی از طیور و مواشی معمول بتوایل گرم سازند و تنقل و بحب بطم و حبه الخضرا و پسته به شکر و مویز شیرین فرمایند و تنقیه بدن بحبوب مثل حب اصطمخیقون و حب سورنجان و حب شیطرح و حب منتن و مانند آن کنند و صاحب او را باید که قریب جماع اصلا نشود و اگر از سوءمزاج یابس یا ماده سوداوی عارض شود و باید که استفراغ بدن به مطبوخ اف تیمون کنند و اغذیه مسخنه مرطبه و معتدله دهند به این تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کنند که از استعمال این آنچه عارض می شود عود نکند و اگر عود کند خفیف قلیل الوجع باشد و اما هرگاه این مرض ابتدا در حدوث نماید باید که در آن تدبیری که در هر قسم از اقسام او در اینجا مذکور گردد استعمال نمایند

### علاج اوجاع مفاصل ساذج

یعنی آن که بی ماده باشد و سوءمزاج ساذج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب ساذج موجب الم نمی شود پس در اینجا تعدیل کافی بود با آنچه در اقسام مادی مذکور گردد و **ایضاً** اگر حار باشد جهت تبدیل

میردات دهند و شربت لیمو و سکنجبین رمائی نافع گفته‌اند و گاهی در این به شرط خون انصباب ماده تقدما  
لحفظ احتیاج به استفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون برآرند و مسهل صفرا دهند تا ماده  
که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و موضع الم که مفاصل است از ریزش ماده محفوظ ماند بهر آن که الم جاذب  
موادست و اگر بارد باشد در تسخین کوشند به استعمال او حاره و تدابیر مسخند و اگر خواهند اندکی بلغم به  
مسهل یا حقه مخرج آن مستفرغ سازند در اینجا ترک استفراغ اولی است به سبب احتمال خروج صفرا با بلغم و  
اگر یابس باشد و این کمتر افتد باید که بترطیب پردازند و روغن بادام و کدو و گل و قیروطی پیه مرغ و بط و مغز  
ساق گاو مالیدن و اغذیه مرطبه چون شیرگاو خوردن سودمند است

### علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر در هر دو جانب درد باشند از هر دو جانب نمایند بعد آن تبرید دهند و  
شیرجات مدره چون شیر کاهو و کاسنی و خیارین و تخم خربزه و خارخسک و مغز تخم کدو و هندوانه و یا  
شاهتره عناب گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی عنبالثعلب خیسانده سورنجان سوده پاشیده دهنده  
و تخم خطمی در این خیلی مفید است و بعد از نضج از مسهل صفرا که در آن هلیلجات و سورنجان باشد تنقیه  
کنند و بعضی سنای مکی نیز داخل می‌کنند و احتیاط کنند که شرب مسهل روز بحران اتفاق نیفتد و آنجا که  
حرارت و التهاب شدید بود و بیش از فصد مابعد آن آب کشک جو به آب انارین و روغن بادام و آب تمرهندی و  
آلوبخارا و سکنجبین ساده و بزوری بارد سودمند است و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جهت ردع ماده طلای  
نرود یا صندلین گل سرخ فوفل مامیثا اقاکیا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سرکه و آب گشنیز سبز آمیخته  
ضماد کنند و اگر درد شدید باشد باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند و در انتها  
اندکی ادویه محله مانند خطمی و نهفته داخل نمایند بعد از آن اکلیل‌الملک بابونه بیفزایند و ضماد و سورنجان سه

ماشه عنبالثعلب چار ماشه کوفته پخته به روغن گل شش ماشه و سفیده بیضه سرشته نیز مفید است و در انتها حلبه یک توله سرکه یک و نیم توله عسل نیم توله پخته ضماد کردن بسیار نافع.

**ذکر ادویه مفرده** نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یهودی محکوک بر مسن یعنی حجر نر برای مرد و حجر ماده برای زن و کذا عصاره کاهو و کذا اندریون و کذاحی العالم و کذا آب درخت بیخ مخلوط به آرد جو و کذا خولان هندی به آب کاسنی و کذا عصاره مامیثا در آب کاسنی حل کرده و کذا آب حشوشته الزجاج و یا خشک آن به آب بارد و اندک سرکه سرشته و کذا آب عنبالثعلب و بوش دربندی و کذا برگ بنفشه سبز و آب او و آرد جو و کذا حضض مکی و آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطس در دست و نهادن عضو در آب سرد و تسکین اوجاع مفاصل حار هر واحد مجرب سویدی است و از اطبای دیگر منقول است که شرب و ضماد روغن سفرجل و کذا صبر و کذا عسل خیارشنب و ضماد بزرقطونا و سرکه و کذا آب برگ صفصاف و عصاره طحلب و کذا آب بقله شوکران تازه و کذا شنبلیله که آن گل سورنجان است و کذا آب برگ جو و کذا طحلب و کذا بیخ یبروج به سویق و کذا آب برگ عوسج و کذا بوش دربندی و کذا قنطوریون دقیق و آرد جو و کذا آب جواده کدو و کذا آب کاسنی و روغن گل و آرد جو کذا مغاث و آب حی العالم و کذا آب برگ پنبه سبز و کذا آب برگ خرفه و کذا بیخ قصب فارسی سوده به سرکه سرشته و کذا بیخ قنب کوفته بعد طبخ و گرفتن حجر ارمنی در دست هر واحد نافع و به قول **حکیم علی** روغن گل در صلاحیه به دسته اسرب حل کرده بر مفاصل طلا کردن نافع وجع است و کذا ضماد سورنجان به آب گشنیز سبز سوده

**ذکر بعض تراکیب** برای وجع مفاصل حار از مطب استائذه کبار شیره کاسنی شیره خارخسک هر یک شش ماشه گلاب عرق کیوره شربت بزوری بارد هر یک دو توله داخل کردن بنوشند در سوت سه ماشه صندل سرخ دو ماشه سورنجان یک ماشه به روغن گل سرشته ضماد نمایند **ایضاً** سورنجان یک ماشه سوده به اطریفل صغیر یک توله سرشته بخورند و شیره کاسنی نه ماشه نبات یک توله بنوشند و گاهی شیره خارخسک شش ماشه عرق شاهتره ده

توله عوض کاسنی می‌کنند **ایضاً** سورنجان یک ماشه سوده به گل‌قند دو توله سرشته بخورند بالایش عرق  
عنب‌الثعلب عرق خارخسک هر یک پنج توله شربت بزوری بارد دو توله بنوشند **ایضاً** که با تب باشد خاکشی  
شش‌ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله یک جوش داده شیره تخم خیارین شش‌ماشه شربت بنفشه دو توله داخل  
کرده بدهند

**ایضاً** سورنجان چار ماشه گل بنفشه هلیله سیاه تخم کاسنی هر یک شش‌ماشه جوشانیده نبات یک و نیم توله **ایضاً**  
سورنجان سوده یک ماشه به اطریفل صغیر یک توله سرشته تناول نمایند بعد آن شیره تخم خربزه شیره تخم  
کاسنی هر یک شش‌ماشه عرق عنب‌الثعلب توله نبات یک و نیم توله خاکشی پنج‌ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی  
در قبض سنای مکی چارماشه هم افزوده می‌شود **ایضاً** تخم خیارین کوفته نه ماشه عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر یک  
شش‌ماشه گل سرخ سورنجان تخم تخمی هر یک چهار ماشه جوشانیده و صاف نموده گل‌قند دو توله خاکشی پنج  
ماشه غذا شوربای قلیه با نان یا خشکه یا کهچری.

**ایضاً** سفوف سورنجان بارد که بعد فصد و تنقیه به کار آید و مجرب است سورنجان مصری بوزیدان پوست هلیله زرد  
مغز تخم هندوانه مغز بادام مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار گشنیز مقشر تخم خشخاش مساوی کوفته بیخته شکر  
سفید هم چند هم آمیخته هر روز شش ماشه با عرق خارشتر ده توله بخورند **ایضاً** مغز تخم خیارین مغز تخم  
خربزه مغز تخم هندوانه تخم خشخاش تخم کاسنی تخم خرفه هر یک دو توله سورنجان بوزیدان هر واحد یک توله  
کوفته بیخته با شیرجات استعمال نمایند **ایضاً** ضماد مخدر نافع شدت درد مفاصل حار و نقرس افیون دو درم  
خطمی دو درم آرد جو بیست درم به آب عنب‌الثعلب سبز ضماد نمایند **ایضاً** عنب‌الثعلب تخم کاسنی تخم خطمی  
حضض گشنیز بنفشه هر یک دو درم آرد جو چهار درم تخم کاهو پوست خشخاش گل سرخ فوفل سورنجان تلخ  
گل ارمنی افاقیا زردچوب صندل سرخ هر واحد یک درم افیون نیم درم به آب سائیده ضماد کنند **ایضاً** که در وقت  
هیجان درد تسکین الم کند و مجرب است افیون زعفران مساوی در شیرگاو سائیده روغن گل آمیخته ضماد کنند و



بعضی موم هم داخل می‌کنند و اگر مغز نان میده عوض زعفران کنند و بعد گرم شدن ضماد تبدیل آن نمایند نیز در تسکین وجع بی‌عدیل است **ایضاً** که در ابتدا معمول صندل سرخ گل خطمی حضض مکی حضض هندی هر یک شش‌ماشه به آب عنب‌الثعلب تازه ضماد نمایند و در انتها برای تحلیل ورم مغز فلوس دو توله بیفزایند و گاهی بعد فصد باسلیق عنب‌الثعلب شش ماشه آرد جو گل خطمی هر یک سه ماشه افیون سورنجان زعفران هر یک ماشه به آب مکوه سبز ضماد کرده می‌شود و اگر خواهند زنجبیل عوض زعفران کنند **ایضاً** اگر از ساعد تا انگشتان درد ضربان باشد شیرۀ تخم خیارین شیرۀ خارخسک شربت بزوری بنوشند و اکلیل‌الملک آرد جو گل ارمنی صندل سرخ در آب مکوه سبز سائیده ضماد نمایند و اگر درد شانه باشد بعد فصد باسلیق اطریفل با عرق شاهتره بخوراند و گاهی بعد مسهل برای درد سورنجان بیخ نی به آب عنب‌الثعلب تازه ضماد می‌کنند **ایضاً** بعد فصد سورنجان دو ماشه کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ چار ماشه به عرق عنب‌الثعلب و عرق شاهتره هر یک نیم پاو جوشانیده شربت بزوری دو توله **ایضاً** بعد تنقیه عناب شاهتره کاسنی کوفته گل سرخ سورنجان جوشانیده شربت بزوری غذا نان و شوربا **اقوال حداق** سویدی گوید که اگر قبل دخول حمام در بیت اول به آب سرد اطراف را بشویند مجرب‌النفع است و اگر فوفل و صندل سفید مساوی به گلاب سرشته و یا برگ مورد تازه یا خشک و صندل سرخ و زرد و سوده و یا صندل سرخ و سفید و افاقیا به آب کاهو سرشته و یا آب حی‌العالم صغیر و صندل سرخ و فوفل و گلنار با هم سرشته و یا آب خرفه و زرور دو صندل سفید و سرخ و یا آب عنب‌الثعلب و فوفل و زرور دو یا آب بارتنگ تازه و طرائیث و عذبه فوفل و زرور دو یا آب برگ بنج سفید و زرور دو فوفل و یا عصاره لحيۃ‌التیس و زرور دو افاقیا و عذبه گل به گلاب سرشته و یا گل خشخاش و گلنار و افاقیا و مصطکی به گلاب سرشته و یا آب برگ علیق و آب لف گرم عوض گل خشخاش و گلاب و یا عذبه و افاقیا و بزربنج سفید و مصطکی و گلنار به آب کاسنی و گلاب سرشته هر کدام از این ضمادات وقت احساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل مجرب من است **مسیحی** می‌گوید که اگر خلط خون گرم کثیرالکمیت باشد به فصد

مقدار فاضل آن اخراج نمایند و باقی را به مطبوخ هلیله زرد و کابلی و افسنتین و شاهتره و مویز منقی و آلو بخارا و تمره‌ندی تعدیل کنند و اگر آنجا تب باشد آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیارشیر و یا آب لبلاب مع بنفشه خشک و شکر بنوشانند و اگر تب ساکن شود و در مفاصل ماده خام باقی ماند در این آبها آب کرفس و آب بادیان افزانید بعد از آن که در این یک مثقال ایارج فیکرا یک شبانه‌روز کرده صاف نموده باشند و اگر بعضی اعضا مولد ماده منصب به سوی عضو آلم باشد صرف عنایت کنند تعدیل و اصلاح سوءمزاج آن که به سبب از ماده متولد می‌شود و انصباب می‌کند بعد از آن اعاده نمایند بتقویت نفس عضو آلم به اطلیه و اضمده که از شان او تقویت عضو و تحلیل باشد تا تجفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثال حی‌العالم و پوست انار و سماق و جوست چون پوست انار را در طلا یا سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس سماق و حی‌العالم سوده و آرد جو بدان آمیزند بر عضو آلم نیم‌گرم در زمستان و سرد در تابستان ضماذ کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرتب از افاقیا و حضض و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و گل ارمنی به آب عنب‌الثعلب کرده می‌شود و چون اراده تبرید قوی باشد صندل و عدس مقشر سوده به آب گشنیز کافور طلا کنند **بوعلی سینا** می‌نویسد که اگر ماده مومی باشد یا با غلبه دم باید که مشغول به فصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام به مفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف رگ زنند بعد از آن استعمال قی کنند و خصوصاً اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن اسهال نافع‌تر است بعد از آن به اسهال متوجه شوند و ابتدا بدوای قوی نایند اگر عدم نضح و غلظ ماده مانع نباشند با وجود آن که رفق اسلم و تدریج اوفق است به عده اتباع به مسهلات منقی به تدریج کنند و **بعضی اطبا** زعم کرده‌اند که ابتدا برفق بعد رفق کنند و ختم بر قوی هنگام نضح نمایند و صواب در این آن است که اگر ماده رقیق صفراوی باشد تعجیل استفراغ نمایند چون نضح ببینند و اگر غلیظ باشد بتقدیم چیزی که ترقیق و نضح آن کند و آن را مهیا به اندفاع به سوی جهت استفراغ گرداند باقی نیست و فیما بین آن تخفیف به اطلاق ملائم کنند و لزوم ماء‌الشعیر نمایند تا آن که نضح ظاهر شود و امتلا محتاج‌تر بنفض است لیکن به چیزی که یکدو مجلس اجابت کند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب‌الثعلب

بخیارشنب و یا از حقنه و این صواب‌تر است و چون ابتدا به انحطاط نماید به استفراغ غیرمدبر تحریک نکنند که گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن به سوی مرض کند و رعایت بحرانات در روز چهارم و هفتم و یازدهم نمایند و وقت بحران فاضل برای ایشان چهاردهم است پس اگر ممکن بود مدافعت استفراغ تا نضح کنند و اقتصار بر تنظیلات به آب سرد یا گرم یا نیم‌گرم کنند و اول آب سرد بریزند و اما اطلیة حاره و مخدرات همه مضراند حار به سبب جذبه ماده و مخدر بباعث حبس و خام کردن آن و ایضاً اطلیة مبرده غلیظ را خام می‌کند و رقیق را غلیظ می‌نماید و اطالت مرض می‌کند و ماسوای آن ایشان را مضر است زیرا که ترطیب مفاصل می‌نماید و سکنجبین به سبب ترشی خود غیرکثیرالموافق است و بزوری قوی‌البزور مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول می‌کند و تحجر او می‌نماید و چون نضح تام شود استفراغ به مثل سورنجان و بوزیدان و حبوب آن نمایند و فصد برفق کنند و در این هنگام ایضاً طلا به مثل طحلب و مانند آن نمایند و حذر کنند از آن که در اول امر دوی مسهل ضعیف نشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و معتدبه اسهال نکند بلکه گاه ترقیق مواد جامد دیگر نماید و سیلان او به سوی عضو کند و واجب است برای کسی که ارادهٔ تناول دوا کند آن که تا خیر غذا نماید و بعد سه ساعت تناول کند ده مثقال نان به شراب و اندک آب و بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد از آن بدان چه موافق بود اغتذا نماید به عده او را استعمال کند چه ادرار ماده اوجاع مفاصل را پاک کند بهر آن که او از فضله هضم کبد و عروق است و خصوصاً در نفرس حار با وجود آن که اکثر از اهل اوجاع مفاصل حار و بارد او امزجۀ رطب به اسهال کثیر از مشروب و حقنه انتفاع نمی‌یابند و چون معالجهٔ ایشان به مدرات می‌کنند صحت می‌یابند و از ابدان نحیف بعضی محتمل‌الاسهالات و ادرارات بسیار نمی‌باشند و ایشان را از آن احتراق خون به هم می‌رسد پس رعایت این جمیع امور نمایند و اما ردع ماده از عضو در حالی که ماده قوی‌الانصباب کثیرالحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن دو امر روی پیدا می‌کنند یکی آن که ماده را بفشارد و از حرکت او را باز دارد پس درد عظیم پیدا گردد و چون مثل این واقع شود و استعمال ملینات کنند دوم آن که اکثر ماده را به سوی اعضای رئیسه بازگرداند و در خطر اندازد و اما اگر ماده بسیار نباشد یا قلیل‌الحرکت بود بردع او باک نیست الا آن که در عرق‌النسا باشد که روع در آن حبس ماده‌اند و

عمق می‌کند پس واجب بود که اندک و ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول به استفراغ شوند و اما در آخر آن واجب است که مشغول شوند بدان چه محلل و ملطف و مخرج ماده از غور به سوی ظاهر باشد و اگرچه به محاجم از شرط و مص و بداغ و به محجرات و به منقطات باشد که بدان سیلان مواد کنند و تا زمانی مندمل شدن ندهند و از منقطات سیر و پیاز عنصل و بلا در است و به عده شیر يتوع و شیر انجیر و باید که بمحلل و منقطة دواى ملین آمیزند والا مؤدی بتحجر مفاصل گردد بهر آن که تنفیظ نیز مثل تحلیل است در تجفیف غلیظ و آمیختن شحوم به ادویه محله و منقطة نفع می‌کند و از سردی اجتناب نمایند و نزدیک او محلات قویه در اول امر قبل از تنقیه نباید برد که جذب مواد بسیار تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد **ایضاً** باید که رعایت این در اکثر امر کنند خصوصاً اگر ماده لزج یا سوداوی باشد و هرگاه اوجاع اشتداد نماید و متحمل آن نباشند از مسکن وجع به مشروب و مطلیه ر استگاری نباشد و مطلیه تسکین و به لطف تحلیل ماده کند یا به تخدیر مخدر استعمال نکنند مگر عندالضرورت و مقدری که تسکین حدت درد نماید و استعمال او در حار بجرأت و اقدام بیشتر نمایند و بسیار باشد که تخدیر نفع کند از جهت آن که تغلیظ ماده متوجه کند پس محتبس گردد و از نطول مسکن نافع این است که وجود کاهو در سرکه بپزند تا مهرا گردد و بدان نطول کنند و از مسکنات وجع مخدره این است که بگیرند افیون چهار مثقال زعفران یک مثقال در شیرگاو بسایند مغز نان سمید بدان آمیخته ضماد نمایند و **ایضاً** تخم شوکران شش درم افیون یکدرم زعفران یکدرم به شراب حلو سرشته به قیروطی مخلوط سازند و **ایضاً** بزربنج و افیون و اسبغول و اقاویا و مغاث به شیر گاو طلا کنند و برگ آن بپوشند و **ایضاً** صبر ده درم افیون ده درم عصاره بیخ شش درم شوکران چهار درم عصاره لحيه‌التیس شش درم بیخ لفاح بیست مثقال زعفران چهار مثال لفاح را در سرکه بپزند تا مهرا شود و به ادویه آمیخته طلا کنند و **ایضاً** بیروج سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند و **ایضاً** از میعه و افیون طلا سازند و از مخدرات ریختن آب بسیار است اگر قروح نباشد و **ایضاً** بزرقطونا را به آب

گرم‌تر کنند چون منتفخ گردد به روغن گل به هم زده سرد کرده طلا کنند و یا بیروج دو دانگ بطلا و عسل بخورند.

**صاحب کامل** گوید که اگر حدوث وجع مفاصل و نقرس از مادهٔ دموی باشد و مفصل آلم مائل بحمرت ببیند باید که مبادرت به فصد باسلیق نمایند و به حسب احتمال قوت و سن و فصل خون بیرون آرند و روز فصد بشوربای بچه مرغ بطور زیرباج و یا آب انار میخوش غذا سازند و بعد از آن آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج مجموع چهار اوقیه جوش داده کف گرفته فلوس خیارشمبر پنج درم مالیده بنوشانند و اگر تب باشد ماء‌الشعیر به شکر و آب انارین بنوشانند و به تدبیر امراض حاده پردازند و بر موضع درد طلای نرد یا صندلین به آب کاسنی و آب گشنیز و آب عنب‌الثعلب طلا کنند و بر آن جرادهٔ کدو و پوست تربز و پوست خیار نهند و یا خرقة مبلول به گلاب و سرکه به اندک کافور سرد کرده بگذارند و تبدیل آن کنند و یا آب کاهو و آب حی‌العالم به مغز نان و آرد جو اندک روغن گل سرشته و یا اندک آرد جو بعلاب بزرقطونا سرشته برنهند و مفصل علیل را از اسبغول به سرکه ضماد کردن مسکن وجع است و قیروطی مبرد معمول از آب خرفه و آب حی‌العالم و آب کاسنی و آب کاهو و روغن گل و موم سفید به اندکی سرکه و غیره اشیای مقوی مفصل و مانع انصباب ماده به سوی عضو به‌کار برند و اگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو ریزند لاسیما در مرض نقرس درد را ساکن کند و همچنین اگر آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو سرد کرده بریزند که این را خاصیتی است در این باب و چون درد اشتداد نماید باید که بر عضو اضمدهٔ مخدره نهند و بگیرند مغاث پنج درم اسبغول آرد جو هر واحد سه درم پوست بیخ لفاح دو درم افیون یک‌درم زعفران نیم درم همه را باریک سائیده به آب برگ کاهو و آب حی‌العالم سرشته ضماد کنند و اگر ساکن نشود این ضماد استعمال کنند که تسکین اوجاع بسیار می‌کند صفت آن افیون یک‌درم زعفران و مرمکی هر واحد چهار درم باریک سائیده به شیر بز یا به شیر گاو سرشته مغز نان آمیخته و روغن گل که در آن موم سفید گداخته باشند بر آن انداخته خوب صلایه کرده بر مفصل ضماد نمایند و بالایش برگ کاهو نهند.

**صفت ضماد** برای نقرس و وجع مفاصل حار بگیرند خطمی و بزرقطونا و آرد جو و زرده بیضه و دردی شراب و روغن گل و بدان ضماد سازند **دیگر** آرد جو ده درم گل سرخ و برگ سوسن و برگ نیلوفر و بنوماش هر واحد پنج درم خشخاش مع تخم آن بیست درم بنفشه ریحانی و طحلب و خطمی هر واحد هفت صدم عدس مقشر سه درم حنا و کفک هر واحد دو درم زعفران و کافور هر واحد نیم مثقال همه را با باریک سائیده بزده پنج بیضه و روغن گل و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو دردناک ضماد کنند و اگر موضع را به عدس مقشر در آب گشنیز رطب به اندک کافور سوده ضماد نمایند نفع کند **دیگر** بگیرند مغاث و خطمی و اسبغول و آرد جو و سورنجان سفید و صندل سفید مساوی و کوفته بیخته به روغن کنجد و زرده بیضه و اندکی سرکه سرشته بر مفصل ورم ضماد کنند اگر از حرارت باشد و باید که در استعمال اطلیه مبرده اسراف نکنند که آن تبرید و تغلیظ ماده کند و در این هنگام تحلل و استفراغ آن مشکل گردد اگر در آنجا ورم باشد در آن صلابت پیدا کند لاسیما اطلیه مخدره مسکنه وجع که آن عضو را خدر و نقصان در حس او عارض نمایند و لهذا سزاوار آن است که هرگاه به بینند که حرارت اندک تسکین یافت و بعد آن درد ساکن شد با ادویه مقویه اشپای محله بغیر اسخان مثل آرد جو و خطمی و بنفشه اضافه نمایند و بدان اندک اکلیل‌الملک افزایند و **ایضاً** آرد جو به آب گشنیز یا به آب سفرجل سرشته ضماد کنند و اگر احتیاج به تحلیل قوی‌تر از این افتد این ضماد استعمال کنند **صفت آن** بگیرند آرد جو باقلا و بنفشه خشک و خطمی هر واحد یک جزو صندل سفید اکلیل‌الملک هر واحد نیم جزو باریک سوده به آب کرنب و آب گشنیز به سرشند و هرگاه حرارت ساکن شود و درد زائل گردد و ماده غلیظ باقی ماند باید که این ضماد کنند **صفت آن** بابونه اکلیل‌الملک و آرد جو و خطمی و بنفشه خشک هر واحد دو درم زعفران یک‌درم همه را باریک سائیده به آب کرنب بیامیزند و بر عضو آب نیم‌گرم که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و برنجاسف به حسب مشاهده حاجت به سوی تحلیل جوشانیده باشند نطول کنند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا به فصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند و اگر در

دست چپ باشد از دست راست گشایند نه در قطر تا خلاف در محاذات باشد و اگر پیوند پای راست بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ باشد از دست چپ گشایند و اگر در هر دو پای یا هر دو دست بود رگ از هر دو دست زنند یک بار در حالت واحد خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند پس اگر قی کفایت کند بعد قی کردن دواى مسهل دهند و اول نطولات و اضمده مسکنه به کار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور اثر نضج در قاروره ممکن بود دفع باید کرد و مسهل بعد ایام بحران دهند و در مسهل دادن آنوقت مدافع کنند که حرکت ماده سخت قوی نبود و درد مقلق نباشد والا فلا و ضماد حار و مخدر در ابتدای مرض هر روز زیان دارد و استعمال آب گرم بسیار عصب و مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده به تمامه در مفاصل ریخته شد و از حرکت ساکن شد یا هنوز در انصباب است پس اگر متحرک باشد و حرکت او قوی بود استعمال ادویۀ رادعۀ قویه به کار نبرند از بهر دو سبب که در قول بوعلی گذشت و اگر این خطا کرده شود و درد زیاده گردد یا اعراض واله بر میل ماده به سوی اعضای رئیسه پدید آید زود ادویۀ ملینه بر آن گذارند تا آنچه از ماده فرود آمدنی است فرود آید و ریختن آب گرم و نیم گرم در این حالت سود دارد خاصه که بابونه و بنفشه در آن پخته باشند و مفرحات یاقوتی بخوراند و صواب تر آن باشد که هرگاه ماده بسیار بود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود به استفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل قوی تنفیذ کنند و در علاج صفراوی میل بچیزهای سردتر باید کرد و در علاج دموی به اشیای یارد کنند و تری کمتر از آن باید که در صفراوی و در امراض دموی و صفراوی سکنجبین سودا ولیکن در این مرض سکنجبین ترش جائز نباشد از بهر دو امر یکی آن که ترشی سرکه مضعف عصب است دوم آن که قوت ترشی تلطیف و تحریک ماده ساکن نماید و بماده مرض بیامیزد و در رگها جاری گرداند و بجایگاه درد رساند و در اوجاع مفاصل و نقرس و موی اول استفراغ به مطبوخ هلیله زرد و غیره که در قول مسیحی گذشت باید کرد در آن مطبوخ مبلغ تام بنوشانند چنان که استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تب بود آبهای که در همان قول مذکور شد بدهند و اگر حرارت کمتر باشد ده درم هلیله زرد در صد درم هم جلاب یک شبانه روز تر کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب

اسبغول با وی بیامیزند و بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود استفراغ به مطبوخ سورنجان و بوزیدان و حب سورنجان باید کرد و بعد مسهل ادویهٔ مدر بول سخت سودمند بود از بهر آن که مادهٔ این مرض فضلّه هضم ثانی و ثالث است ادرار بول آن را پاک کند باقی همان است که در قول بوعلی مسطور شد **ابن الیاس** گوید که اگر دموی باشد اولاً فصد کنند به دستوری که در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد خرّقه کتان به آب برد سرد کرده نهند و یا این طلا به کار برند صندل سفید شیاف مامیثا فوفل سفید آب از زیر گل ارمنی بوش ترگل گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده و طلا کننده هرگاه چیزی از این حاضر نباشد طحلب در سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب تر در سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب سخت سرد بر آن ریزند که فی الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنبالثعلب تخم کاسنی هر واحد ده درم به شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوماش به شیره بادام دهند و اگر با وی تب و التهاب باشد غذا ماءالشعیر تخم کاسنی و جلاب و با آب انارین معصور شحم آن سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد نرد به صندل سفید و سرخ و گلاب و آب خرّفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند و بر مفصل آب گشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار ضماد کنند و یا اسبغول را به سرکه خوب با هم زنند و بر موضع ضماد نمایند و بعد ظهور نضح در قاروره تلّین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنبالثعلب بنفشه خشک یا تر نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی و خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید دو درم هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و در آن خیارشمبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده بنوشند و تا آخر روز صبر کنند بعد به مزوره بنوماش و شیرهٔ بادام غذا سازند و اگر درد سخت باشد چندان که مریض متحمل آن نباشد تضمید عضو به اضمدهٔ مخدره مثل این ضماد کنند بیخ لفاح تخم خشخاش سیاه هر واحد دو درم افیون یک درم زعفران نیم درم اسبغول سه درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند **خجندی** گوید که اولاً فصد کنند به طریق مسطور و برادعات طلا نمایند



مثل خرقة مبلول در گلاب سرد کرده و یا افاقیا و غیره ادویه که در قول ابن الیاس گذشت هرچه از آن حاضر باشد یا مجموع مساوی گلاب و آب کاسنی و اندک سرکه ضمد نمایند و یا بزرقطونا مضروب به ماست و سرکه یا آب خرفه یا حی العالم و هر صباح شربت و خیار یا عناب یا شربت انار و سکنجبین رماق بنوشانند و از آنچه صاحب این علت را نفع می کند آب عنبالثعلب و آب کاسنی است و غذا مزورات مطبوخ به شیرۀ خشخاش و بماش که به آب انار میخوش و تمرهندی ترش تر کرده باشند یا زیرباج دهند و اگر تب باشد ماءالشعیر بدهند و تلئین طبیعت بحقنه لین به مثل بنفشه و عناب و سپستان و سنا و ترنجبین کنند و چون آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال به این مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم سنای یکی پنج درم سورنجان سفید مثقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یکدرم گلقد بغدادی پانزده درم فلوس خیارشیر ده درم ترنجبین پانزده درم به دستور مقرر مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته اند سزاوار آن است که در اضمده همه اوجاع مفاصل حار و بارد و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند به سبب خصوصیت آن به این مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیه آنها از مواد و تنگ کردن مجاری و مسالک آنها تا مواد به سوی آنها بار دیگر نریزد و هنگام انتها به اضمده که در آن تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضمد سازند بعد از آن بدان چه قوی التحلیل باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زرده بیضه و پیه ماکیان و پیه بط و میفختج و مغز نان و زعفران که آن کثیرالتحلیل است ضمد کنند و اگر حاجت بچیزی افتد که از آن قوی تر در تحلیل باشد به این اضمده مقل و میعه و مر و اشق در روغن های لطیف مخلوط نمایند و حذر کنند از آن که در تحلیل درم اسراف نمایند تا ماده متحیر نگردد بلکه گاه تلئین اختیار نمایند و گاهی بتحلیل پردازند تا اثر او به استقصا گردد **سعید** گوید اگر وجع مفاصل و نقرس حادث از دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد از آن تبرید مزاج به آشامیدن ماءالشعیر نمایند اگر جسم لاغر باشد روغن بادام بدان مضاف سازند و اگر لاغر نبود جلاب بیفزایند و آب انار نوشانند و تعدیل طبع به آلو بخارا و جلاب و تمرهندی بشریت نیلوفر و آب عناب به سکنجبین کنند و آب کاسنی به شکر و لعاب

اسبغول و بجلاب بنوشانند و غذا بمزوره زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیه حاره حذر کنند و تبرید موضع به صندل و آب حی‌العالم و آب عنب‌الثعلب و آب کاهو و جراده کدو و آب خیار و اندک سرکه و کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عقبه آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هرگاه مرض بایستد میردات کم کنند و بر موضع آب ریاحین ریزند و جمله قول در تدبیر این آن است که ماده اگر در سیلان باشد علاجش به چیزی که ردع کند باید کرد و اگر منقطع گردد علاج آن به اشیای محلل نمایند.

**خضر** گوید که در دموی فصد از جانب مخالف گیرند و افضل آن است که دو سه روز در فصد تأخیر نمایند تا ماده اندک نضح یابد و تلئین طبیعت به مثل شربت بنفشه مکرر و آلو بخارا و تمره‌ندی و آب عناب و انار و بفتائل و حقنه‌های لینه کنند و اشربه که در تب دموی بیاید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا ماء‌الشعیر به شکر یا شربت نیلوفر به روغن بادام یا سویق به شکر و هند و هرگاه اشتها برانگیزد اسفاناز یا بقله سیمانی یا خرفه یا ملوخیا یا مزوره رشتا با کدو و عدسیه و آنچه از غوره و سماق و ریباس و انار ترش سازند و قرائص و دهال و سرکه به زیت بخوراند و از لحوم یالکلیه اجتناب کنند و به ادویه رادعه که در آن قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب و آبهای بارد که در اقوال سابق مذکور شد و طلای نرد و فوفل و مامیثا و اقاویا و خولان و مانند آن به اندک سرکه ضماد سازند و اگر به شدت درد مضطر شوند اضمده مخدره مثل افیون و بیروح و بزرالبنج و غیره به آب کاهو ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید آن به عمل آرند و اما وقت انتها واجب است که به اضمده که در آن اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد کنند به عده بدان چه در تحلیل قوی‌تر از آن باشد مثل اکلیل‌الملک و بابونه ضماد کنند **انطاکی** گوید که در مفاصل حار اول فصد پس تنقیه به حسب ماده کنند بعد از آن طلا اولاً بر دادع مثل آب گشنیز و حی‌العالم و العبه نمایند به عده به محلات مثل آرد جو باقلا و بعد انحطاط به مثل بابونه و اکلیل‌الملک بنابر قوت تحلیل آن نمایند و اگر در اینجا ضربان مانع خواب باشد بدایت به تسکین آن واجب بود به مثل طلای استخوان سوخته و عدس و لفاح و افیون و زعفران و بنج و از واجبات است که دوائی در این علت از

سورنجان غالی نگذارند که بر اختصاص او بدان و تضییق آن مجاری را و منع آن ماده نازل را بار دیگر اجماع واقع شده و آنچه در حار بالطبع نافع است بزرقطونا به سرکه در روغن گل و خطمی به آرد جو و گل سرخ و مورد و کدو و کاهو و خشخاش است مطلقاً **میرعوض** می گوید که اول فصد باسلیق ابطی کنند خاصه آنجا که درد اندام اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود فصد قیفال مناسب است و تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت به عمل آرند و چون وجع اشتداد کند و هیچ یک از آن تدابیر تسکین نپذیرد از استعمال ادویه مخدره چاره نباشد و ضماد به مغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع است و چون درد تسکین یابد مخدرات را بردارند و به مرزنجوش و گل خطمی و اسبغول و آرد جو و سورنجان مساوی با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این مسهل در اوجاع مفاصل حار مستعمل است پوست هلیله زرده ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کشوت سنای مکی افسنتین هر کدام پنج درم تمرهندی بیست درم آلبوخارا دو اوقیه همه را در چهارصد درم آب بجوشانند تا برقع آید صاف نموده بنوشند و شربت ورد مکرر و شربت سفرجل با سمقونیا سودمند است و این ضماد فائده تمام دارد اسبغول سه اوقیه در یک رطل آب بجوشانند به آتش ملاتم پس در پارچه بفشارند تا لعاب آب به الکل بیرون آید آنگاه سه اوقیه موم سفید و شش اوقیه روغن زیت آمیخته ضماد نمایند **شریف خان** در حاشیه شرح اسباب می نویسد که بعضی اطبا گفته اند که اگر درد عام در مفاصل باشد فصد هفت اندام کنند و اگر مختص به اسافل باشد باسلیق گشایند و چون مختص به اعالی بدن بود رگ سر رو زنند و گاهی به تکرار فصد می شوند و بسیار باشد که فصد فی الحال صحت بخشد چنان چه **حکیم عابد سرهندی** نوشته که این مرض به مولانا ماجد عارض شد و دست و پای او به یکار و انگشته کج گردید و بر شکلی قرار نبوده از زندگی یاس شده بود پس فصد هر دو باسلیق یک بار گرفتیم چون شربت نیلوفر بی حساب نوشانیدم و در یک روز از مرض اثری باقی نماند و بعضی اطبای احمق علاج بعضی مرضی به همین تدبیر بر قیاس عمل من کردند و بیمار را هلاک ساختند چه هر قیاس صحیح نمی باشد بالجمله بعد فصد به مطبوخ مناسب نضج ماده کنند و هرگاه در بول نضج ظاهر گردد حبوب

موصوف برای این علت دهند و این حب مجرب است هلیله آبله هلیله زنجبیل شیطرح هر یک چهاردرم سورنجان بیست درم فانید چار درم کمک و درم مقل پانزده درم به آب کرنب سرشته حبها سازند شربت از آن از یک و نیم درم تا سه درم و باید که مسهل به حبوب مخصوصه مفاصل بعد مسهل عام به مثل مغز فلوس محلول در مطبوخ یا نقوع دهند و بعد تنقیه طلای نرد ضماد کنند **صفت آن** صندل سرخ گل ارمنی فوفل افاقیا حضض مکی مرداسنگ سفیدآب مساوی سائیده در آب خالص یا آب گشنیز یا عنبالثعلب تازه بندقها به شکل نرد سازند و واجب است که در موی اهتمام به تیرید بیشتر از ترطیب کنند و در صفاوی مبالغه کردن در آن هر دو باک ندارد و چون خون صفاوی باشد ادویه به سکنجبین قلیل الحموضت دهند و گویند که چون در دموی احتیاج به مسهل شود اول مطبوخی که در قول مسیحی گذشت بدهند و چون سه روز بگذرد و نضج زیاده ظاهر گردد در آن سنا هفت درم مغز خیارشمبر ده درم افزایشند و روز چهارم بنوشانند و چون در این معالجه و معالجه این زمان نوعی تفاوت است دستور اوستاد ذکر می‌کنیم تا در ذکر این هر دو علاج ناظر را بصیرت حاصل شود چنان چه آن مرحوم در دموی و مرکب از آن و از ماده غیر آن حسب مراعات مزاج و خلط غالب بعد فصد و تسکین این مطبوخ یا نقوع در آب سرد یا گرم استعمال می‌فرمودند نسخه آن عنبالثعلب سپستان اصل السوس مقشر گل نیلوفر گل بنفشه گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان تخم خطمی خبازی شاهتره و هنگام زیادتی سودا ایتیمون و به سفایج افزوده می‌شود و در آن گلکند یا ترنجبین چهار توله حل کنند و گاهی کاسنی و پرسیاوشان می‌افزایند و اوزان ادویه هر یک دو درم یا سه درم کنند و بعد دو دو سه روز یک هلیله یا هر دو مغز خیارشمبر هفت توله و روغن بادام دو درم افزایشند و گاهی شیرخشت و خمیره بنفشه هر یک چهار توله و گاهی تربد سفید نیز به قدر درم یا مثقال زیاده می‌کنند و این مسهل دو یا سه مرتبه استعمال نمایند و گاهی میان دو مسهل راحت می‌دهند و منضجات استعمال می‌کنند به عده تنفیه می‌نمایند و گاهی مسهلات یک روز در میان بدون منضجات میان آنها استعمال کرده می‌شود و در ایام راحت از مبردات و لعابات و اشربه به عمل می‌آید و بعد از مسهلات سفوف سورنجان معمولی چند روز متواتر

استعمال می‌کنند و گاهی معجون سورنجان و غیره از مرکبات به کار می‌برند **مصنف اقتباس** نوشته که فصد باسلیق نمایند به دستوری که در قول ایلاقی و میرعوض مسطور شد و اگر از فصد مانعی باشد باید که فروتر از جای درد حجامت با شرط نمایند و در غلبه درد بر آن موضع پاکی زده محجمه نهاده بزور بکنند که فی‌الفور درد را دور می‌کند و اگر اندکی باقی ماند برانجا همان زمان زلو اندارند و آب مروق کاسنی و مکوه هر یک یک و نیم اوقیه با نیم اوقیه شربت عناب نوشانند و این طلای نرد علوی خان ضماد کنند **صفت آن** مغاث بغدادی و هندی تخم خطمی و مورد و آرد جو و سورنجان و گل ارمنی هر یک چهار درم کوفته بیخته در آب برگ مکوه سبز و گشنیز آمیخته به شکل نرد ساخته وقت حاجت به آب گشنیز سبز و حی‌العالم و پوست تربز و خیار و بادرنگ هر واحد یک‌درم و صندلین یک و نیم درم و گلاب دو درم استعمال نمایند و همچنین طلای نرد حکیم ابن رضوان جمیع اورام حاره را در ابتدا و خصوص وجع مفاصل را نافع **صفت آن** صندل سرخ گل قیمولیا هر یک پنج درم صندل سفید عصاره مامیثا هر یک سه درم گل ارمنی ده درم فوفل اقاکیا حضض هندی هر یک دو درم مرداسنگ سفیداب ارزیز توتیای کرمانی هر واحد یک‌درم کوفته بیخته به آب کاسنی سرشته نردها سازند وقت حاجت به آب گشنیز سبز و کاهو به کار برند و یا تراشه کدو و تربز و خیار بادرنگ هر یک دو درم برگ کاهو برگ کاسنی برگ گلاب و برگ خرفه هر یک سه درم در سرکه و گلاب سرشته ضماد نمایند و در اشتداد درد مخدرات در ضماد افزایشند و این ضماد نیز همین اثر دارد صندل سفید در گلاب سوده لعاب اسبغول با حضض مکی هر یک دو درم در آب گشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو و بستان افروز و خرفه و پوست خشخاش و شیاف مامیثا هر یک دو نیم درم سرکه سه درم و آب انار کوهی و برگ پنبه باغی همین اثر دارد و غذا بنوماش و آش جو دهند و به فاصله سه روز از فصد به سکنجبین ساده در آب گرم یا در آب برگ ترب و خیار حل کرده قی کنند و بعد از آن دوامی سابق نوشانند و یا آب معصور انارین و اوقیه یا ترنجبین یک اوقیه و تا یک هفته بر این تدبیر ثابت مانند و روز هشتم در مروقات مذکوره مغز خیارشبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت آلو مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه

نموده تلئین طبع نمایند و روز نهم شیره خیارین و مغز کدوی شیرین و مغز تخم پزد به هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پاوسیر برآورده شربت انار ..... شربت عناب هر واحد یک و نیم توله اسبغول پنج ماشه کف زده بنوشانند و همین نمط تا پانزده روز بگذرانند و روز شانزدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند و نسخه این همان است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا عناب نیم اوقیه و گلکند درم و شربت آلو مسهل علویخان ده درم روغن بادام ماشه اضافه نموده و روز هفدهم تبرید سابق دهند مع اضافه شربت بزوری بارد چهار توله و همین سان و مسهل دیگر داده جهت تعدیل گشنیز خشک دو ماشه سورنجان شیرین یک و نیم ماشه گل سرخ یک ماشه در شربت بزوری بارد و توله آمیخته بلیسانند و گلاب سفید توله بنوشانند و پوشیده نماند که پیش از فصد استعمال اطلیة بارده سخت ممنوع است خصوصاً که ماده قوی الحارره باشد

### علاج اوجاع مفاصل صفاوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموئی نمایند مگر آن که در این قسم تبرید و تسکین زیاده باید کرد و به ادویة بارده که در آن قبض نباشد مانند جراده کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب گشنیز سبز سرشته ضماد کنند و در اینجا احتیاج ادویة محله نمی باشد و این ضماد برای اورام حارة مفاصل از مجربات است اسبغول کوکنار هم وزن کوفته بیخته در آب بپزند تا مهرا شود و روغن گل به قدر حاجت آمیخته ضماد نمایند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسبغول را ناکوفته داخل نمایند و ضماد اسبغول با سرکه آمیخته نیز مفید بود و آب کدو و آب خیار و آب حی العالم و آب کاهو و مانند آن ضماداً و نطولاً به کار برند و هنگام غلبه درد و خون غشی ادویة مخدره به قدر تسکین درد ضماد کردن و ادویة مسکنه اوجاع خوردن لازم دانند و چون وجع مفاصل از صفاوی صرف کمتر حادث می شود و از دم صفاوی اکثر می افتد در اینجا نیز ابتدا به فصد لازم است و بعد ظهور نضج تنقیة صفا به مسهل آن یا به مطبوخ هلیله کنند و اگر طبع نرم باشد بر منضجات اقتصار ورزند و ماده را تحریک ندهند و بعد اسهال مدرات بارد چون کاسنی و خیارین و مانند آن با شربت بزوری بارد یا با سکنجبین بدهند و آنجا که ماده مرض صفا صرف باشد قی

کردن نفع تمام دارد و به فصد حاجت بنا شد و از ادویۀ مسکن وجع عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش سفید و بلوط در سرکه تر کرده و تخم کاهو و گشنیز خشک است تنها یا مرکب به حسب حال مریض بخوراند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل بدهین آن باید کرد و ریختن آب سرد بسیار بر مفاصل و ضماد اسبغول در آب گرم لت کرده روغن گل آمیخته تسکین درد می‌کند و همچنین سورنجان سفید و نبات مساوی سه درم به آب سرد خوردن مسکن درد شدیدست و کذا استخوان سوخته سورنجان هر واحد یک‌درم عدس مقشر دو درم باریک سوده هر روز یک‌درم به گل‌قند یا شربت بزوری تناول نمودن درد بنشانند و اگر گشنیز خشک سه درم با هم چند آن شکر بخورند درد بنشانند و شکم قبض نماید و اگر تخم خشخاش سفید دو درم با هم وزن شکر بدهند درد ساکن کند و قبض دفع نماید و این دواى مخدر هنگام درد شدید توان داد تخم کاهو بزرالبنج سفید هر یک پنج ماشه شیطرج افیون هر یک یک ماشه مثل چلغوزه حبها ساخته یکی از آن بدهند و اگر کوکنار به قدر حاجت در آب تر کرده مالیده صاف نموده در شب بنوشند آنقدر که کیف کند در وجع مفاصل و عرق‌النسا شدید که هیچ دوا سود ندهد تسکین درد نماید و باقی ادویۀ مفرده و مرکبه در علاج اوجاع مفاصل دموی مسطور شد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اقوال اکابر** شیخ می‌فرماید که در علاج مفاصل حار واجب است که معالجه بچیزهای مبرد و مرطب از به قول و لحمان و اغذیه و فواکه و لطوخت و نطولات و قیروطیات کنند و ریاضت به اعتدال نمایند و استحمام به آب شیرین سازند بعد از آن که بر اطراف آب سرد در خانه اول حمام ریخته باشند و آبرن نیم‌گرم استعمال کنند به عده در آب سرد دفعه درآیند و بر پای آب سرد بریزند و باید که اسهال و ادرار به چیزی نمایند که در آن گرمی بسیار نباشد مثل شربت ورد و سفرجلی مسهل و این دوا جید است و در آن ادرار و تسکین وجع است بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مغاث و سورنجان سفید هر واحد یک جزو افیون ثلث جزو همه را سوده آمیخته چهار درم با شکر چهار درم بخورند که حاضرالنفع است **اطلیه** بدان که اطلیۀ مبرد قابض مثل صندل گاهی الم پیدا کند بلکه احتیاج بمفتر و ملین بود و ایذا مبردات به سبب تمدید آن بود آنچه مرخی باشد مثل

می‌فختج و روغن گل و قیروطی استعمال نمایند و گاهی بر موضع خرقهٔ مبلول به سرکه می‌نهند و از مجربات آب برگ نی تازه است که چون بدان طلا کنند در ساعت درد ساکن گردد و ایضاً بلوط را باریک سائیده خوب بجوشانند و ساعتی طویل بدان نطول سازند و اگر محتمل مبردات باشد و بتکشیف و تمدید درد نکند مثل آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب حی‌العالم و آب بقلهٔ یمانی و خیار و کدو و مانند آن به عمل آرند و همچنین تضمید بشحوم و امثال آن و بخربزه که آن تبرید و تلئین هر دو کند و لعاب اسبغول در تبرید قوی است و ایضاً صندل و مامیثا و مانند آن و هرگاه درد ساکن شود باید که بردارند و دور کنند و آنچه در آخر بقایای اوجاع مفاصل و نقرس حار نافع بود این است که بگیرند صبر و زعفران و مرمساوی و به آب کرنب یا آب کاسنی به حسب مقدار حرارت طلا کنند و ایضاً قیروطی به روغن بابونه و ایضاً خیلون و روغن بابونه گداخته و استحمامات حار مضر ایشان است و اما بارد گاهی نفع کند و ردع و تقویت و تسکین وجع نماید مسهلات بگیرند هلیله زرد ده درم و سورنجان و بوزیدان هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم به شکر مقوم به سرشند شربت هر روز دو درم و ایضاً سورنجان ده درم سقمونیا کدرم و یکدانگ کبابه .... درم شکر ..... شربتی سه درم و ایضاً سقمونیای محرق مطبوخ در مثل آب به ترش یا سیب ..... از آن ده درم و از شکر طبرزد بیست درم و از کبابه سرمه سا نموده دو درم و همه را در جلاب آمیخته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربت از آن هر روز و سه حب هر وقت و اگر در آنجا ترکیب ماده باشد ایارج فیکرا استعمال کنند و شربت ورد به این ترکیب ایشان را نافع است بگیرند عصارهٔ گل سرخ و رطل عسل چهار رطل سقمونیای مشوی اوقیه و بپزند تا به قوام آید شربتی از دو فلنجان تا سه فلنجارات ایضاً تمرهندی یا خیارشبر در آب کاسنی و بادیان بخیسانند و اگر تب نباشد مطبوخ از هلیله و شاهتره و آلو و تمرهندی و افسنتین به حسب مشاهدهٔ حال بسازند و ایضاً بوزیدان و سورنجان اغذیهٔ بارده غلیظه مثل عدسیه به سرکه و سائر اغذیهٔ مبرده مغلظهٔ دم مثل حماضیه و بطون محمضه و سکباج لحم بقره به اغذیهٔ مجففه مثل کرسنه انتفاع یابند و واجب نیست که گرسنگی بسیار کنند و از فواکه به امرود خاصهٔ و آلو و سیب و انار و شفتالو ایشان را



رخصت داده‌اند ولیکن من مثل شفتالو و مشمش و آنچه در خون مائیت بسیار پیدا کند مکروه می‌دارم **مجوسی** گوید که اگر وجع مفاصل از زمره صفرا باشد باید که استفراغ مریض اولاً بقی نمایند عقب امتلا از طعام و شراب که از شان او تنقیه صفرا باشد مثل خربزه و سرمق و ماءالشعیر و ترب در سکنجبین تر کرده و سکنجبین به آب گرم و نمک و ادخال پرمغ و انگشت به روغن کنجد آلوده در حلق و در قی چندان مبالغه نمایند که در معده چیزی از طعام ماکول باقی نماند و بعد آن اخلاط صرف بغیر آمیزش چیزی از غذا خارج شوند و این روز اول و سوم استعمال کنند و بعد از آن مطبوخی که در آن هلیله زرد و گل سرخ و عناب و سیستان و مویزه و تمرهدی و بنفشه و سنا و شاهتره و تخم کشوت و کاسنی و فلوس خیارشنبر افتد به اندکی سقمونیای مشوی و سورنجان و صبر هر واحد به قدر حاجت و مانند آن استعمال کنند و یا شربت ورد مکرر به سکنجبین ساده به آب برف بدهند و به اضمده که در نوع دموی مذکور شد طلا نمایند و تغذیه علیل به اغذیه مثل مزورات معمولی بکدو و بنوماش و اسفناخ و قطف و بقله یمانی سازند و اگر در آنجا تب باشد باید که در تبرید و تطفیه بنوعی که در تب صفراوی و امراض حاده مسطور است بکوشند و مثل ماءالشعیر آب انار و ماءالخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب اسبغول و شیرۀ تخم خرفه بدهند تا آن که حرارت تسکین یابد بعد از آن آب شاهتره و آب کاسنی و آب کاکنج و آب عنبالثعلب با مغز فلوس باید داد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند به آبهای مذکور آب بادیان بیفزایند و چون بیست روز بگذرد حرارت زائل شود در آب به قول مذکور و مغز فلوس یک‌درم ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون یک ماه تمام شود و هنوز چیزی از مرض باقی باشد مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این حب دهند **صفت آن صبر** و هلیله زرد هر واحد یک و نیم درم شحم حنظل چهاردانگ سقمونیا یک و نیم دانگ زعفران یک دانگ سورنجان و تربد هر واحد یک‌درم کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو نیم درم و اگر معده ضعیف باشد جوارش سفرجلی ساده مسهل بدهند **صفت آن** بگیرند سفرجل بلخی یا اصفهان معتدل در تخم پنج عدد و کاویده تخم آن دور کنند و در آن یک اوقیه سقمونیای انطاکی پر کرده قطع جدا کرده آن را بیپوشند و بخلال مشبک سازند و بالایش خمیر آرد پیچیده در تنور

معتدل الحرارة بریان نمایند تا خوب پخته شود و خمیر از وی دور کرده در هاون سنگین باریک ساخته به عسل کف گرفته به سرشند و در ظرفی برداشته وقت حاجت دو یا سه لقمه به مقداریکه در یک شربت آن سقمونیا از دانگی تا دو دانگ باشد به قدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آن که چهل روز به اتمام رسد چه امراض حار از چهل روز تجاوز نکنند **ابن الیاس** می نویسد که اگر وجع مفاصل و نقرس صفاوی باشد تنقیه بدن از صفرا بقی از اشیای مقی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل و سکنجبین و آب گرم نمایند بعد از آن تلئین طبیعت به این مطبوخ کنند سنای یکی پنج درم عناب سپستان آلبوخارا هر واحد بیست عدد بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر واحد پنج درم هلیله زرد شش درم تهرندی ده درم تخم کشوت سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید مغز خیارشبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده بنوشند یا بحب بنفشه یا به مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله تنقیه کنند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بدهند و یا بگیرند تهرندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب انارین به شحم آن افشوده هر واحد سه اوقیه شکر سفید ده درم ترنجبین مثل آن دهند غذا مزوره بنوماش و شیرۀ بادام و اسفناخ سازند و تضمید به اضمده بارده مثل این ضماد کنند اسبغول آرد جو زرده بیضه دردی شراب روغن گل مساوی خوب آمیخته ضماد نمایند **ضماد دیگر** نافع این مرض بنفشه طحلب خطمی هر واحد هفت درم باقی اجزا همان است که در علاج مفاصل دموی در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا اصل السوس عوض برگ سوسن است و وزن زرده بیضه هفت عدد و روغن کدو نیز داخل و سزاوار آن است که در استعمال اضمده مبرده اسراف نکنند و اما عندالشداد وجع و قوت مریض در تبرید و استعمال مخدرات باک نیست زیرا که ضرر وجع بیشتر از ضرر مبرد مخدر است و چون درد مبرج باشد به اضمده مخدره مثل برزقونای مضروب به سرکه و جراده کدو و آب خیار و آب حی العالم ضماد کنند یا به قدر درم فلونیای رومی یا برشعنا بخوراند و تضمید موضع به استخوان کهنه سوخته و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند هرگاه درد به الکل ساکن شود و

حرارت زائل گردد این ضماد استعمال کنند آرد جو باقلا خطمی بنفشه خشک اشت اکیلی الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد زوال درد و حرارت غلظی باقی ماند بشبت و اکیلی و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساده بیست درم و برف دو من نافع دان استهاند ولیکن احدی را ندیدم که از این معالجه شاکر باشد بلکه شکایت زیادتی مرض می کنند پس اگر از تبرید قوی در ابتدا به سبب حرارت مزاج چاره نباشد آب هندوانه و شیرۀ خرفه و خیارین و سکنجبین به گلاب بدهند و غذا ماءالشعیر ولیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث می شود **خجندی** گوید که اگر از صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیۀ صفرا بمقیات آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم یا سکنجبین بنوشند و غذا مثل ماءالشعیر یا بنوماش به شیرۀ خشخاش از تمرهندی ترش کرده با آب غوره باسفاناخ یا کدو یا خیار و بعد نضج تلثین طبیعت بحقنهای لینه به مثل ترنجبین و بنفشه و عناب و سپستان و جو کوفته نمایند به عده تنقیه به مطبوخات یا نقوعات که در آن سنای مکی و هلیله زرد و عناب و سپستان و تمرهندی و شاهتره و کاسنی و آلو مشمش و شیرخشت و ترنجبین باشد و یا به آب انارین مشحوم و شیرخشت کنند و ادویۀ مسکن وجع مثل عدس و استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخوراند و این طلای مخدر مسکن الم است مغز نان زرد بیضه به اندک تخم شوکران و افیون و یا بزرالبنج مع زعفران طلا کنند باقی همان است که در قول ابن الیاس گذشت **ابن هبه الله** گوید که علاج مفاصل و نقرص حادث از مره صفرا به اسهال در ابتدای وجع به مطبوخ یا شربت ورد مع سکنجبین و برف کنند و تبرید مزاج بشرب ماءالشعیر و آب انار و شیرۀ تخم خیار و شیرۀ خرفه و لعاب اسبغول نمایند و از فصد حذر کنند و فصد و ترطیب بدن باید کرد و طلای عضو به آب بارتنگ و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و سفیداب و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب حی العالم کنند و اگر درد قوی باشد به ادویۀ افیون یا یبروح اضافه نمایند و با طحلب به سرکه آلوده نهند و غذا مزروۀ ماش و اسفاناخ یا کدو و هندو و کاهو بخوراند و اگر تب باشد از غذا منع کنند و بتبرید ملائم به امراض حاده پردازند و چون از دو

هفته بگذرد مبردات کم کنند زیرا که علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن می‌باشد **قرشی** و **خضر** می‌نویسند که مفاصل صفاوی چون اکثر از دم صفاوی می‌باشد لذا واجبست که در علاج آن نیز ابتدا به فصد کنند پس اسهال به مطبوخ فواکه مقوی به سورنجان و بوزیدان نمایند و از اطلیه در ابتدا بر مثل آب عنبالثعلب و آب گشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات بارده افراط نکنند که گاهی کثرت آن به هلاکت انجامد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کنند وحدت ساکن گردد تنطیل اعضا به طبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت و هرچه در تب صفاوی بیاید باید داد و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب بهداشتی یا لعاب اسبغول دادن نیکو است و از مقیات دو درم بیخ خربزه به سکنجبین استعمال کنند و از مدرات تخم خربزه و خیارین در آبی که پرسیاوشان و فواکه الصبغ جوشانیده باشند شیره برآورده سکنجبین با شربت نیلوفر داخل کرده بدهند **محشی** شرح اسباب نوشته که تقدیم تنقیه بقی نمایند که به قول قرشی ایشان را معتبر از اسهال است زیرا که قلع ماده بغیر تحریک سخت کند و در آن شرط نضج هم نیست و اطلیه رادعه در اینجا خوب نیست به سبب قبض و حبس مانع از تحلل و آنچه قرشی گفته که تقویت عضو بروادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص بر آن است که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد **جالینوس** ذکر کرده حضض صبر صندل سفید شیاف مامیثا زعفران هر واحد یک‌درم کرنب سوخته چهار درم در آب عنبالثعلب و آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند و دیگر مسکن وجع سفیداب ارزیز و شیرگاو سوده طلا کنند **دیگر** کاهو در آب عنبالثعلب سبز سائید طلا سازند و کذا طحلب در آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب گشنیز ترسوده نافع و هر واحد از این در تابستان سرد استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم گرم و هرگاه سرد شود بتدیل آن نمایند و دیگر که در آخر مرض مستعمل است برگ کرنب طبخ کرده در هاون بسایند و زرده بیضه و اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل نهند و از لحوم اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا بر آش جو به شکر یا پوست جو اقتصار ورزند و قریب شراب نگردند **مولف اقتباس** می‌نویسد که اول مثل دموی فصد کنند و حجامت با

شرط نمایند و بالای آن زالو چسبانند و به فاصله دو سه روز به مقیئات صفرائی فرمایند و ضماد سبزی که در تالابها بر سر آب می‌باشند و کذا سواد و کافور و همچنین برگ گلاب و کاسنی و کاهو با لعاب اسبغول و سرکه و کافور نمایند و نفوع آلو دهند و یا آب انارین معصور بشحم آن دو نیم اوقیه با شربت آلو یک اوقیه و یا ماءالقرع و یا ماءالخیار و یا آب هندوانه و شربت انارین چهار توله غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفناخ و قطف با برنج و روز هشتم جهت تلثین خیارشنب‌ریشش توله ترنجبین پنج توله گل‌قند چهار توله تمره‌ندی شش توله در آبهای مذکور مالیده روغن بادام داخل کرده بدهند و روز نهم شیرۀ تخم کاسنی و مغز تخم تربز و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه سه توله حل کرده اسبغول هفت ماشه خورده بنوشانند و وقت دو پاس روز شله بنوماش اسفناخی خوراند و همین نمط تا روز پانزدهم دوا و غذا دهند تا سه مسهل تمام شوند و تب نیز رفع گردد و بروز شانزدهم مطبوخ هلیله زرد به اضافه سورنجان دو درم و شربت ده درم بدهند و روز هفدهم سورنجان دو ماشه در گل‌قند یک توله آمیخته بلیسانند و شیرۀ گشنیز و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عروق شاهتره چهار توله و عرق بیدمشک سه توله برآورده شربت بزوری بارد و نیلوفر هر یک دو توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و روز هژدهم وقت شب این حب دهند سورنجان سه درم گل سرخ پنج درم سنا چهار درم سقمونیای مشوی گل بنفشه هر یک سه درم و نیم کتیرا یک‌درم شربتی سه درم به همین نهج سه چهار مسهل دهند تا نوبت روز بیستم برسد پس اگر در وی باقی ماند وقت شب این حب دهند پوست هلیله زرد سنای مکی گل سرخ تر بد سفید سورنجان هر یک پنج درم صبر مغسول به آب کاسنی سبز یک و نیم درم سقمونیای بریان چهار درم ایارج فیکرا دو درم کوفته بیخته به مغز تمره‌ندی حبها سازند شربتی از دو درم تا سه درم و صبح در شیرۀ قرطم سه توله و مغز بادام شیرین پانزده عدد خیارشنب‌ریش بیست درم شربت ورد سنا پانزده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و فردای آن تبرید دهند بدین نوع طباشیر دو ماشه در شربت سیب یک توله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیرۀ تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه توله تخم

ریحان هفت ماشه و بفاصله دو روز به همین نمط هر شب حبها خوراندند و صبح شیرۀ قرطم و غیره دهند چهار پنج مرتبه تنقیه کامل حاصل شود و در دفع گردد و اگر اندکی درد باقی ماند و ضعف بسیار بود این دوی علویخان دهند سورنجان یک ماشه زهرمه‌ره خطائی عود صلیب گشنیز خشک گل کاسنی هر یک سه حبه مروارید به عرق کیوره سوده طباشیر هر یک چهار حبه زعفران یک‌بچه در شربت بزوری بارد و توله آمیخته بلیسانند و شیرۀ تخم خرفه و خیار و گشنیز طباشیر و صلیب دارچینی هر یک سه حبه مروارید و زمرد و مسحوق هر یک چهار سرخ زعفران یک حبه در شربت غوره دو توله بلیسانند و شیرۀ تخم کاسنی تخم خربزه و بادیان هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوره هر یک شش توله شربت فواکه سه توله بدهند و روغن گل بادامی مالیدن انفع اشیاست و همچنین سورنجان دو ماشه در جوارش عود ترش و یا جوارش فواکه ترش علویخان نه ماشه خوردن و بدرقه به گلاب شش توله نمایند

### علاج اوجاع مفاصل بلغمی

در ابتدا به طبیح شبت و اصل السوس عسل آمیخته قی کنانند به عده نضج ماده بنضج بلغم نمایند و یا از اصل السوس تخم کاسنی مویز منقی تخم خربزه تخم خطمی سورنجان بوزیدان جوشانیده گل‌قند داخل کرده منضج دهند و انیسون بادرنجبویه پرسیاوشان فوه‌الصبغ نیز به حسب حال در منضج می‌افزایند و بعد نضج از مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند و یا در منضج مذکور سنا تربد زنجبیل به رنگ کابلی خیارشنبه افزوده مسهل دهند و در مسهلات این ادویۀ مخرج بلغم و مخصوص به مفاصل مثل لحم حنظل و سورنجان و بوزیدان و تربد و ماهیزهرج و قنطوریون و حجر ارمنی و حب‌النیل داخل کنند و اگر وجع مفاصل نزلی باشد و بعد خواب و تحریک نزله اشتداد نماید با مسهل حب ایارج استعمال نمایند و اسطوخودوس و گل بنفشه که منقی دماغ‌اند ضرور داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان به نسخه یحیی ابن خالد همراه مدرات و مالش روغن تاتوره و روغن حنا و روغن اوراق معمول است و معجون عشبۀ و اذراقی و سفوف سورنجان نیز مفید و سورنجان حضض حله تخم خطمی

عنب‌الثعلب و غیره و در انتها محلات چون گل بنفشه و آرد جو و بابونه و اکلیل‌الملک و جدوار و غیر آن ضماد کنند و دیگر اضمدهٔ محله مرتب از اکلیل‌الملک و بابونه و شبت و خطمی و میعه و مرمکی و صبر و جندیبستر و فرقیون و لعاب حلبه و بزرکتان و مانند آن آنچه جامع تلتین و تحلیل سودمند است **ذکر ادویهٔ مفرده** مفید وجع مفاصل بارد **سویدی** می‌نویسد که ضیان که آن یاسمین بری است و اختلاط مری شعیر بطعام صاحب اوجاع مفاصل بلغمی و خوردن تخم ماهودانه نیم درم به عسل و ضماد زیت که در آن پوست نارنج پخته باشند و شرب مرقهٔ ضبع و جلوس در طبیح آن و شرب تربد و طلای روغن تخم حرمل و کذا روغن تخم عودالقرح مخلوط به مغز بادام و شرب برگ گل نارگیل و طلای روغن آن هر واحد مجرب من است و **اطبای دیگر** نوشته که شرب روغن بیدانجیر دو درم بماء‌العسل و اکل خردل مطبوخ به مغز بادام و شرب برگ ماهودانه در شوربای خروس پیر پخته و کذا راسن مربی به سرکه و کذا فاشره و کذا اسارون و کذا سنا که انفع‌الادویه در اوجاع مفاصل است چه اخراج مواد از عمق اعضا می‌کند و کذا غاریقون سه اوثولوثات با سکنجبین و کذا شوربای خروس پیر بشبت و مصطکی و دارچینی و یا بقرطم و بسفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم سکبینج نیم درم صبح و وقت خواب تا پنجروز و کذا عصارهٔ چقدر یک اوقیهٔ عراقی و یک مثقال غاریقون از پشت غربال بیخته و کذا فرقیون مربع درم با سکبینج و مقل ازرق هر یک نیم درم و کذا طبیح بیخ اذخر تا ایام کثیر و ضماد برگ بیدانجیر کوفته به اصلش پخته و کذا میعه سائله و کذا سندروس محلول به روغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا به عسل و کذا بیخ قصب فارسی کوفته به سرکه سرشته و کذا جاوشیر و مویز سرخ منقی سوده و کذا بیخ قثاء‌الحمار مطبوخ در میفختج و کذا قثاء‌الحمار و مثل او سورنجان و کذا عصارهٔ او به سرکه و کذا بیخ او به سرکه پخته و کذا تخم سداب به مثل آن کندش و یا به عسل و کذا حنظل سبز و کذا عصارهٔ حندقوقا و کذا روغن آن و کذا قنبیط و دو جز و بادیان یک جزء و به آب صبر تازه سرشته و کذا پشک شتر و کذا آب برگ خرزهره و کذا راتینج و کذا ابن عرس سوخته به سرکه آمیخته و کذا عصارهٔ ترنجان با نمک و کذا خطمی و پیه مرغابی و کذا

حرف کوفته به آرد خشکار آمیخته به شراب سرشته و کذا آرد جلسه به آب کرنب و سرکه سرشته و کذا مقل ازرق و شحم بط و علكالبطم و کذا استخوان سوخته و اشق و کذا مغاث با خطمی و سورنجان و آرد جو یا با سرکه و کذا زرده بیضه و روغن گل و شحم حنظل و روغن بادام تلخ و کذا روغن زقوم و موم زرد و کذا پشک بز با نمک طعام یا با عسل و کذا ترمس سوده به سرکه سرشته و کذا شونیز و کذا عصاره قنطوریون دقیق و آرد ترمس و کذا ثافسیا و کذا عسل و سداب و کذا دماغ نر گاو به روغن گل آمیخته و کذا نمک طعام و آرد گندم و عسل و **شرب و ضماد** زراوند مدحرج و کذا مرمکی و کذا مقل البیهود دو درم و کذا جاوشیر و کذا سداب تنها یا با شبت پخته و کذا ریوند و کذا اشق یک مثقال و کذا شبت تنها یا مطبوخ به زیت و کذا شیطرچ تنها یا با عسل و کذا به رنگ کابلی که مخرج رطوبت فضلیه از مفاصل است و کذا زفت رومی و کذا پیه روباه و کذا قند به عسل و کذا عنبر و کذا علكالبطم و کذا دارشیشعان و کذا انجدان و کذا انزروت و کذا عود صلیب و **نطول** طبیخ کرنب و کذا آب کبریتی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون و جلوس در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم انداخته مهرا پخته و تعلیق بسد در گلو یا دست یا پای و امساک حجر مغنیطس در دست و لبس فنک هر واحد نافع اوجاع مفاصل باردست **ذکر بعض** **تراکیب** از تصانیف متأخرین خوردن روغن بیدانجیر سه چهار ماشه با مطبوخ مناسب و یا با عرق بادیان به جهت وجع مفاصل بلغمی به تجربه رسیده **دیگر** بادنجان را بریان کنند و شق نموده قدری زردچوب و نمک سوده بر آن پاشیده به بندند که درد و ورم را زائل کند و ثوم بریان به روغن گاو نیز مجرب است **دیگر** ضماد حنا به آب برگ بیدانجیر برای مفاصل و وجع رکه مجرب است **دیگر** خوردن ساگ پنوار در روغن پخته مجرب نوشته و کذاست لوبان یک ماشه خوردن مجرب **دیگر** خوردن سنای مکی سه ماشه بر سبیل مداومت جهت مفاصل دریاح بواسیر سود دارد بعضی استعمال او با عسل مجرب نوشته‌اند **دیگر** که در تسکین اوجاع بارد قوی‌الاثرا و معمول است لوبان به آب سائیده نیم‌گرم بر عضو بمالند و به آتش تکمید کنند **دیگر** برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید است بول سیاه اول روز یک سرخ در برگ تنبول بخورند روز دوم دو سرخ و چند روز بر این ادامت



نمایند **دیگر** سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یک ماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقدن سه توله داخل کرده بدهند **دیگر** برای درد پای و جمود صدر از نزلۀ بلغمی اسطوخودوس چارماشه سورنجان دو ماشه اصل السوس سیاوشان هر یک چارماشه به عرق شاهتره پاو آثار جوشانیده گلقدن دو توله **دیگر** بعد تنقیۀ برگ سداب بادیان دانۀ الاچی کلان سورنجان بودینه جوشانیده گلقدن **دیگر** سورنجان بوزیدان خارشتر بابونه هر یک چار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله **دیگر** تخم کرفس انیسون گاوزبان عنبالثعلب هر یک چهار ماشه سورنجان گل سرخ هر یک دو ماشه جوشانیده گلقدن دو توله داخل کرده **دیگر** معجون سورنجان خورده بعد آن بادیان شش ماشه اصل السوس چار ماشه پرسیاوشان شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقدن دو توله داخل کرده بنوشند **دیگر** که بعد تنقیه معمول است سورنجان نیم مثقال بوزیدان مصطکی هر یک نیم درم هر سه را سائیده در گلقدن دو توله آمیخته با عرق خارخسک و عرق گاوزبان و عرق خارشتر هر یک هفت توله شربت اصول دو توله تا هفت روز بخورند **دیگر** که بغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم زیرۀ سیاه بریان بودینه هر یک دو درم فلفل یک درم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم به گلقدن دو توله **دیگر** که در ساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هر یک یک درم صبر دو درم شربتی دو درم **دیگر** برای مفاصل بعد تولد بچه بادیان اسطوخودوس سورنجان هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقدن دو توله دهند و برای شیربچه دایه مقرر کنند **دیگر** مسهل بعد نضح در مفاصل بارد بدهند بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هر یک چهارماشه عنبالثعلب پنج ماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا نه ماشه جوشانیده فلوس خیارشبر شش توله گلقدن چارتوله روغن بادام چارماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقدن دو توله داخل کرده دهند و بعد دو مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال زیاده شود و اگر بعد سه مسهل قبض طبع باشد سورنجان بوزیدان سوده به گلقدن سرشته بخورند بالایش عرق عنبالثعلب عرق خارشتر عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت شام خواب شب حب برءالساعه بخورند

**حب براءالساعه** که مسهل اخلاط یا غلیظ از مفاصل ..... و در وجع مفاصل و نقرس و عرقالنسا و وجعالورک  
بیعدیل صبر سقوطری سورنجان پوست هلیله زرد سنای مکی مصطکی رومی مساوی کوفته بیخته به روغن بادام  
چرب کرده حبها سازند شربتیی دو درم وقت خواب به آب نیم گرم **حب هندی** جهت درد مفاصل و نحو آن هلیله  
بلیله آمله راسنه هر یک پنج ماشه گوگل هم وزن همه بکوبند و چهارده گولی ساخته یکی از آن هر روز بخورند و  
روغن زیاده خورند و **حب مسهل هندی** که امراض اعضای سفلی و درد مزمن دور کند در ذکر ادویة هندیة فالج  
بلغمی مسطور شد **دیگر** که وجع مفاصل و ضربه و باد دفع کند از **بیاض قبله گاهی** مرحوم سبوس اجواین بیخ  
سبحة و میدة ماش مقشر و قند سیاه کهنه هر یک چهار دام حبوب به قدر نیم دام بسته یک حب نهار بخورند و  
مرچ سرخ نخورند و بر آتش دست نگذارند تا هفت روز **حب کچله** که برای اوجاع باردة مزمنه مجرب است و مشهیی  
و دیگر امراض بادی و بلغمی مثل فالج و لقوه را سخت نافع کچله مدبر بیخ حنظل فلفل گرد هر یک دو دام کوفته  
بیخته در عسل یا شکر نیم پاو قوام نموده به سرشند و به قدر نخود یا قدری کلان از آن حبها سازند و یک حب یا  
دو هر روز به آب بخورند و طریق مدبر کردن کچله این است که کچله را اول در آب یا شیر تر کنند چون نرم شود  
مقشر کرده به قدر ناخن بتراشند و خشک ساخته بکوبند و به کار برند **حب اسگند** معمول و مجرب اطبای هند  
جهت وجع مفاصل و درد زانو و پشت بعد تنقیه بر این ادامت نمایند سورنجان موصلی سیاه دارفلفل اجواین  
پیپلامول مغز کرنجوه هر کدام یکدام ستاور بدهاره زنجبیل اسگند تاگوری هر یک دو دام کوفته بیخته با قند سیاه  
کهنه برابر ادویه حبها به قدر کنار باغی بندند خوراک یکحب یا زیاده علی قدر شخص **حب بدهاره** برای درد  
مفاصل و زانو و پشت فلفل اجمود دارفلفل بای برمگ دیودار سورنجان شیرین چیتة بادیان نمک سنگ فلفلومیه هر  
یک دوازده درم تربد موصوف بدهاره پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله زنجبیل هر یک هشت درم کوفته بیخته با  
جلاب قند سیاه کهنه حب به قدر سه درم بندند و هر روز یکی از آن بخورند **ایضاً** برای درد مفاصل سورنجان  
شیرین به رنگ کابلی هر واحد یک توله زنجبیل مقل اسگند بوزیدان بدهاره موصلی سیاه هر یک شش ماشه

شیطرح فلفل گرد زیره سیاه هر یک سه ماشه مویز منقی برابر ادویه همه را کوفته بیخته با مویز صلایه کرده حب به قدر کنار دشتی بندند و یک صبح و یک شام خورند **ایضاً**له بدهاره اسگند تربد موصوف هر واحد یک و نیم توله فلفل دارفلفل فلفلومویه هر واحد یک توله زنجبیل سورنجان شیرین بادیان هر یک نه ماشه شیطرح نانخواه هر یک شش ماشه قند سیاه کهنه پاو آثار حب سازند خوراک حسب مزاج **ایضاً** از عمل اطبای هند برای درد بندها و تمام اعضا و استخوانها که بهندی هرپهوبن گویند پوست هلیله زرد هلیله سیاه بادیان فلفل دارفلفل کانی زیری مغز کرنجوه هر واحد یک جزو مویز منقی پنج جزو حب سازند و دو درم هر روز بخورند **حب سم الفار** به جهت وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم الفار سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یک توله به آب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند باز در شیره کئائی خرد کهرل نموده حب به قدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا بیست و هفت روز و از آب سرد و دال مونگ پرهیز نمایند **حب مفاصل** از مجربات حکیم فرزند علیخان که در مفاصل بلغمی نفع آن بصحت به تجربه پیوسته سورنجان تلخ ایلوه تربد سفید سنای مکی افسنتین نرک سابنهر شحم حنظل اجمود هر یک شش ماشه اول اجمود را در آب گرم انداخته مالید در آب او جمله ادویه کوفته بیخته حب برابر موتهه بندند اگر مفاصل از چهار سال بود جمله نسخه بخورند و اگر از دو سال باشد نصف خوراک آن بوقت شب قدر سه ماشه به آب گرم **دوائی** که در هندی جوگراج نامند و در ازاله وجع مفاصل بارد مجرب است دارفلفل چوک پیپلامول چترک سندهی پایه با به رنگ اندر جوهینگ زیره سفید بهارنگی بچ سرشرف جو اکنار گچ پیپل اجمود فلفل گرد مور یا زیره سیاه هر یک چهارده درم تریپهلاسی و شش درم گوگل یک سیر جمله را کوفته به قدر سه درم غلولها بندند و یکی صبح و یکی شام بخورند و از جمیع ترشیها و چیزهای بادی پرهیزند **روغن اوراق** که برای درد مفاصل بارد مجرب و معمول است برگ حنا و نازبو و دهتوره و آگ و سهجنه دارند و سنبها لو و مکو و گاهی برگ زقوم عوض مکو کرده می شود همه برابر گرفته آب برآورده و هم چند آن روغن کنجد آمیخته بجوشانند و آب برگها در روغن کنجد اگر هر یک پاو آثار باشد اسپند و تخم شبت هر واحد یک توله اجواین شش ماشه در آن

انداخته بسوزند وقتیکه روغن بماند و آب بسوزد صاف کرده افیون دو ماشه سورنجان تلخ یک توله سائیده آمیخته نگهدارند و نیم گرم بمالند **سفوف سورنجان** که برای درد مفاصل اکثر به عمل آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیله زرد تربد موصوف مغز بادام شیرین مصطکی ربالسوس هر یک دو درم زعفران یک و نیم دانگ قند سفید ده درم شربت از دو درم تا چهار درم و گاهی وزن هلیله و تربد هر یک چهار درم کرده می شود و در نسخه حکیم اکمل خان پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیله سیاه هر یک سه درم سقمونیا یک درم عوض هلیله زرد و تربد و مصطکی و ربالسوس است و وزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم **دیگر** که جمیع اقسام مفاصل را نفع بخشد سورنجان بادیان هر واحد یک و نیم زعفران ربع سرخ قند سفید سه ماشه به آب سرد بخورند شربت مفاصل پوست بیخ بادیان هر یک بیست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه ماهیزهرج سورنجان هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم قند سفید یکمن به طریق معلوم بپزند **ضماد** نافع درد مفاصل بارد و بعد تنقیه معمول زنجبیل قسط تلخ سورنجان هر یک دو درم جوزبوا نصف عدد افیون یک ماشه ادویه کوفته بیخته به روغن بابونه یا روغن حنا و اگر نباشد به روغن کنجد آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر غدبه و گلنار و قرظ در آب قیصوم تازه سرشته و یا برگ مورد تازه و مصطکی و کندر و اقاویا و عصاره طرائث هنگام احساس بمبادی وجع چهار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب سویدی است **ضماد هندی** که به جهت وجع مفاصل مجرب مغز تخم ارند ماش سیاه میده چوب پهمول کوت تلخ دیودار مغز پنبه دانه کلتھی کنجد سیاه سروالی ات است جو مقشر تخم سن مساوی کوفته بیخته به آب پخته ضماد نمایند **ضماد** مجرب حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرقالنسا و وجع الورک بار بگیرند پشکل بز سرخ یکرنگ که چند روز اول او را دانه حلبه خورانیده باشند و با روغن سداب و روغن زیتون حل کنند و اگر روغن های مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بیدانجیر کنند و قدری آب و سرکه اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود بعد از

آن بر موضع وجع ضماد کنند و برگهای بیدانجیر را به روغن مذکور آلوده بر بندند و صبح بحمام رفته بشویند **عرق** موصوف قندر علیخان که جهت اوجاع مفاصل و هضم و باه یکتاست منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد بادیان اجواین پوست هلیله زرد برگ پیابانسه هر یک آثار پاو بالاپوست هلیله کاکرا سنگی هیل تج پترج هر یک نیم آثار کهیلاکهیلی یک آثار تلسی پوسیر در بیست و چهار آثار آب تر کرده بعد یکشبانه روز چهارده آثار عرق کشند شربت یکدام پخته و در نسخه دیگر پهکرمول بجای پوست هلیله است و ملهی عوض تلسی **مطبوخ** منضج ماده وجع مفاصل و عرقالنسا بارد از بیاض والد ماجد سورنجان بوزیدان هر یک سه ماشه زنجبیل دو ماشه بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی بیست عدد انیسون چار ماشه گل بنفشه هفت باشه حب قرطم نه ماشه نیمکوفته جوش داده گلقدن چهار توله مالیده صاف نموده بنوشند و بعد نضج اجزای مسهله افزایشند یا **مطبوخ** سورنجان دهند **مطبوخ سورنجان** که در اوجاع مفاصل مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق هر یک دو درم پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیله زرد هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقدن ده مثقال ترنجبین بیست مثقال در آن حل کرده صبح بنوشند **نوع دیگر** اصل السوس بادیان بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم تربد سفید سورنجان هر یک دو درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه ماند صاف کرده سی درم ترنجبین مالیده باز صاف نموده بنوشند **مطبوخ هندی** نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و هم مفید باه فرنگ است بدهاره اسگند هر یک یک توله چوب چینی سه ماشه نبات یکتله در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همین قدر شام **معجون سورنجان** به نسخه یحیی ابن خالد که در اوجاع مفاصل همواره معمول است سورنجان ده درم سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیره سیاه دارفلفل هر یک دو درم با غسل سه وزن به سرشند شربتی پنج ماشه **نوع دیگر** به نسخه هندی نافع اوجاع مفاصل و بعد تنقیه سریع التاثر است سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست هلیله زرد هر یک سه درم اسگند تربد موصوف هر واحد دو درم زیره سیاه شیطرچ اسارون زنجبیل

دارفلفل برگ حنا بدهاره هر واحد یک‌درم عسل سه چند ادویه **معجون سنا** مجرب برای اوجاع مذکوره سنا نیم رطل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بیخته به روغن گاو دوازده درم لت کرده به یک نیم رطل عسل و شکر بالمناصفه به قوام آورده به سرشند خوراک سه درم **معجون عشبه** که اوجاع مفاصل و علل اعضای تناسل و جمیع امراض بارد دماغی را نافع است عشبۀ مغربی بیست و هشت درم دارچینی سورنجان هر یک دو مثقال شقائق عود هندی اندرجو مصطکی زعفران عاقرقرا هر واحد یک مثقال جدوار قافله صغار و کبار قرنفل خولنجان زنجبیل بوزیدان اسارون سنبل‌الطیب وج ساذج کبابه دارفلفل به همن سفید درونج بسباسه جوبوزا فلفل گرد هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یک درم ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد نصف عشبه را در دوازده رطل آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف نموده نصف باقی را به ادویۀ دیگر کوفته بیخته با سه چند آن عسل مصفی مقوم به آب مذکور به سرشند شربت از یک‌درم تا دو درم و در نسخه دیگر از عود تا عاقرقرا نیز هر یک دو مثقال است و عشبه بیست و هفت توله **معجون چوبچینی** تالیف حکیم علی که بعد تنقیه نافع درد مفاصل بارد و دافع ضعف قوی و کسل و محسن رنگ وجه است چوب چینی بیست توله مصطکی عود غرقی زعفران هر یک پنج توله دارچینی سنبل‌الطیب سورنجان شیرین ساذج اشنه قرنقل دانه هیل فلفل گرد دارفلفل بوزیدان جندبیدستر زنجبیل شیطرچ گل سرخ ریزه سیاه انیسون خولنجان جوزبوا به همین هر یک سه توله مشک یک توله عسل سه چند و اگر جندبیدستر اصیل پیدا نشود بدل آن جدوار اندارند خوراک تا دو مثقال **اقوال افاضل** مصنف اقتباس نوشته که اول به طبیخ تخم شبت و ترب و پوست سیاه که بالای اصل السوس می‌باشد و جوزالقی هر یک نه ماشه نمک طعام سه توله نوشاینده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت به مسهل نشود والا این منضج دهند اصل السوس انیسون اذخر هر یک پنج ماشه سورنجان شیرین عنبالثعلب بادرنجبویه بسفایج هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق صعتر تخم کرفس هر یک سه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقدن عسلی سه توله و غذا در نیمروز نخوداب مرغ فقط و وقت شام نان یا شوربای مرغ دهند و بعد چهار پنجروز اگر اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیه بحب سورنجان

و یا منتن و یا صبر یا شیطرح فرمایند مع اضافه بعض ادویۀ مسهله در مطبوخ والا جهت حصول نضح شربت اصول چهار توله و روغن بیدانجیر مرکب نه ماشه و ماهیزهرج و اسارون هر یک سه ماشه در منضح اضافه نموده سه چهار روز دیگر نوشانند تا حصول نضح پس تنقیه نمایند و حبی که در قول صاحب حاوی بیاید نیز جهت تنقیه ستوده است و بدفعات تنقیه نمایند و پی‌درپی نکند تا ضعف پدید نیاید و منضجات میان مسهلات می‌داده باشند و جهت تحلیل این ضماد گذارند تخم شبت بابونه تخم بادیان خطائی تخم خطمی میعه مر صبر چندبیدستر فرفیون لعاب حلبه و کتان هر یک دو درم در روغن‌های گرم مانند روغن بابونه و شبت و غیره بمالند و از خوردن فواکه رطبه و لبنیات و نوشیدن آب سرد و از جماع و امتلای شب اجتناب ورزند و بعد یک ماه این ماء‌الاصول دهند پوست بیخ بادیان و کاسنی و کرفس و اذخر هر یک نه ماشه پوست بیخ کبر بیخ مهک هر یک هفت ماشه انیسون بادیان خطائی قنطوریون صعتر بوزیدان ماهیزهرج هر یک چهار ماشه سورنجان شیرین یک توله گل‌قند عسلی چهار توله قرطم تخم خربزه هر یک یک و نیم توله در گلاب سه پاو بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن بیدانجیر ساده نه ماشه داخل کرده هر روز صبح تا ده روز بنوشند که باز نضح خوب حاصل شود پس وقت شب حبی از حبوب مذکوره بخوراند و صبح در ماء‌الاصول برگ سنا یک و نیم توله تربد سفید اکبرآبادی ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه مویز منقی سه توله مغز خیارشبر هفت توله ترنبین شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا نان با شوربای مرغ دهند و صبح این تبرید دهند مصطکی سه ماشه در معجون سورنجان نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن بادیان بادرنجبویه هر یک سه ماشه اصل‌السوس پنج ماشه در گلاب یک و نیم پاو بجوشانند که به خیمه آید مالیده و صاف نموده شربت بزوری حار سه توله تودریین نه ماشه کف زده بنوشانند و وقت دو پهر غذا به دستور داده همین نمط چهار پنج مسهل دهند تا تنقیه از عمق بدن حاصل شود پس معجون سورنجان کبیر و یا معجون چوبچینی حکیم معصوم علیخان با عرق چوبچینی و یا ماه فرفین دهند و در آبن راقم نشانند و یا در آبن علوی خان و یا صاحب کامل و ضماد راقم و روغن حواصل بمالند و روغن زرد علوی خان و روغن سرخ حکیم اکمل خان که به تجربه بنده هم آمده بمالند و

انکباب و تکمیدات و سفوفات به کار برند **صفت معجون** چوبچینی است هلیله کابلی و زرد و هلیله سیاه و آمله دارچینی بسباسه و سنبل الطیب و اسارون و زعفران و قرفه و سورنجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دارفلفل و زنجبیل و بادیان رومی و نانخواه و تخم شلجم و تخم زردک و بوزیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر و چوبچینی برابر تمام اجزا کوفته بیخته با سه چند غسل قوام شربتی سه مثقال **صفت عرق** چوبچینی بگیرند چوبچینی سه صد مثقال و ریزه ریزه نموده در پنجاه رطل آب صاف طبخ نمایند تا سی رطل بماند پس بگیرند سنبل الطیب و گل سرخ و زرنباد و عود ترکی و خام و گاوزبان و فرنجمشک و بادرنجبویه و قافله و لسان العصافیر و عشبه ساذج هندی و خارخسک کبابه چینی هر یک پنج مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تخم زردک به همین شقاقل خصیه الثعلب هر یک ده مثقال پوست ترنج سعد کوفی خولنجان قرفه عاقرقرا هر یک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفلمویه هر یک پنج مثقال نعناع تازه برگ ترنج هر یک یکقبضه ریحان تازه یکدسته مصطکی زعفران هر یک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال نبات مویز طائفی هر یک یک رطل همه اجزا را یک شب در طبیخ چوب چینی بخیسانند پس عرق کشند شربتی هر صباح و شام و پیایی نیم گرم آشامند و دو سه قدم راه روند که حرارت غریزی افروخته شود **صفت عرق** ماه فرفین تالیف حکیم عین الملک ماه فرفین ربع سیر خولنجان تالیسر بسباسه هر یک نیم آثار چوبچینی یک آثار دانه هیل دو آثار سنای مکی سه آثار فرقه خصیه الثعلب هر یک پاوسیر در عرق قندی سه سبو تر کرده بعد بیست پاس صندل سفید پوست ترنج هر یک پنج آثار زعفران دارچینی هر یک سه مثقال عود هندی قرنفل عنبر اشهب مشک هر یک دو مثقال شربتی یک گلاس **صفت آبن** بزرالبنج سیاه و سفید وج ترکی سورنجان بیخ کبر اکلیل زنجبیل سداب صعتر مرزنجوش پوست خشخاش مغز تخم بیدانجیر زیره سیاه نمک هندی برگ گندنا هر یک نه توله برگ شبت و کرنب و انگور و عشر هر یک پاو آثار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند که خوب مهرا گردد پس گفتار نر زنده دست و پا بسته بیندازند تا پخته شود صاف نموده روغن بیدانجیر مرکب بیست بیخ توله روغن راحت سی توله اضافه نموده در دیگ



کلان بنشانند که آب او تا گلو باشد تا یکپاس نشسته دارند و سه روز متواتر به عمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن حواصل بمالند **صفت** روغن حواصل که بنابر فیض فیض‌الله بیگ تالیف نموده شد بسیار مفید افتاده بود حواصل یکعدد خفاش هفت عدد هر دو را در گلاب و آب باران بجوشانند که تب به تمامه بالا آید از دست بردارند و بگیرند روغن قسط و بابونه هر یک بیست و پنج توله آب به قدر حاجت بابونه بسباسه سنبل‌الطیب بوزیدان خولنجان زرنب کپورکپری زراوند طویل دارچینی عود صلیب زیره سیاه بیخ نی کهنه فوه زردچوب دارهلد هر یک دو توله قسط تلخ زنجبیل هر یک سه توله مغز تخم بیدانجیر سرخ سورنجان تلخ هر یک هفت توله نیکوفته یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده زعفران یک توله مصطکی سه توله جدوار یک و نیم توله جند سیاه میعه سائله هر یک نه ماشه حل کرده به کار برند **صفت آبن** علوی خان بگیرند آب کبریت بیست من و اگر نباشد آب خالص و در آن بابونه اکلیل مرزنجوش برگ غار اذخر برگ نارنج بهار نارنج اسطوخودوس بیخ نام گل یاسمین سفید و ج ترکی فوه‌الصباغین پودینه بری و کوهی برگ صنوبر عشب مغربی برگ سداب هر یک دو کف بجوشانند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آن روغن زیت داخل کرده گرگ و یا روباه و یا کفتار و یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده بسته در عین جوش در آن اندازند تا مهرا شود پس به عمل آرند **صفت** ضمادی که درد و ورم را در اول مرتبه نفع بخشد سورنجان تلخ زعفران جدوار خطائی هر یک چهار ماشه در آب برگ مکوه جدا جدا سائیده در سفیدی بیضه مرغ آمیخته نیم‌گرم نموده بر مفاصل گذارند و برگ شبت سبز گرفته در ماهی تابه نهاده بالایش سرپوش پوشیده بر آتش نهند تا پخته شود پس به روغن گل چرب نموده نیم‌گرم بر بندند صبح و شام **صفت** روغن زرد نواب علوی خان زردچوب یک اوقیه اصل‌السوس سورنجان تلخ هر یک نیم اوقیه دارهلد ربع اوقیه ریوند خطائی یک و نیم استار در چهار آثار آب شیرین خیسانیده صبح بجوشانند که یک آثار آب بمالند فرود آورده بدست مالیده صاف نموده روغن گل و بابونه هر یک صد درم داخل کرده باز بجوشانند تا آب به تمامه بسوزد و روغن بماند قرنفل سه درم سنبل‌الطیب دو درم مامیران چینی پنج درم سوده آمیخته نیم‌گرم

به کار برند **صفت** روغن سرخ فوه‌الصباغین پاوسیر و ج ترکی زرنباد سلیخه سعد زنجبیل بی ریشه اذراقی دارشیشعان جوزبوا قرنفل سازج هندی هر یک هشت توله نیمکوفته یکشبانه روز در چهار آثار آب شیرین بخیسانند و روز دیگر بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده روغن کنجد روغن سرشف هر یک دو استار داخل کرده باز بجوشانند تا آب به تمامه بسوزد و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند **صفت** روغن علوی خان مغز قلم گاو پیه بز هر یک سه اوقیه بزرگ شملیت هر یک چهار درم کوفته بیخته آمیخته بر سنگ سماق صلایه کرده روغن گل دو اوقیه را بر آتش گذارند در راوند طویل و بز رالبیخ سفید هر یک یک کف نیمکوفته به ادویه مسحوقه آمیخته در روغن انداخته به آتش ملایم بپزند تا سوخته نگردد و چهارم حصه روغن بسوزد پس فرود آورده فریون صبر هر یک یک کف سوده پاشیده کفچه بزنند تا یکسان شود پس به کار برند **صفت** روغن حواصل نواب علوی خان حواصل یک عدد سنبل‌الطیب بسباسه سورنجان تلخ بوزیدان خولنجان زردنباد جوزبوا زراوند طویل عود صلیب زیره سیاه هر یک دو درم قسط بحری قرنفل بیخ نی هر یک سه درم زعفران پنج درم خفاش زنده دو عدد روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من آب دو من بر سر آن ریخته آتش زیر آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند و نسخه انکباب در قول شیخ بیاید **صفت** کمد راقم جادرس پنبه دانه کنجد هر یک نه توله نارجیل کهنه پنج توله در پارچه سفت دوتا بسته به کار برند **صفت** سفوف سورنجان علوی خان در علاج وجع مفاصل مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از دست سورنجان شیرین یک ماشه گشنیز دو ماشه مصطکی نیم ماشه نبات برابر بخورند بعد از آن شیره تخم خربزه یک توله شربت گاوزبان دو توله بنوشانند **ایضاً منه** سورنجان دو ماشه بسفایح زنجبیل تربد سفید رب‌السوس هلیله زرد هر واحد یک ماشه سنا مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه شحم حنظل نیم ماشه سقمونیا یک و نیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یک ماشه جمله یکشربت است و بالای آن شیره قرطم یک و نیم توله تخم خربزه یک توله شربت ورد مکرر سنائی چهار توله بنوشند **صفت** دواى نواب علوی خان که بنابر میرزا صادق علی خان تالیف نموده بود و مومی الیه همیشه در شب شراب می‌نوشید و صبح بنگ و افیون مقطر و حرارت

در مزاج از طفولیت می‌داشت یک به یک درد مفاصل با ورم در هر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه به فصد باسلیق هر دو دست کردند و بفاصله یک هفته مسهل دارند به عده اندکی با ضعف باقی مانده بود از استعمال این دوا در یک هفته صحت کلی یافت سورنجان شیرین یک‌درم طباشیر دانه هیل عود صلیب گشنیز خشک دارچینی هر یک نیم درم کوفته بیخته در شربت انناس نیم اوقیه ورق طلا یک‌عدد ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بدرقه به شیرۀ تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک دو درم در گلاب و عرق بیدمشک هر یک هفت توله شربت فواکه و شحم حنظل نوشانند **ابوسهل** می‌نویسد که اگر این مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آب بحب شیطرچ و حب متن و حبه یکه از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و سورنجان و ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرچ و صبر و حرمل و فوه و نمک هندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند به عده ضماد از بابونه اکلیل‌الملک و حلبه و بزرکتان و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ بطم و روغن سنبل ساخته به کار برند و طلا مرتب از صبر دو درم و مرسه درم زعفران یک‌درم برگ غار پنج درم قسط زراوند مدحرج هر واحد سه درم کوفته بیخته بمیختج سرشته به عمل آرند و ایضاً طلای نخود تنها سوده به آب کرنب سرشته نیکو است **شیخ** می‌فرماید که در مفاصل بارد تریاق نیز نافع است و خصوصاً بعد استفراغ که آن تنقیه مواد باقی به آهستگی و تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند و واجبست که اسهال ایشان ببلغم تنها نکنند بلکه مع صفرا زیرا که اگر اسهال بلغم صرف کنند فی‌الحال انتفاع یابند و صفرا عود نماید و سیلان بلغم به سوی عضو بار دیگر کند و باید که مسهلات ایشان شدیدالحراره بسیار قوی نباشد که اخلاط را بگدازد و به سوی عضو رو کند مثل آن که از آن دو چند اخذ کند و سورنجان در این معتمد و کثیرالنفعتست به سبب اسهال او خلط بارد را فی‌الحال و در آن نفعی دیگر است که عقب اسهال قبض و تقویت کند پس با این نفع ممکن نیست که فضول مجذوبیه دوابی که آن را اتفاق استفراغ نشود رجوع کند و ایضاً بقوت دوی مسهل از سیلان در مجاری منع نماید و این فعل سورنجان خلاف سائر محلات و مستفرغات حاره است چه اکثر آنها توسیع منافذ کند و آن را واسع فراخ بگذارند لیکن سورنجان مضر معده است

پس واجب بود که با مثل فلفل و زنجبیل و زیره مخلوط سازند و گاهی با وی مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسهال او می‌آمیزند و **بعضی** ذکر کرده‌اند که در رجل الغراب فعل سورنجان است و حد آن ضرر به معده نیست و حجر ارمنی نافع اوجاع مفاصل است و از مسهلات معروفه حب نجاح و حب منتن است و ایارج روفس عظیم‌النفع به عرق‌النسا و نقرس است و حب‌النیل نیز نافع بود و **ایضاً** حب‌الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی‌الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشر استین و حرمل و اشق و انزروت و مقل و تربد و عاقرقرا نسخه مسهل برفق زنجبیل یک‌درم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم مغز قرطم دو درم بیخ رجل‌الغراب سه درم شربت هیژده قیراط تا بیست و چهار قیراط شش یا هفت مجلس اجابت کند **ایضاً** زیره سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یک‌درم صبر دو درم کوفته بیخته دو درم و نیم به طبیح شبت بخوراند که فی‌الفور نفع کند **ایضاً** بگیرند روغن جوز انزورت و یا روغن بیدانجیر و انزورت یک روز به ایارج فیکرا و یک روز تنها تا هفت روز و گاهی به آب شکوهنج و شبت مطبوخ اخذ کنند **ایضاً** بگیرند سورنجان بوزیدان و ماهیزهرج و فلفل و زنجبیل و انیسون و دو قوه و به غسل سرشته هر روز بخورند **ایضاً** بگیرند سورنجان سی درم شحم حنظل ده درم و هر دو را در پانزده سه درم سورنجان سه درم سوده به روغن صد جوز آمیخته به آب شبت بخورند که بغیر عنف اسهال کند و تخفیف بخشد دوایی که هر روز استعمال نمایند تنقیه به ادرار کند کمافیطوس کماذریوس جنطیانا تخم سداب هر واحد نه اوقیه کوفته بیخته هر روز یک ملحقه بعد هضم طعام سابق با سه اوقیه آب سرد ناشتا بخورند و ایارج هرمس عجیب و عظیم‌النفع است کسی که در ربیع چند روز آن را بخورد مفاصل او را تقویت دهد و آن اخراج فضول کند اکثر بتعریق و ادرار پس عرق‌النسا به شود چون اورام و اوجاع مفاصل مزمن گردد به این تدبیر منسوب بجنین انتفاع یابند بگیرند ابهل خشک ربع کیلجه و در آب آنقدر که بپوشد به آتش ملائم بجوشانند تا آب سیاه گردد صاف کرده یک رطل از آن گرفته سه اوقیه روغن کنجد بر آن انداخته بنوشند و بر آن غذا حصرمیه بخورند **ضمادات** تضمید بسرگین گاو بسیار قوی است در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و گویا که او از بسیار ضمادات افضل است ضماد قوی بگیرند زیت

کهنه یک و نیم رطل نظرون اسکندرانی یک رطل علكالبطم فرفیون هر واحد اوقیه ایرسا ده اوقیه آرد حلبه یک و نیم رطل و از آن ضماد مرتب سازند و **ایضاً** مقل و جاوشیر و پیه گداخته بسیار نافع است برای آن که از ماده خام در کبد و مفاصل باشد **ضماد مصاص** نظرون و بق اشق نوره از آن ضماد بسازند و یا بگیرند فرفیون و به روغن سوسن سوده طلا نمایند **ضماد قوی** بگیرند بورق و عاقرقرا و مسک و مویزج و نوره و همه را آمیخته به عسل و اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند **ضماد جید** محلل افق و حضض مساوی به شراب کهنه و زیت انفاق به آرد باقلا سائیده ضماد سازند و ضماد بخاکستر عرطنیثا به سرکه و عسل بسیار عجیب است و از اضمده نوعی جیدست که احتیاج به سوی آن برای تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و از آن جمله این ضمادست بگیرند ابهل و جوزالسرو و استخوان سوخته مساوی هر واحد یک جزو و شب یمانی سدس جزو دراج سدس جزو و غریالسمک به قدر کفایت برای همه دیگر که در بسیار امراض به کار آید و تفتیح و جذب خار و استخوان پوسیده از عمق کند و استرخا را منفعت بین نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زبد حلبه و فلفل و دارفلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و قردمانا و عود بلسان و کندر و پیه بزور راتیانج هر واحد ده مثقال موم سد رطل زیت بهشت رطل شیر انجیر دشتی هشت مثقال روغن سوسن مقداری که در گداختن ادویة رطبه کفایت کند شراب فائق به قدریکه در سرشتن ادویة خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند **دیگر** که عرقالنسا و درد دست و پا و وجع سائر مفاصل را فی الفور نفع بخشد بگیرند حلبه و در ظرف گلی اندخته بر آن عسل مقدار کفایت ریزند و بر آتش بجوشانند تا مهرا شود و نگهدارند دیگر مثل آن زفت معدنی رطل دردی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یک و نیم رطل صمغ صنوبر و موم و کبریت و مویزج هر واحد یک رطل عاقرقرا نیم رطل قردمانا یک قسط **مروخات** در مثل این معنی مذکور روغن حنظل و روغن چندبیدستر و روغن خردل و روغن جوز رومی است و روغن قسط بغایت نافع و خصوصاً با میعه و روغن حنظل ماخوذ از طبیخ عصاره او به روغن گل تا آن که آب برود یا روغن قسط با حلتیت و از مورخات نافعه روغن زیت است که در آن افعی

پخته باشد و این صحت تام بخشد و از این قبیل است روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دوازده عدد و آب برگ  
مرحوز و زیت کهنه یک یک رطل زراوند چهار درم جنبدیدستر سه درم قسط سه درم همه را با هم بپزند تا آب  
برود و روغن بماند و **از نطولات** در این باب این است که مرزنجوش و شبت و برگ غار و سداب و زیره جوشانیده و  
نطول کنند و ایضاً آنچه نفع بدان نماید بتبخیر مفاصل و رگه است بیخاریکه در هر جزو این سدس جزو حرمل  
کوفته داخل کنند و در آن سنگ گرم کرده اندازند تا منضج گردد و آب صاف کرده در آن نشینند و یا بر این آب  
زیت اندازند و بپزند تا آن که ممزوج شود و یا حتی که آب برود و روغن بماند و در آن بنشینند و استحمامات مرطبه  
حاره ایشان را مضر است به سبب آن که اخلاط را بگدازد و توسیع منافذ کند مگر در آب چشمه‌ها و **اما**  
**استحمامات** یابس مع مالش بنطرون و نمک و اندفان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافع است **مسکنات**  
**حاره** لینه بگیرند حله و در سرکه ممزوج به آب بسایند و مهرا بپزند پس عسل بر آن ریخته طبخ دهند تا منعقد  
گردد و بر صلایه مثل غالیه سوده و طلا نمایند و خرقة کتان بر آنموضع بسته دو سه روز بگذرانند و تدارک خشکی  
آن به روغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکو است و **ایضاً** در اوایل و در بقایا لعاب حله و  
بزرکتان به روغن کنجد با هم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار نباشد بکرنب رطب و  
کرفس ضماد کنند و اگر قوی‌تر باشد به آرد ایرسا و آرد حله و آرد نخود به شراب عسل قلیل و به روغن حنا اندک  
ضماد نمایند و **ایضاً** خاکستر کرنب با قیروطی چربی و روغن بابونه بسیار نیکو است **صاحب کامل** گوید که هرگاه  
وجع مفاصل از برودت و ماده بلغمی باشد باید که اولاً مریض را سه روز گلقدن عسلی به آبی که در آن زیره سیاه  
جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخودآب به زیت غسیل سازند و تقلیل غذا کنند و از فواکه منع نمایند و روز چهارم  
بقاروره نگاه کنند اگر آن را خام ببینند به ایارج فیقرا و تربد سفید هر واحد یک مثقال کوفته بیخته با عسل سرشته  
تلثین نفع نمایند بعد از آن این ماءالاصول دهند **صفت آن** پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و قنطوریون هر یک ده  
درم انیسون تخم کرفس بیخ اذخر فقاح اذخرسورنجان پوست بیخ کبر کماذریوس بوزیدان حب بلسان عود بلسان

پوست سلیخه هر واحد سه درم حلبه پنج درم مصطکی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یک و نیم درم مویز منقی بیست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده مقدار چهار اوقیه از آن با یک مثقال روغن بیدانجیر چند روز بدهند تا آن که آثار نضح پدید آید و خلط تلطیف پذیرد و دو روز راحت دهند و در آن هر گلقدن اقتصار نمایند و بروز سوم بحب شیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند به عده اسهال به اسفیدباج گوشت دراج و تیهو تغذیه کنند و چند روز راحت دهند و در آن ایام بر گلقدن شکری به آب نیم گرم قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا به اشیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و سکنجبین عسل قی آورند و بعد تنقیه بدن اضمده نافع استعمال کنند و باید که از استعمال ادویه قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضح حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیف را خارج کند و غلیظ باقی ماند و در آن هنگام نضح او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی در آن امر بعد صحت انجامد چه در این حالت غلط متحجر و حذف می گردد

**صفت ضماد** نافع وجع نقرس و مفاصل بارزد زراوند طویل حب الغار جنطیانای رومی قفرالیهود هر واحد ده درم اشق زیره تخم کرفس هر کدام دو درم همه را باریک سوده به آب کربن سرشته ضماد کنند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم و لعاب تخم ریحان هر واحد بیست درم لعاب تخم کتان ده درم اشق صبر مرمکی زیره تخم کرفس هر واحد دو درم باریک سائید و به آب کرفس سرشته ضماد نمایند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مر و ثعلب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم لعاب بزرکتان ده درم اف تیمون زیره ناقدیس مغز قرطم سلیخه مغاث هر واحد یک درم زنجبیل چهاردانگ فرفیون نیم درم عدس یک و نیم درم زعفران سه درم همه را باریک سائیده بزردۀ بیضه و روغن سوسن و روغن قسط و روغن ناردین هر واحد اوقیه پیه کبوترپچه پیه خرس پیه شتر هر واحد اوقیه سرشته به موضع درد طلا کنند و اگر موضع را به آرد شلیم و آرد کرسنه به شراب سرشته ضماد کنند نفع کند و **ایضاً** بحفض و اشق مساوی به شراب کهنه سوده به زیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد بسرگین گاو به شکل بز و خاکستر کربن باریک سوده به عسل سرشته استعمال نمایند و هرگاه ضماد از عضو دور کنند آن را بشویند و آبی که در آن بابونه و

اکلیل‌الملک و شبت و قنطاریون و پوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و پودینه و حندقوتی جوشانیده باشند بر آن نطول کنند و اگر این ادویه بسرکه بسیار تند جوشانیده باشند و بر موضع طلا کنند نافع بود پس اگر مرض به استعمال این تدبیر ساکن شد فیهما والا بقاروره نظر کنند اگر در آن نضج ظاهر باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد بدهند و اگر علامت نضج ظاهر نباشد اعاده‌ماء‌الاصول نمایند ولیکن در آن اشیای مسخنه ملطفه به حسب طاقت و مزاج مریض داخل کنند و همچنین روغن‌های گرم به حسب مقدار کیفیت بارد و کمیت خلط غلیظ بر آن اندازند و آن روغن‌ها مثل روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر و روغن قسط و روغن ناردین و روغن بان است و هرگاه خلط نضج و تلطیف پذیرد حبوب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات مسهله و ایارجات کبار به کار برند و بعد از آن معاجین مسخنه چون تریاق و مثرودیطوس و مانند آن به عمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و این بهر آن است که من اکثر در این امراض اعنی اوجاع مفاصل و نقرس و عرق‌النسا بعض ادویه را استعمال کردم و از آن منفعت بین ظاهر شد و درد تسکین یافت و بار دیگر در وقت دیگر آن را استعمال با موم و فائده نکرد تا آن‌که مرا احتیاج استعمال دوی دیگر افتاد و این امر دلالت می‌نماید بر آن‌که گاهی ماده مرض مرکب از اخلاط مختلفه می‌باشد پس بعض ادویه آن را موافق می‌افتد و بعضی از آن موافق نمی‌آید و لهذا اصناف این ادویه در اینجا و در مقام ذکر ادویة مرکبه به حسب کفایت بیان خواهم کرد و ادویه و معجونات مسخنه ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد والا خلط سفال و عسرالانحلال گردد و اما بعد نضج و تلطیف خلط و تخلخل عضوی که در آن ماده محتقن باشد و حصول تنقیه بدن و قلت خلط ادویه مسخنه و معجونات قویه استعمال نمایند که آنها استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائله آنها ایمن باشند و معذلک اسراف در استعمال آنها نشاید بهر آن‌که مثل آن پیدا کند و اعضا را گرم و خشک نماید و گاهی تشنج و حمیات حاده انجامد و همچنین ادمان استفراغ نباید کرد لاسیما چون مدت مرض دراز گردد که این ادمان و ابطای آن زیاده کند زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیف غلط نماید و غلیظ آن باقی بماند و در مفصل متحجر گردد و تحلل نپذیرد **بیان حبوب نافع** وجع مفاصل از ماده بارد بلغمی **صفت حب سورنجان** ایارج فیکرا



هلیله زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد سه درم تربد هشت درم مقل هفت درم مقل را  
 در آب گندنا تر کرده ادویه بدان سرشته حبها سازند شربت دو درم و نیم **صفت حب** شیطرج نافع اوجاع مفاصل و  
 نقرس بارد و قولنج را سودمند است هلیله زرد و ایارج و شیطرج هر واحد پنج درم تربد هفت درم شحم حنظل فوه  
 هر واحد چهار درم سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج هر واحد سه درم خردل و زنجبیل و وج و صعتر و فلفل سفید  
 هر واحد یک و نیم درم تخم کرفس و نانخواه و انیسون هر واحد یک درم صموغ را در آب کرنب تر کنند و بر آن  
 پنج درم فانیذ انداخته و در هاون خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم  
**صفت حب** مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد  
 یک درم ادویه بسایند و مقل به آب گرم تر کرده بسایند و ادویه سرشته حبها سازند و به آب گرم بخورند **حب دیگر**  
 هلیله زرد پنج درم صبر سقوطری وج خردل زنجبیل هر واحد نیم مثقال و دارفلفل و فلفل و شیطرج سقمونیا و  
 نمک هندی هر یک ربع مثقال باریک سائیده به آب عنبالثعلب سرشته حبها سازند شربتی دو درم یا تخم تا سه  
 درم به آب گرم حب دیگر نافع وج مفاصل از ماده بارد و ایارج فیکرا چهار درم غاریقون دو درم فوه زراوند شیطرج  
 سکبینج هر واحد یک درم سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم تربد پنج درم کوفته بیخته به آب کرنب  
 سرشته حبوب بندند **حب** نافع اوجاع مفاصل و نقرس آن از ماده بلغمی باشد و قولنج و درد پشت را مفید هلیله زرد  
 و سیاه و آمله و سکبینج هر واحد چهار درم اشق تخم کرفس بادیان نانخواه صعتر شاهتره در آن حرمل سورنجان  
 سفید شحم حنظل نمک هندی هر واحد یک درم جندبیدستر دو دانگ دارچینی زنجبیل قاقله وج زعفران سعد  
 سلیخه هر واحد یک درم و ثلث درم صعتر دوازده درم فانیذ سنجری تربد هر واحد درم سقمونیا سه درم همه را  
 باریک سوده به آب گندنا که در آن اشق و سکبینج را حل کرده باشند سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا  
 سه درم به آب گرم **صفت حب** نطف نافع اوجاع مفاصل و عرقالنسا و وجع ظهر و بواسیر هلیله زرد صبر شحم  
 حنظل حرمل ماهی زهره انزورت جندبیدستر مقل سکبینج صمغ سداب جاوشیر نطف سفید هر واحد یک درم ادویه

باریک کوفته بیخته صمغ را به آب گندنا تر کرده در هاون سوده با نطف بیامیزند و ادویه خشک بدان سرشته حبوب سازند شربت دو درم و نصف به آب گرم **صفت حب** برای وجع مفاصل هلیله هلیله آمله زنجبیل صعتر فارسی هر واحد چهار درم ساذج هندی سیزده درم نمک هندی دو درم سورنجان سفید فانیز سنجری هر واحد ده درم مقل پانزده درم مقل را در آب عنبالثعلب یا به آب کرنب حل کرده حبها به قدر فلفل سازند شربتی دو مثقال **حب دیگر** که وجع مفاصل و نفرس بارد را نفع دهد سورنجان چهار درم فلفل دو دانگ زنجبیل برگ پودینه کوهی زیره هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بماءالعسل به سرشند شربتی مثقال **حب سورنجان** نافع این مرض سورنجان ماهیزهرج فوه شحم حنظل برگ کبر و حنا شیطرچ دارفلفل هر واحد دو درم غاریقون چهار درم تربد صعتر هر واحد ده درم نمک یک و نیم درم انیسون مصطکی هر واحد یک درم فانیز سنجری چهل درم همه را باریک سائیده به آب کرنب حب سازند شربت سه درم **حب دیگر** مجرب هلیله سیاه هلیله آمله زنجبیل شیطرچ فانیز هر واحد چهار درم صعتر فارسی شش درم سورنجان بیست درم نمک هندی دو درم مقل پانزده درم به آب کرنب سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم **نوع دیگر** هلیله زرد صبر سقوطری هر واحد دو نیم درم افیتمون چهار دانگ و نیم شحم حنظل دارفلفل خردل سفید زنجبیل سورنجان هر واحد چهاردانگ وج نمک هندی فلفل سیاه هر واحد یک و نیم دانگ شیطرچ هندی نیم مثقال سقمونیا یک درم فانیز سنجری یک درم همه را باریک سائیده به آب کرنب سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی سه درم به آب گرم **حب شیطرچ دیگر** نافع صبر سقوطری پنج درم هلیله زرد سه درم زنجبیل فلفل خردل دارفلفل هر واحد یک و نیم درم حرمل هندی وج شیطرچ هر واحد دو درم فانیز سنجری چهار درم همه را باریک سوده به آب کرنب یا به آب عنبالثعلب سرشته حب سازند شربت سه درم **حب دیگر** تربد هلیله زرد هر واحد هفت درم هلیله کابلی چهار درم سنای مکی ده درم قصب الزریره کتیرا غاریقون نمک هندی هر واحد یک درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهاردانگ سورنجان دو درم افیتمون یک درم و ثلث حب السلاطین هفت عدد و اگر یافته نشود سقمونیای مشوی یک درم بگیرند کوفته بیخته

حبه‌ها ساخته خشک سازند شربت‌ی دو درم و نیم به آب گرم و شربت بنفشه **صفت معجون** نافع اوجاع مفاصل بارد سورنجان شش درم پوست بیخ کبر حنا دارفلفل زیره سیاه هر واحد چهاردانگ نوشادر نمک سیاه کف دریا میعه یابسه هر واحد دو دانگ قرنفل زنجبیل هر واحد یک‌درم سائیده به عسل کف گرفته به سرشند شربت در ابتدای مرض سه درم و چون علت قوی گردد پنج درم **معجون دیگر** سورنجان ده درم زنجبیل حرمل حنا فلفل بیخ کبر هر واحد دو درم باریک سوده به عسل کف گرفته به سرشند شربت‌ی سه درم **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که اگر علامات بلغم و خلط خام ظاهر گردد اول نضج ماده به گل‌قند عسلی و آب مطبوخ بادیان یا آب بادیان رطب نمایند و یا چند روز ماء‌الاصول دهند به عده بحب منتن و غیره تنقیه کنند پس از آن باقی ماده را به مدرات و ماء‌الاصول پاک کنند و اگر فصل تابستان باشد و از قی مانعی نبود اول از همه تدبیر بقی کردن امر کنند و اگر به مسهل حاجت بینند پس از آن مسهل دهند بترتیبی که در قول صاحب کامل گذشت و اگر ماده علت دراز بود و سختی صفا با بلغم آمیخته بود و بیشتر چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و هیچ مسهل از ادویه مخرج صفا خالی نباشد به سببی که در قول شیخ گذشت و باید دان است که در جمله ادویه مستعمله این علت سورنجان را خاصیتی و منفعتی نیک است و آن این است که ادویه دیگر منافذ ماده بگشاید و فراخ کند تا ماده مرض بدان بگذرد و دفع شود لیکن آن منفذها همچنان گشاده بماند و فضله که در بدن باشد دیگر بار در آن منافذ فرود آید و سورنجان بعد استفراغ منفذها را قوت دهد و تنگ کند خلط فزونی و خلط رقیق را از سیلان بازدارد ولیکن در آن دو مضرت است یکی آن که معده را زیان دارد و دیگر آن که عضله‌های مفاصل را صلب کند پس مضرت او به اختلاط زیره و زنجبیل و فلفل از معده بازدارند و از پس او به ادویه هلیه و محلله چون پیه مرغ و بط بر عضله‌ها طلا کنند بعضی اطبا استعمال جرم سورنجان نیکو ندارند لیکن نبات او را با زیره و مانند آن پزند و استفراغ به طبیخ آن کنند **صفت مسهل** سورنجان درم بوزیدان سه درم ماهیزهره درم تربد چار درم فوه دو درم کرفس انیسون پوست حنظل هر یک دو درم همه را در یک و نیم رطل آب بپزند تا به نیم رطل باز آید صاف کنند این شربت قوی باشد **صفت**

**حب قوی** بگیرند تربد درم شحم حنظل عصاره قنارالحمار ماهیزهره هر یک دانگی و نیم قنطوریون دقیق سورنجان مقل هر یک دو دانگ فرفیون یک دانگ این یک شربت بود **صفت حب ضعیف** سورنجان نیم درم صبر یک درم سقمونیا یکدانگ **صفت حب** سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیکرا سه درم سورنجان چهاردرم شحم حنظل ده درم و نیم شیطرح ماهیزهره هر یک دو درم بوزیدان نمک نطفی مقل هر یک سه درم غاریقون پنج درم سپند عاقرقرا اشق جاوشیر سکینج هر واحد یک درم به آب سداب حب کنند شربتی سه درم تا چهار درم **صفت حب قوی** هلیله کابلی هلیله آمله شیطرح قافله ماهیزهره سقمونیا برابر شربت سه درم تا چار درم و صفت حب منتن و حب شیطرح در علاج فالج مذکور شد **صفت ماءالاصول قوی** بگیرند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه سورنجان بوزیدان ماهیزهرج پوست حنظل شیطرح قنطوریون دقیق هر یک پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند شربتی ده درم با یک درم یا یک مثقال روغن بیدانجیر و معجون را مهران ضعف اعصاب و اوجاع مفاصل را سود دارد نسخه آن در قرابادینات مسطور است **صفت طبیخ** کفتار و کفتار را بتازی ضبع گویند و لنگ را بتازی عرج نامند و کفتار که در طبیخ به کار آید پیر و ماده باید و آن را ضبعه العرجا گویند از بهر آن که کفتار چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ او بر این گونه سازند که بگیرند کفتار پیر و آن را ذیح کرده در دیگ پر آب همچنان در است با پوست شکم ناشکافته اندازند و شبت و نمک نیز در آن انداخته چندان بجوشانند که مهرا شود و آن آب را صاف کرده در آبن اندازند چون نیم گرم شود چنان که دست در آن توان داشت بیمار را در آن سه روز نشانند هر روز دو بار صبح و شام و هر بار دو ساعت در آن بنشینند و چون از آن بیرون آیند به آب گرم بدن را بشویند و پارچه بپوشند و از هوای سرد محفوظ مانند و اگر این علاج در اول ماه کرده باشند در میان ماه دیگر بار این مطبوخ تازه کنند و سه روز دیگر هم بر این ترتیب به کار برند و همچنین در آخر ماه و اگر کفتار بدست نیاید روباه یا گوشت گورخر بدل آن باشد **ابن الیاس** گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس بلغمی باشد هر صبح جلاب بادیان و انیسون و اصل السوس هر واحد سه درم و از گلقدن عسلی ده

درم بنوشند و غذا مزوره نخود شیره قرطم بلفل و دارچینی و زعفران سازند و این دوا تا روز ششم یا هشتم بدهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود اسهال به این حب آورند **صفت آن** صبر سقوطری سورنجان تربد خراشیده به روغن بادام چرب کرده هر واحد یکدرم بوزیدان ماهیزهرج هر واحد نیم درم غاریقون نصف درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی یک و نیم دانگ مقل مصطکی هر واحد یکدانگ همه را باریک کوفته به آب کرفس سرشته حبها سازند و صبح بخورند و صبر کنند تا آن که استفراغ نیک کند به عده در آخر روز بنخودآب و لحوم تیهو و دراج غذا سازند و دو سه روز راحت داده این مقی بدهند تخم ترب و برگ و بیخ آن و تخم شبت و بادیان و اصل السوس و بیخ خربزه هر واحد ده درم به آب خوب بجوشانند و صاف کرده نمک و عسل بر آن انداخته بنوشند بعد نوشیدن نخودآب نمکین و قی کنند و بعد فراغ از قی گلقدن عسلی ده درم با بادیان سه درم آمیخته بخایند و فرو برند و از فواکه رطب حذر کنند و در ایام راحت هر صبح جلاب از سکنجبین عسلی ده درم یا از گلقدن عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود به شیره مغز قرطم سازند و اقسام تنقیه بدن صاحب این مرض کنند چه بلغم عسرالنضج و تحلل است به یک مسهل یا دو مسهل منقطع نشود در ابتدا بحبوب قوی الاسخان و اسهال جسارت کنند که آن گاهی رقیق را تحلیل کند و کثیف از اخلاط باقی ماند و تحلیل نشود و مرض طول کند و تضمید موضع به اضمده مسخنه ملطفه سازند مثل این ضماد **صفت آن** زراوند طویل حب الغار جنطیانا هر واحد ده درم اشق صبر زیره هر واحد پنج درم همه را باریک سوده ضماد نمایند **ضماد دیگر** نافع این مرض بزرکتان لعاب تخم مر و لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم مغز حب القرطم سلیخه مغاث هر واحد یکدرم زنجبیل زعفران هر واحد نیم درم همه را باریک سوده به روغن سوسن و قسط و ناردین آمیخته بجای درد طلا نمایند که نفع این زود ظاهر شود یا ضماد سرگین گاو و غیره که در قول صاحب کامل گذشت به کار برند و موضع را به آبی که در آن مرزنجوش و قیصوم و غیر آن که در همان قول مذکور شد جوشانیده باشند بشویند و به روغن های گرم مثل روغن قسط و ناردین و بان مالش نمایند و تناول تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع است و یا حب شیطرچ بخوراند **صفت آن** هلیله زرد تربد هر واحد یکدرم

ایارج فیکرا یک مثقال شحم حنظل یک دانگ شیطرح هندی خردل زنجبیل هر واحد نیم درم نانخواه تخم کرفس انیسون سکبینج مقل هر واحد یکدانگ باریک بسایند و مقل را در آب کرنب حل کرده ادویه بدان سرشته حبها سازند و این ده خوراک است **صفت حب** نافع این علت سورنجان یک مثقال هلیله سیاه بلبله آمله زنجبیل شیطرح هندی هر واحد سه درم کوفته بیخته آب کرنب یا کرفس سرشته حبها سازند شربتی از آن دو درم **خجندی** گوید که هر صباح شربت از بادیان و اصل السوس و تخم کرفس با گلقلند عسلی یا شربت اصول یا سکنجبین بزوری بنوشند **صفت** ماءالاصول نافع برای اصلاح مواد بلغمی پوست بیخ کبر و بادیان و کرفس بیخ اذخر هر یک پنج درم پرسیاوشان حلبه حب بلسان اصل السوس بوزیدان هر یک چهار درم انیسون مصطکی سنبل فوه هر یک شش درم کمافیطوس کماذریوس قنطوریون هر یک درم عناب بیخ عدد مویز بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا آن که صفت او باقی ماند صاف کنند شربتی از آن پنجاه درم یا پنج درم گلقلند یک مثقال سورنجان و غذا مزوره نخود نجیره قرطم و زعفران دواچینی و تا روز هشتم بر این مداومت نمایند و هرگاه آثار نضج بنگرند بحب ایارج یا حب شیطرح یا حب سورنجان یا معجون آن اسهال آورند **نسخه معجون سورنجان** بگیرند سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهیزهرج پوست بیخ کبر زیره سیاه شیطرح هندی هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس بادیان فلفل سفید صعتر نمک هندی برگ حنا کف دریا هر یک یک و نیم درم گل سرخ جلجلان هر یک سه درم ترید سفید پانزده درم زنجبیل سه درم سقمونیا سه درم عسل یکصد و پنجاه درم روغن بادام یک استار شربتی از آن یک استار به آب گرم و علی الدوام سه درم و این معجون ضعیف الاسهال متقابل القوی است زیرا که طبیعت هر دوای او مخالف دیگر است در فعل و مضعف یکدیگر مانع از تمام فعل اوست و باید که بر شرب ادویه مسهله که اثر قوی دارد تقدم قی به آب گرم کنند پس به آب اصل السوس پس به آب شبت یا تخم ترب که آن را اثر قوی است و تقدم بمقیئات قویه نکنند و از استفراغ ماده غلیظ و خام حذر کنند ورنه رقیق خارج گردد کثیف غلیظ باقی ماند و از تحجر او در مفاصل امن نباشد و صواب آن است که اول تلطیف و نضج کنند پس استفراغ بدوای مخرج بلغم

نمایند مع اعتماد در ضمن این از تسخین و تبدیل مزاج خارج از اعتدال و باید که تکرار مسهل به حسب احتمال قوت و نضج ماده نمایند و این ضماد سریع‌النفس است لعاب بزرکتان لعاب تخم مر و لعاب تخم ریحان مغز حب قرطم هر یک ده درم سلیخه مغاث هر یک درم زنجبیل زعفران هر یک نیم درم روغن سوسن یا روغن قسط ده درم ادویه سوده بلعابات و روغن آمیخته ضماد کنند و نطول به آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و قیصوم و مرزنجوش و حاشا و صعتر و پودینه هر واحد یک جزو نافع است **حب** نافع این نوع ایارج فیکرا سورنجان هر یک یک‌درم شحم حنظل کتیرا انیسون شیطرچ ماهیزهره بوزیدان زنجبیل هر یک دو دانگ سقمونیا نیم دانگ به آب کرفس حب سازند و این شربت است **مطبوخ** نافع وجع مفاصل بارد هلیجات ثلثه هر یک سه درم قنطویون دو درم سورنجان دو درم افسنتین تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک‌درم سنای مکی سه درم جوشانیده صاف نموده با پانزده درم گل‌قند و ده درم فلوس خیارشنب و ثلث درم غاریقون و یک مثقال روغن بادام به دستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند باقی همان است که در اقوال سابقه گذشت **سعید** گوید که اگر ماده فاعله نقرس و مفاصل بلغمی باشد نضج ماده به گل‌قند عسلی و سکنجبین بزوری کنند و غذا نخودآب سازند و هرگاه ماده نضج یابد اسهال او به ایارج یا بحب سورنجان نمایند و تقویت قوت به اسفیدباج دراج کنند و به آب شبت قی آورند و از ادویه قویه و اسهال در ابتدای مرض حذر کنند بهر آن که تحلیل لطیف و ابقای غلیظ نماید و خروج او مشگل گردد و تضمید عضو بحضض و سرگین گاو و پشکل بز به عسل سرشته باید کرد و عضو را به آب ریاحین یا بسرکه کهنه که در آن پودینه جوشانیده باشند بشویند **خضر** و **قرشی** می‌نویسند که علاجش قی و اسهال است بعد نضج تام چه انظار نضج در این واجب است و خصوصاً چون ماده غلیظ باشد و اشربه مغلی حلو به شکر یا گل‌قند یا خمیره بنفشه دهند و یا شربت لیمون به آب مطبوخ اصل‌السوس با تشنگی و میل بحرارت باشد و یا شربت اصول و سکنجبین عنصلی یا بزوری به آب اصل‌السوس یا طبیح اصول بسکنبین عنصلی نوشانند و در هر شب معجون زیبیب یا معجون ورد یا معجون وج یا معجون فلاسفه بخورند و در بعض شبها دوایی که در آن کمافیطوس است و در قول شیخ گذشت دو

درم استفاف نمایند که آن برای ادرار در تحلیل عجیب‌النتفع است **اغذیه** از لحوم منع کنند مگر ضرورت لحم طیور دهند و حیوان دشتی بهتر از غیر اوست و در ایام ابتدا آب نخود به شکر یا به عسل یا عسل تنها دهند و بعد چند روز و استفراغ ماده غذا کبوتریچه با نخود پخته یا شوربای خروس بشبت و دارچینی پس عصفیر مبرز به ابازیر حاره دهند و حتی‌الامکان غذا کنند و تنقل به مغز جوز و مغز چلغوزه نمایند **مستفرغات** حب مفاصل یا مطبوخ سورنجان یا ایارج لوغادیا یا حب منتن یا ایارج فیکرا تنها مقوی بغاریقون و تربد دهند اگر مغلی حلو که در آن تربد و مویز و ایرسا و فاوانیا افتد یک هفته قبل از استفراغ استعمال نمایند اولی است **مقئیات** تخم ترب یا آب برگ آن به سکنجبین عنصلی یا ترب در سکنجبین مذکور **ادویه موضعیه** نطول که در قول گذشت استعمال کنند و از ادهان و مروحات روغن حنظل روغن قسط و روغن خردل است و از مرکبات نافعه زیت که در آن دفاعی پخته باشند و این صحت کلی بخشد و تمریح به عسل بعد حمام نافع بود و پیه شیر و پیه بلسون بالغ‌النتفع است ضماد حلبه و اکلیل‌الملک و بزرکتان و کندر و راتینج سوده موم اضافه نموده نیم‌گرم استعمال نمایند و بسرگین گاو در ساعتی که گرم باشد و نطول محلل مرتب از بابونه و اکلیل‌الملک و حلبه و آرد فول یا ترمس و مرزنجوش و اسطوخودوس و برگ غار و شبت و خطمی و بزرکتان و انیسون و برگ کرنب نافع است و چون به طبیخ اسطوخودوس ضماد کنند اوجاع مفاصل را ساکن کند **استحمامات** حمام رطب به آب شیرین ایشان را مضر است و اما حمام بجفف به سبب فرط تعریق چون در آن نمک و اشنان و نظرون بمالند نافع بود و حمامات به آب نطفیه و زاجیه و نظرونیه و آب دریای شور سودمند است یا بگیرند گوگرد نظرون و نمک و بورق و برگ غار و مرزنجوش و جوشانید و به آب آن استحمام نمایند بعد تعریق کثیر و آبن معمول به آب مطبوخ ادویه مذکوره یا به زیت که در آن کفتار یا گورخر یا خرگوش یا روباه پخته باشند یا به آبی که در آن این حیوانات جوشانیده باشند نافع است و زیت از آب قوی‌تر است ولیکن این بعد تنقیه بدن باید تا به سبب قوت جذب و تحلیل دو خلط به سوی مفاصل منجذب نگردد و اگر چیزی جذب کنند اندک باشد و طبیخ این حیوانات زنده بهتر است و تضمید بشحوم آنها نیز



تسکین وجع مفاصل و تحلیل ماده آن کند و تعقد مفاصل و صلابت آن ببرد و همچنین تنطیل آب آنها و تمریخ به  
زیت مذکور آنها و تریاق فاروق در این عظیم‌النفعت و همچنین تریاق اربعه و اگر در این علاج اصلاً اثر نکند سه  
روز هر روز صبح دو درم نطف سفید یا مثقال به شراب بخوراند که آن خلاص نمایند **انطاکی** گوید که در مفاصل  
بارد بعد تنقیه ضماد بزعفران و فرفیون و جندبیدستر و عاقرقرحا کنند و آنچه نفع می‌کند در این نوع گلکند عسلی  
و ماءالعسل به طبیخ قرطم و ماهودانه و دارچینی و شبت و حلیه است اکلا و طلاء و نطولاً و صبر عاقرقرحا هر واحد  
ربع جزو صبر مصطکی هرواحد تمن جزو با سه چند آن عسل به سرشند شربتی از آن سه درم و نفع می‌کند این را  
معجون سورنجان و حب آن و معجون هرمس و نجاع و شربت او خاصه آنچه بنظر طبیب تالیف یابد از غاریقون و  
زعفران و حنظل و مر و مقل و همچنین مالش بدان و روغن قتاءالحمار آرد جو بسمقونیا و طبیخ صعتر و گاه گندم  
**مؤلف خلاصه** گوید که جمعی از قدما در ازاله این مرض به اشیای مدره اعتماد کرده‌اند و شک نیست که این قول  
نزدیک بصواب است چه هرگاه در قاروره خداوند این علت رطوب غلیظ و لزج پدید آید نظر بر انفاع خلط خام  
بمجاری بول علامت زوال مرضست **صفت** دوی مدرکه محمدزکریا در استیصال نقرس و اوجاع مفاصل بارد بغایت  
همی ستاید نانخواه برگ سداب خشک ابهل تخم کرفس بادیان دو قو هر کدام یک جزو فوه‌الصبغ مغز بادام تلخ  
سنبل‌الطیب قسط زراوند مدحرج هر کدام نیم جزو کوفته بیخته یک‌درم از آن استعمال نمایند و از ایام زمستان  
شروع کنند و تا وسط ربیع رسانند و بعد مر در چهار ساعت از خوردن دوا غذا خورند و تنقیه استیصال ماده در  
استعمال ضمادات و مروحات لازم است و از جمله تدبیری که در این علت فائده عظیم و اثری عجیب دارد استعمال  
آبزن به طبیخ ضبعه عرجاست و طریق آن در علاج ..... مفاصل در قول صاحب کامل مسطور خواهد شد و اگر  
بجای ضبعه عرجا روباه بگیرند و یا آن را در آب و روغن زیت چندان بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند به  
حسب صرف حاجت و به همان طریق عمل کنند همین اثر دارد و هیچ دوا برابر این نیست مگر آن که به سبب  
شدت عفونت مترفهان و آسودگان را احتمال این نمی‌تواند شد

## علاج اوجاع مفاصل سوداوی

فصد باسلیق و یا صافن کنند و رگ فراخ زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه برآید وافر گیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و بنضح و تلطیف ماده پرداخته به عده فصد نمایند و بعد نضح ماده بنضح سودا مسهل آن دهند و یا جهت نضح ماده این مطبوخ بدهند اصل السوس بیخ کبر بسفایح هر یک پنج ماشه بادرنجبویه عنب‌الثعلب بادیان هر یک هفت ماشه سورنجان چهارماشه گلقد سه توله غذا نخودآب کبک و دراج و بچه مرغ دهند و وقت شام نان با شورها و بعد حصول نضح تنقیه بدن به مطبوخ اف تیمون تربدی علوی‌خان که بدان سورنجان اضافه کرده باشند باید کرد و وقت شب حب لاجورد خوراند و بکرات و مرات تنقیه نمایند و به عده جهت تعدیل سورنجان سه ماشه در معجون نجاع و یا اف تیمون یک توله آمیخته بخوراند و بدرقه به گلاب کنند و یا معجون عشب و چوب چینی به کار برند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل افراط نکنند و به اضمدۀ طینۀ محللۀ چون بابونه و آرد حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر و راتینج هر یک دو درم انجیر هفت عدد سائیده با پیه بزوروغن زیتون و روغن گاو آمیخته ضماد کنند و قیروطی که از روغن سوسن و قسط و بیدانجیر و قرطم و بابونه و موم و پیه گرده بز و پیه ماکیان و پیه بط ساخته باشند نافع بود و روغن‌های گرم و تر بمالند و آبز و نطولات مناسبه به کار برند و حمام و ریاضت معتدل پیش از تناول غذا سودمند است و باید که اول موضع اورام را به روغن یاسمین و یا روغن گل چرب نمایند و یا به مغز ساق گاو که در روغن یاسمین گداخته باشند بمالند و ضماد را بر کاغذ سفت نهاده بر آن گذارند و این حب برای وجع مفاصل که از خلط غلیظ سوداوی باشد سود دارد ایارج فیکرا نیم درم غاریقون بسفایح هر یک نیم مثقال تربد موصوف ثلث مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع ورم کوفته بیخته حبها بندند و ایضاً برای مفاصل سوداوی و تقویت قلب زرنبادگل گاوزبان گل سرخ سورنجان ابریشم مقرض هر یک نیم ماشه سوده هلیله مربی یکعدد سرشته بخورند بالایش عرق کیوره و عرق عنب‌الثعلب بنوشند و این سفوف چوبچینی جهت مفاصل و نقرس و آتشک و دیگر امراض سوداوی مجرب و عظیم‌النفع است چوبچینی تراشیده چهار درم

عشبه مغربی دو درم سورنجان افتیمون هر واحد یکدرم بسفایح هفت ماشه سنای مکی دو نیم درم گل سرخ  
صندل سفید هر واحد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه به آب بخورند **اقوال حکما** شیخ می فرماید  
که در اصحاب مفاصل سوداوی واجبست که اصلاح طحال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب بدن کنند و  
تلئین به اغذیه و بمروخات و مانند آن سازند و الحاق بتحلیل صرف بدون تلئین کثیر نباید کرد چنان چه در اصول  
کلیه معلوم شده **ابن الیاس** گوید که در وجع مفاصل و نفرس سوداوی هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه  
و گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و شیرۀ مغز قرطم و لحوم  
تیهو و کبک و دراج خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیۀ بدن بحب سورنجان یا به مطبوخ آن یا بحب شیطرچ  
کنند و یا تلئین طبیعت و استفراغ خلط به این حب نمایند **صفت آن** هلیله زرد و سیاه صبر سقوطری بادیان هر  
واحد یکدرم فلفل دارفلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم شیطرچ نمک هندی مقل هرواحد یکدانگ همه را  
باریک سائیده به آب کرفس یا کرنب سرشته حبها سازند و این دو شربت است و یا غلط سوداوی را به این مطبوخ  
مستفرغ سازند سنای مکی هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره هفت  
درم هلیله آمله اسطوخودوس هر واحد چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون  
اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک نیم رطل آید  
افتیمون در صره بسته در آن اندازند و ساعتی صبر کرده از آتش فرود آرند و در آن فلوس خیارشنب و ترنجبین هر  
واحد ده درم مالیده صاف نمایند و ایاج فیکرا یکدرم بر آن انداخته سحرگاه بنوشند و بر آن صبر نمایند چندان که  
استفراغ جید کند به عده در آخررو مزوره نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و بر این معجون  
مداومت و نمایند که نافع در این علت است هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم فلفل  
دارفلفل بیخ کبر هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته به عسل کف گرفته به سرشند شربتی از آن یک مثقال و  
مفاصل را به روغن هائیکه در بلغمی مذکور شد مالش نمایند و این طلا کنند برگ غار ده درم عاقرقرا پنج درم

قسط تلخ سه درم حرف چهار درم نظرون سه درم باریک سائیده به روغن یا همین آمخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و یا موضع را با مخاخ و شحوم و ادهان حاره ضماد کنند **خجندی** گوید که فصد کنند اگر احتیاج آن بود بعد احتیاط تام به قدر قوت و سن و فصل و بعد نضج به این مطبوخ مناسب تنقیه بدن نمایند و نسخه او همان است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنج درم و هلیجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یکمشت و از هلیله تا اسطوخودوس هر یک سه درم و از قنطوریون تا اف تیمون هر یک دو درم و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام یک درم است باقی به دستور واگر اراده قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیکرا افزانید و تمریح مفاصل به روغن های گرم تر کنند و تنطیل به آب ادویه محلل مثل اکلیل الملک دو بابونه و خطمی و شبت و بزرکتان و مانند آن نمایند **خضر** گوید که استفراغ سودا به فصد و اسهال بعد انضاج به طبیح اف تیمون کنند و حجر ارمی نافع است و از اشربه جلاب بارد دهند یا حار اگر تشنگی و خون از حرارت نباشد و گاهی در آن اصل السوس زیاده کرده می شود و یا ماء الشعیر به شکر دهند و تغذیه به اغذیه صفراوی و دموی سازند مثل آش جو و ملوخیا و اسفناخ مع تسخین آن به مثل عسل و ابازیر قلیل الحاره و خصوصاً در سودای احتراقی و به اضمده محله ملینه ضماد سازند و به قیروطیات و شحوم و ادهان حار رطب مثل پیه ماکیان و بط و روغن کنجد و لعاب حلبه و تخم کتان مالش کنند و این نطول قریب به اعتدال و نیکو است بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده به آب آن نطول کنند و بثفل آن ضماد نمایند **حکیم شریف خان** می نویسد که اسهال بعد انضاج تام کنند به مثل ماء الاصول مقوی اف تیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع است و اسهال بحب اف تیمون و سورنجان مع طبیح آن نمایند و معجون نجاح نافع است و تراکیب مسهل و غیره نافع سودا در مالیخولیا مذکور شد و زنی را وجع مفاصل سوداوی عارض شد و امتداء نمود و معالجه بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد نودعی بماء الجبن مع ادویه مناسبه فرمودند و صحت یافت و سودا حار احتراقی بود **مولف** گوید که در زمانه من نیز زنی را وجع مفاصل در بلده بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج به کار بردند حتی که حب سم الفار هم دادند و هیچ

فائده مترتب نگشت بلکه از آخر روز تا تمام شب دوره اشتداد وجع در جمیع اعضا هر روزه معین شد چون اعزه او به احقر رجوع کردند دآن استم که سبب مرض مذکور ماده سوداوی است و علاجش بمنع شرب آب و نوشانیدن عرق عنب‌الثعلب و گاوزبان عوض آن و دادن ماء‌الجبن با سفوف سودا نمودم و باذن‌الله تعالی از آن نجات یافت و این علاج نزد اکثر دلیل بر فرط مهارت من در این فن گردید **مصنف اقتباس** نوشته که گاه وجع مفاصل بعد زوال سوزاک و آتشکه افتد و این در هندوستان کثیرالوقوع می‌باشد و علاج بدشواری می‌پذیرد و علامتش آن است که دردی شدید بود با ورمی مائل بسیاهی و سوزشی و طاوسی رنگ و فستقیت بول و خروج آن با حرقت علاجش اول فصد باسلیق و یا هفت اندام گشایند و بفاصله سه چهار روز حجامت با شرط کنند و به فاصله یک هفته ماء‌الجبن نوشانند با سفوف سورنجان و حب سورنجان علوی‌خان و سفوف لاجورد و حب آن که در مالیکولیا گذشت **صفت حب سورنجان** علوی‌خانی سورنجان شیرین پنج درم تربد سفید غاریقون سفید گل سرخ بسفایج سنای مکی هر یک سه درم سقمونیای مشوی بوزیدان کتیرا درونج عقربی لاجورد مغسول هر یک درم شحم حنظل یک‌درم حب‌النیل مدبر یک و نیم درم شربتی سه درم و سفوف سورنجان ایشان در علاج مفاصل از مواد مرکب خواهد آمد و بعد انقراغ ماء‌الجبن اگر دردی و ورمی باقی ماند و یا دوره افتد باید که در فصل بهار و موسم مناسب تنقیه به فصد و بسهلات سودا کنند به عده بفاصله یک هفته چوبچینی بند خوراندند و شخصی از مدت هفت هشت سال مرض فاصل بعد زوال آتشک می‌داشت و هر دو پای او شل شده بود و در آن راست به قدر روپیه سوزشی بود که در روزی سه چهار مرتبه نوبت بغشی رسیدی و من معالجه آن بچوبچینی بند کردم و در هفته دوبار بتبخیر آن نمودم و به همین تدبیر در ایام معهوده صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوبچینی خورانیدم براده چوبچینی ده توله سنبل‌الطیب گل سرخ کپور کچری کبابه عود خام گل گاوزبان برگ فربمشک بادرنجبویه اندر جو شیرین ابریشم مقرض مغز قرطم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سورنجان شیرین خصیه‌الثعلب بوزیدان هر یک دو مثقال زعفران دو درم مشک عنبر هر یک یک درم بمریای آمله و سیب و عسل مقوم به سرشند شربتی دو مثقال

**صفت** عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی سه صد مثقال سعد زرنب ساذج هندی وج ترکی عود هندی گاوزبان درونج  
عقربی بسفایح خیربوا برگ فرنجمشک بادرنجبویه گل سرخ اشنه خولنجان شیرین اسارون اندر جو شیرین هر یک  
ده توله خارخسک بادیان تخم فرنجمشک هر یک پانزده توله تخم بادرنجبویه و شاهتره هر یک بیست توله  
ناگکنیسه به همین تودرین پوست بیرون پسته پوست ترنج شقاقل بوزیدان هیل بوا جوزبوا بسباسه دارچینی هر  
یک سه توله چای خطائی بادیان خطائی پوست بیخ گوکهره هر یک چهار توله سیب ولایتی پنجاه عدد ریحان تازه  
نعناع برگ ترنج هر یک دو قبضه در عرق شاهتره و بادرنجبونه و دارچینی هر یک سه شیشه گلاب پنج شیشه  
مشک عنبراشهب هر یک یک و نیم درم شربتی از ده توله تا بیست توله دیگر امراض را هم نفع بسیار دارد چنان  
چه نزله و ضیق و رطوبات معده و آبله فرنگ و داءالحیه و داءالاسد و قوبا و جرب و وجع الورك و زانو و پشت و  
عرق النساء و ریح البواسیر و نفخ معده و سپرز و سوزاک کهنه و قرحه رحم و قروح خبیثه عسرالاندمال و مفتت  
حصات کلیه و مثانه است و دیگری را به سبب آتشک وجع مفاصل شده بود و تمامی انگشتهای هر دو دست و پای  
مانند ثمر خیار نیم پخته شده بودند به اندکی خمیدگی و در مفصل دست و پا ورم مانند سیب کوچک به رنگ  
بادنجانی بود و از مدت دو سال می داشت و حکیمی ماءالجبن هم داده بود و هیچ فائده از آن بظهور نیامده من او را  
تا سه ماه حبوب حب السلاطین معمولی بفاصله یک روز دو عدد خوراندیم و غذا شوربای مرغ حق گو با نان خشکار  
تنوری مقرر داشتم و بجای آب عرق کمافیطوس و بادیان دادم و در مدت معهوده چهارم حصه ورم باقی ماند پس  
حبوب مذکوره را موقوف داشته خاکستر استخوان بازوی مرغ سلیمانی سه ماشه سهاگه یک ماشه نبات برابر سوده  
در مسکه گاو تازه یک و نیم توله آمیخته لیسانیدم و بالایش عرق جوانسه نه توله و شربت بزوری چهارتوله نوشانیدم  
و آب و غذا به دستور معین داشتم در مدت سه هفته به همین تدبیر صحت یافت **حکیم علوی خان** می نویسد که  
یکی از اطبای عمر را از مدت بیست سال درد مفاصل به سبب آتشک بوده و از این معجون چوب چینی با عشبه  
دفع مرض مغزی الیه بکلی گردیده عشبه مغربی پانزده درم چوب چینی موصوف به همه صفت هفتاد درم گل

گاوزبان بسفایح فستقی بادرنجبویه هر یک ده درم مویز منقی یک و نیم رطل مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بیدمشک یک شب بخیسانند و روز دیگر در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده انداخته سر آن را بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آن را به خمیر و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من و نیم هیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا به اتمام رسد پس دیگر را فرود آورده بمالند و بیالایند و نبات سفید یک من تبریز عسل مصفی یک رطل و نیم عراقی داخل نموده در قدر مضاف بجوشانند و کف آن را گرفته صاف نموده به قوام آورند پس بگیرند دارچینی سیلانی به همن سرخ به همن سفید سنای مکی خولنجان سورنجان دانه هیل مصطکی رومی از هر یک ده درم چوب چینی اعلی سی و پنج درم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهاردانگ پوست هلیله کابلی پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند و هر روز دو مثقال و نیم صبح و همین قدر شام تناول نمایند و در نسخه دیگر درونج عقربی بادرنجبویه راتینج گل گاوزبان از هر یک ده درم لاجورد مغسول دو نیم درم اضافه شده و وزن چوبچینی چهل و پنج درم نموده بسیار مفید آید **حکیم غلام امام** در قرابادین معمولی نوشته که این حب درد بندها که به سبب آتشک باشد ببرد سیماب اجواین خراسانی بلادر کلاه دور کرده اجمود اسبند هر واحد سه ماشه قند سیاه دو دام کوفته به قدر کنار دشتی حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بحلق ریخته فرو برند که بدنمان نرسد غذا کهچری و دال مونگ و خشکه و نان گندم پرهیز از ترشی و بادی در پنجره صحت می شود و اگر دهن جوش کند مضمضه به عمل آرند و اگر بعد مسهل نخورند مفید زیاده شود و این معجون چوب چینی در اکثر امراض و امزجه بارده و اواجع مفاصل خصوص که به سبب آتشک باشد نافع است چوبچینی مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا جدوارخطائی هر یک دو مثقال با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر شربت در امزجه ضعیفه یک مثقال و در امزجه متوسطه دو مثقال و در امزجه قویه سه مثقال بلاماخطه پرهیز کمتر دارند و در نسخه دیگر **حکیم شریف خان**

صاحب وزن چوبچینی چهاردام و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دارچینی تا لسان‌العصافیر هر یک پنج ماشه و از زنجبیل تا جدوار هر یک دو ماشه نوشته و عوض قافله به همین ده ماشه دانه هیل سه ماشه گشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در وصف آن قلمی نموده که برای تقویت باه و وجع مفاصل که از سبب آتشک به هم رسیده باشد بی نظیر است و **مجرّب میربهاء‌الدین** در خلاصه‌التجارب می‌نویسد که شخصی علت مفاصل کهنه داشت و انگشتهای دست او هر یک مقدار بادرنگی کوچک شده و اندک کوژ گشته و رنگ آن بسیاهی مائل بود و ماده آن از سوداویت خالی نبود ب مداومت مالیدن دهن‌المفاصل و گاه‌گاه استعمال مسهل صحت یافت و انگشتان او بحال اصلی رسید و او مردی دائم‌الخمر بود و اکثر اوقات اغذیه غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود **صفت روغن** مذکور مار سیاه را سر و دم بیفکنند و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز انداخته بجوشانند و بپالایند و روغن کنجد و چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن صرف بماند پس به کار برند و این روغن در تحلیل اکثر اورام خبیثه سودمند است

### علاج اوجاع مفاصل مرکب

و پیش از این معلوم شده که این اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در گل‌قند یک توله آمیخته بخورند بالایش شیرۀ بادیان شیرۀ تخم خیارین شیرۀ خارخسک شیرۀ تخم خربزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده می‌کند و معجون عشبیه نیز در این باب مجرب است و از ادویۀ محلله ملینه مانند اکلیل‌الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن گل و روغن بیدانجیر و روغن حنا بمالند خصوصاً که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار در آن انداخته باشند و صابون و حنا در آن سائیده نیم‌گرم ضماد کردن نیز نفع می‌کند و اگر مواد بسیار باشد می‌باید که بعد از نضج از منضج مرکب به حسب ترکیب مواد از مسهل مرکب به حسب غلبۀ خلط تنقیه کنند اکنون بعض تراکیب مفید این نوع مسطور می‌گردد



حسب حال به عمل آرند مثل **اگر** با تب باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند غذا شله روز دوم شاهتره شش ماشه افزایشند و گلقدن بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تب باشد اصل السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقدن و توله خاکشی شش ماشه دهند و یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده گلقدن دو توله حل کرده خاکشی چار ماشه پاشیده بنوشند غذا کهچری و **اگر** با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یک ماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقدن سه توله داخل کرده بنوشند و **اگر** درد کش ران و بواسیر و درد مقعد و ریاح و عسر بول باشد میز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسبغول پاشیده بدهند و اگر وجع در اعضای اسافل و اعالی و بیخوابی و سرفه باشد بادیان اصل السوس هر یک چار ماشه شاهتره قصب الزریره هر یک ششماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چارماشه گلو ششماشه جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند و **ایضاً** معجون سورنجان بخورند بالایش عنب الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس هر یک چارماشه تخم کاسنی ششماشه جوشانیده گلقدن دو توله **ایضاً** در مفاصل مرکب شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه شیره اصل السوس شیره زبیره سفید هر یک چارماشه نبات دو توله دهند باز تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقدن بدل خیارین و خربزه و نبات کنند **ایضاً** سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در گلقدن یک توله آمیخته اول بخورند به عده شیره خارخسک شیره بادیان هر یک پنج ماشه در آب برآورده این شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند **نسخه شربت** این است تخم خیارین خارخسک تخم کاسنی بیخ کاسنی گل بنفشه بادیان هر یک دو توله در سه پاد آب تر کنند صبح جوش داده صاف کرده با شکر سفید نیم آثار به قوام آرند و بعد سه چهار روز که درد کمی پذیرد منضج و مسهل دهند **ایضاً** بعد مسهل گلقدن دو توله در عرق گاوزبان چهار توله عرق مکوه پنج توله

مالیده صاف کرده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده تخم ریحان چارماشه پاشیده بنوشند به عده عنب‌الثعلب بنفشه گل سرخ پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل‌السوس چارماشه تخم خیارین یک توله بیخ بادیان خارخسک هر یک نه یا شه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** سورنجان ماشه سوده به گل‌قند دو توله سرشته شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ تخم خیارین هر یک شش‌ماشه شربت بزوری بارد دو توله خاکشی شش‌ماشه دهند به عده اگر قبض باشد سنای مکی سه ماشه سوده و شیرۀ بادیان هفت ماشه افزایند به عده سورنجان بوزیدان هر یک چهار ماشه تخم کاسنی کوفته خیارین کوفته هر یک شش‌ماشه جوشاینده گل‌قند دو توله داخل کرده دهند باز گل سرخ قصب‌الزریه هر یک چهارماشه افزایند به عده معجون فلاسفه چهارماشه خارخسک شش‌ماشه افزایند **حب سورنجان** مسهل خلط از مفاصل نسخه حکیم صالح خان خال حکیم علوی‌خان سورنجان انیسون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک دو مثقال صبر سقوطری تبرید سفید مدبر هر یک هشت مثقال سقمونیای مشوی مقل ازرق هر یک یک مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته به آن سرشته حبوب سازند شربتی یک‌درم **نوع دیگر** که مفاصل بلغمی و صفراوی را بسیار مفید به نسخه ذکاء‌الله خان سورنجان صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک و نیم درم شحم حنظل ثلث درم سقمونیای اصیل یک و نیم دانگ زعفران یک‌دانگ خوراک دو نیم درم تا سه درم **روغن حنا** که موی را سیاه کند و در اوجاع مفاصل و عرق‌النسا معمول است برگ حنا نیم آثار در دو آثار آب بجوشانند تا به نیمه رسد صاف نموده با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر برگ حنا یا گل آن تازه گرفته بکوبند و آب آن صاف کرده اگر پاوسیر باشد با روغن کنجد نیم پاو بجوشانند تا روغن بماند و نیم‌گرم مالش سازند نافعتر باشد **روغن مفاصل** حکیم اجمل خان که در اوجاع مفاصل مجرب است افیون هشت دام روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار کچله بیست عدد افیون را در شیر حل کرده پس روغن و کچله داخل کرده در ظرف آهن بجوشانند به آتش ملایم تا شیر برود و روغن بماند فرود آرند و صاف نموده استعمال کنند **سفوف سورنجان** معمول حکیم

شریف خان در مفاصل و نقرس و عرق‌النسا و مسهل اخلاط و مستعمل بعد نضح ماده و استعمال مطبوخ منضج تا پنجروز سورنجان مصری ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد مغز بادام مقشر هر یک سه درم زعفران نیم درم سثمونیای مشوی یکدرم گل سرخ شش درم قند سفید سی درم و اگر ماده بلغمی بود تربد سفید پنج مثقال اضافه کنند و وزن سقمونیا نیم درم نمایند خوراک یک مثقال به آب سرد و در نسخه حکیم غلام امام وزن هلیله چهار درم است و تربد سه درم و برگ حنا دو درم عوض سقمونیا و گل سرخ نوشته و قند نیم وزن ادویه شربت تا پنج درم **نوع دیگر** از اختراع حکیم علوی‌خان که برای جمیع اقسام مفاصل و نقرس و درد پشت و عرق‌النسا مجرب‌النتفع است و تشنج را که از مواد غلیظ باشد نیز مفید و این سفوف را منافع بسیار است و معمول سورنجان هفت مثقال غنچه گل سرخ سنای مکی هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد تربد مجوف خراشیده به روغن بادام چرب نموده مغز بادام شیرین هر یک چهار مثقال بوزیدان بسفایج فستقی مصطکی رومی رب‌السوس هر یک دو مثقال سقمونیای مشوی لاجورد مغسول هر یک یک مثقال زعفران دو دانگ قند سفید ده مثقال کوفته بیخته در شیشه نگاهدارند مقدار شربت دو درم به آب سرد **شربت منضج** که برای نضح مواد بلغمی و سوداوی در مفاصل و نقرس و وجع ظهر و تهیج اطراف مستعمل عناب پانزده دانه آلوبخارا دوازده عدد مویز منقی یک توله انجیر بیست عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان عنب‌الثعلب تخم خبازی اصل‌السوس قنطوریون دقیق گاوزبان زنجبیل بادرنجبویه هر واحد دو توله پوست بیخ کرفس نانخواه انیسون تخم کثوث پوست بیخ کبر گل سرخ هر واحد یک توله تخم کاسنی چهار توله بادیان یک و نیم توله سورنجان یک اوقیه بوزیدان دو نیم توله جلنجبین تخم خیارین هر یک پنج توله تربد موصوف شش توله نبات سفید یک من ترنجبین بیست توله به دستور شربت بسازند خوراک دو اوقیه به عرق گاوزبان و بادیان برای تهیج و بحب سورنجان یا سفوف سورنجان برای وجع مفاصل فائده کلی دارد **ضماد محلل** گل بابونه گل خطمی سورنجان بیخ نی اکلیل‌الملک حضض مکی کوفته بیخته به آب عنب‌الثعلب و روغن حنا نیم‌گرم طلا نمایند **منضج** عنب‌الثعلب اصل‌السوس هر یک چارماشه بنفشه تخم کاسنی پرسیاوشان بیخ

بادیان هر یک پنج ماشه سورنجان نیمکوفته سه ماشه تخم خطمی شاهتره هر یک شش ماشه شب در آب تر نموده صبح جوش داده گلکند داخل کرده بنوشند به عده مسهل دهند **مطبوخ سورنجان** نافع درد مفاصل نقرس مسهل بلغم و صفرا سورنجان شیرین پنج درم گل سرخ پوست هلیله زرد هر یک چهار درم بنفشه گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هر یک سه درم تربد موصوف بادیان هر یک سه درم زنجبیل نیم درم انجیر پنج عدد سپستان مویز منقی هر یک بیست دانه سنای مکی شش درم ترنجبین فلوس خیارشیر هر یک ده درم به دستور به عمل آرند

**منضج و مسهل** که برای اوجاع مفاصل معمول و مجرب است بادیان پنج بادیان عنبالثعلب پرسیاوشان گاوزبان سورنجان گل بابونه بادآورد خطمی خبازی شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ نه ماشه تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق و انیسون تخم کرفس بیخ کرفس پوست بیخ کبر زنجبیل هر یک سه ماشه مویز منقی بیست دانه آلو بخارا هفت دانه در آب جوشانیده گلکند چهار توله مالیده صاف کرده بنوشند و بعد از یک هفته بنفشه نه ماشه سنای مکی یک توله را فرمایند فردای آن مغز فلوس شش توله روغن بادام شش ماشه و اگر مناسب دانند تربد سفید هم داخل نمایند و به همین نهج یک روز در میان دو مسهل دیگر بدهند پس سفوف سورنجان مسهل تا سه روز متصل بدهند و بعد از تنقیه کامل بمعجون سورنجان مداومت نمایند بعد از آن تدهین به ادهان مناسبه به عمل آرند **نوع دیگر** از مطلب علوی خانی شاهتره بادیان بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه سورنجان اسطوخودوس پرسیاوشان عنبالثعلب گل نیلوفر گل سرخ هر یک چهار ماشه جوشانیده گلکند آفتابی سه توله داخل کرده بدهند و گاهی اصل السوس پنجماشه عوض شاهتره و سورنجان و اسطوخودوس و گل نیلوفر می کنند به عده مسهل دهند دیگر گل بنفشه هفت ماشه تخم کاسنی کوفته گل سرخ خارخسک عنبالثعلب گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک شش ماشه بادیان چارماشه مویز منقی دوتوله جوشانیده گلکند داخل کرده بنوشانند و بعد ظهور نضج سنای مکی پوست هلیله زرد حب قرطم هر یک نه ماشه در مطبوخ داخل کرده فلوس خیارشیر شش توله گلکند چهار توله روغن گاو سه ماشه افزوده مسهل دهند **نطول** که به جهت

مفاصل مفید بیخ بادیان نیمکوفته پوست بیخ کاسنی تخم خیارین نیمکوفته تخم خربزه نیمکوفته سورنجان نیمکوفته پرسیاوشان عنبالثعلب گل بابونه در آب جوش داده صاف کرده نطول نمایند و نیز در آب آن نشینند و بعد خروج از آن روغن سورنجان مالش فرمایند **دیگر** که در وجع مفاصل حکم تریاق دارد امربیل و قدری عنبالثعلب در آب جوشانیده صاف کرده آبن نمایند و نطول سازند و بعد فراغت روغن گل یا حنا که در آن ابهل خشک سائیده آمیخته باشند مالیدن مفید است **اقوال اطبا** مسیحی گوید که هرگاه ماده مرکب از بلغم و صرفا با رطوبت صدیدیه باشد به این دوا طلا کنند حضض صندل زعفران صبر مر شیاف مامیثا هر واحد دو درم کربن سوخته چهار درم کوفته بیخته به آب عنبالثعلب و آب کاسنی سرشته به کار برند **مجوسی** گوید که این مطبوخ نافع وجع مفاصل است اگر از بلغم و سودا باشد هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم مویز ده درم شاهتره هفت درم بسفائج غاریقون کوفته هلیله آمله اسطوخودوس هر واحد دو درم پوست بیخ کبر برگ حنا هر واحد یکدرم قنطوریون سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید بر آن سه درم افتیمون انداخته بمالند و صاف کرده نیم رطل از آن گرفته در آن ترید یک مثقال ایارج فیکرا یکدرم نمک نفتی نیم درم داخل کرده بنوشند **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که اگر ماده مرکب از صفرا و بلغم باشد تنقیه بحب سورنجان کنند **صفت آن** صبر یکدرم سورنجان دو ثلث درم یعنی چهار دانگ هلیله زرد چهار دانگ سقمونیا یکدانگ گل سرخ مصطکی هر یک دانگی همه یک شربت است و اگر عوض صبر ایارج فیکرا کنند بهتر بود **دیگر** هلیله زرد ترید هر واحد یک جزو مقل نیم جزو شحم حنظل سقمونیا هر یک ثلث جزو کتیرا عشیر جزو شربتی سه درم **دیگر** هلیله زرد یکدرم صبر چهاردانگ ماهیزهرج بوزیدان هر یک دو دانگ سقمونیا یکدانگ جمله یکشربت است **صفت** مطبوخ سورنجان بگیرند هلیله زرد بیست درم بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم سورنجان نیمکوفته دو درم پودینه ترشافتی چند و اگر پودینه نباشد یکدرم مصطکی افکنند در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کنند شربت دو ثلث رطل با دو اوقیه شکر **صفت حبی** که مرض مرکب از صفرا و بلغم را سودا ایارج

فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر یک سه درم هلیله زرد هفت درم مقل هشت درم خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درم به آب گندنا حب سازند شربتی سه درم **صفت** مطبوخ سورنجان دیگر که صاحب صفرا و بلغم را سودا دارد بگیرند هلیله زرد پانزده درم تربد بسفایح شاهتره هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر واحد یک درم گل سرخ سه درم همه را در یک و نیم من آب بپزند تا هفتاد درم باقی ماند صاف نموده بدهند **حکیم بایزید** می نویسد که اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا بود اول قی کنند دو سه روز متواتر به عده جهت نضح مواد مطبوخ سورنجان دیگر که در قول ایلاقی گذشت بدهند و پس از حصول نضح تنقیه بدن نمایند بحب سورنجان مع اضافه بعضی ادویه مسهله در مطبوخ مذکور چنان چه برگ سنا یک و نیم توله مویز منقی و دو توله ریوند خطائی نه ماشه بنفشه یک توله خیارشیر هفت توله گلقدن چهار توله شیرخشت پنج توله ترنجبین پنج توله شربت سنا و دینار هر یک دو توله روغن بادام پنجماشه اضافه نمایند غذا وقت شام شله اسفناخ دهند و روز دیگر این تبرید دهند شیره بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی سه ماشه و گاوزبان چهارماشه شربت سه توله اسبغول و تخم ریحان هر یک سه ماشه و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج سورنجان شیرین دو ماشه گل بنفشه یک و نیم ماشه سوده در اطریفل گشنیز یک توله آمیخته بلیسانند و شربت بنفشه و بزوری معتدل هر یک دو توله در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله بدرقه نمایند و اگر ماده مرکب از خون و بلغم باشد نخستین فصد باسلیق کنند به عده منضح و مسهل مرکب از ادویه مطفیات خون و مخرج بلغم دهند ولیکن باید که دو سه روز قی کنند و سورنجان سه ماشه در شربت نیلوفر و بزوری معتدل هر یک دو توله بلیسانند و بالایش گلاب نه توله بنوشانند

### علاج اوجاع مفاصل ریحی

گلقدن چهارتوله در گلاب و عرق بادیان هر یک نیم پاو جوش داده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای دراج واره با نان دهند و بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضح تنقیه به مسهل بلغم و یا بنهجی که در ریح البواسیر گذشت

به اضافه سورنجان نمایند و بعد از تنقیه مقل یک ماشه در معجون سورنجان نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن عرق صعتر پنج توله نوشانند و جوگراج را در این باب اثر عظیم است و نسخه آن در علاج وجع مفاصل بلغمی گذشت و معجون سورنجان همراه مدرات حاره مثل شیرۀ بادیان و انیسون و تخم کشوت و زیرۀ سیاه و شربت بزوری حار معمول است و روغن‌های مقوی محلل مانند روغن گل و بابونه شبت بمالند و خوردن معجون کاسر ریاح نیز مفید و در بیاض اوستاد مرحومی مرقوم است که اگر برگ و شاخ آگ صاف کرده در ظرف گلی زیر و بالا نهاده در میان آن قدری گندم نهاده به آتش نرم بپزند چون پخته شود گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند و به قدر کف دست به آب خورده باشند برای درد ریخی هر جا که باشد نافع و این انکباب برای درد ریخی نیز مفید است برگ سرس سنبهالو برگ کرنجوه برگ سهجنه جوش داده انکباب نمایند و اگر عود غرقی سنبل‌الطیب زرنباد اسگند تاگوری بهنگر و مشک کوت زردچوب دارهدل آرد دال عدس جمله سوده خشک بمالند و یا در روغن بابونه آمیخته مالند و بالای آن پنبه کهنه بندند برای درد ریخی در هر جا که باشد مجرب است و **ایضاً** برای درد ریخی که در جوف یا پیوند عضو دفعه درآید و درد شدید پیدا کند زنجبیل ریشه‌دار باریک سوده خشک مالش کنند و اگر نصف وزن آن گل بابونه آمیخته بمالند نافعتر بود و اگر به روغن بابونه آمیخته بمالند اولی‌تر باشد و بعد مالش از پنبه یا پارچه به بندند و اگر کایپهل اجمود برابر سائیده همچنان خشک بمالند و بالای آن پهنه کهنه به پیچند جهت درد مفاصل مفید است و برای درد ریخی که از آن دست و پا می‌ماند مرچیاگند و نمک شور هر دو به آب سائیده جوش داده لیپ سازند و بر آن برگ ارند نهاده پنبه پیچیده ببندند و در هوا گشاده نسازند و تا سه روز به عمل آرند که مجرب حکیم ارزانی است **روغن زنجبیل** که جهت وجع و صلابت مفاصل و در ریاح غلیظ مجرب است روغن کنجد پائوسیر به آب زنجبیل تازه یعنی ادرک دو سیر بجوشانند تا که آب جذب شده روغن بماند **روغن دیگر** که باد گرفته و معطل شده را مجرب است روغن السی روغن سرشف روغن بیدانجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دهتوره با بیخ و برگ و بار کوفته گرفته برابر جمله یعنی نیم آثار به هم آمیخته به آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند

بر عضو مأوف سه صد کرت بمالند و بالای آن برگ دهنوره یا برگ ارند یا برگ آگ بر بندند **ضماد** برای درد ریخی عاقرقرا کاپپهل اجواین خراسانی زنجبیل نرکچور سائیده به روغن بیدانجیر ضماد کنند **دیگر** که اوجاع اورام ریخی مفاصل را نافع است جدوار بیش اتیس بیخ کدوی تلخ که بهندی بکهمه نامند کالی زیری جوزبوا افیون زنجبیل کچله مساوی کوفته بیخته کچله را سوده به آب برگ دهنوره سرشته ضماد نمایند و اگر توانند در آفتاب نشینند تا خشک گردد بهتر والا شب مالیده برگ بیدانجیر گرم کرده بر آن بسته بخوابند و بعد از خشک شدن به آب گرم بشویند **دیگر** درد اعضا را که به سبب باد بواسیر به هم رسد و جهت کزاز مجرب است فلفل دو جزو قاقله نوشادر هر یک سه جزو زنجبیل یک جزو سورنجان پانزده جزو روغن گردکان بیست جزو موم زرد بیخ جزو در نسخه دیگر حلیه پنج جزو نیز داخل است و هرچه در علاج وجع مفاصل بلغمی مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند و علاج ریاح افرسه جدا مسطور گردید **شیخ** می فرماید که علاج مفاصل ریخی مثل علاج حدبۀ ریخی باشد و آنچه در آن مع مانع تسکین درد به تخدیر است این است که بگیرند فوه و نانخواه و جنطیانا و زراوند و پودینه و تخم حنا و سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج و مغاث اجزای مساوی افیون نصف یکجو شربتی تا دو درم

### علاج تحجر مفاصل

بدآن که چون بر اصحاب مفاصل زمانۀ دراز گردد ماده اندر پیوندها متحجر شود و تعقد و صلابت پدید آید و این یا به سبب رداءت ماده منصبه چون غلیظ بارد لزج می باشد و یا از سوء تدبیری معالج که در ابتدا اضمده بارده و مخدره و یا محلله و یا مدرات و یا مسهلات قویه پیش از نضح ماده استعمال کرده باشد و گاه این تحجر بمرتبۀ می رسد که بیمار حرکت مطلقاً نتواند کرد و اگر خلط اصلی که بعد زوال آن آتشک افتد تحجر در آن پدید می آید بالجمله بعد تنقیه موضع را به ادهان و شحوم و لعابات گرم بمالند و یا انجیر مطبوخ و آرد حلیه و اکلیل و بابونه طلا کنند و یا اول حمام مرطب متواتر استعمال نمایند و در آنجا نشسته روغن های مرطبه و محلله مانند روغن زیت و زنبق و سورنجان بمالند و جهت حصول نضح مواد این مطبوخ دهند سورنجان شیرین گل بنفشه گل گاوزبان



بسفایح افتمون بادرنجبویه عنبالثعلب برگ شاهتره گل سرخ هر یک هفت ماشه بوزیدان انیسون درونج عقربی هر یک چهار ماشه گلقدن چهار توله و غذا صبح نخودآب مرغ تنها دهند و وقت شام نان با شوربا خوراند تا پانزده روز و روز شانزدهم بعضی ادویه مسهله مانند برگ سنا و هلیله سیاه هر واحد یک و نیم توله مویز منقی دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشبر هفت توله ترنجبین شش توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ اضافه نمایند لیکن وقت شب حب سورنجان و یا ایارجات کبار نه ماشه خوراند و عوض آب بر عرق گاوزبان اکتفا ورزند و وقت دوپهر نخودآب چوجه مرغ دهند و وقت شام نان با شوربا خوراند و روز هفتم این تبرید نوشاند سورنجان شیرین دو ماشه مصطکی یک ماشه در جوارش عود شیرین و خمیره ابریشم ساده هر یک شش ماشه آمیخته بلیسانند به عده سورنجان شیرین بادرنجبویه هر یک هفت ماشه گاوزبان انیسون هر یک پنجماشه تخم کثوت درونج عقربی هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان و جوانسه هر یک نیم پاو بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری سه توله تخم فرنجمشک و تودریین هر یک سه ماشه کف زده بنوشند و غذا به دستور خوراند و همین نمط هفت هشت مسهل و یا کم زیاده داده به فاصله هشت روز چوب چینی بند خوراند و تبخیر چوب چینی یک روز در میان کنند و روغن چوب چینی بمالند تا بصحت انجامد و اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متواتر این سفوف و ضماد استعمال نمایند **صفت** سفوف سورنجان شیرین هلیله سیاه برگ سنا هر یک پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرح هندی دارفلفل بادیان هر یک دو نیم درم حبالنیل مدبر سه درم ریوند خطائی چهار و نیم درم نمک لاهوری به قدر ذائقه شربتی دو مثقال **صفت** ضماد پیه بط مرغابی و مغز ساق گاو هر یک یک و نیم توله موم سه توله تخم کتان حلبه هر یک دو توله میعه سائله و مر و مصطکی و مقل و سورنجان هر یک پنجماشه به دستور مقرر بسازند و بتبخیر برگ رواسن و بستن آن گرماگرم فی الفور تسکین درد و تحلیل ورم می کند و همچنین اشنه و برگ سنبهالو و برگ سهجنه و برگ بکاین و برگ کریله و برگ عشر هر واحد نافع و صاحب دار اشکوهی بخور برگ جهاد و برگ ارنی را از مجربات نوشتند **ذکر بعض ادویه نافع**

صلابت مفاصل و تعقد آن گویند که ضماد اشق مخلوط به زیت و عسل یا محلول بسرکه تند کذا مغاث و کذا حب آن و کذا انجیر مطبوخ و کذا پشک بز سوخته به سرکه سرشته و کذا پشک بز کوهی به سرکه کذا اکیل الملک و کذا انجدان به روغن سوسن و کذا جوزالسرو تازه با انجیر خشک سوده و کذا کمافیطوس و کذا نפט و کذا موم و زفت و اشق هر سه بر آتش گداخته و کذا دبق و راتینج و موم مخلوط و کذا خیری زرد و کذا روغن آن به موم زرد و کذا کنجد و کذا خاکستر گرم به سرکه و زیت و کذا چرک بدن که در حمام برمی آید و کذا موم و کذا پیه خرس و کذا جاوشیر و کذا عنبر خام و **جلوس** در زیت که روباه زنده در آن مهرا پخته باشند و کذا در آب کبریتی و **شرب** و ضماد خطمی و بیخ آن در آب مطبوخ و کذا مسکيه هر واحد نافع است و مکرر خوردن گوشت خارپشت صحرائی مسمی دلدل تعقد مفاصل و صلابت آن را مجرب نوشته و گویند که بستن قطعۀ اسرب بر تعقد مفاصل و بخار طبیخ تخم شبت نیمکوفته در آب پخته کثیرالنفعست و کذا تضمید انجیر و کنجد و اشق **ضماد** که به جهت تعقد مفاصل مجرب است کنجد مقشر مقل روغن بابونه به آب مرزنجوش بسائید تا مثل مرهم شود ضماد نمایند **دیگر** که تحجر مفاصل را نافع و محلل صلابت است حلبه مغز بادام تلخ سوده اشق و مقل به روغن کنجد یا حنا یا سوسن حل کرده با هم آمیخته ضماد کنند **اقوال حکما** شیخ می فرماید که این ضماد برای مفاصل که در طریق تجربه باشد نیکو است بگیرند مغز تخم بیدانجیر سه اوقیه و با یک اوقیه روغن گاو باریک بسایند و بر آن یک اوقیه عسل انداخته بر مفاصل ضماد کنند و گاهی در این سرکه کهنه یک اوقیه داخل می کنند و **ایضاً** او می نویسد که ارباب مفاصل متحجره متجففة صاحبان امزجۀ حاره و مواد غلیظه اند و واجب نیست که تحلیل ایشان بلاتلثین کنند بلکه واجب است که ملینات و محلات معاً استعمال نمایند و از آنچه بدان حراست از تحجر کنند اضمده معمول از آرد کرسنه و ترمس به سکنجبین است و از انجدان و فاشرا با پنیر و از حضض و اشق به شراب کهنه و زیت اتفاق و گاهی در این آرد باقلا داخل کرده می شود و آنچه تحجر مفاصل را یا آن را که در طریق تحجر باشد نافع بود اضمده و مروخات و نطولاتست که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی غلیظ الاخلاط ذکر کردیم و آرد ترمس به سکنجبین یا

بسرکه ممزوج به آب ایشان را نافع است و **ایضاً** بیخ محروث و **ایضاً** تضمید بلبوس در آب حل کرده که این تحجر مبتدی را منع کند و همچنین نطولات به آبی که در آن پودینه و حاشا پخته و یا به سرکه جوشانیده باشند و پنیر کهنه مطبوخ خاصه در مرقه خیارشنبه و نظرون و فرسیون و آب خاکستر و کرنب سوخته **صاحب کامل** گوید که هرگاه مفاصل را صلابت و تعقد عارض شود بگیرند روپاه زنده و در زیت انفاق پخته در آن زیت نیم گرم مریض را بنشانند که این تعقد عصب را تحلیل کند و روغن بنفشه و پیه بط و ماکیان و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و خطمی سفید بمالند و اگر مقل در لعاب حلبه گذاخته در هاون سوده بر تعقد طلا کنند نرم و تحلیل نماید و ضماد کنجد در آب مرزنجوش باریک سائیده نافع تعقدست **ضماد دیگر** موم و تخم کتان هر واحد یک جزو حلبه نیم جزو باریک سائیده در الیه گذاخته به سرشند و بر تعقد طلا کنند که آن را نرم و تحلیل کند و هرگاه مدت نفرس و وجع مفاصل طول کند و عضو لاغر گردد و در آن از هیچ علاج منفعت ظاهر نشود طبیخ ضبعه عرجا ستوده است **صفت آن** بگیرند ضبعه عرجا و دست و پای او را محکم بر بندند و آن را زنده در دیگ پر از آب شیرین اندازند و با آن گوشت گورخر به قدر صالح و نخود سیاه و سفید هر واحد یک کف کبیر و تخم گزر و جرجیر و شلجم و سداب و لبلاب و بادیان و برگ کرفس و گندنای نبطی هر واحد پنج درم زیت خوشبو یک رطل کرنب نبطی هفتاد درم پیاز یکصد درم انداخته خوب بجوشانند تا آن که سوم حصه آن آب باقی ماند صاف نموده بیمار را اندر آن بنشانند و آن آب نیم گرم باشد بنحویکه در آن تا یکساعت نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند و هر روز مطبوخ را تازه نمایند و **ایضاً** در این علت در زیت که اندر آن افعی پخته باشند نشستن منفعت بین نماید **ابن الیاس** گوید که علاج تعقد مفاصل این است که هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر یک سه درم و گلقدن عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره و مغز حب قرطم دهند و تنقیه بدن بحبوب و مطبوخات مذکوره در علاج وج مفاصل بارد کنند و موضع را به روغن کنجد و پیه بط و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا روپاه زنده و یا ضبعه عرجا را در زیت انفاق پخته و آن زیت را در آبن انداخته مریض را در آن بنشانند که این تعقد و صلابت را ببرد و یا

بر عضو این ضماد کنند **صفت آن** حلبه بزرکتان کنجد هر واحد ده درم سوده بنفط یا به روغن سوسن به سرشند و تناول لحوم گورخر مطبوخ بنخود سیاه و اگر نباشد سرخ نافع بود و یا دست و پا و موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت و اکلیل و بادیان و حاشا و برگ غار و برنجاسف و نماد و شاهسفرم نهند و مدام پیه بط و مغز ساق گاو در روغن زیت یا کنجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و ترشی‌ها و میوه‌های تر و جماع و تخمه و نشستن در آب سرد و طعام شب احتراز کند و تعاهد قی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و معاجین و مربیات گرم باید کرد **خجندی** گوید که در تعقد و تحجر یکمرته دواى ملین و مرتبه دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محلله ملینه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد استقصا نمایند و این ضماد تحجر را نفع کند حلبه تخم کتان کنجد کوفته لعاب خطمی مقل پیه ماکیان در وی زیت وردی روغن سوسن به دستور مقرر مرتب ساخته بر موضع ضماد کنند دیگر آرد حلبه ترمس بزرکتان انجیر الیه همه را علی‌الرسم جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبنات **نقرس** و آن عبارت است از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در سرانگشت لهذا **ابن هبل** گفته که مفصل ابهام پا را نقوروس گویند و از این اسم اسم نقرس اخذ گرداند از وی تسمیه حال به اسم محل و **بعضی** گویند که اگر در بند دست و انگشتان او درد درم افتد آن را نیز نقرس گویند و **شیخ** می‌فرماید که نقرس از جمله اوجاعی است که گاه ابتدا از اصابع و سیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی از جانب آن و بعد دعام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی ورم کند و ماده این در اوتار و عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود چنان چه جالینوس گفته و لهذا چنان اتفاق نیفتد که اورام و اوجاع صاحبان نقرس مودی به تشنج گردند و چنان عارض شود که جلد خصیتین اصحاب نقرس دراز گردد و نقرس صفاوی بیشتر بمرگ مفاجات کشد و خصوصاً عقب تبرید **صاحب کامل** می‌نویسد که درد نقرس شدیدتر از سائر اوجاع مفاصل می‌باشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام می‌ریزد و آن مفصل صغیر است و وسعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید مفصل می‌نماید و به همین جهت

هرگاه ماده بسیار بوده و اندفاع او بمفصل صغیرش نر انگشت باشد ردی بود و هرگاه اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محمود بود بهر آن که این در مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلا از طعام قوی‌ترین اسباب این مرض است و لهذا **بقراط** گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمی‌شود و **جالینوس** در تفسیر این قول نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمی‌کنند اما گاهی تدبیر ملائم ابدان خود از روی فضول مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و حضض ردعت و ترک ریاضت و استحمام استعمال می‌نمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث می‌شود و اما از صبیان احدی را ندیدم که آن را این مرض عارض شود مگر هنگامی که آن را وجع مفاصل در دست و زانو حادث می‌شود بدان سبب فی‌الجمله درد در مفصل قدمین پیدا می‌گردد و ایضاً **بقراط** گفته زن را نقرس عارض نمی‌شود مگر آن که حیض او ممقطع گردد و سببش آن است که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از آن خارج می‌شود و **جالینوس** ذکر کرده که بعضی زنان را دیدم که نقرس ایشان را حادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه ردیه کرده بودند و ایضاً **بقراط** گفته که مرض نقرس در ربیع و خریف در اکثر امر حرکت می‌کند و گاهی وجع نقرس موروثی بود به سبب ضعف عضوی که در بدن والد او ضعیف باشد و گاهی نقرس و وجع مفاصل از هم و غم یا سهر و غیره از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق‌النسا کسی را عارض گردد که کثرت امتلا از اغذیه و اشربه کند و آرام و راحت استعمال نماید و ادمان جماع لاسیما بعد طعام کند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل و ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و موادی که به مفاصل ریزد یا دموی باشد یا صفاوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این علت که از خلط بلغمی لزج متولد شود هرگاه مکث او در مفصل طول کند غلظ و لزوجت او بیفزاید حتی که از آن سنگریزه متولد شود مثل آن که در مثانه پیدا می‌شود و هرگاه چنین باشد بصحت مفصل سیبیل نباشد و یا ماده محدث این مختلط از مواد اربعه بود و بر آن از ظهور اختلاف علامات استدلال نمایند و آنچه حدوث آن از مثل این ماده باشد وقوف بر

آن عسرتر باشد و هرگاه با درد نقرس ورم بود اکثر مدت او طول کند و در چهل روز تسکین یابد و این وقتی باشد که ماده غلیظ بود و هرگاه لطیف باشد در کمتر مدت از آن ساکن شود و **ابن الیاس** گوید که سبب شدت درد نقرس تنگی موضع ورم و کثرت اعصاب حس متصل آن و کثرت احتوای آن از رباطات و کثافت جلد این مواضع است که ماده آن به سرعت تحلیل نمی‌پذیرد و **اقسرائی** گوید که درد این شدیدتر از باقی انواع مفاصل بهر آن باشد که این مرض در اکثر امر مادی می‌باشد و از سوءمزاج سازج نادر افتد ماده منصبه به سوی این عضو بقیاس او بسیار بود و مفصل آن تنگتر است و ایضاً مواد محدث نقرس از مخالطت صفرای حاد خالی نمی‌باشد و به همین جهت این مرض خواجه‌سرایان و زنان و کودکان را عارض نمی‌شود و **صاحب تریح** گوید که این مرض از امراض متواتره و مزمنه است و از خواص اوست که موضع سرخ و متمدد گردد و الم شدید کند و گاهی وجع از ماورای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل ابهام آغاز نماید کثیرالوقت است و **ابومنصور** گوید که سبب نقرس انصباب مواد به اطراف است و این به سبب قوت اعضای رئیسه و ضعف اطراف در ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتر و شسوءهضم طعام و جذب کبد کیلوس غیرمنهضم را به سبب تولد حرارت عرضی در کبد از جماع یا حرکت سخت یا استحمام و مانند آن است **بقراط** گفته که درد نقرس در صیف و ربیع اصحاب مره سودا را هیجان کند **جالینوس** گفته که درد نقرس در مشائخ کمتر بود و از آن صحت نیابند **ثابت** گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیفتر باشد از آن که در درجات چپ بود بالجمله نقرس نیز از سوءمزاج سازج و مادی مثل وجع مفاصل حادث شود و اسباب او و طریق تشخیص و علاج هر سبب این همان است که در اوجاع مفاصل مفصل مسطور شد و در اینجا نیز بعضی علاج آن حسب اقوال اطبا مذکور می‌شود و دو تذکره از خواص مجربه نوشته که تعلیق موی کودکی که سن او از چهل روز تا سه ماه رسیده باشد بر صاحب نقرس مسکن درد آن است و **رازی** گفته که تعلیق ساق راست نسر از جانب راست نقرس و ساق چپ آن از جانب چپ نقرس تسکین درد نماید و مکرر تجربه کرده‌ام و تعلیق زنبور در پارچه سرخ بسته نیز بالخاصیه نافع نقرس حار و بارده نوشته‌اند

## علاج نقرس حار

بدآن که در اینجا افراط تبرید به اشربه و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که در آن خوف اعاده ماده از مفاصل به سوی اعضای رئیسه است و این موجب هلاکت گردد و اگر اینچنین خطا رو دهد و تغییری در اعضای رئیسه ظاهر شود و غشی و خفقان و غیره رو نماید بزوری آب نیم گرم یا طبیح حشایش مرخیه و جاذبه چون بنفشه و بابونه و مانند آن بر مفصل ماوفه بریزند و مفرحات یاقوتیه خوراندند **سویدی** گوید که ضماد عصاره گشنیز سبز و کذا فوفل به سرکه سرشته و کذا سویق شعیر به آب حی العالم صغیر سرشته و کذا عصاره خیار سفید یا هشتم حصه آن سرکه آمیخته و شرب نیم درم ماهودانه و کذا طبیح برگ آن هر واحد برای نقرس حار مجرب من است و ضماد عصاره حی العالم تنها با صندل سفید و کذا عصاره مامیثا به آب گشنیز سبز و کذا اطحلب تنها و به سویق و یا به سرکه و کذا آب عنب الثعلب به صندل سفید و یا با بوش دربندی و یا به روغن بنفشه و کذا عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو و سفرجل بریان و سرکه و کذا شوکران و کذا سخالة مسن مخلوط به روغن گل و موم و کذا افیون و زرده بیضه بریان و شیر زن و کذا صدف مع لحم او کوفته و کذا از زعفران الحدید به گلاب و سرکه سرشته و کذا سفیداب و آب حی العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی به آب گشنیز و اندک سرکه یا به سویق و کذا شیر زن برقع درم زعفران و خرنوبه افیون و کذا آب خرفه و صندل سفید و طحلب و کذا باقلا مطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا مغاث و بیخ حی العالم و کذا دماغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته به سرکه آمخته و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد حلبه و سرکه و کذا صندل سرخ به گلاب سوده و اندک سرکه و آب خرفه افزوده و کذا خبث الحدید و روغن گل و کذا زعفران دو درم افیون یک درم در شیر زنان حل کرده و **بلع** عدس بریان سی دانه بر ناشتا و **نطول** طبیح کرنب و عصاره آن و **تعلیق** حجر مغنتیس و کذا پای خرگوش راست بر پای نقرس راست و پای چپ آن بر پای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع بر پای راست و پای چپ آن بر پای چپ صاحب نقرس هر واحد نافع نقرس حار است **مسیحی** گوید که اگر نقرس دموی باشد باید که ابتدا با خراج خون نمایند بعد از آن نظر خلط غالب کنند اگر

صفرا باشد ادویۀ مسهل صفرا مثل هلیله زرد و آلو و تمهندی و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا استعمال نمایند و اگر بلغم بود به ادویۀ مسهله آن مثل تربد و غاریقون و حبالنیل و حنظل و مقل و اشق و سکبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات مبرده مطفیه مثل ضماد معمول از برگ کرنب جوش داده و بزرده بیضه خام سوده و دردی سرکه به روغن گل است و یا روغن گل بر آرد جو آمیخته و اگر احتیاج بچیزی افتد که تبرید زیاده‌تر کند از عصی‌الراعی و عنب‌الثعلب و بگ خشخاش و آرد جو و روغن گل و گلنار و سرکه مرتب سازند و سردتر از این آن است که بزرقطونا در سرکه با هم زنند و روغن گل آمیخته بر برف سرد کرده استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضمادی باشد که در تبرید کمتر از این بود خطمی را به سرکه بر هم زده استعمال کنند و اگر درد شدید بود چندان که طاقت برداشت آن نباشد حاجت بضماد مخدر آید مثل کاهو و لبن و خشخاش و گشنیز تر و لفاح چون هر واحد به آرد جو بیامیزند و بر موضع گذارند و قوی‌تر از این افیون است و باید که کثرت استعمال این اشیا نکنند که آن ضرر دارد و هرگاه استعمال نمایند تا آن که اندک درد تسکین یابد استعمال آن ترک باید کرد زیرا که آن تخدیر عضو و احماد حرارت غریزی او می‌کند و اگر اتفاق استعمال آن به افراط و غیرواجب گردد بر عضو مرهم لعابات محلول به روغن بابونه نهند که این نضج و اعاده حرارت غریزی به سوی عضو نماید و **هرگاه** نقرس از خلط صفراوی حاد باشد واجبست که تنقیه آن خلط کنند به عده تبرید و ترطیب و استعمال چیزی نمایند که تعدیل حدت و لذع کند و استفراغ به ادویۀ لینه کنند که در آن لذع و حدت نباشد و آن مثل بنفشه و هلیله زرد و ترنجبین و خیارشبر است و اگر احتیاج بقوی‌تر افتد با این ادویه سقمونیا استعمال کنند و حدت او بکتیرا و لعاب اسبغول بعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و طحلب و کاهو و اسبغول و جراده کدو و برگ بید و نیلوفر و آب کدو و آب عصی‌الراعی و آب کاهو نهند و اگر درد شدید باشد و حاجت بچیزی افتد که تبرید و تطفیه بیشتر کند به این قیروطی اندکی افیون و عصاره لفاح آمیزند و ادامت ریختن آب سرد بر عضو کنند که این عظیم‌النفع است **حب** که اسهال در نقرس صفراوی کند صبر یک‌درم سقمونیا راج درم گل سرخ دو دانگ سورنجان



سفید نیم درم حبها سازند و این یکشربت است **طلا** برای نفرس حار صندل گل سرخ شیاف مامینا فوفل بوش دربندی هر واحد یک جزو افیون سریع جزو به سرکه و آب طلا کنند دوا که تحلیل نفرس حار بعد سکون حرارت و لهیب او کند موم را به روغن سوسن گداخته لعاب حلبه و لعاب اسبغول و بزرکتان و خطمی به آن حل کرده ضماد نمایند **ابومنصور** گوید که اگر نفرس از حرارت باشد و آثار خون ظاهر بود فصد باسلیق از دست محاذی مرض گیرند به عده آب آلو و ترنجبین بنوشانند و اگر از این طبع نرم نشود شربت ورد مقوی یا ترنجبین محلول به گلاب یا سکنجبین معمول از تخم کاسنی و خیار یا شربت آلو که در هر کدام از اینها سقمونیا به قدر حاجت حل کرده باشند بدهند بعد از آن در آخر امر مطبوخ سورنجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا بینند مطبوخ یکدفعه یا دو دفعه بنوشانند به عده فصد کنند و آنچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند مثلاً ماءالشعیر سرد کرده به آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض نحیف بود بر آن روغن بنفشه یا کدو به قدر یکدرم یا روغن بادام دو درم چکانیده بدهند و اگر التهاب شدید نباشد با جلاب مبرد دهند و اگر نحیف نبود ماءالشعیر و شکر صرف بدهند و آب آلو و عناب و تمرهندی و جلاب و سکنجبین معمول از تخم خیار و کاسنی و تخم کشوت بنوشانند و یا لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بجلاب یا روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند و برای مرض که در پای باشد بهتر و افضل آن است که قی کنند بعد امتلا از اطعمه و اشربه معین بر قی به عده آب خیار افشرده به سکنجبین یا آب چقندر یا سفوف تخم آن یا کنکرزد خورده قی آورند و در ابتدای امر به ادویه لینه مثل عدس به آب عنبالثعلب طلا کنند و پارچه مبلول به سرکه و گلاب و کافور سرد کرده بر آن گذارند و تبدیل نمایند هرگاه گرم شود و از ادویه مسکن درد این است که بگیرند سورنجان و عدس مقشر هر واحد یک جزو استخوان سوخته ربع جزو شکر هم وزن همه و از دو درم تا سه درم بخوراند و در اول امر آن را نفع می‌کند ریختن آب بسیار سرد بر عضو و یا آبی که در آن مورد یا پوست درخت نبق یا پوست انار یا برگ شاخهای گل سرخ جوشانیده باشند و یا در آب قدری اقلایا سوده حل کرده سرد کنند و بر عضو ریزند چون مدتی بر مرض بگذرد عضو را در آب گرم یک لحظه بنهند پس

برآورده در آب سرد گذارند که نفع کند و هرگاه تنقیه بدن بصد و استفراغ کرده باشند این طلا نمایند **صفت آن**

گل سرخ صندلین گل ارمنی هر یک بیست درم شیاف مامیثا ده درم فوفل و سفیدآب و بوش دربندی هر یک پنج درم به آب کاهو سرشته خشک کنند و به سرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد چیزی از ادویه مخدره مثل بیخ و افیون و یبروج و شوکران بدان مخلوط سازند و آنچه تسکین عجیب وجع کند این است که بزرقطونا را در سرکه با هم زنند و سرد کرده بر عضو نهند زیرا که سرکه در عضو غوص کند پس تبرید ماده راسخ در آن نماید و از انصباب او بر آن منع کند و بزرقطونا سرکه را از تلذیع مانع آید **دیگر** عدس مقشر را به آب گشنیز تر سوده و اندکی کافور داخل کرده طلا نمایند و یا برگ نی تازه با بیخ آن به سرکه سائیده ضماد کنند و چون درد اندک تسکین یابد باید که به اطلیه چیزی از ادویه بارده محله که تسخین نکند مثل آرد جو و خطمی سفید و بنفشه خشک آمیزند و یا سفرجل را بپزند تا مهرا شود پس سائیده به آرد جو سرشته ضماد کنند ضما محلل ورم حار و در آخر مرض بدان ضماد کنند موم در روغن سوسن گداخته لعاب حلبه و لعاب تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر لوبیا بپزند تا مهرا شود و سائیده نیم گرم ضماد کنند تحلیل قوی بدون تسخین نماید و همچنین سویق شعیر به آب به سرشته ضماد کردن و قوی تر از این آن است که این سویق را به آب گشنیز تر به سرشند و یا بگیرند خطمی سفید و آرد جو و بنفشه خشک و اندک بابونه و اکلیل الملک و به آب کرنب سرشته ضماد سازند و اگر در عضو تشنج و بیس ظاهر گردد مرهم به روغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب الثعلب بسازند و حفته لین به عمل آرند و غذا خل زیت و لحوم طیور کوهی و دشتی و کبک به طریق سماقیه در بیاسیه و حصرمیه پخته بدهند و از لحم دیگر و شیرینی و شراب اجتناب سازند **انطاکی** گوید که علامت و علاج نفرس مثل وجع مفاصل است الا آن که نفرس حار را نفع می کند طلا بحی العالم و گشنیز و حنا و سرکه و آرد و جو و در خواص آمده که تعلیق موی کودک تسکین آن کند و همچنین فرو بردن چهل دانه عدس هر روز تا چهل روز و طلا بر زرده بیضه و افیون نیز مسکن درد آن است

### علاج نفرس بارد و مرکب

هرچه در علاج مفاصل ساذج و بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد بعد تشخیص سبب به حسب سبب محدث مرض بدان علاج کند **سویدی** گوید که طلای روغن گل حندقوقا و ضماد صعتر مخلوط بگندم بر ناشتا خائیده و نطول طبیح شحم بکرات هر واحد برای نفرس بارد مجرب من است و **ضماد** شیر انجیر و آرد و جو کذا مغاث به سرکه و کذا قفرالیهود و آرد جو و نظرون و کذا بیخ قشاءالحمار به سرکه پخته و کذا گوگرد بنظرون و یا به سرکه که گرم کرده و کذا آب کرنب بحلبه و سرکه و کذا بزرالبنج سفید کوفته در شراب کهنه پخته و کذا سرگین کبوتر و کذا مقل ازرق و کذا حنظل سبز و مالش بدان و کذا جاوشیر به زیت خوشبو یا بگوشت مویز و کذا زبدالبحر و مغز پنبه دانه آمیخته و کذا حبالبان به سرکه یا به آرد شیلیم و کذا پشکل شتر و کذا ترمس و سرکه و کذا مغز خیارشیر به روغن بان و کذا پوست بیخ کبر و کذا لحم صدف و کذا سرگین گاو سوخته تنها یا به زیت خوشبو و کذا پیه روباه به زیت و کذا صمغ سداب و کذا خزف تنور که مجرب رازی است و کذا باداورد به آرد باقلا آمیخته و کذا زعفران و پیه بز نر و پشکل آن و کذا روغن قوم به موم زرد و کذا برگ بیدانجیر سوده پخته و کذا صدف کلان در سکوره دهن بسته سوخته و کذا روغن بیضه و کذا حجر اسیوس به آرد باقلا آمیخته به آب گرم و کذا مامیران چینی و کذا خطمی به سرکه سرشته و کذا خون فهد به سرکه حل کرده و کذا خون ماکیان سفید و کذا زنگار به سرکه حل کرده و **شرب** ماهودانه نیم درم بماءالعسل و کذا برگ اوبخروس پیر یا بلحم شوربا پخته و کذا شحم حنظل و کذا دارفلل و کذا زنجبیل و مربای آن و کذا آب نخود یکشبانه روز تر کرده صاف نموده یک رطل بغدادی به عسل شیرین کرده هر روز تا سه روز متواتر و کذا پوست بیخ کبر سوده بماءالعسل گرم و کذا مطبوخ هلیون و کذا سم بز سوخته و انیسون و بادیان مساوی هر روز نیم اوقیه تا سه روز و کذا سرکه عنصل و کذا آب پودینه نهری و **شرب** و **ضماد** قفرالیهود دو درم و کذا طبیح فاوانیا و کذا اشق و کذا جاوشیر و کذا صبر و کذا دوقو و کذا مغز محلب و کذا حبالنیل و کذا مغز پنبه دانه به عسل و کذا قنطوریون دقیق و کذا راسن و کذا پیه روباه و کذا عسل خیارشیر و کذا دارشیشعان و کذا ایرسا و کذا برگ سرو و کذا زفت رومی و کذا سداب بستانی و کذا شیطرچ به

عسل و کذا به همن سفید و سرخ و کذا نطف سفید و کذا نانخواه و کذا وجع و کزاز راوند طویل در کذا حلتیت و کذا سکینج و کذا پودینه نهری و **نطول** و ضماد طبیح شلجم و بخور قفرالیهود و تعلیق طلاء خالص و کذا مرجان بر پای و جلوس برجلد خرس و کذا بر جلد شیر و کذا در طبیح حماما و غسل عضو به طبیح کشوت هر واحد نافع نقرس باردست **ابوسهل** گوید که اگر نقرس از خلط غلیظ بارد باشد باید که اول دریافت نمایند کمیت و کیفیت او و آن که او در جمع بدن است یا به سوی عضو آلم از عضوی دیگر ریخته پس اگر در جمیع بدن باشد باید که اولاً تنقیه جمیع بدن بقی فرمایند به این نمط که طعمه کثیر مختلف بخوراند و طلای حلو نوشانیده قی کنانند سه مرتبه در شش روز به عده بترب که در سکنبین عضلی تر کرده و خربق در آن خلانیده باشند خلانیده قی آورند و بعد از آن حقه مرتب از قنطوریون دقیق و زراوند طویل و نظرون و روغن سنبل و عسل استعمال کنند و اگر خلط سخت غلیظ باشد در حقه عصاره قثاءالحمار و حنظل اندازند به عده حب منتن و حب شیطرچ و حب سورنجان دهند و این ادویه را مکرر بخوراند تا آن که تنقیه بدن نمایند بعد از آن تبدیل مزاج کنند تا مثل این ماده بار دیگر پیدا نشود مثلاً مثردویطوس و معجون هرمس و تریاق کبیر استعمال نمایند و بر موضع درد ضمادات به لطفه محله مثل ضماد معمول از کرنب سوده بزعفران و ضماد مرتب از زرده بیضه و مغاث و زعفران و کعک سوده و طلا و روغن سنبل و روغن غار و روغن سداب به عمل آرند و در انحطاط مرض ضماد از برگ غار و بابونه و حرمل و اکلیلالملک و نام و مرزنجوش سازند و قیروطی از فرفیون و عاقرقرحا و نظرون مرتب کنند و اگر درد به این اشیا ساکن نشود بگیرند سرکه بسیار ترش و در آن حاشا و صعتر و پودینه و حرمل و برگ غار و بابونه و اکلیلالملک و شبت و بیخ کبر و قنطوریون جوشانیده هر روز چند بار بر عضو نطول کنند و اگر خلط سوداوی غلیظ باشد باید که ادویه مجفف بسیار استعمال نکنند بلکه دوایی که تسخین به اعتدال و تلئین نماید مثل خردل و بزرکتان و قطف و میعه و طلا و تنقیه بدن از سودا به افتمون و بسفایج و خربق سیاه کنند و اگر خلط مرکب باشد دوا و تدبیر موافق ترکیب آن استعمال نمایند و به این مطبوخ اسهال در نقرس مرکب مادی کنند هلیله زرد پانزده درم تربد سفید بسفایج سنای

مکی شاهره هر واحد چهار درم سورنجان سفید تخم کاسنی و کرفس و بادیان و گل سرخ هر واحد دو درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده باده درم نبات سفید بنوشند **حب سورنجان کبیر** برای نقرس بارد ایارج فیکرا ده درم شحم حنظل قنطوریون هر واحد پنج درم فرفیون دو درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جنبدیدستر جاوشیر سقمونیا حلتیت قنه مقل هر واحد نیم درم حب ساخته دو نیم درم تا سه درم از آن بخورند **طلای** برای نقرس بارد میعه سائله جنبدیدستر فرفیون مرکی صبر افاقیا مساوی به شراب کهنه طلا نمایند و به آبی که در آن بابونه پخته باشند نطول کنند و به روغن سوسن مالش نمایند و بمقل و میعه و جاوشیر و حلبه و تخم کتان و اشق ضماد نمایند **ابن نوح** گوید که اگر نقرس از ماده بلغمی باشد ابتدا بقی کنند بعد مبتلا از طعام به آب ترب که در آن خربق خلائنده باشند و بترب در سکنجبین تر کرده باشند بعد از آن حب سورنجان معروف بلقیم الزمنی یا حب شیطرج یا حب ماهبانی بخوراند و حقنه حاده که در علاج عرق النسا بیاید یا حقنه که در قول ابوسهل گذشت به عمل آرند و ادویه مبدل مزاج مثل قبادالملک و تریاق خوراند و شیلیم با آرد کرسنه به شراب پخته به روغن آب آمیخته ضماد کنند و در انحطاط بمقل یهود محلول که در آن اندک خطمی سفید و قدری عقید انگور سرشته باشند ضماد سازند و یا بگیرند کنجد بیست درم برگ مرزنجوش تر ده درم و هر دو را سائیده بلعاب حلبه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و چون درد شدت کند طبیح ضبعه عرجا یا ثعلب که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ایلاقی مسطور شده به کار برند و غذا نخوداب از گوشت طیور کوهی و آنچه تغلیظ خون کند مثل لحوم براز این و ارانب دهند و از جمیع مضرات و **جالینوس** گفته که نقرس را دوی ملطف و مدر نافع بود و آنچه تلطیف قوی کند ملح افاعی است لیکن در اصحاب ابدان صلب پرگوشت استعمال کنند که نقرس از ایشان ببرد و متوسطین و مهزولین به استعمال آن هلاک می شوند و مدرات بول غلیظ مثل تخم سداب بری و زراوند مدحرج و جنطیانا و جعده بدهند و تریاق الافاعی قلع این مرض می کند چون در زمستان هر روز بعد هضم طعام بخورند و هم او گوید که ابن عرس را به تمامه بسوزند و خاکستر

او به سرکه بر نقرس طلا کنند که نفع بسیار نماید و منقرسین را ادویۀ مانع انصباب ماده به سوی قدم نباید و او زیرا که برگشته بر ریه می‌ریزد و مرض مختنق گردد بلکه لزوم تریاق کبیر نمایند که خلقی کثیر از آن صحت یافته و حمام خشک و آب چشمه‌ها نقرس را سودمند بود و **یهودی** گفته که در نقرس چیزی نافعتر از روغن کلکلانج ندیدم چون سه درم روغن بادام شیرین بدان آمیزند و **ابن سراپیون** گوید کسی که اراده تحرز از نقرس کند باید که تلطیف غذا نماید و اعتنا بهضم کند و اغذیۀ غلیظه نخورد و کسی که استعمال ریختن آب نمک بر پای خود مدام بکند از نقرس محفوظ ماند و همچنین اگر نمک بر آن ضمد کند و **ابن ماسویه** گفته که صاحب نقرس را اسهال به ایارج فیکرا با روغن بیدانجیر نافع است و **ثابت** گوید که در نقرس از استعمال ادویۀ شدیدالقبض مثل آب انار و انگور و مانند آن و ایضاً از قوی‌التحلیل حذر کنند و بگذارند تا آبله افتد به عده دور کرده به آب نمک بشویند که این نیکو است و چون نقرس هیجان کند این دوا بخوراند سورنجان و مصطکی و شکر سفید مساوی وقت خواب سه درم به آب گرم بدهند و اگر باردالمزاج باشد زیره و زنجبیل در آن زیاده کنند و تعاهد ادویۀ مدره قلع تام نقرس و اوجاع مفاصل کند الا در نوع حار آن و اسهال در اوجاع اسافل بدن استعمال نکند مگر بعد قی ورنه اکثر مرض زیاده گردد **صفت** حب ماهبانی سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و شحم حنظل و صبر و هلیله زرد هر یک هشت مثقال شیطرج و تربد و افتمون و شبرم و مقل و قرنفل و سقمونیا هر یک چهار مثقال فرفیون و جندیبستر و مصطکی هر واحد یک و نیم مثقال صموغ را در آب تر کنند و ادویه بدان سرشته حبها سازند شربت سه درم **داود** گوید که از مجربات برای نقرس بارد طلا و نطول ببول انسان و سرکه و کبریت و نظرون دوم حیض گرم است و گاهی بدان آرد ترمس و حلبه سرشته می‌شود مع مراعاتیکه در مفاصل گذشت زیرا که ماده هر دو یکی است و بدانند که ثوم و کرنب از انفع ایشای است که در این علل غذاء و طلاء استعمال کنند چنان چه سنا و سورنجان از اجل دواى آن است و آنچه تسکین اوفی‌الحال نماید نهادن کبوتر ذبح کرده گرماگرم است و طلا بخون آن و از اجل ادویۀ معجون هرمس است و نطولات او کاهو و زیت کهنه و زعفران است **سرهندی** می‌نویسد که این روغن حنظل

مغرب است و **جالینوس** گفته که آن نافعترین چیزها و علاج نقرس و وجع مفاصل است حنظل را مع پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آن که قوت او در آب آید و صاف کرده روغن آمیخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و بردارند و استعمال کنند

### عرق النسا و وجع الورک

عرق النسا دردی بود که از مفصل درک ابتدا کند و از طرف وحشی جانبها بیرون بدن و گویند خلاف آن جانب ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع الورک دردی بود در سرین و چون این دیر بماند اکثر به عرق النسا منتقل گردد و **شیخ** می نویسد که عرق النسا منجمله اوجاع مفاصلست و آن دردی است که از پیوند سرین آغاز کند و از پس بر آن نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هر قدر که مدت او دراز گردد نزول و زیاده شود به حسب قلت و کثرت ماده آن و گاهی تا انگشتهای رسد و از آن پای در آن لاغر شود و رکوع و استوای قامت دشوار گردد و گاهی به انخلاع طرف فخذ یعنی حق درک انجا مدد هر عضو که در آن وجع مفاصل بود اگر ماده آن مستاصل شود به سرعت عود نکند و اما عرق النسا و نقرس به سرعت عود نمایند از ادنی سبب و این بنا بر وضع عضو بود در اسفل و این علت موروثی بود خصوصاً نقرس و ماده عرق النسا اکثر در مفصل باشد به عده در عصبه عریضه درآید و چون درد کند مهیا بانصباب مواد از جمیع بدن از فوق به سوی آن گردد غیر از مواد محقنه در اول امر و گاهی اتفاق افتد که در مفصل نبود بلکه در عصبه عریضه باشد و بساست که رطوبت مخاطی در حق ورک بود رباطی را که لیان زائده و حق است مسترخی گرداند ورک را مخلع سازد و قبل آن حال او میان ارتکاز و انخلاع عارض شود و آن سریع الخروج باشد و عرق النسا اشد اوجاع مفاصل است و داغ کردن از آن ایمن گرداند و اما وجع الورک آن است که در آن درد ثابت در سرین باشد و نازل نشود مگر آن که چون منتقل به عرق النسا گردد و اکثر از لحوق ضعف و ورک به سبب طول جلوس بر اشیای صلب یا به سبب ضربه لاحق سرین یا به سبب ادمان رکوب عارض شود و اسباب این همان اوجاع مفاصلست اما اکثر این از بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود از اوجاع رقم مزمن باقی مدت طویل

قریب ده ماه و گاهی از مواد حار و مختلف نیز واز امتلای عروق و رگ از خون و از اورام باطنی در غور موضع افتد مگر آن که اورام مذکوره به سبب غور خود مثل ظهور اورام سائر مفاصل ظاهر نباشد و گفته‌اند که اگر بر ران صاحب وجع‌الورک سرخی به قدر سه انگشت بدون درد ظاهر شود و در آن خارش سخت عارض گردد و صاحب آن خواهش به قولات کند در بیست و پنج روز بمیرد و **مجوسی** گوید که فرق میان عرق‌النسا و وجع مفاصل آن است که درد در این مرض اندر ظاهر استخوان ران بود و تا مفصل زانو و گاهی تا کعب تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط و موی غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل سرین و گاهی در این علت به سبب لزوجت این خلط ورک مخلع گردد و چون زمانه به این علت دراز شود پای لاغر گردد و از آن لنگی حادث شود زیرا که به سوی پای غذا کماینبغی نرسد و لاغر شود و لهذا **بقراط** گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد و پای او متخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدیدتر این علت آن است که در جانب چپ عارض گردد و **جرجانی** گوید که نسا رگی است که از سرین تا شتالنگ و تا انگشت کوچک فرود آمده و چون ماده این علت در این رگ واقع می‌شود و وجع در طول آن می‌رود لهذا عرق‌النسا گویند و اسباب عرق‌النسا و درد سرین همان است که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکی است لیکن از بهر آن که این پیوند غائرتر است و در میان گوشت بسیار است و ماده مرض غائرتر بود علاج هر دو جداگانه یاد کرده می‌آید و علامات اینها نیز همان است که در باب مذکور یاد کرده شده و علامت مختصه به عرق‌النسا آن است که در براز صاحبان او رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد بالجمله علاج درد ورک و عرق‌النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر از آن فائده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین به شیر زقوم و جندبیدستر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد از آن جاری شود و باید که جراحت را مندمل شدن ندهند و اگر از این تدبیر هم به نشود داغ دهند

### علاج عرق‌النسا و وجع‌الورک حار



هرچه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب به کار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق‌النسا نمایند و در ابتدای مرض نیز بمرخیات ضماد کنند و ایضاً در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هر یک شش‌ماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گل‌قند سه توله مالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنجروز هلیله سیاه افیمون تربد موصوف هر یک شش‌ماشه غاریقون سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر واحد یک توله داخل کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افرموده مسهل دهند و بعد مسهلات سفوف سورنجان استعمال نمایند و یا سورنجان سوده ماشه به اطریفل صغیر توله سرشته با عرق مکوه و یا شاهتره بخورند و مقل به روغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان و اطریفل با شیرۀ تخم خیارین شش‌ماشه شیرۀ خارشتر چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیرۀ خارخسک و شیرۀ تخم خربزه هر یک شش‌ماشه نبات یک و نیم توله داده می‌شود و گاهی در عرق‌النسا شدید و بیخوابی فصد صافن یا عرق‌النسا از جانب مخالف نموده شیرۀ خیارین شیرۀ کاسنی عرق عنب‌الثعلب شربت نیلوفر می‌نوشانند و صندل سرخ به آب گشنیز سوده ضماد می‌سازند و گاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیرۀ تخم خربزه شیرۀ خیارین شیرۀ خارخسک شیرۀ بادیان شربت بزوری داده افیون به روغن حنا مالیده می‌شود و بهتر آن است که در اینجا رادعات و قابضات زنه‌ار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیرشدیدالحراره مثل تخم کتان و بابونه در روغن شبت و مانند آن ضماد کنند و اگر از خطا ضماد رادع کرده باشد و در آن خوف خلع مفصل بود تدارک آن بردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویۀ مرخی نیم‌گرم بر عضو و نشاندن بیمار در شیر تازه یا روغن کنجد نیم‌گرم باید کرد **اقوال مهره** مسیحی گوید که در عرق‌النسا اولاً فصد باسلیق باید کرد به عده خلط غالب اگر صفرا باشد بصبر و آب بادیان و آب کاسنی و هلیله تنقیۀ آن کنند و ایضاً قی کردن بعد طعام آن را نافع بود **بوعلی** می‌نویسد که در علاج عرق‌النسا و اوجاع ورک و رکهٔ راسخه باید که بقوانین مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و

بدانند که فرق در علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آن است که در اینجا دواى رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که ماده عمیق بود رادع در آنجا حبس آن نماید و ماده را چنان گرداند که تحلیل آن دشوار گردد و نجاج مفصل مهیا سازد چه آن بغیر روع مهیا بخلع است بلکه واجبست که اگر اراده تسکین درد اندر ابتدا باشد تسکین آن بمرخیات ملینه کنند مگر آن که چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلد بارد و فصل بارد و در مردم عزبه دشوار بود و در شق چپ دشوارتر است و اما در دموی نافعترین چیزها فصد است و فی الحال از آن انتفاع یابند اولاً فصد از دست گیرند به عده از پای و فصد پای نکنند مگر بعد فصد دست و قی کردن در آن نافع بود و اما اسهال گاهی ..... و اقتضا بر قی قوی کنند تا اسهال ماده را به سوی اسفل جذب نکند مگر آن که معلوم شود که ماده قلیل است و بهتر آن است که دو روز افاقه کنند پس فصد پا گشایند و بدان که فصد عرق النسا در عرق النسا نافعتر از صافن است مگر آن که درد ممتد و جانب وحشی نبود بلکه نوع دیگر باشد که امتداد او در طرف انسی بود که در آن صافن نافعتر از عرق النسا است با آن که این هر دو شعبه رگ واحداند و مثل باسلیق و قیفال دست نیستند لیکن جالینوس ذکر صافن و رگ مابض می کند فقط و فصد رگ مابض نافعتر از عرق النسا و صافن هر دو است و فصد رگی که میان حنضر و نبصر پاست بگشایند و بعد آن فصد عرق النسا گیرند و گویند که فصد این رگ نافعتر از عرق النسا است چنان چه اسلیم نافعتر از باسلیق در امراض کبد و طحال است **صاحب کامل** گوید که اگر عرق النسا حار باشد ابتدا به فصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت و سن و فصل اخراج خون به قدر حاجت نمایند و به اغذیه سهل الانهضام مثل لحوم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و مانند آن به اسفناخ یا خبازی یا چقدر پخته غذا سازند و از اغذیه کثیرالغذا بطی الانهضام و ایضاً از استعمال اغذیه حریفه و شیرین و سائر فواکه که حذر کنند و بر عضو آب معتدل الحرارة بریزند و به روغن کنجد مالش نمایند و اشیای مبرده قابضه نزدیک آن نبرند که آنها منع از تحلل کنند و فضول را به سوی داخل عضو منعکس سازند پس انحلال او دشوار گردد بهر آن که این عضو کثیرالحم است و قوت ادویه مبرده تا مفصل علیل نرسد بلکه ماده را در آنجا محتقن نمایند و از تحلل آن

را بازدارند و آفت زیاده گردد و درد اشتداد کند و لهذا می‌باید که مسح عضو به روغن کنجد کنند که آن را در هاون کوفته روغن او برآورده باشند و مریض را در خانه اوسط حمام داخل کرده به آب معتدل معتدل‌الحراره نطول کنند هر روز تا یک هفته بعد از آن بعضی ادویۀ مسهله دهند مثل حب سورنجان که در آن صبر و هلیله زرد و سورنجان مساوی افتد بوزن سه درم بخوراند و عقب آن مطبوخ فواکه مقوی به شکر و سورنجان بدهند و بعد از آن در ابتدای مرض کرنب نبطی کوفته به قدری مغاث و زرده بیضه و اندکی زعفران حل کرده بر عضو ضاماد کنند **صفت** مطبوخ فواکه بگیرند هلیله زرد و کابلی شاهتره هر واحد هفت درم هلیله و آمله هر واحد چهاردرم آلوبخارا بیست عدد و مویز طائفی بیست درم تمرهندی پانزده درم سناد ده درم بنفشه پنج درم کماذریوس پنج درم تربد کوفته سورنجان هر واحد سه درم غاریقون کوفته دو درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یک و نیم درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشمبر داخل کرده نیم‌گرم صبح بنوشند و بعد از آن سبوس باریک سوده به سکنجبین سرشته ضاماد کنند و در اول امر ضامادی که سابق مسطور شد استعمال نمایند و چون مرض انحطاط پذیرد این ضاماد به کار برند **صفت** آن بگیرند گل بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و برگ غار هر واحد ده درم تخم خرمل پنج درم باریک سائیده به آب مقل محلول سرشته ضاماد کنند و هر گاه ضاماد را جدا نمایند به آب نیم‌گرم آن را بشویند و آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و قنطاریون و پوست کرفس و حاشا و شبت و صعتر و حندقوی جوشانیده باشند بر آن نطول سازند و اگر این ادویه را در سرکه پخته بر عضو طلا کنند منفعت بین نماید و **فولس** ذکر کرده باید که در اول امر حقنه لینه به عمل آرند به عده فصد باسلیق کنند و اگر درد شدت کند روغن جند که در آن اندک نظرون آمیخته و قدری صوف ازرق در آن تر کرده باشند بر عضو تمریخ نمایند نافع بود **ابن هبه‌الله** گوید که چون عرق‌النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولاً فصد باسلیق از طرف مرض بگیرند و بعد فصد آنچه تسکین حدت خون کند مثل شربت آلو به سکنجبین و لعاب اسبغول بجلاب و آب انار چاشنی‌دار بنوشانند و اسهال طبع بحب سورنجان کنند و اگر زمانه مساعدت نکند حقنه لینه به کار برند و از بیخ

نی سوده به سرکه سرشته ضماذ نمایند و آب ریاحین بر عضو ریزند و چون زمانهٔ مرض متوسط گردد به روغن نیلوفر مالش عضو نمایند و امر بدخول حمام کنند و بمزورات غذا سازند و اگر به نشود فصد عرق‌النسا گشایند و از مالش عضو به روغن قبل تنقیهٔ بدن حذر کنند و چون صلاح باید از بچه مرغ بریان یا اسفیدباج آن غذا دهند و از حلو پرهیزند و اگر عرق‌النسا حادث از خون صفراوی باشد اسهال مریض به طبیح هلیله کنند و شیرۀ تخم خیارین بشربت نیلوفر و آب تمره‌ندی به سکنجبین و نقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا هفت اندام کنند و تبرید مزاج نمایند و غذا مبرد مثل بادرنگ و خیار و کاسنی و کدو سازند و تبرید عضو بطحلب و سرکه نمایند و فصد عرق‌النسا گیرند و هنگام صلاح غذا بچه مرغ به آب غوره یا به آب سماق دهند **ابومنصور** گوید که عرق‌النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع گشایند به عده فصد عرق‌النسا کنند بعد از آن قی کنند پس از آن مطبوخ سورنجان بنوشانند صفت آن هلیلهٔ زرد بیست درم بنفشه خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید کوفته دو درم در دو رطل آب بجوشانند تا ده ثلث در رطل باقی ماند صاف کرده ده درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از مجربات در این آن است که ترطیب مزاج به استحمام از آب شیرین و اغذیهٔ مرطبه کنند و از برگ طحلب تازه سوده یا اصول قصب سوده به سرکه سرشته ضماذ کنند و کسی که از مطبوخ کراهت کند این حب دهند **صفت آن صبر** یک‌درم سقمونیا ربع درم گل سرخ یک‌دانگ سورنجان سفید یک‌درم تخم کاسنی و کرفس و بادیان هر یک نیم درم حبها سازند و این یکشربت است و **ثابت** گفته که در عرق‌النسا به ادویهٔ مقویه مثل گل سرخ و صندل و مامیثا و بیخ و افیون و مانند آن ضماذ نباید کرد که آن خلط را بطرف بدن و عمق آن دفع کند پس انحلال او متعسر گردد و چنین گفته که عرق‌النسا چون از امتلای دم بود بر صاحب او ضربان اشتداد کند و **محمدبن زکریا** گوید که عظیم‌ترین اشیا در ضرر آن است که در عرق‌النسا اضمدهٔ قبل از تنقیه به فصد و قی و اسهال هرچه در آن واجب بود استعمال نمایند و **ابن سرافیون** گفته که مریض متحمل باشد بهتر آن است که دو روز حقنه کنند پس فصد او

بگشایند که این در جذب خلط از عمق قویتر است **محمد اکبر** می نویسد که مجربترین حیلها در عرق النسا دموی آن است که در حمام به آب گرم غسل کنند و غذای مرطب خورند و روغن پیه مرغ و بط و مانند آن بمالند تا یک هفته بعد از آن رگ عرق النسا میان حنضر و بنصر پای مقابل درد گشایند به عده فصد باسلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود روغن شبت و روغن گل و کنجد گرم کرده بمالند که درد بنشانند و بسیار دیده شد که بعد تنقیه داغ دادند و صحت کلی رو نمود و طریق داغ در این آن است که سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ به هشت انگشت مضموم برگ عرق النسا داغ نهند و این رگ گره دار باشد و بعد بستن ران تا زانو بیشتر ظاهر نشود و اگر در ساق ظاهر نشود میان انگشت حنضر و بنصر پای داغ بخط عریض دهند و بهتر آن است که هم در اینجا داغ دهند و هم در ساق بالاتر از کعب به هشت انگشت صاحب او و اگر این داغها سود ندهد میان ساق بشکافند و آن رگ را بصناره برداشته ببرند و داغ دهند که البه ازاله مرض گردد احتراز از جماع و ترشی لازم دانند

### علاج عرق النسا و وجع الورك بارد و مرکب

هرچه در علاج اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد حسب ماده به عمل آرند و آنچه در اینجا بقلم می آید موافق حاجت به کار برند **ذکر ادویه مفرده** نافع عرق النسای بارد بعد تنقیه تام و فصد صافن ضماذ کردن تریاق فاروق متواتر و خوردن آن هفت بار بعد هر سه روز یک بار به قدر یک مثقال در هر مرتبه مجرب سویدی است و کذا بیخ کبر بکشوت جهت عرق النساء بلغمی و شرب و ضماذ قنطوریون دقیق و کذا علك البطم و کذا میعه سائله یک مثقال و کذا شحم حنظل و کذا بیخ او که انفع ادویه است و کذا حرمل و کذا قفرالیهود دو درم و کذا حب بلسان و کذا عود بلسان و کذا لبن بلسان و کذا فرفیون و کذا سداب به غسل و ضمغ آن و کذا شیطرچ به غسل و کذا دوقو و کذا حلتیت و کذا زرنباد و کذا پودینه کوهی و کذا بیخ سوسن سفید و کذا سرکه عنصل و کذا کندش و کذا قردمانا دو درم و کذا مقل ازرق و کذا نانخواه و کذا انیسون به غسل و کذا خولنجان دو درم و کذا حروف کذا شحم و **ضماد** برگ راسن کوفته به شراب پخته و کذا خاکستر بخور مریم به سرکه و کذا حنظل سبز و دلک بدان و

کذا حاشا و سویق به زیت کهنه و کذا چرک بدان که در حمام جمع شود به زیت و کذا انجدان مخلوط به روغن  
 ایرسا و موم و یا روغن حنا و کذا شیلیم بماءالعسل و کذا شیطرچ و بیخ راسن آمیخته تا نیم ساعت و کذا برگ هر دو  
 مساوی سوده تا ربع ساعت داشتن و کذا قسط هندی و جزو بادیان یک جزو صبر یک جزو به آب صبر تازه سرشته  
 و تنها به آب صبر تازه یا به زیت کهنه سرشته و کذا مغز پنبه دانه به عسل و کذا زفت و به آرد جو و کذا زاج به  
 شراب کهنه و کذا پودینه دشتی و کذا مامیران چینی و کذا گل یاسمین و برگ آن و **شرب فوهالصبع بماءالعسل** و  
 کذا هوفاریقون دو درم چهل روز متواتر و کذا کمافیطوس به عسل تا چهل روز و کذا قسط هندی به عسل و کذا  
 زوفای خشک به عسل و کذا زنجبیل و کذا کبر محلل به عسل و کذا کرفس رومی و کذا فرفیون بمصطکی و  
 دارچینی و کذا تخم سداب از درم تا دو درم هفت روز متواتر و کذا حب ماهودانه نیم درم و کذا دارفلفل و کذا  
 حبالنیل و کذا پوست هلیله کابلی و کذا سم بز سوخته دو جزو انیسون یک جزو بادیان یک جزو هر روز نیم اوقیه  
 سه روز متواتر و **حقنه** مطبوخ بیخ راسن و کذا به طبیح ایرسا و کذا قوم که مقوی فعل حقنه است و کذا آب برگ  
 کبر و اطراف نرم او و کذا روغن قرطم و مری شعیر و **تمریح** فرفیون یک درم به زیت کهنه ده درم و کذا قسط  
 هندی به زیت کهنه و کذا روغن قسط و کذا زیت کهنه و کذا خفاش در آب و زیت پخته تا مهرا شود صاف نموده  
 بار دیگر جوشانیده تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و کذا خنفسا به زیت پخته و **حمول** فتیله معمول از پشکل بز  
**و تعلیق** و شرب ذهب هر واحد نافع عرق النسا است **ذکر ادویه مفرده** که مفید وجع الورک است بیخ کبر ممزوج  
 بکشوت در تسکین وجع الورک بارد مجرب سویدی است و کذا شرب هلیله کابلی در بلغمی و کذا شرب و ضماد  
 ریوند و کذا شرب سکنجبین عنصلی و کذا شرب و ضماد دارچینی و کذا شرب تخم ماهودانه نیم درم بجلاب یا به  
 عسل و کذا شخم قانوندی چون سه درم از آن در شوربای گندم یا در مرقه گوشت بنوشند و بعد شرب آن قدری از  
 شخم مذکور در مغرقه آهنی بر آتش گرم کرده بر درک بمالند از مجربات اوست و **شرب** تخم هلیون و کذا فرفیون  
 نیم درم به ادویه مسهله و خوشبو و مقل ازرق و کذا زراوند مدحرج به عسل و کذا زعفران و کذا طبیح سرشته و

**شرب و ضماد** سنا و کذا نام و کذا سکبینج و کذا پودینه بری و کذا اسارون و کذا صعتر بری و کذا اشق دو مثقال به عسل و کذا جوز هندی و کذا زفت رطب و کذا مرمکی و کذا سورنجان و کذا دارچینی و کذا جنطیانای رومی و کذا شیخ ارمنی و کذا روغن بیدانجیر و کذا افسنتین رومی و عصاره آن که قوی از آن است و کذا برگ سرو به عسل و کذا فجاج اذخر و کذا حسک و کذا غاریقون و **ضماد** حرمل و کذا برگ کبر و کذا آرد ترمس به سرکه پخته و کذا سقمونیا و آرد جو و سرکه و کذا صدف بحری سوخته و کذا آرد شیلیم به سرکه سرشته و کذا حبالبان به سرکه سرشته و کذا کندش و کذا روغن زنبق که آن روغن یاسمین سفیدست به موم زرد آمیخته و کذا سرگین کبوتر و کذا عصاره حندقوقا و روغن آن و کذا روغن حبالغار و **حقنه** سکبینج و کذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع است و باقی اکثر همان است که برای عرقالنسا مسطور شد **اقوال اکابر** مصنف اقتباس می‌نویسد که سبب عرقالنسا ماده فضلیه بلغم خام بود لیکن از دمویت و سوداویت هم خالی نباشد پس فصد باسلیق کنند و بفاصله سه چهار روز عرق عرقالنسا گشایند و باید که دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند به عده فصد کنند و پس از آن این منضج دهند اصلالسوس انیسون تخم کرفس هر یک پنجماشه بادیان بادرنجبویه مکوه برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفایج هر یک سه ماشه گلقد سه توله و غذا نخوداب بچه مرغ بدهند و بعد حصول نضج به دستوریکه در وجع مفاصل گذشت مسهل دهند و روغن شبت و گل کنجد بمالند و اگر باقی ماند داغ دهند به طریقی که در قول محمداکبر مسطور شد و باید که در معالجه این علت تساهل نکنند تا لنگی نیارد و تنقیه ماده بکرات باید کرد و میان دو استفراغ بسیار فاصله نباید داد تا ماده عود نکند زیرا که ماده عرقالنسا بخلاف سائر اوجاع مفاصل به سرعت عائد می‌گردد و از جماع و حموضات و لبنیات و روادعات بپرهیزند و حب چهاربرگ که در علاج درد پشت نوشته شد در اینجا نیز نفع دارد و همچنین روغن هفت برگ بسیار مفید **صفت آن** آب برگ کریله باره ماسی و شبت و نیب و تنباکو و تاتوره و عشر و سنبهالو هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد برابر و آب باران نیمه همه بجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن گل نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که به نیمه آید پس سورنجان تلخ

بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه هر یک یک و نیم توله مصطکی یک توله میعه یابسه و جند هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و اضمده و اکمده و حبوب که در علاج وجع‌الورک بیابند در اینجا هم نفع می‌دارند و علاج وجع‌الورک این است که اول فصد باسلیق کنند و بفاصله دو سه روز بمقیئات بلغم قی نمایند و باقی علاج بنه‌جی کنند که در علاج وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این ضماد نافع است بیخ کبر پودینه عاقرقرحا تخم شبت حله هر یک دو درم زردچوب چهار درم مال کنکنی قثاءالحمار خشک هر یک شش درم پوست درخت عشر کهنه مغز تخم بیدانجیر هر یک هژده درم در آب مذکور شور شب خیسانیده صبح بجویانند تا خوب مهرا گردد بدست مالیده آب غلیظ گرفته کبریت کندر هر یک هشت درم سورنجان تلخ بیخ کبر مصطکی هر یک ده درم در آب مذکور انداخته شراب دو آتسه اضافه نموده تا سه پاس متصل کهرل کنند که مانند مرهم شود بر پارچه سفت مالیده برجای درد گذارند دیگر قوی‌تر از اول آرد باجرا و منده‌وا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو در روغن بیدانجیر چهارتوله حلوا بپزند به عده بزرالبنج بزرکتان حله تخم شبت زنجبیل هر یک چهار درم بابونه سورنجان تلخ کپورکچری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته جای درد را به روغن چرب کرده گرماگرم بر بندند **حب** که درد سه ساله را در مدت دو ماه زائل می‌کند پوست ببول کهنه اسبند لاهوری ابهل وج ترکی بدهاره گلوسبز گوکهر و زنجبیل نرکچور سیندهی دارهلد دارفلفل سورنجان شیرین هر یک نه ماشه برگ راسن یک توله کوفته در آب مطبوخ این ادویه آمیخته حبها سازند به قدر کنار صحرائی برگ سنا تربد سفید پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک سه توله زنجبیل بیخ کبر هر یک یک نیم توله مکوه چهار و نیم توله مقل ازرق نه درم مصطکی پنج درم سوده به آب ادویه سابقه ضم نموده حبها بندند و یک حب صیح و یکی شام بدهند و آنجا که هیچ تدبیری سود ندهد باید که در آب مطبوخ روباه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقق و هدهد و ضفادع صحرائی و بچه کرکس و کلس اگر همه بدست آیند بهتر والا یک یا دو هرچه به هم‌رسد تا دیرنشانیدن نفع کثیر می‌دهد و اگر از این هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی بند خوراندند و بعد انفراغ از چوب چینی اگر باقی ماند داغ دهند و زخم آن را تا چهل روز سائل دارند به عده



بمراهم مدمله مثل مرهم ابیض و اصفر علاج کنند و اما آنچه از انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول در اصلاح رحم کوشند پس بمعالجه وجع الورک پردازند و روغن راحت و حلتیت بمالند و به قول **محمدزکریا** عرق النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد و اگر زنی را بعد اسقاط حمل درد رحم منتقل به عرق النسا گردد اول رگ عرق النسا نزد شتالنگ جانب وحشی باید زد و خون بوزن نیم پاو گیرند و وقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه به آب گرم بخوراند و صبح مطبوخ مشکطرامشیع دهند با یکعدد حب چهاربرگ که در علاج درد پشت مرقوم شد تا یک هفته غذا مرغ حق گو با نان خشکار دهند **ابوسهل** می گوید که اولاً در عرق النسا فصد باید کرد به عده اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شیطرح و حب منتن و حب سورنجان کنند و حقنهٔ مرتب از قنطوریون و حنظل و شبت و سبوس گندم و انجیر و قرطم کوفته و مقل و مری و عسل و روغن ناردین و روغن قسط به عمل آرند و اقوی از این حقنهٔ معمول از ماهیزهرج و قنطوریون و زراوند و بیخ کبر و خربق سیاه و سفید و حرمل و سورنجان و عاقرقرا و حنظل و ماذریون و مغز قرطم و تخم شبت است همه را به آب خوب بجوشانند و از آن آب یک رطل گرفته روغن ناردین یا روغن بان به قدر دو اوقیه بر آن انداخته نیم گرم حقنه کند و اگر عقب این حقنه التهاب و کرب به هم رسد بعد آن حقنهٔ مطفیه استعمال نمایند و مدام حقنهٔ قویه به عمل آرند تا آن که رطوبت لزج منعقد که آن موذی است خارج گردد به عده از استعمال آن حقنه بازایستد و بر عضو آلم این دوا نهند برگ غار بیست درم عاقرقرا پنج درم قسط هفت درم حرف چهاردرم نظرون سه درم کوفته بیخته پس بگیرند زفت رومی نیمرطل و در روغن یاسمین دو اوقیه بگدازند و بر آن ادویه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسبانند **دیگر** بگیرند صوف و در روغن سداب یا روغن حنا یا روغن قنارالحمار تر کرده نظرون و عاقرقرا و سرکه بدان آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض به این علاجات زائل نشود باید که ملول نشوند بلکه مریض را چند روز راحت داده بار دیگر علاج شروع کنند و این فعل به مرات کنند که لامحاله بنجارج رساند و ایضاً این را قی نفع کند اما در ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد از آن به ادویهٔ منقی مثل کنکرزد و جوزالقی و تخم ترب و تخم سمرق به آب مطبوخ شبت مع

نمک و سکنجبین عنصلی و اگر حاجت بقوی تر افتد بخربق سفید کنند و هرگاه مفصل درک قریب خلع گردد و مرض مزمن شود باید که بر حق ورک داغ نهند در سه چهار موضع و جراحت آن را به سرعت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار روزها ادویۀ مقیحۀ اکاله بر آن نهند تا آن که جمیع مادۀ عضو از آن خارج گردد به عده علاج آن بمعالجۀ قروح نمایند و مریض را غذا به اطعمه سریع الانهضام معتدل غذا دهند و از جمله تدابیر مولد امتلا از اخلاط خام مثل تداخل طعام و پری شکم متواتر و سکر و جماع و حرکت بر طعام بغیر ترتیب احتراز نمایند شیخ می فرماید که عرق النسا و وجع الورک و وجع رکه راسخ قائم مقام اورام غلیظ در استحقاق علاج اند و اقدام بر استعمال محلات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و قی انفع از اسهال است به سبب تحریک اسهال ماده را بطرف در دو قی تحریک او از آن طرف کند و بهتر آن است که از بورق و حل بود و اگر بمقئیات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیۀ بارده تنقیه کنند باید که تبعیت این به ادویۀ ملطفۀ مسخنه کنند و ایضاً در بلغمی احیاناً بلکه اکثر به فصد احتیاج افتد و بعد تنقیه مدرات و مشروبات نافع اوجاع مفاصل و دوی هرمس خاصۀ استعمال نمایند و این دوا بسیار عجیب است کماذریوس جنطیانا هر واحد نه اوقیه زراوند مدحرج دو اوقیه تخم سداب خشک یک رطل کوفته باریک بیخته یک ملعقه بخورند و ایضاً ضمادات و نطولات محلله و آب چشمه‌ها استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنه‌ها به عمل آرند بعد از آن محاجم به شرط و بغیر شرط بر سرین استعمال نمایند و محمرات و منفطات بر آن نهند و تا حصول صحت مندمل شدن ندهند و در ضمادات مستعملۀ اندرین باب حدت آن برای دو غرض می‌افزایند یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن به سوی خارج و حدت آنها برای غرضی مکروه بود و او آن است که گاهی تجفیف ماده کند و تحجر آن نماید و غیرقابل علاج گرداند فلهدا واجب است که از امر تلئین غافل نباشند و گاهی احتیاج بمحاجم و وضع آن برای جذب افتد **نطولات** و آبنزات بگیرند روغن حنا یک رطل و سرکه نیم رطل و نظرون ربع رطل و قاقله یک و نیم اوقیه و در آن صوف زوفا تر کرده تکمید مضع نمایند و آبنزات از میاه ادویۀ مفردۀ محلله مذکوره در این باب استعمال کنند و اما مروخات مثل روغن قسط و روغن فرفیون و روغن عاقرقرحا و روغن حنا و

روغن جنبدیدستر است و بعد تنقیه استعمال نمایند و قیروطیات بجاو شیر و فرفیون و ادهان مذکوره به عمل آرند

**اطلیه** و ضمادات این ضماد محلل جذاب ماده به سوی ظاهر از عمق است تخم سداب بری حب الغار انجدان نظرون شیخ ارمنی قردمانا شحم حنظل نانخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت موم اشق هر یک ثمن من بارزد شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال به دستور مرهم بسازند و اگر بر عرق النسا پشک بز بسرکه کهنه طلا کنند مثل دواء الخردل و افضل از آن باشد و مرهم محمره و منفطه بسیار نیکو است و باید که نفاطات را بگشایند به عده دواى مجفف بر آن بپاشند و باز اعاده تنقیط کنند تا آن که صحت یابند ایضاً بورق یک رطل زیت یک رطل از آن طلا سازند و **ایضاً** ضماد نافع مویزج یک و نیم رطل دردی سوخته دو رطل عاقرقرحا نیم رطل حرف یک و نیم رطل بارزد کبریت بورق هر یک نیم رطل زیت سه قوطولات صمغ صنوبر بارزد گداخته همه را به دستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و **ایضاً** بگیرند یک جزو گوگرد سوده و یک جزو زفت و بر سرین طلا نمایند و بالایش کاغذ نهاده بگذارند تا آن که از خود آبله افتد و از مجربات این است که بگیرند نبات شیطرح سبز در تابستان و باریک بسایند و با پیه جمع کرده بر سرین و موضع درد نهند و ببندند و چهار ساعت تا شش ساعت بگذارند پس در حمام داخل کنند و چون اندک عرق کند در آبن داخل نمایند و ضماد از آن جدا کرده بر موضع صوف بزاج هفته تا ده روز نهند و اعاده کنند که این از خردل و ثافسیا غنی کند و ایضاً مویزج و ذراریح و ایضاً ثافسیا و موم و روغن سداب و ایضاً عاقرقرحا و دبق و زهراسیوس و بورق و مویزج و از آن مرهم سازند و گاهی در آن حرف زیاده کرده می شود و آنچه این مرض و درد زانو را نفع کند قیروطی فرفیون است و ایضاً روغن حنا هشت اوقیه سرکه چهار اوقیه نظرون دو اوقیه عاقرقرحا یک اوقیه اول عاقرقرحا را کوفته در روغن حنا تا سه روز بخیسانند و جوش خفیف داده بر آن سرکه و نظرون اندازند و در آن صوف آلوده بر موضع درد نهند **دیگر** مثل این از اطلیه بگیرند موم مصفی صد مثقال علك الانباط بیست و پنج مثقال تخم ریحان و سوسن و بارزد و مر هر واحد شش مثقال قطران پنج مثقال و مرهم بسازند و بر موضع درد و حق ورک طلا کنند لاسیما اگر ماده محدث آلم خون راسخ در نفس مفصل یا بلغم غلیظ

زجاجی متشرب حق مفصل باشد **مرهم** مسکن عرق‌النسا بگیرند زیت کهنه هژده اوقیه براده اسرب و نمک طعام و  
علک‌الانباط هر واحد صد مثقال براده مس سه اوقیه زنگار و کندش و بیخ ماذریون سیاه و زراوند و خردل هر واحد  
دو اوقیه و گاهی در این عاقرقرا یک اوقیه انداخته می‌شود **دیگر** بگیرند انجدان و تخم سداب دشتی و حب‌الغار و  
بورق و حنظل و شیخ و نانخواه و قردمانا هر واحد چهار مثقال سداب تر بستانی و زفت خشک و علک‌الانباط و  
رایتانج و اشق و پیه گوساله هر واحد شاهتره مثقال جاوشیر شش مثقال گوگرد غیرسوخته چهارمثقال روغن حنا  
هژده اوقیه دیگر بگیرند زفت رطب هژده اوقیه زراوند ده اوقیه و نیم موم یک رطل صمغ صنوبر چهل مثقال کبریت  
غیرمحرق یک رطل بورق یک و نیم رطل مویزج یک قسط عاقرقرا نیم رطل قردمانا یک رطل قسط بارزد نیم  
رطل گداختنی را گداخته و خشک را سائیده جمله مخلوط سازند و بمالند مسهلات اما مسهل نیک بالغ‌النفع حب  
سورنجان و حب منتن و حب شیطرج است و مثل حب‌النجاح و مثل معجون هرمس که در ربیع بخورند چیزی  
نیست و کسی که آن را بخورد مفاصل دردناک او عرق کند و در آن اسهال بسیار نیست بلکه تنقیه بتلطیف کند و  
اجزای ادویه مسهله شحم حنظل و قنطوریون و صموغ و ماهیزهرج و شیطرج و عصاره قثاءالحمار است و بگیرند  
حنظل دو عدد و سوراخ کرده آنچه در جوف آن از شحم و لحم باشد بیرون آرند و در هر دو روغن کنجد پر کرده  
بپوشند و یکشب بگذارند و صبح آن را مع روغن در دیگ کرده بر آن یک کیل روغن و نصف آب انداخته بپزند تا  
آن‌که حنظل پخته شود پس آن را دور کرده آب و روغن را بجوشانند و بر آن نان پاکیزه کوفته بیخته به قدریکه  
انقعاد بدان گردد مثل خاکینه شود انداخته از آن بنادق به قدر بندقه سازند و از آن هژده عدد مریض بعد استحمام  
بخورد و وجه دیگر طبیخ روغن بعصاره حنظل است و چون تنقیه به اسهال و قی کرده شود و مرض طول کند  
حمولات و حقنه‌ها از ادویه مسحجه مسهله خون مثل طبیخ قثاءالحمار و حنظل و زهره گاو و عاقرقرا و قنطوریون  
و حرف و شیطرج و طبیخ سمک مالح به عمل آرند که این همه در این وقت ایشان را نافع بود و گاهی به کند و  
گاهی در حقنه فریون داخل کرده می‌شود و قبل از تنقیه بسیار مضر است از سائر علاج منع کند و اما در آخر آن

نافع است و خصوصاً هرگاه تنفیط نفع نکند و بیشتر سحج خودبخود عارض شود و با وی علت مندفع گردد **صفت**  
 حقه مسحجه حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قنطاریون و شیطرج و فوه جوشانیده به آب آن حقه کنند  
 و بتقل آن بر درک ضماد نمایند و از حقه‌های نافع برای آن این حقه است و ایضاً به سرکه و سبوس گرم کرده  
 ضماد سازند و اگر در آنجا خون میت باشد بذهب احمر بر موضع خون داغ سخت دهند تا خون از آن جاری گردد  
**مجوسی** گوید که هرگاه عرق النسا از رطوبت و بلغم باشد باید که امر به استعمال قی کنند به عده ادویه مسهله  
 مثل این حب دهند **صفت آن** غاریقون و تربد هر واحد چهاردانگ صبر و سورنجان و شیطرج هر واحد نیم درم  
 شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حب شیطرج نیز دهند و  
 بعد تنقیه بدن تضمید ورک برایتانج و مویزج و عاقرقرا سوده به سکنجبین یا به شراب عسل سرشته بر سرین  
 ضماد به عمل آرند **صفت آن** پوست بیخ کبر پودینه عاقرقرا هر واحد یک جزو عصاره قنطاریون و حب الغار هر  
 واحد نیم جزو همه را باریک سائیده به شراب عسل سرشته بر سرین ضماد کنند **ضماد دیگر** عاقرقرا و نظرون هر  
 واحد دو درم قسط و حب الرشاد هر واحد یک درم زفت رومی پنج درم زفت را در روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه  
 آمیخته ضماد سازند **دیگر** در این باب نسخه این همان است که در قول ابوسهل گذشت **دیگر** حرف و خردل و  
 پوست بیخ کبر هر واحد یک جزو به آب مرزنجوش باریک سائیده بر سرین ضماد کنند و باید که بر موضع روغن  
 حنا یا اندک بورق و عاقرقرا و مویزج سوده و روغن مصطکی و مانند آن بمالند ضماد مولف فولس موم صد درم  
 علك البطم بیست و پنج درم زنگار و مر و قنه و قطران و بیخ سوسن هر واحد پانزده درم ادویه را سائیده موم و  
 قطران گداخته بیامیزند و بر ورک ضماد کنند و اگر مرض به این تدبیر ساکن نشود چیزی از حبوب مسهله نافع  
 این بدهند و اگر فصل تابستان باشد باید که در اثنای این قی بماهی شور استعمال کنند به عده اضمده مذکوره به  
 عمل آرند و در آبن آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و بربرجاسف و قنطوریون و پوست بیخ کبر و سداب و کرب  
 جوشانیده باشند بنشانند بعد از آن که قطن و ورک را به روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارگیل و مانند آن

مالش کنند تا آن که مرض نقصان پذیرد و اگر علت به این تدبیر تسکین نیابد می‌باید که در آن حقنه‌های نافع  
عرق‌النسا استعمال نمایند و منجمله آن این حقنه است **صفت آن** خارخسک و شبت و بابونه و اکلیل‌الملک و  
سداب هر واحد یک کف قنطوریون دقیق ده درم حنظل کوفته دو عدد قثاء‌الحمار کوفته پنج درم عاقرقرا کوفته  
سه درم پوست بیخ کبر و قرطم و مغز تخم بیدانجیر کوفته هر واحد پنج درم حلبه چهاردرم همه را در هفت رطل  
آب بپزند تا به یک نیم‌رطل بازآید و دو ثلث رطل از آن گرفته بر آن مری و عسل و روغن سوسن و زنبق هر واحد  
یک اوقیه سکبینج یک‌درم مقل دو درم جندبیدستر نیم درم آمیخته همه را در هاون بسایند باندک آب مطبوخ و  
روغن تا مخلوط شود و بدان حقنه کنند و عقب حقنه بر پشت و سرین روغن قسط و سوسن مالش نمایند دیگر بیخ  
سوسن آسمابخونی نیم رطل کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده چهار اوقیه از آن  
گرفته روغن زنبق و مری و عسل هر واحد یک اوقیه انداخته خوب حل کنند و نیم‌گرم حقنه نمایند که نافع است  
**دیگر** قوی‌تر از اول شبت و بابونه و خارخسک و سداب هر واحد هفت درم قنطوریون و پوست بیخ کبر هر واحد ده  
درم حلبه و قرطم و بزرکتان و بادام مقشر هر واحد پنج درم حنظل کوفته پنج عدد سکبینج و راتینج و جاوشیر و  
کمون نبطی هر واحد سه درم شیطرح هندی دو درم سبوس گندم یک کف همه را در شش رطل آب بجوشانند تا  
یک‌نیم رطل بماند و نصف رطل از آن گرفته و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد اوقیه بوره ارمنی یک و نیم  
درم آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند دیگر خارخسک و قرطم کوفته و تخم بیدانجیر کوفته و مغز خسته مشمش کوفته  
هر واحد یک کف حنظل کوفته دو عدد سداب و گنداب هر واحد یک دسته در شش رطل آب بپزند تا یک و نیم  
رطل بماند روغن بیدانجیر یک اوقیه آمیخته در سه دفعه بدان حقنه نمایند که عرق‌النسا را نافع است و ایضاً حقنه  
بحب‌الرشاد در آب پخته صاف کرده روغن زیت اندک آمیخته در عرق‌النسا و در وقطن را نفع می‌کند **حقنه دیگر**  
بگیرند یک اوقیه زیت و دو اوقیه عسل و یک اوقیه نظرون و نیم اوقیه علک‌البطم و سه اوقیه آب شیرین خوب  
جوش داده حقنه کنند و بر آن صبر نمایند که اسهال اخلاط مخاطی کند و گاهی اسهال خون نماید و اگر درد طول

کند باید که استعمال این حقنه متواتر نمایند و در ادویه قنطوریون و عصاره قثاءالحمار و روغن قثاءالحمار افزایند

صفت **حقنه دیگر** بگیرند ماهیزهرج و زراوند طویل و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر و خربق سفید و سیاه و حرمل و سورنجان و حنظل و عاقرقرحا و نادریون و مغز قرطم و شبت هر واحد به قدر حاجت همه را در آب خوب جوش دهند و هشت اوقیه آب صاف کرده روغن ناردین و روغن زنبق هر واحد ده درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند و بر آن صبر نمایند و تکمید مقعد پیارچه گرم سازند و اگر از این حقنه التهاب عارض شود باید که حقنه لین که در آن عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه خشک و پرسیاوشان و خطمی و سبوس گندم و برگ خبازی و روغن بنفشه داخل بود به عمل آرند تا تا حدت عارض از آن حقنه تسکین یابد و چون این علاج استعمال کردند و درد ساکن نشد باید که فصد عرق النسا قریب عقب کنند و اگر یافته نشود فصد رگ مشط قدم یا رگ باطن زانو نمایند و چون درد اشتداد کند فلونیای رومی دهند که آن تسکین درد و تخدیر عضو نماید و به ادویه که مذکور شد اندک افیون با پوست بیخ لفاح آمیخته بر موضع درد طلا کنند و باید که از ادویه مخدره حذر نمایند و استعمال آن نکنند مگر هنگام ضرورت چون درد شدت کند زیرا که ادمان استعمال آنها ابطال حس عضو و اجماد ماده نماید پس در آن هیچ علاج سود ندهد و از چیزی که صاحب این مرض بدان انتفاع یابد خوردن این سفوف است که آن را نافع یافته‌ام **صفت آن** بگیرند سنای مکی ده درم سورنجان پنج درم شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم ادویه را باریک سائیده شکر سفید هم وزن آن آمیخته دو درم تا سه درم بخورند به آب نیم گرم و چون مرض طول کند باید که ایارجات کبار استعمال نمایند و به آنها مثل آب ماهی شور و کبریتی و نفتی و آب زیتون و روغن قثاءالحمار حقنه کنند و عصیده که در آن شحم حنظل سرشته باشند بخوراند و در آب چشمه کبریتی و نفتی و آب دریای شور و مانند آن نشانند پس اگر تسکین نیابد محاجم نازی بر حق ورک نهند و زلو نیز بر آن موضع چسپانند که این اکثر نفع می‌کند و ماده را از نفس مفصل به سوی ظاهر ورک جذب می‌نماید و چون این ادویه سود ندهد و گاهی شرب نطف سفید یک درم تا یک مثقال به شراب ده درم تا سه روز فائده کند و ایضاً حب معمول بنطف نافع

عرق‌النساء وجع قطن است و چون علت مزمن شود و قریب بود که مفصل از مکان خود خارج گردد باید که داغ استعمال کنند تا رطوبت فاسد فانی شود و آن را به سوی خارج جذب نماید **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که در عرق‌النساء و وجع‌الورک اگر علامات بلغم ظاهر بود اول قی فرمایند پس اسهال بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن کنند و حقنه کردن بدون قنطوریون باریک و شحم حنظل و شبت و آبکامه و مانند آن سود ندارد و اگر حقنه قوی باید سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج و عاقرقرحا افزایشند و اول حقنه‌ها نرم کنند پس تیزتر و گاهی برگهای پا زدن حاجت بود و بعد قی و اسهال دوی مدر باید داده نسخه آن در قول شیخ گذشت سه درم از آن با سه درم شکر بدهند و مجمه ناری نهادن سودمند بود و گاهی محاجم با شرط و اخراج خون بسیار سود دارد و درد سرین را داغ کردن صواب باشد و داغ آن دایره باشد گرد حقنه ورک و سر استخوان که در آن داخل است **ضمادات** اول ضمادهای لینه باید نهاد بر این گونه بگیرند کرنب نبطی و پخته بکوبند و زرده تخم و اندکی زعفران سرشته نیم‌گرم به‌کاربرند **دیگر** اکلیل‌الملک و بابونه و حلبه و خطمی هر یک بیست درم مقل و اشق و جاوشیر هر یک ده درم پیه گرده بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم هر یک ده درم سرکه سی درم روغن به قدر کفایت ادویه خشک را کوفته و صمغ را در سرکه تر کرده حل نموده و موم را با پیه و روغن گداخته همه را به سرشند و هرگاه ضماد جدا کنند به آب گرم یا به طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و صعتر و بیخ کرفس بشویند و اگر این ادویه به سرکه پخته طلا کنند سود دارد **دیگر** ضماد مقرح خردل و هم وزن او سرگین کبوتر نرم سوده به طبیخ انجیر و یا شیر آن سرشته ضماد کنند تا آن‌که ریش گردد و زرداب جاری شود و چند روز بگذارند تا ماده پاک گردد و یا خردل و ثافسیا با هم کوفته طلا کنند و همچنین مویزج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا به روغن سداب سرشته جاذب ماده بظاهر و مقرح است **ابن سرابیون** گوید اگر بیمار احتمال کند صواب آن است که دو روز متواتر حقنه کنند پس رگ زنند و **قسطابن لوقا** گوید که بگیرند عصاره قثاء‌الحمار دو جزو و روغن زیت کهنه یک جزو و بجوشانند تا روغن بماند و هر کجا ریح و درد عسر باشد طلا کنند که ورم کند پس صلاح یابد **محمدزکریا** گوید اگر قثاء‌الحمار نباشد حنظل



بدل آن است و بسیار باشد که صاحب عرق‌النسا و درد سرین را اسهال خون افتد و مرض زائل شود **صفت** شیاف که درد سرین و پشت را سودا دارد سکبینج جاوشیر مقل اشق زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل شحم حنظل نمک هندی جندبیدستر زرنباد قسط ماهیزهرج برگ سداب انیسون بادیان بوره ارمنی فانید مساوی و بعضی میعه و جبلهنگ در آن زیاده می‌کنند و ایارج هرمس بسیار نافع است در فصل ربیع چند روز متواتر دهند کمتر آن یک هفته و در طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشستن سود دارد و آن را که هیچ علاج فائده نکند نفض سفید از درمی تا مثقالی سه روز با شراب دهند **ابن الیاس** گوید که در عرق‌النسا هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و تخم کرفس هر واحد سه درم و گلقدن عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخوداب به مغز قرطم دهند و یا هر صباح جلابی از خشکنجبین ده درم و اصل‌السوس سه درم بخوراند و صاحب این مرض از تناول اطعمه کثیرالغذا بطی‌الانضمام و سائر فواکه و شب خواری و آب سرد احتراز کند و به اشیای لینته‌التحلیل و یا بارد ضماد نکنند زیرا که این عضو کثیرالحم است قوت دوا تا مفصل نرسد بلکه عضو را صلب کند و از تحلیل منع کند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود تلئین طبیعت به مطبوخ سورنجان یا بحب صبر یا بنقوع آن نمایند و ملینات و مسهلات و حبوب منقی بلغم استعمال نکنند مگر بعد نضج تام تا ماده رقیق تحلیل نشود و کثیف آن متحجر نگردد پس درد اشتداد نماید و بعد تنقیه تام این ضماد نطول به کار برند و نسخه این هر دو در علاج عرق‌النسای حار در قول صاحب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه قی کنند و یا این ضماد کنند که در شقای این مرض از ضماد مذکور قوی‌تر است **صفت آن** پوست بیخ کبر پودینه عاقرقرحا هر واحد ده درم عصاره قنارالحمار حب‌الغار هر واحد پنج درم نظرون قسط تلخ هر واحد ورم حب‌الرشاد یک‌درم همه را باریک سائیده بجزریز بیخته زفت پنج درم را به روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه بدان آمیزند و ضماد کنند و اگر مرض به این معالجه زائل شود فبها والا از معالجه ملول نشوند زیرا که مفصل ورک عمیق غائر است ماده غلیظ از آن به تمامه خارج نمی‌شود و این حقنه به عمل آرند خارخسک و قرطم هر دو کوفته هر واحد یک کف شبت و بابونه و سداب هر واحد هفت درم قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر هر واحد ده

درم حلبه و بزرکتان هر واحد چهار درم سنای مکی ده درم سبوس گندم یک کف زیره سه درم همه را در شش رطل آب بپزند تا به یک نیمرطل بازآید صاف کرده مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم بوره ارمنی نیم درم فلوس خیارشمبر پانزده درم آمیخته در محقنه انداخته نیم گرم حقنه کنند و اگر مرض مزمن گردد و طول کند باید که قی و حقنه متواتر کنند و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان زیاده نمایند که این ادویه را با وجود استفراغ بلغم خاصیت شریفه در عرقالنساست و در علاج این اهمال نورزند که به سرعت به سوی لنگی می‌انجامد و اگر درد اشتداد نماید مریض را طاقت برداشت آن نباشد مخدرات مثل فلونیای رومی و برشعنا بدهند تا مریض زمانی استراحت نماید و قوت او رجوع کند بعد از آن اعادهٔ علاج کنند و بدون احتیاج شدید دوی مخدر استعمال نکنند و این سفوف صاحب این مرض را نافع است **صفت آن** سورنجان پنج درم بادیان مغز بادام مقشر هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنای مکی ده درم شکر برابر همه شربتی سه درم به آب و مالش عضو به روغن قنطاریوم و روغن قسط و زنبق و خیری زرد نمایند و در آب کبریتی و نظرونی و زاجی و نفتی و آب دریای شور و مانند آن نشانند و اگر به این معالجات تسکین نیابد برحق درک محاجم ناری نهند و تعلیق علق نمایند والا بحکم آخرالدواء الکی داغ بر آن موضع گذارند **ابن نوح** گوید که اگر عرقالنسا از خلط بارد خام باشد اولاً قی استعمال کنند به عده حب سورنجان کبیر معروف بمقلم الزمنی بخوراند **صفت آن** ایارج فیکرا تربد مدبر هر یک ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر یک پنج درم فرفیون دو درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر هر واحد یک درم حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حقنه به ادویه حاره کنند و آنچه مخصوص به این مرض است حقنهٔ بیخ سوسن است که در قول مجوسی گذشت و یا حذف به آب پختهٔ زیت در آن انداخته حقنه نمایند و چون درد شدت کند ایضاً یک مثقال از آن به روغن یا به شیر بخورند و یا شیاف عرطنیثا شحم حنظل و سکبینج بردارند و فتیلهٔ معمول از راسن مجفف و انزروت یا خربق معقود به عسل نافع است و بعد تنقیه مالش روغن فرفیون نفع کند و یا مغز تخم بیدانجیر به سرکه بسایند و به عسل سرشته ضماد کنند و

همچنین ضماد پودینه که آن را در جذب ماده از عمق خاصیتست و لفظ را نیز این خاصیت است و همچنین فقاح اذخر را چون امر مضطر گردد ادمان حقنه‌ها کنند تا که سحج پیدا نماید که ایشان از سحج به شوند و چون مرض مزمن شود و طول کند ضماد مقرح که در قول جرجانی گذشت به کار برند تا آن که آبله افکنده از آن آب بسائل شود و تکمید به آب گرم نمایند و چند روز بگذارند و اگر مرض زائل نشود اعاده آن کنند و مریض را گرسنه دارند تا اخلاط او قلت پذیرد و اگر طول کند و خوف خلع راس و ورک باشد بر سر ران داغ مثل دایره نهند و صاحبان این مرض در صحت خود مداومت قی نمایند و تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه غلیظه و تواتر سکر اجتناب ورزند و **جالینوس** گوید که سواری برای وجع‌الورک مضر است زیرا که به سوی آن فضلات بریزد و **نیازوق** گوید که علاج عرق‌النسا مشکل است چون زنان و امزجه رطبه لحمیه را و در سرین چپ افتد و **محمدبن زکریا** گفته که چون اراده داغ سرین باشد باید که بمکان او رد کنند تا مستوی گردد به عده داغ کنند والا روا و بعد داغ غیرممکن است و گفته که وجع‌الورک را نوشیدن روغن بیدانجیر به ایارج و آب خسک تا یک هفته نفع می‌کند و گفته بهترین چیزی که حق تعالی در این موضع آفریده آن است که بر سرین عسل بلاد را طلا کنند تا آبله به هم‌رسد و بگذارند تا آن که آب جاری گردد و مدتی مندمل شدن ندهند و این قائم مقام داغ است و گفته که مردی بر سرین افتاد پس ورم کرده و همیشه درد می‌شد تا آن که بر آن جبر بمرمکی و زعفران و صبر بسته شد و صحت یافت **انطاکی** گوید که علاج وجع‌الورک مخالف وجع‌المفاصل نیست مگر در منع روادع اولاً اینجا بلکه ابتدا به محللات کنند و فصد دست مقابل نمایند و مبالغه در تلطیف نمایند اگر ماده رقیق نباشد و آنچه مخصوص به عرق‌النساست اکثر تناول حب ذهب است یکمرتبه و حب سورنجان بار دیگر و همچنین صبر و هلیله و خوردن الیه آن را بسیار نافع بوده کذا نطول از بیخ کبر و حلبه و گرسنگی در آن مجرب است به سبب تجفیف ماده و فصد عرق‌النسا کنند و از حقنه مجربه طبیح بیخ حنظل و بیخ کبر و قنطوریون و شرب حب‌الرشاد و میعه است و کذا سداب مطلقاً و تخم آن شرباً و تریاق بعد تنقیه و داغ آن را به کند اگر در طریق ماده افتد **سعید** گوید که اگر عرق‌النسا حادث از بلغم باشد

تنقیه معده بقی از سکنجبین و ترب کنند و حقه بحقنهای قویه و اسهال او به ایارج نمایند و مبدلات مزاج مثل شربت عسل و گلقدن عسلی بدهند و غذا نخوداب و یا زیرباج سازند و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافع برای خلط غلیظ از گرسنگی نیست و بر سرین آرد ترمس به شراب سرشته ضمد نمایند و مالش عضو به روغن ناردین سازند پس اگر ساکن نشود فصد رگی باید کرد که بالای کعب است از طرف پای علیل و اگر یافته نشود فصد صافن گشایند و اگر زمانه طول کند در آب چشمه‌های کبریتی و نفتی و آب دریای شور نشانند و اگر خوف از خروج مفصل باشد داغ ران نهند و اگر خلط سوداوی باشد اسهال مریض به طبیح اف تیمون کنند و گلقدن شکری دهند و آب نیم‌گرم بنوشانند و شیرۀ عناب بجلاب و آب نقوع بشریت نیلوفر بدهند و غذا مزورۀ زیرباج و بر عضو برگ چنار تازه سوده ضمد کنند و موم روغن بمالند و آب ریاحین بر آن ریزند و در آخر فصد عرق‌النسا گیرند و اگر در صلاح آن تأخیر گردد حقه قوی به عمل آرند که بدان به شود انشاءالله تعالی مؤلف خلاصه و دیگر متأخرین می‌نویسند که بعد تنقیه این ضمد عرق‌النسا مفاصل مزمن را سودمند است داراشکند که سلیمانی نامند و سیماب هر کدام سه مثقال هر دو را با هم سائیده به آب دهان حل کنند تا سیماب کشته شود و ده مثقال صابون در آب گرم گداخته اضافه نموده ضمد کنند و این سفوف در تنقیه اصحاب مفاصل و عرق‌النساء نقرس بغایت سودمند است و از مجربات بر اکلوسوس و جمع کثیر به این دوا از امراض مذکوره نجات یافته‌اند سورنجان تربد سفید رب‌السوس سقمونیا سنای مکی استخوان محف آدمی شکر سفید مجموع مساوی کوفته پخته بیخ درم به آبی که در آن کمافیطوس جوشانیده باشند بدهند و این مسهل در تنقیه مفاصل کافیت صفت مرهمی که در این باب سخت سودمند است و از مخترعات اوست گل سرخ دو قبضه پوست بیخ قنب تازه شش قبضه هر دو را با دو رطل شراب نیکو بجوشانند تا مهرا شود آنگاه صاف نموده بر آتش ملائم بدارند تا شراب حل جمله بسوزد و در ته ظرف چیزی غلیظ همچون عسل بماند بستانند دو رطل پیه خنزیر با وی بیامیزند و برهم زنند تا مثل مرهم شود آنگاه یک اوقیه افیون با شراب حل کرده و یک‌درم زعفران و یک اوقیه زهر کربن اضافه نموده لت کنند و نگاهدارند و عندالحاجت استعمال نمایند

که در تسکین اوجاع مفاصل بی‌نظیر است و گویند که خوردن اسبند به قدر چهارماشه تا دوازده شب برای عرق‌النسا مجرب است و بعضی گویند که از یک ماشه شروع کنند و به تدریج بیفزایند و هرگاه حرارت زیاده محسوس شود باز اندک اندک بکاهند و همچنین تا چهل روز هر شب وقت خواب بخورند که در این باب از مجرباتست و در حدیث شریف واردست که برای عرق‌النسا بگیرند الیه‌گوسفند اعرابی و گداخته سه حصه سازند و هر روز بر ناشتا یک‌حصه بخورند و بعضی نهادن الیه‌شکافته بر سرین در وجع‌الورک تا آن‌که متعفن گردد واجده از آن جدا کردن مجرب دانسته‌اند **صفت حبی** که به قول **رازی** در ساعت تسکین درد عرق‌النسا کند و پنج شش بار اطلاق می‌کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد سورنجان هرواحد یک‌درم حبها سازند مجموع یکشربت است و او است بر این حب کردن مجرب راقم است **حب سعد** که در قلع بلغم از مفصل ورک قوی‌العمل است سعد سورنجان بوزیدان هر یک نیم درم ماهیزهرج دودانگ تربد دو ثلث درم شحم حنظل ربع درم فرفیون دانگی و این یکشربت است **دوای هندی** که مسمی بچاردانه و دوای‌ها کم است جهت وجع‌الورک و وجع‌الرکبه مجرب هالون اجواین کلونجی منتهی هر چهار برابر بدون کوفتن یکجا کرده هر صباح آنقدر که در گرفتن سه انگشت آید به آب بخورند و در کاستن و افزودن حسب مزاج مختاراند و بعضی مال کنکنی و تخم پنوار اضافه می‌کنند **صاحب تکمله هندی** گوید که این شش تخم انفع از چهاراند **دیگر** که عرق‌النسا را مجرب نوشته زنجبیل ستوده یکپا و باریک کوفته بیخته یک توله سیماب در آن اندازند و با هم حل کنند چندان‌که هر دو یکذات شود بردارند و قدری از آن می‌مالیده باشند روزی دو سه دفعه **روغن خفاش** نافع عرق‌النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل جندبیدستر قسط تلخ هر یک سه درم زراوند چهاردرم آب مرزنجوش روغن زیت هر واحد یک رطل شپوک ذبح کرده دوازده عدد آب خالص به قدر ضرورت همه را یکجا کرده بپزند چندان‌که آب برود و روغن بماند **ضماد** که ماده عرق‌النسا را تحلیل کند از بیاض والد مرحوم سوسن خطمی بابونه شبت آرد حلبه تخم کتان سوده به آب کرنب سرشته ضماد سازند **مطبوخ** قوی‌الاثرا برای استیصال ماده وجع‌الورک و عرق‌النسا معمول و مجرب مصطکی انیسون هر یک دو درم زنجبیل بیخ اذخر هر یک

سه درم قوه شیطرح سورنجان بوزیدان هر یک پنج درم بیخ کرفس و بادیان هر یک هفتدرم حلبه مویز منقی هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب جوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل هر روز با روغن بیدانجیر به قدر تحمل طبیعت بنوشند **نطول** که به جهت عرقالنسا مفید است بابونه اکلیلالملک بنفشه گل خطمی کنجد به قدر حاجت در آب جوش داده و صاف کرده نطول فرمایند بعد از آن روغن بالیدن بسیار فائده می کند

### وجع الرکبه

یعنی درد زانو اسباب و طریق تشخیص و علاج آن بعینه همان است که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث می شود و ایضاً در حار تبرید شیرۀ خارخسک شیرۀ خیارین نبات سفید بدهند و برگ چنار سوده ضماد نمایند و یا آرد جو یک جزو پشک بز دو جزو به سرکه در روغن زیت ضماد کنند که در دو درم آن را نافع بود و یا فصد باسلیق کنند و اطریفل صغیر یک توله خورده تخم کاسنی نیمکوفته نه ماشه سورنجان سه ماشه به عرق بادیان و عرق عنبالثعلب هر یک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و ایضاً در ورم زانو و حرارت ملمس آن سورنجان بوزیدان هر یک ماشه سوده به اطریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند و یا صرف سورنجان به اطریفل سرشته همراه شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه عرق شاهتره و نبات می کنند و اول فصد باسلیق می گیرند و اگر فائده نشود مسهل دهند و اگر ماده بارد باشد شیرۀ تخم قرطم و بادیان و نبات بدهند و روغن تخم سهجنه طلا کنند و ساگ پنوار در روغن پخته بخورند و یا برگ دفلی بجوشانند و کوفته به روغن های گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ حنا برابر به آب سرشته ضماد کنند نیز مفید بود و این منضح نافع اصل السوس بادیان پرسیاوشان تخم خطمی سورنجان هر یک چهارماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هر یک شش ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی ده دانه سپستان بیست دانه گلقد سه توله و بعد مسهل معجون سورنجان صغیر خوراند و این حب مسهل نیز برای درد

رکبه نافع است سورنجان پوست هلیله زرد شحم حنظل مقل تربد موصوف مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال به آب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خان است حنظل کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف بماند صاف نموده با روغن زیتون بیست و پنج درم بجوشانند تا که نصف آب برود به عده حبالغار سوده در آن انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان و بیخ بنفشه و حنای خشک هر یک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ بوزیدان نیز درد زانو و پشت و مفاصل را سود دارد و نسخه آن همان مطبوخ قوی الاثر است که در عرق النسا بارد در قول مولف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن در اینجا ماهیزهرج سه درم عوض مصطکی و انیسون است و وزن بیخ اذخر پنج درم و شربت چهار اوقیه با دو مثقال روغن بیدانجیر و این نطول وجع رکبه مفاصل را مفید است سداب پوست بیخ کرفس سورنجان بوزیدان شکاعی باداورد بابونه اکلیل الملک فیصوم در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت از آن مالش روغن حنا ضرور است **اقوال اطبا** سویدی می نویسد که ضماد فرفیون یک درم زیت خوشبو ده درم موم دو درم و کذا شرب سندروس محلول به روغن کتان پنج درم و ضماد بدان برای وجع رکبه مجرب من است و ضماد برگ خرزهره سوده و کذا گل آن و کذا پشک بز تنها و یا به مثل آن آرد گندم اشراب یا سرکه سرشته و کذا حندقوقا و کذا سرگین گاو به سرکه و به آرد جو و سرکه و کذا گوگرد یک جزو زیت دو جز و بخرقه آلوده و کذا عصاره سداب بستانی و شرب تربد با زنجبیل که مخرج ماده بلغم لزج غلیظ از رکبه است و کذا شحم حنظل و کذا فراسیون و کذا شنبلید که آن گل سورنجان است با زنجبیل و کذا مطبوخ کمافیطوس با عسل و کذا مطبوخ هلیون و **شرب و ضماد** حلتیت و کذا جاوشیر و کذا قند به عسل و کذا روغن بطم و کذا نانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا مقل ازرق و کذا پیه کفتار و کذا تخم کرنب نبطی و کذا مرکه کرنب و کذا شبت و **اکل** جوزهندی و کذا لحم گورخر و کذا شاخهای هلیون مطبوخ تعلیق جراده عظم نسر بر جانب موف هر واحد نافع وجع الرکبه است **انطاکی** گوید که اوجاع رکبه مثل وجع الورک است در انحصار ماده و سائر احکام لیکن از مجربات در این شرب

انگزدست و انزروت به روغن جوز و از اطلیة این روغن تخم ترب است و برگ دفلی به آرد ترمس و عسل و کذا  
ضماد صابون با هم چند آن حنا **صاحب خلاصه** گوید که درد زانو را به دستور نقرس علاج نموده بعد از تنقیة بدن  
ضماداتیکه مذکور شد استعمال نمایند و معجون سورنجان موافق نسخه یحیی بن خالد که در علاج اوجاع مفاصل  
بلغمی مذکور شد مجرب است و ضمادی که در آن افیون و شنگرف است و در علاج وجع خاصه گذشت در نوع  
ریحی بغایت سودمند است و این ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و ساعد بغایت نافع است مصطکی رومی  
یک اوقیه موم زرد یکدرم هر دو را با چهار اوقیة روغن زیت برای آتش ملائم بجوشانند تا همه گداخته یکسان شود  
برداشته نگاهدارند و عندالحاجت نیم گرم بمالند **مصنف اقتباس** می نویسد که علاجش بنجھی نمایند که در وجع  
مفاصل ذکر یافته و مالیدن روغن قانوندی مرکب و روغن اسقیل مرکب و روغن جند و روغن جنطیانا از مخترعات  
نواب علوی خان بسیار نافع است و برگ آکبه تنها به روغن سرشف چرب کرده بستن عظیم النفع است و کذا برگ بر  
و کذا برگ سلطان الاشجار

### وجع الساقین

گویند که از اسباب این یکی ضعف هضم و خصوصاً هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام  
غیرمنهضم و از اکل زائد بر قوت هاضمه و عجز آن از تجوید هضم سوم کثرت خروج خون از بواسیر یا حیض یا  
اسهال و موی و یا مطلق اسهال و زحیر و یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر  
سبب از تقدیم آن وجود آثار غلبه اخلاط بنحویکه در تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند  
که گاهی صاحب آن را اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سروی محسوس شود که گویا در برف دفن  
کرده است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب **علاج** در قسم اول و دوم بهجی  
علاج نمایند که در محلش مذکور شده و حتی الامکان مریض را گرسنه دارند و اگر متحمل آن نباشد تقلیل غذا و  
تلطیف آن کنند و بر مثل نخوداب اقتصار نمایند و در سوم بتقویت اعضای رئیسه کوشند بلوقیاتی که در امراض



قلب و جگر و غیره مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص ماده کرده به حسب آن بدان چه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند به عده روغن گل تنها و یا سورنجان تلخ و بزرالبنج و مصطکی هر یک سه ماشه سوده آمیخته بمالند و همه آنچه در وجع الظهر و غیره مفید است در اینجا هم نفع دهد و گویند که چون بمجرد احساس درد فصد سر رو نمایند و بفاصله سه چهار گهری قی کنند فی الحال فائده می دهد و از مسهل مستغنی می سازد در هر چهار خلط و ایضاً برای درد و درم ساق کهنه سفید صندل سرخ پوست کچنال مرداسنگ به آب گشنیز سوده ضماد کردن و سورنجان سوده به اطرینفل صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته خارخسک کوفته جوشانیده گلقدن حل کرده خوردن نافع است ایضاً برای درد ساق که گویا شکاف می شود شاهتره گل سرخ هر یک شش ماشه سورنجان سفید ریوندچینی هر یک دو ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان و بیخ نی به گلاب سود و ضماد کنند و ایضاً برای درد ساق سورنجان بادیان جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و **صاحب تخلیص** گوید که در معالجه این علت تسهیل روا ندارند که منجر به استسقا می گردد و یا بفالچ و بمرگ مفاجات می کنند

### ریح الشوکة

و این دردی شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد سببش ریخی غلیظ تیز باشد و ماده آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا بود و از بلغم بغیر ترکیب اخلاط مذکوره نمی افتد و **شیخ** در شرح قانون می نویسد که سبب ریح الشوکة اخلاط حار روی لذاع اکال و بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و مزاج و جوهر او را فاسد گرداند و **جرجانی** در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که ماده این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض را بعربی ریح الشوکة گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و ریح الشوکة آن است که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بندگاه بود و در ریح الشوکة در استخوان باشد بالجمله علامتش آن است که درد شدید با تمدد و

خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیزها با درد زیادت پذیرد و درد اندر طول عضو بود و باشد که ماده خبیثه بدرجه رسد که استخوان آن را بشکافد **علاج** اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد والا رگ صافن زنند و حسب خلط غالب تنقیه بدن مشغول شوند و در صورت مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنان چه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلاً مسطور شده و بعد تنقیه روغن‌های محله و آیزنات و اضمده و معجونات که در آنجا مذکور گشته حسب ماده به عمل آرند و بدانند که در جمیع امراض اطراف نشستن در آیزنات عظیم‌الاثراست و شخصی را در ساق پای راست این مرض عارض شد و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که در این اثنا ساقش در طول تبرقید و همانوقت بمرد

### وجع‌العقب

یعنی درد پاشنه اگر به سبب صدمه از ضرر به پا سقطه یا ضغطه موزه و مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلای نرود و یا گل ارمنی و مامیثا در آب یا گلاب طلا کنند و آرام کردن و دوای مخدر دادن و محجمه گذاشتن نیز نافع بود و اگر به سبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن برانجا باشد در ماده دموی فصد کنند و روغن گل بمالند و در بلغمی قی متواتر به عده تنقیه به مسهلات بلغم نمایند و روغن بابونه و فرفیون و زنبق و قسط بمالند و چون کهنه گردد تیزاب فاروقی مالیدن کثیرالنفع بود و اگر پخته منفجر شود و ریم خارج گردد باید که دهان زخم را وسیع کنند خواه از آله و خواه از ادویه اکاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود و حنا و مازور را در سرکه سائیده بریندند و یا خاکستر بلوط را با پیه مخلوط نموده بنهند و اگر در انفجار درنگ کند برای نرم کردن جلد ملینات نهند یا چکتی دنبه بر آن بندند تا آن که نرم گردد به عده بشکافند و معالجه بمراهم مدبله نمایند

### ضعف رجل و بطوی مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج است و گاهی از تعب کثیر از استرخای ساق و یا از انسداد طرق غذا به سوی آن باشد چنان چه مردم بسیار فربه را عارض شود پس در تعبی علاج اعیار نمایند بدان چه در آخر کتاب

گفته آید و در استرخایی هرچه در باب استرخای مطلق مسطور شد به کار برند و در انسدادی تقلیل غذا کنند **انطاکی** گوید که برای مشی اطفال چون بطی گردد بهتر آن است که نیم درم بادنجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخوراند و کرنب و اکلاً و نطولاً جوز و ثوم و کذا خردل مطلقاً و مورد و گل سرخ و مازو و عدس در جله ضماداً و روغن غار در زیت کهنه پخته مجرب است و کذا مالش به روغن زبد و نارگیل و شستن اطراف در حمام به آب سرد و **سویدی** جهت اطفالی که رفتار ایشان از وقت خود برکند می نویسد که اگر کرنب جوش کرده تنها و یا بجوز زیت و سیر خوشبو ساخته بخوراند به سرعت در رفتار آیند و مجرب صحیح است و مالش مفاصل ایشان به روغن حندقوفا نیز بالخاصیت مجرب و نشانیدن در طبیح تخم ليسان و کذا در طبیح حندقوفا و کذا تدهین مفاصل به روغن آسبری که آن را خوب کوفته در آب و زیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای سرعت مشی ایشان نافع است

### حمیات

یعنی تنها حمیات جمع حمی است که آن را بفارسی تب گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی است که در دل مستعمل شود یا در عضوی دیگر افروزد و از آنجا بدل آید و از دل بواسطه روح و خون به طریق شراییین و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و آن را گرم گرداند به حدیکه افعال طبیعی را ضرر رساند نه مثل حرارت غضب و تعب چون نوبت آن تشبث و آفت افعال نرسد بدان که حرارت که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم است **اول** حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری است که از مزاج و قوام بدن مستفاد می شود و از اله برودت و حرارت عارضی از آن حاصل می گردد تا زمان حیات در بدن می ماند و بر این تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبی بماهیت نیست بلکه تفاوت بنهما از آن جهت است که غریزی مصلح بدن است و غریبی بضر آن است و ارسطو و دیگر محققین برآنند که حرارت غریزی فائز می شود بر مرکب مستعد نزد فیضان نفس ناطقه بسان فیضان نفس و قولی و آن مقوم یعنی محصل وجود بدن انسان است و مادام که حیوان زنده است موجود می باشد و به قول **ابن ابی**

**صادق** آن جوهر حار رطب لذیذ هوائی است که آن را حدت و لذع نیست و **شیخ‌الرئیس** در حیوان الشفا گفته حرارتی که بدان قبول می‌کند بدن علاقه نفس از جنبس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری است بلکه از جنس حرارتی است که از اجرام سماوی فائض می‌شود و بر این تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حراتها مغایرت نبوغ و حقیقت ثابت می‌گردد **دوم** حرارت اسطقسی و آن حرارت عنصری است که جزو ماهیت بدن انسان است و در حیات و بعد ممات تا بقای بدن موجود می‌باشد از آن است که بدن مرده سیاه و متعفن می‌شود اگرچه او را در برف دفن کنند **سوم** حرارت غریبی و آن حرارت ممرضه مودیه مضر به افعال است یعنی حرارت غیرطبیعی که در بدن زنده حادث شود و ازشان اوایذای ابدان است و آن نه مقوم وجود بدن است و نه جزو ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی است و به قول بعضی آن حرارت اسطقسی است و آن غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت او حدت پذیرد و در بدن منتشر گردد و نه جز دهیت رساند و **مراد** از افعال طبیعی منسوب بطبیعت مدبر بدن است از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی صادر از قوای بدنی و آن اشتهای طعام است و خواهش آب و هضم غذا و نشست و برخاست و رفتار و گفتار و خواب و بیداری و جماع و مانند آن و از امور طبیعه که بر وفق مجرای طبیعی باشد **اکنون** بدانند که **جالینوس** اقسام تب را بدو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض و حمیات اورام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد آن از حمای عرض آن است که میان آن و میان سبب آن که مرض نبود واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلاواسطه است و عفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض است و از حمای مرض آن که تابع مرض باشد مانند حمای درم که آن عرض درم است و با وجود درم تابع آن بود و درم فی‌نفسه مرض است و اکثر مستقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده‌اند یعنی حمای یومی و خلطی و دقی چه حال بدن را مع تب بحمام تشبیه داده‌اند چنان چه **شیخ** می‌فرماید که همه آنچه در بدن انسان است از سه جنس خالی نیست یکی اعضای حاوی رطوبات و ارواح و آن بمنزله دیوارهای حمام است دوم رطوبات محوی و آن مشابه آب حمام است سوم ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی و ابخره که در بدن پراکنده است و آن

همچون هوای حمام است پس مشتعل بحرارت غریبی از روی اشتعال اولیه یکی از این اقسام ثلثه باشد که در بدن انسان جنس جسمانی خارج از آن یافته نمی‌شود و پس اگر حرارت تب به اعضای اصلی از روی تشبث اول متشبث گردد چنان که حرارت آتش مثلاً بدیوارهای حمام یا بمناخ حدا و یا بدیگ طبخ متشبث شود آن را حمی دق نامند و اگر حرارت به اخلاط متشبث گردد از روی تشبث اولی پس از آن در اعضا منتشر شود و مانند آن که آتش آب حمام را گرم گرداند و آب گرم در حمام بریزد و به سبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و به سبب آن دیگ گرم گردد آن را حمی خلطی گویند و اگر حرارت به ارواح و ابخره تشبث اول تشبث گردد پس از آن در اخلاط و اعضا پراکنده شود چنان که آتش در حمام افروزند و هوای آن گرم شود به عده گرمی آن به آب و دیوارهای آن متعدی گردد آن را حمی یوم خوانند و مراد از اشتغال اولی هر جنس آن بود که از سرد شدن یک جنس مشتعل سرد شدن مجاور آن که دو جنس باقی است واجب باشد و از سرد شدن هر دو جنس باقی سرد شدن آن واجب نباشد و ایضاً مراد از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث آن است بر سبیل استقرار در نه حرارت که مشتعل روح و تشبث و متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه متشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد و مثلاً حرارت که به اخلاط متعلق نگردد و اعضا را نیز گرم سازد حال آن که حمی خلطی است فقط لیکن چون در اعضای راسخ و قائم شود دق باشد و دیگر را نیز بر این قیاس کنند بالجمله این قسمت حمیات بوجه قریب است و گاهی تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضی از آن حاده است و بعضی غیرحده و بعضی مزمنه و بعضی غیرمزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضی سلیم مستقیم و بعضی ذی اعراض منکره و بعضی مفتره و بعضی لازمه که آن را اشتدادات و سورات باشد و بعضی از آن متشابه بود و بعضی حار و بعضی بارد بالزهره یا قشعریره و بعضی بسیطه و بعضی مرکبه

### بیان مستعدین حمیات

**بعضی** شرح قانون می‌نویسند که ساکنان مواضع غائر و مترف‌هین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیرالامتلا و تخمها از عادت و کثیرالمرار و ضعیف لبدن و پیران و طفلان این همه کثیرالاستعداد بحمیات از سکان کوهستان و اهل ریاضت و اقتصارکنندگان بر اغذیه جیده و معتدل‌الاخلط و قلیل‌المراد قوی‌البدن و کهول اند و چون این امور مذکوره تا که حرارت و رطوبت در بدن پیدا نکنند آن را شدالابدان از روی استعداد بحمیات نگردانند پس شیخ‌الرئیس می‌فرماید که شدیدترین ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حار رطب‌اند خصوصاً چون رطوبت قوی‌تر از حرارت باشد و این کسان را عرق و بول و براز بدبو بود و ایضاً بدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده می‌باشد از تب یومی ابتدا کند پس به عفونت و احتراق سرعت نماید و بساست که به سبب یبس مزاج در دق افتند و قریب این هر دوست ابدانی که در آن رطوبت و یبوست متساوی بود و حرارت مستولی باشد و این بدن از آن جنس است که در آن حمی بخار حار ابتدا کند به عده بحمای خلطی منتقل گردد بعد از آن آنان که در ایشان حرارت و برودت متساوی بود و رطوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض می‌گردد و ابدان بارد رطوبت و بارد یابس بعیدترین ابدان از عروق حمیات‌اند و خصوصاً از حمیات یومیه

### بیان اوقات حمیات

**شیخ** می‌فرماید که حمیات را اوقات اربعه است مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف نزد منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض و گاهی این اوقات کلی می‌باشند به حسب کلی حمی از اول تا آخر او و گاهی جزئی به حسب نوبت و خطر از ابتدا تا آخر انتهاست و اما نزد انحطاط مریض از تنفس حمی هلاک نمی‌شود به سبب استیلای طبیعت بر ماده بدفع الا به سببی از خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد و **ابتدای** جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از ماده غامره در عضو است و ابتدای کلی وقتیست که نضج یا خلاف مضاد نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجودست بخلاف دیگر اوقات ولیکن گاهی خفی می‌باشد چنان چه در سونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر می‌باشد و در صرع و سکت که به سبب سرعت استیلای ماده

در این هر دو زمانه ابتدا خفی می‌باشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان می‌شود که ابتدا در آن نیست و همچنین گاهی در روز اول از حمیات حاده غمامه در قاروره یا علامت دیگر نضح مثل رنگ بول معاینه می‌گردد پس گمان می‌شود که آن را ابتدا نیست و حال آن که چنین نیست بلکه وقت ابتدا در آن موجود بود لیکن خفی باشد و **تزیید** وقتی است که در آن حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضح یا علامات مضاد نضح ظاهر گردد و **انتها** وقتی است که در آن قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبه یکی بر دیگری از آن هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال است میان هر دو و مدت او در حمیات ذی نوائب حاده در نوبت واحدست و این شناخته نمی‌شود مگر نبوبتی که مابعد اوست به این نوع که مابعد خفیفتر از سابق بود و یا بدد نوبت و این شناخته می‌شود در نوبت سوم از آن هر دو اگر این سومی سبکتر و سریع‌الزوال از آن هر دو نوبت باشد و بر دو نوبت زیاده نمی‌شود و در اکثر زیرا که مقتضای امراض حاده همین است و طبیعت متحمل نمی‌شود و در مدافعت و مقاومت جلدی می‌کند مگر در امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه مشابه می‌شود نوائب بسیار در خفت و شدت و غیر جمیع احکام خود و اینجا نزد منتهی آثار نضح و ضد او تمام ظاهر می‌شود و **انحطاط** وقتی است که در آن حرارت غریزی بر ماده مستولی می‌شود و آن را مقهور می‌سازد و آن حرارت تفریق جمیع او اندک اندک می‌نماید و در این وقت حرارت باطن خفیف می‌شود و به سوی اطراف مندفع می‌گردد تا آن که تحلیل می‌پذیرد و بساست که طبیب غلطی می‌کند در این حالات در امثال این حمیات از خفت حادث در حرارت باطن پس گمان می‌نماید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور می‌کند بقهر تام حتی که ناامید می‌شود از مقاومت پس از آن اعراض می‌کند و اعراض مرض خفت می‌پذیرد به سبب ترک مقاومت پس عقب او موت رو می‌نماید و این را در عرف عام افاقت الموت نامند بدان که منتهی مختلف می‌باشد در امراض اندر قرب و بعد پس امراض حاده جداً یعنی در کمال حدت بعیدترین منتهای آنها تا چهارم روزست و حمیات یوم از این قبیل است مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض

حاده نشمارند زیرا که در حاد بودن مرض کفایت نمی‌کند آن که منتهای او قریب باشد فقط بلکه معذک از جمله امراض ذی خطر بود و قریب حاده جداً در قرب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقاً است و او دآن است که منتهای او تا هفت روز می‌باشد چون محرقه و غب لازمه و بعضی از امراض حاده آن است که در حدت کمتر از این است و او آن است که منتهای او تا چهارده روز می‌باشد و ما بعد این حاده مزمنات است تا بیست و یک روز پس مزمناتست تا چهل و شصت روز و زیاده بر آن تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در مراتب آنها و مزمنه نافع است طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنان چه عنقریب آن را ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا او تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی می‌باشد به سبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئی در آن بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر به انحطاط می‌کنند اگر مؤل بصحت گردند و ایضاً حمیات مختلف می‌باشد در این ازمنه اربعه کلی باشد یا جزئی پس بعضی از آن آن است که ابتدای او طول می‌کند چون غب که ابتدای او به سبب خامی و حدت و وقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات به سبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آن است که تزید آن طویل می‌باشد مثل مواظبه به سبب غلظ و کثرت ماده آن و بعضی آن است که انحطاط آن طول می‌نماید مانند محرقه که به سبب حدت و لذع ماده آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می‌ماند و انحطاط آن دراز می‌گردد

### معرفت اوقات مرض و خصوصاً منتهی

بدآن که شناخته می‌شود اوقات کلیه مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یابس و صرع و سکت و خناق از امراض حاده جداً است و غب خالصه و محرقه حاده لاجدأست و ربع و فالج از امراض مزمنه است و گاهی از حرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت می‌کند بر آن که منتهای او قریب است مثل غب خالصه زیرا که زمانه نوائب او از سه ساعت تا چهارده ساعت می‌باشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آن که ماده غلیظ است پس مرض غیرحاد باشد و گاهی از سحنه مریض پس اگر او به سرعت لاغر گردد چهره پهلوها باریک شود مرض حاد باشد و



اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد و **گاهی** از قوت پس اگر ضعف در آن سرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض غیرحاد باشد و گاهی از سن و فصل پس در سن حار مثل شهاب دور هر دو فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض سرعت می‌نماید و در اسنان بارد مانند کهول و مشائخ و در هر دو فصل باردمثل خریف و سرما منتهای امراض بطی می‌شود و همچنین حال بلدان است که در بلد حار منتهی سرعت می‌نماید و در بارد بطو و گاهی از نبض پس اگر او سریع متواتر عظیم است مرض حاد بود والا غیر حاد باشد و **گاهی** از لرزه پس اگر مدت مکت آن طویل باشد مرض مائل با زمان و غیرحاد بود و اگر فقیرالمده باشد مرض مائل به حدت باشد و اگر لرزه البته نباشد آن اقصر مدت و حادثر در جنس او باشد و **گاهی** اوقات مرض شناخته می‌شود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدیم متفاضله که تقدم نماید به طریق تفاضل که از اول شروع باز یاد نماید مرض در تزیید باشد زیرا که از بعض امراض آن است که تا آخر اوقات او یعنی انحطاط بر تزیید جاری شود به حسب نوبت نوبت و این امراض آن است که تقدم تزیید در آن مستمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس مواظبه و اگر واقف شود بر وقت واحد بعد تقدم و فضول یعنی زیادتی‌های او نیز وقوف یابد پس مرض در منتهی باشد به سبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تأخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت حفاظ ساعت واحد را بنحویکه هر روز در همان ساعت بیاید طویل‌المدت باشد و همچنین شناخته می‌شود حال اوقات از تزیید اعراض حمی که دلالت بر تزیید دارد و قوت آنها که دلالت بر وقت انتها دارد و نقصان آنها که دلالت بر انحطاط کند و از تزییدی نوائب آن در طول او در قصر او چه مقدار زمانه نوائب اگر به دستور سابق باشد پس مرض در ابتدا بود و اگر کم گردد پس در انحطاط بود و اگر زیاده شود غالباً در تزیید باشد و گاهی در انتها و گاهی نوائب تخالف نمایند و متشابه نباشند در شدت و در زیادت مدت و **گاهی** شناخته می‌شود از حال استفراغات پس اگر در نوبتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعداد باشد در شدت مثل اولی و یا فوق آن بود استفراغ کثرت ماده باشد نه به سبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض گواهی دهد بطول مدت و **گاهی** شناخته می‌شود از جهت نضج

و ضدنضج چنان چه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلاً چون نفت باندک نضج یا بول که در آن غمامه باشد ظاهر گردد پس آن اول تزید باشد به عده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضاً چون نضج یا خلاف او به سرعت او نفت یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی قریب است و اگر تأخیر نماید بدانند که منتهی بعید است و اما شناخت اوقات جزئیة پس وقت ابتدای نوبت هنگامی است که در آن نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او در علامات حمیات عفنی معلوم شود و او آن است که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطو ظاهر شود و رنگ دست و پا میل به تیرگی نماید و اطراف سرد گردد خصوصاً طرف گوش و بینی تا وقتیکه در آن انتشار حرارت ظاهر گردد و گاهی همراه ابتدا تغییر رنگ و کسل و غم و بطوی حرکات و سبات و استرخای پلک و تقل کلام و قشعیریه میان هر دو شانه و پشت می‌باشد و گاهی در ابتدا لرزه قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و طنین گوش و عطاس و کشیدگی اعضای بدن عارض می‌شود و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف می‌گردد آن ابتدا و انتهاست و وقت تزید نصف اول آن وقتی است که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع می‌نماید و حرارت در جمیع بدن بتساوی متبخر می‌گردد و نصف اخیر آن وقتی است که همیشه آن حرارت منتشره به استوا در تزاید باشد و وقت انتها وقت است که در آن حرارت و اعراض بحال خود باقی باشد نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم‌تر از آنچه باشد و سریع‌تر و متواتر بود و وقت موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض کنند و نبض به اعتدال و استوا شروع نماید به عده بدن در آن به عرق آغاز کند و با قلاع مودی گردد و بسیار باشد که نزد موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بحصت نماید و لازم است که بدین اشتغال ننمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی است یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارند و صغر و ضعف بر قرب موت و چون صلاح خود در آن بینی که بزینم برای تو مثلی یعنی بیان نمایم مثالی از اوقات جزئیة اربعه غب پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعیریه ابتدا کند به عده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد از آن گرمی مستوی شود و تا این هنگام زمانه ابتدا

باشد به عده گرمی زیاده گردد و این زمانه تزیید بود پس گرمی بایستد و آن منتهی باشد بعد از آن گرمی شروع بنقصان نماید تا آن که منقلع گردد و این زمان انحطاط است و بدانند که مدت مرض طول می کند یا به جهت کثرت ماده و یا به سبب غلظت و یا برودت آن و گاهی بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کند و دیگر اسباب طول مرض در علامات طول مرض مسطور گردد **ابوسهل** گوید که وقت ابتدای تب وقتی است که در آن اندر بدن اضطراب و اثر از مرض ظاهر شود و از این وقت تا آن که ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگرچه خفی باشد پس آن زمانه ابتداست و از اول ظهور نضج تا آن که نضج کامل گردد آن زمانه صعودست و از این وقت تا ظهور نقصان مرض و خفت اعراض آن زمان انتهاست و مابعد این وقت آن زمان انحطاط است و بیشتر آنچه به سوی آن اضطراب از معرفت این ازمنه باشد آن زمانه منتهی است خصوصاً در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا به حسب آن می باشد و بحران در آن حادث می شود و بر مریض در آن خون می باشد و مریض بعد انتها نمی میرد مگر از علت دیگر بهر آن که محال است که آن را مرضی هلاک کند بعد از آن که انتها کند و با لحاظ رسد و گاهی استدلال کرده می شود بر ازمنه حمیاتی که آن را افترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم نماید و یا طول کند زیاده بر آنچه سابق آن بوده و اعراض او قوی تر باشد دلالت بر تزیید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کند و هرگاه نوائب و اعراض آنها متساوی باشد دلالت بر انتها کند و مرض طویل المدت طویل الاوقات قصیر المدت قصیر الاوقات می باشد بهر آن که درحمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی یافته می شود و در رغب خالص گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر می شود پس دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته می شود پس دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم ظاهر می گردد و شناخته می شود اوقات حمی مطبقة از تزیید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آن را افترات نباشد و در آن اعتماد برنضج و احوال او کرده می شود و هر قدر که مرض حادث تر باشد حرکت او سریع تر بود پس اوقات او تنگ تر گدد و در تعرف ازمنه او به سوی ذکا و حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت مرض و طول او از شدت اذیت و نکایت او و خفت آنها

کرده می‌شود زیرا که ممکن نیست که امراض شدیدالنکایت مزمن گردند بلکه یا بزودی هلاک کنند و یا قوت دافعه آن را هجران دفع نماید و گاهی مرض قلیل‌النکایت و اذیت می‌باشد و معذلک مدت او طول نکند مثل حمی یوم و در قصر زمان مرض مزاج و سن و بلد و فصل حار و تدبیر ملطف و غذا قلیل لطیف و بدن مخلخل کم قربه و کم لحم و فراخی رگها اعانت کند و اضداد این اشیا معین بر طول زمانه مرض باشد و شدت حرارت تب و قوت اعراض او و اطباق او دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بر طول زمانه او کند خصوصاً اگر در اینجا نضج نباشد و مبادرت نوائب بکثرت تزید در اعراض و تقدم در ورود بر قصر مدت مرض دلالت دارد و بالضد آن بر ضد آن و نوع حمی نیز دلالت بر مدت زمانه او کند زیرا که حمیات یوم لامحاله اکثر در یک روز تا چهارم روز منقضی گردد و غب خالصه از چهارده روز تجاوز نکند و در اکثر امر منقضی شود در مدت یک هفته اگر سلیم باشد و اما غیرخالصه که اعراض او به اعراض بلغمی مخلوط می‌باشد آن به حسب مخالطت ماده بلغمی باوی طول کند حتی که گاهی تا یک فصل و زیاده از آن باقی ماند و آن حمی روی غیرسلیم است زیرا که با وی حدت و عسر نضج و افساد احشا بود و حمیات لازمه همه در مدت کوتاه تراز ذی‌فترات می‌باشد مگر تب دق که آن طویل است و هرگاه حرارت در دق از روی اندفان و خفا شدیدتر بود طویل‌تر باشد و بالضد و اما حمیات مطبقة قوی‌الحراره و احراق مثل غب دائمه دو موی که آن را امراض حاده نامند از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند و اما هرگاه در غایت آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند و هرگاه متوسط میان این طرفین باشند در یک هفته تا دو هفته منقضی گردند و در این حمیات خطر بسیار عظیم است و اما بلغمی و ربع طول می‌کنند مگر آن که ربع سلیم است و بلغمی غیرسلیم و حمیات وبائی قصیراند و حمیات لیلی طویل **ابومنصور** گوید که ابتدا نزد اجتماع حرارت به سوی قلب و صدر باشد و صعود هنگامی که حرارت منبسط در بدن شروع کند و انتها وقتیکه حرارت در جمیع بدن متساوی منبسط گردد و انحطاط چون حرارت از جمیع بدن متساوی منحل گردد و مواضع وسطی از آن خالی شود و گویند که ابتدا عروض تب است و صعود وقتیکه در آن بقوت و شدت زیاد

قی نماید و انتها وقتی است که واقف شود نه زیاده گردد و نه کم و انحطاط آن است که طبیعت قهر کند و آن را به سوی خارج دفع کند و خوف بر مریض تا انتها بود و طول مدت نوبت و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی است لاسیما اعراض زیرا که اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی تر باشد دلالت کند بر آن که در صعود صحیح است و جاری نمی شود حکم بتاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تب در آنها بود و هرگاه تب حادث بود اوقات او اقل و اقصر باشد حتی که او گاهی در صعود قتل کند و در حمیات سلیمه اوقات اربعه مستوی می باشد و ایضاً هر مرض را مثل این اوقات می باشد مگر آن که بعضی او خفی تر و دقیق تر از بعضی دیگر است **صاحب کامل** گوید وقتی که مریض در آن احساس نماید بتغیر و ضرر فعل و تاذی بدان تا وقتیکه در آن مرض ابتدا بنضح نماید آن وقت ابتداست بر قول صحیح و اما وقت تزید وقتی است که در آن طبیعت به انضاج ماده مرض شروع نماید و مرض در قوت زیاده شود و قوت ضعیف گردد و اما وقت منتهای او وقت کمال نضح است و آن وقتی بود که در آن مرض بایستند و زیاده نگردد و اعراض سخت تر باشد و اما وقت انحطاط بعد وقتی منتهی باشد نزد سکون اعراض و اخذ در نقصان و قهر قوت مرض را و استراحت مریض تا آن که مرض او منقضی گردد و استدلال کرده می شود بر این اوقات از سه چیز و آن طبیعت مرض و اعتراض لاحقاً او و نضح و عدم اوست اما از طبیعت مرض پس نظر کنند در اشیائیکه به اجتماع آنها مرض حادث شود و آن اعراض خاصه اوست مثل ذات الجنب که اعراض خاصه او تب و وجع ناخس و سعال و ضیق النفس است پس اگر این اعراض از ابتدای مرض متغیر و زیاده نشود مرض در ابتدا باشد و اگر قوت و عظم آنها زیاده گردد و بر بدن مریض ثقل آرد و قوت او کم گردد مرض در تزید باشد و اگر در قوت و عظم به انتها رسد و بر آن واقف گردد و مرض بمنتهای خود رسد و اگر سابق کم شود و مریض معذک راحت و خفت یابد مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقاً چنان بود که در بعضی حمیات صداع و در بعضی آن اختلاط ذهن و در بعضی آن سهر و غیر آن از اعراض حادث می شود پس این اعراض هرگاه در قوت بیفزایند مرض در زیادتی باشد و هرگاه در قوت به انتها رسند و بر حال واحد بایستند و در آن زیادتی ظاهر نشود بر

منتهای مرض دلالت کنند و اگر کم شوند و معذک حال مریض نیک گردد دلالت بر انحطاط مرض نمایند و اما از نضح پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضح نه در بول و نه در براز و نه در نفس مرض در ابتدا باشد و هرگاه چیزی از این علامات نضح ظاهر گردد مرض در تزیید باشد و هرگاه نضح کامل گردد مرض بمنتهای خود انتها نماید و در این هنگام در انحطاط شروع کند و نزد استراحت مریض و خفت مرض انحطاط ظاهر شود پس اگر مرض از حمیاتی باشد که به ادرار نوبت می کنند نظر کنند در اعراض لاحقۀ آنها در اوقات نوائب در زیادتی و نقصان آنها و در نضح و عدم آن چنان چه مذکور شد و در تقدم نوبت تب و تاخر او و طویل او و قصر او و طول مدت سکون او و راحت بدن از آن و در مساوات او در تقدم و تاخر و اعتدال او در طول و قصر پس هرگاه نوبت تب از وقتی که در آن نوبت می کرد تقدم نماید این دلالت در تزیید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید تب در انحطاط و نقصان باشد و در این باب سزاوار آن است که در نظر چند نمایند زیرا که بسیاری از حمیات است که آن را در طبع او باشد که نوبت او از وقت معین در هر دور تقدم نماید و بسیاری از آن است که تاخر کنند پس نگاه باید کرد اگر تب تقدم نماید از وقتیکه از شان اوست تقدم در آن او در زیادت باشد و اگر تاخر کند از آن وقت حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او پس هرگاه زمان نوبت تب درازتر از سابق بود تب در تزیید باشد و اگر کوتاه تر بود تب در انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تب در وقت واحد بود و زمانۀ اخذ او متساوی باشد تب به انتهای خود برسد و اگر در طبیعت حمی چنان باشد که تقدم نماید یا تاخر و تقدم و تاخر بمقدار واجد باشد تب بمنتهای خود برسد و اما طول مدت سکون آن و راحت از آن پس هرگاه مدت سکون نوبت تب و فطرۀ طویل بود و معذک بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آن که تب در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک او قصیر و بدن غیرنقی و غیرخفیف بود تب در تزیید باشد و اگر زمانۀ نوبت تب متساوی بزمانۀ ترک او باشد و برحال واحد باقی ماند و مریض را در وقت فتور حمی خفت و راحت به هم نرسد تب بمنتهای خود رسیده باشد و باید دان است که مدت زمان هر واحد از این اوقات اربعه به حسب طول مرض و قصر او باشد بهر آن که زمانۀ ابتدا و

تزیید در امراض حاده قصیر می‌باشد و همچنین زمانهٔ انتها و انحطاط زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می‌باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت می‌کند و اما امراض متطاولة پس هر زمانهٔ او از اوقات اربعهٔ طویل می‌باشد بهر آن که خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف می‌باشد پس نضج در آن تأخیر می‌کند و بدان سبب زمانهٔ او طول می‌نماید و لهذا امراض متطاولة در فصل تابستان قصیرالمده می‌باشد جهت معاونت حرارت تابستان بر نضج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول می‌کند زیرا که سردی هوا اخلاط را خام می‌کند و نضج تأخیر می‌نماید و دلیل بر این کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان و اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان و اوقات بارده و هرگاه بصاحب حمیات مطلقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کند زیرا که این دلالت می‌کند بر کثرت اخلاط

### تدبیر کلی حمیات

بدآن که تب مرضی است کثیرالوقوع و متوافرالاصناف و تدبیر اکثر انواع او با هم تباعد تمام دارد پس در معالجه آن تنقیح و عدم تساهل واجب‌تر از سائر امراض باشد و تا که سبب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقهٔ آن و از اجتناب تشریب مسهل روز بحران خصوص روز ششم و امثال آن واقف نباشد بعلاج تب اقدام ننماید و صاحب مزاج حار یابس کثیرالاستعداد و جدوث تب دق است در علاجش نهایت احتیاط نمایند که در اندک حراره بحمی دق می‌انجامد و جمیع اشربهٔ غیرحامضه در مزاج صفراوی احتمال استحاله بصفرا دارند بخلاف شربت نیلوفر که این بالخاصیت مستحیل بصفرا نمی‌شود و آمیختن آب بسیار در این اشربه نیز مانع استحاله است برابر استیلای مائیت بر صفرا و شیرها و ترنجبین نیز مستعد استحاله بصفراست و سکنجبین و سائر حموضات مصلح آن است و آب سرد در حمیات شدیدالحرارت مفید است مخصوصاً کسی که معتاد بود بشرب آب سرد و قوی‌المزاج باشد مگر آن که احشا ضعیف یا در آن ورم بود یا آن که خلط غلیظ و خام باشد و متأخرین در خاکشی خاصیت عجیب برای دفع حمیات یافته‌اند و آن را در اکثر حمیات استعمال می‌کنند و

هرگاه در احشا ورم بود سکنجبین استعمال نباید کرد و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و خوردن روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است و روغن بادام از این مضرت خالی بود لیکن در این هم تقلیل اولی تر و در حمی نزلی چند بادام خوردن مضالقه ندارد و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته‌اند و هرگاه با تب قولنج عارض شود تا سده نگشاید ماءالشعیر ندهند و در این وقت حقنه مناسب به کار برند و **بدانند** که در اکثر مردم یابس مزاج در اندک حمی و استیلاهی حرارت غریبه لعاب از دهن جاری می‌شود و این دلالت دارد بر رطوبت غریبه فضلیه که در ابدان ایشان است و حرارت غریبه آن را گداخته بلکه عدم تشنگی در گاهی با وجود حرارت مفرط مزاج می‌باشد بنا بر آن که رطوبت ذائبه بجای آب صرف می‌گردد و حاجت آب نوشیدن نمی‌شود پس در چنین مزاج بنا بر خوف ذوبان تبرید واجب است و طبیب ناقص بگمان غلبه رطوبت ادویه حاره داده مریض را در معرض هلاکت می‌اندازد **انطاکی** در تذکره اولی‌الالباب می‌نویسد که برای حمیات مجربات بسیار است بعضی از آن متعلق بحروف و کتابات است و بعضی از آن متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنان چه بخور به موم و زهره حجل و تعلیق طلق در قصبه سبز که در روز شنبه اخیر از ماده بریده باشند و بخور به استخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط از آن با دو چند آن آبنوس و خضاب کردن دست و پای را بحنا و معصر و زعفران به آب گشنیز سرشته در مطلق حمیات مجرب است و کذا تعلیق هفت درم برگ مورد و یک‌درم حلتیت بر ران چپ در خرقة ازرق برشته ارجوان و از خواص است که در شب به سوی قبر مقتول برد و از آن یک کف خاک بدست چپ بگیرد و خاموش باشد و به جانبی التفات نکند تا آن که در راه بجا می‌رسد که از آنجا راه دیگر متفرق شده باشد و خاک آنجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تب بنوشد و گرداگرد خود بپاشد و بخور او کند و کلام نکند تا آن که عمل تمام شود پس تب زائل گردد باذن الله تعالی **تعلیم** اکنون بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس است یعنی حمای یومی و خلطی و دقی پس هر یک از آن و اقسام آن جدا جدا تفصیل تمام و بسط تام برای افاده خاص و عام بتوفیق خلاق نام بمعرض تحریر و تسطیر می‌درآید



## حمیات یومیه

بدآن که حمی یوم عبارتست از آن که اول روح طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریزی گرم شود آنگاه آن حرارت بقلب رسد و در آن افروزد و بتوسط شرائین بدیگر اعضا و اخلاط ساری گردد و آنها را گرم سازد و چون حرارت در این تب متعلق و متشبت بروح می‌باشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد که در جگر است حمی یوم طبیعی گویند و تقدم تخمه و سوءهضم و تناول اغذیه و اشربه و ادویۀ گرم نشان اوست و اگر بروح حیوانی که در قلب است متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند و تقدم غم و فرح و فزع و غضب و غشی و حرارت حمام شاهد ویست و اگر بروح نفسانی که در دماغ است تعلق دارد حمی یوم نفسانی گویند و تقدم هم و فکر و سهر دلیل آن است و از این معلوم شد که حمیات یوم به حسب انقسام ارواح ثلثه منقسم بسه قسم باشد یعنی حمی یوم طبیعی و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم را حمای روح نیز گویند به سبب تعلق او بدان و در زبان یونانی سقیماروس و به قول بعضی فیمارس نامند بنابر اشتقاق او از اسم حیوان دریائی که متولد می‌شود و در یک روز می‌میرد و آن را نبات‌الیوم گویند و این تب را حمی یوم از آن نامند که تب مذکور به سبب تشبت آن بشی لطیف یعنی ارواح که به سرعت تحلیل می‌شود کمتر است که از یکشبانہ روز تجاوز کند به شرطیکه بحمیات دیگر منتقل نگردد و آن کثیرالخطر نیست و نه رداءت دارد غیر آن که گاه بحمیات دیگر ردی و قی و یا عفنی منتقل می‌گردد اگر در تدبیر آن خطا کنند

## اسباب حمیات یوم

بدآن که حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجیہ و یا بدنیه و یا تفسیر یعنی لاحق بروح اولاً مثل غضب و غم باشد و **شیخ‌الرئیس** و بعض اشراح قانون می‌نویسند که اسباب جمیع اصناف حمای یوم اسباب بادیه مسخنه بالذات و یا بالعرض است مجمله ملاقیات بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام و غیره متناولات از اغذیه و ادویۀ حاره و انفعالات بدنیه مثل ریاضت متعبه و نفسانیه چون غضب و از اوجاع عود و اورام ظاهری زیرا که تسخین اورام باطنی از ادواج تجاوز می‌کند و گاه بعضی از آن حادث از سدد و تخمه می‌باشد و آن حمی یوم است که سبب آن بادی

نیست بلکه بدنی است و اسباب آن بادی بود یا بدنی در اشتداد بدان حد نمی‌رسد که تجاوز نماید از آنچه روح بدان مشتعل شده و اگر از آن حد تجاوز نماید در ورق و یا در یکی از حمیات خلطی اندازد زیرا که اسباب بادیه گاه اسباب متقدمه یعنی سابقه را بحرکت می‌آورند پس اگر تحریک آن به عفونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر این تقاوم نماید حمی دق گردد بعضی مردم گمان کرده‌اند که حمای یوم نمی‌باشد مگر از تعب بدن و روح و این غلط است زیرا که گاهی از فرح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر امر زائل می‌گردند در یک روز و گاه از سه روز تجاوز می‌نماید و اگر از این قدر تجاوز کنند باید دان است که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آن است که تشبث حرارت از روح به سوی اعضا و یا اخلاط تجاوز نموده و این قوم محقق نیست چه **جالینوس** گفته بساست که حمای یوم تا شش روز باقی می‌ماند و بعد از آن اقتضای تام می‌یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمی‌باشد هرچند انتقال جنسی دیگر نماید زیرا که بعد آن اثری البته می‌ماند و انقضای حمی یوم چنان باشد که اصلاً اثری از آن باقی نمی‌ماند و ین تب یعنی حمی یوم سهل‌العلاج به سبب قبول روح برای تطفیه و صعب‌المعرفت است و همچنین ابتدای دق که اصعب است به سبب عدم ظهور علامات و اسرع مردم از روی وقوع در حمیات یوم و اشد ایشان از روی ضرر بدان اگر تدبیر غلط برایشان در این حمیات کرده شود کسی است که بر مزاج آن حرارت بیس غالب باشد پس به سرعت از اندک مسخن مودی بحمای دق می‌گردد و اگر اعضای اصلی گرم گردند یا بغب انجامند اگر خلط گرم شود و بعد او بدنی که بر آن حرارت و رطوبت غالب‌تر باشد و آن بزودی مودی کمیات عفونیه می‌گردد و بعلاوه کسیکه در آن حرارت بیشتر باشد پس بدنی که یبوست در آن بیشتر باشد و کسی که مزاج او حار یابس باشد چون او را گرسنگی و تشنگی به هم رسد و مقارن او بیداری کند و یا تعب نفسانی و یا تعب بدنی بزودی او را حمای یوم به هم می‌رسد به اندک قشعیریه و چون تدارک آن ننمایند و فی‌الحال طعام خوراند بزودی او را حمای عقی عارض گردد به سبب هیجان صفرا و گرسنگی غذا بر آن کنند و تلطیف تدبیر نمایند دموی بحمی دق شود **صاحب کامل** گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث می‌شود و اسباب بادیه محدثه

حمی یوم چهار قسم است یکی جنس اشیای که بدن را از خارج ملاقی شوند با آنچه مسخن او با تعقل باشد مثل حرارت آفتابی آتش و هوای حمام چون در آن مکث را طول دهند و یا آنچه تسخین او بالقوه نماید و آن استحمام به آبهایست که قوت ادویه حاره بدان مخالط باشد مثل آب قیر و آب گوگرد و یا آنچه تکثیف مسام نماید بالفعل مثل غسل آب سرد که فضول و خانی را در باطن بدن متحقی سازد و یا آنچه تکثیف آن بالقوه نماید مثل اغتسال به آب شب و جمله ابدان چنان نیستند که هرگاه متکاثف شوند حمی یوم به آن حادث شود لیکن ابدانی که از آنها بخارات حار رطب و حار یابس منحل گردد پس هرگاه کثیف شوند آن بخارات را از تحلل منع کنند و حرارت در آن مجتمع گردد پس اگر موادی که اندر آن است غیرمستعد به عفونت باشد از آن حمی یوم حادث شود و اگر مستعد به عفونت باشد از آن حمی عفنی به حسب نوع خلط موجود در بدن پیدا گردد و حمی حادث مطبقة حار صعب ذی خطر باشد دوم جنس اشیای که بداخل بدن وارد شوند بمنزله اغذیه و ادویه حاره سوم جنس حرکت مفرط یا برای بدن مثل ریاضت متعبه و یا برای نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری چهارم جنس امراضی که در اعضای ظاهری از اسباب بادیه عارض شوند همچون ورم حار حادث در کنج ران به سبب قرحة یابس حرارت از کنج ران بعضو بعد عضو متادی گردد تا آن که بقلب رسد و از آن در شرابین به سوی سائر اعضا نافذ شود

### علامات خاصه حمیات یوم

ممیز از حمیات دیگر به قول شیخ از خواص حمی یوم است که آن از اسباب متقاومه بدنیة سابقه نمی باشد بلکه اسباب آن واصله می باشد و مبتدی بتضاغظ نبود و آن در اکثر امر ابتدا بلرزه و سردی دست و پا و فرو رفتن حرارت و میل بکسل و خواب و فرو رفتن نبض و اختلاف و صغر آن نمی کند بلکه گاهی در ابتدای او شبیه بسردی و یا اندک قشعریه و نخس به سبب رسیدن بخار کیموس ردی به اعصاب عارض می شود و به سرعت زائل می گردد و گاهی در آن بندرت لرزه عارض می گردد به سبب کثرت ابخره موزیه عضلات بنحش آن و اشتغال آن غیرلاذع مقشف باشد بلکه اندک خوش آینده بود مثل حرارت بدن تعب کشیده و صاحب سکر و هرگاه در روز اول بول نضیح

و نبض نیک باشد پس حکم باید کرد که حمای یوم است زیرا که بول در این متغیر نمی‌گردد از حیثیتی که حمای یوم است و همچنین براز او نضیج غیرمائل به رنگی از رنگهای اخلاط بود و گاه در بول عمامه متعلق و گاه طافی می‌باشد با نیکوئی رنگ و اگر اتفاق افتد که رنگ آن به رنگ اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام بدان جهت متغیر می‌گردد که سبب تغییر لون مقارنت آن می‌کند و اگرچه به آن تب نباشد چنان چه در حمای تعبیه و مانند آن گفته آید و نبض در آن مائل بتواتر و قوت و عظم می‌باشد به سبب شدت حاجت و عدم ضاغط مگر در حمی که از انفعالات مضعفه باشد مثل هم و حزن که در آن هنگام نبض ضعیف باشد و یا در فم معده خلطی ذاع یا برودتی موذی باشد و یا سببی دیگر از اسباب مصغر نبض غیر تب بود و کم است که به آن نبض مختلف باشد به سبب عدم آفت در قوت و اگر باشد با نظام بود به سبب ضعف سبب و اگر مخالفت این نماید پس به سببی دیگر خواهد بود و مقدم بر حمی و یا مقارن آن مثل تعب شدید و یا لذع شدید درم ثاو مانند اینها و گاه نبض صلب می‌گردد و به سبب به هم رسیدن برودت شدید مکشف میرد یا حرارت آفتاب تیز مجفف و یا تب شدید مجفف و یا گرسنگی و یا بیداری و یا غم و یا استفراغ و غیر آن که موجب تجفیف گردد و گاه حرکت انبساط آن سریع و انقباض آن بطبع می‌باشد و سریع نمی‌گردد زیاده‌تر از نبض طبیعی مگر بندرت و سرعت آن قلیل می‌باشد زیرا که در آن حاجت بترویج زیاده‌تر از حاجت به اخراج بخار فاسد بود به جهت آن که بخار در آن فاسد نبود بقیاس معتدل بلکه گرم بقیاس آن بود و چون شناخت حال نبض و انقباض او مشکل گردد و از نفس حال او را دریافت نمایند و نبض بعد از زوال حمی یوم بعادت طبیعی آن بدن عود می‌نماید و این علامت جیدست و بدان که هرچند بول و نبض در آن نیکوتر باشد دلالت بر حمای یوم کند و اگر چنین نباشد لازم نیست که حمی یومیه نباشد زیرا که در بعضی حمیات یوم مثل تعبی و تخمی و وجعی اکثر بول رنگین و نبض مختلف یا ضعیف یا صغیر می‌باشد و از دلائل حمی یوم آن است که ابتدای آن سبک ملائم باشد و زمانه تزید آن از دو ساعت زیاده نباشد و به انتهای آن اعراض شدید مصاحب نبود و حمی غصه بصد این بود و ایضاً در آن اعراض صعب و حدت حرارت

شدید نمی‌باشد و با آن اوجاع راس و پشت و مانند آن کم می‌باشد و اگر با آن صداع یا وجع باشد ثابت لازم نباشد بعد زوال آن و این دلالت می‌نماید بر آن که حمی یومیه است و اکثر زوال آن به عرق و بندائت و تری بدن شبیه به عرق طبیعی می‌باشد نه مثل خلطی و ایضاً نه شدیداً افراط در کمیت بود به سبب عدم ماده بلکه قریب از عرق طبیعی می‌باشد در مقدار او چنان که او قریب از آن است در کیفیت آن پس اگر عرق بسیار بینند حمای یوم نخواهد بود بلکه خلطی بود و از آنچه تجربه حمی یوم بدان می‌کنند این است که صاحب او را در حمام داخل کنند پس اگر مکث در آن مثل قشعیریه غیرمعتاد پیدا کند معلوم کنند که آن تب حمی عفیفه است و صاحب او را از حمام فی الفور بیرون آرند و اگر حال او مطلقاً متغیر نگردد آن حمای یوم باشد

### اسباب انتقال حمی یوم

بدآن که حمای یوم بساست که منتقل می‌شود و بحمیات دیگر به قدریکه بر آن اعضا و اخلاط را در استعداد دریابد و به قدریکه مقارن گردد به سوی آن از اسباب دیگر مثل جوع یا سیر و غیر آن و از خطا در تصرف غذا مثل آن که اگر حال اقتضا نماید که صاحب او را غذا داده شود یعنی اگر مزاج آن حار یابس و اخلاط صفراوی یا دموی حار باشد و طبیب خطا کند و آن را غذا ندهد بزودی انتقال نماید در ابدان صفراوی و لاغر بحمای دق اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بحمای محرقه اگر در صفرا حدت و احتراقی به هم رسد و در ابدان لحمی دموی بسونوخس که آن حمای دموی غلیانی بلا عفونت است و بساست که انتقال می‌نماید بحمای عفونی و همچنین اگر حمی یومیه محتاج بمعاونت در تفتیح مسام و تخلخل جسم باشد و نفرمایند حرارت مشتعل گرداند و اخلاط و محتسبه در بدن به اشتعالی که بقوت گرم کند و متعفن سازد

### علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

دلیل آن این است که حمای یوم بدون عرق و یا تری دائمی بدن و یا به عرق اندک بغیر..... به عرق فروکشند و مدت انحطاط آن طویل متعسر باشد بغیر آن که نبض به حالت اصلی آید بلکه در نبض اثری از تب باقی بود و اگر

صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمای عفنی خلطی یا دق می‌نمایند و اگر اسباب شدید باشند و لبث آن طول کند انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد محبس شریانها بسیار گرم معلوم شود و حرارت تب یکسان و آهسته در همه اعضا نماید و بر امتلا نزد تناول طعام زیاده‌تر گردد و نبض حافظ استوا باصلابت و صغیر یابند و سائر علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای دموی غیرعفنی که سونوخس نامند عروق بدن ممتلی و برخاسته و نبض عظیم و ازدیاد حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات عفونی گردد اقسعرار و فشار بدن و اختلاف نبض و صغر و تضاعط آن ظاهر شود و حرارت سوزان یابس بود و اعراض اشتداد نماید اما بول پس گاهی در آن نضج قدیم باقی ماند و در اکثر نضج ظاهر نگردد

### اصناف حمیات یوم

بدآن که این تب به اعتبار وقوع انتساب آن به اسباب ثلاثه نیز سه قسم است چنان چه شیخ می‌فرماید که از انواع حمیات یوم بعضی منسوب به احوال نفسانیه و بعضی منسوب به احوال بدنیه و بعضی منسوب به امور خارجیه است اما منسوب به احوال نفسانیه منجمله آن حمای یوم غمیه و همیه و فکریه و غضبیه و سهریه و نومیه و فرحیه و راحیه و عزیه است که از کثرت هر یک از اینها عارض گردد و اما منسوب به احوال بدنیه بعضی از آن منسوب به افعال و حرکات بود و آن تعبیه و استفراغیه و وجعیه و غشیه و جوعیه و عطشیه است و بعضی از آن منسوب بغیر افعال و حرکات باشد و آن سدییه و تخمیه و ورمیه و قشقیه و غذاییه و شرابییه است و اما منسوب به امور خارجییه مثل احتراقیه بحرارت آفتاب و سموم و آتش است و مثل بردیه و استحصافیه و اغتسالییه **مسیحی** گوید که اصناف حمی یوم از ملاقات چیزی که تسخین بدن از خارج کند مثل احراق شمس و سمائم و یا از امتناع چیزی که تحلل بخار حار از بدن کند چنان چه از استحصاف جلد به سبب سردی و استحمام به آبهای قابض عارض شود و یا از تعب مفرط و یا از تناول چیزی حار از طعام و شراب و دوا و یا از ورم حار در کنج ران و بغل و یا از سهر و یا از غضب و یا از غم و هم حادث گردد **طریق تشخیص** حمی یوم و اقسام آن اگر کسی شکایت تب کند و سببی از اسباب

بادیه بر آن مقدم باشد و در آن روز اول قاروره و نبض و رنگ روی مریض بسیار متغیر نبود و تب نرم ساکن الحراره غیرسوزان باشد و بغیر لرزه و سردی اطراف شروع کند و بدون عرق شائع بلکه به اندک تری بدن شبیه به عرق صحیح مزاجان به سرعت زائل گردد با وی اعراض قویه مثل خشونت زبان و تواتر نفس و غیر آن که از لوازم حمی عفنیه است هیچ پیدا نباشد و نوبت واحد بود و معاودت نکند و گاه میل بصلابت کند و بول اصر ناری با سوزش و حرکت چشم بغموض و غور و مع سکون حرکت آن و چهره مائل بزردی و خشک و کسل اعضا با ضعف اعضای رئیسه بود حمی یوم غمیه یا فزعیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فزع و اختلاف نبض باید کرد و اگر این اعراض غمیه موجود بود الا حرکت چشم مع غور و آن به سوی خارج و مائل بحمار باشد و نبض حامل مشخص نبود بلکه در این مع ضعف مائل بعظم بود و بدان اندک شهوق باشد حمی یوم همیه باشد و اگر آثار مذکوره موجود بود الا حرکت چشم معتدل باشد نه مائل بغموض و نه بخروج بود و مائل بغور باشد و نبض مختلف در شهوق و غموض و اکثر معتدل بود و چهره مائل بزردی باشد حمی یوم فکر باشد و اگر چهره سرخ یا زرد و منتفخ باشد شبیه به انتفاخی که در سهریه بود چشم سرخ و بیرون خاسته باشد و گاهی لرزه عارض شود و قاروره سرخ حاد محسوس گردد و به اندک درخشندگی باشد و نبض ضخیم ممتلی شاق متواتر بود حمی یوم غضبیه باشد و اگر تقدم بیخوابی و ثقل جفان و تیہج آن و فرو رفتن چشم باشد و کدورت بول و براز وی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض و زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسر و ماندگی در اعضا گوید حمی یوم سهریه باشد و اگر سبق خواب و راحت بسیار و خصوصاً خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم لومیه و راحیه باشد و اگر علامت او قریب بعلامات غضبیه باشد مگر آن که سحنه چشم او مثل سحنه چشم صاحب فرح باشد غیر سحنه چشم خداوند غضب و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم فرجیه باشد و اگر علامت آن قریب از علامت غمیه باشد اختلالات در نبض شدیدتر و سحنه چشم مرعوب بود در اضطراب آن و گشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد و اگر تقدم تعب و زیادتی گرمی مفاصل از دیگر اعضا بود و ماندگی و بیس در بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن نداوت

عارض گردد اگر تعب معتدل بود و حرارت مجفف یا برودت مانع عرق نباشد و اگر تعب مفرط بود مداومت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او سرفه خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد حاد رقیق بود حمی یوم تعبیه باشد و ملمس جلد در تعب بحب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود ملمس گرم شدیدالیبس نماید و اگر هوا سرد باشد ملمس جلد سرد قلیل‌الیبس بود و اگر وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا بواسیر و غیر آن از اوجاع دملها باشد حمی یوم وجعیه باشد و اگر مقارنت غشی و سقوط قوت بغیر علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض در آن مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد هنگام غلبه برودت و گاهی سریع و ظاهر شود نزد استیلای حرارت و مشابه نبض اصحاب و بول خشک بصلابت مع دودیت باشد حمی یوم غشیه بود و اگر گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد و لب خشک و نبض ضعیف صغیر بود و گاهی میل بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد و اگر حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود و طویل‌الانحطاط باشد و خصوصاً چون بدون استفراغ و نداوت و تری بدن انحطاط‌پذیر و باید دان است که حمی یوم سدییه است و علامات امتلا در ابدان کثیرالدم مثل جوان و دموی مزاج و مولد آن یا غلیظ‌الاخلط و لزج تاکید بر تشخیص این تب نماید و فرق میان امتلای دموی و خلطی دیگر چنین کنند که در این تب آنچه سدد به سبب غلظ‌الاخلط و لزوجت آنها باشد بر آن علامات معلومه برای آنها دلالت کند و کسل و تهیج و تربل و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن و امثال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و عظم و طحال و سوداویت مزاج در سوداوی باشد و در آنجا انتفاخ بدن و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون نباشد و آنچه سبب در آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد غیرآن در بدن ظاهر بود و اگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد و اگر مفرط نبود صغر نبض واجب نباشد و اگر تغیر آروغ بدخانیت و بول قدیم‌النضج مائی باشد و وجود تخمه و فساد هضم و عطش و لهیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهیج و در پلک ثقل نیز بود حمی یوم تخمیه باشد و هرگاه آروغ متغیر بصحت گردد بشفای او حکم باید کرد و اگر



تقدم اورام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ زائد از حال صحت بود و لذع حرارت شدید نباشد مگر آن که تابع همراه بود و نداوت از بدن ترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر باشد و بول مائی سفید بود حمی یوم ورمیه باشد و اگر تقدم ترک حمام معتاد و غلبه چرک و نشستن گرد و غبار بر جلد و با خشکی و درشتی پوست بدن و سرعت و صغر نبض و سفیدی بول بود حمی یوم قشویه باشد و اگر تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سردگاه با ثقل و امتلای سر بود و یا نفس عظیم باشد و ظاهر بدن بسیار گرم از داخل آن بود و تشنگی کم و گرمی و سوزش چشم و یبوست جلد وجه و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یوم حریره سمومیه یا شمسیه یا حمامیه باشد و اگر تقدم رسیدن سردی یا غسل به آب سرد اتفاق شود بدن در ابتدای لمس غیرشدیدالحراره معلوم شود و بعد طول لبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد نبض مثل غمیه و همیه و جوعیه در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آن که سردی شدید بود و گاهی میل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی رنگین باشد حمی یوم استحصافیه از سردی باشد و اگر تقدم اغتسال به آبهای قابض بود چسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و باعث آن در مثل آب زاج و پوست انار و غیره داده شده مشاهده گردد و بعد زمانی از مس دست حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف تر و صغیرتر و سریع تر باشد و بول شدیدالبیاض و رقیق تر مثل بول بز بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از میان قابضه باشد و اگر چهره چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقه آن تلخ و حرارت و لهیب در موضع جگر و معده باشد حمی یوم شرابیه یا غذائیه یا دوائیه و فرق میان هر سه از تقدم تناول هر یک از آن ظاهر گردد و اگر با علامات نزله و زکام حار و ضعف دماغ بود حمی یوم نزلی و زکامی باشد

### معالجات حمی یوم به طریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب به ازاله سبب موجب آن پردازند چنان چه در غمی و همی و فزعی و فکری ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین در غضبی و سهری و بقی و وجعی و

جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله هر واحد نمایند و اگر از این تدبیر نرود علاج تب بلغمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند بالجمله در همه تبرید به اشربه و تدهین و استحمام خاصه نمایند و در این حمی حاجت به فصد و حجامت کمتر افتد و به قول قرشی علاجش مقابله سبب است مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه و مثل استهانت فرح در فرحیه و مثل تغذیه در جوعیه و مثل استفراغ در امتلائییه و مثل تفتیح در استحصافیه و سدییه و مالش ملائم در آن و سکنبین در این هر دو بالغ‌النفع است و گاهی با وی حاجت به شیره تخم خیار افتد و تبرید و ترطیب در اکثر حمیات یوم بلاسختی به اغذیه و اشربه و مضموم و مسکن بارد پس حمام مرطب معتدل‌ال‌هوا نمایند شیخ می‌فرماید واجبست که جمیع اصحاب حمیات یومیه را غذای جید سریع‌الهضم بخوراند بهر آن که مجموع علیل است و علیل مؤف و آن قادر بر اصلاح غذای ردی و بر هضم غذای بطی‌الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی و غمی و جوعی و کسانی که در ابدان ایشان صفرا بسیار باشد و کسی که شکوه از قشعریره در ابتدا نماید بتناول لقمه نان در آب یا در شراب تر کرده رخصت داده‌اند تا نافذتر باشد و این چنین کسان را غذا دهند و اگرچه در ابتدای تب باشند و بعضی را منع ترفه یعنی توسع در غذا نموده‌اند و اشاره به تلطیف یعنی ضدترفه کرده‌اند مثل حمی سدی و استحصافی و ورمی و اولی آن است که تأخیر تغذیه تا انحطاط نمایند سوای آنچه استثنای آن کرده شد و آن تعبی و جوعی و غمی است و در آنها تأخیر غذا مناسب نیست و آب سرد را واجب است که اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی است و خوف ضعف این است و آن افضل علاج است در تبرید روح و اعضا لیکن اگر در آنجا ضعف در احشا باشد و یا تب امتداد نماید و یا حمی سدی بود بهتر آن است که اکثار در آن ننمایند و کثرت امر بحمام برایشان نزد انقضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض است یکی ترطیب و دیگر تعریق و تخلخل مسام و دیگر تبرید در ثانی‌الحال لیکن هنگامی که خوف وقوع عفونت خلط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سدی از حمام اجتناب نماید بهر آن که بسیار باشد که حمام ثوران مرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در آخر امر و نزد اتساع مسام و انحدار تخمه که در آنجا نیز حمام کردن واجب است و صاحب زکام حمام نکند مگر

آن که احتراقی باشد و جمیع صاحبان حمیات یوم را واجب است که جلوس را در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چند آن که برای ترطیب و تبرید بخواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاتفی که ایشان طول دهند جلوس را در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما تمریخ اگر به طریق انصباب یا طلا باشد تسدید مسام نماید پس سخونت زیاده کند و آخر هر حمی یوم حادث از سده ظاهری مثل استحصافی و قشفی یا سده باطنی مثل سدی پس اگر با تمریخ دلک را شریک کنند تفتیح مسام نماید به عده اگر رطوبت بسیار را ملاقی گردد تحلیل آن کند و اگر ملاقات به رطوبت اندک کند تخفیف بدن نماید و اما استفراغ پس به سوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سدی امتلائی و تخمی و لسی را که در حمای استحصافی بدن آن از مواد ممتملی باشد **ابوسهل** گوید که معالجه جمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحمام و بغذا کرده می شود و معالجه هر واحد از آن خصوصاً به این طور کرده می شود که استعمال حمام و غذا به طریق دیگر به حسب طبیعت سبب فاعل آن گردانند مثلاً کسی را که این تب از قبیل استحصاف بدن و از قبیل درم در لحم رخو باشد آن محتاج بود بلبث کردن در هوای حمام زیاده تر خاصه کسیکه تب او از قبیل استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تب از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن بلبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود لاسیما کسیکه حمای او از تعب یا از سمائم یا از احراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند بدان مالش به آهستگی و نرمی بسیار کنند چنان که ترطیب او نماید و اما سائر اشخاص که ایشان را به مس لاحق شود به سببی از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نمایند و کسی را که حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او به روغن کمتر از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم به حسب سبب فاعل تب مقرر کنند پس کسی که تب او از تعب باشد می باید که طعام او بسیار و سهل الانهضام در مرات کثیره باشد و کسی که تب او از بیداری یا از عوارض نفس باشد باید که اغذا بعد استحمام بغذای مرطب و مولد خون محمود کنند و کسی که تب او از استحصاف بدن یا از ورم در لحم رخو باشد

باید که در آن تدبیر ملطف استعمال نمایند و اما شراب کسی که تب او از تعب و سهر و هم و غم باشد انتفاع بدان یابد هر ترطیب و تسخین او چون مقدار معتدل استعمال کنند و اما کسیکه تب او از استحصاف جلد یا درم در لحم رخو باشد آن را شراب مضر بود زیرا که در ماده او افزایش و اما کسیکه تب او از غضب یا تناول چیزی حار یا احراق شمس یا سموم باشد آن را شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و می باید که معذک قصد معالجه هر حمی یوم بضد سبب فاعل آن نمایند مثل آن که معالجه حمی سهر به بخواب و آنچه از تعب باشد براحه و آنچه از هم بود مبتلی کنند و هر چیز که خاطر را مشغول دارد و نفس را سرور آرد نافع است برای حمیاتی که اسباب او عوارض نفس باشد و آنچه از ورم لحم رخو باشد معالجه بعلاج آن ورم نمایند **جرجانی** گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام و نرفتن در آن است در علاج این تب تدبیر این امور ظاهر کرده می شود اما غذای پس هیچکس را از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی را که سبب تب او تخمه باشد و دیگران را غذای لطیف و زودگوار باید داد تا از آن خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفاوی را و کسی را که در ابتدای تب فراشا یافته باشد اگر در آغاز تب هم باشد نواله چند نان در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشریت نیلوفر بدهند و اگر سبب تب ریاضت و رنج و نیافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سبب سده انسداد و مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش و بخرقهای درشت یا به دستهای مختلف فرمایند به عده در حمام فر استند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بگشاید و عرق بسیار آید و ابخره تحلیل پذیرد و صاحب حمی استحصافی و تکائفی را حمام سودمندترین چیزهاست باقی در قول شیخ گذشت **انطاقی** گوید که آنچه از سبب معلوم مثل وجع ناخس و ورم باشد تدبیرش تدبیر آن فرض است یا از قلت غذا بود علاجش تناول غذاست و همچنین قطع اسباب ممرضه اولاً پس تدبیر بدن پس اگر از حرارت باشد تبرید پوشیدن پارچه کتان و مصقول و شمیدن مثل گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و مورد و خواب بر آنها و تدهین به روغن های آنها و تبرید اولاً به آب اگر فصل گرما باشد والا تقدیم نشستن در آب نیم گرم کنند تا مسام متخلل گردد

و به عده آب سرد برای تسکین حرارت و حبس آن پرهیزند و خوردن اغذیهٔ رطبه خصوصاً بارد مثل کدو و خرفه و شرب ماءالشعیر بعناب و آلو و تمهندی و از مجربات در آن قی کردن به آب هندوانه و سکنجبین ساده است و همچنین نوشیدن شربت فواکه به ماءالشعیر یا دوغ و مکیدن انار به عده اگر قشعیریه یا صداع احساس نمایند پس مجرب این است که بگیرند گلقد سی درم عناب بیست عدد خمیره بنفشه تمهندی سپستان هر واحد دواده درم و اگر قبض شدید باشد برگ سنا شش درم و اگر صداع قوی باشد جو مثل گلقد اضافه کنند و همه را در شش صد درم آب شیرین بجوشانند تا یکصد درم باقی ماند صاف کرده بنوشند و این مجرب است احتیاج به تکرار او کمتر افتد و هرگاه سبب حمیات یوم برودت باشد یا بدن مائل به سوی آن یا مزاج بارد یا موجب او غذای بارد باشد از مجربات این است که قی به شکر گرم کرده فرمایند و تجربه کرده‌ام در علاج حمی یوم نفسیه استعمال گلاب و صندل شریاً و طلاء و در قلبیه آب سیب و امرود و گلاب که در آن عنبر حل کرده باشند و در کبديه آب عناب و گلاب بکافور در گرما و جوانی والا بنفشه و صندل **انتباه** تا اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جدا جدا بقلم می‌آید حسب سبب به کار برند

### علاج حمی یوم غمیه

که از حرکت روح به سوی داخل و احتقان او در آن به سبب فرط غم عارض می‌شود ازالهٔ غم به اقسام کلام و حیلها نمایند و نغمهای سرورآور و حکایات نادر بشنوند و یاقوتیهها و مفرحات بارده بخورند و از مشروبات عرق بیدمشک و کیوره و گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و شربت انار و سیب و نیلوفر و مانند آن بنوشند و گاهی احتیاج به استعمال شیرهٔ خرفه و کاهو و مغز تخم کدو و مانند آن افتد و صندل سفید و آب کاسنی سبز و گشنیز تر و کاهو و کافور و گلاب بر سینه طلا نمایند و لخلخهٔ خوشبو ببینند و روغن‌های سرد خوشبو مثل روغن بنفشه و نیلوفر بمالند و فواکه بارده مثل خیار و تربز بخوراند و یا خمیرهٔ مروارید ساده یا ترش یک توله لاجورد مغسول طباشیر هر یک یک ماشه آمیخته ورق نقره یکعدد پیچیده بخورند بالایش شیرهٔ خرفه و خیارین و مغز تخم کدو هر یک

هفت ماشه لعاب گاوزبان پنجماشه در عرقیات مذکوره برآورده شربت یا قوت علیوخان سه توله یا شربت نیلوفر داخل کرده تخم شربتی پنجماشه یا تخم بالنگو پاشیده بنوشند و هر روز لباس نو بپوشند و از چیزهای مسخن و مجفف پرهیزند و شراب ممزوج به آب سرد و گلاب و عرق بیدمشک دهند و قلیهٔ اسفناخ بخورند و آب سخت سرد بنوشند **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید لازم است که تکثیر دخول آبن نمایند و اکثر قصد آن در استحمام به آب حمام گردانند سوای هوای او و بعد از آن کثرت تمریح کنند که روغن برای آن نافعتر از حمام است و بمفرحات و عطر بارد اشتغال ورزند و بر سینهٔ او اطلیهٔ میرده از لعابات و عصارات و عرقیات خوشبو نهند و شراب ممزوج به آب بسیار بنوشانند که آن برای ایشان بهترین دواست **صاحب کامل** گوید کسی را که این تب از غم و هم حادث شود باید که حیلۀ کنند در تسکین غم و سرور نفس او بدان چه ممکن بود و اصناف آوازهای سرورآور مثل نواختن عود و طنبوره و نغمهای حسنه سجیه بشنوند و مالش بدن برفق و اندک کنند و در خانهٔ اول حمام داخل کنند و در آبن معتدل‌الحرارت درآرند تا بدان حرارت به سوی ظاهر بدن به اعتدال منجذب گردد و اغذیه معتدله مثل لحوم بره و بزغاله و چوجهٔ مرغ و ماکیان و ماهی رضاضی و بادرنگ و خیار و آنچه مرطب بدن باشد بخوراند و در یک دفعه کثرت غذا نکنند و شراب ریحانی ممزوج به آب دهند به حسب وجوب عادت و سن و فصل موجود و اگر موسم تابستان باشد در جاهای سرد نشانند و اگر زمستان بود در مواضع معتدل و استکثار خواب نمایند و ایام متوالی این تدبیر به عمل آرند تا حرارت در ابدان ایشان منتشر گردد **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که در علاج حمی یوم غمی عنایت بدل بیشتر مصروف دارند و بحکایات خنده‌آور و بازیهای عجیب و الحان خوش و مانند آن مشغول باید کرد و اغذیهٔ لطیف سریع‌الهضم و مرطب چون بیضهٔ نیمبرشت و ماهی تازهٔ خرد و قلیهٔ کدو و خیار و اسفناخ و ماش مقشر و کشک جو و دوغ تازه صاف کرده بتفاریق و اندک اندک باید داد تا بر معده گران نشود و چون از گرمابه و آبن فارغ شوند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو بر همه بدن به آهستگی بمالند و شراب ممزوج به آب بالمناصفه دهند و بر بستر نرم خوابانند و عطرها و گل‌های بارد رطب بیویانند و از جماع اجتناب نمایند و بر سینه اطلیهٔ بارد رطب

چون لعاب اسبغول و آب برگ خرفه و برگ بنفشه و گلاب و صندل و اندک کافور طلا نمایند و چند روز بدین تدبیر مشغول باشند تا ایمن شود و حمی یوم جنسی دیگر از اجناس تپها نگردهد **ابن الیاس** گوید که تضمید سینه به صندلین و گلاب کنند و صبح شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بر برف سرد کرده یا مفرح بارد یک مثقال بنوشند و بخربزه هندی و غیره غذا سازند و شغل بیازی و شطرنج و سیر بستانها و جلوس نزدیک آب جاری ایشان را نفع کنند

### علاج حمی یوم همیه

که در این از کثرت اهتمام بشی مطلوب حرکت سخت برای روح مسخن موقع در حمی عارض می شود و علاجش مثل علاج غمیه نمایند لیکن چنان چه در غمی بیشتر به اعانت دل می کوشند در اینجا به اعانت دماغ کوشند زیرا که الم و فکر بروح نفسانی تعلق دارد و معدن او دماغ است و آنچنان باشد که عطریات در روغن ها و ریاحین تازه خوشبو ببویانند و به استماع افسانها و مهرها و کتابها و سرود زنان جمیله مشغول دارند و بالجمله هرچه مزیل اندیشه او بود به عمل آرند

### علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت فکر و رامور حمی مشابه غمیه و همیه عارض شود و علاجش بعلاج غمیه و همیه مع زیادتی تبرید نمایند و اگر تفکر از بهر کاری باشد که شادی افزایش گاهی بسخنان امیدوار و گاهی بسخنان شرعی و دینی و اخروی مشغول باید کرد و گاهی شراب ممزوج با عرق بیدمشک و یا عرق صندل ساده از علاج دیگر مستغنی می سازد

### علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی به سبب فرط حرکت روی به سوی خارج در حال غضب سخونت مفرط متشبث بروح و تب حادث می شود باید که گلاب و آب سرد هر دو برابر سر و سینه ریزند و صندل و کافور بر سینه ضماد نمایند و اشربه بارد مقوی

قلب مثل شربت سیب و انارین در ییاس و ترنج و صندل با گلاب و بیدمشک و عرق گاوزبان بنوشانند و غذا معمول به شکر و سرکه و روغن بادام و بدوغ سازند که آن در این باب نیکو است و اگر از شراب چاره نباشد به آب انار بیامیزند و یا بر برف سرد کرده دهند و آب سرد بسیار بنوشند و بر آن انار ترش گلاب پاشیده تنقل نمایند و **ابن ماسویه** در این تب از حمام منع کرده و از بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو هر یک هفت ماشه گلاب عرق بیدمشک هر یک سه توله کافور یک ماشه لخلخله سازند و اندکی از این بر سینه و دل ضماد کنند و از تعب و اشیای گرم پرهیزند و در غذا ترشی انبه داخل کنند **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که تسکین و شغل ایشان بمفرحات از حکایات طیبه و سماع طیب و لعب عجیب نمایند و حمام به آب نیم‌گرم غیر کثیرالحرارت کنند و مالش بسیار به روغن مفراط برای ایشان موافق‌تر از آب گرم است و تغذیه ایشان بمبرد و مرطب سازند و از شراب مطلقاً منع نمایند که سیل برای ایشان به سوی آن نیست به سبب خون استحاله آن بصفرا و انتقال آن بحمی صفاوی **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از غضب حادث شود می‌باید که به آرام و سکون و طیب نفس او پردازند و چون تب در انحطاط افتد در آبن آب شیرین نیم‌گرم نشانند و مکث معتدل در آن نموده از آن بیرون آرند پس اگر فصل تابستان باشد بر آن آب سرد بریزند و آرام و تسکین نفس او کنند و صندل و گلاب و کافور نزدیک او دارند و بر سینه او ضماد نمایند و قدری جلاب و آب انار چاشنی‌دار ببرف بنوشانند و بغذای بارد رطب مثل سرکه و زیت و بوار و معمول به آب غوره و انار و ماهی رضاضی به طریق سبکباج پخته غذا سازند و قریب شراب نگردند که آن در غضب می‌افزاید و در آسایش و سکون و خواب تکثیر نمایند که این شفای این تب و ازاله آن می‌نماید **جرجانی** گوید که نخست برفق و مدارا عذرها و سخنه‌های خوب خشم او را ساکن کنند و بحکایات خنده‌ناک و بازیهای طرفه و سماع آهسته و آواز نرم مشغول دارند و بعد انحطاط حرارت تب در گرمابه خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند و در آبن معتدل نشینند و اگر موسم گرما بود و مزاج و سحنه متحمل باشد چون از آبن برآیند خویشتن را یک بارگی در آب سرد اندازند و زود برآیند و بنفشه و نیلوفر و گیره ببینند و بر سینه نهند



و شربت انار میخوش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب ترش یا شربت لیمو بنوشند و غذا از ترهای سردتر سازند چون کاهو و کاسنی و اسفناخ و کدو و خیار و بادرنگ و مزوره‌ها از غوره و ریاس و ترشی ترنج و ماهی تازه مصوص کرده **ابن الیاس** گوید که آب تهرندی و شکر هر واحد ده درم بر برف سرد کرده بنوشانند و پارچهٔ صندلی به گلاب تر کرده بیوشانند و باقی همان است که در قول مجوسی مسطور شد

### علاج حمی یوم سه‌ریه

که از سهر مفرط مسخن روح عارض شود پس برای خواب روغن بنفشه یا روغن کدو در بینی چکانند و بر دست و پا بمالند و به ادویهٔ سردتر مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش بر سر نطول سازند و جلاب معمول از نبات سفید و گلاب و عرق بیدمشک بنوشانند و غذا خرفه و اسفناخ با برنج خوراندند و یا شیربرنج دهند **شیخ** می‌فرماید که علاجش آرام و شکون و خواب و تنطیل راسن بمبردات و مرطبات و حمام رطب و اغذیهٔ جیدالکیموس و مروحات مرطبه است و شراب نافعترین اشیا برای ایشان است بلاخوف بنوشانند مگر آن که با وی صداع باشد **ابن عباس** گوید کسی را که تب یومیه او سهر پیدا شود باید که حيله در تتویم صاحبان آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه در روغن کدو در بنفشه پرورده به عمل آرند و تکمید سر به آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و خشخاش و پوست آن و جو کوفته نمایند تا آن که خواب بکثرت آید و دماغ ایشان ترطیب یابد و هرگاه تب اندک ساکن شود در خانهٔ اوسط حمام دخل کنند و بر سر آب نیم‌گرم شیرین و بر سائر بدن بریزند و به روغن مالش خوب کنند و در آبن که آب آن نیم‌گرم و شیرین باشد درآیند و بر بدن متواتر بریزند و پارچه بیوشند و ساعتی آرام نموده به اغذیهٔ محمودهٔ لطیفه مثل بچهٔ مرغ و کبک غذا سازند و اگر معتاد شرب شراب باشند اندکی از آن ممزوج به آب بسیار دهند تا بدان انهضام غذا به سرعت گردد چه از شان سهر ابطاء هضم است و شراب ممزوج به آب بسیار ترطیب بدن نیز می‌کند و از جماع منع نمایند که آن مجفف بدن است **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که حیل‌های خواب‌آور کنند و اگر خواب نیاید نطول از بابونه و بنفشه و نیلوفر و کشک جو نیم کوفته و کوکنار سازند و آن را در طاسی ریخته

روغن بنفشه یا روغن تخم که در آن چکانند و چادر بر سر کشیده سر را بر بخار آن دارند و بعد انحطاط تب اگر در آبن نشینند اولی تر باشد اما زود برآیند تا هیچ عرق نکنند **مصنف حاوی صغیر** می نویسد که شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و یا شربت سیب و گلاب هر واحد ده درم برف سرد کرده بنوشند و غذا ماءالشعیر به روغن بادام یا مزوره ماش به مغز بادام و کدو دهند و روغن بنفشه یا کدو و یا نیلوفر بر سر مالند و نطولات بارده که در آن حشائش بارد مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش و برگ سفرجل و مانند آن پخته باشند بر سر ریزند و در ریاحین بارد مثل بنفشه و نیلوفر و گل کدو و بید بپویند

### علاج حمی یوم نومیه و راحیه و فرحیه

چنان که بخارات حاره که در بیداری و حرکت از روح تحلیل می شود چون خواب و راحت طول کند تحلیل نشود و از آن تسخین روح و تب عارض شود و گاه تب از فرح شدید حادث گردد مثل آن که از غضب عارض می شود پس در نومیه و راحیه تعریق در هوای حمام و غسل معتدل به آب گرم و مالش بدن به دستهای مختلف و تقلیل غذا و امالۀ او بچیزی که مبرد و مرطب باشد و ریاضت معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری و بابونه گرم نموده بر همه بدن بمالند تا دیر به عده به آبی که در آن سبب گندرم و پوست تخم خربزه و گل بابونه هر یک دو مشت جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف سریع الهضم مثل چوجه مرغ و نان روه دهند و علاج فرحیه قریب از علاج غضبیه است و عمده تدبیر در آن اهانت سرور و تحقیر اوست **ابن الیاس** گوید که اگر از خواب مفرطه و راحت مفرط تب آید صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا بمزوره ماش و مغز بادام و یا به ماءالشعیر مع نخود سازند و در حمام عرق آورند و به آب گرم که در آن قیصوم و نام و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب و آب بسیار احتراز کنند

### علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تب عارض شود بر سبیل آن که از غم عارض می‌شود و علاج او قریب از علاج غمیه است و باید که از خوف ایمن سازند و بشارت دهند و شربت سیب و شربت صندل و عرق بیدمشک و شراب آن را نافع است و به قول **صاحب حاوی** هر صبح شربت سیب و گلاب هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر یا چوجه مرغ دهند و صندلین و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض ده درم و مفرح یاقوتی بارد یک مثقال دهند و غذا بمزوره زرشک یا اناردانه یا سماق به لحوم ماکیان و تیهو و دراج سازند

### علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن در تسخین روح بدان حد رسد که تب مضر افعال به هم رسد و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که به آب شیرین نیم گرم غسل کنند و غمز لین به عمل آرند و عضلات را به روغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر به گلاب نوشانند و غذا کله پایچه بزغاله با برنج خوراندند **شیخ** می‌فرماید که علاج ایشان راحت است و استحمام و آبن و تمریح بعد آن خصوصاً بر مفاصل و تناول طعام حسن‌الکیموس مرطب مقدار هضم ایشان از جنس لحوم بچه مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضاضی زیرا که قوت ایشان ضعیف است پس واجب نیست که توقع هضم غذائی کنند که آن در حالت صحت هضم می‌کردند بلکه کمتر از آن و لهدا اگر اغذا نمایند بچیزی که اندک از آن غذای بسیار دهد مثل اغذیه مذکوره و مانند زرده بیضه نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد و **بعضی** زعم کرده‌اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این صواب نیست و باید که فواکه رطب تناول نمایند و شراب ممزوج به آب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب و مانند آن اگر معتاد شراب بنوشند و تمریح آن بیشتر از تمریح دیگر صاحبان حمی یوم به روغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین ادهان است و واجب است که تمریح عام بدن نمایند و خصوصاً سر و گردن و فقرات پشت و همه مفاصل را و خصوصاً بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و پارچه او و مجلس او معطر گردانند و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد به سبب بقیه تمدد و ماندگی اعاده آن نمایند با همه چیزهایی که در باب آن نوشته شد از آبن و تمریح و مالش **صاحب کامل** گوید

کسی را که این تب از تعب باشد باید که سکون و راحت در مواضعی که فصل آن را واجب کند و خواب بسیار استعمال کنند تا آن که تعب او سکون یابد و تب به انحطاط شروع کند بعد از آن در حمام اندر خانه اوسط داخل شوند و در آب شیرین نیم گرم درآیند و اگر آبن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا از آن بدن از بیس عارض از تعب ترطیب یابد و بعد خروج از آب روغن بنفشه و نیلوفر بدلك كثير معتدل ولاسيما مواضع مفاصل بمالند و استكثار روغن نمایند تا اعضا نرم شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر اندک باشد یک بار یا دو بار کفایت کند بعد از آن از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا به لحوم چوزة مرغ و یا بچه بره سازند و خوب پخته باشند و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و تکثیر غذا بدفعات بسیار کنند و شراب به حسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض بشرب شراب بسیار بود باید که شراب مقدار معتدل در کیفیت و کمیت یا زیاده اندک از بمقدار معتدل استعمال کنند و اگر اشیا مذکوره یا اکثر آن حار باشد و عادت او بشرب شراب نبود یا عادت شراب قلیل باشد پس شراب اندک ابیض رقیق ممزوج به آب بسیار دهند و استكثار از خواب و راحت و سکون نمایند و اگر بعد از آن بقیة تب باقی ماند اعاده تدبیر مذکور از استحمام و غیره کنند **سعید و ابن الیاس** می نویسند که سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر یا مزورة ماش بکدو و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و انار میخوش امتصاص نمایند و بعد انحطاط لازم است که در حمام داخل کنند و امر بجلوس در آب نیم گرم نمایند و بر مفاصل آب متواتر بریزند و بدن را به روغن بنفشه و کدو به اعتدال بمالند و از مقام کردن در هوای حمام منع باید کرد تا عرق نیاید بعد اعاده آبن نمایند و اگر زمانة زمستان باشد روغن خیری یا روغن بابونه بمالند و بعد خروج از حمام ببه قولات مذکوره غذا سازند و هنگام صلاح تام بخوردن بچه مرغ و اطراف جدی اجازت دهند و از همان مجففات و خاصة جماع حذر کنند

### علاج حمی یوم استفراغیه

و در این عارض می‌شود از اضطراب اخلاط نزد اسهال قوی حرکت روح مفرط که از آن حمی مستقل شود و اکثر اشتغال به سبب ماندگی باشد که تابع اسهال بود و گاهی ادویه مسهله به سبب آن که تسخین کنند این تب آرند و گاهی این تب تابع فصد بود بهر آن که فصد زائل کند از بدن رطوبت ابخره و دمویت آنها تا آن که آن را دخانیه مراریه گرداند به سبب غلبه صفرا بالجمله اشربه بارده قابضه مثل شربت سیب و به و شیرۀ تخم خرفه دهند و اضمده بارده مقویه مثل صندل و گل سرخ و افاقیا و سک به آب مورد و گلاب بر دل و جگر نهند و اغذیه قابضه بارده مثل برنج با زرشک و اناردانه دهند و فادزهر با دوغ گاو در این باب اثری عظیم دارد و همچنین قرص خشخاش و قرص طباشیر قابض و در باقی استفراغات مثل فصد و جماع و غیره ضعف زیاده باشد پس برای رفع ضعف و تب شربت سیب و نیلوفر هر یک دو توله در ماءاللحم ساده نه توله دهند و اگر قویتر خواهند شراب رقیق نو چهارم حصه بماءاللحم آمیخته بنوشانند و خمیره مروارید و زمرد و گاوزبان عنبری و شربت یاقوت با عرق عنبر و زردک استعمال نمایند و غذا قلیه نرگسی و خاکینه بیضه مرغ و شیر برنج بادامی دهند **شیخ** می‌فرماید که تلافی در حبس طبیعت باید کرد بدان چه در ابواب آن معلوم شده و تغذیه علیل بدان چه تقویت بیشتر نماید بمقدار هضم به اغذیه مبرده و مرطبه کنند و در آن قوابض داخل کرده باشند و بر معده ضمادات و نطولات مقویه مسخن بالفعل غیر نیم‌گرم استعمال نمایند چه هر چیز نیم‌گرم ارخاء تحلیل قوت کند و از آنجمله است صوف که در روغن ناردین یا روغنی که سرد زیاده از آن و خوشبو باشد تر کرده بیفشارند تا آن که اکثر اجزای روغن از آن جدا شود و بر قلب و جگر میردات نهند **ابن الیاس** گوید که برای حبس شکم هر صبح سفوف حب‌الرمان پنج مثقال برب به ده درم بدهند و یا پوست جو چهار درم برب سفرجل ده درم بخوراند و یا بگیرند اسبغول و تخم بارتنگ و تخم ریحان و صمغ عربی هر واحد یک درم و بریان نموده به روغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا مزوره سماق بلحم ماکیان و دراج و تیهو دهند اگر با وی خون و پیچش نباشد و اگر با اسهال خون و پیچ باشد بگیرند سفوف نشاسته پنج درم و به روغن بادام چرب کرده در گلاب آمیخته بخورند و غذا مزوره جاورس مقشر بریان به مغز بادام بریان و لحوم دراج

و تیهو دهند و بر معده و جگر صندلین و گل ارمنی و اقاویا مساوی کوفته بیخته به گلاب و یا آب گشنیز سرشته ضماد کنند و یا پارچه به گلاب و روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که آنچه به سبب ادویه مسهل باشد بحبس شکم معالجه کنند و غذائیکه قوت و رطوبت افزایش دهدند و این ماء‌اللحم سخت سودمند است بگیرند گوشت تازه پشت گوسفند که همان ساعت ذبح کرده باشند و از چربی پاک کرده پاره تنک سازند و در پاتیله کرده پنج درم گلاب و پنج درم آب سیب ترش یا آب به ترش بر آن افکنند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود و آب خویش بگذارد و پس آن آب از کفچه بردارند و دیگر بار آبهای مذکوره برافکنند و بگذارند تا باقی قوت و آب گوشت از آن جدا شود و رنگ گوشت گونه سفید گردد و باقی آب از وی بردارند و جمله را دیگر بار در پاتیله کرده اندکی آب کاهو و آب گشنیز بریان و آب کدو سبز و بسیار اندکی نمک انداخته جوش دهند تا پخته شود پس اندکی صمغ عربی و نشاسته بریان و طباشیر سوده آمیزند و بدهند و اگر قوت سخت ضعیف شده باشد عوض آب فواکه اندکی شراب یکانی کنند که قوت زیاده کند و اگر پشم پاره به روغن مصطکی یا روغن سنبل تر کرده گرم بر معده نهند سخت نافع باشد و اگر تب سخت گرم باشد و تشنگی همی آرد بر دل و جگر ضماد بارد نهند و روز دوم حمام و آبن به کار برند و غذا سرد و تر و سبک دهند و آنچه بعد فصد حادث شود همین علاج باشد لیکن بچیزهای قابض که قبض طبع نمایند حاجت نباشد و هرچه مبرد و مرطب باشد و آنچه مسکن صفر بود سود دهد و گویند که گاهی در فصد خون از مقدار واجب کم گیرند و بدانسب ابخره ساکنه و اخلاط متحرک شده و روح را گرم ساخته حمی یوم پیدا کند و در این صورت باز به سرعت فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم بحمی عفیفه انتقال نماید

### علاج حمی یوم وجعیه

بدآن که گاهی درد شدید تسخین روح کند تا آن که تب مشتعل گردد و پس تدبیر تسکین وجع نمایند بدان چه در باب هر یک مسطور شد بعد از آن معالجه بعلاج حمی یوم تعبیه از آسایش و غمز این و حمام و تمریح و تغذیه به اغذیهٔ بارد رطب و نوشیدن جلاب و غیره نمایند و اگر از نوشیدن شراب خون حرکت وجع باشد نباید نوشید

### علاج حمی یوم غشیه

گاهی صاحب غشی را به سبب اضطراب حرکات روح سخونتی که منقلب به تب گردد عارض شود و بساست که از تب بقیه باقی ماند بعد زوال غشی و علاجش بعلاج غشی نمایند از پاشیدن آب بر روی و کشیدن اطراف و کندن موی و چکانیدن و دواءالمسک محلول به گلاب در حلق و مانند آن و غذا شوربای چوزۀ مرغ به آب انار میخوش و نان پاکیزه و برنج خوراندند و دیگر اغذیه سریع‌الهضم حسن‌الکیموس دهند و اگر برای انعاش حرارت و تقویت قلب و روح احتیاج بنوشانیدن شراب افتد ممزوج بماءاللحم به عمل آرند و بگرمی شراب خوف از تب نکنند و چون از غشی خلاص یابند و تب شبیه بذبولیه و قیه باقیماند بقانون آن از تبرید و ترطیب مثل ماءالشعیر و شیر بز و قرص کافور معالجه نمایند **ابن الیاس** گوید که شربت حماض و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یک درم بدهند و غذا مزورۀ زیرباج به گلاب و زعفران و لحوم ماکیان و کبک و تیهو خوراندند اگر تب با قی نبود و اگر با قی باشد ماءالشعیر بچوزۀ مرغ دهند و بر سینه از صندل و گلاب طلا سازند و یا شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر واحد ده درم بمفرح یاقوتی یک درم بنوشانند و یا بگیرند گشنیز خشک نیم درم طباشیر یک دانگ گل نیلوفر یک دانگ مروارید ناسفته نیم دانگ و همه را باریک سوده بشریت سیب ده درم سرشته بخوراند

### علاج حمی یوم جوعیه

گاهی بخارات در بدن حدت پذیرند چون غذا نیابند پس تب پیدا گردد باید که طعام دهند اما در حالت تب ماءالشعیر و سویق و غیره اغذیهٔ بارده رطبه مثل مزورات معموله از کدو و اسفناخ به روغن بادام و مثل حریرهٔ

معمول از کشک جو مع به قول و بعد از آن اغذیه جیدالکیموس قویه مثل شوربای لحم جدی و کاهو و بنوماش و برنج و مانند آن و شربت نیلوفر و چهار توله در عرق کاسنی و مکوه و بیدمشک هر یک شش توله بنوشانند و به قول ابن الیاس شربت سیب ده درم گلاب دو درم و یا رب به یا سیب یا حماض هر کدام که باشد ده درم به گلاب ده درم بنوشانند و به قول بارد مثل کاهو و اسفناخ و خیار و بادرنگ بخوراند و به آب نیم گرم استحمام نمایند و بر سر آب بسیار نیم گرم بریزند و روغن بنفشه یا بادام یا کدو یا خشخاش بر بدن بمالند برای ترطیب

### علاج حمی یوم عطشیه

سبب این قریب از سبب جوعیه است و این اولی به این امر است که به سبب فقدان آب مسکن حرارت قوی در ابخره حدت پیدا شود باید که نخست به آب سرد مضمضه و غرغه فرمایند پس آب سرد اندک اندک دهند تا آن که تشنگی ساکن شود و دست و پا در آب سرد نهند و شیرۀ بزور بارده با شربت نیلوفر دهند و از تخم کاسنی و گشنیز سبز و گل سرخ و صندل سفید هر یک نه ماشه در آب برگ کاسنی و مکوه و کاهو سرشته بر جگر و معده ضماص کنند و خوردن و بوئیدن فواکه بارد بسیار نافع و غذا دوغ گاو که خیار با کدو یا کدو تراش کشیده در آن داخل کرده باشند بنان خشکار ثرید کرده خوراند و شیرۀ خرفه و آب تمهندی و آلوبخارا و آب انارین و آب خیار و امرود و مشمش بر برف سرد کرده و ربوب بارده مثل رب انار دریاس و زرشک نوشانند و استحمام به آب نیم گرم کنند و خواب و آسایش در مکان سرد اختیار نمایند و غذا سرد و تر خورند **شیخ** می فرماید که آب سرد و آب فواکه بارد خصوصاً آب انار بنوشانند و ترطیب بدن به آبن کنند و اگر استحمام به آب سرد ممکن بود یعنی قوت قوی و سن و فصل گرم باشد به عمل آرند **ابن الیاس** گوید که آب شدیدالبرد و آب فواکه بارد بنوشانند و یا آب انار میخوش سه اوقیه سکنجبین ساده ده درم و یا آب خرفه پنجاه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا بماءالشیر سازند و ترطیب بدن بدخول آبن و حمام نیم گرم آب شیرین نیم گرم بر سر نمایند و بر بدن روغن بنفشه و کدو و با دام شیرین بمالند و در آب سرد در آیند



## علاج حمی یوم سدیہ

و سدد گاه در مسام جلد به سبب قشف او یا قلت اغتسال او و یا کثرت نشستن گرد و غبار بر بدن و یا به سبب رسیدن سردی مکشف و یا به سبب اغتسال به آبهای قابضه مثل شبیه و زاجیه و یا به سبب احتراق شمس باشد و گاهی در لیف عروق و سواقی و فوهات و مجاری آنها بود و چون حمی سدیہ می‌گویند اشاره به این قسم دوم می‌کنند و این عارض می‌گردد و از قلت تحلل و کثرت امتلا و احتقان و عدم تنفس و اجتماع بخار کثیرگرم که منحل نشود پس حرارت مفرط عادت شود و مادام که اشتعال آن در الطف اجرام بود که آن روح است حمی یوم باشد و اگر در خون مشتعل شود حمی سونوخس افتد و اگر این اشعال مؤدی به عفونت گردد که سده و عدم تنفس آن را واجب کند منتقل بحمیات عفونت گردد و مثل این سده یا از کثرت اخلاط خون بود یا از غلظت و یا از لزوجت آنها و یا به سبب وقوع چیزی از اسباب سده در آله نه در مجاری مثل برودت مقبض مجمد یا ورم مضغط یا روئیدن گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور است و این تب منجمله حمیات یوم کم است که منتقل بدق گردد زیرا که در این ماده مستعد بتفعن و فساد در بدن بسیار بود و ایضاً در این تب عطش و التهاب و لزوم حرارت و قاروره متوسط میان ناریت و قتمیت باشد و این تب عرق بمشکل کند به سبب انسداد مسالک آن و قریب المشابهت بحمیات خلطی بود در طول مدت چنان چه گاهی تا سوم روز و ما بعد آن باقی ماند اگر سدد بسیار قوی باشند و بتکاثفیت و استحسانیت از خارج نباشد و اگر سه دانک باشند زوال آن سرعت کند اگر در تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند به سبب ثبات سدد که آن سبب اوست پس گویا که آن را نوائب باشد و این تب اکثر منتقل ببرد و اقشعرار گردد پس دلالت کند بر آن که آن عفونیه شده و حمی سدیہ چون وجع بعد فصد در جانب راست بدن پیدا کند از اعاده فصد چاره نبود لاسیما چون تب ساکن شود و وجع دوام نماید بالجمله در خلط غلیظ سکنجبین بزوری حار سه چهار توله در گلاب و عرق بادیان هر یک هفت توله بنوشانند و غذا کشکاب یا بادیان و بیخ آن و بیخ کرفس پخته بدهند و مغز خیارشبر هفت توله در مروق

بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک هفت توله گلقد و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه نوشانند و غذا وقت شام نخوداب بچه مرغ بدهند و صبح شیرۀ بادیان و تخم خربزه و قرطم و هر یک هفت ماشه در گلاب پاو آثار برآورده شربت کشوت علوی خان چهار توله تخم کنوچه هفت ماشه بنوشانند و بعد از تلئین بحمام معتدل برند و روغن بنفشه بمالند به عده آرد جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه خوب مالند و غسل کنند و هرگاه تب باز عود کند و بنوبت آید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام به دستور نمایند به عده جامه پوشیده خواب کنند تا عرق آید و اما در امتلای دموی نخست فصد کنند و به تدبیر سونوخس پردازند و در ورمی به تدبیر عضو موف کوشند شیخ در علاج این تب می نویسد که آن کان السبب کثرة الاخلاط والامتلاء فجیب آن یبادر الی الفصد والاستفراغ و لان یفصد ولم یحم بعد فهو خیر و اذا حمی فالتوقف او یكون ضروره اوفق فان الفصد قد یجری الاخلاط و یخلط بینها فان لم یکن بد فلا یجب آن یوخر الفصد والاستفراغ مؤلف گوید که قوله آن کان السبب کثرة الاخلاط شرط است و قوله و الامتلاء عطف بر اخلاط است و قوله فجیب آن یبادر الی الفصد جزای آن است و قوله والاستفراغ عطف بر فصد است و قوله و لان به فصد شرط است و قوله فهو خیر جزای آن است و قوله لم یحم بعد جمله حالیه میان آن هر دوست و قوله و اذا حمی شرط است و قوله فالتوقف مبتداست و قوله اوفق خبر آن است و جمله اسمیه جزای شرط است و قوله او تكون ضروره بمعنی الا ان یكون ضروره و تكون تامه است پس معنی این عبارت آن است که اگر سبب این تب کثرت اخلاط و کثرت امتلا باشد نه غلط و لزوجت پس واجب است که مبادرت به فصد و استفراغ کنند و هر آئینه اگر فصد کرده شود و هنوز تب نیاید آن بهتر است به سبب کم شدن چیزی از ماده و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت طرف ماده باقی متوجه شود و انضاج و تحلیل آن نماید و چون تب آید بعد فصد پس اقف در فصد و استفراغ از جهت انتظار نضج موافق تر است در تدبیر آن زیرا که حدوث تب در این صورت غالباً وقتی باشد که چون فساد در رطوبات دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی نیست که فصد انتشار و تفرق آن نماید پس بمواد صالح مختلط خواهد شد و آن را فاسد خواهد کرد و در آن

مضرت عظیم است چنان چه شیخ بعد این می‌فرماید که فصد اخلاط را جاری می‌کند در میان اخلاط صالح و فاسد مخلوط می‌سازد فلهدا توقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی به فصد بود مثل انصباب مواد به سوی قلب یا حدوث وجع بعد فصد در جانب چپ به سبب کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود پس در این صورت از اعاده فصد چاره نباشد بهر آن که این دلالت می‌کند بر آن که ماده بسیار بود و فصد تحریک آن نمود و آن را به تمامه دفع نکرد به سبب کثرت آن پس معاودت به فصد واجب بود اکنون بدانند که این معنی بر تقدیر است که لفظ و لان بکسرهمزه خوانند و اگر و لان مصدریه خوانده شود پس قوله و لان به فصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه خبر آن و قوله و لم یحم بعد جمله حالیه است پس معنی آن چنین باشد که فصد ممتلی و صاحب سدد خیر است در حالی که عاری از تب باشد یعنی قبل نوبت و اگر آن را تب قبل از فصد لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار بنضح مگر آن که ضرورت مثل انصباب مواد به سوی قلب و غیره باشد پس توقف نباید کرد ایضاً بعد جمله مذکوره شیخ می‌فرماید که بعد تنقیه به چیزی که مفتوح سدد و منقی مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت بتفتیح مجاری ننمایند زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعه به سوی بعض مجاری و چسپیدن در آن می‌شود و در این اخطار بسیار است و گاه ادویه مفتوح در سده می‌افزاید اگر مواد غلیظ باشد و خاصه اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشند یا آن که ایضاً تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول دخانیه فاعله به احتقان آنها از این تب اخراج می‌نماید و از انتقال او به عفونت منع می‌کند و خصوصاً اگر در فصد و استفراغ مبالغه نمایند و قریب بغشی گردد و اگر کثرت اخلاط محسوس نگردد بلکه سدد معلوم شود و آن از غلظ و لزوجت آنها حادث شده باشد پس بساست که به زیادتی فصد و استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت بتفتیح افتد تفتیح بجالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض حمی است در تفتیح رجوع کردن بجوالی حاره ممکن نیست زیرا که تب را افزایشند بلکه مابین سکنجبین ساده تا سکنجبین بزوری و از آب کاسنی تا آب بادیان تدریج نمایند و غذا از چیزی که در آن غسل و جلا باشد و در آن لزوجت نبود مثل کشک جو و شکر دهند با آن که شکر قریب از غذاست به سبب بودنش غذای

دوائی و در آن تفتیح و جلاست مخلوط کردن آن با کشک شعیر باک نیست به عده چون استفراغ کردند اگر استفراغ او واجب باشد و تفتیح نمودند به مثل جوالی غیرحاد که مذکور شد واجب است که نظر کنند اگر تب کم شد و شدت او زائل گردید و اگر نوبت می‌کرد نوبت ثانی او از اول ضعیف شد و نظر بقاروره کنند اگر آن را عدیم‌النضج نیافتند بلکه مائل به اعتدال قوام و رسوب و لون یافتند و ملاحظه نبض نمایند اگر آن را اول بر عفونت به سرعت او و اختلاف و انضغاط او نیافتند استمرار بر این تدبیر مذکور یعنی سکنجبین و غیره نمایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند در وقت تراخی نوبت آینده اگر آن تا پنج ساعت باشد و تمریح و دلک به اشیائی که در آن جلائی معتدل باشد مثل مابین آرد باقلا تا آرد که سینه و آرد اصل‌السوس و زراوند سوده به اندک غسل و آب باید کرد و اگر بر قوی‌تری از این جسارت کنند کف بورق است و اگر معلوم شد که حمام چیزی تغییر طبع او می‌نماید و قشعیریه پیدا می‌کند در آن یک لمحہ توقف نکنند زیرا که این سده از جنسی نباشد که تفتیح او حمام کند و چون از حمام برآیند لازم نیست که قریب طعام و شراب شوند مگر بعد امن از نوبت و اگر حال واجب کند که چیزی طعام بدهند و به سبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکند و آنچه در آن تفتیح باشد مثل ماء‌الشعیر رقیق که در آن آب بسیار و جو اندک باشد و با کرفس نیک پخته باشند بنوشانند و اگر نوبت او معاودت نکند مرتباً دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد یعنی از حمام اول راحت و خفت حاصل شده باشد و بعد سکون حرارت حمام غذا دهند و اگر نوبت ناقص از نوبت اول آید و قاروره در قوام و رنگ نیکو باشد پس وثوق بصحت علاج و قلت سدد نمایند و بعد اقلاع نوبت ناقص معالجه به مثل معالجه سابق دوا و حمام کنند و غذا بدهند و اگر نوبت مثل اول یا قوی‌تر از آن آید و بول به حسب واجب نبود بلکه رنگین غیرنضیح‌القوام باشد انتقال بحمی عفنی نماید و علاجش تب عفنی است **صاحب کامل** می‌نویسد که **جالینوس** گفته که امر این تب اکثر بحمی مطبقة مؤل می‌گردد پس می‌باید که هرگاه قوت و سن و فصل از فصد منع نکند مبادرت به فصد نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند و اگر قوت قوی باشد اخراج خون به حدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تب محتاج به

فصد بیشتر از حمیات دیگر است به سبب احتقان فضول و امتناع او از تحلل و بعد از آن غذای مریض به ماءالشعیر که در آن بادیان یا پوست بیخ آن پخته باشند باید کرد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین یا شربت افسنتین یا شربت لیمون بدهند بهر آن که این تدبیر نافع در تفتیح سدد و تقطیع اخلاط لزجۀ محتقنه در داخل بدن و تنقیه آن است و نشاید که مریض را اشیای مفتوح سدد قبل استفراغ دهند زیرا که چون سدد بگشاید و اخلاط در مجاری جاری گردد ایمن نباید بود از آنها جذب شود با وی چیزی دیگر از اخلاطیکه در عروق است و در مجاری بچسپد به سبب کثرت آن و یا به سبب غلظ آن و لزوجت آن و لاسیما اگر مرور آنها در مجاری ضیقه باشد پس سده شدیدتر و قوی تر شود و تب عفونت لامحاله حادث گردد و مقدار شدت سده از قوت تب و شدت آن شناخته می شود و چون استفراغ به فصد کردند و آنچه در روز اول برای دادن گفته شد دادند در روز دوم نیز سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و بعد از آن بدو ساعت یا سه ساعت به ماءالشعیر مع ثقل آن غذا سازند و یا مزورۀ زیرباج دهند اگر ماءالشعیر نخورند یا حریرۀ معمول از آب سیوب گندم بدهند و چون روز سوم در تب نقصان بین ظاهر گردد و در نبض چیزی از علامات حمی عفن نباشد و نه در قاروره دلالت بر سده و عدم نضج بود باید که مریض را امر بدخول حمام نمایند و بدن او به اشیای جالی و منقی و مفتوح مثل آرد جو و آرد باقلا و اشنان بمالند و می باید که چون تب را وقت اشتداد او ملعوم کنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند و کمتر آنچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هرگاه از حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و غذا بدان چه روز دوم داده اند بدهند و صاحب او را چیزی از شراب ندهند البته که آن تب را قوی کند و در روز چهارم اگر در نبض و بول چیزی از دلائل حرارت و سده باقی ماند باید که اعاده مریض بدخول حمام نمایند و تدبیر او به مثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی زائل و منقضی خواهد شد و در روز پنجم سکنبین و جلاب بدهند و غذا بچوزۀ مرغ و دراج و مانند آن سازند و بعادت او در غذا به تدریج رجوع کنند **جرجانی** و **ایلاقی** می گویند که چون تدبیر گشادن سده و لطیف کردن خلط غلیظ یک نوع است علاج این تب از آنچه از سده تولد کند و آنچه از خلط غلیظ

متولد شود یکی است و فرق در علاج هر دو بیش از این نیست که اگر سبب این تب سده امتلائی باشد اول فصد کنند و اگر امتلا بافراط باشد بعد فصد استفراغ به مسهل موافق ماده امتلا کنند و اگر امتلا سخت مفرط نباشد تلئین طبیعت بماءالفواکه و سکنجبین ساده نمایند بعد از آن تدبیر گشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند بتدبیر تفتیح سده پردازند و وجه آن در قول شیخ و صاحب کامل گذشت اما تدبیر گشادن سده آن است که بعد انحطاط تب یا زوال نوبت در حمام داخل شوند و آب نیم گرم بر بدن بسیار ریزند و در آبن نشینند و در آن تا دیر بمانند و روی و بدن را به آرد جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته و اصل السوس و اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته بیخته به عسل سرشته به آب حل کنند و بر بدن بمالند پس بشویند و اگر این تب معاودت کند و نوبت قوی ظاهر گردد و نوبت قوی باشد بچهار ساعت قبل از نوبت تب در حمام درآیند و در آبن نشینند و چون از حمام بیرون آیند در خانه پارچه پوشیده بخرسبند تا عرق آید و این تدبیری خوب است و در علاج این تب و بدین تدبیر از تب مطبوقه خلاص یابند و سدهای اندرونی را به اشربه ملطفه مفتحه باید گشاد چون سکنجبین ساده و بزوری و آب کاسنی و آب بادیان و کشکاب مطبوخ به تخم بادیان یا پوست بیخ آن و پوست بیخ کرفس و شربت افسنیتن و غذا هم از کشک جو به اندکی بادیان پخته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اخلاط غلیظ را هم بدین اشربه و به این تدابیر لطیف توان کرد و اسباب مولد سده ظاهر و باطن از خویشتن بازدارند و مالش بسیار در حمام به روغن بنفشه و غیر آن سخت سود دارد و **جالینوس** می گوید که اگر خداوند این تب را علاج طبیب جاهل اتفاق افتد و او را از غذا بازدارد بعد سه روز حمی یوم تب حاد گردد بهر آن که منع کردن از غذا در این تب اخلاط را تیز کند و هرگاه که این تب از پس سه روز نگسارد نشان آن باشد که حمی عفونی گشت **ابن الیاس** گوید که اگر از سده در فوهات مسام جلد باشد جلاب از تخم کاسنی و گل نیلوفر هر واحد سه درم عناب ده عدد شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و تلئین طبیعت بماءالفواکه یا به مطبوخ آن مع فلوس خیارشمبر و ترنجبین یا شیرخشت هر واحد ده درم و یا به آب انار سی درم به

شیرخشت ده درم نمایند و اگر با ی علامات امتلای خون مثل سرخی چهره و چشم و گرانی سر باشد فصد کنند و خون به قدر قوت و واجب برآرند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم بدهند و غذا به ماءالشعیر سازند و بعد انحطاط در حمام داخل کنند و در آن مالش بدن به آب نیم گرم و سبوس گندم سازند و تلئین طبیعت به آب فواکه و آب آلو و تمرهندی و ترنجبین و شیرخشت نمایند

### علاج حمی تخمیة امتلائیه

شیخ می فرماید که گاهی از تخمه‌ها ابخره ردیه پیدا شود و حرارت مشتعل گردد و تلهب روح کند پس تب حادث شود و خصوصاً در ابدان صفاوی و آنان که وسیع‌المسام نیستند بهر آن که اکثر فضول ایشان ابخره دخانیه گردیده متبخر می‌شود و در آن آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تب کسانی است که بعد تخمه در ریاضت و حرکت و آفتاب و استحمام شروع کنند پس بخارات دخانیه در ایشان کثرت پذیرد و خصوصاً چون در ابتدای ایشان وجع و لذع و سیمما در شکم باشد و اما از ماده آروغ ترش و در صاحبان آن کمتر اتفاق تولد حمی شود و اگر پیدا گردد ضعیف باشد بلکه پیدا نشود و از متولد به آروغ ترش گمان می‌شود که آن به سبب غیرتخمه است از استعمال دوی گرم و اسهال شدید یا وجع که اتفاق مقارنت او بدان افتد و چون طبائع ایشان منطلق گردد انتفاع یابند و تب ایشان زائل گردد به سبب خروج فضول دخانی به استفراغ غذای فاسد و علاج کسبیکه طبیعت او از ایشان محتبس باشد و کسبیکه مستطلق باشد مختلف بود بهر آن که در اول تلئین طبیعت و در ثانی حبس شکم بعدد وثوق بنقای بدن از غذای فاسد کرده می‌شود و کسبیکه از تخمه تب کند و طبیعت او دو سه مجلس نرم شود پس او را فصد کنند اسهال بر آن قوی گردد و گاهی کبدی شود و خفقان و سیاهی زبان بر آن دلالت کند و اعراض حمی یومیة امتلائیه مشابه اعراض حمی مطبقة گردد پس چشم و روی بسیار سرخ شود و التهاب شدید بود و نبض عظیم و سریع و قاروره سرخ گردد و اکثر تا سه روز باقی مانده بدانند که حمی تخمیة گاه

بچهار یا هفت دوره آید و معذک حمی یوم باشد ولیکن نبض او صحیح بود به سبب عدم انتقال او بحمی عفنی  
مجوسی گوید که با تب حادث از تخمه گاهی لین طبیعت بود و گاهی احتباس آن و آنچه با نرمی طبیعت باشد  
رداءت کمتر دارد و آنچه با احتباس بود صعبتر باشد به سبب احتباس کیموس ردی بالجمله علاجش علاج تخمه  
است اگر طعام در معده باشد بقی اخراج آن کنند و اگر در امعا بود به اسهال و تلئین به گلقدن محلول در گلاب و  
عرق کاسنی و عرق عنبالثعلب و گاهی شیرخشت و ترنجبین حل کرده می شود و گاهی احتیاج بقوی تر از این  
می افتد و چون اشتهای طعام ضعیف گردد و تب قائم بود ادیوه مشهی ندهند مگر بعد زوال تب و اشیای خوشبو  
بیشتر بوبانند و اگر طبع نرم بود آب گرم به گلاب آمیخته جرعه جرعه بدهند و گلاب گرم کرد هوا درنیجا تاثیر و  
نفع عظیم است و اگر غذای فاسد بخوبی خارج نگردد گلقدن زیاده کنند و یا اول بمقیئات صفرا مکرر قی کنند و بعد  
نقای تام شربت لیمون کاغذی و گلقدن هر یک دو توله بلیسند و سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان سه توله در  
عرق زرشک و گلاب هر یک شش توله بنوشانند و بجای آب گلاب دهند و غذا یک روز ندهند و صبح شوربای بزغاله  
زرشک و آلوسیاه داخل کرده بدهند و بالایش جوارش عود ترش نه ماشه بلیسانند و وقت شام نان تنک با شوربا  
دهند **اقوال مهره** شیخ می فرماید که صاحب این تخمه خالی از آن نبود که طبیعت او قبض باشد و یا نرم بود پس  
اگر قبض باشد اسهال او کنند اگر غذای فاسد در امعا باشد و اگر چیزی از طعام و انقل در معده باقی بود واجب  
است که قی کنانند پس اسهال آورند و نظر کنند که مریض کدام جا ثقل می باید پس معلوم نمایند که آیا صوابتر  
استفراغ او بحقنهای و حمولات است و یا به اشیای مشروب از فوق تا اسهال آورد یا انحدار غذای فاسد از معده به امعا  
نماید یا هضم کند دلالت بر صواب از جمیع این تدابیر حال آروغ است پس اگر طعام واقف بوق باشد و قی متعذر  
بود محتاج گردند به سوی آن که التفات بحمی نکنند و فلافلی استعمال نمایند تا انحدار و انحطاط معالهضم حاصل  
شود و یا آنچه ضعیفتر از آن باشد مثل کمونی به کار برند و یا نطولات و اضمده با ضم مذکور در باب ضعف هضم و  
اضمده مسهل معروف برای اسهال استعمال نمایند و چون منحدر گردد یا بنفسه خارج شود و یا اعانت محمول



کنند و بر آن گرسنگی کشند تا آن که شبهه در بطلان آثار تخمه نماند به عده غذای خفیف سریع‌الهضم  
جیدالکیموس تناول نمایند و التجا بخواب رجوع کنند از آنچه مؤف را در امتلای خفیف کفایت کند و اگر طبیعت  
نرم باشد نظر کنند اگر شی مستفرغ غذای فاسد باشد حبس نکنند تا به تمامه مستفرغ شود و انتظار انحطاط نوبت  
کنند و در آن هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند مگر آن که در آنجا بسیار کار دشوار بقوت گردد در آن حالت  
اندر حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معده او به اشیائیکه معلوم است و بعضی آن در باب اسهال مسطور  
شده باید کرد و از این قبیل است پشم پاره در زیت مقوی به افسنتین یا در روغن ناردین تر کرده چندان افشوده  
که اکثر روغن از آن جدا گردد بر معده نهادن و اگر اسهال دوام کند و آنچه خارج شود غیرجنس غذای فاسد یافته  
شود روغن سفرجل فائق تازه و روغن مصطکی به طریق مذکور به عمل آرند و ایضاً در روغن ناردین برای ایشان  
مضرت نیست و گاهی استعمال این روغن‌ها به طریق قیروطی کرده می‌شود و خصوصاً چون حال احتمال بستن آنها  
بر شکم ایشان نکند و گاهی احتیاج افتد به اضمده قوی‌تر از اضمده مذکور در هیضه و آب فواکه بنوشانند اگر آن  
خوش آید و تغذیه ایشان بچیزی نمایند که غذای او سبک و هضم او سهل باشد مثل خروس خصی و ماهی  
رضراضی دیر اغذیه تقدیم چیزی از فواکه و عصارات و ربوب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد تحریک  
آن از اشیای معلومه کنند و خصوصاً بسفرجلیات و چون از این تدبیرات فارغ شوند و معده صلاح نیابد استعمال  
جوارشها که هاضم و مقوی معده و مفتاح سدد است باک ندارد و آن بعد زول تب و اعراض به کار برند و سبیل فصد  
در این آن است که در آن تعجیل نکنند تا آن که امتلای تخمی بکاهد پس استعمال نمایند اگر ضرورت آن به سبب  
کثرت خون مخوف حمی عفنی داعی باشد و اولی چیزی که نزد اراده فصد بنوشانند ماءالشعیر است و غذا مثل  
حصرمیه بکدو و اندک بادام و خوابگاه او را سرد نمایند و شومومات بارده به کار برند و اقراض کافور که در آن ریوند  
داخل نکرده باشند بدهند تا زبان را سیاه نکند **صاحب کامل** گوید که اگر این تب با نرمی طبیعت باشد نظر کنند  
اگر شی خارج غذای فاسد بود بعد سکون تب مریض را در حمام داخل کنند بعد از آن بنان سمید مبلول در آب انار

یا آب غوره یا در شوربای معمول از آن غذا سازند و اندک آب سیب و امرود قبل از غذا امتصاص نمایند و پوست جو و کعک به آب انار یا آب سیب میخوش تر کرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی که از آن غشی عارض شود باید که معالجه آن بعلاج غشی حادث از استفراغ نمایند بپاشیدن گلاب سرد کرده بر چهره و مالش دستها و غیر آن که در علاج غشی مذکور است و چون آفاقه حاصل شود به اغذیه مذکوره غذا دهند بغیر آن که در حمام داخل نمایند و اگر اسهال دوام کند سفوف حبالرمان دهند و روغن سیب و روغن سفرجل بر معده بمالند و طریقتش این است که روغن گل به آب سفرجل قابض یا آب سیب که سه چندان باشد بجوشانند تا تا آب برود و روغن باقیماند و به اضمده معمول از صندل و گل سرخ و افاقیا و سک و رامک و عصاره لحيه التيس و آب مورد و آب برگ انگور و آب عصی الراعی و مانند آن بر معده ضماد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود روغن افسنتین بر معده بمالند و اگر در معده درد و ضعف باشد باید که تکمید معده بپارچه گرم تنها یا مبلول به روغن زنبق گرم کرده یا روغن جوز یا سوسن یا مستطرق و غیر آن از روغن های خوشبو کنند و چون الم ساکن شود و اسهال منقطع گردد غذا بچوزه مرغ یا تیهو بریان تنها یا در روغن یا کروناج به آب غوره یا آب انار و ماهی رضاضی مشوی و مقلو باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد جوارش سفرجل و جوارش تفاح ممسک مطیب و جوارش خوزی به قدر حاجت بدهند و صبح در حمام داخل کنند و برغنهای خوشبو مالش نمایند و در حمام تا دیر ننشینند و اما آنجا که طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم را مس نمایند و نظر کنند که آیا طعام به سوی امعای دقاق یا به سوی امعای قولون منحدر شده یا نه و از مریض سؤال کنند که در شکم او بکدام جا گرانی یا سوزش محسوس می شود و مزه آروغ چگونه است پس اگر معلوم شود که طعام فاسد در اعلائی شکم است باید که جوارش کمونی که در آن بوره ارمنی دو چند از وزنی باشد که در نسخه آن است بدهند و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و اگر طعام فاسد به سوی امعای سفلی منحدر شده باشد آب گرم بر اسفل شکم نطول کنند و چون طعام به اسفل تحریک بین نماید باید که شافه بردارند یا حقنه لین به عمل آرند پس اگر مریض در امعا سوزش دریابد حقنه از عناب و سپستان و جو مقشر و بنفشه و روغن بنفشه و

پیه بط و ماکیان بسازند و اگر نفخ و ریاح دریافت کند حقنه که در آن چیزی مفشی ریاح مثل کرفس و بادیان و زیره و بوره و مانند آن داخل بود به کار برند و بعد تنقیه بحقنه غذا بمزوره معمول از چقدر به طریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند اگر سوزش دریابند و اگر ریاح محسوس گردد و نخوداب به زیت و دارچینی دهند و صباح آن مریض را در حمام داخل کنند و در آبن نشانند پس اگر مریض چیزی گرانی در امعا احساس نماید فلوس خیارشبر و گلقد آب گرم مالیده بدهند و بعد تلثین طبیعت غذا بشحم‌های چوزه مرغ به طریق زیرباج پخته باید داد و امر بخواب کنند و چون خواب تام آید و تب و الم او ساکن شود اعاده غذای او به تدریج نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که اگر طبیعت نرم باشد و سوای طعام فاسد چیزی دیگر برنیاید بهیچ علاج مشغول نباید بود جز آن که آب گرم جرعه جرعه بخورند تا معده و امعا را از باقی طعام فاسد بشوید و پاک کند و بعد انحطاط تب استحمام نمایند مگر آن که به سبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد برآمدن از حمام تقویت معده به گلقد یا میبه ساده یا سکنجبین سفرجلی نمایند و اگر در اسهال اخلاط دیگر برآید و قوت ضعیف باشد از حمام منع کنند و سفوف اناردانه دهند و به تدبیر امساک طبع مشغول شوند و اغذیه بارد که فساد کمتر پذیرد مثل سماقیه و زرشکیه و رمانیه و اشربه نیز مثل شربت لیمون و غوره و انار و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و پوست جو به آب انار ترش و نان که خمیر آن به سرکه کرده باشند بخوراند و قبل غذا شربت به یا انار ترش یا میبه ساده بدهند و اگر طبیعت قبض باشد و قی دشوار بود تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد بحب افایه یا معجون راحت و کسی که طعام غیرمعتاد یا طعام غلیظ یا بیشتر خورد و از آن تب پیدا شود انتظار گساریدن تب نکنند بلکه تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد بهر آن که این تب مثل تب مطبقه چند روز پیوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حاره مزاج حار بود تلثین طبیعت بماء الفواکه و به آب انارین و شیرخشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلثین بکمونی و حب افایه و معجون راحت نمایند **صفت** حب افایه دارفلل دارچینی قرنفل مصطکی زنجبیل نارمشک مساوی کوفته بیخته ده درم از این جمله با دو درم سقمونیا و ده درم شکر طبرزد و یک درم کتیرا آمیزند و به آب انار

شیرین یا به گلاب حبها به قدر نخود سازند یک حب یک مجلس اجابت کند و طعام بگوارد و ریاح بشکند صفت معجون راحت مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دارلفل جوزبوا مساوی کوفته بیخته از این همه ده درم سقمونیا ده درم اضافه کنند و جلاب از آب به شیرین و شکر عسکری به قوام آورده ادویه بدان به سرشند شربتی دو درم و برای ضعیف یک درم باقی در قول شیخ و صاحب کامل گذشت **ابن الیاس** گوید که اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بقی کنند به این طور که سکنجبین در آب نیم گرم حل کرده بنوشند و یا تخم شبت و اصل السوس هر واحد سه درم در آب جوشانیده صاف نموده روغن کنجد و سکنجبین هر واحد ده درم نمک دو درم انداخته بنوشند و قی کنند و تلئین طبیعت بمطبوخ فواکه یا معجون خیارشنبه نمایند یا حقه لین معمول از سنا و بنفشه و عناب و نیلوفر و سیوس گندم و خطمی و روغن کنجد و فلوس خیارشنبه و مانند آن از اشیای ملین برفق حقه کنند و بعد تنقیه معده و امعا بقی و اسهال سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بدهند و غذا مزوره اناردانه یا زرشک یا سماق بچوزه مرغ و تیهو و دراج سازند و اگر از این معالجه طعام از معده و امعا منحدر نشود و به اعلی متوقف باشد و قی متعذر بود بحمی التفات نکند و جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بدهند و نطولات محلله مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و برنجاسف و نمام بر شکم ریزند و هرگاه معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شود در حمام داخل کنند و به اغذیه لطیف سریع الهضم غذا سازند و بر معده روغن سفرجل و مصطکی و ناردین بمالند و اگر از اکثار طعام ثقیل به سبب مزاحمت حجاب و معده و قلب و ریه تب حادث شود به ادویه مذکوره قی کنند و از بوره ارمی و شحم حنظل هر واحد دانگی خطمی و بنفشه هر واحد پنج درم باریک سائیده به شکر منعقد سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند و یا حقه لین به عمل آرند و تقلیل غذا نمایند و خواب کنند **ابن هبه الله** گوید که علاج بقی از سکنجبین و آب گرم کنند و بعد تنقیه اگر طبیعت قبض باشد تحریک طبع به آب تهرندی و سکنجبین یا آب آلبوخارا بجلاب کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد و قی مفرط بود تقویت معده به آب انار دانه مع رب به و آب سفرجل مطبوخ سرد

کرده بطباشیر نمایند و اگر سرخی بول اشتداد نماید و اعراض تب قوی گردد و قوی و اسهال نباشد و قوت قوی بود فصد مریض بگشایند و اگر تشنگی شدید باشد بر دست و پای او آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند رب انار به آب سرد بدهند و بر احشای او گلاب مسح کنند و هرگاه تب ساکن شود در حمام داخل کنند و آب نیم‌گرم بر بدن بریزند و بخواب امر کنند بعد آن و غذا بمزورات دهند و در آخر چون تب زائل شود و اشتها قوی گردد بچوزه مرغ مع آب انار یا آب سماق غذا سازند

### علاج حمی یوم ورمیه

بدآن‌که حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد و گاهی با وی دق بود و آن تپها در شمار حمی یوم نباشد و اما اورام ظاهری مثل دمامیل و خراجات که در اعضای ظاهر افتد و خصوصاً اورام بزرگ که در اعضای غدوی و در لحوم مسمی برخوانند مثل آن‌که در بن ران از فضول جگر و در بغل از فضول دل و زیر گوش از فضول دماغ افتد پس تابع آن حمیات باشد و خالی نبود از آن‌که آنچه از آن اورام به سوی قلب متادی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن از جنس حمیات بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر آنچه عارض می‌شود از این حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه مثل قروح و جرب و اوجاع و ضربه و سقطه بود و مواد به سوی آن مندفع شود و در راه آن نزد لحوم رخو محتبس گردد آن حمیات از جنس حمیات یوم می‌باشد و اکثر آنچه عارض می‌شود از این حمیات تابع اورامی که اسباب آن متقاومه مثل امتلاهای سابقه بود آن حمیات عفونیه می‌باشد و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع و اورام اصول و مقدم بود و اکثر حمی عفونیه باشد هر دو حمیات اصول و اورام تابع بود یا آن‌که گاهی بخلاف این باشد و **بقراط** این حمیات را حمیات خبیثه نامیده آنچه از آن یومیه و غیر یومیه باشد و اکثر این حمیات یوم تابع اورام و موی بود و گاهی به تبع حمیره و مانند آن عارض شود بالجمله مبادرت کنند به فصد از رگی که مرآن موضع ورم را مناسب‌تر بود به عده بقیه ماده ورم به اسهال از نقوع حامض و یا حلو پاک کنند و غذا

اسفناخ و بنوماش و برنج دهند و علاج فلغمونی یا حمزه نمایند و در علاج این تب **شیخ** می‌فرماید واجب است که در آن تقدم فصد و اسهال نمایند و علاج ورم کنند بدان چه در باب او واجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته نباید نوشید و اغتذا بغذای کثیرالتغذیه ننمایند مگر بعد انحطاط تام و در آن از مطفیات مبرده مرطبه چاره نباشد و اضمده مبرده ببرف بر عضو علیل و ورام نهند بنحویکه ورم را ضرر نرساند و ماده آن خام نکند بلکه طریق میان او و میان قلب را از روی تبرید منفذ در قعر سرد نماید **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از ورم حالب و غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو دارم کنند و به اطلیه موافقه طلا نمایند مثل اطلیه مبرده و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای مطفیة مبرده چون ماءالشعیر و آب انار و جلاب و لعاب اسبغول و شیرة تخم خرفه بنوشانند و غذا بمزورات معمول بکدو و ماش و اسفناخ و قطف به آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت در مواضع بارده استعمال نمایند تا آن که این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و آنچه در آن باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ورم **صاحب حاوی** گوید که علاجش فصد و اسهال به مطبوخ فواکه و آب آلو کنند و هر صبح جلاب از عناب و آلوبخارا هر واحد ده عدد تخم کاسنی گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلئین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلوبجلی و سیاه هر واحد بیست عدد سیستان سی عدد هلیله زرد پنج درم تمرهندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماءالشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد بعد از آن تدبیر درم به اضمده و اطلیه موافقه کنند و به آب انار ترش غذا سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم اجتناب ورزند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که رگی که فصد آن مرآن عضو را موافق تر باشد می‌کشایند پس ماده ورم و اسهال از بدن پاک نمایند و چند روز غذا باز گیرند و بعلاج آماس که در مقامش یاد کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد مقوی بلافراط اشربه مبرده مقویه چون شربت انار و سیب ترش و لیمو و ترنج

و آب فواکه برای تقویت دل و فم معده دهند **سعید گوید** که علاج حمی حادث از ورم حالب اولاً به فصد باسلیق ا زجانب مخالف محاذی ورم کنند و اخراج خون در چند دفعه به حسب اقتضای حاجت و مساعدت قوت نمایند و بعد فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماءالشعیر و بعد آن سکنجبین و شرب آب انار میخوش و شیرۀ تخم خرفه با سکنجبین سازند و اگر طبع قبض باشد به آب نقوع مع شربت نیلوفر تلئین آن کنند و تبرید ورم به اشیای قابضه مالغه مواد مثل صندل و شیاف مامیثا و آب حی العالم و گلاب نمایند و بعد سکون ورم و تحلل آن مریض را در حمام داخل کنند و در هوای او بنشانند تا ماده مجتمعه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد اصلاح به اغذیه لطیفه مبرده مثل مزورات به قول بارد غذا دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زائد باشد تنقیه آن نمایند و بعد تنقیه بدن توسیع در غذا نمایند بخورائیدن بجه مرغ معمول به آبهای سرد مثل غوره و آب انار و آب سماق و تفقد از تلئین فرمایند تا در آن بقیه صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی دریابند بر آن آب مطبوخ ادویه محله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آن که عضو به حالت طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از رجوع ورم ایمن گردند

### علاج حمی یوم قشویه

یعنی آنچه از خشکی و درستی پوست بدن افتد و این تب نیز مثل سدیۀ تابع عدم تحلل به سبب سدد غیرخالص حاصل از چرک بود و اکثر مردم چون عادت خود را از حمام ترک نمایند تب کنند و بیشتر ایشان کسانی باشند که در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و به سبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای ردیه و به سبب احوال عارض ایشان از سهر و تعب موجب سخونت پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و اشربه بارد رطب و روغنهای سرد و تر که در علاج حمی غمیه مسطور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلاعنف واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماءالشعیر دهند و به قول **شیخ** علاجش تنظیف بدن و استعمال حمام و تعریق در آن بعد انحطاط تب است و مالش به مثل سیبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه و قدری

اشنان و بورهٔ ارمنی و غذای او مطفی مرطب ..... و شراب ممزوج به آب بسیار دهند و معاودت حمام به مراتب نمایند

### علاج حمی یوم حریره

گاهی از حرارت هوا و از گرمی حمام و مانند آن حمی یوم عارض شود به سبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای مستنشق و اکثر این تب از شدت حرارت آفتاب باشد و اول تعلق آن بروح نفسانی بود اگر اول سر ایذا یابد و هوای او گرم گردد پس متادی بقلب شود و حمی گردد بعد در بدن منتشر گردد و گاهی اول تعلق آن بقلب بود بحرارت هوا وقتیکه حفظ سر از حرارت کرده شود لیکن اکثر حرارت شمسیه در دماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک نبود سر او ممتلی گردد و غیر شمسیه از قیظیه و حمامیه و غیر آن در قلب اثر کند **بالجمله** اگر کسی را تلوم زند دست و پای او را به آب سرد بشویند یا در آب سرد نشانند که مجرب است و از جماع اجتناب ضرور بود و روغن گل و آب بید و کدو ..... سر بمالند و خرفه و کاهو و کدو و خیار خوراندند و اگر تشنگی غلبه کند به آب سرد مضمضه کنند و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشند و شراب رقتالمزاج سودمند بود و افشردۀ فانسه که با قند و گلاب مرتب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر انبهٔ خام را پوست و تخم دور کرده لحم آن را ریزه ریزه تراشیده یک دو گهری در آب بگذارند تا که آب ترشی بردارد و بعد از آن صاف نموده با نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت باد سموم می‌نماید و ایضاً اگر انبه خام را در خاکستر گرم پنهان سازند تا که گداز شود پس برآورده پوست او دور کرده در آب بمالند و به دستور شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوا بیعدیل است و ایضاً تمره‌ندی واقع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوای حار می‌نماید و افشردۀ آن به سبب اقبال طبیعت در خواص قوی‌تر است و اگر کسیرو سائیده در گلاب نبات حل کرده صاف نموده بخورند مسکن تشنگی و رافع سمیت هواست

**اقوال حکما** مصنف اقتباس می‌نویسد که اول این لخلخه بویانند گلاب و سرکه و عرق بیدمشک و روغن گل همه برابر آب گل سداگلاب دو چند صندل سفید چهارماشه کافور یک ماشه و خرقهٔ باریک در این تر کرده بر سینه و



دل و پیشانی گذارند و ببادکش سرد سازند و شربت نیلوفر با شیرجات مبرده نوشانند و بوئیدن ریاحین و گلها مانند برگ نازبو و برگ نارنج و لیمون کاغذی و گل سیب و به و بادام و نیلوفر و بنفشه و یاسمین نافع است و این پاشویه کنند برف بید ساده و گل چاندنی و نیلوفر و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو مشت و درجای سرد پوشیده تن و گشاده روی و دست و پای نشستن مناسب بود و نوشیدن آب سرد و فواکه ترش نافع است و غذا کشکاب با شربت نیلوفر دهند و جغرات گاوی که در آن کدو یا خیار یا بادرنگ بکدو تراش تراشیده انداخته باشند با نان تنک و یا برنج دهند و یا اسفناخ و بقلهٔ یمانیه همراه اچار آمله و یا لیمون کاغذی و یا مربای تمرهندی بدهند و آب سرد با گلاب بالمناصفه نوشانند و خشکهٔ گیلانی با مربای کرونده بسیار مفید است **شیخ** می‌فرماید که در علاج این تب ابتدا نمایند بمبردات از نطولات بر سر و سینه از روغن‌های بارد و خصوصاً روغن گل بر برف سرد کرده بر سر و سینه از جای دور متواتر بریزند و آب سرد و مانند آن از آبهای فواکه بارد بنوشانند و مدام این تدبیر به عمل آرند تا آن‌که تب انحطاط نماید و چون تب مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزله خوف نکنند اگر با وی باشد و استحمام به آب نیم‌گرم کنند و هوای حمام را گرم شدن ندهند و از ریختن آب گرم بر سر او خوف نکنند که آن ترطیب و تحلیل حمی نماید و حاجت او بحمام بیشتر از حاجت او بتمریح بود و چون از حمام خارج شود سر او را در روغن‌های سرد مثل روغن گل و نیلوفر غرق دارند **صاحب کامل** می‌گوید که علاج حمی یوم حادث از حرارت شمس و سمائم بجلوس در مواضع بارد نمایند که در آن باد شمالی آید و به اشمام صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و گل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تب در سر می‌باشد و باید که بر سر او گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه ربع جزو بر برف سرد کرده متواتر به مرات ثکیر از فاصله بریزند بعد از آن در این نطول صندل سفید آمیخته پارچهٔ کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه را ساعت بساعت تبدیل نمایند تا آن‌که تب انحطاط نماید در آن هنگام اندرخانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر و سائر اعضا آب شیرین نیم‌گرم متواتر بریزند تا بدین ترطیب بدن و تحلیل خلط روی حاصل شود و اگر در آن آب بنفشه و نیلوفر و بابونه جوش دهند بهتر و

نافع تر در ترطیب بدن باشد چون بدن از حرارت آفتاب و سمائیم یبس اکتساب کرده باشد و همچنین می باید که بعد استحمام برای ترطیب سر اندک روغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو بر سر ریزند تا از این ترطیب جید اکتساب نماید و چون از حمام برآیند ساعتی استراحت نموده ماءالشعیر سرد کرده به شکر بنوشند اگر حاضر باشد والا نان را به آب سرد برف تر کرده بخورند و یا پوست جو به آب گرم شسته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد بدهند و یا سرکه و زیت به مغز خیار و خرفه یا مزوره کدو و ماقین بغیر توایل گرم دهند و اگر خواهش چیزی از فواکه باشد قبل غذا توت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد بر برف سرد کرده بخوراند و بعد غذا امر بخواب و سکون نمایند **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که ده درم سرکه و بیست درم گلاب و پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب جنبانیده بر برف سرد کنند و پارچه بدان تر کرده بر سر سینه نهند و صندل و کافور در این افزوده ببویند و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و نازبو سرد کرده ببویند و خیار بادرنگ را در برف سرد کرده بشکنند و ببویانند و پای در آب گرم نهند و بمالند و اگر در این آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شکوفه بید پخته باشند نافع تر باشد و در خانه آب سرد باشند و یخ بسیار و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و ریحان نهند و در آن بنشینند و بر بستر نرم بخوابند و در راه باد از آن خانه بازدارند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار ننوشند تا بر معده گرانی نکند لیکن یک شربت تام بخورند چنان چه خوش گردند و از اشربه شربت بنفشه و نیلوفر و غوره دریاس و ترنج و آب انارین سرد کرده اند و اندکی روغن گل بر آن چکانیده بنوشند تا تشنگی و درد سر بنشانند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن در خانه گرم و هوای گرم اجتناب کنند و اگر در آبن نیم گرم نشانند سودمند باشد و اگر اثر زکام باشد روغن از وی دور دارند **ابن الیاس** و **خجندی** گویند که در تب یوم حادث از حرارت آفتاب زیر بادکش مبلول به گلاب بنشانند و آب سرد و گلاب بر سر ریزند و خرقة کتان در سرکه و گلاب بر برف سرد کرده تر نموده یکی بعد دیگری بر سر نهند و هر صبح جلاب از تمرهدی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم برف سرد کرده بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند به آب انار ترش یا تمرهدی یا

لیموترش کرده و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند بعد یک ساعت راحت داده روغن‌های سرد بر بدن بمالند و بکاهو و حشایش رطب دهند دانه و توت ترش بر برف سرد کرده تنقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام به آب گرم و حرارت هوای حمام عارض شود شیره تخم خرفه پنجاه درم به سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا به ماءالشعیر سازند و آب هنداونه سه اوقیه و شکر سفید ده درم و یا تمرهندی و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند

### علاج حمی یوم استحصافیه

و این دو قسم است **یکی** آن که از سردی و غسل به آب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار دخانی حاد در باطن محتقن شود به طریقی که در قشویه گفته شد پس تب یومیه پیدا شود و بسیار است که به عفونت مؤدی گردد **دوم** آن که از غسل آبهای قابض مثل شبیه و زاجیه تکاثف مسام ظاهری به شدت عارض شود پس ابخره محتقن گردد و روح گرم شود و تب آرد و این بیشتر مؤدی به عفونت گردد و **بالجمله** به قول **شیخ** علاج قسم اول آن است که در حالت اشتداد این تب پارچها بپوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد در حمام داخل کنند و استحمام به آب مائل بگرمی و به هوای گرم نمایند و بر بدن آبی که در آن مثل مرزنجوش و شبت و نماد جوشانیده باشند نطول سازند و اشیای جالی مسام و مرخی آن که در علاج حمی یوم قشویه مذکور شد بمالند و در مالش روغن تأخیر کنند تا آن که عرق آید و دلک و استحمام به آب گرم بسیار نمایند و باید که تقدم استحمام به آب بر استحمام بهوا کنند بعد از آن روغن‌های موسع مسام بمالند و ایضاً بر سر ایشان مثل روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و به اغذیه خفیفه غذا سازند و تعطیر و تشمیر خوشبو نمایند و شراب ابیض رقیق یا ممزوج به آب بنوشند و این از آب برای ایشان بهتر است بهر آن که در آن تعریق و ادرار است و مالش به روغن برای اصحاب تعب نافع تر از ارباب استحصاف است و علاج قسم دوم قریب از علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند مگر بعد تقین شدت توسع مسام الا آن که استحصاف اندک بود که گاهی آن را شراب می‌گشاید و باید که تلطیف تدایر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام واستحمام آنها به آب گرم اکثر باشد و در مالش روغن تأخیر بسیار باید کرد

**مجوسی** گوید که هرگاه حمی یوم از سدری و برف عارض شود و بدن مستحصف گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و بخرقهای نرم بپوشند و بدن او را مالش بملایمت نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند و تا دیر اندر آن نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بگشاید و حرارت محتقن به سبب سردی تحلیل یابد و بعد آمدن عرق مالش اندک روغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا اقحوان هر کدام که حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی بپارچهها خوب بپوشند بعد از آن غذای لطیف مثل چوزۀ مرغ و تیهو دراج و مانند آن به طریق اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی یا مطنجن بخوراند و مرزنجوش و نمام و شیخ ببویانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاص اندک باشد تا بحرارت خود تنقیح مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید و هرگاه استحصاص شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب بماند معاودت حمام و سائر تدابیر مذکوره صباح دیگر نمایند و اما آنجا که استحصاص از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیرش مثل تدبیر مذکور نمایند مگر آنکه استکثار مالش به روغن بنفشه بسیار در روغن نیلوفر و روغن تخم کدو در حمام باید کرد و آب شیرین نیم گرم بیشتر ریزند و هرگاه نوبت این تب طول کند و ابتدای آن شبیه به ابتدای تب مطبقه باشد و خوف تادیۀ آن به همی عفن بود و باید که مبادرت نمایند در علاج آن به فصد و غیره که در علاج حمی یوم سدی مسطور شد **جرجانی** گوید که در علاج قسم دوم صوابتر آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاهدارند لیکن هرگاه در گرمابه شوند یک ساعت اندر هوای آن صبر کنند پستر در آبن نشینند و در آب آبن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیلالملک و قیصوم پخته باشند تا جلد ببخار این آب نرم و تر شود و مسام گشاده گردد و عرق کند و بعد آمدن عرق بسیار اعضا را به روغن حبالغار یا شبت یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون حسو چقدر و نخود در است در آن پخته و توابل آن شبت و زیره و دارچینی و صعتر و آبکامه و روغن کنجد تازه و ماش و اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گساریدن تب یک هفته بر این ترتیب بگذرانند و بر این نوع غذا قناعت کنند **ابن الیاس** گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک و تدثر است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر

واحد ده درم نوشیدن و غذا ماءالشعیر دادن و به مطبوخ شبت و اکلیل و خطمی نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان ریزند و چون تب زائل شود اغذیه لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج بدهند

### علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صفر قوی به سبب گرمی دل و جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت کنند و بعلاج صداع خماری پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره بر برف سرد کرده و مالش دست و پا به روغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل و آرام و خواب و نطول به آب نیم گرم بر سر سودمند است و گویند که شربت حب الاس را خاصیت عجیب است اکثر تسکین و قلع آن فی الفور می کند و اشربه ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب و مانند آن به آب و اندک اندک بدهند و یا خمیره صندل ترش نه ماشه و شربت انارین یا سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان چهار توله در گلاب و بیدمشک و کیوره و عرق زرشک هر یک چهار توله بر بدن سرد کرده نوشانند و اگر درد سر شدید باشد قی کنند بکرات و مرات و یا تلثین طبع به مثل آب آلو و زردآلو و تمهندی و شیرخشت در گلاب و بیدمشک و تغذیه از بوارد و مزورات و بچه مرغ به آب غوره و آب انار سازند و گاهی احتیاج بتلثین از ماء الفواکه و مانند آن و به فصد و قی افتد و خصوصاً چون صداع ایشان دوام نماید و باید که در حمام بعد انحطاط تب داخل کنند و آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و روغن بنفشه در بینی چکانند و چون از حمام داخل خارج شوند و یک ساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و استکثار خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعاده تدبیر نمایند و ربوب فواکه بنوشانند

### علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و نوعی که حمی یوم شمسیه در اکثر امر دماغیه و در روح نفسانی و حمی یوم حمامیه قلبیه و در روح حیوانی می باشد حمی یوم غذائیه کبدیه و در روح طبیعی بود و علاجش ادرار بمبردات معروفه مثل لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده و آب سرد ببرف است و تلثین

طبیعت به مثل شیرخشت و تمرهندی و یا آب انارین و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو مسهل نمایند و اصلاح جگر اول اشیاست به مثل آب کاسنی و به قول بارده دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین و ضمادات مبرده از صندل و کافور و گلاب و عصاره گل سرخ و عصاره به قول بارد سرد بالفعل و تطفیه به اغذیه بارده رطبه مثل ماءالشعیر به شکر و روغن بادام شیرین و مزوره معموله بکدو و اسفناخ و سمرق به روغن بادام کنند و هرچه در علاج یوم حریه مسطور شد در اینجا سودمند باشد **صاحب کامل** گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشریه حار بخوراندن مریض در جای سردست اگر فلفل گرما باشد و مقال باد شمالی باشند و بادکش بجناباند و لعاب بزرقطونا و شیریه تخم خرفه مع جلاب و آب انار بر برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا پوست جو یا گندم به آب سرد و شکر دهند و هنگام خواب شب لعاب اسبغول و بهدانه با نبات و یا جلاب و روغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی و خبازی بخوراند و در موضع معتدال‌الهوا بخوابانند و اگر موسم گرما باشد خرفه و مغز خیار و بادرنگ دهند و انار بمکند و آلوبخارا و توت و شفتالو پخته نرم بخورند و تضمید کبد و معده به صندل و گلاب و قیروطی بارد معمول به گلاب و آب گشنیز و آب کاهو و آب خرفه به روغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب این مرض نزدیک شراب نگرده و در حمام داخل نشود مصنف حاوی گوید که اگر بسبب تناول اغذیه با ادویه حاره یا شرب شراب قوی باشد جلاب آلوبخارا و عناب هر واحد بیست عدد تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر یک بار در آخر روز دهند و تلثین طبیعت بنقوع فواکه نمایند و یا آب انارین بشحم آن افشوده سه اوقیه به شکر سفید ده درم دهند و یا شیریه تخم خرفه سه اوقیه به سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر ماءالشعیر کراهت باشد غذا بمزوره ماش و شیر بادام و کدو سازند و یا جلاب شکر سفید ده درم و گلاب ده درم پوست جو سه درم برف سرد کرده دهند و تناول مغز خیار و بادرنگ و بهدانه و شرب شربت غره آب انار و قوت سرخ خام و نوشیدن آب برف و مالش اطراف و آرام و

خواب و تغذیه بارده غوره یا ریباس با زرشک یا انار دانه معل انار میخوش و ریباس و بعد انحطاط استحمام به آب نیم گرم نافع است

### علاج حمی یوم زکامیه و نزلیه

هرگاه از زکام یا نزله حار به سبب انعکاس ابخره حاده ناریه و احتباس آن در دماغ باعث انسداد مسامات راس و تکاثف آنها از سردی یا از امتلاهی اخلاط حمی یوم عارض گردد علاجش بعلاج نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر فقره گردن حجامت کنند و خمیره بنفشه و شربت آن در عرق مکوه بکرات دهند و اسهال به مطبوخ نرم فرمایند و به تسکین سرفه توجه نمایند و از گوشت و شراب منع کنند و بعد نضح نزله و تسکین تب و سعال در حمام گرم داخل کنند و در علاجش تساهل نکنند تا مؤدی بیرسام و ذات‌الجنب نگردهد **ابن الیاس** گوید که اگر زکام و نزله حار باشد جلاب از بنفشه سه درم و عناب سپستان هر واحد ده عدد شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند غذا ماء‌الشعیر سازند و یا شربت بنفشه و یا شربت ..... هر گدام که باشد ده درم بنوشند و تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون به قدر قوت واجب نمایند

### علاج حمی یوم زحیریه

و سبب این همان است که در وجعیه گفته شد اول بمعالجه زحیر متوجه شوند که بزوال آن حمی خود بخود زائل گردد و سفوف‌الطین و سفوف نشا در این باب اثر عظیم دارد

### حمیات خلطیه

و مراد از خلط در اینجا عام رطوبات بدنست زیرا که تب گاهی از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث می‌شود **بالجمله** حدوث تب از اخلاط بر دو گونه است یکی آن که حرارت غریبه خلط را گرم‌تر از مقدار طبیعی کند و آن خلط جوش زند و تب آرد و این نمی‌شود مگر در خون فقط زیرا که سودای خون غلط دیگر به

سبب سردی مزاج یا قلت مقدار احداث تب از مرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت در آن نمی‌تواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیرالمقدار است هرگاه زیاده گرم شود و جوش زند تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم می‌سازد و این نوع را حمای غلیانی و سخوفی نامند و بقراط آن را سونوخس نامیده یعنی تب دائمه و لازمه و لزوم این تب نسبت بحمی یوم بود جهت اشتراک در اکثر علامات تا مدت مر ض **دوم آن که** حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تب آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی را که در آن عفن گردید گرم سازند پس عضوی که متصل آن است بمجاورت او گرم شود و همچنین عضوی بعد عضو دیگر بمجاورت گرم گردد تا آن که حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرائین بجمیع بدن تشبث نماید و این قسم را حمی عفنی و عفونی گویند و تعریف آن چنین می‌کنند که عبارت از آن است که نخستین اخلاط به سبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و به عده آن گرمی بروح و جرم قلب متادی گردد و آنگاه بسائر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده‌اند که آن فسادی است که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم بدان سبب از استعداد و خاصیت خود برآید و نوعیت او باقی باشد یعنی به اسمی که پیش از حدوث این فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز به همان اسم مسمی باشد و بعضی گویند که تعفن گندگی و پوسیدگی را گویند که صلاحیت هضم از آن منقطع شده باشد ولیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آویزد و آن را نتواند پختن و نتواند تحلیل کردن و بدان سبب جوهر آن را فاسد سازد و بیوساند و لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوه نیز رطب باشد بلکه رطوبت جسمیه یعنی با تعفل کافیست و اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ مورد تر و برگ گل تر بر هم نهاده دارند اگرچه بالقوه خشک است لیکن گنده می‌گردد و اسباب عفونت به قول شیخ‌الرئیس و غیره سه نوعست **اول آن که** از غذای روی حادث شود چون ماده متولد از آن مهیا به عفونت باشد و این یا به سبب رداءت جوهر آن بود مثل صحنای مصری که از ماهی ساخته می‌شود و مثل گوشت خشک کرده و یا به سبب سرعت قبول آن برای فساد و اگرچه جیدالجوهر باشد



مثل شیر که به سبب لطافت خود و مثل ماهی که به سبب کثرت رطوبت و قلت حرارت خود به سرعت متعفن می‌شوند و یا به سبب آن که خون مائی رقیق از آن پیدا شود و بدان سبب به اندک حرارت بجوشد و عفونت پذیرد مثل فواکه و به قول بسیار رطب آبناک و یا به سبب آن که مستحیل بخون نیک نشود بلکه خلط روی بارد خام باقی ماند و حرارت غریزی از طبخ و اصلاح آن عاجز آید و حرارت غریبی آن را متعفن سازد مثل آن که از خیار و بادرنگ و امرود و شفتالو و زردآلو و سیب و بهی و شریفه و مانند آن متولد گردد و یا به سبب ردایت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آن که گوشت خام بپزند یا نان فطیر بسازند و یا در طنج سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا به سبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشیای صادق یا به سبب بی ترطیب خوردن آن باشد مثل آن که اشربه و فالودجات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیهٔ مختلف با هم در یک وقت تناول **دوم آن که** سببش سده باشد که مواد در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام و ترویج گردد به سبب مزاج روی بدن چون طاقت هضم جید باعث آن مزاج نبود و ایضاً در فعل قویتر از آن باشد که در غذا و خلط هیچ فعل و اثر نکند و آن را خام گذارد و مثل این مزاج یا اخلاط روی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آن را فاسد سازد و به سبب تقصیر آن مزاج در هضم و به سبب تحریک او بتحریک قاصر آن مادهٔ متولد را و این اسباب معین در تولد سدد مولد عفونت‌اند **سوم آن که** سببش امور خارجی از هواهای ردی مثل هوای وبائی و هوای بیشه باد آبهای ایستاده و متعفن شده و جلود مستعفه باشد که از راه مسامات و تنفس به اخلاط و ارواح رسد و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور از این اسباب جمع می‌شوند و اکثر سبب عفونت سده می‌باشد و سده حادث می‌شود یا به سبب کثرت خلط و یا به سبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد به سبب عدم ترویج و خاصهٔ اگر عقب سدهٔ حرکات و استحمامات در غیر وقت حرکت و استحمام بر امتلا و تخمه کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلا یا ترک مراعات هضم معده و جگر و ترک تلافی تقصیر اگر آن تقصیر بتسخین معده و کبد به اطلیه و کمادات مسخنه برای تدارک قصور

هضم واقع شود یا استعمال طعام قبل از آن که طعام سابق هضم شود که اینهمه مورد رسیده می‌افزایند و گرمی پیدا می‌کنند و مادهٔ عفن از دو حال بیرون نیست یا عام در تمام بدن باشد و یا در یک عضو به سبب ضعف آن یا به سبب شدت حرارت غریبه و حدت آن یا به سبب درد آن که گرم‌تر شده و ماده اندر آن گرد آمده در آنجا عفن شده باشد **صاحب کامل** گوید اسبابی که از آن اخلاط متعفن شوند پنج است و آن کثرت مقدار خلط و غلظ آن و لزوجت آن و سدد عارض از آن و عدم تنفس تابع سدد بود بهر آن که خلط را چون تنفس معدوم گردد عفن شود چنان چه رطوبات خارجی را عارض می‌شود هرگاه هوا بدان نرسد و انواع عفنی بسیار است بعضی از آن بسیط و بعضی مرکب بود اما انواع بسیط که آن معروف بخالصة است چهار است به حسب عدد اخلاط اربعه یکی حمی مطبقة و آن را سونوخس گویند و حدوث آن از عفونت خون بود و به آن خطر باشد زیرا که مریض را راحت ندهد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آن را غب گویند سوم حمی حادث از عفونت مرهٔ سودا و آن را ربع گویند چهارم حمی حادث از عفونت بلغم و آن را حمی مواظبه گویند و هر واحد از این حمیات اربعه منقسم می‌شود به اصناف دیگر چنان چه حمی دموی سه قسم است و تفصیل هر یک در مقامش خواهد آمد اما حمایکه از عفونت اخلاط ثلاثهٔ دیگر افتد هر واحد از آن منقسم بدو صنف می‌شود یکی آن که دائمه بغیر فتور باشد و دوم آن که آن را اوقات نوبت باشد و این بهر آن است که اگر خلط داخل عروق عفن شود حمی دائمه پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی ذی فترات حادث نماید و لهذا حادث از عفونت خون مطبقة می‌باشد زیرا که خون داخل عروق است چون یک جزو آن عفن می‌شود او در جمیع خون ساری می‌گردد و حرارت در آن مساوی مشتعل می‌شود و مدام تب دائمه بود تا آن که این شی عفن به تمامه فانی گردد یا نضج یا اصلاح یابد یا آن را هر دو امر لاحق شود اما تب اخلاط دیگر دائمه و بهر آن می‌باشد که چون خلط داخل عروق متعفن شود از تحلیل و استفرغ بوجهی از وجوه به عرق و غیر آن به سبب کثافت و تلرز جرم رگها باز ماند و بدین جهت حرارت بعد انقضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آن که نوبت ثانی لاحق شود و همچنین حرارت از آن نوبت باقی ماند و بحرارت نوبت ثالث متصل گردد و

کذلک در سائر نوائب تا آن که مثل مطبقة شود و اما اخلاط متعفن خارج عروق احداث تب بنوائب بهر آن می کند که خلط متعفن به تمامه در یکجا نیست بلکه اندک اندک بجائیکه در آن متعفن شده جمع می شود و اجتماع او در مدتی که میان هر دو نوبت از نوائب حمیات است بظهور می رسد و گاهی اتفاق افتد که خون خارج عروق متعفن گردد و حمی مطبقة پیدا شود و این بهر آن است که چون در عضوی از اعضا مقدار کثیر از خون جمع شود ورم پیدا کند و به سبب انسداد منافذ آن عضو از ورم عفن گردد و بدانسبب خون متعفن گرم شود و آن عضو ورم به سبب آن گرم گردد و این گرمی از آن عضو بمجاورت از عضوی بعضوی و در شرائین عائد آن عضو برسد تا آن که گرمی بدل واصل شود بعد از آن حرارت از قلب بتوسط شرائین به همه بدن برسد و دائم تب لازم گردد تا آنوقت که ورم پخته شود و ماده عفن از آن برآید و بدین اسباب بعض حمیات مطبقة گردد و بعضی از آن بنوائب درددار آید **انطاکی** گوید که حقیقت حمی عفنی آن است که اخلاط متراکم می شوند و مجاری حرارت را بند می سازند پس عفونت بقهر حرارت غریزی واقع می شود و چنان چه در البان و حلاوات چون آب به آنها رسد مشاهده می گردد و گاهی عفونت حادث می شود به سبب فساد خلط از روی کیفیت که لزج یا غلیظ شود و حبس کند و هر چونکه باشد چون نفوذ منع گردد تعفن به هم رسد و احتراق و اشتعال واقع شود یا عط درد داخل عروق و در آن هنگام تب را دائمه نامند و این درحقیقت منفک نمی شود و آن را فوصل در زمان می باشد که زیاده می شود و انحطاط می پذیرد یا محفوظ الادوار بود به سبب بقایای صحت در قوتها که بدان نسبتها محفوظ ماند و یا مختلط باشد اگر فساد آن اجزای اخلاط را مستغرق کرده باشد پس دائمه شدیدترین انواع در عصیان تحلیل است به سبب احتجاب ماده در اجرام عروق و در این هنگام ماده متعفن می شود و اندک اندک مشتعل می گردد و گاهی ماسوای خون را تعفین کلی واقع شود بخلاف خون چه در تعفین او به تمامه لزوم موت است و یا خارج عروق و این را به قول مطلق حمی دائره گویند لیکن هر خلط که خارج عروق تعفن پذیرد لازم نیست که تب او دوری باشد چنان چه از کلام اطبا مفهوم می شود بلکه اغلب بود و تب دموی را دور نمی باشد بهر آن که نوبتها برای خلطی باشد که در خارج

عروق متعفن شود فقط و خون در آنجا متعفن نمی‌شود مگر در اورام بزرگ و در آنوقت حمی مطبقه باشد مثل حمی داخل عروق و ملخض آن است که هر خلطی باشد که در خارج عروق متعفن شود فقط مطبقه باشد و کذا دموی که ماده آن در خارج عروق مع اورام متعفن گردد و اسباب حمیات علی‌الاطلاق فساد هوا و تناول فواکه و لاسیما انگور و استعجال شرب آب بر آن است و خلط آن به ادهان قبل هضم سابق از آن هر دو و گویند خوردن شیر و سرکه در یک روز و امتلا و سدد و مالحات و آنچه لطیف و فساد او سریع‌تر باشد شیخ می‌فرماید که خلط قابل عفونت با صفراست و متبخر شود از آن دخان لطیف حاد و یا خون که متجبر گردد از آن بخار لطیف و یا از آن بتبخر نماید بخار کثیف و یا سودا و از آن متبخر شود دخان کثیف غباری و عفونت صفرا تب غب یعنی یک روز در میان و عفونت خون تب مطبقه یعنی اطباق نوبت بر نوبت بدون ظهور فوه و عفونت بلغم در اکثر امر تب نائبه یعنی ذی نوبت در هر روز و عفونت سودا تب ربع یعنی دو روز در میان واجب می‌کند و مکان خون داخل عروق است پس عفونت او داخل عروق باشد مگر در اورام عظیمه باطنیه و اما صفرا و بلغم و سودا گاه در داخل عروق متعفن می‌گردند و گاه در خارج عروق و آن دماغ و معده و جگر و ماساریقا و امعا و مراره و طحال و سینه و ریه و غیر آن است و چون در خارج عروق عفون شده باشد و سببی دیگر نباشد مثل عفونت ورم اعضای باطنی که بخار عفونت آن بقلب رسد واجب می‌کند و ردی و نوبتی که برای هر واحد از اخلاط ثلاثه مذکور شد پس تب هر یک بنوبت عارض می‌شود و می‌گسارد و مگر تب بلغمی که اگرچه بگسارد اما در بدن بقیه خفیف از آن باقی می‌ماند و ایضاً خلط مورم که اگرچه در خارج رگها متعفن گنده شود تب او لازم باشد و چون در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد لزوم تب واجب کند و نگسارد یا که دائمه لازم باشد لیکن آن را اشتدادات بود که گاهی گرم‌تر می‌شود و گاهی آهسته‌تر از آن نوائب او شناخته می‌شود اما اگر عفونت خلط داخل عروق اندر جمیع عروق رسیده باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب است بوده باشد اشتدادات و نقصانات آن ظاهر نشود و تب لازم بر یک و تیره باشد نه کم شود و نه زیاده و اما چون خلاف این باشد و یا ماده هم اندر داخل رگها و هم در خارج آنها عفون شود و از یک جنس باشد یا

مختلف در جنس بود تغییرات ظهور بین نماید و عفونت خارج عروق منقطع می‌شود و باز از سر نو عود می‌کند و تب نائیه می‌باشد بهر آن که ماده که در بعض مواضع خارج بدن در افضیه متعفن شود در مدت نوبت بر آن حرارت عفونت می‌آید پس رطوباتی که بدان حرارت معفنه متعلق باشد به سرعت فانی و تحلیل گردد و از بدن خارج شود به عرق و بخار وغیره استفراغات زیرا که محبوس در عروق نیست تا مانع از تمام تحلل و خروج آن باشد پس رمادیت و ارضیت آن که حامل آن که حامل تب و حرارت نیست باقی ماند بهر آن که حامل حرارت و عفونت را بودن جسم رطب لابدست چنان چه دیده می‌شود و از حال عفونت اکراس و مزابل که اندک اندک مشتعل می‌شود تا آن که جمله خاکستر می‌گردد و در آن حرارت باقی نمی‌ماند و چون در خلط محترق به عفونت حرارتی باقی نماند تب باطل شود تا آن که بار دیگر اندک ماده در جای عفونت جمع شود و در انجا بقیه حرارت از عفونت اولی باقی ماند و اگرچه عفونت باقی نماند و یا موجود باشد هنوز علت تعفن اولی در ماده اولی پس در ماده ثانی که بر آن دارد شود بر سبیل تعفین مشتعل گردد و امر عفونت بر وجود حرارت مقصر از نضج دور کند و رطوبات متعفن و تحلیل و خاکستر شود و بمجاور خود متعدی گردد تا آن که حد مشترک میان مشتعل و قابل اشتعال منقطع شود و ماده فانی گردد و مجاور دیگر نیابد و بقیه تب باقی نماند تا انتظار بجلب ماده دیگر به سوی موضع آن باشد و اما چون عفونت داخل عروق باشد قلع ماده آن به سرعت نشود و تحلل تام متعذر بود به سبب کثافت جرم عروق و تنگی آن و به سبب دور و سرایت عفونت از یک ماده بدیگر باعث اتصال بعض ماده که در عروق است بعضی دیگر پس هر آنچه مجاور آن باشد متعفن شود به عده بر مجاور دیگر دور کند و ایضاً هر آنچه محصور در عروق است اتصال بسیار بقلب می‌دارد پس وصول بخار از آن به سوی قلب و می‌نماید و از قلب بتوسط شرائین به سوی جمیع بدن می‌رسد و فتره حاصل نمی‌شود لاجرم تب دائم و لازم باشد **ابن عباس** گوید اسبابی که بدان ادوارحمیات نائیه مختلف می‌گردد سه گونه است یکی سرعت اجتماع خلط متعفن و ابطای آن دوم سهولت تعفن خلط و عسر آن سوم سرعت استفراغ او و بطوی آن پس بلغم تب نائیه هر روزه حادث می‌کند بنابر سرعت اجتماع او بجائیکه در آن عفن شود به

سبب کثرت مقدار او در بدن و سهولت تعفن او به سبب رطوبت او و بطوی استفراغ او به سبب لزوجت او مره سودا تپی حادث می‌کند که یک روز نوبت کند و دو روز نه بهر آن که بطی الاجتماع است به سبب قلت مقدار آن و عسر تعفن است به سبب برودت و بیس آن و سریع الاستفراغ است به سبب آن که لزج نیست و اما مره صفرا تب یک روز در میان حادث می‌نماید زیرا که متوسط است مابین سودا و بلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از بلغم است و اکثر مقدار از سودا و بیس مزاج از بلغم است و اربط مزاج از سودا و آن الطف جوهر از هر دو نوع است پس به همین اسباب ادوار نواب حمیات مختلف می‌باشد و برای همین اسباب بعینه مدت زمانه نوبت حمیات مختلف می‌شود زیرا که حمی مواظبه در اکثر امر نوبت او هژده ساعت می‌شود به سبب غلظ بلغم و لزوجت آن که به سرعت تحلیل نمی‌گردد و حمی ربع در اکثر امر بیست و چهار ساعت می‌ماند و این به سبب غلظ خلط و بیس او بود که آن به سرعت متعفن نمی‌شود و چون عفن گردد به سرعت تحلیل نشود این بهر آن است که امثال او مثال اجسام صلب همچون سنگریزه و آهن است که آتش در آن هر دو به سرعت عمل نمی‌کند و چون عمل کرد به سرعت منطقی و سرد نمی‌گردند و اما حمی غب خالصه اکثر دوازده ساعت مکث می‌نماید و این به سبب لطافت خلط محدث آن و قلت لزوجت اوست که به سرعت متعفن می‌شود و به سرعت از عرق مستفرغ می‌گردد و گاهی مدت زمانه نوبت هر واحد از این حمیات یک بار کوتاه‌تر از زمان مذکور و یکمرتبه درازتر می‌شود و این را سه سبب است یکی طبیعت خلط و این چنان باشد که هرگاه خلط غلیظ‌تر باشد لزوجت و ابردمزاج باشد زمانه نوبت تب او درازتر خواهد بود و هرگاه اقل و الطف احر مزاج و اقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه‌تر باشد **دوم** مقدار قوت مریض و این بهر آن است که هرگاه قوت مریض قوی باشد تا آن که خلط را دفع کند و اخراج آن به عرق نماید مدت نوبت اقصر بود و اگر ضعیف بود مدت نوبت اطول باشد **سوم** سحنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل واسع‌المسام بود زمان نوبت حمی قصیرتر باشد بهر آن که خلط از آن سهولت و سرعت تحلیل می‌یابد و چون بدن کثیف تنگ مسام باشد نوبت تب طویل‌تر بود چه خلط به سرعت تحلیل نمی‌شود و هرگاه جمیع اسباب قصر نوبت تب مجتمع گردد مدت

نوبت حمی کوتاه‌تر باشد از آن که می‌باشد و هرگاه مجتمع شود اسباب طول نوبت حمی مدت زمان نوبت تب درازتر بود از آنچه می‌باشد و چون مدت نوبت تب کوتاه‌تر بود صاحب تب بدان ..... وقت انقضای نوبت حمی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تب باشد و راحت یابد و هرگاه مدت آن درازتر بود محموم از حمی پاک نشود تا آنه نوبت ثانی آن را لاحق گردد پس میان هر دو نوبت وقت راحت نباشد حتی که بدین سبب تب شبیه ..... می‌گردد و باید دان است که ادوار نوائب حمیات دائم لازم انظام و ترتیب بود مادام که خلط عفن متغیر از حال خود نگردد و نوعدیگر از اخلاط بدانمخلوط شود و در تدبیر ..... هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد و مستحیل بنوعدیگر شود مثل آن که خون مستحیل گردد هنگامی که آن محترق و متعفن شود پس اجزای لطیف او مستحیل بصفرا گردد و اجزای غلیظ و استحاله بسودا نماید و هرگاه آن را خلط دیگر عفن مختلط گردد یا خلط دیگر را عفن سازد و برانگیزد که به حسب طبیعت آن نوبت کند و اگر مریض تدبیر روی که از آن اخلاط دیگر در بدن او متولد شود استعمال نماید حمیات مختلفه به حسب طبیعت هر واحد از آن برانگیزد و بدانسبب نظام ادوار حمیات فاسد گردد یا قبل وقت آن تقدم نماید یا ادوار دیگر غیر ادواری که قبل آن بود حادث شود و زیادتی و کمی در آن به حسب مقدار تغیر اخلاط و مقدار حدوث آن باشد **ابن هبئه الله** گوید بدان که بعضی اطبا گویند که سبب در اختلاف ما و حمیات اختلاف کیفیات اخلاط است پس مزاج صفرا حار یابس است و حرارت اقوی کیفیات فاعله و یبوست اقوی کیفیات منفعله است پس هرگاه حرارت در ماده یک روز اثر کند یبوست روز دیگر مانع آن گردد و بلغم چون بارد رطب است و برودت اضعف فاعلتین و رطوبت اضعف منفعلتین است منع او یعنی فتره او اندک وقت باشد و آن شش ساعت است و مکث او هرژه ساعت باشد و چهار ساعت بوده **بوعلی** می‌نویسد حمیاتی که آن را نوائب اقلع و تفتیر می‌باشد گاهی نظام آن در مقدار دو زمانه نوبت و راحت و در ازمنه اشتداد و انتقاض شکسته می‌شود و به سبب اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظ و رقت و یا به سبب اختلاف آن در جنس بطوریکه بعض مواد منتقل شود پس جنس ماده دیگر مخالف آن در نوع به هم‌رسد در کثرت و قلت و غلظ و رقت فقط بلکه در جنس و طبیعت چنان

چه تب بلغمی بصفراوی منتقل شود چون تسخین بسیار استعمال کنند و تب صفراوی بلغمی انتقال نماید چون افراط تبرید و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود بنحویکه تغلیظ غذا و تکثیر آن کرده شود پس غلظ ماده زیاده گردد و این موجب عسر تحلیل آن شود پس نوبت طول کند و یا به سبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوتها ضعیف گردد بر سرعت تحلل ماده قادر نباشد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه گردد و یا به سبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود و نوبت را از ابتدای حرکت یا ده تا آخر آن ترک نماید پس نوبت اطول محسوس گردد و بدانند که نوائب تب مقلعه در اکثر امر ابتدا بقشعریه یا سردی یا لرزه می‌کنند و به عرق تحلل می‌پذیرند به سبب قشعریه و سردی و لرزه علیحده در نافض و برد مسطور گردد و سردی که از سوزش حرارت بود نسبت آن بقشعریه کردن اولی از آن است که نسبت آن بسردی کنند و اکثر آنچه از سوزش عارض شود مثل خلش سوزن در هر عضو بود و اما متحلل ماده به عرق بهر آن است که حرارت مسخفه رطوبت ماده را می‌گدازد و تحلیل می‌کند و دمای آن باقی می‌ماند و چون این رطوبت غیرمحصور در عروق است آن دفاع او در مسام از عرق سهل می‌باشد و نوبتهای تب لازمه که تفر می‌کنند و منقطع نمی‌گردند ابتدا بسردی نمی‌کنند مگر به سبب ضعف قوت یا به سبب میل حرارت غریزی به سوی باطن بباعث ماده پس دست و پا سرد گردد و این علامت ردی است بنابر دلالت او بر عجز قوت و بر کثرت و غلظ ماده و عدم نضج ماده هنوز و گاهی در بعض حمیات سردی و قشعریه هر دو جمع شوند بهر آن که ماده متعفن مرکب از بارد و از لادع بود و گاهی بعض حمیات عفونت ترکیبی یابند که در هیئت تب لازمه شوند و این مثلاً چنان باشد که چون خلط ابتدای تعفن در موضعی نماید پس هرگاه بر آن عفونت آید خلطی از جنس او یا از غیرجنس او در موضع دیگر متعفن شود پس این عفونت ثانی بزمانه اقلع نوبت عفونت اول ملاقی گردد به عده امر متصل شود همچنین حتی که تب واحد لازمه معلوم شود و گاهی حمیات عفنه به اقسام دیگر از تراکیب که در باب احوال حمیات مرکب مفصل مذکور گردد ترکیب می‌یابند و بدان که ادوار حمیات گاه دراز می‌شوند و گاهی کوتاه و طول آن به سبب غلظت ماده یا لزوجت آن به سبب کثرت آن یا سکون آن یا به سبب ضعف و قوت یا به سبب ضعف حس یا به سبب انسداد مسام می‌باشد پس خلط تحلل



نمی‌پذیرد و قصر آن بسبب ازداد این اسباب می‌باشد پس آنجا که اسباب درازی بیشتر جمع شوند بر طبق آن تب نیز دیرتر گذرد و آنجا که اسباب کوتاهی بیشتر گرد آیند به حسب او تب نیز زود درگذرد و گاه نوبتها سریع و بطی می‌شوند و بطوی آنها یا به سبب آن است که مادهٔ قلیل یا بطی‌الحرکت به سوی معدن عفونت گردد و یا ماده لطیف بود مثل صفرا بهر آن که سریع‌الحرکت به سوی معدن عفونت است و ردی‌ترین حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت در آن داخل عروق می‌باشد بعد از آن حمای مقلعه که عفونت در آن در جمیع بدن یا در نواحی قلب بود و مشائخ را حمای صالبه یعنی تپی که دوام نماید اشتداد کند کمتر غب عارض شود به سبب سردی مزاج آنها و قلت تخمها در ایشان و اما نبض پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف می‌باشد به حسب اختلاف آنها در اجناس آنها و به حسب اختلاف نوع واحد از آنها در شدت و در ضعف و در قوت اعراض و ضعف آنها به حسب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض را صلابت در نبضات عارض می‌شود به سبب ورم حار شدیدالتمدید یا ورم حار در عضو عصبی یا ورم صلب یا به سبب شدت یبس یا هنگام استیلای سردی در ابتدای آنها و گاهی نبض لین می‌باشد به سبب مادهٔ رطبهٔ لینهٔ بلغمیه و دمویه و به سبب ورم در عضو لین مثل ذات‌الکبد و ذات‌الریه و لیث‌رغس و یا به سبب تری متوقع‌تر و ارادهٔ حمی بقاع از عرق و نبض در ابتدای نوائب ضعیف منغط می‌باشد به سبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن به تنقیه و ترویج

### قول کلی در علامات حمیات عفنیه

**مسیحی** گوید که طبائع حمیات شناخته می‌شود و از خلطی که آن مادهٔ اوست و این چنان باشد که نگاه کنند بزمانهٔ فترات و سهولت آن که او چه قدر است پس واقف شوند بر نوع تب و معرفت تب لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا بلرزه نکند و به تمامه قلع نشود بلکه آهسته گردد فقط و حمی نائبه را چنان دریافت کرده شود که به تمامه منقلع شود به عده در نوبت دیگر بلرزه ابتدا کند و اما اقلع به عرق در بعض نائبه بود و در بعض آن نباشد و اما در لازمه اصلا نباشد **علامه** می‌نویسد علاماتی که حمیات را یک دو روز تقدم نماید و منذر آنها باشد آن بیخوابی

و هلیله و کرب و گرمی بدن کمتر از حرارت تب و تمطی و تشاؤب و کسل و گرانی دست و پا بعد خواب و تمدد شیراسیف و گردانی سر و ضربان صدغین و گرمی گوش و چشم و غیر آن است که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات به سرعت نکنند اما محاله آن را تب لاحق شود شیخ می فرماید که گاه دلالت می کند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقه آن و خصوصاً چون آن را سبب بادی نباشد و ایضاً نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد بهر آن که حاجت به تنقیه و دفع بخار دخانی شدیدتر بود و نسبت بجذب هوای سرد در این حمیات حرارت سوزان بود نه ملائم مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفونی را هلیله تقدم کند و هلیله حالتی است که آن را مخالطت کند حرارتی که به حد تب نرسد یعنی میان تب و اعتدال مزاج بود و مصحوب آن ماندگی و تکسر و کسل و خمیازه و فازه و اضطراب نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استخوان پهلوها و صداع و ضربان سر باشد پس هرگاه طول کند در حمیات عفنیه افکند و بضعف و زردی رنگ پیدا کند و گاهی همراه هلیله متقدم به حمیات کثرت آب دهن و بینی و غثیان و کثرت بول و براز بسیار عفن و گرانی سر و تهیج و انتفاخ سحنه بود و تواتر در نبض عارض شود نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انضغاط نبض در آن عارض شود نوبت بیاید و علامت آغاز تب باشد و انضغاط نبض فشاردن نبض و صغر مختلف است که در آن نبضات کبار قوی واقع شود و سرعت قوی نباشد و اما اختلاف نبض و زمانه ابتدا و تزید از خواص دلائل حمی عفنی است و اگرچه در تب غب بسیار ظاهر نمی شود بسبب خفت ماده آن که صفراست و در زمانه انتها و انحطاط نبض مستوی گردد و از علامات حمی عفنیه خالی بودن دوره اول از عرق و تری بدنست و حمی یومیه بخلاف این می باشد و زمانه تزید آن مختلط غیرمتناسب و غیرمتشابه بود و طول زمانه تزید نیز دلالت می کند بر آن که حمی عفنیه است و ازدیاد عظم نبض بر استمرار دلالت بر تزید می نماید به عده از علامات اوست که اگر تب مقطعه باشد یعنی تپی که می گسارد و بنوبت باز می آید ابتدا بلرزه یا قشعریه کند و در اکثر امر به عرق یا تری جلد بگذارد و بنوبتها دور نماید و اگر تب لازمه باشد مع تفتیر یا غیرتفتیر مشابه حمی یومیه در نبض و

بول و تمام نقاط سکون اعراض نبود و اکثر با تب عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان و خصوصاً نزد زمانه انتها بود و قلق کثرت پذیرد از کرب و اضطراب شدید که مقابله ماده و قوت آن را واجب کند پس گاهی ماده و گاهی قوت غالب شود و همچنین نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و اما صلابت نبض گاه می باشد و دائم بودنش واجب نبود مگر آن که با تب ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو صلب مثل غشا و عضله و عصب و رباط باشد و اگرچه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا چیزی دیگر از اسباب صلابت نبض مثل یبس جرم رگ و مجاهده بحرانی باشد و تا وقتیکه نبض قوی نگردد و به سرعت قوی سریع نشود هنوز حمامی یومیه بود و بهای عفنی منتقل نگردد و بول در ابتدای تب خام بی نضح بود یا قلیل النضح و این نشان قلت و ضعف ماده باشد و گاهی بول بدبو غلیظ و گاهی حاد بود و بدان که از حمیات حاده مهلکه کمتر خلاص یابند مگر بزمانت عضو به سبب انتقال ماده آن در مفصل آن عضو و چون تب بعد سکون ورم در ذات الجنب و مانند آن مثل ذات الریه و ذات الصدر باقی ماند باید دان است که بقیه ماده ورم هنوز باقی است و ماده به سوی موضعی میل کند که در آن درد ظاهر شود

### علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آن که یک حرکت آن سخت سریع از دیگر باشد به حسب تب بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم و بی وزن باشد و تب دوام کند و منقطع نشود بعد بیست و چهار ساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع و دائره است و همراه او از احوال مذکوره حمی مقلعه مثل تقدم لرزه و غیر آن نباشد و آنچه دلالت می کند بر آن لزوم اوست زیاده تر از یکشنبه روز و شدت اختلاف حال آن نزد زمانه تزید که گاه کم شود و گاه اشتداد نماید **ذکر امور فارق حمیات عفنیه و مشترک در بعض آن** آنچه از حمی به سبب عفونت صفا بود حرکت آن یک روز در میان باشد خواه آن حرکت ابتدای نوبت بود چنان چه در غب نامه نائبه و یا ابتدای اشتداد باشد چنان چه در غب لازمه مگر قسمی از آن که معروف بمحرقه است حرکت آن بسیار خفی بود و آن مثل لازمه

مطبقه باشد و غب خالصه که ماده او صفرای خالص بدون آمیزش بلغم و غیره می باشد حاد بود به سبب لطافت ماده و حرارت آن عظیم سوزان باشد بسبب قوت صفرا لیکن او سلیم است آن که صفرا سبک بر طبیعت است و به سبب آن که آن را یک روز زمان راحت هم بود و مدت نوبتهای او کوتاهتر از مدت دیگر تپها باشد بهر آن که ماده که لطیفتر بود زود پخته شود و زودتر تحلیل پذیرد و غب غیرخالص اطول مدت از خالصه بود به سبب غلظ ماده و خالصه کم است که تجاوز از هفت نوبت مگر از خطا مثل استعمال لعابات و غذای سرد بسیار و غب دائمه اکثر در یک هفته منقضی گردد و آنچه از عفونت خون باشد آن تب دائمه لازمه بود و حرارت آن بسیار و عام باشد مع نرمی که در لذع مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز به انتها رسد اما این تب باخطر باشد از بهر آن که لازم بود کدامی روز از آن بیمار آسایش نیابد و اما تب بلغمی مواظبه در حرارت نرم بقیاس صفراوی باشد و مدت او طویل بود بسبب لزوجت ماده غلظ و سردی و کثرت آن و بدان سبب نضح و تحلیل بدیر یابد و عظیم الخطر است بهر آن که مدت اقلع یا تفتیر او اندک بود و مصحوب آن فساد و ضعف در فم معده لابد باشد و این اعراض ردی از غشی و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابهتر بدق بود در لزوم تب و نرمی حرارت و لاغری اعضا به سبب ازمان مرض و قلت تغذیه اگر نبض لین نباشد یا آن که گاهی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب می گردد به سبب برد مجمد مصلب آله و در آن هنگام اعتماد در فرق هر دو بر علامات خاصه بدق بود و هر قدر که ماده تب بلغمی بلغم خالص کمتر بود نوبت آن کوتاهتر باشد مگر آن که قلت خلوص او مائل بسودا بود پس مدت او درازتر باشد و اما تب ربع غیرحاد بود بسبب برودت ماده و غلظ و یبس آن و دشواری نضح و تحلیل آن و طویل باشد بنابر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن تا یکسال بکشد و غیرخالص آن در مدت کوتاهتر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا که زمان راحت آن طویل می باشد و بهر آن که حاد نیست بنحویکه تابع او اعراض شدید مثل صفرا باشد و سلیمتر از بلغمی باشد به سبب آسایش مریض تا دو روز و ربع و غب دائره مفتره منقضی می گردند بقی یا اسهال یا عرق به ادرار بول و اما محرقه منقضی می شود به مثل این استفراغات و بر عاف و بدان که زمانه ابتدا در غب طول کند و انتها در

مطبقه و انحطاط در محرقه و انتها و انحطاط در مواظبه با آن که ربع لازمه دائمه و مواظبه تام الاقلاع کمتر یافته می‌شود و ربع جمیع اوقات آن طویل بود و مواظبه عسرالانحلال باشد و چون معالجه حمیات بطوریکه سزاوار آن است نکند و خصوصاً حمیات ورمیه حال مریض بذبول و دق مودی گردد و خصوصاً در حمیات حاده که در آن تغذیه صاحب او واجب بود و غذا ندهند به سبب غرض اقبال طبیعت بر نضج ماده یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب ندهند به سبب غرضی که ماده را خام نگرداند و تدارک عدم نوشانیدن آب بتطفیه دیگر نسازند پس اشتعال زیاده شود و بدن خشک گردد و بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن بمراعات امر قوت و تطفیه قوی‌تر از هر دو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و از این هر دو منع نمایند و از مراعات آن هر دو غرض مذکور غفلت کنند

### دلایل اعراض حمیات

..... یکی ..... متقدم که او در زمان صحت چگونه بوده است مثلاً اگر مریض اغتدا بمولدات صفرا مثل عسل و خربزه و خرما و حلویات نموده باشد دلالت کند بر آن که تب صفراویست چنان چه کثرت اکل و شرب و راحت و سکون واستحمام بعد طعام دلالت بر تب بلغمی نماید و تغذیه به عدس و کرنب و قنبیط دال بر تب سوداوی بود **دوم** از احوال و اعراض موجوده که مذکور گردد **سوم** از حال بلدان و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و قی و براز و رعاف **چهارم** از حال تب در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتهای او **پنجم** از حال اشتها و تشنگی و از حال تنفس **ششم** از مقارنات مثل صداع و سهروندیان و قلق و غیر آن به جهت آن که حمیات را اعراضی چندست که دلالت می‌کنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی است که دلالت می‌کنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت حرارت و یکست آن زیرا که بعضی از آن است که لذاع شدید از اول اخذ تا آخر آن بود به سبب حدت ماده و بعضی آن است که اول لذع کند به عده ضعیف شود به سبب تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آن است که لذع نکند به سبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آن است که حرارت او رطب بود مثل تب

بلغمی و بعضی آن است که حرارت او یابس باشد مثل تب صفراوی و اعراضی است که دلالت بر جنس حمی می‌نماید مثل اعراض خاصه بحمای غب چون ابتدای نوبت آن بنحس و قشعریه و لذع حرارت در آن و اعراضیست که دلالت می‌کند بر خباثت حمی مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت و اعراضیست که دلالت بر نضج ماده و غیرنضج آن می‌کنند به مثل احوال بول که اگر آن در قوام و لون در آنچه و رسوب معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تب کند و اگر کدر یا غلیظ احمر و اصفر و ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست که دلالت بر بحران می‌نمایند و در مقامش مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت حال یا ضد آن می‌کنند و آنهمه عنقریب مذکور شد و بدان که برای سحنه احکام بسیار است مثلاً چون رنگ او متغیر گردد و برصایت یعنی سفیدی و سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی و یا بر تهیج و انتفاخ چنان چه عارض می‌گردد کسی را که سبب حمای او تخمه باشد و مانند سرعت ضمور وجه و لاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر رقت اخلاط و سرعت تخلل آنها به سبب و سعت مسام می‌نماید و برای حرکات فی نفسها یعنی جریان آنها بر مجرای طبیعی و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها دلایلی است بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض و سلامت او و تشویش آنها بر حرارت او و سقوط آنها بر هلاکت یا بر سبب بارد و برای اشیای دیگر نیز که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آن است که در وقت منتها می‌باشد مانند هذیان و اختلاط ذهن به سبب التهاب راس و بعضی آن است که در هنگام ابتدا می‌باشد مثل قشعریه و سردی و سبات که اکثر در اوائل حمیات لاحق می‌گردد به سبب ضعف دماغ و میل حرارت به سوی باطن جائیکه ماده است و کثرت صعود بخارات از اضطراب مبتدی در بدن تا آن که اشتعال آن را تحلیل نماید و اعانت این سبات و قشعریه برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در سدد عفونت و حرارت است و اشیایی که از آن حال تب و آن که او از کدام نوع است شناخته می‌شود آن حال تب است در حدت او و لین او و حال تب در وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط مذکور یعنی حمی حادث از اسباب بادیه

اکثر از قبیل حمیات یوم می‌باشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تب در لزوم آن و اقلع آن دفترات آن و حال تب در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعیریه که دلالت بر ماده خارج عروق می‌کند و یا خلاف آن و این دلالت بر ماده داخل عروق می‌نماید و کدام وقت می‌باشد چیزی که می‌باشد از لرزه زیرا که لرزه و قشعیریه چون در ابتدا می‌باشد دلالت می‌کند بر بساطت حمی و اگر در غیر آن می‌باشد و دلالت می‌نماید بر ترکیب آن و حال تب در ترک آن به عرق بسیار و اندک یا خلاف آن بهر آن که تب صفراوی ترک می‌کند به عرق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی و گویند که در دموی عرق تا تمام انقضای آن نمی‌باشد و حال تدبیر سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

### کلام در نافض و برد و قشعیریه و تکسر

بدآن که قشعیریه که آن را بفارسی فراشا و در هندی پهریری گویند حالتی است که در می‌یابد مریض در بدن خود از آن اختلاف در سردی و خلش بعض آن در ظاهر یعنی در جلد و بعض آن در داخل اعنی در عضلات دموی بر تن خیزد و تکسر یعنی شکستگی اعضا که آن را در هندی هرپهون گویند آن است که دریابد آدمی در خود حالتی که گویا پیوند اعضا و استخوان او را بچیزی گران کوفته‌اند و او مقدم بر قشعیریه بود و گویا که تکسر قشعیریه ضعیف است و نوعی از آن است چنان چه نافض قشعیریه قوی شدیدست و اما برد یعنی سردی آن است که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی در این شرط نیست که بادی خلش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آن است که علیل نتواند که اعضای خود را نگاهدارد از جنبش و لرزش و حرکات غیرارادیه که در آن واقع شوند و به تسکین ساکن نشوند و گاهی مریض سردی بغایت احساس کند و گمان کند که او در برف است و گرم نشود و گاهی چنان اشتداد نماید که بیمار دریابد که مفاصل اعضای او از یکدیگر جدا می‌شوند با قرع اشنان و گاهی آواز دندان شنیده می‌شود و گاهی انسان از چارپائی بر زمین می‌افتد به سبب اضطرار و لهذا مریض را ضبط می‌نمایند پس نافض مرکب از دو چیز باشد که یکی حرکت ارتعادیه دیگر برد بود بالجمله صعوبت و سهولت و

سرعت بطوی نافض به حسب اشتداد و انتقاص و رقت و غلظ ماده بود پس آنجا که ماده غلیظ بارد یا رقیق بارد یا حار بود و دافعه قوی باشد نافض بغایت قوی افتد و بالعکس اما اگر ماده سوزنده و گرم بود چنان چه در غب خالص اگرچه نافض در آن قوی باشد لیکن به سرعت زائل شود و اگر ماده غلیظ و لزج بود چنان چه در مواظبه نافض بطی الزوال باشد و گاهی برد قوی باشد و با وی نافض قوی نبود در مثل حمیات بلغمی و ربیع و سببش عدم ماده سوزان و ضعف قوت دافعه عضلها باشد و از اسباب اشتداد لرزه شدت دفع قوت دافعه عضلات که از خود دفع مودی نماید لهذا هرچند سبب نافض قوی تر و سریع تر باشد نافض شدید و مفرط گردد و همچنین هر قدر که سبب لرزه آور لاذع تر باشد لرزه شدیدتر باشد و خون در حالت لرزه بداخل فرو می رود و سبب فراشا و برد و لرزه به قول **جرجانی** و **شیخ** پنج گونه است یکی تیزی و سوزش خلط که بر عضلها بگذرد و بسوزاند دوم عجز قوت و ضعف حرارت غریزی سوم سردی هوا چهارم سردی خلط و آن بلغم و سوداست پنجم میل حرارت بباطن و توجه آن به سوی ماده از جهت آن که ماده در باطن باشد و فرق میان آن که سبب فراشا و لرزه تیزی و سوزش خلط باشد و آن که سبب سردی خلط باشد آن است که اگر به سبب تیزی و سوزانی خلط باشد بیمار با آن که سردی نمی یابد پندارد که سوزن اندر اعضای او می زنند و اگر دست بر آن گذارند گم باشد و به سبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر به سبب سردی خلط باشد بدان ماند که تن او در میان برف نهاده است و اگر دست بر آن نهند گرم نباشد و فرق میان نافض و قشعیریه آن است که قشعیریه زیاده از این نباشد که بظاهر سرما همی یابد و بباطن گرم باشد و حرکات غیرارادیه چون لرزیدن اندامها و برهم زدن دندانها پیچ نباشد و نافض خالی نباشد از آن که بیمار اعضای خود را از حرکتهای بیماراد فرو تواند داشت و همه اعضا را چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده می شود بالجمله فرق میان هر دو در مقدار قوت است یعنی نافض قشعیریه قویست چنان چه قشعیریه نافض ضعیف است و سبب احساس لرزه در نوبت تب و عدم ادراک آن هر وقت با وجود بودن ماده موجب لرزه در عضو آن است که هرگز خلط حار یا بارد اندر بدن ساکن بود عضوی که آن خط اندر دآن است با وی الفت گیرد و بمجاورت آن



عادت کند و از آن منفعل نگردد و احساس حرارت یا برودت افکند زیرا که سوءمزاج حاصل از آن خلط در آن عضو مستولی شده بنحویکه مزاج اصلی را باطل کرده و مقاومت باقی نمانده پس هرگاه آن خلط بحرکت درآید متفرق و پراکنده گردد خواه بسیار باشد یا اندک به سببی از اسباب مثل حرارت متفرقه یا غیر آن منفعل گردد از آن عضوی که غیرملاقی آن است و احساس حرارت یا برودت آن به سبب سوءمزاج مختلف خود نماید و انسان نزد حرکت او و مرور او بر اعصاب و عضلات بلرزد چنان که نزد ریختن آب گرم یا سرد بر جلد او لرزه می‌کند تا آن که سوءمزاج مختلف بر آن مستولی گردد و مالوف آن شود پس اذیت ساکن گردد و اعضا از حرکت بایستد و بساست که نافض عارض می‌شود از بلغم زجاجی منتشر در بدن و مؤدی بحمی نمی‌گردد و گاه او را ادرار می‌باشد و قوت آن مانند قوت نافض مؤدی بحمی نمی‌باشد و ماده که احداث اعیا بقلت خود می‌نماید لرزه بکثرت خود قبل از تعفن پیدا می‌کند پس اگر متعفن نگردد مؤدی به تب نشود و گاهی برد و نافض عارض می‌گردد بنابر فرو رفتن حرارت به سبب غذا و مانند آن آنچه توجه طبیعت به سوی داخل و غور حرارت واجب کند مثل ورم باطنی و نافض و برد بر حمیات بهر آن مقدم می‌باشد که خلط خام اولاً به سوی عضلات می‌ریزد و آن ببرودت خود نسبت بعضلات مودیسست به عده چون به عفونت شروع کرد بگرمی ابتدا می‌نماید پس برودت او محسوس نمی‌گردد و گاهی لرزه بر حمیات مقدم می‌باشد به سبب لذع خلط و قوت دفع قوت دافعه عضلات چنان چه لرزه می‌کند انسان از ریختن آب بسیار گرم بر جلد او و خصوصاً چون آب شور باشد و گاهی اولی شی لذع سبب گریختن حرارت غریزی به سوی باطن می‌شود پس سردی مستولی می‌گردد و با لذع حار سردی می‌باشد گویا که سردی مشتمل بر ظاهر بدن بود و لذع حار نزد غشای باطن باشد و گاهی لرزه به سبب گریختن حرارت به سوی باطن می‌باشد چنان چه در اورام باطنی بنابر توجه طبیعت به سوی آن مع خون و روح برای اصلاح آن پس ظاهر بدن سرد می‌گردد و بدان سبب بیمار لرزه و سرما می‌یابد و گاهی نافض و قشعریره دلالت می‌کند بر صحت درحمیات لازمه و این در منتهای حمیات محرقه یافته می‌شود بهر آن که دلالت می‌نماید بر آن که ماده صفرا محتبس در داخل از عروق خارج شده لیکن اگر آن با نضح و در وقت بحران نباشد و تابع او خفت نبود دلالت می‌کند بر آن که این قدر لرزه به سبب غلبه

قوت نیست بلکه به سبب کثرت ماده موجب لرزه است و قسمی از لرزه است که دلالت می‌نماید بر موف و او آن است که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنفس باشد و **بقراط** گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه در تب غیرمفارقة بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است و **اما** اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه می‌باشد **انطاکی** گوید که گاهی نافض به حسب کثرت خلط کثرت می‌پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم می‌باشد و در صفرا ضعیف بود و به همین جهت آن را قشعریره می‌نامند همچنین اکثر اطبا تقریر نموده‌اند و قومی بعکس این گفته‌اند یعنی نافض صفراوی قومی تر می‌باشد به سبب حدت آن و **گازورنی** هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض در صفرا حادثتر و در زمانه کوتاه‌تر می‌باشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا به حسب کیفیت و در بلغم به حسب کمیت بود و این قول نیکو است و اما نافض در صفرا اولاً بقوت ابتدا می‌نماید و در ضعف تدریج می‌کند به سبب لطافت ماده و در هر دو خلط بارد بعکس این می‌باشد لاسیما سودا به سبب کثرت تحلل در آخر هنگامیکه تلطیف می‌پذیرد **مجوسی** گوید که آنچه سزاوار است دآن استن آن از امر نافض در سائر حمیات آن است که در زنان ابتدا از پشت می‌کند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا می‌نماید **فائده** به قول شیخ هیجان تحیر و دوار منذر بدوست و حمیات مشائخ مدفون غیرظاهر می‌باشد و بساست که سبب طول حمی غلظ در حشا می‌باشد پس مریض را بر پشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند تا موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در آنجا ورم است یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آن است که حمای او مدفون در باطن است و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره می‌گردد پس بخارات بداخل برگشته اشتداد حمی می‌نماید **قرشی** گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمی‌شود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب می‌کند فلهاذا گاهی از آن ذهن صحیح می‌شود دفعه و گاهی بدان تب نیز خفت می‌پذیرد و موجب آن این است که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجامه باشد **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند دیده‌ام که در اکثر از ستردن موی سر

مرض نکس کرده و عود نموده و ایضاً دو کس که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بودند می‌گفتند که حمیات ما زائل می‌شود و تخفیف می‌یابد بتراشیدن موی سر و زیاده می‌شود و اذیت و قلق حاصل می‌گردد و هنگام ترک آن و باشد که این به سبب عادت بود و احوط آن است که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن باشد

### طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تب حرارت قوی‌تر از حرارت حمای یوم باشده نبض و نفس و بول شدیدالتغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و قاروره بی‌نضج و گاهی بدبو غلیظ باشد و زمانهٔ تزید تب طویل بود و تشنگی و درد سر در اکثر و ضعف و تغییر رنگ بدن و زبان و ذائقهٔ دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود و حمای خلطی باشد به عده از مریض سؤال کنند که تب به وقت می‌ماند یا گاهی می‌آید و گاهی می‌گسارد اگر گوید که همیشه می‌ماند باید دان است که مادهٔ آن داخل عروق است پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و تقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیرکثیرالاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و یا تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعیریه ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبهٔ خون یافته شود سونوخس باشد و این تب دموی است که از غلیان خون افتد و اگر این اعراض به شدت باشند و تب گرم‌تر از سونوخس و مشابه‌تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیرمنتظم و بول احمرقانی و کدر و بدبو بود حمای مطبقة باشد و بادهٔ این خون متعفن داخل عروق است و اگر به اعراض مذکوره درد پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و فازه و کثرت تهوع و کرب و اشتعال شدیدتر و غیر آن از علامات

جدری و حصبه باشد و **اگر** با تلخی دهن و تشنگی شدید و غثیان و قی یا اسهال صفاوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب و هذیان و صداع و بیخوابی و خشکی و تشقق لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و ناریت بول بود اگر صفرا متوجه بدماغ نبود والا قاروره سفید و رقیق بود و این منذر بسرسام باشد به شرطیکه ماده برعاف مندفع نشود و تب یک روز در میان شدت کند و بی لرزه و سرما آید مگر بر سبیل بحران و عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود غب لازمه باشد و آن تب صفاویست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و **اگر** این عوارض به شدت باشند حتی که زبان خشن و زرد به عده سیاه گردد و سرعت و تواتر نبض و غور عینین و ضربان صدغین و اسهال صفاوی کرائی و با اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی و افراط گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد و ماده آن صفرا یا بلغم شور است که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود و **اگر** تب هر روز شدت کند بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد و نبض سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که بیست و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود و تب لثقه باشد و آن تب بلغمی است که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و **اگر** روز چهارم شدت کند و با آن سردی و لرزه و عرق نباشد و زمان شدت تب بیست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه موجود بود ربع دائمه باشد و این تب سوداویست که ماده آن داخل عروق متعفن شود و **اگر** مریض گوید که تب گاه می آید و گاهی زائل می شود باید دان است که ماده آن خارج عروقست و در این صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود و اگر با تب قی و درد معده باشد علامت تعفن ماده در معده باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشاء امعا و ماساریقا باشد و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن درصدر بود و علی هذا القیاس پس بپرسند که تب هر روز می آید یا یک روز یا دو روز در میان یا زیاده بر آن و در شب می آید یا در روز و گرمی یا سردی در باطن زیاده محسوس می شود یا در ظاهر **اگر** گوید که هر روز می آید و

با لرزه و سرمای شدید در اطراف باشد و تا دیر بماند و حرارت او قوی نبود و گاهی در ابتدا حرارت قوی ظاهر شود و در آخر کم گردد و چون وقت نوبت تب بدن را لمس نمایند حرارت در اول امر نیک ظاهر نشود مگر بعد از آن که موضع دست گرم شود و مسام گشاده گردد و تری بر بدن بسیار بود و عرق کمتر آید و اگر آید اندک بود و بر تمام بدن شائع نباشد و با وی عطش بسیار نباشد و نه عظم نبض و اشتها کم شود و اکثر در فم معده درد محسوس گردد و نفخ در شکم بود و ترهل بدن و تهیج چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر مختلف و در ابتدا متفاوت بود و در آخر متواتر گردد و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و براز نرم رقیق بلغمی باشد و تب با ثقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تب طویل باشد حتی که حرارت در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند و شش ساعت زائل گردد و اقل زمانه نوبت آن هشت ساعت و بیشتر هژده ساعت بود و گاه غشی به سبب ضعف فم معده و سقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد و آن تب بلغمی است که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و ایضاً این تب در مزاج بارد رطب بلغمی و سن صبیان و مشائخ و فصل سرما و و هوا و بلد سردتر و مردم بسیار خوار و اهل راحت و سکون و کثیرالاستحمام و ریاضت بعد طعام اکثر عارض شود و اگر گوید که تب یک روز در میان آید پس اگر قشعریه و لرزه شدید و سرما قلیل مع لذع و تحقق ابتدا کند و بدن زودتر گرم می شود و حرارت از لمس بدن قوی حاد لذاع محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و بغض کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفاوی یا اسهال آن بود و نبض در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و بدبو و تیزیو باشد و تب به عرق کثیر مفارقت کند و اکثر در امزجه حار یابس صفاوی و سن شباب و فصل گرما و هوای گرم و خشک و کسبکه اغذیه و اشربه حار یا بس خورده باشد یا او را غم یا سهر یا تعب شدید لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او به آتش باشد مثل حداد و وقاد و لاغر را عارض شود مدت نوبت تب از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و اکثر درد دوره چهارم منتهی شود و اگر تا دوره هفتم امتداد نماید از آن تجاوز نکند غب خالصه دائره باشد و آن تب

صفراویست که ماده آن خارج عروق متعفن شود و اگر در این تب مدت سرما و لرزه درازتر باشد و حرارت در حدت کمتر از آن بود و وقت نوبت بلانظام و مدت نوبت از دوازده ساعت افزون باشد و تا بیست و چهار ساعت یا سی ساعت مریض اندر تب ماند و زمانه آسایش نیز دراز بود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند و از آن گمان تب ربع شود و عدد نوبتهای او از هفت نوبت البته افزون باشد و نضح ماده بدیرتر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سرگرانی بود و سحنه زود گداخته نشود و کرب و کاهلی و بیخوابی غیرمفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن یار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی به سبب صعود ماده بدماغ کمرنگ یا سفید باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود لیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود غب غیرخالصه باشد و ماده این صفرا مخلوط به رطوبت است پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و براز و تلخی و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تب بلغمی قریب بوده و اگر هر دو ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد و اگر گوید که تب دو روز در میان می آید و با لرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن بیست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر ابدان و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت غدیدااختلاف باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیرحاد و غیرلذع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم بیفزاید لیکن بقیاس حمی غب صغیر متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول بدبو بی نضح و در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد و عرق بقیاس تب بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف اللون غیرنضح بود و حمیات مختلطه و صلابت طحال بر این تب تقدم نماید و مزاج مریض بارد یابس و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تقدم تناول اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و

نمکسود و غیره به افراط بود ربع دائره باشد و آن تب سوداویست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و این علامات وقتی است که این تب از تعفن سوداوی طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت سودای غیرطبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق بطنی تر و نبض مائل بلینت و لهیب اندک و بول سفید و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی ملمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم است پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود وجود علامات غلبه خون و شیرینی دهن و سرخی بول و غلظ آن بود و سحنه و سن و مزاج و موی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تر بر آن دلالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات اورام دموی عارض شود و نبض در آن عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت قصیرتر و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با قشعرار و برد ابتدا کند و تواتر نفس و تلخی دهن بود و سن و فصل و مزاج و سحنه حار یابس بر آن دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سوداوی طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد با خبث نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد و **اگر** گوید که تب دو روز می آید و یک روزنه ربع معکوس باشد و آن تب سوداویست مرکب از دو ربع و **اگر** گوید که تب روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بر آن می آید و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد و **اگر** گوید که تب شب می آید و بروزها می کند تب لیلی باشد و **اگر** گوید که تب بروز می آید و شب رها می نماید تب نهاری باشد و ماده این هر دو تب بلغم باشد و **اگر** گوید که تب را دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن مختلط بود حمیات مختلطه باشد و **اگر** گوید که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس می گردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد خام کم حرارت از بول تب بلغمی و نبض بطنی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی به سبب غلظ و قلت ماده مستحیل ربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت تا بیست

و چهار ساعت بود و در اکثر قبل از این منقضی شود حمی انقیالوس باشد و اگر گوید که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم می‌شود و در اکثر تب بنوبت آید تب لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تب نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تب لازم باشد و برد در غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود و اگر وقت آمدن تب غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر بدور تب بلغمی هر روز دوره کند و یا ترهل بدن و تهیج رو بود و رنگ روی صاحب او بریک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد و بیرون خاصه بود وقت هیجان و لب او سیاه مثل لب کسی نماید که شاتوت خورده باشد و در سرهای پهلو درد نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش باشد ماده آن بلغم خام باشد و اگر با وی صفرا غلیظ مخلوط شود ادوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا و قی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بر آن گواهی دهد و اگر دوره او در اکثر بدور غب آید یا لازم باشد و به آن تشنگی شدید و تعب و لهیب و غم بوده در ابدان حار یابس مزاج حادث شود و بدان به سرعت گداخته شود و نبض صغیر متواتر بود و در یک دو نوبت سقوط قوت و نبض پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار سالها نماید ماده آن خلطها و سمی صفراوی کرائی یا زنگاری باشد و اگر تب عام بود و بخلق کثیر حادث شود و علامات و یا ظاهر بوده و ظاهر بدن سخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با وی عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاهی با غثیان و سقوط اشتها و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تحلیل بود و گاهی سرفه خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد شکم باشد و با آن سهر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاهی با وی بثور اشقر و احمر عارض شود که گاه به سرعت ظاهر شود و جلد غائب گردد و قلاع و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تب در اکثر بشب اشتداد نماید و گاهی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد اسهال مراری و غیره افتد و براز او نرم بدرنگ و گاه سیاه و اکثر کفناک بدبو باشد و در آن اعضا و اخلاط گداخته برآید و بول مائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سودا بقی برآید و عرق بدبو



آید و تب یا اعراض مذکور و بقوت آنها ابتدا کند و بغشی و سردی دست و پا و لیثرغس و تشنج و کزاز مودی گردد  
حمی و یائی باشد و اگر تب تابع اورام بود و درد یا ثقتل در عضوی باشد و آن عضو گرم‌تر از سائر اعضا بود و نبض  
در ابتدا صغیر و در انتها سریع الانقباض باشد به عده عظیم و سریع و متواتر گردد و به حسب عضو و ماده پس  
منشاری یا موجی گردد به حسب عضو در عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود به سبب میلان ماده به  
سوی ورم حمی ورمی باشد و اگر علامات مخصوصه حمیات بعضی با بعض مرکب و مجتمع یافته شود و هرگاه در  
تب اول لرزه آید پس لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تب هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو  
سه لرزه یک بار عرق کند و ایضاً هرگاه در تب لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تب هر وقت سرما و لرزه  
معاودت کند و از پس دو سه لرزه یک بار عرق کند و ایضاً هرگاه در تب لازمه لرزه قوی باشد و مدت سرد ماندن  
دست و پا سخت دراز گردد تب مرکب باشد پس اگر نوبت تب یک روز درازتر و آهسته‌تر از غب بود و یک روز  
کوتاه‌تر لیکن گرم‌تر باشد و اکثر در یک نوبت دو سه دفعه قشعیره ظاهر شود و گاهی اعضا گرم شوند و قشعیره  
هنوز ثابت باشد و ابتدای تب و تزید آن شدیدالاضطراب بوده انتها طویل باشد و هرگاه معلوم کنند که بدن گرم  
می‌شود و تب عنقریب به انتها می‌رسد قشعیره معاودت کند و منتهای او و اوقات جزئیه و کلیه قبل منتهای حمی  
بلغمی و سریع‌تر از آن بوده بطی‌تر از منتهای حمی صفاوی باشد و همچنین انحطاط طویل بود و کمتر به عرق  
فتره کند و روز سوم تب مشابه روز اول در نوائب بود و چهارم مثل دوم در تفتت باشد و در نبض عظم و سرعت و  
تواتر از غب کمتر بود و در اعداد آن یعنی صغر و بطو و تفاوت قلیل‌تر از تب بلغمی باشد و بول بطی‌النضج بود و قی  
مختلط از صفرا و بلغم و همچنین براز باشد شطرالغب باشد و این تب مرکبست از ماده بلغم و صفرا پس اگر بلغم  
غالب بود نوبتها درازتر باشد و قشعیره ضعیف‌تر و نضاغظ نبض قوی‌تر بود و اطراف به سرعت سردی قبول کند و  
دیرتر گرم گردد در ابتدای مرض و تشنگی اقل و قی صفرا کمتر و بول شدیدالبیاض و خام و عرق کمتر و سن  
کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و همچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد و

اگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه‌تر باشد و اطراف زودتر گرم گردد و تشنگی و قی صفراوی زیاده‌تر باشد و عرق بسیار کند و قشعیریه بلرزه مائل باشد و قوی‌تر بود و زودتر درگذرد و بول رنگین‌تر باشد و سن شباب و مزاج گرم و عادت بخوردن اشیای گرم و مانند آن از فصل و بلد حار باشد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض و دلائل نیز برابر پدید آید و قشعیریه صرف نام غیر نافض و نه متعدی بنفض باشد و چون ترکیب این تب از دایره صفراوی و لازمه بلغمی باشد و او آن است که اکثر اطبا به اسم شطرالغب خالص مخصوص نموده‌اند لرزه ضعیف باشد و گاهی بر دو قشعیریه در آن تکرار کند تا آن که ماده خارج عروق که آن صفراست در منتهی غلیظ گردد و در آن حرارت احشا و شکم مع برد اطراف کثرت نماید و نبض بسیار صغیر و متفاوت باشد پس اگر لازمه صفراوی بود لرزه نباشد و نه بسیار قشعیریه و نبض اعظم و سریع و کرب شدیدتر باشد و اگر هر دو دائمه ترکیب یابند نافض البته نبود و غب لازمه را عارض شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد و اگرچه غب لازمه در شدت راجع نبود قبل از رجوع بلغمی در شدت به سبب قلت صفرا و کثرت بلغم

### معالجه کلی حمیات عفونیه

بدآن که تب صفراوی لازمه و خصوصاً محرقه محتاج تبرید زیاده می‌باشد بعد آن تب دموی بعد آن تب بلغمی بعد آن تب سوداوی و هرگاه تب عارض شود باید که اول از علامات ماده آن دریافت کنند بعد آن به حسب احتیاج تبرید و تسکین نمایند و بهتر آن است که هلیلجات را در حمیات ندهند و خوردن لبنیات در حمیات باعث ازدیاد عفونت بود و گویند که علاج حمیات عفنی حادث از عفونت خون یا صفرا یا سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج آن است که مواد او خارج عروق باشد زیرا که اخلاط آن بعینه همان اخلاط است جز آن که این محتاج بمفرط تبرید و تطفیه باشد و اگرچه تبرید بسیار نضج ربطی سازد الا آن که تسکین سورت آن می‌کند زیرا که در حدت زیاده بود به سبب انحصار مواد آن در عروق و در خطر شدیدتر باشد به سبب کثرت کمیت آن و فائده جلیله که در آخر حمیات اطفال مسطور گردد آن را نیز ملاحظه نمایند **مسیحی** می‌نویسد که حمی عفنیه علی‌الاطلاق سوءمزاج مع

ماده است و لهذا احتیاج به تبدیل کیفیت و نقصان ماده می‌شود و کیفیت حمی حرارت و بیوست است پس حاجت در ازاله او به اشیای میرد و مرطب می‌افتد و ماده حمی مختلف می‌باشد و اگرچه در جمله عفن است چنان چه در غب صفرای عفن است و در بلغمی بلغم عفن و در ربع سودای عفن پس در استفراغ هر واحد از این اخلاط حاجت می‌افتد به ادویه که از شان آنها استفراغ آن خلط بود و از حمیات بعضی آن است که سوءمزاج در آن قوی‌تر از مقدار ماده می‌باشد مثل حمی غب پس آن محتاج به تبرید و ترطیب بیشتر از استفراغ است و بعضی آن است که ماده در آن بیشتر از مقدار سوءمزاج بود مثل حمی ربع و حمی بلغمی و در آن حاجت به استفراغ زیاده‌تر از تبرید و ترطیب باشد و هرگاه چیزی یابند که هم تبرید و ترطیب کند و هم استفراغ ماده بهتر باشد و هرگاه یافته نشود باید که ترکیب دهند و برای هر واحد از این اغراض ثلثه آنچه موافق باشد استعمال نمایند **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید بدانند که غرض در معالجه حمیات عفنی گاهی متوجه می‌شود و به سوی تب به تبرید و ترطیب مزاج احتیاج افتد و گاهی متوجه می‌گردد بطرف ماده هنگامیکه احتیاج به انضاج یا استفراغ مواد بود و انضاج در ماده غلیظ تعدیل اوست بترقیق و تلطیف و در ماده رقیق تعدیل و بتغلیظ و تکثیف و بساست که مابین هر دو غرض مذکور تناقض واقع می‌گردد چه ذات تب مستدعی تبریدست و خلط مقتضی انضاج و استفراغ و تحلیل و این در اکثر امر بی‌استعمال دوی حار صورت نبندد پس در این هنگام رعایت اهم از هر واحد امر واجبست و گاهی تناقض می‌کند مقتضای شدت حرارت تب از تبرید به مثل آب هندوانه و ماءالقرع و ماءالخیار و سائر به قول و مقتضای ماده از تقلیل و انضاج پس این تناقض منع می‌کند از نوشیدن آب فواکه و به قول الا آن‌که ماده به کمیت و کیفیت قوی نباشد و بالجمله حزم و احتیاط آن است که تأخیر آب فواکه تا یک هفته نمایند و اقتضار بر ماءالشعیر کنند و جمیع فواکه به اصحاب تب عفنی مضر است به سبب غلیان و فساد آنها در معده و بساست که در یک چیز انضاج و تلطیف و استفراغ و تبرید نیز یافته می‌شود و چون سکنجبین و **بدآن** که گاهی شدت وحدت تب بدرجه رسد که در تدبیر سبب از انضاج و استفراغ رخصت ندهد بلکه مقتضی تبرید خلط از انضاج کنند و غذا را قطع سازند قوت را طاقت

مقاومت و صبر به شدت نیابند و اگر قوت را مقاوم و صابر آن یابند قطع سبب نمایند و تدبیر خلط از انضاج کنند و غذا را قطع سازند و تبریدی نمایند که مانع تحلیل باشد و اگر قوت را قاصر یابند مشغول تعدیل مضاد آن گردند به تبرید و انعاش قوت غذا و چون تقویت قوت به انعاش آن و قهر مضاد آن نمایند متوجه به مرض شوند و به نضج و استفراغ پردازند و چون در این حمیات تبرید نمایند باید که بچیزی نکنند که در آن قبض و تکثیف باشد مانند اقراص مبرده که در ابتدای این حمیات موافق نبود مگر بعد نضج و استفراغ و اقراص موافق تر برای کسی است که تب او تشبث به معده و جگر او باشد گویا که تب دق بود در لزوم و تشبث و بدانند که علاج حمای عفونت مخالف علاج دق است زیرا که علاج دق منحصر بر مضادت مرض است و علاج حمی عفونیه مقصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه بر آن و بر قطع سبب آن و اگرچه بمشاکل مرض نباشد و تغذیه صدیق قوت است از جهت نعش آن و دشمن قوت است از جهت آن که دوست دشمن آن است و آن ماده است زیرا که آن معین هر دوست و از اینجهت معالج محتاج است در تدبیر او بقانون که جدا مذکور گردد و باید دان است که ممکن نیست معالجه تب مگر بعد از معرفت آن پس اگر نشاسند جنس و نوع حمی را باید که تلطیف تدبیر نمایند و جهد کنند که مریض را نوبت ملاقی نگردد مگر آن که شکم او خالی باشد و تحریک طبیعت در روز نوبت بهیچ چیز حتی الامکان نکنند و معالجه به استفراغ و مانند آن نمایند و باید که مراعات حال قوت و جمیع آن از تدبیر غذا و استفراغ نمایند پس اگر قوت قوی باشد و غالب در بدن خون بود و یا با خلط غالب خون باشد فصد واجبترین چیز است و خصوصاً چون بول سرخ غلیظ باشد و اصر ناری نبود که بادی نزد فصد خون غلبه صفرا و حدت آن است و بعد از فصد اسهال لطیف فرمایند خصوصاً اگر در سجا طبع یابس محتبس باشد به مثل ماءالشعیر و شیرخشت اندک و یا ماءالشعیر و سکنجبین اگر طبیعت نرم نشود در مثل شیرخشت مانند شربت بنفشه زیادی نمایند و غایت غرض از آن تلئین باشد نه اسهال و اطلاق ضیف و..... استعمال حقنه‌هاست به قدریکه محتاج الیه در قوت باشند و از حقنه‌های مشترک‌المنفع خفیفه مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چقندر و زرده بیضه و شکر سرخ و بوره است و چون

این تلئین در ابتدا به کار برند بساست که در انتها محتاج با ضعیف‌تر از آن باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد از آن متوجه به ادرار شوند به مثل سکنجبین مطبوع با بیخ کرفس و مانند آن به عده تعریق و تفتیح مسام نمایند چیزی که بسیار گرم نباشد مثل مالش به روغن بابونه و تنظیل به شراب ابیض و به آب شیرین نیم‌گرم پس اگر تب محتد بسیار باشد هیچ تمریخ و تنظیل جائز نیست و چون دریابند که خلط در اول امر مائل به معده است قی فرمایند به چیزی که در آن مخالف از عادت نباشد بلکه به مثل سکنجبین به آب گرم اگر خلط طبیعت تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر آنجا میل خلط به جانب امعا باشد و احساس بقراقرف و انحدار سفلی یا مانند آن نمایند بلکه در این هنگام تحریک به اسفل کنند و تدبیر خواب و آب و استفراغ جدا مذکور گردد و هنگام انحطاط تب و ظهور علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج به آب و مالش بروغهای محله باک نیست و بدان‌که چون صداع و تب با هم مجتمع گردد اولاً علاج تب کردن اولی است و بدانند که گاهی صداع تب را که رو به انحطاط آورده باشد و تمدید باز می‌آرد و به سبب وجع و ماده پس لازم است که اولاً به تسکین صداع پردازند و چون طفل شیرخوار تب به هم رساند واجب است که اصلاح شیر مادر را نمایند به ادویه مناسبه و چون قاروره یرقانی باشد در تب دلالت بر ورم کبد می‌نماید و علاجش آشامیدن ماءالشعیر و سکنجبین است پس هرگاه حدت تب ساکن گردد به تدبیر مذکور قصد ورم نمایند به تحلیل و تلئین و چون با تب قولنج ماءالشعیر رقیق نوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تب فالج به هم می‌رسد پس اولاً معالجه تب نمایند و سکنجبین ممزوج به گل‌قند و نخوداب به زیت برای ایشان نیکو است اگر تب احتمال آن نماید و ترک کنند و عادت در تدبیر خود گاه‌گاهی تب در خود احساس می‌نماید و آن را مضر نیست زیرا که سببش ترک عادت در تدبیر است و عود به سوی آن اکثر در علاج او کفایت می‌کند **صاحب کامل** گوید می‌باید که در علاج عام حمای عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تب و مقاومت آن دوم استفراغ خلط عفن سوم تدبیر بغذا و اختیار آن اما تسکین حرارت تب باید که به اشیای مبرده یرطبه از اغذیه

و اشربه و ادویه کنند الا سزوار نیست که ایشای بارد رطب مطلقاً استعمال نمایند لیکن به حسب آن که مقدار مزاج مرض آن را واجب کند و به حسب مزاج طبیعی بدن و به حسب سن مریض و فصل موجود و به حسب مزاج بلد اما به حسب مقدار مزاج مرض چنان باید که هرگاه تب قوی الحرات و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبرده مطفیه افتد و اگر حرارت تب قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند و باید که استعمال اشیای مبرده به حسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عام است در جمیع امراض حادث از سوءمزاج مقدر باید کرد لیکن بدانند که معرفت حقیقی این چیز طبیعت را ممکن نیست مگر به حدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن به اشیای که بمقاومت مرض وفا کنند خواهد کرد بدان صحت حاصل خواهد شد و این به حدس و تقریب و طول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد و اما علاج آن به حسب مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تب به استعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت به استعمال چیزهای قلیل التبرید افتد و همچنین امر جاری می شود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوءمزاج بر این مثال و اما استعمال اشیای مبرده به سبب سن مریض و فصل حاضر و بلد مسکن مریض چنان است که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشند واجب است که تطفیه حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشد باید که تبرید و تطفیه اندک بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوءمزاج باقی اعنی برودت و رطوبت و بیوست بر همین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جدا مسطور گردد

### تدبیر خواب

**شیخ و جرجانی** می نویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تب از خواب منع کنند خصوصاً اگر اندر مقدمه تب فراشا یا سردی یا لرزه باشد و اما نزدیک انحطاط سود دارد و بساست که در وقت انتها ضرر نکند و خداوند تب گرم را در تابستان در خسخانه و سردابه خفتن نشاید و اولی تر آن که تن بجامه پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که

بنفس می‌گیرند خنک بود **تدبیر آب سرد** به قول شیخ صاحب تب را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ‌تر و خام‌تر گردد و منع نضح نماید و مکث حمی طول کند باز باید داشت و بدانند که چون فصد نفع کند به عده استعمال آب به طریق بد نمایند شفا حاصل نشود یعنی استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را خام کند و اخماد حرارت غریزی نماید در آن شفا نبود و اگرچه پیش از آن فصد نافع کرده باشند و اما خلط رقیق صفاوی را آب سرد بهترین چیزهاست لیکن اگر معده یا جگر ضعیف باشد یا هر دو بارد باشند یا در اعضای شکم مریض درم بود یا در اندام او درد باشد یا مزاج او قلیل اکرم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود یا بیمار و عادت شرب آب سرد مانند مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید و او چه ایشان را سرعت تشنج می‌کنند و فواق به هم می‌رساند و اما از این حیثیت که ماده حار بود یا غلیظ که نضح یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی وافر و قوت قوی و احشا سالم از آفتاب باشد و مزاج اصلی بارد و نبود و عادت آب سرد خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شی بود و گاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیرالمقدار تا یکمن و نیم بمریض بدهد چنان چه رنگ او بسبزی گراید و لرزه بر آن برافتد پس اکثر تب صفاوی مستحیل به بلغمی گردد و گاهی طبیعت قوی شود و ماده را به عرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضاً چون در بعض مواضع ورم باشد و خوف مضرت حرارت تب و تشنگی بود و گمان شود که تب از تشنگی مودی بذبول گردد از آب سرد منع نکند و سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید و اطلاق آورد و مضرت او بسیار بورم مثل مضرت آب سرد نیست و در آن جمیع ماده و تکثیف آن نبود و همچنین جلاب ممزوج به آب بسیار پس اگر یکی از این هر دو به آب سرد ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جائز نبود به سبب بودن بدن مستعد به انسداد مسام و بر آن اقدام نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و سبب تب دیگر شود و بنابر حدوث سده دیگر جدید و گاهی این سده و تب شدیدتر از اول باشد و چون آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب

دوم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا کند و اکثر کسی را از صاحبان تب منع آب سرد واجب است که در صحت خود از آن ضرر یابد بلکه چون ببینند که سحنه قولیست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس و استفراغ ماده کرده باشند احیاناً در اکثر آب سرد رخصت دهند **مجوسی** گوید که از شان آبست تبرید و ترطیب پس اگر تپی از تپهای مطبقة و محرقه باشد و علامات نضح ظاهر و قوت قوی و عادت مریض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف دوام نباشد صاحب او را از شرب آب شدیدالبرد منع نه باید کرد و الا شرب آن ممنوع است و اگرچه فصل گرما و تب در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل‌البرد بدهند و هرگاه تب نائبه به ادوار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تب بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند و همچنین هرگاه تب غیرحاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثر شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنان چه **بقراط** در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ و انحدار او بطی گردد و نضح او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثر امر قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا غالب بود آب در آن فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده به سوی رودء صائم منحدر گردد از آن به سوی جگر و گروه و صدر و ریه بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد او را بول و تسکین عطش در این حال نتواند کرد زیرا که از معده به سرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا نشاید که آب نوشند مگر با بعضی اشربه مثل سکنجبین و جلاب تاز دوتر از معده فرو رود و مضرت غسل آن است که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

### تدبیر سکنجبین

**جرجانی و ایلاقی** می‌نویسند که سکنجبین شربتی است مرکب از سرکه و عسل و آب و یا از سرکه و شکر و گلاب در جمله ترکیبش سخت نیکو است از بهر آن که سرکه بطبع سرد و خشک است و یا سردی تیز و نفوذکننده است مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدر



نرسد و منفعت او آن است که ریح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه از آن سکنجبین سازند مضرت سرکه به غسل شکسته شود و مضرت غسل به سرکه و منفعت هر دو بمنفعت آب حاصل شود و او آن است که تشنگی را بنشانند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسرفه صعب و بدشواری برآید به آسانی بیرون آرد و سده‌های اندام اندرونی بگشاید و خلط رقیق را به ادرار بول و عرق بیرون آرد و گاهی تلئین طبع کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها بی‌مضرت باشد از بهر آن که سکنجبین ترش اثری قوی کند منفعت و مضرت او به سرعت بود و کسیکه از سکنجبین ترش بزودی منفعت نیابد علامتش آن است که مرض با خطر است و ماده نضج‌پذیر نیست و در خامی و غلظت به حدیست که سکنجبین آن را لطیف نمی‌تواند کرد بلکه غلیظتر می‌کند زیرا که اجزای لطیف آن تحلیل می‌شود و باقی لزج‌تر می‌گردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین رطوبت لزج را لطیف کند و به آسانی آن را بسرفه برآرد و آلات تنفسی را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسرفه بیرون نتواند انداخت و خناق پیدا کند پس بر طبیب واجب است که اندر حال ماده از کمی و بیشی و رقت آن نگاه کند تا ماده نضج یابد ..... بیمار امید خلاص است اگر امیدی بیند در فصل زمستان باشد سکنجبین معتدل نیم‌گرم دهد تا خلط را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد به آب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشانند و قوت تب را بشکنند و حرارت ناری را ساکن نماید و سده‌های باطنی را بگشاید و بی یخ و بدون برف دهند تا خلط را لطیف تواند کرد و بگدازد و لعاب دهان بیمار لزج نشود بدین سبب در حمیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل به آب یا گلاب آمیخته سخت موافق بود در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فعل بزوری قوی‌تر از فعل ساده باشد در انضاج و تلطیف و تفتیح سده باید دان است که در سکنجبین ترش دو مضرتست یکی آن که خداوند سرفه رازیان دارد دوم آن که به سبب زودآیندگی خوف بود که اگر در بدن صفرا یا خلطی شود تیز باشد آن را بزداید و به امعا فرود آرد و گذر آن بر امعا سبب سجع گردد و خاصه اگر امعا ضعیف باشد بدین سبب سکنجبین معتدل دادن صواب‌تر باشد تا از این مضرتها ایمن‌تر باشد **صاحب**

**کامل** گوید که از اشربه دوائیه سکنجبین است و آن شربتی است موافق برای صاحبان تب اما سکنجبین ساده موافق اصحاب حمیات صفاوی و محرقة است زیرا که مبرد و مطفی و مقطع لزوجت خلط و ملطف و منفذ در عروق و مفتوح سدد و مخرج خلط عفن با بول است الا آن صالح نیست برای سرفه و امعا که به سوی آن خلط حاد بریزد زیرا که آن را بخراشد و در آن جراحت کند و اما اگر معمول از بزور باشد آن نیکو است برای حمیات بلغمی بهر آن که قوی تر است در تلطیف و تنفذ و ادرار بول **شیخ** می فرماید که بهترین سکنجبین نزدیک من آن است که شکر را در پاتیله هموار فرش کنند به عده سرکه تند شرابی آنقدر بر آن ریزند که بالای شکر نیاید بلکه آن را مکشوف بگذارد پس آن را بر انگشت که آتش او نرم باشد یا بر خاکستر گرم نهند تا شکر در سرکه بدون آن که جوش زند بگذارد پس کف او بردارند و ساعتی بگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آن که سرکه و شکر مخروج گردد به عده آب به قدریکه دو انگشت بالای آن باشد بر آن ریزند و جوش دهند تا به قوام آید

### **تدبیر جلاب و ماءالعسل**

**صاحب کامل** می نویسد که جلاب مطفی و مبرد و مسکن تشنگی است و ماءالعسل و مقطع بلغم بغیر تبرید شدیدست و از جمله اشربه شربت بنفشه ملین طبع و مملس خشونت قصبه ریه ..... و مسکن تشنگی است **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که هرگاه یبوست غالب بود جلاب رطوبت بیشتر از ماءالشعیر دهد پس در مزاج یابس عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تپهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت دلالت نماید بر آن که انتها روز پنجم خواهد بود سوای جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد و خون استحالة جلاب در معده بصفرا بود و چندان آب با وی آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی بنشانند و صفرا نیفزاید و اینچنین جلاب از آب بهتر باشد زیرا که زودتر منحدر گردد و اگر آب کمتر باشد طبع را بیشتر نرم کند و جلاب پخته بهتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن در تلئین طبع ضعیف تر باشد و ماءالعسل همچنین باشد و چون خون کنند که ماءالعسل در معده مستحی ل بصفرا گردد ایضاً به آب بسیار آمیزند چنان که آب بر عسل غالب بود تا تشنگی نیارد و اگر در نواحی گرده خلطی

باشد به ادرار بول آن را بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد به آسانی براندازد لیکن در انضاج رطوبت سکنجبین قوی تر از آن باشد و هرگاه خلط غلیظتر و لزج در نواحی صدر و ریه جمع شود و علاج آن بچیزی ملطف باید کرد تا قوت او در غشای صلب که استر پهلوها و دقایه و غلاف اعضای باطنی است بتواند گذشت و خلط را لطیف تواند کرد و قوت ماءالعسل بیش از آن نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند مردم مرطوب و سرد مزاج را سودمند بود زیرا که در پاک کردن سینه و شش سکنجبین قوی تر از ماءالعسل باشد و بدانند که اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز ورم صلب یا نرم باشد ماءالعسل مضر بود و صاحب سدد را هم مضر است بهر آن که جگر و طحال آن را به سبب شیرینی زودتر و بیشتر جذب کند پس زیاده از مقدار طبیعی بکشد به حدیکه در مجاری نگنجد و سده زیاده گردد و دهن رگها تنگ شود و در سکنجبین قوت شیرینی به سرکه شکسته می شود و جگر و سپرز را در جذب آن چندان شوق نمی باشد و بقوت سرکه ماده زودتر لطیف می گردد و سده گشاده می شود و گاهی ماءالعسل ساده انسان تندر است را یکدو مجلس صفرای کفناک می آرد پس اگر احساس چیزی از اینها نمایند از نوشیدن ماءالعسل احتراز کنند و گاهی در حمیات وبائی استفراغ صفرای بسیار افتد و هرچند استفراغ نمی شود و حرارت و کرب زیاده می گردد و این علامت غایت حرارت ... آن است که روده را بخراشد و سحج توله که یابس نه ماءالعسل باید داد و نه جلاب و نه سکنجبین بلکه آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماءالعسل عقب ماءالشعیر موافق نباشد بلکه صواب آن است که ماءالعسل پیش از ماءالشعیر خورند تا زود فرو گذرد و راه ماءالشعیر گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت مفرط بود عوض جلاب و ماءالعسل آب تهرندی بجلاب آمیخته باید داد تا سودمند آید

### تدبیر ماءالشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تپها بهر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض بصد آن باید کرد و در حمیات محرقة و مطبقة و تب غب حرارت غریزی ناری می شود و ماده تپهای عفونی بعضی سوخته و نضج نیافته و بعضی

خام باشد و تدبیر دفع آنچه سوخته باشد و تدبیر نضج آنچه خام باشد هر دو با هم باید کرد و قوت بیمار در بدن نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و آنچه مزاج آن را بدل کند و بگرداند اشریة باردست و آنچه قوت را نگاهدارد و چیزی غذائیست و معدة مریض را از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد بهر آن که طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت دوم هضم غذا سوم نضج ماده این مشکل باشد و با این همه عوض رطوبت که حرارت تب از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها و ردی یافته شود هیچ مثل کشکاب نیافته آن را اختیار کردند و **بقراط** در ستایش ماءالشعیر می گوید که اندر آن جلا و لزوجتی است و آن معتدل در لینت و جلا و ازلاق و استوای قوام و رطوبت بود و در معدة ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نه نماید و به سبب آن که طبع او تر است تشنگی بنشانند و بنابر لینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلئین صلابت آن کند واز بهر آن که سردتر است تعدیل گرمی و خشکی نماید و به جهت آن که تمام پخته باشد زود هضم شود و بدان سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد و بنابر آن که با لزوجت مزلق و جالیست بزودی در عروق گذرد و غسل آن کند و اندر آن نچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آن که از چیز لزج زلق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که به قوام کشکاب سازند لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن انضاج و جلا نباشد و از آن در رگها آلودگی بسیار بماند ودر بیضه مرغ نیمبرشت همچنین لزوجت و لینت است لیکن بر فم معدة درنگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معدة ناگواریده فرو رود زیرا که فعل فم معدة اشتهاست و هضم کردن نیست و به سبب بسیاری درنگ کردن بر فم معدة غشیان آرد و از این جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماءالشعیر است و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگر است یکی آن که قوت او یکسان است و اندر آن قوتهای متضاده نیست چنان که در بعض خوردنیهای دیگر است مثلاً عدس که جرم اوقابض است و آب مسهل است و ماءالشعیر به سبب آن که قوت او یکسان است غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزایش دوم آن که تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد اینهم خاصیتی در آن یافته شود نبینی که منفعتها کشکاب

یک در اشربه دیگر یافته می‌شود چنان که اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد و جلاب رطوبت از ماءالشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع که جز بکشکاب یافته نشود بناء غلبه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب بدهند تا طبیعت مشغول به هضم چیزی غذایی کرده نشود و بدانند که هرچه با ماءالشعیر بنوشند منفعت ماءالشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هرگاه چیزی با وی در معده جمع شود قوت‌های مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین است بهر آن که کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرود آرد پس صواب آن است که چون ماءالشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را در است کند بعد از آن ماءالشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد هضم آن باشد آن را نیک قبول کند و زود هضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری اخلاط را پاک کند و گاه دفع به ادرار بول و گاه به عرق نماید و اگر بعد از ماءالشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هرچه کشکاب آن را تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد به همه تن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماءالشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها از آن منع کنند و اگر بچیزی حاجت آید بر جلاب با سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماءالشعیر غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب بدهند و آنجا که در دو ورم یا اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب با سکنجبین بدهند و کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را شاید و نه علاج را **شیخ‌الرئیس** و شارح قانون می‌نویسند که قسمی از ماءالشعیر آن است که در آن جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیف آن در آب آید و این قسم را مدخل در علاج و مطمع در نفعست اگر نیک پخته باشد و بهتر آن است که در آن آب به قدر بیست سکوره و جو

یک سکوره باشد و بعد پختن قریب بدو خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق از آن بگیرند و این است قسم رقیق ماءالشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدلست و زودتر هضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماءالشعیر آن است که در آن چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما در این قسم آن است که طنج او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و به حد لزوجت شدید نرسد و این قسم غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معدة بارد در جوهر خود و اگر چه آن را حرارت غریب از باب سوءمزاج بسیار عارض شده باشد و ماءالشعیر را گاهی مطبوخ می‌سازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماءالشعیر با هم مکرب و مفسد ماءالشعیر در اکثر است و واجب نیست نوشیدن ماءالشعیر بر قبض شکمی که نخست قبل او بحقنه یا شیاف طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معدة ماءالشعیر ترش گردد کشکاب رقیق‌تر نشانند و اگر از ترش شود بیخ کرفس و مانند آن آنچه مسخن معدة و مقوی حرارت آن باشد با وی بیزند و اگر از این نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل بدان آمیزند خصوصاً اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماءالشعیر در معدة نفخ کند محرور مزاج اندک سرکه خمر بدان ممزوج سازد و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد عقب او بعد ده ساعت ماءالشعیر رقیق مذکور بخوراند تا آنچه که سکنجبین آن را قطع کرده غسل و جلا دهد و به عرق و ادرار اخراج آن نماید و خوف نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معدة مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت به تقدم جلاب بر ماءالشعیر افتد تا در ترطیب افزایشد و این هنگامیست که غلبه یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلئین طبیعت چیزی از آب تمهندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود **حکیم شریف‌خان** مینویسد که اجماع واقع شده است بر آن که هیچ غذای دوائی کثیرالمنافع مثل ماءالشعیر نیست و مشتمل بر ده خصالست یکی آن که باردست دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معدة پنجم سهل‌النفوذ در تمام بدن ششم

لذیذ هفتم معتدل‌الغذا هشتم مسکن عطش نهم هیجان اخلاط فاسد نمی‌کند دهم منفع در معده نمی‌شود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح آن گل‌قند و در مقدار آب که اندر آن جو بپزند حکما را اختلاف است نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهارده حصه آب و یک حصه جو و نزدیک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آتش جو این است که جو مقشر جید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف که ده چند جو باشد بر آن ریزند و به آتش ملائم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آن است که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آن است که در هنگام پختن بالیده شود و آب که در آن جو پخته می‌شود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آن است بر سبیل اکثری و هرگاه تقویت منظور بود بمریض ماء‌الشعیر ملحم دهند و طریق پختن آن این است که گوشت بپزد تا گداز شود و بعد از آن همراه کشک جو بپزند و صاف نموده به‌کار برند و طریق دیگر آن است که هرگاه ماء‌الشعیر را خواهند کرد فرو دارند آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جید دهند تا ماء‌الشعیر به قوام ستوی آید پس صاف نموده به‌کار برند و ماء‌الشعیر محمص قابض شکم است و طریقی این است که جو را مقشر ساخته بریان نمایند به عده چنان رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه قابضه مناسبه اضافه نمایند صواب‌تر باشد

### تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شروح آن است که چون قوانین مذکوره در اول عروض تب استعمال کردند بعد مراعات آن واجب است که مشغول شوند به انضاج و استفراغی که در بر سبیل تقلیل و تخفیف باشد و آن مذکور شد بلکه بر سبیل قطع سبب بود دماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی‌ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام به سبب هیجان و عدم استفراغ تام عائد بکثرت آن خلط می‌گردد و موجب استحاله سائر اخلاط به سوی آن خلط می‌شود و گاهی به سبب استفراغ قبل از نضج خلط بد با خلط نیک مخلوط می‌شود بی‌اعتنا تحریک خلط خبیث از عدم انضاج

او پس بخروج خلط طیب عائله کثرت می‌پذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده است تا آن که مهیا و قابل دفع به آسانی گردد و خلط رقیق متشرب و غلیظ تا شب و لزوج چسپنده هر یک از این مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آن است که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد لزوج تقطیع پذیرد پس بر طیب مزاول این صنعت واجبست که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه در آن نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر صعب است و بساست که استفراغ بی نضج بحرکت می‌آرد و مواد را و فعل کامل نمی‌نماید و بساست که ماده خبیث را با طیب خلط می‌نماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا به آسانی و بی‌غائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمی‌دهد یا از آن اورام سرسامیه و غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را در بدن گذارند قبل از زمانی که در آن نضج او متوقع باشد در خطر اندازد چه زمانه نضج خلط رقیق لامحاله لطول از زمانه باشد که در آن توقع نضج خلط معتدل بود پس بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر در این کمتر از خطر آن است و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آن است به سبب کثرت اذیت آن و چون طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدان که فصد از قبیل چیزی نیست که در آن انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج در اخلاط دیگر کرده می‌شود تا خلط منفرد دفع شود و چون تأخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بی‌فائده است بلکه بساست که هلاک کند بباعث موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آن را حرکت ندهند مگر در ابتدا و اما نزد انتها مطلقاً هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آن که طبیعت غلبه نماید و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چندآن که بدان ماده مرض مندفع شود حرکت دهند آن را بر وفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت دادند آن را با فعل او بگذارند و معاوضه بدان نکنند چه طیب معین است نه منازع و این آن است که بقراط آن را هائج نامیده است چنان چه گفته می‌باید که دوی مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند تا مادر



ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آن که مرض مهیاج یعنی کثیرالهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر مهیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضح تام است مثل تغذیه ضروریه است که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل بماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ به اسهال روز نوبت نکنند و نه فصد گشایند و به استفراغ صناعت مضادت در سمت میل استفراغ طبیعت نکنند و ثوران اخلاط بچیزی از تحریک روز نوبت نمایند و حال آن که حرکت نوبت نیز مثور اخلاط است پس دو تحریک جمع شده کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آن که در ماءالشعیر شکر نخوراند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بثوران نیارد به سبب تنگ کردن مجاری و در آن خطر است بلکه اعانت طبیعت به تلطیف غذا نمایند مگر آن که ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بدان که بساست که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد تما قوت او از جهت آن که اسهال خلط غلیظ لزج نماید اما ضعف او از حیثیت آن که اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد و استفراغ کثیر با هم نکند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آن است که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که به یک دفعه خون بسیار برآرند و واجب است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج به استفراغ آن نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ کردند و در خون سامان برای استفراغات نبود بساست که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت ضعیف گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیارشبر است و گاهی بر آن سقمونیا انداخته می شود و گاهی سمقونیا تنها در جلاب داده می شود و گاهی احتیاج به استعمال مثل صبر می شود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آن است که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصید کنند پس حب بسته استعمال نمایند و اما هلیله زرد را قومی استعمال می نمایند و مادام که از استعمال او ذهاب و فرار یافته شود دیگر

بینند زیرا که هلیله بعد اسهال مقبض مسام و مخشن احشاست و اگر از آن چاره نباشد بعد نضح تام استعمال نمایند و آب انارین عظیم‌النفع است و خاصه بشحم آنها افشوده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات بعضی مرتب از بنفشه و سقمونیاست بنفشه به قدر یک مثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی در آن اندک نعنای داخل کرده می‌شود و گاهی از مبردات مطفیه که در آن سقمونیا داخل کرده شود دوا مرتب می‌کنند مثل حب به این صفت بگیرند گشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و بخوراند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب گشنیز تر سدس نسخه جزو آبها را جمع نموده در آن شیرخشت و ترنجبین تر کرده صاف نموده به قوام آرند تا قریب به انعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن فاطر گردد و به عده کافور یک نیم دانگ سقمونیا یک درم سوده بر آن پاشیده برهم بزنند و در مکان معتدل یا مائل بی‌رودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود شربتی از آن از دو درم تا دو نیم درم و ممکن است که گاهی از شیرخشت و ترنجبین و شکر طبرزد ناطف یعنی برفی سازند و سقمونیا و کافور در آن بمقداری داخل کنند که در یک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج و سقمونیا تا نیم دانگ آید پس مرغوب طبیعت باشد به یکرهت ابن عباس گوید که ما استفراغ خلط عفن باید که به ادویه کنند که از شان آنها استفراغ آن خلط خدث حمی باشد و این چنان باشد که اگر آن تب غب جو و به ادویه که از شان و استفراغ خلط صفراویست و اگر ربع باشد به ادویه که از شان آن استفراغ خلط سوداوی بود و اگر مواظبه باشد به ادویه که از شان وی استفراغ بلغم باشد و اگر تب دموی بود به فصد و اگر تب مرکب باشد به ادویه که از شان او استفراغ خلط غالب در ترکیب بود چنان چه عنقریب مذکور گردد و باید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند داده شود و گفتیم که این چیز است که طیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که شناخته می‌شود این به حدس تخمین صنایع بتقریب و این امریست که آن را می‌شناسد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مدت طویل کرده باشد و نشاید که دواى مسهل در ابتدای مرض دهند و خلط نضح نیافته باشد مگر آن که خلط بائج باشد پس هرگاه خلط را

هائج بینند و آن از جایی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا رساند و قلق آرد می‌باید که در آن هنگام استفراغ خلط در اول امر نمایند و انتظار نضج نکشد تا مریض استراحت یابد و با آن که ذکر کردیم سزاوار نیست که استدلال نمایند بر مقدار چیزی که احتیاج به استفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می‌باید که نظر به کیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و اما هرگاه آنچه استفراغ یابد آن خلط کنند و منع از استفراغ او نمایند زیرا که این ازدیاد مرض می‌نماید و قوت مریض احتمال آن نمی‌کند به سبب آن که چیزی که در این حال خارج می‌شود آن خلطی است که احتیاج به سوی آن است و سزاوار است که هنگام استفراغ خلطی که حاجت به استفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند و آن قوت مریض و سن او فصل و بلد مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و نظر بمیل خلط است و تفصیل این دو ر استه مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می‌آید **جرجانی و ایلاقی** می‌نویسند که هرگاه طبیب خواهد کرد که در تپهای عفونی استفراغ فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تب دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنه مریض پنجم معرفت ماده تب ششم حال خامی و نضج ماده هفتم جانب میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آن است که بنگرند اگر نوبت تب مستوی بدور معلومه باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تب توقف باید کرد و اگر تب لازم باشد وقتیکه تب آهسته شود یا در روز و شب آنوقت که هوا خوشتر باشد به عمل آرند و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آن است که اگر قوت مریض قوی باشد خلط که خارج می‌باید کرد به یک دفعه بیرون آرند تا بدن بیک بار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد ولیکن بهر تعدیل مزاج اشربه بارده و مسکنه استعمال نمایند تا هر وقت که مزاج به اعتدال بازآید قوت نیز به بدن رجوع کند پس در آن هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج به استفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی نباشد و نه سخت ضعیف استفراغ به تفاریق یعنی اندک اندک به دفعات کثیر باید کرد تا قوت بز حال خود بماند و ساقط نگردد و

مدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام بعضی پخته شود و قوت که به استفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود بازآید به عده استفراغ بار دیگر کنند و حکم فصد بلاانتظار نضح و غیره همان است که از قانون منقول شده‌اند بیشتر وقتها طبیعت چون نضح تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت کار خویش می‌کند بر آن باید گذاشت و اگر اندر کار خویش تقطیه می‌کند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمی‌کند طیب تدبیر استفراغ کند و امداد طبیعت به حسب وجوب حال نماید و بدان که هر استفراغیکه بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا پیش از آن که اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن ماده را سختی کمتر کرده باشد چنان چه مریض را غذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه است تا قوت او ساقط نشود و آنچه تعلق بمزاج بیمار دارد آن است که بنگرند اگر مزاج گرم است و مرض هم گرم استفراغ به تهرندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند هلیله و شاهتره و امثال آن جائز بود و آنچه تعلق بسحنه مریض دارد آن است که بنگرند اگر بیمار لحیم و فربه باشد کثیرالاخلط بود به استفراغ کردن دلیر باشند و اگر خشک و لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند و از استفراغ بازدارند و آنچه تعلق بماده مرض دارد آن است که نگاه کنند که اگر ماده بیماری خون یا خلطی مساوی خون باشد فصد اولی تر است خاصه اگر بول سرخ غلیظ بود به عده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آلو و غیر آن که در آغاز علاج کلی در قول شیخ‌الرئیس گذشته داند و وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون می‌شود ماده مرض هست یا نه اگر قوت قوی و ماده مرض باشد چندان رها کنند تا مقدار حاجت بیرون آید وگرنه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که ماده غلیظ و لزج باشد و قوت سخت قوی نبود و طیب را حاجت استفراغ باشند پس به مسهل قوی که نحل او اندک باشد اسهالی کنند تا قوت دارو خلط غلیظ را بجنباند و دفع کند و کم فعل و استفراغ بسیار نکند تا ضعف نیارد و در چنین حال از مسهل قوی مقداری اندک باید داد یا مسهل باید

ساخت به این صفت تربید نیم درم سقمونیا یک طسوج با هفت درم گلغند به سرشند یا غاریقون نیم درم و سقمونیا به دستور مذکور و اگر این ادویه با عصاره گل سرخ تازه یا با شربت درد خورند جائزست و آنچه تعلق بخامی و پختگی ماده دارد آن است که استفراغ قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند و یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن به سوی عضوی شریف باشد و استفراغ که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا ماده لختی کمتر گردد و طبیعت را سبکباری حاصل شود و انضاج باقی سهل گردد و هر استفراغ که بهر تنقیه بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید گردد گروهی پنداشته‌اند که مقصود در پختن خلط آن است که خلط رقیق شود از بهر آن که خلط صفاوی رقیق باشد گویند که آن را بپزائیدن حاجت نیست و این پنداشت باطل است و هم از اینجا معلوم شد که طبیب هرگاه اراده استفراغ کند نخست انتظار نضج نماید بعد به استفراغ پردازد اما اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنان که بقراط آن را هایج می‌گوید اگر استفراغ آن کنند و ابا باشد تا طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط هیجان آنها آن است که خلط در بدن بیمار از جائی بجائی می‌گردد و صاحب او بیقرار باشد و در این حال طبیعت اراده معونت از طبیب در دفع آن به طریق آن می‌کند پس اگر استفراغ کنند دفع بواجب کند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که از آن راحتی تمام پدید آید و آنچه تعلق بمیل ماده دارد آن است که بنگرند اگر میل ماده به سوی معده است استفراغ بقی کنند و از بهر قی چیزی دهند که از عادت بس دور نباشد و بر سکنجبین و آب نیم‌گرم و مانند آن قناعت کنند و آنچه میل به سوی امعا دارد استفراغ به اسهال کنند و اگر میل ماده به جانب حده جگر بود استفراغ به ادرار بول کنند و آنچه میل و به جانب مقعر دارد استفراغ به اسهال کنند بداروهائی که جگر را موافق بود و اگر میل بر دو پای سفلی داد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این میلیها هر یک در مقامش گفته آید و آنچه تعلق بسالهای عمر بیمار و شهر مسکن او و فصل سال دارد آن است که بنگرند اگر سن شباب است و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغی که حاجت آن باشد یک بارگی بفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و سقالبه و فصل تابستان یا زمستان باشد

از استفراغ بازدارند و اگر ضرورت باشد استفراغ اندک اندک بدفعات و برفق نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و به احتیاط فرمایند و در ساعتی بفرمایند که در آن هوا خوشتر و حرارت غریزی قوی تر باشد و اندر زمستان نیز مسهل قوی کمتر فرمایند و آن را که ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیمروز فرمایند که حرارت غریزی اندر تن پراکنده تر باشد و آنچه تعلق بعادت بیمار دارد آن است که نظر کنند اگر مریض عادت خوردن دوی مسهل داشته باشد و احتیاج به استفراغ آن افتد باید که استفراغ به مسهل بمقدار احتیاج بغیر احتیاط و خوف نمایند و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نباشد و یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن عادت نداشته استفراغ از جهتی فرمایند که آن عادت داشته باشد و همچنین در استفراغ به فصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد و حاجت فصد بود اخراج خون به قدر حاجت کنند و اگر عادت آن نه داشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا برخلاف عادت برطبیعت حمل شی قوی نکرده باشد اما ادویه که در تپهای گرم بدان استفراغ کنند این است که اگر عمر جوان و تب صفراوی باشد استفراغ به آب تمهندی و شیرخشت یا به آب آلو و شیرخشت یا به آب لبلاب و شیرخشت و اندک خیارشنبه باید کرد و اگر با سقمونیا حاجت آید اندکی اندرین آبها حل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند و بی شیرخشت و غیر آن بدهند روا باشد و شربت بنفشه و حب بنفشه به این نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یک درم سقمونیا نیم دانگ یا یک دانگ کتیرا یک دانگ و اگر مراعات فم معده کنند سقمونیا مشوی کنند و کتیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب به حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان سرشته حب کنند و اگر مراعات فم معده قوی تر باید نیم دانگ پودینه داخل کنند و حب مسهل که در قول شیخ گذشت جز مرد جوان را که حرارت بر آن سخت غالب باشد نشاید داد و اگر بیست درم جلاب و بیست درم آب آلو یا آب تمهندی بگیرند و دانگی سقمونیا در آن حل کنند مسهل تام باشد و کسی را که غثیان ایذا دهد سقمونیا به آب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تپهای یرقانی برای جگر گرم خواهند هر روز سقمونیا نیاور

ماءالجبن حل کرده بنوشند صواب باشد **صفت** معجونی که اسهال کند و حرارت را ساکن گرداند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنج درم ربالسوس یک نیم درم ترنجبین یا شیرخشت بیست درم در آب به گداخته به قوام آرند و یک درم سقمونیا با دیگر اجزا در آن به سرشند جمله شش شربت است **صفت** قرص طباشیر مسهل معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصاره زرشک هر یک یک درم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یک دانگ جمله را به آب کسانی سرشته قرص سازند و اگر خواهند به آب عنبالثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند **صفت** حبی که در تپهای گرم و درشتی سینه باید داد بنفشه یک دام شیرخشت یک دام هر دو به عسل خیارشنب سرشته حب سازند و آن را که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بفرمایند تا هر شب پنج درم شیرخشت نجاید

### تدبیر تغذیه صاحبان حمیات خلطیه

**ابوسهل** می گوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوعست یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر دو را کم کند سوم تدبیر متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از آن کم ننماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده می شود از مرض و قوت مثل آن که اگر مرض قریب المنتهی است داده و او آن است که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او از ابتدا لطیف باشد و اگر بعید المنتهی باشد باید که تدبیر در اول امر غیرلطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و هرگاه بمنتهی رسد تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت مغیره بهضم غذا از انضاج ماده مرض مشغول نشود اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر از اول امر لطیف بود و اگر ضعیف باشد باید که از لطافت تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت او نزد حضور منتهی زیاده کنند و در آن به حد غایت لطافت نرسانند و اما تدبیر خاص بهر مرض پس معرفت آن از نوائب جزئی استخراج کرده می شود و این چنان باشد که واجب است که منع کنند از غذا در اوقات هیجان تب و اندکی قبل از آن و اما در اوقات فتره مرض و سکون آن باید که تدبیر غذا به حسب وجوب مرض و قوت قویست آن کنند و حاصل این تقریر آن است که اعراضی که بدان

استدلال بر امر تدبیر کنند با بیمعنی که آیا لطیف باید یا غلیظ سه گونه است یکی قوت که آیا آن قویست یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب‌المنتهی است یا بعید‌المنتهی سوم نوائب تب که آیا هر روز نوبت می‌کند یا بطور ربع یا غب پس ماده غذا شناخته می‌شود از حال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می‌باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغیه دریافت می‌گردد از نوبتهای مرض و اقلع آن در بعض اوقات یا آهستگی آن که این وقت تغذیه است **بوعلی سینا** می‌نویسد که موافق‌ترین اغذیه برای صاحبان تب اغذیهٔ رطبه است و خصوصاً برای کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیهٔ رطبه پس موافق می‌آید از اینجهت که او شبیه بمزاج اصلی اینچنین کسان است و از این حیثیت که ضدمرض است و چون تب شروع کند و طبیعت قبض باشد تا ثقل به تمامه خارج نشود غذا ندهند البته و واجب است که ملاقی شود ایشان را نوبتهای دائره در تب مقلعه یا نوبتهای مشده در تب ذی فتره در حالی که شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان در این وقت غذا خورده باشند طبیعت بهضم مشغول شود و از نضج و دفع بازماند و مرض مستحکم گردد و از اینجهت واجب است که تأخیر تغذیه تا انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق توافق وقت انحطاط با وقت عادت غذا افتد آن بهتر است و **بدآن‌که** از تغذیه و تدبیر بعضی آن است که کمال لطیف باشد یعنی خون رقیق از آن متولد شود و قلیل‌التغذیه بود و بعضی آن است که غلیظ بسیار بود یعنی خون غلیظ از آن پیدا گردد و کثیرالتغذیه باشد و بعضی آن است که مابین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بکثافت اکثر بود و لطیف کامل در لطافت منع غذاست و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیهٔ اصحا در حالت مرض است و اغذیهٔ متوسط مائل به لطافت آن است که از غذا اقتصار کنند بر آب انار و جلاب بسیار رقیق و بعد آن ماء‌الشعیر رقیق و به عده ماء‌الشعیر غلیظ و به قول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر بغیر آن که صاف کنند و آن متوسط است و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و پایچهٔ بره و بزغاله است و الطف از آنها کبک و بچهٔ مرغ و الطف از آنها تیهو و ماهی تازه و دراج و الطف از آنها بازوی بچه مرغ و تیهو و بیضهٔ بینمبرشت رقیق‌القوام و ماهی بسیار کوچک و



الطف آنها کشک شعیر و الطف از آن نان سمید محلول در آب سرد به حدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن غذای قوی است و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تب است زیرا که آن جامع بغلظ قوام و اتصال اجزا از روی ملاست و ازلاق و جلا و تر طیب و لینت و مضادت بحمی و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض است و از اینجهت رسوب نمی کند دور منافذ متشبهت نمی شود و اگرچه تنگ باشد و در آن لصوق بممر او و بمری نیست و گاهی جلا مثل بلغم می نماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمی کند و قدما هرگاه محتاج می شدند به سوی تلطیف الطف از تدبیر بکشک و آب آن استعمال می کردند ماءالعسل رقیق کثیرالماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماءالشعیر و تنفید و برای آب و ترطیب او بدان و جلای او و تفتیح او و ادرار او بسیار است و حرارت او مکسور به آب و آن لامحاله زیادتی قوت می نماید و اگرچه کم باشد و متصل آن سکنجبین عسلی است زیرا که او غلیظتر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلا و تفتیح آن قوی تر است و در آن تسخین و مضرت به احشای حار مثل عسل نیست و اما الآن فی زماننا عسل القصب که آن شکر است خصوصاً صاف آن افضل از عسل زنبور است و اگرچه جلای او کمتر از جلای عسل است و همچنین سکنجبین شکری ولیکن اقتصار بر سکنجبین تنها گاهی مورث سحج می گردد و این در امراض حاده مخوف است و ما برای نوشیدن ماءالشعیر و سکنجبین رساله جدا نوشته ایم و **بدانند** که مقتضی تلطیف تدبیر طبع ماده مرض و تمکین طبیعت آن را نضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آن است و اولی اوقات برای تلطیف وقت منتهی است زیرا که در آن هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشتداد می نماید پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که آن هضم غذاست مشغول گردد و خصوصاً نزدیک بحران و اما قبل از آن قتال مستحکم نمی شود پس در آن وقت در غذا دادن ضرر بسیار نمی باشد و از آنچه مقتضی تلطیف تدبیر است آن است که به فصد یا اسهال شکم یا حقنه یا تسکین درد حاجت بود پس در این حالت باید که از اقتضای آن حاجت فارغ شوند به عده غذا دهند اگر غذا واجب بود و مانعی دیگر مثل احتباس ثقل یا ورم معده و غیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوتست و بهترین اوقات برای تغلیظ وقتی است که در آن قوت مشغول بسیار بماده مرض نباشد و آن

اوائل مرض است و واجب است که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت بر قوت مثل تلطیف می‌گردد و فصل تابستان به جهت زیادتی تحلیل او حاجت به زیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیرا که در آن قوت بهضم بسیار دفعه وفا نمی‌کند و بهر آن که تحلیل در آن بتفاریق می‌باشد پس واجب است که بدل نیز بتفاریق باشد و در فصل زمستان امر بالعکس بود زیرا که در آن به جهت قلت تحلیل آن احتیاج ببديل بسیار نمی‌باشد پس اگر بدل یعنی غذا یک بار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا به یک دفعه کفایت کند و حاجت بتفريق آن مثل تابستان نباشد و فصل خریف زمانه ردى است موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در ماده می‌شود و از اینجهت در آن احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت و میان قهر ماده نباشد به سبب وجوب رعایت هر دو امر زیرا که اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد و اگر تغلیظ نمایند ماده در مقدار فساد زیاده شود پس در آن تدبیر معتدل و تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی است و بدان که اگر تقاضای قوت بغذا برای حفظ و بقای او نمی‌بود هر آئینه واجب‌تر آن بودی که تلطیف غذا بکمال تلطیف کرده می‌شد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف شود و چون قوت ضعیف شد علاج نفع نکند زیرا که معالج قوت است نه طبیب و اما طبیب خادم است که آلات یعنی تدبیرات به ادویه و اغذیه به سوی قوت می‌رساند و چون این دآن استند باید که نگاه کنند اگر مرض بسیار حار باشد داد آن است که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا هفتم و معلوم کردند که قوت در این مدت که میان ابتدای آن تا منتهای آن است ضعیف نخواهد شد تخفیف هر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل او بغذای بسیار نکنند بلکه تلطیف تدبیر نمایند و هرچند تبرک طعام مطلقاً باشد و خصوصاً در روز بحران و اگر ببینند که مرض حاد است لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقاً باشد لازم است که تلطیف تدبیر نمایند لیکن نه در کمال لطافت مگر نزد منتهی در روز بحران خاصه مگر به سببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که در آن هنگام تغذیه واجب بود و اگرچه بحران باشد و اگر مرض مزمن یا قریب از مزمن در طول منتهی باشد تلطیف تدبیر نمایند زیرا که قوت تا منتهی با وجود تلطیف

تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با اینهمه در جمیع اصناف لازم است که اول تدبیر غلیظتر کنند تا قوت باقی ماند و در آخر تدبیر موافق منتهی الطف نمایند تا طبیعت به تمامه مشغول بدفع مرض گردد و در میان ابتدا و انتها به تدریج از اغلظ با لطف روند تا آن که قوت محفوظ ماند تا قریب منتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده واگذارند و مشغول بغير آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قویست بساست که حال واجب کند که اقتضای بر جلاب و مانند آن تا یک هفته نمایند و خصوصاً در حمیات اورام پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتضای بر ماءالشعیر کنند و چون بر طبیب حال مرض مشکل گردند و نداند که آن حاد یا مزمن یا متوسط است پس میلان بتلطیف اولی است از میلان به زیادتی با مراعات قوت و احتمال و کسی که گمان کرده که تغذیه و تقویت در مرض حاد اولی است به جهت آن که در آن نضج را معنی نیست و در دست طبیب استفراغ است هرگاه خواهد به عمل آورد یا به عمل نیاورد خطای او معلوم شده بالجمله چون خوف از سقوط قوت کنند تغذیه اولی است و ابدان صفاوی مقتضی تدبیر مخالف انداز آنچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا و خصوصاً چون معتاد بخوردن بسیار باشند زیرا که ایشان را اگر غذا ندهند و اگرچه در ابتدای تب باشند بلکه در اصعب وقت از آن که آن وقت منتهی است حال ایشان خالی نیست از دو امر به جهت آن که اگر ضعیفالقوه اند غشی برایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر مبادرت بغذا نکنند و اگر قوی اند دردبذول افتند و علامات ذبول بر ایشان ظاهر گردد و از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و بساست که غشی بر ایشان قبل از ذبول افتد به جهت انصباب صفاوی لاذع بمعدۀ ایشان و از بعضی مردم کسی است که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از آن منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسیکه حرارت غریزی او در کمال قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتواند کرد و از ایشان کسی است که او را به هم می رسد دائم وجع در معده به سبب انصباب صفاوی و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بساست که قناعت می نمایند به ماءالشعیر و بساست که محتاج می شوند به آمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بساست که احتیاج قوی بسهولت قبل از طعام ایشان را می شود و اکثر از ایشان چون ضعیف می شوند قریب

بغشی می‌گردند و سببش شدت ضعف نمی‌باشد بلکه انصباب صفا به هم معده می‌باشد و چون سکنجبین ممزوج به آب بسیار یا شراب ممزوج به آب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و حال ایشان بحال آید و چون بعضی از ربوب قابضه بنوشند تسکین یابند و پیران و ضعیفان و صبیان از آن قبیل‌اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد اما کهول بسیار صبر می‌توانند کرد و قریب آنها جوانان‌اند و خصوصاً که متلرز اعضا و فراخ عروق باشند و در هوای سرد و بسیار باشد که اطبا خطا می‌نمایند در امثال این مرغی از وجه دیگر زیرا که منع می‌نمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب به انتها می‌رسند و معلوم می‌کنند که قوت ساقط می‌شود در آنوقت غذا می‌خورانند بضرورت پس خطا بنمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا می‌دادند در ابتدا آن خطا و خلطی کمتر از این غلطی بودی و عارض می‌شود برای این مرضی که ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری به سبب قلق عدم نضح به هم می‌رسد و قلق و تملل می‌کنند و هذیان می‌گویند و مواد قوتهای ایشان را منضغط می‌سازد و بخارات ایشان کثرت می‌نمایند پس می‌شوند صداهایی که در خارج نباشد و بر بستر از پهلو به پهلو می‌گردند و تخیل می‌نمایند امور غیرواقعه را و رعشه می‌شود و لب زیرین ایشان احتلاج می‌کند به سبب وجع فم معده و نفوس ایشان محزون می‌باشند به سبب ثقل معده و صعود ابخره رديه به سوی قلب **ابن عباس** گوید که تدبیر غذا و حمیات باید که به حسب طبیعت مرض و به حسب اوقات او و به حسب قوت مریض و به حسب اوقات سال و به حسب عادت مریض و به حسب سحنه بدن و به حسب میل اشتها و به حسب اوقات نوائب تب و به حسب عروض اسباب مانع از تناول غذا بمریض باشد اما به حسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضی از آن حاد و بعضی متطاولة می‌باشند واجب است که تدبیر مریض بغذا حسب حدت مرض و تطاول آن بود از بهر آن که امراض حاده را اقسام است بعضی از آن در غایت حدت باشد و او آن است که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی گردد و بعضی از آنها حاد به قول مطلق است و او آن است که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد است که در آن ابطا بود او آن است که از چهاردهم تا بیستم تجاوز کند و بعضی آن از این هم بطلی باشد پس اگر مرض در غایت

حدت باشد باید که غذا در غایت لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماءالعسل و سکنجبین و اگر آن قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که ماءالشعیر به شکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از آن نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ماءالشعیر با ثفل او دهند و یا ماءالشعیر مصفی در روزی دو مرتبه یا ماءالشعیر در اول روز و بعد نیمروز مزوره کدو با اسفناخ یا غیر آن و همچنین امر جاری می شود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت از این می باشند بدان چه غلیظتر از این تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدیدتر بود باید که غذا لطیفتر باشد و هر قدر که مرض درازتر باشد غذا غلیظتر بود تا آن که در بعض امراض حاده ماءالشعیر رقیق بدهند و آنچه درازتر از آن باشد ماءالشعیر غلیظ و ماءالشعیر بثل آن دهند و اما امراض متطاولة مثل حمی غب غیرخالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض متطاولة باید که اندر آن تغلیظ غذا کنند و تلطیف نمایند و در مقدار غذا افزایشند تا آن که مرض بمنتهی رسد پس هرگاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از سقوط قوت نزد منتهای مرض ایمن نباشند و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قوی تر نزد منتهی باشد و از اینجهت می باید که تلطیف غذا یا تقلیل او در امراض متطاولة هنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از هضم غذا مشغول گردد تا او را هزیمت دهد و مقهور گرداند و قدما تشبیه داده اند قوت مریض را بزادراه و مرض را بسفر و طبیب را بمسافر بهر آن که مسافر اندازه زا و برای سفر به حسب قرب و بعد سفر می گیرد همچنین طبیب اندازه قوت برای مقاومت مرض به حسب کوتاهی و درازی مرض می کند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاه است و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که همسفر او قریب باشد آن محتاج بز او قلیل بود و اگر مرض دراز بیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر را اگر سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرج نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد و اما تدبیر غذا به حسب اوقات مرض چنان باید که در ابتدای مرض مائل بغلظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بعدای لطیف یک بارگی نشود که این آن را

مصر بود و قوت او تحلیل و ضعیف گردد بعد از آن از غلظ غذا کم کنند و اندک و اندک به تدریج تلطیف آن نمایند تا آن که مرض بمنتهای خود منتهی گردد پس در آن هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد بر جلاب و ماءالعسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط شروع کند باید که تغلیظ غذا کنند و تدبیر مریض بتدبیر نافهین نمایند و اما تدبیر غذا به حسب قوت مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه ممزوج به آب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعد باشد تغذیه مریض به اغذیه مائل بغلظ در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای مریض به اغذیه معتدله در یک بار نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیه مریض بغذای لطیف کنند چنان که غذا ندهد یا بماءالعسل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای معتدل در یک دفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیه مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند بهر آن که زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزایش و دور مرض نیز زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و نکیت خود و حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا سزاوار است که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند و از کمیت او بکاهند و آن را بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد و اما تدبیر غذا به حسب اوقات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت غریزی در آن قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل بود تا نفس آن را نیک قبول و به سوی آن ساکن تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا نزد نیمروز کنند در وقتی که اندر آن حرارت غریزی قوی بود و در جمیع بدن منتشر شده باشد و آنچه از غذا و دوا

دهند حار بالفعل بود و همچنین می‌باید که در سائر امراض به عمل آرند و اما تقدیر غذا به حسب عادت باید که نظیر کنند اگر عادت مریض در صحت او اکثار غذا باشد باید که از آن غذا قطع نکنند و منع ننمایند و اگرچه طبیعت مرض آن را واجب کنند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع نمایند و به الطف اغذیه غذا دهند و اما تدبیر غذا به حسب سحنه بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیرالتخلخل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نه کنند و به حسب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحضع باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از آن منع نمایند اگر آن را واجب بینند و اما تقدیر غذا به حسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تب نائبه باشد و ادرار او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن به شش ساعت تا آن که حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد پس اگر مریض تا انقضای تام نوبت تب صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعلاى بدن یا منسبط بودن آن در سائر بدن غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن از این مواضع و رسیدن آن به سوی اطراف و اما در حمیات مطبقة باید که از غذا در اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوفق و اوجود در انهضام و اسرع برای انحدار او به سبب خفت حرارت باشد و اما هرگاه نوائب تب مختلف غیرمنتظم باشد باید که مریض را اغذیه کثیره متتابعه نافع موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض میل به غذای اقل منعفت کند باید که اتباع اشتهای مریض نمایند و او را غذای که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافق تر از کثیرالمنفعت باشد به سبب قبول نفس او و آن را و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان معالجه مریض و تدبیر او نمایند جاری می‌گردد و اما تقدیر غذا به حسب اسباب مانع از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معده مریض فضله غذا یا در امعای او چیزی از ثقل باشد باید که بچیزی البته غذا ندهند تا آن که معده او پاک نگردد و امتقال از امعای او خارج نشود و همچنین اگر مریض محتاج به استفراغ بدوای مسهل یا حقنه یا شافه یا به فصد یا غیر آن باشد باید که غذا ندهند تا آن که استفراغ بدن و تنقیه آن کنند پس بر این قیاس باید که تدبیر بغذا در سائر امراض باشد و این را دستوری گردانند که در به آب اعطای

غذا بمریض بر آن بنا کرده شود **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که هرگاه طبیب اراده حفظ قوت مریض نماید از چیزی غذا چاره نباشد لیکن اول در آن رعایت ده چیزند نظر دارد و از آنجمله نه چیز همان است که در قول ابن عباس گذشت و دهم سن مریض است و سوای آن مسائل که در قول بوعلی سینا و ابن‌عباس مسطور شد در اینجا مرقوم می‌گردد چنان چه گویند **اما آنچه** تعلق به طبیعت مرض دارد آن است که حال مریض در تیزی و آهستگی و میانگی بنگرند زیرا که مرض یا حاد بود یا مزمن یا متوسط میان این هر دو پس تدبیر غذا به حسب طبیعت مرض و به حسب درجه آن اندر آهستگی و آهستگی باید کرد و حال درجات مرض نیز در قول سابق مذکور شد اما در مرض که فی غایت‌الحدت باشد اگر قوت قوی بینند از غذا منع کنند و هیچ غذا که در آن کثافت باشد ندهند بلکه یک بار غذا باز گیرند تا طبیعت بر مرض مستولی گردد و روی بماده مرض آرد و آن را نضج دهد و دفع نماید و اندکی جلاب شکری به آب بسیار آمیخته بدهند چنان که رنگ و مزه جلاب سخت ظاهر نباشد و اطبا این را تدبیر فی الغایت اللطافت نامند و اگر مزاج مریض یا فضل سخت گرم باشد بعد این جلاب اندکی سکنجبین معتدل ممزوج به آب یا جلاب بسیار بدهند و یا عضو جلاب سکنجبین دهند و در مرض حاد مطلق آب انار و غیره سخت اندک باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد آب انار ترش و شیرین باید داد مگر روز ششم که جلاب بلاماء‌الشعیر باید داد یا آب انارین اندک و روز هفتم که بحران باشد هیچ نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند جلاب سرد کرده بدهند و این را طبیان تدبیر لیس فی الغایت اللطافت گویند و اگر مرض از آن نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم یا در میان آن بحران کند هر روز دو بار ماء‌الشعیر غلیظ یا با ثفل او باید داد و این را تلطیف تدبیر مطلق گویند و هر چند مرض آهسته‌تر باشد تدبیر غلیظ‌تر باید کرد و آب مرغ و بازوی تیهو و دراج و غیر آن چون ماهی تازه خرد و زرده بیضه مرغ نیمبرشت باید داد و این را در مرض تدبیر غلیظ گویند و در صحت تدبیر لطیف و **آنچه** تعلق به اوقات مرض وارد آن است که یک بار ناگاه تغیر تدبیر تندر است را زیان دارد فکیف بیمار را بدین سبب در ابتدای امراض که تغیر تدبیر باید کرد چیزی غذا داده شود و نه اندر وقت نوبت حمیات عفونی و نه نزدیک آن و نه در وقت تزاید نوبت



هیچ چیز که بغذا ماند نشاید و او تا آن که کشکاب رقیق هم نباید داد و آنچه تعلق به اشتهای مریض دارد باید دآن است که در اکثر احوال اشتهای بیمار ساکن باشد پس اگر چیزی آرزو کند و طبیعت آن را نیابد اشتها یک بارگی ساکن شود و قوت ساقط گردد و اگر بعوض آن چیزی دیگر دهند که نافع باشد و طبع بیمار و آرزو بدان نگراید آن چیز سودمند و در معدۀ او چنان که باید هضم نشود زیرا که طبیعت او آن را قبول نکند و قوت را در آن خطی نباشد بلکه خلط ردی از آن تولد کند و مرض او درازتر گردد و مضرت آن بزرگ باشد بدین سبب اولی تر آن باشد که طبیعت متابعت اشتهای مریض کند و اگر داند که آنچه آرزو کرده سخت مضر نیست و اصلاح آن بچیزی دیگر ممکن باشد تا از آن نوع که آرزو کرده چیزی تواند ساخت بسازد و آرزو را باز ندارد و بداند که مضرت اندر متابعت اشتها بیشتر است یا در اشتها بازداشتن پس در هر کدام از این هر دو که ضرر کمتر باشد آن را اختیار نماید و آنچه تعلق بفصل سال دارد آن است که فصل ربیع اگرچه فصل اعتدال است لیکن از بهر آن که اندرین فصل اخلاط اندر تن بحرکت آید و بگدازد و زیاده شود غذا اندک تر و دیرتر از آن باید که در زمستان تا امتلا بدان نیاید و آنچه تعلق بسالهای عمر دارد آن است که بنگرند اگر بیمار کودک است غذا باز نگیرند و اگر مریض پیر بود هم منع غذا نشاید و اگرچه بر نیافتن غذا صابرتر از کودک باشد و بعدم غذا مثل کودک بدان مضرت نرسد و هر وقت بغذا و مدد به تفاریق محتاج بود تا حرارت او خرج نشود و خامد نگردد و غذا بسیار یک بار هم نشاید از بهر آن که حرارت او را فرو گیرد بمیراند چنان که هیزم بسیار آتش اندک را فرو گیرد و بمیراند و حال مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد تدبیر **خمر مجوسی** گوید که شراب تسخین و تلطیف و تقویت بدن و تجوید هضم می کند لیکن در باب حمیات صفاوی را و در حمیات حاده نباید داد اما در حمیات متطاولة مثل غب غیرخالصه و تب رابع و مواضبه چون آثار نضج ظاهر شود شراب سفید رقیق که نه کهنه و نه نو باشد با قدری آب ممزوج کرده مقدار معتدل بدهند که اعانت طبیعت بر انضاج ماده و تلطیف آن نماید و بر هضم یاری دهد و طبع را نرم کند و او را ذبول نماید و خواب آورد و شخصی را که در سر خود گرانی دریابد نباید داد زیرا که از شان شراب است امتلای

راس از فضول به جهت آن که حرارت او ارتفاع آن به سوی سر بزودی کند و با وی اخلاط بدن مرتفع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت ایشان ضعیف باشد و علامات نضح ظاهر بود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند **جرجانی** گوید که شراب شیرین از بهر آن که بیشتر غلیظ باشد سده آرد و خداوند تب صفاوی و دموی را سخت زیان دارد لیکن آنچه بطعم و قوام معتدل او صاحب سرفه را سود دارد و منافذ تنفس را پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیرا که آن را قوت منفجه و جالیه بارد و ماءالعسل و سکنجبین معتدل و کشکاب اندرین باب برای این کار گزیده‌اند

### معالجات حمیات حاده

**شیخ** می‌فرماید که آنچه ذکر یافت که از تدبیر تلئین و ادرار و تعریق و انضاج پس استفراغ بدوا بعد از آن و آنچه گفته شد از تغذیه این همه از آنجمله است که حفظ آن در اینجا واجب بود و اما وجوه تسکین شدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و اطلیه و ضمادات و به ادویه باشد و به امساک مثل لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و آب برگ خرفه و رب‌السوس و دهن تسکین عطش نمایند بهر آن که نگاه داشتن حلق صاحب مرض حاد تا تر بماند و خشک نگردد از مهمات نافع بسیار است و گاه انتفاع یابند به استعمال حقه‌های معمول از آب هندوانه و خیار و کدو و برگ خرفه به روغن گل و اندکی کافور انتفاع بسیار و باید که مهما اتکن هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او بمنع عفونت و بدبو و به تعلیق بادکش بسیار کنند و یخ بسیار تبرید نشانند که آن تبرید هوا کند و اگر خانه قریب‌العهد به کهگل از گل خالص باشد و خصوصاً آن که اندر آن بجای کاه قطن بر وی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر است و چون در آن فوارها در شاشات بریزند و آب شیرین در آن سیلان کند و بستر بر حوض بشبکه پوشیده بود و فرش که بر آن خواب کند از بوریای طبر استان و مانند آن باشد و سائر فرش از اطراف بید و به و ریحان بر آن گلاب پاشیده و سیب و نیلوفر و گل سرخ و بنفشه بود و اگر و فرش او طبقه‌هاییکه در آن خوشبوها باشد از ورق باریک فواکه خوشبو بارد مثل سیب و به اقسام امروود خوشبو به گلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بر آن

صندل و کافور ذرور کرده و اندکی شراب خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود این بود تدبیر هوا و اما تدبیر غذا آن است که معلوم شده از شرب ماءالشعیر و جلاب و غیره و اگر با تبرید اراده تلئین باشد ماءالقرع و آب هندوانه و قند مشوی خاصه و اما ماءالخیار و کاهو با سرکه بغایت نافع و از آنچه مصلح تسکین عطش ایشناست بقاع معمول از نان میده یا ماءالجبن مرتب از دوغ بعد تصفیة شدیدست و اگر با تبرید اراده قبض باشد آب انار میخوش و ترش و آب غوره و آب قوت سیاه و آب ترشی لیمو غیرنمکین و آب ترشی ترنج و آب زرشک و مانند آن مثل آب سماق بدهند و اما اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره و خصوصاً گلاب یا عصاره برگ گل سرخ تازه به صندل و کافور سازند و آب گشنیز و آب کاسنی را با اینها تبرید بسیار است و لعاب اسبغول با سرکه و گلاب از این قبیل است و نطول کردن بر جگر بمبردات اعظم و انفع چیزییست به جهت آن که چون مزاج جگر اعتدال یابد در آن صلاح اکثر اعراض بود و بساست که به آب صلاح یابد و اگر آنجا نزله و سرفه و یا در سر او گرانی یا تمدد باشد هر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم است که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول به انکباب بر بخار آبهای مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن به حسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد به سوی اسفل و منع تصاعد آن به مثل حقنه‌ها و محجمه و پاشویه‌ها و اگر نزله و گرانی سر و غیره نباشد از نطولات و طلا آنچه بخواهند استعمال نمایند و مضرترین نطول در مثل حال امتلای سر دوشیدن شیر بر سر است زیرا که بساست که احداث درم در سر می‌نماید و هلاک می‌گرداند و سالم‌ترین اوقات تنطیل راس به امتلای او آن است که بخارات صفراوی خشک باشد نه تر بلکه در مثل این وقت بساست که ضرر نکند بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته می‌شود از حال خواب و بیداری و رطوبت منخزین و یبوست آن پس اگر خواب یا سبات یا تری خیشوم دریابند از تنطیل و تمریخ حذر کنند و کوشش در جذب ماده به سوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند و در اجرای خون از منخرین و تبرید جگر به اضمده باکی نیست و هرگاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شدید هنگام تعرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجب است زیرا که بساست که سبب طول مرض می‌گردد با وجود آن که اکثر

طول مرض سالم‌تر از حدت آن بود و واجب است که در حمیات حاده از وقوع سحج حذر نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاده می‌نماید و طبیعت از ریختن فضول به سوی امعا و دفع او از آن نفرت می‌کند مگر آن که به سبب غلبه فضول باشد و گاه بفضول به سوی اعالی رجوع می‌نماید و در شراسیف و نفخ در آن و درد سر می‌آرد و گاهی شربت خشخاش را در تغلیظ ماده رقیقه برای انضاج و در تنویم موقع عجیب می‌باشد **انتباه** ذکر اعراضی که در حمیات حاده اشتداد می‌نماید و در آخر بحث حمیات مسطور گردد انشاءالله تعالی

### حمیات دموی

و آن را مطبقه گویند بدان که متقدمین حمای مطبقه تب دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تب دموی را نیز نامند به سبب دوام و اشتمال و عدم فتور آن شب و روز و به سبب اطلاق نوبت بر نوبت بنوعی که فتره ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای دموی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند بالجمله حمای دموی بر دو قسم است **قسم اول** آن که از گرمی و جوش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم از آن اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود چنان چه حمای یوم از گرمی روح و حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوش آن سده است که از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی محقق گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آرد چون حرارت بر تعفین آن قوی نبود و گاهی سخونت و غلیان خون به سببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد نماید زیاده‌تر از اشتداد اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که در این عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض از خفیف‌تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت او کوتاه‌تر از عفنیه می‌باشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول در این اندر خلط می‌باشد و بدین سبب در یک روز منقطع نمی‌شود بلکه در اکثر تا هفت روز می‌کشد و ایضاً بغیر تنقیه ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمی‌گردد ولیکن جالینوس آن را از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن

سرافیون است و از قسم حمای دق نیز نیست زیرا که در این تشبث حرارت اولاً در اعضای اصلی نمی‌باشد و از اینجهت بمجرد تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقطع نمی‌شود و بعد تناول طعام قوی نمی‌گردد و مزمن نمی‌باشد و ایضاً در این حرارت حاده ناریه و سحنه ممتلی منتفخ می‌باشد نه منخر نحیف و **شیخ** و **جرجانی** می‌نویسند که حمی سخونت و غلیانی آن است که بقراط آن را سونوخوس نامیده یعنی مطبقة به سبب اطباق او و دوام او سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را مثابۀ قویه نامند و آن از جمله حمیات است که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه این است و نه آن و فرق میان این تب و حمیات یوم آن است که سبب این تب اولاً گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تب و حمیات عفونت آن است که سبب تب عفونی عفونت اخلاط است و سبب این تب عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده است نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بیشتر منتقل می‌شود بحمای عفونت و بحمای دق و جالینوس آن را مثل حمیات یوم دانسته به سبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن نسبت حمای عفنیه و به سبب آن که گاهی در دو روز زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سونوخس غلیانی در ابتدا مشابه‌تر حمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و از آن تلهب و ربو یعنی تنگی نفس حادث شود و لهذا بعضی آن را حمای ربویه گویند و به هلاکت می‌رساند و حرارت آن رطب بخاری حمامی باشد یعنی اگر دست بر اندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت قشقیه نبود چنان که در محرقه به سبب یبس ماده می‌باشد و وقوع سبات و عسر کلام برایشان ردیست و مورث سرسام و تب دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده سال و در جوانی تا سی سال و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصه گوشت و شیرینی و شراب‌خواره را عارض شود و ممکن است که در سونوخوس خون از حرارت تعفن پذیرد و بمطبقة منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آن که از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوعست **نوع اول** آن که از عفونت خون

در داخل عروق افتد و مطبقة حقیقی همین است و این تب به حسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صفت است و هر یک را نامیست **یکی** متزائده که آن را زائد فی الصعوبت نیز گویند و او آن است که در ابتدا ضعیف بود به عده هر ساعت قوت و صعوبت او همی افزاید تا آن که در آخر صعب تر گردد و منقضی بصحت شود یا هلاک کند یا بحمای دیگر انتقال نماید و این بدترین انواع است و علاج آن مشکل تر باشد زیرا که دلالت کند بر آن که اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل می یابد عفن می گردد و این یا به سبب کثرت مقدار خون بود که چون یک جزو از آن عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تب از روی تزائد دوام کند و یا به سبب کثرت رطوبت و غلبه مائیت خون پس عفونت از یک جزو آن به سوی اجرای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا به سبب ضعف قوت مدبره بدن از حفظ خون چنان که باید پس عفونت به سوی آن سرعت نماید و ایضاً در آن هنگام قوت بر تحلیل آنچه از خون متعفن شد و قوی نباشد پس متعفن به متخل زیاده گردد یا به سبب تلرز بدن و کثافت آن پس جزو متعفن از آن به سرعت تحلیل نشود به اجزای دیگر که در آن عفونت ساری شده منضم گردد و ایضاً نزد این حالت ترویج کم شود به سبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد **دوم** متناقصه که آن را سخته نیز نامند و این آن است که ابتدا به شدت کند بعد آن همواره اندک اندک نقصان پذیرد تا آن که در آخر ضعیف گردد و این سالم ترین انواع است و اعراض او در غایت شدت نبود زیرا که دلالت کند بر آن که تحلیل اجزای خون در آن بیشتر می شود از آنچه متعفن می گردد بنابر اعداد اسباب مذکوره یعنی به سبب قلت مقدار خون و رطوبت آن و فوت قوت و تخلخل بدن **سوم** متساویه که آن را متشابه و واقعه نیز گویند و او آن است که از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در صعوبت و سهولت میان هر دو نوع مذکور باشد زیرا که دلالت کند بر آن که آنچه تحلیل می شود مساوی آن است که تعفن می پذیرد به سبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط خون در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا به سبب اجماع بعض اسباب تزائد مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این تا هفت روز بر یک حال متشابه باشد به عده در آن تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که

این تب در اکثر تجاوز از ده دوازده روز نمی‌کند زیرا که از امراض حاده است و بدانند که همگی خون بدن به یک دفعه عفن نشود والا آن که موت بر آن سبقت کند **بوعلی** می‌گوید که جالینوس گمان نموده که تب دموی از عفونت خون نمی‌باشد به جهت آن که خون چون عفونت می‌پذیرد آن عفونت تلطیف او می‌نماید و در آن غلیانی پیدا می‌کند و بدان سبب صفرا می‌گردد و خون نمی‌ماند پس در آن هنگام تب صفراوی باشد نه دموی و محرقه بود یا غب و معالجه آن بعلاج این هر دو باشد و این قول او خلاف قول بقراط است و حق صحیح قول بقراط است که گاهی از عفونت خون تب پیدا می‌شود و **جالینوس** گوید که تب دموی با سائر حمیات مرکب نمی‌شود زیرا که عفونت چون در خون بود عام و شامل بهر خلط باشد در عروق و در این هنگام ترکیب متصور نمی‌شود بحیثیتی که خلطی غیر او نیست و در این قول تناقض است به بغض مذهب او که مذکور شد بالجمله سبب این تب امتلای خون و سده است و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود و خصوصاً غیرمعتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت سخت و گاهی عفونت در خون واجب می‌کند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن فواکه مائیه رطبه پس خون مستحیل به عفونت گردد و یا کثرت خلط خام پس آن را مهیا به عفونت گرداند مثل آن که متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تب لازم بود زیرا که ماده آن داخل عروق است و فتره نکند به سبب عموم ماده و انتشار او در جمیع بدن به توسط عروق و انقضای آن یا بحران نیک باشد یا بمرگ و اقسام او سه است چنان چه مذکور شد و بدترین آنها متزائده است زیرا که تحلل در آن کمتر از تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن به استفراغ محسوس مثل رعاف یا غیرمحسوس مثل تحللات خفی بود و گاهی بمحرقه و بسرسام منتقل گردد و گاهی از تبرید بسیار بلیشرغس منتقل شود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هرگاه در آن سبات و نفخ شکم که از آن مثل آواز طبل آید و با ثملل عارض شود و اسهال نفع ننماید به عده بر بدن او بشور سبز عریض بیرون آید آن از علامت موت است و علاج این تب صعبت‌تر بود و اما رقت خون و غلظ آن شناخته می‌شود از آنچه خارج می‌شود از آن در بول و براز و عرق و نفث و مانند و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه

بمستوی در اکثر می‌باشد و اما علامات انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن ظهور علامات آن در مدت تزید و انتها و نقصان آن حتی که آن مثل مفره باشد گاه ساکن شود و گاهی شدید گردد و این اختلاف دلیل است بر آن که بدن مملو از خلط خام است و اما بر مدت بحران آن دلالت می‌کند ظهور علامات نضج اگر در روز سوم و چهارم اثر نضج ظاهر نشود روز هفتم بحران نه کند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد و آنجا که غلط خام آمیخته نباشد ممکن است که روز چهارم بحران کند نوع دوم آن که از عفونت خون در خارج عروق بیافتد و آن تپی است که از اورام دموی عارض شود و حمیات اورام دمویه مثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از درم آلات تنفس یا ورم معده یا جگر یا مراره یا طحال یا امعا یا گروه یا غیر آن از اعضاست و این نوع را حمای ورمیه عرضیه گویند و علاج این همه در مقام هر یک مذکور شد و حمیات ورمیه علحده نیز مسطور گردد

### علاج تب دموی

در سونوخس فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و گفته‌اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تب صفرای نمایند و ایضاً لعاب بهدانه سه ماشه شیرۀ عناب پنج عدد و در عرق شاهتره و عرق عنبالثعلب هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بدهند و به جهت شام لعاب بهدانه یا اسبغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً که با نیکی و کندی حواس و قلت اشتها باشد سکنجبین ساده به عرق عنبالثعلب و شاهتره حل کرده بخوراند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه به عرق شاهتره ده توله خیسانیده یا جوشانیده شیرۀ خیاریان هفت ماشه شربت نیلوفر و دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و ایضاً شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ تخم خرفه هر یک شش ماشه عرق شاهتره پنج توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمرهندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه



تمره‌ندی دو توله اگر بر مزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمره‌ندی در عرق شاهتره خیسانیده یا شربت عناب و غوره و ریاس و انار ترش دهند و باشد که به ماءالشعیر و بماءالقرع حاجت افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرۀ خیارین شیرۀ خارخسک هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هر یک چار ماشه افزایند و اگر با درد مثانه باشد بعد فصد لعاب اسبغول یک توله شیرۀ تخم کاهو شیرۀ تخم خیارین هر یک شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چهار توله برآورده شربت لیمو چارتوله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند روز دوم آب آلوبخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیارشمبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود و عنبالثعلب پخته به روغن گل آمیخته قرص بسته بر موضع مثانه بر بندند **بالجمله** در این تب گاهی فصد تنها کفایت می‌کند و به تدبیر دیگر حاجت نمی‌افتد و گاهی با وجود فصد به تبرید و تطفیۀ خون به مثل شیرۀ کاسنی و کاهو گشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هرچه سرد باشد و لعاب اسبغول و آب آلو که هر واحد مطفی خونست و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلئین طبیعت به مثل آب انارین و تمره‌ندی و شیرخشت احتیاج می‌شود و گاهی بصورت اختلاط صفرا به مسهل خفیف صفرا مثل فقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیله زرد محتاج می‌شوند و شاهتره و عناب در تب دموی دخل تمام وارد استعمال آن ضرورت و در چنین تب عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرکه در حمیات اطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می‌آرد و پاشویه به دستور و تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچها پوشیده دارند و **بعضی** متأخرین می‌نویسند که در تب سونوخس بعد فصد اکحل مطفیات خون مثل شیرۀ کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب کلان و آلوبخارا هر یک هفت عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش تله برآورده تمره‌ندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چارتوله داخل کرده بنوشانند و یا ماءالقرع با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کهچری

مونگ و نان با کدو و اسفناخ و گشنیز سبز که در آن عدس یا بنوماش پخته باشند از آلو و غیره ترش کرده بخوراند و اگر حاجت تلئین باشد مغز خیارشنبه شش توله ترنجبین گلقد هر یک چهار توله آلوسیاه نه عدد در گلاب یک رطل مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و صبح تبرید سابق به اضافه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه اسبغول هفت ماشه پاشیده بنوشانند و دو روز داده جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیرۀ تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو زرشک و تمرهندی و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و بیخ کاسنی و مانند آن از حموضات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب کاسنی و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصد اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمرهندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی و تمرهندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن به حسب حاجت و ملاحظه قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب هندوانه با شیرخشت جهت تطفیه خون و تلئین طبع تمام دارد و آبی که عناب بسیار در آن جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته بجای آب گلاب دادن در حمیات دموی عظیم نافع بود و تشنگی و ضعف را کم کند و مجرب صاحب خلاصه التجارب است و آب سرد در او ر تسکین حرارت و دفع عفونت و تغلیظ خون و حل عظیم است و تلطیف غذا و ترک آن دو سه روز نمایند و اسهال الطف صفرا به مثل نقوع مسهل یا مطبوخ فواکه یا آب انارین مع هلیله آورند و یا به تمرهندی و عناب آلوی بخارا تلئین نمایند و گاهی بقرص کافور حاجت افتد و به قول **مصنف اقتباس** در مطبقه تا هفت روز همان تدبیر که در سونوخس مذکور شد به عمل آرند و ترک غذا تا سه روز اگر تواند بقائت نافع بود والا اندک از اغذیه مطفیه بدهند و روز هشتم به مطبوخ آلو و یا نقوع آن و مطبوخ شاهتره تلئین طبع نمایند و روز نهم شیرۀ کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب اسبغول و بهدانه هر یک سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و شاهتره و نیلوفر عنب الثعلب هر یک چهار توله برآورده شربت نیلوفر سه توله داخل کرده تخم نیلوفر چهار ماشه پاشیده بنوشانند و غذا برنج و بنوماش مقشر یا

عدس و یا شله اسفناخی دهند و همین نمط تا روز دوازدهم سه مسهل داده تبرید تا روز پانزدهم به دستور دهند پس اگر اندکی تب باقی مانده باشد باید که بروز شانزدهم در مطبوخ مذکور پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یک توله شربت ورد مکرر و اهلیچی چهار توله اضافه کرده بنوشانند و غذا به دستور دهند و روز هفدهم قرص طباشیر ملین چار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در آب کاسنی مروق و یا آب بید ساده مروق نه توله برآورده شربت بزوری بارد یا معتدل سه توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و شوربای بزغاله با نان تنک و یا برنج خوراندند و اسفناخ در قلیه اندازند **اقوال حذاق** مسیحی گوید که در حمیات مطبوقه نیز حفظ اغراض عامه که در علاج کلی حمیات عفنیه مذکور شد اعنی استفراغ ماده و تبدیل سوءمزاج و تدبیر غذا باید کرد و ماده این حمیات داخل عروق محصور است می باید که در علاج کلی حمیات عفنیه مذکور شد اعنی استفراغ ماده و تبدیل سوءمزاج و تدبیر غذا باید کرد و ماده این حمیات داخل عروق محصور است می باید که در آن فصد نمایند بلااحتیاط و حذر تا عفونت بخروج خون کم گردد حتی که چون بر طبیعت حل هر آنچه ثقل آن می کرد آسان شود بر انضاج باقی و تحلیل آن و تغیر آن بحدوث قادر گردد سوءمزاج در اینجا حرارت تب و یبس آن است پس باید که همه تدبیر آن مبرد مرطب باشد الا آن که رطوبت آن اشیا دائم طلب باید کرد زیرا که استعمال اشیای رطبه در هر تب مامون العاقبت است و اما برودت آنها دائم طلب نباید کرد بهر آن که استعمال اشیای بارد غیرمامون در عاقبت است در جمیع حمیات و لهذا اشیای بارد بالفعل مثل آب سرد در استعمال آن به تحدید و تحصیل کثیر احتیاج افتد زیرا که واجب است که آن را بعد نضج ماده مرض و هنگامی که قوت قوی و عادت مطابق باشد و کدام عضو شریف ضعیف و وارم نباشد استعمال نمایند **شیخ** می فرماید که غرض در علاج تب دموی استفراغ خون کثیر است تا آن که بغشی قریب گردد و تغلیظ جوهر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تبرید آن و تنقیه آن از خلط و ترقیق آن اگر غلیظ باشد به ترشی مکلف خون در کسی که مؤلدات خون غلیظ مثل عدس و ماش و مؤلدات خلط خام مثل خیار و بادرنگ و بیخ کاهو خورده باشد و انضاج ماده فاعل تب و تحلیل آن **اما** استفراغ مثل فصد گرفتن از دست نیست در هر فصل

که تب عارض شود انتظار بحران و نضح نباید کرد مگر آن که تخمه باشد که از آن حذر کنند و بگذارند تا طعام هضم گردد به عده فصد نمایند پس اگر تب دوام کند فصد کنند و مره بعد اخری فصد نمایند تا آن که قریب بغشی گردد یا در غشی افتد اگر بدن قوی باشد زیرا که غشی نیز بتزید مزاج قوی مثل سائر مبردات می کند و اگر ضعیف باشد آن را هلاک می کند و بدان که فصد و نوشیدن آب سرد بساست که از تدبیر دیگر غنی می سازد و تفریق در فصد اولی است آنچه که استعجال آن واجب کند مثل خوف انصباب خون به سوی مخانق نباشد زیرا که اکثر در آن که قریب غشی نرسد بلاغ بود و بساست که تابع فصد بالغ فی الحال اسهال صفرا و عرق باشد و باید که عرق را هر وقت نشف کنند تا بسیار آید که اکثر از آن صحبت حاصل شود و آنچه از ضعف و غشی به فصد بالغ عارض شده باشد تدارک آن بغذای لطیف و سکون نمایند و لازم است که مدام تلئین طبیعت کنند از مثل آب انارین و آب انار شیرین و میخوش تا به حد شیرخشت و تمرهندی و شیاف خفیف و گاهی نزدیک نضح احتیاج استفراغ به مثل هلیله و شاهتره و خیارشنبر و مانند آن می شود و اگر حال مریض احتمال فصد از دست نه کند فصد رگ پیشانی یا حجامت میان دو شانه کنند پس اگر چیزی از این سبب عارض مانع ممکن نباشد اسهال نمایند به طریقی که در محرقة می کنند و تبرید بجیزی کنند که مفتوح باشد مثل ترشی ها و مقطع بود مثل سکنجبین بزوری بارد و مسکن غلیان باشد مثل شربت عناب دانه و اگر از فصد غشی عارض شود نان در آب غوره تر کرده بخوراند و اگر رعاف خود بخود عارض گردد و قطع نکنند مگر نزد مقاربت غشی و اما تغلیظ خون به مثل رب عناب کنند و آن این است که عناب یکصد عدد در آب پنج رطل بجوشانند تا سوم حصه بماند و مالیده صاف کرده با شکر به قوام آرند و هر قدر که شکر کم باشد بهتر است و ایضاً عدس خصوصاً معمول به سرکه ترش نیز از این قبیل است و از خوردن رب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند و اما تبرید آن به مثل آب نقوع عدس سرد کرده و آب برگ کاهو افشوده سرد کرده و شرب آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می نوشانند که رعه می افتد و رنگ سبز می شود پس گاهی از آن صحت حاصل می گردد و گاهی منتقل بحمای بلغمی می شود و علاج بمقرص

گل و غیره کرده می‌شود و این علاج از بعض متقدمین است و بعض متأخرین نسبت آن بخود کرده‌اند و نوشیدن ماءالشعیر علاج برای آن است ولیکن در حالت نرمی طبع و بهترین اوقات نوشیدن آن وقت شدت غلیان و کرب و اشتعال و تواتر خفقان است و بدانند که اقتصار بر تبرید و ترک فصد و اسهال در سدد حقن می‌افزاید و عفونت حرارت در ثانی الحال زیاده می‌شود و **اما** تنقیه آن به مثل مسهلات صفرا به حسب اختلاف وجوب قوت و ضعف باید کرد و اما منضجات خلط خام که با خون باشد مثل عناب و سپستان و بنفشه و شاهتره و بادیان و گل سرخ و تخم کاسنی و کشوث و مویز منقی و آلوی بخارا دهند زیرا که گاهی خلط خام سبب عفونت خون می‌گردد و در آخر تب مثل قرص کافور و قرص طباشیر خوراندند و این قرص نیکو است بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم تخم خرفه بیخ درم مغز تخم چنار چهار درم مغز تخم کدو شش درم ربالسوس هفت درم و از آن قرص سازند **نسخه دیگر** و خصوصاً نزد ضعف جگر بگیرند گل سرخ درم عصاره زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ و خیار و خربزه و تخم خرفه و طباشیر هر واحد یک درم صمغ و نشاسته و کتیرا هر واحد نیم درم ریوند چینی و زعفران و کافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند و **اما** اغذیه پس عنابیه و عدسیه ترش کرده و رمانیه و سماقیه دهند و اگر از چیزی از این خوف قبض شکم باشد کسر حموضات و به شیرخشت یا شکر کنند و به آلو و بقرعیه و حماضیه و فواکه امرود چینی و انار و سیب شامی و به قول کدو و خیار و بادرنگ و کاسنی و بقله مبارکه و حماض و گشنیز و مانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف قوت و غیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدان چه در موضع آن در آخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند **صاحب کامل** می‌نویسد که راس و افضل چیزی که احتیاج به سوی آن در علاج تب دموی در اول حدوث آن اعنی در روز اول و دوم و سوم می‌شود آن است که صاحب او را فصد اکحل و باسلیق کنند اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند و از خون مقدار کثیر برآرند تا آن که او را غشی عارض شود زیرا که اگر این به عمل آرند یا تب قلع گردد و یا خفیف شود و مدت او کوتاه و صاحب او از خوف ایمن گردد اما آنجا که قوت و سن و مزاج مریض و فصل اخراج خون

بسیار یک بارگی واجب نکند باید که به حسب وجوب حال اخراج خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تب کند و بعد فصد آب انار شیرین و ترش به اندک سکنجبین ساده یا آب تمره‌ندی بجلاب یا رب غوره درب آلو میخوش یا رب ترشی ترنج و مانند آن به آب سرد یا بیرف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد و غذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد بمزوره معمول از کدو و اسفناخ یا بیخ کاهوی ا شاخ خرفه یا مغز با درنگ یا مغز خیار به آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصاره زرشک بعدش دماش سازند و اگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچه مرغ و تیهو و دراج و مانند آن دهند و روز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا این مرض از امراض در غایت حدت است و یا از حاده مطلقه و یا از حاده که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند و قوت قوی باشد باید که صاحب او بر جلاب یا شربت بنفشه و آب انار میخوش یا رب غوره اقتصار نماید و اگر قوت ضعیف باشد ماءالشعیر به اندک آب انار میخوش دهند و اگر از امراض حاده مطلقه باشد که از روز هفتم تجاوز نکند و قوت قوی بود مریض در اوقات روز بر آب انار میخوش به شکر یا بجلاب یا آب ترشی ترنج به شکر یا به آب غوره اقتصار کند و با وی چیزی از قبض نباشد و بعد دو ساعت ماءالشعیر چهل درم باده درم نبات سفید بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده به آب سرد دهند و وقت خواب شب لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بجلاب یا به آب انار بدهند و اگر بر این شربت خواب نمایند منعفت بین یابند و **صفت آن** این است بگیرند آلو شیرین بزرگ سی عدد دو تمره‌ندی نیم رطل و هر دو را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بر آن آب انار میخوش و ترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته به آتش معتدل بپزند تا به نصف بازآید و بر آن یک رطل نبات و ربع رطل گلاب اندازند و جوش داده کف بردازند و از آتش فرود آورده سرد کنند و از آن هر شب پانزده درم تا بیست درم یا دو درم تخم خرفه باریک سوده بخورند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید که اندک لعاب اسبغول بوزن نیم درم طباشیر اضافه کنند و اگر مریض ضعیف باشد یا در صحت خود معتاد بکثرت تناول طعام بود یا در هر روز و باز عادت غذا داشته باشد باید که ماءالشعیر دو مرتبه در هر

روز بدهند پس اگر نفس مریض بچیزی از این مائل نباشد مریض را در آخر روز کعک باریک کوفته به شکر و آب سرد یا پوست جو یا پست گندم مغسول به آب گرم و سرد کرده با نبات بدهند و اگر این واجب نبود سرکه و زیت به مغز بادرنگ و خیار و روغن بادام و شکر طبرزد که بر آن برف انداخته باشند و مانند آن دهند و اگر مرض از امراضی باشد که از شان او انقضا در چهارده روز یا هفده روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت مذکور بماءالخیار و آب تربز باید داد و بعد طلوع آفتاب ماءالشعیر به شکر بدهند و در ساعت چهارم سکنجبین ساده به آب سرد بنوشانند و بغذای قلیل از مزورات معموله از به قول مذکوره به آب غوره و غیره دهند و لاسیما اگر قوت ضعیف و عادت مریض بخوردن دو بار در روز باشد و اما آنچه از امراض در بیشتر از این مدت انقضا نمایند باید که غذا زیاده‌تر از این و غلیظ‌تر که در تدبیر امراض گذشته بدهند و باید که معه‌ذا تفقد حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلثین بفلوس خیارشیر و ترنجبین و تمرهدی و آلو و مشمش خشک و شیرخشت به حسب حاجت کنند و آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده بدهند و اگر احتمال این نمایند شافه معمول از خطمی و بوره ارمی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساخته بردارند و اگر طبیعت از این چیزها اجابت نکند حقنه لین معمول از شکر و روغن کنجد و آبکامه یا معمول از جو کوفته و بنفشه خشک و برگ چقندر و سپستان و روغن بنفشه و شکر سرخ و یا آب چقندر افشوده و روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را ماءالشعیر نباید داد اگر طبیعت قبض باشد مگر بعد استعمال چیزی که تلثین طبیعت نماید و اگر بدهند جنایت کثیر بر مریض کرده باشند و همچنین هرگاه مریض محتاج به فصد باشد بدون استعمال فصد ماءالشعیر نباید داد و همچنین اگر مریض در وی در بعضی اعضای باطنی دریاورد سزاوار نیست که ماءالشعیر یا غذا و یا تبرید دهند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت یا سیاه گردد و بخرقه کتان مبلول در لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین و نبات مسح کنند و اگر تشنگی سخت باشد لعاب اسبغول و جلاب و روغن بادام شیرین بدهند و ماءالقرع به اندک آب انار و آب هندوانه بدهند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که در سونوخس مبادرت به فصد باسلیق و هفت اندام کنند و **جالینوس** می‌گوید آنجا که از

فصد و حجامت مانعی باشد و در احشا آفتی نباشد علاج آن به آب سرد کنیم و اگر در احشا آفتی باشد بنوعیکه تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر از مضرت تب باشد علاج آنهم به آب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوت قوی باشد بگشادن سده و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر هر دو آفتی در گشادن و کم کردن امتلا ادویه باره به کار بریم **محمد زکریا** می گوید بسیار باشد که اندر تب حاده آب سرد دهند و تب فی الحال ساکن شود لیکن بعد از آن تب آهسته تر آید و باشد که تا چهل روز یا بیشتر برسد و تا رعاف پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در تپها مهیا بهجران باشد و به سبب آب سرد از آن بازماند و در آن تأخیر افتد پس بر طبیب واجب است که نیک تامل کند اگر هیچ علامت تهیه بحران بیند در آب سرد تأخیر کند والا اقدام بر شرب آن نماید زیرا که خطر در آب سرد دادن بیشتر از آن نباشد که بیماری دراز شود و اگر ندهد خطر آن بزرگ باشد چنان که در علاج تب محرقه یاد کرده آید و می گوید که من هر دو طریق را آزمودم نوشیدن آب سرد را کم خطرتر یافتم و بعضی طبیبان گفته اند که اندرین تب استفراغ همچنان کنیم که در تب محرقه دهم بدان ادویه کنیم و **جالینوس** می گوید هرگاه در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که با تپی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندرین تب هیچ علاجی نافع تر از فصد نیست خاضه چندان که به حد غشی رسد و اگر قوت چندان نباشد که متحمل غشی گردد خون بدو سه دفعه بیرون کنند و هم او گفته که اندرین تب بهیچ حال تأخیر فصد نشاید کرد زیرا که اگر فصد کرده نشود و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیمار بمفاجات بمیرد یا بسرسام منتقل گردد یا تب عفونی شود از بهر آن که طبیعت خون بسیار را که گرم شده از میل کردن بعضوی و از عفونت نگاه نتواند داشت بالجمله هرگاه در فصد تأخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج باطل گردد زیرا که اندرین تب هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا را کم باید کرد و کم کردن امتلا به فصد بود یا به اسهال یا به ادرار بول و اندر تأخیر فصد حرارت خون زیاده گردد و قوی تر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیاده کند یعنی به سبب تقلیل رطوبت التهاب واجب کنند و التهاب مقتضی تسکین



است و تسکین حرارت جز بچیزهای سرد نتوان کرد و سردیها سده زیاده کند و به سبب سده امتلا نیز افزایش و احتقان بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تب اشتداد نماید بدین سبب تأخیر فصد با وجود مساعدت قوت خطای بزرگ است و هر وقت که طبیب بر سر بیمار رسد فصد باید کرد و اگر چه بعد هفت روز یاده روز بود و قوت مساعد باشد برای التفات نباید کرد که چند روز گذشته است خاصه که علامات امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشد و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد و اگر از این اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولی تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصه اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تب به فصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت در تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنان که در ابتدا کند بدین سبب طبیب را با وصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد اگر چه همه اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کند و فصد یا حجامت به عمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافق اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هنداونه یا آب لیمو بجلاب دهند و شربت ریباس به شکر موافق است اگر فصل گرما باشد این اشربه به آب سرد یا برف سرد کرده باید داد الا شربت ریباس که آن را بی برف دادن صواب تر است زیرا که سردی آن سردی یخ و برف معده را برنجانند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیارشنب و سی درم ترنجبین و ده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه در یک نیم من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیارشنب و ترنجبین در آب عناب و آب عنبالثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر بامداد موافق باشد و ماءالشعیر به آب انار شیرین دهند و پست و اسبغول و شکر در آب انار دهند و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنبالثعلب و آب گشنیز تر ضماد کنند و در آخر صبر و زعفران به آب گشنیز ضماد سازند و یا برگ خطمی و اندکی اسبغول در آب عنبالثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تأخیر نکنند **صفت** ضمادی که در این موضع سودمند باشد موم روغن

از موم سفید و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و گشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطره سرکه با هم بزنند و بر خرقة كتان طلا کرده بر آن موضع نهند و اگر ورم در جگر یا معده یا در فم معده باشد از آمیختن چیزی مقوی به این اشیا چون مصطکی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد برنهند و اگر زمستان باشد نیم گرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صفرای عفن با خون آمیخته باشد و تب تیز سوزان باشد و همچون تب محرقه بنوبت غب گرفته شود و اعراض قوی تر پدید آید هم اولی تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازه حرارت مبالغه باید کرد باقی همان است که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد **ابن الیاس** گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و یا بگیرند آب انارین بشحم آنها افشوده هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا ربوب قامع خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بر برف سرد کرده بنوشند و غذا ماءالشعیر سازند و تلئین طبیعت برب آلوی سیاه و به نقوع مشمش یا به نقوع فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و ماءالفواکه نمایند و اگر قوت ضعیف گردد و به سبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماءالشعیر بچوزه مرغ دهند و استفراغ بدن به این مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمرهندی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا استفراغ صالح نماید به عده در آخر روز به ماءالشعیر بیست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسبغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم به روغن بادام پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه به سرکه و گلاب بشویند و به عده بر زبان او هر دو لعاب مذکور به روغن بنفشه مسح کنند و نفع می کند

ایشان را شربت عناب اگر با تب سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماءالشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیر او برگ خلاف یا کدو فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب و ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در مهلب شمال یا زیر بادکش مبلول به گلاب باشد و باید که بدن را بیارچها پوشیده دارند تا استنشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را بند نسازد و اگر با این تب سرفه و درد و پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم عناب و سپستان هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلئین طبیعت بشریت بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا فلوس خیارشبر هر واحد بیست درم کنند و اگر با وی سهر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از ملین و شیاف اجابت نشود این حقنه لین به عمل آرند بنفشه خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم جو کوفته یک مشت برگ چقدر یک دسته همه را درد و رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم آبکامه پنج درم روغن بنفشه ده درم بر آن ریخته حقنه کنند و بعد از آن تلئین طبیعت طبیعت به سکنجبین ساده و قرص طباشیر ملین نمایند و هرگاه در بدن بقیه مرض باقی ماند و تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد بگیرند تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی پنج درم در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کرده نوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن ادرار بول و تلطیف اخلاط و تنقیه عروق از بقایای اخلاط کند **صفت آن** تخم کاسنی تخم کشوت هر واحد سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد هفت درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ هر واحد پنج درم همه را کوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه تند یکشنبه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ربع آن برود مالیده صاف کرده شکر سفید یک من انداخته به قوام جلاب آرند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمرهندی یا شربت انار یا شربت عناب به آب شدیدالبرد یا با یخ یا برف بنوشانند و غذا بموزة عدس محض به آب فواکه ترش و مزورات مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلئین طبیعت به شیرخشت و تمرهندی یا بشربت ورد مکرر و شیرخشت یا به آب انارین

مشحومین و شیرخشت یا بشریت آلو مسهل یا بنقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ و ریوند چینی کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و با وی سرفه بود لعاب بهدانه یا بزرقطونا به اندک نبات که بسیار شیرین نگردد و به روغن بادام و طباشیر بدهند و اگر با وی سرفه نباشد اشربه مذکوره و سکنجبین ساده به آب برف و لعاب اسپغول بنوشانند و آنچه نافع این مرض است آب کاسنی به سکنجبین و شربت صندل یا آب شاهتره یا آب هندوانه است سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده به شکر و آب سرد یا پوست جو به شکر بدهند و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده می‌شود و ماءالقرع این تب را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلثین بحقنه لین کنند و این ملین نافع این علت است آلوی بخارا عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم تمرهندی ده درم گل سرخ سه درم شاهتره یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشوث بنفشه بادیان تخم کرفس هر یک دو درم هلیله زرد سنای مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده در شیشه کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم باده درم سکنجبین و ده درم خمیره بنفشه بنوشانند **ابومنصور** گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت به فصد کنند و خون بسیار برآرند و اگر زبان مریض سیاه گردد و اعراض تب محرکه عارض شود تدبیرش بدان چه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و ربوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و هنوز در ابتدا باشد ربوب مذکوره در اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخوراند و چون از تب خارج شوند از شراب و لحوم و شیرینی پرهیز کنند تا آن که خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند و **بقراط** گفته که کل تب دائمه اگر در روز سوم منقلع شود بهتر و امیدوارتر است و اگر روز سوم شدت کند دلالت بر شر و صعوبت نماید و **اصحاب صناعت** گفته‌اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات و ائمه است و **ثابت** گفته که مریض را در جمیع امراض حاره بشب باجلاب اسپغول و بهدانه بنوشانند و بعد تنقیه یا ظهور نضج گل ارمنی از یک درم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل مزاج و منع ماده مائل بصدر است و **محمدبن زکریا** گوید که اگر در این تب تأخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر شرب آب سرد شدیدالبرد بمریض نمایند و چندان

بنوشانند که رنگ سبز گردد و ارتعاد کند پس اگر تب آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعاده آن نمایند تا آن که آهسته گردد و تب نرم شود و به عده تدبیر حمای لینه کنند و این تدبیر حمی بسیار نافع است و تجربه و امتحان آن کردم و از آن خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافته و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لزوم او نمایند مگر آن که تب با ورم معده یا جگر باشد و با وجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت به سوی آب شدید باشد و از ورم معده و کبد خون نکنند الا آن که ورم در رحم یا گرده یا مثانه و خاصه در حجاب و ریه و صدر باشد و علامتش شدت التهاب تب و هیجان خفقان است اگر بر این حال دوام پیدا کند آن را مطفیات تسکین ننماید و در آن نجات نبود زیرا که قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و در این هنگام آن را خلاص نبود مگر بنوشیدن آب سرد تا آن که رنگ سبز گردد زیرا که اشیای بارد بالقوه در این بدن چه احتیاج به سوی آن باشد نرسد و اینچنین کسان اگر در این حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و عروق و رجوف آنها در اغشیه دماغ بشکافد و رعاف یا قی خوفی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تب و تبلید آن و صلابت ورم در احشا و از این هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت او باقی ماند به آب انار یا گلقد یا ماءالشعیر یا سکنجبین یا قرص درد علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حجاجه اختیار نمودم و آن تبرید مع ترطیب است و اگرچه این نضج و بحران ربطی می‌سازد و زیرا که من این طریق را حریر دو دیگر را خطیر دیدم و نمی‌گویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی‌نمایم و لیکن من آن را در معرفت انتها و نضج و هنگام اوفی ضعف که در قوت عارض شود و گفته که هرگاه در تب مطبوقه فصد را تأخیر افتد رب ترشی ترنج و تمره‌ندی دهند که آن عفونت خون منع کند و تطفیه حدت او نماید **ابن هبه‌الله** گوید که علاج تب دموی فصد در ابتداست و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیرا که اخراج خون در این تب علاج عظیم است و لازم نیست که به ایام سابق از ابتدای آن التفات نمایند چون اهتمام به فصد کنند بلکه رعایت قوت کند پس اگر قوت قوی باشد در سائر ایام فصد کنند و در استفراغ بروزی از روزهای بحران احتیاط نمایند تا قوت را از جهاد عائق

نشود و متأخرین تا روز سوم فصد می‌کنند و روز چهارم از فصد احتراز می‌نمایند زیرا که در آن توقع بحران به عرق یا برعاف است و محتاج‌تر از انواع ثلاثه این تب به سوی فصد متزائده است پس باقی انواع با آن که نوع اخیر محتاج به فصد بود بلکه حاجت در این هر دو از روی اضطراب شدیدتر است و بعد فصد مریض را ماءالشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمره‌ندی و آلو بجلاب بدهند و شیرۀ تخم خرفه و تخم خیار به سکنجبین و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماءالقرع سر به صندل و گلاب و آب حی‌العالم نمایند و تبرید سینه به گلاب و کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تب ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفناخ و بیخ کاهو و شاخ خرفه خوراندند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل کنند و غذا بچه مرغ به آبهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند **خضر ابن علی** گوید که اولاً ابتدا به فصد و تطفیه و تلطیف غذا و تلئین طبیعت بحقنۀ لین که در آن جو داخل بود و فتیله مسهل و آب نقوع آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم طبیخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنای مکی و خطمی و تخم خیار با شیرخشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا پوست جو یا آش جو بشربت نیلوفر و استعمال نقوع تمره‌ندی و آب انار میخوش مشحوم مناسب پس اگر بتلئین قلع آن نگردد حال متوقف ببینند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال از تلئین و تدبیر تا روز دهم به دستور باشد در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیارشنب در روغن بادام بدهند و عقب آن شوربای بچه مرغ بجو مقشر پخته باید داد پس اگر تب در روز یازدهم زائل نشود تلئین طبیعت بحقنۀ لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمریض مناسب نبود شیرۀ گل بنفشه و سنای مکی و نیلوفر شامی هر واحد یک جزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق نیلوفر برآورده ترنجبین سه جزو حل کرده بشربت آلو و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تب منقلع نشود ریوند و غاریقون در عسل خیارشنب بدهند و اگر نفخ و رفم معده بود تخم کشوث اضافه نمایند و غذا شوربای چوجه مرغ باشد تا آن که

تب قلع گردد و این معالجات از این حیثیت نیست که آن تب و مویست بلکه از انجهت است که آن تب عفونیه است و این وقتیست که تب دموی صرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تب اصلاح مزاج هوای واصل بقلوب ایشان است و آن به صندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد بلغم العلاج است **انطاکی** در نزهته می گوید که علاج تب دموی فصد و اخراج خون به استقصاست و اگرچه بدفعات بود به حسب قوت بعد از آن استعمال میردات مثل ماءالشعیر و ریباس و فواکه خصوصاً عناب و آلو و تدهین به مثل روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه به مثل بنوماش و عدس و زرشک و آنچه مخصوص بمطبقه است شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماءالقرع و ماءالشعیر است این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره می نویسد که علاج سوماخس کائن از خون داخل عروق بلاتعفن فصد است تا بغشی رسد و اگرچه در دفعات باشد به عده تبرید بربوب فواکه و اشربه آنها و سکنجبین و تمرهندی و گاهی حاجت به ماءالشعیر افتد و بسیار باشد که بمحجر و فصد قلع گردد و بساست که بماءالقرع و مالش به روغن های که در غب مذکور گردد احتیاج شود و علاج مطبقه کائن از تعفن خون آن است که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن پذیرد مبادرت به فصد است اجماعاً و اگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد اولاً منع می کنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهرحال اصلاح خون واجب است تا صاف گردد به استعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش و ریباس و اصول و تغذیه به چیزی که مولد آن باشد سوای لحوم و مثل بنوماش چیزی نیست و عدس با سرکه بالغ النفع است و مزورات آلو و انبرباریس دهند و این دو ابرای این تب مجرب و از تراکیب منست و نسخه آن همان مطبوخ از مجرباتست که در علاج سرسام دموی در قول مؤلف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه است آن را یاد باید دآن است و مالش بدن خصوصاً دست و پا بمورد و گشنیز تر و سرکه کنند و بعصفر و حنا خضاب بر پای بندند و هرگاه تعفن خون از خلط دیگر باشد علاج مرکب نمایند و از مجربات شرب چهار مثقال از آب گشنیز به آب بادیان سبز در تب دمویست

### حمیات صفراوی

**شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که حمیات صفراویه سه قسم است غب دائره و غب لازمه و محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بود و یا غیرخالصه و آن از صفرای غلیظ‌الجوهر باشد به سبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مزاج موحد یعنی ترکیب او از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز میان هر دو نبود و **قرشی** در شرح قانون می‌نویسد که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسم است که آن را غب دائره گویند و یا در داخل عروق باشد و آن دو قسم است زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد و آن را محرقه نامند و یا چنان نباشد و آن را غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگرچه لازمه است مگر آن که هرگاه او مخصوص به اسمی گردید این به اسم عام مخصوص شد به عده هر واحد از این سه نوع یا ماده آن صفرا تنها باشد و آن خالصه است و یا چنان نباشد و آن غیرخالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در سه قسم بیان می‌نمایم **قسم اول** در غب دائره و این را در یونانی طریطلوس گویند و در هندی اکثره نامند و آن تب صفراویست که یک روز در میان آید با لرزه و سرما و ماده آن در خارج عروق متعفن گردد پس اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائره خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مره صفرا باشد آن را غب دائره غیرخالصه نامند و چون ماده غب خالصه صفرای خالص است و اندر گوشت و مائل به پوست واقع امید سرعت قبول نضح و تحلیل در این بیشتر است اما به جهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید ماده بی‌نضح و بی‌استفراغ ماند پس بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی‌افزا به محرقه و به سرسام منتقل شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قوی‌تر و شدیدتر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضاً لرزه ابتدا بقوت کند به عده اندک اندک نرم گردد و به سرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالم‌تر از حرارت محرقه بود و هر قدری که لمس دست را بر بدن مریض طویل دهند التهاب زیاد نگردد بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقه التهاب زیاد شود و نبض او سریع غیرمستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف در آن هر دو باشد و در ابتدا تا وقت انبساط حمی از تضابط نبض لابدست و خاصه این تب است که یکر وز در میان آید اما اگر دو غب



مرکب گردد نوبتهای او مانند تب بلغمی هر روز عائد شود پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجب است که رعایت دلائل دیگر نمایند از نبض و قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات ماده صفراوی و نوبتهای آن مؤکد آن است و لهذا گفته‌اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه باوجود آن لحاظ دیگر عوارض هم می‌باید که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده می‌کند و ضعف بر برودت ماده و اگر سه غب مرکب شود در این صورت نیز تب هر روز آید اما یک روز کم و یک روز زیاده همچون شطرالغب که ماده صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه اشتداد یک روز در میان آن است که چون سه غب جمع می‌شود یک روز نوبت یک غب می‌شود و روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض است و فرق در این و در شطرالغب مذکور از اعراض لازمه هر یک توان کرد و اصحاب غب را گاهی حسب خلوت عارض شود به سبب اذیت از روشنی و کلام و آواها بسیار باشد که غلیان صفرا نزد جگر احساس نمایند و **فرق** میان غب خالصه غیرخالصه آن است که ماده خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر بر آن زیاده نشود پس اگر از این بسیار زیاده گردد آن غیرخالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و تا نه ساعت باشد و در این صورت در چهار یا پنج دور منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا به عرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه از هفت دوره زیاده نگردد اگر در علاج غلطی واقع نشود و گاهی به سبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و در آن ادرار به بول یا عرق یا قی یا اسهال منقی بدن از صفرا واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده‌تر شود آن از جمله غیرخالصه باشد و همچنین اگر مدت لرزه آن طول کند غیرخالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزه آن بر یک نمط محفوظالنسبت و متشابه باشد و در غیرخالصه مختلف غیرمضبوط بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد گویا عرق خواهد کرد و گاهی عرق آید و در غیرخالصه از آن گرانی بسیار و تمدد در سر دریابد و گاهی به عرق وافر

منقلع نشود و گاهی بلرزه قوی ابتدا نکند و تزید آن مستوی نباشد بلکه گویا زیاده شود پس تقدیم کند و نافض نماید و اعراض صعب در آن کم بود و ایضاً غیرخالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع شود و در آخر نوبت‌ها عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق می‌باشد و در غیرخالصه غلیظ و فرق در غب غیرخالصه و شطرالغب آن است که شطرالغب را دو ماده متمائز که با هم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیرخالصه ماده واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا که شی واحداًند و بدین سبب فعل هر واحد از این دو خلط به انفراده محسوس نگردد و لهذا برای شطرالغب دو نوبت یکی نوبت صفرا دوم نوبت بلغم بود و برای غب غیرخالصه یک نوبت و غیرخالصه گاهی تا مدت طول کند و قریب شش ماه بماند و گاهی در آخر به تهیج رود پلک و ترهل و بغطمطحال مودی گردد **ثابت بن قره** گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاض مرض دلالت نماید و **رازی** گوید که تقدم نوائب دلالت می‌کند بر رقت اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و **خجندی** گوید که گاهی بحران این تب به بثور لب می‌شود و آن را بفارسی بتخاله گویند و بدان تب زائل می‌گردد و آن را به مرات آزموده‌ام و **علی بن زین** گوید که این تب از حمیات سلیمه است البته هلاک نمی‌کند مگر آن که تب دیگر گردد و **قرشی** گوید که چون درد سر در روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نهم مفارقت نماید و در روز یازدهم بحران گردد **قسم دوم** در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفرای لازم دائم است که یک روز در میان شدت کند و بی‌لرزه و سرما آید و سبب این تعفن صفراست در تمامی عروق بدن بعید از قلب و در این تب اعراض نسبت بغب دائره خالصه بیشتر باشد و نسبت بمحرقه کمتر و لرزه در آن نبود مگر بر سیبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در آخر و یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روی اعراض آن است که حرارت و سوزش در محرقه شدیدتر بود و فترات در این ظاهرتر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان در این نباشد بخلاف محرقه و بدانند که ماده غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یک هفته تجاوز نه

کند و شدت و خفت اعراض به حسب خلوص و عدم خلوص ماده آن است که صفرا باشد و **اهرن** گوید که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه می‌گردد **قسم سوم** در محرقه و آن را بزبان یونانی قاوسوس و قوسوس و قاریقوس و قاریقسوس و فاریطوس نامند به اختلاف نسخ و آن تب لازم حاد شدید بر یک وتیره و قوی‌الاعراض است و به قول **شیخ** محرقه از جنس غب لازمه است به سبب لزوم آن الا تفاوت اشتداد و فتور محرقه غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن به قرب قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصه و بالجمله در اعضای شریفه قریب قلب و اما در غب دائره صفرا در لحم و به سوی جلد بود و در غب لازمه در عروق بدن بعید از قلب پراکنده باشد و هم او می‌نویسد که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه است یکی محرقه صفراوی و آن مثل خالصه است در غب و سبب آن کثرت عفونت صفراست یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصه یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق کبد دوم محرقه بلغمی و آن مثل غیرخالصه است و از بلغم شور افتد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنان چه بقراط در ابیذیمیا گفته و بلغم مالح از مائیت بلغم مع صفرای حاد پیدا شود پس صفرا که متعفن شود در ماویت مخالط مائیت بسیار بلغمی باشد و **ملاسدید** گوید که بلغم شور در حکم صفراست در حدت و نفوذ و چون در عروق نواحی قلب و فم معده و کبد تعفن یا بد حدت و اشتغال عظیم مانند صفرا به هم رساند و چون محرقه در اعراض شدیدتر از غب است بدین سبب واجب بود که مدت این کوتاه‌تر از غب باشد و در این صورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا هلاکت رو نماید و پیران را حمیات محرقه خالصه کمتر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر هلاک شوند و اما کودکان و جوانان را بسیار افتد لیکن در صبیان خفیفتر و قلیل‌الخطر باشد به سبب رطوبت امزجه ایشان و در شبان صعبت‌تر بود و به سبب ناریت امزجه ایشان و کثرت ابخره آنها معین آن و بساست که در صبیان مع سبات افتد بنا بر آن که حرارت غربیه تثویر ابخره به سوی راس کند و **بقراط** ذکر کرده کسی را که تب محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را از آن زائل کند و همچنین زوال اختلاط عقل برعشه گردد و

اکثر محرقه بقی یا اسهال یا رعاف منقضی شود و هم او گفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد تسکین عطش نماید و حرارت در محرقه در اکثر امر قوی در ظاهر نبود و در باطن قوی باشد و تکسر اعضا در آن کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود از اخذ پستان کراهت کنند و آن را قبول نمایند و شیر که مص کنند فاسد و ترش گردد و گویند محرقه که با شدت اعراض بود مسمی است بحاده و نکس در محرقه کمتر افتد و اگر افتد سبک‌تر از دیگر باشد به شرطیکه سوی تدبیری کرده نشود والا بروز سوم هلاک می‌کند و رازی فرموده که خدر بعضی اعضا با خفقان در همان روز مورث موت است و آنچه در فصل سرد افتد بدتر باشد و بحران این تب بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و آنچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و آنچه از هشتم بگذرد غالب در آن خیره بود و آنچه از چهاردهم بلکه از دو از دهم بگذرد کم ضرر کند و آنچه از هفدهم بگذرد اگر خطائی در تدابیر نکنند هیچ خون جهت سرد شدن ماده فی‌الجمله و مقاومت قوت و تقلیل سبب و الفت دل با آن و گفته‌اند که در محرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی‌آن که بحران ظاهر بوده باشد استفراغی یا انتفالی و بدون تسکین به اشربه بارده موافقه و بدون انتقال از هوایی بهوایی لائق‌تر و سرعت نبض آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود بمیرد و در این تب نه قشعریره عارض شود و نه عرق مگر نزد انقلاص آن و سائر اعراض حمای غب در این تب قوی‌تر و شدیدتر باشد حتی که در این زبان یا سیاه شود و آن بدتر است و یا خشن گردد و این سالم‌تر است و یا زرد شود و آن متوسط میان هر دو باشد و غثیان بی‌قی نشان بودن ماده است در حوالی معده و محرقه بامطبقه بسیار مشابه است و فرق میان هر دو آن است که مطبقه بطور غب اشتداد نماید و این را اشتداد از روی غب بود و قوی‌تر از آن باشد و بادی سرخی رنگ رود چشم مفرط نبود بلکه اندک باشد و نه پری رگها و نه تمدد در بدن بود و نه حالت شبیه بر بود ضیق‌النفس چنان چه در مطبقه باشد و بقراط گفته هر کرا حمای محرقه باشد به عده در آخر لرزه حادث شود تب او منحل گردد و اگر منحل نگردد و قوت مریض قوی باشد باخطر بود و اگر ضعیف باشد هلاک گردد **جالینوس** گوید که از خواص حمای محرقه هذیان و رعاف است و حمیات محرقه در زنان قلیل‌الخطر از آن است که در مردان

بود و بدان که اگر محرقه در ایام ازواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیست بیشتر در روز ششم هلاک کند و در روز چهارم بدان منذر باشد و در آن عرق سرد و غیر آن بود

### علاج کلی حمیات صغراوی

شیره مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیره تخم کاهوی مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره و عنبالثعلب و نیلوفر و بید ساده هر یک چهار یا پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یک نیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تب خفقان بود عرق بیدمشک گلاب عرق کیوره عرق گاوبان به قدرسه سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بآن تر نموده بر جگر و دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و عطر خس و صندل و گلاب و نیلوفر و گشنیز سبز بپویانند و در غلبه هذیان روغن گل و سرکه و گلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیرالنفع است و ایضاً هرگاه با تب درد سر بود پایها در آب گرم صرف نهند یا در آبه یکی ادویه بارد در آن جوشانیده باشند و اولاً محاجم بی شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد و لخلخه بارد استعمال نمایند و گاهی محتاج شوند به فصد سر رو و گاه حاجت به فصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و خون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع و سهر به سبب تصاعد ابخره یا عرضی دیگر لاحق شود تدبیر بدان چه در مقام هر یک مسطور است و نیز در ذکر اعراض حمیات حاده در آخر بحث حمیات مذکور گردد باید کرد و اگر سرفه باشد لعاب بهدانه در تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیره بعناب داخل کنند و غرغره مناسب نمایند و نزد به شدت حرارت شیره مغز بتخم تربوز زیاده کنند تا چهار روز بر شیرجات همین بزور اکتفا نمایند و روز پنجم شیره تخم خیارین را اضافه سازند مگر آن که روز پنجم روز قوت تب افتد که در آن بهیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین به سبب قوت ادرار محرک است و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیره تخم خرفه داخل نمایند و بروز هفتم تخم خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیره تخم کاسنی بعد از هفتم مناسب بود به سبب قوت تفتیح و بیس آن و

حرارتی که در آن است در ابتدا استعمال نمی‌کنند مگر در تب یرقانی که قبل از روز هفتم نیز استعمال آن می‌نمایند و اگر حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره برآورده باشند شربت نیلوفر و یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزرقطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تب استعمال می‌فرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسپغول مفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید است و در تب صفراوی جمیع اشربه غیرترش احتمال استحاله بصفرا دارند و اگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمی‌شود و به شرطیکه مانعی نباشد دادن شیرۀ آلوبخارا و شیرۀ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و غثیان و قی را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تب بمبردات کافور یا قرص آن استعمال کرده می‌شود اما آنجا که ماده به نسبت حرارت غالب‌تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایشند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه قبل از هفتم بهیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلئین طبع آن فواکه نمایند و جائیکه تب شدید باشد احتیاج منضج نمی‌شود در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل بارد تنقیه کنند و ایضاً اگر تب زائل نشود یا بقیۀ ماده دریافت گردد و روز هشتم مسهل داده روز نهم مبردات دهند ولیکن قلیل بنسبت مابعد مسهلات و عوض خاکشی اسپغول کنند و در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیۀ حمی باقی باشد مسهل سوم دهند به عده اگر از این تجاوز نماید و تب باقی ماند از ترید شدید باز ماند و بمعالجۀ غیرغب غیرخالصه میل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر یا کافور مع بعض مبردات یا بماءالخیار مشوی و یا ماءالهند با به طریق مخصوصاً آنها می‌دهند و معمول آن است که بعد پنجروز از مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر به آب کاسنی سبز عروق و شربت بزوری و خاکشی بدهند و گاهی عوض کاسنی مروق چکیده کاسنی کرده می‌شود و بعد از آن بعلاج تب مرکز پردازند و غذا در ابتدا آش جو و کچهری مونگ دهند و گاهی برنج جریش کوفته در آب پخته شربت نیلوفر و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذاشتن آن در آب سرد می‌نوشانند و اکثر مرضی از آن لذت می‌یابند و اگر

تب شدید نباشد در ماءالشعیر عوض اشربه مذکوره شکر یا نبات اندک اندازند **صفت** قرص طباشیر ملین که بعد تنقیه اگر تب باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه معمول است طباشیر چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم کدو تخم خیارین نشاسته صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هر یک یک درم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه **صفت** شربت بزوری به نسخه معمولی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزه خارخسک هر واحد یک توله همه را نیمکوفته شب در آب تر کنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید به قوام آرند **میرزا علی شریف** نوشته که در تب صفراوی اول عرق عنبالتعلب ده توله رئیس الاشربه دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و بجای شربت سکنجبین نیز خوب است به شرطیکه سرفه نباشد و در تزاید مغز تخم کدوی شیرین دو توله بر نسخه اول بیفزایند و در شدت حرارت لعابات بارد علی سبیل البدلیت و شیره کاهو بیفزایند و تبرید دو وقت کنند در روز چهارم خیارین و پنجم روز مغز تخم هندوانه و ششم روز تخم کاسنی بر سبیل بدلیه بیفزایند و روز هفتم کاهو و روز هشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشبر و گلقد و تمرهندی و آلوی بخارا و گل سرخ برادویه تبرید افزوده دهند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسپغول شربت نیلوفر و به حسب حاجت شیرۀ مغز تخم کدو بیفزایند و لعاب ریشه خطمی از پیچش ایمن سازد و اوستاد در نسخه مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز می‌دادند و اگر از امراض صدر مثل ضیق و غیره یار باشد سپستان اصل السوس گل بنفشه گاوزبان مویز منقی در مسهل داخل سازند و هلیلجات قبل از شانزدهم دادن ممنوع است و غب خالصه زیاده از چهارده روز نمی‌ماند اگر باقی ماند غیرخالصه باشد پس از پانزدهم شیرۀ اصل السوس و عنبالتعلب افزایند و پس از آن در مسهل هلیلجات و سنا نیز اضافه کنند **سویدی** می‌نویسد که ضماد گل کدو نافع کرب و التهاب حادث در حمیات صفراوی و مجرب من است و شرب ماءالقرع با نبات و کذا ترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب هندوانه و اکل جرم آن و کذا نقوع مشمش خشک و کذا گل نیلوفر و کذا گل بنفشه که ملین نیز هست و کذا آب لیمون و شربت آن که مسکن قی نیز هست و کذا خیارشبر و کذا

سپستان که انفع ادویة حرقت البول است و کذا تخم کشوث که مفتخ سده است و کذا سویق قرع و کذا پوست جو و ضماد و شرب صندل سفید و فرش برگ و شاخهای خلاف و کذا قصب فارسی در خانه صاحب تب و تغذیه بمزوره خیار و کذا اسفناخ که افضل اغذیة صاحبان حمای صفاویست بعد چهاردهم و شرب و حقنة تخم اسفناخ هر واحد نافع حمای صفاویست **انطاکی** در تذکره خود می نویسد که غب یا خالصه باشد و او آن است که یک روز نوبت کند و روز دیگر زائل شود و یا کثیرالماده سریع التحلل باشد و او آن است که هر روز آید و یا لازمه بود و او آن است که منفصل نشود و اغبیا از اهل این صناعت قسم دوم را مرکب از دو غب می نامند و چنین نیست و از این معلوم شد که حکم کلی برحمی که هر روز آید بنحویکه آن بلغمی است خطاست و همچنین حکم بمطلق زمان دوری بر انواع حمیات و عده در این علامات خلطیه است بالجمله خالی نیست که اشعار واقع شود یا بقوت ماده از روی کمیت یا کیفیت یا هر دو معاً یا ضعف آن همچنین و همه از علامات معلوم شود پس در اول واجب است مبادرت بقی از آب و عسل و آب هندوانه تا آن که تلخی از دهن منقطع شود و آب در آن شیرین گردد بعد از آن در پنج اقسام باقی خالی نیست که طبیعت نرم باشد یا نه و در صورت اول سکنجبین به ماء الشعیر و عناب و شرب آب انار و ماء القرع بشریت نیلوفر یا بنفشه کفایت کند و در صورت ثانی تمرهندی و آلو و گل بنفشه افزایند و مطبوخ را بخیارشنبر و ترنجبین و شربت ورد صاف کنند این مجموع در سه اقسام اول خصوصاً در قسم سوم و آنچه از این ادویه میسر شود در قسم اخیر سیما در قسم سوم نیز و واجب است مبالغه در تبرید در هفته اول بخوف انتقال این تب به سوی دق و اکثار از آب فواکه که بعد هفته مذکور و گفته اند بمنع آن اصلاً اولاً و این احکام به حسب اقسام غب متغیر می شوند چنان که گفتیم به عده فصد بعد تلئین و نضج نه قبل آنها جائز بود هرگاه علامات امتزاج ماده آن با خون ظاهر باشد والا غب خالصه بشرط الغب منتقل شود چنان که محرقه به تشنج یا دق انتقال می نماید هنگام تقلیل تبرید و واجب است تازگی بدن به ادهان بارده مثل روغن کدو و بنفشه و مورد و بفرش گلها و قرب آب و لباس مصقول و غسل دست و پا به آب سرد و استنشاق و طلا بمورد دو صندل که هر دو در سرکه و گلاب و آب که وتر کرده باشند



خصوصاً که تب با صداع باشد و گاهی حاجت به استعمال کافور افتد چون اتفاق اسهال شود با شدت حرارت والا به آب خلاف و زرشک اکتفا نمایند و هرگاه قوت در نوائب ساقط شود استعمال مسلوقةها روز راحت جائز بود خصوصاً در سردی والا اطریه یا مزوره آلو و خرفه کفایت باشد و کدو را با سرکه در اینجا فائده اعظم است و این دوا از تراکیب من مجرب است **صنعت آن** سنای مکی گل بنفشه سپستان عناب هر واحد اوقیه گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو و خیار هر واحد نیم اوقیه همه را در چهارصد درم آب بپزند تا پنجاه درم بماند پانزده درم خیارشیر و بیست درم ترنجبین مالیده صاف نموده استعمال کنند و سه مرتبه تکرار آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا محرقه باشد بعد از آن این حبوب به قدر یک مثقال با شربت بنفشه و آب تمهندی **صنعت آن** صبر رویند چینی پوست هلیله زرد هر واحد یک جزو سقمونیا گل سرخ مصطکی انیسون کتیرا هر واحد نیم جزو بماءالقرع یا خلاف حبها سازند و به تکرار استعمال کنند اگر تب زائل نشود و این از مجربات ما و عدیم الخطاست **صفت** ممسک الارواح که هنگام سقوط قوی از تواتر حمیات به کار آید و باقی احتراق و فتور و خفقان و آنچه بدماغ از نکایت تب واصل شود و لاغری و ادبار قوت شاهیه زائل کند گلاب عرق بیدعرق نفخ هر واحد یک جزو که مجموع پنجاه درم باشد در آن مصطکی و ریوند و بادیان هر واحد یک درم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده در هر رطل این شربت سیب و شربت بنفشه و شربت ورد خوشبو هر واحد سه اوقیه داخل کنند و به قوام آورده استعمال نمایند **صفت** نقوع که در آخر حمیات مستعمل می شود و آن را مستاصل می سازد و ایضاً از مجربات ماست پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد اوقیه سنای مکی گاوزبان تخم کاسنی شاهتره زرشک گشنیز خشک هر واحد نیم اوقیه بکوبند و با مثل نصف آن هر واحد از مویز منقی و انجیر و سپستان تر کرده بعد شش ساعت از آن بنوشند و بعد چهل و هشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد از آن در حمام داخل کنند و به مورد و مازو و عدس و اقماع گل سرخ سوده به سرکه سرشته مالش کنند و بعد آن بحنا و عصفربه سرکه سرشته و گشنیز سبز بر دست و پا خضاب نمایند و راحت لازم گیرند و مثل تخم ریحان و بزرقطونا و تخم مرو بخوراند و از مجربات شرب آب قطلب به شکر در غب است و تعلیق زعفران و

مرجان و بخور بموی بکر و خرقة حیض اولاً و **ایضاً** در نزهته می نویسد که تنقیه صفرا نمایند به مسهلات مع اصلاح اغذیه و تبرید چنان که در علاج دموی مذکور شد مع مبالغه ماءالقرع و سکنجبین و آب هندوانه و تمهندی و بحبوب صبر و آنچه اختصاص بغب دارد قرص بنفشه بماءالقرع و ماءالشعیر و آب تمهندی بخیارشمبر است و کذا شربت لیمون و طبیح هلیله و کذا صبر و باید که فرش ثمرحنا و صفصاف و برگ نی فارسی نمایند و بزور ذی لعاب مثل تخم مر و اسپغول بنوشند و آنچه تجربه کرده ایم قی کردن بهندوانه و آب و عسل است پس استعمال شربت ورد و بنفشه به سکنجبین و این علاج بعینه برای محرقه نیز هست **قرشی** و **سدید گاذرونی** می نویسد که اگر با غلبه صفرا در خون کثرت یابند فصد بتمهل نمایند یعنی در ابتدا نکنند بلکه بعد اندک نضح و تنقیض صفرا بحقنه لین و اخراج خون اندک نمایند و خصوصاً اگر غیرخالص باشد و در ایام اول سکنجبین ساده و شربت نیلوفر دهند و اگر تشنگی یابند با شیرۀ تخم خیار و خرفه و مغز کدو بدهند تا تفتیح سده و تسکین عطش و ادرار و تبرید نماید و گویند که اولی آن است که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم استعمال کنند و بعد اندک نضح اگر احتیاج تلئین باشد شربت بنفشه و نیلوفر و همچنین شربت دینار یا یکی از آن هر دو بشربت آلو و لعاب اسپغول یا شربت لیمو بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند و شربت سیب و لیمو و حماض وقتی باید که تب با ضعف قلب و معده باشد یا نقوع حامض یا حلو به شکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند و اولی آن است که در دادن نقوع تأخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه است و **ایضاً** در آن غذائیت است یا آب انارین بشربت بنفشه و اولی آن که بشریت درد مکرر یا هلیله دهند زیرا که آب انار اسهال بالعصر می کند پس واجب است که آنچه بادی جمع کنند **ایضاً** مسهل بالعصر باشد نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمهندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند و این اولی است بهر آن که شربت بنفشه مصلح تمهندی است و این نیز اصلاح آن می نماید و آب هندوانه به شکر یا به سکنجبین بغایت نافع و ماءالقرع نیکو است و اولی تأخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم است و این وقتیست که بدان اراده تلئین قوی و اسهال باشد به جهت آن که خوف آن است که

غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر در ابتدا کثرت آب فواکه نمایند و تلئین طبیعت هر روز دو سه مجلی بتلیه و حقنه لین کنند اگر طبیعت به اشربه مذکوره نرم نگردد و در آخر روز و در شب و هنگام احتیاج به اشربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصاً اگر تب با تشنگی باشد و هرگاه عطش افراط کند شیرۀ تخم خرفه تنها یا به مغز تخم و یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تب صفراوی خصوصاً خالصه احتیاج بخوراندین کافور در بعض اشربه مذکور افتد و اگر در آنجا غثیان و قی باشد آب زلال تمرهندی با شکر و یا ترنجبین دهند و گاهی برای تلئین ریوند چینی اضافه می کنند و در فعل قوی تر می گردد و یا بشربت نیلوفر و سکنجبین و اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایش نافع باشد و با نقوع از تمرهندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بیست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود یا شربت تمرهندی یا شربت آلوبالو در آن حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منفع یا سکنجبین رمانی دهند و گاهی این قوابض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال می کنند و تلئین طبیعت در آن هنگام بحقنهای لینه و فتائل مسهله می نمایند پس اگر قی و غثیان به مثل شربت انار منفع منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و گشنیز خشک و زوردو باریک سائیده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت غلیان صفرا و التهاب آن در این کافور افزوده می شود **مسهلات** نقوع مقوی به مثل شیرخشت و ریوند و یا آب انارین بهلیله دهند و هلیله را قبل از نضج تام تا دو هفته ندهند چنان چه شیخ فرموده که آن مسدد مقبض بعد اسهال است و ایضاً اگرچه آن مسهل صفراست لیکن در آن بیس و بجفیف بسیار است و از آن خوف ذوسنطاریاست پس احسن در این تب ترک آن است و یا چهل درم شربت ورد مکرر با بیست درم سکنجبین به آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصر است و یا مغز خیارشنبه بشربت بنفشه و روغن بادام شیرین دهند و خصوصاً اگر با تب سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمرهندی و مغز خیارشنبه در آب گرم مالیده شکر و روغن بادام داخل کرده یا شربت بنفشه عضو شکر کنند و

اندک ریوند افزایند و گاهی ترنجبین یا شیرخشت اضافه می‌کنند و اگر تب صفاوی غیرخالص باشد گل‌قند افزایند و اولی آن است که تأخیر مسهل تا نضح کنند الا آن که صفا متحرک مهیاج باشد با وجود آن که خطر استفراغ قبل از نضح در غب و امراض صفاوی کمتر از آن است که در غیر اوست و روز نوبت و خصوصاً که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و اما در روز ششم خطر عظیم است زیرا که گاهی در آن بحران اضطراری متقدیم می‌آفتد چنان که در روز هشتم بر سبیل تأخیر اتفاق افتد الا بحران روز ششم رویست بهر آن که قبل از انتها بود پس اگر در آن روز اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند و خصوصاً اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد **اغذیه** باید که تأخیر غذا دو یا سه روز نمایند و بر اشربه مناسبه اقتصار ورزند و بعد از آن بماءالشیر یا شیرۀ مغز نان در آب سرد تر کرده و یا شیرۀ پوست جو و خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام از اینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آن که ضعف در نبض یابند که در آن هنگام شوربای بچه مرغ واجب بود و اگر ضعف مدرک نشود به ماءالشعیر و مانند آن بدون بچه مرغ غذا سازند و هرگاه ضعف به هم رسد و مرض در انتها یا قریب به انتها باشد و شوربای بچه مرغ دهند در معده فاسد گردد به سبب اشتغال طبیعت در آن هنگام بدفع مرض از غذا و کرب آرد و تشویش ذهن نماید و بدان تقویت معتدبه حاصل نشود پس هرگاه تب خفت پذیرد و اشتها بجنبد مزوره اناردانه یا آلو یا زیریاج یا لیموئیه یا اسفناخ یا خرفه یا ملوخیه یا بقله یمانیه دهند و اینها در روغن بادام شیرین بریان کنند و به سرکه یا آب لیموترش سازند اگر سرفه نباشد و بعضی کسان قناعت بمزورات نکنند بلکه محتاج بچوچه مرغ در ایام ابتدا باشند بلکه در روز نوبت و ایشان متخلخل بدن‌اند و اما غیر ایشان را غذا در روز نوبت در حالت قبض طبیعت نباید داد **ادویۀ موضعیۀ** تسکین صداع ایشان و تنویم آنها بچیزهائی باید کرد که در علاج صداع حار و در سهر که به سبب حرارت بودند مذکور شد مثل خشخاش و بنفشه و نیلوفر و مانند آن و ترطیب زبان ایشان بدان چه در جفاف اللسان گذشت مثل لعاب بهدانه و اسپغول و مغز خیارشنب و تبرید جگر ایشان بنهادن خرقة مبلول به گلاب و آب کاسنی یا آب خیار به اندکی سرکه

بر محل جگر نمایند و گاهی اندک کافور در آن اضافه کرده می‌شود و شستن دست و پا به آب گرم و آب سبوس گندم برای ایشان نافع بود به جهت تسکین صداع و کشیدن ابخره متصاعده به سوی دماغ ایشان و واجب است که در ابتدای نوبت به آب گرم و سکنجبین قی کنند و در وقت شدت حرارت شیره بزور بارد بشربت آلو یا سکنجبین استعمال کنند و نزد ابتدای عرق ادرار عرق ایشان از سکنجبین به آب هندوانه یا به آب سرد یا به شیره تخم خیار نمایند و عرق را مسح کنند تا او را زیاده گردد و در مسکن آب بپاشند و در آن حرارت آب زیاده کنند و نزد ایشان از فواکه سیب و امرود و به زعرور خیار و از ریاحین برگ مورد و برگ بید و اوراق اشجار بارد خوشبو مثل برگ سیب و ریحان بر آن آب پاشیده و از گلها گل سرخ و نیلوفر و آب مورد بپویانند و اندک سرکه در آن افزایند الا اگر بیخوابی باشد قریب سرکه نگردند و گاهی حقه به مثل آب هندوانه یا آب خیار ایشان را نفع کند **بعض متأخرین** دستورالعمل علاج تب صفاوی چنین نوشته‌اند که اول مسکنات مثل شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت گاوزبان در عرق شاهره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی حل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا از روز اول تب شربت نبات و آب گلاب و عرقیات ادویه سبک دهند و پاشویه کنند باز شیره کاهو یا شیره خرفه یا شیره مغز تخم کدو به شرط تشنگی بسیار گرمی زائد بیفزایند و شربت انار داخل کنند و بعد چهار روز اگر تب و تشنگی تسکین یابد و منضج صفا خواهند نقوع دهند تا زد و نضج یابد اگر سرفه و نزله نباشد آلوبخارا زرشک تخم کاسنی گاوزبان شب در آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه حل کرده خاکشی پاشیده دهند و اگر تب و تشنگی ساکن نشود تا هفت روز لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو و شربت بنفشه ادویه سبک دهند که همین نضج خواهند داد تا چهار روز چنان که مسهل مهلک است دواوی قوی نیز ممنوع است مگر در یرقان بشرکت کبد که بحران او روز چهارم مشخص آلو و تمرهدی و آب کدو آب کاسنی و آب تربوز و غیره جائز داشته‌اند اما هرگاه غلبه صفا بود و تب یک روز در میان یا هر روز آید شیره تخم خرفه شیره تخم کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده دهند و در شدت تشنگی و احتراق تبرید زیاده کنند و شیره خیارین و شیره تخم کاهو و لعاب اسپغول بیفزایند

بلکه قرص طباشیر کافوری سه چهار ماشه نیز دهند و اگر اسهال بود قرص طباشیر قابض هم بدهند و در محرقه کهنه آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین نیز خوب است و برای اخراج صفرا قرص طباشیر ملین و شربت ورد مکرر و شربت دینار به حسب تقاضای وقت و مزاج دهند غرض تا روز هفتم که روز بحران است تسکین مزاج نموده باشند و در این اثنا اگر خودبخود اسهال شود قرص طباشیر افیونی چار ماشه و گشنیز خشک چار ماشه و کافور قدری و تخم کاسنی بریان شش ماشه و شربت حب‌الاس یا شربت بهی یا رب آن دو توله دهند و در صورت بودن سرفه ترشی موقوف دارند و بهدانه سه ماشه اصل‌السوس چهار ماشه در نسخها ضم سازند بالجمله بعد از هفت روز که روز نوبت نبود مسهل از مغز فلوس شش توله و تمره‌ندی سه توله با لعاب اسپغول دهند و اگر قوی خواهند ترنجبین و شیرخشت هر یک چهار توله افزایشند و اکثر در شدت گرمی و تشنگی در آب کدوی مشوی و شیرۀ تخم خیارین یک توله مغز فلوس و تمره‌ندی مالیده نیز می‌دهند و بعد از نقای ماده اگر حاجت شود برای تسکین حرارت زائد ماء‌القرع با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا قرص کافور دهند که برای تسکین صفرا و هیجان آن نافع است و مزیل حرارت و مسکن تشنگی و همچنین ماء‌الخیار و آب تر بوز و آب کاسنی در این باب با شربت‌ها و قرص‌های مذکوره نافع بود و اگر روز نوبت روز هشتم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک است و اگر غب دائم و لازم با کمی گرمی بود بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جائزست بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک نه ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چارماشه داخل کرده دهند و اگر منظور باشد که هم تسکین تب شود هم نضج ماده حاصل آید کدام شیرۀ مناسب یک روز مثل شیرۀ کاهو یا شیرۀ مغز تربوز یا شیرۀ خیارین شش ماشه نیز آمیختن جائزست از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران به دستور مسهل بدهند و در میانه روزهای مسهل تبرید یا منضج باید داد به حسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیرخالصه باشد در ادویۀ ساقه بادبان و گل‌قند افزایش بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایشند و غذا کچهری با آش جو یا کدو دهند **ایضاً** بعضی علاج آن به طریق کلی و

دستورالعمل چنین نوشته‌اند که تا روز سوم شیرۀ مغز تخم کدو با لعاب اسپغول و شربت نیلوفر بدهند و روز چهارم شیرۀ تخم کاهو و خیارین عضو تخم کدو نمایند و روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد بجای شربت سکنجبین کنند و روز ششم که روز سکونست فی‌الجمله تحریک مناسب است شیرۀ مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین شیرۀ مغز تخم کدو و هندوانه دهند و در این روز بهیچ وجه تحریک جائز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشبر و ترنجبین و شیرخشت و آب تمره‌ندی و خمیرۀ بنفشه و گل‌قند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیرۀ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق بیدمشک بخوراند و سکنجبین بعد مسهل در این روز به سبب خوف حدوث سحج مناسب نیست و روز دهم مسهل روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز اندازد و روز نوبت است فی‌الجمله تحریک در مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرور است شیرۀ تخم خیارین بدهند و به اعتبار ضرورت تسکین شیرۀ تخم کدو بلعاب بزرقطونا و برای تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیۀ ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بیدمشک دهند اگر بقیۀ تب باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند و روز سیزدهم هرچند روز نوبت است در این روز بقانون مقرر تسکین ضرور است ولیکن چون تنقیه شده از تحریک ضروری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تب است فی‌الجمله تحریک ضرور است شیرۀ تخم کاسنی و خیارین با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران است و استعمال محرک بهیچ وجه مجوز نیست شیرۀ مغز تخم کدو و هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بیدمشک با ساده بدهند و روز پانزدهم به اعتبار آن که بعد از بحران است اعانت بر دفع بقیۀ ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیرۀ خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم تب زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبۀ صفاویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

### علاج غب دائره

هرچه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد به عمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی به سکنجبین و آب نیم گرم کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب بود آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین در این وقت نیز مناسب است و چون تب فرود آید پاشویه فرمایند و پایها در آب گرم نهند و بمالند تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و عرق که آید از پارچه تشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و روز راحت اشربی مطفیه مثل شربت آلو و تمرهندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و ماءالشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و اسهال صفرا بماءالفواکه مثل آب آلو و تمرهندی و آب انار مع شحم آن افشوده و شربت ورد مکرر و شیرخشت و مانند آن که در آن تلثین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا بمزورات ترش معمول از تمرهندی و مشمش و انار و نیشوق و از به قول بارد مثل کدو و کاهو و گشنیز سبز و خرفه و اسفناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجرب است و آب تمرهندی با نمک بوم راحت و بدون نمک روز نوبت انفع است و اگر پر اسپ که بر زانوی او می باشد به قدر چهار سرخ در گلوری پان نهاده قبل از آمدن لرزه به یک گهری بخورند برای دفع لرزه مجرب نوشته

**ذکر بعض تراکیب نافع تب صفراوی از مطب استائذه کرام لعاب اسپغول شیره مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه در عرق کاسنی و عرق عنبالثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند و گاهی عوض تخم کدو و عرق عنبالثعلب و عرق شاهتره شیره خیارین و لعاب بهدانه سه ماشه و عرق بید ساده کرده می شود و گاهی بجای خیارین و عرقیات شیره کاسنی داخل کرده می شود دیگر تبرید آلبوخارا ده دانه به عرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسبغول یک توله نبات یک و نیم توله داخل کرده خاکشی چار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب تمرهندی سه توله شیره تخم کاسنی شیره مغز بتخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقد دو توله بدهند دیگر سکنجبین لیمونی سه توله به عرق عنبالثعلب هفت توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی شربت**



لیمون دو توله و بجای عرق مکوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوره چار توله کرده می‌شود و دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیرۀ تخم خیارین شربت بنفشه اسپغول پاشیده و گاهی تخم خرفه شش ماشه خمیرۀ بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه می‌کنند و گاهی بعد مسهلات آب تمهندی سه توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده می‌شود **دیگر** خیسانده گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیرۀ تخم کاهو شیرۀ خیارین هر یک شش ماشه نبات ده توله داخل کرده بنوشند **دیگر** عبالثعلب هفت ماشه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهارماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند **دیگر** مسهل حمای صفاوی فلوس خیارشبر شش توله ترنجبین چهار توله شکر سفید چارتوله به عرق شاهتره بیست و پنج توله مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر برای مراقی با رطوبت دهان گل بنفشه گل نیلوفر عبالثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ بادیان به یک شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هر یک شش مارشه تمهندی دو توله شب خیسانده صبح خام مالیده گلکند داخل کرده صاف نموده بنوشند **ذکر بعض ادویۀ مرکبه** مفید تب صفاوی این حب زهرمه‌ره در تب دقی صفاوی و تسکین حرارت معمول است زهرمه‌ره خطائی سائیده دو جزو مروارید صلایه کرده یک جزو هر دو را باز با هم خوب صلایه کرده حب به گلاب بسته به قدر دو ماشه بدهند **حب** برای تب صفاوی و لرزه بنگ چهار جزو کافور یک جزو سائیده حب به قدر فلفل بندند و تا چهار عدد چهار گهری پیش از آمدن لرزه و تب بدهند و حب الشفا معمول علوی‌خان نیز مجربست **دوایی** که تب لرزه صفاوی را نافع است تمهندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ و دوام در آن حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول به قدر دو وام در قدری آب انداخته بنوشند و بعد یک گهری شربت مذکور بنوشند و سه روز به همین طور به عمل آرند که مجرب و ملین طبع است غذا شربت تمهندی با خشکه یا نان یا کهچری مونگ **دیگر** بگیرند است گلو و طباشیر هم وزن و هر دو را سفوف ساخته یک ماشه در

تب که با لرزه و سرمای شدید آید بدهند روز اول برطرف شود و اگر گلوی سبز را با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده دهند نفع بین کند **دیگر** برای تب غب معمول اطبای هند بیخ نیب و گل و برگ ببول و اندر جوهر یک دو دام در چهار سکوره آب جوشانیده شیر گرم بنوشند **دیگر** برای تب گرم مستعمل ایشان آمله برگ بهنگ بادیان هر سه ادویه سائیده در شیر بز که خام باشد بیامیزند در هر دو کف دست و پای خوب مالش کنند تب فرود آید **دیگر** شیرۀ تخم کاهو شیرۀ تخم خرجه هر واحد دو درم در آب برآورده آب تهرندی دو توله افزوده اسپغول مسلم یک توله خورده بنوشند و با شیرۀ برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم به آب سائیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند **سفوف** که حمیات حاره را مجرب است قنب یک جزو تخم اسفناخ دو جزو شکر مساوی خوراک دو درم صبح و شام به آب **دیگر** که تب و لرزه را عجیب است برگ خیال و کوکنار مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت بدو ساعت هر قدر که در دو انگشت آید گرفته بخورند **مطبوخ آلو** که لطیف‌العمل است و در تب غب جهت دفع حرارت و تلتین شکم در حالت ضعف قوت و فصل گرما و عدم قدرت به استعمال مسهل قوی توان داد آلبخارا بیست عدد تهرندی ده درم هر دو را در دو رطل آب بجوشانند که مهرا شود پس صاف کرده قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز بر این مداومت کنند **مطبوخ هندی** که برای تب لرزه صفراوی عجیب‌الفعل است خس صندل سرخ گشنیز پوست بیخ پد ماکهه گلوی سبز همه مساوی بگیرند و هر روز به قدر دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند تا نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند و در مجربات نوشته که این ادویه هر یک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سرما و آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده بدهند تب گرم دور شود و هر مرض که از شرب شراب پیدا شود مفید بود تا پنج روز یا هفت روز به کار برند و **صاحب تکمله** سوای خس به جهت تب صفراوی مفید نوشته و گفته که اگر زیاده تبرید خواهند خس نیلوفر صندل سفید بیفزایند و اگر قبض مطلوب باشد دارفلل یا زیرۀ سفید زیاده کنند و برای رفع نقص مویز منقی اضافه نمایند و در سرفه اصل‌السوس مناسب است **ایضاً** گلوی سبز دهتیه پت پاپرا گل نیلوفر خس صندل سفید و سرخ برگ بانسه به دستور جوشانیده

بدهند و اگر احتیاج تلئین افتد هلیله داخل سازند یا مغز فلوس بیفزایند و اگر مریض از خوردن ادویه تلخ کاره باشد از ادویه مذکوره عرق کشیده دهند **نقوع** برای غب از مجربات حکیم علی عناب پنجاه عدد آلبوخارا بیست عدد تمرهندی دوازده توله در آب ترکرده قدری از آن آب اول شب صاف کرده بیاشامند و مداومت کنند و روز نوبت غذا ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد یا وقت نوبت در اوائل روز باشد و بعد از نوبت هرگاه اشتها شود غذا برنج و شربت تمرهندی بدهند الا وقتیکه اسهال عارض شود پس بقوابض بارده مثل قرص کافور و قرص طباشیر قابض و یاقوتی بارد و شربت صندل و امثال آن علاج کنند و در این حال روز نوبت از افیون و ورق الخیال و کافور به حسب مزاج وقت غلبه ترکیب کرده بدهند **اقوال حذاق** سویدی گوید که شراب آب انار ترش هشت اوقیۀ با دو اوقیۀ سکنجبین و کذا تخم خیار به سکنجبین و کذا مغز تخم کدو در حمای غب مجرب منست و شرب طباشیر و کذا تمرهندی و کذا آب لبلاب سفید و کذا ماءالشعیر و کذا لعاب بهدانه و اختلاط بزرقطونا در مشروبت و مزورۀ خیار و کذا برگ قطف به روغن بادام و اندک سرکه و فرش برگ و شاخ نرم صفصاف در مسکن و تعلیق چشم سرطان نهری بر صاحب غب و اختلاط کدوی کوچک مربی به سرکه در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب است و فادزهر معدنی را چون در آفتاب نهند و عرق کند و آن را بصاحب حمای غب بلید کرب او زائل شود و تب بشکند **مولف اقتباس** می نویسد که در این تب تدبیر خفیف از آنچه در محرقة گفته شود به کار برند ولیکن چون در اینجا لرزه و نوبت و آسایش می باشد پس رعایت نه چیز واجب دانند **اول** آن که در ابتدای نوبت و در وقت شدت سرما و لرزه و اشتداد تب هیچ قسمی از اقسام غذا نباید و او و بعد از فرو شدن تب بوقت اشتها در دادن غذا و آب سرد مختاراند و در ابتدا دادن مسهلات قویه و هلیجات منع نماید بلکه بخیارشبر و ترنجبین و آلوی بخارا و گلقد تلئین طبع فرمایند و یا بنقوع فواکه و یا به مطبوخ که در قول ابن الیاس خواهد آمد و یا بقنوع مشمش که در قول صاحب تامل بیاید **دوم** آن که در شروع نوبت سکنجبین ساده چهار توله در گلاب و آب هندوانه هر یک یکینم پاو داخل کرده نوشانیده قی کنند و سه چهار نوبت تکرار نمایند و پیه مرغ از خارج مدد کنند تا نقای تام حاصل شود به

عده طباشیر سه ماشه در شربت لیمون کاغذی دو توله آمیخته بلیسانند و شربت صندل ترش و سکنجبین مقطری هر یک دو توله در عرق بید ساده و نیلوفر و گلاب هر یک شش توله داخل کرده بدرقه نمایند و بعد از انقضای دوره جهت دردسر و رفع بیهوشی پاشویه کنند و ضماد جو مقشر در شیر بز سائیده بر پیشانی و صدغین نمایند که فی الفور درد را دور می‌کند و بهوش می‌آرد و همچنین ضماد و دال بنوماش مقشر در شیر بز سائیده و ایضاً دال نشگ و کذا ضماد برگ بید ساده تنها و کذا برگ گلاب چنان چه بسیار کسان بدین تدبیر بزودی صحت یافتند و حاجتی به تنقیه نیفتاد و غذا پالک و خرفه با دال بنوماش پخته با برنج و یا کدو و به لیمون ترش ساخته بنان تنک دهند سوم آن که در روز هفتم چون بحران تام نشود پس باید که بروز هشتم یا دهم و یا دوازدهم بملین مناسب اسهال صفرا نمایند چنان چه بعضی را از شیرۀ گل سرخ و بنفشه یک توله برگ سنا یک نیم توله و آب آلوی بخارا پانزده عدد گلکند چهار توله شیرخشت چهار توله ترنجبین شش توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده سه توله ده دوازده بار اجابت طبع بفرغت شده و بعضی را بخیارشنب و ترنجبین هر یک شش توله گلکند و شربت ورد مکرر هر یک چهار توله سکنجبین سه توله تمرهندی هفت توله روغن بادام هفت ماشه پانزده مجلس بلکه زیاده اجابت شده و بعد از آن نوبت به اندک بروی و حرارتی یک دوره یا دو دوره آمده پس بمجرد مراعات غذا و کم خوردن نوبت بدوره سوم نرسیده و صحت تام یافتند و افضل آن است که ترنجبین را در تپهای حارۀ صفراویه بی‌ترشی استعمال نباید کرد بنابر آن که این نیز مانند کدو مستحیل بصفرا می‌شود لیکن باید که بعد از نوبت سوم آنچه که بلغم‌افزا بود هرگز ندهند که بیم انتقال غب خالص بغیر خالصه و و تب بلغمی دارد و این هنگام سکنجبین بزوری معتدل و اصولی نفع عظیم کند و ساده مضر بود و انطاکی در ابتدای ظهور یاری اغتسال به آب سرد از مجربات خود نوشته و بعضی اشخاص به ایمای من در شروع دوره در حوض پر از آب سرد تا به گلو نشستند و منجمله آنها بعضی در مرتبۀ اول و بعضی در دوم و بعضی در سوم صحت یافتند **چهارم** آن که در روزهای آسایش آب سرد بسیار و دیگر مبردات و مرطبات و حامضات مضعف معده اصلاً ندهند که در وقت غیرحرارت ضعف آوردن

آنها بسی مضر و نضح بطول می کشد و ممکن است که خلطی دیگر متولد شود و وحشت زیاده گردد و چون در این تب مجال آسایش بسیار است پس بدادن آب سرد بسیار و دیگر میردات چندان دلیری نکنند کذا فی الاندیمیزیه **پنجم** آن که در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند و بامری مرغوب غیرمصعف مشغول نمانند و قی کنند و اگر نتوانند اندک ملین معدل صفرا مثل آب افشردۀ انارین نه توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره به نسخه جامع الجوامع بدهند **ششم** آن که در وقت غلبۀ تب و فرود آمدن لرزه اشربۀ سرد که مقوی قلب باشند مانند شربت نیلوفر و لیمون کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان در گلاب و عرق بیدمشک داخل کرده بدهند و یا طباشیر در آن آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری به آب تربز و هند فی الفور حرارت و تشنگی و کرب را بنشانند و در انحطاط باید که دست و پا را در آب نیم گرم لمحہ بدارند و بنابر رفع خشکی و درستی زبان پیوسته آلوی سیاه و یا زردآلو و یا تمرهندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسپغول و بهدانه و ریشه خطمی در گلاب برآورده لمحہ به لمحہ مضمضه نمایند **هفتم** آن که روز سیزدهم از غذا مطلقاً بازدارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشکاب و شربت نیلوفر به آب انار معصور قناعت ورزند تا بنوبت هفتمی که روز چهاردهم است بخیر بگذرد و کذا فی النبض الکبیر **هشتم** آن که چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم گرایید که غب خالص بغیرخالص مبدل گشت پس ضرور بمعالجۀ آن رجوع نمایند و در نضح مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا فی اصول التراکیب الخجندی **نهم** آن که بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه است مثلاً اگر میل به اعلی بود مانند فم معدۀ علامتش تلخی دهان و غثیان او لذع و قلت اشتها باشد پس باید که اول و گرامی بنوماش و برنج داده بمقیئات صفرا قی کنند به عدۀ طباشیر سه ماشه در مربای سیب و یا به دو توله آمیخته با گلاب نیم پاو بدهند و اگر ماده به اسفل مائل بود علامتش پیچش شکم یا قبض و نفخ دال بود پس تنقیه به مسهلات مرکبه نمایند و اگر میل بمجذب جگر بود علامتش احساس ثقل بسیار به جانب راست در شکم بود به اندکی درد پس به مدرات بارده ادرار نمایند و برخلاف جانب میل ماده هیچ یکی را دفع نمایند که آن باعث و آفت عظیم می گردد کذا فی الاکلیل

فائده بدانند که بعد از نضح و تنقیه ماده جهت تحلیل مابقی آن در حمام معتدل برند در روز راحت که نفع عظیم دارد و تا دو سه روز بلکه یک هفته متواتر قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت کشوث علوی خان یک نیم توله با مروق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری معتدل چهارتوله بدهند کذا فی المفتاح ابوسهل گوید که گاه استفراغ کرده می شود ماده حمای غب را به اشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن به سوی جگر باشد و استفراغ کرده می شود بقی اگر حرکت آن به سوی فوق بود و بر فم معده ریزد و استفراغ کرده می شود به اسهال از حقه های لینه اگر حرکت او به سوی امعا باشد و استفراغ کرده می شود به عرق از مروخات اگر حرکت او به سوی ظاهر بدن باشد و گاهی تطفیه کرده می شود سوءمزاج حمای غب را به چیزی که تطفیه آن بالطبع کند مثل کاهو و کشک شعیر و بشرب آب سرد و گاهی تطفیه آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل چیزهائیکه استفراغ ماده حار یابس او کند زیرا که هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده می شود که جامع هر دو امر باشد مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید و تلئین اعضا کند که تب تجفیف آن و لذع آن کرده است و باید که استعمال کنند از این اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت و عادت او به استحمام در یک روز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تب عفنی شراب قبل از نضح ماده تب بنوشد حمی زیاد و قوی گردد و لاسیما غب به جهت آن که شراب ماده تب را زیاد کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاد گردد و هرگاه بعد نضح بنوشند نفع کند از جهت آن که آب را که بدان ممزوج سازند به سوی اعضا برساند پس تبرید و ترطیب آنها کند زیرا که آب تنها عسرالنفوذ است و از جهت آن که تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آن که تقویت کند و از جهت آن که غذای بدن شود و باید که شراب صاحب غب رقیق سفید ممزوج به آب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن مبرد مرطب و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشک جو و زرده بیضه و ماهی رضاضی و کدو و خیار و کاهو و بقله یمانی و خرفه و چوجه مرغ و بازوهای دراج و کله پایچه جدی است پس بعضی از اینها ترطیب صرف کند چون زرد بیضه نیمبرشت و

بعضی تبرید و ترطیب هر دو کند همچون ماهی رضاضی و بعضی تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیه ماده تب نماید مثل کشکاب جو و لهذا این افضل چیز است که صاحب حمای غب آن را تناول کند **بوعلی سینا** می نویسد واجب است که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج کلی حمیات عفنی از اسهال و غذا و جمیع ابواب که مراعات او در حمی واجبست و بنا بر آن است و التفات نکنند به سوی قول کسی که در ابتدا به مسهلات قویه و بهلیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که مذکور شد بلکه لازم است مبادرت در ابتدا تلثین خفیف به مثل آن که در آنجا ذکر کردیم و به مثل تمرهندی که به قدر چهل ورم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیرخشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا به آب انارین و شکر و به مثل طبیخ لبلاب بترنجبین و مویز منقی و یا نفوع آلو بترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه و گاه لعاب اسپغول ببعض اشربه مثل شربت آلو ازلاق و تلثین می کند یا طبیخ عدس بلبلاب و یا حقنه های لینه مثل حقنه به طبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس و روغن بنفشه و بعضاره چقدر روغن بنفشه و بورق به دستور معلوم و این تلثین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان مس کند بهتر آن که صواب آن است که ماء الشعیر و مثل آن از مشروبات غذایی از اغذیه و مزورات ندهند مگر هنگامیکه تلثین طبیعت کرده باشند بدان چه مذکور شد با وجود آن که اسهال در ابتدا در تب غب خالصه کمتر ضرر دارد از مثل او و در غیر آن و اگرچه آن را نیز ضرر بزرگست و اگر ممکن بود که فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذلک چون خوف کنند که مرض مهیاج خواهد شد فصد کنند پس آنچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و واجبست که تحریک بچیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر نزد شرائط مذکوره و ادرار بول به شیره بزور نمایند و باید که در دو نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود و در معده او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد از آن بدو ساعت ماء الشعیر دهند و روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد نوبت نیکو است همچنین نهادن پای در آب گرم تا بقایای حرارت را جذب کند و مستحب است که در سکنجبین خصوصاً در اواخر شیره بزور بارد و مدر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چهار ساعت و بعد نوبت ماء الشعیر

دهند و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماءالشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او بر وجه مذکورۀ سابق نمایند و هر قدر که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول بکشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا بخبسه و یا شیرۀ او در آب گرفته غذا باید ساخت و گاهی از بنوماش و عدس ساخته می‌شود هرگاه طعام در معدۀ او ترش گردد سوای ماءالشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد به پختن بیخ کرفس اندر آن اندک قوی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تب غیرشدید و غیرخالص بود در آن اندک فلفل داخل کنند حسب رای بقراط پس اگر علامات بر قرب بحران دلالت کند به ماءالشعیر و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دارد آلو پخته و خام است و اما هندوانه چیزی عظیم‌النتفع است با وجود لذت آن تلئین و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و دستنبویه کوچک مضرت نکند و از به قول کدو و خیار و بادرنگ و کاهوست و **بدآن که** مقصود در تغذیۀ صاحب غب یا ترطیب است چنان چه در آخر آن اطراف تیهو و خروس خسی و مغز سر جدی بکسی که غثیان نباشد و زردۀ بیضۀ داده می‌شود و یا تبرید و ترطیب هر دو چنان چه مثل آب کشک جو می‌دهند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصاً در ابتدا مگر آن که التهاب شدید دریابند و یا خوف انقلاب او بمحرقه یا غب لازمه باشد پس هرگاه بیمار بجبران برسد و نضج در قاروره به بینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزاست پس اگر بحران در تنقیۀ بدن از ماده غنی کند بهتر و الا در آن هنگام معالجه به چیزی که اعانت طبیعت بدان مناسب بود از ادرار اسهال یا قی یا عرق باید کرد نقیض طبیعت در این امر نکنند پس اگر میل طبیعت بمدفع ظاهرانه بینند استفراغ به مسهل کنند و از آنجمله سقمونیا به قدر یک دانگ در جلابست و یا طبیح هلیله تهرندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیارشمبر به دستوریکه می‌دانند و مختاراند که آن را مقوی بشاهتره و سنا و سقمونیا کنند و ایضاً قرص طباشیر مسهل موافق ایشان است و این نسخه مستعمل در این مرض است بگیرند پوست هلیله زرد چهار درم نبات سفید بیست درم سقمونیا یک دانگ به آب سرد بخورند و بعد از آن معالجه به



ادراار نمایند و اگر در انجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان چیزی از مطفیات قویه که در تدبیر امراض حارغه گفته باشد باکی نیست و گاهی عوض آن بر اضمده که بر سینه نهند قناعت می کنند و اما حمام باید که قبل از نضج قریب او نگردند و بعد نضج و نزد انحطاط آن افضل علاج ایشان است و خصوصاً معتاد آن را و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از مثل این خطا در غیر غب خالصه است و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که در آن عرق برفق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردهد و به روغن بنفشه و روغن گل مضروب به آب مالش کنند و در آن مقام را طول ندهند بلکه به سرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشان است از اطالت مقام و نزد خروج از حمام در آب نیم گرم بنشینند و به قدر استلذاذ در آن مقام کنند که آن موافق بود به عده چون از آبن بعد حمام خارج شوند شراب ابیض رقیق ممزوج به آب بسیار بنوشند و پارچه ها بپوشند تا عرق بسیار کنند و اگر ماده مرض چیزی باقی باشد از آن نضج یابد و بعد از آن به اغذیه مبرده مرطبه و به قول بدین صفت غذا سازند و بعد انحطاط از نوشیدن شراب ممزوج به آب کثیر خوف نکنند و تدارک کند آب نافذ در اعضا بقوت شراب و مخالطت آن به آب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس در این هنگام شراب ممزوج تبرید شدید و ترطیب کند و اگر در انجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند سکنجبین به آبهای مدر مثل آب مروق کاسنی و عنبالثعلب یا سکنجبین که در آن بزور مدر مثل خیارین و اصول مدر مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال باید کرد **صاحب کامل** گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتطفیه حرارت و به استفراغ خلط متعفن باشد پس حمای غب محتاج بهردو امر است مگر آن که چون حرارت در حمای غب خالصه قویتر و بیشتر از ماده است احتیاج در علاج آن بتطفیه حرارت بیشتر از عنایت به استفراغ ماده باشد بهرحال چون این تب ابتدا کند باید که تلئین طبیعت به اشیائی کنند که با وجود تلئین آنها بتبرید نیز داشته باشد مثل آب انارین بشحم آن افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمرهدی با خیارشبر و یا آب لبلاب که در آن

خيارشنبه مالیده باشند یا به شکر و شربت ورد مکرر به سکنجبین یا برف یا به آب سرد هر واحد به قدر حاجت بنوشانند پس اگر با تب صداع و کرب باشد باید که حقه لینه که در آن ماءالشعیر و عناب و سپستان و بنفشه و نیلوفر و چقدر و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ و آبکامه داخل باشد استعمال نمایند تا ماده را به اسفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بر آن باد شمالی گذرد اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب انار چاشنی دارد و جلاب به اندک تخم خرفه باریک سوده و یا آب تهرندی مالیده صاف کرده به اندک آب هندوانه و یا آب خیار به اندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و در میان نوبت بعد رفع لرزه و سرما آب سردی قوی البرودت بنوشند اگر در معده و جگر و ضعف و ورم نباشد و لاسیما اگر خلط نضح یافته باشد چه آن را در شکستن تیزی حرارت فعل نیک است و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تب کسی را که تب او غب خالص نباشد یا غیر از او حمیات نائبه بافند تا آن که نضح ظاهر نگردد و در وقت لرزه هم ندهند و اگر روز نوبت نباشد ماءالشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم تا بیست درم سکنجبین ساده به آب سرد بنوشانند و انار میخوش بکنند و نباید که سکنجبین عقب ماءالشعیر دهند و نه با وی آمیزند تا آن را از معده قبل هضم آن نافذ نکند و بدن را غذای جید نرسد و ایضاً ماءالشعیر تبرید و تنویم می کند مادام که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحاله آن بخون و اگر مریض را سکنجبین قبل از ماءالشعیر به یک دو ساعت بدهند باک نیست که این موافق نیکو است و ایضاً بعد ماءالشعیر بچهارساعت سکنجبین بدهند تا ماءالشعیر را از معده و امعای دقاق به سوی جگر بسهولت نافذ کند و بعد از آن به یکدو ساعت مزوره معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقله یمانی و خبازی و بیخ کاهو هر کدام از اینها که حاضر باشد به آب انار و آب غوره و روغن بادام یا سرکه و زیت به روغن بادام یا مغز بادرتگ و خیار و کاهو و خرفه به آب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک و مانند آن از اغذیه بارده که آنها صاحب این تب و سائر حمیات را موافقاند چنان چه **بقراط** در کتاب فضول خود ذکر نموده که اغذیه مرطبه موافق

جميع صاحبان تپاند ولاسيما بکودکان و زنان و کسی که ارطب مزاج باشد و صبيان ارطب مزاج از جوانان اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج اند در حميات بترطيب زائدر تا بحال طبيعى خود رجوع کنند و مع ذلک بايد که اگر فصل گرما باشد اغذيهٔ ایشان بپرف سرد کنند و از اين حذر نمايند در کسيکه معده يا کبد او ضعيف باشد و در شب چيزی از شربت غوره يا آب انار و طباشير و لعاب اسپغول و شيرهٔ تخم خرفه هر واحد به قدر حاجت به آب سرد بدهند و بر آن خواب کنند و روز نوبت ماءالشعير ندهند و تأخير غذا تا وقت انقضای نوبت يا وقت خفت آن کنند پس اگر نوبت در آخر روز باشد بادن ماءالشعير که بسيار رقيق باشد در اول روز باکی نيست و همواره تدبير بر اين حال به اشياى مبرد مسکن نمايند تا آن که علامات نضج در بول پديد آيد پس اين تب اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مريض را در حمام معتدل الحرات داخل کنند و در خانه اوسط بنشانند و آب شيرين معتدل الحرات بر آن ريزند تا ماده را تحليل کند و نضج او کامل گرداند و اگر صاحب اين تب خالصه را بحمام بعد روز هفتم داخل کنند و اگرچه علامات نضج ظاهر نشود باکی نيست لاسيما اگر مريض معتاد دخول حمام هر روز يا ميان دو روز باشد يا نفس او ميل به استحمام کند آن را موافق تر بود وليکن دخول او در حمام بروز غير نوبت باشد و معدهٔ او خالی از غذا بود و نشايد که مريض را دلک بسيار استعمال کنند تا آن را ماندگی پيدا نشود بلکه غرض طبيب در ادخال او بمام ريختن آب معتدل الحرات بنرمی باشد تا بقايای صفرا تحليل گردد و ترطيب خشکی بدن نمايد و بايد که ريختن آب گرم بر بدن به تدريج باشد يعنى اولاً نيم گرم پس اندک گرمتر از آن به عده آب معتدل در حرارت و بعد از آن به تدبيریکه مذکور شد پردازند و اگر نفس مريض مائل بچيزی از ماهی رضاضی يا هاربی يا بچه مرغ کوچک باشد در خورائيدن او باک نيست که آن ترطيب بدن او کنند و ليکن ماهی به طريق سکباج و بچهٔ مرغ به آب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مريض را غثيان عارض شود و در دهن تلخی دريابد در استعمال قی به سکنجبین و آب گرم و پاک کردن معدهٔ او مضايقه نيست و بعد قی شربت انار يا شربت غوره به آب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشيا که در آن حدت و حرارت باشد از غذا و غير آن اجتناب نمايند و سکون و راحت به عمل آرند و غضب نياورند که اين مقوی صفراسست پس صاحب حمای غب خالصه چون

این تدبیر استعمال نماید تب او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد و **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که سبب حمیات عفنی دوجیزست یکی اجتماع خلط عفن در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع خلط و تعدیل مزاج باید اما در تب غب حاجت به تسکین حرارت غریبه و تدبیر مزاج فاسد بیشتر از تنقیض ماده باشد لیکن اولی‌تر آن است که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق‌ترین چیزی برای آن آب انارین و غیر آن است که در قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه و مقدار پانزده درم خمیره بنفشه به گلاب مالیده صاف کرده و مقدار دو درم اسپغول بشربت آلو آمیخته که این شربت‌ها حرارت غریب را بنشانند و طبع را نرم کند پس اگر یا تب صداع و کرب باشد تلثین طبع بحقنه لین اولی‌تر باشد صفت حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس گندم هر یک ده درم عناب بیست عدد سپستان عدد کشک جو سی درم همه را در چهار آثار آب بجوشانند تا به یک آثار آید صاف کرده مقدار پنجاه درم تا سه استار از این مطبوخ بستانند و سی درم شکر سرخ در آن بگدازند و پنج درم آبکامه آمیخته به عمل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی بابونه هر یک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر پنج عدد سپستان پنجاه عدد جمله را به دستور سابق بپزند و دو استار از آن گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بوره ارمنی در آن حل کرده به کار برند و اگر پنج درم آبکامه آمیزند قویتر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم نکند چیزی غذائی مثل ماءالشعیر و غیره نشاید داد و اگر طبع هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند حاجت تلثین نباشد و **بعضی طبیبان** گفته‌اند که در این تب دوائی که در آن حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نباشند از آن که تب محرقه گردد یا برسام بازگردد لیکن هرچه تری و سردی می‌دارد و باید داد **محمدزکریا** گوید که اگر قوت مساعد باشد و تب غب خالصه بود بگیرند بیست درم پوست هلیله زرد و در آب گرم شبانه‌روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم ترنجبین در آن حل کرده روز راحت سحرگاه بنوشند و می‌گویند دانگی و نیم سقمونیا در بیست درم جلاب که به آب آمیخته باشند حل کرده بروز آسائش بدهند که تن را

به یکار از خلط صفرا پاک کند و بعد این شربت تب بازنیابد و اگر باز آید ضعیف باشد همچنین می‌گوید اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل تنعم یا ضعیف بود هر شب ده درم تمره‌ندی و بیست عدد آلو سیاه فریه در یک آثار آب بپزند تا مهرا گردد مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشد و بر آن خواب کند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلو پخته و مالیده کراهت کنند صبح آلو را به‌کارد بزنند و با تمره‌ندی در آب گرم تر کنند و شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف‌تر باشد و قومی گفته‌اند که اگر در ابتدای مرض و در تزید آن حاجت تلئین طبع باشد هر روز دو استار ترنجبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمره‌ندی در آب گرم شب تر کنند و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند **چورجیس** می‌گوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که بتلطیف تدبیر حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولی‌تر آن است که در تپهای گرم دست از ترنجبین کوتاه دارند و اگر چاره نباشد بی‌تمره‌ندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند بالجمله ترنجبین را در تب صفراوی بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمره‌ندی نشاید داد زیرا که مستحیل بصفرا گردد و اگر در تب دهان خشک شود تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب شربتی مرطب چون جلاب خام به آب آلو و آب تمره‌ندی و آب خیار ترش و ماءالقرع و آب هندوانه و آب برگ خرفه و شیرۀ تخم او و لعاب اسپغول با شکر بنوشند و اگر مرطب دهان خشک نشود پیش از ماءالشعیر سکنجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماءالقرع ممزوج به آب انار بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیرۀ بزور بهر ادرار بول اندرین تب موافق باشد و اصل در این تب آن است که در روز نوبت بجز شیرۀ تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمره‌ندی یا آب غوره به شکر آمیخته یا آب انارین یا آب خیار ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد در این شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله در این روز هرچه بغذا ماند چون کشکاب و غیر آن دور دارند و روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب و باز سکنجبین به عده مزورات بنوعی که در قول سابق

گذشت و مزوره ماش مقشر یا طفشیل از ماش مقشر به آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزوره کدو به آب غوره بسازند و یا بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آن که کدو بسیار لطیف است اگر در معده صفا باشد بدان مستحیل گردد و مزوره زرشک و آلو و نیشوق به مغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که بروز نوبت پنجم یا ششم خورند به این صفت باید بگیرند شیرۀ تخم خیارین و تخم خربزه هر یک بیست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند پس شیرۀ تخمها و سی استار شکر آمیخته به قوام آرند و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تب هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مریض تخلیطی و طیب غلطی نکرده باشد بعد از نوبت پنجم غذا کمتر و سبکتر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و از روز سیزدهم باشد آنروز غذا منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند تا در نوبت هفتم بحران تام گردد و تب منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی بیخ کرفس در آن سکنجبین بپزند **ابن الیاس** گوید که علاجش سه گونه است اول تطفیۀ حرارت غریبه و دوم استفراغ خلط عفن و سوم تدبیر بغذای اوفق و مختار و باید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا تمرهندی بیست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده و یا جلاب از آب انارین مشحومین سه اوقیه و از شکر و ترنجبین هر دو واحد ده درم و غذا ماءالشعیر یا هر صباح جلاب از آلوی سیاه ده عدد و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بدهند و به همین تدبیر تا روز ششم بگذارند به عده روز هشتم تلثین طبیعت کنند بنقوع فواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش یا به این مطبوخ **صفت آن سنای مکی گل** سرخ هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد آلوی جبلی سپستان هر واحد سی عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید در آن شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند و سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند و بعد از آن به

ماءالشعیر چهل ورم غذا سازند و اگر مریض از مطبوخ کاره باشد و بر شراب او قادر نبود شربت ورد مکرر سی یا چهل درم با سکنجبین ساده بیست درم و آب برف در رطل بنوشد و این وقتیست که فصل تابستان قوی و مریض را تشنگی شدید باشد والا این حفته لین کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم عناب سپستان آلو بخارا هر واحد بیست عدد سبوس گندم یک کف لبلاب یکدسته برگ چقدر یک باقه خطمی یک کف کشک جو یک کف همه را در سه رطل آب بیزند تا یک رطل بماند در آن خیارشبر و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن بنفشه هر واحد ده درم داخل کرده در محقنه انداخته به عمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط صفراوی کردند تبدیل مزاج بجلابات مبرد مثل سکنجبین ساده و آب هندوانه و شیرۀ تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند و اگر با این تب سرفه و درد در ناحیه پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب از تخم کاسنی سه درم و بنفشه و نیلوفر هر واحد چهار درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماءالشعیر دهند و اگر از تب چیزی بعد این تدابیر باقی ماند مرتبۀ دیگر به مسهل مذکور اسهال آورند و چون تب به الکل زائل شود باید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و قرص طباشیر ملین یک مثقال بدهند این دستور تا روز چهاردهم است و بعد انقضای چهاردهم هر صبح شیرۀ خرفه با سکنجبین ساده دهند و اگر احتیاج تلئین زیادۀ افتد قرص طباشیر ملین به آب نقوع آلو سه اوقیه و ترنجبین بیست درم بدهند و غذا مزورۀ آب انار میخوش یا آلوی کوهی یا تمرهندی با کدو و اسفناخ با مزورۀ ماش به اسفناخ و کدو دهند صفت قرص طباشیر ملین نافع در این تب طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد یک نیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن یک مثقال و بدانند که از شان حمیات تسخین ابدان و تجفیف آن بکثرت تحلیل است و آن محتاج است در رد او به حالت طبیعی به سوی چیزی که تبرید و ترطیب کند پس اگر فصل گرما و سن جوانی و مزاج اصلی حار یابس

و مزاج عرضی نیز همچنین باشد احتیاج به تبرید و ترطیب زیاده تر افتد تا به حالت طبیعی خود رجوع کند پس می‌باید که هر صبح شیرۀ تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ساده ده درم بنوشند و بر برف سرد کنند اگر جگر و معده ضعیف نباشد و شربت حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفه ایشان را نافع است و چون مرضی منقضی شود و تب زائل گردد و بینند که ماده مرض منقلع شده مریض را در حمام داخل کنند و چون از حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشره بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ساده ده درم به گلاب و عرق بید هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا مزورۀ زرشک و اناردانه و تمره‌ندی با مغز بادام و شکر سفید و لحوم بچۀ مرغ و ماهی صغار ضراحی دهند **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین ساده بشربت نیلوفر نوشانند خصوصاً اگر با صداع باشد یا شربت تمره‌ندی یا شربت اجاص و شربت دینار و تلئین طبیعت روز فتره به آب انارین بشحم آن افشوده به شیرخشت و شربت ورد مکرر با شربت آلو مسهل یا نقوع مشمش نمایند و غذا ماءالشعیر یا بنوماش ترش به آب فواکه حامضه و بکدو و اسفناخ و این مطبوخ نافع این تب است سنای مکی پنج درم پوست هلیله زرد سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک دو درم تمره‌ندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیرخشت ترنجبین گلقد بغدادی هر یک ده درم برسوم مقرر مرتب ساخته صباح بنوشند والا این حقنه لینه کنند و نسخه آن همان است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا عوض تخم کاسنی و آلو و گل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن آن ترنجبین ده درم روغن کنجد درم است و وزن عناب سپستان هر یک پانزده عدد جو کوفته پنج درم باقی به دستور و چون این تب اشتداد نماید باید که تلئین طبیعت به اشیائی کنند که با وجود تلئین او تبرید نیز کند مثل تمره‌ندی و آلو و آب هندوانه به سکنجبین یا شیرۀ تخم کدو یا تخم خیارین به اشربه مذکوره و اگر با سعال یا وجع حوالی جنب باشد هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر دهند **جالینوس** گفته که حذر کنند از تلئین شکم محموم در روز دور الا بحاجت عظیم و **اهرن** گوید که اگر تلئین شکم صاحب غب به سبب ضعف او یا به سبب عسر اجابت و شدت ییس او ممکن نباشد به آب فواکه مزلقه حقنه کنند و ثابت گفته که چون



احتیاج بخوراندن قرص کافور باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضح در قاروره و بعد تنقیه و چون اراده تبرید جگر بنهاند خرقة مبرد نمایند بعد خلو معده از طعام به عمل آرند و **علی ابن زین** گوید که معالجه غب بمردات شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تب طول نماید و اورام پیدا کند **سعید ابن هبئه الله** گوید که چون حدوث این تب از سخونت مزاج و خروج او در حرارت و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجبست که علاج او به استفراغ ماده زائده عفنیه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم است که ابتدا بتلئین طبیعت به آب آلو و آب تمهندی به شیرخشت و آب انارین بشحم آنها با شکر یا بشریت ورد مکرر به سکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی و امتلا بسیار بود و حال به فصد اقتضا کند فصد مریض در روز راحت نمایند و روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماءالشعیر قبل دوره بچهار ساعت اقتصار کنند تا مریض آن را قی نکند و مزاج او حدت نپذیرد و بعد آن سکنجبین و آب انار به آب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دار و آب تمهندی بدهند و در زمانه التهاب و شدت عطش شیره تخم خرفه و ماءالقرع به سکنجبین شکری و لعاب اسبغول به آب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماءالشعیر بدهند و در شب استکثار مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور به سکنجبین خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا به مزوره سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خون حدوث غشی در روز دوره باشد قبل نوبت اندک از مغز نان مبلول به آب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر قابض به آب سیب استعمال کنند و شیره اناردانه برب بهی نوشانند و تبرید معده او به آب سماق و گلاب کنند پس اگر علامات نضح ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر مریض آب شیرین معتدل الحرارة نطول سازند و چون تب مفارقت کند از بچه مرغ کوچک به آب غوره یا به آب انار یا به آب انبرباریس غذا سازند و بدعت و سکون امر نمایند **ابومنصور** گوید که جوانی را دیدم که آن را حمای غب بود چون نوبت چهارم آید بایستاد و در وقتی که مفارقت می کرد جدا نشد و اعراض او در افزایش شروع کرد پس مبادرت به فصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار

برآوردم و تب منقلع شد و خروج تام از آن یافت و ایضاً در حمای غب خالصه نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت قبض و زمانه تنقیه او بعید باشد اسهال به آب فواکه بارد کنند یا نفوع هلیله و غیره که از محمدزکریا در قول جرجانی مسطور شد به کار برند و اگر نوبت بصبح باشد ماءالشعیر بشب بنوشند چه اگر قریب نوبت دهند آن را قی کند و غذا ببه قول بارد سازند و مزوراتی که در آن شیرینی و ترشی باشد و نان سمید محلول در آب مصبوغ در آب انار میخوش و شکر بخوراند و پوست جو را در آب گرم تر کنند و بگذارند تا سرد گردد و به عده به آب سرد شسته با شکر بنوشند و اگر غذای قویتر خواهند زیر باج یا عدسیه مزوره بکدو و سرکه و شکر و روغن بادام بلازعفران و یا سنبلوسک به اسفاناخ و کدو به طریق مزوره و کاهو و شاخهای چقندر مسلوق به روغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا مصل و بادام سوده آمیخته و یا مزوره ماهی کوچک و کدو و شاخ خرفه و یا سرکه و بادام خوراند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغزها خیار و بادرنگ بخورند و ماءالقرع و آب هندوانه بجلاب و سکنجبین دهند تا تعدیل مزاج کنند ولیکن تبرید و تطفیه قدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود دو سه مجلس هر روز آید مسهل ندهند و سائر تدبیر به عمل آرند و بدل آبهای مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب بنوشانند و بر جگر او در شب و در اوقات خلو شکم خرقة در صندل و گلاب تر کرده سرد ساخته بر نهند و وقت غذای او قبل نوبت بسه ساعت و بعیدتر از آن نیز و نه کمتر از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر بقرب نوبت باشد تب قویتر و گرمتر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای مسخن از اغذیه و تعب و سهر و حمام و نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تب با التهاب و حرارت شدید باشد و نوشیدن ماءالقرع یا ماءالخیار یا آب هندوانه یا لعاب اسپغول به آب انار میخوش یا جلاب تکثیر نمایند و ماءالشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز یا در غذا کمی باشد بار دیگر ماءالشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماءالشعیر به قدر دو ساعت به سکنجبین ساده بخوراند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب است به عمل آرند **صفت** آن بگیرند ماءالشعیر دو اوقیه لعاب اسپغول یک اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضه خام دو

عدد همه را با هم آمیخته بدان حقه کنند و هرگاه تب مفارقت کند و نوبت نکند بر همین تدبیر سه روز بمانند به عده بچه مرغ و بزغاله بخوراند بعد از آن بعاتت او رد کنند **خضر** گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلوی بخارا بشریت نیلوفر شیرین ساخته بنوشانند و **استاد** من گفته که واجب است احتراز از آن که محکوم را نوبت ملاقی شود و معدۀ او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت شش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و قوت وقت جهاد او قوی باشد و در آن وقت باغذا محتاج نبود و همچنین است امر در سائر حمیات نابغه پس اگر غلطی افتد و غذا بقرب نوبت داده شود قی کنند به آب نیم گرم که سکنجبین در آن حل کرده باشند و بعد قی تسکین نمایند و خواب آورند و شربت لیمون یا نیلوفر یا نارنج دهند و از شمیدن کافور و مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که هر دو سهر آورند و بسیار باشد که اطراف صاحب تب سرو گردد به سبب غور حرارت آن به سوی باطن و تبخر حرارت غائره به سوی سرپس اطراف را در آب گرم نهند و شرب آب سرد ترک نمایند و گاهی کبد ایشان ضعیف می گردد پس تقویت آن بشریت اصل الهند به او گلقدند کنند و تنقل به گلقدند و شربت لیمون و بهی فرمایند

### علاج غب لازمه

به دستور علاج غب دایره معالجه فرمایند اما در اینجا نسبت بغب دایره بیشتر بنضج ماده کوشند و بدادن مبردات شدید چندان مبادرت نکنند خاصه که غیرخالص بود تا اثر نضج ظاهر نشود و تنقیه نفرمایند و در ابتدا جز بحقنۀ لین یا به آب فواکه و گلها و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبع نکنند و از حمام بازدارند و شربت لیمو و نارنج و شیرۀ تخم کاسنی و آب تمرهندی و آلبوخارا نافع است و یا تبرید با لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسبغول پنج ماشه شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره و عرق بید ساده برآورده سکنجبین بزوری یا ساده دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و گاهی شیرۀ خیارین نیز افزوده می شود و یا خیسانده تخم کاسنی نیمکوفته عنب الثعلب گل سرخ گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه نبات یک و نیم توله بنوشند و **اگر** تب تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر ملین سوده یک مثقال در سکنجبین دو توله آمیخته

بخوراند بعد از آن شیرۀ زرشک شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ تخم خیارین هر یک هفت ماشه در عرقیات مناسب برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه نموده بنوشند و اگر بلغمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند و اگر تب اول روز مع سرما آید و باز لازم گردد و با نزله سرفه باشد لعاب بهدانه شیرۀ تخم کاهو در آب برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیرۀ تخم خیارین نه ماشه بجای کاهو کنند بعد دو سه روز عنب‌الثعلب خطمی هر یک هفت ماشه بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل‌السوس مقشر هر یک چهار ماشه خبازی شاهتره هر یک نه ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه و دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند و بعد دو سه روز که خلل نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دهم مغز فلوس شش توله گل‌قند چهار توله سنای مکی شش ماشه روغن بادام پنج ماشه افزوده و شربت و خاکشی موقوف کرده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه و غذا سه پهر شله دیگر روز تبرید لعاب بهدانه شیرۀ تخم خیارین در آب برآورده شربت بنفشه اسپغول شش ماشه داخل کرده بنوشند و روز دوازدهم در مسهل گل‌قند یک توله سنای مکی شش ماشه زیاد کنند روز دیگر همان تبرید بدهند به عده اگر تب مفارقت نکند در منضج مذکور عناب بیخ کاسنی مویز منقی اضافه کرده دور وز دیگر داده روز شانزدهم اجزای مسهلۀ مسطوره افزوده مسهل سوم دهند به عده همان تبرید بنوشانند و اگر با خلل جگر و اندک تهیج چهره باشد شیرۀ تخم خیارین شیرۀ تخم کاسنی در عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری بارد خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آهن تاب برای نوشیدن دهند و اگر با سرفه و نرمی طبع باشد شیرۀ تخم خرفه بریان شیرۀ اصل‌السوس عرق بارتنگ برآورده رب بهی داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر با نزله و فصل گرما باشد بعد منضج و مسهل نکس گردد منضج مع تسکین مثل بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرۀ مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نلوفر دو توله خاکشی شش ماشه دهند باز عناب ده دانه اصل‌السوس چار ماشه با بهدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند به عده مسهل برعایت نزله دهند و اگر تب با صداع مراقی و قی باشد خاکشی شش ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله گلاب چهار

توله اندک گرم کرده سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند دوم روز شیره مع تخم هندوانه شش ماشه افزایند باز برعایت نضج عناب پنج دانه گل بنفشه چار ماشه به عرق شاهتره و عرق مکوه هر یک پنج توله جوشانیده شیرۀ خیارین شش ماشه شیرۀ کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند باز اگر تب کم شود تبدیل شیرجات چنان چه گاهی بجای خیارین شیرۀ مغز تخم هندوانه و گاهی مغز تخم کدو و گاهی بجای کاهو شیرۀ تخم کاسنی باز خیارین و کاهو کنند باز اگر اندکی دردسر مراقی و بخارات باقی بود شیرۀ کاهو شیرۀ مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه نبات دو توله اسبغول شش ماشه روز دوم عوض کاهو خیارین و عوض تخم هندوانه شیرۀ خرفه به همان وزن نمایند و اگر با پیش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات و خفقان باشد فصد کنند و اگر خلل کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده صاف نموده شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه دهند **مصنف اقتباس** می نویسد که اول برای تسکین و تعدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چهار توله به آب هندوانه بیست و پنج توله داخل کرده صبح دهند و وقت شام سبوس اسبغول نه ماشه خورده شیرۀ خیارین نه ماشه با شربت آلو و یا لیمون چهار توله خورند و پاشویه از گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو قبضه سازند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی و صندل سفید و گشنیز هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و لخلخه از گلاب عرق بیدمشک هر یک یک و نیم توله آب گل سدا گلاب آب کاوی آب کاهو هر واحد یک توله صندل سفید حضض تخم کاهو گل ارمنی هر یک چار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو و یا برنج با پالک و ماش دهند و روز چهارم شیرۀ بنفشه یک توله در گلاب و عرق مکوه و نیلوفر هر یک شش توله برآورده آلو بخارا هفت عدد تمرهندی چارتوله مالیده شربت نیلوفر چارتوله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انارین نه توله و نبات سه توله دهند و اگر اجابت طبع نشود بشیافات و حقنه های لینه بارده طبع را بگشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال به اسهال صفرا پردازند بخیارشنب و تمرهندی و ترنجبین هر یک شش توله آلوبخارا بیست عدد گلقلند چهار توله شربت آلو

مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آن که این علت از امراض حاده است در تلثین تعجیل باید کرد و الا بهلاک می‌رساند کذا فی اسرارالاطبا و وقت شام غذا شلهٔ اسفناخی دهند و صبح شیرۀ خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب ریشه خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر چارتوله داخل کرده اسبغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا به دستور دهند و در خلاصه التجارب نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنباند و این تب تا یک هفته بمرگ می‌کنند و یا به تمامه زائل می‌شود به سبب لطافت ماده کذا فی المحیطی **بعضی** گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند به مثل سکنجبین در آب هندوانه و لعاب اسپغول و شیرۀ تخم خیارین با شربت لیمو یا شربت آلو اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آش انار و زرشک و تمرهندی و تلثین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب آلو یا تمرهندی یا به اندکی شیرخشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انارین افشوده و اگر از این مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خنک مدد کنند مثل شکر و بنفشه و اشپاه آن و آلو رسیده بر یخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج به بینند اگر غلبۀ خون یابند فی‌الحاق فصد کنند و خون بمقدار مناسب برآرند و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذای لائق و چون قوت باز آید بعد شبانروزی اقلأ اسهال صفرا کنند از ملینات مناسبه و اگر بعد نضج دو خون غلبه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی‌الحال به اسهال صفرا مشغول شوند و اگر بقی نیز لختی صفرا دفع کنند مفید بود و غذاها و شربتها خنک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچه خروس در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و افشرۀ آلو بر یخ سرد کرده نافع باشد معتاد آن را و آش آلو به اندک پودینه و چقندر در این مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر به زیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاجهای محرقه به کار برند **شیخ** می‌فرماید که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات به احوال نضج ماده بیش از آن باید

کرد که در غب دائره و تبرید به سکنجبین معمول از تخم خیار و تخم کاسنی خاضه هر دو کوفته نمایند و بعد از آن بدو ساعت ماءالشعیر بدهند و تلطیف غذا کنند و حقه‌های لینه در ابتدا استعمال نمایند و بادرار پردازند و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمره‌ندی و حقه‌های قویه استعمال نکنند مگر حقه لینه

### علاج حمای محرقه

طریق علاج این همان است که در علاج کلی حمیات صفاوی مسطور شد و هرچه در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت به کار برند و نظر کنند که حرارت غالب تر است یا ماده اگر حرارت غالب تر باشد اول بستکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوب است و افراط تبرید در اینجا ضروریست و جهت تسکین حرارت اشربه قوی التبرید مثل شربت آلو و تمره‌ندی و سکنجبین ساده و لعاب اسبغول و شیره خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل و شربت حماض اترج خوردن و خرقه به صندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشانند و قصر در تبرید و ترک تطقیه در این تب خطر عظیم دارد چه اکثر مؤدی بدق می‌گردد و رازی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان می‌گردد و اعصاب ایشان متشنج می‌شود هنگام تصیر در تطقیه برعایت تقریب بحران و اگر ماده برحرارت غالب تر بود اول بنضج او کوشند به منضج بارد به عده مسهل صفا دهند و در آخر بستیکن حرارت رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض ماءالفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد آب عناب سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه می‌کند و افشیره آلو کم ترشی مفید می‌شود **ذکر بعض ادویه** نافع تب محرقه شیره تخم کاهو نه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق مکوه عرق بید ساده عرق کاسنی گلاب هر یک پنج توله شربت نیلوفر دو توله **دیگر** که با نفث‌الدم باشد لعاب بهدانه سه ماشه تیره پوست بیخ انجبار بیخ ماشه شیره تخم خرفه شش ماشه در عرق مکوه عرق بار تنگ

برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بنوشند و اگر سرفه بسیار باشد شیرۀ اصل السوس سه ماشه افزایند **دیگر** که بعد سه روز از اسقاط حمل تب آید و سرفه هم بود لعاب بهدانه سه ماشه شیرۀ اصل السوس پنج ماشه در عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند **دیگر** اگر تب و قی و غنودگی ذبول و براز هر دو موقوف از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد عجز طبیعت و ضحطه ماده باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بهدانه سه ماشه عرق بید ساده عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک چهار توله گلاب دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه وقت شام و شیرۀ عناب پنج دانه شیرۀ مغز تخم تربوز شیرۀ تخم کاهو هر یک شش ماشه عرقیات ده توله شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه به جهت صبح دهندد پاشویه کنند و شاخ بر پاها بکشند **دیگر** برای تب حاد تبرید دهند و هر روز یک شیره اضافه کنند تا روز سوم این دهند لعاب بهدانه شیرۀ تخم کاهو شیرۀ تخم خیارین شیرۀ مغز تخم کدو شیرۀ تخم کاسنی پنج ماشه آلو بخارا پنج دانه در عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند روز هفتم چون بیقراری زیاده بود و تشنگی به افراط و بول سوزان باشد شیرۀ تخم کاهو و مغز تخم تربوز و خرفۀ سیاه هر یک یک توله اضافه کنند و خیارین موقوف نمایند و روز هشتم این مسهل دهند شاهتره پنج ماشه عنب‌الثعلب گل سرخ هر یک هفت ماشه گل نیلوفر شش ماشه تخم خیارین تخم کاسنی هر یک یک توله شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس هفت توله تمرهندی چارتوله ترنجبین دو توله گل‌قند دو توله مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه لعاب اسپغول یک توله اضافه کرده بنوشند وقت تشنگی و بجای آب عرق مکوه بیاشامند وقت دو هر نخودآب و سه پهر شام ملائم بخورند روز **دیگر** تبرید داده فردای آن در مسهل سنای مکی هفت ماشه اضافه کنند **دیگر** اگر در تب محرقه از خیسانده هذیان عارض شود پاشویه و لخلخله و تبرید به کار برند و خیسانده موقوف کنند و پارچه در سرکه و روغن گل تر کرده بر تارک سر نهند **دیگر** اگر باسوءتنفس بنابر هیجان ماده بود انتظار نضج نکرده برای تنقیص ماده مهیاج مسهل خفیف دهند



**دیگر** اگر با تهوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرۀ کاسنی هر واحد یک توله در عرق بادیان ده توله برآورده گلاب دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و نارنگی پخته جائز دارند **دیگر** اگر مرد منحنی صفاوی مزاج و از خون خالی عروق باشد فصد نکنند که مهلک است و عوض تبرید گل بنفشه گل سرخ هر یک چار ماشه در عرق عنبالثعلب ده توله جوشانیده شیرۀ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه دهند و اگر آثار نزله ظاهر شود گل سرخ موقوف کرده بهدانه سه ماشه اصل السوس چارماشه افزایشند و عوض خیارین شیرۀ مغز تخم هندوانه و شیرۀ کاهو کنند **حب کافور** نافع تب محرقه دوق و مسکن حرارت صندل به گلاب سوده زهرمهره سوده کات سفید کتیرا تخم خرفه مقشر تخم خشخاش هر یک یک درم کافور زعفران هر واحد نیم درم مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد یک و نیم درم بلعاب بهدانه یا اسپغول حبها سازند و باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواهد آمد **سفوف هندی** مفید تب محرقه است گلو طباشیر زهرمهره سوده صندل سفید سوده کات سفید مروارید سوده هر واحد یک مثقال کافور زعفران هر یک نیم مثقال سفوف ساخته به قدر مناسب بشربت نیلوفر آمیخته خوراندند **قرص طباشیر** که در حمیات حاره مستعمل طباشیر یک توله زرشک دو توله تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین هر واحد یک توله گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش ماشه کتیرا نشاسته هر یک سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یک ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند خوراک سه ماشه به آب کاسنی مروق یا چکیده آن **قرص طباشیر کافوری** **ملین** که در تیپهای گرم مجرب ربالسوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گرد سماق هر یک پنج درم زرشک طباشیر هر یک هفت درم ترنجبین ده درم کافور یک درم زعفران یک ماشه به دستور قرص سازند **قرص کافور** بعد مسهلات اگر حرارت باقی باشد و سرفه نیز بود معمول است طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید هر یک چهار ماشه و نیم نشاسته مغز تخم خیارین مغز بهدانه اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه مغ ز تخم کدو خرفه مقشر هر یک یک توله

بز را لبنج دو ماشه کافور سه ماشه زعفران یک و نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص ساخته سه ماشه از آن سائیده در شربت نیلوفر سرشته بلیسند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که هیچ تدبیری نافعتر از تسکین حرارت نیست و آن به دستوری نمایند که در علاج غب لازمه مذکور شد لیکن در اینجا در تبرید مبالغه نمایند آنچنان باشد که وقت صبح ماءالقرع و ماءالخیار بوزن چهل درم گرفته شربت صندل چهار توله آمیخته بر برف سرد کرده و یا بشور پرورده اول قرص طباشیر که فوری سه ماشه در شربت لیمون یک و نیم توله آمیخته بلیسانند پس دوا بنوشند اگرچه اقراض بعد نضج و تنقیه به عمل می آید لیکن در اینجا جهت انتظار نضج در این امر هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض به سبب تبرید کثیر نباید ترسید و در خلاصه التجارب نوشته که سکنجبین که از شیرۀ خیارین و تخم خرفه و کاسنی در آب هندوانه گرفته و از آب بود تمرهندی و اندک سرکه و اندک صندل و قند به قدر کفایت ترکیب داده باشند عظیم‌النتفع است و نزد فقیر نقوع اشیر سه توله در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک دو توله اثری عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنپ بید و گشنیز خشک و کاهو هر یک سه ماشه سوار یک توله بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و گشنیز خشک و تخم مورد هر یک یک توله در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت به گلاب و دوغ ترسازند و خیار و بادرنگ و تربز پاره کرده بیویانند و تخم و مغز آنها بر تارک سرد حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه بیویانند آب برگ بید ساده و بیدمشک و طحلب و گشنیز سبز و عرق بیدمشک و گلاب هر واحد یک توله حضض مکی صندل سفید بوش دربندی هر یک چهارماشه گل ارمنی نه ماشه کافور یک ماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و بنوماش گشنیز سبز با نان و یا برنج خوراند و همیسان تا هفت روز بگذرانند و روز هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب‌الثعلب تخم کاسنی گل سرخ هر یک نه ماشه آلوبخارا ده عدد شب در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یک و نیم پاو خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیارشبر هفت توله ترنجبین پنج توله گل‌قند چهار توله شیرخشت سه توله مالیده باز

صاف کرده شربت آلودمسهل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت شام شله اسفناخی خوراندند و روز نهم این تبرید دهند طباشیر دو ماشه سوده در خمیره صندل ساده یک توله آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بلیسانند و بالایش شیرۀ خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله حل کرده اسپغول نه ماشه کف زرده بنوشند و وقت دو بهر غذا خشکۀ گیلانی با اسفناخ دهند و همچنین مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تب باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت نیلوفر دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش ماءالقرع یک و نیم پاو و شربت صندل سه توله و شربت نیلوفر یک و نیم توله بدهند تا روز پانزدهم روز شانزدهم اگر تپی باقی مانده باشد باز مطبوخ هلیله زرد و شربت ورد مکرر را هلیلچی چهار توله و سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچۀ بز شیرخواره با برنج دهند و روز هفدهم قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت انار شیرین دو توله سرشته با شیرۀ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یک نه ماشه لعاب اسپغول سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت بزوری معتدل یا بارد چهار توله حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا به دستور دهند و بسا باشد که نوبت این تب تا یک هفته نمیرسد در خیر و شر و مفارقت و نادر باشد که بمطبوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و میربهاءالدین قلمی فرموده که هرگاه اثر نضح پدید آید و حرارت و اعراض هیجان بر جای باشد سحرگاه قرص کافور در سکنجبین باید داد و بوقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از آن دیگر شربت‌ها سرد کرده دهند و آب سرد به دستور تطفیه کند اگر در احشا بسیار آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضح فصد فرموده‌اند و بعد از آن مسهل صفرا بحق آن است که در اینجا به فصد چندان جرات نتوان کرد که در مطبقه پس فصد در وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود و قوت قوی والا استفراغ صفرا باید کرد بچهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل باید ساخت و سائر بلغمات قوی که گرم نباشد هم نیکو

بود و به مسهل قوی رخصت نیست و بعضی اندکی سقمونیا در ملینات با مصلح آن تجویز کرده‌اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض امزجۀ قویه را مناسب بود و بعضی در تنقیه تأخیر فرموده‌اند اگر طبع هر روز بشفقت خویش دو سه مجلس اجابت صفا کند و این خلط است جهت آن که آن فعل دال بر غلبۀ خلط بدست و میل کردن طبیعت بدفع آن و بلاشک چون مددی نباشد بزوری طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نپذیرد و هنگامیکه مریض را از آن اجابت خفت عظیم حاصل شود و طیبیب از علامات چنان دریابد که خلط کم و قوت وافیست و به همان مقدار نقا حاصل می‌شود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تأخیر نباید کرد که بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد و ماده مهیاج هست کذا فی‌النویض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز درگذرد و قوت وفا کند در روز دهم استفراغ جائز بود و اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد به استفراغ حاجت نشود چه اگر قوت برجاست بر بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی‌الجمله خنک شده است و اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد هیچ مرضی و **مولف قوانین العلاج** نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تب غالب داشتند و اشتهای طعام نداشتند و از شدت تشنگی رنج یافتند و احشای ایشان را هم از آفتی خالی بود بعد ظهور نضج که روز هفتم می‌باشد و در تب البته خفتی ظاهر گردیده بود دوغ گاهی بر یخ و یا ابقر سرد کرده دادم همراه طباشیر سه ماشه بنا بر منع آن از عفونت و آن‌آن که معتاد هم بودند گاهی بی‌نان و گاهی با نان از جفرا ت گاوی بسیار میدادم و تبرید عظیم می‌بخشید چنان چه اندکی فراشا پیدا می‌کرد و بعد از آن هر روز همانوقت تا سه چهار روز فراشا به دستور می‌شد بلکه غشیان و تهوع و قی هم پدید آمدی و تب هم جانقدر بر حال خود بود و فترهای ظاهر پیدا می‌کرد ولیکن جهت رفع فراشا و تب و دیگر عوارضات طباشیر و گرد سماق و دانه هیل و ست گلو هر یک یک ماشه سوده در شربت لیمون و نیلوفر هر یک یک و نیم توله آمیخته لیسانیدم و غذا چون میخواستی پلا و خشکۀ گیلانی با جفرا ت مقرر داشتم از روز چهاردهم بخیر می‌گذشت و بروز هفدهم و هژدهم هم صحت کلی می‌یافتند و باید دان است آنجا که از خشکی زبان و دهان و لبها بترقد و بیمار

برنج بود باید که پیوسته آلوبخارا یا زردآلو یا تمره‌ندی در دهان دارند و یا بهدانه و باید که لعاب از بهدانه و ریشه خطمی و اسبغول و تخم خطمی و گل خطمی و گاوزبان همه و یا هرچه بدست آید در آب شیرین برآورده لمحہ لمحہ مضمضه کنند که بسی مفید است **شیخ‌الرئیس و شراح قانون** می‌نویسند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفرغ شوند به مثل آن که گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده به جهت تجفیف بر طبیعت در انضاج باقی ماده و اخراج چیزی که در امعا و قریب او باشد تا بخار از آن به سوی سرد قلب صعود نکند و مورث قلق بیشتر نگردد و پس تعجیل در آن اولی است و اما استفرغ تام بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا می‌کند اگر در آن صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می‌بخشد اگر در آنجا قاروره کدر و سرخ باشد و محرقه محتاج بتلطیف تدبیر شدیدتر است زیرا که مرض حادثتر و بحران و منتهای آن سریع‌تر بود و همچنین بتبرید بالفعل چیزی که آن را بخورند از غذا و دوا با وجود بودن آن بارد بالقوه و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد و اگرچه اشتهای او نداشته باشند و خصوصاً در شخصیکه از آن چیزی بسیار تحلیل شود به سبب تخلخل بدن آن و ایضاً محتاج بود بتلئین در ابتدا قویتر مثل شربت ورد مکرر به سکنجبین و آب سرد برف یا شربت بنفشه یا حقنۀ لینه تا مواد و ابخره به سوی اعلی متصاعد نشوند و ایضاً بمعالجات حمای حاده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از اشربه و ملینات و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تب خواب کردن بر آب تمره‌ندی به شکر محلول نیکو باشد و گاهی اندکی کافور در آن داخل کرده می‌شود اگر احتیاج به تبرید قوی باشد و سکنجبین و شیرۀ تخم خرفه و شرۀ تخم کاسنی ایشان را خوبست دهند دانه یعنی مغز تخم آن و نزدیک کمال احتیاج آب و مغز او همراه سکنجبین و امثال آن تا مستحیل بصفرا نگردد برای ایشان بهتر است و در شرب آب سرد آنچه مذکور شد از نبودن ورم در جوف و نه ضعف در معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چندان بنوشانند که نوبت بسبز گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از اخلاط ذهن طلب آب را فراموش می‌کنند پس واجبست که هر وقت اندک اندک از آن بنوشانند بجرعه‌های بسیار تا خشکی بر

حلق و دماغ ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک دیده شود و اعراض مفرط آن را بدان چه در ذکر اعراض مذکور گردد و هرچه در ابواب آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط رعا ف بر صاحب محرقه احتیاط کند که در آن خطر بزرگست و واجبست رعایت نفس ایشان هچه شدت و تواتر آن دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن بلخلخهٔ بارد خوشبو و تدبیرات مقویه شرباً و طلاءً نمایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند به سبب کثرت حرارت و یبوست و باید که حفظ رؤس ایشان نمایند به سرکه و روغن گل و صندل و گلاب و کافور و مانند آن آنچه تبرید راس وردع ابخره از آن و حفظ رطوبت آن کند و تنطیل به مطبوعات که در آن به قولات بارده جوش کرده باشند چنان چه سابق مذکور شد برای توسیع مسام و اخراج حرارت باید کرد و هرگاه بیداری ایشان اشتداد نماید معالجهٔ آن کنند بمنومات مثل شیرۀ تخم خشخاش و مغز کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش و اگرچه خشخاش سیاه ساخته باشند در مثل این حال بد نیست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل آن اقراصی که برای آن نیکو است قرص کافور است و در آن وقت سکنجبین به شیرۀ تخم خیار و کاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم به سکنجبین از بیست و پنج درم تا سی درم به حسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر قابض نافع است **قرص کافور** که نیکو است طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یک و نیم درب ربالسوس نشاسته هر واحد یک درم کافور یک و نیم دانگ زعفران دو دانگ شربتی از آن دو درم **ایضاً** گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ و تخم خرفه هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا ربالسوس هر واحد یک درم زعفران دو دانگ کافور یک و نیم دانگ شربت دو درم و هرگاه مریض انحطاط مریض انحطاط بین نماید بحمام که آب او مائل بسردی باشد باک نیست و حمام از صاحبان حمای محرقه برای کسی محبوبتر است که تب او از بلغم شور باشد **مصنف ملکی** گوید که هرگاه حمای مطبوقه از عفونت صفرا باشد و قوی الحدت و حرارت بود و بغب اشتداد کند مثل حمای معروف بقوسوس و آن محرقه است پس میباید که

استکثار تبرید و تطفیه حتی الامکان نمایند که این تدبیر موافق‌ترین چیزی است که در این مرض استعمال آن کنند و اگرچه در نضج و بحران وی کند در آن ضرر نیست و هرگاه در این تدبیر قصر کنند مریض را خطر دارد و بدین جهت باید که مریض را در اول روز ماءالقرع سی درم و جلاب ده درم و طباشیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماءالقرع با قرص کافور باید داد و بعد اندک زمان عقب آن ماءالشعیر به آب انار بدهند و وقت خواب ماءالخیار یا آب هندوانه به اندک جلاب یا شربت خشخاش یا شربتی که در تب دموی مسطور شد با نیم درم طباشیر و یک‌درم تخم خرفه و یک‌درم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما یا ربیع بر برف سرد کرده باید داد و تبرید جگر و معده بخرقه کتان مبلول در قیروطی مبرد معمول از آب کاسنی یا گشنیز و خرفه و جلاب مضروب به موم سفید که به روغن گل و روغن بنفشه و اندکی سرکه ساخته باشند باید کرد و سرد کرده نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشه تازه و صندل و جلاب و کافور ببویانند و مسکن او سرد باشد زیر بادکش که در آن باد آید و یا در موضعی که در آن هوای شمالی آید و آب بیاشند از بید و گل سرخ و گل سیب و بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و در آن سنگریزه اندازند تا مریض در آن نظر نماید و اگر فصل زمستان باشد قیروطی نیم‌گرم نهند و مسکن معتدل‌الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بجامه‌های معتدل پوشیده دارند و بگذارند تا هوای سرد استنشاق نماید و تطفیه حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی که در سینه و قلب اوست و دثار از حقن حرارت بداخل بدن منع نماید و از تحلیل آن عائق نباشد و مریض را به کثرت کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره به این تدبیر ملازم باشند تا آن‌که مرض به منتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس در آن هنگام یابد که تلطیف غذا به غایت کنند و بر جلاب و آب انار و آب سیب میخوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض به انحطاط افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران به عرق خواهد شد و در آن شک نبود مریض را از جای سرد به موضع قلیل‌البرد ببرند و اگر بینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود و مرض رو به انحطاط آورد آنگاه تدبیر نافین پردازند و هرگاه در بدن بقیه ماده مرض باقی ماند و تحلیل نشود و در رگها

بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنفیذ باشد باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یک و نیم اوقیه سکنجبین بزور سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای ماده غلیظ کند و تنفیذ آن از طرق و مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و در آن منفعت کثیر در بقایای اخلاط است و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش استعمال نمایند که آن تنقیه بدن و اخراج بقایای اخلاط حار از آن برفق و سهولت کند **صفت آن** بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بیست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تمرهندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشه ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهتره ده درم بادیان انیسون هر واحد دو درم پوست هلیله زرد کوفته پانزده درم و در شش رطل آب جوش خفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و بشب در خانه گرم بدارند و بعد سه روز صاف کرده از آن هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض حاد به این تدبیر نمایند و از خطا حذر کنند زیرا که ادنی خطا بر صاحب مریض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا چون در غیر وقت او استعمال نمایند و اما در امراض متطاولة مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آن که از آن استکثار کنند و بر آن ادمان نمایند **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که در این تب باطن گرمتر از ظاهر می باشد پس تدبیر تسکین حرارت در آن قویتر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهارگونه است تبرید هوای خانه و خوراندن اشربه و اغذیه بارده و استعمال اضمده و نطولات بارد بر سر و سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد و از اشربه سکنجبین که از شیرۀ تخم خیار و بادرنگ و تخم خرقة و تخم کاسنی ساخته باشند و آب آلو و آب تمرهندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب اناردانه و پوست جو اولی تر بود و اگر نرمی طبع بیش از آن نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزی که نرمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر بازداشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده تر گردد بقبض آن پردازند و شربت ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب



خيار ترش و ماءالقرع به اندک آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد و هر روز از این شربت‌ها اندک اندک تجرع نمایند و هرگاه اثر نضح پدید آید و حرارت تب و اعراض آن برحال خویش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ساده بدهند و وقت برآمدن آفتاب کشکاب سرد کرده خوراندند و اگر در معده و جگر و در اعضای اندرونی ضعف و ورم و درد نباشد آب سرد سخت نافع باشد بالجمله در آب سرد و کشکاب سرد در آن انتظار نضح باید کرد

**صفت** شربت صندل بگیرند صندل سفید سوهان کرده پنجاه درم و یکشبهانه روز یا بیشتر در سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و آب یک رطل خیسانیده بجوشانند تا به نیمه آید مالیده صاف نموده با شکر و رطل به قوام آرند شربتی ده درم با شیرۀ تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار به سبب برآمدن ابخره بدماغ از خویشتن غافل شود و اگرچه تشنه باشد آب نخورد و نخواهد هرگاه اثر غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسبغول رقیق با جلاب خام یا آب انار باید داده در دهن آلوبخارا و دانه تمرهندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی بنشانند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد به روغن گل یا نیلوفر سرد کرده به آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی بنشانند و اگر مانعی مثل زکام و نزله و سرفه باشد یا در سر گرانی یابند دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ از این نشاید کرد و مضرت‌ترین چیزی با این موانع دوشیدن شیر بر سر است از بهر آن که بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد به سوی سر بخار صفرا باشد این روغن‌ها و آب سرد و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آن است که با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم منخر را تر دارد و سر گران‌تر باشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر در این حال بینی و روی سخت سرخ باشد خون از بینی آوردن صواب باشد والا تدبیر امالۀ ماده به جانب پایها باید کرد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تب باشد پس بشرب شربت خشخاش به ماءالشعیر با حرارت و یبوست تب برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری کشکاب و سردی دیگر شربت‌ها به قعر بدن رسید و تشنگی زائل شود و اگر بیمار بر پشت باز خفتن عادت دارد تکلیف تغیر عادت

نمایند از بهر آن که خفتن بر آن شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود **صفت حبی** که تشنگی بنشانند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کاهو و رب السوس و اصل السوس و ترنجبین مساوی سائیده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند **صفت قرص طباشیر** که تشنگی بنشانند طباشیر پنج درم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم به لغاب اسپغول قرص سازند و هر صبح روغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درشتی از آن برخیزد و عقب آن اندکی لعاب اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقة کتان به گلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن به اعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور هر ساعت بیویانند و بر جگر نیز خرقة کتان به گلاب سرد آغشته بدارند لیکن از این احتراز نمایند در وقتی که بیمار در آن عرق کند و بشره او را سرد نکنند تا تحلیل را که نزدیک است باز ندارد و مرض طول نکند و اگرچه در این تب درازی مرض سالمتر از تیزی تب بود **محمد بن زکریا** می گوید سحرگاه آب آلو دهند بامداد کشکاب و نیمروز آب خیار یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسپغول و در فرو نشانیدن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و بسخن طبیبان جاهل که گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت در بحران تأخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزمودم تسکین حرارت را بی خطر و سالمتر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت باز سپردن مریض به مرض است تا احتراق حمی دماغ و معدة او را بریان کند و اعصاب را بکشد و لقوه خشک تولد کند و بسیار باشد که به سبب تشنج خشک حادث در اعصاب و عضله ضیق النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را به موم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر در آن بنفشه و خطمی کوفته بیخته به سرشند سخت موافق باشد و بر سینه و گردن کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته به روغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنان که در غب خالصه دائره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد یا مانعی از آن بود در روزی دو بار کشکاب باید داد بار دوم آنوقت که قوت تب اندکی در آن ساکن شود دو روزیکه تب سوزان تر و صعبت تر باشد کشکاب به آب آلو آمیخته

باید داد تا هر بار بیمار برای شربتی تعب نکشد و تا در صعوبت تب معدۀ او از شربتی سرد یا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس در این تب وقت صعوبت حرارت آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حاده خواهد آمد و اطعمۀ خوشبو که اشتهای طعام را بجنباند پیش او همی آرند چون مرغ ملفوف به خمیر و مشوی در تنور که پیش او بشکافند و بسیار باشد که به سبب فصد صفرا تیزتر شود و کذا تب سوزان تر گردد پس اول در قاروره نگاه باید کرد اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر برخلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غب خالصۀ دائره مذکوره شد و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد **صفت قرص طباشیر ممسک** بگیرند طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم ربالسوس نشاسته هر واحد یک درم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم و کشکاب از پست جو بسازند و در آن پنج درم حبالأس نیمکوفته و بهی پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر در آن گل ارمنی یکدرم و صمغ عربی نیم درم داخل کنند قویتر باشد و شربت سیب و بهی و ریباس آن را موافق باشد و این سفوفالطین آن را نافع بود **صفت آن** اسبغول بریان کرده گل قبرسی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی یک درم و اگر اسهال خونی باشد در این سفوف کهربا دم‌الاکوین ریوند چینی زیاده کنند و با شربت بهی دهند یا به آب سماق یا به آب برگ خرفه یا به آب برگ حماض و غذا مزورۀ اناردانه یا سماق یا زرشگ که در آن برگ خرفه و برگ حماض پخته باشند بدهند و کعک در آب بهی و آب سیب سماق نیک باشد **ابن الیاس** گوید که علاجش علاج غب خالصه است و هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و آلوی سیاه ده عدد بنوشانند و غذا ماءالشعیر یا بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش دهند و یا آب انارین بشحم افشرده سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلئین طبیعت بماءالفواکه با نقوع مشمش به مطبوخ فواکه نمایند و طبع را محتبس نگذارند و در نیمروز آب صادق‌البرد بیاشامند و لهذا نبی علیه‌الصلوة و السلام فرموده که لحمی

من قیح جهنم فابردهها بالماء باید که مبالغه در تبرید و تطفیه نمایند زیرا که تأخیر در تبرید و تطفیه در مثل این مرض خطرناکست و اگر تشنگی شدت کند و از مطبوخ کراهت نماید یا او را غثیان باشد باید که معالجه بشریت ورد مکرر چهل مثقال یا سکنجبین ساده بیست درم و برف دو من کنند و این وقتیست که با تب سرفه نباشد و هرگاه ایشان را سعال خصوصاً با سهر عارض گردد و هر صبح جلاب از شربت بنفشه و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین ده درم بنوشند و تلئین طبیعت به این مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و در آن شیر خشت و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا خوب اسهال کند به عده در در آخر روز غذا به ماءالشعیر سازند و در هر حال از تبرید و تلئین غافل نباشند و چون بینند که مریض هذیان می گوید باید که موی مقدم سر او بتراشند و خرقه کتان به سرکه و گلاب و صندلین و روغن گل آغشته بنهند تا روع ماده و تبرید مفرط کند و تقویت دماغ نماید و ساعت بساعت تبدیل آن نمایند و یا بگیرند صندلین و گلاب و سرکه و آب خیار و آب بید و شیر دختران و در شیشه فراخ سر انداخته خوب جنبانیده هر ساعت لخلخه سازند و اگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد و مسکن ایشان مهاب شمال و زیر خیشاب مبلول به گلاب باشد و زیر آنها برگ بید و برگ کدو فرش کنند و حوالی ایشان ظروف سپر پر از آب نهند و روبروی آنها خیار و کاهو و کدوی تبر و سیب و گل به و بنفشه تر و نیلوفر تر بدارند ببادکش که بر آن گلاب پاشند ترویج نمایند و بر سینه به گلاب و صندلین و کافور طلا سازند و این وقتیست که فصل گرما تیز باشد و اما هرگاه سرما باشد در مکان معتدل سکونت اختیار نمایند و خوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشه تر و صندلین و گلاب بیویند و هرگاه تنقیه بدن کردند و عروق از صفرا پاک شد هر صبح شیره تخم خرفه بسبت مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه و ماءالخیار هر واحد پنجاه درم بقرص طباشیر ملین یک مثقال و غذا ماءالشعیر بتخم خشخاش و بنفشه و نیلوفر تا آن که چهارده روز بر مریض بگذرد و بعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض به گلاب بدهند و غذا مزوره زرشک یا

آلوی جبلی یا تمرهندی یا اناردانه با مغز بادام و بچه مرغ سازند و هرگاه حرکت کنند و قوت قوی گردد بعد بیست روز در حمام داخل نمایند و باید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد و بعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانه معتد به تا آن که بشره به حالت اولی عود کند و حرارت بشره ساکن شود و حمرت مکتبه از حمام زائل گردد به عده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم و یا از سکنجبین ساده و گلاب و عرق بید هر واحد ده درم بنوشانند و جامه صندلی گلاب بر آن پاشیده بپوشند و امتصاص انار میخوش یا اناردانه میخوش و سیب ترش و بهی و مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و مشمش خشک و آلوی رطب یا خشک و شفتالوی خشک کرده و سکنجبین سفرجلی و شربت انار و شربت سیب و شربت لیموسازند **خجندی** گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمرهندی یا آلو و جلابات بلعاب اسبغول غیرصادق الحلاوت مبرد بنوشند و در مسکن بارد بنشینند و تلئین طبیعت بتمرهندی و شیر خشت و شربت ورد مکرر ببرد و یخ و یا نقوع مشمش و فواکه خشک آب هندوانه سازند و تنقل از انار و بهی کنند و آب انار بتخم کوفته با ترنجبین و شکر یا شیرخشت بدهند و غذا ماءالشعیر و به مغز بادام بکدو یا کاهو و اسفناخ به آب غوره ترش کرده یا غیر ترش و مانند آن و یا نان مغسول پاک بجلاب شکری تر کرده بدهند و تلئین طبیعت بحقنه‌های لینه به مثل ترنجبین و عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه و خطمی و چقدر سازند و آب صادق البرودت سیما در نیمروز خصوصاً در فصل گرما منع نکنند و اگر احتیاج به زیادت تلئین باشد به مطبوخ هلیله زرد و فواکه خشک و ریوند نمایند و اگر از مطبوخ اکراه کنند تلئین طبیعت بشربت ورد مکرر مع شربت دینار یا شربت آلو مسهل نمایند و از حبس شکم حذر کنند تا ماده مرتقی نشود و سرسام حادث نگردد و چون سرفه خصوصاً با بیداری عارض شود هر صبح شربتی از شربت خشخاش یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از تبرید و ترطیب و تلئین غافل نباشند و این مطبوخ آن را نافع است و نسخه او هماغه است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا وزن نیلوفر و غیره هر یک دو درم و عناب سپستان هر واحد پانزده عدد و شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم است و

غذا بنوماش به مغز بادام و چون بینند که هذیان می‌کند حلق مقدم راس مریض نمایند و بخرقه درشت بمالند و محاجم بر کتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و پایها بشویند و به اشنان و به اشیای ختنه بمالند و در نهادن ادویه بارده بر سر مضرست پس ترک او نمایند و قرص کافور یک درم بشربت صندل یا به آب خیار یا هندوانه یا ماءالقرع برای ایشان نافع است و آنچه بر زبان او از صفرا یا سودا باشد بخرقه کتان که در آن اسپغول و شکر باشد بمالند **ابن هبه‌الله** گوید که طبیب را می‌باید که در اول امر بدن را از عاج شدید مسهل قوی ننماید بلکه واجبست که مریض را آب آلو و آب تمرهدی به سکنجبین مرتب از تخم کاسنی بنوشانند و ماءالشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیه روز ماءالقرع بطباشیر و جلاب و شیره خرفه به سکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در آخر روز ماءالشعیر بنوشانند و در شب مبردات دهند و تبرید جگر به صندل و گلاب بخرقه آلوده نمایند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و حدت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور دهند و صبح ماءالشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط نضیج بود مریض را بشرب آب برف سرد کرده در وقت التهاب افراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه استکثار در شرب شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول به سکنجبین خلط نمایند پس اگر طبع قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر ممسک دهند و رب بهی بدهند و نیلوفر و صندل و کافور بیویانند و در خیوش ساکن کنند و بپارچه‌ها بپوشند اگر موضع شدیدالبرد باشد و بگذارند که استنشاق هوا نمایند تا مزاج قلب به اعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات مرتب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچه مرغ معمول به آبهای مذکوره غذا سازند و اگر خوف رجوع مرض باشد آب کاسنی به سکنجبین یا نقوع مشمش بشربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حار را بملایمت برآرد انشاءالله تعالی **ابن نوح** گوید که محرقه محتاج تدبیر در علاج به مثل آن است که در حمای غب گفتیم مگر آن که آن را قوی سازند به حسب زیادتی این تب در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را در این تب هر شب آب آلو و تمرهدی بنوشانند

الا اگر طبیعت هر روز و مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب ماءالشعیر و در روز هر ساعت ماءالقرع یا ماءالخیار یا آب تربوز دهند و غذا نان مغسول یا مفتوت مخبص به شکر سازند و در آب نوشیدنی اندک اسپغول اندازند و لعاب او بجلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که روغن بادام در دهان گیرند و آنچه بر زبان از خشونت و زردی یا سیاهی باشد بخرقه کتان بمالند و لعاب بزرقطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده سرد کرده بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدارند و آب شدیدالبرد بنوشانند بنوعیکه در به آب حمای مطبقه مذکور شد تا آن که رنگ سبز گردد و رعدۀ افتد که به این حدت تب را در ساعت ساکن نماید پس بیمار عرق کند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت به شدت انطلاق نماید آب پوست جو با قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین و شکر از آن دور دارند و رب انار و سیب و بهی ترش ساده بدهند و اگر هذیان شدید باشد کثرت دوشیدن شیر بر سر نمایند و به روغن بنفشه سعوط فرمایند و **جالینوس** گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل امروء و بهی استعمال نکنند مگر آن که بمریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس هرگاه مریض را ضعیف دیدی و در معدۀ او صفرا بودی آن را طعام می خورانی در وقتیکه التهاب تب اندر آن بودی به جهت خوف ضعف طبع و ارادۀ تعدیل معدۀ آن و **اهرن** گفته که صاحب حمای محرقه را آب سرد ندهند مگر بعد ظهور نضج که آن تبلید حمی و تغلیظ ماده و احداث سدد می نماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود ثقل دریابد و دوشیدن شیر بر آن نشاید و نه چیزی از روغن ها و آبها بر آن نهند و نه سعوط به کار برند ولیکن درینحالت استعمال انکباب به طبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندر آن باید نهاد و **ابن زکریا** گفته که در این تب مریض را منع نکنند اگر ارادۀ نوشیدن آب سرد و ربوب فواکه ترش نماید و در تبرید آن قصور نکنند که در آن خوف هلاکت است چنان چه سابق مذکور شد و **اهرن** گوید که هرگاه در امر اض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و ماءالشعیر افتد ابتدا به سکنجبین نمایند و ماءالجبن نیز مثل اوست و در محرقه اسهال به چیزی که مخرج صفرا باشد بغایت نافع است

## علاج غب غیر خالصه

در ابتدا سه روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن اندازه تبرید بر قدر اخلاط صفاوی و بلغمی و بر مقدار تیزی حرارت یابد و رعایت حرارت و اعانت نضج و تجویز مسهل به حسب حاجت توان کرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده و بزوری بهتر از شربت آلو و تمرهندی باشد بعد از آن نقوع یا غیر آن در ایام مسهل استعمال کنند و در آن سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کردند پس بعد یک مسهل یا دو مسهل از استعمال منضجات چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید یک روز عقب مسهل بدهند و در آن هنگام منضج را قوی سازند بنحویکه در آن اصول و مانند آن داخل نمایند و چون معلوم کنند غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تربد و ریوند و غاریقون بد نیست و هرگاه از مسهلات فارغ شوند و تیزی تب بشکند لیکن هنوز باقی باشد قرص ورد صغیر و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر مانند آن و شربت بزوری بارد و معتدل و حار استعمال باید کرد و گاهی هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده می شود ولیکن استعمال اقراص با نقوع مناسب یا مطبوخ یا به آب کاسنی مروق یا با چکیده تخم کاسنی نمایند و گاهی نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال می کنند و بعض تدابیر مناسبه در علاج شطرالغب خواهد آمد و بدانند که نیکوترین تدابیر آن است که بعد هر دو سه روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قی فرمایند با رعایت حال ماده غالب و استعمال مدرات مفید بود و شیرۀ کاسنی و بادیان و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین مدری موافق است و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در آخر تب حریره یا آش جو یا اندکی پوست گندم توان داد و به قول حکیم ارزانی پارچۀ نان خمیری با شربت نبات بهتر از پوست بود **صفت قرص طباشیر ملین** که در غب غیرخالص بعد تنقیه که احساس گرمی کنند معمول است طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاهو و مقشر مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک سه درم ربالسوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرصها سازند خوراک چارماشه و نیم **صفت** دوائی که برای غب غیرخالص کهنه مجربست



برگ انبه و برگ نی و برگ نیب و گل بابونه و اشنه هر یک سه توله انیسون یک و نیم توله در یک سبوجه جوش کرده قبل از نوبت بخور نمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یک ماشه در شربت قنطوریون یک توله آمیخته بخوراند و بالایش شربت کشوث علوی خان چهار توله در عرق مکوه و شاهتره و کیوره هر یک چهار توله حل کرده بنوشانند غذا شوربای بچه مرغ بنان خشکار و تا یک هفته استعمال نمایند **اقوال مهره** مصنف اقتباس می نویسد که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر واقعست به حسب اعراض و لوازم چنان چه اگر صفرا بر بلغم غالب بود و بسیار دور از خالصه نباشد بمعالجه غب سه توله روغن گل هفت ماشه و روز نهم شیرۀ بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه برآورده شربت نیلوفر و اسپغول دهند و به همین نمط تا دوازده روز بگذارند و روز سیزدهم جهت نضج این مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر پنج ماشه آلبوخارا هفت عدد گلکند چهار توله تا روز پانزدهم و روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیله زرد هلیله سیاه سنای مکی هر واحد یک توله خیارشمبر هفت توله شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله ترنجبین هفت توله روغن گل هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شله با شوربای بچه بز دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری بارد چهار توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بر همین نهج تا انقضای تب ثابت مانند علوی خان در عشرۀ کامله نوشته اند که طریق تدابیر فی الجملة آن است که ببینند اگر بول غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات امتلای خون ظاهر بود فصد کنند به اعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز نوبت و بحران قوی بعد از فصد بغذا و شربتهای جالی و مائل بگرمی نضج خلط دهند مثل کشکاب که اندر آن نخود اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند و آس حلیم جو که در آن نخود و اندک شبت و زیره و گشنیز و چوجه مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نعناع شرف و اشباه اینها و بعد از نضج تام بتلئین ملایم دفع خلط فاسد باقی کنند و اگر بلغم بر صفرا غالب باشد پس بمعالجه تب بلغمی نائبه پردازند و سردیها و ترشیها ندهند و ملول نشوند که مدتی دراز می دارد و دفع آن بزودی نکوشند

بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج و مراعات قوت بواجبی متوجه باشند و بالجمله احوط آن است که روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و یا عنصلی چهار توله در آب سرمق نیم آثار و نمک طعام یک توله آمیخته بدهند و قی کنند و دو سه مرتبه تکرار نمایند تا تنقیه بقی خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقد و سکنجبین لیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلقد عسلی چهار توله در گلاب و عرق مکوه و بادیان هر یک نیم پاو جوش کنند که به نیمه آید صاف نموده نیم گرم بنوشانند و غذا نخوداب چوجه مرغ دهند و یا نان بشوربای مرغ یا نان تنگ دهند و بعد از ده دوازده دوره جهت حصول نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره بادرنجبویه مکوه گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین انیسون هر یک سه ماشه مویز منقی یک و نیم توله بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج ماشه گلقد سه توله و بعد از حصول نضج تنقیه بمعجون خیارشنبه کنند به اضافه بعضی ادویه در مطبوخ مثل ریوند خطائی هفت ماشه برگ سنا دو توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یک توله خیارشنبه شش توله ترنجبین هفت توله شبت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه و وقت شام غذا به دستور دهند و صبح قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی نه ماشه سرشته همراه مروق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله شربت بزوری سه توله بدهند و سه چهار روز استعمال نمایند به عده این مطبوخ دهند شکاعی باداورد تخم کشوث افسنتین غافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه مویز منقی یک توله شربت افسنتین دو توله و چون بعد چهار یا پنج ماه بینند که بکدام تدبیر نمیروند در قاروره بسی غلیظ و رنگین است باید که فصد باسلیق و یا اسلیم کنند چنان چه گذشت و این دوا دهند شیرۀ تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب و عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری حار سه توله و اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت بزوری معتدل یک و نیم توله بلیسانند در نوبت اول یا دوم یا سوم موقوف می شود و اما آنجا که بعد از شش ماه صلابت در سپرز یا جگر پدید آید اگرچه رهائی از این دشوار است و خصوصاً که سرفه و یا اسهال هم یار باشد پس این دوا بدهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطکی و خمیره گاوزبان هر یک هفت ماشه

آمیخته بلیسانند و تخم کشوت بیخ کبر هر یک پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاوزبان اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عرق مکوه یک و نیم پاو جوش کرده شربت افسنتین دو توله خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای** علوی خان که بعد هفت هشت ماه در این باب از مجرباتست قرص زرشک چهار ماشه جدوارخطائی جنبدیدستر هر واحد به قدر یک نخود در شربت کشوت والد اوشان دو توله آمیخته بلیسانند به عده بادیان نه ماشه انیسون تخم کشوت هر واحد یک مثقال آمله عود قماری عود صلیب هر یک یک دانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله جوش کرده مالیده صاف نموده سکنجبین بزوری چهار توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای** که از مجربات حکیم شریف خان است و راقم هم اکثر جا استعمال کرده هرگز تخلف نکرده گلقد و سکنجبین ساده هر واحد یک و نیم توله آمیخته بلیسانند و شربت بزوری سه توله در گلاب و عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله نیم گرم بنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این تب دراز گردد و ضعف ریه و جگر و ورم جگر و سپرز و ماساریقا عارض شود پس باید که بمعالجۀ عضو ماوف کوشند به دستور یک هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر به استسقا گشته به هلاکت می انجامد کذا فی نبض الکبیر و بدانند که بعد زوال این تب تا حصول قوت تام از استعمال آب سرد و دیگر سردیها و تریها و ترشیها اجتناب ورزند تا مورث امراض صعب نگردد و **اگر** بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اکثر در نضح و ادرار و تعریق و تفتیح مسام کوشند و آنچنان باید که بحمام برند و بخور معرق استعمال نمایند و به یه تنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنجا که ضرورتی داعی باشد کذا فی التخلیص و قرص ورد که در اینجا نافع در قول جرجانی و ایلاقی خواهد آمد و امیری را که از مدت پنج ماه مبتلا بغب غیرخالص بود و اندک صلابت جگر و تهیج رو و اطراف می داشت این دوا دادم **دواء الکرکم** صغیر به نسخهٔ والد علوی خان هفت ماشه در ورق طلا یک عده پیچیده اول بلیسند به عده شیرۀ تخم کشوت هفت ماشه تخم کاسنی و مکوه هر واحد یک توله در گلاب و عرق مکوه و شاهتره هر یک ده توله

برآورده صاف نموده در دیگچه قلعی دار انداخته زیر او آتش چوب کنار دو شاخه کنند و سفال آب نادیده مدور به شکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب سرخ نموده از دست پناه گرفته در آن اندازند و تا هفت یا نه بار تکرار نموده صاف کرده شربت کشوث علوی خان سه توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند و غذا قورمه بچه بز با نان خشکار مقرر داشتیم و دو هفته همین دوا غذا دادم و بجای آب عرق مکوه نوشانیدم در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و شخصی دیگر از هفت ماه غب غیرخالص داشت و در شروع ماه ششم زحیر بواسیری و درد تهیگاه و معالیه جگر و سپرز بدور ربع پیدا گردید و ضعف کمال و سقوط اشتها به هم رسیده بود من بعد معاینه حال اول فصد اسلیم چپ کرده چون بمقدار شش توله گرفتم و این دوا دادم شیرۀ بادیان و قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه لعاب تخم مرو چهار ماشه در گلاب و عرق کیوره و عرق بیدمشک هر یک هفت توله برآورده شربت گاوزبان و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک چهارماشه تودریین و ماشه کف زده بنوشند و غذا پلاو بنوماش بقلیه زردکی و شلجمی که به روغن گاو زیاده پخته باشد دادم همه اعراض نصف باقی مانده و صبح در اجابت سدهها بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیره و درد موقوف گردید لیکن دوره تب بوقت مقرر اندک خفیف آمد جهت رفع تب روز دیگر این دوا دادم قرص گل صغیر سه ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یک و نیم توله ورق طلا یک عدد آمیخته بلیسند و بالایش شربت بزوری اصولی علوی خان و شربت کشوث ایشان هر یک سه توله خاکشی یک توله در عرق مکوه و شاهتره هر یک پاو آثار داخل کرده بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا به دستور روز دوم آمدن عرق شروع گردید و تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تب خفیف همان وقت می آمد و به همین تدبیر در سه هفته از دوره تب هم نجات یافت و اشتها به حالت اصلی آمد **مسیحی** گوید که هرگاه حمای غب غیرخالصه باشد باید که مریض را طعام بحذر و احتیاط بخوراند پس لازم است که امساک از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسرالنضج باشد و غذا به اعتدال استعمال نمایند اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیرالبعد از نضج نباشد

و نشاید که صاحب غب غیرخالصه را در حمام قبل از نضح ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تب قوی باشد باید که روز فتره غذا دهند و روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش قوت او گردد روز ترک غذا نقصان در مرض پیدا کند به سبب افنای ماده و اگر قوت او متحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند ولیکن غذای او روز نوبت لطیف‌تر و خفیف‌تر باشد و واجب است که در این تب آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت در ماده تب ضرر بیشتر از آن کند که حمام می‌کند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون ماده در موضع خود بقرار و سکون مائده طبیعت را امکان استیلا بر آن باشد و ایضاً گاهی صاحب این تب را تضمید پوست شکم به اضمده منضج بلغم معده و شکم و مرخی تمدد حادث در شکم به سبب بلغم فائده بخشد و ایضاً حسوهایی که به سرعت هضم شوند آن را نافع بود زیرا که هرگاه چیزی عسرالانضمام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض او بطول کند به جهت آن که اگر آن را هضم نکند مستحیل بلغم گرداند و در ماده تب و در عسر نضح آن افزایش پس بدانسبب تب درازتر و دشوارتر گردد و آنچه استعمال حقنه‌ها در غب خالصه باید لین باشد چه ماده او لطیف سهل‌الاستفراغ است و در غب غیرخالصه حقنه‌های حاده می‌باید و هرگاه در این تب بدل در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه خلط بلغمی غالب باشد معالجه به اشیای مقطع و مسخن باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت او تسخین یابد پس سهل‌الخروج و استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتطفیة سوءمزاج حمی بیشتر و به استفراغ خلط ماده تب کمتر بود و در غیرخالصه باید که اکثر عنایت به استفراغ خلطی که ماده این تب باشد و اقل عنایت بتطفیه مصروف دارند و گاهی مالجه غب غیرخالصه به اشیای مدر بول کرده می‌شود و اگر اشیای مذکوره شدیدالحرارت و بیس نباشند والا در حرارت تب بیفزایند و جزو رطب رقیق که در بلغمست فانی سازند و غلیظ‌تر باقی ماند و آن را غلیظ عسرالتحلل گردانند پس می‌باید که ادرار بچیزهای حار یابس به اعتدال نمایند و مع ذلک اعنا بتقویت معده کنند و گاهی در این علت استفراغ به ادویة مسهل صفرا و بلغم برفق نفع می‌کند و همچنین قی بعد طعام مفید می‌شود و استفراغ در غب غیرخالصه همچنین در تب بلغمی و در حمای سوداوی باید که بعد از نضح و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای

خروج باشد شیخ می‌فرماید اموری که بدن علاج غب غیرخالصه مخالف غب خالصه باشد آن اموریست که بدن مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیصیکه گاهی گاهی بدن اصحاب خالصه را رخصت داده می‌شود و آن چند امر است یکی آن که در خالصه انتظار نضج در استفراغ نمی‌کنند دوم آن که در آن انتظار اکثر تا زمانه انحطاط نمی‌کنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیرخالصه که در آن با وجود نضج تا که زمانه انحطاط نیاید تحلیل مواد و خروج آن به مسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که آن بر صاحبان غب غیرخالصه حرام کرده شده چهارم تغذیه هر روزه یا قریب تغذیه از آنچه ایشان را مضر بود بلکه واجب است که یک روز غذا دهند و آن یوم راحت است و یک روز نه و آن یوم نوبت است و در اغذیه ایشان آنچه جالی و گرم اندک باشد می‌باید و تغذیه در اوائل علت غلیظتر بود از آنچه در اوائل خالصه باشد به عده تدریج بتلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف در آن در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار لطیف بود پنجم آن که تبرید کمتر باشد به سبب قلت حرارت ماده آن ششم آن که در ابتدا حقه حادثه به عمل آرند اگر میلان ماده بمقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود هفتم آن که انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آن که در ماءالشعیر ایشان قوت منضجه محله باشد مثل آن که برای کسیکه در معده او ماءالشعیر ترش گردد بیان کردیم بلکه قویتر از آن باشد پس گاهی احتیاج می‌شود به آن که در آن زوفا و صعتر و پودینه و سنبل به حسب مزاج بپزند و چقدر ایشان را نافع است و خلط نخود به ماءالشعیر و در آخر آن نخودآب نافع بود و واجبست که در قرب غیرخالصه از خالصه و بعد او از آن نظر کنند و به حسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند پس اگر غب غیرخالصه قریب بسیار از خالصه باشد میان هر دو بمخالفت اندک خلاف ورزند و هرگاه قاروره ایشان غلیظ بینند فصد کنند و چون فصد نمایند احتیاج بحقنه نیفتد و بدان که نافعتر برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن آنچه قریب به اعتدال است آب گلقدن مطبوخ و سکنجبین است و گاهی در این هر دو خیارشنبه داخل میک و نیم و قویتر از این آن است که در آن قدری تربد داخل کرده شود و حقنه‌ها در ابتدا نزد من بهتر از مسهلات دیگر است و

آن حقه‌هاست که در آن قوت خارخسک و بابونه و چقدر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و در آن خیارشبر و روغن کنجد و بورق باشد و گاهی حاجت بحقنه حادتر از این افتد به حسب بعد حمی از خالصه و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بچیزی از گلقد و سکنجبین اصولیست و بعد روز هفتم و حصول نضج مثل طبیح افسنتین است که آن نافع ملطف ماده مقوی معده است و در آن قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و همچنین آب بادیان و آب کرفس با سکنجبین نافع است و اگر از روز چهاردهم تجاوز کند بخوردن قرص درد صغیر باک نیست و اگر مرض طول کند از مثل قرص غاغت و طبیح آن و گرم کردن نواحی شراسیف بکماد چاره نباشد و ضماد از این قبیل است که از آن چاره نیست و ایضاً تضمید پوست شکم ایشان بدان چه انضاج نماید و ارخای تمدد کند اگر آنجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ و ادرار نمایند و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان انیست که بگیرند ایارج پنج درم و تربد هفت درم و عصاره کاسنی و غاغت هر واحد سه درم و تخم کرفس و هلیله زرد و کابلی هر واحد پنج درم و به آب کرفس حبها سازند شربتی از آن دو درم و از این قبیل است این مطبوخ جیدتالیف ما بگیرند غاغت و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد پنج درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد هر واحد ده درم تربد سفید یک درم خیارشبر شش درم مویز منقی بیست عدد و سپستان سی عدد دو انجیر ده عدد و گلقد فارسی پانزده درم و برسّم متعارف در آب بجوشانند و از آن قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا در آن داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدوای قوی من وجه و ضعیف من وجه می‌افتد اما قوت او به حسب استفراغ او خلط لزج را باید و اما ضعف او به حسب آن که استفراغ بسیار در یکدفعه نکند و این چنان باشد که از شربت دوای قوی کم کنند بلکه تدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج به استفراغ آن باشد به تکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوائیست که تفریق و جمع آن ممکن بود تا قلیل او اسهال خلط روی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما ملاقات گاهی اندک آن هیچ فصل نمی‌کند و مثل این دوا به کار برند بگیرند تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده‌تر از آن به حسب حاجت و سقمونیا قریب یک سطوح یا زیاده از آن به گلقد فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از غاریقون و سقمونیا بقیاس مذکور یعنی از

اول نیم درم و از ثانی یک سطوح و به گلقد به سرشند و بخورند و یا این دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت ورد انداخته بنوشند **صاحب کامل** گوید که چون این تب از مخالطت بلغم یا صفرا می‌باشد و ماده در آن بیشتر از حرارت بود لهذا می‌باید که اکثر عنایت به استفراغ خلط باشد و بهر حال باید که بقاروره نظر کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماءالشعیر به شکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین به آب سرد و غذا بشوربای بچه مرغ معمول به آب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیرنوبت باشد و اما روز نوبت غذا به مزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته بدهند که آن تبرید و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که بطبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلئین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی بمقداری نمایند که طبیعت به اعتدال آید بعد از آن ماءالشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و روز نوبت بر سکنجبین تنها به آب سرد قناعت کنند و بعد از بعد از انقضای نوبت بمزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضح پدید آید باید که در استفراغ به اسهال یا بقی یا به ادرار بول شروع کنند اما به اسهال از طبیخ افسنتین نمایند زیرا که به افسنتین در این تب از چند وجوه انتفاع یابند یکی آن که در آن قبض است و بدینجهت او مقوی معده است و چون معده در این تب ضعیف می‌شود به سبب بلغم پس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود هرگاه قادر بر هضم اغذیه نبود دوم آن که افسنتین ادرار بول کند بتلطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آن که در آن قوت جاذبه برای صفراست و آن اصل خلط محدث بهر این تب است و استعمال افسنتین نشاید الا بعد نضح ماده چه اگر قبل نضح آن را استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بهر آن که در افسنتین دو قوت متضاده است یکی از آن قابضه و دیگر مسهله پس هرگاه قبل از نضح استعمال کنند بقبض خود در ماده فجاجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله اراده اسهال آن خلط نماید و به سبب خامی و و متانت آن بر آن قادر نباشد و در آن حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد و اما هرگاه افسنتین را بعد نضح استعمال نمایند



قوت قابضه که اندر آن است تقویت اعضا و تشدید آنها نمایند و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده به سبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت به سرعت خارج گردد و ایضاً در بعض اوقات استعمال کنند آب لبلاب به اندک تربد و بسفائج به شکر یا فلوس خیارشنبه به حسب ادعای حاجت از کمیت و ایضاً این قرص بنفشه استعمال کنند **صفت آن** بگیرند بنفشهٔ ریحانی جید دو درم تربد سفید یک درم سقمونیا نیم دانگ ربالسوس نیم درم باریک سائیده شکر سرخ پنج درم آمیخته به آب گرم بخورند که این دوا نیک در این تب است چه از شان این قرص اسهال صفرا و بلغم است و سزاوار نیست که دواى مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آن که خلط نضح یابد و علامتش ظاهر گردد والا آن که مرض مهیاج باشد و ماده منتقل از موضعی به موضع دیگر باشد و مریض را قلق بود که در آن هنگام استفراغ خلط کنند و در آن تأخیر نمایند و اما اگر خلط بائج نباشد و علامات نضح ظاهر نگردد دواى مسهل استعمال نکنند زیرا که اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضح او متعسر شود و ایضاً استعمال حقنه باید کرد هرگاه ماده مائل به جانب مقر کبد یا عروق یا امعا بیند پس اگر خلط بلغمی غالب تر باشد حقنهٔ حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط صفراوی غالب تر باشد حقنهٔ معتدل میان لینه و حاده به عمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیهٔ فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان دریابد باید که استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او سهل تر برای خروج اوست پس اگر خلطی بلغمی غالب باشد بدان اشیا چیزى ملطف مقطع مثل پودینه و ترب و صعتر آمیزند و اگر صفرا غالب بود مریض را کشک جو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خوراندند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین و آب گرم استعمال کنند و در معده چیزى از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یک شربت بدهند و هرگاه ماده مائل به جانب محدب جگر بینند و قریب شراسیف جانب راست تقلی به هم رسد ادویهٔ مدر بول و اغذیهٔ مدره استعمال نمایند و لیکن دواى مدر بول قوی الحرارة نباشد بلکه مثل طبیخ کرفس و بادیان بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان و دوقو

مساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا به سکنجبین وقت خواب به آب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون این تب طول کند و از سه هفته درگذرد و اگر علامات غلبه خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بیند فصد هفت اندام نمایند و به حسب حاجت و قوت خون بگیرند به عده تطفیه و تغذیه بچوجه مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر ملین یک مثقال با سکنجبین یک و نیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبه خون ظاهر نباشد فصد نباید کرد پس اگر علامات غلبه بلغم ظاهرتر بود ادویه که استفراغ بلغم به اسهال و قی کنند بنوعیکه در علاج تب بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیما بین استفراغات زمانه بقمداری باید که بدن در آن قوی بود و خلط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف سازند که حفظ قوت اندر مرض ضرورتترین تدابیر است و بعد استفراغ در این تب چون بطول انجامد قرص درد صغیر که بطباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال با یک و نیم اوقیه سکنجبین ممزوج به آب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماءالشعیر که اندر آن بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلحم طیور لطیف مثل بچه مرغ و تیهو معمول به طریق زیرباج یا مطبخن یا اسفیدباج سازند و غذا روز غیر نوبت به کار برند اما روز نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض و افنای ماده کرده می شود و اگر قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آن را عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند یا کشک جو یا چیزی از پوست گندم به آب سرد به قدر میل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه به سوی اسفل از سینه و شکم بدهند و باید که از اغذیه بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یک ساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که نه کهنه و نه نو باشد به آب ممزوج بنوشانند که از آن انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد به سبب ازدیاد صفرا و تذویب خلط و انتشار آن در جمیع بدن پس سدها پیدا شود و با خلط نیک بیامیزد و آن را نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب در این تب و در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات نضج و

باید که در این مرض تضمید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او اندر آن نمایند و این ضماد آن را نافع است بگیرند لادن سه درم و در روغن سوسن مخلوط به روغن گل هر یک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و رامک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد کنند و ایضاً استحمام به آب گرم که اندر آن بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این حمیات کنند که ماده آنها غالب‌تر از کیفیت و غلیظ بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آن که این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سدد افزایش و بدان سبب عفونت زیاده گردد دوم آن که چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و به اخلاط جید مختلط شود و آن را متعفن سازد سوم آن که استحمام تحلیل لطیف ماده کند و غلیظ آن باقی ماند و نضج و تحلل آن دشوار گردد و صاحب این تب را می‌باید که راحت و سکون استعمال کند تا خلط ساکن ماند در موضع خود تا آن که نضج یابد و از حرکت و تعب اجتناب نماید که این اذابت خلط و انتشار او در بدن گرداند و به اخلاط جیده بیامیزد و آن را فاسد کند و احاله آن بعفن نماید و در ماده تب افزایش و مکث آن طول کند بهر آن که جالینوس ذکر کرده که این تب بمردی جوان عارض شده و بر آن شش ماه قیام نمود و من شخصی را دیدم که آن را این تب در آخر فصل تابستان حادث گردید و تا فصل ربیع مکث نمود با وجود آن که تدبیر او نیک کردم بالجمله سزاوار آن است که در این تب تدبیری که ذکر نمودم استعمال کنند و از ماسوای آن اجتناب ورزند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که بعد از تب از غب خالصه بمقدار طول نوبت تب باشد پس بمقداری که از دوازده ساعت افزون باشد بعد از غب خالصه بدان مقدار بود و علاج به اندازه درازی آن متغیر سازند پس اگر بخالصه نزدیک باشد علاج او اندکی بگردانند و اگر از آن دورتر باشد علاجش بیشتر متغیر سازند و اگر قاروره غلیظ و رنگین باشد نخست فصد اولی‌تر بود و اگر اتفاق فصد نیفتد از تلثین طبع بحقنه یا شربت چاره نباشد و حقنه نافع‌تر بود و بر اشربه و اغذیه بارده چندان دلیری نشاید کرد که در غب خالصه باید کرد و اگر در هر چند روز طعام لائق قی

بخورند و قی کنند سخت سودمند باشد و بعد از نضح مسهل معتدل باید داد و کشکاب که از جو و نخود نیمانیم بپزند نافعتر باشد و اما آنچه اعانت بر نضح نماید سکنجبین بزوربست یا گلقد با سکنجبین سرشته یا آب بادیان گلقد در آن مالیده و اگر گلقد را در آب گرم بدست بمالند و اندکی بادیان در آن جوشانیده صاف کنند و سرکه آمیخته سکنجبین سازند شربتی لطیف منضح باشد و چون اثر نضح پدید آید به آهستگی تدبیر استفراغ باید کرد و چیزی که بعد نضح بدان تنقیه کنند گلقد گذاخته است که سکنجبین آمیخته قدری خیارشبر در آن حل کرده به اندکی تربد ترکیب داده باشند و شربت افسنتین مسهل موافق دابغ معده و مقوی آن است تا غذا هضم کند و از آن بلغم تولد نکند **صفت** شربت افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم تربد سفید تراشیده نیمکوفته دو درم سنبل الطیب یک درم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یک من بماند صاف نمایند و هر صبح چهل درم با ده درم شکر یا به یک درم صبر بنوشند **نوع دیگر** افسنتین هفت درم مصطکی اذخر ساذج هندی سنبل صبر غاریقون گل سرخ هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را دارد و من آب بپزند تا بنصف آید صاف کرده یک من عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته به قوام آرند و در بعضی نسخه‌ها یک درم بیخ بادیان و یک درم بیخ کرفس و انیسون و نانخواه یا بادیان و اسارون هر یک نیم درم و نعناع یک درم زیاده کرده و قرص بنفشه در این مرض مسهلی نافع است و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشته لیکن در اینجا وزن سقمونیا دانگی نوشته و تا اثر نضح خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد و گاهی در آن قرص یک دانگ پودینه و انیسون زیاده کنند و دانگی کتیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب حل کرده ادویه بدان به سرشند و حبها سازند و به کار برند نافع بود و مطبوخ شیخ بوعلی سینا که در قول او مسطور شد به قدر صد درم با نیم دانگ سقمونیا مسهل موافق است لیکن ده درم تخم کرفس در آن بسیار است گمان بر خطای ناسخ است اگر چنان بزرگی فکر بلیغ کرده باشد از دو درم تا پنج درم کفایت بود و بعد تنقیه قرص طباشیر و قرص گل و مانند آن موافق باشد و نسخه قرص طباشیر همان است که در ذیل علاج این تب مسطور شد و نسخه دیگر که در تپها که با تشنگی و سرفه بود سودمند باشد این است **صفت**

آن طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هر یک چهار درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه اصل السوس هر یک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یک درم سائیده و بلعاب اسپغول به سرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص ورد برای غب غیرخالصه که در آن صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک چهار درم قرصها سازند از هر یک مثقالی نسخه دیگر در تب غب غیرخالصه که صفرا و رطوبت برابر بود نافع است گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطکی یک درم تخم کاسنی پنج درم شربت یک مثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تب سرفه باشد سودمند بود بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم مصطکی یک درم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب السوس هر یک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک پنج درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تب و سرفه طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک پنج درم کتیرا رب السوس هر یک چهار درم قرص سازند و هر صبح یک مثقال با جلاب بخورند و اگر احتیاج به اسهال شود چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد زیاده کنند و شربت دو درم نمایند **صفت** قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع و خداوند یرقان و درد جگر را مفید بود عصاره غافث پنج درم گل سرخ سنبل الطیب هر یک دو درم طباشیر سفید سه درم ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص مادرین که در غب غیرخالصه که با تشنگی و دردسر بود و صبح قبض باشد سودمند بود مادرین هفت روز سرکه تر کرده خشک نمود آرد جو هلیله زرد نبات سفید مساوی شربت یک مثقال **صفت** قرص قرظ در تپهائیکه با اسهال باشد سودمند بود قرظ و طرائیث و بلوط و حب الاس و تخم حماض برابر شربت مثقال دهند **صفت** قرص زرشک در تپهائیکه با تشنگی و گرمی و ضعف معده و جگر باشد سودمند بود زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصاره غافث مغز تخم خیار و خیار بادرنگ نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه هر یک دو درم لک ریوند چینی سنبل الطیب هر یک یک درم کافور نیم درم ترنجبین چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده ادویه سوده بدان به سرشند و هر قرصی بوزن یک مثقال

سازند شربت‌ی یک قرص **صفت** نسخهٔ دیگر او که در تپهائیکه با ورم معده و جگر باشد نافع بود زرشک از دانه پاک کرده و رب‌السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه هر یک سه درم مصطکی و سنبل و عصارهٔ غافث هر یک دو درم فوه و ریوند چینی و زعفران هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم طباشیر یک و نیم درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربت‌ی یک مثقال و بسیار باشد که خلط عسر باشد و حاجت بضاماد کردن شکم آید و نسخه ضمامد همان است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا مصطکی دو درم زیاده است و اگر دو درم دارچینی دو درم اشنه داخل کنند قویتر باشد و اشیای مدر بول بعد ظهور نضج نافع بود و بهترین چیزها در این باب سکنجبین بزوری بود **ابن الیاس** گوید که علاج غب غیرخالصه و شطرالغب آن است که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء‌الشعیر با نخود و بادیان پخته و یا هر صباح جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گل‌فند ده درم بیاشامند و از شرب آب سرد و فواکه رطب و به قول حذر کنند و سزاوار نیست که در ابتدای مرض مبادرت به استعمال مسهلات قویه و افراط در اسهال کنند و چون علامات صفرا غالب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم و نیلوفر چهار درم و آلوبخارا ده عدد و از شکرسفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و به همین طریق تا روز هفتم بگذرانند و هرگاه آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال به این مطبوخ سازند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بادیان اصل‌السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس بسفائج کوفته هر واحد چهار درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه عناب سپستان هر واحد بیست عدد جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر پانزده درم ترنجبین بیست درم مالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند و بر آن تا آخر روز صبر کنند تا تنقیه نیک گردد به عده در آخر روز به ماء‌الشعیر که در آن نخود پخته باشند غذا سازند به عده یک یا دو یا سه روز به حسب قوت و واجب راحت دهند بعد از آن قرص بنفشه بخوراند که آن اسهال صفرا و بلغم نیک کند و نسخه آن همان است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا پوست هلیلهٔ زرد یک درم

عوض شکر است به آب خالص سرشته قرص سازند و آن همه یکشربتست صبح به آب گرم یا جلاب شکر سرخ ده  
درم بخورند و اگر در این تب بلغم غالب بود هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم گلقدن ده درم بنوشند و غذا  
ماءالشعیر با نخود و پودینه و دارچینی دهند و هرگاه خلط مائل به جانب محذب جگر محسوس گردد علامتش آن  
است که قریب شراسیف راست گرانی باشد ادویه مدره مثل بادیان و شیرۀ بزور ثلثه استعمال کنند و اغذیۀ مدره  
مثل نخود و دارچینی دهند و اگر ماده به جانب مقعر کبد میل کند و علامتش احساس ثقل در معده و قی و تهوع  
است تلثین طبیعت بمعجون خیارشنبه هفت مثقال با سنای مکی هفت درم و شکر سفید ده درم کنند و اگر روز  
نوبت مریض متحمل ترک غذا نباشد ماءالشعیر با نخود پخته و اندکی از شکر سفید بدهند و افضل در این مرض آن  
است که هر صبح از شرب سکنجبین ساده و گلقدن شگری هر واحد ده درم تجاوز نکنند و بر شرب ادویه بسیار  
ملطف دلیری نمایند تا ماده لطیف شده به سوی سر صعود نکند و از آن سرسام متولد گردد و لاسیما اگر بادی  
صداع یا صاحب مرض ضعیف‌الدماغ باشد و لهذا بقراط گفته که تب در مشایخ و بلغمی مزاجان لین می‌باشد و در  
ایشان ببلادت حمی و لین آن مغرور نشوند و بر تسخین اقدام نمایند مگر بعد احتیاط و تثبیت و بعد تنقیه  
سکنجبین بزوری و قرص و رد نافع بود اجزای قرص درد همان است که در قول جرجانی گذشت همه ادویه را  
باریک سائیده به آب بادیان سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده هر صبح یک مثقال بخورند و اگر تب  
مسنن گردد قرص غاث دهند بعد از آن هر صبح سکنجبین ساده ده درم و گلقدن ده درم مالیده بنوشند و غذا  
زیرباج از لحوم ماکیان و تیهو و کبک و دراج و نگذارند که طبیعت قبض شود بلکه در هر هفته به قدر قوت و طاقت  
تلثین آن نمایند و تضمید معده در این مرض بضماد مقوی معده و مسخن آن و منضج ماده که در معده باشد باید  
کرد مثل این ضماد **صفت آن** سک رامک مصطکی لادن علک‌الانباط گل سرخ مساوی لادن را گداخته و باقی را  
سوده بدان آمیخته در خلو ضماد سازند و در هر هفته بحمام داخل کنند و این نطول به عمل آرند بابونه  
اکلیل‌الملک مرزنجوش شبت در آب پخته آب گرم بر شکم بسیار بریزند و از معالجه این علت غافل نباشند که به

سرعت مودی بسده و استسقا می‌گردد **خجندی** گوید که تدبیر این نیز قریب از تدبیر غب خالص است الا آن که مداومت بر قی قبل از ادوار در روزهای نوبت باید کرد و قبل از آن ماءالشعیر و بعضی اشربه ملطفه مثل سکنجبین بنوشند به آب گرم قی کنند و اگر مرض طول کند ماءالشعیر که در آن پوست بیخ بادیان و برگ دو تخم او پخته باشند بنوشانند که آن تلطیف ماده و اخراج آن به عرق و بول کند و تعاهد به بخور بیخ بادیان و تخم آن کنند خصوص در وقت لرزه بر مجمر انداشته و چادر پیچیده زیر آن دود بگیرند تا آن که عرق آید و همچنین نهادن دست و پای در آب گرم زیر جامه تا گرمی و بخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود و مدت دراز گردد قرص درد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد و نقوع صبر در آب کاسنی و بادیان بدهند و اگر از سه هفته تجاوز کند به تدبیر اصحاب حمای بلغمی پردازند لیکن اصل مراعات احوال نضج است و تدبیر به سکنجبین مرتب از تخم خیارین و تخم کاسنی و استعمال حقنه لین معتدل و این در اوائل بهتر از مسهل است و نوشانیدن مدرات و گفته‌اند که اگر قاروره غلیظ ببینند فصد کنند و ندانم که چگونه فصد در این تب نافع باشد چه آن مرکب از بلغم و صفراست و فصد در آن بچه طور مفید خواهد شد و روز نوبت غذا ماءالشعیر به شیرۀ مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند و بعد ظهور علامات نضج پس از روز چهاردهم اسهال بافستتین کنند و قرص بنفشه آن را نافع است و از اقراص نفعه برای این تب قرص ورد صغیر است **نسخه آن** گل سرخ ده درم سنبل‌الطیب سه درم رب‌السوس یک‌درم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یک درم جمله ادویه سائیده قرص سازند شربتی از آن یک مثقال و این قرص حمیات مرکبه را که در آن صفرا غالب باشد نیز نافع بود **ابن نوح** گوید که بهر اسهال قرص درد بخوراند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو خیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم به آب خرفه قرص سازند و به قدر قوت بخورند و در روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی به سکنجبین و آب گرم و باقی همان است که در قول خجندی

گذشت

### حمیات بلغمی



بدآن که از قانون و شروح آن مستفاد می‌شود که تب عفی بلغمی که آن را در یونانی مقیماروس و لوومنس گویند بر دو قسم است یکی نائبه که هر روز نوبت کند ماده او خارج عروق یعنی معده و دماغ و ریه و جز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد و آن را بعربی مواظبه و در یونانی امقربوس و اصطرمایوس نامند دوم لازمه که ماده آن داخل رگها تعفن پذیرد و آن را لثقه گویند و تب بلغمی را اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود کمتر اوقات ابتدای آن در اکثر هچده روز باشد و اقلع آن در اکثر بجبران میان چهل و شصت روز بود و اسلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند و لاسیما کثیرالعرق که آن دلالت کند بر رقت ماده و قلت او و تخلخل بدن و آن دفاع او از مسام به سبب غلبه طبیعت بر ماده و اطول اوقات این علت زمانه تزید باشد با وجود آن که انحطاط او نیز درازتر از غب بود و بلغم عفن گاه زجاجی باشد و گاه حامض و گاه حلو و گاه مالح و اکثر تب بلغمی عارض شود و به اصحاب امتلاها که نوازل آنها به سوی معده ریزد و در آن متعفن گردد و **بدآن که** اگر با تب سردی باشد نبض ضیق و صغیر گردد به سبب تکثیف برودت و تقبیض آن و علامات بلغمی دائره آن است که آنچه به سبب بلغم زجاجی و حامض باشد سردی در حامض کثرت نماید و لرزه در زجاجی شدیدتر بود لیکن در ابتدا اندک باشد و سردی در آن یک بارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود بعد از آن به حدی رسد که اطراف مثل برف سرد گردد و گرم نشود مگر بدشواری و یک بارگی گرم نشود و نه به تدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی و گاهی سردی او را در ابتدا قشعیریه مخالط گردد پس سردی به سبب ماده باشد که عفن نشده و قشعیریه بباعث آن که متعفن گشته و اعظم سردی و لرزه آن در ادرار منتهی باشد و این تب از ماده نباشد که نحس پیدا کند تا سبب لره به طریق نفیض یعنی دفع ابخره دخانیه گردد زیرا که عفونت این عفونت چیزی نرم است و بسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی و لرزه ابتدا کند بلکه تا مدتی تأخیر نماید و گاهی سردی بود و لرزه تا مدتی نباشد و اما آنچه از بلغم شور باشد قشعیریه در آن تقدم نماید و سرما و لرزه او اشتداد نماید و چون مدتی بگذرد سردی قویتر شود و اگرچه باندازه سردی زجاجی نباشد و اما آنچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب قشعیریه و سرما و لرزه

کمر تقدم نماید و سردی آن کمتر از سردی همه انواع بلغم باشد و حرارت این تب در اکثر امر بدون التهاب و کرب و بلاعظم شوق به سوی هوای سرد و آب سرد و گشادن بدن و تحلل و نفس عظیم و نافخ باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد و گاهی حرارت او در زمانه تیزید به قدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد و گمان شود که آن بانتهای رسیده و آن هنوز در تیزید باشد زیرا که با زور زیادتی شروع کند و همچنین آن را در زمانه انحطاط و قوفات باشد و رنگ صاحب تب بلغمی مائل بسبزی و زردی در میان سفیدی باشد تا آن که مجموع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تب که در آن سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد و تواتر و صغر نبض او شدیدتر از تواتر و صغر نبض ربع و غب باشد لیکن سریعتر از نبض ربع نبود و گاهی بطی تر از آن یا مثل او در ابتدا باشد و شدیدالاختلاف مع عدم نظام بود و در صبیان و ضعیفان این تب اختلاف نبض بسیار بود و دلائل نبض بر تب بلغمی از صحیحترین دلائل است و تقدم اغذیه هوا بلغم و تخمهها و سحنه بلغمی و نرمی ملمس و ضعف فم معده و سقوط اشتها و گاهی عظم طحال و سبوق آروغ ترش بسیار در اکثر اوقات نیز بر تب بلغمی دلالت کند و تب لثقه مشابهترین حمیات بدق است از جهت آن که حرارت او شدید نباشد و نه مقارقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را نخافت بدن لابد باشد به سبب ضعف هضم که قلت اعتدا آن را لازم است و لهذا بعضی معالجه آن بعلاج این کنند و بموت مریض انجامد و فرق میان هر دو آن است که لثقه بعد تناول غذا اشتداد نمی کند و سحنه ممتلی و منتفخ و نبض لین می باشد و ایضاً تقدم تدابیر بلغم افترا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و استحمام بر آن گواهی می دهد و تب برد در مواظبه مشتمد می گردد و سن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف دق که نبض در آن صلب و ممتد بود و سحنه روز بروز بگذارد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلا و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات جفاف پدید آید و گویند که تب لثقه بزنان و پیران و خواجه سرایان و به یکاران و نزلی مزاجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام حمام کنند یا حرکت عنیف نمایند کسانی را که میوه های سردتر خورند و بالایش آب سرد نوشند و یا اشربه ترش خوب سرد کرده و یا مضعفات معده خورده

باشند و بر آن حرکات عنیفه کنند و ایضاً کسانی را که چیزهای بلغم افزا بسیار خورند و استفراغات کمتر کنند و چون کهنه شود ورم روی و اطراف ظاهر می شود و منجر به استسقا می گردد و بحران این بعد روز چهاردهم بود و اکثر میان بیست و سی روز افتد و به عرق باشد یا به اسهال و اکثر ادوار تب بلغمی در آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده خاصه لازم این تب است چنان چه عظم طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضح و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن از آن تب زائل نشود و جالینوس گفته که ردی ترین حمیات دائره بلغمی نائبه است **خجندی و ابن الیاس** می نویسند که حمای بلغمی دائره تب طویل عسرالبرء مزمن است که به سرعت زائل نشود و بسیار باشد که تا ظهور باقی ماند و مع ذلک خطرناک است و منجر به استسقای حمی گردد لاسیما هرگاه در زمستان یا خریف حادث شود و اسلم او آن است که نوبت او قصیر و عرق در آن کثیر باشد و در لثقه نبض شدیدتر در سرعت و تواتر بود و قاروره بسیار غلیظ و رنگین و کدر باشد و در شش ساعت فتره کند و از بقیه حرارت خالی نباشد و صاحب این تب عرق نکند مگر نزد انقلاع کلی و از تب بلغمی آن است که در آن اعضا گرم نشود و آن را زمهریری نامند **انطاکی** گوید که در حمای مواظبه گاه حفظ ادوار بود و گاهی تقدم و تاخر نماید به حسب حرارت مزاج و برودت آن و اکثر بعد سه دوره متغیر شود و به تخدیر و کسل و خمیازه و فازه و قلت حرارت ابتدا کند به عده اعراض از لرزه و سرما و غیر آن زیادتی نماید و سببش ملازمت اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل به آب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزهای باردست و علامتش لین نبض و صغر آن اولاً و به عده اختلاف آن و سفیدی قاروره و رقت آن به سبب سد دست و فساد معده و سوءهضم در اینجا مثل صداع در غب لازم بود و قلت عطش مگر آن که بلغم شور باشد و قلت حرارت الا آن که بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص و حلو و مالح آن است که صلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع شخوص و از علامات او اختلاف بدن در حرارت و برودت در یک وقت و قلت عرق و تدریج حرارت به زیادتی است **انتباه** حمیاتی که در اکثر احوال

از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای انقیالوس و لیفوریا و تب لیلی و نهاری و حمای غشیه خلطیه همه جدا مذکور گردد

### علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تبرید خفیف مثل عرق شاهتره و عرق عنبالثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده و خاکشی هر یک بمقدار مناسب بدهند و یا گلقد به عرق عنبالثعلب و گلاب مالیده و صاف نموده و سکنجبین داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و اگر تسکین نیابد شیرۀ مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد دو سه روز چون حرارت ساکن شود جوشانده ادویۀ مناسبه دهند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تب شدیدالحرارت میان اقسام بلغمی خیسانده استعمال کرده می شود بالجمله چون مادۀ این تب غلیظ است روز پنجم ادویۀ قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب در آب گرم تر کنند در صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل بلغم که از آن ادویۀ شدیدالحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نمودن سنای مکی و تربد سفید و غاریقون نیز حکم نموده اند و در مسهلات او مثل تمرهندی و آلو و عناب و غیره از ادویۀ صفا داخل نکنند مگر نزد مس حاجت بدان و قی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد تا آمدن تب معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر از این تدبیر تب نرود قرص زرشک یا قرص گل به آب کاسنی سبز مروق یا با چکیده کاسنی و شربت بزوری و خاکشی دهند و گلقد و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین با هم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا در این تب و در هر تپی که بدیر زائل می شود موقوف نباید کرد چون خاکشی یک توله را در عرقیات مناسبه روز اول یک جوش روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند برای تب بلغمی و مرکب بسیار مفید بود لیکن این نسخه خاکشی مطبوخ مخصوص بحمیات داخل عروق است که نفوذ و تفتیح سدد از

جوشانیدن زیاده‌تر حاصل می‌گردد و لهذا در حمیات مذکوره عرقیات نیز به جهت لطافت مخصوص است و دستور بعض متأخرین در معالجهٔ حمای بلغمی نیست که بهر نضج بادیان اصل‌السوس هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف کرده گل‌قند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می‌افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری داخل سازند و بعد از گذشتن هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه ترید سفید شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه دانگ برگ سنا یک توله در منضج افزوده جوشانیده صاف کرده مغز فلوس خیارشبر شش توله گل‌قند چهار توله مالیده باز صاف نموده روغن بادام چارماشه اگر نباشد شیرهٔ مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل دهند و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قویتر خواهند بوقت چهار گه‌ری شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه به آب گرم خورده خواب کنند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بدانند که یک روز اول از مسهل قوی نیمچهٔ مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سناء مکی یک توله گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو توله تخم کاسنی نه ماشه سپستان یازده دانه گل‌قند یا شربت بنفشه دو توله دهند چون سده برآید روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند والا سده و قبض شود و همچنین تا از حب ایارج صبح یک دو بار اجابت نشده باشد صبح مسهل جوشانده ندهند که شکم دم‌گردد و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تب مفارقت نکند و دو هفته بگذرد قرص گل صغیر با عرق بادیان و غیره دهند **ذکر ادویهٔ مفردهٔ یونانیه و هندیه** که در تب بلغمی نافع است نوشیدن طبیح غافت بکسنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد مجرب سویدی است و کذا آشامیدن آب کاسنی صحرائی لاسیما به سکنجبین مجرب اوست و شرب طبیح بادیان به سکنجبین شکری و کذا آب باداورد یا طبیح آن و کذا طبیح ایرسا به سکنجبین و کذا طبیح بیخ اذخر به سکنجبین و کذا تخم بادرنجبویه و کذا نانخواه و کذا قشار کندر کذا غاریقون و کذا ریوند به سکنجبین بعد نضج و کذا پوست شجر آزاد درخت با هلیلهٔ کابلی و سیاه و با شاهتره در ربیع و خریف بعد کمال نضج و قی کردن به قطعه‌های ترب در سکنجبین تر کرده یا آب ترب به سکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده صاف کرده

سکنجبین آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تب بلغمی و کذا چشم راست خرس و خلط دارچینی در اغذیه داکل کرنب هر واحد نافع تب بلغمی است **دیگر** در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر خانه عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یک عدد در قند سیاه پیچیده بی اطلاع مریض پیش از نوبت لرزه و تب لغمی و ربع بخوراند دفع شود باید که تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار است در تب صفاوی زنهار ندهند **دیگر** شب یمانی نبات مساوی کوفته بیخته قبل نوبت از یک ماشه تا دو ماشه به آب سرد بخورند و اگر پهنکری را بریان نمایند بهتر است اما کسی را که سرفه خشک باشد او را نباید داد و این دوا بعضی کسان را شکم براند و فی الفور تب زائل شود **دیگر** که صاحب داراشکوهی به جهت تیهای بارده زمزمه از تجارب خود نوشته روز اول دارفلل یک عدد شب در آب خیسانیده صبح دارفلل با آب آن بنوشند و روز دوم دو عدد و روز سوم سه و به همین نوع تا چهارده روز بچهارده دارفلل رسانند آنگاه یکیک همی کاهند تا به یکی آید انشاءالله تعالی شفا بخشد **دیگر** که تیهای مزمن را مفید است برگ شفتالو دو نیم عدد همراه یک عدد فلفل سیاه سائیده علی الصبح بنوشانند حتی که بمدقوق نافع است **دیگر** جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوت چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوت سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب الثعلب هفت توله بیاشامند **دیگر** که حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه لثقه نافعتر از این دوائی یافته نشده زنجبیل سفید بی ریشه با شش مثل آب نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند **دیگر** نافع تب بلغمی کونپل کرنجوه سه عدد با یک دو فلفل گرد به آب سائیده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه به آب سوده در بینی چکانند تب لرزه را فرصت دهد **دیگر** نافع حمای بلغمی برگ آگ زرد شده در انگشت خاکستر نمایند و وقت صبح به قدر چهار سرخ با شهد خورند **ذکر ادویه مرکبه یونانیه و هندیه** که مفید تب بلغمی است تبرید برای حمیات بلغمیه اول گلقلند دو توله بخورند بعده شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت بزوری بارد یا

شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند **دیگر** برای تب و درد شکم گلقدن دو توله در گلاب چهار توله عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده صاف کرده خاکشی نه ماشه پاشیده بنوشند **دیگر** در حالت قبض طبع شربت بنفشه به آب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار نباشد شربت بسفایج یا شربت انجیر موافق بود و یا شربت از سپستان و بسفایج و انجیر و مویز منقی و اصل السوس و شکر و ترنجبین و گاهی سنا نیز داخل کرده بسازند و با شیره تخم خیارین و کاسنی بدهند **حب قرطم** برای حمای مواظبه مغز حب القرطم یک درم تربد موصوف یک درم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هر یک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند به عرق بادیان جمله یک شربت است **حب هندی** جهت دفع تب مزمن اسبند بریان نیم توله سیاهدانه فلفلمویه دارفلفل هر یک یک توله کوفته بیخته در قند سیاه سه و نیم توله آمیخته بوزن نیم بهلولی غلوه بندند و به آب گرم نهار بخورند **نوع دیگر** به جهت تب و لرزه پهنکری بریان سهاگه بریان نمک لاهوری اجواین خراسانی هر واحد یکدام کوفته بیخته به آب برگ و محتوا را سائیده حبها به قدر نخود سازند و دو گهری پیش از آمدن تب لرزه یک حب یا دو حب بخوراند **حب سم الفار** برای تب لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار توله گل سرخ چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را سائیده حب به قدر فلفل گرد سازند و چهار گهری پیش از آمدن تب یک حب بخوراند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند و حب آنند بهیرون و حب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافع است **دوای هندی** برای تب لرزه از بیاض استاد مغفور دارفلفل و فلفل گردد قرنفل و سندهی هر واحد یک درم اجواین و نمک شور هر یک نیم درم سفوف کرده به قدر یک درم بخورند **ایضاً** برای تب هر روزه بلول جوانسه اندر جو ملیهی چهل نیب هر یک شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند **ایضاً** برای تب لرزه هرتال طبقی منسل کنیری هر دور را در آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند به عده در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار با چک دشتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول به قدر دو برنج در برگ تنبول با مصالح یا در تباسه یا جغرات بدهند روز دوم و سوم یک یک سرخ دهند غذا کهچری مونگ **دوای** نافع تب بلغمی برگ تلسی

شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دارفلفل یک عدد نبات سفید یک توله در آب سائیده بنوشند **سفوف** نافع تب و لرزه بلغمی فلفل سیاه دانه قافله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند **سفوف قنب** که جهت تب و لرزه معمول است فلفل گرد دارفلفل کلونجی چرائته گیرد هر واحد یک ماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یک ماشه به آب سرد یک گهری پیش از نوبت تب بدهند و اگر مریض طفل باشد از یک ماشه کمتر دهند **شربت** که برای تب بلغمی با سرفه و ربو و سوءالقینه معمول است بادیان تخم کاسنی تخم کشوث بسفایح ساذج هندی سلیخه اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی باداورد گل غافت زوفای خشک هر واحد یک درم بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی لک مغسول شکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هر یک دو درم اصل السوس تخم خربزه تخم خیارین هر یک سه درم مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یک رطل به دستور شربت بسازند خوراک دو سه توله **نوع دیگر** معمول در تب بلغمی و مرکب بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره باداورد شکاعی گل غافت هر یک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هر یک دو مثقال قند سفید یک و نیم پاو به دستور مرتب سازند **قرص افسنتین صغیر** حکیم عابد سرهندی نوشته که در این تب جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی یا مالح در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تب دیگر این قرص را تجربه کرده‌ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام تلخ مساوی باریک سائیده به آب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده به اندک آب استعمال نمایند **قرص انیسون** حکیم ممدوح می‌نویسد که مریضی را دیدم که از قرص افسنتین منتفع نشد و به استعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هر یک چهار درم عصاره غافت ساذج هندی اسارون هر یک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یک درم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و به قدر یک درم با طبیح افسنتین استعمال کنند **مطبوخ** که به جهت حمای بلغمی مفید بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی



باداورد مویز منقی تخم کشوت انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق عنب‌الثعلب و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گل‌قند چارتوله حل کرده استعمال نمایند **ایضاً** بادیان یک‌درم بیخ بادیان اصل‌السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم پرسیاوشان سه درم گل‌قند دو توله سکنجبین بزوری دو توله انداخته بنوشند **ایضاً** که با سرفه نذلی باشد اصل‌السوس چارماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی ده دانه به عرق بادیان ده توله جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند **نقوع** نافع تب و نزله گل بنفشه شش ماشه بهدانه سه ماشه زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیرۀ خیارین شش ماشه نبات یک و نیم توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند **اقوال اکابر عیسی بن یحیی** گوید که حمای بلغمی را مواظبه نامند بهر آن‌که هر روز وارد می‌شود پس معالجه آن بر امر کلی چنان باید کرد که تطفیه کمتر و استفراغ بیشتر نمایند و اما بر تفصیل باید که ترک کنند تا آن‌که از آن چهارنوبت بگذرد پس محموم را اشیای ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد از آن چون خلط لطیف گردد استفراغ به ادویۀ مسهل بلغم نمایند و اعتنای کلی به معده کنند و خاصه بغم آن و عنایت به امر معده در وقت منتهای مرض به اشیائی کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند و باید که غذا قلیل التبرید قوی‌التلطیف و تقطیع باشد و از اغلظ ابتدا کنند مدام تلطیف برفق نمایند تا آن‌که نزد انتهای مرض لطیف گردد بعد از آن اعاده به تدریج به سوی غلیظتر کنند **شیخ‌الرئیس** و **شرح** قانون می‌نویسند که علاج تب بلغمی نائبه مختلف می‌شود به حسب اوقات اداعنی ابتدا و انتها و انحطاط و به حسب ظهور نضج و خفای او اندرین تب و به حسب مواد آن اعنی بلغمیۀ حامضه زجاجیه و بلغمیۀ مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک می‌شود در وقت ابتدا اندر سه چیز یکی در وجوب تلئین معتدل به گل‌قند و غیره و قی سیما نزد نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تب سه روز بگذرد ماده در آن به سبب تب رقیق گردد پس اگر تأخیر مدر تا سه روز کنند انطباق است و قبل آن تحریک ماده کند و ایذا رسانده هیچ نفع نکند و سوم در استنطهار بتلطیف تدبیر بر اعتدال و بساست که در سه روز اول بر ماء‌الشعیر به شکر اقتصار

کرده می‌شود به امید آن که منتهای او قریب‌تر بود یا به سبب رقت ماده و یا باعث قلت آن و اگر بیقین معلوم شود که منتهای او بعید است تلطیف تدبیر نکنند با وجود آن که گرسنگی و خواب و ریاضت بر آن اگر ضعیف نکند بفایت نافع است در این مرض بلکه در ابتدا تا هفتم روز بتغلیظ میل نمایند بعد از آن تدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار تلطیف تدبیر اولاً واجب می‌کند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید است ممکن بود که تلافی ضعف حاصل از تلطیف بتغلیظ تدبیر نمایند به عده به تدریج تلطیف تا وقت منتهی کنند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کند بر تلطیف تدبیر قیام نمایند چه این ضعف آرد و در ضعف فم معده افزایش و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آن که تلطیف در تب بلغمی بالجمله واجب‌تر است از آنچه در ربع واجب بود و لهذا لازم است که در خوراندن او مثل بچه مرغ سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آن که خوف ضعف کنند یا انحطاط ظاهر گردد بعد از آن علاج مختلف می‌شود آنچه سبب بلغم شور و حلو باشد و آنچه سبب او زجاجی و حامض بود که از این حمی فروموریوس زمهریری که بدن در آن گرم نشود حادث می‌شود به آن که در اولیین یعنی حادث از شور و حلو احتیاج تلئین بدوای لین و با تبرید اندک می‌افتد و در ثانیین یعنی زجاجی و حامض بدوای سخت‌تر حاجت می‌شود به سبب غلظ و لزوجت ماده در اولیین احتیاج می‌شود بتقطیع بملطفات مقطعت که در آن تسخین بسیار نباشد و اگرچه بتجفیف کثیر بود و در ثانیین حاجت می‌باشد به چیزی که تلطیف بتسخین و تقطیع بحرافت خود نماید و خصوصاً هرگاه بلغم مختلط بسودا باشد در مثل اولاً بدست از همچون کمونی و معجون کبریت و استعمال مملحات مثل مری و اوفق ادویه که در ابتدا استعمال کرده شود گلقدن عسلی و شکری است تا روز هفتم و ایضاً استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس به حسب حاجت با گلقدن بعد روز هفتم بد نیست و سکنجبین شکری یا عسلی شدیدالمنفعت است و ایضاً ماءالعسل بزوفا و ممکن است که بدین تدبیر برسند به آن که اراده تلئین زیاد باشد خیارشبر و فانیذ بدان مخلوط سازند و ایضاً گلقدن مرتب به شیرۀ ترنجبین در آب لبلاب حل کرده و بر آن الحاح به مسهلات در ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصاً اگر با ماده بلغم صفا باشد چه خروج آن مؤدی بفساد مزاج

خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا مثل دواءالتربید در هر شب و مثل حب مصطکی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور مدره می‌خورانند و نسخه دواءالتربید این است که بگیرند زنجبیل و مصطکی هر واحد ده جزو تربید هم چند هر دو نبات سفید مثل مجموعه ادویه کوفته یخته هر شب به قدر یک مثقال یا کم و زیاده به حسب مزاج بخورانند و این وقتی می‌دهند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه اجابت کند احتیاج آن نباشد و اما نزد من انتظار نضح بهتر است و تلئین بچیزهایی که اولاً ذکر آن نمودیم اولی است بلکه واجب است که اندکی از بلغم بیرون آرند و باقی تا نضح بگذارند و این بنرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود به عده به مدرات متوجه شوند تا بقیه او به ادرار برآید و همچنین کراهت کرده شود از دواهایی که مشابه بود به آب آلو و تمره‌ندی و عناب و مانند آن آنچه مضعف معده به ارخا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر ماده مائل به زیادتی برودت باشد مغز قرطم آمیزند و اگر ماده مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خمیره بنفشه یا شیرخشت یا بنفشه خشک سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینه معمول از عسل و نمک و آب چقندر و روغن کنجد و قی به آب ترب و ترب در سکنجبین بزوری تر کرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج به لقی کردن بیشتر باشد به سبب کثرت عروض غثیان و تغیر ذائقه دهن تخم ترب سوده تا یک مثقال به آب سرد بخورانند و قی با وجود آن که ..... به سبب تحریک سخت لیکن بسیار شدیدالمنفعت و قالع این علت به سبب اخراج ماده آن است و لازم است که در قی تا روز هفتم برای نضح انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث شود و اگر بر مریض قی کردن متعذر باشد بر آن اجبار بسختی نکنند و اگر آن را قی خود بخود آید و خصوصاً در ابتدای دوره بند نکنند مگر در هنگامیکه افراط نماید و ضعیف کند به مثل میبه و شربت نعن و آنچه بعد از این ذکر آن خواهم کرد بحبس آن پردازند و اگر درد سر عارض شود نطولات بابونجی مع نهادن دست و پاها در آب گرم و بستن ساقین بقوت استعمال نمایند و اگر احتیاج به ماءالشعیر افتد آن را به اصول مثل بیخ بادیان و کرفس بمقدار معتدل بیزند و استعمال نمایند و یا سکنجبین عسلی با وی دهند اگر ماءالشعیر در معده ترش نگردد و یا ماءالعسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد و اولی وقت شرب ماءالشعیر آن است که در بول مریض از ابتدا رنگینی باشد پس واجبست که اولاً گلکند بخورانند و بعد دو ساعت

ماءالشعیر بنوشانند و لازم نیست مالش بدن بمورخات محلله و ریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک باشد که آن ارخای احشا بتسخین رطب خود نماید و از آب سرد اجتناب کنند و هرگاه بول غلیظتر و سرختر بینند فصد کردن بد نیست و واجبست که در آن هنگام سکنجبینات زیاده دهند و بدانند که مالش بدن از معالجات نافعہ برای ایشان است و هر قدر که بلغم لزجتر و غلیظتر باشد مالش نافعتر بود و گویند که مالش بنسج عنکبوت مع روغن زیتون بسیار نافع است بالخاصیہ و **هرگاه** مرض در تزید شروع کند و بعد او تزید باید که اکثر عنایت بغم معده مصروف دارند و آنچه تقویت آن کنند استعمال مضوعات متخذ از پودینه و مصطکی و انیسون است و استعمال قی بنحویکه مذکور شد بترب مع تقلیل غذا و گلقد که در زمانه تزید و بعد روز هفتم دهند بدان ادویہ مقوی فم معده که در آن ادرار بول بسیار بود مثل انیسون و مصطکی مخلوط سازند و به آب گرم دهند و خصوصاً در ابتدای دورہ که آن مقاومت لرزه و سرما کند و مع ذلک تطفیۀ عطش کاذب خواهد کرد اگر آن هیجان نماید و اکثر در استفراغ بلغم و خام در این وقت تزید رخصت می‌دهند و اولی آن است که انتظار نضح تام نمایند و هرگاه مرض به حدت شروع کند و شدت نماید این قرص انتفاع یابند بگیرند هلیله زرد و صبر و عصاره غافث و عصاره افسنتین هر واحد پنج درم زعفران و مصطکی هر واحد شش درم قرص سازند و هر روز یک‌درم و هر شب نیم درم از آن بخورند و چون نضح پدید آید اعانت نضح به مثل برگ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان نمایند و اگر معلوم شود که ماده بسیار باردست به استعمال اندک فلفل در غذا و استعمال اندک شراب رقیق نه بسیار باکی نیست و گاهی اعانت کرده می‌شود بر انضاج و تحلیل از روی معونت قوی بمروخات محلله و این موافقتر است در این مرض از آن که در سائر حمیات بود و لازم است که در تدبیر بمروخات اعتبار قوت و تب و لرزه کنند پس اگر قوت قوی باشد و تب بسیار صعب نباشد در قوت مروخات افزایند والا روغن‌های لطیف مائل به اعتدال مثل روغن بابونه و خیری و سوسن و زیت استعمال نمایند و هرگاه مرض از روز چهاردهم تجاوز کند از استعمال دویایی که تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان و کرفس چاره نباشد و گاهی بجزور آنها و به انیسون و تا مثل سکنجبین

بزوری که در آن زوفا و حاشا افتد و تا استعمال قرص گل حاجت آید و گاهی در این قرص برای تقویت معده احتیاج بزیاده کردن کندر و مصطکی و سعد و افسنتین و مانند آن به حسب وجوب مشاهده یعنی اگر اراده تقویت معده بیشتر باشد مصطکی و سعد افزایند و اگر اراده تحلیل مع تجفیف بود کندر و افسنتین و امثال آن زیاده کنند و شراب رقیق ایشان را بعد گذشتن چهارده روز نفع کند به سبب تلطیف خود و تقویت حرارت غریزی و ادرار و تعریق او و چون نضج و قوت طبیعت بینند اقراص افسنتین بخوراند و بعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ایذا می‌دهد و مرض در ابتدا نیست آب گرم که در آن مثل کرفس و انیسون و حبق جوشانیده باشند بنوشانند و ایضاً امثال او مثل تخم کشوت و بادیان و تخم گزر استعمال کنند و قویتر از اینها نطولات و بخورات و مانند آن مثل دلک و غیره است و گاهی در نافض شدید و مطبوخ به این نسخه می‌نوشانند بگیرند زنجبیل و صعتره و نانخواه هر واحد سه درم گشنیز چهار درم گل سرخ پودینه هر واحد سه درم مویز هفت درم بر سم مقرر بجوشانند شربت سه اوقیه و هرگاه نضج تام بنگرند استفراغ و ادرار نمایند به ادویه که قوی باشند و مثل دواء الکبریت بخوراند و اگر ماده از بلغم باردتر مثل زجاجی و حامض باشد تریاق فاروق بدهند و ایضاً لازم است که بعد تنقیه قرص ورد کبیر به آب بادیان خوراند و هر شب دواء التربد و حب صبر معمول بغافت یا مرتب به افایه دهند و از قبیل این مستفرغات مطبوخ به این صفت است بگیرند ایارج هفت درم تربد ده درم هلیله سیاه غافت هر واحد پنج درم نمک هندی سه درم باداورد و شکاعی هر واحد چهار درم انیسون سه درم به آب کرفس بجوشانند و به قدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشند و قویتر از آن این قرص است بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس هر واحد ده جزو ایارج هشت عصاره غافت پنج کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند و از درم تا دو درم استعمال کنند **مطبوخ جید** هر دو بیخ مذکور از هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی باداورد غافت هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل باز آید و چند روز برنهار بنوشند تا نضج ظاهر شود **قرص جید** نزد ازمان و اشتداد نافض بدهند بگیرند ایارج عصاره غافت افسنتین شکاعی باداورد هر

واحد پنج تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه نمک نفتی چهار تخم کشوت هلیله کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص ورد بیست تربد سی و از آن اقراص سازند و این مسهل قویست **ایضاً** صبر هلیله زرد ریوند مصطکی عصاره غاغت افسنتین هر واحد یک جزو زعفران نصف جزو سائیده استعمال نمایند و این خفیفتر از اول است **ایضاً** ایارج هلیله کابلی نمک هر واحد چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یک و نیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه شکاعی بادوارد هر واحد دو درم کوفته بیخته حبوب سازند و این در نفع قریب به نسخه سابق است **مطبوح** **جید** غاغت بیخ اصل السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ پنج بجوشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند نزد اراده انضاج و تحلیل بقیه **ایضاً** اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم شکاعی بادوارد غاغت افسنتین هر واحد پنج قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه از آن بنوشند هرگاه در بلغم عدویت و غلظ باشد **ایضاً** حشیش غاغت شاهتره شکاعی بادوارد افسنتین هر واحد پنج مویز ده دلیله زرد ده درم و این برای بلغم شور و آن که صفرا بر آن غالب باشد موافقت است و اگر غاریقون تا یک درم و ثلث سفوف کرده یا به عسل آمیخته چند روز بخورند به آب گرم تطاول مرض را منع کند به اخراج بلغم غلیظ و تخم انجره مثقالی بعد نضح بسیار عجیب است سفوف کرده یا به عسل بدهند و اگر برای محکوم حبوب اسهال بسازند باید که در آن به سبب ضعف جگر ریوند و تخم کشوت زیاده کنند و به سبب ضعف معده مصطکی و انیسون و به سبب ضعف طحال و غلظ و بیخ کبر و اسقولو قندریون بهر آن که اکثر همراه این تب عظم طحال بود و گاهی برای آن بزیاده کردن سعد و حبالبان و حلبه احتیاج شود و مع ذلک در استعمال مسخنات رعایت حال شدت تب کنند تا افراط تسخین واقع نشود **و اما مستفرغات** که آن قویتر محتاج الیه در این مرض هنگام نضح است از آنجمله این است که در شربت مذکوره سابق حب تربد زیاده کرده شود و حقنه های قویه استعمال کنند و از قبیل آن این حب است مصطکی یکدانگ عصاره افسنتین ربع درم شحن حنظل یک دانگ ایارج فیقرا نیم درم به سکنجبین عسلی حبها ساخته به آب گرم بخورند و منجمله آن حب مصطکی و صبر است و اگر

ماده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد یک مثقال و سقمونیا نیم مثقال و عصاره غافث دو مثقال و به قدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کند و در حرارت نیفزاید و **ایضاً** غافث و افسنتین و پرسیاوشان و هلیله و شاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده بترنجبین یا گلکند شیرین کرده به قدر حاجت بنوشند که هرگاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد و اگر بدن متحمل اسهال نباشد توجه بملطفات و به مدرات و بمعرقات از دثار و تبخیر آب حشائش و حمام نمایند و از جمله چیزی که هنگام عدم احتمال بدن به اسهال قوی احتیاج بدان افتد نقوع صبر به عسل است و **هرگاه** مرض رو به انحطاط آورد در این هنگام بدخول حمام قبل از طعام باک نیست و **اما اغذیه** ایشان پس لطیف مثل سرکه و زیت است و گاهی در آن اندک مری می‌آمیزند و خصوصاً در آخر تب و اما غذای قویتر تیهو و بچه مرغ و کبک و دراج است بعد انحطاط و لازم است که در آن خصوصاً نزد نضج چیزی که در آن تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم حامض روی لزج باشد گندنا و نخوداب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون در آن زیره و شبت و زیت داخل سازند و **ایضاً** بوارد معمول از چقدر و آبکامه و سرکه و زیت مغسول و کوامیخ مثل کامخ کبر و کامخ شبت و صعتر و انجدان و هلیون و اجتناب از به قول مبرد و مرطب نمایند و وقت غذا بعد خفت نوبت یا اقلع آن است و قبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد و اما اندازه خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول بخواب و تحلیل به بیداری باشد و حمام ایشان را شدید المضر است مگر بعد انحطاط **تدارک قی** ایشان چون افراط نماید باید که در این استعانت به مثل میبه و شربت انار نعنای معروف نماید و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند اناردانه میخوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینه خشک هفت درم در دو رطل آب بجوشانند و در آن چند شاخهای پودینه تازه اندازند تا آن که آب بنصف آید **تدارک اسهال** ایشان هرگاه مفرط گردد اما حبس او بدان چه معلوم است از قوابض تدبیریه یعنی تصرف در اسباب سته ضروریه که منجمله آن غذاست و از قوابض دوائیه نمایند و اما تلافی ضعف آن بخورانیدن عقب آن چوجه مرغ بریان یا مطبوخ و بخورات یا روائح منعض قوت مثل روائح

کباب و فواکه خوشبو چون سیب و بهی و امرود سازند و اگر تهیج در وجه و اطراف عارض شود به استعمال مثل این قرص انتفاع یابند بگیرند انیسون و لک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مربای خوز هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و فقاح اذخر هر واحد سه درم عصاره غافث سه درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیکرا هفت درم گل سرخ ده درم و از آن قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج به مثل امروسیا و دواءالملک و دواءاللوز افتد **قرص** برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم قرص سازند و بوزن یک درم تا دو درم همراه ده درم گلقد که در طبیخ بادیان به قدر دو اوقیه مالیده باشند بدهند و نانخواه به عسل سرشته را منفعت عظیم است در حالت طول این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بمالش بدین طور که ابتدا از منکبین و اربتیین کنند و هرگاه در دست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدلک رجوع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید مالش به روغن گرم مضایقه ندارد تا آن که عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آن را ترک نمایند و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغن های نیک زیت شیرین است که در آن قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از مالش روغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نیارد بتسدید مسام و اگر عقب دلک یابس دلک به روغن کنند باکی نیست و بدان چه حفظ معده ایشان از ضعف نمایند آن مالش فم معده به مثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت است و قویتر از آن روغن رازقی است و از اضمده نافع این است که بابونه و اکلیل الملک و افسنتین جوشانیده باشند ضماد نمایند **صاحب کامل** گوید که علاج حمای مواظبه مثل علاج سائر حمیاتست اعنی بتطفیة حرارت غریبه و تنقیة ماده و چون ماده در این تب بیشتر از حرارت بود باید که عنایت در آن اکثر به استفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا سزاوار آن است که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن به این طور نمایند که صبح سکنجبین دو اوقیه به اندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقد شگری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری آب آمیخته باید داد و اگر در آن



حرارت قوی لذاع و بول رنگین بود مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقدن بدهند و بعد طلوع آفتاب ماءالشعیر که اندر آن بادیان پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین به آب سرد باید داد و باید که اگر ماءالشعیر دهند قبل از نوبت بشش ساعت بدهند و کمتر از چهار ساعت میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منحدر گردد و معده از آن خالی شود و چند روز همین تدبیر به عمل آرند تا حرارت منقضی گردد و اگر در اینجا حدت و حرارت نباشد بآءالشعیر استعمال نباید کرد و گلقدن و سکنجبین به طریق مذکور استعمال نمایند تا آن که علامات نضج پدید آید و غذا مزوره معمول بچقندر و سرکه و مری و کرویاء و دارچینی باشد و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول به شکر و نعناع و طرخون و کرویاء دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطنجن و مشوی و بکب خوراندند و توابل او بفلفل و زیره و دارچینی باشد و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه ببعض ادویة مسهل بلغم مثل تربد و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب مسهل بلغمست **صفت آن** بگیرند تربد یک درم غاریقون چهار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیکرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را حب مسهل باریک سائیده حبها سازند و آب نیم گرم سحرگاه بخورند نافع است باذن الله تعالی و یا بگیرد تربد سفید و مغز قرطم هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ نمک نطفی دو دانگ تخم کرفس انیسون هر واحد یک و نیم دانگ همه را باریگ سائیده حب بندند و در سحر به آب گرم بخورند و در هر هفته یک بارگاه در وسط او و گاهی در اول آن استعمال او نمایند و قی به عمل آرند به سکنجبین که در آن ترب خیسانیده باشند اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین به آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او مسهل گردد و اگر قی وقت نوبت استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ماهی شور مع ترب بخورند و ایضاً استعمال قی بتخم ترب و تخم سمرق به سکنجبین عسلی سرشته و آب گرم که در آن شبت جوشانیده باشند بان نمک جریش باید کرد و ایضاً در این تب گاه گاهی اشیای مدر بول مثل کرفس و بادیان تازه استعمال کنند و این به اغذیه مخلوط سازند و یا این طبیح اصول بنوشند **صفت آن** بگیرند پوست بیخ کرفس

و پوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو انیسون و حاشا هر واحد به قدر حاجت و در آب خوب پخته صاف نموده گل‌قند در آن مالیده نیم‌گرم بنوشند **صفت طبیخ دیگر** که قویتر است بگیرند هر دو بیخ مذکور و اصل السوس هر واحد ده درم حشیش غافت و حاشا و افسنتین هر واحد درم مویز طائفی بیست درم شکاعی بادارود هر واحد چهار درم مصطکی سنبل‌الطیب هر واحد یک و نیم درم هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله زرد هر واحد پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن با هفت درم گل‌قند شگری بخورند و هرگاه مدت این تب دراز گردد و بدان تمادی ایام شود باید که عنایت بغم معده و تقویت آن نمایند بنحویکه تضمید آن بضمادی کنند که در آن لادن و گل سرخ و رامک و سک باشد و این ضماد نافع است سک اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الزریره هر واحد پنج درم زعفران یک‌درم همه را باریک سائیده بنضوح و بمی سوسن یا آب مرزنجوش و نماد و مانند آن به سرشند و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند **صفت آن قرص** ورد یک‌درم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هفت درم گل‌قند به سرشند و باید که گل‌قندر را خوب بخانید تا انهضام او به سرعت گردد و عمل او نیک شود و اگر قرص غافت با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود پس اگر بلغم بسیار و قاروره سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سردد و در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص لک به سکنجبین بزوری بدهند و از کثرت شرب آب و لاسیما آب بر یخ سرد کرده منع کنند و هرگاه این تب طول کند و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را تریاق کبیر یک روز در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم بآبی که در آن زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافل و غیر آن از معجونات حاره مثل مشرودویطوس و سنجرینیا به قدر بندقه بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و بر اقراض که ذکر آن کردیم به سکنجبین شگری یا عسلی یا گل‌قند به حسب مشاهده قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال بر احتیاج به سوی آن کرده شود اقتصار نمایند و باید که صاحب این مرض را

از همه فواکه تر و جمیع اشیای مؤلد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که در آن اندکی قبض باشد و شکر و عسل به اندک مغز قرطم و پسته و حبه‌الخرضا بخورند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضح ظاهر نگردد و تب در انحطاط شروع نکند که آن ردیست و بعد ظهور آثار نضح حکم بحمام نمایند و به آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و نماد و برنجاسف و شیخ و مانند آن از اشیای ملطفه نطول و آبن سازند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که در علاج تب بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه به حسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده بلغم شیرین باشد ادویه معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلاً چون گلقد با سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر ماده بلغم ترش یا زجاجی باشد ادویه قویتر و گرمتر و ملطف‌تر مثل فلافل و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آن است که در ابتدای مرض عنایت بسه چیز مصروف دارند یکی بتلین طبع به قدر اعتدال دوم قی به اندازه معتدل سوم تدبیر ادرار بول به ادویه ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ است از غذا در ابتدای مرض منع نکنند بلکه تدبیر معتدل کنند و آنجا که تدبیر مریض بطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یک هفته از آن برگردند و بالجمله تدبیر غلیظ در این تب جائز نیست چنان چه در تب ربع جائزست و اولاً مزوره تنها بی‌گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره بمرغ باید داد و بهترین تدبیر در علاج این تب آن است که در ابتدای مرض خاصه در ابتدای نوبتها قی فرمایند به سکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه به آسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی بر نیاید تلطیف ماده کند و به امعا فرو برد و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و قی به آب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب تر کنند و صبح برآورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یک ساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی‌تر آن باشد که قی بعد یک هفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقدست در آب

گرم حل کرده و بعد یک هفته اگر حاجت بچیزی ملطفتر افتد به آبی که در آن گلقد حل کنند بادیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیفتر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماءالعسل که در آن قوت زوفا باشد ملطف است و یوحنا ابن سرافیون برآن است که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یک هفته بگذرد اگرچه اثر نضح ظاهر نشده باشد بشب دواءالترید دهند اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت مرزنجوش سودمند بود **صفت شربت صعتر** بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و گشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بیست عدد جمله را در ده صد درم آب بپزند تا سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت به یک ساعت مقدار سی درم گرم کرده بخورند **صفت شربت مرزنجوش** بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه و بابونه و عاقرقرحا نیمکوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضح پدید آید به این حب اسهال آورند و نسخه آن همان است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن تربد چهار دانگ حب النیل یک درم و نمک نطفی دو دانگ است و مقل یک دانگ افزوده و نوشته که حبهها به آب کرفس سازند **صفت ماءالاصول** که بعد ظهور اثر نضح نافع است و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد یکمشت مصطکی تخم کرفس هر یک دو درم جمله را در یک من آب بپزند تا به نیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر در آن مالیده صاف کرده بنوشند **صفت مسهلی** که تنقیه بدن از ماده تب بلغمی کند و از ترکیب محمدزکریاست ایارج فیکرا نیمدرم تربد یک درم شحم حنظل یک دانگ غاریقون نیم درم عصاره افسنتین یک و نیم دانگ مصطکی یکدانگ جمله را سائیده و با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض باردالمزاج باشد تریاق اربعه به آب بادیان بدهند و اگر ماءالاصول که در قول شیخ گذشت و در آن قنطوریون دقیق سه درم داخل است اجزای آن در دو من آب بپزند تا نصف بماند و هر صبح سی درم با گلقد هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی در آن

داخل کنند بهتر باشد و اگر با وی صفر باشد این ماءالاصول دهند و نسخه آن همان نسخه طبیح دیگر است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب و هلیله کابلی مطروح است و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم است و وزن مصطکی دو درم و باداورد پنج درم و هلیله زرده درم و هلیله سیاه هفت درم نوشته و این حب تنقیه دماغ و معده کند و نسخه آن همین مطبوخ است که در قول شیخ گذشت و در آن ایارج هفت درم است لیکن در اینجا وزن ایارج فیکرا هشت درم و عصاره غافث چهاردرم است و گل سرخ چهار درم مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتتی یک و نیم درم تا دو درم و اگر از مسهل مانعی باشد اعتماد بر ماءالاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل در اینجالت و بعد ظهور اثر نضج سخت نافع باشد **صفت قرص گل** به نسخه ابن زکریا گل سرخ ده درم اصل السوس عصاره غافث هر یک شش درم عصاره افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل الطیب عود خام فقاح اذخر هر واحد یک درم شربتتی سه درم بماءالاصول و گلقدن **نوع دیگر** اگر مرض طول کند و ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک سه درم پودینه خشک قاقله خیر بود هر یک دو درم عصاره غافث عصاره افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب فطراسالیون مصطکی زعفران هر واحد یک درم گل سرخ ده درم شربتتی سه درم بماءالاصول و اگر بر پشت پای و پشت چشم و روی تهیج و ورم ظاهر شود این قرص گل به ایارج فیکرا باید ساخت و نسخه آن همان است که در قول شیخ برای تهیج وجه و اطراف گذشت لیکن در اینجا پودینه خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض مرماحوز نوشته و جمله را به آب عنبالثعلب سرشته قرصها سازند و هر صبح یک و نیم درم بماءالاصول بدهند **صفت قرص گل** به نسخه جالینوس که در تپهای کهنه که با لرزه سخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون گل سرخ صبر هر یک چهار درم ساذج هندی اسارون افسنتین مغ زبادام تلخ عصاره غافث هر یک سه درم تخم کرفس یک درم به آب کرفس سرشته قرص سازند و به آب بادیان و سکنجبین بدهند و اگر نانخواه سوده به غسل سرشته سه درم بدهند در آخر تپهای که با لرزه شدید باشد

و بدیر گرم شود نافع بود **ابن الیاس** گوید که در تب مواظبه اول آنچه می‌باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماءالشعیر مرکب با ملطفاتست و هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقدن شکری ده درم در آن مالیده بنوشانند و غذا ماءالشعیر که در آن بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دریابد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر با نخود و بادیان پخته دهند و در نیمروز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم به آب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقدن ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضح در قاروره از قوام و رسوب بینند تنقیه بدن به این مطبوخ کنند **صفت آن سنای مکی** پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهاردرم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقدن عسلی ده درم بادیان افسنتین روی تخم کاسنی حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یک و نیم درم هلیله زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنب پانزده درم در آن مالیده صاف کرده بر آن سردارد از ایارج فیکرا یک مثقال انداخته سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز به آب کشک جو که در آن دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد والا ساده بدهند به عده دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخوراند و نسخه آن حب تربد و مغز قرطم است که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت مکی که تلطیف بلغم نماید و قی آورد بدهند نافع باشد مثل آن که ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده در آن آب سکنجبین ساده دره درم و نمک طعام یکدرم و انداخته بنوشانند و طیب را می‌باید که در معالجه این تب ملول نشود زیرا که بطی البرء و عسرالانقلاع کثیرالعودست و در هر هفته یکدو بار به حسب قوت تفقد امر طبیعت نماید پس اگر طبع قبض باشد تلئین آن بسنای مکی و معجون خیارشنب و حب ایارج و حب لوغاذیا باید کرد و در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان و انیسون و تخم کرفس و تخم خربزه دهند و قرص ورد و قرص غافث آن را نافع است

و هرگاه مرض طول کند بهر تقویت فم معده گل‌قند با مصطکی بخایند و فرو برند و این ضماد و بر فم معده نمایند

**صفت آن** قصب الزریره سک رامک گل سرخ هر واحد ده درم زعفران نیم درم همه را باریک سوده به آب

مرزنجوش و تمام و قيصوم به سرشند و باید که غذا ماءالشعیر با لحوم تیهو و دراج و نخود و دارچینی و بادیان دهند

و عقب آن گل‌قند ده درم با مصطکی یک‌درم خوب خائیده فرو برند و هر صبح قرص غافت یک‌درم با سکنجبین

بزوری ده درم بخورند **صفت قرص غافت** بگیرند عصاره غافت ترنجبین هر یک شش درم طباشیر گل سرخ

سنبل‌الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده به آب خالص سرشته قرص سازند **صفت سکنجبین بزوری تخم**

کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد سه درم عصاره غافت دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ

بادیان هر واحد پنج درم انیسون یک‌درم همه را نیم‌کوفته در سرکه کهنه ربع رطل و آب دو رطل یک شبانه روز تر

کرده بجوشانند تا بنصف رطل آید و صاف کرده شکر سرخ و فانیز یک رطل داخل کرده به قوام آرند و اگر فصل

گرم و سن شباب و تشنگی باشد بر سکنجبین ساده ده درم با گل‌قند شکری ده درم اقتصار کنند و غذا مزوره ماش

مع لحوم دراج و تیهو و ماکیان دهند و بمویز سرخ طائفی و کشمش و مغز فندق و مغز حب‌المحلب تنقل فرمایند و

از حمام و درآمدن اندر آب سرد بازدارند باقی همان است که در قول صاحب کامل گذشت **خجندی** گوید که اگر

حرارت به شدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو به آب سرد و آب برگ کاسنی و بادیان بنوشند و هرگاه

آثار نشج پدید آید به مطبوخات یا حقنها تنقیه نمایند **نسخه** مطبوخ مناسب آن بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه

درم تربد سفید یک مثقال بادیان افسنتین حاشا تخم کاسنی هر یک دو درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد

هر یک سه درم فلوس خیارشبر ده مثقال گل‌قند پانزده درم روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همان

است که در قول ابن‌الیاس گذشت لیکن بیخ کبر و سنبل و حب قرطم ایارج مطروح است و اگر اراده اسهال مفرط

باشد ایارج سر دارو کنند و هر قدر که خلط غلیظتر باشد دلک نافعتر باشد و اگر فم معده ضعیف باشد به اغذیه

ناشفه و نانخورش معمول از سرکه و مری و چقدر و زیت غذا سازند و فم معده را به روغن ناردین یا روغن بان

بمالند و مصطکی و کندر و مانند آن بدهند و چوناز چهارده روز تجاوز کند احتیاج به سکنجبین بزوری افتد و این قرص غاغت ایشان را نافع است **نسخه آن** عصاره غاغت ترنجبین هر یک ده درم سنبل الطیب گل سرخ هر یک پنج درم طباشیر دو درم شربتیی یک مثقال بماء الاصول و یا به این طبیخ پوست بیخ کرفس و بادیان هر واحد ده درم و تخم این هر دو و نانخواه و انیسون و زیره بادرورد و شکاعی هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا دو رطل بماند صاف کرده دو اوقیه از آن با ده درم سکنجبین و یک درم قرص مذکور بدهند و شونیز با عسل سرشته سه درم خوردن از نانخواه نافعتر است چند روز بر آن مداومت نمایند **ابومنصور** گوید که علاج حمای بلغمه دائره آن است که در ابتدای نوبت تب از سکنجبین عسلی اوقیه به آب نیم گرم قی کنانند و در قی بر مریض درشتی نکنند بلکه سکنجبین و آب بسیار بنوشانند و آنچه بسهولت براید غنیمت دانند و جهد به استنظاف و استقصا نمایند و هر شب این دواء التربد بخوراند تربد مثل سرمه سوده ده درم مصطکی و زنجبیل هر واحد یک درم نبات هم چند مجموع شربت یک مثقال الا آن که طبیعت دو بار در روز و شب اجابت کند و چون صبح شود گلقدن شگری پنج درم با انیسون و مصطکی بخوراند و عقب او سکنجبین عسلی یک اوقیه بنوشانند که این تدبیر ادرار قوی نماید و نفع بلیغ بخشد و وقت طعام او حتی الامکان بعیدتر از وقت نوبت کنند و به سکنجبین غرغره فرمایند و مالش سینه و فم معده به روغن ناردین یا روغن بابونه یا بعضی ادهان حاره لطیفه کنند و تقویت فم معده و کبد بکنند و مصطکی و سعد و مانند آن نمایند و اگر حاجت حفته باشد به آب شبت و بابونه وسپستان و اندک عسل و روغن کنجد گاه گاه به عمل آرند و گاه حاجت به ماء الشعیر مس کند با تخم کرفس و بادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد نباید داد و این تدبیر تا یک هفته به کار برند اگر در طول نوبت او و اعراض او یکی رو نماید و وقت نوبت تأخیر کند به همین تدبیر بگذرانند و اگر تب را زاید یا واقف ببینند اسهال قوی به این معجون آورند و نسخه آن همان مسهل است که در قول ایلاقی گذشت بعد از آن تعدیل تدبیر نمایند اگر مریض ضعیف باشد بچه مرغ و لحوم بریان و قلیها و مطبخنات دهند و از شوربا و ثرید اجتناب کنند و اگر تب از چهارده روز بگذرد قرص درد با طبیخ پوست بیخ



کرفس و غیره که در قول خجندی مذکور شد بدهند و در هر دو شب یک بار بدواءالتبرید اسهال کنند و اگر هنوز تب قوی باشد معجون مذکور دهند و هرگاه در تب نقصان بین نماید لزوم حمام کنند و هر روز قبل از غذا عرق آورند و پرهیز از شرب آب سرد نمایند که آن تب را بغایت دراز می‌گردد به سبب تغلیظ خلط و تجمید او و اگر تشنگی باشد آب گرم تسکین او نماید به سبب گداختن خلط و تحلیل آن و اگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ مرزنجوش و اکلیل‌الملک و تمام بریزند و به روغن سعوط نباید کرد و اگر سرما و لره تب اشتداد نماید وقت نوبت آب گرم که در آن مصطکی و حبق و غیره ادویه که در قول شیخ گذشت جوشایند و باشند بنوشند و زیر جامه او به آب طبیح حبق و بابونه و اذخر و مرزنجوش و تمام و شبت و یا طبیح عاقرقرا تبخیر نمایند که آن منع سردی حادث در این تب و در ربیع نیز کند و اگر ماده غلیظ جامد باشد و علامتش طول نوبت و شدت سماجت مزه دهن است سکنجبین ندهند که آن غلظ او می‌افزاید و اگر ماده رطب لین باشد و علامتش خروج او در قی یا برازست سکنجبین باید داد که آن جلای خلط بارد و تفتیح سدد جگر و گروه و انحدار خلط رطب نماید و شراب قوی کهنه صرف نافع بود و این قرص سوءمزاج مبتدی در حمی بلغمی است بگیرند انیسون و صبر و گل سرخ هر یک چهار درم سازج هندی و افسنتین و کره بره و تخم کرفس دو درم عصاره غافث و مصطکی و بادیان هر یک سه درم و نیم درم کوفته بیخته قرص سازند و هر روز یک‌درم به آب گرم و سکنجبین عسلی بخوراند سعید گوید که علاج حمای نائبة بلغمیه بچیزی باید که ملطف و مقطع باشد و بدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین و آب بنوشانند و بعد آن گلقدن شکری دهند و بعد صبح ماءالشعیر اندک قبل چهار ساعت از زمانه نوبت بدهند اگر حرارت قوی و بول رنگین و مریض شاکی تشنگی باشد پس سکنجبین بعد زمانی بدهند و تلثین طبع به آب تمهندی و سکنجبین کنند و باید که تقویت فم معده به گلاب و آب مورد و رامک نمایند و اگر حرارت اندک باشد عوض ماءالشعیر گلقدن دهند و آبی که در آن مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و هرگاه علامات نضح ظاهر گردد و قوت قوی باشد تنقیه بدن یا بارج یا به حسب صبر کنند و اگر قوت ضعیف بود قرص

بنفشه و شکر دهند و اگر قوت متحمل آن نباشد حقه کنند و بتخم سرمق و سکنجبین و آب مطبوخ شبت قی آورند و اگر قوت ضعیف بود و تغذیه ممکن نباشد ماءالشعیر که در آن پودینه پخته باشند بیاشامند و سکنجبین بنوشانند و اگر در معده ترش گردد عوض آن بمزوره زیرباج یا به سرکه و مری و شکر غذا سازند و اگر زمانه طول کند و خوف سقوط قوت باشد غذا بدراج و تیهو مطمئن کنند و امر بخائیدن مصطکی نمایند و اگر مریض را قی عارض گردد و بدن ممتلی باشد بحبس آن نپردازند و خاصه در ابتدای نوبت و اگر قی کثرت نماید رب انار یا پودینه بدهند یا رب حصرم یا اناردانه که در آن پودینه جوشانیده باشند و اگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب مطبوخ انیسون بنوشانند و زیر مریض آب مطبوخ مرزنجوش نهند و شراب عسل بنوشانند و اگر زمانه تب دراز گردد و تهیج وجه و اطراف به سبب برودت خلط غالب رو نماید قرص گل به سکنجبین بخوراند و اگر مزاج بارد باشد قرص لک دهند و تدریج در غذا و ریاضت و سائر عادات کنند تا آن که بدن قوی گردد **قرشی** و **خضر** می نویسند که علاج تب بلغمی انضاج بلغم است و تنقیه آن و تقویت فم معده و قی در هر نوبت یا اکثر نوبتها **اشربه** سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت قشر اصل هندباء همچنین شربت بنفشه و سکنجبین یا شربت دینار و شربت ورد یا سکنجبین بزوری یا عنصلی به آب گرم و یا جوشانده تخم خیار و بادرنگ و کاسنی و زرشک با سکنجبین ساده یا بزوری یا به شکر دهند و بزور با وجود تسکین تشنگی و تبرید حرارت تب انضاج بلغم بجلا می کنند و آب لیمو به شکر نافع است و شربت انار شیرین هنگام سرفه نیکو است و نزد تشنگی آب اصل السوس بشربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند و گاهی ماءالعسل حار یا جلاب گرم به آب اصل السوس استعمال کرده می شود اگر حرارت قوی نباشد و گاهی گلقد بشربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عنصلی بجوشانده بادیان و اصل السوس و تخم کرفس و پرسیاوشان استعمال می کنند هنگام غلظ بلغم یا شربت ورد سکنجبین یا شربت افسنتین اگر در معده ضعف باشد و قریب اقراض نگردند در همه حمیات عفویه تا آن که مرض به بیست روز نرسد و هرگاه از بیست روز تجاوز کند و زمانه او طول کند و زائل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا

قرص ورد کبیر افتد یا مثل قرص انبرباریس راوندی بشربت پوست بیخ هندبا و یا قرص گل بدهند و برای اقراص غافث فعل عجیب است در این تب و طبیخ غافث و شکاعی و باداورد و شاهتره و کاسنی و کثوت و اندک خطمی به شکر یا سکنجبین تنها یا گلقد بدهند و گاهی این ادویه به ادویه ملین طبیعت مثل تمرهندی و آلبوخارا یا تمرهندی تنها ایشان را مضر است و آلو مضرتر است و ده درم گلقد و سی درم سکنجبین آن را نافع است و دواءالتربد از درم تا مثقال و تا دو درم ملین طبعست و اگر معلوم کنند که در جگر ضعف است شربت دینار به آب کاسنی مروق به اندک آب سماق و مروق به شکر تنها یا با ریوند اگر احتباس طبع معتاد بود و قوت متحمل باشد باید داد و ادرار و گرسنگی و مالش بدن و تقویت فم معده آن را نافع است **مستفرغات** منجمله آنها نقوع حلو با ترنجبین است و بعد روز هفتم و ظهور نضج در قاروره در مستفرغات ایشان غاریقون اندر مطبوخ و در لعوق داخل کنند و اگر در نضج دیرگردد سکنجبین بزوری و اصولی دهند و بعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم این لعوق دهند غاریقون ریوند تخم کثوت غافث هر واحد نیم درم پوست هلیله کابلی یکدرم در شربت اصول یک اوقیه آمیخته بلیسانند و از مستفرغات جیده این مطبوخ است سپستان سی عدد و تخم خیار و کاسنی و غاریقون و اصل السوس و زرشک هر یک دو درم بسفایج و قنطوریون و سنای مکی و هلیله کابلی و هلیله زرد هر یک پنج درم جوشانیده صاف کرده خیارشنب از ده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقد بیست درم مالیده باز صاف نموده با تربد و ریوند هر یک نیم درم مقل زرد و کتیرا هر یک ربع دوم و یا حب ایارج یا ایارج فیکرا و یا حب زراوند و هلیله کابلی و غاریقون و مقل ازرق و کتیرا و تربد هر یک دو دانگ کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده بمغر خیارشنب به سرشند و یا لعوق خیارشنب به اندک غاریقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها و تلئین طبیعت ایشان بریوند و سکنجبین یا بفتائل مسهله یا حقنهای لینه که در آن قرطم و بسفائج و قنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند هر شب به ادرار ایشان به مثل تخم خیارین و خربزه و تخم کرفس شیره برآورده سکنجبین ساده داخل کرده و خصوصاً اگر تب از بلغم شور باشد **مقیئات** تخم ترب به

سکنجبین عسلی و آب گرم یا سکنجبین به آب اصل السوس یا بیخ خربزه و اصل السوس جوشانیده صاف کرده به سکنجبین اغذیه ماده این مرض اگرچه غلیظ بلغمی است لیکن طویل می باشد پس محتاج بتکثیر غذا بیشتر از صفاوی بود و مادام که قوت متحمل باشد در دادن شورا در این تب تأخیر نمایند تا روز چهاردهم و بعد از چهاردهم شوربای بچه مرغ با دارچینی و شبت یا بقرطم استعمال کنند و در ایام اوائل نخوداب به شکر و روغن بادام یا ماءالشعیر به شکر یا به عسل و یا ماءالشعیر مرکب با ملطفات مثل نخود و قدری بادیان به کار برند و گاهی احتیاج می شود به زیادتی تسخین ماءالشعیر به مثل اندک فلفل یا بادیان یا مصطکی و باید که عقب آن سکنجبین بزوری یا ساده بنوشند تا انحدر آن کند و مغز نان با شربت لیمون و مزوره رشتا یا زیرباج و مزوره اناردانه به سرکه و شیرۀ بادام به شکر و آب لیمو با شکر دهند **ادویه موضعی** مالش فم معده به روغن سفرجل یا روغن گل که در آن سنبل و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد و بزوردو افسنتین به آب قرنفل ضماد سازند **انطاکی** گوید که در اینجا چیزی بهتر از شربت اصول اولاً و سکنجبین عنصلی یا عسلی به عده امتلای شکم از ماهی و بر آن شرب طبیح شبت و ترب مع بورۀ ارمنی و عسل و قی کردن آن نیست که در سرعت ازاله آن به تجربه صحیح یافته و در شرح اسبابست که در دواءالتربد عجیب است و قدر شربت آن ذکر نکرده باید که چهار مثقال بدهند و ملازمت گلقدن عسلی وقت عشا نمایند و دادن شربت لیمون مضایقه ندارد و برای تقطیع و هنگام احساس به زیادتی حرارت شرب چیزی که تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر و بنشه جائزست و هرگاه زمانه تب طول کند قرص گل یا زرشک معین کنند و این حب در این تب مجرب است **صفت آن** ایارج فیکرا یک جزو تربد غاریقون مقل ازرق سکبینج هر واحد نیم جزو بورۀ ارمنی نمک هندی انیسون هلیله کابلی هر واحد ربع جزو به آب کرفس حبها سازند شربتی مثقال به سکنجبین عسلی یا بشربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد ریوند نیم جزو افزایشند و در سرما و سن پیری اشق و حلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند و آب مدبر بمصطکی و بادیان و کرفس و کشوث بنوشند و مالش بدن خصوصاً فم معده به روغن بهی یا زیت که در آن سنبل و ریوند و بورق و لادن و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد

غذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماءالشعیر دهند و هنگام سقوط قوت بجه مغز جائزست و ابازیر داخل کنند اگر تشنگی نباشد و از مجربات بخور افسنتین است و تعلیق سه مثقال بلور یک قطعه در جلد بز و بخور به استخوان سنگ پشت و تعلیق دندان مرده و پنیرمایه خرگوش شرباً و بخوراً و اکل لحم فرس در مطلق تب بارد و در نزهت نوشته که در تب بلغمی ابتدا بقی نمایند پس اسهال آورند بعد از آن اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و عسلی و آب نخود بشبت و بورق و تدهین بدن به مثل روغن بابونه و مرزنجوش که در آن بورق حل کرده باشند و علاج مختص تب بلغمی مطلقاً قی کردن بماءالعسل و سکنجبین بزوری و طبیح شبت و ترب و بورق است به عده شرب غاریقون و ریوند و آنچه در آن تربد و شحم حنظل افند **مصنف خلاصه** می نویسد که چون از اول دریابند هر بامداد و اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول به اندک آب آمیخته بدهند و بعد سه روز گلقد و غیره دهند به دستوری که در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضح ظاهر شود و اگر هر شب وقت خواب دواءالتربد استعمال نمایند قائده تمام دارد و صبح گلقد هفت درم با مصطکی و انیسون بدهند و بعد از نظج مسهلی مرتب سازند از این نوع سنای مکی بسفائج تخم کاسنی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر غاریقون تربد خراشیده هر یک یک مثقال تخم خطمی بنفشه غافث هر یک سه درم آلبوخارا و اوقیه عناب سپستان هر یک یک اوقیه مویز منقی شش درم بادیان انیسون هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشبر و اوقیه ترنجبین شش درم شکرسفید نیم اوقیه روغن بادام یک درم اضافه نموده ریوند چینی نیم درم سوده پاشیده بنوشند و حبی که در قول انطاکی گذشت در این به آب بغایت مجربست و حب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از هر هفته یک بار دهند و به همین نوع تنقیه فرمایند و این معجون در این باب بغایت قولیست و نسخه آن مسهلی است که در قول ایلاقی گذشت و باز به تدبیر نخستین رجوع نمایند و اگر بوقت نوبت قی بمقئیات بلغم کنند بغایت سودمند است و باقی تدبیر همان است که در قول صاحب کامل مسطور شد **مؤلف اقتباس** گوید که گلقد عسلی تازه و سکنجبین ساده هر یک دو توله بلیسانند و بالایش گلقد شکری چهار توله در گلاب پاو آثار و عرق بادیان نیم پاو بجوشانند که به نیمه آید صاف

نموده نیم‌گرم بنوشانند و غذا نخودآب چوزه مرغ و یا شوربای بچه مرغ کم روغن با نان تنک دهند تا یک هفته در قوانین العلاج مرقوم است که تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون بنوماش و برنج و ماش مقشر و شوربای چوجه مرغ بعد نضح واجب باشد برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ کلان بعد چهارهم و نخوداب بگوشت کبوتریچه بعد بیست و یکم و بجای آب در ابتدا بر ماءالعسل اکتفا ورزند و بعد یک هفته بمقیئات بلغم قبل از نوبت قی کنند بکرات و مرات و قید یک هفته جهت آن است که معده رنجانیده می‌شود و درم پیدا می‌نماید و روز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از کدام قسم است پس مناسب آن ادویه به کار برند چنان چه در بلغم زجاجی ادویه قویه و گرم ملطف‌تر باشد مثل شکاعی و باداورد و افسنتین و غافث و جعد و قنطوریون دقیق و برنجاسف و مانند اینها و در دیگر اصناف خفیف از اینها بدهند و اغذیه منضجه گرم در اینجا بسیار دهند و بعد انقضای دوره غذا دهند و جهت تقویت معده این ضماد کنند لادن سمک المسک مصطکی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یک توله به آب برگ ریحان و بودینه سبز و تا پانزده روز بر این تدبیر باشد ولیکن جهت حصول نضح این مطبوخ دهند اصل السوس مقشر انیسون پرسیاوشان هر یک پنج ماشه بادرنجبویه شاهتره هر یک هفت ماشه مویز منقی یک و نیم توله انجیر زرد سه عدد گاوزبان پنج ماشه خمیره بنفشه گل‌قند عسلی هر یک سه توله و یا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت و روز شانزدهم وقت شب معجون مسهل علوی‌خان سه ماشه با معجون که مذکور گردد خوراند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک توله تا دو توله پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر واحد یک توله ریوند خطائی تبرید سفید هر یک هفت ماشه شام نان ترید بشوربا و یا شله بخوراند و روز هفدهم تبرید دهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی مرکب علوی‌خان نه ماشه آمیخته بلیسانند و اصل السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه انیسون چهارماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و گلاب و عرق شاهتره هر یک شش توله جوشانیده و مالیده صاف نموده نموده شربت بزوری اصولی علوی‌خان سه توله تودریین یا حرف هفت ماشه اضافه کرده بنوشانند و غذا به دستور و همینطور سه چهار مسهل داده بعد قرص غافث سه ماشه در شربت افسنتین یک توله آمیخته با مطبوخ که در آن اصول ثلاثه است و در قول شیخ گذشت عوض افسنتین مصطکی سه درم و گل‌قند ده درم داخل

کرده دهند **صفت معجون مسهل** تربد سفید برگ سنا حب‌النیل بدر هر یک سه درم گل‌قند غاریقون هر یک دو درم سقمونیای مشوی یک توله مغز تمره‌ندی چهار توله در سه چند عسلی و قند قوام ساخته بیامیزند شربت‌ی از یک‌درم تا دو درم و دواء‌التربد هر شب یک مثقال دادن در این باب بسیار نافع است و بعد از حصول نضح باید که باز تکرار تنقیه نمایند به دستور سابق و اگر از این تدبیر هم مفارقت نکند پس بنگرند اگر قاروره رنگین و غلیظ باشد فصد باسلیق و اسلیم بگشایند و خون به قدر قوت بیمار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ و مواد متعفنۀ عاجل النفع است و اگر از این تدبیر نیز باقی ماند مروق دواء‌المبارک با بشریت بزوری دهند و هرگاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند و نسخه آن همان است که در قول ایلاقی بعد قرص گل به نسخه ابن زکریا بنوع دیگر مسطور شده و آنجا که بعد چهار پنج ماه یا کم و زیاده تهیج و آماس در پشت چشم و پای پدید آید باید که در قرص گل با ایارج فیکرا که در قول مذکور بحواله قول شیخ گذشته بدهند و تدبیر سوءالقنیه رجوع نمایند ولیکن بفاصله یک روز تا سه هفته وقت شب دواى رازی دهند اجزای آن همان مسهلی است که در قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیخته شب بدهند و صبح شربت دینار کبیر چهار توله در عرق عنب‌الثعلب و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند در روز دیگر دواء‌الکرکم کبیر نه ماشه شربت افسنتین و سکنجبین فوهی هر یک دو توله در عرق مکوه پاو آثار حل کرده بدهند و بخور برگ نیب و بادیان جهت عرق آوردن و رفع این تب معمول است و بخور عاقرقرحا همین اثر دارد و انطاکی گوشت قن‌فد سه ماشه در شربت افسنتین یک توله لیسیدن در رفع این تب از مجربات خود ترقیم فرموده و همچنین بخور لثه حیض زنیکه اول بار او را حیض آمده باشد و در عشره کامله در حمای بلغمی دائره مرقوم است که بعد از گذشتن چهار ماه یک فنجانۀ کشکاب با نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل از نوبت دادن در سه روز رفع این تب می‌کند به جهت کثرت ادرار و دفع تعفن و بقراط در فصول نوشته که آب گرم قبل از نوبت بر سر بیمار انکباب کردن از مجربات نیست و قاضی ثناءالله صاحب مرحوم در معالجات ثنائی مملی فرموده‌اند که در

تب بلغمی دائره و لازمه تا چهل روز متواتر گلقدن عسلی و سکنجبین ساده مساوی دادن بهتر از این چیزی دیگر نیست

### علاج حمای لثقه

علاجش بعلاج حمای مواظبه نمایند مگر اقدام بر تسخین بملطفات در اینجا به احتیاط و تدریج نمایند زیرا که ماده این تب در عروق محصور است از اینجهت به سرعت تحلیل نشود بلکه به استعمال ادویه ملطفه متحرک و تبخر گردد و حرارت آن به سوی اعضای اصلیه خصوصاً قلب به طریق عروق برسد و آن گرم گردد و بدق مودی شود و ایضاً در آن خوف حدوث سرسام باردست چنان چه وجه آن عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تب صفراوی زیرا که ماده را خام کند و عرض بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر به استسقا شده علاج مشکل گردد و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حبوب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته در دهن دارند و آنجا که دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیه بلغم بقی گاه گاهی بعد طعام بمقی مناسب یا به اسهال برفق بعد ظهور نضج به مسهلی که سخت گرم و تیز نباشد مناسب بود و آنجا که صداع باشد بحقنه و شیاف شکر تلئین طبع اولی است و دیگر تدابیر که در غب غیرخالصه مذکور شد حسب حاجت به کار برند غیر از مخدرات بالجمله جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین و گلقدن و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بر گلقدن تنها خواه به عرق بادیان و امثال آن به حسب و چوب مشاهده حال اقتصار ورزند و تلئین طبع به مغز خیارشمبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجا که در سینه خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل السوس و خطمی فائده نماید و استحمام بعد نضج تام کثیرالنفع است به شرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع نباشد و اگر لثقه کهنه مشتبه بدق باشد طبیخ اصل السوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه نانخواه دو ماشه قرنفل چهار عدد جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند بعد از آن مسهل بدهند و دستورالعمل بعض متأخرین در علاج این تب آن است که



هفت روز نضح ماده بدین دوا کنند گل بنفشه اصل السوس بادیان هر یک چهار ماشه عناب هفت دانه جوشانیده و گاهی گل‌قند گاهی شربت بنفشه در آن حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند گل بنفشه بادیان عنب‌الثعلب اصل السوس هر یک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنب ترنجبین هر یک شش توله گل‌قند چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشانده مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوی روز نهم روز دوازدهم هم مسهل مذکور روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر یک چهار ماشه گلاب پانزده توله در جوشانده مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند عناب ده دانه گل بنفشه گاوزبان بادیان مکوه اصل السوس هر یک نه ماشه پوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یک توله جوشانیده فلوس خیارشنب ترنجبین گل‌قند روغن بادام با وزان سابق افزوده بدهند و روز هفدهم هلیله عربی به گلاب شسته بخورند به عده دوی روز چهاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز نخودآب و شب شورا و خشکه روز هژدهم قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند به عده شکاعی پوست بیخ کاسنی عنب‌الثعلب هر یک چار ماشه جوشانیده گل‌قند حل کرده بدهند بعد از آن همین ادویه استعمال نمایند تا خاطر جمع شود **اقوال افاضل** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که علاج حمای بلغمیه لازمه مسمی بلثقه علاج بلغمیه نائبه هر روزه است و فرق فیما بین آن است که در این تب باید که استعمال ملطفات حاده به آهستگی نمایند و اگر اقتضار نمایند بر مثل سکنجبین و گل‌قند و جلاب عسل و ماء‌العسل و آب بادیان و کرفس و اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کنند زیرا که این ادویه نضح ماده برفق نمایند و تحریک آن به سوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی کامخ شبت و کامخ کبر ایشان را نفع نماید و خصوصاً در وقت ظهور آثار نضح در ماده و تدبیر غذای ایشان در مراعات زمانها یعنی بتوسیع در اغذیه کثیرالغذا و خلاف آن یعنی بتویجج و تلطیف و قوت قوه و ضعف آن مثل تدبیر مواظبه است که در سابق مذکور شد و از ادویه جیده برای ایشان قرص عشره است که در آن داده ادویه است و در قرابادین نوشته و **ایضاً** از

ادویهٔ جیدهٔ مجربه برای ایشان این قرص گل است گل سرخ شش درم ربالسوس شاهتره سنبل‌الطیب هر واحد چهار درم مصطکی کهربا هر واحد سه درم انیسون دو درم و **ایضاً** این قرص غافث نسخهٔ آن غافث چهار درم گل سرخ یک‌درم و ثلث طباشیر دو درم و نهم ادویه در سوده به آب قرص سازند و **ایضاً** غافث سه اوقیه گل سرخ نیم رطل سنبل‌الطیب نیم رطل طباشیر چهار اوقیه و **ایضاً** این قرص افسنتین نسخهٔ آن افسنتین اسارون تخم کرفس انیسون مغز بادام تلخ شکاعی باداورد عصارهٔ غافث مصطکی سنبل‌الطیب هر واحد دو درم **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که علاج این تب همچون علاج تب بلغمی نائبه است جز آن که در علاج این تب باشربه و ادویهٔ منضجهٔ ملطفه چندان دلیری که در نائبه کنند در اینجا نتوان کرد خاصهٔ اگر با وی صداع یا ضعف دماغ بوده باشد زیرا که بیم آن باشد که در وقت تزیاید ماده لطیف‌تر گشته بدماغ برآید و سرسام آرد پس اولی‌تر آن باشد که معده را به گل‌قند قوت دهند و برای تلطیف خلط از سکنجبین ساده یا سکنجبین که در آن بیخ بادیان پخته باشد یا جلاب و اندک بادیان به آب کرفس جوشانیده تجاوز نکنند و از قرص گل نیز تجاوز نکنند و از بهر این بقراط گفته است که تب مردم پیر را نرم و آهسته‌تر باشد و بر نرمی و آهستگی تب ایشان غره نشاید کرد و بر چیزهای گرم دادن دلیری نباید کرد والا بعد احتیاط تمام واگر دماغ قوی باشد و صداع نبود و تب آهسته باشد بعد نضح تنقیهٔ بلغم بحبها کنند که در آن شحم حنظل باشد و ادرار بول بماء‌الاصول نمایند و قرص غافث و قرص افسنتین سودمند بود **صفت قرص غافث** بگیرند غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربت‌ی دو درم نوع دیگر عصارهٔ غافث شش درم گل سرخ سنبل طباشیر ترنجبین هر یک دو درم شربت‌ی یک مثقال و صفت قرص افسنتین در قول شیخ گذشت یک مثقال از آن یا پنج درم گل‌قند و یا پانزده درم سکنجبین ساده بدهند و نسخهٔ قرص گل نیز در قول مذکور مسطور شد لیکن در اینجا عوض ربالسوس اصل‌السوس نوشته و شاهتره و انیسون مطروح است و شربت آن یک مثقال و چون اکثر این تب در آخر مؤدی به استسقا می‌گردد پس هرگاه علامات آن پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد و نسخهٔ ماء‌الاصول که ادرار بول نماید و مزاج را به اصلاح آرد همان است که در علاج حمای مواظبه در

قول ایلاقی بحواله قول صاحب کامل مذکور شد **مصنف حاوی صغیر** نوشته که در تب لثقه هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و پوست بیخ آن پنج درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر به اندک نخود پخته بدهند و یا جلاب از سکنجبین ساده ده درم در آبی که گلقد شگری ده درم در آن مالیده باشند داخل کرده بنوشند و از آب شدیدالبرد منع کنند و در غذا تقلیل باید کرد و اقدام بملطفات قویه در اینجا به تدریج وحذر کنند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تلئین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم تخم کاسنی اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان گل سرخ بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم مویز سرخ طائقی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و در آن فلوس خیارشبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر نمایند هرگاه اسهال خوب نماید جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان دو درم بنوشند و در آخر روز غذا به ماءالشعیر که در آن نخود و لوبیا پخته باشند بدهند و دو یا سه روز راحت دهند پس قرص بنفشه مقوی بسقمونیا و تربد و یا معجون خیارشبر پنج مثقال در آب گرم حل کرده بنوشانند و باقی علاج و تدبیر او مثل علاج مواظبه باشد غیر آن که قرص غافث دلک در این تب لائق نیست **ابن نوح** و **خجندی** بعد بیان امتناع به اقدام مسخنت می نویسند که توجه بر تقویت معده به گلقد و قرص ورد نمایند و اگر دماغ صحیح باشد و تب آهسته بود مدرات قویه مثل ماءالاصول و بزور و ماءالعسل و دواءالکرکم و کمونی و فلافلی دهند و از قی بمقطعات مثل سکنجبین و آب گرم بازمانند و نان به عسل و کامخ کبر یا مرقه معمول به انجدان و صعتر بخوراند **بقراط** گفته کسی را که تب بغیر صفرا باشد ریختن آب گرم بر سر او به مرات کثیر سود دارد و **شرک هندی** گوید که افضل علاج حمای بلغمی قی کردن است ولیکن بعد روز هفتم تا معده او درم نکند و **اهرن** گوید که اطبا حمای بلغمی را تشبیه داده اند بچوب ترکه در آتش انداخته باشد پس دخان او بسیار برخیزد و سوختن او کم باشد و **ابن سرافیون** گفته که صاحبان تب بلغمی را اجازت حمام ندهند مگر بعد ظهور نضج چه او ایشان را ضرر دهد و **علی بن زین** گوید

که در این تب از مالش روغن حذر کنند که ابطاء تحلیل او می‌کند و **محمدزکریا** می‌فرماید که در این تب اعتماد بر ادرار بول غلیظ باشد به مثل غافت و شاهتره و باداورد و شکاعی واشق و کندر و مانند آن وجوع طویل و خواب بر آن **انطاکی** گوید که علاج حمای مواظبه بعینه علاج حمای لثقه است لیکن در لثقه مزید اعتنا بتسخین واجبست زیرا که خلط در قعر عروق است و ایضاً بدلک خشن و خوردن چیزی که مفتح باشد مثل ماءالعسل و کرفس برای انضاج و ایضاً بتعریق زیرا که عرق در آن نمی‌آید مگر در اقلع کلی **میرعوض** گوید که اگر در این تب دماغ ضعیف و رنجور باشد استعمال مسخنات جائز نیست و باعث احداث لیثرغس می‌گردد و معرقات در این باب فائده تمام دارد **صفت سفوفی** که در این کار آزموده است بیارند حلزون چند آن‌که خواهند و یکشب در سرکه تر کنند آنگاه آنچه اندر آن از گوشت باشد بیرون اندازند پس آن حلزون را بسوزانند چند آن‌که سپید گردد و بعد از تنقیه خلط فاسد به قدر ثلث درم تا دو ثلث با شراب یا روغن گاه بوقت نوبت یا ظهور اشتداد بدهند و بدن بیمار را بپوشانند که از عجاب تجاربت و کم دیده شد که حاجت به تکرار عمل افتاده باشد **صفت مطبوخی** که علی بن زین در حمیات مزمنة بارده می‌ساید صعتر گل سرخ زنجبیل هر یک سه درم گشنیز خشک چهار درم پودینه نهری پنج درم مویز منقی هفت درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده ثلث رطل نیم‌گرم بنوشند و **دوای مجرب** صاحب داراشکوهی در ذیل ادویة مفرده نافع حمای مواظبه مسور شد **مولف اقتباس** می‌نویسد که در اینجا بیشتر از مواظبه در ادرار کوشند و به استفراغ کمتر متوجه شوند و از استعمال مسخنات شدید در ابتدا سخت اجتناب نمایند تا مورث سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الاندمیزیا **دوای** نواب علوی‌خان که در رفع این تب بعد سه چهار ماه از مجربات است قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه یک توله بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی یک توله در عرق کاسنی و عروق مکوه و گلاب هر یک ده توله تر کرده در جهولی انداخته بطور رهنی بچکانند و هفت مرتبه تکرار نمایند به عده در ظرفی مسی قلعی دارکه بر آتش اخگر چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده بنوشانند و در خلاصةالتجارت نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفید

است نانخواه مقشر یک توله شب در آب شیرین خیسانیده صبح صاف نموده یک پیاله آن به غسل شیرین کرده بدهند **دوائی** که حکیم بقاءالله خان از مجربات خود نوشته‌اند دارفلفل یک عدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و مکوه هر یک یک نیم توله شب خیسانند صبح بدست مالیده قند یک توله افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا به دستور بیفزایند تا چهارده روز پس هر روز بنحویکه اضافه کرده شد بکاهند تا هر یک بوزن روز اول برسد به عده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سرفه و تهیج اطراف پدید آید این دوا دهند **صفت** شیرۀ مکوه خشک شیرۀ گلوی سبز هر یک یک توله و اصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوت سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره هر دو پاو آثار برآورده مثل کوکنار هفت نوبت چکانده شربت بزوری حار و **شربت کشوت** والد علوی خان هر یک دو توله داخل کرده و هفت عدد پاره سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت از دست پناه گرفته در آن انداخته صاف نموده بدهند ولیکن باید که اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت کشوت دو توله بلیسند و بالای طعام مصطکی سه ماشه در دواءالکرکم آمیخته بدهند صبح و شام تا یک هفته که عظیم الاثر است و سالی تا مدت نه ماه لثقه داشتیم و هرچند تنقیه و تعدیلات بکرات و مرات به کار بردم سودی نمی کرد حکیم کبیر علی خان معاینه احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر به فصد اسلیم نمودند و این دوا دادند شیرۀ فقاح اذخر هفت مانند شیرۀ تخم کشوت سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین هر یک هفت توله برآورده پاره‌های سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ داده شربت قنطوریون نواب علوی خان دو توله داخل کرده خاکشی و تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کف زده بنوشند تا دو هفته استعمال این فرمود در مدت یک هفته از این تدبیر صحت یافتیم

### حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

و گاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک از آن مخصوص به اسما و احکام است و آن شش قسم است **اول** انقیالوس که آن را افیالوس و انفالیوس نیز گویند و در سریانی فرسولسوس نامند و آن تپی باشد که در آن اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حدوث این تب از بلغم زجاجی بود که در باطن

وقعه بدن حاصل شود و آن موضع را به سبب برد خود سرد گرداند پس آنچه از آن عفن شود از آن بخار گرم در ظاهر بدن منتشر متفرق گردد و در ظاهر لهیب آرد و آنچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت بهر آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضوی که او اندر آن است از آن الفت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که مالوف او نیست از آن منفعل گردد و سردی او احساس نماید و هرگاه عفونت در آن آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و به سبب غلظ و لزوجت خود در تمام بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی از آن حادث گردد و این تب تا دیر می‌نماید و منجر به استسقای لحمی گشته بهلاک می‌رساند و پیران از این تب کمتر نجات می‌یابند **دوم** لیفوریا که آن را لنفوریا نیز گویند و آن تپی است که اندر آن در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن برودت و این تب در اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محیه بسیار غلیظ و آن از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن چون مشتعمل شود و عفن گردد آن موضع را گرم گرداند و بهر آن که چیزی که ظاهر بدن را گرم کند به سبب غلظ و شدت برد او بسیار متحلل نشود پس ظاهر بدن به انتشار بخار آن بسیار نگردد و بهر آن که قوت مع خون و روح به سوی حیز اذیت که آن باطن بدن است متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنان چه در غشی و خصوصاً هرگاه در ظاهر بدن بلغم خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضاً بهر آن که بسیار باشد که از آن بلغم که در باطن بدن است بخار قلیل ضعیف الحرارة منحل گردد و به سوی ظاهر بدن صعود کند و آن به سبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد به عده آن حرارت از آن بخار زائل شود مثل آن که از بخار آب گرم زائل می‌گردد پس هرگاه آن زائل شد و آن بخار و بلغم در اصل قبل از عفونت شدیدالبرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر نائبه بود و اما این تب از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندک و غلیظ در باطن باشد و عفن شود و آن موضع را گرم گرداند و از آن ابخره بسیار به سبب قلت و غلظ آن منحل نشود که ظاهر بدن را گرم

سازد همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر به سبب عدم تحلل ابخره کثیره به سوی آن و این نوع صفراوی را بطیقودس نامند و اما لیفوریا اسم جنس است و صفراوی نوعی از آن است و لیفوریا در مدت طویل تر از شطرالغب می باشد به سبب اتحاد شدید صفرا با بلغم **انطاکی** گوید که قیاس مقتضی آن است که لنفوریا از صفرای محرقه داخل عروق و بلغم حصی قریب سطح جلد که حرارت به حدحل او نرسد عارض گردد و در این نوع اگر برودت ظاهر اشتداد نماید و حرارت باطن به حد تسوید زیان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و ثقل رسد پس در علاج اوجای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم که در همان هفته عقب او موت رو نمود و اگر چنان بنا شد بعلاجش پردازند **سوم** تپی که در آن هر واحد از حرارت و برودت معاً در هر یک از باطن بدن و ظاهر آن در حالت واحد یافته شود یعنی آن که حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود **شیخ** می فرماید که مثل این تب اگر باشد پس چنان افتد که دو ماده بارد بلغمی باشد که به سبب تعفن یکی از آن در باطن بدن حرکت کند و دیگر در ظاهر آن و همه با یکی از آن هر دو در ظاهر و باطن بسیار منتشر نباشد به عده وقتیکه هر دو در تعفن شروع کنند هر یک از آن بخار حار لطیف بنواحی خود رساند و آن هر دو چون بار دست ببخار خودها گرم نمایند و بجرم خویش سرد سازند و سبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معلوم شده و آن مرور ماده بارد بر اعضاست که ببرودت آن انس نداشته باشند و گویند که حدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی رطوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف حادث شود که بدن صفراوی بنابر سرعت قبول او تسخین را به سبب حرارت خود گرم گردد پس ظاهر بدن و باطن آن را گرم گرداند و اما رطوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس بگدازد و سائل گردد و آن باردست ظاهر بدن و باطن آن را سرد سازد جائیکه برسد و جائزست که هر دو رطوبت متمیز باشند و یا مختلط باشند و با وی انفصال آنها بحرارت ضعیفه سهل باشد **چهارم** حمای غشیه و آن تپی است که

چون ابتدا کند غشی حادث گردد و بیمار در هر نوبت بیهوش و بی‌قوت و بی‌طاقت شود و در آن غشی به سبب ماده آن افتد و آن در اکثر به سبب بلغم خام تخمی متفرق بسیار در بدن که از کثرت او قوت مقهور گردد و لختی از آن به جانب دل و فم معده بریزد عارض شود و در اکثر اعانت ضرر آن ضعف فم معده کند و آن بلغم چون متحرک شود و در عفونت شروع کند قوت حیوانی و طبیعی را اکثر مقهور گرداند و متحیر کند و از تدبیر غشی و تب عاجز شود چنان که اگر قوت را با ماده بگذارند به تدبیر ماده وفا نکند و اگر به استفراغ ماده به آهستگی مشغول شوند ماده عصیان نماید به سبب غلظ و کثرت خود و بحرکت خائق قوت و روح حرکت کند و اگر به استفراغ آن به اسهال یا فصد بسختی مشغول شوند قوت متحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید که در اینجا با وجود سکون ماده غشی افتد و با این همه حاجت ایشان به استفراغ بیشتر باشد به سبب غلبه ماده بکیفیت و کمیت او و ایضاً حاجت ایشان بغذا شدید باشد زیرا که اخلاط ایشان خام بود در آن خونی نباشد که غذا ببدن دهد و انعاش قوت نماید و بدن بی‌غذا باشد به سبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه و اگر تکلیف غذا دهند ماده فاسد زیاده گردد و اگر غذا ندهند قوت قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که به سوی قلب چیزی از ماده بارد محدث غشی بریزد پس نبض صغیر و بطی و متفاوت شود به سبب برودت ماده مصبوب به عده طبیعت در تسخین ماده و تلطیف آن جهد کند و عفونتی که بعض اجزای آن را به سوی قلب تحریک داده بر آن اعانت کند پس قلب از ضرر برودت آن خلاص یابد و در ضرر حرارت آن افتد پس نبض سریع و خصوصاً در انقباض آن گردد و مع ذلک صغر و بطو و تفاوت غالب بود و اگر با این تب در بعض احشای مریض ورم باشد امید صحت آن نباید داشت و سردی اطراف و عرق سرد غلیظ قبل از نوبت در انواع این تب مع انضغاط نبض و عدم زوال این عوارض بعد رفع غشی بیمار را بدوره دوم و یا سوم هلاک می‌کند و اگر با این اعراض وقت دوره شکم دم گردد آبله‌های سیاه بر همه بدن پدید آید عنقریب هلاک گردد و ایضاً این تب در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی از اختلاط رقیقه ردیه افتد و اکثر آن صفراوی شدیدالرقت و غوص ردی‌الجوهر سمی باشد که آن را تعفن در ابدان بسیار حار یابس مزاج عارض شده باشد و این نوع حاد بود که نبض و قوت را در یک یا دو نوبت ساقط کند و با تهیج ذوبانی بود که در



بدن به سرعت حادث شود و گاهی با وی قوت تا روز چهارم وفا نکند و شیخ‌الرئیس این نوع را که از کیموسات صفراویه حادث شود حمای غشیه دقیقه نامیده به سبب تغیر اعضا و انخراط آن به سرعت و عروض غشی و گاهی غشی در حمیات از اسباب دیگر افتد مثل درد شدید و سهر و استفراغ مفرط و حرکت مفرط و تدبیرش در ذیل تدارک اعراض حمیات حاده مسطور گردد **انطاکی** گوید که از حمیات مرکبه تپی است که آن را مغشیه نامند به سبب وقوع غشی در نوبت آن و این حادث شود به سبب کثرت تحلل ماده فاسد به سوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و وحش غالباً برود و با وی عجز قوت به سرعت و سقوط نبض ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و بنوبت آن آید و با وی علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و بنوبت غب آید و در هر دو حال وفای او بهمررتبه شرط نیست بلکه اکثریه است و گاهی صفراوی آن نعل محرقه کند کند و انواع این تب عسر بعیدالبرءست بلکه اکثر اطبا گفته‌اند که صفراوی قطعاً هلاک کند و چرا نکند که شرب دوا بحرکت خود جذب اخلاط به زیادتی طرف لب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب کند پس از این جهت عسر گشت **پنجم** حمای نهاری و آن تپی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترهای او بشب و این تب درازتر و ردی‌تر بود از تب لیلی زیرا که ماده او از ماده لیلی غلیظتر است والا به سبب حرارت روز تحلیل می‌شد و بسیار باشد که به سبب طول خود و عروض او در گرمی روز در تب دق اندازد و اگر این خبیث نبودی عروض از وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر به سبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آن را غذا بشب دهد و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را ساقط می‌کند و مقامات حمی در گرمی روزه بیداری در سردی شب ضرور در دق اندازد و بالجمله این از حمیات عسرالعلاج است **ششم** تب لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز رها کند و این نیز مثل نهاری رویست و طویل المدت بلیدالحرکت غلیظ ماده

عسرالانفعال از فعل طبیعت و ماده این هر دو تب بلغم زجاجی لزج است که در بدن منتشر گردد لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

### علاج انفیالوس

علاجش مثل علاج تب بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقلند با عرق کاسنی و بادیان و عنب‌الثعلب و خاکشی دهند به عده مطبوخات مناسبه از اصول و بزور و ادرار مناسبه استعمال کنند و بعد از یک هفته و یا زیاده از آن چون ماده نضج باید در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشبر و گلقلند و روغن بادام افزوده مسهل دهند و در استعمال ادویه منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج مواظبه ولثقه گذشت مرعی دارند و این تب نیز مثل جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقلند با مصطکی و انیسون جهت تقویت معده در سائر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و **انطاکی** گوید که در علاج این تب نزد من لابدست امتزاج چیزی از علاجات سودا و **بعضی** گویند که علاجش خفیف از شطرالغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنان چه دلک متمادی و گرم داشتن بدن در اینجا مفید است و **صاحب خلاصه التجارب** نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیه خلطیه و مواظبه نزدیک است ولیکن دلک و گرم کردن ظاهر بدن در اینجا جائز نباشد و در وقت نوبت بیک بار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سحنه و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان و تخویف مفید است و فلفل سیاه کوفته در عسل و سیر غالب در طعام بتفاریق و چندبیدستر به عسل آب نافع بود **شیخ** می‌فرماید که علاج انفیالوس و لیفوریا قریب از علاج حمای بلغمی است که سابق مذکور شده نائبه و لازمه بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متفارباند و لازم است که اولاً ابتدا به سکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضاً گاهی در این هر دو برب غوره مطبوخ به عسل و شربت ورد امر کرده می‌شود اگر عفونت شدید و حاجت به تسکین بسیار باشد بعد از آن تدریج از طریق نوشیدن بزور مثل بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا نقوع صبر و قرص ورد بمصطکی و حب صبر و ایارج فیقرا و حسب غاغت نمایند و در هر دو اعتنا به

معدۀ فرماینده و قی به آب لوبیا و ترب و شبت و پودینه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافعه در این هر دو تب آن است که از هلیله سیاه و زرد و تربد و شکر سازند و از آنچه نفع بلیغ دارد حقنه‌های مائل به حدت است که در آن مغز قرطم و قنطوریون دقیق و شبت و بابونه و خارخسک و اکلیل‌الملک و مری و عسل افتد **مجوسی** گوید که ابتدا نمایند اولاً در علاج انفیالوس به استعمال گلقد در هر روز بخائیدن نیک بوزن هفت درم و بالایش آب نیم‌گرم بنوشند و بعد دو ساعت از آن دو اوقیه سکنجبین بزوری بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقد و سکنجبین هر دو عسلی به‌کار برند و غذا بچه مرغ بطور اسفیدباج یا زیرباج یا مطنجن بدارچینی و زیره و کرویاء و مانند آن پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند **صفت آن** تربد یک درم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطلری نیم درم کوفته بحریر بیخته به سکنجبین به سرشند و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد اسهال فردای آن صبح قرص گل با گلقد بدهند و اگر در معدۀ ضعف باشد اندک مصطکی و عود بدان اضافه سازند و اگر در معدۀ ضعف نباشد و در آنجا حرارت بود قرص گل به سکنجبین بخورند و هر روز در حمام داخل کنند و آب نیم‌گرم بر آن ریزند و در حمام زیاده قیام نسازند تا لطیف خلط نگدازد و غلیظ باقی ماند و مع ذلک دلک معتدل در سائر بدن او استعمال نمایند بعد از آن بسائر تدبیر اصحاب حمای بلغمیه پردازند **جرجانی و ایلاقی** گویند که علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس و لیفوریا به یکدیگر نزدیک است و بیشتر عنایت بقی کرده و قی به سکنجبین و تخم ترب و مانند آن باید فرمود و از اول مرض تا هفت روز هر روز صبح هفت درم گلشکر نجاید و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بیست درم بنوشد و بعد یک هفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند **صفت حب صبر** صبر سقوطلری دوازده درم هلیله زرد و چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر واحد یک درم کتیرا مقل هر یک یک درم شربتی دو درم **صفت نفوع صبر** صبر سقوطلری چهاردانگ سوده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یک شبانه روز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبرا ایارج فیقرا کنند روا باشد **نسخه دیگر** بادیان پنج درم در دو من آب بپزند تا به نیم من باز آید صاف کنند و دو درم ایارج فیقرا در آن حل کرده در

شیشه کرده در جای گرم بنهند و روز سوم سی درم از آن گرفته نیم گرم بنوشند معده را از خلط لزج پاک کند و صداع متولد از بخار معده را زائل نماید **صفت شربت گل** سرخ اقماع جدا کرده دومن بگیرند و در ده من آب بپزند تا به نیمه آید صاف کرده و یک من عسل دو من شکر انداخته به قوام آرند **صفت مسهلی** که بعد از نضح باید داد و نسخه او همان است که در قول مجوسی گذشت و در آخر این حمیات کمونی و فودنجی و مانند آن سود دارد و **بعضی اطبا** گفته‌اند اگر این تب بمرد پیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که از آن خلاص نیابد و اگر مرد کسل و قوی باشد ادویه ملطفه مثل دواءالمسک هر بماء الاصول بدهند و اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع بود **ابن الیاس** گوید که بهر تلطیف بلغم در ابتدا هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقدن شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز بادام دهند و تلئین طبیعت به مطبوخ تربد و معجون خیارشمبر و قرص بنفشه کنند و سکنجبین بزوری با قرص غافت و لک و گل بخوراند و اگر سردی شدید یا بول غلیظ سفید خام باشد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم با گلقدن عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم به لحوم ماکیان و تیهو و دراج دهند و یا هر صبح سکنجبین بزوری حار که در آن عصاره غافت باشد ده درم با قرص غافت یک مثقال بخوراند و غذا نخوداب و مغز حب قرطم و دارچینی و زیره و کرویاء و هرگاه نضح تام در قاروره بینند این حب دهند که آن را نافع است و قاطع بلغم زجاجی غلیظ از عمق بدن بقوت صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم تربد سفید یک درم مقل یک دانگ باریک سائیده به آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است سحرگاه بخورند و تا آخر روز بر آن صبر کنند و هرگاه اسهال نیک کند جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم تخم ریحان دو درم بنوشانند و غذا بنخوداب و گوشت ماکیان و دارچینی سازند و دو یا سه روز راحت دهند به عده به سکنجبین زوری ده درم با قرص گل یک مثقال بخوراند و باقی تدابیر اوقیه حمای بلغمی است

### علاج لیفوریا

و قسم سوم که در آن حر و برد معاً محسوس گردد معالجهٔ این هر دو بعلاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج برفق در استعمال ادویهٔ حادهٔ جالیةٔ مقطعه از تدبیر انفیالوس است و دلک بدن و تمریح او به روغن‌های گرم بسیار کنند و رب غوره به عسل بنوشند و هرچه در علاج مواضبه مرقوم شده به کار برند لیکن بگرمیها اینجا آن جرات نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا عظیم نافع بود و باید که مصطکی یا کندر یا قاقله بخایند و **انطاکی** گوید که قیاس مقتضی آن است که علاج قسم سوم مذکور که مرکب از انفیالوس و لیفوریاست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب غیرخالصه باشد و دلک در اینجا نیز بسیار نافع بود و به تدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطرالغب پردازند و گلقدن با سکنجبین بغایت نیکو است و به قول انطاکی اولاً بعلاج صفرا معالجه نمایند بعد از آن مالش بدن از بورهٔ ارمنی و قصب الزریرهٔ محلول در غالیه یا روغن بابونه و قی کردن به آب عسل و هندوانه در این نوع بغایت افعال محمود دارد بر آن اعتماد نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که علاج تپی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین ساده و گلشکر باید داد و در آخر مرض نقوع صبر و ایارج فیکرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گلو مانند آن و قوانین که در علاج حمیات بلغمی مذکور شد مطالعه باید کرد **صاحب کامل** گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا به تدبیر حمای بلغمی باید کرد و به حسب مشاهدهٔ نضح خلط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او به اشیای ملطف سازند مثل گلقدن و مصطکی به آبی که اندر آن بادیان و تخم کرفس انیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و عنصلی به آب حاشا یا آب پودینهٔ کوهی دهند و قرص افسنتین در بعض اوقات به سکنجبین و ایضاً معجون حلتیت احیاناً به حسب مشاهده حاجت به سوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق ولیکن این اشیا بعد نضح و تنقیه بدوای مسهل مرکب از تربد و غاریقون و ایارج فیکرا و شحم حنظل و حب‌النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه نمایند به مطبوخی که در آن هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه افتد تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و حاشا و پودینه

پخته باشند نطول سازند و مالش بدن به روغنی که اندر آن بابونه و شیخ و قيصوم یا شبت مطبوخ بود و یا به روغن قسط نمایند **مصنف حاوی و خجندی** می‌نویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقدن شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر با نخود و در معالجه این تب از ملطفات و مسخنات غیرشدید السخونت غافل نباشند زیرا که حدوث این تب از اخلاط بلغمیه لزجه غلیظه است و به اعراض لازمه او ملتفت نشوند و از قلق مریض و لهیب و کرب و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقدن شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و یا بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم بجوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلثین طبیعت بحقنه‌هاییکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج در قاروره ظاهر گردد اسهال به مطبوخی نمایند که در آن اسطوخودوس و تربد و غاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و شرطه و یطوس ایشان را نافع است و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویه ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که در آن آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیله زرد کابلی و سیاه باشد با مغز خیارشنبز بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض هائله ساکن گردد و در حمام غیرشدید الحرارة داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و قيصوم گرم بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی از ماده صفرای غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر با تخم کاسنی و اصل‌السوس دهند و اسهال به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله زرد و خیارشنبز نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع است

### علاج حمای غشییه بلغمیه

هنگام غش غشی نمایند و بعد از آن علاج تب بلغمی کنند و حقه‌ لین که در آن اندک حدت باشد به عمل آرند و مالش بدن بپارچه درشت سازند و خواب آورند و هنگام گرسنگی و نزد ابتدای نوبت به ماءالشعیر به شکر یا عسل شیرین کرده و بنان که در ماءالسكر تر کرده باشند غذا دهند و هر صبح یک مثقال تخم کرفس جوشانیده به سکنجبین عسلی بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقدن حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیهها نافع است و اگر از صفرای غلیظ باشد بعلاج غب غیرخالصه نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تب غشی و مرکب است آلوبخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی بیخ بادیان بیخ کاسنی تربد سفید هر واحد یک توله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافت هر یک دو درم تخم کشوت یکدرم قند سفید یک نیم پاو و اگر عوض آلو دو توله تمرهندی تر کرده آب آن اندازند جائزست خوراک تا سه توله **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که علاج این تب دشوار است چنان چه وجهش مذکور شد و طریق علاجش تنقیه به تدریج است از ادویه لطیفه به سوی ادویه قویه و خصوصاً اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس حقه‌ها تنقیه ماده که در امعا و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در ماده باقی عروق بعید تلطیف بدلك استعمال کنند که آن بهترین مستفرغاتست و **جالینوس** گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تب عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین وجه در مالش ایشان آن است که اول ساقها را از بالا بریز فرود همی مانند بپارچه‌های درشت خراشنده جلد پس رانها را از بالا بزیر بعد از آن دستها را از دوش تا کتف دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس از آن پشت و سینه و شکم را از فوق بتخت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانه او غیر آن بترتیب اول و بمرتب که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانه مریض نیم در مالش بگذرد و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نفعه مثل ماءالعسل است و خصوصاً با قوت زوفا و یا تخم کرفس یعنی اندکی از آن در آب او پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب و صبح بدهند و اگر آنجا اسهال مفرط باشد ماءالعسل را زیاده‌تر طبخ دهند تا قریب انعقاد گردد که آن اسهال کم و معتدل و نافع کند و غذا بیشتر دهد و سکنجبین عسلی

نیز ایشان را نفع کند اما در تابستان و آن را که عادت شرب آب سرد باشد به آب سرد ممزوج کرده باید داد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جمله اشربه گرم کرده ایشان را اولی‌تر است مگر نزد ضرورت فصل سخت گرم و شدت بیقرار کردن گرمی و تشنگی سخت و موافقت‌ترین چیزی که برای تشنگی دهند سکنجبین عسلی است و شراب رقیق ایشان را در ابتدا نافع بود و خصوصاً اگر تب ایشان غیر قوی باشد و این کمتر بود و خصوصاً در پیران که اکثر تب قوی باشد و صاحبان این تب را بعد غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و بر طبیب واجب است که نبض صاحب این مرض را دائم ملاحظه نماید پس هرگاه بینند که دفعه در ضعف و سقوط شروع می‌کند را نان در شراب ممزوج به آب تر کرده بخوراند اگر ورم احشا مانع نباشد زیرا که اگر ورم مقارن این علت گردد نه علاج را وجهی باشد و نه امید خلاص را جای اعنی هرگاه مثل این تغییر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی بود و این طعام از آنجمله است که به سوی آن محتاج‌اند نزد اشتداد غشی پس خوراندن آن نفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و اما غذای که بر آن خواب کنند یعنی در شب بخورند و از پس آن بچسبند آن ماء‌الشعیر است و بر آن مزید نکنند مگر هنگام سقوط قوت و اگر زیاده کنند نان در جلاب یا ماء‌العسل نماید بیسار نافع بود و بالجمله قی کردن برای حاجت برآوردن در آن خلط اولی است **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند صواب آن است که اولاً از شروع تب تا سه روز ماء‌العسل دهند و هیچ چیز دیگر ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود نیمانیم و یا دو حصه کشک و یک حصه نخود به حسب مشاهده حال بپزند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء‌العسل ثرید کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیه روده بحقنه از آب چقندر و اندکی بوره ارمنی باید کرد و بدن او را به روغنی که در آن قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند به دستهای مختلف و پارچه درشت تا خلط لطف شود و در زمستان روغن خیری بهتر باشد و جای خواب او خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلط را نضج دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب با سکنجبین



آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سرما به آب گرم دهند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائزست و اگر از ماءالعسل مدبر بزوفا و کرفس خوف گرمی ماده باشد ماءالعسل ساده صوابتر باشد و اگر طبیعت مجیب باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر آن که خوف سقوط قوت باشد و اگر بیمار از ماءالعسل نفرت کند و یا اسهال از حد تجاوز کند عوض آن ماءالشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و اناردانه و گندم با هم بپزند جائز باشد و فصد کرد بهیچ وجه جائز نبود **انطاکی** گوید که جالینوس در حیلۃ البرء گفته که علاج این بفتیله‌های لین و حقنه‌های قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیه ماده امعا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله به کار برند سنای مکی یک جزو سرگین موش نمک بوره ارمنی تخم خطمی تخم هلو خیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو به عسل مقوم سرشته مثل خسته زیتون شیاف سازند و به روغن گل چرب کرده بردارند و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنه به عمل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یک اوقیه عناب سپستان تربد سفید اذخر هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی ربالسوس هر واحد سه درم شحم حنظل بوره ارمنی تخم کرفس هر واحد یک درم با چقدر و پایچه بپزند و نیم گرم بدان حقنه کنند به اندک زیت اگر سرما باشد والا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت متحمل باشد و ملازمت تغمیز بجهات اربعه بدن کنند و ابتدا بساقین شرط نیست پس هرگاه اعراض ساکن شود ماءالعسل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند به ماءالشعیر آن را ممزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شرب و اکل مدبر بتخم کرفس و مصطکی باشد و غذا آب کعک به شکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد بجهه مرغ در قزاز بپزند و آنچه از آن شیره برآید بنوشانند **ابن الیاس** گوید که ابتدا بپاشیدن آب سرد به گلاب بر روی صاحب این مرض کنند و شکم او بملایمت بمالند و دست و پای او بعصابها محکم بریندند تا ماده به اسفل منجذب گردد و دهن و بینی او بند کنند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و به سکنجبین ساده به آب گرم در حالت غشی بنوشانند تا مواد را از فم معده باصل منحدر سازد و استفراغ بقی نمایند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقدن شگری ده درم بنوشند و یا تخم کرفس سه درم جوشانیده صاف

نموده سکنجبین ده درم بر آن انداخته بنوشند و غذا ماءالشعیر به شکر سفید شیرین کرده بدهند و بحقنه لین که در آن ادنی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه سنای مکی هفت درم اصل السوس بادیان بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقدر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده روغن زیتون و آبکامه و عسل و شکر سرخ هر واحد ده درم نمک و بوره ارمنی هر واحد نیم درم بر آن ریخته حقنه کنند **قرشی** حکایت کرد که این تب والد او را عارض شد و از خوردن شفتالو و اغذیه غلیظه کثرت نموده بود پس تنقیه او بعد نضج ده مرتبه نمودم به ادویه که در آن غاریقون و تربد و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن در حالت این ماده بحال خود بود و این همه نزد فراغ از تنقیه و هم برطرف گردید و از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای بچه مرغ از آن قطع نکردم و مشروب در غیر ایام تنقیه وقت صبح شربت لیمون تنها و بشریت سیب و یا شربت بنفشه و به اصل السوس در بعض ایام بود و در آخر روز شییره تخم خیارین به سکنجبین **مصنف اقتباس** گوید که در این تب هیچ چاره نبود جز آن که اندک اندک غذای تریاکی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود در آن افتاده باشد به اندکی اناردانه کوهی و همچنین شوربای مرغابی قبل از نوبت و ایضاً دوایی که بالخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فادزهر بزی و جواهر مهره و جدوار و عنبر و مشک و امثال اینها به قدر دو سه ماشه در شربت سیب و یا بهی و یا شربت یاقوت دو توله سرشته همراه عرق کیور او یا در مغلی حلو و اشباه اینها و قبض شکم را بشیاف تیز و حقنه گرم در حالت غشی گشایند و عوض آب ماءالعسل دهند که در آن قوت بعض ادویه ملطفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان خطائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و میان کتفین نمایند که همان وقت بهوش می آمد و همچنین بستن را نهاد و دستها عظیم الاثر است و چون نوبت تب بگذرد و ضعف بسیار باشد ماءاللحم ساده را با شراب ریحانی چهارم حصه بنوشانند و غذا نان ترید اول در شراب ریحانی به عده در شوربای مرغ خوراندند و باقی معالجه همه آنچه در مواظبه بلغمی نوشته شد به عمل آرند مع رعایت ضعف

## علاج حمی غشیه صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بیدمشک بر یخ سرد کرده بر رو و سینه زنند و ربط اطراف و دلک و وضع محاجم به دستور بلغمی نمایند و این لخلخه ببویانند عرق بیدمشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و گشنیز سبز هر واحد یک توله صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و مویهای بدن را از موجنه برکنند فی الفور بهوش می‌آرد و همچنین ریختن آب شیرین تازه بر ناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصله یک وجب و همچنین بالیدن سرکه و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شیرۀ زرشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بیدمشک هر یک شش توله برآورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشند و یا آب معصور انارین نه توله با نبات سه توله دهند و غذا نان ثرید به آب انارین و عرق بیدمشک خوراندند و یک گهری قبل از تب این دوا دادن در منع دورۀ آن اثر عظیم دارد گل ارمنی هفت ماشه در آب در یا یک فنجانه برنج سرد کرده و عرق زرشک سه توله و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو توله آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبرسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع است و همچنین نوشیدن مسکه در آب دریا و ایضاً مقطر سرکه و در قوانین العلاج مرقوم است که بدوره دوم قرص طباشیر کافوری علوی خان سه ماشه در شربت صندل ترش دو توله یا دوغ گاوی دادن و جامۀ باریک کهنه در دوغی که صندل سفید در آن سائیده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم‌الاثراست و غذا آش جو با شربت صندل و اندک عرق بیدمشک دهند و بر بستر بیمار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سداگلاب فرش نموده بالایش در هر ملحه صندل سفید در گلاب سوده بپاشند و نگذارند که خشک شود و همچنین گل ترنج و سداگلاب و حنا و نیلوفر و گلاب و گورهل و یاسمین و چون دو سه نوبت از تدابیرند کوره بخیر بگذرد پس همگی بمعالجۀ غب خالص پردازند و **مصنف اقتباس** نوشته که مریضی را که پیش از شروع دوره سرکه مقطر سه توله در آب یخ یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طباشیر است گلو دانۀ هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو

توله لیسانیدم و چهار سقا را امر کردم که آب چاه تازه شیرین از مشک بر سر ناخنهای هر دو دست و پا بفاصله یک  
و جب بریزند هنوز نوبت ریختن آب هر چهار مشک به تمامه نرسیده بود که این نوبت سوم سبکتر از هر دو نوبت  
سابقه منقضی گشت و وقت عصر این دوا دادم زهرمه‌ریزی یک ماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو  
توله آمیخته با شربت انارین و شربت زرشک دو دو توله در عرق بیدمشک و عرق زرشک و عرق صندل هر یک پنج  
توله بخورند و غذا قورمه بچه بز شیرخواره با نان روده و اچار مقطر که در آن لیمون کاغذی و کچومرانبه افتاده باشد  
و مربای کرونده و تمره‌ندی مقرر داشتیم و در دوره چهارم همه تدابیر سابقه به کار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل  
خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم بفضل الهی بخیر گذشت و صحت کلی یافت و به قول **حکیم**  
**میرضیاءالدین** عبرت سکنجبین تفاحی علوی‌خان در کیوراو گلاب و عرق کاسنی دادن و پاشویه کردن و شاخها  
کشیدن نافع است **اقوال مهره** انطاکی گوید که اگر این تب از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود آنچه آزموده‌ایم  
این است که یک قیراط فادزهر مع دو قیراط زیاد و سی درم گلاب هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بیست  
درم سکنجبین و پنجاه درم ماءالشعیر وقت دو پهرو بر قلب و اطراف این لخلخه طلا سازند برگ مورد تازه جراده  
کدو یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل ربع جزو سرکه مثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک  
مثل سرکه و نصف آن به اندک کافور آمیخته استعمال نمایند این همه از مجربات ماست پس هرگاه قوت عود کند  
یا موجود بود این حقنه به عمل آرند **صفت آن** خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره و کاسنی و  
خبازی و سپستان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم ربالسوس حنا سنای پاک کرده هر واحد ربع اوقیه  
جوشانیده صاف نموده آب بقله و روغن کنجد هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و  
مکرر به عمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماءالشعیر بکسنجبین و بعد سکون اخلاط مداومت آب  
انارین نمایند و قبل او خطاست زیرا که بجنس خلط مستحیل شود و هرگاه غشی تواتر کند کعک در شراب و شکر  
تر کرده بنوشانند که غذا نافع دهد و انعاش قوت به سرعت نماید و بلخلخه سابق طلا کنند **بوعلی** می‌نویسد که

تضمید سینۀ او به صندل و گلاب باید کرد و انعاس قوت بغذای اندک اندک نمایند ولیکن غذای او مثل نان در آب انار تر کرده بر یخ سرد نموده می باید اگر مریض را اشتها باشد و همچنین در آب فواکه قابضه دیگر و اگر برای قوت احتیاج بمصوبات معمول از بچه مع به سرکه و آب غوره و به قول بارد و خصوصاً گشنیز سبز باشد نافع بود **ابن الیاس** گوید که هر صباح آب انارین بشحم آن افشرده سه اوقیه با ترنجبین ده درم و یا تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشانند و یا بگیرند آلو سیاه ده عدد عناب پانزده عدد تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و جلاب ساخته بنوشند و غذا ماءالشعیر که در آن نیلوفر و تخم کاسنی پخته باشند هر ساعت به آب انار میخوش آمیخته بدهند و تلئین طبیعت بماءالفواکه یا نقوع مشمش باید کرد و در استفراغ او مبالغه نکنند تا غشی مبادرت نکند به سبب سقوط قوت و مریض فواکه بارد مثل بادرنگ و خیار و سیب ترش همه بر برف سرد کرده بخورد و بر سینه به صندلین و گلاب و کافور و افاقیا و آب بید ضماد سازند و زیرا و برگ خلاف فرش کنند و حوالی او ظرف گلی پر آب نهند و امر کنند که مریض هنگام گرسنگی نان در آب انارین مالیده بخورد **ابومنصور** گوید که مبادرت کنند و ماءالشعیر به آب انار میخوش و آب سیب ترش آمیخته بدهند و بیمار را در مکان هوا دارند و پیراهن او را به صندل و گلاب تر کرده بیوشانند و بدن او را صندل و گلاب بمالند و حوالی او برف بسیار نهند و تبرید هوا سازند و نزدیک او برگ بید و انگور و سیب و بهی و تربز فرش کنند و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر ببویانند و در خانه گلاب بپاشند و هر ساعت اندک اندک نان میده در آب انار میخوش تر کرده بخوراند و بچه مرغ معمول به آب حصرم و خیار و کدو بدهند و آب سرد بنوشانند و قبل نوبت اقدام نمایند و آب انار که در آن نان میده تر کرده باشند یا ماءالعشیر با شراب رقیق به آب بسیار آمیخته بنوشانند و اگر قبل از نوشانیدن این غشی افتد دهانش بگشایند و کعک سوده در آب سرد آمیخته یا ماءالشعیر چکانند و اگر غشی شدیدتر باشد کعک سوده به شراب رقیق که با هم چند آن آب سرد آمیخته باشند وجور سازند و به ماءالشعیر و ماءالقرع و روغن گل سرد کرده حقنه

کنند و از هوای گرم و حمام و تعب و سهر و از جمیع استفراغات پرحذر باشند و غسل به آب سرد کنند و در هر وقت و اگرچه در ابتدای نوبت باشد غذا بدهند و اگر حرارت تب او بغایت شدید باشد دوغ با قرص کافور بنوشانند

### علاج تب لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی مذکور شد به همان قانون استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و هرچه بلغم افزایش از آن منع فرمایند و ادرار به شیرۀ بزور مدره و شربت بزوری و تفریق بحمام و ریاضت سود دارد و تنقیۀ بلغم ضروری است و **ابن الیاس** گوید که در حمی نهاری هر صبح سکنجبین ساده به گلقدن شگری ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر بنخود پخته و تلئین طبیعت بفلوس خیارشمبر کنند و باید که بشب غذا دهند و نگذارند که بر امتلا خواب کند و صاحب او را تکلیف بیداری نمایند و لیلی اسم و اقصر مدت است و بعلاج نهاری معالجه کنند غیر آن که غذای او در روز و وقت خلو نوبت باید داد

### حمیات سوداوی

و این دو قسم است یکی ربع دوم خمس و سدس و مافوق آن و این جدا مسطور گردد پس اگر ماده ربع خارج عروق متعفن گردد تب روز چهارم آید و آن را ربع دائره گویند و در یونانی ططراطاوس نامند و این اکثر افتد و اگر داخل عروق عفن شود تب لازم باشد و بروز چهارم شدت کند و آن را ربع دائمه خوانند و این کمتر افتد ربع مرکب شود و روز آید و یک روزنه و آن را ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مؤلدات سود است مثل بادنجان و لحم بقر به عده آنچه تعفن او نماید و آن حرارت غریبی است و از اسباب تولد سودا یکی ضعف طحال است که بدان سبب سودا را بخود جذب نکند و از خون جدا نتواند کرد و در بدن بسیار گردد و سودای طبیعی در وی خون طبیعی است و غیرطبیعی حراقی در مادی است که از سوختن اخلاط حاصل شود پس آنچه از احتراق خون حادث شود آن را سودای دموی گویند و ربع که از تعفن آن افتد ربع دموی نامند و آنچه از احتراق صفرا متولد شود سودای صفراوی گویند و ربع که از عفونت آن افتد ربع صفراوی خوانند و آنچه از احتراق بلغم پیدا شود و سودای بلغمی

خوانند و ربع که از تعفن آن افتد آن را ربع بلغمی گویند و آنچه از احتراق سوداوی طبیعی تولد کند سودای سوداوی نامند و ربع که از عفونت آن عارض شود ربع سوداوی گویند و بعضی اطبا گمان کرده‌اند که ربع از سودای طبیعی متولد نشود و زیرا که آن متعفن نمی‌شود به سبب یبوست خود و عدم رطوبت و مثل این قول نباید شنید بهر آن که از شان هر رطوبت بالفعل آن است که تعفن پذیرد و اگرچه در استعداد عفونت متفاوت باشد زیرا که آنچه یابس بالقوه باشد بعیدالاستعداد برای عفونت از رطب بالقوه بود و اکثر ربع عقب امراض و حمیات مختلفه و عقب حمیات متفقہ به سبب اختلاف اخلاط مولد آنها و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زیرا که هرگاه مدت طول کند اخلاط خاکستر شوند به سبب عجز طبیعت از تدبیر آنها و متسفرغ نگردد به سبب عصیان آنها و سود اکثر پذیرد پس وقتیکه آن عفن شود ربع عارض گردد و بسیار باشد که ربع عقب مرض طحال پیدا شود و مع ذلک آن در اکثر از وجع یا صلابت طحال خالی نبود و سالمتر ربع آن است که از ورم طحال یا غیر آن حادث نشود و نه با وی ورم طحال بود زیرا که ربع که از ورم طحال پیدا شود بیشتر به استسقای زقی و قیلۀ مائی مودی گردد و ربع سلیم از امراض ردیۀ سوداویه مثل مالیخولیا و صرع و سکتہ و فالج و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جذام و برص اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص می‌گرداند و در آن امان از تشنج رطب است زیرا که در ربع خلط یابس است و آن در اکثر مرض سلیم و کم‌خطر بود بخلات حمی صفاوی و اگر در علاج آن خطا نیفتد مدت دراز آن بر یک سال زیادہ نشود و اگر اندر علاج خطا کنند یا ماده بغایت غلیظ و سخت خام باشد تا دوازده سال لزوم نماید و فوق آن و بعضی اطبا گفته‌اند که مردی کهل را این تب تا بیست سال لزوم نمود و رازی گوید شخصی را دیدم که تا چهل سال تب ربع داشت و **انطاکی** گفته می‌گویند که اقل مدت این تب آن است که در نیم سال منقلع گردد و از معالجه من اکثر در چهل و پنج روز زائل شده و در دورۀ پانزدهم منقلع گردیده و گاهی بعد موقوف شدن سه دوره باز عود نموده و ربع طویل اکثر به استسقا می‌انجامد و ربع صیفی در اکثر قصیرالمدت بود و خریفی طویل باشد و **شیخ‌الرئیس** گفته که فصل خریف دشمن صاحب حمی ربع است و از علامات حمی ربع دائره آن است که اولاً

بسرها و لرزه اندک شروع کند به عده در هر نوبت سرمای او بیفزاید بعد از آن نزد منتهی اندک کم شود و بعد آن به تدریج کمتر گردد چنان چه در بلغمی و چونکه ماده غلیظ و سرد باشد بدیر گرم شود و هرگاه بدن گرم گردد حرارت مشتمل بر تمام بدن نباشد بلکه در اینجا حرارت با قشعریه بود و این تب مؤدی بضعف بصر شود لیکن نزد نضج زائل گردد و نوبت ربع بیست و چهار ساعت آنگاه باشد که ماده آن سودای خالص صرف بود و اگر از احتراق خون یا صفرا یا بلغم باشد مدت نوبت او از آن کم گردد و بسیار باشد که حمی غب در فصل تابستان افتد و به تب ربع در زمستان بازگردد و اکثر حمیات مختلفالمواد بحمیات مختلطه که نوبتهای آن را نظام نبود مؤدی گردد به سبب اختلاف بقایای اخلاط باقی بعد حمیات پس هرگاه آن بقایا مستقر بر ترمد گردد بر ربع استقرار نماید و نبض در ربع مائل بضلاست بود به سبب یبوست خلط که آن شریان را به سوی داخل می کشد گویا که مثل نبض پیر باشد در تواتر ادو و مائل به استوار بود تا وقتی که خلط سوداوی متحرک نشود و هرگاه حرکت کند نبض مختلف بسیار گردد و به سبب غلظ ماده و تفاوت او نزد فتره ظاهر باشد و این دلالت تام بر ربع است و اکثر در آن اتفاق افتد انبساط غیرمستوی و انقباض شدیدالسرعت برخلاف آن که در غب بود و نبض ربع اشد احساس از نبض بلغمی در صغر و تواتر باشد ولیکن مثل او در بطو بود و بول در ربع اندر جمیع اوقات مرض در عدم نضج متشابه بود به سبب برودت ماده و غلظت آن مگر نزد منتهای جید لیکن احوال او در رقت و غلظ و صفای و کدورت و الوان او مختلف باشد زیرا که سودا از اخلاط شتی متولد می شود و از علامات نضج ماده ربع کمی سرما و لرزه است و غلظ و سیاهی قاروره و لینت نبض و بدان که چون حدوث این مرض ابتداءً از سوداوی طبیعی بغایت کم می باشد و در اکثر بعد از تپهای عفنی دیگر به سبب احتراق آن خلط احداث می نماید پس علامات هر خلطی که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد در ابتدا ظاهر بود و در وسط زمان علامات مرکب شود و به سبب انتهای احتراق و اضمحلال خلط اول بعلامات سودای خالص رجوع نماید

### علاج کلی حمی ربع



بدآن که تب ربع مانند مالیخولیا برد و طریق می باشد یکی آن که سببش سودای طبیعی باشد و دوم آن که سبب او احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و به حسب غلبه خلط بدان چه در مالیخولیا مسطور شد و هرچه در اقسام این تب مذکور گردد علاج باید کرد و در این تب بسیار پرهیز نکنند و بعد از چهل روز که ماده نضح یابد تنقیه کنند و دستور استعمال هلیجات ثلثه در مسهلات انواع حمی ربع این است که در ربع صفاوی پوست هلیله زرد و نه ماشه و هلیله سیاه و کابلی هر یک چهار ماشه و مساوات هم جائزست و در سوداوی بعکس آن و در بلغمی هلیله زرد متروک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل می کنند و در این تب اکثر ضرر بطحال و تغیر در حال کبدی باشد پس لازم که همیشه از احوال جگر و طحال باخبر باشند تا صلابت نیفتد و گاه گاهی جهت تقویت آنها در ابتدا سکنجبین و در وسط مرض و آخر آن بعد از نضح قرص زرشک و غافث و سکنجبین بزوری دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحا دهند لیکن مائل بترطیب باشد و از طعامهای غلیظ و میوههای سردتر و شیر و جغرات و از جمله مولدات ریح پرهیز باید کرد و آب در این مرض کم استعمال نمایند و نزد ضرورت اندک اندک بنوشند بر طریق مکیدن و معتدل در حرارت و برودت باشد بلکه عوض او عرق گاوزبان و شاهتره و یا عرق عنبالثعلب مناسب است مگر بعد خوردن طعام یک دو مرتبه آب خالص بدهند و اگر آهن تاب یا طلا تاب بود بهتر است و در ابتدا هرچه ادرار قوی کند نشاید داد چون خربزه شیرین و بادیان و مانند آن که به جهت استفراغ رقیق ماده و بقای غلیظ در نضح تأخیر می کند و فصد در جمیع اصناف توان کرد مگر آنجا که خون سرخ و صاف آید که در این حالت البته خون نباید گرفت که ضرر دارد و در شروع هر ماه فصد اسلیم کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سود دارد و روز نوبت طحال را مالیدن و محاجم بلاشرط بر آن نهاده بسیار مکیدن مجرب حکیم ارزانی مرحوم است که بغایت نفع می دهد و اگر مجمه ناری نهند بهتر باشد شیخ می فرماید که در این مرض اولاً نگاه کنند که آیا از سودای دموی است یا سودای بلغمی یا سودای صفاوی یا سودای سوداوی بعد از آن تدبیر

هر واحد بدان چه مخصوص آن است و مذکور خواهد شد باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج است که در آن مشترک‌اند و آن این است که ماده همه را کم کنند اندر ابتدا پس واجب است که تامل نمایند اگر غلبه خون بینند و خصوصاً اگر ربع از سودای دموی بود در آن هنگام فصد کنند و خون به قدر حاجت بگیرند و گاهی کثرت خون و رداءت او واجب می‌کند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد و فصد نمایند ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج ضد سودا که آن خون است و از جهت تحریک اخلاط به سوی خارج و در ابتدا از خلط محدث تب لختی استفراغ نمایند برای تجفیف نه برای تنطیف یعنی اخراج ماده به تمامه که این وقت نضج یابد ولیکن استفراغ بعد یک روز از نوبت باشد تا طبیعت از مجاهده روز نوبت استراحت یابد و واجب نیست که در ابتدا ادرار قوی کنند و باید که مرخیات استعمال نمایند و اگر در مشروبات مرخیه صواب نباشد مثلاً به سبب ضعف معده بدل آن حقنه‌های موافقه مرطبه از مثل بنفشه و خطمی و خبازی به عمل آرند لیکن حقنه لین باشد چه در حقنه قوی آنگاه رخصت داده شود که مرض بمنتهی رسد و اگر طبیب دلیری کند و در ابتدا اسهال قوی سودا به مرات نماید و آن مرض را به تمامه منع کند صواب با خطا باشد بنا بر خوف انصباب ماده غیرمنضجه بر عضوی شریف و واجب است که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تکلیف صوم دهند و آنروز از آب سرد باز دارند و در باقی ایام گوشت تیهو یا بچه مرغ تنها بهتر دوا در غیر روز نوبت گلغند در آب گرم مالیده در روز دو مرتبه صبح و شام بدهند و یا سه درم گلغند در ده درم سکنجبین دهند و طبیب می‌داند که واجب است استعمال ادویه مخرجه هر خلط محترق در ترکیبی که اسهال بدان در ابتدا کنند پس اگر سودای صفاوی باشد چیزی از جنس هلیله و بنفشه اگر بلغمی باشد چیزی که در آن قوت از تربد بود و اگر سوداوی باشد چیزی که در آن قوت از بسفائج و افتمون و مانند آن بود استعمال باید کرد و **ایضاً** او می‌داند که ماءالجین بهترین بدرقه برای استعمال قوای موجوده در ادویه مذکوره است و گاهی استعمال ماءالجین تنها بنجاح می‌رساند خصوصاً هرگاه حرارت مسلط بود و گلغند خوب جوشانیده آب صاف او گرفته قائم‌مقام ماءالجین است و خصوصاً هرگاه در معده ضعف باشد و یا خلط بارد غالب بود

و **ایضاً** قی از امور نافع است در آن و خصوصاً قبل از طعام و بعد طعام دیگر نیز و خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت خصوصاً اگر سودا بلغمی باشد و نفع او در هر وقت باشد و واجب است که در ابتدا و اوائل نضح تا قبول نضح کامل سختی نکنند در استفراغ فضول به چیزی که گرمی قوی نماید و نه به چیزی که خشکی قوی آرد از دوا و از ترک غذا و نه به چیزی که به اسهال ضعیف کند و **ایضاً** نه به چیزی که در ابتدا از تلطیف تدبیر ضعیف نماید و **بدآن** که چون ربع در فصل گرما ابتدا کند باید که اولاً ماءالشعیر سکنجبین بنوشانند تا تفتیح طریق برای درد و فضول نماید و به سرعت منقضی گردد و این بعد فراغ نوبت مقدم بسله یا چهار ساعت باید و هرگاه ربع در سر ما عارض شود مدرات به کار برند زیرا که قی و اسهال در آن فصل متعسر می‌باشد و برای خوردن اقراص وجهی نیست و **بدانند** که اشیای بارد رطب سهل الانهضام جیدالکیموس موافق این مرض است از جهت تب و از جهت مضبوط یکی از دو کیفیت سودا که آن یبوست است پس واجب بود استعمال آنها نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامیکه خوف ضرر در نضح نباشد از جهت اطفای حرارت و خام کردن ماده و به قدریکه از آن ضرر بنضح نباشد و یا مخلوط سازند بدان چیزی که تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای معدل برودت حار به اعتدال‌اند و از جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند و اشیای معدل برودت حار به اعتدال‌اند و از جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند و اشیای بارد رطب موافق این مرض مثل کاسنی است و کاهو و خربزه و شفتالو **احیاناً** و واجب بود اجتناب از امثال اینها یا به سبب شدت برودت و این در مثل کاهو موجودست و در خربزه شیرین نیست و یا به سبب شدت ادرار مؤدی بتلغیظ خون به انفصال مائیت و این در خربزه موجودست و یا به سبب تهیه جزو مخالط برای عفونت و این موجودست در شفتالو و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند و اما اغذیه حار به اعتدال به اعتبار زائد در رطوبت بسیار نافع است خصوصاً چون اراده تعدیل حرارت او هنگام عدم اراده استعانت بدان بر انضاج ببارد رطب کنند مثل آمیختن انجیر بکاسنی و در ابتدا خوف نیست به تناول چیز یکه در آن ملوحت و حرافت و تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض از آن چاره نیست و قرص افسنتین تا آخر مرض نافع است

و آنچه برقع نفع کند نشستن در آب گرم و شیرین قبل از غذا هر روزست و استحمام که ترطیب کند و عرق نیاورد و هیجان حرارت ننماید و لزوم آرام و سکون و ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل فکر و هم و غم و غضب کنند و جمیع حمیات سوداوی محتاج بمرطبات بود به عده مختلف باشند در اندازه احتیاج به سوی تبرید یا تسخین به اختلاف خلط محترق و حاجت او به سوی مجففات بنابر آن باشد که در آن قوت تقطیع و جلاد اطلاق بود نه به سبب تجفیف که آن در اینجا بالذات مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نمایند به اضمده جیده مقویه مابین قوی الحارره و لطیف آن حسب وجوب حال سودا که بسیار بارد یا حار بحرارت احتراقی باشد و رعایت طحال و کبد و تدبیر آن کنند تا صلب نگردد و ورم نکند و گاهی در تنقیه بقی احتیاج به آب ترب و تخم آن مخلوط به سکنجبین افتد و گاهی استعانت کرده می شود بتقدیم خوردن چقندر و نمک و یا ماهی و خردل و مانند آن آنچه جلاد غسل کند قبل آن و گاهی استعانت می کنند بعد از آن بشرب آب بسیار پس عقب آن به سکنجبین می نوشند و قی می کنند و آنچه آن را نفع می کند تناول آن روز نوبت و قی کردن بر آن و از مضرت سرما و لرزه و حدت تب ایمن می سازد این است که ثوم و عسل بخورند و سکنجبین عسلی بنوشند و از طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی می کنند و هرگاه نوبت منقضی گردد بشب اندک غذا دهند و صبح استحمام نمایند و پنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی ب ماهی و ترب و شبت بخورند که این اکثر نفع می کند و اگرچه قی نیاید و قی کردن قبل از نوبت برای هر خلطی که باشد تجفیف نوبت و اقلاع آن می نماید و تدبیر جید این است که روز نوبت ترک غذا کنند اگر مانعی از ضعف و غیره نباشد و تا انقضای نوبت غذا نخورند و روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد برسرم مقرر حمام نمایند و اگر نضج نشده باشد در حمام تا دیر ننشینند سوای ریختن آب گرم بر بدن بمقداری که از آن بدن لذت یابد و ترطیب نماید کمتر از آن که به حد ثوران خلط رسد و در روز سوم استعمال قی کنند برای دفع فضول طعام و برای آن که حمام آن را رقیق کرده و گداخته باشد و با وجود این برای صواب ربع سزواراست که استعمال قی در روز نوبت نیز کند **گیلانی** می نویسد که آنچه نزد ما به تجارب متواتره

صحیح یافته شد این است که روز نوبت قبل از آن به پنج ساعت تخمیناً امر کنند بتناول قدر صالح از حلوای لذیذ و لاسیما آنچه به مغز بادام شیرین ساخته باشند به عده از اشربه لذیذه آنچه از آن لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دوسه ساعت بر آن صبر کنند بعد از آن آب گرم ساده یا آبی که در آن چیزی از تخم رب کوفته و از شبت و قدری عسل و روغن گاو و نمک جوشانیده باشند بنوشند بمقداری که از آن شکم پر شود و بعد آن حرکت کنند تا آنچه خورده است فرو نشیند پس به استقصا قی نمایند که این تدبیر تجفیف در نوبت و تقلیل از ماده مرض می کند و عقب او نفی بلیغ حاصل می شود قرشی در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج حمی ربع بترطیب در اشربه و اغذیه بیشتر است از آنچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تب دق و این بهر آن است که ماده آن شدیدالیبوست است و اما حاجت او تبرید کمتر بود و صاحب این تب بمسخرات خفیفه کثیرالرطوبت انتفاع یابد و حاجت در این تب به انضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیات است زیرا که ترقیق ماده یابس ارضی دشوارتر است از ترقیق خلط رطب و لهذا نضج آن در مدت درازتر می شود و ادرار قوی بساست که اخراج رقیق ماده کند و غلیظ آن بگذارد پس اقدام بر آن نباید کرد مگر بعد نضج تام و باید که در این تب حقهها بسیار لین کثیرالدهن باشد برای تلثین امعا و ترطیب آن و ازاله ضرر بیس ماده و در این تب منع از آب سرد بیشتر از آن است که در تب صفاوی و دموی و کمتر از تب بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی است و این بهر آن است که حرارت نوبت مضرت برودت آن را اندک تدارک می نماید

### علاج ربع دموی

از فصد و مسهل و غیره هرچه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد به عمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف برآید بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظ بر نمی آید پس آن را بحمام و دیگر تدابیر مرطبه به اصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که در آن بنوماش مقشر و نخود نیمکوفته پخته باشند بافتق آب تمرهندی و آب انارین سود دارد و ایضاً اسهال سودا بماءالجبن مقوی به اف تیمون و مانند آن آنچه

مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیله کابلی و بسفایج و مغز خیارشنب و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماءالشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز گلقد و سکنجبین ساده یا اقیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلاب کهنه هفت توله بنوشانند بعد تنقیه سودا به مطبوخ اقیمون فواکه‌ی حکیم علوی‌خان نمایند نیز سودمند است **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید که اگر سودا دموی باشد به فصد رگ باسلیق انتفاع یابند بعد از آن استفراغ لطیف کنند بمسله‌ی که در آن منقیات خون از قوای شکاعی و بادوارد بسفایج و شاهتره و هلیله کابلی و عناب و آلو و گلقد افتد و این نوع ربع سریع‌القبول برای علاج است **مجوسی** گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و در آن اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود و سن منتهای شباب باشد باید که مبادرت به فصد باسلیق یا هفت اندام از دست از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه دردی باشد خون بمقدار حاجت خراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی از آن بیرون نیارند و هرگاه فصد به طریق صواب واقع شود باید که تغذیهٔ مریض بغذای محمود الکیموس مثل لحم بچهٔ مرغ و ماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضهٔ نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طبایج و اسفیدباج و مطنجنه که در آن دارچینی و کرویا و شبت افتد باید ساخت و از اغذیهٔ مولد خلط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و بقر کامل و کوامیخ و البان و کرنب و عدس و سائر حبوب مانند اینها منع کنند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که علاج ربع دموی که از کثرت درد خون طبیعی تولد کند آن است که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ گشایند اگر خون تیره و سیاه برآید مقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد بهیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم از آن مثلاً اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل شوند و چندان بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط نرم و پخته گردد و بعد فصد غذا دراج و غیره دهند که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و

طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماءالشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر به مسهل حاجت آید این مطبوخ شاهتره موافق باشد **صفت آن** شاهتره ده درم عناب آلبوخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم ترنجبین در آن حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود **صفت آن** هلیله زرد و کابلی مقشر هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلبوخارا سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک یک درم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دسته کوچک پودینه ترده شاخ بنفشه پنج درم تمرهندی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و در نیم رطل از آن سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند هفت شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیارشبر زیاده کنند و تا بیست روز از مرض نگذرد از این مسهلات هیچ ندهند و شربت بعید مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند و با آب انارین و یا آب آلو و سکنجبین و اگر حرارت قوی نباشد سکنجبین به آب بادیان تر صواب باشد و قی کردن در جمیع انواع ریع نفع دارد **ابن هبه الله** گوید که این تب اگر حادث از احتراق خون باشد و بدن ممتلی و نبض عظیم و چهره سرخ بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اگر علامات خون ظاهر نباشد فصد نکنند بلکه هر روز ماءالشعیر به سکنجبین بزوری بنوشانند و بعد آن سکنجبین ساده دهند و هنگام قبض طبع آب آلو و عناب به شکر باید داد و آب کاسنی و سکنجبین و آب انار میخوش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین به آب گرم دهند و در ابتدای حدوث آن اشربه ترش بدهند و اگر التهاب عظیم باشد اندک مبردات استعمال نمایند و غذا روز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بچه مرغ دهند زیرا که پرهیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتها تلطیف تدبیر کنند و در روز دوره از غذا منع نمایند تا طبیعت بهضم آن مشغول نگردد پس هرگاه علامات نضح ظاهر شود و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند و وقت دوره به آب مطبوخ شبت قی کنند و بعد آن ده درم گلقد شگری بخوراند و عقب او آب گرم بنوشانند و در تلئین طبیعت بحقنه حریص گردانند و هرگاه مرض از چهل روز تجاوز کند قرص غافت به

سکنجبین ساده بدهند و اگر تهیج در پایها ظاهر شود قرص افسنتین به سکنجبین بزوری بدهند و تا علامات نقا ظاهر نشود در حمام فسحت ننمایند و هرگاه خلط نضح یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آنکه علامات نقا پدید آید و بدین تدبیر ملازم باشند تا آنکه تب منقضی گردد **ابن الیاس** گوید که اگر در ابتدا علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق یا هفت اندام از جانب راست کنند و هر صبح جلاب از اصل السوس و تخم کاسنی هر یک سه درم و گلقدن ده درم بنوشند و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز بادام سازند و به عده ده روز تنقیه سودا به این مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی بادیان اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم بنفشه تر یا خشک پنج درم هلیله زرد و کابلی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم شاهتره یک دسته و اگر نباشد تخم آن سه درم آلوی سیاه عناب سپستان هر واحد بیست عدد تربد خراشیده دو درم هلیله آمله هر واحد سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنب ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و در آخر روز بمزوره نخود بنوماش و مغز بادام مع لحوم ماکیان و تیهو و کبک غذا سازند و در اول امر تلثین طبیعت به استعمال ملینات لطیفه مثل سنا و بنفشه و آلو و مویز و ترنجبین یا ماءالجبن کنند و اگر به مثل آن اشیا طبع نرم نگردد این حقنه لین به عمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم سپستان بیست عدد مویز سرخ ده درم سبوس گندم یک کف برگ چقدر یک دسته همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده روغن کنجد و آبکامه هر واحد ده درم فلوس خیارشنب پانزده درم داخل کرده به کار برند و روز نوبت غذا ندهند و امر بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد نمایند **ابومنصور** گوید که اگر در این تب بول غلیظ و بدن سرخ و عروق ممتلی ممتد باشد ابتدا به فصد باسلیق کنند کنند از دست چپ بعد از آن بعض ادویه مسهل سودای مذکور در به آب مالیخولیا بدهند و این مطبوخ بنوشانند **صفت آن** هلیله زرد و سیاه هر یک ده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم آلوبخارا بیست عدد عناب پنجاه دانه تخم کشوت تخم کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک سه درم درد و



رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بر آن شش درم افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و صاف کرده بنوشانند و قبل دوره آن روز نوبت به سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند و در دیگر روزها آب کاسنی و غیره که در قول ایلاقی گذشت بدهند **انطاکی** گوید که اگر از خون محترق باشد اولاً فصد باسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد والا از دست چپ و از این تفصیل خلافیکه در اینجا واقع است رفع می گردد و در خروج خون مادام که رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند و اگرچه بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن در یک مرتبه قصور نماید و هرگاه فصد کنند و خون سرخ بیرون آید قطعاً ضرر کنند و قطع او واجب بود والا سودا غلبه کند و خطا کرده کسیکه فصد غیر باسلیق در اینجا نموده و این زله فاضل است و بعد از فصد ملازمت این نفع واجب **صنعت آن** انجیر مویز هر واحد دو اوقیه عناب سپستان آلبوخارا تمرهندی هر واحد یک اوقیه انواع هلیجات هر واحد نیم اوقیه به دستور مرتب ساخته بنوشند و در هر سه روز تبدیل نمایند و بعضی طبیح این می نمایند پس اگر بعد این تدبیر طول کند تدبیری که در ربع سوداوی بیاید واجب بود **میرعوض** نوشته که اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ باسلیق زنند راست یا چپ به طریقی که در قول انطاکی گذشت اگر خون سیاه بیرون آید چندان بگیرند که رنگ آن متغیر گردد و هرگاه که خون سرخ ناصع برآید فی الفور بند کنند که اخراج این چنین خون مورت مضرت کلی است آنگاه نقوع اجزائیکه در قول مذکور مسطور شد در عرق گاوزبان و عرق شاهتره شسته تر کرده صبح صاف نموده بنوشند و این مضموع قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیار و کشوث هر یک سه درم اصل السوس و زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم با شربت عناب و سکنجبین سودمند است و بعد از ظهور نضج مطبوخ مسهل که در قول ابن الیاس گذشت به اضافه تخم کشوث سه درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه پنج درم روغن بادام یک درم بنوشند و باز به تدبیر اول رجوع کنند و شربت عناب و ماء الفواکه و ماء القرع و ماء الشعیر مناسب است و چون مدت دراز شود بنوعیکه در ربع سوداوی بیاید علاج نمایند

### علاج ربع صفراوی

هرچه در علاج مالیخولیای صفاوی مسطور شد استعمال نمایند و ماءالشعیر ساده یا مبرز به شکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادرنجبویه و عرق گاوزبان اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب بارد نزد شدت تشنگی و پاچار هنگام عدم تشنگی و سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب به عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ قرشی که در قول میرعوض مذکور شد استعمال نمایند و گاهی احتیاج به مثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنان چه حکیم علی گیلانی مبتلا به این مرض شده بود و شبی قرشی را در خواب دید که اشاره به استعمال آلوبخارا نمود پس استعمال او به طریق دوا و غذا و شرب او کرده و بعد یازده روز تب مفارقت تام نمود و به قول **ابن ماسویه** ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفاست و واجب است که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیله زرد و سقمونیا و اف تیمون و سنا و تمرهندی و بنفشه داخل کنند و در اینجا حمام بعد نضح نفع دهد و غذا بنوماش و برنج با غوره بهتر است و اگر قوت ضعیف بود روز راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال اطبا** شیخ می فرماید که اگر سودا صفاوی باشد طبیب را لازم است استعمال تبرید و ترطیب بالغ از ادویه مثل شیره خرفه و خیارین و سکنجبین و اغذیه مثل ماءالشعیر و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلئین طبیعت در ابتدا به مثل آن که از بنفشه و سپستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند و آن که از ماءالجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماءالجبن در آن بجوشانند یا به سکنجبین اف تیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیارشبر و اما اسهال تام بساست که بر بیست روز میسر آید زیرا که نضح در این مدت ظاهر شود اگر ماده سودای صفاوی باشد بعد از آن تدریج نمایند به چیزی که تلطیف و تقطیع نماید مثل اف تیمون و تربد و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معدة صاحب این نوع ربع افتد بمروخات از ادهان و اطلیه نمایند و در حرارت آنها از مثل بابونه و افسنتین و اکلیل الملک و مانند آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی که در روز نوبت گاهی آن را موافق نشود و اگرچه روز نوبت اقتصار از غذا بر اندک غذای تغه کنند و از منقیات نافع در این نوع طیبخ هلیله است و اف تیمون و سنا با سکنجبین که در آن بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آن را حلتیت بر ناشتا می خوراند

خصوصاً روز نوبت نوبت و قی می‌کنانند اگر از خود غیثان شود **جرجانی و ایلاقی** می‌نویسند که علاج ربع صفاوی نزدیک دموی است اول فصد کنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آبن گرم نشینند و ماءالشعیر و سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان تر بنوشند بقانونی که در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک بوقت حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت** مطبوخیکه بدان قی کنند هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم بنفشه افیمون سنای مکی هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیمکوفته بیخ خربزه هر یک پنج درم همه را بپزند و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر از آن یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیم‌گرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غاغت انیسون تخم کرفس زعفران هر یک سه درم ریوند چینی لک مغسول سنبل‌الطیب پوست بیخ کبر حب البان هر یک چهار درم گل سرخ تخم کشوت هر یک شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته به آب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا آب بادیان یا آب کاسنی **صفت قرص دیگر** ترکیب ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوت هر یک دو درم صمغ عربی نشاسته رب‌السوس هر واحد یک درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غاغت هر یک نیم درم قرص سازند شربت یک درم **صفت** سکنجبین افیمون که در ماءالجبن به‌کار آید افیمون دو درم بسفایج ده درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم بسفایج و خربق را نیمکوفته و افیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را در صد درم سرکه و صد درم آب بپزند تا به نیمه آید صره افیمون انداخته مالیده صاف نمایند و یک من شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزوره ماش و کدو و قلیه خیار و زیرباج به مغز بادام دهند و تا سه هفته نگذرد دراج و چوجه مرغ ندهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوه‌ها انار باید داد **سعید** گوید که اگر تب ربع از احتراق صفا حادث شود مریض را ماءالشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و تبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماءالفواکه نمایند و خون خارج نکنند بلکه قی در روز نوبت به سکنجبین و آب گرم کنند و غذا روز راحت بمزورات سازند و نزد اصلاح اجازت بچه مرغ دهند و در حمام داخل

نمایند و از تعب و صوم و سهر حذر کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از احتراق صفرا بود هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر بنخود و بچه مرغ و بعد نضح تام تنقیه بدن از صفرای محترقه به این مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم هلیله زرد گل سرخ هر واحد پنج درم مویز سرخ ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید فلوس خیارشنب و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند و در آخر روز بمزوره ماش مع نخود و مغز بادام و اسفناخ و سرمق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم و با شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده معجون نجاح پنج مثقال داخل کرده صبح بنوشند **صفت معجون نجاح** مستعمل در این تب پوست هلیله و آمله و هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم تربد سفید بسفایح ایتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته به سرشند شربتی از آن هفت درم و یا این حب بخوراند که اسهال سودا برفق نماید پوست هلیله کابلی بسفایح اسطوخودوس ایتیمون هر واحد یک درم نمک هندی یک دانگ گل سرخ دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا یک دانگ کتیرا را در آب گرم حل کرده ادویه کوفته بیخته بدان سرشته حبها سازند و این یک شربت است **خجندی** گوید که در این نوع هر صبح سکنجبین ساده و شربت دینار بماءالجبن بنوشانند و علاجهش قریب از علاج دموی است مگر فصد و سکنجبین ایتیمونی آن را نافع بود و اکثر استفراغ او بقی در ابتدای نوبت باشد و بعد نضح تنقیه به این مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم تمرهندی ده درم سنای مکی پنج درم هلیله زرد پنج درم عناب ده عدد فلوس خیارشنب ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یک درم برسم مقرر طیار ساخته صبح بنوشند **محمدبن زکریا** گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدن است و گفته که برای حمیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست که آن آتش ملتهب در فضول است پس اگر فضول را نباید منطفی گردد **انطاکی** گوید که علاج ربع صفراوی به سکنجبین ساده و ماءالشعیر و ترنجبین و خیارشنب و ایتیمون به شیر است و هر نوع از انواع

ربع که طول کند علاجش ربع سوداوی باشد به سبب تمحض سودا با استحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت **مصنف خلاصه** بعد ذکر علاج قول ابن الیاس گفته که روز نوبت به سکنجبین و آب گرم یا به آب خریزه هندی و عسل و آب گرم قی آورند و جهت تلئین شربت ورد مکرر و سکنجبین و شربت بنفشه استعمال نمایند **صفت مسهلی** که بغایت مناسب است سنای مکی پنج مثقال گاوزبان پرسیاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال عناب بیست دانه آلوی بخارا ده دانه در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده شیرخشت چهارده مثقال فلوس خیارشبر ده مثقال مالیده صاف نموده روغن بادام یک درم غاریقون سفید نیم مثقال اضافه کرده بنوشند

### علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال به دستور مالخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل هلیله کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم بسیار غلیظ باشد و یا به مطبوخ ایتیمون تربدی و حب غاریقون علوی خان تنقیه نمایند و قی بمقطعات مثل طبیح شبت مع سکنجبین که در آن ترب تر کرده باشند خصوصاً نزد ابتدای نوبت کنند به عده گلقد بخوراند و سکنجبین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی بیاید حسب حاجت به کار برند چنان چه مطبوخیکه در قول انطاکی خواهد آمد اولاً با گلقد به عده به سکنجبین بزوری و کذا آب کرفس با شکر و حب حلتیت خیلی سودمند است و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث برای تقویت طحال باید داد و آنجا که سرما و لرزه قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبیح بنفشه و بابونه و گل خیر دو گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر بدن رسانند **اقوال مهره** شیخ می فرماید که اگر سودا بلغمی باشد سکنجبین عسلی به آب کرفس و بادیان و مانند آن آنچه منضج و ملین طبع باشد و گرمی به اعتدال کند چون گلقد عسلی ده درم به یکی از هر دو آب مذکور هر روز بدهند و اگر احتیاج بتلئین زائد افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت تربد و بسفایج آمیزند و اندک تدریج کنند تا بقوت غاریقون برسند و قی به سکنجبین بزوری عسلی و مانند آن مثل آب بیخ خربزه و تخم ترب و نمک

آورند تا آن که در نضح شروع کند و تکمید معده و تضمید آن بدان چه قویتر باشد حتی که بخرما و انجیر و مانند آن مثل حلبه و خطمی و مصطکی سازند و همچنین تمریخ آن به ادهان حاره به تدریج با روغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلط احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که در آن قوت خربق سفید باشد چنان چه خربق را شب در سکنجبین تر کنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را در آب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آن که خربق سفید در ترب خورند و یا قوت خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگر خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع مرمکی پنج درم زعفران فطراسالیون هر واحد پنج درم سنبل الطیب چهار درم و نیم جندبیدستر سه درم انیسون سه درم و نیم تخم کرفس کرویاء هر واحد چهار درم حماما پوست سلیخه میعه هر واحد دو درم و ثلث سیسالیوس اندر و خون معجون هر واحد یک درم و دو ثلث درم و ایضاً اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضح در پنج روز یک مرتبه خوردن نافع بود ایتیمون نانخواه غاریقون هر واحد هشت درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم نمک نفتی پنج درم ایارج فیکرا تربد سفید هر واحد ده درم شربتی دو درم و نیم **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که در ابتدای مرض هیچ استفراغ قوی نکنند به سبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند و عسرتر شود و هر روز ده درم جلجنبین در پانزده درم آب بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر اراده تلئین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند و اگر وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیله سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم به آب نقوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسهل هر هفته یک بار بخورند صواب باشد **صفت آن** تربد و ثلث درم یعنی چهاردانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایح نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند جمله یک شربت است و اگر مریض محرور و فصل گرما بود ماءالجبن به شکر دهند تا طبع نرم شود و اگر حقنه نرم سازند صواب بود **صفت حقنه نرم** انجیر شکری ده عدد حسک دو درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت پنج درم در یک نیم من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه و ده درم شکر سرخ و یک درم نمک در آن حل کنند و

به کار برند و طعام بهر نرم داشتن طبیعت برگ چقندر و اسفناخ بپزند و با آبکامه خوشبو کنند و شوربای خروس  
بیر و گنجشک و از فواکه انجیر شگری و مویز دهند و اگر روز نوبت وقت سرما قی کنند به آب شبت و ترب و عسل  
و نمک صواب باشد و کسی را که قی دشوار بود ترب را چون درم ببرند و در دیک بگسترند و اندک نمک بر آن  
پاشند و بالای آن صف دیگر از ترب بنهند و بر آن نمک اندازند و همچنین سه چهار ته نهاده سکنجبین عسلی بر  
سر آن ریزند و یک شب بگذارند و صبح چندان که توانند از آن ترب بخورند و طعام ماهی شور با چقندر پخته و با  
خردل سوده بخورند و به عده آن سکنجبین به آب نیم گرم بنوشند و ریاضت و مالش آهسته هر دو سود دارد و  
مسام را بگشاید و اخلاط را نرم کند و هرگاه اثر نضج پدید آید مسهل قوی مثل مطبوخ اف تیمون بنوشند و نسخه آن  
در علاج ربع سوداوی در قول صاحب کامل خواهد آمد و اگر از آن کراهت کنند این حب دهند **صفت آن** اف تیمون  
یک درم تربد نیم درم نانخواه دو دانگ بسفایج چهاردانگ انیسون تخم کرفس بادیان هر یک دو دانگ ايارج فبقرا  
یک درم غاریقون یک درم نمک هندی مقل هر یک نیم درم به آب پودینه حبها سازند شربتی یک نیم درم وقت  
خواب و مطبوخ صبح بنوشند و اگر این حب در هر هفته دو درم و نیم وقت خواب بخورند روا باشد و این سفوف بعد  
نضج در هر هفته یک بار بخورند و نسخه آن نیز در قول مذکور بیاید و هرگاه مدت دراز شود و فصل سرما آید  
معاجین گرم مثل معجون حلتیت و فلافلی بخورند **صفت معجون حلتیت** بگیرند برگ سداب مرفلفل انگزد هر  
چهار برابر و کوفته بیخته در شهد مصفی به سرشند شربتی نیم مثقال **ثابت بن قره** و **محمدزکریا** می گویند که  
اگر وقت نوبت مثقالی از این معجون بخورد و خود را درجامه گرم بپوشد تا عرق کند سخت نافع بود **نافع دیگر**  
زنجبیل فلفل نانخواه سلیخه هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل الطیب ده درم پودینه کوهی انیسون هر یک  
پنج درم عسل مصفی سه چند ادویه شربتی یک درم به آب بادیان و کرفس **صفت فلافلی** فلفل سیاه فلفل سفید  
دارفلفل هر یک بیست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیالیوس اسارون هر واحد شش درم  
پودینه کوهی انیسون هر یک پنج درم سنبل الطیب حماما هر یک چهار درم عسل مصفی دو چند ادویه شربتی یک

درم تا یک مثقال **صفت قرص** که اندرین تب سود دارد برگ سداب حماما هر یک چهار درم اف تیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جندبیدستر یک درم ربالسوس هفت درم تخم خشخاش سفید شش درم کبریت سوخته و نیم درم کوفته به مثلث سرشته بعد ظهور نضح و استفراغ قبل از نوبت بسه ساعت مقدار دو درم به آب گرم بخورند و اگر هر هفته مثردویطوس و تریاق به قدر دو دانگ بخورند نیکو باشد **سعید** گوید که اگر تب حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقدن بدهند و آب بادیان به سکنجبین بنوشانند و هنگام ظهور علامات نضح تلثین طبیعت به آب عناب و هلیله کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بعد نضح اندک شراب بنوشانند و در آخر زیرباج بچه مرغ بدهند و اگر معده ضعیف گردد قرص زرشک به سکنجبین خوراندند و از افراط در غذا و امتلا از آن حذر نمایند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از اصلالسوس مقشر نیمکوفته و تخم کاسنی هر واحد سه درم گلقدن عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم بماکیان و تیهو و تدر و سازند و این تدبیر تا ده روز کنند بعد بقاروره نظر کنند اگر ماده نضح یافته باشد به این مطبوخ اسپهال آورند **صفت آن سنای** مکی هلیله سیاه و کابلی اف تیمون در صره بسته هر واحد هفت درم تربد خراشیده کوفته دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوت افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویز طائفی ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم در آن مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بر آن انداخته سحرگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافت یک مثقال به سکنجبین بزوری ده درم بخوراندند و روز نوبت منع از غذا کنند و به آب گرم که در آن شبت و ترب و بیخ خربزه و نمک و عسل و اصلالسوس جوشانیده باشند قی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت در هیجان و ثوران می باشد و حرارت تب آن را مرتفع می سازد پس خلط بسهولت خارج می شوند **خجندی** گوید که هر صباح مطبوخ اصلالسوس تخم کاسنی و بادرنجبویه با گلقدن شکری بنوشند و بعد ظهور آثار نضح در قاروره به مطبوخات تربدیه استفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع است سنای مکی هلیله سیاه



و کابلی بادرنجبویه هر یک پنج درم تربد یک مثقال گاوزبان اف تیمون در صره بسته هر یک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون نیم درم فلوس خیارشنب ترنجبین هر یک پانزده درم روغن بادام شیرین یک مثقال برسم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافت آن را نافع است **نسخه آن عصاره** غافت یک جزو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جوز ترنجبین به قدریکه در آن ادویه جمع گردد و این قرص بحمیات کهنه و یرقان و درد جگر و طحال را نیز نفع کند و تفتیح سده نماید شربتی از آن یک مثقال است با ده درم سکنجبین بزوری **صفت آن** پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هر یک سه درم در سه رطل آب سرکه یک شبانه روز تر کنند به عده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده به قوام آرند

### علاج ربع سوداوی

به طریق مالیخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاجش نزدیک بعلاج ربع بلغمی است و گلقلند دو توله اول بخورند به عده عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق عنبالثعلب سکنجبین ساده دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شکر طحال عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان و نیلوفر و بید ساده داخل کرده می شود و یا اصل السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنبالثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقلند داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال اف تیمون بسفایح سنای مکی ضرور است و هلیلجات به دستوریکه در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج سودا از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقلند یک نیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت اف تیمون یا اف تیمون بصره بسته داخل سازند و در مسهل فلوس خیارشنب شش توله و ترنجبین یا شیرخشت و اف تیمون بصره بسته و بسفایح و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر اف تیمون در صره بسته هر واحد ده درم سپستان مویز منقی هر یک بیست عدد بسفایح یک درم انجیر چهار عدد گلقلند دو توله

بالجمله بعد ظهور نضح در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعیره که اینهم دلالت بر نضح می کند  
مسهلات قوی و حبوب مخرج سودا و مالش بدن و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از  
نضح بغایت مضر بود و باید که در این تب اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیما بین مسهلات زیرا که خلط  
سوداوی عسرالانفعال است در یک دو مسهل به تمامه بر نمی آید و نقای تام حاصل نمی شود بلکه لازم است که بعد  
هر مسهل ماده را مهیا به استفراغ به استعمال منضجات سازند بعد از آن به آهستگی و نرمی مستفرغ نمایند بکرات  
و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده به تمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت جائز نیست مگر قی و بعد  
نضح اگر حاجت فصد باشد باسلیق گشایند و باشد که به فصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول  
خیسانده سبک دهند و در ماءالجبن گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار  
تخم فرنجمشک بدهند چون ماءالجبن قریب نیم اثر رسد مسهل به این طور دهند افریمون در پارچه بسته سنای  
مکی هر یک یک توله بسفایچ پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت  
توله گلقدن چهار توله روغن بادام شش ماشه با ماءالجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز  
استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان دهند و دواءالمسک حلو و قرص انبرباریس بوعلی  
سینا نیز به کار برند و غذا کهچری در نخوداب و گاهی ماءالشعیر در نخوداب یا همراه شربت انار شیرین دهند **ذکر**  
**بعض** ادویه یونانیه و هندیه که نافع تب ربع است **حب الشفا** از بیاض حکیم علوی خان که جهت صداع مزمن و  
جمیع امراض حاره و با راده نافع است و در تب ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دودانگ گل سرخ گل  
ارمنی زنجبیل هر یک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم تاتوره هر واحد یک مثقال کوفته بیخته به  
آبی که در آن شیرخشت حل کرده باشند سرشته حبها به قدر نخود سازند پس برای تب ربع بیش از نوبت به یک  
ساعت به آب گرم سه حب فرو برند و برای امراض دیگر دو حب صبح بخورند مجرب است **حب هلیله** حکیم  
محمدجعفر علاج تب ربع محمود آقا به این حب بدین طریق نموده بود که در اول یوم راحت وقت طلوع آفتاب دو

مثقال از این حب تناول نمایند و بالایش قهوهء دارچینی یک پیاله بنوشند و غذا در این روز نخوداب گوشت خروس بچه سازند و روز دوم گلقد هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال با عرق گاوزبان پاو آثار حل کرده بنوشند و غذا آنروز شوربای گوشت بره تناول نمایند و در جمیع احوال از حموضات و لبنیات و به قولات پرهیز سازند بگیرند پوست هلیلهء زرد پوست هلیلهء کابلی هلیلهء سیاه برگ سنا هر یک پنج مثقال ایارج فیکرا سه مثقال عصارهء افسنتین یک نیم مثقال سقمونیای مشوی شاهتره هر یک یک مثقال نمک هندی یک دانگ کوفته بیخته به روغن بادام چرب ساخته حبها سازند و دو مثقال با قهوهء مذکور یا گلاب بخورند و در روز نوبت این حب ذهب یک عدد صبح و یک شام فرو برند **صفت حب ذهب طلائی** مکلس فادزهر معدنی جدوار خطائی برگ قنب هر واحد یک مثقال جوزبوا مصطکی زعفران هر یک چهاردانگ دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یک دانگ کوفته بیخته به گلاب سرشته حبها سازند به قدر **نخود حب حلتیت** که حمیات ربع را سوددارد هلیلهء زرد عصارهء غافث هر یک دو درم حرف یک درم حلتیت یک نیم درم ادویه را کوفته بیخته به آب حبها سازند و خشک کنند شربت یک درم به آب گرم **حبی** که برای تب لرزه مجرب است ریوند چینی یک ماشه تخم و قصوره یک نیم ماشه سونهر سه ماشه کوفته به آب ادرك یک پهرکهرل کنند و حبها برابر ماش هندی بندند و حسب مزاج بدهند و بعضی تا چهار عدد خوراک این برای تب صفراوی گفته‌اند **ایضاً** که به جهت تب ربع مجرب برگ و قصورهء سیاه برگ بان گنگیری فلفل گرد هر یک دو نیم درم باریک ساخته قدر فلفل سیاه حب سازند یک صبح و یک شام به آب گرم بدهند در دو سه نوبت دفع شود و یک حب دو گه‌ری پیش از لرزه بدهند و اگر معلوم شود شیرهء بادیان نیم گرم بنوشند **ایضاً** که ربع را نافع است پلاس پاپره پوست سرخ از وی دور کرده مغز او و مغز تخم کرنجوه مساوی بسایند و قدری آب آمیخته به قدر فلفل حبها سازند و هر روز یک حب بخورند مجرب نوشته **دوائی** که تب ربع را دفع کند کلونجی چهار درم باریک سائیده با شهد خورند چهار روز متواتر روزیکه تب آید از صبح آن شروع کند **دیگر** که برای دفع لرزه و تب معمول است سمندر پهل یک عدد سائیده یک ساعت پیش از نوبت بخورند و بالایش آب

لیموی کاغذی نیم عدد افشرده بنوشند همچنین تا سه نوبت **ایضاً** برای تب ربع برگ تنبول مغز بادام هر یک سه عدد برگ قنب یک نیم ماشه نبات شش ماشه سائیده قبل شش گهری از آمدن تب بنوشند **دیگر** که در ازاله تب ربع مجرب نوشته انگزد یک ماشه نمک دو ماشه هر دو را در یک سیر آب بجوشانند هرگاه چهار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود **ایضاً** که در جمیع انواع رب و تب مرکب مجرب آهک یعنی چونه مقدار سه چهار ماشه یا کم زیاده در آب حل نمایند و یک عدد لیمون کاغذی در آن افشرده بگذارند بخورند اگر یک بار کفایت نکند یک نوبت **دیگر** بدهند **دیگر** دافع تب ربع نوشادر سه سرخ فلفل گرد دو عدد کوفته بیخته روز نوبت خورانیده باشند **دوایی** که آن را جرانکس و قصوره گویند برای دفع تب لرزه مجرب تخم و قصوره در سکوره کرده دهن آن بند نموده گل حکمت کرده در آتش نهند که سوخته خاکستر گردد پس برآورده آن خاکستر به قدر یک سرخ و قوی مزاج را تا چهار سرخ با قدری آب دهند تا چند روز **ایضاً** مسمی بجرانکس دافع تب ربع و بلغمی و صفراوی نائبه توتیای سبز پنج مانگ هرتال ورقی ده مانگ چونه صدف پانزده مانگ باریک سائیده به آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند و یک قرص بسته در دو سکوره نهاده گل حکمت کرده در چقر مربع یک درعه پاچک دشتی ته و بالا داده آتش دهند هرگاه سرد شود برآرند خوراک یک سرخ در بتاسه غذا شیربرنج در سه روز تب دفع می شود و در ربع روز نوبت از صبح دهند و این هر قدر کهنه شود تا شیراو زیاده می شود و در نسخه حکیم ارزانی جنت مکانی وزن نیله تهوته نیم دام و هر تال و چونه گهونگه هر یک دو دام است و نوشته که در شیرۀ کنوار تا دو پاس کهرل کرده در سفال خام تا پخته طلا نموده سفال دیگر بر آن پوشند و کناره هر دو سفال که با هم پیوسته باشد از گل و پوست شالی محکم کرده در آوه کلال یا درپاچک دشتی آتش دهند لیکن آتش بسیار باید داد چون سرد شود برآرند و مرو کلان را تا دو نیم سرخ در شکر یا برگ تلسی کوفته باید داد از ترشی و بادی و روغن پرهیزند از این دوا تب ربع کهنه زائل می شود و بعضی کسان را که از این دوا قی شود نفع زودتر دهد و چونه صدف و گهونگه عبارت است از آن که صدف یا گهونگه را در آتش بسوزند تا سوخته سفید شود **ایضاً** آهک سفید چهار درم زرنیخ سرخ دو درم توتیای سبز یک

درم باریک سائیده در آب یک پاس کهرل به دستور آتش دهند خوراک یک سرخ غذا شیربرنج **دیگر** که بخاصیت عمل کند و در ربع اکثر تجربه شده زرنیخ سرخ اشخار آهک مساوی سحق کنند و در سفال کرده زیر او آتش دهند تا پخته گردد و اندازه پختگی او آن است که ریزه از چوب نی یا کاه در میان دو ایستاده کنند که سر چوب بسفال برسد و آتش متوسط کنند پس ریزه چوب بیرون آورده نظر کنند اگر سر او سیاه شده و آتش گرفته باشد درنگ دوا بگردد دوا پخته شده باشد پس فرود آورده باز سائیده به قدر یک سرخ در بتاسه پیش از نوبت بدهند و روز راحت هم دهند **دوائی** که تب ربع را مجرب نوشته و دیگر تیهای سرد را سود دهد سمندر پهل مرچ سیاه برگ تلسی هر سه برابر با هم کوفته به قدر یک ماشه یا کسری زیاده به حسب مزاج و سن مریض پری بندند و یکی از آن یک گهری پیش از آمدن تب به آب سرد بدهند و پرهیز هیچ نیست و سمندر پهل آنچه باریک سر و دراز همچون خسته خرما باشد بهتر است **شریت** که مصنف داراشکوهی به جهت حمیات سوداوی از مجربات خود شمرده گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج مثقال در یک نیم پیاله آب بجوشانند تا هم پیاله بماند صاف نموده یا شصت مثقال قند سفید به قوام آمده هر صبح در هفت قاشق آب حل کرده و مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه نموده بنوشند **قرص** که در این تب مجرب سرهندی است بادیان زیره سیاه هلیله سیاه قرص ساخته استعمال نمایند که از نوبت سوم تجاوز نکند فاحفظه فانه من الفيوض **معجون ربع** از مجربات حکیم عمادالدین محمود چون روز نوبت قبل از تب بدو ساعت مقدار دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند و مسمی است بحب لولو جند حلتیت دارچینی قرنفل شونیز مرصاف میعه سائله هر یک سه درم افیون سداب فلفل گرد هر یک یک درم عسل برابر جمله **اقوال حذاق** سویدی گوید که شرب غافت و کذا سرکه اشترغار و کذا لاجورد چهار قیراط که فعل عجیب دارد و کذا هوفاریقون در شراب و کذا پنیرمایه خرگوش به قدر باقلا و کذا پوست تخم پنجنکشت دو درم و کذا شونیز سوده به سکنجبین روز شنبه اگر تب بسیار طول کند و کذا خردل و کذا قسط و کذا آب کاسنی و کذا غاریقون و کذا پوست درخت آزاد درخت با هلیله سیاه و شاهتره در ربیع یا خریف و کذا آب کاسنی صحرائی و کذا

کرفس باقه جوش شدید داده صاف نموده با سکنجبین و کذا نانخواه و کذا آب برگ با دراج و کذا برگ حندقوقا و تخم آن هر کدام چهار عدد و کذا پنیرمایه بزغاله به قدر سه باقلا و کذا بابونه و کذا ریوند و کذا تخم لسان‌الحمل چهار عدد قبل شروع نوبت و کذا شوربای خروس پیر بقرطم کوفته و بسفائج پخته و کذا خاکستر شاخ نر گاو چون در نیم ماه بسوزد و سوزاننده او کلام نکند تا انفراغ از سوختن آن و کذا طبیح اسقولوقندریون و کذا طریفن چهار برگ یا چهار تخم آن به شراب و **اکل** حرشف و کذا لسان‌الحمل مسلوق به روغن بادام و کذا گوشت خارپشت و کذا لحم افعی مدبر که در تریاق می‌اندازند و کذا عنصل بریان و کذا جرم طرخشقوق و کذا کرنب و کذا ترب و کذا لحم ناقه در روز راحت در چهار او دارکه مجرب مالقی است و کذا بچه ماکیان که افضل غذای صاحب ربع است و کذا دراج و تیهو و زرزور و کذا نخوداب مطیب بدارچینی و مصطکی و **تعلیق** هدبه یک عدد در پارچه بسته بر صاحب تب و کذا حین‌الدیک در خرقة کتان بسته و کذا کرم عکوب که آن حرشف است و در سر او می‌باشد چون در جلد مدبوغ بیندند و کذا خاکی که بر آن سگ سیاه رنگ بول کند بندقه آن بسته و کذا قرن حیه مقرنه و کذا فقره گردن بط و کذا استخوان غوک و کذا استخوان میت و کذا قطعه لحم تیس و کذا ذرایح در پارچه سرخ بسته و کذا عظم سوراخ‌دار بازوی خروس و کذا موی ریش بز نر در خرقة کتان بسته و کذا چشم راست نمس و کذا دندان فک السیر تمساح و کذا جوزالطیب یک عدد که مجرب صحیح من است و کذا استخوان خوک و کذا نسج عنکبوت بر بازو بستن و کذا لب بالای موش کور و کذا جلد فیل و کذا اعظم طویل که در بازوی مرغابی باشد از جانب چپ گرفته و **بلع** فسافس در تقبه باقلای کرم خورده داخل کرده و کذا سپشن سر در سوراخ باقلا کرده به موم بند نموده و **بخور** تخم ترنج و کذا عنرن یعنی براسپ و کذا جلد خارپشت و کذا بیخ بقله‌الرمل و پوشیدن لباس زن صاحبه نفاس و شرب و تعلیق قنه و کذا دو قو و کذا حلتیت و کذا بندق هندی و قطع چوبدستی از درخت پنجنگشت از دست خود و اتکا بدان هر واحد نافع حمای ربع است و اگر بگیرند شکر هفت درم سقمونیا ربع درم حجر ارمنی مغسول دو درم و در تب ربع بدان تنقیه کنند مجرب من است **ابوسهل** گوید که در حمای سوداوی

اعنی ربع اگر در صاحب او آثار غلبه خون بینند و قوت قوی و سن و فصل محتمل باشد فصد از دست چپ باید کرد و به سوی خون نگاه کنند اگر سیاه باشد بیرون آرند و اگر سرخ باشد فی الفور بند کنند و قصد تلطیف خلط که آن ماده تب است و تهیه آن برای خروج سازند و هرگاه علامات نضح ظاهر گردد و ادویه که اسهال سودا به آهستگی نماید بنوشانند تا قوت را ضعف کند و با فضول اخلاط نافع خارج نگردد و اما غذا در تب ربع باید که ..... باشد تا بحرارت و رطوبت خود ماده این تب را اعنی سودائی که آن بارد یابس است مشهور سازد دانه و تعدیل آن نماید و ملطف محلل ریح باشد و این بهر آن است که گاهی از خلط سوداوی در معده و طحال ارباح و نفخ غلیظ موذی پیدا می شود و ملین شکم باشد مثل ماءالجبن و عسل و حریره معمول از زیت و مری و به قول ملین شکم بهر آن که آنچه در بدن مجتمع شود به تدریج خارج گردد و غیر مولد خلط غلیظ باشد زیرا که غذای غلیظ را استفراغ منع کند و خلط سوداوی افزایش و همچنین مولد خلط ردی و خلط بارد و نفخ نباشد و قابض شکم نبود و در این تب اولاً حقه کردن بحقنه های لینه نفع کند تا ترطیب یبوست این خلط نماید و آن را مهیا به استفراغ کند و بعد استعداد حقه های قویه استعمال نمایند زیرا که این خلط به شدت خارج می شود و ایضاً در این تب در هر چند روز تناول چیزی حاد مثل خردل و فلفل و غیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید و در این تب مشی معتدل و دلک معتدل سود دارد و باید که در آن حمام در ابتدای امر استعمال نکنند و چون تب ربع طویل المدت می باشد پس می باید که تدبیر غذا در آن اندر ابتدا غلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد بعد از آن هر قدر که مرض بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نماید و در لطافت او بیفزایند تا آن که چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد به عده چون مرض در انحطاط شروع کنند تدبیر را بغلط اندک اندک باز آورند مانند آن که در تلطیف او عمل کرده باشند و این برای انتعاش قوت و بهر عود بدن بصحت بود و این تدبیر است عام در جمیع امراض مزمنه و هرگاه تب ربع بمنتهی رسد باید که تلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا ماندگی و حرکت فعل طبیعت را قطع نکند به عده چون مرض منتهی گردد و خلطی که آن ماده مرض است نضح یابد دواى مسهل سودا بکرات و مرات بخورند و بعد از آن مریض را چیزی از تریاق بخوراند که آن تلطیف بقیه این خلط و

تحلیل آن کند و تنقیه بدن از آن نماید و بدل تریاق و دواء الحلتیت و مشرودیطوس جائزست و نشاید که مریض را چیزی از این معجونات قبل از نضح و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیه بدن به مسهلات بخوراند تا هیجان و تحریک خلطی که آن ماده تب است ننماید پس به سوی اعضا بریزد و به اخلاط نیک که درانجاست مخلوط گردد و حاله او بطبیعت خود گرداند و هرگاه این عمل در موضع واحد از بدن کند تب در شدت افزایش و سوءمزاج خبیث گردد و اگر عمل او در دو یا سه موضع بود به حسب آن حمیات ربع حادث شوند و تب مرکب گردد **شیخالرئیس** میفرماید که اگر سودای سودای صرف از قبیل در وی خون باشد اسهال او در ابتدا هنگام قبض به آب لبلاب و فانیذ نیکو است و استعمال گلقدن عسلی و شکری خوب است و در آخر آن استفراغ به مثل طبیخ هلیله زرد و سیاه و شاهتره و مویز نمایند و چون ماده مرض نضح یابد در این هنگام نیز برای فصد موقع بهتر است از باسلیق فصد نمایند به شرطیکه غلبه خون ظاهر گردد و بالای طعام قی بقوت یا به آهستگی حسب فصل و حاجت کنند و ادمان او نمایند که آن اصل بزرگ است و استفراغ به ادویه و حقه‌های قویه سازند و ادویه که در مثل این وقت استعمال کنند آن اف تیمون و بسفائج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمی و لاجورد هر دو مغسول و غیرمغسول و آب برگ بنطافلون بشربت عسل است و گاهی نزد عصیان ماده احتیاج بخربق سیاه افتد و گاهی در صفاوی سنا و شاهتره به اف تیمون و قی به سکنجبین کفایت کند و بعد استفراغ برای ربع بلغمی و سوداوی آن تریاق و مشرودیطوس و دواء الحلتیت بخورند و فلفل تنها در آب و مثل خردل بخورند و این اشیای مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یک بار و در ابتدا و قبل استفراغ در مدت بعیدتر از آن و همچنین فلافل و مانند آن از جوارشات حریفه مقطعه و بچیزی از این چیزها قبل از نضح تعجیل نکنند زیرا که اگر طیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند ربع را بربع دیگر مرکب کند و گاهی امراض دیگر آورد و خصوصاً در سرما و خریف و اگر در آخر این مرض فصد واجب گردد بر آن اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع به این تدبیر به ساختم که بعد نضح ایشان را مسهل نوشانیدم بعد از آن عصاره افسنتین و پس از آن تریاق خورانیدم و گویم که حلتیت و فلفل هر دو مفرد



بسیار نافع است چون نضج ظاهر شود و وقت انتها برسد و صاحب تب ربع را صحنه و کامخ کبر و خردل و آبکامه و همه آنچه در آن قوت ملطفه قوی باشد بخوراند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد چهل روز از تب بخوراندن مثل دواء الحلتیت به قدر کنار هر صبح و همین قدر هر شب اگر تب حاد نباشد و اصل او صفره نبود و از اقراض نفعه در این وقت یعنی بعد ظهور نضج و رسیدن منتهی و نزد انحطاط این قرص است **صفت آن** بگیرند عصاره غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون دلک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه و گل سرخ و سنبل الطیب و تخم کشوت و انیسون و تخم کرفس و بیخ کبر و حبالبان و بادیان هر واحد چهار درم به آب کرفس سرشته قرص سازند و به آب بادیان و کاسنی و کشوت بخورند و این دوا نافع از بسیار وجوه است چون ماده نضج یابد **بگیرند** مرمکی بیست و هفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطراسالیون پانزده درم انیسون ده درم عاقرقرا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم به شراب کهنه یا به عسل زنجبیل به سرشند و شربتی مثل جوزه و گاهی اطبا در آخر این مرض و برای قلت ایذا از آن و کثرت حرارت بتلیطف ماده ناقهین را دوائی به این صفت میخوراند بگیرند بزرالنج و بیخ لفاح یک قیراط و حلتیت قریب سه باقلا و **ایضاً** از این قبیل است چون بگیرند پودینه بستانی چهار مثقال و تخم ابخره بیست مثقال و افیون یک مثقال و اقراض بسیار کوچک بسازند شربتی یک درم به عرق گاوزبان و بادرنجبویه و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکو است این است که بگیرند مویز صنایی یا هردوی و ثوم دشتی و مورد تازه هر واحد یک جزو در آب خیسانیده خوب بجوشانند و صاف کرده یک اوقیه از آن بنوشند و **ایضاً** تخم کرفس و انیسون و قردمانا هر واحد پنج درم سعتر دشتی و غافث هر واحد هفت درم نانخواه چهار درم شکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و **دوای جید** برای ایشان این است بگیرند نانخواه و سنبل الطیب و پودینه هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم در عسل به قدر کفایت به سرشند شربتی یک درم به آب کرفس و بادیان و **ایضاً** قرص به این صفت عصاره غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و بادیان و

سنبل‌الطیب و زعفران هر واحد پنج درم لک و ریوند هر واحد چهار درم تخم خرفه و تخم خیار هر واحد شش درم به آب کرفس قرص سازند و به سکنجبین بخورند و چون لرزه اشتداد نماید قی کردن به آب نیم‌گرم و سکنجبین آن را نفع کند و اگر این کفایت نکند بدان چه مذکور شد به حسب دقت آن را قوی سازند و بتخبیر بنطوتی که در آن شیخ و بابونه و مانند آن پخته باشند پارچه پیچیده سخونت را جمع کند **ذکر مسهلات** که بعد نضح بدان محتاج گردند هلیله کابلی شش درم افستیمون افسنتین هر واحد پنج درم هلیله زرد عصاره غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک دو درم جوشانده از آن بسازند و اسهال به آهستگی نمایند و **یا بگیرند** کشمش ده درم هلیله کابلی افستیمون هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث بیخ اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا به یک رطل باز آید **حب خفیف** چون در هر پنج روز یک بار استعمال نمایند در این تب نافع بود مجرب است افستیمون تربد سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر یک سه درم بسفائج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیکرا یازده درم به آب پودینه حبها سازند شربت یک نیم درم و هرگاه با وجع طحال بود به این دوا انتفاع یابند و برفق اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیله سیاه ایارج فیکرا هر واحد ده درم هلیله کابلی افسنتین هر واحد هشت درم شکاعی باداورد کمافیطوس عصاره غافث هر واحد هفت درم ثمر طرفا بیخ کبر هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم از آن معجون یا حب سازند

### تغذیه ارباب ربع

صوابتر آن است که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته به قدری تلطیف مائل گردانند بغیر آن که قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهوهات اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل ماده و تخفیف اعراض برایشان و قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد از آن لابدست از انعاش قوت به مثل ماهی رضاضی و بیضه نیمبرشت و بچه ماکیان و تیهو و هرگاه مریض بمدت مثل مدتی که در آن زهومات منع است برسد و آن سه هفته است و مرض کم

نگردد از مراعات قوت چاره نباشد و خوراندن غذائیکه آن قویتر است مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرنده نرم گوشت مانند تدر و دراج و ماهی جید که بزرگ جثه نباشد و بدان که شرط در غذای صاحب ربع آن است که جامع چهار خصلت باشد یکی آن که نافخ نباشد بلکه محلل نفخ مولد از سودا بود دوم آن که غلیظ نباشد بلکه ملطف غلیظ بود سوم آن که قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آن که خون متولد از آن محمود بود و اکثر غذا که چنین باشد آن است که در آن حرارت و رطوبت بود و کیفیت تغذیه قبل نوبت و اختیار ساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده و ایضاً معلوم کرده‌اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت نوبت و قریب آن به سبب مذکور در انجا می‌شود ولیکن صواب آن است که تب بر خلو شکم ملاقی گردد تا طبیعت بماده غذا غیر ماده مرض مشغول نشود تا آن که ماده مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود **صاحب کامل** گوید که هرگاه علامات غلبه خون یافته نشود فصد نشاید کرد و نه استفراغ بچیزی از ادویه مسهله در بول امر کنند مادام که خلط خام باشد لیکن می‌باید که طبیعت معتدل بنرمی اندک به استعمال اغذیه ملین شکم مثل به قول معمول بمری و سرکه و زیت باشد چون اسفناخ و چقندر و سرمق و شوربای خروس و قنبره و مویز خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک به اندک مغز قرطم و هرگاه طبیعت قبض شود تلثین او به آب آلوی شیرین و مویز و سنا و خیارشیر و ترنجبین با ماءالجین به شکر و مانند آن باید کرد و اگر به این دوا طبع گرم نگرده حقه لین به آب چقندر و روغن کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا در این تب کنند و در آن غذای غلیظ عسرالانضمام استعمال نکنند که در ماده تب افزایش و غذای لطیف هم استعمال نمایند که قوت را ضعیف کند فلهدا باید که تعدیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظ او اندک اندک کم نمایند پس هرگاه تب بمنتهای خود برسد در آن هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمدافعت مرض مشغول گردد و همچنین در سائر امراض و در هر روز بر گلقدن شکری و سکنجبین متواتر اقتصار نمایند و روز نوبت تب از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام در این تب البته استعمال نباید کرد مگر بعد منتهای آن در انحطاط و

استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بگشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر در این تب تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد ادویه مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند **صفت آن** هلیله کابلی تدبیر در این تب تا ظهور ده درم هلیله آمله اصل السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بیست عدد مویز منقی بیست درم سنا پنج درم افسنتین رومی برگ بادرنجبویه بسفائج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهاردرم اسطوخودوس سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید هفت درم افتیمون انداخته از آتش فروده ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش ده اوقیه صاف کرده غاریقون یک مثقال صبر سقوطری و نمک نفتی هر واحد نیم درم خریق سیاه دو دانگ باریک سوده بر آن انداخته نیم گرم بنوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و به عده قرص غافت و مثقال با دو اوقیه سکنجبین شکری ممزوج به آب بدهند و روز نوبت سکنجبین که در آن ترب تر کرده باشند به آب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تب بعد از نضج در هر هفته یک بار این دوا استعمال نماید **صفت آن** هلیله هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفائج افتیمون هر واحد سه درم همه را باریک سائیده سه درم از آن با مثل او شکر سلیمانی بخورند و بالایش آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانه این تب متمادی شود و مدت او طول کند و فصل سرما بدان لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که در آن بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال تا یک درم استعمال کنند و یا قدری از معجون فلافلی بخورند و نسخه آن در علاج ربع بلغمی در قول ایلاقی مسطور شد و این معجون دیگر نیز حمای ربع را بعد نضج سود دهد و نسخه او همان معجون حلتیت نوع دیگر است که در قول مسطور مذکور شد لیکن در اینجا وزن نانخواه و سلیخه هر واحد هشت درم است باقی به دستور و ایضاً در هر هفته معجون مثرودیطوس یا تریاق کبیر هر واحد به قدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا تلطیف خلط نماید و باید که از این معجونات قبل از نضج ماده مرض حذر نمایند که از آن مضرت بسیار حاصل شود و باید که از آنها حذر کنند اصحاب مزاج حار

و در سن شباب و فصل تابستان و اگر این کسان را ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی از آنها به احتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث به سکنجبین یا گلقد و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین به آبی که در آن پودینه نهری و افتیمون جوشانیده باشند و اما هرگاه فصل زمستان و سن مریض سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا بنضح کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و پرهیز مریض از اغذیه بارد یابس و مؤلد سودا و غلیظ الجواهر نمایند و باید که صاحب این تب را شراب بعد نضح ماده مرض دهند ولیکن شراب کهنه نباشد و نه نو و ممزوج به اندک آب باشد و چون این تب بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او به تدبیر لطیف کنند مانند تیهو و بچه مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازوی طیور و گردن آنها و امثال آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و ماده او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت به مرض مشغول گردد و حرکت از مقاومت عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال در این تب مصروف دارند و عنایت به این هر دو تا ضعیف نشوند و یا سد و در آن هر دو یا غلظ حادث نشود به این طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث به سکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضح بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین از اوفق اشیائست که استعمال کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقد ده درم و تخم کاسنی سه درم و پوست بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز حب قرطم بدهند و هرگاه اثر نضح ظاهر نشود اسهال سودا بحبوب مسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا به مطبوخ افتیمون یا بحب آن نمایند و یا تلئین طبیعت بمعجون نجاح و سنا و تخم شاهتره و بادرنجبویه و گاوزبان کنند و باید که در این تب اسهال متواتر نمایند و باید که کسر لرزه و فراشا در این تب بدلك و ادرار و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفائج چنان چه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است و ایضاً تناول تریاق کبیر یا مثرودیطوس درهرماه یک دو مرتبه سودمند بود و تناول این معجون برای این تب نفع بین دارد سنبل الطیب وج هر واحد پنج درم فلفل زنجبیل هر واحد یک درم حلتیت دو درم نانخواه سلیخه هر

واحد چهار درم همه را باریک سائیده به عسل کف گرفته معجون سازند شربتی از آن یک مثقال به آب بادیان یا به آب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یک مثقال به سکنجبین بزوری یا ماءالاصول بدهند **ابن نوح** گوید که در این تب قصد تدبیر بیرآنکس نمایند که اراده فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تأخیر نگردد به استفراغ قویتر پردازند و اگر تب از چهل روز تجاوز کند و مریض فربه توانا باشد توسع غذا بر آن نمایند و هر صبح به قدر جوزه فلافل یا بمقدار کنار دواء الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و شراب بنوشند و خاصیت دوی حلتیت است که آن تسکین برودت تب و منع لرزه کند و همچنین آب جرجیر افشوده عمل کند اگر به قدر دو یا سه اوقیه از آن بنوشند و کذلک اگر یک درم قسط یا عود بلیسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماءالعسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش به روغن که در آن قسط و عاقرقرا یا شیخ پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند عصاره غافت سه درم لک ریوند حبالبان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم به آب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی از آن به سکنجبین یا به آب بادیان و کاسنی و کشوت بخورند و اما از اصحاب حمای ربع کسبکه نحیف بدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود باغذیه و ادویه حار یابس علاج نکنند که این در تب دق آن را می اندازد بلکه معالجه او بمضطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آن که در آن عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او نشستن در آبن و مالش به روغن کنجد و خیری و شرب شراب رقیق به مثل او آب ممزوج و اعتماد در اسهال او بر ماءالجبن با نبات کنند و غذای او خرس پیر مع بسفائج نخود باشد و روز دوره قی به سکنجبین و کلاب و آب نیم گرم آورند و لزوخ این قرص نمایند **صفت آن** گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوت هر واحد یک درم ریوند عصاره غافت هر یک نیم درم ربالسوس سه درم اقراص بوزن یک درم سازند و یکی از آن بخورند و بگیرند افیتیمون و سائیده در مویز منقی سرشته هر صبح بخورند و غذا بسرکه زیت مع روغن کنجد و شکر

طبرزد سازند و هر روز گل‌قند بخوراند و دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذلک در دهن او رطوبت باشد سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زردۀ بیضه و انجیر در عسل تر کرده بخورند و تنقل به مغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر وفانیذ و حبه‌الخضرا و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گردو پیش او روز دوره طغاره‌های پرآب گرم که در آن بابونه و شیخ و پودینه جوش داده باشند بنهند و بپارچها بیوشند تا بخار او بدن رسد و زود گرم شود **خضر** و **قرشی** می‌نویسند که اگر در خون کثرت یابد بعد چند روز که نضجی حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی برآید فی‌الفور بند نمایند و ابتدا به استفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام به استیصال سودا پردازند به تدریج و بدفعات و بعد نضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواء‌المسک حلو خوردن نیکو است و ایضاً بعد سه هفته قرص غافت و قرص زرشک ریوندی بدهند و معذا استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره و روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آن‌که نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را به مثل ماء‌الشعیر به شکر یا شربت نیلوفر یا بمزوره ملوخیه یا اسفناخ یا کاسنی یا خرفه مطنجن به روغن بادام مشغول دارند و روز راحت غذا به مثل بچه مرغ و ماکیان فربه و بره یکساله بطور اسفیدباج پخته یا به اناردانه و مویز و یا به آب لیمون و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکو است عناب سپستان تمره‌ندی آلوی بخارا هر یک ده درم سفنای مکی بسفائج شکاعی باداورد تخم ریحان شاهتره هلیله سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز خیارشنبیر و یک درم روغن بادام و پانزده درم گل‌قند داخل کرده بریوند چینی یک ورم و حجر ارمنی و لاجورد و مقل ازرق و کتیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تقویت داده بنوشند و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکو است و کذا افتیمون به شیر نجاج و ایارج لوغاذیا و محموده و واجب است که اعاده استفراغ مره بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد و سفوف مسهل سودا بماء‌الجبن مشکور است و کذلک آب شاهتره و شربت شاهتره مرکب تنها و با ریوند فائده دارد و باید که در ابتدای نوبت قی به سکنجبین و صمغ حرشف و

اصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهتر است و به عده بهر تقویت معده گلقد و شربت لیمون دهند و اعتنا به ادرار ایشان نمایند در بعض اوقات و خصوصاً نزد فدت حرکت و عطش به شیرۀ خیارین و خربزه و کاسنی و روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در آبن آب شیرین نشیند و آب حمام بیشتر از هوای او استعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس هر جا که معلوم شود بدانند که عسل ماده و مستوقد عفونت همان است و آن موضع را به روغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در آب گرم نهند **انطاکی** گوید که آنچه از نفس سودا باشد واجب است که اولاً این مطبوخ بنوشانند که آن عجیب النفع کثیرا الفائده است من تالیف آن نمودم و به تجربه صحیح یافته **صنعت آن** جو مقشر سی و شش درم آلوبخارا اسطوخودوس بسفنج تمرهندی هر واحد پانزده درم افتیمون عصبی الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شاهتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار گاوزبان هر واحد هفت درم پوست بیخ کبر گل بنفشه گل سرخ هر واحد چهار درم همه را کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده نیم گرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضح ظاهر شود سفوف سودا بماءالجبن چند روز بدهند والا شیر شتر به افتیمون دهند تا نضح تمام گردد پس سفوف مذکور بدهند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دهند و دادن تریاق کبیر خطاست به سبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود حمام در روز راحت و اندر آن نکثیر جلوس در آبن و ترطیب به ادهان بارده نمایند و هرگاه یبوست زیاده شود احتقان بشوربای کله پایجۀ جائز بود و اکثر آن زائل می شود بخوردن غاریقون یک درم و حجر ارمنی و مروارید هر واحد نیم مثقال و این مجرب است چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیۀ به قول مثل اسفناخ و کدو و ماکیان و برۀ فربه بدهند و هرگاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندهند والا جائزست اگر هضم وسعت کند و از مجربات مثل طیون اکلاً و شربأست و کذا کرفس و بخور بافسنتین و تعلیق یاقوت و خلد و موش داکل طحال خارپشت و بخور بزهرۀ او و در نزهت نوشته که شرب افتیمون و بسفنج و لاجورد



مخصوص برقع است و از مجربات مروارید محلول در ترشی ترنج است و بخور تخم او و شرب آب کرفس به شکر و در خواص آمده که پارچه زن ذات نفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را زائل کند و کذا خوردن لحم قنغد و تعلیق عظم مثقوب در بازوی خروس و هدهد **مولف اقتباس و خلاصه التجارب** نوشته‌اند که چون زمانه این مرض و نوبت آن درازست و زمان آسایش بسیار و خلط سوداوی بسی عاصی است تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا غذاهای معتاده لطیفه چون بچه مرغ و گوشت بچه بز شیرخواره که در آن زردک و یا شلجم و یا چقندر و یا اسفناخ و یا گشنیز سبز افتاده باشد به روغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دهند و استفراغات قوی نباید کرد و محرکات خلط و چیزهای گرمی و خشکی افزا دور باید داشت و در خریف طمع بزوال آن نباید کرد خصوصاً که اندر آن فصل عارض شده باشد و همچنین پیشتر از هفتاد روز در دفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده در این تب بیشتر باید کرد از جهت یبوست و غلظت ماده در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید و اگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت بشش هفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سودا دهند و مدرات و معرفات و هرچه رقیق اخلاط را دفع کند همه مضر باشد و بدین جهت خربزه نفع نکند با وجود ضدیت طبع آن با سودا و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بمعالجه آن پردازند که تب بزوال آن زائل می‌شود و اگر بیمار دسترس ماءالجبن نداشته باشد عوض آن آب شاهتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افریونی دهند که همان اثر دارد و در ذخیره نوشته است آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر بامداد هفت درم گلقدن با ده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و مویز منقی با مغز پسته و بادام تنقل کنند و هرگاه غذا خواهند نخوداب بمرغ فربه جوان و یا زیرباج بمرغ بوقت اشتها به کار برند و از فعل متعب دور باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تپهای ربع زائل شده است و در اوائل این مرض اگر به اخراج ماده غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید حقه معتدل لین در هفته یک بار در غیر روز نوبت و شیاف ملین معتدل از شکر و بنفشه و مغز خیارشبر و مانند آن به کار بردن در هفته یک دو کرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر قی کردن لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی به گلقدن آمیخته صباحهای

غیرنوبت و یا سکنجبین ایتیمونی با گلقد سرشته هرگاه طبع از حرارت خالی باشد عیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنیر تازه بی‌نمک با عسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از هر نوبت و بعد از تنقیه به مسهلات سودا تخدیر بحب‌الشفای و امثال آن لازم بود به دستوری که در غب غیرخالصه مذکور شد و حب‌الشفای را در این باب اثری عظیم است چنان چه برادر استاد از یک سال این تب داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بودند از این دوا در دو نوبت خورد و صحت یافت بگیرند زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو تخم جوز مائل سه جزو جمله را باریک سائیده با دو برابر آن عسل به سرشند و در خریف حضرت استاد اربع پیدا شد و چهار ماه کشید و نوبت آن در آخر روز قرار یافت و غذا نخوداب بمرغ فربه و قلیله و پلاو چرب بگوشت بره فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه و جوان با برنج و امثال اینها و گاهی اندک سرکه کبری کم ترش باطعام و گاهی گلقد با سکنجبین عنصلی صبح خوردی و از سردیها و میوه‌های سرد و تر آب سرد و ادویه گرم و خشک حذر کردنی و تنقیه نیز کم فرمودی و چون نوائب ضعیف شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار باقلا مرمکی را با دو دانه فلفل سوده با یک قاشق آب گرم می‌خورند جهت منع تعفن خلط و دست و پا و تن را گرم نگاه می‌داشتند و آن روز طعام و شربت در صباح اندکی می‌خوردند تا بسیاری خلو معده اخلاط را زدود و در حرکت نیارد و قوت بر جای ماند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این دوا در اکثر ربعهای خفیف آزمودیم نافع آمد **بالجمله** اگر ربع از سودای طبیعی باشد چیزهای گرم و تر به کار باید دآن است و در نضج سودا محض کوشیدن و هیچ سختی نکردن و در جمله اقسام آن برفق مرض را کهنه باید ساخت آنگاه برفع آن به دستور کوشیدن و آنجا که آفت طحال سبب آن شده باشد اولاً علاج سپرز باید کرد و بسیاری را دیدم که علاج سپرز ایشان کردند و ربع ایشان بدان زائل شد و بعضی ترک طبیبان را دیدم که محض نبض را بر ساعد بفتیله داغ می‌کنند و ربع کهنه بدان زائل می‌شود و ربیعی را اندر خریف در جائیکه دوشاب می‌پزند نشانیدن دو سه شبانروز خود را گرم نگاهداشتن در آنجا بوی بخار دوشاب شمیدن و بخار و هوای آن را در یافتن بسی نافع آید و مجرب است با وجودیکه علاج ربع در خریف صعوبتی دارد لیکن آنچه سخت کهنه باشد

ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف آنچه در این فصل افتد و نو باشد و آنجا که دوشاب مویزی پزند و غلبه باشد هوای آن انبب بود **میرعوض** می نویسد که استعمال مروارید محلول در اقسام تپهای سوداوی با عرق گاوزبان و امثال آن از مجربات است و این دوا باب بغایت مجرب است بیارند برگ صبر تر یک قطعه و پوست بالای آن تراشیده مغز او را بر آتش دارند و قدری زردچوبه و اندکی نمک سیاه بر آن پاشیده از آتش فرود آورند و در پارچه انداخته بیفشارند آبی که از روی بیرون آید مقدار یک فنجان بنوشند انشاءالله تعالی در سه روز زائل سازد **نوع دیگر** که در سه روز فائده تمام دهد پوست درونی درخت نیم پنج درم در نیم آثار آب بجوشانند و چون نیم پاؤ بماند صاف نموده سه چهار قطعه سنگ چقماق به آتش تافته اندر آن فرو برند چندآن که آب مذکور سه دام بماند سرد کرده بنوشند و من جوانی را دیدم که از مدتی بس دراز به این علت مبتلا بود هیچ دارو سودمند نمی آمد آخر برگ کرنجوه با بیست و یک دانه فلفل سیاه به آب سائیده صاف نموده چند روز نوشید صحت کلی یافت و باید دان است که در تپهای نائبه مزمنه که سخت بلرزاند گاهی استعمال ادویه مخدره قبل از نوبت به سبب تخدیر طبیعت را از ورود نوبت آگاه نسازد و چون چند نوبت به این نوع بگذرد بیمار از علت پاک بیرون آید باذن الله تعالی **صفت** داروئیکه در این کار عجیب الاثر است ورق الخیال پوست خشخاش برابر کوفته بیخته قبل از ورود و نوبت بدو ساعت چندآن که بدو انگشت برآید بخورند لیکن باید که نخست بدن را از اخلاط پاک کرده باشند **نوع دیگر** افیون یک ماشه فلفل سیاه دو ماشه انکشت چون کیکر شش ماشه هر سه را با هم سائیده بدارند و مقدار یک ماشه یا کم و زیاده مریض قبل از ورود نوبت بدو ساعت رو به جانب قبله ایستاده فرو برد و باید که قبل استعمال این دوا بدو پاس غذا میل نموده باشد والا ناشتا قی آورده و فائده دوا فوت شود یک خوراک کافی است والا در سه روز زائل می کند

باذن الله تعالی

### علاج ربع لازمه

در اینجا نیز نخست بنگرند که مادهٔ مرض از کدام خلط حاصل شده پس در غذا و دوا و تنقیه مراعات آن کنند به دستوری که در اقسام ربع دائره مفصل مسطور شده مع رعایت حرارت و برودت آنچه لائق حال باشد از آنجا اخذ نمایند و ایضاً اینجا در هر حال فصد باسلیق و یا صافن واجب بوده و ادرار بول نیز بعد از نضح در اینجا بسی نافع است بماءالاصول معتدل و سکنجبین و امثال آن هرچه در گرمی و سردی معتدل باشد و اگر حاجت تلئین بود ملین مناسب یا مطبوخ اف تیمون دهند و در ابتدا بحقنۀ لین بسنده کنند و مسهل قوی بعد نضح تام باید داد و قی در روز نوبت به سکنجبین و آب گرم فرمایند و عقب قی به گلقد و شربت سیب و مانند آن تقویت معده نمایند و استحمام به آب شیرین و مالش ملائم نفع دارد **شیخ** می فرماید که قانون علاج در این قریب قانون ربع دائره است و در اشیا اندک مخالفت دارد از آنجمله این است که میل به سوی اعتدال در مسخنات و به سوی تبرید در این تب اولی بود به سبب لزوم تب پس واجب است که در علاج این مثل سکنجبین و گلقد بزوری و ماءالاصول معتدل و افشرجات به غسل استعمال کنند و منجملهٔ آن این است که فصد در این واجب تر بود زیرا که ماده در عروق محصور است خروج او به فصد سهل باشد و از آنجمله است که در غذا رخصت لحوم در این مرض کمتر بود به سبب کثرت اشتعال قلب در این و ازدیاد تشخیص لحم **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که اتفاق ربع دائره کمتر افتد و اگر باشد به سببش آن بود که ماده در دو یا سه عضو باشد و هر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند و علاجش همان است که مذکور شد لیکن تدبیر طعام و شراب و داروها باید که همه مائل به اعتدال باشد و اولی تر چیزها سکنجبین سادهٔ شکر و گلشکر بود و اگر حاجت آید سکنجبین بزوری و گلنگبین و ماءالاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس استعمال نمایند و فصد باسلیق اندرین تب سود دارد و گاه باشد که به فصد صافن حاجت آید **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده یا بزوری معتدل به این نسخه بنوشانند **صفت آن تخم کاسنی** پوست بیخ کاسنی بادیان هر واحد سه درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نیمکوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکهٔ کهنه یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا چهارم از آن فانی گردد از آتش فرود آورده صاف کرده شکر سفید یک رطل داخل

کرده به قوام آرند و بگیرند گلقدن شگری ده درم و در این سکنجبین آمیخته بدهند و با قی علاج او مثل علاج ربع دائره است از تنقیه خلط سودا و فصد باسلیق و هفت اندام در این تب اولی است اگر علامات خون ظاهر باشد و مریض به حسب سن و قوت و فصل متحمل آن بود **ابومنصور** گوید که معالجه این به سکنجبین و گلقدن و ماءالاصول بادیان و هندبا قی کنند و فصد باسلیق کنند بعد از آن صافن بگشایند پس از آن شروع به ادرار بول نمایند اگر بلیدالحرارت بود و غذا بنخوداب و سرکه زیت سازند **انطاکی** گوید که علاج حمای ربع دائمه و اقسام او مثل ربع دائره است بغیر زیادتی مگر در دائمه حادث از خون که در آن فصد صافن در اواخر علاج کنند و در این انضاج بیشتر و قی باید کرد تا از آن تحلیل رو نماید و دیدم از علامت تحلیل آن تسوید موی سفید سبب شدت طبخ آن مواد را و عمل او در رطوبت غریبه پس سیاه می شود چنان چه شان حرارت غریبه اندر آن است و هرگاه اشتداد نماید موی سفید گردد به سبب فرط احتراق و بسیار باشد که از این تب ملازمت شرب بسفائج مطبوخ بمویز به شکر شیرین ساخته **مصنف اقتباس** می نویسد که نزد من بهتر آن است که اول رگ باسلیق و یا صافن زده جهت نضج تا چهل روز گلقدن گل مشکی و سکنجبین هر یک دو توله بلیسانند و بدرقه گلقدن چهارتوله در عرق شاهتره بادرنجبویه هر یک هفت توله مالیده صاف نموده بدهند و به عده تا یک هفته این مطبوخ دهند برگ شاهتره بادرنجبویه بسفائج افتمون گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین سه ماشه تخم کشوت در لته بسته گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی یک نیم توله گلقدن سه چهار توله و غذا نخوداب چوجه مرغ بعد یک پاس از دوا و وقت دو پهر نان با شوربا و پلاؤ بچه مرغ دهند و تنقیه به مطبوخ افتمون غاریقونی نواب علوی خان نموده جهت ادرار سکنجبین افتمونی بزوری ایشان در گلاب بدهند و جهت تقویت خمیره مروارید و ماءاللحم دهند **صفت خمیره مروارید** بگیرند مروارید ناسفته یک توله به عرق کیور و بیدمشک صلایه کرده بسد یشب سبز طباشیر گل گاوزبان هر یک نه ماشه بسفائج درونج عقربی تخم بادرنجبویه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته آمله مربی کلان بیست و پنج عدد در کیوره یک شبانه روز خیسانیده مالیده یا سه چندان قند قوام ساخته ورق طلائی

محلول سه ماشه حل کنند شربت‌ی هفت ماشه تا نه ماشه **صفت** ماءاللحم گوشت حلوان بز پنج آثار گوشت بچه مرغ سه عدد گل سرخ پنج توله بسفانج تخم فرنجمشک بادرنجبویه شاهتره گاوزبان بستان افروز هر یک سه توله گل گاوزبان چهار توله برگ گاوزبان هفت توله ابریشم مقرض خام بیست و پنج توله صندل سفید سه و نیم توله مویز منقی سه توله زعفران سه ماشه ریحان سبز پودینه برگ ترنج هر یک نه توله گلاب پنج شیشه آب شیرین چهار شیشه به دستور مقرر بکشند شربت‌ی از نه توله تا پانزده توله و قرص زرشک کبیر و قرص گل کبیر در اینجا بسیار نافع است و این صاحب راقم برای ربع دائره و لازمه از مجربات است در سه چهار دوره به می‌سازد هرگز تخلفی نمی‌کند ولیکن بعد از تنقیه پوست بیخ بقله یمانی صحرائی که آن را بهندی کهوجه گویند سه توله زنجبیل صبر سقوطری هر یک یک و نیم توله کوفته بیخته حبها به قدر نخود سازند شربت‌ی یک حب قبل از نوبت به آب گرم و صاحبزاده مظفر علی‌خان را از نه ماه ربع لازمه بود و از ماءالجبن هم فائده نشده بود بلکه ضعف زیاده گردیده بنابر تقویت خمیره و ماءاللحم مسطور و جهت رفع نوبت حب مذکور دادم در سه چهار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت تب خفیف می‌آمد پس جهت رفع دوره عوض حب سفوف طباشیر و ست گلو و دانه هیل هر واحد یک ماشه نبات برابر روز نوبت دادم و بنابر رفع تب هر روزه شربت ایتیمون اصولی علوی‌خان سه توله در عرق شاهتره و گاوزبان هر یک هفت توله نوشانیدم و غذا پلاؤ و قورمه با نان تنوری مقرر داشتم و خمیره و ماءاللحم به دستور دادم در یک ماه صحت یافت **ایضاً** نجوخان بهادر را از مدت یک سال و سه ماه تب ربع می‌آمد و از ماءالجبن نیز فائده نشد و رنگ همه بدن سیاه شده بود و اندکی سختی در سپرز هم بوده از ضعف طاقت قیام و قعود هم نماند حکیم میرضیاءالدین عبرت معالجه به این طور فرمودند که وقت صبح قرص کبر سه ماشه در خمیره صندل ترش رازی یک توله ورق طلا یک عدد سرشته شربت سیب و شربت ایتیمون هر واحد یک نیم توله در عرق شاهتره و عرق ابریشم ساده هر یک هفت توله حل کرده دادند و غذا وقت دو پهر پلاؤ کبری با چار آمله و قورمه بچه بز با نان خشکار مقرر نمودند و وقت شام شربت یاقوت علوی‌خان دو توله شیر نه توله و تخم فرنجمشک هفت ماشه **صفت**

**عرق شیر** بسفائج درونج عقربی تخم شربتی تخم فرنجمشک گاوزبان هر یک پنج توله ابریشم خام بیست و پنج توله گل سرخ گل مشکی هر یک هفت توله آب لیمون شربتی آب انار ولایتی هر یک نیم آثار آب تربوز و آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیرو یک آثار برگ خرفه نیم آثار و سه فلوس نبات یک آثار شیر بز پنج آثار عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله و قبل از وقت دوره یک گهری دواى آهک پخته و لیمون که در ذکر ادویة نافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند از این تدبیر در مدت یک نیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تب بمعمول خود می آمد برای دفع آن سفوف برگ بادرنجبویه سه ماشه با نبات برابر می دادند و هر روز شربت کشوت والد علوی خان و شربت افسنتین هر یک دو توله در گلاب و عرق بیدمشک هر یک هفت توله می نوشانیدند و به همین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی بدن باقی بود جهت رفع سیاهی و ضعف خمیره گاوزبان عنبری با عرق زردک علوی خان دادند در مدت سه چهار ماه سیاهی رفع شد **صفت عرق زردک** بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل فرنجمشک گل سرخ هر یک نه توله برگ گاوزبان بسفائج درونج عقربی هر یک هفت توله ابریشم خام چهل توله صندل سفید پنج توله اشنه سنبل الطیب هر یک چهار و نیم توله عود خام و عود غرقی هر یک سه و نیم توله زعفران نه ماشه مشک عنبراشهب هر یک سه ماشه شربتی از هفت توله تا پانزده توله با شربت تنبول نواب علوی خان چهار توله و تخم فرنجمشک نه ماشه

### علاج ربع معکوس

و این هم نوعی از ربع است که دو روز می آید و یک روز نه و همه اسباب و علامات این مانند ربع دائره بود لیکن ربع اسلم است و این ارواء بلکه مهلک است کذا فی الاندیمیزا و علاجش به تمامه همان است که در ربع دائره مسطور شد ولیکن باید که در اینجا در تقویت و تفریح و تسکین بیشتر از اسهال و ادرار کوشند و سفوف بادرنجبویه و یا شاهتره در این باب از مجربات است و همچنین سفوف تخم هر دو با نبات مساوی شربتی سه ماشه و گاهی این نوع در آخر ربع دائره می آفتد و در دوره چهارم بهلاک می انجامد و گاهی از ابتدا شروع می گردد و بدوره ششم بعروض

غشی هلاک می‌نماید **قسطابن لوقا** گفته که نوعی از ربع است که آن را منعکسه گویند و او آن است که دو روز نوبت کند و یک روز راحت دهد و علاجش بتلطیف تدبیر در روز اول کنند تا غذا بر طبیعت ثقل نیارد و تنشیت بدن روز دوم بحمام و راحت نمایند و استعمال قی روز سوم کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط نماید و سیلان او به سوی معده کند

### حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

که آن خمس و سدس و سبع و ثمن و تسعه و عشر است هر یک بکسر اول و اسامی هر یکی از اینها به حسب دوره او ماخوذست مثلاً اگر سه روز در میان آید خمس گویند زیرا که روز مع روز ترک آن پنجم روز باشد و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا عشر که هشت روز در میان آید و زیاده از عشر نیز اتفاق افتد چنان چه **قرشی** گوید مردی را دیدم که تب او را در هر هیجده روز یک نوبت می‌آمد و **حکیم ارزانی** می‌نویسد عورتی را دیدم که سیزده روز در میان او را تب می‌آمد و **محشی شرح اسباب** نوشته که شخصی را در هر ماه دو بار تب می‌آمد بالجمله به قول **شیخ** این حمیات را در یونانی فیماطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دواره نامیده‌اند به سبب طول دوران آنها و **انطاکی** گفته حمای فائنه و مشمی متراقبه و متعدیه از مجرای طبیعی و این مسمی به اسم ادوار آن است پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و همچنین دیگر اقسام آن و وجود خمس اجماعی است و اما مافوق آن را جالینوس منکر است و دیگران اثبات آنها می‌کنند چنان چه قول **قرشی** و غیره مذکور شد و سدس و سبع و مافوق آن را بقراط نیز ذکر کرده و **جالینوس** گوید که من در عمر خویش زین تپها هیچ ندیده‌ام و نه خمس جلی قوی را دیدم که آن حمی مثل خفی ضعیف است و می‌گوید بعید نیست که سبب این تپها تدبیری بود یعنی سببی از اسباب بادیه باشد چون حرکت و ریاضت قوی دفعهً با طعام و شراب و دواى ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم و فکر که اندر مزاج اثر کند هر وقت که سببی از این اسباب تازه شود تب تولد کند یعنی سبب ادوار و عودات آنها عودات تدبیر و ادوار آن



باشد نه ادوار موادی که منصب گردد و می‌گوید که واجب است در امتحان این تپها رعایت کردن این معنی تا غلطی واقع نشود یعنی امتحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر است یا از ادوار انصاب مواد و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که جالینوس مثل منکر است برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که می‌گوید ندیده‌ام و نمی‌گوید که نمی‌تواند شد پس مانند منکر شد و مثل موجب است که برای امثال این تپها اصل دیگر یعنی سوءتدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آن است لهذا مانند موجب شد لیکن بقراط تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده این در ظاهر متعذر و مستحیل نیست تا احتیاج رجوع در آن به سوی تاویلی افتد که حدوث آنها از عودات تدبیر است و اقوالیکه بقراط در باب این حمیات گفته این است که سبع طویل‌المدت است و قتاله نیست و تسع در مدت درازتر از آن است و مهلک نیست و گفته که خماسی ردی‌ترین حمیاتست زیرا که از سل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربه اوست و **شیخ** گوید که ما بگمان میک و نیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه است وجه این است که از سل مراد دق باشد و مراد از این خمس مطلق نیست بلکه مراد او از این آن است که بعضی از صنف خمس از بدترین تپهاست بهر آن که او قبل از دق و بعد آن بود زیرا که حمیات چون طول کنند و ایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضاً دق چون سبقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق رمادیت و عفونت عارض شود پس حمای خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از امراضی کرده شود که مشاهده آن در زمانی یا بلدی اتفاق نیفتد و ایضاً واجب نبود که گویند حمای خمس را ماده خامس لابدست زیرا که ربع به سبب آن که ماده آن سوداست و دره به طریق ربع نمی‌کند بلکه بنا بر آن که او قلیل و غلیظ است و بعید نیست که در بعض ابدان سودا غلیظ‌تر و قلیل‌تر باشد و آن را عفونت عارض شود و هنگام تحرک او به سوی مستوقد اجتماع او در آن بطی‌تر باشد پس جائزست که نوبت بطور خمس نماید بغیر لزوم ماده خامس و مروی ثقه از من گفته که حمای تسع را مشاهده کرده‌ام و اما خمس را ما به تکرار دیده‌ام و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده‌ایم که در آنجا خلطی دیگر بود الحاصل این حمیات از قبیل

حمای ربع‌اند زیرا که مادهٔ این تپها از جنس مادهٔ ربع بود لیکن آن ماده غلیظتر و کمتر باشد و لهذا به سرعت مجتمع و متعفن نشود پس زمانهٔ راحت در آن طول کند و اکثر این تپها از سودای بلغمی باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شود **علاج** معالجهٔ این تپها همچون علاج تب ربع باید کرد ولیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آن که نضح تام پدید آید و اگر استفراغ به حسب حال کنند صواب باشد مثلاً اگر صاحب تب لاغر خشک مزاج باشد تنقیه به ادویهٔ مرج سودای احتراقی نمایند و اگر لحیم شحیم بسیارخوار بود به ادویهٔ مخرج بلغم و روز نوبت قی بملطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مرعی دارند بدان چه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقد و سکنجبین قلیل‌الحموضت نفع دارد و اشربه و اغذیه به حسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بنهجیکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد **شیخ** می‌فرماید که علاج اصناف این حمیات قریب از علاج ربع بلغمی است و احتیاج در علاج آنها به زیادتی صوم و تلطیف تدبیر و نوم هاضم بود تا مادهٔ غلیظ بدان تحلل و نضح یابد و ایضاً احتیاج بتلغیظ تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیظ متضادترین است و تا وقتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوف نمیک و نیم چنان چه تلطیف تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض می‌نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که می‌خواهیم بتغذیهٔ اغذیهٔ جیدالغذا و سریع‌الهضم و مزید خون متولد از آن و غیرمغلظ ماده و غیرمزید آن میک و نیم و از نافعترین معالجات برای این قی کردن است بخربق و تخم ترب و ترب که در آن خربق خلائنده باشند و تخم سرمق و استفراغات به ایارجات و بعد از آن استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار و در این هنگام نفع می‌کند تعریق به ادویه در حمام گرم بغیر استعمال آب و بغیر استعمال مرطبات **مجوسی** گوید حمیاتی که در هر پنج یا شش روز نوبت می‌کنند چون حدوث آنها از خلط سوداوی مفرط‌الغلظ باشد در علاج آنها احتیاج به تدبیر اصحاب حمای ربع می‌افتد از تلطیف خلط و استفراغ آن به ادویهٔ مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تخلیط و استعمال قرص غافت به سکنجبین و گلقد احیاناً و بصوم در روز نوبت و قی به سکنجبین که در آن ترب قطع کرده تر کرده باشند و به آب شبت و نمک هندی و عسل و همه

آنچه مانند اینها استعمال کرده می‌شود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کند **جرجانی** گوید که مرا غلامی بود او را این نوع تپها می‌آمد و من همچنان که جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیطی می‌کند و بدان سبب هر وقت این تب نو همی‌آید پس گوش بر آن داشتم و برورق تقویت وقت ابتدای نوبت تب او نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم و روزهای راحت که بی‌تپ بود معلوم کردم و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم چند نوبت همچنین نگاهداشتم معلوم شد که تب سبع است و مزاج او گرم بود او را دیگر روز بعد روز نوبت صباح سکنجبین به شیرۀ تخم خرفه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بروزهای دیگر گلشکر با سکنجبین ساده داد غذا زیرباج و شوربا بنخود و شبت و گوشت بره یا مرغ و دو روز پیش از روز نوبت نخوداب دادمی یا زیرباج مزوره به مغز بادام و روز نوبت جز سکنجبین بزوری سخت اندک به آب آمیخته هیچ ندادمی و این نیز جهت آن که تا آب ساده تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز امساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاج حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی و این حب دوبار بیش ندادم بدین طریق علاج تب او زائل شد **ابن الیاس** گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدن است و اینکه هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس خراشیده کوفته هر واحد سه درم و گلقدن عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم و لحوم دراج و تیهو و کبک دهند و تلئین طبیعت بمعجون خیارشبر یا معجون نجاج کنند و روز نوبت امر بصوم و ترک غذا به الکل نمایند و قی به آب طبیح تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و غسل و کنکرزد آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع است و در معالجه این تب اهمال ننمایند چه مؤدی ربع به سرعت می‌شود اگر اخلاط بسیار و رطوبت مفرط گردد و اگر رطوبات وافر و اخلاط بسیار نبود بدق انجامد **ابن هبه‌الله** گوید که علاج حمیاتی که بنوبت خمس و سدس و مافوق آن آید بترک بد پرهیزی و اسهال و قی باشد زیرا که این حمیات حادث می‌شوند یا به سبب فرط احتراق یا به سبب رداءت تدبیر و بدین جهت واجب است که در علاج این تپها تمسک نمایند بدان چه در علامت حمای بلغمی و سوداوی مذکور شد اگر بدن نحیف

باشد اسهال سودا و تدبیر اصحاب ربع کنند و اگر فربه باشد تدبیر ارباب تب نائبه بلغمی نمایند **ابومنصور** گوید که تپی را دیدم که در هفت روز نوبت می‌کرد و مریض نحیف‌البدن حار یابس مزاج بود پس لزوم اسهال بماءالجبن نمودم و در تدبیر غذای او تلطیف کردم و در بیست و هفت روز نوائب او منقلع شد سدید و غیره **شرح قانون** می‌نویسند که ماده این حمیات لابد شدیدالیبوست باشد والا عفونت را در زمانه بسیار بطی قبول نمی‌کرد و هرگاه چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای او جائز نبود مگر در روز نوبت فقط و اما در ایام راحت حال بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان می‌باشد پس واجب آمد که غذا در این ایام مثل آن باشد که در حالت صحت بود و مائل تر بترطیب یا اندک لطیف‌تر باشد زیرا که تغذیه از مرطبات است پس مثل معدل این ماده باشد **انطاکی** گوید که علاج این انواع بتسخین و تلطیف و استعمال ادویۀ مخرج بلغم و سوداست مع جاری داشتن بدن در این همه بر مجرای صحت به اغذیه ..... در این باب علاجی مجرب نیست زیرا که هیچ از این تپها ندیده‌ام ولیکن می‌گوییم که چون بسفائج بجوشانند و آب او گرم با اورمالی بنوشند علاج ناجح باشد به سبب تحلیل دوی اول سودا را و به سبب ثانی بلغم غلیظ را بنا بر تلطیف آن و در زهت گوید که مختص بدان انیسون و باداورد و کشوث است و سه برگ بیخ شربا و در خواص است که بخور سرگین فیل تب را ببرد **شریف‌خان** می‌نویسند که زنی را تب بود و معالجه او اطبائی تامل می‌کردند هرگاه تب او طول نمود پس او نزد من آورد و چون در حال او غور کردم دآن استم که حمای خمس است پس علاج او به تنقیه و تطفیه نمودم زیرا که ماده آن از صفرای محترقه بود بعد از آن ماءالجبن نوشانیدم و نفع بلیغ نمود و با ماءالجبن جز ادویۀ خفیفه مثل قرص انبرباریس و غیره ممکن نبود و حدت ماده و ضعف مریضه از استعمال سفوف لاجورد و غیر آن از ادویۀ قویه مانع بود و سن مریضه قریب شصت سال بود و صورت تب او این بود که یک روز به شدت می‌آمد و در روز دوم به شدت کم از آن و در سوم کمتر از شدت دوم و در چهارم کمتر از شدت سوم و در پنجم اشتداد مثل شدت روز اول می‌کرد به عده در ششم مثل ثانی و در هفتم مثل سوم و در هشتم مثل چهارم و در نهم مثل پنجم شدت می‌کرد و بر همین هیئت مدتی بود **مؤلف** گوید که از کلام این

اشرف‌الحکما مدرک می‌گردد که آن حمای خمس لازمه بود پس قول بعضی که این حمیات دائره می‌باشد اکثریه باشد

### حمیات مرکبه

بدآن که ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکه ترکیب اعتباریست و حمیات مرکبه از امراض مجتمعه است نه از مرکبه زیرا که مرض مرکب آن است که از اجتماع دو مرض یا زیاده بر آن مرض وحدانی پیدا گردد و احکام و علامات و علاجات او غیراحکام و علامات و علاجات مفردات او باشد چنان چه شیخ‌الرئیس مثال او به اورام و بثور داده زیرا که آن مرکب از سه مرض مفرد یعنی سوءمزاج مادی و تفرق اتصال و مرض و ترکیب است و آن را احکام و علامات غیر آن است که برای مفردات اوست مثل زیادتی مفرجه در حجم عضو و جمع ریم و انفجار و اما سل مرض مرکب بترکیب حقیقی نیست زیرا که آن را علامات غیرعلامات مفردات اداعنی قرحه ریه و تب دق نیست و نه علاجات و احکام غیرآن که برای مفردات اوست و همچنین تب مرکب مثلاً شطرالغب که آن را علامات غیرعلامات مفردات او از غب و بلغمی نیست و نه علاج غیر از علاجات آنها پس تقسیم حمیات بمفرده مرکب مجرد اصطلاح است نه از امراض مرکبه از روی ترکیب حقیقی چنان چه آن معتبر در تعریف مرض مرکب است **بالجمله** حمیات با یکدیگر ترکیب می‌یابد و اقسام مرکبات او بسیار است و ضبط او ممکن نیست **گاهی** از انواع داخل در دو جنس بعید مرکب شود مثل ترکیب تب دق با حمای عفنی و حمای یوم با حمای غلیانی و **گاهی** از یک نوع داخل در جنس واحد مانند آن که از دو غب خالصه یا غیرخالصه مرکب گردد و بر دوره نائبه بلغمی هر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواهد بود و یا از دو ربع مرکب شود و دو روز اخذ کند و یک روز ترک نماید و آن را ربع معکوس گویند چنان چه سابق مذکور شد و یا سه ربع ترکیب یا بد و بنوبت بلغمی هر روز آید چون در هر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی و ثالث باشد و یا سه غب مرکب گردد پس اگر به طریق مبادله آید نوبت روز سوم شدیدتر باشد به سبب اجتماع اعراض دو دوره زیرا که آن روز منتهای دوروز اول و ابتدای یوم ثالث

بود و همچنین روز پنجم و این ترکیب از سه غب مشابه شطرالغب باشد چنان چه ترکیب از دو غب مشابه نائبه بلغمی می‌باشد و یا از دو خمس ترکیب پذیرد و روز آید و دو روز نه و یا سه خمس مرکب شود و سه روز آید و یک روز نه و یا از دوسدس ترکیب یابد و دو روز نوبت کند و سه روز ترک نماید و مانند آن و **گاهی** از دو نوع و یا اکثر از آن داخل در جنس واحد مرکب مثل غب با بلغمی چون حمای معروف بشطرالغب و مثل ترکیب حمیات اورام و مثل غب با محرقه و آنچه از این هر دو و از ورمیه صفاویه ترکیب یابد و **گاهی** واقع می‌شود ترکیب حمیات بوجه دیگر و او آن است که از دایره یک نوع با لازمه همان نوع مرکب گردد مثل غب دایره بالازمه و مواظبه بالثقه و ربع دایره با دائمه و یا از دایره یک نوع با لازمه و نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دایره با مطبقه و یا غب با لثقه و یا غب با ربع دائمه و یا مواظبه یا مطبقه و یا مواظبه با غب لازمه و یا دایره با لثقه و همچنین دایره یک نوع با دایره نوع دیگر مثل غب دایره با مواظبه و غب دایره با ربع دائمه و لثقه با ربع لازمه و سخن گروهی که گفته‌اند و تب لازمه مرکب نشود معتبر نیست و **گاهی** انواع ترکیب واقع میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آن که در خلط ممتزج باشند یا منفرد مانند آن که هر دو متساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آن که حمیات متداخله باشند و یا مبادله و یا مشابه و تفصیل این آن است که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات با بعض دیگر بر دو وجه بود یکی بر جهت امتزاج پس اگر دو خلط محدث دو تب همه مختلط ممتزج باشند از آن ابتدای نوبت آن هر دو و انقضای آنها در زمانه واحد بود دوم بر جهت مجاورت پس اگر هر واحد از دو خلط منفرد باشد در آن هنگام نوبت آن هر دو در دو وقت مختلف بود و همچنین انقضای آن هر دو و هر واحد از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشد و یا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و **ابن هبه الله** گوید که ترکیب حمیات بر سه قسم است اول ترکیب ممتزجه و این آنگاه باشد که ماده هر دو تب یا خارج عروق بود یا داخل عروق و در این هنگام ابتدای نوائب و انقضای آن هر دو در زمان واحد باشد و ثانی ترکیب مشابهه و این وقتی باشد که هر واحد از دو خلط مفرد بود یعنی یکی از آن داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد الا هر دو تب در یک وقت ابتدا کنند و ثالث ترکیب مقارنه و این وقتی باشد که

چون هر واحد از دو تب دوره خود را تمام کند تابع او دیگر مقارن آن گردد و ماده او داخل عروق باشد خواه خارج عروق و **شیخ** می‌فرماید که اصناف ترکیب حمیات سه گونه است یکی ترکیب بداخله و او آن است که هنوز یک تب در بدن باشد که تب دیگر داخل شود پس بالضرور اعراض مشتد گردد دوم ترکیب مبادله و این آن است که بعد گساریدن یک تب دیگری داخل شود خواه بمجرد مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس دیگر بدل از اولی باشد در بقای حرارت بعد اقلع آن سوم ترکیب مشارکه و او آن است که هر دو تب به یک دفعه درگیرند خواه ترک آن معاً باشد یا نه و مشارکه را مشابه نیز گویند جهت شدت مداخلت و **مجوسی** گوید که گاهی سه نوع از حمیات مذکوره مرکب گردند و گاهی چهار نوع یا زیاده بر آن از اختلاف تراکیب مرکب شوند و **شرح اسباب** می‌نویسد که ترکیب حمیات عفنیه یا ثنائی بود و آن سی و شش قسم است و یا ثلاثی باشد و این یک صد و شصت قسم بود و یا رباعی باشد و آن پانصد و شصت قسم بود پس جمله انواع این هر سه ترکیب هفت صد و پنجاه و شش می‌شود و گفته که خماسی و مافوق آن نیز بر این قیاس بود و از هزار قسم تجاوز کند و **حکیم ارزانی** نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود اگر از اقسام مرکبات به اوقات محفوظ آید و گاه بر سبیل اختلاط باشد چنان چه تپی لازم بود و بگسارد و بگیرد بالنظام و این چنین تب را مختلطه گویند و حمیات مختلطه جدا مذکور خواهد شد و **سمرقندی** گوید که از حمیات مرکبه کثیرالوقوع آن است که از ترکیب صفرا و بلغم افتد و لهذا این تب میان سائر مرکبات مخصوص به اسم گردیده و آن شطرالغلب است و این علیحده مسطور گردد **الحاصل** در معرفت حمیات مرکبه مهارت تمام در کار است تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته‌اند که بر نوبتهای حمیات اعتماد کلی نباید کرد بلکه در اینجا می‌باید که بدیگر اعراض لازمه مختصه بهر واحد استدلال نمایند زیرا که نزد ترکیب درهم اختلاط می‌افتد و اعتبار نوبت ساقط می‌گردد چنان چه گاهی تب مرکب دوره شبیه بدوره مفرد یا بدوره مرکب دیگر پیدا می‌کند مثل آن که از ترکیب دو غب دائره نوبت تب هر روز می‌آید و همچنین از ترکیب سه ربع دائره و این نوبت هر روز دوره تب بلغمی است پس هرگاه معالجه به تدبیر تب بلغمی کنند مریض هلاک گردد و از اینجا

معلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تب ضعیف است پس در معرفت نوع تب اعتماد بر آن نکنند بلکه لازم است که فرق نمایند میان این حمیات به اعراضی که لائق هر واحد از مواد باشد **شیخ و شراح قانون** می‌نویسند که اگر این حمیات از غب خالصه مرکب شوند چنان عارض گردد که نوبتهای او بقصر سرعت کند تا آن که اولاً ضعف از آن متلاشی گردد غب ثانی باقی ماند مثلاً چون صفرای خالص درد و موضع متعفن شود و در موضعی صفرا اندک و در موضع دیگر صفرا بسیار باشد بالضرور نوبت هر واحد از آنها به سوی قصر جلدی خواه کرد به سبب شدت حرارت و حرکت صفرا و بساست که نوبت تپی که ماده آن اندک است خواهد رفت و گاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعیریه بعد سکون تب دلالت کند زیرا که باز آمدن قشعیریه دلالت می‌کند بر اخذ نوبت تب دیگر بر تب اولی داخل شده و طبیب عالم بدلائل هر تب و اعراض او را عیب است که ترکیب تب را اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر می‌کند آسان است اما در این زمانه اگر در وسط هم دریابند غنیمت است و شناختن ترکیب حمای دق با تب عفونت سخت مشکل است خصوصاً چون مرکب شود تب دق همراه بلغمی لثقه که ماده آن بلغم شور باشد زیرا که اطبا در این مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعیریه و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئییه برای این حمیات باشد و مفتره بود والا بر علامات آنچه اظهر بود و بر عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لزوم تب و لزع آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که در اینجا حمیات عفونت است فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره و گاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تب واحد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و در آن هنگام از رجوع کردن به سوی دلائل چاره نباشد و عمده در این انتفاعی علامات سونوخس و غلبه خون است که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هرگاه نوبتهای حمیات کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تب فتره ظاهر گردد مثلاً چون تب مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی از این هر دو روز گیرد و یکی هفت ساعت ماند پس موقوف گردد و غب دوم از روز دوم هفت ساعت بگیرد البته اتصال نخواهد شد مگر به سبب امر عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت



عدد در حمیاتی که فترات آن طویل باشند مثال آن چون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیمروز گیرد و دیگری از نیمروز تا مغرب و سومی از مغرب تا نیم شب و چهارمی از نیم شب تا اول روز به عده نوبت تپی که از اول روز شروع می‌شد خواهد آمد و باعث لاحق خواهد شد و هرگاه حمیات مختلفه در حدت و ازمان مثل شطرالغب مرکب شوند اولاً حادثر از آن منقلع شود به سبب سرعت تحلل ماده او که صفراست و مزمنه صرف باقی ماند و اقلع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه و گاهی با شطرالغب مرکب شود غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد و به سبب حدت ماده و شطرالغب خالص بماند و اگر با بلغمی یا سوداوی باشد شطرالغب منقلع شود و بلغمی یا سوداوی خالص باقی ماند زیرا که شطرالغب به نسبت بلغمی و سوداوی الطف است به سبب بودن صفرا جزوی از ماده آن و هرگاه بینند که حمای مطبقه است و با وی لرزه بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزه‌های بسیار عرق یک مرتبه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هرگاه در تب لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن بینند و اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه می‌باشد **صاحب کامل** گوید که آنچه از حمیات مرکبه ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او سهل است از اوقات نوائب حمیات و مدت زمانه آن پس اگر حمای دائمه با تب نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه با لرزه که در وقت نوبت تب افتد و بر دائمه بدوام آن و اما آنچه ترکیب او بر جهت ممازجت باشد معرفت او عسرساق است به سبب اختلاط علامات بعضی آن ببعض دیگر لاسیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این اعسر و اصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهلتر بود زیرا که علامات خلط غالب ظاهرتر باشد و سزاوار آن است که در این باب جودت تمیز و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بر آن اعتماد نمایند زیرا که گاهی حمیات غب نوبت در هر روز می‌کنند و اطبای ناقص مقرر می‌کنند که آن حمای مواظبه است و گاهی حمیات ربع نوبت غب می‌نمایند پس گمان می‌کنند که آن حمای غب است و در آن علاج ناموافق استعمال می‌نمایند و بدان سبب قوت تب زیاده می‌شود اشدت می‌کند تا آن که مریض

بدان علاج هلاک می‌گردد بهر آن‌که در آن ضد محتاج الیه استعمال می‌کنند و لهذا می‌باید که استدلال بر تب از نفس طبیعت او و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد **بعضی** گویند که در هر واحد از تراکیب غلطی واقع می‌شود لیکن در ترکیب مداخله و مشابهه اکثر غلطی می‌افتد و طریق تمییز رجوع به سوی اعراض هر واحدست و واقف نمی‌شود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات مفرده را محکم کرده و در آن بتجرد داشته باشد و لهذا نشاید که کسب معرفت نوع تب از دور آن نمایند زیرا که اتفاق افتد از حمای غب آنچه دوره او در هر روز باشد و این به قدر آن باشد که در آن از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یک روز و شب و دو یا سه مرتبه تب کند و آن تب از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد و گاهی تب کند بحمای غب پس حمای ربع یا بلغمی یادق و گاهی یک تب لازم بود و دیگر دائر بر آن و گاهی اوقات و نوائب مقاربت کنند و یا در یک وقت متفق شوند و گاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را احمای غب و ربع آید پس یک روز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بر آن نوبت نماید و در روز سوم غب آید و در روز چهارم فتره افتد و در روز پنجم اتفاق نوبت هر دو افتد و در آن امر مشتبه شود و بر اسباب او وقوف دشوار گردد و ایضاً گاهی به این مریض اتفاق افتد که روز چهارم او را حمای یوم آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس در نظم فساد زیاده شود **قرشی** در شرح قانون می‌نویسد که چون تب چند روز پی‌درپی درگیرند به عده یک روز یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تب باشد زیرا که اگر یک تب بودی یا اقتضای اخذ در هر روز کردی و البته ترک نمودی و یا مقتضی ترک بودی و روزهای بسیار متوالی اخذ نکردی پس لابد از حمیات مرکبه باشد و عدد تب به حسب عدد ایام اخذ بود و ضابطه در معرفت عدد حمیات نزد ترکیب و معرفت اسم نوع حمی آن است که ایام اخذ تب به ایام ترک آن ضم نمایند و یک روز بیفزایند و از حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود و عدد حمیات به حسب عدد نوبتها باشد مثال این آن است تپیکه چهار روز اخذ کند و سه روز ترک نماید پس این چهار تب باشد و حمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهار است و اما

آن ثمن باشد بهر آن که ایام اخذ با ایام راحت هفت است و چون یک روز بر آن زیاده کنیم مجموع هشت روز باشد و مشتق از آن ثمن باشد و همچنین تپی که سه روز اخذ کند و شش روز ترک نماید این سه تب باشد و تب عشر بود اما سه حمیات بهر آن باشد که عدد ایام اخذ سه است و اما آن تب عشر بهر آن بود که سه با شش نه روز باشد و چون بر این یک روز افزودیم عشر باشد و مشتق از آن تب عشر باشد و غیر آن را بر این قیاس نمایند **علاج** اولاً کیفیت ترکیب تب بغور دریافت نمایند به عده به حسب آن هرچه در حمیات مفرده مذکور شد ترکیب داده به عمل آرند با مراعات فصل و حال مریض و ابتدا و انتهای مرض و این جزئیات موقوف بررای طبیب است تا هرچه مناسب بود به عمل آرد و آنجا که تب از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند و بیشتر در تسکین کوشند و از شربه و اغذیه هرچه لطیف بود بدان امر نمایند تا ماده زیاده محترق نگردد و در جمله تقویت نگردد در جمله تقویت جگر و طحال لازم دانند و همه قوانین که سابق مذکور شد در اینجا نیز مرعی دارند و بعضی ادویه مفرده و مرکبه که در اینجا مسطور می‌گردد حسب حاجت استعمال کنند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که نافع حمیات مرکبه است شرب باداورد و کذا ذوفرا که آن حزاست و کذا غاریقون و کذا ریوند بعد نضح تام و کذا گل بیخ سه یا چهار برگ آن و اکل سرطان نهری بریان به اندک فلفل سیاه و کذا لحم خارپشت چند مرتبه و بخور سرگین فیل و کذا سرگین طاوس و کذا دندان فیل و کذا ناخن دست راست قنفذ بستانی و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ دارد و کذا چشم راست خروس و کذا کرم قز خشک کرده در خرقه کتان بسته و کذا هر دو لب بالا و زیر کور موش و کذا قطعه سرگین گوزن و قطعه شاخ آن هر دواحد نافع حمیات مرکبه و مزمنه است و اختلاط انیسون در ادویه حمیات مرکبه مقوی فعل آنهاست و نوشیدن طبیخ غافث بسکبنجین در حمیات مرکبه و مزمنه و تفتیح سدد مجرب سویدی است و استعمال بنفشه با گلقلند در حمیات مرکبه بی‌عدیل است و راقم اکثر شیره او با شیره بادیان و شکر به عمل آورده و در حمیات مرکبه و بلغمیه مفید یافته و خوردن ریوند با شیره خرفه نیز برای اکثر اقسام تب مجرب نوشته‌اند و اگر تخم کشوث به قدر چهار ماشه در آب شیره برآورده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده

بنوشند تپهای مزمنه را نافع است و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کثوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنبالثعلب هفت توله بنوشند **دیگر** که در حمیات مرکبه و مزمنه کثیرالنفع و معمول است بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک دام و آن را از کارد پارچه پارچه نموده در طرف گلی انداخته آب خالص بر آن ریزند و زیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی افشوده آب زلال آن را به اشربه مناسبه بنوشند و گاهی همراه قرص زرشک و قرص گل نیز استعمال کرده می شود و اگر این دوا را سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده با قرص طباشیر دهند نفع بین می کند و بدانند گلو که بر درخت نیب پیچد بهتر باشد و در این باب سریع النفع مشهود گشته حتی که بدق مفید یافته شد و گاهی درحالت بودن سرفه اصل السوس مقشر نیمکوفته نیز بدان خیسانیده و بصورت غلبه حرارت شیره خیارین افزوده می شود و گاهی ادویه دیگر مثل کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ بادیان و تخم خطمی و گل غافت و شکاعی و غیره حسب حاجت همراه آن خیسانیده داده می شود **دیگر** به قول اطبای هند دهمایه هفت ماشه را مساوی آن شهد در آب جوشانیده نوشیدن نافع حمای مرکب است **دوا** برای حمای مرکب و نزله اصل السوس بهدانه هر یک چهار ماشه پرسیاوشان بنفشه هر یک پنج ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شش ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** بنابر تب مرکب گل سرخ گل بنفشه اصل السوس تخم کاسنی نیمکوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله آمیخته خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** بنفشه هفت ماشه اصل السوس چارماشه آلوبخارا پنج دانه تخم کاسنی نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح گلقلند داخل کرده مالیده صاف نموده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** اگر بعد مسهلات در جگر حرارت باقی ماند قرص ورد صغیر چار ماشه سوده بشریت انارین دو توله سرشته بخورند بالایش آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره تخم خیارین شش ماشه نبات یک و نیم توله بنوشند **فائده** چون تب عفنی بعلاج معمولی از ادویه منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال احشا باید کرد و از مس کردن شکم اگر درد شود دلالت بر ورم کند و اگر تب نباشد بر ریح و اگر از مس کردن خفیف بدون غمز سوءتنفس گردد و آفت در عضلات باشد و اگر بی غمز کردن سوءتنفس

نشود و چون غمز قوی به انگشت کنند سوءتنفس یا درد پیدا شود باید دآن است که آفت در احساس خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و در نفس جگر درد نمی‌شود به جهت عدم حس الا بواسطه غشای مجلل آن **ایضاً** اگر بعد مسهلات تب بدون تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقدن یک توله به سکنجبین ساده یک و نیم توله سرشته بخوراند بعد آن کاسنی شاهتره مویز منقی به عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله خاکشی چار ماشه بنوشاند دوم روز شییره مغز تخم هندوانه شییره تخم خربزه هر یک شش ماشه افزایشند باز قرص گل صغیر چهار ماشه سوده پاشیده بدهند به عده اگر اسهال شود طباشیر یک ماشه سوده بشریت انارین سرشته بلیسانند بالایش شییره عنبالثعلب شییره تم خرفه هر یک شش ماشه نبات یک توله بنوشاند و اگر اسهال به دستور باشد بارتنگ چار ماشه دانه هیل سه ماشه سوده به آب پخته شربت انار شیرین دو توله زهرمهره یک ماشه سوده داخل کرده بدهند به عده شییره خرفه شییره مغز تخم هندوانه شربت انارین شربین زهرمهره دهند اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنبالثعلب چهار ماشه در عرق عنبالثعلب پاو سیر جوشانیده گلقدن دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** برای تب بعلاقه کبد گلقدن یک توله در عرق عنبالثعلب زتوله گلاب دو توله مالیده صاف کرده شربت بنفشه یک توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند باز اگر شکایت درد و قراقر شکم باشد عنبالثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده گلقدن داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده بنوشند **ایضاً** اگر تب و سرفه و خلل جگر باشد عنبالثعلب اصل السوس گاوزبان در آب جوش داده مالیده صاف کرده شییره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند باز تخم خطمی و خبازی و گل بنفشه افزایشند **ایضاً** اگر بعد مسهلات وقت تب بدن از اندرون سوزان باشد قرص بنفشه که مذکور گردد با آب کاسنی مروق بدهند **ایضاً** برای حمای مرکب بعلاقه کبد اول تبریدات داده روز سوم چنان چه معمول است منضج از بنفشه خطمی عنبالثعلب گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه و غیره جوشانیده گلقدن دو توله داخل کرده بدهند و بعد نضج در مسهل سنای مکی یک توله گل

سرخ شش ماشه در طبیخ و مغز خیارشمبر پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه به دستور معمول افزوده بدهند بعد از آن اگر تب مفارقت نماید و از چهارده روز تجاوز نماید قرص زرشک خورده بالایش از کاسنی دو توله چکیده ساخته با شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده تا هفته بدهند **ایضاً** در حمای کهنه بعد تنقیه به جهت تفتیح سدد کبد و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیرۀ خیارین شش ماشه شیرۀ اصل السوس چار ماشه نبات یک توله خاکشی چار ماشه دهند باز شربت بنفشه دو توله در عرق شاهتره و عرق عنبالثعلب هر یک پنج توله حل کرده خاکشی پاشیده باز شیرۀ عنبالثعلب شیرۀ تخم کاسنی هر یک شش ماشه شیرۀ بادیان چهار ماشه شیرۀ خارخسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پاشیده باز بجای شربت گلقدن دو توله شیرۀ تخم خربزه شش ماشه افزایشند باز آب کاسنی سبز مروق هفت توله شیرۀ تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری بارد دو توله بدهند باز قرص طباشیر سوده افزایشند غذا شله **ایضاً** چون بعد تنقیۀ معمولی تب باز عود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت توله لعاب اسپغول شیرۀ خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله خاکشی پنج ماشه غذا شله باز قرص زرشک صغیر چار ماشه سوده به گلقدن سرشته همراه آب کاسنی دوازده توله شیرۀ بادیان شش ماشه شربت بزوری دو توله باز شیرۀ خیارین شش ماشه افزایشند **ایضاً** حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چار توله شیرۀ اصل السوس چهار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه درم روز گلقدن دو توله آب کاسنی ده توله شیرۀ خیارین شیرۀ عنبالثعلب هر یک چهار ماشه بزوری معتدل دو توله خاکشی پنج ماشه باز بجای خیارین شیرۀ مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنبالثعلب اصل السوس چار ماشه کنند باز همه شیرجات موقوف نموده آملۀ مربی یک عدد بورق نقره پیچیده با شیرۀ بادیان شیرۀ خیارین شربت بزوری دهند **ایضاً** برای تب کهنه و سرفۀ شدید و قی و صلابت معده شیرۀ مکوه شیرۀ اصل السوس شیرۀ خیارین در عرق مکوه عرق شاهتره برابر شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و مکوه خشک و مغز خیارشمبر در آب مکوه سبز حل کرده نیم گرم بر شکم ضماد سازند بعد از آن عنبالثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس خطمی خبازی تخم

خیاری خیسانیده شربت نیم گرم خاکشی داخل کرده بدهند **ایضاً** بعد مسهلات برای بقیه تب و سده کبد و رعایت تب احشائی قرص زرشک صغیر چارماشه به سکنجبین ساده یک توله سرشته با شیرۀ خیارین و شیرۀ کاسنی هر یک شش ماشه عرق مکوه عرق شاهتره عرق گاوزبان عرق کاسنی هر یک چهار توله شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه صبح و به جهت شام لعاب بهدانه دو ماشه عرقیات شربت بزوری خاکشی به عده اگر آثار نزله و زکام ظهور نماید دو سه روز نقوع خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه نبات یک توله بدهند اگر زائل نشود بهر نضج **عنبالثعلب** تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه بیخ کاسنی خطمی هر یک شش ماشه گاوزبان اصل السوس هر یک چهارماشه در آب کاسنی نیم آثار شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرۀ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چهار روز داده روز مسهل سنای مکی یک توله فلوس خیارشنبر شش توله گلقدن ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند به عده تعدیل و تقویت نمایند **فائده** در اورام حارۀ احشا و تپهای مزمن و مقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از استائذه ماثور است چنان چه مردم نحیف با حمی و سرفه و مسلولین را بوقت ضرورت ملین در ماءالقرع و ماءالخیار تر کرده معمول است و برای تعدیل بعد تنقیه به کار می برند **ایضاً** برای تب کهنه و کثرت تشنگی و عقب نوشیدن آب فی الفور بول کردن و سوزش بدن شیرۀ خرفۀ سیاه شیرۀ گلو در عرق شاهتره برآورده شربت انار داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و اگر از اسبغول طبیعت بر هم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن موهم بدق و سل خاکشی چهار ماشه به عرق **عنبالثعلب** ده توله عرق کیور دو توله اندکی گرم کرده شیرۀ اصل السوس چار ماشه شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه نبات یک توله باز شیرۀ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله و خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حمای مزمن مشتبه بدق و سل گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرۀ تخم خیارین شش ماشه عرق **عنبالثعلب** ده توله شربت بزوری شربت دیاقودا هر یک یک توله حل کرده خاکشی چهارماشه پاشیده بنوشند و به جهت شام دیاقودا یک توله و عرق مکوه هفت

توله بعد دو سه روز شیرۀ اصل السوس شیرۀ تخم خطمی هر یک چهار ماشه شیرۀ خیارین شش ماشه شیرۀ بادیان  
چار ماشه عرق عنبالثعلب پانزده توله شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی چارماشه پاشیده دهند و به جهت شام  
سفوف است گلو دو ماشه طباشیر نیم ماشه مغز کهول گنه سه ماشه دانه هیل یک ماشه دارفلفل سه عدد نبات  
سوده همراه عرق عنبالثعلب نه توله دهند بعد از آن صبح در سفوف مذکور نانخواه یک سرخ سوده عوض نبات  
آمیخته همراه شیرۀ اصل السوس شش ماشه عرق عنبالثعلب هفت توله نبات یک توله بدهند غذا شله به عده عوض  
اصل السوس شیرۀ بادیان شیرۀ عنبالثعلب هر یک چارماشه دهند و سنبل الطیب سوده در سفوف افزایند باز این  
نسخه سفوف به ادویۀ مفتحۀ حار و بارد مع تقویت معده باید داد دارفلفل سه عدد نانخواه دو سرخ مغز کنول گنه  
سه ماشه اصل السوس چارماشه ریوند چینی چار ماشه عنبالثعلب هشت ماشه سوده به قدر مناسب در گلقد یک  
توله سرشته تناول نمایند بالایش عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله بنوشند غذا پلاؤ کم روغن **ایضاً** حمای  
مزمین مرطوب مزاج شاهتره شش ماشه مویز منقی دو توله دارفلفل چاردانه به عرق بادیان هفت توله گلاب چارتوله  
جوشانیده شیرۀ تخم خیارین شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند باز شیرۀ مغز تخم کدو  
شش ماشه عوض خیارین کنند باز شاهتره موقوف نمایند **دوایی** که در حمای مرکب از بلغم و صفرا خصوص بعد  
تنقیه معمول است سکنجبین گلقد هر یک چهار درم به هم آمیخته بخورند عقب آن شیرۀ بادیان شیرۀ تخم  
کاسنی شیرۀ تخم خیارین هر یک سه درم در عرقیات مناسب کشیده شربت بزوری بارد هفت درم اضافه نموده  
بنوشند و گاهی خاکشی به قدر سه درم نیز اضافه کرده می شود **ایضاً** که برای تب مرکب از صفرا و بلغم مجرب  
نوشته کاسنی گشنیز خشک هر یک یک توله اجمود نه ماشه دارفلفل شش ماشه جمله را سه حصه نمایند و یک  
حصه در آب پنج توله شب تر کنند و صبح آب صاف آن بنوشند و چهار توله دیگر آب در آن انداخته بدارند در شام  
بنوشند و همچنین تا سه روز هر دو وقت به عمل آرند **دوایی** که برای حمای مزمین نافع اصل السوس مقشر شش  
ماشه گلوی درخت نیب نه ماشه الائچی کلان شش عدد نیمکوفته در آب جوش داده در شب نیم نهند صبح صاف



نموده نبات دو توله انداخته بنوشند **سفوف هندی** که در حمیات مرکبه نافع است گلو طباشیر دانه هیل هر یک نیم توله نبات سفید یک و نیم توله خوراک از چهار ماشه تا شش ماشه معمول است **سکنجبین بزوری معتدل** جهت تپهای مرکب و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع و ادرار بول می کند تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک سه درم تخم خیارین تخم خربزه هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هر یک هفت درم همه را نیمکوفته بسرکه تند بیست درم و آب سه رطل یک شبانه روز تر نمایند و بجوشانند و صاف کرده با یک من قند سفید به قوام آرند و به کار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب بدق باشد همواره مجرب و معمول است تخم کاسنی بادیان هر یک پنج مثقال بیخ کاسنی اصل السوس تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هر یک ده مثقال تخم خیارگل کشوث ریشه کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب السوس هر یک هفت مثقال قند سفید هشتاد مثقال شیرخشت سی مثقال به دستور مرتب نمایند **ایضاً** مسمی به شراب الحیات که بعد از بیست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشا و دفع و تحلیل بقایای مواد از سکنجبین بزوری بسیار نافع است زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث ریشه کشوث هر یک سه مثقال گل سرخ بادیان کرنازخ هر یک دو نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و یا شکر پنجاه درم به قوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تب صراوی و دموی با شیر خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور و درحمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر هر کدام که مناسب دانند به اشریه تخم کاسنی و بادیان و یا بدون اقراص بنوشند **شربت بزور** بهترین نسخه است و مکرر به عمل آمده برای تب مرکب و حمیات کهنه و ادرار بول و حیض و اخراج سنگ کرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع است تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هر یک پنج مثقال پوست بیخ کاسنی گل غاقت تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هر یک سه مثقال کوفتنی را نیمکوفته جمله را یک شبانه روز در پنج رطل آب تر نمایند و مویز منقی بیست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده

قند سفید یکمن اضافه کرده به قوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافت نباشد عوض آن شاهتره یا افسنتین اندازند هرگاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافع تر گردد **شربت** برای تب مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هر یک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی باداورد گل غافت هر یک سه درم تخم خیارین تخم معصر تخم کاسنی بادیان براده صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه **ایضاً** برای تب مرکب که قریب بدق بود نافع است تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هر یک سه مثقال مویز منقی بیست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه باداورد شکاعی هر یک دو نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین پائوسیر به قوام آرند **ایضاً** که برای تب با تهیج اطراف مجرب است بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک چهار درم مویز منقی دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث براده صندل گل سرخ عنبالثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک مغسول هر یک دو درم قند سفید یک و نیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه بهر واحد یک مثقال و ربع آن بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یک مثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال به طریق متعارف تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در تب مرکب به کار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام به قدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **عرق نمک** معمول اهل فرنگ برای رفع تب کهنه و استسقا و یرقان نمک ساینهر بریان نمایند که سرخ شود هم وزن آن گل که از آن ظرف می سازند ممزوج کرده باریک سائیده حبها بسته در شیشه گل حکمت کرده انداخته عرق چکانند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سدهای جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول دارچینی گل سرخ کشوث هر یک دو مثقال ریوند چینی یک مثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنبالثعلب مروق **قرص گل** که جهت تپهای مرکبه و کهنه همواره معمول است گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک چهار درم طباشیر سنبل الطیب

افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم به گلاب قرص سازند و پنج ماشه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص بنفشه** که تب کهنه با سرفه را نافع است بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار کتیرا هر یک پنج درم ربالسوس گل ارمنی نشاسته هر یک سه درم مصطکی یک مثقال سنبل الطیب یک درم کوفته اقراص سازند شربتی یک مثقال مطبوخ که در حمای مرکب به کار آید بادیان باداورد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوت بیخ کاسنی هر یک سه درم آلوی بخارا هفت دانه همه را در نیم آثار آب بیزند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقد به قدر هفت درم اضافه نموده بنوشند **مطبوخ** که برای تب مرکب بیعدیل است گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر واحد یک توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر بلغم غالب باشد عوض کاسنی نائی که دواى هندیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل السوس مقشر نیمکوفته دو درم افزایند و اگر تب مزمن بود مثل تخم کشوت و گل غافث و افسنتین و شکاعی و باداورد و بیخ کاسنی و تخم خربزه افزایند **مطبوخ هندی** برای تپهای کهنه و تب لرزه مزمن خس صندل سرخ گشنیز تر کچور و زنجبیل گلوی سبز هر یک یکدوم کوفته سه حصه سازند و یک حصه در هشت سکوره آب بجوشانند هرگاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخوراند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند **ماءالهندباء الیابس** که عبارت از چکیده کاسنی است در حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار می نماید و بارها به تجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیمکوب کرده شب در آب یا در عرقیات مناسبه مثل عرق بادیان که به قدر نیم رطل باشد تر نمایند و از دو گهری شب باقی مانده در صافی گنده که هر چهار گوشه آن را بچهار چوب بسته باشند داخل نموده هفت مرتبه مثل رهنی رنگریزان قطره قطره بچکانند بعد از آن آب صاف گرفته با شربت مثل شربت بزوری و با اقراص مثل قرص گل به کار برند و دادن چهل روز یا بیست روز یا کم و زیاده مفوض بر رای طبیب است و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در امزجه ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند

**اقوال حذاق** صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تب مفرد بود و این چنان باشد که در این تب نظر کنند وجودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط است یا از سه یا بیشتر از آن اگر دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو با یکدیگر ممتزج است و یا هر واحد از آن هر دو منفرد در موضع از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تب مرکب متساوی در قوت است و یا یکی از آن قوی‌تر از دیگری و یا شدیدتر در خط پس هرگاه دو تب متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد به امتزاج تدبیر از ادویه و اغذیه موافقه هر واحد از آن هر دو با یکدیگر مزاج متساوی و اگر یکی از آن هر دو قوی‌تر از دیگر باشد استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائدتر و قوی‌تر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیف‌تر و هرگاه از دو تب یکی شدیدالخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج و تدبیر به سوی تب شدیدالخطر بود تا از آن مریض ایمن گردد و همچنین می‌باید که در سائر حمیات مرکبه بر این قیاس عمل نمایند و از آنجا که حمیات مرکبه کثیر بعدد و مختلف‌الترکیب به زیادت و نقصان است ممکن نیست که برای هر واحد از آن ترکیب خاص و کلام مفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای متولی علاج این حمیات باید که در علاج حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد از آن و علاج آنها به انفراد شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که از آن ترکیب باید بحدودت قیاس علاج نماید مثال این حمای شطرالغب است که عنقریب مسطور گردد **جرجانی** گوید که همچنان که تپهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی دموی و بلغمی و سوداوی علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجب است که بنگرد تا علامات کدام تب قوی است و ترکیب آن از چه ماده است پس تدبیر علاج به حسب آن نماید و در تپهای مرکب و حمیات خمس و سدس و غیر آن اولی‌تر آن باشد که استفراغ کمتر کند تا اخلاط کم نشود و حرارت به اعضای اصلی متعلق نگردد و بدق ادا نکند و تا قوت به سبب کثرت استفراغ ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند و مادام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن ترکیب قرص از چیزهای بارد رطب باید

کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خرپزه هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کتیرا و غذا باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه و مزوره پالک و آلوی بخارا و در همه ترشی‌ها و کدو و خیار و اسفناخ داخل کنند زیرا که کدو اسفناخ سردتر است و اگرچه نازک است چون در ترشی‌ها باشد از عفونت دور بود **ابن الیاس** گوید که اولاً دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط امتزاج متحد مستحکم است یا غیر متحد غیرمستحکم چنان چه در غب غیرخالص و شطرالغب و باید که نظر کنند و به حدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق است یا در خارج آن و بنگرند که آیا یک ماده از آن هر دو شدیدتر در حدت و بیشتر خطرناک است چنان چه در حمی معروف بشطرالغب می‌باشد یا نه پس علاجش گاه به استفراغ کنند و گاهی بتطفیه به اینطور که هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر بخشخاش دهند تا اخلاط به سرعت محترق نگردد و از استكمال احتراق منع کند و یا جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بیاشامند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود اسهال بملین خفیف مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم تمرهندی ده درم کاسنی سه درم تربد سفید خراشیده یک درم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم ولیکن تدبیر این تپها به حسب غلبه یکی از دو خلط و دو تب باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد بتطفیه حرارت و استفراغ صفرا پردازند و اگر بلغم غالب باشد و بادی عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود و یا چهار تدبیر به حسب واجب و غالب و آنچه در نکایت و خطر شدیدتر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن محترق شده‌اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیه کبری و واقعه عظمی نماید و اگر مع ذلک حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و بول ناری بد بود بنبض دقیق صلب بود و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده به آب کاسنی و قرص کافور و

ماءالشعیر بسرطانات نهری بدهند و مبالغه در تبرید بدن و ترطیب آن نمایند **خجندی** گوید که به حدس صناعی دریابند که تب مرکب دائمه است یا دائره خلطیه است یا بدقیه و لازم است که تفتیش اسباب و اعراض نمایند به عده معالجه با هم کنند یابد آنچه زوال تب دوم بدون زوال اول نشود و محمدزکریا یا گفته که ممکن نیست قصور حمیات مرکبه بعلاج مخصوص بدان بلکه معالجه بترکیب علاج مفردات آن کنند و بالجمله شربت تمهندی و سکنجبین ساده به عرق کاسنی و گلاب بدهند و از اقرص ارفعه در مثل این حمیات قرص طباشیر یک مثقال با ده درم سکنجبین است و اگر قوت قوی باشد اسهال بحقنه لین نمایند و یا به مسهلات خفیفه مثل سنا و تمهندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشیر و گلقد و مانند آن و اگر در ذبول شروع کند و با سرفه باشد قرص کافور بشربت خشخاش بخوراند **ابن نوح** گوید که طبیب را سزاوار آن است که التفات بنظام ادوار نکند و بر آن حکم ننماید بلکه امعان نظر در اعراض و دلائل آن کند پس از آن معالجه به حسب آن در قوت و ضعف و خلوص و اختلاط او نماید و بر کسی که هر روز تب کند اقدام بعلاج تب بلغمی نکند چون اعراض بدان شهادت ندهند و نه بر کسی که یک روز در میان او را تب آید بعلاج حمای غب بلکه به اعراض و دلائل او باید کرد و علاج حمیات مرکبه از علاج حمیات مفرده امتزاج نمایند و هرگاه مریض را دو یا سه تب آید و یکی از آن خطرناک باشد علاج تب خطرناک نمایند و از دیگر خوف نکند و مثال این آن است که شخصی را تب ربع باشد پس آن را از ورم معده یا جگر یا در بعض آلات تنفس او تب حادث شود درینصورت همگی قصد به این در می کند و ربع و نوبت او را بگذارد و اگرچه قوی باشد و چون بیند که شخصی را تب غب می آید و نوبت تب بچهارده ساعت رسد و جمیع اعراض حمای غب در آن معلوم شود لیکن آن سخت قوی نباشد چنان که در غب خالصه می باشد پس علاجش بعلاج تب بلغمی به قدر مشاهده قوت اعراض و ضعف آن مرکب باید کرد **بهاءالدین** گوید که در حمیات مرکبه علاج هر یکی بتدابیر معلومه مفردات آن باید کرد با زیادتی اهتمام در مراعات قوت بواسطه بودن مریض هر روز اندر تب و بعد از نضج و کهنگی مرض چون بدادن مخدری رفع نوبت یکی کرده شود به همان دستور هر روز آن دوا باید داد و رفع نوبت دیگری نمودن

اگرچه ممکن بود که برفع یک نوبت رفع جمله شود جهت قادر شدن طبیعت بر تحلیل ماده فاسد و اگر ازاله بعضی مشکل تر بود اسهل را رفع باید کرد و نوائب خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود و مریض و می برند و قوتی با تن او باز آید و مزاج علاج را قابل تر شود آن هنگام ازاله آن نیز آسان باشد و اشتباه میان مرکب از غب خالصه و غیرخالصه و شطرالغب عظیم بود لیکن در علاج به یکدیگر قریب باشند و در خمس و سدس و غیره اگر ترکیب واقع شود علامات و معالجات اینها قریب بعلامات و معالجات ربع باشد و اما در مرکب از حمای دق و حمای خلطی عفی علاج آن است که خلط فاضل فاسد را برفق استفراغ کنند بعد نضج تام و به عده قانون علاج دق مرعی دارند و آنجا که دق با حمای سوداوی افتد که از احتراق بلغم افتاده باشد و کهنه بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آن که با وجود بیس غالب تدبیر هر یکی ضد تدبیر دیگری باید و ایضاً چون با حمای بلغمی به سببی قوی اتفاق افتد و در چنین محلها جز توسل بخواص اشیا چاره نباشد و اما مرکب از غب لازمه دوائره علامات و معالجات این تب قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبع را اینجا تحیر بیشتر واقع است تدبیر به احتیاط تر و به اهتمام تر باید کرد

### شطرالغب

به قول شیخ و شرح قانون این تپی است مرکب از دو تب که یکی غب و دیگری بلغمی باشد و ماده او مرکب از صفرا و بلغم بود که علیحده متعفن شوند چه اگر یکجا متعفن شوند غب غیرخالصه حادث شود پس شطرالغب هر روز نوبت کند بنوبت بلغمی و در یک روز نوبت غب و بلغمی هر دو باشد و این یا بر سبیل مشابهه و توافق بود که هر دو تب یک بارگی اخذ کنند و یا بر سبیل مبادله و جوار که یکی بعد اقلاع دیگری درگیرد و یا بر سبیل مداخله و طره که یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود و دشوارترین اقسام در معرفت نوع اول است پس ثانی و در شطرالغب گاهی هر دو تب لازمه باشند اگر عفونت هر دو خلط داخل رگها باشد و گاهی هر دو اهره باشند که منقلع شوند اگر عفونت هر دو خلط در خارج عروق بود و گاهی صفراوی لازمه باشد اگر عفونت او داخل عروق باشد و

بلغمی بخلاف آن بود یعنی مواظبه دائره و گاهی این هر دو بالعکس باشند و اطبا شطرالغب خالص تب مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه را گویند و ماسوای آن هر سه قسم مذکوره را غیرخالص شمارند و این سزاوار فضل اشتغال نیست زیرا که مجرد اصطلاح است و در معالجه بحقیقت نمی‌بخشد بالجمله شطرالغب چهار قسم باشد یکی خالص و سه غیرخالص و گاهی در این تب سابق به سوی عفونت صفراوی بود و گاهی هر دو معاً متوافق باشند و ایضاً گاهی ماده فاضل حمای بلغمی غالب‌تر بود و گاهی ماده فاعله حمای صفراوی غالب‌تر باشد و هر چونکه باشد ماده بلغمی نوبت‌های صفراوی را درازتر گردد و در بحران بطی‌تر سازد و ماده صفراوی نوائب بلغمی را کوتاه کند و گاهی شطرالغب مدت طویل بماند و تا نه ماه در فوق آن ..... آن علاج هر دو ماده و تحیر طبیعت و گاهی از شطرالغب گرم حاد پیدا شود و گاهی از قاتل‌ترین حمیات بود زیرا که مؤدی بدق و به امراض مرضیه عسرالبرء ..... بدن و گاهی استدللاج شیطرالغب ..... مختلفه بود ..... و گاهی ..... واقع شود و گاهی از امراض و وقوع از عادات مثل آن است که انسانی را در بدن او تولد صفرا بسیار گردد و عفونت زودتر پذیرد و به عده آرام کند و ریاضات معتاد ترک نماید و اغذیه و اصناف تدابیر مؤلد بلغم استعمال کند و بلغم بسیار شود پس هر دو خلط متعفن شوند مرض او شطرالغب باشد و یا انسانی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد بعد آن ریاضت بسیار نماید و مؤلدات صفرا از اصناف تدابیر مسخنه استعمال کند و صفرا کثرت نماید و هر دو متعفن شود مرض او نیز شطرالغب باشد و یا سن او تولد صفرا و بلغم واجب کند بنحویکه جوان گردد بعد کودکی و غلبه رطوبت و یا کهل شود بعد جوانی وحدت مزاج پس حال کودکان که از سالها کودکی بسالهای جوانی برسند همچون شخصی باشد که در بدن او تولد رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیرهای گرم کننده استعمال کند و حال جوان که از جوانی بکهولت رسد همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا بسیار بود و بریاضت معتاد باشد پس از ریاضت بازایستد و تدبیر رطوبت‌افزا استعمال نماید بدین سبب در بیشتر حالها امراض هر دو شطرالغب باشد و اما از اعراض مثل نبض و بول و بروز چیزی از قی و براز و حال نضج و علامات او و حال تشنگی در قلت و کثرت و حال لمس در اختلاف و حال قشعریه و لرزه در تکرار و احوال اوقات و نوائب در عدم انضباط بود **صاحب کامل** گوید که از حمیات مرکبه که آن



را اسم خاص است آن تب را امطریطاوس نامند و آن شطرالغب است و او خالص باشد یا غیرخالص چنان چه سابق مذکور شد و گاهی این تب از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تب که یکی قوی‌تر از دیگر باشد پس بر شطرالغب خالص استدلال نمایند بچهار دلائل یکی آن که دائمه بود به سبب حمای بلغمی دائمه دوم آن که آن را بنوتها در هر روز باشد لیکن نوبت یک روز خفیف سهل و یک روز شدید صعب بود سبب خفت او حرکت بلغمی دائمه است در یک روز مفرد و بدون لرزه بنا بر بودن ماده او داخل عروق و سبب صعوبت او در روز دیگر بنا بر بودن روز نوبت غب دائره است و حدوث لرزه شدید که با غب می‌افتد و با وجود آن حرکت تب بلغمی که هر روز نوبت می‌کند سوم آن که اندر آن در اوقات نوائب صعب لرزه شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعیریه در آن دو سه یا چهار مرتبه در یک روز تکرار نماید چهارم آن که نوبت متساوی در قوت بود شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و اما امطریطاوس غیرخالص بعضی از آن است که مرکب از حمیات متساوی در قوت باشد و بعضی آن که یک تب غالب‌تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما آنچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه از آن مرکب از غب دائره و مواظبه باشد در آن لرزه هر روز آید لیکن روزی ضعیف با قشعیریه و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزه شدید و رعه و سوزش و تیزی بود و یک روز از اعراض تب بلغمی تنها ظاهر گردد و روز دوم اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه از آن مرکب از غب لازمه و لثقه باشد در آن لرزه و قشعیریه نبود آنچه از آن مرکب از غب دائمه و مواظبه باشد آن شبیه بخالصه بود الا آن که مخالف او باشد در آن که لرزه آن شدید نبود زیرا که لرزه در این نوع به سبب تب بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه شبیه بقشعیریه بود و با وی نخس نبود بلکه مشابه به امتلا باشد و هرگاه ترکیب این تب از حمیات غیرمتساوی باشد اعنی اخلاط محدثه آن غیرمتساوی بود پس علامات تب غالب‌تر ظاهرتر باشد و علامات تب ضعیف‌تر خفی‌تر بود **سیداسمعیل** در ذخیره گفته که گاهی در شطرالغب ماده بلغمی ماده صفراوی را عسرتر کند و بدان سبب نوبتهای تب صفراوی درازتر گردد و بحران دیرتر کند و گاهی ماده صفرا ماده بلغم را لطیف کند و زودتر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تب بلغمی سبک‌تر شود و

بحران زودتر کند لیکن بهرحال تپهای مرکب عسرتی بود و دیرتر گذرد و بالجمله در این تب عرق کمتر آید و **درخف اعلائی** نوشته که اگر تب یک روز آید و دوم روز هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود به شرطیکه خالصه مرکب با خالصه دیگر نباشد و اگر دوم روز تب نیاید اما اثری ضعیف از آن پیدا شود غب غیرخالصه بود و اگر یک روز تب به شدت آید و دوم روز نیز آید اما کمتر از آن شطرالغب باشد و گاه باشد که سه غب خالص مرکب شود و مانند شطرالغب یک روز کم و یک روز زیاده همی آید به سبب آن که یک روز نوبت یک غب می شود و روز دوم نوبت دو غب و نزد راقم فرق بینهما از عدم آثار بلغم در غب مرکب و وجود آن در شطرالغب توان کرد **مصنف خلاصه التجارب** گوید که بسیار باشد که شطرالغب بعد بیست روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض از دو ماده متخالف فی الغایت واقع می شود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل می گردد و اسلم اصناف شطرالغب آن بود که از هر دو تب نائبه افتد و فرق آن در نوبتها ظاهر و با مهلت باشد و در غیر مرکب از دو نائبه اشتباه بیشتر واقع شود و احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود **سمرقندی** گفته که این تب دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید دردی باشد احشا را فاسد کند **علاج** معالجه آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی مفرد نمایند و عمده در علاج اکثر تنقیه بلغم و صفرا باشد بقی و اسهال و ادرار و تعریق به حسب غلبه خلط بعد ظهور نضح و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند به حسب شدت حرارت و قلت آن و غلبه یکی از هر دو خلط بر دیگر و گلقد و قرص گل و قرص غافث بخورند بالجمله طریق دوا و غذا در این تب نیز همان است که در علاج غب غیرخالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبه اخلاط و لهذا ابن الیاس علاج هر دو یکجا نوشته چنان چه در اقوال غب غیرخالصه گذشت و ادویه که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب حاجت در اینجا استعمال نمایند و استفراغ به مسهل نشاید مادامیکه نضح ظاهر نشود اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هرچند نضح ظاهر نشده باشد و دستورالعمل بعض استائده در علاج شطرالغب این است که منضج از بادیان پرسیاوشان مویز منقی بهدانه در یک و نیم پاؤ آب جوشانیده چون

نصف بماند شربت گاوزبان آمیخته دهند و یا برنجاسف چهارماشه تخم کاسنی بنفشه هر یک شش ماشه بادیان چهارماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنبالثعلب هفت توله و یا هر دو نیم نیم پاؤ جوشانیده صاف کرده شربت اصل السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد حموضات ندهند و بادیان بنفشه عنبالثعلب گل نیلوفر زوفای خشک سه ماشه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یک توله یا دیاقودا داخل کرده دهند و اگر مواد به افراط باشد ادویة منضجة ماءالاصول داخل سازند مثل بادیان بیخ بادیان کاسنی عناب سپستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلکند حل کرده دهند و برای تلثین شکم بعد از گذشتن چهارده روز هلیله مربی یکعدد وقت شب نیز جائزست و هرگاه ماده نضج یابد ادویة مسهل مثل خیارشنب و روغن بادام افزایشند و در مطبوخ مذکور گل سرخ و سنای مکی داخل کنند و هلیله زرد برای اخراج ماده صفرا و هلیله کابلی برای اخراج ماده بلغم و هلیله سیاه برای اخراج ماده سودا نیز در مسهل داخل می کنند و اگر عادت قبض باشد هلیلجات خوب نیست و یا گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشه خطمی چهارماشه بنفشه شش ماشه و غیره برای اصلاح هلیلجات داخل کنند **ذکر بعض ادویة نافع تب و لرزه** افیون چهار درم صندل سفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یکدرم فلفل سیاه و نیم درم کوفته بیخته حبها سازند به قدر یک سرخ و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کیفی را دو نیم سه سرخ بدهند **حب هندی** که در ازاله تب لرزه صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب است دارفلفل قسم خرد که آن را مکه هیپل گویند مغز کرنجوه هر یک سه ماشه زیره سفید برگ مغیلان هر یک یک و نیم ماشه باریک سائیده به آب حبها به قدر نخود سازند و یک حب صبح و یک وقت ظهر و یک حب وقت شام بدهند همیسان سه روز بکنند **ایضاً** که تب و لرزه مزمن را مجرب است پر اسپ مقدار نخود افیون یک سرخ برگ نیب دو نیم عدد برگ شفتالو یک و نیم عدد جمله را سوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهری پیش از آمدن تب یک حب فرو برند چون تب شروع گردد یکی دیگر بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند

و افیونی را افیون بیشتر اندازند و نیم بیگ نیب و شفتالو باید که در طول بستانند نه در عرض **قرص غافث** که جهت شطرالغب و تیپهای کهنه مجرب است عصاره غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل‌الطیب دو درم گل سرخ پنج درم به آب اقراض سازند شربتی یک‌درم **مطبوخ** به جهت بقایای شطرالغب صعتر مصطکی هر یک نیم درم اصل‌السوس بیخ بادیان بیخ کرفس هر یک دو درم شکاعی غافث هر یک سه درم گشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بیست درم بسه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بیاشامند **اقوال اطبا** شیخ می‌فرماید که در علاج شطرالغب واجب آن است که عنایت شدید به استفراغ ماده به طریق اسهال و قی و ادرار و تعریق بیشتر از تطفیه باشد و در مسهلات انتظار نضح لازم بود مگر آن که از جنس ملینات باشد و شکم براند و تشویش بتحریک قوی نیارد مثل آب لبلاب به گل‌قند اگر بلغم غالب باشد و مثل ترنجبین و شیرخشت و نقوع تمره‌ندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات از این هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضح اگر استفراغ بدوای قوی کنند جائزست و ایضاً واجب است که قی به حسب ماده غالب باشد یا به آب ترب به سکنجبین گرم نزد غلبه بلغم و یا سکنجبین به آب گرم نزد غلبه صفرا و باید که ادرار به ادویه معتدل نمایند و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضح سرعت کنند خوف سرسام باشد و **اما** ادویه نافع در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد برای اصلاح ماده و انضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات افسنتین است که رومی و جید باشد ولیکن استعمال او بعد هفتم روز و ظهور نضح یابد و اگر در استعمال او جلدی کنند تحریک خلط نماید و اخراج او نکنند و کرب و غم و غثیان پیدا کند بس بر ماده به سبب تلخی خود و خشک‌ند و به سبب قیض خویش تولید ماده از تحلل نماید و جالینوس و اطبای سابق او به ماء‌الشعیر که در آن اندکی فلفل باشد معالجه مینمودند و بعضی اطبا گفته‌اند که جالینوس در سهو فرو رفته بنحویکه تعجب از آن لازم می‌آید و تامل نکرد که فلفل تب برافروزد و ماء‌الشعیر بتلید ماده کنند و این معارض خطائی کرده که این مختص باینمعنی نیست بلکه مختص بقانون مقرر در معاضدت طبیعت است که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد مجدد برخیزد و به ادویه مرکب از میردات و مسخنات باشد تا

طبیعت میان هر دو قوت دوی مرکب تمیز کند پس قوت مبرده را به سوی تب و ناحیه قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن و کسی که معالجه شطرالغلب بغیر این کند و طبیعت بر تمیز قوتین قوی نباشد بهرطور که علاج کند سود ندهد و این کس که اعتراض کرده می گوید که لازم آن بود که ملطفات بدون تسخین قوی مثل کرفس و شبت استعمال می نمودند آن است که فلفل به سبب قلت خود بدان گرمی نباشد تا آن که تسخین او بشکند و تلطیف او از تلطیف کرفس بسیار کم نباشد و ماءالشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و استیصال افراط حرارت او و تر کردن مواد را تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجب عجیب آن است که جالینوس را از کسانی شمار کرده که جاهل اند از این معنی که فلفل ملهّب حمی است و آن را بجای شخصی شمرده که از این غافل است تا آن که فتوی بخلط فلفل با ماءالشعیر داده و اما مرکبات از ادویه که استعمال آنها در وقت میان تزیّد و انتها واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص در دست قرص خفیف جید برای شطرالغلب نسخه آن همان قرص گل است که در ادویه حمیات مرکبه مسطور شد دیگر برای تب ملتهب گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهاردرم نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد دو درم کتیرا زعفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یکدانگ قرص بسازند قرص دیگر جید برای صاحب این تب و خصوصاً اگر مع ذلک شکایت و اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران زرشک یا عصاره او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ به اقماع او لک صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم تخم حماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم از آن قرص بسازند نسخه دیگر که جیدست گل سرخ شش درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل الطیب غاّث طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یک و نیم درم ربالسوس یک درم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص بسازند حب جید برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذی احشا و خصوصاً هرگاه ماده بلغمی غالب تر باشد صبر مصطکی هلیله زرد ریوند خطائی عصاره غاّث عصاره افسنتین گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران

نیم جزو به آب کاسنی حبها سازند شربتی دو درم به سکنجبین بخورند **ابن عباس** گوید که شطرالغب حمای صعب ذی خطر است زیرا که بدن صاحب او از تب خالی نبود به سبب لزوم تب بلغمی بر آن و تکرار غب و در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه در آن اشتداد نماید و حرارت در آن قوی گردد و بول رنگین بود و بدن نکایت قوی بردارد به سبب اجتماع دو تب بر بدن و بسیار باشد که امر این تب بدق انجامد به سبب شدت تکلیف او بدن را و افنای او رطوبات آن را پس در ابتدا باید که صاحب او را ماءالشعیر به شکر بنوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب بدهند و روز نوبت بمزوره معمول از کدو و بنوماش و قطف و اسفناخ یک بار زیرباج و یک بار به آب انار غذا سازند و روز خلو نوبت بچوزه مرغ یا تیهو به طریق اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی به آب انار و آب غوره و روز نوبت شیرۀ تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن در این تب قوی باشد و آن را لاغری و خشکی عارض نشده باشد باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیارشنبر و تمرهندی و اندک تربد نمایند و در بعضی اوقات حقنۀ لین به عمل آرند و لیکن تدبیر در این تب بحث قوت یکی از دو تب باید کرد پس اگر حمای غب قویتر و شدیدتر در اذیت باشد قصد تطفیه حرارت و تنقیۀ صفرا بیشتر کنند و اگر تب بلغمی قویتر و شدیدتر بود قصد تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشد قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هرگاه این تب طول نماید قرص طباشیر ملین به سکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض وقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تب طول نماید قرص طباشیر ملین به سکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض وقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تب نکایت رساند و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماءالشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق به عمل آرند و در تبرید بدن و ترطیب آن بدان چه در علاج حمای دق مذکور گردد حتی الامکان حيله سازند **جرجانی و ایلاقی** گویند که طریق صواب در علاج این تب آن است که تدبیر تلئین طبع و قی و ادرار بول و تفتیح مسام و تعریق و تنقیۀ بدن از ماده بچیزهای سهل تر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فزون از تدبیر تسکین حرارت کنند و

استفراغ قوی بعد نضح کنند و اگر حاجت تلئین پیش از نضح باشد و ماده صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیارشیر به آب تمره‌ندی و قدری تربد جائزست و اشربه از آن نوع که در غب غیرخالصه مذکور شد و در این به آب گل‌قند و سکنجبین بزوری شگری و سکنجبین سادهٔ عسلی و شربت غورهٔ عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق باشد و ادرار بول به آب نخود و شیرۀ بزور در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بر آن ترتیب باید که در غب غیرخالصه مذکور شد و روزیکه تب قوی‌تر باشد مزوره به آب غوره و آب انار ترش و اسفناخ و مغز بادام و آنروز که تب آهسته‌تر باشد و دراج و تدرو بریان کرده به آب غور دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر و آبکامه و اندک بادیان و زیره داخل کنند هر یک به حسب غلبۀ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بر آن ترتیب و ادویه از آن نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این تب باب علاج غب غیرخالصه مطالعه باید کرد **صفت حب مسهل** که بعد از نضح باید داد ایارج فیکرا یک‌درم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یک و نیم دانگ کتیرا دو دانگ مقل یکدانگ حبها سازند چنان چه رسم است و حبی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای صبر اجزای همان حب جیدست که در قول شیخ گذشت و نوشته که در بعضی نسخه‌ها عوض هلیلهٔ زرد صبر سقوطریست و اگر عصارۀ غافث و عصارۀ افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای کهنه سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخهٔ قرص خفیف است که در قول مذکور مسطور شد و دو نسخه قرص گل دیگر نیز همانجا مذکور است شربت نسخهٔ اول دو درم و شربت ثانی دو نیم درم **ابن هبۀ‌الله** می‌نویسد که انواع این تب سه است یکی آن‌که هر دو خلط در آن متساوی باشند و علاج او متوسط نمایند مثل گل‌قند و آب گرم و ماء‌السكر و شرب سکنجبین و غذا مزورهٔ زیرباج دوم آن‌که غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت لرزه و عرق و قی ظاهر بود و علاج این فرع استعمال سکنجبین محلول در آب نیم‌گرم است و شرب ماء‌الشعیر بجلاب و استعمال سکنجبین به آب سرد بعد از آن و تنقیۀ بدن به مطبوخ و تعدیل مزاج بجلاب و استعمال سکنجبین به آب سرد و شرب آب آلو و آب تمره‌ندی به شیرۀ تخم خرفه و سکنجبین و هرگاه اعراض او

خفت یابد غذا بمزورات دهند و اگر قوت ضعیف باشد به استعمال شوربای بچه مرغ زیرباج یا به آب انار اجازت دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد تا بدان امتلا نیفزاید سوم آن که بلغم غالب باشد و در این لازم است که گلکند بخوراند و بعد آن آبی که در آن مصطکی و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیه بدن به حسب صبر نمایند پس اگر زمانه تب طول کند قرص غافت به سکنجبین استعمال کنند و غذا بزوره زیرباج سازند **خجندی** گوید که هر صبح شربت از سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر با وی تشنگی باشد و یا تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و یا شربت لیمو و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی و در ابتدا تلثین بحقنه معتدل اولی از مسهلات مشروبه و شرب مدرات است و باید که تدبیر ملطف بگرسنگی بیشتر از تغذیه باشد و قی بعد غذا نافع است و سکنجبین ساده به گلکند این مرض را نفع کند و غذا ماءالشعیر بنخود و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر و کرویا به حسب مزاج به مغز بادام یا بچوزه مرغ اگر قوت ضعیف باشد بزیرباج و هرگاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر ماده مرض است و وقت آن انتها یا انحطاط بود پس اسهال بافسنتین و گلکند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیه آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و آنچه این مرض را نفع کند نهادن دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم زیر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیر او تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهاردهم قرص افسنتین و غافت یا قرص گل صغیر به سکنجبین بزوری بخوراند **انطاکی** گوید که اگر قوت ساقط نبود نزد من واجب است قی به طبیخ شبت و غسل یک روز به سکنجبین و آب گرم روز دیگر تا آن که نقای اعالی بدن ظاهر شود بعد از آن ماءالعسل بغاریقون یک روز بخورند و شربت اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب در این تب از تراکیب منست **صنعت** آن صبر غاریقون هر واحد یک جزو تربد هلیله زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکنینج هر واحد ربع جزو مصطکی ثمن جزو به آب کرفس حبها سازند شربتی یک مثقال بشربت اصول مطلقاً و بماءالعسل در نائبه و به سکنجبین در هر دو دائره و در هفته دو مرتبه بخورند و ظاهر



است که اگر آنجا اقلع باشد دوا و روز آن واجب بود والا قصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در استفراغ بکاهند و در غذا بیفزایند **خضر** گوید که برای صاحب این مرض سزاوار آن است که لزوم سکون و راحت نماید تا خلط در موضع خود مستقر باشد تا آن که نضح یابد زیرا که حرکت و محنت اختلاط را رقیق گرداند و آن را در عروق منتشر نماید و با اخلاط نیک ممزوج گردد و آن را فاسد سازد و در ماده تب بیفزاید و از معالجه این تب غفلت نباید کرد که آن مؤدی بسدد و استسقا می‌گردد و **میربهاءالدین** در خلاصه التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج اهتمام تمام است به استفراغ لیکن قبل از نضح تام قی باید فرمود و در اوقات لائقه بمقی که از هر خلطی لختی دفع کند و اگر قبل از هر نوب بمقی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و نرم داشتن طبع بحقنه و شیاف معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی لختی دفع شود اما چنان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر بستکین ضرورت احتیاج بسیار نبود اولاً در آن باید گویند بنوعیکه مانع نضح نشود و بعد نضح اسهال صفرا و بلغم باید کرد لیکن اگر غلبه بلغم باشند آنجا ..... و فکر نیکو بود و اگر غلبه صفرا باشد سنا و شیرخشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب باشند فلوس خیارشنب در آب سرد یا مقلی حامض و اندک تربد مناسب بود و شربتها و غذاها که در مطلق غب غیرخالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت و غذای صفراشکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم به کار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضح تام و بعد از استفراغ بمهلتی نیکو عظیم نافع آید و به دستوره‌های سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی به چند ساعت کشکاب به اندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و من جوانی را که در فصل خریف در وی شطرالغب داشت از نابتین و امراض بلغمی بیشتر رنجه می‌داشت بعد بیست و پنجروز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی بسه ساعت پیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و به همین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نابتین باشد چون طبع را مهلت آسایش نیست علاج به احتیاط بسیار باید کرد در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب

باشد طریق نضح و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشند حد وسط نگاهداشتن عنایت برعایت قوت هرچه تمامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تب از لازمتین نافع آید و مخدرات وقتیکه تب لازم باشد نباید داد مگر وقتیکه کهنه شده باشد آنگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید **مصنف اقتباس** می نویسد که بسا باشد که این تب تا به یک سال می کشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج خفیف از غب غیرخالصه نمایند ولیکن در اینجا بهر تقدیر در نضح و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیرخالص کوشند به ادخال حمام معتدل و بیخور و هرگاه این تب کهنه گردد و مریض را سخت بلرزاند پس استفراغ به ادویه قویه نماید اگر به تمامه صحت کلی حاصل گشت فبها والا باز منضجات حاره استعمال نمایند تا ماده پخته قرار نوبت گیرد پس آن را بمخدرات مانند حبالشفا و حافظ الصحت و قنب و غیره گذرانند و ملاحظه کهنگی تب جهت دادن منضجات بعد از تنقیه برای آن است که چون ماده این تب مختلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیرمضبوط هرگاه در اول مرض منضجات حاره و دیگر گرمیها داده شود صفرا را بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن به اخلاط داخل عروق سرایت کند و تب لازم پیدا شود ولیکن چون تب کهنه شد و ماده سرد گشت و تخفیفی یافت و طبیعت به آن خوگر شد پس آن هنگام منضجات و گرمیها بزوری تحلیل آن کند و مجال آن فسادات نماند و ملاحظه قرار گرفتن نوائب برای استعمال مخدرات بهر آن است که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول می سازند از انشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در وقت آن تسکین می کند چنان که آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آنوقت مقرر در گذشت برحسب اقتضای طبع مرضی تعویق در آن کیفیات و حالات پدید می آید تا بار دیگر بمحل نوبت می رسد انشای آن صورت می کند و چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت مخدر بر طرف شده ماده بحرکت آمد و فعل خود تمام می کند برحسب مقتضای طبع مرضی و تأخیر استعمال مخدرات از تنقیه به جهت آن است که چون خلط بسیار در غلبه باشد به تخدیر تسکین آن مشکل بود و ممکن است که از مخدرات غلط یابد و

بیفسرد و فسادات دیگر سخت‌تر از آن بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در عشره کامله نواب علوی‌خان مرقوم است کسی را که تنقیه نکرده باشند و تب کهنه شده باشد و بتحلیل خفت یافته حاجت به تنقیه دیگر نباشد و بی‌تکلف مخدرات به‌کار برند و دستور استعمال مخدرات آن است که قبل از نوبت بچهار ساعت دهند مقداری که دانند که آن مقدار بیمار را البته می‌گردد پس ببینند که اگر مزاج مریض ضعیف است آن را بشریت مقوی که غذایت محض در آن نباشد دهند مانند شربت سیب در عرق گاو و بیدمشک و مانند آن و اگر به زیادتی چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل مربی یا در شربت دینار دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و به جهت مرض ترک آن کرده از آن معتاد او مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد همچو افیون که تخدیر آن مضر بود والا بحب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض را در مدت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از آن غذای مناسب مزاج اندکی بخوراند آنگاه مخدرات به عمل آرند چنان چه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که صباح غذا دهند و خصوصاً که بیمار نازک مزاج باشد و آنجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن حذر واجب است از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی به‌کار داشتن و در اثنای راحت تدارک بیس و حرارت به ادویه مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت به و انارین و سیب و گاوزبان در عرق گاوزبان و بیدمشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا انقضای نوبت دست و پا و پشت مریض را گرم داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بود از آب سرد و دیگر تریها و سردیها و ترشی‌ها اجتناب ورزند تا سه چهار نوبت به دستور مخدر به‌کار برند و هرگاه نوبتی بدین تدابیر بخیر بگذرد پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را به همین دستور گذارند آنگاه چون صحت مزاج قرار یابد به تدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر به‌کار نبرند و به اشربه و اغذیه علاج کنند آنجا که طبع را بعلبها و صنائع و غناهای مرغویه مشغول دارند تا تفریح ازو حاصل گردد **فائده** بدانند که بیماریهای مهلکه که در این تب در ماه هفتم و هشتم و یا کم و بیش پدید آیند این است

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تهیج رو دست و پا و سده ماساریقا و اسهال کبدی **اما** در صلابت جگر و طحال این دوا دهند قرص کبر سه ماشه در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و افسنتین اسارون انیسون هر یک سه ماشه تخم پنجنکشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی نفاح اذخر هر یک پنج ماشه برگ شاهتره پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنبالثعلب هر یک هفت ماشه جوش کرده گلقد سه توله سکنجبین عنصلی یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی چهل عدد برگ گز دو توله در آب شور بپزند که خوب مهرا شود مالیده صاف نموده مقل اشق هر یک چهار ماشه سهاگه گندمک هر یک سه نیم ماشه برگ سداب اشنه کزمازج هر یک یک و نیم مثقال گل گز برگ سرو هر یک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول به روغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچه مرغ با نان روه دهند و بجای آب بر عرق مکوه و گزا اکتفا کنند و **اما** در اختلاج معده آب دریای شیرین هفت آثار آهن تاب کنند و همچنین بنقره و طلا و نیم آثار از آن گرفته مصطکی چهارماشه برگ تنبول پخته سه عدد الانچی کلان چهار عدد بادیان خطائی سه ماشه بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره با نان تنک دهند و جای اختلاج را بپارچه درشت مالیده روغن جوز بمانند و **اما** در اختلاج دل خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر هفت توله بدهند و یا انوشداروی لولوی علوی خان با عرق گاوزبان عنبری دهند و **اما** در اختلاج جگر جواهر مهره یک ماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یک عدد شربت یاقوت علوی خان دو توله آمیخته با عرق سیب مرکب معصوم علیخان نه توله و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک نه ماشه بدهند و غذا پلاو و قلیه زردکی و شلجمی بخوراند **دوایی** که هر سه اقسام اختلاج را نافع است لاجورد مغسول مصطکی پوست بیخ کبر هر واحد یک ماشه سوده در دواءالمسک معتدل نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند به عده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک هفت توله تخم شربتی هفت ماشه بنوشند و هرگاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخله و ضماد به کار برند که فی الفور بهوش می آید **صفت لخله** گلاب و سرکه

مقطر هر یک یک توله شونیز و سنبل‌الطیب و عود خام هر یک سه ماشه عطر عنبر و مجموعه هر یک سه ماشه مرتب ساخته پیش‌بینی دارند **صفت ضماد** دال بنوماش مقشر به شیر بز سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضه مرغ دو عدد و عطر گلاب سه ماشه و بعد بهوش آمدن این دوا دهند عرق کیوره و عنبر و گاوزبان عنبری هر یک پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه و **اما** در غشی متواتر به دستوری علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد و **اما** در تهیج رو و اطراف ضماد از انیسون و برگ عنب‌الثعلب نمایند و **اما** در سده ماساریقا و اسهال کبدی علاج بنه‌جی نمایند که در مقام آنها مذکور شد **حکایت** نواب نظام علی‌خان را شطرنجب لاحق شد و از قدیم مراقبت در مزاج می‌داشتند در مدت یک و نیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنان چه وقت خواب اندکی حرارت با لرزه خفیف سه چهار بار می‌آمد و تب تا چاشتگاه می‌ماند و هفت ماه بر آن منقضی شد و سقوط اشتها و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجه غایت شده بود و اطبا تب دق قرار داده مبردات شدید مثل قرص کافور و ماءالقرع هر دو وقت می‌دادند و اندک تهیج رو و اطراف هم ظاهر شده بود چون رجوع علاج بمن فرمودند از فصد باسلیق دست راست خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علوی‌خان و شربت کشوت والد اوشان هر یک دو توله در عرق کیوره و عرق عنبر و ماءاللحم ساده هر یک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چهارماشه پاشیده و غذا مطنجن بالائی جغرات گاوی و شراب که وقت شام معمول قدیم بود از وزن معمولی چهارم حصه به عرق کیوره دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یک توله کشمش دادم اختلاج بمجرد اخراج خون چهارم حصه مانده بود وقت شب دوره تب هم به قدر نیمه آمده صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دواءالکرکم صغیر چهارماشه شربت بزوری اصولی علوی‌خان یک توله ورق طلا یکعدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن مروق گلوی سبز بوزن سه توله شیره انیسون سه ماشه شربت کشوت والد علوی‌خان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانه انار شیرین ولایتی که چهارم حصه آن دانه هیل باشد تنقل فرمایند و غذا به دستور و وقت شام جواهر مهره جدوار خطائی اظفارالطیب هر یک یک ماشه در شربت یاقوت و

کشوت هر یک یک توله ورق طلا یکعدد آمیخته شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چهار ماشه و هر روز مروق گلو یک توله و انیسون یک ماشه اضافه نمودم تا ده روز هر دو وقت دو از غذا به دستور داشتم و از روز یازدهم مروق و غیره به دستوریکه شروع کردم کاستن آغاز نهادم روز بستم اختلاج و تهیج و لرزه همه موقوف شد لیکن تپی خفیف معمول می آمد بروز بیست و یک تبدیل غذا کرده پلاو مرغ حق گو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یک ماه ..... جواهردار هفت باشد ورق طلا یکعدد عرق عنبر ..... و ماءاللحم ساده سه توله مقرر داشتم ..... صحت کلی یافتند ایضاً ..... شطرالغب عارض شد و تا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم می داشت و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد وقت نیمروز ناگاه اختلاج قلب پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من لخلخله و ضمادی که سابق نوشته شد به عمل آوردم بعد یکپاس بیهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول هر یک یک و نیم ماشه در شربت سیب و کشوت هر یک یک توله سرشته همراه شیرۀ انیسون پنج ماشه و زرشک و ریشه انجبار هر یک چهارماشه و بادیان هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه شربت حب الّاس و خشخاش هر یک یک و نیم توله لک مغسول دو ماشه تودرین سه ماشه فرنجمشک چهارماشه بخورند و جهت رفع دوره این بخور دادم برگ نی سبز نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل الطیب اشته هر یک چهار و نیم فلوس در سبوچه آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد طشت گلی آب انداخته گرداگرد داشته همه تن را برضائی پوشیده بتبخیر کنند و چون عرق آید از پنبه کهنه آن را پاک سازند و چون آب سردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا باز آب گرم شود و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند به همین تدبیر در مدت بیست روز صحت یافت **سرهندي** گوید که آنچه تجربه کرده ایم و این تب را قلع کند و نکس نشود اگر صفرا در آن غالب بود این است که تخم کاسنی نیمکوفته گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یک رطل آب شب تر کند و صبح بجوشانند تا مهرا گردد و ربع بماند صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیم گرم بنوشند و هرگاه

نضج ظاهر شود حل طبیعت بقرص بنفشه مسهل نمایند و نسخه آن در علاج غب غیرخالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آن را به آب گرم بخورند و عقب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر در این تب ترک غذا روز نوبت است به تمامه و اگر متحمل ذاقه نباشد ماءالشعیر با نخود پخته به اندک شکر سفید بدهند و بر ادویه ملطفیه بسیار جسارت نمایند تا بسرسام و غیره انجامد سیما اگر با وی صداع یا ضعف دماغ باشد و در علاج او تساهل نکنند زیرا که در اکثر مدی به استسقا و غیره از امراض سدییه می‌گردد و باید که روز نوبت صفاوی تبرید و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفاوی قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

### حمیات مختلطه

بدآن که حمای مختلط که آن را مختلفه نیز گویند تب می‌باشد که آن را دوری و نوبتی معین و محفوظ نباشد چنان چه تپی لازم باشد بعد از آن بغب منتقل شود و یا تپی چند روز به طریق لزوم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبه دوم آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تپها مختلطه می‌باشد و سببش یا ورم بعضی اعضا باشد و علامتش وجود ورم است و یا سوءتدبیر مریض در ماکل و مشرب و غیر آن پس سبب در ادوار و عودات آن عودات تدبیر روی داد دار آن باشد نه ادوار مواد که منصب شود و عودات آن و علامتش وجود تدبیر ردی است و یا احتراق اخلاط گردیدن آنها به سوی ترمد در اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره است و این نوع منتقل بربع گردد و یا استحاله ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنان چه اکثر حمای بلغمی بصفاوی منتقل می‌شود نزد استعمال کثرت تسخین و بعکس آن نزد افراط تبرید و با اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظت درقت چنان چه اگر مواد کم شود غلظ و بیس او بیفزاید و نوبت او از ربع بخرم یا سدس و غیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیرا که قوای او چون ضعیف شود بر سرعت تحلیل ماده قوی نگردد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه شود و بسا باشد که تب نائبه دائمه گردد به سبب عدم تحلل ماده منصبه نوبت اولی و اقصا ماده موجب

نوبت ثانی به اولی و یا دیگر اسباب اختلاف او دارد طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بوعلی و غیره مفصل مسطور شد **علاج در ورمی** علاج ورم کنند و در سوءتدبیری اصلاح تدبیر و در احتراقی گاه استفراغ و گاهی تطفیه نمایند تا از استکمال احتراق بازماند و استفراغ به سبب شدت رمادیت و استیلای تب متعسر نگردد و این تبرید برای تطفیه در این تب نافع نوشته‌اند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیرۀ تخم خرفه و خیارین هر یک نه ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه و گاهی بجای خرفه و خیارین شیرۀ تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیرۀ مغز تخم کدو و کاسنی و عرقیات بارد و سکنجبین بزوری عوض خرفه و شربت نیلوفر و خاکشی داخل کرده می‌شود بالجمله طریق علاج این همان است که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که در اینجا در نضح و تقویت اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و **ابومنصور** گوید که اگر تپی محافظت بهیچ دور نکند و با وجود آن در عضوی از اعضا دردی و ضرری محسوس نباشد باید دان است که اراده انتقال برع همی‌کند والا از ورم خالی نبود پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم معاً گاهی و تطفیه گاهی به‌کار برند تا احتراق را تمام نکند و در صورت دوم بعلاج تب مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج درم آن عضو مصروف داشته بنوعیکه در باب در باب آن مذکور است به عمل آورند

### حمیات ورمیه

تپهائیکه تابع اورام بود به حسب حدوث ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم است **اول آن که** برتبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نسخه از جنس حمیات یوم باشد زیرا که اکثر حرارت متولد از وجع در این اورام به سوی قلب متادی شود و سبب تب گردد بدون عفونت ماده آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم و سقطه و ضربه و هرگاه این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود سبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و سبب کثرت ماده امتلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنان چه **شیخ** می‌فرماید که هرگاه



عفونت اورام ظاهر به سبب عظم ورم یا قرب او از قلب متادی به سوی قلب گردد تب از غیرجنس حمای یوم یعنی عفنی شود و اکثر امثال این حمیات عفنی از اسباب سابقه بدنیه و امتلاآت باشد و گاهی از قروح بود که به سوی آنها مواد خبیثه متوجه شود و در لحوم رخو محتبس گردد و عفونت آن به سوی قلب متادی شود و **ابن نوح** گوید که اگر تب از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و در آن خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتداءً از غیرسقطه و ضربه باشد خطر او به حسب شرف عضو بود بالجمله علامات این تب آن است که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران و بغل و پس گوش تب عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم ورمی بتفصیل مذکور شد **دوم آن که** برتبع اورام باطن افتد و این تپها عفنی باشند و سختی و آسانی این تب به حسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تب به حسب ماده بود و به سبب قلت و کثرت و رقت و غلظت آن و تپهای تابع اورام باطنی به حسب کثرت اورام آن بسیار است و بعض اورام باطن را نامهای خاص است همچنین حمیات آن را اسمای مخصوصه است مثل قرانیطش که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ با نفس دماغ است و تابع او تب بود که آن را حمای قزانیطسیه گویند و مثل سرسام که در فارسی اسم ورم راس است و تابع او تب باشد که آن را حمای سرسامیه نامند و مثل خناق که نام ورم نواحی حلق و حنجره است و تابع او تب به حسب ماده او بود و آن را حمای خناقیه خوانند و مثل برسام که اسم ورم غشای صدر و اضلاع و عضلات باشد و تابع او تب باسرفه و ضیق النفس باشد که آن را حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشاست و تابع او تب باشد که آن را حمای شوصیه نامند و مثل ذات الریه که اسم ورم حار ریه است و تابع او تب و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفه دائم بود و آن را حمای رئیسیه گویند و امثال اینها و اما اورامیکه آن را و حمیات آن را اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر است و تابع او تب گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و دردی در کتف و چنبر گردن و زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده است و تابع او تب و سقوط قوت و شهوت و درد استخوانهای صدر باشد و مثل ورم مریست و تابع او تب گرم باشد و عسر بلع و درد میان هر دو کتف و مثل ورم طحال و تابع او تب سوداوی

بود مثل ورم امعا و تابع او تب به حسب ماده ورم و درد پشت و قبض طبع باشد و مثل ورم گرده است و تابع او تب با درد کمرگاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تب گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تب همچون تب درم مثانه بود و بدانند که به مثل این اورام آنگاه تب پیدا شود که ماده آن حار بنفشه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب از این هر دو و یا حار به عفونت باشد مثل بلغم عفن و از اورام بارده حدوث تب ممکن نیست مگر به این وجه و گاهی حمیات اورام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی با وی قشعریره و لرزه باشد شیخ می‌فرماید که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آن است که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد و تشنگی و التهاب اشتداد نماید و بر آن دلائل مخالطت صفرا بسیار با خون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و اورام باطنی مثل ورم صماخ و غیر آن است که سابق مسطور شد و گاهی مختلف می‌شود حمیات آنها در شدت و ضعف به حسب قرب از قلب و بعد از آن و ایضاً آنچه از آن در اعضای لحمیه باشد تب او شدیدتر باشد و آنچه در غشائیه و مانند آن بود تب او ضعیف‌تر باشد و آنچه در جوار شرائین بود تب او شدیدتر باشد و آنچه در جوار آورده تنها باشد تب او ضعیف‌تر بود و این حمیات از ادوار خفیفه خالی نبود و اگرچه لازم باشد به حسب مواد منصب به سوی اورام آن به ادوار و به حسب تولد آن و به حسب حرکت آن و به حسب جذب حرارت دالم در انجا پس برای هر خلط دور لائق او باشد و بدان‌که بسیار باشد که ورم در ذات‌الجنب و مانند آن زائل شود و تب باقی ماند و این دلالت کند بر آن‌که نقای تام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کنند بدق مودی گردند و خصوصاً هرگاه اورام در جگر باشد و اما اورام حجابیه چون مستحکم شوند مهلت دق ندهند چه اگر خفیف باشند بلامکان بمرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند ار اکثر بلامکان هلاک کند و علامات و اعراض با حمیات ورمی باطنی سه نوع یافته می‌شود یکی علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کنند مثل نبض فشاری و وجع ناخس بر ورم نواحی صدر و همچنین سرفه خشک اولاد سرفه‌تر ثانیاً و مانند آن از اعراض ذات‌الجنب دال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار در اعضای

عصبیه باشد **دوم** علامات و اعراضیکه دلالت بر جنس ماده کنند مثل دلالت اشتداد تب بنوبت غب بر آن که مرض صفراویست و مثل حرارت ملائم و حالتی شبیه به بهجت و سرور بر آن که ماده دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن و موضع محاذی ورم بر آن که بلغمی است **سوم** علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم و سکون تب و اعراض و ظهور ریم بسیار در قاروره و احوالیکه به هلاکت مریض مندر باشد مثل عود تب بعد سکون آن و ظهور تفتیح و ثقل و حرقت در موضع دیگر با صفائی قاروره و خلو آن از ریم و گاهی مختلف می‌باشند اورام باطنی در ایجاب حمی و قوت آن و دوام آن و فتره آن به حسب عظم ورم فی نفسه و عظم عروق آن و به حسب اعضای آن زیرا که از اعضای باطن بعضی آن است که قریب از قلب باشند مثل فم معده و حجاب و یا شدیدالمشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس در هر دو صورت تب قوی دائمه لازم باشد و بعضی آن است که بعید از قلب قلیلالمشارکت بدان باشند مثل گروه پس آن به سبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب نمی‌کند بلکه اکثر آن مفتره باشند و از جنس حمیات مختلط و حمیات غب و ربع و خمس و سدس بود و با وی لرزه و قشعریره باشد و امر آن مشکل گردد که آیا این حمیات اورام است یا حمیات مذکوره و ثقل در موضع کرده و ناحیه کمرگاه و درد اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت معتاد بر آن دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو رئیس باشد یا قوی المشارکت با وی و یا شدیدالحس بود و آن عضو عصبی باشد پس با وجود اشتداد حمیات تابع اورام آن را قلق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی تابع آن اعراض غریبه دیگر باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تب صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت در این اورام مشتعل گردد بسیار شدیدالحدت نباشد چنان که در محرقه مگر آن که امر عظیم باشد مثل آن که ماده ورم بسیار خبث‌الجوهر حار بود و سبب در عدم شدت حدت در اینجا آن است که عفونت در اورام غیرناشی و غیرمتحرک به سوی خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود **علاج** بدان که علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین و تبرید و تنقیه بعد از علاج اورام از ردع و ارخا و تحلیل و انضاج و تفجیر و تنقیه و الحام زیرا

که اصل در این تپها علاج ورم است مع مراعات علاج تب از تبرید و ترطیب و این حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات ساذجۀ حاده یعنی خالی از ورم‌اند به این نوع که در این حمیات بنوشیدن آب سرد و بدخول حمام رخصت نیست و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچۀ مبلول به اشیای بارد مبرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی‌العالم و خرفه و گشنیز به اندک آرد جو سفید ملام بر برف سرد کرده و تبدیل آن جائز بود و گاهی زیت انفاق و روغن گل برای ارخا مع القبض بدان مخلوط کرده می‌شود و اگر کاهو مغسول مبرد خورند بدان انتقال یابند **بالجملة** احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تپها هیچ نیست بهر آن که عرض ورم است پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تب خود زائل گردد در اورام باطنی حاره فصد در ابتدا ضرور است و بعضی ادویۀ معمول استائده نافع تب اورام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته آن را نیز ملاحظه فرمایند

### حمیات وبائی

**بدآن که** وبا تعفن و فسادست که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هرگاه هوای ملکی متعفن شود از راه دهان و بینی و مسام و شرائین بدل رسد روح آن را فاسد گرداند و رطوباتیکه اندر دل است جمله آن را متعفن سازد و از دل بدماغ و جگر رسد و ارواح و رطوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند پس حرارت عفونی بسائر اعضا سرایت کند و تب عارض گردد و دوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود هلاک گرداند و اگر سمیت مفرط در آن باشد مهلت علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریع‌تر است بنابر آن که ضرورت استنشاق او از سته ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریه است که دمی و لحظه خالی از آن نمی‌تواند ماند به جهت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بتوریج و ایصال مدد بهوا پس هرگاه آن هوا عفن فاسد گردد اخلاط بدن خاصه اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام است مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آن ملک را عارض شود مگر کسی را که بدن او از اخلاط باید پاک باشد و مسامات او گشاده نباشد و مزاج او قوی

بود و به تدبیر دافع آن فساد مشغول باشد و گاه باشد که ساد آن هوا بدل حیوانات دیگر نیز سرایت کند و حیوان بسیار هلاک گردد و **سبب وبا** سه گونه **است یکی** اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب با هم و تاثیر شعاع آن بر بعضی راضی و تغییرات هوا و مولدات و احتقان ابخره رديه در جوف زمین و صعود آنها و اختلاط بهوا و افساد جوهر آن و غیر اینها از اموری که بر مردم مخفی باشد و سوای ذات عام السرد الخفیات احدی را بر آن اطلاع کمابسی حاصل نیست **دوم** اسباب ارضی مثل جدال و قتل عظیم که در ملکی واقع شود و کشتگان را دفن نسازند و متعفن گردند و هوای آنجا نیز متعفن گردد و مثل آبهای ایستاده و آب نیستانها که متعفن گردند و یا مزابل و قاذورات و مستقعات جلود که تعفن بسیار یابند و باعث فساد هوا گردند **سوم** اجتماع اسباب سماوی و ارضی هر دو موجب فساد هوا و این بدترین وبا باشد و **علامت وبا** آن است که هوا به تنفس و استنشاق مردم را خوش نیاید و از آن تفریحی و راحتی نیابند بلکه متنفر و متاذی گردند و چون بر بلندی یا بر سر کوهی برآیند و در هوا نظر کنند آن را گردآلود و دردناک و غلیظ مکدر مشاهده نمایند و بر سر عمارت همچو دود فرو چسبیده نماید بی آن که دودی باشد و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و آشیانه خود رها بلکه بیضه و بچه خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد بروند و غوک و حیوانی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس و دوزغ و هوام و حشرات بسیار شوند و حیوانات و حشرات که زیرزمین مسکن دارند مانند موش و روباه و مار و کژدم و هزارپا از سوراخ خودها بر زمین آیند و باز در آن نروند و آنچه برنیابند بمیرند اما از شواهد وقوع و با سبقت تغییرات هوا بود و در حرارت و برودت متوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت و فصل و وقت و غبارناکی هوا و غلظت و تیرگی و رطوبتهای بی محل و ممتد یا تعاقب حر و برد و در اواخر تابستان شهب و رجوم و ستاره دنباله دار و سرخیها بسیار ظاهر شوند و حال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد و خصوصا تابستان و کثرت تیرگی هوا اندر آن فصل و بسیاری زرع نبات خبیثه و باران در موسم خود کم بارد ولیکن ابرهای غلیظ متراکم بسیار باشد و هوای خوش و صاف بی ابر کم باشد و غلات را در آن ملک نقصان عظیم رو دهد و خریف صیفی و ربیع شتائی گردد و **بدانند** که در بلاد حاره

و دامن کوهها وبا و فساد هوا نسبت بجاهای دیگر بسیار واقع می‌شود و در بلاد بارده و یا حاره کثیرالارطوبت و درازکوه کمتر می‌افتد وبا که در فصل ربیع افتد ردی‌تر و خبیث‌تر باشد و فساد هوا ضرر نمی‌کند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر او باشد و استعداد صبیان و جوانان برای قبول وبا شدیدتر از استعداد کهول و مشائخ بود بالجمله حمای وبائی بدترین اقسام حمیات است و خصوصا اگر طاعون با وی یار بود و مردم از این بلا کمتر رهائی یابند اللهم احفظنا من شر کل بلاء و بلاء **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که گاهی عارض می‌شود و هوا را استحاله در کیفیات او به سوی حرارت و برودت و در طبیعت و جوهر او به سوی تغیر و عفونت چنان چه آب را عارض می‌گردد و متغیر در طعم و رنگ و بدبو و متعفن می‌شود و این را وبا نامند و همچنان که آب متعفن نمی‌شود در حال بساطت خود بلکه به جهت اختلاط او از اجسام ارضیه خبیثه که بدان ممتزج گردد و آن را از بساطت او خارج کند و جمله را کیفیت ردیه عفنه پیدا نماید همچنین هوا متعفن نمی‌شود در حال بساطت خود بلکه بنابر مخالطت او از ابخره ردیه که بدان ممتزج گردد و برای جمله کیفیت ردی حادث کند و این اختلاط گاهی به سبب وزیدن بادهای بسیار باشد که به سوی موضع نیک خالی از فساد ابخره ردی رساند از مواضع بعید ردی که در آن مفاک آبهای بد و اجسام گنده در معركة جنگ یا در آن وبای قتاله بود که آن اجسام را دفن نکنند و نسوزند و گاهی سبب قریب ارضی از موضع حادث در آن باشد و گاهی عفونات و ابخره بد در باطن زمین پیدا شود به اسبابی که بجزئیات آن شعور نداریم پس آن بظاهر برآید و مضرت او به آب و هوا پدید آید و هرگاه به سببی از این اسباب مذکوره هوا متغیر شود وبا تولد کند و حمیات حادث به سبب هوای یابس کمتر بود از حادث به سبب هوای رطب مگر صفرا در هوای یابس کثرت پذیرد پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی گردد و اما حمیات وبائیه از هوای کدر رطب افتد و حمیات در هوای رطب اکثر بود لیکن آن در حدت کمتر و در مدت درازتر و در تابستان خشک کم باران کمتر حادث شود و در حدت بیشتر دور صحت یا هلاکت سریعتر باشد و افضل فضول آن است که حافظ طبیعت خویش باشد و مبدای همه این تغیرات از استحاله در کیفیت و در طبیعت شکلی از اشکال فلک است که من موجب

او را نمی‌دانم و اگرچه قوم منجمین در آن چیزی غیرمنسوب به جهت صحیح می‌گویند لیکن واجب است دآن استن این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع در عالم کون و فساد از وبا و غیره اشکال سماوی است و سبب قریب او احوال ارضی و در آن هنگام قوای فعاله سماوی از قوای کواکب و غیره و قوای منفعله ارضی از مواد عناصر ترطیب شدید واجب کند در هوا به انگبیختن ابخره و ادخنه به سوی آن و انتشار او در آن و تعقیب آن بحرارت ضعیفه کائن در ادخنه و هرگاه هوا به این طور گردد و به سوی قلب رود مزاج روح را که در دل است فاسد کند و آنچه خاوی او رطوبت است عفن شود و حرارت خارج از طبع در آن حادث شود و او از طریق شرائین در همه بدن منتشر گردد حمای وبائی افتد و خلقی را از مردم عام گردد خاصه که در نفس ایشان استعداد بود زیرا که فاعل تنها چون حاصل شود و منفعل مستعد نباشد فعل و انفعال حادث نشود و استعداد ابدان برای انفعال وبائی آن است که بدن ممتلی به اخلاط ردی باشد چه بدن پاک از فضول ردی از این کم منفعل می‌شود و ایضاً ابدان ضعیفه از آن منفعل گردد مثل کسانیکه کثرت جماع نمایند و همچنین ابدان واسع مسام رطب کثیرالاستحمام و گاهی در حمیات وبائی مریض وحاس قریب او حرارت زیاده معلوم نکنند و نبض و بول بسیار متغیر نشود و مع ذلک به سرعت مهلک باشد و اطبا در امر او متحیر شوند و اکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تب نفس بدبو شود بمیرد زیرا که عفونت در قلب مستحکم شود و آن قوی‌تر سبب هلاک است

### علامات وبا

چیزی که دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم‌مقام اسباب اوست این است که رجوم و شهب در ابتدای خریف کثرت نماید و هرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار روزها وزد و خلط در هوا و ضباب دریابند و گمان یاران کنند و هوا را غبارناک خشک یابند و باران نیاید باید دآن است که مزاج زمستان فاسد شده و اما وبای تابستانی خبیث ردی بود و بر آن قلت باران در فصل ربیع مع سردی دلالت کند به عده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و روزی چند هوا مکدر گردد و باز مدت یک هفته یا زیاده بر آن صاف شود به عده سردی بشب و شدت گرمی ورزد و

ابرها و کدورت هوا و حرارت حادث گردد وبا بیاید و حمیات وبائی و جدری و غیره احداث نماید و همچنین هرگاه تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود که اشجار را غبارناک کند و در خریف شهب و نیران و نیازک باشد این علامت وباست و همچنین هرگاه در فصلی بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود روزی صاف گردد و آفتاب صاف برآید و روز دیگر مکدر شود و آفتاب در پرده غبار طلوع کند حکم حدوث وبا باید کرد و اما علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب است مثل آن است که غوکان و حشرات متولد از عفونت بسیار بنظر درآیند و موش و دیگر جانوران که در قعر زمین سکونت دارند بر ظاهر زمین برآیند و چون مدهوش و متحیر و سراسیمه باشند و حیوان ذکی الحس مثل لقلق و مانند آن از آشیانه خود بگریزند و گاهی بیضه خود بگذارند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که معنی وبا فساد هواست همچنان که آب چون در آب روان دیر ماند و یا به سبب آن که چیزی از قوت نباتات بد با وی بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد و هوا نیز به سبب آن که در میان درختان و میان مفاکها دیر بماند و یا به سبب ابخره رديه یا دخان که با وی آمیزد و حرکت بادهای خوش معتاد به او نرسد و او را نجنباند طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد و هیچ چیز با روح هر حیوان شدیدتر در امتزاج از هوا نیست و هرگاه که هوا ردی گردد ضرور مرض بحیوانات عارض شود و لهذا جانوران که حس آنها لطیفتر است مثل بر استوک و لک از جائیکه هوای آن ردی گردد بگریزند و وبا در هوای تر بیشتر از آن افتد که در هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم و خشک و یا کمتر باشد و هر فصل که بر طبع خویش باشد چنان که مثلا در خریف هوا سخت گرم و سخت سرد نباشد و باران معتدل آید و در فصل زمستان سرما و باران بیحد نباشد و بی‌سرما و باران معتاد نبود و فصل بهار بر غایت اعتدال باشد و بی‌گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال بر این گونه باشد اندر آن سال وبا نباشد و بیماری کمتر باشد و باید دان است که هرگاه وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در بدن خلط نباشد هوای بد در آن اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام نماید و مسام او بدان سبب گشاده باشند در مسام او هوای ردی درآید و اخلاط او را فاسد کند اگرچه در بدن خلط



ردی نباشد هوای بد در آن اثر کند و هوای بد میوه‌ها و نباتات را تباه کند و همه حیوانات را زیان دارد و هر که از میوه‌ها و گوشت آن جانوران خورد که از آن نباتات خورده باشند مضرت آن بدو رسد و اکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد و گاهی باشد که همه علامات تب وبائی در یک شخص پدید آید و گاهی بعضی از آن ظاهر شود و بعضی نه و قلت و کثرت ظهور آثار او به حسب کمی و زیادتی رواءت ماده است **انطاکی** گوید که تب وبائی پیدا می‌شود نزد تغییر آب و هوا و خروج آنها از بساطت با یکی از آن هر دو و این تغییر واقع می‌شود یا به اسباب علویه مثل قلت امطار و تناثر شهب و صواعق یا شروق ذی شعاع مثل مرنج که در آن هنگام اجزای سمیه در هوا و آب منفصل می‌گردد و از آن تعفن موجب فساد ابدان لازم می‌شود و یا به اسباب سفلیه مثل دخان و غبار و مثل مرده‌های گنده و رواج کربه و احتباس ابخره و کثرت زلازل و مثل منافع و مواضع برنج و کتان و شدیدترین وبا آن است که عقب جنگ افتد زیرا که بوی آدمیان قوی‌الفعل است و گفته‌اند که این تب مخصوص بسه علامات است **اول** تغییر چیزی که خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیمده شود و کذا حال فضل بود مع کثرت تلون به سبب استنشاق هوای فاسد و شرب آب متغیر **دوم** عموم آن به اکثر مردم به سبب استنشاق ایشان هوا را و شرب ایشان آب را و اکل فواکه آن را فساد مذکور داخل شود و اکل لحم حیوانی که آن را همین فساد به هم رسد و از آن نجات نمی‌یابد مگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل تنقیه و استعمال ادویه مانع از آن اختیار نماید **سوم** تقدیم چیزی که بر وبا دلالت کند مثل قلت باران و هرب حیوان ذکی مثل کبک و تعلق و کثرت ضباب و از علامات او که محتمل مشارکت است تواتر نبض و نفس و شهت کرب و غش مع خفت حرارت در ظاهر و خروج مواد بالوان مختلفه در قی اثر و صداع است **علاج** بعلاج تب دموی پردازند و چیزهای خوشبو بیویانند و دواءالمسک بارد مفرح بارد خوراندند و یاقوتیها و تریاق الذهب و جوارش مرجان و معجون راحت را در این باب منفعت عظیم است و هر چه در علاج دق بیاید حسب حاجت به کار برند مگر حمام و شراب و شیر تازه که در اینجا نشاید و یا مجرد و ظهور تب اول فصد باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و بعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه در رب انار ترش یک توله

سرشته بخورند و بالایش شیرۀ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدوی شیرین و زرشک هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه و آلوی بخارا هفت عدد در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر و بید ساده هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر و لیمون هر یک دو توله داخل کرده دهند و از گل بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو و حضض هر یک سه ماشه بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و پارچۀ باریک در دوغ و یا در آب صندل سوده تر نموده بر سینه نهند و نگذارند که خشک گردد و وقت ظهر آب افشردۀ انارین نه توله با شربت صندل ترش و یا شربت سیب لیمونی علوی خانی دو توله دهند که بسیار نافع است و همچنین افشرۀ لیمون کاغذی و تمرهندی و فالسه و کرونده و انناس و راحت جان هر واحد مفید و غذا خشکۀ گیلانی و یا دیگر غذا که ذی تریاقیت باشد با مربای تمرهندی و کرونده و انبه و اچار مقطر که در آن آمله و کچومر و لیمو افتاده باشد خوراندند و آب سرد ببرف و یا بشوره پرورده شکم سیر یک بار نوشیدن عظیم‌الاثراست و اندک اندک نوشیدن ضرر عظیم می‌رساند و کافور و گلاب و صندل و سرکه در گلاب پاش کرده ساعت بساعت در خانه بپاشند و برگ ترنج و لیمون کاغذی و سیب و ریحان و پودینه و گشنیز و کاهو و بیدمشک و بید ساده و گل نیلوفر تازه و گل چاندنی و گرهل توده توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم ریزند و لمحہ لمحہ رشاشات به عرق بیدمشک و گلاب بر یخ سرد کرده بپاشند و بیمار را در خسخانه بدارند و عطر خس و یاسمین سفید بپویند و بر بدن خود مالند و نوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد یک پیاله نافع است و کذا در سرکه به آب سرد ممزوج بالمناصفه و کذا همه گلها چون گل داغستانی و غیره و همچنین نوشیدن سرکه مقطر بوزن بیخ توله در یک پیالۀ آب یخ و خمیرۀ صندل ترش و عرق زرشک و عرق فواکه فی‌الفور نفع می‌دهد **دوایی که** در حمای وبائی مستعمل قرص کافور چهار ماشه بشربت انارین یک توله سرشته بخورند بالایش آب کاسنی تازه مروق آب عنب‌الثعلب سبز مروق هر یک هفت توله سکنجبین ساده سه توله حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت یک وقت آش جو با نبات دهند و وقت ضعف گوشت بچۀ مرغ و بزغاله و طیور خفیفه مثل تیهو و کبک بحموضات مثل زرشک و سماق و غوره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج لحم رواست و اگر گرمی

تب زیاده نباشد زردۀ بیضۀ مرغ جائز و یک وقت هرچه مناسب باشد و غذای غلیظ مثل گوشت و داب و شیر و فواکه ممنوع است **ایضاً** که در این تب و حالت قبض توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه تمرهندی سه توله عناب پنج دانه در عرق بید ساده و بید مشک و کیوره و عرق گاوزبان هر واحد سه توله عرق عنبالثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک پنج توله گلاب چهار توله خیسانیده خام مالیده صاف کرده گلقد یا خمیرۀ بنفشه سه توله مالیده صاف نموده بنوشند و اگر حرارت کم بود بیخ بادیان شش ماشه بادیان چهار ماشه کشمش سبز دو توله داخل سازند و اگر در تلئین قوی‌العمل خواهند شربت ورد مکرر چارتوله فلوس خیارشنب و خمیرۀ بنفشه هر یک سه توله و هلیله زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست و گاهی برای دفع عفونت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع طحال است و عمل زودتر گردد و صرۀ سنای مکی نه ماشه و گل نیلوفر و شش ماشه اگر حدت نباشد جائز است **ایضاً** که درحال لینت طبع توان داد شیرۀ زرشک پنج ماشه شیرۀ عناب پنج دانه شیرۀ خرفه شش ماشه شیرۀ تخم حماض چارماشه در عرق صندل و کیوره هر یک دو توله عرق کاسنی عرق بارتنگ هر یک چهار توله گلاب آب پودینه آب لیموترش هر یک توله برآورده شربت سیب شربت انارین منفع شربت بهی شربت ترنج شربت غوره هر یک یک توله داخل کرده بارتنگ چارماشه پاشیده دهند و اگر حرارت زائد باشد قرص کافور قابض سه ماشه یا اجزای قرص مذکور چارماشه سوده همراه دوا دهند و برای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند و گاهی شیرۀ دانۀ هیل سه ماشه اگر گرمی کم باشد و تخم ریحان بریان چهار ماشه پاشیده دهند **شربت** فواکه که جهت فساد خون و تب محرقة و بائی و حرارت کرده و قی صفاوی و اسهال مراری نافع است و در مرض حصبه و جدری که با غلبۀ صفاویت به هم رسد بسیار مفید و معمول عناب بیست دانه سماق انار دانۀ ترش گشنیز خشک هر یک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل و عرق کاسنی هر یک نیم رطل شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نصف ماند صاف نموده آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرو و آب هندوانه آب نیشکر آب سیب شیرین هر یک ده درم عرق بیدمشک گلاب هر یک بیست درم قند سفید دو چند شربت ترشی ترنج یکچند

داخل کرده به قوام آرند و اگر آب آلو و آب حصرم و آب تمر هندی هم اضافه کنند قوی تر گردد **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که جمله علاج ارباب حمای وبائی تجفیف و تقلیل موادست و این به فصد و اسهال باشد و لازم است که در آن مبادرت به استفراغ کنند پس اگر ماده غالب دموی بود فصد کنند و اگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند و باید که تبرید خانه ایشان و اصلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه به این طور کنند که گرداگرد فواکه و ریاحین بارده و برگ شجر بارد نهند و لخالخ و نضوجات معمول از فواکه باردالرائحه و از کافور و گلاب و صندل به کار برند و در خانه او هر روز چند بار بپاشند و خصوصاً گلاب و خلاف و نیلوفر و اگر در زمانه رشاشات آب باشد بهتر بود و اما اصلاح هوا عنقریب ذکر کنیم و برایشان استعمال کنند قرص کافور و ربوب بارد و آب رائب و رائب مسکه گرفته و گلاب که در آن مصل ترش خوشبو حل کرده باشند و ایضاً سرکه به آب سرد و نوشیدن آب سرد بسیار یک بار سخت سودمند است و اما اندک اندک گاهی هیجان حرارت کند پس اگر امر متمادی گردد به آن که شر اسیف بکشد و دست و پا سرد شود و بیداری و اختلاط عقل طول نماید و سینه بلند و پست شدن بنظر آید از استعمال پوشش گرم جاذب حرارت به سوی خارج چاره نباشد و چون اشتها ساقط گردد غذا بزور بخوراند زیرا که اکثر کسی که بر خوردن آن دلیری کند و با تفسیر بخورد طبیعت او بر طعام اقبال نماید و زنده ماند پس لابدست از جبر کردن ایشان بر غذا و واجب است که اغذیه ایشان از ترشی ها و مجففات باشد و قلیل المقدار بود بهر آن که اغذیه ایام وبا نیز روی باشد پس کثرت او از جهت رداءت و ایضاً از جهت امتلا ضرر کند **جرجانی** و **ایلاقی** می نویسند که تدبیر کسی که او را تب وبائی بود آن است که اول بدن از خلط فزون پاک کنند و هوای خانه به یخ و میوه های خوشبو و به صندل و کافور و گلاب و ریاحین بارد چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت اندک گلاب و سرکه به آب بید بپاشند و هر صبح قرص کافور دهند برب غوره و رب سیب و رب بهی و رب امرود و رب ترشی برنج و رب ریباس و رب لیمو آنچه حاضر باشد و اگر از این هیچ حاضر نباشد سرکه به آب بیامیزند و سرد کنند و در آن قرص کافور حل کنند و یا مصل ترش در گلاب بگدازند و قرص در آن حل سازند و بدهند و شرب

مصل در گلاب حل کرده و سرد کرده بی قرص کافور سودمند باشد و تشنگی بنشانند و آب یخ که بغایت سرد باشد اگر یک بارگی شربتی تام بخورند سود دارد و اندک اندک زیان دارد و بر تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد و خاصه بر طعام و اگرچه آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد **سعید** گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد و بعد تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند به استعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده می شود و استکثار ربوب قابضه مثل رب سیب و رب حصرم و انار کنند و فواکه مبرده مثل امرود و سیب و انار و بهی بخورند و آب تهرندی و سکنجبین رمانی و یا شیرۀ خرفه به آب انار چاشنی دارد و سکنجبین ساده بنوشند و سحرگاه اقراص کافور برب ترنج بدهند و تبرید سینه به صندل و کافور کنند و در زوایای خانه گلاب و سرکه بپاشند و غذا قابض مطفی حدت خون مثل سماقیه و رمانیه دهند و از دخول حمام منع کنند و اغتسال به آب سرد نمایند و از اغذیه حاره و شیرینی حذر کنند **ابن الیاس** گوید که فصد و اسهال و اخراج رطوبات فضلیه از بدن کنند و هر صبح جلاب از تهرندی و شکر سفید هر واحد ده درم به آب برف بنوشانند و یا سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم به آب برف حل کرده بدهند و یا قرص کافور یا قرص صندل هر کدام که باشد یک مثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند و غذا مزوره از آب غوره یا زرشک یا اناردانه یا سماق مع بچه مرغ و مغز بادام و اسفناخ سازند و انار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بمکنند و یا بگیرند آب حصرم و آب سماق و آب لیمو و آب ترنج و آب نارنج هر واحد یک رطل و بر آتش بیفر شکر قوام سازند و هر صبح اشجار بارد مثل بید و شاخ انگور و برگ سیب و ریاحین بارده و کافور و گل سرخ و صندل کنند و خانه را هر روز چند بار بپاشند و اگر در آبی که بپاشند گلاب آمیزند بهتر باشد و اصلاح هوا کنند بیخوراتیکه مذکور گردد و بر صدغین صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و باید که اغذیه ایشان اندک و از ترشی ها باشد مثل سرکه از سبکباج و مصل و مفیره و زرشک و اناردانه سادج و اگر قوت ضعیف باشد با بچه مرغ بسازند و از امتلا و ریاضت و حرکات سخت و اعراض نفسانی و هرچه محرک اخلاط و مسخن بدن باشد حذر کنند **انطاکی** گوید که اولاً فصد واجب

است به عده تنقیه و ملازمت اشربه باده مثل شربت بنفشه و ریباس و لیمون و گل حامض و قی تا آن که معده پاک شود پس استعمال مسهلات مذکور در حمیات حاره بدن از آن عنبر و فادزهر یا گلاب به عده شرب گل ارمنی یا مختوم و طلا به آب مورد که در آن کافور و صندل حل کرده باشند و پاشیدن سرکه و پودینه و آس و بخور بعنبر با لادن یا طرفا و از مجربات در این تب آن است که بگیرند سی درم گل سرخ خشک و بیست درم گلقد شگری و هم چند هر دو گلاب خالص و همه را در چهارصد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیم گرم استعمال نمایند که سریع العمل یابند و اگر اعراض اشتداد نمایند با وی بیست درم خمیره بنفشه یا گل او که تازه باشند یا خشک آمیزند **حکیم ارزانی** می نویسد که هرگاه تب وبائی ظاهر شود بزودی تن را از اخلاط فزونی پاک کنند بی انتظار نضج و خانه را بفواکه و عطریات بارد و چون سیب و لیمون و نسرين و غیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا باد خارجی درنیاید و چون بترویج حاجت آید هوای خانه را ببادکش بجنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد و آب شدیدالبرودت یک بار شکم سیر دادن به عده جرعه جرعه هر لحظه نوشاندن نفع تمام دارد و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن سودمند است و پوشیده نماند که اهم مهمات در این مرض تقویت دل و دماغ است و ازاله عفونت و چون عفونت در جسم کثیرالرطوبت زود اثر کند واجب است که از اغذیه رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و از اینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت می دهد دل و دماغ را و خشک می سازد رطوبات را و زائل می کند عفونت اخلاط را اما باید که مجمر دور باشد و بخور بدرجه اعتدال بود چنان چه بیمار را هیچ مضرتی از آن نرسد و نفس خفگی نکند **میربهاءالدین** نوشته علاج این تب آن است که نقل هوا کنند اولاً آنگاه به دستوری که در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا و شربت و دوا مرعی دارند و عوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشی ها خورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قویه پدید نیامده مبادرت کنند

بخشک ساختن بدن به استفراغ رطوبات زائده به فصد و مسهل سبک و یا ملین قوی و به استعمال غذاهای ترش و خشک کننده بدن و تریاقی مثل مرغیکه آن را به آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا سماق بریان کرده باشند و بزیره و گشنیز خشک آن را آلائیده و به اناردانه کوفته آکنده و خشکه پلاو و شله یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی و ترش باشد و قرص کافور اندر ربها دادن و اندر دوغ بی مسکه نافع بود هر روز یکنوبت و گل ارمنی و گل مختوم یک شربت اندر ترشی‌های مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک بروز طعام باید خورد چنان چه امتلا نشود و خلو نیز نماند و تدبیر مسکن و بوئیدن تریاقیات به دستوریکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود و اعظم تدابیر بود ولیکن گرمیها و بخورات گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدان چه ممکن گردد تقصیر نباید کرد و **طریق استفراغ** آن است که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و از پی آن تریاقی خنک چون کافوریات و اشاه آن بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع‌العمل قلیل‌المقدر و اینجا انتظار نضح نباید کشید که مجال تنگ است و غرض تقلیل رطوبات است نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف است فسادی کند و آنجا که اعراض بد ظاهر شده باشد استفراغ نتوان کرد و توسل بتریاقات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من آن است که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح و شام محصور انار ترش یا شربتی عصیر غوره که حب الشفای بزرگ اندر آن حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شب و روز کند بهترین تدبیری باشد **مؤلف اقتباس** می‌نویسد که اگر غلبه خون یافته شود و باید که اول رگ باسلیق زده خون به قدر حاجت بگیرند پس همان روز و یا بفاصله دو سه روز از فصد ملین مبارک در گلاب و عرق بیدمشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند و اگر آلو یا تمره‌ندی و ترنجبین و شیرخشت هم ضم کنند می‌شاید و مسهل هرگز ندهند و رعایت قوت و ضعف لحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که اندکی از مواد سمیه بر اینها ریزد و فساد عظیم پیدا کند و بمرگ مفاجات بکشد و خانه و مسکن بیمار را لمحہ لمحہ بسرکه که حلتیت در آن حل کرده باشند

بپاشند و بعد از تنقیه و کم شدن رطوبات تریاقات بارده و ربوب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهرحال در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم ترنجیده گردد و اطراف سرد بشوند و دم زدن دشوار بود پس در این حالت چاره نباشد جز آن که تریاقات حاره بزرگ مانند مثرودیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پنبئی و یا دیگر گرم کننده بیوشانند و لختی بدن را بمالند و مالیدنی سخت و جدوار سه ماشه در غسل سه توله آمیخته بلیسانند و بجای آب ماءالعسل دهند و سالی تب وبائی پیدا شده بود و روز دوم آن ارتعاد در همه اعضا پدید آمدی و روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر می شد و ضعف و هذیان و تشنگی و بیخوابی و بیقراری غلبه می کرد با سوءشی و بدبوی دهان و بروز پنجم و یا هشتم و یا نهم بهلاک می انجامید و چون اطبا بروز هشتم چنان چه معمول است مسهل می دادند و دیگر تدابیر مناسبه به کار می بردند همه علامات مذکوره زیاد می شد و بروز نهم و یا دهم انطباق مری پدید آمدی و بعد یکپاس هلاک کشتی و هرکسی که نزد من می رسیدی بی انتظار روز بحران بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق و یا داخل می کردم و خون به قدر قوت می گرفتم و بعد پنج شش گهری مغز خیارشمبر هفت توله و گلقدن چهار توله در عرق بهارنارنج و گلاب هر دو یا آثار و شربت آلو مسهل نواب علوی خان چهار توله و روغن بادام شش ماشه می دادم و بجای آب گلاب و عرق بهارنارنج و گاوزبان و وقت شام غذا خشکه گیلانی با مربای تمرهندی خوراندیم و صبح زهرمهرة بزی یک ماشه طباشیر دو ماشه در شربت سیب دو توله آمیخته لیسانیدم بالای آن شیرۀ مغز تخم پزد به و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در عرق بهارلیموی کاغذی چهارتوله عرق گاوزبان عرق بیدمشک هر یک شش توله برآورده شربت به سه توله تخم فرنجشمک هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم از این تدبیر انطباق مری هم نشدی و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامیدی و اگر احیانا کسی را انطباق مری پدید آمدی مجمه ناری و یا شیشه حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن و زیر زرخ می گذاشتم و در آن وقت زردی بیضه سنگ پشت دو عدد دور آب باران پخته بمقطر ثرید کرده با پاره نان روه می دادم و از آن مریض صحت می یافتی چنان چه قریب پانصد کس به اذن الله تعالی به همین تدبیر شفای کلی یافتند و در سالی اندر آخر فصل زمستان هوا تعفن پیدا کرده مورث تب



مطبقة دموی شده بود و خلقی کثیر از آن هلاک می شد چنان چه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علی خان را مع بعضی ندیمان دفعه درد سر و گرانی اعضا با تکسر پدید آمد و بعد از ظهر تب شدید با غثیان و هذیان عارض شد وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون وافر گرفتم که بغشی انجامیدند همه اعراض و شدت تب همان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تب و دردسر خفیف باقی ماند پس من شیرۀ خیارین و کاسنی و زرشک هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد در گلاب و کیوره و عرق کاسنی هر یک شش توله برآورده شربت عناب و صندل هر یک دو توله داخل کرده هر یکی را همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و گشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در دوغ سائیده پارچه ململ تر کرده نهادم غذا جغرات گاوی و مربای کردنده و تمرهندی با خشکه گیلانی مقرر ساختم و لخلخه از بوش دربندی و گل ارمنی و داغستانی و حضض مکی و صندل سفید هر یک سه ماشه آب گشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کهنه هر واحد یک توله کافور یک ماشه تیار کرده بویانیدم و بهرحیله تسکین حرارت می کردم که خواب آید و به همین تدبیر صحت یافتند **تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا** بدان که در ایام وبا تندر استان را واجب است که اگر خلط فزونی در بدن یابند تنقیه او نمایند اما بی حاجت تسکین بهتر از تحریک است چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت به آفت انجامد جهت توران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و هرچه مفتوح مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع و استحمام و جز آن از وی باز مانند و مداومت زهرمهرة خطائی به قدر یک قیراط دافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریائی به قدر برنج با گلاب و گل مختوم نیز رافع مضرت هوای وباست و بوئیدن ترنج و فرش کردن برگ آن مجرب است و بوئیدن نارنج و برگ آن و همچنین لیمو نیز دافع فساد هواست و بخور موم جهت دفع عفونت هوای وبا نافع است و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار بالخصیت اصلاح هوا می کند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پیپتا مدام باشد هوای بد به او نمی رسد و همچنین نگاهداشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد خود از اثر

هوای وبا محفوظ دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور درونج و طرفا مجرب است و کذا بخور عنبر و شحم او و خوردن برنج و نارنج و سرکه همه مجرب و پیاز مشهورالنفع است و اگرچه شم آنها باشد و به قول گیلانی شرب و پاشیدن در موضع و بخور کردن صبر خاصیت عظیم دارد و به قول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن در این ایام نفع تمام دارد **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که اصلاح هوا یا به حسب اصحا باشد یعنی کسانی که هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا به حسب اصحا و مرضی اما آنچه به حسب اصحا بود غرض در آن آن باشد که بتجفیف هوا و منع عفونت آن کنند به هر چیزی که باشد پس اصلاح ببخور عود خام و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و میعه و سندروس و حلتیت و علک و قرنفل و علک‌البطم و لادن و عسل و زعفران و سک و سرو و عرعر و اشنه و غار و سعد و اذخر و ابهل و وج و شابانک و بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی از این مفردات ترکیب می‌دهند و در خانه سرکه و حلتیت بپاشند و اما به حسب اصا و مرضی بتخبیر به صندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس و ساج و طرفا و ریباس نمایند و باید که بتخبیر همچنین از بعید کنند و واجب است که از بدن اخراج رطوبات فضیله کنند و تدبیر او از هر وجه از قلت غذا مائل بتجفیف سازند مگر ریاضت استعمال نباید کرد و نه حمام و نه اشربه و بر تشنگی صبر نکنند و اصلاح هوا بدان چه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تقلیل آن نمایند ولیکن لحم که استعمال کنند در حموضات بپزند و هلام و قریص و مصوص مرتب به سرکه و غیر آن از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخلات نافعه بخورند و خصوصاً کبر در سرکه پرورده و حلتیت بالخاصیت نافع است و منع عفونت می‌کند و آنچه ازو به اخلاص گرداند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل تاثیر و با حدوث حمی است مع سائر تدبیر صواب از اغذیه و غیره و دوا معمول از صبر دو جزو و زعفران و مر یک یک جزو هر روز این قریب به یک درم استعمال نمایند که این نافع و باست **ابومنصور** گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر در شب و روز دوام نماید و ریاح جنوبی در آن بکثرت باشد و یا هوا اندر آن در اکثر که غبارناک غیرمتحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم است که مبادرت به تنقیه بدن

از فضول اخلاط احار رطب کنند و اگر در آنجا اونی دلیل خون باشد فی الحال فصد نمایند و لحظه در آن توقف نکنند و لحوم و شیرینی و فواکه رطب و حلوا و حمام و اغتسال به آب گرم و شراب ضرور ترک نمایند و اگر از لحم چاره نباشد بچه مرغ و دراج و بره و بزغاله معمول به سرکه بخورند و در اغذیه اکثار که نماینده ربوب فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب سکنجبین شکری ترش نمایند و لزوم مجلسی که دروازه او به سوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای مرطب بدن حذر کنند و اگر در آخر تابستان حرارت شدید باشد و خریف شدیدالیبس کثیرالاغبار و بطیالمطر و برد بود باید که تبرید مجلس نمایند و ترطیب پیاشیدن آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر در آفتاب و صوم و مدفعت گرسنگی و تشنگی نمایند و آب برف بنوشند و صباح سویق به شکر و آب برف خورند و از اغذیه مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج به آب بسیار و ماءالشعیر بنوشند و خصوصاً ابدان حاره یابسه و استکثار اکل خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و اغذیه مبرده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر در این زمان بسیار مردم و بهائم مریض شوند و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسی که مریض شود به سرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی و سردی دست و پا یابند و قی کنند و در اسهال اده بد مختلف برآید باید که از ثمرات و به قول که در آن فصل پیدا شوند و شرب آب که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب نمایند و در خانه نشینند و از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته پیاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن و بد باشد بتبخیر به صندل و عود رطب و عود در گلاب تر کرده و کافور و قسط و کندر و میعه و سک و مر نمایند و پارچه صندلی بپوشند و بر درازها پرده در گلاب تر کرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند و آب و سرکه ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شربت ترک نمایند و گلاب و آب به سرکه بنوشند و قرص کافور آن را نافع بود اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربع کثرت نماید در بعض سالها و مع ذلک قاتل ردی باشد پس باید که اقدام به فصد سرما کثرت نماید باید که تعاهد تنقیه بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ و تعطیس و غرغره و ثقلیل

غذا و تلطیف او نمایند و بالجمله باید که نظر بمرضی کنند که در آن حادث شود و مقابله به اضرار آن کنند و

**روفی** گفته که اگر دوی صبر و زعفران و مرو که در قول شیخ گذشت هر روز در وقت و با یک مثقال با شراب

ممزوج به آب یک اوقیه بخورند سخت سودمند است و ندیدم احدی را که این دوا در ایام و با خورد و سالم نماند

**محمد زکریا** گوید باید دان است که این ادویه در حال استعمال نباید کرد و **جالینوس** گفته که شرب گل ارمنی

به سرکه و آب سرد و بارانفع کند و تریاق الافاعی خیلی سودمند است **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که در ایام وبا از

خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که ردی نگردد به این طور که در آن هر روز چند بار عود و

مصطکی و چوب گز و غیره که در قول شیخ گذشت لختی بسوزند و انگزد در سرکه حل کرده هر روز اندرون و

بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر وبا بیشتر از آن افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از

اغذیه مرطبه بازدارند و طعام خشکی افزا باید خورد و گوشتها بسماق و زرشک دریباس و اناردانه و غوره و سرکه

باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا نکند و حلتیت در مزاج سرد و تر سود دارد و این جمله تدبیر

تندر استان و تدبیر منع مضرت وباست و باید دان است که در ایام و با گرسنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت

زیان دارد خاصه بیمار را که حفظ قوت او می باید و بدانند که اندکی غذای نیک خوردن امیدوارتر از طعام بازگرفتن

باشد **صاحب کامل** گوید که امراض حادث از تغیر هوا گاهی به سبب تغیر جوهر هوا و استحاله او به سوی فساد و

عفونت بود پس در مردم امراض ردیه قتاله مثل طاعون و حمیات خبیثه مهلکه و جدری و غیره پیدا کند و امراض

وبائیه بجمیع مردم حادث نشود لیکن آنچه حادث از تغیر جوهر هوا باشد از شان اوست که آن اکثر بکسی افتد که

در بدن او اخلاط روی مشاکل جوهر هوای روی در آن وقت و مستعد بقبول موثر در آن از این امراض باشد پس اگر

حدوث آنها از فساد هوا و استحاله جوهر او بود چون این حال برای هوا در اکثر امر از افراط حرارت و رطوبت بر آن

حادث می شود لهذا واجب است که احتراز از حدوث این امراض اولاً به فصد کنند به عده بدوای مسهل که ازشان او

استفراغ فضول حار باشد بعد از آن به استعمال تدبیر سرد مجفف و به اجتناب از ملاقات هوای گرم و سمائم و

تعرض به آفتاب و استعمال سکون دراحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان بلند شمال رویه و فرش خانه  
ببرگ بید و مورد و گل سرخ کنند و ظروف که در آن مورد کوفته مطیب به گلاب و صندل و کافور باشد بنهند و  
ففوخ مطیب بدان دریا دهنجات باشد و تبخیر در مکان به صندل و کافور نمایند و آب و سرکه ممزوج در آن بپاشند  
و به آب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند و از لحوم مواشی  
مسن و اغذیه مولد کیموس روی اجتناب نمایند و اگر وبا در آن هنگام در کدام مواشی افتد از لحوم آن ماشی  
اجتناب ورزند و بر لحوم طیور مثل بچه مرغ و دراج و تیهو و کبک و مانند آن مطبوخ به سرکه و عدس و آب انار و  
آب غوره و آب سماق و حماض و زرشک و بوارد معمول بعض اینها و به مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و کاسنی  
مربی اقتصار نمایند و از حلوا و فواکه شیرین و سریع‌الفساد و حذر کنند و انار و امرود و بهی و سیب چاشنی دارد و  
ترش و آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف بنوشند و قریب بینند نکردند و رب سیب و رب ریباس و  
رب حصرم و شربت لیمو به آب برف بنوشند و در این باب از تناول گل ارمنی بسرکه ممزوج به آب و بمیختج  
انتفاع یابند و اگر فصل تابستان شدیدالحرارت باشد و مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید که قرص کافور با  
سکنجبین ساده یا برب غوره دهند و چون اکثر کسانی که برایشان خوف استکثار از اخراج خون به فصد و غیره  
کنند و در استعمال اغیای مبرده مجففه که مذکور شد بیفزایند و همگی پرهیز از تدبیر و اشیای مسخن مرطب  
نمایند و گاهی امراض وبائی مهلک اکثر در هنگامی حادث شود که چون خریف شدیدالیبس قلیلالمطر عقب  
تابستان شدیدالحرارت باشد مثل حمیات محرقة و صفراوی که در آن قی و خوردن تربوز و مغز بادرنگ و خیار و  
مزورات معموله بقطف و بقله یمانی و بچه مرغ معمول به عدس و آب غوره و آب انار و روغن بادام و نوشیدن پوست  
جو به آب سرد و نبات و مانند آن از تدبیر و از ماسوای این اجتناب ورزند و باید که نظر کنند به امراضی که در این  
وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند بدان چه از اغذیه و ادویه بدان  
مرض نافع بود بهر آن که گاهی خوانیق و اوجاع حلق کثرت نمایند و نزد آن به فصد و حجامت بر ساق و استعمال  
حقنه لین و غرغره به گلاب که در آن سماق تر کرده باشند و برب توت به اندک آب گشنیز تر و آب مطبوخ عدس

به آب انار میخوش و مانند آن از آنچه در این مرض بدان انتفاع می‌یابند اقدام نمایند و گاهی در بعض اوقات امراض بارد مذکور شد و همچنین لازم است و هرگاه در مردم این امراض حادث شود تدبیر بجیزی که نافع آن مرض باشد به تنقیه بدن از خلط محدث آن و ایراد بدل بمواد موافق آن از اغذیه و ادویه کنند و ایضاً چون امراض و بائیه گاهی حادث گردد از قبیل بخارات عفنه مخالط هوا مثل بخارات منحلّه از مرده‌های مردم و بهائم و منحل از آبی که در آن به قول و فواکه بسیار افتد پس عفن شود واجب است که با وجود از تنقیه ابدان و تدبیر مضاد مرض حادث در بدن که مذکور شد از آن بلد و از جایی که در آن اتفاق این افتد جدا شوند اگر این ممکن بود والا بمکان بالای آن باد که بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و یا در سرد آبهای خوش هوا و در خانه که در آن هوا بسیار نیاید و سرکه بپاشند و بمورد ریاحین بارده فرش کنند و بتبخیر در مسکن بیخورات خوشبو مثل عود صرف و صندل و کافور و مشک نمایند و اگر بتبخیر موضع بکنند و سندروس کنند خیلی موافق بود و اکثراً از اشتتام ریاحین بارد خوشبو نمایند پس کسیکه اراده خلاصی از امراض وبائیه کند باید که تدبیر بر این مثال نماید **خجندی** گوید که چون وبا عفونتی است و هر عفونت را لابدست که از حرارت غریبی باشد که در جسم رطب نعل کند و این چنان باشد که حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود فلهدا آنچه وبا را نفع کند یا بتقلیل رطوبت بود تا ماده کم گردد و تاثیر او را کم قبول کند و این مثل استفراغات به فصد و اسهال و قی بود و یا به اطفای حرارت غریبی فاعل عفونت و این مثل اشیای بارده قابضه قامعه بود و می‌باید که این اشیای مجفف باشد تا بتقلیل مواد نیز نفع کند زیرا که اشیای مرطبه مهیا برای عفونت بود بتکثیر ماده و همچنین بتکون و یا بتقیوت حرارت غریزی باشد و این یا بجیزی بود که در آن خاصیت تقویت و منع فساد باشد چنان چه در تریاق و یا چنین نباشد چنان چه در حلتیت و درونج عقربی و مانند آن **خضر** گوید که تدبیر وبا آن است که هنگام ظهور علامت او قبل از حدوث او مبادرت به سوی استفراغ به فصد و به ادویه مامون الغائله خالی از سمیت مضاف به سوی آن ادویه تریاقیه باید کرد و اگر امتلا محسوس گردد به حسب آن امتلا زیرا که ابدان نقی از هوای وبائی کمتر منفعل می‌شوند و تا ممکن باشد ترک

تحریک اخلاط در ایام وبا به استفراغ خصوصاً به مسهل اولی است و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش به شکر یا سکنجبین ساده یا شربت حمص یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش به آب سرد بلکه برف نمایند و جماع و شیرینیها و فواکه شیرین و سریع‌الفساد مثل شفتالو و خوبائی و خربزه و آلبالو شیرین و تر و هر آنچه ازدیاد خلط برداءت یا حدت و حرارت یا آن‌که او را استحاله به سرعت حادث شود ترک نمایند و از غذیۀ غلیظه و ردیه مثل لحوم مواشی بزرگ جثه اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب نو پرهیز کنند و کهنه آن اندکی ضرر نکند بلکه گاهی نفع کند خصوصاً چون به گلاب و عرق بید ممزوج بود و بر آن تنقل بمبردات ترش کنند و بر اغذیۀ لطیفه مثل بچه مرغ و تیهو و دراج به طریق زیرباج یا به آب انار و غیره که در قول صاحب کامل گذشت یا بخرفه و بر مجففات اقتصار نمایند و صحنای شامیه نافع است و گل حوامض نیکو است و فواکه خوشبو مثل سیب و بهی و امرود و زعرور و انار و ترنج و آنچه سریع‌الفساد نباشد بخورند و از به قول کاهو و کاسنی خصوصاً به سرکه خورند و از کرفس و جرجیر و رشاد و پیاز الا به سرکه پرورده و گندنا و مانند آن اجتناب نمایند و در آب مشروب گل ارمنی بجوشانند و یا به اندک سرکه آمیزند و در مسکن آس و خلاف فرش کنند و اندرون خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب و آب بید هر روز بپاشند و طرفا بسوزند و به صندل و کافور و عود و لبان و گل سرخ و غیره بتبخیر سازند و استنشاق موم در وبای حادث از بوی مردار و مقابر نافع است و در زمانۀ بقراط بزمین سودان وبا عارض شده بود حتی که بشهر بقراط قریب شده و امر کرد جمیع کردن اشجار خوشبو و ادهان و غیره گرداگرد شهر و تدخین آن نمود و بدان فساد هوا اعتدال یافت و از وبا سالم ماندند و از این حکمت بقراط و فضیلت او ظاهر شد و آنچه قدما بر موافقت آن برای مقاومت وبا اتفاق دارند تریاق الافاعی است حتی که جالینوس گفته که در وبای عظیم که برایشان واقع شده بود خلاص نیافتند مگر کسانی که استعمال او کردند و صبر و غیره اجزای او همان است که در قول شیخ مسطور شد نیم مثقال از آن با گلاب در بعض اوقات تناول نمایند **صفت** شربت که وبا و طاعون و جدری و حصه را نفع بخشد و تقویت معده و کبد حار نماید و تقویت قلب و تسکین جوش خون و قمع صفرا و ردع ابخره کند و

خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب غوره و آب ترشی ترنج و آب سیب میخوش هر واحد یک جزو آب سماق و سرکه خمر هر واحد ربع جزو و مقابل هر رطل از مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یک شبانه روز بگذارند پس صاف کرده با هم چند آن شکر افزوده شربت بسازند و بعد فرود آوردن از آتش بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان از یک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم از آن استعمال نمایند **انطاکی** گوید که واجب است تقدیم به فصد به عده تنقیه بجیزی که مخرج خلط فاسد یا غالب باشد و کثرت اکل به قول و قطافی و حوامض و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و شیرینها این همه مع اصلاح هوا حتی الامکان باید و آنچه متعلق به احکام او و استیفای علاج اوست در طاعون عنقریب مذکور گردد و در نزهت گفته که ملازمت بخور بمیعه مقل و فرش در مکان بمورد و نعناع و شم پیاز و سیب و بهی و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلویات و خصوصاً چون سال ربیعی باشد **بعض متأخرین** می نویسند که هرگاه آثار حدوث و با ظاهر گردد باید که مردم آن بلد مبادرت به تنقیه بدن از فصد و حجامت و قی و اسهال و ادرار و تعریق و غیره به حسب واجب و تجفیف رطوبات به استعمال مجففات و تعدیل غذا و مسکن نمایند لیکن نباید که به مسهلات قویه مضعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون و حب الملوک و حب السلاطین و سقمونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بملینات مانند مغز فلوس با روغن بادام و هلیله به روغن چرب کرده و تمرهندی و شیرخشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بهترین مجففات است و خلو معده نیز مضر است بلکه بتفاریق و اندک اندک غذا تناول نمایند بمقداری که بزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوءهضم به هم نرسد و فضول بسیار از آن تولد نیابد و از اغذیه و فواکه رطبه سریع العفونت مانند گوشت بسیار و روغن بسیار و شیرینی و ماهی و شیر و ماست و انگور و شفتالو و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و به قول و امثال آن پرهیزند و نشستن در گهواره و حرکت ملائم دادن بهتر از سکون مطلق است و باید که ملاحظه نمایند اگر حدوث و با از اسباب سماویه باشد لازم است که در مکان غائر پست سقف بند دروازه مسکن نمایند و هوای آن را تعدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجب است که در مکان بلند و



صحرای بلند وسیع ساکن شوند و اگر از هر دو سبب باشد در آن هنگام خانه بهتر از صحراست و بهتر آن است که خانه اختیار نمایند که در آن حوض آب و فواره و نهر نباشد و سرکه که در آن پیاز و سیر پرورده باشند بر سطح خانه و در و دیوار و سقف آن اکثر اوقات بپاشند و از کزمازج و زراوند طویل و غیره ادویه بخور که در قول شیخ گذشت مجموع یا آنچه میسر آید با عسل سرشته بتبخیر نمایند و لخلخه ساخته ببینند و لیکن به حدیکه دخان تبخیر ایذا بدماغ نرساند و به دستور بوئیدن خوشبوها با رعایت ضدمزاج شخص و هوا چنان چه در مزاج حار طیوب بارده مانند کافور و نیلوفر و بنفشه و صندل و در مزاج بارد طیوب حاره مانند مشک و عنبر و لادن و جند و قرنفل و جوزبوا و امثال اینها ببینند و دائم پیاز و سیر در سرکه پرورده ببینند و پارچه اندر آنها تر کرده پیش‌بینی دارند و اگر ضرورتی داعی نگردد از مکان برنمایند والا سرکه بسیر و پیاز پرورده قدری با خود ببرند و دائم خرقة بدان تر کرده نزد بینی و دهان بدارند و بزودی در مکان خود معاودت نمایند و هرچه بخورند در آن سیر و پیاز و سرکه بیامیزند و اغذیه ترش بی‌چربی و روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم حیوانات آن بلد حتی‌المقدور نخورند و تریاق‌الطین و برشعنا و فلونیای رومی و شربت گاوی و مفرحات یاقوتیه و جدوار خطائی و فادزهر معدنی هرچه میسر آید گاه‌گاه به حسب مزاج و لائق تناول نمایند و هر روز خوردن نیم‌درم تا یک‌درم از این دوا مفید صبر سقوطری مرمکی زعفران کشمیری مساوی کوفته بیخته به عسل کف گرفته معجون سازند ولیکن هنگامی که هوا سرد بود و سردی بر مزاج غالب باشد نه گرمی که در آن مضر است و خود را از غم و هم و غضب محفوظ دارند و اگر تشنگی غالب باشد جرعه جرعه آب بنوشند و گاهی بر مضمضه تنها اکتفا نمایند و اگر سرکه بمقداری که تغیر فاحش در مزه نماید به آب آمیخته بنوشند بهتر است از آب خالص زیرا که سرکه بهترین مصلحات آب و نافعترین اشیا در وباست و اگر سرکه نباشد آب را جوش دهند و اگر توانند که آب آن بلد و خصوصاً آب چاه و حوض و تالاب را ننوشند اولی است و آب جاری را چندان مضر نیست و با وجود این تدابیر امیدوار

فضل پروردگار و فسکر و اندیشه باطل را بخود راه ندهند زیرا که واهمه خلاق است **انتباه** شیخ‌الرئیس حمای جدری و حصبه را از جنس حمیات وبائی شمرده و آن در امراض اورام و بثور مسطور خواهد شد

### حمیات اطفال

**بدآن که** تپها که بصبیان عادت می‌شود اکثر تب خلطی می‌باشد بسیط بود و یا مرکب و نوع آن را بطوریکه در طریق تشخیص حمیات خلطیه مسطور شد مشخص نموده علاج آن سبکتر از علاج تب بزرگان کنند لیکن طفل شیرخواره را چون تب عارض شود اصلاح شیر دایه کنند تا استعداد عفونت از آن مندفع گردد و نیز قوت طفل به سبب ضعف قادر بر احاله ادویه و اصلاح آن نیست و غرض از این آن نیست که آن در علاج کافیسست بلکه این جمله شرائط است گاهی اصلاح شیر به پرهیز می‌کنند نه به ادویه بالجمله اگر تب دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر در اینجا زلو چسپانند نیز جائزست و گفته‌اند که اگرچه اخراج خون از دیگر مواضع معروفه نیز سودمند است لیکن خون سر گوش موافق‌تر و در ازاله غشی و ضعف قوی‌تر به تجربه رسیده و گاه باشد که خون بعد از شرط زود بیرون نیاید و چون گردن و گوشهای او را سخت بمانند خون آمدن گیرد و اگر طفل صغیر و مرضه جوان دو موی مزاج باشد بلاتوقف مرضه را فصد کنند و استعمال کافور نشاید و از مسخنات پرهیز فرمایند و مطفیات خون همچون عناب و گشنیز و شاهتره و امثال آن که در حمای دموی مذکور شد استعمال نمایند و عناب جوشانیده صاف نموده سرد کرده در شبانه روز بکرات نوشانیدن در ازاله تب مطبقه و حصبه قوی‌الاثراست و در آنجا که با وجود این تب صداع نیز رنج دهد و از اخراج خون تسکین نپذیرد پاشویه کنند و طبیعت را بشافه نرم فرود آورند و شوموم و طلای مناسب به کار برند و بدان که لازمه این نوع حمی است که عرق نمی‌آید مگر روزی که تب مفارقت می‌نماید و لهذا تعریق در این بسیار مفید است و تدبیر معرقه این است که بگیرند نی تازه و تر و آن را کوفته بیفشارند و بر تارک سر و کف و دست و پای مریض بمانند و بدن را بپارچه‌ها گرم دارند که عرق بسیار خواهد آمد و **اگر** تب صفراوی باشد تلئین طبیعت

مرضه بماء الفواکه و دیگر ملینات مناسبه نمایند و اگر طفل تناول غذا نموده باشد قدری او را نیز بنوشانند والا تدبیر مرضه کافیهست و اگر در مزاج مرضه غلبه خون دریا بند او را فصد نمایند و جهت تسکین صفرا و کسر حدت آن سکنجبین با عرق کاسنی و خاکشی سنگ سود یا دیگر اشربه و ادویه مسکنه موافقه بخوراند و از اشپای مؤلد صفرا طفل و مرضه را بازدارند و اگر طبع او قبض باشد بشیافات لینه آن را منحل سازند و اگر حنای تر را نرم سوده بر کف دست و پا و تارک سر کودک بمالند حرارت قوی را فرو نشاند و آب انار شیرین و آب خیار با طباشیر بدهند که سودمند است و اگر بتعریق احتیاج باشد همان تدبیر معرقه که در تب دموی مذکور شد به عمل آرند و پاشویه نیز مفید است و اگر صداع نیز به آن باشد و از این تدبیر تسکین نیابد به اضمده و اطلیه و شمو مات پردازند و به قول شیخ در این نوع تپها طفل را آب انار با سکنجبین و مانند آن بخوراند لیکن استعمال حموضات وقتی باید که معده طفل از شیرخالی باشد و بعد از تناول حموضات بزودی شیر به او ندهند تا از ضرر تجبن و فساد و سمیت شیر محفوظ ماند و پاشویه که در تپهای گرم به جهت ازاله صداع و جذب حرارت سود دارد این است گل بنفشه گل خطمی برگ بید برگ کنار سبوس گندم هر واحد به قدر حاجت جوشانیده استعمال نمایند و بعضی چقدر نیمکوفته و بعد جوش آب هندوانه می افزایند و شافه لینه که در تپهای گرم به کار برند و سریع العمل است این است که گل بنفشه سه درم گل خطمی دو درم سنا پنج درم مغز خیارشبر هفت درم نمک سنگ یک درم شکر سرخ هفت درم کوفته به قدر حاجت شیاف سازند و به روغن بادام چرب کرده استعمال نمایند و اگر تب بلغمی باشد برنجاسف در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده باشند و بعضی گفته اند که این دوا بعد از سه هفته طفل و مرضه را چند روز دادن فائده تمام می کند و در ابتدا هر بامداد مرضه را آبی که در آن و بیخ کاسنی و اصل السوس جوشانیده باشند با گل کنند بدهند و طفل را نیز قدری از آن بخوراند و آب سرد کمتر دهند و بر تشنگی و گرسنگی صبر فرمایند و بعد از نضح ماده از گرضه را مسهل بلغم دهند مناسب است و سائر تدابیر و ادویه مجربه که در تب مرکب باید هرچه انطباق دانند به کار برند و از هرچه مرخی و مضعف معده است پرهیز کنند

و اگر تب سوداوی باشد و این کودکان را نادر افتد پس به جهت نضج ماده اول مرضه را طبیخ مویز منقی و بادیان و اصل السوس و سپستان با گلکند بدهند و غذا نخوداب سازند و بعد از انقضای چهل روز مسهل سودا دهند و چند نوبت تنقیه فرمایند و اگر طفل غذاخوار باشد پرهیز قوی هرگز نفرمایند لیکن از استعمال فواکه رطبه سریع الفساد چون خربزه و شفتالو و به قول شدیدالبرودت چون کاهو و کاسنی و هرچه بارد یابس بود اجازت ندهند بعد از آن دواء الحلتیت بمرضه دادن سودمند است و همچنین دیگر ادویه مجربه ربع و چون این تب مزمن می باشد غایت امر و قصد در آن مراعات نضج ماده است با رعایت قوت و تا هنگامی که دادن ادویه بمرضه کفایت باشد بطفل نباید خورانید و باقی تدابیر به حسب انواع ماده سوداوی یعنی سودای طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع بتفصیل مذکور شد و اگر تب مرکب باشد هر چند اقسام او بسیار است لیکن آنچه کودکان را بیشتر افتد شطرالغب و غب غیرخالصه است و قانون علاج آنها این است که در علامات ترکیب آثار غلبه هر خلط که دریا بند ادویه مخصوصه آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر نضج و تنقیه و پرهیزست و سکنجبین اصولی و قرص گل و شربت دینار سودمند است و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری ماءالعسل و گلاب بنوشاند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه از آب سرد بازداشتن ضرور است بلکه آب گرم دهند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتی چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تب کهنه را سود دهد و نانخواه سوده به عسل سرشته همین حکم دارد و اگر مصطکی باریک سوده هم چند آن نان خشک سوده بیامیزند و مقدار نخود حبها سازند و بعد از طعام یک حب طفل را بخوراند مفید است و بسیار باشد که در تب نائبه بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت به چند ساعت مقدار نخودی از جنبدیدستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوزبوا قدری به عسل سرشته پیش از نوبت خورانیدن و از آب بازداشتن در منع لرزه سریع الاثر است لیکن تکرار استعمال شرط است اقلأً دو سه نوبت و مدار کار در علاج حمیات مزمنه بر تقویت معده است و بدانند که طفل غذاخوار را که از شیر باز گرفته باشند اگر توانند که او را از گوشت و روغن بازدارند بهتر والا هرچه خواهش نماید و شدیدالمرضت نباشد می توان داد زیرا که تدبیر اطفال در امر تغذیه بر

خلاف تدبیر بزرگان است و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصاً کودکان را در خوراندن اغذیه واجب است و تکثیر غذا در هیچ صورت جائز نیست که موجب ضرر و فساد کلی است **فائده جلیله** در حمای عینی اگر ماده و موسم حار بود به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود بنضح و استفراغ و اگر حرارت تب محتاج تسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول به تسکین پرداخته به عده به استفراغ ماده پردازند اما کثرت تبرید بلاضرورت و یا استعمال مفتحات و مدرات قویه مثل کاسنی و گلو و شاهتره در ابتدا نشاید که موجب غلظ ماده و طول مرض می‌گردد و اگر ورم سبب تب بود در این صورت تبرید مضرورم است پس بمفتحات و مدرات معتدله قلیل‌الحرارت ضرورت می‌افتد بلکه ورم اگر در تب حادث شود و رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی مبنی است بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و ماده محتاج اسهال است و این هر دو در ورم نمی‌توان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تب باقی باشد مسکنات و مبردات لطیف کافی بود و اگر ماده قلیل غلیظ در عروق باعث شده و عفونت اخلاط باشد و از اسهال دفع نگردد و لاجرم به محللات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل باداورد و شاهتره و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن با دیگر ادویه مدره بارده و در این وقت اطبای فرنگ کنین و غیره که می‌دهند نفع می‌کند

### حمای دقیقه

**بدآن که** معنی دق در لغت هدد و هزال است و چون حرارت این تب هادی و نرم باشد و هزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تب دق عبارت از آن است که حرارت غریبه اولاً به اعضای اصلی خصوصاً بقلب تعلق گیرد چندان که رطوبات بدن را به تدریج فانی سازد و این تب را به حسب انتقال حرارت از رطوبتی به رطوبت دیگر سه درجه است و توضیح آن موقوف بر دآن استن این مقدمه است که در بدن دو جنس رطوبت است یکی را رطوبات اولی گویند که عبارت از اخلاط اربعه است دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیاً در بدن پدید می‌آید و این با فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن و یا غیرفضول یعنی آن که از

حالت اولی استحاله یافته در اعضا نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیرفضول چهار قسم است

**اول** رطوبتی است که خلع صورت خلطی کرده و هنوز قبول صورت عضوی نکرده محصور در رگهای باریک بود که آن را عروق شعریه ساقیه گویند و چون از آن منفصل شود در اعضا حاصل گردد و مغذی بدین این رطوبت است به استحالتهای دیگر سبب بیماریها بسیار شود و بقبول عفونت و فساد و فجاحت و غلیان **دوم** رطوبتی که به افواه ساقیه شعریه گذشته در همه اعضا پراکنده است بسان شبنم و مستعد برای تغذیه آنها و آن بعینه رطوبت اول است چون از آن عروق منفصل گردد و استحاله دیگر باید و این رطوبت اجزای مفاصل را نیز نرم می‌دارد و هرگاه که بدن غذا نیابد طبیعت اندرین تصرف کند و دیگر بار بگوارد و غذا سازد **سوم** رطوبتی است که قریب‌العهد بجمود و انعقاد به اعضا گردیده و به حسب مزاج بجوهر اعضا مستحیل شد و نه از جهت قوام یعنی غذای آنها گذشته و صورت و مزاج عضوی یافته لیکن هنوز بصلابت عضو نگشته از جهت قرب عهد بسیلان و این قابل‌تر برای تحلل از اجزای قویمه اعضاست **چهارم** رطوبتی است که اتصال اجزای اعضای مفرده با یکدیگر از ابتدای خلقت بدان است و این از ماده منی که از آن اعضا متکون شده در اعضا حاصل است و از بطلان او تفرق و تفتت به هم‌رسد و مثال رطوبت قسم اول یعنی محصور دوم یعنی رطوبت طلیه روغنی است که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب‌العهد به انجماد روغن متشرب در جرم فتیله است و مثال قسم چهارم یعنی رطوبت اندر عروق صفار محصور است تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعله چراغ روغن مصبوب در چراغ را فانی کند و کار بدان رسد که روغن داخل فتیله خرج خواهد شد و این درجه اول تب دق باشد و به اسم جنس یعنی مطلقاً مخصوص گردد و در یونانی آن را افطیقوس نامند و علاج این آسان بود لیکن تشخیص بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعله چراغ روغن چراغ را فانی نماید و در افنای روغن متشرب در جرم فتیله شروع کند و این درجه دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قارسیموس و مارسموس گویند و ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص این درجه آسان بود لیکن

علاج بدشواری پذیرد و مرتبه اول این درجه دوم قابل علاج بود بسعی تمام و مرتبه دوم که وسط آن است ممکن‌العلاج بود بجد و حذق کامل و مرتبه سوم که انتهای اوست مریضی که به انتهای این درجه دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نپذیرد و خصوصاً چون نوبت بکمی لحم و ظهور عظام بسبب سخافت و خشکی رسد و اگر این قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعله چراغ جرم فتیله درطوبات اصلیۀ آن را در احراق شروع کند و این درجه سوم دق باشد و به اسم مفتت و مخشف موسوم گردد و در یونانی انجیس دادماطس خوانند و این امکان علاج ندارد و **بدآن** که گاهی دق گویند و از آن مراد جنس حمی دق بود یعنی هر سه قسم را دق گویند و گاهی از دق مراد درجه اول از درجات ثلاثۀ آن باشد بهر آن که چون هر دو قسم دیگر به اسم خاص یعنی ذبول و مفتت مخصوص شده قسم اول را به اسم عام یعنی دق مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود و یا از اسباب بادیه اسباب سابقه چون حمای یومیه و ورمیه و محرقة و غب خالص و غیرخالص و شطرالغب و ورم حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعا و رحم و سده ماساریقا و حرارت شش و معده و جگر و گرده غیر آن که حرارت بدل باز دهد و اسباب بادیه چون غم و هم و غضب و تعب و بیخوابی و جوع مفرط و عطش است و لاسیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و جز آن که دل را گرم کند بغایت زیرا که مبدای دق دل است **آملی** گوید که حدوث این تب ابتداء در اغلب در اسباب بادیه بود چون ببدن مستعد برای قبول آن به هم رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا قلت ورود اغذیه بر بدن یا استعمال اغذیه و ادویۀ مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قراءت کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط به سبب اشتعال ارواح و افادۀ آن حدت و ناریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا به سبب غفلت او از جانب قلت بود در امراض حار و از استعمال ضمادات مبرده و یا به سبب منع او مریض را از استعمال آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن به جهت خون ضعف معده و یا از اضطرار و نزد سقوط قوت و تواتر غشی به استعمال اشیای حار منعش قوت مثل شراب و ماءاللحم و دواءالمسک و غیر آن از ادویۀ مفرحه و اغذیۀ لطیفۀ حاره پس

هرگاه بقلب رسند و بدان سوءمزاج حار بود در آن حرارت متمکن گردد و در دق اندازد و یا از مبالغهٔ تقلیل غذا بود هنگامی که حاجت داعی به استعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد باعضا متشبت شود و گاهی دق حادث شود به سبب طول امراض زیرا که آن جوهر اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نمایند و احتداد و اشتعال آنها زیاده گردد و تب قوی شود و در دق اندازد و گاهی دق به سبب افراط اسهال افتد و گاهی از درد شدید مسخن روح شیخ و بعض شراح قانون می‌نویسند که گاهی حرارت جگر و ریه و معده مؤدی بدق می‌گردد اگر حرارت این اعضا بدل متعلق گردد لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آن است که به سبب قلب باشد یعنی هرچند حرارت جگر و شش و معده هم بذبول می‌کشد لیکن تا آن حرارت بدل که معدن حرارت بدن است ادا نمی‌کند این مرض متحقق نمی‌گردد و این مرض از قسم حمیاتیست که آن را نوبتها و اوقات نوائب نیست و گاهی دق بعد حمیات یوم افتد و گاهی بعد حمیات عفونت و اورام و دق در اکثر انتقالی می‌باشد و کمتر است که ابتداءً عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند و خلط و روح قبل آن مشتعل نشود بلکه لازم است که خلط و روح اولاً گرم گردد به عده بمرور ایام اعضای اصلی سخونت پذیرد مگر آن که سبب بسیار قوی عارض شود که خاص گرداند تعلق حرارت دق را به اعضا سوای ارواح و اخلاط مثل آن که در جرم قلب حرارت قوی پیدا شود و سبب واحد گاهی سبب دق می‌گردد و گاهی سبب حمای یوم می‌شود مثل غم و هم و غیره اسباب بادیه پس به حسب شدت تعلق او دق حادث شود و به حسب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن چوب را برود وجه بسوزد یکی بر وجه تسخین آن و تبخیر در آن و این به جهت تعلق ضعیف بود و دم بر سبیل اشتعال و آن تعلق قویتر از آن است و حمای عفونت و ورمی بسیار بدق منتقل گردد به سبب شدت حمای عفنیه یا کثرت تلطیف غذا در آن یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب باطلیه و اضمده خصوصاً در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار باشد که اضطرار طبیب در دق اندازد چنان چه در قول آملی گذشت و گاه دق مفرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای خمس و سدس و سبع است بهر آن که در این حمیات احتیاج استفراغ



به مسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول امر عسرالمعرفت سهل‌العلاج است سبب دشواری شناخت آن در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصاً بحمای لثقه است از جهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار خاصه آن و سبب سهولت علاج آن علت فنای رطوبات و بحال بودن قوای اعضاست و در آخر آن سهل‌المعرفت صعب‌العلاج است سبب آسانی معرفت او ظهور خشکی اعضا و غلبه یبس و لاغری بدن و صلابت و وقت نبض و غیره علامت مختصه آن است و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر است و آخر بذلول البته غیرقابل علاج است زیرا که اعاده رطوبات منویه با وجود سقوط قوتها غیرممکن است به امکان عادی **انطاکی** گوید که حمای دق آن است که تعلق آن به سوی اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات اعضا به سبب حرارت مشتعله در این تب همچون روغن برای چراغ گردد چون نفوذ کند استخوانها باریک شود و موت رو نماید و از این جهت بعد تمکن لاعلاج بود و قبل تمکن آن عسرالعلاج پس اگر تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر به اعضای مذکوره متعدی گردد یا اولاً به آنها مشتبت شود پس اگر بقلب تشبث نماید به سوی باقی اعضا بلاواسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود قطعاً لاسیما در کسانی که مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس به سوی قلب متعدی شود بعد آن به سوی باقی اعضا پس معلوم شود که مخوف‌تر دق آن است که اولاً بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق است به قول اصح بلکه قالمین بتدقیم دماغ تصریح نموده‌اند که تب قلب مخوف‌تر است پس این قوال اجماعیست و اختلاف کرده‌اند در آن که تشبث بدماغ اولاً مخوف‌تر است یا تشبث بکبد بقراط و اتباع او و رازی و مسیحی و ابوالفرح به سوی اول رفته‌اند و ابن قره ذیختیشوع و فاضل جالینوس به سوی ثانی و هر دو فریق بر مذهب خودها استدلال نموده‌اند و مرا تا حال ترجیح احدی در این مسئله ملخص نشده و از شیخ‌الرئیس چیزی در این باب ندیدم و بدانند که اقسام خلط هشت گونه است چهار از آن اخلاط معروفه است و چهار آن است که در قانون آن را برطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبلم پراکنده شده پس لاجرم این تب چهار قسم باشد به حسب عدد رطوبات ثانیه اول متشبث به رطوبتی که در

عروق است و آن را دق مطلق گویند و دوم متشبت به رطوبتی که در عظام است و مسمی بعضویه است و این بذلول موسوم گردد و سوم آن که متعلق به رطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب به اعضا از اول خلقت بود و از منی حاصل شود و جمهور اطبا بر انحصار دق در این سه نوعاند و این اخیر را دق تفتت نامند و صحیح موافق بقوم اطبا اسم این مرسله است و چهارم دق تفتت است و آن تعلق تب به رطوبتی است که آن را عنصر به گویند و او آن است که تماسک جوهر عظام بدان است و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصاً بر خلو معده است و از اسباب آن طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش در آن و خطا در غذا یا در زمانه او یا در مقدار اوست و گاهی از ورم مسدد به سبب حبس حرارت افتد و از کثرت تناول اشیای حار یابس خصوصاً برای صاحبان یابس مزاج و از لبس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از صناعت گرم مثل آهنگری و از کثرت فصد **ایضاً** او در نزهت می نویسد که تب دق حرارتیست که از اعتدال تجاوز کند حتی که به استخوانها و رطوبتی است که در آنهاست به تدریج متشبت گردد و اول او را دق مطلقاً و ثانی او را ذبول و آخر آن را تفتت گویند و اول آن بدرک نمی شود مگر ما هر نبض را یا مستوقف نفس خود را زیرا که هرگاه غذا در هضم شروع کند این تب مشتعل گردد چنان چه هنگام ورود روغن چراغ روشن می شود و اما باقی اقسام او سهل الادراک است زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون به آخر رسد آواز باریک شود و چشم و بناگوش دونشیند و ناخنها کج گردد و این تب یا از تب عفنی افتد به سبب اهمال یا سوءتدبیر یا خطای طبیب و یا تخلیط در اغذیه و ادویه واقع شود و تلافی آن ممکن نبود و گاهی ابتداء حادث شود چون هم و غم و کد افراط نماید و دق شدیدتر از روی خطر آن است که یابس مزاج و لاغر را در مثل ملک حجاز بفصل گرما حادث شود **ابومنصور** از جالینوس نقل کرده که ابدان صفراویة حنیفة یابسه مستعد برای وقوع در حمیات اند هرگاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت و سهره جماع اسراف کنند در دق افتند و اکثر حمیات دق و ذبول نزد حر و یبس در قلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حمیات قویه یا طویل‌المدت شروع گردد دق خبیث ردی باشد و چون عقب حمای

یوم آغاز کند آن دق مبتدی غیرمستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً بذبول مودی گردد و یا ایضاً جالینوس گفته که ذبول دیده‌ام که سبب آن درم روده قولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول او اگر و دیده‌ام که سبب آن ورم مری و مثانه و گرده و ورم طحال و ورم ماساریقا بود و هرگاه که از پس زلق الامعا و درازی مدت آن تب آهسته پدید آید و معلوم شود به سببی از اسباب که خشکی در دل و نواحی آن تولد کرده است حکم باید کرد که تب دق است و **یهوی** گفته هر تپی که یک هفته بماند و آهسته و لازم بر یک حال بود نه زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر دو هفته باقی ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند سخونت پذیرد **مجوسی** گوید حمای دق که از اسباب سابقه حادث شود آن از ابتدا ذبولی بود و آنچه از مثل اسباب بادیه افتد آن را در ابتدا دق گویند و چون زیاده شود آن را ذبولی و سل نامند **طریق تشخیص** تب دق و اقسام آن هرگاه تب حادث شود و سه روز یا زیاده دوام کند و منقلع نشود و قوی‌الحرارت نبود با وی چیزی از اعراض حمیات حاره مثل تشنگی و قلق و کرب و خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر و ضربان و صداع و بدبوی بول و عظم و اختلاف نبض و لرزه و غیر آن از اعراض تابع حمیات عفنی نباشد و در آن فتره و نوبت پدید نیاید مع ذلک حرارت ساکن ملائم دائمی قائم بر یک حال باشد مگر عقب غذا هر وقت که نخورند اشتداد نماید و در شب وقت خواب زیاده شود آن تب حمای دق باشد و **ایضاً** نبض دقیق صلب متواتر ضعیف ثابت بر حال واحد و بول مائی بود تب آهسته و لازم باشد و هرگاه دست بر بدن بیمار گذارند سخت گرم نبود و در ملمس حرارت کم از حرارت سونوخس و غیر آن از حمیات خلطیه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن‌تر باشد و چون ساعتی دست بر بدن ماند گرم‌تر نماید و بقوت و سوزش همواره افزایش و مواضع عروق و شرائین گرم‌تر از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود چنان چه در حمای لازمه و فتره نکند چنان چه در تب دائره و بیمار از آن حرارت سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوءمزاج متفق و مستوی شده است و مثل مزاج اصلی گردیده لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده و مشتد گردد و نبض قوی شود و اندکی میل بعظم نماید چه طعام در حق مدقوق بمنزله روغن در چراغ باشد که روشنی آن را مدد دهد و چون تب از غذا زیاده

می‌شود لهذا اجهال اطبا از غذا منع می‌کنند و مریض را هلاک می‌گردانند و این از دلائل قویة این تب است از اینجاست که بعضی اطبا برای امتحان این تب گفته‌اند که صاحب تب را در اوقات مختلف طعام بخوراند پس اگر چنان یابند که بعد طعام او را دائم تب زیاده می‌شود و چهره او سرخ می‌گردد و نبض او بعظم و سرعت می‌گراید بیشک آن تب دق باشد و اگرچه بعد تناول غذا در سائر حمیات لامحاله اشتعال و تغیر در احوال رو می‌نماید اگر اضطراب حرکات طبیعت واجب نماید لیکن در تغیر و اشتعال دق و دیگر تپها فرق بسیار است و آن این است که در تپهای دیگر بعد غذا فراشا و طول نوپت تب و تکر و گرانی اعضا و سردی دست و پا و اختلاف نبض زیاده می‌شود و در دق جز ظاهر شدن تب هیچ نباشد به شرطی که با دیگر و تب مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال سائر حمیات بعد تضاعف نبض نباشد و نه بر ادوار معلومه بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال پدید آید و اگر بول را بتفحص نظر کنند و نسبت در آن محسوس گردد و این همه دلائل درجه اول باشد و **هرگاه** این درجه به حد ذبول تجاوز کند صلابت نبض از قسم معروف بذنب‌الفار گردد و آن نبضیست که به تدریج در اختلاف از نقصان به سوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و این بهر آن است که طبیعت جهد کند تا از اذیت خلاص یابد پس عظم طلب نماید و از صغر برای طلب نسیم بعظم منتقل گردد بعد از آن ضعف غلبه کند پس بصغر انتقال نماید همچنین استمرار کند و اقسام نبض ذنب‌الفار در کتاب نیر اعظم بتفصیل اتم نوشته‌ام و ذبول که باورم باشد اگر از شرب شراب حار بود بدل ذنب‌الفار نبض مسلی باشد یعنی در وقت مثل سل بود به سبب افراط تحلیل شراب رطوبات را اعراض ذبولی مثل ضعف نبض و صغر او بسیار شدید نباشد زیرا که بدین مهلت ندهد بلکه به هلاکت مودی گردد بالجمله در بول دهنیت و رطوب همچون صفائح سبوس ظاهر شود و بول اندکی غلیظ گردد و چشم غائر شدن گیرد و مریض لاغر شود و گوشت او نقصان پذیرد و بر جلد او خشکی و چهره او لاغری رو نماید و تا که ذبول بمرتبه اول باشد علامات مذکوره نیز کمتر پدید آیند و همچنین زیاده‌تر می‌گردند تا که بمرتبه دوم رسد و مادام که بقیه از گوشت و خون و تازگی در وفق و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده باشند و نبض زیاده دقیق صلب نباشد

و علامات مذکوره قوی مستحکم نگردد امید صلاح در جای فلاح قائم بود و در اکثر امر به تدبیر لائق مرض زائل شود و هرگاه ذبول بانتهای رسد غور و چشم اشتداد نماید و چرک خشک چشم کثرت پذیرد و سر استخوانها از هر عضو و از چهره بلند و ظاهر گردد و صدغین فرو نشینند و جلد پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی از جلد و چهره برد دو بدان ماند که بر آن غباری افتاده است یا از آفتاب سوخته و برداشتن ابرو و پلک گران گردد و چشم نیکی آلود پوشیده بغیر خواب بود بینی و گردن باریک شود و گوشها تنگ و کوچک و زرد گردند و خنجره بلند شود و استخوان سینه ظاهر گردد آواز باریک شود و عروق ظاهر و خالی از خون نماید و موی دراز گردد و سپس افتد و کتفها برافرازد و شکم لاغر گردد و به پشت بچسپد گویا که جلد خشک است که کشیده شده و با وی جلد سینه بکشد و هرگاه از درجه دوم تجاوز نماید و بدرجه سوم رسد دهنیت در بول بسیار پدید آید و خشکی بدرجه رسد که گوشت همه بدن بتجلیل رود و موی ریزیدن گیرد و ناخنها منحنی و متقوس گردد و بجز پوست و استخوان هیچ نماند پس اسهال ذوبانی عارض شود و غضروفها بگدازد و طمع در صحت او نباشد و زود بمیرد و **انطاکی** گوید که هرگاه ذبول بمرسله انتقال نماید ظهور حرارت کم گردد و یا معدوم شود و نبض نملی گردد و قاروره دهنی صفائی و ناخنها سبز نماید و از آن و از منخسف الصدر کشیدگی محسوس شود و آواز باریک و ساقها دقیق گردد و ملمس خشک شود و نفس تنگی کند و سرفه خفیف ظهور نماید و اگر مع ذلک اسهال باشد و در آن خون آید بیمار روز چهارم بمیرد والا در روز هفتم زیرا که او ذوبان است بتجفیف سرعت کند و گویند که از علامات اوست کثرت سپش قریب موت و تغیر رائحه **تعلیم** این همه که مسطور شد از دلائل دق مفرد بود اما از دلائل ترکیب دق با حمیات عفونیه آن است که با وجود دوام تب نرم بنوبت عفنیه مشدد گردد و از قشعیریه یا لرزه هم خالی نباشد اگر ماده تب عفنیه خارج از عروق بود و ایضاً با هر تب که مرکب شود از اعراض خاصه او توان دان است و نیز از دلائل ترکیب او با تب عفنی بقای حرارت خشک بعد آخر انحطاط نوبت و بعد عرق وافر است و زیادتی دز ذبول و سخافت نسبت به آن که حمای عفنی واجب کند و دهنیت در بول و براز باشد و اگر دق ظاهر و تب عفنی خفی بود تضاعط

نبض واقع در ابتدای نوبت بر آن دلالت کند چه مثل این تضاعط البته در دق مفرد غیرموجود بود و بدانند که گاهی دق متشبه به معده ابتدا نماید پس مزاج جگر به سبب مجاورت معده فاسد گردد و تهیج قدبین در آن پیدا شود و جالینوس گفته که اکثر هلاکت مدقوقین از اشتباه ایشان بصاحبان لثقه بود زیرا که جهال اطبا آن را لثقه گمان کنند و معالجهٔ دق بعلاج این نمایند از استعمال مسخنات و فرق میان هر دو در حمیات بلغمی مسطور شد و علامات انتقال حمای یوم به حمای دق در بحث حمیات یومیه گذشت و به قول شیخ از دلائل انتقال حمای یوم به سوی تب دق کثرت اشتداد حرارت در روز سوم است و در اکثر حمای یوم بعد دوازده ساعت در انحطاط شروع کند و هرگاه تب از آن مدت تجاوز کند و علامات انحطاط ظاهر نشود بلکه تا روز سوم استمرار و اشتداد نماید آن دق باشد و به قول جرجانی هرگاه حمای یوم از سه شبانروز درگذرد و علامت گساریدن ظاهر نشود و حرارت از آنچه اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از آن شود که آن تب واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دان است که حمای یوم بدق منتقل گشت **علاج** اگرچه دق بعد استحکام علاج‌پذیر نیست و در ابتدا مشابه بحمای لثقه می‌باشد اما اگر طبیبی بصلابت و وقت و تواتر نبض و زیادتی حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین و یا قرص کافور یا تبرید یا ماءالخیار یا ماءالقرع دهد و در صورتی که حمای عفنی با تب دق مرکب نشود و معدهٔ مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیرهٔ خشخاش و مانند آن که در علاج نزله و سرفه نزلی گذشت به اقراص مذکوره آمیخته باید داد و یا اندرین تب کافور از چهار سرخ تا یک ماشه یا طباشیر یک ماشه یا مروارید یک ماشه یا قرص طباشیر کافوری چهار ماشه یا زمرد سبز سوده چهار سرخ یا لعل سرخ سوده چهار حبه به خمیرهٔ مروارید یا خمیرهٔ گاوزبان یا شربت نیلوفر آمیخته بخورند بالایش شیرۀ خرفه تا دو توله یا لعاب بهدانه و شیرۀ مغز تخم کدو شربت نیلوفر و شربت تمرهندی و حماض و غیره دهند بالجمله تقویت و تبرید در این تب مدنظر باشد و اگر اسهال شریک بود قابضات چون طباشیر یک ماشه و کافور قیصوری چهارسرخ با شیرۀ بارتنگ و رب بهی بدهند و اگر تب عفنی با تب دق مرکب شود اسهال

برفق کنند مثلاً گل بنفشه نیلوفر عناب سیستان عنب‌الثعلب گاوزبان خطمی خباری شب در عرقیات خیسانیده مغز  
فلوس تمهندی ترنجبین گلقدن روغن بادام داخل کرده بدهند و شیرخشت برای اخراج صفرا نیز اضافه می‌کنند و  
در علاج تب دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند یعنی به اشربه و البان و هوا و اطلیه و تمریح و آبن و حمام و غیره  
و بعض ادویة مبرده مثل کافور باعث تجفیف می‌شود و همچنین بعض اشیای مرطبه مثل شراب موجب تسخین  
می‌گردد پس باید که کافور به ادویة مرطبه مخلوط نموده بخوراند و همچنین شراب به آب ممزوج کرده وقت هضم  
غذا دهند و در این تب از مرخیات و مضعفات معده احتراز کنند و ادویة مرطبه در آب جوشانید و اندر آن نشینند  
پس هرگاه بیرون شوند روغن کدو بر تمام بدن بمالند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و بشوربای گوشت بز  
و پاچه و بزغاله و چوزة مرغ و به قول بارده و آش جوغذا سازند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه  
نیمبرشت نیز مناسب بود و از اشیای خشک و نمکین و تیزه و گرم و گرسنگی و تشنگی و غم و غضب احتراز کنند  
و در مساکن بارده و مهب باد شمال و کناره آب مسکن سازند **ذکر ادویة مفرده و مرکبه** که در تب دق مستعمل  
است بگیرند گلوی سبز که بر درخت نیب پیچد به قدر یک توله کوفته شب در آب تر کنند و صبح آب دلال آن  
گرفته با نبات شیرین ساخته بنوشند و بر این مداومت نمایند که مجرب است و اگر سرفه هم باشد چهار پنج ماشه  
اصل السوس مقشر نیمکوفته با گلو بخیسانند و همراه تریاق النزله استعمال کنند و اگر حرارت زیاده باشد شیرة  
خیارین یا مغز تخم کدو به قدر هفت ماشه نیز به آب زلال آن اضافه کنند **دیگر** تخم گاوزبان بو داده کوفته بیخته  
یا قند سوده برابر او آمیخته به قدر حاجت بدهند و بعضی اوقات طباشیر دست گلو افزوده و فائده نموده و نفع این  
در سرفه و قی بیحدست و معمول حکیم بقاخان **دیگر** شیرة تخم اسفناخ در دق مجرب نوشته و شیرة مغز بادام با  
شکر نیز نافع **دیگر** گوش خر اشره از دو پنج یا شش قطره خون او به آب باران آمیخته بنوشند و غذا ماءالشعیر  
باشد همچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا می‌دهد **دیگر** گویند که بخور لتة حیض شود زنی که اول  
باردار احیض آید در ازاله حمای وقیه از سر ارققیه است و برای کسانی که اکثر مردم خانه آنها به مرض دق مرده

باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه اتفاق قضای میت شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد برداشتن  
جهازه آن فوراً آن شلواربند را در دهلیز خانه بسوزند انشاءالله تعالی باز این مرض بکسی از صاحب آن خانه نخواهد  
شد و گویند که این عمل مجربست **آبزن** که در حمای دق به کار آید و فائده عظیم و تبرید نماید گل نیلوفر گل  
بنفشه خشخاش جو مقشر نیمکوفته تخم خطمی برگ کاسنی برگ بید برگ خبازی تراشه کدو تراشه تربوز تراشه  
خیار تخم کاهو و برگ آن برگ خرفه برگ اسفناخ جمله یا هر چه از اینها میسر آید و در آب بسیار بجوشانند و  
مریض را در آن بنشانند لیکن سر بیمار بیرون از آب باشد و آب نیم گرم بود و بعد برآمدن و نشف کردن بدن به  
روغن بارد رطب چون کدو و خشخاش و غیره مالش بدن سازند و نزدیک اطبای هند آبن از شیر بز یا شیر ماده گاو  
مفید است و بدن را بدان مالش کرده باشند **حب شفا** برای مدقوق و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار از  
مغربات حکیم علوی خان مروارید سوده یک مثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل  
نیلوفر یک مثقال تخم خطمی سفید یک درم کتیره مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم بستان افروز مغز بهدانه  
نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر ربالسوس سریشم ماهی عنبراشهب هر یک دو درم کافور قیصوری  
یک نیم دانگ افیون مصری زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند به قدر نخود  
شربت پنج عدد اگر در مزاج بسیار گرم ربالسوس یک درم و عنبر نیم درم کنند بهتر است **حب کافور** که جهت  
تب دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزرالبنج نیم ماشه افیون یک ماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو  
مغز تخم هندوانه هر یک دو ماشه طباشیر ربالسوس تخم خرفه کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه  
تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها به قدر نخود سازند هر  
صبح هفت حب یا شیرۀ تخم خرفه دو درم و شیرۀ تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین ده درم یا شربت نیلوفر  
بخورند مجربست در سه روز نفع بین می کند **نوع دیگر** جهت تب دق و محرقه و بوقت لینت طبع نیز مفید است  
مروارید زهرمه ره صندل سفید به گلاب سوده هر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ



عربی بریان تخم خشخاش سفید براین مغز بهدانه بریان ربالسوس هر یک یک درم زعفران نیم درم بزرالبنج افیون هر یک ربع درم کافور نیم مثقال شربت انار شیرین حب بندند و به عرق صندوق و شیرۀ تخم خیارین دهند **ایضاً** از علوی خان که مجرب بلاتخلف است ربالسوس تخم خطمی گل ارمنی هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید ترنجبین گل گاوزبان کوکنار هر یک یک مثقال مغز بهدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یکدانگ افیون یک سطوج بلعاب اسپغول سرشته حبها به قدر نخود سازند شربتی وقت صبح پنج عدد با آش جو و شام سه عدد با شیر خرد یا آب بید ساده و یا عرق کافور والد حکیم ممدوح **حب کافوری** تالیف والد حکیم علیو خان از برای امراض شدیدالحرارت و حمیات حاده و تب دق که با اسهال باشد مجربست کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر سفید مروارید نا سفته صندل سفید گشنیز مقشر هر یک دو مثقال مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهرمهره یک یک مثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل حل کرده آنچه ادویه صلابه کرد نیست سائیده و آنچه کوفتنی است کوفته بیخته مجموع را نیکو سرشته حبها به قدر نخود سازند شربتی یک مثقال با آنچه مناسب باشد **دوایی** که در دق و سرفه معمول آب عنبالثعلب سبز مروق هفت توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه و هر روز یک توله آب مروق افزایشند و هرگاه سرفه غلبه کند لعاب بهدانه سه ماشه شیرۀ اصلالسوس چهار ماشه خمیرۀ خشخاش پنج ماشه اضافه نمایند باز شربت اعجاز افزایشند روزی که در شکم درد باشد گلقلند دو توله در عرق بادیان هفت توله مالیده صاف کرده دهند بعد رفع درد آب خیار هفت توله شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه همراه خمیرۀ خشخاش صبح و بوقت شام خمیرۀ مذکور همراه لعاب بهدانه شیرۀ اصلالسوس شربت بنفشه خاکشی به عده قرص سرطان کافوری به خمیره آمیخته همراه آب خیار شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و آب خیار یک یک توله افزوده تا دوازده توله رسانند بعد از آن اگر دست و پا ورم کند باز آب مکوه مروق همراه قرص مذکور و شربت اعجاز دهند **ایضاً** برای تب دق و ضعف جگر و سرفه طباشیر صمغ

عربی کتیرا هر یک نیم ماشه شربت بزوری بارد آمیخته همراه شیرۀ خیارین یک توله شیرۀ تخم خشخاش سه ماشه در عرق مکوه برآورده شربت انار شیرین یک توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بخورند **ایضاً** برای دق و سرفه و زحیر لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی عرقیات نبات بارتنگ و اگر فائده نشود چهار تخم در عرق عنبالثعلب جوش داده رب بهی روغن بادام داخل کرده و تخم فلوس خیارشنبر سه دانه به روغن چرب کرده خورانیده بنوشانند هرگاه دانه بیرون آیند سفوفالطیب پنج ماشه به روغن چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی شیرۀ تخم خرفه عرقیات رب به بارتنگ تخم ریحان تخم مرو داخل کرده بخورند **ایضاً** برای سرفه شدید و تب قریب دق بعد اسقاط حمل هفت ماهه خمیرۀ خشخاش خورده بهدانه سه ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه تخم خطمی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند چون در نبض صغر و تواتر معلوم شود سپستان موقوف کرده شیرۀ مغز بادام مقشر و تخم کاهو اضافه کنند به عده چون طبع نرم گردد رب به بارتنگ عوض شربت و خاکشی کنند و وقت شام لعاب بهدانه سه ماشه شیرۀ اصلالسوس دو ماشه در عرق گاوزبان برآورده رب به بارتنگ داخل کرده بنوشند و قرص سرطان کافوری مرتب سازند **ایضاً** برای دق مرکب با تب خلطی آب کاسنی سبز مروق شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ تخم خرفه در عرقیات و شربت بزوری باز شیرجات موقوف کرده بارتنگ افزوده بدهند و برای تقویت جوارش آمله مرتب سازند **ایضاً** جهت مدقوق قرص طباشیر کافوری چارماشه سوده به گلقدن دو توله سرشته بخورند بالایش شیر بز پاو سیر نبات دو توله بنوشند اگر حمای خلطی با تب دق مرکب نباشد شیر خر و بز و زن و دوغ آهن تاب رواست والا ممنوع **ایضاً** اگر جوانی بکثرت جماع و ریاضت مبتلا بدق گردد و هر روز یک دو بار اسهال نیز آید سفوف است گلو گاوزبان صمغ عربی طباشیر یک دو ماشه سرطان سوخته چهار ماشه کوفته بیخته بارتنگ مسلم نه ماشه آمیخته از این سفوف به قدر نه ماشه همراه لعاب بهدانه سه ماشه شیرۀ تخم خرفه شش ماشه شیرۀ تخم خیارین هفت ماشه عرقیات ده توله شربت خشخاش دو توله تخم ریحان شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حاملۀ صفاوی و نزلی مزاج و حرقت بدن و دست و پا بعد غذا شیرۀ مغز تخم هندوانه شش

ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق عنب‌الثعلب ده توله نبات یک نیم توله خاکشی شش ماشه دهند روز دوم شیرۀ  
خیارین شش ماشه افزایشند و بجای خاکشی اسپغول کنند روز سوم عناب پنج دانه تخم کاسنی شش ماشه اضافه  
کنند پس اگر ضعف بسیار و ذبول و نبض دقیق و بعد طعام سرفۀ خشک و نزله به سوی حلق متوجه بود و حمای  
عفی همراه دق نباشد برای ترطیب مزاج و تسکین تب گدائی شیر بز پائوسیر نبات یک توله خاکشی شش ماشه  
چند روز دهند باز همراه قرص طباشیر چار ماشه سوده بر شیر پاشیده بدهند و شیر بزور سرفۀ یابس نیز معمول  
است **ایضاً** برای دق آب تربوز شیر بز ممزوج نموده از نیم پاو شروع کنند و یکدام هر روز بیفزایند تا به یک آثار  
برسد باز یک یکدام هر روز کم کنند تا به نیم پاو رسد لیکن خاکشی چهارماشه پاشیده خورده باشند و پرهیز واقع  
یکنند اگر در یک بار فائده بینند چند بار همچنین افزایشند و بکاهند والا موقوف سازند **دوایی** که برای دق معمول  
اهل هندست سبوس نخود سه دام در قدح آب شب تر کنند و صبح صاف کرده از یکدام گلوی سبز دو عدد دارفلل  
و نصف مغز کرنجوه در همان آب شیر کشیده از پارچه گذرانیده همچنین سه هفته بنوشانند **دواء‌المسک بارد**  
نافع خفقان و غشی حار و دق و سل مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم طباشیر  
سفید غنچه گل سرخ گشنیز مقشر صندل سفید تخم خرفه هر یک چهار درم مشک خالص دو دانگ به دستور مقرر  
مرتب سازند با نبات مقوم سه چند ادویه شربتی از یک‌درم تا یک مثقال **نوع دیگر** برای دق که با اسهال باشد  
مشک کافور هر واحد یکدانگ صندل سفید به گلاب سوده مروارید کهربا مرجان زهرمه‌ره آمله طباشیر گل سرخ  
پوست بیرون پسته زرشک گشنیز مقشر بریان گل گاوزبان نشاسته بریان هر واحد یک و نیم درم مغز تخم کدو مغز  
تخم خیارین گل نیلوفر تخم خرفه بریان ورق نقره هر یک دو درم قند سفید دو چند شربت حب‌الآس یکچند ادویه  
به دستور مرتب سازند **سفوف** که در دق و سل و اسهال و سرفۀ خشک کهنه که با حرارت مزاج بود همواره معمول  
است کتیرا سفید چهار و نیم دام صمغ عربی دو نیم دام نشاسته یکدام اصل‌السوس هفت و نیم ماشه مغز تخم خیار  
مغز تخم سرو و مغز تخم تربوز هر یک سه درم و نیم کافور پنج سرخ صندل سفید نه دام پخته قند سفید شش دام

پخته سفوف سازند و اگر از همین اجزا معجون سازند نفع زیاده کند **ایضاً** برای دق از بیاض والد مرحوم کتیرا صمغ عربی طباشیر هر یک پنج ماشه سائیده سه حصه کنند و یکحصه نهار با شیر بز که تازه باشد بخورند **ایضاً** برای دق و سرفه که گاه گاهی در سرفه خون هم آید مجربست است گلو طباشیر گشنیز مقشر هر واحد دو درم صمغ عربی دم‌الاحوین افاقیا کتیرا کهربا بسد هر یک یک‌درم سفوف سازند و یک‌درم از این در دو توله شربت مرکب آمیخته بلیسند **شربت مرکب** که با سفوف سابق به عمل می‌آید عناب یازده دانه بنفشه گاوزبان تخم خطمی خبازی عود صلیب هر واحد دو درم تخم خشخاش مویز منقی اصل‌السوس مقشر نیم‌کوفته هر یک چهار درم سپستان بیست و هفت عدد پرسیاوشان بیخ انجبار نیم کوفته براده صندل هر واحد سه درم قند سفید نیم رطل شربت نیلوفر نیم رطل شربت مرتب سازند **عرق کافور** از والد حکیم علوی‌خان نافع سوءمزاج حار و حمی دق و محرقه حاده گل نیلوفر کدو تازه باقلای تازه هر واحد یک اوقیه برگ کاهو کنپ بید برگ کاسنی جو مقشر هر یک نیم من تبریز صندل سفید سی مثقال گل سرخ دو من تخم خرفه سه نیم من طباشیر سفید کتیرا هر یک ده مثقال عرق بیدمشک عرق نیلوفر عرق بید ساده هر یک یک من گلاب دو من به دستور مقرر عرق کشند و در وقت عرق کشیدن کافور قصوری بیست مثقال سوده در ته ظرفی که عرق در آن بچکد بپاشند تا عرق بدان بچکد و در نسخه دیگر حکیم ممدوح وزن گل سرخ یک اوقیه و کدو تازه نیم من و صندل سفید ده مثقال و عرق بیدمشک و عرق بید ساده هر یک دو من است و گل بید شاهتره گل گاوزبان گل بیدمشک هر یک یک اولیه بادیان سیب شیرین به شیرین امرود شیرین هر یک نیم من صندل سرخ کاسنی مغز تخم کدو تخم خیارین تخم کاهو تخم خربزه گل بنفشه هر یک دو مثقال عرق کاسنی ده من آب به قدر ضرور عوض برگ کاسنی و تخم خرفه و طباشیر و کتیرا و عرق نیلوفر مرقوم است **نوع دیگر** که قوی‌تر است کافور پنج درم برگ کاهو و کاسنی و بیدمجنون و بارتنگ و خاکشی همه سبز هر یک چهار توله کنپ بید نه توله گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفه تخم خیارین تخم تربوز گشنیز خشک خبازی خطمی کاهو خس هندی هر یک دو توله صندل سفید تخم کاسنی گل بنفشه هر یک

نه توله باقلای تازه خیار و بادرنگ و کدو شیرین و پزده و تربوز و جو مقشر و سیب و بهی و امرود و اناس هر یک نیم آثار کسیر و یک آثار خاکشی یک نیم پاو کتیرا بیست و پنج مثقال تخم تاج خروس و تخم نیلوفر هر یک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بیدمشک عرق نیلوفر عرق شاهتره عرق صندل هر یک دو شیشه برگ ریحان برگ ترنج برگ بستان افروز هر یک دو قبضه شربتی از پنج توله تا نه توله **عرق شیر** معمول حکیم اکمل خان جهت تب دق و سوداوی نافع و مسکن لهیب حرارت و مرطب بدن است کدوی تازه برگ کاسنی سبز برگ کاهو هر یک چهار دام کسیر و گل بید گل نیلوفر هر یک نیم پاو گل سرخ صندل سرخ سفید عنبالثعلب گاوزبان تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو هر یک دو توله گشنیز خشک چهار توله تخم کاسنی گل گاوزبان زهر مهره خطائی طباشیر سفید هر یک یک توله تخم خرفه سه توله گل کنول پنج توله گلاب دو آثار عرق بیدمشک عرق شاهتره عرق عنبالثعلب هر واحد یک آثار عرق بید ساده چهار آثار شیر بزده آثار آب باران به قدر حاجت به طریق متعارف عرق کشند و اگر سرد زیاده خواهند کافور پنج مثقال سوده افزوده در ظرفی که عرق بچکد پهن نمایند و در این صورت عرق شیر کافوری نامیده شود **نوع دیگر** برای دق و سل از مجربات استادی مرحوم آب برگ خرفه آب کدو آب تربز یا آب خیار هر یک نیم آثار تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان گشنیز خشک گل سرخ صندل سرخ سفید هر یک دو توله خاکشی چهار توله گل نیلوفر سه توله تخم کاسنی طباشیر هر یک یک توله آب لیمو شربتی بیست عدد عرق بیدساده عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک آثار قند سفید نیم آثار شیر بز سه آثار ادویه را شب در عرقیات خیسانیده صبح شیر داخل کرده عرق کشند و هفت توله همراه قرص کافور سه ماشه بنوشند و اگر خواهند شربت نیلوفر یا شربت سیب داخل کرده بنوشند و چون به حد ذبول رسد قرص کافور با شیر خر یا شیر بز یا شیر زنان خاکشی پنج ماشه پاشیده استعمال کنند **ایضاً** به جهت ترطیب بدن صاحب دق شیر بز دوازده آثار عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده آب هندوانه هر یک پنج آثار آب سیب شیرین نیم آثار آب لیمو شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب به شیرین نیم سیرگل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان طباشیر هر یک پنج توله

جُراده کدو سه عدد جراده خیار بیست عدد صندل سفید تخم کاهو هر یک دو توله تخم کاسنی نیم پاو تخم خرفه پنج توله خاکشی شش توله اصل السوس چهار توله برگ کاسنی سبز بیدمشک گلاب هر یک دو آثار عناب سه عدد گل سُرخ سه توله کافور قیصوری پنج ماشه بر دهن نیچه بندند **عرق مرکب** تالیف حکیم شریف خان صاحب گل نیلوفر گل بید کسیرو هر یک نیم پاو گل گاوزبان گل سُرخ مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خیارین گل کنول گشنیز خشک هر یک دو توله تخم کاسنی صندلین طباشیر هر یک یک توله تخم خرفه سه توله برگ کاهو سبز چهار دام خیار یک عدد دانه انار شیرین دو عدد سیب شیرین دو عدد بهی ناشپاتی هر واحد یک عدد در عرق بید عرق عنبالثعلب عرق نیلوفر هر یک چهار آثار بیدمشک یک آثار آب باران به قدر حاجت شب بخیسانند و صبح به طریق متعارف عرق بکشند **نوع دیگر** مخترع حکیم اجمل خان کاسنی چهار درم گل سُرخ بنفشه نیلوفر تخم تربوز تخم خربزه عنبالثعلب بادبان خاکشی اسپغول ترنجبین هر یک دو توله گاوزبان خطمی خبازی هر یک یک نیم توله تخم خیارین تخم کدو تخم کاهو هر یک سه توله صندل سفید بیخ کاسنی هر یک یک توله صندل سُرخ اصل السوس طباشیر سفید هر یک نه ماشه عناب پانزده دانه کافور چهار ماشه مویز منقی چهارتوله الایچی خرد زهرمه‌ره هر یک نیم توله تخم خرفه چهارتوله برگ بید پاو آثار تخم بالنگ و هفت ماشه به طریق مشهور عرق کشند **قرص کافور** که جهت سعال حار و سل و دق و حمیات محرقه که با سرفه باشد معمول است نسخه آن در قول صاحب کامل خواهد آمد دو درم از آن برای سرفه با دیاقودا یا شربت خشخاش و لعاب بهدانه بدهند و برای دق و حمیات حاده به آب انارین و ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و آش جو دهند **نوع دیگر** که تب دق و محرقه و جمیع اقسام تپهای حاره و یرقان را نافع و تشنگی بنشانند و بقرص مبارک مسمی است گل سُرخ ترنجبین هر یک پنج درم مغز تخم خیارین طباشیر هر یک یک و نیم درم تخم کاهو سه نیم درم مغز تخم خربزه سه درم تخم کاسنی چهار درم مغز تخم کدو دو درم ربالسوس یک مثقال کافور یک و نیم دانگ کوفته بیخته اقراص سازند **قرص طباشیر کافوری** نافع جهت سرفه و تب دق و حمیات محرقه و مسکن تشنگی کافور یک درم طباشیر سفید

مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل سرخ صندل سفید هر یک چهار مثقال کوفته  
بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر لولوی** از اختراع علوی خان که برای تب  
دق و سل و خفقان حاد و حمیات محرقه وقتیکه با اسهال باشد و از برای نفث‌الدم و قی‌الدم و اسهال دموی و کبدی  
و ذوبانی مجرب‌النفع است مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان سوخته تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم خرفه  
مقشر کتیرا هر یک سه مثقال کهربای شمعی رب‌السوس غنچه گل سرخ هر یک دو مثقال مغز تخم خیارین پنج  
مثقال صمغ عربی بسد محرق هر یک یک مثقال کافور قیصوری یک درم زعفران ابریشم مقرض هر یک دو دانگ  
کوفته بیخته به آب بارتنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص** مجرب جهت حمی حار و دق که با  
اسهال بود مروارید ناسفته زهرمهره سائیده کهربا سائیده هر یک یک ماشه طباشیر گل داغستانی صمغ عربی بریان  
گلنار فارسی تخم حماض بریان گل سرخ گل ارمنی افاقیا پوست بیرون پسته حب‌الأس دانه هیل هر یک دو ماشه  
نشاسته تخم خشخاش تخم کاهو گشنیز مقشر هر یک سه ماشه خرفه مقشر بریان صندل سرخ صندل سفید هر  
یک چهار ماشه کوفته بیخته به شیره برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم **ماء‌القرع و ماء‌الخیار** هر دو از  
برای تب دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع تشنگی نافع است طریق  
ساختن آنها این است که بگیرند خیار و یا کدو تازه و از سرکار و چند جا بزنند پس در گل زرد یا آرد جو که  
ضخامت آن به قدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که شدت گرمی آن فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود  
صبح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور کرده سر آن را بریده بیفشارند و آب که برآید صاف نموده همراه شربت  
نیلوفر بدهند و اول روز از هفت توله شروع نمایند بعد از آن یک یک دو دو توله هر روز اضافه نموده تا یک رطل  
رسانند همراه اقراص مناسبه و اشربه لائقه که مقتضی وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیاد باشد بر یخ و برف سرد  
نموده به کار برند و پس از آن به دستور هر روز کم نمایند و دادن چهل روز یا زیاده و کم موقوف بر رای طبیب است  
و باید دان آن است که ماء‌القرع مستحیل بصفرا می‌شود پس در امزجه که خوف استحاله باشد با ترشی مناسب

استعمال نمایند و جائیکه سرفه مانع استعمال ترشی باشد سویق جو یا شربت نیلوفر برای اصلاح آن نیکو است و ماءالخیار ادرار نسبت بماءالقرع زیاده دارد و مادهٔ حمی را از جهت ادرار دفع می‌کند و مستحیل بصفرا نمی‌شود

**ماءالبطیخ الهندی** یعنی آب تربوز جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته‌اند که مثل آب کدو مستحیل بصفرا می‌شود لیکن فقیر چند جا در حمی دق که همراه او تب صفراوی بود آب کدو به اشربهٔ مانع استحاله بصفرا استعمال کرده آب او مستحیل بصفرا گشته و باعث ازدیاد حمی صفراوی گردیده بعد از آن که آب کدو موقوف کرده آب تربوز استعمال نموده باعث ازدیاد حمی عفنیه نگردیده تسکین حدت حمی دق نموده و طریق استعمال و قدر شربت او مثل ماءالقرع است و **صاحب قادری** گوید که تا یک هفته از ابتدای تب نگذرد استعمال وی و دیگر فواکه رطبهٔ کثیرالمائیت جائز نیست که ماده را خام کند و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت هضم و با تمره‌ندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکهٔ با شیرخشت و امثال آن جهت تپهای حاده و رفع خلط ردی‌الکیفیت که کم مقدار باشد مفید و مؤلد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و معدهٔ بارد و مصلح او گل‌قند و عسل و قند و امثال آن و تربوز هرچند شیرین‌تر بهتر و طریق گرفتن آب او آن است که بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند **ماءاللحم بسیط** که ضعف قلب و تب دق را نافع گوشت فربه و سُرخ از چربی جدا کرده ورق ورق نمایند و در آب شیرین بپزند به حدیکه بگدازد و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق کشند و اگر با بعضی ادویهٔ مناسبه کشیده استعمال کنند منافع بسیار مشاهده نمایند و اگر به طریقی که در قول صاحب کامل خواهد آمد مرتب ساخته به عمل آرند نفع آن نیز بیشتر حاصل شود **معجون راحت** که در امراض حاره و صداع یبسی و تب دق معمول است و **حکیم عابد سرهندی** نوشته که آن را بارها آزمودم و خطا نکرد و ندیدم که حمیات حارهٔ جدید و قدیم را قلع نکند سیما دق را که شفای تام می‌نماید لیکن اگر در آن سوءتدبیر واقع شود خوراندن او اصلاً فائده نمی‌کند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفته یا قوت رمانی طباشیر قاقلهٔ صغار و کبار هر واحد یک نیم درم صندل سفید تخم شاهتره بیخ



انجیر مغز تخم خیارین مغز تخم هند یا نه مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم آمله منقی  
حب‌الآس تخم کاهو تخم خرفه صمغ عربی زرشک گل سرخ رب‌السوس هر یک چهار درم و نیم ترنجبین شش درم  
تخم کاسنی گشنیز خشک هر یک هفت درم و نیم گلاب بیدمشک هر یک هشت دام پخته رب به شیرین رب انار  
شیرین هر یک ده دام پخته نبات سفید دوازده استار آب کدو تازه آب هندوانه هر واحد یک عدد آب عناب بیست  
دانه ادویه خشک را کوفته بیخته ربوب و آبها و نبات را به قوام آورده آمیزند شربت یک مثقال **مفرح بارد** نافع  
مدقوق و مسلول که با لنت نضج بود صندل سفید به گلاب سوده طباشیر گل سرخ تخم خرفه مقشر بریان گشنیز  
مقشر بریان بسد کهربا زهرمه‌ره سوده مروارید سوده به گلاب آمله پوست بیرون پسه گل نیلوفر گل گاوزبان  
حب‌الآس هر واحد یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین هر یک دو درم زعفران کافور هر یک دو دانگ  
ورق نقره یک درم قند سفید سه چند ادویه و اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی بریان رب‌السوس تخم خشخاش  
سفید گل ارمنی هر واحد یک درم افزایشند **نقوع** نافع تب دق گلوی سبز نیم کوفته یک توله اصل‌السوس مقشر نیم  
کوفته شش ماشه تخم خطمی خبازی شاه‌تره گل نیلوفر هر یک هفت ماشه در پاو آثار آب گرم شب بخیسانند  
صبح آب صاف گرفته شیرۀ تخم کاهو و تخم خرفه هر یک شش ماشه در آب مذکور برآورده نبات سفید یک نیم  
توله داخل کرده بنوشند و چند روز بر این مداومت نمایند **یاقوتی بارد** نافع تب دق و بخار سوداوی سوخته تالیف  
حکیم علوی‌خان مروارید ناسفته کهربای شمعی هر واحد هشت ماشه یاقوت سرخ عنبر اشهب کافور هر یک دو ماشه  
ورق طلا یک ماشه ورق نقره یک و نیم ماشه گاوزبان سه ماشه زعفران سه ماشه بسد محرق ابریشم مقرض هر یک  
شش ماشه آمله در شیر پرورده چهار توله و شش ماشه صندل سفید یک توله طباشیر به همین گشنیز مقشر پوست  
بیرون پسته گل نیلوفر گل سرخ هر یک هفت ماشه شربت سیب شیرین شربت انار شیرین ولایتی عرق بیدمشک  
گلاب عرق گاوزبان هر یک دو توله نبات سفید نیم سیر بدتسور مقرر مرتب سازند خوراک یک درم **اقوال مدققین**  
صاحب کامل می‌نویسد که در اول امر هنگامی که قوت متماسک و بر اعضا گوشت باشد و بدن نیک حال بود و

نبض دقیق صلب نباشد و سائر علامات مشتبه باشد و خوب ظاهر نشود در آن صحت و صلاح ممکن بود چون به تدبیر لایق تدبیر نمایند و اول آنچه لائق استعمال بود این است که مسکن ایشان در فصل گرما اندر موضع سرد باشد که در آن هوای شمالی وزد و یا حوالی او ظروف گلی نو پر از آب سرد شیرین نهند و ریاحین بارد مثل گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و گل سیب و امرو و برگ بید و برگ انگور و مورد تر و صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و خواب بر فرش نرم کنند و اگر فصل سرما بود در جای معتدل الهوا بنوعی که از آن فراشا نگردد ساکن باشند و از تعب و حرکت و بیداری و گرسنگی و تشنگی و جماع بازدارند و تحریک غضب و غم نسازند و هر روز ماءالشعیر با نبات به قدر حاجت بدهند و بعد نوشیدن آن جلاب و شربت خشخاش یا شربت عناب به قدر دو اوقیه به آب سرد دهند و در آبن که آب او شیرین نیم گرم باشد درآیند و بعد از خروج آن بچوزه مرغ یا پاچه بزغاله بطور اسفیدباج بچیزی از کدو یا بیخ کاهو و اسفاناخ و قطف پخته غذا سازند و در بعض اوقات حریره معمول از آرد سفید به شکر و روغن بادام و از اطریقه بخورند و گاهی بماهی هاربی بطور اسفیدباج یا بریان به روغن بادام یا کباب آن در آب و نمک انداخته و گاهی با دوغ بز نوسن و صحیح الجسم غذا کنند و اگر در آنجا تب ظاهر نباشد و آهسته بود به شیر تازه و لاسیما به شیر خر غذا سازند و بیضه نیمبرشت ایشان را موافق بود و کذا مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و بیخ کاسنی هر دو مربی و مانند آن و غذای ایشان در روز دو مرتبه اندک اندک بمقداریک معده و به سرعت هضم کند و اعضای آنها قبول کنند باید داد و از فواکه انار شیرین و شفتالو نبطی و سیب پخته و عناب تر بخورند و اکثر اینها نکنند و انجیر و انگور بد نیست اگر مقدار معتدل و پخته باشند و موز بخورند و از حلوها آنچه بخشخاش تر و شکر و آنچه از بادام تر یا به مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و مانند آن بسازند و ایشان را از آب سرد منع نکنند و از اغذیه حار یابس پرهیز کنند و بر سینه و جگر پارچه میلول به صندل و گلاب و بقیر و طی معمول به گلاب و آب خرفه و آب گشنیز تر و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه بدارند و چون پارچه گرم شود با سردتر از آن تبدیل سازند و به روغن بنفشه جید و مربی به مغز تخم کدو و روغن نیلوفر استنشاق نمایند و لباس ایشان پارچه کتان ملائم مثل تستری و قصب باشد اگر ممکن بود و اگر پارچه ایشان به صندل و گلاب رنگین کردن توانند در

قوت نفوس و اعضای ایشان بیفزاید و **اما کسی** که در آن چیزی از علامات ذبول ظهور کند و تب ظاهر بود باید که از هوای سرد حذر نماید تا نزلات عارض نگردد و هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور به آب انار یا آب هندوانه یا ماءالقرع یا ماءالخیار بدهند و چون آفتاب طلوع کند ماءالشعیر که در آن خشخاش و عناب پخته باشند و بر آن روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو یک مثقال چکانیده بنوشانند و بعد سه ساعت از آن اندک شربت خشخاش یا شربت عناب یا جلاب بدهند و در آبن آب شیرین که در آن گل نیلوفر و بنفشه و پوست کدو جوشانیده باشند بنشانند و این در خانه اوسط حمام و یا در جای معتدل الهوا باشد و در خانه گرم حمام داخل نکنند و نه در موضعی که کرب یا عرق نمایند و در آبن مکث معتدل نموده برآیند پس بر بدن روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بمالند به عده نشف کنند و اندک صبر نموده غذا دهند به اسفیدباج گوشت بچه مرغ و روغن بادام و اطریه و در آن قطعه کدو و مغز کاهو باشد و سائر آنچه مذکور شد و بعد عصر باز مثل صبح در آبن نشانند و به دستور غذا دهند واکثر از آن نمایند و هنگام خواب جلاب یا شربت عناب لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیرۀ تخم خرفه که در آب شیرین برآورده باشند با یک درم روغن بادام شیرین بدهند و سائر تدبیر مبرد مرطب مع استعمال قیروطی مبرد به عمل آرند **صفت قرص کافور** بگیرند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر واحد پنج درم گل سرخ ربالسوس طباشیر هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا صندل سفید هر واحد دو درم تخم خرفه یک درم کافور نیم درم تا نیم مثقال همه را باریک سائیده لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند و اگر با این تب لیت شکم باشد این قرص دهند **صفت آن** خشخاش سفید مغز تخم کدو تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بهدانه همه بریان هر واحد شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض گل قبرسی هر یک سه درم نشاسته دو درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم باریک سائیده بلعاب بزرقطونا قرص سازند بوزن یک یک مثقال و به آب سیب و آب امرو و آب به سحرگاه بدهند و بعد طلوع آفتاب آب پست جو که در آن اندک حبالآس و قطعات به پخته باشند و بر آن صمغ عربی و گل ارمنی به قدر حاجت انداخته بنوشند **صفت** قرصیکه تب دق را نافع است اگر با وی اسهال بود

بگیرند مغز بهدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی و شاهبلوط هر واحد چهار درم گل سُرخ تخم حماض کهربا حب‌الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد دو درم همه را باریک سائیده به آب به سرشته قرص سازند و بوزن یک مثقال برب مورد در آب سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بریان یا دخن مقشر بطور اسفیدباج پخته بدهند و **اما کسی** که در آن علامات ذبول خوب ظاهر شده باشد الا بحایی نرسیده باشد که در آن صحت ممکن نیست ایضاً به تدبیر مذکور پردازند و سحرگاه قرص کافور به اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از پنبه دور کرده باشند استعمال نمایند اگر با وی تب قوی حاد نباشد بعد از آن در آبن نیم‌گرم در جای معتدل یا در خانه اوسط حمام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث در آن نمایند پس بیرون آمده در آب سرد شیرین درآیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیم‌گرم باید به عده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند و اگر روغن آن معمول به مغز کدو باشد نافع‌تر باشد بعد از آن اندک صبر کرده ماء‌الشعیر بشربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعاده دخول آبن به آب نیم‌گرم که در آن بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش و جو مقشر نیم‌کوفته و گل بابونه و تخم خطمی و خبازی و برگ آنها و برگ کاهو و حی‌العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و در آن اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که بسیار سرد نباشد تا از آن بدن را تکلیف رسد و فراشا کند در آینده بعد از آن خارج شده به روغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بیوشند و غذا بچوجه مرغ یا تیهو یا ماهی هاری رضاضی و غیره از اغذیه سریع‌الانضمام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که به سرعت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریره که به سرعت هضم گردد استعمال نمایند و از این حریره در این مرض انتفاع یابند **صفت آن** جو مقشر کوفته بیست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا پخته گردد صاف کرده آب کدو بر آن انداخته بار دیگر خوب بپزند به عده آب آن صاف نموده بر چهل درم از این آب بیست درم آب انار میخوش و چهار درم روغن بادام ریزند و مغز نان میده به قدر حاجت در آن

شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل از آن بنوشند و اندک صبر کرده در آبن نشینند و به دستور صبح در آن عمل نمایند و هرگاه از آن خارج شوند و معده خالی بود و هرچه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و جلاب یا آب انار و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تب قوی نباشد شیر زنان از پستان بکنند یا شیر خر بمجرد دوشیدن بنوشند و اگر در آنجا حرارت و تب ظاهر باشد نزدیک شیر نگردند و دوغ گاو به دستوریکه در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی مبرد ضماد کنند و اگر در بعض اوقات طبع قبض گردد خیارشمبر و ترنجبین و لعوق اجاص یا آلو تازه یا قومسی در شربت بنفشه تر کرده و مانند آن بدهند و لازم است که از نرمی شکم حذر کنند که آن در این مرض مذموم است و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین بشربت حب‌الآس و آب پوست جو و صمغ عربی و گل قبرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران از آن دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص بدهند که در مثل این مرض نافع است **صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درمغ صمغ عربی نشاسته گل قبرسی هر واحد یک نیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفه بریان طباشیر تخم حماض شاه‌بلوط هر واحد دو درم صندل سفید یک درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم برب آس بخورند و شاه‌بلوط و غیر او زرعور و کنار خشک بخورند و **هرگاه** امر صاحب این تب بذبول مردی گردد و بیس بدن و جفاف او مستحکم شود در طوبات فانی گردد و تازگی حیات از آن برود در آن علاج سود ندارد و بشفای او سبیل نیست لیکن بهرحال سزاوار است که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بکنند و بر بدن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند نطولی سازند و اگر ممکن باشد که در آبن شیر نشانند به عمل آرند و چون از آن بیرون آیند بر بدن او آب شیرین که در آن بنفشه و نیلوفر جوش داده باشند بریزند به عده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند و غذا به لحوم بچه ماکیان و دراج و تیهو کوفته که در آن قطعه سیب شامی و بهی و اندکی شراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض دارچینی قطعه عود خام اندازند و شوربای آن بنوشند و یا ماء‌اللحم از گوشت**

بزغاله کوچک و بچه مرغ به آب سیب و بهی سازند و اندکی کعک در آن آمیزند که این حفظ قوت او نماید و ماءاللحم به این نوع بسازند بگیرند گوشت سرخ و باریک ورق کنند و در دیگ سنگین انداخته قدری گلاب چکانند و سردیگ پوشیده زیر او آتش ملائم کنند و چون آب بگدازد و در ظرفی صاف کرده بگیرند و گوشت را با زبر آتش گذارند و هر قدر که آب برآید آن را صاف کنند و گوشت را بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را باز در پاتیله انداخته بجوشانند تا پخته تر گردد و قدری نمک در گشنیز آمیخته استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کند از آن منع نکنند و روایح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و به قطعۀ صندل و عود خام و کافور بور سازند قمیص او به صندل و گلاب و کافور رنگین سازند و در مسکن ریاحین مثل شاهسفرم و نیلوفر و گل سرخ و گلهای فواکه و بید فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد حوالی او ظروف پر از آب سرد و لخاخ خوشبو نهند و مسکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهره او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیری که سیل او باشد استعمال نمایند زیرا که از آن اندک مدت حیات او دراز خواهد شد و موت به سوی آن سرعت نخواهد کرد انشاءالله تعالی **شیخالرئیس** می فرماید که علاج دق تبرید و ترطیب است و هر واحد از این هر دو تمام می شود بتقریب اسباب او در رفع اسباب ضد او یعنی تسخین و تجفیف و گاهی سبب یکی از آن هر دو سبب ضد دیگر می شود مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تجفیف می گردد و آن فصد ترطیب است مانند تبرید به اقراص کافور و طباشیر و امثال آن و امثال آن و ایضاً گاهی سبب ترطیب به سبب تسخین می شود و آن ضد تبریدست همچون شراب که آن ترطیب می کند لیکن تسخین نیز می نماید پس لازم است که رعایت این امور نمایند و هرگاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد و آن بیس بود همراه آن یا پیش یا پس از آن چیزی که در آن قوت ترطیب باشد مثل ماءالشعیر و شیره خرفه و لعاب اسپغول و مانند آن دهند و همچنین اگر حاجت بتطیب قوی سریع افتد مثل ماءاللحم و شراب لازم است که با وی یا پیش یا عقب آن چیزی که در آن قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولاً واجب بود

هر که خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود کسی را که تب بسیار اشتداد نماید پس واجب است که ابتدا نمایند و اقراص کافور و مانند آن در سکنجبین وقت سحر بدهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماءالشعیر دهند با سرطانات اگر از آن کراهت نکند یا با جلاب یا به آب انار و نزد خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و **تدبیر مبرد** همان است که معلوم شده از اشربه مبرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از به قول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از اضمده مبرده مثل صندل و گل ارمنی به آب برگ کاسنی و کاهو و خرفه و مروحات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن و تبرید هوای او حتی که در سرما و اگر احتمال آن نکند به سبب ضعف مزاج پوشش خفیف بر آن کنند زیرا که بتبرید هوای او بهترین اشیاست و مثل پوشانیدن لباس که به صندل و کافور رنگین و بویا کرده باشند و اشمام چیزی که در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان بر آن گلاب پاشیده و بتبخیر به عرق و حمام کنند و لازم است که وضع اضمده بسیار سر در ابر اعضای قریب از اعضای تنفس طول ندهند که گاهی او بنفس و آواز ضرر عظیم رساند و واجب است که مریض براحه و خواب و سکون و فرحت میل کند و از آنچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و برایشان واجب بود که اضمده مبرده خوشبو استعمال کنند که آن حاضرالنفعاند و خصوصاً بر سینه و قریب او و سرد کرده باشند و در آن قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تجفیف قوت دوا را از غوص منع می کند و باید که مدام تبدیل او نمایند تا دوا گرم نگردد و بدن و قلب را نسازد با مراعات شدت تبرید او زیرا که اگر سرد بسیار کنند بعید نیست که عضو ضعیف کند و چون قریب اعضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب و غیره را تخدیر نمایند و از اخراج نفس بسهولت منع نماید و **تدبیر طب** منجمله آن اغذیه لینه و فاکهیه است و آبنزات و مراخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض **ذکر ادویه مبرده** برای مدقوقین که مبرد صرف باشند یا با ترطیب اما مرطبه از آنها پس جمیع آن غذائیه است تا آن که بر آن غذائیت غالب باشد مثل ماءالشعیر مطبوخ بسرطانات از جهت

سرطانات و باید که دست و پای آنها بکنند و دمها و آرایش آن دور کرده به آب سرد و نمک و خاکستر سه مرتبه یا زیاده بشوند تا پاک و صاف از بوی بد گردد به عده در ماءالشعیر بپزند و مثل دوغ گاو رقیق همچون آب و مثل آبهای به قول مذکور در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول و اما در سرکه بتجفیف شدید و قوت تحلیل است پس واجب است که به چیزی که مقاومت هر دو خصلت یعنی تجفیف و قوت تحلیل نماید مثل آمیختن او به آب بسیار با بعضی مرطبات ملینه چون لعابات بنوشند و در شیر خر شک کرده‌اند که با وجود ترطیب او مبرد باشد حتی که قوی تبرید او را فضیلت بر تبرید دوغ گاو داده‌اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بجز تب دق دیگر نباشد و ماده و خلطی مهیا به عفونت نبود و لازم است که از بستن شیر در معده حذر کنند و آنچه منع بستن آن کند شکر است و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و در آن ایام معالجه بقرص کافور و طباشیر و آب فواکه مثل آب انار و سیب کنند به عده اعاده شیر کنند و اما ادویة مبرده که در آن ترطیب نیست مثل اقراص معلومه اعنی قرص کافور و قرص بسد بارد و مثل این قرص طباشیر است **صفت آن** طباشیر گل ارمنی هر واحد چهار درم گل سُرخ شش درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کهربا هر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم و این بسیار نیکو است **ایضاً** قریب آن بارتنگ نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل ارمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش پنج درم مغز تخم کدو و خیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بهدانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد هفت درم ربالسوس ده درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و اما مروخات و اطلیه و ضمادات مبرده و نشوقات و سعوطات مبرده همان است که سابق معلوم شد و بهترین مروخات به روغن کدو و خشخاش و نیلوفر و بید و بنفشه است و اما فرش مبرد مرطب آن است که محرک بود از ادیم به گلاب پاشیده و یا کتان از جنس آن که در طبرستان می‌سازند و میان او پر از چیز مسخن مثل پنبه و پشم نباشد بلکه از جنس کتان مخلوج باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از چرمی باشد که در آن آب پر کنند و بر آن دوخت بنهجی باشد که آب منبسط گرداند و اجتماع او را باز دارد و قرب فرش



به آب و مجاری آن بود و زیر او برگ درخت بارد رطب مثل بید و حی العالم و به قول رطب و ریاحین بارد مثل گل سُرخ باشد و ایضاً برگ شجر بارد و شاخهای نرم انگور و مانند آن **ذکر ادویه مرطبه** برای مدقوقین اما آنچه با تبرید باشد ذکر او در ذکر ادویه مبرده گذشت و الحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر و دوغ و در کیفیت استعمال آبزَن و حمام و در استعمال مروخات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل و بیس معده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست و بعد از این شیر بزست و باید که علف او از حشایش و به قول بارد رطب باشد چنان چه معلوم شده و آنها خصوصاً شیر خر قلع دق نمایند اگر آن را قالی باشد و در شیر باکی نیست مگر آن که عفونت واقع یا متوقع به سبب ماده حاصله در بدن باشد و شیر برای صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع است و شیر زنان از پستان مکیدن موافق تر از جمله شیرهاست و قانون در نوشیدن و دوغ نیز قریب آن است و اولی آن است که ابتدا از ده درم کرده تا سی درم رسانند و زیاده بر آن نمایند اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید با وی مخلوط سازند و اگر بر مقدار مذکور در ابتدای تشریب یعنی ده درم و آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختار اند به شرطیکه قوت بر هضم او اعانت کند و **اما آبزَن** پس افضل او آن است که نیم گرم باشد و حرارت بسیار در آن نبود و مع ذلک در آن قوت به قول و حشایش مبرده مرطبه بود و آبزَن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد و جائز نیست که آبزَن را بخار گرم باشد و اگر از استعمال آبزَن بارد مانع نبودی بر آن ایثار نمی بود ولیکن مانع از آن ضعف ابدان ایشان است و سخافت آن و اما در ابتدای امر ایشان به سبب عدم سخافت گاهی آبزَن بارد شفا بخشد و اما ضعیف البدن را گاهی آبزَن بارد شفا بخشد مع تبرید اندک که در مزاج او آبزَن بارد واجب کند و معالجه تبرید ضعیف البدن ممکن بود و اگر ضعیف تر از آن باشد خوف وقوع آن از تبرید آبزَن در دق الشیخوخت بود و این در کمتر باشد ولیکن آنشخص را با وجود وقوع او در آن زمانه موت بطی تر گردد و گاهی با وجود آن مدت مدید زنده ماند و بسیار باشد که نقل او به این دق نیکوتر باشد و اما آنچه ما را در آن از کلام آبزَن است صواب تر آن است که

ابتدا به آب زنی نمایند که آن اندک گرم باشد و به سوی بارد معتدل البرد که احتمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که این تدریج بدن را قابل آب سرد گرداند چه الم خورد و مخالف در مزاج دفعه می‌باشد و ایضاً بدن به آب گرم استفاده شبیه بفریبهی متحمل بارد می‌نماید و اگر تکرار آبن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم است که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل در آن مکث ننمایند تا سقوط قوت بتحلیل مفرط نکنند و اگر ماءالشعیر دو ساعت قبل از آبن تناول نمایند صواب بود و اگر تقدیم آبن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد تا مجاری غذا را فراخ گرداند بعد از آن ماءالشعیر و مانند آن از اغذیه مرطبه بخورند به عده زمانی بر آن صبر کنند بعد از آن آبن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد نیکو باشد و بعد آبن و حمام مالش بدن به روغن‌های سرد و تر مثل روغن بنفشه خصوصاً معمول از روغن کدو و همچنین روغن نیلوفر و روغن کدو سازند و اگر بعد آبن معتدل‌الحراره به سوی آبن مائل تر ببرودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند بعد از آن روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش روغن و تعجیل آن از آبن ثانی کنند به عده اندک در آب سرد و تر داخل شوند نیکو باشد و این دخول در آب سرد به حسب احتمال قوت باشد و تدریج در آن تا آن‌که به آب سرد و تر رسند باک نیست و بهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام است و اگر ممکن بود که بعد آبن گرم در آب سرد یک بارگی درآیند بغیر تدریج پس از آن جهت علاج بالغ‌تر است و از جهت خطر شدیدتر و ریختن آن به آهستگی در خطر کمتر از در آمدن مریض یک بارگی اندر آن است و کمتر در منفعت ولیکن برودت به قدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیم‌گرم و شدیدالبرد بود و اگر تقدیم دوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود و یا آن ممزوج به آب گرم بود اگر ضعیف باشد به عده آبن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدیدالترطیب بود و البان جید برای دوشیدن شیر زنان و خربزست و لازم است که از پستان بدوشند و اولی آن است که وقت خواب مالش به روغن‌های مذکوره بر همه بدن و مفاصل کند و **اما حمام** مدقوق را در دخول او رخصت نیست الا چون بنحوی باشد که عرق نیارد و نه گرم کند و نه نفس را تغیر دهد پس آب او از هوای گرم کمتر باشد و حرارت آب او نیم‌گرم بود

بنوعیکه در مسام نفوذ کند و ایذا نرساند و عرق نیارد و چون در بدن مدقوق ماده مهیا به عفونت نباشد و خصوصاً چون این ماده مهیا بود و طعام هضم نشده باشد در آن وقت رخصت حمام نیست بلکه واجب است که حمام در هنگامی کنند که اراده منبسط شدن مهضوم از حمام در بدن باشد و در آن لبث طویل نکنند بلکه به سرعت بیرون آیند و بعد از آن چیزی از مرطبات غذائی و از حریره که آن را ضرر نکند معمول از جو و شیر بخورند و چون مدقوق را در حمام تشنگی عارض شود به ماءالشعیر و ماءالرائب و به شیر خر تسکین آن نمایند و لازم است که او خال ایشان در حمام پس اخراج آنها بنوعی باشد که با وی البته تعب نرسد و در مواضع دیگر بدین خبر داده‌ایم و از آن اندکی اعاده میک و نیم که بل واجب است که در محفه محمول که در آن فرش نرم گسترده باشد به سوی حمام بردند حتی که در آن بخانه اول حمام برسد پس بمضره نرم نقل کنند از آنچه حمام را صالح بود و در آن خانه یا در خانه اوسط اگر گرم نباشد لباس دور کنند و در یکی از آن هر دو خانه لبث نکنند مگر به قدر نقل از محفه و انفاس قلیل و به قدر برآوردن لباس بعد از آن در خانه سوم که شدیدالحرارت نبود داخل شوند و در آن به قدر احتمال خود برای آبن مقام نمایند این است آنچه اطبا گفته‌اند و نزد من بهتر آن است که آبن او در خانه اوسط معتدل باشد پس هرگاه بعد آبن معتدل از آبن بارد مفارقت کنند بمندیل یا بفرجیه دو ته بیوشند و بفراش و محافه خود نقل کنند و عرق بمنادیل نشف نمایند و روغن بمالند و غذا دهند

### در تغذیه اصحاب دق

تفریق غذا برایشان واجب است و یک بار شکم سیر نخورند و بهترین اغذیه ایشان ماءالشعیر و جوست و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت و غیره از آن نباشد و دوغ گاو که آن کثیرالغذاست تر کرده و ماش و کدو و از فواکه هندوانه است و اگر به اقبال طبیعت و شهوت صادق و قوت معده احساس نمایند بخورانیدن چیز تازه بی‌نمک باک نیست و اگر قوت ضعیف باشد شوربای زیرباج خوشبو بگشنیز تر مطبوخ به مثل دراج و تیهو مضایقه ندارد و گاهی احتیاج می‌شود بعد خوردن شوربا بنوشیدن اندک شراب رقیق ممزوج به آب بسیار و گاهی

بخوردن مصوصات از لحم دراج و تیهو و کبک و بجه مرغ و هلام ترش یا قریص حامض از لحم بزغاله و لحم بقر حاجت آید اگر در آنجا قوت هضم باشد و حل مصوص و قریص برای ایشان نافع و مقوی در مثل این حال است و گاهی نزد افراط ضعف از ماءاللحم مخلوط بشریت فواکه بارد ترش یا از زرده بیضه نیمبرشت چاره نباشد و هرگاه ضعف بغشی متمادی گردد احتیاج افتد بخوراندن آب گوشت ماخوذ از اضلاع بزغاله بنمک اندک که آن را صاف کرده هم چند آن آب سیب و مثل نستم حصه آن شراب ریحانی بر آن ریخته باشند و نیم گرم بنوشانند و اما آب سرد که بسیار شدیدالبرد نباشد در آشامیدن او اینجا باک نیست مگر آن که مانعی باشد و این مانع یا ورم شکم و حجاب باشد و یا در بدن اخلاط عفن یا اخلاط خام بود که آنهمه محتاج بنضح باشند و علامت نضح ظاهر نشده باشد و اگر نشان نضح ظاهر بود بشراب آب سرد خوف کمتر باشد و همچنین اگر دق انتقالی از سرسام یا برسام باشد در آن منع نوشیدن آب سرد از غیر آن اولی است زیرا که دق چون دارد شود بر امراض مضعف قوت داد مرخی و مذهل عظم و لحم است بر ضعف قوت دارد گردد پس هرگاه دق را با وجود اصناف نوشیدن آب سرد مطابق شود ضرور در جنس دیگر از دق افتد و آن مشارکت این جنس است در بیس و مخالف آن است در حرارت و برودت و معروف بدق الشیخوخت و دق الهرم است و این مرض صعب است که حرارت غریزی در آن باطل شود و همچنین آب بسیار سرد و مفرط گاهی ایشان را در هر حال ضرر کند و حرارت غریزی اعضای اصلی اینها فاسد کند و گاهی در موت ایشان سرعت نماید یا بقسم دیگر از ورق یعنی دق الشیخوخت ایشان را ببرد

### در تدارک احوال تابع دق

از آنجمله غشی است و تدبیر آن از روی تغذیه بمقویات و مفرحات ذکر کردیم و از آنجمله اسهال است و لازم است که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که در آن خطر عظیم است و از معالجه او اولاً این است که در ماءالشعیر ایشان آب پست انار و دانه یا سیب اندازند و یا در جو برای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس مکرر جوش کرده داخل کنند و یا شیر مطبوخ بسنگ گرم یا به آتش تنها تا آن که مائیت او برود و خصوصاً باجاورس و این قرص بخوراند

گل ارمنی پنج درم شاه بلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم حماض حب الاسب  
تخم زرشک هر واحد شش درم به آب بهی قرص سازند و صبح از یک درم تا یک مثقال به آب امروء بخوراند و  
هنگام خواب اسپغول بریان به آب سرد و شربت سیب یا بهی دهند و همچنین سفوف طباشیر که در آن مقل مکی  
است بسیار نافع است و اگر بسحج مودی گردد معالجه بحقنه‌های او که مذکور شده باید کرد که آن از مشروب  
موافق‌تر است **ابوسهل** گوید مادام که حمی دق در درجه اولی و ثانی بود معالجه او ممکن باشد و هرگاه در درجه  
ثالث اعنی ذبول رسد لاعلاج است زیرا که بمنزله پیری گردد که علاج او نیست و ممکن است که در این وقت  
تسکین حرارت او کنند و اما ازاله بیس او البته ممکن نیست و علامات وقوع در ذبول این است و آن در تشخیص  
مذکور شد پس هرگاه بدن در لاغری و ضعف به آن حد رسد البته علاج او نیست و اما مادامیکه در بدن خون و  
گوشت و تازگی و رونق و قوت باقی وافر بود علاج او ممکن و صلاح او مرجو باشد و در اکثر امر علت زائل گردد و  
موافق‌ترین اشیا برای ایشان تبرید و ترطیب است و چیزی نافع‌تر در این از حمام نیست در هوای او ننشینند بلکه  
در آب شیرین معتدل‌الحراره مدتی صالح نشینند به عده در آب سرد یک بارگی درآیند بعد از آن بیرون آمده روغن  
بنفشه بمالند و ماءالشعیر بنوشند و غذا بماهی رضاضی و به قول رطب سازند و راحت و سکون لازم گیرند و در  
نرمی بستر ایشان مبالغه کنند و روغن بنفشه و کدو استنشاق نمایند و تا ممکن باشد خواب را طول دهند و از  
بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر مبرد مرطب استعمال نمایند و مصابرت بر گرسنگی و  
تشنگی و همچنین امتلا از طعام ایشان را مضر بود و اگر حمام و آبن هر روز دو یا سه مرتبه استعمال کنند افضل  
باشد خصوصاً کسی را که در آن این تب اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد و لازم است که حمام چنان باشد که  
عرق نیارد و کرب ننماید و در آن حرارت بدن البته نیفزاید و نه چنان باشد که از آن در بدن فراشا افتد و مسام بند  
گردد و ماءالشعیر صبح بنوشند و بعد دو ساعت در آبن داخل شوند پس از آن خارج شده روغن بمالند به عده صبر  
کنند تا آن که ماءالشعیر از معده منحذر گردد بعد از آن باز در آبن اندر حمام درآیند و در آن آنقدر صبر نمایند که

بدن منتفخ و سرخ گردد به اعتدال پس از آن بیرون آیند و در آب سرد یک بار فرو روند و از آن خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد و نکایت بیس زیاده تر بود شیر بسیار موافق باشد و موافق ترین البان شیر زنان است پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر اندازند تا در معده بسته نگردد پس شیر بدل ماءالشعیر نوشند و بعد از آن بخوابند و اگر شیر در آن مستحیل گردد و یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل او دوغ ترش که مسکه او خوب دور کرده باشند بنوشند و یا به ماءالشعیر عدول نمایند قرشی می نویسد که علاج دق در ابتدا سهل است اگرچه معرفت او صعب بود چرا نباشد که در آن نه احتیاج به انضاج است و نه به استفراغ و نه بتقدیر غذا مگر به حسب احتمال قوت معده و در آن کفایت می کند تبرید و ترطیب به ادویه و اغذیه و مشروبات چنان چه در غب لیکن از مرخیات معده احتراز کنند زیرا که ضرر ضعف آن عظیم است و چرا نباشد که اینجا طبیب محتاج بتکثیر بدل ماتحلیل است تا مقابله فرط تحلیل کند و چون با دق تب عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و برفق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج دق سهل گردد و هرگاه قریب ذبول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک این است که در ربع اخیر شب شیرۀ تخم خرفه به سکنجبین قلیل الحموضت یا به شکر سفید و به قدر شعیره کافور بدهند و چون آفتاب طلوع کند قدح از ماءالشعیر مبرز به شکر دهند و بعد دو ساعت اندر آبن که در آب او خیار و کدو و خرفه و کاهو و تربوز و گل نیلوفر و بنفشه و جو مقشر همه یا آنچه از اینها حاضر باشد جوشانیده داخل کنند و تا دو ساعت در آن نشینند بطوریکه سر آن بلند در هوای سرد باشد و چون از آن بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند بعد از آن یک ساعت آرام نموده بشوربای گوشت بزغاله یا بره یا ماکیان فربه یا بر شتا یا بگندم یا به شیر تازه یا بماهی نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زردی بیضه گرم کرده یا نیمبرشت بدهند و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب هضم شوند شراب ابیض که شش ساعت قبل از شراب او به آب بسیار ممزوج کرده باشند و بر آن تنقل بقرص لیمو یا به مغز خیارین یا بقرص کافور یا بتخم خرفه و شکر یا حلوا از شکر و نشاسته یا روغن بادام بماءالقرع

و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی در این اندک کافور افزوده می‌شود بعد از آن بر فرش کتان نرم پر از پنبه بروی خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش برشیاک موضوع بر حوض می‌سازند و وقت عشا به اغذیه مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان قریب آب و فضای سرد که در آن هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و روبروی ایشان گله‌ها و ملونات و مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غنای ملایم و اوتار و از فواکه سیب و خیار و امرود سازند و بشفتالو و خوبانی و آلو و هندوانه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذیذ بسیار ببینند **ابن‌الیاس** گوید که هر صبح جلاب از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شیرۀ تخم خرفه بیست درم با شکر سفید ده درم یا از آب هندوانه و یا از ماءالخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر یا بچه کوچک ماکیان و ماهی حر و رضاضی یا هاربا دهند و آبن و تمریخ بدن به عمل آرند و بعد خروج از حمام به ماءالشعیر که در آن بچه مرغ پخته باشد غذا سازند و پارچه کتان به صندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان به صندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی بدوغ و رائب مسئله آن دور کرده غذا دهند و اگر با وی تب ظاهر نبود شیر تازه بز جوان و شیر خر معلوف بخشایش رطب بدهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز ندارند الا اگر معده و جگر ضعیف باشد و اگر حدوث دق از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و هم باشد تسکین نفس به چیزی که فرحت او نماید از الحان و حکایات خوش و مزیل هم و حزن و کلفت غم به اقسام کلام و حیلها و ملاحی و لعب عجیبه و اوخال آبن و استحمام به آب نیم گرم نمایند و هر صبح جلاب از شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین به گلاب هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی بارد یک مثقال بدهند و غذا ماءالشعیر به اسفناخ و کدو و تضمید صدر به صندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سهر مفرط باشد علامتش تقدم بیداری و غائر بودن چشمها مائل به نیکی و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض صغر ضعیف و بول سفید رقیق است و علاجش خواب و راحت و استحمام و تمریخ به روغن بنفشه و بادام و کدوست و هر صبح شربت خشخاش ده درم و یا شربت بنفشه یا ترنجبین هر واحد

ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفناخ دهند و آنچه از اسهال قوی باشد که از آن حرکت روح با حرارت از دوی مستفرغ عارض شود علامتش حدوث دق عقب اسهال است و علاجش حبس طبیعت بقرص طباشیر قابض همراه رب بهی و گلاب است و سفوف حبالرمان و غذا مزوره سماق یا بچه مرغ یا زرشک بچوزه مرغ و تضمید سینه و معده به ادویه مقویه قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاکیا و رامک و گل ارمنی و گلاب و آنچه از فاقه مفرط و گرسنگی و تشنگی شدید باشد علاجش این است که هر صبح آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا شیرۀ تخم خرفه بیست درم و رب سیب و بهی و حماض هر کدام که باشد و بهدانه و شکر و روغن بادام یا بنفشه نافع بود و هرگاه تب ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت به عمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول و غیره به دستور دهند اگر در معده ضعف نباشد و اگر در آن ضعف باشد در شب اقتصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری به گلاب و عرق بیدمشک هر واحد ده درم نمایند و تبرید هوای ایشان کنند حتی که در سرما زیرا که تبرید آن افضل از تسخین است و شومویکه در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و ریحان به گلاب پاشیده ببینند و هرگاه در شب از خواب بیدار شوند جلاب بارد شکر مصری به گلاب هر واحد ده درم و یا شربت عناب و لعاب اسغپول و بهدانه یا شیرۀ خرفه بدهند و چون صبح کرده به دستور روز اول نوشانیدن جلاب و ادخال آبن و حمام و تمریح به ادهان مرطبه مذکوره به عمل آرند و بعد عصر مصل صبح آبن به کار برند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو اسفناخ و مغز کاهو دهند و بر معده و سینه اضمده مبرده مثل صندلین و گلاب و جراده کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمده مبرده تا دیر ندارند و نسخه قرص کافور همان است که در قول مذکور مسطور شد لیکن در اینجا مغز بهدانه عوض مغز تخم خیار است و وزن صندل یک درم باقی به دستور و کذا اقراص دیگر و حریره و چون علامات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر شود که در آبن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبن بیرون آیند آب شیرین مطبوخ بنفشه و نیلوفر بر ردن ریزند و به روغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن را چرب کنند و اگر غذا بکعک سمید در دوغ تر کرده دند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و



گوشت بچه مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب انار و سیب ترش هر واحد ده درم شکر سفید ده درم در نیمروز ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت این ماءالحم ایشان را نافع است بگیرند گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک و در قرع و انبیق نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه بدهند و شربت حماض یا سیب به گلاب و بیدمشک هر واحد ده درم با مفرح یاقوتی بارد یک مثقال بنوشانند و غذا ماءالحم بقرع انبیق برآورده و باقی تدبیر همان است که در قول صاحب کامل گذشت **جرجانی** و **ایلاقی** و غیره می‌نویسند که تدبیر این تب به تبرید و ترطیب بود و آن از پنج وجه باشد **یکی** تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش و او چنان باید که در فصل گرما اندر خانه خنک که با دشمال اندر آن گذر یابد بیمار را بدارند و اگر در خانه آب جاری باشد و بستر بر لب آب کنند یاسر بر بر آن آب نهاده بیمار را بالای او دارند بغایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرد او در ریاحین بارد رطب و غیره که در قول صاحب کامل گذشت پیش او نهند و بادکش از کتان ساخته و تر کرده به آهستگی بجنابند و بستر پر از کتان و غیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام و یا بعد انحدار غذا از فم معده بر سینه و کتفهای او خرقة به صندل و گلاب و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی‌العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده برنهند و چون گرم شود بردارند و دیگر نهند و در شبانروزی از دو یا سه بار زیاده نهند و اگر از سردی آن خرقة تن بیمار بلرزد آن را نیم‌گرم کرده بر نهند و بشب روغن بنفشه و کدو بر ناف و کف پا و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بهتر از کرباسهای شسته و نرم باید که پر از پنبه بسیار بود و کسوت مریض به حسب فصول اختیار نمایند مثلاً در گرما کتان و توزی باید به صندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته **دوم** تبرید حمام و آبن و تمریح باید که حمام و آبن نیم‌گرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو برگ کاو بپزند سخت نیک باشد و اگر کدو بتراشند و اندکی کشک جو نیم کوفته در آب آبن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبن زیاده از آن ندارند که پوست از آب نرم شود و تری پذیرد و آن را که در بدنش گوشت لختی بر جای بود

صواب باشد که اول در آبن نیم‌گرم نشانند و تدریج به آب مائل بسردی درآرند تا که نوبت به آب سرد در سدد چون از آبن فارغ شوند روغن بنفشه یا کدو یا بادام را به اندکی آب به هم بزنند پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه و بستر بازآرند و باقی همان است که در قول شیخ گذشت **سوم** تدبیر شیر و دوغ دادن و طریق استعمال این هر دو در بحث سل مفصل مسطور شد و هرگاه ترسند که به سبب دوغ تپی یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و نسخه قرص مذکور همان است که در قول شیخ گذشت لیکن در اینجا وزن گل ارمنی و کهربا هر یک دو درم است کوفته بیخته به آب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال **چهارم** تدبیر اشربه و ادویه باید که وقت صبه حدم قرص کافور با شربت خشخاش یا همراه آبها که در قول صاحب کامل گذشت جلاب آمیخته بدهند و وقت برآمدن آفتاب کشکاب بسرطان پخته یا به آب انار شیرین یا جلاب آمیخته بنوشانند و بعد چهارساعت از دادن ماءالشعیر بیست درم شربت عناب یا شربت خشخاش به آب سرد آمیخته بیاشامند و وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب یا شیرۀ تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب و اگر معده ضعیف باشد از این شهربتها هیچ نخورند جز آب انار شیرین و برای کشکاب سرطانی سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آن است که سوزنی در آن فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر از وی برآید نشان مادگی باشد و اگر سرطان بدست نیاید عناب و خشخاش اندر کشکاب بپزند و روغن بادام بر آن چکانیده دهند **صفت کشکاب** که در اول ذبول نافع بود بگیرند ماءالقرع و کشک جو و سرطان صاف کرده شسته اندر آن بپزند و روغن بادام با روغن که در آن چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت و نسخه قرص کافور در قول صاحب کامل مذکور شد **نسخه دیگر قرص کافور** بگیرند تخم کاهو هفت درم گل سرخ ترنجبین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار بادرنگ هر یک و درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم ربالسوس سه درم کافور نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند **نوع دیگر** طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم

سرطان سوخته ربالسوس هر واحد یک درم زعفران کافور هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کتیرا صمغ عربی هر یک و نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسبغول یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخه‌ها عود خام و سنبل‌الطیب هر یک یک‌درم زیاده کرده‌اند و کافور یک درم است و اگر طبع نرم باشد قرص خشخاش دهند و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخه قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگه یک مثقال اسبغول بریان کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل ارمنی و یک درم سرطان سوخته با رب بهی یا با شربت حب‌الأس دهند پنجم تدبیر اغذیه هرگاه شربت و کشکاب و شیر و دوغ و غیر آن که خورده باشند هضم شده باشد غذا دهند و هر قدر که غذا خواهند خورد آن را اندک اندک بتفاریق خود ندچند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تب قوی نشود و از اغذیه ماش مقشرکه با کاهو و اسفناخ و کدو مغز بادام پخته باشند موافق باشد و کشک جو با عدس سرخ و کدو و ساق کاهو یکجا بپزند و با روغن بادام با شیرۀ مغز بادام بدهند و قلیۀ کدو و قلیه خیار و قلیۀ اسفناخ دادن جائزست و اگر نان پاکیزه را در آب گرم ترید کنند پس آب از آن بریزند و نان را در آب یخ آغشته بخوراند حرارت تب را باطل کند و اگر قوت ضعیف باشد بدل آب سرد به شراب ممزوج تر کنند چنان که شراب یک جزو و آب سرد سه جزو باشد و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص و هلام و قریص که در قول شیخ گذشت موافق باشد و زیرباج اگر سخت ترش نباشد بدراج و چوزۀ مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان فطیر شاید خورد آب بسیار سخت سرد زیان کلی دارد و حریرۀ که خداوند ذبول را سود دارد و رطوبت افزایش در قول صاحب کامل گذشت و ماء‌اللحم به دستور **ابومنصور** گوید که لزوم ماء‌الشعیر کنند و اغذیۀ معمول از به قول بارد رطب مثل خرفه و ملوکیه و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دهند و اطلیۀ بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفه و گشنیز تر و کافور بعد خلو معده از طعام بر سینه گذارند و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش دوخان نباشد و لباس حار خفیف بپوشند و خاصۀ سر ایشان پوشیده دارند تا زکام و نزله پیدا نشود و دست و پا را غمز ملائم کنند و اگر روز طویل باشد در آبن مرتبۀ سوم قبل از وقت عشا داخل شوند و قرص

کافور مبرد قلب و کبد که حمیات محرقه را نیز نیکو است نسخه او همان است که در قول جرجانی گذشت الا در اینجا وزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو نه درم و تخم خیارین پنج درم است و تخم کاسنی دو درم زیاده شربتی دو درم **صفت** سفوفیکه اصحاب دق را دهند چون طبیعت ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی هر یک دو درم عصاره زرشک عصاره سماق هر یک سه درم تخم حماض مقشر گلنار هر یک دو درم مقل مکی یک و نیم درم گشنیز در سرکه تر کرده بریان نموده دو درم کوفته بیخته دو درم از آن صبح و مثل او یشب با رب بهی و رب ریباس ساده بدهند و **جالینوس** گفته که اصحاب دق محتاج بشرب آب شدیدالبرد و مقدار کثیر آن نیستند زیرا که به اعضای اصلی ایشان به سبب لاغری و قلت گوشت و خون خودها ضرر می کند من خلقی کثیر را در ابتدای وقوع ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیدم و در آن نشانیدم و صحت یافتند و **اهرن** گوید که حمی دق محتاج به اسهال نیست چنان که حمیات عفنی بدان محتاجاند و نه محتاج بجیزی ملطف و مفتح سدست چنان که حمیات یوم بدان محتاجاند و **ثابت** گوید که اگر اصحاب دق را از شرب شیر التهاب پیدا شود به سوی دفع گاو نقل کنند و یک مثقال از این قرص بدهند به آب خیار بر نهار و نسخه او همان است که در قول شیخ گذشت و در آن بارتنگ است لیکن در اینجا گل سرخ شش درم زیاد است و وزن مغز بهدانه نیز شش درم است و بعد ساعتی ماءالشعیر سرطانی که در آن قطع کدو نیز پخته باشند بنوشند و یکدو و سمرق و بقله یمانی و ماش مقشر به روغن بادام غذا سازند و هرگاه طبیعت ایشان منحل گردد عوض ماءالشعیر آب پست جو که بدان صمغ بریان پاشیده باشند بنوشند و **محمدبن زکریا** گفته بهترین چیزی که بدان تبرید قلب اصحاب دق کنند و تسکین عطش ایشان کند این است که آب حصرم افشرده بر برگ خرقة انداخته بکوبند و آب آن افشرده بر برف سرد کنند و در آن اندک آب جو مخلوط کرده پارچه بدان آلوده بر سینه گذارند چون گرم شود تبدیل آن نمایند تا مدتی که مریض در اندرون بدن خود سردی احساس نماید و تشنگی او ساکن گردد و بدان روغن گل مخلوط سازند اگر در شکم ورم حار باشد و تازه که به آب سرد شسته و در آب سرد تر کرده باشند بخورند و در حالت ضعف باید که از

تبرید قلب به اضمده بگریزند و همچنین از اغذیهٔ بارد و هوای سرد که این مودی بذبول بار می‌گردد و **ابومنصور** می‌نویسد که من شربت کدر را در دق نافع دیدم چون در ابتدا باشد و در جمیع حمیات حاده و خصوصاً که به اطفال باشد و اما بالغین و خاصهٔ کهول آن را بغایت احتیاط و حذر استعمال کنند و چند کس را دیدم که ایشان را تب حاد عارض شد و مبادرت بشرب شربت کدر نمودند و مفلوج گشتند و باید که هرکس به قدر قوت خورد و مقدار مرض خویش بخورد **صفت شربت کدر** بگیرند که آب آلو و آب تمره‌ندی و آب زرشک و آب توت سیاه و آب حماض و آب سیب ترش و آب بهی و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکهٔ خمر هر یک ده استار کدر منقی ده استار گرفته بکوبند و در دیگ اندازند و پنج من آب بر آن انداخته بجوشانند به آتش ملایم تا بدو رطل آید به عده این آب را باتمام آبها در دیگ جمع کنند و بر آن دو نیم من نبات سفید انداخته به قوام آرند پس فرود آورده و مثقال کافور خالص و پنج استار طباشیر سوده آمیزند و در ظرفی بردارند و استعمال نمایند و باقی همان است که در اقوال سابق گذشت **خجندی** گوید که هر صبح شربت نیلوفر یا حماض یا شربت صندل و خشخاش به شیرۀ تخم خرفه یا آب تربز یا ماءالخیار یا ماءالقرع هرکدام که حاضر باشد بنوشند و غذا ماءالشعیر مع گوشت بزغاله و بچهٔ مرغ و ماهی کوچک رضاضی و ملوخیه و اسفناخیه و قرعیه بپاچهٔ بزغاله و روغن بادام یا خشخاش به قدر قوت خورند و چون تب ظاهر بود دیدن در ذبول شروع کند آبهای مذکوره یا آب انار با دو مثقال از این قرص کافور بدهند **نسخهٔ آن** طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک چهار درم گل سرخ هفت درم عود هندی کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم اصل السوس صندل سفید ترنجبین نشاسته شکر طبرزد هر یک سه درم کافور زعفران هر واحد یک درم کوفته بیخته به گلاب و لعاب اسبغول قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یک درم و یا قرص کافور و قرص خشخاش که در قول صاحب کامل گذشت به قدر یک مثقال با شیر خر یا شیر زنان هرکدام که خواهند بیست درم بخوراند باقی تدبیر در اقوال سابق گذشت **انطاکی** گوید که ملاک امر در تب دق تبرید و توفیر رطوبات است تا حرارت مشتعله از تحلیل بدان مشغول شود و الطف آن به اغذیهٔ مولد

در خون بود که التصاق و تشبث آن به سرعت گردد مثل شیرۀ بادام به شکر و شوربای بچۀ ماکیان و کدو و خرفه و از مجرب این است که ماکیان را قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده در شیشه کنند و سر او بند نموده در آب نهند و بپزند تا مهرا گردد و استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی و گلاب به شکر و مالش به روغن‌های مرطبه مثل بنفشه و کدو و کاهو و فاغیه و مورد و فرش گلها و تبرید گردد اگر بیمار و نشستن در آبن بغير مکت محلل و تعدیل هوا و تبرید او حتی الامکان و امساک از جماع و از لباس مجفف مثل پشم و موی و از قرب آتش و آفتاب نمایند و سزاوار است برای ایشان ملازمت لعابات و روغن‌ها و راحت و لباس مصقول و کتان و شرب شیر تازه با شکر بسیار نافع است و از آنچه تجربه کرده‌ایم این است که بگیرند آب کاهو و گلاب و آب علیق هر واحد یک جزو آب لیمو نیم جز دو بدان صندل و آرد جو و سفیداب مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند به تکرار مع ملازمت چیزهائیکه مذکور شد و گاهی احتیاج می‌شود نزد شدت اعراض به قطع زفر پس در آن هنگام مثل او چیزی نیست ولیکن غذا ماءالشعیر میرز بعناب و قطعۀ بهی و امرود و سیب باشد و همچنین آب خرفه به شکر است و از اسهال مفرط اجتناب کنند تا قوتها به سرعت تحلیل نکند و بر آن اکثار از خاریدن پایها و شستن آنها به آب نیم‌گرم و روغن گل لازم است و هر تب دق که در مرطوب باشد سهل تر بود و بالعکس کذا اگر مرکب شود به نسبت به امضا و عدم آن **ایضاً** در نزهت گوید که همه آنچه در سل و قرحه گذشته و قرص گل و کافور و ریوند و شربت عناب و مطبوخ افتیمون و فواکه و شیر تازه به روغن بادام و شکر و گل محتوم و شوربای چوزۀ مرغ به انواع به قول استعمال کنند **گیلانی** در مجربات خود می‌نویسد که با قرص کافور خاصۀ می‌دهیم با شراب انگوری وقت سحر قبل از طلوع صبح و شیرۀ خرفه می‌دهیم وقت طلوع آفتاب و غذا در چاشت می‌دهیم گاهی به یک روز دفع می‌شود و گاهی تا سه روز می‌دهیم و اگر بیمار قوی باشد بحمام میفر استیم که به تدریج در آب گرم درآید و چون خوب گرم شود غافل او را در آب سرد بیندازند یا آب سرد چند کوزه غافل بر سر او بریزند و به این حيله چند مدقوق شفا یافته‌اند **صفت قرص کافور** خاصه کافور سه جزو زعفران چهار جزو مغز تخم کدو پنج جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل

سفید چهار جزو کوفته بیخته به عسل اقراص سازند و این حب به تدریج دق زائل می‌کند **صفت** حب مذکور زعفران یکدانگ افیون بز را لبنج هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه گل نیلوفر گشنیز مقشر صمغ عربی طباشیر تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین هر یک سه مثقال کافور پنج مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته به قدر نخود حبها سازند و هر صبح هفت حب با شیرۀ تخم خیارین سه مثقال شربت نیلفور شربت انار هر یک پنج مثقال بدهند و در نسخه دیگر وزن گل ارمنی دو نیم مثقال و طباشیر سه مثقال و تخم خشخاش سه و نیم مثقال و کافور دو مثقال است و مریضی که دق مرکب داشت و مواد غلیظ نیز فی الجمله در بدن او بود و زانو از وجع مفاصل چنان بسته بود که اصلا حرکت نمی‌کرد و بغایت بی‌قوت بود اول روغن شبت بر زانو مالیده شد نهایت نافع آمد و اندکی تریاق خورانیده شد و اندک منضجی که در تب بلغمی می‌دهیم و بشیاف یکدو مرتبه حل طبیعت کرده شد یک تب لثقه مفارقت کرده و به جهت دفع تب دق دو هفته به این ادویه مداومت فرمودیم تب زائل شد و قوت گرفت ادویه این است نبیذ زیب تازہ و قرص عنبر محلول در عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق بیدمشک هر یک دو مثقال قرص کافور خاصه نیم مثقال چون هوا گرم بود بشبانه روزی چهار مرتبه این داده می‌شد و یک دو مرتبه آب هندوانه به اندک قرص عنبر محلول و غذا دیگر اگر نیز می‌طلبید اندک اندک داده می‌شد غذای مدقوق و هرچه به او می‌دهند باید کم کم باشد اگر چند دفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم است **سعید** گوید که تدبیر این تب به حسب درجات آن منقسم بدان او تدبیر درجه اول بشرب ماءالشعیر و به عده بشرب شربت خشخاش به آب سرد کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا به آن خر و دادن غذا بدان از حشایش بارد مثل گشنیز و کاسنی وجود نوشانیدن آب شیرین و بعد شرب شیر مدقوق را آب انار بنوشانند و از به قول بارد مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار خوراندند و غذا از شوربای بچه مرغ و پاچه بزغاله شیرخواره بدفعات دهند تا هضم ایشان فاسد نگردد و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبنز یک بار قبل از طعام و بار دیگر بعد آن نشانند و در آب و نیلوفر و کاهو بجوشانند و در حمام داخل کنند و موم و

روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و بعد غسل در حمام در مسکن بارد نشانند و کافور و صندل بپویانند و بر فرض رطب خواب کنند و اگر حلوا طلب کنند حلوی شکر و خشخاش و روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس نرم بپوشانند و اگر تب ظاهر بود قرص کافور سحرگاه و ماءالشعیر صبح و بعد آن اب انار دهند و سفوف مبرد بدهند و از اسهال به استعمال سفوف حبالرمان حذر کنند و علاج درجه دوم استکثار از مشروبات بارده رطبه است مثل ماءالشعیر که در آن خشخاش پخته باشند و شربت شیرۀ تخم خرفه بطباشیر و کافور و در حمام داخل کنند و روغن های مرطب بمالند و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچۀ مرغ و بزغاله خرد سازند و بر بستر رطب خوشبو بخوابند و کسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند بهر چیزی که به سوی آن سبیل یابند و تدبیر درجه سوم این است که طمع در صلاح او نباید داشت پس اگر اسهال عارض شود موت او قریب بود بالجمله تدبیر این قسم بسیار صعب است زیرا که شفای او نیست الا واجب است که تدبیر مریض به تدبیر مبرد مرطب نمایند و حفظ قوت او کنند و از چیزی که اشتهای او کند منع سازند که از این تدبیر گاهی مرض تأخیر نماید و تا مدتی حیات او طول کند **خضر** گوید که غرض در علاج آن مقصور بر تبرید و ترطیب است پس اگر مرطب غیرمبرد دهند آنچه تبرید کند شریک نمایند و اگر مبرد دهند آنچه ترطیب نماید قرین او سازند اگر مزاج مریض رطب نباشد مثال این آن است که شراب مرطب است لیکن غیرمبرد زیرا که او گرم است در مزاج خود پس می باید که از آن اندک به آب بسیار ممزوج کرده دهند تا مائیت ترطیب کند و همچنین رعایت کنند آنچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزی که در آن ترطیب باشد مخلوط سازند یا آن چیز در نفس خود مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین و مغز کدو و در آبنز داخل کنند و بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماءالشعیر بنوشانند و غذا از به قول بارد رطب سازند و هر دوا که در آن تریاقیت مع برودت باشد مثل کافور آن دق را منفعت شدید می نماید و شیرۀ تخم خیار و مغز تخم کدو بشریت انار شیرین و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر یا دوغ به هم رسد گلقلند چند روز بخوراند تا شکم به اعتدال آید به عده اعاده به آب فواکه و شیرۀ بزور با قرص مذکور نمایند باقی همان است که



در قول قرشی و غیر آن مسطور شد **میرعوض** می‌نویسد که در دق اندر مرتبه اول تبرید و ترطیب به اغذیه و ادویه مبرده مرطبه چون ماءالشعیر و چوزه مرغ و شربت عناب و نیلوفر و شیرۀ خرفه و سکنجبین بدهند و شفتالو و زردآلو بخوراند و آنچه در درجه دوم یا نزدیک آن برسد بعلاج قوی‌تر محتاج باشد پس در آخر شب شیرۀ تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکور یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شعیر و کافور رباحی اندر آن حل کرده بدهند و اگر قرص کافور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت رداست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماءالشعیر با پنج درم قند سفیدگرم یا سرد به حسب میل طبیعت بنوشند و آنچه اشربه شیرین مذکور شد بر تقدیری توان داد که خون از استحاله او بصفرا نباشد والا جز از شربت نیلوفر و شربت حماض و لیمو و ترنج و سکنجبین و انار ترش نتوان داد و **سفوف سرطان** تالیف صاحب تحفه جهت دق و سل و سرفه و لیت طبع و منع نزلات حاره بغایت نافع است و چون کار خداوند این به حد ذبول رسد در این وقت از علاج وی دست بازدارند و بهیچ آرزوی که از اغذیه و اشربه و غیر آن او را پدید آید منع نفرمایند و باقی در اقوال سابق گذشته **مصنف خلاصه الحکمت** می‌گوید که هرچند اطبا تجویز شربت بنفشه و نیلوفر در صورت سرفه و والا شربت اترج و لیمو و غیره نموده‌اند لیکن آنچه احقر به تجربه یافته شیرینی را در این تب مضرت بسیار است و اولی آن است که مطلقاً آن را استعمال ننمایند **شریف‌خان** می‌نویسند که من علاج مدقوقی که بدرجه دوم رسیده بود بنوشانیدن شیر خر نمودم با شربت نیلوفر و وقتی قرص طباشیر قابض و گاهی قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر اولاً از هفت توله شروع نمودم و تا سه روز بر همین قدر توقف کنانیدم بعد از آن هر روز یک یک توله افزودم تا آن‌که با پاؤ آثار رسید به عده بر همین قدر وقفه نموده باز زیاده کردم پس هنگامی که آن را سوءهضم و غیره عارض گردید از شرب او بازداشتم و به عده بار دیگر دادم و جالینوس گفته که اگر تدبیر آبن و مزج به آب نبودی بعلاج دق سیل نمی‌یافتم **مولف اقتباس** می‌نویسد که تدبیر مبرد و مرطب از نه وجه باید کرد **اول** در تدبیر لباس و هوا و مسکن و مفرش چنان چه در خانه که آب را گذریت شده و با دستمال را مهر نبود باید که طبقهای بسیار پرآب گرد او نهند

و خیار و بادرنگ و کدو و ترنج و هندوانه پاره پاره کرده در آن اندازند و همچنین گل‌های بارد خوشبو و غیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشه و گرهل و کدو چاندنی و گل سرخ و سدا گلاب سداسهاگن و یاسمین و دیبله و پارسنگهار و بیدمشک و گرنه و تاریخ و کاغذی و داودی پیش نظر دارند و همچنین از گلها و برگهای سرد توده توده گرداگرد بیمار نهاده دارند و لمحہ لمحہ به صندل و گلاب و سرکه و آب یخ آن را تر دارند و در شبانروزی چهار پنج مرتبه تجدید نمایند و زمین و روی دیوارهای خانه را به آب و گلاب و سرکه تر سازند و شاخهای تر مانند خرفه و بقله یمانی و چاندنی و بیدمشک و باقلا و گشنیز سبز مع گل پیش بیمار دارند و در هر چند ساعت تازه سازند و تمام درون و بیرون خانه را به گل سفید خوشبو که آن را بهندی پندول گویند و با گل لمتانی و یا گل ارمنی و نیشاپوری تازه تازه بمالند و باقی همان است که در قول جرجانی گذشت **دوم** تدبیر حمام و آبن در آب حمام گل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و خطمی و کاهو و گشنیز همه سبز هر یک سه قبضه بپزند بهتر باشد و آبن به این طور سازند گل بنفشه و نیلوفر و گرهل و کاسنی و خیار و سداگلاب و باقلا و پارسنگهار و سداسهاگن و چاندنی و گشنیز هر یک پاو آثار برگ بید و کاسنی و کاهو و گشنیز و گلاب و خطمی و خبازی هر یک نیم پاو جو مقشر نیم آثار خیار و بادرنگ و کدو هر یک نشم آثار و پنج توله مغز تربوز سه پاو گلاب هفت شیشه آب شیرین به قدر حاجت براده صندل سفید شش توله همه و یا هرچه از اینها بدست آید به کار برند و دو ساعت نجومی قبل از آبن آش جو بدهند و اگر از یک ساعت نجومی در آبن نیز بیمار برنجد باید که او را بر کرپاس مفروش نشانیده بردارند و گوشه‌های او گرفته به آهستگی در آبن فرو گذارند و دو و سه مرتبه بردارند و بگذارند پس بیرون آورده روغن‌های مرطب بمالند و یک ساعت نجومی استراحت فرموده غذاهای قویه مرطبه مانند گوشت بزغاله و بره و بچه مرغ خانگی که در آن جو مقشر پخته باشند بدهند و باقی در قول شیخ گذشت **سوم** تدبیر تمریخ ادهان مرطبه چون روغن کدو و بنفشه و کاهو و خشخاش بچهارم حصه شیر بز و یا زن و یا خر و مسکه گاو و پا بز و باید که بعد نیم ساعت به پنبه نو مندوف تن را پاک نموده باز تجدید تمریخ نمایند و بعد از غذا تدهین فرمایند **چهارم** تدبیر دادن شیر خر و بز وزن

**پنجم** تدبیر دادن دوغ و طریق این هر دو در باب سل مسطور شد **ششم** تدبیر استعمال حبوب و سفوفات و اقراص و عرقیات و ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و این همه در ذکر ادویة نافع دق مسطور شدند **هفتم** تدبیر اضمده و اطلیه باید که قبل از غذا به کار برند بدین صفت گشنیز سبز و گل سرخ و بستان افروز هر واحد یک توله گشنیز خشک تخم کاهو صندل سفید گل ارمنی هر یک هفت ماشه کافور سه ماشه بر حوالی دل ضماد کنند و پارچه کتان بر آن چسپانند و نگذارند که خشک شود و ضماد آرد جو به اندکی کافور بسیار مجرب است **هشتم** تدبیر منتقل به بزور بارده مانند مغز تخم خیار و بادرنگ و تربز و کدو و پزده باید که بر برف سرد کرده میان هر دو طعام به کار برند و اگر اندکی کافور و نبات سوده بر آن پاشند بهتر باشد و همچنین دانه انار ولایتی و به و سیب و زردآلو و ناشپاتی و تربز و عناب و انگور تازه در عرق بیدمشک و برف پرورده **نهم** تدبیر اغذیه آنچه در اینجا سودمند است این است بنوماش مسلم یا مقشر که با پالک هندی و رومی و یا برگ کاهو و یا گشنیز و با کاسنی و با بارتنگ و با خرفه پخته باشند با نان تنگ و یا برنج دهند و یا برنج دهند و یا کدو سبز و خیار و بادرنگ و پزده و توری و بهیندا و امثال اینها تنها و یا در لحم بزغاله و بره پخته دهند و یا کله یا بچه بز و یا چوجه مرغ و ماهی خرد دهند و ماءالشعیر ساده و سرطانی و لحمی بسی نافع است **فائده** هرگاه که طبع نرم شود باید که پوست کنار و شاهبلوط و سنجد و زعرور و قرص طباشیر قابض لولوی علوی خان و حب و سفوف لولوی ایشان دهند نسخه قرص در ذیل ادویة مرکبه گذشت **صفت** حب مذکور طباشیر سرطان سوخته ابریشم مفروض مروارید تا سفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی و سفید زهرمهرة خطائی انجبار دم‌الاکوین مغز بهدانه نشاسته بریان شادنج مغسول عصاره لحيه‌التیس صمغ عربی حب‌الآس کتیرا رب‌السوس واحد یک درم مغز تخم کدو و خیارین و کاهو هر واحد یک نیم درم بسد سوخته اقاقیای مغسول طراشیت گل ارمنی و قبرسی و مختوم و داغستانی هر یک یک درم زعفران افیون هر یک سه حبه کافور چهار حبه بلعاب بهدانه حبها سازند شربت‌ی یک درم با عرق بیدمشک هفت توله **صفت** سفوف مذکور مروارید ناسفته بسد زهرمهرة صندل سفید زرشک ابریشم مفروض طباشیر پوست بیرون پسته دانه

هیل گشنیز خشک ناردانه سماق همه بریان کهربا مصطکی گل کاسنی هر یک یک مثقال ورق طلا عنبراشهب هر یک دو دانگ ورق نقره یک مثقال و یکدانگ تخم بارتنگ تخم شربتی هر یک سه مثقال شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با عرق بارتنگ و غذا آش جو بریان با چهارم حصه آن عدس مقشر پخته دهند و رازی فرموده که حب‌الآس و مانند آن در آش جو پخته دهند و هرگاه که بیمار از ضعف غشی آید باید که ماء‌اللحم ساده و یا ممزوج به شراب چهارم حصه آن دهند بگیرند گوشت بزغاله از چربی پاک کرده بوزن یک نیم پاو و در پاتیله قلعی دارنهاده گلاب و بیدمشک و آب باران هر یک پاو آثار داخل کرده سر آن را پوشیده به آتش ملایم بیزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز ناپخته باشد از و بگیرند و بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس آن آب را در پاتیله انداخته در اندکی روغن بادام و یا گاو مطیب ساخته و اندکی گشنیز خشک و نمک لاهوری اضافه نموده بجوشانند که به نیمه آید بنوشانند و هر روز تازه تیار سازند **ماء‌اللحم مرکب** منقول از قوانین العلاج که در این باب بسیار مفید است گوشت بزغاله پنج آثار گشنیز خشک دانه هیل آمله سازج هندی هر یک دو توله نمک لاهوری و پیاز در روغن گاو بریان کرده سیب ولایتی ده عدد کسیرو پاو آثار صندل سفید سه توله گل نیلوفر گل گاوزبان تم خرفه هر یک شش توله مغز تخم کدو پنج توله برگ گاوزبان ابریشم خام خاکشی هر یک نه توله آب تربوز و خیار و لیموشربتی هر یک نیم اثار گلاب و بیدمشک هر یک یک اثار عرق گاوزبان و بیدساده هر یک دو اثار برگ ترنج و ریحان و پودینه سبز هر یک یک قبضه به دستور عرق کشند شربتی از صفت توله تا نه توله و **مختار ابن هبل** فرموده که خاکشی مدبر با شیر بز در این باب عظیم‌الاثراست و طریق او این است که خاکشی هرقدر که خواهند در پارچه سفت دو ته بسته در دریائی که آب آن شیرین بود یک صد و یک مرتبه غوطه دهند و در سایه خشک ساخته با شیر بز یا خرما یا ماده اسپ به عمل آرند و بدانند که چون نوبت بذبول رسد و عقب آن غشی متواتر و خفقان و اسهال ذوبانی و سحج و زحیر و تهیج اطراف افتد و عرق بسیار آید و در این حالت دست از علاج بازکشند و بیمار را از هر آرزویی که از اقسام اطعمه و اشربه در دل داشته باشد هرگز بازندارند که قرب موت است تا خواهشی در دل نماند و **اما** آنجا که

تب دق صاحب اورام باطنی را افتد باید که همگی عنایت در تحلیل و اصلاح آن مصروف دارند و آنچنان باشد که آبنها و حقنه‌های محلله معتدله و همچنین اضمده و اغذیه و اشربه به عمل آرند و هر دوایی که تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچه گرم بود به کار برند خصوصاً که تریاقیتی در آن باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری نباید که ضرری عظیم می‌رساند و صاحب خلاصه التجارب نوشته که زنی را از صعوبت وضع حمل و سوءتدبیر در رحم ورم پیدا شده بود و مدت آن دراز گشته و تب آهسته چند روز ظاهر و گاهی مخفی بودی و بذبول انجامیده والده او که از طبابت وقوفی داشت حقنه‌های نرم و منضج و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچه در آن تر کرده و فرزجه‌های محلله در هفته دو سه نوبت او را فرمودی به همین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختری نوجوان را در غب خالص به سبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تب خفیف و حبس حیض داشت و نوبتش نزدیک ذبول رسیده بود و اطبا تب دق تجویز کرده قرص کافور و ماءالشعیر سرطانی می‌دادند و هیچ فائده نمی‌شد و من از معاینه قاروره و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم که تب دق نیست همه عوارض از ورم رحم‌اند و امر به استعمال حقنه‌های لینه منضجه معتدله علوی‌خان و فرزجه به اطلیه و اضمده کردم و دوا شیریه حب کاکنج و تخم خربزه هر یک نه ماشه صعتر چهار ماشه در عرق مکوه و اشترخار هر یک نه توله برآورده شربت کشوث علوی‌خان و شربت بزوری هر یک دو توله داخل کرده دادم و غذا شوربای بچه مرغ با نان تنک مقرر کردم به همین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی حاصل شد و اما در حالت ترکیب تب دق با حمی عفنیه بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند که نضج و تحلیل خلط عفن کند و آنچنان باشد که اگر تب صفراوی بود شربت بنفشه و آلو و غیره دهند و اگر تب بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دهند و اگر تب سوداوی باشد مطبوخ بسفایج و غیره دهند و اگر احتیاج به استفراغ آید جهت رفع عفونت برفق مغز خیارشمبر با شیرخشت و ترنجبین و گلقد و روغن بادام دهند به عده قرص گل صغیر و طباشیر و یا زرشک با شربت بزوری و مروق بیدساده و یا گلو دهند و بعد از زوال تب عفنی بمعالجه تب دق مشغول شوند و مهما ممکن نگذارند که طبع نرم گردد و اگر نرم شود باید که بزودی

تمام در حبس وی کوشند به دستوریکه سابق نوشته شد و شخصی از طفولیت بنزله بارد مبتلا بود و حمی شطرالغب از مدت شش ماه می‌داشت آخر سقوط قوت و اشتها و لاغری بدن بدرجه غایت رو نمود و اطبا حمی دق به سبب انتقال شطرالغب تجویز نموده بقرص کافور و آب بید ساده و دیگر مبردات علاج می‌فرمودند و تا مدت نه ماه هیچ سود نکرد چون بمن رجوع کرد تب بلغمی لازمه نزلی تشخیص کرده قرص افسنتین سه ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه سرشته همراه مروق گلو که بر درخت نیم پیچد سه توله و اصل السوس هفت ماشه و شربت کشوث علوی‌خان و شربت بزوری معتدل هر یک یک توله داخل کرده دادم و گفتم که هر روز مروق بکنیم توله و هر دو شربت شش ماشه اضافه نمایند تا یک هفته و وقت شام حب سیماب به مطبوخ صمغ عربی که در نزله معمول است باید داد و غذا شوربای بچه مرغ و سنگخواره و غوغائی بنان روه تنوری مقرر کردم و گفتم که بعد هفته مروق و شربت به دستوریکه اضافه نموده بکاهند و به عده هر دو مضاعف دهند تا یک هفته و همچنین بکاهند و حب بمعمول دارند از این تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی یافت

### دق الشیخوخت

یعنی دق پیرانه هرچند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن عادت اطبا بر آن جاری شده که آن را بعد حمی دق ذکر می‌کنند زیرا که این هر دو مرض در بعض لوازم چون وقت جسم و لاغری آن مشترک‌اند و انسان بصورت مدقوق می‌نماید و اگرچه میان اسباب این هر دو منافات است و معنی دق الشیخوخت استیلای یبوست بر مزاج است بغیر تب و گاهی با وجود غلبه خشکی بر مزاج در حرارت و برودت معتدل بود و این کمتر است و گاهی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق‌الشیخوخت و دق‌الهرم بهر آن نامند که بدن را پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از ذبول و یبس و شکن بر اعضای عارض شود و در این مرض پیران سریع‌تر از جوانان افتند و جوانان سریع‌تر از صبیان واقع شوند با آن که گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و اسباب این مرض پنج نوع است یکی استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنان چه بعد حمام و جماع و عقب حرکات سخت و

ریاضت قوی و یا در حالت ضعف بدن در هنگامیکه مسام گشاده باشد و قوت تحلیل شود و اعضا بر کشیدن آب سرد به سوی احشا حریص شوند پس آب اعضای باطنی را سرد کند و معده و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بدان سبب قوت غذایی از کار خویش بازماند و همچنین در حمیات عفونی که هنوز ماده خام باشد و قوتها ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بیفسرد و قوتها از کار بازماند چنان که در آخر زمانه پیری باشد **دوم** بخارات ردیة اخلاط بارده که به جانب دل صعود کند و مزاج دل را سرد نماید و حرارت او منطقی شود و مزاج او به سوی جمیع اعضا سرایت کند **سوم** حرارت که به سبب ریاضت یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن رطوبات را تحلیل کند و به سبب فنای رطوبات حرارت غریزی بمیرد و عقب آن برد و یبس پدید آید و با آن حرارت رطوبات را بگدازد این اخمد حرارت غریزی بخنق و غمز زیر خود نماید و عقب او به سبب خود حرارت و به جهت عدم زود بدل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلب کند **چهارم** استفراغات قوی که روح و ماده حرارت غریزی در آن استفراغ خروج شود و قوتها تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود **پنجم** افراط تبرید به اشربه و اضمده و اغذیه بارده در علاج اصحاب حمیات حاره و دق و دیگر امراض گرم تا بدان سبب حرارت غریزی منطقی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجمله چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد اگر آن را علاج بودی پیری و موت را بازداشتندی و **علامات** این مرض آن است که بدن و چهره خشک و بدرنگ بود و باشد که رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نخافت و قشف پیدا باشد مگر با وی اشتعال و التهاب و تب نباشد بلکه اکثر ملمس بارد بود اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکه صغیر بطی متفاوت باشد مگر آن که ضعف اشتداد نماید که در آن هنگام نبض در تواتر شروع کند و خصوصاً در کسی که او را این مرض از شرب آب سرد به هم رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و زوال نضارت اعضا مشابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هشتم بود **علاج** به تدبیر مرطب و مسخن در تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود و مثلاً جدوار خطائی یک ماشه جواهر مهره نیم ماشه در خمیره گاوزبان

عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته بخوراند و شربت یا قوت علوی خان دو توله در عرق عنبر شق توله حل کرده تخم شربتی و فرنجمشک هر یک سه ماشه پاشیده بنوشند و بعد یک ساعت نجومی پنج عدد زردی بیضه مرغ نیمبرشت خوراند و بالایش چهل درم شراب انگوری بدهند و بعد دو ساعت حمام و آبن سازند که مرزنجوش و گل بابونه و گل عاشقانه و تخم گاوزبان و تخم ابخره هر یک دو مشت در آن پخته باشند و بعد یک ساعت از آن شوربای بچه بزد یا مرغ و یا کبوتر بچه که در آن دارچینی و خولنجان و زنجبیل داخل کرده باشند با نان دهند و خواب کنند و چون بیدار شوند غذا اینک هضم شده باشد روغن نرگس و سوسن و خیری تنها یا به موم بر همه بدن بمالند و وقت شام ماء اللحم با شراب ممزوج اول بدهند و بفاصله نیم ساعت نجومی دوا صبح نوشاند و بعد هضم دوا غذا شوربا با نان دهند و خوردن مربای زنجبیل و سیب و ترنج و انناس و شقاقل که با عسل ساخته باشند بسیار نافع است و همچنین لیسیدن عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سیب چهار توله در عرق کیوره و بادرنجبویه هر یک شش توله مفید و رازی گفته که شیر گاو تازه نیم پاو با سه توله قند سفید تا دو هفته خوردن رافع این علت است و باید که ابتدا بمسخرات قویه نکنند والا مریض بتغیر مزاج دفعه هلاک گردد بلکه بتهمل و تدریج استعمال نمایند و از هر چه محلل بود بازدارند و ترک ریاضت کنند شیخ می فرماید که معالج علاج این مرض هنگام غیر استحکام بر رجائی کند که مستحکم نشود و نزد استحکام بر امیدی نماید که زمانه هلاکت اندکی دیر کند بدون آن که شفا حاصل گردد و قانون در معالجه ایشان تسخین و ترطیب است و از مرطبات یکی حمام است چنان چه معلوم شده و آن را استعمال نکنند مگر بعد هضم طعام زیرا که اگر آن را عقب تناول طعام استعمال نمایند قوت را ساقط کند دوم حقه‌ها معمول از کله پایچه و نخود و گندم هریسه کرده و انجیر خارخسک و بابونه از این نیمرطل با دو اوقیه روغن کنجد و قدری روغن بان استعمال کنند و مالش بدن بالای طعام استعمال نمایند و شیر از پستان مکیدن ایشان را شدید النفع است و عسل برای آنها نهایت نافع بود چنان چه او در اصحاب حمی دق بغایت مضر است سوم هر غذای مرطب سهل النفوذ سریع الانحدار که در آن لزوجت نباشد و مثل ماء اللحم و زرده بیضه نیمبر است و شراب



رقیق خوشبو قلیل المقدار برای ایشان شدیدالموافق است و واجب است رعایت ترطیب از آبن و اضمده و مروحات و اغذیه و غیره که در باب دق مذکور است و بدان چیزی مسخن از روائح مخلوط سازند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند باید دآن است که این علت را علاج از بهر آن باید کرد تا مستحکم نشود چون مستحکم گردد زود هلاک کند و اصل علاج این مرض آن است که جهد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری به اعتدال بازآرد آنچه در آن اعانت کند حمام و آبن بعد انهضام طعام است و این حقنه آن را موافق باشد **صفت آن** سر و پایچه بره را پاک کرده بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت گندم و دو درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خارخسک و ده عدد انجیر سیاه فربه در پنج من آب بپزند تا دو سیر از آن آب برود و صاف کرده مقدار ده استار یا ربع من از این شوربا بستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنج درم روغن بان و اندکی سوم گذاخته به هم بیامیزند و حقنه کنند سه روز متواتر و پنج روز ترک نمایند و باز این حقنه سه روز دیگر به کار برند و پنج روز دیگر بگذارند و باز حقنه کنند چند بار بر این ترتیب این حقنه به عمل آرند و هر بار که حقنه کنند از پس آن اعضا را به روغنی لطیف مثل روغن نرگس و سوسن و خیری چرب کنند و هر صبح ترنج مربی و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده به اندکی از عسل آن بخورند و پس از یک ساعت پنج زرده بیضه نیمبرشت یا بیشتر بخورند و بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بر آن صبر کرده در حمام روند و چون از آن برآیند آسایش کنند پس شوربای لحم بره بنخود و توابل پخته بخورند و شیرینی از عسل سازند و اگر اراده خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند و بوئیدن نرگس و مرزنجوش و ترنج و عود صلیب سود دارد و هرگاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد و معاجین کبار چون دواءالمسک و مشرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از مجامعت دور باشند **ابن نوح** گوید که حیلۀ کنند بهرحیلۀ لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که عسل مربیات حاره مثل عسل زنجبیل و وج و مانند آن بدهند و بشوربای لحوم بره و کبوتر بچه غذا سازند و شراب رقیق صاف بنوشند و در آبن که اندرآب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی ریاحین ببینند و بعود تبخیر کنند و

در شب و روز بدن را به موم روغن که از روغن خیری یا نرگس ساخته باشند چرب کنند **ابن الیاس** گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا زرده بیضه نیمبرشت و هریسه معمول بلحم بط و ماکیان و ماءاللحم و نخوداب به لحوم بزغاله و بره دهند و عسل با شکر سفید ایشان را نفع بین کند و ابدان ایشان را به قیروطی متخذ از روغن بنفشه و کدو چرب سازند و مروحات به روغن گاو و پیه بط و ماکیان و مرغابی سازند **خجندی** گوید حق آن است که شفا در این مرض متعذر است زیرا که آن بترطیب باشد و ترطیب به اغذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف بود به سبب برودت و آن محتاج بتسخین باشد و اکثر مسخنات مجففاند بلکه همه مسخن قوی مجفف باشند و گویند که نافع تر چیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذای معمول از لحوم نیست

### ذکر اعراض تابع حمیات

**شیخ** می‌فرماید اعراضیکه در حمیات مشتمل می‌گردد مثل نافض و برود قشعیریه و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی عنیف و اسهال مضعف و یبس فم و عطش شدید و سبات کثیر و سهر لازم و خشونت زبان و عطاس سخت و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط اشتها و بولیموس و شهوت کلبی و شهوت ردی و فواق است **مجوسی** گوید که گاهی حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع می‌شود و پس بعضی از آن مشاکل کل حمی ملانم مزاج آن بود و علاج آن به مثل علاج تب باشد مثلاً صداع که در تب به سبب ابخره حاره متصاعد به سوی سر عارض شود علاج تب و علاج صداع به یک نوع تدبیر باشد و بعضی اعراض مخالف مرض بود و علاج او مضاد علاج مرض باشد و چون قصد بعلاج یکی از آن هر دو نمائیم دیگر زیاده شود پس در این هنگام می‌باید که نظر کنند هرکدام از آن هر دو که قوی‌تر و غالب‌تر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن باشد پس اگر مرض قوی‌تر و عظیم‌الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی‌تر و خوف از آن شدیدتر باشد قصد در مداوات عرض کنند بعد از آن که از مرض غافل نباشند مثال این آن است که شخصی را تب دموی باشد و علاج آن فصد است مگر آن که

معدۀ آن علیل بود به سبب تخمه که او را عارض شود یا فساد طعام که در معدۀ او فاسد گردد و او را از این غثیان و لذع و تقلب نفس عارض شود و به سبب این فوت او ضعیف گردد در این صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود به سبب نقصان حرارت غریزی به اخراج خون بلکه قصد علاج معدۀ در تقویت آن نمایند تا آن که امر او مستقیم گردد به عده فصد مریض گشایند و ایضاً مثال دیگر این است که انسانی را تب حاد باشد و آن را غشی به هم رسد پس طبیب را امر او مضطر بدانند شراب بمریض برای اغتذا و استعمال اشیای مسخنه از خوف انحلال قوت حیوانی گرداند و اگرچه شراب در تب افزایش لیکن غشی از روی خوف اعظم است پس بر این قیاس معالجه حمیات و اعراض تابعه آنها و سائر امراض که با وی اعراض ردیه باشد باید کرد چنان چه در اوجاع قولنج هنگام اشتداد صاحب او را اشیای مخدره مسکنه اوجاع دهند و اگرچه در سبب مرض افزایش و از اعراض تابع حمیات قبض شکم و غشی و غیر آن است که در قول شیخ مذکور شد **سعید** گوید که حدوث تپی که تابع او اعراض غریبه باشد از استفرار اعضای رئیسه بشارکت بود استدلال بر آن بغشی عظیم یا قی متواتر یا سعال مقلق یا عرق مفرط یا سهر مودی است **بعضی** متأخرین می نویسند چند اعراضیکه در حمیات حار پدید آیند اگرچه مهلک اند لیکن باید که بی تدبیر هم نگذارند و آن تشنج یابس و قی الدم و نفث الدم و درد شکم و درد سر که بعد از تنقیه افتد و ضیق النفس و کرب و عسرالبلع و احتلام و غیر آن است که در قول شیخ گذشت و از ابتدا هم مهلک اند و خصوصاً که بعد از تنقیه افتد

### **تدبیر نافض و قشعیره و برد**

یعنی لرزه و فراشا و سردی قی کردن به آب گرم و سکنجبین مجرب است و بعضی ادویه مانع لرزه در انواع حمیات خلطیه مسور شده و به قول شیخ آنچه از تپها تابع او عرق بود آن به سرعت صلاح یابد و محتاج به تدبیر نباشد و بحرانی را واجب است که معارضه نمایند بدفع از ادویه رادعه و حابسه و نه بدان چه ضعیف کند و غیر بحرانی را گاهی بستن دست و پا و مالش و نرم و گرم کردن پوشش و مالیدن روغن شبت و بابونه اگر احتیاج افتد ساکن

نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم است که دست و پا را در مواضع کثیر بر بندند و به روغن بابونه و اصل السوس بمانند و بعضی تقویت این روغن به مثل قافله و جندیبستر و سداب و شیخ و پودینه و بورق و فلفل و عاقرقرا می نمایند و گاهی از این تجاوز می کنند به استعمال لطوخت خردل و حلتیت و گاهی این ادویه را یعنی از قافله تا آخر در آب می پزند به عده در آن روغن را جوش می کنند و آب جرجیر در این باب تنها قویست اگر بر بدن بمانند و یا در روغن بپزند و همچنین پودینه دشتی و آب اوست **صفت روغن جید** برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مر و پودینه و سداب و فلفل و عاقرقرا و در شراب نیک بجوشانند پس صاف کرده نصف او روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغن های قوی در مثل لرزه تب ربع روغن قسط و روغن قيصوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ است و در یک اوقیه روغن به قدر سه درم فلفل و یک دانگ عاقرقرا سوده آمیزند و افسنتین در روغن کنجد جوشانیده با زیت که در آن کرفس پخته باشند استعمال نمایند و دخول در زیت گرم بسیار نافع است و گاهی احتیاج به مشروبات افتد و اکثر آن است که شرب آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین او نماید و اگر از این ساکن نشود ماده غلیظتر باشد در آب انیسون و پودینه و تخم کرفس و مصطکی و جرجیر و شبت و مانند آن بجوشانند و تبخیر به آبی که در آن مثل شیخ و قيصوم و پودینه و شبت و اذخر و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیده باشند باید کرد و بزور حار و جمیع ادویه قوی الادرار تسکین لرزه نماید و از ادویه مسکن لرزه عظیم در تب ربع و مانند آن که از اخلاط غلیظ حادث شود این است که قسط یک مثقال به آب گرم بخورند یا غاریقون مثل او در آب گرم و غاریقون را منافع عظیم است و گاهی با آن اندک افیون می آمیزند و خواب و عرق می آرد و شدت لرزه و غیره را دفع می کند و ایضاً ایرسا مقدار مثقالی به آب گرم بخورند و ایضاً ابهل وزن مثقال به آب گرم و ایضاً فطراسالیون مثقال به آب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غرزه و کمونی و فوتنجی و فلافی است و شربت عسل که در آن مثل سداب و حلتیت و عاقرقرا و فلفل جوشانیده باشند **حب مجرب** که مریض یک ساعت قبل از لرزه بخورد و بر

بستر دراز شود و هوای او به آتش و پوشش گرم بود پس تعدیل یا منع او نماید بگیرند میعه و مر و افیون و جوشیر و فلفل هر واحد یک جزو و به روغن گاو سرشته به قدر باقلا بخورند **ایضاً** بگیرند جوشیر و جندبیدستر و دوقو و حلتیت و عاقرقرا و افیون اجزا مساوی و مثل او ساخته استعمال نمایند **نسخه دیگر** جید بگیرند جوشیر و سکببج و انجدان و زیره سیاه و تخم کرفس و فلفل هر واحد یک نیم مثقال برزالبنج و زعفران و زراوند و جندبیدستر و فرفیون و مر و نانخواه و زنجبیل هر واحد دو دانگ تخم حرمل و عاقرقرا هر واحد یک مثقال به عسل معجون سازند شربتتی یک بندقه به آب بسیار گرم و گاهی در آن بنوشیدن شراب گرم کرده و ادویه و اغذیه گرم و اسهال به مثل ایارج و سفرجلی و تمری حاجت افتد بلکه اگر لرزه متعب و خصوصاً بدون تب باشد حب منتن بخوراند که این شفای اوست **صاحب کامل** گوید که علاج لرزه و قشعیره این است که مریض آب گرم جرعه جرعه بسیار دفع بنوشد و عضلات ساقین او را بعصابهای عریض بربندند و اسفل قدم و کف او بمالند و دست و پای او در آب گرم گذارند و لزوم پوشش جامه‌ها نمایند پس اگر لرزه و قشعیره مدام بسیار پیدا شود باید که مالش بدن به دستهای بسیار به اعتدال نمایند تا آن که مالش سائر بدن را عام گردد در زمانه اعراض رو دست را به روغنی که در آن حاشا و پودینه کوهی و بابونه و مانند آن پخته باشند و از صندل و تخم خرفه و تخم مورد و گل سرخ هر یک نه ماشه در آب برگ مورد و سیب و بهی ترش سرشته بر فم معده ضمد نمایند و بشیاف نرم ماده را به اسفل مائل ساختن نیکو است و اگر بقی سودا برآید اکثر هلاک می‌سازد شربت سیب و سکنجبین مقطری هر یک دو توله در آب برف نوشاند **شیخ** می‌فرماید که قی بحرانی را نیز قطع نکند مگر نزد ضرورت یعنی خوف سقوط قوت و در اکثر اوقات قی و غشیان ایشان بقی منقطع می‌شود و بمعونت چیزی که استخراج خلط موذی بدان کنند مثل سکنجبین ساده و آب گرم و گاهی احتیاج افتد بقوی کردن تدبیر پس بدل سکنجبین ساده سکنجبین بزوری کنند و اگر خلط متشرب در طبقات معده و غلیظ باشد بهتر آن است که اسهال به مثل صبر مغسول و ایارج کنند و اگر متشرب نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیرغلیظ باشد سکنجبین به آب گرم آن را پاک کند و بعد از آن

تعدیل او بشرب آب انارین نمایند و اگر آن را قی کنند بار دیگر بنوشانند تا اعتدال و تسکین یابد و همچنین شربت نعناع به اناردانه و گاهی تسکین او تبرید معده نماید اگر قی صفاوی باشد و واجب نیست که اشیای عفص مسکن قی بعفوصت و حموضت قابضه او از خلط متشرب قریب نمایند زیرا که آنها ردی است در تشراب خلط افزاینده و اما خلط غیرمتشرب را گاهی اشیای عفص بقی دفع کند و اگرچه خلط مائل به اصل باشد و گاهی معده را بر قی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قوابض و خصوصاً اضمده نافع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مازو و مانند آن چون افاقیا و گلنار و گل سُرخ به شراب ممزوج یا به سرکه ممزوج و برای قی سودای مفرط اسفنج در سرکه تر کرده بر معده نهند و اگر حاجت به ادویه قوی تر افتد ادویه مذکوره در باب قی استعمال نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که هرگاه ماده تب در حوالی فم معده باشد غثیان و تهوع و کرب قوی بود و قی کمتر کند پس اگر اراده قی کردن باشد به سکنجبین و آب گرم صواب باشد و اگر ماده متشبت به معده غلیظ باشد ایارج فیکرا که صبر مغسول در آن باشد سودمند بود یا حب صبر باید و او و بعد آن آب انار ترش و شیرین دهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی امتداد کند و از افراط آن ضعف گردد شربت انار که در آن پودینه پخته باشند و آب سیب ترش با آب بهی که پوست بیرون بسته در آن جوشانیده باشند آن را باز دارد **مجوسی** گوید که اگر با تب قی عارض شود شربت انار منفع یا رب ریاس یا رب بهی یا رب غوره بدهند و پوست سیب یا آب سیب میخوش با پوست بیرون پسته بنوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب و آب سیب و آب مورد و آب بید به اندکی رامک و لادن نمایند

### تدبیر اسهال

که صاحبان تب را عارض شود طباشیر گشنیز بریان کتیرا گل ارمنی اسپغول مساوی سفوف ساخته و دو درم با شیرۀ تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سباشه شربت خشخاش دو توله بدهند و اگر به اسهال خون هم یار باشد قرص کهربا سه ماشه با شیرۀ گشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک نه ماشه شیرۀ

بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو توله شربت حب‌الآس دو توله سبوس اسپغول پنج ماشه دهند و غذا بنوماش مقشر با برنج بدهند **بوعلی** می‌نویسند که علاج این در باب اسهال گفته‌ایم بدان رجوع نمایند و آنچه به طریق اغذیه نفع کند ماش بریان و عدس بریان بگشیزست هر کدام از این هر دو بعد جوشانیدن و ریختن آب از آن به اناردانه ترش کرده بخورند **ابن عباس** گوید که اگر با تب طبیعت نرم باشد آب پوست جو بصمغ عربی و گل قبرسی هر واحد یک درم بدهند و اگر در آن حب‌الآس یا قطعات بهی بجوشانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس بنوشند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندک بریان کرده با اندکی صمغ عربی و گل قبرسی و طباشیر بدهند و غذا بمزوره زیرباج بزیب و اناردانه یا بخرفه یا حماض معمول بسماق یا غوره یا زرشک سازند و اگر صلاح نیابد آب پوست جو نوشانند پس قرص طباشیر قابض بشربت سفرجل بخوراند و اگر لین طبیعت با خون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا به آب سماق یا آب خرفه و غیره کدر علاج آن مذکور است بدهند و معه‌ها باید که نظر کنند اگر اسهال به سبب بحران حادث شده باشد قطع او سزوارا نیست بلکه آن را ترک نماید مادام که قوت متحمل باشد مگر آن که اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس آنچه حبس طبیعت کند استعمال نمایند

### تدبیر عطش مفرط

شیره بز و ربارده مانند خیارین و مغز تخم کدو و هندوانه هر یک نه ماشه شربت نیلوفر چهار توله و یا افشیره تمرهندی به گلاب دهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در گلاب نیم پاو و مدام بهدانه و یا آلو و یا یخ در دهن داشتن و مضمضه باینها کردن نفع کثیر دارد **شیخ** می‌فرماید که واجب است چرب کردن سر به روغنی بارد مثل روغن تخم کدو و کاهو بسیار سرد کرده و بر سر ریزند و بر تارک او نهند اگر مانعی مثل نزله و غیره نباشد و ایضاً آبهای مبرده مثل جراده کدو و خرفه و کاهو به کار برند و در دهن گرفتن لعاب بهدانه مخلوط به روغن گل اعلی با نفوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه اصل السوس و حب مرقوم در قرابادین برای

عطش و از اشیای خائیدن و مکیدن تمره‌ندی است و عطش گاهی از یبوست بود و آن را خواب قطع کند و گاهی از حرارت باشد و بیداری آن را منع نماید

### تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ می‌فرماید که لزوجت را بخیرزان یا بشاخ بید در روغن گل و به شکر طبرزد آلوده بخراشند تا آن که پاک شود و یا به اسفنج و اندک نمک در روغن گل زیرا که از حک کردن بر مریض تخفیف بسیار شود و نزد خشونت او بغیر لزوجت بلکه از یبوست باید که سپستان یا تخم آلو یا نبات به قدر باقلا در دهان گیرند و بهدانه ترطیب زبان و منع خشکی او کند و باید که دهان بسیار نگشایند و بر پشت خواب نکنند که این هر دو زبان را خشک می‌کنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بحالیات معلومه بخراشند والا بخارات خبیثه به سوی سر صعود کند و مریض را در سرسام اندازد

### تدبیر سبات

که به اصحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک بمالند و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نرگس ببویانند و به قول شیخ کلام و آوازه‌های بلند از سبات باز دارند اعضای او محکم بریندند که از آن الم یابد به حسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف بردارند اگر قبض طمع باشد و در اوقات راحت تب نایبه یا فتره تب لازمه میان کتفین و فقار گردن حجامت نمایند

### تدبیر سهر

یعنی بیداری که آن را ارق نیز گویند شیخ می‌فرماید که روغن خشخاش و استنشاق با روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر و کدو و الصاق چیزی از مخدرات مشهوره بر صدغین و انکباب بر ابخره ادویه مرطبه اشمام نیلوفر و لفاع و ریحان به گلاب پاشیده از بعید و نطولات مرطبه جمله معلوم شده و همچنین اگر غلظ ماده مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق او به عده تدبیر نهادن چراغها روبروی مریض و غیره در باب سهر مذکور شد و چون خفت و



سکون از نوبت یا از شدت تب دریابند مداومت شستن رو به آب طبیخ خشخاش سیاه به اندکی یبروح و بیخ آن نمایند و اگر در آنجا خلط بورقی باشد به آب مطبوخ تمام و اکلیل‌الملک و اقحوان و خشخاش رو شستن و بر بخارا انکباب نمودن نفع کند **صاحب کامل** گوید که هرگاه با تب سهر باشد باید که مریض را خشخاش تازه به شکر بخوراند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو مربی به بنفشه تر بنوشاند و بنفشه تازه بر سر ضمد کنند و به آب مطبوخ جو مقشر نیمکوفته و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل بابونه و جراده کدو و مانند آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی به عمل آرند که سهر از علامات بحران نباشد و هرگاه سهر به سبب بخران باشد تحریک مریض نمایند و طبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از سر بیمار دور دارند زیرا که گاهی ضرر عظیم می‌کند و از آن خوف ورم دماغ بود از بهر آن‌که در شیر تحلیل قوی است پس اگر در سر با ماده ملاقات گردد تحلیل آن نماید **سعید** گوید که مریض را خشخاش به ماء‌الشعیر پخته بدهند و شربت خشخاش و بنفشه بنوشاند و افیون ببویانند و بر صدغین بدان طلا سازند

### تدبیر عطاس شدید

به قول **شیخ** گاهی ضرر عطاس شدید به ایشان بسیار شود زیرا که بکشیدن دماغ و اعضای صدر ایذا رساند و سر ایشان را از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس واجب است که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بگشایند و حنک را بزور بمالند و سرو گردن را بکشند و قلب وضع آن کنند و دست و پا بمالند و در گوش روغن‌های نیم‌گرم مائل به اندک حرارت اندازند و ترطیب عضلات و فک به روغن‌های رطب سازند و زیرقفا تکیه گرم کرده نهند و از خواب یک بارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هرچیزی که در بوی او حدت باشد احتراز نمایند و پوست و گل ماکول و اسفنج ببویند **ابن عباس** گوید که آروغ بسیار آورند و حصر نفس نمایند و اطراف و سائر بدن لاسیما گردن را به روغن‌های مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش چکانند و نقره

قفا بخرقه گرم یا پشم تکمید نمایند و آنجا که عسقه محتبس باشد و سر بیخار ممتلی گردد و اراده آمدن او کنند فتیله کاغذ در بینی داخل کنند و گردن به سوی بالا بکشند و کندش ببینند

### تدبیر صداع و ثقل راس

حجامت بلاشرط نمایند و پاشویه به عمل آرند و شیخ می‌فرماید که در صداع ایشان دست و پا و خصوصاً رانها را بعاصبه بر بندند و کف پا بمالند و شیاف ملین جاذب ماده به سوی اسفل بردارند و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از نزله یا سرفه مانع نباشد نطول سر به طبیح گل سُرخ و بنفشه و جو و برگ بید و مانند آن و همچنین روغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند بنطولات مبرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل‌الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر ندهند مگر نزد زوال تب پس اگر قوت قوی مانند شیر بز بدوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان دوشند و از شیر نزد امتلای رطب بدنی سباقی حذر کنند و همچنین از جمیع مرطبات از نطولات و ادهان اجتناب نمایند و استعمال مرطبات وقتی نمایند که بخار دخیانی و سر یابس قلیل‌النوم باشد و چون امتلا در سر از بخار رطب کثرت نماید جذب او به سوی اسفل بشیافات و حقه‌ها و بستن اعضای سافله حتی خصیتین باید کرد و در ثقل سر واجب است که از دوشیدن شیر بر سر یا ریختن روغن بر آن یا نطول یا سعوط اجتناب نمایند بلکه بر تبخیرات بنطولات بابونجی که در آن بنفشه و سبوس و مانند آن که مسام را بگشاید اقتصار ورزند **صاحب کامل** گوید که دوی صداع عارض در تب آن است که گلاب و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و روغن گل دو جزو و گلاب سه جزو و سرکه یک جزو باشد و اگر اندک آب برگ خرفه یا آب خیار یا آب حی‌العالم یا آب جراده که با وی مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشه تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد و همچنین اگر بنفشه تازه بر سر نهند و اگر صداع به این ساکن نشود این ضماد استعمال کند **صفت آن** افیون یکدانگ آرد جو خطمی هر یک یک‌درم شیاف مامیثا پوست خشخاش هر واحد دو درم همه را باریک سائیده به آب کاهو و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول تخم که در

بینی چکانند و نیلوفر و بنفشه تازه ببویند و ماءالشعیر و آب انار میخوش بنوشانند و اگر دانند که در معده چیزی از صفراست که بخار او به سوی دماغ بر می آید سکنجبین و آب گرم نوشیده قی کنند تا آن که معده پاک شود و عقب آن شربت غوره و شربت تمرهندی و آب انار میخوش و مانند آن دهند

### تدبیر سعال

در سرفه ایشان لعاب بهدانه و اسبغول و شیرۀ تخم خرفه بشربت خشخاش بنوشند و این حب پیوسته در دهن دارند مغز تخم کدو مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کتیرا طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسبغول سرشته حبها به قدر نخود سازند و آش جو با شربت نیلوفر دهند **شیخ** می فرماید که سرفه اکثر ایشان را از حرارت یابیس عارض شود پس باید که حب السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب به مغزیات بارد و نشاسته و مانند آن در دهان دارند و قیروطیات مبرده مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسبغول و آب خرفه و مانند آن استعمال نمایند **مصنف ملکی** گوید که اگر با تب سرفه باشد باید که در ماءالشعیر عناب و سیستان و اصل السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیرۀ بنفشه در آن مالیده یا شربت بنفشه حل کرده و در روغن بادام بر آن چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسبغول به اندک نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریرۀ معمول از آب سیوس یا معمول از باقلای خشک کوفته به شکر و روغن بادام دهند و غذا بمزورۀ اسفناخ و قطف و سرمق و خبازی بماش مقشر و گشنیز تر و خشک به روغن بادام سازند و وقت خواب این سفوف دهند مغز تخم کدو و خیار و بادرنگ هر واحد چهار درم صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد دو درم مغز بهدانه یک درم همه را باریک سائیده بحریر بیخته دو درم بجلاب یا با مثل او شکر بدهند

### تدبیر وجع معده

به قول شیخ از انصباب صفرا به سوی معده می‌باشد پس اگر در ابتدای دوره تب عارض شود اندک شربت سیب با سکنجبین دهند و بعضی مقدار این هر دو هر یک دو توله با گلاب نیم پاو نوشته‌اند و با سکنجبین تفاحی چهار توله و آلو بخارا ده عدد در گلاب نه توله مالیده بدهند و غذا شلهٔ اسفاناخی خوراندند

### تدبیر بیس طبیعت

هرگاه قبض شدید باشد شیرۀ گل بنفشه یک و نیم توله آلوبخارا پانزده عدد گلاب پاو آثار گل‌قند چهار توله و یا ملین مبارک دهند و به قول صاحب کامل طبیح خیارشنب و ترنجبین و تمره‌ندی و آلو و مویز و بنفشه و گل سرخ هر واحد به قدر حاجت بدهند و یا لعوق خیارشنب دهند و قبل غذا آلوبخارای شیرین مبلول بجلاب یا شربت بنفشه بخوراندند و آب لبلاب به شکر سُرخ و آب انارین بشحم آنها افشردند با شکر بدهند و اگر از این اجابت نشود یا مریض از تناول اغذیه ایذا یابد و حسن طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقه لین معمول از آب چقندر افشردند و شکر سرخ و مری و روغن کنجد استعمال کنند و یا حقه که در آن جو مقشر کوفته بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل اید و در آن بیست درم فلوس خیارشنب مالیده صاف کرده هفت درم روغن بنفشه و مثل او مری داخل کرده باشند به عمل آرند و یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سُرخ و یا شیاف از نرگس استعمال کنند و غذا بمزورۀ لبلاب به روغن بادام و اسفیدباج به زیت سازند

### تدبیر بطلان اشتها

جوارش فواکه نه ماشه با عرق زرشک شش توله بدهند و اگر آثار ماده در معده دریافت گردد و اول تنقیۀ آن بقی و مسهل نمایند چنان چه بوعلی سینا نوشته که گاهی سبب او خلطی در فم معده می‌باشد و شناخته می‌شود از علاماتی که در باب بطلان شموت طعام گفته شد پس استفراغ بقی یا اسهال نمایند و اکثر بداخل کردن انگشت در حلق و برانگیختن معده را بحرکت قی انتفاع یابند و خصوصاً چون ماده تلخ یا ترش قی کنند و گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجهٔ سوءمزاجی که ضعف واجب کرده بصد آن نمایند بدان چه معلوم شده و لازم است که قریب

مریض بوهائیکه اشتها برانگیزد مثل بوی پوست جو مبلول به آب یا آب و سرکه ببرند و جوارش منسوب بصاحبان تب بارد مثل جوارش طباشیر و آمله و اندک شراب ممزوج به آب یا گلاب و آب نیم پخته فواکه عفش خوشبو مثل بهی و سیب بدهند و اندک سرکه قریص و فریض ماهی یا بزغاله و مانند آن بلیسند و بعد ایام اول اضمده مرتب از فواکه که در آن افسنتین و صبر باشد چنان چه معلوم شده بر معده نهند و مالش معده به روغن‌های خوشبو مثل روغن گل و سفرجل بسیار نافع است **صاحب کامل** گوید که در سقوط شهوت غذا مع حمیات اشتها را ببوئیدن اغذیه خوشبو بخیسانند مثل شمیدن بچه مرغ که بارد غلاف نموده در تنور بریان کرده پیش روی مریض بشکافند تا بوی آن بدماغ وی رسد و شمیدن سویق مطبوخ و نان گرم نیک پخته و شمیدن فواکه خوشبو قابض چون سیب و بهی و مکیدن آنها انداختن تفل آنها و بدن را به روغن‌های خوشبو بمالند و رامک و صندل و آب سیب و به و آب طلع و روغن بید بر فم معده ضماد کنند و باید که برای دادن غذا بمریض شخصی را متولی سازند که از آن بیمار خوف و حیا کند و قول او قبول نماید و امر این عارض را مهمل نگذارند زیرا که ترک غذا قوت را ضعیف و تحلیل کند و اگر ذهاب شهوت بعد مفارقت تب ناقهین را عارض شود بعض ادویه مسهله لینه به قدر احتمال قوت استفراغ نمایند و یا قی آورند اگر برایشان سهل بود و با وجود تدبیر مذکور ریاضت ملائم مثل اندک پیاده رفتن دور گهواره نشستن و به آواز بلند خواندن و مانند آن از ریاضت و بدن را مالش ملائم نمایند و قبل از غذا اندکی از شراب افسنتین بخورند و یا چند جرعه از سرکه و عنصل بنوشند که این منفعت بین نماید و اغذیه خوشبو مثل نان گرم و کباب گرم و اغذیه که در حالت صحت خواهش می‌کردند پیش روی آورند که این اشتهای ایشان را بجنباند

### **تدبیر بولیموس**

که آن را جوع‌البقر نامند گلاب و عرق بیدمشک هر دو برابر و سرکه چهارم حصه آمیخته بدهند و سکنجبین تفاحی در آب سرد دهند و غذا نان ترید در آب سرد که شربت در آن باشد خوراندند و به قول شیخ واجب است که علاج کنند بمشومات و به گل خراسانی یا ارمنی مبلول به سرکه و ایضاً مصوصات و نان پاکیزه گرم و گوشت بریان

ببویانند و دست و پای به بندند و گوش و موی بکشند و تقویت دماغ بنطولات مبرده مرطبه نمایند زیرا که اکثر بولیموس ارباب حمیات به سبب بطلان حس فم معده بواسطه مشارکت شعبه عصب که برای حس از دماغ بفم معده آمده می باشد و بدن طلب غذا می کند لیکن حس فم معده تقاضای غذا نمی نماید

### تدبیر شهوت کلبی

شیخ می فرماید که معالجه آن بدسومات بارده و بجلادات نمایند و به قول **جرجانی** از ترنجبین و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مانند آن حلوا سازند و روغن بادام بدهند

### تدبیر غشی

به قول شیخ گاهی غشی در حمیات به سبب انصباب صفرا به سوی فم معده عارض شود پس می باید که قبل از نوبت یا نزد نوبت قطعه نان سمید به آب انار و آب غوره بدهند و بدانند که چون غشی و تب جمع شود غشی اولی بعلاج است و اگر احتیاج طعام افتد اندک نان ممزوج بسه درم شراب کهنه و الا شربت سیب کهنه که فضول و مائیت او تحلیل شده باشد بدهند و بسیار باشد که فصد در غشی افزایش و حقنه لین موافق تر بود و قی ایشان را نافع است و بستن ساقین و نهادن دست و پای در آب گرم و هرگاه افاقه از غشی گردد بهتر آن است که پوست جو سرد کرده که در آن اناردانه باشد بخوراند تا از سقوط قوت ایمن گردند **صاحب کامل** گوید که هرگاه صاحب تب را غشی عارض شود باید که نظر کنند که سبب در حدوث او چیست پس اگر از انصباب صفرا به سوی فم معده باشد آب سرد بر روی صاحب او زنند و فم معده و شکم او را بمالند و دست و پای او بعصابه ها محکم بر بندند تا ماده به اسفل منجذب گردد و یک لمحہ دهن و بینی بگیرند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و شراب رقیق ممزوج به آب سرد بحلق چکانند و چکانیدن سکنجبین و آب گرم در مثل این حال نافع است بنابر انحدار صفرا از فم معده به سوی اسفل و یا خروج او بقی و اگر غشی به سبب اسهال عارض شود معالجه بسائر تدابیر مذکوره ماسوای سکنجبین و آب گرم کنند و گلاب و گرم صندل و کافور ببویانند و بادکش بجنبانند مع پاشیدن گلاب بسیار سرد

بر چهره و نان به شراب تر کرده دهند و شربت سیب و شربت بهی بنوشانند و بر معده آبهای قابض مثل آب بهی و آب مورد و آب شاخ انگور ضمامد کنند و اگر غشی به سبب خبث حمی در داءت خلط عارض گردد باید که در وقت نوبت تب عضلات ساق بر بندند و درم و کف پا دو دست بمالند تا ماده از باطن بدن بظاهر او و از اعضای شریفه به سوی اعضای خسیسه منجذب گردد و از خواب در زمانه نوبت منع کنند زیرا که از شان خواب است که مواد را به سوی داخل بدن متوجه می گرداند پس حرارت غریزی را فرو می کند و ایضاً از غذا بازدارند تا حرارت غریزی بهضم غذا از انضاج ماده و اصلاح آن مصروف نگردد و در امتلا نیفزاید که اطفای حرارت کند و اما هرگاه غشی در ابتدای نوبت به سبب یبس عارض شود باید که غذا قبل نوبت تب دهند بعد از آن که نظر کنند که اگر آن غشی صعب باشد نان به شراب رقیق تر کرده دهند و اگر چه شراب در تب افزایش لیکن تقویت قوت حیوانی کند و بدن را غذا دهد و شربت سیب و آب او آب بهی دهند و دست و پای او به بندند و بمالند تا ماده را با طرف جذب کند و به سوی خارج میل آن نماید و اگر آن غشی قوی نباشد مریض را قبل از نوبت سیب و امرود و انار بخوراند تا معده قوی گردد و حفظ قوت حیوانی نماید و اما هرگاه که تب ابتدا کند و غشی عارض شود باید که صاحب او را نان مبلول به شراب گرم کرده بدهند تا نفوذ او به سوی اعضا به سرعت گردد و ترطیب آنها نماید و از تجفیف آنها بازدارد **سعید ابن هبه الله** گوید که اگر غشی تابع اسهال بود حبس آن نمایند و اگر تابع افراط عرب باشد آب سماق بنوشانند و آب برنج بر نهار بیاشامند و اگر منقطع نشود بر بدن کهربا و گل ارمنی و مر و مازو و برگ سوسن و برگ طرفا کوفته بیخته بعد چرب کردن بدن به روغن بید با روغن گل بپاشند و مسکن در مهب شمال یا خیوش سازند و غذا بچه ماکیان به آب سماق دهند **مولف اقتباس** می نویسد که فی الحال گلاب یا عرق بیدمشک بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و حجامت بی شرط کنند و شراب ریحانی سه درم ممزوج به آب سرد در حلق چکانند و نان ثرید در شراب و آب یخ چند لقمه خوراند تا قوت باز آید پس جهت رفع حرارت شربت سیب و صندل ترش در عرق

بیدمشک نوشانند و اگر مریض عادت غشی قدیم داشته باشد باید که آن را قبل از شروع نوبت چند لقمه نان تنک در آب غوره و یا انار کوهی و یا سیب و یا بهی ترش و یا لیمون کاغذی و اندکی شراب ریحانی تر نموده خوراند

### تدبیر ضیق النفس

نوع سپستان پانزده عدد آلو سیاه پنج عدد عناب هفت عدد بنفشه نیلوفر عنبالثعلب هر یک هفت ماشه با شربت بنفشه دو توله بدهند و قیروطی موم زرد سه توله در روغن گل هشت توله گذاخته آب جراده کدو و برگ خرفه هر یک یک و نیم توله صندل یک توله کتیرا هفت ماشه داخل کرده بر سینه مالند **شیخ** می فرماید که ضیق النفس ایشان را عارض می شود یا به سبب تشخ و بیس عضلاب نفس و یا به سبب ماده خانقه نازل بحلق و یا به سبب ضعف مستولی بر عصب که به سوی اعضای نفس آمده و معالجه اول بمراهم مرطبه نمایند و علاج دوم بدان چه مانع خناق باشد و علاج سوم بتعدیل مزاج دماغ و مالش گردن به چیزی که مبرد و مرطب بود و گاهی بر معده نیز مثل جراده کدو و خرفه و صندل به روغن گل و مانند آن نهاده می شود

### تدبیر شدت کرب

آنجا که کرب بسیار بود در گهواره داشته بجنبانند و برگ بید ساده و سیب و لیمو و ترنج و ریحان و گل سرخ و سداگلاب زیر او فرش نمایند و لمحہ لمحہ به آب سرد که صندل سفید در آن سوده باشند تر دارند و با درنگ و خیار و سیب و بهی و کدو تربز بریده ببویانند و در ظرفی کلان گلی که پر از آب شیرین باشد انداخه نزدیک بیمار دارند و بگویند که پیوسته نظر بر آن دارد و ماءالقرع با شربت نیلوفر نوشانند و آب حی العالم سبز به روغن گل برابر آمیخته و صندل سفید دو حصه افزوده بر تارک سر و معده و دل گذارند و حقنه معتدل علوی خان به کار برند و نگذارند که کرب مستقر گردد و بخارات خبیثه آن بدماع برآید و آن را مشوش ساخته به هلاکت انجامد **بوعلی** می نویسد که چون کرب به سبب حصول خلط لاذع در فم معده و وصول اذیت و بقلب کثرت نماید بتبرید معده از اغذیه کنند و ترویج بمروحه نمایند و در موضع قریب حرکت آب مفروش ببرگها و شاخهای سرو و ریاحین بارده از



نیلوفر و گل سرخ و نضوجات بارده مرتب از فواکه خوشبو بارد و صندل سکونت ورزند و بسیار باشد که کرب ایشان را حقنه بارد معمول از آب کدو و خیار و آب خرفه و حی العالم به روغن گل نفع نماید

### **تدبیر عسرالازدراد**

برای دشواری فرو بردن طعام و شراب باید که روغن گل بمالند و یا آب گل سداگلاب و ریحان سبز هر یک هفت توله روغن گل نه توله بجوشانند تا همه آب بسوزد و روغن بماند گل ریحان و فرنجمشک هر یک نه ماشه آمیخته بمالند و حقنه بارد علوی خان فی الفور نفع بین می نماید شیخ می فرماید که اگر عسر از در او در تب مطبیه عارض شود فصد کنند و اندک خون برآرند و غذا به سرکه و کاهو دهند اگر اشتها در آن اندک جید باشد والا بر ماءالشعیر اقتصار ورزند و از قوابض شکم حذر کنند و اگر قبض طبع باشد حمل و حقنه از مسهل بسیار خوب است

### **تدبیر برد اطراف**

در سردی دست و پا اندکی جدوار بسباسه بمالند و جوارش جالینوس بخوراند و به قول شیخ اکثر حرارت ایشان به سوی باطن برای حمایت اعضای رئیسه فرو می رود و اطراف سرد می شوند و حرارت غائر بتبخیر به سوی سر می نماید پس دست و پا در آب گرم نهند و آب سرد نشاید خورد

### **تدبیر کثرت احتلام**

باید که این سفوف بدهند تخم نیلوفر تخم کاردی هر یک یک و نیم توله طباشیر تخم خرفه گل نیلوفر هر یک یک توله تخم تاج خروس دو توله شربتی نه ماشه به آب برف

### **تدبیر تشنج یابس**

باید که سینه و گردن را به قیروطی که از روغن بنفشه بادام هفت توله و موم سفید سه توله و تخم خطمی یک توله سوده آمیخته مرتب ساخته باشند چرب سازند و از تراشه کدو و خیار و برگ خرفه و اسفاناخ و جو مقشر هر یک

یک و نیم توله و روغن گل دو نیم توله بر گردن و سینه ضماد نمایند و آبزین علوی خان نافع تشنج یابس به عمل آرند و غذای رقیق مرطب مانند شوربای بچه مرغ فقط نوشانند **انتباه** فواق و قی الدم و نفث الدم نیز از اعراض حمیات است و تدبیر اینها همان است که در محل هر یک مسطور شد مع رعایت تپ

### نافض بلاحمی

یعنی لرزه بی تپ پوشیده نماند که هرچند این مرض از اقسام حمیات نیست لیکن بعضی اطبا مثل سمرقندی و غیره بعد بیان حمیات بوجه کثرت عروض او در حمیات آن را در اینجا ذکر نموده اند بالجمله گاهی لرزه بدون آن که بدن را گرم کند و بغیر آن که مودی بحمی گردد به ادوار عارض می شود و سببش در اکثر بلغم زجاجی می باشد و از دیگر اقسام نیز ممکن الوقوع است که لاعفونت در بدن منتشر گردد و بر ادوار متحرک شود و به سوی عضلات بریزد و بیرودت خود آن را ایذا دهد و به تب نه انجامد به سبب خلو او از عفونت و علامتش آن است که بر سبیل دوره تب بلغمی هر روز می آید بر وقت معین بی تشنگی و بدون کرب **علاج** تلطیف تدبیر و اخراج بلغم به اسهال و ادرار نمایند و تعریق بحمام و ریاضت و تعب کنند و این از اسهال اولی بود زیرا که نزد اسهال مواد در جمیع اعضا منتشر گردد پس بهتر آن است که در تعریق و تفتیح مسام سعی بلیغ نمایند و این چنان باشد که قبل از نوبت لرزه بحمام برند و تا دیر نشسته دارند و اگر حمام میسر نیاید این بخور گیرند اشنه سنبل الطیب برگ گز برگ نیب برگ قنب برگ نی هر یک نیم پاو بادیان یک چهانک و در سبوچه جوشانیده به کار برند و یا برگ نیب خشک و شاهتره و برگ گز خشک و شونیز تنها یا همه بر اخگر چوب تمهندی انداخته دخان گیرند که در دو سه نوبت رفع می نماید و کذا بخور کبریت و بخور موی انسان و بخور گهونگها و چون کهنه گردد باید که تنقیه بدن نمایند به طریقی که در حمای مواظبه گفته شد و اگر بعد تنقیه هم بماند و دواء الحلتیت قبل از نوبت بوزن یک بندقه بشریت افسنتین و شربت کشوت علوی خان هر واحد یک توله بلیسانند و بالایش شربت بزوری حار شربت بادرنجبویه هر یک دو توله در عرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله عرق افسنتین سه توله بنوشانند در دو سه نوبت رفع دوره می نماید و

همچنین جندبیدستر چهار حبه فلفل گردیگ نیم ماشه در دواءالمسک تلخ هفت ماشه بخوراند و شراب ریحانی یک یک نیم توله به عرق شاهتره چهار و نیم توله عرق افسنتین سه توله آمیخته بنوشاند و ایضاً شونیز و تخم بادرنجبویه هر یک یک نیم ماشه در عسل دو توله آمیخته و ایضاً گوشت خشک موشک پران سه ماشه در عسل یک نیم توله و ایضاً گوشت خارپشت و ایضاً گوشت را سویک نیم ماشه و نانخواه یک نیم ماشه عسل دو توله و ایضاً مغز هدهد سه ماشه به عسل دو توله و بستن اطراف و مالش نرم و تمریخ به روغن قسط و راحت عظیم‌الاثراست و همچنین خوردن قسط شیرین یک مثقال و نیمه آن غاریقون به آب گرم

### احکام نکس

بدانند که نکس باز آمدن مرض را گویند قبل از آن که بحال صحت اول از قوتهای بدن و غیره آمده باشد و نکس از اصل مرض بدتر بود بنابر آن که مردم اول از صحت در مرض افتند و قوت کشیدن بیماری دارند بخلاف نکس که مریض در آن ضعیف‌تر بود چه در حالت ضعف قوت می‌افتد و قوت او از مرض ضعیف شده پس طبیعت مقاومت معاودت مرض نتواند کرد و نکس ردی‌تر آن است که زودتر افتد زیرا که هنوز قوت مریض ضعیف باشد که مرض باز عود کند و نکس دو نوع است یکی آن که به سبب خطای مریض یا طبیعت در تدبیر افتد و این سالم‌تر است از آن که بدون خطای تدبیر پدید آید و خطا چنان باشد که در حالت نقاهت مریض سوءتدبیر نماید یا طبیب بنابر جودت هضم و قوت مربای آمله یا انوشدارو یا گل‌قند عسلی یا قرص گل و غیر آن ادویه گرم دهد و از آن گرمی و اشتها افزایش و کثرت اکل باعث زیاده‌ای مواد گردد **دوم** بدون خطا خودبخود با وجود صواب تدبیر افتد و این نوع بدتر از اول است زیرا که دلالت بر بقیه مواد رویه مرض در بدن و حرکت او موجب مرض دارد و بقیه مواد مرضی که بعد بحران باقی ماند بزودی نکس آرد مگر آن که تدارک او نمایند یعنی بحران اسهالی را به اسهال و ادراری و عرقی را به ادرار و عرق اعانت کنند و هر مرضی که قبل از نضج بحران کند از امراض حاده و یا بحران ناقص کند در روزهاییکه لائق نباشند جهت قلت نضج پس بی‌نکس نباشد **علامات نکس** شیخ می‌فرماید کسی که تب او بجبران تام و در

روز او ساکن نشود بلکه چیزی باقی ماند بر آن خوف نکس باشد و ایضاً اگر سکون او بغیر بحران بود البته از نکس ر استگاری نباشد و خصوصاً چون بحران ناقص به مثل جدری یا یرقان یا جرب باشد و بالجمله به سبب جلدی بود که ماده فاعله در جلد بماند استدلال کرده می شود بر نکس از ضعف قوت و سقوط اشتها و غشیان و خبث نفس و قلت هضم و فساد طعام در معده بحموضت یا دخانیت و انتفاخ شراسیف و نواحی کبد و طحال و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تهیج روی که علامت عظیم نکس است و خصوصاً در پلک بالا و خاصه ورم آن و بقای آن مع انحلال تهیج و چه و از آنچه بر نکس دلالت می کند این است که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل نشود و خصوصاً چون اعراض ردیه مذکوره ظاهر شود یا شدت کند در اوقات نواب مرضی که اولاً بوده باشد و گاهی استدلال کرده می شود بر نکس از نبض چون در آن تواتر و سرعت باقی ماند و از غائر شدن فراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون در آن رنگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بود و در آن رسوب معلق در اسب نبود چون بول مریض مشابه بول طبیعی او نباشد و بعض فصول دال تر بر نکس از بعض آن بود مثل خریف که در آن نکس بیشتر افتد از آن که در سائر فصول واقع شود و ایضاً جنس مرض اعانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات ورمیه چون حرارت و تلهب در احشا بعد آن بماند و مثل صرع و سهر و اوجاع گرده و جگر و طحال و شقیقه و بیضه و نوازل و آنچه از نوازل پیدا شود چون رمد و غیره و امراض نفس گویند که از جمله ممدات نکس هوای خریف است و استعمال مسخنات و مقوبات معده و طحال و امتلا و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض **علاج** در هر دو نوع نکس علاجی خفیف از اصل مرض به عمل آرند ولیکن در اینجا در ادرارد تریق بیشتر از اسهال کوشند و رشته پرهیز در دست دارند تا بزودی صحت حاصل گردد بسا باشد که به سبب کردن پرهیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت است بحکمت عمی و تعدیل ماده علت بتقلیل به ارسال مناسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله و نقل هوا **خجندی** گوید که شیخالرئیس در قانون گفته رای آن است که در میان مبادرت بمعالجه نکنند تا آن که وجه امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث

باشد و مراد شیخ بمعالجه در اینجا معالجه به مسهل و مانند آن است و اما مطفیات و مصلحات مزاج از مبادرت چاره نباشد تا شر نکس را بشکند **جالینوس** گفته که آنچه حفظ از نکس کند آن است که چون تب ساکن شود و اعراض او زائل گردد مدتی بر آن پرهیز که در حالت تب کرده باشد قرار گیرد و کمتر مدت آن باشد که یک هفته پرهیز کند تا آن که روز بحران بزرگ بر آن بگذرد و بعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز نباید کرد و به تدریج بغذای اول باز آید

### احوال ناقهین

بدآن که ناقهین جمع ناقه است و ناقه کسی را گویند که از بیماری مخلصی یافته باشند و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این را ناقه حقیقی نامند و اگر از مرضی رسته به مرض دیگر گرفتار شده باشد آن را ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود به مرض دیگر انتقالی و یا غیرانتقالی و یا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود او را البته ناقه غیرحقیقی گویند و خصوصاً در حمیات **شیخ** می فرماید که گاهی ناقهین را نکس عارض شود چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری پدید آید و گاهی ایشان را اشتداد قوت و ضعف آن به حسب آن که در تدبیر ناقهین بیاید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزی که تناول نمایند انتفاع یابند و ابدان آنها بقوت رجوع نکند به سبب بقای سوءمزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را خراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد به استفراغ تام پاک نشده باشد و بقیه آن بعضوی ریزد و خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعضی اعضا عارض گردد به سبب اندفاع ماده فاسد به سوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول بوده باشد چون بر ایشان افراط در چیزی معتاد مرض آنها نمایند یعنی افراط در تبرید کنند و مرض او حار بود و بالعکس مثل آن که عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج بارد و سکت و صرع و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید و ترطیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آن را آب نیم گرم زائل کند و گاهی ایشان را حالتی عارض شود که مو سفید گردد به سبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول

غذای مولد بلغم و یا به سبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنان چه زراعت را عارض شود که هرگاه آب نیابد خشک شود و سفید گردد بعد از آن چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی موی آنها عود کند چنان چه زرع را نیز عارض گردد که اگر آب یابد تری و سبزی او باز آید

### تدبیر ناقه

شیخ می‌فرماید واجب است که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بر آن اغذیهٔ تقیل دارد نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب مزعجات حتی که اصوات و غیر آن که سخن و مهیج باشد و به تدریج ریاضت معتدل ملائم نمایند که آن بسیار نافع است و به چیزی که در خون او افزایش از اغذیهٔ لطیفه چون شوربای چوجهٔ مرغ و غیر آن اشتغال نمایند و لازم است که آرام و فرحت و سرور را در اختیار کند و از استفراغات و خصوصاً جماع اجتناب نماید و شراب به اعتدال آن را نافع است و خصوصاً شراب لطیف رقیق و اولی ناقهین که برایشان از توسیع در غذا منع کنند کسی است که بحران او خفی شده باشد چه آن مستعد برای نکس است و مثل او اکثر محتاج به استفراغ بود برای تنقیهٔ مواد و بهترین اسهال به مسهل لطیف باشند لاسیما چون بر از صفاوی بینند یا مائل به رنگ خلط و قوام او از اخلاطی که از آن تب عارض شده باشد و در اشتها خللی یابند و چون ارادهٔ آن کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد از آن استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد به استفراغ و تقویت هر دو معاً به اغذیه اگر طاقت استعمال ادویهٔ صرف نیابند و در این هنگام اغذیهٔ او داوائیه مسهله سازند و یا با وی قوای ادویهٔ مسهله موافقهٔ مخالف مزاج مرض مثل آلو و شیرخشت و ترنجبین و مانند آن برای اصحاب صفا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و ترنجبین و گاهی ایشان به ادرار نفع یابند پس عروق آنها بدان پاک گردد و گاهی این فعل مدرات معروفه مثل تخم خیارین و خرفه و خارخسک و شراب ممزوج کند و بدیگر ادویهٔ غیرمشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بر آن انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیهٔ تب در عروق از نبض و قاروره دریابند و بثور

در لبها پدید آید و گاهی طبیب را محتاج گرداند به فصد صاحب تب رداءت خون او بنابر بقیه رمادیت اخلاط ردیه در آن پس لازم گردد که خون ردی او خارج کنند و در آن به اغذیه خون جید افزایش دهند و اولی در استعمال مستفرغ آن است که بملایمت نمایند و چیزی دفعهً به عمل نیارند و خواب روز گاهی ناچه را ضرر رساند به ارخای او بدن آن را به سبب رطوبت حاصله از سوءهضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح به سوی داخل و خارج و گاهی آن را نفع کند به آسایش او یا گرم کردن او به سبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیه مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تب آرد بنابر آن که خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع ناقهین که نقی از مواد موجب حمی و غیرنقی از آن باشند آن است که امر ایشان بر تدبیری که در مرض بود از مزوره و غیره دو سه روز تا قریب او جاری دارند و بالجمله مقداری که از روز بحران که قریب روز صحت او باشد تجاوز نماید بعد از آن به تدبیر مافوق او برند یعنی در غذا توسیع نمایند و واجب است که برای ناقه نقی و آن که تب او سلیم باشد تلطیف تدبیر او نمایند یعنی غذا کمتر نکنند تا بدن او گرم و حال او بد گردد بحرارت گرسنگی و لازم است که رد بدن او از لاغری حاصل در اندک ایام به سوی فریبهی در اندک روزها کنند زیرا که قوت او باقی است پس خون صالح به سرعت متولد شود و با خلاف او یعنی بغیر نقی و غیرسلیم الحمی خلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چند روز جاری دارند و اگر ناقه را اشتها نشود بدانند که در آن امتلاست و اگر اشتها شود هضم نشود پس باید دان آن است که آن غذا را بر نفس خود زیاده از طاقت و فوق قوت طبیعی برمی دارد و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن ندارد و یا در بدن او اخلاط بسیار است و طبیعت مشغول بدان است و یا قوت معده او بسیار ساقط است و یا قوت جمیع بدن و حرارت غریزی او ساقط است پس احاله غذا لائق طلب به یخنی کردن طبیعت از آن غذا برای اعضا نمی کند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیر و قوت معده و بدن آنها ساقط بود و اگرچه در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان مودی بسقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلاهی اخلاط روی قوی و زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها نباشد به عده اشتها شود به سبب انتعاش قوت بهتر از آن است که او را اشتها باشد بعد از آن اشتها نباشد پس اگر اشتها دوام کند و بدن بقوت و فریبهی نگراید قوت اشتها و آله آن یعنی عصبه حس فم معده

هر دو صحیح باشد و قوت هضم و آله او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آن است که تدریج کند ناچه از تیهو و بچه مرغ بیزغاله و بعادت رجوع نکند و هنوز در عروق او تنگی باشد از بقیه ماده یا از حصول بیس به سبب حرارت مرض و سکنجبین گاهی ایشان را سحج پیدا کند به سبب ضعف امعای ایشان و همچنین سائر ترشی‌ها و از تدبیر ناقهین نقل ایشان به سوی هوا مضاد آن است که بآنها باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیز است که واجب بود حذر کردن او در نوع مرض آن تا مقابله کند بدان چه امن بود از آن مثل صاحب برسام که واجب بود بر آن خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجب نیست که ناچه در حمام عرق آورد چه گوشت او که ضعیف است تحلیل گردد و چون عرق در ناچه کثرت نماید در بدن آن فضول باشد و تراشیدن موی سر بموی ناچه را ضرر کند بنابر آن که مسام را بند کند و زکام و نزله پیدا نماید خصوص در هوای سرد

### تغذیه ناچه

واجب است که غذای او در کیف حسن‌الکیموس سهل‌الانہضام باشد و لازم است که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیف غذا به سوی ضدمزاج مرض سابق به سبب بقیه اثر او یا بنابر احتیاط و بدانند که اغذیه رطبه سیاله در غذا شدن سریع‌تر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظه تخنیه بصد آن بود اطعمه باشد یا اشربه و واجب است که ایشان را با ردائت خوراندند اگر خواهش بدان بقیه حرارت نکند بلکه لازم است که تدبیری نمایند بدان چه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل سریع القبول برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که هضم و انفعال آن نیک گردد و آن را به تدریج بیفزایند اگر نقل در معده بینند و نه قراقر کند و نه سرعت انحدار و نه بطوی او بسیار و از آن کم کنند اگر از ثقل و غیره چیزی زبون دانند و چون ناچه یک بارگی ممتلی شود و معده او کشیده گردد اکثر تب کند و همچنین واجب نیست که دفعه آب بخورد چه بیشتر در آن نظر باشد و اما وقت غذای او وقت اعتدال هواست در اوائل شب تابستان یا نیمروز زمستان الا آن که اشتها و غیر استعجال نماید در این صورت واجب است که غذائی را که آن کمتر از پر کردن شکم باشد تفریق نمایند و آب بسیار



سرد از قبیل چیزی است که ناچه از آن اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی تشنج پیدا کند و دیدیم شخصی را که به این هلاک شد و بدان که اشتهای ناچه گاهی کم شود به سبب ضعف یا اخلاط در معده و با وی در اکثر مثل غشی بود بنابر ابخره فاسده به سوی قلب و گاهی کم شود به سبب جگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگ و ابزار رقیق سفید و گاهی کم شود به سبب اخلاط در همه بدن و تخمه و گاهی به سبب ضعف قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصه باشد پس تدبیر هر واحد بدان چه معلوم است برفق ترکه ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دواست و خصوصاً چون اشتهای ایشان ساقط باشد به سبب ضعف در معده آن و از سحج در امان باشند و اما مقویات معده که گرم تر از آن باشد مثل قرص درد و مانند آن گاهی سبب نکس گردد **صاحب کامل** گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و از آن خارج شوند پس ابدان ایشان ضعف و خون در آنها تقلیل می‌باشد اما ضعف بدن به سبب انهاک مرض آن را و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل بدان آنها بحرارت تب بود و اما قلت خون به سبب احراق حرارت حمی خون را و اقلای آن به سبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان به همین اسباب ضعیف گردد فلهدا محتاج به تدبیر انعاش و زیادتی قوت می‌باشد و اول آنچه سزواراست استعمال او در ایشان این است که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان باشد اندک اندک به تدریج مثل گردنهای بچه مرغ و تیهو و رانها و بازوهای آنها به عده انتقال کنند تا سینه آنها و تا ماهی رضاضی هاربی و جلی و نهری پس از آن بیایچه بزغاله و بره و گردن آنها سپس به لحوم آنها اندک اندک و همواره بر این زیاده نمایند در هر روز بمقداری که قوت ایشان متحمل باشد تا آن که بغذائی رسند که عادت آن داشته باشند به تدریج و اگر شراب خوار باشد در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج به آب دهند به عده از آن ترقی بقوی تر از آن نمایند تا آن که بمقدار عادت خود که در وقت صحت او بود برسد و استحمام به آب شیرین نیم گرم در خانه اوسط حمام نمایند هرگاه درانجا حرارت ظاهر نباشد و در آن قیام را طول ندهند و از امتلای غذا و شراب و از

صبر بر جوع و عطش و ایضاً اغذیهٔ مسخنه و ریاضت سخت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تشخیص مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار کثیر نمایند و بدان سبب قوت آنها ضعیف گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از مادهٔ مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علاماتی که این را بدان معلوم کنند آن است که صحت مریض ببحران اعی به استفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اَشائیکه بدان بحران بحران می‌باشد نباشد و یا بجران غیرتام و نضح غیرکامل باشد پس اگر در نبض سرعت یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضاشکنی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما و در وقت خواب اینهمه دلالت می‌کنند بر آن که در بدن فضول است و آن محتاج به تنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل با تعب در بعضی اعضا او دریابند توقع خروج خراج در آن عضو باشد و چون علامتی از علامات مذکوره ببینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مرضی یا قریب از آن به استعمال اشیای مبردهٔ مطفیه و تلطیف غذا و استفراغ بدن نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود بخورد و بدن او فربه نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی است چنانچه **بقراط** در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا نخواهد و یا از آن بخورد و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج به تنقیه باشد و چون این حال به بینند باید که تقلیل غذای او و تلطیف آن و تنقیهٔ بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماید چنانچه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آن را غذا دهند شر بیفزاید پس بدین جهت می‌باید که نظر کنند اگر علامات خون در آن ظاهر باشد فصد گشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و در اخراج او زیادتی نکنند زیرا که ناقه از مرض محتاج به زیادتی خون جید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرا ظاهر تر بود باید که استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد و اسهال او به آهستگی بود مثل مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین و لبلاب یا بنفشه خشک به شکر یا شربت ورد تا بدین از عود مرض ایمن گردد بعد از آن در تبدیریکه

مذکور شد شروع نمایند پس اگر بینند که ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نمی‌شود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در مقدار غذای خود زیادتی می‌کند چنان چه بقراط گفته که ناقه از مرض چون غذا بخورد و بدن او از آن قوت نیابد این دلالت کند بر آن که او غذا زیاده از آن می‌خورد که بدن او متحمل آن نیست پس برای این واجب است که تقلیل از غذای او کنند هر صبح گل‌قند پنج درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بیست درم بنوشانند که این آن را نافع است و چون این تدبیر در ناقه استعمال کنند به حالت ..... کند و قوت او زیاده شود و بدن او به سرعت فربه گردد چنان چه بقراط گوید ابدانیکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع آنها به سوی فربهی در زمانه اندک بود و آن که در زمانه طویل لاغر شوند بفربهی در زمانه طویل رجوع کنند **ابومنصور** گوید برای کسی که از حمیات حاده بیرون آید سزاوار آن است که از رجوع به اغذیه صحیح مزاجان پرهیز نماید و غذائیکه در حال مرض خود می‌خورد بر آن اقتصار نماید و یا آن که اندکی قویتر از آن باشد بعد از آن بتناول اغذیه اصحا اندک اندک تدریج کند و از تعب و شراب دهم و مسکن گرم و جمیع مسخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نماید و لاسیما کسانیکه از مرض بجزبران تام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثاریکه بر بقایای مرض دلالت کنند باقی باشند مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس در نفس یاقی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشاویش در خواب و مانند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر این کسان خاصه به تدبیر مرضی نمایند تا این همه آثار منقضی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعه بسیار نباید نوشید و خاصه در فصل خریف و از آب بغیر سرد البته ننوشند و اگر اشتها قوی باشد و در هضم ضعف بود به قدر اشتها نخورند بلکه به قدر هضم حتی که چون هضم جید شود غذای او اتم گردد بعد از آن بحركات و سائر اعمال خود که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی را که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شرب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی دهند و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را اغذیه غلیظه و عسرالهضم ندهند تا آن که قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق

سریع‌الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود و شراب ابيض رقیق یا مروق بدهند و از قوی متعرض نشوند و **بقراط** گفته که امتلای بدن از شراب سهل‌تر از آن است که از طعام ممتلی گردد **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که ناقه بهر عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد تدریج نماید و از فکر و غم و هم جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و مردم محرور صفراوی را آب بزور و شراب لطیف ممزوج سود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعف کند و تب آرد و دوام اشتها به سبب غلبه سودا و انصباب آن به سوی فم معده از طحال بود و هرگاه ناقه بشب عرق بسیار کند بر دو حال دلالت نماید یکی آن که طعام افزون از کفایت می‌خورد دوم آن که در تن او هنوز فضله است پس تدابیر او بر ریاضت و به تدبیر لطیف باید کرد و **بقراط** گوید که عرق بسیار در خواب بغير سبب موجب آن دلالت کند بر آن که صاحب او غذا را بیشتر از حمل بدن او برمی‌دارد پس اگر این بغير تناول طعام باشد دلالت نماید بر آن که محتاج به استفراغ است و بسیار باشد که خلط رقیق لطیف به عرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علامتش آن است که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف بیفزاید و هر چند حرارت غریزی قویتر شود تحلیل پوشیده‌تر باشد و از اینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده است یا انتفاح مسام یا عجز طبیعت از هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی **ابن الیاس** گوید که تدبیر ناقهین از مرض مشترک میان تندر استان و بیماران است پس می‌باید که صرف عنایت بتفقد امر نبض و قاروره نمایند اگر علامات بقیه ماده معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مریض فی نفسه تقلب و جنث نفس قلت نشاط دریابد بدانند که در بدن و عروق او فضلات محتاج به تنقیه است پس مبادرت به نمایند به تنقیه آن از حسن تدبیر بالتدریج و از معالجات قوی و استفراغات سخت حذر کنند به سبب ضعف قوت ناقه و قلت احتمال او برای معالجه قوی و تدبیر بالغ در لطافت پس هرگاه بنقای بدن او و خلو عروق او از بقیه مواد فاسد یقین شود تدبیر آن به تدبیر مرض از تلطیف غذا و خوردن ماء‌الشعیر یا مزورات نمایند تا آن که سه روز از تب و مرض او بگردد و از عود مرض ایمن گردد به عده بدان چه غلیظ‌تر باشد اندک اندک تدریج نمایند و در اول روز چهارم از انقضای مرض گرد نهانی

بچه مرغ دهند و در روز پنجم گردن و بازوهای آنها و در روز ششم این مع رانهای آن دور روز هفتم اینها مع سینه آنها ضم نمایند به عده انتقال بپایچه بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از آن به لحوم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت حرکت و نشاط دریابند استحمام به آب نیم گرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قراءت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه از تناول غذا فربه نشود تلثین طبیعت و اسهال او برفق نمایند بملینی که بی غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش بترنجبین و شیرخشت و یا هر صبح سنگنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام و اسفناخ یا از تمرهندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نیابد تقلیل غذا کنند و هر صبح سنگنجبین سفرجلی و گلاب هرآورده درم بنوشانند و غذا زیرباج بچه مرغ دهند و همچنین اگر ناقه را عرق بسیار آید تدبیر او تقلیل غذاست و تناول سنگنجبین سفرجلی آن را نافع بود **مؤلف اقتباس** می نویسد که در ناقهین بر غذا و شراب و دوایی که ضد مرض بود همه مبالغه بسیار نشاید که مبادا مزاج بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و به هلاکت انجامد و بعد گذشتن سه روز از تب شوربای گردنهای بچه مرغ که به اندک روغن بادام و یا ماده گاو پخته باشد همراه برنج قسم اول و کهنه و یا بنان تنک که در آن ترید کرده باشند بدهند و قدری گوشت گردن هم دهند و هر روز به دستوریکه در اقوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود به اغذیه مرغوبه معتاده تحریک اشتها نمایند و جهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یاقوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و انوشداروی لولوی علوی خان و سنگنجبین تفاحی ایشان در گلاب قرنفل و یا با گلاب و عرق کیوره و عرق بیدمشک و عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت بزغاله و یا چوجه مرغ که در آن زیره و قافله کبار و پودینه سبز و یا خشک و پیاز و اناردانه جمله با هم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده با نان دهند و اگر سرفه باشد اناردانه را موقوف سازند و عطرها مناسب مزاج ببینند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سوداری معتدل و تنقیه

بدن بدفعات بملینات لائقه و مانند آن دفع نمایند و چون در روز بغیر از خواب هم عرق آید بلاسببی از اسباب خارجیہ دلالت بر ضعف طبیعت و گشادگی مسام کند در این وقت حابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن برگ آن بر جامه و بدن بمالند و چون خواب کمتر آید به تدبیر سهر پردازند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری برآید عسل درآب انداخته گرم‌گرم بنوشانند و بجای آب بر ماءالعسل اکتفا ورزند و یا لعوق کتان و یا حب‌الصنوبر لیسانند و لیسیدن بزر کتان بریان در حل نیز نفع می‌دهد و همچنین خوردن بادام هفت هشت عدد با همین قدر مویز منقی و همچنین خوردن لوز بادام و شیرینی پزده و یا سفوف زوفا تنها با ثبات دهند و یا مرکبی سازند از رب‌السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد و کاکراسنگی هر دو برابر و نمک سنگ دو ماشه و اگر از این سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه اصل‌السوس پنج ماشه عنب هفت عدد مویز منقی یک توله گاوزبان چارماشه بنفشه هفت ماشه بادرنجبویه سه ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ پا نان تنک خوراند و همچنین سه چهار بار به عمل آرند به عده لعوق بادام دهند و اگر در سرفه بلغم آسانی برآید رب‌السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق باقلا دهند و یا دیاقوذا و یا خمیره خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاوزبان و مکوه دهند و یا تنها بلیسانند که بسیار نافع است و همچنین داشتن کتیرا و یا شیرخشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خوراند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح یک دو ساعت روز برآمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یک نیم توله و یا کم و زیاده و کشمش دو چند آن بدهند و یا شالی بریان که بهندی پرمل گویند دو یا سه توله با نیم وزن آب نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک و متفرق دهند

## بیان بحران

چون مؤلف هیچمدان رساله بحران بتفصیل تمام و بتسیط تام جداگانه تلیف نموده لهذا در اینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه و ایام مسهل و بحران و غیره و علامات بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدان که بحران تغیر بدنی است که تابع مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آن است که قوت با مرض تنازع و محاربه و اجتهاد در قهر و غلبه خود و دفع ماده مرض و اخراج او از بدن می کند و همچنین مرض مقابله قوت و جهد در غلبه خود و ظفر بر آن می نماید پس هرگاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد و مریض سالم ماند و هرگاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود مریض هلاک شود پس هر بحران یا جید باشد یا ردی هر واحد از این هر دو یا تام باشد و یا ناقص و بحران جید تام آن است که طبیعت غالب آید و ماده مرض را یک بارگی از جمله بدن خارج کند و مریض دفعه صحت تام یابد و بحران روی تام آن است که مرض غالب آید و فی الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چهار روز یا هفت روز یا چهارده روز بود و بحران جید ناقص آن است که اگرچه طبیعت غالب آید و بحران نیک کند لیکن جمله ماده را یک بارگی دفع نسازد بلکه مابقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران روی ناقص آن است که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یک بارگی هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد از آن اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع اند امراض غیرحاده افتد که مدت آنها کمتر از چهل روز بود و به قول قرشی بحران جید تام گاهی بدفع کلی و به ازاله ماده مرض از جمیع اجزای بدن شود و آن را بحران استفرافی نامند بلکه به ازاله ماده مرض از نواحی اعضای کریمه و شریفه به سوی اعضای خسیسه و اطراف بود این را بحران انتقالی گویند و بعضی و ذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لیکن **شیخ الرئیس** می فرماید که گاهی از بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود و آن در بحران جند ناقص تحلیل است و در روی ناقص ذبول بدن و این هر دو در شمار بحران ناقص در تربت آثاراند و از قسم بحران نیستند زیرا که شرط بحران آن است که دفعه بود و این هر دو تدریجی اند و ایضاً **مسیحی** گوید که از امراض بعضی آن است که انقضای آنها ببحران باشد و آن مرضی است که سریع الحركه بود و بعضی آن است که انقضای آنها بتحلل اندک

اندک باشد و او آن است که بطی‌الحركة بود و انقضای این بحران را نگویند بلکه نضج و تحلل نامند پس هر مرض که زائل شود یا بنضج و تحلل بود چون ماده فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آن که به تدریج فانی گردد و یا ببحران زوال پذیرد و یا به استفراغ بود چون ماده فاعل مرض به سوی خارج جمله مندفع گردد و یا به انتقال و خراج چون آن ماده بعضو غیرشریف مندفع شود اما نضج و تحلل در امراض طویلۀ مزمنه و مواد بارد بود اندک اندک مثل تب لثقه و ربع و مرض مزمن را علامات هائله و حرکات صعبه نمی‌باشد و اما بحران به استفراغ در امراض قصیره حاده باشد مثل حمیات صفراویه که در آن دفعۀ استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا به اسهال یا به عرق یا به ادرار بول و یا بخروج خون از مقعد و یا بدرود حیض و انتقال آن است که طبیعت بر ماده مستولی شود و آن را بضعیف‌تر عضو دفع کند و در وی از آن ورم و خراج حادث شود و این را بحران انتقالی گویند و همچنین هر مرض که هلاک کند یا بر سبیل بحران هلاک نماید و یا بر سبیل اذبال و ذبول آن است که قوت اندک اندک تحیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای مرض افتد قتال باشد و هرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد و در انحطاط مرض بحران اصلاً نیفتد و وقت بحران واحد است و آنوقت منتهی است و وقت موت واحد نیست بلکه گاهی در ابتدا و گاهی در انتها بود بحران تام در وقت منتهای مرض باشد و بحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت در تزید مرض بود به سبب محرک بد مثل مرض خبیث سریع‌الحركة و مثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج ماده مرض استعمال کند و بحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد و بحران واقع در تزید مرض اگر جید و سلامت بود بحران ناقص باشد و اگر ردی و به هلاکت بود در آن مریض سخت بدحال گردد بردی‌ترین وجوه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد نیک تام بود و بر استیلای طبیعت و قوت بر ماده روی دلالت کند و اگر ردی باشد بر عجز قوت و هلاک دلالت نماید **فائده** افضل بحران آن است که بعد نضج تام افتد تا ماده به الکلیه بدان مندفع شود و ایضاً با وجود نضج طبیب بنقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی به اندازه ماده محدث مرض اندازه ماده مندفع باشد و ایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود عقب او خفت ظاهر گردد و ایضاً سلیم‌الاعراض بود و



چنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم و چهاردهم و هفدهم و توقع بحران تام‌الدفع در امراض حادث از مواد رقیقه حاده و در قوت قوی باید کرد و امید بحران انتقالی در قوت ضعیف و ماده غلیظ باید داشت و ایضاً حال بحران تام‌الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده در آن شدیدالرقت باشد به عرق بحران کند و اگر از آن کمتر در رقت بود اگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید والا به ادرار و اگر رقیق نباشد به اسهال و قی بحران کند **فائده** بدانند که بعضی اعضا را بحران مخصوص آن بود پس بلغم بینی و ریم گوش بحران امراض سر باشد و چرک چشم و اشک از بحرانات امراض چشم و نفث از بحران امراض سینه و همچنین خراج پس گوش از بحران امراض راس و خراج بغل بحران امراض قلب و خراج کنج ران بحران امراض جگر باشد و این اندفاعات بحرانی باشند اگر مواد مندفعه بسیار و دفعه آید در ایام جوانی باحوری بود و اگر مواد اندک بود و بدفعات بسیار ریزد آن را در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیه قویه از لوازم بحران است و گشادن خون بواسیر بحران جید برای امراض بسیار است و بهترین بحرانات رعاف است پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالی است و بسیار باشد که بدین امراض یک بارگی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد و اگر ردی بود اعضا را بمیراند و گاهی بحران تام یا ناقص بتعقد عضله و عصب و جرب و قوبا و سرطان و برص و غدد و داءالفیل و دوالی و انتفاخ اطراف و غیر آن بود و بعضی از اقسام بحران انتقالی آن است که بخراج مودی نگردد بلکه مثل لقوه و تشنج و استرخا و وجع ورک و پشت و زانو و یرقان پیدا کند و بهترین انتقالات آن است که به سوی اسفل باشد و بهتر خروج و انتقال آن است که به سوی خارج و بعد نضح تام و بعید از اعضای شریفه بود **فائده** طبیعت می‌تواند که از احوال مشاهده مثل نضح بول و نفث و ضد آن بر بحران جید در دی استدلال کند و هرگاه مرض علامات بحران را که مذکور گردد و قبل از وقوع نضح تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند و اگر در آنجا اندک نضح باشد و دلالت بر بحران ناقص نماید و اگر نضح تام باشد بر بحران جید تام دلالت کند و بحران تام جید باشد با ردی نزد منتهی بود و گاهی نزد شروع در انحطاط وارد گردد و بدین سبب بحران تام در سردی

شدید هوا درنگ کند پس بر طبیب واجب است که تلافی ضرر سردی هوا هنگام حدوث بحران به عرق نماید و مسکن مریض را گرم کند و بدانند که بحران در وقت راحت و اقلع نوبت یا مرض کمتر واقع شود و در وقت تفتیر از شدت در حمیات لازمه بندرت و اندک و بدانند که بحران در امراض سلیمه اکثر تاخر نماید و در امراض قتاله تقدم کند و مریض از عهده مرض و انصرام نیابد و دفعه نه بر سییل تحلل مگر آن که استفراغ محمود یا خراج محمود افتد و هر بحران که در ایام باحوری افتد امیدوارتر باشد و آنچه در غیر آن بود بر رداءت حال مریض و دلالت کند و بسیار روی باشد بهر آن که ماده در غایت رداءت بود و طبیعت متحیر مضطر و لهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آن که طبیعت غیرمضطرب باشد و بالجمله حرکت بحران قبل وقت او یا به سبب رداءت ماده و شدت حرکت و حدت آن بود چنان چه در امراض حاده و یا به سبب قوت مرض و عجز طبیعت از مقاومت او و یا به سبب امری خارجی محرک مواد و طبیعت مثل خطا در ماکول و مشروب و به سبب تحریک دوی مسهل در غیر وقت او و یا ریاضت و یا بعارض نفسانی چه عوارض نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از وقت او و تبدیل جانب اوست چنان چه فرع بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی می گرداند بعد از آن که اگر عرقی باشد و سردرد غضب آن را عرقی می سازد بعد آن که اگر بولی یا اسهالی باشد و چون تقدم مقاومت بنحوی باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی با وی ثابت نماند آن دلیل موت باشد و هرگاه قوت را بقیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد و هر روزیکه در آن توقع بحران محمود باشد و در آن روز علامات روی پیدا شود آن دلالت بر هلاکت نماید

### تقسیم ایام مرض

بدآن که جمله ایام مرض سه گونه است بعضی از آن روزهای بحران باشد و آن را ایام باحوری گویند و بعضی روزهای خبردهنده که بحران کی خواهد شد و آن را ایام انذار و مندره گویند و بعضی روزها که نه از ایام باحوری باشد و نه از ایام انذار اما به سبب انحراف بحران در آن روزها واقع می شود و آن را ایام واقع فی الوسط گویند یعنی

متوسط میان ایام باحوری و ایام مندره و مسمی بدان بهر آن شده که از شان بحران است چون تقدم یا تاخر وقوع او نماید در آن روز افتد

### ذکر ایام مسهل

بدآن که حسب رای خلاق اطبا در این عصر برای استعمال مسهل روز مقرر است و آن ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ باشد و این وقتی است که روز نوبت یا روز شدت در این ایام نباشد و اما اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و یازدهم و مانند آن مسهل دهند و بعضی اطبا استعمال مسهل در روز ششم می کنند و این از خطر خالی نیست بنابر بودن او روز بحران روی بسیار و روز پنجم و چهارم اگر چه روز اندازند لیکن رداءت در آنها مثل ششم نیست پس اگر ضرورت از هیجان ماده و غیره واجب گردد مهلت ندهد و معلوم شود که در این هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی به مسهل از ششم باشند نزدیک بعض و نزد بعضی بالعکس و چون تب مواظبه باشد یا دو غب به طریق مبادله مرکب شوند در این صورت احسن آن است که مسهل بعد رفع نوبت یا قبل از آمدن او بنحویکه عمل مسهل تا وقت آمدن آن منقطع شود استعمال نمایند و لهذا بعض احيان در شب که ربع یا کمتر از آن باقی ماند استعمال مسهل می کنند یعنی در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر در نصف روز بیاید مسهل بهر شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد و گاهی رای طبیب حکم می کند به اولویت این حکم که تب روزی قوی آید و روزی ضعیف و روزی ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم و یازدهم و روز قوت روز هشتم و دهم باشد پس در این هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی از آن باشد که مسهل روز ضعیف استعمال کرده شود و اگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت و ثوق بهشتم و دهم از هفتم و نهم بود و اگر چه هشتم نیز روز بحران ردی می باشد لیکن در آن بحران نمی افتد مگر در کمال ندرت و بهتر آن است که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشود مسهل استعمال کنند والا نشاید سیما

اگر علامات بحران شروع گردیده باشد و بدانند که چون تب عارض شود پس زائل گردد و بعد چند روز باز آید در این صورت اولی آن است که مسهل در روزی دهند که روز بحران به اعتبار مرض و نکس هر دو نباشد و اگر این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار نکس بهتر باشد

### ذکر ایام بحران

بدآن که اطبا ایام بحران را به استقرا و تجربه ثابت کرده‌اند و آغاز حساب بحران که بر آن امر مسهل و تغذیه موقوف است اطبا چنان مقرر کرده‌اند که اگر روز آغاز تب اکثر از نصف باقی ماند آن روز را بر سه اعتبار می‌کنند و اگر کم از نصف باقی ماند آن را براسه اعتبار نمی‌کنند بلکه داخل در روزی می‌نمایند که این باقی جزو آنروزست بالجمله اگر تب مثلاً در دو پاس اول روز شنبه آید آن روز اول تب شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آن را در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آن که تب نائبه باشد و نزد شیخ‌الرئیس اولی آن است که اعتبار وقت ابتدای نفس تب کرده شود در آنجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خوب ظاهر شود و اما ابتدای صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از معتمد علیه نباشد و چون زن بزاید به عده آن را تب عارض شود پس حساب از تب کنند نه از زائیدن و ایام بحران که در آن جمیع مستفرغات ممنوع است این سیزده روزست ۳ و ۴ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۳۱ و ۳۳ و ۳۴ و ۴۰ و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگر بعضی چهل و دوم و غیره نیز گفته‌اند و بقراط گفته که از ایام بحران آنچه طاق باشد قوی‌تر از جفت در بحراناتست در اکثر امر به تجربه و بدان که گاهی متصل شود ایام و مثل یوم واحد برای بحران گردد و این اکثر بعد بستم بود به استفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم ببهران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانند امراضی که در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب و اکثر حاده چون محرقة و سونوخس بحران آنها سریع‌تر باشد و در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده می‌شود و انتظار چهاردهم نمی‌کنند مگر کمتر چنان چه اگر نوبت تقدم یا تاخر کند پس بحران در سیزدهم افتد و مرضی که

در روز جفت نوبت کند مثل ربع و سدس و ثمن بحران بطی تر کند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

### ذکر ایام واقع فی الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روزست ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و برای اینها احکام بحران است بهرآن که در این روزها نیز تغیر و حرکت واقع می شود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و به قول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی الوسط است و ایضاً مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز از این ایام شمرده

### ذکر ایام انذار

بدآن که مراد به انذار در اینجا اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل است محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل است چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آن را بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که مذکور شد مندر ببعض آن است چنان چه روز چهارم بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم و یا بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هفتم و چون انذار بمعنی خبر دادن است پس هرگاه مثلاً بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهاردهم خواهد بود این تغیر خبر می دهد ببحران روز تا هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعض احوال بود یا مندر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصاً در محرقه و نائبه و بحران در هفتم یا نهم به انذار چهارم در غب بسیار می باشد و روز نهم نیز مندر بیازدهم و در اکثر بچهاردهم باشد و چهاردهم یا بهفدهم یا بیستم یا بیست و یکم مندر بود و بیستم بچهل و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

### علامات بحران

بدآن که احوال و امور که آن علامات برای وقوع بحران است مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن و از پهلو پهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و درد گردن و سبات و سدر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغییر رنگ چهره و تنگی نفس و دشواری آن و درد پشت و لرزه و رعه و رعشه و تغییر نبض از حال خود به اشراف به انقباض و عسر بول و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعضی او در شب پدید آید دلالت کند بر آن که بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید بر آن که بحران در شب آینده متصل آن روز خواهد بود پس اگر با وجود آن علامات نبض موجی معی تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و بول رنگها مائل بغلظ و در مرض مزمن لرزه قوی و به عده تب اشتداد کند و درد اعیانی و قوت قوی و علامات جید باشد و لاسیما اگر براز و درد بول کم شود و دلالت بر بحران عرقی کند و اگر نبض عظیم و شاهرق یا صلب و سریع و انتفاخ عروق و خارش بینی و سرخی رنگ چهره و چشم و پره بینی دفعه و تمدد در جانب جگر یا طحال بغیر وجع و دیدن رشته‌های سرخ و بتاریق پیش چشم و سیلان اشک دفعه و شدت اشتعال سر و صداع ضربانی و درد گردن و ترقوه و طنین و صمم و سدر و عطاس باشد دلالت بر بحران رعافی نماید و اگر انقباض نبض و انقباض آن و سفیدی قاروره و ثقل و درد مثانه و نتوی ناف و انتفاخ قضیب و حرقت احلیل و احتباس براز و قلت عرق و صلابت ظاهر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند و اگر ناریت بول و اختلاج لب زیرین و غثیان و ظلمت و غشاوه چشم بلبتاریق و تلخی دهن و درد فم معده یا سیلان لعاب و خفقان معدی و صداع بعد لرزه و سردی شکم و ضیق النفس و سقوط رنگ و زردی چهره باشد بر بحران قیئی دلالت نماید و اگر نبض صغیر مع قوت و عدم صلابت آن و معض و قراقر شکم و ثقل شراسیف و تمدد در آن و درد پشت و اختلاج در عضلات شکم و قلت بول و عرق و گرانی در اسفل شکم و انتفاخ در آن و کثرت رنگینی براز از سابق و آمدن او زیاده‌تر از عادت و بلندی و نتوی شکم باشد دلالت بر بحران اسهالی کند و اگر سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نیابند و گرانی در رحم و در تهیگاه و در اعضا

و درد و تمدد در آنجا و اختلاج در فرج و گشادن فم رحم و فراتر آمدن آن دریابند حکم نمایند که بحران طمشی خواهد بود و اگر نبض عظیم مائل بقوت و فقدان سائل دلائل توجه ماده بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد بقتل و اختلاج در نواحی مقعد و درد در کمرگاه و ضربان در حوالی مبرزد پشت و زهار و اعضا شکنی باشد بحران از گشادن عروق مقعد و خون بواسیر باشد

### علامات بحران انتقالی

و آن قوت تب مع ثبات وجع در موضعی از بدن واحتباس استفراغات از بول و براز و عرق مفرط و رقت و سفیدی بول و تأخیر نضح یا عدم او مع صحت قوت وجودت نبض ولاسیما در امراض سلیمه بطیه عدیم النضح باشد به عده وجع و انتفاخ عروق در مثل بغل و کنج ران و پس گوش و شدت التهاب و جهتی که در آن عضو ضعیف است یا وجع مفاصل یا وجع معتب بر جهت انتقال ماده دلالت کند پس عسر بول و گرانی سرو ثقل سمع و سبات و عروض ضیق النفس دفعه علامت داله بر نقل ماده به سوی اعالی باشد و ثقل و درد در ناحیه اسفل مع التهاب و انتفاخ در کنج ران یا در زانو و ورم رخو از جنس تهیج در آن هر دو علامت انتقال ماده به اسفل باشد و چون قوت صحیح و علامات جید باشد و رقت بول زمانه دراز دوام نماید این منذر بخراج بود و همچنین توجه مریض بصحت بغیر بحران ظاهر به عده بودن شریان صدغین شدیدالانبساط کثیرالضربان و رنگ پژمرده و نفس متواتر و گاهی سرفه خشک دلیل عروض خراج در مفاصل است و فصل زمستان و سن کهولت از دلائل وقوع بحران بخراجست بلکه از اسباب اوست و از دلائل قویه بر بحران خراجی تأخر بحرانات دیگر از اوقات آنهاست و درازی مرض حار زیاده از بیست روز و ایضاً با وجود تاخر آن بحرانات تام نباشد و خراجات در امراض مزمنه متطاولة اکثر در اعضای سفلی باشد و در مرض حادث در اعضای علیا و در متوسط در هر دو جانب زیر و بالا

### علامات داله بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آن است که نضج تام شده باشد به عده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم و چهاردهم واقع شود و آن را روزی مناسب از ایام انداز منذر بود و به استفراغ باشد نه به انتقال و نه بخراج و استفراغ او از خلط فاعل مرض و در جهت مناسب باشد و بیمار احتمال او بسهولت کند و حال قوت و حال نبض که در اوقات علامات صعب قوی متین باشد و خصوصاً چون هر دو و در قوت ازدیاد نمایند و اختلاف نبض کم شود و مستوی گردد و ایضاً اگر عقب اعراض مذکوره مریض راحت و خفت یابد و اعراض که با بحران باشد نقصان پذیرد و حرارت ساکن گردد و رنگ بیمار نیک شود و نبض او قوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

### علامات داله بر بحران ردی

اصول این آن است که مخالف علامات جیده مذکوره باشد و این مثل آن است که حرکت بحران قبل منتهای مرض و نضج بود و آن که در روز غیرباحوری باشد و آن که با وی نبض در صغر و سقوط اخذ کند و استفراغ از غیرخلط محدث مرض بود و آنجا که علامات بحران مع احوال متوسط میان احوال بحران جید و احوال بحران ردی ظاهر شود بحران ناقص غیرتام باشد اعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضای او تا روز باحوری که قریب او خواهد آمد تاخر کند مثل آن که بحران در روز هفتم افتد و در آن مرض منقضی نشود بلکه بقایا از آن باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم متأخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض از آن سالم ماند

### تدبیر روز بحران

به قول شیخ لازم است که در روز بحران و آنچه قریب آن باشد تدبیر مریض به تدبیر خاص به مرض او مسکن و مقوی طبیعت نمایند و البته حرکت ندهند بدوا و قرشی گوید که هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و توفرتوت و غیره حادث شود یا عارض شده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضو دیگر مثل جذب بمحاجم کنند و نه در آن جذب بدوای مسهل و نه بغیر آن از تهیج مثل ترعیف و تعریق و قی و ادرار نمایند بلکه بر طبیعت



بگذارند و این ترک تحریک و عدم تعرض طبیعت در بحران کامل است و اما در بحران ناقص باید که اعانت طبیعت نمایند بدان چه موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت مادهٔ مرض را به اسهال ظاهر شود و قوت قوی نباشد و یا سده و ثقل در امعا باشد و در آن هنگام باید که اعانت طبیعت بمفتح ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و **جرجانی** و غیره می‌نویسند که روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار بطبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالب است لیکن در اتمام کار خود محتاج به اعانت است می‌تواند که آن را یاری دهند به حسب ارادهٔ او مثلاً اگر دانند که طبیعت ماده را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت است سر را گرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم پیش او نهند و بر دائی بیمار را درپوشند مع ظرف آب و عرق را بپارچه خشک همی کنند تا پیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرماید و اگر حاجت بتلئین داشته باشد تلئین طبع نمایند و اگر مفتقر به ادرار باشد مدرات نوشانند چنان چه در علاج صداع بحرانی گفته شد و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود خوف ضعف گردد حبس او باید کرد هیچ استفراغ بحرانی را بی‌ضرورت نباید بست و در بحران انتقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضای ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدن عضو آفت قوی خواهد آورد و باید که آن عضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر که ازو خسیس‌تر بود و ریختن ماده بر آن کمتر مضر بود بازگردانند به طریقی که سهل‌تر باشد و طریق بازگردانیدن ماده از عضوی بعضوی بر چند وجه است **یکی** آن که عضوی که برابر اوست بریندند چنان چه متالم گردد تا به سبب الم ماده بدن سو باز گردد **دوم** آن که بر عضوی که برابر اوست محجمهٔ شیشه یا شاخ یا کدو گذارند یا ادویهٔ جاذبهٔ گرم ضماد نمایند **سوم** آن که اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کند و بار گران بردارد **چهارم** آن که اگر ماده در سر و چشم باشد باید که ادویهٔ مسکن در دبر آن استعمال نمایند و پایها را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بریطها پایها از ساق تا کف بریندند تا ماده از بالا فرود آید و همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد دردی به معده و سینه آرد بازوها در آنها قوی بریندند تا به اطراف برگردد و ادرار بول بتعریق

بازماند و عرق به ادرار بول و اسهال بقی و قی به اسهال بالجمله ماده را که از عضوی بازگردانند به جانب مخالف باید گردانید بعضوی دورتر یا به نزدیکتر مثلاً کسی را که از کام و دهان خود برآید و خواهند که بجای مخالف که قریب باشد بازگردانند به جانب بینی بازگردانند و اگر خواهند بعضوی دورتر بازگردانند از اعضای اسفل رگی گشایند و همچنان کسیکه بواسیر دارد و بعضوی نزدیک آن را خواهند گردانید رگی از رگهای نیمه بالا بگشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی بازدارند قانون کلی آن است که نخست درد ساکن نمایند که بعد سکون آن بازگردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی الحس و ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریبتر باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون بازگردانیدن ماده مطلوب شود تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود جهت قلت ماده **پوشیده نماند** که اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل الحریکه بود بازگردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الحریات بود اماله مع استفراغ باید کرد تا به آفتی دیگر نانجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلاً اگر ماده به جانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس و اگر به جانب راست مائل بفوق بود از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر به جانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع ماده جگر رگ از دست چپ باید زد و برای ارجاع ماده دل و سپرز از دست راست و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج ماده احشا بر تقدیر نیست که هنوز ماده در انصباب و ریزش باشد و بعد از آن که ماده از ثوران و انصباب ایستاده باشد فصد برای ازاله مرض از طرف مقابل عضو مؤف باید کرد و کذلک از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که در این هنگام اماله او بیفائده است به سبب سکون حرکت آن

### اورام و بثور ظاهر بدن

بدآن که اورام جمع ورم است یعنی آماس و آن زیادتی غیرطبیعی است که در عضوی حادث شود از ماده فضلیه ممدوه به هنجیکه موجب ضرر گردد و درد آرد به مس کردن او و یا به غیر مس و موادی که از آن اورام پیدا شود شش است یعنی اخلاط اربعه و مائیت و ریح و ورم یا حار باشد و یا غیرحار و ورم حار یا بالعرض بود که آن را حرارت به عفونت عارض گردد چون بلغم که به عفونت گرم شود و سودا احراقی حار به احتراق که در ماده حاصل شود و در آن باقی ماند غالب را مقدم می‌دارند فلغمونی حمزه گویند و اگر صفرا غالب باشد حمزه فلغمونی گویند و اما ورم غیرحار یا از ماده بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی و اورام بلغمی دو نوع است اگر ماده آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیرمتمیز بود ورم رخو گویند و اگر خارج از آن و متمیز در غلاف باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حالا از آن سفیدرنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود به حسب غلظ بلغم و رخاوت و رقت او حتمی که مشابه ماده سوداوی و ماده ریحی گردد و اورام حادث از ماده سوداوی سه قسم است اگر سودا داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر ساکن هادی باشد صلابت گویند و اکثر این هر دو خریفی بود و اگر خارج بود و مولم نباشد اقسام غدد بود که از آن جمله خنازیر و سلع است و اما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خالص بود قبیله مائی و ورم حادث در قحف از مائیت و مانند آن است و اما اورام ریحی دو نوع است اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

## و بثور

جمع بثره است و آن از جنس دوم بود زیرا که بثور اورام صغار است چنان چه اورام بثور کبار است و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شرابی دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و جمره و نار فارسی و مختلط مانند حصیه و نمله متاکله و مسامیر و جرب و تألیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شرای بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب سوداوی و ثلول و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی مانند نفاحات شیخ و شرح قانون می‌نویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی

مذموم و هر واحد از این هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود **یکی** متکون از خون محمود غلیظ و این مختص به اسم فلغمونی مطلق است و این لحم و جلد هر دو را اخذ می‌کند و با ضربان می‌باشد **دوم** کاین از خون محمود رقیق و آن فلغمونی است که جلد را تنها فرا می‌رسد و این شوکه و شرای دموی است و با ضربان نمی‌باشد به سبب خلو ظاهر جلد از شرائین **سوم** حادث از خون ردی غلیظ و از این انواع خراجات ردیه حادث شود پس اگر رداءت و احتراق او اشتداد نماید حمزه حادث گردد و احتراق و خشک ریشه پیدا کند و بدتر از آن نارفاری است **چهارم** حاصل از خون ردی رقیق است و این فلغمونی مائل به حمزه بود مع رواءت و خبث پس اگر رقیق‌تر باشد حمزه فلغمونی باشد و اگر رداءت او زیاده‌تر بود حمزه ذی نفاخت و نفاطات و احتراق و خشک ریشه حادث شود و چون ماده ورم حار کثیر باشد و ورم بسیار بزرگ گردد آن از جمله اورام طاغونیه قتاله بود و این اصناف اورام ردیه و مانند آن در سال و با کثرت می‌نمایند و ردی از اورام حاره آن است که به سوی انحطاط که تابع او نرمی و کوچکی می‌باشد منتهی نشود و نه به سوی جمع ریم بلکه به سوی فساد عضو مؤدی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو مؤدی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد ماده او باشد و گاهی به سبب عظم آن ورم و دائما از عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود **بدانند** که اورام کمتر از ماده مفرد صرف باشند و اکثر آنها مرکب بوند از مواد و بدان‌که هر ورم که در ظاهر بود با وی ضربان نباشد آن ریم نکند **صاحب کامل** گوید که ورم غلظ و انتفاخ است که در عضو حادث شود از فضل ماده که تمديد و ملای آن نماید و این ماده با انصباب نماید به سوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند و از نفس خود پاک نماید و یا در همان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضوی بعرض دیگر به سبب اجتماع این اسباب سته می‌باشد یکی قوت عضو دافع ماده چون اعضای رئیسه و شراییین و آورده دوم ضعف عضو قابل ماده که اعضای قوی آن را دفع نماید و ضعف اعضا یا بالطبع بود مثل جلد و لحم غددی که در مغابن است و یا خارج از طبع باشد مثل اعضائیکه همان آفات رسد یا در حالت حمل یا بعد آن سوم کثرت ماده فاضل در بدن به سبب سوءتدبیری انسان در صحت او مثل کثرت اغذیه ردیه و قلت ریاضت

و استحمام چهارم ضعف قوت غذایی که در عضو قابل است پنجم فراخ بودن مجاری که در آن فضول از عضو قوی به سوی عضو ضعیف جاری گردد ششم بودن عضو قابل ماده در اسفل از موضع عضو واقع و اما تولد ماده در عضو سبب ضعف غذایی آن عضو بود پس غذائیکه به سوی آن آید انهضام تام نباید و فضله در آن باقی ماند و بعد آن اندک اندک زیاده گردد تا آن که عضو ممتلی و متمدد شود و در آن ورم حادث گردد پس هرگاه در عضوی از اعضا ورم یک بارگی پیدا شود و آن از انصباب فضل ماده از عضوی دیگر به سوی آن باشد و این در اورام حاره بود هرگاه ورم به تدریج حادث شود و اندک اندک بیفزاید این یا از انصباب فضول اندک و یا از فضول متولد در عضو باشد و این در اورام بارده بود هر واحد از اورام یا مفرد بسیط باشد و حدوث او از خلط و احد از اخلاط اربعه بود و یا مرکب باشد و حدوث او از بیشتر از خلط واحد بود و اصناف این اورام بسیار است زیرا که گاهی از دو خلط و گاهی از سه و گاهی از چهار مرکب گردد و ترکیب او یا از اخلاط متساوی در کمیت باشد و یا یک خلط از آن بیشتر یا کمتر بود و لهذا اورام مرکبه به حسب زیادتی و کمی در ترکیب بسیار به هم رسد و شناخت این اورام از دلائل مختلط بود پس آنچه مرکب از اخلاط متساوی باشد شناخت او دشوار و تمیز او صعب بود و آنچه از آن مرکب از اخلاط مختلفه در کمیت باشد تعرف او از دلائل خلط غالب بود و از این اورام مرکبه بعضی را نامیست که بدان معروف است و بعضی را اسمی نیست **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که ماده اورام و بشور گرم یا خون بود یا صفرا و تا خون طبیعی از حال خویش متغیر نگردد سیلان نکند و یکجا جمع نشود و از آن آماس نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بیامیزد خون گرم تر شود و تیزتر گردد سیلان کند و از آن آماس و بثره پدید آید و همچنین صفرای طبیعی که آن را حمزه گویند مادام که برحال خویش بود از آن آماس تولد نکند از بهر آن که بس لطیف بود لیکن اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار بود با خون در رگها بگذرد و به همه اندامها رسد یرقان زرد از آن تولد کند و اگر سخت گرم شود و در یک عضو گرد آید و به سبب لطافت و رقت در گوشت نیاید و بظاهر جلد آید از آن نمله تولد کند و اگر غلیظتر بود و لختی درگذشت نیز بماند از وی نمله متاکله تولد کند و همچنین از سودای طبیعی یرقان سیاه تولد کند و چون از

حال خود بگردد از آن آماسها و ریشه‌های سوداوی تولد کند چنان که گفته آید **انطاکی** گوید شک نیست که خلط مندفع به سوی موضع مخصوص هرگاه لطیف باشد مانند بخار صاعد از مثل سرکه وصول او بمحلی که به سوی آن متوجه شود به طریق رسخ بود پس عروق و لحم را نکایت نرساند بلکه بساست که از آن اذیت مطلقاً حاصل نشود بغیر جلد و اگر بضد این باشد حکم بالعکس بود و ضرر عام گردد پس بر این اصل واجب است که هر ورم که از خلط لطیف مخصوص بجلد حادث شود بغیر اختلاط بلحم به سرعت بثره آرد اگر حار باشد و منتشر شود بلاتاکل اگر لطافت او اشتداد نماید و انفجار او سهل گردد چون از حدت خالی باشد والا منعکس شود همه آنچه گفته شد **مسیحی** گوید که ورم درد می‌کند به حسب حرارت ماده و برودت او که مزاج را متغیر سازد و یا حدت او که نخس و تاکل نماید و یا کثرت او که تمدد و ضغطه آرد پس بعض این آلام به سبب سوءمزاج و بعض آن به سبب تفرق اتصال باشد یا به سبب اجتماع این هر دو درم صفراوی بحرارت و حدت خود درد کند پس مزاج بحرارت او متغیر گردد و تفرق اتصال به حدت او شود و ورم سوداوی کمتر درد نماید ولیکن شدیدالتمکن و کثیرالاذیت برای عضو بود و ورم بلغمی از سوداوی زیاده درد کند و از صفراوی کم و بتغیر مزاج و بضغطه و تمدید الم آرد و ورم دموی تمدد و الم به سبب کثرت ماده و تغیر مزاج بحرارت او آرد **ابومنصور** که سبب وجع در اورام تفتیح آنهاست بهر آن که خون را در آن حالتی شبیه بغلیان و احتراق عارض می‌شود پس وجع هیجان کند تا آن که غلیان او ساکن گردد و ریم به هم‌رسد بمنزله خاکستر از احتراق چیزی و اما ضربان مخصوص به اورامی است که در قعر لحم باشند و آنچه از آن در جلد باشد ضربان نبود مثل ورم که آن را **حمره** نامید **مصنف خلاصه التجارب** گوید هر تفرق اتصال که در عضوی پدید آید پس اگر به سبب جمع و احتباس خلطی یا ریخی یا بخاری یا مائیتی اندر خلل و یا تجویف آن عضو بود تا حجم آن عضو بیشتر از دستور و مقتضای اصلی و طبیعی گردد و بعضی بزرگتر و برآمده‌تر شود و آن را ورم خوراندند و بفارسی آماس گویند و بعضی خردتر آن را بثره نامند و از اینجا واضح گردد که بثره مطلقاً آماسی باشد خرد و ورم مطلقاً بثره بود بزرگ و اکثر اطبا بر آن رفته‌اند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم

دماغ و در اعضائیکه بغایت صلب اند چون استخوان هرگز نمی‌باشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است واضح قول شیخ است چنان چه می‌گوید که ورم عارض می‌شود و به اعضای لینه و گاهی عارض می‌گردد چیزی شبیه بورم در استخوانها که حجم آنها غلیظ گردد و رطوبت آنها زیاده شود و غریب نیست که عضو قابل زیادتی بغذا فضول را قبول کند چون در آن نافذ گردد یا اندر آن حادث شود و هر آماسیکه ماده غالب آن گرم باشد آن را ورم حار گویند و آنچه ماده غالب آن سرد باشد آن را ورم بارد خوانند و بدیگر طبایع نسبت نکنند به جهت فاعلیت این دو کیفیت و عدم فاعلیت دیگرها

### اسباب اجتماع مواد اورام و بثور

به قول میربهاءالدین سبب جمع و حبس ماده ورم در اعضا یا سابق بود چون امتلا و فساد خلط و دافع طبیعت بدان محل و ضعیفی و ذبولی عضو و قابلیت او مر قبول خلط فاسد را و یلاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبی یا ماسک خارجی بعضو و سیب جمله بثور تغیر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز از تحلیل آن اولاً و یا مسارعت برفع و منع آن از داخل و به قول سمرقندی و خجندی و ابن الیاس و خضر سبب حصول مواد و اجتماع آن در اعضا اسباب سته انصباب ماده است که در قول صاحب کامل گذشت و یا اسباب بادیه مثل ضربه یا سقط که بعضوی برسد و به جهت ثوران حرارت در آن به سبب وجع و حدوث ضعف در آن خون به سوی آن انصباب نماید و بنابر امتلای آن ورم پیدا شود و به قول **انطاکی** از اسباب اورام هر حرکت سخت بر امتلاست و بعد عهد بلاستفراغ و وضع محجمه بلاشرط است و هم او گوید که بثره عبارت از تاکل جلد یا نتو او بر اوضاع مخصوصه است ماده او خلط فاسد بود و اگرچه بسیط باشد و سبب فاعلی او ان دفاع ماده فاسد بحرارت بود بنوعیکه جلد را مس کند و غایت او فساد و تاکل جلدست و صورت او مختلف بود

### علامات اورام بثور

باید که کیفیت وجع و لون و طس آنها دریافت نمایند و اگر درد مع ضربان و تمدد باشد و رنگ او سرخ و ملمس او گرم بود ورم دموی باشد و اگر درد مع حرقت و التهاب بود و رنگ او سرخ مائل بزردهی و ملمس او گرم‌تر از اول باشد ورم صفراوی بود و اگر درد نبود درنگ او سفید و ملمس او سرد و ملایم باشد که در آن انگشت فرو رود ورم بلغمی بود و اما اگر با نقصان حسن باشد و رنگ او مائل بسیاهی و ملمس او بارد و صلب بود ورم سوداوی باشد و اگر مرکب از دو خلط بود رنگ و ملمس و در آن به حسب آن باشد و اگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد و اگر با خفت بود ورم ریجی باشد و **انطاکی** گوید که جمیع بثور اگر رشاح باشد از رطوبت بود پس چیزی که از آن ترشح کند اگر مائل سفیدی باشد از بلغم بود والا از خون و اگر غیر رشاح باشد از یبوست سوداوی بود اگر صلب تیره سبز اطراف باشد والا صفراوی بود و برای ماده مرکب از بثور حکم بسائط اوست پس صفراوی ترشح کند اگر با یکی از دو خلط رطب یعنی خون با بلغم مرکب باشد اگر ماده مائل بسرخی باشد مع توفیر علامات صفرا از هر دو خلط حار یعنی خون و صفرا بود و علی هذا القیاس

### معالجات اورام و بثور

در قانون و شروح آن مسطور است که از اورام بعضی حار و بعضی بارد در خود بعضی صلب است و اسباب آنها یا بادیه است مثل ضربه و سقطه و نهشه و یا بدنیه مثل امتلا و ورم حادث از اسباب بادیه یا به امتلای بدن و یا به اعتدال اخلاط متفق شود و وحادث از اسباب بدنیه و از بادیه موافی به امتلای بدن خالی نیست از آن که ما در اعضای مجاور اعضای رئیسه باشد مثل مفرغات آنها و یا نباشد پس اگر در اعضای مجاور آنها باشد جائز نیست که قریب آن را دعوات کنند و اگر در مجاور آنها نباشد جائز نیست که چیزی از محلات قریب او برند در ابتدا بلکه واجب است که اصلاح عضو دافع کنند اگر او را عضوی دافع باشد و یا اصلاح همه بدن نمایند اگر او را عضو واحد نباشند و بعد اصلاح هر دوایی که ردع نماید و به سوی خلاف جذب کند و قبض نماید بر ورم استعمال کنند بالجمله غرض به استعمال را دعوات در ابتدای اورام منع ماده از زیادتی نفوذ در عضو متورم است و تکثیف عضو و



تقویت او تا نفوذ ماده را قبول نکند به سبب برودت یا قبض آنها و احتیاط از استعمال آنها در صورت بودن عضو دارم قریب از اعضای رئیسه چون مفرغه فضول آنها بهر آن است تا آفت به سوی آنها بردع قبل اصلاح عضو دافع یا کل بدن عود نکند و در حکم این است ورمیکه از دفع طبیعت ماده کثیره یا ردیه را بر سبیل بحران یا بر سبیل دفع امتلا از عضوی یا از بدن باشد و آن که از ورم حار حادث از اسباب بادیه بود و آن که از اسباب سابقه باشد و بدن ممتلی بود و منع از محملات بهر آن است که جذب مواد می کنند پس گاهی بر تحلیل قادر نمی شوند و زیادتی ورم واجب می کنند و اصلاح به مثل مقویات یا به فصد یا استفراغ به مسهلات و غیر آن نمایند و گاهی جذب به سوی عضو موضوع در جانب مخالف از مصب ماده واجب نیست که بدوای جاذب یا به استفراغ شود بلکه حاصل شود به مثل ریاضت عضو جانب مخالف یا برداشتن چیزی گران بر آن با وضع محاجم و بسیار باشد که ماده از دست متورم منجذب گردد چون بدست دیگر چیزی گران بردارند و ساعتی امساک آن نمایند و اما قابضات واجب است که قابضات رادعه در اورام حاره بارد و مزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار باشند و ایضاً بارد بالفعل به کار برند و در اورام بارده مخلوط به چیزی که او را قوت حاره مع قبض باشد مثل اذخر و اظفارالطیب باشند و واجب است که حار بالفعل به عمل آرند و هر قدر که اورام حار و بارد و در تزید امعان نمایند و از ابتدا بعید شوند از قابض کم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آن که به انتها رسند پس در آن هنگام مساوی میان روادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط بر محلل و مرخی اقتصار نمایند و واجب است که در ورم بارد رخو آنچه تحلیل او کند نشاف بیس بیشتر از آن باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در آنجا امتلا از اخلاط نباشد یعنی آنچه به اعتدال اخلاط باشد واجب است که معالجه آن در ابتدا به ارخا و تحلیل کنند والا اگر در آنجا امتلا باشد معالجه او به مثل معالجه نمایند یعنی قسمیکه از سبب بدنی یا بادی موافی به امتلای بدن باشد و بدان چه علاج او کنند آن استعمال روادع بعد اصلاح عضو یا همه بدن است در ابتدا پس خلط میان آنها و میان مرخیات پس اقتصار بر محملات و مرخیات و اما چون عضو متورم مفرغه عضو رئیس باشد مثل مواضع غدویه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که قریب او دواى رادع نمایند نه به سبب آن که این علاج اورام

نیست چه این معالجه آن است غیر آن که پیروی این امر میک و نیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نماییم در زیادتی آن اورام و جذب مواد به سوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد و ضرر بعضو متورم به سبب طلب مصحلت عضو رئیس و به سبب خوف این امر که چون ردع ماده کنیم به سوی عضو رئیس بازگردد و از آن ضرری به هم رسد که تدارک او ممکن نباشد پس ما پیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میک و نیم از این جهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که جهد میک و نیم در جذب ماده عضو رئیس به سوی خسیس و تورم این اگرچه بمحاجم و اضمده جاذبه حاده باشد و چون مثل این اورام و خصوصاً در مواضع خالی از لیف عضل ریم کنند پس گاهی خودبخود بشکافند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج به انضاج و شکاف هر دو افتد و انضاج تمام می شود بچیزی که در آن با وجود حرارت تسدید و تعزیه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی طانج منضج محصور گردد و باید که دوائی منضج حار بالفعل مائل به اعتدال باشد و باید که رطب بود و کسی که طلب انضاج به مثل این منضجات نماید بر آن واجب است که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی در آن ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بر آن مغریات و مسددات استعمال نکنند و مفتحات استعمال نماید و شرط عمیق بر آن زنده به عده ادویه که در آن تحلیل و تجفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که ورم غائر بود پس احتیاج بذجب او طرف جلد افتد و اگرچه بمحاجم ناری باشد و از این جذب گاهی ممکن بود بدلک و گاهی بوضع ادویه مخمره مفرحه جاذبه از باطن و محاجم ناری قویتر از آن هر دو تدبیر است و این باید که بعد تنقیه بدن باشد پس هرگاه ورم به سوی ظاهر منجذب گردد استعمال روادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات واجب است و فصد و اسهال به سبب خوف رجوع ماده به سوی باطن جائز نیست و اما اورام صلبه سوداویه مجاز حد ابتدا قانون در آن است که یک بار تلئین آن نمایند بدوایی که اسخان او و تجفیف او ترک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد به سبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد بتحلیل گردد بعد از آن محلل قوی بر آن استعمال کنند به عده اگر از تحلل خوف تحجر مابقی باشد بار دوم بر تلئین آن متوجه شوند و همواره همیسان به عمل آرند تا آن که او همه فانی شود در هر دو مدت تلئین و تحلیل و اورام نفیخه یعنی ریحیه مثل تهیج را معالجه بچیزی نمایند که تسخین کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح

و توسیع مسام و ایضاً واجب است که اعتنا بجسم ماده محدث بخار ریخی نمایند یعنی تنقیه از آن ماده واجب بود اگر امتلا بسیار باشد والا واجب است که در این ادویه مذکوره قوت منقی و جرم مقطع باشد و **تدبیر دیگر** استعمال مسخنات محلل ریح و استعمال ادویه مفتحه مخلخل مسام و وضع آنها زمانی طویل بر عضو است و استعمال حمام یابس و گرم و گاهی محاجم ناری و علاج به اینها جائز نیست تا وقتیکه تنقیه تام بدن از فضول حاصل نشو و از اورام بعضی اورام قروچی است مثل نمله پس باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند ولیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگرچه ورم مذکور اقتضای ترطیب می نماید بلکه می باید که تجفیف آن نمایند **انطاکی** در نزهت گوید که قاعده در اورام آن است که علاج همه بصد اوست و اگر مستند بعضو رئیس باشد تقویت او بر آن مقدم دارند و آنچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود و در آن بوضعیات و غیر او را به تنقیه سبقت کنند و در تذکره می نویسند که اورام را چهار زمانه است بلکه هر مرض را آوان ظهور است و آن را ابتدا نامند و تزید و قوف و انحطاط و شک نیست که واجب است در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل و در چهارم اقتصار بر محلل و زمانه اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض یا ظهور اوست پس واجب است نظر در چیزی که بدان علاج در این وقت باشد بلکه واجب بود صرف مهم انظار به سوی آن و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مبادرت به فصد و تبریدست و ورم حار مطلقاً برای اصلاح کیفیت بدان در خلط یابس و اصلاح کیفیت و کمیت هر دو در غیر یابس بعد از آن تنقیه به ماءالشعیر و جماز و خیارشنب و کدوی و مرج اغذیه بدان چه تولید خون کم نماید مثل لقوع و ماش و عدس و تبرید موضع به مثل مورد و بنفشه و صندل و سرکه و گشنیز تر و در ورم بارد به تنقیه و در همه اگر مکون ماده و قرب او از جلد ظاهر شود استفراغ به شرط نمایند تا مودی تعفین و فساد عضو و حرارت نگردد به عده اصلاح بشروط مذکوره این قانون عام است و آنچه تحلیل ورام حاره بزودی نماید حنا و موردست هردو به سرکه و آب کدو و گشنیز سرشته و کذا حی العالم و سفیده بیضه و آرد باقلا و آرد جو و سخالات همه معاون خصوصاً سنبادج و برای اورام بارده شیخ و غاریقون و قطران و میعه سائله و زعفران و آرد حلبه و فرفیون

و اشق و سرگین گاو به عسل یا زیت و برای مرکب بدان چه ترکیب اینها کرده شود **عبدالعزیز** گوید که علاج اورام در ابتدا تنقیه است و در تزاید طلائی روادع و آن هر دوای بارد قابض است مثل صندلین و قوفل و اقاویا و آرد جو و گل سرخ و کاسنی و عنب‌الثعلب و در وقوف با روادع محلات و آن هر دوای حار رطب ملطف است مثل اکلیل‌الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه و قرطم و پنج خطمی و موم و پیاز مطبوخ و در انتها محلات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بنضح پردازند بدان چه در دبایل بیاید و دوای مجرب برای ورم حار طلائی شیر گاو با سفیدابست و کذا ریوند بزرشک و صندل و برای ورم حار دردناک اسپغول و پوست خشخاش کوفته جوش داده به روغن گل آمیخته مجرب است و از مجربات تامه برای اورام تخم خطمی ست یا دو چند آن تخم خرما به سرکه و از مجربات کامله برای تحلیل اورام پشک بز سوخته با حلبه و باقلاست و ترک لحوم و شراب در جمله اورام و بثور مناسب است و در ضرورت اصلاح لحم بجموضات نمایند و علاج اقسام بثور در بثور غریبه مسطور گردد

### فلغمونی

ورم غلیظ کثرالانتفاخ ست که ماده او خون باشد و **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد که اولاد اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل می‌شد اطلاق می‌کردند و بعد ز آن هر ورم حار را می‌گفتند و به عده ورم دموی را بدان موسوم ساختند و کم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد و آن در اکثر با ورم حمزه یا صلابت یا تهیج مقاربت کند و بدانند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از آن ورم و فلغمونی در ظاهر حادث نشود باید دان است که چون بثور دموی در مقدار تجاوز نکنند منذر بدمل عظیم جامع ریم گردند و **مسیحی** گوید که اسم فلغمونی واقع می‌شود بر کل التهاب که در عضو حادث شود و گاهی از سوءمزاج حار بلاماده و گاهی از سوءمزاج حار با ماده بود پس اگر از سوءمزاج با ماده باشد و با خون تنها بود از آن ورم معروف بلغمونی خاص حادث شود و **صاحب کامل** گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج و جوهر او باشد و بعد حصول او در عضو عفونت حادث شود از آن ورم مسمی فلغمونی خالص حادث گردد و احوال این ورم دموی به حسب عضو حادث در آن مختلف بود پس هرگاه در

سر و چهره باشد ماشرا نامند و اگر در غشای دماغ حادث شود آن را سرسام گویند و اگر در طبقه ملتحمه افتد آن را رمد خوانند و اگر در حنجره افتد خناق نامند و اگر در غشای مستبطن اضلاع پیدا شود آن را ذات‌الجنب و اگر در ریه بود ذات‌الریه گویند و اگر در حجاب حادث گردد برسام نامند و اگر قریب ناخن پیدا شود واخس و اگر در لحم رخو که بزیر بغل و کنج ران و در گردن و پس گوش است پیدا شود و در آن ریم به سرعت تولد نکند آن را طاعون و اگر به سرعت ریم کند خراج گویند و چون در غیر این اعضا حادث گردد و آن را ورم فلغمونی مطلق گویند و چون این ورم ریم کند آن را انطاما نامند

### اسباب فلغمونی

به قول شیخ فلغمونی را اسباب است که بعضی از آن سابق بود از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل و اگرچه امتلا و رداءت اخلاط نباشد و بعضی از آن مادی مثل فسخ یا قطع یا کسر یا رض یا خلع یا حرق نار یا تعب یا قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده به سوی آن میل کند به سبب وجع و ضعف و گاهی به سوی آن مواد میل کند پس در مسالک ضعیف‌تر محتبس گردد چنان چه در قروح و جرب مولم اورام در مواضع خالی عارض می‌شود و انطاکی گویند که سبب او اکثار از اغذیه رطبه است مطلقا و حار رطب در سرما و قلت استفراغ و خمار در آفتاب و پوشیدن پشم و برداشتن چیزی گران و سکر بر امتلا و کذا حمام

### علامات فلغمونی

تمدد و ضربان و انتفاخ و حرارت ملمس و سرخی رنگ و تب و تشنگی و کرب و عظم نبض و حمرت بول است و شیخ می‌فرماید که از علامات او حرارت و التهاب و زیادت حجم و تمدد قلت قبول برای انغمازست و ضربان اگر ورم غائر یا قریب شرائین باشد و یا بعضو عصب برای حس او آمده باشد و هر قدر که شرائین بزرگتر و بیشتر در عضو متورم باشند ضربان و درد او شدیدتر باشد و تحلل او اگر قابل تحلیل بود با ریم کردن او سریع‌تر باشد و چون فلغمونی در عضو حساس باشد تابع او درد شدید بود هر چونکه باشد و او را لازم گردد که عروق صغار آن عضو که

خفی باشند ظاهر شوند و تزید فلغمونی بتزید حجم و تمدد ظاهر گردد و انتهای او به انتهای این و در این هنگام ریم کنند اگر قابل ریم کردن باشد و انحطاط او بلینت و ضعف مرض آغاز کند و فلغمونی ردی آن است که به انحطاط شروع نکند و نه ریم کند و مثل این مودی بموت عضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این به سبب عظم ورم و کثرت ماده او بود بساست که به سبب خبث ماده بود و اگرچه ورم کوچک باشد بدانند که آنچه تحلل پذیرد ضربان در خفت و مهیب در سکون شروع کند و آنچه ریم کند به ازدیاد ضربان و حرارت و ثبات اینها معلوم گردد و آنچه عفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد دریافت گردد و **مجوسی** گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ الجواهر باشد از آن فلغمونی در لحم حادث شود و علامات مذکوره قویتر و تمدد و ضربان شدیدتر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق الجواهر بود از آن فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره در آن ضعیفتر باشد و با وی ضربان نبود و **جرجانی** می نویسد که ماده خون در اورام دموی بیشتر یا صفرا آمیخته بود پس گاه باشد که ماده صفرا که با آن آمیخته بود زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس همچون تهیج نماید و به رنگ سرخ و به لمس گرم بود و صلب نباشد و هرگاه آماس پخته شد درد و ضربان آهسته گردد و **خضر** گوید که مأل ورم دموی به یکی از چهار چیز باشد یکی آن که تحلیل پذیرد و در این درد و ورم کم شود و اعراض او اندک اندک خفت یابد تا آن که به الکل زائل شود دوم آن که ریم کند و خراج گردد و در این تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این باشد و اعلاهی ادویه نتو و تمدد اخذ کند و بنرمی و کبر اندک اندک میل نماید و چون نرم شد درد ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آن که صلب گردد و این به سبب تحلل رطوبت آن و بقیه ماده صلب بود و در این درد ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت ازدیاد پذیرد گاهی صلابت آنچنان گردد که زائل نشود چهارم آن که عفونت و فساد پذیرد و این به سبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آن که افواه عروق و منافذ که در جلدست فاسد شود و تنفس عضو معدوم گردد پس فساد و تعفن به سوی آن سرعت کند و این فساد مسمی بغانغاریاست و چون

عوارض آن مستحکم گردد آن مفاقلوس باشد و علیحده مسطور گردد و **میربهاءالدین** می نویسد که رنگ فلغمونی سرخی تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بر آن لختی فشارند سرخی آن زائل نشود و اگر ماده آن نیک بود زود پخته گردد و سرکند و ریش آن بزودی اصلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته شود و درد و ضربان تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد **علاج** فصد کند و زلو بچسپانند و تبرید لعاب بهدانه و شیرۀ عناب در عرق شاهتره و عرق کاسنی و عرق عنبالثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند و آش جو و مانند آن از اشیای بارده غذا کنند و بعد نضج از منضج صفرا به مسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و گل سرخ و عنبالثعلب در آب گشنیز سبز و آب کاسنی و آب عنبالثعلب سبز سائیده ضماد کنند و این مرهم رسوت نیز در این باب مفید بود بگیرند رسوت یکدرم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن و موم را گداخته رسوت سائیده بیامیزند و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در پس گوش یا زیرغل یا بن ران ورم باشد و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود بلکه مرخیات محله چون موم در روغن گل با محلات استعمال نمایند به دستوریکه در اورام مغابن مسطور گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده می کند که درد باقی نمی ماند اکثر نزد تزیید انتها به عمل می آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویۀ محله مرخیه مانند بزرکتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و به عده در زمانۀ انتها محلات مساوی با رادعات کنند و در زمانۀ انحطاط بر محلات صرف اقتصار نمایند و هرگاه ماده تحلیل نشود و ریم نکند درد و تب شدت کند آنوقت منضجات مانند بزرکتان و حلبه و شیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو ریوند چینی جغرات با هم پخته از منضجات قویه است و چون نضج یابد درد و تب ساکن شده اگر دست بر آن نهند فرو رود آن را از ادویۀ مفرجه و یا به آهن منفجر گردانند و هرگاه ماده بکلی مستفرغ گردد مرهم درد یا مرهم خل استعمال کنند **ذکر ادویۀ مفرده** نافع اورام حار و عصارۀ جراده کدو و شرب و ضماد خماهان که آن حجر صرف است محکوک بر مسن مکی اخضر به آب و ضماد بیخ

فاشرا که آن کرمة البیضاست و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش به گلاب سرشته و ضماد ملوخیه که آن را اسمسمالما نامند و با گوشت پخته می‌خورند هر واحد مجرب سویدیسیت و ضماد برگ سبب قصب فارسی تنها و به سرکه و کذا تخم قطف و شاخ نرم او و کذا کدوی خام کوفته و کذا برگ یا گل بنفشه تازه کوفته به آرد جو آمیخته و کذا بابونه و آرد جو و رب انگور که محلل است و کذا آرد ترمس به سویق و آب آمیخته و کذا سفیداب ارزیز به آب عنبالثعلب و کذا گلنار و مغز به سرکه و کذا مداد محلول به آب و کذا کنجد غیرمقشر و کذا تخم حماض سواقی کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب گشنیز سبز و روغن گل و سرکه و کذا گل نیلوفر به گلاب سرشته و کذا عصاره تازه او و کذا تخم اسفناخ به گلاب و کذا رصاص محکوک بعض او بر بعض با یکی از عصارات بارده و کذا به آب کرنب به سویق و کذا تخم او و کذا خطمی مطبوخ به روغن گاو که منضج است و کذا خبازی مطبوخ مدقوق به روغن گل آمیخته و کذا گل حنا سوده به گلاب سرشته یا به سرکه آمیخته و کذا آب خرفه به آرد جو سرشته و کذا دم‌الاکوین و کذا بیروج به سویق و کذا بیخ او به گلاب و سرکه و کذا برگ سرد آرد جو و کذا گل سرخ تازه سوده یا خشک به آب پخته و کذا صندل سفید و طحلب و آب کاسنی و کذا صندل سرخ و آب سرخ و آب خرفه و کذا آب کاسنی به آرد جو و روغن گل آمیخته و کذا گلاب و سرکه و حنا و کذا مرداسنگ به آب کاسنی و کذا عدس مقشر و سویق و کذا حب‌الأس سفید که قویتر از سیاه است و کذا قرظ در ابتدا و کذا گل مختوم و سرکه و روغن گل و کذا شاه صینی به سرکه و گلاب و کذا آب بهی و سرکه و جو و کذا مازوی سبز به روغن گل یا به سرکه و کذا سفیدی بیضه و اکلیل‌الملک و کذا ریوند به سرکه و کذا غبار آسیا به گلاب و روغن گل و کذا سماق به گلاب در ابتدا و کذا پوست انار ترش و کذا حضض و عدس مقشر به گلاب و سرکه سرشته و کذا بیخ نیلوفر و کذا برگ برنج و کذا روغن گل و سفیدی بیضه و زعفران که مسکن غلیان است و کذا شکر و ترمس سوده و آرد جو به آب سرشته و کذا گلنار سوده به آب حی‌العالم سرشته و کذا شکوفه انگور و کذا حجرالبیهود ذکر برای مرد و انثی برای زن و **شرب و ضماد کافوری** و کذا عنبالثعلب و کذا آب کاکنج و کذا خولان و **شرب عرق**



عناّب به شکر و کذا ترنجبین و کذا مقل مطبوخ به سرکه و کذا نیل هندی ربع درم و **اکل و ضماد** بقله قطف به روغن بادام کذا کاهوی بستانی و کذا خبازی مطبوخ و کذا بقله یمانی و کذا عدس مقشر و کذا بقله عنب‌الثعلب و تعلیق کهربا بر صاحب ورم حار و **تبخیر** سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته و خلط سرکه در اغذیه و طلای آن هر دو نافع ورم حار است **ذکر ادویه مرکبه** نافع اورام گرم **تنزوی خطائی** که در اقسام اورام مجرب‌النفع است حنا صبر سقوطری حضض مکی صندل سرخ زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد افاقیا گل ارمنی عدس عصاره مامیثا هر یک پنج مثقال افیون پنجاه مثقال زردچوب و دو مثقال کوفته بیخته چند مرتبه به آب مامیثا تر کرده و خشک نموده اقراص سازد **حب رادع** مانع اورام و بشور گیرو رسوت هلیله سیاه افاقیا پوست انار فوفل صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند و به آب برگ عنب‌الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل اورام و غدد لوزتین کار تنزوی خطائی می‌کند جدوار صندل سرخ کریله خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خسته انبه عنب‌الثعلب تخم خطمی بابونه اکلیل‌الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد زردچوب هر یک یک درم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند و به آب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند و در نسخه دیگر ریوند چینی کات سفید گیرو عوض کریله و خسته انبه و گل ارمنی و بابونه و اکلیل و فوفل و زرنباد و زردچوب و آرد داخل است **دوا** برای ورم دموی کله در هوای سرد بعد فصد سر رو و ارسال علق عناّب چهاردانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده نبات یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و عنب‌الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یک توله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل خطمی اکلیل‌الملک عوض مغز فلوس کند اگر قدری گره باقی ماند عنب‌الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل‌السوس هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه در نسخه سابق افزوده شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صال کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مغز فلوس یک توله عنب‌الثعلب اکلیل‌الملک گل خطمی هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سائیده ضماد کنند **ایضاً** برای کله متورم در هوای سرد

بعد فصد قیفال در تبرید از کوره تخم خطمی افزوده جوش داده بنوشند و ضماد مغز فلوس عنبالثعلب گل خطمی کنند به عده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند جهت تحلیل در جوشانده سپستان خبازی افزایند در ضماد محلات چون بابونه اکلیل‌الملک اضافه نمایند **ضماد رادع و محلل** جدوار رسوت به آب گشنیز تازه ضماد کنند و گاهی صندل سرخ و گیرو افزوده به آب عنبالثعلب تازه به عمل می‌آید به عده ریوند چینی افزایند و از آب برگ نیب مطبوخ بشویند **ایضاً** که تسکین وجع و تحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیر گاو بپزند و باز بسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ و قدری زعفران سوده و موم صاف در روغن گل گداخته آمیزند و ضماد کنند و گاهی برای فرط تحلیل بابونه و خطمی و حلبه و غیره افزوده می‌شود در سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و یک هجری نواب نظیر الدوله جهانگیر محمدخان بهادر را ورم گلو به شدت عارض شد و از فصد و تنقیه مجوزه اطبا انکار بود مولف همین ضماد به عمل آورد و در استعمال دو سه روز بعون شانی حقیقی همه ورم تحلیل گردید و بعطای خلعت فاخره و اضافه مواجب نوازش فرمود **ضماد** که در تحلیل ورم دموی ابتدا به آن کنند صندل سرخ زعفران برابر به آب گشنیز سبز و یا شیاف مامیثا و حضض و صبر به آب کاسنی سبز طلا کنند **ایضاً** که در وقت انتها به کار آید سبوس گندم گل خطمی بابونه به آب کرنب طلا نمایند که مسکن درد و محلل است و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم پخته طلا کنند **ضماد** که برای نضح اورام معمول است گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل‌الملک حلبه تخم کتان تخم شب مساوی کوفته بیخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بندند **ضماد مفجر** مستعمل در اورام حاره بعد ضنج انزروت تخم مرو کتیرا مغز خسته تمرهندی مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیرنان برگ چقندر کوفته به شیرگاو پخته زرده تخم مرغ روغن بیدانجیر زهره گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد مسحوقونیا سرگین کبوتر بر آن پاشیده ضماد نمایند **ایضاً** مفجر ورم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر درهم آمیخته مثل مرهم سازند **طلای نردی** که در جمیع اورام حاره مجرب است صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوش دربندی سفیداب ارزیز

فوفل و کهنی بزرالبنج سفید مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یک جزو افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته به آب گشنیز تازه و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند **مرهم خل** که در این باب مجرب است مرداسنگ ده درم صلایه نموده با ده درم موم سفید و بیست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که هرگاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قلع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع در آن ورم بتحلیل از اشیای مرخی و محلل به اسخان و ترطیب آن و به اشیای جامع ماده و به شرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلا در بدن که از آن چیزی به سوی عضوی بریزد و ورم حادث کند واجب است که در علاج آن ابتدا نمایند اولاً به استفراغ جمیع بدن به فصد بعد از آن معالجه عضو وارم کنند پس اگر درد شدید نباشد استعمال نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید به سوی عضو بقبض خود و فانی کند آنچه در آن حاصل شده به بیس خود و تقویت عضو نماید بتطفیة حرارت او و تعدیل مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ به شراب و یا سماق و آرد جو به دستور و اگر درد شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخای او نماید مثل قیروطی معمول از موم و روغن گل چون در آن پشم یا اسفنج آغشته بر آن نهند بارد در گرما و نیم گرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندک اسفنج مبلول به شراب قابض یا به آب سرد ممزوج به اندک سرکه گذارند بعد از آن نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود و استعمال نمایند ادویة که از شان آن دفع و تجفیف بغیر تهیج وجع باشد مانند مرهم مرتب بقلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد یک دو مرتبه استعمال کنند و به آن ضماد اشیائیکه در آن قوت قبض باشد مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا بسرکه ممزوج است بعد از آن شکاف دهند و ریم که در آن باشد خارج کنند به عده معالجه نمایند به اشیائیکه در آن تجفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم پرچرک باشد بسرکه ممزوج یا به شراب بشویند و اگر در آنجا ورم حار نباشد ضماد مرتب به عدس و اگر ورم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بر آن گذارند و بالای آن اسفنج مبلول به شراب

قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت و یا بسرکه ممزوج نزد فرط حاجت بتطفيه نهند و هر ورم از انصباب فضول به سوی یکی از اعضا و احتقان او در آن می‌باشد و دلالت می‌کند بر آن که این فضول را استفراغ از آن عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او به اشیای مرخی و محلل و اشیای جمع کننده ریم و شرط بمشاریط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که اراده تحلیل فضله حاصل در آن عضو به اشیای مرخی نمائیم و ایضاً سزاوار نیست که علاج او به اشیای مانع و دافع نمائیم تا آن فضول به سوی عضوی از اعضای رئیسه جلیل‌الخطر مندفع نگردد بلکه سزاوار آن است که اولاً استفراغ جمیع بدن از آن خلط کرده شود بعد از آن اشیای دافع و مانع و مجفف و مقوی استعمال نمایند اما دواى دافع برای منع ماده منصب به سوی آن عضو بود و اما دواى مجفف برای فنای ماده حاصل در عضو و اما دواى مقوی برای تقویت عضو است تا آنچه در آن حاصل شده از نفس خود دفع نماید و آنچه بعد آن به سوی او بریزد آن را قبول نکند و فلغمونی را در ابتدا بعد تنقیه همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج به اشیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی از این جهت که این دو وقت وسطاند میان ابتدا و انحطاط باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قویتر و محلل در وقت انتها بیشتر و قویتر بود اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آنوقتی ست که در آن علت فلغمونی بالحقیقت نباشد پس باید که علاج به اشیای مرخی و محلل نمایند و تنقیه باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجه نکنند **بوعلی سینا** می‌نویسد که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آن که یا ایلاقی شود بعد نقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت نقا ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج ماده غریبه محدث ورم است و این بمرخیات و محللات ملینه بود مثل ضماد آرد گندم مطبوخ به آب و روغن و گاهی شرط غنی کند و مؤنت را کفایت باشد و خصوصاً چون ورم کثیرالماده بود و اما اگر با امتلای بدن ملاقی شود پس واجب است که ورم را بمرخیات مس نکنند که جذب کند به سوی عضو زیاده از آنچه تحلیل از آن نماید بلکه لازم

است که تنقیه ماده به فصد کنند و گاهی احتیاج به اسهال افتد بعد از آن استعمال مرخیات نمایند و قریب است علاج این از علاجیکه سبب او امتلای بدن باشد و فرق آن است که این محتاج بردع بسیار در ابتدا نیست چنان که او محتاج بدان است بلکه کمتر از آن و اگر سبب سابق غیربادی باشد واجب است که ابتدا به استفراغ نمایند از فصد و از اسهال اگر حاجت این باشد و حاجت به استفراغ یا بنابر آن است که بدن غیرنقی بود و یا بهر آن که مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل ماده و جذب او به سوی خلاف چاره نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد عضو را از ورم ضعف حادث می‌شود پس مواد بدن به سوی آن منجذب می‌گردد و اگرچه در مواد کثرت نباشد و لازم است که در این رعایت شرائط معلومه از فصل و سن و بلد و غیره نمایند و ابتدا بروادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد به عده در تزید به ادخال مرخیات بروادع مقابله نمایند و هرقدر که در تزید زیادتی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتهی وقوف و رسیدن حجم و تمدد بنهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند و مجففات در منتهیات خلاص کننده است و اما مرخیات رطبه برای توسیع مسام و تسکین در دست و مجففات بهر آن است که بری و منع بقیه از ماده از بودن ریم کند پس اگر به تمامه زائل نشود و چیزی باقی ماند اندکی بماند که آن را چیزی که در آن حدت باشد تحلیل نماید و گاهی از ردع شدت درد به سبب احتقان ماده و ارتکا و عضو بنابر تغلیظ ببرد رادع عارض شود و گاهی از آن ارتداد ماده به سوی اعضای رئیس گردد و گاهی صلابت ورم عارض شود و گاهی عارض گردد که عضو در سبزی و سیاهی اخذ کند خصوصاً چون معالجه بدان در آخر امر و قرب انتها کرده شود و بدانند که شدت درد طبیب را محتاج به ادویه مرخی ماده بغیر جذب می‌گرداند و گاهی بادی تبرید ضعیف بود که مانع ارخا نشود و اما از ارتداد ماده به سوی اعضای رئیسه استفراغ ایمن می‌سازد الا آن که آنچه از مواد موجب ورم از اعضای رئیسه بر سبیل دفع از آن آمده باشد و اعضای قابله از آن مثل مفرغه باشند برای آنها پس در آنحالت به سوی ردع و دفع البته سبیل نیست و چون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی که در آن تسخین و ترطیب بقوت باشد استعمال نمایند **اما ادویه رادعه** پس آنچه متوسط است عصارات به قول بارده

است که اکثر در مواضع دیگر ذکر کرده‌ایم مثل عصاره خرفه و کدو و کاسنی و عصبی‌الرعی و غیر آن و عصاره عنبل‌الثعلب خاصه و جرم او کوفته برای ضماد نیکو است و عصاره برگ اسپغول نیز و قیروطی به آب سرد و گاهی در آن اسفنج در سرکه و آب سرد تر کرده کفایت این امر کند و کاکنج قویست در ابتدا و همچنین پوست انار و حی‌العالم و سویق مطبوخ بسیار و خصوصاً در سرکه ممزوج به آب و ایضاً سماق و طحلب بسیار نیکو است پس اگر احتیاج بقویتر از این افتد در آن صندل و اقاقیا و مامیثا و فوفل و بنج و حشیشة معروف بحشیش الاورام در ابتدا خیلی جیدست و گاهی اعانت تجفیف و قبض آنها بزعفران کرده می‌شود و ترطیب درد ابتدا بسیار خطیر است و چون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو و فساد خلط محتبس در ورم انجمد و ورم در سبزی و سیاهی آغاز کند پس اگر خوف چیزی از اینها باشد ضماد آن موضع به آرد جو و لبلاب و چیزی که در آن ارخا باشد باید کرد و اگر از اینها چیزی ظاهر شود شرط بر آن موضع زنند و خون بگشایند و انتظار ریم و نضج نکنند و این انگاه است که ماده منصب بسیار مفرط بینند و گاهی عضو بمیرد و از شرط بعضی غائرتر و بعضی ظاهرتر بود و این به حسب مکان ورم و حال عضو باشد و بعد شرط به آب دریای شور و سائر آبهای شور نطول سازند و به چیزی که در آن ارخا بود ضماد نمایند و اگر حاجت رش و نطول نباشد اقتصار بر مرخیات کنند و بدانند که استعمال ادویه قوی‌الردع در اول و قوی‌التحلیل در آخر ردیست مهما ممکن حذر کنند و همچنین از آب سرد حذر نمایند مگر در مثل حمزه و از تحلیل شدید درد حادث می‌شود پس اگر اراده تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم و روغن‌های مرخیه و ضمادات از امثال این ادویه نگردند ولیکن به گل ارمنی در آب سرد گذاخته یا مع روغن گل اجازت دهند و افضل روغن گل آن است که از گل و زیت باشد چه در زیت اندک تحلیل است و به عدس مطبوخ به گل سرخ و یا بمرداسنگ به روغن گل پس اگر این ادویه و امثال او فائده نکند لبلاب استعمال کنند که آن شدید‌الموافق در ابتدا و انتهاست و سرمق و خارخسک و کرفس و بادروج همین اثر دارد و بسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ به روغن گل بلکه عقید عنب و اندک موم بر پشم یا صوف زوفا در گرما سرد کرده و در سرما نیم گرم نهند یا اسفنج در شراب قابض یا سرکه در آب سرد تر کرده گذارند و زعفران را در تسکین وجع

داخل کنند و هرگاه بینند که ورم طریق خراج سلوک می‌نماید تبرید ترک نمایند و طریق نضح و گشادن اخذ کنند پس هرگاه ورم به انتها رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزرکتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و یا سلیقون و در مرهم قلقطار تجفیف بغیر وجع است و لهذا استعمال او نزد و سکون لهیب از فلغمونی نیکو است و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آن است که بالای او صوف در شراب قابض تر کرده نهند و لحم محتاج بتجفیف از عصب بیشتر است و کمتر لحم از روی حاجت به سوی تجفیف آن است که شرابین کمتر باشد و بساست که حاجت به شرط قبل نضح افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف به سوی خسیس بجواذب حیلہ کنند به عده معالجه آن نمایند و تفتیح آن کنند و آنچه حاجت بتفتیح از اورام حاره افتد آن است که سر او را به اسپغول و حوالی آن را بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات بایر مرغ طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد **صاحب کامل** گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیرممتلی بود علاج به اشیای مرخیه کنند و او چنان باشد که به روغن نیم‌گرم و آب گرم آن را غرق سازند و به آرد جو و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و به اعتدال بر بندند تا ورم تحلیل شود پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شکاف و شرط بغیر خوف از انصباب ماده استعمال نمایند مگر آن که بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از خلط روی موجب ورم کنند یا به فصد یا به اسهال و بعد از آن شکاف دهند و اگر حدوث او از انصباب ماده باشد باید که اولاً ابتدا به استفراغ بدن به فصد از رگ موافق آن عضو کنند اعنی اگر ورم در اعلاى بدن فوق ترقوه باشد فصد سر نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام گشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و سن مریض و مزاج و عادت او و فصل بیرون آرند به عده بر عضو وارم در اول امر مادام که ماده در انصباب باشد به اشیای مبرده قابضه برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب به تبرید و قبض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی و اقاویا و شیاف مامیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی‌العالم و آب کاهو و جراده کدو و طحلب و اسپغول مضروب به یکی این آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند و با یکی از این

آبهای مذکوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تسدید ماده و منع او از انصباب است **صفت** دوی نافع در این باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا دو درم گل قیمولیا و فوفل هر واحد یک و نیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده به آب کاسنی و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نزد آن که ورم در تزیید باشد باید که به اشیای قابضه مانعه اشیای محلله مثل بابونه و آرد جو و خطمی مخلوط سازند و به آب کاسنی و آب عنبالثعلب و آب گشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایشند تا آن که ورم بمنتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد پس آنگاه باید که اشیای مانع و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای نرد و بوش دربندی محلول به آب عنبالثعلب و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن از آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اول امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آن است که اشیائی که با آن قبض وارخا باشد استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و در آن پشم چرک آلوده تر کرده بر موضع لزوم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقه کتان مبلول بسرکه ممزوج به آب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز و از اغذیه حاره پرهیز کند و بر مزورات معمول بکدو بنوماش و اسفناخ و سرمق و سرکه به زیت و مغز بادرنگ و خیار اقتصار نماید و اگر حرارت قوی و در آنجا تب باشد ماءالشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست که اشیای مبرده بهیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه میباید که به اشیای محلله مثل بابونه و اکلیلالملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزر کتان یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر به این چیزها اندک زعفران آمیزند نفع بخشد و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که به اشیای مسخنه مثل تخم مرو و بزرکتان به آب و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و اگر فصل گرما باشد به اسپغول ضماد سازند و اگر این در جمع ریم و انضاج وفا نکند به نان خمیر به آرد جو مطبوخ به آب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم به آبی که در آن بیخ خطمی به اندک زیت



غسل جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین و جوش کرده شیرۀ او برآرند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه به سرشند و یا بگیرند آرد سبوس‌دار و به شیرۀ انجیر و روغن بز به سرشند و یا بگیرند خمیر ترش و انجیر مطبوخ مرد و بزرقطونا و با هم سرشته برورم لزوم نمایند که این نضج دهد و اگر شیرۀ انجیر مطبوخ گرفته بزرکتان و حلبه هر واحد یک جزو پرسیاوشان نیم جز و زوفا ربع جزو باریک سوده بدان به سرشند و بر ورم ضماد نمایند و نضج و جمع ریم به سرعت نماید و چون پیاز نرگس باریک سوده بزرکتان و بیخ سوسن باریک کرده بدان آمیزند نضج دهد و ریم کند و باقی در خراج مسطور گردد پس هرگاه نضج یابد و ریم کند و نگشاید شکاف باید داد و اگر فلغمونی سقافلوس گردد علاجش جدا بیان یابد **جرجانی** و **ایلاقی** می نویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولاً فصد نماید و حجامت کنند به عده ادویۀ مسهل چون آب فواکه و مطبوخ هلیله و بنفشه و لبلاب دهند و بعد از آن ادویۀ رادع به کار برند و در میان ادویۀ محلل با رادع مرکب سازند و به آخر به کار برند و ادویۀ رادعه سابق مذکور شد و ادویۀ که در اوجاع مفاصل حار مسطور شده در اینجا سود دارد و این دوا در میانه روزها به کار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حماما و صبر کوفته بیخته به آب گشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صاف یک جزو روغن شبت شش جزو گداخته بابونه باریک سوده به سرشند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد گشنیز تر بسایند و در آن روغن گل داخل کنند تا آن که مثل مرهم گردد ضماد کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا سیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورم که در گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره نباشد پس صواب آن است که اول تنقیه بدن از ماده ردی کنند پس ادویۀ منضجه برنهند و **جالینوس** گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت و ادویۀ منضجه و محلله غیر مسخنه ضماد باید کرد **صفت** ضمادی که ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آن را وصف کرده آرد جو را به سرکه یا به آب گشنیز تر بپزند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اول مرض نباید نهاد و هرگاه بینند که در دو ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دان است که در

بدن امتلای قوی است و اخلاط ردی از عروق به اعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آن است که اول تنقیه بدن کنند به عده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بیزند تا سطبر شود طلا کنند و اگر حاجت بمحلل قوی باشد بدان ضماد سازند و اگر بینند که ریش خواهد کرد ادویه مفرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که در آن عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زودتر باید شکافت تا رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا اتمام نضج نباید شکافت **ابن هبه الله** می نویسد که علاج فلغمونی به حسب سبب موجب آن مختلف است اگر سبب بادی باشد و بدن غیرممتلی بود به ادویه محله مثل موم و روغن و آب نیم گرم کنند و با آرد جو و حله خطمی ضماد نمایند و به آب ریاحین بشویند پس اگر در آن خون فاسد جمع شود شرط زنند و اخراج آن نمایند به عده به ادویه منقی و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل او بدنی باشد اول فصد نمایند مادام که فضول در انصباب باشد از جانب مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویه رادعه فضول مثل صندلین و گر ارمنی و سفیداب از زیر و شیاف مامیثا و آب کاسنی و افیون و آب کاهو و آب حی العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطه شرایین و اطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند تا خون از آن سائل گردد بعد از آن بدان چه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تب باشد مریض را از غذا منع کنند و ماءالشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و باید که شیرۀ تخم خرفه به آب تمرهندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد ادویه مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون حدت مرض به انحطاط آید ضمادی که در آن پرسیاوشان ست و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر امر بریم کردن مؤل گردد به قیروطی نضج دهند و اگر نضج دشوار شود بچقندر و روغن کنجد ضماد سازند نیم گرم و اگر منفجر نگردد بشکافند و به روغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن به اندمال آن پردازند **ابن الیاس** گوید که بعد فصد جذب خون به سوی خلاف بوضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس در ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و

مضیق مجاری و مغلظ ماده به عمل آرند و فوفل گل ارمنی افاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته به آب کاهو یا به آب حی‌العالم ضماد کنند و اگر درد شدید و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالاتر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بر نفس ورم قیروطی و از گوشت و شراب مریض حذر کند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه پانزده عدد شکر سفید ده درم بنوشانند و یا بگیرند آب انارین مشحوم هر واحد پنجاه درم به شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجین ساده ده درم با شیرۀ خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر با آن سرفه باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماء‌الشعیر دهند اگر حرارت قوی باشد حرارت ضعیف و تشنگی غیرشدید بود مزورۀ ماش به مغز بادام و اسفناخ دهند و تلثین طبیعت بماء‌الفواکه یا به مطبوخ آن نمایند و اگر حدوث او از خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه بمبردات نکنند که آن حغن حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را به سرعت متعفن سازد بلکه علاج به منضجات که با وی تحلیل باشد مثل مغز نان به آرد جو مطبوخ به آب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آبی که در آن حلبه و بزرکتان و بیخ خطمی به روغن زیت مغسول جوشانیده باشند نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و همه را در آب و زیت بپزند و ضماد نمایند و پیاز مطبوخ به روغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آن را نضح دهد و چون نضح یابد شق نمایند قی همان است که در قول صاحب کامل گذشت **خجندی** گوید که بعد فصد در ابتدا ضمادات رادعه مثل افاقیا به گلاب و آب کاسنی و آب کاهو به کار برند و هر صبح شربت عناب و شربت انار یا شربت تمرهندی یا شربت آلو و نیلوفر بنوشند یا سکنجین به شیرۀ خیارین بعد از آن تلثین طبیعت بحقنه های لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال به مطبوخ فواکه شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا شربت اجاص مسهل آورند و آنچه تسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون به روغن گل برهم زنند و خرقة کتان بدان آلوده بر ورم نهند **ابومنصور** گوید که اگر ورم از خون و صفرا باشد فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیه عفنه باشد و مریض بعید‌العهد از استفراغ بود مسهل بنوشانند و ایضاً

قی کنانند تا بدن او پاک گردد به عده میل به اغذیه نمایند که اخلاط جیده پیدا کنند و اسهال به طبیخ هلیله یا ماءالفواکه نمایند و در این تأخیر نکنند به عده در ابتدا به ادویه مبرده مقویه عضو مثل ادویه مذکوره در باب نقرس حار طلا کنند و اگر فائده نکند در آن ادویه مخدره مثل بزرالبنج و افیون و بیروج مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بیخ تر و مغز نان سفید بسیارند و به عدس مقشر به آب گشنیز تر سوده و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد می شود و ریم نمی کند و اگر لهیب و ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو در بیخ گوش و بغل و کنج ران باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویه مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر و همه را به خمیر جمع کرده ضماد نمایند و یا مویز منقی از تخم به مثل او نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده بسایند و اندک را تینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بخردل کوفته به روغن سوسن یا روغن کتان ضماد نمایند و یا جرجیر به روغن گاو پخته ضماد سازند و ادویه مبرده مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیه بدن و بعد استقصای شدید **خضر** گوید که آنچه از دفع عضو رئیس در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و الیه استعمال کنند و گاهی نطول به آب گرم کفایت کند و آنچه از ضربه و سقطه افتد دواى رادع در اینجا نیز جائز نبود مگر آن که ضعیف بود مثل روغن گل نیم گرم و آنچه از سبب بدنی باشد روادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب گشنیز سبز نیم گرم استعمال کنند و نزد قوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران در آن افزایند و گاهی آب گشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ با آب خرفه کفایت باشد و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و ملینه مثل حلیه و تخم کتان با روادع آمیزند به آرد اینها کماد و به آب مطبوخ اینها نطول اندکی و بثل اینها ضماد سازند و یا بزروی بیضه و اندک پیاز بریان و روغن گاو کهنه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر و کندر افزایند و استاد من برای اورام حاره و اورام صلبه امر بطلاى خیارشبر به روغن بادام شیرین می نمود که در این انضاج و تلئین و تحلیل است و مرهم داخلین تنها در انتها نیکو است **انطاکی** گوید که

علاج فلغمونی اولاً فصد است پس تبرید و نطول به مثل بابونه و اکلیل و خطمی و گشنیز بعد از آن این ادویه ممزوج به مثل صندل و فوفل و گل سرخ و مورد و سرو و مازو به عده در اخیر خاصه چنان چه در قاعده در معالجات اورام گذشت و از ادویه ابتدا گلنار بمغره است و جو به خشخاش و کاهو و برگ کنار و حنا در وسط و این با اطیان و رصاص محرق در اخیر و کذا کدو و گل سرخ و آنچه از این هر دو از روغن و غیره باشد **گیلانی** می نویسد در فلغمونی که از سبب خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضاً در آنجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط شرط عمیق زند تا به موضعی که در آن ماده به هم رسیده برسند و جالینوس ذکر کرده که شرط خفیف در فلغمونی سبب فساد او و هلاک عضو است و شرط عمیق سبب شفا و صلاح اوست و در ابتدا خوف از محلات به چند امر می باشد یکی تخلخل ماده و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاد شود و دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع به زیادت و اسخان او و بدانند که سبب ورم اگر مادی باشد استعمال روادع قویه در آن البته جائز نیست و خاصه اگر درد شدید باشد فهلهذا درین حالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج به تقویت و ردع بود و اگر چنین نباشد لازم است که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا شکاف به آهن و مانند به عمل آرند و عمده در نیباب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت ارواح است به مثل مفرحات یاقونی مع شربت گاوزبان و اگر مزاج موافقت کند اندکی از تریاق دهند پس این تدبیر از استفراغ و اخراج خون بلکه ردع نیز اگر واجب بود و خوف از غائله او باشد غنی سازد و از تشمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع ماده کثیر متوجه به سوی قلب مشاهده کرده ایم و این امور از اسراریست که عادت اطبا بکتمان آنها جاری شده مگر بر اولاد خودها و مادر تلانده و اولاد خود فرق نمیک و نیم بالجمله اگر مع ذلک بدن ممتلی باشد احتیاج به استفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح اغذیه به مثل مزورات و مانند آن افتد و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعیف شدید عارض نشود و اصلاح اغذیه و استفراغ واجب است و اگرچه در بدن امتلا ظاهر نشود مگر آن که بدن بسیار پاک باشد و جمله افصول همان

باشد که ماده ورم شده ولیکن این بسیار بعید است و اما ردع را در ابتدا شرائط است که در معالجات کلی اورام مذکور شد از آن جمله این است که ردع واجب و وقتی که حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس به سوی مغابن نباشد به آن که در این نیز استثنا است زیرا که گاهی ردع در مثل این صورت جائز بود اعی هرگاه حدوث درم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر و ورم سریعتر به سوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که در آن ردع جائز است و اگرچه ماده او از دفع دماغ باشد بنظر خلاص مریض بالفعل و عدم رجوع ماده به سوی دماغ و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل در آن مهلت است بخلاف خناق صعب و اما وجوب به تحلیل در آخر برای ازاله ماده مورمه است و خلط این هر دو میان این دو وقت بهر آن است که از روادع منع زیادتی و از محللات زائله ماده ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل اعضای عصبیه و مانند آن باشد باید که استعمال رادع نیم گرم کنند نه بسیار حار و نه بارد بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنان چه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

### سقاقلوس

در یونانی به معنی موت عضو است و آن را به عربی خبیثه گویند و او نوع ردی از فلغمونی است که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و به سبب عظم ورم و خبث و رداءت ماده به انحطاط شروع نکند و به جمیع ریم نیز نگراید تا به حدیکه عروق و شرائین آن عضورا منضغط سازد و از انبساط و انقباض برای ترویج حرارت غریزی او منع کند پس آن حرارت فرو می رود چون انطفای او به نهایت رسد خون عفونت و فساد پذیرد و از آن سیاهی و موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد و غیره متعفن شود، مقدمه او را مادام که به حد فساد و تعفن عارض می شود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر آن است و یا به سبب مانع آن از وصول به سوی عضو و یا به سبب جامع هر دو نامند و شیخ می فرماید که عضو را فساد و تعفن عارض می شود به سبب مفسد روح حیوانی که اندر آن است و یا به سبب مانع آن از وصول به سوی عضو و یا به سبب جامع هر دو معنی یعنی مفسد و مانع اما

مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح رویه ساعیه سمی الجوهر و آن که بر آن خطا واقع شود چنان چه در ریختن روغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و به تیرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و اما مانع سده است و آن سده یا عرضی با وی بود مثل بستن بعض اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود به سبب احتباس روح حیوانی از آن یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی که در قلب از نفس منتشر می شود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سده بدنی بود مثل ورم حار ردی ثابت عظیم غلیظ ماده مسد و منافذ و مداخل نفس که بدان روح حیوانی زنده بود و این با وجود آن که حبس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه از آن در ابتدا بود و حس عضو ذی حس فاسد نشود غانغرایا نامند و خصوصاً آن که در ابتدا فلغمونی باشد و آنچه در استحکام بود به نحوی که حس عضو ذی حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب او حتی که استخوان بود ابتداءً یا عقب درم آن را مقافلوس گویند و گاهی غانغرایا سقافلوس گردد بلکه آن طریق به سوی این است و همه این عارض می شود در لحم و عظم و غیر آن و چون شروع کند که افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد فاسد بود ورم کند و گاهی مؤدی بفساد گردد در آن هنگام برای این جمله عارضه اكله گویند و برای حال جزو عضوی که عفن شده موت گویند و اگر ماده این مرض غلیظ نبودی فساد عضو لازم نشدی بلکه مندفع می شد و **انطاکی** گویند که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ ماده دمویست بنحویکه حس را باطل کند به سبب خمود حرارت غریزی و آن طالب تکثیف است و این ببرودت مفرط حاصل شود و مبدای این مرض را غانغرانه خوانند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود بزودی تمام بر ورم شرط عمیق زنند چندان که بجای ماده فاسد برسد پس به آب نمک نطول سازند و بعد اخراج خون اشیای مانع عفونت بتجفیف و تقطیع رطوبات متعفنه بر آن عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازوی سبز و شب یمانی باریک سوده به غسل آمیخته و هرگاه نوبت باماتت حرارت عضو رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور به قطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاوره

سرایت نکند و آن را نیز فاسد نسازد و اگر قطع ممکن نباشد حوالی آن را داغ کنند تا از افساد او دیگر اعضا سالم ماند و بعد قطع به مدمات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که ماده این مرض ریم می کند بزودی آن را پخته بشکافند و برای پخت محلات مرخیه به کار برند زیرا که اگر این ورم صلب شود علاج کمتر پذیرد پس اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی دوی ملین بر آن نهند و گاهی محلل تا باشد که صلب تر نشود و به ابطال عضو نگراید **انطاکی** در زهت می نویسد که هرگاه تغییر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بدان چه در فلغمونی مذکور شد پس اگر اهمال نمایند یا روادع به عمل آرند آخر عضو بفساد مؤل گردد و احتیاج به قطع آن افتد **شیخ** می نویسد که غانغرایا مادام که در ابتداست امید علاج آن باشد و اما هرگاه فساد در گوشت عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه بینند که رنگ عضو متغیر شده آن در طریق تعفن باشد درینصورت واجب است که مبادرت بلطخ آن از دوائی نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم به سرکه پس اگر این فائده نکند از شرط غائر مختلف الوجوه در مواقع و چسپانیدن زلو و فصد رگهای قریب آن که کوچک باشند چاره نبود تا خون روی برآید مع حفظ برای آن که مطیف به موضع است به مثل اطلیه مذکور و بر نفس موضع مشروط چیزکه تعفن را منع کند و مضاد او باشد از آنچه آن را غوص قوی بود مثل آرد کرسنه به سکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصاً مخلوط بنمک بنهند و از آنچه بر آن طلا می کنند حلتیت ست و تخم قریص نیز و زراوند مدحرج و آب برگ شفتالو یک یک جز و زنگار نیم جزو به آب سداب بسایند تا به قوام عسل آید بر قرعه و حوالی آن طلا کنند و باقی ادویه در علاج قروح متاکله و در علاج قروح متعفن خواهد آمد **گیلانی** گوید که در غانغرایا ادویه مانع از تعفن اعضا بر آن گذارند و آن کرسنه به سکنجبین و همچنین آرد شیلیم یا آرد باقلاست و قویتر از این آن است که به آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کهنه و ایضاً حشیش قریص و ترمس تلخ آن را پاک کند و بعضی اطبا علاج به این چیزها بعد قطع و تقویر و ازاله لحم فاسد به احتیاط می کنند پس در آن هنگام استعمال نمک بگندنا کنند و برای او دوا مرکب سازند از آرد جو و آرد گندم به آب و زیت پخته و مرهم باسلیقون و مرهم مافاؤنیقون استعمال کنند و



آنچه خشک ریشه را قلع کند این است که نان را بکرفس یا به بادروج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند جرح هر واحد از اینها یک جزو به عسل بسایند و در ابدان نرم آرد کرسنه بسعل کفایت کند **صفت** دوی نافع غانغرایا از صفات اورنباسوس بگیرند زنگار و عسل و شب مساوی به آب سائیده لطوخ بدان نمایند و آنچه قلع غنغرایا کند آرد بیخ سوسن است چون بترب و نمک ضماد کنند و گاهی سرکه به آن نیز می‌آمیزند و ایضاً آن را قلع کند ضماد مغز شاه بلوط و چون برگ مورد را به شراب پخته به عسل بسایند و ایضاً ترب به سرکه سوده آن را قطع کند مانند داغ تا آن که به عمق برسد

### **حمره و حمرة فلغمونی و فلغمونی حمره**

بدآن که حمره ورم صفراویست که بفارسی سرخ باد گویند و او دو قسم است یکی آن که ماده او صفراوی صرف باشد و آن را حمرة خالص نامند دوم آن که ماده او صفرای مرکب با خون رقیق باشد و آن را حمرة غیرخالص خوانند و علامت خالص آن است که ورم سرخ شفاف براق شدیدالحرقت باشد و چون به انگشت غمز کنند سرخی از آنجا متفرق گردد و مائل بسفیدی نماید و باز به سرخی گراید وساعی باشد یعنی به اعضای مجاوره به سرعت متعدی گردد و با تب تشنگی و التهاب و فلق بود و در غیرخالص همین علامات باشد الا به سرعت متعدی نشود و به غمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد و در آن رنگ ورم سرخ مائل بلغظ و بول سرخ و غلیظ و نبض سریع مائل به عظم باشد و **شیخ** می‌فرماید که عادت اطباست که ورم دموی صرف را فلغمونی و صفراوی صرف را حمره نامند و مرکب از این هر دو را به اسم مرکب از آن هر دو و اغلب را مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره و اگر صفرا غالب بود حمرة فلغمونی گویند و فرق در حمره و فلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آن است که حمره سخت سرخ و رنگ او ظاهرتر بود از بقایای صفرت و در فلغمونی سرخی مائل بسیاهی یا سبزی باشد و اکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود و سرخی حمره بنهادن انگشت باطل شود و مکان او سفید گردد به سبب لطافت ماده حمره و تفرق آن پس سرخی او به سرعت عود کند و سرخی فلغمونی برخلاف این باشد و در سرخی

حمه زردى همچون رنگ زعفرانى بود و اين در سرخى فلغمونى نباشد و درم حمه در ظاهر جلد بود و فلغمونى غائر در گوشت نيز باشد و حمه خالص يعنى از صفراى صرف مثل مورچه روان مى شود به اطراف خود و رنگ موضع او زرد باشد نه در فلغمونى و حمه صديديه در موضع ورم و حوالى او آبله پيدا كند و اين در فلغمونى كمتر بود و حمه خالص دست را دفع نكند و فلغمونى دفع كند و هر قدر كه زيادتى خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهرتر بود اگر ماده مختلط باشد و وجع و ضربان در فلغمونى شديدتر بود و در حمه تب شديدتر از آن باشد و گاهى حرارت حمه به حدى رسد كه جلد را بسوزد پس مسمى به حمه گردد و فلغمونى چنين نباشد و التهاب حمه كم از التهاب فلغمونى نبود بلكه بيشتر بود ليكن تمدد فلغمونى و وجع او به سبب تمدد بسيار باشد و لهذا وجع حمه كمتر بود و حمه در رخسار بيشتر حادث شود و اين معروف به ماشر است و اولاد از سر بينى ابتدا كند و ورم ازدياد نمايد و در همه چهره منبسط گردد و هرگاه حمه از شكستن استخوان زير جلد و كذا فلغمونى حادث شود آن ردى است و اختلاف ميان حمه فلغمونى و ميان فلغمونى حمه معلوم شده و مسيحي مى نويسد كه ورم معروف به حمه يا از خون باشد كه مره صفرا با وى مخلوط بود و آن ردى تر است و يا از خون رقيق بسيار لطيف باشد كه از حرارت او جوش زند و اين در رداءت كمتر از اول ست و مائل تر به سوي داخل بدن بود و از حمه بعضى خالص بود و او آن است كه در جلد افتد تجاوز نكند و با آن از علامات حرارت و حمه شديدتر از حرارت و حمه فلغمونى ظاهر شود و چون بر موضع او لمس نمايند خون از موضع غمز جدا شود پس رجوع كند و درد و ضربان و تمدد و ترصص او از فلغمونى كمتر بود و بعضى از آن غير خالص بود و او آن است كه از خلط غليظتر از خلط اول حادث شود و لهذا درد آن شديدتر باشد و به سوي داخل بدن مائل تر بود و گاهى فلغمونى با حمه مخالط مى شود يا بتساوى و يا بكمتر و بيشتر پس به اسم مركب از هر دو اسم نامند و هرگاه ورم حمه از خون گرم غليظ جوشنده حادث شود در آن قرحه ذى قشر صلب و ورم حار موجه حادث گردد و با وى آبلها نبود و هرگاه از مثل اين خون پيدا شود الا يا وى زرداب مختلط باشد با آن آبلها باشد شبیه به آبله سوخته آتش و چون آن آبلها بشكافند در آنجا

قرحه به همرسد که آن را قشر صلب باشد و **مجوسی** گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد از آن ورم معروف به حمره حادث شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و لهیب شدید و ضربان و وجع است و سائر این اعراض شدیدتر از آن باشد که در ورم فلغمونی و حمرة فلغمونی بود و هم او گوید که اگر خون جید نباشد و نه معتدل المزاج بلکه شدیدالحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد از آن ورم مسمی به حمره حادث شود و آن را حمرة خالص گویند و این در رداءت کمتر از حمرة مرکب از خون و صفراست و **طبری** گوید که سبب فاعل مرض حمره فساد خون و احتداد او بصفراست بنحویکه در آن اندک صفرا آمیزد حتی که جوش زند و زیاده شود از مواضع فراختر از موضع او که عروق است پس عروق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشکافد و مابین جلد و لحم از خوردن اطعمه حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و حلاوه عسل و نوشیدن بیند صرف و مانند آن حادث شود و هم او گوید که حمره منقسم می شود به دو قسم یکی منبسط زیرجلد پس در جلد سرخی ظاهر شود دوم عمیق در لحم و این بحمرة فلغمونی شهرت دارد و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بگشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت و خبث و صلاح آن و صور حمره بر دو نوع می باشد یا منقطع مستبعد و ذی خطوط و یا ملتام متصل و رنگ او حسب جواهر بود و **جرجانی** و **ایلاقی** می نویسند که حمرة ورمی است دموی که از خون گرم و ردی تولد کند و قوام خون رقیق بود و باشد که اندکی به غلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آن که ماده او خون ردی باشد و **انطاکی** گوید که حمره به قول اصح ورمی است که از خون باشد و نزد اکثر از صفرا بود و علامت حمرة حادث از صفرا حمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آن است و حمرة کائن از خون عکس این بود و مرکب به حسب آن **علاج** در صفراوی خالص سوای قصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن در این تبرید زیاده کنند و در فلغمونی تجفیف مفرط سازند و کدو و برگ خرفه و کاهو بسایند و بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویه مبرد و مرطب طلا کنند و در این نوع حاجت به اضمده محله نیست و در غیرخالص بعد فصد مسهل صفرا دهند و به عده اطلیة رادعه به کار برند و در تزید و انتها محلات نیز

داخل سازند موافق حاجت به دستور فلغمونی و ضماد اقاکیا صندلین گل سرخ گلنار مساوی به آب کاسنی و گشنیز و کذا صندوق گشنیز تر برگ خرفه برگ بارتنگ و اسپغول در ابتدا نافع است و علاج فلغمونی حمره و حمرة فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفاوی نمایند **اقوال حذاق** شیخ‌الرئیس می‌فرماید لازم است که در آن استفراغ بدن به اسهال صفا نمایند و اگر حاجت بمعادوت اسهال افتد بعد فصد به عمل آرند و این به حسب مشاهده غلبه از هر دو ماده بود بعد از آن متوجه تدبیر او بمبردات مقویة معلومه در باب فلغمونی گردند و آب سرد بریزند چندان‌که رنگ موضع او متغیر شود و بالجمله تبرید در حمره واجب‌تر است زیرا که لهیب و وجع التهابی در آن بیشتر بود استفراغ در فلغمونی بهر آن‌که ماده در آن عاصی‌تر و غلیظ‌تر باشد و واجب است که مبردات او در ابتدا قوی‌القبض باشد و قبض او بر برودت او غالب بود و اما در قرب انتها برودت او شدیدتر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا ماده به سوی عضو باطن یا به سوی عضو شریف باز نگردد و ایضاً حذر نمایند تا عضو سیاه و تیره نگردد و در طریق فساد آغاز نکنند و هرگاه خیری از این ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویة محللة ملینه به‌کار برند پس اگر حمره روان بر جلد باشد معالجه به چرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا به برگ چقندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند به چیزی که در آن تحلیل و تجفیف قوی مع تبرید باشد و آن مثل این مرهم است بگیرند پشم کهنه سوخته بدون شستن دوازده درم و نیم انگشت قلب درخت صنوبر مثل او موم زرد پانزده درم چرک رصاص نه درم پیه بز کهنه به آب شسته پانزده درم روغن مورد پنج اوقیه و ایضاً خفیف‌تر از این مرهم مرتب از چرک رصاص به آب سداب و روغن گل و موم است **ابوسهل** گوید که حمرة حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج به اشیای مرخی عضو مستفرغ ماده آن است مثل ضماد مرتب از آرد چو خاصه بعد شرط موضع به پاکی و معالجه حمرة حادث از سبب سابق اولاً به استفراغ بدن بدوای مسهل صفا کنند و اگر مانعی از اسهال باشد به فصد نمایند بعد از آن علاج بدوای سرد و مرطب نمایند مثل کاهو و حی‌العالم بعد از آن هنگام تسکین حرارت مثل علاج فلغمونی به شرط زدن و بضماد ادویة محلله کنند **صاحب کامل** گوید که حمره گاهی از

غیر ورم باشد و حدوث او از صفرای تنها بود و گاهی با ورم باشد و حدوث او از مخالطت صفرا با خون بود پس هرگاه حمزه از غیر ورم باشد باید که تنقیه بدن به ادویه مسهل صفرا مثل هلیله زرد و تمرهندی و آلوی بخارا و مانند آن نمایند و به اشیای مبرده مطفیه مثل جراده کدو و حی العالم و خرفه و آب کاهو و آب بارتنگ و غیر آن که در ورم فلغمونی مذکور شد بر موضع ضماذ نمایند و اگر حمزه با ورم باشد باید که مبادرت به فصد کنند اگر مانعی مثل سن پیری و طفلی و مزاج بارد و غیره نباشد و اخراج خون بمقدار حاجت کنند و اسهال شکم به مطبوخ فواکه نمایند و در ابتدا بر عضو اطلیه که در باب ورم دموی برای ابتدا مذکور شد طلا کنند و در صعود و منتها به دستور و باید که به همین طریق علاج ورم مرکب از ورم حمزه و فلغمونی به ادویه مرکب از ادویه موافقه هر واحد از آن هر دو ورم نمایند و اغلب در دوائی مرکب موافق با قوی تر ورم از ورمین باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمزه خالص این است که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه بیست عدد تمرهندی ده درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر مع جراده کدو دهند و بر موضع ورم اشیای مبرده مطفیه مثل جراده کدو و طحلب و آب حی العالم و آب کاهو و آب بارتنگ ضماذ کنند و تلئین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت ورم تمرهندی ده درم آلوی سیاه و عناب هر واحد بیست عدد آلوی کوهی سی عدد تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر نمایند تا از صفرا مقدار صالح اخراج نماید به عده در آخر روز به ماءالشعیر که در آن عناب و بنفشه پخته باشند غذا سازند دو و یا سه روز راحت دهند به عده اگر چیزی از ماده باقی باشد نقوع مشمش با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و اگر ورم حمزه غیر خالص زائدالحجم باشد مبادرت به فصد کنند و تلئین به مطبوخ فواکه و طلا به دستور فلغمونی نمایند **خجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمرهندی بنوشانند و غذا ماءالشعیر به اشیای ترکش از فواکه رطبه سازند و ادویه مبرده مسکنه ضماذ کنند و تلئین به شیرخشت و آب انارین یا تمرهندی و شربت ورد مکرر برف یا بشربت اجاص مسهل

و نبقوع مشمش و نیلوفر و بنفشه یا ترنجبین و شیرخشت و یا بمطوخ هلیله زرد و مع ریوند و تمره‌ندی و سنا و مانند آن نمایند و چون حمزه بسعی اخذ کند بر آن ادویه بارده مثل این دوا طلا سازند بگیرند خبث الرصاص و بسایند و بیرگ چقدر مطبوخ به شراب کهنه بیامیزند و بدان طلا نمایند با مرهم سداب که در قول شیخ گذشت به عمل آرند **انطاکی** گوید که فصد کنند در حمزه دموی مطلقاً و در صفاوی اگر رداءت اشتداد نماید خلاف اکثر اطبا بعد از آن ردع نمایند به محلات ممزوجه بعد تلئین به ماءالشعیر و تمره‌ندی و خیارشیر و هلیله و واجب است شرط و استفراغ ماده بعد تبرید التهاب بلعابات و از مجربات این است که قیمولیا و سفیداب و حنا به آب گشنیز و حی‌العالم به سرشند و لطوخ بدان سازند که این محلل و رداع است پس اگر قرحه شود صبر و سفیداب به روغن گاو سرشته پر سازند که این عجیب است و شخصی خبر داده که به این مرض چند بار مبتلا شدم و مثل او نبافتم و از خواص است که بقرو شرط زنند و خون که از آن خارج شود پیر کبوتر سفید بر آن لطوخ سازند که آن زائل گردد و همچنین مرداسنگ به آب مورد و اگر الیه را بشکافند و بر حمزه نهند آن را زائل کند و همچنین حرام مغز و حجر بقر در سرکه است و جوزالسرو و برگ او و زعفران مجموع یا مفرد ضماداً و جوزالسرو و آرد جو بجمره غائر مختص است و آن دموی است و سحیق او با سحیق بحیم چون به آب برگ قصب فارسی به سرشند حمزه را از سعی و عود او بیدن منع کند و در نزهت گفته که علاج حمزه بعد تنقیه خلط نهادن اسپغول به سرکه است و آرد جو با کاسنی و بنفشه و بارتنگ پس اگر مع ذلک علامات خون باشد ماده مرکب بود و علاجش نیز مرکب باشد **گیلانی** می‌نویسد که اگر حاجت به فصد افتد فصد نیز گشایند اگر مانعی نباشد و حمزه از خون رقیق بود یا خون با وی غالب باشد و هر قدر که ماده او رقیق‌تر باشد حتی که مائل‌تر به سوی خارج بود منع فصد بیشتر باشد و هر قدر که ماده او غلیظ‌تر بود حتی که ورم غائرتر باشد منع فصد کمتر بود بعد از آن تصفیه خون به مثل شربت آلو و عناب هر دو یا بنقوع فواکه و به ماءالشعیر و بماءالقرع مع سکنجبین یا به آب هندوانه و یا شیرۀ تخم خیارین و خرفه به سکنجبین نمایند و بعد از آن تضمید به اشیای مبرده مرطبه مثل جراده کدو و آب خرفه و کاهو و بارتنگ

و عنبالثعلب و صندلین و فوفل و گشنیز و سرکه سازند و این قسم حمزه به اضمدهٔ محلله محتاج نیست و غذا یا حصرمیه به کدو و اورکیه به اسفاناخ به روغن بادام یا شیرۀ آن دهند **طبری** گوید که حمزه سه نوع است یکی اسلم و او آن است که منبسط زیرجلد و رقیق و درخشنده و منقطع غیرمتصل باشد و چون بر آن انگشت بنهند سرخی از آن زائل شود و بعد زمانی عود کند و این نوع در یک روز زائل شود چون فصد کنند و شرط زنند دوم همین نوع است الا آن که متصل غیرمتفرق بود و این نوع محتاج به فصد شرط و طلا بسرکهٔ کهنه و گل ارمنی است و گاهی احتیاج به ادویۀ قویه مثل شیاف مامیثا و آب عصی الراعی و مانند شود سوم آن است که در جلد عمیق باشد و رنگ او بسیاهی اندک مائل بود و این نوع محتاج به شرط عمیق است و این نوعی است که جالینوس بر طبییی که رای به شرط خفیف داده بود تشنیع کرده و امر به شرط عمیق و فصد هر دو دست نمود و جالینوس در این علت و امثال آن از حمیات دموی امر به اخراج خون به حدی نموده که بر مریض غشی افتد و در ابتدای مرض تبرید موضع عناب و سائر مزورات مسکنۀ خون باشد و نوعیکه در گوشت عمیق بود آن را حمزهٔ فلغمونی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق معالجهٔ او این است که سیاهی به آهن بگیرند تا به موضع صحیح متعدی نگردد و بعد اخذ لحم علاج بمرهم خل نمایند و هم او گوید که علاج حمزه فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز مریض و لزوم او ماءالشعیر و مزورات و آب جرادهٔ کدو و مانند آن و اگر زائل نشود بر موضع شرط غیرعمیق زنند که آن از شرط به سرعت زائل شود **بعضی** شرح قانون نوشته‌اند که سزاوار آن است که در اول ظهور این حمزه فصد رگ دست نمایند سیما رگ قیفال و اگر این رگ ظاهر نبود هرآنچه ظاهر باشد بگشایند و اگر از فصد مانعی باشد باید که دوی منقی استعمال کنند و اسهال مریض به مسهل صفرا نمایند و می‌باید که این علاج در جمیع اقسام حمزه که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند و یا حقنه‌های قویه به عمل آرند و لطوخ مواضع به ادویۀ که برای حمزه مذکور گردد باید کرد و دفع ماده که به سوی مواضع بریزد به ادویۀ میرده نمایند و آنچه جمع شود تحلیل آن به اشیای مسخنۀ مرطبه کنند قبل از آن که عضو تیره رنگ یا سیاه گردد و باید که مدام ادویۀ ملطوخه بر آن رطب باشد و لطوخ در هر اندک

مدت کرده شود اول فاوول به اسفنج لین رطب مسح کنند و انواع حمزه در ابتدا محتاج به اشیائی می باشد ک جامع رطوبات مع تبرید بغیر قبض باشند مثل حی العالم و خرفه و بزرقطونا عدس الماء و کاسنی و کدو و عنب الثعلب و کاهو و شیاف مامیثا و برگ عوسج طلا برای حمزه و جمیع اورام حاره ملتبهه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف مامیثا و گل ارمنی مساوی و به آب گشنیز طلا نمایند و ایضاً برای ایشان مرهمی که از موم و روغن ها به آب سازند و با وی اندکی افیون یا شوکران یا یبروج آمیخته باشند نیکو است و ادویه مرکبه و مرهم مرکب از موم مصفی و روغن گل باید که روغن چهار چند موم باشند و روغن گل مرتب از زیت انفاق بی نمک باید و موم و روغن در صلابه حل کنند و بر آن آب سرد اندک اندک به قدریکه قیروطی آن را تشریب نماید بریزند و اگر با آن اندکی سرکه سفید صاف مخلوط سازند دوا بهتر گردد و ایضاً سفیداب و گل قیمولیا مع عنب الثعلب و یا مرداسنگ به روغن گل و یا قلقطار به روغن و میفختج و سفیداب به سرکه و حضض و افاقیا به سرکه تا آن که حرارت ساکن و کم گردد پس می باید که ادویه بسیطه مثل کبریت زرد به سرکه و روغن گل و یا سداب به سرکه و روغن گل و یا سداب به سفیداب و سرکه و زیت و یا مرداسنگ به آب گندنا و چقندر استعمال کنند و ادویه مرکبه مثل این قرص به عمل آرند بگیرند مرداسنگ و سفیداب و زعفران و گوگروز و بمفختج و ایضاً ضماد به خیوط کرم و به اطراف علیق و به بارتنگ نمایند بعد از آن عدس افزایند و اگر آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب به شراب بسایند و بدان قروح را لطوخ سازند منفعت عظیم نماید و همچنین اگر تخم کرفس بریان کرده به شراب و زیت پخته بسایند و بر قروح نهند و یا گل قیمولیا به آب عنب الثعلب سوده لطوخ موضع بدان نمایند و یا بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه و در آب گندنا و آب چقندر هر واحد یک رطل بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هرگاه این قروح مزمن گردد و در حمزه دبابه یعنی ساعیه که با آبلها باشد چرک رصاص به شراب عفس سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون اکاله بایستد قیروطی معمول به چرک رصاص استعمال کنند و عدس به عسل پخته بر موضع ضماد کنند و اما در حمزه دبابه که زیرجلد باشد بگیرند خبث رصاص و به آب سداب سوده استعمال نمایند و یا مرهم پشم کهنه که در قول شیخ گذشت به عمل آرند دیگر در حمزه که سعی و تاکل به سرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شبش درم



مرداسنگ شش درم پشم غیرمغسول سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم دوازده درم سفیداب  
هشت درم کندر دوازده درم شب یک درم و به شراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

### حمرة اطفال

و آن به سرخ باده معروف ست باید که اول تنقیه مرضه و تعدیل خلط نمایند و هلیله سیاه و چرایته وشاهتره و سرپهوک و عناب و برگ حنا و گل مندی و گشنیز خشک با گلو و صندل سرخ و دهمایه و برم وندی و نیل کنهی و جوانسه و مجیهه و چاکسو برگ نیب گل سرخ چوب کادی برگ گز بادیان کاسنی نر کچور اصل السوس بیخ خراسانی رسوت زردچوب نکندبا بری گل معصفر و مانند آن ادویه مصفی خون دهند و رسوت صندل سرخ هر یک دو ماشه چاکسو چهار ماشه افیون زردچوب برگ حنا هر واحد یک ماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیب برگ بکاین پانزده عدد کوفته بیخته در آب حبها به قدر جاورس بسته وقت صبح یک حب با شیر مادرش می داده باشند و اگر حاجت باشد حجامت و زلو به کار برند و اگر بثور متفرح بود مرهم سفیداب مفید و بثور سیاه و قرحی قتال باشد **حب سرخ باده** مجرب و معمول پوست هلیله زرد سرپهوک گل سرخ برگ شاهتره تخم گشنیز نیمکوفته دهمایه صندل سرخ برمندی نیل کنتهی هر یک سه ماشه برگ حنا دو ماشه زیره سفید فلفل سیاه گل کچنال هر واحد یک ماشه برگ بکاین برگ نیب هر یک پنج عدد ادویه را کوفته بیخته در آب برگ جنا و تخم گشنیز که شب در آب خیسانیده طبیح آب صاف آن گرفته باشند در آن حبها به قدر نخود کلان بندند و غذا کهچری و خشکه کم نمک و پرهیز از شیرینی و ترشی و گوشت نمایند **دوای سرخ باده** برای کسی که اطفال او به این مرض اکثر مبتلا شوند باید که مادر و پدر طفل قبل از حمل چندر و زیر این دوا مداومت نمایند بلکه مادرش در عین حمل بخورد عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برمندی نیل کنتهی هر یک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل مندی هر یک چهار ماشه سرپهوک پنج ماشه شکر سفید دو توله به طریق جوشانده یا خیسانده استعمال کنند **روغن** که برای سرخ باده بی نظیر است چاکسو صندل سرخ کمیله هر یک سه نیم ماشه

سپاری چهالیه سنگ جراحت کات سفیدلو همچون وج خراسانی هلیله زنگی پهنکری حنای خشک هر واحد پاو کم دو ماشه دهمایه یکدام برگ نیب یکدام برگ بکاین دو دام نیله تهوتهههه یک ماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن سرشف یک چهانگ و یک پاو اول برگها یا نصف او همچون بسایند و دو قرص بندند و روغن را بر آتش نهاده در آن قرصها بسوزند به عده همه ادویه سوده انداخته آمیزند و یک پاس در ظرف آهنی با دسته چوب نیب حل نمایند و وقت حاجت بمالند **سفوف** که در این مرض مجرب بلاتخلف است ترکجور زیره سیاه برگ حنا برگ نیب تپیس نیل کنتهی درچهی پلاچری سهس بید مجیهه پوست انار دهمایه بکن رکت چندن دوجلا چندن سوراتیخ و خصیه دوای اول یک جزو و دوم دو جزو و سوم سه جزو و همچنین تا دوای اخیر که هفته ده جزو می شود گرفته کوفته بیخته نگهدارند وقت حاجت طفل را از یک ماشه تا نه ماشه به حسب سن شب در آب تر کرده صبح صاف نموده بدهند و نه ماشه خوراک طفل کلان است که قریب سن بلوغ باشد و اگر طفل بسیار کوچک بود بدایه طفل قدری می داده باشند و اگر از این مرض بدن طفل ورم کرده و مقرر شده باشد ثفل این دوا به آب برگ حنا سائیده ضماد سازند **ایضاً** اگر اطفال کسی از این مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین می شود در حالت حمل بمادر طفل بدهند که نفع کلی دارد و مجرب است شاهتره اصل السوس گشنیز بادیان برگ حنا گیرو برگ نیب سرپهوکه آمله الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند شربتی دو درم به آب بعد ماه پنجم تا نهم در ابتدای ماه هر روز تا سه روز خورند **ضماد** برای سرخ باده اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زردچوب به آب سائیده ضماد کنند و اگر پخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب به آب گشنیز سبز ضماد نمایند **مطبوخ** که برای فساد خون و سرخ باده اطفال مجرب صندل سرخ برگ حنا گشنیز خشک هر یک چهار درم گل معصفر دو درم همه را نیمکوفته هفت خوراک سازند و یک خوراک در نیم پاو آب جوش داده هر صبح بنوشند و در ثقل آن آب دیگر انداخته شام جوش داده بخورند و آن ثفل را سوده بر بدن بمالند و به آب گرم بشویند غذا نان گندم و روغن بی نمک و گاهی عناب شاهتره دهمایه برگ نیب زرنباد پوست هلیله زرد عوض گل معصفر افزوده و

هر یک نیم ماشه برای طفل یک ساله شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده داده می‌شود ایضاً مسهل مغز فلوس خیارشبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو نرکچور صندل سرخ چکه دانه هلیله زرد هلیله سیاه بادیان جوش داده به عمل آرند **نقوع** برای سرخ باد اسرپهوکه پنج ماشه برگ نیب شش ماشه شاهتره چهار ماشه گیرو به رنگ کابلی برگ هر یک دو ماشه گل مندی برمندی چاکسو چرایته رسوت صندل سرخ نرکچور پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله هر یک یک ماشه جوکوب نموده قدر حاجت شب تر کرده صبح صاف نموده بدهند **ایضاً** نیل کنتهی نکندبا بری برمندی سرپهوکه هر یک شش ماشه پنج سیاه پنج عدد شب در آب خیسانیده صبح در همان آب شیره کشیده صاف کرده بدهند و بالای او پوری گرم بخوراند در سه روز فائده بخشد برای جوان یک خوراک است و بطفل حسب سن بدهند

### ماشرا

اسم سریانی است و آن ورم دموی است که در رو و پیشانی ظاهر شود و گاهی تا سر مرتقی شود و همه در سر را عام گردد و به قول **جرجانی** ماشرا آماسی است سخت گرم و سوزان و ماده آن خون گرم باشد مختلط با صفرای بسیار و حمرة خالص بدان نزدیک باشد و اکثر در بینی و در حوالی چشم پدید آید و از سر بینی آغاز کند همچون حمرة خالص و من این علت را هم در بینی و روی دیدم و ممکن بود که در یک اندام نیز افتد و **انطاکی** گوید که نوعی از ورم حار مسمی بشمار است و درد در پشت بر آن تقدم نماید به سبب تولد ماده او در شریان عظیم واقع بر آن و متفقی شود تا آن که ظاهر گردد در چهره و حلق به شدت سرخی و التهاب و کثرت خون و **طبری** گوید که این مرض صعب عظیم‌الخطر است زیرا که چون در روی اشتداد نماید و ماده او کثرت پذیرد گاهی به سوی حنجره و آلات تنفس و عضلات داخله عوض کند و نفس منقطع گردد و هرگاه ورم از چهره به سوی جلد سر صعود کند و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و بر آن که دماغ سلیم است و بر آن که ماده رقیق است و آن در سطح روست پس اگر ورم ابتدا کند و به سوی سینه و حلق نازل شود دلالت بر فساد و خطر نماید و گاهی ماده به سوی قلب

نزول کند و در یک روز بکشد **بالجملة** علامتش سرخی شدید با خارش در چهره است و انتفاخ سر و گوش و رخسار و بینی با وجع و ضربان شدید و تب حاد و تشنگی و لهیب و کرب و قلق **علاج** آنچه در فلغمونی مسطور شد به عمل آرند و گویند که در اینجا اگر مانعی نباشد چندان خون برآرند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلئین طبع به آب فواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود بروز دوم یا سوم باز فصد کنند و اشربه و اغذیه مبرده مغلظ خون مثل طبیح عدس و گشنیز خشک یا کشک جو یا عناب با ماش مقشر موافق بود و اگر عناب سی دانه جوشانیده آب آن را با سکنجبین بدهند نفع تمام دهد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده **اقوال مهیره** ابن الیاس گوید که فصد سر رو نمایند اگر مانعی از سن و ضعف نباشد و خون به قدر قوت و واجب بیرون آرند و هر صبح جلاب از آلو و عناب و تمرهندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلئین طبع بماء الفواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش نمایند و هنگام اسهال بر سینه و حلق به اشیای رادعه مقویه مثل صندلین و فوفل و افاقیا و مامیثا ضماد سازند تا ماده و غذا ماء الشعیر دهند و بعد تنقیه تام و خلو سر و رگها از اخلاط مشتعمل فاسد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با قرص طباشیر ملین یک مثقال بدهند و این قرص به آب آنار ترش بیست درم آب هندوانه با شیر خرفه هر واحد بیست درم بخوراند و طبیعت را تا حصول تمام صحبت محتبس نگذارند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب یا شربت تمرهندی بنوشند و سکنجبین ساده به شیر تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با اسفناخ و عدس با گشنیز خشک و عناب و جراده کدو دهند و مزورات ترش در اینجا اولی است و از فواکه آنار ترش و سیب ترش و بهی و خیار و هندوانه و مانند آن خوراند و تلئین بنقوع فواکه یا شربت آلو مسهل و شیر خشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر سازند و در اوایل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت آنار با شیر تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید مادام که قوت اطاعت کند فصد از هر دو دست و صافین و حجامت بر ساقین نمایند و تلئین طبع بچیزی بسیار خفیف مثل آلو و تمرهندی کنند و تضمید صدر و حلق به اشیای مبرده و مقویه نمایند پس تبرید سر و روی

بپارچه مبلول به گلاب و اندک کافور کنند و اگر چشم منطبق گردد بگشایند و در آن شیر دختر و آب گشنیز تر که در سرکه حل کرده باشند بچکانند و لزوم شرب ماءالشعیر نمایند و از غذا بر مزورات مرتب به عدس مقشر و اسفناخ و کاهو و کاسنی مسلوق و مطیب و مانند آن اقتصار ورزند و گاهی در این علت احتیاج به فصد ماقین و منخرین و رگ زبرزبان افتد و هرگاه قوت اطاعت کند به فصد این همه باک نیست و ابن یسار امر می کرد که عدس و گشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوش داده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و بعضی اطبا در ماشرا این سفوف می خوراندنشاسته کتیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده اندکی کافور آمیخته به قدر واجب با سکنجبین بخورند و بعضی در این سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ افزوده قرص می سازند و آن را قرص کافور می نامند **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که نزد ظهور ماشرا مبادرت بطلای عصارات بارده چون عصاره کاهو و عصی الراعی و حی العالم و نیلوفر و گشنیز تر و کاسنی و عنب الثعلب و تراشه کدو و اسپغول و مانند آن سازند و استفراغ صفرا به آب انارین و طبیح هلیله زرد نمایند و حقنه های قویه آن را نافع بود و فصد نیز بعد تسکین حدت صفرا نافع باشد و عصارات مذکوره با موم روغن که از موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بر آن موضع شرط زنند صواب بود و ادویه محله که در فلغمونی مذکور شد به کار برند و ماشرا که به سبب بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب گشنیز تر ضما د کنند و شروط زدن واجب بود خاصه اگر میل بسیاهی کند یا صلب شود و از اطلیه عصاره نعناع به روغن گل و آب سداب با سرکه و روغن گل و قیمولیا یا سفیداب و سرکه و روغن گل و مرداسنگ به آب برگ چقندر یا آب گندنا و اگر آب هر دو یافته نشود و سداب و نعناع خشک بگیرند **دوا** برای ماشرای مذکور مرداسنگ و گوگرد زرد و سفیداب و زعفران همه با هم آمیخته سرشته طلا کنند **مرهم** نافع ماشرا و نمله و حرق نار بگیرند و برگ خطمی تر یک رطل و در گلاب و روغن کنجد بپزند و با چهار اوقیه روغن گل و دو نیم اوقیه مرداسنگ و دونیم اوقیه سفیداب به آب گشنیز تر با آب خرفه سوده قدری مغز نان با وی آمیخته مرهم سازند **دیگر** برای ماشرای مزمن روغن بیدانجیر یک رطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چهار اوقیه زنگار

دونیم اوقیه این هر دو را به سرکه بسایند و با روغن و موم گداخته بیامیزند **انطاکی** گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین و شرب آب تمرهندی و جو و کدوی مشوی و خیارشنب و هلیله و نهادن به مثل فاغیه و لعابات و آنچه در حمزه مذکور شد مع لزوم شرب عناب و گشنیز و صندل **سرهندی** گوید که شخصی را از دوستان من این مرض عارض شد و صعوبت او به حد کمال رسیده بود چون قوت باقی بود فصد گرفتم پس نقوع مشمش دادم که از آن هر روز یک دو بار اجابت می‌شد و بر روی او از شقیقه تا شقیقه دیگر و از موی پیشانی تا زرخدان بضماد هندی که در آن پلاهچریست و دیگر اجزای آن در امراض سر در علاج ماشرا مسطور شد در آب باریک سائیده نیم‌گرم ضماض کنانیدم و از روز اول صحت شروع گردید تا آن که شفای کلی یافت و آن ضماض را یاد دارند که عمل شریف مجرب است اکثر در خناقات حاره بارده شرب آب او و ضماض بثل او استعمال کرده می‌شود و در دو روز فائده می‌نماید

### ورم رخو

که آن را اودیما نامند و آن ورمی است بلغمی نرم سفیدرنگ و با آن حرارت و درد نباشد و چون انگشت بر آن نهند فرو رود و موضع غمز ساعتی همچنان غایر ماند الا آنچه از ریج بخاری بود که در آن اثر انگشت نماند و به قول **شیخ** هر قدر که ماده این ورم رقیق‌تر باشد نرمی او افزون‌تر و نفوذ انگشت سهل‌تر بود در جائیکه آن را غمز کنند مع ممانعتی که در تهیج نباشد و هر قدر که ماده غلیظ‌تر باشد مائل بصلابت و برودت بیشتر بود و بسیار باشد که آن از بخار بلغم بود پس آن از قبیل تهیج باشد و فرق اودیما و اورام سوداوی بقلت سختی و قلت تیرگی کرده می‌شود و چون از ضربه و مانند آن عارض شود ماده به سوی موضع او سواى بلغم جذب نشود پس غیرورم بلغمی پیدا نکند و این کم باشد و از درد خالی نبود و **مسیحی** گوید که ورم معروف به تهیج ورم رخوست که با وی الم نبود و حدوث او یا از ریج بخاری بود مثل آن که از این در ابدان مستسقیان و از باب سل و کسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید و یا از بلغم منصب به یکی از اعضا و **طبری** گوید که این ورم رخو بی‌درد بهر

آن باشد که از سیلان رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین به سوی عضوی بود و چون با آن حدت و لذع نیست در اینجا وجع نباشد بلکه عضو را از حاد تهیج آرد و او یا از این رطوبت مذکوره باشد و یا از ریاح نفاغه غلیظه رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او و گاهی این ورم از نقصان حرارت جگر و کثرت رطوبت او بود و این همه سلیم سریع الزوال اند تا آن که از تغیر قوت مخیله دم و بر و کبد مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مؤدی به استسقا گردد و اگر از کثرت رطوبت و یا از ریاح سمجه مع صحت قوت بود آن سلیم است و **انطاکی** گوید که سبب ورم رخو استعمال مؤلدات بلغم و شرب آب بر مثل شیر خصوصاً فواکه تفه چون خربزه و غالب مشمش است و ماده او بلغم است اگر از غمز فرو رود و عود او بعسر باشد والا ریح و بخار بود و همه مغیر لون و موجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج به منضج بلغم از مسهل آن وجب ایارج تنقیه کنند و یا از مطبوخ تربد علوی خان بسردار وی غاریقون و ایارجات کبار تنقیه نمایند به عده اضمده و اطلیة مجففه به عمل آرند خصوصاً که پیش از آن عضو را بپارچه خشن بسیار مالیده باشند و نظرون را به آب و سرکه سائیده ضماد نمایند و یا نمک و خاکستر که نب و سرگین گاو و شبت و صبر در سرکه سائیده ضماد کنند و در نسخه نفیص خاکستر گرم عوض کرنب است و مجرب و صبر و بوره ارمی برابر انفع و دیگر اضمده محله مثل سرگین گاو و مرهم باسلیقون نافع و تکمید بدخن گرم کرده مجفف است و نهادن عضو در آب نمکین و آب کبریتی و آب بورقی و شبی و شستن به آب دریای شور بارد نافع بود و اگر مرض طول کند و بدن صلب باشد سرگین کبوتر و خردل و نمک و سبر و تخم مرو مساوی سوده به آب مورد و سرکه ضماد کنند و اگر ورم رخو در کله یا جائی دیگر قریب النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بیخته به شیر گاو پخته به روغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج و مفجر است **ذکر ادویة نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب مطیب بجوز و ثوم و کرویا و یا نطول به آب طبیخ او برای تحلیل این اورام مجرب سویدیست و **ضماد** فلفل مخلوط بمرهم داخلین و کذا بیخ فثاء الحمار تنها و به آرد جو و کذا سرکه بشونیز سوده و کذا بابونه و ترمس و مویز منقی و کذا ترمس سوده به سرکه پخته و کذا مقل و ربع آن زعفران و کذا نمک و سرکه و صابون و کذا نمک

و میز منقی و کذا برگ سوسن یا بیخ او به شراب کهنه پخته و کذا حرف و مثل او افسنتین مخلوط به سرکه و کذا برگ چقندر مطبوخ و کذا برگ نیل و کذا برگ خرزهره و کذا شاهسفرم سوده به سرکه و کذا انجیر کوفته به آرد جو و زفت پخته که منضج است و کذا سبوس گندم به شراب پخته و کذا زراوند طویل و کذا زراوند مدحرج به آب و کذا انزروت و مثل او نظرون و کذا لادن و کذا اکلیل‌الملک و کذا بیخ نرگس و روغن آن و کذا علك‌البطم و کذا بسفائج و کذا نارمشک سوده به آب سرشته و کذا سرگین کبوتر به آرد جو و زیت و آب آمیخته و شرب و ضماد اشق و کذا حاشا به سرکه و کذا مقل ازرق و کذا کاشم و کذا دوقو و برگ آن و کذا کرکم و آن عروق‌الصفرا است و کذا سورنجان و آن را حرف و کذا نیل هندی و کذا شیخ ارمنی و جبلی و کذا حب‌القلقل و کذا هوفاریقون و کذا راسن و کذا صعتر و کذا مرمکی و کذا اسفنج سوخته و کذا تخم انجره و کذا اذخر و کذا کندر و کذا غاریقون **اقوال**

**فضلا** مسیحی گوید که تهیج عارض از ریج بخاری به سرعت زائل شود و آن را مالش به سرکه و روغن گل و نمک کفایت کند و علاج تهیج حادث از بلغم منصب به سوی بعض اعضا در اول حدوث او به اشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد و لهذا می‌باید که بر آن اولاً اسفنج نو در سرکهٔ ممزوج به آب تر کرده نهند و هرگاه اسفنج جدید نباشد باید که بنظرون و به آب خاکستر بشویند و اگر بدن نرم باشد سرکهٔ ممزوج بمقدار ملائم استعمال کنند و اگر سخت باشد غیرممزوج به کار برند پس اگر حاجت بدوای قوتیر از این افتد در قوت قابضه به اختلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله به امتزاج خاکستر با آن بیفزایند و اگر تهیج در دست یا در پای باشد و اسفنج بر آن نهند باید که برباط بر بندند بنوعیکه از اسفل بندند و به سوی فوق آورند و از اسفل نرم و از فوق سخت بر بندند تا عضو چیزی را که به سوی آن بریزد به افراط قبول نکند **بوعلی** گوید که تنقیه به اسهال کنند و پرهیز از مؤلذات بلغم امر ضروری است و بعدازان واجب است که در ابتدا ردع از چیزی باشد که جامع تجفیف و تحلیل بود و لازم است که موضع را بخرقهٔ درشت بزور بمالند پس بر آن مجففات استعمال نمایند و مس کردن آب بر آن واجب‌نیست و از ادویةٔ جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکهٔ ممزوج به آب یا



مبلول در آب بورق و خاکستر بر آن است و در جوهر اسفنج تجفیف و تحلیل است و هر قدر که مرض در تزیید باشد سرکه که در آن اسفنج تر کنند اندک تیزتر گردانند و وقت منتهی آن را بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط به روغن‌های شدیدالتحلیل با اسفنج استعمال کنند و ایضاً درینوقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازم است که اسفنج را از جمیع جوانب گشاده دارند تا ماده به جانب دیگر میل نکند و اگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دوته کرده به آب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بر آن ادامت نمایند اکثر کفایت کند و آب آهک قویتر است و ایضاً آنچه نفع کند در روغن گل به سرکه و نمک و کربن سوخته است و کربن سوخته تنها نیکو است و نخود به آب کربن عجیب است و مامیثا در ابتدا تنها و بعض مجففات حاره جیدست و بستن رباط از اسفل به سوی فوق نافع است اگر ماده غلیظ نباشد و آب مورد نیکو است در ابتدا و بعد آن اگر ادویه را بدان به سرشند و چون این ورم در عضو عصبی یا رباط وتر باشد در ادویه او چیزی که از آن تلئین حاصل شود مخلوط سازند و اگر مع ذلک درد باشد به سببی که گفته شد واجب است که اول تسکین وجع به مثل زوفای رطب و میفختج و قیروطیات از زیت کنند و نطول به شراب اسود قابض نمایند و بعد از آن آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و از اطلیة جیده این است که بگیرند و حضض و سعد و صبر و زعفران به اندک افاقیا و گل ارمنی و به سرکه و آب کربن به سرشند و ایضاً برگ طرفا و نمک و زید و گل ارمنی به سرکه ضماذ کنند و ایضاً برای کهنه با درد بگیرند چرک حمام و جوش کرده بنوره به قوام آرند تا مثل خمیر گردد طلا نمایند و ایضاً موضع را به زیت طلا کنند و بر آن اسفنج یا پشم به سرکه تر کرده نهاده بربندند و دواءالخمیر نافع است و از آنچه او را نافع بود این است که برگ سوسن را خوب جوش داده بیفشردند و بر آن نهند که این عجیب است و همچنین شبت و حضض در سرکه و آب خاکستر سوده و از اطلیة قوی‌النفع سرگین گاو و کند و میعه و اشنه و قصب‌الزریه و سنبل و افسنتین است همه نافع بود و گاهی ترهل عارض در اقدام حوامل را فقاح قصب که از آن جاروبها می‌سازند در سرکه تر کرده بر آن نهادن نفع می‌کند و بهتر آن است که آن را سائیده ضماذ کنند و گل قیمولیا به سرکه و شب یمانی نافع است و از نطولات آب طبیخ کربن یا شبت یا طبیخ پوست ترنج است و ترهل که

تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج سبب آن را زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد به انقضای مرضی که تابع او بود زائل شود و اگر از انصباب ماده بلغمی به سوی بعض اعضا باشد علاجش به استفراغ خلط بلغمی از ادویه مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مغز قرطم و بحب ایارج و غیر آن از ادویه مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیه مؤلد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و به ادویه که تشدید و تحلیل نمایند مثل سرکه و آب ممزوج به اندک نظرون اسفنج نو یا پشم چرک آلوده تر کرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریضی که در آن ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر از سرکه و نظرون اندک گیرند و اگر بدن سخت باشد سرکه غالب تر و نظرون بیشتر کنند به سبب سردی بدن از حال طبیعی به زیادتی در اشیای مجفقه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی بگیرند و اگر بدن صلب بود و این دوا کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر این هم فائده نکند بگیرند صبر و افسنتین مساوی و باریک سائیده به سرکه و آب سرشته بر عضو ضاماد کنند و چون این ادویه استعمال کنند باید که عضو را بر بندند به طریقی که در قول مسیحی گذشت اگر این ممکن باشد و ایضاً نمک و صبر برابر باریک سوده به آب مورد و اندکی سرکه آمیخته ضاماد کنند لاسیما در ابدان صلب که این نافع است **طبری** گوید که معالجه ورم رخو به حسب موضع مختلف بود پس اگر ورم و تهیج در چشم و رخسار باشد علاج بکم کردن غذا و اقتصار بر اشیای ناشفه محموده کنند مثل لحم تیهو و یا کبک یا تدرج یا لحم حمل صغیر بر آتش کباب کرده و از شرب آب بسیار و از آب یخ و برف منع کنند و بر آب محمود مبرد بهوا بعد طبخ آن در ظرف آهن تا آن که نصف او فانی شود اقتصار نمایند و تقویت معده بجلنجبین و مصطکی کنند و به این ضاماد بگیرند صبر و مر و اشنه و مصطکی و سنبل الطیب مساوی و از موم و روغن ناردین موم روغن ساخته ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و بر فم معده ضاماد کنند و بعد از آن امر بریاضت بر اسب و تحریک جمیع اجزای او و دخول حمام عقب ریاضت نمایند و غرغه بمری نبطی و اندک عاقرقرحا کنند در بعض اوقات و بمضغ مصطکی و انداختن آب دهن امر نمایند و این تنها با پرهیز گاهی از غیر او غنی سازد و اگر

تهیج در دستها باشد و این گاهی از سیلان رطوبت و ریاح نافخه حادث شود بر معالجه مذکور حل طبیعت افزایند اگر از آن مانعی نباشد به این حب نارمشک و ناردین اقلیطی و زنجبیل چینی و دارفلفل هر واحد یک درم گل سرخ و عصاره سوسن هر واحد یک و نیم درم سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو ثلث درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم صبر سقوطری هم وزن همه ادویه این همه را بسایند پس هلیله سیاه ده درم و برگ ترنج مثل او در شراب کهنه بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده ادویه بدان سرشته حبها به قدر فلفل سازند و در هوا خشک کرده دو درم بخوراند و زیاده و کم به قدر قوت مریض دهند و غذای او مثل غذای اول سازند و بر آن طعام محمود اندک نبیذ کهنه سرخ رنگ بیاشامند و واجب نیست که صاحب این مرض شراب سفید و خوضی و شراب تازه بنوشند و از جمیع فواکه رطب اجتناب نماید و تقویت جگر او به این ضماد کنند فوفل و اشنه هر واحد دو دانگ پوست پسته تر نیم درم قصب الزریره یک و نیم درم زرشک دو درم گل سرخ و حضض هر واحد یک درم همه را بسایند و اندک در شراب جید و آب سیب میخوش و آب مورد حل کنند و بر خرقة مقدار جگر تراشیده بر آن مالیده در هر روز یک بار بر نهار ضماد کنند و هنگام خوردن طعام آن را بردارند و از آنچه مالش بر تهیج دستها بدان نمایند این روغن است بگیرند زوفای خشک و زیره کرمانی و صعتر فارسی و خاکستر چوب انگور مساوی پس همه را در روغن ناردین بجوشانند و بگذارند تا نیم گرم بمالند پس بر دست او مالش کنند پس اگر تهیج او به بستن محتاج گرداند بر کف و باطن او رفاده مبلول به سرکه و خاکستر چوب انگور و روغن گل نهند و از طرف انگشتان تا وسط ساعد بر بندند که این ازاله او و تقویت عضو نماید و اگر تهیج در پایها باشد امر به این جمله علاج نمایند و بقی کردن بر این طریق که ابتدا طعام او بمالح و ترب بسیار تیز کننده به معده شوربائیکه در آن ترب بسیار و برگ سرمق پخته باشند از شوربا و ترب و سرمق بخورند و بالایش آب گرم و بینند تازه بنوشند تا ممتلی گردند بعد از آن پیر مرغ به روغن بادام چرب کرده به آهستگی در حلق اندازند تا آن که همه آنچه در معده او باشد بیرون آید و این عمل وقتی نمایند که از روش شش ساعت گذشته باشد و در آن روز چیزی نخورند و نه در آن شب و اگر تشنگی رنج دهد اندک جلاب یا قدری شربت سیب شیرین و اندکی آب جرعه جرعه بنوشند و چون صبح شود بار دیگر بر نهار چنان معالجه نمایند که

ترب بسیار بجوشانند تا مهرا شود پس آب آن گرفته سکنجبین آمیخته بنوشند پس پر مرغ استعمال نمایند تا آن که معده پاک گردد به عده مداومت نمایند بر اطعمه ناشفه خفیفه و بر کمتر مقدار آنها آنچه ممکن باشد و اگر در سینه او خشونت و اضلاع او ماندگی باشد به موم و روغن بالش آن نمایند و بر آن آب گرم بسیار نریزند و **بدآن که** پرهیز و تقلیل طعام و تقویت معده ازاله این مرض کند و بمعالجه حاجت نیفتد پس اگر تخفیف نشود حل طبیعت او به یک دفع یا دو دفع بحب مذکور نمایند و تضمید معده و جگر او کنند و از آن نبیذ موقوف نکنند اگر بر طعام بود اندک بدهند تا تقویت حرارت غریزی و تجوید هضم نمایند و اگر بعد هضم طعام باشد زیاده از آن بدهند پس اگر کم و زائل نشود دست و پای را این روغن بمالند بگیرند کرفس و شونیز در سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس آن سرکه بگیرند و مثل او روغن گل بر آن ریزند و بار دیگر بجوشانند به عده در آن اندک خاکستر چوب انگور حل کنند و در آن اسفنج یا پشم تر کرده دائم بر پای نهند تا آن که تهیج تحلیل شود و اگر تحلیل او دشوار گردد بسختی بمالند و رفاده در آن دوا تر کرده از طرف انگشتان تا وسط ساق بندند این تدبیر آنگاه است که تهیج از سیلان رطوبت باشد و اما هرگاه از اندفاع ریح و رطوبت غلیظ باشد باید که فصد مریض گشایند و بصورت خون او نگاه کنند پس اگر غلیظ سیاه باشد زیاده اخراج آن نمایند و اگر مائل بسرخی خالص و رقت بود از آن کم گیرند و معالجه او به همه تدابیر مذکوره نمایند و پرهیز از اطعمه مؤلد ریح کنند و این سفوف برای او ترکیب دهند مرماحوز خشک و شقائق و برگ مزرنجوش و صعتر فارسی و زوفای خشک و زیره سیاه و کندر و کرویا و مصطکی و عود خام و وج ترکی همه برابر سائیده دو دانگ از آن بخورند و بر آن جرعه شراب کهنه بنوشند و این سفوف تهیج را ببرد بغیر **تدبیر دیگر** چون از ریح غلیظ باشد الا آن که طبیب را واجب است که رعایت مزاج مریض نماید تا حدت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات است چون با صحت قوت کثرت نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد **بونس** در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج به اصلاح مزاج کنند و بعد از آن مالش عضو به روغن و نمک و سرکه و اگر سبب او ماده بلغمی باشد بعد نضح اسهال بلغم به ایارج یا حب

ریوند نمایند و به عده اصلاح مزاج به گل‌قند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن آب کاسنی و بادیان به سکنجبین بزوری و قرص ریوند پالک و این قرص افسنتین کنند افسنتین سه جزو تخم کشورث تخم ترب یک جزو عصاره غافث نیم جزو لک مغلول یک جزو کوفته بیخته به آب مقل محلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی از آن دو درم با ده درم سکنجبین بزوری و دواءالکرکم خاصه در این مرض و آب برگ ترب به سکنجبین و ماءالاصول نیکو است و غذا نخودآب بزیرباج و قلا یا و مطنجنات یا به ارزیز حاره و لحوم خفیفه مثل کبک و عسافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از حموضات و مرطبات واجب است بعد از آن تقویت عضو به سرکه و آب ممزوج بنطرون کنند و یا بگیرند شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه به آب آمیخته پشم پاره به آن آلوده بر آن نهاده بر بندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و ببرگ طرفا و برگ آس یا برگ و لب ضماد کنند و یا به سرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و افاقیا و شیاف مامیثا و زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت به اندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تهیج ریختن آب سرد آن را فائده کند **جرجانی** گوید که این دوا را طلاءالترهل گویند بگیرند اجزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض و به سرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهره شطرنج و بوقت حاجت به کار برند **دیگر** بوره ارمنی و زیره سیاه و پشک گوسفند و قصبالزریه و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را به سرکه سرشته ضماد کنند و شب یمانی و حضض سوده هر دو به سرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای ترهل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تهیج عارض بعد حمیات و امراض طویل را به سرکه و گلاب و روغن گل و آب مورد تر اسفنج تر کرده بر موضع نهند و برگ طرفای رطب و برگ مورد تر و حنای تر کوفته ضماد کردن سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر این است بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب انگور خشک و سوخته خاکستر آن در آب یک شب تر کنند و صبح صاف کنند و سرکه بدان آمیخته نمد یا خرقة تر کرده بر موضع نهند که همه آبهای نرم و آبناک را سود دارد **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و اصل السوس هر یک سه درم با گل‌قند

عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخودآب و شیرۀ مغز قرطم دهند و بعد نضح تام تنقیۀ بدن از بلغم بحب یا بمعجون خیارشیر مع سنا کنند و به زیت و نمک دلک نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم به سرکه آب سرشته ضماد کنند و یا بگیرند و غص و سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند **خجندی** گوید که هر روز شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضح استفراغ بلغم بحبوب مناسبۀ تربدیه به مطبوخی که در آن تربد و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا او را نافع است سعد اشنه مورد شبت سنبل الطیب میعه به آب خاکستر ضماد کنند پس اگر در اودیما مادۀ رقیق یا ریخی باشد ادویۀ قوی التجدیف آن را نفع کند و یا شکاف دهند تا مادۀ اوسیلان کند **انطاکی** گوید که علاج ورم رخو تنقیه بقی و استفراغ خلط به مثل ایارج و معاجین محله چون فلاسفه و ترک مثل باقلا و شیر و نهادن جاورس و بورق و طرفا و سرو و مالش او به زیت است و هم او گوید که این ورم مختص است بمزید نطولات در ابتدای او به ادویۀ حاره مثل طبیح اکلیل و بابونه و کمادات بپارچۀ گرم و شونیز و نمک و سبوس و جاورس پس هرگاه متوقف شود ضماد به مثل حضض و زعفران و افاقیا و سلاقۀ سوسن و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه میسر آید به عسل اگر حرارت نباشد و به عسل و سرکه اگر حرارت باشد و مفرط نبود والا به آب کدو و گشنیز سرشته و در انحطاط صبر ممزوج کنند و صبر با حنا و روغن مادۀ گل بغایت نافع و کافی است و این تدبیر مع منع از مؤلدات خلط و رطوبات مثل شیر و خربزه باید کرد

### سلع

ورم غلیظ است که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و بهرطرف که بگردانند زیرجلد در جای خود همی گردد و در عظم از مقدار نخود تا به قدر خربزه مختلف بود و آن را کیسۀ باشد محتوی بر مادۀ این ورم بلغم غلیظ بود که از عروض برد و پیش غلط او افزایش و سبب تولد او تخمه و سوءهضم است و آن را در هندی رسولی گویند و اگر در گلو باشد غر نامند و **شیخ** و **جرجانی** می نویسند که سلع از جنس دبیلات بلغمی است که احتوای اخلاط بلغمی نماید یا متولد از بلغم باشد و قوام آن مختلف بود بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و

بعضی همچون عسل و بعضی باشد که ماده آن خشک گردد و اگر بشکافند چیزی مانند ارزن و امثال آن دریابند و بسیار باشد که در غوص مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی صلب پیدا شود که بعید نبود و جواب الحاق او بسوداوی الا آن را بلغمی گردانیدیم و گاهی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه سلع شود و سلع نباشد و فرق میان سلع و او آن است که سلع از همه طرف متحرک بود آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبند و بسیار باشد که از ضربه چیزی شبیه سلعه حادث شود پس اگر در ابتدا معالجه به بستن بر آن کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و **صاحب کامل** و غیره گویند که اقسام سلعه چهار است **یکی** شحمیه و شحمیه بهر آن گویند که مشابه بشحم دو رنگ و قوام بود و ماده این غلیظتر و باردتر باشد و بغمز فرو نشود و نه نزد غمز پهن شود **دوم** **عسلیه** که آن را شهیدیه نیز گویند و مسمی به عسلیه بهر آن شده که مشابه به عسل در رنگ و قوام بود و ماده او لطیفتر و رقیقتر از همه اقسام می باشد و لهذا آن را عفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز قوامن کمتر از ریم کند و به سرعت رجوع نماید **سوم** آردهالیه و این را به سبب مشابهت او به آردهاله بدین نام خوانند و آن لفظ فارسی است مرکب از آرد که مشهور است و اهاله معنی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریره غلیظ می کنند که از آرد و روغن مثل عسیده می سازند و ماده این غلیظتر و خشکتر از عسلیه بود و لهذا غلیظ مائل بسیاهی بود **چهارم** شیرازیه زیرا که مشابه به شیراز در سفیدی و غلظ بود و این لفظ را در فارسی اطلاق می کنند بر نان خورشی که از شیر مثل حریره غلیظ می سازند یعنی اقسام مذکوره این ورم محتوی بر مثل این اشیا می باشد و حمیه سختترین انواع است و صاحب او اندک الم هنگام مس معلوم کند و اما هر سه اقسام دیگر در ملمس نرم و در حس کم می باشند و **ابن هبه الله** گوید که استدلال بر سلعه صغار از تحریک او زیرجلد نزد غمز بر آن کرده می شود و سلعه غدديه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائديه بزرگتر از غدديه بود و بیخ او فراخ باشد و شهیدیه زیر لمس مندفع گردد و به سرعت عود کند اصل او ضیق و جسم او مثل لحم دسم بود **علاج** علاجش از تنقیه و غیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلین و مانند آن ادویه محله ضماد

نمایند و اگر مزمن باشد ادویۀ حاده مانند فلدفیون نهند و یا آن را شق کرده به تمامه بیرون کنند پس مراهم مدمله به کار برند و گویند که بستن برگ ککرونده به روغن چرب نموده و گرم کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع است و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سود دارد و اگر بر آن موضع شرط زنند و شب یمانی سوده بر آنجا گذارند و چند روز همین طور جراحی تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سودمند است حبه سفید نمک لاهوری به آب لیمون سائیده نخستین سلعه را شرط زده بر آن طلا نمایند در چند روز بتحلیل رود و در تکملۀ هندی نوشته که اگر زردچوب دارهد سهاگه را سرمه سا کرده بر قطعۀ کنوار انداخته بریندند در چند روز دفع شود و اگر چونه پا ان و سچی لونه هر دو برابر به آب کهرل نمایند و به قدر نیم نخود در میان رسولی گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده برآید بعداز آن مرهم گذارند و تا به شدن آب هرگز نرسانند که بیم عودست **ضما**د که سلع را از بیخ برکنند سچی چونه سندور پیخال گنجشک همه برابر بصابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی بمالند و بالایش چهار داغ دهند هرگاه ماده دفع شود به روغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیخ خرد نرم بندند **دیگر** صابون سچی چونه نوشادر شنگرف همه برابر سائیده با روغن کنجد خمیر کرده بر رسولی کلک زده طلا کنند که خواهد ترقید اصلاح زخم آن بهلیله سیاه کنند **دیگر** افیون سم الفار نیله تهوتههه سچی و دده چهچر کوفته بیخته به آب حل کرده بر رسولی بمالند **دیگر** چون نیله تهوتههه سچی نوشادر به روغن کنجد بمالند **مرهم داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین اوجاع معمول است روغن زیتون کهنه از سی تا چهل درم مرداسنگ بیست درم تخم خطمی اسپغول تخم کنوچه حلبه تخم کتان هر یک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب در آب تر کنند و صبح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از آن که روغن سیاه گردد و از آتش فرو آرند و لعاب را در آن انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده برهم زنند و اگر خواهند که قوی الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و مرصاف هر یک سه درم خبث الحدید یک درم باریک ساخته اضافه



نمایند **اقوال اطبا** مصف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن از بلغم به ایارجات کبار و مطبوخ اف تیمون تربدی نمایند بکرات و مرات تا استیصال بلغم شود پس اولی آن است که پوست را به آهستگی بشکافند بنهجیکه کیسه سلعه پاره نگردد و از دست برآرند که هیچ از آن باقی نماند پس باید که بنابر منع از ازدیاد سیخ آهنی به آتش سرخ کرده داغ دهند و بمرهم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شکافتن نداشته باشد باید که به مقل ازرق و اشق و مرداسنگ و مرمکی هر یک یک توله به سرکه و روغن گل برابر سرشته ضماذ نموده بالایش صفحه اسرب که مقدار حجم آن باشد و آن را نیکو فراهم گیرد واره بسته دارند که در ابتدا بالخاصیت آن را در اندک مدت تحلیل می نماید و دستور اخراج سلعه که مکرر به تجربه درآمده این است که سلعه نو بود یا کهنه سوای سلعه گلو سه روز متواتر تیزاب فاروقی یا سبز در مرهم رسل و اعجاز آمیخته بر حوالی آن باید گذاشت و روز چهارم تیزاب سفید اندکی در آن آمیخته بنهند و چون ورمی و دردی که از آن پدید آید آن را بمرهم ابیض کافوری و مرهم اصفر حکیم بقاخان تسکین باید نمود و طلا از کنجه طوده و بنوماش و ریوند خطائی هر واحد یک توله در روغن گل و سرکه سرشته بر پوست خوک بچه به قدر عظم سلعه آلائیده بر آن گذارند و بعصابه محکم بر بندند که حوالی پوسیده در دو سه روز خودبخود جدا گشته بیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشه آن مانده باشد آن را به آهن و یا روغن گاو داغ داده بمرهم سیاه و بمرهم اعجاز مندمل سازند و در قوانین احلاج مرقوم است که طلای غوتاغینا در این باب اثری عظیم دارد و چنان چه باز احتیاج به استعمال تیزاب اصلا نیفتد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقدن عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون اثر نضج در قاروره بینند باید که تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا یا بمعجون خیارشنبر مع سنا یا به مطبوخ که در آن ترید باشد تا بزرگ و زیاده نگردد و لزوم مرضع به اضمده محله مثل مرهم داخلین کنند که آن گاهی تحلیل و زائل می کند در ابتدا و اگر شیرازیه باشد علاجش به ادویه محله و یا قطع و شکاف است و همچنین اگر عسلیه بود و چون شکاف ممکن نباشد بر آن ادویه حاده محرقه مثل فلدفیون و دیگ بر دیگ نهند و اگر آردهالیه باشد و در

آن ادویۀ محلله نفع نکند بلکه محتاج به ادویۀ معفنه یا قطعه باشد و اگر شحمیه باشد در آن ادویۀ محلله و معفنه فائده نکند و آن را سوای قطع و اخراج مافیها علاجی نیست و چون بشکافند کیسه او به تمامه بکشند و از علاج نافع عظیم برای شیرازیه این است که مویز منقی و مقل و آهک و صابون بر آن نهند **ابن نوح** گوید مادام که سلع کوچک ضعیف باشد به ادویۀ محلله که در باب دوم صلب مذکور گردد علاج او نمایند و از ادویۀ مخصوصه او این است که اشق را در سرکه تند حل کرده بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کربن بزفت و زیت آمیخته و یا بدبق مقشر ضماد کنند و این مرهم باسلیقون در این باب قویست موم راتینج پیه گاو زفت مساوی گرفته بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد و در آن ادویه اثر نکنند علاجش بجز تعفین او به ادویۀ معفنه و یا بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچ تساهل نمایند بزرگ گردد و اما سلع که در مقدم گردن باشد در علاج او این دوا مجرب است بگیرند فلفل سیاه و سفید و دارفلفل و فلفلمویه و دارچینی و قرفه و خولنجان و نوشادر و تخم قثای بری و نفع همه مساوی کوفته بیخته نیم وزن جمله شکر آمیخته بکشمش کوفته به سرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیده و سر به سوی خلف داشته بندقه در دهن گذارند و بگردانند تا آن که حل شود به تدریج فرو برند تا نوبت پنج بنادق رسد که این سلع را ببرد تا آن که چیزی از آن باقی نماند و **محمد بن زکریا** گفته که اگر سلعه بزرگ باشد آن را مشق کرده چیزی که در آن باشد اخراج آن نمایند پس در آن روغن یا دوی حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساخته بیرون آرد **خضر** گوید که در ابتدا بعد تنقیه بدن از بلغم غلیظ این ضماد به عمل آرند قند ده درم حلتیت پنج درم جاوشیر هفت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چهار درم سکنجبین سه درم قند را در سرکه حل کرده همه را به آب گشنیز سبز سرشته ضماد کنند و بعد هر سه روز تبدیل ضماد نمایند که نضج و انفجار آن نماید اگر سلعه نرم باشد در نسخه دیگر اشق پنج درم نیز داخل است **شیخ** و **جرجانی** می نویسند که آنچه از سلع غددی و صلب تر بود علاج او سوای قطع و شکاف نیست **انطیلس** گفته که اولاً پوست را که بالای سلع است صاحب او بدست چپ بکشد یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع برخیزد و جدا گردد پس آن پوست را

به آهستگی بشکافند و چون جلد شکافته شد و پوست سلعه ظاهر گردد کنارهای جلد از هر دو جانب صناره کشیده دارند و کیسه سلعه از گوشت قطع کنند و گاهی کشط او آسان بود و گاهی دشوار باشد و در این صورت آن را به آهستگی از قمادین سلخ کنند تا کیسه در است با چیزی که در جوف آن باشد بیرون آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شکاف فاضل نباشد به سبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت با چیزی که در جوف آن باشد بیرون آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شکاف فاضل نباشد به سبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماءالعسل بشویند و بدوزند و ادویه رویاننده گوشت بر آن نهند و اگر جلد بسیار فاضل گردد به سبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماءالعسل شسته بدوزند و اگر سلعه قریب عصبی پارگی بود و از آن کشط توان کرد بکشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بقادین باشد و خوف قطع چیزی غیرسلع باشد آنچه از او بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کهنه نیم گرم یا دوی حاد نهند تا آن باقی پوسیده گردد و بالحمام او نپردازند تا آن که معلوم شود که چیزی از کیسه در آن باقی نمانده و چون سلع بزرگ را خارج کنند در آن روز از پنبه آن را پر سازند و معالجه او بدوا کنند و چو شکاف دهند باید که کیسه را به تمامه بکشند و اگرچه بصناره باشد و اگر سلخ آن ممکن بود کیسه را مع سلعه بیرون کنند بهتر باشد و اگر چیزی از کیسه باقی ماند دوی حاد در آن گذارد پس به روغن گاو الحاق نمایند و اگر قوام سلعه نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاهداشتن کیسه بیشتر باید کرد تا دریده نشود بلکه حيله کنند تا با کیسه بیرون آید پس اگر خرق عارض شود صواب آن است که آن را بدوزند و استوار کنند و برباطات بریندند و هرگاه چیزی بسیار از آن سائل شود و آن به سبب ضعف بسیار گردد واجب است که مراعات صاحب او بمقویات طبیعت نمایند و هنگام خواب حفاظت نمایند زیرا که گاهی بدان غشی سرعت می کند و باید که معالجه نمایند کسی را که بر آن خوف غشی باشد و بسیاری از صاحبان سلع متحمل سلخ نباشند و نه ادویه حاه به سبب عظم مرض و ایضاً به سبب مزاج ایشان و سواى شکاف احتمال نمایند پس لازم است که در ایشان سلعه را بشکافند و آنچه از آن بیرون توان کرد بیرون آرند و از برآوردن کیسه تعرض نکنند بلکه هر روز بعد اخراج ماده مجتمعه در آن روغن گاو نیم گرم بنهند که از این

کیسه پوسیده شده خود بخود بیرون آمده و اما علاج سلعة عسلية شهديه آن است که در ابتدا بچیزی حار تکمید نمایند پس بمویز منقی ضماد کنند و اولی آن است که جلد را بشکافند پس بر آن مراهم نهند و گاهی دوی حاد مثل آهک و صابون در ماده غیر آن که در معجرات خراج مذکور گردد در شکافتن جلد کار آهن کند و ایضاً بگیرند آهک چهار درم دردی شراب سوخته دو درم نظرون دو درم میعه یکدرم در آب رماد جوش خفیف داده در حقه رصاص بدارند و همواره به آب رماد تر دارند تا خشک نگردد و ایضاً این دوا که برای ثلیل و غدد و مانند آن نیز نیکو است بگیرند خربق سیاه و زرنیخ سرخ هر یک دو جزو قشور مس چهار جزو به روغن گل مطبوخ سازند و یا بگیرند تخم ابخره و قشور مس و زرنیخ و از لذع و احراق او بترسند و به روغن گل ضماد کنند و اضمده جیده برای عسلیه و سائر خراجات حاره نیز و آنچه در آن خلط نرم باشد این است لادن قنه مقل اشق چرک خانه زنبور عسل علكالبطم مساوی و از آن مرهم سازند و از ندوبات بلاکثرت نوع این است بگیرند بورق و نصف او خربق و از آن موم روغن به موم و روغن گل بسازند و ایضاً آهک پنج جزو قلقطار یک جزو زرنیخ یک جزو سائیده استعمال کنند و اما غده که مشابه سلع بود و آن قسمی از تعقد است اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و ضرر او بعصب و غیره از عضو مجاور نباشد بشکافند و اگر در دست و پای و در جای متصل عصب و اوتار بود به اخراج او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آن را بکوبند و بر آن چیز گران بندند تا تحلیل شود و علامت مثل این آن است که غمز بر آن تخدیر عضو کند **طبری** گوید سلع که در آن ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند و صاحب او اندک الم احساس نماید علاجش تنقیه صاحب اوست اگر قوانین از آن مانع نباشند به مطبوخ افیمون و ایارجات مخمر بمقویات و صاحب او را به آب ترب جوش کرده و سکنجبین و تخم سمرق و کنگرزد امر بقی در هر اندک مدت کنند و لزوم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او به حسب بدن و مزاج او کنند تا آن که در بدن او فضول غذا که طبیعت آن را به سوی آن موضع دفع کند باقی نماند و گاهی معالجه به آهن کنند اگر عضو سلیم باشد و علاج او بسه طریق است **طریق اول** آن که ضماد بمرهم اسرنج کنند تا آن که نرم کند پس بمرهم

داخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور و خاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد به عده به سوی آن نظر کنند پس اگر رقیق شود تحلیل گردد عضو را به آهن مس نکنند و بر آن صبر نمایند تا آن که تحلیل شود و اگر مثل آب گردد و متوقف شود چنان که نه کم گردد و نه تحلیل پذیرد بر آن اضمده گشاینده بنهند تا بگشاید و آنچه در آن باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او که بر آن فتوی باشد تلافی نمایند و چیزی از آن بگوشت چسپیده نمانده به عده علاج موضع بمرهم نیست لحم که آن مرهم مرداسنج است پس بمرهم مختم که آن مرهم راتینج و کندر است باید کرد و قبل ذکر دو طریق دیگر مرهم و ضماد مذکور در این باب بیان میک و نیم **صفت** مرهم اسرنج بگیرند اسرب و بر سنگ خشن به آب بسایند و سوده آن را خشک کنند و دو درم از آن بگیرند و اسرنج سه درم به عده موم روغن بشحم بط و پیه ماکیان بسازند و تسقیه او بر آتش از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان کنند تا آن که ممکن باشد به عده از آتش فرود آورده بر آن ادویه مسحوقه انداخته در هاون بسایند تا نرم گردد و مخلوط شود پس بر سلع ضماد کنند **صفت مرهم** و یا خلیون مرکب بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان هر یک سه درم مرداسنگ خام صد درم زیت اصفر یک رطل صغیر و همه را برفق بجوشانند تا بلغظ شروع کند به عده پنج درم گل زفت که از گداختن زفت زیر او باقی می ماند و اگر نباشد نصف وزن آن زفت بگیرند و خاکستر چوب انگور پنج درم و آرد ترمس تلخ سه درم و صداءالحدید یک و نیم درم بر آن اندازند و بسایند تا مخلوط گردد و بر سلع ضماد کنند پس در اغلب از طبیعت این مرهم آن است که سلع را تحلیل کند و بگدازد و استاد من ابوماهر علاج سلع صلب که زیر مابض زانو ظاهر شده بود و از مس او به حدید خوف وقوع ضرر بود بلزوم این مرهم بعد مرهم اسرنج نمود پس سلع به الکل زائل شد و باز عود نکرد و اما ضمادی که آن را منفجر سازد و از آهن غنی گرداند این است که بگیرند گندم یک کف کبیر و برگ خرزهره یک دسته و هر دو را در شیر بجوشانند و بهتر شیر میش است تا آن که مثل خاکینه گردد پس بر سلع ضماد کنند و اگر بسبب صلابت جلد انفجار او دشوار گردد قدری اشق و اندکی تومال مس سوده در این ضماد افزایند که آن بسهولت بگشاید و بهترین دوا که در گشادن

خراجات بعد نضح تجربه کرده‌ایم که چرک خانه زنبور و بزرکتان هر دو بکوبند و به عسل آمیخته بر سلعه ضما  
کنند و چون آن را بگشاید بر آن نگذارند تا غائر نکند و اما مرهم منبت لحم این است که بگیرند موم و روغن گل و  
بر آن اندک سفیده ارزیز و قدری مرداسنگ کوفته بیخته داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس در هاون  
انداخته بر آن اندک سفیده بیضه رقیق اندازند و بسایند تا مخلوط گردد بعد از آن آب سرد بپرف بر آن ریزند و  
بپامیزند تا مغسول و سفید شود به عده بدان علاج کنند هر جراحت و هر خراج را که اراده انبات لحم آن باشد پس  
هرگاه سطح جراحت با سطح جلد برابر گردد این مرهم موقوف کنند و بمرهم راتینج و کندر علاج آن نمایند و  
نسخه او بعینه همین نسخه است در آن کندر و راتینج به قدر واجب زیاده کنند و اگر نبات لحم زائد شود حتی که  
بر سطح جلد بلند گردد بر آن قطعه پنبه نهند و بالای آن رفاده اندک خشن بندند یک بار که این لحم را کم کند و  
بگدازد پس بدوای مختم علاج کنند **طریق دوم** آن که سلع را بسر مبضع معروف بورده از موضع اسفل سلع شکاف  
دهند به عده فتیله قوی از بنیه منقوش اندر آن نهند و هر روز فتیله را در غلظ و طول افزایشند تا آن که سلع بشکافد  
و از آن ماده گداخته و ریم برآید پس غلاف او خارج کنند که آن بسهولت برآید چون موضع پوسیده گردد به عده  
مطابق آن که مذکور شد علاج نمایند **طریق سوم** آن است که نظر کنند به سوی سلع و بمقدار تشبث او به موضع و  
بجوهر عضو پس جلد او بشکافند اگر از آن مانعی نباشد و شکاف صلیبی دهند و سلع را بصناره بگیرند و از جائیکه  
بدان متشبث باشد برفق جدا کنند تا مع غلاف برآید پس بمرهم مسکن وجع منبت لحم که مذکور شد علاج کنند  
و در آن چیزی از شحوم زیاده کنند که آن فی الفور تسکین اوجاع می‌کند و معالج جهد نماید که جلد شکافته  
مشوش نشود و این طریقه را بعضی حذاق چنان اختیار می‌کنند که سلعه را چند روز محکم می‌بندند تا آن که در  
جای اندک از جلد مجتمع گردد به عده اخراج او بر ایشان آسان می‌شود و موضع اثر کوچک می‌گردد و **بدانند** که  
اخراج سلع و شکافتن خراجات و مداوای خنازیر به آهن البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم پرهیز درد مزاج  
مریض به اعتدال او پس واجب است که طبیب از این غافل نباشد **گیلانی** می‌نویسد که گاهی علاج سلع بعد فصد و

استفراغ و تنقیه بدن به این طور می‌کنند که حيله برای اخراج او در فصل موافق نمایند و آن را صلیبی یا بطول بشکافند و بصناره برداشته بمشراط یا نیوک آله شکاف استیصال آن کنند تا بعد التحام عود نکند و سلع که در حدود یافوخ با بقریب گوش باشد باید که از شکافتن شریان حذر نمایند پس اگر خطا نوک نشتر بشریان رسد به آن داغ دهند بعد از آن بمرهمی که در آن صمغ صنوبر و اشق و کندر و مانند آن باشد علاج کنند و اما دوايي که بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار ندارد بلکه در یک بار کفایت کند آن زرور معروف بسرقولون است و نسخه او این است که بگیرند دقاق کند دو درم مرصاف نیمدرم گلنار سه درم جفت بلوط یکدرم گل سرخ گل ارمنی هر واحد دو ثلث درم و همه را سائیده بحریر بیخته موضع سلع بدان پر کنند و ببندند بغير آن که آن را آب رسد پس در یک مرتبه صحت یابد و همچنین سائر خراجات شکافته را چون بدین ذرور در اول پرکنند در یک دفعه الزاق آن نماید

#### غدد و عقد

گاهی در بعض اعضا ورم غددي چون بندق و جوز و کم و زیاده از آن پیدا شود بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و در اول امر چنان بود که اگر بر آن غمز نمایند متفرق گردد بعد از آن عود کند در اکثر و گاهی عود نکند و به قول طبری بعضی از غدد طبیعی بود چون غدد بیخ زبان و قریب ادعیه منی و گردن و بغل و بن ران و این نوع را احتیاجی بعلاج نیست و بعضی غیرطبیعی باشد که در اینجا مقصودست و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود بالجمله غدد جسمی است صلب که در ظاهر بدن از ماده غلیظ بلغمی و گاهی سوداوی متولد شود و از برد و بیس منقعد گردد و گاهی زیادتی قبول کند و آن را غدد سلعیه گویند و چون زیادتی قبول نکند آن را سلعه غدد بنامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع است لیکن فرق فیما بین هر دو آن است که غدد سخت باشد و زیادتی قبول نکند مگر بندرت و او را کیسه نبود بخلاف سلع و گاهی بثور غدديه کوچک عارض شود و از جنس اورام غددي نوعی است که آن را فوجشلا گویند و گویا که مخصوص است به این اسم آنچه پس گوش باشد و

**جرجانی** گوید که نوع دیگر از غد دست که آن را مسامیر گویند و آن به اتباع شیخ جدا مسطور گردد و **اما عقد دو** نوع است یکی ریخی و این در مواضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جبهه چون بندقه و جوزه و غیره پدید آید و در ابتدا هنگام غمز غائب شود و به عده بر هیئت خود باز آید و آن یا با درد باشد و یا بی درد بود **دوم** لحمی یعنی آنچه در جوف او بود بجنس لحم غددی مستحیل گردد و این به لمس صلب باشد بغمز متفرق نگردد و بعضی متقدمین این را ثوالیل مندفته نامند به سبب صلابت آن و این در جمیع اعضا و نزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند و اکثر عروض این بعد خراجات بود و بیشتر در انگشتان پای و در اسافل حادث شود و از رفتار منع کند و گاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد و آن مشابه سلعه بود و فرق آن در سلعه مسطور شد و گاهی بعد به شدن شق عصب و هتک او صلابت و عقده عارض شود و ایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت و شبذ پیدا شود **انطاکی** گوید که گاهی اخلاط بر کیفیات دیگر جمع شوند بعضی از آن مثل بندق باشد بهر دو جانب فقط حرکت کند و آن را عقد نامند و بعضی از آن مخالط جلد باشد و اصلا حرکت نکند و آن را غدد خوانند و این گاهی ریخی بود بغمز زائل شود و عود کند و آنچه از این پس گوش باشد آن را فوجیلا گویند و از عقد بعضی صلب بود بعد کسر یا شق پیدا شود و این را **علاجی** نیست **علاج** در غدد مانند علاج ورم صلب کنند و بعد تنقیه اطریفل غددی خوراندند و بستن پاره اسرب بر آن مفید بود و چون اسرب در آب عنب الثعلب سوده طلا کنند و بالایش قطعه اسرب ببندند در تسکین وجع و تحلیل غده نافع تر باشد و ادراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد و به قول بعضی مجربین در ازاله غدد سلعه چیزی نافع تر از بادیان و کندش نیست و از تناول اغذیه غلیظه مولد بلغم و سودا حذر کنند و در بشور غددی فراهم منضجه و محلل بر آن نهند و برگ خطمی را در نرم کردن و خاصیتی است چون بر آن بندند و برگ نیب و اکاس بیل و برگ سنبهالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند و ثفل آن را سائیده ضماد نمایند و بعد چند روز که نرم شود برگ بیل و برگ کتائی کوفته نیم گرم بندند که منفجر گردد و زائل شود و عقد را بمالند و بچوب خوب بکوبند تا پهن و متفرق گردد به عده صبر و حضض و اقاویا و گلنار



و غری السمک ضماد کنند و بالایش قطعهٔ اسرب ثقیل نهاده محکم بریندند و بعد سه روز گشایند پس اگر عود کند به آهن بیرون آرند و اگر با وی درد باشد باید که قیروطی بمالند پس بنطولات محلله مثل طبیخ بابونه و اکلیل و شبت و مرزنجوش و خطمی و زوفای خشک و بیخ سوسن و تخم کتان و قرطم نیم کوفته نطول سازند و روغن‌های محلله مثل روغن بابونه و شبت و نرگس و نسرين بمالند و عقد لحمی را به روغن‌های نیم‌گرم و شحوم و افخاخ مالش نمایند و ادمان حمام کنند و اگر فائده نشود شق کرده بیرون آرند و اگر شق ممکن نبود مدام بدست بکوبند و لزوم بستن اسرب نمایند و بسیار باشد که سرطان گردد اگر علاج نکنند و در عقد ریخی ادویهٔ محلله ضمادات و ادهان محلله بمالند و ادامت حمام نمایند **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید که علاج غدد از جنس علاج سلع است و بساست که کفایت نماید اینکه بکوبند و بشکنند و بر آن اسرب ثقیل محکم بریندند پس آن را تحلیل کند و خصوصاً چون زیر اسرب طلای محلل مثل داخلین و مانند آن از اضمدهٔ محلله طلا نمایند و ایضاً واجب است که بعد تحلیل او اسرب بندند که این سبب منع معاودت اوست و علاج بشور غدیه شکستن اوست و افشردن چیزی که اندر آن باشد و بستن اسرب بر آن و علاج فوجیلا علاج اورام غدد اورام پس گوش است و دوی مخصوص او این است که خاکستر خرمهره بشحم کهنهٔ غیرنمکین سرشته ضماد کنند که این دوا نظیر خود ندارد و ایضاً خاکستر راسو به قیروطی روغن سوسن کهنه مخلوط ساخته استعمال کنند که خنازیر را نیز نفع کند **صاحب کامل** گوید که علاج تعقد که در بدن حادث شود مرهم داخلین است و پرهیز از اغذیه مولد بلغم و سودا و استفراغ بدن از این دو خلط و اگر این فائده نکند به ابهام بر آن غمز قوی نمایند و بشکنند بعد از آن قطعهٔ اسرب یا دیگر چیزی صلب بر آن محکم بندند که از این تدبیر زائل شود و هم او گفته که عقد غدیه را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نماید و اگر از آن جنس نباشد و آن تعقد صلب است علاجش به ادویهٔ مثل داخلین و غیر آن کنند پس اگر نفع نکند آن را بچیزی سخت بزنند غیرمتصل تا آن که بشکند پس آن زائل گردد انشاءالله تعالی **ابومنصور** گوید که عقد عارض در قدم و دست کثیرالاستعمال که آن معروف بقرون است علاجش آن است که اگر ممکن

باشد قطعه از آن ببرند پس شرط زنند و بر آن دوی حاد بپاشند یا عسل بلا در طلا کنند بعد از آن روغن گاو و نمک بر آن طلا سازند تا آثار او در اصلاح دهد **داود** گوید که علاج غدد و عقد بربط اسرب و مالش به ادهان حاره کنند و صبر و حضض و صمغ زیتون مجرب است و کذا روغن آجر و طلای بارد و بورق و سندروس و در خواص است که اگر بچه حدات بگیرند و پخته تنها بخورند انواع آن ببرد مجرمی را خبر این داده و خاکستر حلزون و کرم بشحم و زیت طلا کردن و کذا صبر نافع **طبری** گوید که اگر غدد زیاده نشود و در موضعی نباشد که ایذا دهد و ضرر بحرکت کند برای اخراج او وجهی نیست و اگر زیاده شود و ایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آن که زیراستخوان یا زیر عصب باشد و اما چون اراده تذویب او باشد از ضمادات و مراهم که در سلع ذکر کردیم به عمل آرند و اگر ظاهر بر جلد بود تذویب او آسان باشد بمرهم دیاخلیون مرکب یا غیرمرکب که در سلع بیان نمودیم ضماد کنند و بالای مرهم پارچه اسرب به شکل غدد نهاده محکم برپندند و لزوم این دائم نمایند پس اکثر تحلیل شود و زائل گردد و اگر تحلیل نشود و نرم و تنک شود تدبیرش به تدبیر سلع و به اضمده محله و در غدد نوعی است که درد کند سیما آنچه در پیشانی ظاهر شود و در آن نوعی است که آن را درد نباشد البته سیما آنچه بر سر پدید آید پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او صلیبی بشکافد نه غیر آن و علاج او بمرهم کند و حفظ جلد شق شده بنهجی نماید که پراکنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت باشد شکافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد به اخراج آن معترض نشوند بلکه ضماد برای تلئین نمایند چه عقد به سرعت نرم شود و عقد ریخی که با درد باشد بمراهم شحوم ضماد نمایند و آنچه بغیر درد بود بر آن پارچه اسرب محکم بندند که آن به سرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب از آن باشد بزور بمالند و بچیزی گران بگویند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد به شدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب مفصل باشد بر انگشت دفع کنند تا آن که قریب از مفصل گردد پس بر آن غمز کنند تا فرود رود و اگر با وی الم باشد بدوا و مالش معترض آن نشوند و گاهی از تمریح به فیروطیات و استعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما آنچه در اعصاب از تعب

منعقد گردد باید که چند روز روغن و قیروطی بمالند به عده امر بدخول حمام و تمطی و تمدد اعضا در آن کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتقریح از مثل شی ثقیل حادث شود و او متمدد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید به سبب فرط تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج به استفرغ بدن به فصد و دوا بود به عده بتمریخ و اما آنچه از شق عصب تعقد افتد آن را علاجی نیست و بهر تجفیف تمریخ نمایند و اما آنچه عقب تعب و اعیا و آنچه از اورام صلبه و ورم اذنین و غدتین زیر حنک حادث شود این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه و رخوه ذکر خواهیم کرد

### خنازیر

ورم صلب شبیه بغددست که در لحوم رخو یعنی در گردن یا کنج ران یا زیربغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گران یا جوانب او باشد و یک غده یا دو یا سه یا زیاده از آن بود و هر واحد از آن در غلاف خاص آن باشد چنان چه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر می باشد و به قول قوی بهر آن که خنازیر کثیرالاولاد بود و این ورم کثیرالعدد باشد بالجمله ماده او بلغم غلیظ است که از تخمها و سوءهضم و تخلیط غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و به اعضای نرم ریزد پس صلب گردد نزد بقای او در آن لحم و حال او در اول امر قریب از حال فلغمونی بود و اگرچه ماده او بلغمی بود لیکن خالی از سوداویتی هم نباشد و شیخ می فرماید که خنازیر مشابه سلع بود در نتو و قبول غمز و فرق میان هر دو آن است که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض شود خنازیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی از یکی آن بسیار پیدا شود و در این مشابه ثالیل بود و گاهی منتظم العقده باشد و مثل حمائل گردد و گویا که مثل عنقود بود و بالجمله خنازیر غدد سیقروسی است و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی درد و این را علاج دشوارتر است و گاهی در علاج و احتیاج بشکاف و پوسیده کردن آید و مردم شدیدالاستعداد بخنازیر در ناحیه گردن و سر کسانی است که گردن آنها کوتاه و امزجه ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل است و وجه تسمیه او بخنازیر به سبب کثرت

عروض او بخنازیر باشد بنا بر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا به سبب آن که شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه گردن خنازیر بود که به سوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آن است که صبیان را عارض نشود و دشوارتر او آن است که جوانان را عارض گردد و **طبری** می‌نویسد که خنازیر علتی است که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بنهجیکه سوداوی‌الکیفیت و غلیظ گردد پس هرگاه کمیت او کثرت نماید از رگهای باریک بیرون آید و در عضو بایستد و به سبب برد و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب سلعیه به هم‌رسد و حجم موضع بزرگ شود و عام او جنس واحد باشد و آن ورم صلب سوداوی متحجر است و او بر سه نوع بود **یکی آن که** مثل غدد بسیار بمکان عضو متغیر باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم است و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آن است که سلعه رخو باشد و ملمس آن ملمس گوشت چرب بود و این صلب‌تر باشد ملمس او ملمس عظم و عصب بود فرق دیگر آن که در سطح خنازیر شبیه بعجز و عقد صلب ظاهر شود و سلع املس متساوی‌السطح مستدیرالشکل باشد **دوم آن که** در شکل مثل نوع اول بود سوای آن که متشبهت به موضع بود چنان که حرکت نکند مگر بدشواری و فرق در این نوع و در سرطان آن است که با وجود تشبث او به موضع بر آن عروق سبز در اطراف او شبیه بیای سرطان معوج ظاهر شود و بر خنازیر عروق پدید نیاید **سوم آن که** منبسط بود و بر جلد بسیار ظاهر نگردد و متقرح شود پس صورت او مثل صورت انجیر خام باشد چون شق گردد و این بدترین انواع خنازیر است **علاج** جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس بسفاج بادیان بادرنجبویه پوست بیخ بادیان شاهتره عنب‌الثعلب هر یک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقدن عسلی چهار توله بنوشانند و غذا وقت نیم روز نخوداب مرغ تنها یا نان خشکار با شوربا و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب واصلی و یا حب خیزران خوراندند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک و نیم توله ترید سفید ریوند خطائی هر یک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه هلیله سیاه یک توله مغز خیارشمبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان هر یک دو

توله روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دو بهرنخوداب و وقت شام شله بچه مرغ و یا نان ثرید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب نر یک ماشه دانه هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده اول بخوراند به عده انیسون تخم کشوت هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله تخم کنوچه و یا حرف پنج ماشه کف زده بنوشند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنابر تعدیل مزاج اطریفل غددی دهند و بهتر آن است که قبل از نوشیدن منضج سه چهار روز بمقئیات بلغم قی متواتر کنند **بالجمله** اول تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بعد از آن بیخ سوسن سائیده در مرهم دیاخلیون آمیخته ضماد سازند و اگر تحلیل نشود آرد جو و ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر از این تدبیر فائده نشود بشکافند و بیرون کنند بعد آن ادویه مدمله به کار برند و این ضماد اگر در ابتدا به کار برند تحلیل کند و در انتها مستقرح ساخته به سازد برگ حنای خشک موی میش سرخ سوخته آهک آب نادیده هر یک سه توله نیله تهوتههه سوخته یک توله در مسکه میش سیاه آمیخته به عمل آرند **دیگر** که در دو هفته متقرح ساخته به می سازد صابون آهک آب نادیده هر یک سه توله قند سیاه کهنه سه ساله شش توله در آب شور حل کرده به کار برند و گاهی مصطکی و ریوند چینی و حلبه هر یک نیم وزن هر دو دوا می مذکور افزوده می شود قویتر می گردد و صاحب داراشکوهی نوشته که ضماد بندق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات است و اگر تخم سرس باب سائیده به قدر کنار دشتی حبها ساخته هر روز یک حب ناشتا بخورند نیز نافع بود **ذکر ادویه** نافع خنازیر اطریفل غددی که در این باب مستعمل است هلیله سیاه پانزده درم پوست بلبله آمله تربد موصوف هر یک هفت درم افتیمون ده درم بسفانج اسطوخودوس غدد گلوی گوسفند خشک کرده هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرح نوشادر هر یک سه درم انیسون قرفه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا خیربوا مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته به عسل مصفی سرچند به سرشند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر

بلیله آمله تربد هر یک پنج درم بسفائج اسطوخودوس سنای مکی هر یک هفت درم است باقی به دستور **حب هندی** که جهت خنازیر و سلعه و غدد گلو مجرب حکیم شاه محمدست الایچی خرد پنج دانه سونبیهه مرچ پپیل هر بهیرا آمله هر یک پاو کم پنج ماشه کوفته بیخته نگاهدارند و هلیله و بلیله آمله تربد سفید خراشیده مغز املتاس هر یک دوازده و نیم دام پخته جوکوب کرده در پنج سیرآب شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصبه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بیست و پنج دام پخته گوگل کوفته در آن حل کرده یا زیر آتش گذارند و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویه که اول کوفته بیخته نگاهداشته‌اند داخل کرده حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام پخته بخورند **سفوف غددی** نافع خنازیر غدد گردن گاومیش که به جانب زنج می‌باشد بیست عدد خشک کرده قرنفل یک توله جوزبوا چهار عدد بسباسه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یک توله وقت صبح در سرما استعمال کنند و از شیرینی و بادی پرهیزند و اگر مزاج حار نباشد تا دو توله بخورند سه روز خورند و سه روز بگذارند همین طور تا چهل روز به عمل آرند **ضماد** مجرب و مخترع حکیم اکمل‌خان صبر مرمکی نانخواه ایرسا تخم کتان هر یک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلمویه چرایته اشق مقل راتینج حلتیت قسط فرفیون قنه هر واحد یک ماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته در آب قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم است که در ظرفی که از بیخ گز بسازند آب و طعام خوردن مفید بود و مرهم دیاخلیون و مرهم رسل خصوصاً بر پوست تازه خوک طلا کرده استعمال کردن بغایت نافع است و قیروطیها اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد **دیگر** به قول خضر اگر مار خانه را بسوزند و خاکستر او به زیت سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و ببرد مجرب صحیح است و چون انزروت را به اندک نظرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند **دیگر** برگ اراک یعنی پیلو در بول شتر سائیده بنهند و بالایش برگ پان بندند که مفجر و محلل است **دیگر** منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز به عده برگ تاتوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعد نضج به ادویه منفجر سازند **دیگر**

سرگین گاو خشک بابونه اشق خطمی باریک ساخته به هم آمیخته ضماد کنند **دیگر** تخم کتان تخم حلبه تخم کرنب سوده ضماد کنند **دیگر** محلل عجیب زراوند کندش هر کدام یک جزو و اشق دو جزو با قدری عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و پیوسته ضماد نمایند **دیگر** مجرب ایرسا زراوند زفت هر یک جزوی در مرهم دیاخلیون مثل هر سه ممزوج کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسپ سوخته داخل کنند اولی تر است **دیگر** مجرب اسحاق زفت بر آتش نرم بگذارند و بیخ کلم سوخته برابر آن بیامیزند و ضماد کنند **دیگر** منضج و مفجر تخم کتان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند **اقوال مهره** شیخ الرئیس می نویسد که اصل معول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر است و از استفراغ فاضل قی است و از اسهال بلغم غلیظ و خصوصاً بحب واصلی چاره نیست و ایضاً بگیرند از تربد و زنجبیل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیرمسخن است و مسح هم نیست و فصد نیز نافع است و لازم است که لامحاله از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیه غلیظ و شرب آب بر آن و تخمه و امتلا و مهاامکن گرسنه مانند و هرآنچه امتلای سراز ماده نماید ترک نمایند و واجب است که حفظ سر نمایند از آنچه مواد را به سوی آن مائل گرداند از منتصابات مالیه مثل سجود و رکوع طویل دو ساده پست و از افعالیکه جذب مواد به سوی سر کند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجر است و حجامت ارباب خنازیر را در اکثر امر موافق نیست و بسیار باشد که خنازیریکه در ذبول و تحلل آغاز کند به سوی حال اول عود نماید و جمله تدبیر خنازیر مشاکل تدبیر سقیروس از جهت نفس مرض بود و خنازیر چون بزرگ شود جراحان علاج او به آهن و بدوای حاد می کنند و این مؤدی بتقرح و فساد او می گردد پس در امثال این لابدست از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر در غذا و استعمال ادویه محله بملایمت بر آن و مرهم رسل منسوب بحوارین را در خنازیر قاده اثر عظیم یافته ایم ولیکن برفق و مدارات و از مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخلیون است و گاهی به این مرهم ادویه دیگر که آن را قوی تر کند مخلوط می سازند مثل بیخ سوسن خاصه به سبب خاصیتی که اندر آن است و مثل پشک

گوسفند و بز و مثل حرف و بیخ قثاء الحمار و مویز کوهی و انجیر که قبل از پختن بیفتد و خشک شود و یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و از مرهم جیده این است **صفت آن** بگیرند آرد جو و باقلا و پیه مرغابی یک یک جزو بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کهنه بعد گداختن پیه و زفت ادویه سوده جمع کنند **مرهم جید** که صلب را در هفته و کم صلب را در سه روز تحلیل کند و **جالینوس** در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زاروند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم و از ادویه که بر آن نهند زفت است آرد بدان سرشته یا با عنصل یا بیخ کرنب سوده بدان سرشته و بیخ کبر مع مقل و ترمس به سرکه و به عسل و یا بسکنجین و یا بسرگین گاو مجموع یا مطبوخ به سرکه و این همه با پیه خوک یا به زیت جمع کنند **دوای جید** حله چهار جزو آهک و نظرون یک یک جزو به عسل آمیند و **ایضاً** بیخ قثاء الحمار و برگ غار سوده با علك البطم یا خاکستر آن هر دو بدان سرشته و **ایضاً** آرد کرسنه و پشک بز و گوسفند و خصوصاً کوهی ببول کودک آمیخته لطوخ ساختن و **ایضاً** این دوا مرمکی ده جزو اشق هفت آرد بلوط بیخ قنه که آن بارزدست و چرک خانه زنبور عسل یک یک همه را بسایند و **ایضاً** در هاون دبق ممضوغ و راتیانج هر واحد یک رطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ بجیدست و از ادویه جیده موم صمغ صنوبر بر پیه خوک بی نمک فراسیون زنگار اجزا مساوی است از آن لطوخ بسازند و **ایضاً** راتینج یک جزو قشور مس دو یک جزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو از آن لطوخ سازند و از ادویه نیک دواء القطران و دواء قثاء الحمار و دواء الکندش و دواى مسمی سندوسن و ادویه مرتب از حیات است و دواى ساده از حیات این است که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین به گل حکمت و در تنور خاکستر کنند به عده به سرکه مخلوط به عسل بالمناصفه به سرشند و از ادویه جید دوا از قردمانا و حرف و سرگین کبوتر به زیت است و همه مفردا نیز نافع است و همچنین آرد کرسنه به آنها و تنها به سرکه و عسل یا بزفت و زفت و موم و **ایضاً** بگیرند مویز کوهی و نظرون و راتیانج و آرد کرسنه و با عسل و سرکه آمیزند و یا بگیرند بیخ سوسن و تخم کتان و در شراب جوش داده به عده سرگین کبوتر به قدر مناسب آمیخته مثل ضماد



سازند که آن عجیب است و بول شتر اعرابی و منجمد از آن ضمادا و مرهما و مخلوطا به ادویۀ خنزیریه تجربه کرده شده و نافع یافته و مغاث از اضمدهٔ عجیب است و بعضی از اطبا یعنی کندی زعم کرده که مشاش شاخ بز چون بسوزند و تا یک هفته هر روز دو درم بخورند آن را به سازد و باید که در هر ماه یک هفته به عمل آرند و **بدآن که** نوعی از خنازیر آن است که در آن سرطانیته باشد و در مثل آن واجب است که ادویۀ حارهٔ مذکوره را به روغن گل به سرشند و سه روز ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیریکه مزاج آنها حارتر بود لازم نیست که بر آنها افراط ادویۀ جاذبه کنند بلکه آن را مثل سویق گندم به آب گشنیز کفایت باشد و قویتر از آن مربا دو چند آن حضض مخلوط به آب گشنیزست و تدبیر غالب داشتن آب گشنیز و تغلیب دوی دیگر به حسب مشاهده و موجب شدت التهاب و قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر به استعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق شریفه و عصب به احتیاط باشد زیرا که مردی در شکافتن بعض خنازیر خطا کرد و شبه عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاهی عصب را زخم نرسد لیکن برهنه شود و به سبب برد کثیف گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آن که مزاج او بتسخین عود کند و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد و بدادواج در این آن است که غائر باشد فلهدا چون از جانب سلیم شکاف دهند واجب است که آنچه از خنزیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدوای حاد آن را باطل کنند و از جانب آفت تعرض نمایند **مجوسی** گوید که علاج خنازیر به تنقیۀ بدن از فضول بلغمی به ادویۀ مسهل بلغم و سودا و به فصد و پرهیز از اغذیۀ مولد این دو خلط مثل اغذیه غلیظ چون لحوم بقر و بزرگ بز و هریسه و پنیر و بیضهٔ منعقد و مانند آن است و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت قبل غذا و استحمام به آب شیرین و اما ادویۀ باید که در اول حدوث او ادویۀ مفتحه استعمال نمایند و یا شکاف دهند و مادهٔ که در آن باشد بیرون آرند و در آن هنگام به چیزی که بخورد و پوسیده سازد علاج نمایند و اما هرگاه بر آن زمانه دراز گردد باید که معالجه به اشیای ملینۀ محله نمایند مثل مرهم دیاخیلون چه آن را در این مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب است و به این ضماد تضمید سازند **صفت آن** بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده

درم بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را باریک بکوبند و به بول طفل غیربالغ لت کنند و گداختنی را بگدازند به زیت انفاق کهنه و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماض کنند و مرهم رسل و مرهم شنگرف آن را نافع است **صفت ضماض** منضج خنازیر آرد جو آرد ترمس مساوی باریک کوفته بیخته ببول کودک غیرمحتلم و زفت رطب به سرشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون نضج یابد و بگشاید دوی حاد مثل فلدفیون بر آن استعمال نمایند و بعد از آن روغن گاو تا آنچه فلدفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی از آن باقی ماند بر آن اعاده فلدفیون یا دیک بر دیک نمایند پس روغن گاو تا آن که پاک گردد و چون پاک و صاف شود لزوم مرهم زنگار بر آن کنند تا آن که مندمل گردد **طبری** گوید که علاج جمیع انواع خنازیر واحدست و زیادتی و کمی به حسب رداءت نوع واقع شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او اگر ضعیف القوه حار مزاج باشد تعرض به استفراغ او نکنند مگر بماء الفواکه و اصلاح اغذیه او نمایند و بر چوزه مرغ زیرباج و بریان زیادتی نه کنند و از طعام شب قطعاً منع کنند و به اندک شراب جیدالجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانبی نمایند که در آن خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد هر دو صافن یک دفعه یا دو دفعه حسب قوت گشایند و از آنچه بر آن ضماض کنند برای تلثین و تحلیل آن ضماضات است که به سوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع به اعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماض معروف بضماد ابرش تا آن که تلثین او نماید **صفت آن** بگیرند زفت بیست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین گاو راعی خشک کهنه ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صدای حدید دو درم همه را کوفته بیخته موم روغن از پیه ماکیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل باشد از چربی شیر و پیه پلنگ و پیه خرس و مانند آن از شحوم گرم بسازند به عده به این موم روغن ادویه مسحوقه انداخته مخلوط نمایند و بدان ضماض کنند اگر سرما باشد و این ضماض برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیر است و آنچه بدان خنازیر را ضماض نمایند مرهم دیاخلیون و مرهم معروف بحرانی است اما دیاخلیون لعابات و

مرداسنگ و زیت است و گاهی در آن راتینج و مر می‌افزایند و اما مرهم حرانی زفت و اسرنج و اقلیمیای نضه و کاغذ سوخته و موم و روغن است و گاهی در آن بعد مرتب کردن تسقیه به آب گشنیز کرده می‌شود و از ضمادات خنازیر این است که بگیرند گندم یک جزو انجیر یک جزو و هر دو را در بول شتر راعی بجوشانند و هنگام پختن بوره ارمنی در آن انداخته حل کنند تا مخلوط شود بر خنازیر ضماض کنند و این ضماض گاهی منفجر می‌سازد و اگر بر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آن را تحلیل کند به تمامه و **ایضاً** آنچه بدان ضماض کنند این است که بگیرند سنگ پشت و آن را ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته با هم بکوبند به عده اندک شراب بر آن چکانیده ضماض نمایند و این ضماض خنازیر را منفجر نکند و بساست که در اندک مدت آن را تحلیل نماید و **ایضاً** از اضمده خنازیر این است که بگیرند سرگین فیل و پشک بز و سرگین نرگاو و بسوزند و به زیت و سرکه آمیخته طلا کنند که انفجار و تحلیل او نماید و بعض متأخرین ذکر کرده‌اند که چون سنگ مقناطیس را به سرکه و آب سداب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد و **ایضاً** برای خنزیر عظیم خاکستر کیل‌دار و با فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تفرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری از آن باقی نماند البته و در خربق تنها این قوت است و گاهی معالجه خنازیر به این طور می‌کنند که اسرب را به آب گشنیز محکوک ساخته بر آن طلا می‌نمایند و اثر نیک می‌نماید پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد و به آهن و یا به ادویه حاره مثل دیک بر دیک ببرند و بعد از آن به مرهم خل علاج کنند مگر آن که در آن موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش و اکثر خنازیر در گلو و بغل ظاهر می‌شود و ممکن است که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنان چه غدد و سلع ظاهر شود و اما نوع متفرح را بهترین معالجه قلع او به آهن و استیصال او و داغ موضع است تا شدید و تنگ از قبول فضول گردد و اما هرگاه زیر عظام باشد و گاهی استخوان را خراب کند و بشکند و گاهی صاحب او را هلاک کند و متنق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و سیقروس و دواء الفیل از یک ماده افتند خفیف‌تر و خشک‌تر آن ماده سیقروس است پس ماده داء الفیل پس ماده خنازیر و طریقی که در معالجه خنازیر ابوماهر موسی بن سیار

سلوک می‌نمود آن فصد باسلیق ابطی و استفراغ به مطبوخی است که مذکور گردد به عده لزوم پرهیز و اقتصار بر مزوره زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن فواکه و لزوم آن و ضماد خنازیر به دیاخلیون و مرهم حرانی پس به این تدبیر تحلیل و تذویب او می‌گردید **نسخه مطبوخ** مذکور هلیله سیاه و کابلی و زرد تخم دور کرده هر واحد هفت درم آمله بلیله سنا اسطوخودوس غاٹ قنطوریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم ایتیمون پنج درم با ریوند چینی دو درم در پارچه صره بسته در حالت طبخ انداخته مویز منقی پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا به یک رطل آید افشوده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند **نسخه آن** خربق سیاه در شیر تازه جوش داده خشک کرده نیم درم شحم حنظل یک و نیم دانگ حب‌الغار دو دانگ نمک نفتی یک دانگ سقمونیای مشوی سه طسوج همه را سوده به غسل سرشته حب کوچک پهن ساخته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت از این در مدت بیست و یک روز بخورند و میان هر شربت فاصله هفت روز دهند و گاهی در معالجه سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها به آهن ممکن نبود و نه وضع دوی حاد بداغ بارد می‌کنند و آن این است که بگیرند انبوه آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق آن نماید پس فتیله پنبه کهنه در آن نهند و هر قدر که آن را بخور و فتیله پنبه زیاده نمایند تا آن که از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق در علاج آن محمودست جز آن که ایام او طول می‌کند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که از ترشی‌ها پرهیز کنند و اسهال بحث اصلی و حب خیزران نافع بود و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب ایتیمون و مانند آن نافع و بالین بلند دارند **صفت** حب اصلی سنبل‌الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران هر واحد یک درم صبر شانزده درم اسطوخودوس شحم حنظل هر یک پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم **صفت حب** خیزران ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو نیم درم شحم حنظل یک و نیم درم انزورت چهار درم

ترید هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یک مثقال به آب گندنا حب کنند شربتی یک درم و اول چیزهای نرم کننده طلا کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس ادویه تحلیل کننده به کار برند چون مرهم دیاخلیون و مرهم رسل بهر آن که این مرهم‌ها حرارت غریزی را بدان موضع آرند و تحلیل بدین حرارت شود و در نسخه مرهم داخلین در اینجا اسبغول داخل نیست باقی اجزا به دستور **صفت مرهم رسل** بگیرند مقل و کندر هر یک سه جزو اشق پنج جزو جاوشیر مر و بارزد و زنگار و زراوند هر یک دو جزو مرداسنگ چهار جزو راتینج چهارده جزو موم بیست و چهار جزو روغن زیت صد و بیست جزو ادویه خشک را بکوبند و صمغها به سرکه حل کنند و با زرده موم و روغن بگدازند و همه با هم آمیخته به کار برند و اگر خواهند که مرهم دیاخلیون را قوت زیاد دهند زفت و زراوند مدحرج هر یک یک جزو با وی بیامیزند و هرگاه که خنازیر نرم شود آن را بشکافند و بمرهم زنگار علاج کنند **صفت مرهم زنگار** بگیرند زنگار دو درم علكالانباط و موم هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنان چه رسم است مرهم سازند و بعضی اطبا در این پنج درم راتینج زیاد کنند و هرگاه که ماده مرض بریده شود و گوشت پوسیده پاک گردد و ادویه رویاننده گوشت به کار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقدن عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخوداب به مغز حب قرطم و بر این مداومت نمایند تا آن که نضح در قاروره پدید آید بعد از آن تنقیه بدن از فضول بلغمی بقی کنند به این طور که تخم شبت و تخم ترب و برگ آن و بیخ آن و بادیان و اصل السوس در آب جوشانیده صاف کرده نمک و عسل بر آن انداخته بنوشند و با پر مرغ به روغن کنجد آلوده قی آورند و بعد قی ده درم گلقدن عسلی خائیده فرو برند و غذا به نخوداب با مغز قرطم سازند و تلثین طبع به حب ایارج یا به حب قوقایا یا به مطبوخی که در آن ترید و اسطوخودوس و غاریقون باشد و یا استفراغ بدن به حب صبر مذکور در باب فالج نمایند و از قدید و غیره اغذیه مؤلد بلغم و سودا پرهیز کنند و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قثاءالحمار برگ غار هر واحد سه درم علكالبطم چهار درم بارزد چرک خانه زنبور عسل هر واحد سه درم

را همه با باریک سائده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویۀ جیده برای این مرض پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی حل کرده است تا آن که یک ذات شود بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی در هاون با بول شتر اعرابی حل کرده ضماد سازند **خجندی** گوید که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا حمصیه به لحوم طیور فاضله یا خرفان دهند و در دواى مقى بیخ خربزه عوض بادیان است و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال به ایارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ در هر وقت است و ضماد بمر محلول در شراب کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و اندک سرکه آمیخته و اطریرفل غددی این مرض را نافع است **نسخه** آن پوست هلیله کابلی تربد سفید غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم پوست بلبله آمله اف تیمون هر یک هفت درم بسفائج اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون خیربوا قرفه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته به عسل سه چند ادویه به سرشند شربتی از آن سره درم **طلای** نافع پشک بز مرمکی ایرسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه بدان به سرشند و طلا نمایند و تمریح موضع افجاج و شحوم نافع است و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کردند و دست و پاییهای او بعد قطع مسترخی گردید و بالجمله علاج به ادویۀ مفرجه اولی از آهن است و **ثابت** گفته که چون فتیله را بیول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر در آن داخل کنند نفع عجیب بخشد و **علی ابن زین** گوید که مشاش شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یک ماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد **ابن نوح** گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل است مرداسنگ را به سرکه بسایند و در هم چند آن زیت بپزند تا آن که غلیظ گردد به عده هم چند زیت کف خردل اندازند و حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند **دیگر** اشق بسرکه تند حل کنند و به عسل به سرشند و یا دبق مقشر را بمضغ نرم کنند و با راتینج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لزوم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ دفلی بپزند تا مهرا شود به عده سائیده ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز کهنه و به سرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد ضماد نمایند که این بلیغ النفع است و یا

بگیرند تخم ترب و به مغز بادام تلخ بکوبند و بدان ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بختمی آمیزند و لزوم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بختمی آمیخته لزوم کنند و یا بگیرند بیخ کبر و کوفته بیخته به شیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکل او شروع کرد آن را از آن بردارند و از پشم سیاه در سرکه و نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس به سکنجبین سرشته ضماد نمایند **انطاکی** گوید که علاجش تلطیف غذا بر گرسنگی و تنقیه اخلاط بقی و اسهال است بعد آن اضمده که در علاج سعله گذشت مثل دیاخلیون با خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آن که مهرا گردد و با وی خاکستر پشک بز بیامزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع می کنند و پاک می نمایند و بر محل او داغ می دهند و در این خوف نیست مگر آن که بشریان رسد **میرعوض** می نویسد که اولاً نضج ماده و قی نمایند به دستوری که در قول ابن الیاس گذشت و بعد دو سه روز از قی به حب اصلی تنقیه فرمایند و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گورخر سوخته خاکستر آن را با روغن سرشته طلا کردن ماده خنازیر را تحلیل کند و پشک بز سوخته با سرکه و شهد سرشته ضماد نمودن فعلی عجیب می کند و رته هندی با سرکه سائیده مالیدن از این قبیل است و پیوسته این تدابیر به کار برند اگر تحلیل یافت فبها والا پخته گردانیده بشکافند و به ادویه حاده تمام گوشت فاسد برابند بعد از آن بمراهم مدمله علاج کنند **گیلانی** گوید که مرهم جید که ورم صلب را در هفته تحلیل کند و آن در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غدديه و سرطانیه عظیم النفع است و در استعمال من بسیار آمده و ایضاً این دوا خنازیر را نفع کند آهک به عسل یا به چرک حمام یا به زیت و یا بشحم خنزیر و یا بگیرند آهک یک جزو و حلبه چهار جزو به عسل آمیخته بر آن گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند و آنچه لائق نضج باشد آن را نضج دهد **دیگر** برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل فلفونیا چهار اوقیه نظرون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را مقشر کرده چند روز در زیت تر کننده به عده بجویانند تا سیر مهرا گردد پس دور کرده ادویه گداختنی در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده

نظرون سوده بر آن اندازند و این دوا مفجر خراجات عظیمه است **ایضاً** خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه **صفت دواى تحلل خنازیر** بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نخاس دو درم زرنیخ در یک درم موم به قدر کفایت این ادویه را به روغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد از آن استعمال کنند

### ورم صلب

آماس سخت بغیر در دست که در عضوی پدید آن را در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع است یکی سقیروس خاص و او آن است که با وی حس و الم نباشد و آن لاعلاج است دوم سقیروس غیرخالص و او آن است که با وی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوار است پس سقیروس یا از سودای غلیظ صرف اصلی حادث شود و رنگ او اسربی بود و یا از سودای مخلوط ببلغم و رنگ آن مائل تر به رنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی بود باردالملمس و در صلابت از سودای کم باشد و خالص در اکثر امر به رنگ اسرب با تمدد صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک که بعربی زعب گویند پیدا شود و گاهی از آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آن را قونوس گویند و گاهی به رنگ بدن صلب عظیم باشد که به نشود و نه انتقال نماید البته دهر سقیروس یا مبتدی بود یعنی از ابتدا عارض شود و او آن است که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا مستحیل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود و چون بمبردات لزجه از اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و قرب و بعد آن از سرطان به حسب کثرت التهاب در آن و قلت آن و ظهور ضربان اندر آن و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و غیر ظهور او باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود **علاج** در سودای بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم به مسهل مرکب هر دو خلط تنقیه کنند و محلات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و



مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن ملین صلابت است و یا اولاً بخیارشنبیر و روغن بادام شیرین و موم لطوخ سازند و اگر تحلیل نشود مثل خطمی و به عده بابونه و اکلیل‌الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن و روغن بابونه بگیرند و به مطبوخ خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک و سیوس گندم نطول سازند و اگر تحلیل نشود و رییم کند علاج خراج نمایند

**ذکر ادویة مفرده** نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا غالیه محرب سویدیست و **ضماد** جوزالسرو کوفته به شیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ به سرکه و عسل و یا تنها مدقوق و مطبوخ و کذا برگ کبریا پوست بیخ آن به سرکه و یا تمر آن و کذا صابون و کذا شیخ ارمنی و کذا پشک بز و کذا شونیز به سرکه و کذا برگ نسرین یا گل آن به سرکه پخته و کذا تخم فنجنکشت و کذا سرگین کبوتر به آرد جو و کبریت و آب و یا به سرکه و کذا سرطان نهری زنده کوفته و کذا زوفای خشک به شراب کهنه و کذا پیاز نرگس بریان کوفته روغن خیری آمیخته و کذا عدس مقشر به سرکه پخته و کذا مر و انجیر و جوزالسرو و برگ او بطلا آمیخته کذا نظرون و انجیر و تخم کتان کوفته نیک پخته و کذا راتینج و آرد جو و انجیر و زفت پخته و کذا ایرسا به عسل آمیخته و یا به شراب پخته و کذا بزرکتان به آب سوده و یا به عسل آمیخته و یا بعصل بریان و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه یک جزو سرگین کبوتر و شلیم نیم جزو و کذا پیه بز ماده و خاکستر چوب انگور و کذا سنگ مرمر سوده و براتینج و زفت آمیخته و کذا حلزون به تمامه کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر و عسل به آب پخته و یا زفت عوض عسل داخل کرده و کذا اصل‌السوس مقشر باریک سوده به آب پخته و کذا فراسیون و پیه گرده بز و کذا آرد باقلا و آرد حلبه به عسل و کذا انجیر خام کوفته نیک پخته و کذا زیت کهنه و سرکین کبوتر و آرد جو و کذا کندر و کذا انزروت و نظرون مساوی آمیخته و کذا روغن آجر به اشق محلول آمیخته و **شرب و ضماد** مغاث و کذا میعه سائله و کذا مغز حب‌المحلب و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا جاوشیر و کذا سورنجان و کذا مصطکی و کذا جوزبوا و کذا قنطوریون و **شرب** حرشف مطبوخ و آب تازه آن و کذا

کرکم هر واحد ملین صلابت است **ذکر ادویه مرکبه** دوايي که در تلثین اورام صلبه نافع تر است پیه بط پیه ماکیان مغز ساق گاو موم زرد همه را به روغن بگدازند و بر عضو نهند یک شبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تنظیل کنند به طبیخ خطمی یا به آب صرف نیم گرم و تضمید مکرر نمایند و هر بار نخست تنظیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محلات به کار برند **ضماد** که بومر صلب مجرب است سبوس گندم خوب بکوبند تا باریک شود از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم بندند **دیگر** خاکستر خرما دو جزو خطمی یک جزو کوفته بیخته بشهند و یا سکنجبین آمیخته ضماد نمایند و آب نیم گرم ریختن بسیار نافع است **دیگر** به جهت اورام صلبه بسیار نافع است زوفای خشک عنبالثعلب تخم مرو کتیرا انزروت حلبه بزرکتان کوفته بیخته به شیر تازه پخته زرده تخم مرغ روغن گل داخل کرده در هاون به دسته بمالند تا همچون مرهم شود نیم گرم ضماد کنند و گاهی نان خشک و برگ چقدر نیز داخل کرده می شود **دیگر** که اورام صلبه را نرم کند کنجد شاهدانه گل سرخ بزرکتان حلبه بابونه اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفته به گلاب سرشته ضماد نمایند **دیگر** پشت گوسفند زفت رومی مقل داخلین زراوند مدحرج مساوی به شیرۀ انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند **دیگر** منضج ورم صلب و مفجر توتیای سبز سهاگۀ بریان سجوی هلدی هر واحد یک ورم میده گندم تخم حلبه هر یک دو درم چهار پیپل ریوند چینی هر یک شش درم جدا جدا کوفته بیخته در آبی که برگ سنبهالو و برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند **مرهم اشق** که در تحلیل صلابات و خنازیر و سلعه از مجربات حکیم علی است خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه دوازده جزو ادویه را بغایت نازک بسایند که مثل غبار گردد و مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بر آن ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند که استعمال کنند یک جزو از این مرهم و یک جزو روغن گل و یک جزو روغن زیت با هم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بیمار را لازم است و ایضاً این مرهم عظیم المنفعت است در تحلیل اورام صلبه و غدديه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را

بر معده او غده سقپروسی به شکل کره قریب نصف قطعه آن بود و قطر قاعده او درازتر از یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم و در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیرالاستعمال است و به طریق مختلف استعمال آن می‌نمائیم گاهی به طریق مرهم و گاهی بطور ضماد بطبخ و غیره چنان چه ادویه او مثل غبار سائیده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را به سرکه تند حل کرده ادویه مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده می‌شود و غائص تر و سریع تر در نفع می‌گردد و فائده عظیم تر می‌نماید لیکن گاهی جراحت قلیلی می‌کند و اگر برگ خطمی سفید کوفته به گلاب بپزند تا مثل خمیر گردد به عده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج دمامل و تحلیل اورام صلبه حتی که ماده خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه از آن بظهور می‌رسد **اقوال اکابر** ابوسهل گوید سقپروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش به اشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کند باید که مزاج آنها از حرارت در درجه دوم یا سوم باشد و باید که از یبوست در درجه اول باشد و مع ذلک واجب است که مسدد مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تجفیف و تصلیب او ننماید و باید که یک بار تلئین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلئین بهر آن است که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلئین به اشیای قلیل‌الاسخان و التجفیف حاصل شود و اما تحلیل بنا بر آن است که بدان چیزی که تلئین آن را مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل به اشیای حاصل گردد که تسخین و تجفیف نماید **شیخ** می‌نویسد که از این اورام آنچه حس داشته باشد علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیه بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه به فصد بود اگر خون بسیار سیاه باشد بر دوائی باید که تحلیل و تلئین هر دو نماید و بدوایی که محلل و مجفف بود علاج این نه کنند که او مودی به شدت تحجر خواهد شد به سبب تجفف غلیظ و تحلل لطیف و واجب است که برای علاج آن دو دوره مقرر سازند یکی دور تحلیل به مدرات که در آن تجفیف بسیار نباشد و دور دیگر برای تلئین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازم است که آن عضو را در دوره تحلیل گرسنه نمایند و جذب غذا به سوی عضو مقابل او و بتحریک آن مقابل و ریاضت آن و ایجاع آن

کنند و در دورهٔ تلئین آن را شکم سیر نمایند و جذب غذا به سوی آن کنند بمالش و مانند آن و بطلای زفت و حاجت بقوت ادویة محله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود به حسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و ایضاً ترکیب ادویه چنان باید که جامع هر دو قوت باشد و واجب است که کثرت حمام نکنند و ملینات که به آنها اندک تحلیل بود آن مثل شحوم است چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و نر گاو و گوزن خاصهٔ و مخ آنها و پیه بز نر و پیه خر آن را نیکو است و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس و مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم است که بدان مثل اشق و مقل و قنه و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلئین منظور باشد و افضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس است و در لعاب حلبه و کتان تحلیل و تلئین است و باید که در این شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجب است که فعل او مثل فعل آفتاب در موم از روی تلینی و تذویب باشد و به حدی نرسد که تجفیف نماید واز محلات که در آن اندک تلئین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای رطب است و بهترین آنها آن است که در عنف و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدیدتر بود و مصطکی نیز قریب ادویة مذکوره است و در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر بستی و بیدانجیر تحلیل و تلئین هر دو موافق کفایت است و از ملینات این است که بگیرند دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و هر دو را بجوشانند و بعد از آن که نیک بجوشد چربی چکتی دنبه اندازند و استعمال کنند و از ادویة جیده برای او این است که بگیرند قثاءالحمار و بیخ خطمی و از آن هر دو لطوخ سازند و اگر با وی میعه آمیزند بهتر باشد و چون لینت در ورم ظاهر شود لازم است که به اشق محلول در سرکهٔ کهنه بسیار روزها لطوخ سازند بعد از آن معاودت تلئین نمایند و یا قنه و جاوشیر به کار برند و یا بگیرند قنه و اشق و مقل و همه را بسایند و به روغن بان و روغن سوسن و اندک لعاب حلبه و تخم کتان لت کنند و مثل مرهم بسازند و چرک حمام از ادویة شدیدالنفع است چون در مراهم اورام صلبه افتد و اگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی و نظرون استعمال کنند و از اضمده جیده وقت تحلیل ضماد این است که در خنازیر ذکر کردیم و ضماد نابریس و قومادن و چون ورم شدیدالغلظ باشد از سرکه چاره نبود ولیکن واجب است که استعمال سرکه و ادخال او

در ادویه در آخر امر باشد نه در اول آن و آنگاه باید که مبالغه در تلئین واقع شود و مع ادخال فترات تلئین و به استعمال سرکه آهستگی و ملایمت نمایند و اگر به استعمال او ملایمت نکنند بعصب ضرر کند و متحجر نماید و طیب استعمال سرکه بیشتر در آنجا نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل آن که در طحال بود گاهی طلای موضع به سرکه کنند و بتخبیر بدان نمایند به عده طلا به مثل جوشیر پس اشق و ابتدا به اندک رقیق کنند بعدازن در قوت زیاده نمایند به عده به تلئین تدریج کنند و واجب است که بر ورم روغن لین که در آن قبض نباشد استعمال نمایند و آن موافق تر از آب است و خصوصاً روغن شبت مرتب از شبت رطب و آنچه از صلابات در اوتار و عصب باشد معالجه بمقطعات نمایند و از معالجات جیده بهر این بتبخیر از سنگ گرم خصوصاً سنگ آسیاست که بر آن سرکه ترش پاشیده باشند و بهتر چیزها که از آن تبخیر کنند مارقشیشاست و لازم است که مبالغه در تبخیر و تدخین نمایند تا آن که عرض ظاهر گردد و گاهی طلا بمارقشیشا سرکه سوده می کنند و نفع می کند و واجب است که در اینجا نیز در استعمال سرکه آهستگی نمایند تا تعریق لطیف و تصلیب کثیف نکند و قوت عصب را به افراط فاسد ننماید و آن در ابتدا ردیست پس بهر استعمال او فترات نمایند و در میان آن تلئین کنند و چون ابتدا نمایند بتبخیر عضو کنند بدان چه ذکر کردیم و در آن هنگام طلا به ادویه موانقه نمایند و این در عضو لحمی اسلم است **مجوسی** گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویه مبرده قابضه بر آن و تحجر و تصلب ماده باشد پس علاج آن به اشیای ملینه مسخنه نمایند و آن اشیائیست که اسخان آنها در درجه ثانی و ثالث و یبسی آنها در درجه اولی باشد و از ادویه که چنین باشد مغز ساق گاو با موم و روغن بنفشه است و پیه گوزن و نر گاو و پیه خرس با مقل بگدازند و استعمال کنند و یا مرهم داخلین استعمال نمایند و یا بگیرند مقل ازرق و اشق هر واحد پنج درم مرزنجوش تازه باریک سوده سه درم پیه قاز ده درم مثل او اشق را به آب گرم حل کرده به ادویه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر ورم صلب بدان ضماد نمایند و اما ورم صلب هرگاه از ماده سوداوی باشد که به سوی عضو بریزد و یا در آن تولد کند پس علاجش بشرب ادویه مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افیمون و شرب

ماءالجبن مرتب از پنیرمایه به این سفوف کنند **صفت آن** هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد هفت درم  
افتیمون بسفانج هر واحد چهار درم نمک نطفی یک و نیم ورم همه را باریک کوفته سه درم بماءالجبن مقدار حاجت  
دهند و پرهیز مریض از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل لحوم بقر و عدس و کرنب و نمکسود و لخم بز نر و مانند آن  
کنانند و بر موضع مرهم داخلین ضماد کنند و یا به این ضماد **صفت آن** بگیرند اشق و مقل و بارزد مساوی و در  
هاون به اندک چربی ماکیان و بط و روغن بان و یا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده  
بنهند و یا این ضماد به عمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین و در آب خوب بجوشانند تا آنکه پخته شود پس بر  
آن آرد حله و بزرکتان و خطمی سفید مساوی انداخته در هاون به اندک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد و بر  
ورم ضماد کنند که این در تحلیل و تلئین نافع است **ضماد محلل اورام صلبه** بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه  
گوزن هر واحد پنج درم مقل و اشق و جاوشیر هر واحد دو درم و شحوم را به روغن گل بگدازند و صموغ را به آب  
گرم بسایند و همه را آمیخته بر ورم بمالند و ایضاً میعه سائله با زیت کهنه گرفته بر ورم بمالند **طبری** گوید که در  
ابتدا فصد باسلیق از هر دو دست کنند و در میان هر دو فصد فاصله چند روز حسب اقتضای قوت مریض دهند بعد  
از آن اگر مانعی نباشد بحبه یکه در معالیه سرطان مذکور شد استفراغ ماده نمایند و چند روز بگذارند پس به مطبوخ  
افتیمون که نسخه او در علاج مالیخولیا مسطور شد تنقیه کنند و از اغذیه بر قلیل تر از لطیف تر حتی الامکان اقتصار  
ورزند و از اغذیه غلیظه به الکل منع نمایند نانخورش باشد یا میوه و امر به نشستن در چشمه نظرونی و کبریتی و  
شرب آبهای آنها کنند که این استیصال او کند و ببرد و معجونیکه برای ابتدای این ورم ابوماهر موسی بن یسار  
ترکیب داده این است **نسخه آن** عصاره غافث خالص افتیمون هلیله سیاه و کابلی ایارج فیقرا هر یک ده درم  
اسقولوقندریون و آمله هر واحد پانزده درم افسنتین رومی اصرطری و گاوزبان هر یک پنج درم ساذج هندی و  
بوزیدان و تودری و شیطرج و مصطکی هر یک سه درم همه را باریک سائیده بمویز منقی سرشته در پنج روز دو  
مثقال از آن استعمال کنند پس اگر حل طبیعت نماید از این بی شک صحت یابد و اگر حل نکند به اندک سقمونیای

مشوی در سیب و قدری تربد آن را قوی سازند و این معجون تنها با پرهیز از استحکام این ورم هنگام ابتدای آن مع کند و آن را ببرد پس اگر ابتدای این ورم در بلدی باشد که هوای او معین مرض بود به طریق بیس یا تولید سودا مریض به بلد دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابلهٔ مرض باشد نقل کند پس هرگاه این مرض زیاد قی کند و هنوز حس عضو زائل نشود به دوی مذکور علاج کنند و در معالجهٔ او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم سرنج که هر دو در معالجهٔ سلعه مذکور شد هر واحد پنج درم آرد ترمس ده درم جوزالخشب که آن عود زنجی است و خاک زفت و یا زفت که در آن بو نباشد یا هر دو هفت درم همه را در آب گشنیز سبز حل کنند و این تنها برای تحلیل این ورم نافع است و بقراط ذکر کرده که گشنیز حار یابس است و بر آن استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه می‌کند و جالینوس از آن در ادویهٔ مفرده بیان نموده و اگر قول او صحیح نبودی جالینوس این ضماد را به این آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این ورم را البته می‌برد و ایضاً این ورم را به این قیروطی ضماد می‌کنند بگیرند اسرب محکوک پنج درم مرداسنگ سه درم موم مصفی ده درم و این را به زیت بجوشانند و به لعاب حلبه و تخم کتان قسفیه نمایند به عده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آن که مخلوط گردد و این ضماد را حرّانیان اسقیا نامند و آن مجرب است و ملاک امر در معالجهٔ این ورم است و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود پس آنچه در آن حاصل شود البته مستحیل و متغیر نگردد و هرگاه مستحیل نشود از حال او معترض نشوند آن را علاج نبود **ابن‌الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن از خلط غالب بر آن نمایند به این طور که هر صبح جلاب از اصل‌السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلکند ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ خود و مغز قرطم دهند و چون نضح در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمبطوخ افیمون یا بحب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی هفت درم بادرنجبویه اصل‌السوس هر واحد سه درم بادیان دو درم و با شکر سفید پانزده درم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاج هفت مثقال سحرگاه بنوشند و بگیرند پیه شیر و خرس و روباه و پلنگ و شحوم جوارح طیور و همه را بگدازند و با وی میعه و مقل و مصطکی مخلوط کرده بدان طلا کنند

**صفت ضماد دیگر محلل اورام** صلبه بزرکتان تخم کنوچه تخم خطمی هر واحد ده درم حلبه پنج درم انجیر سفید بیست درم همه را با انجیر در هاون بکوبند تا هموار گردد بر ورم طلا نمایند **خجندی** و غیره می‌نویسند که هر صباح مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل‌السوس و بادیان با گل‌قند بدهند و غذا حمصیه به لحوم فاصله لطیفه سازند و اجتناب از اطعمه مولد سودا مثل عدس و برنج و مانند آن و استحمام خفیف استعمال کنند و در حمام مکث نباید کرد و تنقیه به مطبوخات نمایند که در آن سنا و بسفانج و غاریقون و هلیله سیاه و کابلی باشد و اگر عضو ضعیف‌الحس گردد عسرالبرء باشد بر مقدار حس او و در آن هنگام باید که مدام از آن امالۀ ماده به فصد و اسهال بمخجرات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد و اغذیۀ محدوده مثل چوجه مرغ و دراج و مزورات خوراند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلب و علاج نقرس بارد با هم نزدیک است آن را مطالعه باید کرد **صفت دوی نرم** **کننده** خاکستر بکر کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه به سرکه حل کرده برنهند و پیه بط با خطمی نرم کننده است **گیلانی** گوید که در علاج این مبادرت به تنقیۀ بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه به فصد نمایند بعد از آن بادیۀ مسهلۀ مخصوصۀ ماده بعد نضح آن و اگر علامت خون ظاهر نباشد اولاً نضح ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آن که در این صورت تنقیه یک دفعه نباید کرد بلکه بدفعات نمایند نضح دهند پس استفراغ نمایند و همچنین تا هنگامیکه نقای تام حاصل گردد بعد از آن اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عضو مادۀ متحلل تولد کند و در بعض اوقات مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداوی است بعد آن تدبیر قطع مادۀ منصب بعضو بمالش عضو مقابل او یا بطلای زفت بر عضو مقابل کنند و تدبیر تحلیل مادۀ مابقی نمایند به این طور که بر عضو ملینات صلابت مثل شحوم نهند و بعد لینت ماده دوی محلل که تحلیل او قوی نباشد بر آن گذارند پس اگر چیزی از ماده باقی ماند به تکرار تحلیل آن نمایند تا آن که ماده به تمامه فانی گردد لیکن محلل عضو متخلخل باید که ضعیف‌تر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین محلل عضو لین به نسبت محلل عضو صلب و در این اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن ننمایند بلکه استعمال او در اوقات متباعده باشد و رطب بود و در آن



آبزن استعمال کنند و در آن حشایش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی و روغن بنفشه و جو مقشر زیاده نمایند و همواره به این تدبیر پردازند تا آن که به الکلیه زائل گردد **انطاکی** گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود چون علاج آن بد گردد چنان چه سرد شود یا خشک گردد بغیر تحلیل و در علاج این قسم گاهی جهلا ابتدا به تنقیه خلط سوداوی می کنند به جهت علم ایشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آن که علاج این در بادی الرای بتسخین عضو بود بدان چه در ورم رخو گذشت و ترطیب او به ادهان حاره چون روغن پسته و بادام به مثل یاسمین یا زنبق و بضمادات مانند بزور و خطمی و آنچه در سرطان بیاید و روغن کنجد و روغن گاو و مسله را در این فعل نیک است و اما آنچه از ورم صلب اصاله باشد علاجش تنقیه خلط است و فصد گاهی به سبب افراط خلط در کمیت بود و گاهی به سبب رداءت در کیفیت خاصه و لهذا گاهی فصد در سوداوی کرده می شود و در اینجا چیزی از مطبوخ بشریت فواکه شیرین کرده نافع تر نیست و گاهی حاجت به مثل لاجورد داعی گردد پس هرگاه بنقای ماده یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غذا بر ماکیان و بیضه آن و مثل بادام و مویز اقتصار ورزند اولی باشد و در نزهت گفته که علاج این ورم بعلاج سلع نماید سواى قطع

### مسامیر

و آن جمع مسار است و مسمار عقده مستدیر سفید مثل سرمسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل و مستدیر همچو سرمیخ بود درنگ و آن سفید از بهر آن باشد که ماده آن رطوبتی بود افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد خراجات و عقب علاج آن عارض شود به عده در جسم کثرت نماید و اکثر آن دریای و انگشتان پای و دراسافل بدن حادث شود و از راه رفتن بازدارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثالیل است و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده اند چنان **جرجانی** و **ایلاقی** می نویسند که نوع دیگر است از غدد که آن را مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثولول نگونسار یعنی چنان که ثولول بیرون پوست باشد این در اندرون باشد در گوشت نشسته **علاج** باید که آن را شق کرده و مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن

نباشد مدام پوست بدست بکوبند و بمالند و لزوم بستن اسرب بر آن کنند و انزروت و نوشادر و زنگار به آب صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته‌اند باقی علاجش از بحث غدد و ثالیل اخذ کنند و بساست که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال الشيخ

## سرطان

عبارت است از ورم سوداوی صلب تیره رنگ مودی مولم که تولد او اکثر از سوداوی احتراقی محترق از ماده صفاوی صرف و یا محترق از ماده بلغمی مخالط صفا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و یا سودای صرف در وی خون حادث نشود پس اگر ماده او سودای صفاوی بود البته متفرح گردد و این بدست و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفا افتد اکثر آن است که متفرح نگردد و این عسرالعلاج است و گاهی متفرح شود و اگر ماده از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و ریش نگردد و فرق در این ورم و سقیروس آن است که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنان چه در فلغمونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتداء باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متفرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آن است که سرطان را حس در موضع متورم بود و آن را البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در امعا و معده و ایضاً در روی و سائر مواضع رطبه افتد و هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود امر معرفت او مشکل تر بود در اول ظهور او در اکثر امر به عده علامات او پدید آید و در ابتدا به قدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود بعد از آن زیاده شود تا آن که مثل خریزه گردد و هر چونکه زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنگ پدید آید و بشعله آتش ماند که پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بمقدار کم و بیشی

آمیختن صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متفرح شود قرحه سیاه هولناک ظاهر گردد و لب او غلیظ سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و در آن شبیه بشحم بود و از آن زرداب بدبو سیلان کند و با درد و سوزش خفقانیت و غشی شود **بالجمله** از سرطان بعضی شدیدالوجع و بعضی قلیلالوجع و ساکن بود و بعضی متادی بتفرح گردد بعضی غیرمتفرح باشد و گاهی متفرح بغیر منتقل شود و گاهی علاج او به آهن به سوی تقریح بگرداند و لبهای او را غلیظتر و صلبتر کند و این ورم مسمی بسرطان به سبب یکی از دو امر باشد اعی یا به سبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کنند و او و یا به سبب صورت او در استدارت آن در اکثر مع رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرداند و **بدانند** که ماده این مرض مفسده و غائص است چون مستحکم گردد به نشود بخلاف ماده صلابت و ایضاً بخلاف ماده جذام که ماده او اگرچه حاد مفسدست لیکن به این مرتبه نیست و نه غائص است بلکه منتشر در ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً به شود به نسبت سرطان الحاصل سرطان مرضی است بغایت صعب و خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز برسند و تدابیر صائبه به کار برند می‌شاید که توقف کند و از زیاد قی بازماند **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و بعد نضج از منضج سودا به مسهل سودا و ماءالجبن تنقیه نمایند و به تسکین حرارت جگر گوشند و چیزهائیکه در آن حدت بود استعمال نکنند و خوردن اطریفل غددی مجرب است و سنگ آسیا و سنگ آهن تیز کن و اسرب به آب عنبالثعلب سبز و آب گشنیز سبز با هم بسایند پس همه آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم را زیاده شدن ندهد بعد از آن سفیده ارزیز گل ارمنی آب کاهو به روغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تفرح نماید و اگر متفرح گردد سفیده ارزیز توتیای مغسول به روغن گل طلا سازند تا اندمال یابد و گویند که اگر سنگ پشت مجموعه سوخته به روغن گاو طلا نمایند سرطان متفرح را مجرب و بیعدیل است و در بیاض استادی مرحومی مسطور است که روغن سیاه را خوب جوش داده سرد کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که سرطان و جیمع قروح را نافع است و اسرب سوخته نیز مجرب نوشته‌اند و بعضی اطبای هند می‌نویسند که برای

سرطان که آن را دوهیت گویند آمله منقی شب در بول ماده گاو نازائیده تر کنند و صبح سائیده طلا نمایند و بالایش برگ نیم گرم کرده بر بندند و گویند که گیاه کندر و یونجی که بطرف میوات می باشد اگر آن را در بول گاو نازائیده بسایند و بر سرطان کنند آن را زائل می کند و اگر برنج سرخ مقدار چهاردرم در دوغ گاو خوب بیزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع سرطان بنهند پس منع کند آن را از زیاد قی در ابتدا و از تفرح بعد از آن و تنقیه و اندمال متفرح نماید و بهترین ادویه استخوان گربه است که به آب هلیله و هلیله و آمله سوده طلا نمایند **ضماد** حکیم علویخان که در ازاله سرطان مقرر از مجرباتست پوست انار عدس مقشر گل مغره هر واحد یک توله کوفته بیخته در شش توله قند سیاه کهنه سه ساله و اگر زیاده از سه سال باشد بهتر بود با هم آمیخته به کار برند و از خواص این دوا آن است تا که در قرحه فساد و آفتی باشد تمام دوا بر قرحه می ماند و چون دوا به قدر یکحبه نیز آنجا نماند پس بدانند که قرحه بصحت انجامیده و آکله و قروح خبیثه را نافع است و در بیاض حکیم اجمل خان مسطور است که ادویه را مع قند مساوی گرفته به آب سحوق کرده استعمال نمایند لیکن باید که گرد سرطان مثل حلقه ضمد نمایند و بالای سرطان از دوا بیخ نباید نهاد که بی این نفع نمی بخشد **مرهم سرطان** معمول و مجرب حکیم بقاخان سنگرف فلفل سیاه کات سفید زردچوب هر یک یکدرم ترپهله سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بیخته سیماب موم سفید هر یک یکدرم روغن گاو به قدر حاجت موم به روغن گداخته جمله را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرداگرد سرطان دو قطعه اسرب را به آب گشنیز سبز و سرکه با هم سائیده طلا نمایند **ایضاً** که درد بنشانند و جراحی را به اصلاح آرد صندل سفید یکدرم بوش دربندی افاقیا هر یک دو درم شیاف مامیثا موم سفید هر یک چهار درم سرطان سوخته یک عدد و روغن گل قدر حاجت به دستور مقرر مرهم سازند و به عمل آرند **ایضاً** برای سرطان و قروح پستان از بیاض مجربی منقول زبان سگ سوخته یک عدد رسکیور سنگ جراحی تزروی خطائی دانه هیل انزروت هر یک دو ماشه کافور بهیم سینی سنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه فلفل گرد بیست و یک عدد روغن گاو دو

دام **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آن است که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که بر حال خودش باقی ماند تا زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا مقترح نگردد و گاهی در بعضی احوال اتفاق افتد که سرطان مبتدی به شود و اما مستحکم به نشود و بسیار باشد که در باطن سرطان خفی عارض شود و در آن صلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندهند پس اگر حرکت دهند بساست که مؤدی بهلاک گردد و اگر ترک نمایند و معالجه نکنند پس گاهی مدت طول کند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیه کنند و غذائیکه بتزید و ترطیب نماید و ماده ساکن سالم پیدا کند مثل ماءالشعیر و ماهی رضاضی و زرده بیضه نیمبرشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در آنجا حرارت باشد و دوغ گاو تازه مسکه صاف کرده بدهند و به قول رطبه حتی که کدو بخوراند و گاهی سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکان است که باطل شود به قطع شدیدالاستیصال متعددی بطائفه که قطع او از مطیف ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که از آن چیزی باقی نماند و بعد از آن خون بسیار از آن سائل گردد و تقدم تنقیه بدن از ماده ردیه به اسهال و فصد کنند به عده حفظ او بر بقای او به اغذیه جیده در کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند با وجود آن که قطع او در اکثر اوقات شر او افزایش و گاهی بعد قطع بداغ حاجت افتد و گاهی در داغ خطر عظیم بود چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت کرده‌اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شود گویم که ممکن است که پستان ثانی در طریق سرطان گردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و ممکن است که بر سبیل انتقال ماده باشد و این ظاهرتر است **ذکر ادویه موضعی** برای سرطان که بدان اراده چهار غرض کرده می‌شود یعنی ابطال سرطان اصلا و این دشوار است و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج مقترح پس آن که بدان اراده ابطال سرطان کرده شود در آن مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آن که از ماده ردی حاصل شده و دفع باشد برای آن که مستعد برای حصول بود در عضو از آن و شدیدالقوه و التحریک نباشد و لهذا واجب است که در آن از ادویه لذاعه اجتناب ورزند و از این جهت آنچه او و به

جیده در آن از معدنیات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول و گاهی بدان از روغن‌ها مثل روغن گل و مع روغن خیری مخلوط کرده می‌شود اما منع زیادتی پس توصل کرده بدان بجسم ماده و اصلاح غذا و تقویت عضویه ادویه رادعه معروفه و استعمال لطوخت معدنیه مثل حکاکه سنگ آسیا و سنگ مسن و مثل لطوخ مرتب از حکاکه محکوک از صلایه و دسته اسرب به رطوبت مصبوب بر صلایه مثل روغن گل و مثل آب گشنیز و ایضاً تضمید به آب غوره کوفته جید نافع است و آن که بدان اراده منع تفرح کرده شود پس لطوخت مذکوره برای منع زیادت است اگر در آن سوزش نباشد پس آن همه نافع است خصوصاً چون بحکاکه مذکور از دسته و صلایه اسراب آمیخته شود و هرگاه فی‌الجمله گل مختوم یا گل ارمنی با زیت انفاق یا آب حی‌العالم با سفیداب اسرب باشد که این ترکیب نیکو است و آنچه بلیغ‌النفع است تضمید بسرطان نهری تازه است و خصوصاً به اقلیمیا و اما علاج متفرح پس آنچه برای آن جیدست این است که پارچه کتان در آب عنب‌الثعلب تر کرده مدام بر آن دارند و هرگاه قریب خشک شدن رسد بر آن آب او چکانند و یا بگیرند مغز گندم و کندر و سفیده ارزیز هر واحد یک‌درم گل ارمنی و گل مختوم و صبر مغسول هر واحد دو درم همه را سائیده بر سرطان رطب به طریق ذرور و بر یابس به طریق مرهم مرتب به روغن گل استعمال کنند و نفع می‌کند آن را دواء‌التوتیا یا توتیای مغسول به آب خرفه یا لعاب اسپغول **صاحب کامل** گوید که سرطان چون مستحکم و بزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند و بعید است که به شود و قومی قطع او به آهن می‌کنند چون در عضوی استیصال و قطع او ممکن بود حتی که از بیخ او چیزی باقی نماند و اما هرگاه در آن این ممکن نباشد پس مخاطره او از چند وجوه باشد یکی آن که گاهی در عضو شرائین و عرق بزرگ بود و از آن خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد و اگر عروق و شرائین ببندند آفت به اعضای رئیسه رسد که از آن عروق و شرائین نشو کرده باشد و ایضاً ممکن نیست که اصل آن عضو باشد و اما هرگاه این ورم را در ابتدای او دریابند باید که اولاً فصد از عروق موافق عضوی که در آن ورم باشد از جانب علیل گیرند چون قوت و سن و مزاج و فصل و مانند آن مساعدت کند و اگر مرض بزن باشد می‌باید که اعتنا به ادرار حیض نمایند و تنقیه بدن به

ادویه مخرج مره سودا کنند مثل طبیح ایتیمون و غاریقون و غیره از ادویه که استفراغ خلط سوداوی نماید و باید که بر استعمال آن یکدو دفعه اقتصار نکنند بلکه بیشتر تا آن که بدن از آن خلط پاک گردد و این حب موافق است برای استفراغ خلط سوداوی و مره سودا بگیرند هلیله سیاه یکدرم ایتیمون یکدرم اسطوخودوس بسفائج هر واحد یک و نیم درم نمک نفتی دو دانگ خربق سیاه نیم درم غاریقون یکدرم همه را باریک سائیده به آب سرشته حبها سازند شربتی از سه تا چهار درم و چون استفراغ بدن از آن خلط نمودند می باید که تدبیر صاحب او به تدبیر معتدل مائل به رطوبت مسکن حدت سودا نمایند تا آنچه در بدن پیدا شود خون نیک باشد و مسکن مریض در جای معتدل الهوا مقرر کنند و به اغذیه محمودالکیموس غذا سازند مثل لحوم بچه بز و چوجه مرغ و بچه میش و ماهی رضاضی مرتب به طبیح نیک با بقله یمانی و کدو و قطف و ایضاً ماءالشعیر و ماءالجبن و سفوف مسهل سودا خوراندند و اما آنچه بر عضو علیل گذارند باید که در اول قبل استفراغ ادویه که منع و دفع ماده به اعتدال نماید چون آب عنبالثعلب و آب کاسنی و کاکنج و گشنیز و مانند آن باشد و چون استفراغ بدن و تنقیه او از خلط سوداوی کردند ادویه محلله به اعتدال استعمال باید کرد مثل دوا مرتب به توتیا **صفت آن** توتیای کرمانی سوده مغسول و مرداسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد یک جزو موم ربع جزو ادویه کوفته بیخته موم را در روغن گل گداخته ادویه آمیخته مرهم سازند و دوا مرتب بقلقطار منسوب بجالینوس استعمال کنند و مرهم زنجفر و مرهم رسل این را و سائر اورام صلبه را نافع است و چون سرطان متفرح گردد معالجه به این مرهم باید کرد **صفت آن** بگیرند سفیده ارزیز و توتیای مغسول مساوی و به روغن گل و آب عنبالثعلب با آب خرفه سبز یا آب گشنیز تر یا لعاب اسپغول با آب کدو یا آب خیار هرچه از اینها حاضر باشد سائیده بر متفرح نهند و گاهی این دوا را قبل از تفرح می نهند زیرا که از تفرح او منع می کند و این دوا آن را نافع است **صفت آن** بگیرند هاون اسرب یا ارزیز و دسته اسرب و در آن گل ارمنی یا گل مختوم انداخته با سرکه ممزوج به آب و یا با شیر شتر خوب بسایند تا آن که سیاه گردد و بر سرطان منتفرح طلا نمایند و اگر با وی حی العالم و روغن گل بسایند نافع باشد باذن الله تعالی **ابن الیاس** گوید که در ابتدا

فصد کنند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و ماش به مغز بادام و بعد ظهور اثر نضح در قاروره تنقیه سودا به مطبوخ و غاریقون نمایند و مبالغه در تنقیه بدن از آن خلط کنند و یا این حب بخوراند و نسخه این همان است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن نمک یکدانگ و غاریقون نیم درم هلیله کابلی یکدرم عوض خریق است و به آب کرفس حبها سازند و این یک شربت است و یا ماءالجبن به اف تیمون بدهند و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا زیرباج لحوم تیهو و ماکیان و غیره که مذکور شد و اگر با حرارت مزاج باشد غذا ماءالشعیر با بچه مرغ سازند و ایضاً بعد تنقیه ادویه محله مثل توتیای مغسول به روغن گل و روغن خیری بر درم نهند و از نهادن ادویه ضعیف التحلیل و قوی التحلیل بر عضو متورم حذر کنند و چون سرطان متفرح گردد و از آن زرداب سیلان نماید استعمال این مرهم او را نافع بود توتیای مغسول و گل مختوم و گل سرخ و گل ارمنی مساوی در هاون رصاص بدسته آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند و طلا کنند و این دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نهی تازه و شق کرده بر آن نهند هر روز یک مرتبه یا دو مرتبه و یا بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و به دستور مرهم استعمال نمایند **خجندی** و **ابومنصور** گویند که در اوائل فصد احکل و رگهای مناسب موضع او کنند و خون به قدر احتیاج بیرون آرند و از اغذیه مولد سودا و صفرا مثل عدس و قنبیط و بادنجان و لحم وحشی و بقیر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن که خون غلیظ پیدا کند و از جمله اغذیه و ادویه حاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت از گاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر بنوشند و غذا ماش یا ماءالشعیر به مغز بادام یا بچه مرغ و لحم خرفان و بعد ظهور آثار نضح در بول تنقیه متواتر به ادویه مطبوخه مسهل سودا مثل سنا و بسفائج و اف تیمون و اسطوخودوس و هلیله سیاه و کابلی و مانند آن کنند و ماءالجبن بترنجبین و اف تیمون آن را نفع کند و باید که در نضح و تنقیه ماده این مرض مبالغه نمایند و اما چون عظیم و تمام شود علاج او بملایمت نمایند تا متفرح نگردد و این چنان باشد که از تسخین فی الحال از ادویه و اغذیه و غیره حذر کنند و به قول بارده



تبرید آن نمایند و اگر متقرح گردد این ضماد یهودی به کار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی به روغن گل مرهم سازند و بنهند پس اگر شدیدالرطوبت باشد بر آن خشک بپاشند و **بقراط** گفته که صاحب سرطان را به مرات بسیار از سودا اسهال نمایند بعد از آن اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بر آن نهند و بالایش پارچه به آب سرد تر کرده نهند و عضو را بر بندند بنوعیکه ماده به سوی آن سیلان کند پس به این ممکن است که اصول او متاکل گردد و ماده به سوی آن سائل نشود و جالینوس نوشته که امید این دارم از قول بقراط و محمدبن زکریا گوید که من برانم که این در مکروه او بیفزاید و ایضاً گوید که من بر سرطان که در بیخ گوش مردی بود بعد از آن که متقرح شده بود زنگار پاشیدم و آن را اندک اندک می خورد و بسیار سوراخ نکرد امید صحت او بدان کردم و گفته که خوردن لحوم افاعی مطبوخ به آب و نمک و شبت و شراب ریحانی تنقیه بدن و نشف ماده سرطان از آن می کند و ملح فاعی همچنین فعل کند و ایضاً قویتر از آن است **ابن هبه الله** گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استفراغ بدن به مطبوخ اف تیمون مکرر کند تا آن که بدن پاک گردد و مریض را دوائی بنوشاند که تسکین حدت نماید مثل ماءالشعیر و شیرۀ تخم خرفه و تخم خیارین و از اغذیه مؤلد سودا حذر کند پس اگر قوت ضعیف گردد باید که تخم ماکیان و بچه آن و بچه بز بخوراند و معالجه ورم در ابتدا بدان چه مانع درادع باشد باید کرد و ادویه که در آن حدت باشد البته استعمال نکند و در آخر ادویه محله به اعتدال مثل موم و روغن و صبر استعمال نماید پس اگر ورم ریش گردد به این مرهم مرکب علاج نماید **صفت آن** سفیده ارزیز و توتیای مغسول و مرداسنگ و گل ارمنی مغسول و عصارۀ بارتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو ادویه را کوفته بیخته بر آن موم و روغن گل اندازند و حوالی درم را به گل ارمنی مسحوق در هاون رصاص به آب عنبالثعلب یا آب گشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او به آهن اقدام نماید و قریب او شریان بزرگ و عصب کلان نباشد باید که آن را از بیخ برکند تا از آن چیزی باقی نماند و خون را بزودی بند سازد بلکه رگهای گرداگرد او را بیفشارد تا خون غلیظ از آن برآید بعد از آن بعلاج سائر جراحات به ادویه منقبه پس به ادویه ملحمه

معالجهٔ او کند و بقراط گوید که علاج سرطان به آهن هیجان مرض نماید و سبب هلاکت عاجل گردد و چون به ادویه تدبیر او نمایند زمانی طویل باقی ماند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که تدبیر صواب در علاج این مرض آن است که حفظ او نمایند تا بر مقدار خود بماند و زیاده نشود و ریش نگردد و غذای سرد و تر به کار برند چون اسفناخ و کدو و روغن بادام و هر وقت که آغاز علاج کنند اول بدن را از ماده سودا پاک باید کرد و استفراغ در این علت بماءالجین صواب‌تر بود و در صورت چند روز چهار درم اف تیمون در ماءالجین باید داد یا در ماءالعسل و اگر عوض ماءالعسل و اف تیمون در هر چند روز طبیح اف تیمون با سکنجبین آمیخته دهند صواب باشد و هرچه در علاج مالیخولیا مذکور شد و هرچه در علاج جذام خود آمد علاج این مرض است و حرارت جگر به اغذیهٔ موافق و اشربه و اضمده ساکن باید کرد و به اعتدال باز آرند تا سوخته شدن خود بازدارد و ادویهٔ محلل قوی را در این علت مضرت زیاده از منفعت بود و ادویه معدنیهٔ مغسول که تحلیل آن به اعتدال باشد و سوزنده نبود سود دارد و توتیای مغسول که با روغن گل طلا کنند ممکن بود که مادهٔ غلیظ سرطان را به تمامه تحلیل کند به آهستگی خاصه که زود دریابند و علاج از این نوع کنند و کمتر از این آن که بر آن حال بماند و زیاده نشود و من حکاکهٔ سرب را که به آب کاسنی یا گشنیز یا کاهو بسایند و توتیا و سفیداب و صبر هر یک اندکی در دسته و صلایه سرب سوده در ابتدای ظهور سرطان آزمودم آن را زائل می‌کند و گل مختوم و غیره که در قول شیخ گذشت به آب کاهو یا لعاب اسپغول در دسته و صلایهٔ سرب سوده طلا کردن بغایت سودمند است و نگذارد که ریش گردد و غوره کوفته ضماد کردن و سرطان نهری تازه کوفته به اقلیمیا ضماد در قیروطی روغن گل و حکاکهٔ سرب به آب برگ خرفه و آب برگ کاهو سوده با لعاب اسپغول طلا کردن سود دارد **طبری** گوید که به سوی مریض نظر کنند اگر آن را قوت صالح باشد تنقیه به فصد کنند حتی که قریب غشی گردد بر اغذیهٔ مولد خون نیک مثل زیرباجات به لحوم جدی یا حملان صغار و بچهٔ مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و نبیذ خوب و مانند آن اقتصار نمایند و حتی قوت او فرمایند بعد از آن استفراغ به این حب کنند **نسخهٔ آن** بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده ماهیزهرج

حب الغار هر واحد سه طسوج حب النیل نیم دانگ شحم حظل یک و نیم دانگ افسنتین رومی غاریقون هر واحد دو دانگ ایارج فیکرا نیم درم نمک نفتی سقمونیا هر واحد یک دانگ دو اشعیره کوفته بحریر بیخته به آب کرنب نبطی به سرشند حبها مثل فلفل سازند شربتی سه درم و ثلث بشوربای اسفیدباج هفت روز پرهیز دارند به عده این حب بخورند و بعد آن دو روز صبر کنند پس از آن یک شربت مطبوخ افیمون بنوشند به عده از شرب دوا بازمانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت اطریفل کبیر استعمال نمایند اگر مزاج او متحمل آن باشد استعمال او در هر سه روز بوزن یک و نیم درم کنند و غذا خفیفتر آنچه بر آن قدرت باشد و صالحتر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکه نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آن که مانعی از آن باشد پس اگر بینند که این معالجه در آن اثر می کند و از حجم و صلابت او کم شود بر آن دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مس او به آن در آن خطر است و بعض اطبا ذکر کرده اند که عروق او بدماغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده اند که فضول تجاوز می کند به سوی او از دماغ از عروق وفاق و از سائر اعضا در است است و اگر اراده عروق متشبثه او کرده که متصل بدماغ اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بر آن جسارت کند آن را قطع کند بطوریکه شرح آن میک و نیم یعنی آن را و حوالی او را ضماد کنند به موم روغن که تسقیه آن به اسرب محکوک و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آن را شسته خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آن که نرم کند بعد از آن آن را بصناره بگیرند و در قلع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد به عده موضع را بصفوف که به این مرهم آلوده باشند پر کنند بگیرند زوفای رطبه و لعاب بهدانه و به موم روغن معمول به روغن نبفشه بیامیزند و در هاون کرده آب عنب الثعلب بر آن انداخته حل کنند تا آن که خوب از آن جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده موضع سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازه در آب عنب الثعلب تر کرده بالای صوف نهند تا از خشک شدن منع نماید و آنچه در آن من تجربه کرده ام بهتر آن است که بر موضع هر روز شیر دختر از پستان بدوشند به عده آن مرهم نهند بالایش آن اسفنج تا آنه موضع ریم کند و بتحلیل ابتدا نماید و بریم و رشح بقایای او بگدازد و از آن پاک شود موضع خشک گردد و حذر کنند از آن که او را مس نمایند به ادویه حاده

پس هرگاه مده کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آن که زمانه صحت او بعید گردد تا آن که آنچه در عروق متصل آن باشد فانی شود و خون صاف گردد و بهترین چیزی که طبیب در این مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بر آن به آهن است مگر هنگام ضرورت و اما چون سرطان مستحکم شود و در اعصاب متسبب گردد و حس موضع باطل کند به سبب فرط صلابت و منع روح از سلوک در این بقعه علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرض چنان نیست که علاج نزد انتهای آن کرده شود و نه هر آن که نزد ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبل از آن که مستحکم گردد علاج او کنند مثل امراض سوداویه و بعضی آن است که نزد استحکام او علاج کنند مثل نزول الماء در چشم و امثال این بسیار است پس این علت را چون در ابتدای او علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و اشتداد ننماید و علاج این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم است و اقتصار بر اغذیه محدود و اکثر اطبا در این مرض غلطی می کنند زیرا که حدوث و این حدوث سلعه یکسان است و تساهل از معالجه این مکنند تا آن که مستحکم می گردد پس واجب است که طبیب هشیار باشد نزد جمیع زوائدیکه در بدن ظاهر شود بخوف آن که سرطان و داء الفیل باشد و گاهی سرطان در بعض اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض را بیقرار گرداند و در این صورت به این مرهم معروف بمرهم سرطان ضماد کنند نسخه آن موم زوغن به روغن بنفشه و پیه بط سازند و بر آن اندک سفیداب و اندک آرد ترمس پاشیده برهم زنند تا مختلط گردد و این مروخ معروف به قیروطی سرطان آن را نافع موم روغن به روغن بنفشه ساخته از آتش فرود آورده لعاب بهدانه شیرین و اندک پیه گرده بز بی نمک و قدری زوفای رطب و اندکی صبر سقوطری بر آن اندازند بعد از آن تسقیه به آب جراده کدو یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دهند و مخلوط سازند و خوب حل کنند به عده بر سرطان بمالند هرگاه صاحب او را استفراغ و فصد کرده باشند تا موضع مسترخی نگردد و جذب ماده نکند و این عروق سرطان را نرم کند و از تمدد منع نماید و چون نرم گردد الم زائل شود صاحب او اذیت نیابد

### اورام ریجی و نفاخات عضلات

بدآن که ورم ریخی دو نوع است یکی آن که ریح مخالط و مداخل جوهر عضو بود و ملایم باشد و آن را بهیج گویند دوم آن که ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضای دو عضو بود و صلب باشد و آن را نفخه نامند و به قول شیخ از اورام ریخی آنچه از بخار لطیف غیرمتبلد بود مشابه بهیج و مانند آن باشد و آنچه از بخار ریخی غلیظ بود نفخه گویند و آن را مدافعت بود مثل زق منفوخ باشد و گاهی بضرر دست آواز کند و خصوصاً چون در فضائی باشد که در آن جمع گردد مثل معده و امعاء میان اغشیه محلل عظام و میان استخوانها و اغشیه مطیف بعضلات و میان عضلها و همچنین آنچه مطیف به اوتار باشد و گاهی در افضیه متحلل نشود بلکه اعضای متصله را تمزیق نماید و در آن داخل شود یا اندر آن متولد گردد پس محوج بتمزیق آن شود و ریح باقی می ماند و محتبس می شود به سبب کثافت و غلظ خود و به سبب کثافت عضوی که محیط آن باشد و ضیق مسام او و گاهی انسان بر عضو مثل زانو توهم ورمی محتاج بشکاف کند پس آن را بشکافد و ریح صرف از آن برآید و از عجائب مشاهدات راقم این است که حافظ فضل کریم را ورم زانو عارض شد و هر بار که ورم را پخش می کردند آروغ به آواز بلند می آمد بعد چندی به استعمال محللات آن ورم زائل شد و آروغ نیز موقوف گشت و **بونس** گوید که گاهی ریح منفخه زیرجلد تولد می یابد و گاهی زیر صفاقات که بالای استخوان آنهاست و آن که محیط بعضلات است می باشد و گاهی این ریح بر شکم میان بطن و صفاق جمع می شود و آن را استسقای طبلی نامند و فرق میان این ورم و میان ورم رخو مسمی اودیما آن است که با وجودیکه در این انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند و از آن آواز مثل آواز طبل آید **بالجمله** علامت نفخه سبکی ورم و عدم گرانی است و آن که مانند مشک پرباد باشد و از انگشت فرود رود زود بحال خود باز آید و اثر او نماند **علاج** بعد از نضج به منضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند و استعمال گلقد و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری حار نفع دارد و محجمه بی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و نرگس و هفت برگ بمالند و جاورس و ارزن را گرم کرده بدان تکمید کنند و سورنجان تلخ زنجبیل بابونه نمک طعام هر یک شش ماشه سوده در روغن بابونه و روغن نرگس هر یک دو توله آمیخته نیمکرم بمالند و ایضاً سنبل الطیب و

بزرالبنج هر یک نه ماشه سائیده و روغن گل سه توله آمیخته و ضماد زعفران سه ماشه در سفیدی بیضه مرغ حل کرده و یا صبر یک توله مغز خیارشنب دو توله در آب عنبالثعلب سبز ضماد کنند و بالایش برگ بیدانجیر سرخ به روغن گل و یا بابونه چرب نموده بر بندند و هرچه در علاج رخو برای تهیج مسطور شد به کار برند **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد که آنچه مشابه تهیج باشد علاجش از جنس علاج او بود و اما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را متخلخل گرداند و آنچه اندر آن باشد آن را تحلیل نماید و آن را بر موضع تا مدت طویل مکث ممکن بود و آن مثل مرهم و ادهان و مانند آنهاست و کمتر از آن میاه سائله و امثال آن است و لابدست که در غایت لطافت باشد تا به سبب لطافت اجزای او بر عوض مفرط متمکن بود و گاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کند و از ادویه موضعی آن روغن‌های گرم لطیف‌الاجزاست مثل زیت که در آن چون سداب و زیره و بزور ملطفه مثل تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شبت و مانند آن پخته باشد و از مرهم محله و خصوصاً برای نفخه که در اعضای وتریه و عضلیه افتد این است که بگیرند چرک دیوار حمام و به آب حل کرده در پاتیل انداخته بر آن آهک آب نادیده اندازند به قدریکه در آن احتمال قوام مثل قوام گل باشد و جوش داده بدن نطوخ سازند و گاهی از شراب و آهک جوشانیده مرهم می‌سازند **مرهم جید معتدل** بگیرند زوفای خشک و بسایند و بر قیروطی مرتب از موم زرد و روغن شبت بپاشند و از آن مرهم لطح بسازند و نفخه که در عضلات به سبب کوفته شدن آن عارض شود واجب است که از ادویه حاره مفرط و حریفه اجتناب نمایند تا عضو از آن متوحش نشود و نفرت نکند بلکه چون به محلات معالجه کنند چیزی از مسکنات وجع بدن مخلوط سازند و مثل این علاجات به مثل می‌فختج است که در زیت حل کرده صوف زوفا در آن تر کرده باشند و اگر با حرارتی باشد به روغن گل صوف زوفا تر نمایند و اگر زوفای رطب در روغن گل حل کنند بهتر باشد و اینهمه نیم‌گرم مائل بحرارت استعمال کنند و نگذارند که سرد گردد زیرا که سردی به مثل این مضر است و اگر در آنجا از ابتدا درو باشد پس بر آن روغن‌هائیکه در آن تسکین درد باشد مع منع ماده که در ابتدا باید استعمال کنند چون روغن بنفشه و روغن گل به اندکی روغن شبت پس هرگاه اندک

خفت یابند در ادویه آنچه در آن قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند مثل نظرون و سرکه پس مثل خاکستر پس فراهم  
محلله مثل فراهم مذکوره **ابن الیاس** گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم از شکر  
سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش به مغز بادام و یا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل  
کرده بیاشامند و غذا مزوره زیرباج به لحوم ماکیان و تیهو و از منضجات حذر کنند و تلطیف تدبیر نمایند و در نفخه  
در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا نخوداب و مغز قرطم و عضو معلول را به روغن بابونه و  
سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد ده درم و در یک من آب بجوشانند تا بنصف رطل  
آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بر آن ریخته بمالیمت بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و بر عضو بمالند  
**خجندی** گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و نانخواه و تخم فنجنکشت هر واحد یک درم با ده درم  
گلکند بنوشند و غذا حمصیه به لحوم فاضله و بر تناول معاجین محلل ریاح مثل فلافل و تریاق اربعه دو حمرثا هر  
کدام که حاضر باشد یک مثقال مداومت نمایند و روغن جندبیدستر و مانند آن بمالند و تکمید به آرد جو و جاورس  
یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور به آب برگ سرد و طرفاء ابهل سرشته ضماذ نمایند و یا به آب  
رماد بشویند یا اسفنج بدان تر کرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت **خضر** گوید  
که نطول به آبی که در آن سبوس گندم یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهیج  
لطوخ بخولان در آب عنب الثعلب یا آب گشنیز کنند و اگر ضعف جگر باشد علاجش در امراض جگر مذکور شد و  
عمده در این همه اصلاح غذا و تلطیف آن و حذر و احتیاط از رداءت هضم است **بعضی** متأخرین می نویسند که اگر  
تهیج در آخر تپهای بلغمی افتد و بر رو و پشت چشم و یا پدید آید ماء الاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی  
از خر هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عنب الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت  
ماشه مویز منقی دو توله مصطکی چهار ماشه گلکند عسلی چهار توله چهار پنج روز داده تنقیه بدن نمایند و بعد از  
تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق از خرفه توله دهند تا یک هفته و غذای شوربای مرغ با نان خشکار و

ضماد جدوار یا زرنباد در آب عنبالثعلب سازند و اگر سببش سوءمزاج جگر باشد علاج سوءالقنیه نمایند و اگر از بخار بواسیر باشد بنهجی که در سوءالقنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد و تهیج تمام بدن را شامل بوده فرق در این تهیج و استسقا آن است که در اینجا تشنگی اصلاً نمی‌باشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم است اول تنقیه بلغم نمایند به عده علاج خفیف استسقای لحمی به کار برند و شستن به مطبوخ اشترخار و کذا به آب خاکستری چوب انگور به تیزاب فاروقی و ایضاً طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل نافع است و بدانند که این مرض بی‌خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهیج اندکی صلاحبت فم معده و قبض شکم و غلبه خفقان و سوءتنفس باشد فصد باسلیق کنند و روز دوم مغز خیارشمبر و گلقدن و گلاب و عرق گاوزبان و روغن بادام دهند بعد از آن اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و خشخاش برابر بر تارک سر مالند و اندکی در بینی و گوش چکانند و خمیره گاوزبان با عرق بیدمشک و کیوره دهند و بخوردن حریره امر کنند

### دبيله

عبارتست از ورم بزرگ حجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد نباشد مگر به سبب عروض عفونت در ماده یا به استعمال ادویه ذی‌حدت و نزد ریم کردن و در داخل او جالی باشد که در آن مواد خبیثه جمع شود و **طبری** گوید که دبيله مثل دمل بزرگ است مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن همرنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالف از دمل بود و به رنگ جلد باشد پس اگر با ماده حاصله در آن حدت بود با ظهور او الم بود و اگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبيله ماده عفنه غلیظه غیرنضیجه قلیل‌الحدت لمنسه است متولد از فساد غذا به سبب سوءهضم و تخمه یا اغذیه غلیظه که هضم نشود به جهت قلت حرارت و کثرت کمیت غذا و رداءت کیفیت آن پس متعفن و فاسد گردد چون ماده حار نبود و بلید باشد پس آنچه از آن پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود بنابر لین که در آن باشد و یا مثل عسل بود بنابر غلظ که اندر آن باشد و یا مثل پیه گذاخته که جمود او محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن ندارد که نضج یابد و ریم سفید رقیق به هم‌رسد و به همین جهت آنچه که در



دبيلات پيدا شود اجسام مختلفه بود مثل زكال و صوف و سنگريزه و ناخن و اشياى سياه و نيلگون و آسمانى و آسيا شبيه بخزف و گل سياه بدبو و مانند آن و ابوماهر از من ذكر کرده که در بيمار استان دبيله را شکافتند و از آن قطع مشابه زرنیخ زرد برآمد و از آن قطعه گرفته بر آتش نهادند و قطعه زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوی هر دو یکسان بود و سببش آن بود که در ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پيدا شده و حرارت ضعیفه در آن اثر کرده پس زرنیخ در آن پيدا شود چنان چه در معدن متولد می‌گردد و هرچه در دبيله از انواع اجسام پيدا شود بر این قیاس باید کرد و اما تغیر هضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود بعضی آن مخصوص بجوهر و بعضی آن مخصوص بکیفیت و بعضی آن مخصوص بکمیت باشد پس آنچه مخصوص بجوهر بود آن است که معده و آلات هضم ضعیف گردد و آنچه مخصوص بکیفیت بود آن است که کیفیت کیموس متغیر شود و آنچه مخصوص بکمیت است آن است که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و آنچه مذکور شد حادث گردد و **ابن نوح** گوید که دبيله با ورم و بلا ورم بود و سببش ضعف هضم و سوءهضم است یا به سبب کثرت اکل یا تناول اغذیه غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا فکر طویل که در مزاج قلب برودت پيدا کند و بدان سبب فم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمه رطوبات غلیه لزجه در عضوی پيدا شود و این رطوبات گرداگرد آن را از اجسام فاسد کند و برای نفس خود موضع به سبب طول مکث او در آن به هم‌رساند به عده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا به سوی سفیدی و آن را شحمیه نامند و یا به سوی زردی و آن را عسلیه گویند و یا به سوی سیاهی و آن را عقیدیه خوانند بعد از آن در این رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس اصناف اجسام صلبه باشد مثل زیره موی و پاره استخوان و قطعه خرقها و ریگ و گچ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شد چون بشکافتند در آن این اشیا یافته شود و بعضی آن بسیار بدبو و بعضی بی‌بو باشد و **خجندی** گوید که ماده محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبيله است یا چنین نباشد و آن را اسمای دیگر است و ماده دبيله گاهی حار بود و آن را اخراج نامند و گاهی چنین نباشد پس به اسم دبيله مختص گردد و گویند که از خواص دبيله

است که با آن درد البته نباشد و بر اجسام غریبه محتوی بود مثل دردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبی در فضول مختلفه متولد شوند که بعضی آن از احتراق صفرا و بعضی آن از انعقاد او و بعضی آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعضی آن از احتراق خون و بعضی آن از احتراق سودا و انعقاد غلظ او پیدا شود و علامت دبيله آن است که جای غمز او کمتر فرو رود و از جای غمز ریم و خون و مائل بصلابت باشد و **انطاکی** گوید که دبيله عبارت از اجتماع اغذیه زیاده از حاجت است میان صفاقات و تجاویف و این مجتمع را به سبب خامی او دمیل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل او بلغم بود و خاکستر اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه مو و رشته و غیر آن باشد و سبب همه اختلاط اغذیه و تناول اشیای خام و شرب بالای اکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت است و علامتش ظهور نتوست زیرجلد مع سلامت جلد و استدارت شکل غالباً و نرمی او و قلت درد مگر آن که بر ماده لذاعه حاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیه بلغم کنند بعد از آن ادویه ملینه محله مانند مرهم داخلین استعمال کنند و از لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و پیه گوزن و پیه نر گاو و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشکافند و مواد روی را بیرون آرند به عده ادویه مدمله را به کار برند و علاج این قریب از علاج خراج است سوای آن که اخراج چیزی که درد بيله باشد دریک دفع نشاید به سبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد بلکه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نعنع بستانی به آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر به سرکه و عسل و کذا و حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا سرشته دبيله را بشکافد و ضماد خطمی به سرکه یا شراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا پرسپاشان و کذا آرد جو به آب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبيله کند و طلای قند به عسل و کذا پشک بز در شراب آمیخته تحلیل دبيله نماید و خوردن لبلاب پخته به روغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ و خیوط آن کوفته نیز نافع دبيله است **ابن الیاس** می نویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و گاوزبان هر واحد دو درم و از شکر سفید ده درم

بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با مغز بادام خورند و تنقیه بدن بمبطوخ فواکه نمایند که در آن تربد و هلیله زرد و خیارشیر و گلقدن باشد و بهر تلئین طبیعت سنای مکی هفت درم بنفشه خشک و اصل السوس و پرسیاوشان هر واحد سه درم تربد خراشیده کوفته دو درم هلیله زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد از آن تلطیف تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوجه مرغ در مزوره داخل کنند و دبيله را به ادهان و شحوم و العبه ملینه منضجه و بمرهم داخلین ضماد نمایند و چون نرم گردد به آهستگی بشکافند و آنچه اندر آن باشد بدفعات پاک کنند و به عده از پنبه کهنه پر کنند تا تنقیه آن به تمامه کند بعد از آن الحام او بمرهم نمایند که برای ادمال قروح مذکور گردد و نوعی از دبيله است معروف بدبيله منکوسه و او آن است که از زیرجلد بعید باشد و غائر عمیق بود و آنچه در آن جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد و لذع باشد و علاجش علاج دبيله است مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استقصا در معالجه و اسهال چندآن که استفراغ به تدریج اندک اندک نماید **انطاکی** در نزهت می نویسد که علاجش مبالغه در تنقیه است به عده تلئین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگرچه بدفعات باشد به حسب قوت پس منقیات از مرهم پس مدمات و از الطف چیزی که بدان پاک کنند صابون و بزرکتان و بزرقتونا و گندم خائیده و انجیر و قرطم است و قسمی از آن دبيله منکوسه است که بحس ظاهر نشود و کمتر آن است که مریض از آن سالم ماند و چون بشکافند موادی که در آن باشد ظاهر نگردد تا شکاف به استخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند که غلبه او معلوم شود و تحقیق گردد و تولد ماده از آن بمناسب او و مرکب به حسب او و چون بتنقیه یقین گردد نضج ماده اولاً بنطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و اکلیل الملک و خطمی کنند و عقب آن ادهان مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند به عده هر تخم ذی لعاب چون اسپغول و بزرکتان به زیت برنهند پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس به روغن گاو یا روغن سوسن و خردل به کار برند و اگر نشکافد به آهن بشکافند و مبادرت به این نباید کرد به عده پاک کنند اگر قوت را امکان آن باشد در یک دفعه والا بدفعات متعدده زیرا که ماده خارج نمی شود مگر با قدری از ارواح و چون پاک کردند بماء العسل بشویند و بمرهم

جاذب و پنبه کهنه پر کنند و مرهم داخلین را در این بابشان عظیم است و معظم فائده نهادن او قبل از شکافتن بود و قسمی از دبيله آن است که آن را منکوسه نامند و او آن است که به سوی باطن قریب‌تر باشد و این چون به سوی باطن بشکافتد هلاک کند و گاهی به ادویه مذکوره علاج کرده شود و بگشاید و ایضاً مأل و بموت باشد آنچه در عضو غیر مجوف بود به سبب غلبه سلامتی و ریه صورت و از مجربات شود او بصبر و مرداسنگ و روغن گاوست و با وجود این مبالغه در پرهیز از زفر و هر چیز سرد مثل خربزه و بعد گشادن او از شورباها خصوصاً چرب به سبب تولید او ماده را واجب است به عده اگر ماده دلالت بر وجود بلغم کند مثل خروج او سفید مائل بغلظ و شفافیت تعاهد استعمال غاریقون بشحم حنظل و روغن بادام و عسل کنند و یا بر سودا مثل تیرگی و غلظ او و غرایت اجسام خارجه لزوم حجر ارمنی بمعجون اسطوخودوس نمایند که این را سرغریب است و پا بر صفرا مثل زردی او رقیق حاد صبر و هلیله به آب بنفشه یا گلاب حب بسته دهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی کنند نه مقابل از روی خلاف تو همین آن بخوف انجذاب ماده سمی به سوی بدن و از چیزی که دبیلات را بشکافتد این است که رتیلات را به آرد جو بپزند تا مهرا گردد و بر آن نهند و کذا سرگین کبوتر و پشک بز به عسل و در خواص است که چون سنگی را بر هوا بیفکنند و پیش از آن که بر زمین رسد بگیرند و در گردن صاحب دبيله بیاویزند فائده تمام دهد **طبری** گوید که به سوی آن نظر کنند اگر صلب باشد فصد مریض کنند اگر از آن مانعی نباشد و استفراغ بدن او نمایند اگر قوت اطاعت کند پس مطبوخ اف تیمون یک دفعه یا دو دفعه به حسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محدوده کنند مثل تیهو و بچه مرغ و دراج و اگر مدت نگذشته باشد مزورات معمول به سرکه و شکر سفید و مانند آن دهند به عده نظر کنند به موضعی که در آن دبيله است پس اگر تضمید او جائز بود چیزی که آن را نرم کند مثل پیه بط و پیه مرغابی و ثرب بز و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه نسر و پیه عناق الارض چه گویند که این حادثین شحوم است پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده از آن موم روغن سازند به عده بر آتش آن را تسقیه دهند بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بر

هم زنند تا مختلط گردد پس بر دبيله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر به این دوا نرم نشود بمرهم داخلین که در آن مرداسنگ و اسرب محکوکه به آب شبت داخل کرده باشند ضماد نمایند و اگر این مرهم آن را نرم کند به این دوا ضماد سازند بگیرند گندم مطبوخ بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بعاب تخم کتان و مع اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد بدان ضماد کنند که این خراجات صلبه را نرم کند و اگر بدین نشود بگیرند اشق و زفت و علکالانباط و همه را به آتش در شراب بگدازند به عده بر پارچه طلا کرده بچسپانند که این نرم کنند و هرچه در آن باشد بپزد و از آنچه دبيله را ضماد کنند برای نرمی شیرزق فارسی مطبوخ بگندم و جاورس مقشر است و بعد از طبخ در هاون بکوبند تا مثل مرهم گردد به عده موم روغن ببعض شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزرکتان نمایند به عده از آتش فرود آورده اندک مرداسنگ بر آن اندازند پس با گندم مطبوخ مع شیرزق جمع کرده باریک و نرم بسازند بعد از آن بر دبيله صلبه ضماد کنند اگر سرما باشد گرم کرده و اگر گرما باشد همچنان و تضمید او چنان باید که یک روز ضماد نمایند و یک روز ترک کنند و اگر به این دبيله نرم نشود متعرض بشکاف نشوند و نقل مریض از آن بلد و هوا بمضاد آن از بلد و هوا کنند و یا ترک معالجه نمایند تا آن که فصل مقابل آن فصل آید و بالجمله دبيله را به آهن مس کنند تا وقتیکه نرم شود و ریم بسطح جلد بیرون آید حتی که حاس بدان احساس نماید پس هرگاه اراده شکاف او نمایند به سوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا خصیتین یا طحال یا معده باشد شکاف او بطول دهند از بعیدترین مواضع از عضو شریف و آنچه در انب اشد یک دفعه خارج نکنند بلکه در چند روز و بدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه از آن خارج شود شحمی باشد آن را با پنبه و کهنه تنها پر کنند و اگر عسلی باشد از پنبه و سرکه پر سازند و اگر نفتی یا صدید سیاه باشد با پنبه و سرکه و نمک پر کنند و همواره آن را پر نمایند تا آن را پاک کند و بمقدار غور او نظر کنند و دریافت نمایند که آیا و بحجاب رسیده است یا نه پس اگر رسیده باشد احراز نمایند و جهد کنند در نهادن رفادها و بستن بر اشکالی که ریم به سوی خارج بیرون آید و بر شکلی بخوابند که ریم از آن سیلان کند و بند نشود و مراهم مناسب هر یک استعمال نماید به شراب کهنه بشویند و اگر تر بماند بمرهمی که در آن قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدا بتخم کند مرهمیکه در آن کندر و راتینج و

گلنار افتد استعمال نمایند و چون هر دو لب او قریب شوند و از لحم ممتلی گردد ذرور خشک که معروف بسرقولونست و آن گلنار و گل سرخ و رقاق کند و مربا شد استعمال کنند که این غشا را صلب کند و از انتقاض منع نماید و زیادتی و کمی در علاج به حسب رای طبیب است و این علاج هر جنس دبيله است و از دبیلات نوعی است معروف بدبيله منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته نضح نکند و اگر بشکافند سوای خون از آن بیرون نیاید و چون شکاف تا به استخوان رسد آنجا ریم به رنگی که مذکور شد ظاهر شود چه غائر بود و گاهی غشای موضوع بر عظم را پوشیده کند و بغشای مستبطن اضلاع برسد و منکوسه بهر آن نامند که ریم آن زیر آن می‌رسد به سوی خارج او بیرون نیاید که بگشاید علاجش همان علاج است که مذکور شد سوای آن که واجب است که عنایت بمعالجه او بیشتر از اول بود و اگر دبيله رخو باشد و دائم آنچه حوالی اوست آن را متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبيله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت گردد و متعفن نشود و فرق میان دبيله و میان دمامل و خراجات بسیار است بعضی از آن است که مذکور شد و بعضی آن که خراج و دهل را چون بشکافند در آن کیسه نیابند و در دبيله دعا و کیسه یافته شود و لهذا آن را دبيله نامند و معنی او آن است که آن را دو کیسه است زیرا که دبيله بمعنی کیسه است پس در یکی از دو کیسه آن زردآب فاسد متعفن بود و دو کیسه دیگر اشیای غریب باشد که مذکور شد مثل چوب و زکال و ریزه ناخن و پشم و مو و مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات نه بر علاج آن مگر آن که چون صاحب او را جودت قوت و صحت بنیه و حسن قبول برای معالجه دریابند و در مقاله بعض بصریین خواندم که واجب است که محجمه بی شرط یا قدح شوصه بر دبيله نهند پس اگر مریض از آن غشی نشود امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محاجم ماده را به سوی خارج بیرون آرد پس شکاف سهل بود و گمان من آن است که امر بوضع محاجم وقتی که کرده‌اند که چون دبيله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و ابوماهر معالجه دبیلات بتلین و تحلیل می‌نمودند و ندیدم که او اشاره به شکاف البته کرده باشد

## خراج

عبارت است از ورم حار کبیرالحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم کند و به قول بعضی فرق میان خراج و دبيله آن است که در خراج ماده اندک بود و در دبيله ماده بسیار باشد و **شیخ الرئیس** و غیره می‌نویسند که خراج از جمله دبیلات است از اورام حار ریم کند و اسم دبيله واقع می‌شود و بر هر ورم که در باطن او موضعی فارغ باشد که به سوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد در آن بماند و خراج آن است که از جمله این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی ورم حار ابتدا کند بجمع ریم و تفرق اتصال باطن و گاهی چندان ابتدا نکند بلکه ابتدا کند به ابتدای اورام حاره صحیحه که اوقات اربعه او در آن متمیز بود چون فلغمونی به عده امر او نزد منتهی مؤدل گردد بریم یا به اخذ اخلاط مخاطیه و حصیه و دملیه و شعریه و غیر آنها و با وجود این بعضی اطبا ورمی را که در آن اخلاط از این جنس باشد به اسم دبیلات مخصوص کرده‌اند و حدوث این خراج از ماده غلیظ بود که طبیعت آن را به سوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و به طریق بخار یا عرق از آن تحلیل گردد و در اکثر او سرتیز ظاهر شود و خصوصاً اگر ماده حاد باشد پس آن خراج آغاز بتعفن کند و لحم حوالی خود را به سبب حدت و عفونت خود پوسیده سازد و حتی که ریم جمع شود پس آن ریم نضج یابد پس منفجر گردد با فساد جلدی که بر آن است و تاکل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار به منضج و مفجری و گاهی حاجب آن نیفتد و هر قدر که خراج را ارتفاع شدیدتر و سر او تیزتر و سرخی و گرمی سخت‌تر بود خلط محدث او در حرارت شدیدتر و آن در نضج و تحلیل و انفجار سریع‌تر باشد و خصوصاً بلند بارز صنوبری شکل مثل دمل بزرگ او آنچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود آن غلیظ‌الماده روی مائل به سوی باطن قلیل الوجع ثقیل‌الحركه باشد و دیرتر پخته شود و چون سر کند زخم آن گشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و به آخر یکی شود و ردی‌تر از این آن است که انفجار او به سوی باطن شود پس بر هر عضوی که بگذرد و آن را فاسد کند و از این قبیل است که به سوی جانبین مندفع شود و هر عضو قابل آن نیست که در آن خراج حادث شود چنان چه در مفاصل خروج خراج نادر باشد پس اگر در آنجا خراج برآید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث‌ترین

خراجات آن است که بر اطراف عضله کثیرالعصب قوی الحس برآید که الم و آفت او بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها به حسب خلط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال او و به حسب فصل و سن و جوهر عضو و خراج نضج نیابد و ماده که اندر آن است مستحیل بریم نگردد به سبب قلت حرارت غریزی در عضو و به سبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن بگشاید و بحس ظاهر نشود به سبب غائر بودن ریم در گوشت و یا غلظ جلدیکه بر آن است و گاهی بر نضج ریم واقف شوند به سرعت و گاهی واقف نگردند به حسب جوهر او در غلظ پس به سرعت نرم نشود و اگرچه نضج یابد و در رقت پس به سرعت نرم گردد و حسب لحم که بسیار یا اندک بر آن باشد **اسباب خراج** و وقوع به سوی ریم امتلا و کثرت ماده و فساد آن است و اسباب این اسباب او تخمه و ریاضات ردیه است و امراضیکه به استفراغ ظاهر بحران نکنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و نوعی از خراجات است که آن را طرمیسوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیرا و شبیه بلحم جید بیرون آید به عده از آن ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجاتست که آن را تین گویند و آن خراج فرحی است مستدیر سرخ که صاحب او از تب خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیرالمقدار است که رطوبات بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلایل** خراج بودن ورم و جمع ریم زیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و احساس تمدد مفرط است **دلایل نضج** کامل ماده خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در آن است

### احکام ریم

بدآن که ریم جید آن است که سفید و هموار بود و آن را بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت است و همواری قوام دلالت کند بر آن که طبیعت در ریم فعل مستوی و تصرف تمام کرده و آن را نیک پخته و ریم متفوق الانفعال از قوت هاضمه است و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل



بعیدتر بودن او از عفونت قویست و ریم ردی آن است که بدبو باشد دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل شود آن را لابدست از عفونت به سبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ مادهٔ ورم و یا تبرید به سبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی در آن و در این هنگام مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر **مسیحی** گوید خراجی که جمع شود در آن مبائن گردد اجزای عضو که با هم متصل بود حتی که فیما بین آنها فضائی به هم رسد و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمزه بود و اگر بغیر تقدم مرض دیگر باشد این نزد تولد ماده در بعضی اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر به سوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که در آن فضا پیدا شود و در آن آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کند به انواع مختلفه متغیر گردد و در آن اجسام شبیه سنگ و دردی زیت و دردی شراب و غیره که در دبيله مسطور شد متولد شود و خراج که جمع گردد و اگر در باطن بدن باشد ولاسیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار است و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او سهل بود بدان چه لمس ادراک او نماید از خاص ملمس او چون بر آن غمز کنند و گاهی جای غمز خراجاتی که جمع گردد مختلف بود به حسب نوع رطوبتی که در آن مجتمع شود مثل رطوبت رقیق و ریم و خلط لزج مخاطی و عبیط دم و علقه و هر واحد از این به لمس و غمز مدرک گردد **مؤلف خلاصهٔ التجارب** می‌نویسد که هر خراجیکه پدید آید و بازگردد نیکو نباشد و هر خراج که بر محل‌های گوشت‌دار افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن گشاده‌تر شود اولی بود جهت تمام آمدن مادهٔ مرض مقدم و هر خراجیکه کم صلابت بود بهتر باشد و زودتر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بارد دهند و اگر خراج در اطراف بود و مانعی از قی نباشد قی بهتر از مسهل نوشته‌اند و از ماکولات غلیظهٔ ردیه پرهیز کنند و بتقویت قوت پردازند و نزد جمع شدن ریم تضمید به منضجات خفیفه که در آن با وجود حرارت تغریه نیز باشد مثل خطمی و بزرکتان و خمیر و انجیرخشک و موم و زیت و کندر و زعفران نمایند و نطول به آب گرم سازند و نزد ظهور علامات

نضح و نرمی ورم اگر از خود نشکافد انجبار او به ادویه مفجره اولی است والا شکاف دهند و آنچه در آن باشد بدفعات بیرون آرند و اگر ماده بسیار باشد به عده از پنبه کهنه پاک کنند و بمراهم مدمله مرتب از مثل سفیداب و توتیای کرمانی و گلنار و مازو و دم‌الاخوین و انزروت مندمل سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که چون خراج تجمیع رییم ابتدا کند باید که نظر کند پس اگر امید تحلیل ماده و قدرت بر آن و طمع در منع او از بودن رییم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طمع در تحلیل ماده نباشد اشیای مقیحه استعمال نمایند و چیزهائیکه در تحلیل او و منع او از رییم استعمال کرده می‌شود آن ضماد معمول از نان گندم است چون طبخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ به طبیخ انجیر خشک پس اگر با وجود استعمال این اشیا جلد آن موضع متمدد شدید باشد بر آن شرط غیرعمیق زنند به عده بر آن ضمادی که در آن آرد جو مطبوخ افتد بنهند و اگر بینند که ورم کمتر از آنچه باید تحلیل می‌شود بدانند که آن محتاج بتحلیل بیشتر از این مقدار است پس به انجیر ادویه که تحلیل آنها بیشتر باشد مثل زوفا و پودینه کوهی و نمک بپزند و اگر بینند که ورم میل بصلابت کرده با ضماد بیخ قشاه‌الحمار و پیه بط و ماکیان و بیخ خطمی آمیزند و اگر در تحلیل او طمع نباشد اولاً اشیای مسکن و جمع مثل قیروطی معمولی بعقید انگور استعمال کنند بعد از آن اشیای مقیحه مانند نطول به آب نیم‌گرم و زیت نیم‌گرم و ضماد مرتب از آرد گندم به آب و زیت به اعتدال پخته استعمال نمایند و چون رییم کامل گردد خراج را بشکافند پس اولاً به اشیائیکه تنقیه و غسل نماید مثل ماء‌العسل علاج کنند بعد از آن به حسب ملاحظه حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد که اگر زخم سلیم از ورم حار باشد باید که در علاجش مرهمی که تجفیف نماید بغیر سوزش و بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب به شراب و استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند **بوعلی** می‌نویسد که اما استفراغات و آنچه بدان علاج اورام در اوائل آنها کنند مگر آن‌که خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنان چه بیان کردیم و چنان چه جهال در آن غلطی می‌کنند پس امریست که در آن خراج حار و اورام حاره غیر خراجیه مشترک است و از تدبیری که بدان مخصوص است آن تحلیل ماده‌ایست که در آن جمع شود و این بر دو وجه است **یکی** از آن تدبیر جاری بر

صواب است چون مرض بسیار خراج از معتاد نباشد و او آن است که حيله در انضاج مادهٔ ريم و در گشادن او بعد از آن بايد کرد و آن که رعایت قوت و حفظ او نمایند تا وجع و انفجار دفعهٔ آن را ساقط نکند بلکه واجب است که رعایت کند طبیب صاحب او را که چگونه تقویت قوت و حفظ آن نماید بدان چه معلوم است و بايد که صاحب دبيله را به اغذیهٔ جیده غذا سازند مگر آن که خراج در احشا باشد پس بضرورت حاجت به تلطیف غذا آید **دوم** تدبیر خراج از صواب به سبب ضرورت حال و او آن است که چون مرض عظیم باشد و خراج در عظم خود مجاور پس از شکاف چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن به اعضای کریمه قریب خراج که در مس حدید بدان خطر است و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ است که نضح نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قلیل است که نضح نخواهد کرد و یا خوف نمایند که آن به سبب قلت خود و احالهٔ ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف فاسد کردن او اعضای متصلهٔ آن را باشد و اگر تدبیر انضاج به ادویهٔ مغریه منضجه کنند بعید نبود که مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کند و منضجه حرارت ضعیف را حرکت دهد و این همه بر تعفین عضو اعانت نمایند پس در امثال این امور لابدست از شرط غائر و شکاف عمیق به عده عقب آن ادویهٔ که در غایت تحلیل و تخفیف باشند به کار برند و واجب است که شکاف و شرط در طول لیف عصب عضو بود مگر آن که ارادهٔ بطلان فعل آن عضو از خوف و قوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم مانند از آنچه خوف بود و اکثر طول لیف یا طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیرغل و کنج ران که بعرض واقع است و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته می شود مگر در اعضای مخصوصه مثل پیشانی و نزدیک عضو شکاف داده و شرط زده آب و روغن و چیزی که در آن شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن به آب و غسل یا آب به شراب یا بسرکهٔ ممزوج بشویند پس اگر ورم و التهاب بعد شکاف اشتداد نماید به عدس مقشر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد ملحمات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شکاف مؤلد زرداب و چرک و ناصور است ولیکن چون از آن ر استگاری نباشد چاره نیست و اولی آن است که بر آن صبر

کنند تا آن که موضع لحمی قلیل العصب و عروق نضج یابد و باید دآن است که خراج صنوبری مرتفع تیز سر کمتر محتاج بشکاف قبل نضج و بعد آن بود

### تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجب است که حرارت ادویۀ منضجۀ او قریب از حرارت بدن باشد و آن را اندک تغریه بود و از این در اول درجات نطول به آب نیم گرم ست و تضمید به آرد گندم با جو و گندم خائیده در این بهتر است و نان به آب و زیت یا موم و زعفران و دقاق کندر و زفت به روغن گل یا پیه خنزیر و یا ضماد بختمی و بزرکتان و ایضاً ضماد از انجیر خشک شیرین فربه تنها یا به آرد جو و خصوصاً چون در آن زوفا و صعتر بری داخل کنند یا به آبی که در آن این هر دو به اندک نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی در آن پیه یا روغن زیاده کرده می شود و قویتر از این حرف با علكالبطم ست و ادویۀ مرکبه از مویز و میعه و قنه و مر و لادن و راتینج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاء الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس به روغن بیدانجیر بغیر موم و خصوصاً چون آن مرهم را در زیت بگدازند و همچنین دیونوس و مرهم باسلیقون و از بهتر ادویه در این باب دواى سنگ مارقشیشا به اشق است که بر آن نهند تا آن که از خود بیفتد

### تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود و با وجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عروق و اوتار و عصب باشد پس واجب است که شکاف دهند و شدیدترین آن است که قریب مفاصل باشد و برای شکاف موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شکاف به اسفل واقع شود مگر آن که ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد به قدریکه ریم از آن برآید بشکافند تا سمین بماسوای خود ملتزق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشد جمله آن را در طول بشکافند و بدانند جائیکه در آن ریم باشد بمس ظاهر شود و خصوصاً چون به انگشت پخش نمایند و ملاحظه به انگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از پخش مندفع می شود و موضع ریم ظاهر گردد از میل رنگ او بسفیدی و تا که نضج نیابد مائل بسرخی

باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود اگر ریم جيد نباشد و معتمد لمس است نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجب است که در شق خطوط طبیعی را از چینها لزوم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع لیف آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شکافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی بر رو افتد بلکه این محتاج آن است که مخالفت چینهای تند و اما در مثل بن ران واجب است که شکاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را شکافند و اخراج نمودند چیزی را که اندر آن است باید که مبادرت به الصاق جلد با لحم او کنند تا خشک مثل خزف و صلب نگردد و چنان شود که ملتصق نگردد و در آن جای خفا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد و مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ممتلی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل از آن که الزاق او نمایند فی الحال باید که آن را پاک کنند و اگر حاجت آید که بر سر میل خرقة درشت پیچیده در آن داخل کنند و بدان پاک نمایند و بخارند پس الزاق او نمایند و بعصابه بریندند بنحویکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد صواب جيد باشد و واجب است که در شکافتن رعایت شرائطی که ذکر کردیم رعای و از به عده شکاف از نضیح تر موضع و لحیم تر و بعیدتر از عروق و شرایین و اوتار نمایند و بدانند که شکاف مختلف بود به حسب مواضع چنان چه انطیلس گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شکاف نمایند با راستی بیخ نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد مؤرب مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستوی به قدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر هلال و کجی او به سوی اسفل بود و اگر در فکین و پس گوش باشد مستوی بطول و اگر در ساعد و مرفق و باز دو انگشت در آن و ساق باشد همه در طول و همچنین در عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شکافی کنند که از عرض نیز اخذ کند تا ناصور نگردد و اگر قریب به آن یعنی در سرین باشد مستدیر مؤذب و همچنین آنچه قریب مقعد باشد و در پهلو و اضلاع بوریب و اضلاع هلالی شکل مقرن و اما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشکافند و مدام حریص باشند به آن که شکاف متابع شکل کیانی باشد آنچه قدرت بر آن باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و ایضاً واجب است که مدام تفقد وضع لحم موضع و لیف عضله نمایند

زیرا که ما حریص هستیم بر آن که شکاف به اتساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود ولیکن موضع التحام حسن و غیروحشی باشد لیکن در هر حال آنهاک نمایند که شریان یا رگ بزرگ یا عصبه یا لیف عضله قطع نشود

### شکاف به حسب خراج

اگر کوچک باشد چیزی که در آن بود از موضع سیلان کند پس شکاف در آن موضع نمایند و اگر بزرگ باشد شکاف بین دهند به عده انگشت سبابه چپ در آن داخل کنند و آن را بشکافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد به عده ایضاً در شکاف ثانی داخل نمایند و علیهذا حتی که بر آن آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن بود اخراج چیزی که در آن باشد شکاف در آن موضع دهند و اگر مستدیر باشد و او را شکلی بود که آنچه در آن باشد از یک شکاف خارج نشود شکاف در اسفل او در دو یا سه موضع نمایند به قدریکه بدانند که هرچه در آن مجتمع گردد فی الحال سیلان کند بعضی گفته اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب از استخوان یا غشا باشد در شکاف قبل از استحکام نضج او سرعت کنیم تا که ریم چیزی را از این اعضا فاسد نکند گوئیم که این تدبیر وقتیست که چاره از شکاف نباشد پس اگر امید باشد که آن خود بخود بشکافد شکاف ندهند و همچنین اگر امید باشد که آن به ادویه مفجره بگشاید و بد است که در ادویه مفجره دوایی یافته شود که قائم مقام شکاف باشد و بسیار باشد که جلد را بشکافند و یا اندک از آن ببرند پس بر آن مفجر نهند تا که غائص تر باشد و اما خراجات سلیمه که در آن بسیار رداءت نباشد مثل آن را آب گرم نضج و انفجار نماید و اما خراجات مفره از آن ضرر شدید یابد به سبب آن که آب گرم به سوی آن جلب ماده نماید و چون بینند که خراج را آب گرم اصلاح داده پس وثاقت بجدت او کنند

### مفجرات ظاهری

بدآن که تضمید بیخ نرگس امر ورم صعب را می شکافد و خصوصاً به آب و عسل و روغن سوسن جوش داده یا بیخ قصب تازه به عسل سرشته و یا زفت خشک به چرک خانه زنبور عسل و یا مرهم اوبوسلوس و یا بگیرند موم و

راتیانج و روغن گاو هر واحد یک رطل و زفت خشک و عسل هر واحد نیم رطل زنگار سه اوقیه زیت قدر کفایت و دواءالثوم بسیار نیکو است و یا بگیرند اشق شش موم چهار علكالبطم چهار کبریت زرد و سه نظرون سه جزو از آن مرهم سازند و آنچه تجربه کرده‌ایم این است که بگیرند مغز پنبه دانه و جوز بدبو و خمیر و کرنب پخته و پیاله پخته و خردل و سرگین کبوتر و از آن ضماد سازند پس به سرعت بشکافد و ایضاً داخلین در لعاب خردل گداخته و صابون به انجیر سرشته و از ادویه مفجره قائم مقام شکاف این است که مریم مرتب از عسل بلادر و زفت رطب مساوی بر آتش جمع کرده بر خراج تا نیمروز بدارند پس آن را بشکافد و ایضاً آنچه قویست بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده پس در آب چندآن که آب بر سر او ایستد تر کنند و جوش داده صاف نمایند و در این آب سه بار تکرار اشخار و آهک نمایند پس بگیرند و در ظرف مس کرده بر آتش نهند تا نمک منعقد گردد و بگیرند از این نمک اندکی و چهار حصه او نوشادر و در لعاب حرف و شمه عسل بلادر آمیخته استعمال کننده یا بگیرند ذراریح و سائیده با زیت کهنه آمیخته بر آتش ملائم زکال نهند تا همه منحل گردد پس مثل مرهم سائیده ضماد نمایند و خصوصاً چون در آن پنچال باز یا سرگین گنجشک یا سرگین بط داخل کنند و بعضی اطبا کبه یکج ذکر کرده‌اند و از ادویه محله هر دوای حار محلل را بر عضو و در یک روز دو مرتبه تکرار نمایند مع تسخیف عضو و تخلخل او بکمادات فاعل آن از آنچه در آن رطوبت حار باشد و هر قدر که تحلیل شود تکرار وضع دوا و تکمید کم کنند و واجب است که تدبیر از ادویه ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او نرم شود اگر پیدا گردد و ریم منجمد نگردد پس اگر ریم زائل و تحلیل شود و صلابت بماند استعمال ادویه ملینه تنها واجب است و ادویه ملینه ریم ادویه محله آن است که مثل بوره و خردل و سرگین طیور و زرنیخ و آهک و قردمانا و به مثل کندر و علكالبطم و مصطکی و دبق آمیزند و با سرکه و زیت کهنه جمع کنند و دوا مرتب بشوم و دوا مرتب به افحوان و دوا مرتب از عاقرقرحا و مویزج و بورق به عسل و قبل هر واحد از این موضع را به آب گرم صاف کنند و دوا مارقشیشا و نسخه آن این است بگیرند حجر مارقشیشا دوازده درم اشق مثل او آرد باقلا شش درم و براتیانج رطب آمیخته بر جلد لطوخ سازند و بر ریم نهند و

بگذارند تا آن که از خود بیفتد و باید که فی الفور استعمال کنند که آن به سرعت خشک گردد و این دوی مرتب از نوشادر بگیرند نوشادر یک جزو و بارزد ربع جزو مرداسنگ یک جزو ثلث جزو زیت کهنه یک جزو و دو ثلث جزو از آن لطوخ سازند و چون ادویه نفع نکنند احتیاج بشکاف یا داغ افتد چنان چه سابق ذکر کردیم **جرجانی گوید** که اول استفراغ باید کرد و ماده را به جانب مخالف جذب نمایند چنان چه در علاج اورام حار معلوم شده لیکن احتیاط باید کرد تا به سبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف بازنگردد بعد از آن تدبیر پزائیدن ماده باید کرد و حفظ قوت به اغذیه ستوده کنند و دوی مرتب از عاقرقرا و غیره و کذا دوا مرتب از نوشادر باقی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک نماید و از بیرون طلا کنند هر ده در قول بوعلی گذشت و کذا دیگر تدابیر **ابن الیاس** گوید که در اول امر فصد و اخراج خون به قدر قوت و حسب واجب کنند بعد از آن تنقیه بدن و استفراغ ماده محدثه آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزروه ماش به مغز بادام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از خلط موجب او نمایند و نزد جمع ریم تضمید به منضجات کنند پس بشکافند **مجوسی** گوید هر که تضمید خراج بخرمای مطبوخ با روغن گاو کند نضج نیک نماید و ایضاً انجیر به روغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم بیدانجیر و کنوچه باریک سوده به آب سرشته بر خراج چسبپانند پس اگر ورم عسرالنضج معلوم شود چقدر مطبوخ به روغن کنجد گرم ضماد کنند و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج دمامل و خراجات کند و ایضاً چون پیاز آب پخته باریک سوده به روغن زیتون بجوشانند و گرم بر ورم بندند نضج ماده و جمع ریم کند و چون بعد نضج نگشاید شکاف دهند و برهمین مثال تدبیر سائر اورام که محتوی بر مواد باشند و آن را البطاما نامند جاری می شود **خضر گوید** که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند تسکین آن نماید و استاد من گفته که چون صاحبان اورام را به بینند که اورام ایشان ریم می کند پس بگذارند تا هرچه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند تا ماده زیاده شود و ریم جمع گردد و چون بینند که ریم نمی کند بلکه تحلیل شدنی است پس پرهیز کنند و بد پرهیزی نکنند تا ماده زیاده



نشود و تحلیل ضعیف نگردد و ایضاً گفته که کثرت شورهاها و میوه‌های تر در قروح نکنند تا ریم زیاده نگردد و نه تکثیر غذا کنند یک بار بلکه امر متوسط باشد و ایضاً گوید که استعمال مسهل بعد انفجار ورم یا اراده انفجار جائز نیست پس اگر طبیعت ایشان قبض باشد بحقنه لین تلئین نمایند نه به ادویه مسهله **بهاء‌الدین** می‌نویسد که بعد تنقیه بی‌زاندن ماده مشغول شوند و چنان رعایت کنند که عرض دواى ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج پهن نشود و جای بسیار را پخته خراب نکند و میانگاه و محل برآمده خراج را سعی باید کرد تا زودتر پخته شود و در ابتدا روادع با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن حاصل نشود و بعد از آن منضج بغیر رادع به کار برند و اگر مریض بعد تنقیه مداومت حبه‌الشفای یا حافظ‌الصحه نماید تا ریختن خلط بمحل مرض و تعفن آن را منع کند و قوت را نگاهدارد و الم را کم سازد و صاحب آن را از آن آگاهی نباشد بهتر بود بلکه واجب باشد و گاه باشد که ماده غالب پخته باشد در محل و جای آن و صلاح پزاندن آنجمله نباشد اگر لختی بسر پاکی آن را شرط زنند چنان چه در حجامت می‌کنند تا اندک ماده آن بی‌جذب دفع گردد انگاه مراهم محله نهند مناسب بود و زلو چسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر نگردد جز زلو انداختن و دستکاری چاره نباشد و مخفی نماند که خراج بحقیقت از اصناف فلغمونی است و مراعاتیکه در تدابیر آنجا به حسب اختلاف و اسباب سابقه و به ادویه و غیره مذکور شود جمله را با دستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در پزاندن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل و غلامی را تب گرفت حضرت استاد او را بر ناشتا حب‌الشفای در آب معصور انار و اوند نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد و وقت عصر حضرت تیزاب گرم کرده بسر چوب بر میانگاه آن خراج قطره قطره نهادند و آن هر لحظه بزرگتر می‌شد چنان چه در ساعت نجومی مقدار نیم آثار مخروطی برآمد و تکرار تیزاب به دستور می‌کردند در ساعتی دیگر بشکافت و خون و چرک بیرون آمد و همه عوارض زائل شد و آن جراحی را بمرهم صلاح فرمودند

## دمل

و آن بثره بزرگ صنوبری شکل در اکثر و ملوم در ابتدا بود و این نیز از جنس خراجات است و ابتدای خراج بود و ماده آن خون حاد است که به آن رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و تولد او از رذات هضم و از حرکات و ریاضات و جماع و سواری و کثرت حمام بر امتلا و خصوص مردم فربه را او اکثر اغذیه مولد خون مثل گوشت و شیرینی و ایضاً عدم جماع به سبب توفیر ماده باشد و بسیار برآمدن دملها منذر بخراج بود و بدترین دمل آن است که غائرتر باشد و به قول طبری علت او یا از کیفیت باشد یا از کمیت پس آنچه از کیفیت باشد آن است که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند و از فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و رگ متحمل آن نگردد و میان جلد و لحم افکند و دمل حادث گردد و گاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آن است که خون کثرت پذیرد و از مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال او نکند و به سوی عضو افکند و این نوع عمیق کم شود و سلیم است و به قول خجندی دمل که در عانه افتد منذر بصحبت باشد و **بقراط** گفته که چون صاحب دمل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم تب کند آن باشد **علاج** مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصاً میخوش و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند و ایضاً از روز اول تا سه روز روادعات مثل صندل و نوفل و اسپغول به گلاب برهم زده و مانند آن ضماد کنند و برگ نیب در آن پخته بر آن بستن برای تحلیل و انضاج ماده نافع بود و بخور برگ نیب یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام است و همچنین برگ پیون و برگ عباسی نیم گرم کرده بستن مفید است و چون آرد جو را در جغرات بپزند و اندکی ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند و ریختن اورام نهایت سودمند و معمول است و تخم کنوچه و تخم ریحان و کذا انجیر زرد در شیر و عسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می‌پزند و همچنین ضماد آرد گندم به اندک بورق و روغن بزرکتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ نیب و نمک هر دو را سائیده بر آن نهند و خمیر ترش و سرگین کبوتر و تخم کنوچه و آهک آب نارسیده در زردی بیضه و عسل حل کرده ضماد کردن نیز مفجر قویست و یا به آهن بشکافند و بعد برآمدن ریم بمراهم منبت لحم مرتب از گلنار و دم‌الاکوین و مازو و اقلیمیای فزه به موم و روغن علاج نمایند و اگر قرحه رطب پرچرک و با سیلان زرداب

باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار و مر و صبر و زردچوب سوخته و اسرنج و نوفل سوخته و کات سفید به کار برند و کسی را که هر سال دمل برآید تنقیه بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و آکله و جز آن ایمن ماند

**ذکر ادویه یونانیه نافع دمامیل** اگر مازوی سبز هفت عدد در نکه صاحب دمامیل ببندند صحت یابد و از مجربات مکرره سویدی است و ضماد زعفران و مثل او موم زرد برای نضج دمل نیز مجرب اوست و کذا خمیر آرد گندم و کذا شجره ابی مالک و کذا گندم خائیده روزه دار و کذا کنجد بریان که قریب بسوختن رسد با برگ چقندر و کذا موم و روغن سوسن زرد و کذا چکتی دنبه کوفته برای صلب هر واحد بهر نضج آن مجرب اوست و بستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای دمل در تحلیل و تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته و **ضماد** علك البطم به سرکه سوده یا به موم زرد آمیخته و کذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا با شراب پخته و کذا زیت و نمک با عسل و یا بمویز منقی و کذا تخم انجره کوفته به آب دهن روزه دار سرشته و کذا قردمانا و سرکه و کذا اصل السوس کوفته پخته و کذا رب السوس و کذا پیاز نرگس تنها یا بریان کرده سوده روغن خیری آمیخته و یا با عسل و کرسنه و کذا چرک چراغدان و کذا بیخ قثاء الحمار و مثل او صمغ بطم و یا پیه بز و کذا عصاره قثاء الحمار و صمغ عربی و کذا انجیر در شراب پخته و یا مطبوخ به ایرسا و نظرون و کذا مقل و زعفران و کذا بورنی و علك البطم و کذا میعه یابسه مخلوط به ادویه دمامیل یا میعه سائله و کذا ثوم به آب و شیر بالمناصفه پخته سوده و کذا موز و انجیر مساوی و کذا آرد باقلا و آرد حله هم وزن و کذا خردل کوفته به شراب کهنه سرشته و کذا زرنیخ سرخ و پیه بز و کذا آرد جو و حرف و سرکه و کذا آرد جو و پوست بیخ کبر و کذا انجیر خام و نظرون و کذا کبریت و عسل و پیاز نرگس و کذا عصاره گندنا با نمک و کذا بزرکتان و شهیم و سرگین کبوتر و کذا غری السمک به سرکه و عسل گداخته و کذا زوفای رطب و کذا گل زوفرا که آن خراست و کذا موم زرد و روغن کنجد و آب چقندر و کذا سقمونیا به عسل و زیت و کذا برنج سوده پخته و کذا پیه بقر با نمک آمیخته و کذا زباد هر واحد منضج و مفجر دمامیل و خراجاتست و **شرب** شقایق النعمان منع خروج دمامیل کثیر و تعدیل مزاج و استفراغ ماده آنها کند و کذا هلیله زرد و استفراغ ماده

دمامیل نماید و کذا انزروت که منضج است و ضماد آن نیز و کذا رخام هر روز یک مثقال به عسل بر ناشتا سه روز متواتر مزیل دمامیل صعب است و **اکل** ریاس بکثرت نافع حدوث دمامیل است و کذا شخصیکه بر آن دمل کثرت نماید و کذا پوست بیخ کبر محلل اورام خبیثه است و کذا آب گشنیز سبز و آرد باقلا در ابتدا تحلیل دمامیل و خراجات کند و کذا بیخ درخت گل سرخ **دوا** روزیکه دمل ظاهر شود آهک به روغن کنجد یا بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند که زیادتی نمی‌کند و حجم نمی‌پذیرد **ایضاً** که در نضج و تفجر دمامیل مجرب و عجیب است تخم کتان حلبه مساوی کوفته در آب بپزند و قدری قنه حل کرده فرود آرند و ضماد کنند **ایضاً** که دمل و بسائر اورام را نضج دهد حلبه تخم کتان خسته تمهندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته به آب و شیر بپزند و مکرر ضماد نمایند **ضماد منضج** که در دمایل و اورام صلبه و خراجات از مجربات والد حکیم علویخان است انزروت تخم مرو کتیرا خسته تمهندی مغز تخم بیدانجیر تخم کتان هر یک یک جزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر ماده گاو بپزند تا مهرا شود پس زرده تخم مرغ یکعدد زهره گاو یک توله صابون عراقی یک توله داخل کرده مثل مرهم ساخته ضماد نمایند و در نسخه دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان در روغن گل و روغن بابونه عوض زهره گاو و صابون است و نوشته که اگر صلابت دمل زیاده باشد بزرکتان آرد حلبه بابونه اکلیل‌الملک زوفای خشک برگ چقندر گل خطمی مقل از هر یک یک جزو داخل کنند و بجای روغن گل روغن بیدانجیر نمایند و اگر بسیار سخت باشد مغز حب‌السلطین ربع جزو داخل کنند و چون نضج یافته باشد و به سبب سختی جامد منفجر نشود صابون عراقی و سرگین کبوتر و سرگین بز از هر یک جزوی آب زهره گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند و اگر از این هم منفجر نشود یک قیراط سم‌الفار آمیزند که در دو سه روز نهایت تا پنج روز ماده صلبه می‌برآرد **ضماد مفجر** که ورم دمایل بگشاید خمیر نان سه جزو بوره ارمنی نمک حاشا سرگین کبوتر سرگین خروس هر یک یک جزو با هم سرشته ضماد کنند **طلا مفجر دمامیل** و مجرب ببعیدیل و سریع‌الاثراست و کار نشتر می‌نماید آهک آب نادیده پوست درخت ذات‌الذنب که بهندی برهه گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی به آب سائیده بر دمل به

موضعیکه وانمودن خواهند بگذارند **مرهم ثمانیه** که جهت نضح دمامیل و خراجات از مجرباتست کتیرا تخم کتان تخم کنوچه سریش هوجوه گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیم گرم استعمال نمایند **مرهم** جهت پر کردن زخم دمل و غیره معمول روغن کنجد چهار درم داغ کرده بیند در یک دانگ انداخته بسوزاند تا که سیاه شود پس سوم سفید دو درم اندازند به عده سنگ بصری مرداسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند و در نسخه دیگر نیله تهوتههه یک ماشه عوض سنگ بصری است **ذکر ادویه هندیه مفید دمل** گوید ببول در آب حل کرده بر آتش بپزند و بر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال سه مرتبه نرسد که دمل و خیارک دفع گردد و بهترین ادویه است **دیگر** که محلل ورم و مسکن در دست اجواین باریک سائیده در آب لیمو و اگر نباشد در سرکه بپزند و نیم گرم بر ورم گذارند **دیگر** اسگند ناگوری در آب سائیده هر روز دو بار طلا کنند **دیگر** از بیاض استادی مرحوم پوست اریهه تخم دور کرده باریک بسایند و پارچه بیز نموده بر دمل چسپانند و ضماد اکاس بیل گولر خام سائیده نیز برای دمل و دیگر اورام نافع نوشته **دیگر** مغز خسته انبه به آب سائیده نیم گرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار جدوار می کند **دیگر** که ورم را تحلیل کند پوست بیخ ارند و بیخ بسکهچره و سونتهه سائیده نیم گرم طلا سازند و بستن برگ دهتوره سیاه نیم گرم و کذا برگ سرس و کذا برگ بر به روغن زردچوب کرده نیم گرم بر ورم محلل است **دیگر** بسکهچره کچله کالی زیری مرچ برگ نیب نرسی برابر به آب سائیده طلا نمایند **دیگر** که ورم را در ابتدا فرو نشاند و بعد از آن نضح دهد و بگشاید و گشاده را از ریم و چرک پاک کند و خشک گرداند بالجمله رادع منضح مفرج مدمل است و بیعدیل گوگل مین پهل هر دو باریک سائیده بر پارچه نهاده بچسپانند و ضماد بیخ بسکهچره به آب سائیده نیم گرم همین عمل دارد و عجیب النفع است **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهینیسسه و ایلوه و انبه هلدی هرسه را باریک سائیده در آب لیمو به آتش نرم بپزند ذیچوبی بگردانند تا مانند سریش شود فرود آورده بدارند و طلا می نموده باشند **دیگر** برگ گولر به آرد جو ضماد کردن محلل است و کذا کایپهل یک جزو زنجبیل کنگهی هر یک دو جزو به سرکه سائیده گرم کرده **دیگر** که ورم را

بپزند پوست پیپل سائیده ضماد نمایند و یا تخم رواسن سائیده نیم گرم طلا سازند و یا تخم تمرهندی کوفته در آب پخته به کار برند که معمول است **دیگر** برگ کنگهی برگ تمرهندی برنج جوش داده سائیده بالای ورم بندند در یک روز پخته کند **دیگر** برگ سداگلاب برگ نیب برگ انار برگ سنبهالو به آب شسته در پارچه پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند به عده برآورده نیم گرم بر دمل بندند و برای سرعت نضج پیاز نیز داخل نمایند **دیگر** برگ سرودال مونگ پینچال کبوتر هر سه سائیده نیم گرم بندند که منفجر گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد **دیگر** گوند سهجنه قند سیاه کهنه پینچال کبوتر هر سه را در هاون بکوبند که مثل معجون شود قرص کرده بر دمل گذاشته برگ بریا بیدانجیر یا برگ پیپل گرم کرده بر بندند که برای گشادن دمل و تحلیل صلابت آن مفید تام است و برای قرحه اورنگ زیبایی نیز ضماد این کثیرالنتفع است **دیگر** برای دفع دمل و خیارک سبوس گندم سبوس اجواین هر واحد یکدام آهک کهنه و دو ماشه نمک شش ماشه همه را در بول پخته نیم گرم ضماد نمایند **دیگر** میده لکری گوگل سهاگه در آب سائیده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند **ضماد** که در انفجار دمل قوی تر است تخم سرس مین پهل زنگار هر واحد نه ماشه ریوند چینی پیاز برگ نیب هر یک یک توله ایلوه تخم حلبه هر یک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته به شراب تند آمیخته نیم گرم ضماد نمایند **ایضاً** صابون ریوند چینی مقل مین پهل سائیده بر پارچه طلا کرده نیم گرم بچسپانند **ایضاً** برای گشادن دمل چونه آب نادیده در صابون آمیخته در یک روز سه چهار بار طلا نمایند و بندند **ایضاً** جمال گوته مغز نارجیل باریک سائیده بر دمل گذارند زود می گشاید **ایضاً** مفجر تخم تمرهندی پنج مثقال بکوبند و چرک چراغ نیم مثقال در آب گرم بگدازند و با هم آمیخته نیم گرم برنهند **ایضاً** منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالیسر فلفل سیاه کالی زیری مساوی کوفته بیخته در آب گرم آمیخته برهم زنند و بر آتش پخته ضماد کنند **ایضاً** منضج و مفجر تال مکهانه با به رنگ هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری کهنه بپزند و بر پارچه مالیده بچسپانند و صبح و شام تبدیل کنند نهایت تا سه روز **ایضاً** آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرد

همه برابر به سرکه و آب پخته بر ورم دمل ضماذ کنند که مجرب است و مسکن درد **ایضاً** که مفجر اورام و دمامیل است گل معصفر پوست جزوالقی مقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ گهیکوار بپزند تا به قوام آید بر برگ بیدانجیر پهن کرده بنهند و بندند و بعد یکشبهانه روز تبدیل نمایند **دوای مفجر** چونۀ گلی آب نارسیده یک بهلولی سچی نیم بهلولی خاکستر پوست درخت پیپل نیم سیرشاهی به آب خمیر نموده استعمال نمایند به این طور که اگر دمل یا ورمی دیگر پخته شود و جای نشتر زدن نباشد اندکی از این دوا بر سر آن گذارند تا خشک شود به عده پارچۀ درشت مالیده بر آن عصابه بریندند که دریکپاس بشکافد و اگر بر بواسیر که از مقعد برآمده باشد از پارچۀ درشت اندک خاریده بمالند و چون خشک شود بردارند و در روزی سه چهار مرتبه بگذارند و زود بردارند و یا بر ثلول دیگر همین طور بمالند برطرف شود و اگر بر داغ برص که برابر رویه باشد مکرر خراشیده طلا نمایند آتش جاری ساخته برطرف نماید **مهیری** معمول اطبای هند که در پختن اورام اثر تمام دارد آرد برنج یا آرد جوار چهار دام در یک آثار جغرات با دوغ بطور فیرنی بپزند تا غلیظ گردد بریندند و اگر قویتر خواهند آرد حلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام ایلوۀ سوده نیم دام اضافه نموده به دستور بپزند و به عمل آرند و گاهی پشک گوسفند سوده در این پخته به عمل آوردم سریع الاثر یافتم و داخل نمودن دیگر ادویه منحصر بر رای طیب است **مرهم** مجرب برای پزاندن و گشادن دمل زفت رومی زنگار اجواین بزرکتان حلبه راتینج بهروزه جوزالقی مقل مرمکی توتیای هندی زنجبیل ریوند چینی شیر بر شیر انجیر شیر آکبه ادویه را کوفته بیخته در شیرها سائیده موم و روغن را گداخته **مرهم** سازند **مرهم رال** که برای زخم دمامیل مجرب رال بیست و پنج مثقال شنگرف زرنیخ هر یک نیم درم نیله تهوتههه یکدرم سفید در چهار درم مرداسنگ هشت درم سائیده موم پنجاه مثقال به روغن کنجد هفتاد مثقال گداخته به دستور مرهم سازند **اقوال اکابر** شیخالرئیس میفرماید که چون دمل ظاهر شود علاجش تا قریب سه روز علاج اورام حاره باشد بعد از آن بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضح یابد و واجب نیست که از علاج دمل غافل شوند زیرا که بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و از این استفراغ

به قدر واجب از فصد یا اسهال ایمن گرداند و چون با دمل ضربان و قاعده اصل باشد از نضج چاره نبود پس اعانت بر آن به استعمال منضجات کنند و مبتلا بکثرت خروج دمامل را اسهال و ملائم کردن جلد بحمام مستعمل علی‌الدوام و ریاضت از آن خلاص نماید و از منضجات او تخم کنوچه کوفته به شیر پخته است و انجیر و خردل و عسل یا انجیر تنها به عسل و گندم خائیده برای انضاج او نیکو است و همچنین مویز ببورق سرشته و یا انجیر بخردل مخلوط به روغن سوسن و دمای دملی معروف بدواء‌الخمیر و دوا به این صفت انضاج برفق کند روغن گاو یک و نیم اوقیه خمیر ترش دو اوقیه تخم کنوچه سوده و اسپغول مسلم هر واحد یک و نیم اوقیه شیرۀ انجیر سه اوقیه حلبه و بزرکتان هر واحد پنج درم در شیر پخته استعمال نمایند که این معتدلست و چون دمل عسرالنضج ساکن‌الحراره باشد فصد رگی نمایند که بدان عضو اتصال دارد پس حجامت بر موضع دمل نمایند و این در ابتدا نکند که اخراج خون صدیدی کند و غلیظ محتبس گردد و در آنجا قرحۀ صلب به هم رسد و هرگاه نضج یابد و نگشاید آن را بشکافند یا به ادویه و یا به آهن به طریقی که در خراجات گفته شد و از مفجرات جیده بزرکتان و تخم مرو و سرگین کبوتر و خمیر است **طبری** گوید که آنچه از فساد کیفیت باشد فصد و استفراغ بدوای موافق بعد مراعات قوانین کنند و تغذیۀ او بدان چه اصلاح خون نماید و نزد تغذیه واجب است که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر حدت داشته باشد بر مزورات مرتب به سرکه و شکر اقتصار نمایند و از فواکه بر سیب میخوش و انار میخوش و از اشربه بر سکنجبین ساده مگر آن‌که در بلاد رطب باشد مثل بلاد طبرستان یا شام پس شرب سکنجبین بزوری جائز بود و اما در بلاد حارۀ یابسه متحمل بزوری نشود البته پس آن را ساذج و شربت سیب و شربت غوره و مانند آن بنوشانند و چون دمامل بسیار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمایند و از آنچه بر دمل نهند تا ماده متفرقه را جمع کند اسپغول مضروب بسفیدۀ بیضه است و هرگاه ریم جمع گردد برای نضج او این دوا بر آن گذارند بگیرند حب‌الرشاد و کوفته با خمیر و زردۀ بیضه برهم زنند و بر آن نهند و اگر دمل شدید‌الصلابه باشد و این ضماد در آن اثر نکند بگیرند برگ چقندر و برگ کاسنی و برگ کرنب و باریک سائیده به روغن کنجد بپزند تا مثل



مرهم گردد پس اندک اشق محلول آمیخته تمام روز بر آن گذارند و ضماد نیم گرم باشد هرگاه سرد شود نیم گرم به کار برند که این در یک روز نضج او نماید و ماده که اندر آن است آن را رقیق کند بعد از آن برای تفتیح این دوا نهند بگیرند آهک آب نارسیده یک جزو تخم کنوچه دو جزو خمیر ترش یک جزو و در زرده بیضه و اندکی عسل حل کرده بر آن گذارند که بسهولت بگشاید و چون ریم برآید نگذارند که خشک شود بلکه بزرده و سفیده بیضه و روغن بنفشه برهم زده ضماد کنند تا آن که قطعه غلیظ ریم سفید که آن معروف به ام‌الدمل است بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آن است که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضعی را که بر آن ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید و از آن الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آن را غور در لحم باشد باید که بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب و مرداسنگ و قیروطیات و هرگاه حفره ممتلی گردد بر آن گلنار و کندر و مر و گل سرخ بپاشند و چون خشک‌ریشه کند و اثر او باقی ماند آن را بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود به عده به این دوا طلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته طلای سبتر بر آن کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز به عده در حمام داخل کنند و بعد آن قیروطیات موم مصفی و روغن گل بمانند و اگر بدین ضماد نضج نیابد به سبب غلظ ماده بر آن دوا قوی گذارند مثل مرهم داخلین و گندم مطبوخ و مدقوق بعد از آن به عده چیزی از شحوم بدن آمیزند و بر آن لطوخ سازند پس اگر نضج یابد نگشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع است از عضو و حفظ عصب و شریان و سر عضله که از آن نشو وتر ابتدا کند نموده بعد حذر از آنها شکاف دهند و چون ریم برآید از پنبه کهنه آن را پر سازند تا آن که جمله عفونتی که اندر آن است آن را پاک نماید به عده بمرهم علاج کنند و اما آنچه از کمیت باشد آن را فصد استفرغ به حسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او از عادت کفایت کند که آن گاهی تخفیف یابد و تحلیل کند چیزی را که اندر آن است و از آن بخارات و مواد برآید و اگر خفت نیابد و ریم کند علاجش همان است که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد مذکور شد و اما دمل که صنوبری شکل نباشد مستدیر مفرطح بود و آن ردیست دلالت کند بر آن که ماده او غلیظ است در اندفاع و طلب نفوذ از مسام

با جلد منازعت نمی‌کند پس باید که عنایت بدان وافر بود و علاج همان است که سابق مذکور شد تا آن که نضح یابد و ماده او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا زیاده‌تر بگشاید و صنوبری شکل در موضع واحد بگشاید و سبب در این آن است که چون ماده رقیق باشد مدافعت بجلد کند و اراده اندفاع از آن نماید پس سر او تیز گردد و چون غلیظ باشد زیر مسام بسیار حاصل شود پس دمل مفرطح گردد و چون نضح یابد از چند مسام بگشاید **ایلاقی** و **وجرجانی** می‌نویسند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آلوی سیاه و عناب و مشمش یعنی زردآلوی ترش و تمره‌ندی و اندکی زرشک و یک‌درم گشنیز خشک شب تر کرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انارین و آب کاسنی با سکنجبین سود دارد و تنقیه به طبیح هلیله زرد و شاه‌تره و سنا و تمره‌ندی صواب باشد و از اغذیه غلیظه و از گوشت و شیر منتها پرهیز باید کرد و آنچه خورند باید که مائل بترشی باشد و در اول ظهور دمل چیزهای سرد نهند چون اسپغول به گلاب و سرکه تر کرده و ایضاً خطمی به گلاب و اندکی سرکه آمیخته و آرد جو به آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز تر سرشته و بعد سه روز تدبیر پزائیدن و تحلیل باید کرد اول اسفنج به آب و روغن نیم‌گرم تر کرده چند کرت بر نهند تا زود پزاند و آرد گندم و نان گندم در آب و روغن زیت نهادن زود پزاند و موم گداخته به اندک زفت یا راتیانج در روغن مائل بگرمی چون روغن سوسن پزاننده است و انجیر خشک در ماء‌العسل آغشته و تخم کنوچه کوفته به آن سرشته و بزرکتان و مویز منقی به انجیر و خردل کوفته و خاصه اگر اندکی ماء‌العسل اندازند و جرجیر در روغن گاو پزاننده است **ابن نوح** گوید که آنچه منع تولد دمل کند فصد و حجامت و تعاهد اسهال به‌هلیله زرد و سنا و شاه‌تره است و مداومت نقوع اجاص و عناب و تمره‌ندی و تقلیل از حلو غلیظ و میل به اغذیه حامضه و قابضه و حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و تفاحیه و سکباج و قریص و هلام و مصوص و مانند آن و اگر شراب‌خوار باشد مروق ممزوج به آب بسیار و شراب حلو مائل بمردات او را نفع کند و اما بر نفس موضع اگر در ابتدا ملاقی شود به ادویه مبرده ضمد کنند و اگر در ضربان آغاز کند و سوزش او اشتداد نماید به منضجات ضمد نمایند و آنچه نضح او نماید ادویه مذکوره در باب ورم حار است پس اگر نضح یابد و انفجار را دیر

کند شکاف دهند و بیفشارند تا آنچه اندر آن است سیلان کند به عده حوالی او را بمرهم سفیداب طلا کنند و بر نفس او این مرهم عسل بگیرند انزروت و مثل او عسل و هر دو حل کرده بر آن گذارند و گاهی عسل را جوش دهند تا غلیظ گردد پس انزروت بر آن پاشند و بیامیزند که این هر جراحت و قرحه را پاک کند و همه ریم بکشد و چون دمل پاک گردد از خود به سرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند بمرهم منبت لحم معالجه نمایند **صفت** ذرور منبت لحم بگیرند کندر و انزروت و دم‌الاکوین و زراوند طویل مساوی سوده بر قروح و جراحات بپاشند و ببندند **دوای دیگر** بگیرند یک اوقیه مرداسنگ مثل سرمه سوده و بر آن سه اوقیه زیت انداخته به آتش ملایم بجوشانند و بچوبی حل کنند تا منحل گردد پس بگیرند انزروت و کندر و دم‌الاکوین و بارزد و زفت یابس هر یک دو درم و در آن انداخته بپزند تا غلیظ گردد و استعمال کنند اگر موضع گرم نباشد و اگر گرم بود به این مرهم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سوده پنج درم و در سرکه حل کنند پس روغن گل انداخته بسایند تا غلیظ گردد و یک بار تسقیه سرکه و بار دیگر روغن کنند تا منتفخ گردد پس پنج درم سفیداب ارزیز و اندک کافور انداخته حل کنند و استعمال نمایند و این مرهم برای قروح و جراحات گرم و در فصل و مزاج حار نیکو است **صفت مرهم اسود** که اگر دمل و قروح صلب یابس باشند استعمال کنند موم و زیت و علك و زفت مساوی گداخته استعمال کنند و اگر اراده انفجار و بغیر آهن باشد بگیرند عسل بلادر یک جزو و زفت رطب یک جزو و در ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر سر دمل نهند و تا نیمروز بگذارند که آن همانقدر جلد را که بر آن طلا کرده باشند بخورد و قویتر از این آن است که یک حبه دوای حاد بشحم سرشته بر آن نهند و یا بگیرند آهک آب نارسیده و بشحم سرشته بدان ضماد کنند و یا آرد بصابون کوفته بدان ضماد سازند **ابن الیاس** گوید که علاجش فصد و اخراج خون به قدر قوت و واجب و سن و فصل است بعد از آن تنقیه بدن به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله و نقوع مشمش و هر صبح جلاب از عناب عدد و آلوی سیاه بیست عدد تمره‌ندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش با اسفناخ و مغز بادام و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین ساده ده درم به جلاب ده درم بدهند و غذا

مزورهٔ تمرهندی و مغز بادام یا انار دانه و مغز بادام و اسفاناج و هرگاه مادهٔ دمل جمع گردد دواى منضح بر آن نهند مثل تخم کنوچه به انجیر خشک کوفته و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر خشک و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر کوفته و عسل و روغن کتان آمیخته **خجندی** گوید که فصد رگ مناسب یا هفت اندام کنند و اشربهٔ مطفیه و سکنجبین ساده به شیرۀ خرفه بنوشند و فواکه ترش بخورند و بر آن رادعات تا سه روز نباید نهاد سیما اگر در قرب اعضای شریفه باشد و تنقیه به مطبوخ یا نقوع که در آن ریوند و سنا و شاهتره و عناب و تمرهندی و آلو و شیرخشت باشد باید کرد و چون ریم کند اسپغول کوفته با سریش سرشته ضماد کنند **انطاکی** در نزهت می‌نویسد که فصد کنند اگر ماده مهیج باشد والا رادع به مثل پیاز بریان و گشنیز و عسل و علیق و عنبالثعلب کنند و در وقت ریم کردن کردن به اسپغول و بزور و زعفران و زردی بیضه و خطمی و خمیرترش ضماد نمایند و چون منفجر گردد به روغن گاو و صبر و سفیداب و مرهم ابیض و داخلین طلا سازند و آنچه به سرعت بگشاید این است کنجد بریان و ترمس کوفته و نعناع به آرد جو و عسل و در خواص آمده که چون به طبیخ برگ شفتالو غسل کنند منع تولد دمامل کند و در تذکره گوید که فصد در دموی اول کنند و در صفاوی بعد تلطیف و تلئین در عضو مقابل به عده استعمال ماءالشعیر و تمرهندی و خیارشنب و ردع به ادویهٔ وضعیه مثل خطمی و آرد شهیم و بزرقطونا به سرکه و پیاز بریان به روغن گاو و خمیر گندم به زیت و آنچه در داخس بیاید و بارد را اسهال بغاریقون و بیخ سوسن و تربد و ماءالعسل کنند و بر آن بادام بصمغ بطم و صنوبر و عسل و صابون نهند و چون بگشاید در فشبزون او مبالغه نکنند که آن سبب تجلب مواد گردد بلکه آنچه میسر آید اخراج آن کنند و باقی را بوضعیات جذب کنند مثل صبر و مرداسنگ به روغن گاو که آن مجرب است و کذا سفیداب و طحینه پس اگر خشک‌ریشه در آن تولد کند لزوم به شکر و اندک زعفران نمایند و چون پاک گردد مرهم خل یا توتیا بر آن نهند و بعضی گفته‌اند که گشادن او به آهن بهتر از دواست و اما من چاره از نضح او نمی‌بینم اولاً به انجیر و خمیر پس به اسپغول و بر آن اعتماد کنند و کسیکه نجات از آن بخواهد به استعمال صبر و مصطکی کثرت نماید و اگرچه در هفته یک بار باشد و در خواص

آمده که هر یک قطعهٔ لحم خام فرو برد آن را دمل برنیاید تا سه سال و آنچه آن را نضح بلیغ نماید آرد جو و حبالصنوبر بشحم مرغابی یا بط است و سائر صموغ و گفته‌اند که شرب زعفران و ریاس از آن خلاص دهد و کذا ابتلاع هفت جوز بر نهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد **مصنف** خلاصهٔ التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف خراج است تدبیر آن خفیف از تدابیر خراج ظاهری بود و جهت هر دمل به تدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبهٔ او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیه نیفتد جهت کم پدید آمدن دمل و عدم امتلا و استحکام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضی مجربین گفته‌اند که این مرضیست که از حمام پیدا می‌شود و از حمام زائل می‌گردد و جراحی دمل آنگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه دبيله اندر آن است در است بیرون آید و آن هنگام باز بدوا نهادن احتیاج نیفتد و خاریدن محل دمل در آخر که چرک نباشد نشان روئیدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تهرندی باریک کوفته در آب همچو مرهم پخته نیم‌گرم مکرر بر دمل نهند و آن را بپزند و زود بصلاح آورد و کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده و روغن بیدانجیر به هم سرشته نیم‌گرم مکرر طلا کردن و خمر دو دوشاب به هم سرشته مکرر نهادن و لعاب تخم مردو لعاب تخم کتان و حلبه نیم‌گرم مکرر افکندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یک هفته هر روز مقداری طبیح بیخ روناس آشامیدن منع آن بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که آن را نیک حفظ کنند که بر جایی سائیده نشود که رنج آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ سریش گرداگرد آن چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که به چرک آید رطوبت آن را چنان پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن دیگری برآید بر آن حوالی که آن رطوبت رسد و مجرب است و بدان که بعضی اطبا دملی را که ریشه در آن باشد دبيله گویند و بعضی دبيله دمل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده باشد و اگرچه آخر آن جمله یکی گردد و بعضی دبيله بر اورام دموی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر هر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند **مؤلف** خلاصهٔ العلاج می‌نویسند که در ابتدا ریوند چینی به گلاب سائیده فائده تمام دهد **صفت**

ضمادی که چون در اول به کار برند فرو نشاند و اگر رو بنضج آورده باشد نیروگل ملتانی زیره سفید هر کدام یک‌درم  
لفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را به آب سائیده طلا کنند و اگر با بول کودک بخیسانید بهتر است و اگر  
زرنیخ به آب سائیده بر حوالی دمل طلا کنند و بهروزه بر دمل نهند بزوری نضج داده منفجر سازد **صفت مرهم**  
سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی بهتر سازد سیماب یک‌درم سرب دو درم انزروت سه درم  
بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری بیست و یک‌درم روغن گاو چهل و چهار درم  
اول سرب را با سیماب گره دهند و سرد نموده همچون غبار بسایند به عده انزروت را سائیده داخل کنند و برهم  
زنند پس از آن کندر بعد از آن هر دو بول پس زنگار و بهروزه اضافه نموده مجموع را سحق نمایند چندان‌که  
سرمه‌سا شود آنگاه قدری پیاز در روغن ماده گاو سوزانیده صاف کنند و موم را در آن گداخته ادویه را ممزوج  
ساخته در هاون به دستور بمالند و بردارند و عندالحاجه با پنبه یا لتة کهنه بر زخم بگذارند انشاءالله تعالی همان یک  
عمل کافیسست **عبدالعزیز** گوید که علاجش تنقیه پس ردع و تحلیل است و اگر تحلیل نشود بنضج و تقجیر پردازند  
و از منضجات قویه مویز و بزرکتان و انجیر و خردل به عسل است و کذا انجیر به آرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام  
و از مجربات بزرقتونا بلعاب دهن است که آن منضج ملین مانع تزایدست و مغز پنبه دانه تنها منضج است و با تخم  
کنوچه عجیب است و انجیر بمصطکی و کتیرا و عسل سریع‌الاثراست و به اضافه خردل قویتر و برای تفجر تخم  
تمرهندی با پیه کوفته نیم‌گرم ضماد کردن مجربست و کذا خمیر و سرگین کبوتر بزردة بیضه و عسل و بیخ نرگس  
و پوست بیخ کبر مفرج هر صعب است و صابون به انجیر منضج مفتاح است و قویتر از آن ریوند بمقل و صابون است  
و چون انفجار دشوار گردد اشنان روغن گاو آرد ذره به آب پخته بدان تکمید کرده ضماد نمودن مجرب است و از  
ملحمات دم‌الاحوین و قنه و مقل و اشق و صبر و کندر و مر و انزروت است و نباتات لحم زراوند کندر ایرسا صبر  
اقلیمیا زفت مرداسنگ و همه آنچه در قروح بیاید در اینجا مفید بود

## طاعون

ورمیست صغیرالحجم مثل باقلا یا کوچکتر از آن و گاهی کبیرالحجم به قدر گردگان یا بزرگتر از آن باشد و با سوزش شدید موذی متجاوز از حد بود چندانکه مریض پندارد که آتش بر آن موضع نهاده و به قول شیخ حکما قدیم نطفی را که ترجمه او بعربی طاعون است بر ورمی اطلاق می‌کردند که در اعضای غددی اللحم حساس چون پستان و بیخ زبان و خصیه و یا غیرحساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض می‌شود و بعد از آن آن را می‌گفتند که مع ذلک ورم حار و قتال باشد پس از آن هر ورمی قتال که به سبب استحاله ماده او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود و گاهی چیزی خون و زرداب متعفن از آن ترشح کند و کیفیت ردیه او به سوی قلب از طرق شرائین برسد و قی و خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آن را طاعون نامیدند و اغلب که همین قسم اخیر را اوائل قوماطا می‌گفتند و از واجبات است که مثل این ورم قتال در اکثر امر در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین او آن است که در بغل و پس گوش عارض گردد به سبب قرب آنها از اعضائیکه آن شدیدتر در ریاستاند و سالمتر طواعین آن است که رنگ او سرخ باشد پس آن که زرد بود و آنچه مائل بسیاهی باشد به سرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا در شهرهائیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد و به تجربه یافته‌اند که متعدد برآمدن آن بهتر از مفرد بود و آنچه دفع شود بر محل‌های دیگر پدید آید بهتر باشد و سببش غلیان خون و احتراق او مع رقت است و **انطاکی** در تذکره می‌نویسند که طاعون را مخصوص کرده‌اند بورم حار قتال سریع‌التعفن حادث در مثل پوست مغابن و اطلاق کرده می‌شود برد یا بسبب تلازم حاصل میان هر دو غالباً والا میان آنها عموم و خصوص من وجه است و آن در حقیقت بشره مثل باقلا یا زیاده‌تر بود ماده او خون متعفن است و فاعل او حرارت ناریه و صورت او شی مستدیر بنزف دم در صدید و غایت او از هاق نفس و بدتر او آن است که در بغل چپ باشد به سبب مجاورت او قلب پس بن ران راست پس بغل راست پس بن ران چپ پس گردن به قول صحیح‌تر و گویند که هر دو بغل بدتر از هر دو ران است پس از جهت مکان بود و از جهت

زمان آن است که نزد زیادتی خون و هیجان او باشد و این در ایام ربیع بود و اگرچه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هرگاه تب و اختلاط عقل و تواتر نفس و نبض مقارنت کند لامحاله مهلک بود و از کسانیکه بدان سریع‌تر هلاک شوند اطفال اند پس اعراق خصوصاً مثل زنگی و هندی به سبب ضعف مزاج بکثرت تحلل پس دموی پس صفراوی و نادر در سوداوی و آن مرض وبائیست عام به قول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات عفنه است که با مطار در فصل گرما تصاعد نماید و اسباب او حکیمه کثرت رطوبت و حرارت و بیس سرما و بودن سال ربیعی است و کثرت کشتگان پس هوا بخون مقتولان متعفن شود و با حیوان و ثمرها و آبها ملاقی گردد و آن را بخورند خون فاسد شود و بمواضع رخو جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد نماید والا بصورت آبله مترشح و کیفیت موت بدان انعکاس خون به سوی مواد سمیه است پس بقلب رسد چنان چه در سموم اتفاق افتد و از اینجهت طاعون قاتل را تب و قی سیاهی محل و کمودت او لازم بود و این ملازم و با بودن به عکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج است فقط نه آن که امراض در وبا یک نوعاند و در این مختلف بود چنان چه قومی بدان گمان کرده و در زهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تب و خفقان مقترن نگردد سلیم باشد والا مهلک بود و **طبری** می گوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و درشکین و بنفسجی و موم در بدن بود اگر از فساد خون باشد و هوا فاسد شود یا بفساد کلی یا جزئی گردد پس اگر فساد جزئی باشد در آن بلد اعلال وبائیه غیرقتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد در آن بلد امراض قتاله مهلکه بود و فساد هوا آن است که در آن کیفیت فاسده پیدا شود و بر آن تغییر مفسد جوهر او دارد گردد و فساد خون نیز به حدوث کیفیت فاسده بود و به حسب فساد امراض متولد شود پس اگر فساد او به حدت و غلیان باشد از آن بخارات لذاعه فاسده پیدا شود و از آن خارش بغیر بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت بود از آن حکه و جرب و بثور و دمامیل متولد شود و اگر فساد او به عفونت و تغیر بسی حدت و سحونت و حدوث سمیت در آن باشد از آن طواعین قتاله افتد و معنی طواعین آن است که این خون فاسد سمی عفن متغیر مفسخ به سوی عضوی یا اعضا بریزد و فسخ و



منتن و احراق آن نماید و از آن هلاکت سریع باشد و گاهی این اخلاط مذکوره به سوی قلب ریزد و فی الفور قتل کند و یا به سوی دماغ یا صدر و از آن در جائی از بدن مثل عدس پدید آید و آن را ازیتیه نامند و بهر این بقراط حکم کرده که چون این علامت بر بینی و چهره و بیخ گوش بینند بر موت سریع دلالت کند و گاهی این فساد و حدت کم باشد و از آن بنفسج پیدا شود و آن نقطه‌هاست که در جمیع بدن ظاهر شود صورت او مثل برگ گل بنفشه بود متفرق در همه بدن و آن سلیم‌الحده بود تا وقتیکه رعاف پیدا نکند پس اگر ما آن رعاف حادث شود و از آن تب ساکن گردد دلالت کند بر آن که خلط روی قتال از جنس طواعین قتاله است پس همواره رعاف کند تا آن که هلاک کند و گاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده‌اند در جمیع بدن مائل بسرخ‌ی شدید و این سلیم بود البته هلاک نکند و گاهی آثار ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود و در وسط او خطوط سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را درشکین نامند و آن قتال است صاحب او را رعاف کند یا نکند و از آن نوعی رنگ است که به رنگ رصاص ظاهر شود و آن را موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن دوقوع او در خون کند و از آن رنگی دیگر است که اغبر به رنگ خاک مثل بهق ظاهر شود و صاحب او در بدن ثقل و ذخامت دریابد پس سر او ورم کند و بمیرد و یا طبیعت او نرم گردد و هلاک شود و این دلالت کند بر آن که فساد به سوی دماغ مرتقی شده و غلط شدید‌العفونت فاسدست و از فرط احتراق خود خاکی سمی گردیده **علاج نقل هوا** کنند اگر ممکن باشد والا تقویت دل بخوراندن مرکبات کافوری و مفرحات و یاقوتی بارد و دواء‌المسک بارد و غیره از تریاقات سرد و سائر تدابیر که در تب وبائی مذکور شد باید نمود و فادزهر معدنی و مروارید و گلاب و عرق کادی را تاثیر قویست و خوردن جدوار یا کافور اندر ترشی بهترین تدبیر است و طلای جدوار در آب گشنیز و اندک سرکه سائیده بهترین طلا بود و قبل از بروز آن در ایام وبا از این طلا بوئیدن و چشیدن و بر بغل و کش ران و پس گوش و غیره متصل مالیدن منع برآمدن طاعون بر این محلها کند و حق آن است که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که مریض را زود فصد کنند به عده بر بالای طعام ترش تریاقی حب‌الشفای به رنگ در آب انار افشوده حل کرده دهند و چون مرض پیدا شود و

محل آن را بنهادن تیزاب فاروقی مدبر بسیماب و جدوار بشکایند به دستوری که در خراج گفته شد و بر دل و دماغ او اطلیة سرد تریاقی خوشبو نهند و چون ماده بدماغ رسیده هذیان پیدا کند بمعالجهٔ سرسام صفاوی پردازند یا زیادتی استعمال تریاقات بارده و باقی تدبیری که در علاج امراض قلب از سوءمزاج حار مذکور است به کار برند و اگر در ایام وبای طاعونی هر روز جدوار سه دانگ سوده در دوغ گاو یک و نیم توله آمیخته وقت صبح بخورند و غذاهای ترش تریاقی تناول نمایند و مداومت بوئیدن سرکه و پیاز کنند مرض مذکور عارض نشود و اگر در ابتدای ظهور آن فادزهر بری و جدوار هر یک چهار حبه در دوغ گاوی سه توله بدهند و غذا هر دو وقت خشکه گیلانی با دوغ گاو و بالائی و مربای کرونده و مربای تمرهندی بخوراند و عوض آب گلاب و عرق کاسنی هر دو برابر و عرق صندل چهارم حصه آمیخته بشوره پرورده بنوشانند و خاکشی یک توله در آب برگ عنبالشعلب سبز و گشنیز تر و بارتنگ سبز بر صفحه سرب صلایه کرده حضض مکی هفت ماشه گل ارمنی نه ماشه سرکه مقطر یک توله آمیخته حوالی آن ضماد کنند در دو هفته صحت کلی رد نماید و حکیم عابد از استاد خود نقل کرده که بعض مطعونین را به ابتلاع یک توله کافور علاج کردم و در یک روز شفا یافتند و سویدی نوشته که تعلیق یا تختم یاقوت هر قسم او که باشد صاحب طاعون را نفع کند و مجرب صحیح من ست و گفته که گل ارمنی شرباً و طلاءً علی الانف و ریباس و گل مختوم و کافور شرباً و مقل ازرق شرباً و بخوراً و جماز نخل اکلاً و دوام خوردن روغن گاو هر واحد طاعون را نافع است **صفت** حبه یکه به جهت طاعون و خیارک و جمیع اورام حاره نافع نوشته گل ارمنی جدوار بنفسجی زرنباد زردچوبه صندلین گل مختوم مساوی با دیک صلایه کرده حبهها بسته نگاهدارند در هوای سرد سه ماشه به آب و در هوای گرم با گلاب بدهند و حکمای هند گفته اند که روغن کنجد در این مرض بغایت مضر است به حدیکه در چراغ نسوزند و شیربرنج پخته بر طاعون بستن نفع دارد و بخوراندن شیرگاو و برنج نیز امر کرده اند و شکر سفید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب و محلل ماده می دانند والله اعلم **اقوال حذاق** شیخالرئیس می فرماید که استفراغ به فصد واجب است بدان چه وقت احتمال او کند و یا اخراج خلط عفن آن را واجب نماید به عده واجبست که بقلب

متوجه شوند بحفظ و تقویت به چیزی که در آن تبرید و عطریت باشد مثل ترشی ترنج و لیمو و ربوب سیب و به و مثل انار ترش و شمیدن مثل گل سرخ و کافور و صندل و غذا مثل عدس به سرکه و مثل مصوص ترش مرتب از لحوم تیهو و دراج و بزغاله و لازم است که تکمیل مسکن مریض ببرد بسیار و برگ بید و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مانند آن کنند و بر قلب اطلیة مبردة مقویة که از ادویة خفقان حار و اصحاب وبا معلوم است باید نهاد و بالجمله تدبیر او تدبیر ارباب هوای وبائی است و اما نفس طاعون و آنچه سمی مانند آن است پس در ابتدا معالجه کنند از چیزی که قبض و تبرید نماید به اسفنج مبلول در آب و سرکه و در روغن گل یاروغن تفاح یا شجره مصطکی یا روغن مورد این در ابتداست پس معالجه به شرط کنند اگر ممکن بود و آنچه اندر آن باشد سائل سازند و نگذارند که منجمد گردد و سمیت زیاده شود و اگر احتیاج بمحجمه افتد که به لطف بمکند به عمل آرند و آنچه خراجی الجواهر باشد باید که نزد انتهای او یا مقارنت انتها بتفتیح استعجال نمایند و اگر آنجا تب باشد در تبرید تانی کنند تا ماده باز پس نگردد و تفتیح او به مثل نطول به آب بابونه و شبت و سائر مفتحات لطیفه که در ابواب خراجات مذکور است باید کرد و اما قوماطا و لوبوس را نفع می کند ضماد پرسیاوشان و سرمق و لبلاب و بیخ خطمی به اندک اشق و عسل به شراب و یا دبق براتیانج و قیروطی و یا چرک خانه زنبور عسل و ترمس در سرکه تر کرده و بیخ قثاء الحمار بعلک البطم و یا نظرون به انجیر یا به خمیر ابن الیاس گوید که در این مرض البته فصد نکنند چنان چه ملسوع را فصد نمی کنند تا که ماده سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد بلکه علاج حق و تدبیر صواب آن است که همگی عنایت به امر قلب و تقویت او مصروف دارند و از وصول کیفیت سمیه به سوی آن اجتناب نمایند و هر صبح جلاب از شربت حماض یا شربت ترنج یا نارنج یا لیمون یا به یا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم به گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان هر واحد ده درم بنوشانند و زیر بادکش مبلول به گلاب بنشانند و بدن او را بکاسه سفت بپوشند تا هوای سرد بدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلظ و شر نیفزاید و استنشاق هوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد غذا به عدسیه و عناب و سرکه سازند و حوالی او یخ و برگ کدو و عصی الراعی و حی العالم

نهند و بر سینه صندلین و گل سرخ به گلاب و بلع و کافور و مانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع ورام طلای بارد نهند بلکه می‌باید که شرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشروط را به آب گرم بشویند **جرجانی** گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلائی سرد رادع نشاید نهاد و برگ زدن نیز مشغول نباید بود مگر آن که امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را پاکی زدن و به آهستگی مزیدن و به آب گرم شستن صواب باشد و هرگاه که خفقان قوی گردد آب گرم و طبیخ بابونه و شبت نطول باید کرد تا ماده از دل بازگردد و بجایگاه علت باز آرد و تحلیل کند و تدبیر پزائیدن ورم باید کرد به ادویه که در علاج خراج یاد کرده آمد **ابومنصور** گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب و مبرد حرارت غریبی او مثل آب انار ترش و سیب و دوغ ترش کنند و درخس خانه یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او تربز و سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای مبرد مثل قریص و اهل و مغلظ خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معده او بخورائیدن ربوب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود به آب گرم نطول کنند و آن را گرم سازند و جمیع عنایت بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد از آن علاج موضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد و برد و وقوف قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گردد علاجش بعلاج آکله از داغ کنند پس او مال او نماید و اگر سیاه باشد به شرط و **محمد زکریا** گفته سزاوار است که از بلادیکه در آن طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالای باشد نشینند و همچنین در هر مرض که از بوی بد و خبث ریح بود **انطاکی** گوید که چون معلوم کردند که این سال وبائی است از پیشتر تهیه به فصد و حجامت و تنقیه اخلاط حاده کنند و چون هوا بتغیر ابتدا نماید گوشت و شیرینی و هرچه مولد خون و حرکت او باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی بپاشند و تعلیق نارنج و پیاز و نعن و سیب کنند و آن را بخورند و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و آنچه از آن سازند مطلقاً استعمال کنند و چیزی که غذای او قلیل باشد و منع جوش خون بتبرید خود نماید مثل فواکه و به قول و باقلا و عدس و خرفه بخورند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور

بمالند و از مجربات حمل یاقوت و مرجآن است و گویند که زمرد و از مشهور تعلیق درونج است و این معجون ماخوذست از آنچه در ذخائر ترجمه آن بعربی نشده و آن مجربست برای دفع سموم و تغیر هوا و وبا و مقداری که از آن مستعمل می‌شود سه قیراط است و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و او از اعظم مفرحاتست و خفقان را نفع کند و انعاش قوتها و اعضای رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند **صنعت آن** بنفشه گل سرخ خشک نعنای مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل به همین سفید گشنیز خشک کرده بعد تر کردن او به سرکه هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر بسد هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن هر واحد سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که در آن هفت قیراط فادزهر حل کرده باشند بگذارند به عده بشربت ریاس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب به سرشند و بردارند و در نزهت گفته که آنچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه و سنبل‌الطیب و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلاً و حملاً و هرگاه طاعون عارض شود در آن هنگام فصد جائز نبود و عنایت بحفظ قلب واجب بود به مثل فادزهر و آنچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبرید حوالی حمل به مثل سرکه و گل ارمنی مورد و کافور **طبری** گوید ممکن نیست که برای هر نوع طاعون علاج خاص جدا بیان کنم پس علاج عام جمله این انواع ذکر کرده می‌شود طبیب را باید که از آن علاج هر نوع استخراج نماید و به حسب رای خود زیاده و کم کند پس گویم زمانی که در بلدی نوعی از این امراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفس خودها مها امکن به این تدبیر نمایند پس می‌باید که در آن وقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده‌تر آنچه ممکن باشد بیرون آرند و به این مطبوخ استفرغ نمایند **نسخه آن** هلیله زرد بیست درم آلو پنجاه عدد تمره‌ندی سه اوقیه عناب یک کف کبیر تخم کشوث تخم کاسنی گشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف برگ عنب‌الثعلب یکدسته کبیر همه را در چهار رطل آب بپزند تا به یک رطل و ربع باز آرد پس صاف کرده در آن پانزده درم فلوس خیارشنبر و ده

درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و سه سطوح سقمونیای مشوی آمیخته نیم گرم بنوشند و از این مطبوخ دو شربت یا سه به قدر قوت و امکان بنوشند و از جمیع اغذیه بر مزورات حماضیه و حصرمیه و ریباسیه و عدسیه و بر کاهوی مسلوق مطیب به سرکه و بر کاسنی به سرکه و مانند آن اقتصار نمایند و در این هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند و از جماع به الکلیه حذر نمایند و کثرت شم کافور و بنفشه و نیلوفر کنند اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول به آب سرد و این شربت که اهل مصر برای طواعین و فساد هوا و فساد خون ترکیب داده‌اند استعمال نمایند **نسخه آن** بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریباس و سرکه کهنه تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یک و نیم دانگ افیون خالص در صره بسته اندازند و جوش دهند تا ادویه صره حل شود و از آبها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آب رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته به قوام آرند و این شربت در آن ایام دائم به قدر بیست درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند و ابن یسار اشاره احتقان در آن ایام به این حقنه می نمود ماءالشعیر بعناب و سپستان بپزند و صاف کرده و در آن اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضه رقیق و لعاب اسپغول خوب برهم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص به سکنجبین بخورد کسیکه او را این مرض یا نوعی از آن ظاهر گردد **نسخه آن** گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصاره زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد یک درم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را باریک سائیده بر هر سی درم از آن یک درم ریوند چینی سوده اندازند و به سرکه کهنه سرشته یک یک درم قرص سازند و یکقرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و در آن ایام در حماض داخل شوند و صبر کنند تا بدن تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند و آب غوره به روغن گل یک بار بمالند و یک بار به سرکه و روغن گل مالش نمایند و این معالجه جنسیه است از آن معالجات همه انواع آن بر می آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزی که در آن هلیله باشد حذر کند و از تضمید معده او بچیزی قباض احتراز نماید پس اگر سوزش در

معدۀ و جگر یافته شود بر آن پارچهٔ مبلول به آب عنب‌الثعلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و به روغن البته مس او نمایند **سمرقندی** و غیره می‌نویسند که هرگاه بیمار را در خانه سرد نشانند و جهت تبرید حوالی او برف دارند واجبست که بر ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و به طبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم نرسد و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند در آن ادویۀ حاره پخته باشد و هرگاه فصد خواهند کرد و واجب آن است که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آن که بر طاعون اول شرط زند زیرا که در صورت خروج مادۀ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آن که پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد و قابض طلا نمایند چون حضض و گل ارمنی و مامیثا و امثال آن تا مادۀ سمی را که در آنجا جمع شده به سوی باطن بازگشتن ندهند هنگام برآمدن خون به فصد سوم آن که بمحافظت اعضای رئیسه خصوصاً مبالغه نمایند تا ماده متحرک به فصد بدین اعضا نیفتد و آنچنان باشد که اطلیۀ خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد ببویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه دهند تا که خون بر می‌آید و بعد از آن نیز تا همین قاعده مرعی دارند تا که مادۀ متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیرست که مادۀ طاعون سمیت بسیار داشته باشد و گرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلاخوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی از این ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و به احتیاط اقرب بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنان چه گفته شد و غلبۀ صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماغ است پس در آن هنگام پاشویه کنند و محاجم کلان بی‌شرط بر ساقها گذارند و سخت مکیدن فرمایند و زمانی دراز محجمه را نهاده دارند **خضر** گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل مادۀ ردیه که متوجه بخارج بدن شود هنگام خروج او جائز نیست تا تعارض واقع نشود و اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مسهل از مطبوخات و حقنجات واجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار مهیاج باشد تا ماده متعفنۀ در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که مادۀ حار بسیار مهیاج ست و به سوی اعضا منتشر شده و به انصباب به سوی

اعضای رئیسه میل کرده پس رخصت نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که ماده حار بسیار مهیاج است و به سوی اعضا منتشر شده و به انصباب به سوی اعضای رئیسه میل کرده پس رخصت نمی‌دهد هم بترک فصد و مسهل و اگرچه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا ماده خبیثه متحرکه قتل نکند و بسیار مردم به این تدبیر سالم ماندند و گاهی در مثل این حالت بحمامت ساقین در اطفال امر میک و نیم و برای تبرید و تقویت قلب شربت درد تازه و شربت صندل به گلاب و کافور و عرق نیلوفر بدهند و بعد شرط موضع تدبیر انضاج بعلاج و خراج و اكله کنند و استاد من امر بشق بچه مرغ و وضع او و گرماگرم بر طاعون بعد شرط او می‌کرد تا جذب ماده سمیه کند و گویند که آنچه بطاعون نفع کند داغ به آتش است و در آن روغن گاو کهنه و مرهم رسل چکانیدن و بعضی مردم طلای موضع به افیون مخلوط بزعفران به سبب شدت درد و خوف هلاکت بنا بر عدم احتمال او می‌کنند و این خطرناک است به سبب ردع ماده به اخمداد روح

### اورام مغابن

یعنی آماسهائیکه در مغابن که عبارت از پس گوش و زیربغل و بن رآن است پدید آید و از حبس طاعون نباشد و این گاهی به سبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود به سوی مغابن دفع کند و گاهی به سبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را به طریق بحران انتقالی بغیر آن که اعضای رئیسه دفع کرده باشد و گاهی به سبب قروح و اورام دیگر که در عضوی باشد و به سوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مواضع باشد پس قدری از آن ماده در اینجا بماند به جهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آورد و از این قبیل است ورمیکه از قرحه دست در بغل و قرحه سر در پس گوش و قرح ساق یاران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باعزه گویند و گاهی به سبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنان چه در دیگر مواضع بر می‌آید و **انطاکی** گویند که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مکانهای مذکور می‌شود و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که دردناک باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از ماده فاسد



بنفسه یا بعلاج و باغره نامند و بمصر کبد و در شام ضربه و علاجش دمامیل و اورام حاره است و بعد گشادن علاج قروح بود و **مولف** خلاصه التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر پیغولۀ ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام به همین اسم مشهور بود و اما اطبا این را بورم همین مواضع بازخوانند و از اورام رخو شمردند و این ورم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و رنگ او در اوائل از رنگ بدن دور نباشید و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی به سبب الم در عضوی فرسوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خودبخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم عضو مآدف که سبب بوده **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید لعاب بهدانه و شیرۀ عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از آن نضج به مسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات در اینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محله مانند موم و روغن گل با محلات استعمال نمایند و یا بنفشه و خطمی و تخم مرو به روغن بنفشه و موم سفید سرشته به کار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بر آن کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجربست و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و بزرکتان و عنبالثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکوه و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بریندند یا به رتۀ برگ نیب و سنبهالو نهند و دیگر منضجات و مفرجات که در علاج فلغمونی و خراج و دبيله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه در جفرات پخته ضماد کنند در تفجیر درم و تسکین درد مجربست و اگر منفجر نشود به نشتر بشکافند پس مراهم مدمله قروح به عمل آرند و آنجا که اتفاق تضمید روادع در این اورام افتد لازم است که بتقویت دل و دماغ و فم معده همی کوشند تا ماده به اعضای رئیسه بازنگردد و در این زمان ورم بن ران که بهندی بد گویند اکثر در آغاز مرض آنشک عارض می شود و از علاج مرض مذکور تحلیل می گردد و یا می شکافد و فصد و مسهل سودا و اطریفیل شاهتره در آن مفید می افتد **ذکر ادویۀ نافع** اورام مغابن اگر ورم پس

گوش با درد گوش و صداع و تب باشد بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنبالثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه داخل کرده بنوشند و رسوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ هر یک دو ماشه در آب عنبالثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جو نیمکوفته مکوه نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده پاشویه نمایند روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو پاوسیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنبالثعلب هر یک شش ماشه مغز خیارشنبه دو توله در آب عنبالثعلب سبز سائیده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خان است **ایضاً** برای گره سخت کش ران قبل از آتشک از ماده آن و انصباب فضول جگر اول فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیرۀ خیارین شیرۀ کاسنی شربت بنفشه خاکشی به عده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیارشنبه به عمل آرند و رسوت جدوار هر یک دو ماشه فلوس خیارشنبه یک توله به آب گشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق به موضع ورم فرمایند و بعد شکافتن ورم مراهم جالیه و مدمله به کار برند **ایضاً** عناب به عرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار به سرکه و گلاب سوده ضماد نمایند **دوایی** که به جهت ورم خیارک از مجربات گیلانی است پوست هلیله زرد ناکوفته به روغن بیدانجیر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکه تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد **دیگر** محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بیزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیم گرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل می شود پس حنا سوده قرص کرده بر آن بندند **دیگر** بیخ کیله در بول آدم سائیده نیم گرم بر پارچه نهاده بچسپانند **دیگر** ریوند چینی اعلی کرم تاخورده بسایند و قلیلی آهک آب نادیده هر دو را در شهد خالص یک جزو سفیدی بیضه دو جزو مخلوط کرده بر پارچه آلوده بگذارند و از بالا یک گهری کامل باخگر پاچک گرمی رسانند چون بر ورم خوب بچسپد بگذارند در دو سه روز تحلیل شود حاجت تبدیل دوا نیست همین یک بار کفایست و اگر چیزی باقی ماند یک بار دیگر ضماد کنند **دیگر** برای تحلیل ورم و صلابت آرد خمیر چار دام

برگ حنای سوده شش ماشه نمک طعام سه ماشه سوده به روغن گل چهار ماشه آمیخته به آب برگ مکوه سبز یا گلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سوزش در ورم نباشد بطور لطوخ پخته بندند **دیگر** کچله مثل صندل سائیده قدری فلفل سیاه سوده آمیخته شیرگرم ضماد نمایند و یا خردل به آب گرم سائیده لیپ کنند و برگ بکاین پخته یا برگ شفتالو پخته یا برگ پیپل گرم کرده یا برگ لهسوره نیم گرم یا برگ نرم یا برگ سنبهالو نیم گرم بستن نیز نافع است و به رته بادنجان با نمک شور گاه تحلیل می نماید و گاهی می پزند و صدف سوخته با شهد شق ماشه یا در سفیدی کردن ورم پس گوش کهنه را نافع است **دیگر** مجرب والد مرحوم چونه یک ماشه در شهد شق ماشه یا در سفیدی بیضه ممزوج نموده بر کاغذ ضماد کرده بنهند و باز تجدید کنند و بیخ پیلوکه از آن مسواک می سازند و در آب سائیده ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشته **دیگر** کیله خام به اندک هلدی آمیخته ضماد کنند که تحلیل کند و کذا اغوک را شکافته بر بلغک بستن محلل قویست و کذا آمله پوست لهسوره پوست تمرهندی به آب سائیده ضماد کردن **دیگر** پنبه دانه را آنقدر بکوبند که مثل قرص شود و نیم گرم بندند و یا مغز تخم ارند یک توله سائیده قرص ساخته بندند و بالایش برگ درخت بر گرم کرده بندند و یا برگ گهیگوار دو پاره کرده قدری رسوت دهلدی سوده بر آن پاشیده نیم گرم بندند **دیگر** بابچی کوفته در آب بطور لیئی پخته ضماد کرده بر بندند که در اول فرو نشاند و یا آرد نخود با گوگل بیامیزند و تکیه ساخته بر بد نهند و برگ نیب نیم گرم بر بندند **ضماد محلل** اکلیل الملک تخم کتان به آب پخته ضماد نمایند و یا گوگل کنجد هر یک دو توله قرص نموده گرم گرم بر بندند و یا تخم شبت بابونه تخم کتان سوده با روغن گل و موم سرشته نیم گرم ضماد نمایند **ضماد** که ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا صبر زعفران مرمکی جمله برابر به گلاب سائیده ضماد کنند **ایضاً** نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبه هلدی فلفل سیاه کالی زیری سهاگه نرسی کچله کوفته بیخته در آب گهیگوار آمیخته بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبه هالون هر دو برابر سائیده به آب لیپ کنند در سه روز دفع گردد و اگر خواهند که پخته کند گرم کرده ضماد نمایند و اندکی زردچوبه بیامیزند **ایضاً** نافع ورم بغل و مسمی بلال دارو ست کات هندی

مرداسنگ تج صندل سرخ کبابه توتیا کوفته بیخته به آب خمیر کرده بر ورم گذارند **ضماد منضح** که در پختن اورام اثر تمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حبه تخم سن ایلوه سوده در شیر پخته بنهند **ایضاً** نافع بد شنگرف پاره زیره سفید هر یک پنج ماشه هر سه را سائیده در سفیده بیضه مرغ یکعدد آمیخته بر پارچه مالیده بر نهند که پخته بشکند **دیگر** گوگل صابون مین پهل سائیده به دستور بچسپانند و یا برگ صبر پوست دور کرده پهنکری زردچوب بر آن پاشیده بر بندند پخته گرداند **ضماد مفجر** که جهت انفجار خیارک و ورم پستان مجرب است هم بشکافد و هم شکافته را مندمل سازد نیلو تهوتههه نیم جزو هالون هلدی دال هر یک یک جزو گوگل دو جزو قند سیاه دو چند همه ادویه کوفته با قند خوب ممزوج نموده نیم گرم ببندند **دیگر** که خیارک را منفجر سازد هالون هلدی گوگل مین پهل چوک ریوند چینی صابون نمک سنگ برگ نیب سائیده نیم گرم ضماد نمایند و یا آهک را در قند سیاه کوفته قرص ساخته بر بندند که سریع التفجیر است **دیگر** که برای پختن خیارک مجرب نوشته پشک شتر ریه گذران هر دو مساوی در آب پخته ضماد نمایند چون منفجر و مغز چوب کیله یا بیخ کیله سائیده بر سرش بندند به شود **دیگر** که مجربست گوگل زرد بهروزه خشک پنچال کبوتر دشتی ریوند چینی هر چهار را در شهد سوده بر پاره جامه ضماد کرده بچسپانند و به آتش پاچک از دور گرمی رسانند چندان که دوا بچسپد زود سرکند **طلا** که بد را نیکو است حله بزرکتان مغز تخم تمرهندی کوفته بیخته نگاهدارند وقت حاجت قدری با شیرگاو بپزند تا غلیظ گردد بر پرچه اندوده بالای بد باید گذاشت که منفجر خواهد ساخت یا تحلیل خواهد کرد **دیگر** کندر پنبه دانه دال نخود باریک سائیده به دستور بچسپانند و یا سیماب کندر در روغن زرد حل کرده گرم بنهند **مرهم** که انواع زخم بغل و غیره را مجربست دال گل هرمزی هر واحد شش ورم توتیای سبز دو سرخ در روغن کنجد کهرل نمایند که مثل مرهم شود استعمال کنند **مرهم** که برای اندمال زخم بد از مجربی منقول کتهه سفید کافور مرداسنگ سنگ جراحت کوفته بیخته با بالائی جغرات آمیخته بچسپانند و گویند که اگر اسگند تاگوری را به آب سائیده در ظرفی بدارند و چون آب بخشک شدن آید دیگر آب اندازند تا به قوام مرهم باشد و خشک نشود و آن را هر روز بر زخم بن

ران کهنه و متعفن شده صبح و شام تا یک هفته بماند جراحی مندمل گردد و این دوا در ابتدا و تزید و انتها نیز نفع تمام دارد **اقوال مهره** شیخ می‌فرماید که علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگر است در این امر که ابتدا بدفع و ردع ماده نباید کرد و در آن استعجال این نکنند بلکه تنقیه به فصد و اسهال لابدست و اما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آن که حال ظاهر شود پس اگر بر سبیل بحران یا بر سبیل دفع عضو رئیس باشد البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن به سوی عضو نمایند بهر حیلۀ که ممکن باشد و اگرچه بمحاجم باشد و اما اگر به سبب کثرت امتلا باشد در آن استفراغ ماده اصل علاج است و تقلیل غذا و تلطیف آن و رادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده به کار نبرند چه این گاهی بر عضو جذب ماده بسیار کند بلکه چون استعمال مرخیات کنند مع ذلک استفراغ و جذب ماده به سوی خلاف نمایند و خطر در رادعات رجوع ماده به احشا و اعضای رئیسه است و خطر در مرخیات جلب ماده کثیر است و استفراغ و امالۀ ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند و چون در اشتداد نماید از تسکین او چاره نباشد به مثل نهادن پشم مبلول به زیت گرم کرده به عده در آخر نمک در آن زیاده کنند تا درد به تحلیل ساکن کند و در ابتدا گاهی درد زیاده کند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند و گاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کند و سالم‌تر از آن آرد جوست و گاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال او نکنند مگر آن که احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده از آن به سوی ورم بخوف اعضای رئیسه و بسیار باشد که در ابتدا ریختن زیت گرم کرده بر آن صحت بخشد و اما هرگاه ورم در لحم رخو بود و آن در عضو شریف باشد مثل پستان و خصیه و از منع ماده او خوف آفتی نباشد منع و ردع آن کنند و چون میل و بصلابت محسوس شود بهر نحو که باشد تلئین آن نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که آنچه بر سبیل بحران و دفع طبیعت افتد هیچ دواى رادع بر آن نشاید نهاده باشد که بدان حاجت آید که دواى مرخی یا محجمه نهند تا همگی ماده بدان موضع آید پس از وی تحلیل کنند و آنجا که بر سبیل گذر ماده بر آن موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیه بدن از اخلاط بد کنند و هیچ دواى رادع و هیچ دواى مرخی نشاید نهاد و بعد

تنقیه و در صورت عدم امتلا ادویۀ مرخیه باید نهاد و اگر آماس در پستان یا در خصیه افتد و در بدن امتلا نباشد و خوف رجوع ماده بعضوی شریفتر نبود اول ادویۀ رادعه باید نهاد تا مدد دیگر بدو نیاید و آنچه قانون علاج اورام است در ابتدا و انتها و انحطاط بر آن ترتیب به کار برند و اگر ترسند که آماس سخت خواهد گشت ادویه نرم کننده به کار باید داشت چنان چه در علاج فلغمونی مذکور شده **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و یا آب تمهندی یا آب انار بشحم او افشوده هر کدام که باشد با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورۀ ماش به مغز بادام و اسفناخ و کدو یا مزروۀ آلوی کوهی خورند و نگذارند که طبیعت قبض شود **میرعوض** می نویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بملینات مبادرت نمایند و مرهم داخلین در این باب عجیب‌الفعل است **صفت** دوایی که چون بر ورم بغل و پس گوش و بن ران استعمال کنند زود نضج دهد و بگشاید مسی که نبات مشهور است برگ او بستانند و با برگ نور استۀ بیدانجیر مساوی بسایند و قدری نمک آمیخته نیم گرم ضماد نمایند **صفت** داروئیکه خیارک را سود دهد بول طفل را در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود صابون تراشیده در آن اندازند و اندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بریندند و چند روز متواتر صبح و شام تازه به این نوع استعمال نمایند که بغیر الم و درد شکافته ریم بیرون می آورد بعد از آن بمرهم مدمله علاج کنند **صفت** داروی دیگر از این نوع که مجربست خشت پخته را نرم بسایند و با روغن بیدانجیر خمیر کرده صبح و شام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن می شود و مالیدن جدوار سائیده بر این اورام در آغاز ظهور سودمند است و اگر در ابتدای ورم مغابن و پستان دو درم سرپهوک و پنج عدد فلفل سیاه به آب سوده طلا کنند و با پنج دانۀ فلفل سیاه شب در آب خیسانید بامداد مالیده صاف نموده یکدام عسل آمیخته بنوشند سود دارد و برگ عباسی متواتر گرم بستن فائده تمام دهد

## جدری

که آن را بترکی چیچک و بتورانی نگرکان و بفارسی آبله و بهندی سیتله دماتا گویند و آن بثوریت بسیار که بر سطح ظاهر و یا باطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن برآید و به تدریج حجم او به قدر عدس و نخود یا بزرگتر از آن گردد و از بدن برداشته بود در ابتدا سرخ باشد و نزدیک نضح بسفیدی زند و پرآب گشتی نضح یافته بعضی منفجر شده و اکثری غیرمنفجر خشک گشته بریزد و اقل مدت ظهور و بروز دانهها از ابتدای تب سه روز و اواسط پنج روز و اکثر هفت روز بود و اقل ایام بزرگ شدن دانه پنج روز دو وسط هفت روز و نهایت نه روز تا دوازده روز باشد و نهایت خشکی دانهها بیست روز تا یک ماه است و از جمله امراض عامه و بایه و مستعدیه است چنانچه در هر شهر یکه پدید آید در آنجا خلقی کثیر بدان گرفتار شوند بنابر مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر مثلا اگر در یک محله یا در یک خانه بر طفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله و خانه بدان مرض مبتلا گردند و در عقیب هوای جنوبی چون وزیدن آن کثرت نماید بسیار افتد و اما انواع ردیة آن از قبیل طواعین شمردهاند به جهت رداءت و کمال عفونت و سمیت و عدم قبول مواد آنها نضح و تقیح و هلاک گشتن صاحب آن در اکثر امر و اکثر کسانیکه در این علت هلاک می‌شوند بعد از به شدن ایشان را مرض خناق و سرفه شدید و ذات‌الجنب و ذات‌الریه و سوءتنفس و سحج اسهال دموی و زحیر و سقوط اشتها عارض می‌گردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کند و به هلاکت انجامد و گاهی از همان بثره قرحه خبیثه پیدا شود و منجر بناصور گردد و از اینجاست که **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید گویا که جدری قسمتی از بحرآن است یعنی اکثر بحران انتقالی به سوی اورام و مانند آن می‌باشد به اندفاع ماده جانب مواضع بدن پس اورام و دمامل و خراجات پدید می‌آید و ماده جدری نیز همچنین می‌باشد و هم او می‌نویسد که جدری در جلد تنها یعنی در آنچه قریب ظاهر بود عارض نمی‌شود بلکه در جمیع اعضای مفردة ظاهری و باطنی عارض می‌گردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز به هم‌رسد و هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم و گوش و امعا و غیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده در طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود

دفع نماید بساست که بسیاری از ماده بدن عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد و اگر ماده مائل تر بخون باشد و بامشرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبيله اگر ريم در فضای باطن عضو جمع شود و بدین عوارض بدن را از آن ماده پاک گرداند اگر در آن ماده کمال رداءت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد والا بهر عضوی از اعضای اصلیه و یا شریفه رئیس و یا غیرشریفه که بریزد آن را فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضاً اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه در آن تصرف نماید و آن را متعفن گرداند حمای عفینه عارض گردد و لهذا بر ظهور دانه‌ها تا ایام بحران تب مقدم می‌باشد و اشتداد می‌یابد و به قول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس اشیا همچون سرسوزن جاورسی ظاهر شود پس بیرون آید و تا مدتی پر گردد پس از آن ریم برآید پس خشک‌ریشه مختلف‌الالوان آن گردد پس ساقط شود و اکثر آنچه ظاهر شود به رنگ فلغمونی یعنی ورم دموی بود بنابر آن که از مائیت خون حادث می‌شود ولیکن گاهی بالوان مختلف رمادی و بنفسجی و سیاه بنابر اختلاف ماده بر می‌آید و **انطاقی** گوید جدری اکثر در هنگامیکه طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض شود و قبل از این بیرون نیاید مگر در سالهای وبائی و ظهور او بسیار تاخر نماید در ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید و گاهی یک شخص را دو بار ظاهر شود به حسب انتباه طبیعت و از اقوال اطبا معلوم می‌شود که احدی از آن ر استگاری نمی‌یابد و نزد من آن است که اگر حرارت غریزی وافر و حرکت در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا به استعمال ادویه مانع بالخاصیت برنیابد ولیکن اگر آن را تحلیل نکنند در مرض روی اندازد و آن بشوریست که بعدد روز از تب مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهیج ابتدا کند به عده نتوء از پس ظهور به استدارت نماید و یا تا روز هفتم طول کند بعد از آن به تدریج فرو نشیند تا مدت هفته دوم به عده بریزد و ایام ظهور را در اقلیم رابع و آنچه متصل آن از ثالث باشد بعد راس حمل و در مثل مصر از حوت است و در بلاد رطب خصوصاً حار چون مصر کثرت می‌نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش برنمی‌آید به سبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صفالیه به سبب جمود و خلط و آن از امراض معدیه است خصوصاً چون در تغیر هوا واقع شود



و غالباً در مصر مقدمه برای طاعون و یا وبا بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصاً چون ردی باشد **اسباب جدری** بدان که ماده فاعل جدری خون مائی گرم کثیرالامقدار است که غلیان و ثوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود مثل صبیان را عارض شود به سبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض و شیر که در خون آنها باقی ماند به سوی جلد بر سبیل بحران حتی که خون خام ایشان پخته گردد و متین تر و قویتر شود و یا غیرطبیعی باشد مثل ثوران اخلاط در ابدان مستعدۀ آن به اسباب خارجی دارد از داخل چون استعمال ادویۀ حاره و یا از خارج چون آمد ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای مجاور صاحبان جدری **شیخ** می فرماید که گاهی در خون جوش پیدا شود بر سبیل عفونت اندک از قسم جوشهائیکه آب میوه ها و غیره را عارض می شود و بدان سبب تمیز بعض اجزای آن از بعض به هم می رسد پس بعضی از این غلیان آن است که سبب او امری مثل طبیعی باشد که خون جوش کند تا کم گردد از آن فضلاتیکه از بقایای غذای طمشی که در هنگام حمل بوده بخون مخلوط شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیه عکریه و ردیه که قوام او را سخیف گرداند به سبب غلبۀ مائیت و آن را بجوش آرد تا آن که او را جوهر متقوم قویتر از اول حاصل شود مثل آن که طبیعت به آب انگورین فعل کند حتی که آن را شراب متشابه الجوهر گرداند و از آن کف هوائی و ثفل ارضی جدا شود و بعضی آن است که سبب او امری دارد از خارج جوش دهنده باشد که اخلاط را بخون زیاده تر از حالت طبیعی مخلوط سازد پس جوش و حباب در آن پیدا شود مانند آن که نزد تغیر فضول و خصوصاً ربیع از کیفیات و نظام واجب آن عارض گردد **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که سبب جدری جوش خون در بدنست گاهی بر سبیل فعل طبیعی و گاهی به سبب رقت خون و مائیت او چون آن را حرارت زائد رسد **اما آنچه** بر سبیل فعل طبیعی بجوشد همچون جوشیدن شیرۀ انگور باشد چون گرم شود از حال متغیر گردد و بجوشد و اجزای او از یکدیگر جدا شود و آنچه کف بود بر سر آید و آنچه در وی باشد فرو نشیند و آنچه صافی و رسیده باشد در وسط بماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد و از اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض و از فضول و اخلاط دیگر ابخرۀ

که بعد ولادت در بدن مجتمع شود و با خون آمیزد از آن جدا شود و آنچه به سبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان به سبب گرمی هوا زود بجوشد و متعفن شود و مثال خون کودک همچون شیرۀ خام است و مثال خون جوان همچون شیرۀ پخته و رسیده و چون خون کودک خام و رطوبت‌ناک بود کم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد و از اینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان آن است که خون کودکی از حال متغیر شود و در جنبش و جوشش آید تا خلط خام و فضلۀ از آن جدا شود و چون پخته گردد چاره نیست از آن که رطوبت کودکی از آن جدا شود و خون او پخته و باقوام شود از بهر آن که مزاج کودک گرم و تر باشد و ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته و رسیده شود و از حالی بحالی بگردد بدون آن که بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعضی بعهد شیرخوارگی نزدیک باشند و هنوز فضول غذای اول و رطوبت و رقت شیر در بدن ایشان باشد با آن که طعامها بسیار و آمیخته و بی‌ترتیب خورند و حرکتها بی‌هنگام کنند و اینهمه اسباب خامی رطوبت و رطوبت‌ناکی خون در بدن باشد و کسانیکه از حد شیرخوارگی و نزدیکی آن در گذشته باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنان که طبیعت واجب کند که دندان بیفکنند و دیگری قویتر برآید در این سالها نیز واجب کند که حال خون متغیر گردد و خامی و رطوبت فضلیه از وی جدا شود و پخته با قوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود و بالیدن اندامهای او محکم شود لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت‌ناکی خون یکسان نیست از بهر آن که مزاجها مختلف است و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکونت بیعادت افتد و مزاج هوا هر موضعی به جانبی دیگر است بدین سبب بعضی را آبله زود برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر برآمده باشد اندکی بوده باشد به قدر خامی رطوبت فزونی از خون او جدا نگشته باشد و خون او به قوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد اندر جوانی باز برآید و بسیار باشد که مزاج کودک گرم و خشک بود پس در جوانی به سوی هوای دیگر رد یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون برخلاف زمانۀ کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوا پیدا گردد تا در جوانی آبله برآید و مردم پیر را آمله

نباشد مگر اندر زمانهٔ وبا که بسیار مردمان را برآمده باشد و هوای بد و نفس بیماران نیز اندرون دل او رسد و روح او بگرداند و تباه کند و بتوسط شرائین و روح که اندر آن است خون همه رگهای تن همچنان تباه شود **خجندی** و غیره می‌گویند که سبب جدری یا امر طبیعی است یا غیرطبیعی و هر یک از این هر دو یا خاص بشخصی بود یا نه پس این چهار قسم باشد **اول آن که** سببش امر طبیعی خاص بشخص باشد و این مثل فضلهٔ ردیهٔ مائیه باقی از غذای طمشی است که وقت حمل طبیعت زنان آن را از عروق جگر به سوی حرم دفع می‌کند و غذای جنین می‌شود و جزوی از آن در بدن طفل می‌ماند و به تدریج مجتمع گشته زیاده می‌گردد تا هر زمان که طبیعت مدبر بدن در آن استعداد می‌یابد و مدوی بدان رسد در آن تصرف نموده گرم گرداند بجوش آورد و در آن هنگام اگر طبیعت در کمال قوتست تمام آنچه از آنجزو مجتمع گشته و بجوش آمده به اصلاح آورده جزو بدن گرداند و آنچه قابل تحلیل و دفع باشد به طریق بحران به عرق و یا بول و یا براز دفع نماید و اگر همه مندفع نگردد قدری از اجزای لطیفهٔ لزجهٔ آن در بدن بماند و به طریق تبخیر بخار نموده به سوی جلد و ظاهر بدن مندفع سازد و به جهت غلط از مسمامات بر نیاید و زیرجلد افتد و عفونتی یافته جدری پیدا شود و اکثر آن است که با آن جزو مدد می‌رسد و منضم می‌گردد ماده فضول ردیهٔ غلیظهٔ حاصله از اغیه و اشربهٔ مولد آنها خواه در مرضه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت و ثوران و هیجان آن گردد از قبیل تغییرات حاصله از فضول اربعه سال خصوصا ربیع و خریف چنان چه می‌گردانند آب انگور و آب میوه‌های تر را مانند شراب صافی لطیف نضیح هر یک به حسب قابلیت ماده و نوع آن **دوم آن که** سبب آن امر طبیعی غیرمختص بشخص باشد و این مانند هواست که متغیر شود بتغیر فضول جاری بر مجرای طبیعی مانند آن که ربیع گرم گردد و برسد هوای گرم آن با بدان ممتلیه از رطوبات منجمده در سردی زمستان پس آن گرمی آن را بسیلان یا حرکت و غلیان آرد و بدان به سبب اخلاط مستعد تعفن گردند و این طبیعت را محتاج به احداث غلیان و دفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسه شریفه و از باطن بظاهر دور سازد چنان چه ذکر یافت و جدری حادث گردد **سوم آن که** سبب او امر غیرطبیعی

خاص بشخص باشد و این مانند استعمال اغذیة حارة رطبة مؤلد فضول مائیة حاره و اخلاط مختلفالقوام در رقت و غلظ است بنحویکه بعض اجزای آن ارضی و بعض آن مائی رقیق باشد و این اخلاط مستعد بلغیان گردند نه به سبب ارضیت آنها بلکه به جهت مائیت آنها پس آن فضول و اخلاط جوش زنند چنان چه مذکور شد و از آن جدری به طریق مسطور پیدا شود **چهارم آن که** سببش امر غیرطبیعی غیرخاص بشخص باشد و این مانند هوائیست که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنان چه در تابستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود و یا در آخر تابستان تغییر عظیم در هوا از گرمی و سردی به هم رسد پس آن نیز باعث ثوران و غلیان و عفونت اخلاط و حدوث جدری گردد به طریق مذکور و ایضاً تعفن هوا به سببی از اسباب و رسیدن آن به ابدان و سکونت نزد نیستانها و حضو آبهای متعفن و یا نزدیک مزابل و زمین پست و پر اشجار و آشامیدن آبها غلیظ ایستاده و یا نشستن نزدیک مریضان جدری و استنشاق هوای ابدان و انفاس ایشان و غیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدریست در ابدان مستعد آن و **بدانند** که این اسباب مذکوره از آن قبیل نیستند که هر یک بسر خود تنها سبب آبله گردد بلکه می تواند که دو و یا سه و یا زیاده جمع شده سبب آن گردند چنان چه اکثر جوانان را چنین ست و اطفال شیرخواره را می تواند بود که سبب اول باعث گردد فقط و هر شخصی را مدت العمر یک مرتبه و یا دو سه مرتبه بر می آید تا هفت مرتبه و زیاده هم گفته اند بندرت به حسب تحریک ماده برای اندفاع و یک مرتبه اکثریست و طبری حکایت می کند که والده ابن ازرق طبیب را در هر سال یک مرتبه آبله برمی آمد و آن از جمله کسانی دروغگو نبود نه بر آن شناخت و تمیز آبله از غیر او دشوار بود و این ممتنع و محال نیست زیرا که می تواند بود که ماده آن تمام در یکدفعه بنا بر مانعی از جانب ماده قابل از کثرت و غلظت و اختلاف اجزا و عدم نضج و غیر آن و یا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج و غیره دفع نشد و طبیعت کار خود تمام نکرده بدو دفعه و سه دفعه و یا زیاده کار کشد **انطاکی** گوید که صورت جدری نتر است که غالباً مستدیر باشد پس بلند شود و بعضی از آن متصل و متفرق و کم و زیاده بود به حسب مزاج و فاعل او قوت طبیعت است و ماده او مابقی از خون حیض است که در

شکم مادر بدان غذا کند و غایت او پاک کردن اعضاست **معرفت ابدان و امزجه و فصول مستعد جدری** به قول شیخ بدن مستعد جاری حار رطب و کدرالرطوبت است خاصه و آن که عادت بگرفتن خون نداشته باشد و یا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد و از اغذیه بسیار غذاهاست که خون را رطوبت ناک و مستعد فساد و غلیان کند و در جدری به سرعت اندازد و خصوصاً اگر معتاد آن نباشند و بر آن ادویه و اغذیه مسخنه استعمال نمایند مثل البان و خصوصاً شیر شتر و شیر مادیان چون بدان استکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد از آن شراب بسیار بنوشد و ادویه حاره بخورد و ایضاً کثرت شیرگاو و گوسفند و شراب انگوری و عسل و دیگر شیرینها مانند خرما و انجیر و گردگان و خربزه و انگور و انواع حلویات و گوشتها و به قول و حبوب حاره رطبه مبخره خصوص که عادت بخوردن آن نداشته باشد و جدری اطفال را بیشتر از جوانان و جوانان را زیاده‌تر از پیران برمی‌آید بنابر اسباب مذکوره و پیران را به سبب برد مزاج و غلظ خون ایشان بسیار کم و نادر افتد مگر باسباب قویه و کمال قوت مزاج اصلی ایشان و در بلدان شدیدالحراره و رطب و ابدان رطبه فربه را بیشتر از ابدان خشک لاغر افتد و در فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود و بعد از بهار در آخر خریف و خصوصاً چون بر آن تابستان بسیار گرم و خشک گذشته باشد و آن خریف نیز گرم و خشک باشد و **جرجانی** گوید شخصیکه مستعد آبله باشد پرگوشت و فربه و کثیرالدم و سرخ یا گندم‌گون باشد و او را امراض تب حاده مطبقه و رمد و رعاف و بثرهای سرخ بسیار باشد خصوصاً که شیرینی خوردن عادت وارد چون عصیده خرما و غیره که مذکور شد و هرگاه اندر تابستان باران بسیار آید و بادهای جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار باشد

### ذکر انواع صالح و ردی جدری و الوان و اشکال آن

بدآن که اگر ماده کم و لطیف و رقیق است و آنها آبله دور و جدا و جدا و مدور حبابی شکل سفید مانند مروارید بمرور بر می‌آید تا به حدیکه بعضی ده بیست دانه برآورند و این قسم بسیار نیکو است و اگر ماده بسیار ولیکن لطیف و رقیق باشد دانه‌های بسیار نزدیک به هم بلکه بعضی متصل و درهم می‌برآید سرخ رنگ مائل بسفیدی و زود پرآب

شود و نضج می‌یابد این نیز بسیار خوبست و ابتدای بروز این قسم تا هفتم روزست و ابتدای رو بخشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود و اگر ماده غلیظ و یا کثیف و یا مخلوط بخون فاسد بود و یا اخلاط دیگر مثل صفرا و یا سودا و یا هر دو مخلوط باشد و با رذات و سمیت بود آبله حادث از آن بسیار بد قتال است به حسب مراتب آن در ترکیب و رذات و تفصیل احوال هر یک از اقسام این به حسب الوان و اشکال این است بدان‌که انواع و الوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید و عدسی و جاوری و سرخ و زرد و سبز و بنفسجی و اغبر و سیاه دموی و مضاعف و هلالی و هر یک از اینها به حسب اصناف و الوان ماده و ترکیب آن است **اول** سفید که آن را لولوئی نامند و آن دو قسم است یکی لولوئی غیرانبوه یعنی قلیل‌العدد که به فارسی مرواریدک و بهندی موتیا گویند پس آنها دانه‌ئیسست که در اول ظهور و بروز کوچک سرخ مائل بسفیدی مانند پشه گزیده بعضی اندک پهن و به تدریج بزرگ و برآمده و آبدار براق مدور به شکل دانه‌های مروارید نیمرو خواه نزدیک به هم و خواه دور و به آسانی و به یکره و الم با کمی تب و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تب و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج درد بخشکی آوردن که نهایت آن نهم دهم باشد اعراض به التمام مفارقت نماید و این قسم بهترین اقسام است به سبب آن‌که ماده آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق است و دلیل است بر کمال قوت طبیعت بر نضج و دفع ماده به تمامه بظاهر جلد و قبول آن مرنضج و دفع را سهولت و دوم که لولوئی انبوه است آن دانه‌های بسیار بزرگ متصل به هم است بلکه بعضی درهم و مانند مروارید سفیدرنگ با تب و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و قویتر و تا نه روز تمام پرآب شود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز به دستور تب و سایر اعراض رو بتخفیف آورد و بعد اتمام نضج درد بخشکی آوردن که نهایت تا دوازده است تب و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بیخطر است و ماده و این نیز مثل قسم اول است لیکن بیشتر و زیاده از آن قسم و چرک این قسم سفید و خشک‌ریشه آن سفید مائل بسیاهی بود به سبب خشکی و انجماد **دوم** عدسی که بهندی مسوریه نامند و آن دانه‌های کوچک سفید سخت به شکل عدس است که خارش بسیار کند و بدشواری بروز نماید و در این قسم خوف آن است که بدشواری نضج

یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و به هلاکت انجامد و ماده این مائیت خون مختلط ببلغم حاد بورقی است و اگر نضح یابد و مریض شفا یابد از آن منجر به حدوث مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوئی آن است که سفیدی این به سبب ماده خود که بلغم غلیظ است مانند سفیدی گچ تیره بی رونق بود و سفیدی آن به حسب ماده او که رقیق مائی است مائل بشفافی و رونق می باشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آن است که حادث از بلغم رقیق نرم می باشد و زود شکافته می شود و با اندک خلشی و بعد شکافتن چرک آن جاری می گردد و حادث از بلغم غلیظ صلب می باشد و بصعوبت و دشواری شکافته می شود و چون شکافته شد چرک آن سیلان نکند **سوم** جاورسی و آن دانه ایست صلب به شکل جاورس کوچک به هم چسبیده و ماده این نیز مثل ماده عدسیست و این نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب بر ندارد و در آن سفیدی ظاهر نشود بسیار بدست **چهارم** سرخ و این آن است که در اول دانه های آن به رنگ سرخ بروز کند یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد اگر ماده کم و یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و از این نوع آنچه بسیار سرخ باشد مانند آن که گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد و مهلک است بزودی و ماده این خون صرف فاسد غلیظ غیرقابل نضح است و این نوع نیز بدست و هر چند در کمیت و کیفیت زیاد باشد بدتر بود ولیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و از این نوع آنچه ماده آن بسیار قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر بکشد بعد نهم دانه های بسیار بزرگ درهم آن شکافته شوند و از آن خون بسیار متعفن برآید و اکثر آن است که اعضا را پوسیده و متعفن گرداند و آخر الامر هلاک نماید نهایت تا پانزدهم خصوص آن که با آن اعراض ردیه دیگر باشد **پنجم** زرد که آن را معصفری و در هندی کسنبیه نامند و آن دانه ایست ریزه زرد مائل بسرخ و سفیدی و ماده این صفرا مختلط بمائیت است و رداءت و بدی این کمتر از سرخ دمویست ولیکن اعراض این زیاد و این نیز بد و قتال است خصوص آن که دانه های آن متصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد **ششم** سبز و آن دانه ایست ریزه متصل درهم منفرش بر سطح بدن مانند پشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد

و اگر بالای آن نقطهها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروفست بورشکین و بعضی از آن قابل نضح است و نضح می‌یابد و بعضی نه و ماده آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زرد و سیاه است زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سودا است و دال بر کمال رداءت است **هفتم** بنفسجی است و آن دانهها به رنگ گل بنفشه متصل و درهم متفرش بر سطح بدن بود و ماده آن سودای محترق مختلط بخونست یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حار غریزیست و این نیز بسیار بد و مهلک است **هشتم** اغبر و آن دانه‌ایست خاکستری رنگ متصل و درهم مفروش بر سطح و ماده آن سودای محترق از خون یا از سودای تختلط ببلغم غلیظ است و دال بر کمال احتراق و اگر از سر دانهها خون تراوش کند آن را دامی و نزاف نامند و بسیار بد شمرده‌اند **نهم** سیاه که در هندی چمریه گویند و آن دانه‌ایست سیاه متفرش بر ظاهر بدن خواه متصل و بلند و سرتیز باشد خواه متفرق پهن و اطراف دانهها سفید و میان آنها سیاه بود و ماده آن سودای محترق از خون حاد است و این قسم را در هندی چمریه از آن نامند که با پوست بدن چسبیده می‌باشد و بلند و جدا نمی‌شود و این نوع بدترین انواع است **دهم** مومی رصاصی که دانههای این بر رو و سینه و شکم بسیار باشد و بر دستها و پاها بسیار کم و این دلالت می‌کند بر کمال غلظت ماده و دفع نشدن آن به سوی اطراف و این شدید ردی خبیث است و به سبب غلظت ماده و مشابهت آن به موم و برصاص مسمی به مومی و رصاصی شده **یازدهم** مضاعف کبار که در جوف هر آبله آن آبله دیگر باشد و سببش ضعف قوت دافعه است که ماده آن را در دو بار دفع می‌کند و این نیز ردیست **دوازدهم** هلالی که به شکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند مثل مومی و ردی باشد **تعلیم** سوای این اقسام جدری دیگر انواع او نیز نوشته‌اند چنانچه **یکی** آن است که دانههای آن گاه بروز کند و گاه فرو رود این نیز بدمخوف و مهلک است خصوص آن که بنفسجی رنگ باشد و این دلیل است بر عروض غشی **دیگر** آن که در ابتدای بروز دانههای آن تیره‌رنگ و در میان آن نقطه سیاهی باشد و چون بزرگ و آبدار شود پهن و متصل به هم باشد و مدور نباشد بلکه پهلودار و به اشکال مختلف الاطراف و با کمودت بسیار یا اسربی خاکستری یا بادنجانی رنگ یا



بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز به همان رنگ و خشکریشه آن نیز سیاه باشد و این ردیست شیخ می‌فرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی زیاده کند ردی‌تر باشد و هر قدر که میل کم بدان نماید در شر کم باشد و آبله‌ها که با یکدیگر متصل باشد حتی که برقعۀ بزرگ از لحم درگیرد خواه ذوات اضلاع باشد و یا مستدیر او ردیست و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و اما آبلۀ سفید کوچک صلب متقارب عسرالخروج اگرچه در ابتدای امر موهم سلامتی است لیکن در آن خوف است اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بدگردد متادی به هلاکت شود بعد تعفن و تفرح زیرا که سبب در آن غلظ ماده است و آبلۀ متشبه بلحم غیرمرتفع که توجه از آن منفک نگردد از ضعف قوت و از اخضرار عضو و اسوداد آن هلاک کند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بعد ارتفاع او باشد و قوت را ساقط نکند بلکه با آن قوت زیاد قی پذیرد مهلک نباشد لیکن بساست که در قروح و امثال آن اندازد **طبری** گوید که جدری سیاه قاتل است و زرد کمتر در رداءت از سیاه است و چون سر او تیز بود متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در رداءت کم از زردست و اگر متفرق گردد و حبوب بندد از زرد ردی‌تر باشد و سفید بیخ سرخ صنوبری شکل اسلم اجناس است و بعید است که مریض از آن بمیرد مگر آن که با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی از این اجناس اربعه انواع دیگر مرکب می‌شود هر نوع از آن منسوب باشد به آن که مشابه جنس او بود و این اجناس به حسب لون بود و اما از جهت شکل او پس هر نوع از این انواع که منبسط پهن باشد آن ردیست و چون با یکدیگر متصل باشد آن نیز ردیست و چون پهن باشد و در سر او ثقبه شبیه بثقبۀ مو بود آن هم ردیست و جدری سبز که در آن رگهای سرخ پدید آید آن بی‌شک قتال است و کذا سرخ و جاورسی که مذکور شد قاتل‌اند و گاهی بندرت نوعی غریب از جدری حادث می‌شود خواه از انواع مذکوره باشد و یا بر صورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش با قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری برآمده بود ابوزکری شاگرد جابر قطیفی معالجه آن می‌کرد و بر آن سرکه و آب بیخ کرفس که نمک در آن حل کرده بود می‌پاشید پس آن زن شفا یافت **بعضی** متأخرین می‌نویسند که نوعی از جدریست که آن را زرنیخی و بهندی منسل

نامند و سه نوع دیگریست که یکی را شوکیه گویند و سر آن نیز مانند خار نرم از پوست برآمده باشد و چون دست بر آن گذارند همچون خار نخلد و رنگ از رنگ بدن اندک مائل بسرخ باشد و اندکی می‌خارد و هیچ آب نمی‌گیرد و بزرگتر نشود و خشک‌ریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و به آخر دفع شود و در ملک ری این را تیفک نامند و در هندی کانیهه گویند و این از اقسام بدست و دیگر آنچه بهتر است خشک‌اشیه است که آن را خشک‌اشک نیز گویند جهت مشابهت او در خردی و سفیدی بدانه خشک‌اش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی‌خشک‌ریشه از خود تحلیل پذیرد **دیگر** مرواریدیه است و این چند دانه متفرق شبیه مروارید می‌باشند و هیچ خشک‌ریشه پیدا نمی‌کنند و گاهی زودتر پدید آیند و گاهی بدیر و اما بروز هر دو نوع اول در و آخر تپها اکثر بعد چهاردهم از حدوث تب افتد

### علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضاست پیش از عروض تب بغیر سببی و حدوث تب دموی دائم لازم و امتلا و شهوق نبض و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل و صداع و گرانی سر و تمام اعضا و خاریدن بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضا و قشع‌ریه خصوص وقت برآمدن و آنها و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرائین گردن و کثرت خمیازه و فازه مع تنگی نفس و کشیدگی اعضا و خشونت حلق و درد آن و سیلان آب از چشم و بینی و بیخوابی و شیرینی دهن و تشنگی و خشکی لب و دهان و غلظت آب آن و هذیان و بیهوشی و اختلاج اعضا و لرزیدن پایها نزد بر پشت خوابیدن و ایستادن و قلق و اضطراب و خنجر و سوزش و التهاب اعضا و عدم اشتها و تنفر از غذا و گاهی سرفه و گرفتگی آواز و درد سینه نیز می‌باشد و **احیاناً** بعضی را در ابتدا مثل صرع از افتادن و بیهوش شدن و کف آمدن بر لب با تب عارض می‌گردد و **بدانند** که این علامات کلی اکثریست نه آن است که هر فرد را البته باید که این علامات تمامی لاحق گردد بلکه بعضی را تب خفیف و درد سر کم عارض شده در آخر روز اول یا دوم یا سوم دانه‌های آبله ظاهر می‌شود و بعضی را فی‌الجمله درد سر و خارش و اندک درد اعضا نیز و بعضی را با بعض علامات دیگر زیاده و یا کم به حسب اختلاف ماده در لطافت و

کثافت و رقت و غلظت و مانند اینها یعنی هرچند میل بلطافت و رقت و صلاح و بساطت و استوای قوام بیشتر داشته باشد آن عوارض و یا مدت مکث و انقضای آن زودتر و رغبت بر غذا و آب و تنفس بحال خود و زمانه ظهور و بروز آن زودتر و سریعتر و عدد دانه‌های آن کمتر و نوع آن بهتر و زمان آب برداشتن و نضج یافتن و خشک‌ریشه آوردن و مدت زمان حصول صحت نیز زودتر می‌باشد و هرچند میل بکثافت و غلظت زیاده داشته باشد عوارض آن زیاده و مدت زمانه مکث و مفارقت آن دیرتر و همچنین زمان ظهور و بروز و آب برداشتن و غیر آن که مذکور شد دیرتر می‌باشد مثلاً اگر ماده لطیف رقیق متساوی‌الاجزا و القوام صالح بود یعنی تعفن و فساد آن کمتر باشد و اخلاط دیگر با آن مخلوط نباشد تب و درد سر و غیر آن از عوارض بسیار کم و رغبت غذا و تنفس بحال می‌باشد و روز دوم و یا سوم دانه‌ها مثل پشه گزیده و مائل بسرخ‌ی بعضی اندک پهن ظاهر می‌شود و تا دو سه روز تمام آنها به تدریج بروز می‌کند و تا دو سه روز دیگر بلند و پرآب و سفید براق می‌شود و بعد از آن چرک آنها رو بغلظت و زردی آورده نضج یافته تمام دانه‌ها زرد می‌گردد و از روز هشتم یا نهم رو به انحطاط و کمی و پژمردگی و خشکی می‌آورد بله اگر بتعمق بنگرند در روز سوم و چهارم در ته دانه‌هاییکه اول برآمده‌اند اندکی آب رقیق معلوم می‌شود و در ششم و هفتم نیز همان دانه‌ها منفجر شده بر سر آن اندکی چرک منجمد می‌باشد و اندک پژمردگی در آنها ظاهر می‌گردد و در نهم و دهم اینمعنی خوب ظاهر می‌گردد و تب و سائر عوارض از روز دوم بروز و بتخفیف می‌آورد و باز روز چهارم و پنجم به سبب آب برداشتن و نضج یافتن فی‌الجمله شدتی و زیادتی می‌کند تا روز ششم بروز بعد از آن رو بتخفیف می‌آرد و از روز نهم تا یازدهم به الکل مفارقت می‌نماید و همان قسم رغبت بر طعام و آب بحال خود می‌باشد و تا روز نوزدهم و بستم دانه‌ها خشک شده خشک‌ریشه‌ها ریخته صحت کلی می‌یابد و اگر ماده متوسط باشد در آبله عوارض مسطوره نیز متوسط باشد و ابتدای ظهور و بروز آبله سوم و چهارم خواهد بود و به تدریج و تفاریق بر خواهد آمد تا هفتم و بعضی اوقات بنابر اختلاف قوام اجزای ماده در رقت و غلظت و یا ضعف قوت تا نهم نیز می‌کشد و آنچه زودتر برآمده است زودتر آب برمی‌آورد و نضج یافته خشک‌ریشه می‌آورد و آنچه دیرتر دانه‌های آن برآید تا

دوازدهم خواهد بود و تب و سائر عوارض آن تا دوازدهم و چهاردهم مفارقت خواهد نمود بلکه بعضی را تا زمان صحت که یک ماه و یا زیاده باشد گاه گاهی تب خفیف عارض می‌گردد و اگر ماده کثیف و فاسد و یا مرکب با اخلاط دیگر و یا سمیت داشته باشد تب و سائر عوارض مذکوره بیشتر و مدت مکث آن دیرتر و نفرت از غذا و خفگی و ضجر و قلق و اضطراب و سوءتنفس و ضعف قوی و بیخوابی و بیهوشی زیاده تا به حدیکه اکثر عوارض مذکوره می‌تواند بود که در یک شخص جمع گردد و حدوث جدری به سبب این نوع از اسباب بسیار ردی و قتل خواهد بود و اکثر آن است که نوبت به آب برداشتن و نضح یافتن نخواهد رسید و اگر آب بردارد تمام دانه‌ها آب نخواهد برداشت و اگر بردارند و نضح هم یابند بتصدیع و دشواری و رنج و تعب بسیار رو بخشکی خواهند آورد و خشک خواهند شد و بدیری در مدت چهل و پنجاه روز صحت خواهند یافت و اکثر هلاکت صاحبان جدری از پنجم ظهور علامات تا بیست و یکم است بیشتر و خناق و خفقان قلبی و بیش از پنجم و بعد بیست و یکم کم واقع می‌شود و بدان‌که از جمله علامات مذکوره بدتر و خطرناک‌تر درد گرده و درد کمر شدید است در ابتدا علی‌الخصوص که دو سه روز و یا زیاده امتداد یابد و آبله که بعد آن برآید بسیار ردی سمی برآید و آب بر ندارد و اگر قدری بردارد باز فرو نشیند و سیاه شود و اعضا را متعفن و فاسد گرداند و عاقبت هلاک سازد و در میان هفتم تا هفدهم اکثر در آن بول‌الدم و اسهال‌الدم و رعاف و تهوع و تنگی نفس و سقوط قوت و غیر اینها عارض گردد

### علامات محمودۀ صالحه

اگر آبله بعد از نضح سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه و شکم کم برآید سالم‌تر باشد و اگر نفس مریض برجا بود و شعور و قوت بر حال و میل بغذا و آب برقرار علامت نیک است و به قول شیخ اول ظهور تب بعد آن بروز جدری سالمتر از آن است که جدری سابق بود پس بر آن تب لاحق شود و اکثر آنچه بر طبیب واجب بود آن است که از امر صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن هر دو سلیم جید باقی باشند امر سلیم باشد و گویند جدری که از ابتدا سفید یا زرد برآید و قلیل‌العدد و پراکنده بود سالمتر بود خاصه اگر به تمامه زود

برآید و زود نضج یابد و بعد بروز آبله زوال تب و تا سه دلیل سلامت باشد و سرعت خروج آبله نشان زود پخته شدن آبله باشد و آنچه در روزی نیک از روزهای بحران بیرون آید دلیل سلامت باشد و اگر تب نخست سوزن نباشد و چون آبله برآمدن آغاز کند تب و تا سه کمتر شود و چون تمام بیرون آید تب گساریده شود نشان سلامت باشد

### علامات ردیه غیر صالحه

شیخ می‌فرماید که چون صاحب جدری و حصبه را به بینند که نفس او متواتر شده بدانند که قوت ساقط گردیده یا ورم در حجاب پیدا شده و اگر بینند که تشنگی اشتداد نموده و کرب زیاده از حد گردیده و ظاهر بدن سرد شده و جدری و حصبه سبز گردیده حکم به هلاکت مریض باید کرد و جدری که از جنس بطی‌الخروج و ظهور باشد بر این تاکید می‌نماید و اکثر کسانی که از جدری می‌میرند به اختناق و ظهور خناق هلاک می‌شوند و گاهی به سبب سقوط قوت بسحج و اسهال می‌میرند و چون بینند که نوع بنفسجی از جدری و حصبه فرو می‌نشیند بدانند که عنقریب غشی بر مریض خواهد افتاد و چون جدری ببول‌الدم سرعت کند و عقب او بول سیاه شود آن مهلک است لاسیما چون در آنجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و غسالی مع سقوط قوت باشد و ایلاقی گوید که اگر نخست آبله بیرون آید پس تب گیرد خطرناک باشد و خطر افزودن از آن در آن باشد که آبله تمام بیرون آید و هنوز تب بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و با یکدیگر متصل گردد و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد و اگر آبله کوچک باشد و اندک آب بردارد یا بی‌آب بود و تبرقد و بیمار سخن بیهوشانه گوید موت نزدیک بود و گویند که برآمدن آبله پهلودار و کثیرالمقدار و به هم پیوسته و سیاه و بنفسجی و آنچه بر سینه و شکم بسیار بیرون آید و در بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر خون از جدری ترشح کند سخت بد باشد و بعضی متأخرین می‌نویسند که از علامات ردیه آن است که از ابتدای عروض تب و دیگر علامات ده روز گذشته باشد و دانه‌ها پر شده پخته باشد و هنوز در عوارض مطلقاً تفاوت نشده باشد و یا آن که ده روز گذشته و هنوز نضج نیافته باشد و یا آن که دانه‌ها قدری آب برداشته فرو نشینند و باز بلند نشود و یا آن که دانه‌های چند یکجا شده

مفروش بر جلد باشد خصوص که میل بکبودی و سیاهی آورد و یا آن که بعد از آن که دانه‌ها آب برداشته باشند میان آنها فرو رفته سیاه گردد و یا آن که از ظهور علامات هفت هشت روز گذشته و دانه‌ها هنوز بروز نکرده و عوارض بسیار شدید باشد اینا همه علامات ردیه مهلکه‌اند و نیز از این جمله ورم رخسار و زوال عقل و قی و تهوع بسیار و نفخ شکم و قی‌الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسهال و زحیر خصوص بعد از پنجم روزست و همچنین ادرار خون حیض زیاده از ایام معقاد و مقدار آن خصوص در غیر ایام مثلا ایام حیض گذشته باشد که تب و اعراض آبله ظاهر شود و دانه‌ها نمودار گردد و باز خون حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص که به حد ضعف رسد و یا آن که ایام حیض برسد و مطلقاً جاری نشود و حبس ماند و از این قبیل است جاری شدن خون بواسیر زیاده از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس‌البول نیز و ایضاً از علامات ردیه بسیار برآمدن عرق است خصوص از سینه اگر با آن تب نه باشد در ابتدا و با آن عرق عطش و خفگی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبله از انواع ردیه مثل سرخ و یا الوان دیگر باشد بسیار بد و مهلک است و نیز از علامات ردیه است مضطرب و مشوش بودن و بیحواسی مریض و مکرر ذکر موت کردن و خائف بودن و گفتن که من از این مرض جانبر نخواهم شد و **انطاکی** گوید جدی سرخ که با کثرت تشنگی و خارش بینی و التهاب بود اگر آن را قی در هفته اول و اسهال در هفته دوم بلاموجب لزوم نماید هلاک کند **مؤلف** گوید که شدت عروض خارش در جدی و عدم تسکین آن نیز مهلک است و همچنین اگر عقب تب سوءهضم عارض شود و بعد آن بشور چیچک پدید آید ردی بود و اگر بعد ظهور فرو نشیند چنان چه نواب محمد اسمعیل‌خان بهادر را همین نوع چیچک برآمده بود و راقم نیز در آن هنگام بتقریب شادی ختنه ممدوح‌الیه حسب‌الطلب والد ماجد موصوف‌الیه اعنی نواب محتشم‌الدوله بهادر مرحوم دارد بلده گلشن آباد عرف جاوره بود چون بعد بروز دانه‌های چیچک فرو نشست و هنگام نصف شب آثار سرسام مثل هذیان و بیهوشی و کرب شدید رد نمود بملاحظه این حال نواب محتشم‌الیه کمال مضطر بوده احقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساخته ارشاد نمودند که حالا تدبیر این چیست حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیر است

بمجرد استماع این کلمه یاس آب دیده شده بطرف نحیف متوجه شدند عرض کردم که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که به سبب قبض طبع و صعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع می‌گردد و بعد از آن چیچ فرو رفته نیز به تدبیری مناسب ظاهر می‌شود چنان چه همان وقت به اتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلئین به عمل آمد و بعد یکساعت نجومی دو بار اجابت طبع شده چند سده برآمد و همه عوارض برطرف شده بهوش آمدند و بعد از آن تدبیر ظهور دانه چیچک بتبخیر آب مطبوخ ادویه مناسبه و غیر آن کرده شد و آبله‌های سفید نمودار گردیده در مدت بیست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم به هم رسید که وقت خواب از پلکهای چشم به قدر سرپستان بیرون می‌ماند و بصارت آن چشم به الکل باطل گردید از ملاحظه آن نواب مغفور کمال افسوس فرموده به احقر ارشاد نمودند که این نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شد و زنان محل و اطبای دیگر می‌گویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا می‌شود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل خان هر سال سرمه مرتب می‌سازد که از آن جاله و پهلوی چشم سدها مردم برطرف شده یقین گلی است که به استعمال آن اینهم زائل خواهد شد چنان چه آن سرمه بترسیل سواری سمت اندور از برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده می‌شد و بعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شده و بصارت آن چشم بخوبی عود نمود و از مشاهده تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور و سائرند یمان آن جنت مکان متعجب بودند و بجلد دی آن احقر را بعطای خلعت هشت صدر و پیه و دوازده صدر و پیه نقد ممتاز فرمودند بردالله مضجعه و جعل الجثه مسکنه

### علاج جدری

بدآن که علاج جدری مشتمل است بر هشت تدابیر یکی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر نضج جدری پنجم تدبیر خشک کردن آبله شش تدبیر دور کردن

خشکریسه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب ماهر هر یک از این تدابیر حسب اقتضای وقت آن به عمل آرد

### تدبیر منع خروج جدری

و این تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر امر فصل ربیع و در هند ماه چیت است قبل از حدوث تب و ظهور چیچک در کسانی که جدی برنیامده باشد استعمال باید کرد پس می‌باید که بیش از ظهور علامات این مرض بنا بر تقدم حفظ در آن فصل زلو پس سر اطفال بچسپانند و حجامت کنند و خون به قدر مناسب برآرند و دوی سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوره گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و ایضاً طفل شیرخواره و مادر آن را مصلحات خون مثل عرق شاهتره و عرق سرپهوکه و شربت عناب و شیرۀ تخم کاهو و لعاب اسپغول و خاکشی گاه گاه می‌داده باشند و غذا از به قولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم خورد در به قولات پخته خوراند و از گوشت ساده و بادنجان و کنجد و حلبه و شبت و شاخل و اشیای چرب و شیرین و از دو بدن در آفتاب و قرب آتش و مانند آن پرهیز نمایند و گاه گاهی به آب فواکه تلئین طبع کنند و قبض طبیعت روا ندارند و بدانند که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک است از آنجمله استعمال شربت کدر است و همچنین شربت شقائق چون گل شقایق که آن را لاله گویند به قدر بیست مثقال در آب جوش دهند و صاف نموده با چهل مثقال قند سفید به قوام آرند و بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثال خوراند و گویند که این شربت صرع اطفال را نیز نافع است و اگر دانه رودراج که هنوز از آن مالا می‌سازند قدری در آب سائیده بطفل نوشاند سه چهار روز منع برآمدن جدری و حصبه کند و چون برآید باعث حفظ است و همچنین شیر اسپ ماده قدری نوشانیدن مانع بروز جدری در آن سال است و اگر برآید زیاده از چند دانه نمی‌باشند و گویند که اگر شیر ماده اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زائیدنش همان روز بدوشند و در سایه خشک نموده به قدر نخود بطفل خوراند از بروز جدری و حصبه محفوظ ماند و اگر بعضی را برآید دانه متعدد و سلیم باشد و در این باب مجرب و بی‌عیدیل ست و از خواص مجربه است که اگر در هر سالی



هنگام شیوع این مرض چند دانه مروارید کوچک اطفال را بلع کنانند در آن سال جدری برنیاید و اگر برآید زیاده برصد عدد نباشد و گویند که اگر نیم درم اسارون به آب ترشی ترنج پیش از برآمدن چیچک خوراندند بسیار کم برآید و از مجربات حکیم علی است که اگر پشکل خرگوش دو عدد تا سه عدد بخوراندند از دو سه دانه بیش بر نمی آید و صاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود بمادرش مقدار چهار تله مغز نارجیل تا یک هفته بخوراندند و اگر طفل دو سه سال بود بطفل به قدر دو سه توله تا هفته خوراندند چیچک برنیاید و اگر برآید بسیار کم برآید و نیز از اعمال فرنگ نقل کرده که ایشان اطفال خود را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری می نوشاندند پس برنمی آید یا اندک برمی آید و ایذا نمی دهد و صاحب خلاصه التجارب نوشته که در این ملک ما خشکریشهای آبله را با نبات سوده امر بخوردن اطفال تندر است می کنند و آفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان بازمی دارد و اگر آبله برمی آورند اندک و کم مضرت می باشد و از مجربات بعضی اطباست که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آن را ببرد بچه را جانب ناف بغلطاند تا که چند قطره خون بچکد به عده نوشادر سوده در نی کرده بر ناف بریده بدمد که تا زیست چیچک برنیاید و ایضاً از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فوراً یکعدد دیوچه که نهایت کوچک باشد متصل سرشته ناف که از سره پیوسته است بچسپانند و بعد افتادن زلو شب یمانی و نوشادر سوده بپاشند و خلانیدن نشتر بیازوی اطفال و نهادن خشکریشه جدری در آن از اعمال مشهوره اهل فرنگ است که از آن یکدو روز بطفل تب آمده و درانجا آبله افتاده خشک می شود بعد از آن در اکثر چیچک برنمی آید **جرجانی** و **ایلاقی** می نویسند که تدبیر حفظ از جدری آن است که هرگاه علامات برآمدن جدری در فصلهای سال یافته شود یا در شهری بعضی مردم را برآید جوانان را که از چهارده ساله کم نباشند و چیچک برآمده نباشد و خاصه اگر فربه باشند فصد کنند و آنها را که کم از دوازده سال باشند حجامت نمایند و جمله تدابیر که در حمای وبائی برای حفظ از وبا مسطور شد اختیار کنند و طعامهای سرد از هلام و طفشیل و کاهو و گشنیز و کاسنی تر و خشخاش و عناب و مانند آن بخورند از اشربه اسپغول و شکر و سکنجبین و شربت کدو و سفوف طباشیر و قرص کافور و مانند آن به کار

برند و در آب سرد نشینند و بدان غسل کنند و از شیر و شراب و شیرینیها خاصه از خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور پرهیز کنند و خاصیت انجیر آن است که فضول را بظاهر بدن جذب کند و انگور در خون ریاح افزایش دهد و مستعد غلیان گرداند و از جماع و حرکات متعب و از آفتاب و غبار و از آبهای ایستاده اجتناب نمایند و فضول از تن بماءالجبن و اجاص بیرون کند **صفت سکنجبین** نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم و با هم بیامیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم آب ترنج در آن سه روز تر کنند و بعد از آن یکجوش داده صاف کنند و سه صد درم نبات سفید داخل کرده به قوام آرند **صفت شربت** که قوت و نفع او قریب شربت کدر باشد بگیرند سرکه تند که نه سه رطل آب انار ترش آب ترشی ترنج آب غوره آب ریاس آب قوت شامی و نقوع سماق و زرشک هر واحد یک رطل آب برگ کاهو آب برگ طرخون هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دور کرده و آب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یک و نیم رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند تا به قوام آید و ربع رطل طباشیر سوده و ده درم کافور مورد در صلایه انداخته و قدری از این شربت گرم بر آن ریخته حل کنند به عده با همه شربت بیامیزند و بچوب بید بجنابند تا مخلوط شود نگاهدارند پس قبل ظهور علامات جدری و بعد آن بنوشند و در جمیع امراض دموی و صفراوی و طاعون و خناق سود دارد **صفت سفوف طباشیر** که غلیان خون و اسهال صفراوی باز دارد و حرارت جگر بنشانند گل سرخ ده درم طباشیر بیست درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک بیدانه یا عصاره خشک آن تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یک درم هر صبح سه درم از این سفوف با سکنجبین یا شربت مذکور یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند **صفت قرص کافور گل سرخ طباشیر** هر یک ده درم صندل سفید سه درم کافور یک درم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسبغول قرص سازند شربت سه درم هر صبح با شربت شریانی از اشربه مذکوره بخورند و اینهمه که مذکور شد تدبیر بازداشتن آبله و احتیاط کردن از آن است قبل حدوث تپی که با آن علامات جدری باشد **مولف** اقتباس می نویسد که اگر جوان را چیچک برنیامده باشد در موسم حدوث آن رگ

هفت اندام و یا باسلیق زنند و خون وافر گیرند و اگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت با شرط میان هر دو شانه و بر ساقین کنند و اگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه و از یکساله تا نه ساله باید که زلو زیر ناف موافق عمر کودک چسپانند چنان چه در نه ماهه یک عدد خرد و در زیاده تا سه عدد و مطفیات خون استعمال نمایند و از حلویات و لحمیات و شرب شراب و از دیگر مولدات خون اجتناب ورزند و یا شیرخر و یا سگ و یا خوک و یا شتر به قدر سه چهار ماشه و یا زیاده به حسب سن جوان و کودک بنوشانند تا سه روز و یا این دواى نواب علیوخان بدهند مروارید تا هفته لک مغسول گل لاله صحرائی هر واحد یک ماشه در شربت عناب و شربت کله از هر واحد یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت کدر سه توله در عرق کیوره و عرق بیدمشک هر یک شش توله داخل کرده بنوشانند و بلع نمودن هفت عدد مروارید ناسفته کودکان را مانع بروز جدری است و مرو کلان را از یک ماشه تا سه ماشه و همچنین بلع کمافیطوس که آن را بهندی گل مندی گویند **بعضی** متأخرین می‌نویسند که از البان حیوانات و گوشت گوزن و قدیه و اغذیه و ادویه صفرا و خون‌افزا پرهیز کنند و در مکان هوادار خنک بنشینند و از مرطبات بسیار نیز اجتناب نمایند بلکه اغذیه و ادویه سرد خشک تناول نمایند و شیرۀ تخمهای سرد مثل خرفه و خشخاش و غیره با شربتهای مناسبه مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک و فالسه و جامون و تمره‌ندی و کرونده که نوعی از زقال است و یا پوست جو و یا پوست کنار به اندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم به اشربه مناسبه و یا قدری جدوار سوده با گلاب و یا حب‌الشفای به آب غوره یا آب انار ترش هر صبح بنوشند و ترشی‌ها با طعام بخورند و دواء‌المسک حامض و تریاق‌الطین و تریاق‌الافاعی و تریاق‌الذهب و یا فادزهر معدنی هر روز یک قیراط تا چهل روز بخورند و یا عناب یک دو دانه با خاکشی یکدو ماشه و عرق عنب‌الثعلب و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکه بر در و دیوار بپاشند و ببینند و بخورند

### تدبیر قبل از ظهور جدری

و این تدبیر وقتی به عمل آرند که علامات ظهور جدری مثل لزوم تب و عظم نبض و سرخی چشم و خاریدن بینی و درد کمر و غیره که در علامات آن مذکور شد پیدا گردد و از آن دلائل معلوم شود که جدری خواهد برآمد و هنوز برنیامده باشد پس هرگاه طفل تب کند مروارید کوچک به قدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سوده برگ سفید لاله به قدر نیم ماشه تا یک ماشه با عرق گاوزبان بخورانند و یا هفت دانه مروارید ناسفته بلع کنانند و عناب چهار عدد عدس مسلم یک توله اصل السوس مقشر نیمکوفته دو ماشه گل شقائق یک ماشه در عرق شاهتره جوش دهند و وقتیکه سوم حصه ماند شربت نیلوفر یک توله اضافه کرده خاکشی سه ماشه پاشیده بنوشانند که این مطبوخ هم مسکن تب و هم شدیدالمعونه بر روز جدری است و گاهی از استعمال این در تب چیچک پیش از برآمدن آن برنمی‌آید و گاهی بسیار کم بر می‌آید و همواره معمول است و یا این دواى علویخان بدهند گل لاله صحرائی لک مغسول گل سرخ خاکشی هر یک چهار ماشه عناب ده عدد انجیر زرد سه عدد در گلاب و عرق شاهتره و عرق مکوه و کیوره هر یک شش توله بجوشانند که نصف بماند صاف نموده شربت کدر سه داخل کرده بنوشانند و یا کتیرا گل لاله باغی لک مغسول هر واحد یک ماشه در شربت کاوی یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شقائق‌النعمان خاکشی عدس سیاه چوب کدر گل سرخ هر یک شش ماشه انجیر زرد و چهار عدد در عرق شاهتره و مکوه هر یک نیم پاو عرق کیوره ربع پاو بجوشانند که سوم حصه بماند صاف نموده شربت عناب دو توله داخل کرده بنوشانند و گویند که اگر این دوا قبل از برور چیچک دهند منع کند و اگر وقت اخذ تب دهند دو سه دفعه تلثین طبع کرده دفع کند ورنه از قسم بد نگاهدارد و دانه‌ها را به آسانی برآرد بگیرند مویز منقی هفت عدد لک مغسول سه ماشه و هر دو را در عرق بادیان نیم پاو و ربع آن سائیده بجوشانند چون ربع عرق کم شود سرد کرده بنوشانند و همچنین سه روز به استعمال آرند و باید که درینوقت سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دمنند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و غذا کهچری مونگ یا دال خشکه بدهند و اگر جوانی را در فصل گرما تب جدری و بیهوشی عارض گردد و قاروره سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و پاشویه کنند و شیر دختران در بینی چکانند و شیرۀ عنب‌الثعلب شیرۀ مغز تخم هندوانه هر یک چهار ماشه شیرۀ عناب پنج دانه به عرق شاهتره دو توله

و شربت نیلوفر و خاکشی دهند باز شیرۀ کاهو شش ماشه شیرۀ اصل السوس پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله عرق مکوه ده توله نوشانند و گاهی بعد بروز چیچک در صورت هذیان به حالت مایوسی همین تدبیر به کار می‌برند **اقوال حذاق** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که در تب جدری مبادرت به اخراج خون به قدر کفایت واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل و مانند آن و مدت این تا روز چهارم است و اوفق آن است که در این علت فصد استعمال کنند و اگر فصد رگ بی‌تی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کند و نواحی عالیه را از غائله جدری حمایت نماید و بر صبیان سهل‌تر باشد و چون فصد واجب گردد و به الکل فصد نکند خوف فساد اطراف باشد و همچنین گاهی مثل این خوف بود بر کسیکه مداومت تطفیه بسیار کند و واجب است که در جدری و حصبه در اول امر بچیزی تغذیه فرمایند که در آن تقویت احشا مع ردع ماده به سوی ظاهر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون باشد مثل عنابیه به آب تمره‌ندی و املیعه و عدسیه به طریق اسفیدباج و آنچه در آن تلئین غیرشدید باشد و لهذا لازم است که به این تمره‌ندی بود و آنچه موافق او باشد و قرعیه دهند دانه بلکه واجب است که طبیعت در اول امر لین باشد و افضل چیزی که بدان تلئین کنند تمره‌ندیست و اگر بدان اجابت نشود شیرخشت برفق و احتراز یا ترنجبین بر آن افزایند یا نقوع آلو و هند و گاهی در اول ظهور اثا رجدری نوشانیدن سه درم رب که با قرص کافور نفع می‌کند و شربت طلع در مثل این وقت شدیدالمنفعت است و اما ادویۀ مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض امر بدان کنند مثل رب ریباس و رب غوره و آب فواکه که بارده و شربت کدر است خاصۀ و شربت طلع و نفس طلع و جمار **صاحب کامل** گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز سزاوار آن است که مبادرت به فصد هفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون به قدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماء‌الشعیر دهند که در آن عناب و سپستان و عدس سوم حصه جو پخته باشند و آن را بشربت خشخاش یا شربت عناب بنوشانند اگر در آنجا سرفه باشد و اگر سرفه نباشد به

آب انار چاشنی‌دار دهند و بعد از آن اندک شربت عناب یا شربت خشخاش بدهند و انار شیرین بمکند و غذا بمزوره معمول از کدو و عدس یا انار میخوش و روغن بادام سازند و اگر آنجا سرفه باشد مزوره به اسفناخ یا بقطف یا بخبازی یا مانند آن دهند **ایلاقی و جرجانی** می‌نویسند که چون تب و علامات آبله پدید آید به تدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در خطای حادث از آن عظیم است پس صوابتر در تدبیر این آن است که هرگاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهرتر باشد فصد کنند و خون بسیار بیرون آرند چنان که غشی افتد و فصد باسلیق اولی‌تر است و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سر رو به آن که اخراج خون از مابض یا صافن صالح‌تر از سر روست و چون علامات خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و به تسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر تب در آن پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هرگاه بدین تدابیر تب آهسته‌تر گردد و نبض دوم زدن بحال طبیعی باز آید هم به تسکین مشغول شوند که از آن ثوران جدری دفع گردد و از قوی‌ترین چیزی که بدان تسکین نمایند نوشیدن آب بغایت سرد مقدار یک رطل است تا که از آن رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هرگاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنان که اندر مدت نیم ساعت نجومی یک و نیم من خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب برآید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت به تمامه حاصل شود و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دآن است که منفعت آب سرد پدید آید و بیمار زرد و نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت به دستور ملتهب باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر از آن تخفیف یابند بر آن اقدام نمایند و اشربه دیگر چون شربت کدر و قرص کافور یار کنند و اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش باشد یا زیاده شود باید دآن است که ماده قویست و چاره نیست از آن که آبله یا حصه بیرون آید پس از این تدبیر درگذرند و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید **طبری** گوید کسی را که

تب جدری ابتدا کند فصد کردن او را واجب بود برای قطع ماده و خون به قدر قوت او درد دفعه بگیرند پس درینوقت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده‌اند چنان چه رای بعضی آن است که تبرید مزاج نباید کرد و مطفیات نباید نوشانیید تا آن‌که خروج جدری استکمال یابد و چون خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماءالشعیر نمایند و تغذیه بغذای اندک مثل مزورات معمول به سرکه و عدس مقشر و شکر سفید و کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی از ایشان آن است که تبرید مزاج او واجب بود و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید علیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده اراده سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اختیار سلامت از تیزی خلط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد از آن‌که از خطر خلط و تیزی مزاج سالم ماند و آنچه عقب فصد بهتر است نوشانیدن حریره معمول به شیرۀ جو و آب سبوس گندم کم شیرین است و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیرۀ تخم خرفه بجلاب و اگر حریره از پوست عدس که بعد بریان کردن و مقشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضائقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنان چه مسطور گردد **سعید** گوید که واجب است که مبادرت به فصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل تا بدان خون از آلات غذا بقوت منجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده باشد حجامت آن کنند و خاصه اگر جنس او فربه و رنگ او سفید مائل بسرخی باشد و اخراج خون به حسب قوت و مزاج و فصل نمایند و کسیکه از ایشان قادر بر شرب دوا باشد لزوم استعمال چیزی کنند که تسکین حدت خون و غلیان او کند مثل آش جو که در آن سپستان و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیرۀ تخم خیار و بادرنگ و شربت عناب بدهند و اگر سرفه باشد شربت خشخاش دهند و اگر طبیعت شدیدالقبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حل آن بجیزی نکنند پس اگر خروج جدری بطی گردد و کرب و قلق عارض شود و تب قوی گردد در استعمال ادویۀ مبرده اسراف نکنند تا خروج او متأخر نگردد بلکه تدبیر تسهیل

خروج او نمایند چنان چه بیاید **ابومنصور** گوید که هرگاه مریض قبل از ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره ببینند فصد هفت اندام کنند و از اخراج خون استکثار نمایند به عده قرص کافور به آب انار ترش بخوراند و در غذا بر ماءالشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس او غذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر معمول به سرکه و اندک شکر و نشاسته و روغن بادام و به قول بارده کنند و ربوب فواکه حامضه قابضه بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد ماءالفواکه دهند پس این تدبیر یا دفع خروج جدری کند و یا آنچه از آن برآید ضعیف باشد **خجندی** گوید که فصد باسلیق یا هفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد والا بحجامت و اخراج خون به حسب مزاج و قوت و فصل و سن نمایند و معالجه به اشربه مطفیه و مغلظه خون و مزورات ترش و قرص کافور به آب انار ترش به شکر نمایند و ربوب قابض ترش مثل رب غوره و رب به و سیب ترش و شربت کدر که آن شربت کاوی است و شربت عناب و شربت طلع نوشانند **نسخه شربت کدر** بگیرند چوب کاوی ربع رطل صدلین هر واحد اوقیه همه را کوفته در یک رطل سرکه کهنه هفت روز تر کنند پس صاف کرده سرکه را نگاهدارند و ادویه منقوعه را در شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند و بگیرند از این آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریاس و آب غوره و آب نقوع سماع و زرشک و آب توت شامی و آب لیمو و آب طبیح عناب و آب نقوع عدس هر یک نیم رطل گلاب دو اوقیه ترشی ترنج چهار اوقیه و بر آن سه صد درم شکر طبرزد انداخته به قوام آرند به عده طباشیر یک اوقیه بادیان و سنبل الطیب هر یک دو درم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند و این شربت جدری و حصبه و شرا و ماسر او جمیع امراض دموی و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماءالشعیر دهند که از این تدبیر کم برآید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت خشک باشد هر شب تمرهندی یا از نقوع فواکه نوشانند **خضر** و **قرشی** می نویسند که مبادرت به اخراج خون نمایند و نقوع حلو به شکر یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و شربت کاوی بالغ النفع است و همچنین شربت طلع و شربت هندبا و شربت بسر و شربت شفتالو و نقوع عناب و بهدانه و اصل السوس و نیلوفر نافع و گاهی حاجت به شیرۀ تخم خرفه بلکه کافور افتد و غذا در ابتدا سوبق



بشربت نیلوفر یا شکر و مزوره خرفه و کدو دهند و گاهی از عناب یا طلع مزوره ساخته می‌شود و بسیار نفع می‌کند و راست این است که امثال این امراض در معالجه خود حذاق را متحیر می‌گردانند **انطاکی** گوید که اگر قبل بلوغ باشد چنان چه اکثر این بود و اعراض او قبل ظهور او چنان دریابند که نبض موجی عظیم یا مختلف و تب مطبقة باشد اعمال حيله واجب بود در رعاف یا شرط گوش و پیشانی و خوراندن چیزی که تبرید خون از غلیان کند مثل گشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریاس چیزی نیست پس شربت کاوی و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تلئین طبیعت به آلوبخارا و شیرخشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت به فصد رگ بینی و پیشانی واجب بود که در آن امان برای چشم است و پس قریب اوست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد به طریق سابق سلوک نمایند و در نزهت گوید که علاج او اولاً شربت بنفشه و شربت حماض به آب عناب و گشنیز و سندلست و خوراندن چیزی که خون را خارج کند از حلاوات **محشی** شرح اسباب نوشته که چسپانیدن زلو اولی از حجامت است در اکثر بلادیکه هوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلده خود ارسال علق را نافع از حجامت یافتم و گاهی لین طبیعت به سبب کثرت ماده می‌باشد و دیدم که چون مبادرت در حبس طبیعت به ادویه فوایه کردند طبیعت محتبس شد و ماده به سوی عضو رئیس ریخت و موجب سرسام گردید بلکه طبیعت را لابدست در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظه کثرت ماده و جنس او و جهد در اصلاح ماده کند به عده چون کم گردد و صلاح یابد و ضعف قوت معلوم شود ادویه قابضه استعمال نماید و در مراتب فوت حسب احتیاج تدریج باید کرد و اما لینت اندک در هر روز یک بار یا دو بار اکثر منتفع شوند به سبب میل ابخره و مواد از دماغ خواه تلئین از دوا باشد یا از طبیعت و **گیلانی** گفته که شخصی از اجله سادات و اعزه امرای اعظام کثیرالاولاد بود وقتیکه کثرت بروز جدری به اطفال و ید و منافع شربت کدر شنید اراده ترکیب او نمود لیکن جمیع ادویه او از رطوبات و عصارات میسر نشد پس براده چوب کاوی در آب جوشانیده صاف نموده به اضافه شکر به قوام آورد شربت ساخت و بعض اطفال را بعد آمدن تب نوشانید و جدری برنیامد و بعضی را که اندک جدری

برآمده بود و باقی در طریق خروج بود نوشانید و آنچه در مسلک خروج بود برنیامد به عده استعمال آن شربت در جمیع اطفال نمود و نافع آمد و بعد استعمال این شربت طفلی هلاک نشد **ملارزانی** گوید که هرگاه تب جدری ظاهر شود و خون غالب بود رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون غالب تر بود و مانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد و اگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق فرمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید و کذلک آن را که یکساله نباشد حجامت نباید فرمود و بعد اخراج خون بر غلیان او نظر کنند که قویست یا غیرقوی اگر قوی الغلیان باشد چیزی که مغلظ و مبرد و مسکن خون باشد خوردن دهند تا لختی جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی بهیچ حال در حمای جدری و حصه اگرچه بشور ظهور نکرده باشد رخصت نداده اند بتغلیظ و تبرید خون و هر چونکه بود مبالغه در تبرید نشاید خاصه اگر اتفاق تنقیه نیفتد و سزاوار آن است که در این تب تلثین طبع نفرماید مگر در حمای آبله که از قبیل بلدیة باشد یعنی بدن ممتلی نماید اما رنگ بشره سرخ نباشد و تب گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض موجی بود که در این حالت از تلثین چاره نباشد بلکه در حمای بلدیة حاجت به فصد کمتر بود و به اسهال بیشتر **بعضی** متأخرین می نویسند که در تب جدری اگر مریض جوان دموی مزاج و فصل و بلد گرم بود و آبله در آن بلد شیوع یافته باشد و علامات کمال غلبه خون از سرخی رنگ و در عروق و عظم و سرعت و امتلای نبض و سرخی قاروره و غیره واضح گردد و مانعی از اخراج خون نباشد به قدر احتیاج خون برآرند از رگ سر و رو یا رگ بینی و یا رگ پیشانی و یا شرط گوش اگر درد سر عظیم و اختلال حواس و درد گلو باشد و از رگ هفت اندام اگر درد اعضا شدید و درد گلو و حجب و التهاب باطن باشد و از رگ باسلیق و حبل الذراع اگر درد گلو و حجاب و التهاب قلب و جگر و معده و درد اینها و گروه و کمر و حبس حیض باشد و از رگ مابض و صافن اگر درد گرده و کمر و پشت و احتباس حیض و بواسیر باشد و اگر با وجود دلائل مذکوره خون نگیرند خوف هلاکت و یا فساد اطراف و یا انتقال بفلغمونی و یا ماشرا و یا دبیله و یا دمامل است و **اگر** مریض طفل کمتر از چهارده سال و یا کبیر که سن او از پنجاه و شصت سال

گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد و دلایل بر شدت غلبه خون دلالت کند زلو بچسپانند و یا حجامت نمایند و به قدر ضرورت خون بگیرند و در درد کمر شدید چسپانیدن زلو در انتهای فقرات پشت بسیار مفید دآن استهاند و آنجا که علامات غلبه خون ظاهر تر نباشد زنهار معترض خون گرفتن نشوند و بهیچ وجه خون نگیرند جهت آن که اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوتها می شود و از مواد چیزی که به سوی ظاهر آمده است بباطن می گردد و این بسیار بدست خصوص در ملک هند و بلادیکه مردم آنجا ضعیف القوی باشند که در باب اخراج خون ایشان کمال احتیاط مرعی باشد داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام بر آن نباید کرد و بعد اخراج خون متوجه اطفای آن شوند بخورائیدن ادویه و اشربه و عرقیات و اغذیه مطفیه و مغلظه مانع از غلیان و مقوی قلب و دماغ و جگر مانند ماءالشعیر که در قول صاحب کامل گذشت و یا جمار و طلع در آن پخته با شربت کاوی و جمار نخل یا نیلوفر و یا با شربت صندل و آلو یا رب اینها اگر صفرا غالب باشد و یا عرق کاوی یا جمار یا نیلوفر یا عناب یا بیدمشک یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و یا عرق گاوزبان و صندل اگر ضعف قلب باشد و یا مروارید ناسفته یکدانگ فادزهر معدنی نیم دانگ سوده و خاکشی سنگ شو یکدو مثقال و یا شیرة تخم خرفه مقشر و شیرة عنب الثعلب با شربت عناب یا کاوی یا جمار یا طلع و یا ماءالشعیر با یکی از اشربه مناسبه اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و از ادویه حاره مخصوص محرور مزاجان را دور دارند و تبرید بسیار هم ندهند که مضر است و از اسهال و قبض بسیار نیز دور دارند زیرا که هر دو بسیار بدست و خصوصاً بعد از بروز جدری و اگر احتیاج تلئین و اسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفه مزلقه تلئین نمایند به مثل نقوع فواکه حامض به شیرخشت یا آب انار با بشحم افشرده به شکر اگر سرفه نباشد و صفرا غالب بود والا بنقوع فواکه حلو یا مغز خیارشبر در آب هندوانه شیرین که شب خیسانیده صبح صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام شیرین و بعض لعابها مثل لعاب بهدانه و ریشه خطمی و اسپغول و یا شیرخشت را در ماءالشعیر حل کرده صاف نموده بخوراند **صفت** نقوع فواکه حامض تمرهندی منقی پنج توله آلوی بخارا زردآلوی سیاه هر یک پانزده دانه عناب سپستان هر یک بیست دانه در آب خالص با عرق

عنب‌الثعلب و کاسنی و شاه‌تره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چهار توله شیرخشت در آن حل کرده باز صاف نموده بدهند **صفت** نقوع فواکه حلو انجیر زرد هفت عدد عناب سپستان مویز منقی خوبانی که زردآلوی خشک است از هر یک بیست دانه در عرقیات مذکوره و عرق نیلوفر از هر یک نیم پاو شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده به دستور با شیرخشت بخوراند و اوزان این هر دو نوع متوسط است ضعفا و اطفال را کمتر و اقویا را زدیاده نمایند و اگر از برای اقویا قدری مغز خیارشنب نیز در آن حل کنند و روغن بادام بر آن ریخته بدهند بد نیست و باید که مسهل قوی ندهند و از استعمال ترنجبین اجتناب نمایند و غذا بمزوره ماش مقشر و یا عدس مقشر پخته به آب انار چاشنی‌دار نموده به روغن بادام مطیب سخته و یا عدس و یا جو و یا ماش مقشر با عناب پخته و گوشت و روغن مطلقاً نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدهم و چهاردهم اندکی بدهند بد نیست و اما گوشت تا بیست و پنجم نباید داد و یا هر روز عناب ده دانه در عرق گاوزبان و عرق چوب بیخ کاوی و عرق عنب‌الثعلب و عرق نیلوفر هر یک ده مثقال عرق کاوی یا عرق جمار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده با دو مثقال خاکشی سنگ‌شو نموده یک‌دانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یک‌درم برگ گاوزبان داخل نمایند و مروارید سوده را ترک نمایند هر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخوراند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح و خوردن حریره‌های شیرۀ جو و گندم یا شیرۀ عدس بسیار کم شیرینی یا بی‌شیرینی بسیار موافق است

### **تدبیر بعد از بروز جدری**

چون جدری دریرآمدن شروع کند و دانه‌ها مثل سرسوزن و کیک و پشه گزیده نمودار شود و نقوع عناب در عرق‌الثعلب عرق گاوزبان به اندک شکر و خاکشی به قدر مناسب بدهند و به قول حکیم اکمل‌خان در آن عرق شاه‌تره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این هر دو گاهی تأخیر در ظهور جدری می‌کنند مگر آن‌که چون تب اشتداد نماید و بخار به سوی دماغ و قلب تصاعد نماید در آن هنگام آنها را مع دیگر مبردات مثل شیرۀ مغز تخم

کدو و مانند آن استعمال نمایند و محاجم بی شرط به عمل آرند و به آب مطبوخ ادویه مبرده پایها بشویند و بر آن نطول سازند و لخلخه و غیره استعمال کنند و فاضل سرهندی در مثل این حالت امر به اخراج خون قدر حاجت بچسپانیدن زلو فرموده و نزد حکیم اکمل خان این امر در مرتبه جوازست و تا به شدن مریض بر دواى مذکور اقتصار نمایند و چون جدری در بر آمدن دیر نماید و روز چهارم هم بگذرد که به تمامه بر نیاید باید که در آن دوا انجیر زیاده نمایند و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده می شود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران در آن آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول بوعلى سینا خواهد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن است و **حکیم شریف خان** می نویسد که انجیر چهار عدد یا پنج عدد مویز منقی هفت عدد عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم و در اخراج جدری کثیرالامنفعت یافتم و **گیلانی** نوشته که قدری قرص عنب را حل کرده دادن در ابراز جدری فعل انجیر کند و از آن قویست در تقویت مزاج و ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق بیخ کاوی و عرق گل آن و یا عرق جمار و یا شربت کاوی ساده بخوراند تا مدت انتها و کمال بروز و نضح و ایضاً برای سهولت بروز بی درد و الم هر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بهتر والا گلابی یا سرخ سائیده با عرق کاوی و عرق زردک و اگر عرق زردک نباشد آب کوبیده افشردۀ آن از هر یک سه چهار مثقال بخوراند و زود متوجه حفظ بعضی اعضای شریفۀ ظاهری و باطنی شوند و تدبیر حفظ آنها جدا مسطور خواهد شد و اگر عرق عناب در قرح انبیک بکشند و به شکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشد و مجرب سویدیست و کذا عدس مقشر پنج درم گشنیز خشک پنج درم عناب بیست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز همچنان بگذارند و نزد خواب صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و همچنین ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که مجرب حکیم ممدوح است و این دواى والد نواب علویخان که در بروز حصبه و جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آن را فی الفور می دهد زهرمهرة خطائی یک ماشه مروارید ناسفته سوده یک و نیم ماشه در شربت

گاوزبان ساده و شربت یاقوت هر واحد یک توله ورق نقره یک عدد شربت عناب و کیورا هر یک دو توله در عرق مکوه و عرق بیدمشک و نیلوفر هر یک چهار توله خاکشی هفت ماشه بدهند و بیضه کبوتر که اول داده باشد با زردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدهند طباشیر گل سرخ گل لاله دشتی مروارید ناسفته هر یک یکدرم خاکشی چهاردرم شربتی یکدرم در بیضه کبوتر آمیخته بلیسانند و بدرقه بشربت کاوی سه توله عرق بیدمشک و مکوه هر یک پنج توله کنند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوب فرو شدن آن باشد چوب کیوره دو ماشه برگ شاهتره یک ماشه عناب دو عدد خاکشی دو ماشه جوش داده صاف نموده قدری شهد داخل کرده بنوشانند و یا کهوپره نیمکوفته شش ماشه مویز منقی چهار دانه خاکشی سه ماشه و ربع ماشه برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب سائیده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس و کنگنی جوش داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشته و در ذکائی گلو اصل السوس اناردانه مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری نوشته و باید که آب نیم گرم نزد بیمار دارند و چادر سفت بطوری بر مریض گیرند که بخار آب بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بشور و تفتیح مسام سریع الاثر است و راقم خاکشی در این افزوده و نافعتر یافته و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و غذا وقت برآمدن چیچک برنج با شکر پخته و نان شیرین دهند لیکن استعمال نان شیرین گاهی اسهال وزحیر و سحج آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدهند و ایضاً کهچری مونگ و دال مونگ عدس بی نمک یا کم نمک یا نان خشکار بدهند و گاهی عدس بریان یا نخود بریان به شکر شیرین کرده داده می شود و اگر آب مطبوخ عدس مقشر عوض آب دهند با وجود اعانت او در خروج جدری حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و بر سبیل تنقل عناب و مویز و انجیر بدهند و در موسم گرما آب تازه برای نوشیدن بدهند و هوای خانه را معتدل دارند در فصل سرما عرق عنبالثعلب و یا عرق گاوزبان بجای آب دهند و هوای خانه گرم سازند و هرگاه بشور برآید و باز ناپدید شود همین تدبیر به عمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند که نوشانیدن طبیخ انجیر و جاورس و خورائیدن زردی تخم کبوتر صحرائی یا اهلی و انکباب بر طبیخ شکنبه گاو نافع است و اگر سه

چهار توله لحم بقر در کوزه گلی به اندکی آب بجوشانند و چون یکدو توله آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند همه ماده را از داخل بخارج آورد و کرب و غشی که از قلت بروز دانه‌ها یا پست شدن آنها لاحق گردد و دفع شود و نقوع چوب چینی در غوائل جدری مثل حکه و اختفا و اختلاط عقل مجرب نوشته‌اند و نزدیک عروض کمال بیهوشی به تدبیر تقویت دل پردازند و کشیدن شاخها هم مضایقه ندارد و اگر در غشی و اسهال و سوءتنفس و شدت کرب و حدت تب و پست و سیاه شدن دانه‌های چیچک که بدترین علامتست طباشیر نیلگون زهرمه‌ره خطائی مروارید ناسفته یا قوت رمانی ربالسوس هر واحد یک ماشه دانه هیل کهربای شمعی هر یک چهار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشه صلایه کرده در دو توله شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب آمیخته ورق طلا یکعدد ورق نقره سه عدد حل کرده وجور یا لعوق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیور را آمیزند بجمیع اعراض مذکوره نهایت نفع بخشد و ایضاً نزدیک اسهال و ظهور ضعف عدس مقشر مناسب است و مروارید که هم قابض و هم مخرج جدریست سائیده با بعضی اشربه قابضه دادن مناسب‌تر است و لینت طبع خصوصاً در ابتدا یک بار یا دو بار هر روز مضائقه ندارد و قبض گاهی تصاعد ابخره به سوی دماغ کند و هذیان آرد و در آن هنگام احتیاج به استعمال شیاف یا حقنه لینه افتد لیکن اسهال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مهلک است درینصورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زهرمه‌ره خطائی و کهربا و بسد و یشب و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ به عرق بیدمشک و کیورا و عرق بارتنگ باید کرد **اقوال اکابر** ابوعلی سینا می‌نویسند که چون جدری برآید سزاوار نیست که مشغول به فصد شوند مگر آن که شدت امتلا و غلبه ماده خون حادث شود که در این صورت بمقداری که تخفیف بر طبیعت آرد از فصد اخراج خون نمایند و بساست که فصد ضرر کند به سبب استرداد و صرف او از جرد به سوی باطن چیزی را که بروز کند پس بعدد دو سه روز از آن حذر کنند و چون بدانند که علت متمادی خواهد شد و از روز دوم تجاوز کند و جدری بظهور آغاز نماید بساست که تبرید سبب خطای عظیم می‌گردد به سبب حبس فضول در داخل بتغلیظ او و حمل آن بر اعشای رئیسه به سبب عدم تمکن جدری از بروز و ظهور پس قلق و کرب به سبب حرارت

ماده حادث شود و گاهی غشی پیدا کند به سبب فساد او و خبث بخار او بلکه واجبست که درمثل این حالت اعانت فضول بچیزی نمایند که آن را بجوش آرد و سده را بگشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس به شکر یا طبیخ بیخهای آنها یا بزور آنها و گاهی اندکی از زعفران داخل کرده می شود و آب انجیر بسیار نیکو است زیرا که انجیر ماده را به سوی ظاهر به شدت دفع می کند و این سببی از اسباب خلاص از مضرت اوست و دوایی که در مثل اینوقت خیلی نفع بخشد این است که بگیرند لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کتیرا سه درم و در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و آنچه شدیدالعونت بر اظهار جدریست این است که بگیرند انجیر زرد هفت عدد و عدس مقشر سه درم و کتیرا و بادیان هر یک دو درم و در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا قریب سوم حصه باقی ماند صاف کرده بنوشند که دفع حرارت از نواحی قلب و منفع خفقان کند و لازم است که درینوقت یعنی بعد خروج جدری روغن قریب او نبرند البته و واجب است که از پارچه پوشیده دارند و از هوای سرد دور دارند و خصوصاً در سرما و آنچه برای طالب عرق عمل کنند در اینجا به عمل آرند و کثرت شرب آب برف سرد کرده و نشستن زیر بادکش بسیار بدست و چون از پارچه پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی حادث شود لابدست از تبرید هوائیکه استنشاق آن کرده شود و بویانیدن بوی کافور و صندل و اگر از گشادن بدن زیر بادکش یا بهوای سرد چاره نباشد اندک به عمل آرند و همچنین هرگاه معونت بتسخین یا تبرک تدبیر و مبادرت جدری بخروج باشد و مریض با وی خفت نیابد بلکه حرارت مشتعل یابد و زبان مائل بسیاهی گردد از تسخین حذر کنند و واجبست که اصحاب جدری و حصبه از تضمید شکم اجتناب نمایند که در آن دو خطر است یکی تنگی نفس فی الحال و دیگر عروض اسهال ردی و بول الدم **ابن عباس** گوید که اگر جدری در برآمدن دیر نماید تدبیر اخراج ماده و ظهور جدری به سوی خارج به سرعت نمایند تا صاحب او را خفقان و موت عارض نشود و این دوا بنوشانند **صفت آن** بادیان دو درم لک منقی هفت درم عدس مقشر پنج درم کتیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع بطل بماند صاف کنند و دو دانگ طباشیر سوده بر آن انداخته سرد کرده بنوشند و اگر اندکی آب انار بر آن ریزند نافعتر باشد **نوع**



**دیگر** برای ظهور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عدس مقشر هفت مثقال لک منقی سه مثقال کتیرا سه مثقال بادیان دو مثقال و در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و اندکی زعفران در آن حل کرده بنوشانند و ایضاً هرگاه در سینه خشونت باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول به اندک روغن بادام بدهند و از اشیای شیرین و گرم پرهیز کنند و تلطیف غذای او مثل صاحبان تب نمایند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که تدبیر زود بیرون آمدن آبله و حصه آن است که هوای خانه سخت سرد نباشد و بیمار را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد همی‌دهند خاصه اگر تب سخت سوزان باشد و در اندرون حرارت و بیقراری عظیم باشد و تدبیر دیگر آن که بیمار را بنشانند و دو ظرف آب نهایت گرم زیر دامن او نهند یکی از پیش و دیگری از پس و جامه دیگر بر جامه او بیوشند و چادر گرد گردن او درآرند تا بخار آب همه بدن او برسد و بسر و روی او بر نشود تا بشره نرم و مسام گشاده گردد و فضله زود بیرون آید و تن را بجامه گرم پوشیده دارند تا مسام بسته نشود و اگر بدین تدبیرها و بعد خروج جدری تب و حرارت باطن کمتر نشود و زبان سیاه شود به این حالها تن گرم داشتن خطا باشد و حمام و آبن ضرر دارد و هرگاه که غشی افتد جز بمراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و هوای خانه خوش باید کرد و ریاحین خنک و کافور و گلاب و صندل نزدیک دارند تا قلب او گرم نگردد و اگر بدین قناعت نکند گاه گاه جامه از سینه او سبکتر کنند تا خنکی جز به این موضع نرسد و آنجا که ماده غلیظ و لزج باشد و بیقراری دایم بود و آبله بدشواری بیرون آید و روز پنجم تمام آبله بیرون نیامده باشد دست از تدبیر مسکن بازدارند و بشره بیمار را ببخار آب گرم نرم باید داشت و مسام گشاده و گاه گاه آب گرم بنوشند و تدبیرهای دیگر که در این امر مذکور شد به احتیاط و آهستگی باید کرد مگر آنوقت که معلوم شود که حرارت تب اندرون همچون ظاهر آهسته نیست و معلوم باشد که اگر تدبیری دیگر کرده آید حرارت تب بدان تدبیر قویتر شود و بدان ترسند که بیمار طاقت آن ندارد و نشان حرارت تب اندرون آن است که نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشند و ظاهر بشره سخت گرم نباشد و هرگاه که این حال نباشد و حرارت آهسته بود و آبله دیر بیرون آید تدبیرهای قوی نیز پیش باید گرفت و

ابتدا بشریت معتدل باید کرد و نخست حکم بشر آب گرم باید داد یا آب بادیان تر و آب کرفس باشد و اگر آب بادیان تر یابند بادیان و تخم کرفس جوشانیده بدهند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود و آب او بدهند و بجامه بپوشند و دوی لک مغسول و غیره در این باب سود دارد و آن در قول بوعلی گذشت **صفت** دوی دیگر انجیر سی عدد مویز منقی بیست عدد هر دو را در یک و نیم من آب بپزند تا مهرا شود در شبانروزی مقدار ده استار بدهند و اگر چهل درم از این شربت با بیست درم آب تخم بادیان و تخم کرفس بیامیزند سخت قوی باشد **نوع دیگر** که در هر وقت شاید داد گل سرخ عدس مقشر هر یک هشت درم انجیر زرد ده عدد کتیرا سه درم مویز منقی ده عدد لک مغسول سه درم بادیان تخم کرفس هیک پنج درم همه را در یکمن آب تا به نیمه آید صاف نمایند و یک دانگ زعفران در آن حل کنند و ده استار بسه شربت دهند نافع باشد **ابن هبه الله** گوید که آنچه خراج جدری سهل نماید بنوشانند مثل عدس مقشر جوشانیده به اندک بادیان و قلیلی طباشیر و یا قدری آب عنب‌الثعلب و آب انار بنوشانند و در بعض اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر التهاب اشتداد نماید و زیر چارپائی او ظرف بزرگ که در آن آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار صاعد از آن برسد **ابن نوح** گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند فصد نکنند و قرص کافور و چیزی از مبردات قویه ندهند ولیکن تن او را بجامه بپوشند تا اندک عرق کند پس اگر عسرالخرج باشد و کرب و غشی بمریض اشتداد نماید تا آن که گاه گاه او را خفقان به هم رسد انجیر سه عدد مویز ده دانه و عدس مقشر و بادیان و عیدان لک هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند و در روزی چهار مرتبه بنوشانند و چیزی از آب بادیان و عنب‌الثعلب و کرفس بنوشانند و یا این دوا بنوشانند عدس مقشر ده درم کتیرا پنج درم بادیان سه درم در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل ماند صاف کرده اندکی زعفران در آن حل کرده بدهند و از لینت طبیعت او حذر کنند و اکثر در آن بعد هفت روز شکم نرم شود از آنچه در جوف بماند **ابن الیاس** گوید که چون جدری بروز کند فصد و اسهال و تحریک طبیعت نشاید بلکه معالجه بچیزی نمایند که در آن تقویت مع ردع و تطفیه بغیر قبض و تغلیظ خون باشد به این طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد از خاکشی سه درم بنوشانند و

غذا مزورهٔ عدس به مغز بادام دهند و اگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید اعانت طبیعت در اخراج او به این طور کنند که بگیرند انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یک درم و با عدس پخته بدان غذا سازند و مریض را بجامه بیوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید بنوشانند و طبیح عدس به انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حوالی او بچوب لک و گل سرخ و چوب انار و انجیر و انگور تدخین نمایند و چون جدری به تمامه بیرون آید دو سه روز از تدبیر و تسخین حذر نمایند تا ضیق النفس و غشی ایشان را عارض نگردد

**انطاکی** گوید که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن ملین حذر کنند چه جای مسهل به سبب جذب او ماده را به سوی باطن بعد توجه او به سوی جلد پس دفعهٔ هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه باشد بر مرق عدس و خوردن عناب و مزورهٔ رجه و کدو اسفاناخ و اطریه تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثهٔ مذکوره یا بعض او معدوم باشد مساعدت او به چیزی که خروج او از بدن به سرعت نماید واجب گردد مثل بادیان به شکر و آب کرفس به انجیر و بهتر از این آب طبیح انجیر و لک مغسول و عدس و کتیراست پس هرگاه از روز هفتم تجاوز کند و متنکس مائل بسیاهی باشد بکزمزاج و چوب تازهٔ او و برگ او بخور کنند و گاهی در آن حاجت بخوردن چیزی شیرین غیر عسل و خرما داعی بود چون فصل بارد باشد تا خون بجوش آید و فاسد او دفع گردد و در بلاد ما بیشتر طعامیکه در آن و بس انگور با الیه باشد می خوراند به سبب کثافت ابدان پس ارخا و تفتیح می نماید و در آن مطلقاً ترک حوامض واجب بود و بعد هشتم ترک **حلو میربهاءالدین** نوشته آنجا که آبله دیر بروز کند و بمدد احتیاج باشد ترشی‌ها و سردیها را باز باید داشت و به دستوریکه در حصبه بیاید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل فرمایند زنان و سردمزاجان را نیکو است و غذائیکه از اینها پخته باشند بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر ناپخته با غذا خورند هم نافع بود و طبیح انجیر و عناب به اندکی بادیان خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را به آب آلو باید داد اگر طبع نرم باشد و اگر لک مغسول و غیره که در قول بوعلی گذشت در یک رطل آب بپزند تا به نیمه آید و از آن بدهند ماده را زود بیرون فرستد و آنجا که خارش رنج دهد بلتهٔ نرم و یا پرمغ باید

خارید و دستهای مریض را در کیسه‌های نرم باید کرد تا بناخن بثور را زخم نکند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را لختی فراموش کند **میرعوض** و غیره می‌نویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع تا همان وقتست که جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجبست که این همه مخالف اراده طبیعت است و هرگاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر برآید و با وجود انقضای سه چهار روز آبله به تمامه بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بد و عرق کمتر آید بر بستگی مسام دلالت کند در این هر دو صورت از تلطیف ماده غلیظ و تفتیح مسام بسته چاره نباشد و این چنان است که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند و بنگرند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد ندهند و چیزی سرد بنویانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند و گاه آب گرم می‌داده باشند یا آب بادیان تر و آب کرفس تر به آب عنبالعثلب و قند سود دارد و این دوا بغایت نفع دهد و نسخه او همان است که در قول بوعلی گذشت لیکن در اینجا وزن لک مغسول چهار درم است و اگر در آن دو درم گل سرخ و هفت دانۀ انجیر و دو درم بادیان و ده دانه مویز با تخم بیفزایند بهتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بچادر صفیق پوشیدن چنان چه بخار آب بدن رسد و سر بیمار از چادر بیرون باشد در تبرز بثور و تفتیح مسام قوی‌الاثراست اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود زنهار به ادویۀ حاره دست نبرند و به همان تدبیر سابق که مذکور شد از تجرع آب سرد و تن را بجامۀ گرم پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن و عطریات بارد بویانیدن مشغول باید بود و در این حالت به جهت تفتیح مسام غیر از تبخیر به آب گرم چنان که مذکور شد به کار نتوان داشت و آنهم بنوعیکه تلواسه و اضطراب نیارد **مؤلف** مجمع‌الجوامع گوید که آشامیدن آب نارجیل تازه و خائیدن مغز تازه آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبۀ ریه و مریست از بروز آبله و رانها و معین بر بروز و ظهور آن است بزودی بظاهر بدن **صفت** نقوع نافع و معین بر بروز جدری به آسانی انجیر زرد سه عدد بادیان عنبالعثلب هر واحد یک‌درم برگ لاله نیم درم نخود پنج

درم گل نیلوفر پنج درم در عرق عنبالثلب و عرق بیخ کاوی و عرق زدرک و عرق گاوزبان هر یک بیست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شوسه درم عرق کاوی سه درم اضافه نموده لک خام غیرمغسول یکدرم سائیده بر آن پاشیده بخوراند و اگر عرق زدرک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض آن آب زردک با پوست کوبیده فشرده هشت درم برگ گاوزبان یکدرم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد جوکوب نموده اضافه نقوع نمایند **صفت** مطبوخ شدیدالنفع بادیان عنبالثلب کتیرا لک خام هر یک یکدرم انجیر زرد سه عدد در آب جوشانیده صاف نموده با شربت عناب دو درم خاکشی سنگشو بخوراند روزی سه مرتبه و اگر در مزاج گرمی زیاده باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانه عناب در جوش داخل نمایند **نوع دیگر** مویز منقی عناب هر یک ده دانه گاوزبان عنبالثلب لک خام هر یک یک درم برگ گل لایه یکدانگ انجیر سه عدد زردک یکعدد جوشانیده صاف نموده به اضافه دو درم خاکشی سنگشو یکدانگ مروارید ناسفته سائیده با پنج درم عرق کاوی یا جمار نخل بخوراند و بالای آن جوشانده دهند **نوع دیگر** اگر سرفه نباشد تخم کاسنی یک مثقال تخم کشوت دو درم کتیرا بادیان هر یک یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک یک و نیم درم جوشانیده صاف نموده با دو درم شربت ورد یا گلغند بدهند و اگر ماده کم باشد مطبوخ بادیان یکدرم انجیر سه دانه کافی است و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد هفت دانه مویز منقی هم داخل توان کرد و باید که هر یک از این مطبوخات در روزی دو سه دفعه بدهند و اگر از درد کف دست و پا در برآمدن آبله شکایت بسیار کند دست و پای را در آب گرم بگذارند تا دانهها به آسانی برآید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا به سبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطره شیر دختران یا خر یا بز در بینی و گوش مکرر چکانند و اگر از این ترطیب حاصل نشود پارچه را در شیر تر کرده بر تارک سر بنهند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچه را به عرق بیدمشک یا عرق صندل یا عرق بید ساده تر کرده بر سینه نهند و قدری مروارید با عرقیات مذکوره یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخوراند و گفته‌اند که اگر مغز تخم کنار سائیده مقدار یکی به آب سرد بخوراند نفع کلی حاصل شود و

دانه‌ها نیز بروز کند و اگر در این ایام بجای غذا شیر گاو را جوش دهند تا ثلث یا نصف آن برود و سرد کرده بالائی آن دور نموده بخوراند بهتر است و اگر برای رفع غائله لینت شکم و اعانت بر بروز کتیرا و لک خام از هر یک نیم ماشه تا یک ماشه سوده بر آن پاشند بهتر است و گاهی با اندکی نبات یا قند سیاه کهنه شیرین کرده می‌دهند و یا شیربرنج کم شیرین و یا شیر فالوده نشاسته و یا عدس مقشر و یا مونگ مقشر و یا ماش و یا لوبیا تنها یا با زردک به آب پخته بی‌نمک و روغن یا با نمک بسیار کم و روغن بادام با شیرۀ آن با چلاو یعنی خشکه خوراند و اگر این را نتواند خورد برنج کوفته به آب پخته بی‌شیرینی یا به قدری نبات یا شربت کاوی یا شربت عناب یا به آب انجیر جوشانیده یا خیسانیده بدهند **صفت** دوی ملوکی که در صورت قلت در وقت ماده همین کفایت باشد گل سرخ عنبالعثلب گاوزبان بادیان هر یک دو توله زردک مع پوست که استخوان آن دور کرده باشند نیمکوفته نخود غیر مقشر هر یک پنج توله برگ گل لاله شش ماشه عناب پنجاه دانه در سه آثار آب خیسانیده عرق کشند و هر روز در مقدار بیست توله آن انجیر زرد شش دانه خیسانیده صاف کرده و حصه نموده در یک حصه آن شش ماشه خاکشی سنگ‌شو اضافه کرده اولاً مقدار قی تا یک ماشه هر یک از مروارید ناسفته سائیده و لک خام سائیده با شربت کادی یا جمار سرشته تناول نمایند و بالای آن عرق مذکور را به اضافه عرق کادی یا جمار یک توله بنوشانند و حصه دوم را آخر روز با مروارید سوده بدهند و بیخ کاسنی و انجیر زرد را جوش داده صاف نموده شیر گرم بخوراند و یا زردک یا پوست و عدس در است هر واحد یک کف در یک و نیم آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند و یا بادیان عنبالعثلب لک خام هر یک یک مثقال برگ گل لاله نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده شیر گرم هر یک را روزی دو سه دفعه بخوراند و دیگر تدابیر مثل خوراندن حلتیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامه گرم پوشیدن و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن و غیرها که سابق مذکور شد به عمل آرند اما هرگاه بعد ظهور آبله به تمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت باشد و آب نگیرد

علامت خیر نباشد تدبیر پزائیدن نباید کرد و اگر دانه‌های آبله بعد از کمال پری و پختگی رو بیژمردگی و خشکی آورده باشد علامت خشکی آوان است که براقی دانه‌ها و براقی پوست بدن کم شود و دانه‌ها رو بیژمردگی آورند و بعضی دانه‌ها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد در این هنگام متوجه بخشک نمودن آن شوند چنان چه خوابانیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر پاچکدشتی برای خشک کردن آبله سریع‌الاثراست و یا خاکستر چوب گز و سفیداب در خرقه باریک بسته در مقابل آبله انگشت بر آن می‌زده باشند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود این علامت بدست باید که از برگ گز و بهوج پتر تبخیر نماید و دود آن بدن رسانند که در ازاله آن مجربست و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم جدوار آمیخته بیارچه اوده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی است و این مرهم برای جراحت غائره آبله نافع است رال سفید دو توله باریک سائیده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده بدست خوب بمالند و بر هم زنند هرگاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یک بار اکثر و کمتر پنجاه و یک بار پس نگهدارند و بر پارچه مالیده بر زخم چسپانند **ایضاً** که برای همین فائده به تجربه رسیده برگ نیب به قدر چهار توله سائیده قرص ساخته در نیم پایو مسکه گاو تازه بسوزد پس قرص برآورده روغن صاف کرده اقل هفت بار به آب بشویند و اکثر بیست و یک بار پس مرداسنگ شش ماشه باریک سائیده آمیخته به کار برند و اگر حرارت زیاده باشد کافور قدری بیفازنید **اقوال افاضل** شیخ می‌فرماید که چون جدری به تمامه برآید و از روز هفتم تجاوز کند و در آن نضج ظاهر شود پس صواب آن است که به آهستگی از سوزن زرآبله‌ها را بشکافند و رطوبت او را از پنبه بچینند و اما تملیح پس از آن چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبله کبار مولم که آن را عنقریب شکافته باشند دور دارند بلکه تملیح ماسوای آنها کنند و آبله شکافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت در آن بند گردد به عده تملیح آن نمایند اگر در آن رطوبت باقی

ماند و قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج است و آن به آب نمک باشد که در آن قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که در آن نمک حل کنند گلاب باشد بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا و عدس و گل سرخ بجوشانند به عده در آن نمک حل کنند آن بغایت مفید بود و خصوصاً اگر در آن کافور و صندل نیز داخل نمایند و تملیح نضج و تجفیف آبله و اسقاط خشکریشه به سرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع است و در سرما واجبست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون جدری شدیدالرطوبت باشد از تدخین به آس و برگ آن چاره نباشد و از تدبیر جید نزد نضج جدری و اهتمام بتجفیف آن این است که صاحب جدری را برآرد برنج و جاورس وجود باقلا بخوابانند و اوفق آن است که آن آرد را در بستر پارچه باریک پر کنند تا در آن قوت آرد نفوذ کند و برگ سوس در تجفیف نیکو است و روغن درینوقت نیز ردیست و چون جدری خشکی آغاز کند لازم است که آنچه معین بر تجفیف باشد از ادویه مذکوره مع اندکی زعفران بر آن طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود مرهم ایض و خصوصاً مخلوط به اندک کافور و بیخ به گلاب سوده یا بیخ درخت بید یا بیخ درخت زعرور سود دارد و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نفع کند و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول به روغن گل خالص به اندک سفیداب و اقلیما فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تفرح نیکو است و مرهم احمر برای قروح جدری نیک است **صاحب کامل** گوید که چون جدری بمنتهای خود برسد پیش مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزند اگر فصل سرما باشد و اگر موسم گرما باشد به آس و صندل تبخیر نمایند و بر بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبع قبض گردد در ماءالشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیارشنبه و ترنجبین یا لعوق اجاص بخوراند و اگر طبع نرم باشد آب پوست جو که در آن حب الّاس پخته باشند به اندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قبرسی دهند و یا قرص طباشیر قابض برب آس یا رب به به آب سرد یا به آب به و امرود افشرده و اگر سرفه باشد برب مورد بدهند و غذا به عدس مقشر بریان مطبوخ به آب انار میخوش یا مزوره معموله ببرگ حماض اگر به سبب گرمی هوا خوف فساد نقوع باشد هر دو وقت جدا جدا انجیر در عرق خیسانیده به دستور دهند و اگر تا



هفتم و نهم تمام دانه‌ها بروز نکرده باشند تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویۀ مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تدابیر دانه‌ها در برآمدن بسیار دیری کند و نفس و حواس و قوت بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد یک حبه حلتیت در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک هشت مثقال انجیر زرد سه عدد تا پنج عدد که در یک آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر از آن بمالند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک تنها یا هر دو حل کرده بدهند و باید که اوزان ادویۀ مطبوخات و آب آن را موافق مزاج و سن مریض نمایند در جوان قوی موافق نسخه و ضعیف المزاج را کمتر و اطفال را موافق سن ایشان بکاهند **علویخان** در عشرۀ کامله می‌نویسند که هیچ محسوب و مجذور را نگذارند که جامۀ سفید بپوشد بنابر آن که گزیدن سپش و کیک جهت اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حائضه و نفاسه و خبیثه نزد اینها منع کنند بنابر آن که اکثر بمشاهده درآمده که از آمدن ایشان در چشم گل می‌افتد بلکه بینائی به تمامه زائل می‌شود و گوش کر می‌گردد و در دانه‌ها کرم پیدا می‌شوند و مریض به هلاکت می‌انجامد و همچنین زن گاوزه و خاکروب و ایضاً کسیکه پارچۀ سفید و نو همان روز پوشیده باشد و اگر احیاناً اینچنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سبز و سبوس گندم و سپند دهند و زر در پارچۀ نیلگون بسته در گلو آویزند تا از مضرت آنها ایمن گردد **شریف‌خان** می‌گویند که متأخرین دسومات و ادهان مطلقاً بیمار را نمی‌دهند و نزدیک او نمی‌برند بلکه از شمیدن بوی او اجتناب می‌کنند حتی که از روشنی چراغ به سبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعمل کراحت می‌نمایند بلکه شمع پیه نمی‌سوزند و بنوشانیدن آب عناب اکتفا می‌کنند و از غذا بر مزوره عدس مقشر برنج اقتصار می‌ورزند و این مزوره نیز در مقدار کم می‌دهند و نمک نیز نمی‌دهند تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش غذا کند در هر روز دو مرتبه می‌دهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب در شب و روز امر می‌کنند و والد ماجد آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت ظهور جدری استعمال می‌فرمودند و **گیلانی** گفته

که در جدری و حصبه اگر تشنگی شدید باشد و یا در صدر و آلات تنفسی آفتی بود استعمال عرق نیلوفر را نیک یافتیم که این عظیم‌المنفعت در اکثر امراض است ولیکن استعمال این بعد بروز جدری و حصبه می‌باید و اما قبل آن استعمال او نشاید به سبب و منع بروز یا فرو رفتن آن و این ضرر عظیم است و بدان که مقولهٔ اهل هند که چیچک مرض نیست بلکه اثریست از آثار زنی عقیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را به اسم آن می‌نامند و حماقت خود به انواع کثیر ظاهر می‌کنند و علاج آن نمی‌کنند بکله بر طبیعت می‌گذارند و عبادت آن به انواع عبادات می‌کنند و ترک معالجه و گذاشتن تدبیر او بر طبیعت اگرچه معالجه از روی توکیل بر طبیب حاذق است لیکن اعانت او طریق نیک است و آنچه مشهور شده که چون جدری برآید گوشت در خانهٔ که مجدور باشد نباید پخت واحدی از هم جلیسان او پارچه شسته نپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بر آن داخل نشوند باشد که و جاو آن بود که پختن گوشت و مانند آن بوی بد که دماغ را مضرت کند واجب نماید و این در آن منع است و همچنین بوی صابون و غیره در جامه شسته و اما آواز رعد آوازی هائل است از آن احتراز باید کرد و ضرب طبل و غیره طریقی برای عدم سماعت آواز اوست و همچنین واجب است که از هوای متکیف به ابدان جنب و حائض احتراز نمایند به سبب اختلاط آنها بفضولی که حرکت می‌کنند در ابدان آنها و از تعفن هوای متعفن که مضر ایشان است خالی نیست پس هرگاه غسل کنند و بر غسل مدت قلیل بگذرد و اخلاط ساکن شوند نزد مریض رفتن مضایقه نیست

### تدبیر نضح و خشک کردن جدری و غیر آن

بدآن که هرگاه آبله بیرون آید و تب و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض نفس بحال طبیعی بازآید اگر آبله دیر پخته شود تدبیر پزائیدن باید کرد باین طور که بابونه و بنفشه و اکلیل‌الملک و خطمی و سبوس گندم منفرد و مجموع به آب بجوشانند و در دو ظرف کرده زیر جامه و دامن بیمار نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن بدن رسد و آبله آبناک شود و نضح او همین است و گویند که علامت پرآبی آبله آن است که در اطراف دانه‌ها مطلق سرخی

نماند و همه سفید و بلند و حبابی گردند و نشان نضح و پختگی آن است که دانه‌ها همه زرد گردند و اگر به سبب کثرت آبله اعضا ورم کرده باشد درم آنها رو بکمی آورد پس اگر دانه‌ها هنوز خوب پرآب نشده و یا نضح نیافته باشند و دو سه روز دیگر نیز یکی از مطبوخاتیکه برای روز جدری مسطور شد بدهند و یا آب برگ بادیان نزد آب برگ عنبالعثلب تازه و آب برگ کرفس تازه و اگر اینها به هم نرسد تخم بادیان و بیخ بادیان و عنبالعثلب و تخم کشوث مع عدس مطبوخ مصفی از آن آب اول او و یا بجاورس مطبوخ با پوست جو دهند و سیب و امرود و به بدهند و بعد از روز هفتم از نرمی طبع حذر کنند **صفت قرص طباشیر قابض** بگیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قبرسی هر واحد سه درم زرشک حب‌الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاسته بریان دو درم زعفران یک‌درم باریک سائیده بلعب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درم تا مثقال بشریت حب‌الآس یا به و مدام تدبیر صاحب او به این تدبیر کنند تا آن‌که مرض بمنتهای او برسد پس در آن هنگام بر آن قرص معروف به اندرون طلا کنند **صفت آن** شب یمانی و مرمکی هر واحد چهار مثقال کندر و مازوی خام هر واحد هشت مثقال قلقدیس مثقالی زراوند دوازده مثقال همه را باریک سائیده به شراب سرشته قرص سازند **نوع دیگر** شب یمانی و موم صاف هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده به شراب شیرین سرشته قرص سازند و وقت حاجت باریک سوده به گلاب آمیزند تا آن‌که مثل چرک حمام گردد بر آن طلا نمایند و سزاوار نیست که صاحب جدری و قروح بحیوانات اغذا نماید تا آن‌که تب از آن مفارقت کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود **طبری** گوید که چون جدری بایستد و کامل شود و خروج او منقطع گردد و بعد آن دو شبانه روز بگذارند و در آن دو روز دماغ او را به اشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند به عده قمیص بطرفا و کزمازج و عود معروف بقاقلی رنگ کرده بپوشانند و تبخیر آنها نیز کنند و اگر یکیک عضو را بدان تبخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه بتخشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او بغایت نمایند و بر آب پوست جو تنها اقتصار روز در به عده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی در آن حل کنند و بر هر دانه که

متخفف شده باشد بچکانند و بر دانه که سخت باشد و ریم نکند نباید چکانید و عامه و زنان پیر در این وقت آب نمک می‌پاشند بر جمله مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل است و اما اطفال را در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجبست که طیب از آن حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ از آن در این کار است مع رفق و تبرید و منفعت این دماغ را بود که در نمک و غیره نیست و باید که دانه‌ها از خواب بر آن یا از درشتی بستر خراشیده نشود و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم شود بدان مضایقه نیست و به چیزی که در تقویت امعا افزایش علاج کنند تا بجریان خلط حار سحج نیارد و چنان چه بارتنگ و اسپغول و صمغ عربی و مانند اینها بدهند و اگر با وجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو به روغن گل خالص بنوشد و بزور مذکوره وقت خواب بخورد و در این بزور تغریه زیاده می‌شود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند به عده بر آن اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان این خوب پخته روغن گل خالص بر آن چکانیده بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد بتلئین طبیعت او متعرض نشوند مگر آن که اضطراب از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد پس حقه به آب جو و آب سبوس و خطمی و شکر سفید محلول و روغن بنفشه به حسب واجب ساخته به عمل آرند و بعد طبیعت بر اعتدال طبیعت قناعت ورزند و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند باین مرهم علاج کنند **صفت آن** موم روغن به روغن گل بسازند پس اندک سفیداب ارزیز مغسول و اندک مرداسنگ و اندک شنکار و اندک قنبیل کوفته بیخته آمیزند و در کافور در آن آمیخته استعمال کنند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که هرگاه آبله به تمامه پخته شود آنچه بزرگ باشد بسوزن زر یا مس بشکافند و آب او بخرقه نرم برچینند بعد از آن برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته با صندل یا چوب گز سوده در زیر دامن دود کنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس و گز بهتر و آتش که در سرما کنند از چوب گز و چوب صنوبر صوابتر باشد و اگر جائی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم‌الاکوین سوده بر ریش پاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد بر گل سرخ سوده یا آرد ارزن خوابانند و اگر پوست او خراشیده شود برگ

سوس تر از شاخ جدا کنند و بر آن برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک سوده بر جای خراشیده باشند و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل مرادی که سفید بود و مائل بسرخ نباشد مقدار صد درم بکوبند و ده درم شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی با وی بیامیزند و به گلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند و آبله را که ریش گشته باشد مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بیتی باشد هم از این مرهم طلا کنند و **صفت مرهم کافوری** این است که موم روغن سازند از موم سفید و روغن گل و سفیدهٔ ارزیز و اقلیمای نقره و اندکی کافور سوده در آن آمیزند **سعید** گوید که چون جدری نضج یابد مجالس صاحبان آن سرد سازند و چون از روز هفتم تجاوز کند مریض را مزوره بخوراند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند بتبخیر بیرگ مورد گل سرخ کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد به آب و نمک طلا کنند و بعد آن به روغن گل و کافور و چون صحت یابد از بچهٔ مرغ به اب انار یا سیماق غذا سازند **محمود** گوید که چون جدری برآید و آب بردارد باید که اعانت بر تجفیف او نمایند بپاشیدن آب مورد و آب طرفا و آب لف کرم و آبی که در آن کافور حل کرده و آبی که در آن نمک حل کرده باشند تا آن که خشک گردد و صحت یابد **انطاکی** گوید که اگر هفته سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد والا توقع موت بقرب بحران بود و فرش مورد نزدیک او و بخور بدان و به صندل واجب بود و هرگاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائزست والا اکتفا کنند بر آنچه مذکور شد و چون یک هفته بگذرد آنچه سرد باشد بخوراند مثل عدس و قطف و اسفناخ و برآبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند و در گرما و طرفا در سرما و یا تدخین بدان نزدیک او نمایند و آنچه در این زمان ذرور نمک می‌کنند در آن خطر شدیدست و باید که اجتناب از زفر تا هفتهٔ سوم نمایند **بهاءالدین** می‌نویسد که هرگاه از بروز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهد و بدیر خشک شود مرداسنگ و سنگ جراحی و سفیداب پاشیدن نافع است و گل سرشو و شب یمانی سوده بر روی بستر نرم انداخته بر آن خوابانیدن سخت مفید آید و دود گز را در خشک کردن و بصلاح آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم است و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا را

آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده با پخت و سفوف الطین در رب قابض باید داد قبل از کشکاب و غذا و برعم من فادزهر حیوانی اندر ربی قابض سوده مناسب بود و احتیاط از نرم شدن شکم بعد پنجمن اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود **بعضی** متأخرین می‌نویسند که اگر تا روز هفتم دانه‌ها پرآب شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره را ندهند یکدو روز بر طبیعت گذارند و تبخیر دود پوست چوب و برگ گز و بلوط و امثال آن نمایند و بعد از آن میردات و مجففات بخوراند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخوراند عود صلیب دو دانگ مروارید سوده یکدانگ خورده بالایش شیرۀ تخم کاهو شیرۀ تخم خیارین هر یک پنج مثقال لعاب بهدانه شیرۀ بادیان خطائی هر واحد یک مثقال شیرۀ عدس مقشر دو مثقال آب انار شیرین سه مثقال عرق زردک دو مثقال خاکشی یک مثقال بیاشامند و غذا شوربای عدس و در نسخه دیگر وزن هر دو شیرۀ اول هر یک سه درم و بهدانه یک درم و خاکشی یک درم است و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید و بادیان و عدس نوشته و اگر در این ایام لینت طبع عارض گردد زود متوجه قبض آن شوند به اشیای قابضۀ معتدله و اسهل همه آن است که حبوب ماکوله آن را مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند قبل از پختن و قدری طباشیر سوده بیندازند و یا عدس در است را دو سه جوش داده آب آن را سه چهار بار بریزند پس پخته بجای غذا بخوراند و بزرقطونای بریان دو درم بر آب پاشیده یا کتیرا سوده یک درم بدهند و خوراندن کسیرو با پوست و یا خائیده تفل آن را انداختن اگر قبض بسیار مطلوب باشد و خوراندن مروارید سائیده و فادزهر معدنی هر یک ربع مثقال به آب کسیرو مفید است و تنقل از کسیرو صاحب آبله را از هفتم تا آخر بسیار مفید و مقوی قلب و باعث مشغولی آن است و در آخر نهم و دهم یا هر وقت که دانه‌ها بکمال رسیده و رو بپژمردگی و خشکی آورند مکان سرد و هوا دارد داشتن و بر بدن هوا رسانیدن معین بر خشکی است و در فصل گرما البته گرم ندارند و اگر به سبب گرمی مکان و غیره آن خشکی عارض گردد مکان را هوادار گردانند و صندل و کافور و گلاب و بیدمشک و مانند اینها ببویانند و هرگاه موضعی یا تمام بدن خارش کند با شاخهای بسیار نازک

درخت نیب یا برگ بید نازک نور آسته و یا علف دوب دسته بسته و مانند آن از برگها و علفهای نرم سرد موافق بملايتم بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارد خصوص در اواخر که باعث زخم می‌گردد و در آخر که رو بخشکی آورده باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بر جائیکه می‌خارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها می‌گردد و اگر در اواخر مرض تب عارض گردد نظر کنند اگر به سبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود شیرخشت از یک توله تا پنج شش توله در ماءالشعیر از شش توله تا نیم آثار حل کرده بخوراند یا ملین دیگر و اگر به سبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند به مثل آش جو یا پوست جو و یا یکی از شیرجات بارد مثل شیره تخم خیارین یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو و یا لعاب اسپغول و خاکشی سنگ شو به اندک قند با شربت کدو یا عناب و اگر لینت باشد با شربت صندل یا سیب یا دوغ گاو که مسکه گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب هندوانه رسیده شیرین و امثال اینها و اگر به سبب هوازدگی باشد تدبیر آن نمایند و دستور را هل بنگاله در باب خشک کردن آبله آن است که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانه‌ها رو بخشکی آورند زردچوب تازه یک وزن علف سبز یعنی دوب و برگ نیب تازه هر یک عشر وزن برنج سفید سدس وزن همه را به آب باریک سائیده و قدری آب دیگر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن به آهستگی با پر مرغ بمالند که معین بر خشکی و ریختن خشکریشه است بزودی و این در صورتیست که اندک نمی بر دانه‌ها باقی باشد و اگر خشک باشند مقدار ربع یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده به دستور چهار روز یکمرتبه بمالند تا پوست دانه‌ها ریخته شود و در این ایام تبرید باید داد از شیرجات و غیره که سابق مسطور شد و از ادویه و اغذیه حاره اجتناب فرمایند و اگر در موضعی زخم گردد پارچه به روغن گل تر کرده بر آن موضع اندازند و یا پیراهن به روغن گل تر کرده بپوشانند و دائم آن را به روغن تر دارند تا التیام یابد و یا مسکه گاو تازه به یک صد و یک آب شسته مکرر بمالند و اگر از این التیام نیابد بمراهم معالجه نمایند و اگر در جراحت کرم افتد آب برگ شفتالو و صبر بر آن ریزند و پس بمهرم علاج کنند

## تدبیر ازاله خشکریشه

به قول **جرجانی** خشکریشه آن پوست را گویند که بر روی ریشه‌ها پدید آید هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک و باریک باشد و زیرا و هیچ تری نباشد روغن نیم‌گرم بمالند یا بر آن چکانند تا زود بیفتد و بهترین روغن از بهر این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه بر روی باشد روغن پسته بمالند و روغن کنجد از آن دور دارند و اگر خشکریشه باشد یا زیرپوست او رطوبتی باشد آن را به آهستگی بی‌روغن بردارند و رطوبت از وی بچینند پس بنگرند اگر عمق دارد یعنی بی‌پوست فرو رفته باشد ذرور از صبر و مر و زردچوب و مرداسنگ و اقلیمای نقره و سفیده‌ارزیز و اسرنج بر آن پاشند و اگر عمق ندارد و یا پوست برابر بود شب یمانی و نمک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد و دیگر بار به آهستگی بردارند و بنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان رطوبت باشد همچنین علاج کنند و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکریشه بردارد به روغن چرب کنند تا بیفتد **مجوسی** گوید که چون جدری در جفاف اخذ کند تملیح بنمک سود به روغن کنجد استعمال کنند و آن را بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آن را سردی نرسد و به آبی که در آن مورد جوشانیده باشند غسل کنند پس اگر مقشر نگردد بار دیگر اعاده تملیح بعد سه روز نمایند **انطاکی** گوید که اگر صحیح بودن صحت و شوق سلامت باشد نمک در روغن حل کنند و آن را به پر مرغ طلا نمایند و یا جامه به روغن تر کرده بپوشانند و الا حذر از آن کنند **بعضی** گویند که در اواخر که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی مانده اگر غده عارض گردد خزف پارها که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب می‌باشد برآورده سائیده بمالند و ضماد سبوس چون به آب برگ کاسنی بسیار مفید و مجرب است و سبوس جو و تخم خبازی و تخم خطمی کوفته با شیر بز پخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است و اگر شیر بدست نیاید به آب برگ کاسنی یا برگ عنبالثلب یا آب خالص نیز مفید است و ایضاً ضماد آرد جو با نصف وزن آن ریوند چینی نافع و مجرب است از اینها تحلیل یابد یا منفجر گردد



## تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم است و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعا و مفاصل از بهر آن که مضرت این اندامها عظیم باشد و متقرح شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا بر آن بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی در آن قروح عارض شود و مجرای هوا بند گردد و گاهی قوت شامه زائل شود و اما حلق گاهی در آن خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فرو بردن طعام و شراب گردد و گاهی با کلمه قتاله آنجا مودی شود و اما ریه گاهی از بشور جدری و حصبه در آن ضیق النفس شدید عارض شود و گاهی در سل اندازد چون قرحه کند و اما قلب گاهی محترق شود از شدت گرما و اما امعا گاهی در آن سحج و قروح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد و اما مفاصل بساست که به سبب بزرگی دانه‌ها و خبثات ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

## حفظ چشم

به قول شیخ بهتر آن است که مری جو و آب گشنیز در چشم کشند و گاهی در آن سماق و کافور داخل می‌کنند و خصوصاً در اول روز و قطور مری تنها نیز نافع و همچنین سرمه به آب گشنیز و به آب سماق پرورده در آن کافور داخل کرده در چشم کشیدن و ایضاً آب شحم انار نیکو است و خصوصاً در ابتدا و اما چون جدری ظاهر شود سرمه به گلاب و کافور موافق تر باشد و ایضاً گویند که اکتحال فقط سفید بسیار خوب است و زنان در بلاد ما بعد جدری و حدوث آفت در چشم روغن پسته استعمال می‌کنند اگر غمامه باشد آن را قلع کند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکو است و **صاحب کامل** گوید که عنایت به امر چشم از ابتدا باید کرد تا در آن بثره ظاهر نشود پس آب گشنیز تر و آب انار چاشنی در اندر چشم چکانند و هرگاه در آن بثره ظاهر گردد و کحل اصفحانی مربی به آب گشنیز تر در چشم کشند و یا گلاب که در آن سماق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل از آن که بثره در آن ظاهر شود و **طبری** گوید که برای حفظ عین سرمه بکشند و این قطور بچکانند بگیرند آب گشنیز تر و

آب عصی‌الرعی و هر دو بجوشانند پس صاف کرده کحل شلوزی به این آب خوب حل کنند و در آن اندک کافور ریاحی داخل نمایند به عده مدام در چشم او این آب بچکانند تا حفظ مزاج چشم کنند و از خروج بثره منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و ندیدم که هر که بدان در وقت جدری اکتحال نمود و در چشم او بثره برآمده باشد ملح چینی یک‌درم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور یک‌دانگ باریک سائیده به آب عنب‌العثلب و آب عصی‌الرعی و آب گشنیز تر بدفعات تسقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد به عده در چشم کنشد یا بپاشند و یا بگیرند قطعه‌ اسرب صاف نرم و بر دست بمالند تا آن که دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد برداند بعد از آن که کار و یا دست را به گلاب تر کرده باشند و چون آن چرک جمع شود اندک کافور بدان آمیخته در چشم کشند و **جرجانی** گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را در گلاب تر کرده صاف نمایند و اندکی کافور در آن حل کرده شبانه روز چند نوبت در چشم چکانند و آب گشنیز تر و آب انار ترش در چشم چکانیدن چشم را از آبله نگاهدارد و اگر مازو به گلاب بسایند سخت قوی باشد **صفت** شیافیکه از بیرون چشم طلا کنند حضض و صبر و شیاف مامیثا و افاقیا هر یک یک‌درم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و به آب گشنیز تر سائیده طلا کنند آبله را از چشم بازدارد و هرگاه که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده بچشم چکانند و هرگاه اندر سیاهی چشم آبله بزرگ برآمده باشد سرمه اصفهانی و کافور به آب گشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم چکانند و اگر سرمه به گلاب حل کرده بچکانند نیز سود دارد پس رفاده بر پشت چشم و تخته اسرب به اندازه چشم بالائی رفاده نهاده بسته دارند تا چشم را فرو نشانده دارد و گاه گاه بگشایند و باز بریندند و هرگاه بیفتد که این تدبیر سود ندارد و چشم سرخ باشد آبکامه نبطی که ترش نباشد بچکانند و **انطاکی** گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و معصفر و سرکه تا روز انقطاع آن واجب بود و کذا اکتحال سرمه و خاکستر برگ زیتون به گلاب و گویند که تعلیق عین هره معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و اکتحال بخاکستر برگ بهی و زیتون نیز مجرب است و **سویدی** نوشته که خضاب

اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری و حصبه مجرب من است و چون سرمه را بسایند و به آب ترشی ترنج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد از آن در چشم کشند نظر را که از جدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گرداند و **حکیم شریف خان** می نویسد که والد ماجد سرمه به آب خاص سوده در اول ظهور حمای جدری استعمال می فرمودند و **گیلانی** گفته که آنچه تجربه کردم و نافع یافتم بلکه هر کسیکه قبل ظهور جدری و حصبه استعمال او کرد چشم آن از وی سالم ماند این است که بگیرند آب گشنیز تر و آب پیاز خشک و با هم آمیخته سماق و اندکی کافور سائیده در چشم چکانند اکتحال نطف سفید حکیم عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زردچوبه در آب لیمو سائیده و مداومت بر آن مع لزوم پرهیز وافع بیاض و راجع بصرت و مامیران عوض زردچوبه همین حکم دارد کذا قال ابن بیطار و **انطاکی** گوید که پوست آمله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب نقوع هلیله و آمله نافع است و هرگاه آبله در چشم پدید آید باید که خشکریشه جدری به آب حلزون که بهندی گهونگا نامند سائیده مکرر در چشم بچکانند و آب حلزون تازه تنها نیز مفید است و اگر برگ گشنیز حاضر نباشد خشک را جوکوب نموده در آب تر کرده آب صاف آن را بدل آب برگ آن داخل کنند

### حفظ گوش

**خجندی** گوید که درد گوش او شیاف مامیثا به سرکه و آب سوده و یا آب بادیان تر به اندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف مامیثا در آب غوره سائیده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن مورد به اندکی کافور و گذاشتن فتیله و آلوده بآن نیز مفید است و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب و اگر بثره اندرون گوش برآید شیر دختر چکانند و اگر فائده نشود روغن گل آمیخته بچکانند

### حفظ منفذ بینی

به قول **شیخ** اطلیه از مامیثا و صندل و رب غوره و سرکه به کار برند و استنشاق سرکه تنها شدیدالمنفعت است و **جرجانی** گوید که هر ساعت سرکه به گلاب در بینی برکشند و یا از مامیثا و غیره که مذکور شد شیاف ساخته به گلاب سوده قطره از آن بچکانند و روغن گل یا روغن مورد و اندکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سودمند باشد و گویند که صندلین به آب گشنیز تازه یا آب نقوع گشنیز خشک یا آب انار بشحم آن افشوده بسایند و اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی برآید شیر دختر تنها و یا به روغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر دختران یا بز یا آب خالص مفرد و مرکب و با اندکی دم‌الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط او ضعف رد نماید ادویة حابسة آن که در علاج رعاف مفصل مسطور شد به کار برند

### حفظ فم و حلق

**شیخ** می‌فرماید که حفظ آن به مثل مکیدن انار و خائیدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن توت سیاه و غرغره برب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت درد حلق نافع و ایضاً در آن هنگام واجب است که رب آن اندک اندک بلیسند و به قول **جرجانی** اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده به آب آن غرغره کنند سخت سودمند باشد و غرغره به آب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره به آب اشیای بارده قابضه مانند انار خام و یا گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن خیسانیده یا جوشانیده نافع است اگر سرفه نباشد و به شیر گاو یا بز که در آن مغز خیارشمبر حل کرده باشند مفید و **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند که بهتر نزد من آن است که عناب یکی بعد دیگری در دهن دارند زیرا که با وجود نفع او برای جدری جهت اوجاع آن کثیرالمنفعت است و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که پوست درخت گوندی و نیب و برگ تنبول به قدر دو چهار برنج سه‌هاگه بریان کوفته در پارچه صره بسته در آب تر کنند و بر لب و دهن بگردانند و در حلق بچکانند

### حفظ ریه

به قول شیخ برای حفظ شش چیزی مثل لعوق از عدس با تخم خشخاش نیست و **جرجانی** گوید که هرگاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز دشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق در این باب نیکو باشد مغز تخم کدوی شیرین دو جزو مغز بادام مقشر کتیرا هر واحد یک جزو و قند سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسپغول به سرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسپغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و یا گزنگبین و یا بهدانه در دهن نگاهدارند و اگر سرفه عارض گردد بلعوقات و حبوب مناسبه و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بدان چه در علاج نفث‌الدم مذکور شد

### حفظ قلب

شیخ می‌فرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کند و **طبری** گوید که خرقة مبلول به گلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این آنگاه به عمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقة خشک شود بازتر نمایند و اگر از این تسکین نیابد صندل سائیده اضافه کنند و لخلخله بپویانند و مروارید ناسفته سوده یک ماشه فادزهر معدنی سوده چهار سرخ با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوب است و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید براده کرده و برگ گاوزبان هر یک دو ماشه در عرقیکه حاضر باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر سائیده بخورانند و اگر خوش آید عرق کادی نیز قدری داخل نمایند

### حفظ امعا

به قول شیخ اکثر حفظ آن بعد ابتدا واجب است و آن بقوایض معریه بود مثل صمغ و گل ارمنی و اسپغول و چون اسهال در آخر مرض ابتدا کند معالجه به اقراص طباشیر قابض برب ریباس و قرص تخم حماض نمایند و **جرجانی**

گوید که تدبیر نگاهداشتن روده آن است که چون جدری اندر انحطاط افتد شربت حب‌الآس و قرص طباشیر و رب بهی و مانند آن دهند و گویند که اگر اسهال شود و از آن خفت و راحت حاصل شود زود متوجه حبس آن نشوند و الا به اغذیه و ادویه که سابق مسطور شد حبس نمایند و اگر بیل‌گری با نبات از سه ماشه تا یک توله بخوراند نافع بود و کذا گل فوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یک‌درم نرم کوفته با ماست چکیده مفید و دیگر سفوفات مناسبه با شیرۀ بهدانه بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفه نیز باشد بدهند و اگر پیچش عارض گردد سفوف الطین یا لعاب بهدانه و اسپغول و ریشه خطمی و شیرۀ تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و پوست بیخ انجبار اگر خون آید و ایضاً کهربا و دم‌الاکوین و گل ارمنی و زهرمهره خطائی با لعابات و شیرجات مناسبه باید داد

### حفظ مفاصل

به قول **جرجانی** صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور به گلاب سائیده و قدری سرکه برو چکانیده بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی خراجی بزرگ برآید زود بشکافند تا ماده مجتمعه در آن خارج گردد پس تدبیر در است کردن جراحت کنند و مراهم که سابق مسطور شد به‌کار برند **تعلیم** اکثر کسانی که در این مرض هلاک می‌شوند بعد از به شدن علت خناق و سرفه شدید و ذات‌الجنب و ذات‌الریه و سوءتنفس و سحج و اسهال دموی معوی و زحیر و سقوط اشتها عارض می‌شود و بساست که به آخر فلغمونی و یا دبیله تولد کند و به هلاکت انجامد و گاهی همان بثره قرحه خبیثه پیدا کند و منجر بناصور گردد پس هر مرض که در آن یا بعد زوال آن عارض گردد تدارک آن نمایند بتدابیری که در باب هر یک مسطور است لیکن چون بعد رفع جدری و حصبه حرارت آن تا چند روز در بدن می‌ماند باید که دوی بسیار گرم استعمال ننمایند و از تناول اغذیه گرم نیز بازدارند و آنجا که بعد زوال جدری و حصبه تب و سرفه باقی ماند باید که جهت رفع آن شربت نیلوفر دو توله در عرق مکوه و شاهتره هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه دهند و اگر حرارت زیاده بود قرص طباشیر ملین چار ماشه در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و شربت صندل ساده و نیلوفر هر یک دو توله در عرق نیلوفر و گاو زبان هر یک شش توله

خاکشی پنج ماشه بدهند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دهند و یا شربت حب‌الاس و تخم شربتی سه ماشه

### تدبیر قلع آثار جدری

بدآن که به قول **گیلانی** تا وقتیکه برنشان آبله یکسان نگذاشته باشد در آن علاج اثر می‌کند و بعد آن علاجش عبث است و گفته که در این باب از مجربات من این غمزه است که آثار را قلع می‌کند و میان زنان مشهور شده و آن این است که بگیرند بیخ نی فارسی ده درم مغز بادام تلخ برنج سفید هر یک هشت درم آرد نخود مغز پنبه دانه تخم خربزه هر یک هفت درم کرسنه سرگین کبوتر هر یک پنج درم مقل و مرداسنگ هر یک چهار درم ایرسا و قسط و شاخ گوزن هر یک سه درم پوست بیضه و نظرون و زراوند طویل و برادهٔ عاج هر یک دو درم کوفته بیخته بار دیگر باریک بسایند به عده روی به آب گرم بشویند و دو یا سه درم از این دوا گرفته به آب آمیخته بر روی طلا کنند یا بمالند و بگذارند همچنین هر شب به عمل آرند و صبح بشویند و بر این مداومت کنند و اگر هر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در هر عضو که ارادهٔ ازالهٔ آثار جدری و غره از آن و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند **شیخ** می‌فرماید که آنچه آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کرده است و آرد باقلا و حکاکهٔ چوب بید و حکاکهٔ بیخ انزروت و تخم خربزه و پوست خشک آن و برنج شسته و ماءالشعیر و سفیدهٔ بیضه و طین متخلخل و مرداسنگ و نبات سفید و نشاسته و بادام شیرین و بادام تلخ و از روغن‌ها روغن سوسن است و روغن پسته و پیه خر به روغن گل و مانند آن و آبی که از سم شتر وقت بریان کردن آن برآید بغایت نافع و از ادویهٔ قویه کف دریا حجر فلفل قسط اشق کند و صابون بورق استخوان سوخته استخوان پوسیده تخم ترب آرد ترب خشک کرده زراوند ترمس است و از مطعوریات جید حسن لون انار شیرین ترش و شراب خوشبو و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شوربای ماکیان و کبک و دراج و تدرج فربه است و لازم است که صاحب او مداومت حمام نماید و از مرکبات این است بگیرند استخوان سوخته و پشک گوسفند کهنه و خزف نود نشاسته و تخم خربزه و برنج مغسول و نخود هر واحد ده

جزو حبالبان و ترمس و قسط و زراوند طویل هر واحد پنج جوز بیخ نی خشک بیست جزو و از این طلا به آب خربزه یا به آب خیار دشتی و ماءالشعیر با آب باقلا مرتب ساخته شب بر عضو گذارند و صبح به آب مطبوخ بنفشه بشویند **دیگر** تالیف حکیم قریطن خرف جدید استخوان کهنه بیخ نی فارسی نشاسته ترمس تخم خربزه برنج شسته حبالبان قسط مساوی گرفته از آن غمره سازند و ایضاً ترمس نخود سیاه **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند دوايي که در طلا کردن روی به کار آید و نشان آبله برد این است مرداسنگ سفید کرده و بیخ خشک و استخوان پوسیده و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و تخم ترب و تخم خربزه و تخم کنکره و آرد باقلا و برنج و ترمس و سفال نو و نشاسته و نخود و لوبیا و پشک گوسفند کهنه و حبالبان در آب معصفر طلا کنند **صفت** طلای دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ نی خشک سه درم همه را بکوبند و بکشکاب سرشته طلا کنند پس از آن که از حمام بیرون آیند به عده پوست خربزه و بنفشه و سبوس و نخود همه کوفته در آب بجوشانند و روی بدان آب بشویند و دیگر بار تازه طلا کنند **صفت** طلای دیگر آرد باقلا پنج درم تخم کنکره دو درم و نیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده دو نیم درم به دستور سابق به کار برند **صفت** طلای دیگر قویتر سفیداب مرداسنگ مغسول ترمس برادهٔ عاج هر یک سه درم بیخ نی خشک آرد نخود استخوان پوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه حبالبان مقشر قسط هر یک چهار درم همه را بکوبند و بلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند و بامداد بنفشه و بابونه در آب بجوشانند و روی بدان آب بشویند **مجوسی** گوید که چون آبله متقشر گردد طلا به گل کرکسب سفید به اندک نمک نمایند و تا پنج ساعت بگذارند پس به آبی که در آن مورد دو انجیر جوشانیده باشند بشویند به عده دو یا سه روز ترک نمایند بعد از آن به آرد برنج سفید و جاورس و اندکی زعفران طلا کنند و یکشنبه روز بر آن بدارند و صبح به آبی که در آن سبوس و انجیر جوشانیده باشند بشویند **خجندی** و غیره می‌نویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب جرجیر هر واحد یک جزو سائیده طلا سازند و یا بیخ نی خشک و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جو از هر یک



مقداری نرم سوده بسفیده تخم مرغ طلا سازند و اگر آغار آبله شبیه به شنبه باشد پیه بط و مرهم داخلین ضما  
کنند و یا مرداسنگ سفید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان کهنه قسط حبالبان آرد برنج تخم خربزه کوفته  
بیخته به آب خربزه یا لعاب حله و تخم کتان سرشته طلا نمایند و یا مرداسنگ را سفید سازند و به روغن گل  
آمیخته طلا نمایند و بدانند که مرداسنگ را سفید کرده بهر آن در این ادویه داخل می کنند که جلد را جلا می دهد  
و سفید ناکرده سیاهی می آرد و طریق سفید کردنش آن است که مرداسنگ و نمک مساوی سوده در ظرفی گذارند  
و بر سر او ریخته در آفتاب نهند چون آب گرم شود آن را بریزند و دیگر آب بر آن اندازند و همچنان تجدید آب  
می کرده باشند تا آن که سفید گردد **انطاکی** گوید که آنچه آثار جدری را زائل کند طلای صدای حدید به سرکه  
است و همچنین و دوع مطفی در آب لیمو و کذا بورق به آب باقلا **اطبای هند** می نویسند که برای ازاله نشان  
هیچیک آنه هلدی بیخ سرکنده خرمهره سوخته مساوی کفته بیخته به شیرمیش آمیخته شب برو طلا سازند و  
صبح بنقوع سبوس بشویند و یا استخوان آدمی یا آهو به آب شبینه سوده طلا کرده باشند و یا خوبکلان در شیر  
گوسفند سوده مالیده باشند

### حَمِيقَا

بفارسی خارک و باد آبله و کور آبله و آبله پوچ و آبله پوک و پوکک گویند و بهندی نپاها و در افغانی لاکراکاکرا و در  
ملک مالوه کنکر تپهر نامند و آن نوعی از جدری سلیم تر است که دانه های او بزرگ سفید متفرق بود و زیاده از صد  
دانه نمی باشد و از قلت عدد او شمار می توان کرد و از خواص اوست که بی تپ بود و جمیع حواس و عقل و نفس  
مریض برقرار ماند و شیخ فرموده که حمیقا چیز است میان جدری و حصبه و از این هر دو سالمتر است یعنی ماده  
او را کثرت مثل کثرت ماده جدری نیست و نه در آن حدت و فسادست مثل حدت ماده حصبه و گویند که در  
ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود دانه ها آبدار می باشند و به تدریج تا سه روز تمام پر آب می شوند و بکمال  
می رسند بعد از آن رو به انحطاط و پژمردگی می آورند و تا سه چهار روز دیگر تما خشک می شوند و این را نیز از

جملهٔ امراض دبائیه وافده شمرده‌اند و هر شخصی را در مدت العمر یکمرتبه بر می‌آید و تا سه مرتبه نیز گفته‌اند و صاحب خلاصه‌التجارت تا هفت مرتبه نقل کرده بیشتر حدوث آن بعد جدری است و کمتر آن است که اول حمیقا برآید بعد از آن جدری و اعراض و علامات آن قریب به اعراض و علامات جدری و حصبه است لیکن در جمیع وجوه اسلم از آنهاست و مدت مکث این کمتر و اندر هوای خشک مولد حصبهٔ اطفال مرطوب و کسانی را که تدابیر رطوبت‌افزا از خوردن میوه‌ها و غذاهای تر دارند افتد و اندر هوای تر مولد آبلهٔ اطفال صفاوی و آنها را که تدابیر خشکی‌افزا دارند پدید آید و گویند که انواع کلی آن دو نوع بمشاهده درآمده یکی آن که دانه‌های آن به تدریج ظهور می‌کند لیکن همان قسم از ابتدا بدارو به آن تب خفیف و خارش بدن و بیخوابی تا دو سه روز و بعد از آن رو بتخفیف می‌آورد و تمام دانه‌های آن آب بر نمی‌دارد بلکه بعضی دانه‌ها سرخ با خارش بر می‌آید و باز فرو می‌نشیند و زائل می‌گردد و دوم آن که دفعهٔ همان قسم آبدار بر می‌آید و زود و بلند پرآب می‌شود و یا آن تب و خارش کم بسیار بزودی خشک می‌گردد **علاج** این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود و اگر حاجت افتد سبکتر علاج جدری کنند و گویند که علاجش از ابتدا خوراندن مبردات است و از روز سوم یا چهارم غسل نمودن به آب سرد هر روز یا یک روز در میان و غذا بمزورات بارد مانند دوغ با چلاو عدس مقشر و ماش مقشر پخته با چلاو و یا کدو یا پلول یا اسفناخ پخته با روغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی‌روغن باشد بهتر یا ماءالشعیر با اندکی نبات یا با یکی از اشربهٔ مناسبه مثل شربت کاوی یا جمار یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها دورا اواخر تبرید فرمودن بمزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه بیاید و احیاناً اگر محتاج به اعانت شود بتدابیر خفیفهٔ جدری اعانت نمایند به مثل خوراندن مطبوخ انجیر زرد یک عدد زردک سه عدد نخود با پوست یک توله لک خام سه ماشه جوشانیده صاف نموده با شیر تخم هندوانه و یا شیر تخم کدو و یا شیر تخم خیارین و یا شیر تخم خرفهٔ مقشر هر کدام که باشد یک توله خاکشی سنگ شو نه ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر دو سه روز دهند و از برای رفع خارش صندل سرخ

سائیده بر بدن بمالند و بگذارند تا خشک شود پس به آب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیری که در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

### حصبه

بثوریت سرخ رنگ متفرق به قدر دانه جاورس و چون شروع کند اول ورم گیرد و خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید و بعد از آن در همان موضع دانه‌ها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشک‌ریشه باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود ماده او خون ردی صفاوی و اندک است و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچک‌تر باشد لیکن حصبه کشنده‌تر است و این هم از جمله امراض وبائی است و هرکه مستعد حصبه باشد خشک و لاغر و صفاوی باشد خصوص که تدبیر صفا افزا از ادویه و اغذیه و فواکه حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبل نموده باشد و هرگاه که زمستان خشک گذرد و سرما بر عادت آن ولایت نباشد و تابستان گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصه حصبه آن است که تب او گرم‌تر و تاسه ناک‌تر از تب جدری باشد و غثیان و قلق بیحد بود و در بیشتر حالها یک بارگی بیرون آید و جدری در یک هفته و زودتر اندر سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و شیخ می‌فرماید که حصبه گویا که جدری صفاوی است و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفاویست و در حجم کوچک‌تر و گویا که از جلد تجاوز نمی‌کند و با وی بلندی معتدبه نمی‌باشد و خصوصاً در اوائل او و جدری را در اول ظهور او نتو و بلندی می‌باشد و از جدری کمتر بود و چشم را تعرض از جدری کمتر کند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدریست لیکن تهوع در این اکثر و کرب و اشتعال اشد و درد پشت کمتر بود و علامات سلامت این علامت سلامت جدریست پس حصبه سریع‌الظهور و نضح سلیم است و صلب و اخضر و بنفسجی ردیست و آنچه بطی‌النضح متواترالغشی و کرب باشد آن قاتل بود و ایضاً آنچه یک بارگی غائب شود ردی مغشی است و محمود گوید که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث آن از خون رقیق بسیار تیز می‌باشد

حتی که همراه صفرا می‌گردد و علامت حصبه تب محرقه و کرب و سوزش خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث نفس و خارش بینی است و اسلم آن سریع‌الخروج سرخ رنگ غیرشدید الحمرة است و **خجندی** گوید که حصبه سلیم آن است که تا روز چهارم و قریب آن برآید و از این زکریا نقل کرده که چون جدی و حصبه را ببینند که خروج او دشوار گردد و تب او کرب ساکن نشود و تخفیف نیابد و با وی غشی و خفقان هیجان نماید مریض هلاک شود و ایضاً مراعات چشم و باقی اعضا از آن واجب است زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان در این مرض زائل شد و **میربهاء‌الدین** می‌نویسد که سبب این مرض دفع طبیعت بود خون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و از جمله امراض وافده و وارده است یعنی چون در جائی پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند به جهت مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدید می‌آید و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هرکسی را یک نوبت البته پدید می‌آید و در دونوبت هم دیده‌ایم و زیاده از این نادر بود و آنجا که طبیعت قوی بود اندر سه روز از تب بروز کند والا در هفته برآید و آنچه از هفته درگذرد و هنوز هیچ بروز نکرده باشد اکثر با خطر بود دیدم شخصی قوی مزاج را که دو روز اندک تمللی بود و روز سوم از سر تا پا حصبه سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیزی نداشت و دیدم چند کس را که اندر تب گاهی فراشا می‌کردند و سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبه سرخ بروز کرد به دستور و سلامت یافتند و هیچ مخصوص از درد پشت و پایها خالی نباشد و در بلده ری از جهت مناسبت هوا و تدابیر مثل کثرت تناول انگور شیرین و دوشاب و خمر و گرمیها و شیرینیهای دیگر و بدبوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و به تجربه چنان یافتیم که بول محسوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون لحظه بنهند بریده شود همچون بول خر ماند و سلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده به اندرون و این در اکثر احوال مندر بوقوع اسهال باشد یا بغشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود

و هرگاه تشنگی و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه بسیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آن را که فصد نکرده‌اند در این مرض سخت بد باشد و بسرسام مهلک زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تام و وفور قوت و بعد یازدهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد و مجرب است و رعاف بحرانی در این مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هرگاه محسوب را اسهال خون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جای باشد و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در آنجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر آن را بچیزهای قابض علاج کنند در احشا ورم تولد کند و هلاک گرداند و آن را که اسهال خونی نباشد امیدوارتر باشد اگرچه از خطر خالی نباشد و **بعضی** گویند که انواع روی حصبه را از جمله طواعین شمرده‌اند و در این قی اکثر کرائی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری می‌باشد و بهترین انواع این نیز آن است که با او نبض و نفس و شعور و میل بر غذا و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی سرخ به یکدفعه بروز کند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تب و سائر اعراض کم گردد و زود خشک‌ریشه آرد و تا هفتم و نهم صحت یابد و خلاف اینها همه بد و با خطر باشد و آنچه روز ششم و هفتم بروز کند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد و متوسط بود و آنچه هفت روز گذشته و هنوز دانه‌های آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود اکثر آن است که با خطر باشد خصوص آن که سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و یا عطش بسیار و باطن ملتهب و ظاهر بدن سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و آنچه از چهارده روز تجاوز کند ممکن البرءست **علاج** آنچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت به عمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آن است بهر آن که حصبه مثل جدری صفاوی بود و بعضی اطبا به فصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده‌اند و اسهال بعد روز ششم از مرض جائز داشته‌اند و به قول **ابن الیاس** و **خجندی** حق آن است که این هر دو غیر جائزست بهر آن که ماده این مرض صفاوی در غایت رداءت و فساد و بعید از نجات و صلاح است بلکه تدبیر صواب در این آن است که تسکین اخلاط و

تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشرب شربت عناب و یا عناب در آب صاف جوش کرده بغیر شکر و بر آن اندک خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت امرود و سیب یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماءالشعیر با عدس باشد و حق آن است که این مرض حداق و نطاسی را در معالجه خود متحیر می‌سازد زیرا که اگر به الکل بر طبیعت بگذارند و استفراغ و تلتین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد به سوی دماغ و حدوث سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود به هلاکت انجامد به سببی که مذکور شد بالجمله ماده او را اصلا حرکت ندهند و از لینت باشد و انار شیرین بمکند و غذا به دستور سابق بود و از این معالجه تجاوز نکنند تا آن که تب ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و در این مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آن که طبیعت بسیار قبض شود که در آن هنگام در ماءالشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و بامداد شربت بنفشه بیست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد ماءالشعیر که در آن حب‌الآس پخته باشند به اندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض با ده درم رب حب‌الآس بدهند و بهی و امرود بمکند **صفت** قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان دو درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند و با رب بهی یا رب آس هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم بخورند و غذا جاورس بریان با مغز بادام و جو و خشخاش بریان و باید که خاکشی مقدار یک کف در فرش صاحب حصبه و چیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول چوزه مرغ و مانند آن حذر کند تا آن که تب او به تمامه منقضی گردد تا روز چهاردهم و روبروی مریض اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد طرفا و شاخ انگور و انار و انجیر و از این معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نکنند **ایلاقی و جرجانی** می‌نویسند که چون ماده حصبه کمتر و تباه‌تر می‌باشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای خداوند حصبه سرد و تر باشد تا با خشکی و تیزی صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب و لعاب اسپغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را به آب غوره یا آب انار ترش و مانند آن

باید آمیخت و باید دآن است که مثال مادهٔ حصبه همچو آب ایستاده است که مدتی دراز اندر ابدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب آن را سوخته باشد و لطافت از وی برده باشد پس هرگاه آب پاکیزه و بسیار بدان آمیزد فساد او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد و تر خداوند حصبه بنوشند و اندر معده و جگر او رود و برگها بگذرد و با خون بیامیزد و خون او بصلاح آید با آن که کشکاب خداوند آبله را و سینۀ حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موفق تر باشد از خداوند آبله و پوست به آب سرد و آب غوره و آب ریباس و آب زرشک نیز خداوند حصبه را موافق تر باشد و ماءالقرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز صاحب حصبه را موافق تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تب سخت گرم باشد بدین شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندر آن خطر باشد خاصهٔ اندر آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن حاجت بتلئین طبع افتد از برای دو معنی کمی آن که صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود و دوم آن که ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی بتلئین طبع و تقلیل ماده آن است که رگها ممتلی باشد و رنگ روی سرخ نباشد و نبض موجی بود و تب گران باشد و سخت فروزان نباشد و اینچنین تپها را بتازی بلیده گویند و هرگاه که احوال این باشد به فصد حاجت نبود لیکن به اسهال حاجت باشد پس هلیلهٔ زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب انارین با تخم کوفته گرفته نبات در آن داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه به کار برنند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند و آلو تر کرده چند دانه بخوراند وقت حاجت کم کردن مادهٔ آن انسب بود و باید دآن است که در حصبه ترنجبین نشاید و او زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را همچون مضرت عسل باشد بر مردم مجذور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین منش گشتن و تا سه زیاده کند و همچنان که اندر آبله اولی تر آن است که اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولی تر آن که نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس به تسکین مشغول شوند خاصهٔ اگر تب سخت گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آن را که طبع نرم باشد بهیچ وجه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه

احتیاط باید کرد تا بعد از پنج روز طبع نرم نشود خاصهً اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب از پوست جو سازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر زیاده از این حاجت آید پوست انار دانه و کشک جو بریان کرده می‌نمائیم یکجا بپزند چنان که رسم است و اگر طبع سخت نرم باشد صمغ عربی و طباشیر بر آن کشکاب افکند و اگر بدین کار برنیاید پیش از کشکاب مذکور به قدر سه درم سفید الطین با رب بهی ترش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند **صفت سفوف الطین** گل سرخ طباشیر تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یک یک جزو پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو و اگر کار دراز گردد دوغ ترش پالوده و مسکه را از آن جدا کرده با کبک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آن است که در اول اندکی اسهال آرند و در آخر حصبه رها کنند که اسهال نشود **ابن نوح** گوید که اهرن گفته که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیات است هرگاه به اسهال باشد و **محمد بن زکریا** نوشته که حصبه خبیث‌تر از جدریست و می‌باید که در حصبه اخراج صفرا برفق بغیر اسخان کنند به مثل آب آلو و انار ترش بشحم کوفته با شکر و ماءالشعیر و آب هندوانه و ماءالخیار و ماءالقرع و لعاب بزرقطونا و مانند آن و اگر عقب شرب اینها غم و کرب به هم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی در آن بنشانند و مالش بدن او کنند و بجامه بپوشند تا بدان تسکین یابد **مصنف** خلاصه‌التجارب گوید که جوانی کشمیری را در ری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک به هلاکت رسید حضرت استادی او را سه عدد انجیر خشک با مغز جوز دادند بخورد و صحت یافت و طریق علاجیکه بر محسوبان تجربه کرده‌ایم و بی‌خطر بوده آن است که در اوائل فصد و یا تقلیل دم فرموده‌ایم و بعد از آن جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آتش جو که اندر آن عناب و اندک گشنیز سبز جوشیده باشد داده‌ایم و آن را که از این غذا نفرت شده برنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده‌ایم و به آب سرد و آب عناب جوشیده و اندک یخ و شفتالو تسکین حرارت کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا به آب عناب خلط کرده‌ایم و گاهی که دهن سخت خشکی کرده هندوانه شیرین سرد کرده داده‌ایم و اگر شکم نرم بود منع عمل نموده‌ایم و آلو و هندوانه نداده‌ایم آن هنگام



غذا ماش برنج‌اند و آب جو پخته فرموده‌ایم خصوصاً بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصولی را خطائی نرسیده و بسیار از حصبه‌های بد به این تدبیر صحت یافته‌اند و آنجا که بروز دیر می‌شود ناقص یا متراجع است و طبیعت را بیاری دادن احتیاج است باید که تن او را انجام پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند و اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شیب جامه او دارند تا بخار آن تن او را نرم و مسام او را گشاده سازد صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم ممد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کند و یا بیم حدوث اسهال باشد مزیدن بهی ترش و رب آن و مزیدن اناردانه و زرشک موافق بود قبل از غذا و بسیار را دیدم که در یخ و ترشی مبالغه کردند و حصبه بخیر گذشت اما گرانی در زبان و یا در گوش پیدا کردند و بر آن ماندند و آنجا که گرانی سر و صداع و یا بیهوشی و غفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد نشده و حصبه نیز هنوز بروز نکرده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتلای دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد ماده را از دماغ باز باید داشت بحقنه و شیاف و بیاشویه و بویانیدن کافور و لخلخه بارد و مالیدن تیزاب بر کفهای دست او و بعد بروز آن را که وضعی باشد و غذای قویتر خواهد چوجه مرغ باید داد پخته یا کباب کرده و بفایزی اندر ری هوای مولد حصبه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که سرفه سخت و تململی پیدا کردند و بعد یک روز تب مطبقه قوی پدید می‌آمد و بوقت شب هنگام سرفه تب بیشتر می‌شد و اکثر را آواز گرفته بود و روز پنجم حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر می‌شد و چنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه می‌دادند نافع بود و بروز حصبه را نیز مدد می‌کرد و ترشی‌ها مضر بود هم سرفه را و هم تب را و غذای نافع بعضی را شوربا برنج بود و گوشت گوسفند اندر آن جوشیده و حلیم گندم گوشت اندر آن جوشیده و بعضی را آش جو ساده و بعضی را نوغان برنج و بعضی را ماش برنج و دیگر چربیها و ترشی‌ها و سردیها و شیرینیها هیچ نمی‌دادند و بعضی کودکان معتاد میوه را انار ملسی اندکی می‌دادند و بدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در هفت روز در یازدهم بحران تام به عرق بود و چون مرض هوائی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمی‌شد و بیشتر احتیاج به تنقیه کودکان سخت مرطوب و مردم رسیده را باشد جهت قوت سبب بتخصیص که تدابیر اکل و شرب ایشان بد بوده باشد و

حضرت استادى هيچ محسوب را نمى گذاشتند كه جامه پاى بيوشد جهت آن كه گزیدن شپس براى بروز حصبه نيكو باشد **بعضى** متأخرين مى نويسند كه اگر صفرا در كمال غلبه و زيادتى و در طبيعت نيز قبض باشد بزودى طبع را نرم نمايند بملينات مناسبه دافع صفرا مثل ماءالشعير يا شربت آلو يا تمره ندى يا آب انارين معصور با شحم و شيرخشت يا به اين نقوع فواكه حامض تمره ندى پنج توله آلوى بخارا و زردآلوى ترش هر يك پانزده دانه سپستان عنب هر يك سى دانه در عرق كاسنى يا آب مروق آن به قدر پادسير تر كرده مالیده دو توله تا چهار توله شيرخشت حل كرده بنوشند يا مغز خيارشنب و تمره ندى در آب كاسنى مروق يا عرق آن حل كرده صاف نموده يا شيرخشت و روغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد والا اين نقوع حلو بدهند عنب سپستان هر يك بيست دانه خوبانى مویز منقى هر يك پانزده دانه در عرق نيلوفر يا مكوه تر كرده با چهار توله شيرخشت بخورند يا مغز فلوس و سپستان را در آب هندوانه خيسانیده صاف كرده با شيرخشت و روغن بادام و يا مغز فلوس را در لعاب بهدانه و اسپغول و ريشه خطمى مالیده با شيرخشت و روغن بادام دهند پس بنگرند اگر خون نيز كمال غلبه داشته باشد جوان محرورمزاج را فصد اكحل يا باسليق و غيره نمايند بعد از آن مطفيات و مسكنات صفرا خون بدهند مثل اشربه كه سابق مذکور شد و شربت نارنج و ترنج و ليمو و ريباس و غوره و توت و آلو و زرشك و سکنجبین هر کدام كه مناسب باشد با عرق كاسنى يا آب برگ كاسنى و خاكشى سنگ شود يا اسپغول پاشیده پس اگر غليان و حدت ماده قوى و رقيق باشد متوجه بتلغیظ آن شوند بمبردات مغلظه بمقدارى كه غليان و حدت آن كم گردند بسيار از حد مانند شيره تخم خيارين يا مغز تخم كدو يا مغز تخم هندوانه بشربت عنب يا نيلوفر يا كاوى يا جمار نخل و از اين همه بهتر قرص كافور است به آب انار ترش يا شربت آن يا شربت بهى ترش و سماق و مانند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غليان و حدت چندان نداشته باشد احتياج بتلغیظ نيست كه آن بسيار ضرر دارد بلكه اگر ماده غلظتى داشته باشد ترقيق آن نمايند و اعانت طبيعت بر بروزى به مثل آب برگ باديان و برگ كاسنى و برگ عنب العثلب با خاكشى سنگ شو و عرق كادى يا جمار نخل و شربت آن كنند و اگر برگهاى مذكوره نباشد شيره تخم آنها با

خاکشی و شربت کادی و عرق گل و بیخ آن بدهند و محافظت بعضی اعضای شریفه بتدابیری که در جدری گذشت باید کرد و از مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند این همه تدابیر قبل از بروز حصه است اما بعد بروز مغلظات و مبردات البته نباید داد و ملاحظه غلبه صفرا و حدوث ثوران آن را نیز از دست ندهند و معینات بر بروز می‌باید خورانید مثل آب بادیان و غیره مسطوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها باضافه بیخ کاسنی و بیخ بادیان و گل نیلوفر هر یک یک درم تا یک مثقال با یکی از شربت‌های مناسبه و سه درم خاکشی سنگ‌شو و اگر حصه در بروز دیری کند سه عدد انجیر و سی عدد سپستان و ده دانه آلوی بخارا در آن مطبوخ اضافه نمایند تا آنگاه که دانه‌ها تمام بروز کنند و اگر این کفایت نمایند تا آنگاه که دانه‌ها تمام بروز کنند و اگر این کفایت نکند یکی از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدهند و بدن را گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخوراند تا فی‌الجمله عرق آید لیکن با شرائط مسطوره در جدری از بحال بودن نفس و حواس و غیره و اگر خشکی دماغ یا بیخوابی عارض گردد و شیر دختر در بینی چکانند و پارچه بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر از این تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و بر کف دست و یا بجای دیگر چند قطره آب روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدهین نمایند و غذا بمزورات بی‌گوشت و روغن مثل آش جو به اندکی نبات یا شربتی ترش مناسب یا بی‌شیرینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفناخ و خرفه و یا پلول به عدس مقشر یا ماش مقشر و تورئی به اندک نمک و روغن بادام پخته همه چاشنی‌دار به آب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد والا بی‌چاشنی با چلاو نان در جمیع اوقات موافق و مناسب است و هرگاه تشنه شود آب سرد که بهوا سرد شده باشد نه ببرف وشوره بدهند و اسپغول بر آن بپاشند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو مسکن عطش است و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بهیچ نوع تسکین نیابد آب سرد مقداری کثیر بخوراند و قی فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی است و در مکان معتدل الهوا در ابتدا بنشانند و در اواخر بعد ریختن خشک‌ریشه اندر مکان سرد هوا وادار نشانند و مبردات مثل شیرۀ تم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماء‌الشعیر با یکی از شربت‌های مناسبه و یا اسپغول با عرقی و شربتی مناسب و سکنجبین و یا آب هندوانه رسیده و مغز تخم خیارین و

کسیرو و یا دوغ گاو مسکه گرفته که بسیار ترش نباشد و یا میوه‌های بارد ترش و چاشنی‌دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفه نباشد والا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه و مانند اینها مناسب است و به آب سرد اکثر غسل کرده باشند یک روز یا دو روز در میان و **بدانند** که اگر اسهال در آواخر این مرض عارض گردد و زود متوجه حبس آن گردند بتدابیری که در جدری ذکر یافت و محافظت قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس در این مرض بسیار لازم شمرند بخوشبوهای سرد مثل صندل به گلاب سوده و بیدمشک و کافور و نیلوفر مانند اینها و خوراندن مروارید سوده و فادزهر معدنی با عرقیات مناسبه مثل عرق بیدمشک و بهاربید و نیلوفر و گلاب و اشربه مناسبه مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نهادن پارچه تر کرده بر سینه و جگر و تارک سر بسیار مفید است و اگر در ابتدا اتفاق تلئین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما مسهلات قویه را حذاق اطبا در هیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده‌اند زیرا که در آن خطر از ملینات زیاده است و از خوردن گوشت و روغن و چیزهای گرم و چرب و خوشبوهای تند و بدبو متعفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوءهضم و از خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و به سبب صعود ابخره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد ناچار تلئین شکم بملینات مذکوره و یا بحقنه لینه بارده کنند **بالجمله** بعد از ظهور حصبه از مبردات و ملینات احتراز واجب است اگر در اواخر او طبع نرم شود بشربت حب‌الأس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زهرمه‌ره خطائی و قرص طباشیر قابض و رب بهی و مانند آن بازدارند و اگر اسهال دموی بود بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سوقط قوت بود فی‌الفوز بحبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و ادویه حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفته شد و آن را که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفه شدید را بلعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر مرض را به ادویه مناسب آن تدارک نمایند و الله تعالی هو الشافی و فی الصعاب هو الکافی

## شرا

بثور پهن مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعهٔ حادث شود پس اگر دموی باشد سرخ‌تر و گرم‌تر بود و به سرعت ظاهر شود و در روز شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاهی رطوبت از آن سیلان کند و در اکثر امر کرب او و حکه در شب اشتداد نماید و سببش بخارات حار است که یک بارگی در بدن ثوران کند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شراب موضع فراخ درگیرد اگر فصد نکنند خوف حدوث تب غب باشد و **طبری** نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا در آن تهاون می‌کنند چنان که در صداع خبطه نهادن نمایند و از تهاون در خبطه زکام پیدا می‌شود و از تهاون در زکام نزله تولد می‌کند و از تهاون در نزله ذات‌الریه و ذات‌الجنب و شوصه حادث می‌گردد همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد می‌شود و از فساد او ضعف اعضا و از ضعف آن انصباب مواد به سوی آن و از انصباب مواد جرب و دمامل و دبیلات و بثور ردیه و فاسد لحم می‌گردد و گاهی بسقوط اعضا می‌انجامد و شری یا از خون گرم حار بود که در آن حرافت باشد و چیزی از رطوبت فاسدهٔ غلیظه با وی آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد باشد که بشوریت حدت یا بدو آنچه از رطوبات مالحه با وی آمیزد از سر نزول نماید و گاهی با رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسدالکیفیت آمیزد و به حسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در جمره و نمله می‌باشد صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و با وی کرب و قلق و حالت شبیه بجمی باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفیدرنگ بود و با آن غثیان و تهیج باشد و گاهی با وی قذف رطوبت بود و گاهی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزد اندفاع خلط به سوی سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن به سبب کثرت او یا غلظ او یا هر دو باشد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاهر شود مثل بثور پهن گردد و با آن حکه بود سبب حرافت و ملوحت که در خلط است و **خجندی** گوید حق آن است که هر دو نوع

شری در شب کثرت نمایند و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر باشد و این مرض از صفرا سودا کمتر افتد به سبب قلت تبخیر بنا بر بیوست آنها

### علاج شرای دموی

فصد هفت اندام کنند و لعاب بهدانه شیرۀ عناب شیرۀ صندل در عرقیات بارد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و پهنکری هر دو سائیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سائیده مالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلی مفید است و آب نیم گرم بر بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و نمک سانبهر و سبوس نانخواه هر یک دو ماشه بر جلد بمالند تا تفتیح مسام و تحلیل بخارات کند و طین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس به آب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم و گشنیز خشک برآتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم است و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن و خاکشی و اسپغول هر یک دو درم با جلاب خوردن و حبی که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود نضج ماده از منضج بارده نموده تنقیۀ صفرا به مسهل بارد که در آن هلیجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده می کند

**ذکر ادویۀ نافع** این نوع شرا شرب و ضماد عصارۀ بارتنگ و کذا عصارۀ گشنیز سبز به عسل و اگر مویز منقی و یا زیت خوشبو داخل کرده ضماد نمایند نافعتر باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا جمار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم به شکر و بردن مریض در حمام و طلای بدن او به آب بید در حمام و کذا شرب گشنیز خشک و شکم هر یک دو درم هر روز و کذا برادۀ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان خونست و کذا نقوع تمرهندی و کذا آب لیمو و کذا نیل هندی نیم درم که مسکن جوش خونست و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد پشک گوسفند یا بز مثل غبار سوده به سرکه آمیخته و کذا نان گندم به آب گشنیز و کذا برگ خیار به عسل

آمیخته و کذا عصاره برگ آس یا حب او تنها یا به شراب و روغن گل پخته و کذا سماق به آب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته و کذا آرد جو و تخم گندنا مساوی و کذا مغره به سرکه یا آب حل کرده و کذا آب کاسنی و روغن گل و کذا برگ توت باریک سوده در حمام و کذا صبر به سرکه و غبار آسیا به سرکه و عسل و کذا بقم و کذا خولان به آب حل کرده هر واحد نافع است و اگر دوغ گاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای ماشرا هم مفید است **ضماد** شرای حار از بیاض اوستاد مغفور عنبالعثلب گشنیز کاکنج قدری آرد جو با هم آمیخته طلا نمایند و لباس سرخ قطعا نپوشند **طلا** حضض مازوی سبز صندل سفید زردچوبه برابر کوفته بیخته به سرکه و گلاب طلا نمایند **عرق صدبرگ** برای شرا که با حرارت و سوزش باشد بسیار مفید است گل صد برگ زرد پاو آثار در آب بیخ کیله دو آثار شب تر کرده صبح عرق کشند و دو توله صبح و شام بنوشند و اگر با قرص کافور دهند بهتر است **اقوال حکما** ابوسهل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سخونت پذیرد باید که فصد کنند بعد آن مطبوخ تمرهندی و آلوی بخارا و هلیله زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انارین یا تمرهندی بیاشامند و یا بگیرند هلیله زرد دو درم ایارج فیکرا یک درم و به سکنجبین سرشته بخورند **شیخ** می‌فرماید که اگر خون غالب باشد مبادرت به فصد واجب است به عده اسهال صفرا نمایند اگر قوت متحمل باشد به مثل هلیله دو جزو و ایارج یک جزو شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او به مثل تمرهندی و آب انارین و آب انار میخوش و نقوع خوبانی و ماءالرائب و قرص طباشیر کافوری به آب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار آن را نفع بخشد و تلئین طبیعت صاحب او کند و نقوع سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و از اغذیه طفشیل و سرکه زیت به روغن بادام و سرکه زیت به آب غوره و دوغ باشد **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند آن را که علامات خونی ظاهر بود در حالی که پدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره به آب سرد دهند تا ساکن شود و هرگاه که تسکین شد فی الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد و بنقوع تمرهندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز

معاودت کند و قوت قوی باشد بگیرند هلیله زرد دو درم ایارج فیکرا یک درم کتیرا یک دانگ و به آب کرفس حبها ساخته بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ و غیر آن با قرص کافور یا با قرص طباشیر باید داد و اگر مدت دراز گردد نقوع صبر به آب کاسنی یا به آب عنب‌الثعلب بدهند و اگر غثیان بود بر قی یاری دهند تا بخوبی قی کند **ابن هبه‌الله** گوید که اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمره‌ندی به سکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد رب بهی یا آب بهی یا شربت سیب بدهند پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد به آب انارین به شکر اسهال آورند و اگر کرب آن را لاحق شود شیرۀ تخم خرفه به سکنجبین یا اسپغول بجلاب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند و غذا بسماقیه و حصرمیه سازند و بدن را به آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز و کاکنج و قدری آرد جو سرکه طلا کنند و در آبی که بنفشه و نیلوفر در آن جوشانیده باشند بنوشانند **ابن الیاس** گوید که اگر مبادرت به فصد نکنند خوف غب بر آن باشد و به قدر قوت و فصل و هوا خون برآرند به عده تنقیۀ بدن از صفرا به مطبوخ فواکه مقوی بسمقونیا و یا به مطبوخ هلیله زرد بفلوس خیارشنیر و یا خشیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و هر صبح آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد بیست درم بترنجبین یا شیرخشت ده درم بنوشانند و یا هر بامداد آب هندوانه یا ماءالخیار یا سکنجبین ساده یا ماءالرائب هرکدام که باشد ده درم به شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره آب انار ترش یا آب غوره به مغز بادام و اسفناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال بماءالرائب بیست مثقال ایشان را نافع بود **طبری** گوید که علاج نوع دموی به فصد و اخراج خون به حسب قوت کنند و ماءالشعیر و سکنجبین ساده بنوشند و اقتصار بر مزورات معمول به آب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفناخ و مانند آن نمایند و اگر زوال او دشوار گردد و قوت اطاعت کند حل طبیعت به این مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بیست درم آلو سی عدد عناب پنجاه عدد تمره‌ندی منقی از لیف و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوت تخم کاسنی برگ عنب‌الثعلب گشنیز خشک توت سیاه خشک کرده هر واحد پنج درم همه را جوشانیده صاف نموده یک درم گرفته هفت درم فلوس خیارشنیر مالیده بار دیگر



صاف کرده نیم دانگ انطاکی مشوی انداخته نیم گرم بنوشند و اگر از این تدبیر زائل نشود و قاروره حاد باشد سفوف کافور بخوراند **نسخه آن** بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم بیخ که آن حشیشة سفیدرنگ است سه درم مازوی سبز یک درم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند و اگر قرص بزدند بهتر بود و هر روز سه درم با دو اوقیة سکنجبین ساده بخورند و غذا که مذکور شد تناول نمایند پس هرگاه قاروره او به حالت طبیعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب عنبالثعلب و آب گشنیز سبز و آب انار میخوش گرفته پوست جو یا آرد آن یک شبانه روز در آن تر کرده برهم زنند تا لزوجت در آن پیدا شود بر همه بدن ضمد نمایند و هرگاه که خشک شود اعاده او کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد از آن در حمام داخل شوند و اگر به این تدبیر زائل نگردد سرکه به گلاب در روغن گل در حمام بمالند که از این ضرور زائل شود و از طلای عجیب این نوع که بعد تنقیه به عمل آرند این است که در آب برگ بهی و آب برگ بنفشه قدری صندل و بوش حل کرده به کار برند و این فی الفور یا در یک روز ازاله آن نماید و گاهی در این نوع نقوع مذکور در علاج صداع حار نوشانیده می شود **خضر** می نویسد که علاجش فصد و اسهال صفرا برفق به مثل نقوع مسهل یا آب انارین بهلیله است و استعمال نقوع حلو و حامض و تغذیه مزوره اناردانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طعام و نقوعات گشنیز خشک زیاده کنند و استاد من امر می کرد بنوشیدن شیرة تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سه درم شمار یک درم در آب برد آرد و شیرین کرده **گیلانی** گوید که عنبالثعلب تنها یا با گشنیز تر بر آن نهند و یا مویز با تخم بکوبند و بر خرفه مالیده بر آن نهند و باید که از اخذ اشیای حریفه حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند و برگ زیتون به آب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول سازند و اگر مریض را این دوا بخوراند نفع دهد بگیرند پودینه نهری و جمیز هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته به آب انار ترش یا به آب خیار بدهند و گلاب و روغن گل بعصاره کرفس و گشنیز تر بمالند و تسکین

لهیب بنقوع سماق یا تمرهندی یا شربت حصرم یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل برآرند و اگر مع ذلک مرض در تزیید باشد و قوت قوی بود فصد از دست دیگر بگیرند و خون مقدار کثیر برآرند اگر قوت مساعدت کند و ماءالشعیر به آب انار چاشنی دار بدهند و غذای مناسب وقت شام دهند و به گلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و گشنیز و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنبالثعلب و کاکنج همه یا هرچه از اینها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر مبرد مرطب لازم گیرند مثل ماءالشعیر و غیره و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن دهند و تلئین طبیعت بماءالفواکه و ترنجبین به ماءالشعیر کنند و اگر بعد از فصد عود کند حب صبر بخوراند و مداومت بر ماءالشعیر مرکب به آلو یا شربت بنفشه یا ماءالفواکه که بترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا مزوره معمول از تمرهندی یا آلو یا زردآلو و سماق و غوره سازند **انطاکی** گوید که علاج دموی بعد فصد شرب ماءالشعیر و تمرهندی بشربت انار و شربت درد و شربت بنفشه است و طلا به اطیان و آنچه در علاج نار افرسی بیاید و در خواص آمده که صاحب شرا چون جوخ احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد و کذا لباس حیاض و کسبیکه غسل کند به آبی که آفتاب او را ندیده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بجوشانند و به عسل آمیخته بر شرا طلا کنند آن را ببرد **مؤلف** اقتباس می نویسد که در شرا که از بخار خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد هفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا به کار برند به عده این عرق مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنبالثعلب براده شیشم گل سرخ براده آبنوس گل نیلوفر هر یک پاو آثار صندل سفید تخم کاسنی عناب کلان اف تیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست و پنج توله و بدانند که در این مرض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید است و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ گز بر اخگر انداخته بخور گیرند و از چادر بدن را بپوشند سوای رود همچنین بخور خاکشی و کذا بخور چوب گلاب و همچنین غسل کردن به آبی که در آن نانخواه و برگ شاهتره و برگ کنار و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یکمشت جوشانیده باشند و مالیدن خاکشی سوده در روغن گل عظیم الاثر و

مجرّب است و همچنين غسل به آبي كه در آن سبوس گندم دو قبضه و خاكشي يك قبضه و نمك طعام نيم قبضه پخته باشند و ماءالجبن نفع كثير دارد

### علاج شرّاي بلغمي

گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنبالثلب خورند و در حمام روند و آرد جو و تخم کرفس و سرکه بمالند و یا نمک و میده بر بدن بمالند و از شکر و اجوائن تبخیر کنند و تنقیه بلغم نمایند و یا سکنجبین ساده ده توله به عرق شاهتره و عرق عنبالثلب و عرق بادیان هر یک پنج توله حل کرده خاكشي شش ماشه پاشیده بنوشند و عود و عنبالثلب هر یک دو ماشه گشنیز خشک سه ماشه بر اخگر گذاشته و دو آن بر بدن گیرند و نانخواه و گیرو در سرکه سوده مالیدن نافع بود و گویند که ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته و کذا قبیل و کذا ابهل و کذا انجیر خام سوده بنمک و سرکه آمیخته و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گندنا و ششم حصه آن نمک و کذا فاوانیا و معصفر و میعه سائله مساوی به آب بادیان سرشته و کذا برگ سعد تازه و کذا مرداسنگ یک جزو گوگرد نصف جزو به سرکه و روغن گل سوده و کذا سیر و نمک و کذا فلفل و نمک به آب کرنب سرشته و کذا زرنیخ سرخ به روغن گل مخلوط کرده و کذا کندر سائیده به زیت آمیخته و شربت کبابه چینی یک درم سوده با سه درم شکر و شرب و ضماد اشق به آب حل کرده و کذا مرزنجوش پنج درم و کذا کرنب و کذا تودری هر واحد نافع است و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که پهنکری در آب سائیده گرم کرده بر بدن مالند و شکر در آب جوش خفیف داده خاكشي پاشیده بنوشند و ابهل هفت عدد به آب نیم گرم خوردن مجربست و تخم شبت قریب آن است و حلتیت عجیب است و زیره سیاه سالم و کذا فلفل کوفته به آب مفید و بخور زر و چوب نیز نافع و کذا شیره تخم و قرطم دو توله به آب سائیده خوردن و به عده به آب گرم غسل کردن فوراً زائل می کند و مجرب است لیکن عند امتلا تنقیه ضرور و سبوس اجوائن به سرکه سائیده و کذا حب السمنه و گیرو مالیدن نافع و مالش عاقرقرحای سوده به روغن کنجد آمیخته مجرب و این حب از بیاض والد ماجد منقول و مفید و معمول است گیرو

مویز منقی زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه به قدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد و یکی بیندازند و از هفت حب باقی هر روز نهار یک حب به آب فرو برند و این ضماد نافع است مغز بادام تلخ بوره ارمی تخم ترب سائیده بلعاب حلبه آمیخته بعد از تکمید به آب گرم یا بعد خروج از حمام طلا نمایند **اقوال اکابر** مسیحی گوید که اگر از بلغم شور باشد آب جوزالسرو رطب بمقداری که در قول شیخ بیاید با صبر بخورند و یا تخم فنجنکشت سه درم بلین حامض خورند و یا بگیرند پودینه دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم و به آب انار ترش بدهند و یا سماق را در آب تر کنند و از نقوع او سه اوقیه گرفته و از آن یک درم ابهل سوده آمیخته بنوشند و یا خشت نو در آب تر کنند و آب اوصاف کرده مقدار چهار اوقیه از آن با یک درم کبابه سوده بنوشند **شیخ الرئیس** می نویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیه بدن کنند بهلیله که نصف وزن او تربد باشد شربتی سه درم و آب جوزالسرو تر یک اوقیه با یک درم صبر بدهند و عصف سائیده بسرکه ترش بزنند و سه درم بدهند و آب مغره و یا خشت نو در آب تر کرده بنوشانند **ایلاقی و جرجانی** گویند آن را که علامتهای بلغمی ظاهر بود هم اولاً اندک خون کم کنند به عده نتقیه بلغم به این دوا نمایند پوست هلیله زرد دو درم تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا انیسون کتیرا هر واحد یک دانگ به آب کرفس حبها سازند این یک شربت بود و هر صبح ده درم گلقدن عسلی با ده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و اگر گلشکر با نیم درم انیسون دهند روا بود و حمام و عرق آوردن و مسام گشادن هر دو نوع را سود دارد و سه درم تخم فنجنکشت کوفته بیخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند **سعید** گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین و سکنجبین عسلی بخورند و اسهال به ایارج آورند و باید که کبابه نیم مثقال و دو اوقیه سکنجبین خورند و غذا مسخن بدن مثل قلا یا و مطنجنات سازند و بر نهار در حمام بنشینند **ابن الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند و یا بگیرند بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم و با شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند و تنقیه بدن به مطبوخ هلیله مقوی تبرید کنند و مالش بدن با پوست جو و آب کرفس نمایند **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مریض است به این حب اگر

قاروره او سفید باشد بگیرند مصطکی یک درم سنبل الطیب غاریقون تربد گل سرخ ربالسوس هر یک دو دانگ تخم  
حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم اف تیمون نیم درم همه را باریک سائیده در سکنجبین سرشته حیها سازند  
شربتی از آن سه درم و ثلث و دو شربت از آن بخورند و بشرب سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد و فصل مانع از آن  
نباشد و امر بدخول حمام در هر روز دو مرتبه و بخائیدن مصطکی و انداختن آب دهن نمایند و از اغذیه بر مزورات  
معمول به سرکه و شکر اقتصار ورزند و اگر به این طریق زائل نشود و قاروره سفید و قوت قوی باشد مطبوخ اف تیمون  
بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ فضه ایارج فیکرا بخوراند و اگر به این دوا نیز زائل نگردد این نقوع صبر  
بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم مامیران چینی سه درم همه را در ظرف  
چینی کرده بر آن آب کاسنی مروق بمقداری که آن را بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز صد درم  
از آن با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مریض را بواسیر باشد در این نقوع قدری مقل داخل کنند و تکمید  
مقعد او به روغن گل نیم گرم کنند و این هفت روز بنوشند و غذا در آن ایام مزورات شیرین با روغن بادام مفرط  
باشد و اگر به این تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند نسخه آن بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم و  
بیخ مذکور در نوع اول چهار درم تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم و همه را سائیده سه درم بر نهار بخورند و  
بالایش بیست درم سکنجبین بزوری بنوشند و استعمال هلیله مربی در این علت نافع است پس اگر چیزی از آن  
ماند در حمات کبریتی بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان که در آن بادام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاد  
درخت پخته باشند تا آن که غلیظ گردد بر مواضعی که باقی مانده باشد طلا نمایند بعد از آن امر بدخول حمام و  
دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و مغز او اگر فصل او باشد باید کرد و از عجائب تجربه در این نوع که در یک  
روز زائل می کند تخم آزاد درخت سوده طلا کردن است و این مجرب است در آن شائبه کذب نیست و دیدم اطبای  
شام را که همه به این دوا در این نوع امر می کردند و تجربه آن کردم و نیک یافتم و هرگاه از این هر دو نوع شری  
نوعی ثالث مرکب گردد و از رنگ و صورت او ظاهر شود از این هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و در آن

تلف نمایند و دیدم شخصی را که شرای دموی عارض شد و چیزی شبیه به عرق بدبو از آن ترشح می‌کرد و دانستم که این از بقیه خلط محدث مرض است که اندک اندک منحل می‌شود پس تلطیف تدبیر او کردم و لزوم حمام نمودم و از آن پاک شد و دیدم که امر شری بجرم مودی گردید و مکث او طول کرد و بغسل کردن در چشمه کبریتی زائل شد **گیلانی و مجوسی** می‌نویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یک‌درم و یا با کبابه نیم مثقال تا یک درم سوده و یا با یک مثقال پودینه نهری سوده بدهند و به آب کرفس و سویق شعیر بر بدن طلا کنند و آنچه تجربه کرده شد و در هر نوع موافق آمد این است پودینه دو درم طباشیر دو درم گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخوراند و یا ابهل بر نهار بدهند و اگر زائل نشود مطبوخ بهلیله و بفواکه بنوشانند و تبرید و ایارج قوت دهند و اگر نفع نکند ماءالجبن به این سفوف نشانند **صفت آن** هلیله کابلی سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم بادیان و غاریقون هر واحد دو درم همه را سائیده سه درم با نیم رطل ماءالجبن و ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز ماءالجبن اندک اندک بیفزایند تا به یک رطل رسد **انطاکی** گوید که علاجش به گلقدن عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقون است و طلا به آب کرفس و بورق و کتیرا و طیبخ سیوس و بابونه و کاه گندم و گشنیز و کرنب اکلاً و طلاء مجرب است و در بلغمی به زیت و عسل و کذا گندنا و حی‌العالم و آب قصب طلا کنند **مصنف خلاصه** و غیره می‌نویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند و غذا بغیر قفق دهند و اندکی گرسنگی کشیدن مناسب بود و حب‌الشفای بالای طعام بسیار نافع آید و اگر با شرا غثیان بود به آب گرم و غیره مدد کنند تا قی تمام کرده شود و بعد طیبخ را نرم باید داشت و در جمله احوال نرم داشتن طبع اولی بود و عورتی به استعمال اضمده قابضه بر کمرگاه بقایای حیض را پیش از پاک شدن منع کرد و روزه گرفت بعد یک روز این مرض پیدا شد اول روادع از خارج بدن به کار برد پس مسهل صفرا و بلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده‌تر شدی و ماست سخت مضرت کردی و هرگاه طیبخ نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت باز حیض او گشود و به آن صحت یافت و طوایفی نیز همچنین کرد و

ماءالجبن هم سودمند نشد و تا یکسال احتباس حیض و شری می‌داشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شرا پدید آمدی حکیم بایزید مرحوم اول فصد صافن کردند و چندان خون گرفتند که بغشی انجامید به عده مطبوخ پوست خیارشیر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنکشت و برگ داودی و اشنه و خاکشی هر واحد یکمشت در ظرفی گلی جوش کرده هر روز و شب هفت هشت نوبت دادند و غذا شوربای لوه و ابوفضل بنان روه مقرر نمودند و غسل به مطبوخ برگ فنجنکشت و خرزهره و گز و سنبل‌الطیب هر یک دو قبضه و حمول از حب توتیای علوی‌خان کردند روز دوازدهم حیض گشوده خون بسیار آمد و غشی افتاد بعد بستن اطراف و پستان خون موقوف شد و بهوش آمد و صحت یافت و ایضاً نوشته‌اند که غسل کردن به آبی که در آن برگ فنجنکشت و بزرالبنج و برگ گز هر واحد یک قبضه و یا افسنتین و افتیمون هندی و سداب هر یک سه توله جوشانیده باشند و کذا بیخ سرکنده و کذا برگ نیب و گز در بلغمی و سوداوی مجربست

### علاج شرای سوداوی

اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد نضج سودا به مسهل سودا یا به مطبوخ افتیمون یا شاهتره اهللیجی علیوخان و حب افتیمون تنقیه کنند و ماءالجبن نوشانند و اطریفل شاهتره و افتیمون علوی‌خانی با عرق چوبچینی دهند و اگر از این تدبیر رفع نگردهد چوب چینی خورانند و مرد آتشی را این نوع شرا عارض شد و مقدور ماءالجبن نداشت بمداومت سفوف مبارک مخرج سودا امر کردم و از آن نجات یافت و عرق گل نیب مرکب نیز در این باب مجرب است و در بیاض استاد مرحوم نوشته که در شرای یابس هر روز دو سه مرتبه در آب گرم یا طبیخ ادویه مناسبه نیم‌گرم بنشانند و نقوع عناب و آلو و گشنیز و شاهتره با سکنجبین اثر تمام دارد اگر علی‌الدوام بنوشند و هرکرا اکثر اتفاق این مرض افتد فصد و اسهال مکرر باید کرد و از محرکات ماده اجتناب لازم دارند و **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند که گاهی شرا در غایت ندرت از سودا حادث شود و چون بگیرند تخم مرو یک‌درم تا یک مثقال و باریک سائیده بر آن اندک اندک آب بریزند و لعاب او برآرند و بر آن اندک روغن یاسمین چکانیده برناشتاسته روز فرو برند

شرای سوداوی را زائل کند و گویند که مجرب است و از ادویۀ لائقه در این مرض ماءالجبن به ادویۀ مناسبه است و آب شاهترۀ مروق و آب کاسنی مروق با تراکیب مناسبه و آب برگ نیب و پاوسات و چوب چینی ترکیب اینها

### نمله

به قول شیخ یک بثره یا بثور صفراویست که حوالی خود اندک درم پیدا کند و ساعی و متجاوز از مکان خود باشد و گاهی قرحه گردد و پوست را اندکی بخورد جهت تیزی و سوختگی مادۀ صفاوی آن و گاهی تحلیل شود بی آن که ریش گردد از جهت قلت رداءت و رقت ماده و قوت طبیعت و رنگ نمله مائل بزردی بود و با حدت و التهاب باشد مع قوام ثلولی مستدیر و بیخ آن در اکثر عریض باشد مگر قسمی از آن که افروخوردون نامند بیخ او باریکتر از سر او بود گویا که معلق است و در هر نمله مثل گزیدن مورچه محسوس می گردد و بالجمله هر ورم جلدی ساعی که غائر نباشد آن نمله بود لیکن بعضی از آن جاورسی است و بعضی اکاله و چون قروح گردد و متعفن شود به اسم تعفن مخصوص گردد و ایضاً به قول شیخ بثور صفاوی اگر از صفرا بسیار لطیف حاد حریف که در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد از آن نمله تولد کند پس اگر لطیفتر و رقیقتر و حادثر باشد از آن نملۀ ساذجه حادث شود و این زیرجلد بود و اگر ماده ردی تر و غلیظتر باشد چنان که دم حاد محترق با صفرای سوخته آمیزد نملۀ اکاله حادث گردد و این جلد را بخورد و در لحم غائر شود و قرحه اندازد و **جرجانی** گوید که نمله بثور خرد بود و به تدریج به یکدیگر نزدیک و با هم پیوسته گردد و جای بسیار از حوالی خویش فرا گیرد و با سوزش و خارش باشد و به لمس گرم بود و سوزش او مثل سوزش گزیدن مورچه بود و لهذا مسمی بنمله شده و بعضی گفته اند که نمله روان و ساعی از مکانی بمکان دیگر می باشد همچون روانی مورچه و اینجاست که او را نمله گویند و گاهی عقب او تب و تشنگی شدید پدید آید و اکثر بثراتی که بر جلد پدید آید و پهن باز شود و متقرح گردد و غائر زیاده نباشد و از خارش و سوزش خالی نبود آن را از نمله شمرده اند و ساعیه نیز گویند و نمله دو گونه است یکی آن که مادۀ او صفرای خالص بود و آن را نمله ساذج گویند و این در ظاهر جلد ساعی می باشد فقط دوم آن که مادۀ او صفرای



محترق حاد مختلط به اندک خون حاد محترق باشد و آن را نملة متاکله خوانند پس سوزش جلد و زردی رنگ آن علامت نملة ساذج است و سرخی رنگ و سوزش و سرعت تفرح و آن که در ظاهر و باطن جلد ساعی باشد نشان نملة متاکله بود و **انطاکی** گوید که نملة بثور است و ظاهر آن است که از لطیف صفرای حاد افتد که حرارت آن را دفع کند پس گاهی کثرت پذیرد به حسب ماده و گاهی تجاوز کند و منتقل گردد و آن را ساعیه نامند و لابدست که متفرح شود و گاهی مستدیر شود و آن را جاورسیه گویند و گاهی پخته شود و چنان که آب و زرداب آید و آن را رطبه خوانند و نوعی از آن است که هرچند مندمل شود از مکان دیگر قرح کند آن را عیون مستعد باشد و اهل زردقه آن را خلد نامند به جهت مشابهت عمل آن حیوان در زمین **علاج** در نملة ساذج تنقیه صفا کنند به عده اطلیة مبردة مجففة مثل مامیثا و صندل و افاقیا و رسوت در آب کاسنی سبز و آب عنبالعثلب ضما کنند و اگر ماده شدیدالحدت متاکل باشد بعد تنقیه به مطبوخ هلیله و تمرهندی حوالی آن بطلای نرد طلا نمایند و طلا کردن از گل ارمنی و رسوت و کافور و سفیده تخم مرغ مفید بود و بعد از مسهل اگر حاجت باشد فصد کنند و در اینجا ادویة قوی التجدیف استعمال باید کردند تدارک جراحت بمرهم سفیداب فرمایند **ذکر بعض ادویة نافع نملة** گویند که ضما جوزالسرو یا برگ او به آرد جو و کذا نمک طعام و زوفای خشک و سرکه و کذا آب گشنیز سبز تنها و با نان گندم و به آرد جو و کذا حضض به گلاب و کذا آب عنبالعثلب بسفیداب و روغن گل و یا با پوست جو و کذا و سمه و کذا آب برگ مورد به روغن گل و شراب و کذا مورد خشک سوده به آب و زیت انفاق روغن گل آمیخته و کذا خاکستر بید به سرکه و کذا برگ خلاف و کذا قلقطار به آب گشنیز سبز و کذا روغن گندم و کذا مازو به سرکه سوده و کذا انجیر به سرکه و نمک و کذا اسپغول به سرکه و روغن گل و کذا بستان افروز به سرکه و کذا حجرالبقر به آب کاسنی و کذا پشک بز سوخته به سرکه سرشته و کذا آب سداب و سفیداب و سرکه و روغن گل و کذا زعفران و پوست درخت توت و کذا عدس مقشر به اکلیلالملک و عسل و پوست انار به آب پخته و کذا موم زرد و روغن گل و **شرب** و ضما حیالعالم صغیر و کذا خولان و کذا آب عصی الراعی و **اکل** و ضما خبازی و غسل نملة

نمک و سرکه به مرات هر واحد نمله را سودمند است و **ضماد** کمافیطوس به عسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا پوست درخت توت و زفت رطب و کذا سبوس گندم باریک سوده و زفت رطب و کذا پوست درخت صنوبر کبار با قلقند سوده و کذا موی انسان سوخته به سرکه و کذا ضماد و اکل سرکه هر واحد نمله را از سعی بازدارد **اقوال**

**حکما** مسیحی گوید ورمیکه سعی می‌کند و آن نمله است محتاج بود از جهت حدوث او از سبب حار اعنی مره صفا به سوی اشیای مبرد و محتاج نبود به سوی اشیای مرطب و اگرچه ماده او یابس است و ما چون معالجه این مرض مکرر به اشیای مبرد و مرطب کردیم فائده نکرد به سبب صعوبت علت بر آن و قهر مرض سبب را به جهت شدت و قوت او حتی که بر تخفیف او قادر نشد آن را ترک نمودیم و در علاج او اشیای مسخن و مجفف استعمال کردیم و آنچه مقتضی به حسب سبب است ترک نمودیم اصلا پس اگر این نیز نجات نبخشید و مرض آن را مقهور گردانید به استعمال اشیای که در غایت تسخین و تجفیف است مثل زرنیخ و قلقطار مائل شدیم و اگر از این هم فلاح حاصل نشد و مرض آن را مقهور ساخت به استعمال چیزی که در این حرارت و بیبوست بالفعل بود و آن آتش است امر کردیم و آن موضع را بدان داغ نمودیم و نمله سه قسم است دو نوع از آن در ظاهر جلد حادث شود و آن نمله بسیطه و نمله جاورسیه است و سوم نمله متاکله است و او آن است که در جلد غائر شود و گوشت را بخورد و باید که معالجه هر دو قسم اول به ادویه قلیل التجفیف کنند و علاج قسم اکال مختلف بود به حسب مکث او پس مادام که در ابتداست باید که موضع او بطلای مبرد و مجفف طلا کنند و علاج قسم اکال مختلف بود به حسب مکث او پس مادام که در ابتداست باید که موضع او بطلای مبرد و مجفف طلا کنند لیکن لازم نیست که در تجفیف و تبرید قوی باشد و طلا را بعقید انگور یا به شراب مائی که در آن اندک قبض باشد حل کنند و ضماد از چوب انگور و علیق و بارتنگ باشد و بعد از آن به اشیائیکه در تجفیف شدید باشند ضماد کنند مثل ضمادی که در آن با وجود ادویه مذکوره عسل یا عدس یا پوست جو داخل بود و یا ضماد مرکب از پوست انار و سماق و شراب و پوست جو پس اگر مکث نمله طول کند اشیائیکه در تجفیف شدیدتر باشند استعمال نمایند و در سرکه که تیزی او اندک به

آب شکسته باشند یا به شراب قابض حل کنند و اما نملۀ که در ظاهر جلد باشد علاج او در ابتدای او به اشیای معتدل التجفیف مثل مامیثا به آب گداخته باشد کرد و اگر فائده نکند باید که آن را در سرکه یا به آب عنب‌العثلب یا به آب بارتنگ حل کنند **شیخ** می‌فرماید که در علاج نمله اگر استفراغ خلط به حسب واجب نکنند بلکه علاج قروح نمایند به چیزی که آن را به کند از موضع دیگر قریب او یا از نفس آن موضع عود نماید و همواره جلد را به تدریج بخورد و ماء‌الجین بسقمونیا در استفراغ ماده نمله نافع است و اما طریقیکه بدان معالجه نمله کنند آن است که در نملۀ اکال از مرطباتی که در جمره استعمال می‌کنند اجتناب نمایند و در ابتدای او مثل کاهو و حی‌العالم و نیلوفر و طحلب و خرفه استعمال نکنند بلکه اگر ضرورت بود مثل عنب‌العثلب و خصوصاً خشک سوده به کار برند زیرا که در آن تجفیف است و مثل بارتنگ و علیق و عدس بعد آن و پوست جو و پست انار و شاخ انگور پس اگر بر آن خوف تاکل و تفرح باشد با این مبردات چیزی از عسل و مانند آن و یا دقاق کندر به سرکه استعمال کنند و آبی که از چوب انگور رطب نزد سوختن آن سیلان کند نیکو است و پشک بز به عسل و یا سرگین گاو به سرکه و چون تاکل و تفرح ظاهر شود اقراص اندرون به شراب قابض یا سرکه ممزوج به آب یا عصارۀ قنّاء‌الحمار و نمک و زهرۀ بز نر و سداب بنظرون یا فلفل یا نظرون بیول طفل استعمال نمایند **صاحب کامل** گوید که چون حدوث نمله از مره صفر می‌باشد لهذا در علاج او احتیاج بشرب و دوی مسهل صفر مثل طبیخ فواکه مقوی بسقمونیا و یا آب لبلاب بفلوس خیارشبر یا آب هلیله و تمرهدی می‌شود به عده بر آن اشیای مبرده مجففه طلا کنند و به حسب سبب محدث این مرض که آن مره صفر است واجب آن است که علاج به اشیای بارد رطب باشد لیکن چون نمله قروح است و قروح محتاج بدوی مجفف او بود به سبب رطوبتی که در آن می‌باشد لهذا مقاومت سبب محدث مرض ترک کرده شد و به سوی مرض قصد کرده شد و از این جهت واجب بود که طلا به ادویۀ مجففه استعمال کرده شود الا آن که ادویۀ که در نمله حادث در ظاهر جلد استعمال کنند در تجفیف کمتر بغیر لذع باشند مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و حضض به آب کاسنی و آب عصی‌الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق به گلاب و یا بگیرند گل قبرسی و ارمنی و

قیمولیا هر واحد یک جزو افاقیا نیم جزو و همه را در آب شاخ خرفه یا به آب عنبالعثلب یا به آب بارتنگ آمیزند و اما نوع دوم نمله که آن نمله متاکله است باید که در آن ادویه در تجفیف قوی تر باشند مثل قیمولیا به سرکه و گلاب استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکند و مکث او طول کند باید که بقرص معروف به اندرون طلا کنند و نسخه آن در علاج جدری در قول ممدوح الیه مسطور شد باید که آن را خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بحریر بیخته به گلاب آمیزند که مثل چرک حمام گردد بر موضع طلا نمایند **صفت مرهم** نافع نمله متاکله و سائر قروح محتاج تجفیف بگیرند مازوی خام یک جزو مورد خشک یک جزو باریک سائیده در روغن گل که در آن موم مقدار ثلث او گداخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد بر موضع طلا نمایند و اگر در آن برگ آس یک جزو افزایشند بهتر باشد **نوع دیگر** بگیرند مرداسنگ و زردچوبه هر واحد یک جزو مازو نیم جزو گلنار زراوند قنبیل هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده موم در روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم شود و بر نمله طلا کنند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب و آلو سیاه هر واحد بیست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماءالشعیر سازند بعد از آن تلثین طبیعت به مطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا با فلوس خیارشبر کنند و یا بگیرند هلیله زرد و تمرهندی و آلبوخارا و شیرخشت و ترنجبین مقوی بسقمونیا و بنوشند بعد از آن اطلیه مبرده مجففه استعمال کنند و در اطلیه او از مبردات اجتناب نمایند زیرا که قروح است بارتنگ و علیق و عدس و افاقیا و صندل و حضض به آب کاسنی یا به آب عصی الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم افاقیا و صندلین هر واحد یک و نیم درم و همه را باریک سائیده به آب بارتنگ و آب خرفه به سرشند و علاج نوع متاکل آن بمجففات قوی التجفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم کوفته بیخته به آب عصی الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکند بقرص اندر و خون و طلای نرد طلا نمایند **طبری** گوید که علاج نمله و جاورسیه واحدست غیر آن که عنایت

نمله واجب است که موکدتر باشد و عمدۀ در علاجش فصد است و استفراغ به این مطبوخ اگر قوت اطاعت کند و قوانین اطلاق آن نماید پوست هلیله زرد بیست درم تمرهندی از لیف و تخم او پاک کرده بیست درم آلو سی عدد گشنیز خشک برگ عنبالعثلب هر یک باقه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک کف ترنجبین از خار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد پنج درم همه را حسب واجب بپزند و صاف کرده وزن سه طسوج سقمونیای مشوی در آن حل کنند و من سقمونیا را در آن داخل نمی‌کنم و از این یک شربت یا دو بنوشند و لزوم شرب ماءالشعیر به سکنجبین ساده کنند اگر معدۀ او متحمل شرب آن باشد والا سکنجبین به آب کاسنی و آب عنبالعثلب دهند و اگر معدۀ او متحمل این هم نباشد آب عنبالعثلب بشربت سیب و گلاب بدهند و در معالجه او طریق تطفیه حتی الامکان بغیر آن که معدۀ او ضعیف گردد سلوک نمایند و برای این شربتی است که اهل حران آن را ترکیب داده و استعمال نموده‌اند و آن تاثیر نیک دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکه کهنه هر واحد صد درم و در آن پوست بیخ کاسنی و بیخ عنبالعثلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا مهرا گردد و از ثقل صاف کرده شکر طبرزد یک و نیم چند آن آب اندازند و به قوام شربت آرند و جابر قطیفی در این اندک کافور افزوده و چیزی که در این مرض بدان طلا نمایند این است که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و جلنار و به آب عنبالعثلب حل کرده طلا کنند و گاهی به آب عنبالعثلب تنها طلا کرده می‌شود و حنین ابن اسحق طلائی برای جمره و نمله تالیف نموده و مسمی بنرد ساخته و تجربه کرده شد و نیک یافتم گل ارمنی و صندلین و بوش و شیاف مامیثا و تخم کاسنی و در آن طباشیر و کافور و حضض افزوده و متأخرین در آن اندکی افیون زیاده کرده‌اند و من افیون را در آن داخل نمی‌کنم این همه را بسایند و در آب عنبالعثلب سرشته بنادق دراز مثل نرد باریک سرد از اسفل پهن سازند و باین شکل بهر آن می‌سازند که در سائیدن آسان باشد به آب عنبالعثلب و گلاب و بسیار اندک سرکه غیرکهنه بسایند و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود به چیزی که اطباء بصره نمله و حمره را طلا می‌کنند این است که برگ عصی‌الراعی و حی‌العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ بید می‌گیرند و باریک سائیده بر آن اندک آرد جو انداخته مخلوط می‌سازند و بر موضع حمره و نمله طلا می‌کنند و

در یک روز صحت می‌یابد و تحلیل می‌شود و بعضی اطبا در معالجه این مرض بلغطی روغن استعمال می‌کنند و در صحت او تأخیر می‌شود و در مدت دراز به می‌گردد و حمزه و نمله را چون التیام می‌شود اثر آن باقی نمی‌ماند و اگر بماند در اندک مدت زائل می‌گردد **ایضاً** در مقام دیگر نوشته که گاهی حل طبیعت صاحب نمله به آب لبلاب مقوی بسقمونیا کرده می‌شود به عده بر موضع آن لزوم این طلا نمایند گل سرخ گلنار گل ارمنی به اندکی سرکه و آب عنبلثلب حل کرده به کار برند و البته روغن به آن مس نمایند و شربتی که سابق مذکور شد دائم صاحب حمزه و نمله استعمال کند و بعد استفراغ فصد کنند و فرق در معالجه حمزه و نمله اگر قوی باشند همین است که در معالجه حمزه ابتدا به فصد کنند پس اسهال آورند و در نمله به اسهال ابتدا کنند به عده فصد نمایند **ابن هبه‌الله** می‌نویسد که علاج این به استفراغ بدن بود و اگر نمله ساذج باشد به چیزی که اخراج مره صفا به اسهال کند مثل آب تمهندی و فلوس خیارشبر و ماءالفواکه تنقیه نمایند و بعد اسهال بر عضو ادویه مبرده مجفده مثل شیاف مامیثا و اقاکیا و گل ارمنی و طین رخام و حضض و آب کاسنی و آب حی‌العالم و عصی‌الراعی و گلاب طلا کنند و غذا مزوره آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ به سرکه یا بچه مرغ معمول به سرکه سازند و اگر نمله مشوب بخون رقیق باشد علاجش اولاً به فصد کنند پس به اسهال از چیزی که اخراج صفا کند و شرب مبردات و طلا از ادویه مبرده قابضه که مذکور شد در ابتدا نمایند و در آخر ادویه محله و به همین علاج معالجه ماشرا نمایند زیرا که از خون حاد صفاوی حادث می‌شود و اگر نمله متاکله باشد علاجش به ادویه که در تجفیف قوی‌تر باشد باید کرد **صفت مرهم** که نمله متاکله را نفع می‌کند مازو سبز و مرداسنگ و زردچوب هر واحد یک جزو گلنار و مورد و عصاره بارتنگ هر واحد دو جزو همه ادویه را جمع نموده به موم و روغن از آن مرهم سازند **جرجانی** و **ابن نوح** و **ایلاقی** می‌نویسند که اول تسکین حرارت باید کرد و به مطبوخ هلیله استفراغ صفا کنند و اگر خون سخت غالب بود از سرخی و عظم مفرط دریافت گردد اول رگ زنند پس به اسهال مشغول شوند و گرداگرد آن موضع صندل سرخ و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد یک جزو پوست بیروج و افیون هر یک نیم جزو

همه را سائیده به گلاب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت به گلاب سوده طلا کنند و اگر اندکی سرکه آمیزند صواب باشد و بر آن موضع که ریش گشته باشد مرهم سفیداب طلا کنند و اگر هنوز خارش و سوزش بود و ریش نشده باشد طلای مذکور بر جمیع اعضا طلا کنند هم بر موضع خارش و هم بر گرداگرد آن و هر وقت که بشویند برگ بید در آب جوشانیده بدان آب بشویند و طعام عدس به آب غوره و امثال آن دهند و قریص و رواسیر روا باشد **انطاکی** گوید که علاج نمله فصد و تنقیه و ترک هر چیز شود و شیرین و تیز و ریاضت است و اکثار از شرب ماءالشعیر و مطبوخ هلیله زرد و فواکه و تریاق او صبر است و مرکباتی که از آن ترکیب یافته باشد و اولاً به اطیان و گشنیز و ادهان مرخیه طلا کنند تا آن که التهاب تسکین یابد بعد از آن به مثل خولان و مامیثا و افاقیا و آنچه در اورام حار مذکور شد و خاکستر شعر و کرم و برگ قصب سبز و آس سفیداب و سرکه را در این مزید اختصاص جهت منع سعی و غیره است و کذا کرنب را اکلاً و طلاءً

### جاورسیه

بثور خرد مستدیر شبیه به آبله کوچک و گاورس است که سر او سفید بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن ورم و سوزش شدید و سیلان زرداب یار بود و بخارش ابتدا کند مثل جرب و سبب او صفرا غلیظتر از ماده نمله است و کمتر در حرافت و حدت مخلوط با قدری بلغم مائی که در داخل جلد محتبس شود و این ساعی و متاکل نگردد بخلاف نمله که آن ساعی باشد و شیخ و طبری و غیر آنها جاورسیه را از اقسام نمله شمرده‌اند و **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که گاورسیه بثور خرد بوده بسیاری و اندکی و سختی و نرمی آن به اندازه ماده بود و بالجمله میل بصلابت دارد و **صاحب خلاصه التجارب** می‌نویسد که این موسوم بجاورسیه به جهت مشابهت آن در خردی و گردی بدانه جاورس شده و رنگ آن از زردی بسیاهی گردید و قوام آن بصلابت مائل بود نسبت بنمله جهت اختلاط ماده صفرای این با بلغم و سودا هم بدین سبب گرمی به لمس و سوزش و خارش این کمتر بود و تحلیل او دشوارتر از نمله بود **علاج** فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم مطبوخ هلیله با تربد یار کرده بدهند و پوست انار و گل ارمنی به سرکه

و گلاب طلا نمایند و اگر رطوبت بلغمی افزون تر بود و آن از قلت سوزش توان دآن است باید که مجففات قویه طلا فرمایند و این مطبوخ صفرا و رطوبت بلغمی بیرون آرد پوست هلیله زرد تمره‌ندی عنبالثعلب تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک به قدر حاجت گرفته بجوشانند و صاف کرده به حسب سبب ترنجبین و سقمونیا و تربد یار کرده بدهند و چون علاج آن بعلاج نمله نزدیک است حسب حاجت ز آنجا برگیرند **اقوال اکابر** شیخ می‌فرماید که جاورسیه مشابه نمله است در علاج لیکن اولی در اسهال این آن است که در مسهل مثل تربد باشد با وجود آن که اسهال صفرا کند و اگر در آن قوت از افتیمون بود بهتر باشد بعد از آن بگیرند مازو و کزمازج و صندل و پوست انار و گل ارمنی و همه را به سرکه و گلاب بمقداری که سوزش نیارد آمیخته بپز مرغ بر آن لطوخ سازند و شیر تازه در علاج این مرض موافق تر نیست و چون از ابتدا تجاوز کند معالجه به مثل سر ماهی شور سوخته به شراب عقص نمایند و قوی‌تر از این هرگاه احتیاج بتجفیف بلیغ افتد این است که بگیرند برگ بادروج و بکوبند و در آن قلقدیس داخل کرده استعمال کنند و قوی‌تر از این زنگار و گوگرد زرد سوخته است از آن لطوخ به شراب یا به آب چوب انگور که وقت سوختن او برآید باید کرد **محمود** گوید که علاجش فصد است و اسهال به چیزی که اخراج صفرا و رطوبات کند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم و آلوسیاه ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر اگر تب و حرارت قوی باشد و اگر ضعیف بود مزوره از آلوکوهی و تمره‌ندی یا ماش به مغز بادام و اسفناخ و کدو تر بدهند و باقی علاج او مثل علاج نمله است **خضر** گوید که علاج این فصد و تنقیه بدن است به مسهلی که در آن مثل غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره سبز و شربت شاهتره سبز و شربت شاهتره مرکب افتد و بعد تنقیه بدن به آبی که در آن مویزج و بابونه و بورق جوشانیده باشند بشویند و بحنا در سرکه سرشته و آب کاسنی بعد غسل به آب کبریتی لطوخ سازند و بگوگرد و کندش و بورق و نمک طلا نمایند و تلطیف غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه سازند و همه آنچه در اکل بیابد به کار برند و ملازمت حمام نمایند که از انفع اشیائی برای این مرض است **شریف‌خان** می‌نویسند که از مجربات والد من سفوف چوب گزست برای اخراج مواد فاسد و



محرقة از مثل این امراض که گاهی بعد منضجات و مسهلات و گاهی همراه ماءالجبن استعمال کرده می‌شود و معجون عشبیه از اختراع من نافع جمیع علل مذکوره است مؤلف اقتباس و خلاصه می‌گویند که تنقیه به مطبوخ اکتیمون تربدی نافع و اگر در ابتدای ظهور بثور نمله یا جاورسیه بر سر هر دانه مقدار عرض آن تیزاب فاروقی نهند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر سر دانه به اطراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد و تحلیل و منع نیکو کند و غذا در جاورسیه تریاکی چاشنی‌دار یا ساده باید

### جمره

دانه‌هائیس که بر بدن ظاهر شود متفرق یا مجتمع پهن بسیار سرخ و هر دانه او قطعه بزرگ از مکان درگیرد و در گوشت غایب گردد و در داد مثل درد و سوزش نهادن اخگر بر عضو بود از آن مریض را قلق و بیخوابی شود و گویند که به جهت همین درد و سوزش او مسمی به جمره شده و ماده او ریم نمی‌گردد بلکه خشک ریشه گشته پوست از آن فرو می‌آید و سببش صفرای غلیظ شدیدالحراره و رداءت است که در آن خون حاد بیامیزد و به قول جرجانی و ایلاقی و بهاءالدین جمره بثور سخت گرم و سوزان با خارش صعب و خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرو رود و خشک‌ریشه سیاه برآرد همچون خشک‌ریشه جائیکه داغ کرده باشند و بدین مناسبت آن را جمره یعنی آتش‌پاره نام نهاده‌اند و رطوبت کمتر دارد و ماده او بسودا مائل بود و گاهی از یک بثره بیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق برآید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندر آن محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولاً مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرگتر و بزرگ آن به قدر نخود بود یا بزرگتر از آن لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره اولاً پدید نیاید لیکن آن محل نخست بخارد و بسوزد و سخت سرخ شود پس از آن به رنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت سمیت ماده و درد حوالی آن تپهای صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این بثره صفرا و سودای احتراقی عفن باشد و شیخ می‌فرماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق

کرده می‌شود بر هر بثره اکال آبله‌آور سوزان محدث خشک‌ریشه مثل عضو سوخته آتش و یا داغ و گاهی اسم جمره اطلاق می‌کنند بر بثوریکه مکان را سیاه کند و عضو را مثل انگشت گرداند بغیر رطوبت و کثیرالسوداویت غایص و بثور او قلیل‌العدد کبیرالحجم ترمسی باشد و گاهی در آنجا بثور نبود البته بلکه در اول بسرخی و ککه مثل جرب ابتدا کند و گاهی آبله کند و از آن چیزی که از جای سوخته داغ سیلان کند بچکد و موضع رمادی اللون یا اسود بود و گاهی رصاصی باشد و سوزش شدید دائم با آن بود بغیر حمرت صادق بلکه مائل بسیاهی یا سیاه بود و جمره بطی‌تر در ظهور و غائرتر از نار فارسی باشد و ماده او ماده بثر او قوبا بود و از صفرا محترق مخالط سودا باشد و لهذا از آن خشک‌ریشه سیاه پیدا شود و جمره بسودایت او شدیدتر از نار فارسی باشد و در هر دو فرق زیاده نیست و گاهی با وی و به اصناف نمله و جاورسیه ردی حمیات ردیه قتاله بود و این به سبب وبا باشد و بساست که مشابه فلغمونی گردد و مائل بسوداویت بود در ابتدای امر و خصوصاً در سال وبا و **ابن‌الیاس** گوید که جمره حبات پهن شدیدالحمه مثل جمر بود و گاهی با وی تب شدید و التهاب و خشکی آب دهن و تشنگی سخت بود و اگر بسیار مائل باشد با آن غشی عارض گردد و **انطاکی** در تذکره می‌نویسد که جمره مسمی بجمره از جهت تشبیه او بسوزش و ایلام آن در عضو بجمره آتش شده و آن فی‌الحقیقت صورت نوعیه ماده هیولانی او صالح برای بثور و نمله و نار فارسی و حب افرنجی معروف در مصر بمبارک به اعتباراتی است که هر واحد از آن در محل خوردن کور گردد پس آن بثره واحد بود یا اکثر فاعل او حرارت معفنه است و ماده او آنچه احتراق یابد یا غلیظ گردد خصوصاً از خلط بارد یابس و صورت او خشک‌ریشه غائر مبسوط بود که به احتراق سوزش آرد و بخورد و غایت او تسوید جلد و تفتیح آن و نخر عظام و صعود لهیب و بخارات است که قریب از اکله بود و از آن زرداب سائل شود و اکثر از خون سوداوی بود و اسباب او غالباً ادمان مثل لحم بقر و بادنجان و سیر است مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از دواى سمی مثل زرنیخ درهج و از عدده خصوصاً از قبل جماع و خوردن چیزی که نفوذ نماید بالای فاسدالکیموس مثل شراب بر لحم بقر و علامت سابق او حرارت بدن بلاعطش و تغیر نفس بلاذیت در مجاری و ظهور کف سیاه در

بول و بدبوی براز زیاده از عادت است پس هرگاه ماده به سوی موضع خروج متوجه گردد در آن هنگام علامات او حرقت عضو است و حرارت آن و نقص احساس آن و سیاه شدن جلد آن و ظهور دوائر مخالف رنگ طبیعی مصحوب بعلاماتی که مذکور شد و گویند که هرگاه خروج او در محلی باشد که صاحب او را نظر نیاید مثل بیخ گردن دلالت بر موت کند و صحیح آن است که چون احتراق اثر کند در آنچه بر آن نهند و غور او زیاده گردد جاری طمع در صحت او نباشد و ایضاً در نزهه می گویند که جمره ورم شدیدالحراره فاسدالماده است که الم او مشابه حرق تار بود مستدیر گردد و ملتهب باشد و بگشاید بخشکریشه و غالباً قتل کند چون غائر شود و یا محاذی قلب باشد و یا سیاه گردد و **صاحب** اقتباس نوشته که علامت جمره ظهور بثرات متعدده متفرقه در همه بدن یا بر یک عضو خاص بود چنان چه دست و پا و چهره به اعراضیکه سابق مذکور شد و بیشتر تبخالهای پرآب باشند و چون آب آنها بر هر جا که برسد بر آنجا بثره و یا تبخاله با سوزش پدید آید مع اختلاف رنگ چنان چه اول بسرخی شدید بود و در تزیاید مائل برصاصیت و رمادیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند و خشکریشه سیاه برآید **علاج** اول تنقیه به فصد هفت اندام نمایند و اگر مانعی بود حجامت با شرط بر ساقین کنند و خون در هر دو بسیار گیرند و ماءالجبن نوشانند والا مطبوخ شاهتره و ایتیمون فواکهی علویخان دهند به عده نوشیدن نفوع حضض و طلا کردن آن خیلی مفید است و باقی علاج بعلاج نمله نمایند الا آن که در اینجا گاهی به شرط عمیق بر موضع جمره حاجت آید و در اطلیه نمله کافور افزوده در اینجا به کار برند و از ادویه خاص که بدان معالجه جمره نمایند این است که در وی سرکه بر گل خالص بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده طلا سازند و اگر گل ارمنی یا گل ملتانی افزایند بهتر باشد و اولی آن است که بعد فصد پوست آن را بمقراض تراشیده آن موضع را شرط زنند و بالایش زلو گذارند و ضماد از گل ارمنی و سرکه سازند و یا مرداسنگ به گلاب سوده یک توله گل ارمنی دو توله کافور سه ماشه در مسکه گاوی که بیست و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند آمیخته به کار برند و اگر جمره در پای و ساق افتد از دیوچه و ماءالجبن فائده نشود فصد هر دو صافن کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بغشی رسد پس

افشره انناس نیم پاو عرق کیوره سه توله شربت یاقوت علویخان سه توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر غذا دال مونگ مقشر و خشکه و نان سمید و قورمه حلوان مقرر سازند و حب توتیای علویخانی که در آبله فرنگ بیاید سوده در روغن گاو بیست و یکمرتبه شسته آمیخته بر آن طلا نمایند در روز چهارم وقت صبح حب مذکور یکعدد در بالائی جغرات سه توله آمیخته دهند و بالایش نان سمید بوزن سه توله و همین قدر روغن و قند سفید به هم مالیده خوراند تا یک هفته و غذا و طلا به دستور و وقت شام دواى افشره مذکور دهند که در دو هفته صحت می شود **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که در علاج جمره و نار فارسی لابد از فصد است تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض حائل باشد چندان خون برآرد که قریب بغشی شود و گاهی در جمره حاجت به شرط عمیق افتد تا خون ردی محتقن که آن در طبیعت سم است خارج گردد و این وقتی به عمل آرند که ماده مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع ادویه مثل علاج جمره ضرور است لیکن واجب نیست که ضما د شدیدالتبرید باشد چنان که در جمره بود و ایضاً تحمل ارتداد اندک ماده این به سوی باطن نشود و همچنین جائز نیست که ضما د شدیدالقبض استعمال نمایند و جائز نیست استعمال محلات نه در اول ظهور او و نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجب است که ادویه مجففه که در آن اندک تبرید و تحلیل مع دفع باشد استعمال نمایند مثل ضما د معمول از برگ بارتنگ و عدم قشر و نان بسیار سبوس دار و ایضاً مازو بسرکه خمر و شب بسرکه خمر و از ادویه جیده در وقت ابتدا و بعد آن این است که بگیرند انار ترش و شق کنند و در سرکه بجوشانند تا آن که نرم گردد پس بسایند و بر خرقة نهاده بر آن محل بگذارند که این در هر وقت نیکو است و این مرض را قلع نماید در ابتدا و انتها و گاهی در ادویه این وقت و بعد آن این افتد که بگیرند جوز تازه و با پوست بسایند و مویز موانجیر به شراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آن است که از این همه ضما د بسازند و از ادویه نیکو در اکثر اوقات این است افیون و اقاویا و زاج سوری و قشور مس پوست انار هر واحد دو درم زهره نحاس یکدرم بزرالبنج یکدرم و امثال این ادویه بر آن نهند که متفرح نشده باشد و اما در متفرح لابدست از مجفف قوی مثل دواى اندرون و افراسیون و اقراص بولواندروس و دواء القیشور به شراب حلو یا

می‌فختج و سائر آنچه در علاج جمره متقرحه و نمله و جاورسیه مذکور شد و واجب است که بر آن اضمده در روزی دو بار و در شب یک بار یا دو بار ضماد نمایند و حتی المقدور مغضات استعمال نکنند و لازم است که آنچه محیط موضع بود و موضع احتراق را به گل ارمنی مع سرکه و آب و سائر آنچه میرد و رادع باشد تعهد نمایند و آنچه قریب این است صوف زوفا در شراب تر کرده است پس هرگاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند علاج به مثل مرهم راسیه و مرهم دیابوطابون و سائر ادویه قروح متاکله باید کرد و ایضاً این دواى مرکب مرداسنگ یک رطل زیت کهنه یک و نیم رطل زرنجی یک رطل مرداسنگ را در زیت بپزند تا بته نچسپد به عده بر آن زرنیخ بریزند و ایضاً این دوا برای جمره که بر مذاکیر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه در تجفیف او حاجت شدیدتر باشد نافع بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت درم بوره ارمنی دو درم و به آب سائیده استعمال نمایند و همچنین پشک بز به عسل است پس هرگاه خشکریشه و لحم فاسد ساقط گردد و لحم صحیح ظاهر گردد و معالجه بعلاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشکریشات و لحم ردی را ادویه معروفه ساقط کنند و روغن اقحوان برای اسقاط او نیکو است و بالجمله اشتغال به اسقاط خشکریشه و علاج باقی بعلاج جراحات صحیحه بسیار صواب است **دواى جيد** مجرب برای قدما که بعض متأخرین نسبت آن بخود کرده بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و هم چند همه گل ارمنی و از آن بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر آن موضع طلا نمانید تا آن که در آن تقبض شدید پیدا شود و خشکریشه گردد پس یا بنفشه ساقط شود اگر زیر او رطوبت باشد و یا محتاج گردد به آن که خلع او کنند و ساقط نمایند و همواره همچنین به عمل آرند تا همه ساقط گردد **جرجانی و ایلاقی** می‌نویسند که اگر قوت قوی باشد و هیچ مانعی نبود اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چندان که نزدیک غشی رسد و گاهی بر جایگاه مرض شرط باید زود خون ردی بیرون کردن و ضمادها چنان باید که در آن با قوت برودت قوت تحلیل و تجفیف باشد چون ضماد برگ بارتنگ و غیره که در قول شیخ گذشت همه را بپزند و ضماد کنند و طعام چیزی باید که بسردی و ترشی میل دارد **سعید** گوید که اگر خون غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج

بشرب ماءالشعير و سکنجبین نمایند و شیرۀ تخم خرفه و جلاب بدهند و عضو را به آب حی العالم و آب عنب العثلب و شیاف مامیثا طلا کنند و اگر صفرا غالب باشد تنقیۀ بدن بمبطوخ فواکه نمایند و ماءالشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین رمانی دهند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد به آب تمرهندی شکر و عضو را به گل ارمنی و آب بارتنگ و گلاب و آب گشنیز طلا سازند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم یا آب انارین بشحم آنها افشوده هر واحد بیست درم به شکر و ترنجبین بمقدار سابق بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش یا به مطبوخ هلیله مقوی بسقمونیا کنند و باقی علاج او بعلاج نمله و جمره نمایند لیکن در اطلیۀ این دواى شدیدالردع و التبرید نشاید و از خاص ادویه که بدان معالجه این نمایند این است که دردی سرکه بر گل بریزند تا بجوشد و بر آن افاقیا پاشیده طلا کنند **خضر** گوید که فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سودا نمایند و باید که بعد تنقیه بر چیزی که ترقیق خون و ترطیب آن نماید و رمائیت آن افزایش مثل حسای شعیر مبرد بعناب و تخم خیارین بشربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیه بر مزورات مثل اجاصیه و قراصیه و ملوخیا اقتصار نمایند و چون تشنه شوند آب آلو و آب خیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول بنوشند و شربت آلو به شیرۀ تخم خیار دهند و چون مرض به انحطاط آید چوزۀ مرغ بجو مقشر و لحم بچۀ بز بدهند و از ادویۀ موضعیۀ بر مسکه و آب گشنیز اقتصار ورزند و بر موضع جمیع ریم نهند تا بگشاید پس بر دهن قرحه اندک مسکه به روغن گاو بنهند و حوالی آن خرقة مبلول به گلاب و آب گشنیز سبز گذارند و چون پاک شود بمراهم مثل مرهم سفیداب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد نگذارند که ماده البته جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاودت کند بر آن پارچۀ مبلول به گلاب و گل ارمنی نهند و بحض و کافور و لعاب اسپغول طلا سازند **انطاکی** در تذکره می نویسد که اولاً بداءت به شرط واجب بود و عمیق زند برای خروج ماده بنوعی که مستاصل گردد بعد از آن آنچه ارخا و ترطیب و جذب نماید چون حرام مغربیه ماده به سوی باطن منعکس نگردد و اگر ماده نزد شرط بر جامد صحیح سیلان کند بر آن بثور پیدا کند و اگر قبل شرط

فصد کنند جذب ماده به سوی داخل نماید بعد از آن این حب هر روز دو مثقال بدهند که آن سریع‌العمل حسن‌الفعل مشتمل بر صحت از تراکیب مجربۀ من است **صنعت آن** صبر یک اوقیه بسفائج نیم اوقیه سقمونیا پوست هلیله مصطکی هر واحد سه مثقال حجر ارمنی یک مثقال به آب کاسنی حبها سازند و چون تنقیه ظاهر گردد وضعیات نهند و بهترین آنها در وی سرکه است به گل خالص و سفیداب سرشته بعد از آن انار ترش و مازو هر دو به سرکه پخته و همچنین عدس مقشر پس اگر سوزش و گرمی اشتداد نماید و از انعکاس ماده امن گردد و مورد و کافور با شیل سوده برنهند و اگر در آنجا دور کردن لحم فاسد واجب گردد شکر تنها نهند اگر لحم فاسد بسیار نباشد والا به اندکی زنگار نهند به عده صبر و مرداسنگ به روغن گاو و این همه مع اصلاح اغذیه حتی‌الامکان می‌باید و همه آنچه در اكله و در نمله مذکور است در اینجا مستعمل بود و از ادویۀ ناحجه در علاج این قبل از شکافتن اکتار وضع مسکه است و همچنین بعد آن برای تطفیه به آب گشنیز نزد قوت لهیب و شرب آب سیب بعنبر و آلو به شیرۀ تخم خیار و مروارید محلول شرباً و طلاءً آن را به سرعت صحت بخشد و در نزهتۀ گوید که خون خروس و برگ بیدانجیر و پوست انار و اجزای سرو را بجمره اختصاص عظیم است **بهاء‌الدین** گوید که اگرچه غلبۀ خون نباشد فی‌الجمله خون کم کنند به فصد یا حجات خصوص بر حوالی جمره اگر مانعی نباشد و بعد از آن تنقیه صفرا و سودای احتراقی کنند به مسهل‌ی که در آن تریاقیتی نیکو بود و چون تقلیل خون را مانعی باشد بر مسهل اقتضار لازم بود و گاهی احتیاج افتد به آن که محل مرض را شرط زنند و نافع بود و زلو چسپانیدن بسی مفید آید و اگر کسی را طاقت سوزش داغ به آهن نباشد اولی آن است که از تیزاب فاروقی آن را داغ کنند و چندان تیزاب گرم کرده بر آن نهند که در آن محل سوراخ شود و بحرکت آید و آنجا که این مرض از بحران انتقالی افتد این عمل واجب بود و مرهم کوزه فقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن سخت مفید باشد و پوست تازه خرگوش همواره بر محل مرض بستن عظیم نافع بود و غلامی را بر زنج جمره پیدا شد و تمام زنج و حلق او ورم کرد با درد و سوزش عظیم و تب کرد حضرت استادی او را از چربیها و

گوشت پرهیز فرمودند و غذاهای ترش دادند و بوقت خواب معصور انار ترش شربتی تام و بالای آن حبالشفای بزرگ می‌دادند و جدوار به آب بارتنگ سوده در شبانه‌روزی چندین نوبت بر محل مرض و حوالی آن طلا فرمودند به همین علاج اعراض آن در سه روز برطرف شد به عده بمرهم سفیداب جراحت آن را به اصلاح آوردند و این علاج بسیار به تجربه پیوست و انفع

### نار فارسی

بثره باشد پرآب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی و چون برآید بزودی خشک‌ریشه گردد و قبل از ظهور بثور در بدن خطوط سرخ و ماؤسی پدید آید مثل زبانه آتش و لهذا بنار فارسی مسمی شده و گویند که چون در این سوزش و آبله ظاهر می‌شود همچنان که از سوختن آتش پدید می‌آید بدین مناسبت آن را نار گویند و تخصیص بفارسی غالباً به جهت آن کرده باشند که اولاً این مرض اندر فارس پدید آمده باشد و اهل فرس از جهت سوزش آن آن را آتشک گفته باشند و اندر حوالی این بثره بثرهای خرد از جنس او و از غیرجنس او بسیار آید خصوصاً رطوبت و عفونت آن بهرجائیکه رسد و خشک‌ریشه سیاه کند و حوالی پوست را لختی بخورد و بسوزد و اندک پهن شود و این بثره نیز در سالهای وبا و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تپهای گرم مهلک پدید آید لیکن ماده این بدون گرمی و سوداوی و عفونت نباشد که اندر جمره و بعضی این را جمره گویند و بعضی جمره را نار فارسی و آتشک گویند و هر دو را مترادف دانند و **ابن ابی صادق** گفته که این مرض یا به سبب حدوث این بیلاذ فارس بسیار و یا به سبب آن که هرکه اولاً علاج او اخذ کرده از فارس بوده مسمی بنار فارسی شده و **قرشی** نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس در زمانه قدیم عبادت آتش می‌کردند و دائم آتش آنها مشتعل می‌ماند و آن لامحاله قوی باشد به سبب دوام اشتعال و التهاب او پس این مرض را بدان بقوت آن تشبیه دادند و به آن مسمی ساختند و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که گاهی اسم نار فارسی اطلاق کرده می‌شود برآن که بثره از جنس نملۀ اکال محرق محدث آبله بود و در آن سعی و رطوبت باشد و ماده او صفرای به اندک سودا بود و غور او کم باشد و بثور



بسیار و کوچک بود گویا که در آنجا خلط حار کثیرالغلیان و شیر باشد و نار فارسی از جمره در ظهور و حرکت سریع‌تر می‌باشد و ماده‌ او حاد بود و آنچه در لحم از آن عارض شود در تحلل سریعتر باشد و آنچه بعصب عارض گردد ثابت‌تر و بطی‌تر در تحلل باشد و آن قریب از جمره است الا آن که ماده‌ این در صفاویت شدیدتر و ماده‌ جمره در سوداویت شدیدتر است و **گیلانی** از طبری نقل کرده که نزد اکثر اطبا جمره و نار فارسی در صورت یکی است و نزدیک بعض آن نارس فارسی و جمره و نمله در صورت واحدست و امر چنین نیست زیرا که نار فارسی دانه‌های بزرگ باشد و الم او شدیدتر و در لحم غائر گردد و نمله چنین نیست و اما جمره محتاج به شرط شود و آن را بعد زوال او اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال او را اثر بادنجانی و نیلجی و سیاه باقی نماند و الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاهر است و اگرچه اینهمه جنس واحداند و اما صورت نار فارسی آن است که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نزد ظهور او در بدن شواظ مثل زبان آتش باشد چون بلند شود و زیر جلد منبسط نگردد و الم شدید بود و از خاص اعراض او این است که آن در جائی که ظاهر شود متمیز گردد بنابر بقای اثر آن بعد زوال آن و **انطاکی** گوید که این مسمی بنار فارسی شده به سبب کثرت او در فرس و به سبب آن که آثار و بثور حادث در آن مشابه سوختگی آتش در حمرت و تلهب می‌باشد و گاهی خطوط او دراز شود و گاهی مستدیر گردد و تاکل نماید و به سرعت ظاهر شود و ماده‌ او خلط صفاوی مع اندک خون رقیق باشد و اسباب او ادمان اکل اشیای حار لطیف مذموم مثل ثوم و خردل است و سیر در آفتاب و قلت استفراغ **علاج** هرچه در علاج جمره گذشت به عمل آرند و باید که در اینجا بعد فصد و اسهال به اشیائی که خون را رقیق و رطب گردانند و در مائیت او افزایشند تا حرارت محرقه از آن زائل گردد متوجه شوند و مثل آب شاهتره تازه مروق و آب کاسنی سبز مروق به ادویه مناسبه استعمال نمایند و ایضاً جهت تسکین و تلئین شربت عناب و شربت کدر و آب تمره‌ندی و آب انارین دهند و مازو در سرکه سوده طلا کنند تا متسع نگردد و مغز تخم شفتالو سوخته و سفال آب خورده طلا کردن هم مفید بود و به قول **شیخ** طلای جوز کهنه چرب برای نار فارسی بعد سکون التهاب و باقی ماندن قرحه نیکو است و به قول ابن

بطلان و رازی و غیره ضماد آب کرنب و پوست جو و نمک و کذا تخم کرنب و نمک و کذا بارتنگ و کذا گشنیز سبز بمویز منقی و کذا کرسنه به عسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نارفارسی است **اقوال اطبا** گوید که علاج این و علاج جمره واحدست و از طلای او بعد فصد و استفراغ و التزام مریض ماءالشعیر و شربت مذکور در نمله این است که بگیرند حضض یک جزو و کافور یکجوز و در لعاب اسپغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند و در آن خرقة تر کرده بر آن موضع تا زمانی بدارند که مریض را خوش آید و حرقت زائل کند و هرگاه درد آن بسردی آن کم شود طلای آن به کار برند **مجوسی** گوید که نار فارسی گاه مفرد پدید آید و گاهی در بعض اوقات با جدری ظاهر شود و علاجش واحدست الا آن که می یابد که مواضع آبله ها را ثقبه کنند و بر آن سفیداب و مرداسنگ و صندل سفید و کافور به گلاب سوده و در آن پنبه تر کرده بنهند و موضع را هروقت بدان تدرارند و اما چون نار فارسی مفرد باشد باید که صاحب او مبادرت به فصد نماید و خون بمقدار حاجت و حسب احتمال قوت و غیر آن برآرد بعد از آن آبله ها را بسوزن سوراخ کنند تا زرداب او سیلان کند به عده بمرهم سفیداب که در آن اندک کافور باشد ضماد نمایند و هر وقت که بر آن چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده به همان مرهم طلا نمایند و بعد از آن گل ارمنی به آب و سرکه طلا کنند **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که اول فصد کند و به مطبوخ هلیله و تمرهندی تنقیه نمایند و هر بامداد کشکاب و ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و لنگر و مانند آن بنوشند و بثره را بشکافند و آب آن بچینند و اگر لختی از پوست آن بمقراض ببرند تا آب در آن مجتمع نگردد و آنچه از آن تراوش کند برچینند صواب باشد و حوالی او را به گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند و بر بثور مرهم سفیداب طلا سازند **ابن هبه الله** گوید که علاج نار فارسی به فصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و به اصلاح اغذیه پردازند و بعد از آن آبله ها را بسفیداب و غیره که در قول مجوسی گذشت به روغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد بحضض و زردچوب و کافور در آب کاسنی یا آب حی العالم طلا نمایند و غذا بچۀ مرغ به آب غوره دهند **ابن الیاس** گوید که هر صباح جلاب از آب انارین بشحم آنها افشرده سه اوقیه و از تمرهندی ده درم و از

عناّب و آلو هر واحد ده عدد به شکر ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر اگر تب ظاهر باشد والا بمزوره بنوماش به اسفاناخ و کدو یا مزوره زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلثین طبیعت بماءالفواکه یا به مطبوخ هلیله کنند و یا هر بامداد آب هندوانه سه اوقیه به شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و یا هر صبح آلوسیاه و آلوکوهی و عناّب هر واحد بیست عدد و تمرهندی ده درم بگیرند و با شکر سفید ده درم بجوشانند و در آن شیرخشت ده درم و ترنجبین بیست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه به صندلین و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد دم کوفته بیخته به آب کاسنی یا به آب حی العالم یا به آب عصی الراعی یا آب گشنیز تر یا آب عنب العثلب سرشته طلا کنند و چیزی که آن را نفع عاجل بخشد این است که حضض و غیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند و یا بگیرند مازو و سبز فام و فوفل مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و گلاب سرشته طلا کنند و از تناول حلویات و لحوم و شراب به الکل حذر نمایند **انطاکی** گوید که اولاً فصد واجب بود و تنقیه صفرا و اکثار ماءالشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت و درد طلائی محل به آب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب و کذا ترمس به سرکه و عسل پخته و آهک را هفت مرتبه در آب شسته به روغن گل آمیخته و گشنیز سبز به عسل و ایضاً سرگین کبوتر به عسل مع بزرکتان

### آبله فرنگ

گویند که این مرض در سن نه صد و چهار در جزائر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان بذکر آن نپرداخته اند و الحال در جمیع بلاد شائع گردیده و به آتشک شهرت یافته و بعضی گویند که این مرض قدیم است از عهد سکندر و مراد از بثور غریبه همین است و بعضی این را مرض طائر گویند بنا بر آن که می گویند که در عهد کیان جانوری پرنده بر شخصی پنچال کرد و همان وقت اثر آن در موارد رسیده فاسد گردید و مرض مذکور پدید آمد و از آن شخص بدیگران رسید **بالجمله** مرض مذکور چون حادث شود در ابتدا بثور بر قضیب و حوالی آن در مردان و اندر فرج زنان برآید و بزودی قرحه گردد و بزرگترین اسباب حدوث او جماع است خاصه با زنی که اثری از

این مرض در آن بوده باشد و مزاج او حار و اخلاط او کثیرالفساد بود و خصوصاً آن که با وی بسیار مردان جماع کنند پس موضع مخصوص او به سبب کثرت وقوع منی‌ها متعفن گردد و مرد مبتلا بدین مرض چون با زن مجامعت کند آن زن به این مرض بیمار شود و گاهی این مرض از با هم خوردن طعام و با هم نشستن بصاحب آن حتی که از بول و براز کردن در یکجا متعددی گردد و سبب مادی او اخلاط محترقه است که رنگ و مزاج را فاسد کند و این علت بسیار ردی و فاسدست اکثر به تمامه زائل نشود مگر در ندرت و نزد ظهور او در اکثر ورم در کنج ران عارض شود و آن بد باشد اگر پخته شود و بشکافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند و بعضی را بعد حدوث این مرض اوجاع مفاصل و غیر آن از امراض رویه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض اجزای قضیب ساقط گردد و گاهی قرحه بینی عارض شود و استخوان اندرون آن پوسیده شده بینی فرو نشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام انجامد **انطاکی** گوید که حب افرنجی در مصر معروف به مرض مبارک است بنابراین تفاول و نزد بعضی عرب و حجاز بشجر و آن مرضی است که اولاً اهل فرنگ را به هم‌رسیده و منتقل شده بجزیره عرب در سن هشت صد و هفت پدید آمده و متزائد شده تا آن که کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده‌اند و متأخرین آن را بنار فارسی ملحق ساخته‌اند و این جهل است و در آن بسط کلام بنابر عموم بلوای آن می‌کنم و می‌گوییم که آن مرضی است که بمجرد معاشرت متعددی شود و این فعل بجماع سریعتر گردد و ماده او از کل اخلاط بود پس آنچه از خون باشد علامتش آن است که آبله بزرگ و مستدیر و سرخی او بسیار شدید و نرف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش با علامات مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ است و در مصر ضئان نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط دانه‌ها و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی آن است و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی و جوشش و درد بندهاست و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره است و اولاً خلطی که بدان بند فاسد گردد در عروق داخل شود پس کسل و ثقل و تب حادث گردد و از خلط حار ضربان در مفاصل پیدا شود به عده از محل واحد تنقیذ نماید و

خبیث‌ترین او آن است که ابتدا از مذاکیر و مغابن کند و جهلهٔ اطبا ابتدای آن بمرام مدمله نمایند پس مختم گردد و بدان بمیرد و از آن حذر باید کرد **عمادالدین محمود شیرازی** می‌نویسد که مرض معروف به آتشک در قدیم‌الایام نبوده و از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از اینجهت آن را آبلهٔ فرنگ گویند و از جهت آن که مانند آتش سوزنده است آن را آتشک نامند و از برای آن که اولاد در بلاد ارمن به هم رسیده و از آنجا ببلاد دیگر انتقال یافته ارمنی دانه خوانند و اطبای متأخرین در تطبیق آن به امراضی که در کتب قدما مذکور است اختلاف نموده‌اند بعضی از اقسام نار فارسی دآن استه به جهت مشابهت این بدان و بعضی از جمله نفاطات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته‌اند جرب جزامی است لیکن به استقراء آنچه یافته‌اند از اقسام جرب نیست **سبب** مادهٔ فاعل آن سودای محترق و یا متعفن است که در آن غلیان و ثوران به هم‌رسد و به حسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و از آن ورم و آبله به هم‌رسد و یا نه زیرا که غلیان موجب انفصال اجزای عنیفه سوداویه از لطیفه و رقیقهٔ دمویه است خواه آن ورم متفرح گردد یا نه و بدین تقریر ما هیچ یک از امراض سوداویه منطبق نمی‌گردد زیرا که هیچ یک از آنها به طریق اندفاع سودای مذکور بواسطهٔ غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیرا که در جدری غلیان است و بواسطهٔ آن انفصال می‌یابد اجزای دمویهٔ فاسده از اجزای صحیحه و در این علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر امراض مذکوره است و **علامت آن** مطلقاً ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل است بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود بی‌تپ که باعث آن باشد و در بروز دانه‌ها احساس بسوزشی نمایند که گویا آن موضع را به آتش داغ می‌کنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مائل بکمودت می‌باشد و در دانه‌های که برآیند نیز حدت و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و بشب از وجع مفاصل بیخواب و بیقرار و آرام باشد و اگر سبب آن مادهٔ ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند در دانه مواضع مختلفه باشد و به سرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال به حدی رسد که به اندک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست چپ و

از پای راست بیای چپ و بالعکس و همچنین بهر جا انتقال نماید و در ایام اول بدن برآمده باشد تا هنگامی که دانه‌ها بروز تمام یابند و بعد از بروز دیر به اصلاح آیند و از خصائص این مرض است که اوجاع آن با طلا و ضماد و استفرغات تسکین چندان نمی‌یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می‌نمایند و محرمان این مرض هر مرضی که بمعالجات مقرر و در کتب به اصلاح نیاید مانند صداع و رمد و درد گوش و دندان و امثال اینها که به اسهال و غیر آن زائل نگردد معالجه آن به ادویه مقرره مخصوصه این مرض نمایند جهت آن که امثال این احوال اکثر بواسطه ماده سوداویه عسرالانقلاع می‌باشد و معالجات مخصوصه این مرض در استیصال آن عمده‌اند و نفع کلی می‌نمایند و لهذا جزم می‌کنند که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آیند که چون آن مرض زائل گشت امراض که تابع آیند زیر زائل می‌گردند و نیز از خصائص بعض این مرض است که گاهی دانه‌های کوچک صلب بر سطح بدن بی‌درد و حرقت برمی‌آیند و چندگاهی مانده پس ناپدید می‌گردند و علامت دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق آن است که روی آن مائل بسرخ و عروق ظاهر برآمده و بشره منتفخ باشد و غیر آن که در قول انطاکی گذشت و تدبیر سال و مزاج و سن و سحنه و فصل و بلد و غیره دلیل آن است و **علامت صفراوی آن** که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانه‌های خرد سرتیز و پرآب و عدم حمرت قوی و همواری حوالی دانه‌ها و سوزش آنها و سرعت تفرح و خروج زرداب رقیق از آنها با حدت و رداءت بهر جا که برسد متفرح سازد و دانه‌های این شبیه بجمره و نمله و سائر بثور صفراویه باشد به اندک سیاهی و تیرگی و تدبیر مقدم و مزاج و غیره امور مذکوره شاهد آن است و **علامت بلغمی آن** یعنی حادث از بلغم محترق قلت عدد بثور و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت خواب و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر و غیره امور مذکوره گواه آن است و **علامت سوداوی آن** یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد و صفر دانه‌ها و تفرطح و سواد و کمودت آنها و حوالی آنها و رنگ ریم آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام مده و دیر به اصلاح آمدن آنها بود و سائر امور مذکوره از تدبیر با تقدم و غیره دلیل و گواه آن است و **بدآن** که اسباب این مرض چنان چه ذکر یافت بالذات سودائیست که احتراق و یا تعفن و با

حدت یافته باشد چه هیچیک از انواع این علت خالی از این نیست لیکن گاه ماده آن سودا تنها می باشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس اینها چهار قسم شدند و گاه ماده ممتزج از اینها می باشد به حدیکه با هم اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج و اتحاد تام نیافته و گاه ریاح می باشد خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و رطوبت و گاه با مائیت می باشد و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیار است و **بدانند** که این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی می نماید و قوی تر انواع سرایت آن است که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود و بعد از آن آنچه در حمام واقع شود که نزدیک شخصی نشیند که او را این مرض باشد و با در موضعی که صاحب این مرض نشسته باشد نشینند و گاه از مواکله و ملبسه و مجانسه نیز واقع می شود مثلاً در یک ظرف و یک کوزه با هم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا بر یک فرش با هم نشینند و هرچند گفته اند که این مرض از جمله امراض متوارثه نیست که از والدین با ولاد سرایت نماید به طریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شد که سرایت نمود و **بهاءالدین** گوید که ارمنی دانه که اندر خراسان به آبله فرنگ مشهور است به جهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بدور هیئت نه در جمیع اعراض با انواع پدید آید بعضی را آبله های بزرگ و غالب درهم پیوسته بیک بار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش بکند و بخارد و درد کند و بعضی درد و دانهها کمتر باشد و بعضی را در اول حال شبیه بنمله ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و همچنین خشکریشه پیدا کند و بزرگ شود و پوست را لختی بخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زرد و ریش گردد و محل آن سوزش و درد و حرارت عظیم کند همچو جمره گاهی بسعفه خشک اکال بازگردد و گاهی بنمله بد و بیشتر ظهور آن اولاً بر پوست سر بود یا بر مذاکیر و گاه باشد که بر اکثر اعضا برآید به تدریج و آنچه اول برآمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه به یک نوبت برآید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود بتخصیص بر پایها و گاه باشد که ثبرات اندک و متفرق بود و **اعراض آن** غلبه حرارت مزاج است و ماندگی و خاریدن بدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت

بمشکل تواند کرد و در شبها درد مفاصل بیشتر شدت کند و آن را که دانه کمتر برآید وجع مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که وجع ثاقب بود چنان که بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمن سازد و پایها به یکار شود و همچو مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل پایها ورم کند و تهیج در پشت چشم و روی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانهها غالب برآید و تا آخر وجع نباشد و بحران تام آن چنان چه بعضی دریافته‌اند چون تخلیطی نشود در هفته ماه قبل از آن چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز بار دیگر دانه و یا درد و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تب دستی در بدن پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی کمتر شود و باز غلبه کند پس ناگاه بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و درد مفاصلی پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و دیدم زنی را که مدتی گلوی او درد می‌کرد ناگاه آبله فرنگ برآود و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود آنگاه از این اعراضی بعضی یا همه پدید آید و بدانند که این مرض از جمله امراض مسری بود لیکن بسیار سریع‌السرایت نباشد و از مجامعت با آتشک‌دار زودتر از مصاجت پدید آید و از رسیدن بخار تن او به تن دیگر در حمام و یا رسیدن عرق و آلایش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید و ماده این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده ولیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آن را عفن سازد و بجنس خود مستحیل گرداند و گاهی فساد ماده به حدی رسد که ریش او آن عضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات برطرف شود و درد و ورم و بدی هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسیکه اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو سه و چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند ولیکن بیدانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام مذکور در نگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند و علاج نیک نیاید زود هلاک گردد علاج چون ماده این



مرض خبیث متعلق به اعماق بدن است لهذا معالجه آن به ادویه سمیه نفاذه کرده می شود با آن که در آن خطر است به سبب احداث آنها ضربان مفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی است مگر به سبب اضطرار به حالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که در آن هنگام آنها و اکثر ادویه هندیه حاده به شرط توافق مزاج به سرعت نفع می بخشد و بعضی تراکیب ادویه هندیه مثل رسکپور و غیر آن را خصوصیت عجیب به این مرض است و اگرچه در ظاهر غیرموافق بود لیکن مجربین آن را استعمال می کنند و ادویه یونانیه بدیر نفع می کند لیکن آن سالم از ضرر است اما کثرت تبرید در این مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می آرد **بالجمله** اگر مریض محروری مزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج به ادویه یونانی کنند مثلاً عناب شاهتره سرپهوکه چرایته هلیله سیاه نیمکوفته صندل سرخ برگ حنای خشک و مانند آن شب در آب گرم تر نمایند و صبح آب زلال آن گرفته شهد سفید داخل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضح تنقیه صفرائی سوداوی مانند مالیخولیای صفرای نمایند و ماءالجبن و شیر بز به کار برند و آب شاهتره سبز مروق دادن نیز بسیار فائده می کند و استعمال عرق گل نیب مرکب و شربت پاوسات و عشبه و معاجین مناسبه نیز معمول است و در حالت عدم حدت ماده بعد نضح تنقیه آن به دستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد از آن عرقیات مصفی خون و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند و **اگر** مریض غیرمحروری مزاج و قوی باشد اگر غلبه خون بینند اولاً فصد کنند والا به مسهلات هندی مثل حبوب حب السلاطین و غیره و سفوف حب النبیل و سفوف سهل سیاه و جز آن تنقیه نمایند و بعداز آن حب توتیا و یا مرداسنگ و یا رسکپور و یا بلادر و غیر آن حسب ضرورت به کار برند و بدانند که چوب چینی و عشبه در این مرض فائده بلیغ می نماید خصوص بعد تنقیه و طریق استعمال چوب چینی در بحث جذام مسطور گردد و طریق خوردن عشبه در اینجا مرقوم می شود **طریق خوردن عشبه** بدان که عشبه بیخ یاسمین صحرائیست چون از طرف مغرب می آرند یا آن که اولاً اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد از آن در سائر بلاد اشتهار یافته عشبه مغربی نامند و مزاج آن گرم در وسط درجه دوم و در آخر آن یابس

است و بعضی گرم و خشک در سوم نوشته‌اند و بهترین آن است که باریک و هم‌رنگ باشد و چون بشکنند از آن غبار ظاهر گردد و مغز او سفید باشد و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است مگر در امراض و امزجۀ حارۀ سوداویه که چوب چینی سفید و این دوا مضر است و در بعضی امزجه و امراض بارد بلغمی و سوداوی فواید این زیاده از چوب چینی است مثل اوجاع مفاصل و نقرس و درد اعضا و ضعف معده و نوشته‌اند که برای بواسیر بغایت مفید است و در فالج و استرخا و لقوه و رعشه که چوب چینی مضر است این دوا فائده می‌کند و در اثنای زخم آتشک توان داد و دستور فصد و تنقیه قبل از استعمال آن و طریق طبخ و شرب و اختیار اغذیه و اشربه در آن و احتیاط از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام و جز آن به دستور چوب چینی بود حاصل آن که در عشبۀ همه چیز واجب و غیرواجب مثل چوب چینی است مگر در عشبۀ خوردن نمک جائز داشته‌اند و در مرض مزمن بخار از دیگر آن گرفتن بتمام بدن یا بعضو مؤف به دستور نافع دانند و بعد از فراغ تا چهل روز پرهیز بر این دوا نیز واجب است و مدت دادن این دوازده روز یا پانزده یا بیست یا چهل روز مفوض برای طبیب است و هرگاه آب عشبۀ از برای شرب وفا نکند و عشبۀ قلیل باشد ثفل آن را جوشانیده به کار برند و در شرب آن نیز شرط است که سرد نه نوشند و اگر در گلاب ممزوج کرده بنوشند نیز رواست و هرگاه این دوا به طریق سفوف و معجون استعمال نمایند باید که در سفوفات و معاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبۀ را گرفته با همه ادویه ترکیب نمایند و بدان نهج میل فرمائید و **حکیم ارزانی** مرحوم نوشته که بعضی اوقات هر روز یک و نیم مثقال عشبۀ کوفته بیخته با هم چند آن نبات سوده تا بیست روز یا بیشتر یا کمتر به حسب حاجت و ضرورت با گلاب داده شد و از ترشی‌ها و لبنیات و فواکه تر و آب سرد در اثنای خوردن و بعد فراغ تا دوازده روز پرهیز نموده اثر تمام بخشیده و گاهی عشبۀ را با نصف او نبات کوفته بیخته در سه روز اول هر روز یک و نیم مثقال در امزجۀ ضعیفۀ و دو مثقال در متوسطه و دو نیم مثقال در قویه و سه روز دیگر دو نیم مثقال تا سه مثقال یا سه نیم مثقال و سه روز دیگر سه مثقال تا سه نیم مثقال تا چهار مثقال با گلاب تا نه روز داده آمد با پرهیز و نفع تمام نموده **ذکر بعض تراکیب** از مطب استائده برای

آتشک با تب و غیره عوارض اگر با تب باشد شاهتره چرایته هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده  
شهد یک نیم توله داخل کرده دهند و گاهی عناب دهمایه صندل سرخ تخم کاسنی نبات عوض اصل السوس و شهد  
کرده می شود و گاهی در این آلو بخارا نیز افزوده می شود و گاهی شاهتره دهمایه صندل سرخ هر یک شش ماشه  
جوشانیده شیرۀ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه و گاهی عناب گل بنفشه گل سرخ عرق  
شاهتره بجای صندل در جوشانده و شیرۀ مغز تخم کدو و شربت بنفشه بجای خیارین و شربت نیلوفر کرده می شود  
و گاهی کاسنی کوفته افزوده می شود و هرگاه اخراج مواد نیز منظور باشد چرایته شاهتره صندل سرخ گل نیلوفر  
کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بیخ اندر این نه ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند **ایضاً** اگر از ماده  
آتشک در ایام ربیع گرانی گوش و طنین و عسر حرکت در مشی و تنفس عارض شود شاهتره پوست هلیله زرد هر  
یک شش ماشه اسطوخودوس چرایته هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله حل کرده دهند بعد  
تعدیل و نضج ماده این مسهل دهند شاهتره گل سرخ عنب الثعلب پوست هلیله زرد هلیله سیاه گل خطمی گل  
نیلوفر گاوزبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه بیخ حنظل سنای مکی هر یک نه ماشه جوشانیده گلگند سه توله  
ترنجبین چهار توله فلوس خیارشبر شش توله روغن بادام شش ماشه و دو پهر نخوداب و شب شله ملایم و بجای  
آب عرق شاهتره دهند روز دوم اطریفل گشنیزی یک توله عرق شاهتره و غیره پائوسیر شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه  
نبات دو توله بعد تنقیه معجون عشبۀ همراه عرق شاهتره دهند غذا پلاو و قلیه و از لبنیات و حموضات و به قولات  
اجتناب نمایند و در اثنای استعمال معجون عشبۀ گاهی مویز منقی ده دانه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شربت  
بنفشه دو توله شیرۀ خیاربان شش ماسه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده و گاهی هلیله مربی یکعدد  
خورده بالایش گل سرخ شش ماشه گشنیز خشک چهار ماشه به عرق شاهتره جوشانیده تخم شربتی نبات و گاهی  
اسطوخودوس گاوزبان گل سرخ کاسنی کوفته جوشانیده گلگند هرروز که انحراف طبیعت شود تعدیل آن نمایند  
برعایت تفریح **ایضاً** اگر بعد مسهلات بثورات نرود و فصل گرما باشد پوست هلیله زرد شاهتره قصب الزریره تخم

کاسنی کوفته عنب‌الثعلب پرسیاوشان هر یک شش ماشه هلیله سیاه بیخ حنظل هر یک چهار ماشه جوشانیده گل‌قند داخل کرده دهند **ایضاً** برای بثورات در عضو مخصوص شاهتره چرایته پوست هلیله زرد صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند صندل سفید برگ حنا مرداسنگ هر یک یک ماشه به روغن حنا ضماد فرمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد و درد اعضا بود هلیله سیاه چهار ماشه و همایه شاهتره چرایته تخم کاسنی صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد خالص دو توله دهند و کمیله برگ حنا هر یک چهار ماشه نیله تهوتههه سوخته یک ماشه سفیده کاشغری مرداسنگ هر یک دو ماشه به روغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر بثورات به قدر عدس بر تمام بدن در فصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره ده‌مایه گشنیز خشک هر یک شش ماشه جوشانیده گل‌قند دو توله مالیده دهند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی کوفته هر یک چهار ماشه روز سوم هلیله سیاه اف تیمون هر یک شش ماشه افزایشند به عده یازده روز برای تنقیه بیخ حنظل نه ماشه داخل کنند **ایضاً** شاهتره ده‌مایه صندل سرخ هلیله سیاه هر یک شش ماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد داخل کرده روز دوم چرایته شش ماشه روز سوم گل سرخ گلو هر یک شش ماشه افزایشند بعد ده روز بیخ حنظل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** عناب پنج دانه شاهتره ده‌مایه چرایته هلیله سیاه گشنیز خشک جوانسه هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی هر یک شش ماشه افزایشند بعد هشت روز بیخ حنظل شش ماشه برای تنقیه داخل کنند **ایضاً** اگر از رسکپور و غیره دهن آمده باشد پوست بیخ جهریبری چهل کچنال پوست کوکنار چهل سرسن جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و شیرۀ عناب پنج دانه شیرۀ تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره و مکوه و کاسنی ده توله شربت بزوری دو توله بنوشند **ایضاً** برگ چنبلی کوکنار مازو سبز هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و چون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چرایته هر یک شش ماشه صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر با تبخاله دهن و درد گلو و سرفه از نوازل باشد اصل‌السوس عناب گل نیلوفر بهدانه اسطوخودوس گشنیز خشک جوشانیده شربت بنفشه

خاکشی داخل کرده بنوشند روز دوم شیرۀ کاهو افزایند چون سماجت حرارت داشته باشند لعاب بهدانه شیرۀ کاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره خاکشی برای تسکین دهند **ذکر بعض ادویۀ مرکبه یونانیه** که در مرض آتشک معمول است **دوایی** که جهت آتشک مجرب و مکرر به عمل آمده بادیان دو درم شاهتره سه درم تخم کاسنی سه درم گلکند دو توله سه روز این منضج بنوشند به عده به عده بگیرند حبالنیل به قدر نه ماشه تا یک توله و کوفته بیخته شکر تری هم چند آن آمیخته به قدرش ماشه با گلاب نیم گرم یا به آب گرم بخورند بعد اسهال غذا کهچری ملایم بخوراند روز دیگر تبرید از اسپغول و شربت دهند و یک روز در میان به دستور سه مسهل بدهند و اگر قوت ضعیف باشد دو مسهل دهند و اگر خواهند عوض این مسهل سفوف حبالنیل بخوراند و بعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یک دام شنگرف نیم دام هر دو را به آب سائیده ده قرص سازند و یکی را دور نموده نه قرص که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی که در آن آب هم باشد به آتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند و یک قرص به دستور وقت دو پهر بکشند و یک قرص شام همیسان سه روز به عمل آرند غذا نخود بریان یا نان نخود بی نمک و بی روغن تا سه روز پس روز چهارم کهچری ملایم دهند اگر دهن جوش کند از چهل کچنال مضمضه کنند **سفوف حبالنیل** که بعد از نضج بهر تنقیه می دهند حبالنیل هشتاد دانه با روغن بادام چرب نمایند و با یکدانگ زنجبیل و دو دانگ ریوند چینی و نیم درم گل سرخ کوفته بیخته به آب نیم گرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف عشبه** که برای آتشک و جمیع قروح خبیثۀ موثر است عشبۀ مغربی چهار توله پوست هلیله زرد صندل سرخ سنای مکی هر واحد یک توله کوفته بیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا نه ماشه به آب نیم گرم یا عرقهای مناسب به عمل آرند و بعضی در این سفوف تخم گل عباسی و سرپهوک و الیچی و گل سرخ هر یک نیم توله نیز می افزایند و معمول حکیم ارشد این است که عشبه دو جزو سنای مکی یک جزو شکر برابر سفوف کرده یک توله به آب نیم گرم بخورند غذا دو پیازۀ کم نمک خورند و سفوف چوب گز که در بحث جرب بیاید نیز به تدریج تنقیۀ مواد این مرض می کند و همواره معمول است **نوع دیگر** که به آتشک و دیگر امراض سوداویۀ جلدیه بعد تنقیه برای استیصال مادۀ فاسد

معمول است عشبۀ مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو نیم مثقال جلاپا انگریزی یک مثقال پاو بالا برگ سنا پنج مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله گل سرخ هر یک یک مثقال پاو بالا برگ شاهتره یک مثقال کوفته بیخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمیخته سفوف سازند و هر روز به قدر یک توله همراه عرق شاهتره خورده باشند و اگر شکایت درد مفاصل هم باشد سورنجان شیرین بوزیدان به قدر دو مثقال افزایند و اگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دو مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبۀ** که قالع مواد سوداوی و نافع آتشک است عشبۀ مغربی سه توله چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه براده صندل سفید و صندل رخ جوانسه چرایته هر یک دو درم براده چوب آبنوس براده چوب بحیسیار هر یک دو نیم درم شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یک رطل و ربع داخل کرده به قوام شربت دارند **نوع دیگر** که برای تصفیه خون و دفع مواد آتشک معمول و دیگر اقسام بثور و قروح و آکلۀ حلق را بیعدیل عشبۀ مغربی هشت درم آلبوخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره بنفشه جو مقشر هر یک دوازده درم براده چوب شیشم چهار درم همه را در دو رطل آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده با یک رطل شربت بنفشه و یا قند سفید به قوام آرند و دوازده درم صبح و همین قدر شام با عرق شاهتره و بیدمشک و گلاب نیم گرم تا بیست روز بخوراند و غذا آش جو و بجای آب عرق چوب گز یا دیگر عرق مناسب بدهند و اگر قوی تر خواهند وزن عشبۀ بیست درم نمایند و در نسخه ذکاءالله خان وزن عشبۀ چهار درم جو مقشر بیست درم و شاهتره و بنفشه هر یک دو درم است و چوب چینی چهار درم مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه هر یک ده درم عوض چوب شیشم داخل **شربت پاوسات** که بزبان اهل فرنگ شیشم را گویند جهت اصلاح قروح خبیثه و آتشک و جرب و قوبا و غیره امراض سوداوی مجرب است و این نسخه قوی تر و انفع از نسخه متعارف آن است براده چوب شیشم پاو سر براده چوب چینی نیم پاو در آب گرم سه آثار یک شب و روز تر دارند به عده جوش داده مالیده صاف نموده عناب بیست و پنج عدد صندل سرخ صندل سفید هر یک سه توله شاهتره پوست هلیله زرد افیتمون بسفائج گل نیلوفر هر یک دو توله گل سرخ گل بنفشه هر یک سه توله در

آب مذکور یک شبانه‌روز تر داشته به عده جوشانیده صاف کرده نبات سفید یک و نیم آثار داخل کرده به قوام شربت آرند پس نصف آن جدا کرده دارند و در نصف باقی سنای مکی ده توله سورنجان شیرین دو نیم توله باریک سوده آمیخته نگاهدارند و طریق نوشیدن این هر دو قسم شربت آن است که براده شیشم به قدر نیم دام یا یک توله در یک و نیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده شربت غیرمسهل آن به قدر شش توله داخل کرده بخوراند وقت صبح و همین‌طور وقت شام و بعد پنج شش روز شربت مسهل آن به قدر ده توله همراه جوشانده مذکور وقت صبح می‌داده باشند استعمال آن تا دوهفته یا بیست و یک روز و یا چهل روز مفوض بر رای طبیب است غذا در حین استعمال این قلیه و نان و پلاو دهند و از حموضات و به قولات و لبنیات پرهیز نمایند و روز استعمال شربت مسهل از زنان هم اجتناب اولی است **شربت چوب چینی** مسهل مواد آتشک چوب چینی مسهل مواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفائج سنای مکی صندل سرخ صندل سفید بادیان هر یک چهار درم نبات پاو آثار به دستور مقرر شربت مرتب سازند و هر روز دو توله بخوراند غذا اول خشکه و کهچری نوع دیگر قانع مواد سوداوی و قانع ماده محترقه و نافع آتشک چوب چینی دو توله عشبۀ مغربی سه توله برگ شاهتره بادرنجبویه براده چوب شیشم گل مندی برگ گاوزبان تخم شاهتره اف تیمون در پارچه بسته تخم کاسنی براده صندل سرخ هر واحد نه ماشه شب در آب چهار رطل بخیسانند و صبح بجوشانند که یک و نیم رطل باقی ماند صاف نموده بقند سفید یک و نیم رطل به قوام شربت آرند شربتی سه توله **عرق گل نیب** که دافع فساد خون و نافع بثور سوداوی و آتشک و شری و جذام و مجرب است براده صندلین عنبالعتلب نیلوفر گل خيرو هر یک پاو آثار گل سرخ بنفشه گاوزبان هلیله سیاه نیمکوفته هر یک نیم پاو خس هندی نیم پاو و چهار دام تخم کاسنی یک و نیم پاو اسطوخودوس گل گاوزبان گل معصفر هر یک چهار دام الایچی خرد نیمکوفته دو دام شاهتره سرپهوکه هر یک نیم آثار گل کیوره از دو تا چهار عدد عناب سپستان هر یک پنجاه دانه مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سه عدد گل نیب از یک آثار تا دو آثار نبات پنج آثار همه را در آب هشت پاس تر کنند و هفت آثار عرق کشند خوراک روز اول چهار توله تا سه روز بعد

پنج توله تا سه روز بعد هشت توله تا هفت روز به عده نیم پاو مدام بخورند و اگر خواهند در این عرق چای خطائی جوش داده به طریق قهوه خورند **عرق شاهتره مرکب** دافع آتشک و اوجاع مفاصل و ریخ و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش و قوبا و کلف و چهاجن و استعمال این بعد تنقیه در امراض مذکوره همراه معجون عشبیه یا چوب چینی یا اطریرفل شاهتره معمول است شاهتره پوست هلیله زرد پوست بیخ نیب که زیر گل باشد امرییل درخت مکوه سرپهوکه هر واحد یک آثار چرایته نیم آثار بیخ یاسمین گاوزبان گل سرخ صندل سفید و سرخ هر واحد پاو آثار به دستور معروف عرق کشند و شش توله با شهد دو توله بخورند بر ناشتا یک چله **عرق چوب چینی** نافع شخصی که عادی شراب بود و آتشک برآورده باشد و مفرح و مسکر است براده چوب چینی گل سرخ براده چوب شیشم سر پهوکه شاهتره هر یک نیم رطل خارخسک یک رطل پوست هلیله کابلی گل مندی هر یک یک و نیم رطل پوست مغیلان شش رطل قند سیاه بیست آثار عناب صد عدد همه را در خم اندازند وقتیکه لاهن تیار شود عرق سبک کشند و وقت دو آتسه کردن گل سرخ نیم من براده صندل سفید و سرخ هر واحد شش توله خس هندی ده توله عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق کیوره هر واحد یک مینا آمیخته عرق کشند **منضج و مسهل** که در مرض آتشک معمول است بعد فصد باسلیق یا هفت اندام و اخراج خون وافر به حسب طاقت عناب آلبوخارا هر واحد پنج دانه سپستان یازده دانه تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی برگ بادرنجیویه مندی برمدندی برگ شاهتره چرایته سرپهوکه بیخ کاسنی بیخ بادیان تخم خربزه بسفائج افتیمون در پارچه بسته هر یک شش ماشه گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله شب در عرق کاسنی عرق شاهتره عرق مندی هر یک هفت توله تر داشته صباح مالیده صاف کرده گلقلند دو توله داخل کرده بنوشند تا پانزده روز اما اگر حرارت مفرط نباشد آلبوخارا گل نیلوفر تخم کاسنی خیارین حذف کنند و همیسان افزودن بعض ادویه به حسب مزاج مریض محول بر فکر معالج است بعد از آن تمرهندی پنج توله گل سرخ مغز خسکدانه حبالنیل ریشه خطمی بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین



چارتوله شیرخشت دو توله در منضج افزوده و آلوبخارا هفت عدد مویز منقی دو توله و عوض عرق کاسنی عرق گاوزبان نموده و وزن عرقیات هر یک سی توله گرفته به دستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیرۀ مغز بادام شیرین هفت عدد بالا ریخته بنوشند و اگر معده عاصی باشد و به این مسهل اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افسنتین رومی اضافه کنند و اگر اسهال زیاد شود بعض ادویه مسهله کم نمایند و روز دیگر این تبرید دهند هلیله مربی یک عدد شسته خسته و در کرده بورق نقره یکعدد گرفته اول بخورند بالایش شیرۀ عناب چهار دانه از شیرۀ تخم کاسنی پنج ماشه در عرق مندی عرق شاهتره هر واحد ده توله برآورده شربت نیلوفر داخل کرده تخم ریحان پنج ماشه یا اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب ریشه خطمی پنج ماشه باید افزود و بعد انقراض از دو مسهل باز دو منضج به دستور سابق نوشیده دو مسهل حب لاجورد باید داد و به این طور که حب لاجورد یک توله همراه عرق مندی عرق شاهتره نیم نیم پاو ترنجبین دو توله پاسی از شب مانده بخورند و بخوابند و صبه حدم برخاسته مسهل از عناب شاهتره مندی تخم کاسنی چرایته گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفائج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب النیل هلیله سیاه پوست هلیله زرد خیارشنب ترنجبین شیرخشت گل عرق مندی عرق شاهتره شیرۀ مغز بادام به دستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متأخرین است و متقدمین در بدرقه صبح با حبوب خیارشنب شامل نمی کنند این امر بر رای طبیب است روز دیگر تبرید به دستور داده فردای آن مسهل و حبوب به دستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنب و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید بنوشانند و بعد پانزده روز مطبوخ که در آن پوست بیخ نیب است و در ادویۀ هندیه مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر هفت روز نهایت چهار ده روز بخوراند و اگر از حب مذکور دهن بجوشد حب را ترک نموده و لیئه گندم همراه جغرات خورانیده شود و غراغر که در آن معمول است به عمل آرند و اگر ورم زیاد شود شکل خناق پیداگردد رگ قیفال زنند و زلو چسپانند و تدبیر وی حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه از این نجات یابد و اثری از قلاع و ورم لثه و وجع دندان و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذروات و سنونات و

مضمضها به کار برند و سوای آن هر علتی که از اکل ادویۀ آتشک مانند تب و زحیر و سحج و غیره حادث شود بعلاجش پرداخته آید **صفت حب لاجورد** که بهر تنقیه در این مرض معمول است ایارج فیقرا ریوند غاریقون جلاپا انگریزی شحم حنظل هر یک یک مثقال تربد موصوف دو درم پوست هلیله کابلی یک درم حجر لاجورد و حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری ربالسوس هر واحد یک ماشه کوفته بیخته کتیرا مقل ازرق یک یک ماشه در عرق بادیان حل کرده در آن حبها به قدر مونگ بندند قدر شربت یک توله همراه مسهل مذکور **مطبوخ** که برای دفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یک توله گل سرخ نیم توله همه را در یک و نیم پاو آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز و اگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بخورند غذا دو پهر آب مونگ شام دال خشکه و در نسخه دیگر پوست هلیله زرد و هلیله سیاه آمله صندل سرخ خارشتر عوض شاهتره و سنا و گل سرخ است و وزن هر یک یک توله **معجون عشب** تالیف حکیم شریف خان به جهت آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول است پوست هلیله زرد چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلبله شاهتره بسفائج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنج درم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبۀ مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه به دستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یک توله و گاهی عوض عشبۀ چوب چینی پاو آثار در این ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد **نوع دیگر** نافع بقروح خبیثه آتشک ناصور و اکل و خارش و دافع اوجاع مفاصل و مقوی اعضای تناسل و مجرب است بادیان صندل سفید هر یک دو دام بسفائج فستقی سنای مکی هر یک شش دام عشبۀ مغربی دوازده دام شهد خالص بیست و چهار دام قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدام صبح و یکدام شام به آب مطبوخ عشبۀ که یکدام عشبۀ را با هفت آثار آب خالص جوش دهند هرگاه ثلث بماند صاف نموده قدری از آن بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب دیگر نخورند و اگر با عشبۀ یکدام چوب گز جوش دهند بهتر و

قوی تر بود و در نسخه دیگر وزن عشب و سنا هر یک هفت دام و بسفائج چهار دام و عسل و قند سفید سه چند ادویه است و قید استعمال آن به آب عشب نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیر نوع دیگر که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیه خون و رنگ بشره مجرب عشب مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفائج فستقی شانزده درم صندل سرخ چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل به قوام آرند و در بیاضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفائج و دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاو است و تربد سفید شش درم زیاده کرده خوراک یک توله تا یک و نیم توله و نوشته که این معجون تنقیه مواد آتشک از بدن به الکل نماید و نطفه توالد و تناسل را صاف کند و خارش و چهاجن و کلف را دور سازد و درد مفاصل و خشکی دماغ و جمیع امراض سوداوی را نافع نوع دیگر مخترع حکیم ببرعلیخان برای استیصال ماده آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی و نواصیر و تصفیه خون معمول است عشب مغربی هفت و نیم توله چوب چینی شش توله بسفائج برگ سنای مکی هر یک سه توله بادیان براده چوب شیشم براده آبنوس چرایته هلیله سیاه هر یک یک و نیم توله گل سرخ برگ شاهتره برگ سرپهوک برگ حنا عنبالثلب هر یک یک توله گلو انیسون گل بابونه گاوزبان هر یک نه ماشه خوبانی دوازده عدد شهد خالص دو نیم وزن همه ادویه به دستور معجون ساخته چهل روز در غله جو بدارند به عده از یک توله تا دو نیم توله بخورند غذا قورمه و نان رده بی نمک یا کم نوع دیگر معمول حکیم ذکاءالله خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای تناسل و اوجاع مفاصل که به سبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یک درم سورنجان بوزیدان هر یک یک و نیم مثقال عنبراشهب دو درم کهربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفائج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه ثعلب مصری هر واحد دو مثقال پوست هلیله کابلی گشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز هر واحد سه مثقال عشب مغربی بیست توله اول عشب را ریزه ریزه کرده شب در عرق گاوزبان و عرق شاهتره و عرق عنبالثلب هر واحد یک آثار گلاب نیم آثار تر کرده بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده

قند سفید نیم آثار عسل نیم پاو داخل کرده به قوام آرند و ادویه سوده آمیخته بمعجون سازند و دو مثقال تا دو نیم مثقال بخورند و گاهی کافور یک و نیم مثقال در این نسخه افزوده می شود بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد فائده عجیب دارد **معجون چوب چینی** که مسهل اخلاط محترقه و مصلح خون فاسد و مجرب است بادیان یکدام صندل سفید گلو تازه اف تیمون هر واحد یک درم پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی شاهتره پوست بلیه چرایته تربد سفید هر یک دو درم سنای مکی چهار دام عشبه مغربی دوازده درم چوب چینی نیم پاو قند سفید یکسیر عسل پاوسیر به دستور مقرر معجون سازند **نوع دیگر** به جهت باد فرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقاخان چوب چینی به همه صفت موصوف نیم پاو سنای مکی هفت توله بسفائج فستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان دو توله شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آثار اول همه ادویه جدا جدا کوفته بیخته نگاهدارند و نبات و عسل را به قوام آورده ادویه اندک اندک در آن انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چار توله وقت شام دو توله بخورند و در نسخه دیگر وزن بسفائج چهار توله و عسل سی توله است غذا زیر بریانی و پلاو مرغن گوشت حلوان **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم گل سرخ هلیله سیاه آمله پوست هلیله شاهتره صندل سفید کاکنج مغز تخم خیارین گشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک دو درم ریوند خطائی یک درم عسل سه چند ادویه شربت حسب حال **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و مستعمل بعد تنقیه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله گل معصفر صندل سرخ تخم کاهو چرایته بسفائج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام گشنیز در دو اندمال عجیب الاثر است سفیده کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنج درم کتیرا سه ماشه افیون یک ماشه رسوت یک درم کافور دو ماشه موم سفید پنج درم روغن گل بیست درم لعاب بهدانه دو ماشه سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن و موم را گداخته فرود آورده ادویه سوده آمیزند پس لعاب بهدانه و سفیده تخم مرغ داخل کرده به کار برند **مرهم فرنگ** برای جراحت آبله فرنگ و هر

زخم تیر و تفنگ و غیره قروح منقول از بیاض استاد مرحوم کافور سنگ جراحی هر یک دو ماشه مرداسنگ یک ماشه توتیای کرمانی یک توله کته سفید چهارده ماشه دال یک توله موم سفید یک درم روغن گاو پانزده درم ادویه سائیده از پارچه گذرانیده روغن و موم گداخته ادویه در آن حل کرده از هفت آب بشویند و در طرف چینی نگاهدارند و بر لته کهنه گذاشته بر زخم نهند **مرهم رال** تالیف والد حکیم علویخان که به جهت قرحه قضیب بی نظیر و مجرب است رال سفید آب قلعی دم‌الاکوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی فوفل سوخته هر یک یک جزو موم دو جزء روغن گاو پانزده وزن موم اول توتیای هندی را در ظرف سفال آب ندیده بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم به روغن گداخته سائر ادویه را مخلوط سازند و بر پارچه کتان مالیده بر زخم گذارند و هر روز یک مرتبه زخم را به آب برگ حنا یا به آب چوب چینی بشویند **مرهم چوب چینی** که جهت جراحی آتشک نافعتر از دیگر نسخه‌های آن است مرداسنگ شنگرف هر یک دو مثال کات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکه گاو بیست مثقال به دستور معمول مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل سازند بهتر خواهد بود **ذکر بعضی ادویه هندیه** که در مرض آتشک مجرب و معمول است بخور که جهت زخم آتشک و نواسیر و بواسیر بغایت نافع و بی‌عیدیل اسپند و مانگ اجواین خراسانی نانخواه هر یک یکمانگ شنگرف زغال هر یک دو نیم مانگ همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهاره پری بندند و جهت زخم بر کرسی نشسته و خود را بچادری پوشیده یک پری از این سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر و نواسیر باشد باید که چقری خرد بکنند و در آن اخگر پر کرده و از این سفوف بالای اخگر اندازند و سقور بر آن چقر نهاده و دو بستانند و اگر به سبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که داد این سفوف به طریق تنباکو بکشند و به قول بعضی مجربین همچنین کشیدن و دو برگ پخته خشک گشته درخت انبه زود ازاله سوزاخ کام می‌نماید **ایضاً** برای آتشک مجرب‌النفع رسکیور شنگرف هر واحد شش ماشه توتیای سبز سه ماشه موم سفید دو دام روغن گاو چهار دام پارچه بافته ربع درع مکیه برگ نیب در روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف

کرده موم اندازند هر گاه گداخته شود کزغان فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند به عده سنگرف سوده اندازند پس نیله توتته بعد از آن از پارچه موم جامعه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله به انگشت چوب کنار بخور گیرند خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج و شیر **حبوب حب السلاطین** مخفی نماند که در این مرض اسهال به این حبوب نافعتر از مسهلات دیگر است اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استیصال ماده این علت بهتر از این مسهلی نیست و تراکیب آن بسیار است اما در اینجا آنچه معمول و بی غائله است حواله قلم می شود **حبی** که برای تنقیه در این مرض مجرب است فلفل سیاه مغز کرنجوه مغز جمال گونه مدبر زنجبیل هر واحد پنج ماشه به قدر نخود حب بندند و پنج شش حب مرقوم است که اگر یک حب صبح و یک شام تا سه هفته بخورند هر روز یگان دست می آرد و برای قروح و نواصیر نافع بود **ایضاً** معمول سنگرف مدبر که آن را در آب لیمو و شیرگاو یک روز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل دارفلفل هر یک نیم دام چوب چوک جمال گونه مدبر در سرگین هر یک دو دام همه را به شیرگاو بسایند و به قدر نخود حب ساخته چهار عدد یا زیاده بدهند غذا جغرات و برنج خوراند **ایضاً** زنجبیل فلفل گرد سیماب مدبر که در پارچه بیفشرد تا آن که سیاهی او دور شود و یا به مغز کهیکوار کهرل کنند گوگرد مدبر که آن را سوده در کفچه آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون گداخته شود در شیر گاو اندازند سهاگه هر بیخ دوا برابر مغز جمال گونه مدبر برابر همه به شیر گاو سائیده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب به آب گرم غذا شیر و برنج یا جغرات و برنج **ایضاً** از بیاض والد مرحوم سنگرف یک دام مغز حب السلاطین مدبر چهار دام در آب لیمو چهل دو پاس کهرل کرده حبهها سازند و به قدر چهار رقی در قند سیاه پیچیده بخورند و به فاصله سه روز این مسهل **ایضاً** سنگرف مغز جمال گونه هر واحد سه ماشه مغز نارجیل کهنه یک توله خرما یکعدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک سائیده حب به قدر کنار دشتی سازند خوراک یک حب غذا کهچری مرغن بخورند **ایضاً** از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین تربد موصوف سنگرف مساوی سائیده در شیرۀ برگ پان مقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و به کار برند **ایضاً** خرمای

خسته دور کرده دو عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب‌السلطین مدبر مصفی پنج عدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب بندند یکی از آن پس سراندازند و شب غذا کهچری خورده صبح یک حب از آن با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید جغرات خورند و با غذا هم آمیزند و روز دیگر تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند و آن روز غذا کهچری مونگ با روغن زرد و جغرات باشد همیسان هر شش حب بفاصله یک روز باید خورد **ایضاً مغز جمال** گومه نیله تهوتههه کشکی هر واحد یک ماشه سائیده سه حب سازند و هر روز یک حب در پوست انبه اچار پیچیده بخوراند سه چهار دست و یکدو بارقی خواهد شد و در سه روز استیصال ماده مرض شده احتیاج دوی دیگر نخواهد بود مجرب بلاتخلف است لیکن شرط آن است که دو فلوس برای خریدن ادویه بگیرند هر قدر که از خرید آن باقی ماند تباسه آن خریده بر آن فاتحه جناب سرور کائنات داده به اطفال تقسیم نماید **حبوب توتیا** و مرداسنگ و زنگار بدان که حبوب این چیزها در اکثر بعد تنقیه مفید می‌افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشد و از این حبوب نه اسهال می‌شود و نه دهن جوش می‌کند لیکن بعضی را غثیان می‌شود پس بعد خوردن حب دو سه لقمه نان به روغن مالیده خوردن و یا قدری بالائی شیر بالایش بخورند و این حب توتیا همواره معمول است هلیله رنگی یک توله طباشیر شش ماشه نیله تهوتههه سه ماشه در آب لیموی کاغذی پاو آثار کهرل کنند هرگاه آب خشک شود مقدار کنار دشتی حب سازند و یک صبح و یکی شام بخورند و از شیرینی پرهیز نمایند **نوع دیگر** پوست هلیله زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد سائیده به دستور حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **نوع دیگر** که قرحه حلق و بینی را نیز نافع هلیله سیاه پنج دام نیله تهوتههه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته به آب لیموی کاغذی یکصد و یکعدد کهرل نموده به دستور حبها ساخته بخورند و در نسخه دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام است غذا دال مونگ **حب مرداسنگ** که در ازاله این مرض بی‌نظیر است

مرداسنگ کافور هر واحد دو مثقال قرنفل یک مثقال در آب برگ تنبول که با مصالح بود و به قدر نیم پاو باشد چهار پاس کهرل کرده هژده حب بندند و یک صبح و یک شام خورند و غذا شیربرنج یا دال مونگ با نان و روغن زرد هر قدر که خواهند خورد و بعد نه روز که آتشک رفع می‌شود اگر گرمی معلوم شود کاسهٔ دوغ گاو که در آن زیرهٔ سفید به قدر دو سه ماشه سائیده آمیزند و سه روز خورند **نوع دیگر** معمول جناب والد ماجد غفرالله که در این باب بی‌عیدیل است اجوائن خراسانی اجوائن ویسی اجمود جوانی هر یک یک توله مرداسنگ سه ماشه قند سیاه کهنه سه توله در آب درخت بسکهچره که شاخ او سرخ باشد هشت حب بندند یکی بیندازند و از هفت حب یکی صبح به آب برنج پخته بی‌نمک بخورند و روزانه خفتن ندهند غذا برنج بی‌نمک و یا نان گندم بی‌نمک و یا با روغن بسیار بخورند دیگر از همه اشیا پرهیزند و خوبی این حب آن است که از دهن آب بسیار بدون جوشش دهن خارج شود و مادهٔ مرض به الکل دفع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود و اکسیرالآثر است **نوع دیگر** مجرب از بیاض حضرت استادی رحمه‌الله تعالی هلیلهٔ زنگی سهاگه کته پاپریا هر واحد یک توله مرداسنگ شش ماشه نیله تهوتههه سه نیم ماشه همه را در آب لیموی کاغذی تا سه روز کهرل نمایند به عده حبوب به قدر کنار دشتی بسته یک حب صبح خورده باشند و یکی بعد ظهر غذا برنج با جغرات بی‌نمک و تا هفت روز بخورند بعد از آن تا سه روز دیگر این غذا بخورند و اگر مزاج قوی باشد وزن مرداسنگ نیز یک توله کنند **حب زنگار** که برای آتشک نافع است کتهٔ سفید دو توله زنگار جوتری هر یک سه ماشه افیون سپیاری کهنه هر یک دو ماشه کونپیل بیدانجیر جو گیاه دو توله ملائی شیر پاو آثار همه را سائیده مع ملائی در ظرف پهول از دستهٔ پهول سه روز سحق کرده حب سازند اگر زخم یا داغ سیاه مثل داد باشد بر آن طلا سازند و یک حب بخورند **حبوب سم‌الفار** این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل می‌کند و درد مفاصل را هم دفع می‌نماید لیکن در استعمال این شرط است که از ترشی و خصوصاً از دال مونگ بسیار پرهیز نمایند والا ضرور وجع مفاصل به شدت پیدا شود و بهترین نسخ آن این است سم‌الفار پنج ماشه نیله تهوتههه ده ماشه کتهٔ سفید بیست ماشه مغز تخم نیب چهل ماشه سرپهوک هشتاد ماشه در آب کتائی خرد



کهرل کرده به قدر نخود حب بندند هر صبح یک حب در ملائی شیر یا در کهوه پیچیده بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **ایضاً** برای زخم آتشک و اوجاع مفاصل سم الفار یک توله کتۀ سفید چهار توله در آب لیموی کاغذی و آب کثانی خرد و آب کثانی بزرگ که آن را سیتاناسی گویند هر یک سه پاو کهرل نمایند و به قدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یک شام در احار انبه یا بالائی جغرات گاو یا فقط بلع نمایند پرهیز از غیر و دال مونگ ضرور است دیگر هرچه خواهد بخورد **ایضاً** مجرب برای آتشک مغز سمندر پهل سم الفار کتۀ پیریه سهاگه هر چهار برابر کوفته بیخته به آب لیمو کهرل کرده حب بسته به قدر دانه مونگ روز اول یک حب صبح و دو حب آخر روز تا هفت روز بخورند و بعد از آن یک حب اضافه نمایند و دو حب صبح هم بخورند آخر روز برای دفع گرمی خشکه با ماست بخورند **ایضاً** که بخارش نیز نافع سم الفار یک ماشه کتۀ سفید کافور چینه دانۀ الاچی سفید هر یک سه ماشه ادویه را در شیرۀ برگ تنبول یکصد عدد حل کرده به قدر مونگ و موه حب بسته یک حب صبح و یک شام خورده بالایش بیره پان بخورند تا چهارده روز یا بیست و یک روز خورند غذا نان نخود بی نمک و یا نان گندم با روغن گاو بخورند **ایضاً** مجرب به مرات سیمات مصطکی عاقرقرا هر یک بیست ماشه سم الفار یک ماشه لیموی کاغذی دو عدد اول سیماب و سم الفار در اندکی آب لیمو کهرل کنند تا سیماب کشته شود به عده ادویۀ دیگر کوفته بیخته به آن ضم نمایند و در آب لیمو باقی صلایه کرده به قدر مونگ حبوب سازند دو حب صبح با شوربای چرب گوشت بز و یک حب شام همراه شوربا بخورند تا سه روز یا زیاده غذا گوشت بز و نان و گویند که اگر کسی را از شدت این مرض موی ریختن گیرد و دست و پا و کمر به یکار گردد و یا در کام و قضیب سوراخ شود و این حب بخورد و از ترشی پرهیزد از سر نوجوان گردد و دردها به الکل برطرف شود **ایضاً** که در افنای مادۀ این مرض خیلی مفید سم الفار گل قیمولیا یعنی کهربا منی دانۀ هیل کات هندی کافور قیصوری هر واحد یک توله گلاب خالص نیم آثار اول ادویه را جداجدا صلایه کرده مخلوط سازند و قدری قدری گلاب انداخته کهرل نمایند تا همه گلاب جذب شود وحبها برابر مونگ بسته خشک نمایند و هر روز یک حب تا سه چهار توله گلاب تنها یا شهد خالص یک توله

آمیخته نیم گرم کرده بنوشند و تا بیست و یک روز استعمال نمایند و اگر یک چله بخورند دیگر فوائد مثل تقویت باه و زیادت اشتها و سُرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیه حاصل شود در غذا دال تور و گوشت بز مدهن با نان گندم هر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بضرورت قوی در مزاج حار کنند برای تبرید شیرۀ تخم خرفه و کاسنی و غیره و عرق کیوره و شربت انار و عرق شاهتره دهند **حبوب رسکیپور** و سیماب و بلادر بدان که حبوب این اشیا جوشش دهن در اکثر پیدا می کند و ماده علت را به طریق آب دهن برمی آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد در ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکیپور برای آتشک انفع و مجرب است رسکیپور دانۀ الایچی سفید قرنفل عاقرقرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته به آب سرشته حبها مقدار دانۀ فلفل گرد بندند و یک حب در ملائی شیر پیچیده و هر صبح بخورند **نوع دیگر** رسکیپور مرچ سیاه هر یک سه نیم ماشه بیخ اندراین هفت ماشه قرنفل بیست و یک عدد در آب برگ پان حب به قدر نخود بسته یک صبح و یک شام خورده باشد غذا نان بی نمک با روغن بسیار **نوع دیگر** برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم رسکیپور نیم دام فرنفل شانزده عدد فلفل گرد بیست و یک عدد اول رسکیپور را در روغن گاو بریان نموده فلفل و قرنفل را علیحده سوده به آن آمیخته در بیست برگ تنبول بترتیب سحق نمود و مقدار کنار دشتی حب بسته یک حب هر صبح بخورند غذا شیر و برنج اگر دهن بجوشد پوست کچنال پنج دام پوست هلیله زرد هم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام و در نسخه حکیم الممالک که برای آتشک و سائر قروح خبیثه مجرب و بی مثل است وزن رسکیپور یک مثقال و ربع و قرنفل بیست و یک عدد و فلفل سیاه نیم مثقال برای مرض متوسط در شدت است و نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از رسکیپور و به همان نسبت یعنی خمس از قرنفل و فلفل کم نمایند و موم سوده به آب خالص یا آب برگ تنبول هفت عدد حبوب سازند روز اول یک عدد صبح و یک عدد عصر فرو برند و در باقی روزها صبح یک عدد فرو بردن کافی است و اگر مرض کامن و مزمن و مستحکم شده باشد حب مذکور را به آب عشبه مغربی بدهند و اگر مریض احداث زخم و حرقت در مشانه و مجاری بول و قضیب سوده باشد به آب ریوند

چینی بدهند به این‌طور که دو درم ریوند چینی را در نیم من تبریزی آب صاف آنمقدار بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح عقب حب و نصف شام بیاشامند و اگر در سر و حوالی آن جوششها بسیار و چرک از آن جاری باشد نیز به آب مذکور بدهند و در جذام شدید و قروح خبیثه و جرب رطب و یابس نیز به آب عشب بدهند و باید که در ایام شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و به قول و امثال آنها اجتناب نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره تناول ننمایند و اگر به سبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچه مرغ و روغن گاو حریره پخته میل نمایند و مصالح گرم داخل توان کرد اما پیاز و سیر و به قولات داخل نباید نمود و از اینها اجتناب اولی است و اگر جوشش دهن زیاد باشد با شیر بز و پوست مغیلان و کات هندی مضمضه نمایند و دهن را بدان بشویند اگر جوشش دهن بسیار زیاد باشد مرغ را کشته آلائش اندرون آن را برآورده با پر و بال در دیگ کرده به آب بجوشانند تا پخته شود و آب آن را صاف کرده به آن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن زخمها و جوشش دهان باید که این مسهل دهند تا اثر نکایت سیماب از بدن دور شود سنای مکی هلیله سیاه گل سرخ مساوی نرم سوده صبح مقدار دو نیم مثقال آن را با عسل سرشته بخوراند و غذا شوربای قیمه و تا چهل روز پرهیز نمایند خصوص از جماع **حب سیماب** که بصاحب باد فرنگ مجرب سیماب سه ماشه نانخواه هشت ماشه قند سیاه بیست ماشه اول نانخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود بعد از آن سیماب انداخته بسایند تا حل شود و از برگ آرد گندم انداخته هفتده حب سازند و یک حب به آب سرد بخورند غذا کهچری و نان بی‌نمک و روغن بر بدن هرگز نمالند که بسیار مضرت دارد اگر دهن جوش نماید شوربای گوشت نمک دار بدهند و چهل کچنال و بیخ جهر بیری جوشانیده و از آن مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کند فصد چهاربند کنند و بر زخمها مرهم سیماب استعمال سازند و دیگر نسخ او در اقوال مسطور گردد **حب بلادر** که بعد تنقیه استیصال مرض آتشک نماید بلادر کلاه دور کرده هشت عدد بزرالبنج سفید نانخواه کنجد سیاه هر یک هفت ماشه مغز نارجیل تازه یک توله سیماب چهارده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه کهنه چهار توله ادویه

باریک سائیده پس بلادر به عده سیماب آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده چندان بکوبند که یکذات گردد پس بیست و هشت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده منبع نمایند و احتیاط دارند که جرم حب بکام و دهان و لهات نرسد غذا شیر و برنج یا شیربرنج بی شیرینی و اگر سیر نشوند گوشت بز بی مرچ و یا پلاو بخورند اگر تا چهارده روز بخورند بسیار مناسب است و انسب آن که یک وقت صبح خورده باشند چه هرکس که دو هفته می خورد بلاشک دهن می جوشد و بسیار می جوشد که کار مشکل می شود و این امر در استعمال هر حب بلادری یاد دارند **ایضاً** از بیاض استاد مغفور اجوائن خراسانی اجوائن هندی کنجد سیاه عاقرقرا سیماب بهلانوه کلاه و در کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه کهنه به قدر دو فلوس همه ادویه کوفته به عده سیماب و قند سیاه داخل کرده تا دوازده پاس در هاون دسته خوب بکوبند چون مانند موم گردد و رنگ کرنجوه پیدا کند به قدر کنار دشتی حب بندند و یک حب ثابت یا پاره پاره نموده همراه جغرات بالائی دور کرده زیر و بالا جغرات نموده معلق در حلق فرو برند و بالای آن نیم پاو و جغرات بخورند وقت صبح نهار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از وال مونگ و روغن زرد و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و بالائی پرهیزند و دال ماش همراه نان گندم یا کهنچری ماش یا بره ماش یا کچوری ماش که در روغن کنجد ترتیب داده باشند و اچار انبه روغن دارد ماهی و گوشت گاو بخورند و اگر مرض به شدت باشد اول مسهل دهند به این طور جمال گومه مقشر نموده در روغن زردتر کرده چهار قی کتیرا دو ماشه مغز نارجیل یک فلوس همه کوفته سه پری تیار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال برنج با جغرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از سه مسهل حب مذکور استعمال نمایند و در نسخه حکیم عزیزالله خان اجمود عوض اجوائن هندی و عاقرقرا مسطور و وزن قند سیاه سه دام باقی به دستور **ایضاً** به نسخه نواب کریم الله خان عاقرقرا بهلانوه اجوائن خراسانی اجوائن ویسی مازو سبز اجمود سیماب کنجد سیاه هر یک نه ماشه قند سیاه کهنه دو فلوس به دستور سابق کوفته حب به قدر ریئه ساخته با جغرات بخوراند وقتیکه دهن آید از پوست گوندی و پوست کچنال و برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و در نسخه دیگر مغز نارجیل یک فلوس عوض

مازوست و وزن کنجد سیاه و قند هر یک به قدر یک فلوس **ایضاً** از حکیم صادق علیخان اجواین خراسانی اجمود این ساده کچلا بهلانوه هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل کنند بعد از آن کچلا را کوفته داخل نموده چهار گهری بکوبند بعد از آن بهلانوه را کلاه دور کرده چهار گهری دیگر کهرل نمایند و با دو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب بسته یک صبح همراه جغرات که به قدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ پاو آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نمایند و اگر از خوردن این حب جوش در دهن شود از پوست کچنال و پوست کناردشتی و یا هلیله بلیه آمله در آب جوش داده مضمضه کنند **دوایی که** به جهت خشک کردن زخم آتشک مجرب است شنگرف بریان کرده زنگار مرده سنگ بریان کرده نیله تهوتههه بریان کرده دال هر یک دو ماشه خرمهره زرد سوخته چهار عدد سپیاری چهالیه سوخته یک عدد اول شنگرف و مرداسنگ و تیله تهوتههه هر سه را بسایند به عده خرمهره و سپیاری بسایند به عده زنگار و دال با هم آمیزند خوراک از یک و نیم سرخ تا دو نیم سرخ باین طور که اول نان گندم بوزن چهار دام به روغن زرد خوب مالیده اندکی از آن گرفته دوا در آن انداخته غلوه بسته بخورند بعد از آن باقی نان را بخورند **دوای مسهل** که خیلی سودمند است سناکهوپره چهواره فلفل سیاه هر یک هفت و نیم ماشه مغز جمال گومه یک و نیم عدد کوفته بیخته سه پری بندند و نیم نیم مغز جمال گومه سوده فوهر پری انداخته بوزن ده ماشه پری بندند و سه روز بخورند به عده حب بلادر خورند تا پنج شش روز وقتیکه دهن آید دو سه روز آب دهن رفتن دهند به عده الایچی گل سرخ سنبل الطیب تواکهیر نسلوچن سوده در دهن بپاشند و چهال ببول و جهر بیری و کچنال برگ پیابانسه برگ چنبیلی سپیاری جوش داده مضمضه کنند **نوع دیگر** که برای آتشک و اقسام بثور و جرب مجرب است بیخ حنظل فلفل سیاه هر یک چهار درم جدا جدا سائیده باز با هم بسایند و سه حصه نموده هر حصه بفاصله یک دو روز بخورند گاهی دو حصه کفایت می کند غذا شوربای کله بز کنند و **دوای حقه** که آتشک و نوازل متقرحه یعنی سینپس و قرحه حلق و خنازیر را از اسرار مجربه نوشته پوست بیخ آگ سی و پنج درم دارچینی مرداسنگ هر واحد

یک‌درم سنگرف دو درم باریک سائیده چهارده قرص سازند دخان یک قرص در قلیان خالی از آب وقت عصر بکشند بطوریکه هوا نرسد پس غرغره به روغن زرد کنند و غذا بنان مع ربع رطل روغن زرد نمایند تا حفظ واجعله ذخیره فهومن الاسرار المکتومه **ایضاً** رفع آتشک سنگرف توتیای سبز هر یک دو نیم دام بای به رنگ پنج ماشه پوست بیخ آگ ده ماشه و اگر مزاج قوی باشد بیست ماشه از جمله شش قرص ساخته در حقه بی‌آب از آتش کنار مثل تنباکو کشند و دود بر زخم دهند و گل او که مثل خاکستر شود بلعاب دهن بر زخم نهند این عمل سه روز نمایند یک صبح یکی شام غذا مرغن با شکر اول مسهل بگیرند بعد از آن این عمل نمایند **ایضاً** سنگرف عاقرقرا میعه سه‌گاهه اجواین نیله تهوتههه همه جوکوب نموده چهارده پری ساخته قرص بسته یک صبح و یکی شام در چلم حقه گلی نهاده از آتش چوب کنار مثل تنباکو کشند چون از یکطرف سوخته شود منقلب نموده کشند و اگر در این ضمن قی شود و مضایقه ندارد غذا حلوا یا چورمه شکر تری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشند این سه روز نهایت هفت روز کافی است و اگر دهن جوش کند برگ یاسمین به آب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بر عضو ورم بود امریبل جوش داده بخور کنند **ذرور** مخترع و مجرب احقر برای خشک کردن زخم آتشک کته سفید سپیاری سوخته سنگ جراحته هلدی سوخته سیندور دم‌الاحوین اصل‌السوس مقشر برابر باریک سائیده بعد استعمال مرهم رسکیور سه چهارده اندمال زخم قدری از این ذرور چسپانیده بریندند و هرقدر که زلو بچسپد دور نسازند و از جائیکه جدا شود مگر از این ذرور هر روز بچسپانند تا آن‌که زخم خشک شود **دیگر** بودار سوخته شش ماشه خرمهره زرد سوخته پنج عدد فوفل سوخته یک عدد نیله تهوتههه بریان یک ماشه مرداسنگ کته سفیدرنگ جراحته از هر یک دو ماشه کوفته بیخته ذرور سازند **دیگر** نافع قرحه قضیب کیمخت چرم بود در کاغذ خرمهره زرد سپیاری چهالیه موی سر آدمی شاخ گوزن پهنکری هر واحد سوخته کات مرداسنگ کند و هلیله زنگی سفیده شسته سیندور دال مازو گل ارمنی صبر گلنار انزروت مرمکی از این ادویه هرچه مناسب دانند یا مجموع کوفته بیخته بعد چرب نمودن زخم به روغن گل بپاشند **دیگر** مجرب چرم کفش کهنه عدس نخود هر سه سوخته سائیده

بپاشند و بدانند که ادویۀ ذرور هر قدر که باریک بسایند در اثر قوی تر می شود **دیگر** که جراحت قضیب و جذام و بواسیر و هر جراحت را خشک کند آمله سوخته لوده پهبانی پهنکری سوخته و اندکی نیله تهوتههه در روغن بریان کرده جمله را باریک سائیده اول بر جراحت اندک روغن گاو مالیده بالایش این دوا بپاشند **دیگر** صاحب تکلمه هندی نوشته که استخوان کاسۀ سر آدمی سوخته زبان سنگ سوخته کتۀ سفید سرمه سا کرده بر زخم پاشیدن برای التحام زخم و تسکین درد آب حیات است **روغن** برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته نکهه که دواي معروف است هفت دانه اریهه پاوسیر نکهه را جوکوب سازند و با اریهه ثابت آمیخته هر دو را در اندی آب شب تر نمایند تا نرم شود صباح در شیشه گل حکمت کرده اندازند چنان چه دو حصه شیشه خالی باشد به طریق تپال جنتر بچکانند و قدری بر سوراخ کام هر روز دو یار از دست بمانند تا یک هفته **سفوف مسهل سیاه** که بکالاجلاب معروف است و در اخراج سودا و بلغم و استیصال مادۀ آتشک بی نظیر و مجرب به مرات کثیر است بگیرند سیماب و گندمک برابر هر دو را یکدو روز کهرل کنند و هرچند زیاده بسایند و قی کمتر خواهد آورد به عده برابر هر دو جزو حب السلاطین افزوده هر سه را خوب بسایند بعد از آن سنگ بصری مساوی هر واحد از سیماب هر واحد از سیماب و گندهک آمیخته بازسحق نمایند تا آن که سنگ بصری باریک گردد پس همه را برداشته در ظرف گلی لیپ نمایند و کهرل را شسته آب آن در ظرف مذکور اندازند چندان که بر دوا مقدار دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آن که آب خشک شود و هنوز قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند از یکپاو تا نیم سیر فرو برند غذا روز مسهل سوای شیر و برنج دیگر نخورند و در مفتاح المجربات وزن سیماب و گندهک آمله سار هر واحد یک جزو و مغز حب السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری گیرو نیم جزو مرقوم است **نوع دیگر** که مواد را بخوبی برآرد سیماب گوگرد و آمله سار هر واحد یک درم سهاگه شیطرچ مرج سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب السلاطین سیزی دور کرده یا زده درم در آب با سی یکپاس کهرل نمایند و نگهدارند خوراک تا دو سرخ همراه شربت نبات **ضماد** به جهت بثور آتشک از مطب آمله نیله تهوتههه سوخته هلیله سیاه کتۀ سفید کمیله برگ حنا مرداسنگ

مساوی سوده ضماد نمایند **دیگر** کمیله مرداسنگ حضض مکی رسوت گیرو هر واحد یک ماشه به روغن گل ضماد نمایند **فتیله** که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم بیست و یک ماشه هر دو اجزا سوده در موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچه باریک طلا کرده هفت حصه آن پارچه نموده هفت فتیله سازند و هرشب یک فتیله در چراغ روغن گاو روبروی بیمار متفاوت یکدرعه بسوزند تا هفت شب و اگر دهن بیمار جوش کند برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و غذا شیر ماده گاو یا خشکه و پرهیز از شیرینی نمایند **مضمضه** نافع جوشش دهن که از خوردن سیماب و رسکپور و غیره به همرسد پوست هلیله زرد پوست بلیه آمله موچرس کوکنار تنتریک شاهتره مساوی در آب جوشانیده صاف کرده با قدری روغن بیدانجیر و شیرگاو مخلوط کرده مضمضه کنند و در مفتاح کوکنار و تنتریک مطروح است و مضمضه از پوست مغیلان و پوست جهر بیری و پوست درخت تمرهندی و پوست درخت کچنال جوشانیده نیز مفید است **مرهم رسکپور** که جهت اندمال زخم آتشک و قروح خبیثه و تسکین درد معمول است دم‌الاکوین سه ماشه رسکپور شش ماشه با هم سائیده در روغن زرد که یک صد و یک بار به آب شسته باشند ممزوج نموده به کار برند و آنچه مائیت مزده جدا شود دور کرده باشند و بعد روئیدن گوشت صالح از این مرهم ذرور مناسب به عمل آرند **مرهم شنگرف** که جراحی را زود به اصلاح آرد و مجرب است شنگرف نیم دام رال یکدام نیله تهوتههه از دو تا چهار سرخ بریان کرده روغن کنجد یکدام ادویه باریک سائیده به روغن آمیخته ده بار باب بشویند و به کار برند **مرهم سنگ پلیته** که دراندمال قروح آتشک و غیر آن بیعدیل است سنگ جراحی پکهان بیدسنگ پلیته هر یک شش ماشه مرداسنگ کنیم ماشه رسکپور دو توله همه را باریک سائیده در روغن گاو سه توله به آب نشسته باشند آمیخته به استعمال آرند **مرهم سیاه** که برای آتشک معمول است روغن زرد هفت ده و نیم توله موم سفید سه و نیم توله دال هفت توله نیله تهوتههه ده ماشه دو نیم شاخ بز سوخته چرم کهنه سوخته سیماب برگ نیب هر یک یک توله و نه ماشه اول برگ نیب را با سیماب بسایند تا آن که برگ مذکور سیاه گردد پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب انداخته خوب بسایند بعد از



آن ادویه انداخته حل کنند و هر قدر که حل شود خوب می‌شود من بعد سه بار به آب شیرین شسته نگاهدارند

**مرهم چوب چینی** که برای آتشک بی‌نظیر است چوب چینی یک توله شنگرف سیند و در سفیده کاشغری شسته

مرداسنگ سنگ بصری چند رس سیماب هر یک سه ماشه کات سفید نه ماشه سیماب را با ادویه سائیده برگ

شیشم پاو آثار سوده به آب برآرند و صاف کرده با روغن گل نیم پاو و موم سفید چهار دام بپزند و هرگاه آب شیشم

جذب شود ادویه آمیخته مرهم سازند **مطبوخ هندی** که جوشش آتشک زائل گرداند و فساد خون را به اصلاح آرد

خصوص هرگاه بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و

خشکه بخورند و گویند که برای این مرض بهتر از این دوا کم دیده شده و بارها به تجربه درآمده پوست درخت نیب

پوست درخت کچنال بیخ اندراین پهلوی بیول کتائی خرد با برگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاو در

سه آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند همه هفت خوراک است یک

خوراک هر روز بخورند اگر بازحاجت باقی ماند مرتبه دوم مرتب کنند و بعضی شربت پاوسات مسهل نه توله به این

ضم کرده می‌نوشانند را نفع می‌شود **اقوال متأخرین** انطاکی گوید که برای قسم حار دانه فرنگ چیزی واجب‌تر اولاً

از فصد باسلیق نیست بعد از آن تنقیه خلط غالب پس فصد هفت اندام پس باقی علاج و بهترین او در دموی آن

است که این مطبوخ سه مرتبه متواتر بنوشند **صفت آن** سنافوه نماسول هر واحد پانزده درم بیخ نی فارسی عناب

هر واحد ده درم گل سرخ هفت درم جز پنج درم کوفته در شش چند آن آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف

کرده برب خرنوب بنوشند و در صفاوی گل بنفشه بیست درم بیخ خطی پانزده درم زیاده کنند بعد از آن

سکنجبین و شربت در بماءالجبن تا هفته بنوشند به عده خیارشنبر تا سی درم بدان نیز آمیزند پس معجون نوری یا

آنچه از سقمونیا و مروارید مرکب باشد بدهند اگر بر آن قادر باشند والا تکرار مطبوخ مذکور کنند پس هرگاه خشک

شود به سرکه و صابون بشویند و بخاکستر بندق و سفیداب و صبر و آب لیمو که در آن قدری زنگار حل کرده باشند

طلا نمایند و در قسم بارد آن ابتدا بقی از طبیخ ثبت و ترب و بورق کنند و در سودا به شیر و بورق و روغن گاو و

سکنجبین نمایند به عده اسهال بلغم تبرید و شحم حنظل و غاریقون و اسهال سودا بلاجورد و اف تیمون کنند و مروارید هر چونکه استعمال کنند از آن خلاص نماید مطلقاً به عده تدبیر کنند چنان چه در قسم حار گذشت و آنچه در این علت نفع عظیم نماید چوب چینی است لیکن بعد تدبیری که مذکور شد استعمال نمایند و اصل استعمال او که فائده بسیار دارد این است که ده درم از آن بکوبند و در شش صد درم آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده در طعام و شراب استعمال کنند و بخار او بگیرند و همچنین تکرار نمایند تا آن که صحت تام حاصل شود و اهل مصر آن را در عسل داخل کرده استعمال می نمایند و آن نیکو نیست و آنچه آن را نفع کند طبیخ عذبه بسناست و اما در استعمال زهره بز خطر است و همچنین در خوردن سیماب معمول به آرد گندم و کرکم کبریت و لبان و فرفیون و سلیمانی بطورحب مثل نخود و کذا تدهین اطراف ایشان به این نیز که اینهمه بسیار خطرناک است و گاهی نجات بخشد و فائده دهد اگر با قوت مزاج ملاقی گردد و بساست که عقب او تنافیس اطراف و ضربان مفاصل شود **بهاءالدین** گوید که نخست تنقیه باید کرد و غذاهای تریاقی کم ترشی به کار برند و تسکین حرارت بکافوریات و غیره نمایند و هرگاه که ترشی و سردی خوردن درد و اعراض دیگر را افزایش دهد باید دانست که خلط بلغم عفن بورقی و اشباه آن است و از سردی و ترشی حذر کنند و اگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صفرای حرقه است و ترشی های تریاقی به کار برند و آنجا که بثرات یکیک پدید آید بتیزاب مدبر رفع هر یک نمودن عظیم نافع آید و مداومت خوردن و بوئیدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از شیرینیها گرمیها که خلط را تیز کنند و بجوش آرند لازم بود و همچنین از هرچه بادانگیز بود و شراب در این مرض مضر عظیم بود و در هر ماه به چند نوبت ملینات قوی مثل فلوس خیارشبر در مغلی مناسب و یا شیرخشت اندر معصور انار و نقوع سناحل کرده باید داد و هلیلجات نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب مدبر نرم بر محل درد مفاصل مالیدن مفید بود و بعد تیزاب روغن مورد که مرمکی اندر آن حل کرده باشند مالیدن نفع تمام بخشد دردها را و روغن مغز تخم تلخ شفتالو زردآلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ مورد گز و صندل و

انگزد در هر هفته چند نوبت زیر دامان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محل مرض را به طیبخ  
اشترخار و گل سرخ و مورد و گز که اندک سرکه اندر آن باشد هر روز شستن خصوص در گرما مفید بود و جدوار به  
گلاب سائیده بر محل زخمها و درد طلا کردن نافع بود و چون از مباشرت عارض شده باشد هر شب جدوار سائیده  
به آب در احلیل باید چکانید و با پر مرغ اندر فر استادن و برخصیها مالیدن و ورد و مر و مازو در آرد به آب سائیده  
بمالند بر دانهها و در هفته یکنوبت یک مثقال و دو مثقال به عسل سرشته بخوراند قی و اسهال چند واقع می شود و  
عظیم مفید می آید و اکثر را بدین نوع علاج کنند و مداومت خوردن جدوار هر صباح در گلاب سائیده و همچنین  
فادزهر حیوانی و گل مختوم و گل ارمنی در شربت بهی و یا در لعابی مناسب و حب الشفا در معصور انار حل کرده و  
حافظ الصحت و تریاق کامل و اشباه اینها بیخ این علت را بر کنند و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو  
کنند و لبنیات اکثر آبله در آن را مضر بود الا دوغ آب گاوی تازه در گرما بعضی گرم مزاجان را و سیر و گندنا پیاز  
اندر طعام بسی نافع آید جمله را و اکثر آنچه در جدری نافع بود اینجا نیز نافع آید چربیها و گوشت نازک اینجا  
بسیار مضرت نکند و گوشت کبوتریچه و امثال آن بسی مفید آید و گوشت خاریشت و راسو دواى این مرض بود و  
**بالجمله** بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت بحران تام و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دو  
سه نوبت مسهل جیپال دادم و بسی نافع شد و بعضی را بعد مسهل مداومت معجون سیماب فرمودن صحت یافتند  
مدت این مرض چون درازست برفق و مدارا تنقیه بدفعات و پرهیز با مراعات قوت واجب بود والسلام **مصنف**  
**اقتباس** نوشته که اول تنقیه بدن به فصد اکحل و باسلیق حسب حال بیمار کنند و به فاصله یک هفته به مسهلات  
مناسبه مانند مطبوخ شاهتره و یا آلو و یا افتیمون فواکھی علویخان و یا افتیمون تربدی والد ایشان نمایند و این دوا  
بنابر نواب نظام علیخان تالیف نموده شد بسیار مفید افتاد چنان چه بدون تنقیه در سه روز همه دانهها خشک شده  
صحت یافتند سهاگه سنگرف هر دو برابر در موم زرد اقراص ساخته و یا در پارچه بافته فتیله ساخته دود آن بگیرند  
و حب جیپال در تنقیه مواد آتشک نوعی عظیم دارد به عده این حب توتیای نواب علویخان خوراندند که از آن

جوشش دهن هم نشود مکرر به تجربه درآمده و گاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان یک توله هلیله سیاه سه توله کوفته در ظرف آهنی بدسته چوب نیب که بر سرش فلوس نصب باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و به قدر نخود حبها ساخته وقت صبح یک عدد در بالائی جغرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان میده بوزن سه توله دهمین قدر روغن گاو دهند و تا یک هفته برابر خوراندند و بعد آن چهار روز فاصله داده اگر زخمی و یا دانه باقی مانده باشد باید که بار تا یک هفته به دستور بدهند و از اول بنوماش و گوشت بز پرهیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی نخورند و اگر به تدبیر مذکوره به نشود اگر مناسب حال بیمار بود ماءالجبن و یا چوب چینی بنوشانند و بعد تنقیه بحب چیپال مداومت معجون سیماب و سفوف و بخور که در قرابادین کبیر مرقوم است به کار بردن عظیم الاثر است و همچنین حب سیماب و بلادر و رسکیپور و غیره که از آن دهن جوش می آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن درد به حدی بود که تا دو سه روز یا زیاد هیچ قسمی از آب و طعام در دهن نرفته باشد پس باید که فصد سرد کنند و خون وافر گیرند و غرغره به طبیح کله پایچه بز کنند بکرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ و گل پیابانسه **محمد اکبر** می نویسد که اگر از خون محترق باشد فصد کنند و بدفعات در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر رو یا صافن نفع تمام دارد و آن را که جوشش در سر و روی بود فصد رگ پیشانی سودمند است و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انارین و آب تمرهندی و شربت لیمو و رب ریباس و شربت زرشک به حسب تقاضای حال بدهند و تا ممکن بود به تنقیه بدن کوشند و ادویه بر آبله نهند و این مطبوخ سنا فائده کلی دارد سنای مکی چهار درم شاهتره سه درم تمرهندی بیست درم پوست هلیل درم پوست بیخ کبر یک درم عناب سپستان هر یک پانزده دانه عنب العثلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هر یک یک و نیم درم جلد را بجوشانند و شیرخشت به قدر حاجت داخل کرده نیم گرم بنوشند و کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف بر رای طبیب است و معجون شاهتره سه مثقال به طبیح عناب هر صباح خوراندن در

بیست روز ماده او را خشک می‌سازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و بخصیه سرایت کند این مرهم شادنج به کار برند شادنه عدسی و کندر و انزروت هر یک یک مثقال روغن گل دوازده درم موم سفید یک و نیم درم و این ذرور انزروت به عمل آرند انزروت شادنه افاقیا گلنار دم‌الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و اگر بمرهم و ذرور آبله خشک نگردد این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یک‌درم مغز زردآلو تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سائیده به سرکه تر نمایند و به روغن گل حل کرده در حمام بمالند و اگر از صفرای سوخته باشد جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمره‌ندی و سکنجبین دهند و به عده اگر مانعی نبود فصد نمایند والا حجامت فرمایند و این مسهل در اینجا نفع دارد پوست هلیله زرد سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم تمره‌ندی آلو بخارا هر یک پانزده درم تخم کاسنی نیم‌کوفته تخم خطمی عنبالعثلب زراوند نیم‌کوفته گل سرخ هر یک یک‌درم عناب سپستان هر یک بیست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیر گرم بنوشانند و آب تمره‌ندی مکرر ساخته با یک‌دانگ سقومنی صفرای سوخته می‌برآرد و نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یابد اینجا نیز جلیل‌الاثراست و حب شاهتره مفید است و اگر جوشش در روی و سر پدید آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یک‌درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثال همه را باریک سوده به گلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت از دو خشک سازد و گوشت در حال برویاند ذرور کندر و مر و انزروت و دم‌الاخوین است و طریق استعمال او آن است که اول مریض را بحمام برند و جراحتهای را نیک بشویند و به عده ذرور مذکور بر آن افشانند و اگر از بلغم عفن عارض شود تنقیه بلغم بحب اصطمخیقون و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و در هر هفته یک بار قی فرمایند و غرغره به سکنجبین و آبکامه که در آن عاقرقرا سوده آمیخته باشند نفع دارد و عدس گل سرخ حله شحم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو و پیه بط و موم قیروطی سازند و عاقرقرا و قسط باریک ساخته در آن آمیزند و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم‌الاخوین و صبر هر یک برابر باریک سوده بر آن

پاشند و هرچه بلغم افزایش خاصه گوشت گاو منع نمایند و این طلا نفع دارد کندرش دو درم زراوند جرح دو مثقال زردچوب سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج یک مثقال همه را بسایند و به سرکه و روغن کدو در حمام بمالند و اگر از سودا پدید آید اسهال سودا بمبطوخ افتیمون و حبوب مسهله سودا نمایند و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیله مربی و آمله مربی نفع دارد و غرغره به سکنجبین عسلی که در آن پوست بیخ کبر باشد یا ایارج فیکرا که به عسل حل کرده باشند به آب گرم سودمند است و این طلا فائده دارد کندش اقلیمیای فضا مرداسنگ هر یک دو مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال گوگرد یک درم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم نرم سوده به سرکه و روغن گل در حمام بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ و کندر و گل سرشو و گل سرخ و انزروت باریک ساخته بر جراحت بپاشند **تنبیه** تا امکان دارد وی قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند و اگر طفل بود یا حامله و دوا نتواند خورد بدین معجون مداومت فرمایند که در بیست و پنج روز ماده را ساکن کند و به تجربه پیوسته پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلبله آمله تربد زنجبیل شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال کوفته بیخته بصد و بیست مثقال فانیز و یا کشمش که دو چند ادویه بود به سرشند و از دو درم تا دو مثقال بخوراند **فائده** آنجا که آبله فرنگ از اخلاط مرکب باشد به حسب او در تنقیه و اشربه و اغذیه تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد اگر مانعی نبود **میرعوض** گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلوبخارا گل بنفشه و نیلوفر و مویز منقی سپستان پرسیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه جزر خشک خوبانی زرشک در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب شربت دینار خمیره بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در جمیع انواع مسهل به این نوع دهند غاریقون از غربال موئینه گذرانیده یک مثقال ایارج فیکرا دو دانگ با شربت بنفشه سرشته حبها ساخته به آب گرم فرو برند و چون دو سه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفانج نیمکوفته عنبالعثلب هرکدام سه مثقال گل سرخ پرسیاوشان شاهتره هرکدام دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسه آب بجوشانند چون از

نیمه کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده بنوشند چون عمل دوا قطع شود به شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخوداب **صفت** حبی که در این کار مجرب و معمول است و جمیع قروح خبیثه مزمنه را سودمند است سیماب درم مقل کتیرا صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران مصطکی هر کدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک سه درم کافور سقمونیای مشوی جدوار هر کدام یک درم سیماب را به آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته به آب لیمو سرشته حبها به قدر نخود سازند و یکدانگ به آب گرم بدهند بعد از تنقیه کامل و اگر حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند به این نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیله زنگی سه مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گل گاو هر یک شش مثقال همه را با هم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه مجموع را چهارده بخش سازند هر روز دو بخش گرفته از آن دو حب ساخته یک صبح و یکی را آخر روز فرو برند و خود را به اعتدال بپوشند غذا شیر و برنج بی نمک بقند سفید سوده و نان خمیر بی نمک و پایچه بز و بزغاله بی نمک **صفت** سفوف سیماب که همین حکم دارد و هلیله زنگی پوست هلیله زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر شانزده مثقال همه را با هم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده حصه سازند و هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را به اعتدال پوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش رو به پختگی آرد به سرکه و صابون بشویند و بخاکستر فندق و غیره که در قول انطاکی گذشت طلا کنند و اگر باصره به سبب سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح هلیله زرد در چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و قوت باصره را بحال آورد و مالیدن این قیروطی سیماب برای بقیه این مرض سخت سودمند است موم نیم مثقال در سه مثقال روغن ماده گاو و سه مثقال روغن پیه گرده بز که بسر آب شسته باشند حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه سه بخش کنند

و هر روز یک بخش بمالند و به پس گوش و زیربغل و کنج ران نرسانند و خود را به اعتدال بیوشند و اگر جوشش دهان تشویش دهد نخستین چند روز به جهت تسکین درد آبی که خبازی یا بنفشه در آن جوشانیده باشند صاف کرده از آن زمان در دهان گیرند و در آخر که لعاب رفتن کمتر شود به جهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق مساوی کوفته بیخته بر جایگاه جوشش پاشند و اگر جراحی آبله مزمن شده باشد این مرهم نوره صبح و شام بر آن گذارند موم سفید سه مثقال در روغن کنجد یا روغن گل دو مثقال حل کرده آهک بسه آب شسته در سایه خشک کرده و بیخته صلایه نموده دوازده مثقال کتیرا سفید سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خشکیهای سفیدرنگ به شکل قوبا بر دست و پا و عضوی دیگر حادث شود فلفل سیاه در آب جوشانیده عضو مؤف را بر بخار آن بدارند یا آب آن را بلتۀ کهنه طلا کنند و باشد که بعد از این علت اندر دست و پا شقاق فاحش به هم رسد و تدبیرش به دستوریکه در علاج شقاق بیاید به عمل آرند **صفت** دواپی که آبلۀ فرنگ را سودمند است توتیای سبز پیپل رسکیور ترنفل فلفل سیاه آملۀ مقشر سپیاری و کهنی الایچی خردست گلوی گوگرد آمله سار هر کدام یکدرم سیماب یک ماشه کوفته بیخته به آب لیموی کاغذی حل کنند تا سیاه شود آنگاه به قدر نخود بزرگ حبها ساخته دو حب به آب لیمو وقت صبح دو حب وقت شام بخورند و یک حب به آب لیمو سائیده بر زخمها طلا کنند تا چهارده روز و از هیچ چیز پرهیز نمایند اگر دهان آید برگ چنبلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم به جهت زخمهای آتشک مجرب است کات سفید فوفل کهنه هر کدام چهار درم رال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز به قدر نخود سندور یک ماشه روغن ماده گاو سه دام همه را به طریق مرهم ساخته بر لته کهنه مالیده بر زخمها گذارند تا هفت روز **صفت** تدبیری که آتشک را سودمند است شنگرف یکدام پخته پوست بیخ آگ خشک کرده انگشت چوب کنار هر کدام دو دام پخته همه را چهارده حصه ساخته یک صبح و یکی شام لحاف بالا کشیده و مثل تنباکو در حقه بکشند غذا شیر و برنج بی‌نمک در یک هفته شفا یابد **عبدالعزیز** گوید که محافظت دندان نزد شرب سیماب و حفظ بینی و چشم هنگام بخور آنها واجب است و مبالغه در سائیدن



مشروبات سمیه جوشش دهن کمتر آرد و مضمضه به روغن زرد یا لطیخ پوست کنار یا به آب یاسمین آن را دفع کند و همچنین ذرور و زراوند و برگ مورد و کندر و سعد و اصل السوس و دم‌الاخوین و مازو مساوی و گاهی محتبس می‌شود سیماب در بدن و درد مع اختلاج می‌آرد و از مجربات برای اخراج آن این است که سنا تربد تریپله گوگرد آمله سار جواکها ریوند خطائی مساوی بسایند خوراک شش درم تا چهل روز و شب برنج بخورند و در روز شورها بنوشند **بعضی** می‌نویسند که در ابتدا بهترین تدابیر اصلاح غذا و تولید خلط صالح است و هرگاه ماده آن دموی باشد به فصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی در خلطی یابند به منضجات مناسبه آن خلط نضج دهند و بعد از آن بمستفرغات لائقه آن خلط استفراغ نمایند و **اگر** سودای صفراوی باشد نضج آن به منضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و خبازی هر یک سه درم آلوسیا و ده دانه با ترنجبین ده درم و تا سه روز بنوشند و بعد از آن تنقیه به مسهل مطبوخ هلیله زرد شاهتره ایتیمون در صره بسته بسفائج فستقی تربد سفید محکوک گل سرخ هر یک سه درم سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده در آن مغز فلوس خیارشنبه و شیرخشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده نیم‌گرم نموده بنوشند و تربد کوفته مطبوخ مسهل صفراسن و اگر بعد مسهل بار دیگر همان منضج را بیاشامند پس آن مسهل را بعد از استراحت در روز آخر حب از ایارج فیقرا و غاریقون و تربد و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کتیرا و محموده از هر یک دو دانگ کوفته بیخته به آب سرشته حبوب سازند و فرو برند و هرگاه عمل بکند سنای مکی تربد موصوف کوفته ایتیمون گل بنفشه بادیان هر یک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیارشنبه ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام دو درم بر آن چکانیده بنوشند و غذا در این ایام نخوداب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیره و دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند و **اگر** ماده آن سودا متولد از سودا باشد منضجات آن قریب به منضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک به مسهلات آن باشد ولیکن در اینجا باید که ایتیمون و بسفائج و هلیله سیاه که عمده‌اند در اسهال

سودا بیشتر باشد و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هر یک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز در این به دستور مذکور از اشربه موافقه اکثر انواع را شربت گاوزبان و بنفشه و اسطوخودوس و گاه سکنجبین افتیمونی است اگر در ماده آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای دموى باشد شربت عناب و یا شربت بنفشه و یا شربت گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بیدمشک و در اوقات طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیرۀ بادام و اسفناخ بهتر است و اگر بچه مرغ و گوشت گوسفند داخل کنند هنگامیکه دغدغه ازمان مرض و ضعف قوت باشد بد نیست و حمام گاه گاهی مجوزست لیکن بسیار گرم نباشد و در آن توقف بسیار نمایند و از ترشی‌ها البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد که بی‌طاقت سازد **اما علاج** باد آتشک آن است که چون ماده باد آن خلط سوداوی است علاج اصلی آن دفع ماده آن است به استعمال منضجات و مسهلات مخصوصه آن که ذکر یافت و بعد از آن تناول مانند جدوار به گلاب سوده به قدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و انیسون هر یک نیم درم با نبات سه درم با نبات سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دواءالمسک مرو مخلص اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیوطس است از هر کدام که باشد یک مثقال آن را سه حصه نموده روزی یک حصه را فرو برند و عقب آن سنبل‌الطیب و زرنباد مصطکی به گلاب جوش داده با نبات سفید بنوشند و مالیدن موم روغن جدواری تالیف حکیم عمادالدین محمود شیرازی بسیار نافع است این را خصوصاً بعد از تنقیه ماده **صنعت** آن جدوار خطائی دو مثقال کندر مصطکی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب برگ حنا سه مثقال آب لیمو به قدر حاجت سورنجان قسط مغاث زراوند طویل حب‌الغار مرصاف مقل سکبینج جاشیر زرنباد هر یک دو مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه روغن سوسن روغن زیت کهنه روغن گل هر یک پانزده مثقال موم زرد صاف ده مثقال پیه گرده بز بیست مثقال موم را با روغن‌ها بگدازند و بیخها را با گلاب بسایند و صمغها را با سرکه حل کنند و همه را با هم ممزوج نمایند و سیماب را با پیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری از آن نماند داخل ادویه نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان مانند

مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب مزاج گیرد و بعد از آن سه حصه نموده هر حصه بمالند و ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش و گردن و مقدار چهار انگشت پهنا بمالند و بر تمام مهرهای پشت و سر و گوش و مرفق و رسغ و بندهای انگشت و رگ زانو و مفاصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان ناف تا سر معده بمالند و در مقابل دل و جگر و زیر بغل نمالند که بدست و بعد از آن رختهای گرم پنبه‌دار بپوشند و از هوای سرد و اطعمهٔ حامضه اجتناب نمایند و غذا شوربای بچهٔ مرغ و ماش مقشر و برنج و اسفناخ با دارچینی بخورند و آب نیم‌گرم بنوشند و جلاب قند و یا نبات و گلاب و عرق گاوزبان و بیدمشک و تخم شربتی و فرنجمشک بنوشند و جهت دفع مضرت سیماب از دندانها در دهان پارهٔ نقره نگاهدارند و با سرکه و گلاب و آب برگ گشنیز تازه مضمضه کنند و از حموضات و لبنیات و به قول و امثال اینها اجتناب نمایند و تا سه روز صبر نمایند اگر در این اثنا عرق بسیار آید دانه‌ها تمام ریخته شود و اوجاع به الکل زائل گردد سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند و الا حصهٔ دوم را نیز بنحو مذکور بمالند و پرهیز را به دستور مرعی دارند و بعد سه روز از مالیدن اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بدن را بصابون بشویند اولاً و بعد از آن به آب سبوس گندم و گل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی و کهنه باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصهٔ سوم را نیز بدان به دستور بمالند و اگر بسیار قوی باشد و بعضی دانه‌ها باقی باشد بر آن از آن موم روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویه شدیده مقدار سیماب را می‌توان افزود و بشش مثقال رسانند و وزن سیماب زیاده از این و مالیدن آن بلا ترتیب مذکوره مهلك بود و این موم روغن باین ترتیب بهترین تراکیب زیبقيه است و من آن را تجربه نموده و بیغائله یافته‌ام و از مجربات من است و خوردن تراکیب زیبق خصوص با سلیمانی در کمال مضرت است و اگر با ادویهٔ مسهله استعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آن که ادویهٔ مسهله بزودی زیبق را اخراج می‌نماید و اگر وزن زیبق و مقدار شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر در این مرض چوب چینی است به طریق مخصوص

آن

## جرب

که بفارسی کروبهندی کهجلی و کهاج نامند بثور کوچک است که با سرخی ابتدا کند و با آن خارش شدید و سوزش بود و گاه ریم کند و گاهی نه و اکثر در دستها و پایها و میان انگشتان و شکم و پشت و خصیه و کنج ران ظاهر شود و گاهی در سائر جسم عارض گردد و اگر ماده بسیار بود و علاج او اهمال نمایند در شب خصوصاً وقت خواب شدت نماید و او از امراض متعدبه است که از یکی بدیگری انتقال کند و در فصلی بیلدی که اندر هوا عفونتی به هم رسد در آن بلد بسیار افتد **بالجمله** سبب حدوث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا به سبب مخالطت صفرا قریب استماله سودا یا سودای محترقه و یا بلغم شور که با خون آمیزد و به حسب اختلاط با خون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب و اختلاف اعراض او از درد و خارش و غیره باشد چنان چه مذکور گردد و سبب فساد خون و اخلاط کثرت تناول اغذیه حریفه و غلیظه مملحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و کثرت استعمال ادویه گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شیرین و شراب و غیر آن است که خون را فاسد کند و در آن این اخلاط غیرطبیعی متولد گردد و قوت دافعه آن را بعروق باریک دفع کند و جلد به سبب ضعف خود آن را قبول کند و در آن محتبس شود و جرب حادث گردد و به قول **جرجانی** جرب از خون غلیظ و عفن تولد کند که برگها درآمده باشد و طبیعت آن را بظاهر تن دفع کند و به قول **خجندی** ممکن نیست که جرب از سودای صرف خالص افتد و گویند که جرب دو نوع است یکی خشک که ریم نکند و از آن وقت خاریدن رطوبت سائل نشود مگر اندک تری ظاهر شود و بثور آن خشکریشه گردد و این دلالت بر غلظ ماده و یبوست او کند و صحت او بدیر باشد دوم ترکه از آن ریم و زرداب سیلان کند و گاهی از آن خون سیاه سائل شود و گاه باشد که در آن حیوان مشابه بیضه شپش متولد گردد و این دلالت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه از بدن مکان واسع اخذ کند آن نیز از جمله جرب رطب باشد **الحاصل** جرب به حسب اختلاف مواد و استعداد آن در کثرت و قلت و حدت و رداءت و بساطت و ترکیب مختلف الصور و الاعراض می باشد مثلاً آنچه بر آن صفرای حاد غالب بود سر بثور تیز و

سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تب عارض گردد و از آن زرداب حاد برآید و آنچه بر آن خون غالب بود رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفاوی باشد و احیاناً از آن خون برآید پس اگر با سوداویت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بر آن سودا غالب باشد بیخ آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی دراز بماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد بثور سفیدرنگ و منبسط بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی برآید و ایضاً شیخ می‌فرماید که آنچه انشد و اشحص و تیز سر از جمیع بثور بود خلط آن حادتر و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدیدتر باشد و آنچه عریض‌تر و در اطمینان شدیدتر بود خلط آن در حدت کمتر باشد و اسباب تولد ماده جرب قریب اسباب تولد قمل و سعفه و خراز و قوبا بود و قریب آنهاست در علاج و جرب متقشر خشک و قوبا در خریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت بد آرد و بقوبا و قشف منتقل گردد و **انطاکی** گوید که جرب از امراض عامه ظاهر در سطح جلدست ماده آن جمله حریف و مالح است به ادمان مثل سیر و نمکسود و آنچه خون را غلیظ کند و اگرچه حار باشد مثل بادنجان و خرما و از اعظم اشیا که آن را پیدا کند لحم بقر است و فاعل آن حرارت ضعیفه است و صورت آن بثور مختلف در کیفیت است مصحوب بخارش مطلقاً و تقرح غالباً و غایت آن فساد جلدست و انواع آن مثل اخلاط به افراط و ترکیب است و ممکن بود تحلیل اصل او کسی را که اندکی و قوف بر صنعت باشد زیرا که الوان او تابع اصول ماده او بود و آنچه از آن صفرا باشد با وجود زردی رنگ تیزی سرها و تلهب زیاد باشد پس اگر با زرداب بسیار و مواد سائله بود جرب رطب باشد از خون اگر سرخ بود و التهاب کند والا از بلغم باشد والا بالعکس در جانبین و برای مرکب حکم آن است که غالب در رنگ و ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا بسیار افتد و ایضاً کسی را که از بلد حار یابس مثل حجاز به سوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید به سبب استحصال ماده اولاً و لین مسام ثانیاً و در زنگ و حبش یافته نشود به سبب تحلیل کردن حرارت او چیزها که در سطح جلد باشد و نه در صقلاب و چین به سبب تکائف ظاهر بسردی و قوت حرارت غریزی بر حل مواد پس اگر ساکنان آنها به سوی

اقلیم سوم و چهارم نقل کنند جرب به ایشان مبادرت کند و به مثل بصره ..... کثرت نماید خصوصاً چون هوا خراب گردد و اکثر آنچه جرب را واجب کند قلت ریاضت است مع تناول اشیای ردی‌الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچه‌های چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه نتو جرب است و تولد کرم در آن و کثرت ریم و تفرح بخلاف حکه و وجوب جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند به سبب رقت آن و انصباب مواد به سوی آن و ایضاً در نزهت می‌نویسد که حکه و جرب بثور و قروح مخصوص به مفاصل و مغاین و پوست شکم است غالباً و گاهی عام گردد به حسب ماده و آنچه عظیم‌النتو مشتمل بر مثل زرداب باشد جرب است و آنچه از جلد ظاهر نشود و بخاریدن او لذت یابد حکه است و گویند که رقیق‌الکیفیه حاد قلیل‌الکمیة حکه است و ضد آن جرب و یا مقاوم جرب و حادث حکه و هر چونکه باشد ماده و علاج هر دو واحدست و همچنین اسباب و آن ادمان حریف و مالح و قدیر و حلاوات مع شراب است پس خون فاسد شود و جوش زند و به سوی جلد مندفع گردد پس محدالراس حار قوی‌الحمرة باشد و مفرط بارد و نزاف رطب و بالعکس و **بهاء‌الدین** گوید که ماده جرب تر بلغم شور بود که با خون آمیزد و اندر جلد محتبس گردد و از اینجهت متقرح بود و ماده جرب خشک صفرائیست بغایت محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و از این جهت تری و قرحه نکند و چون حدتی در هر دو ماده واقع است بدانجهت خاریدن در این مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیرین عفص چون دو شراب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز تنها و با دوشاب جرب و جوششهای بد بسیار پدید آید **علاج** ادویه مصفی خون بنوشانند و تنقیه به فصد و مسهل سودا و ماء‌الجبن کنند چنان چه در علاج آبله فرنگ مسطور شد و رعایت خلط غالب نمایند و همگی توجه بتصفیه خون و تطفیه آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره شش‌ماشه به عرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین یا کاسنی شش‌ماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد بهدانه سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند

و اگر تب باشد خاکشی پنجماشه پاشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیله سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد یک توله جوشانیده صاف نموده شهد خالص یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خارش با ضعف قلب باشد شیرۀ عناب پنج دانه شیرۀ صندل سرخ سه ماشه در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تهیج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره بیخ کاسنی تخم کاسنی به عرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با سرخی چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره به عرق شاهتره مالیده آب تمرهندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه گشنیز خشک عدس مسلم هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند و باز هلیله سیاه چرایته گشنیز خشک پوست هلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتقاخ بدن از خارش باشد عناب شاهتره چرایته دهمایه تخم کاسنی کوفته هلیله سیاه کوفته جوشانیده سکنجبین حل کرده بنوشند باز پرسیاوشان گاوزبان بادیان بیخ بادیان شهد خالص عوض دهمایه و هلیله و سکنجبین کنند و اگر دانهها بر تمام بدن با خارش و سوزش باشد بعد فصد باسلیق عناب به عرق شاهتره مالیده صاف نموده شیرۀ کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل رسوت آرد جو به آب گشنیز تازه و روغن گل بمالند و یا اطریفل گشنیزی یک توله بخورند بالایش شاهتره گل نیلوفر خیارین کوفته هر یک شش ماشه به عرق شاهتره پاو اثار جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تب باشد شیرۀ دهمایه چهار ماشه شیرۀ خیارین شیرۀ شاهتره هر یک شش ماشه شیرۀ عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه توله دهند به عده آب کاسنی مروق شش توله شیرۀ خیارین شیرۀ تخم شاهتره هر یک شش ماشه سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده دهند و اگر با سرفه باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه گشنیز خشک چهار ماشه عدس در است شش ماشه به عرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دهند و بدانند که صاحب جرب را شیرجات مطفی خون در آب کاسنی تازه و آب شاهترۀ سبز دادن معمول است و اگر مادۀ ذات‌الجنب بظاهر جلد آمده جوشش و حکاک به هم‌رساند عناب شاهتره به عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب جوشانیده شیرۀ مغز تخم هندوانه شربت

بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم خیارین افزایند باز عناب شاهتره گشنیز خشک به عرق شاهتره جوشانیده شیرۀ تخم خرفه شیرۀ کاسنی شربت نیلوفر خاکشی دهند و مرهم سفیداب کافوری از موم و روغن گل و سفیدۀ کاشغری و مرداسنگ و کات سفید ساخته ضماد نمایند و اگر خارش در همه بدن مثل چه‌های آتشک باشد بعد فصد تجویز مسهل کنند و عناب پنج عدد شاهتره تخم کاسنی کوفته گل سرخ هر یک شش‌ماشه گاوزبان افتیمون افسنتین نیلوفر هر یک چهار ماشه شب در آب گرم بخیسانند صبح جوشانیده صاف نموده گل‌قند دو توله داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز وزن افتیمون بصره بسته شش‌ماشه کنند و چرایته دهمایه بادیان گشنیز خشک اسطوخودوس هر یک شش‌ماشه آلوبخارا هفت دانه عوض گاوزبان و افسنتین داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست هلیله زرد شش‌ماشه داخل کرده فلوس خیارشبر پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد سه مسهل اطرینفل صغیر یک توله خورده شیرۀ عناب پنج‌دانه شیرۀ دهمایه شیرۀ کاسنی هر یک شش‌ماشه سکنجبین افتیمونی دو توله داخل کرده بنوشند و دواى مالش خارش به‌کار برند باز شاهتره چرایته صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک شش‌ماشه خارشتر چهار ماشه در آب گرم خیسانیده صبح کرده شهد دو توله داخل نموده بنوشند باز شیرۀ خیارین شیرۀ تخم شاهتره هر یک شش‌ماشه عرق شاهتره دو توله سکنجبین لیمونی دو توله داخل کرده بنوشند به عده ماء‌الجبن تجویز نمایند و اطرینفل شاهتره تیار سازند **ذکر ادویۀ مفرده** نافع جربی و حکه **سویدی** گوید که آرد ترمس تلخ و سعد باریک سوده به سرکه سرشته طلا کردن مجرب من است و کذا سبوس گندم به سرکه پخته و کذا روغن شیطرچ بلبن حامض و گویند که ضماد شب یمانی با سرکه و عسل و یا با برگ کرم و عسل پخته و یا با عصارۀ برگ کرم در حمام و کذا پشک بز سوخته به سرکه سرشته در حمام و کذا پنیر کهنه و سعد و سرکه در حمام و کذا روغن گندم و کذا مویزج بزرنیخ سرخ و زیت و یا به سرکه و کذا مامیران کذا شیطرچ به سرکه و کذا کبه یکج به سرکه و یا به روغن گل و کذا کبریت بعلک‌البطم و سرکه و یا بنطرون مساوی و سرکه و کذا کندش به زیت و یا به سویق و سرکه



و کذا شونیز به سرکه و روغن گل و کذا زاج سوخته زردۀ بیضه مشوی و روغن گل و یا به سرکه و آب گشنیز و کذا شیر انجیر به سویق سرشته و کذا برگ خرزهره به زیت و مرداسنگ و کذا مرقشیشا به سرکه و کذا سیماب و کبریت و نمک و یا بمرداسنگ و کندش و روغن کنجد و کذا کف دریا به سرکه یا به شراب و کذا زنگار و صمغ بطم و مس سوخته و نظرون و کذا خربق سفید به شیر و کذا روغن شیطرح چون شیطرح را در شیر تازه بپزند تا مهرا شود صاف کرده بوزن او زیت انفاق آمیخته باز بجوشانند تا شیر فانی گردد و زیت بماند و کذا مرداسنگ و سیماب مقتول و میعه سائله و برگ دفلی به آب سوده و کذا نظرون و قلقند و زنگار به سرکه و کذا عصفر به سرکه و زیت آمیخته و کذا پیه بز و زرنیخ زرد و زیت و کذا به روغن زرد حنا سرشته و کذا ماش به سرکه پخته و کذا بلحم شلجم به سرکه و کذا بقم سوده به سرکه و یا به آب بادیان سبز آمیخته و کذا آب ترب و کذا سرکه و عسل و سیر سائیده و شرب تخم شاهتره و کذا اف تیمون و کذا تخم بادرنجبویه کوفته و اکل بقله آن و کذا سنای مکی و کذا درونج و کذا خطمی و کذا آب خارخسک و کذا گاوزبان مسلوق به روغن بادام و کذا تخم مرد و کذا انزروت سه روز متواتر هر روز یکدرم هر واحد نافع جرب است و به قول حکمای هند چون یکدام تخم پنوار را کوفته و نیم رطل جغرات حل نموده در ظرف گلی آب نارسیده در سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر قدری نیله تهوتههه نیز اندازند بسیار نافع بود و اگر تخم پنوار از یک مثقال تا سه درم هر صباح همراه آب سرد بخورند در ازاله حکه و جرب و قوبا و ریختن مو و رفع هر فسادیکه در اخلاط پیدا شود نافع است و از مجربات حکیم علی و اگر شنگرف شش ماشه جوکوب نموده آتش در ظرفی گرفته جائیکه آبله بود مقابل آن بسوزند و چادر بر سر گرفته دود آن به موضع آبله رسانند و سه چهار روز متصل بکنند مجرب حکیم علویخان است ذکر ادویه مرکبه که در جرب معمول راقم است **اطریفل شاهتره** موافق نسخه معمولی که مداومت آن رافع جرب است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلبله آمله گل سرخ اف تیمون صندل سفید به گلاب سوده سرپهوک گشنیز مقشر قصب الزریره هر یک دو درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم برگ شاهتره ده

درم کوفته بیخته به روغن گاو چرب کرده بسه وزن شکر سفید مقوم به سرشند خوراک تا دو توله و نسخه متعارف آن در قرابادین مسطور است **حب کبریت** که جرب و قوبا را نافع بود و اصلاح خون نماید و مکرر به عمل آمده گوگرد آمله سار مغسول به شیر سه جزو پوست هلیله زرد و جزو پوست بلبله آمله هلیله زنگی سرپهوکه اصل السوس صندل سرخ شاهتره هر واحد یک و نیم جزو گیرو گل سرخ گل نیلوفر هر واحد یک جزو کوفته بیخته به قدر نخود حبها سازند شربت یک مثقال به عرق شاهتره اقل یک هفته و اکثر تا پانزده روز خورند **دوایی** که به جهت خارش به عمل می آید عناب شاهتره گاوزبان گل مندی برمندی صندلین سرپهوکه چرایته برگ حنا پوست هلیله زرد براده شیشم براده چوب آبنوس براده چوب بجیسار هنر کهری نگند با بری وقت شام در آب گرم تر نمایند صبح صاف کرده شهد یا شربت نیلوفر موافق مزاج داخل کرده بنوشند و مالش بر جرب از سیماب شش ماشه گلاب چهار توله آب لیموی کاغذی یک توله آب گشنیز تازه آب شاهتره تازه آب سرپهوکه سبز روغن گل هر یک دو توله سهاگه بریان دو ماشه پهنکری بریان نه ماشه در کهرل سحق نموده بر بدن بمالند **ایضاً** که مجرب است حنا کميله کته پاپریا مرداسنگ هر یک چار ماشه سیماب سه ماشه نیله تهوتههه بریان دو ماشه دانه الایچی سفید یک ماشه اولاً هر سه ادویه اول را با سیماب بسایند پس دیگر اجزا داخل کرده خوب سائیده در روغن زرد که یکصد و یکمترتبه شسته باشند آمیخته بمالند تا سه روز **ایضاً** که در جرب یابس و رطب همواره معمول است کافور گوگرد آمله سار هر یک سه ماشه نیله تهوتههه یک ماشه باریک سوده در روغن گاو سه توله بیست و یک بار شسته حل کرده بر بدن بمالند و چهار گهری در آفتاب نشینند به عده آرد نخود و حنا مالیده غسل کنند و سه روز متواتر به عمل آرند و گاهی وزن نیله تهوتههه هم سه ماشه کرده می شود **ایضاً** از مجربات حکیم علی کبریت زرد صاف ده درم باریک بسایند و با صد درم پیه گوسفند مخلوط کنند و ده درم میعه سائله اضافه کرده بر بدن بمالند که جرب متقح را هیچ چیز مثل این نیست و جرب کهنه در یک هفته زائل می شود و اگر زرنیخ در روغن کنجد بیزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کند و در جرب خشک نیز نافع بود و میعه سائله برای دفع بوی کبریت است **ایضاً** معمول

حکیم علویخان برای جرب و قوبا توتیای کرمانی تخم پنوار هر یک یک توله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کالی زیری هر یک دو توله در سرکه و روغن گل هر یک چهار دام کهرل سازند تا مثل مرهم شود پس بمالند و غسل فرمایند **دوائی** که در جرب رطب و یابس عجیب‌التاثیر و مغنی از سائر تدابیر است گندهک چوک مرداسنگ سه‌هاگه کمیله کته سفید پهنکری منسل هر واحد شش ماشه نیله تهوتهه سه ماشه همه را باریک سائیده در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سه گه‌ری از آب سرد غسل نمایند **ایضاً** نافع برای خارش بدن و خصیه و قضیب انار ترش یک عدد در سرکه انگوری بظرف مسی بی‌قلعی بپزند تا مهرا شود پس در کهرل انداخته گوگرد زرد پوست هلیله زرد توتیای کرمانی مغز تخم خربزه بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم پنوار پوست کدو سوخته حضض مکی هر واحد یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده خوب حل کنند پس روغن گل به قدر حاجت انداخته درهم سازند تا مانند مرهم شود بر بدن بمالند **ایضاً** سفیده کاشغری شش‌ماشه شاهتره هفت ماشه مرداسنگ هلیلظ زنگی هر یک چار ماشه چوک دو ماشه کافور یک ماشه همه ادویه باریک سائیده در روغن چنبیلی حل کرده مالش نمایند و معجون شاهتره با عرق شاهتره می‌خورده باشند غذا کم نمک **ایضاً** گوگرد ده درم توتیای سبز بریان سیماب سه‌هاگه هر یک نیم درم در روغن گاو که بیست و یک بار شسته باشند آمیخته بر بدن بمالند و بعد دو گه‌ری غسل کنند و بدانند که اگر برگ نیب نیم اثار در پنج آثار آب بجوشانند چون چهارم بمالند صاف کرده از آن آب روغن که ادویه خارش می‌آمیزند بشویند به عده به ادویه آمیخته به کار برند بسیار مفید گردد **ایضاً** که در یک روز دفع می‌کند سم‌الفار سه نیم ماشه کبریت توتیای هندی هر یک هفت ماشه سائیده باروغن گاو پنج شش توله در ظرف آهنی با دستة چوب نیب تا چهار گه‌ری بسایند به عده سوای سر و گردن و بغل و کنج ران بر همه بدن مالیده در آفتاب نشینند بنحویکه سر تا بگردن در سایه باشد و بعد یکپاس گل زرد و کنجاره روغن بر بدن خوب مالیده غسل نمایند و بعضی اوقات تنها سم‌الفار به قدریکه و ماشه سوده در روغن رونسه آمیخته بمالش آن صاحبان جرب کهنه را ایما نمودم و در عمل یکدو بار صحت کلی حاصل شد **روغن** که برای خارش بیعدیل است باچی یک

توله هر تال زرد شش‌ماشه سنکھیه چهار ماشه جداجدا سائیده آمیزند پس روغن سرسون پاو آثار در کوزه گلی که زیر او گل چسپانیده و گلوی او در چوب دو شاخی بسته باشند انداخته بر آتش گذارند چون روغن خوب گرم شود ادویۀ مسحوقه اندازند وقتیکه خوب سوخته شوند آن روغن را در طشت بر آب ریزند و از آب بالای آب روغن بدست بردارند بطوریکه مسکه از دوغ بر می‌آرند و وقت صبح بر بدن بمالند و بعد چند ساعت آرد نخود مالیده غسل نمایند و اگر سیر مقشر هشت نه جوه و برگ کنیر سی و یک عدد عوض بابچی و سنکھیه در روغن مذکور سوخته و از آتش فرود آورده حل کرده به‌کار برند جرب و سعفه و قوبا و سائر بثور که آب از آن جاری باشد مجرب و بیغائله است **نوع دیگر** برای جرب رطب و آملۀ که به سبب فساد خون با خارش شدید باشد و از کثرت خارش و طول مدت جلد سیاه و سطر مثل جلد فیل شده باشد از مجربات والد مرحوم است برگ کنیر سفید سه آثار خرد کرده در آب یک سبوی کلان تا سه پاس بپزند به عده روغن کنجد پاو آثار در آن انداخته سه چهار جوش داده فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب و برگ و روغن بریزند چون روغن بالای آب آید آن را از دست بر کناره جام جمع کنند به دستوریکه روغن از ماست می‌گیرند و در آن روغن توتیای سبز یک‌درم سفیدۀ قلعی دو درم شب یمانی یک‌درم مرداسنگ یک مثقال رسکپور دو مثقال باریک سائیده مخلوط کرده مالش نمایند و اگر از آن آب و برگ بدن را بشویند نیز فائده بخشد **سفوف گز** که برای جرب و سعفه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد بسیار مفید است و خصوصاً بعد از تنقیه و بارها به تجربه رسیده پوست هلیله زرد چهار ماشه پوست هلیله کابلی سی ماشه پوست بلبله چوب گز هر یک یازده ماشه آمله هلیله سیاه هر یک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش‌ماشه ریوند چینی پنج ماشه برگ سنای مکی بیست ماشه کوفته بیخته هم وزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند خوراک یک توله یا نه ماشه صبح به آب نیم‌گرم اگر مزاج مساعدت نماید علی‌التواتر بخورند والا دو سه روز خورند و موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیرالسن و ضعیف المزاج را کمتر از این قدر باید داد **شربت شاهتره مدبر** طبع را نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی محترقه برآرد و جرب و حکه و جذام را نافع و تسکین

اخلاط صفراویه کند تخم کشوث سه درم گل سرخ زرشک بیدانه هر یک پنج درم گل بنفشه هفت درم پرسیاوشان  
اصل السوس بسفناج سبز سنای مکی گل گاوزبان هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر یک بیست درم پوست هلیله  
زرد تهرندی هر یک سی درم آلبوخارا گل نیلوفر تازه هر یک سی عدد عناب سیستان هر یک پنجاه عدد آنچه  
کوفتنی است نیمکوفته در ده آثار آب شاهتره یک شبانه روز تر دارند پس بجوشانند تا آن که سوم حصه برود صاف  
کرده نگهدارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با ماءالجبن و گاهی مغز خیارشبر و سقمونیا اضافه می سازند و در  
نسخه دیگر افسنتین رومی سه درم داخل است و شربت ورد و اهلیلیجی نیز برای خارش نافع **ضماد گوگرد** که  
جهت جرب بارها آزموده است گندهک آنوله سار نیله تهوتهه کمیله مرداسنگ از هر واحد یک توله همه را باریک  
سائیده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سیه چهار توله باشد آمیخته بر بدن مالند و سه پهر گهری در  
آفتاب نشینند بعد از آن حنا و آرد نخود در آب آمیخته بر بدن مالیده و غسل نمایند و سه روز همچنین کنند و  
گاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بوی گندهک کافور یک دو ماشه و میعه سائله سه ماشه افزوده می شود **ایضاً** به  
نسخه معمول آبنه هلدی گندهک آمله سار کمیله بابچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم توله توتیای سبز سه ماشه  
ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا رنگ دوا آسمان گون شود بعد از آن روغن چنبیلی نیم پاو انداخته  
سحق بلیغ نموده به کار برند **ایضاً** معمولی برای خارش کبریت سیماب بزرالبنج شنگرف هر واحد چهار ماشه سائیده  
سه حصه کنند و هر روز یک حصه در روغن گاو که یک صد و یک بار شسته باشند آمیخته بمالند **ایضاً** که مکرر به  
عمل آمده گندهک آبله سار نیله تهوتهه سوخته سیماب پهنکری بریان منسل هر یک شش ماشه سوده در روغن  
زرد که یک صد و یک بار شسته باشند شش توله آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهری به آب نیم گرم غسل کنند و از  
آرد نخود بشویند در سه روز خارش دفع می گردد **ایضاً** که برای جرب بهتر از این نسخه نیست تخم پنوار بابچی  
تخم ترب گوگرد هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنج ماشه مرداسنگ  
کمیله آمله سوخته نوشادر هر واحد یک درم سیماب سه ماشه مغز تخم نیب ده درم انزروت کافور سهاگه بریان هر

واحد یک درم روغن گاو ده درم همه را در ظرف کاسنی خوب حل کرده طلا سازند و بمالند و بعد سه گهری به آب نیم گرم غسل کنند **ضماد شنگرف** که برای جرب در عمل است شنگرف هشت ماشه نیله تهوتهه مرداسنگ کمیله هر واحد شش ماشه سند در هفت ماشه سیماب سه ماشه حنا دوام روغن زرد نیم پاو اول سیماب و تهوتهه و مرداسنگ سائیده ادویه دیگر آمیخته کهرل کرده نگهدارند و طلا کرده بر بدن مالش کنند و بعد دو گهری غسل نمایند **ضماد** نافع جرب و معمول مرداسنگ سفیده کاشغری کته سفید حنای خشک هر یک شش ماشه توتیای سبز کافور رس کپور هر واحد سه ماشه کمیله نه ماشه سنگ جراحی چهار ماشه همه را باریک سائیده در روغن زرد که بیست و یک بار به آب شبینه شسته باشند بیامیزند و طلا کرده باشند **ایضاً** که به جهت جرب و آبله مستعمل مرداسنگ حنا کمیله چونه بری خشک هر واحد یک جزو نیله تهوتهه نیم جزو کته شش جزو کوفته بیخته در روغن تلخ یا شیرین آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند **طلا** مجرب جهت جرب و حکه و کوفته مرداسنگ هر یک چهار دام نیله تهوتهه برشته یکدام کوفته بیخته به آب برگ تنبول کهرل کنند تا همچون مرهم شود بمالند و گاهی برگ حنا و کته و خصوص روغن حنا افزوده و بسیار مفید یافته **نوع دیگر** که جرب مطلب را مجرب است و حکیم عابد گفته که تجربه کردم و بی نظیر یافتم بگیرند کبریت و حنا هر واحد یک مثقال پوست هلیله زرد و سیماب مقتول و شیطرج هر یک نیم مثقال فلفل یکدانگ روغن چکتی دنبه بیست مثقال به دستور معمول مرتب ساخته شب طلا نمایند و صبح در حمام به آب سبوس و سرکه بشویند و عمادالدین محمود طلای اشنان مخلوط به سرکه را تجربه کرده **لطوخ** برای هر دو نوع جرب تر و خشک مجرب حکیم ممدوح اگر تا معصمین بدان لطوخ کنند جرب را از جمیع بدن برطرف نماید نطف سفید زرنیخ زرد هر واحد یک درم نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی سه ربع درم به کار برند **نوع دیگر** از مجربات حکیم علی زنگار یک درم حنا دو اوقیه هر دو را سائیده به روغن تخم کتان خمیر کرده بر هر دو دست و پای خضاب کرده بخوابند و صحیح بشویند **مرهم** بنسخه حکیم علوی خان سیماب دو توله نیله تهوتهه شش ماشه حنای خشک نیم پاو روغن ماده گاو پاو آثار همه را در

ظرف آهنی با دسه آهنی تا چهار پاس حل کنند به عده در آفتاب نشسته بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهری آرد نخود به آب آمیخته بر بدن مالیده از آب سرد غسل نمایند و همچنین سه روز استعمال کنند **مرهم** که جهت آبله خارش و آتشک فائده دارد کتهه سرخ کتهه سفید صندل سرخ صندل سفید مرداسنگ هر یک دو توله کافور چنی سه توله سائیده روغن گاو نیم پاو یک صد و یک مرتبه به آب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت هر روز مالیده باشند تا یک هفته **معجون شاهتره** دافع فساد خون و گرمی مزاج و مفید جرب و حکه پوست هلیله زرد و کابلی پوست هلیله آمله برگ سرپهوک هلیله زنگی هر واحد یک توله شاهتره دو توله چرایته اصل السوس هر یک دو درم تخم خشخاش دو مثقال کوفته بیخته به روغن گاو چرب کرده بسه چندان قند به قوام آورده آمیزند **معجون** که برای جرب یدین مجرب نوشته تربد سفید چهارده درم مغز چلغوزه ده درم و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل السوس سه نیم درم مصطکی دو مثقال زردچوب و دو درم ایرسا یک نیم درم کوفته بیخته با شهد هم چند بیامیزند خوراک یک توله وقت شب و حنا هشت مثقال گوند سهجنه یک مثقال در آب پخته نیم گرم ضماد کنند تا یک هفته **اقوال مجربین** مسیحی گوید که در جرب حاد که از عفونت خون غلیظ حادث می شود باید که ابتدا به فصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره به مرات نمایند و بعد تنقیه طلا استعمال سازند و معالجه جرب رطب به ادویه بسیار خشک نند مثل این دوا کنند کندش دو درم زراوند طویل چهار درم عروق الصباغین سه درم خاک سیماب دو درم سائیده به سرکه و روغن گل سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند **دیگر** کندش و مغره هر دو سائیده به سرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** زرنیخ سرخ و زرد و مرداسنگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ خرزهره نوشادر زراوند سائیده به سرکه و زیت سرشته استعمال کنند **دیگر** زراوند طویل مغاث کندش مراشق بادام تلخ عروق الصباغین عدس مقشر مرداسنگ چرک نقره به سرکه و زیت آمیخته به کار برند **دیگر** برای قوبا و سعفه و جرب شحم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ مامیثا هر واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب کشته دو درم سائیده به زیت آمیخته

استعمال نمایند **دیگر** برای جرب رطب کبریت ابيض غیرمحرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرا قنبیل به سرکه و روغن گل سرشته به عمل آرند **دیگر** کندش مورد خشک زراوند طویل اشخار مس سوخته زببق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیرسوخته زرنیخ مازو زنگار سفیداب حب بلسان سائیده به زیت و روغن گل و روغن غار آمیخته استعمال کنند و این در قلع ثالیل و آثار سیاه و جرب و سعفه نافع است **شیخ** می‌فرماید که روغن‌ها بصاحبان جرب ضرر کند و سکنجبین ایشان را نفع دهد اگر خوف سحج نباشد و اول و افضل علاج جرب و آنچه بیشتر بدان اکتفا کرده شود آن استفراغ است به چیزی که اخراج خلط حاد محترق و بلغم شور نماید به عده اصلاح غذا و تدبیر مرطب چنان چه در اخوات این باب دآن استهاند و استعمال اشیای مائیه تفهه که من از سرعت تعفن او باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضاً در خارج و جماع اصلا ترک نمایند و از مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبخ افتیمون بهلیله زرد و شاهتره و سنا و بسفائج و افسنتین است و گاهی در آن گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده می‌شود و گاهی در آن مامیران بخاصیتی که اندر آن است و گاهی سقمونیا شامل می‌نمایند و ایضاً مغز چلغوزه و سقمونیا نیکو و بالغ‌النفع است **طبیخ جید** بگیرند هلیله زرد و مویز هر واحد بیست درم و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از جمله آب او دو ثلث رطل بستانند و خیارشنبر ده درم در آن مالیده باز صاف کرده غاریقون یک‌درم داخل کرده بنوشند **حب جید** که آن حب شاهتره است بگیرند هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم مدام به آب شاهتره به سرشند و بگذارند تا خشک شود و چند بار تسقیه دهند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند **دوای قوی جید** برای جرب مزمن بگیرند هلیله زرد و بلبله و آمله و به رنگ کابلی می‌کنند نزد شرب و گاهی از جرب روی مزمن خلاص می‌گرداند دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز مثقالی به عده یک روز در میان تا سه روز یا سه روز ترک نمایند و معاودت بتواتر کنند و یا در میان وقفه به حسب مشاهده واجب نمایند و معالجه سحج بحقنه کنند اگر عارض شود و این نافع مستاصل جرب است و بهتر آن است که آن را در آب



کاسنی تر کرده بنوشند و با آن اندک آب بادیان کنند اگر از آب بادیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج مقداری که در آن صبر باشد از یک درم تا یک مثقال بود و چون متحمل مداومت آن نباشند ترک نمایند و ایضاً نقوعات اجاصیه نافع است و یا بگیرند رب هلیله زرد متخذ از خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب و از آن برای جرب رطب از پنج درم تا ده درم به شکر بخورند و این برای جرب صفراوی و برای جرب رطب است و ممکن است که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعضی آن ببعضی مخلوط سازند و گاهی با یکدیگر آمیخته از آن ربوب و حبوب ساخته شود و ماءالجبن با اف تیمون نیکو است چون هر روز به دستوریکه در غیر این باب مذکور شد استعمال نمایند و با هلیله و آب افشردۀ شاهتره چند روز متواتر بغایت نافع است و آنچه قائم مقام منقیات برفق است این است که حب صبر بسقمونیا و زعفران مرتب سازند و از آن هر شربت پنج حصه بگیرند و این نسخه هلیله زرد صبر سقوطری کتیرا گل سرخ هر واحد یک درم زعفران ثلث درم و ایضاً بگیرند از دوایی که در آن به رنگ می افتد و مذکور شد هر روز یا دو روز از دو درم تا سه درم و قومی گفته که چون استفرغات بکثرت نمایند و از آن فائده یافته نشود پس اولی آن است که تخفیف نمایند و بر آشامیدن صاحب مرض هر روز صبح و شام بر پوست گندم به شکر و آب بسیار اقتصار ورزند و گفته اند که آنچه صاحب جرب یابس و حکۀ قشقیه را نافع بود این است که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یک صد و سی درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضی مردم آب عناب بدان مخلوط کرده اند و این را تجربه کردیم علاج بالغ النفع است الا آن که مضعف معده است و مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ و قنبیل و عروق است به سرکه و روغن گل به سرشند و جرب قوی را نیز بدان طلا نمایند و خفیف تر از این گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم به سرکه و آب عنصل و روغن گل عام برای خفیف است و برای آن که اندک قوی تر باشد بزرالبنج است به سرکه و روغن گل سائیده در حمام استعمال نمایند و ایضاً آب انار ترش و روغن گل و بورق و بهتر آب انار آن است که در آن قوت شحم او نیز باشد و همچنین آرد و عدس و مغره سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما معاجین که احتیاج استعمال آنها افتد مثل معاجینی است که حاجت خوردن آنها بصاحبان قوبا و سعفه و بهق می شود اعنی آنچه نرم از آنها باشد مثل اطریفل صغیر بقشمش

و ایضاً مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره هر واحد دو درم هلیله زرد چهار درم و قشمش معسل دو چند همه و اما ادویه موضعی برای جرب همه آن است که در آن جلا باشد و گاهی کفایت کند آنچه در آن جلائی او با تقویت جلد و اصلاح مزاج آن باشد مثل آب ملوکیه و حماض و چقندر و انار و مثل سبوس میده و آرد عدس مقشر و ایضاً افاقیا به سرکه و تخم جوف خریزه و نشاسته عصفور و آب کرفس و طبیخ حلبه و آب پوست غرب و گاهی احتیاج افتد به چیزی که در آن تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علكالانباط به آب نعنای و راتیانج به سرکه و زاج بریان و خصوصاً زرد به سرکه و روغن گل همچنین قلقند و اخوات آن و خرزهره بسیار قوی است و گاهی کفایت کند سرکه او که در آن برگ او را تر کنند پس با روغن کنجد بپزند و گاهی به ادویه حاده مثل روغن گل مخلوط می‌سازد تا منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تاثیر ادویه حاده قبول نکند و از آنچه تجربه کرده شده تخم جرجیر است که روغن آن بگیرند و جرب را خاریده و در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون بنشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکو است **دوای جید** مرداسنگ و زاج جزو مساوی و با سرکه خمر بسایند و در کوزه گلی کرده در جای نمناک تا یک ماه دفن کنند و بعد از آن طریق طلا استعمال کنند که این بالغ‌النفع است با وجود قلت لذع و کندش زیبق مقتول و چرک نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مس سوخته و مغاث و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و اشنان قسارین و سرگین سگ و سرگین‌های مذکور در باب دیگر و قثاءالحمار و ایضاً پوست چوب انگور سوخته بر موضع جرب بپاشند بعد چرب کردن بمسکه و پس از آن بریندند و تجدید آن نمایند تا آن که زائل شود و گاهی قرمانا به سرکه و علكالانباط به سرکه نفع بخشد و اما از ادویه مرکبه جیده این است که بگیرند سیماب کشته و برگ خرزهره و اقلیمیا و مرداسنگ و به سرکه و روغن گل طلا نمایند در شب و بر آن خواب کنند و صبح در حمام بدن را اولاد به سرکه و اشنان سبز به آب گرم بشویند به عده به آب سرد بعد از آن به روغن مالش نمایند **دوای مسهل** مرداسنگ و زاج زر و مساوی به سرکه یک هفته در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و

میعه سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً سیماب کشته و میعه سائله و بزرالبنج و قسط اجزا مساوی و ایضاً کندش یک جزو مغره سه جزو به سرکه طلا کنند و چون ادویۀ قویۀ مجففۀ محله و یا بسیۀ مقشفه استعمال کنند عقب آن روغن‌های معروفه مثل روغن سعد و بید و نیلوفر و بنفشه و مانند آن بمالند و خصوصاً در جرب یابس و قلیل‌الرطوبت و در جرب رطب چیزی که در تجفیف شدیدتر باشد استعمال کنند و در جرب یابس چیزی که در تجفیف کمتر بود به عمل آرند و آنچه اندر آن زیبق مقتول افتد آن را حتی‌المقدور از نواحی معده و اعضای کریمه دور دارند و علاج جرب یابس و حکه قریب یکدیگر است و استحمامات جرب و اغذیۀ صاحبان جرب در علاج حکه مذکور گردد و بدانند که حجامت ساقین در جرب فاحش نفع می‌کند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جرب پیدا شود باید که مبادرت به فصد هفت اندام و شرب مطبوخ مقوی بصبر و تربد کنند و طبیح هلیله و سنا و مویز بنوشند و **صفت آن** این است پوست هلیله زرد کوفته پنج درم مویز منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمرهندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند به آتش معتدل تا آن‌که به یک رطل آید صاف کرده نیم‌گرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهتره افشوده و از سه روز تا پنج روز در هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد از آن‌که قبل او صبر سقوطری باریک ساخته یک مثقال به آب بادیان سرشته حبها بسته در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آن را به این حب بدهند منعفت بین نماید **حب** برای جرب و نسخه این همان است که در آن کتیرا و غیره یک درم است و در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته بر ناشتا از مثقالی تا دو درم بخورند و بعد آن آب افشوده شاهتره صاف کرده نیم رطل بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب است اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یک مثقال یک روز در میان بخورند پس هرگاه بدن از خلط روی پاک شد باید که اطلیۀ مجففه استعمال کنند و از انجمله این طلاست مویز قردمانا هر واحد ده درم کبریت اصفر پنج درم همه را باریک سائیده به سرکه و روغن گل سرشته در حمام بدان طلا نمایند **دیگر** زیبق مقتول و دفلی و اقلیمیای فزه و مرداسنگ و کندش و اشخار مساوی باریک ساخته به

سرکه و روغن گل سرشته در حمام طلا کنند **دیگر** بورق و نمک و قسط و کندش هر واحد دو درم میعه سائله ده درم سوده به روغن گل آمیخته شب طلا کرده بر آن خواب کنند و صبح در حمام به اشنان فارسی بشویند **دیگر** آهک مغسول به سرکه سائیده در حمام طلا کنند **دیگر** برگ خرزهره و حنای مکی هر واحد ده درم زراوند طویل یا مدحرج و گوگرد زرد هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده به روغن گل و سرکه سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند به عده به آبی که در آن مورد و برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن به گل سرخ و صندل غسل کنند **دیگر** کندش و کبریت ابیض و زرنیخ سرخ مساوی خاکستر چوب انگور هم وزن همه باریک سائیده به روغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند و به آب مطبوخ مورد و گل سرخ غسل نمایند **دیگر** عروق پنج درم زراوند طویل و مدحرج هر واحد دو درم برگ خرزهره و برگ سوسن و حنا هر واحد سه درم همه را باریک کرده به روغن گل سرشته در حمام استعمال کنند پس اگر به این ادویه صلاح باید بهتر والا ماءالجبن هر روز از نیم رطل تا یک رطل با دو اوقیه آب شاهتره نزدیک مثقال صبر حب ساخته قبل او خورده بنوشند و گاهی امر جرب و حکه مورد به حدوث احتراقات و قروح عسرالبرء در بدن می گردد و در آن هنگام تناول مطبوخ ایتیمون و غاریقون و بعد آن ماءالجبن واجب است بچیزی از اقراض سعفه و به ادویه که در باب سعفه مذکور گردد طلا کنند و اگر جرب خشک باشد صحت او دشوار بود پس این طلا به کار برند **صفت آن** زاج و مرداسنگ و سنای مکی و حنا هر واحد دو درم کنجد بادام تلخ هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را باریک سائیده به سرکه و روغن گل سرشته بعد تنقیه بدن بدان طلا کنند **ابن الیاس** گوید که در ابتدا افسد اکحل نمایند و هر صبح جلاب از عناب و سپستان هر واحد ده عدد بنفشه خشک تخم کاسنی هر یک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با شیره بادام و این جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقاروره نظر کنند اگر در آن نضج پدید آید تنقیه بدن به مطبوخ هلیله مقوی بصبر و تربد نمایند و یا باین مطبوخ سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره اگر تر باشد یک دسته و اگر خشک باشد پنج درم از تخم آن تمهندی بیست درم

بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم افسنتین رومی یک درم آلوسیا و آلو کوهی و عناب و سپستان هر واحد بیست عدد همه را به آتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل آید و در آخر جوش افتیمون هفت درم در صره بسته در آن اندازند به عده از آتش فرود آورده صاف کرده در آن فلوس خیارشبر و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده سحرگاه بنوشند و بر آن صبر کنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقیه یابد و در آخر روز بمزوره ماش و نخود و مغز بادام غذا سازند و یک روز راحت دهند بعد از آن بگیرند آب شاهتره افشرده سه اوقیه و در آن شکر ده درم حل کرده بنوشند تا هفت روز متواتر و یا حب شاهتره بخورند که آن نفع بلیغ می‌نماید **صفت آن** بگیرند هلیله زرد و سیاه و کابلی صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل نیم دانگ تخم شاهتره یک درم مقل یک دانگ همه را باریک سائیده به آب شاهتره سرشته حبها سازند و این یک شربت است و هرگاه بدن از اخلاط محترقه فاسده پاک گردد اطلیه مجفئه جرب استعمال نمایند و آن در قول صاحب کامل مذکور شدند و این طلا از همه قوی‌تر است بگیرند بورق مغسول و کبریت زرد و کندش و قسط و برگ خرزهره و حنا و زراوند طویل و میعه سائله همه را سائیده بسرکه کهنه در آب و روغن گل آمیخته در حمام بدان طلا سازند و یک ساعت بر آن صبر کرده بدن را به آب مطبوخ آس و برگ سوسن و بعد آن به آب گل سرخ و سندلین بشویند و یا بگیرند خاکستر چوب انگور بیست درم گوگرد زرد پنج درم و باریک سائیده به سرکه و روغن گل آمیخته در آفتاب طلا کنند و مداومت حمام نمایند و اگر جرب یابس باشد برء او عسر بود پس باید که هر روز بر بدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین طلا کنند مغز بادام تلخ سنای مکی مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنج درم همه را باریک ساخته به سرکه کهنه و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب ده عدد به آب خوب جوش داده صاف کرده سکنجبین ساده ده درم حل کرده بنوشند و غذای مزوره ماش به اسفناخ و کدو تر خورند و از اغذیه غلیظه حذر کنند و فواکه میخوش مثل انار و سیب ترش و بهی و هندوانه و خیار و بادرنگ و مانند آن تناول کنند **خجندی** گوید که نوعی از جرب خشک است و آن اگر اندک خفیف باشد و مزاج با آن متغیر نشود قاروره رنگین نگردد و در

نبض تغییر نبود بساست که در آن کفایت کند مالش به روغن‌های مرطبه مثل روغن بنفشه و کدو و بادام و مسکه تازه و استحمامات خفیفه به آب شیرین و دلک به آرد نخود و سبوس گندم و بورق و غسل به آبهای گرم و اقتصار بر اغذیه مرطبه مثل ماءالشعیر به شیرۀ بادام و از اشیای مالحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و شراب صرف و استعمال اغذیه حریفه و حلویات اجتناب نمایند و آب کاسنی به اندک آب بادیان بنوشند و ماءالجبن بترنجبین یا به اشربه مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بیاشامند پس اگر بسیار قوی باشد و در آن این تدابیر اثر نکند و آثار غلبۀ صفرا ظاهر گردد اگر احتیاج به فصد بود فصد هر دوا سلیم کنند و هر صبح شربتی از شربت دیناری یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا ترنجبین بماءالجبن بنوشند و تلئین طبیعت به مطبوخی که در آن هلیله و سنا و شاهتره و کاسنی و اف تیمون باشد باید کرد **صفت مطبوخ مسهل** که برای این نوع نیکو است پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و سنای مکی و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم اف تیمون گاوزبان بسفنج اسطوخودوس هر یک دو درم شاهتره پنج درم تمرهندی پانزده درم مویز منقی ده درم ترنجبین بیست درم فلوس خیارشنبه ده درم عناب ده عدد و سقمونیا نیم دانگ غاریقون دو دانگ حجر ارمنی یک دانگ مامیران یک درم روغن بادام دو درم حسب رسم مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا مرتب از روغن گل و گلاب و آب کرفس و سرکه و خشخاش سوده به سرکه و قیروطیات و معمول از روغن بنفشه و موم که در آن اندک کافور باشد نافع ایشان است و تسکین حکه نماید **طلا** نافع این نوع عروق بورق قسط شیرین کندش واحد یک درم میعه سائله شش درم به سرکه و روغن گل در حمام طلا کنند و سه ساعت بر آن صبر کرده بشویند به عده بدن را به روغن گل بمالند **دیگر** انواع جرب را نفع دهد برگ خرزهره و حنا باقی در قول صاحب کامل گذشت و نوع دیگر از جرب تر است پس می‌باید که فصد کنند و استفراغ به طبیح اف تیمون با یک مثقال ایارج نمایند **صفت مطبوخ** نافع این نوع پوست هلیله زرد هفت درم سنای مکی پنج درم افسنتین دو درم شاهتره یک قبضه اف تیمون دو درم تمرهندی پانزده درم گلقد بغدادی پانزده درم تربد یک درم حجرلاجورد یک دانگ محموده نیم دانگ فلوس خیارشنبه ده درم عناب ده عدد روغن بادام یک

مثقال **حب نافع** جرب هلیله زرد یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ ربع درم و این یک شربت است و آنچه آن را نفع کند طلا بزرنیخ ترکی مسمی بسم‌الفار حتی تراب‌الهالک به روغن گل است و سه روز بدان طلا کنند و نوع دیگر از جرب است که در آن حیوان مثل بچه قمل متولد شود و آن مختلف‌الصور بود و من آن را مشاهده کرده‌ام علاجش تنقیه بدن از اخلاط فاسده متعفنه است و تفتیح مسام و استعمال اطلیه که در علاج قمل و صیبان ذکر خواهم کرد **محمد زکریا** گفته که چون چرب برای ناقهین عارض شود لزوم حمام غیرحار کنند و از اطلیه حاده حذر نمایند که خلق کثیر ورم کرد و هلاک شد و گفته که آنچه جرب را نفع بخشد آن است که بز را شاهره بخوراند پس شیر آن بنوشند **ابومنصور** گوید که در علاج جرب یابس کفایت می‌کند حمام دائم و دلک بدن بغیر آن که عرق آید پس اگر امر دشوارتر باشد اخراج خون به فصد حسب قوت جرب کنند و در هر ماه چهار مرتبه طبیح هلیله بنوشند و لزوم ماء‌الجبن نمایند و به اطلیه مرتب از میعه و کندش و سیماب کشته و روغن گل طلا کنند و در اغذیه میل به اشیای چرب نمایند و شراب به آب بسیار ممزوج کرده بنوشند و اما در جرب رطب نیز فصد و مطبوخ استعمال نمایند و به اطلیه از خریق و کندش و بورق صناعت و مرداسنگ و قسط و چرک نقره طلا کنند در اغذیه بترشی‌ها میل سازند **صفت مطبوخ** هلیله زرد پانزده درم سنا و شاهره هر یک پنج درم مامیران چینی دو درم افتمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ دو درم تخم کاسنی سه درم همه را سوای افتمون در سه رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل بماند بر آن افتمون انداخته از آتش فرود آرند و مالیده صاف کرده ده درم ترنجبین داخل کرده بخورند و از این شربات متوالی بنوشند و یا آب افشده شاهره تر تنها با شکر چند روز بیاشامند و حب نافع جرب در قول خجندی گذشت و حب شاهره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال تا دو درم **سفوف** نافع برای جرب پوست هلیله زرد یا جوکوب کنند و در یک نیم غمره آب در ظرف آبگینه زیر آفتاب وقت گرمی نهند تا آن که قوت او در آب آید پس صاف کرده ثفل او دور نموده آن آب را در آفتاب گذارند تا خشک گردد و از آن از پنج درم تا ده درم به شکر مثل او بخورند و گاهی مثل این از هلیله و افتمون و اسطوخودوس و بسفنج می‌سازند و برای

جرب و جميع امراض سوداوی نفع می کند و ایضاً گاهی از هلیله کابلی و تربد و اف تیمون همچین مرتب می کنند پس آب را صاف کرده صبر و غاریقون در آن داخل می نمایند و هرگاه قریب بخشک شدن رسد از آن اقراص و حبوب می سازند و تنها و با مطبوخ و با ماءالجبن برای جرب کهنه می خوراند **صفت نقوع** نافع جرب چون مزمن شود بعد فصد و اسهال بگیرند پانزده عدد آلبوخارا و ده درم نبات سفید و دو ثلث رطل آب گرم بر آن انداخته تر کنند پس مالیده صاف کرده بنوشند و اگر جوش دهند بهتر باشد و گاهی در آن سنا و شاهتره می افزایند و از آن هر روز چهار اوقیه می نوشند **صفت معجون** برای این هلیله زرد یک جزو شاهتره و سنا هر یک نیم جزو مشمش بمقداری که در آن ادویه سرشته شود و هر روز به قدر بیضه بخورند و لزوم ماءالجبن بهلیله و شکر آن را نافع بود و قرص به رنگی نافع مجرب در قول شیخ گذشت و آنچه جرب کهنه را مستاصل گرداند صبر در آب کاسنی تر کرده است سه روز بخورند و سه روز ترک نمایند پس اعاده کنند و همچین تا آن که ده مثقال خورده شود و در یک شربت صبر از یک درم تا یک مثقال باشد و اگر ممکن بود و در آن اندک بادیان اندازند بهتر باشد و اگر عقب او سحج افتد در غذا دهنیت زیاده کنند و روغن بادام یا کنجد یا زیت تازه مغسول بنوشند و چون اسهال کثرت نماید و به نشود هر روز لزوم شرب پوست گندم و شکر به آب بسیار و دوغ ترش کنند و غذا بارد و لحوم چرب سهل الانهضام سازند و شراب به آب بسیار ممزوج گردانند و از اغذیه مالحه و حریفه و توابل و عدس و کرنب و بادنجان و قدیم و لحم شکار حذر کنند **طلا** برای جرب رطب ابن سرابیون ذکر کرده که این نظیر ندارد حتی که او ثالیل را قلع نماید خبث الحديد و کندش و مورد خشک و زراوند طویل و اشخار و مس سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین کلب که سفید بود و مرداسنگ و دخان و کبریت سبز و زرنیخ زرد و سرخ و مازو و زنگار و سفیداب و حبالبان مساوی سوده به روغن گل و زیت و روغن غار سرشته استعمال کنند و اگر قرحه شود حب الآس و پوست انار و قلقد به سرکه و روغن گل سرشته طلا کنند و یا ببرگ مورد شونیز و زیبق مقتول به سرکه و روغن گل طلا نمایند و یا برگ و فلی در سرکه یک شبانه روز تر کنند پس به آب بجوشانند تا آن که سرکه



قوت او بگیرد صاف کرده با مثل او روغن کنجد بپزند تا سرکه فانی شود و روغن بماند صاف نموده بدان مالش نمایند و یا بگیرند مامیران و چرک نقره و قنبیل و مرداسنگ و عروق و کندش هر واحد یک جزو مغره سه جزو و به سرکه سرشته طلا کنند و **ثابت** گوید شخصی را دیدم که جرب داشت و روغن کنجد به سکنجبین هر روز یک رطل تا سه روز نوشید و صحت یافت و **ابن زکریا** گفته که بعد طول تجربه صحیح یافته شد که جربی و سعه محتاج به شیرین کردن خون اندرین به اغذیه تفه می‌شود **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که اول فصد باید کرد پس به مطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و تمرهندی استفراغ کردن و برای استفراغ قرص بنفشه مسهل موافق است و بعد استفراغ آب شاهتره بنوشند یا هلیله زرد با شکر سفوف ساخته یا اطرپفل شاهتره بخورند و نقوع صبر که از یک‌درم تا یک مثقال در آب کاسنی یک شبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا سه روز و سه روز ترک کرده باز سه روز بنوشند همچنین تا آن که نه درم یا نه مثقال خورده شود باقی خون را صاف کند و جرب کهنه را نیست گرداند

**صفت طبیح شاهتره** نسخه این همان مطبوخ هلیله است که در قول ابومنصور مذکور شد لیکن در اینجا وزن شاهتره هفت درم است و مغز خیارشنب پانزده درم و شیرخشت سی درم عوض ترنجبین است صاحب جرب را سود دارد و حب شاهتره در قول شیخ گذشت شربتی از آن دو درم تا دو مثقال معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم ریوند چینی یک درم چوب گدو را دو درم بکوبند و بکشمش به سرشند شربت سه درم تا چهار درم به آب فواکه و قرص به رنگی صاحب کتر را سود دارد و نسخه آن نیز در قول شیخ مسطور شد و بعد این تدبیرها ادویه طلا کردن استعمال نمایند بگیرند مامیران و چرک نقره و قنبیل و مرداسنگ و زردچوبه برابر به سرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** اقلیمیای نقره مرداسنگ زردچوب خاکستر بلوط کندش سفال تنور کهنه گوگرد برابر روغن زیت طلا کنند **دیگر** که جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش دو درم زراوند چهار درم خبث‌الفضه شانزده درم زردچوبه سه درم سیماب کشته سه درم به سرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** تخم ریواج بیست درم مغز زردآلو بیست درم سیماب کشته دو درم نمک طعام دو درم همه را کوفته به سرکه تر کنند و با

جغرات طلا نمایند در حمام و اگر بارده کنجد طلا کنند روا باشد **دیگر** که کر خشک را سود دارد قسط شیرین کندش هر واحد یک‌درم میعه سائله روغن گل هر یک پنج درم در گرمابه طلا کنند **دیگر** که کر خشک را سیماب کشته میعه تر روغن گل در هاون بمالند تا چون مرهم شود در گرمابه طلا کنند **دیگر** خبث‌الفضه مرداسنگ گشنیز سوخته گلنار قنبیل هر یک پنج درم کندش سه درم به روغن گل طلا کنند در یک شب دو بار **ابن هبه‌الله** گوید که علاج جرب رطب و یابس به فصد باسلیق و ترطیب مزاج و تسکین احتراق خون بشرب مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسهال به مطبوخ فواکه و شرب آب شاهتره هلیله و شکر و در آخر بماء‌الجبن کنند و بعد از آن اطلیه استعمال نمایند **صفت طلا** برای جرب یابس زردچوب بورق نمک زاج قسط کندش هر واحد یک‌درم میعه سائله هم چند همه سائیده به روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و به آب گرم غسل نمایند بعد از آن مالش بدن به روغن و کافور کنند **صفت طلا** برای جرب رطب برگ خزرهره و کندش و سیماب کشته و اشخار و مرداسنگ و چرک نقره و نمک طعام و خزف تنور و مر مساوی سائیده به سرکه و روغن گل سرشته بر بدن طلا کنند و به اشنان سبز غسل نمایند و بر بدن آب بسیار بریزند و به روغن گل و گلاب مالش کنند **خضر** و **قرشی** می‌نویسند که ابتدا به فصد کنند و استفراغ ماده به طبیخ فواکه با طبیخ اف تیمون یا سفوف سودا بماء‌الجبن یا شیر به اف تیمون و شکر یا آب شاهتره که در آن هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد چهار درم تر کرده باشند و شربت شاهتره مدبر بریوند و حجر ارمنی و استعمال صبر و پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال به آب کاسنی در علاج آن بغایت نافع است و در هر روز ماء‌الشعیر به شکر یا آب شاهتره به سکنجبین یا بشربت لیمو و شربت شاهتره یا نقوع حلو و حامض به شکر استعمال کنند و شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکو است و این سفوف مبدل مزاج بماء‌الجبن جیدست بگریند طباشیر و زرشک و گل سرخ و بزرقطونا و مغز تخم بادرنگ و خیار و کدو و شیرین و تخم خرفه و خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج جگر حار به استعمال نقوع زرشک و آلو بخارا به گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در آن شیره تخم خرفه به شکری می‌افزایند و استعمال می‌کنند و اگر آب شاهتره تر و آب

کاسنی به شکر بنوشند آن را نفع بخشد و گاهی در آن مثل هلیله سیاه و گاوزبان تر می‌کنند و از اغذیه هرچیز تفه بدهند مثل به قول بارد رطب چون کاسنی و بقله یمانی و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیه و رمانیه و حصرمیه و اجاصیه و عنابیه و لحم بره به انار ترش و لحم بچه مرغ و تا ممکن بود تقلیل لحوم کنند و تکثیر خوردن کاهو و کاسنی به سرکه و شکر نمایند و حریرهای چرب و اسفیدباجات سازجه و اطعمه حامضه و اکثار از دسم و لاسیما روغن کنجد و بادام و روغن گاو و مانند آن از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد و کثرت شرب آب سرد شیرین ارباب جرب را نافع است و از مجربات این است که آرد نان ایشان به عرق شاهتره سرشته بپزند و به روغن بادام مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی نافع‌تر از حمام و پاک کردن بدن و دوام شستن به آرد ترمس و نمک و لیمو و عقب او تدهین به روغن بنفشه و روغن حنا و مالش در آن به روغن گل و سرکه به اندک آب کرفس و قلیلی از بورق نیست و بعد خروج از حمام پارچه‌های نرم از کتان نظاف بپوشند و بعد استفراغ بالغ و نقای تام از مواد محترقه بکبریت و زنبق مقتول و کندش و اشق و زنگار و نوشادر که با نصف آنها مرداسنگ و سفیداب و مثل آنها نمک اندرانی و مثل همه انار دانه بریان باشد و روغن گل و روغن بنفشه و گلاب و آب گشنیز سبز و سرکه افزوده طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد و از ادویه نافع زرنیخ و برگ خرزهره سوده و میعه سائله و سرکه مفرد و مجموع به روغن کنجد سرشته است و لطوخ قطران نافع بود و غسل به آب دریای شور یا به آب حمات نافع است و آرد ترمس و آرد باقلا و مغز تخم خربزه باریک سائیده به گلاب و سرکه آمیخته بر بدن طلا نمایند و لحم خربزه مالش کنند و به آب نیم‌گرم که در آن پوست درخت انگور و آس و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند نطول کنند و ضماد بسبوس گندم باسرکه کهنه نافع جرب است **انطاکی** در تذکره گوید که اولاً اکثار شرب ماءالشعیر آب شاهتره به سکنجبین در جرب دموی و صفاوی کنند به عده فصد باسلیق در دموی پس شرب مطبوخ فواکه نمایند و اگر متمادی گردد فصد اسلیم گیرند و گاهی حاجت به فصد در صفاوی بسب رداءت کیفیت داعی گردد چنان چه در جذام و آنچه از صفرا باشد مختص به مطبوخ هلیله و نقوع صبر باشد و علاج جرب که از

بلغم بود مطبوخ افسنتین است و خوردن ایارج که بدو مثل آن از صبر و غاریقون گردانند و علاج جرب که از سودا باشد شرب سفوف سودا بماءالجبن و طبیح ایتیمون است این قول صحیح است نه آن که اطبا اجمال او در اینجا کرده‌اند و آنچه مرکب باشد به اصول آورد باید کرد و در همه از چیزی که شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نمایند مطلقاً و اگرچه واجب زیادتی مبالغه در دموی ترک شیرین است و در صفاوی نمکین و در سوداوی ترش و تیز و بهترین اغذیه اینجا آن است که تفه باشد مثل کدو و هندوانه و اسفناخ و قطف و کاسنی و کاهو و در مجربات صحیحۀ کندی است که اگر یک مثقال از سرگین سفید کلب با ربع مثقال کبریت به روغن کنجد سرشته بخورد جرب و حکۀ عاصی را قلع کند و اگرچه کهنه باشد و احتیاج به تکرار این نشود و قریب این است شرب یک مثقال از صبر با نصف آن از مصطکی و اکثر تکرار این تا هفت بار بود و هرگاه نقا ظاهر شود و بدن پاک گردد ادویۀ وضعیه استعمال کنند بهر آن که قبل آن جائز نیست و افضل آنها سیماب کشته بکریت و نمک سوخته و زنگار و مرداسنگ و سرکه و قطران و صمغ صنوبر و خاکستر سعف نخل و اشق و برگ زیتون و آب او و گلاب و آب گشنیز و کرفس است مجموع یا مفرد و مالش به آرد مغز خربزه و برگ مورد در حمام و طول مقام در آب گرم و روغن بنفشه و از آنچه بدن را بسیار پاک کند این است که برگ خربزه را بپزند تا مهرا گردد بعد از آن آب او به زیت و میعه بپزند که این روغن عجیب است و همچنین شب یمانی و نظرون و خاکستر پشک بز ایضاً در زهت می‌نویسد که علاج جرب و حکه فصد است مطلقاً پس تبرید در حار به آب طین و شعیر و عناب و تمرهندی به عده حبوب صبر و طبیح ایتیمون در یابس و هلیله و حمام و شربت اصول در بارد به ایارج و اصلاح اغذیه و ترک جماع و هرچه خلط غالب را پیدا کند و مالش و تنظیف بدن بعد از آن طلا برای حار به آب گشنیز و حی‌العالم و عنبالعثلب و صبر و خولان و طین و سفیداب و سرکه و روغن بادام و آب لیمو مجموع یا مفرد و برای بارد به آب کرفس و آنزروت و حضض و صبر ایضاً و زرنیخ و کبریت به تکرار بعد غسل و آن را به طبیح ترمس و بورق و مغز خربزه بشویند و از مجربات سرگین کلب سفید شرباً و دهنأست و این دوا از خواص مکتومه است گوگرد مازو

پوست انار مساوی انزروت نیم جزو صمغ صنوبر ربع جزو سفیداب مرداسنگ هر واحد ثمن جزو بسایند و از آن هر مرتبه دو درم بخورند و به حسب قوت خلط با یک‌درم صبر باشد و بگیرند از آن یک جزو و از نمک سوخته و سسف و ظلف بز هر واحد نیم جزو همه را در زیت بسایند و بدان طلا کنند و صبح بشویند و اعاده نمایند که این مجرب است **گیلانی** گوید که چون این مرض از امراض مادیه است در علاج او از استفراغ ماده و ازاله چیزی که از آن حادث شده و آن بشور و قروح است چاره نیست ولیکن این امر دوم را اکثر در علاجش استفراغ ماده کفایت گردد و فصد استعمال نمایند هرگاه در خون کثرت بسیار باشد و خاصه در جرب یابس و ایضاً حاجت در این مرض بترطیب کاسر حدت ماده شدید بود و لهذا بسیار باشد که فصد سبب حدوث جرب گردد بلکه بیشتر عقب فصد یک بارگی حادث شود و حجامت اولی از فصد است چون حاجت به اخراج خون باشد و بساست که در جرب و خاصه در رطب آن کرم کوچک سفید سیاه سرپیدا می‌شود و حکه کثرت می‌نماید و در علاج او احتیاج بچیزی مخرج آن کرم می‌افتد به مثل بتبخیر از بزالبنج و از غرائب مشاهده در این باب آن است که درم از این قبیل را شکافتند و آن مملو از کرم کوچک بصفت مذکور بود و عدد آنها بسیار بود بنحویکه ذکر او ناخوش است و آن ورم را غور در لحم بود و کرم در غایت صغر بودند و بهترین چیزی که از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب صبر است و این بخاصیتی که اندر آن است نفع می‌کند و نسخه‌های او بسیار است و بهترین آنها این است که می‌نویسم و در غایت جودت و نفع ظاهر شده بنوعی که نه به مثل او و نه بقریب او ظفر یافتیم و نسخه او این است که بگیرند صبر فائق مغسول و حجر ارمنی مغسول هر واحد چهار مثقال غاریقون و شحم حنظل و سقمونیای مشوی هر واحد دو مثقال بادیان نیم مثقال مصطکی یک مثقال روغن بادام شیرین به قدریکه حجر ارمنی و حنظل و سقمونیا اندک چرب گردد و به عسل خام ممزوج به گلاب به سرشند و وزن عسل چهار مثقال و وزن گلاب سه مثقال باشد و شربت تام دو مثقال است بر آن زیاده نکنند و در اکثر اوقات یک مثقال یا یک نیم مثقال کفایت می‌کند بعد انضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از امور ردی‌الغذا بغایت نمایند و اگر بعد یک هفته از اخذ این مسهل مالش بدن

به این روغن جرب استعمال کنند نافع تام بود بعد از آن بعلاج دیگر احتیاج نگردد **صفت روغن مذکور** بگیرند گوگرد زرد فائق و باریک بسایند و به روغن چکتی و بنه گداخته یا به روغن بادام یا به روغن گاو خوب لت کنند و باید که گوگرد یک جزو روغن ده جزو باشد و بر آتش ملایم در غایت خفت بنهند و انگشت بزنند تا گمان شود که گوگرد سوده گداخته شد و فائده مالیدن به انگشت آن است که گرمی آتش بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود یا منجمد گردد و بعد از آن مئعه سائله به قدر پنجم حصه گوگرد بر آن افزایند پس مالش بدن بدان نمایند و از سردی هوا اجتناب ورزند تا سه روز صبر کنند و هر روز تجدید مالش بدان نمایند لیکن تجدید قمیص که روز اول پوشیده باشند نباید کرد و باید که این دوا بر سر و مقابل دل از سینه و پشت و بر فم معده نرسد به عده در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام برآیند از جرب صحت یابند و خصوصاً از جرب رطب و سیما اگر بر آن یک هفته صبر نمایند لیکن مالش بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر در آن هفته سه مرتبه یا زیاده از مفرحات یا قویتر بچیزی از اشربه مقوی قلب مثل شربت گاوزبان و شربت سبب بدهند و یک بار یا دو بار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای کریمه از رئیسه و غیره قوت یابند و مواد را از قرب خودها بظاهر دفع کنند اولی دائم باشد و اگر این سفوف بدهند جائزست نسخه آن بگیرند گوگرد خام ده درم مامیران پنج درم شکر سفید پنجاه درم کنجد مقشر کوفته پنجاه درم با هم آمیخته هر روز پنج درم بخورند و این وقتی دهند که اگر کسی به سوی او حاجت افتد و در عمر من بغیر آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا نیز جرب را نافع است بگیرند بیضه مرغ ده عدد و در سرکه بسیار ترش بخیسانند تا آن که پوست آنها نرم شود پس در همان سرکه بجوشانند و زردی او به روغن گل و سرکه که باقی ماند مع مرداسنگ بسایند تا او را قوام در است شود بمالند و ایضاً مرداسنگ به سرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدیدالحدده را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب رطب اولاً فصد و اخراج خون است پس اسهال به حسب خلط غالب و اگر غالب صفرا باشد اسهال به ادویه مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلئین طبیعت به این نقوع

کنند آلبوخارا و تمرهندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس مالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبخ این سنا و شاهتره افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف رب هلیله آن را بسیار نافع بود و آن در قول ابومنصور مذکور شد و غذای ایشان از به قول بارد رطب و حسای دسم و شوربای کم مصالح و سویق و کشک جو سازند و بعد تنقیه اطلیه لینه که در آن جلا باشد مثل آب ملوخیا و آب حماض و غیره که در قول شیخ گذشت در حمام بمالند و اگر حاجت بقوی تر از آن افتد آب کرفس و سرکه در روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضاً فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یک هفته راحت داده استفراغ به مطبوخ افتیمون یا به مطبوخ هلیله و سنا و شاهتره و مامیران و افسنتین کنند و یا بحب مرتب از صبر و افتیمون و هلیله و بسفائج و اسطوخودوس و ترهد که در آن صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آن که قریب بخشک شدن رسد پس از آن حبوب سازند که جامع النفع گردد و آن را تنها یا به مطبوخ و ماءالجین در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنان چه در اقوال سابق مسطور شد و اما اطلیه باید که قوی تر باشند از آنچه مذکور شد و طلا که در آن کندش دو درم است و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خرزهره که در قول ابومنصور مسطور شد قوی و بالغ النفع است و ایضاً مالش به ادهان معدنیه مثل روغن نوره و روغن زرنیخ و روغن کبریت و روغن کندش کنند و طلا بعلک الانباط محلول به آب نعن و سرکه جرب کهنه را نافع بود و اگر غالب بلغم باشد باید که ادویه مسهله از جنس آن که اسهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و همچنین اطلیه که در آن ادویه محلله بلغم و مجففه غالب بود و اما جرب یابس که علاج آن مشکل تر است معالجه آن اولاً به اغذیه و اشربه رطبه و استحمام به آب شیرین و زیادتی در غذای چرب مثل شوربائی که در آن روغن کنجد و روغن بادام و مسکه تازه مغسول و مانند آن بود از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد باید کرد و هرگاه جرب رطب گردد تنقیه به فصد و اسهال به طریقی نمایند که مسطور شد **بهاءالدین** می نویسد که نخست اسهال صفرای محترقه و یا بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که در آن صبر باشد باید داد و مسهل سفوف

حبالنیل مکرر دادن هم سخت نافع بود و مجرب است و نسخه آن در علاج آتشک مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق و تدریج کنند و طریق آن نقل هواست اصلاح هوای مسکن بصد طبع ماده و ترک جماع و چیزهاییکه ممد ماده باشد و استعمال غذاها و شربتهای ضد خلط و طعامهای کم‌نمک و چرب بگوشت مرغ و گاهی به اناردانه مناسب بود و گوشت بزغاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام سبک نافع عظم آمد و مداومت حبالشفا نافع بود و ملازمت مهارس و معجون زببق عظیم نافع بود و گویند که نقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت خیلی سودمند باشد و گر کهنه را نفع آید و اگر از رگی که میان نر انگشت و انگشت شهادت است از هر دو دست بیک بار فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کهنه به همین صحت یافتند و دیدم که برگ شلغم را کوفته دو سه روز گذاشتند و بعد از آن در حمام بر خود مالیدند هر جائیکه که گر بود و مدتی به این طور ساختند و بعد از آن به آب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند و تمام بصلاح آمدند و اگر بدین تدبیرها زائل نشود بعد از آن که کهنه شده باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود ادویه بر آن نمالند و بخارات آن بجگر باز رسد و سوءالقنیه و ورم پدید آید و این تجربه کرده شده و این حال دلالت کند بر آن که این ماده گرم فضله‌ایست که از جگر دفع می‌شود و بنا بر مناسبت تام میان جگر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان اولاً ظاهر شود بالجمله گوگرد و سیماب کشته و زراوند طویل برابر کوفته بیخته در ماست گاوی سرشته طلا کنند دیگر زرنیخ زرد و زراوند و مر و اشق و عدس و مرداسنگ و کندش و بادام تلخ مساوی کوفته بیخته با روغن زیت یا کنجد همچو مرهم سازند و طلا کنند **میرعوض** گوید که اگر مانعی نبود فصد کنند پس از آن بر طبق غلبه هر خلط ادویه مناسب آن بدهند و بدن را پاک سازند و شاهتره و سنای مکی و خیارشبر را در همه انواع لازم دارند و صبر سقوطی را در ازاله جرب صعب و مزمن اثری تمام است و طریق استعمال آن چنین است که تا سه روز متواتر هر روز یک مثقال باید داد و بعد از آن یک روز بدهند و یک روز موقوف دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه مناسبه به کار برند **صفت** طلائیکه جمیع انواع جرب و حکه را سودمند است مرداسنگ سیماب



سرب هرکدام دو مثقال سرب را بگذارند و فرود آورده سیماب را در آن انداخته حرکت دهند تا منعقد شود پس با مرداسنگ در هاون باریک بسایند و با دو استار سرکه دو استار روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** توتیای سفرنیم دام کبریت آمله سار یکدام کافور چینی دو درم کوفته بیخته سه حصه نموده یکی از آن در یک دام روغن ماده گاو آمیخته بر بدن مالیده دو ساعت در آفتاب بنشینند بعد از آن گل یا آرد نخود به آب سرشته بر بدن مالیده به آب سرد غسل نمایند و یک روز در میان توقف نموده آن دو حصه دیگر را نیز اگر حاجت افتد استعمال کنند **مولف**

**اقتباس** گوید که اول رگ هفت اندام زنند و تنقیه بدن به مطبوخ شاهتره و یا افسنتین و یا مامیران نواب علوی خان نمایند و غذا کم نمک و تفه دهند و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زایل شد فبها والا ماءالجبن و یا آب شاهتره و یا چوب چینی حسب حال به عمل آرند و طلای حب توتیای علوی خان که در آتشک گذشت در روغن گاو بیست و یک مرتبه در آب شسته حکه و جرب کهنه را نافع است و مکرر به تجربه راقم درآمده **ضماد** که بعد از تنقیه بدن هر دو گونه جرب را نافع است آب برگ مکوه مع تخم و آب حنا و انار ترش خام مع تخم و شحم و سرکه هر یک پنج توله روغن گل چهار توله در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب بسوزد مالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین و تربوز هر واحد یک درم تخم پنوارپنج ماشه انداخته بچوب نیب خوب بسایند تا ده مهر به عده مرداسنگ یکدرم توتیای سبز مغسول یک مثقال سفیده کاشغری یک توله آمیخته به کار برند **دیگر** که جرب کهنه را در سه روز به می سازد و آبنه هلدی توتیای سبز کبریت زرد هر دو مثقال سیماب یک توله رائی مکره دو نیم توله حرف دو توله کوفته بیخته با توتیا و غیره سوده در بیضه مرغ سه چهار عدد مع سفیدی و زردی پر کرده به خمیر آرد گندم پیچیده در تنور نهند تا خوب پخته گردد برآورده اندکی در مسکه گاوی که بیست و یک بار بلکه چهل و یک مرتبه در آب شیرین شسته آمیخته به کار برند **میرزا علی شریف** در معمولات خود می نویسد که در جرب و حکه عناب شاهتره گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ خطمی خبازی چرایته کاسنی بیخ کاسنی تخم خربزه آلوبخارا زرشک هلیله سیاه گلقلند به اضافه آب انارین پنج پنج توله بدهند و بروز سوم بسفائج و براده چوب آبنوس و

در مسهل سنا و هلیجات غاریقون به رنگ کابلی تربد زنجبیل خیارشنبه روغن بادام بیفزایند و گویند که تربد اگر در مطبوخ داخل شود مسهل اخلاط محترقه است و اگر سردارو مع زنجبیل نموده شود مخرج بلغم است و در این مسهل آمله نیز داخل کرده می‌شود و بعد تنقیه برگ حنای تازه برگ پان بنگله هر یک دو جزو سیماب یک جزو با هم صلایه کرده توتیای سبز مرداسنگ فلفل سیاه تخم پنوار باچی سند در کمیله چوک هر یک نیم جزو آمیخته کهرل کنند و روغن گاو یک صد و یک بار نشسته هفت جزو روغن کنجد سفید ده جزو آمیخته بمانند و این طلای جرب نیز نافع بود مرداسنگ برگ حنا شحم حنظل اقلیمیای نقره آرد عدس مقشر سیماب باید که اول سیماب را با سرکه قتل کنند و ادویه را به روغن گل آمیخته ضماد کنند و این طلا نیز برای جرب و آبله‌ها مجرب است مرداسنگ برگ حنا قنبیل نوره هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال کات یکدانگ باریک سائیده در روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و ساعتی در آفتاب بنشینند **طبری** گوید که انواع جرب بسیار است و کثرت انواع او به حسب اختلاف اخلاط موجب او و به حسب ترکیب بعضی او بعضی بود و من آنجمله را در یک باب ذکر می‌کنم و اگرچه طول شود و فرق میان انواع او و علاج هر نوع مشروحاً بیان می‌نمایم **نوع اول** آن دانه کوچک خشک است که ریم نکند و آن را بریق و امتلا ظاهر نشود و از آن جلد منقشف گردد و با آن خارش لذیذ بود غیر آن که عقب او وجع و حرقت باشد و سبب موجب او خلط حریف لذاع است که آن را چیزی از احتراق خون مختلط شود و آن غیرمتحرک بود و معنی این آن است که جالینوس ذکر کرده که خلط چون لذع بخاری باشد و اندک و متحرک بود حکیدا کند و اگر خلط به این صورت باشد و بسیار بود حرکت اقشعراری احداث نماید پس اگر زیاده شود تب پیدا کند و اگر خلط به این صورت باشد و غیرمتحرک و اندک بود حکه لذیذ و بثور کوچک احداث نماید و اگر متحرک باشد و غلط او زیاده شود جرب یابس مختلط بحکه مع لذع پیدا شود و این خلط بوصفی که مذکور شد به هم می‌رسد از افراط کردن انسان در خوردن سیر و پیاز و نمکسود و ماهی شور و به قول حریفه و کل اطمعه حاره یابسه و مورث جرب گردد هر نوع که باشد علاج این آن است که استفراغ مریض در اول ظهور این نوع از جرب

نباید کرد بلکه اصلاح اغذیه نمایند و اقتصار کنند بر اسفیدباجات معمول از گردن بره و بچه مرغ و حملان و اگر مریض بدان ضرر یابد مزورات معمول بماش و اسفاناخ و کدو و خرفه و بقله یمانی با حریره مرتب از نشاسته و در آن عوض روغن کنجد مقشر بیان سوده داخل کرده باشند بدهند تا آن که بدن او تری یابد و امر به آبن و دخول حمام کنند به عده فصد نمایند اگر ممکن بود از اکحل و اخراج خون به حسب قوت او کنند و بعد فصد چند روز بر آن صبر نمایند و بخراج او نظر کنند پس اگر متغیر نشود استفراغ به این مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بیست درم و هلیله سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه اف تیمون شاهتره خشک هر یک پنج درم افسنتین رومی پانزده درم اف تیمون رامع سه درم مامیران چینی و یک درم ریوند چینی هر دو کوفته در پارچه صره بسته وقت طبخ در ادویه اندازند برگ عنبالعثلب خشک بیست درم و اگر تر باشد باقه کبیره تمهندی از لیف پاک کرده بیست درم عناب سپستان هر یک سی عدد و آلو بخارا بیست عدد مویز منقی پانزده درم گشنیز خشک کف کبیر همه را به دستور مطبوخ بجوشانند و از آن یک شربت به حسب قوت مریض و احتمال او صاف کنند و بر آن پانزده درم شکر سوده انداخته نیم گرم بنوشند و از این مطبوخ در مدت پانزده روز سه شربت یا دو به حسب قوت او بنوشانند و اگر متحمل نباشد بر یک شربت اقتصار کنند و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یک وقفه صباح بر ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند که از بدن او سیلان نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس بپارچه پاک کنند و مالش بدن او به روغن گل خالص خوب کنند و ساعتی بعد مالش در خانه اوسط بنشینند به عده بر بدن آب گرم بریزند و با شان سبز شدیدالملوحت مالش نمایند و چون از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب مقدار صالح و ممزوج نموده بمالند و به سوی خانه سر و بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس بدن پاک کرده لباس بپوشند پس هرگاه لزوم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان و زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج به سوی حرارت متغیر شده باشد لزوم شرب ماءالشعیر و سکنجبین معمول به اصول کاسنی و بادیان صرف بغیر آن که در آن تخم یا بیخ کرفس باشد باید کرد تا آن که مزاج او به اعتدال آید و به حالت طبیعی عود کند و اگر مزاج او متغیر نشود و جرب بر حال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده به استفراغ بار دوم و سوم کنند و امر بلزوم حمام و

پرهیز بنوعی که مذکور شد باید کرد تا آن که نقصان در جرب آغاز کند پس هرگاه کم شود علاجش بدو طریق بود یا صبر بر آن مع این تدبیر تا آن که گم کرده و زائل شود و یا تطلیه او به این طلا نمایند تا به سرعت کم شود و طریق اول نزد من بهتر است **صفت طلا** بگیرند خاک سیماب یک جزو اقلیمیای فضی مثل او نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم جزو همه را باریک سائیده به عده میعه سائله یک جزو در روغن گل ده جزو گرفته با هم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن زیاده کنند به عده بر آن اندک سرکه کهنه بریزند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند و در یک حصه سرکه آمیزند و حصه دیگر بغیر سرکه گذارند به عده چهار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یک روز بحصه که در آن سرکه باشد و روز دوم بحصه بغیر سرکه و روز پنجم در حمام داخل کنند و بسبوس و اشنان بدن او را خوب بمالند قبل از آن که عرق کند بعد از آن عرق آورند و بر آن آب گرم بسیار بریزند و بعد آن به اشنان و تخم خربزه کوفته مالش نمایند پس هر گاه از حمام خارج شوند آنچه بر جلد باشد زائل شود و حکه ساکن گردد و بر جمله پرهیز قائم مانند و در غذا از سرکه و روغن بادام تجاوز نکنند و ابوماهر موسی بن سیار صاحب این نوع جرب را در اول امر اوامر به اقتصار بر سرکه و روغن بیست روز و شرب سکنجبین می کرد به عده امر بقص در آب چشمه کبریتی و استعمال حمام و بعد آن روغن گل می نمود و بر این زیاده نمی کرد و پس هرگاه از آنچه ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شوند نظر کنند بحال مریض و آنچه معالجه در آن اثر کرده باشد پس اگر حال بدن و سحنه او بد گردد و لاغری و خشکی پدید آمد ماءالجبن به روغن بادام و سکنجبین بسیار روزها بنوشانند که بدان دو امر یعنی ترطیب بدن او و تغیر خلط موجب این نوع جرب به سوی رطوبت مندیه جمع کرده باشند و بعضی اطبا صاحب این نوع جرب را امر بپرهیز تام می کنند چنان چه ذکر کردیم به عده مشی هر روز بمقداری که بدن او گرم و تر گردد بعد از آن جلوس در آب سرد و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارج از اعتدال موجب فساد آن خلط می شود و این نیز طریق محمودست غیر آن که آنچه وصف آن کردیم احمد و اسلم است و در ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمیک و نیم بهر آن که در مقداری که ذکر کردیم کفایت

است **انتباه** گیلانی می‌نویسد باید دآن است که اینها امور خطیر و علاجات بعید از صواب‌اند و اولی در علاج این قسم جرب آن است که مریض را مدتی مدید روغن گاو در آب گرم جوشانده گذاخته یا مسکه به همین طور گذاخته هر روز یک اوقیه بنوشانند و اندک اندک زیاده کنند تا آن که بدو یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض و مزاج او بدین ترتیب یابد به عده اگر خواهند مسهلات بنوشانند و بهترین آنها حب صبر مذکور است و یا مروخ جرب یعنی کبریت در روغن و بنه گذاخته به اندک میعه که مذکور شد بمالند و یا امر بجلوس در آب چشمه گوگرد نمایند و اگر میان این همه تدابیر بر ترتیب مذکور جمع کنند امیدست که از آن اثری از این نوع جرب باقی نماند

**نوع دوم** جرب معروف بجرب دموی است و این در دانه‌ها بیشتر از نوع اول است و خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنان که قریب بود که مریض گریه کند و صورت او این است که دانه آن در جایی از جلد ابتدا کند به عده آنچه در آن باشد بسیلان آغاز نماید تا آن که اخذ کند از جلد مسافت به قدریکه در آنجا دانه دیگر بزرگتر از دانه اول پدید آید و میان هر دو خلطی واصل شود که از دانه اول سیلان کند پس خارش لذید در دانه اول و الم در دانه دوم بود و همه بدن به این صورت باشد و چون دانه چند بر یکی از خطوط کف دست واقع شود آنچه از سیلان کند مسافتی از جلد بعیدتر اخذ نمایند و همچنین هرگاه بر مفاصل واقع شود آنچه سیلان کند از دانه اول تا دانه دوم از آن حیوان نافذ در مسام تولد کند و حیوان شبیه بچه شپش پیدا شود که از دانه اول رفتار کند تا آن که بدانه دوم برود و آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن برآید و چون بر ناخن نهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند از آن آوازی مثل آواز بچه شپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل‌ترین انواع است بهر آن که چون استفراغ بدن بچیزی کنند که اخراج خلط موجب او نماید و به چیزی که قتل این حیوان کند طلا نمایند زائل شود و هرکه غلط در معالجه این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن گرداند که بدن متخلخل گردد و خلط موجب این نوع جرب خلط مرکب است که در آن سوزش و تیزی بود و در آن رطوبت نمسه و سمه باشد و آن رطوبتی است که چون در امعا

بود از آن دیدان و حب القرع تولد کند و هرگاه با وی خلط دیگر مرکب شود مثل بخاربت غلیظ گردد و بمسام و زیرجلد درآید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب آن است که تنقیه بدن مریض به حسب امکان نمایند  
اعنی به حسب اطلاق قوانین به این حقنه خارخسک بابونه اکلیل‌الملک حلبه هر واحد یک کف شحم حنظل کوفته  
سه درم برگ شبت برگ سداب هر واحد کف کبیر مامیران چینی سه درم خرپزه خشک که از خراسان می‌آورند  
سی درم خطمی سبز و سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره  
گردد پس صد درم از آن صاف کرده یک ورم بورق و نیم درم نمک کوفته بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم  
شکر حل کرده نیم‌گرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در مدت یک هفته به عمل آرند اگر قوت او  
متحمل آن باشد به عده تا یک هفته ترک نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر زیرباجات اقتصار نمایند و از  
کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس را در آن طول ندهند بعد از آن این مطبوخ  
نوشانند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر واحد ده درم پوست هلیله زرد پوست بلبله ریوند کوفته شاهره  
هر یک پنج درم حشیش غافت و قنطوریون و اسطوخودوس و غاریقون سفید و تربد سفید خراشیده هر واحد سه  
درم افسنتین رومی انفیمون هر واحد هفت درم مامیران چینی کوفته یک و نیم درم مویز منقی بیست درم همه را  
به دستور مطبوخ بپزند و یک صد درم از آن صاف کرده پنج درم شکر سوده در آن آمیزند پس عسل خیارشنب  
علیحده برآورده پانزده درم در آن مالیده نیم‌گرم بنوشند و از این مطبوخ سه شربت بنوشند و اگر قوت متحمل آن  
باشد و یا دو شربت و اگر قوت او به احتمال این نکند الا یک شربت بر آن اقتصار در زنده لزوم پرهیز نمایند و امر  
بخوردن جلنجبین در هر روز کنند و اگر در مزاج او حدت شود تسکین او بسکنجین که در نوع اول مذکور باشد  
باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب از زیادتى و نقصان او نگاه کنند پس اگر یاده شود یا برحالت واحد  
بایستد اعاده استفراغ نمایند و اگر قوت او متحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتى کنند تا آن‌که استفراغ ممکن  
گردد بگیرند کندش و برگ خرزهره و مامیران چینی و اقلیمای فزه و توبال نحاس هر واحد یک درم و همه را  
باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه در شش روز در هر روز یک بار وقت شب و صبح

در حمام داخل شوند و باشانان و اندکی سرکه مالش نموده بدن را ببرگ کنار یا خطمی یا بهردو بشویند و بدن را بکدام روغن مس نکنند و طلا را ترک نمایند تا آن که همه از جمله فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع این ایام پرهیز بدارند که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق است **نوع سوم** جرب معروف بجرب ناری است و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان هر دو آن است که این بخارد و نمله الم آرد و خارش ننماید و رنگ نمله اکثر مائل بزردی و سفیدی و یا بسرخی بود و رنگ این نوع جرب اکثر در ملک حجاز و مکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف است که از مخالطت رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد مریض از هر دو دست و هر دو صافن اوست اگر قوت را امکان این باشد و ماءالشعیر بنوشانند و استفراغ او بمبطوخ هلیله زرد و تمرهندی و آلو که او در مواضع کثیر نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد از آن بصورت جرب و مقدار اعراض او نظر کنند اگر ساکن و کم نگردد این نقوع بنوشانند تمرهندی از لیف و تخم او پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد گل سرخ گشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنبالعثلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد متوسط ترنجبین بیست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سبز کرده بر آن آب به قدر واجب اندازند و در روز در آفتاب دارند بعد از آن هر روز یک قدح از این آب با پانزده درم سکنجبین ساده بنوشند و هرگاه جرب بنقصان آغاز کند این طلا به کار برند بگیرند موم روغن و بر آن اندک مامیران چینی و قدری کافور و قلیلی سرکه غیر کهنه انداخته یک جاحل کنند و شب طلا نموده صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک به آرد باقلا و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند به عده به روغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند و غسل کرده بیرون آیند و دخول حمام یک بار بر ناشتا و بار دیگر دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب وقت طلا برای این نوع نیکو است **نوع چهارم** جرب معروف بجرب رطب است و صورت او این است که دانه‌های بزرگ مستدیر شبیه به آبله چیچک باشد و گاهی رنگ او مائل بسبزی و تیرگی و سیاهی وزردی یا سفیدی باشد و این نوع جرب بسیار دردناک بود و صاحب او را مانع از تصرف در امور معیشت بود و چون زیاده‌تر گردد مریض را از

خواب بازدارد و از بدی حال در موضع زحمت باشد و بعض اوائل این نوع جرب را از نوع جدری نامیده‌اند و فرق میان هر دو آن است که مدت این طول می‌کند و در روز هفتم و چهاردهم تخفیف نمی‌یابد و گاهی تا یک سال و بیشتر از آن باقی می‌ماند و ایضاً فرق می‌کنند که از این مده سیلان می‌کند و بار دوم پر می‌شود و گاهی ریم از یک دانه سائل می‌شود و ده دفعه از ریم پر می‌شود و جدری چنین نیست و سبب فاعل این نوع جرب فساد خون و رطوبت و ترکیب آنها با هم دیگر است و فساد آنها بتعفن و ایضاً با و یحاررت خارج از اعتدال آمیزد و سببی که این خلط را فاسد کند و در بدن آن را پیه گرداند خوردن لحوم غلیظ و هرائس غلیظ و حلوات معمول به روغن زرد و عسل و شراب اشربه غلیظه رطبه است و علاجش فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز و اقتصار بر تیهو و دراج معمول به طریق مصوص بسرکه تندست و استفراغ بدن او اگر امکان قوت باشد به مطبوخ اف تیمون و مطبوخ مجموع کبیر که در علاج کبیر مالیخولیا و سیلان لعاب ذکر کردیم بدفعات متوالی نمایند و لزوم پرهیز بنوعی که مسطور شد دادن سکنجبین و گلقد با هم مالیده بعد از آن اگر مزاج تسکین یابد چند روز این سفوف دهن و یا آن را معجون ساخته بمقدار یکه مذکور گردد معجون یا سفوف بدهند بگیرند صبر سقوطری خالص ده درم خبث‌الحدید بر بسرکه بریان به روغن بادام سه درم مامیران چینی دو درم ریوند چینی و زردچوب هر واحد یک‌درم انزروت سرخ دو درم گل سرخ سه درم مصطکی یک‌درم همه را باریک سائیده سه درم به مثل او شکر بدهند و اگر خواهند آن را به شکر که به قوام عسل آورده باشند به سرشند و مثل شربت مذکور بدهند و بر تناول این دوا نمایند و تا هفت روز پرهیز دارند پس اگر جرب او کم نشود و ریم او خشک نگردد اعاده استفراغ نمایند و اگر این سفوف سه درم حل طبیعت او نماید اعاده خوردن سفوف کنند تا آن که نقصان در جرب ظاهر گردد پس این طلا نمایند برگ خرزهره کبریت اقلیمیای فضا هر واحد سه درم تراب مس و او آن است که از جائیکه در آن مس گدازند بگیرند و آن از جوهر خاک است که از آن مس جدا گردد و گلنار و گل سرخ و کندش هر واحد دو درم سیماب مقتول میعه سائله هر واحد چهار درم همه را سائیده به سرکه و روغن گل رقیق سرشته در شیشه نهند و سراو با پنبه یا پشم بند سازند به عده در دیگ پر آب نهاده بجوشانند تا آن که آنچه در شیشه است بگدازد پس برآورده بر بدن طلا نمایند سه بار متواتر



هر شب یک بار و پارچهٔ باریک بیوشند یا در آفتاب ساعتی بنشینند و روز چهارم در حمام داخل شوند و بدون بغیر دلك بشویند پس به روغن گل بمالند و بنشینند تا آن که عرق آید و همچنین تا آن که خشک شود و آنچه بر بدن باشد بریزد و رعایت مزاج به حسب تغییر او نمایند و این نوع با وجود شدت خود گاهی بفساد تدبیر طول می‌کند و گاهی به سرعت زائل می‌شود اگر معالج در علاج او غلطی نکند **نوع پنجم** جرب معروف بجرب کلب است و صورت او آن است که دانهٔ بزرگ ظاهر شوند به عده منبسط گردند و بعضی بیعض بچسپند تا آن که مثل قوبا شوند و آن را منظر قبیح گردد گویا که با تخفیف جرب کلب است و بعضی اطبا ذکر کرده‌اند جرب کلب آن است که در گوش صبیان و احداث برآید و از آن آب زرد ترشح کند و بر گوش قطعهٔ واحد بود و اما آنچه در بدن بدین صورت ظاهر گردد و آن جرب قوبائی است و این منازعت در اسم است و ما را در این فائده نیست و سبب موجب فاعل او فساد رطوبت و خون است و اختلاط این هر دو حتی که خلط سوداوی حار محترق لذاع گردد و با این نوع جرب خارش نبود الا بندرت بلکه درد او زیاده بر خارش باشد و سبب مولد این خلط آن است که در نوع سابق از این مذکور شد غیر آن که این خلط در فساد شدیدتر از آن خلط بود زیرا که سوداوی شده و علاجش فصد باسلیق است سه دفعه یا دو دفعه اگر قوت متحمل باشد و پرهیز مریض و اقتصار بر مزورات معمول و زیرباجات معمول بماش و آشامیدن ماءالشعیر به سکنجبین و استفراغ او بمبطوخ اف تیمون و مطبوخ مجموع کبیر بعد از آن نظر به سوی صورت جرب کنند پس اگر برحالت خود باشد و کم نشود **سفوف صبر مذکور** در نوع سابق بسیار روزها دهند و پرهیز دارند و هرگاه جرب کم گردد در غذای مریض تیهو افزایند و این طلا به کار برند بگیرند سیماب رجراج مقتول بخاکستر چوب انگور و سرکه و روغن بعد از آن بگیرند از آن یک درم و از نوشادر یک دانگ و با روغن گل حل کرده طلا نمایند و سه روز متواتر به کار برند به عده در حمام داخل شوند و بگیرند آب چقندر مطبوخ مصفی و بدان همه بدن را به آهستگی بشویند بعد از آن مالش به اشنان و مغز خربزه اگر وقت او باشد والا تخم او کوفته باشد باید کرد تا بدن پاک گردد به عده از حمام برآیند و روغن گل بمالند هر روز یک بار تا پنجروز پس از آن بصورت جرب نگاه

کنند اگر بتحشف و تناقص آغاز کند این طلا به عمل آرند بگیرند برگ خرزهره و کندش هر واحد پنج درم و هر دو را در سرکه بجوشانند تا اجرای آن مهرا گردد پس در هاون کرده سیماب مقتول ده درم بر آن ریخته حل کنند تا همه یکذات گردد به عده یک بار در حمام و یک مرتبه در خانه طلا کنند و صبح درحمام داخل شوند که به این طلا فرو ریزد و اگر دشوار گردد بر هر موضع از بدن او زلو بسیار اندازند و امر بشرب آب چشمه کبریتی و بورقی و جلوس در آن نمایند و آنچه صاحب این جرب را هنگام دشواری آن بدهند اطریفل به ایارج سرشته است و هر وقت که بمزاج او متغیر شود بمطفیات نمایند تا به اعتدال باز آید و گاهی تنقیه بدن او بماءالجبن کنند که بر آن هلیله سیاه و افسنتین و افتیمون هر واحد یک درم صبر دو درم سقمونیا یک دانگ افزایند و از این دو شربت سازند و هر شربت را پنج بندقه ساخته به شکر گداخته پیچیده صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ماءالجبن صاف کرده سکنجبین و اندک روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و این را تا هفت روز بنوشند مگر آن که اسهال افراط نماید که در آن حالت چهار روز یا سه روز به حسب رای طبیب اقتصار نمایند که آن در حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت او استعمال کنند **نوع ششم** جرب معروف بجرب جذامی است و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آن است که دانه بزرگ متفرق در بدن بود چون بگشاید از آن خون سیاه یا ریم زرد آبی سیلان کند و او خارش نماید مرکب با درد و سبب فاعل او خلط سوداوی است که خون فاسد غلیظ با وی آمیزد و این خلطی است که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند و این چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان به این جرب هلاک گردد و این نوع جرب مائل بصره بسیار افتد به سبب خوردن گوشت خشک و هر طعام غلیظ شود مثل کوامیخ حریفه و علاجش به حسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین باشد در صحت او به سرعت طمع نبود و چون در اعلاى بدن باشد شفای او سهل تر بود پس علاج عام او این است که نظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته معالجه او نکنند و اگر وقت گرمای باشد ایضاً معالجه او نباید کرد و هرگاه وقت ممکن باشد نظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسلیم و هر دو صافن

گشایند و میان هر فصد فاصله ایام چندان باید که امن از سقوط قوت بود تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون عمود باشد مثل لحوم برد و بچه مرغ و از نقول کاهو و کاسنی و از شراب ایض جیدالجوهر میرد و ممزوج بنوشند بعد از آن این مطبوخ بنوشند بگیرند برگ عنبالثعب و کاسنی هر واحد یک دسته و از آن آب چندان برآرند که این اجزا در آن آب جوش کرده شود افسنتین رومی خالص زرد پانزده درم شاهتره بیست درم خشیش غافت و قنطوریون هر واحد یک درم اسطوخودوس و سنای مکی هر واحد سه درم اسقولوقندریون ده درم کماقیطوس کماذریوس هر واحد پنج درم افتیمون شش درم در صره بسته با سه درم مامیران و دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا در دیگ سی عدد عناب و سی دانه آلبوخارا و بنفشه پنج درم و مرهندی بیست درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد درم اندازند و در پنج رطل صغیر آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده یک درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول و یکدانگ سقمونیای مشوی و دو دانگ ایارج فیکرا باریک سوده به عسل خمیر کنند لیکن میان این تخمیر و وقت شرب مطبوخ فاصله دوازده ساعت باشد به عده این را در آن بمالند و بر آن وزن یک و نیم دانگ نمک نفتی سوده و هفت درم شکر سفید اندازند و بنوشند و از این شربت سه شربات در مدت بیست و یک روز بیاشامند مگر آن که از این مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تب عارض شود بعد از آن بصورت جرب در زیادت و نقصان او نگاه کنند اگر مرض کم گردد و دانه او بتحشف ابتدا کند از غذای او کم کنند درد او بچوزه مرغ و تیهو نمایند و آنچه در این جرب بدان طلا کنند این طلاست بگیرند برگ خرزهره و کندش و مامیران چینی و بوره ارمنی مساوی و همه را در سرکه بجوشانند تا مهرا گردد به عده بگیرند خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک زجاج که آن را زبدالقواریر گویند و خاک سیماب مساوی به قدریکه مناسب اجزای مطبوخه باشد به عده این همه را بسایند و بر آبی که جوشانیده‌اند اندازند به عده روغن گل یا هر روغنی که خواهند بگیرند و در دیگ مضاعف بپزند مع اندک کبریت و قدری نوشادر تا آن که روغن قوت او اخذ کند و کبریت بگذارد و سوخته نگردد به عده این روغن بر آن ادویه ریزند و باید که مقدار روغن وافر بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد پس بر هر دانه این جرب جدا جدا طلا کنند و از طبیعت این جرب نیست که منبسط شود و

یکی با دیگر متصل گردد بلکه هر دانه در جای خود عمیق شود و طلا در شب کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آن که منحشف گردد و بریزد و هر دانه از آن که متعسر شود و منحشف نگردد بر آن زلو چسپانند بعد تقدم این همه تدابیر و لازم است که در ابتدای مرض قبل استفراغ بدوا از چسپانیدن زلو حذر کنند و از آنچه معالجه این نوع جرب بدان می کنند بشرب آب چشمه کبریتی است و نشستن در آن و چیزی قریب تر در تاثیر از این آب و جلوس در آن ندیدم و گاهی این جرب را بعد فصد و استفراغ بدوا این معجون زائل می کند بگیرند هلیله سیاه سی درم اف تیمون ده درم مامیران چینی ده درم باریک سائیده بقشمش یا مویز منقی سرشته هر روز یک درم بخورند و یا یک روز در میان پس در هر سه روز سه درم کنند و چیزی که بدان تمام می شود علاج این نوع جرب شرب ماءالجبن به روغن بادام و سکنجبین و شیر بزست اگر فصل ربیع باشد پس اگر تعفین از این جرب به استخوان رسد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوی حاد و بعد از آن علاج بمرهم نوع هفتم از جرب معروف بمقع است و این دانه بزرگ متفرق بود که اصول او صلب چندان بلند از جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانه بود چون انسان بدان از آن نظر کند چنان ظاهر شود که گویا بدو نصف مقسوم است نصف اعلا ی او پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سرخ رنگ و چون ریم برآرند نصف ثانی بر جلد مثل ثولول املس صلب که از آن آب زرد بچکد باقی ماند و این نوع خارش کم دارد سبب فاعل او خلط غلیظ سوداوی است که از فساد رطوبت و عفونت آن پیدا شود و سوداوی گردد علاجش نوشیدن مطبوخ اف تیمون است اگر قوت متحمل باشد به عده فصد باسلیق و پرهیز از اغذیه غلیظه و اقتصار بمزورات تا آن که در دانه های او تحشف ظاهر شود بعد از آن این سفوف هر روز دهند برگ فلیگوش خشک هلیله سیاه و کابلی تو دریین هر یک پنج درم مامیران چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه پس هم چند همه کنجد بریان جمله را باریک سائیده با هم آمیخته صبح بر نهار سه درم بخورند و غذا سرکه و روغن کنجد و شکر یکجا کرده بدهند و هرگاه دانه منحشف گردد و اصول آنها صلب باقی ماند بدوا امر انجامد یا به الم و خلش در بیخ دانه و این دلالت می کند بر آن که صلابت از آن زائل شد و انتقاقات که از رطوبت بود تحلیل

شد و باقی از آن حدت و رقت یافت پس علاج بچسپانیدن زلو با شرط بر هر دانه کنند و واجب نیست که البته طلا کنند چون در آن درد حادث گردد بلکه مالش روغن و دخول حمام استعمال کنند تا مؤدی به حدوث حکه مستلزه بغیر الم در آن گردد و این دلالت کند بر آن که باقی از آن خلط حریف لذاع است و علاج او در این هنگام آن است که این طلا به کار برند کندش دو درم برگ دفلی خسته هلیله سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول بخاکستر و روغن ده درم میعه سائله پنج درم سائیده با هم آمیخته به سرکه و زیت مخلوط سازند و از آن سه روز طلا نمایند به عده در حمام داخل شوند و اگر از این خارش زائل نگردد بگیرند سیماب مقتول یک جزو و نوشادر دو جزو و قیروطی به روغن گل ساخته سرد کرده در آن حل کنند بعد از آن بر دانهها به تدریج طلا کنند و بر بدن او به یک دفعه یا دو دفعه طلا نمایند پس اگر به این زائل نشود و متعسر گردد نشستن در چشمه کبریتی و نوشیدن آب آن بی شک ازالۀ او نماید **نوع هشتم** جرب معروف بمتدقق است و او آن است که انسان بدن خود را بخارد پس زیر جای خاریدن قشف مغرط ظاهر گردد و هر جائیکه از بدن متعفن شود و یا در آن سوزن بخلانند از آن خون بسیار سیاه غلیظ القوام برآید و جمیع مویها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او به الم اندک باشد و سبب فاعل آن خون سیاه محترق حریف الکیفیه لذاع عفن بدبو بود علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیه او بدوا در ابتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا که ظهور دانهها در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد به عده اعاده تنقیه به فصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل به این نسخه نمایند هلیلجات ثلاثه هر واحد ده درم بعد دور کردن خسته آنها بلیله آمله منقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتمون ده درم همه را سائیده بمویز منقی به سرشند و هر روز دو درم از آن تناول نمایند پس اگر طبیعت او از این منحل گردد به سرعت صحت یابد و اگر منحل نشود بزمانۀ دراز به شود و این معجون را در آخر امر دهند و امر بدخول حمام نکنند مگر بعد استعمال این معجون به عده امر به استعمال روغن گل و دخول حمام کنند تا آن که خارش زائل شود و قشف و آثار باقی ماند و در آن هنگام ماءالجین به روغن بادام تلخ و شیرین و بسکنبیجن ایام توالی بنوشند که قشف زائل و نرم

گردد بشرب آن و در این وقت اگر اراده نوشیدن دوا برای استیصال قشف نمایند به مطبوخ اف تیمون بنوشند به عده لزوم اغذیه مصلح خون مثل بچه ماکیان و پایچه بره کنند و بیند سفید ممزوج بنوشند تا آن که جلد او صاف شود و قشف به الکل زائل گردد **نوع نهم** جرب معروف بمبثوث است و صورتش این است که دانه‌ها متفرق پهن با جلد بود و با آن خارش غیرلذیذ باشد و چون آن را غمز نمایند ریم برآید گویا که از عمق بدن برمی‌آید و دانه‌های او به استدارت فراخ شود و در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت عفن است که آن را اندکی از صفرا مخلوط گردد و بدان تیز و عفن گردد علاجش این سفوف است بگیرند صبر سقوطی پنجاه درم خبث‌الحدید مدبر بسرکه بریان به روغن بادام دو درم گل سرخ پنج درم زردچوب سه درم مامیران دو درم هلیله سیاه سه درم همه را سائیده و صبح بر نهار سه درم از آن بخورند و غذا شوربای لحم بزغاله یا بره شیرخواره و بر این مداومت نمایند تا آن که ریم او کم گردد به عده تنقیه به فصد و به مطبوخ اف تیمون کنند و فاصله میان فصد و شرب دوازده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بیست روز نمایند و چون فصد در این قوت نمایند ابتدا بتقشر و بنشف رطوبت او کند پس این طلا استعمال نمایند برگ خرزهره به سرکه بپزند تا مهرا شود به عده این سرکه بگیرند و به روغن گل خوب برهم زنند و در هر پنج روز یک مرتبه مالش این نمایند که این نوع جرب را خاصه زائل کند و از بهترین اشیا برای این نوع و برای جمیع انواع جرب شرب صبر است مگر آن که در آنجا سببی مانع از شراب او باشد مثل بواسیر یا بیس مزاج پس کسی را که حال او چنین باشد بدل نقوع صبر ماءالجبن کنند و سقمونیا و یا افسنتین و یا هر دو بر آن اضافه نمایند و هر نوع از انواع جرب که با وی قحل و بیس باشد و استفراغ صاحب او به چیزی که واجب بوده کرده باشند آن را ماءالجبن صالح بود بعد از آن که از ادویه که مقابله او کند بدان مضاف سازند

### خاتمه باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود غرائب معالجات ماخوذ از تجارب و از عجائب آنچه مشاهده او بصحت قیاس و عقل کرده شد و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و این ادویه را که اراده ذکر او در غرائب آن واجب می‌کنم و در ابواب

ساق داخل ننمودم بلکه برای آنها این باب جدا ساختم و آن را نوادر معالجات و غرائب جرب موسوم کردم بهر آن که در آن طبیب ماهر نگاه کند پس اختیار چیزی نماید که رو آن به سوی قیاس او را ممکن باشد مع آن که ذکر او از تجربه کنیم و طبیب ناقص حذر کند از آن که چیزی از آن استعمال نماید بهر آن که او را در آنچه سابق گذشت فسحت و غنا از این باب است گویم که قومی را در بصره دیدم که جلوه ایشان منقشر و خشن شده بود حتی که مثل جلد جاموش گردیده و بشره سرخ شده و اکثر موپهای ابدان ایشان افتاده بود و خارش عجیب بایشان حادث شد که آن هنگام سردی هوا در صبح اندک ساکن می شد و وقت نیمروز خارش هیجان می نمود و جلد منتفخ می شد تا آن که در چشم ایشان تهیج ظاهر می شد و ذکر می کردند که اجواف آنها خارش می نماید و در این نوع جرب در کدامی از بلاد ندیدم و از حذاق اطبا در این سؤال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ است که چیزی از صفرا با وی آمیخته و از آن بخار غلیظ که در آن حذقی است پیدا شده و آن رطوبت به سوی جمیع اعضا سیلان می کند و تهیج حادث می گردد بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ نفاخست و خارش می آرد از جهتی که آنچه با وی آمیخته در آن حدت و مرافت است و دیدم که ایشان معالجه این بقی کنانیدن دائم و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط به روغن گل معمول به زیت انفاق و سرکه می کردند تا آن که شروع بتحلل تهیج او می کرد به عده بصورت مابقی از جرب نگاه می نمودند پس اگر رشح نمی کرد بر این معالجه که آن قی و طلای مذکور است ادامت می کردند و اگر ترشح می کرد استفراغ او بمرور ایام به این نفع می نمودند افسنتین رومی پانزده درم سنای مکی بیست درم ترنجبین سی درم فلوس خیارشنب سی درم اف تیمون ده درم مامیران چینی سه درم صبر سقوطری بیست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی با ده چند آن آب بخیسانند و یک روز در آفتاب دارند و هر روز شصت درم از آن با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای زیرباج معمول به اطراف یا بچه مرغ باشد پس اگر اسهال زیاده گردد مدتی آن را ترک نمایند به عده معاودت بنوشیدن او کنند و این نقوع را در هر پنج روز تازه گردانند که آن قوی گردد و چون زیاده تر از این گذارند ضعیف شود و هنگام شراب این مطبوخ بر طبیب واجب است که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر

مزاج او حدت پذیرد به سوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کند و این نوع جرب را کم دیدم که بعد شرب این نقوع باقی ماند و هرگاه استفراغ مریض آن یک بارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و هر جای بدن را که بخار و رشح نماید و چون استفراغ به این نقوع به تدریج نمایند قشف حادث نشود و بخوبی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد امر به استعمال موم روغن و دخول حمام کنند که موی ریخته بروید و این از غرائب نوادر است و **ایضاً** جربی را دیدم که در اهواز حادث می شود و آثار او آن است که صفائح سیاه در بعض بقاع بدن می باشد و صورت بقعه مثل سوخته آتش بود پس رنگ او سیاه گردد و الم شدید آرد و اطبای حذاق می دانند که این از خلط سوداوی لذاع حاد محترق است و اخلاط او از سوء تدبیر و خوردن مالح و صحنای نان برنج و به قول حریفه محترق می گردد و نوعی از سودای محترقه حاده یابسه به هم می رسد پس هرگاه به سوی جلد می ریزد و آنچه مذکور شد پیدا می گردد و دیدم که علاج این نوع به این دوا می کردند و آن غریب است تصحیح بعض او به طریق قیاس ممکن است و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربه او کردم بعد از آن که ایشان را دیدم که بر آن حسارت می نمایند پس آن را حسن التاثير قریب النجح یافتم و آن این جرب را در سه چهار روز زائل می کند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خوردند و زائل نشد می گیرند مرداسنگ خام دو درم کبریت آب نارسیده ده درم مامیران چینی دو درم شکر سفید پنجاه درم و هر روز بر ناشتا یک و نیم درم می خورند و بر آن رایب تازه می نوشند و خلط سیاه مثل قیر قی می کنند و نهار ماهی رضاضی به روغن بادام بریان کرده غذا می سازند و امر بشرب آب سرد و قرص برف می کند پس این دوا این نوع جرب را در چهار روز زائل می کند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات اوست و **ایضاً** همه اهل شام را بر وجهی دیدم که هرکه را جرب هر نوع که می شود چیزی که آن را سفوف شاهتره نامیده اند بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا می دهند نسخه سفوف مذکور می گیرند برگ شاهتره خشک دو درم قنبیل سه درم و ثلث گشنیز خشک بیست درم مامیران چینی پنج درم همه را سائیده سه چند آن شکر سفید بر آن می اندازند پس حریره از نشاسته ساخته بر آن این سفوف سه درم و تا چهار



و تا پنج درم به قدر قوت مریض انداخته می‌دهند و این در جرب اثر محمود می‌کند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این طلاست می‌گیرند نوشادر دو درم کندر سوخته ده درم صمغ عربی پنج درم سیماب مقتول پانزده درم و این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا می‌کنند پس احتراق عجیب می‌نماید و آن را تاثیر و نفع ظاهر است و چون بر ایشان صعب می‌گردد و بقایای جرب باقی می‌ماند مریض را روغن کنجد چند روز متواتر می‌نوشانند به عده رایب تازه ایام متوالی و از آنچه استعمال او می‌کنند چسپانیدن زلو بسیار بر بقایای جرب است و بدان انتفاع می‌یابند چون این بعد تنقیه به مطبوخ و فصد باشد و این غریب از معالجات است و **ایضاً** اهل طبرستان در جمیع انواع جرب یابس بعد استفراغ به مطبوخ کند کنجد بریان کوفته به شکر استعمال می‌کنند و بدان انتفاع بین می‌یابند و در جمیع انواع جرب رطب استعمال می‌نمایند جلوس در چشمه کبریتی که اندک نظرون در آن آمیخته باشد و جلوس را در آن طول می‌دهند و آب آن می‌نوشند و از ابدان ایشان جرب یک بارگی می‌ریزد و این آبهای کبتریتیة جمیع انواع جرب را نافع بود و **ایضاً** از غریب ادویه که من استعمال آن می‌کنم و از اوائل آن را اخذ کرده‌ام و آن در جمیع انواع جرب رطب و یابس حسن‌النفع سریع‌التاثر است و به حسب مزاج انسان ترکیب داده می‌شود و آن مریض را بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده می‌شود و نسخه آن این است بگیرند کبریت آتش نادیده ده درم مامیران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید پنجاه درم این همه بوزن یک صد و سیزده درم شد هر روز از آن پنج درم بدهند و تناول جمله این تمام نمی‌شود که جرب البته زائل می‌گردد و هر نوع که باشد و در ایام تناول این امر میک و نیم بدخول حمام و مالش به روغن گل و آن که اقتصار نمایند بر خوردن مزورات و گاهی اضافه می‌کنم بر اجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم کاهو و ریوند و عصاره زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پس تاثیر او محمود می‌یابم و واجب نیست که طبیب در استعمال دوی مذکور فکر کند چه من آن را ذکر نکرده‌ام الا بعد تجربه در جمیع امزجه و جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و یابد که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که در آن شرب دوا منع می‌کنند مثل وقتی که در

آن آفتاب نزد منقلب باشد مثل آن پنج روز و بعد آن ده روز به عده از استعمال او امتناع نیست از غریب ادویه که استعمال آن به طریق طلا می کنم نسخه آن این است که بگیرند آمله در است و هلیله زرد در است هر واحد بیست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخاریکه از آن برآید خود را نگاهدارند پس آن روغن را مع ثفل گرفته بدان مواضع جرب را مالش نمایند و پیش آتش نشینند مادامیکه خوش آید و هرگاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد و اگر بر عمل این در یک شب قادر باشند جرب در یک شب زائل شود و همیسان درد و شب به عده در حمام داخل شوند و به روغن گل مالش نمایند و چون این همه ذکر کردم پس طلای کلی جامع بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان می‌نمایم بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب نه در اول آن استعمال کنند این نسخه اوست کندش دو درم بیخ خلفا سه درم بیخ درخت انار دو درم بیخ عنبالثعلب پنج درم حماض دشتی سه درم هلیله سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته بخاکستر انگور یا خاکستر جو مع روغن سی درم اقلیمیای فضا ده درم میعه یابس و رطب هر واحد ده درم جوز سوخته پنج درم روسختج توبال حدید هر یک دو درم نوشادر سه درم عاقرقرحا بیخ انجدان هر دو سوخته هر واحد سه درم همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعد از آن بقطران لت کرده در دیگ سنگین مستطیل الجوانب همه را بیندازند به عده بر آن طبق سفالین محکم کرده و در تنور گرم یک شب گذارند و صبح از تنور برارند و بگذارند تا آن که سرد گردد بعد از آن همه دوا را برارند اگر مثل حمیه گردد بهتر والا در تنور باز نهند به عده سائیده به قدر چهارم حصه آن نمک آمیزند و همه را در روغن گل و سرکه حل کنند چندان که رقیق ماند پس بدان یک یک عضو را طلا کنند و بر جای دیگر طلا نکنند تا آن که جای اول به نشود و پاک نگردد و کسی که بر سوزش او صبر کند طلای او یک بارگی مضائقه ندارد و این طلا معروف بسیاری است بهر آن که اول کسی که آن را جمع کرده یسار بن موسی حرانی بوده و آن نادر طلاست و تجربه و استعمال آن کردم و از استعمال او نفع بزرگ دیدم

## حکه

یعنی خارش و این مانند جرب بود لیکن در این بثور نمی‌باشد و سبب حکه بخارات حریفه حاده لذاعه ساکن زیر جلدست و اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد مخالط خلط صفراوی لذاع و این اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل‌المقدار باشد و از آن حکه سریع‌البرء حادث شود بنابر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیرالمقدار بود و از آن حکه متطاوّل بطی‌البرء حادث گردد به سبب بطوی تحلل اندفاع بدن و آن اکثر عارض شود و از کثرت تناول نمکسود و ماهی گنده شور و پنیر کهنه و سیر و پیاز و جو و البان و کوامیخ و مانند آن هرچه خلط روی پیدا کند و از قلت استحمام و کثرت چرک بر بدن و کسانی که بعد از جماع به آب گرم غسل نکنند و مالش بدن ننمایند بیشتر در این مرض افتند و این دلیل قوی است بر وجوب غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود به سبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در ابدان ایشان بنابر سوءهضم و ضعف حرارت غریزی و ضعف قوتها از تحلیل بخارات محترقه زیر جلد خصوصاً اگر از اغذیه مؤلّد خلط روی مالح حریف که مذکور شد کثرت نمایند و صحت از آن در ایشان دشوار است و هرگاه ماده حکه بغلظت مائل بود با سبوسه می‌باشد و شیخ می‌فرماید که اسباب تولد ماده جرب بعینه اسباب تولد ماده حکه است لیکن آن قوی باشد و فرق در جرب و حکه آن است که با حکه در اکثر بثور نبود چنان که در جرب می‌باشد و حبس او زیر جلد بعد دفع طبیعت در اینجا یا به سبب انسداد مسام و کم پاک داشتن بدن است و یا به سبب ضعف دافعه چنان که پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض و در نقاهت عراض می‌شود خصوصاً چون ماده بسیار یا غلیظ باشد و یا به سبب اغذیه ردیه که از آن خلط ردی حریف پیدا شود مثل غذای نمکین و تیز و مانند آن و یا به سبب سوءهضم که بدان غذا عفن گردد و حکه گاهی خالی از قشور نخالی بود که از عمق چیزی اخذ نکند و حکه سن پیری کمتر علاج پذیرد و تدبیر و مداوای آن کرده شود و بالجمله ماده حکه میان جلد جمع می‌شود و اگر از آن چیزی در بدن باشد آن جرب یابس بود و شیرین‌ها مؤلّدات حکه و بثوراند و **انطاکی** گوید که حکه تغییر سطح جلد در لمس است مع لذع مستلذ چون بخارند و بسیار مردم

میان او و جرب فرق نمی‌کنند و فرق میان هر دو از دو وجه بود اول آن که حکه از سطح جلد نتو نمی‌کند بخلاف جرب دوم آن که از آن در کیفیت ردی‌تر و در کمیت کمتر می‌باشد و مسیحی وجه سوم ذکر کرده و او آن است که حکه قرحه نمی‌کند و جرب عبارت از کهنه شدن حکه است و ایضاً بعضی حکه به مثل مالش و استحمام منحل گردد مانند آن که از سردی عارض شود و ساباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامه درشت حابسی و مکثف است و اکثار اشیای حریف و مالح و قدید و ممار است غبار دوخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و ماده آن اخلاط رقیقه است و صورت آن بثور خفیف‌الادراک غالباً و خشونت اکاله و فاعل آن حرارت ضعیفه یا غریبه است و غایت آن انتشار بثور و فرط تقریح و علامتش ترشح رطوبات ولین ملمس است در دموی و بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و **ابن‌هبه‌الله** گوید که تولد حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیرجلد است که به سبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از دفع او عاجز گردد و یا به سبب خلط لذاع محشر زیرجلد یا مخالط خون محتبس در عروق و استدلال بر خلط غلیظ ببرودت مزاج و به تدبیر مبرد کنند و بر خلط حار به تدبیر مسخن و مزاج حار شدت سوزش نمایند **علاج** به دستور جرب علاج کنند و آنچه اخراج مواد محترقه نماید مثل مطبوخ افتمون و مانند آن بدهند بعد ترطیب خلط و تعدیر قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ بنوشانیدن ماء‌الشعیر و ماء‌الجبن و بعد از آن اصلاح غذا و اماله آن نمایند به سوی چیزی که از آن رطوبت شرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندر آن لازم گیرند و از جماع به الکل منع کنند و تدبیر حکه پیران اصلاح غذا و مداومت حمام و شستن بدن به طبیخ ریحان و مورد و گوشت خریزه است و اگر حکه مزمن و مزاج سوداوی باشد شاهتره چرایته دهمایه پوست هلیله زرد هر یک شش‌ماشه به عرق شاهتره پاو آثار خیسانیده صاف کرده شهد یک توله داخل کرده دهند و مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه به سرکه سوده روغن گل آمیخته ضماد سازند بالجمله در حکه اگر غلبه خون بینند اول فصد کنند مناسب حال و ماء‌الجبن و سفوف لاجورد و حب آن دهند و روغن یاسمین سه توله آب لیمون کاغذی یک و نیم توله سه‌هاگه یک توله مرداسنگ نه ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض

مرداسنگ می‌کنند و در شیر میش یک آثار گوگرد یک و نیم توله سوده آمیخته ضامن داده جغرات بندند و مسکه آن گرفته بماند که در آن سه روز حکه را دور می‌کند و اگر در بالائی شیر ماده گاو نبات دو توله و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده هر روز تا یک هفته بخورند مفید است و کذا در بالائی و گلاب قدری رسکیور به اضافه کرده بر بدن مالیدن سودمند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که اگر در مسکه میش نیم پاو که به آب یک صد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کمیله دو توله حل کرده مالش نمایند خارش دفع کند و مالش تخم خشخاش به آب لیمون سائیده کذا چونه یا شوره قلمی و روغن تلخ آمیخته و کذا صابون به آب سوده و یا افیون و روغن کنجد سوخته و یا حنا به روغن گل و سرکه سرشته و یا تخم پالک و تخم خشخاش مساوی به آب سائیده و بعد از آن به آب گرم غسل کردن نافع است و یا سیماب را با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا همچون خاکستر شود پس در روغن گل آمیخته بماند و بعضی گلاب روغن یاسمین عوض روغن گل نوشته‌اند و این حب نیز جهت خارش نافع است افیون یکدام سه‌هاگه دو دام نصف سه‌هاگه بریان کنند و نصف خام دارند پس با هم خوب حل کرده مثل کنار دشتی حبها بندند و عندالحاجت حب را در آب حل کرده بر موضع خارش خوب بماند در دو سه روز فائده می‌کند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند شش درم زنجبیل سه درم فلفلمویه یکدرم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی‌بثور مفید است تخم خشخاش کنجد مقشر برگ حنا سه‌هاگه مرداسنگ هر یک شش‌ماشه به روغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سائیده قدری کافور آمیخته بماند و بعد دو گه‌ری غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ یک توله سیماب چهار ماشه آب ریحان روغن ماده گاو گلاب هر یک چهار توله روغن را به آب شیرین بیست و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بماند **ایضاً** که برای خارش خشک مجرب است هرگاه مکرر بماند گل ارمنی یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو توله به سرکه و آب گل کافیشه دو توله سائیده بماند **فائده** در بیاض والد مغفور لخط ایشان مسطوراست که گاهی خارش شدید از رسیدن کنبله بر بدن پیدا می‌شود و کنبله گرمی است

مشهور پس بگیرند حلتیت و در آب سائیده بر آن موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه به آب سائیده مالش نمایند و یا از پارچه گلیم به شدت بمالند و یا قند سیاه کهنه و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط **اقوال حکما** ابوسهل گوید که حکه اگر از خلط حار ردی محتبس در عروق باشد علاج به اخراج خون نمایند اگر بدن متحمل باشد به عده استفراغ به ادویه موافقه مثل هلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و شحم حنظل کنند و بعد تنقیه بدن ادویه جالیه از خارج در حمام استعمال نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیرجلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا به اسهال کنند و صرف عنایت فرمایند به استعمال ادویه که جلاد تنقیه از خارج نماید پس ابتدا کنند بغسل از آب گرم به عده به آب چقندر و آب حماض و سبوس میده به سرکه سرشته و آرد باقلا و جوف خربزه و آب کرفس و بورق و آب طبیح باقلا مالش نمایند و اگر تولد حکه از خلط شور باشد باید که مالش بدن به آرد حلبه و عسل و عصاره قثاءالحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این دوا آن را نفع کند بگیرند گل سرخ و یا سرکه تند بسایند تا آن را قوام به هم رسد به عده نصف وزن گل سرخ کبریت سوده مخلوط سازند و در حمام بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کثیرالنفع مساوی گل سرخ گردانند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند آب کرفس تازه وجدان اندک سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه به سبب حصف باشد باید که دهام استحمام نمایند به آب شیرین گرم که در آن مورد و شاهتره و جوف خربزه پخته باشند **بوعلی سینا** می نویسد که علاج حکه یابسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد به ادویه که در علاج جرب معلوم شده مثل نوشیدن دوغ گاقدش است و مثل استحمام به آب نیم گرم و استعمال مالش از روغن های بارد و خصوصاً چون در آن آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکه یابس قریب یکدیگر است و از ادویه لینه در آن خشخاش به سرکه سوده است و ایضاً برگ سوسن و ایضاً صبر بآب کاسنی و ایضاً نشاسته در ادویه داخل کرده می شود و آب کرفس به سرکه و گلاب نیکو است و از ادن قویه قیروطی است که در آن افیون باشد مالش بدن بدان حکه را ساکن کند و از ادویه قویه آن است که از ادویه اولی ترکیب دهند و در آن نوشادر داخل کرده به سرکه طلا نمایند و خصوصاً بر خصیه و

ایضاً شب بریان و قطران و این حکه باطن و برد فرج را نیز نفع کند بخرقه حمول سازند و پیران در علاج حکه که ایشان را عارض شود بطلای دردی شراب به اندک شبت رطب انتفاع یابند و اما استحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طیبخ قثاءالحمار است و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید و خون نیک پیدا کند از اغذیه مائل ببرودت و رطوبت و لحوم معتدل و اصحاب حکه قشیفد را لابدست از استعمال روغن‌های نرم در متناولات مثل روغن بادام و کنجد و مانند آن **مجوسی** گوید که حکه عارض می‌شود از خلط شور که آن را خون رقیق آمیزد و از خلط صفراوی لذاع پس هرگاه عارض شود باید که استعمال فصد و شرب ماءالفواکه مقوی تبرید نمایند و از البان و کوامیخ و ماهی شور و اشیای مالحه و حریفه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آبی که در آن پوست درخت انگور پخته باشند بریزند و افراط استحمام به آب شور نمایند و در حمام آب مطبوخ پوست گرم و چقندر هر دو کوفته و حلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده به روغن گل بر بدن طلا نمایند و همچنین آب مطبوخ قثاءالحمار و مالش بدن به اندک آرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده به روغن گل نافع باشد و اگر حکه از خلط غلیظ بود و مدت او دراز گردد در حمام به آب کرفس و سرکه و روغن گل و اندک بورق مالش بدن نمایند که تسکین آن کند و یا بگیرند بورق و افیون و باریک سائیده به روغن گل و موم گداخته آمیخته در شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین آن و تطفیه حرارت آن کند و بمیعه سائله و روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد و اگر بیول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام به آب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود شیاف مامیثا یک جزو بورق نیم جزو قسط تلخ سدس جزو همه را باریک سائیده بسرکه ممزوج به آب به سرشند و در حمام بدان طلا نمایند و اگر از خلط رقیق باشد به گلاب و سرکه و حنا به سرکه سرشته و لحم خربزه به روغن گل و آب چقندر طلا کنند و صاحب حکه را باید که بر خار بدن درمان نکنند و بر آن صبر نماید و باید که ادامت پاک کردن بدن از چرک و اعتنا بتنظیف آن نماید و پارچه‌های کتان پاک بپوشد و لزوم تدبیر مذکور کند که حکه زائل گردد باذن الله تعالی

**ابن‌الیاس** گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند اگر با آن سرفه باشد و غذا مزوره ماش به مغز بادام و اسفناخ و کدو تر خورند و یا تمهندی و شکر سفید هر واحد درم و یا سکنجبین ساده به گلاب هر یک ده درم بنوشند و یا هر صبح نقوع مشمش سه اوقیه گرفته سقمونیا نیم دانگ در آن حل کرده بیاشامند و غذا مزوره تمهندی یا زرشک یا آلوی کوهی یا مغز بادام و اسفناخ و کدو بخورند و دائم استحمام نمایند و در آن به روغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند و یا بگیرند آب چقدر و آب خبازی و بر بدن نطول کنند و اگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر و یا مطبوخ هلیله مقوی تبرید و صبر بنوشند و در حمام مالش بدن به آب کرفس و روغن گل و روغن بنفشه و سرکه به اندکی بورق کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیف بود که به سوی جلد آید و آنجا متعفن شود و بوی بدن بدبو گردد و علاجش مالش بدن به آب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه لباس نرم پاک مثل توی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و خشخاش مساوی و به سرکه سائیده در حمام بر بدن طلا کنند **طبری** گوید که آنچه بمشایخ حادث شود لاعلاج است سوی آن که طریق در معالجه ایشان اصلاح اغذیه و شرب بیند متوسط در قوت و لزوم دخول حمام و مالش بدن به روغن گل و سرکه است و اما در کهول علاج ایشان فصد و استفراغ به مطبوخ اف تیمون و لزوم اغذیه رطبه و نوشیدن ماءالشعیر و اصلاح اغذیه حتی الامکان است پس اگر زائل نشود معاودت به استفراغ و فصد و نوشیدن ماءالجبن و شیرخر نمایند و امر بمالش حمام به آب بیخ کرفس و سرکه و روغن گل و بوره ارمنی کنند به عده در حمام داخل شوند و عرق آورند و نشف عرق بیارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند و در خانه متوسط تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر عرق مرتبه دوم آید در یک روز به شود و اگر عرق نکند بر بدن ایشان انداخته بمالند به عده بسبوس میده و آرد باقلا بمالند و در شب اندک روغن گل بر بدن مالند و اما در جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ به این مطبوخ بگیرند آب شاهتره مروق یک رطل و بر آن سه درم صبر



سقوطی و ده درم مامیران و پنج درم هلیله زرد و سه طسوج سقمونیای مشوی کوفته بیخته انداخته بنوشند و از این سه شربت بنوشند به عده بدان چه مذکور شد از آب کرفس وغیره در روز و به روغن گل در شب مالش نمایند و لزوم پرهیز و اصلاح غذا کنند و کسی که در مزاج او حدت باشد ماءالشعیر و ماءالجین یا شیر خر بنوشانند و در صبیان شرط اذنین و وضع محاجم میان کتفین و پرهیز از اغذیه ردیه و مالش بچیزی که مذکور شد کفایت کند و گاهی روغن گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد و چون این معالجات خاصه ذکر کردیم پس علاج کلی برای حکه بیان میک و نیم که هرگاه در این جرب و بثور نباشد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ایشان به ادویه که مخرج احتراقات بود باید کرد و این که ذکر میک و نیم نافع اصحاب حکه است بگیرند آب کاسنی مروق و در آن فلوس خیارشمبر و اندک غاریقون منخول بجلاب سرشته بمالند و از آن شربات متوالیه بنوشند و چیزی از ادویه اجودالنفع و افضل و احسن اثر در استفراغ اخلاط محترقه از خیارشمبر نیست و آنچه بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکند و در یک روز فائده کند این است که بگیرند برگ خرزهره و در سرکه بجوشانند پس سرکه صاف کرده اندک خاک سیماب و قدری روغن گل بر آن انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند بر روی سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او برآرند و خسته هلیله سوخته در آن آب حل کنند پس بر آن اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته به آتش ملاتم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود به عده در حمام داخل شوند و بیرون آمده بدان مالش کنند و این ابلغالنفع است و اصحاب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانه گرم تا آن که بدن او گرم شود پس بیرون آمده به آب سرد مضمضه نمایند و استنشاق بدان کنند به عده در آب نیم گرم بنشینند و برخود از آن آب بسیار بریزند و این در یکدو دفعه بخارات محترقه بیرون آرد و بعضی مردم را چون حکه بغیر جرب پیدا می شود و کدو تعب استعمال می نمایند تا آن که عرق آید به عده در حمام داخل می شوند و بر خویشتن آب نیم گرم بسیار می ریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام می سازند و از این تدبیر حکه زائل می گردد و **ابن هبه الله** گوید که علاج حکه تابع خلط بلغمی غلیظ به استفراغ بدن از حب صبر است و آب کرفس و

غیره که سابق مذکور شد در حمام طلا کنند و جسم را به آب بحر یا به آب حمات بشویند پس اگر زمانه مرض طول کند شیاف مامیثا و غیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکه حادث از خلط حاد به فصد اکحل و اسهال به مطبوخ فاکهه و مواصلت حمام باید کرد و بدن را پاک دارند و از اغذیه مفسد اخلاط اجتناب کنند و اگر بقیه آن در جسم باقی ماند به آرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده به گلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب نیم گرم که در آن پوست بیخ کرنب و چقندر و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشد بر بدن نطول نمایند و اگر خلط شدیدالحدت باشد اندک افیون در موم و روغن گل گداخته بشب طلا کنند و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیه مالحه و حریفه منع کنند و بر به قول بارد مثل کاهو و کاسنی و بوارد ترش و لحوم خفیفه اقتصار ورزند و اندک شراب ممزوج بنوشند و در حمام به موم روغن طلا کنند **ابن نوح** گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم و به سرکه و به آب معصفر مطبوخ به سرشند و روغن بادام افزوده چند مرتبه طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و یا بورق و روغن گل آمیخته بپزند تا اندک غلیظ گردد و در حمام طلا کنند و بورق را بعد طبخ در آن اندازند و یا حضض به سرکه ممزوج به آب سوده بدان طلا نمایند و یا بگیرند آرد عدس و معره و در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و دوای قوی در تسکین حکاک آب پوست جوز رطب است یا آبی که در آن حلبه یا شحم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو سبز و به سرکه سائیده در آفتاب بنهند تا گرم شود و طلا سازند و یا به روغن کنجد چرب کنند و بر آن برگ سوسن بپاشند و یا بگیرند مازو پنج درم و در سه اوقیه روغن انداخته بدارند تا منتفخ گردد به عده سائیده و گاه باشد که خارش سخت در ذقن عارض شود چنان که صاحب آن بکندیدن ریش دست گشاید و این بنوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت و هیجان حکه بحمام داخل شوند و ذقن را به این ادویه طلا نمایند بوره ارمنی یک درم شحم حنظل نیم درم صندل سرخ دو درم نشاسته پنج درم کوفته بیخته با سرکه کهنه و روغن گل سرشته استعمال کنند به عده در سائر ایام بتدابیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر حکه

یا شری به اطفال باشد حجامت یا ارسال عق نمایند اگر طفل از ششماه گذشته باشد به عده به آبی که در آن نیلوفر و گل سُرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنند و مرصعه را طبیخ هلیله و شاهتره و اندک بادیان بنوشانند و مداومت به سکنجبین فرمایند و از کدو جماع منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار میخوش و خیار و شیرۀ خرفه بنوشانند و از حریق و مالح منع کنند **خجندی** گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت است و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر و یا سکنجبین بماءالجین و مغز تخم خیارین یا تخم خرفه بنشوند و اغذیۀ مر بدۀ مرطبه مثل اسفناخیه و ملوخیه و قرعیه به روغن‌های بارد رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض را نفع دهد نقوعات مشمشیه بترنجبین است و ادامت استحمام به آب شیرین و مالش به روغن گل و بنفشه و کدو **انطاکی** گوید که فصد باسلیق در حار نمایند مطلقا و در غیر آن اگر رداءت متحقق گردد بعد از آن تنقیۀ خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شد در اینجا به عمل آرند و از مجربات در دموی شربت بنفشه به ماءالشعیر و آلو بخارا و عناب است و در بلغمی غاریقون و صبر و مصطکی و در صفاوی صبر و هلیله کابلی و زرد و سقمونیا مساوی یک مثقال از آن به آب تهرندی بخورند و در سوداوی همین ادویه به اضافه لاجورد یا حجر ارمنی بعد از آن طلای مویزج سابق و کثرت استحمام و مالش به آب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه و بورق و سرگین کبوتر و حنا و از مجربات مکتومه سرگین سفید سنگ با نصف آن کبریت و ربع آن مصطکی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر است حبهها سازند و تا دو مثقال بخورند **گیلانی** از بولس نقل کرده که حکۀ عارض بمشایخ از کبر سن به تمامه به نمی‌شود لیکن تخفیف می‌یابد و اما حکه که در غیر مشایخ از رداءت خلط بود باید که معالجه به استفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن مریض و مزاج او تدبیر او از فصل و بلد و مانند آن شناخته می‌شود پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق با خون است ابتدا به فصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ آن بکند و ادویۀ مصلح آن دهند به عده بعلاج خارجی مصروف شوند و استحمامات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر

روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باز که به آبی که در آن چقندر یا حلبه یا سبوس یا خبازی بری و بستانی یا جو مقشر پخته باشند غسل نمایند و معهدا به آرد باقلا یا آرد ترمس یا بدوائی که از خربزه سازند مالش کنند و اگر مرض طول کند ادمان دخول حمام نمایند و به آبی که در آن پودینه جبلی و برگ غار و بیخ قثاءالحمار و کبر و آب خاکستر یا سرکه و نمک تکمید کنند به عده بر آن نظرون خشک مع دردی شراب بپاشند و دواکه از بورق یک رطل و کندر یک رطل و کبریت زرد یک رطل و گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که خربق خشک به نمک بر آن پاشند نیز جائز بود و باید که لطوخ به سرکه و زیت و یا مویز جبلی یا با کبریت زرد یا زرنیخ سُرخ یا با اینهمه کنند و یا بخردل مع اندک جوزالطیب و سرکه و زیت یا بحلزون سوخته سوده به غسل و یا بیخ حماض یا به اشیای منقیه لطوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم طرب که باسفیوس می سازند استعمال باید کرد و یا موم به قدر اوقیه به روغن حنا یک و نیم اوقیه گداخته گوگرد زردی یک اوقیه آمیخته به عمل آرند **دیگر** بگیرند داخل جوز کبار یک اوقیه و به آب کرفس سائیده در حمام استعمال کنند و کرفس تنها اگر بکوبند و بدان در حمام اغتسال نمایند منفعت عظیم نماید **بهاءالدین** گوید که اگرچه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار است تدابیر آن را با تدابیر جرب ذکر می کنند و تدبیر هر دو در تنقیه و تغذیه به یک دیگر نزدیک باشد و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه آنقدر مبالغه نشاید کرد که اندر جرب دهد و بدواهای حاد احتیاج نیفتد و آب انار ترش و غوره به روغن گل طلا کردن و آرد باقلا و تخم خربزه کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و بعد شستن به موم روغن گل چرب داشتن کافی بود و تیزاب فاروقی را نرم ساخته بدان شستن و به عده به روغن گل چرب کردن انفع علاجها بود جرب و حکه را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش روغن صلاح یابد و بدان که جرب و حکه بحرانی را زد و علاج نباید کرد که اندر آن خطر عود مرض و انتقال به مرض دیگر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید و جرب و حکه

روی به بهتر شدن نیارد علاج به تیزاب اولی بود و حکهٔ مادرزاد و حکهٔ پیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه بسی مجرب است در علاج مطلق جرب و حکهٔ کهنه غسل است بآب معدن گوگرد و زاک و آب دریای شور

### حصف که آن را بهندی انهوری نامند

بثور کوچک مثل گاورس است که بر ظاهر جلد مفروش بود و با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود لهذا بثور شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و شدت گرما و بر ابدان و اعضای که عرق بسیار کند و کمتر بشویند و چرک آن را خوب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصاً چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد و از آن جلد کثیف و مسام بند شود و سبب او رطوبات رقیق حاد صفراوی است که با خون آمیزد و به قول شیخ موادی است که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید به سبب ثقل خود از لحوق عرق سریع الخروج به سبب رقت ماده پس در سطح جلد محتبس شود گویا که او ثقل عرق است که لطیف آن ترشح کند و آن ثقل از ترشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند و یا بخارات گرم غلیظ است چون محتقن شود و از خروج باز ماند هنگام انسداد مسام سردی و در سطح جلد محتبس شود و در آنجا رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی هیچ بثور در ظاهر نبود بلکه خشونتگی مثل خشکریشه بخارش و سوش اندک در جلد پدید آید چون ماده در غایت غلظ بود و عرق آمده باشد و **انطاکی** گوید که حصف رطوبت حاره است که باقی ماند بعد رشح عرق در بلاد حار نزد سردی هوا پس بدین سبب کثیف گردد و مثل ذره کوچک از آن برآید به اندک خارش و درد و در مصر حموانیل نامند به سبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب او قلت تنقیه و کثرت آب سرد است و **طبری** گوید که حصف چیزی است شبیه بنملهٔ کوچک مثل ذرهٔ بزرگ او و مثل دانه جاورس که در بدن مردم اندر تابستان ظاهر شود چون عرق بسیار کنند و در آب سرد درآیند و بهوای بارد نشینند و سبب موجب آن دو سبب است یکی هوای حار جنوبی دوم بخارات بسیار که از اخلاط منحل گردد پس مادامیکه انسان تعرض بهوای سرد نکند و به آب سرد غسل ننماید و آنچه عرق آید بقمیص یا مندیل خود نشف کند آن از حصف سالم ماند و اگر به آب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن

بخارات حار متوسط در غلظ از خروج باز ماند بشور کوچک به حسب تنگی مسام و صفرا پدید آید و تأثیر آن به حسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بر آن صفرا باشد سوزش او مختلط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف با خارش بسیار نباشد و رنگ او مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و کم درد و با خارش ضعیف باشد و با سوزش و حدت نباشد و اگر خلط غالب سودا باشد حکه و سوزش و رنگ غیر بعید از مجرای اعتدال و متوسط بود **علاج** به آب سرد غسل کنند و صندل سفید به گلاب سوده و یا گل سرشو بلعاب تخم خطمی آمیخته و یا گل سفید که بهندی پندول نامند و یا حنا در آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و بهر رفع چرک و تفتیح مسام به آب گرم که در آن سبوس گندم و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند غسل کنند و بعد از آن سرکه و گلاب بمالند و اگر زائل نشود تنقیه به فصد و مسهل بارد کنند و مطفیات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده اطلیه و اغتسال به عمل آرند و در مسکن بارد استراحت نمایند و بدن را خنک دارند و منع عرق کنند به استعمال ادویه وغیره و طلا کردن روغن گل با ممورد و یا مسکه تازه با کتیرا آمیخته سخت نافع آید و گاه باشد که مرض قوی تر افتد پس در طلاها سرکه و روغن داخل باید ساخت **اقوال اکابر** شیخالرئیس میفرماید که قطع ماده او کنند به فصد و اسهال اگر در بدن زیاده باشد و همچنین واجب است که معتاد آن هر وقت استظهار به استفراغ اخلاط حاده نماید و آنچه آن را بازدارد و ازاله آن کند استحمام و پاک کردن بدن از چرک است به عده اغتسال به آب سرد و مالش در حمام بگوشت خربزه مع آرد عدس بعد عرق آمدن ایشان را نیکو است بعد آن بشاهسفرم به عده ایضاً نخم خربزه به عدس و آرد باقلا و اما صندل او را منع کند باوجودیکه او خارش پیدا می نماید پس اگر با کافور باشد این فعل نکند و ایضاً حنا اگر رنگ او را مکروه ندارد و از آن انتفاع یابد و آنچه مشابه آب انار و حماض و عدس و آلوبخارا و تمرهندی باشد تناول کنند و استعمال هر چیز که عرق را منع کند مثل طبیح مورد و گل سُرخ و آب گشنیز و گویند که آب در آفتاب گرم کرده آن را نفع کند و همه آنها که در آن قوابض جوشانیده باشند و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آورد طلب مکانهاییکه در آن باد بسیار آید و ترویج ببادکش

بسیار و اغتسال به آب سرد آن را منع کند و ایضاً مسوحات مثل روغن مورد و روغن گل و در این مسکه را خاصیت عظیم است خصوصاً با کتیرا و صمغ و ایضاً مسوحاتی که در آن قوت مرداسنگ و خبث و توتیا باشد خاصه و خاکستر برگ مورد و زیره برگ آس و برگ غار تازه و سداب و دقاق کندر و گاهی حصف را طلای غری السمک در آب گذاخته نفع کند و گاهی در مرض قوی احتیاج بمویزج و کندر و کبریت افتد و اما آنچه از آن قرحه کند معالجه آن به مثل زردچوب و مازو و گل ارمنی و سفید آب به سرکه نمایند و مرهم سفیداب نرا نیکو است و گاهی آن قروح بفساد عظیم برسد و علاجش حرق نار باشد و اگر آن مستحکم گردد علاج سعفه نمایند **طبری** گوید که علاجش فصد است اگر ممکن باشد و نوشیدن ماءالشعیر و اقتصار بر مزورات حصرمیه و زیرباجیه و مالش بدن در حمام به این دوا بگیرند آرد جو بحریر پخته و آرد باقلا به عده برگ شفتالو تر یک کف کبیر گرفته باریک سائیده آمیزند و بلعاب اسپغول برهم زده در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند و زمانه صالح در آن نشینند بعد از آن بدن را بسبوس میده بمالند که این نشف حصف و تجفیف او نماید و آن را از جلد بریزاند و آنچه برای حصف بر بدن طلا کنند مغز خربزه به آب اوست و ایضاً تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ شفتالو تنها طلا می نمایند و کسیکه بر سوزش دوا لحظه صبر کند پس بهترین اشیا برای حصف این است که بگیرند سرکه و گلاب و اندک کافور و در شیشه بجنابند به عده در حمام رفته عرق آورند و آن را از پارچه نشف کرده بدوای مذکور مالش نمایند که او ساعتی احراق مسام نماید و در آن غوص کند و قطع بخارات و ازاله حصف همان روز نماید و بعضی را در ایام گرما حصف به همرسید و بر بدن روغن مالیدند و حصف با هم چسپید و مثل قوبا گردید پس بهتر معالجه او آن است که به روغن مس نکنند البته و لابدست از استفراغ بدن به حسب امکان و مردی از اطبای اهواز بمن می گفت که اگر حصف را به مغز ترنج مخلوط به مغز خربزه تر بمالند در یک روز آن را زائل کند و بالجمله بعد استفراغ و اقلال از طعام محمود انسان را از حصف ایمن گرداند و چون اشتداد نماید و صحت او دشوار گردد و شبیه بجرم شود پس بهترین اشیا آن را آب چشمه کبریتی است **صاحب کامل** گوید که بگیرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در

حمام بعد عرق طلا نمایند و کثرت استحمام به آب گرم مطبوخ اکلیل‌الملک و سبوس کنند و از ریختن آب سرد بر بدن منع نمایند و ایضاً مغز خربزه به آرد جو و روغن گل سرشته طلا کنند و یا بگیرند سرکه و سنای مکی و نمک جریش و در حمام بدان مالش نمایند که نافع بود و یا بگیرند مازو و زرد چوب مساوی باریک سوده و در سرکه و روغن گل سرشته در حمام بعد عرق طلا کنند و ساعتی بر آن صبر کردن به سبوس و آب سرد بشویند و آرد باقلا و ترمس و آرد جو اگر به سرکه سرشته در حمام طلا نمایند حصف را نفع دهد **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که ابتدا به فصد کنند پس استفراغ به مطبوخ هلیله و شاهتره نمایند و در حمام به آب گشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای حنا و سرکه در حمام نافع است و اگر مورد را بپزند و آن آب به سرکه و گلاب طلا کنند سود دارد و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن فائده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هرواحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزروء نخود و ماش به مغز بادام خورند و اگر آثار خون غالب باشد فصد نمایند و اخراج خون به حسب قوت و واجب کنند بعد آن مالش بدن به مغز خربزه یا تخم آن کوفته در حمام و یا بگیرند اندک سبوس و ورس و بدان مالش بدن نمایند و تکثیر استحمام کنند به آب گرم که در آن تخم خربزه و سبوس و اکلیل و شبت جوشانیده باشند و یا بگیرند سرکه خمر و حنا و نمک جریش و در حمام بدان مالش فرمایند و یا در حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدان به مغز خربزه یا تخم او مع ورس نمایند و یا طلای بدن به آرد جو و آرد باقلا به سرکه در حمام کنند **خجندی** گوید که این دلوک آن را نافع است جاورس سبوس گندم تخم خربزه اکلیل‌الملک مساوی سائیده در حمام بمالند به عده غسل کنند و مالش بنمک و به آرد عدس و اشنان و سبوس در حمام آن را نافع است و بگذارند تا عرق آید و اگر حدوث او بسبب رسیدن رسدی به بدن و بند شدن مسام باشد هر صبح جلابی که در قول ابن‌الیاس گذشت به اضافه گاوزبان بنوشند **ابومنصور** گوید که سبب حصف شوری عرق است مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفراست و مغز خربزه را طلا کردن بالخاصیت در این نافع و اگر وقت او نباشد مغز تخم آن به اندک سرکه طلا نمایند و موضع



را به سرکه بشویند و نوشیدن آب شاهتره آن را نافع است و آب مطبوخ برگ آس بر بدن ریزند و یا به آرد عدس و اندکی کافور به آب گشنیز تر سرشته طلا کنند **سعید** گوید که طلا به صندل و مازو و زردچوب به سرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب تر کرده به روغن گل طلا نمایند و به آبی که در آن برگ مورد و گل سُرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند **انطاکی** گوید که حصف تا وقتیکه عظیم نگردهد طلا به آرد جو و سفیداب و آب لیمو و سرکه و گل ارمنی و روغن گل نمایند و حمام کنند پس اگر عظیم گردد فصد و اسهال با وجود تدبیر مذکور نیز به عمل آرند و کلام در این مثل حکه است بغیر فرق

### نبات اللیل

بثرهای کوچک هم‌رنگ بدن باشد که خارش و درشتی جلد و کرب شدید در سرما و وقت شب پدید آید و خاصه این مرض اس تک خارش در این اشتداد نماید و در ابتدا از خاریدن لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جای خارش به هم‌رسد و سبب آن احتباس فضول و ابخره واجب‌التحلیل زیرجلد است به سبب کثافت جلد و تنگی مسام پس هرگاه نزد وجودت هضم در شب به سبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنابر سردی هوا و غور حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد این مرض حادث شود و چون اکثر عروض آن در شب می‌باشد لهذا نبات‌اللیل نامیده‌اند و بعضی متقدمین اطلاق نبات اللیل بر شرا می‌کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان می‌کند و به قول گیلانی اسباب حدوث این مرض بدو امر تمام می‌شود یکی از جهت بدن مثل ضیق مسام در خلقت یا بعارض پس هرگاه هضم جید باشد و سائر امور بر مجرای طبیعی جاری بود لامحاله از بدن و رطوبت او ابخره واجب‌الانفکاس به عرق و غیره جدا گردد و چون آن را جلد به سبب تنگی مسام منع کند آن ابخره محتبس شود و لاجرم در آنجا متعفن گردد و سبب این مرض شود و دوم از جهت امور خارجی مثل سردی هوا و ریاخ بارد و امثال آن و چون از شان شب آن است که هوای او سرد می‌گردد پس ظهور این بثور اگرچه در ابتدای روز باشد الا تکون آن و اول بروز آن در شب بود لهذا مسمی به نبات‌اللیل شده و گاهی این مرض در روز نیز

عارض می‌شود و این نزد استعمال آب سرد و یا ریاح بارده عارض گردد چنان چه هنگام غسل به آب سرد و یا مسافران را وقت وزیدن باد سرد می‌افتد **علاج** تنقیه بدن از موادی که آن ماده بخارات باشد به فصد و مسهل نمایند اگر حاجت آن بود بعد از آن تدبیر تفتیح مسام به استحمام و مروحات و دلوکات که در علاج حکه و شرا و غیر آن مسطور شد باید کرد و مالش به آب کرفس و در وی سرکه نافع است چنان چه شیخ‌الرئیس گفته که آب کرفس از سیالات مناسبه این است و از ادویه نافعۀ این دردی سرکه است تنها و بورق و حنا و زعفران و ایضاً صبر و مر از بهترین ادویه این است و خصوصاً به غسل سرشته و همچنین صبر به آرد عدس و اندک سرکه و غسل و **جرجانی و ایلاقی** می‌نویسند که اول فصد و تنقیه به مطبوخ هلیله و نقوع صبر و آب انار و مانند آن کنند و در حمام حنا و آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم به سرکه و کذا آب چقندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر این خارش طول کند و ماده آن خلط بورقی باشد آرد حلبه به غسل آمیخته در حمام طلا کنند سود دارد و اگر برنج سفید دو اوقیه کوفته به سرکه بسایند تا چون مرهم شود و یک اوقلیه گوگرد سوده آمیزند و در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد **صفت دوائی سودمند** تخم کرفس بادیان انیسون هر یک یک مثقال ریوند چینی گل سُرخ هر یک دو مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم در آب سیسنبر سه روز متواتر بدهند و **ابن‌الیاس** گوید که تنقیه بدن از بخارات بفسد باسلیق یا هفت اندام و اسهال بماءالفواکه یا مطبوخ آن کنند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و مالش بدن بسبوس و تخم خربزه نمایند و **انطاکی** گوید که معالجه نبات‌اللیل بجیزی نمایند که در بثور صفاوی و حکه مذکور شد و آنچه آن را مخصوص است این سفوف است **صفت آن** گشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی کبابه چینی نصف یک جزو شربت پنج درم به آب بقله و شکر و **میربهاء‌الدین** نوشته که اگر خلط فصلی بسیار در بدن نباشد مسام را گشاده سازند بحمام و تمریخات و شستن تن به آرد باقلا در طبیح چقندر بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا در روز بخورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب‌الشفای یا حافظ‌الصحه به کار برند و از شربت

و میوه و غذای خشک مسیدو حذر کنند و اگر خلط بسیار بود اول تنقیه کنند آنگاه مسام جلد را بگشایند به دستور و آنجا که ماده آن خلط بورقی بود و خارش آن به این ادویه نیک نشود بعد از تنقیه بلغم بقی و اسهال بدن را به طبیخ تخم حنظل و اندک آرد حلبه در حمام بشویند هر روز بعد از آن به آب کرفس و در سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاهای مفتوح و جالی دهند و خفیف از علاج جرب و حکه به کار برند و **مصنف اقتباس** گفته که جهت تفتیح مسام در حمام روند و در آنجا تا دیر نشینند و ضماد از آرد باقلا و صبر و مر و شکوفه حنا برابر به آب برگ بادیان سازند و سداب و اشترخار و مکوه هر یک دو قبضه اکلیل‌الملک سه قبضه چقدر با برگ یک آثار به آب پخته بدن را بشویند به عده روغن قسط بمالند

### عرق مدنی

بفارسی شیت و در هندی نارو گویند و او آن است که اولاً بر عضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود به عده آنجا بره بر سطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد به عده سوراخ شو و از آن چیزی به شکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او به حسب مقدار فضول منعقد در رگ باشد پس اگر فضول بسیار طول کند و تا دو دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود و تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل از ظهور این مرض شرا بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پایها و زیر ناف و گاهی در دستها و پهلو عارض شود و دیدم که شخصی را بر پشت و دیگری را در عضو تناسل برآمده بود و چون آن را بکشند بگسلد و از آن ورم و درد عظیم عارض گردد و بلکه مدتی درد کند و اگرچه منقطع نشود **بالجمله** سبب آن به قول شیخ و سمرقندی و ابن الیاس و غیر هم فضول ردی است که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته که آنها را حرارت مفرط و خشکی مزاج خشک و بریان و منعقد ساخته و بر شکل رگ گردانیده باشد به سبب حصول او در جوف رگها پس طبیعت آن را بر سبیل دفع فضول به سوی بعض شعبهای عروق باریک دفع کند و جلد منتفخ شود و سوراخ گردد به سبب شدت اندفاع آن **شیخ** می‌فرماید که چون

اکثر زیرجلد مثل کرم حرکت می‌کند لهذا بعضی گمان می‌کنند که آن حیوان است که در بدن پیدا شود از اخلاط فاسد متعفن در عروق متکیف بکیفیتی که از آن دیدان متولد می‌گردد و **قرشی** گفته که این حق است چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده‌ام و **خجندی** گوید که این در حقیقت عرق نیست و آن حیوان است که در بدن پیدا شود چنان چه باقی اقسام کرم متولد می‌شود و تولد او از ماده مائی شدیدالعفونت و فساد بود و از اسباب او شرب آبهای عفن است و نیک‌تر احوال به حسب مزاج او آن است که از آن این حیوان پیدا گردد و در این حکمت و منفعت عظیم است و ایضاً **ابومنصور** گوید که سبب این مرض فساد اخلاط و تعفن اوست و انتقال او بکیفیتی که از آن سپش پیدا شود چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که داخل لحم است مرتکب گردد از آن این مرض پیدا شود و بعضی گمان می‌کنند که آن شعبه از لیف عصب است که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آن را به سوی خارج دفع کند و **جالینوس** گوید که از امر او چیزی واضح‌تر و معتمد حاصل نشده و گویند که بعض آبهای غلیظ کرد و بعض به قول که آن را در احداث این مرض خاصیتی باشد مثل ترب آن را پیدا کند و عروق او در بلادیکه آبهای آنها ردی و راکد باشد بسیار بود و لهذا در یمن بکثرت افتد و در قریات شام که مردم آنها آب باران مجتمع در حوضهای مکشوفه می‌نویسند بسیار می‌شود و ایضاً در بلاد خوزستان و غیر آن مثل جرجان و نواحی آن به سبب خوردن پیاز و سیر متولد می‌شود لیکن در انجا منبسط و فراخ می‌گردد و مثل قرحه بزرگ می‌شود و اکثر تولد او از اغذیه خشک و غلیظ مؤلد سودا بود و کذا شیرینی بسیار خوردن و غذا نیک هضم نشدن و کثرت تعب خصوصاً کسی را که معتاد او نبود محدث این مرض است و هر قدر که ماده مؤلد آن در بدن تیزتر باشد درد شدیدتر بود حرکت او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چهل یا پنجاه موضع پیدا شود و با وجود این از آن بعلاج خلاص یابند و در ابدان رطب و مخلخل استعمال کننده حمامات و اغذیه رطب و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا به عرق مدنی مسمی شده و ایضاً در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش دهند اکثر حادث شود و **طبری** گوید که عرق مدنی از

آن می‌نامند که در بلده موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا می‌گردد و لهذا اطبای آن بلاد به این اسم نامیده‌اند و اما در یونانی آن را عرق حبلی گویند به سبب درازی او مثل حبل و چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد می‌شود اسم یونانی را گذاشته به عرق مدنی موسوم ساختند و **گیلانی** گوید بعید نیست که مراد او از مدینه مدینه دیگر از شهرها باشد مثل مدینه معروقه بمدینه الحکماء زیرا که این مرض در این مدینه بسیار عارض می‌شود بخلاف مدینه منوره **علاج** فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و بعد از نضح تنقیه سودا به مسهل آن نمایند و ماءالجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخوراند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هرگاه رشته ظهور نماید بر پاره اسرب که بوزن یک‌درم باشد آن را بیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بر آن ریزند و روغن نرگس و بنفشه بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ پنج درم با موم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قدری در روغن کنجد گذاخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند بغایت نافع است و پوست انداخته نار در قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر نقش پرتاوس در قلیان بکشند و یا در قند سیاه آمیخته بخورند ازاله رشته کند و اگر پر اسپ به قدر نخود در قند سیاه حب ساخته بخورند نیز سود دارد و اگر اندکی مغز جمال‌گونه به آب سائیده بر محل رشته نهند اگرچه سوزش بسیار آرد لیکن در یک بار دفع کند و هرگاه بگسلد باید که آن موضع را در طول بشکافند و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرند و بعد از آن پنبه کهنه در روغن زردتر نموده در آن موضع نهند تا بقیه آن را بخورد بعد از آن مرهم مدمل به کار برند و اگر شیشه سوده آرد ماش زردچوب سوده سرگین مرغ پیاز پخته مغز بادنجان پخته روغن چراغ همه را درهم نموده و در ظرفی پخته نیم‌گرم بندند برای ورمیکه بعد از گسیختن رشته حادث شود مجرب است

**ذکر بعض ادویه** نافع عرق مدنی حب که رشته را بغیر کلفت برمی‌آرد انگزد یکسیر شاهی قند سیاه کهنه چهار سیر شاهی از همه هفت حب بندند و هر روز یکی با سه توله روغن گاو بخورند **ایضاً** سه‌هاگه بریان یک جزو قند سیاه شش جزو آمیخته هر روز به قدر نه ماشه بخورند **دوای** مجرب بعض احبا مرداسنگ یک ماشه سوده در چهار

پنج توله روغن زرد آمیخته همراه کهچری بخورند در ابتدای مرض که شرا و آبله کند بدهند که همان روز زائل شود

**دیگر** سه‌گاه نیم درم در روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد گویند که هرگاه علامت خروج رشته معلوم شود کافور مرح سیاه طلا کنند که برنیاید و ماده او تحلیل گردد **دیگر** چتاور سوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یک بار برآمده زائل گردد یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند و یا زرنیخ و سعد و یا مقل و اشخار طلا نمایند **دیگر** برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار دام روغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کند پس صابون انداخته بپزند و حل کرده بدارند و بر پارچه مالیده بچسپانند و از آب محفوظ دارند و این دوا در ابتدای ظهور آبله نیز مفید و راقم پیاز را بریده عوض بلادر در روغن سوخته به دستور ساخته اکثر به عمل آورده و خیلی مفید یافته **دیگر** افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن جوش دهند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بردهن نارد و حوالی آن ضمد کنند و هنگام تیاری دوا بخار آن به موضع رشته بدهند پس ضمد کنند و بعضی صابون دو مانگ و آب پیاز و روغن کنجد هر واحد یک مانگ گرفته هر سه را در ظرف آهنی می‌پزند تا سخت شود پهن کرده همه بر نارد می‌بندند در چند روز دفع می‌کند **دیگر** برگ سیاه یک توله باریک کوفته در شیرآگ یک توله قرص بسته زخم را به شراب شسته بریندند و بالایش برگ تنبول نهند و از صبح تا شام بسته دارند در چند بار تمام بیرون آید و اگر هرتال را در شیر برگ آگ سائیده قرص ساخته بر موضع آبله بندند و بالایش برگ پان و یا برگ آگ نهند نیز نافع بود **ضماد** نافع عرق مدنی دال یکدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک سائیده در روغن کنجد هشت دام پخته مخلوط سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام بندند **ایضاً** مجرب اسپغول تخم کنوچه مرداسنگ سوده در سرکه جوشانیده موضع را به روغن گل چرب کرده بر آن بندند **ایضاً** اسپغول تخم ریحان در آب لیمو سائیده ضمد کنند و در هر پاس تجدید آن نمایند و ضمد برگ ریحان نیز نافع است **ایضاً** که بغایت مفید و مجرب است پنجال کبوتر صحرائی هشت جزو تنکار یکجوز هر دو را سائیده در بول آدمی پخته ضمد نمایند و سه روز بسته دارند به عده دوا را جدا

کرده سرشته به آهستگی بیرون کشند و باز ضماد نمایند اگر به تمامه بر نیاید **طلا** برای رشته پیه بز یک و نیم توله سیر سبز یا خشک سه پوتهی با هم سائیده بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت را زیاده وا کرده تمام رشته را برآرد **اقوال حذاق** شیخالرئیس می فرماید که حفاظت از عرق مدنی در بلادیکه پیدا می شود و از اغذیه که متولد می گردد بمضاد سبب او نمایند و آن به استفراغ خون روی از فصد باسلیق یا صافن به حسب موضع و تنقیه خون به مثل شربت هردو هلیله و طبیح اف تیمون و شرب حب قوقایا خاصه و استعمال اطریفل مرتب از سنا و شاهتره و ترطیب بدن به اغذیه مرطبه و استحمام و سائر تدبیر مرطب معلوم باشد و هرگاه اثر او ظاهر شود صواب آن است که تبرید عضو به اضمده مبرده مرطبه مثل عصاره بارده معروفه به صندلین و کافور بعد تنقیه بدن استعمال نمایند و ایضاً استظهار بچسپانیدن زلو بر موضع آن کنند و از اطلیه جیده طلا از صبر و صندل و کافور است و یا مرو و بزرقطونا و شیر تازه پس اگر فائده نشود و به آبله کردن آغاز نماید بساست که آن را منع کند و بگرداند و تخفیف امر در آن کند اینکه صاحب او سه روز متصل هر روز یکدرم و نیزم صبر بخورد و بر آن صبر طلا کند و یا بر دهن او رطوبت لزج صبر تر طلا نمایند و همچنین در ابتدای آن که خارج گردد و اگر از این علاج متأثر نشود و بیرون آید صواب آن است که برای او چیزی که بدان بر بندند و بر آن به آهستگی اندک اندک بیچند مهیا سازند تا به الکل خارج شود بغیر انقطاع و بهترین او پاره اسرب است که بر آن بیچند و بر ثقل او در جذب رشته اقتصار نمایند که به آهستگی منجذب شود و منقطع نگردد در تسهیل خروج آن جهد کنند به این طور که در تسخیف و تخلخل عضو بنطول از آب گرم و لعاب مبرده و ادهان لینه بارده و لطیف الحراره و مانند آن مداومت نمایند تا خروج او سهل گردد و گاهی بدین آسان نگردد بلکه احتیاج به مثل تلطیح به روغن خیری بل زنبق بل همان افتد بر آن مرهم زفت استعمال کنند و اگر حدس واجب گردد که آن را بشکافند و به الکل بیرون آرند و مانعی نباشد بشکافند و اخراج نمایند و از استعمال ادویه حاده حذر کنند که آن گاهی باکله مؤدی گردد و هرگاه بر اواخر او ادمان دلک بنمک اندک اندک کنند و از خلف به آهستگی بمالند و از مخرج او به لطف بکشند به الکل

خارج شود و خصوصاً چون بعیدتر از خلف او بشکافند و در آنجا زیر او سیل داخل نمایند و دفع کنند ادامت مسح کنند و آن بملح اندک اندک و به آهستگی بیرون آید و هرگاه این عمل بدان کنند به الکل خارج گردد پس اگر منقطع شود و پوشیده گردد از شکافتن او چاره نباشد تا آن که بار دیگر گرفته شود به عده به آهستگی بیرون آرند و معالجهٔ موضع بعلاج جراحات کنند **طبری** گوید که علاجش فصد مریض است و استفراغ خون اندک و اخراج صفرا به ادویهٔ که مخرج صفرای صرف باشند مثل سقمونیا و افسنتین و شربت ورد مکرر به عده لزوم مریض به ماءالشعیر و حریرهٔ مرتب از نشاسته و شیر بز و اگر فصل ربیع باشد ماءالجبن به روغن بادام بنوشند و غذا از بچهٔ ماکیان رطب و پاچهٔ بره سازند و در جمیع تدابیر او مسلک ترطیب و تعدیل حرارت سلوک نمایند و دائم بر عضو موم روغن که از روغن بنفشه ساخته و بر آن اندک زوفای رطب انداخته باشند بمالند و اگر در شهری باشند که هوای او گرم و خشک بود به سوی بلدیکه هوای او بارد رطب کثیرالرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بپاشیدن آب و بادکش و فرش برگ بید خوش سازند و امر بشمیدن بنفشه و نیلوفر نمایند و هرگاه مریض ارادهٔ پیچیدن رشته بیرون آمده نماید بر موضع روغن بمالد پس به آهستگی آن را به پیچد و علامت خروج انقضای او ظهور خارش در موضع است و علامت ابتدای خروج او نیز خارش موضع است و فرق میان اول و دیگر آن است که خارش اول با الم بود و خارش دیگر بالذت باشد پس هرگاه رشته بگسلد بحیلۀ یا بحال طبیعی موضع آن دهن گشاده ماند از اسفل صلب و مترشح بریم متصل گوید که او سرگین گنجشک است پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منقضی گردد ایضاً بعد زمانی به شود و ملتحم گردد و مادامیکه دهن گشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند و رشته در عضو دیگر ظاهر نشود یقین کنند که در اینجا بقیۀ آن است و جراحی ملتحم نشود تا آن که طبیعت آن فضلۀ را تحلیل نکند و یا رشته از موضع دیگر بیرون نیاید و اما چون منقضی گردد موضع او بوضر بافی ماند علاجش آن است که بزّاله یا برف آن را بخارند تا منبسط گردد و از آن خون برآید پس ترک نمایند که آن خشکریشه کند و به شود و همچنین آنچه در ملک جرجان ظاهر می شود علاجش بعینه همین علاج



است و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماءالجبن و ترطیب بدن به اغذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او به اشربه خفیفه کنند و اولی آن است که از حقنه لینه به روغن بسیار باشد **مجوسی** گوید که هرگاه علامات این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجب است که ابتدا به تدبیر ترطیب بدن کنند به اغذیه محموده و خوردن لحوم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم بر جای مرض و از خوردن به قول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل و ترب و از تناول اغذیه غلیظه و حریفه مثل کوامیخ و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب او صبر سقوطری هر روز یکدرم بخورد و بر موضع بصبر طلا نماید که این از حدوث او منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب و تب دریا بد و طبیعت معتدل باشد ابتدا به فصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تب باشد اسهال بماءالفواکه نمایند و با وی اشیای مبرده مرطبه مانند ماءالشعیر و غیره استعمال کنند و اگر در بدن تب نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب و تب دریا بد و طبیعت معتدل باشد ابتدا به فصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تب باشد اسهال بماءالفواکه نمایند و با وی اشیای مبرده مرطبه مانند ماءالشعیر و غیره استعمال کنند و اگر در بدن تب نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که صاحب او را نقوع صبر به آب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد آنچه از آن ظاهر شود آن را بر قطع اسرب بریندند و بر آن به پیچند و هر قدر که از آن بیرون آید بر آن پیچند و اندک اندک به آهستگی بکشند تا منقطع نشود و همه برآید و در بدن چیزی از آن باقی نماند و این ضماد کنند موم ربع رطل روغن کنجد یک رطل مرداسنگ خاکستر نی هر واحد سه درم بوره یک درم موم را در روغن گداخته ادویه بر آن انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضاً به اسپغول و روغن بنفشه ضماد کنند و اگر رشته بگسلد موضع را در طول به سوی ناحیه که از آن رشته آمده باشد بشکافند تا از همه ماده او که در آنجا باشد خالی گردد و در آن روغن زرد و پنبه کهنه بنهند تا مابقی آن را بخورد به عده به ادویه منبت لحم علاج کنند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح منضجات فضول غلیظه بنوشانند

تا آن که آثار نضج در قاروره ظاهر شود و به عده تنقیه به مطبوخ افیتیمون و حبوب و مطبوخات مخرج سودا کنند و اطرینفل صغیر مخلوط بسنا و شاهتره آن را نافع است و هرگاه حادث شود و طبع قبض باشد بحقنه لینه یا به مطبوخ فواکه و هلیجات تلئین نمایند و غذا ماءالشعیر و ماش به مغز بادام دهند اگر با آن تب باشد والا گوشت طیور فاضله و حلوان خوراند و از گسستن رشته احتیاط نمایند و غلامی را دیدم که از انقطاع رشته بعد چهار پنج روز بمرد و ضماد خاکستری نی و غیره که آن در ذیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می نماید باقی همان است که در اقوال سابق مسطور شد **ابن نوح** گوید که آنچه منع حدوث او کند این است که حب اصطمخیقون یا قوقایا یا این معجون بخورند بگیرند هلیله و بلبله و آمله و زنجبیل و تربد و قنبیل هر واحد یک جزو کوفته بیخته با مثل آن فانیذ سرشته ده درم از آن بخورند و این معجون را خاصیتی است در منع این مرض و ترک لحم و شراب البته کنند و از خوردن به قول و فواکه در بلادیکه عادت تولد ای مرض در آن باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب و آبله ابتدا کند صبر تا سه روز بخوراند و طلا کنند و چون رشته برآید بر قطعه اسرب یک درم بیچند به عده ضماد آرد گندم و زردی بیضه و روغن گل بر موضع نمایند **گیلانی** گوید که ردع و منع رشته از خروج بعد تکون ماده بوجهی از وجوه جائز نیست و اصل در آن رعایت دو امر است یکی تنقیه بدن از مواد ردیه که از آن این مرض پیدا می شود و دوم تحصیل خون نیک رطب مزاج و اخلاط رطبه و رطوبات عذبه که در آن حدت و لذع و حرقت و مانند آن نباشد و ماءالشعیر بعناب و آلوپخارا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد والا ماءالشعیر ساده با خرفه و امثال آن بدهند و مالش عضو به روغن های مرطب کنند و استحمام رطب و طلای عضو به اطلیه مرطبه و ریختن نطولات مرطب از حشایش مرطبه مزیل حدت اخلاط معذب آن نمایند و معجون قنبیل را در ابطال آن خاصیتی است و ماده آن را در مدت ده روز مستاصل گرداند و نسخه آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجرب این است که در سرکه تخم کنوچه بپزند و موضع را به روغن گل مسح کرده بر آن نهند و چون برگ صبر را به کار و تراشیده بر موضع ببندند در هر وقت که باشد از اجود معالجات این مرض و علاج مجرب است و گویا که میان این مرض و بصبر

مدافعت و مقابله به حسب خاصیت است و چون رشته بگسلد از آن اوجاع شدید و احوال هائله که از آن بر مریض خوف باشد حادث شود لهذا اشارت کرده‌اند که عضو را که در آن رشته برآید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید به عده به انگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت زفت جذب است بهر وجه که خواهند استعمال کنند و مرهمی که از حب‌الغار بسازند و آن که از سنبل مرتب کنند در این مرض نیکو است و ایضاً بگیرند اشق و پیاز نرگس و بیخ نی و سائیده بغسل سرشته بر آن موضع ضمد کنند و این ادویه اگر مفرد به عسل نهند نیز نفع بخشد و بعد شکاف اولاً مرهم رسل به عده مرهم جدوار تالیف من استعمال کنند **خضر** گوید که استفراغ ماده نمایند اگر سوداوی باشد به مثل شربت شاهتره مدبر با ریوند و هلیله سیاه و حجر ارمنی و اگر از بلغم شور بود با غاریقون و هلیله کابلی آمیزند و اغذیه مرطبه مثل ماکیان فربه و شورباهای چرب و حریره جو بتخم خیار و مغز تخم کدو دهند **میرعوض** می‌نویسد که در این زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد بر تمام درم رشته همی مالند بعد از آن برگ عشر بستانند و روغن بر آن مالیده گرم نمایند و بر تمام درم تکمید کنند به عده شهدی که دواى هندىست معروف باریک سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده بر بندند از بیخ بیرون می‌آورد و اگر عوض دواى مذکور آرد ماش هندی یا موه چهار دام انگزد یک مانک دراندک آب سرشته قرص ساخته بر بندند بعد مالش روغن و تکمید به دستور هم نافع بود **مصنف اقتباس** گوید که اول فصد صافن یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه به مسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر به آب کاسنی سبز سه روز و یا هفت روز بدهند که قلع این علت می‌کند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و روز چهارم دو درم باید و از روز پنجم نیمدرم هر روز بکاهند و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح با شکر بدهند و هرگاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شور و یا در آبی که شب یمانی و نمک طعام و تنکار در آن جوشانیده باشند بدارند و به اضمده و اطلیه اکمه و نطولات جاذبه منضجه مدد نمایند تا باز بزودی پدید آید و آنجا را منتشر شکافته به تمامه برآرند و

بمرهم اعجاز وغيره مندمل سازند و خوردن اطریفل قنبیل علوی خان که قاتل دیدان است و این اطریفل هامان منع از حدوث آن می کند و در فع اینمرض عظیم الاثر است **صفت اطریفل هامان** بگیرند پوست هلیله کابلی بیست درم پوست بليله آمله افتیمون هر یک ده درم به رنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرح هندی سعد کوفی زوفا قسط تلخ هر یک سه درم ساذج هندی دو درم بسفانج اسطوخودوس هر یک هفت درم غاریقون پنج درم مصطکی انیسون قرنفل خیبربوا کندر جوزبوا هر یک دو درم فلفل دارفلفل نارمشک حاشا هر یک چهار درم عسل سه یا چهار وزن ادویه شربتی از سه تا چهار درم **مؤلف جوامع** گوید که علاج آن به طریق عموم آن است که اهل و سکنه بلدیکه در آن این مرض عام باشد و خصوص معتادین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیه بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب سقمونیا و صبر و قوقایا و نقوع صبر و یا مطبوخ افتیمون و یا هلیجات و سنا با مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا ترنجبین و روغن بادام و دواء التربد و حب عصاره ریوند و ماءالجبن و امثال اینها بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قنبیلی و معجون قنبیل که قامع ماده آن است و کثرت استحمام نمایند و دموی مزاج را تصفیه خون و فصد و حجامت و اخراج خون به قدر ضرورت و قوت و بعد از آن اشیای معدله مزاج خون از اشربه و ادویه مناسبه بیاشامند و اغذیه لطیفه مولد خون صاف لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مؤلد آن مثل پنیبر خشک شور و گندنا و تره تیزک و گوشت گاو و مرغ پیر و بز پیر و پرخوری و تخمه و آشامیدن آبهای غلیظ را کد نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آن را بر آن بفشارند و آهسته آهسته آن را بکشند تا برآید و نگسلد و آب پیاز بر آن می فشرده باشند اگر تمام آن به یک دفعه برآید بهتر بزودی دهن آن زخم را بند نمایند که هوا یا آب داخل آن نگردد و اگر قدری برآید و باقی به آسانی برنیاید آن را بحال خود بگذارند و بر آن آب پیاز بفشارند و قطعه پیاز را بر آن گذاشته آنچه برآمده آن را بچوب پامیل سرب پیچیده بعصابه بربندند و بعد از زمانی گشاده بر آن آب پیاز بفشارند و بملایمت آن را بکشند تا برآید و اگر باز تمام به آسانی برنیاید به دستور بر آن آب پیاز افشرد و قطعه

پياز گذاشته به بندند و بعد از زمانی به دستور بکشند و همچنین به عمل آرند تا تمام آن برآید و اگر رشته بگسلد و ورم کند و درد شدت نماید و از آن تب به هم رسد و مریض بیقرار باشد این ضماد کنند و نسخه آن همان است که در آن روغن چراغ یعنی روغن بزرکتان و شیشه و غیره است و در ذیل علاج مسطور شد بر پارچه مالیده بر ورم گذارند و هر روز تبدیل نمایند در سه چهار روز پخته گردد پس اگر خودبخود منفجر نگردد نشتر زنند و بملايمت بفشارند که چرک آن برآید پس فتیله بصابون آلوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بند نگردد و بر آن آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و همه چرک آن برآید به عده آن را بمرهم مناسب ملتئم سازند **طریق استعمال منضجات و مسهلات** در این مرض اگر ماده صفاوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجیویه گل بنفشه گل نیلوفر ایتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرد مشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بیست دانه تهرندی زرشک هر واحد دو مثقال ادویه را سوای ایتیمون شب در آب دو رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آن که سوم حصه آب بماند پس صره ایتیمون را انداخته یک دو جوش دیگر داده فرود آرند و ایتیمون را بمالند و افشوده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین ایتیمونی پانزده مثقال داخل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین هر سه نیمکوفته هر یک دو مثقال در طبیخ و ترنجبین ده مثقال بعد طبخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنبالثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و فلوس خیارشبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال داخل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا قوقایا و یا حب عصاره ریوند هر کدام که مناسب دانند بخوراند و صبح روز چهارم این مسهل سهل کامل جامع بدهند قنطوریون دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک دو مثقال مع ادویه منضج روز اول سوای آلو و انجیر و مویز و مشمش اصفهانی و تهرندی و زرشک مع ادویه روز دوم و سوم لیکن وزن ایتیمون چهار مثقال و سپستان بیست دانه کنند و در سه رطل آب شب تر کرده صبح به دستور بجوشانند و صاف کرده شیر خشت گلقد هر یک ده

مثقال بر اجزای مسهلۀ سابق افزوده و سکنجبین دور کرده ریوند چینی یک‌درم سوده بر آن پاشیده نیم‌کرم بنوشند و روز پنجم یک عدد هلیلهٔ مربی به گلاب شسته با یک‌دانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالایش شربت گاوزبان ده مثقال در عرق بیدمشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم منضج روز اول و روز هفتم نسخهٔ روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حبوب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در امزجۀ حاره اسطوخودوس و قنطوریون و بادرنجبویه داخل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان ادویۀ منضج و مسهل به حسب مزاج و سن مریض موقوف بر رای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان بادرنجبویه بسفائج قنطوریون دقیق زوفای خشک عنبالثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بیست عد جوشانیده صاف کرده ترنجبین گلکند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کبراصل‌السوس هر یک دو مثقال بیفزایند و روز سوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهارم ایارج فیکرا یک درم پوست هلیلهٔ کابلی تربد سفید هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کتیرا هر یک یک‌دانگ سوده به روغن بادام چرب کرده حب ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیم‌گرم بنوشند و یا ایارج فیکرا غاریقون نرم سفید ریوند چینی تربد سفید هر یک نیم‌درم شحم حنظل نیم دانگ سقمونیای مشوی یک و نیم دانگ حجر ارمنی مغسول و یا حجر لاجورد نیم‌درم مصطکی مقل ازرق کتیرا نمک هندی هر یک دو نخود یا ده مثقال شربت بنشفه سرشته سحر بخورند و یا دواء‌التربد و صبح ادویۀ روز اول و دوم و سوم سوای زوفا و عنبالثعلب و پرسیاوشان و اسطوخودوس و افسنتین و انجیر و بیخ کاسنی و ایرسا گرفته پوست هلیلهٔ کابلی پوست بیخ کرفس گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شیر خشت پانزده مثقال در آن داخل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بر آن پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیلهٔ مربی یک عدد شسته مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخهٔ روز اول و روز هفتم نسخهٔ روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب

ساخته فرو برند و بالایش آب نیم گرم بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم بنوشند و غذا در این ایام میان روز نخوداب گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب پلاو از یکی از این گوشتها در روز نهم نسخه روز پنجم بنوشند به عده پنج شش روز دیگر هلیله مربی و مصطکی با شربت اسطوخودوس پنج مثقال و عرقیات مذکور و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند و اگر ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفائج بادرنجبویه عنبالثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین سکنجبین ایتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده باز صاف کرده نیم گرم بنوشند و روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوت ایتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب لاجورد یک مثقال سوده به روغن بادام چرب نموده و بمعجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیم گرم بنوشند و صبح پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بیست عدد فلوس خیارشبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال روغن بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان و بیخ کشوت در نسخه روز اول و دوم و سوم افزوده مسهل دهند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد به گلاب سرشته لاجورد مغسول یکدانگ آمیخته ورق طلا دو عدد بر آن پیچیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند و روز ششم دوای روز اول و روز هفتم نسخه روز دوم به عمل آرند و شب هشتم دوای شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و در این ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخوداب گوشت مرغ جوان بخورند و شب پلاؤ و قلیه چلاؤ و بعد این روز مداومت بخوردن هلیله مربی به گلاب شسته و شربت از نبات و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال پاشیده باید کرد و اگر صاحب این مرض را اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و ادرار طمٹ منظور باشد در سوداوی تخم کشوت و خشکدانه و مشکطرامشع و در بلغمی حله و

خسک دانه و مشکطرامشیع و کمافیطوس و کماذریوس و اگر صفاوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در منضجات و مسهلات آن اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از مسهل مداومت به اطریفلات مذکوره و معجون قنبیل نمایند

### سعه

و آن به قول شیخ از جملهٔ بثور قرحیه است که اول به بثور مستحکهٔ خفیفهٔ متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروچی که بر آن خشکریشه بود متقرح و ریش گردد و مائل بسرخی باشد و بر سر کودکان بسیار حادث شود و آن را بهندی گنج نامند و صاحب او را گنجه و نزد بلوغ زائل گردد و گاهی بر رو و گاهی در سائر بدن افتد و آن دو نوعست یکی رطب که از آن زردآب سیلان کند و آن را شیر بیخیه و سعهٔ رطبه نامند و دوم یابس و این نوع بغایت خشک باشد و پوست‌های تنک و سفید از آن جدا شود و بقوبائیت یابسه ابتدا کند و بسیار باشد که در سرما ثوران کند به سرعت و در گرما زائل شود و سبب سعه رطوبت ردیه حاده اکاله است که با خون آمیزد و ایضاً اخلاط غلیظه ردیه پس غلیظ از آن زیرجلد محتبس شود و ورم و بثور پیدا کند و رقیق از آن منتشر گردد و به حدت و تاکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و از آن زرداب لذاع سیلان نماید و سبب نوع یابس آن خلط سوداویست بسیار که رطوبت حریفه با وی آمیزد پس به سوی جلد مندفع گردد و آن را فاسد کند و بخورد و قشور از آن جدا گردد و **صاحب کامل** گوید که سعه قروچی است که در سر حادث شود و آن را خشکریشه بود و آن انواع است نوعی را از آن شهدی گویند و حدوث او از بلغم شور بود و علامتش آن است که او قروح بود و با وی در جلد سر سوراخهای باریک شود و در سوراخهای او رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از آن است که آن را تینی نامند و آن قروح مستدیر صلب است که بالای آن سرخی باشد و در جوف او چیزی مانند تخم انجیر بود و نوعی است که آن را اجود خوانند و آن نیز قروح مستدیر صلب بود و با وی در سر سوراخهای باریک بود الا سوراخهای این کمتر از سوراخهای سعه شهیده باشد و از آن رطوبت مانند آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر از آن بثور کوچک سُرخ



است که در شکل بسر پستان مشابه باشد و از آن رطوبت شبیه بمائیت خون برآید و نوعی از آن یابس سفیدرنگ شبیه بشوره است که از آن پوستهای سفید جدا شود و **ابن الیاس** گوید که حدوث سعفه شیرینجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر بصبیان حادث شود خصوصاً صبیان فربه را به سبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت صعود بخارات و ضعف اعضای ایشان و نوع سعفه شهیدی منبت اشعار را فاسد کند و نوعی دیگر از سعفه است که برؤس الابر معروف است و در مسام و دربیخ مویها حادث شود و از آن رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و به قول طبری ماده مؤلد این فضول غلیظ مع کیفیت حاره حریفه بود و نوعیست دیگر که آن را سعفه حرما نامند و در جلد سر حادث شود خاصه و هرگاه موی سر بتراشند جلد سر سرخ خالص الحمره ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مائل بود و صاحب او از مس دست وجع دریابد و جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب اوزان شفا نیابد و اگر متفرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نمایند صحت یابد و گاهی با آن خارش دائم بود و گاهی از آن پوست باریک جدا شود و **خجندی** گوید که ماده سعفه معروف برؤس ابر صفاوی حاد بود و صنفی دیگر از سعفه است که آن را سعفه سودا گویند و آن مائل بسیاهی باشد و **جرجانی** و **ایلاقی** می نویسند که سعفه و شیرینیه یعنی شیرینجی بثرها بود که بر سطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و درد و خارش و سوزش کمتر بود و سعفه پیشتر بر جلد سر برآید و شیرینیه بر سر دردی دیگر اعضا برآید و سوزش شیرینیه زیاده از سوزش سعفه و سائل تر از سعفه بود و آنچه از سعفه برآید ریمی بود غلیظ و لزج که قوام او همچون قوام انگبین بود باشد که رقیق تر بود و باشد که خشک بود و هیچ از وی سیلان نکند و باشد که شوره برآید همچون نمک و آنچه از شیرینیه سائل گردد رقیق بود و **انطاکی** گوید که سعفه قروچی است در اعضای راس و از فساد خلط پیدا شود و با وی موضع فاسد گردد و گاهی با وی ورم باشد و علامات او آن است که اگر به سبب یکی از دو خلط رطب یعنی خون یا بلغم باشد سعفه رطب باشد پس اگر از بلغم بود مواد او بسفیدی مائل باشد والا اگر از خون بود بسرخی زند و آنچه به سبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش تشف و یبس و تیرگی سوداویست و زردی

صفراوی و خروج پوست مثل سبوس از هر دو و گاهی با صفراوی رطوبت مراری بود و در حال صغر سن به سبب رطوبت بسیار افتد و در این مرض را پنج و قراع نامند و بصحبت هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی منابت مو دائم فاسد شود پس به گردد و مو نرئید و بعضی از آن شهیدیه باشد و در جلد سر سوراخ مثل سوراخهای قرص شهد گردد بعضی از آن مشابه آنچه در تشقیق و تبزیر آن بود و بعضی از آن است که با وی جلد بسیار سُرخ گردد و خون سیلان کند نزد ازاله مو و به حسب اسنان و بلدان و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفیم بدان عود می کند و **میربهاءالدین** می نویسد که قرع که آن را کچلی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را بندد و همچو محل داغ نماید چنان چه بعضی کلان را واقع می شود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آن را شهیدیه گویند و این بر روی و دیگر اندامها بیشتر از آن افتد که بر سر رو باشد که پوست را بخورد و ماده این خلطی حاد بود مخلوط از صفرا و بلغم شور و **طبری** گوید که فرق میان شهیدیه و سعفه رطبه آن است که بالای سعفه رطبه پوست باریک رطب نماید و زیرا و ریم بود و آن قطعه متصل باشد حتی که گاهی در بقعه سر بمقدار چهار انگشت یکقطعه بود و شهیدیه مکشوف باشد و در سوراخهای او صدید واقف نماید مثل وقوف عسل در شهده و غیرملتزق بالزاق قطعه واحد بود و سوراخها گشاده باشد بخلاف سعفه و از این مرض نوعیست معروف بجعز و آن شبیه بدمامیل وخراجات است که در جلد سر ظاهر شود و سخت باشد و ریم نکند و مثل غدد باقی ماند به عده منحل و متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و **جالینوس** گفته که اکثر دیده ام که این علت به اولاد صیادان ماهی حادث می شود و به این قول ایما کرده به سوی آن که این علت از بخارات غلیظه لزجه تخمیه می باشد **علاج** اگر طفل شیرخواره باشد تنقیه مرضه کنند به فصد سر رو و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند بحجامت و چسپانیدن زلو در مریض جوان تنقیه او به فصد و مسهل حسب غلبه خلط نمایند و بر اغذیه تفهه مثل قلیه کدو و اسفناخ و زرده تخم مرغ اقتصار ورزند و بعد تنقیه و اصلاح خون به اطلیه سعفه طلا نمایند مثل زردچوب مغز بادام تلخ گلنار را تینج کاغذ سوخته مازو برگ مورد بیخ سوسن افاقیا قنبیل جمله یا هرچه از اینها به هم رسد باریک

ساخته به سرکه کو روغن گل آمیخته طلا کنند و در سعفه یا بسته تنقیه خلط سوداوی نمایند و ترطیب مزاج به اغذیه مرطبه و حمام و غیر آن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطور است بعد از آن آب گرم و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان بر سعفه ریزند و قیروطی و شحوم و روغن‌های بارد بمالند و همان روغن‌ها در بینی چکانند و اگر سعفه غلیظ صلب باشد به آهن بخراشند تا خون آلوده گردد پس سرکه و نمک و آب صابون بمالند و یا بر آن زلو چسپانند به عده بدوای سعفه که قوی‌التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند

**بیان ادویه مفرده نافع سعفه** اگر مریض را در حمام غسل دهند و مکان سعفه را بمنشافه موی سر بسدر بشویند تا آن که پاک گردد و خشک‌ریشه جدا شود و سر را بمنشفه خوب نشف کرده به روغن گل چرب نمایند و برگ سوسن کوفته بیخته بر آن پاشیده بچسپانند و لباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه به عمل آرند مریض صحت یابد و مجرب سویدی است و اگر خاکستر بروی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن به روغن گل بر سعفه کبوس نمایند نیز مجرب اوست و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ تفحص نمایند و فصد کرده خونی که از آن خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده به سرکه طلا کردن مجرب است و مسکه خوردن و طلا کردن سعفه یابس را مجرب ممدوح الیه است و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ایرسا و اگر گلنار به روغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بسازند و سعفه را مکرر بدان چرب نمایند بالخاصیت مجرب است و طلای روغن گل شفتالو به موم زرد و کذا طلای خرزه بقر به آب و کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب ترشی ترنج بمرصاف آمیخته به تکرار نیز از مجربات اوست و ضماد بول انسان به زیت یا بخاکستر چوب انگور و کذا سرگین کبوتر به آرد جو و کذا قسط هندی سوده به آب یا به عسل و کذا غری السمک به سرکه حل کرده و کذا کرویا و یا قردمانا سوده به سرکه سرشته و کذا و هیچ به سرکه سوده و کذا مغز تخم بیدانجیر و حب بلسان و زرنیخ زرد جدا جدا سوده مساوی به عسل سرشته و کذا حلبه کوفته به عسل پخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ به

سرکه و عسل و کذا سفیداب روغن گل و کذا خزف تنور به سرکه و کذا سکبیج به سرکه و کذا افیون و نمک برابر سرشته ضماد کردن و بعد سه چهار ساعت به آب سرد شستن و کذا تخم شتغالو سوده و کذا خون روباه و نمک و خرزۀ بقر و کذا آب کرفس و بادیان و زرنیخ زرد و کذا سیریش سوخته به سرکه هر واحد نافع سعفه است و اگر مریض در حمام غسل کند و خشکریشه از سعفه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را به روغن گل چرب کرده بر آن قنبیل طائفی خشک بچسپاند و پارچه پوشیده از حمام برآید و سه مرتبه این فعل کند سودمند بود و همچنین کبوس کاغذ سوخته به زیت و سرگین فیل سوخته و کذا تدهین به روغن زنبق و کبوس بسم بز سوخته و عسل سعفه به طبیخ کبه یکج به مرات و کذا به آب کبریتی و اکل و ضماد حب الصنوبر کبار و طلا و سعوطه رته و ذرور حنائی که تمام شب بدان خضاب کرده خشک نموده سائیده باشند و شرب و طلای ورس و کذا سکنجبین به آب نمک و تعلیق علق بر صاحب سعفه و اختلاط زمرد مثل غبار سوده به ادویۀ سعفه نیز مفید است و به قول اطباء هند گل تنباکو سوده و یا پوست ته کفش کهنه سوخته به روغن سرشرف آمیخته و یا برگ ارند نرم کوفته به قدری نمک سائیده و یا کوکوکه چیزی سُرَخ است سائیده و با جغرات آمیخته و یا خردل نصف بریان و نصف خام سائیده برغن سرشرف آمیخته و با سم اسپ سوخته به روغن کند آمیخته و یا ثمر بکاین نیمکوفته در روغن سرشرف سوخته و با برگ فراش سائیده قرص بسته در روغن تلخ سوخته صاف کرده و یا کلونجی به سرکه و یا برگ چقندر خام سوده و یا سرگین بو سوخته بر سعفه طلا کردن هر واحد نافع است **ذکر بعض ادویۀ مرکبه معمول در اقسام سعفه دواپی که جهت سعفه اطفال مجرب است** نیله تهوتتهه یک ماشه دوده خانۀ کسبکه نخود بریان می کند دو دام در روغن سرسون بریان نمایند پس بدستۀ آهنی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند اولاً اندکی سوزش می کند بعد ساعتی ساکن شود و اگر آملۀ سوخته نیم پاو کوکنار سوخته ربع پاو حنا کمیله هر واحد دو دام سهاگۀ بریان خاکستر گلخن هر واحد نیم دام زیاده کنند و وزن توتیا دو دوده هر یک نیم دام کنند و در روغن مذکور حل کرده به کار برند مفیدتر باشد **روغن اوراق** که نافع سعفه است و مجرب برگ یاسمین برگ نیب برگ فراش برگ

بسکهپره برگ بیدانجیر برگ بکاین هر واحد دو دام سائیده قرص نموده در پاؤ آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود صاف کرده کمیله مرداسنگ برگ حنا سهاگه بریان زرد چوب سوخته کات سفید بابچی سوخته آمله سوخته فلفل گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تهوتهه نیم دام کته ششدام کوفته بیخته به روغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و اگر آرد نخود یک مشت و اندکی نیله تهوتهه سوخته باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است **ایضاً** هلدی سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک دو توله سهاگه بریان کمیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یک توله نیله تهوتهه یک و نیم ماشه کوفته بیخته به روغن تلخ آمیخته بعد حلق سر مالیده باشند مجرب است **ایضاً** که در سعفه رطب و یابس و جرب مجرب گوگرد سیماب توتیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته تنور یک و نیم توله کهرل کنند که سیاه شود در روغن تلخ آمیخته بمالند و بعد یکساعت سرگین گومیش مالند و بعد خشک شدن مالیده دور کنند و به آب سرد بشویند سه بار کافی است **ایضاً** برگ حنا چهار توله بابچی مرداسنگ کمیله کته سهاگه هر یک دو توله نیله تهوتهه سه ماشه کوفته بیخته با روغن تلخ آمیخته به کار برند **ضماد** که سعفه یابس و قوبا را مجرب است مغز تخم کدو ده جزو توتیای مغسول دو جزو شنگرف هفت جزو به شیر تازه **ضماد** کنند که در سه بار زائل کند و تضمید نیل با سرکه بی عدیل است **طلای سعفه** که همواره معمول است آمله سوخته نیله تهوتهه سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک سائیده در روغن زرد که یکصد و یک مرتبه از آب شسته باشند آمیخته طلا کنند **طلای هندی** که جهت هر قسم سعفه و بثور سر اطفال مجرب است کمیله گیرو کات توتیای سبز شوره قلمی هر یک یک جزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک دو جزو برگ حنا چهار جز سائیده به روغن تلخ داغ کرده آمیخته بعد حلق سر بمالند **ایضاً** که برای سعفه رطبه شدیدالعفونت کثیرالصدید بی نظیر است نیله تهوتهه برشته فلفل سیاه سوخته هر یک نیم توله عدس در است سوخته آمله پوست انار کونار کمیله سوخته هر یک یک توله سائیده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضاً** قنبیل تنکار زردچوب

بابچی در روغن تلخ دو پاس کهرل کرده به کار برند **مرهم سعفه** که قروح سر را از مجربات است کمیله حنا مرداسنگ مازو سبز پوست انار زردچوب جمله برابر باریک ساخته موم را در روغن گل گداخته به سرشند و سرکه انگور قدری اضافه کرده برهم زنند و موی سر تراشیده بمالند و اگر روغن گل نباشد روغن کنجد و گلاب داخل کنند **نوع دیگر** که در جمیع انواع سعفه مجرب است کافور ریاحی شش سُرخ زردچوبه گل سرخ اقاقیای مغسول هر یک یک‌درم گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم سفیداب سه درم موم زرد هفت درم روغن گل بیست درم به دستور مرهم سازند **اقوال اکابر** ابوسهل گوید که سعفه سر اگر در بدنی باشد که خون بر آن غالب بود باید که معالجه به فصد فیقال کنند به عده حجامت بر یکی از دو صدغ نمایند اگر فصد کفایت نکند و فصد رگ پیشانی گشایند و اگر در بدن غلبه یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیه بدن بدای مسهل آن خلط نمایند و اگر در بدن امتلا نباشد و مرض ضعیف بود در آن از تنقیه بدن استغنا باشد و به اطلیه از ادویه مقطع و ملطف و محلل و معذک بلالذع کفایت باشد و این غرض حاصل شود هرگاه ادویه محلله ملطفه را به روغن و سرکه مخلوط سازند **صفت دواءالقرطاس** نافع سعفه توبال مس اسرب سوخته مغسول انزروت کاغذ سوخته هر واحد دو جزو گوگرد غیر سوخته یک جزو به سرکه سائیده طلا کنند **دیگر** گوگرد خاکستر کدو شحم حنظل بسرکه تند سائیده طلا نمایند **دیگر** صمغ صنوبر گلنار مساوی به سرکه و روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** خاکستر چوب انگور زراوند مدحرج گلنار مازو راتینج در سرکه و روغن مورد بسایند و طلا نمایند **دیگر** مرداسنگ زرد چوب مساوی به سرکه و روغن گل به سرشند **دیگر** گشنیز خشک سوخته خزف تنور حنا به سرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** برای صبیان مازو و خام در زیت بسوزند و سائیده با وی نمک آمیزند و استعمال کنند **دیگر** برای ایشان مرداسنگ بادام تلخ سوخته مازو زردچوب مساوی به سرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** برای سعفه رطبه به طبیخ خرزهره بشویند پس این طلا کنند توبال نحاس مر قنبیل هر واحد دو جزو خاک کند و شب یمانی هر واحد چهار جزو زراوند قلقطار خاکستر چوب انگور صبر هر واحد یک جزو به سرکه و .....

بر کاهوی مسلولق مطیب به سرکه و بر کاسنی به سرکه و مانند آن اقتصار نمایند و در این هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند و از جماع به الکلیه حذر نمایند و کثرت شم کافور و بنفشه و نیلوفر کنند و اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول به آب سرد و این شربت که اهل مصر برای طواعین و فساد هوا و فساد خون ترکیب داده‌اند استعمال نمایند **نسخه آن** بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریاس و سرکه کهنه تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یک و نیم دانگ افیون خالص در صره بسته اندازند و جوش دهند تا ادویه صره حل شود و از آنها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آب رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته به قوام آرند و این شربت در آن ایام دائم به قدر بیست درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند و **ابن یسار** اشاره احتقان در ایام به این حقنه می‌نمود ماءالشعیر بعناب و سپستان بپزند و صاف کرده و در آن اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضه رقیق و لعاب اسپغول خوب برهم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص به سکنجبین بخورد کسیکه او را این مرض یا نوعی از آن ظاهر گردد **نسخه آن** گل سُرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصاره زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد یک‌درم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را باریک سائیده بر هر سی درم از آن یک‌درم ریوند چینی سوده اندازند و بسرکه کهنه سرشته یک درم قرص سازند و یکقرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و در آن ایام در حمام داخل شوند و صبر کنند تا بدن تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند و آبغوره به روغن گل یک بار بمالند و یک بار سرکه و روغن گل مالش نمایند و این معالجه جنسیه است از آن معالجات همه انواع آن بر می‌آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزی که در آن هلیله باشد حذر کند و از تضمید معده او بچیزی قباض احتراز نماید پس اگر سوزش در معده و جگر یافته شود و بر آن پارچه مبلول به آب عنب‌العتلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و به روغن البته مس او نمایند **سمرقندی** و غیره می‌نویسند که هرگاه بیمار را در خانه سرد نشانند و جهت تبرید حوالی او برف دارند

واجبست که بر ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و به طبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم نرسد و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند در آن ادویۀ حاره پخته باشند و هرگاه فصد خواهند کرد واجب آن است که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آن که بر طاعون اول شرط زندقه است زیرا که در صورت خروج مادۀ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آن که پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد و قابض طلا نمایند چون حضض و گل ارمی و مامیثا و امثال آن تا مادۀ سمی را که در آنجا جمع شده به سوی باطن بازگشتن ندهند هنگام برآمدن خون به فصد سوم آن که بمحافظت اعضای رئیسه خصوصاً مبالغه نمایند تا مادۀ متحرک به فصد بدین اعضا نیفتد و آنچه آن باشد که اطلیۀ خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد ببویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه دهند تا که خون بر می آید و بعد از آن نیز همین قاعده مرعی دارند تا که مادۀ متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیر است که مادۀ طاعون سمیت بسیار داشته باشد و گرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلاخوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی از این ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و به احتیاط اقرب بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنان چه گفته شد و غلبۀ صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماع است پس در آن هنگام پاشویه کنند و محاجم کلان بی شرط بر ساقها گذارند و سخت مکیدن فرمایند و زمانی دراز محجمه را نهاده دارند **خضر** گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل مادۀ ردیه که متوجه بخارج بدن شود هنگام خروج او جائز نیست تا تعارض واقع نشود اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مهسل از مطبوخات و حقنجات واجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار مهیاج باشد تا مادۀ متعفنۀ در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که مادۀ حار بسیار مهیاج است و به سوی اعضا منتشر شده و به انصباب به سوی اعضای رئیسه میل کرده پس رخصت نمی دهد هم بترک فصد و مسهل و اگرچه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا مادۀ خبیثۀ متحرکه قتل نکند و بسیار مردم به این تدبیر سالم ماندند و گاهی در مثل این حالت بحجامت ساقین در اطفال امر



می‌کنم و برای تبرید و تقویت قلب شربت ورد تازه و شربت صندل به گلاب و کافور و عرق نیلوفر بدهند و بعد شرط موضع تدبیر انضاج بعلاج و خراج و اكله کنند و استاد من امر بشق بچه مرغ و وضع او گرماگرم بر طاعون بعد شرط او می‌کرد تا جذب ماده سمیه کند و گویند که آنچه بطاعون نفع کند داغ به آتش است و در آن روغن گاو کهنه و مرهم رسل چکانیدن و بعضی مردم طلای موضع به افیون مخلوط بزعفران به سبب شدت درد و خوف هلاکت بنا بر عدم احتمال او می‌کنند و این خطرناک است به سبب ردع ماده به اخماد روح

### اورام مغابن

یعنی آماسهائیکه در مغابن که عبارت از پس گوش و زیربغل و بن رآن است پدید آید و از جنس طاعون نباشد و این گاهی به سبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود به سوی مغابن دفع کند و گاهی به سبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را به طریق بحران انتقالی بغیر آن که اعضای رئیسه دفع کرده باشد و گاهی به سبب قروح و اورام دیگر که در عضوی باشد و به سوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مواضع باشد پس قدری از آن ماده در اینجا بماند به جهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آرد و از این قبیل است ورمیکه از قرحه دست در بغل و قرحه سرد در پس گوش و قرحه ساق یا ران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باعزه گویند و گاهی به سبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنان چه در دیگر مواضع بر می‌آید و **انطاکی** گویند که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مکانهای مذکور می‌شود و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که دردناک باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از ماده فاسد بنفسه یا بعلاج و باعزه نامند و بمصر کبه و در شام ضربه و علاجش علاج و مامیل و اورام حاره است و بعد گشادن علاج قروح بود و **مولف** خلاصه التجارب گویند که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر پیغوله ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام به همین اسم مشهور بود و اما اطبا این را بورم همین مواضع باز خوانند و از اورام رخو شمزند و این ورم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و

رنگ او در اوائل از رنگ بدن دور نباشد و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی به سبب الم در عضوی فرسوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خودبخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم عضو مأؤف که سبب بوده **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید لعاب بهدانه و شیرۀ عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نشج به مسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات در اینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل با محلات استعمال نمایند یا بنفشه و خطمی و تخم مرو به روغن بنفشه و موم سفید سرشته به کار بندد و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بر آن کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجربست و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و بزرکتان و عنب‌الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکوه و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بر بندند یا بهتره برگ نیب و سنبهالو نهند و دیگر منضجات و مفجرات که در علاج فلغمونی و خراج و دبيله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو و توله ریوند چینی سه ماشه در جغرات پخته ضماد کنند در تفجیر ورم و تسکین درد مجربست و اگر منفجر نشود به نشتر بشکافند پس مراهم مدمله قروح به عمل آرند و آنجا که اتفاق تضمید روادع در این اورام افتد لازم است که بتقویت دل و دماغ و فم معده هیم کوشند تا ماده به اعضای رئیسه بازنگردد و در این زمان ورم بن ران که بهندی بد گویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض می‌شود و از علاج مرض مذکور تحلیل می‌گردد یا می‌شکافد و فصد و مسهل سودا و اطریفل شاهتره در آن مفید می‌افتد **ذکر ادویۀ نافع اورام غاین** اگر ورم پس گوش یا درد گوش و صداع و تب باشد بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه داخل کرده بنوشند و رسوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ هر یک دو ماشه در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جو نیمکوفته مکوه نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده پاشویه نمایند روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار

عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو پاوسیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه مغز خیارشنبیر دو توله در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد سازند که معمول حکیم شریف‌خان است **ایضاً** برای گروه سخت‌کش ران قبل از آتشک از ماده آن و انصباب فضول جگر اول فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیرۀ خیارین شیرۀ کاسنی شربت بنفشه خاکشی بوده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیارشنبیر به عمل آرند و رسوت جدوار هر یک دو ماشه فلوس خیارشنبیر یک توله به آب گشنیز سبز سوده ضماد کند و ارسال علق به موضع ورم فرمایند و بعد شکافتن ورم مراهم جالیه و مدمله به‌کار برند **ایضاً** عناب به عرق شاهتره جوشانیده شربت بنشفه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار به سرکه و گلاب سوده ضماد نمایند **دوایی** که به جهت ورم خیارک از مجربات گیلانی است پوست هلیله زرد ناکوفته به روغن بیدانجیر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکه تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد **دیگر** محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیم‌گرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل می‌شود پس حنا سوده قرص کرده بر آن بندند **دیگر** بیخ کیله در بول آدم سائیده نیم‌گرم بر پارچه نهاده بچسپانند **دیگر** ریوند چینی اعلی کرم تا خورده بسایند و قلیلی آهک آب نادیده سوراخهای او او کنند پس بزنگار بر نمایند جالینوس در قاطاجانس گفته که بهترین زنگار در این باب آن است که از مس گیرند و این نوع سعفه را به این قول مخصوص کرده و گفته که بعد زوال این مرض در روئیدن مو طمع نباید داشت بهر آن‌که جلد را فاسد می‌کند به عده حکایت کرده که او صاحب سعفه شهیدیه را در حمام دیده و از حال او سوال کرد او گفت که این از چهل سال است در گرما رفع می‌شود در سرما رجوع می‌کند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج به پشت است و آن رو را از حمام بمداوه و آن را امر به اقتصار بر اغذیه ناشفه کرد و فصد و تنقیه سر او نموده و در زمانی قلیل از آن صحت یافت و علاج سعفه معروف بروس‌الابر استفراغ به حسب امکان است نزد استعمال قوانین آن به عده موی را بموچنه بکنند تا همه اصول آنها ظاهر شود بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه بنهند تا از آن زرداب

شبيه به روغن برآيد و هرگاه از زرداب هيچ نماند بار ديگر محاجم به سرکه نهند تا بيخ موها سفيد گردد و گاهي براي آن اين دوا مي سازند اولاً روغن خل به اين طريق سازند که بگيرند سرکه یک رطل و در ديگ سنگين انداخته بيست درم روغن گل بر آن ريزند و جوش دهند تا آن که سرکه فاني شود و روغن بماند پس بگيرند از اين روغن بيست درم و فرفيون یک دانگ فضا و شيطرج هندی و کهربا با که آن صمغ جوز هندی است و راتينج که آن صمغ صنوبر است هر واحد يکدانگ کاغذ مصري سوخته و مداد چيني و خسته هليله سوخته و روسختج هر واحد نيم درم تخم ترنج سوخته یک درم و اين دوا معروف بدواي روفس است و **حنين ابن اسحاق** گويد که در اين ورع سوخته و زرنیخ افزايند و **ابن يسار** گويد که در آن زرنیخ را تجربه کردم و مفيد يافتم اين همه را بسايند و در آن روغن حل کنند و بر سر در وقتی که محجمه از آن جدا کنند طلا نمايند که در یک مرتبه کفايت کند و مرديرا در اهواز علاج اين مرض بعلاجات بسيار غير از کنديدن مو نمودند و در آن علاج سود نکرد و هرگاه طول کرد موی او کنديده علاج کردم و از آن صحت يافت غير آن که بعد از آن ديدم که موی او بسيار ضعيف شده و علاج سعه مروف بعجز گرسنه داشتن صاحب اوست و اصلاح غذای او و بر سر او آب مطبوخ حشائش محله بريزند و حجامت بر ساقين کنند چه از تقليل غذا و جذب ماده به اسفل بدن اين زائل می شود و در اهواز جاريه را ديدم که اين مرض عارض شد پس اصلاح غذای او کردم و آن به اندک سعی زائل شد و اين علت بمردم کبار و کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث می شود و بصبيان اکثر می افتد و گمان می کنم که شرط اذنين در آن مفيد باشد ليکن در کتابي نديده ام و **حنين ابن اسحاق** اين مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشيشه معروف بفيل گوش چون بپزند و آب او بيفشارند و بر سر صاحب عجز بريزند آن را تحليل کند و علاج عام سفعه حمرا بعد استعمال قوتين فصد و اسهال و قطع چهاررگ و فصد پيشانی و طلا به اين طلاست بگيرند آب کدو و آب برگ بيد و آب برگ خبازی و برگ خطمی و همه را جمع کنند به عده موم به روغن به روغن بنفشه ساخته به اين آبها اندک اندک تسقيه دهند تا آن که از آن بسيار تشراب کند به عده در هاون انداخته بر آن قدری زبدالبحر و بسيار اندک ورع

سوخته اندازند و بسفید و بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر مواضع حمر اطلائی تخین بدان نمایند و سه روز بدارند به عده به آب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد بعد از آن راحت داده به همین طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر والا بگیرند برادهٔ مس و بر آن آب پاشیده در موضعی که آن را باد نرسد بگذارند تا زنگار کند به عده بگیرند زنگار آن و در سرکه حل کرده اندک روغن گل یا روغن بنفشه بر آن چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و هرگاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت نتو کند معالجه ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعادهٔ آن کنند و هروقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ منخرین و ماقین کردند و از این مرض صحت یافتند **ابن الیاس** می‌نویسد که علاج سعفهٔ شیرینج این است که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش به مغز بادام و اسفناخ سازند بعد از آن تنقیهٔ بدن به مطبوخ هلیل یا به مطبوخ شاهتره و هلیلهٔ سیاه و کابلی کنند و از عدسیه با گوشت بچهٔ مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن زردچوب و بادام تلخ هر یک بیست درم و مقل پنج درم است و یا طلای زراوند طویل و غیره که در همان قول مذکور شد به کار برند و صاحب سعفه را می‌باید که حجامت بر نقره کند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رو گیرند و در سعفه مبتدی و خصوصاً در صبیان زرد چوب و پوست انار و مرداسنگ و حنا به روغن گل و سرکه نفع کند و علاج سعفهٔ یابس آن است که شیر زنان در روغن‌های سرد در بینی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ مذکور دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر آن ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد به آهن بخارند چندان که خون برآید و بر آن زلو اندازند و صبر سقوطری مرداسنگ هر یک پنج درم به روغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفهٔ شهدی این است که تنقیهٔ بدن از اخلاط فاسدهٔ روید به مطبوخ افتیمون یا به مطبوخ هلیله یا بحب ایارج یا بحب اصطمخیقون کنند و موضع را بزنگار پر کنند به عده هر آنچه در آن باشد نشف نمایند و علاج سعفهٔ معروف

برؤس‌الابر آن است که هر صبح جلاب از اصل‌السوس سه درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا نخوداب و مغز بادام سازند و بعد از نضح تنقیه بدن از صفرای محترقه رویه به مطبوخ هلیله یا بحب اف تیمون کنند و بر آن محجمه گذارند و آنچه در آن باشد امتصاص نمایند تا آن‌که از آن رطوبت مانند روغن برآید بعد از آن گل ارمنی و مرداسنگ مدبر به سرکه و روغن گل طلا کنند و علاج سعفه حمرا فصد فیقال و اخراج خون به قدر قوت و حاجت است و تنقیه بدن به مطبوخ اف تیمون و یا هلیله و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته انزروت هر واحد دو درم کبریت سه درم به سرکه سرشته استعمال نمایند و یا طلای خزف تنور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت به سرکه استعمال کنند و یا به قیروطی معمول زموم و روغن بنفشه که در آن اندک کف دریا و خرمهره و صدف سوخته داخل کرده بسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند **ابن نوح** گوید که چون سعفه رطب باشد نگاه کنند اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدای به فصد سررو نمایند به عده فصد رگ پس گوش گشایند بعد از آن فصد بعض عروق سر آنچه ظاهرتر باشد بگیرند و حجامت بر نقره کنند به عده دوای مسهل حسب وجوب صورت بنوشانند و از اغذیه مثل لحوم بقر و جزور و شکار و قدید و مالح و تمر و اغذیه مبخره مرتب از جوز و پیاز و گندنا پرهیز کند و به لحوم طیرو زرده بیضه و ماهی کوچک غذا سازند بعد از آن بعلاج سر قصد نمایند و سر را به روغن کنجد چرب کرده بر آن عود بلسان سوده بپاشند و یا مقل به سرکه حل کرده و یا حبالبان به سرکه سوده طلا کنند و به آب سبوس گندم به قدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و به عده به آب چقندر بشویند و اگر سعفه مزمن شود و دوام کند این طلا به کار برند نمک و زاج هر دو سوخته و گوگرد و دیگر ادویه طلایی که در آن نمک و زاج است و در قول صاحب کامل گذشت آمیخته به سرکه و روغن گل طلا نمایند و در سعفه یابس سرطان زنده یا مرزنجوش بکوبند و افشرده در بینی چکاننده و اگر سعفه به اطفال باشد بر گوش آنها شرط زنند و خون آن بر سر ایشان طلا نمایند و مرضعه را سفوف هلیله و انیسون و شکر بخوراند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب اصطمخیقون و حب ایارج بدهند و امر پرهیز و ترک جماع و استعمال ریاضت

کنند و این طلا سفعه صبیان را نافع زردچوب و حنا و زراوند و مرداسنگ و پوست انار به اسپند و به سرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند و اگر سعه بر روی باشد و حمرا بود نفع می‌کند و آن را ادمان حمام و انکباب بر آب نیم‌گرم هر روز و فصد پیشانی به عده چسپانیدن زلو بر آن و یا خوب بخارند تا خون از آن سائل شود پس به نمک و سرکه بمالند و بر آن مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع می‌کند آن را طلای صابون و نهادن آن تا آن را مص کند پس به آب گرم شستن و به مرات اعاده این کردن و یا بطلای عصاره خرفه مداومت کنند و آنچه از ادویه مفرده سعه را نفع کند چون بر آن مفرد یا مجموع طلا کنند شیاف مامیثا و مازو و حضض و زردچوب و بورق و روغن بادام تلخ و سرکه و مرو و گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زرده‌بیضه و بول گاو و حرمل و زرنیخ و زرنباد و نوشادر و شحم حنظل و جو سوخته و بیخ کبر و برگ انجیر خشک و بیخ نی خشک و شب یمانی و صبر و لبان و برگ زیتون و قطران ست و گویند که سعه رطبه را به کند چون کاغذ سوخته به سرکه سوده بر آن طلا کنند **محمد بن زکریا** گفته که این طلا برای سعه رطب است و بهتر از این دوائی نیست بگیرند خرف تنور کهنه دو جزو نمک یک جزو باریک سائیده به سرکه طلا کنند و گفته که در علاج سعه و قروح ردیه و در حصف و جرب که آن تخلف نمی‌کند اعتماد بر سرکه و نمک کنند که چیزی بهتر از این در تجفیف ماده نیست مع من امن از ورم **ابن هبه‌الله** گوید که علاج معفه رطب که از آن زرداب سائل شود فصد قیفال است اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض ضعیف بود و رگ سر مثل رگ پس هر دو گوش یا رگ پیشانی بگشایند و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدن روی باشد و قوت متحمل تنقیه بود استفراغ بدن کنند اگر غالب صفرا باشد به مطبوخ هلیله یا قرص بنشفه و اگر غالب بلغم باشد بحب صبر و مریض را از غذیه غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم بقر و شیرین چون حلوها پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و سهل‌الهضم مثل بچه مرغ دهند و فصد راس به روغن آس و روغن گل با برگ علیق و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس کنند و چون انصباب فضول بایستد در علاج این مرض ادویه محله بغیر آن که هیجان حرارت کند موافق باشد **صفت طلا** برای سعه رطب حادث با بدان صبیان زردچوب دو درم حنا در خام و گشنیز سوخته

هرواحد سه درم مرداسنگ یک مثقال ریوند یک درم پوست انار پنج درم بازو و سفیداب هر واحد چهار درم بادام سوخته شش درم اقلیمیای نقره و زرد و گلنار و دم‌الاکوین و رصاص محرق هر واحد دو درم ادویه کوفته بیخته به روغن گل و سرکه پرورده بر سر مکرر طلا نمایند که تجفیف و دفع آن کند و علاج سفعهٔ یابس بتربطیب بدن از اغذیهٔ مرطبه مثل ماهی سخوری و ماکیان و زردهٔ بیضه کنند و موم و روغن و پیه ماکیان بر سر طلا نمایند و مریض را هر روز چند نوبت در حمام داخل کنند و بر سرش آب نیم‌گرم ریزند و اگر مریض جوان باشد از جماع آن را منع کنند و اگر این مریض به اطفال باشد رگ پس گوش بگشایند و بخون آن بر سر طلا کنند و بعد از آن هم احمر طلا سازند و سر را به آب چقندر و سبوس مطبوخ به آب و سرکه بشویند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که سعه بیشتر از خون مخلوط بصفرا یا بلغم شور ردی تولد کند اما آنچه از خون صفراوی متولد شود ریم او رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا به مطبوخ هلیله و افسنتین و سقمونیا باید کرد و تنقیهٔ بلغم بحب صبر و قوقایا کنند پس ادویه طلا کردن و این طلا کودکان را سود دارد مازو خام بی سوراخ به روغن گل بریان کرده بسایند و به سرکه طلا کند و در هر ماه سه روز از آن روغن در بینی کودکان چکانند و بعضی اطبا مورد خنک و بعضی آمله به این دوا می‌آمیزند و سعهٔ که بر روی افتد بثرهای سرخ بود و علاج آن حمام است در روی بر بخارات گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و دیوچه اندختن و گل ارمنی و کافور با سرکه و گلاب طلا کردن و باقی در اقوال سابق مسطور شد **خجندی** گوید که علاج سعهٔ که از آن زرداب سیلان کند و آن را شیرینج گویند اگر با حرارت بود حجامت است و شرب شربت عناب و سکنجبین و غذا مزوره ماش یا جو به مغز بادام و اسفناخ و کدو و ماهی رضاضی و تنقیهٔ بدن به مطبوخ شاهتره و هلیلجات و بعد تنقیه طلا بقرص سعه و علاج سفعهٔ یابس این است که هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین بماءالجبن بنوشند و استفراغ خلط موجب کنند و تربطیب مزاج به اغذیهٔ رطبه مثل ملوخیه و اسفناخیه و قرعیه و علاج سعهٔ اسود فصد قیفال است و اخراج خون به قدر قوت و حاجت و فصل و استفراغ به مطبوخ افیمون و مطبوخ هلیله بعد از نضح و طلای



دواءالقرطاس آن را نافع بود و کذا قیروطی که در قول ابن الیاس در علاج سعفة حمرا گذشت **انطاکی** گوید که بعد تنقیه حجامت سر کنند در سعفة رطب و ترطیب او در سعفة یابس به مثل العبه و شحوم و از مجربات برای سعفة رطب این است که مرد مقل و صبر و حبالبان و زردچوب به سرکه و بول انسان سرشته به مرات طلا کنند و بعد آن به طبیخ ترمس شویند و برای سعفة یابس آرد جو سوخته و سرکه به موم طلاء و کافور و حنا بعد جدا کردن او از دست طلاء یا پیه بز و زرنیخ زرد و بعد آن به روغن بطم چرب کنند **گیلانی** می نویسد که چون این مرض از مواد مختلفه می باشد لابدست در علاج او از اخراج آن مواد و آن به مثل طبیخ اف تیمون و غیره آنچه مخرج صفرا و سودا و بلغم شور هر سه مواد معاً باشد یعنی از شان آن دو ادفع این هر سه خلط بود مثلاً پوست هلیله زرد از هفت تا ده مثقال با اف تیمون سه درم شب در آب تر کنند و صبح جوشی خفیف داده خوب مالیده صاف کنند پس صبر و سقمونیا به قدر حاجت سائیده به آب آن مطبوخ حب بسته بخورند به عده طبیخ بنوشند به عده تنقیه باقی مع ترطیب به مثل ماءالجبن و شاهتره تر چنان چه در قول شیخ گذشت باید کرد بعد از آن بر ماءالجبن سی درم و اف تیمون یک نیم درم اقتصار ورزند و گاهی فصد رگ منخرین و ماقین برای سعفة که در روی باشد می گشایند لیکن سعفة که برو افتد کم صحت یابد و بدانند که ادویه موضعیه مستعمل در سعفه و جرب از هر قسم که باشند باید که از چیزی گوگرد و از قدری میعه سائله خالی نباشند که این سری از اسرار اطباست لیکن می باید که استعمال آنها در هوائی بود که بارد نباشد و باید که استعمال ادویه موضعیه مطلقاً بعد تنقیه و استفراغات باشد و از علاجات سعفة یابس استفراغ ماده فاعله اوست به مطبوخ مرکب از اف تیمون و هلیجبین و تخم کاسنی و شاهتره و گل سرخ و تمرهندی و ترنجبین و ترطیب مزاج به اشربه مرطبه و غیر آن که در اقوال سابق گذشت **مصنف** خلاصهالتجارب گوید آنجا که قرحه و سبب نبود و درد کند و ریم رقیق و سوزان تر آید اول تنقیه صفرا کنند انگاه قواض در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و اگر خون غالب باشد اول لختی خون کم کنند به فصد قیفال یا به شرط گوش و رگ پس گوش و رگ پوست سر و رگ پیشانی اگر علت بر سر و روی و حوالی آن باشد و اگر بر

اعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق انبب بود آگاه مسهل دهند و حجامت حوالی مرض هم نیکو بود و زلو بر مرض چسپانیدن تدبیری بس صواب بود خصوصاً بعد تنقیه و اگر ریش فراخ شود و رطوبت غلیظ لزج از آن ظاهر گردد اول استفراغ بلغم باید کرد انگاه طلاهای مناسب و حق آن است کسی را که برداشت سوزش سرکه و نمک باشد اگر تیزاب فاروقی بمالد و بعد آن موم روغن مالد چندآن که یک بار چرک آن کشیده شود پس چند روز برآساید و بار دیگر بمداومت تیزاب و روغن با مهلت نماید تا آن که ریش بصلاح آید بهترین علاج برای مطلق سعفه بود و این بس عجیب است و مداومت طلای موم روغن نطف و بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی بدل است و سعفه اطفال را زود به اصلاح آورد و کف گوشت جوشیده در این مرض مکرر مالیدن بس مجرب است و آنجا که ریش خبیث تر باشد تیزاب کاری و موم روغن نطف هر دو باید و بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سعفه غالب بود بحمام و بخار آب گرم آن محل را نرم باید داشت و خراشیدن آن محل و خون آن بیرون کردن به عده مرهمی که از مرداسنگ و زردچوبه و روغن زیتون و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد و همچنین مغز شفتالو تلخ سوخته سائیده مالیدن ومغز بادام تلخ و مشمش همین حکم دارد لیکن اگر مرداسنگ و توبال مس سوخته و حنا و اندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش سخت گرم و عفن باشد گل ارمنی و کافور در سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصلح خلط به کار داشتن نافع بود و مرداسنگ و پوست انار و زراوند طویل و زردچوبه برابر با دو چند آن حنا کوفته بیخته در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کردن سعفه اطفال را نافع بود و سام ابرص را خشک کرده سحق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید بود و مسحوق آن را اگر در روغن بریان کرده طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زهره خوک را با غسل طلا کردن و سعفه مورد قی علاج و اصلاح تام نپذیرد و مع ذلک تیزاب کاری را اندر آن اثری نیک بود **مؤلف** اقتباس نوشته که سعفه یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا بروی و سینه و دستها برسد پس اول رگ سر رو زنند و به فاصله سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصله سه چهار روز رگ پس گوش گشایند و تنقیه بدن بماءالجبن و

سفوف لاجورد و حب آن و شربت الهی علوی خان فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل برگ حنا خرمهره زرد سوخته بورق بریان هر یک دو توله در روغن سرشرف سرشته طلا کردن نافع است و همچنین روغن یاسمین و کذا مسکه گاوی و ضماد از تخم روانسن با روغن سیاه در یک هفته به می‌سازد و سعه رطب که آن را شهیدیه گویند اکثر بزبان به سبب احتباس حیض افتد و با سیلان ریم از هر بن مو و سوزش و شدت درد باشد در آن فصد قیفال گیرند و بفاصله سه روز رگ هر دو صافن زنند و بعد چهار روز تنقیه نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیه بدن و دماغ به مطبوخ افتیمون اسطوخودوسی علوی خان کنند و جهت تسکین درد این بخور به کار برند برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ نیب و پوست درخت انبه کهنه هر یک سه توله عنب‌الثعلب بیخ توله و هر روز صبح و شام به آبی بشویند که در آن برگ نیب و برگ بهت و برگ انار سبز جوشانیده باشند به عده به این مرهم مندمل سازند مرداسنگ مغسول زردچوب توبال مس سوخته برگ حنای خشک قنبیل هر یک سه ماشه موم سه توله در روغن گل گداخته مرهم سازند **سرهندی** گوید که نوعی از بثور سر است که بثور کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پدید آید و بعد چند روز به شود و آن عسر العلاج است و به مرات دیدم که به این تدبیر منقلع می‌شود یعنی حلق راس کنند و تمریح و دلک به لیمو قطع کردن متصل بحلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقاً می‌کند

### قوبا

عبارت است از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارش و رنگ او گاهی مائل بسیاهی و گاهی مائل بسرخی بود و کنارهای او در اکثر سطر و سرخ باشد و آن را بفارسی کریون و بریون و بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آن را مره سودا غلیظ مختلف گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این در قوبای مزمن بود که از آن پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه‌ترین قوبا بسعه یابس است و از قوبا نوعی است خبیث مودی بجدام و آن قوبا ساعی بود و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که قوبا از سعه یابس اخیث دارد او آکل و بسیار غائر بعید نیست و سبب قوبا قریب از سبب سعه است و سریعتر قوبا از روی صحت آن

است که ماده رقیق او غالب تر باشد و بعضی از قوبا رطب دموی است که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سالم تر است و بعضی از آن یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که به احتراق مستحیل بسودا گردد و بعضی از قوبا متقشر بود به سبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی از آن غیر متقشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و او آن است که ماده حاده رقیقه در آن غالب تر باشد و بعضی واقف بود و او آن است که اجزای غلیظ ارضی بر آن غالب تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی از آن مزمن روی و قوبا مرض خریفی است و **طبری** گوید که قوبا شبیه به بثور منبسط متقشر بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیرالشکل باشد و گاهی بر استدارت منبسط شود حتی که مسافت بسیار از جلد درگیرد و گاهی بندرت به شکل مستطیل باشد و قوبا سه جنس است و انواع آن بسیار بود پس جنس اول دموی است و او آن است که از فساد خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم رطوبی است و آن از فساد رطوبت و سخونت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی است و آن از خلط سوداوی هنگام احتراق اخلاط و استحاله آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی اغبر تیره باشد و گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام اختلاط صفرا با خلط موجب او بود و در آن حدث حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنا بر مخالطت خلط حریف با سبب فاعل او باشد و اگر خارش مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آن که آنچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حاد است و **ایلاقی** گوید که سبب این مرض دو چیزست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که آن خلط را بنا بر اشقاق بر اعضای رئیسه به سوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خلش و دغدغه و سوزش و سیلان است و یا غلیظ سوداوی مختلط با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خلش است و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و **انطاکی** می نویسد که قوبا خرازست و بعضی اطبا تخصیص خراز بدان چه در سر باشد کرده اند و قوبا بغیر آن دهر چونکه باشد قوبا خشونتی است و چون خبیث گردد و آن را حکه لازم شود و سعی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده حرافت اغذیه و ادمان اشیای

مغزله مثل لحم بقر و بادنجان است و علامت آن بودنش به رنگ خلط است و خروج رطوبت از رطب آن و خشکی او از یابس آن **علاج** در ابتدا گرم باشد مالیدن ادویه خفیف چون روغن گندم و نخود و پوست نارگیل و چوب شیشم و یا چک دشتی و روغن گل و بادام تلخ مفید و ایضاً مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمق بطم و شحوم مانند چربی بط و ماکیان نافع بود و یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگهاره خنک و تخم پنوار و بیخ پالک جویی و بیخ کسوندی و تخم تهرندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون و رسوت و هلیله و مرمکی و مقل و اذراقی هر واحد در سرکه سائیده و یا روناس با عسل و کذا آب مقطر لوبان دست آن و یا آب برگ سیم و یا برگ هارسنگار و یا آب برگ کاه بندر یا که در موسم برشکال می‌روید تنها و یا با سهاگه مساوی و یا بورق در آب برگ امتلاس بمالند و اگر کهنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد هفت اندام و یا باسلیق هرچه مناسب باشد تنقیه به مطبوخ ایتیمون و یا شاهتره کنند و ماءالجبن دهند و تدبیر خفیف جذام به کار برند و مروق شاهتره و کذا نقوع براده شیشم با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات است و اطلیه چون طلای سعفه طلا نمایند و باید که پیش از طلا زلو بچسپانند و یا از چیزی بخارند که خون فاسد از آن برآید و اگر قند سیاه کهنه قدری گرفته بدست نرم کرده بر موضع و او بچسپانند و بردارند و تا یکپاس همچنین کنند همه ریشه او برآید به عده اگر خواهند شیر انجیر طلا کنند که در دفع آن از مجربات استاد مرحوم است و گیاه لئویری که بغایت تیزست جهت قوبا و برص سیاه مالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویه رادعه چند روز طلا کنند تا عود نکند و آن را که بدوا به نشود شق نمایند اگر ممکن بود پس دواي حاد نهند تا گوشت فاسد را بخورد به عده به مرهم سفیداب و مانند آن جراحی را مندمل سازند و در قوبای متقشر نیز اول فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر زن باشد هر دو صافن گشایند و به منضج سودا یا مطبوخ ایتیمون نضج داده تنقیه به مسهل سودا و حب لاجورد و مطبوخ ایتیمون غاریقونی علوی خان کنند پس ماءالجبن یا چوب چینی خوراندند و خوردن اطریرفل ایتیمون علوی خان به این عرق نیز مفید است شاهتره نیم آثار سرپهوکه برگ گز و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و مکوه و ایتیمون هر یک بیست

توله براده شیشم و آبنوس هر یک سیزده توله مندی یا بیخ و برگ و گل یک آثار عناب کلان یک و نیم پاو بسفائج هفت توله درونج عقربی چهار توله گل گاوزبان نه توله گل نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح ده شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله با شربت عناب سه چهار توله و غذا گوشت بزغاله شیرخواره و چوزه مرغ بنان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر و میان طعام آب دریا دهند **ذکر ادویة مفردة نافع قوبا** ضماد پیاز و زراوند و خربق سیاه و بادام تلخ که مجرب است و حلتیت و زیره و سریش و کرویا و سنج که مجربست و ورع و بیخ قثاءالحمار و قرفه و دارچینی و سرگین خرگوش و خربق سفید هر واحد به سرکه سوده و کذا نمک به سرکه و زیت یا به سرکه و روغن گل و کذا حماض خام یا به شراب پخته بعد غسل موضع به سرکه و نظرون و کذا بیخ آن به سرکه پخته و کذا کندر مخلوط بزفت و سرکه و کذا سرگین کبوتر به آرد جو و کذا کبریت به زیت و یا به روغن بادام و کذا حرف به عسل تنها یا به سرکه و نیز و کذا خرمهره سوخته و کذا کف دریا تنها یا به شراب کهنه و کذا عصاره قثاءالحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم بیدانجیر و زرنیخ زرد و بلسان سوده به عسل آمیخته و کذا شیلیم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا شیلیم و پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم ترنج در قوبای وجه و کذا اقشار کندر و پیه بط و کذا گل شقائقالنعمان و کذا آب شبت تازه به عسل جوشانیده تا قوام آن غلیظ گردد و کذا شبت و سداب و عسل و کذا دارچینی به سرکه و غسل و کذا سرگین فاخته به آب ترب و کذا تخم شهدانج بگوگرد آمیخته و کذا کندش و تخم ترب و کذا حلزون به تمامه کوفته و کذا حلبه و انجیر به سرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و نظرون و کذا شب یمانی به عسل و کذا برگ جمیز و کذا روغن گاو و سداب و عسل و کذا مغز تخم بیدانجیر و شاخ گوزن سوخته و تخم گندنا و کذا خانه زنبورعسل و چرک بدن کشتی گیر که مجرب است و **اکل و ضماد** خربق سیاه و کذا جوز جندم و کذا شحم حنظل و کذا مسکه تازه و کذا ترشی ترنج در قوبای صفاوی و کذا دارچینی و کذا نسرین و کذا سم بز سوخته و کذا سرکه عنصل و کذا مغاث و کذا گاوزبان مسلوق به روغن بادام تا چهل روز و **ابن سراپیون** گوید که علاجی نافع تر در قوبا از مداومت استعمال آب گرم نیست **ذکر**

**ادویه مرکبه** که در قوبا مستعمل **حب طلا** که برای قوبا معمول مولف و عجیب‌الآثر است مرداسنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگه بریان فلفل گردمازو کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تهوتهه نصف یک جزو کوفته بیخته به آب لیمون حبها سازند وقت حاجت قوبا را خاریده به آب لیمو یا آب ساده سائیده طلا نمایند و اگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بهتر است **ایضاً** مجرب گوگرد کته پاپریا نیله تهوتهه سندروج سیاه سهاگه تیلیه مرداسنگ هر واحد یک درم سیماب دو درم اول گوگرد و سیماب را یکجا کهرل نمایند که هر دو سیاه شود پس ادویه دیگر کوفته آمیخته خوب بسایند و به آب حبها ساخته وقت حاجت به سرکه سائیده بمالند **ایضاً** که اکثر برای غربا تیار می‌ماند و مجرب است بابچی گهونگچی سرسون هر یک دو درم تخم پنوار چهار درم نیله تهوتهه دو ماشه کوفته به آب لیمو سائیده به قدر کنار دشتی حبها سازند وقت حاجت یک حب به سرکه یا به آب ترب سوده ضماد کنند و در نسخه دیگر کوه عوض نیله تهوتهه است و وزن همه برابر و بدوغ ترش سرشتهکه به کار برند که جهت گج داد معمول مجرب است **حب قوبا** که در این باب مجرب است پلاس پاپره گندهک سهاگه بریان افیون برابر گرفته به آب لیمو کهرل کرده حبها سازند و قوبا را خاریده به آب لیمو حل کرده طلا سازند و در نسخه دیگر که آنهم معمول است چنی گوند کات سفید مازو عوض پلاست پاپره است **ایضاً** مجرب سهاگه نوشادر پهنکری تخم پنوار افیون هر یک دو ماشه چونه یک ماشه در آب لیمو چهار گهری حل کرده حب بندند و قوبا را خاریده به آب لیمو و اگر نباشد به آب ساده سائیده بمالند **ایضاً** مجرب سهاگه خام دال گندهک بابچی سیماب هر یک چهارده ماشه مازو چهار ماشه به آب لیمو حب بسته بدستطور طلا نمایند و در نسخه دیگر توتیای میز صندل سفید عوض دال و بابچی است و وزن همه برابر **ایضاً** برای دوا مجرب احقرالعباد نوشادر گندهک آنوله سار هر یک نه ماشه مازو شش ماشه سفیده سهاگه هر یک پنج ماشه بنله تهوتهه از یک ماشه تا سه ماشه در آب لیمو سه روز حل کرده حب بسته بدارند و وقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری داد را خاریده طلا نمایند **دوای قوبا** یعنی و او منقول از بیاض استاد علیه‌الاعتقاد سندور پیه مرغ هر دو با دسته چوب نیم صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی مازو سبز

کوفته در سرکه حل کرده طلا سازند یا شوره قلمی برگ گل به گله برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند و یا زردچوب  
چونه پان به آب سائیده بمالند **ایضاً** که در ازاله قوبا مجرب برگ نور استه خیارشبر یک جزو ترشی انبه یک جزو  
شاخهای نرم زقوم دو جزو باریک سائیده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند در دو سه بار زائل شود **ایضاً** ترشی انبه  
دو توله توتیای سبز شش ماشه هر دو را باریک سائیده در یک نیم پاو آب آمیزند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند  
وقت حاجت قوبا را خراشیده با پر مرغ آلوده بمالند و این دوا در اصلاح قرحه او رنگ زیبایی نیز مفید است **ایضاً**  
مفید قوبا با لوبان کوریه شکر سفید به آب لیمو سائیده طلا کرده باشند **ایضاً** مجرب تخم پنوار زردچوبه سهاگه  
کات سفید افیون برگ صد برگ در آب سائیده حبها بسته به آب لیمو یا به آب شنبیه سائیده ضماد نمایند **ایضاً**  
آمله صندل سرخ گوند چینه دال سهاگا کات مساوی به آب سائیده قوبا را خاریده بمالند و در نسخه دیگر گندهک  
آنوله سار تخم پنوار عوض صندل و گوند و دال است **روغن گندم** نافع قوبا و سعه و محلل و ملین و مسکن  
سوزش و حرارت و مفید اورام صلبه گندم صاف شب در آب تر نموده صبح در شیشه کرده به طریق دول جنتر  
روغن برآرند و یا گندم را شسته شب در هوا دارند و صبح بر تخته سنگ و یا صفحه آهن گرم نهند و از بالا قطعه  
آهن بغایت گرم گذاشته پخش کنند آنچه رطوبت سیاه گرداگرد او برآید بستانند و همچنان گرم بمالند **روغن**  
**پوست نارجیل** از مجرباتوالد مرحوم پوست جوز هندی دو سیر بابچی یک سر گوگرد شتری پوشیر اشخار پنج  
درم نیمکوفته در شیشه پر نموده به طریق چوه بچکانند و موضع و او خاریده بمالند **نوع دیگر** از مجربات احقر  
پوست سخت نارجیل یک رطل توتیای سبز نوشادر آهک آب نادیده تنکار هر یک دو نیم درم همه را نیمکوفته  
روغن کنجد بیست درم ممزوج کرده در شیشه آتشی یا در ظرفی کهنه به طریق پتال جنتر روغن کشند **روغن**  
**پاچک دشتی** که خشونت جلد و قوبای مزمن را دفع کند بگیرند یا چک دشتی و در دیگ گلی پر سازند  
چندانکه چهار انگشت کناره دیگ خالی ماند و سبوچه پهول به آب پر کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش  
و بر آتش پاچک دشتی که بر زمین روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ مذکور را بر دیگدان نهاده زیر او



آتش چوب کنند و ساعت بساعت سبوجه را که بالای دیگ است بردارند و آنچه عرق مانند بر ته سبوجه جمع شده باشد به انگشت شپلیده در ظرفی بگیرند و باز آن سبوجه را بر دیگ گذارند و همچنین کنند تا آن که هیچ عرق برنیاید پس عرقی را که در ظرف گرفته باشند قدری بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن بپاچک دشتی نوع دیگر برای هر قسم داد را کوفته نافع است بیارند پاچک دشتی یک آثار و هرتال پنج دام پخته و روغن کنجد یک آثار و هرتال را در روغن حل کرده هر عدد پاچک را از این روغن غلاف کنند و در ظرفی گله ته بته نهاده و گل حکمت نموده به طریق پتال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت استعمال نشود **روغنی** که برای قوبا و جرب سخت سودمند است زرنیخ ده درم گوگرد پنج درم سیماب پنج توله روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسیایند تا سیاه شود آنگاه زرنیخ را حل کرده در پاو آثار روغن به انگشت خوب لت کنند و بر پارچه آب نارسیده بمالند و بر سیخ آهنی پیچیده برشته محکم کرده بر طشتی پر از آب بیاویزند و آتش دهند و روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه همی ریزند و روغنی که بچکد از روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل می کند **ضماد** که برای داد لائق صادست سیماب دو توله گندهک آنوله سار و گندک لومیه مرداسنگ هر واحد شش ماشه سوای سیماب هر سه دوا باریک سائیده دو توله روغن زرد داغ نموده در تهالی کاسنی ادویه مع سیماب از کئوره کاسنی خوب حل کنند تا که سیاه شود نگهدارند و قوبا را از پاچک دشتی بخارند که سرخ شود پس دوا بمالند تا یک گهری که عاجل الشفاست **ایضاً** که برای قوبا و جرب و قروح خبیثه از مجربات حکیم علوی خان است بابچی کالی زیری تخم پنوار گندهک آمله سار مساوی کوفته شب به آب خیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد و روغن کنجد داخل کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از دو سه ساعت به آب گرم و سرکه و سبوس گندم بشویند و اگر بمالیدن برطرف نشود هر روز تا سه روز ناشتای یک پیاله ماست خوری از آب آن بنوشند که انشاءالله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد برطرف گردد **طلا** که برای داد معمول است تخم پنوار آمله لاکهه برابر کوفته موضع داد را به کیسه خوب بمالند بعد از آن دوا مذکور را به آب طلا کنند و در نسخه

دیگر کات عوض لاکهه دور دیگری بابچی مرقوم است **ایضاً** معمول مازو سهاگه بریان گندهک چهچیه کته پاپریا هر واحد یک توله مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوته بریان سه ماشه در عرق لیمو سائیده حبها بندند و بوقت حاجت طلا کنند **ایضاً** مجرب سهاگه تیلیه گندهک شکر سفید برابر کوفته بیخته به آب طلا کنند **ایضاً** معمول و مجرب گندهک آمله سا گندهک چهچیه کتهه سفیدمال کوئه بابچی هر یک یک توله تخم پنوار شش توله کوفته بیخته به آب شبینه سرشته به کار برند **ایضاً** که جهت قوبا مجرب و بی نظیر است سهاگه بریان فلفل سیاه و هلیله زنگی پوست بیخ لک جوئی هر چهار برابر در آب لیمو سحق کرده بر موضع قوبا طلا نمایند در سه روز مستاصل گرداند بنحویکه مجال عود نماند و در نسخه دیگر مندور عوض فلفل است و درخت پالک جوئی را گل به گله نیز گویند **ایضاً** از بیاض استاد مرحوم تخم پنوار آمله مین بهل بول سرخ برگ سنا هر واحد یک توله کوفته بیخته نگاهدارند وقت حجات به قدر کفایت در جغرات آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد یک توله مصطکی نیز افزایند و در نسخه دیگر سه عدد برگ آگ زیاده است و نوشته که مجموع را سائیده در دوغ ترش آمیخته یک روز در آفتاب داشته بر موضع داد طلا کرده بگذارند تا خشک شود و طلا بر طلا کنند تا سه بار پس بشویند **مرهم** برای داد و یبوست مجرب حکیم علی علكالبطم اشق مقل زراوند مدحرج هر یک سه ماشه روغن گل چربی بز موم هر یک یک توله به دستور **مرهم سازند اقوال مهره** مسیحی گوید که اگر توابی از اخلاط حاده لذاعه باشد باید که معالجه به اشیای مسکنه مطفیه کنند و اگر از اخلاط علیظه بود به ادویه قوی التلطیب و تحلیل نمایند و اولاً استفراغ ماده به اسهال کنند و تدبیر را به چیزی که مضاد علت باشد مائل گردانند و مداومت استعمال آب شیرین گرم کنند و بعد استحمام اطلیئه موافقه استعمال کنند پس اگر قوبا کثیرالرطوبه باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد به چیزی که جلا بغیر تجفیف کثیر نماید و در قوبای هائج آنچه جلا بغیر تلذیع نماید مثل آرد جو و باقلا و آب چقندر مطبوخ و سبوس میده و تخم خرپزه مقشر استعمال کنند و اگر هائج نباشد آرد ترمس و نخود و تخم ترب و نشاسته به سرکه استعمال نمایند و برای قوبا منفعت قوی عظیم نماید اگر روغن گندم برب ترشی ترنج طلا

کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را مسح آب دهن قبل از خوردن چیزی و آب شقائق‌النعمان و آب حماض و ایضاً مازو و هلیله سیاه اگر هر دو به سرکه بپزند کفایت باشد و اما قوبای کثیرالرطوبت محتاج به ادویه قویه باشد همچو خربق سفید و سیاه و کبر و برگ فنجنکشت و تخم آن چون بعضی از اینها یا همه با موم و راتینج آمیخته طلا نمایند و اما قوبائیکه از اشیای حاره هیجان کند باید که در آن اشیای قوی بلالذع استعمال کنند مامیثا به کندر و یا کف دریا و کتیرا و یا گوگرد و بقفرالیهود و یا توبال مس بصرغ پس اگر قوبا مزمن و متکمن گردد احتیاج به ادویه قویه مرکبه افتد مثل این دوا خربق سفید چهار مثقال آرد ترمس صدف سوخته نظرون هر واحد سه مثقال سائیده طلا نمایند **دیگر** اشق آرد ترمس هر واحد یک مثقال بوره سرخ دو مثقال بسرکه تند حل کرده طلا کنند و بعد اندک زمان به آب گرم بشویند و سه روز این عمل کنند و اما قوبائی که در آن جلد متقشر گردد و با خارش باشد و آن برص اسودست می‌باید که در آن اخراج خون کنند اگر همه بدن ممتلی و متحمل به فصد باشد به عده ادویه مسهل خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیه بدن کردند طلا بخربق سفید و سیاه به آهک مغسول و یا از بیخ کبر و صبر به سرکه و شقائق‌النعمان و بیخ کرم ابیض به سرکه نمایند و اگر در آنجا خارش باشد بگیرند برگ خرزهره سبز دو روغن شیرین بپزند تا مهرا گردد و در سرکه سائیده بر آن روغن کنجد و موم سرخ گداخته اندازند و حل کنند به عده بر آن گوگرد غیر سوخته پاشیده بر هم زنند تا هموار گردد و در آفتاب و یا در حمام طلا کنند **بوعلی سینا** می‌نویسند که قوبا در اصل علاج محتاج به ادویه جامع تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول از این هر دو به حسب ماده غلیظ بود و ثانی به حسب ماده حار رقیق و به حسب غلبه یکی از دو امر محتاج به تغلیب یکی از دو تدبیر باشد و چسپانیدن زلو بهترین علاج است و احتیاج بود در امر تنقیه و اتباع آن بماءالجبن به طریقی که بمشاهده واجب کند و تغذیه و ترطیب و تدابیر مرطب به چیزی که سعفه بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگ‌ترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قومی گفته که

آنچه منع حدوث قوایی کند و حادث آن را صحت بخشد این است که لک مغسول که غسل او بصبر باشد یک درم با سه اوقیة مطبخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد و علاجش علاج جذام است

### معالجات موضعی

اما برای قوبا نو و متوسط از ادویة مفرده ترشی ترنج است و برای قوی نیز و صمغ عربی به سرکه در صمغ بادام و صمغ آلو به سرکه و میعة سائله به سرکه و خردل به سرکه بغایت مفید و آب کبریتی و آب شور و زبد و کف دریا و سریش چرم و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان او و تخم خربزه و بیخ خنثی و آن اسراش ست و روغن بادام تلخ نیکو است و سنگ سبویه و برگ کبر به سرکه و سنگ سبویه هر قوبا را بخاصیت نفع می کند و اقلایا و مغاث و روغن گندم قوایی عارض هر بدن و ضعیف و قوی را صلاح بخشد و زرد چوب و برای قوایی مبتدی مداومت ریختن آب گرم بر آن به عده مالش به روغن بنفشه کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاهی طلای ماء الشعیر آن را ببرد و خصوصاً با کزمازج و سعفة رطبه را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبز آن و آب خرفه و صمغ آلو نافع برای قوایی صبیان است بگیرند صمغ بادام و سریش چرم و میعة مساوی و به سرکه آمیخته طلا کنند و یا بگیرند سریش بخار آن و کندر و گوگرد و سرکه و سحق کرده استعمال نمایند و اما قوایی مزمن ردی محتاج به ادویة قوی تر بود مثل عصاره ترشی ترنج مقوم بطبخ و مثل روغن نخود و روغن برنج و روغن گندم خاصه و صمغ بادام تلخ و گوگرد و پشک بز سوخته و کف دریا و قطران و زفت هر دو عجیب است و همچنین ادامت طلا بنفط سفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه و فنجنکشت و کبر و اشق و خریق و حبالبان و تافیساً خاصه لاسیما چون از آن قیروطی به روغن خردل بسازند و سنگ سبویه و اشق به سرکه و قردمانا و کندش و خاکستر کبوتر و زردچوب و خردل و حرف و تخم جرجیر و غسل بلادر بغایت مفید و از مرکبات این است که بستانند قردمانا و بسایند و با روغن گندم بیامیزند و خاکستر سیر با غسل و گوگرد بصمغ بطم و بجیر حبالبان به سرکه بسیار قوی است و برای قوایی مقشر نیز و یا بگیرند کندر و زاج و کبریت و صبر هر واحد یک درم صمغ دو درم و به سرکه طلا کنند و یا

بگیرند بوره ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قفرالیهود هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق سیاه زاج سوخته هر واحد یک و نیم درم و از آن طلا سازند و یا سنگ سبویه بکوبند و به سرکه طلا کنند و یا بگیرند زاج و مر و کندر و شب و کبریت و صبر و بطلا سرشته طلا نمایند **دوای جید** حبالبان ده جزو گوگرد زرد چهار جزو سنگ سبویه یک جزو باریک سائیده به سرکه و روغن طلا کنند و یا بگیرند کبریت و دقاق و کندر و اشق و در سرکه گداخته به کار برند و یا بگیرند سرگین سگ و اشنان گاوزان و کبریت ابیض و سداب و دخان تنور و پوست انار و خاکستر حمام و زرنیخ زرد و سرخ و کبریت اصفر مساوی و در سرکه و زیت حل کرده طلا نمایند **مجوسی و صاحب جامع** گویند که حدوث قوبا از مزه سودا می شود چون کثرت اغذیه مولد آن کنند و از آنچه در آن انتفاع یابند فصد و شرب دوای منقی سودا و پرهیز از اغذیه مولد آن است و اما آنچه بدان تطلیه موضع نمایند سنگ سبویه به سرکه است و هلیله زرد را باریک سائیده بصرغ آلو سرشته به سرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند و یا علكالبطم به اندک موم و زیت گداخته و بر آن گوگرد باریک سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا بگیرند سرگین زرزور و سرگین سوسمار و باریک سائیده به سرکه سرشته به کار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم و بر قطعه آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرکه بر آن پخش نمایند و رطوبتی که از آن سیلان کند بگیرند و بر قوبا طلا سازند و اوفق علاج در قوبا که بارها آزموده ایم استعمال ماءالجبن بحب افتمون است **طبری** در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن است به حسب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سوداوی است و اکثر آنچه در استفراغ بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده می شود مطبوخ افتمون و طبیخ افسنتین است و این نسخه اوست بگیرند هلیله سیاه و کابلی و زرد هر واحد ده درم بعد دور کردن خسته آنها افسنتین رومی ده درم شاهتره خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی بیخ سوسن آسمانجویی مامیران چینی و پنج درم افتمون هفت درم همه را به طریق مطبوخ بخشکی شربت از آن مقدار یک صدو بیست درم گرته سه طسوج سقمونیا و یک درم غاریقون در آن حل کرده نیم گرم بنوشند اگر یک شربت کفایت نکند معاودت آن نمایند و بر

خلقی تجربه این کردم و از آن مع لزوم پرهیز صحت یافتند و قومی را از اهل عباد دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود و معالجه آن بشرب نقوع صبر نمودند و برای علاج او به بصره رفتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و از آن صحت یافته بوطن خودها بازگشتند حتی که در بصره مکانی که در آن مقام می‌کنند معروفیست و برای ایشان در آنجا مکانات مرتب شده‌اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم و زرد چوب ده درم و مامیران چینی پنج درم و آن را با مویز مع تخم در آب کاسنی تر کنند و در آفتاب سه روز بدارند به عده هر روز از آن یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند و کسی را که از ایشان بواسیر باشد در این اجزا مقل زیاده کنند و به روغن خسته مشمش بنوشند و غذای او شوربای گوشت فربه باشد و بر این ده روز تا بیست روز قائم مانند و در هر دو روز یک بار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا از این صحت یافتند و بازگشتند و اکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم و بیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و نوعی از ماهی شور تعرض نماید آن را این حادث نمی‌شود و هر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آن را این مرض پیدا گردد و از آنچه انواع قوبا را در ابتدا ابدان طلا نمایند و جالینوس آن را ذکر کرده چرک دندان اطفال است چون بر ناشتا باشند و روغن گندم و در آخر آن چون طول کند حرمل کوفته با زبد در سرکه حل کرده است و اهل اهواز این حرمل را سوخته و غیر سوخته به سرکه استعمال می‌کنند و آن را دواء الخنفس نامند و این در آن حسن‌التاثير است و آن را به سرعت قلع می‌کند و اما اهل عراق آن را بصمغ آلو محلول به سرکه طلا می‌نمایند و آن را قلع و زائل می‌کند لیکن الم شدید می‌آرد و این یسار را دیدم که چون قوبا به اطفال حادث می‌شد خرما می‌گرفت و آن را مثل معجون ساخته مدام بر قوبا غمز بدان می‌کرد قوبا به سرعت از سطح جلد منقلع می‌شد و در آن سوراخها مثل فرو بردن سوزن ظاهر می‌گردید و از آن آب زرد ترشح می‌کرد و مدام آن آب را نشف می‌ساخت تا آن که پاک می‌شد و سوراخ فارغ ظاهر باقی می‌ماند به عده به روغن گندم و یا نخود یک بار طلا می‌نمود و قوبا خشک می‌شد و از جلد جدا می‌گردد و من این را در مردم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و از اطلیة قوبا این است که زیت در چراغ روشن کرده دخان او بگیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کند و تضح یابد پس اندمال آن نمایند و اگر

استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را به سرکه بیوشند و به روغن گل جرب کنند که از این خارش ساکن شود و چند پیر زال را دیدم که معالجه قوبا به ادویه پوشیده می کردند و از ایشان دریافتیم که صدهای حدید و زنگار آن به سرکه گداخته است و در خلقی استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب العهد اصلاح می یابد و بعیدالعهد گاهی متعسر می گردد و بعد فصد و استفراغ بر آن زلو چسپانیدن بد نیست تا خلطی را که خارج از عروق در آن واقف است استصاص نمایند و رنگ آن قوبا عریض بود و کثیرالمده باشد و از آن صفائح مثل قشور جدا شود و گاهی از آن خون سائل گردد و این بسیار دشوار است و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده بر جمیع ابدان آنها عام گردید و بجدام مودی شد و این از بعضی علامات جذام است پس واجب است که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر است و نوعی از قوبا صغارالشکل عظیم الحکة است و این دلالت می کند بر آن که خلط موجب او حریف لذاع است و این نوع بقوبای جربی معروف است و این اکثر در خصیتین دور کمره حادث می شود و انسان بخارش آن ایذا می یابد و آن را بیخواب می گرداند و علاجش علاج جرب کثیرالحکة است و سوای این در مار استان دیدم که برای این نوع وصف طلا بقطران می کردند و آن اثر نیک می نماید و حکه را فی الحال زائل می کند و ایضاً دیدم که در آن مالش آب انار غیر پخته فی الفور اثر می کند و عقب او روغن گل بمالند و نوعی از آن صغیر شبیه به بثور است و آن بقوبای متناثر معروف است و این را بعد استفراغ و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و مالش به روغن گل زائل می کند و آنچه از خادم سقلابی در علاج قوبا استفاده آن کردم و در کدامی از کتب ندیدم رامک است که به سرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یک دو دفعه آن را زائل می کند و اهل موصل مداد چینی به سرکه حل کرده بر قوبا می گذارند و بر حالتی می مانده زیاده فراخ نمی شود ایضاً او گوید که علت معروف بحکاک جبهه مرضی است که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود غیر آن که رقیق بود و از آن پوست باریک جدا گردد و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حریره یا آردهاله است که آن را بر چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق بنماید و شخصی را

دیدم که بر همه بدن او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقه فاسده متغیرالکیفیت است که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود پس طبیعت بنابر تنقیه دماغ از اقرب موضع مقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند به عده بر آن منجمد و خشک شود و بر شکل مذکور گردد و با آن خارش بهر آن باشد که در آن خلط فاسط اندک حدت بود پس لذع مسام کند و این علت عسر است علیل از آن صحت نمی یابد مگر بپرهیز تام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسرالبرء بود و علاج این استفراغ بدن به حسب امکان است و افضل و اولی استفراغ سر است به چیزی که مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون از آن فارغ شوند مداومت شستن پیشانی به آب گرم نمایند و عقب آن به موم و روغن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آن که مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات متواتر طلا نمایند و هرگاه در وزیدن طلا کنند روز سوم به آب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو به آب مطبوخ زوفای صعتری پخته ضماد کنند آن را زائل کند **سعید** گوید که علاج قوبا اولاً به فصد به عده به اسهال مره سودا و ادخال مریض بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بجلاب کنند و غذا مزوره زیرباج یا بچه مرغ مرتب به آب غوره دهند و بعد تنقیه و استحمام و تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لاحق در لحم بود عسرالزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بر آن استدلال کنند و این را به اطلیه جرب طلا نمایند **صفت** طلائیکه این نوع قوبا را نفع کند شیاف مامیثا و مر و زعفران و آرد ترمس و کندش و کف دریا و بورق کوفته به سرکه تر کرده بر موضع طلا کنند و ایضاً از آنچه بدان انتفاع یابند این است که به ترشی ترنج و یا بترب و سرکه بمالند و به آب چقدر یا آرد جو و نخود و تخم خریزه و سبوس به آب گرم بشویند و اگر قوبا غیرمتمکن باشد ملینات مثل موم و روغن و کتیرا استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و به آب نیم گرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد به آب دهن روزه دارد یا به صمغ آلو و سرکه طلا نماید **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که نظر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب است اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط یکسان



باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود تدبیر استفراغ آن خلط نمایند و از خلط‌های دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ به ادویه باید کرد که در علاج جرب مذکور شد و استفراغ خلط غلیظ بداروها باید کرد که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شد و مدام در حمام رفتن و به آب گرم شیرین شستن بهترین علاج آن است و بعد حمام اطلیه استعمال نمایند اما اگر قوبا تر بود به ادویه مجفف باید و اگر تری اندک بود به ادویه جالیه باید و اگر مزمن بود ادویه قویه محله مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبت بود و در گوشت فرو رفته نباشد کشکاب غلیظ مالیدن سود دارد خاصه اگر آرد جو و آرد باقلا بدان به سرشند و چقندر و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با نشاسته در سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سود دارد و هلیله زرد به سرکه سوده نافع بود و کودکان را طلای چرک دندان بر ناشتا سود دارد و صمغ زردآلو و کتیرا به سرکه یا ترشی ترنج حل کرده دوی مجرب است قوبای غیر کهنه را زائل کند و مازو به سرکه سوده و رامک به سرکه حل کرده مانند آن و اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید حضض و مازو صمغ و کتیرا و شیاف مامیثا و مقل و توبال مس و سنگ سبویه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو بچسپانند تا خون ردی را جذب کند به عده بر آن محجمه نهند تا خونی را که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس موم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و ارد نخود و تخم خربزه و سبوس گندم و گشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده دیگر روز به طبیح بابونه و بیخ خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر بار دیوچه بر آن اندازند و همین علاج را دیگر بار اعاده نمایند و اشق به سرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و یا کندش و زردچوب نیز افزایش **صفت** دوی قوی تر بگیرند ذراریح و با روغن گاو سوده سه روز بگذارند پس روغن از آن صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا را دور کند و گوشت پدید آید پس بمرهم علاج کنند **دیگر** مازو خام بی سوراخ پنج درم در بول گاو یک سکوره و سرکه یک سرکه بپزند تا نرم شود و سائیده طلا نمایند **دیگر** سریشم ماهی چهار درم کندر دو درم به سرکه حل کرده طلا کنند **دیگر** مازو و

کتیرا در جبن برابر به سرکه حل کرده طلا کنند **دیگر** برای قوبائیکه به خصیه باشد سفیداب هشت درم گوگرد دو درم مویزج یک درم سرکه طلا کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بر آن ادویۀ رادعه که آن موضع را قوت دهند طلا باید کرد تا معاودت نکند **ابن الیاس** گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد نضح ماده تنقیۀ بدن از خلط محدث آن به مطبوخ اف تیمون یا به مطبوخ هلیله مقوی تبرید کنند و بعد تنقیه تامه هلیله زرد و صمغ آلو و صبر مساوی سائیده به سرکه کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی سائیده به سرکه تند سرشته طلا کنند و اما هرگاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا به کار برند قردهانا مویزج هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجویی گوگرد زرد هر واحد پنج درم نخود پشک بز هر واحد شش درم همه را باریک سائیده به سرکه کهنه سرشته طلا کنند **انطاکي** گوید که تنقیه به فصد و اسهال کنند به عده اطلیۀ مناسب مثل شیر انجیر بنطرون و پست و شب و ریوند و عسفر و نمک و شونیز و شحم حنظل به سرکه برای حارد به غسل برای بارد به کار برند و از مجربات من برای جمیع انواع او این دواست مرمکی شکر کف دریا گوگرد شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند **گیلانی** می نویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی به فصد و اسهال به ادویۀ داغ سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و مطبوخ اف تیمون را مدخل تام است در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه ماده او دموی باشد و فصد در این واجب تر است و علاج موضعیه مستعمل در قوبا مختلف بود به حسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او به حسب رداءت و قرب بصلاج و از جهت مرور زمانه بر آن و از جهت موضع مرض و غیر اینها به حسب این امور ادویۀ موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی ماده است اگرچه ماده او در اصل دموی باشد مثلاً از ادویه کثیرالمنفعت در قوبائیکه قویالماده نباشد روغن پوست نارجیل است و طریق سختن آن این است که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد بشکنند و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و به پارچه صاف کرده در شیشه مطمئن اندازند و در دهن او سیخهای گاه یا نی نهند و در وسط طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر

شیشه از آن سوراخ واژگون بیرون کنند و زیرا او بمقابله آن در دیگدان قدح بنهند و بر طبق آتش ملائم روشن کنند پس روغن سیاه حاد که از آن بچکد نگاه دارند و به طریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین به مرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تام نماید و کذلک طلای لبان مصعد آن را نفع بخشد به این طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفی وصل کنند و آن ظرف را به آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نه نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد تند بو جمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و نزد حاجت چنین استعمال کنند که بگیرند اندکی از جوهر مصعد مذکوره در آب مسطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت ماست که امر میک و نیم اولاً بشرب روغن زرد یا مسکه در آب گداخته به طریقی که ظرف آن را در آب گرم نهند تا بگدازد صاف کرده بنوشند یا روغن بادام بیاشامند و این اولی است هر روز مقدار سه درم در ابتدا بنوشند و بعد از آن تا ده درم یا زیاده از آن بیفزایند و بر آن تا شش ماه مداومت نمایند به عده اگر احتیاج تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند به عده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد به آب مقطر او استعمال کنند که از این هر دو تدبیر قوبا باقی نمی ماند و خصوصاً اگر رعایت تدابیر در این مدت و بعد این کنند میل آن بترطیب گردانند **بولس** گفته که معالجه قوبا به ادویه قوی التجفیف نماید و استفراغ بدن به اسهال کنند و بر آن ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود هر دو خریق و حرار که بر صخور باشد چون بزفت یا به موم یا راتینج آمیزند و زبل عنطایه و زبل زرزور که آن را برنج تنها خورانیده باشند و اکثر قوبائی که در ریش و در جای دیگر باشد به این علاج تنها و به روغن گندم صحت یابد و اگر قوبا مزمن باشد برگ فنجنکشت به سرکه سائیده ضماذ کنند و یا برگ کبر به سرکه سوده ضماذ نمایند و اما ادویه مرکبه این است که بگیرند سریش بخار آن نیم اوقیه که در یک نیم درم سرکه نیم قوطولی ادویه را در سرکه گداخته بر قوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند قلقطار یک اوقیه صمغ یک اوقیه گوگرد زرد نیم اوقیه بورق نیم اوقیه قافله شصت عدد سائیده به سرکه سرشته طلا کنند و بر جای صحیح آن را نرسانند و چون خشک شود به آب سرد

بشویند و ایضاً بگیرند قلقدیس و کبریت زرد و نظرون و کندر مساوی و برای قوبا در سرکه و برای حکه در شراب سرشته به کار برند و از علاجات قوبای مزمن روی بعد تنقیه بدن و اصلاح حال او آن است که بر آن دوی حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد به عده بمرهم علاج کنند تا آن که صحت یابد و این طلا قوبای ردی مزمن روی بعد تنقیه بدن و اصلاح حال او آن است که بر آن دوی حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد به عده بمرهم علاج کنند تا آن که صحت یابد و این طلا قوبای ردی مزمن را نافع است رامک کتیرا تخم خربزه مساوی به سرکه سرشته طلا کنند **ابوالحسن** گوید که قوبای دموی زائل می شود به فصد استفراغ و طلا به اشیای غساله که جلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن و اشنان و آرد باقلا و آرد نخود چون اینها در حمام بدفعات بشویند پس این طلا بر آن نهند بگیرند صمغ عربی و صمغ فارسی و کتیرا مساوی و اشق نصف یک جزو و در سرکه تر کنند تا همه بگدازد و به عده بدفعات بر آن مالند که آن را زائل کند و در ابتدای او روغن گندم نفع کند و اگر بر آن دایره بکشند از سرکه که در آن مازو تر کرده باشند قوبا منتشر و فراخ نشود و اگر بعد فصد و استفراغ و طلا متعسر گردد بر آن زلو چسپانند که استیصال او نماید و **اما** رطوبی را نوشیدن مطبوخ اف تیمون و استعمال ایارج فیکرا و غرغره بمویزج و عاقرقرا بماءالعسل حل کرده زائل کند و اگر مریض حار مزاج باشد به فصد او باک نیست و به ادویه ناشفه و اشیای قابضه طلا کنند مثل اقلیمیای ذهبی و زرنیخ به گلنار و گل سرخ سوده همه به حسب حاجت به سرکه حاجت به سرکه حل کرده و ایضاً آب دهن صائم قبل افطار در آخر روز بر آن انداختن نافع بود و چرک دندان او بر آن بمالند و از آنچه بدان طلا کنند حرمل و کندش و مسکه سوده به سرکه حل کرده است و ایضاً آن را تنزیع بسوزن و گشادن عیون آن بسوزن و مالش به سرکه و بیخ انجدان نفع بخشد و **اما** سوداوی بطی الزوال عسرالبرء بود و علاجش فصد باسلیق و شرب مطبوخ اف تیمون و لوغادیا به آب هلیله سیاه و مویزست و طلا بشحوم بط و مرغابی و چرز و موم و روغن دائم نمایند و جمیع انواع قوبا را اشرب آب چشمه کبریتی و جلوس در آن و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع است و در همه لزوم اصلاح اغذیه و تعالج در اوقات محموده نمایند و هر نوع آن که متعسر گردد و

در گوشت عمیق شود و قیح کند یا سفید گردد دمای حر بر آن نهند تا آن را مستاصل گرداند و بخورد و بعد از آن علاج او بمرهم کنند و مالش جمیع انواع او بحسک جبلی که معروف بحسک قنفذی است و او آن است که چون حیوان در آن سیر کند بدان متعلق گردد خاصه بصوف اغنام و اذنابالخیل که آن مخروطی شکل است و بر آن خار کوچک بود و از آن آب بسیار برآید چون بیفشارند پس به آب او یا بآب برگ او قوبا را بمالند در یک روز آن را به کند و ایضاً این ثللول را نفع کند اگر بدان بمالند و اما انواع قوبا بسیار است به حسب ترکیب و امتزاج آن و به حسب ابدان و امزجه آنها و نوع سوداوی از آن چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کند و پرهیز نکنند مؤدی بجدام گردد و اعضا را بریزاند پس هرگاه اتفاق این حال شود باید که معالجه او بمعالجه اوائل جدام کنند و رامک در سرکه حل کرده بر قوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و در کدامی از کتب آن را نیافتیم الا آن را تجربه کردم و سریع التاثير یافتیم حتی که آن گاهی ازاله او در یک طلا می کند **محمد حسین** می نویسد که پوست بیخ پالک جوهری و هلیله سیاه هر یک دوازده مثقال تنکار سوخته چهار و نیم مثقال مازو سبز کات هندی هر یک سه مثقال کوفته هشت پاس به آب لیموی کاغذی بسایند پس اقروص ساخته در آفتاب خشک نمایند و نزد حاجت به آب سائیده طلا نمایند بعد از آن که موضع قوبا را بخرقه درشت و یا کیسه حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشک ریشه آن خود بخود جدا گردد و اگر احتیاج باقی باشد باز به دستور طلا نمایند و اگر این قرص را به آب برگ پالک جوهری تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی تر گردد در چند دفعه بعون الله تعالی زائل می گردد و نیز مالیدن صابون سود و به اندک تنکار محترق مفید است و اگر بدین تدابیر اصلاح نیابد و محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بر آن سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس بر آن مرهم سفیداب و یا غیر آن گذارند

### **تألیل و مسماریه و عقف قرنیه و امثال آن**

بدانک ثلیل جمع ثللول است که بفارسی زخ و بهندی مسه نامند و آن بشور لب مستدیر است که در بدن روید و شش نوع بود یکی منکوس و او آن است که غیر منبسط بود بلکه املس شبیه به بثره صلب باشد غیر آن که مستدیر

بود در گوشت فرو رفته باشد گویا که در لحم مرکوزست و گویند آن آن است که بیخ او ذوشنطایا باشد دوم بتنی متشقق بزرگ مستدیر ذی شنطایا شدیدالیبس سوم متعلق چهارم مسامری کبه سر او چون سر میخ بزرگ پهن بود و پنج او باریک و اندرون بدن فرو رفته همچو مسمار یعنی میخ و بسفیدی مائل باشد پنجم قرنی و آن دراز عقف یعنی لختی کج به جانبی بود ششم طرسوس که زیر اومده باشد از آن چرک و ریم پالاید و سبب تولد ثولول خلط غلیظ خشک بلغمی است که نزد احتباس او در رگهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره دفع ساخته باشد و به قول شیخ سبب فاعل این همه دفع طبیعت است و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گاهی سودا از بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد مستحیل گردد و گاهی نفس خون را به سبب احتقان و کثرت او و عدم اسباب تعفن استحاله به سوی خشکی و سردی عارض شود و خصوصاً در عروق صغار که در امثال آن خون متعفن نمی شود به سبب کلت او و قرب او از اسباب خارجی که آنها در تجفیف سریع تر از تعفین می باشند لاسیما چون خون در جوهر خود حار بسیار نباشد و گاه باشد که ثولول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاهی از آن یک عدد بزرگ بردید و سبب آنجمله شود و هرگاه آن ثولول بزرگ را نتف یا باطل کنند بهر تدبیری که باشد و دیگران ساقط شوند و باشد که تألیل متفرق برآیند و **ابومنصور** گوید که تألیل دو نوع است یکی از آن رطل بین و دیگر صلب جاسی و آن را مسامیر گویند و سبب رطب بلغم مشتبه بسوداست و سبب یابس سودا بود و **انطاکی** گوید که تألیل را بمصر ضحط نامند و آن رطوبتی است که از سودا متحجر شود غالباً مختلف ذی طول و قصر و فروع و شقوق که بیخ آن باریک و باقی غلیظ بود بروید و گاهی به سبب خبث ماده درد کند **علاج** شونیز با سرکه و نمک با سرکه هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضح تنقیه بلغم و سودا به مسهل کنند بعد آن حب اف تیمون خورند و اگر از این چیزها فائده نشود به آهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فلدفیون بمالند و هرگاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و انزروت و زنگار به آب صابون سرشته طلا کردن نیز تألیل را ساقط کند و همچنین دار

اشکنه انگریزی که کاشک گویند در آب سائیده طلای رقیق ساختن در اسقاط آن مجرب است و اگر ثولول را بناخنگیر خراشیده سقمونیا در شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند در یک روز نفع می‌دهد و یا زردچوب سائیده در کاغذ پیچیده بطور فتیله ساخته سر آن را سوزانیده ثولول را به آن داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که گشنیز خشک در آب سائیده ضماد کردن مجرب است در دو سه نوبت خشک شده می‌افتد و سرگین طاوس به سرکه طلا کردن و یا صدف سوخته به سرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بر آن مالیدن مفید بود و اگر ثولول را از پاچک دشتی خاریده چونه وسجی در آب حل کرده بمالند در دو سه روز بیفتد و اگر از پاره شب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بز به سرکه سائیده طلا کنند و یا سهاگه تیلیه نصف بریان و نصف خام به آب لیموی کاغذی سرشته بمالند و یا بابچی به سرکه سائیده بر بدن بمالند و یا چوکمه در آب لیمو سائیده طلا نمایند نیز مفید بود و **صاحب تحفه** نوشته که اگر نخود خشک را در اول هلال بعد و ثالیل گرفته هر یک آن را یک عدد نخود مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را به جانب عقب بیندازند و در آخر آن ماه جمیع ثالیل برطرف می‌شود و بعضی گویند که این عمل به تجربه درآمده و اگر برگ پان گنگیری بگیرند و بر آن چونه بمالند و فتیله آن ساخته در نر انگشت و سیابه گرفته بر مسه بمالند چنان چه از ناخن نیز خراشیده شود در اندک مدت همگی منقلع گردد و اگر مسه کلان باشد دو سه روز همچنان کنند تا به تمامه منقلع شود در این باب مجرب است **ذکر ادویه نافع ثالیل** طلای روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چقندر سرخ و کذا کندر به سرکه و زیت هر واحد در قلع ثالیل مجرب سویدی است و **ضماد** بیخ درخت خلاف سوخته و کذا برگ آن به سرکه و کذا مر و سلیخه و عسل و کذا سرگین کبوتر به آب دهن و کذا حلتیت به شیر انجیر یا به عسل و کذا تخم بیدانجیر به عسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام و نظرون و آرد گندم پخته و یا تنها پخته به موم زرد آمیخته و کذا اشق به سرکه و کذا فرفیون به زیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر او و بزرکتان و بورق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا خاکستر شاخ انگور به سرکه و کذا ودع سوده و کذا گل سرخ پخته یا خام سوده و کذا

سرگین گاو به سرکه و کذا سداب و نظرون و کذا سرگین گنجشک به آب دهن روزه‌دار و کذا صدا حدید به شراب و کذا مرقشیشا و راتینج و کذا خون سنگ پشت و کذا پشک موش و کذا خاکستر بادنجان به سرکه سرشته و کذا سم بز سوخته به سرکه و کذا ترب کوفته به سرکه آمیخته و کذا سرطریخ سوخته و کذا خون بز و کذا خون خر بشونیز آمیخته و **دلک** بلاجورد و شرب آن و کذا بخرنوب شامی تازه و **داغ** بشاخ آس به مرات و کذا به فتیله پنبه کهنه سه چهار مرتبه هر واحد دافع ثالیل است **اقوال حکما** ابوسهل گوید که ثالیل را به این طور قلع نمایند که بگیرند مازو و شب یمانی و بچربی بط سرشته طلا کنند و یا تخم جرجیر به سرکه و زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز به مرات کثیر طلا نمایند و یا ببرگ مورد و برگ کبر و یا به سرکه و نمک و کزمازج به سرکه سوده و خرنوب نبطی مسحوق به سرکه بمالند و بهر دوا از این در روزی چند بار بمالند و اگر آن را اصول باشند آن را و حوالی آن را شرط زنند و بر آن شیر انجیر چکانند یا دوی حار اکال مثل دیک بردیک و غیره بر آن نهند پس هرگاه سیاه شود و متاکل گردد بر آن اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقلع گردد و اعاده این تدبیر به مرات کنند تا آن که به تمامه زائل شود و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیه بدن به ادویه مخرج سودا نمایند و تدبیر را به چیزی که ترطب و تلئین نماید مائل گردانند **شیخ** می‌فرماید که اما مبادرت به تقلیل خون از فصد و به استفراغ سودا امری است که از آن چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از اقتصار و اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر مولد خلط نیک و غیر آن از آنچه ذکر او به مرات گذشته و اما علاج موضعی به ادویه باید که در آن تلخی و قبض بود پس خفیف از آن برای ثولول خفیف استعمال باید کرد مثل مالیدن روغن پسته دائم و به طبیخ و گندم مصفی متروک بعد سه روز و آب گندنا بسماق و روغن بان و ایضاً ببرگ کبر و جوزالسرو و زیتون خام و کزمازج نیز خوب است و برگ مورد تر برای خفیف و قوی و پوست جوز تر و انجیر خشک و خرنوب با وجود قلت اذیت او برای ثولول عظیم و قوی نیکو است و پوست بیخ غرب و خاکستر او به سرکه و آنچه جیده بالغ النفع است این است که بگیرند حرمل و حناء کوفته بیخته به آب سرد طلا کنند و اما قوی از آن برای ثولول قوی به کار برند مثل طلای



مرتب از نوره و زرنیخ و اشخار و خصوصاً با سیماب کشته لاسیما بخاکستر بلوط و زیت و نمک به آب پیاز و بلبوس و پشک بز و ایضاً راتینج بزرنیخ و ایضاً عسل است و زهره بز نر ایضاً و حلتیت مرهم حاد مفجر دیلات که آن مرهم بلادر است **ترکیب معتدل** پوست جوز رطب و زجاج و آهک زنده هر واحد یک جزو کوفته بیخته بر آن نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم شحم حنظل شش درم بورق شش دام نوشادر چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهره گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته به آب صابون طلا نمایند و از معالجات تألیل قلع اوست و این گاهی به انبوهه پر طیور بزرگ و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که در آن ثللول به اندک دشواری درآید و جرم او حاد قطاع باشد پس در آن ثللول به اندک زور درآرند و بر آن پیچیده نزدیک بیخ آن اندک بفشارند که آن را مستاصل کند و یا بصناره ثللول را بکشند تا آن که بیخ او کشیده گردد به عده به آله تیز که تا بیخ او رسد قطعه کنند و بعد قلع آن روغن زر و بر آن نهند و ایضاً هرگاه دواى حاد بر آن بگذارند و قلق آرد و دواى حاد بردارند و بر آن روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعاده او کنند تا آن که سقوط آن تمام شود و گاهی قلع آن به این طور می کنند که از آنچه متصل اوست به آهن لطیف مقور جدا می سازند به عده بر آن دواى حاد می گذارند و تجربه کرده ایم قطع آن به استره عمیق ترحتی الامکان مع مراعات سطح جلد به عده مالش موضع بصابون و سعد و گل سرخ تا خونیکه از آن سیلان کند سائل گردد و محتبس شود و بعد آن مابقی ساقط گردد **طبری** گوید که علاج ثللول حادث در پیشانی و روی به همه آنچه در علاج عدسیه و حنطیه بیاید باید کرد و گاهی امر بلع او می کنند که این اسهل انقلاع است با عروق او برآید و آنچه بدان طلا کنند و در یک روز یا بعد دو روز آن را زائل کند برگ حسک جبلی رطب است این را بر آن بمالند که آن را خشک کند و بیفکند و ایضاً به صمغ در سرکه حل کرده طلا کردن آن را زائل کند و من در این این دوا استعمال می کنم بگیرند بورق یک درم برگ مورد ترمس سه درم نمک طبرزد یک دانگ و بسایند و بدان یکی را بعد دیگری بمالند تا آن که خون برآید به عده ترک آن کنند و ایضاً به عده دو روز بمالند پس بیفتند و زائل شود و این را در همه یک دفعه استعمال نکنند و

هرگاه بزرگ و مشتد و صلب گردد روغن نوره و قلی ساعتی بر آن بمالند تا آن که در آن خون ظاهر شود به عده بشویند و به روغن چرب کنند که خشک کند و بیفکند غیر آن که واجب است که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محفوظ دارند و به آب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود مرهم کافور در آن استعمال نمایند و نوع ثولول تینی را که بدترین انواع است نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج در آن فائده نکند اولی آن است که دمای حاد و روغن نوره بر آن نهند تا آن را مستاصل گردانند و دیدم که حب او به روغن نوره منقلع شد و بیخ او مثل درهم مدور ظاهر شد و بر آن هم دمای حاد نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بر آن مرهم مثبت لحم گذاشتم تا آن که اصلاح یافت و از بالغ‌ترین چیزی که در تألیل استعمال کنند این است که بگیرند چوب آس رطب و یکطرف او در آتش نهند تا گرم شود و بطرف دیگر نشیش و تربد ظاهر گردد و بگیرند از این آب و بر ثولول بمالند و این در روز به عمل آرند و در شب بهر روغنی که خواهند بهتر آن روغن گل است چرب سازند که آن بغیر درد بیفتد و باز عود نکند **ایضاً** او گفته که علاج ثولول متشقق ذات شنتایا که سبب فاعل او خلط یابس ارضی سوداوی بود نوشیدن ماءالاصول به روغن بادام تلخ است به عده شرب مطبوخ ایتیمون و دلک آن به آب برگ حسک جبلی و آب بورق و برگ مورد کوفته ببورق و اگر متعسر و صلب گردد بر آن روغن نوره چکانند چنان چه سابق مذکور شد و آنچه بدان علاج ثولول کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا مالش او به روغن گل و موم و شحوم است و اگر تا چهل روز هر روغن و بهتر آن روغن گل است بمالند ساقط گردد و بعضی اوائل ذکر کرده‌اند که طلای او به آب ظهر یکدفعه یا دو دفعه خشک کند و بیفتد و این دوا که تجربه آن کرده‌ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که در آن آهن سرد گرم می‌کنند و در آن ورق و صبر و مر حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آن است که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ به عده از روغن نوره بر آن آبله افکنند تا در آن خون ظاهر شود و بعد از آن به سرکه بشویند و به روغن گل چرب سازند که آن را زائل شود و هرگاه تر گردد بمرهم کبیر علاج کنند و در این نوع چون دانۀ او بزرگ شود و بر موضع شریف از بدن یا قریب از عضوی شریف بود پس واجب است که بر آن مرهم داخلین

چند روز نهند که یا آن را تحلیل کند و یا رقیق کند و فضلات او را مائی گرداند پس بسر نشتر بگشایند تا آنچه اندر آن باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متفعه و مسامیر مشتبه و منکوسه استعمال نمایند این دواست و این مشهور بترکیب این بسیار است بگیرند گوگرد زر و زرنیخ زرد و شونیز خاکستر غرب مساوی پس بعضی او به سرکه و بعضی او بزفت سرشته بر ثولول طلا نمایند هر ثولول و هر مسامیر که باشد از این گم شود و زائل گردد و بر این تقدیر متسزاد نیست چه مجرب است و بعضی مردم برای این عسل بلادر بیان کرده‌اند و این خطای بزرگ است لاسیما در بلاد گرم که مورث ساعیه می‌گردد و گاهی بجمیع بدن متعدی می‌شود و گاهی از آن مریض صحت می‌یابد و باز بسر یک سال عود می‌کند و شخصی را دیدم که قروح متولد از عسل بادر آن را لزوم نمودم حتی که آن را به طریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب است که انسان از استعمال عسل بلادر حذر نماید و اما تیوعات مثل شیر انجیر و شیر ماذریون و شیر پنچ توت در استعمال آنها نیز خطر است و صالحترین چیزی که استعمال نمایند همان است که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن بوره است که مذکور شد **مجوسی** گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از خلطین غلظین بلغمی و سوداوی می‌باشد و صواب در علاج آن استفرغ بدن به مطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطمخیقون معمول به افتیمون است و پرهیز از مولد این هر دو خلط و آنچه از اضمده قلع آن کند پشک بز یا باریک سوده به سرکه سرشته بر ثولول نهادن است و مالش موضع در روزی به مرات با سرکه خمر و نمک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور مس و باریک سائیده به سرشند و لزوم موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون و باریک سوده به مثلث سرشته بر ثولول نهند و اگر این ادویه فائده نکند دواى حاد مثل فلدفیون و دیک بر دیک نهند که این او را بخورد و بسوزد و به عده بر نیخ او روغن زرد گذارند حتی که خشکریشه را قلع کند به عده اعاده دواى حاد کنند بعدان روغن زرد تا آن که جمله مستاصل گردد بعد از آن معالجه او بدواى منبث لحم نمایند و گاهی نفع می‌کند اینکه سنگ فلفل و اشخار و اشنان فارسی و بورق مساوی باریک سوده به آب قنابری یا به آب صابون به سرشند و

ثولوث را بموی بر بندند و بر آن این دوا بپاشند که در روز سوم آن را ساقط کند **صفت** ضمادی که ثالیل را قلع کند بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل بورق نوشادر اشخار زرنیخ زرد زهره گاو اشنان فارسی هر واحد یک جزو آهک آب نادیده نیم جزو باریک سوده به آب صابون یا به آب اشق سرشته بر ثولول لزوم نمایند بعد از آن که بیخ او بمو بسته باشند **دیگر** آهک آب نارسیده دردی شراب باریک ساخته به آب دهن سرشته بر ثولول ضماذ کرده باشند که این خشک نمایند و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکند باستره قطع کنند به عده بدوای حاد و بر مرهم زنگار و به عسل بلادر داغ دهند تا آن را مستاصل گرداند و بسوزد و باید که آن را به آهن قطع نکنند مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ **ابن نوح** گوید که نگاه کنند اگر ماده او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطب و لین از بلغم و اما در صلب جاسی از سودا بعد از آن علاج رطب نمایند به این طور که بکبر رطب و بخرنوب نبطی که این قوی است بمالند و میل به اغذیه لطیف مولد خلط محمود مثل اسفیدباجات و لحوم طیور و حملان کنند و استکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج به آب بسیار بنوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد بمویز کوفته طلا کنند و سه روز بر آن بگذارند پس بگشایند از بیخ برآرد و اگر چیزی باقی ماند اعاده او نمایند و یا به پوست صفصاف به سرکه سرشته طلا کنند و یا عسل بلادر بر آن نهند که آن قلع او نمایند و یا قلع او کنند و حوالی او شرط زنند و بر آن دواى حاد بپاشند و هرگاه سیاه شود روغن زرد بر آن نهند تا آن که ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند و **علی بن زید** گفته که جعل یعنی کرم سرگین را به آب بسایند و بر ثولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و قوبا را نیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن **جرجانی و ایلاقی** می نویسند که اول استفراغ سودا باید کرد و تدبیرهای تری افزا کنند و استفراغ بماءالجین کردن صواب تر باشد و از چیزهائیکه در این باب به کار آید این است که مازو و شب یمانی با شحم حنظل ضماذ کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و کز مازو بکوبند و به سرکه سرشته ضماذ سازند از بیخ برآرد و به آب صابون اشنان و آب اشخار آن را بشویند و اگر مازو سوده به سرکه سرشته ضماذ کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین برخیزد و منی طلا کردن

مجرب است **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود به مغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هرگاه نضح در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن به مطبوخ و حبوب مذکوره در قول مجوسی نمایند و بعد تنقیه به چیزی که قلع او نماید ضماذ کنند و شیر انجیر خام یا شیر ثافسیا بر آن چکانند و یا بگیرند فنطافیلون و باریک سائیده به سرکه سرشته طلا کنند و با بمرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که از همه قوی تر در قلع اوست اشنان سبز قارسی زهره گاو زنگار مس شحم حنظل نوشادر آب آهک آب نادیده مساوی همه را باریک سائیده به آب اشنان به سرشند و بر ثولول طلا کنند و باید که به آهن قطع نکنند **خجندی** گوید که علاج او فصد است اگر احتیاج آن باشد و هر صبح شربت از بادیان و اصل السوس و گاوزبان به شکر بنوشند و غذا حمصیه خورند و تنقیه بدن بعد نضح به مطبوخ افتیمون و به مطبوخات که در آن غاریقون باشد باید کرد و بعد تنقیه تام اضمده و اطلیه استعمال نمایند و حق آن است که بر آن ادویه حاده اکاله نهند تا آن را سیاه کند پس بر آن روغن زرد نهند **انطاکی** گوید که ابتدا بتنظیف بدن کنند و اگر چه به فصد باشد بعد از آن قطع نمایند و بچوب انجیر ذکر و بیخ باقلا داغ نهند که این مجرب است و همچنین پیاز به نمک و سرکه و سرگین کبوتر و گنجشک ببورق و آب دهن روزه دار و خاکستر کرم و صفصاف و پشک گوسفند و شتر و همه آنچه در قوبا مذکور شد **گیلانی** می نویسد که از غرائب چیزی که دیده ایم این است که یکی را از صبیان که سن او قریب بیست سال بود ثالیل بسیار در جمیع بدن او عارض شد و مردی با وی ملاقی شد و او را امر کرد که کف کبیر از مویز با دو درم تربد فائق سفید در آب خیسانیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و او حسب گفته آن شخص عمل کرده ده مجلس او را اجابت شد و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط زنند و بر آن دواى حاد بپاشند و اگر بعد قطع و بعد ادویه حاده و داغ استعمال کند اولی بود و اگر آله داغ از طلا باشد بهتر است و اگر چه این امر منافی مراعات سطح جلدست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده اند و این حق نیست زیرا که بعض مردم از خوردن عسل بلادر و لبس او نیز ضرر نمی یابند ولیکن چون آن را به مغز جوز یا روغن آن

مخلوط کنند اصلاح او به تمامه نمایند و گاهی بجرم فقط قطع می‌کنند به این طریق که بگیرند موی قوی یا رشته ابریشم خوب یافته و بدان بیخ تألیل محکم به‌بندند که آن ساقط کند لیکن قطع آن به آهن به سرعت ببرد و از ضرر او ایمن گرداند با وجویکه آن خطرناک بسیار است اگر در وقت خود واقع نشود و اعنی هرگاه بدن ممتلی باشد **دوای** مجرب بگیرند ذراریح و قلقدیس و جندبیدستر مساوی و به علكالبطم مخلوط سازند که مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد از آن که تنقیه او کنند **دیگر** بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یک جزو و به آب رماد یا ببول طفل نابالغ سرشته بدان علاج کنند که آن نافع است **مرهم** که قطع ثالیل و مسامیر کند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یک درم آب عروس و آب صابون اول هفته درم عسل هشت درم فرفیون شش درم بپزند تا مرهم شود و بردارند **بهاءالدین** گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن منی آدمی بعد از آن که ثولول را لختی خراشیده باشند و صلابت آن را اندکی دور کرده نافع بود و طلای نوره معمول چند ساعت هم نافع آید و ذراریح با مویز کوفته طلا کردن قوی بود و ثولول را در اوائل به آهن تابیده داغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سردرس نافع و مجرب است و مسماریه را اگر توانند بدستکاری بیرون آورند والا آن را بخراشیدند و صفحه کوچک از سرب خالص بر آن بسته دارند تا بالخاصیه آن را تحلیل کند و اگر نوشادر و انزروت و غیره که در ذیل علاج مسطور شد بر آن بندند عظیم نافع آید و تیزاب فاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و ذراریح همچنین و سیماب کشته و خاکستر بلوط و نمک قلیات را آب پیاز سرشته طلا کردن و یک شبانه روز بر آن گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر بثرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

### عدسیه و حنطیه

و آن بثری است که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه به تألیل غیر آن که املس چسپیده بود شکل ارول به شکل عدس و شکل ثانی به شکل گندم در مقدار طول هر دانه از آنها باشد و عدسیه زردرنگ چسپیده پهن بود

و حنطیه به شکل گندم دراز مائل بسرخی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و حنطیه زرد بود سبب اول رطوبتی است که به اختلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی بعکس این گفته‌اند و آن اقرب بصوابست **علاج** تنقیه بدن به ادویه منقی رطوبت و اخلاط غلیظه فاسده کنند تا آن که معلوم شود که بدن پاک شد و لزوم پرهیز از اطعمه غلیظه نمایند به عده تطلیه او به این طلا کنند بگیرند صمغ بطم و با موم و روغن بگدازند و در هاون انداخته بر آن اندک طمع آلو و مویزج و شیطرچ هندی گفته‌اند اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آن که خشک شود به عده مدام تجدید بر آن کنند تا آن که بریزد و خشک گردد و بعضی اطبا زفت و صمغ را بر خرقة مالیده بر آن می‌نهند و آن را دور گذاشته جدا می‌کنند پس گاهی در یک دفعه خارج می‌نماید همه را آنچه بر چهره از آن باشد و آنچه آن را ببرد این است که خاکستر نی و شیطرچ سوخته به اندک سریش گداخته بر آن چسپانند تا خشک شود پس بسختی جدا سازند و مکرر و متواتر به عمل آرند که آنهمه منقلع گردد و از لطیف ادویه که در آن استعمال کنند این است که از روغن حب‌الغار و موم پیه بط و پیه مرغابی و پیه ماکیان قیروطی ساخته هر روز یک بار و در شب یک بار بر موضع لزوم نمایند که این آن را ساقط کند و ببرد و شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او بود و این دوار تا چهل روز استعمال کرد پس آن همه بغیر دوا و استفراغ زائل و ساقط شد و طلا به کندش گوگرد بورق به سرکه نیز نافع است و اگر مازج باریک سوده به سرکه سرشته بر آن نهند و چند نوبت از بیخ برکنده شود **ابن‌الیاس** گوید که علاج عدسیه فصد است اگر خون غالب باشد به عده تنقیه بدن به مطبوخ هلیله و آن را ببرگ کبر و خرنوب و مورد و آب شونیز بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بورق به سرکه مالند

### توئه

بشره متقرحه مستعرضه رخوه است از لحم زائد که در اکثر امر اندر عمق رخساره اخذ کند و گاهی ورم عقد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او خلط غلیظ بود که در آن حدتی باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرا می‌سوزد و فاسده و

یا بلغم غلیظ محترق مع صفرای محیه باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و ملوم باشد **علاج** در ابتدا فصد سرر و رو و اخراج خون به حسب قوت و سن و فصل کنند به عده تنقیه بدن به مطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه مع تربد و شاهتره و هلیله نمایند و بعد تنقیه تام مرهم زنگار و دیگر ادویه حاده که در تألیل گذشت بر آن نهند تا آن که فانی گردد و لحم صحیح ظاهر شود و یا استیصال آن بخراشیدن از آهن یا نبات کنند تا آن که خون و زرداب از آن سائل شود به عده علاج بمرهم احمر و اسود و منبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیرینی به الکلیه و از اغذیه حریفه و به قول که در آن حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن حذر کند و به قول خجندی شرب اشربه مطفیه و سکنجبین و تلئین طبیعت به مطبوخ هلیله که مقوی تبرید و نقوع فواکه و آب شاهتره مروق نافع بود و **سویدی** گوید که ضماد پشک گوسفند به سرکه و یا عسل بلادر یا شیر انجیر بتوع دیگر یا ثمر خام جمیز سوده یا زهره بز نر یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشه نافع توثه است

### نفاطات و نفاخات

بدآن که نفاطات آبها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه به آبله سوخته آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون است بحرارت ناریه حتی که از آن مائیت جدا شود و در اطراف عروق زیرجلد مندفع و در آنجا محتبس گردد و نفاخات آن است که در آن بجز ریح هیچ نباشد و ماده آن ریح بود در جلد محتبس گشته و **شراح قانون** می نویسد که گاهی این هر دو لفظ را به یک معنی اطلاق می کنند و گاهی میان هر دو فرق می نماید و این بهتر است پس نفاخات را به آبهای هوایی و نفاطات بمائی مخصوص گردانند و لابد مائیت در قوام غلیظتر از هوائیت باشد و این دو نوع بود یکی مائی که به سبب مائیت مندفع از غلیان اخلاط باشد که از آن ماده یک بارگی زیرجلد تصاعد کند و به سبب فرط کثافت جلد از نسبت ما تحت او در آن نافذ نشود بلکه نفاخه مائیه باقی ماند دوم دموی یعنی آن که بدل مائیت خون باشد و از آنچه اول حادث شده عارض شود لیکن ماده این غلیظتر از اول بود و در این خون بیشتر از مائیت باشد و از تحت جلد منفتح شود **علاج** فصد کنند و لعاب بهدانه شیره عناب در عرق شاهتره و عرق



عنب‌الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضح تنقیه از مسهل بارد کنند و خوردن انار و کذا عدس مقشر با سرکه و عناب پخته مفید بود و هرچه مسکن حدت خون و مغلظ آن باشد از اشریه و اغذیه بخورند و در اول ظهور عدس مقشر به سرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و حنا بستن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن شکافند و بیفشارند بعد از آن مرهم سفیداب نهند و یا بسفیداب ارزیز و یا مرداسنگ مدبر به گلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شکافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ مع گل رخام و اقلیمیای فضا به روغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاطات از مرهم داخلین و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود و چیزهای محلل ریاح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مؤلدات ریاح حذر نمایند و آنجا که خلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد و اقوال اطبا شیخ و گیلانی می‌نویسند که تنقیه بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا به طریقی که در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل حدس مطبوخ به آب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ به آب که نرم شود نیم‌گرم بر موضع آن نهد و این بعد حصول علم با آن که خروج او مصرتر از بازگشتن ماده به سوی او باطن است به عمل آرند والا در آن هنگام اولی آن است که اعانت برابر از او کنند و آب نیم‌گرم بر جلد ریزند تا بسهولت برآید پس اگر نفاطات برآید و اراده علاج نفس او کنند و غلیظ الجلد درد کند باید که از سوزن بشکافند و آنچه اندر آن باشد سائل گردانند و رقیق‌الجلد گاهی بنفشه بشکافد و نشاید که مهلت دهند بلکه آن را نیز بشکافند و چیزی که اندرون آن باشد به آهستگی اندک اندک بیفشارند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پیدا شود باید که مرتبه دوم و سوم سوراخ کنند و جلد را منضم شدن ندهند تا آن که جراحت زیر او مندمل گردد به عده از دو ال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج بمراهم اسفیدباجیه و مرداسنجیه و مانند آن نمایند و خصوصاً چون اندر آن مثل ایرسا داخل باشد و همراه حمره و نمله چون ساعی و متاکل گردد و سائر آنچه در آنجا مذکور شد به کار برند **ابن الیاس** گوید که علاج این هر دو تنقیه بدن از اخلاط موجبه آنهاست و فصد و اخراج خون به قدر

قوت و سن و باید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا عدسیه دهند و هرچه مغلظ خون باشد مثل شربت کدر که آن کاوی است و شربت عناب و شربت آلو و رب سیب و رب بهی هر کدام که باشد ده درم به گلاب ده درم بدهند و آب انارین نفع کند و بطفشیل غذا سازند و اگر متقرح شود و در اعضای باشد که در معالجه او بتجفیف بیشتر حاجت بود بمرهم قلقطار و قلقدیس معالجه فرمایند **خجندی** گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون به قدر قوت و حاجت کنند و اشربه قابضه مغلظه مثل شربت انار و شربت حماض و رب ریاس بنوشانند و مزورات ترش مثل سماقیه و زرشکیه و حصرمیه به عدس دهند و بعد شکاف چون احتراج بتجفیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بر آن پاشند **حکیم علی** می نویسد که این دوا نافع است پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده آمیزند و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل السوس به آب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند **دیگر** مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی به سرکه و روغن مورد حل کنند تا غلیظ گردد با زیت لطوخ آن نمایند و ایضاً این دوا برای آن که بر مذاکیر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه در آن حاجت بتجفیف شدیدتر بود نافع است بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت جزو بورق دو جزو به آب سائیده استعمال نمایند و همچنین پشک بز به عسل **دوای جید** مجرب قدما که بعض متأخرین نسبت آن بخود کرده اند بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب سماوی و هم چند همه گل ارمنی و از آن بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا می کرده باشند حتی که در آن تقبض شدید حادث شود و خشکریشه گردد پس آن یا خود خود بخود ساقط شود و یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگردانیدن خشکریشه و اسقاط آن افتد و همواره همچنین به عمل آرند حتی که جمله ساقط گردد **مجوسی** گوید که علاج تنفط این است که در نفاطه سوراخ کنند و زرداب که اندر آن باشد بیرون آرند و به عدس مطبوخ ضماد کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل گردانند و بدان داغ دهند و هرگاه منفجر شود و مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بر آن نهند

### بثور صغار

**جالینوس** گفته که گاهی بثرهای کوچک از رطوبات ردیه مندفع به سوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصاً در ابدان صلبه کثیف‌الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند و سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد باشد پهن و منبسط بود **علاج** اگر ماده حار باشد تنقیه بدن به فصد اکحل و حجامت و اسهال به مطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیله زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد به مطبوخ مقوی تبرید و یا حب ایارج کنند و از اغذیه مولد اخلاط غلیظ اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را به آب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از لحم به سوی ظاهر جلد خارج کند پس خرزهره و سداب و مر هر واحد یک جزو باریک سائیده به سرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت به آب گرم غسل نمایند و یا بگیرند کندر و باریک ساخته به زیت سرشته طلا سازند و آن را که ماده گرم بود آب گشنیز تر و سرکه و روغن گل طلا نمایند و از اغذیه گرم پرهیز کنند و بزیرباج بچه مرغ سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیه بدن حذر کنند تا ماده به سوی ظاهر بدن منجذب نگردد و بثور کثرت ننماید **اقوال اکابر** این الیاس گوید که هر صبح جلاب اصل‌السوس سه درم و گل‌قند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود با مغز بادام خورند و تنقیه بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی به ایارج و تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و تنقیه بدن به این مطبوخ کنند سنای مکی هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل‌السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن فلوس خیارشنبه ده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و از اغذیه غلیظه و تناول فواکه رطبه حذر کنند **خجندی** گوید که در حار اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون به قدر احتیاج نمایند به عده تنقیه بدن بدان چه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضح کنند اما در بارد هر صبح مطبوخ اصل‌السوس و گاوزبان با گل‌قند شکری و یا عسلی بنوشند و غذا حصرمیه خورند و بعد ظهور نضح در قاروره تنقیه بدن به مطبوخی که در آن سنا و هلیله کابلی و تربد و خیارشنبه و ترنجبین و گل‌قند وغیره باشد باید کرد و گر خواهند به

ایارج یا بغاریقون مقوی سازند **گیلانی** می‌نویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر در اعلاى جلد بود به سبب تکائف آن پس کسانی را که این کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولاً به اسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس نباشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا به اسهال و قی به سوی عمق منجذب نگردد و تنقیه او از جلد بکمادات و اشیای تسخین کننده باید سیما اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد یا غلیظ بود پس در این صورت برگ غار تر و سداب و دقاق کندر مساوی بگیرند و با زیت سائیده لطوخ نمایند و یا بثور را بکندر مع زیت لطوخ کنند و برگ چقندر تر گرفته سوده ضمد نمایند و یا بگیرند موم هشت درم کبریت مثل او نمک یک‌درم و ادویه خشک را سائیده بر هه زیت نیم قو طولی انداخته بپزند هرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

### بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور در سفید مثل فقط شیر عارض شود و چون آن را بیفشرد چیزی مثل روغن زرد منجمد برآید و آن را در فارسی روغاره و بهندی مهاسه گویند و سبب او ماده صیدی است که به سوی سطح جلد به طریق بخارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و به سبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری نقل کرده که این مرض معروف بزیروان است وجه تسمیه او بدان بهر مشابهت او بدانهای کمون است که آن زیره باشد **علاج** تنقیه بدن و دماغ به فصد سررو و مسهل و حبوب مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و روی را بجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضه مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و گر کفایت نکند چیزی که در آن تجفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ایرسا به سرکه سرشته ضمد سازند و یا بزرکتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند **ذکر ادویه یونانیه مفید بثور لبنیه** ضمد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی است و ضمد سلیخه مخلوط به عسل و کذا موی انسان به روغن گل و کذا سیر سوخته و کذا سیر خام به سرکه و عسل آمیخته و کذا زیره به سرکه و کذا کرسنه به عسل و کذا

اقاقیا و کذا کف دریا و کذا کف دریا و کذا خرف تنور به سرکه و کذا مرداسنگ به سرکه و کذا زاج به شراب کهنه و کذا خون خرگوش گرماگرم و کذا بزرکتان و مر و نظرون همه سوده و کذا بوش دربندی و کذا مر و سداب و برگ دلفی مساوی و کذا پیه ماکیان مسلی و پیاز کوفته و عسل و **ذرور** سلیخه و کذا سم خر وحشی سوخته بعد چرب کردن بثور به روغن گل و کذا دم‌الاخوین و **شرب** و ضماد هلیله زرد و کذا دارچینی هر واحد نافع بثور بسینه است و این طلا جهت بثور روی مجرب است کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یک‌درم کوفته بیخته به گلاب و سرکه انگوری سرشته طلا سازند و اگر بثور طب باشد مرداسنگ یک‌درم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته به روغن گل و سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب تخم خربزه هر یک یک توله آرد باقلا دو توله در سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل‌الملک کتیرا هر یک شش‌ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمانند نسخه مطب است **ایضاً** کف دریا زراوند مدحرج تخم ترب هر یک سه توله ابهل یک و نیم توله افسنتین نیم توله پنج سوسن آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته به آب قرص سازند وقت حاجت به آب سائیده بر رو بمانند مجرب است **ایضاً** مجرب کف دریا مغز بادام تلخ مقشر برابر نرم سائیده شب بر رو بمانند و صبح به آب گرم بشویند **ایضاً** از علوی‌خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب بیخ نی گل بنفشه عنب‌العثلب کتیرا هر یک شش‌ماشه کوفته بیخته به آب کیله و آب برگ حنا و سرکه سرشته شب برو مالند و صبح به آب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد **ایضاً** انزروت رومی به آب لیمو سائیده شب طلا نمایند و صبح به آب بشویند در یک هفته اثر از مهاسه نماند **کذا ادویه هندیه نافع مهاسه** مغز گهونچگی سفید به روغن کنجد سرشته آبنه سازند و شب بر روی بمانند و صباح بشویند در حذر روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخه دیگر نمک سنگ عوض روغن است **دیگر** جوانسه در آب جوش داده از آن رو بشویند و یا تخم خرما سائیده به شیر گاو آبنه سازند و یا زرنباد کف دریا به آب سائیده آبنه نمایند و یا خرمهره زرد کوفته به عرق لیمو در پیاله چند بار تر کرده و خشک نموده سائیده صبح و شام مالند چهره را هم صاف کند **دیگر** کلونجی به سرکه سائیده شب ضماد

نمایند و صبح بشویند و کذا نانخواه و یا کنار روشتی سوخته خاکستر آن به آب طلا سازند و یا ثمر بکائن خشک کرده بسایند و به آب دوغ آمیخته بر رو ضماد نمایند **دیگر** نرکچور یا آبنه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود دیگر دافع مهاسه مغز تخم ریه کوفته بیخته به شیر ماده گاو سرشته مالیده باشند **دیگر** پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی به سرکه آمیخته طلا سازند **دیگر** محبیه صندل سرخ عدس لوده کونپل بر کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند **دیگر** مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی به آب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخه دیگر قند سیاه نیز داخل است و جهت زرد برآوردن کیل مهاسه قرنفل به آب سوده طلا کردن نافع است **دیگر** از بیاض والد مرحوم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس با هم سائیده طلا نمایند **دیگر** پوست درخت سرس پوست درخت خیارشنبه پوست درخت انار دارهلد بوده اگر موته برگ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند چون خشک شود به آب گرم بشویند **دیگر** که برای مهاسه و صفائی چهره مجرب است آرد نخود بریان مقشر شش ماشه مرداسنگ سه ماشه سفیده کاشغری چارماشه به آب یا شیر تازه بر رو مالند و بعد خشک شدن به آب برگ نیب بشویند و بهر صفائی چهره به روغن یاسمین آمیخته به کار برند **دیگر** خوبکلان صندل سرخ صندل سفید به گلاب سائیده بر رو طلا نمایند **دیگر** زردچوبه به قدر سه چهار ماشه در قلم ساق گاو نهاده به خمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب سرد سوده ضماد نمایند و بعد دو سه گهری بسبوس نخودب شویند **اقوال حکما** طبری گویند که اولاً استفراغ بدن به مطبوخ اف تیمون نمایند به عده تنقیه سر به استعمال زین حبوب یعنی حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر و طبیب عالم از این حبوب حبی ترکیب دهد و به حسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد از آن لزوم شستن رو به آب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و تصلب زوال نپذیرد لزوم این ضماد نمایند حنای سوخته دو درم بر علک الانباط بعد حل کردن آن به سرکه انداخته به سرشند و اندک زیت بر آن ریخته بر رو ضماد کنند و اگر از این زائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه

حل کرده رفاة بدن لت ساخته بر رو نهاده نزد خواب بریندند و صبح بگشایند و در حمام داخل نمایند و بر پختن آب گرم بسیار امر کنند به عده از هوا محفوظ دارند تا آن که عرق و تری بدن خشک گردد و زنان پیر را در بصره دیدم که در این مرض روغن خلوق و دلک بر امت استعمال می کردند و این در آن اثر می کرد بلکه آن را زائل می نمود **گیلانی** از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر شود به سکنجبین آن را لطوخ نمایند و به آهستگی آن را بمالند و لطوخ آن بشب یمانی مع علكالبطم و بادام تلخ به سرکه سائیده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد بگیرند صابون که آن را غلیفون نامند به قدر چهار درم و کندر یک درم اشق یک درم و به آب سوده بشرها را بدان لطوخ سازند و بعد ساعتی بشویند **غمره** برای بثور عارض در چهره بگیرند بوره ارمی دو درم گل مختوم یک درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم و باریک ساخته به گلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آرد ترمس و آرد باقلا هر واحد یک جزو آرد عدس نیم جزو و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنجروز این به عمل آرند **غمرة دیگر** مجرب بگیرند جو مقشر کوفته و در پاتیله انداخته شیر تازه و در رطل بر آن ریخته بجوشاند تا شیر فانی شود به عده برآورده خشک کنند و بگیرند زردچوب و کتیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و به آب سبوس بشویند **ایضاً** اگر بثور با خشونت بود نفع کند بگیرند موم و علكالبطم هر یک ده درم زنگار دو درم و در زیت گذاخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند و یا بگیرند حشیش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او و با نمک و سرکه بسایند **ایضاً** بگیرند زعفران و طحلب و فوه و کندر و مر مساوی و با پیه گوساله و روغن مصطکی بیامیزند و بدان لطوخ سازند و یک ساعت ترک کرده به اسفنج نشف نمایند و این دوا برای رو و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصاً رنگ چهره را سرخ کند **ابن الیاس** گوید که تنقیه بدن به مطبوخ افیمون یا بحب آن کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند به عده به آبی که در آن بابونه و بفنشه و اکلیل و شبت جوشانیده باشند روی بشویند و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمره هر واحد سه درم شونیز یک درم ایرسا هفت درم بزر کتان

گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا نمایند **خضر** گوید که بعد تنقیه بدن تضمید بمجففات و تناول تریاق کنند و آنچه در این تجربه کرده شده شونیز و بورق به سرکه سرشته است و ضماد بنوشادر سوده و چرب کردن عضو بعد آن به روغن گل و روغن حنا و جماعتی به این تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل سرخ آن را نافع است **انطاکی** گوید که سبب بثور لبینه در اغلب ماده غلیظه بلغمیه است و علاجش اولاً فصد رگ بینی است به عده استعمال چیزی که در بثور بلغمیه مذکور است و از مجربات در مطلق بثور خصوصاً در لبینه شونیز و بورق و نوشادر به سرکه است و کذا سندروس حبالبان ببول

### شیلیم

و آن بثور به شکل شیلیم است که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و رداءت خالی نبود و از جمله علامات اوست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او بمقدار و درهم سرخ شود و اولی آن است که علاج او به سرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جمله روی را در گیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و در آن هلاکت علیل باشد و سبب آن خوف حاد حریف فاسدالکیفیت اکال است که از عروق باریک خارج شود و بر این موضع بریزد و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود غیر آن که اکثر این در رو پیدا شود و **ابن الیاس** این را از جمله بثور غریبه مثمرده و گفته که آن بثور صغار صلب است که گاهی متقرح شود و گاهی با آن حکه و الم باشد و **انطاکی** گوید که بثور شیلیم کوچک مستطیل سیاه بصورت شیلیم بود اولاً مخصوص برخساره باشد پس اگر ترک نمایند در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و از این جهت در علاج او واجب کرده اند که شق نمایند و از آن خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصاً اگر گرداگرد آن سرخ گردد و مثل ورم مستدیر شود و نوعی از این در لب دیدم و آن شق گردید و از آن خون غبیط سیاه ظاهر شد پس آن را شق کردم و در اصل آن مثل دانه خشخاش دیدم و هنگام رفع او التحام یافت و سبب او خون سوداوی ست که حرارت غریبی آن را منقعد ساخته **علاج** فصد سر رو کنند و استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را



شق کنند که گاهی آنجا خون منعقد شبیه بعد زه یافته شده آن را بیرون آرند و بچیزی علاج کنند که سیاه نشود و اوفق چیزی که بدان معالجه نمایند مرهم سفیداب و مرهم رصاص محرق است و اگر این کفایت نکند آن موضع را داغ بلیغ دهند و بمرهم خل علاج کنند تا اثری که باقی ماند سرخ بود چه اگر بعد داغ بمرهم سفیداب علاج کنند اثر او سفید شود و این مرض بیشتر در بلده بصره حادث شود به سبب خوردن خرما و ماهی شور و اهل او داغ قبل استفراغ و شکافتن موضع استعمال می کنند **ابن الیاس** گوید که در اول مر فصد قیفال و اخراج خون به حسب قوت و ضرورت کنند و استفراغ بدن به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله نمایند و هر صبح جلاب از آب انارین بشحم آن افشوده با شکر و ترنجبین هر کدام ده درم و یا آب هندوانه به قدر سه اوقیه به شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره تمهندی و مغز بادام و اسفناخ بخورند و گاهی بدین معالجه تحلیل نشود و بشق و اخراج ماده محتاج گردد و بعد از آن بمرهم مدمله علاج کند **خجندی** گوید که علاجش فصد است و ترک اطعمه حریفه و لحوم شدیدالحرارت و حلاوی کثیر و باید که این بثرات را بشکافند به عده معالجه بمرهم کنند **گیلانی** می نویسد احتراقات که در رو عارض شود علاجش اولاً به فصد قیفال و تنقیه بدن به مطبوخ اف تیمون و غاریقون و شرب سنا و هلیله کابلی و مویز منقی و شرب ماءالجبن یا سفوف منقی سودا باشد و این سفوف در این باب نیکو است بگیرند هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد ده درم بسفائج کوفته اف تیمون هر واحد پنج درم اسطوخودوس چهار درم غاریقون سه درم نمک هندی دو درم همه را باریک کوفته سه درم از آن با نیمرطل ماءالجبن و ده درم شکر طبرزد بخورند که این تنقیه بدن از سودا کند و هرگاه بدن پاک گردد بر موضع زلو بچسپانند که آن همه خون محترق را از موضع امتصاص نماید پس اگر موضع را خوب بخراشند تا پاک شود به عده بر آن مرهم احمر معمول از مرداسنگ و زردچوب و سرکه و زیت طلا نمایند و معالجه بعلاج قروح کنند که منعفت بین مشاهده نمایند

### بلخیه

بثور مع قروح و خشکریشجات و سیلان و زرداب است و آن از جنس سعفه ردیة رطبة خبیثة ساعیه بود و لهذا حوالی خود را به سبب فساد بخورد و در اکثر با آن خفقان و غشی بود و گاهی به سبب گزیدن جانوری مثل پشه خبیث و رتیلا عارض شود و به سبب کثرت حدوث آن در بلدة بلخ مسمی ببلخیه شده و **ابومنصور** گوید که بلخیه قرحة منبسط در لحم بود و آن را عمق بسیار نباشد و شرایین را متمدد سازد و با آن تب بود و چون نضج یابد سوراخها و سرها بسیار مدرک گردد و سبب او خون حاد فاسد بود و **ابن الیاس** گوید که بلخیه از بثور ردیة خبیثة ساعیه است و حدوث او از اخلاط محترقة فاسده از صفرا و بلغم یا سوداوی محترق بود و **انطاکی** گوید که بلخیه بشوریست که اولاً بلیخ یافته شده به عده مثل آبله فرنگ منتقل ببلاد دیگر گشته پس بدان موسوم ساختند و سبب آن حرارت غریبی است که غریزی آن را از قلب دفع کرده پس آنچه حوالی او از غشای اضلاع و صدر است قرحه کند و از این جهت غشی و خفقان با وی بود و گاهی از آن حجاب صدر متاکل شود و قتل کند پس هرگاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج نپذیرد **علاج** به قول شیخ علاجش مثل علاج سعفه روی نمایند و آنچه خاص به این نفع کند طلا به گل ارمنی و سرکه است بدوام حتی که آن را خشک کند و از آن قشرها فرو افتد و بگوشت صحیح برسد و از آن عفونت و فساد زائل کند و یا این دوا که قوی و مجرب شیخ است به کار برند زراوند مدحرج و زنگار و اشق و مقل و خردل و زاج مساوی به روغن گندم و سرکه و اندک عسل مرهم ساخته طلا کنند و یا بخراشند تا گوشت فاسد بزداید و چون گوشت صحیح پدید آید بمرهمی که از دم‌الاکوین و مرداسنگ و کندر و سفیده ساخته باشند جراحی را مندمل سازند **ابومنصور** گوید که اولاً فصد کنند و مسهل صفرا دهند و لزوم ماءالشعیر و اغذیه بارده نمایند و معالجه قرحه به اضمده بارده مثل مرهم سفیداب و مانند آن کنند و اگر امر دشوار باشد آبهای فواکه ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش و آب سیب و ریاس به شکر یا بشریت صندل نوشانند و بر قلب او ضمد به گل سرخ و صندل و خرکه‌های مبرده نهند و قرص کافور به آب سرد و گلاب دهند و مقام او در موضع سرد و هوای بارد سازند و **ابن الیاس** گوید که تنقیه بدن از اخلاط غلیظه فاسده به مطبوخ افتیمون یا بحب آن یا به مطبوخ هلیله مقوی

بغاریقون کنند و نوشیدن ماءالاصول و بزور ایشان را نفع کند و از تناول گوشتها و شیرینیها و اغذیه حریفه حذر کنند و بمرهم معمول از مقل و زراوند مدحرج و زاج از زنگار و خرنوب و مویزج و راتیانج مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه و اندک روغن زیت و عسل سرشته طلا نمایند **انطاکی** گوید که علاج بلخیه طبیخ افتمون به سکنجبین است و نقوع صبر در آن مجربست و همچنین حبالذهب

### بطم

بثره سیاه بزرگ به قدر حبالبطم و نخود و پسته است که در ساق عارض شود و متقرح گردد و از آن زرداب سیاه سیلان کند و سبب حدوث او خون فاسد محترق سوداوی است و **شیخ** در مقامی نوشته که بطم بثور سوداوی است که در ساق مثل ثمر طرفا یا حبهالخضرای کبیر ظاهر شود و در جای دیگر گفته که آن قروح سوداوی است و ماده او بعینه ماده دوالی است و علاجش از جهت تنقیه علاج و دالی است و قروح سوداوی که قانون علاج آنها مذکور گردد و **طبری** گوید که بثور ساق بثورا سود کبار است و آن عسرالبرءست و از آن انسان کمتر صحت یابد و **انطاکی** گوید که بطمیه شبیه ببطم باشد در لون و استدارت و سبب آن فساد هر دو خلط بارد و معا مع غلبه سودا بود و مختص بساقین باشد و خروج آن و تب دق روز چهارم هلاک کند و ذی ماده سامکه از آن مایوس البرءست **علاج** فصد باسلیق کنند و بعد از آن به مرات می نمایند و هر صبح شربت عناب یا نیلوفر یا دینار بماءالجبن بنوشند به عده زلو بر ساقین چسپانند و حجامت با شرط کنند و بعلاج سائر قروح خبیثه معالجه فرمایند **طبری** گوید که علاج این فصد باسلیقین و الطبین و جبیه است مع استعمال قوانین فصد و مساعدت قوت بعد آن تنقیه معده بقی به احتراز و احتیاط از افساد چشم یا فم معده پس هرگاه معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف شود بر آن زلو اندازند دو سه دفعه و ایضاً در آن شرط و مص بشاخ حجامت استعمال نمایند و از آنچه معالجه بدان کنند روغن نوره است که از آن بر هر بره از این بثور نقطه دهند و بر آن لحظه صبر کنند به عده به سرکه بشویند و به روغن گل تغریق آن نمایند و از آب احتیاط کنند که آن خشک گردد و این از بالغترین چیزی است که بدان معالجه این بثور نمایند

و از آنچه این بثور را بدان طلا نمایند این است خاکستر قیصوم و خاکستر چوب طرفا و مامیران چینی و زراوند  
طویل و پوست بیخ کبر و حنای سوخته مساوی همه را باریک سوده به سرکه و اندک زیت حل کنند و ایضاً صدف  
سوخته و مر و صبر مساوی سائیده به سرکه حل کرده طلا نمایند و ایضاً بگیرند بیخ بردی رطب و کوفته آب آن  
ببفشردند و جوش دهند تا غلیظ گردد به عده بر این قرحه طلا کنند و یا **دیسقوریدوس** ذکر کرده که این هر بثره  
عفن را زائل کند و بعضی متأخرین از اهل حران ذکر کرده‌اند که شستن این بثور به آب حماض تجربه کرده‌ایم که  
از آن مریض انتفاع یافت و اکثر بثور در اندک زمانه زائل شد و ایضاً از اطلیه این بثور این است که صمغ فارسی و  
عربی در سرکه تر کنند تا آن که بگدازند به عده بر آن طلا نمایند و بعضی از اطبای ناقص شربت‌ی که در آن شحم  
حنظل بود بشخصی دادند و ساقین او ورم کردند و بر آن مر عظیم وارد شد و از آن هلاک گردید پس طبیب را جائز  
نیست از استفراغ در بثور ساق و **روفیس** ذکر کرده کسی که مسهل در بریاسموس و بثور ساقین استعمال کرد  
جنایتی مودی به هلاکت نمود و چون این بثور منفجر گردد و رشح و زرداب او کثرت نماید به این مرهم طلا کنند  
بگیرند زنگار مستخرج به سرکه و قلقطار و خاکستر اشنان هر واحد یک جزو پس موم روغن بسازند و بر آن این  
انداخته حل کنند و بدان طلا نمایند تا آن که زرداب او زائل شود و موضع گرم گردد و گوشت صحیح پدید آید به  
عده دو روز بعجبین که در آن اندک زرده بیضه داخل کرده باشند ضماد کنند بعد از آن بمرهم صلح قروح عفته  
علاج کنند و چون ابتدا به اندمال کند بمرهم وسخ معالجه فرمایند **ابن الیاس** گوید که علاجش فصد باسلیق است  
و اخراج خون به قدر قوت و واجب و تعاهد قی به سکنجبین و آب گرم و هر صبح جلاب از عناب ده عدد تخم  
کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود به مغز بادام خورند و  
استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه در آن تربد و شاهتره اندازند باید کرد و یا تلثین طبع به این مطبوخ  
کنند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بیست عدد تخم شاهتره گل سرخ هر واحد سه درم بنفشه  
نیلوفر هر واحد پنج درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید در

آن خیارشنب و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده بر آن سقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه تام بر آن زلو چسپانند و یا شرط زنند و بمحاجم امتصاص نمایند و در امر او اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر خبیثه انجامد و بر آن مرهم خاکستر قیصوم و غیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند

### بثور اصداغ

بثرهائیسست که بر بناگوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بدمامیل کوچک بود و ریم نکند و سرخ شود و رنگ او براق و مسترخی گردد و چون طیبیب حس او نماید گمان کند که مملو بریم است و اگر بر شکافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی از آن برنیاید و در اکثر احوال ناصور گردد و التحام نیابد و خام باشد و در سر او ریم سفید ظاهر شود و بیخ او غلیظ بود و به قول انطاکی مفرح از آن مایوس از صحت است و خروج آن در دق در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف در بحران کند و هرگاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند و گاهی از صدغ مرتفع شود و از اعماق نضج یابد و بناصور و غرب ملحق گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند **بالجمله** سبب آن ماده غلیظ است که از سر نازل شود مع رطوبتی که خون فاسد بدان مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام بماند **علاج** فصد سر رو تنقیه بدن و سر کنند به عده لزوم اضمده مفشیه نمایند مثل آرد جو و خطمی وارد باقلا و ترمس و کرسنه به آب بادیان و سرکه کهنه آمیخته و ایضاً به موم روغن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود بشکافتن او متعرض نگردند و اگر طیبیب جاهل بر شکافتن او اقدام نماید امر بداغ کنند قبل از آن که ناصور گردد و این بثور معروف است اکثر در بلا شام تا حدود موصل متولد می شود و بعد استفراغ بهتر از ترک او و اصلاح غذای مریض علاج او نیست و حمات کبریتی برای او شدیدالموافقت است چنان چه اهل موصل گویند که آن تحلیل نمی شود مگر در این حمات و اغذیه غلیظ و مفسد خون ترک نمایند و **انطاکی** گوید که قانون در علاج او ازاله موی است هر قدر که طول کند و تعمیق او بشق و پر کردن شکر پس قواطع

## بثور قفا

و این شبیه به بثور صداع در پس سر و گردن عارض شود و گاهی با آن تب و لهیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور برآید کم خلاص یابد و آن شبیه بدمل بزرگ باشد و سبب او فضول دموی حاد است که از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و به سبب قرب او از دماغ و از خرزۀ معروف بوتد که بر آن سر موضوع است قتل کند و آن درد شدید کند چنان چه گاهی دماغ از آن ورم کند و مودی به هلاکت گردد **علاج** فصد کنند و مسهل دهند و اصلاح غذای مریض نمایند بهر تبرید و ترطیب دماغ رون بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و بهر تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و به آهن مسکن نکنند که در آن خطر است و **طبری** گوید دیدم کسی را که این بثور برآمد قبل از نضح هلاک شد و اگر این و بثور صدغین را در علامات موت سریع داخل کنند چنان چه بقراط در سائر علامات دیگر نموده جائزست و **ابن الیاس** گوید که هنگام ظهور او فصد سر رو کنند و اخراج خون به قدر قوت و واجب نمایند و هر صبح بسکنجین ساده و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزروه ماش و مغز بادام و اسفناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن به مطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ خلاف و کاهو یا به آب حی العالم و عصی الراعی سازند و **خجندی** گوید که علاجش ترک اغذیه رديه و اطعمه حاده است و فسد باسلیق و ترک لحوم در اوائل و تلثین طبیعت به مطبوخات هلیلجی و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

## بثور افرو خوردن

و آن نتو در جلد مشابه ثالثل مستدیر است و بیخ او ضیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا مشابه طرف و تر باشد و لهذا قسمی را از آن مسامیر نامند **علاج** آنچه در این نفع کند این است که عصاره قثاء الحمار و نمک بر آن نهند و یا دقاق کندر به سرکه و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بر آن لطوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سر

ماهی شور که سماریس گویند سوخته و زنگار بگوگرد مازو سوخته و یا برگ بادروج بقلقدیس و یا آب سائل از چوب انگور تر که نزد سوختن او برآید و یا پشک گوسفند به سرکه و یا لطوخ زهره بز نر و یا ضماد به شراب و نظرون کنند و یا اندک نظرون بیول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکه

### **بثور بادنجانی و نیلخی و اسود**

**طبری** گفته که جالینوس این را از انواع جمره و نار فارسی ذکر کرده و گویم که ظهور بثور و انواع و الوان آنها به حسب جوهر ماده بود پس اگر ماده شدیدالفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی یا نیلجی بود و شدیدترین آن سیاه است پس نیلجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود اصول آنها سیاه یا نیلجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید باقلق باشد و انی دلالت می کند بر قای ماده در عضو **علاج** واجبست که معالجه به فصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند و بر موضع شیاف مامیثا و آب عنبالثعلب طلا کنند و تبرید او چند روز نمایند به عده آب نیم گرم بر آن ریزند و اعاده به تبرید کنند تا آن که سیاهی و بادنجانیت و نیلجیت زائل شود پس هرگاه رقت جلد بقعه محسوس شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد استعمال شرط خفیف بر بقعه باک ندارد تا باقی ماده از آنجا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد به کار برند بگیرند آرد جو و آرد باقلا و در سرکه و آب عنبالثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقعه بخرقه مبلول در آن باید کرد تا آن که تحلیل گردد و در رز زائل شود

### **بثور غریبه**

یعنی نادرالوقوع بدان که طبری آن را هفت نوع بیان نموده چهار از آن جدری و حصبه و نمله و جمره که عوام آن را نار فارسی گویند و گفته که علامت و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کردیم و هر نوع از این انواع اربعه به اقسام بسیار مختلف به حسب اختلاف مواد و امزجه بدن منقسم می شود و از سه نوع باقی که امر آنها بر اطبا مشتبه می گردد **اول** معروف بذات الاصل ست و آن بثور صفار سفید مترفعه قلیل الالم باشد به عده اصول او و صلب گردد

حتی که صلابت در اصول او شبیه بغداد محسوس شود و این بدترین انواع بثور است و منقسم بدو قسم می‌شود یکی از آن منقلب می‌گردد و مثل دمل عظیم می‌شود و این سهل است و قسم دوم بر صلابت خود باقی می‌ماند و تمديد او اندک بود و این صلابت بسهولت نضج نمی‌یابد بلکه به تدریج مترضح می‌شود به عده بقیه آن صلب منعقد باقی می‌ماند و بزمانه دراز تحلیل می‌یابد و سبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی است که از احتراق رطوبت متولد شود پس شعبهای مابین جلد و لحم آن را بیفکنند دوم از این انواع ریبه نفاخات است که در اعضای لحمیه اولاً کوچک ظاهر شود بعد فراخ گردد پس رقیق شود و سبب فاعل این رطوبتی است که از برودت جگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود و کیفیت او حار باشد از آن نفاخات به هم‌رسد سوم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک است که بغیر الم در موضعی ظاهر شود به عده مخفی گردد بعد از آن در جای دیگر ظاهر شود و زمانی طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ است پس اگر بسیار باشد از آن شرای دموی حادث گردد و اگر قلیل بود از آن این بثور به هم‌رسد و **سمرقندی** و **خجندی** انواع بثور غریبه را پنج نوع گفته‌اند یعنی ذات‌الاصل و بثور سرخ صلب که هر دو در قول طبری گذشت و شلیم و بثور اصداغ و بثور قفا که سابق مسطور شد و **انطاکی** گوید که بثور غریبه اعنی قلیل‌الوجود که معروف بذات‌الاصل است سببش فساد سوداست اگر مائل ببیاض باشد و فساد خون اگر مائل بجمرت بود و هر دو نوع سخت و تیز سر باشد غیر آن که سرخ گاهی مخفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و حکما شراست و اما سفید گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شرالانواع است و گاهی نضج دشوار گردد به سبب احتراق **علاج** بدان که معالجه این جمله اقسام تنقیه است به فصد و مسهل حسب اخلاط و اطلیه و اضمده حسب هر واحد از آن چنان چه در اقوال اطبا مسطور گردد و اکنون بعض ادویه مخصوصه بثوریکه در موسم گرما و برشکال و آنچه از مالیدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور می‌شود پس اگر در فضل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی در اطراف به هم‌رسد اول فصد کنند و شیره عناب شیره گشنیز خشک عرق عنبالعثلب عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی دهند به عده منضج از



عناّب و کاسنی و آلو بخارا و شاهتره و گل نیلوفر و سپستان و خطمی و خبازی و غیره داده فلوس خیارشنبر و سنای مکی و غیره افزوده مسهل دهند و اگر خواهند برای اخراج سودا و بلغم از پوست هلیله زرد هلیله سیاه بسفائج هر یک چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد موصوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته به آب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنبالعثلّب نیم گرم بخوراند و صبح بدرقه مسهل بدهند و بعد فراغ از مهسلها از گل مندی شاهتره هر یک پاؤ اثار صندل سرخ چرایته پوست هلیله کابلی هر یک نیم پاؤ نیمکوفته در دوازده آثار آب عرق هفت آثار کشیده نیم پاؤ از آن با شربت عناّب بنوشانند **ایضاً** برای بثور سرخ اطراف و حبههای سرخ بعد فصد و تنقیه مجون معصفر همراه این عرق مندی بدهند مندی یک آثار پوست نیم چرایته هر یک نیم آثار سرپهوکه پوست هلیله زرد هر یک پاؤ اثار صندل سرخ عنبالعثلّب بسفائج هر یک نیم پاؤ عناّب پنجاه دانه ادویه کوفتنی را کوفته همه را در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشند و نیم پاؤ با شربت بنفشه سه توله بنوشند **ایضاً** اگر بثور هر دم بر بدن شود و دور گردد به سبب غلیان خون بعد فصد عناّب شاهتره چرایته پوست هلیله زرد خیسانیده با شهد دهند به عده منضج از گل بنفشه شاهتره خیارین کوفته هر یک پنج ماشه بیخ کاسنی گاؤزبان هر یک شش ماشه عنبالعثلّب چهار ماشه مویز منقی ده دانه سپستان بیست دانه آلوبخارا هفت دانه جوش داده گلقدن داخل کرده دهند پس مسهل به عمل آرند **ایضاً** بعد تنقیه شاهتره هلیله زرد پرسیاوشان هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند و بر بثور جدوار زنجبیل گیرو رسوت مساوی به آب عنبالعثلّب تازه سوده ضماّد کنند **ایضاً** برای بثورات از فساد خون عناّب پنجدانه شاهتره شش ماشه سرپهوکه هفت ماشه مندی شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند **حب** نافع بثور و جوشش که بر بدن شود گیرو رسوت هلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و به آب برگ عنبالعثلّب ضماّد نمایند **حب کرامات** که برای جمیع انواع بثور وخصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست هلیله زرد قنبیل آهک آب نادیده کات سفید هر واحد یک جزو نیله تهوته نیم

جزو به آب حب سازند و وقت حاجت به روغن زرد سوده طلا نمایند **حب** نافع بثور کات مرداسنگ نیله تهوتهه بریان بیل گری مساوی سائیده حب بندند وقت حاجت به آب سائیده طلا سازند و نیز این حب نافع است برای قروح که در آن سوراخ مثل غربال می‌باشد و مشهور به قرحة او رنگ زیبایی است **ایضاً** نافع بثور کات سفید نیله تهوتهه بریان سپیاری سوخته مرداسنگ پوست هلیله زرد ریوند خطائی مساوی به آب حب سازند و وقت حاجت طلا نمایند **دوایی** که جهت بثور که بر بینی و سر در موسم برشکال به هم‌رسد مفید است خسته انبه کته سفید صندل سفید به آب سائیده طلا کنند **دیگر** اورام و بثور را که در ایام برسات به سبب رطوبت ظاهر شوند نفع دارد زردچوب سوخته و چونه گلی هردو برابر باریک ساخته به روغن نیم‌گرم حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند **دیگر** قشور دال عدس سوخته آمله سوخته برابر باریک ساخته به روغن نیم‌گرم حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند **دیگر** قشور دال عدس سوخته آمله سوخته برابر خاکمیله قدری و اندکی نیله تهوتهه بریان با روغن سائیده بر دانه‌ها بمالند **ایضاً** برای دفع ورم و بثور و سوزش آن خصوص بثره که بر بینی پدید می‌آید و ورم و درد و حرقت از حد می‌فزایند نهایت مفید و مجرب است پکمان بید را در آب گلو سبز سائیده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حذر باشد زود فصد سر رو گیرند و قدری مرداسنگ با پکهان بید افزوده به گلاب سائیده به کار برند **ضماد** که بثور متفرح را نفع بخشد روغن گل سه توله در سرکه انگوری پنج توله به آتش ملایم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته به آن خوب حل کرده ضماد نمایند **ضماد** معمول اطبای هند برای بثور که زیر گردن بر سینه می‌شوند و آن را کهنه مالا گویند تخم سن تخم ترب تخم تنبیه جو سرشف السی برابر کوفته بیخته بدوغ گاو سائیده ضماد می‌کرد و باشند **ایضاً** که در این باب آزموده است آبنه هلدی سه و نیم ماشه هالون نیله تهوتهه هر یک دو نیم ماشه ادویه سائیده و روغن سرشف به قدر شش توله آمیخته طلا کنند **ایضاً** برای مرض مذکور سپیاری چهالیه بادام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش پاچک دشتی بسوزند به عده برآورده در روغن

السی حل کرده دارند و بر بثور مالیده باشند **ضماد** برای بثور که زیر بغل می‌شود صندل سرخ و سفید و بیخ آگ زرد چوب سائیده **ضماد** کنند **ضماد** نافع بثور که با سوزش باشد گیرو مازو و کات سفید به سرکه **ضماد** نمایند **ضماد** نافع بثور که از مالیدن عنکبوت بر بدن می‌شود مندوه که فله مشهور است به آب سائیده طلا می‌کرده باشند **دیگر** برگ انار ترش برگ تمرهندی در آب کیله سائیده **ضماد** نمایند **دیگر** امچور سائیده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می‌آمیزند **دیگر** کنجد در شیر بز سائیده طلا کنند و یا آبنه هندی به آب سائیده و یا چرونجی سائیده بمالند و یا چونه به آب لیمون یا به روغن سرشف یا به روغن کنجد سائیده طلا نمایند **دیگر** کمیل و زردچوب به آب سائیده یا صندلین و مرداسنگ به سرکه سائیده و یا زیره سفید زنجبیل به آب سائیده یا جوار گیرو به آب مکوه طلا کنند **دیگر** نینگ نیم پاؤ اصل السوس ناککیسر هر یک نیم دام سائیده هر دو وقت **ضماد** کنند در سه روز صحت می‌شود **دیگر** خراطین سوده یا گل پس افکنده آن **ضماد** نمایند **مرهم** نافع برای بثوریکه رطوبت آن هر جا که بر سد بثور دیگر پیدا شود و مکرر به عمل آمده روغن تلخ ششدام کمیله بابچی سوخته هر واحد یکدام حنا نیم دام فلفل گرد سه و نیم ماشه **مرهم** سازند **اقوال اطبا** طبری گوید که در بثور ذات‌الاصل تنقیه به مطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند به عده تعدیل طعام کنند و لزوم شوربای زیرباجی یا اسفیدباجی ماکیان نمایند به عده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور مدام به اسپغول بغیر روغن کنند تا آن که ریم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم جمع گردد این **ضماد** به کار برند بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یک جزو به عده برگ چقدر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا نرم مثل **مرهم** گردد و بعد از آن از آتش فرود آورده بر آن کنوچه و اسپغول ناکوفته و اندک زرده بیضه انداخته **ضماد** کنند تا آن که نرم شود و در آن براقیت ریم ظاهر گردد به عده بشکافند و ریم بیرون آرند و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند اشق و در زرده بیضه آمیخته بر سر بثره گذارند که این به اعتدال بشکافد و هرگاه ریم خارج گردد از پنبه کهنه آن را پر سازند تا زخم صاف گردد به عده علاج آن کنند و از آب حفظ آن نمایند تا آن که خشک گردد و علاج نفاخت بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب از

آن خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند به عده تقویت جگر به این ضماد کنند بگیرند مصطکی و نار مشک و فوفل و مر و سنبل‌الطیب مساوی به عده موم روغن از روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان ساخته از آتش فرود آورده ادویه مذکوره کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا یک شبانه روز این ضماد به عمل آرند بگیرند گل سُرخ و قصب‌الرزیره هر واحد یک جزو و پوست بیرون پسته و عسالیج کرم و گل حنا اگر میسر آید والا حنای سوخته همه مساوی و به آب مورد رطب و آب سیب میخوش آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد زیرا که انحلال جوهر او مؤدی به هلاکت می‌گردد چنان چه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب المس تغریق کبد متورم به روغن کرد و به اشیای مرخیه بر آن ضماد نمود پس مریض را عرق لزج آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم بثور غریبه فصد صافن است و بعد فصد استفراغ به مطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیه محموده مولد خون رقیق بارد مثل لحم جدی و بچه مرغ رطب و سرمق و کاهو پخته و مانند آن و این طلا به عمل آرند بگیرند برگ اسپغول و برگ بارتنگ و جراده کدو و همه را باریک سائیده اندک آرد جو بر آن اندازند و با هم آمیخته بر بثور ضماد کنند که آن ظاهر نشود و موضعی که بر آن ضماد کنند قوی گردد **ابن الیاس** گوید که علاج نوع سوم بثور غریبه فصد و اخراج خون به قدر واجبست و هر صبح سکنجین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تهرندی و شکر سفید ده درم یا آب انارین بشحم آنها افشوده هر واحد سی درم به شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و غذا مزوره تهرندی با اناردانه به مغز بادام و اسفناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلئین طبع بماء الفواکه یا به آب نقوع مشمش کنند **انطاکی** گوید که در اقسام بثور ابتدا به فصد کنند نزد ظهور علامت خون پس ادویه مسهله پس روادع منضجه از وضعیات پس محلل به کار برند و هرگاه منفجر گردد بعلاج قروح معالجه نمایند آن عسر مع تلطیف غذا و لبس مناسب و در بثور سوداوی این منضج استعمال کنند **صفت آن** مویز یک جزو عناب سپستان بسفناج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در ده چند آب

بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده به شکر تا یک هفته نیم گرم استعمال نمایند به عده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از آن شب و روز بمسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هرگاه نرم شود بحلبه و آرد باقلا و اشق و زردۀ بیضه منفجر سازند به عده پاک کرده مندمل نمایند و معالجهٔ بثور صفراوی بشرب این دوا کنند **صنعت آن** گل بنفشه قنطوریون هر واحد یک جزو تمرهندی نیم جزو گل سرخ تخم خرفه هر واحد ربع جزو اگر در آنجا تب باشد جو مثل همه افزایشند و به طریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آن که تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند در هر سه روز دو مثقال **صنعت آن** صبر هلیله سقمونیا هر واحد یک جزو مصطکی نیم جزو به آب کاسنی حبها سازند و به سکنجبین استعمال کنند مفرد اگر ماده و رطوبات بسیار باشد والا بماءالجبن و اگر خطر عظیم گردد لزوم طبیخ برگ عناب کنند به عده بآبی که در آن صبر و مازو و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند بشویند و بر آن سندروس تنها بپاشند اگر در آن گوشت زائد نباشد والا با شکر به عده بمرهم ابیض مندمل سازند و **علاج** بثوریکه از بلغم باشد قی کردن است تا آن که نقا ظاهر گردد به عده استعمال معجون نجاج و تریاق غدره و فائق کنند و این حب مجربست **صنعت آن** شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یک جزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع جزو به آب بادیان حبها سازند شربتی یک و نیم مثقال در هر چهار روز و اگر در آنجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماءالعسل کنند والا شیر گاو بقرطم به عده تحلیل آن به روغن بابونه و بادام تلخ و قسط و غالیه کنند و چون ماده خارج شود الحمام او بصبر و مرداسنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب در اینجا از مجربات ماست **صفت طلا** که سائر انواع بثور را نافع است گل خرزهره افسنتین صابون اشق به زیت و پیه ماکیان بپزند تا یکذات شود استعمال کنند **صفت ضماد منضج** که انواع بثور و سرطانات را منحل گرداند چقدر غنبلثب گشنیز سبز پرسیاوشان خطمی هر واحد یکزرد آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زردۀ بیضه بپزند بعد از آن که به اندک زعفران و مویز و سرکه بر هم زنند تا اجزا با هم بیامیزد بر پارچۀ پشمی در بلغمی و بر پنبه در سوداوی و بزرکتان در باقی استعمال

کنند و اما مفردات مجربه برای بثور پس افضل آنها حنا و مورد نظرون و انجیر و سداب و بزرکتان و سیر به غسل است ضماداً و هلیله مطلقاً و اما در ضماد قصب‌الزریره حدیث صحیح است و کذا در حنا لیکن حدیث قصب‌الزریره صحیح‌تر است

### امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم است و آن در لغت بمعنی قطع است و بمناسبت آن که این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داء‌السبع و داء‌الاسد نیز نامند و در وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشر عارض می‌شود و گویند که چهره صاحب آن مثل چهره شیر گردد و پهن می‌گردد و آن را مشابه سحنه شیر می‌کردند و گویند کسی را که این مرض درگیر و شکار می‌کند او را مثل شکار کردن شیر یعنی در آخر آن را هلاک می‌نماید و ایضاً این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند و گاهی آن و صاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبری نامند و در اصطلاح به قول شیخ مرضی است ردی که از انتشار سودای غیرطبیعی در تمام بدن حادث شود و مزاج او شکل اعضا را فاسد کند و بساست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متاکل شود و از تقرح ساقط گردد و به قول صاحب کامل جذام علتی است که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند به سبب یبوست و آن بمنزله سرطان حادث در جمیع بدن است و **انطاکی** گوید که جذام عبارتست از فساد اعضای غذا بنوعیکه هیچ چیز را بغیر از سودا بخلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگرچه شوربای بچه مرغ و انگور باشد و از اینجاست که بعد از استحکام علاج نپذیرد به سبب افتقار او بکثرت ادویه و عجز طبیعت از آن

### اسباب جذام

به قول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در لحم است هرگاه این از برودت و یبوست و از غلبه خلط سوداوی بر خون و افساد او باشد پس آن خون برای تغذیه سائر اعضا رسد و از یبوست تجفیف و افساد آنها

نماید و معذک اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض نسل معدی گردد و از آبا به اولاد حادث شود و **ابومنصور** گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عروق و منتن اوست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیه غلیظه مولد سودا باشد پس طبیعت را دفع او به سوی اعضای ضعیفه به سبب رداءت و خبث او در بدن ممکن نبود و **شیخ الرئیس** و **قرشی** می نویسند که سبب فاعلی اقدام جذام یا شدت حرارت و بیبوست در جگر یا در همه بدن است که خون را بسود و سودای احتراقی گرداند و یا کثرت برودت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد سازد و سودای جمودی گرداند و سبب مادی اغذیه مولد سوداست و ایضاً اغذیه مولد بلغم چون در آن تخمها متواتر افتد و اندر آن حرارت عمل کند و اجزای لطیف آن را تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و امتلاآت و تناولات بر شکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض به جهت مذکور می گردد و اسباب معینه او کثافت جلد و انسداد مسام است پس حرارت غریزی محتقن و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد و خصوصاً چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیه خون از آن باشد و یاقوت دافعه احشا از دفع آن در عروق مقعد یا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنان چه به شدت حرارت خود خون را بسوزاند یا به شدت برودت خویش اجماد خون نماید و یا بفعونت خود اجزای لطیف خون را متبخر سازد و در مادیت او باقی ماند و خواه به سبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض معدی است به سبب آن که بخار ردی از بدن آن منحل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود به سبب فساد مزاج نطفه که از آن پیدا شود و یا به سبب مزاج مستفاد در رحم بحالی که اندر آن باشد مثل آن که اتفاق بودن علوق در حالت حیض شود و هرگاه حرارت شدید هوا مع رداءت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید و نمکسود و لحوم غلیظه مانند نر گاؤ و بز پیر و لحوم خر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود ضرور جذام افتد چنان چه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بخون آمیزد قلیل او بر تولید کثیر او اعانت کند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند بدو وجه یکی بجوهر غلیظ خود دوم ببرودت مجمد خویش پس اعاله

بارد بطبیعت خود و چون غلیظ گردد و رطوبت او نقصان یابد و تجفیف او بحرارت بدن سهل تر باشد و هرگاه خون که در بدن است سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد و گاهی غلظ خون در مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته برآید و سودا گاهی مندفع شود به سوی یک عضو پس صلابت یاسقیروس یا سرطان به حسب احوال خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اكله پیدا کند و اگر به سوی سطح جلد مندفع شود برش و نمش و بهق سیاه و کلف و قوبا و مانند آن احداث نماید و گاهی در همه بدن منتشر شود پس اگر عفن گردد تب سوداوی پیدا کند و اگر متراکم شود و متعفن نگردد تولید جذام نماید و **انطاکی** گوید که سبب مادی جذام کل غذای یابس است بارد باشد مثل لحم بقر و بز نر و عدس و یا حار لیکن غلیظ که در آن هضم عمل نکنند الا به اخذ در احتراق مثل بادنجان و خرما و از اینجهت واجب است مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل و اگرچه زمانه بمقدار هضم نگذشته باشد تا محترق نگردد یا محرق بحرافت خود مثل ثوم و خردل و سعد و سبب فاعلی او افراط یبس از حرارت یا برودت است و کذا از سائر بدن خصوصاً از جگر چه آن بالذات مهی غذاست و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی است و سبب غالی او فساد اوست و مبادی او تولد سوداست پس اگر رقیق باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود در این صورت سرطان پدید آید و یا عام بود پس جذام افتد و از اینجهت قدما این را سرطان عام نامیده‌اند و در حال رقت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود از آن قوبا تولد کند و از اینجاست که گفته‌اند کثرت قوبا مقدمه جذام است و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور است و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل تر است خصوصاً در ابتدا و از استحاله صفا به سوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدیدتر است و از اسباب او فساد هواست به مثل مردار و مقتولات و عفونات و قرب مجذومان و گاهی ماده او جبلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیه خون حیض که در رحم باشد با هم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از



اسباب جبلية او جماع بعد خوردن چیزی حریف و مالح مثل خردل و شیر و کوامخ و لحم خشک کرده است چنان چه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود که انعقاد او از نطفه لاشد که از اشیای مفرط الرطوبه مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و **بعضی** متأخرین می‌نویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر خلطی که باشد در همه بدن و اکثر بمشاهده درآمده که از اسباب شتی می‌افتد اول آن که بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسده تن ایشان چون بوسیله هوا بروح و اخلاط رسد خلطها را مستحیل بجوهر اخلاط فاسد خود گرداند دوم آنکه بمیراث رسد که تباهی مزاج نطفه مجذوم مقتضی آن است سوم آن که فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض است چهارم آن که کسی را که از علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آن که در حالت نفاس باشد ششم آن که بسیار خوردن غذاهای فاسد و مولد سودا مانند گوشت گاو میش و بادنجان و گوشت آهو و قدید او و قند سیاه و سرکه و امثال اینها بود هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا و فل و نخود همه و خصوصاً وقتیکه در گوشت گاو میش افتاده باشد و همراه جغرات تناول نمایند

### انواع جذام و علامات آنها

بدآن که به قول **طبری** و **مجوسی** و **سمرقندی** جذام دو نوع است یکی آن که حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن دردی خون و ثفل او باشد و از این نوع اعضا فرو نریزد مگر بندرت در آخر بلکه حس آنها باطل گردد موی بریزد و این نوع معروف بماءالاسد است و گاهی در این علاج شود دهد و صاحب او از آن شفای تام یابد چون در اوائل حدوث او لاحق گردد دوم آن که حدوث او از مره سودا حادث از احتراق صفرا باشد و با این نوع تاکل اعضا و قساقط آن بود و قریب نیست که صاحب او صحت یابد و از کلام **شیخ** مستفاد می‌شود که آن سه نوع است چنان چه می‌گوید که جذام کائن از سودای صفراوی هائج تر و در اذیت بیشتر و در اعراض صعف تر و در سوزش و تقریح شدیدتر بود لیکن قابل تر برای علاج است و کائن از ثفل و دردی خون یعنی سودای طبیعی سالمتر و ساکن تر بود و تقریح نکند و کائن از سودای محترقه فی نفسه در اعراض خود مشابه سودای صفراوی بود لیکن در قبول علاج

بطی‌تر باشد و **انطاکی** گوید که جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فرو ریختن موی به سبب کثرت رطوبت است و از احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال است و از سودای محترقه اصلتا و علامتش بیس مفرط تمرط شعر و غلظ اطراف و کج شدن و تکرخ ناخن‌هاست و علامت این هر سه نوع تقدم قوبا و سرخی با تیرکی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آوازست و سهل‌ترین انواع نوع اول است و بعیدترین آنها از صحت نوع ثالث است و جمله قابل علاج‌اند تا وقتیکه اطراف از هم فرو نریزد و **خجندی** گوید که نوعی از آن از سودای صفرای بود و نوع دیگر آن از سودای بلغمی یا از سودای که آن دردی خون و ثفل اوست **راقم** گوید که از اقوال مسطوره مفهوم می‌شود که انواع جذام از ردی ماده شش نوع باشد چهار از احتراق اخلاط اربعه و پنجم از کثرت سوداوی طبیعی که آن ردی خون است و ششم از سودای جمودی هذا مایخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقت الحال

### علامات جذام مطلقاً

**شیخ** می‌فرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی به سبب اذیت ریه و قصبه آن پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنه ظاهر گردد و گاهی سدد و خشم به هم‌رسد و خیاشیم خشک گردد دموی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیه چهره ظاهر شود و عروق زبان غلیظ گردد و بوی بدن و خصوصاً عرق و بوی نفس بدبو گردد و اخلاط سوداوی از عجب و حسد پدید آید و در خواب خوابهای هولناک بسیار مشاهده شود و در خواب چنان محسوس گردد که گویا بر بدن او بار گران نهاده بعد از آن ریختن موی و تمرط در آن ظاهر شود خصوصاً در موی چهره و ابرو و گاهی پوست جای مو منقلع شود و ناخن‌ها شق گردد و چهره زشت و منتفج شود و رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل بجمود و عفونت آغاز کند و تنگی نفس ازدیاد نماید حتی که با حسر شدید و بهر عظیم گردد و آواز در غایت گرفتگی شود و لبها سطبر گردد و رنگ او سیاه شود و بر بدن زوائد غددی شبیه بحیوانی که در یونانی

ساطورس گویند ظاهر گردد بعد از آن بدن در تفرح اخذ کند هرگاه جذام غیرساکن باشد و غضروف بینی متاثر شود به عده بینی و دست و پا از هم هم فرو ریزد و از آن زرداب بدبو سیلان کند و آواز با خفا عود کند و موی باقی نماند و رنگ بسیار سیاه شود و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود به سبب ضعف قوت و قلت حاجت بهر آن که مرض باردست و بطی غیرسریع باشد به سبب ضعف و برودت و از تواتر لابد باشد زیرا که نه سرعت است در آن و نه عظم و **انطاکی** گوید که علامت او بر اوقات سفیدی چشم مائل سرخی است و این اول علامتی است که ابتدا نماید حتی که گویند این علامت پیش از هفت سال بر آن تقدم نماید و استدارت شمها و سرخی بدن و بول به عده سیاهی آن هر دو به عده عرق کثیر رنگین پس بدبو پس تغییر آواز بخشونت پس گرفتگی آن پس بدبوی نفس پس کشیدن بینی و استدارت چهره پس ریم کردن بدن اگر جذام مفرح باشد و کجی دست و پا پس سقوط آنها و در این وقت استحکام او گردد از صحت او یاس بود و نبض در ابتدای او سریع متواتر صلب باشد و گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود پس هرگاه مرض توسط نماید تواتر به سرعت کند پس نطی پس ملتوی و متشنج گردد و اما غنه و سدد و غلظ لب گاه با وی ابتدا کند و گاهی در آخر حادث شود پس اعتماد بدلیل تنها او را نبود بلکه عمده در آن تفرق اتصال و فحش تغییر هیئت و شکل ست و بالجمله این مرض خطرناک است و الا موردنی نشدنی و خبث او در نطفه سرایت نکردی و معدی نبودی و تعدیه او از حدیث صحیح ثابت شده و **مولف اقتباس** گوید که چون آثار این مرض به تمامه نیک ظاهر شود پس بیمار را از میان مردم بیرون کنند چنان که مبروص را به سبب سرعت سرایت آن علامتش آن است که اول رنگ رو و چشم و همه تن سرخ شود و سیاهی گراید و گوشها و خصوصاً نرمه گوش و ابروها و بینی ورم خفیف سرخ رنگ مائل سیاهی پیدا کند و آواز سطریر گردد و منفذ بینی کوفته شود و بوی گنده از بینی و تمام بدن برآید و پاشنهای پا بترقند و همچنین ناخنهای دست و پا بلکه کوژ و بدهیئت شوند و چهره او مهیب نماید مانند چهره شیر و نبض مجذوم در همه اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی بتواتر مائل گردد و بون نیلجی و فستقی بود **انتباه** بدان که اطبا اتفاق نموده‌اند بر آن که جذام از جمله امراض اعدیه مسریه موروثه است و

به قول شیخ ضعیف از این مرض عسرالعلاج ست و قوی مایوس از علاج و مبتدی قلیل تر از ردی قلاح است و راسخ و مزمن عاصی تر و این مرض مدام مزاج اعضا را فاسد کند به سبب مضادت کیفیت او بکیفیت موافق حیات اعنی حرارت و رطوبت حتی که به اعضای رئیسه رسد و در آن هنگام قتل کند و اولاً فساد اعضا از اطراف و اعضای نرم ابتدا کند و در آن وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی بتقرح مودی شود به عده اندک اندک در همه بدن ساری گردد و اگرچه اول تولد او در احشا بود لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیرا که ضعیف تراند با وجود آن که گاهی صاحب او قبل انعکاس غائله ظاهره بر احشا و اعشای رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و یا به سبب سوءمزاج او باشد و **جرجانی** از شیخ نقل کرده همچنان که سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان همه تن است بدین سبب همچنان که علاج سرطان دشوار است علاج جذام دشوارتر باشد لیکن از بهر آن که جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن در آن یکسان گشته است علاج آن یک نوع باشد و یک بارگی بعلاج آن مشغول توان بودن از این و طریق علاج آن یکسان بود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آنعضو مخالف مزاج دیگر اعضا بود و باعلاج از مراعات احشا و دیگر اعضا غافل نشاید بود طریق علاج آن از این رو عسرتر بود و **صاحب کامل** گوید که جذام از امراض عسرالبرءست و چون این مرض مستحکم شود صحت او ممکن نیست و علاج او در آن هنگام بوقوف او بر حال خود و منع از تزیید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیارند که طبیعت را مقاومت بآنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشند پس گاهی صحت یابند مگر این هم بدیر و دشواری نزد ادمان بعلاج و پرهیز باشد و **ابن نوح** گوید که شریترین جذام آن است که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای اولاً حق شود ممکن است که به شود و از تزیید بایستد و هرگاه نوبت بتقرح اعضا رسد و شکل او فاسد گردد بعید است که صحت یابد و **خجندی** گوید حق آن است که علاج این مرض صعب است و مبتدی در آن بسیار عسرالبرءست و قوی نشوند و **انطاکی** گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود چون کثیرالوخم باشد مثل شام و در بلاد رطبه بقلت بود مگر آن که از آن صبا بند باشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود به سبب غلبه سردی و

تری و در حبش و زنج یافته نشود به سبب فرط حرارت محلل اخلاط کثیفه و اما در هند اگر تقلیل تخلیط اهل آن در اکل نبودی البته در ایشان بسیار بودی و سزاوار است کسی را که احساس بورم طحال خود نماید مبادرت بعلاج آن کند والا در جذام افتد به سبب وقور سودا در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد ردی است بلکه مفسد اعضا و محدث تشنج و تعقد و آنچه موروثی بود و خلقی و یا بحرانی اصلا علاج نمی‌پذیرد و آنچه هنوز کهنه نشده و ماده آن سخت گنده و غلبه نباشد ممکن‌العلاج بود **علاج** فصد باسلیق و صافن و اسلیم کنند و خون وافر گیرند و شاهتره چرایته سرپهوک هلیله سیاه و مانند آن ادویه مصفی خون چند روز بدهند بعد از آن نضج ماده حسب انواع سودا نموده از مسهل سودا و ماءالجبن تنقیه کنند به عده حسب ماده ادویه مخصوصه آن به کار برند مثلاً در سوداوی احتراقی معاجین و عرقیات و غیره ادویه مطفی خون و مصفی خون به عمل آرند و در سودای جمودی ادویه مرفق خون و تراکیب هندیه استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماءالجبن ساده نافعترین اشیاست و خوردن شیر بز جوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلثین طبیعت و اخراج مواد به مسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی ندهند و از جمیع محلات حرارت غریزی محترز باشند و روغن کدو و شیر و ختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد در را گرم کنند و در آن بنشینند و در هفته یک مرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه غیرافعی نیز فائده می‌کند و حب سم‌الفار و معون اسقیل از مجربات است و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار می‌کند و گویند که بسیار خوردن سعد و کذا کندر و در جذام می‌اندازد **ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه نافع جذام** نوشیدن ماءالجبن به شکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث از صفرای محترقه مجرب سویدی است و کذا خوردن ورق طلا ربیع مثقال به عسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب اوست و هم او گوید که اگر شجره ابی مالک هر روز بجوشانند و

به روغن کنجد تازه آن را مطیب سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه به روغن کنجد تازه و گاهی به روغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابند و مجرب صحیح من است **دیگر** سعوط زهره روباه و آس و آب کرفس در هر ده روز یک بار نافع است و مداومت شربت کادی هر روز دو درم استیصال جذام کند و خوردن لحم متنفذ خشک کرده و شرب زهره او نیز نافع و ادمان اکل خردل و خلط او به ادویه نیز سودمند بود **دیگر** پودینه نهری سوده به شراب سرشته بر بدن بمالند که انفع ادویه مجذوم است و کذا حقنه بعصاره او تا بیست مرتبه نافع بود **دیگر** ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و غیرمستحکم را زائل گرداند **دیگر** تخم حنظل که همبید نامند بر کف پای مجذوم در حمام مالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از مالش این قی بسیار می آید نفع می کند و بعضی روغن تخم حنظل مالیدن بالخاصیت مجرب نوشته اند **دیگر** هلیله سیاه پنج درم در هفته یک مرتبه تا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند و گاهی صحت بخشد **دیگر** گوک نهری بپزند تا آن که مهرا گردد و شوربای او بنوشند که فاذهر جذام ست و چون به زیت و نمک پخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته اند **دیگر** براده عاج یک درم به آب پودینه نهری ده درم تا یک ماه کامل خوردن جذام را زائل کند **دیگر** مغز تخم قرطم و تخم اف تیمون هر واحد پنج درم ماء الجبن هفتاد درم با یک و نیم اوقیه شکر سفید شیرین کرده خوردن در ابتدای جذام نفع عظیم بخشد و بعضی عسل خیارشنب ده درم در این ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بیست درم و ماء الجبن رطل نوشته اند **دیگر** طبیخ دازی سی درم تا سی روز متواتر نوشیدن قلع و استیصال جذام کند **دیگر** بعد تنقیه بدن به ادویه مسهله هر روز بیست درم آب پودینه نهری مروق و یک و نیم مثقال تریاق فاروق بدهند تا ده روز بعد از آن تریاق مذکور و در آب پودینه نهری حل کرده بر بدن لطوخ سازند و سه ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچه بیوشانند **دیگر** بگیرند تخم اف تیمون و کوفته در پارچه باریک صره بسته در دو ثلث رطل شراب کهنه شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده صره را بمالند و با یک اوقیه جلاب شیرین کرده بر ناشتا بنوشند و همچنین هفت روز متواتر استعمال کنند که مجذوم را نفع عظیم دهد و از تجارب این جزار

است **دیگر** Thom بری یا بستانی تا چهار مثقال با عسل کف گرفته تا مدت پنج روز متواتر ه روز یک بار خوردن نفع عجیب نماید و مگر شرب و طلای خولان و کذا احضض مکی و کذا عصاره فیراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا حاشا به عسل و کذا جندبیدستر و تطلیه آن به روغن کنجد و کذا نخودسیاه و کذا حطمی و کذا پودینه نهری مطبوخ به شراب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا شحم حنظل و کذا هلیله کابلی بدوام و کذا روغن بیدانجیر هر روز سه درم تا چهل روز و کذا طبیخ شاهسفرم و کذا ثمر عذبه و برگ او در سرکه پخته و کذا پوست بیخ زیتون هر روز یک مثقال بجلاب تا یک ماه کامل متصل و کذا پودینه نهری و کذا کتیرا هر روز دو درم به شیر بز تا یکصد روز متواتر و کذا برگ و بیخ قنارالحمار کوفته جوشانیده و کذا تخم بادروج و کذا شیر خنزیر و کذا خاکستر سنگ پشت مسلم اندک به شراب کهنه حل کرده و اکل کنجد مقشر به شکر مدام و کذا طاؤس به طریق اسفیدباج پخته و کذا شاهسفرم و کذا تخم آن در هر ماه یک مرتبه که آمن از حدوث او تمام عمر است و کذا لحم ماکیانی که پانزده روز مغز تخم قرطم خورانیده فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بیدانجیر ده عدد یا دو درم تا چهل روز متواتر و کذا اسطوخووس تازه غیرخشک هر واحد مفید جذام است و گویند که طلای عاقرقرا و پوست بیخ کبر و عسل و سرکه نافع قروح جذام است و کذا ذرور شیطرج و کذا پودینه بری و کذا یاقوت و سیناوج هر دو باریک سوده بر بدن قروح آن را خشک کند و کذا طلق محلول **اطریفل شاهتره** که خارش و سعه را سود دهد و در جذام و حذر معمول پوست هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سی درم پوست بلبله آمله منقی هر واحد بیست درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم و گاهی بنابرغرض اسهال ریوند چینی چهار درم کرده می شود همه را کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده با کشمش به سرشند شربتی چهار درم تا پنج درم **حب سم الفار** که در جذام جمودی مجرب و معمول است سیماب یکدرم سم الفار یکدرم کندر شش درم ریوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زهره گوسفند یکدرم حب مقدار مونگ بندند و یکحب صباح و یکشام بخورند پرهیز از ترشی ضرور است **نوع دیگر** از مجربات

بعضی اطبا در وقتیکه ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند مارسیه را کشته سرآن دور نموده گوشت آن را از استخوان جدا کنند و سه ماشه سم‌الفار با گوشت مذکور کهرل نمایند تا آن‌که سیاه شود پس حبها به قدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در مسکه گاؤ آمیخته دهند تا سه روز متواتر غذا جو دهند دیگر هیچ غذا نباید داد

**دوایی که** در وقت استحکام جذام به‌کار آید هلیله سیاه پوست هلیله زرد افتیمون هر یک پنج جزو با مویز منقی پانزده جزو سوده آمیخته هر روز یک توله بخورند و این قرصها طلا کنند شیطرح هندی زاج سرخ هر یک یک و نیم درم سرمه مازوی سبز روناس خربق سیاه استخوان ماهی شبوط اطریلال هر یک دو درم عنصل سه درم کوفته بیخته بسرکه انگوری قرصها سازند و هر روز به سرکه سائیده طلا کنند **عرق** تالیف حکیم علوی‌خان که در جذام بعد تنقیه معمول است و از بیاض استاد مرحوم منقول برگ شاهتره نیم آثار سرپهوکه چرایته چوب بجیسار گل مندی تخم نیم تخم بکائن پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلبله آمله دهمایه زردچوب ریک نیم پاؤ کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکائن نیل کنهی تخم پنوار گشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل بکائن گل سرخ هر یک پاؤ آثار گلو سبز سه پاؤ شیطرح هندی گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک دو دام بابچی سه دام برگ حنا پوست کچنال هر یک چهار دام نیمکوفته در بیست آثار آب دو شبانه‌روز تر نموده عرق کشند و هر روز نیم پاؤ همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره برگ گاوزبان هر یک یک توله بسفائج فستقی افتیمون تخم کاسنی مویز منقی هر یک دو توله عناب ولایتی بادیان خطائی چاء خطائی جدوار خطائی سنبل‌الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه و در نسخه دیگر هر واحد یک توله است کوفته بیخته مربای هلیله مربای آمله هر یک شش عدد در گلاب و کیوره خیسانیده خسته برآورده مالیده صاف کرده عسل دو چند نبات یکچند قوام ساخته معجون سازند شربت‌ی از نیم توله تا یک توله معجون اسفیل که در این باب مجرب‌النفع است از تالیف حکیم کلو صاحب و منقول از بیاض والد ماجد غفرالله مها پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی شیطرح هر یک سه توله دارفلفل خردل بنارسی هر یک یک و نیم توله اسقیل مشوی هفت و



نیم توله زعفران اذراقی هر یک پاو کم چهار توله براده دندان فیل بیست و سه ماشه شهد صاف خام سی توله و اگر یک و نیم توله سیر را در شیر میش پخته اضافه نمایند اولی بیست معجون ساخته از هفت ماشه شروع کنند و به تدریج تا به یک توله رسانند و قدرت رب شافی مشاهده کنند و اگر با این عرق بخورند بزودی شفا یابند تخم کاسنی مکوه برگ حنا شاهتره هر یک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ و شکوفه کاسنی هر یک پاو آثار گاوزبان نیم پاو عرق کشند و به قدر نیم پاو بدهند **ذکر ادویة مفرده مرکبة هندیة مفید جذام** برمندی تازه به قدر دو توله با هفت دانه مرح سیاه سائیده چهل روز بنوشند و نان نخود بی نمک بخورند مجرب است **دیگر** که در ابتدای جذام مفید نکند با بری شب در آب تر کنند و صبح آب تر کنند و صبح آب زلال آن با شهد دو توله هفت روز بنوشند و شیرۀ آن نیز در فساد خون معمول است **دیگر** هرن کهری سفوف ساخته نبات سفید هم چند آمیخته بخورند یا در آب یا در عرق شاهتره شب تر نموده صبح آب زلال با قند شیرین کرده بنوشند و اگر یکدام آن با چند دانه فلفل سیاه در نیم پاؤ آب شیر برآورده بنوشند هر روز چند بار اجابت طبع شود و قلع ماده جذام و حذر نماید و در ابتدا دواى کافی است و غذا نان نخود با روغن زرد خورند **دیگر** دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پاو گرفته در یکسیر آب تر کرده شب نگاهدارند و صبح مالیده صاف نموده می نوشیده باشند و تا چهل و نه روز به عمل آرند و از برنج و شیر و جغرات هرچه سفید باشد و از ترشی و بادی احتراز کنند و نان و گوشت و شکر بخورند و اگر قدری از مرض باقی باشد چند روز دیگر بنوشند **دیگر** دافعه جذام و جوش خون پوست درخت هنگوت کوفته بیخته هر صبح به قدر یک توله به آب بخورند و از ترشی و بادی و نمک پرهیزند در دو هفته فائده کلی می شود **دیگر** آب چکیده نیم که در وقت مستی می چکد بر بدن مجذوم مالند و نوشیدن آن نیز مفید **دیگر** نافع جذام حناسه مثقال شب خیسانیده صبح آب صاف آن با قدری شکر بنوشند تا چهل روز و بعضی وزن حنا که در سایه خشک کرده باشند و دوام و وزن آب یک و نیم پاؤ مقرر کرده و نوشته اند که بعد خیسانیدن صبح بجوشانند چون نصف آب بماند صاف کرده شهد یکدام افزوده نوشیده باشند **دیگر** برگ سرس یکدام پخته با فلفل گردد و ماشه به آب سائیده هر روز

بنوشند تا چهل روز **دیگر** از مجربات دوستی بول خر هر روز به قدر نیم پاو تا یک هفته بنوشانند و اگر آب افشردۀ سرگین خر با قدری کافور بنوشند نیز در این باب خیلی مفید **دیگر** مفید جذام اکاس بیل تازه دو دام در یک و نیم پاو آب بجوشانیدن چون نیمه بماند صاف کرده به اضافه شهد خالص نوشیده باشند بهتر آن است که دوی مذکور از بالای درخت نیب با کچنال گرفته باشند و اگر دو جزو آن با یک جزو فلفل سیاه صلایه کرده حبها به قدر بندق هندی بسته خشک نمایند و هر روز یکی بخورند و چند ماه به عمل آرند و در غذا نان نخود یا گندم به روغن زرد بخورند نیز نافع بود **دیگر** پوست درخت سمندر پهل کوفته بیخته هر صبح یک توله بخورند به آب تا سه روز و سه روز ترک نموده باز سه روز بخورند و همچنین تا بیست و یک روز خورند و بیست و یک روز ناغه کنند و غذا در این مدت دال مونگ و کهچری جائزست در ابتدا قی خواهد شد و اگر مرض مستحکم شده باشد اول قی آید بعد از چند روز قی نیاید و بعضی اهل جذام که در ابتدای مرض بخوردن افیون و کوکنار عادت می کنند در مرض تخفیف کلی می شود **حب جذام** از حضرت مولانا فخرالدین قدس سره پوست بیخ آکبه چهار آثار پخته در سبوجه بر آب انداخته گندم پاو در پارچه است بسته در سبوجه اندازند و بسرگین فیل یا اسپ آن را دفن کنند و بعد بیست و یک روز برآرند اگر آب باقی باشد جوش دهند که آب خشک شود بعد از آن گندم را گرفته خوب کوفته شست و یکحب بندند و هر روز یکحب با نان گندم و روغن بخورند و غذا نان گندم بی نمک یا روغنی **دوایی** که مداومت آن بعد تنقیه فائده کلی بخشد شاهتره برمندی نکنند با بری پوست هلیله زرد مساوی هر روز به قدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده بنوشند مجرب است **ایضاً** که در ابتدای جذام به تجربه رسیده و برای جمیع انواع فساد خون و خارش نافع است پوست هلیله زرد آمله پوست بلبله محبیه دارهلد گهرنج پوست درخت نیم کئی گلو همه مساوی جو کوب کرده هر روز به قدر یکدام پخته تا دو دام خام در آب تر نموده صبح جوش داده صاف نموده تا چهل روز بخورند و از نمک پرهیزند و اگر پت پاپره و چرایته و سرپهوک و دهینه و دهمایه و چهل کچنال اضافه سازند بغایت سریع الفنع شود **ایضاً** که برای فساد خون و احتراق و جذام از مجربات است پوست

هليلة کابلی پوست بلیله آمله سرپهوکه محبیه براده شیشم صندل سرخ صندل سفید هر واحد دو توله کوفته نگاهدارند و به قدر دو توله در آب جوش داده شهد خالص دو توله حل کرده بنوشند و در نسخه دیگر وزن سر پهوکه پنج توله و شهد یک توله و پوست هليلة زرد عوض بلیله نوشته **ایضاً** که معروف به کاره محبیه است مصفی خون و نافع به اقسام جذام است محبیه چهل مروار نیم زردچوب نسوت دارهدل چرایته تلخ پتیس کته پاپریا ترپهله برگ نیل کهنچی بای به رنگ پت پاپره بچ خراسانی بابچی بیخ جوانسه چهل کرا مساوی نیمکوب نموده بدارند و هر روز به قدر یک تنکه گرفته در نه توله آب جوش دهند چون سوم حصه بماند صاف نموده یکفلوس شهد انداخته بنوشند تا چهل و نه روز غذا نان گندم و دال سونگ بی‌نمک **ایضاً** که برای تصفیة خون فاسد مجرب است موته بابچی چرایته پوست بکاین صندل سفید هر یک سه ماشه گلو هليلة بلیله آمله هر یک چهار ماشه کیکی بای به رنگ زردچوب بچ سونه کوه اندر جوپهنکره کثانی خرد و بزرگ بجیسار هر یک دو ماشه همه ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه شش یا هفت دام بماند صاف نموده یک توله عسل یک توله نبات داخل کرده بنوشند و در نسخه دیگر که مفید جذام و خدر است محبیه پوست کراچیتة مورهری و یودار پاوه ستاور چوب کهیر مغز املتاس پهول زنگ چهار بر مغز کرنج برگ اروسه پت پاره سانه اتیس بیخ اندراین زیاده است و وزن هر یک سه ماشه و نوشته که در سه پاؤ آب جوشانند هرگاه چهار دام باقی ماند صاف کرده بنوشند و اگر خواهند سفوف کرده مقدار یکدام بخورند **ایضاً** للجذام از بیاض اوستاد مرحوم آب توری تلخ جنگلی گرفته در طشت انداخته رو بقبله کرده در آفتاب نشسته بر بدن بمانند و همان وقت به قدر نیم فلوس گندهک سفوف کرده بخورند بعونه تعالی عرق از بدن سائل شده عقدها تحلیل خواهد شد **ایضاً** که از خوردن کشنجات حالت جذامی به همرسیده باشد مجرب است آب بیخ ترب آب بیخ چولائی دشتی که خاردار می‌باشد هر واحد یک توله روز اول بنوشند و هر روز یک یک توله افزایند و تا نیم پاؤ رسانند و باز به دستور بکاهند و بر مقدار روز اول آیند هرگاه سبوس از بدن جدا شود چاق گردند **ایضاً** که جهت اخراج هر قسم کشته خام معمول است بگیرند برگ سرپهوکه از یک توله تا سه توله به حسب ضعف

و قوت مریض و از پنجعد و یا هفت تا دوازده عدد فلفل سیاه کوفته هر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بنگ سائیده صاف نموده بنوشند در سه چهار روز همه کشته از راه بول خارج شود اگر خواهند که معاینه کنند بول را در پیاله چینی کرده بعد به آهستگی بریزند زیرا آن ظاهر گردد و اگر شیرۀ سرپهوک سبز بنوشند نیز جائزست

**دوای زرنیخ** برای جذام از حضرت شاه شرف قدس سره هرتال طبقی را دوازده پاس در آب بهت کیائی سحقی نموده در بیخ کیله کاویده بنهند و آنچه از اندرون آن کیله برآید بر آن زرنیخ نهند و بر آن سه کپرو قی کرده و گل آلوده در کمین پاولا پاچک دشتی بسوزند به عده چهل درخت اندر جو یک اثار سوده و یک توله از این هرتال آمیخته یک کف دست بخورند **نوع دیگر** برای جذام که جاری شده باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کف دریا هر یک یک ماشه کوفته بیخته در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کرده در پنج آثار پاچک دشتی ته و بالا نهاده آتش دهند هرگاه سرد شود برآورده به قدریکه و سرخ خورده باشند **نوع دیگر** که اهل هند آن را رس هرتال نامند هرتال یکدام مغز کرنجوه پهنکری هر یک دو دام اول مغز کرنجوه نیمکوفته نصف آن در سکوره نهند و بالای آن پهنکری کوفته نیمۀ آن پهن نمایند و بالای اولی هرتال گذازند پس نصف باقی از مغز کربخوه و پهنکری بالای هرتال پهن نمایند و سکوره دیگر بالای آن گذاشته گل حکمت نموده در هفت آثار پاچک دشتی آتش دهند چون سرد شود برآرند و به قدر نیم سرخ با برگ پان خورند در پنجاه روز جذام و برض برطرف شود و بعضی بجای پهنکری کف دریا می گیرند و بعضی هرتال دو دام در بیست دام پهنکری کشته می کنند **نوع دیگر** برای رگت پتی و حذر و آتشک هرتال ورقی یک جزو مرچ سیاه نه جزو هرتال را یک یک مرچ انداخته کهرل کنند تا که مرچ تمام شود و مثل سرمه باریک سازند به عده بوزن یک رتی و اگر گرمی کند نیم رقتی در روغن ماده گاؤ ته و بالا نموده بخورند به عده نان نخود بی نمک با روغن گاو بسیار بخورند همین طور تا مدت بیست و یک روز به عمل آرند پرهیز از جمله چیزها و خصوصاً از روغن تلخ که اگر یک قطره آن بدست رسد تمام بدن آماس کند و نزدیک چراغ هم نروند و بعضی وزن فلفل هرتال مساوی یک یک توله نوشته اند و بعضی بغیر فلفل صفر هر تال را

یازده پاس در آب کیائی خرد کهرل کرده در برگ پان می‌خورانند و مفید می‌شود **سفوف هندی** جهت جذام مادامیکه بینی نه نشسته باشد به کار آید درخت نیم کهنه که قریب صد سال باشد گل و بارد برگ و پوست تنه و پوست بیخ او هر یک نیم آثار پوست هلیله پوست بلبله آمله بابچی گلوهر واحد پاو آثار کوفته بیخته سفوف سازند قدر خوراک از دو مانگ تا چهار مانگ یا کاره حبیه سه چله بخورند و اگر این ادویه با عسل معجون سازند مضائقه ندارد از گوشت و نمک و جمیع ترشی‌ها و چیزهای گرم پرهیز نمایند و نان نخود بخورند و ضروره قدری نان گندم و نمک بخورند **ایضاً** که مجرب نوشته‌اند برگ نیم برگ بکن شهیدیوی کلان کیائی با بار و بیخ و برگ آن آمله اکبرآبادی ابنی هلدی سرپهوکه بابچی همه را جدا جدا کوفته از هر واحد یک پاؤ اکبری بگیرند و ممزوج نموده جمله را چهل و نه حصه کنند یکحصه صبح و یکشام بدهند غذا دال نخود بی‌نمک و نان نخود بی‌نمک و بنابر ضرورت نان میده و کباب بی‌نمک باید داد **ایضاً** که برای جذام مستحکم مجرب است پوست هلیله زرد پوست بلبله آمله منقی هر واحد دو دام گل سرخ است گلو ریوند چینی اصل السوس مقشر دانۀ الایچی خرد و کلان گشنیز خشک هر یک یک دام گیرد پوست تیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست بیخ کرا برنج ساتهی پوست بیخ انجیر و شتی قسط تخم پوار بابچی سرپهوکه زردچوب هر یک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنه نیم هر واحد یکدام گندهک صاف کرده نیم دام همه را باریک سائیده پارچه بیز نموده هر روز به آب سرد نیم دام بخورند غذا برنج ساهی و دال مونگ کم روغن و کم نمک تا چهل روز پرهیز نمایند **ایضاً** پوست بیخ انجیر دشتی دو دام مرچ سیاه نیم توله هر دو را کوفته بیخته سفوف سازند و به قدر مناسب بخورند و در ایام خوردن او به آبی که در آن بیخ جهر بیری جوشانیده باشند غسل نمایند و از غذای سفید پرهیزند **طلا** مجرب میرغلام رسول شراب دو آتسه به قدر چار فلوس پخته هلیله کلان دو عدد نیله تهوتهه ده ماشه نیل بری ده ماشه آب لیمو و عدد آب برگ تنبول آب کوکنار هر یک دو فلوس همه ادویه کهرل کرده هفت روز بر بدن مالش نمایند **عرق معمول** در جذام و خارش و برص و آمله و بثور و قروح و مقوی قلب است گل سرخ دو آثار برگ گاوزبان

شاهتره صندل سفید و سرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاهو سبز خس  
هندی هر واحد یک سیر گل نیب برگ حنا بادیان خارخسک سر پهوکه گل گاوزبان آمله بهارنارنج چرایته چوب  
چینی براده شیشم گشنیز پوست سنگتره هر واحد پائوسیر پوست هلیله زرد پوست بلبله هلیله سیاه عشبه مغربی  
تخم خیارین نیمکوفته افتیمون هر واحد نیم پاو بسفائج فستقی سنبل الطیب تخم خرفه دانه الایچی کلان هر واحد  
پنج توله سعد کوفی چار توله جدوار خطائی سادج هندی هر یک سه توله برگ پان دو صد عدد و زعفران شش ماشه  
مشک یک ماشه عرق کشند شربت بررای طبیب **نوع دیگر** برای فساد خون از بیاض والد مرحوم پوست درخت نیم  
برگ نیم تخم نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین پوست درخت بکائن گل بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ  
گل خطمی برگ شاهتره چرایته سرپهوکه مکوه گلو کاسنی گشنیز خشک هر یک پاو آثار گل بنفشه برگ گاوزبان  
هر یک نیم پاو افتیمون بادرنجبویه اسطوخودوس بسفائج صندل سفید صندل سرخ الایچی کلان الایچی خرد بالنگو  
هر یک پنج توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلبله آمله منقی هر یک نیم آثار عرق کشند و در  
نسخه دیگر پوست درخت کچنال پوست مولسری دو دهی خرد برگ بهنگره سیاه شاخ و برگ جوانسه پوست  
درخت گولر برگ حنا برگ بید ساده مندی تخم شاهتره دهمایه بیخ کاسنی چوب بجیسار عناب خس برم دندی  
نیل کنیهی هلیله سیاه براده چوب آبنوس براده چوب شیشم هر یک پاو آثار عوض برگ گلاب و گل خطمی و مکوه  
و گل بنفشه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج و هر دو الایچی و بالنگو مرقوم است و وزن همه مساوی است و  
برای دفع مواد سوداوی و جذام و غیره مفید نوشته اند **معجون نیب** دافع جذام و خدر و فساد خون و مواد آتشک و  
معمول پوست شاخ نیب پوست بیخ نیب برگ پوست شاخ انجیر دشتی هر یک چهار دام شاهتره گشنیز چرایته تلخ  
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلبله آمله هلیله سیاه شیطرچ گل سرخ بادیان سنای مکی بسفائج  
درونج هر یک دو دام کوفته بیخته بسه چند شهد به سرشند خوراک یک توله و در خوردن این از ترشی و با وی  
پرهیزند و در غذا نمک کم خورند **طریق استعمال چوب چینی** بدان که مزاج چوب چینی نزد محققین مرکب

القوی است لیکن در زائد بودن یکی از دو کیفیت فاعله اختلاف است و رطوبت فضلیه بسیار دارد و منافع چوب چینی آن است که او مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده است و مجفف رطوبت غریبه و ملطف و محلل و سریع‌النفوذ در عمق بدن و مفتوح سدد و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق و منقی خون و روح از کثافات و ملین صلابات و متعقدات و قامع قروح خبیثه و جروح مزمنه و نافع مرض آتشک و اكله و اورام و بشور و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حكه و جذام و قوبا و مالیخولیا و جنون و تب ربع و بواسیر و نواصیر و وجع مفاصل و داءالفیل و داءالثعلب و داءالحیه و سرطان و بهق سیاه و برص سیاه و رافع سائر اوجاع بارده‌مادی و ساذج و ریخی و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنیوم و تسمین بدن و ابراز جدری و حصبه و رفع سمیت خلط و قطع عادت افیون بی‌نظیر و انواع بواسیر را در غایت نفع است بالجمله اهل تجارب اتفاق کرده‌اند بر آن که از ادویه مفرده هیچکدام در هیچ باب بنفع چوب چینی نمی‌رسد و آن که در بعضی امزجه و برخی از امراض مضر دآن استه‌اند از عدم مراعات امزجه است چه نحیف و محرور را تعریق بدان و استعمال شیرینیها او ادویه حاره مضر است و مبرد را تبرید و کثرت آب یا قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده احشار اجرم آن که مسدد قوی است لهذا در اکثر مواد مستعمل جوشانده اوست و **خوبی** چوب چینی آن است که دردی یعنی گلابی و کم‌گره و غرقی یعنی سنگین باشد و بعضی گفته‌اند که نیم غرقی بود یعنی چون در آب اندازند بین بین بایستند و بته نشینند و نه بر سطح آب آید لیکن بقعر مائل تر بود و زیرا که افراط ثقل او دلیل فجاجت است و باید که بوسیده و گرم خورده و کهنه و حجری یعنی بسیار سخت که از کارد بدشواری بریده شود نباشد و در خردی و بزرگی میانه باشد و اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی او بد نیست بلکه هرچند بزرگتر بهتر والا کوچک بهتر است دیگر آن که مثل کمان بسیار کج نباشد و سطح ظاهری مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ‌تر باشد و در نرمی و سختی و رنگ مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ‌تر باشد و در نرمی و سختی و رنگ مستوی‌الاجزا بود زیرا که استوا دلیل استوی نضج در جمیع اجزاست و

بی‌رائحه بود و دیگر آن‌که از مغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرقیون و جند و آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد و دیگر آن‌که ریشه‌دار نباشد و شخصی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه به حسب حاجت کند و اکثر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بر یکی از این هر دو اکتفا کرده می‌شود و گاهی به شرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می‌آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شرباً و غسلماً به کار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک کند تا آن‌که وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال او ممنوع است و ایضاً بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و اسنان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و به قولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و جز آن هرچه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی‌های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیزند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه عرق بیدمشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض مانند پیچش و جز آن رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و تا مقدور از غم و حزن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول دارند و اگر عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن به عمل آرند و چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که در میان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و طریق خوردن چوب چینی این است که بگیرند چوب چینی موصوف یک مثقال و کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس بسیار قلعی‌وار یا گلی انداخته در عرقهای مناسبه و گلاب و عرق کیوره که وزن آنها دو آثار باشد تمام روز تا دوپهر شب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملائم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از آن آهسته آهسته دهن ظرف را وا کنند و پنج دام وقت صباح و پنج دام وقت شام با قدری نبات سفید شیرین کرده به طریق قهوه بخورند و باقی را



در ظرفی دیگر بدارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شور با پلاؤ و کباب بی‌نمک و زرده و حلویات مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچه مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز به قدریکه اصلاح گوشت کند و روغن به قدر معتاد باید خورد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب به طریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف نمایند و دهن ظرف را آهسته آهسته وا کنند و این را خرچ حوائج ضروریه مثل رو شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری از این گرفته جامه و کلاه و پایجامه رنگین نمایند تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوب چینی می‌نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و درهای او را به آئینه یا ابرک مسدود سازند و روشنی به قدر خوش آینده دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز پیارچه که از چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچهای حصار و خوادم هم از آن رنگ کرده باشند بهتر است و به قول حکیم شریف‌خان بعد از سه روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا در ثفل سابق افزوده باشند به این طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه و روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه و روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی‌هذا القیاس و آنچه از چوب چینی اول زبون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار می‌شود افزوده باشند و به قول حکیم ذکاءالله خان روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن سه مثقال در یک و نیم آثار آب شیرین به دستور تر کرده بجوشانند تا نیم آثار آب بماند صاف کرده ثقل آن نگه دارند و آب صاف آن را پاو سیر گیرند و یک و نیم توله نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام در خلو معده از طعام به دستور نیم‌گرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب به دستور تر کرده با ثفل مذکور جوشانیده بنوشند و هرچه از این ثقل سیاه شود و در نمایند و باقی ثفل نگاه داشته باشند و بعد هر سه روز یک مثقال چوب چینی نو در ثفل سابق اضافه نموده باشند تا بهفت مثقال رسد به عده همیشه هفت مثقال چوب چینی را با ثفل سابق در دو آثار آب جوشانیده شیرین کرده به دستور می‌خورده باشند تا سی و دو روز بعد از آن هر روز یک مثقال از چوب چینی کم می‌کرده

باشند و یک توله چوب چینی را علیحده در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب او را در طعام و وضو و استنجا و غیره استعمال نمایند و وزن این در میان مدت معلومه تا دو توله رسانند و آبش به قدر ضرورت اضافه می‌کرده باشند و به قول حکیم علوی‌خان به جهت ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه عتیقه و امثال اینها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یک روز بعد هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بیست و دوم بچهارده مثقال برسد و بعد از روز بیست و سوم به دستور بکاهند که باز سه مثقال برسد و در مدت چهل و پنج روز مقدار خوردن چوب چینی بدین طریق سه صد و نود مثقال می‌شود و باید که سرپوش دیگر را واژون بگذارند و به خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از هر جا که بخار آمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و به آتش نرم بجوشانند و سنگی بر سرپوش بگذارند تا از قوت بخار سرپوش مندفع نگردد و **طریق** معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب رسیده است این است که هر قدر که آب بعد از طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش را بر دیگ گذاشته پوشیده آب و دیگ و سرپوش و چوب چینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آن را نگاهدارند به عده آن مقدار آب که در طبخ فانی شدن آن منظور باشد بر آن ریخته سر آن را به دستور به آرد مستحکم نموده به آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آن که به حدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزنه سنگی که نگاه داشته‌اند اگر برابر باشد فبها والا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا به حد مقرر رسید پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده به دستور بنوشند و باید که چنان بپزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز سر دیگ را نزدیک مریض آهسته وا کنند تا بخار خفیف او بسر و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز تا پنجروز یا هر هفته تعریق می‌نموده باشند و بهتر آن است که در روز بحران تعریق نمایند و **طریق تعریق** آن است که مریض را بر کرسی بهیئت باف و یا بکرسی چوبین که به قدر

روپیه سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی از پارچه ملفوف سازند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس گشاده باشد و دیگر را زیر کرسی درآورده به تدریج بخار رسانند و صبر کند که تمام بخار برآید پس از آن دیگ را برآورده آب صافی او گرفته یکدو پیاله از همین آب بیاشامند و تا عرق دارند اصلاً از جای خود حرکت نکنند و به تدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحظ برآیند و لباس خود بپوشند **بالجمله** بعد انقراض از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از همان چوب چینی که چهل روز به استعمال در آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده به کار برند و حکیم شریف‌خان صاحب در چوب چینی قدیم پاو آثار چوب چینی تازه انداخته ده آثار عرق همی کشیدند و نیم پاو با گلاب و عرق کیوره و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی می‌دادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مضر است و باید که سفوف و معاجین به ادویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می‌نموده باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و به تدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و به تدریج تا یک و نیم مثقال باید رسانید و در مزاج قوی از یک مثقال شروع نمایند و تا دو مثقال به تدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روزست و گاهی کمتر از این مدت نیز کافی است و اگر بعد از این مدت احتیاج باقی باشد بهتر آن است که به دستور اول شروع از اقل نمایند و به همان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در مبحث آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواءالمسک بارد که در آن چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال احداث گرمی نماید چند روز از چوب چینی نیفزایند تا رفع آن گردد پس به قدر احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند به قدر ضرور یا بعض مبردات مناسبه بیاشامند و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغییرات و تبدلات بسیار در احوال رو می‌دهد از ضعف بدن و بی‌رغبتی طعام و شراب و غیرها باید که مشوش و متروذالخطر نگردند و ترک

نمایند زیرا که در اواخر و بعد انقراض به تدریج طبیعت عود بصحت و تقویت می‌نماید و آن امور علامات تصرف آن دواست در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت به اصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید ترک نمایند و لجاجت در آن نکنند که ضرور چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای قوت که راس‌المال است باشد که در آن نقصانی تازه عانت نگردد الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنان که نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بدون تجویز طبی حاذق و حضور حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس می‌نویسد که جهت تنقیه اول رگهای متعدده زنند چنان چه اول رگ سر رو و به فاصله سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن به عده رگ پیشانی و صدغین و دواجین و در این اثنا مطفیات خون شیر کشیده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند پالک و خرفه و کدو و خیار و بادرنگ و پزد به تنها و یا در قلیه بچه بز پخته بنان تنک خوراند و یا آش جو یا شربت نیلوفر یا شیربرنج یا قند و یا مهلبه شیر گاو به عده تنقیه بدن نمایند به مسهلات مخرج سودا ولیکن جهت نضج این مطبوخ دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره سرپهوک افیمون بسفنج مکوه بنفشه هر یک هفت ماشه در ونج عقربی پنج ماشه عناب آلوبخارا هر یک هفت عدد سپستان بیست عدد در عرق شاهتره و نیلوفر و مکوه و گلاب هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید گلقدن چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند تا دو هفته و غذا قلیه بچه بز ساده و قورمه و پلاو تناول فرمایند و روز پانزدهم در مطبوخ مذکور پوست هلیله زرد کابلی هلیله سیاه هر یک شش ماشه برگ سنا یک توله در شیر بز خیسانیده خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شیرخشت چهار توله شربت شاهتره مدبر و یا آلو مسهل چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شب حب لاجورد نه ماشه به عرق شاهتره شش توله بخوراند و وقت دو پهره نخوداب نوشانند و وقت شام شله و یا نان ثرید بدهند و صبح لاجورد مغسول دو ماشه در خمیره گاؤزبان آمیخته ورق نقره

پیچیده بخوراند و بالایش شیرۀ تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر سه توله سبوس اسپغول و یا تخم فرنجمشک هفت ماشه کف زده بدهند و غذا وقت دو پهر به دستور دارند و همین نمط هفت هشت بلکه زیاده مسهل داده معجون علوی خان یا عرق ایشان دهند و همچنین دیگر عرقیات مصفی خون به کار برند و بعد تنقیه تا چهل روز متواتر خوردن این ایارج اندروخوس قلع و قمع ماده جذام می کند از مجربات است و اکثر بکرات و مراتب تجربه درآمده و گاهی تخلف نکرده و برای تنقیۀ بدن در احتباس حیض نیز معمول اسطوخودوس کمافیطوس غاریقون سفید خربق سیاه فلفل سیاه فلفل سفید ماذریون سقمونیای مشوی پیاز عنصل بریان هر یک هژده درم زعفران فرفیون اشق هر یک هشت درم مرمکی چهار درم عصارۀ قنّاء الحمار سه درم عسل پنج رطل شربتی دو درم و اگر از این تدبیر به نگردد باید که چوب چینی و ماءالجبن دهند اگر دسترس باشد والا عوض آن آب شاهترۀ مروق و یا گلو با شربت عناب دهند و یا شربت شاهترۀ مدبر و باید که در هر هفته جهت اسهال وقت شب حب لاجورد نه ماشه در معجون نجاج دو توله بخوراند و ادویۀ مسله سودا در مروق شب خیسانیده صبح بنوشانند و همچنین تدبیر تا چهل روز کنند پس عرقیات استعمال نمایند و نوشیدن این ماءاللحم افعی تالیف علوی خان در این باب از مجربات است گوشت افعی که سر و دم بریده باشد نیکوخته نیم آثار گوشت بره یک آثار مرغ جوان سه عدد برگ ریحان برگ ترنج برگ شبت پودینه همه سبز هر یک یک قبضه سازج هندی گشنیز خشک الایچی کلان قرنفل هر یک سه توله پیاز نیم آثار در روغن زیت بریان کرده صاف نموده بسفائج بادرنجبویه هر یک چهار مثقال اف تیمون برگ گاوزبان هر یک ده مثقال در عرق شاهتره و عرق بیدمشک و عرق کاسنی هر یک آثار آب شیرین چهار آثار زعفران دو مثقال عنبر اشهب مشک تبتی هر یک نیم مثقال در نی بسته سه شیشه عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بیست مثقال و شخصی را انگشتهای افتاده و تشقق همه بدن پدید آمده و آب بدبو می پالائید این سفوف دادم ریوند چینی شاه پسند که نوعی از حبالنیل است جواکهار هر یک سه توله تربد اکبرآبادی برابر همه نمک لاهوری به قدر ذائقه شربتی نه ماشه وقت شب و غذا گوشت بچۀ بز با نان

خشکار در مدت سه ماه صحت تام یافت باز در ابتدای هر فصل یک ماه این سفوف استعمال می‌کرد بسیار مفید افتاد و شخصی را که بینی پست شده و آواز گرفته و تشقق در تمام بدن پدید آمده حب مسهل حب‌السلطین تا چهل روز متواتر یک صبح و یکی شام دادم و هر روز چهار نوبت اجابت طبع میشد به عده تا چهل روز اطریف‌ل شاهتره علیو خان که در آن عود صلیب است خوراندیم و باز وقت شب نه ماشه سفوف مذکور و صبح حب مذکور تا یک ماه مقرر داشتیم چنان چه هر روز هفت هشت نوبت اجابت طبع می‌شد و مواد مختلف‌الالوان خارج می‌شد و بعد یک ماه هر دو را موقوف کرده باز تا چهل روز اطریف‌ل مذکور دادم روز چهل و یکم موقوف نموده حجامت با شرط بر هر دو ساق و فخذین و بر هر دو دست از ذراع تا بکتفین در یک روز کردم و مغز بندق هندی در روغن گل سوده در مخزین چکانیدم بعد دو گه‌ری خون سوسنی رنگ متعفن از هر دو سوراخ بینی به قدر فلوس بیرون آمد و بیهوش گشت به استعمال اضمده و لخلخه که در شیر غش مذکور شده بیهوش آمد و آواز او گشاد و بینی بلند شد و به تمامه صحت یافت **مصنف خلاصه** از تذکره انطاکی و غیره نقل کرده که در آغاز ظهور این علت فصد کنند از باسلیق راست هر چند که بر کثرت خون دلیل نبوده باشد بعد از آن بتلطیف غذا امر فرمایند بشوربای چوزۀ مرغ با نان سمید و گوشت بره و بزغاله و شکر و روغن و مویز یا پسته و شیر گاو و شیر بز اقتصار ورزند و ماء‌الشعیر با عناب و شکر تا یک هفته همی دهند و بعد از آن به مطبوخ شبت و نمک و حب‌البان و کزمازج قی آورند تا سه روز آنگاه منضج از گاوزبان و بادرنجبویه و نیلوفر هر کدام دو درم تخم کاسنی سه درم با شکر سفیده ترنجبین بدهند و بعد از هفته هرگاه علامات نضج اندر قاروره پدید آید به مطبوخ ایتیمون تنقیه نمایند پس از آن یک هفته یا دو هفته طبع را راحت دهند و در این ایام به استحمام و مالش روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و بادام شیرین و غرغره به شیر زنان و روغن بادام و تغذیه به اغذیه مرطبه و ترطیب بدن مشغول باشند به عده اگر مرض غیرمستحکم باشد این شربت در اول هفته سوم بدهند و بعد آن ماء‌الجبن با دو مثقال ایارج لوغادیا در تمام هفته دهند به عده اعاده شربت در آغاز هفته چهارم کنند که آن صحت بخشد و قریب صد مرتبه به تجربه رسیده و از تالیف من است **صنعت آن**

مروارید سقمونیا هر واحد یک‌درم لاجورد هلیله سیاه هر واحد نیم مثقال و الا ماءالجبن به این سفوف سودا دهند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هرکدام پنج درم غاریقون سه درم بسفائج اف تیمون اسطوخودوس گاوزبان هرکدام چهار درم نمک سیاه لاجورد هرکدام یک و نیم درم کوفته بیخته سه درم از آن با سی درم ماءالجبن بدهند و روز دوم این مطبوخ مرتب سازند مویز منقی پانزده درم هلیله سیاه برگ حنا هرکدام ده درم نانخواه پنج درم حلتیت نیم درم همه را در سه رطل آب بپزند تا بسدس آید صاف نموده پانزده درم عسل در آن حل کرده تمام هفته بنوشند به این نوع که یک روز ماءالجبن با سفوف سوداوی مذکور باز روز دوم از این مطبوخ و روز سوم باز بماءالجبن معاودت کنند و روز چهارم به مطبوخ مذکور و همیسان تا دو هفته بگذرانند انگاه اگر در قوت احتمال یابند فصد احدعین کنند و سه روز راحت داده باسلیق چپ گشایند والا چند روز مطبوخ اف تیمون نوشانند بعدازان فصد صافن کنند و شربت مذکور هنگام رجوع قوت دو مرتبه در سفته پنجم بنوشانند این همه مع ریاضت در حال خلو معده و خوردن تریاق کبیر و اربعه به روغن بادام و پسته و استحمام بسیار و نشستن در روغن کنجد و روغن زرد نیم‌گرم هر قدر که ممکن باشد و تا مقدور شربت بیضه انوق یعنی در رخمه که آن از خواص عجیبه است و همچنین شیر گوسفند که آن صحت بخشد مجرب است بعد از آن برای امن از خود تا یکسال کامل تعاهد بدان چه مذکور شد واجب است لیکن شربت مذکور استعمال نکنند مگر در هر دو فصل اعتدال و گویند که از خواص این است که ماری سیاه را در کوزه کرده‌اند و زبل دفن کنند تا کرم افتد به عده آن را بخورند که این به تجربه رسیده و اکثر ثابت کرده‌اند که خوردن مشیمه زنان جذام را متوقف می‌کند و من تجربه این نکرده‌ام و گویند که ادمان مالش کف پای بشحم حنظل سبز جذام را متوقف گرداند و در این تنها اثریست تا آن که تلخی او در دهن یابند و از ادویه مجنوره برای ایشان خصوصاً نزد اهل هند این است هلیله سیاه شیطرچ هر واحد ده درم دارفلل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفته بیخته چند روز به روغن گاو چرب نموده بدارند به عده به عسل به سرشند و شربت او یک مثقال است و این را بزرجلی نامند و عقب او دواءالمسک بخورند که این تریاق اوست و واجب است محافظت بمافی بماهی شور و عسل و شرب فادزهر در زیادت نور قمر و مالش بتریاق محلول در مسکه و اگر برگ حنا هفت و نیم

مثقال در یکصد و پنجاه مثقال عرق گاوزبان خیسانیده بجوشانند تا بخمس آید صاف نموده با یک اوقیه شکر سفید دهند و همین نوع تا چهل روز مداومت نمایند در ازاله این علت از مجربات مکرره است و گویند که هرگاه به این علاج زائل نشود از سائر معالجات دست بازدارند و از ادویه مؤثره نوشیدن نیم اوقیه از بسفائج با یک اوقیه عسل هر روز تا یک هفته است و دو درم برگ حنظل با شهل تا ده روز همین حکم دارد و سعوط به روغن تخم انگور مع زهره کرکس جذام مبتدی را زائل می‌کند و مستحکم را متوقف میگرداند و همچنین شرب زمرد و زبرجد و ورق طلا و مروارید هر روز نیم درم تا بیست روز عودسج مطلقاً حتی که طلای او بعد طبخ و خوردن انواع هلیجات و گوشت روباه و خارپشت بخردل و کذا بیدانجیر مطلقاً و طلا بمروزفت و زیت و نوشیدن طبیخ بیخ گز بمویز سرخ عجیب و مجرب است و کذا میعه مطلقاً و روبیان و گوشت کفتار اکلاً و اگر تخم حنظل برآورند و در آن سه اوقیه هر واحد از زیت و آب انداخته بپزند تا آن که روغن بماند و از آن هر روز تا پنج درم به یک درم حجر ارمنی و ثمن ورم سقمونیا بنوشند استیصال سودا نماید و همچنین مداومت خوردن براده عاج تا پنج درم به آب پودینه و کذا شیطرچ مطلقاً و شرب غاریقون و خوردن عنصل بریان و کندر مطلقاً و کذا کرنب و چون عصاره این با نصف وزن هر واحد از قطران و سرکه صبح و شام بنوشند جذام را متوقف گرداند و همچنین قلفه طفل بمشک سوده و کذا شرب حجرالبقر آن را متوقف کند و مجرب است و همچنین فادزهر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور من این است که بگیرند مروارید و عاج هر واحد یک جزو غاریقون نیم جزو زعفران زهره کرکس هر واحد ربع جزو به عسل به سرشند و تا سه درم استعمال کنند و به طبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و گز فرو برند و استعمال ده قیراط براده عاج و هشت جو زمرد سائیده و شیر بز جوان سرخ رنگ و شیر گوسپند تازه که همان ساعت دوشیده باشد بغایت نافع است تا سه روز یا هفت روز توان داد و بدانند که چون این علت مزمن و متمکن شود از فصد و استفراغ به الکل دست بازدارند تا ماده ردی در بدن انتشار یافته باعث هلاکت نگردد و اطبای هند در این باب تراکیب غریبه همچون بیشی و بزرجلی و امثال آن ایجاد نموده‌اند بعد از تنقیه بدن بخورند و چندان استعمال نمایند که در چشم تاریکی آورد و بیندازد و بدن را مقشر سازد و از انجمله روغن عذره است که براز خشک انسان را در کوزه اندازند و ته آن



سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیر آن نهند و به گل حکمت گرفته به دستور پتال جنتر آتش دهند روغنی که در کوزه زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش برداشته نگاه دارند و بعد از آن نیم درم با برگ تنبول بدهند و تا هفت هفته به همین نوع عمل کنند و بر بدن نیز از این روغن بمالند و روغن روث‌الخنزیر که به دستور مذکور آورند همین حکم دارد و گفته‌اند که اگر بینی فرو نشسته باشد و اندامها ریخته نیکو شود و روی بصلاح آورد و گفته‌اند که مالیدن روغن مار سیاه بر بدن مجذومان باعث روئیدن پوست و گوشت قنفذ بخاصیتی که اندر آن است بغایت سودمند است و چون نمک با روغن زیت و شراب آمیخته نزدیک آتش بر اندام آنها بمالند الم را ساکن سازد و تعلیق چشم بدهد و چشم نهنگ که در حالت حیات گرفته باشند بالخاصیت مفید است **انطاکی** در نزهه می‌نویسد که اولاً به فصد باسلیق ایمن ابتدا کنند به عده مطبوخ اف تیمون سه روز بدهند و همچنین ماء‌الجبن بعد آن سقمونیا با لاجورد یک روز دهند به عده باسلیق ایسر بگشایند و شیر تازه با شکر سه روز بنوشانند به عده همچنین طبیخ فواکه بعد از آن این مطبوخ انجیر مویز منقی سپستان هر واحد بیست درم بنفشه بسفائج اسطوخودوس اصل‌السوس هر واحد ده درم عناب گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهارم آب بماند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند تا تمام هفته تکرار این کنند به عده فصد اخدعین گشایند و بر شربت بنفشه و شربت و رد و تریاق کبیر و حمام و طلا به روغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که هوا داخل نشود تا تمام هفته سوم اقتصار ورزند بعد از آن شرب حنا تا یک هفته پس اگر به این علاج صحت نیابد امر بسیار خطیر بود و در این حالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ اقاعی بنوشانند و تریاق الذهب و مثرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف گردد و صحت او به تمامه ممتنع است و بدانند که نرسیدم این علت اصلاً که ازاله او نکردم بدان چه مذکور شده طول کرد آنچه دور کردم آن را بمرورید و لاجورد و زمرد و سقمونیا فقط در کم از یک ماه در اطلیه بر مرورید یا دهنج اقتصار کردم و غالب تدبیری که بدان این مرض فاسد می‌شود عدم ترتیب علاج است پس گاهی اسهال می‌کنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ می‌شود یا فصد می‌کنند با وجود قبض و

هیجان صفرا پس صعود می‌نماید و اطفا می‌کند و یا تریاق اولاً می‌دهند و خلط محتبس می‌گردد تا آن که عظم استیعاب می‌کند پس از این حذر کنند که آن از سقطات جهله مفضلی بتخلید علت است **مسیحی** گوید که جذام هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و آنچه معالجه آن کنند ابتدا به فصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد از آن تدبیر را به تبرید و ترطیب مائل گردانند به عده ادویه مسهل سودا مثل اف تیمون و بسفائج و هلیله سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق مره صفرا باشد استفراغ بهلیله زرد و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخوراند یا قرص افاعی مقدار مثقالی به شراب مقدار اوقیه یا تریاق کبیر به شراب دهند **شیخ الرئیس** می‌فرماید واجب است که در آن مبادرت به استفراغات و تنقیه بدن از ماده ردی قبل از غلظ مرض نمایند پس هرگاه متحقق گردد که درانجا خون بسیار و فاسد است لازم که مبادرت به فصد بلیغ نمایند و اگرچه از هر دو دست باشد و اگر تحقق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی امر به فصد او بتفاریق از رگهای خرده کرده می‌شود اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر است که این ابلغ از حجامت و زلو و کمتر در ضرر به احشا بود و آن مثل رگ پیشانی و بینی است و اما در اکثر فصد محتاج الیه در علاج این مرض است و از آنچه مستدعی به سوی آن است تنگی نفس و دشواری اوست و گاهی احتیاج به فصد و داج نزد اشتداد بحت الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم است که یک هفته راحت دهند بعد از آن استفراغ به مثل ایارج لوغادیا و ایارج شحم حنظل کنند و به مطبوخات و حبوب مرتب از اف تیمون و هلیله کابلی و غیره ادویه مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر نبود و اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بدان مخلوط سازند خصوصاً اگر در آنجا صفرا باشد و صبر و قثاء الحمار بدان مضاف سازند و بئادریطوس برای ایشان نیکو است و ایضاً ایارج فیکرا و خصوصاً به خون بسقمونیا قوی کنند از مسهلات جیده برای مجذومان بود لاسیما اگر شمه خربق آمیزند و یا با وی حجر ارمنی شریک سازند و در گرما لازم است که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند تا که

آن ادویه مواد را منتشر نکند و ثوران او ننماید **مطبوخ** برای مجذومان نسخه این همان است که در قول مصنف خلاصه گذشت و در آن حلتیت نیم درم است لیکن در اینجا هلیله زرد عوض برگ حناست و بدن او را به روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بر پهلوی راست و چپ و پشت و شکم منقلب شوند و نان به عسل بخورند و دوی مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض آنها مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یک مرتبه به حسب مشاهده احتیاج به استفراغ افتد و آن به ادویه معتدله باید و گاهی اسهال کرده می شود هر روز برفق یکدو مجلس به چیزی که اسهال او کند از شریات ناقصه ادویه مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویه قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویه کثیرالوزن در سالی یک بار در ربیع و یک بار در خریف یا زیاده از این کفایت باشد و لازم است که بر دماغهای ایشان به تنقیه از مثل غرغر مذکور در باب امراض سرد بسعوطات معروفه توجه نمایند **نسخه سعوط** بگیرند دارفلل و مامیران و شیطرچ هندی و جوفالبرنج هر واحد یکدرم جوزبوا مشکطراشیع هر واحد نیم درم آب فنجنکشت سه نواطل روغن کنجد سه نواطل همه را مخلوط کرده بپزند تا آن که آب برود و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند به عده هرگاه از این کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه به کار برند و واجب است که از هر چیز مجفف و محلل رطوبت غریزی ایشان را منع کنند و تعب و غم بر ایشان حرام است و از هوای حار یابس بهوای رطب معتدل در حر و برد نقل کنند و بعد تنقیه روغن ها مثل روغن بادام به مثل عصیر انگور بنوشند و این وقتی است که استفراغ ایشان به مرات کرده باشند و لازم است که هر صبح بعد اندفاع فضول از امعا ریاضت کنند و برفع آواز بلند تکلیف دهند و بجهند و کشتی گیرند به عده مالش بدن نمایند پس هرگاه عرق کنند نشف آن نمایند و بعد آن روغن بمالند به روغن های معتدله در حر و برد مرطب در اکثر امر مقوی در اول زیرا که ایشان در ابتدا محتاج بموقیات اند مثل هلیله و ایضاً مازو به سرکه و گاهی بر ایشان استعمال کرده می شود مالش به روغن مع شیر زنان و همچنین واجب است که بدان سعوط نمایند چون یبوست کثرت نماید و هرگاه بر ایشان

غثیان هیجان نماید قی کنانند و بهتر آن است که حمام کنند به عده مالش نمایند و چون حمام کنند پس مروخات ایشان مثل روغن مورد و مصطکی و روغن شکوفه انگور و دارشیشعان و روغن قسط بر اطراف می‌باید بعد از آن مریض را نیم ساعت راحت داده بمدد پرمغ قی آورند به عده اندک افسنتین بنوشانند و گاهی احتیاج افتد بمالشی ایشان در حمام بملطفات محله که در آن نظرون و کبریت و حب الغار و سریش بخاران بلکه خردل و صعتر و فلفل و دارفلفل و عاقرقرا و مویزج و صبر و پودینه افتد و بتضمید بدان بر مفاصل ایشان بلکه گاهی احتیاج به مثل فریون آید و این آنگاه باشد که ایشان را تکلیف استحمام برای تحلیل فضول و تعریق دهند و گاهی مالشی ایشان بتریاق و شلیثا و ققطار نمان می‌کنند و گاهی احتیاج ایشان به مثل این ادویه در آفتاب گرم افتد و بهترین غسولات او در حمام آبی است که در آن حلبه و صابون خوشبو پخته باشند و واجب است که مجذوم از جماع اصلاً اجتناب نماید و اما اشیائیکه ایشان را بخورانند از فاضل ادویه تریاق فاروق مرتب لحوم افاعی است و تریاق اربعه و ققطارغان و بید کبریت و گاهی با نیها سعوط نیز می‌کنند و ایضاً اقراص افاعی تنها یک مثقال در یک اوقیه شراب غلیظ و یا طلا و ایضاً اقراص عنصل و **بدانند** که گوشت افعی و آنچه در آن قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویه برای این مرض است و باید که افعی سنجی و یا ریفی و یا شطی نباشد که آن در اکثر قلیل المنفعت بود و در بسیاری از آن ضرر تعطیش و اتلاف است بلکه افعی کوهی اختیار نمایند لاسیما سفیدرنگ و سر و دم آن یک بارگی قطع کنند پس اگر سیلان خون او کثرت نماید و مار مضطرب به اضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بهتر است والا ترک نمایند و موافق از آن آن است که سیلان خون و اضطراب بعد ذبح کثرت نماید و به عده پاک کنند و بپزند چنان که مذکور گردد و آن را و شوربای آن را بخورند و شرابی که در آن افعی بمیرد یا از آن شراب قدری بنوشند قسمی بشرب آن شفا یافتند اتفاقاً یا به فصد قتل او از نوشاننده تا این جذوم بمیرد و راحت یابد و یا مردم از مردن آن راحت یابند و یا این فعل به اطاعت حکم دروینا باشد و نمک افاعی نیز برای ایشان نافع است و اما شوربای افاعی پس بگیرند افعی از هر دو طرف قطع کرده و شکم صاف نموده و بگندنا و شبت و نخود و نمک اندک در آب بسیار بپزند

تا مهرا شود پس استخوان او دور کرده گوشت او بخورند و شوربای او بنان سمید ثرید کرده بنوشند و گاهی با آن بچه کبوتر میپزند تا خوشبو گردد و گاهی نفع این تدبیر در ابتدا ظاهر نشود به عده دفعه پدید آید و گاهی پیش از عافیت چند روز زوال عقل تقدم نماید و علامت ظهور فائده در آن و وصول بوقتی که در آن از استعمال او منع کردن واجب بود آن است که مجذوم در انتفاخ آغاز کند به عده منتفخ شود پس گاهی عقل او مختلط گردد به عده جلد او بیفتد پس صحت یابد و هرگاه چشم او تاریک نشود و منتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند و از ادویه که برای این مرض ستوده‌اند این است که مار سیاه را بکشند و دفن نمایند تا آن که در آن کرم افتد پس کرم آن را برآورند و خشک کنند و کسی که بر آن جذم افراط نماید سه روز هر روز یک درم به شراب عسل بخورد و ایضاً مالش به روغنی که در آن قوت افعی باشد نافع جذام است مثل زیت که در آن افعی پخته باشند و مثل این دوا بگیرند مار سیاه بکشند و در دیگ کرده سرکه کهنه هشت اوقیه و آب یک اوقیه و شیطرج رطب و بیخ لوف هر واحد دو اوقیه بر آن انداخته به آتش نرم بجوشانند تا مار مهرا گردد و آب صاف آن گرفته در ظرفی بدارند و بعد حلق راس و ریش بدان بمالند و تا سه روز به عمل آرند و ایشان را از استعمال ادویه افیعه انسلاخ از جلد فاسد و ابدال لحم و جلد صحیح عارض می‌شود با وجود آن که مالش مجذوم بمرطبات معتدل‌الحراره در بعض اوقات نفع می‌کند چون یبوست کثرت پذیرد و همچنین سعوط او به مثل روغن بنفشه که در آن اندک روغن خیری باشد و ایضاً تمریح شحوم درندگان و نرگاوان و پرندگان و این بعد تنقیه باید و قبل از تنقیه مالش نشاید که تسلید مسام کند و از مشروبات نافع برای ایشان بزرجلی و دواء‌السلاجاست و شیر از اوفق چیزهاست که بدان معالجه او کنند و خصوصاً نزد تنگی نفس و دشواری او و گرفتگی آواز آن و در فترات مابین استفراغات و باید که بعد دوشیدن فی‌الغور آن را بنوشند و شیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست و لازم است که از آن آنقدر بنوشند که هضم شود و اگر ممکن باشد و بر آن تنها اقتصار کنند بسیار نافع بود و اگر چاره نباشد حتی‌الامکان چیزی سوی نان پاک و شوربای لحوم حملان و مانند آن که عنقریب مذکور گردد بر آن زیاده نکنند و هرگاه نفس بصلاح عود کند اولی آن است که شیر را ترک نمایند و به اشپای حریفه متوجه شوند و بدان قی کنند نه بغیر آن و بدان چه مذکور شد

استفراغ نمایند به عده اگر احتیاج شود اعاده شیر بر حد مذکور کنند و لازم است که تکرار این تدبیر در یکسال چند مرتبه نمایند و اما کسانی که مرض ایشان مستحکم باشد به فصد ایشان و اسهال بدوای قوی تر مشغول نباید شد بلکه به آهستگی امالۀ مواد از ایشان به سوی امعا نمایند و از خارج چیزی که مفش و محلل باشد به کار برند و از اشربه صالحه برای ایشان این است که بگیرند سرکه اوقیه و قطران مثل او و عصاره کرنب دشتی سه اوقیه همه را بیامیزند و صبح و شام بنوشند و یا بگیرند براده عاچ ده قیراط و آن را با سه اوقیه شراب و روغن زرد با هم آمیخته بخورند و یا بگیرند حلتیت به عسل قدر جوزه و یا بگیرند عنصل به قدر ده قیراط بشربت عسل مقوم مثل لعوق و یا بگیرند زیره کرمان بوزن پنج درم در عسل بمقداری که به قوام لعوق آید و آب پودینه برای ایشان بسیار نیکو است از سه قوانوس تا شش و واجب است که گاهی ماهی شور استعمال نمایند چنان چه برای دو استعمال می کنند و از اشیای بسیار حریف اجتناب نمایند مگر برای قی کردن و ایضاً قدری بر سبیل مصالح طعام ایشان و گاهی معالجه ایشان بداغ متفرق بر اعضای ایشان می کنند مثل تارک سر و درزهای سرد بر بیخ حنجر و صدغین و قفا و مفاصل دستها و پایها و بعضی گفته اند که واجب است که ایشان را داغ کنند در اول خوف از جذام بداغ در مقدم سر بلندتر از یافوخ و دیگر اسفل از آن و نزدیک منتهای روئیدن موی پیشانی بالای ابرو و یکی در یمین سر و دیگر در یسار آن و یکی خلف او فوق نقره و دو نزدیک در زین قشربین و یکی بر طحال و این داغها به آله داغ خفیف و دقیق باشند و چون بر سر داغ نهند لازم است که به استخوان برسد حتی که استخوان متقشر گردد و اگرچه به مراتب بسیار بود بعد از آن که حفظ از وصول آنها بدماغ بر جمله داغهای مفسد مزاج او کرده شود زیرا که جهال گاهی قتل می کنند زیرا که دست آنها خفیف نمی باشد **صفت ادویه مرکبه** نافع برای ایشان بعضی از آن بزرجلی و بیشی است که قائم مقام گوشت افعی در این مرض است و بعضی از آن دواء السلاجه است و اما مسخنهای بزرجلی بسیار است اهل هند ذکر آن کرده اند و تجربه آن نموده از صفات معروفه او این است و آن نسخه در قول مصنف خلاصه گذشت بعد تنقیه بدن از یک مثقال تا دو درم با مثل او دواء المسک بخورند و از ضرر او نترسند که دواء المسک فادزهر

اوست **صفت معجون** مسمی به برزجلی اکبر و آن جواندار آن است نافع جذام و برص و بهق و قوبا و زرداب و حکه و جرب کهنه است و عقل را ثابت کند و نسیان را ببرد و آن نیک برای حفظ نافع غشی است و آن دوائی است که علمای هند برای ملوک خود ساخته‌اند بگیرند هلیله و بلبله و آمله و شیطرح هندی هر واحد چهارده درم جوزبوا و خیربوا و قشار کند و مود فو و فلفل و دارفلفل و فلفلمویه و نار قیصر و نارمشک و کندش و عصاره اسقیل و ساذج هندی هر واحد هشت مثقال بیش ازرق جید چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته و بیش را علیحده سوده و سائیده او بینی و دهن خود وقت سائیدن بند کند و قبل از آن بینی را به روغن گاو چرب کند و فانیذ خزاینی جید یا سنجری دو نیم من بغداد به قوام آورده ادویه به سرشند به عدها از آن بنادق هر واحد به قدر مثقالی بسازند و هر روز نهار یکی را از آن به آب نیم‌گرم یا نیبذ بخورند و صفت معجون سلاجه در قانون مذکور است **صفت دوا** نافع جذام بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و زنجبیل هر واحد ده درم نانخواه پنج درم حلتیت خوشبو سه درم مویز منقی نیم مکوک که یکمن و ده اوقیه باشد و همه را در سه دواریق آب بجوشانند و دو ورق چهار رطل بغدادی است هرگاه آب سوم حصه برود صاف کرده غسل به قدر کفایت انداخته یک رطل از آن بنوشند و فی الحال بر بدن مریض روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا عرق آید و امر کنند که هفتاد قدم راه رود اگر طاقت آن باشد و یک بار بر پهلوی راست و یک بار بر پهلوی چپ و یکمرتبه بر پشت بغلطد و بنان و غسل تا هفت روز غذا سازند و با وجود این برای او ادویه هر روز تازه کنند **صفت طلا** برای جذام و نسخه آن همان است که در آن مار سیاه و سرکه کهنه است و سابق مذکور شد و **اما اغذیه** برای مجذومان همه سریع‌الهضم حسن‌لکیموس باید مثل لحوم طیور معروفه به طریق شورها و ماهی رطب خفیف‌اللحم مع مصالح به قدر ضرورت و بهترین غذای ایشان نان جو و نان خندروس و حریره مرتب از آن و به قول رطب است و گاهی احتیاج افتد به آمیختن مثل چقندر و ترب و گندنا و با آن و واجب نیست که از استعمال مقطعات و خصوصاً قبل از تنقیه مثل کبر و گندنا و بادیان غافل باشند زیرا که این اغذیه ایشان را از فضول پاک کنند و فضول را برای اندفاع آماده سازند پس هرگاه اغذیه محموده استعمال

نمایند این تدبیر نیز به عمل آرند و ماهی شور در این باب برای ایشان بسیار نیکو است و من بر این حریص می‌شوم هنگامی که اراده قی و اسهال ایشان می‌کنم و کرنب ایشان را بالخاصیت نافع است و نان به شیر و عسل ایشان را نفع کند و انجیر و انگور و مویز و بادام بریان و قرطم و چلغوزه و آنچه از اینها مرتب سازند ایشان را موافق است و لازم است که در روز دو مرتبه بمقدار هضم غذا بخورند که یک بار خوردن ایشان را ضرر کند و شراب نزد هیجان مرض نباید نوشید مگر اندک و نزد سکون غلیان شراب رقیق که کهنه نباشند اگر به قدر معتدل بنوشند جائز بود و اما اگر موی ابرو و مانند آن بریزد معالجه او بعلاج داءالثعلب کنند **صفت طلای دیگر** بگیرند مویزج و هلیله سیاه و آمله هر واحد یک جزو و در زیت انفاق پخته بر آن موضع لطوخ سازند بعد از آن که به طبیح عوسج و گلنار شسته باشند **ایضاً** هلیله و مازو را سوخته به سرکه طلا کنند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جذام در اول ظهور او بود قبل از آن که چهره بتحجر و تشنج ابتدا نماید و اعضا در تفرح و سقوط اخذ کنند مبادرت به فصد دواجین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی و احياناً از هر دو هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آن که غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوای معمول بشحم حنظل و مطبوخ ایتیمون و غاریقون مقوی به ایارج فیکرا و شحم حنظل و ده روز راحت دهند پس شیر شتر و ماءالجبن بسفوف مسهل سودا دهند و تغذیه به ایشان به اغذیه مرطبه مثل لحوم حملان و جدی و خنایس و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و پایچه سفید حملان فربه به طریق شوربا و ماهی رضاضی بطور شوربا یا بریان به روغن بادام کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین دهند و حلوا معمول به روغن بادام و بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم به روغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه دوشیده در ابتدا ایشان را موافق است و از اوفق اشیا برای ایشان غرغره به شیر گوسپند به روغن بادام شیرین است هرگاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هرگاه مرض بسکون ابتدا کند لازم است که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد قی به اشیا حریفه مثل ترب و تخم جرجیر و ماهی شور کنند و عقب او شربت افسنتین و شربت پودینه بنوشند بعد از آن استعمال اسهال به ادویه که در آن خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد



خریق دادن سزاوار نیست و باید که مسکن ایشان در موضعی باشد که هوای او حار رطب بود و از هوای سرد و مواضع یابسه اجتناب نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر و بچهٔ شتر وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب کنند و ریاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و مالش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس و روباه به اندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن پیه بط و ماکیان به عمل آرند و تدبیر صاحب او به این تدبیر کنند که بدن به حالت صحت او رجوع کند و از آن این مرض زائل گردد و اما هرگاه این مرض مستحکم گردد باید که تعاهد فصد و واجبین در ایام ربیع و خریف کنند و محاجم بلاشرط بر فم معده و شکم کشند و با آن اضمدهٔ مسمات درد نفس و براجون استعمال کنند **صفت آن** حماما و سنبل الطیب و قردمانا و دارلفل و سلیخه و کندر و قسط تلخ و عاقرقرا و مصطکی و مقل و مر و حب بلسان و اشق و شیخ و صبر و میعه و سیسالیوس و زراوند مدحرج و طویل و سعد و اکلیل‌الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن بلسان هر واحد یک اوقیه لادن دو نیم درم زعفران نیم اوقیه علك الانباط و موم هر واحد سی درم آنچه گداختنی است به روغن ناردین آن را بگدازند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و با روغن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد از آن دوی مسهل در همه فصل دو مرتبه اعنی ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضاً با ماءالجبن بسفوف مسهل سودا دهند و نسخهٔ آن سفوف در قول مصنف خلاصه گذشت سه درم از آن با دو ثلث رطل ماءالجبن مرتب به مغز قرطم بدهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکهٔ کهنه یک و نیم اوقیه قطران و عصارهٔ کرنب هر واحد یک اوقیه و این اشیا را مخلوط کرده صبح و آخر روز بنوشند و ایضاً هر روز پیاز عنصل نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یک بار حلتیت نیم درم با عسل و روغن گاو سوده بدهند و از این همه نافع تر اقراص افاعی است چون یک مثقال از آن با بیست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص اسقیل یک مثقال به آب پودینهٔ سبز دهند و بهتر از این همه تریاق فاروق است چون از آن یک‌درم تا یک مثقال به آب مطبوخ ایتیمون و اسطوخودوس و خریق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدن صاحب این مرض بتریاق نطوخ کنند بدان انتفاع یابند و

هرگاه ایشان را لحوم افاعی دهند بعد از آن که از طرف سر و دم او به قدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او دور نموده به طریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان نفعت بین یابند نه اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از آن که بلوطی یا معطش یا صید کرده از نواحی بحر و سباخ باشد و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که به لحوم افاعی می‌سازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع یابند و باید که بر بدن ایشان این طلا نمایند **صفت آن** نطرون و آس و گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد یک جزو باریک سائیده به سرکه سرشته بر بدن نطوخ نمایند **دیگر** بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفه پانزده درم قسط هشت درم آهک شش درم برگ صنوبر و حب الغار خشک هر واحد بیست درم کوفته بیخته به آب برگ جوز یا به آبی که در آن برگ جوز جوشانیده باشند به سرشند تا مثل چرک حمام گردد بر بدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نماید و در سرما اندر حمام به عده غسل به آب خطمی سفید و به آب سبوس گندم و آب به مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو کوفته و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نمایند **طبری** گوید که در جذام حادث از کثرت خلط سوداوی بغیر احتراق بسیار در آن اگر متحمل و در بدن خون زیاده باشد فصد باسلیق کنند و غذا بگوشت را سود مرقه مجربه و آن شوربای لحوم افاعی است بعد قطع دم و سر و اخراج آلایش شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد از آن فصد هر دوا بطی نمایند و شوربای ماکیان فربه و گوشت آنها بخورند به عده هر دو سر رو گشایند و لحوم حملان بطور زیرباج بخورند و حفظ قوت او نمایند بعد آن فصد و واجین کنند و چوزۀ ماکیان و کبوتر بچه و کبک و زردۀ بیضه نیمبرشت خورند و نبیذ سفید و خوضی کهنه بنوشند به عده فصد پیشانی و هر دو گوشه چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون بر نیارند که ضعف شدید ظاهر شود بعد از آن لزوم شرب سکنجبین و شوربای ماکیان کنند پس اگر در مزاج او حدت شود لزوم ماءالشعیر به سکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز بر این تدبیر بگیرند و به عده از این حب سه شربت در مدت پانزده روز بخوراند **نسخه آن** خربق سیاه در سرکه تر کرده یک و نیم دانگ افسنتین رومی

مصطکی غاریقون سقمونیای مشوی هر یک دو دانگ سنبل الطیب یکدانگ چوب روح ایارج فیقرا هر یک نیم درم همه را سائیده به آب برگ بادرنجیویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و ثلث و از طعام بر شوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند **نسخه آن** بگیرند افعی جوان و سر و دم او یک بارگی قطع نمایند به این طور که دو مسمار بر چوب املس شبیه بچوبه یکه بر آن اموال وزن می کنند غرز نمایند به عده افعی را بر پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر بندند بعد از آن دو مرد بنشینند که کارد آنها بر شکم او باشد به عده کارد بجای سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند و دفعه به کارد قطع کنند به عده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد از آن افعی را بشویند و هرکدام از افعی که از آن خون سیلان نکند البته استعمال او نکنند و احتیاط نمایند از امر افعی که صلاوات او کل نباشد به عده با شبت و نخود بپزند تا آن که لحم او مهرا گردد پس لحم خالص او بگیرند و در هاون بکوبند تا باریک و نرم گردد و آن را در آن شوربا آمیزند پس هرگاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متفرج شود بی شک صحت یابد و گاهی بعد فصد و استفراغ اندک تریاق می خوراندند و از این سفوف **نسخه آن** زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یکدرم و ج دو درم حرمل یک و نیم درم طرشقوق خشک هلیله سیاه مامیران چینی هر واحد پنج درم فطراسالیون هو فاریقون سعد سفید صعتر فارسی زوفای خشک هوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را سائیده بر آن مثل ربع مجموع قرص افعی سوده و مثل همه نبات سفید انداخته هر روز از آن بر نهار دو درم بخورند و واجب است که در این مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ و تسکین مزاج و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود از آن چیزی نباید خورد و از اشیای که در علاج این مرض استعمال کرده می شود این است که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال و در شراب کهنه بگدازند به عده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند به عده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از نافع ترین اشیاست تا وقتیکه مرض مستحکم نگردد و اما هرگاه مستحکم شود حس اعضا برود استحاله و صحت قبول نکند و از چیزی که استفراغ این مریض بدان کنند و اثر نیک نماید بلکه

جائز بود که گویند آن شفا یابد نقل کردم او را به سبب حسن تاثیر او و معروف بمختارساس است و اهل شام و مصر آن را استعمال می کنند **نسخه آن** بگیرند پیاز عنصل بریان بیست درم بیخ سوسن آسمانجونی هفت درم هلیله سیاه بیست درم افسنتین ایتیمون ریوند چینی هر یک پنج درم بسفائج پوست بیخ کبر هر یک ده درم حشیش غافث و اسقولوقندریون هر واحد سه درم همه را در آب به قدر مناسب یکشبانه روز بخیسانند به عده بطور مطبوخ پخته به قدر یک صد و بیست درم از آن صاف کنند به عده در آن این معجون بمالند شحم حنظل زرد رسیده نیم درم لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفتی یک و نیم دانگ خریق سیاه یکدانگ سائیده به عسل سرشته در مطبوخ مالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تاثیر او در این مرض بسیار نیک است و گاهی آن مریض را این دوا می نوشانند و امر بپرهیز پانزده روز می کنند و غذای او در آن نخوداب نخود سیاه بود که با آن لحم حملان پخته باشند و هر روز یک بار در حمام داخل کنند پس هرگاه پانزده روز شود این دوا بخوراند **نسخه آن** هلیله سیاه مویز منقی هر یک بیست درم ایتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا مهرا گردد پس افشرده از اب او یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواءالمسک وقت باقی ماندن سوم حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور بنوشند این نیز از مختار چیزی است که مجذوم بنوشد و لازم است که دائم بحقنهای لینه حقنه کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق به شراب حوضی سرشته طلا نمایند و در حمام هر روز یک مرتبه داخل شوند که به این طریق صحت یابند و **یسار** ذکر کرده که من در مجذومان امتحان کرده ام که هر کرا رگی در اسفل او بشکافت و بر آن اسهال خون افراط نمود و یا رعاف بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او گشاد بلاشک آن صحت یافت و **اما نوع دیگر** از جذام که از احتراق صفرا حادث شود علاجش فصد از اکثر عروق است مع استعمال قوانین فصد و استفراغ بدن او به مطبوخ ایتیمون بدفعات و سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حدت بسیار نپذیرد و از هوای یابس و بلد حار یابس به سوی بلد حار رطب که بسیار آب داشته باشد نقل کنند و آب چشمه کبریتی بنوشند و دائم اندر آن نشینند و در این نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند بلکه

لازم است که لزوم شرب سکنجین معمول به سرکه عنصل نمایند که این اوفق اشیا برای ایشان است و بعد فصد و استفراغ زلو بر اعضای قریب از مواضع عفنہ بچسپانند پس اگر بعد افتادن زلو بمیرد دلالت کند بر کثرت فساد خلط و بر آن که جمیع اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر بعد سقوط او زنده ماند دلالت بر قرب عافیت نماید و این نوع جذام کمتر حادث شود الا با حمیات شدید صعب پس در اوقات برای تعدیل مزاج ماءالشعیر به سکنجین بنوشند و زیرباجات چوزۀ مرغ و شوربای ماکیان و لحوم جدی شیرخواره و مانند آن خورند و بهتر طریق معالجهٔ ایشان آن است که در آن مسلک ترطیب و تطفیه مع استفراغ سلوک نمایند و بعد استفراغ و تعدیل مزاج بخوردن هاربارا<sup>۱</sup> ضراضی و شرب شراب ابیض صاف اجازت دهند و هر موضع که از اعضای ایشان متفرح گردد بر آن این ضماد نمایند بگیرند آرد جو بحریر بیخته و حشیش مامیثا و عدس سوده هر یک یک جزو و پوست بیرون پسته دو جزو و در سرکه و آب عصی الراعی حل کرده ضماد کنند و گاهی ضماد به گل سرخ و گلنار و گل ارمنی و عدس سوده و پوست بیرون پسته کوفته به سرکه سرشته می کنند و اگر سرکه موافق عضو نباشد به گلاب سرشته بر عضو ضماد نمایند و گاهی تضمید مواضع به اسپغول تخم بارتنگ به آب و سرکه بر هم زده می کنند و هر موضع که از سرکه ضرر یابد اندک روغن گل با وی آمیزند و هر موضع از اعضای او که صلب گردد و درخشنده بود حتی که مثل دمل و خراج شود و ضربان او عظم پذیرد ضماد به شراب ترش که با برگ کاسنی کوفته به روغن پخته آمیخته باشند باید کرد که او بگشاید و مواد ردی که در آن محتقن باشد خارج گردد و ضربان زائل شود **ابومنصور** گوید که چون ببینند که سفیدی چشم مجذوم مائل به کمودت شده و یا گرفتگی در آواز او آغاز کرده و عرق او بسیار بدبو شده و چهرهٔ او شبیه به مشک پرباد منتفخ گردیده و سرخی او اشتداد نموده و موی ابرو برقت و ریختن شروع گردیده باید که تدارک او نمایند و اولاً در علاج او ابتدا به فصد هفت اندام از جانب راست و فصد رگِ پس گوش و واجین کنند به عده چند روز راحت دهند و در آن ایام غذا به شیر گوسفند سازند پس اگر هر روز بر نوشیدن او اقتصار نمایند بهتر بود و اگر نتوانند نان صاف با وی بخورند و اگر از گوشت صبر نکنند برهٔ شیرخواره و حملان و شوربا بخورند و

---

<sup>۱</sup> . هاربارا هاربی نیز گویند و آن نوعی از ماهی کوچک لذیذ سریع الهضم قلیل الغضول است.

شراب رقیق ممزوج به آب نوشانند و هر روز بر ناشتا در حمام داخل کنند حتی که خون او رقیق گردد بعد از آن از دست چپ فصد کنند و چند روز راحت داده در آن غذای مذکور دهند و در حمام داخل نمایند و طبیخ ایتیمون به مرات دهند در میان آن راحت داده و از تعب و بیداری حذر کنند و از اغذیه که اصحاب مالیخولیا را از آن اجتناب واجب بود پرهیز کنند و لزوم ماءالجبن به شکر نمایند و تدبیری سازند به مثل آن که اراده تسمین بدن او می کنند و در حمام مالش به آرد باقلا و نخود و آب چقندر و آب حلبه و بورق و کندر به سرکه و اشنان و کبریت نمایند و در آب نیم گرم بسیار داخل کنند بعد آن مالش به روغن مغز تخم کدو و بنفشه و شیر زنان کنند و ایضاً شیر زنان و روغن بنفشه در بینی چکانند و روغن بادام و روغن کنجد تازه چند روز بر شراب مائی ممزوج به آب بسیار و یا آب انگور سفید مسکن مصفی بنوشند و دادن حلتیت به قدر بنقه به عسل و روغن گاو آن را نیکو است و اما کسی که این مرض در آن مستحکم شود علاجش به لحوم افاعی یابد و یا معروف به برزجلی کنند<sup>۲</sup> و افعی را بکشند به طریقی که در اقوال سابق مسطور شد و شکم او پاک کرده قطع نموده به آب و نمک بشویند و با نمک و شبت و اندک خولنجان و آب و زیت و اندک نخود پخته به دستور بخورند پس اگر بصر تاریک شود و بیفتد کفایت باشد والا عادة آن کنند تا آن که عوارض مذکوره ظاهر شود و مریض منتفخ گردد و مجذوم این هر دو نخورد مگر بعد تنقیه تام به فصد و اسهال و جالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده و گداخته بود و آن را مجذوم در حالتی بی خبری بخورد پس جسم او ورم کرد و جلد ظاهر او افتاد و صحت یافت و از آن معرفت این علاج حاصل شد و **اهرن** گوید باید که مجذوم از بلد خود به بلد دیگر که هوای او از آن گرم باشد نقل کنند<sup>۳</sup> و گفته که هر چیز در مجذوم فاسد می شود حتی که نطفه زیرا که پسر مجذوم از جذام سالم نمی ماند و **علی ابن زین** گوید که زنی را علت جذام عارض شد و علاجش هفتاد شب به این دوا کردم و صحت یافت و آن این است که بگیرند هلیله کابلی چهل عدد و با ایتیمون از پنج درم تا هفت مثقال باریک سائیده با کشمش یا مویز منقی یا فانیز سرشته نگهدارند و

<sup>۲</sup>. زیرا که اگر معالجه به اینها کنند از مرض صحت نیابد. ۱۲ سنه.

<sup>۳</sup>. زیرا که جذام در بلاد بارد عادت می شود. ۱۲ سنه

هر روز بر ناشته چهار مثقال از آن بدهند و **محمد بن زکریا** گوید که جوانی را از این علت علاج کردم که روی او متحجر شده و موی او ریخته بود و به فصد و اسهال به طبیح ایتیمون و حبوب مخرج سودا و مداومت حمام و آبن و اغذیه مرطبه و بعد اسهال چند روز راحت می‌دادم مع حسن غذا و باز اعاده اسهال می‌کردم تا آن که در مدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم به اذن الله تعالی موی او راستن گرفت و رنگ و چهره او به نیکویی آغاز کرد و چشمها صاف شد و قریب صحت تام گردید آنگاه تدبیر از آن منقطع شد و بضرورتی سفر اختیار کرد و بعد شش ماه او را دیدم به الکل از مرض نجات یافته و به حالت اصلی خود گردیده و در این مدت غیبت همین تدبیر که بهر او کرده بودم به کار برد مگر در آن دواى مسهل سوای ماءالجبن نخورده بوسد و هم او گوید که دور بودن خصیان از جذام دلالت بر این دارد که مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می‌باید کرد و هیچ علاجی قوی‌تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیرا که او به ترتیبی می‌رسد که به تدبیر دیگر بدان نرسد **خضر** گوید که تعاهد به فصد نمایند اگر خون سیاه غلیظ خارج شود و فصد دواجین در اخراج سودا بقوت بالغ النفع است و اولاً به اصلاح مزاج خون مبادرت کنند بنوشیدن آب شاهتره و آب کاسنی و ماءالشعیر ساده و مبرز به شکر یا شربت نیلوفر یا جلاب بارد یا عرق گاوزبان و شکر یا شربت لیمو یا شربت شاهتره و عمده در علاج ایشان توجه بر ترطیب مزاج و ترک اغذیه مولد سودا و همه ملح و حریف و حاد است پس اگر خطا بخوردن یکی از اینها واقع شود باید که مبادرت بقی نمایند و در تنقیه معده ایشان از آن جهد کنند و در ربیع و خریف مطبوخ ایتیمون یا حب آن ایارج لوغاذیا بدهند و قبل او به استعمال ماءالجبن چند روز اقدام نمایند و تعهد استعمال شربت مدبر بریوند و غاریقون و حجر ارمنی کنند و ترطیب اغذیه ایشان سازند و ملازمت خوردن ایتیمون در ماءالجبن خیسانیده به روغن بادام نمایند و از فکر و غضب و نشستن در آفتاب و هرچه مورث یبس باشد اجتناب نمایند و سواری کشتی و آواز بلند و قراءت و دیگر ریاضات قویه گاهی ایشان را نفع کند و نزدیک شراب صرف و کهنه اصلاً نگردند و ممزوج به آب بسیار نیز کم وزن و گاه گاه استعمال نمایند و از مداومت معاجین حاره و ادویه قویه و استعمال خرما و رطب و بسر و حلاوت حذر کنند و استاد

من گفته که در این زمان فصد دواجین و استعمال میشی و بزرجلی متروک است و **جالینوس** گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان و جذام جائز نیست که اسهال سودا یکمرتبه یا دو مرتبه کنند بلکه به مرات کثیر نمایند و به که از اولاً و مجذومان غیرمجدوم پیدا شود چون بالغ گردد آن را جذام به هم رسد والله اعلم **سرهندی** گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف معمول از خاکستر ریوند و زردچوب بریان مساوی به آب باران و این را یاد دارند که این عملی است که تجربه بدان شهادت دهد و در طحال مذکور شده که طبیح طرفاً نافع یرقان و جذام است و به تجربه صحیح یافته شده و ایضاً از ادویه مشهوره تبریده و مسهل نوشیدن نقوع حناست وصف او این است که بگیرند برگ او ده مثقال یا یک اوقیه و شب در پیاله آب چندآن که آب آن را بپوشند بخیسانند و صبح صاف کرده بر نهار بنوشند این عمل هفت روز کنند مع جودت غذا و زرنیخ کشته آن را نافع است و صفت کشته او این است که بگیرند زرنیخ طبقی چهل و هشت درم در پارچه صره بسته بر دیگ که در آن بول ماده گاو باشد بیاویزند و زیر او آتش کنند تا آن که زرنیخ نرم و تر گردد پس خشک کنند به عده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک نمایند چندآن که چیزی از تری در آن نمایند به عده همچنین به آب سرپهوک و آب پز و به و آب گهیکوازیک یک بار تمام روز بسایند و بعد هر روز بمالغه خشک کنند بعد از آن برگ و بیخ و شاخ سرپهوک خشک پنج رطل گرفته کوفته بیخته نصف زیرین سبوجه گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند و در شکم آن نصف سرپهوک سوده فرش کنند و اقراص زرنیخ را بر آن نهند به عده اقراص را از نصف باقی سرپهوک سوده بپوشند زیر آن سبوجه آتش بسیار نرم پاچک دشتی یک روز تا شام کنند بعد از آن آتش تیز یکسان یکشبان روز نمایند و نگهدارند که سرد شود و یا در شدت و نرمی در این مدت مختلف گردد و آن آتش در سرپهوک سوده درگیرد و سرد گردد به عده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مائل بتیرگی خواهد شد بیرون آرند و در ظرف نقره بدارند و مریض را به قدر یک برنج یا دو برنج در برگ تنبول بخوراند و غذا بر قانون اهل هند نان نخود بی‌نمک یا برنج با شیر بدهند و گمان من آن است که این آخر دواست



## برص

داغ سفیدست که بر ظاهر بدن حادث شود و اکثر در بعض اعضا افتد و گاهی در سائر اعضا باشد حتی که رنگ همه بدن سفید گردد و این نوع را برص منتشر گویند و سبب او ضعف قوت مغیره است از تمام تشبیه غذا به اجزای اعضا به سبب غلبه بلغم بر خونی که از غذای عضو شود و سوءمزاج عضو به سوی برودت فقط و یا به سبب سوءمزاج عضو بیرونت و رطوبت بود حتی که لحم او مثل لحم صدف نرم مائل بسفیدی گردد پس خونی که به سوی آن آید مستحیل بمزاج و رنگ آن شود و اگرچه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد و گاهی برص در موضع حجامت حادث شود و بر آثار او ظاهر گردد به سبب ضعف عضو محجوم بجراحت و الم از کمال فعل آن و به سبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص و بقای او زیرجلد و همچنین در جای داغ و قروح بعد اندمال حادث شود و فرق در برص ابیض و بهق ابیض آن است که برص سفیدرنگ براق املس غائر در گوشت و جلده تا استخوان نزد استحکام مرض باشد و موئی که در آنجا بروید مایل بسفیدی بود و جلد او فروتر و نرم تر از جلد سائر بدن باشد و نزد استحکام آن چون سوزن در آن بخلانند از آن خون بر نیاید بلکه رطوبت مائی سفید برآید و اگر آن موضع را بمالند سرخ نشود بخلاف بهق سفید که سفیدی او رقیق تنک باشد و غائر نبود و در اکثر مستدیرالشکل افتد و پوست از وی جدا شود و یک بارگی ظاهر شود و به استعمال ادویه جالیه بزودی زائل گردد و موئی که در آنجا روید بسیار اشقر بود و هرگز سفید نگردد اگرچه مزمن شده باشد و ایضاً چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هرچند مستحکم شده باشد **بالجمله** این مرض متعدی و بسیار مانده کنند و عسرالعلاج است بلکه قریب نیست که به شود و خاصه مزمن از آن و خصوصاً اخذ کننده در ازدیاد و برص مولودی لاعلاج است و آنچه امید صحت او بود آن است که چون بمالند سرخ گردد و با وی خشونتی بود و موئی که بر آن روید بسیار سفید نباشد و چون جلد او را بنر انگشت و سبابه از گوشت بردارند و در آن سوزن بخلانند از آن خون یا رطوبت گلابی بیرون آید و **انطاکی** در تذکره گوید که فاعل برص برودت مبطل قوتهاست و ماده او همه غذای بارد مثل شیر و ماهی یا غلیظ مثل بادنجان و لحم بقر و

صورت او بیاض است و غایت او مخالفت عضو یا بدن با مثال او در رنگ و لمس و سبب او استیلای قاسر بر غریزیت قوای غذائیه است پس افعالی که بصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد و مثل زمین شورناک در احاله آب شیرین بشوریت شود بنوعی که اگر مثل گوشت و زنجبیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد به عده بطلان و تغیر اگر متعلق بمطلق قوتها باشند مرض مذکور عام ببدن باشد و اگر بعضو باشند مخصوص بدان بود و در شدیدتر بودن نکایت از این هر دو حکما اختلاف کرده‌اند پس معلم اول و بقراط از قدما و رازی و بختیشوع و مالقی از متأخرین به سوی آن رفته‌اند که برص عام بدن در نکایت خفیفتر از مخصوص است و شیخ و غالب اطبا به سوی ثانی رفته‌اند و نزدیک من وجیه‌تر قول سوم است که احدی ذکر آن نکرده و آن این است که اگر مرض بعضو قریب از مجاری غذا و تعلق گیرد مثل شکم مرض اخص سهل‌تر در علاج باشد و اگر بعید از آن بود مثل پای بالعکس باشد پس از هر دو اگر مستحکم نبود صحت او ممکن بود والا نزد حذاق متعسر و نزد اکثر متعذر باشد و آنچه بالخاصیت مولد برص است خوردن طعامی است که آن بدهان گریه و موش و وزغه رسیده باشد و پاک کردن بدن بجامه‌های چرک‌آلود و تناول طعام و شرابی که در ظرف مسی دیر مانده باشد و این از امراض متعدیه و متوارثه است و ایضاً در نزهه گفته که برص و بهق عبارت است از اختلاط خون با بلغم حتی که عضو بارد گردد و احاله غذای خود همچنین کند و اسباب او کثرت چیزبست که همچنان باشد مثل ماهی و شیر و شرب آب عقب فواکه و مالش بدن بپارچه چرک‌ناک و طول عهد بحمام و استفراغ و قلت ریاضت و شدیدتر آن سفید براق شفاف است **علاج** بعد نضج از منضج بلغم تنقیه به مسهل آن کنند و در آن حب ابن‌الحرث به طریق حب ایارج بخورند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم مخصوص این مرض بخورند و اغذیه مولد خون گرم چون گوشت دراج و حیوانات وحشی بریان بمصالح گرم تناول نمایند و از لبنیات و ماهی و به قول بارد و طعام سرد و فواکه تر و جمیع اشیاء مولد بلغم اجتناب ورزند و بهترین ادویه که در سائر ایام در این مرض نفع دارد اطریفل و گلکند عسلی و هلیله مربی است و بعضی ادویه هندی در این باب عجیب‌الاثراست و اطلیه بسیار گرم جذابه خون مانند خردل سُرخ و

مویزج و کندش و نوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیای مفرحه چون  
عسل بارد و پینچال کبوتر و فرسیون و کبه یکج و تیزاب طلا نمایند و چون بادنجان را در آب بجوشانند تا مهرا شود  
و آن آب را صاف کرده در روغن زیت بسوزانند و همواره بمالند بالخاصیت نافع است و در این باب بادنجان دشتی از  
بستانی قوی تر یافته شده و بادنجان دشتی را قطع کرده چند روز بر برص مالیدن در ازاله آن مجرب برادر  
عبدالرحمن خان است و اگر اول بر موضع برص شرط زده بعد از آن گوگرد را به آب زهره خارپشت حل کرده طلا  
نمایند در ازاله داغهای برص تخلف نمی کند و برای برص که به سبب حجامت بود طلای شیطرج و فوه الصبغ و  
خبث الحدید به آب بقم یعنی تینگ مفید بود و اگر زائل نشود مصبغات که برص را رنگین کند و مانع از تنفر مردم  
بود ضماد کنند **ذکر ادویه یونانیة نافع برص** اکل کرفس الماء بمداومت و کذا لحم خارپشت بملازمت و **شرب آب**  
اطراف نازک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده روز متواتر و کذا به همین سرخ تا چهل روز هر روز ده درم  
بعد تنقیه بدن به مسهل و کذا تخم شقایق النعمان هر روز از یک درم تا دو درم به آب سرد تا پانزده روز و کذا  
شکاعی یا افسنتین رومی و کذا تخم زوفرا و کذا ورس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل و پنج روز متواتر و کذا  
غاریقون مرات زیاده از ده روز و کذا بورق ده روز متواتر هر روز دو درم بر ناشتا و کذا تخم اطریلال یک و نیم درم با  
عاقرقرحا ربع درم و یا با برگ سداب یک درم و یا تنها ده درم با عسل و بعد خوردن آن بموسم گرما در آفتاب دو  
ساعت قیام نمودن و موضع برص مکشوف داشتن تا عرق آید و تا سه روز یا پنج روز یا نوزده روز همچنین عمل  
کردن بعد تنقیه به مسهل و کذا آب برگ و ساق و بیخ و ثمر عنب العثلب کوفته افشرده هر روز چهل درم تا چهل  
روز متواتر که مجرب اکثر اطباست و **شرب و ضماد حب النیل** و کذا کندش و کذا نانخواه و کذا حرف کوفته به  
سرکه و کذا خردل و کذا شونیز و کذا تخم بیدانجیر به عسل و کذا وج و کذا فقاح اذخر و **ضماد** علك البطم و براده  
مس و بورق و حبق بعد مسهل و کذا شیر مازیون به عسل و کذا عقرب سیاه بزرگ خشک کرده سوده و کذا پیاز  
به سرکه و کذا سرگین کبوتر و نظرون و سر که پنج روز صبح و شام و کذا خردل سیاه و بلادر و خربق سیاه و تخم

ترب به سرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب و کذا شونیز پنج درم و بلادریکعدد سوده و کذا تخم ترب و شونیز و کندش مساوی سوده در خرقة درشت صره بسته اول برص را بدان حک کردن تا خون برآید پس از خرقة برآورده ضماد کردن صبح و شام تا ده مرتبه و کذا محموده به سرکه و کذا حماما به آب پیاز و کذا ترمس تلخ به سرکه و کذا اکباش قرنفل و کندش و تخم ترب به عسل آمیخته به مرات کثیر و کذا آب کرنب بزاج و سرکه و کذا کبریت و شیلیم به سرکه و کذا عضایه سوخته به عسل و کذا شیر انجیر و آرد جو و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی به سرکه تند و کذا فرفیون یکدرم به عسل آمیخته صبح و شام تا هفت مرتبه و کذا سیر صحرائی به عسل و کذا پوست لیمون سوخته و کذا نظرون و کذا پشک سوخته به سرکه و کذا لاجورد به سرکه هفت بارد در آفتاب و کذا کبریت به سرکه و زیت سرشته و کذا پوست ترنج سوخته به سرکه و کذا روغن قثاءالحمار و کذا روغن تخم حنظل و کذا خربق سیاه بسرکه عنصل و کذا مورچه بزرگ که در مقابر باشد به سرکه چند بارد کذا مغز اندرون چوب خرزهره به مرات و کذا نوره و کندش و تخم ترب به آب کرنب به مرات و کذا سریش به سرکه و کذا روغن تخم بادنجان به مرات کثیر هر واحد مفید برص است **اطریفل** جهت برص و بهق و نمش مجرب حکیم علی پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی ایتیمون تخم جزر دشتی یعنی دو قوهر واحد پنج درم جوزبوا عاقرقرحا شیطرج هندی هر واحد دو درم دارفلفل قرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه به سرشند شربتی از دو درم تا سه درم و گویند که در نقصان نور قمر استعمال کنند و بعضی گویند که تا پنج درم سه روز متواتر استعمال کنند به عده پنج روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند که در انواع برص مجرب است و اطریفل هاما نیز کثیرالنفع است و کذا قرص برمکی **تیزاب** از بیاض والد مرحوم نوشادر سیر توتیای سبز به آب لیموی کاغذی بر هر عضو که طلا کنند مثل داغ است **دیگر** مغز حب السلاطین خردل هر دو سائیده طلا نمایند برص را سود دهد **دیگر** که برص و ناصور را سود دهد و گوشت را فانی سازد گوگرد آمله سار شوره قلمی پهکری سفید هیراکس هر چهار برابر در قرع انبیق بچکانند و پنبه در آن تر کرده بگذارند به عده برای اندمال زخم از توتیای سبز سوخته مصطکی رومی

شب یمانی موم سفید هر چهار برابر و هم چند همه روغن زرد مرهم ساخته به کار برند **دیگر** از مجربات حکیم علی زاج سفید دوازده جز زاج زرد بیست و چهار جزو شوره چهل و چهار جزو باریک سائیده خشک در قرع و انبیق شسته انداخته تقطیر کنند و در شیشه نگاه دارند و موضع برص را به سرگین گاو خشک مالیده تیزاب طلا کنند و در نسخه دیگر مسحقونیا و زاج سیاه عوض هر دو زاج مذکور نوشته و وزن هر سه برابر و با پر مرغ بمالند **حب ابن الحرث** که در این مرض بجای حب ایارج به عمل می آید و برای تپهای بلغمی و دردهای بلغمی دریاخ و بهق سیاه سفید نیز مفید بود پوست هلیله زرد هلیله سیاه صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علك رومی هر یک یک جزو مقل و سکبینج را در آب گندنا کنند و در طاس روئین کرده زیر آفتاب گذارند تا حل شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب مقدار فلفل سیاه بندند خوراک یک مثقال بعد از نضج تام استعمال نمایند **سفوف** که جهت مبروص بعد از تنقیه تام به عمل آرند و عظیم النفع است جندبیدستر دو نیم ماشه عاقرقرا یک درم تخم شقایق النعمان ده درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند و هر روز یک حصه به آب گرم بخورند و بعد یک دو ساعت در آفتاب نشینند و غذا نان بی نمک خورند تا بیست و یک روز **صبغ** که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرچ یک حصه کوفته به آب سائیده طلا کنند **ضماد** که صاحب تحفه از جمله اسرار شمرده و می گوید که در دفع برص و بهق تخلف نمی کند و در رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است بگیرند سلیمانی یعنی دار اشکنه یک جزو صندل سفید سوده پنج جزو به آب سرشته طلا کنند و بعد نیم ساعت بشویند و صندلین به جهت رفع سوزش آن طلا نمایند و بر اعضای رئیسه استعمال این جائز نیست و اگر داغ برص متعدد باشد یک بارگی بر همه ضماد نباید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری و بعد از آن که آبله کند بمرهم علاج کنند **ایضاً** که برص را کمال مرتبه نفع می کند گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته سه درم بلادر سوخته دو درم خریق سیاه شیطرچ هندی شقائق النعمان هر یک یک درم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند **طلا** که برای برص بسیار نافع است شیطرچ هندی تخم ترب فوه الصبغ

تخم سداب تخم جرجیر کندش انزروت بورهٔ ارمنی پوست بیخ کبر زرنیخ زرد و سرخ مویزج شب یمانی خردل سفید سُرخ فلفل سیاه زراوند طویل مس سوخته توبال نحاس خربق سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکهٔ خمر آمیخته بمالند و مکرر به عمل آرند **مرهم** که جهت برص مجرب است و بهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ زرد شیطرح آهک زراوند مساوی باریک ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و در وقت استعمال موضع را ببول صبیان یا سرکهٔ انگوری شسته دوا بمالند **معجون اطریلال** نافع برص اطریلال یکدرم عاقرقرا تبرد سفید زنجبیل هر یک یکدانه با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه به مسهلات بخورند و در آفتاب نشینند و موضع برص را مقابل آفتاب مکشوف دارند تا عرق کند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد و بعد خروج زرداب برص به الکل دفع شود **نوع دیگر** پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه بسفائج هر یک پنج درم زنجبیل کندر دارفلفل دارچینی تخم شقائقالنعمان هر یک دو درم اطریلال سه درم شهد سفید سه چند ادویه به دستور مقرر معجون سازند و **حکیم علویخان** می‌نویسند که آنچه کمترین بدل اطریلال در برص ضماداً و شراباً یافته دواى هندیست که آن را بابچی گویند با گل مغره **ذکر ادویهٔ هندیه مفید برص** اجمود تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از آن یک ماشه پا و بالا هر روز افزایش تا بهشت ماشه رسد به آب خالص هر روز ناشتا خورده باشند در دو ماه اگر نفع ظاهر نشود بمه سوم بای به رنگ سه ماشه پاو بالا داخل کرده خورند پرهیز از ترشی و بادی غذا نان نخود بی‌نمک و اگر نصف وزن اجمود گیرد گرفته کوفته بیخته دو سه ماشه بخورند و غذا نان بی‌نمک و بی‌روغن خورند نیز مفید بود **حب هندی** به جهت برص مجرب صاحب بقائی بابچی مدبر و مقشر پوست بیخ کئومری که عبارت از انجیر دشتی است پوست بیخ نیم پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاهدارند و بگیرند چوب کهیرو ریزه ریزه کرده در هشت وزن آن آب بجوشانند هرگاه نیم وزن چوب آب بماند صاف کرده ادویه را به آن خمیر کرده حبها بندند و هر روز یک مانک تا دو مانک خورده باشند و غذا نان بی‌نمک و بعد چندی خشکهٔ برنج ساهی با روغن گاو بخورند و طریق تدبیر

بابچی این است که بابچی را در بول ماده گاو سرخ رنگ نازائیده تر کنند و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد بیست و یک روز برآورده پوست او را دور کنند و در سایه خشک نمایند **نوع دیگر** که در برص معمول است بابچی نیم آثار گیرو پاو آثار گندهک آمله‌سار نیم پاو اول گیرو تا شش پاس به آب شبینه بسایند به عده بابچی کوفته انداخته یکپاس دیگر کهرل کنند بعد از آن گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل نمایند پس حب بندند و یکشبانه روز در آفتاب و شب‌نم داشته بردارند وقت حاجت به آب سائیده ضمد کرده باشند و در بیاض اوستاد مغفور وزن هر سه مساوی است و نوشته که به آب ادرک خمیر کرده به قدر فندق حبها سازند و یک حب شب در آب انداخته صبح آب صاف را بنوشند و حب ضمد نمایند و در آفتاب نشینند تا خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود از حموضات و لبنیات پرهیزند و در نسخه دیگر وزن بابچی و گندهک یک یک جزو و گیرو شش جز دست و نوشته که به آب ادرک حب بسته به همین آب سوده طلا نمایند **دوایی** که جهت برص مجرب است اسبند دو درم سه‌هاگه تیلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم باید که آمله و اسبند در اندک آب تر نمایند و صباح در کهرل هر دو را به آب مهادر خوب باریک بسایند پس سه‌هاگه و زعفران در آن حل کرده طلا نمایند **ایضاً** مزیل برص پوست درخت گولر تخم لاله هر دو مساوی کوفته بیخته یک کف از آن به آب هر بامداد او بخورند تا چهل روز و ثمر گولر هر قدر توانند بخورند و صبح نان نخود با روغن بسیار و شام هرچه میسر آید غذا سازند **ایضاً** از مجربات میان صابر بخش مرحوم که همواره معمول مؤلف است بابچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنوار مساوی کوفته هر روز یک توله یا زیاده از آن شب در آب تر نمایند و صبح آب زلال را بنوشند و ثفل ادویه را سائیده برص را از پاچک دشتی خاریده طلا کنند و چهل روز به عمل آرنده غذا نان نخود بی‌نمک یا نان گندم بی‌نمک **ایضاً** مجرب راقم گندهک انوله سارگیر و گلنار بابچی مساوی یک مثقال از آن شب در آب تر کرده آب زلال بنوشند و ثفل را سائیده بر داغ طلا نمایند **ایضاً** از حکیم محمداحسن بابچی نیم آثار نمک سه پاؤ کوفته بیخته به قدر یک کف دست می‌خورده باشند غذا سوای نان نخود هیچ نخورند و در اثنای خوردن دوا بابچی پاو آثار نمک نیم آثار کوفته در دوغ شیر گاو تر

نمایند و نگاهدارند و هر روز مالیده باشند **ایضاً** از بیاض اوستاد مرحوم بابچی چهار دام هرتال طبقی سه دام بیخ چیتة منسل گهونگچی سفید هر یک بیست و پنج ماشه کوفته بیخته ببول ماده گاو نازائیده حل کرده بر موضع هفت ضمداد نمایند **ایضاً منہ** پهل بکاین مع پوست تخم پنوار بابچی مساوی کوفته هر روز با گلاب سائیده طلا کنند و تا چهار ماه از ترشی پرهیزند **ایضاً عنہ** پوست بیخ بلیله پوست بیخ نیل هر یک دو توله پوست بیخ انجیر دشتی گندهک توئیہ هر یک یک توله کوفته به شیر بز سیاه طلا سازند **ایضاً** از مجرب و منقول نوشادر هلدی تخم پنوار چونه کته سفید در آب کسوندی کهرل کرده حبها سازند وقت حاجت در آب مکوه سائیده بماند تا چهل روز متواتر **ایضاً** سم الفار که مائل بسرخی باشد یک دام سیماب یکدام سهاگه نیم دام اول سم و سهاگه را باریک سائیده با سیماب حل کنند به عده زردی بیضه مرغ انداخته کهرل کنند مثل مرهم شود پس داغ سفید را بپاچک دشتی خراشیده و از مرهم مذکور چرب کنند و همچنین می‌کرده باشند **روغن برص** از بیاض مسطور پوست بیخ چیتة سهاگه گهونچگی سفید مساوی کوفته بیخته به عده در روغن کنجد دو توله کهرل کرده در شیشه انداخته مثل چوه کشند و طلا نموده باشند اگر آبله افتد برای خشکی فوفل سوخته و کته بپاشند **سغوف** از مجربات شاه عظیم‌الله مرحوم مندی پوسیر سمندر سوکه نیم پاو هر دو را کوفته بیخته هر روز شش‌ماشه یا نه ماشه به روغن زرد بخوراند و از شیر و شیرینی پرهیز نمایند و این گولیها طلا می‌کرده باشند کئول چیتة مساوی هر دو را کوفته بیخته به آب لیمو خمیر کرده حبها ساخته وقت حاجت به آب لیمو سائیده طلا کنند و اگر بیخ نی نیز در این اضافه کنند مفیدتر می‌شود **نوع دیگر** پوست بیخ انجیر دشتی پاو آثار فلفل سیاه نیم پاو بابچی یک چهئانک هر سه ادویه سائیده از یک نمی ماشه شروع کنند و اندک اندک افزوده در ده روز تا نه ماشه رسانند و باز به دستور کاهیده در ده روز بر مقدار اول بیایند و همچنین بیفزایند و بکاهند تا چهل روز تمام شود و در این ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب دو آتسه سائیده مثل دوئنبه هر روز بر داغ بمالند و بعد چهار گهری بشویند و از ماهی و لحم گاو و جاموش و جغرات و دوال ماش و غیره اشیای بادی پرهیز نمایند و قلیه نیز بخورند **ضمداد** از بیاض والد مرحوم



انزروت رومی نمک سنگ کهونچکی سفید نر کچور هر یک شش ماشه در آب لیموی کاغذی کهرل کرده بعد دو سه روز خشک نموده حب بندند تا وقت حاجت سائیده لیپ نمایند و اگر نمک سنگ را در شیرۀ برگ زقوم سبز سوده بمالند عجیب است **دیگر** برای برص و بهق تخم پنوار گیرو هر یک نیم پاو پوست بیخ کبیر سفید ده توله به آب ادرک خوب سائیده حبوب بندند وقت حاجت به آب ادرک سوده داغ را بپاچک دشتی یا بجامۀ درشت خاریده بمالند و در نسخۀ دیگر بایجی عوض پوست بیخ کنیر است **طلا** پلاس پاپره سه دام خام نیله تهوتهه سه ماشه کات سفید یک توله کوفته بیخته به آب لیمو کهرل کرده حب بندند و طلا می‌کرده باشند **ایضاً** از بیاض حکیم اجمل‌خان پوست بیخ انجیر دشتی یک دام آمله ده دام بابچی یک دام کوفته بیخته نگاهدارند و گل دهاک مع سیاهی که مثل کلاه بر آن می‌باشد دو دام در آب پنجاه دام جوش دهند هرگاه آب مقدار پانزده دام بماند مالیده صاف نموده ادویۀ مذکور را در این آب حل کرده مثل کنار دشتی حبها سازند و یک حب در آب سائیده بر موضع برص طلا کنند **ایضاً** از گنج باداورد اشخار آهک آب نادیده مساوی آب سرشته بجای برص طلا نمایند و چون بخشیکی اگر آید از جامۀ سطر خراشیده دور سازد و باز طلا سازد و همچنین هرگاه خشک شود به دستور خراشیده طلا کند چنان چه مرتبۀ چهارم آنجا مثل داغ گل می‌شود پس آن را به روغن کنجد چرب می‌کرده باشند در اندک زمان به رنگ اصلی باز می‌آید **ایضاً** پوست چیتة بیخ سر کنده مساوی به آب لیمو سائیده طلا نمایند بعد شکستن آبله روغن زیت بمالند **ایضاً** از مجربات نواب امام علیخان بابچی و انار ترش هر یک نیم آثار آب بهنگره سیاه آب حل نیم هر یک پاو آثار آب ککرونده نیم پاو سهاگۀ بریان مغز جمال گوه هر یک پنج دام همه ادویه را در آبهای مذکوره حل ساخته حبها بسته نگهدارند وقت حاجت موضع برص را از پارچۀ درشت مالیده حب مذکور در آب سائیده طلا نمایند در هفت روز نفع آن ظاهر شود **عرق** که جهت مبروص مجرب نوشته اگر چهار ماده مداومت کنند که تمام بدن سفید شده باشد به حالت اصلی باز آید زردچوبۀ خام پوست درخت نیم گل مندی قند سیاه هر واحد یک من را در خم اندازند و آب به قدر مناسب داخل کرده در سرگین اسب دفن کنند بعد ده هفته برآورده

عرق کشند زرد نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و لبنیات بادی پرهیز کند و غذا کم نمک خورند

**اقوال اکابر** انطاکی در تذکره می‌نویسد که اولاً مبادرت بتحلیل ماده واجب است اگر صلب یا فصل سرما باشد به منضجات مقطعه محله به عده اخراج آن به مسهلات و اعتنا به زیادتی جاذب بعد از آن تکمید مسخنات محله و اگرچه بجامه از پشم و مو باشد و اطلیه در آخر و ادهان مطلقاً مثل اصلاح اغذیه جائز بود **صفت** منضج که در ابتدای علاج برص ابيض استعمال کرده می‌شود مویز پنجاه درم انیسون سی درم شونیز بیست درم بابونه تخم کرفس مناصتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرچ سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصبه باقی ماند صاف کرده به عسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم از آن استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا به منضج مذکور اضافه نمایند و در هفته سوم بدل لوغاذیا بمشرودیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود و بهتر والا این حب استعمال کنند که از مجربات من است یک روز استعمال نمایند و یک روز ترک کنند تا دو هفته و شربت او یک مثقال است **صنعت حب مذکور**

غاریقون شحم حنظل راتینج تربد سفید ربالسوس هر واحد یک جزو مصطکی مغز حنظل حلتیت سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبرشیطرچ هر واحد ربع جزو به آب کرفس حب سازند و اگر امر بدیر کشد مروارید را در آب ترنج حل کنند به دستوریکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام با زیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیحه من است شرباً و طلاءً و باید که اکثر تناول عسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صعتر و قلیه‌ها و مطنجنات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه نزد هضم و تنقل پسته و جوزه چلغوزه و ترک همه ترشی‌ها مثل سرکه و رطب بارد مثل خیار و بادرنگ و تربوز و همه سبزیها مگر چقندر و کرنب و لحوم‌الکبوتر و گوسپند و بچه شتر نمایند و اطلیه که این را نیز نافع بود در علاج برص اسود بیاید **ایضاً** در نزهه می‌گوید که اولاً استیصال ماده بقی نمایند به عده به اسهال و بعد تنقیه بالغه تبدیل مزاج به ادویه و اغذیه حاره و حب است و از بزرگترین ادویه بعد تنقیه این دواست اطریلال

ده درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل سلخ‌الحیه هر واحد یک درم به عسل سرشته در زمانه بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از جای سفید مثل آبله برآید و همان روز بشکافد به عده مثل قروح علاج کنند و اعاده دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بر تشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بنوشند بعد آن مرض زائل نشود و از ادویه آن مژرودیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات است و طلا بزرنیخین و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم جزر و قسط و نوره و عسل بلادر و میعه و یا سرگین کبوتر بنظرون و عسل و انواع حرق و خردل و یا آرد باقلا بفلل و ترشی و ترنج و شب یمانی کنند و این مختارات اطلیه است و گاهی برص را رنگین می‌کنند بمازو و بقم و مغره و قوه و از مجربات اطریلال است اگر لزوم او به طریقی که مذکور شد با برگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نمایند صحت بخشد **ابوسهل** گوید که معالجه برص قابل‌العلاج به این طور نمایند که اولاً اصلاح تدبیر کنند بنحویکه مهم اشیای مبرد و مرطب و مغلظ ماده و خام کننده آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری و غیره ترک نمایند و لزوم هر واحد آنچه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد بعد از آن ابتدا از استفراغ بقی کنند به اطعمه ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویه کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس و لوغادیا و بئادریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیله سیاه و اف تیمون و مویز و نمک هندی و بسفنج و یا لزوم این دوا کنند تا آن‌که تنقیه حاصل شود و دارچینی سنبل‌الطیب عود بلسان مصطکی اسارون زعفران ساذج هندی پودینه نهری هر واحد یک درم شحن حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم بماء‌العسل نیم‌گرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دائم این دوا استعمال نمایند بگیرند معجون کلکلانج دو درم هلیله سیاه یک‌درم اف تیمون نیم‌درم و با هم آمیزند و این یک شربت است و ایضاً این دوا بسیار فائده می‌کند بگیرند زوفرا دو جزو تخم حرمل یک جزو تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو و کوفته به عسل به سرشند شربتی سه درم و همچنین این دوا تخم زوفرا ده درم و ج دو درم اف تیمون چهار درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم با هم آمیخته استعمال کنند و ایضاً این معجون منفعت عظیم نماید اهل مرماحوز شیخ قیصوم قسط جنطیانا زراوند

مدرحج فلفل سیاه و سفید و دارفلفل جاوشیر اشق سکیینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کماذریوس  
مودفو دوقو خریق سیاه فرفیون عنصل بریان هیوفاریقون ساذج هندی سنبل الطیب زنجبیل قطر اسالیون حماما  
اسطوخودوس دارچینی سلیخه عود بلسان جندییدستر نانخواه تخم کرفس تخم گندنا پودینه کوهی فقاح اذخر  
بسفائج قردمانا پوست بیخ کبر بارز و هر واحد دو نیم درم روغن بلسان صبر مرمکی هر واحد پنجردم سقمونیا  
غاریقون شحم حنظل اف تیمون هر واحد ده درم کوفته بیخته به عسل به سرشند **معجون دیگر** خریق سیاه پنج  
درم شحم حنظل شش درم بیخ قثاءالحمار یا عصاره آن چهار درم غاریقن ده درم تربد پانزده درم بسفائج ده درم  
ایارج فیکرا بیست درم تخم زوفرا زنجبیل خردل شونیز هر واحد پنج درم مصطکی ده درم نمک هندی هشت درم  
سنای مکی بیست درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بليله شیر آمله هر واحد هفت درم زوفای خشک صعتر بری  
انجدان انیسون سیسالیوس هر واحد هشت درم نانخواه ده درم کوفته بیخته به روغن بطم یا جوز لت کرده به عسل  
به سرشند شربتی سه درم به آب گرم و **ایضاً** این دوا نفع کند هر سه فلفل دارچینی سلیخه قرفه قرنفل سعد برنج  
کابلی مقشر جوزبوا هر واحد یک مثقال حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سرخ هر واحد بیست و چهار مثقال  
کوفته بیخته با شکر آمیخته به عسل به سرشند و در ابتدای مرض بهر اسهال نه مثقال یا هفت یا پنج مثقال بدهند  
به عده فاصله سه روز دهند بعد از آن هر روز یک مثقال بر نهار به آب گرم بسیار روزها بدهند به عده از خارج ادویه  
شدید البکاء تحلیل مثل این طلا استعمال نمایند خریق سیاه میعه بیخ کبر کندش شیطرچ ترمس مساوی کوفته  
بسرکه خم سرشته طلا کنند **دیگر** شیطرچ بسایند و به سرکه سرشته طلا نمایند و یا شیطرچ نیمکوفته به روغن  
مورد بپزند به عده در روغن زاج سوده آمیخته بر موضع بمالند **دیگر** خریق سیاه بمازو سوده به سرکه سرشته طلا  
کنند **دیگر** خردل ماذریون سیاه بیخ سقمونیا فوه مساوی بخون افعی سرشته طلا نمایند **دیگر** خردل حنا مساوی  
به سرکه سرشته طلا کنند **دیگر** خریق سیاه گوگرد زرد شیطرچ هندی عاقرقرا بیخ کبر حرف پشک موش کف  
دریا مویزج بوره ارمنی مساوی کوفته به سرکه سرشته طلا سازند **دیگر** مجرب کبریت سوخته فرفیون خریق سیاه

هر واحد دو درم سوده به سرکه سرشته طلا کنند **دیگر** عسل بلادر پنج درم عاقرقرا سداب کوهی هر واحد سه درم فرفیون خربق سیاه شیطرچ هر یک دو درم کوفته به سرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** عنصل بریان عاقرقرا ثافیسافرفیون بلادر شیطرچ هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل جنطیانا تخم ترب هر یک سه درم کوفته به آب ماذریون سرشته طلا کنند **دیگر** بلادر گوگرد خربق سیاه زراوند طویل قسط همه ادویه را سوخته سائیده به سرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم جرجیر تخم گندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کتیرا چهار درم زراوند طویل خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته به سرکه سرشته در آفتاب طلا کنند **دیگر** برگ انجیر خشک برگ سداب بورق مازو ماذریون صمغ شیطرچ خربق سیاه کندش خردل مساوی به سرکه به سرشند و طلا سازند **بوعلی سینا** می‌نویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب است اجتناب از فصد اگر امری قوی آن را واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بر نهار و از شراب الا صرف اندک و تعرق در حمام آن را نافع است اگر نقی البدن باشد و ایضاً استعمال قی کنند بعد از آن ادویه مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از ماده نباشد به عده مدرات و اما مسهلات مثل ایارجات بزرگ خصوصاً ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ هلیله و افتمون و بسفائج و مویز و نمک خوراندند و حبالنیل را خاصیت عجیب در استخراج خلط محدث بهق و برص است و از مهسلات موافقه برای ایشان ایارج فیکرا مرکب بشحم حنظل است به این نسخه دارچینی سنبل باقی همان است که در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن شحم حنظل یک درم و صبر هژده درم است شربتی از یک درم تا یک مثقال به سکنجبین عسلی و آب گرم و ایضاً از مسهلات موافقه ایشان این است که بگیرند هلیله و آمله یک یک جزو تربد سه جزو و هر جزو یک اوقیه باشد و فانید نیم رطل در آب حل کرده به قوام آورند و بدان به سرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و من می‌خواهم که در این زنجبیل یک جزو داخل کرده شود و معاجین اطریفلیه و جوارشیه به این صفت استعمال کنند هلیله سیاه کندر سفید هر واحد یک جزو زنجبیل ربع جزو به شیرۀ مویز به سرشند و هر روز قدر جوزه بخورند **ایضاً** هلیله سیاه آمله شونیز مساوی زوفرا یک نیم جزو هر روز سه

درم از این بخورند و هرگاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند **ایضاً** وج دارفلفل هلیله کابلی مصطکی کندر شونیز  
حبالغار به عسل مساوی به سرشند شربتی دو درم و آنچه در کتاب اختصارات ذکر کرده این است که بگیرند سویق  
گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت به اعاده بریان کردن او باشد بریان کنند و عقب او نیم اوقیه مری نبطی  
بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زوفرا و تخم او را در شراب در این باب خاصیت عجیب است و از آب  
اطراف انگور مز هر روز یک قدح بنوشند که این قشف برص و منع ازدیاد او کند و شرب تریاق و خوردن لحوم افاعی  
در این بسیار نافع است و **ایضاً** اقراص افاعی و از معاجین و ادویه که میان اطریفلی و مسهل بود این است که بگیرند  
تخم زوفرا دو جزو دو تخم ابخره نیم جزو و صبر ربع جزو با عسل آمیزند شربتی سه درم این را دائم استعمال کنند  
و بعضی مردم با وج و اف تیمون می سازند و **ایضاً** کلکلانج دو درم هلیله سیاه یک درم اف تیمون دو دانگ تمام سال  
بخورند و آنچه قائم مقام این است الا قوی تر و در نفع ظاهرتر و احتیاج بشرب آن تا یک سال بود این است بگیرند  
وج شش درم و هلیله کابلی و بسفانج و عاقرقرحا هر واحد ده درم هلیله زرد پانزده درم ایارج فیکرا و تخم زوفرا و  
شحم حنظل هر واحد بیست درم نمک هندی هفت درم تربد پنجاه درم غاریقون پنج درم سقمونیا هشت درم به  
عسل مصفی به سرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و از این قبیل است این ترکیب کندی بگیرند تخم حرف  
هشتم حصه کیلجه زوفرا و صبر سقوطری هر واحد سه درم این ادویه را با یک نیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی  
از آن هر روز قبل از طعام به قدر حاجت با سویق و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر به روغن بنفشه در  
روغن گل کنند و غذا بعد آن اسفیدباج دهند و جائزست که دائم لوغاذیا و بئادریطوس هر روز شربتی صغیر تا نیم  
درم و کمتر از آن استعمال نمایند و قومی بداغ کردن موضع برص انتفاع و خلاص و استراحت یافته‌اند لیکن این در  
برص اندک ممکن بود و هرگاه بدن نقی و مزاج بدن معتدل باشد ادویه مشروبه را بگذارند چه گاهی آنها جلب آفت  
نمایند و کمتر آفت آن این است که نرف الدم عارض شود و روح کم گردد و این هر دو محتاج الیه در علاج برص  
است و بر علاج عضو به اشیای مخصوصه آن از اطلیه و غیره اقتصار ورزند و غذای او سریع‌الهضم بغیر لزوجت و

دسومت در آن بسازند و از به قول و هرایس و مانند آن اجتناب نمایند و اما ادویة بهقیه و برصیة موضعیه اول درجات آنها این است که شدیدالاجلا قوی‌الجذب برای خون شدیدالتسخین مزاج عضو باشند و اما بعد از آن این است که مقرحة مفرشه باشند و در ادویة وضعیه دواهایی است که برای صیغ یعنی رنگین کردن استعمال کرده می‌شوند و بهتر آن است که ادویة موضعیه بعد دلک و تحمیر استعمال کنند و دلک به مثل برگ انجیر باشد تا آن‌که قریب آن گردد و از خون برآید و یا بعد خلانیدن سوزن در مواضع کثیر و از معینات بر نفع ادویه این است که لطوخت در آفتاب استعمال نمایند و افضل ادویة برص آن است که قرحه کند یا آبله آرد و ماده سائل شود و به گردد و اعاده به رنگ اصلی نماید و گاهی چندان نمی‌گذارند که آبله کند بلکه ترک می‌کنند و بعد حصول تسکین اعاده آن می‌نمایند و ادویة برصیه به حسب اعتبار اول که آن قوی است از آنچه مذکور شد مثل خربق سفید و سیاه و آهک و زرنیخ و کندش و مویزج و بیخ فاشرا و جنطیانا و ابهل و راتیانج و بیخ دم‌الاحوین و بیخ خنثی و کف دریا و انگزد و پوست بیخ کبر و خردل و حرمل و تخم ترب و بیخ فناءالحمار و تخم جرجیر و فوه و قاقله و ماذریون و زاج و قلقند و زنگار و کبریت و قطران در حمام و ملبوس و قسط و زراوند و شقایق و ثافسیا و فرفیون است و کرم دانه شدیدالموافق است و ایضاً کبریت به سرکه طلا بعد طلا و پیاز نرگس و از آنچه تجربه کرده شد نوشادر و روغن بیضه طلای خوب است و بیخ لوف عجیب است و بیخ نیلوفر برای بهق و خون مار سیاه و بیخ سقمونیا و برگ انجیر خشک و برگ خرزهره و راسن و برگ آن و اشترغار و اما آنها پس سرکه و آب زردج و آب قنابری و آب بلبوس و آب عنصل خاصه و آب مرزنجوش و خصوصاً بر برص آثار محاجم و آب رسن و شوربای لحوم افاعی ست و از اطلیة جیده تریاق یا مثرودیطوس یا لوغادیا به آب قنابری است و ایضاً شیطرچ سوده و خردل و گاهی این زائل کند آنچه در دو جلد باشد و از روغن‌های جید روغن موردست که در آن شیطرچ پخته به عده زاج آمیخته باشند و از طلاهای نیک ذراریح است که به سرکه سوده طلا کنند و یا بگیرند شاهتره تر یا خشک و در شکم افعی کشته شکمش پاک کرده پُر نمایند بدوزند و بریان نمایند تا خوب پخته شود پس بگیرند آن شاهتره و بر برص ضماذ کنند

که به سرعت زائل کند و یا بگیرند برگ خرزهره تازه در زیت بجوشانند تا آن که برگ خشک گردد پس زیت را صاف کرده موم مصفی قدری در آن گداخته گوگرد زرد سوده بیامیزند که مثل مرهم گردد در آفتاب طلا کنند **طلا** از اهل هند بگیرند قسط و شیطرح هندی و زرنیخ سرخ و فلفل و زنگار و در ظرف مس با سرکه بسایند و یک هفته بگذارند به عده بدان طلا کنند و در آفتاب قیام نمایند بهق و برص مبتدی را باطل کند یا اشخار و آهک را در بول طفل شیرخوره تر کنند و هفت روز تجدید بول نمایند به عده بیزند تا مثل غسل گردد و استعمال کنند تا آن که قرحه کند پس بگیرند زفت و موم و قطران و پوست جوز سوخته و خون کبوتریچه و روغن حنا و بپزند تا مخلوط گردد و بر موضع نهند تا آن که رنگ او به رنگ جسم نماید و بهتر آن است که در آفتاب گرم چند بار تکرار این کنند و **بدانند** که استفراغ صاحب این مرض باید که به ادویة ضعیف مستفرغ ماده رقیق به تدریج باشد و ماءالاصول منضج مطرق برای دوی مسهل است و در آخر آن حب منتن بخورند به عده اعاده ماءالاصول تا دو هفته کنند و تولید خون او از لحوم حاره طیور و قلیات و ترک حوامض و شوربا نمایند مگر گاهی زیرباج دهند و آب مضرتترین چیزها برای آن است لیکن به شراب کهنه بغیر تکثیر و لازم است که مالش موضع هر وقت بپارچه درشت کنند تا خون به سوی آن منجذب گردد و دخول حمام آن را مضر است و غذای غلیظ و فواکه تازه و خشک و داغ بر برص ردی است گاهی برص بدان منبسط گردد و کثرت نماید و برص که عقب داغ پدید آید عیب آن نمی کنند و همچنین حوالی جای شرط و **طلای کثیر الاجزا** که برای معتصم بالله مرتب شده بود در قانون مذکور است **طلای جید** از ساهر شونیز خربق شقایق بیخ کبر هر واحد یک جزو شیطرح حضض و مادام که آن زرنیخ است یا مزرنجوش هر واحد نیم جزو در آفتاب طلا کنند **طلای خفیف جید** نافع و آن شقائق و هزارجشان به سرکه است و ایضاً فوهالصبغ کف دریا تخم ترب کندش بسرکه خمر و ایضاً بگیرند براده شبه و خربق سیاه و صفر سوخته و ذراریح و زرنیخ سرخ هر واحد یک درم بقطران که در سرکه گداخته باشند سرشته طلا کنند **ایضاً** از اریباسیس خربق سفید فلفل شونیز کف دریا گوگرد زرنیخ فوهالصبغ زنگار شیطرح و زراریح به سرکه سوده قرص ساخته خشک کنند



و وقت حاجت به سرکه سائیده بعد دلک که آن را سرخ کنند و لطوخ نمایند و **ایضاً** از کتاب الزنیت قریطن خربق سیاه فاشرا پوست بیخ ماذریون گوگرد زردذخ زنگار براده آهن کف دریا برگ انجیر با سرکه مثل خلوق بسایند و در ظرف رصاص نگاهدارند و بعد دلک در آفتاب طلا کنند **دیگر** از جبرئیل گوگرد و فرفیون و خربق هر واحد یک درم بلادر دو درم عاقرقرا شیطرج یک یک مثقال به سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب کندش ثافسیا ماذریون فوهالصبغ شیطرج حرف عاقرقرا مویزج با خون مار سیاه جمع کرده قرص ساخته استعمال کنند به آبی که در آن فوهالصبغ خوب جوشانیده صاف کرده باشند بعد حمام و **ایضاً** فوه شیطرج هر واحد پنج درم تخم ترب ده درم کندش هشت درم به سرکه بعد حمام طلا کنند **دوای ملکی** برگ ماذریون و تخم او مقشر و خربق سیاه و فلفل مساوی در سرکه چندان که آن را بپوشند بپزند تا آن که مهرا شود به عده در آن اندکی زاج و زرایح و براده آهن و نظرون و کف دریا انداخته بپزند تا غلیظ شود موضع را بنظرون شسته پیر مرغ طلا کنند و متحمل باشند و تا ممکن باشد نشویند تا آبله شود پس آبله را بشکنند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر دو ابران گذارند **طلای جید** عسل بلادر هفت درم عاقرقرا ثافسیا سه درم فرفیون چهار درم شیطرج فارسی دو درم به شیر سرشته طلا کنند و آنچه تجربه کرده‌ایم این است که بگیرند عسل بلادر و کبه یکج و سرگین کبوتر و ذرایح و شیطرج و تخم ترب و خردل و فوهالصبغ و حنا و وسمه و زاج اجزا مساوی به سرکه سرشته بدان لطوخ کنند حتی که آبله کند و بشکنند و معالجه قروح کنند و اعاده نمایند تا آن که زائل شود و آنچه که برص حادث از آثار محاجم را ببرد آب قنابری و آب مرزنجوش و فوهالصبغ و شیطرج است به آب بقم طلا کنند و **اما صباغ** که بر برص استعمال می‌کنند ممکن نیست که در آن بر اوزان بعینه کرده شود به سبب اختلاف الوان بشره‌ها بلکه در آن قوانین عطا کرده آید بعد تقدیم و تأخیر کنند پس بعضی از آن این است که بگیرند شوره و دردی شراب و مغره و فوه و شب و مانند آن و ترکیب داده طلا کنند **صبغی** که تجربه آن کرده‌ایم بگیرند پوست جوز و حنا و وسمه هر سه برابر و **ایضاً** نوره و زرنیخ و شیطرج هر واحد یک جزو فوهالصبغ دو جزو به آب پیاز جمع کنند و به حسب مشاهده استعمال کنند **صبغ دیگر** مرداسنگ نوره مازو زاج

حنا به عسل به سرشند و حل کنند تا سیاه شود و طلای آن استعمال کنند و **ایضاً** زاج قلقند مازو سائیده بسرکه به سرشند تا سیاه شود و در آفتاب عضو را دلك کنند و بدان چند بار طلا کنند و آن صبغ باقی است و **ایضاً** شیطرچ سیاه و خبث‌الحدید و زاج کفش گران و زنگار و فوه‌الصبغ و پوست انار بسرکه خمر بسایند تا سیاه شود و بر آن چند مرتبه طلا کنند و **اغذیة** صاحب این مرض مشوبات و قلايا و مطنجنات و بکبات از لحوم خفیفه بمصالح گرم است و اقتصار بر شراب کنند و از نوشیدن آب به الکل اجتناب کنند اگر ممکن باشد و یا از آن کم کنند و آب جوش کرده و ممزوج به شراب استعمال نمایند **ابن عباس** گوید که برص چون مستحکم شود عسرالبرء بود پس هرگاه از خلانیدن سوزن خون برآید ارنوقت علاج او وصحت از آن ممکن بود و اول معالجه که صاحب این مرض را سزاوار آن است که آن را از اغذیة مولد بلغم مثل البان و ماهی تازه و قطر و کمات و میوه سرد تر منع کنند و غذا به لحوم تیهو و دراج و کبک و لحوم وحشی نمکین بریان با مصالح گرم سازند و عسل و شراب کهنهٔ اصفر دهند و ادویة مسهل بلغم مثل حب ایارج و معجون مرکب از تربد و غاریقون و شحم و حنظل و حب‌النیل و نمک هندی و نفتی و مانند آن بدهند و این صفت دوی مسهل است بگیرند تربد سفید مقشر یک مثقال حب‌النیل ایارج فیکرا هر واحد یک‌درم شحم حنظل نمک نفتی هر واحد نیم درم فرفیون دو دانگ همه را باریک سائیده بحریر بیخته به آب کرفس نبطی به آب گندنا سرشته حبها سازند و خشک کنند شربتی از دو نیم درم تا سه درم به آب گرم و این دوا در هر ده روز یا در هر پانزده روز یک شبت استعمال کنند و از این مکرر به عمل آرند و میان هر شربت گلقدن عسلی به آبی که در آن تخم کرفس و بادیان جوشانیده باشند یک روز بخورند و یک روز اطریفل کبیر دو مثقال به آب مطبوخ تخم کرفس و زیرهٔ سیاه و پودینهٔ کوهی خورند و **ایضاً** این معجون بدهند که مجرب است و نسخهٔ این همان است که در قول ابوسهل گذشت و در آن هر سه فلفل است لیکن در اینجا وزن حب‌النیل برابر تربدست و هرگاه دوی مسهل از حب و غیره استعمال کرده باشند معجون کلکلانچ سه روز در هر روز از یک مثقال تا دو درم بدهند بعد از آن اگر فصل سرما باشد از مثرودیطوس و تریاق کبیر به قدر تحمل سن و فصل بآب مطبوه نانخواه یا

بابونه یا سداب بدهند و اگر قبل تریاق ایارج لوغادیا و یا ایارج جالینوس هر کدام که حاضر باشد چهار درم تا چهار مثقال به آبی که در آن مویز و تخم کرفس کوهی و پودینه کوهی و قنطوریون و هلیله کابلی جوشانیده باشند بخورند منفعت بین یابند و ایضاً معجون انقرویا در این مرض کثیرالنفع است پس هرگاه همه تدابیر مذکوره به عمل آرند و بدن از خلط بلغمی پاک شود باید که این طلا به کار برند **صفت طلا** برای برص اولاً گاهی نطف سفید و زفت طلا کنند و گاهی زرنخی و خردل سُرخ و شونیز و بورق و عنصل و شیطرح و گوگرد و پوست بیخ کبر و عاقرقرا هر واحد از این اگر حاضر باشد باریک سائیده به سرکه سرشته به موضع سفیدی طلا نمایند که نفع بین کند و **این صفت طلای دیگر است** بگیرند برگ دفلی سوده پنجاه درم و در یک رطل زیت خوب جوش داده صاف کنند و ربع رطل موم در آن زیت بگدازند و بر آن گوگرد زرد باریک سوده چهار اوقیه اندازند و بر موضع سفیدی در آفتاب یا حمام طلا کنند **صفت طلای دیگر** بگیرند عنصل و برگ خرزهره و در زیت جوش داده از آن زیت مرهم سازند بگوگرد و زرنیخ سرخ و در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند نافع بود **دیگر** بگیرند خربق سیاه و سفید و بیخ کرمة ابیض هر واحد یک جزو و باریک سائیده به سرکه سرشته طلا نمایند **طلا** که بدان هارون موفق با لته طلا می کرد بگیرند خربق سیاه و تخم جرجیر و کندش و تخم ترب و شونیز و خردل و نماد و عاقرقرا و حنظل و پوست بیخ کبر و کر استه و ثافسیا هر واحد پنج درم تخم کربن و شقایق و بادام تلخ و ماذریون و انیسون و ورس و ترمس و دمام هر واحد ده درم شیطرح و بیخ سوسن آسمانجویی و فوه و بقم هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده به آب بقم و آب فوه و نشاسته معصفر و خون مار سیاه و زاغ ابلق و سنگ پشت و کبوتریچه سرشته قرص سازند و خشک کنند و هرگاه اراده استعمال او کنند بزفت و قنه و موم گداخته در آفتاب یا حمام طلا کنند و اگر خواهند که قوت او بیفزاید در آن عسل بلادر اندازند و بنطف سفید و قطران به سرشند و طلای کبریت سوخته و فرفیون و خربق که در قول ابوسهل گذشت مجرب ست و این صفت طلا برای برص و بهق مفید است بگیرند شیطرح خربق سیاه شونیز خردل حضض شقائق مرمکی مازو و دمام شب یمانی جوز جندم حنا حجر فلفل زرنیخ سرخ افاقیا

باریک سائیده به سرکه سرشته طلا نمایند و نشستن در آب چشمه کبریتی و قیری برص و بهق را بسیار نافع است  
و اما **مصبغ** یعنی آنچه برص را رنگین و خضاب کند بسیار اشیاست و از آنجمله است آنچه این صفت اوست نیل دو  
درم فوه‌الصباغین یک‌درم باریک سائیده در سرکه خمسه روز خمیر کرده استعمال نمایند **صفت دیگر** برای صبغ  
خبث‌الحدید و مرمکی در آب پوست انار سه روز تر کرده استعمال کنند و باید که قبل استعمال دوا موضع را به آب  
مازو طلا کنند و بعد دوا به آب زاج و شب **صبغ دیگر** برای بیاض اطراف شاخه‌های درخت انجیر سیاه در سرکه خمر  
تر کنند و باریک سائیده بورق و کبریت زرد و شیطرچ هندی آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از آن که به سرکه و  
بورق شسته باشند **ابن نوح** گوید که مریض را اولاً قی کنند بعد از آن حب اصطمخیقون و روغن بیدانجیر یا  
لوغاذیا یا بئادریطوس بخوراند و اطعمه حاره یابسه قلیل و شراب احمر کهنه بدهند و تریاق یا بلادری استعمال  
کنند و از شیر و آنچه از آن سازند و خرما و همه به قول اجتناب نمایند و آب نباید نوشید مگر مطبوخ و آنچه برای  
او از معجونات نیکو است این معجون است وج دارفلفل و غیر آن که در قول بوعلی گذشت لیکن در اینجا زراوند  
عوض شونیزست و دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم علی است که در ادویه یونانیه مسطور شد و آنچه بدان  
معالجه نفس عضو نمایند این طلاست شیطرچ سکبینج مویزج ذراریح اجزا مساوی سائیده به طبیخ فوه جمع کنند  
دلک موضع از بلبوس خوب کرده طلا کنند **طلا تخم ترب** و شیطرچ و فوه‌الصبغ و کندش و قسط شیرین و زنگار  
مساوی بسرکه کهنه سائیده در آفتاب طلا نمایند **طلا دیگر قوی** شحم حنظل عرطنیثا اشنان برگ خرزهره روغن  
بادام زرنیخ زرد اشخار آهک آب نادیده مساوی ببول طفل یا سرکه کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هرگاه  
خشک شود بول یا سرکه در آن اندازند پس طلا کنند **طلا قوی** محمدبن زکریا رازی ذکر کرده که قباء‌الملک بدین  
صحت یافته و نسخه آن همان دواى ملکی است که در قول بوعلی سینا گذشت لیکن در اینجا نوره عوض تخم  
ماذریون است و نوشته که موضع را بنطرون شسته با پر طائر در آفتاب طلا کنند به مرات پس اگر آبله کند و ماده  
سیلان نماید تکر کنند حتی که اندک خشک گردد پس اعاده نمایند **طلا** که ابن ماسویه برای معتصم بالله ساخته

بود و قلع برص از آن شد در قانون مذکور است و اگر موضع برص کوچک باشد داغ نهند پس معالجه نمایند حتی که به شود و یا گوشت را قلع کنند و به غسل بلاد را طلا کنند تا آن که قرحه کند و لحم مبرصیه را بخورد پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آن را دور کنند پس علاج به اشیای منبت لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی و به رنگ جسم و صبغ که در آن شوره است و در قول بوعلی گذشت به سرکه طلا کنند به مرات کثیر تا آن که بدان تعلق گیرد و این به رنگ جسم رنگین سازد و بیست روز باقی ماند **صبغ دیگر** مر و مازو و کف دریا بزفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هشت روز دوام نماید و اما برص حادث در موضع محاجم پس سزاوار این است که بمرداسنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند بلکه فوه‌الصبغ به سرکه طلا نمایند و آب مرزنجوش افشوده در محاجم داخل کنند بعد فراغ به عده بر آن ساعتی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بفوه و شیطرچ سوده به آب بقم طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و ادمان طلا کنند و ثابت گفته که ادویه مسله در علاج برص برفق و نرمی حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و **رازی** گوید که از شمعون شنیدم که می‌گفت نهایت اعتماد می‌کنم در برص بر ادرار بول و نهی از بلادری می‌کرد چه او برص پیدا می‌کند **سعید** گوید که علاج برص به تنقیه بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را امر بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید و لزوم قی بعد تناول طعام کنند و گل‌قند عسلی با اطریفل و هلیله مریی دهند و استفراغ مفرط نکنند و از اغذیه بارد رطب اجتناب ورزند و غذا لطیف مسخن مجفف مثل گوشت طیور و غزال بتوابل حار سازند و اندک سنجرینیا دهند و بعد تنقیه بدن اطلیه استعمال کنند و این طلا جلای قوی کند خربق و میعه و مازو و شیطرچ مساوی سائیده به سرکه سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا ببورق و سرکه و نطف سفید کنند پس اگر برص مزمن باشد علاج او دشوار است و لهذا واجب بود که آن را رنگین سازند به این صبغ که بیاض کهنه را نافع شیطرچ و نیل و فوه و شب و مغره و دردی شراب خشک همه را سائیده بسرکه خمر سرشته خمیر کنند و بر موضع به طبیح فوه طلا کنند که این رنگین کند و بیست روز باقی ماند **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ

انیسون و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقدن عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخودآب و مغز حب قرطم و دارچینی و انیسون و فلفل دهند و این تدبیر تا ظهور نضج در قاروره به عمل آرند و بعد حصول نضج در خلط تنقیه بدن بحب ایارج و این حب صبر کنند **صفت آن** صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یک درم ماهیزهرج یک درم شحم حنظل یکدانگ حب النیل نیم درم نمک سیاه یک نیم دانگ ایارج فیکرا یک نیم دانگ مقل یکدانگ مصطکی یکدانگ همه را باریک سائیده به آب کرفس یا آب گندنا سرشته حب ها سازند و این یک شربت است صبح بخورند و عقب آن جلاب گرم شکر سرخ ده درم بنوشند و این دوا در هر هفته یک مرتبه استعمال کنند و در روزهای میانه آن هر روز جلاب از گلقدن عسلی ده درم بآبی که در آن انیسون و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم جوشانیده باشند بنوشند و غذا مزوره نخودآب با گوشت تیهو و کبک و دراج و ماکیان دهند و در شب به تناول اطرینفل کبیر دو مثقال تعاهد نمایند و معجون کلکلانج هر روز یک مثقال خوراندن ایشان را نافع است و آب کرفس کوهی و پودینه کوهی نفع بلیغ نماید و بعد تنقیه بدن از فضول بلغمی این طلا استعمال کنند زرنیخ سرخ اشق خردل شونیز بورق شیطرچ هندی گوگرد پوست بیخ کبر عاقرقرحا کندش مساوی کوفته بیخته به سرکه کهنه سرشته بر موضع بیاض طلا کنند **طلای دیگر** خربق سفید و سیاه و خردل و کندش و مویزج و شیطرچ هندی و فوه و بورق و پیاز عنصل و تخم ترب و عاقرقرحا و شونیز مساوی کوفته بیخته به سرکه تند سرشته طلا نمایند و یا ادویه مقرحه چون ذراریح و عسل بلادر و ثافسیا و سرگین کبوتر و تخم ترب و شیطرچ هندی و ماذریون تنها و مجموع به سرکه طلا کنند و یا موضع را بمصبغ رنگین سازند **صفت آن** فوه الصباغین یک درم نیل و اطراف شاخ انجیر سیاه هر واحد سه درم بورق و کبریت زرد هر واحد هفت درم شوره سه درم دردی شراب چهار درم خبث الحدید یک درم باریک سائیده بسرکه کهنه آمیزند **خجندی** گوید که هر صبح طبیخ بادیان و انیسون و بادرنجبویه با گلقدن عسلی بنوشند و بعد آن مطبوخیکه در آن پوست بیخ کبر و بادیان و انیسون و هلیله کابلی و قنطوریون و پودینه کوهی هر یک دو درم مویز ده درم گلقدن عسلی ده درم پخته باشند بنوشند و یا حب صبر دهند و نسخه آن در قول ابن الیاس

گذشت لیکن در اینجا وزن شحم حنظل یک نیم دانگ و ایارج فیقرا یک درم و مصطکی نیم دانگ است و حب‌النیل مطروح و مداومت بر مسهلات در هر ماه دو سه مرتبه کنند **صفت حب مسهل** نافع برص ابيض ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یک درم شحم حنظل زنجبیل هر یک نیمدرم سقمونیا یک دانگ سکبینج دو دانگ به آب کرفس حبها ساخته صبح بخوراند **صفت دوائی خاص** برای صاحبان برص زوفرا ادویه اوقیه تخم انجره نیم اوقیه صبر دو درم و نیم شربتی سه درم و ادامت استعمال این کنند زیرا که زوفرا را در ازاله این مرض خاصیت است و طلای زنگار که نافع است در قول ابن نوح گذشت **دیگر** شیطرچ کندش بیخ کبر فرقیون مربی به سرکه مساوی به عسل به سرشند **دیگر** مویزج ثافسیا بیخ لوف کف دریا به آب کرفس و عسل طلا کنند و عظیم الفلاسفه ارسطو گفته هرکه بر حل کردن لول واقف گردید تا آنکه آب گردد به عده بر سفیدی برص طلا کند در طلا کردن یک مرتبه آن را بر باید و من بر طریق حل آن واقف شدم و او آن است که مروارید را بسایند و به آب ترشی ترنج لت کنند و در شیشه کرده بر آن آب ترشی ترنج ریخته سر شیشه محکم بندند و در خم سرکه کهنه بیاوزیند و خم را در سرگین اسپ تا چهارده روز دفن کنند پس برآورند که آن حل شود به عده استمال کنند و من به این را ساخته در علاج زنی مبروصه تجربه کردم و اثر بین کرد لیکن ازاله تام نمود **دوائی مجرب** که برص را باذن‌الله تعالی ببرد بگیرند ملح حائط که آن را شوره بارد گویند دو جزو زاج قبرسی یک جزو خوب سائیده در قرع انبلیق شیشه تیزاب آن بکانند و بر موضع برص آن را بمالند که فی‌الحال آبله کند و از آن آب رقیق سفید جاری شده سمندمل شود و از آن به شود و آنچه صبغ جید نماید روغن بادنجان است که بادنجان صغار به قدر بندقه در آب و نمک بجوشانند تا مهرا شود افشرده صاف کرده سوم حصه آن روغن زیت انداخته باز به آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند **خضر ابن علی** گوید که در ابتدا شروع بمعالجات قویه نکنند بلکه هر شب تخم شقائق‌النعمان و هر واحد ربع درم بخورند و تناول اغذیه سفیدرنگ مثل لبنیه و ارزیه و لیمونیه و هرچه مولد بلغم باشد مثل ماهی و شیر و کاهو و خرفه ترک نمایند و بر سُرُخ از لحم اقتصار کنند و سیمن جدا کنند و گوشت سرخ گوسفند از ماکیان برای ایشان

بهتر است بهر آن که خون متولد از این مائل بسفیدی می‌باشد و تعهد قی به اصل السوس و شبت نمایند خصوصاً بعد خوردن طعام در هر شهر دو مرتبه و هر روز اطریفل صغیر و گلقد خورند و در اغذیه بر قلايا و لحم بریان کبوتریچه و دیگر طیور و لحوم وحشی و غزال مطنجن یا مطبوغ بتوابل حاره اقتصار ورزند و در ربیع و خریف مطبوخ منضج از خطمی و گاوزبان و پرسیاوشان و عودو وج و مویز و شیطرج و فوه استعمال کنند و از این قدح به سکنجبین عنصلی و گلقد عسلی تا یک هفته بنوشند بعد از آن تنقیه نمایند به ایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس یا مجموع یا تربد و غاریقون و زنجبیل و آطریلال هر واحد یک جزو و بورق جزو و شحم حنظل ثلث جزو سه درم یا چهار درم بخورند و چند روز ترک نموده باز اعاده کنند به استعمال مطبوخ مذکور و بار دیگر تنقیه نمایند و در سرما معاجین حاره مثل معجون فلاسفه و معجون نجاح و تریاق و مثرودیطوس استعمال کنند و هرگاه تنقیه بدن به مسهل و مقی کردند احتیاج به اخراج فضول غلیظ از جلد و ظاهر بدن باشد و بهترین چیزی که برای این استعمال نمایند لحوم افاعی و اقراص مرتب از آن است و اطریفل کبیر هر شب وقت خواب استعمال کنند و ادمان استعمال شربت اصول و سکنجبین عنصلی نمایند و قبل آن تخم شقائق‌النعمان مسلم و آطریلال هر واحد یک‌درم برگ سداب خشک سوده ربع درم استفاف نمایند و این لطوخ به عمل آرند **صفت آن** شیطرج هندی و فوه و گوگرد هر واحد چهار درم شقائق‌النعمان تازه مثله زرنیخ یک‌درم کندش یک مثقال سائیده بسعل سرشته موضع را بپارچه درشت بخارند تا رنگ او متغیر گردد بر آن لطوخ نمایند **لطوخ** از املائی استادی رحمه‌الله شیطرج هندی و فوه‌الصبغ و زرنیخ سرخ و خردل سفید هر واحد یک مثقال تراب فلفل وزنگار عراقی هر واحد یک درم تخم ترب سه درم ادویه سائیده به سرکه و عسل هر واحد یک اوقیه سرشته شب لطوخ سازند و صبح بآب گرم و آرد ترمس بشویند و نشف کنند به عده به روغن پسته چرب نمایند **دیگر** شیطرج هندی فوه‌الصبغ خردل سفید هر واحد سه درم تخم ترب پنج درم و دفع هفت درم کوفته بآب لیمو تر کرده آمیزند و به دستور استعمال کنند و اگر مرقشیشا به سرکه سائیده بر برص طلا کنند به سبب جلا مع‌القبض صحت بخشد و استعمال ادویه مفرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده و



ازدیاد مرض نکند و باید که روغن پسته بعد استعمال ادویۀ شدیدالاسخان محمره جذابه خون مثل زفت و نطف سفید و زرنیخ سرخ و بورق و پیاز عنصل و شیطرح و عاقرقرحا و شونیز و غیره که در قول بوعلی گذشت و بعد استعمال ادویۀ مقشره منقطه مقرحه مثل ذراریح به سرکه و عسل بلادر و ثافسیا و کبه یکج و سرگین کبوتر و تخم ترب و مازیون و فرفیون استعمال کنند تا که اصلاح آبله کند و روغن بادنجان برص را تا یک سال رنگین می کند و این از خواص عظیمه است **طلا** که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بر آن عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و لحم مبروص بخورد به عده علاج قرحه نمایند و علاج عجائز برای برص این است که موضع برص را سوزن بسیار و جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحی مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد بار دیگر به دستور سوزن بخلانند و سرکه بمالند چون جراحی اندمال یابد برص زائل شود باذن الله تعالی **مولف**

**اقتباس** می نویسد که سهاگه در آب لیمو سائیده طلا کنند و همچنین بوره جاروب و اگر زائل نشود اول تنقیه معده بمقیئات بلغم بکرات و مرات نمایند به عده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضح پس تنقیه بدن به ایارجات کبار نمایند و بعد از تنقیه بر هلیله مربی و آمله مربی و اطریفل کبیر انطاکی و اطریفل افتیمون نواب علوی خان مداومت نمایند و از مولدات بلغم مانند لبنیات و حموضات و به قولات و فواکه رطبه و طعام شب مانده و ماهی پرهیز کند

**صفت** طلائیکه در این باب بسیار مجرب است شیطرح هندی سرمه مازو سبز زاج سرخ زعفران کف دریا خبث الحدید به سرکه پرورده گوگرد عاقرقرحا خردل قنبیل براده مس حب النیل استخوان ماهی سوخته بیخ نی مویز زهره بز هر یک دو توله به سرکه بیزند که مثل مرهم شود به عده بخون مار سیاه و خفاش سرشته به عمل آرند تا چهل روز **دوای** علویخان اگر تا چهل روز متواتر استعمال کنند اصلاً تخلف نمی کند و اگر در ابتدا تنقیه بدن کرده باشند بهتر والا بی تنقیه هم نفع دارد پوست بیخ انجیر صحرائی پوست چتیۀ صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند باچی هر یک سه توله گیرو چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته به قدر نه ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن متصل نان میده بوزن سه توله و همین قدر روغن گاو و شکر سفید به هم مالیده تناول نمایند و اندکی از

این ادویه در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمه بچه بز یا چوزه مرغ به روغن بسیار پخته خورند و شاه ارزانی فرموده که این صیغ برص را رنگین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یک ماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارمنی شیطرچ هندی خبث‌الحدید و سمه برابر برسکه آمیخته به کار برند **ضماد** که بنابر نواب محمد علیخان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنان چه در مدت چهل روز به تمامه زائل شد گل ارمنی شیطرچ هندی خبث‌الحدید شب یمانی حضض مکی نیله تهوتهه گل بادنجان هر یک یک توله مائین خرد و هلیله سیاه به روغن زرد نیمبرشته برگ نیل گل مهدی و تخم آن که در موسم برشکال می‌باشد هر یک دو توله خسته انبه خام شش توله پوست انبه خام چهار توله شوره سه توله در دودی شراب و سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی‌الاتصال سائیده به کار برند و بلع کردن سه ماشه تخم کاه مسی که آن را اطرلال گویند تا چهل روز قلع می‌کند و در داراشکوهی است که خوردن سه ماشه بابچی برابر نهایت چهل روز از مجربات است و انطاکی فرموده که کعب انسان سوخته به عسل سرشته ضماد نمودن از مجربات است و همچنین استخوان ماهی **طبری** گوید که معالجه برص محتاج است به ازاله خلط و استفراغ بدن از آن و باصلاح مزاج عضوی که در آن برص باشد و تقویت آن و بغذای مولد خون گرم قوی و بمراعات زمان خاصه چه علاج برص در سرما دشوار است بلکه قریب نیست که صحت یابد پس گویم واجب است که مریض پرهیز کند از شیر و هر آنچه از آن بسازند و هر شیر که باشد و اقتصار کند بر لحوم گنجشک و قنابر و کبوتربچه در پرواز آمده و بر لحوم حملان یک ساله و از حلویات آنچه به عسل سفید سازند و رعایت هضم او کند تا تخمه و سوءهضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای شدید صحیح و بعد دو ساعت از خوردن غذا اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ بنوشد و در بعض اوقات امر به تنقل مویز طائفی کنند و از آنچه تنقیه بدن او در ابتدای مرض بدان کنند این حب است **نسخه آن** شیطرچ هندی یک‌درم ماهیزهرج نیمدرم حب‌الغار و حب‌النیل هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیکرا یک نیم درم جنبدیدستر یک نیم دانگ سنبل‌الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آن که در ایارج

است یک‌درم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یک‌درم تخم کرفس یک درم سقمونیای مشوی دو دانگ و نیم همه را سائیده به آب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن سه درم و ثلث بر نهار بخوراند بعد پرهیز دو روز و بر آن صبر کنند و هنگام آخر عمل او آب گرم که در آن شکر جوشانیده باشند چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ ایتیمون به نسخه شاپورین سهل بغیر زیادتی و کمی چیزی از آن بنوشند بعد از آن معجون انقرویا در هر پنج روز یک بار بوزن یک و نیم درم بخورند و در بعض اوقات مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج و عاقرقرا و خردل سوده در میفختج با مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجه او به این طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند به عده از شوربائیکه در آن ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بر آن آب شبت طبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس پر مرغ به روغن بادام آلوده استعمال کنند و بسختی قی آورند تا معده او پاک گردد و باید که این علاج وقت نیمروز یا ظهر باشد تا در آن روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشند و اگر بر گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان خشک بخورد و بهتر آن است که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقدن عسلی بخورد و طعام او در آن روز چیزی ناشف مثل بچه مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد به عده روز دیگر بر نهار به سکنجبین و آب ترب مطبوخ بشت قی آورند و گویند که بعد قی به سوی معده فضول بسیار از سرد سائر اعضا فرود می‌آید و چون روز دیگر قی کند معده او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا به سوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را بر این علاج قدرت باشد اوفق و اصلح بود و در این معالجه بهر حال واجب است که رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آن که مزاج او بحال طبیعی خود رجوع کند به عده اعاده معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او در هر ده روز واجب است این معجون است بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاءالحمار و فودمو و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بارزد و جاشیر هر واحد بیست درم صموع را به آب کرنب نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان به سرشند به عده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند

تقویت او به ایارج و خربق بمقدار قصد آن کنند و از آن سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال او مثل استعمال معجونات مسخنه منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کند و از آنچه تجربه کرده‌ایم از دوی مسهل این حب است و هر صاحب برسی که امید صحت او بود چون آن را بخورد صحت تام یافت **نسخه آن** بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دارفلفل و فلفل سفید و شیطرح فارسی و عاقرقرحرا و سنبل‌الطیب و مصطکی هر واحد یک‌درم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم ماذریون مدبر دو درم همه را باریک سائیده به آب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبه‌های برگ سازند شربتی دو مثقال و ربع و دام آن را استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید یا آفتاب در منقربات باشد و این حب دیگر ابوماهر موسی بن یسار ترکیب داده و آن را ملقب بحب منجج ساخته و آن مجرب است **نسخه آن** بگیرند کلکلانج یک جزو ایارج فیقرا دو جزو خربق نیم جزو سقمونیا یک نیم جزو همه را سائیده با هم به سرشند و حبه‌های پهن سازند شربتی سه درم و من به این حب بعد معرفت سبب مرض علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده‌اند و آن در حقیقت تریاقی است ابوماهر ذکر کرده که جابر قطیفی علاج عبدالله بن سلیمان در برص که او را ظاهر شد به این تریاق کرده بود در مدت اندک صحت تام یافت **نسخه آن** بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون انقرویا بیخ شجر سقمونیا بیخ قثاءالحمار هر واحد پنج مثقال ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغادیا و معجون مثرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را به شراب کهنه حل کنند و در آفتاب پنج روز و در شبها زیر آسمان بدارند و هر روز دو سه دفع حرکت دهند تا آن که خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث‌الحدید مدبر بسرکه بریان به روغن بادام سی مثقال او باریک سائیده بر آن انداخته بار دیگر به عسل جیدالجوهر به سرشند و باز در آفتاب نهند و به طریق مذکور حرکت دهند و هر روز چند بار حرکت دهند تا غسل را نشف کند و خشک گردد به عده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندان که سائیدن ممکن گردد با عسل بر همان طریق به

سرشدند که آن در عسل منحل شود و بار دیگر معجون گردد و چون از این تریاق فارغ شدیم ذکر میک و نیم مجموعی را که جمع کرد او را بختیشوع کبیر در تغییر رنگ برص حتی که بر رنگ بدن تا چهل روز باقی ماند **نسخه آن** شیطرح فارسی و بیخ سوخته و مویزج سوخته و زعفران الحديد و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حبالنیل و براده مس این همه را در صره بسته بسرکه که اندر آن قطعه از حجر کحل داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد به عده یک روز آن را طلا کنند و یک روز بخون مار سیاه اگر یافته شود یا بخاکستر لحم او یا بخون کرکس یا خون خشاف **دیگر** ذکر کرده که این برص را زائل کند و موضع را به رنگ اصلی بازآرد و اگر از نوعی باشد که صحت پذیرد و اگر از نوعی باشد که البته به نشود بلون اصلی تا یک سال یا کم یا زیاده باقی ماند بگیرند خون کرکس و خون عقاب و زهره نر گاؤ و حنای سوخته و زعفران و خبثالحديد فولاد و شیطرح فارسی و گل کبریا پوست یا بیخ آن و شحم انار رسیده شیرین باشد یا ترش و مازو سوخته و غیر سوخته این همه را در صلايه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد باز تسقیه بخونها نمایند تا آن که مقداری کثیر از آنها تشرب نماید و مثل ذرور گردد به عده بسرکه تند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند و وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز بر این مواظبت نمایند بعد از آن بدست بمالند پس اگر رنگ او شدیدالتغیر باشد به اندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت است و در بصره زنی بود که علاج اطفال می کرد و دواى برص می داد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتیم که آن علاج از وی بیاموزم تا آن که بیاموختیم و آن این حب بود **نسخه آن** زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیکرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی از آن سه درم و این طلا می کرد شیطرح و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زاج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و از این قرص قطعه گرفته به سرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند

## بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیرغائر است که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بوده بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آن را وضع نیز گویند و بهندی چهپ نامند سببش سبب محدث برص است چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ دافعه ضعیف بود و به قول شیخ سبب او بلغم خام باشد و به قول طبری ماده او رطوبت محترقه است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضاً طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود و طبیعت آن را دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود از آن بهق افتد و اگر غلیظ شود و بر آن لزوجت غلبه کند و طرف لحم و عظم اخذ کند از آن برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام از آن بقعه پوست باریک جدا شود تا آن که ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض به سرعت زائل می شود بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از هیضه باشد و ایضاً به اطلیه جالیه زایل گردد و فرق میان این و برص در بحث برص مذکور شد و ایضاً بهق دائم متقشر بود و رنگ اورنگ بشره را تغیر اندک دهد به سوی غیرت نه به سوی بیاض تام و برص شدیدالبیاض بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق مزمن اسلم از برص است و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و **انطاکی** گوید که بهق مثل برص است در سبب و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعاً و متوارثه نزد طبیب و ظاهر خلاف این است و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی است به سوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی بهق ابیض را ضعف کرده تقدم نماید و بسا باشد که وضع بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد به سبب رقت ماده و میان انگشتان ابتدا کند و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنان چه او در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب او خاص کثرت غسل به آب سردست و خوردن ماهی شور مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پارچه های درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت **علاج** سبکتر از علاج برص است این نمایند و ایضاً

تنقیه به مسهل بلغم کنند و گلنار و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته مالیدن فائده می‌کند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کهنه گردد بمعالجات برص پردازند و **حکیم ارزانی** گوید بسیار باشد که ماده در بدن کمتر بود و به اطلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب است عاقرقرا اطریلال پوست کبر شیطرح هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته به سرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یک ساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا روز دیگر هر جا که بهق بود آمله شود و زردآب برآید و صحت رد نماید **ذکر**

**ادویه مفرده نافع بهق ابیض** کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بنظرون شسته پس خاریده چندان که خون برآید به عده بدان طلا کردن به مرات مجرب سویدی است و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب اوست و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار سائیده به سرکه سرشته به مرات و کذا گل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا قلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار و ضماد و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آرد باقلا و کذا صمخه به سرکه و کذا فوه بسرکه تند هر واحد مجرب نوشته و **ضماد** قسط به عسل یا سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نظرون و کذا محموده به سرکه در آفتاب یا حمام و کذا شونیز به سرکه و کذا سداب بنظرون یا به سرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا سیر سوخته و غیرسوخته به عسل آمیخته و کذا سیر و بادیان سائیده در حمام و کذا آرد باقلا و نخودسرخ هر یک دو درم و فلفل سیاه چهار درم و کذا تخم خطمی به سرکه و کذا شیر انجیر تنها یا به آرد جو و سرکه و کذا انجیر خام به سرکه و آرد گندم پخته و کذا پیاز نرگس به سرکه و کذا پیاز سوخته یا غیرسوخته به سرکه در آفتاب و کذا جوزالسرو و کذا خرمهره سوخته و کذا کف دریا به سرکه و کذا خردل به عسل و سرکه و کذا خون خرگوش گرم وقت ذبح آن و کذا پوست درخت و لب به سرکه و کذا برگ حرف سفید سوده به سرکه عنصل و حنا سرشته و کذا مارقشیشا به سرکه و کذا تخم ابخره و پیاز نرگس و کذا گوگرد به سرکه و کذا عصارة قثاءالحمار و یا بیخ آن به سرکه بالخاصیت و کذا کهربا و سرکه و کذا تخم پیاز به سرکه در آفتاب به مرات و کذا حلزون سوخته و کذا تخم ترب به سرکه یا به آب کرفس و کذا اشق به

سرکه و کذا نیل هندی و کذا فرفیون به عسل و کذا خزف تنور و تخم ترب به سرکه سرشته و کذا بورق به سرکه و کذا زنجبیل و هیل برابر به عسل و کذا بندق هندی و کذا سیر صحرائی به عسل آمیخته و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی به سرکه سرشته و کذا خاکستر مار که در خانه باشد به آب سداب سرشته بالخاصیت و کذا روغن گاو و عسل و سداب ده مرتبه و کذا آرد جو و انجیر به آب پخته سوده و کذا شیلیم و گوگرد بعد تنقیه در آفتاب یا حمام پنج مرتبه و کذا خربق سفید پنج درم خربق سیاه دو نیم درم باریک سوده به سرکه تند در حمام چند بارد کذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سوده به انجیر در آب پخته آمیخته یا به سرکه آمیخته و کذا جندیبستر و تخم ترب بسرکه تند سرشته چند مرتبه و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب مساوی باریک سوده به عسل سرشته و کذا خاکستر سرطان بحری و کذا تخم مویز بیخ درم تخم ترب ده درم به عسل سرشته در حمان چند مرتبه و کذا ماذریون به عسل یا به سرکه و کذا حب بلسان و تخم بیدانجیر و زرنیخ زر و مساوی بسعل سرشته و کذا کندش باریک سوده به سرکه سرشته و کذا زروان سفید و کبریت چند بار و کذا مویزج و زرنیخ سرخ برابر باریک سوده به زیت سرشته چند بار و کذا سرگین موش و کذا صدف باریک سوده یا خاکستر آن و کذا مامیران به سرکه و کذا آب برگ انجیر سیاه و کذا زهره خارپشت و کذا دردی سرکه و کندش برابر به عسل آمیخته و کذا گرده بز شکافته گوگرد بر آن پاشیده بریان کرده زردآب آن گرفته و **طلا و شرب فوه** و کذا عصفربه سرکه یا عسل و کذا حرف سیاه به سرکه و کذا وج و کذا ورس یک مثقال و کذا خردل و کذا نانخواه و کذا زراوند مدحرج و کذا زوفرا که آن خر است و کذا قنه و کذا غاریقون چند روز متواتر و کذا کرنب و کذا خربق سفید و کذا صبر و کذا قفرا لیهود و کذا شحم حنظل و **اکل شیر** آمله به عسل بمداومت و کذا هیل دو درم هر روز به عسل سه درم تا سی و پنج روز متواتر و کذا هلیله کابلی خسته دور کرده به مرآت کثیر و **شرب آب فراسیون** هر روز ده درم تا ده روز و اختلاط محموده به ادویه بهق و کذا سرشتن ادویه آن به عسل که مقوی فعل آنهاست و تنقیه بحب النیل و مالش به مغز یا پوست خریزه زرد و کذا برگ ترب در حمام چند بارد غسل به آب کبریتی هر واحد جالی و قالع بهق ابیض است و **به قول**



**اطبای هند** سهاگه خام در آب لیمون کاغذی حل کرده تا یک هفته ضماد کنند و در آفتاب نشینند و اگر زرنیخ برابر سهاگه افزوده در ترشی انبه خام سوده طلا نمایند نیز مفید بود **دیگر** برگ کیله را سوخته در آب آمیخته بمالند **دیگر** که چهپ را دور کند عدس در ظرف گلی بسوزند و یا شیر میش سائیده طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر مذکور بشویند و سه چهار روز همچنین به عمل آرند **دیگر** تخم ترب باریک سائیده در دوغ ترش آمیزند و طلا نموده در آفتاب نشینند تا خشک شود **دیگر** شبم از درخت نخود یا کنجد گرفته بمالند **دیگر** بیخ سرکنده با سرکه سائیده طلا کنند **دیگر** نرملی به آب سوه مالیده باشند **دیگر** سنگ کورند به روغن یاسمین سوده طلا کرده باشند **دیگر** شیر درخت رتن جوت که بر خندق احاطه باغها اکثر می‌نشانند بر بهق بمالند **دیگر** از استخوان ساق گوسفند نصف مغز او برآورده گره زرد چوب در آن بگذارند و سر سوراخ به آرد بند کرده همراه گوشت نانخورش بپزند و بعد پختن آن گره را از استخوان برآرند و ما اندک سهاگه خام در آب ساده یا آب لیمو سائیده ضماد کرده باشند که دفاع بهق و کلف است **ذکر ادویه مرکبه** مفید بهق **اطریفل** که بهق ابیض را نافع است هلیله کابلی بلبله آمله برگ سنا هر یک ده درم دوقو بیست درم دو درم مصطکی سه درم افسنتین پنج درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت **حب** برای چهپ از مجربات راقم نیله تهوتهه سم‌الفار سهاگه بریان هر واحد یک ماشه سائیده به قدر نیم نیم سرخ حب سازند و صندل در آب لیمو سوده این حب با صندل سائیده بر بهق ابیض یا اسود ضماد کنند و بعد یک ساعت به آب سرد بشویند **دوایی** که جهت بهق نافع از بیاض اوستادی مرحومی نگند نه ماه مرچ سیاه پنج ماشه هر دو در پاو آثار آب خورده باشند **ایضاً منه** مجرب اکاس بیل نیم پاو چوگ بابچی توتیا گندهک سهاگه هر یک چهار دام مرچ سیاه سه ماشه و ربع کوفته در آب اکاس نیل کهرل کرده بر بهق بمالند **ایضاً عنه** پوست بیخ سپستان پوست بیخ نیل دشتی پوست بیخ انجیر صحرائی هر یک دو توله گندک یک توله کوفته بیخته در شیر بز سیاه آمیخته بر موضع بهق طلا کنند **دوایی** که بارها آزموده از بیاض مذکور صندل سرخ شش ماشه سم‌الفار دو سرخ را در آب سائیده سه حصه کرده هر روز یک حصه بهق بمالند بعد چند

ساعت بشویند و قدری روغن چنبیلی بمالند و در سرما استعمال کنند **نوع دیگر** به جهت چهپ صدل سفید چهار ماشه هرتال طبقی دو ماشه هر دو را در آب لیمو سوده بمالند و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن به آب گرم بشویند **نوع دیگر** مجرب صدل سفید و سرخ نشاسته هر واحد یک توله سم الفار دو نیم سرخ باریک سوده قدری به گلاب سرشته طلا نمایند **دوای دیگر** برنج سانهی لاکه تخم پنوار به آب شبنه مکرر طلا نمایند **ایضاً** سهاگه بریان بابچی تخم ترب مساوی با سرکه سائیده بمالند **ایضاً** برگ کرنج زردچوبه هر واحد یک جزو سهاگه ده جزو سائیده طلا کنند **ایضاً** تخم ترب زردچوبه ناگ کیسر سرشف در آب جغرات سائیده طلا نمایند **ایضاً** بابچی یک استار گیرو ربع استار هر دو را به آب ادرك دو روز سحق بلیغ نموده حبها به قدر کنار دشتی ساخته یکی بخورند و یکی ضماد سازند و در نسخه دیگر گندهک آمله سار یک توله نیز داخل است و صرف برای ضماد نوشته **ضماد** برای چهپ تخم پنوار نیم پاو سرشف زرد تخم ترب اجواین بای به رنگ نمک سا بهروز زردچوب صبر سقوطی دارهلد قسط تلخ گوگرد سهاگه بریان هر یک هفت ماشه توتیای سبز بریان دو ماشه سائیده بدوغ آمیخته طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گهری به آب نمیگرم غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ دال گندهک آمله سار سهاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو سائیده طلا کنند **طلا** به جهت بهق ابیض شیطرج فوه تخم ترب کندش خردل شب یمانی زرنیخ برابر بسرکه تیز بساینده و در آفتاب طلا کنند که برص و بهق سیاه را نیز نافع است **طلا** برای بهق سفید زرچوب آبنه هلدی آمله دانه لاکه گندهک آنولا سار تخم پنوار گندهک چهچیه مساوی کوفته بیخته به آب خالص سرشته طلا نمایند **طلا** برای بهق پوست تخم مرغ را در سرکه کهنه سه روز بخیسانند که مضحمل شود بعد از آن نوشادر و نمک کوفته با یکدیگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بهتر والا بار دیگر گل ارمنی داخل نمایند **طلای دیگر** تخم ترب و تخم جرجیر و فوه و کندش و شیطرج و تخم حنظل و ماذریون و خردل و سقمونیا برابر کوفته به سرکه طلا کنند و این طلا سخت قویست قدری قلیل به کار برند و هرگاه بردند و آبله کند روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود پس معاودت باید کرد **معجون بلاد** به نسخه هندی نافع بهق و برص و

معمول مؤلف مفتاح بلادر کلاه دور کرده پاو آثار در شیر ماده گاو دو نیم رطل بجوشانند چندآن که شیر منجمد شود بلادر را برآورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کنجد سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند تا یکذات گردد پس قسط تلخ دارچینی جوزبویه قرنفل نارمشک ساذج هر یک ده درم بابچی هلیله سیاه هر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل شکر سفید به طریق معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم **اقوال اطبا** انطاکی گوید که در بهق ابیض ابتدا بقی از آب ترب و عسل و بورق کنند و قبل این ماهی شور خورانیده باشند بعد از آن این منضج استعمال نمایند اصل السوس ده درم بنفشه تر پرسیاوشان نعنع صعتر کرویا هر یک شش درم بادآورد فرنجمشک جنطیانا هر واحد سه درم خردل پوست بیخ کبر هر واحد دو درم در ده چند آن آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده همه را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو هفته برای تنقیه ایارج کبار دهند صبح و اطریفل کبیر وقت شام و جوارش فلفل اگر فصل سرما باشد و علیل سرد و مزاج بود والا اثاناسیا یا سنجرینیا دهند و از اطلیه خاص بدان روغن بادنجان است که در علاج برص مسطور شد و گاهی با آن کندش و شیطرج می آمیزند و ایضاً شیخ و پوست بیضه و نوشادر بسایند و در سرکه یا آب لیمون بپزند تا حل شود و طلا کنند و مالیدن مگس مفید بود و یا بر محل بهق شرط زنند و بر آن طلای مذکور نهند و گویند که این طلا مزیل بیاض است حتی که از چشم و برای مطلق بهق و برص حتی که در غیر انسان و همه آنچه در برص گفته شد در اینجا نزد استحکام به کار آید و ماءالعسل بزرگترین مشروب در بهق ابیض است و از جمله چیزها که احتراز از آن در بهق سفیداب و احب بود همه سفید مثل شیر است و بارد رطب مثل خریزه هندی **مسیحی** گوید که در بهت ابیض این معجون بعد تنقیه نفع کند سنبل الطیب مصطکی جوزبوا ابهل شیخ زنجبیل پودینه نهری سلیخه قسط اسارون تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد پنج درم اف تیمون مویز منقی هلیله سیاه بلبله آمله هر واحد ده درم عسل مقدار حاجت شربت آن چهار درم **دیگر** زنجبیل قسط اسارون هر واحد پنج درم اف تیمون مویز منقی هلیله سیاه بلبله آمله هر واحد ده درم عسل به قدر حاجت شربت آن چهار درم **دیگر** زنجبیل قسط اسارون هر واحد دو درم اف تیمون چهار درم کماذریوس

مصطکی جوزبوا اسقولوقندریون سلیخه هر واحد دو درم صعتر کوهی چهار درم صبر غاریقون هر واحد هشت درم  
ترید سفید مقل هر واحد پنج درم عسل مقدار حاجت شربت چهار درم و بر بهق سفید و سیاه هر دو خریق سیاه به  
سرکه و طبیخ ترمس و پوست بیخ کبر به سرکه و فوه به سرکه و شیطرج به سرکه و بیخ سوسن به عسل طلا کنند  
و برای بهق سفید قسط جنطیانا مر زراوند مدحرج عاقرقرحا هر واحد یک درم تخم ترب چهار درم کوفته بیخته به  
سرکه و قطران بسزند و طلا کنند **دیگر** گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته یک درم بلادر سوخته نیمدرم  
خریق سیاه دو درم کوفته بسرکه که در آن قطران گداخته باشند به سرشند یا بقطران که با سرکه جوشانیده باشند  
تا آن که سرکه فانی شود و قطران باقی ماند و طلا کنند **مجوسی** گوید که علاج بهق ابیض مثل علاج برص است الا  
آن که ادویه بهق ضعیف تر در قوت از ادویه برص به حسب زیادتی قوت برص بر بهق بود و از ادویه او این دواست که  
آهک دیده به آب حل کرده بر موضع طلا کنند و یا بترمس باریک سوده به سرکه سرشته و یا پوست بیخ کبر به  
سرکه طلا کنند **صفت طلا** برای بهق ابیض شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل مساوی باریک سوده  
بسرکه خمر سرشته در آفتاب طلا کنند **دیگر** زنگار یک جزو نظرون دو جزو باریک سائیده به عسل به سرشند و در  
آفتاب یا در حمام طلا نمایند **دیگر** برای بهق سفید مس سوخته و نوشادر هر واحد یک و نیم اوقیه آهک دو اوقیه  
در سرکه تر کرده یک هفته در آفتاب نهند و طلا کنند **سعید** گوید که علاج بهق ابیض بخوردن گلقدن عسلی و  
تعرق در حمام بر نهار و قی در هر ماه دو مرتبه و اسهال در هر فصل بحب صبر یا بحب ایارج کنند و از اغذیه مولد  
بلغم منع کنند و طلا بحضض و میعه و گوگرد و مازو و خریق سیاه و کندش و فوه و تخم ترب مساوی سائیده  
بسرکه خمر سرشته استعمال نمایند **ابومنصور** گوید که علاج بهق ابیض این است که مریض را حب مخرج بلغم  
مثل این حب بخوراند پوست هلیله کابلی دو درم ترید سفید یک درم عسل به قدریکه سرشته شود شربتی سه درم  
و یا بگیرند اطریفل صغیر دو درم ترید یک درم شحم حنظل ربع درم و این یک شربت است در هر ماه چهار بار  
بخورند و یا بعض ایارجات بدهند و از شیر و ماهی و خربزه و غیر اغذیه مولد بلغم پرهیز کنند و بخوردن اطریفل

صغیر و دخول حمام مداومت نمایند و بر موضع شیطرج و فوه‌الصبغ به سرکه طلا کنند و یا بصابون طلا بر طلا به سرکه در آفتاب نمایند که آن را ببرد و طلا بعد تنقیه بدن کنند و این طلا قوی است و نسخه‌این همان است که در قول مجوسی گذشت لیکن در اینجا فوه عوض عاقرقرحا نوشته **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادرنجبویه سه درم به گل‌قند شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام یا مغز حب‌القرطم بعد از آن تنقیه بدن به مطبوخی نمایند که در آن تربد و غاریقون باشد و مقوی بشحم حنظل بود و قی کردن بتخم ترب و تخم شبت و اصل‌السوس و نمک و عسل ایشان را نافع بود و بنخودآب با لحوم ماکیان و کبک و تیهو و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بدن این طلا کنند و نسخه‌این سوای خردل همان است که در قول مجوسی گذشت و در نسخه‌دیگر فوه عوض عاقرقرحاست و خوردن فاشر ابهق و برص را زائل کند و بگیرند حنظل و قنطوریون دقیق و موضع را بخرقه درشت مالیده طلا کنند **خجندی** گوید که هر صبح طبیخ بادیان و اصل‌السوس و بادرنجبویه با گل‌قند بنوشند و باید که حب‌القرطم در بهق ابیض و برص استعمال نکنند که آن مورث برص است و بعد نضج تنقیه به مسهلات بلغم کنند یا بگیرند دو درم اطریفل صغیر و تربد یک درم و شحم حنظل یک‌دانگ و کتیرا نیم دانگ و مصطکی نیم دانگ اضافه کنند و این یک شربت است و بر این در هر ماه سه چهار مرتبه مواظبت نمایند و یا به ایارج لوغاذیا و بعد تنقیه تامه استعمال اطلیه کنند و این طلا آن را نافع است و شیطرج عاقرقرحا فوه‌الصبغ سائیده به سرکه سرشته طلا کنند **طبری** گوید که علاج بهق ابیض این است که نظر کنند بقوت علیل و سن و مزاج وعادت و صنعت او و بفصل سال پس اگر فصل چنان باشد که در آن استفراغ ماده جائز نبود بوجهی و سببی استفراغ آن نکنند و از معالجه بر اصلاح غذا اقتصار نمایند و غذای او مصلح خون گردانند و از اطعمه مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانه برسد که در آن استفراغ جائز باشد ابتدا به فصد کنند اگر بدن ممتلی به امتلای قوی باشد و بعض اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده‌اند و امر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجه او استفراغ به فصد است اگر امتلا قوی باشد پس نگاه کنند اگر بهق بر سینه و گردن باشد حقنه که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و اندک شحم حنظل

باشد به عمل آرند و بعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز راحت دهند و غذا بدهند به عده این مطبوخ بنوشانند **نسخه آن** هلیله سیاه تخم دور کرده ده درم پوست هلیله کابلی هفت درم پوست بلبله آمله سنای مکی اسطوخودوس قنطوریون دقیق حشیش غافث افسنتین رومی اسقولوقندریون هر واحد سه درم مامیران چینی شحم حنظل هر واحد یک و نیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم اف تیمون هفت درم با یک نیم درم ریوند کوفته در صره بسته مویز منقی بیست درم همه را به دستور مطبوخ بپزند و صره اف تیمون در آن اندازند پس به قدر احتمال قوت مریض صاف کرده بنوشند و اتم شربت او یک صد و بیست درم است و تقویت این شربت چنان کنند که یک درم غاریقون و نیم درم تربد دو دانگ ایارج فیکرا و سه طسوج سقمونیا سائیده به عسل به سرشند و قبل از تناول مطبوخ یک ساعت زمانی در آن بمالند و از این مطبوخ در مدت یک ماه دو شربت بنوشند به عده راحت دهند و چند روز ترک نمایند و اصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد از آن بصورت بهق نظر کنند پس اگر کم شده باشد حاجت بطلای او نیست که آن بدخول حمام و مالش منحل و متقشر گردد و اگر کم نشود و معالجه در آن اثری نکرده باشد امر بغر عزه از مویزج و عاقرقرا کنند و آنچه در باب غرغره برای فالج و لقوه و استرخا ذکر کردیم به عده این طلا کنند بگیرند گوگرد یک جزو نمک هندی نیم جزو جرملم مثل او تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ عرطنیثا دو جزو سائیده بسرکه خمر حل کرده در حمام بر موضع بهق سه روز متواتر طلا نمایند و دران عرق آورند پس آب گرم بر آن ریزند و بیارچه درشت بمالند و دائم تا زوال آن گلغند عسلی و سکنجبین بزوری دهند اگر متحمل این باشد تا آن که از آن پاک گرداند و از آنچه در کتابی ندیدم و جماعتی از اطبای فضلا را دیدم که علاج می کردند صاحب بهق ابیض را به این طور که ایشان منع می کردند از احتجام البته و از جماع و اگرچه امتلا بودی و امر می کردند به نشستن در چشمه کبریتی و ایشان را نفوع صبر بکاسنی می نوشانیدند و بهق به این طریق زائل می شد و از طلائیکه تجربه کرده ایم و اگرچه در کتب نیست خون کبوتربچه است که مذبح خارج شود و صمغ در سرکه گداخته و مالش او در حمام و اشنان سبز و مغز خربزه مالیدن **ایضاً** او در مقامی دیگر می نویسد که

علاج بهق تنقیه بدن به این مطبوخ ست پوست هلیله کابلی چهل درم افسنتین رومی شاهتره هر واحد پنج درم  
اقتیمون هفت درم قنطوریون حشیش غافت هر واحد پنج درم فودمو هر واحد سه درم مویز منقی بیست درم همه  
را به دستور مطبوخ بجوشانند و بعد صاف کردن هفتاد تا هشتاد درم از آن صاف کرده بر آن پنج درم شکر سفید دو  
دانگ نیم نفتی انداخته نیم گرم بعد پرهیز بنوشند و این دو یا سه دفعه در یک ماه بنوشند به عده از اغذیه غلیظه  
به الکل پرهیز نمایند و بدخول حمام در هر دو روز یک بار امر کنند و موضع را بسرکه که در آن تخم ترب و کندش  
سوده باشند بمالند و دائم اطریفل صغیر استعمال کنند و بهترین چیزی که بدان بهق را بعد تنقیه بدن طلا کنند  
افشردۀ برگ انجره و وصل ترش است و گاهی در آن فلفل سفید سوده به سرکه آمیخته نیز استعمال می کنند و این  
مرض به سرعت زائل می شود و من خلقی را علاج کردم بریختن آب گرم که در آن نمک و کبریت جوشانیده بود و  
صحت تام یافتند و طلای هر روغن و بهتر زیت است آن را زائل می کند و شستن موضع به آب گرم مدام آن را و در  
می کند و محنت و تعب بصولجان و لعب بدن حتی که عرق آید آن را زائل می نماید و بیخ سوسن آسمانجونی و  
خاکستر ایرسا که حل کرده نیز آن را زائل می کند

### بهق اسود

و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آن را بمالند مانند سیوس از آن جدا شود و بعد مالیدن سرخ  
نماید و چون افراط کند برص او سود حادث گردد و حدوث او از مخالطت مره سودا با خون و جریان او بادی به  
سوی جلد بود و اکثر آن است که جوانان را به سبب احتراق صفرا و رایشان و میل او و به سوی سودا حادث شود و  
همچنین در بلاد حاره و در مداومت کنندگان کد و تعقب و تناول کنندگان اغذیه حریفه مولد سودا و **انطاکی** گوید  
که بهق اسود در اکثر قوایی و حزاز گویند و تعطیش نیز نامند بهر آن که از افراط عطش افتد و صورت او تغیر جلد از  
رنگ طبیعی به سوی سیاهی است سبب غلبه سودا و اغلب در تولد او تقدم ضعف طحال بود و بساست که مقدمه  
جذام باشد مگر در زنان حامله و از حبس حیض ایشان به سبب استناد او در آن هنگام به سوی فضلات خون و

سبب خاص او خوردن ماهی شور و مثل بادنجان بود **علاج اول** فصد کنند و مسهل سودا و ماءالجبن دهند بالجمله مانند علاج جذام علاج کنند و ترطیب بدن و مزاج به استحمام مفروط و به اغذیة مولد خون رطب نمایند و خربق سیاه به سرکه طلا کنند و طلای زرنیخ و زاج و گوگرد به آب ترب مجرب است و همچنین مروارید ناسفته با سرکه کهنه سحق کرده بر محل بهق سیاه و سفید مالیدن مجرب و صندل سفید یک ماشه سم الفار یکجبه سوده طلای رقیق ساختن و بعد چهار گهری شستن در ازاله بهق سیاه از مجربات صاحب تکمله است **اقوال مهره** طبری گوید که آنچه در علاج بهق ابیض ذکر کردم بعینه معالجه بهق اسودست غیر آن که آنچه بعد تنقیه دهند بجایش اطریفل صغیر و کبیر بدهند اگر مزاج او متحمل باشد و اگر مزاج او حدت پذیرد یا خشک گردد معالجه او به طریق مذکور ترک نمایند و تعدیل بتطفیه و ترطیب کنند تا آن که مزاج او اعتدال یابد و نقل معالجه او بفضل موافق تر مثل فصل ربیع یا خریف کنند و از بلد او به سوی بلد اوفق نقل نمایند **عیسی** گوید که بهق اسود را نفع می کند اسپهال بهلیله سیاه و کابلی و بلبله و آمله و اف تیمون و بسفائج و نمک هندی و لاجورد مغسول و اسطوخودوس و غاریقون و حجر ارمنی و هرچه در بهق ابیض مذکور شد بدان طلا نمایند و خاصه برای بهق اسود این طلا نیکو است زرنیخ احمر بنطرون و گوگرد آمیخته بعد مالیدن آن بنطرون در آفتاب طلا کنند **دیگر** خربق سیاه خربق سفید آهک مغسول پوست بیخ کبر صبر شقائق النعمان به سرکه طلا نمایند **شیخ** می فرماید واجب است که ابتدا به فصد کنند اگر در آنجا کثرت خون باشد و به استفراغ خلط محترق و سوداوی به مثل طبیح اف تیمون و غاریقون و هلیله سیاه و بسفائج و اسطوخودوس بمویز و انجیر و مانند آن و حجر ارمنی و لاجورد چون در ادویه آن افتد بالغ النفع بود و خربق و ایارج لوغادیا و ایارج روفس و غیر آن و از استفراغات ملائم ماءالجبن به اف تیمون است هر روز یکدرم اف تیمون در یک قده ماءالجبن به آهستگی بنوشند و گاهی نفع می کند آن را استعمال اغذیه حسن الکیموس و استعمال حمامات و استعمال اطریفلات اف تیمونی سفوف نافع برای آن و برای برص اسود نیز هلیله سیاه آمله شونیز هر واحد یک جزو زوفرا یک نیم جزو هر روز سه صبح و سه درم وقت عشا بخورند و هرگاه بدن گرم شود چند روز



ترک نمایند بعد از آن اعاده کنند و لازم است عنایت به اشتغال به اصلاح حال طحال اگر فاسد باشد و از جذب سودا ضعیف بود و بعد از آن اطلیة قاشرة قوی الجلا و جاذب خون صحیح استعمال کنند و هرگاه آبله کند چند روز راحت دهند تا آن که جلد ساقط گردد به عده معاودت کنند اگر به سوی آن حاجت افتد و گاهی نمی گذارند که آبله کند بلکه هرگاه در سوزش آغاز کند ترک می کنند تا آن که ساکن گردد بعد از آن اعاده می نمایند و این ادویه مثل ثافسیا و فلفل و خردل و حرف و شیر تیوع و شیطرج و حرمل و تخم ترب و پوست بیخ کبریت و طلا بکبه یکج نیز نافع در بهق و برص است به سبب شدت جذب خون و استخوان بوسیده و نوی کهنه بوسیده از دیوار گرفته و جمیع جالیات قویة مذکوره در باب قلع آثار و آبهائیکه بدان طلا کنند آب قنابری و طبیخ حنظل است **صفت طلای جید** بگیرند تخم ترب و یا کندش سوده بر بهق اسود در حمام طلا کنند و ایضاً تخم ترب و تخم خردل به انجیر مطبوخ در سرکه سرشته طلا نمایند **ایضاً** طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی هر واحد ده درم شب یمانی نشاسته هر واحد سه درم زاج مازو هر واحد دو درم تخم حرمل بریان پنج درم بسرکه تند طلا کنند به عده اگر عارض شود تدارک آن به شیر زنان نمایند و جمیع اطلیة قویة مذکوره در باب برش و نمش و غیره نافع بهق اسودست **صاحب کامل** گوید که دوی بهق اسود آن است که تنقیة بدن به ادویة منقی سودا کنند و از اغذیة مولد سودا منع نمایند و برای بدل ماده معتدل به اغذیة معتدله بازآرند و بعد تنقیة بدن این اطلیه بر موضع طلا کنند سرگین زررور که آن را برنج خورانیده باشند سائیده به سرکه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند پیاز و باریک سائیده در آفتاب بر آن طلا نمایند و یا بگیرند ترمس و باریک سوده به عسل با سکنجبین سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند و یا خربق سیاه بگیرند و مثل سابق بدان عمل نمایند **صفت طلا** برای بهق سیاه زرنیخ و زاج و کبریت مساوی باریک سائیده به سرکه سرشته طلا کنند **ابن هبه الله** گوید که علاج بهق اسود به فصد و اسهال مخرج مره سودا مثل مطبوخ افتیمون و منع از اغذیة مولد سودا مثل عدس و کرنب و لحم بقر و بادنجان و استکتار از حلوا و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم ماکیان و حملان صغار و زردی بیضه و شراب رقیق اختیار نمایند و در حمام داخل شوند و به

این دوا طلا سازند **صفت آن** تخم ترب و تخم جرجیر و کندش و قسط هر واحد دو درم سائیده به سرکه و عسل سرشته استعمال کنند **ابن نوح** گوید که علاج این اولاً فصد هفت اندام است بعد از آن طبیخ ایتیمون به مرات کثیر بنوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند هلیله سیاه و ایتیمون و کوفته با مویز منقی به سرشند و هر روز به قدر جوزه بخورند و از همه مولدات سودا اجتناب نمایند و غذای او لطیف سریع الانهضام مرطب سازند و ادمان حمام بلا توقف نمایند و تدبیر مالیخولیا کنند و اطلیة مذکوره در باب بهق ابیض طلا نمایند **طلا** برای این شیطرح فوه هر یک دو جزو مرداسنگ زاج هر واحد یک جزو رامک چهار جزو به سرکه که اندرون قطعاً آهن جوش کرده باشند تا آن که سیاه شود به سرشند و طلا کنند و از مجربات برای آن این است که به آب قنبری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی سرگین سوسمار و برغوة برنج مطبوخ سائیده طلا سازند که این هر دو نوع بهق را نافع و مجرب است و طلا شحم عنبالعثلب نیز بسیار نافع بود **ابن الیاس** گوید که در اول امر فصد از اکحلین وداجین کنند و اخراج خون به قدر قوت و واجب نمایند و از اغذیة غلیظه منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج به مطبوخ ایتیمون یا حب آن نمایند و یا بگیرند سنا هفت درم بادرنجبویه تخم کاسنی بادیان هر واحد سه درم بجوشانیده صاف نموده شکر ده درم داخل کرده معجون نجاح هفت درم افزوده بنوشند و بعد استفراغ بنخودات و مغز حب القرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک غذا سازند و استحمام کثیر استعمال نمایند و ترطیب مزاج کنند و بعد تنقیة بدن موضع سواد را به این ادویه طلا سازند پوست بیخ کبر و شیطرح هندی و خریق سیاه و خردل مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا کنند **خجندی** گوید که فصد هر دو هفت اندام کنند و از اغذیة حریفه و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و به قول گرم منع کنند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین ساده بماءالجین بنوشند و غذا حمصیه به مغز بادام یا به لحوم بزغاله و طیور وجوب مثل لحوم مذکوره سازند و بعد نضج به مطبوخات که در آن سنا و هلیجات و ایتیمون و خیارشبر و مانند آن باشد تنقیه کنند و استحمامات کثیر در غیر وقت خلو استعمال نمایند و بعد تنقیة تامة اطلیة جالیه بر آن طلا کنند **انطاکی**

گوید که قی بشت و مغز خربزه و حبالبان و نمک و سکنجبین کنند به عده ملازمت بر گلقدن شکری و سفوف سودا و آب شاهتره به روغن بادام و شکر نمایند پس اگر حاجت به مطبوخ اف تیمون داعی گردد هر روز از آن چهار اوقیه بنوشند که آن بغایت نافع است خصوصاً به شکر و نیم گرم و گاهی مقوی بلاجورد کرده می شود و اصلاح اغذیه به دستور می نمایند که در برص گذشت و از اجل مشروب در بهق اسود ماءالسكر است و جمله چیزی که احتراز از آن واجب است هر چیز سیاه و بارد یابس مثل لحم بقر و ماهی است و از شیخ جواز فصد در بهق سیاه به سبب کمیت خون نیست بلکه بنا بر روآت او در کیفیت است هرگاه علامات واله بر آن ظاهر گردد و اطلیة این همان است که در بهق ابيض گذشت **گیلانی** گوید که کلیه عامه در آثار و سماجت الوان و خصوصاً در بهق اسود آن است که الحاح بر عضو استعمال ادویة قوی الجلا و تقشیر بساست که مودی به احوال ردی و خیم العاقبت فاحش تر از اول می گردد زیرا که از جلد بیشتر از هر دو پوست او پوست اولی می افتد و ما تحت او رنگین به رنگ کریه که علاج او دشوار باشد باقی می ماند و مشاهده کرده شد شخصی را که بهق اسود بر چهره او بود و علاج او بعضی به استعمال این ادویة قویه بر آن نمود و از چهره او جلد ساقط شد و موضع بسیار بسیاهی قبیح فاحش تر از اول و زیاده تر و فراخ تر رنگین گردید پس ادویة موضعی به احتیاط به اتمام استعمال کنند و حب ابن اطرث مجرب است بگیرند فرقیون دو اوقیه خربق سفید یک اوقیه گوگرد زرد یک اوقیه و گاهی اشخار سوخته نیز افزوده می شود و از آن لطوخ سازند **دیگر** بگیرند گوگرد زرد و بورق هر واحد نیم اوقیه قافله شصت دانه و به سرکه طلا کنند و به موضع صحیح چیزی از آن نرسانند و بعد خشک شدن به آب سرد بشویند **دیگر** آرد کرسنه دو جزو تخم جرجیر بادام تلخ بیخ قثاءالحمار هر واحد یک جزو به شراب و عسل سوده طلا کنند و بعد ساعتی آن را مالیده دور کنند و این کلف و نمش و آثار سیاه را نیز نفع کند **دیگر** برگ انجیر در سایه خشک کنند و هم چند آن شب یمانی آمیخته به سرکه طلا نمایند و یا بگیرند برگ انجیر نیم اوقیه و نظرون چهار اوقیه و به سرکه در حمام طلا کنند و در زرنیخ سُرخ بزاج و یا بگوگرد آن را نفع بالغ نماید و این چنان کنند که موضع را بنظرون بشویند به عده لطوخ این اشیا در

آفتاب کنند **ایضاً تخم ترب** ده درم کندش و قسط هر واحد دو درم به سرکه سرشته طلا کنند **حکیم شریف خان** در حاشیه شرح اسباب می نویسند که حکیم عابد سرهندی گفته که آنچه در امثال این امراض به مراتب در تجربه رسیده دواى زردچوب بریان و ریوند سوخته است که از این امراض چیزی باقی نمی گذارد و در جذام طریق استعمال آن مسطور شده و هم او گفته که صاحب این مرض را بنوشیدن حنا تا چهل روز امر کردم و در کمتر مدت از آن صحت یافت گویم که من نیز نقوع برگ حنا به قدر چهار توله در آب استعمال کردم و در این امراض کثیرالنفع یافتم و **مؤلف اقتباس** نوشته که اول فصد باسلیق یا هر دو صافن کنند و جهت تنقیه سودا ماءالجین یا مطبوخ اف تیمون فواکهی علیوخان نوشانند و بعد از ان فراغ ماءالجین اطریفل اف تیمونی علوی خان دهند به این **صفت** گلکند آفتابی مویز منقی عسل هر واحد یک صد و نود و مثقال در گلاب و کیوره و عرق گاوزبان هر یک نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده به قوام آرند و پوست هلیله زرد و کابلی و آمله و هلیله سیاه و زرشک بیدانه هر یک ده درم اف تیمون برگ شاهتره عود صلیب بادرنجویه هر یک هفت درم تربد سفید پانزده درم غاریقون سفید سه درم کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده بیامیزند شربتی از دو درم تا سه درم و اغذیه رطبه خوراندند و این ضماد از مجربات شاه ارزانی است خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد تخم جرجیر جمله برابر کوفته در عسل آمیخته به کار برند و ضماد شیخ الرئیس که در آن شونیز بریان و غیره است و آن در قول شیخ گذشت بکرات در تجربه راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن در اینجا سنای مکی عوض نشاسته نوشته

### **برص اسود**

و آن نوعی از بهق اسودست که داغهای سیاه پدید آید و با خارش و درشتی باشد و جلد را متقشر سازد و فلوسها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شود و این را قوبای متقشر نیز گویند و **شیخ الرئیس** می فرماید مرضی که مسمی ببرص اسودست نسبت او با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف در معنی از برص ابیض است زیرا که برص اسود که آن مسمی بقوبای متقشر است آن شبیه بخزف بود که جلد را عارض شود

با خشونت شدید و تفلیس ماهی و خارش و آن به سبب خلط سودا بود که آن را جلد و آنچه متصل اوست تشراب قوی‌تر از آن نماید که در رنگ تنها اثر کند و آن از مقدمات جذام است اگر کثرت و شدت نماید و آن با وجود رداءت خود و با وجود آن که مزمن از آن زائل نشود اسلم از برص ابيض است و اما فرق میان بهق اسود و برص اسود تقشر و تفلس و تحزف است که این در بهق اسود نباشد **علاج** مانند بهق اسود علاج این کنند لیکن این محتاج بترطیب بدن شدیدتر و به استفراغ قوی‌تر بود به عده جالی‌تر منجملة ادویة بهق اسود استعمال کنند و گاهی اتفاق افتد صاحب او را که بجماع انتفاع یابد و اما حمام آن را کثیرالنتفع است پس اگر اشتداد یابد معالجه او بعلاج جذام نمایند و **انطاکی** گوید که در علاج برص سیاه ابتدا بنوشیدن این منضج کنند شاهتره سنا بسفائج هر واحد هژده درم سپستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر واحد دوازده درم گاوزبان گل سُرخ حلبه عصی‌الرعی بادآورد اسطوخودوس افتیمون حبالبان هر واحد هشت درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده به عسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم از آن استعمال کنند و در هفته دوم هر روز با نیم مثقال مثرودیطوس اگر باشد والا معجون افتیمون یا نجاح بنوشند و در هفته سوم هر روز با دو مثقال سفوف سودا پس اگر مرض زائل نگردد یک مثقال از این حب بخورند که اختراع آن کرده‌ام و در تجربه صحیح یافته شد بسفائج افتیمون هر واحد یک اوقیه سائیده یک هفته در روغن پسته گذارند به عده گل سرخ صنوبر کتیرا هر واحد نیم اوقیه مروارید حجر ارمنی یا لاجورد و سقمونیا هر واحد چهار درم کوفته بیخته به گلابی که اندر آن اندک عنبر حل کرده باشند حب سازند و اگر حاجت بمرورید محلول داعی گردد در اینجا نیز به دستور برص ابيض استعمال نمایند اما استعمال اطریلال در این نوع جائز نیست و واجیست ترک همه اغذیه خشک که آن گرم باشد مثل عسل یا سرد مانند لحم بقر و سائر ترشی‌ها و ماهی مطلقاً و اکثار شکر و مویز و مغزیات و بچه مرغ و اسفناخ و انگور و انجیر و هرچه مؤلد خون باشد و پوشیدن مثل حریر و علاج قوبای متقشر و این یکی است و از مجربات در ازاله این طلای برگ انجیر بسم خر هر دو مربی به عسل است اولاً به عده صمغ بلاط نرم شش درم فلفونیا سه درم کندر یک‌درم بر

آتش مخلوط کنند و بر بلاط اندازند و حرف و شونیز و تخم شقائق آن را زائل کند مطلقاً و زهرهٔ فیل و ملخ سیاه بزفت و قطران طلاء و همچنین مازو و خاکستر استخوان ماهی و خارپشت و زردهٔ بیضهٔ روغن و سرکه هرچه از اینها میسر شود و مداومت استعمال فلفل سفید و خربق سفید و زنجبیل و فیکرا مجرب است **ایلاقی و جرجانی** می‌نویسند که نگاه کنند اگر در بدن امتلای دموی بود اول فصد نمایند به عده تنقیه کنند به ادویه مخرج سودا مثل حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون و مانند آن و بعد تنقیه اطریفل افتیمونی و معجون نجاح استعمال کنند و استفراغ مادهٔ بماءالجبن و افتیمون سخت صواب بود و حمام سودا دارد و هر شب پاشنه به روغن چرب کردن نفع کند و این سفوف سه درم صبح و سه درم شبها مویز منقی کوفته به سرشند و بخورند و نسخهٔ این همان است که در بهق اسود در قول شیخ گذشت و این طلا سودمند است بگیرند خربق سیاه و سفید و آهک شسته هر یک برابر و به آب آمیخته طلا کنند

### **کلف و نمش و برش**

کلف که آن را در هندی جهائین گویند نشانی بود که بر رو افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش قطعهٔ مستدیر صرف سیاه یا سیاه مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و بهندی لهسن گویند و برش که آن را بفارسی کنجدک نامند نقطه‌های خرد سیاه است که اکثر بر رو عارض شود و گاهی مائل بسرخی و تیرگی بود و این همه گاهی مولودی بود و آن را علاجی نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب یکدیگر است اما کلف سبب او خون سوداوی محترق است و بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده یا در سائر بدن متصاعد به سوی چهره و استکثار تناول اغذیهٔ غلیهٔ مولد سودا و ادویهٔ حریفهٔ محترق خون و اکثر عارض می‌شود بصاحبان تب ریع چون تب ایشان طول کند به سبب احتراق اخلاط و کثرت مادهٔ سودا و ضعف طحال از جذب سودا و ایضاً بزنان حامله و زنان را که حیض ایشان بسته باشد به سبب اجتماع فضول حیض در ایشان و ارتفاع ابخره از آن به سوی رو و گاهی به سبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در موسم سرما می‌افتد و اما نمش و برش سبب آنها مثل کلف است الا

آن که مادهٔ اینها اندک و بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف مادهٔ کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آن است که اینها صاف باشند و در موضعی چنان که رنگ و شکل او از آن متغیر گردد پس آنچه مائل بسرخی باشد نمش بود و آنچه مائل بسیاهی باشد برش بود و آنچه از این پهن گردد آن را کلف نامند و قومی آنچه مثل نقطه بود آن را کلف گویند و اکثر صاحب نمش را تشقق شفتین عارض شود به سبب یبس مزاج او و **ابومنصور** گوید که نمش دونوع است یکی بادنجانی رنگ و سببش اندفاع مادهٔ سوداوی به سوی سطح جلدست و این کمتر زائل شود دوم مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببش بخار فاسد سوداوی است که از معده مرتفع شود **علاج** تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال سودا و امثال آن و کلف که از اجتماع سودا در معده باشد و فساد معده بودن رنگ کلف مائل بسیزی و زردی شاهد اوست در این صورت تنقیهٔ معده و تقویت آن مناسب بود و فصد باسلیق و اسلیم نفع دارد و آنچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیهٔ تمام بدن است از فصد و مسهل سودا و ماءالجبن و این سفوف نفع دارد افریغون هفت مثقال تربد موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال بدو نوبت بشربت سکنجبین بخورند اکثر پنج مجلس عمل کند و هرچه خون را صاف کند و سودا را برآرد مفید بود بالجمله بعد تنقیه ادویهٔ که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گردد تخم خربزه و جرجیر و ترمس و تخم ترب و کندش و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و ایرسا و خاک معدن سیماب که به رنگ شنگرف می‌باشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض ادویهٔ قابضه مانند آب مورد و گلاب و آرد عدس به ادویهٔ مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن بود حاجت آمیختن قابضات به اطلیه نباشد و ایضاً نزدیک استعمال این ادویه اول به آب گرم آن محل را تکمید نمایند پس طلا کنند تا زود اثر کند و بعد زوال مرض تا چند روز ادویهٔ قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه به کار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل بمالند و نمش و برش محتاج به اطلیه قوی‌تر از این ادویه بود **بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه** که نافع این امراضند ضماد برگ نیلوفر که در شام می‌روید ازالهٔ کلف و نمش مجرب سویدی است و کذا به همنی به

سرکه سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ سنای مکی مثال غبار سوده بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ ریواس مجرب اوست و ضماد انجیر خام و آرد حلبه به سرکه خوب پخته و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب باریک سائیده به عسل سرشته و کذا برگ قثاءالحمار و بیخ آن و کذا خزف تنور و تخم ترب و کذا تخم خربزه با پوست بیضه شسته باریک سوده و کذا بورق پنج درم قسط هندی ده درم سوده به عسل سرشته در شب و کذا مرتک و مغز حب محلب و زعفران و قسط تلخ به شیر خر سرشته و کذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفته بسرکه تند سرشته و کذا برگ یاسمین تر و گل آن هر واحد و کذا اغضار چینی سوده در ازاله کلف و نمش از تجارب رازی و ابن ماسویه و غیره است و دیگر اطبا نوشته‌اند که **ضماد** قفرالیهود به عسل و کذا تخم ترب به عسل و روغن تخم او و آب او و کذا خولان هندی و کذا سنبل الطیب به شراب کهنه یا سرکه تند آمیخته و کذا ترمس تلخ و قسط هندی به سرکه و عسل و کذا سرگین گنجشک بسفیدی بیضه و کذا مغز و تخم خربزه به آرد گندم سرشته قرص سازند و خشک ساخته بساینده و کذا پوست خشک آن باریک سوده و کذا بیخ نی فارسی به آرد ترمس تلخ و کذا آب حندقوقا و تخم آن و کذا حضض مکی و کذا قرفه به سرکه یا به عسل و کذا تخم جرجیر به عسل و کذا بزرکتان و انجیر و نظرون و کذا بزرکتان و بورق و کذا پیاز نرگس به عسل و روغن آن و کذا پیاز آن به آرد شیلیم و کذا ایرسا و خربق سفید مساوی و کذا ریوند باریک سوده به سرکه و کذا تخم شلجم سوده به سرکه سرشته و کذا وج صبح و هنگام خواب ده مرتبه و کذا شهدانج بگوگرد آمیخته و کذا خون خفاش و کذا سرخس به عسل یا بمیعه سائله و کذا بیخ سوسن سفید به شیر تازه سرشته و کذا برگ کبه یکج و کذا زنگ آهن به آب و کذا آب مرزنجوش به عسل و کذا خرمهره سوخته و دارچینی و آرد باقلا و کذا خربق سیاه و ایرسا هر یک سه درم و کذا تنکار و شیطرچ به عسل و کذا صابون کهنه و حرف و کذا مر به سرکه و کذا روغن قثاءالحمار به موم زرد و کذا دردی شراب ده درم اشنان پنج درم و یا دردی را سوخته با اشنان مساوی و کذا حنا و هم چند آن صابون کهنه و کذا برنج سوده به آب خربزه یا به سرکه سرشته و کذا آب پودینه نهری و کذا زراوند مدحرج به سرکه سرشته و کذا



استخوان طاوس سوخته به سرکه سرشته و کذا ترب صحرائی و کذا نخود سفید و ترمس و برنج هر سه باریک سوده بزهره بز سرشته و کذا ذرا ریخ پنج عدد در زیت بپزند تا مهرا شود پس دور کرده آن زیت به کار بردن و **شرب و ضماد** جوزبوا و کذا ماءالجبن و کذا شیر آمله و کذا بسفناج و کذا شیر بز تازه و سرشتن ادویه کلف و نمش به شیر زنان هر واحد جالی و مزیل کلف و نمش است و گویند که مداومت خوردن بیضه مورث کلف و نمش است و باقی ادویه مفرده که در باب بهق ابیض مسطور شد نیز نافع کلف و نمش است و **نزد اطباء هند** طلای گل چینه مع برگ و پوست او به آب سائیده رافع کلف و تیرگی چهره است **دیگر** کلیجن به آب لیمو یا آب ساده سائیده هر روز دو سه بار طلا نمایند و آب بر رو نرسانند و بعد چند روز برنج سائیده طلا نمایند تا پوست سیاه جدا شود **دیگر** کف دریا به آب لیمون سائیده بر کلف صبح و شام مالیدن بغایت سودمند است **دیگر** گهونگچی سُرخ شب در آب تر کرده مقشر نموده مغز آن را با سرکه تند سوده تا سه روز بمالند و بعد از هشت پاس قدری روغن گاو شسته مالیده باشند **دیگر** مجرب هرتال به آب گشنیز تر طلا سازند اگر نفع نکند تنقیه کنند **دیگر** که جهت کلف و برش مجرب نوشته سرسون زرد دانه‌های کلان چیده بیست درم در نیمرطل شیر ماده گاؤ به آتش ملائم بجوشانند تا تمام شیر جذب شود پس سرسون را خشک کنند و سائیده نگاهدارند وقت حاجت قدری در آب حل کرده بر رو و بر آثار هر جا که باشد بمالند و ساعتی نگاهدارند به عده بدست مالیده دور کنند و همیسان به عمل آرند و اگر خواهند که بشویند به آبی که در آن سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند **دیگر** نافع کلف بیخ و شاخ چولائی سوخته به آب آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و بعد خشک شدن به آب گرم بشویند و نمک سنگ سائیده بر رو مالند **دیگر** برگ تلسی بی آب سائیده مکرر طلا سازند **دیگر** رسوت به آب ککرونده سوده طلا کرده باشند و یا سیماب با چوک مساوی سوده طلا نمایند **دیگر** باچی تخم نیم به سرکه سائیده بمالند که نافع کلف است یا عدس باب لیمون سائیده طلا می کرده باشند **امینه** جهت کلف تخم ترب تخم خربزه آرد باقلا به سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام مقشر قسط اکلیل الملک کتیرا برابر سوده به شیر میش آمیخته بجای کلف بمالند **ایضاً** کنجد سیاه و زیره

و پوست درخت سرس با شیر مادهٔ گاو سحق نموده بر کلف بمالند تا یک هفته که کلف را زائل سازد و بشره را نرم گرداند **حب نافع** کلف کنجارهٔ سرشف پاوسیر نوشادر یک‌درم چوک سُه‌اگه هر یک دو درم ادویه را باریک سائیده به روغن سرشف چرب سازند و بزردآب معصفر حبوب ساخته وقت حاجت حب در آب معصفر سائیده طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن سرشف آلوده طلا را آهسته آهسته دور کنند و تا یک هفته همیسان عمل نمایند اثر کلف **نماند دوايي** که کلف را مفید است تخم ترب سفید در آرد باقلا گل معصفر هر یک یک ماشه خوب سائیده در آب حل کرده وقت شب استعمال نمایند **ايضاً** که مجرب نوشته قسط تلخ بیخ سوسن خراءالعصافیر برابر در سرکه سرشته طلا کنند **ايضاً** تخم ترب تخم پنوار بابچی مساوی کوفته بیخته بمالند **ايضاً** پهنکری بریان و حرام مغز بز هر یک یک‌دام چون خانه تنبولی نیم دام هر سه را در آب لیموی کاغذی بسایند تا مثل مرهم شود پس نگهدارند و بمالند در یک هفته نهایت دو هفته کلف تمام دور شود و هرگاه آب لیمو خشک گردد دیگر آمیزند طلا معمول در کلف هرتال شورهٔ قلمی هر یک یک درم سائیده سه حصه کنند و یک حصه به آب سرد سائیده بمالند و یک گه‌ری در آفتاب نشینند و به آب گرم بشویند در سه روز دفع می‌شود **نوع‌دیگر** از معمولات گل سرخ یک توله سم‌الفار دو سُرخ سائیده حبها سازند وقت حاجت به آب سوده طلا نمایند و دیگر تراکیب استعمال سم‌الفار که در باب بهق ابیض مسطور شد و در این باب نیز مجرب است **طلا** که جهت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی به‌کار بریده زردچوب را ریزه کرده در آن لیمو پر کنند و باز کلاه لیمو بجایش نهاده تا یک هفته در جای محفوظ نگاهدارند پس زردچوب را برآورده یا بیخ نی کهنه سائیده شب طلا کنند و صبح به آب گرم بشویند **دیگر** شب یمانی و کهربا در سرکه سائیده بر کلف طلا کنند **دیگر** پوست ترنج زرنباد در آب سوده طلا سازند **دیگر** پوست درخت نیم پوست درخت سرس پوست درخت انار هلدی داره‌لد ناگرموتهه لوده پهنانی مساوی سائیده طلا کنند که مهاسه را نیز دفع کند **اقوال اکابر** ابوسهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع است بورهٔ ارمنی یک جزو مغز بادام تلخ دو جزو سائیده طلا سازند **دیگر** آرد ترمس بورهٔ سرخ بریان مساوی به روغن نرگس آمیخته طلا کنند **دیگر** برای کلف و

برش کند کندش یک جزو زرنیخ زرد دو جزو بوره ارمنی یک و نیم جزو به طبیخ بابونه آمیخته طلا نمایند دیگر  
تخم ترب و تخم کرفس باریک سائیده به سرکه یا ماست طلا سازند دیگر براده شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد  
باقلا به سرکه تر کرده خشک نموده بادام تلخ مقشر هر واحد دو جزو اکلیل‌الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یک  
جزو آمیخته استعمال نمایند دیگر آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ نی بسفیدی بیضه آمیخته به کار برند دیگر  
آرد برنج آرد باقلا بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل به آب خربزه سرشته در شب طلا کنند و صبح به آب بابونه و  
بنفشه بشویند **دوایی** که قلع کلف کند مغز حب‌الحلب مغز بادام شیرین مغز تخم خربزه خاک معدن سیماب  
مساوی طلا کنند دیگر ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی مقل را در آب  
حلبه حل کرده ادویه دیگر سوده آمیخته به کار برند **طلا** برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب  
حلبه آمیخته بر رو طلا کنند دیگر آرد ترمس و بادام تلخ و تخم کرنب به شیره انجیر آمیخته طلا کنند و یا بصابون  
ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند به عده اعاده کنند و یا اشق به سرکه آن به آب گرم  
بسیار یا به آبی که در آن بابونه و بیخ نی و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند و بعد تنقیه بدن از خلط غالب و فضولات  
که به سبب آن این آثار ظاهر شده باشد به کار برند **شیخ** می‌فرماید واجب است که در علاج این همه قبل از آن‌که  
جمود خون اشتداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیرا که بعد از آن علاج آنها دشوار گردد و اما خون میت و  
برش را گاهی بسر نشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می‌نمایند پس اگر در آنجا خون جامد باشد به آهستگی  
برآرند و اگر غیرجامد باشد بنرمی سائل گردانند بعد از آن علاج تمام جلا به ادویه نمایند و علاج برش و نمش به  
مثل این طریق کردیم و موافق آمد لیکن لازم است که عقب آن ضمادی که در آن قبض باشد به کار برند تا خون از  
دهن رگها بار دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیخته ادویه قابضه به ادویه محله که استعمال کرده می‌شود  
لابدست تا ادویه محله ماده را از طریقیکه رگها گشاده شده جذب نکند خصوصاً در ابتدای کلف و لهذا استعمال  
ادویه که سوزش شدید آرند سزاوار نیست و در مرض مزمن واقف خوف آن نیست بلکه واجب است که بر آن ادویه

محلل لذاع بدور کردن و نهادن متواتر استعمال کنند و ایضاً در مزمن اسود نه غیر این هر دو ممکن است که خون میت در ابتدا تحلیل شود و بریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بر آن خصوصاً اگر در آن آب قوت محله باشد و گاهی اولاً شرط می‌زنند و گاهی نفع می‌کند آن را طلای شیاف مر و شیاف دردی و مانند آن چون در روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد از آن که موضع را به مثل طبیح اکلیل‌الملک بشویند و بهتر آن است که این هر دو دوا و غیر آنها به آب حلبه استعمال کنند و شیاف مرطب از مرقلع مابقی از تنقیه ادویه که ضعیف‌تر است می‌کند و بساست که انجیر در سرکه ترش تر کرده تحلیل خون میت می‌کند و همچنین نظرون بریان و سرگین کبوتر و بورق مساوی و به عسل طلا کنند و ایضاً موضع را بنظرون بشویند به عده بصرغ بطم ضماد کنند و شش روز بسته دارند به عده بشویند و سوزن بزنند تا خون برآید پس خون را پاک کرده شش روز بگذارند بعد از آن نمک بمالند و نیم ساعت بگذارند به عده این دوا پنج روز بر آن نهند که همه بقیه خون خارج کند نظرون نوره موم عسل موم را با عسل بگذارند و مخلوط کرده ضماد نمایند و در هر سه یا چهار و تا پنج روز بترک بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت و وشم ببرد و از ادویه مفرده جیده کندش به مغز نان است و بادام تلخ و تخم کرب و تخم ترب و شیر انجیر و آب جرجیر بزهرة بقر و کنکرزد و برگ یبروج بر نمش و غیره از آثار تا یک هفته مالیدن و مر و مرزنجوش لطوخ نیک برای خون میت است و جمیع ادویه قوی‌الاجلا مذکور در ابواب ماضیه و ایضاً مثل قرمانا و مر و ثافسیا و پیاز عنصل به عسل سرشته ضماد قوی است و کذا بیخ لوف‌الحیه و جالینوس و غیره تجربه کرده‌اند که جوز مقشر باریک سائیده یک شب بر آن بندند به عده اعاده آن کنند و ایضاً فاشرا و فاشر استین و ثفل حبالبان و یاسمین و خصوصاً رطب و براده عاج و عصفه به سرکه و خربق سفید و سیاه و دارچینی و ترشی ترنج نیکو است و ایضاً حندقوی و سرگین کبوتر و سرگین گنجشک و سرگین باز و یا بگیرند فلفل یک جزو نوره دو جزو زرنیخ سُرخ و زرد هر واحد دو جزو و در عسل سرشته بطرف گلی بردارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنظرون بشویند به عده براتیانچ پنج روز ضماد کنند به عده بگشایند و موضع را بسوزن بزنند و خون صاف کرده بر آن نمک

باشند و اعادهٔ دوا پنجروز دیگر کنند و به مرات این عمل نمایند که دم میت و وشم را برباید یا بگیرند بورق و کتیرا مساوی و از آن اقراص ساخته به سرکه طلا کنند و بصابون بشویند یا بکدو خشک باریک سوده به اندک زعفران طلا کنند که این جیده بالغ‌النفع است و ایضاً بگیرند طین قریطی و مغز پنبه دانه و به آب صابون آمیخته طلا کنند که کلف و نمش و بثور را پاک کند و همچنین دردی زیت سوخته و آرد کرسنه و آرد ترمس مساوی طلا کنند و از **ادویهٔ خفیفه** که برش و نمش و جمیع آثار را نفع کند لعاب بهدانه مع زعفران است و مغز تخم کدو به طیبخ حلبه و از ادویهٔ که کلف را برباید تخم ترب و خردل است چون هر دو را به انجیر در سرکه تر کرده به سرشند دوا معمول از خردل و زرنیخ هرگاه بمقداری استعمال نمایند که اندک پوست جدا کند و قرحه نکند و ایضاً این دوا آن را ببرد بگیرند قسط مع دارچینی و هر دو را در آب زردج به سرشند و طلا کنند و یا بگیرند خاک معدن سیماب باقی همان اجزاست که در قول ابوسهل گذشت و ایضاً در زردج مقل و تخم جرجیر به سرشند و ایضاً مقل به سرکه این ادویه استعمال کنند و هرگاه سوزش کند دور کنند و اعاده نمایند و ایضاً پیاز زعفران و پیاز نرگس سود دارد و ایضاً بگیرند تخم جرجیر و نشاسته و مرداسنگ سفید کرده هر واحد یک جزو فلفل زعفران سرگین سوسمار آرد باقلا آرد جو آرد حلبه هر واحد دو جزو روغن بادام شیرین و روغن نارجیل بمقداری که ادویه بدان جمع شود و ایضاً و دیاخیلیون به این صفت یک اوقیه مرداسنگ در دو اوقیه زیت کهنه بپزند تا آن که در آن حل شود به عده لعاب حلبه و لعاب خردل مساوی یک اوقیه و مقل و مر هر واحد پنج درم هر دو را سائیده پس لعابات بر آن انداخته خوب بسایند بعد از آن با زیت جمع کنند و از آن دیاخیلیون سازند **قرص جید** مادرینون چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک دو درم به آب جمع کرده **قرص دوای ساهر** که نیکو است بگیرند سنگسبویه یک‌درم بورق یک‌درم تخم ترب و استخوان کهنه و حبالبان و سنگ فلفل و ترمس و تخم خربزه و قسط و بادام تلخ و از آن اقراص ساخته استعمال نمایند **دوای جید** بغایت نافع که کمتر نظیر او یافته شود سیماب دو درم در دو درم مغز بادام تلخ سوده بسحق کثیر قتل کنند تا آن که اثر سیماب بنظر نیاید و بادام سوده سیاه گردد بعد از آن هم چند

همه مغز تخم خربزه باریک سوده بر آن اندازند و یک هفته هر شب طلا کنند و صبح بشویند و **ایضاً** سداب کوهی و زوفا هر واحد یک جزو گل رخام سبز سه جز کندر یک جزو بورق دو جزو صمغ بطم و نیم جزو موم هفت جزو موم و صمغ را به روغن گل بگدازند و بورق و گل رخام را به آب گرم حل کنند و همه را جمع کرده اندک عسل آمیزند و بخدر از تقریح استعمال کنند و گفته‌اند که از چیزهائی که کلف را بر باید فصد رگ بینی است الا آن که روی را در سرخی مثل روی سعفی می‌گرداند **ابوالحسن طبری** گوید که در علاج کلف بر طیب واجب است که استقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید و معالجه او بمعالجات باطنی کند پس اگر مزاج او مزاج سوداوی باشد صرف عنایت اولاً باصلاح مزاج او به استفراغ اخلاط سوداوی کنند به عده معالجه کلف نمایند و اگر مزاج مریض رطب باشد اهتمام اولاً به تنقیه بدن او از رطوبات کنند تا متعفن نگردد به عده بعلاج کلف مشغول شوند و بهرحال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیه بدن و پرهیز مریض و اقتصار بر لطیف‌ترین اغذیه بعد از آن به این طلاها که ذکر آن میک و نیم طلا نمایند و آن سه قسم است یکی آن که در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آن که در وسط معالجه استعمال نمایند و استعمال او در ابتدای آن جائز نبود سوم آن که در آخر آن استعمال کنند و استعمال او جائز نبود مگر در آخر و اما آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند و بدان که با دل ابتدای حدوث کلف اراده میک و نیم و بوسط تزید آن و به آخر انتها و وقوف آن بر حد واحد نسخه طلا بگیرند گل سرخ یک جزو و آرد عدس یک جزو مویز دو جزو تخم فنجکش یک جزو و همه را سائیده به شراب قابض یا سرکه کهنه یا هر دو حل کرده اندک آب مورد بر آن ریزند و بر موضع کلف ضمد کنند **طلای دیگر** برای مبدای این مرض بگیرند برگ علیق‌الکلب و گاوزبان و پوست بیخ سوسن و برگ آن هر واحد یک کف و اکلیل‌الملک هم چند همه جمله را سائیده در آب بادیان که اندر آن چیزی از این قابضات یکشنبه‌روز تر کرده باشند به سرشند پس بر کلف بدان ضمد کنند و اکثر کلف به این تدبیر به الکل زائل می‌شود و احتیاج بدوای دیگر نمی‌افتد و هرگاه استعمال این کردند و کلف متوقف شد و زیاده نگردید در آن این طلا استعمال کنند **نسخه طلا** که نزد وقوف علت استعمال کرده می‌شود بگیرند سنگسبویه

یک‌درم حجر فلفل یک‌درم سم بز سوخته دو دانگ کبریت که گازران آن را استعمال می‌کنند نیم‌درم همه را باریک بسایند و بخون سنگ پشت یا خون شب‌پر که آن بهتر است حل کرده بر کلف طلا کنند و دو شبانه روز آن را نشویند و در هر روز دو بار و در شب یک مرتبه تجدید آن کنند و در معالجه کلف چیزی بهتر از این ندیدم بعد تنقیه بدن مریض واحدی را ندیدم که این طلا استعمال کرده صحت نیافت و در آن اثر نکرد و از آنچه در آخر آن و نزد بقایا که از آن باقی ماند استعمال کنند این طلاست بگیرند برگ غار و حب‌الغار هر یک دو جزو خاکستر قیصوم و خاکستر استخوان و بهترین آن خاکستر استخوان کفتار است و کندر و زرنیخ مستعمل هر واحد یک جزو برگ سداب کوهی و بیخ آن دو جزو زعفران یک جزو مر دو جزو صبر نیم جزو همه را بسایند و موم روغن از روغن غار ساخته بر آن نصف این دوا مسحوق اندازند و نصف آن در سرکه حل کنند و برکات در روز آنچه به سرکه گذاشته طلا کنند و در شب آن را به آب گرم شسته آنچه به موم روغن آمیخته‌اند طلا سازند و این طلا کافی است کلف کهنه را زائل می‌کند فکیف کلف فوه در بصره دیدم که عبد آن در کلف کهنه این دوا استعمال می‌کرد بابونه و اکلیل‌الملک و اشنان بسایند و بلعاب اسبغول آمیخته بر کلف طلا کنند و دائم به آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند بشویند و این دوا اثر نیک می‌کرد و عجائز را دیدم که آنچه در کلف استعمال می‌کردند و کسی را از اطبا ندیدم که استعمال او می‌نمود من تجربه آن کردم و آن را حسن‌التاثير یافته‌ام این است که بگیرند نان و آن را با نمک بسیار و اشنه اندک خوب بخایند به عده بر کلف ضماد کنند و هر روز یکمرتبه به آب گرم بشویند که این کلف را به سرعت زائل می‌کند و این بهر آن استعمال کردم که جالینوس نان خائیده را ذکر کرده پس اثر آن نیک یافتم و از آنچه برای کلف استعمال کرده می‌شود شستن بسیار متواتر به آب دریای شور است و بدان کلف زائل می‌شود و امر کلف را طول نمی‌دهم بهر آن که در معالجه او را اشیای میخچه که خطا و خلل نمی‌کند ذکر کردیم **ایضاً** او گوید که در نمش حادث یعنی غیر مولودی بهترین چیزی که تجربه کرده‌ایم آن نمک سوخته و اشنان سوخته و آهک آب نادیده و صدف سوخته و خاکستر قیصوم و مر و برگ غار و حب‌الغار و خسته خرما سوخته و

خرما با خسته سوخته همه را مجموع و مفرد به سرکه و به آب ضماد غلیظ کنند در هر روز و شب دو مرتبه بعد استفراغ بدن و فصد و گاهی در آن این طلا استعمال می کنند غیر آن که گاهی قرحه می کند اگر طیب به آهستگی استعمال آن نکند و آن نوشادر و نمک و اشخار و خاکستر قیسوم است همه را کوفته بیخته ببول طفل آمیخته طلا کنند که این جلای قوی کند غیر آن که واجب است که آن را در هر سه روز یک بار استعمال نمایند و بعد استعمال آن بر موضع روغن گل طلا کنند و گاهی در آن این طلا استعمال کرده می شود بگیرند کندر ذکر و در سرکه تر کنند تا آن که حل شود به عده تخم کرفس و توبال مس سوده بر آن اندازند و حرکت دهند به عده موم روغن ساخته بیامیزند و بر نمش طلا کنند **صاحب کامل** گوید که چون حدوث کلف و نمش از بخار خون محترق می باشد فلهمذا می باید که در صاحب او فصد سر رو و شرب دواى مسهل خلط سوداوی و اخلاط محترقه مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب ماءالجبن با سفوفی که در آن هلیله سیاه و کابلی و بسفائج و نمک نفتی و مانند آن افتد استعمال نمایند و پرهیز از اغذیه قوی الحارره مؤلد سودا کنند و بر اغذیه معتدله و تدبیر معتدل اقتصار نمایند و بعد تنقیه بر رو این اطلیه گذارند **صفت طلا** برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ نی هر واحد پنج درم ترخ ترب تخم جرجیر کندش هر واحد دو درم همه را باریک سوده به آب ترب سرشته بر کلف در شب طلا کنند و صبح به آب سبوس گندم بشویند **صفت دیگر** برای کلف بگیرند اشنان مربی عجم خربزه ده درم پوست بیضه و شیخ سوخته هر واحد سه درم تخم ترب آرد باقلا آرد عدس هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده به آب سرشته بر رو طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی یک جزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک ساخته طلا نمایند و هرگاه کلف غلیظ باشد این طلا کنند خراءالعصافیر و آرد جو مساوی سائیده به آب عنبالعثلب سرشته در سایه خشک کنند و به گلاب حل کرده بر موضع طلا کنند **صفت دواى دیگر** برای کلف غلیظ خردل را باریک سوده به شیر انجیر سرشته طلا کنند و هرگاه موضع را بسوزد و آن را بشویند و بر آن کتیرا به شیر تازه حل کرده نهند و به آب سبوس بشویند و هرگاه تسکین حاصل شود اعاده دوا کنند و حذر از افتادن قرحه بر رو نمایند **صفت دیگر** حبالمحلب و



حبالبان و بادام تلخ مقشر و ترمس و انزروت و تخم ترب مساوی کوفته بیخته به آب عصفربه سرشند و استعمال کنند **صفت دیگر** برای کلف غلیظ فلفل و قسط تلخ و خاک سیماب و بادام تلخ و بورق و بیخ سوسن آسمانجونی و کندش و تخم ترب هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده به سرکه و آب به سرشند و شب طلا کنند و صبح به آبی که در آن پرسیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اما اطلیة نمش قریب این طلاهاست **صفت دوا** برای نمش و برش مغز بادام تلخ و عدس مساوی سائیده به آبی که در آن انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد بخردل سوده به آب انجیر سرشته طلا کنند و دیگر بیخ سوسن آسمانجونی یک جزو خراءالعصافیر دو جزو قسط تلخ سه جزو همه را باریک سائیده بسرکه خمر ممزوج به آب سرشته در شب طلا نمایند و صبح به آب سبوس بشویند **صفت برای برش غلیظ** زرنیخ زرد و جزو کندش یک جزو کوفته بدوغ گاو سرشته طلا کنند و صاحب او را می‌باید که دوام انکباب وجه بر آب گرم نماید **دیگر** برای کلف مغز بادام مقشر و هم چند آن سیماب بسایند تا سیماب کشته شود بر رو طلا نمایند **ابن‌هبه‌الله** گوید که علاج کلف به اخراج خون کنند اگر از آن مانعی نباشد به عده تنقیة بدن از خلط سوداوی به مطبوخ فواکه و شرب ماءالجبن نمایند و اغذیة محرق خون ترک سازند و تعدیل غذا کنند بعد از آن تحلیل ماده که در جلد و از آن خلط حاصل شده به اطلیه نمایند و باید که معالجه کلف در ابتدای حدوث او به ادویة محللة قابضه کنند و هرگاه کهنه شود و سیاهی او قوی گردد لازم است که ادویة محللة قوی‌التحلیل بغیر قبض استعمال کنند **صفت** طلائیکه ابتدای حدوث کلف را نیکو است حضض و شیاف مامیثا و آرد عدس و آرد باقلا و مامیران و زراوند و زعفران و تخم خربزه و پوست بیخ نی و مغز بادام تلخ همه ادویة را کوفته بیخته به عسل به سرشند چندانکه به قوام موم گداخته گردد و بر کلف در شب طلا کنند و صبح به آب سبوس بشویند **صفت طلا** برای کلف کهنه تخم ترب تخم جرجیر سرگین گنجشک خردل بیخ نی بادام تلخ خاک سیماب فلفل بورق ترمس قسط ادویه را سائیده به آب برگ ترب سرشته اقراص سازند و یک قرص از آن به شیر تازه یا بکتیرا در آب تر کرده حل کنند و استعمال نمایند و به آب سبوس بشویند و از افتادن قرحه بر چهره حذر

کنند و اگر آبله افتد راحت دهند و اگر زمانه کلف طول کند بر آن زلو بچسپانند که آن خونی را که اندر آن باشد امتصاص نماید و علاج برش و نمش و خیلان قریب از علاج کلف است الا آن که اینها محتاج به ادویه قوی‌الاسهال برای سودا اند و واجب است که طبیب استظهار نماید در تنقیه بدن از مره سودا و بعد از آن تعاهد مواضع نقطه‌ها به ادویه قوی‌التحلیل کند **صفت** طلائیکه آن را بر باید زرنیخ زرد و کندش و بوره ارمنی و تخم کرنب و تخم ترب سائیده بلعاب حلبه سرشته طلا کنند و ادمان به انکباب بر بخار آب گرم کنند و تکمید رو بدان نمایند تا آن که سرخ گردد **ابن الیاس** گوید که در کلف در اول امر فصد قیفال یا باسلیق و اخراج خون به قدر قوت کنند و اسهال اخلاط به مطبوخ ایتیمون و غاریقون و حب ایارج و شرب ماءالجبن به این سفوف نمایند هلیله سیاه و کابلی و بسفائج هر واحد ده درم نمک نطفی یک‌درم ایتیمون دو درم کوفته بیخته شربتی مثقال بماءالجبن و بعد تنقیه بدن از اخلاط محترقه موضع کلف را طلا به اطلیه جلائیة محله مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب‌المحلب مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته به آب معصفر شب طلا کنند و صبح بشویند و دو نسخه دیگر همان است که در قول صاحب کامل گذشت و هرگاه کلف غلیظ مستحکم باشد به یک دو مسهل منقطع نشود بلکه احتیاج بشرب دوی قوی متواتر افتد پس حب ایتیمون به مطبوخ آن و ماءالجبن بسفوف مذکور هر روز بخوراند و مبالغه در طلا به ادویه قوی‌تر از سابق کنند و این طلای کلف مستحکم است فلفل سیاه و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره ارمنی و بیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنج درم باریک سائیده به سرکه و آب آمیخته شب طلا نمایند و صبح به آب مطبوخ سبوس و پرسیاوشان بشویند و ایضاً سیماب مقتول بحنا و مغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند و علاج نمش و برش در خیلان خواهد آمد **خجندی** گوید که در کلف بعد فصد اسهال به مطبوخات که در آن غاریقون و شاهتره و هلیله سیاه و خیارشبر و بسفائج و مانند آن باشد باید کرد و بعد تنقیه طلای عصاره قنابری به شیر مجرب است **دیگر** بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنج درم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یک‌درم کندش سه درم همه را سائیده به آب ترب سرشته شب طلا کنند و صبح به آب مطبوخ

سبوس بشویند و دیگر اطلیه همان است که در اقوال سابق گذشت و علاج برش و نمش در خیلان بیاید **ابومنصور** گوید که اگر کلف مائل بسرخی باشد فصد سر رو کنند به عده طبیح اف تیمون بعد از آن ایارج بدهند پس بر موضع آن تخم ترب به مغز بادام تلخ و آرد باقلا و تخم خربزه و تخم معصفر طلا کنند و در ایام راحت هلیله زرد و سیاه هر واحد یک جزو زنجبیل نیم جزو شکر هم چند همه سفوف ساخته چهار درم بخوراند و اگر کلف سیاه باشد محتاج به اسهال متواتر به طبیح اف تیمون و لزوم ماءالجبن بود و به اطلیه قویه مثل تخم جرجیر و خاک زیبق و فلفل و بوره و زرنیخ زرد و زراوند و مویزج و گوگرد و دارچینی و سلیخه و عاقرقرا و آهک و قسط و تخم ابخره و مشکطرامشبع و قردمانا و زهره بقر و جوزالسرو و خردل و مانند آن طلا کنند و یا حبالمحلب و بادام و مقل نرم به سرکه سرشته طلا کنند و یا بگیرند ریوند چینی و به سرکه سرشته طلا نمایند و خون خرگوش گرم گرم طلا سازند و باقی اطلیه سابق مذکور شد و علاج نمش نیز فصد قیفال و نوشیدن طبیح اف تیمون و لزوم ماءالجبن است و اطلیه آن همان است که در قول ابوسهل گذشت **انطاکی** گوید که گاهی احتیاج به فصد افتد و اولاً تنقیه واجب بود به عده اطلیه بهردوای جالی منقی مثل خرزهره و املاح و مغز خربزه و افسنتین و بادام تلخ و نوشادر مع خرمهره در ترشی لیمون تر کرده و تخم ترب بحرف سوخته و سنا و مویزج و بورق و کبریت و قناءالحمار به کار برند هرچه از اینها به همرسد به طریق طلا به غسل یا سرکه سرشته یا به طریق غسل به طبیح آن و فعل این ادویه ببول انسان و اشخار قوی گردد **گیلانی** گوید که در کلف اولی آن است که فصد باسلیق از جانب راست در زنان و فصد اسلیم در مردان کنند به عده اسهال به طبیح هلیله و اف تیمون و غاریقون و ایارج فیقرا یا بماءالجبن مع سفوف سودا و یا حب شبیار نمایند و شرب مصفیات خون مثل شربت آلو و عناب و مانند آن نفع می کند و سفوف اف تیمون که در ذیل علاج مسطور شد با دو اوقیه سکنجبین و مثل او آب ثابت بن قره در این باب قوی النفع نوشته و بعد تنقیه اطلیه جالیه که آن در اقوال سابق گذشت به کار برند **دوای دیگر** برای کلف بگیرند پوست بیضه و اشنان مربی بتخم خربزه و آرد جو و بیخ نی و پوست عدس و آرد باقلا و فوفل و کف دریا و مامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته بیخته به قدر حاجت

بگیرند و به آب ترب سرشته طلا نمایند **دیگر** برای کلف بگیرند کتیرا سه جزو کندش یک جزو و سائیده به شیر دختر یا شیر خر سرشته بر رو طلا کنند و دو ساعت بدارند به عده به آب که در آن سبوس گندم جوش داده باشند بشویند و علاج برای کلف غلیظ حادث در رو این است که بگیرند اندک فلفل و اندک بوره ارمنی و هر دو باریک سائیده به آب سرشته بر رو طلا کنند **دیگر** بگیرند اندک بوره ارمنی و اندک استخوان کهنه سوخته و بسایند و بر رو طلا کنند و یا بگیرند خرف نو و اندک حجرالفلفل و کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند **دیگر** بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین گنجشک و انزروت هر واحد یک و نیم درم همه را باریک سائیده به آب سرشته هر روز بر رو طلا کنند و به آب سبوس بشویند **دیگر** بگیرند بیضه مرغ سه عدد و در سرکه تند تر کنند تا آن که نرم گردد به عده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس و آرد جو و استخوان کهنه هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیمدرم آمیزند و از ادویه که کلف را ببرد این است که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست و بیست درم مغز بادام مقشر باریک بسایند تا مثل مرهم گردد و در آن سیماب مقتول خوب آمیزند به عده اندکی از آن گرفته به آب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان و در شب بایام حیض برای زنان بر رو طلا کنند که کلف را برباید **دیگر** برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و بادام تلخ و بورق و فلفل هر واحد دو درم اشق یک نیم درم اشق را حل کرده با هم آمیخته بنادق سازند و نزد حاجت به گلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح به طبیخ تخم خربزه و سبوس و بنفشه خشک بشویند و تکمید موضع قبل حمام به آب گرم از پارچه پشم سازند و یا بر آن انکباب نمایند حتی که سرخ شود به عده عقب استحمام طلا کنند و بدانند که سیماب مقتول چون در اطلیه مستعمله در کلف و نمش و خیلان افتد نفع بسیار کند **محشی شرح اسباب می نویسد که حکیم عابد سرهندی** گفته که چون کلف مرض قبیح است لهذا واجب شد بر من که از ادویه آنچه نزد اساتذۀ این فن به تجربه رسیده

ذکر نمایم بر طیب لازم است که آن را بعد تنقیه بالغه استعمال کند از انجمله این سفوف است و آن در قول ابومنصور گذشت همواره بر نهار بخوراند و بر موضع کلف تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین گنجشک طلا کنند و ایضاً خون خرگوش گرم طلا کنند **صفت** دوائی که رازی تجربه آن نموده سیماب دو درم بادام مقشر سه درم سیماب را به مغز بادام و اندک آب گرم بسایند تا کشته شود به عده مغز تخم خربزه برابر هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و هر روز به مرات تجدید آن نمایند و تا یک هفته نشویند و به عده چون بشویند کلف زائل شده باشد و من این را تجربه کردم و هر روز پنج مرتبه استعمال نمودم و کلف را قلع گردانید الا نوعی که آن به سرعت زائل می‌شود همچنین از عدم اجتناب از اشیای محدث کلف به سرعت خود می‌کند و طلای دیگر که آن را به سرعت قلع نماید نسخه آن همان است که در آن پوست بیضه و اشنان است و در قول گیلانی گذشت دیگر بگیرند پیه جاموش و آن را بنمک اندرانی نمکین ساخته طلا کنند که آن را ببرد و گویند که این برص را بر باید و آنچه در جمیع آثار سوداویه تجربه کرده‌ام نوشیدن طبیخ پوست بیخ طرفا در شراب کهنه است روز تا چهل روزست که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج به سوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در صلابت طحال مذکور شد **مصنف** **اقتباس** نوشته که اول رگ باسلیق زنند و بعد سه چهار روز فصد اسلیم کنند و بفاصله یک هفته و یا ده یازده روز تنقیه سودا به مطبوخ افتیمون و شاهتره نمایند و اگر باقی ماند ماءالجبن نوشانند به عده عرق شیر با شربت افتیمون بدهند و این ضماد نمایند پوست خریزه خشک و نارنگی و گل گز هر یک نه ماشه تخم کاسنی تخم پزده هر یک یک و نیم توله به روغن بادام و روغن گل سرشته به کار برند و تخم کاسنی در روغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین شبم که بر درخت کیله بود نافع و کلف که در موسم سرما یا در حالت حمل افتد حاجت معالجه ندارد و اگر بعد گذشتن سرما یا وضع حمل باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست و مغز و گل همیشه بهار و گل خرزهره سرخ و گل پنبه باغی هر یک سه ماشه در روغن گل آمیخته و بعد دو ساعت به آرد نخود باقلا شسته به روغن یاسمین چرب نمایند و **حکیم کبیرعلی خان** علاج نواب فیض‌الله خان بهادر

مغفور والی ریاست رامپور به این ضماذ نمودند و در یک هفته صحت کلی حاصل شد سم الفار یک ماشه صندل سفید هفت ماشه به آب لیمون کاغذی سوده طلای ر قیق سازند و اگر قدری مرهم داخلین بمالند و بعد دو سه روز که پوست باریک جدا شود و سوزش کند اول به روغن گل چرب کرده مغز بندق هندی در شیر میش سوده ضماذ نمایند در یک هفته پوست صحیح برآید و صحت یابد دور برش و نمش که اکثر به سبب صعود بخارات فاسده از ضعف هضم می افتد اول جهت تنقیه معده در هفته سه مرتبه قی کنند به عده جهت تنقیه بدن مسهلات بلغم دهند و بعد از تنقیه تقویت معده به اطریقات نمایند

### خیلان جمع خال است که آن را بهندی تل گویند

و آن نقطه کوچک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و برش آن است که خال مجسم ذی حجم بلند از سطح بدن بود و سبب خال خلط سوداوی عکر یا خون محترق است که از دهن رگها بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب ذی حجم گردد و به سبب غلظ خود مثل صمغ که از شجر برآید و صلب گردد و به موضع او بچسپید خال نیز مثل نمش و برش گاه مولودی بود و آن لاعلاج است و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو بود مگر آن که کثرت نماید **علاج** تدبیر این از فصد و مسهل سودا و اطلیه جالیه همان است که در کلف مسطور شد و اگر از آن منقطع گردد باید که آن را اول سوزن بزنند تا خون از آن برآید پس به سرکه و گلاب بشویند و مکرر این عمل نمایند تا خون به تمامه برآید به عده ادویه جالیه که در باب کلف مذکور شد طلا کنند لیکن خالی که رنگ او به رنگ توت سرخ باشد از آن تعرض نیاید کرد زیرا که آن اکثر متولد در اطراف شراین بود پس تعرض آن به آهن یا به ادویه حاده مودی بنزفالدوم و هلاکت گردد چنان چه طبری حکایت کرده که شخصی را در بغداد دیدم که بالای ساق او بر کناره شریان خال بود و از قطع او شریان منقطع شد و خون بسیار برآمد و هلاک گردید بهر آن که بر داغ او تمکن نداشت **ابن نوح** گوید که در خیلان بگیرند پودینه کوهی و در هاون با صلیه رصاص به سرکه بسایند و بر موضع آن طلا کنند و یا بگیرند پوست کدو شیرین و به سرکه سوده بر نهند و یا

شاخ انگور تر بسوزند و رطوبتی که از آن سیلان کند بر آن طلا نمایند و هر طلا که استعمال کنند بعد حمام یا تکمید به آب گرم باید **ابن الیاس** گوید که علاج خیلان و برش و نمش فصد قیفال و اخراج خون به حسب قوت است به عده اسهال به مطبوخ ایتیمون و غاریقون و حب ایارج و لوغاذیا و ماءالجبن مقوی به ایتیمون و اصلاح حال اخلاط بتناول اغذیه محموده مثل نخوداب و آب و مغز بادام و لحوم تیهو و ماکیان و حملان و زرده تخم مرغ نیمبرشت و اداست حمام و ترطیب مزاج و بعد تنقیه اطلیه که در کلف مذکور شد طلا نمایند و یا قویتر از آن به کار برند و باید که بعد طلا تعاهد بدلك موضع از آبی که در آن سبوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند باید کرد و گاهی خیلان غلیظ باشد و به اطلیه تحلیل نشود و محتاج بخلانیدن سوزن و اخراج خون و شستن به سرکه و نمک و بعد از آن تضمید به اطلیه کلف باشد **خجندی** گوید که معالجه نمش و برش و خیلان به اخراج خون از فصد به قدر قوت و احتیاج و نوشانیدن ماءالجبن به سکنجبین یا ترنجبین مقوی به ایتیمون باید ادامت حمام و ترطیب مزاج بعد نضح پس اسهال به مطبوخ ایتیمون مقوی بغاریقون و ایارجات و مطب خات و هلیلجات و ایتیمون و شاهتره باشد و اطلیه مذکوره در بهق اسود طلا کنند و گاهی این امراض از دفع بحرانی بود چنان چه اگر ماده او با وجود دمویت غلیظتر باشد و این صاحبان تب را گاهی در جمیع بدن بودو گاهی مختص به اطراف ایشان باشد

### وشم

عبارت است از آن که جلد را بسوزننها بزنند و سرمه یا نیل در آن پر نمایند و نظرون یا سیاهی یا آب گندنا و جز آن بمالند تا آنجا نقطه‌های کبود یا سبز پدید آید و این عمل اکثر زنان هنود بر سلبیل زینت می‌کنند **علاج** اگر خواهند که آن را دور کنند باید که اول بنظرون و آب گرم آن را بمالند بعد از آن علكالبطم به غسل نرم کرده بر آن نهند و سه روز بسته دارند به عده بگشایند و نمک خوب بمالند و بعد علكالبطم بر آن بندند تا آن که سیاهی وشم به تمامه دور شود و اگر امثال این دوا فائده نکند غسل بلادر و دیگر ادویه بر آن نهند و برجای غسل بلادر سوزن بزنند تا اثر بلادر خوب فروتر رود و بعد زوال آن بمراهم مندمل سازند و دو دوائی که در باب کلف در قول شیخ گذشت نیز وشم

را قلع نماید **ابومنصور** گوید که این طلا بر آن نمایند که خون میت را نیز نیکو است چون بدان طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد یک جزو سنگ سرمه و کندر هر یک نیم جزو و بسایند و با سرکه برای وشم و به آب گشنیز تر بر دم میت طلا بالای طلا ده بار در یک روز نمایند همچنین سه روز به عده بنظرون شسته اعاده تدبیر کنند و سوزن بزنند و بر آن اشخار و آهک پاشیده بندند یا داغ نهند اگر کوچک باشد و یا ببورق بشویند و بر آن صمغ صنوبر نهند و تا ده روز بگذارند به عده بگشایند و یا بورق و عسل بگیرند و بر آن نهند **ابن الیاس** گوید که بگیرند نظرون و کندش و صمغ اجاص مساوی و کوفته بیخته سرکه کهنه و عسل به سرشند و بر موضع طلا کنند **گیلانی** گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون و در آب اشخار حل کرده بدان بر موضع وشم کتابت نمایند که قلع کند والا ادویه حاده قالعہ چون دیگ بر دیگ و فلدفیون و غیر آن طلا کنند بعد از آن معالجه قرحه نمایند

### حضرت و سواد

گاهی سبزی و سیاهی به سبب مردن خون زیرجلد به موضعی حادث شود و این به سبب ضربه یا سقطه بود که رگ باریک آنجا زیرجلد بشکافتد و خون از آن برآید و منجمد گردد و یا از خارج جراحی افتد در پوست و رگ و خون بفرات نیاید و زیرپوست جمع شود چنان چه بعد از فصد ضیق مشهود می‌گردد **علاج** بعد سکون حرارت و الم ضربه و سقطه برگ کرنب یا ترب یا پودینه سبز یا زرنیخ و اشق و یا نظرون سرخ و سرکه ضماد کنند و اگر این کفایت نه کند آن موضع را بسوزن بزنند و خون از آن پاک کنند اگر جامد نباشد و اگر جامد بود و سائل نشود جلد را از یک جانب بنوک نشتر شق کرده از آن جدا کنند پس آن را به آهستگی از سوزن بیرون آرند بعد از آن موضع را نمک بمالند و بنظرون و علكالبطم ضماد کنند و سبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خشکه گرم و نان گرم زائل می‌گردد و به قول جرجانی انجیر به سرکه تر کرده اثر خون را که در جلد مانده باشد زائل کند **اقوال اطبا** سویدی گوید که ضماد عسل مخلوط بنمک و کذا زاج محلول به آب و کذا مرزنجوش و کذا کنجد و کذا آرد ترمس مطبوخ و کذا زفت و دقاق کندر و کذا کمافیطوس و کذا جرجیر به عسل و نمک و کذا صبر و کذا زوفای خشک و



کذا پودینه دشتی و کذا آرد حلبه پخته و شرب و ضماد حاشا هر واحد مزیل آثار ضرب است **طبری** گوید که علاج این بر وجوه است آنچه بعض متأخرین اختیار کرده اند فصد مریض و نوشانیدن این مطبوخ است آب عنب‌الثعلب و آب بادیان برآورده عناب بزرگ در آن بجوشانند به عدها فشرده خیارشبر و ترنجبین حسب واجب در آن بمالند و صاف کرده سه طسوج سقمونیای مشوی و نیم درم مامیران چینی در آن حل کرده بنوشانند و امر پیرهیز کنند بعد از آن بر موضع شرط زنند و بر آن محاجم نهند تا که خون محتقن برآید بعد و گل ارمنی و گل مختوم در سرکه حل کرده طلا نمایند و **اما** متقدمین گویند که این آثار از حک و مالش در حمام و ریختن آب گرم بر آن در ایام بعیده زائل شود و گویند که صبر بر این تا که طبیعت آن را تحلیل کند اولی از شرط است و آنچه من معالجه بدان می‌کنم بعضی از آن اختراع است و بعض دیگر ماخوذ از کتب و دستوراتیست که فصد مریض کنند و استفراغ فضول نمایند اگر غالب باشد به عده طلای موضع دائم به روغن سوسن نمایند و گاهی طلای موضع بزرنیخ سرخ در سرکه حل کرده می‌نمایم و گاهی غسل را سوخته به سرکه طلا می‌کنم و از بهترین اشیا که در این آثار و غیر آن از شامه و خیلان استعمال کرده می‌شود این روغن است تا آن که مہرا گردد به عده بدان موضع را طلا کنند که این تحلیل خون محتقن در مدت قلیل کند و دیدم که اهل بصره علاج این آثار به این خصیص می‌کنند بگیریند آرد کرنسه و آرد نخود و اشنان کبار مساوی به عده اندک شکر سفید و اندک زرنیخ سرخ و اندک سنگ فلفل و اندک سنگسبویه داخل کرده باریک بسایند و در سرکه که اندر آن اندک فلفل مع لعاب اسپغول جوش کرده باشند حل کرده ضماد نمایند و این خطا نمی‌کند و از مجرباتست **مسیحی** گوید که برای سیاهی در چهره آرد حلبه آرد جو آرد باقلا بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد پنج مثقال نوشادر و اشق هر واحد دو مثقال اشق را به آب گرم حل کرده و باقی ادویه سوده سرشته قرص سازند وقت حاجت یکی از آن در سفیده بیضه حل کرده استعمال نمایند و گاهی برای آثار در چهره استعمال می‌کنند آب حلبه و بدان طلا می‌نمایند و یا مر را در طبیخ اکلیل‌الملک خیسانیده و در آن مغز بادام سوده آمیخته طلا کنند و یا بگیریند مغز تخم کدو و خربزه سوده در آب حلبه مطبوخ آمیخته طلا نمایند و یا بگیریند

برادهٔ عاج و آرد ترمس و در آب خربزه حل کرده طلا کنند و یا بگیرند سفیداب مرداسنگ مغسول نشاسته مساوی به عسل آمیخته طلا نمایند **دیگر** آرد باقلا آرد جوهر واحد چهار جزو ترمس بیخ سوسن بیخ نرگس هر واحد دو جزو صمغ یک جزو صمغ را به آب خربزه حل کرده ادویه بدان سرشته طلا کنند **دیگر** بادام مقشر پنج مثقال کتیرا صمغ عربی هر واحد سه مثقال آرد باقلا بیخ فوه طلا کنند و **ایضاً** برای قلع آثار سیاه از جلد عسل بلادر به روغن پسته حل کرده طلا نمایند و یا شرط زنند و بر آن دوی حاد بپاشند تا آن را بخورد به عده معالجه بمرهم نمایند **بوعلی سینا** می‌نویسد که آثار ضربه و آثار سیاه را قلع می‌کند مرداسنگ سفید کرده و آن را بچیزی از شحوم یا مغز نان طلا کنند و همچنین حجر فلفل معروف چون طلا نمایند آن را نفع بین کند و کذلک بقلهٔ که آن را فلفل‌الماء گویند و همچنین برگ کرنب و کندر و ترب و پودینهٔ رطب و زرنیخ هر واحد به مثل آب گشنیز و کرفس و اگر موضع را به آهک و نظرون سرخ مع سرکه تند لطوخ کنند آثار سبز زائل شود و همچنین کندر و نظرون و صبر قلع آثار بادنجانی نماید و افسنتین به عسل طلا کنند و کذلک علك‌البطم و **ایضاً** لادن و باید که بر عضو چند روز بگذارند و **ایضاً** مرهم داخلون نیکو است **طلائی** که برای آن جیدست مغز بادام تلخ یک‌درم صدف سوخته حرف سفید هر واحد دو درم ماش مقشر نیم درم نخود سفید مقشر دو درم کرسنه یک درم ترمس نیم درم کف دریا یک درم استخوان بسیار کهنه یک درم انزروت یک درم سائیده بکشکاب جو و شکر سرشته بزرداب معصفر طلا کنند **ایضاً** حکاک خرف نو بر عضو طلا کنند و کبه یکج به روغن جوز **ایضاً** نظرون اشق مر و گوگرد زرد مساوی از آن طلا به سرکه مکسورالحدت نمایند تا قرحه نکند همچنین قیمولیا و سرگین کبوتر و صابون و کندر مساوی به سرکه طلا کنند **ایضاً** شاخ گوزن سوخته سفید شده و کندر و آرد ترمس و آرد باقلا مساوی اشق نوشادر بادام تلخ هر واحد ثلث جزو کتیرا صمغ هر واحد ربع جزو **ایضاً** بعلک ضماذ کنند به عده بگیرند نظرون و آهک و خاکستر چوب انگور و به عسل سرشته طلا کنند و این برای نمش آثار قرح نیکو است و گاهی احتیاج به شرط افتد **مجوسی** گوید که برای قلع حضرت موضع را بنظرون بشویند و بعلک‌الانباط طلا نمایند و یا این ضماذ کنند نظرون و کندش و

صمغ آلو مساوی باریک سائیده به عسل سرشته ضماد سازند و ببندند و در هر سه تبدیل آن نمایند و خلانیدن سوزن و مسح خون و مالیدن نمک و ضماد بنطرون و علكالبطم قلع خضرت کند و بهتر از این دواى حاد معروف بدیگ بر دیگ است و چون لزوم طلای آن چند روز کنند تا موضع را بسوزد به عده روغن گاؤ بر آن نهند پس بمرهم منبت لحم علاج کنند

### آثار قروح و جدری

اثری که بر بدن بعد از قرحه و آبله بماند اگر غائر بود محتاج به اشیای مسمن بدن باشد و اگر مستوی بود مرداسنگ را سفید کنند و به روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده با سرکه و زهره گاؤ طلا کنند و اگر قرحه مانند دشنه باقی ماند چربی بط بمرهم داخلین آمیخته طلا کردن مفید بود و طریق سفید کردن مرداسنگ در بحث جدری در قول خجندی گذشت **سویدی** گوید که ضماد افسنتین به عسل و کذا پودینه نهری به شراب پخته و کذا لادن در روغن گل یا شراب حل کرده و کذا بادام تلخ و کذا نانخواه به عسل آمیخته و کذا قطران و کذا بیخ نی فارسی و کذا امره و کذا بیخ قنارالحمار خشک به سرکه و کذا آب بیخ شقائقالنعمان و کذا عصارة کرنب به شراب و کذا قشار کندر و کذا فاوانیا و کذا ریوند به سرکه هر واحد جاهای آثار قروح نماید و ضماد گل خشخاش آثار داغ را ببرد **ابوسهل** گوید که برای قلع آثار قروح بر مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نماید و یا بر آن دیاخلیون بچسپانند و یا نان میده بخرما سرشته بر آن چسپانند و برای دور کردن آثار جدری و قروح مرداسنگ مربی بیخ نی خشک آرد نخود استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حبابان قسط تلخ بلعاب حلبه و تخم کتان آمیخته طلا کنند **شیخ** می فرماید که همه ادویه قویه از آنچه مذکور شد ضعیف از آن آثار قروح را نفع کند و از ادویه مذکوره برای این مجرب پیه خر و آب بیخ نی تر به اندک عسل و حبق بنمک طعام به عسل سرشته است و فاشرا را در زیت بپزند تا غلیظ گردد و این مجرب است و همچنین ضماد به این صفت بگیرند ایرسا و قسط و مرداسنگ مغسول و شاخ گوزن سوخته و بورق و اشق سائیده استعمال کنند حتی که نمش و کلف

را نافع و **ایضاً** بگیرند پشک شتر یا گوسفند کهنه سفید و استخوان بوسیده و خرف نو و نشاسته و مغز تخم خربزه و آرد نخود هر یک ده جزو بیخ نی خشک بیست جزو ترمس بیخ جز حبالبان پانزده جزو و به ماءالشعیر سرشته طلا کنند و اگر در این قسط و مر و زراوند هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و بمعالجۀ این آثار در بحث جدری اشاره کرده ایم **مجوسی** گوید که در آثار قروح و جدری مُرداسنگ مربی و غیر آن که در قول ابوسهل گذشت به آب تخم خربزه یا به آب باقلا طلا کنند **دیگر** بگیرند طحلب در زیت بپزند تا آن که غلیظ گردد بر موضع طلا نمایند و یا بگیرند پیه گورخر و پیه بط و بر موضع اثر به مرات بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهرۀ بز و زهرۀ بقر و بر اثر طلا کنند و یا بگیرند عصارۀ کرفس و فراسیون و باریک سائیده به عسل آمیخته طلا نمایند

### بادشنام

سرخی زشت و فاحش است مشابه سرخی کسی که آن را جذام شروع گردد و بر چهره و اطراف ظاهر شود و خصوصاً در سرما و سردی و گاهی با آن قروح بود و سبب او بند کردن سردی است بخار کثیر دموی را زیرجلد و چون فاسد شود و در جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض بکسی باشد که خون او گرم سوداوی بود و لهذا معالجه او بعلاج کسی باشد که آن را جذام ابتدا کرده باشد **علاج** اول فصد سر رو کنند و اسهال به مسهل بارد یا مطبوخ هلیله نمایند و ماءالجبن نوشانند و یا آب شاهترۀ مروق با سکنجبین اف تیمونی علوی خان دهند به عده اطریفل شاهترۀ علوی خانی خورانند و نخود سوده در آب گشنیز سبز سرشته ضماد کنند و در تفتیح مسام کوشند بحمام و این بخور برگ شاهترۀ و نیم سبز و گز و سرو و بادیان و گل گز هر یک سه توله و اگر فائده نشود تدبیر او به تدبیر ابتدای جذام کنند و بر عضو حجامت نمایند و زلو بچسپانند و عقب آن بچیزی درشت بخرانند تا از آن خون بسیار سیلان کند به عده نمک بمالند تا خون باقی بگدازد و تحلیل شود و موضع خراش و قرحه را بمرهم احمر و مرهم حل طلا کنند و نافعترین اشیا برای انجذاب خون باقی مانده در عضو آن است که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را گداخته بر شد به عده به آب گرم بشویند و در روزی به مرات اعاده آن نمایند تا

آن که ماده به تمامه بیرون آید و جلد پاک بماند و مولودی هرگز علاج نپذیرد **ابن الیاس** و **خجندی** می‌نویسند که علاجش اخراج خون است و زلو در این بهتر از حجامت است و اما از فصد برای ازاله امتلای عام چاره نیست و صاحب او از نوشیدن آب سرد و نشستن در خسخانه و مسکن مهلب شمال و هوای بارد حذر کند و هر صبح ماءالجین به سکنجبین ساده یا دیناری بنوشانند و تنقیه به مطبوخی کنند که در آن هلیجات و شاهتره و افتیمون و تربد باشد و مفرح بارد یاقوتی آن را نفع بلیغ کند **گیلانی** گوید که در این مرض شدت تبرید مع تقویت نمایند و خاصه تا مع تبرید مسکن مانع از تبخر باشد و در این مفرح بارد یاقوتی استعمال کردم و نفع بین نموده فصد رگ بینی بعد فصد قیفال کثیرالنفع است و از خواص فصد ارنبه است که آن ازاله حمرت کریهه حادث بوجه نماید و چون فصد این رگ کسی نماید که این سرخی آن را نباشد این مرض و حمرت آن را پیدا شود و این از خواص است و اما زلو کمتر در این سرخی می‌چسپانند بنابر رداءت ماده وحدت آن پس باید که اولاً بصابون و انجیر طلا نمایند و ترک کنند حتی که امتصاص آن نماید به عده به آب گرم بشویند بغیر آن که بسوزد و به مرات اعاده بر آن نمایند

### فساد لون

یعنی تغییر رنگ از مجرای طبیعی به سوی آن که مشابه خلط غالب باشد مثل زردی و سیاهی در یرقان و غلبه رصاصیت در بلغم و شدت سرخی در خون و **شیخ الرئیس** می‌فرماید که رنگ جلد مستحیل می‌شود سیاهی به سبب آفتاب یا سردی یا هوای قحط و قلت استحمام یا تناول طعامهای شور و گوشت نمک سود یا استحاله خون بسوداویت و مستحیل عط می‌شود بزردی به سبب اسباب زردکننده رنگ که آن طول امراض و غموم و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع و حرارت شدید هوا و شرب آبهای ایستاده است و از ماکولات نانخواه و کثرت شمیدن او حتی که نظر بدان چنان چه گفته‌اند و سرکه و ادمان او زرد کننده چهره است و زیره شرباً و لطوخواً به سرکه و طول مقام در خانه که زیره بسیار در آن باشد و استکثار تناول سرکه و خوردن گل حتی که سدد در فوهات عروق افکند و **سمرقندی** می‌گوید که تغییر لون در اکثر یا از دفع طبیعت بود خلط مفسد لون را به سوی ظاهر جلد چنان چه در

بحرانات و یا از غلبهٔ فضول در بدن و اختلاط او با خون مثل آن که در یرقان سیاه و در عارض شود و یا از فساد مزاج احشا مثل طحال چون از جذب سودا از جگر ضعیف شود و مثل جگر چون از تمیز سودا یا صفرا از خون یا از دفع آنها به سوی مفرغ آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام و ضعیف شود و یا از سور تدبیر تاکل و مشرب چنان چه سیاهی رنگ از کثرت خوردن پیاز و کرنب و زردی رنگ از کثرت تناول نانخواه و زیره و افایهٔ حاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم می‌شود که رنگ بدن تابع اخلاط بود چون متحرک به سوی عمق بدن نباشد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی بسیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اسود یافته شود سببش یرقان اسود باشد والا حال طول مقام در آفتاب یا سردی یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول ملوحات بپرسند پس تقدم هر کدام از اینها که یافته نشود از حال تقدم طول مرض و غم و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع و قیام در هوای حار و شرب آب غیرجاری و خوردن نانخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت سوال کنند پس اقرار هر کدام از این اسباب که نماید سببش همان باشد والا بحال جگر و معده نگاه کنند اگر در یکی از این هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصهٔ آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضاً در رنگ ممعود سفیدی بیشتر بود و در لون مکبود زردی اکثر باشد **علاج** اگر سبب فساد رنگ دفع طبیعت خلط مفسداللون را بظاهر جلد باشد تنقیه به مسهل موافق آن خلط نمایند و ادویهٔ جالیه چون آرد جو باقلا و نخود و تخم ترب و ایرسا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا بوده و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن به آب نیم‌گرم بشویند و یا قدری روغن گل افزوده در شب طلا کنند و صبح آرد نخود که در آن سنبل‌الطیب باشد مالیده به آب گرم بشویند و به روغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند و **اگر** سببش کثرت ماده در بدن باشد تنقیه بدن از خلط فاسد موجب آن یعنی صفرا یا سودا نمایند چنان چه در یرقان اصفر و سود مذکور شد به عده اطلیهٔ جالیه استعمال کنند و **اگر** سبب آن فساد احشا باشد بهر تقویت آن آنچه در باب ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت به‌کار برند و **اگر** سبب او طول قیام در آفتاب یا هوای گرم و سرد

باشد استحمام نمایند و به آب گرم انکباب کنند و عقب آن ادویۀ جالیه بمالند و در گرمی هوا تبرید نیز استعمال کنند و **اگر** به سبب تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب آن مقاسات امراض باشد بتقویت پردازند از خمیرۀ مروارید یا دواءالمسک به عرق عنبر و شربت یاقوت و **اگر** به سبب فقدان غذا باشد تکثیر طعام مؤلد خون رقیق کثیر جید چون ماءاللحم و بیضۀ نیمبرشت و نخود و انجیر فرمایند و **اگر** از غم باشد ازاله آن نمایند و بتفریح قلب کوشند و **اگر** سبب کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیۀ مولد خون خوراندند و **اگر** به سبب وجع باشد تسکین الم کنند ذکر ادویۀ مفرده محسن لون کثرت خوردن پیاز به سرکه پرورده در تخمیر وجه و تحسین لون مجرب سویدی است و کثرت تناول کرفسالماء و کذا قراصیا و کذا جوز جندم به عسل و کذا هلیله سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا بقله ترنجان مسلوق و مطیب به روغن بادام و کذا برنج و کذا حاشاً و کذا پرسیاوشان و کذا پیاز عنصل بریان و کذا حبالآس و کذا حماما و کذا سر کبوتر مع پر که بر آن باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر هر واحد محسن لون و مزیل صفت وجه است و اگر خبثالحدید سه اوقیه مثل غبار سوده و در صلابه دوازده بار شسته در دیگ مسی اندازند و بر آن زیت آن قدر که سه انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث آن برود و حرف باریک سوده یک اوقیه آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز یک ملعقه بلیسند تحسین و تصفیۀ رنگ نماید و حق آن است که خوردن خبثالحدید و بر مغاجین آن در سرخ کردن رنگ رو و دفع زردی آن عظیمالنتفع است و بتجربۀ راقم رسیده و خلط سنبل هندی و کذا سرکه نصل در اشربه و اغذیه و غسل وجه از ایرسا و کذا به آرد نخود و کذا به آرد کرسنه کذا به آرد باقلا و تخم شلجم و کذا به آرد برنج و کذا به آرد ترمس و طلای روغن زنبق یا سوسن به موم زرد بر چهره و کذا غریالسمک به آرد باقلا و کذا میدۀ گندم بسفیدۀ بیضه به مرات و کذا نمک اندرانی و آرد باقلا و کذا آرد جو به آب غوره آمیخته در شب و شرب شیر لاسیما شیر زنان و شیر بز و کذا آب نقوع و نخود و کذا نقوع عذبه و کذا خمر صرف هر روز بر نهار و کذا طبیح ابریشم به شکر و کذا طبیح انیسون هر یک محسن لون است و گویند که مالیدن برگ خرزهره و گل آن بیعدیل است و کذا

گذاشتن خرقة سبلول به طبیح شیطرح بر چهره روی سرخ کند **ذکر ادویه مرکبه** که تحسین رنگ نماید **أمبینه** که برای جلای رو و نرمی و برآقی آن معمول ترمس تخم ترب تخم شلجم نرکچور چاکسو قسط شیرین حبالبان حسن یوسف یعنی کلملی هر یک چهار ماشه مروارید ناسفته دو ماشه سفیده کاشغری زراوند مدحرج بیخ سوسن شیطرح فوه مصطکی زعفران آرد باقلا آرد جو نخود بریان آرد برنج کندش تخم جرجیر کف دریا مغز تخم خربزه مغز تخم کدوشیرین مغز بادام هر یک چهار ماشه کوفته بیخته قرص سازند و به کار برند **ایضاً** که جهت تصفیه و تحسین لون برای خیرالنسا بیگم تیار شده بود آرد جو ارد باقلای مقشر آرد کرسنه آرد ترمس نخود نشاسته آرد عدس هر یک شش ماشه مغز تخم خربزه یک توله کتیرا چهار ماشه کوفته بیخته استعمال نمایند **غمره** مغز تخم تربوز مغز بادام آرد برنج مغز تخم خربزه بیخ بنفشه مغز تخم خیارین خشخاش سفید ریزه سفید گلنار گل سرخ گل معصفر پوست نارنگی برگ و بار نیم باربکاین برگ خار شتر پوست انار گل ببول گل خطمی استخوان بوسیده صدف سوخته لعاب اسپغول لعاب بهدانه **ایضاً** زردچوب به رنگ کابلی الایچی زعفران مجیه اشنه سنبل الطیب سعد محلب بیخ کبر بسفائج بیخ نی مامیران فوفل زرنیخ به شیر سوده **دیگر** پوست درخت سرس سورنجان مویز خردل به شیر سوده **دیگر** پیاز عنصل تخم کنجی حسن یوسف قسط مروارید انزروت لک کف دریا سنبل الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل الملک ایرسا **دیگر** آرد عدس آرد نخود مقشر آرد شریف آرد باقلا بار درخت برآرد تخم پنوار آرد جو مغاث سفیده تخم مرغ آب سبوس شیر درخت انجیر روغن چنبیلی پوست تخم مرغ **ایضاً** به جهت آثار جلدیه و تصفیه لون مفید آرد جو نه ماشه مرداسنگ مغسول شش ماشه سرکه کهنه روغن چنبیلی هر یک دو توله روغن گل یک توله لت کرده بر بدن بمالند **غسول** که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب صاحب تحفه است پرسیاوشان شیخ ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج مساوی جوشانیده به آب آن روی را مکرر بشویند **اقوال مهره** شیخ می فرماید بدان که هر چیز که تحریک خون و روح به سوی جلد می کند آن رونق و صفائی و سرخی آن را می پوشاند و بعینه آنچه جلای خفیف می نماید جلد را رقیق تر می گرداند و از آن آنچه بر روی آن



مرده باشد به لطف می‌زداید و خصوصاً اگر در آن صمغ باشد و با این همه احتیاج می‌افتد بپوشیدن او از گرمی و سردی و هوا و اشیای محرک خون به سوی جلد این فعل بر چهار گونه می‌کنند یکی بتولید خون و خصوصاً رقیق دوم بتنقیه خون سوم بنشر خون و بسط او بتحرک او به سوی خارج و تفتیح مجاری او **چهارم** بتجذب او بقسر از داخل به سوی خارج و اشیای محسن لون به طریق اول مثل تناول نخود و بیضه نیمبرشت و ماء‌الحم و شراب ریحانی است و تناول انجیر خون رقیق مندفع به سوی جلد پیدا می‌کند و بدین سبب سپش بسیار در بدن پیدا می‌نماید و از ناقهین کسی که رنگ او بد گردد و اراده کند که رنگ او به رنگ قدیم عود کند به انجیر خشک و به بسد انتفاع یابد که این هر دو نون لطیف و حرارت غریزی را بیفزایند و از آنچه برای این مجرب است این است که چند روز متواتر برناشتا شراب و شیر بنوشند و اشیائی که بتنقیه خون این عمل کند مثل اطریفل صغیر و هلیله مربی است چون بدوام استعمال نمایند و هلیله کابلی قویتر از اطریفل است و اشیائی که ببسط خون و نشر او این فعل کنند مثل حلتیت و فلفل و سعد و قرنفل است چون در طعام افتد و مثل زعفران با وجود آن که زعفران خون را رنگین نیز می‌کند و خصوصاً در میفختج و شربت آن تا یک درم است و مثل زوفا بگیرند زوفای خشک دو درم زعفران نیم درم و با شکر بخورند و ایضاً وج محسن لون است و لعبت بربری از درم تا دو درم چون در سویقهها خوب مخلوط کرده بنوشند تا مورث اشتعال فاحش نگردد و از به قول مثل ترب و گندنا و پیازست و کرنب خاصه و ادمان اکل او و ثوم نیز و از افعال و حرکات اغتیاظ و غضب و جدال و ریاضت معتدله و کشتی است و ایضاً سر و رو طرب و مطالعه اشیای مونس از افعال و اعمال مثل سماع خوش و مجالست انظاف و ظراف و نظر بطرف اصناف مبادرت از برهان در سبق و نظاره اسپ تاختن و اشیائی که از خارج بجذب و نیز بجلا این فعل کنند لطوخت و غسولات است مرتب از آرد باقلای مقشر و آرد جو و کرسنه و آرد گندم و نشاسته و آرد نخود خاصه و آرد عدس و آرد برنج و غری‌السمک و ایرسا و لادن و انجیر و کندر و مصطکی و روغن آن و پوست بیضه و گوشت صدف و مقل و مرتک و سفیداب و براده عاج و استخوان بوسیده و محلب فوه الطیب نیز در این قوی است و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار

و خربزه و قطف و کدو و آرد تخم ترب و تخم جرجیر و اکثر آن است که چهره و رنگ را صاف و پاک می‌کند طلا  
بنشاسته و کتیرا با شیر هر روز و عصاره قنابری و زرداب عصفرو شیرها که همان وقت دوشیده باشند و طبیح  
اظلاف گوساله که در آن مهره کرده باشند و طبیح لحم صدف و سفیده بیضه و طبیح حلبه و طبیح اکلیل‌الملک  
**غسول جید** باقلای مقشر کرسنه ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود نشاسته از آن غسول سازند **غمره جید**  
بگیرند آرد باقلا و آرد جوهر واحد یک جزو آرد نخود یک جزو عدس مقشر کتیرا نشاسته هرواحد نیم جزو مغز تخم  
خربزه دو جزو زعفران به قدری که رنگین کند بشب طلا نمایند و صبح به طبیح پوست خربزه و طبیح بنفشه و  
مانند آن بشویند **دیگر** بگیرند بادام شیرین و کتیرا و صمغ و آرد باقلا و ایرسا و غری‌السمک مساوی و غری را در  
آب بمقداری که همه را کافی باشد گداخته ادویه آمیخته طلا سازند **دیگر** آرد باقلا و جو و نخود و میده گندم  
بسفیدی بیضه طلا کنند و از چیزی که تجلیه قوی کند بلبوس و پیاز و بورق و نانخواه به عسل است و اشق و روغن  
بابونه و میعه سائله شدیدالتنقیه است و کبریت نیز و زرنیخ و سرگین سوسمار و بیخ نرگس **غمره قویه** بگیرند  
زرداب معصفر و بپزند تا غلیظ گردد پس از آن یک اوقیه بگیرند و به این ادویه به سرشند سرگین گنجشک و آرد  
ترمس و آرد نخود و مغز تخم خربزه سوده با هم آمیخته طلا نمایند **غمره دیگر** کتیرا و آبگینه شامی مثل غبار  
سوده و زعفران و ترمس و مغز پنبه دانه هر واحد یک مثقال به روغن بادام طلا کنند و چون هر شب بخردل سفید  
و زرنیخ سرخ یا زرد به شیر بر چهره طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد لیکن باید که به احتیاط  
باشد زیرا که زرنیخ در بشره قرحه می‌کند پس مقدار و بسیار اندک و مقدار شیر زیاده کنند و این ادویه قوی‌الاجلا  
سحنه را که در ابتدای جذام باشد و آن را شکر و نشوز و سمن نامند چون بر آن استعمال کنند آن را زائل کند و  
ایضاً از چیزی که مختص بدان است و بقوت تنقیه نماید این است موم سفید بورق کندر و گوگرد زرد مساوی به  
سرکه قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت به سرکه و عسل استعمال نمایند و کف بورق در این بهتر از بورق است  
و ایضاً بگیرند صابون و اشق هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگدازند و بر آن کندر و مصطکی و نظرون مساوی

نه اوقیه اندازند و خوب بسایند و بشب استعمال کنند و ایضاً آرد کرسنه و آرد نخود باقلا و جو و ترمس و ایرسا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل سوسن نیم نیم جزو و قرص سازند و **بدانند** که همه آنچه در کلف و برش و آثار و کمودت خون نفع کند آن در این نفع قویتر نماید و اندک از آن کفایت باشد **خجندی** گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات امراض و صوم بسیار و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع حادث شود پس تدبیر هر واحد از آن بچیزی نمایند که مناسب آن باشد از تناول اطعمهٔ جیدالکیموس از لحم ماکیان و چوزهٔ آن و تیهو و خرفان و جدی و ماهی رضاضی و زردهٔ بیضه نیمبرشت و قلیه بگزر و پیاز و انگور پخته و استعمال حمام به آب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و عقب او اندک از شراب ریحانی بنوشند و استعمال اطلیهٔ جاذبهٔ خون به سوی ظاهر بدن مثل طلا بتخم خربزه و خردل و مر و مصطکی و کندر به شیر تازه کنند **غمرة مصفی رنگ** بادام شیرین مقشر نشاسته کتیرا همه را به آب عصفر آمیخته شب بر و طلا کنند و صبح به آب گرم مطبوخ بنفشه و سبوس گندم بشویند **غمره** که روی را سفید کند و از اخلاط فاسده پاک نماید آرد جو آرد نخود آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب به شیر سرشته بر روی طلا کنند و صبح به طبیح بابونه و بنفشه بشویند **دیگر** که چهره سرخ گرداند زعفران فوه الصبغ فاسده کندش مرمکی مصطکی مساوی به آب پیاز بلبوس سرشته شب برو طلا نمایند و صبح به آب گرم بشویند و گاهی احتیاج بتسوید وجه یا بزد کردن آن به سبب مصحلت امور افتد غرض از آن است که احوال بر غیر متشبه گردد **طلائی** که چهره را زرد گرداند زیره زرداب معصفر هر دو سوده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند و دائم آن را ببینند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون است **طلائی** که رنگ را سیاه گرداند نورا مرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آن را آنچنان سیاه کند که انقلاع او دشوار گردد و هرگاه ارادهٔ قلع او کنند بسرکه که اندر آن اشنان سبز جوشانیده باشد بشویند و بمصل و یا بترشی ترنج و یا به آرد جو به سرکه مکرر بمالند تا به حالت اولی عود کند **ابومنصور** گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کتیرا و به شیر سرشته طلا کنند و هرگاه خشک شود بر آن اعادهٔ طلا تا یک هفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و کتیرا و

بسفیدی بیضه آمیخته طلا نمایند و یا بدان هر روز روی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و رقیق و صاف گرداند شیر و شحوم و امخاخ و ادهان و لبوب است چون مفرد و یا مرکب از آن بخورند حریره که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و در شیر حل کنند و از آن حریره بنشاسته و روغن بادام بسازند **قرص** که همین عمل کند بگیرند شیر و در آن شکر حل کنند و در آن روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلباب گندم سرشته بخورند و **ابن ماسویه** گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ ببرد و **محمد بن زکریا** گفته که طلای چهره به عسل در شب و غسل او به آب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را بقیمولیا یک رطل نطرون بریان ایرسا سعد سنبل الطیب هر یک یک اوقیه بشویند صاف و نیک گرداند و از اغذیه که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و ترب و گندنا و نشاسته و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه بنمک و انگزد و ثوم و کرسنه و انیسون و زعفران است و زوفای خشک خاصه در تحمیر لون و استحمام به آب گرم شیرین رنگ را سرخ گرداند **دوائی** که رنگ را سرخ کند بگیرند زوفای خشک ده درم زعفران سه درم انیسون پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث الحديد و فنجنوش رنگ را سرخ و صاف کند و **بختیشوع** گوید که اگر چند روز شیر به شراب آمیخته بنوشند تحسین لون نماید و ایضاً خوردن خاکستر طرفا با شکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه رنگ را زرد گرداند مقام در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکه است و تناول گل و انگشت و زیره و نانخواه خاصه شما و اکلا و آنچه رنگ را سیاه کند آن تعرض به آفتاب و با دست و تناول اغذیه نمکین و تعب و ترک استحمام و طلای مصفر و مسود هر دو در قول خجندی گذشت **طبری** گوید که فساد بشره گاه عارض می شود برای انسان از دو سبب **یکی** از مرض و آن دو قسم است یا از افساد احشا مثل طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدید **دوم** از بدی غذا و سوء تدبیر و این همه اولاً محتاج به اصلاح غذاست و اصلاح احشا و صبر بر فاقه تا آن که هضم او قوی گردد و

خون او تازه شود و اگر بعد از آن فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر و مغز بهدانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و بادرنگ کف دریا و گلی که در سفیداب یافته می شود مساوی همه سائیده به شیر تازه و اندک عسل آمیخته شب بر و طلا کنن و صبح بشویند و گاهی این همه به شراب آمیخته بر رو طلا می کنند و گاهی بلعاب اسپغول می آمیزند و بر پارچه طلا کرده بر روی می چسپانند به عده قلع کرده به آب گرم که در آن سرطانات نهری جوشانیده باشند می شویند و این در تحسین لون متغیر از اسباب مذکوره بالغ النفع است و اما تحسین لون عرائس و الوان اصحا پس بگیرند سفیداب اصفر که از اسرب و رصاص قلعی می گیرند و در شیر زنان حل کنند و پنبه بدان بیالیند و روی را به آب گرم شسته بجامه پاک کرده آن پنبه را بر رو بگردانند و ساعتی روی را پوشیده بکشایند که این رنگ چهره صحیحان بسیار نیک کند و از چیزی که بدان تغیر رنگ به سوی سیاهی نزد حاجت او می کنند این است که بگیرند خبث الحدید مثل غبار سوده و با عدس سوخته سوده آمیخته بر رو طلا نمایند به عده در حمام داخل شوند و بر آن آب نیم گرم بریزند به عده روی را بدست بمالند که این تغیر او بسیاهی شبیه به الوان تسوید شمس گرداند و از اشپای که بدان رنگ را زرد می کنند این است که بگیرند زیره کرمانی و با ربع آن زرد چوب بسیایند و به آرد جواری آمیخته بر چهره طلا کنند به عده به آبی که در آن انجیر پخته باشند بشویند که این چهره را مثل رنگ مریضان گرداند و از چیزی که بدان رنگ چهره سرخ شبیه بشقرت گردانند این است که بگیرند شیطرح هندی و در سرکه جوش خفیف دهند به عده خرقة در این سرکه آلوده بدان ضرب خفیف متواتر بر چهره دهند که این روی را بسیار سرخ کند بغیر آن که معلوم شود که این سرخی از لون طبیعی او نیست **ابن الیاس** گوید که هرگاه رنگ شاطب بود و اراده سفید کردن او بود هر صبح جلاب سکنجبین ساده ده درم و شربت سیب دو درم به گلاب ده درم بنوشند و غذا قلیه با توابل از لحوم به گردن بزغاله بگزر نر یا پیاز و از اطعمه غلیظه مولد سودا خاصه از نانخواه و کروبا و حیصل حذر کنند و غمره استعمال نمایند بگیرند بیخ نی و تخم خربزه و آرد ترمس و آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود مساوی به

شیر تازه سرشته بر رو طلا کنند و چون اراده سرخ کردن روی باشد تدبیرش خوردن لحوم و حلویات و ترک استفراغ و مشی بسیار و ریاضت و تعب و خواب روز و جماع است و امر بخوردن سیر و پیاز و گزر و قلیه متوبله و استحمام کثیر به آب گرم و دلک وجه در حمام بخرقه بدلک لین معتدل کنند و چهره را بلک مع اندکی سفیداب ارزیز طلا نمایند **گیلانی** گوید که این غمره چهره را سفید گرداند جو مقشر چهار جزو تخم خریزه آرد باقلا آرد نخود سبوس جواری و کتیرا هر واحد دو جزو ترمس یک جزو همه را باریک سائیده شب طلا کنند و صبح بشویند و سه روز یا پنج روز این عمل کنند **دیگر** که وجه را جلا دهد بادام شیرین و کتیرا و آرد نخود و باقلا سائیده به ماءالشعیر در شب طلا نمایند و صبح به آب سبوس بشویند **دیگر** بگیرند آرد عدس و نخود و باقلا و آرد ترمس و جو و بادام شیرین مقشر باریک سائیده هر واحد یک جزو کتیرا نیم جزو بورق صناعت ربع جزو همه را باریک سوده به شیر تازه به سرشند و بر رو طلا کنند و یک شبانه روز بدارند به عده به آبی که در آن سبوس آرد سفید جوشانیده باشند بشویند و دو سه بار اعاده آن کنند تا آن که روی سفید گردد **دیگر** که بهتر است اشنان مربی به آب خربزه سه روز و خشک کرده سائیده یک جزو پوست عدس پوست بیخ نی هر واحد ربع جزو همه را باریک سائیده به آب سرشته بر چهره طلا کنند و تضمید برگ کرنب یا ترب یا پودینه قویتر از آن است کسی که اراده تحمیر وجه کند ادمان خوردن لحمان و شرب شراب جید کهنه و اکل ثوم و سفرجل و استحمام به آب گرم بسیار کند و چهره را دلک معتدل نماید و زنان با وجود این تدابیر بر چهره خود گلگونه مرتب از لک خوب ساخته به اندک سفیداب ارزیز طلا نمایند **سرهندی** گوید که در فساد لون از مجربات خبث‌الحدید بر به این صفت است بگیرند خبث‌الحدید کهنه که در ویرانه یافته می‌شود و در آتش سرخ کنند و در بول ماده گاؤ نازائیده هفت بار سرد نمایند به عده در نقوع ترپهله هفت مرتبه بعد از آن اقراص بسیار ساخته در ظرف مسی نهند و بر آن برگ درخت پیپل بپوشند و زیر و بالای او پاچک دشتی نهاده آتش دهند تا آن که اقراص بسوزند و در آب لیمو هفت بار پس در سرکه هفت بار و همچنین در آبکامه سرد کنند به عده در آب گهیکوار اقراص ساخته به دستور سابق بسوزند بعد از آن در

شیر آکه تر کنند و بدان لطوخ سازند و در ظرفی کرده گل حکمت نمایند و در آتش پاچک دشتی بسوزند و بعد سرد شدن برآورده باریک سوده بردارند و به قدر یک ماشه به روغن گاو لت کرده بخورند و این مجرب جیدست و چیزی از عقاقیر در این باب عدیل او نیست

### حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی

شیخ می‌فرماید لازم است که بسفیدی بیضه یا به آب صمغ یا به موم روغن طلا کنند و یا بگیرند نان میده و در آب تر کرده صاف نموده هم چند آن سفیدی بیضه آمیخته بر چهره بمالند **خجندی** گوید که این غمره در سفر برای حفظ وجه از گرمی و سردی نافع است کتیرا صمغ عربی لعاب اسپغول خشک سوده لعاب بهدانه مساوی بسفیده بیضه آمیخته خشک کننده به عده سوده به شیرۀ تخم حرفه سرشته وقت سیر طلا نمایند و هنگام آرام بشویند و ایضاً کعک در آب تر کرده بر رو طلا کنند و این غمره با وجود منعفت مذکوره چهره را سفید نیز می‌کند آرد نخود نشاسته کتیرا سفیدی بیضه به روغن گل یا بشحم ماکیان آمیخته بشب طلا کنند و صبح بشویند به عده طلا نمایند جرجانی گوید که سمید پاکیزه در آب صمغ حل کنند و با سفیده بیضه مرغ طلا کنند **حکیم صادق علی خان** می‌نویسد هر که در سفر باشد ضرور است که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی لزج مثل لعاب اسپغول و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا نمایند تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و نان خشک در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گذاخته تکرار از آب بشویند نیز در این باب مفید است و بعضی عطر هم در این ترکیب داخل می‌کنند بسیار خوشبو می‌شود

### شقاق جلد و اطراف و وجه

بعضی ترقیدن پوست بدن در هر موضع و دست و پا در وی سبب جمیع شقوق یبوست جلدست و این یبوست یا از اسباب خارجی باشد مثل گرمی مجفف یا باد منشف نداوت یا سردی مکثف مجمد یا غسل به آب سرد یا آبهای قابض چون شبیه و زجاجیه و مانند آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس سازج یا با ماده حاده حریفه

مجفبه و اکثر حدوث شقوق دست کسی را افتد که مزاولت اعمال حارهٔ محلله مکثفه کند بواسطهٔ کثرت تحلیل رقیق ماده و به قول **شیخ شقوق** پای گاهی به سبب ابخرهٔ ردیه و گاهی به سبب یبوست و قشف افتد و **بالجمله** گاهی بدان انتفاع گردد به سبب چیزی که از آن متحلل شود و به قول **گیلانی** حدوث این از یبوست ساذج بسیار نادر بود و گاهی از حدت اخلاط نیز حادث شود و **صاحب کامل** گوید که حدوث شقاق حادث در کفین و اسفل قدمین و عقب از مرهٔ سودا و از سوءمزاج یابس بود که بدین مواضع غالب آید و **طبری** گوید شقاقی که در عقب دست حادث شود طیب را لازم نیست که از آن تهادن نماید چه اگر آن بزرگ شود مزمن گردد و از حرکت منع کند و سبب مولد آن بیس جلد و قشف اوست حتی که عضو را منضغط سازد پس شق گردد و اکثر در سرما حادث شود و اما کسی که دست و پای و روی او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد آن به سبب حدت خون بر آن و غلبهٔ بیس بر آن بود و بعضی گویند که انشقاق گاهی زنان را در نزدیکی اوقات حیض و دور افتادن آنها از ایام مقررهٔ حیض بنابر توجه فضلات به اعالی و از یبوست مزاج هم می‌باشد و بسا باشد که همه بدن را فرا گیرد چنان چه بعد آتشک بیشتر بود و چون کهنه گردد احداث جذام می‌نماید و این نوع عسرالعلاج می‌باشد و راقم بعضی را از صاحبان استسقای لحمی دیده که بر ساقها و خصیتین ایشان به سبب کثرت ورم و شدت تمدد جلد شقاق عارض شد و از آن آب جاری گردید و این علامات ردیست **علاج** آنچه از اسباب خارجی افتد تلئین جلد به قیروطیات و ادهان مرطبه و شحوم نمایند و هرچه برای حفظ جلد از آفتاب مسطور شد همه اینجا فائده می‌کند و آنچه از اسباب داخلی بود تبدیل مزاج و ترطیب او کنند و لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر دادن و شیر بز همراه خاکشی به تدریج افزون معمول است و اگر به سبب خلط ردی باشد اول تنقیه به فصد و مسهل سودا از هلیلجات و غیره کرده ماءالجین بدهند بعد از آن ترطیب بدن بنوشیدن شیرها و خوردن روغن‌ها و مالیدن مرطبات و قیروطیات باید کرد و اگر در قرب حیض افتد اول تا یک هفته متواتر استحمام فرمایند و فصد هر دو صافن و یا مابض و یا عرق‌النسا کنند و باقی تدبیر آنچه در احتباس حیض ذکر یافته به کار برند که بمجرد گشادن حیض خودبخود زوال می‌پذیرد و



چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا باریک سائیده با هم آمیخته در ترقیدگی پاشنه پر کنند نافع بود و مغز ساق گاؤ و چربی و روغن بنفشه به اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فائده می‌کند و تشقق پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود قوابضات مانند حنا و بلوط و گلنار و پوست انار و جوزالسرو بکوبند و با سرکه جوشانیده ضماد کنند و شقاق چهره را از موم و زوفای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نیز سود دارد و شقاق دستها را کنجد سوده و بنفشه سوده بادهان و شحوم سرشته نفع می‌کند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** نافع شقاق اگر شقائق‌النعمان را بازیت در شیشه کرده سر او بند نموده چهل روز در آفتاب بیاویزند شقاق عارض از سردی و حکه تابع آن را مجرب سویدی است و کذا ضماد علكالبطم مخلوط به زیت خوشبو و کذا زفت به زیت گداخته و کذا چربی بز ماده گداخته نیم‌گرم تا سه مرتبه و کذا زیت فتیلۀ چراغ نهادن مجرب اوست و **ضماد** سرطان در روغن کنجد پخته تا مهرا شود صاف نموده موم در آن روغن گداخته و کذا اشق به آب حل کرده و کذا اقاکیا و کذا روغن حلبه ده درم موم دو درم و کذا لعاب حلبه به روغن گل و کذا انجیر کوفته و زیت و موم و کذا راتینج و روغن کتان و کذا عنصل بریان به عسل و کذا حب‌المحلب و کذا روغن سفرجل به موم و کذا روغن بادام یا روغن گل بسندروس و کذا آب برگ انجیر سبز و زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد به روغن کتان پخته تا مهرا شود صاف کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل‌الملک و پوست انار و عدس با پوست او و عسل پخته و کذا زعفران و مر و دقاق کندر و کذا صدف سوخته به روغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا به روغن گاو مخلوط کرده که مجرب است و کذا آب برگ انگور تازه و شب و عسل با هم پخته و کذا مصطکی و زیت گداخته و کذا صبر سوخته به زیت آمیخته و یا به روغن گاو مخلوط کرده که مجرب است و کذا آب برگ انگور تازه و شب و عسل با هم پخته و کذا مصطکی در زیت گداخته و کذا صبر سوخته به زیت آمیخته و کذا پیه ماکیان بعد شستن شقاق به آب گرم و کذا عدس باریک سوده به قیروطی زیت و موم آمیخته و **نطول** عصارۀ چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیح شلجم و کذا طبیح کرفس و کذا طبیح کرنب و کذا طبیح کرسنه هر واحد نافع شقاق عارض از بردست

دیگر برای شقاقی که به سبب سرما در دست و پا افتد صابون لاهوری به آب سائیده بشب وقت خواب در شقاق پُر کنند و صبح به آب گرم بشویند عمل یک شب کفایت می‌کند **دیگر** برای شقاقی که بعد از مرض آتشک در دست و پا به هم‌رسد فلفل سیاه نیم پاؤ شب در آب گرم تر کرده نگاه دارند و صبح جوشانیده دست و پا را در آن نگاه دارند دو ساعت در عمل چند روز به الکل زائل شود **دیگر** حرام مغز بز با روغن کنجد تازه برای شقاق عجیب است و کذا شجرف به موم و روغن کنجد **دیگر** برای شقاق دست و پا مجرب در آب نیم‌گرم طبیخ قسط اطراف را سه ساعت بدارند پس روغن زرد بمانند و بجامه بیوشند اغلب که حاجت به تکرار نیفتد و مالیدن شیر درخت بر برای ترقیدن پای مفید است **دیگر** حنا به آب حل کرده ضماد نمایند و بعد سه چهار گه‌ری دور کرده روغن بیدانجیر بمانند **ضمادی** که جهت شقاق از مجربات حکیم محمدزمان است زاج صبر سیاه مساوی با نطف سیاه بمانند و دست را نزدیک آتش بدارند **ایضاً** که جهت شقاق مزمن جمیع حیوان بی‌عدیل است پنج درم مرداسنگ سائیده با ده درم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود به درم قند اضافه نموده طبخ دهند تا غلیظ شود پس موضع شقاق را به آب گرم نرم کرده دوی مذکور را گم کرده در شکاف شقاق بچکانند و اگر قویتر خواهند سندروس به قدر مرداسنگ اضافه کنند **قیروطی** برای ترقیدن دست و پا که از سرما بود آب کرنب و چقندر و شلجم هر یک یک وقیه موم سفید پیه کرده به روغن بابونه هر یک سیرطی به دستور پخته دست و پا چرب کنند **ایضاً** که شقاق و درشتی چهره و دست و پا را نافع است کتیرا زوفای رطب هر واحد یک درم موم سفید سه درم روغن بادام یا روغن گل دو درم موم و روغن را گداخته کتیرا و زوفا داخل کرده در هاون بمانند و اگر نشاسته و لعاب بهدانه و پیه مرغابی و شنگرف اضافه نمایند بی‌عدیل گردد **موم روغن** برای شقاق دست و پا و خشکی آنها از مجربات حکیم اجمل‌خان گل خطمی یک توله گل بنفشه نیم توله خسکدانه دو توله مغز تخم کدو و دو توله پیه گرده بز چهار توله موم سفید یک توله هوجوه سه ماشه روغن چنپیلی چهار توله گل خطمی و هوجوه و صاحب تحفه و بغایت موثر و در کجی ناخن و تقشر آن و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق چارپایان آزموده است

علک‌البطم سه درم پیه بز دوازده درم در دیگ مضاعف گذاخته استعمال نمایند و بعضی زوفای رطب سه درم مصطکی و مقل هر یک دو درم موم سه درم نیر می‌آمیزند و وزن پیه دو درم می‌کنند **مرهم** دافع شقاق پاشنه و انگشتان پا که بهندی بنوائین گویند رال روغن زرد هر واحد یک دام موم پاؤ دام اول موم در روغن گذاخته رال سوده انداخته نگاهدارند و پاها را خوب شسته در روزی سه چهار مرتبه و زخم پر سازند و در نسخه دیگر وزن روغن چهار دام و موم نیم دام است **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که در علاج عام شقوق واجب است که تنقیه نمایند اگر خلط ردی باشد و تبدیل مزاج کنند اگر مزاج یابس باشد و روغن‌ها بنوشند خصوصاً روغن کنجد مقشر تا یک نیم اوقیه هر روز در آب افشردۀ انگور و یا در نقوع مویز شیرین چند روز متواتر و همچنین طبیح سرطانات نهری به آب و شکر و مداومت مالش روغن کنند و اگر از سردی باشد آن را طبیح شلجم و برگ چقندر و طبیح او و خصوصاً قیروطیات از آنها و از شحوم معروفه و مغزها و زفت و قطران نفع کند و اگر از گرمی باشد قیروطیات بارده رطبه مضروب بعصارات بارده رطبه و اصلاح غذا و استحمام به آب نیم‌گرم و منع شقوق لب به این طور کنند که قبل تعرض بنابر سبب او به قیروطیات و شحوم و امخاخ و روغن گل با زوفای رطب طلا کنند و این شقوق واقع را نیز زائل کند و چسپانیدن اشیای باریک مثل پوست بیضه و نی و پوست سیر و پیاز و **اما** ازاله شقوق حادث لب پس از ادویۀ جیده برای آن این است که بگیرند دردی بریان و علک‌البطم و بشحم مثل پیه ماکیان و مرغابی و غسل آمیزند و یا بگیرند مازو خام مثل غبار سوده بصرغ بطم بر آتش گذاخته آمیخته و گویند که چرب کردن ناف وقت خواب و یا گذاشتن پنبه به روغن آلوده در سوراخ سرّه بسیار نافع است و در شقوق پای اگر ممکن بود ازاله او به ادامت نهادن پای در آب گرم و مالش او به روغن‌ها و شحوم کنند و خصوصاً شحم بز و بقر و حرام مغز به موم اندک قوام کرده و ایضاً روغن‌ها خصوصاً روغن بیدانجیر و روغن پایچه روغن صینی که این غایت‌النفع است و روغن که از چکیتی دنبه وقت نهادن او بر آتش بریزد بسیار نیکو است و حنا جیدست و خصوصاً به طبیح حرمل سرشته و شیرج انگور جیدست بدان علاج کنند پس اگر فائده نشود احتیاج شود بپیر کردن ادویۀ مغزیه که در آن نافذ شود

چنان چه اطبا معالجه آن می‌کنند بعد استحمام و نهادن پای در آب گرم باید که در آن کتیرا مثل غبار سوده پر کنند که این عجیب است و ایضاً بگیرند موم و روغن کنجد و علكالبطم و میعه سائله و جمع کرده پر کنند که این نیز عجیب است و ایضاً قطران بکنجد سوده بسیار عجیب است و کندر سوده به ادهان و شحوم خیلی سودمند و ایضاً طلا بسرطان سوخته سوده به روغن زیت و این در شقاق دستها انفع و اسرع است و یا بگیرند مغز پیاز عنصل و در زیت بجوشانند و در آن علكالبطم بگدازند و در شقوق نهند و ایضاً علكالبطم در زیت تنها بغایت مفید است و ایضاً بگیرند آرد مغز تخم بیدانجیر به اندک آب سوده و در پاشنه لزوم آن نمایند و ثفل روغن بیدانجیر برای شقاق مزمن متفرح نیکو است و یا بگیرند مرداسنگ و موم و زیت و عسل مساوی و آن را قوام سازند و یا سرطان نهری به روغن کنجد بپزند و بدان طلا کنند و ایضاً بگیرند دردی زیت و پیه بط و علكالبطم و **علاج جید** مجرب من این است که بگیرند کتیرا و مثل غبار بسایند و بسفائج نصف وزن آن و کهربا و کندر هر دو سوده هر واحد ثلث آن و علكالبطم هم چند کتیرا همه را به روغن بیدانجیر جمع کرده استعمال نمایند و گوئیم کسیکه استعمال مالش پاشنه به روغن هر شب بلافاصله نماید از شقاق آن را ایمن کند و علاج شقوق دست بعلاج خفیف شقوق پای نمایند و علاج شقوق میان انگشتان مثل آن کنند و خاص برای او این است که از بسفائج مثل غبار سوده ضماد سازند **صاحب کامل** گوید که این دو اشقاق وجه را نافع است موم سفید و روغن بنفشه گداخته بر آن کتیرا سوده انداخته بر چهره طلا نمایند **دیگر** موم زرد و روغن گل و زوفای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه ادویه خشک را سوده و موم و پیه به روغن گداخته ادویه بر آن اندازند و در هاون حل کنند و صبح و شام بر شقاق طلا کنند بعد از آن که چهره را به آب نیم‌گرم بشویند و در حمام داخل شوند و به آب سبوس جواری بشویند و یا بگیرند دردی زیت و در آن اندک زفت بگدازند و برو طلا کنند و یا بگیرند پیه بط و دردی زیت و علكالبطم و همه را گداخته بر چهره و لب طلا نمایند هرگاه آن را شقاق عارض شده باشد و یا بگیرند شاخ گوزن سوخته باریک سوده و با پیه بر سرشته بر شقاق طلا کنند **طبری** گوید که علاج شقاق پاشنه این است که بگیرند سبوس گندم و با تخم

خریزه کوفته در آفتابه بجوشانند به عده پای در آن نهند و بشویند و بعد نرم شدن بخرقۀ درشت یا به کارد آله حک بخراشند حتی که شقاق و حوالی آن از جلد پاک گردد به عده بیارچه نشف نمایند و شق را به این دوا کبس کنند بگیرند پیه گرده بز بی نمک و بگدازند و بر آن زفت رطب انداخته حرکت دهند پس همه شقوق را بدان کبس نمایند و بر این مداومت کنند که صحت تام بخشد و چون صحت یابد آن را پاک کنند و بزفت و مازو سوده و پوست انار کبس کنند که این تقویت آن محل کند و هر دو لب شق را منظم نماید و گاهی بر آن حنا به سرکه سرشته و مازو می بندند و این بعد زوال درد البته می باید و کسی که معتاد تشقق پاشنه و در سرما باشد که باید که در ابتدای فصل خریف فصد کنند به عده بر پاشنه او موم روغن استعمال نمایند و پا را در جوراب پشمی بدارند و بر آن موزه بپوشند و از هوا البته نگاهدارند که از این زائل شود و در اندک مدت متملس گردد و گاهی به این طور علاج کرده می شود که بگیرند مغز پنبه دانه و باریک سائیده بر آن پیه بز غیر گداخته اندازند و هر دو را باز بکوبند و به دسته هاون بمالند تا مخلوط شود و مثل مرهم گردد پس بر موضع شقوق طلا نمایند که این در یک روز صحت بخشد و اما شقاق انگشتان و پشت کف را به این روغن علاج کنند که زفت را به روغن بجوشانند پس بگذارند تا روغن بالای آن آید چون سرد شود به عده آن روغن را بگیرند و از آن موم روغن ساخته بر شقاق دست و انگشتان طلا کنند که این در یک مرتبه کفایت کند چون از هوا حفظ آن نمایند و اگر این اثر نکند باید که اول شقاق را در حمام بشویند و پاک کنند به عده از پارچه نشف کرده به موم روغن مذکور طلا کنند و از هوا محفوظ دارند پوشیدن دستانه و رسانیدن دو آب مختلف بر آن از گرم و سرد و اگر بر آب سرد عقب آب گرم مداومت نمایند از شقاق سالم مانند و اما کسی که دست و پای و چهره او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد این به سبب حدت خون و غلبه یبس بر آن باشد و علاجش استفراغ خفیف است به عده نوشیدن ماءالجبن به روغن بادام شیرین و میل تدبیر او به تدبیر مرطب معتدل برای خون کنند مثل نوشیدن ماءالشعیر و خوردن چوزۀ مرغ و پایچۀ بزغاله و مانند آن **ابن نوح** گوید که شقاق و تقشر پاشنه از یبوست غالب بود و علاجش این است که پیه بز بگدازند و بر آن مازو سوده انداخته

در هاون بمالند تا هموار گردد و در شقاق پر کنند و یا بگیرند پایچه و در آن اندک قنه انداخته بپزند تا غلیظ گردد و بر آن نهند و یا بگیرند روغن و موم و به آب مرزنجوش و مغز ساق گاؤ و کتیرا و مازو با هم آمیخته بر آن نهند و یا به روغن صینی مالش کنند و اگر این فائده نکند ساعتی نیک در آب گرم نهند به عده این دوا بر آن نهند که یک اوقیه مرداسنگ سرمه‌سا کرده در یک رطل زیت بپزند تا غلیظ شود بعد از آن یک اوقیه بارزد و نیم اوقیه کتیرا در آن انداخته در هاون بمالند و استعمال کنند و یا بگیرند نخود و سوده با ترب پیامیزند و اگر شق وسیع بود در آن بعضی این ادویه نهند و شقاق او منضم کنند و بدوزند و بر بندند و اگر شقاق بدست و پای و جمیع بدن عام گردد علاجش این است که روغن کنجد یا روغن بادام شیرین تا یک هفته هر روز به قدر بیست درم به شراب رقیق مائی یا آب انگور سفید رقیق بنوشند بعد از آن برای تنقیه مطبوخ اف تیمون بنوشند به عده یک هفته دیگر روغن بیاشامند و فصد استعمال ترطیب بدن کنند به اغذیه و استحمام به آب شیرین و مالش به روغن‌های مرطب و نهادن عضو در آب گرم که در آن سبوس جوشانیده باشند و یا مرهم که در آن لعاب بهدانه است و در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا در حمام داخل شوند پس هرگاه شقاق نرم گردد کتیرا مثل سرمه سوده بر آن پاشند و بعد آن نباید شست **ابن الیاس** گوید که آنچه از اسباب خارجی بود بگیرند موم صاف و روغن بنفشه و مغز ساق گاؤ و خطمی سوده و کتیرا و صمغ آلو مساوی سودنی را سوده و گداختنی را گداخته با هم آمیخته موضع منشق را بدان طلا کنند و یا موضع به آب گرم که در آن بنفشه و بابونه جوشانیده باشند بشویند و آنچه از اسباب داخلی باشد تنقیه خلط مجفف به مطبوخ اف تیمون یا مطبوخ هلیله زرد مقوی به اف تیمون و ترب کنند و از اطعمه غلیظه مؤلد سودا حذر نمایند و به اغذیه محمودالکیموس غذا سازند و هر روز شیر تازه یک اوقیه بنوشند و هر روز در حمام داخل شوند و آب نیم گرم که در آن بنفشه و خطمی و نیلوفر و خشخاش پخته باشند بر بدن ریزند و مالش بدن به روغن گل بنفشه یا کدو یا روغن گل بعد خروج از حمام نمایند و بر موضع منشق مغز ساق بقر و پیه ماکیان و بط و مرغابی و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه طلا کنند و یا بگیرند موم صاف و روغن ساق گاؤ و روغن بادام شیرین و

روغن تخم کتان و روغن بنفشه و همه را آمیخته در آن زوفای رطب انداخته بر چهره که جلد اوشق گردد طلا نمایند و یا بگیرند روغن گل و روغن بنفشه و روغن پیه بط و مرغابی و روغن پیه بز و در آن شاخ گوزن سوخته سوده آمیزند و بر لب منشق طلا کنند و بر آن پوست بیضه بچسپانند و در شقاق دست و پا و عقب ضماد زفت و کذا علكالبطم که در قول صاحب کامل گذشت طلا کنند و یا کنجد سوده به روغن بنفشه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند بنفشه خشک و نیک سوده هر روز دو بار طلا کنند و هرگاه شقاق بزرگ پهن باشد به این دوا به نشود تنقیه بدن بعد نضح اخلاط مجففه به مطبوخ اف تیمون یا بحب آن یا به مطبوخ هلیله کنند و دائم حمام استعمال نمایند و به اغذیه مرطبه مثل بایچه حملان و جدی غذا سازند و یا خضاب پای بحنا در لعاب اسپغول و حلبه سوده سرشته باید کرد و در شقوق عقب بگیرند روغن بنفشه و مغز ساق گاؤ و موم سفید و روغن اکارع و همه را گداخته مرداسنگ بر آن انداخته بر شقاق پاشنه طلا کنند **انطاکی** گوید که در علاج شقوق به سبب خارج مثل آفتاب و مباشرت مجففات مثل زرنیخ کفایت می کند صرف شحوم و لعابات و روغن ها و به سبب داخل که از فساد خلط و حدت او بود تنقیه و اصلاح غذا نمایند بعد از آن طلا کنند و از اشیای مختصه بشقاق چهره زوفای رطب و لعاب بهدانه است و بشقاق لب روغن حنا و بنفشه و بشقاق دست ادویه خشک سوده و بشقاق پای مازو و خاکستر بلوط و اما شحوم و موم و ادهان و زفت و مر و افیون و خاکستر شاخ گوزن و مرداسنگ برای مطلق شقوق است و کذا قشف و شحوب **ایلاقی** گوید که اگر سفیداب ارزیز و یا اسرب و روغن سندروس به سرشند و در ترقیدگی پر کنند نافع بود و اگر دست و پای از سرما ترقیده باشد شلجم را میان خالی کنند و موم روغن در میان نهند و بر خاکستر گرم بپزند و طلا کنند و اگر شلغم پاره کنند و در روغن بجوشانند و ضماد کنند روا باشد **گیلانی** گوید که در شقوق حادث از ماده قبل از تنقیه مبادرت بحمام نکنند بلکه تأخیر او تا تنقیه بدن نمایند و مالش مسکه را منفعت قویست و دوشیدن البان از پستان بر آن بسیار نافع و تنطیل به طبیخ بنفشه صبح و شام خیلی سودمند و سعوط به روغن بنفشه و مالش جمیع مفاصل و ناف به موم روغن نافع است و روغن معمول از سندروس در این باب منفعت بین

دارد و کذا شقاق مزمن غائر در لحم را بگیرند سندروس و روغن کتان و بیزند تا غلیظ گردد پس در شقاق بچکانند و آنچه رعایت آن بعد معالجه سزاوار است این است که موزه بیوشند و پای را از غبار و خاک محفوظ دارند و گاهی بورق به عسل آمیخته چند بار می چسپانند و نفع می کند و گاهی صمغ صنوبر بر آن الصاق می نمایند و ده روز بر آن می گذارند و اگر از آن چیزی کم شود تجدید آن کنند به عده موضع را بشویند

### قشف و تقشر جلد یعنی خشونت و درشتی پوست

#### و جدا شدن پوستهای باریک از جلد

سبب قشف جلد خلط سوداویست که از احتراق رطوبت و رمادیت آن متولد شود پس اگر در آن حدت بود با قشف خارش باشد والا بی خارش بود و سبب تقشر جلد نیز ماده سوداوی محترق است مگر این حریف لذاع باشد و لهذا این بدون خارش مفلق نبود و گاهی تقشر قدمین از اذیت موزه پشمی و اشیای درشت بود و گاهی از جلد پیشانی قشور هلدیک جدا شود و با وی اندک حکه بود و آن مرض معروف بحکاک الجبهه است و در بحث قوبا در قول طبری مسطور شد **علاج** تدبیر این بعلاج شقاق جلد نمایند یعنی تنقیه بدن به مسهل سودا و ماءالجبن و ترطیب مزاج بخوردن لحوم بره و بزغاله و نوشیدن شیر تازه و استحمام دائم و لزوم آرام و مالش به قیروطیات و ادهان بارد رطب نمایند و در تقشر قدمین که از موزه و غیره عارض شود ضماد قابضات از ضماد غیر آن که در علاج شفاف مذکور شد باید کرد **صاحب کامل** گوید که تقشر جامد را این طلا نافع است مویزج و ترمس و قردمانا مساوی همه را باریک سائیده به سرکه حل کرده طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی سوده به عسل سرشته طلا کنند به عده در حمام داخل شوند و یا بگیرند گوگرد و نخود و پشک بُز و باریک سائیده به سرکه خمر سرشته طلا سازند و اگر مرداسنگ به سرکه و روغن گل بسایند و بر بدن طلا نمایند منفعت بین نماید **طبری** گوید که علاج قشف جامد فصد مریض است اگر در خون او چیزی از آن خلط بود تنقیه به فصد کنند و بعد چند روز از فصد این مطبوخ افتیمون بنوشانند بگیرند هلیله سیاه و کابلی و زرد از تخم پاک کرده افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم



هليلة و شیر آمله هر واحد سه درم شاهتره افسنتین رومی هر یک ده درم حشیش غافت و قنطوریون دقیق هر واحد پنج در مویز منقی پانزده درم غاریقون و تربد هر دو نیمکوفته در صره بسته هر واحد یک درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید مالیده صاف نمده هفت درم شکر بر آن انداخته نیم گرم بنوشند و این استفراغ به این مطبوخ برای استظهار است حتی که اگر در بدن او چیزی از آن خلط باشد مستفرغ گردد و هرگاه از آشامیدن این دوا فارغ شوند لزوم اطریفل صغیر به گلقد سرشته باید کرد و از همه اطعمه غلیظه مؤلد رطوبت غلیظ یا سودا مثل لحم بقر و صید و ماهی شور و شونیز و پنیر و مانند آن پرهیز کنند و نظر بقوت مریض نمایند اگر متحمل استفراغ دیگر باشد تنقیه سر او بحبی که در آن این قوت باشد مثل حب قوقایا کنند و بعد از آن ماءالجبن به روغن بادام شیرین و تلخ بنوشانند پس اگر بینند که بدن او تری اخذ نموده حال او نیک شد از شرب ماءالجبن باید دآن است که بدن او علاج قبول نمود و اگر جلد او به یک حالت بینند احشا و معدة او را لمس نمایند اگر در احشای او فساد و غلظ باشد علاج آن کنند و تعدیل مزاج جمیع بدن او نمایند به عده روغن بنفشه و شیر دختران با هم آمیخته در بینی چکانند و بر همه بدن موم روغن در شبها متواتر طلا کنند بعد از آن امر بدخول حمام کنند و ترک اطالت در آن نمایند و بدان او به آرد باقلا و آرد کرسنه و مغز خربزه مع آب او بمالند و چون از حمام برآیند روغن بنفشه و روغن اکارع بر بدن بمالند پس اگر مرض دشوار گردد و به آب جو و آب چقندر و آب خبازی همه مطبوخ در شیشه تا آن که متحد گردند بعد از آن که بر آن روغن بنفشه و روغن اکارع و روغن نیلوفر انداخته در شیشه بجنابند تا یک ذات شود حفته کنند در هر روز یک دفعه که به این تدبیر صحت یابد و نافع ترین چیزی که در این مرض دیده ایم میاه شبیه است که آن نیم گرم باشد شرب او و جلوس در آن نمایند و اگر با قشف خارش باشد با وجود این ادویة مذکوره نفع می کند آن را آب چشمه کبریتیة و مالش به روغن دفلی با سرکه به این طور که برگ خرزهره و روغن بجوشانند تا آن که روغن سبز گردد و به عده این روغن با سرکه آمیخته بمالند که این خارش و تقشر جلد زائل کند و لازم است که صاحب این مرض از هوای مقشف و استحمام به آب و نمک بارد باشد یا حار حذر نماید ایضاً او گوید که تقشر جلد که او داءالجبه در جمیع بدن است قریب بقشف جلدست و سبب

فاعل هر دو قریب یک دیگر است غیر آن که خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و این خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و آن را عفونت حریفه بیامیزد و یا رطوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا حادالکیفیت لذاع باشد و یا سودا شدیدالحرارت به سبب احتراق اخلاط بود و هر سبب که از این اسباب باشد علاج واحدست و تغیر در آن اندک بود و من در معالجهٔ این ادویه که مقابله این اسباب کنند جمیع جمع می‌کنم پس می‌باید که فصد مریض از هر دو دست او کنند اگر قوت او اطاعت کند میان هر دو فصد فاصلهٔ کمتر از یک هفته دهند و بعد فصد تنقیه به این مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهتره تمرهندی از لیف و تخم پاک کرده پوست هلیلهٔ زرد هر واحد بیست درم پرسیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب چهل عدد و در بغدادی یک کف برگ عنبالعثلب یک کف لک کوفته ریوند چینی هر واحد بیست درم پرسیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب چهل عدد و در بغدادی یک کف آن پنج درم شکر و بیخ درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه به این مطبوخ تنقیه نمایند تا آن که قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا براسفیدباج مرتب بلحم گردن بزغاله و بر مغز سر آن اقتصار ورزند و اگر میسر نشود مزورهٔ مرتب از ماش و کدو و اسفناخ دهند و از مزورات نزد تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت بینند و مرض زائل نشود و فصل ربیع باشد ماءالجبن مصنوع به افسنتین و هلیلهٔ زرد و ریوند بنوشانند و به این تنقیه او بسیار نمایند و غذا در ایام شرب ماءالجبن زیرباج مرتب بپایچهٔ بزغاله و لحم بچهٔ مرغ باشد و این ماءالجبن مذکور هفت روز بیاشامند مگر آن که اسهال بر آن اسراف نماید که در آن صورت این دوا از آن قطع کنند و سکنجبین سفرجلی بنوشانند پس اگر سکنجبین معدهٔ او را قرع یا امعاء او را لذع کند آن را به روغن گل و تخم بارتنگ یا اینها را تنها بدهند حتی که شرب او تا بیست روز تمام شود به عده قطع آن کنند و بمزاج او نظر نمایند اگر مزاج حدت پذیرد لزوم شرب ماءالشعیر بجلاب کنند تا آن که مزاج او اعتدال یابد بعد اعتدال لزوم مالش به موم روغن کنند که این چیزها که در جلد باشد خارج کند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت اینها مائل کردن خلط بسطح بدن یا ردع آن است هرگاه حاد باشد و امر بدخول حمام سه روز یک بار کنند و بدن او را بسبوس میده یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و بادرنگ کوفته یا به آب برگ

بید کوفته افشوده بمالند پس این مرض به این تدبیر بیشک زائل شود و واجب است که عنایت طبیب بحفظ او از اطعمه غلیظه و حریفه و حاده اتم باشد و بعضی اوائل ذکر کرده‌اند که اغتذا به آرد گندم و باقلای مقشر بسیار طبخ داده به روغن بادام شیرین خوردن این مرض را زائل کند **ابن الیاس** گوید که در تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم به آب گرم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش به مغز بادام و نخود سازند و ناشش روز بر این نهج سلوک نمایند و هرگاه نضح تام در قاروره پدید آید تنقیه بدن به این مطبوخ کنند بنفشه خشک هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنای مکی هفت درم بسفائج تربد خراشیده کوفته گل سرخ نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس چهار درم مویز منقی ده درم آلو سیاه و عناب و سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید در آن فلوس خیارشبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و بعد اسهال در آخر روز بمزوره ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچه مرغ و ماکیان و بزغاله غذاسازند و بعد تنقیه تام ترطیب بدن بماءالجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند و بعد خروج از حمام مالش بدن به روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و روغن کدو نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق بقر و روغن پیه بط و ماکیان و بز و موم سفید و از آن قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب او از اغذیه غلیظه مولد سودا و حریفه محترق اخلاط حذر کنند و امر این مهمل نگذارند چه گاهی مودی بجزام می‌گردد **سعید** گوید که علاج تقشر جلد و تنفط آن به اصلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسی را افتد که دوام ماکولات ردیه نماید و کسی را که چرک بدن او کثرت نماید و کسی را که حمام کند و ترطیب ترک نماید و ادمان اشیای یابس کند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد مریض کنند و اگر غالب غیرخون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذای او نمایند و اسفیدباج چوزه مرغ دهند و بعد از آن اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را نفع می‌کند مرداسنگ و ترمس بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ کرم ابیض معروف بفاشرا این همه را کوفته بیخته به روغن گل طلا سازند و بعد طلا مریض را

بدخول حمام امر کنند پس اگر نفاخات حادث از تنقط مملو بمائیت باشد بشکافند و زرداب بیرون آرند و بر موضع مرداسنگ به گل رخام و اقلیمیای فضا به روغن گل نهند تا سخت گردد

### چهاجن و اپرس

خشونتی است سرخ یا سیاه رنگ که در دست و پا به هم رسد و جلد توپر مثل قوبا متقشر شود و گاهی در تمام بدن نیز حادث گرد و اکثر بعد زوال مرض آتشک یا از خوردن کشتهجات افتد سببش مادهٔ محترقه است **علاج** هرچه از تعدیل و تنقیه در بحث آتشک مذکور شد حسب حاجت به کار برند و صابون عراقی را به گلاب سائیده طلا نمایند و بعد یکدو ساعت به آب گرم بشویند و اعادهٔ آن کنند و دیگر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این مرض که بقلم می‌آید حسب ضرورت به عمل آرند بخور نافع چهاجن پوست مغیلان پوست درخت انبه هر یک نیم آثار در دو آثار آب اندر دیگ سر محکم بسته بجوشانند به عده لحاف را پوشیده بخار آن بدست و پا رسانند و به آب نیم‌گرم آن دست و پا را بشویند پس مسکهٔ گاؤ بمالند **نوع دیگر** کئائی خرد بانچ و رگ و شاخ ریزه ریزه کرده به آب در آوند گلی به دستور جوشانیده دست و پای مریض به روغن گاو چرب کرده مالیده بخار آن گیرند هرگاه آب نیم‌گرم بماند دست و پا بشویند **نوع دیگر** پوست درخت نیم یک دام تومری تلخ یک عدد هر دو را کوفته در چهار آثار آب جوشانند تا نصف بماند دست را بر بخار آن بدارند و بعضی نیم‌دام کائپهل هم داخل کرده‌اند **نوع دیگر** فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو مؤف را بر بخار آن بدارند یا لته کهنه بدان آب تر کرده بر آن گذارند خشکی که به شکل قوبا بر دست و پا یا عضوی دیگر بعد از آتشک حادث شود برطرف گردد **دوایی که نافع چهاجن و اپرس و سهل و قوی‌الاثر** است تخم خشخاش سفید در شیر میش پا در آب سائیده صبح و شام هر دو وقت بمالند در ده روز صحت کلی حاصل شود **ایضاً** بالائی شیر با حنا سوده آمیخته بر کف دست مالیده باشند **ایضاً** شیر بز یا گاو نیم آثار جوش دهند و سرکهٔ انگوری نیم پاؤ در آن آمیزند هرگاه شیر پاره شود از پارچهٔ لک آب او صاف کرده در شیشه بدارند و همین آب بدفعات مالیده باشند **ایضاً** نوشادر در روغن تلخ بسایند و بر دست و پا بمالند **ایضاً** شیر آک یک قطره با

یک قطره روغن کنجد حل کرده بر دست بمالند در یک هفته صحت یابند **ایضاً** شیرآگ در ظرف گلی بگیرند و فلفل گرد سائیده در آن آمیخته بمالند **ایضاً** که چهارجن نفع تمام دارد بگیرند قسط یعنی کوزه به قدر نیم پاؤ و بکوبند که مانند دلیه شود در دیگچی دهن وسیع انداخته آب به قدر مطلوب اندازند و بجوشانند تا قوت او در آب آید به عده آتش را زیر او کم کنند تا چهار گهری روغن زرد بر دست بمالند بعد از آن بپارچه پیچیده زیر بغل دو گهری بدارند تا گرم بمالند و دو سه روز اگر سردی نرسانند بهتر است و اولی آن که این عمل در شب کنند و باز همچنان بخسپند و این دوا مجرب است از یک روز زیاده حاجت نمی‌افتد و اگر چهارجن در تمام بدن باشد همان قدر قسط زیاده بگیرند و در دیگ کلان جوشانیده در آن به دستور بنشینند و روغن بمالند **دوایی** که از بیاض والد مرحوم منقول است تال مکھانا در شیر میش سائیده در روز و شب پنج شش بار بمالند اپرس را که از مواد سودا در دست به هم می‌رسد در دو هفته دور می‌کند **دیگر** برای اپرس که در دست می‌شود رسکیور رسوت صندل سفید صندل سرخ هر یک یک توله مرداسنگ یک ماشه روغن گاؤ ده توله روغن را چند بار بآب شسته ادویه سائیده آمیخته ضماد می‌نموده باشند **روغن** جهت چهارجن بگچی دو توله سیندور چهار توله بنگ اعلی هشت توله روغن کنجد نیم سیر اول روغن را بجوشانند چون کف بنشیند سیندور بیندازند بعد یک ساعت بگچی و پس از یک ساعت دیگر بنگ انداخته فرود آرند وقت خفتن در دست و پا هر جا که باشد به این روغن مالش نمایند و بر آتش دست و پا را گرم سازند و دو گهری چرب کرده با هم مالیده بر آتش گرم کرده باشند **ضماد** برای چهارجن برگ حنا گشنیز خشک شب یمانی پیرماکهار سائیده ضماد نمایند و برگ هر درختی که باشد نهاده بپارچه پیچیده بخسپند و صبح بشویند و همچنین چند روز به عمل آرند طلا برای چهارجن مجرب حکیم اکمل خان پاره کته اجواین خراسانی هر یک یک دام روغن گاو چهار دام در ظرف مس با چوب نیم سه روز سحق نمایند بعد از آن طلا کرده به آتش گرمی دهند **ایضاً** سریش سیندور هر یک یکدام زرنیخ زرد صبر سقوطری هر یک نیمدام مغز تخم تربوز یکدام سریش را با قدری آب بر آتش حل کنند و اجزا را کوفته بیخته داخل نمایند تا مثل مرهم شود قدری از آن بر کاغذ پهن کرده

بر موضع شقاق بگذارند تا هفت روز **ایضاً** خاکستر زقوم خاردار نیم دام شنگرف یک دام هر دو را در مسکه گاؤ حل کرده حبها بسته نگهدارند هر روز اندکی به آب سائیده بمالند مرهم برای چهارجن و آثار مواد سوداویه و یبوست آن مجرب حکیم شریف خان صاحب گل بنفشه ریشه خطمی موجه هر یک یک توله روغن چنبیلی دو توله روغن گل یک توله چربی گرده بز موم سفید آرد جو مغز ساق گاؤ هر یک یک توله هر سه ادویه اول را در آب شب تر نموده لعاب آن را بگیرند و به دستور مرهم تیار نمایند **مرهم دیگر** برای اپرس و چهارجن سم اسپ سوخته آمله سوخته هر یک سه جزو کمبله یک جزو سهاگه خام نیم جزو در روغن تلخ مرهم ساخته بمالند

### سحوج جلد یعنی خراشیدگی پوست بدن

و این گاه با ورم و گاهی بی ورم همه جلد خراشیده شود و منقطع گردد و یا متعلق باشد و محتاج به الصاق گردد و به قول **طبری** سحج جلد از اسباب بسیار حادث می شود چنان چه از برداشتن چیزی درشت بر پشت یا بر سر و وقوع بر آن و یا از لغزیدن از آن و یا از سواری اسپ عریان و یا از تنگی موزه و شراک نعلین و یا از کشیدن ریسمان بر بدن بزور و گاهی از این اسباب نفاطات به هم رسد **علاج** اگر به سبب ملاقات اشیای درشت و یا به سبب سواری اسپ و یا به سبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود فصد کنند و خرقة را به گلاب تر کرده بر آن نهند بعد آن مرداسنگ گل ارمنی سائیده به گلاب و روغن گل آمیخته طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و گل سرخ و برگ مورد هر دو سائیده بر آن پاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند و اگرچه چرم کهنه که زیر پاپوش می باشد آن را بسوزانند و به روغن گل آمیخته طلا کنند خراشی که به سبب موزه حادث شود نافع بود و همچنین مالیدن کدوی سوخته نیز عجیب است و لعابات را در برف سرد کرده روغن بنفشه و اندکی کافور آمیخته طلا کردن برای سحجی که به سبب کشیدن ریسمان واقع شود مفید بود و اگر به سبب عرق حاد پوست کنج ران و اطراف خصیه و عانه خراشیده شود باید که کمیلا و خاکستر برگ حنا و روغن حنا آمیخته ضماد کنند و یا حکاکه که سرب و سفیده آرزیز و مرداسنگ را در روغن حنا طلا نمایند نافع بود و مر و کندر و دم الاخوین و مرداسنگ برابر سوده

پاشیدن نیز مفید است **اقوال اطبا** سویدی گوید که ذرور پوست نی فارسی سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا ریه خشک سوخته و کذا گلنار و کذا ریم سوخته و ضماد خاکستر کاغذ و کذا پیه ماکیان و پیاز سوده و کذا انار خام و آب عنبالعثلب هر واحد برای سحج موزه نافع است **طبری** گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و آنچه از سواری اسپ حادث شود قریب یک دیگر است باید که تنقیه صاحب او از فصد کنند بعد از آن که موزه را بپارچه در آب سرد تر کرده سرد نمایند پس هرگاه حرقت و رشح زرداب ساکن شود علاج بقعه به این دوا کنند بگیرند مُرداسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد یک جزو زردچوب نیم جزو به عده موم و روغن گل گداخته از آتش فرود آورده ادویه خشک سوده آمیخته حل سازند و بر آن اندک اندک بول اطفال ریزند (زیرا که بول ایشان را خاصیتی است که چون بر موضع منفعل نهند داغ کند و صدید قطع نماید) و بر موضع استعمال نمایند که این در حسن تاثیر مجربست و بعضی اطبا سفیده بیضه عوض بول طفل می‌آمیزند و این بهر تسکین وجع و حرقت بهتر است غیر آن که مدت صحت طول می‌نماید و از آنچه بر سحج طلا می‌نمایند این مرهم است بگیرند زرده سه بیضه و در دیگ اندک آب و قدری روغن گل انداخته این زرده بیضه بر آن ریزند و دائم حرکت دهند و آن بر آتش باشد حتی که منقطع شود به عدها زان برآرند و در هاون کنند و بر آن اندک سرب محکوک و اندک روغن گل اندازند و حل کنند بعد از آن طلا کرده خرقة بر آن بپوشند و بدان بچسبانند و این در نشف چرک و قطع صدید او مجرب است و اما نفاخات را باید که بسر سوزن بشکافند و جلد او بر آن گذارند و بگیرند حبالمحلب مقشر باریک سوده مغز نان خشکار یا جواری با وی بکوبند و بر آن موضع یک شبانه‌روز بریندند که نشف او کند و جلد را بر گوشت بچسپاند و حلبالمحلب گاهی مضغ می‌کنند و بر آن می‌نهند و هرگاه موضع گرم شود لابدست از تنقیه به فصد و تبرید موضع به عده استعمال چیزی که ذکر کردیم و ملاک امر در سحج جلد و نفاخات حفظ آن از آب سرد و گرم است تا آن که وجع زائل شود و زرداب منقطع گردد پس آب سرد و هرگاه خشک ریشه گردد آب مستعمل گرم بود و استعمال این در آن بقایای وجع آن را زائل کند و حمرت حادث در آن ببرد و بعضی اطبا قطع جلد نفاخه می‌کنند

و علاج موضع بدان چه مذکور شد می‌نمایند و **ابن یسار** ارباب نفاخات موضع را اولاً به فصد امر می‌کرد به عده طلا بزهره نر گاؤ مع گل ارمنی بر موضع می‌نمود و ما این را آزمودیم پس مولم به الم شدید یافتیم الا اثر محمود می‌کند و آنچه در علاج این از پیرزنان اخذ کردیم این است که بگیرند آرد برنج پنج درم و نمک پنج دام و بر آن روغن بنفشه انداخته در هاون بمالند تا مثل مرهم گردد پس بر موضع طلا کنند و اطبای اهل شام پوست درخت انگور کهنه می‌گیرند و آن را باریک سائیده با هم چند آن سفیدهٔ ارزیز می‌آمیزند به عده به اندک سرکه جوش می‌دهند تا سرکه برود پس گرفته بر آن اندک روغن گل چکانیده خوب حل می‌کنند و بر موضع طلا می‌نمایند و اثر محمود می‌کند و اگر سحج اندک باشد و در آن سرد کردن موضع بخرقه بارد تا آن که سرخی تسکین یابد کفایت باشد و بدین استغنا از استعمال مرهم و سائر ادویه بود و **اما** مشقکه که آن سحج حادث از سواری اسپ عریان است و وجع او مقلق بود باید که فصد صاحب او کنند و از استعمال آب در آن منع نمایند که از آن خوف ورم و طول مدت او و از مان او بود و همه آنچه در سحج جلد ذکر کردیم دواى این است و عرب در این استعمال می‌کنند موی چهارپایه سوخته بخمر و جمیع کسانی که ایشان را سحج جلد به هم رسد و آن مضغه بود یا مشقکه از فصد ایشان و قطع ادویهٔ حاره و نوشانیدن ماءالشعیر و اقتصار بر مزورات چاره نیست و در این همه نزد قرب صحت خارش ظاهر می‌شود از خاریدن منع کنند و خارش در جراحات علامت شفاست و جالینوس ذکر کرده که خارش در موضع الم در ابتدای مرض دلالت می‌کند بر تزاید مرض و عظم او وارد و آخر مرض دلالت بر زوال او می‌نماید و گفته که این عام در جراحات و اورام متقیحه است و **اما** جرحبل یعنی کشیدن رسن به شدت که از آن جلد خراشیده شود و آن شبیه بسوختگی آتش بود مثلاً و الم مفرط آرد و اگر بگذارند حتی که زیر او خشک‌ریشه به هم رسد نکات او عظیم گردد علاجش این است که به آب اسپغول برآرند و بر آن اندک روغن بنفشه و قلیلی کافور اندازند و خرقه بدان تر کرده سرد نمایند و دائم سرد کرده بر آن موضع بدارند تا آن که پوست او جدا گردد و بعد از آن بمرهمی که در حرق‌النار بیاید علاج کنند و از سبیل این علت است ابداً که آن را تریاقی ماند و طمع در ازالهٔ او



نباید داشت سیما اگر جلد محترق گردد و آنرور ایام زائل شود و اگر این در طرف عضله و وتر باشند از آب سرد محفوظ دارند سرما باشد یا گرما و موضع و جمیع بدن را به روغن غرق دارند و اگر در بدن فضول باشد از فصد پاک نیست اگر از آن مانعی نباشد **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که اگر جلد محتاج به الصاق باشد معالجه به الصاقی نمایند که در باب جراحات گفته آید و لازم است که حتی‌الامکان جلد را قطع نکنند بلکه بر آن منبسط سازند و اگرچه به مراتب باشد که در آخر امر ملتصق شود پس اگر نجسید بمرهم ملصقه بچسپانند و اما بر مکشوف بهتر آن است که بر آن دوا بغیر ربط استعمال کنند مگر آن که ممکن نبود زیرا که تجفیف او به ادویه بمعونت هوا بهتر است و اما سحج خفیف پس ادویه جیده برای سحج مفرد و خصوصاً سحج موزه را این است که بگیرند شش و خصوصاً ریه حمل و بر آن بچسپانند که از این به شود و اگر ورم نباشد جلد کهنه سوخته یا روغن گل و زرنیخ سرخ آن را نفع دهد و کدوی سوخته بسیار عجیب و موثوق به است و خاصه در سحج موزه و از ادویه خاتمه ملحمه مدمله همه آن است که در آن قبض خفیف باشد مثل افاقیا و مازو و خصوصاً سوخته و چون آن را بسجوج خفیفه و سخیفه به عمل آرند کفایت کند و ایضاً گاهی مرهم ابیض کفایت باشد و از ادویه قویتر این است که بگیرند سفیداب و اشق و روغن گل و روغن مورد و روغن بیدانجیر و روغن سوسن و اشق را در آب و شراب حل کنند و از آن مرهم سازند و گاهی مرداسنگ تنها به شراب کفایت کند و سماق سحج خفیف را خشک کند و حنا مانع ورم است و از نطولات و خصوصاً چون شقاق از سلخ حادث شده باشد آب عدس و طبیح کرسنه و عدس و آب بحر نیم‌گرم است و تضمید بدردی خشک سرکه یا شراب و اما اگر جلد همه زائل شود محتاج بمنع ورم باشد بچیزی که در آن تجفیف و ختم قوی بود و در این امر دشوارتر باشد **ابومنصور** در باب سحج و عقر می‌نویسد که هرگاه موضعی از بدن بخراشد باید که مبادرت هنگام تشریح نمایند و بر آن آب سرد مقدار کثیر بریزند تا آن که گرمی او ساکن شود و کثیف نماید و اگر ممکن نبود بر آن خرقة کتان در گلاب تر کرده سرد نموده‌اند و هرگاه نیم‌گرم شود اعاده او کنند و چون گرمی و حدت تسکین یابد مرداسنگ را به گلاب سوده بر آن طلا کنند و اگر حکه و وجع و حرقت باشد علاج بمرهم

سفیداب نمایند و اما نفاخات حادث از ضغطه شود را بشکافند و بعد سکون سوزش خاکستر چرم زیر پاپوش کهنه بعد چرب کردن موضع به روغن گل بپاشند و بر بندند **ابن الیاس** گوید که اگر از سحج جلد چیزی عظیم با خارش و درد حادث شود علاجش فصد باسلیق و اخراج خون به قدر قوت و سن و فصل است و بعد سکون درد و خارش پارچهٔ مبلول به گلاب بر برف سرد کرده بر آن نهند و یا مرهم مرداسنگ معمول بسفیدهٔ ارزیز یا مرهم مرتب از زردچوب و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل و سفیدهٔ بیضه بر آن گذارند و بر سحج حادث از مدخیل خاصهٔ از لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و روغن گل و روغن بنفشه به اندک کافور قیروطی ساخته طلا کنند و گاهی سحوج و تشقق در کنج ران و زهار و متصل خصیتین از انصباب عرق حاد لذاع حادث شود پس هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش خورند و بعد از آن تنقیهٔ بدن به مطبوخ فواکه یا حب بنفشه کنند و از تناول لحوم و حلویات و از اغذیه و ادویهٔ حاره و حریفه حذر کنند به عده بر بدن روغن حنا مالیده خاکستر حنا بپاشند و یا بگیرند برگ بید خشک و گل سرخ و بنفشه و مرداسنگ مساوی و کوفته بیخته بر آن پاشند **جرجانی** گوید که وضع خراش را برهنه کنند تا سردی هوا بدان رسد و یخ بر آن بمالند و طبیخ و نقوع آن سخت سودمند بود و شش را کباب کنند و بر آن موضع نهند ورم و درد را ببرد و در است گرداند

### امراض شعر یعنی بیماریهای که تعلق بمو دارد

حزاز که آن را ابریه نیز گویند و بعضی اطبا قشون نامند که او در سریانی سبوس است و آن اجزای رقیق مشابه سبوس باشد که از جلد سر جدا شود و سببش یا رذاعت مزاج سر است یا فساد مزاج همه بدن به سبب غلبهٔ اخلاط بلغمیه مالحه یا سوداویه محترقه و یا به سبب بخارات رویهٔ مرتفعه به سوی سر از این اخلاط و **شیخ** می‌فرماید که حزاز اعنی سبوسه که در سه پیدا می‌شود قسمی از تقشر خفیف است که سر را عارض گردد به سبب فسادی که در مزاج او عارض شود بتاثير خاص در سطح اعلی از جلد و ردی تر او آن است که نوبت او بقرحه گردن و بفساد نمودن

منابت شعر رسد و از ماده حاده بورقیه یا خون سوداوی می‌باشد و گاهی به سبب سوءمزاج سر بود که آنچه بدان رسد فاسد گردد و گاهی صرف یبوست عارض مزاج دماغ آن را پیدا کند و سائر مزاج بدن جید بود و گاهی بشرکت عضوی یا سائر بدن باشد و **انطاکی** گوید که اطلاق اسم حزاز بر قوبا کرده می‌شود والا اکثر استعمال اطلاق حزاز بر آن است که مخصوص بسر باشد و قوبا بر غیر آن و از فساد خلط زیرجلد سر حادث می‌شود پس اگر همه بدن صحیح باشد خلط مخصوص بسر بود والا بشرکت باشد و سبب مادی او هر خلط است که کیفیت او فاسد گردد و کسیکه تخصیص او ببلغم و سودا نموده آن تحکم است و ثوران او هر منجر می‌کند مثل خردل ردی‌الکیفیت و اگرچه رطب باشد مثل هندوانه و غلیظ مثل باقلا و هر قدید و حریف و سبب فاعلی حرارت محترقه است و صورت او اجسام خشنه تر یا غیرتر و غایت او انسلاخ جلد و فساد منابت شعر علامتش این است که اگر رطب باشد پس اگر تر به افراط بود مرکب باشد والا اگر غلیظ مائل بسفیدی بود در بلغم باشد و یا مائل بسرخی بود پس از خون باشد والا بالعکس و قول جالینوس که از حزاز حادث از صفرا رطوبات رقیق مترشح می‌شود ظاهر امر او بصفرای ممزوج ببعض رطوبات باشد و اگرچه حسی بود حاصل امر آن است که این مرض قطعی الدلالت بالوان چیزی که از آن خارج شود بر ماده او بود و **سعید** گوید که استدلال بر غلبه بلغم از سفیدی رنگ حزاز و جلد سرد بر غلبه خون سوخته یا صفرای محترق بسیاهی یا شقرت یا غیرت رنگ توان کرد و سن و مزاج و تدبیر سابق نیز دلالت بر ماده موجب نماید و **طبری** گوید که این علت را نخاکه گویند و این از بخارات رطوبت متکرجه عفته رقیقه می‌شود و این اسلم انواع در امراض جلد سر است **جالینوس** ذکر کرد که این مرض همه بدن را عارض می‌شود والا اکثر عروض آن در سر و حاجبین می‌باشد و اکثر این علت کسی را حادث می‌شود که در معده او رطوبات و مزاج دماغ او رطب بود و گویند که این مرض اکثر در صبیان و مشایخ عارض شود **علاج** اگر اندک و نو بود سر را از ادویه جالیه مثل آب چقدر آرد نخود خطمی سبوس گندم با سرکه آمیخته بشویند و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند یا آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسپغول ممزوج ساخته و یا مغز خربزه و تخم آن و آرد باقلا و سبوس مالیده بشویند پس روغن بمالند

و اگر بسیار و مزمن بود اول مسهل بلغم و سودا دهند بعد از آن ادویۀ جالیه در سر اندازند و تدهین و تعاهد حمام کنند و به ادویۀ قوی الجلا مثل آرد نخود و بورق و حلبه و زاج سفید و خردل و مویزج به سرکه آمیخته بشوین دو بار دیگر بچیزی از لزوجات مثل روغن بنفشه و خطمی و کتیرا و لعابات و مانند آن طلا کنند و اگر زهرهٔ نر گاؤ یک درم بورهٔ ارمنی دو درم آب چقندر چهل درم با عسل آمیخته طلا نمایند نافع بود و **ایضاً** زهرهٔ گاؤ به روغن سرشف آمیخته مالیدن و کذا پیاز دشتی سائیده در شهد آمیخته و همچنین بهنگرهٔ آمله پوست هلیله چرک آهن تخم نیل پهبکری مساوی در سرکه سوده و **ایضاً** نمک باریک سوده به روغن گل آمیخته مالیدن نافع سبوسه جلد و سر است و اگر آب لیمو و شکر یک جا کرده بر سر بمالند و بعد دو پاس سر بشویند نافع بود و این دوا برای حزاز معمول حکیم علوی خان ست آرد نخود چهل درم حلبه بورق نان سبوس زجاج سفید سوده هر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در سرکهٔ خمر که ممزوج به آب باشد سرشته بر سر مالند و از روغن گل ممزوج به سرکه خمر چرب کنند **اقوال حکما** سویدی گوید که ضماد عصارهٔ شجرهٔ بی‌مالک تا پنج روز متواتر مجرب من است و کذا موم را بر آتش اندک گرم کرده بدان حزاز را کبس نمایند و هرگاه موم سرد شود باز گرم کنند و اعادهٔ کبس او نمایند و این فعل تا سی و پنج مرتبه کنند تا آن که حزاز از پوستی که بالای اوست پاک گردد به عده شخصی روزه‌دار موم را نجاید و بر حزاز ضماد کند و همچنین تا سه روز متصل به عمل آرند بالخاصیت آن را نافع و مجرب من است و **ایضاً** ضماد بشاهترهٔ تر یا خشک و غسل سر طبیح آن مجرب است و کذا پیاز عنصل و زیت بجوشانند که قریب بسوختن رسد پس پیاز دور کنند و در زیت گوگرد زرد و موم افزوده قیروطی سازند برای حزاز از مجرباتست و طلای روغن بادام تلخ و کذا مرمکی به آب چقندر و کذا خاکستر پرسیاوشان و کذا حب‌الآس به آب چقندر پخته و کذا پیاز بلبوس به سرکه و کذا زجاج سوخته به روغن زنبق و کذا اشق به سرکه عنصل حل کرده و تنکار آمیخته بعد خراشیدن حزاز و کذا خردل و عسل و کذا جزا که آن زوفراست به روغن گل آمیخته و کذا برگ نیل و کذا برگ کبر به سرکه و کذا پیه بزورقت رومی و کندر و کذا فوه‌الصبغ به سرکه و کذا عصارهٔ کرنب و کذا سرگین فاخته به آب

ترب سرشته چند مرتبه که عجیب است و کذا خاکستر شاخ انگور و سرگین موش و سرکه و زیت خوشبو با هم  
پخته و کذا آب زهره گاؤ و آب گندنا و نظرون و کذا شونیز به سرکه و کذا ریوند به سرکه و کذا صمغ کنار و کذا  
حنا به سرکه سرشته تا بیست مرتبه و کذا خریق سفید و آرد نخود به سرکه و کذا شبت و زفت باریک سوده به آب  
حل کرده و اکل و ضماد حلبه و کذا پوست ترنج و کذا جوز جندم و کذا جوزبوا و کذا حبالصنوبر کبار و غسل سر  
بکندر و نظرون و کذا طبیح نخود سرخ و کذا آب زفتی و شرب او و کذا طبیح قنطوریون دقیق بدفعات هر واحد  
نافع حزازست **ابوسهل** گوید که در حزاز سر باید که تنقیه بدن کنند بدوای مسهل اگر بدن ممتلی باشد به عده  
ملوخیا استعمال نمایند و سریدان بشویند و یا آب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و خطمی و آرد باقلا و آب حلبه و  
اسپغول و مغز خربزه هر واحد از این با قدری نمک و اندک سرکه استعمال کنند و قویتر از این زهره نر گاو و شحم  
حنظل و بورق است **بوعلی** می نویسد که نوعی از حزاز خفیف بود و آن را علاج خفیف کفایت کند و طلای سر به  
روغن گل و بنفشه بلعابات آن را زائل نماید و نوعی از آن آن است که شدیدتر از این بود و محتاج بدوائی باشد که  
در آن جلاد تحلیل قوی بود پس عقب او دوای مرطب و معدل به کار برند و نوعی از آن بسیار ردی است بتقریح  
مودی گردد و در علاج این واجب است که تنقیه بدن به فصد و اسهال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب صعود  
ماده به سوی سر امتلای بدن بود به عده علاج حزاز کنند و هرگاه بدوای جالی علاج کرده شود عقب او روغن‌ها  
بمالند **ادویه حزاز** که ملائم بغیر سوزش بسیار اند حزاز جدید ضعیف را کفایت کند غسل سر به آب چقندر و به  
آب حلبه و بتخم خربزه و به آرد نخود و ترمس و باقلا و تخم خطمی مطبوخ در زیت و بلعاب بهدانه و خطمی و  
کتیرا و یا به گل خوزی و قیمولیا و خصوصاً به آب چقندر بعد از آن که یک ساعت بر سر گذارند و بتمرهندی و  
بکرفس و آب آن و طبیح آزاد درخت و برگ شهدانچ و برگ کنجد و این هر دو گاهی حزاز قوی را باطل کنند با  
وجود لطافت خودها و همچنین عصاره این هر دو و بادام مقشر به سرکه و آرد حلبه به سرکه و یا بگیرند آرد نخود و  
یا برگ کنجد سوده به آب چقندر و اندک سرکه و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفته و به سرکه سرشته طلا کنند

و یا سر را بدان بشویند و یا بگیرند برگ نازک توت مثل غبار سوده و مثل خطمی استعمال کنند و یا خطمی را در زیت پرورده و یا کندر در شراب حل کرده به زیت آمیخته و تکرار این تا دو هفته کنند و از ادویه لطیف سهل غسل سر به آب برگ بید تر است که این جید بالغ مجرب سلیم است و لازم است که سر را بهر کدام از اینها که باشد بشویند به عده در شب مثل روغن گل و بفرنشه بمالند ادوه حزاز که قویتر است با غسولات بورق و کبریت و زهره نر گاؤ و یا شحم حنظل یا دردی شراب یا خردل و مویزج یا آبگینه سوخته یا خربق یا صمغ سداب و مانند آن مخلوط سازند و ایضاً بگیرند قیمولیا و زهره گاؤ سرشته استعمال کنند و تا دو ساعت بگذارند یا حبالبان و آرد باقلا مساوی به آب پخته سر را بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یک رطل صابون یک اوقیه بورق چهار در خم همه را جمع کرده سر را بدان لطوخ سازند و به آب چقدر و آرد نخود بشویند به عده روغن آس استعمال کنند و گاهی طلای سر بسرگین گاو کرده می شود و بسیار نفع می کند یک شب راحت دهند و یک شب طلا نمایند و غسل او ببول شتر خصوصاً اعرابی شدیدالنفع است و آبگینه سوده در باب حزاز ردی قویست و همچنین دوائی که در آن قلقدیس و مویزج افتد و یا بگیرند غوره بورق و قلقند مساوی و بدان طلای سر بعد حلق نمایند و گاهی هر دو به زیت جمع کرده می شود و یا مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادن و روغن مصطکی گداخته آمیزند و بر سر نهند و گاهی در آن خربق داخل کرده می شود **دوایی که بعض** متأخرین ادعای آن کرده اند و در تجربه جید یافته شد بگیرند زوفای رطب نیم جزو پیه بط یک جزو روغن خیری یک جزو صمغ سداب ربع جزو و لادن دو جزو اول سر را به آب گرم و صابون بشویند به عده برحقه خشک بمالند تا سرخ گردد پس یک شبانه روز بدان طلا کنند بعد از آن بشویند **صاحب کامل** گوید که تنقیه بدن صاحب حزاز باید کرد اگر ممتلی باشد به مطبوخ مقوی به ایارج فیکرا و اگر بدن پاک باشد قصد تنقیه سر بحب ایارج و حب صبر و مانند آن کنند و بعد از آن باید که غسل سر بخطمی سفید و آب چقدر و بورق و آرد نخود و باقلای کوفته و برگ کنجد نمایند و یا غسل سر به این دوا نمایند و نسخه آن همان دوائی معمول حکیم علوی خان است که در ذیل

علاج مسطور شد لیکن در اینجا خردل هشت درم زیاده است و دوام حلق سر کنند و به روغن گل و اندک سرکه خمر بمالند که آن را زائل کند و یا زهره نر گاؤ و گل قیمولیا بسرکه خمر به کار برند که به اذن الله تعالی نافع است **ابن هبه الله** گوید که اگر حزاز تابع رذات مزاج سر باشد علاجش به اصلاح مزاج راس بود بحجامت و اصلاح اغذیه و غسل سر بدوایی که محلل فضول متولد از سوءمزاج او باشد مثل آب خبازی مطبوخ و آب افشردۀ چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلا چون بخمطی آمیزند و اگر ضعیف باشد به آبهاییکه بدان سر بشویند روغن مورد یا آب عنبالعثلب و حضض آمیزند و اگر مزاج سرگرم باشد غسل او به اسپغول مع خطمی کنند و مریض را امر بریختن آب نیم گرم بر سر نمایند که این حزاز را ببرد و اگر حزاز حادث از رذات مزاج بدن و فساد اخلاط او باشد لازم است که ابتدا بتنقیۀ بدن نمایند از خلط زائد در آن پس اگر غالب خلط دموی یا صفراوی بود فصد سر رو کنند و اسهال به مطبوخ فواکه نمایند و از استعمال اغذیۀ حاره حذر کنند و اگر مره سودا باشد تنقیۀ بدن به مطبوخ اف تیمون کنند و ماءالجبن بنوشانند و غذا گرم و تر دهند و اگر بلغم غالب بود ایارج بخورانند و غذای گرم مجفف بدهند و بر سر این طلا نمایند که حزاز را ببرد اقلیمیای فضه و گل رخام و مرداسنگ و گوگرد و آرد نخود و سداب خشک و نمک نان و خطمی سفید هر واحد یک جزو همه را کوفته بحریر بیخته سرکه خمر و روغن گل بر آن ریخته بر سر طلا کنند بعد از آن که بنوره حلق سر به مرآت کرده باشند و بعد طلا غسل سر به آب برگ خلاف رطب یا آب طیبخ حلبه و بیخ سوسن کنند **طبری** گوید که سبیل علاج این آن است که تنقیه مریض به ایارجات کنند اگر این ممکن بود اصلاح غذای او نمایند و در آن بغذای موافق معتدل کنند که کیفیات او مضاد کیفیات مرض باشد و از ادویۀ که واجب است علاج جلد بدان این است که بگیرند آرد کرسنه و بلعاب اسپغول برهم زنند و بر سر طلا کنند و بگذارند تا آن که خشک شود پس در حمام به مغز خربزه اگر وقت او باشد والا بتخم خربزه سوده و به آرد باقلا و سبوس بشویند که او به این طریق صحت یابد و پاک گردد **روفی** گفته که در این مرض چون تساهل نمایند مرض معروف بطلق گردد و او آن است که نخاله بچسپد و زیاده شود و براق گردد مثل صفائح طلق و صحت او دشوار گردد و

گاهی موی را بر باید پس اگر طلق شود علاجش این است که بعد تنقیه بر سر صاحب او موی نگذارند و دائم طلای آن به سرکه نمایند که در آن افسنتین و اسقولوفندریون جوشانیده باشند پس اگر در مزاج دماغ او بیس ظاهر گردد بعد طلای بسیار از طلا باز مانند و ترطیب مزاج دماغ او بغذا و سعوط مذکور در باب ترطیب مزاج دماغ کنند **ابن نوح** گوید که بعد تنقیه ماده از بدن به فصد و اسهال غسل سر به آب خبازی مطبوخ و آب چقندر معصور به اندک بورق نمایند یا به آرد نخود مع سرکه یا آرد ترمس و باقلا و طبیخ بیخ بلبوس و حلق سر دائم و تدهین راس هر شب و غسل سر وقت صبح به این اشیا حزاز را ببرد **غسول جید** آرد نخود صد درم آرد حلبه و سبوس گندم و بوره نان و آبگینه سفید سوده و خردل هر یک پانزده درم خطمی ده درم به اندک آب و سرکه خمیر با هم زده غسل سر در هر هفته بدان کنند و **دیگر** اسپغول بریان سوده ربع رطل صمغ عربی نیم رطل کتیرا نیم رطل آبگینه سوده و ربیع رطل جمع کرده در حمام استعمال نمایند پس اگر با وجود این تدبیر دوام کند هر شب بر سر روغن گل به سرکه بمالند و مداومت لین طبیعت کنند **خجندی** و **ابن الیاس** می نویسند که بعد نضج تنقیه بدن اگر ممتلی باشد ببعض ایارجات یا بحب ایارج یا بحب دهب یا بحب بنفشه و مطبوخات که در آن غاریقون و سنا و بسفناج و افتیمون و شاهتره باشد باید کرد و بعد تنقیه بدن هر روز سر را بخطمی و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بشویند و یا بگیرند آرد نخود و آرد باقلا و آرد حلبه و بوره نان هر واحد ده درم خطمی سفید هشت درم همه را باریک کوفته بحریر بیخته به سرکه و آب هر دو ممزوج سرشته را بدان بشویند و بعد تراشیدن موی سر روغن گل و اندک سرکه بر سر بمالند و حق آن است که در علاج این مرض احتیاج بدوائی افتد که در آن جلا برای توسیع مسام باشد تا ماده نافذ راه به انفصال یابد و به آن که در آن ترطیب بود تا کسر حدت ماده نافذ به سوی جلد کند پس تفرق اتصال حادث نشود و گاهی احتیاج افتد بچیزی که در آن قبض باشد مثل روغن مورد و این وقتی است که اراده منع ماده از نفوذ بقرب ظاهر جلد باشد **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که حزاز خفیف را لعاب خطمی لعاب اسپغول طبیخ چقندر و عصاره برگ او و طبیخ حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلا و گل خوردنی



و قیمولیا همه را بعصارهٔ چقندر به سرشند و دو ساعت بر سر نهند پس بشویند و به آب برگ خلاف و آب برگ کنجد و برگ قنب و برگ چقندر و اندک سرکه چون سر را بشویند و بمالند نفع دارد و بعد شستن به روغن مصطکی و مورد غیر آن آنچه لائق باشد طلا کنند و حزاز غلیظ اکثر بمشارکت بدن باشد پس اول تنقیه کنند به عده ادویةٔ جالیةٔ قویه به کار برند چنان چه در قول بوعلی گذشت **انطاکی** گوید که در مادهٔ رطل اولاً فصد قیفال کنند به عده کسرت حدت بکسنجین و ماءالشعیر و تمرهندی چند روز نمایند بعد از آن اگر قوت و مرض قوی باشد و کم نشود فصد اگر پیشانی یا عروق ثلاثه که بالای گوش است بگشایند که فصد اینها آن را ببرد به عده بنفشه و آنچه از آن سازند بدهند و تبرید محل گاهی بسفیداب و لعابات و گاهی بصبر و حنا و حبالبان به سرکه سرشته باید کرد و دریا بس اسهال بحب صبر در حار و حب مقل و اسود سلیم و سفوف لاجورد و در بارد معجون قیصر و نجاح و طبیخ افتیمون و از مجربات شرب آب افشردۀ انگور به روغن بادام است و این حب از مجربات من است برای مطلق حزاز و سعفه و آنچه تعلق بسر دارد **صنعت آن** صبر غاریقون مصطکی هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد گل سرخ هر واحد چهار درم سقمونیا سه درم به آب کاسنی سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و از وضعیات مجربۀ من این است خاکستر نخود و جو و کنجد بریان هر واحد یک جزو صبر حنا مرداسنگ مرتک هر واحد نیمم جزو به سرکه و قطران و روغن حبهٔ الخضرا سرشته بشب طلا نمایند و صبح به طبیخ مغز خربزه و نخود و کرسنه بشویند و گاهی معالجهٔ این مرض بتشریط سر و وضع محاجم می کنند تا آن که ماده را پاک کند و بعضی مردم سه مرتبه موی را می کنند و میان آن بزفت تا یک هفته طلا می کنند بعد از آن بصبر و کندر و مر و زعفران بر سر طلا می نمایند و این علاج دشوار است لیکن مجرب است و از فوائد غریبه این است که چون پیه خارپشت و مرغابی بخون کبوتر آمیخته طلا کنند حزاز را ببرد و موی را برویاند و کذا مالیدن عصارهٔ قثاء الحمار و آنچه در آن کفایت و صلاحیت این است در بحث قوبا گذشت

### داء الثعلب و داء الحیه

داءالثعلب آن باشد که موی بریزد بطوریکه عضوی از مو عاری ماند و فسادی در جلد پدید آید و اگر پوست باریک نیز به آن جدا شود آن را داءالحیه گویند و اکثر حدوث اینها در سر و ریش و ابرو باشد و سبب تولد اینها ماده ردیست که در جلد و در منابت بیخ مو قرار گیرد و بیخ مو را به سبب خوردن آن و منع غذای جید از آن فاسد سازد و آن ماده گاه صفرای جاد و گاه سودائی احتراقی و گاه بلغم شور محترق و گاه خون فاسد غلیظ بود الا آنکه ماده فاعله داءالحیه در عفونت و فساد شدیدتر از ماده داءالثعلب می باشد و لهذا داءالحیه و در به شدن مشکل تر بود و داءالثعلب در زوال سهلتر باشد و فقدان نبات شعر که به سبب قلت بخار دخانی و غور مواد صالح و خون جید فاضل بود چنان چه در آخر امراض محلله و حمیات طویله می باشد و یا به سبب تکاثف جلد یا به سبب فرط لین او یا به سبب کثرت و سعت مسام یا فرط ضیق آن خلقی یا عارضی بود آن را داءالثعلب و داءالحیه نمی گویند بلکه سبب در این هر دو مرض انسداد مسام به سبب نفوذ ماده ساده در آن و منع نفوذ بیخار دخانی بود پس از آن سبب موی در آن متولد نشود و ایضاً جمیع انواع این انسداد داءالثعلب و داءالحیه نمی نامند بل آن که معذک محدث آفت دیگر در جلد نباشد به سبب فقدان نبات مو از آن مثل سعفه که در سر حادث می شود و مانند آن از قروح ردیه و همچنین برص سفید چون از بلغم کثیر مسدود مسام باشد و مزاج جلد را فاسد کند و همچنین انسداد این مسام بنفوذ مواد سوداوی مفسد هیئت عضو و قوام جلد چنان چه در جذام می باشد و به قول **طبری** فرق در داءالثعلب و داءالحیه آن است که در داءالثعلب موضع فقدان مو املس نرم بود چنان چه انسان احساس نماید که آن را روغن مس کرده و در داءالحیه جلدی که از آن مو زائل شود خشن شبیه به اصول پره‌ای باشد که از طائر کننده باشند و داءالثعلب و داءالحیه چون در مشائخ پدید آید بصعوبت زائل شود پس اگر به شود و موی بروید سفید نرم مخالف رنگ موی سفید ایشان برآید و **مجوسی** از بقراط نقل کرده که هرگاه انسانی را داءالثعلب باشد بعد از آن آن را مرض معروف بدوالی پیدا شود موی سر او عود کنند و کسی را که داءالثعلب باشد دوالی آن را کم حادث شود **سعید** گوید که در اکثر امر حدوث این هر دو مرض از غلبه بلغم شور محترق بود و گاهی از غلبه مره صفرای

محترقه و سودای ردی محترق جلد مفسد ماده شعر حادث شود و **گیلانی** می نویسد که عروض این هر دو مرض از ماده صفاوی ساده نادر بود بلکه از صفرای محیه که آن غلیظ مخالط ببلغم کثیر بود عارض شوند و **انطاک** گوید که ماده این هر دو مرض خلط محترق است و فاعل آنها حرارت مفرط و صورت آنها نقصان شعر یا رفتن آن و غایت آنها فساد منابت او و بدین نامها بهر آن مسمی ساخته اند که هر دو حیوان مسطور را عارض می شوند و هرگاه احتراق مفرط باشد جلد زیر مو متقشر گردد و خلط مفسد موجب این امراض و مانند آن از انتشار شعر بحکم عقل منحصر در شانزده قسم می شود زیرا که به سبب یکی از اخلاط اربعه بود و هر واحد یا از افساد خلط فی نفسه یا به یکی از اخلاط ثلاثه دیگر باشد و بعلا مات آن دریافت گردد و سریع تر در صحت آن باشد که به سبب یکی از هر دو خلط رطب بود و بدلك و حلق زود سرخ گردد و ردی تر آن است که از سودا باشد و در حدوث آنها از بلغم صرف نزد من توقف است **طریق تشخیص** نوع ماده این هر دو مرض باید که آن موضع را به آهستگی اندک بمالند و به سوی جلد آن نظر کنند اگر سفیدی و نرمی آن باشد و بدن صاحب او فربه بود و استکثار مولدات بلغم از اغذیه بارده رطبه و مفسدات آن از اشیای حریفه مالحه و ابازیرحاره کرده باشد و دیگر علامات بلغم یافته شود ماده آن بلغم شور محترق باشد و **اگر** زردی رنگ و خشکی آن موضع مع نحافت بدن و سرعت نبض و زردی قاروره و تلخی دهن و تشنگی و تقدم استعمال اشیای حریفه مولد صفرای بود و پوست آن محل چنان نماید که گویا با جلد طائریست که موی او کنده باشند ماده آن صفرای تیز باشد و **اگر** کمودت آن موضع شبیه بجلد خاک آلود و قحل و شدت یبس آن باشد و صلابت نبش و صفائی قاروره یا غلیظ مائل بکدورت و سیاهی و مزاج سوداوی و تقدم استعمال اشیای مولد سودا بر آن گواهی دهد ماده آن سودای محترق باشد و **اگر** سرخی رنگ و تری موضع با سائر علامات غلبه خون مثل حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره و کثرت نیکی و رطوبت محنرین یافته شود ماده آن خون غلیظ فاسد باشد **علاج** واجب است که ابتدا از تنقیه به فصد و اخراج خلط غالب کنند بعد از آن استعمال مقرحات بر موضع نمایند تا آبله افتد و از آن ماده ردی سائل شود و آن مثل سیر و خردل و تافسیاست

پس از آن ادویهٔ منبت شعر که مسطور گردد استعمال کنند و رسانیدن آب بر موضع مرض مضر است و اگر چاره نباشد شیخ و پرسیاوشان و مرزنجوش و نماد در آب پخته بدان آب بشویند بالجمله اگر به سبب احتراق بلغم بود بعد از نضح استفرغ بلغم بقی و مسهل گرم و حب ایارج کنند بعد از آن موضع را بیارچهٔ درشت و یا پیاز عنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر مرض قوی باشد عوض مالیدن آن موضع را شرط زنند و اگر به سبب صفرای تیز باشد مسهل صفرا دهند و پارچه را در سرکهٔ گرم تر سازند و تکمید آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن گوگرد بسرکهٔ تیز مالش نمایند و اگر از سودای احتراقی باشد به مسهل سودا حب اف تیمون تنقیه نمایند و ماءالجبن دهند و موضع را بسیر و پیاز بمالند پس چربی خرس و چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و گوگرد و فرفیون و خردل و بیخ نی و خاکستر پشم بز را طلا کنند و اگر به سبب خون غلیظ باشد فصد و تنقیه از مسهل بارد کنند و آن موضع را اول بیارچهٔ خشن بمالند بعد آن پیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند

**ادویهٔ مفردهٔ یونانیه** نافع داءالثعلب شرب برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا یا صمغ عربی اصلاح کرده بعد تنقیه تامه و ضماد بدان بعد شرط موضع مجرب سویدست و کذا روغن یا سمین سفیدست ده درم فرفیون یک درم آمیخته بعد تنقیه و کذا شرب هلیلهٔ کابلی و کذا ضماد برگ انجیر مخلوط بقطران و کذا نمک و پیاز و فلفل هر واحد مجرب اوست و **ضماد** نطف سفید و کذا خون سنگ پشت و کذا بیخ نبات تافسیا که بتنطیر است و کذا مویزج به سرکه و زیت و کذا آب ترب و آرد شیلیم و کذا پیاز نرگس به سرکه یا به آرد شیلیم و کذا پشک بز سوخته به سرکه و کذا زنجبیل و نوشادر و کذا برگ خرزهره و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکهٔ تیز و کذا زرنیخ زرد براتینج آمیخته و کذا زفت و بورق و خاکستر بیخ نی مساوی و کذا پرشیاوشان سوخته و غیرسوخته به سرکه و زیت و کذا روغن بیدانجیر ده درم با یکدرم فرفیون و یا کف دریا و کذا تخم کرفس به عسل و کذا مگس سوخته به عسل و کذا گوک سوخته بزفت یا به زیت و کذا خاکستر شیخ ازمنی به مغز بادام تلخ و زیت کهنه و کذا سام ابرص خشک کرده سوده به زیت و کذا کندش به روغن بیضه و کذا کبریت به سرکه و روغن کتان و نظرون و کذا پوست مار

سوخته و کذا موم زرد و آب سداب کوهی و بیخ آن هفت مرتبه و کذا مروارید سوده به عسل آمیخته و کذا شیر بز و اشق و کذا عقرب سیاه بزرگ در زیت خوب پخته تا مهرا شود کذا مار سیاه چهار انگشت از طرف سر و همچنین از طرف دم بُریده در زیت و آب بپزند تا مهرا شود صاف کرده باز بجوشانند تا زیت باقی ماند و کذا زرنیخ سرخ و راتینج برابر و کذا سرکه بدارچینی یا با بهل یا بقطران و زبدالبحر سوخته و کذا خربق سفید به سرکه و کذا سرگین کبوتر و سرکه و زیت و کذا سماق چهار درم خردل دو درم باریک سوده به سرکه سرشته و کذا قسط هندی به سرکه یا به عسل و **دلک** پیاز قطع کرده و کذا شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و کذا پیاز عنصل قطع کرده هر روز که مجرب راقم است و کذا فلفل سیاه به آرد شلیم یا بنمک و پیاز سوده و کذا هیل و کذا نظرون سه درم پیاز عنصل سوده دوازده درم در خرقه بسته و **شرب و ضماد** فطراسالیون و کذا فقاح اذخر به عسل و کذا اسارون و کذا نخاله طلا و کذا افسنتین و کذا بادآورد و کذا شیطرج و کذا بیخ حنظل و کذا عصاره غافث و کذا زیره و کذا سنبل الطیب و کذا نانخواه و شرب فرفیون نیم درم در بیضه نیمبرشت و کذا سرطان نهری سوخته ده روز متواتر و کذا انزروت مخلوط به ایارج فیقرا و کذا شیر آمله و ذرور آبنوس مثل غبار سوده بعد حک موضع و کذا سر خرگوش بحری بعد شرط هر واحد منبت شعر در داءالثعلب است و **ایضاً** در داءالحیه ضماد مقل ازرق و پیاز و نمک و کذا کندر و قطران و کذا مویزج به سرکه و کذا آب سیطل که آن بیخ سقر سرخ است مجرب سویدست و کذا شلیم و فلفل و سرکه بعد شرط که مجرب اوست و شرب و ضماد لادن و ایارج فیقرا و کذا شاهسفرم و کذا زوفای خشک و کذا شرب آب شاهتره زیاده از یک ماه هر واحد نافع است **ادویه مفرده هندیه نافع داءالثعلب** قدری جغرات گاؤ را بر زمین نرم اندازند تا آب آن در زمین جذب شود پس آن را برداشته بر کف دست نهاده قدری تخم پنوار سوده آمیخته طلا نمایند **دیگر** موضع موخوره را اول به آب آمله مطبوخ خوب بشویند پس کلک باریک زده نوشادر سوده در مسکه آمیخته بمالند تا یک هفته **دیگر** فلفل یا سرگین مگس در آب سوده طلا کنند **دیگر** مجرب بلاتخلف آمله را به آب لیمو خوب سائیده طلا نمایند **دیگر** ملخ که بر درخت آگ می باشد در روغن کنجد سوخته سائیده

طلا کردن عجیب است **دیگر** قدری جغرات در ظرف مسی بی‌قلعی با فلوس بسایند تا جغرات سبز گردد طلا می‌کرده باشند **دیگر** مجرب کف دریا سوخته به سرکه طلا کنند **دیگر** شیر درخت انجیر طلا کردن بغایت مفید است **دیگر** خاکستر حب‌النیل طلا کنند **دیگر** دندان فیل سوخته رسوت مساوی طلا سازند **دیگر** کونپل کریل بی‌آب سوده بمالند تا سه چهار روز و مالیدن بهنگره نیز موخوره را مفید است **ادویهٔ مرکبۀ یونانیه و هندیه** بگیرند پرسیاؤشان و حب‌الأس و تخم کرفس مساوی و اندک بسوزند بنوعی که سیاه گردد و با چربی خرس و روغن ترب آمیخته طلا کنند که در رویانیدن موی داء‌الثعلب فاضل سدید ستوده است **روغن** که در این مضر مجرب مؤلف جامع لاصناعه است بگیرند ترشی نارنج دو جزو و روغن کنجد یک جزو آمیخته به آتش ملائم بجوشانند تا آن‌که آب فانی شود و روغن باقی ماند پس بردارند و هنگام حاجت بعد مالش موضع استعمال کنند **ضماد** مجرب و بی‌عیدیل کندش شیطرح هر یک یک جزو زر نیم سرخ دو جزو به روغن زیتون یا به روغن حنا سرشته برنهند **ایضاً** که جهت داء‌الثعلب مجربست موی بز سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد مساوی به روغن زیتون سرشته اول موضع را به پیاز و اشنان یا پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند پس دواى مذکور بمالند و چند دفعه چنین کنند **طلا** که بجمیع انواع داء‌الثعلب عجیب‌الفعل است بیخ نی سوخته سرگین موش خاکستر خارپشت نوشادر بورهٔ ارمنی مغز بادام تلخ سوخته خربق سفید مساوی کوفته بیخته به روغن زیت طلا کنند **ایضاً** کبریت زرد سم بز سوخته موی نر سوخته آمله پوست انار پوست خشخاش کمپله سوخته هر واحد یک توله فلفل سیاه نیم توله سوده در روغن سرشف سرشته طلا کنند **ایضاً** پنچال مگس سندرور مرچ سیاه در آب پیاز یا ادرک سوده بمالند **ایضاً** برای موخوره مجرب سرگین مگس نیل بری برابر سوده به آب طلا کنند **ایضاً** موی سر سوخته صدف سوخته مونگ سوخته هر یک دو ماشه به روغن گل سائیده طلا نمایند **اقوال مهیره** مسیحی می‌نویسد که در داء‌الثعلب و داء‌الحیه سزاوار است که اول تنقیهٔ بدن به اسهال خلط غالب کنند پس اگر بلغم غالب باشد به ایارج روفس یا به این حب اسهال آورند تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحن حنظل سه درم و ثلث حب ساخته دو درم تا سه درم بخوراند و

سه شربت یا چهار در یک ماه از این بدهند و جمله تدبیر او بچیزی که تلطیف بلغم و تقطیع و تقلیل او نماید مائل سازند و اگر صفرا غالب بود این حب بخوراند هلیله زرد و ثلث درم گل سرخ نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند و این یک شربت است و مداومت استعمال او کند و همچنین تدبیر بچیزی مصاد صفرا مائل گردانند تا آن که حال بدن اعتدال یابد و اگر سودا غالب باشد ایارج روفس بدهند و در آن خربق سیاه یا حجر ارمنی افزایند و یا طبیح افیمون که در آن بسفائج و هلیله کاملی و اسطوخودوس پخته باشند بنوشانند و سائر تدابیر بچیزی که مقلل سودا باشد مائل نمایند پس هرگاه تنقیه سر و بدن هر دو گردد در طلای موضع به ادویه که موی برویاند آغاز کنند و اگر در سر هنوز چیزی از فضول باقی باشد تنقیه بغرغره و مضوغ نمایند چنان چه غرغره از ایارج فیکرا و پوست بیخ کبر و مویزج مخلوط به سکنجبین عنصلی کند یا به سرکه که در آن پودینه و زوفای خشک و راسن و حاشا پخته باشند بعد از آن طلا استعمال کنند و از ادویه مفرده که بسیار گرم کند مثل فرفیون است و کمتر از آن ثافسیا و آن عصاره سداب کوهی است و کمتر از آن خردل و حب الرشاد و کمتر از اینها کبریت و کف بورق و خربق سیاه و خربق سفید و نظرون و تخم جرجیر و روغن غار و کف دریا خاصه محرق که الطف می شود و زفت رطب و قطران و پشک موش و پیه خرس و پیه بط و پیه جوارح و جمیع شحوم لطیفه که در بیخ موغوص کنند و بادام مع پوست سوخته و کندر سوده محلول به سرکه در آفتاب ایام کثیر و شیخ سوخته و ایرسا سوخته و زرنیخ سرخ و اشنان سبز و سداب خشک و زراوند و پیاز عنصل و پیاز تیز و سیر است و از این ادویه به حسب حاجت استعمال نمایند (زیرا که بعض این ادویه اسخن و الطف و بعض آن تیزتر و بعض آن نرم تر است) و علاج داء الثعلب مزمن صعب را به ادویه قویه و قریب العهد را بضعیفه کنند و هرگاه اراده نمایند که قوت ادویه حاده ساکن شود قیروطی مرتب از موم و روغن شیرین بدان مخلوط سازند و هرگاه اراده کنند که ضعیف قوی گردد روغن غار یا روغن ناردین با وی آمیزند و علاج عام برای این مرض آن است که موضع را بخرقه خشن بمالند تا آن که سرخ گردد به عده بدوای حاد مالش نمایند تا آن که از آن سوزش و لهیب محسوس گردد بعد از آن یک روز ترک نمایند و روز دیگر اعاده تدبیر کنند پس اگر آبله کند پیه بط یا چربی ماکیان بمالند و این را به ادویه حاده چند روز بگذارند پس هرگاه

روئیدن مو ابتدا کند چند مرتبه بتراشند و هر روز بپارچه بمالند و روغن که در آن قیصوم و پرسیاؤشان و بابونه یک یک اوقیه گرفته در آب بپزند تا مَهرا گردد پس آب صاف کرده از آن یک رطل به روغن بان یک رطل بریزند و به آهستگی بپزند حتی که آب بسوزد بردارند و استعمال کنند پس اگر داءالثعلب حادث از خلط صفاوی باشد مالش موضع بکف دریا یا بپارچه درشت کنند تا سرخ گردد به عده پشک موش سوده به عسل سرشته طلا کنند و یا برگ نی سوخته مع بادام تلخ با پوست سوخته به سرکه سرشته طلا نمایند و یا نظرون و کف دریا به سرکه آمیخته طلا سازند و هرگاه حادث از خلط سوداوی بود اول موی موضع حلق نمایند پس شرط زنند و از پیاز تیز دلک نمایند به عده ثافسیا به روغن ناردین طلا کنند و یا عاقرقراحا با تخم جرجیر بیامیزند و به زیت مطبوخ چندآن که نصف او بسوزد سرشته طلا نمایند و یا بگیرند قیصوم سوخته و پوست بیخ سوسن و بادام تلخ سوخته و بوره ارمنی هر واحد علیحده سوده همه را به روغن غار سرشته طلا کنند و هرگاه حادث از بلغم بود اولاً موضع را بعنصل یا ثوم بمالند به عده بفرفیون و ثافسیا و خردل بقطران یا روغن غار سرشته طلا نمایند و یا بگیرند ثافسیا فرفیون حب الغار هر واحد سه اوقیه گوگرد یک اوقیه خربق سفید یک نیم اوقیه موم و روغن غار و زیت کهنه به قدر حاجت **صفت** طلائیکه در داءالثعلب موی را بقوت برویاند کف دریا ده درم بوره ارمنی خردل گوگرد ثافسیا فرفیون هر واحد دو درم مویزج و ذرا ریخ هر واحد یک درم به زیت کهنه طلا نمایند بعد مالش بیپاز و هرگاه آبله افتد چند روز ترک نمایند و بچربی بط و بمرهم سفیداب علاج کنند تا آن که تسکین یابد به عده اعاده آن کنند اگر احتیاج آن شود **شیخ الرئیس** می فرماید شک نیست که صواب تدبیر در این اولاً استفراغ خلط فاعل است و ادخال اغذیه بسیار حسن الکیموس در بدن از آنچه معلوم است و شراب معتدل ممزوج مائل به شیرینی اندک مع رقت و صفا که این غذا زیاده می دهد و حمام آن را نافع بود قبل هر دلک و بعد آن و اولاً ابتدا به استفراغ بدن از خلط فاعل به ادویه مخرج او کنند و یا به فصد اگر ماده آن را واجب کند بعد از آن بتنقیه سر از آن خلط بدان چه معلوم است از سعوطات و نشوقات و غرغر مذکور در باب تنقیه سر به حسب فضول به عده توجه بر جلد نمایند و تنقیه آن کنند از چیزی که در آن قرار



گرفته به اخراج او از آن و تحلیل او و در این تعجیل نمایند تا جلد کیفیت راسخه رديه اکتساب نکند و شک نیست که در ادویه مستفرغه از موضع برای ماده خبیثه لازم است که مقطع ملطف محلل باشد چندانکه تحلیل او به حد تجفیف نرسند به سبب شدت تسخین که جلد را افاده تجفیف کند و در آخر سبب سقوط شعر گردد و اگرچه فی الحال داء الثعلب را ببرد به اخراج ماده پس اگر حار قوی باشد مثل ثافسیا و آن اصل است دریایی که از آن چاره نیست به ادهان معتدله که بر آن غالب باشند و به آبهای که در آن رقیق کرده شود حرارت او را بشکنند و بهترین آن نوست و آن که بر آن سه سال گذشته باشد ضعیف است و حق قوی آن است که مقدار او کم کنند و مزاج او بشکنند و چون بدان طلا نمایند بزودی رو دارند و حق ضعیف آن است که بضد این عمل کند و واجب است که در این ادویه مستعمله لطیف باشند والا قوت آنها در غور جلد نفوذ نخواهد کرد و لازم است که در این ادویه تقویت و منع باشد تا سر ماده خبیثه قبول نکند و واجب نیست که همراه آن تقویت قبض بسیار باشد که ماده از ورود به سوی موضع به عده از نفوذ در مسام و منع نماید باید که در آن قوت جذب برای خون نیک و بخار علك او از بدن باشد بعد تحلیل او برای فاسد که در جلدست تا که جامع تحلیل برای فاسد جذب برای جید بعید باشد و این بعد تنقیه باید و هرگاه استعمال این ادویه کنند واجب است که رعایت تاثیر آنها نمایند و ابتدا بدان بعضیف کردن آن به امتزاج چیزی و تقلیل مقدار آن کنند و در اثر آن نگاه کنند پس اگر مریض متحمل و اثر سلیم باشد در قوت و مقدار او افزایشند و اگر متحمل نباشد و اثر عظیم گردد قوت او را به تقلیل مقدار او یا به امتزاج چیزی که آن را اصلاح دهد و ضعیف کند کم نمایند و جهد کنند تا بتقریح و توریم نه انجامد و خصوصاً در ابدان که مزاج یا سن یا جنس آنها لین باشد چون مرطوبین و ضعفا و اطفال و مشایخ و زنان و ارباب صنعت مرطب مضعف و اگر بثوریم و تقریح انجامد تدارک آن بشحوم نمایند و بر آن مثل پیه بط و ماکیان و مثل قیروطی نرم طلا کنند پس هرگاه تسکین نماید اعاده دوا بمقداری کنند که متحمل آن باشد و اگر اثر عظیم گردد در استعمال فقره کنند همواره همچنین به عمل آرند تا آنکه ماده فاسد تحلیل شود ماده جید منجذب گردد و علامت تاثیر دوا در آن آن است که جلد سرخ گردد بدلک ملائم تر و کمتر عدد از دلکی که بدان قبل استعمال دوا سرخ می شد پس اگر حال متغیر

نشود بدانند که آن محتاج بدوای قوی است و اگر آن بمالش پارچه سرخ نگردد از آن شدیدتر باشد حتی که خوف فاسد شدن بود به عده آن را به مثل پیاز بمالند پس اگر سرخ نشود از شرط موضع چاره نباشد و به مثل سیر طلا کنند و آنچه احتیاج بدان در تنقیه جلد از ماده داءالشعلب روی افتد چسپانیدن زلو و محاجم و خلانیدن سوزن بسیار است و ایضاً آبله انداختن به ادویه حاده که عنقریب ذکر یابد و آنچه آبله افتد آن را بشکافند و جدا کنند تا مو از آن برآید و از چیزی که اعانت می کند در تحلیل ماده پوشیدن کلاه است که در آن پشم بود دائم شب و روز که آن تحلیل نماید و عرق آرد و باید که در هر دو سه روز باستره مو بتراشند و هرگاه مو بروید حلق آن کنند و واجب است که قبل استعمال اطلیه موی سر بتراشند و دلک نمایند چنان چه گفتیم بخرقه خشن یا به مثل پیاز و پوست ترب تا آن که سرخ گردد و قابل برای قوت دوا گردد و مسام بگشاید و گاهی حمام نائب دلک شود و اگر حلق نکنند دوا را رقیق سازند تا در بیخ مو برسد و **اما استفراغات** پس صفراوی را به طبیح هلیله مقوی از خربق و افتمون مستفرغ سازند و بحب قوقایا و ایارج فیکرا و ایضاً ایارج شحم حنظل نیکو است خصوصاً در بلغمی و اگر در آنجا سودا باشد بدان قدری خربق سیاه آمیزند و اگر آنجا صفرا باشد سقمونیا بدان مخلوط کنند و ایارج روفس و لوغاذیا جیداند خصوصاً برای سوداوی و بسیار باشد که به استفراغ تنها صحت یابد و اقسام این استفراغات سابق معلوم شده و اگر اراده خفیفتر از آن باشد ایارج مرکب بشحم حنظل در ماه سه یا چهار شربت آن بخوراند و اگر یک استفراغ فائده نکند بعد راحت دادن میان آن تکرار آن نمایند و هرگاه جلد سر سرخ و عروق او سرخ و ممتلی باشد فصد کنند و بعد فصد کلی اگر رای واجب کند فصد رگهای سر و رگهای پیشانی و صدغین گشایند و اگر رای آن نباشد چیزی از آن به عمل نیارند و اما غراغر و سعوطات و مانند آن در باب معالجات سر معلوم شده و **اما ادویه موضعی** قویترین آنها فرفیون است که بر آن زیاده از سه سال نگذشته باشد تدبری آن به حسب تدبیری که در قاعده اطلیه گفتیم باید کرد و بعد او ثافسیاست و این بسیار عجیب و بالغ النفع است به عده حرف و خردل و رماد ذراریح بزفت رطب سرشته و یا مویزج برغن غار سرشته و به شیر یتوع آبله افکنند و بشکافند تا آنچه تحت او باشد

سائل شود و چون پوست بیفتد مو از زیر او برآید و کبه یکج بر عضو اندک مدت نهند و در داءالثعلب قوی به سوی آن احتیاج می‌شود و بعد از اینها گوگرد و هر دو خربق و تخم جرجیر و کف بورق و هر دو قسم زبدالبحر و پوست نی و بیخ او سوخته و پشک موش و پشک گوسفند سوخته و مر و دارفلفل و خردل و بندق سوخته و برگ انجیر و کندش و عروق مامیران و قطران است و گاهی در این زهره نرگاؤ افتد بعد از آن مثل بادام تلخ با پوست سوخته و مثل کندر چند روز در سرکه فائق سوده و خرنوب نبطی از ادویه این مرض است و افضل روغن‌های مستعمله در این روغن غار و روغن بیدانجیر است و افضل ادویه شمیه قطران پس زفت است و افضل شحوم پیه خرس و خصوصاً آنچه کهنه باشد **لطوخ** جید بخردل و قطران لطوخ کنند **لطوخ قوی** فرفیون تافسیا روغن غار هر واحد دو مثقال گوگرد زنده و خربق سیاه یا سیاه هر کدام که باشد هر واحد یک مثقال قیروطی به موم قدر کفایت بسازند و **ایضاً** بورق افریقی دو جزو نوشادر یک جزو هر دو سوخته در سرکه کهنه سوده طلای رقیق کنند بعد دلک و بعد سه ساعت اعاده نمایند و نشف کرده باشند و سه روز بر این دوام نمایند پس اگر آبله کند تدارک آن بدان چه معلوم شده باید کرد و **ایضاً** ذراریح و خردل در روغن بپزند حتی که با مثل غالیه گردد پس بدان بر موضع آبله افکنند برای مرض قوی و کسر قوت اما به امتزاج برای مرض ضعیف کنند و از چیزی که از این خفیف‌تر و آن عجیب‌نافع است این است که بگیرند سرکه کهنه و مثل آن روغن گل خالص دور شیشه کرده بجنابند به عده موضع را بخرقه درشت بمالند و بدان طلا کنند و **ایضاً** مالیدن بغالیه که در آن اندک تافسیا باشد و بدانند که صبیان را پرهیز کفایت کند و طفل قریب بلوغ احتمال نیم درم حب قوقایا نماید و کم از ده ساله دو دانگ **صاحب کامل** گوید باید که نظر بداءالثعلب کنند پس اگر حدوث او از خون باشد فصد سر رو گیرند و خون به قدر حاجت برآرند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و ادویه مرکب از تربد و شحم حنظل و صبر و غاریقون و نمک نفطی و مانند آن کنند و اگر فصل سرما باشد لوغادیا و ایارج جالینوس دهند و بخردل و مویزج و بیخ کبر مع سکنبجین معمول بسرکه عنصل غرغره کنند و سائر غرغرات که صاحبان لقوه بدان غرغره می‌کنند بکرات استعمال نمایند و از

اغذیه مولد بلغم مثل ماهی تازه و شیر و لحم بره و مانند آن پرهیز سازند و اگر حدوث او از سودا باشد بحب اسطوخودوس و مطبوخ ایتیمون و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و ادویه که در آن خربق سیاه و ایتیمون و غاریقون و امثال آن از مخرجات سودا افتد اسهال آورند و از اغذیه مولد سودا مثل لحوم بقر و بچه شتر و بز پیر و عدس و کرنب و سائر تدبیر مولد سودا اجتناب نمایند و اگر حدوث او از صفرا باشد تنقیه به مطبوخ هلیله زرد و سنا و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا و مانند آن کنند و از تدبیر مؤلد صفرا مثل عسل و خردل و ببر و مانند آن منع فرمایند و هرگاه تنقیه بدن و سر کردند توجه بعلاج تساقط شعر نمایند و اول آنچه از این به عمل آرند این است که مالش سر بخرقه خشن کنند تا سرخ گردد و اگر سرخ نشود آن عسرالبرءست و هرگاه سرخ شود بر موضع شرط بسیار زنند و بر آن سیر سوده طلا کنند اگر مرض از بلغم باشد و یا حبه الخضرای سوخته یا پیاز عنصل یا پوست بندق سوخته یا بادام تلخ یا حبالبان یا حب المحلب سوخته طلا سازند و ایضاً بفرقیون سوده به روغن بان یا روغن اترج سرشته و شیخ ارمنی باریک سوده به روغن اترج یا روغن بان یا زنبق آمیخته بر موضع طلا کنند به عده به آب چقندر و بورق بشویند و ایضاً از چیزی که در این بدان انتفاع یابند چربی گرگ و خرس و کفتار و شیر است و بهترین او آن است که کهنه بود چون آن را به سرکه سوده بر سر طلا نمایند و چون سرگین موش با زیت باریک سوده طلا کنند آن را نفع دهد و پوست بیخ نی با مغز بادام تلخ در سرکه خمیر سائیده آن را نافع بود طلا برای داءالثعلب بگیرند کف دریا پنج درم و باقی اجزا همان است به اوزان مسطوره که در آخر قول مسیحی گذشت و هرگاه این ادویه را استعمال کنند و در موضع احتراق و آبله عارض شود چند روز فاصله در دوا کنند و بر آن روغن گل و سفیداب یا چربی بط و ماکیان طلا نمایند و چون ساکن شود اعاده دوا کنند و اگر مرض از صفرا باشد طلای موضع بشیخ سوخته و کف دریا و حوض و موی سوخته به روغن مورد یا روغن کنجد یا روغن بید سوده باید کر به عده سر را بخطمی و سبوس و آب بید بشویند و ایضاً بثافسیا و روغن ناردین بعد دلک بیپاز تیز یا سیر طلا کنند و یا بگیرند بادام تلخ و پوست بندق سوخته و بوره ارمنی مساوی سائیده و به روغن غار سرشته طلا نمایند و گویند

که چون سر مگس بر داءالثعلب بمالند مو برویاند **صفت** دوائی که موی داءالثعلب برویاند بگیرند ذراریح سه درم بعد دور کردن سر و بازوی آنها و باریک سائیده به روغن بان به سرشند و بر آن قدری مشک انداخته استعمال کنند و علاج داءالحیه مثل علاج داءالثعلب است **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی داءالثعلب آن است که سن و مزاج و بلد و فضل و غیره قوانین استفرغ دریافته تنقیه مریض به این حب کنند ایارج فیکرا غاریقون هر واحد یک درم تربد سفید دو درم نمک نبطی دو ثلث درم ماهیزهرج دو دانگ لاجورد مغسول نیم درم سقمونیای مشوی نیمدرم کوفته بیخته مثل فلفل گرد حبها سازند و سه درم بخوراند بعد از آن که سه روز پرهیز بنخودآب و روغن زیت کرده باشند و وقت پرهیز هر روز یک مرتبه در حمام داخل شوند بعد از آن ده روز صبر کنند و یک شربت حب سکبینج بخورند و در این همه ایام مالش موضع هر روز یک ساعت کرده باشند و هرگاه از خوردن دوا فارغ شوند موضع را بسیر دلک نمایند و اگر کفایت نکند از پیاز عنصل بمالند و اگر اینهم کفایت نباشد بر موضع شرط زنند و این ضماد بر آن نهند خردل باریک سوده نیم درم صمغ سداب کوهی دو دانگ در سرکه سرشته مثل ضماد برنهند که این ضرر موی را برویاند الا آن که هرگاه مو برآید سفید باشد و سبیل او آن است که موی را بتراشند تا قوی تر از آن برآید و باز بتراشند و همچنین تا آن که مثل موی اصلی بروید پس اگر روئیدن مو دشوار گردد موضع را دلک نمایند تا آن که اندک قرحه شود به عده بر آن روغن‌ها طلا کنند و چون راحت شود و این الم زائل شود فرقیون تازه اندک به قدر یک حبه بر آن مالند که این موی را در این نوع ضرور برویاند و از چیزی که بدان معالجه این نوع نمایند از معالجات غریب که تجربه آن نیز کرده‌ایم این است که بگیرند سرکه و خردل و عنصل و شیطرج و خوب بجوشانند تا آن که ادویه مٌهرا گردد به عده بگیرند ادویه و سرکه و در محجمه کنند و بر موضع نهاده امتصاص نمایند و بر آن محجمه را بگذارند تا از خود جدا شود و این فعل در روزی دو سه مرتبه کنند تا آن که موضع بلند گردد چنان که معلوم شود که گویا منتفخ شده به عده دو روز راحت دهند پس آن را سوزن زده بگذارند که این لامحاله مو برویاند و **ابوعمران موسی بن سیار** می‌گوید که بعد محجمه

بچربی خرس و خنزیر مالند و هرگاه بدبو شود به سرکه بشویند و اعاده مالش کنند تا آن که موی برویاند پس اگر موی ابخراللون بروید در آن روغن لادن بآس و روغن آمله استعمال نمایند **صفت** روغن آس بلادن بگیرند صد درم برگ آس تر و نیمکوفته در دیگ نو سنگی اندازند و بر آن چهار رطل شراب کهنه و صد درم روغن کنجد و یا زیت انفاق که آن از زیتون خام می گیرند بریزند و سه درم لادن در پارچه سفت صره بسته وقت طبخ در آن اندازند و هر ساعت پارچه را بمالند و به آتش ملائم بپزند تا آنه شراب فانی شود و روغن بماند به عده روغن از لادن و آس صاف کرده نگاه دارند و اما روغن آمله این است که آمله ده درم و در سرکه پنج روز تر کنند به عده سرکه صاف نمایند و آمله را بیفشردند و پنج درم آمله و دیگر در آن انداخته پنج روز بگذارند پس سرکه صاف کنند و اعاده آمله نمایند و این فعل تا هفت مرتبه کنند و هرگاه سرکه سیاه قباض گردد در دیگ نو صاف نمایند و بر هر دو صد درم از آن بیست درم روغن آس ریخته بجوشانند تا آن که سرکه برود و روغن بماند به عده آن را استعمال کنند که این سوی را که بروید سیاه گرداند و سیاه برویاند و گاهی این روغن را با روسختج بدل خضاب استعمال می کنند افریطن در زینت آن را ذکر کرده و **ثابت** در رساله خود که به سوی بعض ادبا فر استاده از حارث بن کلدیه حکایت کرده که آن علاج داءالثعلب ببول پلنگ و بول گرگ و خاکستر استخوان سوخته حیوانی که مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن می کرد و من ابن نصیر را در بیمارستان دیدم که ارباب داءالثعلب را بعد تنقیه طلای موضع بتریاق کبیر می کرد و **اما** داءالثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت متمکن باشد به این مطبوخ پوست هلیله زرد تهرندی هر یک بیست درم افسنتین رومی هفت درم ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلوبخارا عناب هر یک بیست عدد در شش رطل عراقی آب بجوشانند تا به یک رطل آید افشرده صاف کنند و در آن دو ثلث درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند بعد از آن سرکه به اعتدال گرم کنند و در آن اسفنج فرو برده تکمید موضع بدان نمایند تا آن که قریب بشور گردن رسد به عده به روغن خیری یا روغن گل چرب کنند و پنج روز بگذارند بعد از آن بخرقه خشن بمالند و گوگرد

سوده به زیت آمیخته یک شبانه روز متواتر طلا کنند به عده بگیرند فندق و مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و در سرکه کهنه حل کرده بر موضع طلا نمایند و آنچه من در این علت که صفاوی باشد تجربه کرده‌ام قیروطی معمول به روغن خیری است و موضع را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید به آب گرم در حمام کنند و این سهل‌ترین انواع این مرض در علاج است و اما داء‌الثعلب سوداوی دشوارتر در علاج است معالجه او بنوشانیدن ماء‌الاصول چند روز و حریره معمول به مغز قرطم کنند و هرگاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند و قصد تنقیه دماغ بعد این مطبوخ به این حب نمایند افسنتین رومی هلیله سیاه افتیمون ایارج فیکرا هر واحد یک نیم درم بسفائج یک درم لاجورد مغسول دو ثلث درم نمک نفتی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته به عسل سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی از آن سه درم و نیم سه شربت در مدت یک ماه بخوراند و گاهی رطوبت بسودا مضاف شود پس معده او کثیرالرطوبت بود و علاج صاحب آن به این حب کنند و این حبی است که در گرما و سرما و ربیع و خریف عقب طعام تناول کنند و پرهیز دقیق نمایند بلکه از لحوم غلیظه احتراز کنند نسخه آن انیسون تخم کرفس بادیان نانخواه زیره کرمانی هر واحد دو درم مصطکی هلیله سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری هم چند همه ادویه کوفته بیخته به آب برگ ترنج سرشته حبها سازند شربتی از آن یک درم عقب طعام دائم آن را بخورند که این رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آن که ضعیف نماید زیرا که هر روز یک مجلس یا دو آرد و رئیسی در بلد عراق بود که آن را داء‌الثعلب بسیار و غلبه اخلاط سوداوی ظاهر شده بود پس او را لزوم این حب نمودم و داء‌الثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت با سودا در امعای او محسوس شود این حقه در آن استعمال نمایند قنطوریون باقه خارخسک کوهی قرطم کوفته تخم کتان تخم جلد برگ سداب هر واحد یک کف چقدر اطراف کرنب هر واحد باقه همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد به عده صد درم از آن صاف کنند و بر آن یک درم بورق و بیست درم روغن کنجد تازه یا بیدانجیر ریخته در هاون حل کنند و بدان حقه نمایند و مضر نیست اگر در نوع رطوبتی رطوبت

در امعا یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و از این حب که تنقیه سر می‌کند بخوراند بعد از آن دلک موضع بسیر خام یا پیاز عنصل خوب کنند به عده بر آن چربی بط و چربی خرس و چربی شیر و مانند آن از شحوم که استفراغ و تلئین جلد کنند طلا سازند و بگیرند برای او خاکستر سم بُز و گوگرد و بیخ نی و یبروج‌الصنم که در خاکستر اینها خاصیتی است برای رویانیدن مو یهودی ذکر این کرده و تجربه او کردم و حق یافتم بسوزند و این خاکسترها را به زیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا نمایند که این ضرور مو برویاند و اگر صعب و دشوار گردد موضع را شرط زنند و به سرکه آن را بمالند و اصلاح غذای آن کنند و میل او به سوی آن نمایند که در حرارت او بیفزاید و بسط آن نماید و هرگاه مو برآید موضع را به روغن لادن و روغن ناردین چرب کنند و اما نوع دموی علاج آن به فصد باسلیق و لزوم پرهیز او در تدبیر بچیزی که تصفیه خون او کند و مالش موضع بخرقه خشن پس بزوفای رطب که آن چرب دُم گوسفندست چند روز نمایند تا آن که جلد نرم گردد به عده دلک او پیاز عنصل و سیر و پیاز کنند و طلای او بتافسیا و فرفیون نمایند که در آن مو بروید و چون این بیان کردم پس در داء‌الثعلب قول مجمل و دواى مجمل ذکر می‌کنم و گویم که داء‌الثعلب و فساد شعر و ذهاب آن و تملس جلد به سبب یکی از این اخلاط بود هرگاه بقعه را فاسد گرداند و موی را از غذا کردن منع نماید پس علاجش استفراغ اوست به حسب نوع مرض و دواى او فى‌الجملة نزد استفراغ نرید و غاریقون و ایارج و شحم حنظل و اسقولوقندریون و شکاعی و بادآورد و خربق سیاه و مانند آن است و بسیار دیدم که ابن یسار در نوع سوداوی خربق سیاه می‌نوشانند و در آن نفع می‌کرد و اما چیزی که بدان دلک نمایند آن پیاز و سیر و عنصل و تافسیا و فرفیون و خردل و مانند آن است و چیزی که بدان طلا کنند گوگرد بندق سوخته و پسته سوخته و کف و سیا و یبروج صنمی و سم بز سوخته و وج سوخته و شحوم سوای چربی بُز نر و چربی بقر و امثال آن است و آنچه واجب است که صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید هلیله سیاه و کابلی هر دو مربی است و آنچه صاحب رطوبی استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون انقرویا و جوارش بلادری و مانند آن است و آنچه صاحب نوع صفراوی استعمال نماید این سفوف معمول بهلیله



زردست بگیرند تخم خرفه و خیار و تخم خشخاش و گل سرخ هر واحد یک جزو هلیله سیاه و پوست هلیله زرد مثل همه شکر طبرزد برابر جمله سائیده صبح بر ناشتا و وقت خواب به قدر حاجت بخورند و هلیله جات مربی و هلیله جات سوده بمویز سرشته استعمال کنند و آنچه صاحب نوع دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصاره عناب معقودست و اصلاح اغذیه به حسب آن که لائق مرض باشد و این همه استعمال نمایند مع استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داء الحیه علاج داء الثعلب رطوبی و سوداوی است بغیر زیادتی در آن سوای آن که جلد این را طلا نکنند مگر بچیزی که آن را نرم کند بغیر آن که استفراغ نماید (زیرا که سبب در این قشف و احتراق اخلاط است پس هر گاه جلد نرم شود و مسام نرم گردد فضول بشعر خارج شود) و دیدم که در بیمار استانات در این استعمال چیزی می کنند که در داء الثعلب از دلک و طلا استعمال می نمایند و گاهی در این نوعی غریب که معروف بذات العروق است واقع می شود و او آن است که موضعی که از آن مو زائل شود در آن شبیه بعروق سرخ مشابه و شنیدی که بر جراحت مستطیل واقع می شود ظاهر می گردد و هرگاه جلد نرم شود او نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داء الحیه است **ابن الیاس** گوید که اگر از خون غلیظ محترق باشد فصد و اخراج خون به قدر قوت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد به شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش به مغز بادام و اسفناخ خورند و یا بگیرند شربت عناب ده درم و شربت بنشفه ده درم و بنوشند و یا بگیرند آب انارین بشحم آنها افشرده سه اوقیه به شکر سفید ده درم و غذا مزوره اناردانه به اسفناخ و مغز بادام خورند و اولاً مالش موضع بپارچه درشت یا بزوفای رطب کنن و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل هر واحد سه درم و بسایند و به سرکه که کهنه سرشته طلا نمایند بعد تراشیدن مو و اگر از بلغم محترق باشد هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم گلقدن عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش به مغز بادام خورند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر یا به مطبوخ تربد مع شحم حنظل و غاریقون و صبر و نمک نفتی نمایند و غرغره بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی به ایارج مع ماء العسل به مرات کثیر کنند و از فواکه رطب و غیره

مولدات بلغم حذر نمایند و اگر از مره سودا باشد هر صباح جلاب از بادرنجبویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و گلقد ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود مع ماش و مغز بادام بخورند و هرگاه خلط نضح یابد تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون و حب آن و یا ایارج فیکرا و یا ایارج لوغادیا کنند و از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل لحم نر گاؤ و نمک سود و قدید و بادنجان و لحم بز حذر نمایند و اگر از صفرای حاد باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم و از آلو و عناب هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش به مغز بادام خورند و هرگاه اثر نضح در قاروره پدید آید تنقیه بدن به مطبوخ فواکه مقوی بسفمونیای مشوی کنند و از تناول اغذیه حاره یابسه و حریفه و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و هرگاه بدن از اخلاط محدثه مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجه سقوط شعر فرمایند و بعد دلک بسیار بخرقه خشن و زدن شرط غیرعمیق سیر سوده به روغن یاسمین بر آن طلا کنند و اگر ماده مرض بلغم محترق باشد حبه الخضرا و غیره که در قول صاحب کامل گذشت آن همه ادویه را سوده به روغن بان یا روغن اترج یا روغن یاسمین یا زفت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شیخ سوخته و به روغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند بعد شستن آن به آب چقندر و بورق و آنچه مجرب است در انبات شعر این است که بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گرگ مساوی و بسرکه کهنه سائیده طلا نمایند و اگر ماده این مرض صفراوی باشد هر روز سر را به آب چقندر و آب بید و آب سبوس بشویند و بحض و غیره که در قول صاحب کامل مسطور شد طلا سازند و اگر مرض از ماده سوداوی باشد بگیرند گوگرد زرد و ثافسیا و فرفیون و خردل و بیخ نی و خاکستر سم بز و قیصوم سوخته مساوی کوفته بیخته به روغن زنبق و ناردین به سرشند و بر سر طلا کنند بعد دلک او بسیر و پیاز تیز **صفت طلا** برای داءالثعلب ذراریح سر دور کرده سه درم مویزج فرفیون هر واحد یک درم کف دریا پنج درم بورق خردل گوگرد زرد ثافسیا هر واحد چهار درم باریک سائیده به روغن زیت یا به روغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند **طلای** دیگر بیخ نی فارسی سوخته خسته خرما سوخته و سمه مساوی کوفته بیخته در ظرف رصاصی به روغن زنبق بسایند و طلا کنند و **اما** علاج داءالحیه علاج

داءالثعلب است و شستن سر هر روز به اسپغول و گل خطمی سفید و برگ بید و بدن و سر را هر روز به روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو بمالند و بنفشه تازه و نیلوفر ببینند و این وقتی است که سبب تساقط شعر اتساع مسام و نقصان غذا باشد و اما هرگاه انتشار و تساقط او به سبب ضیق مسام باشد قریب او روغن نیرند و مالش سر ببورق و زهره بقر کنند و در حمام داخل شوند و تا دیر در آن نشینند و بر سر شیخ سوخته و نمک و قیصوم سوخته بمالند و بعد مالش سر را به آبی که در آن نظرون و بورق جوشانیده باشند بشویند و یا بگیرند نی فارسی سوخته و خسته خرما سوخته و وسمه هر واحد مساوی و به دستوری که سابق مسطور شد مرتب ساخته بر موضع طلا نمایند **ابومنصور** گوید که اگر از جهت خون باشد فصد سر رو کنند به عده طبیخ خیارشبر و بعد از آن ایارج فیکرا دهند و اگر از صفرا باشد اولاً طبیخ هلیله به عده ایارج فیکرا خوراندند و اگر از سودا باشد طبیخ ایتیمون پس ایارج فیکرا دهند و اگر از بلغم باشد حب منتن به عده ایارج فیکرا خوراندند و در جمیع این انواع میان هر ده روز شربتی از ایارج فیکرا دهند و و هرگاه این ادویه خوراندند اغذیه لطیفه سریع الانهضام مثل اسفیدباج چرب به لحوم طیور و بزغاله دهند و از اغذیه غلیظ مثل لحوم صید و مانند آن و امتلای طعام و خمر پرهیز سازند و از کثرت ریاضت و تعرق و تعب منع کنند و اما علاج نفس موضع این است که اگر اراده معالجه او باشد حلق او بنوره یا به استره کنند و نوره بهتر است به عده بخرقه خوب بمالند حتی که عروق او برآید و بعد آن به آب مرزنجوش مطبوخ بشویند و بر آن حضض طلا کنند و یک شبانه روز بر آن بگذارند و هرگاه صبح شود به آب مورد آن را بشویند و بر آن روغن بان طلا نمایند و اگر از مالیدن بدیر سرخ شود بحجر بورق یا پوست ماهی خشن یا برگ انجیر آن را دلك نمایند حتی که سرخ گردد و پوست بخرشد پس خون از آن پاک کرده بر آن چقندر مطبوخ به شراب و یا انجیر خشک سوخته محلول به شراب نهند **طلا** برای آن قشور کندر سوخته به شراب مطبوخ حل کرده بدان طلا کنند و یا پیه گرگ به سرکه آمیخته طلا نمایند و بمگس در شراب سوده و یا پوست بندق سوخته و بیخ نی خشک طلا سازند و طلا به روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر آن را نفع کند و اما ادویه مفرده برای این برگ حنظل است و نوشادر و مویزج و

خاکستر کتان و خاکستر پُشک بُز و پیه کفتار و پیه شیر و مُر و فلفل و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و هر دوائی که حار لطیف نفاذست آن همه را مفرد و مجموع با سرکه یا بعض روغن‌های گرم مثل زیت و روغن بیدانجیر و روغن غار و مانند آن بر سر طلا نمایند نفع بلیغ کند پس اگر مکان آبله کند چربی بط یا ماکیان و مرهم سفیده بمالند و چند روز دلک او ترک نمایند **بقراط** گفته که در این مرض شرب ادویه حاره سزاوار نیست که آن جلد سر را مثل حالت در صلح گرداند **اهرن** گوید که جالینوس ایارج فیقرا را در علاج این مرض اصل ساخته و از آن فرع جمیع علاجات او نموده و آن این است که با وی مخلوط می‌کرد اگر مرض از خون و صفرا بودی سقمونیا و غاریقون و اگر از سودا بودی خربق و افتیمون و اگر از بلغم بودی شحم حنظل و در همه انواع اوامر غرغره به آن می‌کرد و گفته که متقدمین شرط بر موضع می‌زدند به عده بسیر و سرکه و نمک و افسنتین آن را خوب می‌مالیدند و این عمل مجرب است خطا نمی‌کند **ثابت** گوید که علاج داءالثعلب به مرات کثیر از اسهال بغیر معالجه موضع کردم و صحت تام یافت **محمد بن زکریا** گوید که پیاز را در داءالثعلب تجربه کردم و او را مغنی از غیر او یافتم و اعتماد بر آن نمودم و بلبوس بهتر از پیازست **سعید** گوید که اگر از صفرا مخالط خون باشد فصد سر رو کنند بعد فصد اسهال طبیعت به مطبوخ هلیله نمایند و مریض را از استعمال اغذیه حاره منع فرمایند و امر بشرب ربوب ترش مثل رب سیب و بهی و انار کنند و غذا بچه مرغ و سکباج ماهی تازه کوچک یا مزورات معمول بماش یا اسفناخ دهند و بعد تنقیه بدن و اصلاح اغذیه فصد مواضع که از آن مور پخته بدلک شدید از خرقة پشم نمایند و از بیخ نی سوخته مع پوست بادام تلخ سوخته به سرکه سرشته طلا نمایند و اگر موی عود نکنند بر موضع شرط زنند و بلادن در روغن کنگد گداخته طلا کنند و ایضاً بشیخ سوخته و کف دریا و حضض با روغن بید و روغن آس طلا سازند و اگر از خلط سوداوی باشد تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه غذا یا بچه مرغ بریان یا زردی بیضه سازند و از امتلای طعام منع کنند و موضع را بعاققرحا یا پیاز عنصل یا بخردل یا ترب یا زیت کهنه یا مرزنجوش بعد حلق سر بمالند و بر مواضع شرط زنند و سر را به آب حلبه یا به آب بند کتان بشویند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب

قوایا یا حب صبر کنند پس اگر فصل سرما باشد گل‌فند عسلی دهند و غرغره بخردل و سکنجبین نمایند و اگر فصل گرما باشد قی کنانند و اسهال بقرص بنفشه آورند و باید که از استعمال ادویه قوی‌الاسخان محرق جلد حذر کنند تا جلد محرق نشود و موبر نیاید **انطاکی** گوید که هرگاه خلط غالب متحقق گردد ابتدا به اخراج او نمایند به فصد اگر خون باشد والا به اسهال مثل نقوع بلیله و صبر در صفرا و ایارج در بارد مع زیادتی غاریقون و تربد در بلغم و مع لاجورد و مطبوخ افتیمون در سودا این همه مع اصلاح اغذیه و اکثار شوربای چرب و سکنجبین و غراغر و معطسات و حمام باشد پس اگر اصلاح ظاهر شود و مو بروید فبها والا اگر در دموی سرخی بسیار و یا در بلغمی سفیدی باقی ماند بر جلد شرط زنند تا مواد سائل شود اگر حال احتمال نماید والا لزوم محل بپارچه گرم و اسقیل و غسل کنند بعد دلک بفریون یا خردل و اگر در صفراوی زردی و در سوداوی کمودت باقی ماند و این هر دو یبس و قحولت ست آن محل را بشحوم خصوصاً شحم خرس و شیر بمالند و از مجربات در هر دو مرض مطلقاً طلای صمغ سداب و گوگرد و زیت خصوصاً چون عقارب در آن پخته باشند و خاکستر صدف و سیر است و در هندی طلای او بخاکستر لیف نارجیل و سرکه او و دارفلفل و در چین بکرکم و زردی بیضه و در مغرب بشرب لوغادیا و طلا بخاکستر اظلاف و فریون و در روم قی بشبت و عسل و ترب و مالش بچربی بط و آب خرزهره و عسل و واجب است بعد آن تعاهد غسل جلد بخطمی و مغز خربزه و ترمس بعد از آن مالش روغن بنفشه و روغن گل چند روز گویند که یبروج را در این هر دو مرض فعل عجیب است و گویند که در سوداوی فقط و گاهی حاجت داعی گردد بنطولات وقت غلط ماده پس بهترین آنها در آن هنگام آن است که در اکلایل‌الملک و بابونه و مویز کوهی و بورق سازند و بعد آن به روغن زنبق که در آن لادن پخته باشند طلا کنند و چون رداءت ماده معلوم شود چسپانیدن زلو مناسب می‌بینم زیرا که در آن نفع ظاهر است و گاهی نائب از شرط می‌شود پس بعد تنقیه و شرط ملازمت محل بدلک منبتات شعر نمایند و بهترین آنها مغز جوز به روغن نطف یا زیت است و مثل اوست خاکسترهای پوست سخت جوز سُم خر وحشی و جلد خارپشت و قیصوم و سم بُز و پیاز و آب تُرب و روغن آن و اما برگ حنظل را با وجود نفع او

بدلک نفع بشرب مدبر او بطوری که در مفردات گذشت نیز هست و کذا زراوند طویل و زنجبیل و درونج و نوشیدن عذبه تا چهل روز بر ناشتا آن را ببرد چون عذبه را ببرگ خرزهره و زرنیخ زرد و مویزج و سیر در زیت و عسل بطبخ قوام کرده باشند در این هر دو مرض و در همه آنچه مو را بریزاند طلای مجرب است و گاهی به آنها چون ماده اشتداد نماید فصل بارد بود خردل و نظرون اضافه کرده می شود پس اگر خوف قرح کردن آن باشد محل را بطلق چرب کنند و اما طلای مگس و سر موش و مورد و لادن و بیدانجیر نیز بالغ النفع است و اگرچه بغیر سوختن به کار برند و کذا ابهل و قطران و پیه روباه یا خرس و عصاره آزاد درخت چون بصبر و مرتک آمیزند و بدان پنج مرتبه در پانزده روز طلا کنند آن را صحت بخشد و کذا نوشادر و زلو و میعه و زفت است و بدانند که این ادویه استعمال کرده شود مفرد و مرکب مع بعض آن به شرط آن که نظور ماده و فصل کرده شود پس از ادویه لذاعه در سرما و نزد تکثف ماده زیاده کنند و بالعکس **ایضاً** در نزهت می نویسد که فصد در دموی کنند و حجامت محل و شرط او در باقی اقسام اگر دشوار باشد به عده تنقیه و اطلیه و بهترین طلا در دموی این است که مورد را در سپستان بپزند تا آن که غلیظ گردد پس طلا کنند و کذا حی العالم مع حنا بعد شرط و برگ انجیر مع قطران و در بلغمی عنصل و پیاز و انگزد و فلفل و پشک موش به سرکه و عسل و در صفاوی مسکه و حنا و آرد جو طلاء و عذبه شریاً و در سوداوی بندق سوخته و سیر و حب الغار و روغن نطف طلاء و ترب مطلقاً و تخم آن و کذا نیل هندی و برگ حنظل طلاء **گیلانی** از میامر جالینوس نقل کرده که معالجه بلغمی بتنقیه بدن اولاً فاولاً به این مسهلات بعد نضج ماده کرده می شود اول بگیرند ایارج فیکرا یک مثقال شحم حنظل نیم دانگ کوفته بیخته به آب کرفس سرشته حبها سازند و گاهی زیاده و کم می کنند به حسب وقت دوم تربد سفید ده درم ایارج فیکرا ده درم شحم حنظل سه و ثلث درم شربتی از دو درم تا سه و ثلث سوم حب قوقایا چهارم حب صبر و اگر فصل گرما باشد امر بقی کنند و اخراج بلغم نمایند به این مقی بگیرند شبت و حنظل و سرمق و تخم ترب کوفته و جوشانیده صاف نموده قرح بزرگ از آن بگیرند و ده درم عسل و چهار دانگ جوزالقی سوده و اندکی کنکرزد بر آن انداخته بر امتلا بنوشند پس قی کنند و

به عده غرغره بغراغر مذکوره در باب امراض بارد بلغمی و فالج کنند و یا بیخ کبر در آب بجوشانند و صاف کرده ایارج در آن حل کرده غرغره کنند و یا خردل بسایند و در سکنجبین آمیخته بدان غرغره نمایند و تبدیل مزاج بماءالاصول و گلغند عسلی کنند خصوصاً چون فصل سرما باشد بعد از آن مالش موضع بخرقه درشت یا به عنصل یا بسیر کنند بعد و ثافسیا و خردل یا بسیر سوده طلا نمایند بعد شرط اگر مرض قوی باشد و این طلا نافع است فرفیون عاقرقرحا بزهره بقر سرشته طلا کنند و غذای ایشان شورا بشبت و نخود کوفته و طباهجات و مطنجنات بمری و خردل و گوشت گنجشک و قنابر و مانند آن آنچه مسخن باشد بسازند و از حموضات و شیر و آنچه از آن مرتب کنند و جمیع نبیذها و امتلای طعام و اکل لحوم و حبوب و هر طعام که قلیل از آن غذای کثیر دهد و نفخ آرد و از ریاضت بسیار قوی و از تعرق بسیار در حمام اجتناب باید کرد و اگر در موضع مرض از کثرت اطلیه قروح پیدا شود بمرهم مرطب از روغن و موم و آب برگ بلوط و آب برگ سوسن و زرده بیضه طلا سازند

#### علت نفع

و این مرضی است که در جلد حادث شود شبیه بداءالثعلب در شکل او و مشابه برص در رنگ آن دور بقعه بقعه سر متصل یا متفرق بود و گاهی بقعه از آن سرخ مثل اثر قرحه و دیگر سفید مثل بهق باشد فرق میان این و داءالثعلب آن است که هرگاه داءالثعلب را لمس نمایند آن را چنان دریابند و خیال کنند که گویا از جلد پست است و موضع این علت را چون لمس نمایند دریابند که گویا آن از جلد بلند شده و فرق دیگر آن است که داءالثعلب فرک را قبول نکند و زیر فرک سرخ نگردد الا به قدری که انسان را استطاعت تامل او باشد و چون نفع را انسان بمالد سرخی او اشتداد کند و ساعتی بر آن حال باقی ماند و سبب تولد این علت یکی تنگی مسام است و دوم بخارات حریفه حاده پس هرگاه بخارات حاده کثرت نماید و مسام از اخراج آن تنگ باشد اولاً مو به سبب تنگی مسام بریزد پس جلد به سبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد چنان چه در جلد از غلظ بخار و حدت خون مرض شرا حادث می شود و این علت را امراضی است که بدان شهری مخصوص باشد و در حبش بعلت بلدیه معروف است

چنان چه عرق مدنی در مدینه حادث شود و قوبای سیاه بمصیصه و دمامیل بشهر زور و جرب بطبر استان و مانند آن **علاج** بسط جلد و تلئین او و استعمال آبن و آب نیم گرم و مالش به روغن های نیم گرم و تنقیه به این حب کنند ایارج فیکرا دو دانگ تربد نیم درم خربق سیاه یک طسوج ماهیزهرج نیم دانگ نمک سرخ یک دانگ سقمونیای مشوی در سیب به اندک برگ ترنج یک دانگ همه را سحق کرده حبها سازند بعد پرهیز آن را بخورند و در زمانی که قواعد تنقیه آن را مساعد باشد دو شربت یا سه شربت از آن به عمل آرند و دیدم که این مرض به شرط و غسل به سرکه زائل شد و از چیزی که بدان طلا نمایند هرگاه قانونی از قوانین استعمال تنقیه به فصد و مسهل مانع باشد این طلاست خاکستر قیصوم و خاکستر پوست بندق و لادن همه را سائیده به موم روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند و این علت عسرالبرء نیست بلکه به سرعت زائل شود و بهترین علاجش آن است که از استعمال آبهای نیم گرم ذکر کردیم بهر آن که تفتیح مسام علاج اوست

#### انتثار شعر

و این عبارت است از ریختن موی ریش و سر و ابرو و سقوط شعر یا به سبب کمی غذا و قلت بخارات جید مثبت شعر باشد مثل آن که ناقهین از امراض و ارباب دق و سل را عارض می شود و یا به سبب تخلخل جلد و اتساع مسام حتی که بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد و برای احداث شعر مجتمع نشود و یا به سبب تنگی مسام از جهت یبوست و کثافت جلد مثل جلد پیران پس ماده مو در آن نافذ نگردد و یا از جهت رطوبت غلیظ و بلغم مسدد حتی که مسام فاسد گردد و میان بخار خارج و داخل انقطاع رو دهد و بعضی با بعض دیگر متصل نشود و آن از تولد شعر منع کند و یا به سبب حصول مواد خبیثه زیرجلد حتی که از آن بخار دخانی فاسد گردد مثل آن که در داءالثعلب و داءالحیه می باشد و یا به سبب استیلای رطوبت بر جلد چنان چه در استسقا و غیر آن و **صاحب کامل** گوید که گاهی سقوط شعر عقب امراض حاده به سبب حرارت شدید و رداءت بخارات حادث شود و گاهی به سبب سعفه یا قروح یا جذام می باشد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اگر آثار داءالثعلب و داءالحیه یا سعفه یا قرحه یا



جذام ظاهر بود سبب انتشار شعر همان مرض باشد والا نظر کنند اگر صاحب او لاغر بود و خشکی جلد و تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض و قلت غذا دریافت گردد سببش قلت غذای شعر باشد و اگر نرمی جلد و باریکی مو و سرعت انتشار آن بود سببش تخلخل مسام باشد و اگر خشکی مزاج و کثافت جلد و جعودت و غلظت و شدت سیاهی مو بود سببش تنگی مسام از یبوست باشد و اگر مو باریک گردد و آثار خشکی هیچ نباشد سببش تنگی مسام از رطوبت غلیظ بلغمی باشد و اگر آثار غلبه رطوبت بر بدن مدرک گردد سببش استیلای رطوبت بر جلد باشد

**علاج** اگر به سبب قلت غذا باشد غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر به سبب اتساع مسام باشد که هلیله کابلی و مازو و اقاکیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب جوشانیده نطول نمایند و روغن‌های قابض بمالند و روغن آمله مالیدن نیز فائده می‌کند و کذا روغن آس مع پرسیاوشان و قوی‌تر از این آن است که سه درم لادن و نیم اوقیه شراب قابض یا روغن آس گداخته غلاف سر بدان نمایند و اگر به سبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش به روغن بابونه و بادام و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و آب نیم‌گرم بر سر ریزند و شیخ سوخته و بادام سوخته با روغن زیت سرشته سر را بدان غلاف نمایند و ماءالجبن و اغذیه و اضمده مرتبه به کار برند و اگر از رطوبت غلیظه باشد که ماده شعر را آمدن ندهد می‌باید که کثرت حمام کنند و شیخ و برنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و با بوره ارمنی و زهره گاو طلا نمایند و غذای مقطوع و مجفف رطوبات و قلیه بکثرت مصالح گرم خوراندند و از تناول اغذیه رطب و ماهی و شیر و فواکه تر حذر کنند و در این نوع روغن مالیدن ممنوع است و اگر به سبب داءالثعلب یا داءالحیه یا جذام باشد علاج هر واحد مسطور شد و اگر به سبب استیلای رطوبت بود تنقیه ماده و تقویت مسام نمایند بدان چه در داءالثعلب مذکور شده و اگر به سبب سعفه و قرحه باشد اشیای محلله ملینه چون خطمی و خبازی و لعابها و روغن‌ها و مراهم و قیروطات مناسبه استعمال نمایند به شرطی که جلد اصلی منقطع نشده باشد و بعد اندمال مسام منسد و فاسد نگشته والا علاج نپذیرد **ادویه مفرده و مرکبه** مانع سقوط شعر عصاره کرنب تنها و با نمک طعام و

کذا سرگین بز سوخته و کذا اقاویا و کذا بلیله و کذا صبر به شراب قابض و کذا زوفرا که آن حر است به عسل و کذا فاغیه حنا و روغن مورد و کذا زجاج محرق به روغن زنبق و کذا برگ سدر و کذا سنبادج و کذا حب‌ال‌آس مطبوخ به شراب قابض و کذا تخم چقندر به روغن آس و کذا خصیه الثعلب به زیت و کذا به همن سفید و کذا بُراده چوب شمشاد با حنا آمیخته و ایضاً طلای لادن و شب بسرکه تند سوده تا مثل عسل گردد و کذا برگ انجیر باریک سوده به آب سرشته و کذا پودینه کوهی و پوست بلوط مساوی سوده و ایضاً غلاف سر بعصاره کرنب که در آن حنا سرشته باشند و کذا پرسیاؤشان پنج درم شراب کهنه ده درم لادن ده درم روغن آس بیست درم و کذا برگ آزاد درخت یک جزو و حنا دو جزو با هم سوده در سر پُر کردن و کذا سم بُز سوخته و مثل او خطمی و ذرور حرف در سر و اکل آن و کذا زنبق خشک کرده و کذا سنا و کذا تخم بادرنجبویه و مداومت بخوردن تُرب و کذا عذبه به عسل و بغیر عسل و کذا وج به دستور و اکل و ضماد بادآورد و زرور زجاج و کذا دارچینی و غسل سر ببرگ بسفائج و خوردن بیخ آن خراشیده کوفته **روغن** که در منع ریختن مو که از مرض آتشک باشد و به جهت داء‌الثعلب از مجربات حکیم مؤمن است و موی سفید که در آن برآید سیاه برویاند و سمه سه مثقال برگ مورد پانزده مثقال در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند سه مثقال لادن در آن حل کنند **طلا** که در تقویت مو و منع ریختن او عجیب‌ال‌اثر است کندر مازو هر یک یک درم مصطکی یک نیم درم قردمانا مُرمکی هر یک دو درم لادن سه درم به روغن گل حل کرده در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که انتشار شعر را نفع می‌کند تقویت جلد موضع و گردانیدن آن میان تخلخل و تکاثف و این چنان باشد که به ادویه حاره اشیای قابضه بیامیزند و لادن در این امر موافق‌ترین ادویه است پس هرگاه به روغن مخلوط سازند و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن بازماند و در این فعل مشابه لادن روغن شجر مصطکی است و باید که حلق مو از موضع کنند یا دوا را رقیق خون ایشان باشد و در علاج محتاج بچیزی بیشتر از انعاش قوت نباشد **دوائی** که انتشار شعر را نیکو است لادن را در شراب عفص تر کنند و به روغن مورد بسایند و

نصف لادن پرسیاوشان آمیزند و در حمام یا هوای گرم بعد دلک سرتاسر سرخ گردد استعمال نمایند پس اگر فصل و مزاج باره باشد و احتیاج بجذب و تخلخل بیشتر باشد روغن ناردین در آن مخلوط کنند **دیگر** بگیرند پرسیاوشان یک جزو لادن دو جزو و به شراب موی را چرب نمایند و از چیزی که تساقط شعر را نفع می‌کند روغن آس است چون تعاهد آن نمایند و لادن محلول در شراب یا در روغن مورد بشب استعمال کنند و صبح بحمام داخل شوند و این دوا شعر متساقط را محکم کند آمله و برگ مورد را در آب بجوشانند تا آن که آب سرخ گردد به عده در آن لادن محلول به شراب آمیخته بر بیخ مو بمالند **شیخ** می‌فرماید که ادویه حافظ شعر آن است که در آن حرارت لطیفه جذابه و قوت قابضه باشد و آن که در آن خواص بود که بدان فعل نماید و در این جا ذکر میک و نیم ادویه را که آن لائق‌تر به این مقام است و ادویه مفرده که برای حفظ موی و تدارک اغذا و در تساقط نیکو است و الآن در اینجا ذکر کرده می‌شود بر جمله آن که شرط کرده شود هنوز شروط واجبه در تدبیر او پس از امثال این مورد و حب‌الآس و لادن و آمله و هلیله کابلی و مر و صبر و پرسیاوشان است و گاهی در آن داخل می‌شود مازو بنابر قبض او و فیلزهرج خصوصاً به شراب قابض یا روغن آس یا روغن مصطکی و آب مورد یا آب برگ آزاد درخت و ایضاً خاکستر شجره بزرکتان سوخته مع تخم آن به روغن طلا کردن و ایضاً پوست جوز سوخته چون به روغن آس و شراب قابض مخلوط ساخته بمالند و خصوصاً برای صبیان و از مرکبات این است که حب‌الآس و مازو و آمله در روغن گل یا روغن آس بر وصف معلوم بپزند و استعمال کنند و ایضاً برگ مورد تر و لادن و عوسج و اطراف سر و حب‌الآس کوفته به زیت حل کرده غلاف سر بدان نمایند و ایضاً حب‌الآس سیاه و تخم کرفس و برگ کرفس و تخم چقندر و برگ عوسج هر واحد یک جزو پرسیاوشان لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه نه جزو با هم بجوشانند تا شراب سوم حصه بماند به عده بر آن زیت خوشبو بسعد و سنبل دو جزو انداخته سه جوش دیگر داده آب و روغن از ادویه خوب افشوده صاف نمایند و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنابند و استعمال کنند که این حافظ و مسو و شعر است و ایضاً تخم کرفس و تخم چقندر و پرسیاوشان و کندر هر واحد دو اوقیه چوز پانزده عدد پوست صنوبر یک رطل

همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یک شب در تنور بگذارند تا جمله خاکستر گردد سائیده یک رطل چربی خرس که این بهتر از چربی مرغابی است آمیزند و بردارند و هرگاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند که صلح مبتدی را نیز نافع بود و ایضاً بگیرند یک نیم رطل شراب قابض و لادن یک اوقیه و پوست صنوبر سوخته و اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل او پیه خرس یک رطل آب عنبالعثلب چهار اوقیه و نیم لادن را در شراب بپزند تا غلیظ گردد و بر آن ادویه انداخته آمیزند و بردارند و وقت حاجت اندکی از آن گرفته در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین است آمیخته طلا کنند و گاهی بغیر روغن طلا کرده می شود و از ادویه خفیفه این است که بگیرند مرمکی و لادن و روغن آس نو خصوصاً آن که از طبخ روغن خیری و آب آس گرفته باشند و شراب قابض و به حسب وجوب مشاهده بیامیزند و طلا کنند و یا بگیرند برگ لاله دشتی به روغن آس و بر سر مالیده یک شب بگذارند و صبح حمام کنند که این حفظ مو کند و سیاه گرداند و یا بگیرند لادن و پرسیاوشان و خاکستر پوست صنوبر و پیه خرس و از شراب عفص به قدر کفایت و به مثل روغن مصطکی یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و لادن مساوی و روغن مورد به قدر کفایت و یا بگیرند کندر سرگین سوسمار سرگین خارپشت صحرائی هر واحد پنج درم سُداب کوهی دو درم و به شراب قابض سائیده با پیه خرس آمیخته استعمال نمایند **دوا** برای حفظ موی ابرو گل شقائقالنعمان چهار جزو روغن الحمام و بیخ آن و برگ انجیر هر واحد یک جزو لادن سه جزو پرسیاوشان دو جزو همه را سائیده به روغن مصطکی هم چند آن استعمال کنند **ایضاً** بیخ فاشرا و بیخ اسراش و خاکستر ثمر صنوبر تازه هر واحد یک جزو بورق دو جزو به روغن آس خوشبو مخلوط سازند و این کلام اکثری است لیکن اگر سبب او بیس مزاج و قلت خون باشد رفاه بدن کنند و غذائی دهند که جیدالغذا چرب بود و بدان میل بحرارت لطیف باشد و هر شی ترش و نمکین و زمخت و جماع و شراب کهنه ترک نمایند و ادامت حمام به آب شیرین کنند و نظرون و اشنان و صابون نزدیک بدن نبرند بلکه به مثل آرد باقلا و تخم خربزه و اسپغول و مانند آن بشویند و اگر به سبب کثرت انسداد مسام باشد احتیاج بدوای محلل و مخلخل افتد پس واجب است که در غذا

آنچه مفتوح بود مثل خردل و سیر و گندنا داخل کنند و ایضاً بر جلد به مثل ثافسیا و خردل و پودینه و سداب و پیاز طلا سازند و حمام به آبهای محله استعمال نمایند و سر را ببورق و کف دریا بشویند و واجب است که صاحب او از روغن‌ها اجتناب نماید و آنچه به سبب تخلخل باشد آن را ادویه مذکوره که اکثر میل آن بقبض باشد و اطلیه و ادهان قابضه و دخول حمام و استعمال آب نیم‌گرم پس به آب سرد دفعه نافع بود **مجوسی** که از سقوط شعر و انتشار آن آنچه از تخلخل جلد و اتساع مسام و قلت غذا باشد تدبیر موافق برای او اغذیه محموده مولد خون جید مثل خشکار پاک و لحوم بزغاله و بره یک ساله و ماکیان و زرده بیضه نیم‌رشت و ماهی رضاضی و شراب ریحانی بمقدار معتدل و دخول حمام و غسل به آب شیرین معتدل حرارت و غسل سر بخمطی سفید و اسپغول و برگ بید به روغن بنفشه و نیلوفر و شمیدن بنفشه تازه و نیلوفر و بیدست و اما آنچه سقوط مواز تنگی مسام به سبب رطوبت مسدد مسام باشد علاجش بدخول حمام و تا دیر وقت نشستن در آن و گاه مالش سر بنمک و گاهی بشیخ ارمنی و قیصوم و شستن آن بنطرون و بورق و زهره بقر بود و نزدیک روغن‌ها نباید شد و به تدبیر مسخن پردازند و تقلیل غذا کنند و در اغذیه او توایل حاره مثل کردیا و دارچینی و فلفل داخل نمایند و شراب کهنه ممزوج به اندک آب دهند و اما آنچه سقوط او عقب مرض حاد باشد باید که در آن تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا و خوردن لحوم حملان و جدی و ماهی و شیر و میوه مرطب و سکون و راحت و دخول حمام بغیر و رنگ در آن و ریختن آب شیرین نیم‌گرم بر سر استعمال کنند روغن آس بماند که آن مقوی شعر است و همچنین روغن مطبوخ به آمله و چون موی بروئیدن ابتدا کند حلق او بپاکی و نوره کنند و بخرقه کتان خشن هر روز بمانند و به روغنی که در آن پرسیاؤشان و بابونه و آس پخته باشند چرب سازند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله یک رطل و بر آن چهار رطل آب انداخته یک شبانه‌روز بگذارند به عده خوب بجوشانند و بر آن روغن کنجد یک رطل ریخته به آتش معتدل نرم بپزند تا آن‌که آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده در آن اندک لادن گذاشته در ظرفی بردارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما تساقط شعر که از سل باشد در آن حيله نیست **طبری** گوید که چون تئائر شعر از بیس عارض

در جلد باشد سبیل طبیب آن است که نظر کنند به سوی مزاج و سن مریض و ترطیب بدن او به حسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر اتساع مسام به سبب استرخا از رطوبت باشد سبیل او آن است که به ادویۀ مسهل رطوبت استفراغ نماید و استفراغ بمرتبۀ نرسد که مودی به یبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از مریض بسیار صعب است و این در این مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضی که محتاج بتغییر مزاج باشند **ایضاً** در تئائر شعر حواجب گوید که اگر از فساد غذا باشد تنقیۀ بدن از خلط غالب کنند و به اغذیۀ مضاد سبب فاعل غذا سازند حتی که مزاج منقلب شود و خون اصلاح یابد و موی ریخته از حاجبین بروید و اگر از اتساع مسام و استرخای جلد و فاسد او باشد قطع سبب فاعل آن کنند و اغتذا به اغذیۀ مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام و قحل جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع کنند و چون تئائر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم روغن به روغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرد و بر آن اندک لادن و قدری خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یک بار به آب نیم گرم بشویند و این سعوط به کار برند روغن بنفشه روغن خیری یک ساعت زمانی به آب گرم بر هم زنند به عده از آب صاف کرده به قدر ربع درم از آن در سه روز یک بار سعوط کنند که این مع تقدم تدبیر مذکور مو در آن برویاند و اگر از استرخای جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این ضماد کنند موم روغن به روغن آس و روغن لادن ساخته بر آن اندک اسرب سوخته و اندک گوگرد سفید اندکی زعفران انداخته حل کنند پس موضع را ضماد نمایند و هرگاه که ضماد از آن جدا کنند به روغن گل چرب نمایند و اگر از ضیق مسام و یبس جلد باشد از استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع به آب گرم که در آن بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم روغن دائم بر موضع بمالند و ترطیب تدابیر او کنند و به روغن بنفشه و روغن خیری و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام و رویانیدن مو کند و دوی عام برای تئائر حاجبین که آن دائم استعمال کرده می شود و فائده و اثر محمود در ایام قلیل می کند نسخه او این است که بگیرند نفاخت ماهی که در شکم او می باشد و بسوزند و پوست بندق

سوخته و بیخ نی سوخته و لادن همه اجزا مساوی به شراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند و کم است که این دوا اگر به حسب واجب استعمال نمایند و خطا کند **انطاکی** گوید که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت منافذ و تکثیف تخلخل بهر مبرد و بالعکس نمایند به عده اطلیة منبته و مقویه به عمل آرند مثل روغن آمله و آس و لادن و خاکستر پرسیاوشان و جوزالسرو و برگ کنجد سوده و طبیخ رطبه و تُرب مطلقاً و سداب طلاء و نو طلاء و آب چقدر و خولان و عذبه به عسل مجموع یا مفرد غلاف سر بدان بهر تقویت و تدهین بدان برای سیوط و تطویل و نطول بیطخ آنها برای تلطیف و تحلیل و از مجربات این دواست حنا یک جزو پرسیاوشان نیم جز برگ کنجد و خولان و آب مورد هر یک ربع جزو به آب ترب به سرشند و شب طلا کنند و صبح به آب مطبوخ خطمی بشویند و این دوا تطویل و تحسین و تقویت و منع تساقط شعر می کند **گیلانی** می نویسد بدان که آس را منافع نیک است در باب تقویت مو و منع او از تساقط و حفظ او بر سیاهی و جعودت بلکه زیادتى او در این هر دو و روغن آن را نسخهای مختلف باختلاف بسیار است هر واحد از آن حکما به حسب غرض خود نوشته اند و من نیز در زمانه سابق نسخه جامع بسیاری از ادویة نافعه در این باب نوشتم و بحمدالله تعالی چنان که باید ظاهر الفوائد برآمد و با وجود کثرت منفعت او از روغن های دیگر بهتر است زیرا که خالی از شراب و از جمیع مانعات از طهارت شرعیه است و نسخه آن در حفظ شعر مسطور گردد مع دیگر نسخ روغن ها که مقوی شعراند

### صلع

و او آن است که موی مقدم سر زائل گردد و موی گرد سر سالم بود پس اگر در غیر وقت او که آن سن پیری است عارض شود سببش یکی از اسباب انتشار شعر باشد و اگر در سن پیری افتد آن صلع طبیعی است سببش یبوست و طبیعی بود که بر مزاج دماغ و جلد سر غالب شود و گاهی به سبب دوام برداشتن چیزی گران بر سر حادث گردد و قرشی گوید که سبب صلع به افراط یبس است پس شعر غذای خویش که آن بخار دخانی است نباید و یا فرو رفتن دماغ از آنچه مماس قحف بود پس غذا به سوی مو نرسد و یا تخلخل مسام که در آن ماده محتبس نماند و یا انسداد

مسام پس ماده مو در آن نافذ نشود چنان چه از قروح سابقه حادث شود و صلح مختص بمقدم دماغ به سبب تخلخل آن شده و **شیخ** می‌فرماید که موی ابرو و پلک چشم بزودی نریزد بهر آن که منبت آنها حصف غضروفی حافظ است و لهذا صلح در مردم حبشی و زنگی بدیر افتد به سبب شدت ضبط جلد و شعر ایشان و بنابر آن به آنها مو کمتر بود لیکن حفظ مو کند و به سرعت نریزد و مردم الثلج را صلح نشود به سبب کثرت رطوبت دماغ ایشان و لهذا ذرب حادث از نوازل ایشان را بسیار افتد **ابن نوح** گوید که صلح به سبب عدم غذای شعر حادث شود سیما چون بدان حرارت مزاج قلب منضم گردد و لهذا صلح بکسی که موی سینۀ او بسیار و کثیف باشد بزودی افتد و خواجه‌سرایان و زنان و صبیان را صلح عارض نشود به سبب کثرت ماده رطوبت و ضعف قلب ایشان و **جالینوس** گفته که مردم کوچک سر را صلح نیفتد و **علی بن زین** گوید که ادمان عمامه بتجفیف سر نماید و مورث صلح گردد و **خجندی** و **گاذرونی** می‌نویسد که کثرت جماع موی سر و اجفان کم کند و موی ریش و موی بدن بیفزاید **علاج** اگر صلح در سن پیری باشد علاج پذیر نبود و اگر در غیر آن سن باشد به حسب سبب مانند علاج انتشار شعر نمایند و این دوا صلح مبتدی را منع کند و از آن محفوظ دارند بگیرند پرسیاوشان و برگ آس و پوست شجر صنوبر و کندر هر واحد یک جزو و همه را بریان کرده با لادن و مرمکی هر واحد نیم جزو در شراب کهنه و روغن ترب بسایند و شب بر سر طلا کنند و صبح بشویند و مداومت بر این نمایند و این روغن منع تساقط شعر و ابتدای صلح کند مازو و هلیله سیاه و برگ مورد در شراب بپزند تا مهرا گردد و بگیرند یک رطل زیت انفاق و در آن یک اوقیه لادن و نیم اوقیه مصطکی بپزند و این را با شراب بعد از آن که صاف کرده باشند بجوشانند تا اندک اندک غلیظ گردد پس به روغن هم چند آن شراب مطبوخ اندازند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند و غلیظ گردد به عده در شب بدان لطوخ کنند و صبح به طبیح آس بشویند و **شیخ‌الرئیس** ادویه نافع صلح در منبات شعر بیان نموده و آن در انبات شعر در قول آن مسطور گردد **قرشی** گوید که صلح یبسی زائل نمی‌شود و آنچه از انسداد مسام باشد تخلخل بدن بحمام نمایند به عده ادویه منبت شعر استعمال کنند **طبری** گوید که چون صلح در غیر وق خود



عارض شود لازم است که طبیب مزاج مریض را ملاحظه نماید اگر تناثرا و به سبب یبس باشد که مزاج او را باطل کند برای استفراغ متعرض نشوند و اگر از رطوبت باشد استفراغ رطوبت بدوای موافق مشاکل مزاج او کنند و مالش موضع به اشیائی نمایند که تسخین و تفتیح مسام و جذب بخارات فضلیه از بدن نماید چه آن مو برآرد و اگر آن از صناعت عارض شود مثل برداشتن چیزی بر سر اشارت بترک آن کنند و اگر از گشادن سر و مشی در هوای گرم عارض گردد از آن اجتناب نمایند و ایما کنند بپوشیدن سروو ترطیب او به مثل ماءالشعیر مطبوخ با خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و آنچه در معالجه صلع عارض از رطوبت داخل شود سعوطات مسخن مزاج دماغ مثل روغن مصطکی و روغن ناردین و روغن لادن و طلای موضع به روغن لادن است و ایضاً آنچه در دواى صلع حادث از یبوست داخل شود سعوطات مرطبه مثل شیرزنان و روغن بنفشه و آب بید و آب جراده کدو مضروب به روغن بنفشه و مانند آن است و اما چون صلع بعد کبر سن عارض گردد لاعلاج است و حیلۀ در آن نیست و من غلامی پانزده ساله را دیدم که او را صلع عارض شد به عده آن بجمیع سر او مودی گردید و چون علاجش کردم در همه سر او مو برآمد الا در موضعی که آن را در ابتدا عارض شده بود و بخوف بتغیر مزاج او ترک علاج آن نمودم و بعد دو یا سه سال از ترک معالجه او را در بصره دیدم که موی او روئیده بود و از تدبیر آن پرسیدم گفت که تدبیری بجز این نکردم که در سفر دریای شور اکثر آب او می‌مالیدم پس معلوم کردم که آب بحر استفراغ رطوبات او از موضع صلع بمالش او بر آن نمود و موسی بن سیار ذکر می‌نمود که طفلی را دیدم که اصلع پیدا شد و زنده ماند حتی که بزرگ شد و اصلع بود تا آن که بمرد پس سوال کردم که آیا معالجه او کرده شود گفت نه و سبب در آن ضمغظه باشد که در رحم واقع شود و مسام را از آن موضع فاسد کند و منسد گرداند و یا در رحم خلط حار تیز بر آن ریزد و آن موضع را از سر فاسد گرداند و مسام او را متغیر سازد

علت نعامة

و این مرضی است که در جلد سر افتد و چنان گردد که گویا پوست طائری است که پر آن گنبدیده‌اند و موی او مثل زغب گردد و در مس کردن نرم مثل ریشم باشد و بشره سر منتفخ ورزد ظاهر شود و اکثر این مرض عقب امراض حاده مثل سرسام و برسام حادث گردد لاسیما چون بخارات آنها طول کند و علت نعمه بهر آن نامیده‌اند که ریختن پر و باقی ماندن زغب بیشتر در نعمه یعنی شتر مرغ حادث می‌شود و اطبای بصره این مرض و معالجات آن را می‌شناسند و به این اسم می‌نامند چنان که در *داءالثعلب* و *داءالحیه* و *داءالسبع* را مسمی ساخته‌اند و سبب آن فساد مسام و تغییر مزاج بشره بخارات فاسده است و از این جهت عقب امراض حاده حادث شود **علاج** تدبیرش ستردن مو دائم است و استعمال روغن آس و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب‌الغار و طریق استخراج روغن حب‌الغار این است که آن را در آب جوش خفیف دهند به عده خوب بسایند و آب نیم‌گرم اندک بچکانند و زیر چیزی گران نهند که روغن از آن سیلان کند و به طریق دیگر نیز بر می‌آرند و آن این است که حب مذکور را بسایند و به روغن کنجد بجوشانند به عده بیفشردند که همه قوت او با دهنیت که در آن است برآید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه بصلاح خون و تجوید غذا و استعمال تدبیر مذکور از حلق دائم و تدهین این مرض زائل شود و چون ایام مرض طول کند و مرض قوی باشد آن برود و دموی سالم برود

#### تشقق شعر

یعنی شکافتن مو سببش بیس مزاج ست یا اغذیه یابسه یا بلغم شور یا ماده سوداوی که بر غذای شعر غالب آید و **طبری** می‌نویسد که تشقق شعر یا به سبب خارج بود مثل سیر در آفتاب و غبار سیاخ و اختلاف آبهای شور و شیرین و حار و بارد و ایضاً گاهی این از مالش شدید در حمام به آب شور باشد و یا به سبب داخل و آن فضول حاد مائل بشوریت و حرافت است که مو بدان اغتذا نماید پس بیس و تشقق حادث شود **علاج** ادهان ملینه معتدله مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعابات لزجه چون لعاب خطمی و بزرکتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا به مسهل سودا و ماءالجین و سفوف لاجورد کنند و ترطیب

بدن نمایند و اگر به طبیح برگ کنجد یا ببرگ خشک آن سوده سر را بشویند و یا پنج نیلوفر زرد خشک کرده سوده بر سر ذرور کنند و یا بزرقطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر پر کنند و بعد دو ساعت بشویند هر واحد برای تشقق شعر مجرب سویدی است و مالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع می‌کند **مسیحی و ابومنصور** می‌نویسد که موی را دائم به روغن مضروب به آب مالش کنند و بلعاب بزرقطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و ادمان حمام کنند و در راحت افزایشند و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدن نمایند و اگر این کفایت نکند فصد متواتر کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بطبیح هلیله نمایند **ابن الیاس** گوید که استحمام دائم و ترک اغذیهٔ یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و لعاب بهدانه به آبی که در آن حنا یک شبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق مفرط باشد بتنقیهٔ بدن از اخلاط سوداوی به مطبوخ و حب آن کنند و ترطیب مزاج به اغذیهٔ جیدالکیموس فرمایند **طبری** گوید که اگر به سبب خارج باشد چون مزاج سقیم یابس بود از اسباب مذکوره احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال نمایند و بخطمی سبز مضروب بلعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضاً گاهی علاج این بغسل از آرد باقلا و نخود می‌کنند پس اگر زوال آن دشوار گردد سر مو بعد خروج از حمام قطع کنند و عقب آن به روغن بنفشه بادام چرب کنند و ایضاً این تدبیر آن را نفع کند که صفحهٔ آن صاف را گرم کنند به عده بر آن روغن بنفشه اندازند و دخان آن رسانند و این سریع‌الزوال است مع قطع اسباب محدثهٔ آن و اما اگر به سبب داخل بود استفراغ صاحب آن به حسب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و شیر خر بنوشانند و **جالینوس** ذکر کرده که نیطولس را تشقق شعر سر عارض شد از خلط شور که درخون او تولد شده بود پس کثرت استفراغ بر خویش نمود و تشقق مع لزوم استفراغ زیاده گردید حتی که طلب مشوره از من نمود و من در آن وقت هیجده ساله بودم پس تعدیل او به اغذیه سهل‌التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن نمودم به عده شیر خر نوشانیدم و آن مرض زائل شد و شعر او وافر گردید و این قسم نیز سریع‌الزول است هرگاه مقابلهٔ سبب موجب او کنند و ابن‌سیار گفته

که این مرض بجاورجس حادث شد سببش ادمان اکل ملح شور بود بعد ظهور این علت مداومت تناول هلیله مربی و غسل شعر ببرگ خوخ مع خطمی نمود و آن زائل گردد

#### نموست شعر

و این علتی است که در سر دهنیت ظاهر شود و چنان نماید که گویا تمام موی سر را به روغن بدبو چرب کرده‌اند حتی که کلاه یا دستار که بر سر نهند تمام ملوث گردد چنان که روغن بر آن ریخته است و سبب این وسومت غذای شعر و کثرت اوست **علاج** تنقیه معده و دماغ به مسهل بلغم وحب ایارج نمایند و اطریفل صغیر خورند و اول ادویه جالی و منطف مثل نوشادر و سبوس و تخم خربزه مغز بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را از آن بشویند و بعد از چند روز ادویه قابض مسام و مانع خروج بخار چون آس و بلوط و جوزالسرو و روغن زیتون و سرکه آمیخته در سر اندازند و یا جهت نضح مواد مطبوخ اسطوخودوس علوی‌خان دهند و بعد حصول نضح تنقیه بدن و دماغ به ایارجات کبار کرده اطریفل اسطوخودوس علوی‌خان بدهند و سر را به ادویه مجلیه مانند سبوس نخود و گندم و برگ سرد و نمک طعام هر یک دو مشت جوشانیده بشویند به عده به طبیخ ادویه قابضه چون تخم مورد و بلوط و کوکنار و جوزالسرو و برابر پس سنبل‌الطیب و زرنباد و اشنه هر یک یک درم بورق چهارم حصه و روغن خیری آمیخته بمالند و تگر تنها بر سر مالیدن بالغ‌النفع است **ابن الیاس** گوید که علاجش تنقیه معده بقی از آب ترب و شبت و تخم خربزه و اصل‌السوس و بادیان و عسل و نمک است و تنقیه سر بخوراندن حب ایارج و هر صبح اطریفل یک مثقال تناول کنند و عقب آن گلاب ده درم بنوشند و بعد تنقیه تامه آب دریای شور یا آبی که در آن نمک بودینه پخته باشند برسر ریزند به عده تنطیل سر به آب مطبوخ آس و مازو و بلوط و جوزالسرو کنند **طبری** گوید که بعد رعایت قوانین استفراغ تنقیه او به ایارج و اطریفل مقوی به ایارج و مانند آن آنچه منقی معده و سر باشد باید کرد و شستن سر ببرگ حنا و برگ خبازی و مالش او بعد از آن به زیت مضروب به آب و ایضاً غسل او به آب نوشادر مع سدر و غسل او در فصل خربزه به تخم آن و مغز آن و ریختن آبی که در آن برگ مورد و جوزالسرو و جفت بلوط

و سبوس گشنیز جوشانیده باشند و **ابن زهر** گفته که این مرض حامدبن عباس را عارض شد و معالجه او بعد تنقیه بغسل او از آب شب یمانی یک بار و به آب بادام سوده یک بار هر روز نمودم فرض زائل شد حتی که بعد از آن شکایت فرط یبس در مزاج شعر خود می کرد و **ابن سیار** گوید که اشنان را در شیشه بسوزند و خاکستر او را با سرکه و لعاب اسپغول آمیخته سر را بشویند که اثر نیک کند و گاهی لبث این علت طول کند چون صاحب او از اطعمه غلیظه پرهیز نکنند

### شیب

یعنی سفید شدن موی و این به سبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و **قرشی** گوید که شیب دو قسم است طبیعی و غیرطبیعی و شیب طبیعی تکرر غذائیسست که مو گردد و این رای جالینوس است و یا استحاله او به رنگ بلغم و این رای ارسطاطالیس است و شیب غیرطبیعی افراط یبس است پس مو سفید گردد چنان چه روئیدگی بعد سبزی به سبب نیافتن آب سفید می شود و این عقب امراض حاده محترقه مجففه می باشد و **شیخ** می فرماید مادام که خون بدن چرب غلیظ تیز لزج است موی سیاه می باشد و چون شروع بمائیت می کند مو بسفیدی میگرداید و **انطاکی** گوید که سبب عروض شیب در غیروقت او استیلای مائیت بر خون و قلت دسومت غذاست و از تواتر افکار وامراض نیز عارض می شود **علاج** اگر پیش از چهل سال مو سفید گردد تنقیه بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود خضاب کنند و **گیلانی** گوید که هرگاه شیب قبل وقت او ظاهر شود می باید که از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و طعام لحوم بریان و قلیه ناشف و گنجشک و شفنین و کبوتریچه در پرواز آمده و مانند آن سازند و شراب صرف کهنه بنوشند و اطریفل صغیر هر روز و بکبیر در هر هفته یک بار و کلکلانج گاه گاهی تناول نمایند و دیگر تدبیر که منع از تولد بلغم کند به عمل آرند و ایضاً معالجه شیب که در غیروقت او باشد به چند وجه کرده می شود یکی تنقیه بدن و دماغ به ایارج صغیر و مانند آن دوم استعمال قی سوم استعمال غرغره چهارم تناول معاجین حاده مثل اطریفل صغیر و کبیر و هلیله مربی و استعمال مثرودیطوس و

تریاق در هر سال بزمانه او و بشرایط او قوت شباب را نگاه دارد و شیب را بطی کند **صفت** معجون برای کسی که شیب او را سرعت نماید هلیله سیاه ده درم بلبله پنج درم فلفل دو نیم درم زنجبیل و گل سرخ و وج هر واحد یک پنجم تدبیر مجفف باعتدال مثل قلیها و مشویات و مطنجنات همه بدارچینی و زیره و کرویا و مانند آن و کوامیخ و واجب است پرهیز از حموضات و مبردات مثل لبنیات و فواکه رطب و سکر متواتر و استعمال گلاب و کافور و کثرت استحمام ششم شستن مو به آبی که در آن حنظل و شونیز و مانند آن پخته باشند هفتم مالش به روغن‌ها که در آن ادویه حاره قابضه باشند و **انطاکی** گوید که علاجش استیصال بلغم است خصوصاً بقی و خوردن معاجین گرم و هر غذای گرم مثل اطریفلات و پنجنوش و قلیها ببزور و افایوه و به طبیخ جوزالسرو بشویند و اکثار خوردن اسطوخودوس و انواع هلیله و مالش به روغن پسته و جوز و قطران و زیتون کنند **تدابیر ابطاء شیب** سویدی می‌نویسد که خوردن سفوف آمله هر روز و کذا اسطوخودوس به شکر و کذا نسرين خشک سوده یک درم بسیار روزها و کذا زنجبیل هندی یک درم هلیله سیاه چهار درم نانخواه ده درم به عسل کف گرفته دو وزن ادویه سرشته هر روز هفت درم و کذا هلیله کابلی یک روز و هر روز بر نهار یک سال کامل و انداختن قطران در هر چهار روز یک بار در سر و کذا پوست بلوط به شراب کهنه سوده ومالیدن روغن پسته و کذا زیتون دشتی و کذا روباه زنده در آب گرم و زیت انداخته بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کرده باز بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند به عده صاف کرده شش ماه بدارند و بعد از آن بر مو بمالند و شستن مو به طبیخ جوزالسرو هر واحد و مبطی شیب است **شیخ** می‌فرماید که اشیای مبطی شیب دو نوع است یکی تدبیر اسباب اول دوم تدبیر آن که بنفس شعر رسانیده شود اما اول استفراغ خلط بلغمی است هر وقت و خصوصاً بقی بر طعام و ایضاً بحقنه و راحت داده اعاده نمایند بعد از آن معاجین و ادویه شیبیه که ذکر میک و نیم استعمال کنند مع استعمال اغذیه حسن الکیموس به اعتدال از جنس آن که از آن خون محمود متین پیدا شود از قسم قلیها و مطنجنات و مکببات و مشویات سوای شوربا و ثرید و جهد کنند تا به قدر باشند که این اصل است چه هرگاه هضم فاسد شود و خون فساد پذیرد و واجب است که چون مزاج

بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل و فلفل و توایل و کوامیخ و مری و خصوصاً بر نهار و چقدر بخردل استعمال نمایند و بر شراب اندک صرف اقتصار کنند و اجتناب از فواکه و به قول رطبه و شیر و ماهی و هریسه و عصیده و نوشیدن آب بسیار و فصد بسیار و کندن موی و سکر مفرط و جماع کثیر و مس کردن مثل کافور و گلاب و روغن یاسمین بشعر و اجتناب از کثرت استعمال آب شیرین به استحمام و اگر به عمل آرند آن را بزوری خشک و نشف کنند با آن که شستن موی حافظ قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل شحم حنظل و شونیز و بورق و زهره نر گاؤ به طریق غسل استعمال کنند و **اما معاجین** و عقاقیر که تقطیع ماده بلغم و ابطاء شیب کنند مثل خائیدن هلیله کابلی است هر روز یک عدد و بلع آن که این گاهی حفظ شباب تا آخر عمر کند و همچنین اطریفلات صغیر و کبیر و معجون خبثالحدید و بهتر از آن آن است که در آن ذهب باشد و از این قبیل است که بگیرند هلیله سیاه و آمله هر واحد یک جزو غسل بلادر از بلادر برآورده نیم جزو بار روغن گاؤ بیامیزند و به غسل معجون سازند و استعمال کنند و این بسیار قوی است و واجب است که اندک اندک به قدری که اثر ردی پیدا نکند استعمال کنند و انقرویا و مثرودیطوس و تریاق هر واحد قوی است و لحوم افاعی حافظ شباب و قوت است چون عادت خوردن آن کرده شود **صفت معجون معتدل جید** بگیرند هلیله سیاه و به رنگ کابلی و دارفلفل و آمله و گاهی بدن دار فلفل خبثالحدید می کنند و شکر و از این اطریفل سازند و از جید مجرب این است که بگیرند زنجبیل و هلیله کابلی و دارفلفل مساوی استعمال کنند و ایضاً بگیرند هلیله کابلی بیست درم خبثالحدید چهار درم غاریقون پنج درم زنجبیل دارفلفل قرنفل هر واحد سه درم به غسل سرشته استعمال کنند و لازم است که این مشیبات یک سال کامل تناول نمایند و هرگاه محب شباب مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بر آن صبر کند به عده غذا تناول نماید **لطوخت** مانع از شیب جمیع روغن های گرم مقوی و همه سیالات که مشابه این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزه است با آن آنچه از غذا در آن نافذ شود متکرج نگردد و آن مثل قطران است چون بدان طلا کنند و چهار ساعت بدارند به عده در حمام داخل شوند و ایضاً این علاج برای صاحب سر بارد مزاج است و همچنین زفت

رطب سائل رقیق و کذلک روغن قسط که این بسیار قوی است و روغن بان و روغن شونیز قوی تر از همه چیزست و روغن مرتب از شحم حنظل و روغن خردل و روغن جید قوی این است که بگیرند روغن خردل و روغن شونیز به آب که در آن شونیز بپزند پس در آن حنظل بپزند بعد آن یا همراه آن و زیت از زیتون بری برآورده چون ادامت مالش بدان هر روز کنند منع شیب نمایند **روغن جید** زیت انفاق سه قسط سنبل یک نیم اوقیه اظفارالطیب نیم اوقیه فجاج اذخر نیم اوقیه ادویه را یا در روغن بپزند تا سوم حصه بماند و یا در آب تا آن که آب قوت او خوب اخذ کند به عده زیت را در آن آب بپزند تا آن که آب برود و صواب تر دین وقت آن است که مقدار زیت کم نمایند و بر یک نیم قسط اقتصار کنند بعد از آن بگیرند افاقیا یک اوقیه و در شراب گداخته خوب بسایند و مخلوط نموده استعمال کنند **روغن جید** بگیرند روغن پنبه دانه و روغن آس و روغن آمله مساوی از جمله یک رطل پس سعد و سلیخه و سنبل الطیب و شونیز و قرنفل و شحم حنظل و قسط و عود خام و فجاج اذخر و قصب الزریره اجزا برابر از جمله صد درم در آب حنظل اگر یافته شود یا در آب پوست جوز چهار رطل بجوشانند هرگاه آب نصف بماند بر آن روغن انداخته همواره بپزند تا آن که روغن بماند و آب برود و صاف کرده استعمال نمایند **لطوخ جید** که آن شیب تو را ببرد بگیرند افاقیا و مازو و حلبه بزرالبنج و گشنیز خشک و سنبل و لادن و عصاره پوست جوز خشک کرده و عصاره شقایق النعمان خشک کرده و زنگ آهن و روسختج و شب سیاه و اقراص باریک بسازند و خشک کرده در هر ماه سه مرتبه به آب آمله یا آب آس طلا کنند **غلوف جید** بگیرند هلیله سیاه آمله مازو هر واحد ده درم لادن بیست درم برگ آس و حب آن هر یک سی درم در سه رطل زیت اندازند و در آن سه روز بگذارند پس بجوشانند تا آن که غلیظ گردد و بدان غلاف سازند و از آنچه پیش از ما و در زمانه ما آن را تجربه کرده اند شرب زاج سرخ بلخی بوزن یک درم است که این موی سفید را بیندازد و بدل آن موی سیاه برویاند لیکن متحمل او قوی البدن مرطوب می شود و لازم است که بعد آن آنچه منقی ربه و مرطب او باشد استعمال کنند **ابومنصور** گوید کسی که اراده کند که موی او زود سفید نشود ادمان تناول اطریفل صغیر هر روز به قدر جوز نماید و اغذیه قلیها و غیره و ترک چیزی



که از شیر بسازند و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن که در قول شیخ گذشت به عمل آرند و بحری نبطی سعوط کند و بر ناشتا آن را بنوشند و چقدر بخردل بخورد و اگر آن را حرارت به هم رسد تسکین او به سرکه و سکنجبین نمایند و از تخمه حذر کند و روغن‌های مقوی شعر بمالد و طریق کسی که اراده لاغر کردن بدن او کنند سلوک نمایند و از آنچه ابطاء شیب و اسقاط موی سفید کند ادمان تناول بلادریست و معه‌ذا آنچه منع شیب و تقویت شعر نماید این است که موی را به این دوا بشویند شقائق و پوست جوز و لادن و شب و جوزالسرو و سعد و وسمه بختمی و آزاد و رخت آمیخته استعمال کنند و هرکه اراده کند که موی او به سرعت سفید گردد حمام دائم استعمال نماید و موی را به صابون و گلاب و آب نسرين و بنفشه بشوید و یاسمین چرب دارد و سعوط به اینها کند و بکبریت بخور دهد و لزوم راحت و مسکن بارد رطب نماید و برناشتا آب سرد بنوشد و اصداد تدبیری که مذکور شد استعمال کند **ابن الیاس** گوید که آنچه ابطاء شیب و دفع حدوث او قبل زمانه او کند تنقیه بدن از خلط بلغمی است در هر سال یک بار یا دوبار بقی و اسهال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد مقوی بصبر و غاریقون و از اطعمه مولد بلغم و کدو تعب و غم حذر نمایند و چیزی که مزاج را بصفرا مائل گرداند و تغلیظ خون کند از قلیها با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در هر هفته دو مرتبه بخورند و بهلیله مربی تعاهد نمایند و کلکلانج در هر ماه دو بار تناول کنند و سر را بخردل سوده بشویند و تناول کوامیخ مالحه ایشان را نفع دهد و روغن قسط و بان و زنبق بمالند **بعضی اطبا** از مهر اونیس نقل کرده‌اند که اگر شخصی که سر و ریش او سفید باشد بزهره خطاف سعوط نماید موی او سیاه گردد و صاحب جوامع گفته که این مجرب است و از انطاکی نقل می‌کنند که خوردن دو حبه دماغ خرگوش با دو اوقیه شیر تازه هر روز تا یک هفته منع شیب می‌کند و همچنین استکثار اسطوخودوس بماءالعسل و مداومت نهادن هلیله سیاه در دهن تغیر سفیدی مو بسیاهی بعد یک سال می‌کند و **گیلانی** می‌نویسد و بعضی مجرمین را دیدم که عمر ایشان نبود سال رسیده بود و از موی سر و ریش یکی هم سفید نشده بود و ایشان هر صبح یک هلیله مربی شسته در دهن می‌گرفتند و آن را در دهن می‌گردانیدند و لعاب او بغیر رسانیدن

دندان بدان و بدون خائیدن آن فرو می‌برند تا آن‌که همه هلیله می‌گداخت به عده خسته او می‌انداختند **ذکر خضاب‌ات** مخفی نیست که نسخه‌های خضاب بسیار است از آنجمله آنچه به تجربه بعض مجربین درآمده بمعرض تسوید می‌درآیند بگیرند و سمه یک جزو و حنا سدس جزو و هر دو را در آبی که اندر آن آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گه‌ری در آفتاب بگذارند بعد آن استعمال کنند **ایضاً** که در دو گه‌ری اثر می‌کند مازو چهار حصه سنگ راسخ دو حصه نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان کنند سوخته سیاه شود پس همه ادویه را باریک سائیده در ظرف آهنی نهند و آب آمله آمیخته بدسته آهنی خوب صلایه کنند اول موی را به آب به طبیخ آمله بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از دو گه‌ری به آب آمله پس به آب گرم بشویند **ایضاً** خضاب تیزاب فاروقی بگیرند ورق نقره و در تیزاب فاروقی چندان بسایند که حل شود و با شانه اسرب بعد از تنصیفه مو بمالند و طریق برآوردن تیزاب مذکور این است که شوره هژده ماشه زاج سفید شش ماشه کسبیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق به آتش ملائم بچکانند و باید که دهن قرع را گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **نوع دیگر** معمول مولوی غلام رسول مرحوم نیله تهوتهه و شوره هر یک چهار توله پهنکری و آب چاه هر واحد یک توله از جمله تیزاب کشند پس در یک توله این تیزاب براده نقره یک ماشه گلاب دو ماشه انداخته ده دوازده روز بدارند بعد از شانه به عمل آرند **نوع دیگر** بنسخه ذکائی توتیای سبز زاج سفید شوره قلمی هر واحد پاؤسیر هر سه را خشک در قرع انبیق انداخته به آتش ملائم عرق کشند بعد از آن سه توله ورق نقره در ظرف آن عرق انداخته نگاهدارند تا آن‌که ورق حل شوند پس چهار دام از این عرق در یک سیر گلاب حل کرده مسواک را بدان تر نموده بر موی سفید بمالند و چون خشک شود دیگر بمالند **خضاب** منقول از بیاض استاد مرحوم مرداسنگ شش ماشه چونه پان چهار ماشه گل ملتانی شش ماشه اول مرداسنگ و گل را صلایه کرده به عده چونه انداخته به آب خوب حل کنند و بر مو طلا کرده برگ بیدانجیر بر آن بندند و بعد پنج شش گه‌ری به آب گرم بشویند و روغن بمالند و در نسخه معمول حکیم شریف‌خان وزن هر سه ادویه مساوی است **ایضاً** سهل و

عجیب سنگ جراحی و چونه سنگ مرمر هر یک دو دام مرداسنگ چهار ماشه سرمه‌سا کرده به قدر احتیاج در آب حل ساخته طلا نمایند و بالایش برگ پان بندند در مدت کم از یک ساعت رنگ خوب می‌کند و در نسخه حکیم غلام امام وزن سنگ جراحی و چونه هر یک نیم پاؤ و مرداسنگ دو دام است **ایضاً** که به تجربه رسیده بگیرند مازوی سبز یک توله پاؤ بالا و در ظرف آهنی به روغن سیاه بریان نمایند هرگاه مازو نرم شود فرود آورده در پارچهٔ طل بسته اندر خاکستر دفن کنند تا سه روز پس برآورده با توتیای سبز یا زرده سرخ و نمک لاهوری هفت سرخ در ظرف آهنی از دسته آهن آب آمله اندک اندک انداخته خوب بسایند هرگاه مثل مرهم گردد خضاب سازند و بعد یک پاس به آب آمله بشویند پس اگر جائی بر جلد سیاهی بماند صابون بمالند و حاجت بستن ندارد الا بدفعهٔ اول برگ بیدانجیر پایان باید بیست **روغن** از عنایات حضرت ارشاد مآبی دام برکاتهم آب پهلوی خام ببول چهار توله برادهٔ فولاد یک توله کسب شش ماشه کالی کهار دو ماشه روغن کنجد نیم پاؤ همه ادویه در روغن دو گه‌ری کهرل کرده در آوند آهنی بند نموده زیرزمین دفن کنند و بعد چهل روز برآورده روغن به کار برند **نوع دیگر** از مجربات مولوی عبدالقادر مرحوم کیری انبه پاؤ آثار مازو برادهٔ فولاد هر یک سه دام انار ترش پاؤ آثار روغن کنجد سیاه سه پاؤ ادویه کوفته با روغن در ظرف گلی کهنه انداخته در سرگین تا چهل روز دفن کنند به عده برآورده آن روغن را بمالند **جرجانی** از شیخ‌الرئیس نقل کرده که در کتب طب نسخهای روغن خضاب ذکر کرده‌اند و گمان برده‌اند که آن موی را سیاه کند و از تجربه معلوم شده که روغن قوت ادویه از موی بازدارد و حائل گردد میان آن قوت و موی و در آن نفوذ نکند مگر دوائی که سخت قوی بود یا آن را خاصیتی عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی تواند بود که رنگ او قوی‌تر از همه بود و پایدارتر چون زنگار آهن و چون زنگار اسرب و مثل آب پوست جوز پس همان ناممکن است که اگر قوت این و امثال این چیزها در روغن به تکرار دهند بمیانجی قوت ادویه که آن را بدرقه کند چون سرکه و خمر به روغن دهد و خضابها که بدان موی را رنگین سازند سه نوع است یکی سیاه‌کننده دوم اشقرکننده سوم سفیدکننده و اول چند خضابها سیاه کننده ذکر کنیم باید دان است که اصل خضابها که بر آن

اجماع مردم شده حنا و وسمه است که از آنها به حسب اختلاف استعدادات مویها مختلف بود و رسم چنان است که مردم اول حنا بریندند و یک ساعت یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمه برنهند و همچنان صبر کنند و هرچند بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردم حنا و وسمه به هم بر می نهند و بعضی بر حنا تنها اقتصار کنند و بر اشقر کردن مو راضی شوند و بعضی وسمه تنها برنهند و رنگ طاؤسی کنند و وسمه هندی زودتر رنگ گیرد لیکن طاؤسی تر بود و رنگ وسمه کرمانی کمتر بود و دیرتر گیرد لیکن سیاه تر بود و تطویس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه هم رنگ موی کنند و شقرت باطل گردد از پس آن که موی را از وسمه سعشته باشند باید که بار دیگر حنا برنهند و زود بشویند و اگر قبل وسمه آن را استعمال کنند منع تطویس نماید و بعضی مردم وسمه و حنا هر دو بیامیزند و آب سماق یا آب انار یا آب رائب یا مصل یا آب پوست جوز با وی بیامیزند و این همه معین اند بر سیاهی و بعضی وسمه و حنا را به آبی آمیزند که در آن مرداسنگ و آهک جوش دهند یا در آفتاب نهند تا آن که صوف سفید که در آن تر کنند سیاه شود پس نگاه دارند و این نیز نکوست و اگر یک درم قرنفل کوفته بیخته در خضاب داخل کنند موی را سیاه تر کند و مضرت آن از دماغ بازدارد **تدارک مضرت های خضاب** اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و ضعیف و فاسد کند و مستعد نزله و زکام و سکت و مانند آن گرداند پس صواب آن است که در خضاب چیزی گرم خوشبو که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل و لادن و مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال نمایند و گاهی از خضاب موی راست و درشت مثل وتر گردد و جعودت او زائل شود و وضع او بدنما گردد و تدارک این چنان باید کرد که با خضاب چیزی که موی را باریک کند و مجعد گرداند بیامیزند و گاهی موی را خشک کند و موی شکسته گردد و تدارک او این است که عقب خضاب مثل روغن بنفشه و روغن خیری بمالند و گاهی از خضاب به شیر سیاه شود آن سیاهی را به آرد نخود و آرد باقلا بشویند و روغن گرم آن سیاهی را زود بشوید

از احوال شعر آنچه تعلق بزینت دارد

و آن حفظ شعر از انتشار و تسوید و تطویل و انبات مو و غیر آن است که مسطور می‌گردد و اکثر ادویه حافظ شعر از سقوط در باب انتشار شعر مذکور شد و آن مثل لادن و آس و پرسیاؤشان و گل شقائق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله و خاکستر پوست صنوبر و افاقیا و بازوست چون از این ادویه روغن مرتب سازند و این روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن آن بی‌نظیر است **صفت آن** پرسیاؤشان طباشیر پوست سماق زرور و گلنار مصطکی هر واحد یک جزو لادن پوست انار فوفل پوست هلیله هر یک دو جزو پوست بلبله مازوی سبز هر یک سه جوز آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه نیمکوفته یک شبانه روز در آب تر کرده به آتش ملائم بپزند تا قوت ادویه در آب درآید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحوی که جرم دوا همراه آب مانده باشد پس روغن کنجد خالص پنجاه جزو و روغن گل پنجاه نموده به آتش نرم بجوشانند و برهم می‌زده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بسته می‌شود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خنک نموده بر آن ریزند و همچنان نگاه دارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن نه سوزد و ایضاً دوام تدهین به روغن‌های دیگر که در آن حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشد و کذا دوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در گرسنگی موی بسیار فرو می‌آیند و باید که نخستین مویها را به آب چقندر بشویند به عده ادویه به کار برند و اگر به آب چقندر قدری خردل آمیزند بهتر باشد **ادویه مفرده مطول شعر** و منبت آن شستن موی به طبیخ درخت کنجد و کذا بنقیع کنجد غیرمقشر و کذا ببرگ بنفشه که مجرب سویدی است و کذا برگ مشمش و غلاف سر ببرگ کنجد خشک سوده به روغن آس آمیخته و کذا ببرگ بطم و حنا مساوی و کذا پشک شتر سوخته به روغن غار آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاد درخت هرواحد دو اوقیه لادن سه درم به آب آس حل کرده کذا برگ شاهدانج و کذا بیخ نی فارسی سوخته و حنا برابر و در سر انداختن برگ آزاد درخت با هم چند حنا و کذا زجاج به روغن زنبق و کذا خاکستر پرسیاؤشان به روغن آس و کذا جوف ارنب بساعتی که شق کرده باشند

سوخته به روغن آس آمیخته و کذا روغن ایرسا و کذا بیخ ایرسا مطبوخ به سرکه که مجرب است و کذا قيصوم و کذا عرق مقطر موی انسان و کذا روغن پنبه دانه و کذا مرقشیشا هر واحد منبت و مطول شعر است و در بیاض استاد مرحوم از اهل هند منقول است که تخم سن در آب سوده بطور کهلی در سر اندازند که موی نرم و دراز شوند و برای درازی موی مژگان و ابرو پوست مار سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده آثار در ده آثار شیر میش که از سه ماه زائیده باشد تر کرده نگاه دارند که همه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و همین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک کنند به عده در چرخ روغن گران روغن برآرند و هر وقت که روغن چنیلی در سر اندازند چهار ماشه از این روغن هم آمیخته به کار برند موی را دراز کند و اگر گل گرهل یک حصه در سه حصه پهلپیل قسم اول انداخته تا چهار روز در شیشه نگاهدارند بعد از آن پهلپیل مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند **ادویهٔ مرکبه** که موی را دراز و سیاه گرداند اشنان آمله اشنه سعد کوفی زرنباد سکا کائی هر واحد یک دام صمغ عربی نیم دام کنجد سیاه نارجیل کهنه هر واحد دو دام ادویه را کوفته بیخته نگاه دارند و به قدر دو دام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ مویها بمالند و بعد از سه گهری به آب نیم گرم غسل کنند که برای سیاهی و درازی موی معمول است **ایضاً** که برای درازی و سیاهی مو عجیب و غریب است مغز تخم شریفه برگ کنار هر دو مساوی سائیده به قدر دو دام بر بیخ مویها بمالند و بعد یک پاس به آب نیم گرم بشویند اما باید که آبش در چشم نرود **ایضاً** مطول شعر آمله یک دام باریک سائیده در سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یک عدد روغن نیمدام جغرات چهار دام خوب ممزوج نموده شب بر سرمالند و صبح به آب گرم بشویند تا دو هفته **روغن لادن** که موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاهدارد لادن سازج هندی حما محاضض مکی آمله هر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل آید صاف کرده یک رطل روغن کنجد بر آن ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر روز سر را به آب برگ کنجد برگ چقندر بشویند و این روغن بمالند **روغن شقائق** مویها را دراز کند و ریخته را برآورد تخم مورد برگ مورد تخم کرفس تخم چقندر گل شقائق پوست جوز

ترلادن پرسیاؤشان هر یک پنج درم نیم کوفته در نیم من آب آمله یک شب بخیسانند و جوش دهند و با نیم رطل روغن مورد باز بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند **روغن** عجیب در حفظ موی از سقط و دراز کردن آن و سیاه می کند و زود می رویند و جعودت می کند برگ آس و آمله هر یک ده اوقیه پوست هلیله پوست بلبله هر یک پنج اوقیه مصطکی پرسیاوشان لادن هر یک یک اوقیه و ربع طباشیر نیم اوقیه فوفل و نیم اوقیه کوفته بیخته در سه رطل آب بجوشانند و از پارچه متخلخل صاف کنند و با دو رطل روغن گل بر آتش ملائم بپزند و ثفل که باقی مانده است آن را نیز در دو رطل آب علیحده بجوشانند پس خوب مالیده بخرقه تخلخل صاف نموده اضافه کرده به آتش ملائم جوش دهند تا که آب برود و روغن بماند پس ثفل که در روغن باشد گرفته در شیشه دهن فراخ کنند پس روغن بر آن ریزند و همین قسم مع ثفل نگاه دارند و وقت حاجت استعمال کنند **طلائیکه** موی را دراز و انبوه گرداند دندان فیل سوخته رسوت مساوی بسایند و به آب حب بسته بدارند و بر موی طلا نمایند **قرص** برای درازی موی آمله یک آثار سکاگائی نیم آثار صمغ دوازده دام شیر میش پنج آثار همه ادویه را در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند و دو آثار شیر اول داخل کرده بپزند تا آن که شیر خشک شود پس دو آثار شیر دیگر اندازند بار دیگر چون شیر جذب شود باز یک آثار شیر باقی انداخته بپزند و در اثنای پختن کفگیر آهنی میگردانیده باشند چون بسته شود قرص برابر فلوس بندند و خشک گردانند وقت حاجت قرص را در آب تر نمایند وقتی که نرم شود باریک سائیده نیم گرم طلا نمایند **قرص** که در تسوید و تطویل شعر عجیب است آمله خشک چهار دام مازوی سبز دو نیم دام فوفل پوست انار هلیله زنگی پوست هلیله زرد برگ مورد مائین خرق و زرنب هر یک یک دام لو همچون نیم پاؤ بزرالبنج چهار دام اول لو همچون را در پوملی بسته به آبی که در آن نیله تهوتهه حل ساخته باشند تر کرده بسایند که به این طور زود سحق می شود پس ادویه دیگر کوفته بیخته با لو همچون آمیخته در آبی که اجمود و اجواین خراسانی جوشانیده باشند هشت پاس کهرل نموده قرص ساخته نگاهدارند و در شیر میش نیز کهرل کردن مناسب است نزد حاجب به آب بزرالبنج و کرفس سائیده بر سر یا ریش طلا سازند **اقوال اکابر** شیخ می فرماید که اکثر

مطولات شعر چیزهائست که در جوهر آنها لزوجت باشد و ممکن بود که از آن لزوجت موی اخذ کند و آن را در غذای خود صرف نماید و آن مثل برگ کنجد و برگ کدو و حنظل و آنچه در این نفع کند این است که بگیرند لادن و آن را در قدح مطین بر آتش نرم انگشت به زیت بگدازند و بر آن قدری مغز خسته زردآلوی تلخ سوخته پاشیده بر آتش خوب ممزوج سازند و استعمال کنند و برگ آزار درخت و آب برگ آن را در این خاصیت نیک است و بزرکتان سوخته به روغن کنجد استعمال کردن نافع **مربک** بگیرند برگ آزاد درخت و پرسیاوشان نو رومی و مرمکی و آمله و در بعض غسولات معروفه بر سر غلاف نمایند و **ایضاً** خردل در طبیخ چقدر داخل کرده بدان سر بشویند و بعد آن به روغن مو یا به روغن آمله چرب کنند **مربک** **جید** بگیرند زهره نر گاو و زهره گرگ و هلیله کابلی و بلیله و آمله و ساداوران و مازوی در است هر واحد یک جزو سائیده به آب عنبالعثلب هفت روز تر کنند به عده خشک کرده به طریق طلا با قدری نمک استعمال کنند بعد شستن سر و ریش به آب و عسل و زجاج سوده **ایضاً** جو مقشری درم آمله پنج درم هر دو را در آب پوست چند جو خوب بپزند تا آب قوت آنها بگیرد و قریب یک رطل باقی ماند پس صاف کرده در این آب روغن بنفشه نصف وزن آب و لادن سه درم و برگ کنجد و برگ خطمی و برگ کدوی تر یا خشک هر یک ده درم بپزند تا آن که آب برود و روغن بماند **نسخه دیگر** منسوب بکندی شیر آمله بیست درم در دو رطل آب تا چهار رطل بپزند و قبل او روغن ناردین و جو مقشر و اندک لادن بر آن انداخته بپزند تا آب برود و روغن بماند **مجوسی** گوید که اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس و روغن که در آن آمله و هلیله و مورد تر پخته باشند و روغن لادن و روغن افسنتین و روغن شقایق است **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازه یک رطل و باریک سائیده روغن کنجد یک رطل شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تا آب برود **صفت** روغن لادن که موی را سیاه و قوی گرداند بگیرند روغن آس یک رطل و در آن لادن یک اوقیه یک شبانه روز تر کنند به عده در دیگ دو نه بپزند تا لادن حل شود بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله منقی از خسته و آس و پوست بیخ صنوبر مساوی و در آب خوب بجوشانند پس صاف کرده نیم وزن آن روغن کنجد



انداخته به آتش ملایم در دیگ توته بپزند تا آن که آب فانی شود و روغن بماند **صفت** روغن افسنتین که مسو و شعر و مقوی آن است بگیرند حب الغار و لادن و افسنتین هر واحد یک جزو جوزالسرو و دو جزو کوفته بیخته در پارچه رقیق بسته در روغن آس یک هفته بخیسانند پس در آن بمالند تا حل شود و در ظرفی برداشته وقت حاجت استعمال کنند **صفت** روغن شقایق بگیرند گل لاله سرخ و در سایه خشک کنند و کوفته بحریر بیخته دو اوقیه از آن بگیرند و در یک رطل روغن آس انداخته بیست روز در آفتاب گذارند پس در ظرفی بردارند و عندالحاجت استعمال نمایند **ابن نوح** گوید که آنچه تقویت شعر و تطویل آن نماید این است که ادمان شستن آن بهلیله سیاه و آب ترمس و آب چقندر و آرد باقلا و بورق و آب حنظل و زهره نر گاؤ کنند و یا صبر در آب مورد سوده ساعتی در حمام بدان طلا کنند پس بشویند و دائم به روغن آس و به روغن های که سابق مذکور شد بمالند و یا به آب چقندر مطبوخ که در آن اندک خردل سوده انداخته باشند بشویند **صفت** روغن آس بگیرند آب برگ آس تر یا خشک جوش داده و تر بهتر است و با یک رطل روغن کنجد و یک رطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یک شب نگاه دارند پس به آتش نرم در ظرف مضاعف بپزند حتی که آب برود و روغن باقی ماند **روغن دیگر** که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاوشان و سنبل الطیب و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله یک یک مشتم و در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یک رطل روغن خیری انداخته بپزند تا آن که آب برود و در آن افاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بدارند و هر روز بمالند **محمد بن زکریا** گوید امید ندارم که دوائی بهتر از روغن مصطکی دریابم و هر روز روغن مصطکی که در آن لادن سوده باشند برای تساقط شعر بماند و اگر شدیدالتساقط باشد روغن مصطکی و روغن آس در گرما کنند و روغن ناردین در سرما و گفته که از ادهان و اطلیه قوی البرد حذر کنند و خاصه در کسی که آن را نزله به سرعت عارض شود که آن گاهی بلای عظیم پیدا کند **ابن الیاس** گوید که تطویل شعر اولاً بحفظ موجود به روغن های قابض مثل روغن آس بود بعد از آن به ادویه که در آن قوت جذب و قبض معاً باشد مثل گل سرخ و آس و آمله و پرسیاوشان و برگ آزاد

درخت و مُر چون موی را بدان غلاف نمایند و روغنی که در آن حرارتی و قبض باشد مثل روغن افسنتین تطویل و تقویت شعر نماید **بعضی متأخرین** می‌نویسند که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و انبات او مجرب است بگیرند آمله و برگ آزاد درخت و برگ آس هر یک پنج استار خطمی سه استار کوفته بیخته در روغن کنجد صاف یک رطل انداخته در آفتاب یا نزدیک آتش یک هفته بدارند و بشب و روز بر بیخ موی بمالند و بعد یک هفته بشویند و سه هفته یا زیاده این عمل نمایند و یا موی را به آب آمله تر کنند به عده برگ آزاد درخت و پرسیاؤشان و مر و آمله و لادن و گل لاله مساوی به آب حنظل صلابه کرده بر آن غلاف کنند و گویند که در این باب شستن موی بنقوع برگ درخت بکاین عظیم‌الاثراست و کذا برگ پنبه باغی و کذا برگ کنجد و کذا خطمی و کذا برگ چقندر به عده روغن آمله که در آن سنبل‌الطیب و اشنه و زرنباد و پرسیاؤشان داخل بود در سر اندازند و شستن بنقوع برگ کتار قلمی و پوست بندق هندی بسیار نافع است

#### انبات شعر

یعنی رویانیدن موی چون روئیدن او بطی گردد چنان چه ریش و بروت که بدیر برآید و یا موی ابرو که خفیف باشد **قرشی** می‌نویسد که موی از بخار دخانی لزج پیدا می‌شود چون در مسام معتدل در تنگی و فراخی درآید پس قلت شعر و عدم او و قصر او و یا به سبب قلت بخار دخانی باشد به جهت نقصان حرارت و لهذا ریش زنان و خواجه‌سرایان نمی‌روید و یا به سبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنان چه در صبیان و یا به سبب فرط تنگی مسام باعث برودت مزاج یا یبوست مکثف مسام که برای جرم شعر وسعت نکند و یا به سبب کثرت فراخی مسام به جهت حرارت مخلخله یا رطوبت مسخفه پس ماده شعر جمع نشود و یا به سبب قلت خون که آن مثل ماده است برای بخار دخانی چنان چه ناقهین را عارض می‌شود و یا به سبب مانعی از تکون مثل خلط ردی محتبس در مسام چنان چه در داء‌الحیه و داء‌الثعلب و طریق تشخیص این اسباب همان است که در انتشار شعر مسطور شد و کذا علاج هر سبب و ایضاً گاهی احتیاج افتد بتعدیل مزاج و تعدیل مسام بتخلخل بکثرت حمام اگر سببش تکاثف

مسام باشد و تجفیف آن به مثل تنطیل به آب مورد اگر سببش تخلخل مفرط و وسعت مسام باشد و اصلح اخلاط و استفراغ خلط ردی و اگر مسام از سوختن یا سعه یا قرحه فاسد شده باشد علاج نپذیرد **بالجمله** جمیع ادویة مذکوره در داءالثعلب انبات شعر می‌کند و این روغن بیضه در رویانیدن موی معمول است بیضه مرغ در آب جوشانیده زردی از آن گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که قریب سوختن رسد و ظرف را بطرفی مائل دارند و از چیزی بیفشارند پس براده عاج و پنچال مگس را در آن روغن سوده بهر جا که موی نروید طلا کنند و گویند که کاسه سنگ پشت سوخته به روغن بیضه در کف دست و گویند که ضمد مغز سر روباه بالخاصیت عجیب‌الفعل است و به قول **انطاکی** آنچه انبات شعر به سرعت نماید طلای بیضه عنکبوت و خاکستر شیخ و قیصوم به روغن بان و زیت در روغن قثاءالحمار و روغن تخم ترنج در روغن بادام و سداب است و گویند که ضمد آرد کرسنه به سرکه سرشته انبات شعر به سرعت می‌کند و کذا جندبیدستر و پیه و آرد گندم و کذا زهره غراب کبیر مسمی غذاف و کذا زهره سلوی و کذا دماغ شتر به روغن زنبق آمیخته و کذا روغن گندم و کذا روغن بلسان و کذا روغن آجر و کذا روغن کدوی تلخ و کذا روغن اذخر و اگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد و همه را نصف نصف قطع کرده به آب و زیت بپزند تا مهرا شود و آب بسوزد و زیت بماند پس صاف کرده بردارند ریش را زود برویاند و بالخاصیت مجرب است و طلای روغن شونیز و کذا روغن بادام تلخ در این باب مجرب سویدی است و دندان فیل سوخته قدری خاکستر آن با شیر بز آمیخته هفت روز بر جای که موی نیاید بمالند موی برآید و کلونجی سوخته به روغن زیتون آمیخته طلا کردن مفید و چون بوره ارمنی و نوشادر را سوخته با سرکه کهنه طلا کنند در سه روز به شرط تکرار در هر سه ساعت یک بار و رویانیدن موی مجرب حکیم مومن است **اقوال مجربین** شیخ می‌فرماید که در منبتات شعر قویه علاج قسمی از صلح که علاج او ممکن است و علاج انتشار حواجب و مانند آن است و جمیع ادویة که در داءالثعلب ذکر کردیم و جمیع وجه تدبیر از مالیدن سر و سرخ کردن او و استعمال شحوم بر آن پس استعمال ادویة قوی در جذب و تحلیل معاً خاص بداءالثعلب نافع است در صلح و انبات شعر در مرط و در حواجب و

در لحيه و در پوست بيخ غرب به زيت تقويت و حفظ عجيب مع تسويدست و اما ادويه که عزم با مذکر آنها در اينجاست و اگرچه در داءالثعلب بعد اعتبار چیزی که در آخر باب حفظ شعر ذکر کردیم نیز نافع است آن اين است که بگيرند ذرايح تازه که پايها و سر آنها قطع کرده در سايه خشک کرده باشند و در روغن بنفشه بسايند و در آن يا در زيت بيزند تا غليظ گردد و به قدر حاجت طلا نمايند که آبله افکند پس موی بروياند و همچنين عسل بلادر است چون بر مواضع تمرط شعر بگذارند و با کندش در روغن بيضه بسايند و به قدر حاجت مکرر طلا کنند که موی بروياند و يا بگيرند سم خر سوخته و قرن سوخته و به روغن کنجد طلا نمايند که اين قوی است و اما بيضه مورچه به روغن بان از آنجمله است که در منبتات شمار کرده‌اند و نزديک عام مردم آن از مانعات نبات شعر است و آنچه تجربه کرده شده عضايه است (عضايه به قول سديد و در فارسی غنده و کربس گویند و به قول ابن الياس سان ابرعی است) که در خانها می باشد آن را کشته خشک کنند و سائیده به روغن طلا کنند و ايضاً زجاج فرعونی مع زنيق سوده و آنچه خفيفتر از اين بود اين است که بگيرند دسته و صلايه از رصاص و در آن روغن از روغن‌های معروفه که شعر را نافع است مثل روغن آس بلادن و مانند آن و يا شحم که معلوم شده مثل پيه خرس و نر گاؤ امثال آن انداخته بسايند تا آن که قوت رصاص در آن آيد و بدان لطوخ کنند و تضميد موضع ببرگ انجير جوش کرده نیکو است و مائل به اندک قوت است و ايضاً بگيرند مغز بندق بيست عدد بريان کنند چندان که سائیده شود و به روغن ترب آميخته به کار برند و يا بگيرند حشيشه که آن را خرگوش نامند و قضييب خر و طحال او هر دو بريان هر واحد نیم رطل و لادن بيست اوقيه همه را بياميزند بعد حل کردن لادن در شراب و استعمال کنند و آنچه **فيلغريوس** ذکر کرده اين است که بگيرند پيه نرگاو نمکين نود و شش درم اشنان و ثافسيا هر واحد هژده درم هر هشت درم لادن مثل اين پرشياوشان چهل و هشت درم قضييب خر چهل و هشت درم طحال خر نود و شش درم طحال و قضييب خر را بريان کنند و سائیده همه را به شراب اسود جمع کنند و موی سر تراشیده بدان طلا کنند و پنج روز بدارند پس بشويند و دو روز راحت داده باز اعاده کنند پس اگر قرحه شود علاج آن موضع بشحم مرغابی

کنند و ایضاً از قریطن بگیرند بطون خرگوش شش عدد و خوب خشک کرده در دیگ گلی گل حکمت نموده بسوزند و بر آن برگ عوسج و برگ مورد مثل آن و پرشیاؤشان نه اوقیه انداخته بار دیگر در ظرف آبگینه بسوزند به عده سائیده بسه رطل پیه خرس و مثل این روغن ترب آمیخته بردارند و وقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند و حب الغار و روغن فلفل و روغن بیدانجیر همه از معینات انبات شعراند و ایضاً چون خاکستر قیصوم به زیت کهنه آمیزند موی ریش را که بدیر روید برویاند و کذا خاکستر شونیز به آب و خصوصاً برای موی ابرو و ایضاً برای ابرو جوز دو عدد چندان بسوزند که سائیده شود و یک مثقال خسته خرما به دستور اندک سوخته و پانزده عدد فلفل همه را آمیخته به روغن گل طلا سازند و ایضاً خاکستر قیصوم و بندق سوخته و لادن و ذراریج و کندش در روغن بان بسوزند تا سیاه شود و با هم چند غالیه آمیخته بر موضع بمالند و طلا کنند و ایضاً پرشیاؤشان و حب الاس و تخم کرفس اندک بسوزند تا سیاه شود و با چربی خرس و روغن ترب آمیزند **دوائی** که موی ابرو را برویاند بگیرند کندر چهار درم سرگین نهنگ و سرگین خارپشت بحری و سداب کوهی هر واحد یک درم به شراب قابض سائیده بچربی خرس آمیزند و استعمال کنند **دیگر** برای ریختن موی ابروی قدیم صعب از داء الثعلب یا غیر آن بگیرند شیخ یک جزو کف دریا هشت جزو فرفیون حب الغار هر واحد سه جزو زفت رطب چهار جزو زفت را در روغن سوسن بگدازند و در آن فرفیون نیز گداخته همه ادویه آمیزند **دیگر** مثل آن بیخ نی سوخته هفت جزو خاکستر غوک پنج جزو تخم جرجیر چهار جزو بیخ اسراش سه جزو به روغن غار سائیده استعمال کنند **صاحب کامل** گوید که هرگاه موی ریش و غیره در روئیدن دیر کند و یا موی ابرو خفیف باشد باید که روغن بان و روغن اترج بمالند و حبه الخضرا سوخته و بادام تلخ سوخته و حب الغار سائیده به زیت سرشته طلا کنند و یا بغالیه طلا سازند که این در روئیدن موی تعجیل نماید و این دوا در این باب نافع است بگیرند روغن تخم کدوی تلخ و قثاء الحمار و شیخ ارمنی سوخته و همه را سائیده به روغن بلسان یا روغن اترج سرشته طلا کنند و آنچه این عمل کند شونیز سوخته است چون بچربی گرگ یا چربی خرس گداخته به سرشند و بر موضعی که احتیاج رویانیدن موی در آن باشد طلا کنند

**ابومنصور** گوید که در موضعی که ارادهٔ رویانیدن موی بر آن کنند حبالغار بر آن موضع بمالند که به این زود موی بروید خاصهٔ چون آن را به سرکه و زیت یا به زیت تنها به سرشند و همچنین اگر به روغن ترب یا بیدانجیر به سرشند و ایضاً پیه خرس چون به سرکه سوده بدان طلا کنند و از ادویهٔ قویه در این است که شونیز بسایند و به زیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و به زیت کهنه سرشته بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال بنوشند و تدبیر او بچیزی که اسخان معتدل نماید مائل گردانند **دوائی** که موی را برویاند ذراریح که سر و بازو و پای آنها دور کرده باشند بسایند و در روغن بان یک اوقیه آمیخته در ظرفی بر آتش نرم بجوشانند تا روغن غلیظ گردد بردارند و به اندک مشک و عنبر خوشبو ساخته بر موضع بمالند و اعادهٔ آن کنند تا آن که آبله افتد پس این موی برویاند **محمد بن زکریا** گفته که مجربی ما را خبر داده که او در انبات شعر و تطویل او چیزی بهتر از پرسیاوشان نیافته و چون آن را در شستن موی زنان داخل کرده موی ایشان بسیار دراز شده لیکن آن نو باید **گیلانی** می نویسد که فقدان نبات شعر به سبب فقدان چیزی از شروط مذکوره در تکون شعر می باشد پس اگر این امر در مادهٔ شعر که آن بخار دخانی است باشد حيله در ازالهٔ او بتغیر مزاج و مانند آن کنند اگر ممکن بود اگر امر در جلد باشد حيله در تعدیل او در لینت و صلابت کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حيله در تعدیل او نمایند و این همه از آنچه در سابق مذکور شده معلوم است لیکن اکثر تمرط شعر در غالب به سبب امر احتباس مواد در مسام و تسدید آن می باشد پس بخار دخانی در آن منع می گردد و فلهذا اکثر ادویه منبت شعر مزیل آن مواداند به سبب فرط تحلیل آنها آن را و جذب آنها آن را به سوی خارج و بر این اعانت می کند آن که در اغذیه چیزی که تقتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلای عسل بلادر مشروط به این است که آن جلد را نسوزد و سبیل این آن است که با آن روغن جوز مخلوط سازند تا از آن این خاصیت رفع گردد والا آن جلد را بسوزد و آن را مثل جامد سوخته به آتش گرداند بنحوی که بر آن موی اصلاً ابداً نروید و حق آن است که بیضهٔ مورچه مانع از نبات شعر است و جالینوس نیز گفته که آن مانع از انبات شعر است و منبت نیست

**روغن** که موی را برویاند و داءالثعلب را نفع کند بگیرند قيصوم و پرسیاوشان و بابونه یک یک اوقیه و در آب بپزند تا مَهرا شود پس آب را صاف کرده بر یک رطل آن یک رطل روغن بان انداخته به آتش نرم بپزند تا آن که آب برود بردارند و استعمال کنند **دیگر** که انبات موی و منع تساقط آن نیز کند لادن را به شراب حل کنند و با هم چند آن روغن آس آمیزند و هر شب بر بیخ مویها بمالند و صبح در حمام بشویند به آب گرم و **ایضاً** روغن بیضه موی می‌رویاند و ریختن او منع می‌کند و طریق ساختن آن مسطور شد و بهتر آن است که آن را بلکه اکثر روغن‌ها که از قبیل او باشد روغن از جوهر او در شیشه واژگون برآرند و طریق آن در اطلیه باه مذکور شده و روغن بیضه را بزودی در صرف آرند تا بدبو نگردد و **ایضاً** لادن سه درم مازو یک درم مرو و درم مصطکی یک نیم درم قرومانا دو درم کندر یک درم در روغن گل گذاخته بر بیخ مویها طلا کنند که این عجیب است **ایضاً** ممدوح الیاس طبری نقل کرده که گاهی موی را صعوبت نبات عارض می‌شود حتی که انسان را روئیدن موی ریش تاخر نماید و از وقتی که در آن روئیدن او واجب است تجاوز کند و این به یکی از سه سبب می‌باشد یکی به سبب قلت غذا بنابر بیس بدن و قلت فضول آن دوم به سبب زعارت جلد و فرط ضیق مسام آن حتی که در جلد او مسام ننماید و بدن او عرق نکند و امراض او کثرت نماید بنابر دشوار تحلل فضول سوم از معالجه شخصی صنعتی را که جلد او را خسیف سازد و مسام آن را تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصی که کار در جای برف یا قتل جبال و برداشتن برف نماید و در مواضع بسیار بارد مقام سازد و علاج آن که به سبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت اوست به تدبیر موافق و نقل او از اطعمه بچیزی که ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون او گرداند و این به اقتصار او بر لحوم بزغاله یا بچه مرغ و شرب اشربه ممزوجه و قلت جماع بود و این وقتی است که معده او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمه کنند که در آن غلظ و لزوجت باشد مثل لحوم گوساله و یا بچه بقر و مانند آن و شرب شرابط متوسط در حدت و حرارت پس ترطیب بدن او و تقویت حرارت او موی را برآرد و طلای موضعی که اراده رویانیدن موی بر آن باشد در مثل این زاج به این طلا کنند بگیرند چربی بط و بگدازند و بر آن اندک موم و قدری

زوفای رطب اندازند و بر آتش گذارند و بگیرند اندکی ثافسیا نو و قدری فرفیون تازه بسایند و بدان آمیزند و موضع را به کف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بر آن طلای رقیق بسیار خفیف نماید پس اگر موضع از آن متغیر گردد طلا ازوی دور کنند و به اندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند تا آن که موی ظاهر گردد پس اگر موی ضعیف یا سفیدرنگ برآید سر آنها از مقراض بگیرند و در آن روغن آمله و روغن آس بلادن استعمال کنند واما اگر قلت نبات شعر از رعارت جلد و ضیق مسام باشد اگر این مولودی بود موی در آن بدشواری و تعب و کدو به لطف در معالجه بروید و آن این است که واجب است که تلثین جلد او کنند دور آبن نشانند و روغن بمالند و اغذیه او حار رطب در ابتدا پس حار یابس در آخر آن باشد و دائم جلد او را بخرقه درشت و بکف دست بمالند به عده بر جلد او این طلا کنند بگیرند پیه بط و پیه مرغابی و پیه جزر و همه را در روغن یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و از آن موم روغن سازند و بعد تجدید آن نمایند و بعضی افاضل وصف چیزی کرده اند که معروف بمعتمی است و ذکر کرده اند که معتصم بعضی اطباء مکلف گردید که بر بدن غلامی از غلامان او و بر عانه آن موی بروید پس طبیعی استخراج این دوا نمود **نسخه آن** بگیرند قیروطی معمول بزوفای رطب و آن را بر بدن بمالند به عده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کنند تا آن که عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیم گرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و ادمان بر آن نمایند تا آن که بدن او تری حاصل کند به عده این طلا کنند خاکستر حلزون و خاکستر فرفیون و خاکستر بیخ سداب کوهی هر واحد یک جزو خاکستر سم بز و کبریت سوخته هر یک نیم جزو همه را سوده جمع کرده در سرکه و اندک زیت حل کرده طلا متواتر نمایند که این موی در هر موضع که خواهند برآرد و صاحب این دوا ذکر کرده که به این تدبیر و طلا موی در کف دست بروید و آنچه امتناع نبات شعر از معالجه صنعتی باشد که از آن منع کند انتقال از سبب به سوی ضد او از اسباب و مقابله بدن او نبات او چون روئیدن او اسخان او و تلثین جلد او و غیر آن باشد باید کرد پس اگر دشوار گردد بعضی اطلیه مذکوره به کار برند و افریطن در تکثیر شعر و انبات او چون روئیدن او و خاصه موی ریش تاخر نماید این طلا ذکر



کرده بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندر آن باشد مص کنند و بنمک و آب بشویند تا صاف گردد پس بگیرند روغن یاسمین چند آن که نیم بیضه از آن پر شود و بر آن دو دانگ فرفیون و یک دانگ افیون و یک دانگ جنیدستر و یک نیم دانگ مغز پنبه دانه و یک دانگ مشک و مثل او لادن و دو دانگ صمغ عربی انداخته بجوشانند تا با هم مخلوط شود به عده سرد کرده استعمال نمایند کسی که اراده استعمال این بر طریق تعلیف در این نماید موی را بقوت قویه برویاند و این دوا معمول بثافسیا جمیع علل جزیه که موی را عارض شود نافع است و نسخه این همان لطوخ قوی است که در داءالثعلب در قول شیخالرئیس مسطور شد لیکن در اینجا حبالغار دو مثقال عوض روغن غار است و نوشته که موم و روغن غار یا روغن بیدانجیر یا روغن زیت کهنه به قدر کفایت بگیرند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنه شعر را نفع کند و می باید که در این مرض مالش بنظرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند و دائم حلق شعر آن موضع نمایند و دیده ایم که هر کسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود موی او بروئید **طبری** گوید که گاهی موی بسعفه رطب یا یابس برود پس اگر رفتن موی بسعفه یابس باشد و استفراغ به فصد و اسهال در آن ممکن بود در آن هردو استعمال کنند و موضع را به اشیائی که استفراغ فضول به طریق تلئین و گشادن مسام نماید بمالند مثل آب خبازی که بدان تسقیه قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی الراعی که قیرطی بدان سازند و از این هردو آب تسقیه بر آتش کنند به عده در هاون کرده بمالند و تسقیه ماهیت آنها کنند که حتی ممزوج و نرم شود پس بر سر طلا نمایند و بهترین چیزی که در این مرض استعمال کنند روغن بنفشه و روغن خیری مضروب به روغن گل است و دخول حمام و شستن سر بخطمی ضروب به برگ کنار و لعاب اسپغول و جماعتی را به این طریق علاج کردم و صحت یافتند و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور بروید زیرا که این علاج انبات شعر در مثل این علت است و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفه رطب باشد پس سبیل طبیب آن است که به موضع روئیدن موی نگاه کند اگر منقطع شود و سعفه آن را بخورد و مثل آثار جراحات یا مثل آثار سوختن آتش گردد در آن حيله این است زیرا که مسام

فاسد شده و بعضی ببعض آن چسپیده و اگر جائی روئیدن موی منقطع نشده باشد علاج بترطیب موضع بدان چه مذکور شده اولاً باید کرد به عده اسخان او بدان چه در داءالثعلب مذکور شد که در این موی برویاند و جماعتی را از اطفال دیدم که اکثر ذهاب شهر بسعفه رطب و یابس ایشان را عارض شد و هرگاه بزرگ شدند آن موی بروید مگر در جائی که جلد در آن سوخته بود و مسام او فاسد گردیده و اما ذهاب شعر از سوختن آتش سبیل او آن است که ذکر کردیم بنحوی که در مواضعی که جلد فاسد نشود بمره و ایام و بعلاج بروید و این همه که ذکر کردم طریق علاج به ادویه دوست بود و گاهی در این تدبیر طعام و شراب نیز وقت حاجت به سوی آن داخل شود چنان چه گاهی احتیاج بتقلیل افتد و آن هر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا به سوی تجفیف پس به اشیای مجففه بتجفیف نمایند و یا به سوی ترطیب پس به اشیای مرطبه و مانند آن ترطیب کنند **حکیم شریف خان** می نویسد که این دوا غالباً موی را برویاند سنبل الطیب کف دریا موی سوخته به سرکه سائیده طلا کنند تا آن که موی بروید و جالینوس این دوا را به تجربه صحیح یافته و این طلا جهت رویانیدن موی عجیب الفعل است سم بز سیاه سوخته سر مگس سم خر سیاه سوخته با روغن زیتون به کار برند و ایضاً در این باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوخته هر یک دو درم فرفیون پنج درم سائیده به آب پیاز سرشته تا دو روز طلا کنند هرگاه موضع سرخ شود بزراوند مدحرج و لادن و افسنتین سوخته و مورد و حضض مساوی سائیده به آب عنبالعثلب سرشته طلا کنند

#### منع نبات شعر

بدآن که آنچه موی را از روئیدن بازدارد یا مخدر مبرد بود یا مسدد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال همه لازم است که اول موی را بکنند یا بنوره حلق کنند بعد آن مخدرات مانند بزربنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا مسدات مسام مانند سفیده و شب و یا ادویه بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضه مورچه و یا خون وزغ کلان طلا کنند **انطاکی** گوید که گاهی احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این بهر دوای مکثف اتمام یابد مثل خون غوک و روغن آن و روغن شبیر و بیضه مورچه و بیخ و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیداب و تخم خشخاش به سرکه و

زیت و زهره بز بنوشادر هر واحد بطلا بعد نتف شعر و در خواص آمده که چون سر شبیر را به شیر سگ بسایند تا آن که غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبه منع گردد **سویدی** می نویسد که ضماد باقلای غیرمقشر به آب و کذا خون حربا و کذا شیر یتوع و برگ آن مکرر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا زرنیخ سرخ به آب برگ بیخ سرشته و کذا مغز سر خرگوش هفت بار و کذا تخم بادروج سه درم بورق یک نیم درم باریک سوده به روغن بلسان و میعه سائله سرشته تا به قوام عسل آید هر واحد بعد نتف به تکرار منع نبات شعر کند **شیخ** می فرماید که مخدرات مبرده آن را منع کند مثل آن که اول نتف مو کنند به عده بیخ و افیون و سرکه طلا کنند و شوکران به اینها و تنها در سرکه جوش داده بهتر بود و جرم غوک نیستانی خشک کرده از مانعات است چون آن را بسایند و بلعاب اسپغول یا آب بیخ یا سرکه آمیزند و مکرر به عمل آرند و گویند که طلای او به روغن که در آن غطایا پخته باشند منع نبات شعر کند و همچنین به روغنی که در آن خارپشت پخته باشند و گاهی در آن ادعای ضد این کنند و آنچه در این ذکر کرده اند بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز هر واحد یک جزو شب نیم جزو به آب بیخ تر بسایند و قومی زعم کرده که خون غوک اجامی و خون سنگ پشت نهری منع از نبات کند و گویند که همچنین خون شبیر و دماغ و جگر اوست و گاهی دوائی از این مرکب می سازند و گویند که بگیرند غوک نیستانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن و از خون سنگ پشت نهری خشک کرده و از بورق سرخ و از مرداسنگ و از صدف مروارید سوخته مساوی و به آب سرشته بر نتف شعر در زهار و بغل استعمال کنند و تخم انجره به روغن سوده مالیدن بقوت انتشار شعر کند **مجوسی** گوید که بیضه ماهی و دیگر ادویه مذکوره طلا نمایند پس اگر موی بروید لازم است که چند بار آن را بر کنند و بعد کندن اطلیه و ادهان مسطوره بمالند **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که بزالبنج به سرکه بسایند و طلا کنند و آنچه مجرب است این است که پیه مرغ بعد کندن موی طلا کنند و هر بار که بر آن طلا نمایند ضعیف تر گردد تا آن که باطل شود و اسپغول به سرکه بعد کندن موی مکرر طلا کردن باطل کند **ابن نوح** گوید که بعد نتف جندبیدستر و عسل به مرات کثیر طلا کنند و **جالینوس** گفته هر موضع از

بدن که بسیار سرد شود یا خشک گردد بر آن موی نروید مثل حال در کف دست و بدن خواجه‌سرایان و آنچه از امر غوک و حکم در منع نبات شعر ذکر کرده‌اند دروغ گفته‌اند و **محمد بن زکریا** گوید زنی که ریش او بروید باید که ادرار حیض او کنند تا ممکن بود و فصد مدام از پایها کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موی سفیداب ارزیز و قلقند و افیون سوده طلا کنند و اگر از تبرید خوف کنند شب بر آن طلا نمایند و مداومت آن کنند که البته موی نروید و گفته که چون شیر سگ قریب‌العهد بولادت بعد کندن موی طلا کنند موی نروید و گفته که این دوا بی‌عدیل است غطایه دو عدد در دو اوقیه زیت بپزند تا یک اوقیه بماند به عده کف دریا و زرنیخ سرخ و نظرون هر یک نیم اوقیه بر آن پاشند و بپزند تا غلیظ شود به عده روی بنظرون خوب شسته بر آن طلا کنند و صبر کنند تا آن که موی منقلع شود به عده در حمام داخل شوند و آن را بشویند و به سرکه مقطر سخت ترش با نمک طلا سازند پس هرگاه ابتدا بسوزش کند بشویند و بر آن موم و روغن گل بمانند که این البته موی را باطل کند **گیلانی** گوید که افیون محلول به سرکه ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن می‌باید که در لطح موضع به این ادویه کمال سرعت کنند بخوبی که تفاوت زمان محسوس میان کندن موی و طلا نباشد فلذا امر می‌کنم که منبت شعر را بقطره‌ی دوا محلول لطوخ نمایند پس موی بر کنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد از آن پاک نمایند و تجدید لطح دوا و مالش کنند حتی که از دوا اول آنچه مخلوط بباقی غذای شعر باشد خارج گردد پس مسام بدوای صرف پر شوند و نهایت تسدید او نماید پس هرگاه این عمل مکرر کنند یعنی تکرار کندن موی و طلا کردن دوا سه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه در آنجا موی نروید و گویند که آنچه برای ابطال شعر تجربه کرده شده بعد نتف طلا بزهره‌ی جدی است که بدان نیم درم نوشادر آمیخته باشند و مالیدن سورنجان بعد کندن موی ابطال آن می‌کند و جمیع مجففات منع نبات شعر کند **بعضی اطبا** می‌نویسند که آنچه منع روئیدن مو کند از انجمله طلا کردن پیه تازه‌ی افعی است که تخلف نمی‌کند و کذا مغز سر گوسفند و آهک و کذا آهک در سرکه پخته و کذا زبدالبحر بترشی ترنج و کذا زرنیخ سرخ بیول خر مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که دیوچه در

نمک غلطانیده خشک کرده با بول بز بسایند و هر جا که موی کنده بمالند هرگز برنمایند و شیر انجیر و زلو به سرکه سوخته و تلخه خروس و خون خرگوش و زهره خارپشت و پیه دراج هر واحد مانع نبات موسست بعد کندن آن طلا کنند و طلای کف دریا افیون بزرالبنج به سرکه سوده بعد نتف نافع است و کذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن در منع روئیدن مو معمول حکیم علوی خان است آهک شسته پنج درم زرنیخ سوده پنج درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و همیشه بجناباند بعد از آن بر طبق مسی افکنند تا روغن جدا شود به عمل آرند و این طلا در این باب صاحب اکمل الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر بیضه مورچه کف دریا آب ترنج مساوی مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی از آن موضع نه برآید

#### حلق شعر

بدآن که بهر ستردن موی از دوا چیزی دیگر بهتر از نوره نیست اما مردان را حلق موی عانه بنوره مضعف باه است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو برابر کوفته بیخته در آب گرم خمیر کرده یک ساعت بنهند پس طلا کنند و بعد دو سه گهری بشویند و بعضی اشخار و شوره قلمی افزوده هر چهار مساوی در آب پخته طلا می کند و اگر قبل از طلا بر جلد روغن بمالند از سوزش و قرحه محفوظ ماند و اگر قدری کپور کچری کافور سفیدی بیضه داخل کنند جلد خوشبو و خوشرنگ شود و یا بر چهار جزو چونه زنده قدری آب اندازند هنوز سرد نشود که یک جزو هرتال سوده بیامیزند و خوب لت کرده استعمال نمایند شیخ می فرماید که از آهک دو جزو و از زرنیخ یک جزو بگیرند و اندک صبر در آن داخل کرده طلا نمایند که فی الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند معتدل تر باشد و اگر آهک زیاده کنند در عمل بطی تر باشد لیکن عمل کند و گاهی نوره و زرنیخ یک یک جزو گرفته در آب می پزند حتی که پر طائر را بسترند و هر قدر که تکرار عمل در این آب کنند بهتر بود و در آفتاب نهادن اولی تر باشد و این آب بگیرند و در آن اندک روغن بپزند تا آن که قوت او اخذ کند پس به این روغن طلا

نمایند و گاهی این آب را می‌گذارند تا آن‌که بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال می‌کنند و خاکستر صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف‌تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک مکرر مطبوخ یا مشمش بگیرند و در آن زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود و گاهی علق اخضر که زیر جراد می‌باشد استعمال می‌کنند و اگر اراده کنند که موی باریک بروید و ضعیف شود در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق داخل نمایند و خوب بر هم زنند و طلا کنند به عده آرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و گاهی آهک و زرنیخ را به مثل آب کشک و آب برنج مرکب می‌سازند و گاهی در آن مر و مصطکی داخل می‌کنند و گاهی اعانت بکف دریا می‌نمایند و علاج کسی که نور آن را سوخته باشد این است که تعلیف او کم باید کرد و زود باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه به آب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بر آن ریزند که این علاج جید است به عده بر آن عدس مقشر به گلاب سوده و صندل طلا کنند و خصوصاً اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب و مثل طلا بمرداسنگ مربی بسفیده بیضه و روغن گل و کافور چاره نباشد و آنچه قطع بوی نوره کند این است که بعد آن به گل مربی در خوشبو و یا گل به سرکه و گلاب طلا کنند و برگ شفتالو را در این خاصیت عجیب است و برگ انگور و برگ شاهسفرم سوده و حنا و شجیر عصفور و گل سرخ و سعد و سنبل‌الطیب و اذخر و مانند آن مفرد و مجموع به کار برند **گیلانی** می‌نویسد که از خواص صبر است که ازاله بوی زرنیخ و آهک نماید و مقدار یک مثقال از آن داخل کنند و آن در این باب عجیب است و عجیب‌تر از این آن است که اطبا ذکر آن نکرده‌اند و عادت اطبا آن است که وزن زرنیخ پنجم حصه از آهک می‌کنند و از طریق حلق شعر بنوره به قول مجوسی این است که بگیرند آهک سفید تیز یک رطل زرنیخ زرد باریک سوده سه اوقیه قرده‌مانا خاکستر چوب انگور هر واحد دو اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک سائیده به آب گرم حل کنند و بدن را به روغن گل چرب کنند پس به این طلا کنند و تا عمل کردن آن بر آن صبر نمایند به عده بشویند و به روغن گل خالص بمالند پس بر آن گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر نوره بسوزد و آبله افتد آب سرد بدفعات بر بدن ریزند و به آرد عدس و گل سرخ به روغن گل و گلاب بر هم

زده طلا کنند و اگر حرقت شدید باشد به اشیائی که بدان علاج حرق النار می کنند علاج باید کرد و آنچه قطع بوی نوره کند این است که موضع را به صندل و سک بریان و گل سرخ و حنا و مانند آن طلا کنند **صفت** نوره ملوکی معتدل نافع اوجاع قطن و پشت و رگبه و سائر مفاصل و استرخا و کسل طالی از رطوبات بگیرند وج دو رطل و جریش بسایند و در ده رطل آب به آتش ترم بپزند تا سوم حصه بماند به عده بگیرند آهک سفید تیزآب نادیده سه رطل و زرنباد و سنبل الطیب و سورنجان و عاقرقرا و قردمانا و انیسون هر واحد یک اوقیه صبر و جندیدستر هر واحد یک مثقال زرنیخ زرد ورقی نه اوقیه باریک بسایند تا مثل غبار گردد به عده بر آن آبی که در آن وج پخته اند به قدری که در آن سرشته شود بریزند و بزودی حل کنند و بر آن سفیدی و زردی دو بیضه انداخته خوب مخلوط سازند و بر بدن طلا کنند و ساعتی یا کمتر به قدری که حلق شعر کند نهند و دو سه بار تجربه آن کنند پس هرگاه موی بریزد به آب بشویند به عده به آبی که در آن خطمی سرخ گل جوشانیده باشند و این بهترین چیز است که در این باب استعمال نمایند **صفت** روغن که حلق شعر نماید اشخار یک جزو آهک دو جزو زرنیخ زرد روغن بماند استعمال نمایند و ساعتی بر آن صبر کرده بشویند **صفت** نوره سفیدی قوی تیز که موی را حلق نماید صدف را بسوزند و با آن زرنیخ زرد مثل سرمه سوده به آب در صلایه بسایند و دو ساعت بگذارند به عده بدان طلا کنند و یا کف دریا بسوزند و یا جیسین که این نیز سفید بود **صفت** دواپی که موی را باطل کند و آن را به سرعت حلق نماید بگیرند آهک نو قوی و بر آن شش چندان آب بریزند و سه روز بگذارند پس صاف کنند و در آن ششم حصه آن آهک دیگر اندازند و همچنین سه بار تکرار نمایند به عده در آن آب سوم حصه آن زرنیخ زرد سوده اندازند و در آفتاب نهند تا آن که پر مرغ را بسترده بعد از آن بدن را بدان بصوف نمالند که آن به سرعت موی دور کند و بعد آن روغن گل بمالند و اگر نوره جلد را بسوزد بزودی قدری مرهم جدوار یا روغن دیودار استعمال کنند که این به سرعت آن را زائل کند و اگر احراق قوی نماید کافور بمرهم مذکور یا به روغن مسطور آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید و بهترین چیزی که قطع بوی نوره کند صبر است خواه آن را بنوره مخلوط سازند و یا به آب سوده بر بدن

بمالند و از غرائب این است که هرگاه آن را در قطع بوی نوره بغایت مرتبه یافتیم آن را بآهک که بدان عمارات و حمایت بنا می‌کنند مخلوط کنانیدیم و قطع بوی آن در مدت کمتر از یک هفته گردید بلکه گاهی در ابتدا نیز بوی آهک محسوس نشد

### تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ ده درم مازو و آمله و برگ سرو و کزمازج و حلبه از هر یک پنج درم بسایند و به آب مورد طلا کنند بالجمله آنچه بدین کار آید ادویۀ مقبضه است مثل آرد حلبه و روغن او و سدر و مر و مازو و آهک و مرداسنگ همه مخلوط سازند و یا بر بعضی آن اقتصار کنند و بدان غلاف سر نمایند و گاهی در آن بزرالبنج یا روغن او داخل می‌کنند و گاهی بیخ تنها استعمال می‌نمایند و آهک اندک می‌سوزد چون آن را در این جلد داخل کنند خصوصاً چون بدان دو ثلث او سرد شریک باشد و هر دو به آب سرد به سرشند و همچنین کف نمک تلخ موی را بسیار مجعد سازد و این مجعد نیکو است بگیرند مازو و کزمازج و سخالۀ سوزن و برگ سرو یا تخم او و بهدانه و مرداسنگ و کتیرا و گل خوزی و آمله هر واحد یک جزو آهک آب نادیده نیم جزو به آب سلخ به سرشند و استعمال کنند که مجعد مسودست **مجوسی** گوید که هر که اراد تجعید شعر کند باید که بگیرد آهک یک جزو مرداسنگ و آمله و مازو هر واحد دو جزو باریک سائیده به آب مورد تر کرده بر موی طلا کنند و خصله خصله از آن برشته محکم بیچند و بریندند و از قبل دوا طلا کنند و سه شبانه روز بگذارند به عده بگشایند و بسدر بشویند و به روغن بنفشه و روغن گل چرب کنند و گویند که آنچه تجعید شعر کند ادمان غلاف او ببرگ سداب یا آب مازوست و یا صمغ به آب مورد بگذارند و اندک اقاویا در آن انداخته بدان غلاف کنند و پوست جوز سوخته به شراب سائیده طلا کردن مخشن و مجعد شعر است **گیلانی** گوید که اطبا گفته‌اند که سزاوار آن است که حلق سر نمایند قبل هر دوا به عده لطوخ بیخ سفندولیون به شراب صرف کنند و یا خاکستر صنوبر نو به روغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بر سر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب‌الآس و چقدر مساوی و به آب بپزند به عده روغن اضافه



کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و پرسیاوشان و به آب دریای شور بسایند تا مثل عسل گردد به عده وی را به آب خاکستر بشویند و طلا دو روز کنند پس هرگاه موی پیچیدن گیرند باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند که این موی را نرم جعد سیاه گرداند

### تسبیط شعر

انچه موی را راست کند و در هم شدن ندهد این است که روغن کنجد به آب گرم درهم زنند و نیم گرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی به آب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع دارد و شیخ می فرماید که علاجش علاج شقاق شعر است و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغن های مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و قرشی گوید که سبب افراط جعودت شعر یا سوءمزاج حار یابس است و این بعلاجات او شناخته می شود و بتغیر مزاج متغیر می گردد و یا التوای سوراخ و مسام و این بتغیر مزاج متغیر نمی شود و ادویه مسبط شعر جمیع لعابات لزجه مثل حطمی و اسپغول و بهدانه به روغن بنفشه است و غذا حنطیه بکله پائچه

### ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنی باریک ساختن موی و غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوه ساخته آن را بر موی زمانه معتدل بگردانند و یک جا نهاده ندارند تا پوست را نسوزد به عده به آب بشویند و آرد جو و آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و به قول شیخ چون بورق در ادویه شعر داخل شود ترقیق آن کند و قرشی گوید که اگر ببورق غلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بر آن بورق را بپاشند رقیق برود و گیلانی گوید که با غسولات شعر اندک بورق بیامیزند و استعمال کنند همچین آرد نخود یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت **صفت** دوی مرقق شعر پوست درخت انجیر و پوست درخت انگور سفید دشتی و گل قیمولیا هر واحد به قدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوه کلال بسوزند به عده برآورده با آن بورق نیم درم و مازوی در است سه عدد سائیده استعمال کنند **دیگر** بگیرند بورق پنج استار و نیم قیشور بریان سه اوقیه شب یک استار به

طریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضاً آن را نفع می‌کند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرائی سیاه و بیخ کرمه بیضا هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یک نیم قسط و بی‌روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال این آن است که اندک از آن بگیرند و به آب لت کنند و بدست خوب بمالند به عده آب چندان افزایشند که قوام او رقیق گردد و بدان موی را بشویند و بدان لطوخ و غلاف سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یک مرتبه به عمل آرند **طبری** گوید که گاهی نرمی در سر موئها پدید آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود ققط و آن این است که جائی که در آن این مرض افتد یا قرب دریای شور باشد یا قریب کورهای آهنگران و جائی که در آن آتش می‌افروزند و اما علاج این قطع سبب است والا بهترین علاج آن مالیدن روغن است و مالش روغن بنفشه از سائر ادویه مع قطع سبب غنی می‌باشد **ابن نوح** گوید که گاهی تکثیف شعر حاجت افتد و دوائی او این است که بگیرند حلبه و بزرکتان هر واحد ده مثقال بیخ نی خشک و قردمانا هر یک دو مثقال افاقیا و مازو و جوز و ایرسا هر یک پنج مثقال باریک سائیده به سرکه بر موضع طلا کنند و دوائی که ترقیق و تجفیف موی کند این است که به آرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نظرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ جاؤشیر و همه آنچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

#### تشقیر و تخمیر شعر

یعنی اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگی است میان سرخی و زردی پس آنچه موی را اشقر سازد حناست و دردی شراب و راتینج به هم سرشته و مثل شب و اسپرک مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد گویند که رطوبت سیاله نی نبطی تازه پوست دور کرده چون بر آن از جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب کند و همچنین زنگار آهن به آب زاج و بر این چندان صبر کنند که بر حنا صبر می‌نمایند و بگیرند حناوه روی شراب و راتینج مساوی و اندکی اذخر و بدان خضاب کنند و یا بگیرند حنا و به طبیخ کندش سرشته خضاب نمایند و گفته‌اند که خضاب شب و اسفرک و بزعفران و یا بمر و نمک شور کنند و یک

شبانہ روز بدارند و گاهی این را چند روز مکرر می‌کنند و چون تکرار طلا بترمس در سرکه سرشته نمایند موی را سرخ کند و ایضاً بگیرند ترمس سوده ده درم مر پنج درم نمک شور سه درم دودی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور کفایت **محرر قوی** بگیرند سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه آذریون زرد دو اوقیه پرسیاوشان دو باقه افسنتین یک باقه ترمس مقشر خشک دو کف کوفته در ده رطل آب چند روز تر کنند بعد از آن نیم‌گرم بر سر ضماض کنند و گویند که سعد و کندش در آب خوب پخته مقشر قوی است و گویند که بگیرند دودی شراب سوخته و غیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند

### تبیض شعر

آنچه موی را سفید کند این است که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم سوده بزهره گاؤ و سرکه سرشته اول موی را بگوگرد بخور دهند به عده طلا نمایند و چند کرت به عمل آرند تا موی سفید گردد و **شیخ** می‌فرماید که از مبیضات شعر سرگین پر استوک و نسرين و ماش و زهره بو صبر سفید و پوست ترب و زهره نر گاؤ و بخار کبریت و گل کبر و گل زیتون مفرد و مجموع است و خصوصاً به سرکه و خصوصاً بعد تخبخیر آن بگوگرد و بگیرند تخم راسن و پوست ترب خشک و شب و با نصف جزو صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن و ایضاً بگیرند برگ نسرين و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کنند قوی باشد و آمیخته خضاب سازند و اگر در این کافور و گلاب بود بهتر باشد و گاهی موی را مبلول می‌کنند پس در کبریت می‌پیچیند به عده تبخیر بدان می‌کنند و در شب دو مرتبه به عمل می‌آرند **گیلانی** گوید که آنچه موی را سفید کند این است که بگیرند غنچه قلموس سفید و بسوزند و به سرکه حل کرده با خطمی آمیزند و چیزی که بدان موی را بشویند این است ثمر قلموس و شب و پوست ترب هر واحد یک درم کوفته با سریش پوست بقر به قدر نیم اوقیه آمیزند **ابومنصور** گوید که از مبیضات شعر روغن بنفشه و نسرين و یا سمین است و استعمال خوشبو و بخور و خاصه گلاب و کافور و تعب و خوف و هم و غم و این دوا موی را سفید کند بگیرند خررالخطاطیف و راسن خشک و ماش و

تخم ترب و تخم نسرین و یاسمین و گوگرد و شکوفه کبر خشک کرده سائیده بزهره بقر و سرکه آمیخته غلاف سر نمایند بعد تبخیر بکبریت و اعاده آن به مرات نمایند و هرگاه سفید شود تعاهد مالش او به روغن یاسمین کنند و اگر ماش را به سرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر گوگرد را به شراب کهنه سائیده طلا کنند نیز سفید نماید و بعضی قدما گفته‌اند که گاهی موی به این سبب سفید گردد که غذا خوب هضم نشود و در این صورت خون مائی گردد و این دریافت شود از آن که بعضی مرضی را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آن را سیاه نماید چون بدان استحمام کنند **محمد بن زکریا** گوید که کندن موی به مرات آن را سفید می‌کند و اما آنچه سفیدی موی سفید افزاید این است که ترب به آب سوده بدان غلاف سازند و صبح بشویند به آب شکر یا به شیر که در آن شکر حل کرده باشند یا به شیر تنها یا آب رائب

#### قمل و صیبان و قمقام

قمل را بفارسی سپش نامند و بهندی چون گویند و صیبان بیضه سپش است که با موی متعلق بود و آن را بفارسی رشک نامند (رشک بمعنی تخم است) و بهندی لیکه گویند و قمقام نوعی از قمل است که متبشت بمسام و غائص در آن باشد و مثل بیخهای موی نماید که اندک ورم گردد و چون گرم شوند یا آب نیم‌گرم بدان رسد سر آنها بیرون آید و این را طیوع نیز گویند و بهندی جم چون نامند بالجمله سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آن را به سوی ظاهر جلد دفع کند و به سبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن با وی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد پس حیوان مذکوره از آن متولد گردد و از مسام بیرون آید و لهذا اکثر کسانی را حادث شود که غسل کمتر کنند و جلد خود را از چرک پاک ننمایند و در غسل جنابت و حیض تأخیر کنند و ادمان اغذیه ردی نمایند و به قول شیخ گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیه مولد کیموس جید رقیق متحرک به سوی ظاهر مثل انجیر و بر این حرکات محرکه آن اعانت نماید و لاسیما چون با آن بخار متولد از منی یار گردد به مثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بر آن ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزی که تقتیح مسام جلد نماید و تحریک

مواد محتسبه در آن به سوی تحلل کند و نسیم مانع این از استحالات عفنیه و شبیه بعفنیه به سوی آن داخل شود و گاهی قمل غلبه کند حتی که صاحب او مثل صاحب یرقان شود و رنگ او زرد گردد و اشتهای او ساقط شود و بدن او نحیف و قوت منحل گردد و **ابومنصور** گوید که قمل اکثر در سفرها یا از تغیر آبها و کثرت تعب و عرق و چرک و قلت استحمام و لزوم یک جامه واقع می‌شود و **بعضی** گویند که اکثر از امتلای اخلاط و تداخل و تناول انجیر و شیر یک جا و کم شستن پارچه‌ها و خوردن گوشت سوسمار می‌افتد **علاج** هرگاه بسیار شوند بعد از نضح به منضح بلغم از مسهل آن تنقیه کنند و برگ خرزهره و مویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت باشد گاه گاه سیماب در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و اگر سیماب را در خاکستر پاچک دشتی و روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در سر اندازند نیز قمل را بکشد و گویند که اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را در آن چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آن را در کمر بندند سپس را قتل نماید و شب یمانی به آب سوده مالیدن نیز کشنده قمل و صیبان است و هرچه در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر و کذر و روشنی مهتاب نشسته شانه کردن بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید و نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب نشستن و غسل کردن عظیم‌الاثراست و چون بتدابیر مذکوره دفع نگرده مویهای تمام بدن بپاکی و بهتر آن است که بنوره سترده سیماب را در آب برگ حنا و یا شریفه و در آب دهن صائم کف مال کرده بر همه تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ فنجنکشت و افتیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر نر بافته در سیماب بیالایند و در گلو بندند مدتی فائده عظیم بخشد و خوردن باقلای تر و نعنای سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوه‌های شیرین پرآب و مدرات عظیم‌الاثراست و از تناول توت و کیل دارو و امرود و حلوای ناطف اجتناب ورزند و گویند که صیبان را مالش سرگین سوسمار و نوشادر به سرکه حل کرده و غسل بعد یک ساعت قتل نماید و علاج قمقام مثل علاج قمل است و غسل به آبی که در آن اشنه و برگ دفلی و میعه و فلفل سفید و پوست انار پخته باشند و طلا

بحنا و سرکه تند و برگ خرزهره آن را بکشد **اقوال حکما** سویدی گوید که دمه قسوس و کذا بخور مصطکی در قتل قمل و صیبان مجرب من است و آب سداب در سر انداختن و یا در حمام مالیدن مجرب ابن ماجه است و لطوخ سر با بدن به روغن حرمل مجرب مالقی است و طلای شیر لبلاب یا آب آن و کذا مویزج و زرنیخ سرخ یا زرد به شراب و کذا زهره گوساله به عسل و کذا قطران و کذا زراوند طویل و کذا روغن غار و کذا ائمد به زیت و کذا اکسیلا و خطمی هر یک پنج درم به عسل سرشته و کذا برگ انار و بیخ حماض سوده به زیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن بیخ و کذا خون بوم به سرکه و زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر چوب طرفا و غسل به آب حرشف یا به طبیخ خشک آن و کذا آب نمام و کذا آب شاهتره یا طبیخ او و کذا خریق سفید و مویزج در آب حل کرده و کذا آب بابونه تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب نمک اندرانی و کذا سرکه ممزوج به آب دریای شور و شستن پارچه به آب خاکستر و کذا آب خاکستر جفت بلوط و ذرور و بخور قصب الزریره هر واحد قاتل اقسام قمل است و اکثر خوردن ترب مولد آن است **بوعلی** می نویسد که در علاج قمل بسیار متولد غیرمنقطع النسل اولاً بتنقیه بدن و خصوصاً به فصد و اصلاح تدبیر و ترک چیزهای که تحریک مواد به سوی ظاهر نمایند از آنچه ذکر آن کردیم احتیاج افتد بعد از آن ادویه موضعیه استعمال نمایند و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند و اگر مداومت غسل به آب شور پس به آب شیرین کنند بهتر بود و لازم است که مدام تبدیل پارچه نمایند و حریر و کتان بپوشند و گاهی ادویه مثل ثوم به طبیخ پودینه کوهی می نوشند و قمل را قتل می کند و **اما** در ادویه موضعیه احتیاج شود به سوی دوائی که مجفف محلل جذاب به سوی خارج باشد پس اگر امر عظیم تر بود احتیاج افتد به سوی آن که با آن قوای ادویه سمیه مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سماق به زیت است و ایضاً برگ و بیخ حماض و یا شب به زیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سماق به زیت است و ایضاً برگ و بیخ حماض و یا شب به زیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ آس یا برگ سرو یا برگ بزرکتان و قصب الزریره و دارچینی و روغن قرطم نافع مانع است و روغن ترب عجیب است و

پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و نمام و جعدہ و انیسون و مشکطرامشیع و تخم انجره و برنجاسف و قردمانا و یا بگیرند شیاف مامیثا سه درم قسط نیم درم بورق یک درم نشاسته برابر همه اول نوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از غسولات طبیح ترمس جید و قویست و طبیح چقدر و طبیح طرفا و طبیح پودینه کوهی و طبیح برگ سرو و برگ صنوبر است و مرارات اگر در غسولات افتد بهتر باشد و از بخورات تبخیر بکنندش و مویزج و زرنیخ و پشک خاصه بکبریت است و از ادویه قویه این است که بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت سائیده بر سر طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ خرزهره به زیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بر آن اندک سرکه اندازند پس سیماب انداخته بسایند تا سیماب کشته شود و این قولیست از همه ادویه و همچنین آنچه بگوگرد و زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و مر بسازند و یا بگیرند کندش و زرنیخ سرخ و زراوند طویل و قطران و زهره بقر به قدری که در آن ادویه به سرشند و این طلائیست قوی و ایضاً قطران و جنطیانا و زرنیخ و روغن سوسن و ایضاً مویزج و برگ خرزهره و شب یمانی و ایضاً در حمام طلا کنند بشیاف مامیثا یک جزو دو بورق نیم جزو و قسط تلخ یک جزو و نشاسته برابر همه به سرکه سرشته بعد استعمال نوره به کار برند و استعمال این ادویه بعد تبخیر کندش و مویزج بهتر است و خصوصاً چون ابتدا بغسولات کنند از جنس ادویه آید که شد **ابومنصور** گوید که ابتدا به تنقیه بدن کنند به عده بر سر یا بدن یا مکانی که در آن قمل پیدا شود بصبر و بورق و مر در حمام طلا کنند و تا یک ساعت بدارند پس به آبی که در آن برگ مورد و برگ صنوبر تر کوفته جوشانیده باشند بدن را بشویند و اگر قمل خاص در سر باشد بگیرند خربق سفید و بورق یک یک جزو و مویزج ثلث جزو و سائیده در روغن گل حل کرده بحمام طلا نمایند و بعد یک ساعت بشویند و اگر صعب قوی باشد بگیرند بورق و سماق و خربق سیاه هر یک یک درم مویزج نیم درم بیخ حماض ثلث درم کوفته بسرکه خمر سرشته بدان سر را بشویند و یا سیماب مقتول به روغن گل طلا کنند و برگ آزاد درخت یا دفلی در روغن آمیخته بمالند و یا به آب نظرون سر را بشویند و یا طلای بدن بزرنیخ سرخ و مویزج و کندش و بورق سرکه نمایند و ساعتی بگذارند

به عده به آب گرم بشویند و تبخیر جامه بکنندش یا ترمس یا برگ آزاد درخت و قسط کنند و یا کندش را به روغن حل کرده بمالند و یا زرنیخ زرد و گل سرخ بر بدن طلا کنند و **ابن سرافیون** گفته که صاحب این علت را می‌باید که اغذیه غلیظه حاره و انجیر خشک ترک نماید که این را خاصیتی است در تولد قمل و ثابت گوید که سبب قمل و حکه و جرب و حزاز و حصف و سعه همه‌ها رطوبات حاده غلیظه است مگر آن که بعضی آن حادث از بعضی دیگر بود و هر آنچه نفع به یکی از اینها از ادویه می‌کند نفع بدیگر می‌نماید و **ابن ماسویه** گوید که در مرض طویل قمل کثیر عارض می‌شود **ابن الیاس** گوید که چون قمل کثرت نماید تنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر یا نقوع آن کنند و بعد از آن اغذیه محموده بخورند و صرف عنایت بپاک کردن بدن از چرک نمایند و به آبی که در آن نمک و صعتر پخته باشند به مرات متواتر غسل کنند و لباس توی و کتان بپوشند و طعام شب و امتلا از اغذیه خصوصاً غلیظه مؤلد بلغم ترک نمایند و از انجیر رطب و یابس خاصه حذر کنند و بسیماب مقتول مع مویزج به اندک روغن قرطم سوده بر بدن طلا کنند و یا بگیرند زراوند طویل و برگ صنوبر و باریک سائیده بزببق مقتول به روغن خسته مشمش آمیخته بمالند و به آبی که در آن سبوس جوشانیده باشند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زراوند طویل مساوی و کوفته بیخته به روغن بان سرشته بر بدن طلا کنند و صیبان را خاصه سیماب مقتول مع سرگین سوسمار و نوشادر به سرکه سرشته بر موی مالیدن قتل نماید و علاج قمام بتنقیه بدن به مطبوخ تربد مقوی بغاریقون نمایند و روغن خسته مشمش تلخ بمالند و یا بگیرند پوست انار و اشنه و اشنان و فلفل سفید مساوی و کوفته بیخته به روغن بادام تلخ آمیخته بر بدن مالند و یا بگیرند برگ خرزهره و مویزج و سیماب مقتول مساوی و کوفته به سرکه سرشته بر بدن طلا کنند **ابن هبه‌الله** گوید که اگر بدن ممتلی ردی اخلاط باشد استفراغ به فصد کنند اگر خون زائد بود و بدوای مسهل اگر یکی از اخلاط ثلاثه غالب باشد یا مطبوخ یا بحب ایارج و بعد تنقیه در حمام داخل نمایند و امر به اغتسال به آب شیبه اولاً به عده به آب شور کنند تا جلد ایشان از فضول محدث قمل پاک گردد و از اغذیه مولد عفونت مثل شیر و ماهی و اطعمه مالحه منع کنند و این طلا که منع تولد قمل کند استعمال نمایند زرنیخ و مویزج



و خردل هر واحد یک جزو صبر و مر و گل سرخ و مرداسنگ و بوره و شیخ سوخته و شیاف مامیثا هر واحد دو جزو  
سیماب کشته و زراوند هر واحد یک جزو بیخ حماض سه جزو نشاسته هم وزن جمله ادویه سائیده به سرکه و روغن  
گل سرشته شب بر بدن طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند و به آبی که در آن شیخ ارمنی پخته باشند یا به آب  
چقندر بشویند و بدن را بسبوس کوفته و آرد بقالا بمالند و اگر قمل در سر و ریش تنها باشد مریض را قرص بنفشه  
دهند و طلای مذکور بر سر و ریش طلا کنند و سر را ببرگ آزاد درخت بشویند و مریض چشم را بپوشند تا چیزی  
از آن بچشم نرسد و بد عارض نشود و بر بدن روغن گل و کافور بمالند **طبری** گوید که علاج قمل استفراغ بدن  
است به حسب وجوب قوانین آن از سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت و غیره تا بدن پاک گردد چه اکثر  
متاثر می شود قمل و منقطع می گردد تولد آن به این استفراغ و لزوم پرهیز و آنچه اطبای مار استانات در این مرض  
دوای مستفرغ استعمال می کنند این حب است ایارج فیکرا یک درم سیسالیوس یک نیم درم خربق سیاه یک نیم  
دانگ افسنتین تخم کرفس هر یک دو درم سکبینج در شراب تر کرده سه درم دراچینی دو درم همه را سائیده در  
شراب به سرشند و بر هر شربت آن یک دانگ هلیله زرد و یک دانگ سقمونیا اندازند شربتی از آن سه درم و نیم و  
اطبا در این علت از اشیای مؤلد رطوبت و از جمیع فواکه منع می کنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سیار  
خطاست بهر آن که او می گوید که واجب است صاحب او را استکسار انجیر زیرا که از قوت انجیر اخراج چرک از عمق  
بدن است پس اگر از باطن مندفع شود غسل او از ظاهر بدن کند و آنچه گفته اند که انجیر قمل پیدا می کند بهر  
آن که او اخراج چرک می کند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و از آنجا پاک نه کنند از آن قمل متولد گردد و  
اما چون انسان پاک به غسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم  
پرهیز و استفراغ موافق کند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد از آن از تولد قمل ایمن باشد  
و آنچه بدان طلا می کنند این است که بگیرند برگ خرزهره و حب الغار یک یک جزو مویزج دو جزو و چرک نقره  
ربع جزو سیماب مقتول ثمن جزو همه را باریک در سرکه حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یک بار نمایند

واکثر حاجت او از دو بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود به سبب صعوبت خلط مؤلد او و یا به سبب کثرت آن پس اعاده آن بدفعات کثیر نمایند و اگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و در آن پنج درم تخم کرفس و یک درم میعه یابسه خوب بجوشانند و آن را به روغن گل بر سر بمالند و نزد استعمال این سرکه لازم است که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند و اگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او به احتیاط کنند و استنشاق آن به روغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزی که در طلای این استعمال می‌کنند آن است که در مرض دیگر معروف بقمله النسر مذکور می‌گردد و آن نیز علتی است که عام بجمیع بدن باشد غیر آن که اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همان است که مذکور شد از احتباس رطوبت و فساد آن غیر آن که فساد چون عام گردد و اشتداد نماید و در خلط وسومت باشد قمل متولد از آن بزرگ بود و گاهی نصف این قمل به سوی خارج جلد بیرون آید و نصف او زیر جلد بماند پس بمیرد و این قمل النسر نزد ماست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا در باب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ که ذکر آن کردیم همان است که برای قمل مذکور شد و آنچه بدان بر جلد طلا می‌کنند حتی که قمل را هلاک می‌نماید و سر را از آن پاک می‌کند این طلاست بگیرند اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد یک درم مویزج بیخ کبر پوست شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خرزهره هر واحد پنج درم کندش یک نیم درم همه را در سرکه بپزند تا مُمها شود و مثل حریره گردد بر سر طلا کنند به احتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض و در هر سه روز بشویند و یک شبانه‌روز راحت داده باز اعاده آن نمایند و حلق شعرا و در هر سه روز یک بار کنند و آنچه در این و در نوع اول و در جرب نفع می‌کند آبهای شور و شبی و نظرونی و کبریتی است که آن را بنوشند و در آن نشینند و علاج شخصی بشرب آب کبریتی به روغن بادام نمودم و صحت تام یافت و ابن ازرق علاج زنی در مار استان بصره به این طور نمود که شب و نظرون و نمک و کبریت در آن جوشانیده هر روز یک بار بر سر او ریخت و آن زن چاق شد و موی سر او بعد حلق کثیف‌تر از اول روئید و حدوث این علت در جمیع بدن ممتنع نیست لاسیما در بلاد حار رطب **گیلانی** می‌نویسد که

اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد می‌باشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام گیرند و اگر در سر بیشتر باشد فصد سر رو کنند و غذای ایشان آنچه ملطف باشد بهتر است و پرهیز از اغذیه غلیظه مثل ناطف و عصیده و هریسه و کرنب و نمکسود و امثال اینها واجب است و بساست که قمل فرو می‌ریزد و آثار آن باطل می‌گردد به این تدبیر اعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و مویزج یا زرنیخ سرخ یا هر دو به زیت کهنه سوده یا سرکه و زیت لطوخ سازند و یا فلفل به زیت و یا عصاره قسوس که آن عوسج است به عسل و یا مفره به سرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصاره حبالغار و گاهی مویزج به سرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زببق قوی‌ترین ادویه برای قتل قمل است لیکن زببق بسیار قویتر است و اگر با آن بوی کبریت باشد قویتر گردد و ایضاً بگیرند خربق سفید و حرف و ترمس و در آب پخته بدان غسل کنند و ایضاً بکنندش و کبریت و قمعام قمل کوچک است که در بیخ ابرو یا بیخ مژگان یافته می‌شود و دوی مخصوص برای او این است که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج بهر آن مسطور شد بجوشانند تا مهرا شود پس خرقه بر سبابه پیچیده در آن آب فرو برند و بر موی ابرو به مرات متوالیه بمالند و تعاهد قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند به عده چند روز بشانه یا بناخن آن را بیرون آرند که از این تدبیر به اندک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یک حبه نوشادر و یک حبه سرگین سوسمار و سائیده به سرکه آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از آن اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موی ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن و روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و سلمویه امر بکنند موی ابرو وقت حدوث این مرض می‌کرد و چند روز بقطران طلا می‌کرد به عده ادمان بر شستن آن به آب گرم و عقب او مالش به روغن غار و روغن لادن می‌نمود و صحت تام می‌شد و موی ابرو بهتر از اول می‌روئید و گاهی در معالجه این مرض در مژگان چشم چون در آن حادث می‌شد بعد تنقیه غرغره بمویزج و عاقرقرحا و طلا بر موضع به اندک زهره نر گاؤ زیاد کرده می‌شود و نفع سریعتر می‌کند

امراض ظفر یعنی بیماریهای ناخن

داخس ورم گرم است که در بیخ ناخن حادث شود با سرخی رنگ و سوزش و درد شدید و ضربان و تمدد قوی و بساست که به سبب آن ناخن ساقط گردد و درد او تا بغل و بن ران رسد و گاه به سبب شدت درد تب آرد و گاهی متقرح شود و مودی بتاکل گردد و گاهی از متقرح او ریم دقیق بدبو سیلان کند و در این انگشت را خطر باشد و این ورم را در هندی بسپاری و بس گانه و اونگل بیره نامند و سبب آن ریختن خون غلیظه است بمنبت ناخن و **انطاکی** نوشته که داخس لفظ یونانی است معنی او ورم اظفار است و سببش یا توفیر ماده است یا علاج بالید و گاهی از خارج بود مثل ضربه **علاج** فصد باسلیق کنند و زلو بچسپانند و بعد نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند و مازوی سبز و سرکه در ابتدا طلا کنند و همچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و وقتی که درد شدید باشد بزرالبنج و افیون به سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند پس مراهم مدمله را به کار برند **ادویه مفرده و مرکبه** که داخس را نافع است اگر اشنان را در آب خوب بجوشانند و از آتش فرود آورده انگشت داخس را در آن فرو برند در چند مرتبه داخس را نضج دهد و درد ساکن شود و مجرب سویدیس و کذا ضماد آب چقندر و زیت خوشبو و موم بالخاصیت مجرب و ضماد خولان به گلاب در چند مرتبه زنگ آهن به روغن گل و موم زرد یا به آب گشنیز تر و یا به سرکه و کذا صبر به شراب حلو یا به عسل برای متقرح و کذا آس سوده و موم زرد و روغن گل و کذا برگ زیتون به عسل و کذا ربالسوس سوده و کذا برگ فراسیون به عسل و کذا شب سوده به آب سرشته و کذا کندش به عسل و کذا شیر انجیر و پوست انار که مجرب است و کذا آب انار ترش بشحم و اغشیه او به عسل پخته و کذا آرد عدس و آب انار ترش بشحم آن و کذا خاکستر چوب انجیر یا جمیز و پوست انار ترش و کذا دردی زیت به عسل پخته و کذا برگ انگور بستانی کوفته بشب آمیخته و کذا قنه و پیاز بریان و کذا آبگینه و جاله عنکبوت سوده به روغن کنجد آمیخته و کذا فانیز و خمیر آرد گندم و کذا بیخ حماض سوده خوب پخته و ذرور صبر و کذا برگ مورد خشک و پوشیدن انگشتی طلائی و ادخال سرکه در ادویه ضماد و شرب بیخ سوسن سفید یک درم بماءالعسل هر واحد نافع داخس است **ضماد** جهت رفع داخس افاقیا

حضض گل ارمنی نشاسته مامیثا صندل سفید مساوی افیون خمس یک جزو بلعاب اسپغول و سرکه ضماد نمایند  
**دوای هندی** برای بس گانه یعنی ورمی که در نر انگشت پیدا شود کهنه سفید سهاگه الائچی خرد ناگریان سند در  
هر یک دو ماشه سائیده بر نراگشت بندند **اقوال حکما** شیخالرئیس میفرماید که اگر حاجت به فصد و اسهال باشد  
به عمل آرند و از تلطیف غذا و تبرید آن چاره نباشد و لازم است که در علاج این طریق سائر اورام جاری دارند اعنی  
در مراعات حل ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط چنان چه معلوم شده و اما ادویة موضعیه او پس در ابتدا واجب است  
که انگشت را در سرکه گرم فرو برند چه جالینوس بیان نموده که آن برای داخس سخت سودمند است و شک  
نیست که آن در ابتدا نافعتر است و خصوصاً با سبوس یا پوست جو مرهم کافوری مرتب از کافور و چون افیون  
بلعاب اسپغول که در سرکه برآورده باشند به سرشند نفع بسیار کند و تضمید بمازوی سوده گاهی ردع او کند و  
همچنین چرک گوش بحضض گاهی از ریم کردن آن را منع کند و ایضاً حضض نیک سودمند است و کذلک سماق  
و براده عاج و افاقیا هر کدام که باشد به سکنجبین ضماد نمایند و همچنین بماءالعسل سرشته منع استحکام او کند  
و مدام در آب سرد بدارند و تسکین درد آن بافیون کنند که این عجیب است و لعاب اسپغول جید نافع است و یا  
بگیرند مازو و پوست انار ترش و توبال مس و انجیر خشک مساوی و به عسل یا رب انگور یا بجلاب سرشته بر آن  
بندند و نزدیک او روغن و رطوبت نبرند چون خوف تفرح کنند و اصل السوس و کندر سوده تنها و با غیر آن و  
حبالآس مطبوخ برب انگور گاهی ردع آن کند **دوایی** که داخس را دور کند و بگیرند صبر و گلنار کندر و مازو و به  
عسل آمیخته استعمال نمایند و واجب نیست که بر مبردات قیام کنند (بهر آن که چون زمانه از اول ابتدا تجاوز کند  
جلد کثیف شود و ماده محصور گردد و درد اشتداد نماید و در آن هنگام به احساس حرارت التفات نکنند و اگرچه  
مثل آتش باشد بلکه تحلیل و تجفیف نمایند) و گاهی فرو بردن در روغن گرم کرده و صبر به آن نجات بخشد و در  
زمانه وسط کندر بسایند و بر آن نهند و یا زنگار آهن و ایضاً شونیز سوده و ایضاً لعابات ملینه و شحوم و همچنین  
قرص اندرون و موساس و چرک گوش قبل از ریم کردن و آن را نیکو است و هرگاه در نضج شروع کند تخم مر و

بزرقطونا به شیر پخته بر آن نهند و در قرب انتها و ریم کردن لازم است که نمک را بسوزند و به زیت سرشته بر آن نهند که این تسکین درد آن نماید و هرگاه ریم تام کند شکاف لطیف صغیر دهند تا آنچه در آن باشد بیرون آید و هنگام اخراج ماده آن بقوابض مثل عدس و گلنار و گل سرخ و مثل پست کنار و پوست سیب و پوست زعرور ضماد کنند و بعد از آن آرد ترمس به عسل و هرگاه قرحه کند صبر از افضل علاجات او بود و همچنین کندر بزرنیخ و مرهم زنگار مخلوط بمرهم سفیداب و انزروت و آن را بخرقه در شراب تر کرده بپوشند و لازم است که در این وقت گوشت را از ناخن از هر طرف جدا کنند و ناخن راکه در گوشت بخلد قطع نمایند **مرهم جید** که آن را بولس ذکر کرده بگیرند زاج سوخته و کندر یک یک جزو زنگار نصف جزو به عسل سائیده استعمال کنند و **ایضاً** مرهم به این صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس و زنگار مس و در عسل آمیخته طلا کنند و بریندند و بر موضع آب و روغن نرسانند و گاهی وقت خوف تاکل احتیاج به استعمال فلندیفون مرتب از زرنیخ و زاج و زنگار و آهک افتد که این تجفیف آن کند و چیزی افضل از این است و چون از داخس متقرح ریم سیلان کند داغ دهند یا قطعه کنند تا ضرر آن در تمام انگشت عام نگرود **طبری** گوید که چون ابتدا نماید فصد و تنقیه به مسهل و تعدیل مزاج به ماءالشعیر کنند به عده بیخ ناخن را به موم روغن نرم سازند و هرگاه نرم شود و ریم خارج گردد اگر در آن باشد حنا را در سرکه که اندر آن مازو تر کرده باشند سرشته بریندند و بالجمله تقویت آن موضع به ادویه که در آن برودت و قبض باشد مثل ماش و مازو و خرنوب کوفته به سرکه پخته باشد کرد و بعضی گفته‌اند که ضماد از بزرالبنج و اندکی افیون آن را نفع می‌کند و هرگاه درد زائل شود و ورم باقی ماند تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکه پخته نمایند و از این طریق تجاوز نکنند و از دوائی که معالجه بدان بعد تنقیه به فصد و مسهل می‌کنند این است که بگیرند تخم کتان و کوفته در سرکه بپزند پس آرد جو و زردی بیضه آمیخته با هم بزنند تا نرم شود بریندند که درد زائل شود و صلابت تحلل پذیرد اگر در آن باشد و آنچه در داخس تجربه کرده‌ایم این است که چکتی دنبه شکافته یک روز بر آن ببنند و بعد از آن نان جو در آب تر کرده به اندک کنجد باریک سوده بریندند که این ازالۀ

درد و تحلیل ورم نمایند و از معالجات او این است که دائم این به کار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشه هر واحد یک مشت و همه را بجوشانند تا مهرا شود و از آتش فرو آورند و بگذارند تا نیم گرم بماند پس دست را در آن نهند و ساعت زمانی بر آن صبر کنند به عده بگیرند همان برگهای جوشیده و بیفشرد و باریک سوده بر آن اندک افیون و قدری بزرالبنج انداخته بر انگشت که در آن داخس باشد ضماد کنند که این نافعترین اشیای برای اوست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ باقی ماند لعاب اسپغول و لعاب بزرکتان گرفته بر آن اندک خطمی انداخته بر تمام موضع ضماد سازند که این تحلیل صلابت او از ازلۀ الم او نماید **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و شربت بنفشه ده درم ترنجبین ده درم بیاشامند و اگر با آن تب نباشد غذا بمزوره ماش به مغز بادام و اسفناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون به قدر قوت و حاجت برآرند و تنقیۀ بدن به مطبوخ فواکه و نقوع مشمش کنند و دست را در برف و آب سرد بدارند تا خدر شود یا دست را زیر جرار خزفی پر از آب سرد بدارند و در ابتدا بزنگ آهن و توتیا و گل ارمنی و مازوی سبز خام بسرکۀ کهنه طلا کنند و یا پیاز به روغن پخته بر آن نهند تا نضج و انفجار باشد و آنچه اندر آن باشد تحلل یابد و اگر بذاته منفجر نشود و ببینند که ریم جمع شده بشکافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراهم مدمله سازند و **انطاکی** گوید که اولاً در ردع ماده بمازو و سرکه و زنگ آهن کنند به عده اگر رعه و حمی حاصل شود فصد در خون معین کنند و شرب نقوع صبر یا هلیله در صفرا و یا تمرهندی به ماءالشعیر در هر دو والا ضمادات مع ترک تناول مثل لحم و حلاوات کفایت باشد و بهرحال لطوخ او به آرد اسپغول و بزرکتان با سرکه پایچکتی دنبه و مویز و یا بیضه و زعفران و عصفرا واجب بود تا ماده را جمع کند و اگر به این ادویه منفجر نشود به آله شکاف دهند و هرگاه بشکافد به آهستگی بیفشارند و بر آن ادویه جاذبه بچسپانند که آن به شود و آنچه تبرید او ببرف گفتهاند نیکو است اگر بمحض از حرارت باشد والا سبب مفسد گردد و داخس در پای نیز می باشد و از ضمادات جامعه میان ردع و تحلیل بزرالبنج و افیون به آب گشنیز تر است و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب

آن و صبر و حنا **ایضاً** در نزهه می‌نویسد که اگر تب عارض شود فصد واجب بود بسبب دلالت او بر خبث ماده و ماءالشعیر به سکنجبین یا بشریت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا به غسل اگر نخس نباشد والا به سرکه طلا کنند و زنگ آهن **ایضاً** و موم به آب چقندر و زیت و اگر تحلیل نشود روغن گرم فرو برند و یا تحلیل بمویز منقی بچکتی دنبه و زعفران کوفته نمایند و کذا خمیره گندم به زیت و از مجربات شحم انار بنمک و دردی شراب ضماد کردن است و زفت به روغن گل و حنا بگدازند و لطوخ کنند و چون صابون را بتراشند و با اسپغول و بزرکتان سوده آمیزند و به زیت و آب بجوشانند تا آن که مرهم گردد و بدان لطوخ نمایند هر خراج را از داخس و غیره منفجر کند و مجرب است **ابن نوح** گوید که بزرقطونا مضروب بسرکه ممزوج به آب طلا کنند و بر آن خرقة مبلول به آب بیوشند و هرگاه گرم شود تبدیل آن نمایند و اگر بدین تسکین نیابد احتیاج به انضاج آن افتد و در آن وقت برگ سر و در شیر خر سائیده یا دیگر ادویه منضجه ضماد کنند و اگر بیخ همه ناخن درگیرد و ناخن ساقط شود بدان بازی نکنند تا آنچه بروید و کج نشود و **محمد زکریا** گفته که چیزی موافق‌تر برای داخس از مرهم سفیداب بمرداسنگ و کافور و افیون ندیدم **مصنف اقتباس** گوید که بعد فصد باسلیق و گرفتن خون و افر سریشم ماهی به آب گشنیز سبز حل کرده بر بیخ سرد نموده ضماد کنند که درد و ضربان و ورم را نافع است خصوصاً در ابتدا و چون کهنه گردد و درد شدید باشد باید که تنقیه بدن به مطبوخ افتمیون اهلیلیجی فواکهی علوی‌خان کنند و یا ماءالجبن به شیرخشت و ترنجبین و گلقدن و شربت الهی علوی‌خان دهند و جهت تسکین درد بزرالبنج و بیخ لفاح و بزرکتان و افیون و حب کاکنج و عنبالثلب ضماد نمایند و گذاشتن انگشت در زهره بز در یک ساعت تسکین درد و تحلیل ماده ماده نماید و از مخترعات فقیر است و من بارها چنان کردم که در ابتدای ظهور مرهم داخلین برانجا گذاشتم و بعد دو سه پاس اندکی ریم در آن ظاهر شد بپارچه پاک کرده تلخه خرگوش به آب نوشانیدم و در روزی سه چهار مرتبه تکرار کردم و در دو درم به همین تدبیر در یک روز به تمامه زائل شد و روز دوم محل زخم بحال خود آمد



## طلقیه

مرضی است که ناخن مانند ابرک سفید و براق شود و به ادنی سبب بشکند به سبب استیلای یبوست بر آن و سببش قلت خون است به جهت ضعف جگر و یا نقصان غذا و یا فساد آن و نشف نسخه رطوبات بحرارت خارج از اعتدال و به قول **انطاکی** سبب آن سردی و خشکی است که کثیف و حبس کند **علاج** بعد از نضح تنقیه سودا به مسهل آن کنند و ماءالجبن بنوشند و روغن بادام یا چربی بز بمانند و بهر نوع مرطبات به کار برند و به قول بعض متأخرین نضح بلغم بماءالاصول و تنقیه بدن به ایارجات کبار کنند و حب السمنه و مغز بادام تلخ و مغز جوز هر واحد یک توله در پیه بز سه توله موم یک نیم توله گداخته آمیخته ضماد کنند **طبری** گوید که ماءالاصول پانزده روز بنوشانند پنج روز به گلقد و پنج روز به سکنجبین و پنج روز به روغن بادام شیرین و هرگاه در قاروره نضح ظاهر گردد تنقیه به مطبوخ اف تیمون که در مالیخولیا به کار آید باید کرد و لزوم تناول اطریفل کبیر و صغیر حسب مزاج و فصل کنند و طعام او از اسفیداجات پایچه بزغاله یا زیرباجات و بچه ماکیان و یا مثل زیرباجات و مزورات بماش و کدو و اسفناخ و مانند آن سازند و بگیرند زوفای رطب یک جزو حبالمحلب نیم جزو مغز بادام شیرین دو جزو و باریک سائیده اندک چربی گرده بز تازه انداخته حل کنند تا مثل مرهم گردد بر ناخن ضماد کنند و ببندند و از آب سرد و از گل و سرکه و ترشیها احتیاط نمایند تا دو روز در هر شبانه روز یک مرتبه بگشایند و ضماد را تازه نمایند و هر قدر که ناخن دراز گردد و بتراشند بعد از آن که در آب گرم ساعتی بدارند و بعد چهل روز به این تدبیر نرم شود و به رنگ و طبیعت خود رجوع کند و طلیقه از آن زائل گردد **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقد شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم دهند و هرگاه نضح در قاروره پدید آید تنقیه بدن بحب صبر یا ایارج یا به مطبوخ اف تیمون کنند و بعد تنقیه بزوفای رطب ضماد نمایند و یا بگیرند چربی بط و مرغابی و بز و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن تخم قرطم و از آن موم روغن ساخته بر ناخن ضماد کنند و یا حبالمحلب با چربی بز کوفته ضماد سازند **خجندی** گوید که علاجش

نوشیدن ماءالاصول یا شربت اصول و مطبوخات از اصل السوس و گاوزبان و بادرنجوبیه به گلقدست و تغذیه بنخوداب از لحوم خفیفه فاضله و تا ظهور نضح بر این مواظبت نمایند پس تنقیه بحب ایارج یا به مطبوخ ایتیمون کنند به عده تضمید بشحوم لطیفه مثل پیاه ماکیان و غیره سازند **انطاکی** گوید که شربت اصول به گلقد شگری صبح و شام بدهند پس همچنین طبیح ایتیمون مع ملازمت فرو بردن او در روغن های نیم گرم و قیروطی معمول از موم و روغن کنجد و بیضه و لعاب اسپغول پس اگر سخت گردد لزوم به روغن کنجد و روغن بادام و لعاب حلبه شرباً و تدهیناً نمایند

### برص اظفار

آن است که بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود و سببش رطوبت لزج غلیظ فاسدست که زیر ناخن بایستد و این سریع الزوال سهل العلاج است **علاج** بعد از نضح تنقیه رطوبات غلیظه از مسهل بلغم کنند و بعد آن صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه ضماد نمایند و گویند که ضماد مغز تخم زیتون و آرد نخود سُرخ و پیه گاو و کذا قفرالیهود و کذا دردی خمر و راتینج و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ و زفت رطب و کذا گوگرد علكالبطم و کذا مامیران و کذا شب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف به عسل و موم و بزرکتان سوده و کذا زفت خشک و مثل او موم زرد ضماد و شرب فطراسالیون هر واحد قالع سفیدی ناخن است **شیخ** می فرماید که بگیرند جوزالسر و کوفته به سرکه و آرد و خصوصاً آرد ترمس مساوی آمیخته ضماد کنند که قلع برص کند و همچنین بزرکتان بحرف و کذلک دردی سوخته بزرنیخ سرخ و راتینج آمیخته و زفت رطب در این باب عجیب است خصوصاً بزرنیخ سُرخ و یا جوزالسر و غری السمک عجیب بالغ النفع است و ایضاً بیخ حماض به سرکه طلا کردن **طبری** گوید که اگر در بدن فضول باشد سبیل او آن است که به مطبوخ موافق یا معجونی که در آن ایارج و غاریقون و تربد و سقمونیا افتد تنقیه کنند و امر بغرغره نمایند و مصطکی نمایند و لعاب دهن بریزند و غذا لحوم حملان بریان قلیه ناشف یا مزوره ناشف مثل نان به زیت بریان کرده و بیخ چقندر مطنجن و مری مالح و

سرکه و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب یک جزو علك الانباط یک جزو و با هم آمیخته بر آن اندک خاکستر سم بزو بیخ نی کوفته بیخته اندازند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در هر سه روز تجدید ضماد نمایند بعد از آن که در حمام داخل کنند و آن را بشویند و گاهی علك الانباط تنها به روغن زیت حل کرده استعمال می نمایند و ایضاً زیت تنها استعمال می کنند و گاهی بیخ نی کوفته با خاکستر چوب انگور و سرکه جوش داده ضماد می نمایند **صاحب کامل** گوید که بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی و باریک سائیده به سرکه سرشته بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ هر واحد یک جزو ذراریح ربع جزو ثافسیا نیم جزو و همه را باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته بر ناخن نهند و یا بگیرند حلبه و بزرتان و باریک سائیده به سکنجبین سرشته بر ناخن طلا کنند **ابن الیاس** گوید که علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه غلیظه بحب ایارج یا به مطبوخ تربدست بعد از آن بگیرند ذراریح و دبق مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردی سرکه کهنه و زرنیخ و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوخته و خاکستر سم بز و ثافسیا مساوی و کوفته بسرکه کهنه سرشته بدان ضماد سازند **خجندی** گوید که بگیرند علك البطم و زفت رطب و خاکستر سم بز هر واحد اندکی و در سرکه خمر آمیخته ضماد کنند **دیگر** زرنیخ راتینج ذراریح ثافسیا هر یک قدری بسرکه خمر آمیخته ضماد نمایند **دیگر** جوزالسرو ترمس راتینج گرفته از آن ضماد سازند **انطاکی** گوید که علاج آن مثل برص است و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت بحناست **بعضی** گویند که زرنیخ سرخ و جوزالسرو برابر در سریش آمیخته ضماد کنند و از زرنیخ و راتینج بزفت تر سرشته نفع دارد و یا زرنیخ زرد به غسل سرشته طلا کنند و یا بشحم بط و آرد حلبه و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب به غسل سرشته یا ذراریح به سرکه سرشته و کذا ثافسیا بدلق و یا دردی سوخته و راتینج ضماد کنند

### جذام اظفار و تعقف آن

جذام اظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن است و تعقف اظفار تشنج و بازگشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند که در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان بوسیده گردد که چون بخراشند ریزه ریزه گردد و این مرض در اکثر از انصباب سودای احتراقی زیرجلد عارض شود و کم است که این بدون ظهور قوبای سوداوی در بدن حادث شود و این دلیل رئی است مندر بجذام بود بلکه آن جذام است غیر آن که این در جمیع اعضا و جمله بدن نباشد و **شیخ** می‌فرماید بساست که سبب این قالعی باشد که ناخن را عارض شود و هرگاه اراده روئیدن جید کند و بدان رفق نکنند و از مس کشیر اشیای سخت حفظ آن نمایند و الم رسانند پس ناخن جدید بر شکل روی برآید و در پیدایش خود بر این شکل استمرار نماید **علاج** به روغن‌ها و مغز ساق گاو و موم روغن و مرهم داخلین و چربی ماکیان و بط و بز و مانند بمالند و دردی بوزه نیز مفید بود و چون ملایم شود به‌کار بخراشند تا بر شکل طبیعی آید و اگر تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماءالجبن کنند نافع‌تر باشد و ایضاً بعد تنقیه به فصد اکحل و شرب ماءالجبن بکرات و مرات مرهم باسلیقون و رسل و کافوری استعمال کنند و گویند که ضماد بزرکتان و موم و عسل و کذا حلبه و کذا برگ کبه یکج و کذا صمغ بط منافع تشنج اظفار است و به قول اهل هند برای درستی و ناهمواری ناخن هرتال مویز هر دو باریک سائیده طلا کردن مفید است و یا مسکه میش بر ناخن ضماد کنند پس چوب آکبه بسوزند و دود آن بر ناخن رسانند **اقوال مهره** شیخ‌الرئیس می‌نویسد که آنچه سببش سودا باشد از تنقیه او چاره نباشد اگر عام بدن باشد و همه ناخن‌ها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن از اوفق اشیاست و کسیکه بر شرب روغن کنجد ادمان نماید اظفار او مستوی گردد و اگر سودا مختص به یک ناخن باشد واجب است که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او آن است که ناخن را نرم کند و آن را برای خراشیدن و همواری مهیا سازد مثل استعمال آهک و زرنیخ بر آن پس آنچنان گردد که به‌کار خراشیده شود هر قدر که خواهند و همچنین کثرت تضمید آن بثفل بوزه که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کند موم بمالند و آن را هموار سازند و صمغ سرد ضماد نیک برای نرم کردن اوست و ایضاً بزرکتان برای تشنج آن نیکو

است و چربی میش اگر چند روز بر آن بندند و بگذارند آن را نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعاده او کنند تا آن که نرم شود و آماده همواری گردد **طبری** گوید که علاج آن فصد باسلیق است و استفراغ به مطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن به اغذیه محموده مثل بچه ماکیان و شوربای ماکیان و بیضه نیمبرشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی کثیر به سرکه و خوردن کاهو در بعض اوقات میک و نیم و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هر آنچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض اوقات تناول جلنجبین صرف آن را نفع کند و ناخن را موم روغن مغسول به مغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و دائم به غسل آرند پس اگر ناخن بطول ابتدا کنند بدان که که علاج قبول کرد و اگر دراز نشود و در آن رقت و ملاست ظاهر نگردد اعاده استفراغ نمایند و رو بمزورات صرف کنند و از جماع منع فرمایند **مجوسی** گوید که ادمان طلا به روغن بنفشه در موم گذاخته باید کرد و یا لزوم مرهم داخلین محلول به روغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند و ضماد ناخن بمصطکی و روغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته به عمل آرند **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که اگر به سبب خشکی بود علامات و اسباب آن بر آن گواهی دهد تدابیر مرطبه کرد و هر صبح شیر تازه بخورند و روغن بادام خوردن هر صبح با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن راست شود تخم کتان و پیه گوسفند گذاخته نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر به سبب غلبه سودا بود اول تنقیه بدن به انواع استفراغها نمایند و تبدیل مزاج کنند و ماءالجبن به کار برند و ضماد مذکور نهند **ابن الیاس** گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون سوداوی ممتلی باشد بعد از آن تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و اغذیه محمود حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغیه غلیظه مؤلد سودا حذر کنند و بگیرند چربی بز جوان و پیه بط و مرغابی و مغز سواق گوسفند و موم صاف و روغن بنفشه و از آن موم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

### تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شکافتن ناخن‌ها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و از آن اجزای تیز سر برآید بخلد و ایذا رساند آن را اذان الضار و اسنان الفار نامند و سبب اعراض غلبه یبوست بر بدن و انصباب خلط سوداوی است

**علاج** مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضاً اگر از خوردن گل و غیره مسدودات جگر ناخن‌ها؟؟؟ خراشیدن گیرد و تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف نموده شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش؟؟؟ خیارین هر یک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام به مغز به روغن کنجد تازه عجیب است و کذا سندروس سوده به روغن؟؟؟ بر آتش قوام نموده از مجربات است و یا سرکه یک حصه در روغن کنجد و حصه بجوشانند و در آن قدری سریش انداخته بگدازند و چون مثل مرهم؟؟؟ طلا نموده باشند **شیخ** می‌فرماید که در این تنقیه بدن به استفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویه موضعی این است که سریش بنمک؟؟؟ و دردی سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان و خصوصاً به روغن کنجد طلا نمایند و یا بزرکتان و حرف به عسل ضماد کنند و بریندند و حرف و نمک هر دو سوده؟؟؟ می‌کند و اجزای باریک را قلع نماید و بسریش و سرکه و یا بسریش و نمک و دردی شراب طلا سازند و این جرب و تقشر را نافع بود و همچنین مصطکی بنمک بر آتش گداخته **طبری** گوید که علاج تشقق اظفار در عرض ترطیب بدن به اغذیه مرطبه و نوشیدن مریض ماءالجبن و لزوم آبن و حمام و منع او از جماع به الکل و امر به استنشاق روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدوست و چیزی که بدان ناخن را ضماد کنند این است که مغز بادام با تخم خطمی سوده به شیر تازه یا به شیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آن که ناخن دراز گردد پس قطع کنند و اما تشقق اظفار نزد سر آنها که آن معروف به اسنان الفار است و این از قلت موافقت هوا به آن و یبس مستولی بر غذای آن بود و علاجش تضمید بجلد الیه غنم است و حفظ او از هوا و ترطیب بدن آن و خراشیدن بسوهان اندک اندک هر روز تا آن که از آن شقاق زائل شود به عده لزوم او حبالمحلب به مغز بادام شیرین و مغز پنبه دانه سوده بلعاب اسپغول حل کرده و تجدید او هر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکه در عرض بود واحدست و بالجمله دانستن این امر واجب است

که شقاق ناخنها و استیلائی تقشف بر آن نمی‌باشد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مریض پرهیز مدام و تنقیه به ادویهٔ مخرج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیهٔ بدن حفته به روغن‌ها و آب کله پایچهٔ مضروب بلعابات بسیار نیکو است **ابن نوح** گوید که علاجش اسهال سودا و ترطیب مزاج است و ناخن را بنمک سریش و مصطکی با هم سرشته ضماد کنند و یا تعاهد غسل او بنمک کنند و خاصه وقت قطع کردن آن و یا بشحوم و مخها و روغن‌ها و موم ضماد کنند **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن از اخلاط سوداوی به مطبوخ اف تیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیه بماءالجبن مع سکنجبین ساده نمایند و غذا مزوره ماش و نخود و مغز بادام و اسفناخ و لحوم ماکیان و بزغاله و حملان دهند به عده برجی بط و بز و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول بدخان ضماد کنند و یا بسریش و سرکهٔ کهنه ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکه و زفت و میعهٔ سائله و بدان ضماد کنند

### تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی بر کنده شدن ناخنها و تجذب آن اگر به سبب زیادتی رطوبت مسترخیه موجب استرخای سر انگشتان باشد و بواسطهٔ آن ناخن از جای خود جدا گردد تا متقصع شود حسب زیادتی استرخا و کمی آن علامتش آن است که با وی درد نباشد و اگر به سبب حدت خون باشد که بیخهای ناخن را فاسد کند چنان چه در داخس می‌شود علامتش این است که با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و **خجندی** گوید که این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا عفونت عارض می‌شود و **انطاکی** گوید که سبب تقلص و استرخای ناخن استیلائی ماده بر ناخن است پس منقلب شود یا مسترخئی و گاهی منقلع گردد **علاج آنچه** از استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند به تنقیهٔ بدن از بلغم و جز آن و ادمان علاج استرخا زائل کند و آنچه از حدت خون باشد علاجش بعلاج داخس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون به عمل آرند **طبری** گوید که آنچه سبب او رطوبت باشد تنقیه به این معجون کنند ایارج فیکرا افسنتین هر یک نیم درم غاریقون تربد سفید هر واحد دو دانگ

گل سرخ ربالسوس هر واحد یک دانگ کوفته بیخته سه طسوج سقمونیای مشوی آمیخته به عسل به سرشند و بعد پرهیز به آب نیم گرم بخورند و بعد از آن امر بقی به آب مطبوخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین دو روز متواتر نمایند و چون احشا پاک گردد به موم روغن آن را چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صافن و نهادن محاجم بر ساقین و لزوم شربت عناب و ماءالشعیر است و تسکین حدت خون بکاسنی و سرکه و کاهو و جدی و ماهی هاربابی تازه به روغن بادام بریان کرده و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار دموی تغیر در چشمها باشد آن مندر بجزام بود و اگر این بگزیدن مار یا هوام دیگر باشد علاجش همان است که در باب سموم آنها ببايد **ابن الیاس و خجندی** گویند که اگر با آن درم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون به قدر قوت و واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک سائیده بر ناخن ضماذ کنند و یا به آرد گندم به روغن زیتون سرشته ضماذ سازند و یا بگیرند گوگرد زرد با مغز ساق گاو و پیه بز جوان سائیده بر ناخن ضماذ کنند و این طلا نیز نافع است آرد گندم یک جزو کبریت زرد نیم جزو با چربی بز سائیده ضماذ کنند **انطاکی** گوید که علاجش تنقیه به فصد و غیره است و بوضعیات مصلح اطراف مثل موم و زفت و صمغ و مازو

### احتقان دم و موت آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن سببش گشادن شعبه رگی زیر ناخن است به سبب ضربه یا کثرت خون و مانند آن پس خون از آن بیرون آمده زیرناخن محتبس و منجمد گردد **علاج** هر روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن بکنند و آرد باقلا و سرطان نهری و زرنیخ ضماذ نمایند و یا فطراسالیون بمیفختج ضماذ کنند **شیخ** می فرماید که علاج به آرد مخلوط بزفت کنند و بدان ضماذ نمایند و اگر کفایت نکند بلکه احتیاج به عمل دست افتد باید که ناخن را به آهستگی شق مورب به آله تیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر از این ناخن منقلع گردد خون را سائل کنند و ناخن را بر ماتحت او به آهستگی بچسپانند تا دقایه گردد و درد نکند به عده رعایت تا چند روز نمایند و اگر در آنجا زرداب باشد ناخن را بکشند و یا برفق شق نمایند و درد کرده بر بندند و



گوشت را نخرانند که درد عظیم بزرگتر از داخس هیجان نماید بلکه بدان بیوشند و بر ناخن آب و روغن نیم گرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند **طبری** گوید که علاجش فصد است و تضمید به این ضماد بگیرند سرطانات نهری و صاف کرده با زرنیخ سرخ بپزند به عده بر ناخن نهند که این خون را زائل کند و طلای آن بزرنیخ سرخ تنها این عمل کند و اگر بدن مریض ممتلی باشد استفراغ به ادویۀ موافق مزاج او و اصلاح غذای او آن را نفع کند و بعض متأخرین ذکر کرده که چون حشیشۀ مامیثا به سرکه پختن بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس را بسهولت تحلیل کنند **مؤلف اقتباس** می نویسد که آرد کرسنه و زفت و سرطان نهری در سرکه پخته ضماد نمایند و به شراب و یا ببول شیشه تخم جرجیر در سرکه طلا نمایند که نافع است

### صفت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون و استیلای صفرا برآن است **علاج** تخم جرجیر و سرکه ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند به مسهلات آن و بعد تنقیه ضماد از طحلت و برگ بید و گشنیز سبز برابر نافع است و پیه بز و مسکه تنها تنها هم نافع بود **شیخ** می فرماید که مازو شب سوده بچربی بط و یا بزهره گاو سرشته ضماد کنند و یا تخم جرجیر را باریک سائیده به سرکه سرشته **انطاکی** گوید که علاجش مثل یرقان است و ضماد تخم جرجیر و قطران به این مخصوص است **غبرت و خضرت اظفار** علاج تیرگی و سبز ناخان به قول انطاکی طلای تخم کرفس و زیت سمت مع تنقیه **باریک شدن و فرو نشستن ناخنها** سببش یبوست بود **علاج** برگ حنا در روزی هفت مرتبه بلکه زیاده ضماد نمایند و تخم حنا ماشه با شیر بز یک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی و کذا گل سداگلاب و برگ آن تا صحت حاصل شود و ماءالجبن دهند و بالائی شیر بر آن مالند و دیگر اضمده مرطبه نهند

### رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخان **علاج** در ابتدا برگ مورد برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعد بچربی بز و اندک کرنب ضماد سازند و بهتر آن است که اول فصد کنند و برگ انار و پنبه باغی هر واحد یک توله زرد چوب

زعفران هر یک سه ماشه آرد گندم دو توله به روغن بریان کرده بربنندن همان وقت تسکین درد نماید و همچنین برگ سرد و سنبهالو و میده گندم هر واحد یک نیم توله زردچوب هفت ماشه به روغن گل و به قول **جالینوس** اگر پارچه را با نیل رنگ کنند و بر ناخن به بچیند و بالای آن چند روز بول کنند در دفع درد و درم بسیار نافع بود **شیخ** می‌فرماید که اولاً صرف برگ آس یا برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد از آن ملینات پس اگر سرهای عصب منتهی به سوی ناخن را انتشار حادث شود بر آن شحوم معروفه و قیروطیات لینه استعمال کنند **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که در درد ناخن و کوفته شدن آن برگ مورد برگ سردتر کوفته ضماد کردن سود دارد و انار نارسیده در شراب پخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و مغز جوز به آن بیامیزند که صواب بود و جوزالسرو و ابهل کوفته سود دارد و مغز پسته پخته و کوفته نفع دارد و پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده بز با سرگین بز کوفته و سرشته یا با سرگین گاو ضماد کردن نافع است و اگر کبود شده و خون در آن مرده باشد آرد گندم بازفت به سرشند و ضماد کنند **صاحب کامل** گوید که آرد گندم به زیت سرشته ضماد کنند و یا بگیرند اندک کبریت و باریک سائیده بچربی بز سرشته بناخن لزوم آن نمایند **انطاکی** گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آن را بهتر از ضماد آس به مغز محلب و لادن چیزی نیست و این همه با تنقیه باید

### انتفاخ و حكة اظفار

یعنی بردمیدن و خاریدن ناخنان **علاج** به آب دریای شور دائم بشویند و یا به آبی که عدس و کرسنه در آن جوشانیده باشند بشویند و بلبوس و زفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش به روغن گل چرب داشتن از سود دارد **ابومنصور** گوید که در جرب و تقشر ناخن به سرکه و شونیز طلا کنند و یا بنمک و ترمس و یا دردی شراب به سرکه و یا بعنصل و روغن کنجد ضماد نمایند

### تدبیر اقلاع ظفر

یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع و غیر آن فاسد گردد و اراده برکندن آن باشد بمرهم داخلین ضماد کنند تا نرم شود بعد آن زرنیخ زرد و سرخ و جاوشیر به روغن بادام تلخ سوده طلا کنند و یا زفت در زیت بگدازند و بر آن زرنیخ سرخ و گوگرد زرد باریک سوده انداخته ضماد نمایند تا آن که منقلع گردد و بعد انقلاع لزوم محافظت او کنند تا ناخن که بعد آن بروید کج نروید **شیخ** می‌فرماید که از حیلها در قلع ظفر روی در شکل و در رنگ و در سائر عیوب آن تا بدل او ظفر نیک بروید این است که بگیرند صمغ سرد و بدان ناخن دردناک را چند روز ضماد کنند تا نرم نماید به عده در بیخ آن سوزنها بخلانند و از آن خون بسیار سائل کنند بعد از آن بر آن سیر کوفته یک شبانه‌روز بریندند پس در هر روز و شب دو مرتبه سیر تازه بندند که این ساقط گرداند و ایضاً ادامت تضمید او بمویز مهیا بسقوط از ادنی تدبیر گرداند خصوصاً چون بدان جاوشیر بیامیزند یا کبریت بچربی سوده ضماد سازند و از ادویه قویه برای قلع ظفر کبه یکج است و ایضاً دبق بلوط و تافسیا و زرنیخ و ذراریح به سرکه آمیخته ادامت تضمید بدان کنند و در هر چند روز بگشایند و ایضاً زرنیخ زرد و سرخ و گوگرد زرد و علک‌البطم به سرکه ضماد کنند و در هر هفته بگشایند **ابن نوح** گوید تدبیری که ناخن را بیفکند این است که ببعض ادویه لینه ضماد کنند تا آن که نرم گردد بعد از آن مر و جاوشیر بمویز بسایند تا مرهم گردد ضماد نمایند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و روغن بادام و مر و صمغ بطم مساوی و بلائمت بجوشانند تا آن که او را قوام لازم حاصل شود بدان ضماد کنند و سه روز بگذارند و یا بگیرند کنجد سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و تخم جرجیر هر یک دو درم شکم ذراریح ده درم و به سرکه سائیده بصمغ بطم سرشته استعمال نمایند و یا بزفت طلا کنند و بر آن زرنیخ سرخ و گوگرد مساوی سوده بپاشند و یا بمویزج و روغن مویز کوهی با سرکه ضماد کنند **حفظ ظفر** تا نیکو بروید چون ناخن جدا شود واجب است که انگشت را پوشیده دارند را از هوای سرد و گرم و از آسیب و دست و جامه و غیر آن نگاهدارند و تأخیر استعمال او در امور عادیه نمایند و موافق‌ترین تدابیر این است که انگشت را غلافی بسازند چون کلاهی از نقره و غیر آن به شکل انگشت و در آن سوراخ بود تا هوا به الکل از آن منع نگردد و اگر منع هوا به سبب

گرمی یا سردی مفرط واجب گردد بپارچه بپوشند و شکل این کلاه چنان باید که انگشت از طرف ناخن از آن غلاف آزاد باشد چنان که مماس او نباشد و از طرفهای دیگر ملاقی بود و یک دو ماه برانگشت بدارند تا وقت گشادن ناخن خوب تر برآید **تتمه** بعضی را پوستها بر اطراف ناخن بسیار خیزد و این طلا آن را سود دارد مصطکی سه درم نمک دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و نمک حل کنند

### امراض متفرقه

و از آن جمله است **کثرت عرق** و آن را پنج سبب است یکی سببی از اسباب خارجی مثل کثرت حرکت و ریاضت و ملاقات گرمی هوا و آفتاب و آتش و جز آن دوم دفع طبیعت ماده مرض را سوم امتلای بدن از طعام زیاده از حاجت چهارم امتلای بدن از اخلاط پنجم استرخا و ضعف قوت ماسکه و اتساع مسام **طریق تشخیص** این اسباب باید که نگاه کنند اگر در مرضی بروز بحران واقع شود سببش دفع طبیعت باشد ماده مرض را والا حال تقدم کثرت حرکت و ریاضت یا ملاقات هوای گرم و قرب آتش و خوردن دوی گرم بپرسند اگر سببی از این اسباب خارجی بوده باشد سببش همان باشد والا اگر با صحت قوت بود سببش امتلا باشد پس اگر کثرت تناول غذا فوق طاقت باشد و آمدن عرق در پری شکم بود سببش امتلای بدن از طعام باشد و اگر با وجود خلو شکم و قلت اکل عرق بسیار آید سببش امتلای بدن از اخلاط باشد و اگر از این آثار هیچ نباشد و فتور قوت و ضعف بدن روز بروز بود و سقوط اشتها و خفقانیت و غشی هر لمحہ پدید آید سببش ضعف قوت ماسکه و گشادن مسام باشد و **انطاکی** گوید که در عرق فساد و نفع از جهت کثرت و قلت و اعتدال او واقع شود پس افراط در در آن قوتها را ساقط و ضعیف بتحلیل کند و بحرکت عنیفه و بعجز قوتها معده از غذا بسبب تخلیط و کثرت باشد خصوصاً اگر در خواب اشتداد نماید و گاهی به سبب ضعف ماسکه و قوت دافعه یا به سبب غلبه حرارت بود پس ماده رقیق شود و عروق و مسام بگشاید و علامت اول وجود سبب است و در باقی عرق به رنگ خلط فاسد باشد و **ابن هبه الله** گوید که واجب است دآن استن این امر که اسباب فاعله برای تحلیل بسیار است یا لطافت ماده بود چون حال در نرف یا کثرت آن چون حال در سکر تا

تخلخل مسام چنان چه امر در جماع جاری می‌شود و یا از خارج حادث شود مانند هوای گرم و دمای جاذب یا نهوض قوت مثل عرق در تب حاده عقب شرب آب سرد و یا به سبب ضعف قوت ماسکه چنان چه استطلاق به اصحاب غشی شود و آنچه محتقن شود به سبب اضرار این اسباب مذکوره محتقن گردد و گویند که هرگاه عروق در عضوی کثرت نماید آن عضو ممتلی یا ضعیف باشد **علاج** تدبیر افراط عرق به قول شیخ و ابن عباس و جرجانی و غیرهم در اعراض حمیات حاده مسطور شد بالجمله اگر با وجود کثرت عرق قوت قوی باشد حبس آن نکنند و تنقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیده کاشغری به روغن گل بمالند و گل ارمنی و مازو و گلنار و گل سُرخ و مرداسنگ به روغن گل و لعاب اسپغول آمیخته بر بدن مالیدن مفید بود و ایضاً آنچه از دفع طبیعت روز بحران باشد حبس نشاید که مضر است مگر آن که خوف ضعف گردد و آنچه به سبب فرط حرارت هوا و غیره باشد مقام در مساکن بارده و جلوس زیر خیشات مبلول به گلاب کنند و آنچه از امتلای طعام باشد تقلیل غذا کنند و گرسنگی و ریاضت اختیار نمایند و آنچه از امتلای اخلاط بود تنقیه بدن از اخلاط به مطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و حب ایارج و حب صبر و حب قوقایا به حسب مراعات ماده و مزاج نمایند و تقلیل طعام کنند و روغن مورد بمالند و آنچه به سبب اتساع مسام بود مشروبات و اطلیه مسدود مسام و حابس عرق به کار برند مثلاً برنج و سماق و گشنیز خشک و عدس و عناب خیسانیده یا جوشانیده آب او بنوشانند و شربت خشخاش نفع دارد و روغن گل که در آن مازو سوده آمیزند و یا روغن مورد که در آن اندک سفیداب آمیخته باشند بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ و گل سُرخ سائیده به گلاب یا به آب مورد یا به آب رشته شاخ انگور یا به آب بارتنگ بر بدن طلا کنند و یا به آب لف گرم یا بمرداسنگ و مازو سوده و یا به آب غوره و صندل و کافور و یا به روغن سفرجل طلا نمایند و ایضاً مازو سفیداب ارزیز باریک ساخته به روغن گل آمیخته بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ به گلاب طلا سازند و مورد و گلنار و گل سُرخ و افاقیا و حضض و کندر و صندل سُرخ هر واحد به روغن گل یا گلاب سائیده طلا کردن نفع دارد و جمیع لعابات بارد چون لعاب اسپغول و بهدانه مالیدن مفید است و قیروطی مرتب از روغن بادام و غبار آسیا و موم

سفید و مغز ساق گاو با چربی بط و مرغ و دفع عرق می‌نماید و غذا که حس عرق کند هریسه است و گوشت نمک سود و گوشت گاو و امثال آن هرچه غلیظ بود و از جمله حيله بازداشتن عرق آن است که جامه بسیار نپوشند و بهوای خوش بنشینند و عرق پاک نکنند **اقوال اطبا** سویدی گوید که طلای صندل سفید بر بدن در حبس در در عروق مجرب من است و طلای آب عنب‌العثلب و مازو و کذا برگ آس تر و خشک و کذا روغن گل گرم و کذا گلاب و کذا آب حی‌العالم و کذا آب بید و پاشیدن مرمک و کذا سک المسک و کذا مازوی سبز و کذا شب یمانی و کذا دقاق کندر و کذا کهربا هر واحد باریک سوده و مالیدن آب بهی و کذا زیت انفاق و کذا روغن شجر مصطکی و کذا کافور ریاحی و نوشیدن آب آهن تاب هر واحد منع در در عرق کند **سعید گوید** که اگر خروج عرق اسراف نماید و قوت بکثرت تحلل ضعیف گردد بدن را به روغن مورد یا به روغن بهی بمالند و بر آن سفیداب ارزیز بپاشند و مازو و مورد و گل ارمنی و مرداسنگ و شب یمانی به گلاب یا به آب آس تر کرده بر بدن طلا کنند و علاج عرق پای مالش بشب محلول در آب است و بحنا و برگ سوسن زیر پا خضاب کنند و به آب قمقم بشویند و به آب مورد یا ببرگ آن یا برگ طرفا بمالند **انطاکی** گوید که تنقیه خلط غالب و اصلاح مزاج بتعدیل و مالش بدن بقوابض مثل مورد و گل سرخ و مازو و عدس و انواع طین و صندل به سرکه نمایند **خجندی** گوید که علاج نوعیکه سببش اتساع مسام باشد مسح بدن به روغن‌های قابض مثل روغن گل و روغن سفرجل و روغن موردست که به آن مازوی سوده و گل سرخ سوده و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن آمیخته باشند **صفت** دوایی که حبس عرق کند اگر کثرت نماید گشنیز خشک پوست سماق برنج مغسول هر یک ده درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باقی ماند و از آن سه اوقیه بنوشند بر نهار و اما علاج نوعیکه به سبب حرارت هوا باشد هر صبح نوشیدن شربتی از سکنجبین یا شربت عناب است یا نقوع فواکه و اشربه مقویه از فواکه حامضه مقویه چون شربت حماض و لیمون و شربت انار و مزورات ترش مثل زرشکیه و حصرمیه و رمانیه و خلیه و سماقه به لحوم خفیه از بچه ماکیان و تناول کاسنی سبز غیرمغسول با سرکه درآب و دوغ گاو بنان جو و تنقل بمیوه‌های ترش مثل سیب و به و آلو و زعرور و مانند آن و بدن

را به آب برگ سیب یا برگ بهی یا آب رشته شاخ انگور یا آب آس یا آب بارتنگ هر کدام که حاضر باشد بمالند و بر بدن صندل و گل ارمنی و گل گلاب طلا کنند و گاهی احتیاج به فصد و اخراج خون به قدر حاجت و قوت افتد و در آن مبالغه نکنند **حکیم علی** در مجربات خود می‌نویسد که گاهی عرق سرد نه از قسم بحران باشد و نه از قسم عرقیکه در اواخر نوبتهای تب می‌شود و نه از بسیاری مواد بلکه در هندوستان عرق سرد مردم را بسیاری می‌شود خصوصاً ناقهین را پس نزد ما معجون یاقوتی و عرق چوب چینی بسیار خوب است و این دوا برای دفع کثرت عرق از مجربات است کزمازج هشت جزو شب یمانی گل ارمنی هر یک پنج جزو مرداسنگ مازوی سبز سفید کاشغری هر یک ده جزو روغن مورد پانزده جزو ادویه را در روغن مذکور بالای سنگ بسایند چندانکه حل شود در ظرفی نگاه دارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل صلایه کرده با گلاب سرشته بر بدن بمالند نافع است و اگر پیراهن را به آن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرداسنگ عجیب نافع است و اگر برگ مورد گل سرخ صندل به گلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده بپوشند نیز حبس عرق کند **مؤلف اقتباس** نوشته که اگر از استرخای قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از معالجه استرخای مطلق نمایند با تقویت معده و بعد از حصول تنقیه بدن این ماءاللحم دهند گوشت بچه بز سه آثار چوجه مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد لوه پانزده عدد به همین سرخ و سفید شقاقل تودرین قاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هر یک پنج توله سعد حب‌الاس زرنب سنبل‌الطیب گل گاوزبان اندر جو شیرین هر یک سه توله نار قیصر کبابه خندان خولنجان چوب چینی هر یک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوزبوا قرنفل هر یک هفت توله زعفران یک نیم توله مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه نبات یک نیم آثار عرق صندل و عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام برگ گاوزبان هر یک یک نیم پاو شب خیسانیده صبح برگ ریحان و ترنج و نعناع همه سبز هر یک سه قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتی از چهار توله تا نه توله با نوشدارو لولوی علوی‌خان هفت ماشه دهند بسیار نافع است و همچنین عرق زردک لحمی علوی‌خان با تخم شربتی مفید و نشاسته گندم در سفیدی و

زردی بیضه سنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق است **اطبای هندی** می‌نویسند که این حب سنگرف برای سیت یعنی عرق آمدن در دست و پا نافع ست سنگرف مغز تخم پزو به یعنی پیهه هر یک یک درم خرمهره زرد سوخته سه درم فلفل گرد پنج درم و کوفته بیخته بدو درم چوک ترش آمیخته حبها به قدر فلفل سازند و یک حب صبح و یک شام خورند و ایضاً برای حبس عرق کف دست و پا پهنکری به آب حل کرده و یا آرد مونگ بریان و یا برگ ببول خشک و یا برگ کنار سائیده بمالند و یا گلتهی بریان و خرمهره زرد سوخته جدا جدا باریک ساخته بر دست و پا بمالند و بالهپر ضماد نمودن و پهکرمول سائیده بر کف دست و پا مالیدن نیز نافع است و یا بادنجان به اندک کوکنار نیم کوفته در آب جوش داده به آن عضو را تر کرده بمالند و ایضاً تخم دهتوره سیاه سوخته سائیده به قدر یک ماشه تا دو هفته خورند و یا پوست درخت نیل به آب در دیگ بجوشانند فرود آورده بخار آن رسانند هرگاه نیم گرم شود از آن بشویند تا یک هفته و همچنین بیخ اونت کئاره در سایه خشک ساخته بسایند و نیم توله بشهد بخورند تا هفت روز

### احتباس عرق

سبب آن پا تکائف مسام بود یا قلت رطوبات یا غلظ و لزوجت اخلاط یا ضعف قوت دافعه و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر مریض مقام در هوای سختس رد یا غسل به آب سرد یا آبهای قابضه کرده باشد سببش تکائف مسام باشد و اگر بدن او لاغر بود و تقدم ملاقات سمائم یعنی هوای بسیار گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر بانهم و رفاهت و ثقل و امتلا بود سببش غلظ اخلاط باشد و اگر افراط خروج فضول معتاده بوده باشد سببش ضعف قوت داعه بود **علاج** اگر به سبب تکائف جلد باشد آب گرم که در آن شبت و بابونه و اکلیل و قيصوم پخته باشند بر بدن ریزند و هرگاه جلدتر گردد بدست و پارچه خشن خوب بمالند و روغن بابونه به اندکی فلفل سوه یا روغن شبت یا روغن غار بمالند و مریض را از سکون در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هوای او سرد باشد منع کنند و اگر به سبب قلت رطوبات در بدن باشد ترطیب مزاج به آشامیدن ماءالشعیر به روغن بادام و حریره



به شکر و شوربای لحوم فربه و شراب ممزوج به آب کنند و بر بدن آب نیم گرم شیرین بریزند و روغن کدو و نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر به سبب غلظ اخلاط باشد بعد نضح تنقیه بدن به مسهل بلغم و حبوب مسهله خلط غلیظ مثل حب ایارج و حب قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محلله ملطفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و یا بوره ارمنی سوده به روغن غار یا به آب قاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تاخر نماید بدارچینی و شونیز و قصب الزریره بر بدن طلا نمایند و روغن ترب بمالند **انطاکی** گوید که قلت عرق تعفین و نتن و امتلا و غیر حمیات واجب می کند و آن یا به سبب غلظ خلط و غذا باشد و علامتش امتلا و ثقل است و یا به سبب تکرر جلد به مثل سردی بود و علامتش حصول آن است و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیه چرک بود بعد از آن تدهین به چیزی که مرخی و مفتح باشد و عرق آورد مثل روغن بادام و ماءالخیار و قصب الزریره و شیر زنان و اعتدال عرق مطلقاً ملطف و مجفف بود و بشره را پاک کند و تعدیل اخلاط نماید پس تعدیل عرق بر وجه مقتضی آن واجب است و بدانند که آنچه مدر فضلات مثل حیض و بول بود و ادرار عرق نماید و آن مذکور شد **سویدی** گوید که چون پودینه نهری در دیگ کوچک سر بسته بجوشانند و نزد مریض آورده سر او بکشایند بنوعیکه بخار آن بجلد او برسد در ادرار عرق مجرب است و کذا شرب انیسون و مسح او بر بدن مجرب من است و بخور بدن بقردمانا که کرویای دشتی است و کذا حب بلسان و کذا تخم ابخره و شرب پودینه نهری و کذا آب گرم در ابتدای نوبت تب یا بعد خروج از حمام و کذا حلتیت مقدار نخود و ماش حب شان مخلوط بنظرون و کذا آب رماد مخلوط به زیت و کذا زفت بر پشت مریض لاسیما در حمام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن ایرسا و شرب و بخار اقحوان و پاشیدن زهره ملخ بر بدن و طلای عسل و آرد جو و بادام تلخ و کذا حب المقلب و آرد جو و عسل و کذا نحام و کذا آب کرفس و خوردن انجیر خشک و کذا پوست بیخ ترب و کذا پسته و کذا کرفس و شرب و طلای زیره و کذا فطراسالیون و شرب و ذرور جعدۀ جبلی و کذا قسط تلخ و کذا سلیخه و کذا مشکطرامشیع و کذا برنجاسف و کذا قیصوم و کذا زراوند مدحرج و کذا حب الغار هر واحد ادرار عرق نماید

**محمد اکبر** می‌نویسد که هرچه مفتوح مسام بود عرق می‌آرد و از تدابیر خارجیہ استحمام است و ریاضت و انکباب به آب گرم و امثال آن و ایضاً آب کرفس و گلاب و قدری سرکه و روغن گل به هم آمیخته بر بدن مالیدن و کذلک روغن بابونه تنها یا بورهٔ ارمنی آمیخته و روغن غار و بلسان و روغن سوسن و آب ترمس با زراوند از جمله معرقاتست و از تدابیر داخلیہ شرب سکنجبین ساده یا بزوری به آب کاسنی آمیخته و شربت گل و بنفشه همین عمل دارد و تناول نخوداب و قلیهٔ زردک از این قبیل است و آب بغایت سرد در تابستان نوشیدن از معرقاتست

### عرق الدم

و او آن است که خون صرف از راه عرق آید و این قلیل‌الوقوع است و کمتر به می‌شود و اگر عرق مخلوط با خون آید آن را عرق دموی گویند و سبب این مرض حدت خون و رقت آن است بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه **علاج** فصد هفت اندام کنند و شیرۀ عناب و لعاب بهدانه و شربت نیلوفر بنوشند و هرچه مسکن خون و کاسر حدت آن بود چون نقوع زرشک و کاسنی و گشنیز و عناب و توت شامی و زردآلوی ترش و انار دانه و شربت آلو و عناب و سماق و انجبار و امثال آن بیاشامند و از مسهل صفرا تنقیه کنند و بعد حصول تطفیه و تنقیه چیزهای قابض که در کثرت عرق مذکور شد و مثل پوست انار و آس و برگ طرفا و جوزالسرو و گلنار و کوکنار و غبار آسیا و جفت بلوط به آب قمقم طلا نمایند و مالیدن ماء‌القمقم بر بدن نیز فائده می‌کند و از اغذیه آنچه مغلط و مبرد بود بخوراند **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده صادق‌الحموضت و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و یا عناب ده عدد در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم بر آن انداخته بیاشامند و یا هر روز نقوع شمش یا فواکه هر واحد سه اوقیه سحرگاه بخورند و غذا مزورهٔ تمره‌ندی یا زرشک یا انار دانه و مغز بادام شیرین واسفناخ سازند و یا کاسنی سبز غیرمغسول با سرکه بخورند و غذا نان جو در دوغ گاو یا آب رائب تر کرده خورند و بعناب و آلوی رطب و زعرور رطب تنقل نمایند و بدن را به آب مورد یا آب لف کرم یا آب برگ بهی یا سیب بمالند و یا بگیرند گل ارمنی و

سائیده به آب عصی الراعی یا آب بارتنگ آمیخته بر بدن طلا کنند و اگر صاحب این مرض متحمل فصد باشد فصد باسلیق نمایند و اخراج خون به قدر قوت واجب و فصل کنند

### تغیر رائحة بغل و کنج ران و بدبوی عرق و بول و براز

بدبوی بغل را صُنان گویند و بفارسی گنده بغل نامند و بیشتر ظهور این علت در جاهای پوشیده مثل بغل و کش ران و زیر خصیتین بود و باشد که از تمام بدن بوی بدآید باجمله سبب این عفونت اخلاط یا عرق و حدت آنها و حرکت آن به سوی جلدست و اعانت می‌کند بر آن حرکات مشوشه اخلاط و خاصه حرکت جماع و ترک غسل جنابت و حیض و تأخیر آن و چیزی که خاصیت او تحریک مواد جریفه به سوی ظاهر بدن باشد چون حلتیت و حلبه و سیر و پیاز و بیخ انجدان و برگ او و خردل و ترب و جرجیر و مانند آن **علاج** بعد از نضح تنقیه خلط متعفن کنند و بهر تسکین حدت اخلاط تبرید و سکنجبین دهند و اغذیه مناسبه مثل بچه مرغ و تیهو با سرکه پخته خوراند و از اشیای مذکوره و ریاضت و تعب و جماع احتراز نمایند و بدن و بغل را از آب نیم گرم بشویند و شب یمانی و برگ سوسن و سنبل الطیب و صندل و مرداسنگ سائیده بمالند و یا مرداسنگ گل سُرخ کافور را به گلاب سائیده طلا نمایند و مداومت حمام کنند و اگر این مواضع متقرح شود اول به سرکه و گلاب بشویند بعد آن دوی مذکور طلا کنند **ذکر ادویه یونانیه و هندیه** که بوی بد را قطع کند مر مخلوط بشب یمانی و زرور و کذا مر به آب نعنای بستانی آمیخته و ضماد بدان و کذا بادیان یک درم مُر شش درم سوده به شراب ریحانی سرشته خشک نمایند و باز سائیده بدان کبوس سازند و کذا گل حرشف مطبوخ بلحم و کذا استفاف ابهل هر روز یک درم و کذا کبوس سک مسک و کذا خوردن بادنجان بگوشت فربه و کذا طلای برگ نماد و کذا چرک نقره و کذا قثاء الحمار خشک کرده و کذا تخم حرمل سوده و کذا شیخ بستانی سوخته و کذا پوست بیخ توت و کذا مقل الیهود هر واحد قطع بوی بغل کند و گویند که اگر سنگ بصری به گلاب سوده بر کاسه سفال نو بمالند و عود را بر مجمر سوخته آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد بعد از آن آن توتیا بر بغل بمالند گنده بغل برود **دیگر** برای بدبوی

عرق ریوند خطائی یک درم جوکوب نموده شب در پنج دام آب تر کرده در شب نیم گذارند و صبح صاف نموده بنوشند و متصل آن نان گندم به روغن چرب کرده تناول نمایند **طلا** نافع صنّان شب یمانی یک جزو مرداسنگ چهار جزو نرم سائیده به آب برگ شفتالو آمیخته و بغل بمالند و به قول اطبای هند برگ آرو سائیده در بغل بمالند به عده به آب گرم بشویند و شستن بغل به آب مطبوخ پوست درخت جامن و برگ آن نیز مفید بود **دیگر** اسبند سوخته و همچنین پوست بیخ اونب کثاره سائیده در بغل مالیدن نافع و مالیدن جمیع عطرها عرق را خوشبو می کند **دیگر** که مجرب نوشته چونه که با پان می خورند قدری از این به گلاب سرشته در بغل بمالند **ابنه** که بدن را جلا دهد و نرم کند و بوی عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر بوده خس همه را باریک ساخته ابنه سازند **دوا** گل انبه ناشکفته یعنی مُرو کوفته بیخته دو حصه از این با یک حقه بسباسه آمیخته نگاه دارند و صبح و شام یک کف یا کم و زیاده بخورند از اعضا و عرق بوی خوش آید اگر دو هفته مداومت نمایند **ایضاً** سفیده قلعی مازو مساوی سوده در روغن گل آمیخته مالیدن و از آب جوشیده بادنجان بدن را شستن و تاگرموته تخم سویه چرونجی سائیده مالیدن مانع بدبوی عرق است **اقوال حکما** شیخ می فرماید که علاج فساد رانحه جلد عام این است که اصلاح خلط به استفراغ و اصلاح مزاج به تبدیل کنند و آنچه هضم او بکیفیت و کمیت جید باشد تناول نمایند و در حمام و غیره بدن را پاک کنند و بر ناشتا آنچه عرق را خوشبو کند مثل سلیخه و فلنجه و ایضاً کرفس و حرشف و هلیون و هر مدر بول منقی خون از عفونت بخورند لیکن بعض آن مثل هلیون بول را بدبو گرداند و آنچه آن را نافع است شرب نقوع مشمش خوشبوست و خوردن نفس مشمش و بر بدن چون آب آس و آبی که در آن شب یمانی گذاخته باشند می سوسن و طبیح نام و نعن و پودینه و مرزنجوش و برگ سیب و برگ بید بمالند و ایضاً آس سوده بمالند و ایضاً صندل خاصه و سعد و فجاج اذخر و قصب الزریره و سرد و گل سُرخ خاصه و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و برگ ترنج و پوست او و برگ سیب و برگ سوسن بسیار نافع است و ایضاً قرص گل سرخ بسک و ایضاً آنچه تسدید مسام و منع عرق کند مرداسنگ و توتیا و خاکستر برگ سوسن و شب و مانند آن و مر و صبر و روغن مورد و روغن

گل است و اما علاج صُنان واجب است که علاج کرده شود در آن بعد تنقیه اگر احتیاج آن افتد بتوتیا و مرداسنگ مربی و اقلیمین و بخاکستر آس و به آبی که در آن شب حل کرده باشند و گاهی این را مصندل می‌کنند و بکافور مخلوط می‌سازند قرص جید بگیرند صندل و سلیخه و سک و سنبل‌الطیب و شب و مر و ساذج و گل سُرخ هر واحد یک جزو توتیا و مرداسنگ سفید کرده هر واحد سه جزو کافور نیم جزو و به گلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن ایضاً بگیرند گلسرخ یک رطل بغدادی و سک و سنبل و سعد و مر و شب هر واحد ده درم و به گلاب قرص سازند و استعمال کنند ذرور که بوی بد را خوشبو گرداند و ارباب امزجۀ حاره را نفع می‌کند بگیرند سعد و ساذج و نقاح اذخر میعۀ سائله هر واحد ده درم گل سُرخ خشک و برگ مورد هر واحد بیست درم سعد و فقاح اذخر و ساذج را به شراب ریحانی تر کرده خشک کنند و بسایند به عده بر آن گل سرخ و برگ مورد سوده اندازند و زعفران را به گلاب حل کرده به ادویۀ باقی آمیزند و در سایه خشک کرده بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کرده ادویۀ مذکوره بر آن پاشند و دیگر که قطع بوی عرق بدبو کند و اصحاب امزجۀ بارده را نیکو است بگیرند سنبل‌الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخه هر واحد سه درم قسط و اظفارالطیب و سنبل هندی و دارچینی هر واحد دو درم برگ مرزنجوش و سنبل سوری هر واحد درم میعۀ سائله را در شراب حل کنند و باقی را در آب نام بسایند و به دستور سابق استعمال کنند دیگر که بوی عرق را قطع کند بگیرند دارچینی و سنبل هندی و اظفارالطیب و قسط هر واحد دو اوقیه گل بحیره و خبث اسرب و سفیداب مغسول هر واحد نیم اوقیه شیخ و سنبل رومی هر واحد یک اوقیه زعفران و گل سرخ خشک هر واحد سه اوقیه ادویۀ خشک را به آب مورد بسایند و زعفران به شراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

### شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن

این به سبب عفونت اخلاط و به سبب تناول اشیائیکه از خاصیت او این است مثل اشترغار و سیر و جرجیر و گندنا و انجدان و حلتیت می‌باشد و ایضاً بیضه لیکن بدبوی این را جودت هضم دور می‌کند و تناول چیزی که عفونت را به

سوی جلد و بول مائل می‌گرداند مثل حلبه که این عرق و بول را بدبو می‌کند و بدبوی براز را دفع می‌سازد و شراب خوشبو بدبوی براز را زائل می‌نماید

### در نتن بول

اسباب بدبوی بول بعینه اسباب بدبوی رازست و ایضاً مدرات مثل هلیون و مانند آن که این بوی بدن را خوشبو و بوی بول را بدبو می‌کند و ایضاً قروح مثانه و علاجش سهل است بدان چه معلوم کرده‌اند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند کسانی را که بوی بغل و بوی عرق ناخوش آید هر وقت که خواهند در این امتلا یابند استفراغ باید کرد و خود را بحمام پاکیزه دارند و جامه پاکیزه پوشند و ذرورهای خوشبو به کار برند و از طعامهاییکه بوی عرق ناخوش کند پرهیز کنند و هر صبح از چیزهاییکه بوی عرق را خوش کند اندکی بخورند چون سلیخه و غیره که در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب ببرند و آن آب بخورند ادرار بول کند و عرق را خوشبو گرداند و گنده بغل را زائل کند و مرداسنگ سپید را بسایند و به گلاب تر کنند و قرصها ساخته در میان گل سُرُخ تازه نهند و خشک کرده باز بسایند و به کار برند و توتیا را به آب و نمک بشویند و خشک کرده به گلاب و کافور بپرورند و به کار دارند و شب بدبوی باز دو چیز باشد یا عفونتی در امعا باشد و یا خوردن چیزهاییکه براز را گنده کند و علاجش آن است که امعا را به ایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد که قوت هاضمه بر آن مستولی شود تا عفونت بدان راه نیابد **ابن‌الیاس** گوید که علاج تغییر رائحه مغابن و جلد و نتن عرق آن است که هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درم به آب سرد بنوشند و یا سکنجبین برف سرد کرده بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا صبه حدم آب انارین بشحم آنها افشرده با شکر و یا آب هندوانه هر کدام که باشد سه اوقیه بنوشند و تلئین طبیعت بماءالفواکه مع فلوس خیارشبر و ترنجبین کنند و یا هر روز نقوع مشمش شصت درم یا ترنجبین ده درم بخورند و غذا مزوره اناردانه یا زرشک یا تمرهندی یا بنوماش و مغز بادام و اسفاناخ باشد و صاحب او از تعب و ریاضت و تعرض از آفتاب حذر کند و هرگاه بدن از اخلاط حاده حریفه پاک

گردد بدن را به آب گرم که در آن آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیده باشند بشویند یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمانند و یا بگیرند مرداسنگ مربی به گلاب و باریک ساخته با آن اندکی کافور بسایند و طلا کنند و یا بگیرند کزمازج و توتیای کرمانی مساوی و با گلاب خوب سحق کرده در نعمل طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم و سائیده به گلاب قرص سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن و بسایند و به گلاب آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند توتیای که مافی و گل سُرخ وسک و سعدد و سنبل مساوی و باریک سائیده به گلاب آمیخته بر مغابن طلا کنند و از آنچه بوی بدن و عرق را خوش نماید تناول حرشف و نقوع مشمش خشک است و گاهی متغیر می شود بوی بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربه به سبب عرق شود و ترشح اخلاط رقفه حریفه حقه به سوی آن و علاج او فصد باسلیق و اخراج خون به قدر قوت و واجب و استفراغ به مطبوخ هلیله است و صاحب ایذا طعمه خریفه و شیرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در هوای حار حذر کند و بدن را به آب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشوید و در آب سرد در آید و ذرور این ادویه استعمال کند گل ارمنی و مرتک و گلنار و توتیا و حنای سوخته و پوست انار مساوی کوفته بیخته بر مغابن بپاشند و یا بگیرند برگ سوسن و شب یمانی مساوی و بر مغابن و میان اصابع قدم بپاشند و اگر مواضع متقرح گردد هر روز به سرکه و آب اندک سرد بشویند و در آن مرهم عروق استعمال کنند و یا بگیرند شب یمانی و کزمازج برابر و کوفته بیخته به آب مورد سرشته طلا کنند و گاه باشد که بدبوی در جلد سر عارض شود و اکثر حدوث این در مشایخ و یا اطفال به سبب کثرت رطوبات و ضعف اعصاب ایشان می باشد و علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه بحب ایارج و حب بنفشه است و غذا مزوره نخود و مغز حب القرطم و بگیرند برگ سوسن و توتیا و مرداسنگ و جوزالسرو سوخته و وقاق کندر اجزا مساوی و کوفته بیخته به آب آس سرشته طلا کنند **خجندی** گوید که اکثر فساد بوی عرق به سبب فساد هضم ثالث و رابع عروقی و عضوی می باشد و گاهی از تأخیر غسل جنابت و حیض بود و از چیزهائیکه بوی عرق بدبو را قطع کنند مرداسنگ سفید کرده و

توتیای مغسول و برگ آس و توبال نحاس و گل سُرخ سوده و صندل و کافور مخلوط بعض آن بیعض دیگر است هر کدام که حاضر باشد و اما اکثر فساد بوی براز به سبب فساد عارض در هضم اول یعنی معدی می‌باشد و گاهی به سبب اخلاط ردیه حاده عفن در بدن بود یا از تناول اشیائیکه از خاصیت او این امر باشد و علاجش این است که بر جودت هضم صبر کنند و طعام نخورند تا آن که انهضام تام مفهوم شود و گرسنگی غالب گردد و شراب معتدل المقدار منتن براز ببرد لیکن چون کثرت آن نمایند بدبوی او زیاده کند و اما سبب نتن بول در اکثر سوءهضم ثانی‌ای کبدی می‌باشد و گاهی قروح کلیه بود و آنچه بدبوی بول را بالخاصیت ببرد کندر و سکبینج و مصطکی و بعض صغموغ و طرخونست و علاج صنان شرب اشربه حامضه مثل شربت تمرهندی و سکنجبین ساده و شربت انار و غوره و مانند آن بر برف سرد کرده است و تلئین طبیعت به آب انارین مشحومین به شیر خشت و شربت درد و نقوعات مشمشیه که در آن ریوند و گل سُرخ باشد و بعد تنقیه غسولات و ذرورات نتن عرق استعمال کنند و این دلوک آن را نفع کند مرداسنگ مربی به گلاب و کزمازج و توتیا مساوی سائده و اندکی کافور اضافه کرده در بغل بقوت بمانند قرشی گویند که صنان را مالش به مثل سعد و برگ سوسن و بیخ آن و آس سوده خصوصاً سوخته و توتیا و مرتک و شب و صبر و مر نفع کند از اینها به گلاب و مشک و کافور اگر با آن حرارت مفرط باشد خوشبو سازند و همچنین مشک و سنبل و گل سُرخ و برگ سیب مفرد و مجموع **ابن هبه الله** گوید که این زیره بوی بدن را خوش کند و سعد و ساذج هندی و فقاخ اذخر و گل سُرخ خشک هر واحد دو جزو صندل سفید سه جزو کوفته بیخته به گلاب و کافور سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده بر بدن بپاشند و به آبی که در آن گل سُرخ و مورد و مرزنجوش جوشانیده باشند بشویند و چیزی مزیل تر برای عرق بدبو از نوشیدن شراب و خوردن هلیون و حرشف نیست و از آنچه قطع بوی عرق کند مرداسنگ مربی و توتیا و صندل و برگ سوسن است و به گلاب بشویند **انطاکی** گوید که در تغیر بوی تنقیه خلط به فصد یا غیر آن نمایند بعد از آن اکثار شستن جلد به سرکه و مالش او به مثل مازو و گلنار و کافور و جوزالسرو و مرداسنگ و مرتک به گلاب و شب و مر و آب مورد کنند **طبری** گوید



بدبویی که در سرحدات شود بغیر جراحی از عفونت خلط و هم بود که زیرجلد سر حاصل شود و یا بخارات به سوی آن مرتقی گردد پس گرم شود و از جلد سر بعد فساد و گرمی خارج شود چنان چه خلط به عرق برآید و از آن بدبوی گردد و اکثر این در اطفال به سبب کثرت رطوبت و قلت ریاضت و در مشایخ به سبب فساد رطوبت و قلت حرارت حادث شود و علاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلاست برگ سوسن یک درم مرداسنگ یک دانگ توتیای کرمانی یک دانگ پوست شجر صنوبر دو دانگ جوزالسرو سوخته یک دانگ دقاق کندر دو دانگ همه را سائیده به شراب زمخت حل کرده بر سر طلا نمایند و برای او طلای دیگر است بهتر از آن و این علت را مع قطع بدبوی آن زائل کند بگیرند مر صاف کندر هر واحد نیم درم سماق یک درم و باسند و به زیت یا دیگر روغن های گرم حل کرده بر سر طلا کنند و این بزودی بد کند و از آنچه در آن استعمال کنند آب مطبوخ این ادویه است بگیرند جفت بلوط و گلنار و پوست انار و مازوی سبز و برگ علیق و مویزج و برگ کبر و برگ حنا و در آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سر ریزند و سر او را بشویند و عقب آن سرکه که در آن اندک نوشادر حل کرده باشند استعمال کنند و این الطف چیز است که استعمال او در این علت دیده ایم **ایضاً** او گوید و گاهی بعض مردم را جلد و عرق ایشان بدبو گردد و این اکثر زیربغل و زیر پایها بود و چون عرق کنند و این بدبوی بر انواع مختلف بود و هر واحد از آن مناسب خلط موجب او بود پس آنچه مثل بوی الیه محله باشد آن از عفونت رطوبات نمسه و سمه بود که در آورده افتد و گرم نشود پس چون ترشح کند و به عرق خارج شود به آن بو بعینه مودی گردد و آنچه بوی او مثل بوی ملخ مالحه باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجه عفته بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوی سیاخ باشد آن از رطوبات مالحه بود که احتداد و عفونت یافته غیر آن که کمتر از آن بود که مورث حمیات گردد و بوهای دیگر بسیار است که چون این اخلاط مذکوره با یکدیگر مرکب شود ظاهر گردد پس بوی بغل معروف بصنان است و بوی جلد بدفرو بوی قدمین بمفس و علاج این همه قریب یکدیگر است و ابتدای علاج این آن است که طبیب بقوت مریض و مزاج او نظر کند اگر متحمل استفراغ باشد ماءالاصول تا هفت روز بنوشاند به عده استفراغ او به مطبوخ

افتیمون کند و بعد از چند روز تنقیه سر بحب قوقایا کند و بعد از آن احشای او را مثل جگر و طحال و معده مس کند اگر در آن فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کند تا هضم او جید گردد که بعد جودت هضم بوی عرق و جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او به سوی جهت مخالف مقابل خلط موجب این بدبوی هر خلط که باشد و بعد فراغ از این به سوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او عود کند و از اطعمه که بول و براز و عرق را بدبو گرداند مثل انجدان و حلتیت و محروث و زرده بیضه و حلبه اجتناب نماید و بر اطعمه که از سرکه کهنه و شکر و زعفران و بچه مرغ و تیهو و مانند آن ساخته باشند از آنچه خون صحیح پیدا کند و به سرعت هضم گردد متوجه شود و بعد فراغ از این جلد و بغل و قدمین او را اولاً این طلا کند بگیرند برگ سوسن و بیخ آن و گل سرخ و پوست عدس و شحم انار و طلع خشک و در شراب خوشبو یکشبانه روز تر کند به عده هم وزن شراب آب بر آن ریزد دو جوش و بد به عده مریض را در حمام بنشانند تا عرق کند و آب بر خود نریزد و عرق او را پاک کند پس بر بدن او آن آب بریزد و بدان بغل و زیر قدم او بمالد و در خانه سرد آن را بیرون آرد و ساعتی بدارد به عده باز به سوی حمام ببرد و بر آن آب نیم گرم بریزد بعد از آن بر بدن او دو سه روز این دوا بریزد بگیرد زرنب و اشنه هر یک دو درم پوست ترنج یک کف و به گلاب بجوشاند تا قریب مهرا شدن بر سد به عده آن آب را صاف کرده در ظرف پاک اندازد و بر آن گلاب و اندک مشک و قدری کافور اندازد و با هم آمیزد و مریض را درحمام داخل کند و عرق آورد و بدن او پاک نماید پس این آب بر آن ریزد و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالد و بعد آن آب نیم گرم بر آن بریزد که به این تدبیر بوی جلد و بغل او خوشبو گردد و از آنچه بوی بغل و زیرقدم قطع کند توتیای کرمانی و مرداسنگ و مر صاف و خاکستر جوزالسرو و خاکستر خرنوب نبطی و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور است و آنچه برای ملوک بهر قطع بوی بغل و زیرقدمین بسازند این است که بگیرند توتیای کرمانی و اقلیمیای فضا و مرداسنگ مربی و خاکستر جوزالسرو و پوست انار و همه را در شیر خرگوش اگر یافته شود والا به گلاب و آب پوست شجر کافور سرشته تا ده روز خمیر کنند به عده به گلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از آن آب خوشبو بچکد پس هرگاه احتیاج به قطع بدبوی بغل و قدمین افتد آن موضع را بدان آب

بمالند که بدبوی را به الکل قطع کند بعضی اوائل ذکر کرده‌اند که آن بساست که از عضو و عرق بوی بد البته قطع کند بغير ضرری که عضو را لاحق شود و ابوماهر جارشى ترکیب داده که هر که را بوی جلد او بدبو بودی بعد تنقیه و اصلاح غذا آن را می‌داد این نسخه اوست هلیله سیاه به روغن بادام بریان کرده بیست درم زرنب و برگ شجر مریم هر واحد سه درم مصطکی و قرنفل و کندر هر واحد پنج درم طالیسفر و نارمشک هر واحد چهاردرم برگ فرنجمشک برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم عود غرقى یک درم همه را کوفته بیخته به عده غسل به قدر حاجت گرفته به شراب برهم زنند تا منحل گردد پس به آتش نرم بجوشانند و کف او بردارند تا صاف گردد به قوام آورده از آتش فرود آرند تا سرد گردد و بدان ادویه مذکوره به سرشند بسرشتنی رقیق اگر فصل سرما باشد و غلیظ به سرشند اگر زمانه گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش دواى عجیب است بوی جلد و بغل را قطع کند **ایضاً** بمقامی دیگر می‌نویسد که گاهی تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر آن مردم فربه را حادث شود که در اعضای ایشان شکنها باشد از فربهی و سبب این عرض شور یا عرق عفن است که از اخلاط عفنة حریفه منحل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا استحمام نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آن واضع متعفن شوند و بخراشند پس گاهی خشک ریشه گردد که زیر او ریم شود و بوی بد آید و نکایت بزرگ گردد و سبیل علاج کسیکه از مثل این علت بترسد این است که از حرکت کردن در تابستان منع کنند و امر به نشستن در آب سرد در هر روز یک بار نمایند و فصد و استفراغ ماده کنند بعد از آن در آن موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ سوسن خشک دو درم توتیای بصری سه درم گلنار و گل سرخ و گل ارمنی هر واحد یک درم و نیم حنای سوخته و پوست انار هر واحد دو درم حضض دو ثلث درم کافور یک دانگ و همه را سائیده به سرکه سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بدارند و هرگاه اراده استعمال او باشد به سرکه و گلاب آن را حل کنند و بر موضع طلا نمایند و اگر خواهند که به طریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند و بر موضع آن را بپاشند و این را ذرور عرقی نامند غیر آن که ابوعمران موی بن سیار اختیار کرده

که قرص آن سازند تا اجزای آن مختلط گردد و من به طریق ذرور و قرص آن را تجربه کردم و قرص را نافع تر یافتم و هرگاه موضع متفرح شود به سرکه بشویند و مرهم عروق به سرکه در آن استعمال کنند و نسخه آن این است بگیرند عروق اصفر یک درم مرداسنگ یک و نیم درم سفیداب یک درم و ثلث درم و همه را خوب بسایند و موم روغن به روغن گل سازند به عده بر آن این ادویه اندازند و آن بر آتش باشد بعد از آن فرود آرند و بگذارند تا نیم گرم بماند پس در هاون انداخته تسقیه به سرکه دهند و بسایند تا ممکن بود تسقیه از آن دهند و استعمال کنند **گیلانی** گوید که ادویه متناوله که در خوشبو کردن بوی جلد نفع کنند گاه این فعل به سبب تخفیف مبعده بهر مواد از قبول عفونت مفسد راحه نمایند مثل سلیخه و گاه این فعل تنفتیح مسام کنند تا در آن رطوبات محتبس نگردد و بوی فاسد نشود مثل کرفس و گاه این فعل کنند بباز گردانیدن مواد عفنه از جهت جلد و آن مثل هلیون است که این رطوبات عفنه را به سوی جهت بول حرکت می‌دهد و اما ادویه مستعمله از خارج اکثر آنچه این فعل کنند بتسدید مسام و تکثیف جلد نمایند پس در آن آنچه راحه آن را فاسد کند نافذ نشود فلهدا می‌باید که تکثیر از این ادویه نکنند تا از تولید او حمیات را ایمن باشند **صفت** دوی مرکب نافع بگیرند مورد خشک و صندل سفید و سعد و قصب‌الزریره و پوست ترنج و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و گل سرخ و سک و سنبل و شب مساوی الاجزا و کوفته بیخته بر بغل استعمال کنند و گاهی در این اندک کافور افزوده می‌شود و بدانند که این مرض سهل‌العلاج است الا آن که اگر علاج آن کنند استتباع او امراض دیگر کنند و مرداسنگ را چون در سرکه حل کنند و بر بغل طلا کنند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم است که مورث مرض نگردد و خصوصاً آن که اکثر مواد قلبی از اینجا مندفع شود و شخصی را دیدم که این دوا استعمال کرد و این مرض زائل شد و امراض بسیار به سوی آن متوجه شد و یکی را بصر به الکل در اندک مدت بغیر ظهور رمد یا ورم و وجع در چشم زائل شد و ضعف او زیاده شد تا آن که بصر از آن زائل گردد و اولی آن است که برای دفع صنان اغتسال و تطیب استعمال کنند و بر همین اکتفا نمایند و اگر ممکن باشد به مسهل لطیف و تسکین اخلاط بدن و تبدیل مزاج به اغذیه و اشربه مناسبه و تناول چیزی که

بوی بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو و از فواکه مشمش و از به قول کرفس بعد از آن شستن بدن و مالش او به آس و شب و برگ سوسن و صندل و طلا به آب نمام و مرزنجوش و برگ سیب کنند **بعضی** متأخرین می‌نویسند که در صنان ارسال زلو در هر ماه لازم گیرند تا ماده جمع نشود که باعث عفونت گردد و استعمال ادویه مطیب مثل جوهر لوبان که بالخاصیت در اصلاح مخصوص اند بخورا و غسولاً به کار برند و اغذیه جیدالهضم و صالح الکیموس را غذا کنند تا خلط ردی زیاده نشود و اینحب خیلی مفید است گل سرخ برگ مورد زرد ورد آشنه هر یک نه ماشه مازو سه عدد سفیده کاشغری مرداسنگ آهک آب نادیده هر یک هشت ماشه صندل سفید سنبل الطیب گل قیمولیا هر واحد یک توله همه را در گلاب صلایه کرده حبها برابر فندق بندند و هر روز سه چهار بار به آب یا گلاب سوده ضماد سازند و برگ انار و برگ ریحان در خارش تر در سرکه و آب جوشانیده در روز چند مرتبه بغل را بدان بشویند و برای بدبوی میان انگشتان این ذرور به کار برند توتیای کرمانی مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته به سرکه تر کرده خشک نمایند و نرم سوده به استعمال آرند و اگر بدبوی جلد سر بسر کودکان و پیران باشد بدین دوا پوست درخت مازو و جوزالسرو کوفته ضم کنند و بر سر مالیده باشند و گویند که در صنان بهتر آن است که اول فصد کنند و به عده جهت تعدیل مزاج سکنجبین ساده و لیمونی و شربت تنبول و کدر و انارین و سیب و تمرهندی هرچه از اینها میسر شود در گلاب و عرق بهارنارنج و بیدمشک و صندل و شاهتره و نیلوفر و عنبر و عود و تنبول و دارچینی و قرنفل دهند و حمام متواتر در سردمزاجان و فصل سرما بسی مفید است و همچنین غسل به آب سرد بگرم مزاجان و موسم گرما و ضماد مرداسنگ و گل سر شو در گلاب آغشته بسیار نافع است و همچنین خاکستر مورد به گلاب و اغذیه کم فضله و خوش گوار دهند مانند گوشت بچه تزر و دراج و لوه و بچه مرغ بنان گندم سبوس دار و ترک خوردن چیزهای معفنه کنند

## هزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این نه گونه است یکی قلت غذا که مادهٔ فریبی است و عدم وصول بدل ما بتحلل پس بدن بکاهد دوم کثرت تناول غذای لطیف که از آن در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زودتر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد سوم اقتصار بر طعامیکه از آن خون نیک تولد نکند و طبیعت آن را جزو بدن نسازد چهارم ضعف قوت متصرفه در غذا چون قوت هاضمه یا جاذبهٔ اعضا به سبب فساد مزاج اعضا بنوعی از انواع سوءمزاج و بیشتر این به سبب سوءمزاج بارد بود یا به سبب سکون بسیار و ترک ریاضت که بدان سبب قوت جاذبهٔ اعضا چون خفته گردد و خصوصاً اگر طبیعت را عادت ریاضت و حرکت باشد که قوت جاذبه بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نمایند غذا را جذب نکند پنجم آن که طبیعت خون را که در بدن پیدا شود کاره باشد به سبب امریکه خون را به سوی فساد متغیر گرداند و بباعث آن طبیعت از آن بغض نماید و خون صفاوی کاره تر از رطب مائی بود ششم آن که در احشا آفتی باشد چنان چه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا به اعضا چنان چه باید نافذ نگردد یا طحال بزرگ شود و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار از آن بخود کشد تا بهرهٔ اعضا ببدن نرسد یا از جگر سودا جذب ننماید و بدان سبب و به سبب ضدیت سپرز با جگر قوت جگر را نیز سست نماید و مزاج او فاسد شود و در توزیع غذا فتوری رد نماید هفتم آن که کرم دراز و حبالقرع در معده و امعا متولد شود و از طعامها هرچه خورده شود غذای خود سازد و بدان سبب اعضا را نصیب تام نرسد هشتم تنگی مسام و منافذ غذا به سبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن از اکتناز که سرما و گرمای مفرط این فعل کند یا دوام رباط مسدود مسام و مجاری پس غذا در آن منجذب نشود و گل خوردن و غلبهٔ خشکی از اسباب آن باشد نهم کثرت تحلل پس آنچه از غذای به سوی اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکه متفرق گردد چنان چه به سبب گشادگی مسام و از ریاضات سریعۀ و هموم و غموم و کثرت جماع و امراض محلله عارض شود و تشخیص هر یک از این اسباب مذکوره وجود آن سبب است و **بدانند** ابدانی که در زمانۀ اندک لاغر شود فریبی به سوی ایشان در زمانۀ اندک عود کند و آنان که در زمانۀ دراز لاغر شوند بمدارا بحال فریبی باز آیند و در زمانۀ دراز به سبب ضعف قوت آنها از استعمال غذای کثیر

و عدم قدرت تصرف در آن و قابل‌ترین ابدان برای تسمین آن است که جلد آنها سست و قابلتر برای تمديد باشد و از آنچه انسان را محتاج بنفرت از لاغری گرداند آن ضعف است به سبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیای صلب و از انفعالات نفسانی مثل غم و هم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضاً غذای او در رگهای او محتبس شود و نافذ نگردد پس عفونت پذیرد و فربهی را نیز مضرتهاست که مذکور گردد و فربهی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست مادام که فربهی ضرر خود پیدا نکند مکروه نبود زیرا که حیات بحرارت و رطوبت است لیکن واجب است که احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروه دارند و اگرچه آفت ظاهر نشود **انطاکی** گوید که هزار در اهل اقلیم اول و ثانی غالباً جبلی بود مثل سمن در اقلیم ششم و هفتم به عده آن یا مزاجی باشد مثل آن که نزد استیلای مره صفره و مره سودا بود و یا یکی از آن هر دو و اگرچه بلا احتراق باشد و یا عارضی باشد و اسباب موجب آن بسیار است یا غذائی بود و آن سه قسم است یکی قلت آن دوم لطافت آن مع وسعت عروق سوم رداءت آن که برای اخلاف و تشبیه صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قوای آنها از جذب غذا به سوی آنها و یا نفسانی باشد و اعظم آنها هم است پس غم پس اهتمام به مثل سیاسات ملکیه و مناظرات علمیه و تحصیل مثل اموال و یا خارج از هر سه اسباب مذکوره مثل افراط در ریاضت و مثل حد او از صناعات محله و از این قبیل است وجود دیدان به عده هزال یا طبیعی است و علامتش قدرت بر جماع است و نشاط و صحت اعضا و امتلای عروق و یا مرضیست و علامتش سقوط قوتها و جفاف و رقت شعر است و موجبات هزال مطلقاً در بحث سمن مفرط مذکور گردد **علاج** اولاً ازاله سبب مهزل کنند بدان چه در مقام هر واحد مسطور است که بعد از زوال سبب اشربه و ادویه و اغذیه مسمنه استعمال نمایند به حسب حاجت و جهت جذب غذا به اطراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و به آب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغن‌های مرطبه قلیل المقدار بمالند و در این باب جامهای گرم نظیف پوشیدن و به آرام و سکون کوشیدن و عطریات بوئیدن و بعیش و بازی گذرانیدن و با معشوقه دلربا یکجا خوابیدن به شرط قلت جماع اثر نام دارد و کثرت تغذیه و استعمال ماءالجبن و

ماءاللحم و اكل فواكه و خواب معتدل و اختيار رياضت قليل بر سبيل تفرج و معجون لبوب و حلويات و شير و برنج و شكر همه مسمن است و از اغذيه كه مخصوص به اين كار است هريسه و حلیم و كله و پايچه و گوشت طيور مسمنه چون ماكيان و بط و كبك كباب ساخته و نان سميد و امثال آن هرچه مرطب و مغلظ و جيدالكيموس است و در تناول اغذيه رعايت هضم واجب دانند در اين صورت گوشت بره و بزغاله بهترين اغذيه است كه ثقل ندارد و بدن فربه می‌سازد و تكثير غذا بغايت موثر است به شرط هضم بالجمله چه در دوا چه در غذا رعايت معده ضروري دانند و به حسب احتمال او ادويه و اغذيه استعمال فرمايند **ذكر ادويه مفرده و مركبه** كه بدن را فربه كند چون زن حجر بقر از ثمن درم تا ربع بجلاب و بشریت سيب هر صبح و زيادتی نور قمر قبل دخول حمام بخورد و بعد خروج از حمام شورباي ماكيان يا شورباي لحم گوسفند بنوشند بنوشد تسمين نيك كند و مجرب سويديست و شرب به آبي كه نخود در آن تر كرده باشند نيز در تسمين بدن مجرب اوست و كذا نوشيدن آب آهن و كذا شير زنان مجرب خود نوشته و گوید كه بگيرند بيخ نفل و فعلهای كوچك كنند و يا بكوبند در ديگ انداخته از آب پر نمايند و در ته ديگ ديگر سوراخ باريك بسيار كرده بر دهن ديگ اول نهند و به آرد و موی هر دو را وصل كنند و بگيرند مویز و در ديگ ثاني يعنی سوراخ دار انداخته سر آن نيز به آرد و موی بند كنند و زير ديگ اول آتش معتدل نمايند تا آن كه آب فانی شود پس مویز گرفته خشك كرده هر روز يك مویز بخورند كه در تسمين تجربه كرده‌ام و ايضاً از تجارب خود نوشته كه دواي مسمن از اول ماه تا چهارده روز در زيادت تور هلال استعمال كنند كه بزودی فربه گرداند و دوايي كه برای فربهی شخصی مرتب سازند واجب است كه در خوردن اندك يا بسيار از آن کسی ديگر را شريك نگردانند بلكه هر كسيكه بر اسم او مرتب سازند آن را بخورد و بخيل كه آن روئيدگی است و در قروح می‌رويد و اكثر برگ او سه عدد می‌باشد آن را كوفته آب او بيفشردند و هر كه اراده فربهی كند صد درم از آن آب با يك و نيم اوقيه شكر عراقي بخورد كه اسهال خوب می‌آرد و عقب آن فربهی نيك پديد آيد و بوی اين روئيدگی مثل بوی خيار می‌باشد و مجرب اوست و شير گاو تازه و شير بز تازه و لبأ و شير گوسفند و امتصاص انار شيرين بعد طعام و خوردن



نان سفید تازه و خوردن مویز و کذا پوست جو به شکر و کنجد مقشر به شکر به مرآت کثیر و اختلاط آب سبوس  
گندم در ادویه فربهی و خوردن بوزیدان در حریره و در سفوفات مسمنه و کذا حب قفل و کذا مسکه و مالش آن و  
کذا کرسنه بریان سوده به عسل آمیخته هر روز به قدر جوزه و کذا بیخ یبروج تا نیمدرم و کذا قمح و کذا مغز  
حبالمحلب و کذا سنبل هندی و کذا صمغ بادام و کذا حی العالم با مصطکی و انیسون آمیخته و کذا فوه بصری و  
کذا ترنجبین بدن اطفال را و کذا انزروت با خربزه بعد خروج حمام و کذا سخالۀ طلا و کذا شقاق و کذا سمید گندم  
و نشاسته به شیر تازه پخته و کذا لعبت بربری و کذا دارفل و کذا بلوط و کذا مویز و کتیرا و کذا حلبه به آرد  
گندم پخته و کذا سورنجان و کذا مقل مکی و کذا ابریشم و کذا قنطوریون دقیق چون استفراغ بدن بدان نمایند و  
کذا لحم درل و شحم آن و کذا هلیون و کذا موز و کذا غبیر او کذا صمغ عربی و کذا کتیرا و کذا کرم قز خشک  
سوده سه درم با حریره آمیخته و کذا تخم شاهسفرم و کذا بسدد کذا تخم بادرنجبویه و کذا پوست گندم و کذا حب  
بطم و کذا روغن خشخاش هر واحد مسمن بدن است و به قول ملکی و غیره اگر تودری را در آب یکشبانۀ روز تر  
کنند به عده در خرقة کتان بسته در آرد گندم نهاده نان او در قرن بپزند بعد از آن برآورده و باریک سائیده با آرد  
سفید و شکر پخت بخورند فربه گرداند و به قول اسرائیلی اگر نقوع عذبه هفت روز بنوشند به عده قرص مبرد  
مستعمل و ورق استعمال کنند به عده دوغ گاو تازه روز بنوشند بعد از آن دوغ گاو بنان سفید خشککوفته بیست  
روز بخورند بدن را فربه و لون را حسین گرداند و به قول رازی برنج به شیر تازه پخته به شکر خوردن بدن را فربه  
کند و به قول ابن ماسویه آرد باقلا و آرد نخود به شیر گوسپند پخته به شکر خوردن مسمن بدن است و به قول  
هرمس آرد سفید بشحم یا الیه آمیخته ماکیان را بخوراند تا خوب فربه شود به عده ذبح کرده سر او بریان کرده  
بخورند و بگیرند چربی او و گداخته پوست و شکر بدان آمیخته ماکیان بخورند و روغن آن بنوشند و دیگری را  
شریک در این نسازند خوب فربه گرداند و به قول مدائنی اگر خصیه بز نر در تنور خشک کنند تا مثل سویق بماند و  
سائیده آرد عدس سفید ده چندان آن بیامیزند و همه را در روغن گاو بپزند و در آن اندکی نانخواه آمیخته هر روز

پنج درم بخورند به سرعت فربه گردانند و اگر زرشک و تخم کاسنی کوفته هر واحد پنج دروم عذبه کوفته ده درم همه را در آب گرم یک شبانه روز تر کنند و صبح صاف کرده با یک اوقیه شکر عراقی چهل روز متواتر بنوشند فربه کند و از مجربات ابن‌علی است و اگر حرمل را در آب تر کنند و در آن آب گندم تر نمایند و آن گندم را بماکیان بخوراند و بعد فراغ گندم ماکیان را ذبح کرده بخورند زود فربه کند و به قول **شریف** اگر ماکیان را کرمی که از قز جدا شود بخوراند تا فربه شود پس آن را ذبح کرده بخورند خوب فربه شوند و جبریل عوض کردم قز خوراندن چربی مرغابی به آرد سرشته بماکیان نوشته **حریره** مسمن بدن نخود و سفید در شیر تر کنند تا شیر را جذب کند پس خشک سازند و بیست درم یا ده درم از آن بگیرند و برنج و کشک جو و گندم هر یک دو درم و نان میده خشک ده درم همه را کوفته بیخته در شیر بپزند حریره مانند و بقند شیرین کرده میل نمایند در چند روز نفع کند **دوایی** که برای تسمین از مجربات اوستاد مرحوم است مغز بادام نشاسته کتیرا شکر سفید مساوی کوفته بیخته به قدر یک توله بخورند به عده شیر گاو که در آن ثعلب مصری و نارگیل جوشانیده باشند بنوشند **ایضاً** از تکمله هندی اسگند کنجد سیاه مقشر هر دو برابر بکوبند و قند سیاه برابر هر دو آمیزند و قدری ادراک نیز یار کنند و تا ده درم هر روز بخورند و بعضی موصلی بجای کنجد آمیخته و با شکر سفوف کرده نه درم با شیر گاؤ می‌خورند **روغن متسمن** تالیف حکیم مادالدین محمود بیخ بنفشه دو درم مغز پسته مغز حب‌السمنه مغز پنبه دانه مغز بادام شیرین هر یک سه درم مغز فندق مغز انجلیک مغز هند یا نه هر یک چهار درم مغز چلغوزه مغز حب الزم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا هر یک هفت درم چوب چینی ده درم موم کافوری پنجاه درم روغن دنبه تازه صد درم علی‌الرسم مرتب سازند و بعد رفتن در حمام کشیدن کیسه آن بر بدن در زمانیکه هنوز حرارت حمام باقی بمالند و بدن را از پارچه پشمی پوشیده دارند **سفوف** مسمن اسگند موصلی سیاه موصلی سفید هر سه مساوی در ده چند شیر گاو بپزند چون شیر جذب شود خشک نموده سفوف سازند و شکر برابر آمیخته هفت درم با شیر ماده گاؤ خورده باشند **معجون مسمن** که در تسمین بدن مجرب نوشته تودرین تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم

حبالمحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم حبالسمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل مقشر هر یک یک درم زعفران مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز گروگان مغز چیغوزه هر یک هفت درم ادویه کوفته بیخته با سه چند همه عسل مصفی مقوم به سرشند و در آخر اندکی عنبر اشهب و مشک تبتی اضافه نماید و این دوا مقوی باه نیزست **مسمن** عجیب‌الفعل در تسمین از حکیم علی بگیرند مغز بادام شیرین و جوز هندی فائق و مغز فندق و مغز پسته و جوز جندم مساوی و گاهی هم وزن یک جزو نشاسته و نیم وزن یک جزو کتیرا اضافه کرده می‌شود همه را خوب سائیده دو چند همه شکر سفید فائق آمیخته بار دیگر بسایند و از جمله به قدر ده درم یا کم و زیاده حسب مزاج گرفته با یک رطل شیر تازه جوش خفیف داده بنوشند هر روز یک مرتبه یا دو مرتبه و تا چهل روز بر این مواظبت نمایند که این هزال زائل کند و بسهولت فربه گرداند و اثر او در بیست روز ظاهر شود **ایضاً** بگیرند عناب و مویز و هر دو را در آب نیک بخیسانند پس افشوده صاف کرده بپزند به عده مغز بادام و خشخاش سفید و مغز تخم کدو و صمغ عربی همه بریان کرده سوده اندازند و باز اندکی بجوشانند و روغن بنفشه و روغن ماکیان فربه آمیزند و بجوشانند تا همچون حلوا شود پس گلاب بر آن پاشند و بجنبانند تا روغن جدا شود آن حلو بخورند و آن روغن بر بدن مالند و بعضی روغن را جدا نمی‌کنند و صرف آن را می‌خورانند **اقوال اکابر** شیخ می‌فرماید واجب است که نظر کنند که کدام سبب در هزال مریض از اسباب هزال است پس علاج و ازاله او کرده شود مثلاً اگر غذا غیر مولد خون غلیظ قوی باشد آنچه مولد او باشد اختیار نمایند و اقتصار نکنند بر غذائیکه خون محمود فقط پیدا کند چه گاهی رقیق سریع‌التحلل پیدا شود و اگر قوت جاذبه در اعضا کسلان باشد تحریک و تقویت او نمایند و نگاه بسوءمزاج کنند اگر باشد تبدیل او نمایند و مالش بدن بعد بیدرای از خواب از منبهات قوت جاذبه است و گاهی احتیاج بمنع غذا از جانب دیگر و جذب او به جانب مهزول افتد چون هر دو جانب مختلف باشند مثل آن که یکدست لاغر بود و دیگر فربه پس احتیاج شود به بستن فربه مبتدی از اسفل بستنی غیر شدیدالایلام بلکه به قدریکه مجاری را تنگ کند و غذا از نفوذ منع نماید و به موضع قسمت رجوع کند و به جانب

دیگر جذاب شود و جاذبه بمالش تنبیه یابد و خصوصاً به روغن مثل زیت به اندک موم گرم کرده بدلک غیر مجفف و هرگاه فصوص ملتهب شود ترک نمایند بعد از آن اعاده کنند هرگاه ساکن شود و اگر منافذ منسد باشد بگشایند و اگر بدن شدیدالاکتناز بود و بدانسبب مسام منسد باشد بترطیب ارخای آن نمایند و اسخان بمسخرات از متناولات و حرکات بدنی و نفسانی کنند اگر سردی تخفیف از کرده باشد و تبرید و ترطیب اگر حرکزد لرز باشد و بهترین چیزی که بدان تسخین عضو غیرقابل فریبهی به سبب سردی کنند آن است که دلک نمایند پس بر آن دوی محمر نهند و اگر سبب هزال طحال باشد معالجه طحال کنند و اگر هزال به سبب دیدن باشد قتل و اخراج آن همه کنند بدان چه در باب آن مذکور شد و آسایش و تنعم و بستر نرم و سکون در سایه و نشاط و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه و دفع فضول نیک گردد این مبدأ اسباب فریبهی است و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جیدالکیموس قوی مولد خون متین است چون هضم شود مثل هرائس و جوزابات و برنج به شیر و گوشت بریان به سبب آن که در آن از قوت لحم محتبس بود گوشت سخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سست منفش غیرثابت پیدا نماید و گوشت بط فریه و گوشت ماکیان همچنین و گوشت کبک در این باب بلیغ النفع است و همچنین لبوب به شکر و حمام بعد طعام شدیدالجذب برای غذا به سوی بدن و مسمن است لیکن صاحب او در مرض حدوث سدد در جگر او بود خصوصاً چون طعام او طعام صاحبان طالب فریبهی باشد و کذلک سنگ گرده و مثانه کثرت نماید هر کسیکه این سزاوار بود و اولی کسانیکه این سدد و سنگ ایشان را کثرت نماید کسی است که در خلقت تنگ عروق باشد و هرکس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی زیر پهلو احساس نمایند مفتحات سدد کبد معروف بنوشند و قبل طعام ایشان کبر به سرکه و غسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آن که ثقل زائل شود و بهتر حمام آن است که بر هضم اول باشد و طعام منحدر شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلافصل از اسباب فریبهی است و بهتر مسمن حمام است برای اکثر مردم و خصوصاً کسانی که ایشان در حال مثل زبول باشند و باید که استحکام بر اول هضم باشد اعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا به اعیانها و برای حار مزاجان دوغ مرتب از رائب

غیرترش دهند و از حیل‌های تسمین حبس خون بر عضو است به بستن عضوی که مقابل او در جانب دیگر باشد چنان چه سابق ذکر آن کردیم و زیر عضو ببندند از جائیکه غذای به سوی آن می‌آید چون فربه باشد یا فربهی او غیرمطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سلیم باشد پس نزد رسخ بر بندند و یا عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد بر بندند و از مسمنات آن است که تعلق بریاضت دارد و آن هر ریاضت لین بطی است و همه این معتدل باشد بعد از آن سریع خشن قلیل معتدل در صلابت و لین و خصوصاً دلک چنان چه بیان کرده شد تا آن که جلد سُرخ گردد و بعد از آن ریاضت به اعتدال کنند و استحمام قصیر نمایند پس مسح بدن او کنند و مالش بدلك یابس نمایند به عده استعمال لطوخت مسمنه کنند و اکثر آن روغن‌های شیرین بود به اندکی موم اگر احتیاج این باشد به سبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین چیزی است که رعایت آن واجب بود چه گاهی هزال به سبب اینها باشد و از مسمنات لطوخت است که بعد تحریکات اعضا و تحمیرات آنها استعمال کرده می‌شود مثل زفت تنها اگر بسیار سائل بود یا در روغنی گداخته به قدریکه آن را سائل گرداند برای لطح و گاهی تنها که قریب از آتش کنند بر جلد استعمال می‌کنند تا آن که بگدازد به عده بچسپانند و بردارند چون سرد شود که این جذب غذا به سوی عضو کند و در آن حبس او نماید وقوت جاذبه را تنبیه کند و سردی را زائل گرداند و اگر به سبب ضعف قوت یا انسداد مسام در جلد باشد و آن را لزوجت و شخونت دهد و مسام بر آن مسدود سازد پس تنبیه قوت جاذبه کند و هر قدر که جزوی از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل نشود و واجب است که در تابستان یک مرتبه در روزیکه استعمال کنند استعمال نمایند و در زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بر آن به سرعت که آن را سُرخ گرداند بنفخ آن او را یا بطوء آن پس اگر در این سرعت در ترک او بر آن مبالغه نکنند بلکه به سرعت آن را بردارند بلکه گاهی کفایت کند که آن را بردارند هرگاه بچسپانند گرم و آن سرد گردد و گاهی نفع کند تقدیم دلک سریع خشن صلب بر زفت به عده طلا کنند و یا بشاخ خیزران بزنند مستوی و خصوصاً به روغن چرب کرده بضریات تا آن که سرخ گردد و منتفخ شود بعد از آن توقف کنند بهر آن که به ادنی در دلک و ضرب تحلیل کند به عده زفت بر آتش به اعتدال گرم کرده بچسپانند پس هرگاه منجمد

شود و سرد گردد دفعهٔ بردارند و بهتر آن است که قبول زفت بر آن مائل بحرار و اندک لذع بریزند به عده زفت به کار برند و آبهای کبریتی و قیری نیز جذاب غذا به سوی ظاهر است **جالینوس** گفته دیدم که نحاسی به این تدبیر غلام لاغر را نهاد و عجز را فربه ساخت پس سرین او در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل او روغنی از روغنهای مسده به اندک حرارت استعمال نمایند و اگر آب سرد استعمال کنند و احتمال او بر همه بدن یا بر عضو کند عمل آرند و بهتر اوقات برای این وقت برداشتن لطوخ در مجذوب است پس قریب است که قوت احالهٔ او بخون گرداند و واجب نیست که از علاج بگریزند چون طول کند و فائده نشود بلکه لازم است که مواظبت بر آن نمایند بخرقها و ریختن آب گرم پس بدلك از دست پس زفت و گاهی احتیاج جذب خون بغیر دلک به ادویهٔ محمره مثل عاقرقرحا و کبریت و مثل ثافسیا افتد و از اعضا بعضی اعضائیسست که در تسمین آنها احتیاج بغذا زیاده‌تر از معتاد افتد زیرا که بیشتر از معتاد از آن بتحلیل رود و آن محتاج برای سمن به سوی فضل باقی باشد لاسیما که دلک تحلیل کند و **اکنون** وارد میک و نیم ادویهٔ متناوله و حقنها را و اما ادویهٔ متناولهٔ پس غرض در آن از قوای ادویهٔ هضم و حبس غذا در معده و در امعا اندک بقوت ماسکه است و تنفیذ او در عروق و به سوی جهات کبد و این فعل مدرات معتدله کنند و خصوصاً چون در طعام و بعد آن بمدت اندک آن را بنوشند بعد از آن احتیاج شود به اجماد او در عضو و این فعل ادویهٔ مبرده و مخدره کند مثل بیخ و مانند آن و ادویهٔ بالخاصیت و آن اصل قولیست و از انجمله برای معتدل مزاجان این است که بگیرند مغز بادام و فندق مقشر و حبهٔ الخضرا و پسته و شهدانج و حبالصنوبر کبار و به عسل سرشته بنادق به قدر جوز سازند و هر روز از آن پنج جوزات تا ده عدد بخورند و بالایش شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند **ایضاً** دوی جید مسمن و محسن لون بگیرند یک مکوک آرد سمید و پنج اوقیه انزروت و به روغن گاو هر دو را لت کنند و از آن اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و بندق مقشر و حبهٔ الخضرا و کنجد و خشخاش مساوی کسیلا نصف یک جزو فانید هم وزن جمله هر صبح و وقت خواب تا بیست درم به طریق سفوف بخورند **ایضاً** از کندی بگیرند ربع کیلجه از

خروج مقشر و باریک بسایند و بر آن دو رطل شیر تازه انداخته به آرد گندم به قدر حاجت به سرشند و از آن اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مدحج کوچک از بیخ پرشرط زده تا سوراخ شود بسازند هر قرص به قدر اوقیه یا نصف و نان بپزند و خشک کنند و هر روز دو قرص سوده بخورند **تدبیر جید** برای هزال حادث به سبب خوردن گل و سدد نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویزجید و بر آن چهار وزن آن آب اندازند و بپزند تا بنصف رسد و بر هر قفیز مویز دو رطل خبثالحدید و یک کف نانخواه و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون در دو سه روز بجوش آید صاف کنند و بر ناشتا مقدار نیم رطل از آن بنوشند و بعد سه ساعت نان بکامخ کبر و گندنا بخورند و بالای آن بینند قوی به قدر یک رطل بنوشند بعد از آن چون هفت ساعت بر آن بگذرد گوشت فربه بخورند و بینند تند تا سه رطل بیاشامند که این در قوی مزاجان از مهزولان فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کتیرا و تخم خشخاش و جوز جندم و به همنین و کبر و کهربا و زرنباد و مغاث هر واحد سه درم و نیم و کوفته در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من پوست گندم بر آن اندازند و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و از آن حریره به شیر و روغن و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خربق بیست درم و کتیرا چهل درم و زرنباد سی درم و کوفته بیخته بگیرند مثل مثل ثلث همه نان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضاً مثل ثلث آن شکر سلیمانی و از آن هر روز بوزن بیست درم در شیر گوسفند و افشرده انگور هر واحد یک رطل بگیرند و از آن حریره ساخته بنوشند و **مفرد مسمنات معتدله** لبوب است و آردها و گوزگندم و کسیلا خصوصاً با پوست که آن با وجود این نفع نفخ پوست بشکند و حب السمنه لیکن این در معده تا دیر می ماند و مغاث و زرنباد و به همنین و جمیع ادویه محرک منی مثل بلبوس و گندنا و کرسنه و لوبیا و از ادویه که قریب خواص است این است که بچه مگس عسل و خشک کرده بسایند و اندک از آن به سویق آمیخته بنوشند و از این قبیل برای محرورین از تدبیر جید این است که بگیرند دوغ جغرات شیرین که جمود او به شدت نباشد و نه ترش بود و دهنیت او دور کنند تا نافذتر و خفیفتر گردد پس مهزول آن را نیم رطل بنوشد و بر آن سه ساعت توقف کند تا آن هضم

گردد بعد از آن هم وزن او مرتبه دیگر بنوشند و تا عشا طعام نخورد و غذای او بچه ماکیان فربه باشد و اگر متحمل شرب شراب رقیق ایض بود بنوشد و اگر قبل عشا بر این استحمام نماید و قدح بیند رقیق صاف بنوشد بعد از آن خارج شود و طعام شب بخورد بهتر باشد دیگر بگیرند نخود در شیرگاو یکشبهانه روز بخیسانند و اگر تجدید شیر بر آن کنند و اکثر از این در آن بپرورند جائز بود و بگیرند برنج شسته سفید و تخم خشخاش کوفته و گندم و جو جریش هر واحد سی درم و نان میده خشک و شکر سفید هر واحد سی درم بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده و هر روز سی درم از آن به شیر تازه و یا روغن گاو بپزند و بنوشند و بعد آن در آبن به قدر تحلل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و به آهستگی بجوشانند تا آب برد دو بر آن یک اوقیه فانیذ و یک اوقیه روغن گاو یا روغن کنجد انداخته یک جوش داده بنوشند و یا بگیرند آرد نخود و باقلا برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید بنوماش مقشر هر واحد نیم جزو گندم کوفته کنجد مقشر نصف جزو شکر دو جزو و حریره به شیر گوسفند ساخته صبح بنوشند و یا بگیرند بزرالبنج و در آب خوب بجوشانند و از آن آب بقوت صاف نمایند به عده در سایه خشک کنند و در میان آرد سرشته در تنور بر خشت نان بپزند و هرگاه سرخ گردد از آن نان برآورده آن تخم را بسایند و دو مثقال در یک رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب سه کف از آن بخورند

### دوای عجیب

بگیرند بزرالبنج و یکشبهانه روز در آب تر کرده بشویند و خشک کرده به روغن گاؤ خوب لت کنند و بریان کنند بمقداری که سائیده شود و بر آن چهار وزن آن بادام مقشر و هم وزن آن جوز و مثل آن شکر اندازند و از آن وقت خواب پنج درم بخورند و ایضاً محرورین را کاکنج و ایضاً اینچنین مردم را باید که طلا بزفت کنند و در هر سه چهار روز یک بار به طریق معلوم و منجمله آن برای مبردوین این قیمحه است بگیرند خربق سفید تودریین تخم خشخاش هر واحد دو درم بورق حب الصنوبر هر واحد سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزرالبنج عاقرقرحا



خولنجان به همین سفید هر واحد یک درم کسیرا پنج درم گندم سفید یک مکوک و گندم را در شیر تر کنند چندان که بالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بر آن روغن گاؤ ده قاشق بریزند و از آن هر صبح ده درم و هر شب ده درم بخورند و بالایش شیر بنوشند **دیگر معروف** حرف سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یک جزو کسیرا دو جزو زیره سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده به آب سرشته نان او در تنور بپزند و خشک کرده با هم چند آن نان میده خشک کرده بیامیزند و هر روز از آن حریره به شیر سازند و یا در شوربای چوزه مرغ فربه داخل کرده قبل طعام بخورند **شراب جید** برای ایشان بگیرند کسیرا پنج درم و در دو رطل شراب خوشبو که در آن ترشی نباشد بگذارند و سه قدح از آن صبح و شام و وقت خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او به سویق کنن نفع بشد و لعبت بربری در سویق ایشان را شدیدالفنع است تسخین و ترطیب آنها کند لیکن آن شدیدالحرارت است و از ایشان اصحاب یبس را معالجه بعلاج فربهی بمرطبات معلومه و تدبیر مدقوقان نمایند بعد از آن تدبیر کسیرا یبس او حرارت آورده باشد به تدبیر محروورین کنند و آن که همراه یبس او سردی باشد به تدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند و **اما حقنها** پس هر حقنه مسمن کلیه مثل شیر گوسفند و مانند آن نافع و خصوصاً چون در آن اندک بارزد حل کنند و بعضی از آن مرکب است که در باب ضعف باه ذکر کرده‌ام و از آن یک نسخه ذکر می‌کنم بگیرند سر بز فربه و آن را پاک کنند به عده خوب بکوبند و نیم رطل چکتی دنبه و دو رطل شیر با وی وجع نمایند و بگیرند گندم و برنج و نخود مهروسه هر واحد ربع رطل بعد از آن که این همه را جمع کنند و در آب مهرا سازند و صاف کنند و آن را آب آن را نیز بر اخلاط دیگر و همه را باز طبخ دهند در تنور تا آن که سر نیز مهرا شود و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت دو اوقیه و از آرد بادام و جو هر واحد یک اوقیه بدان حقنه کنند و بر آن خواب نمایند

#### در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن در این آن است که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این عام است بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا به سوی آن عضو و حبس غذا بر آن و تحویل او بر طبع آن بود و اینچنان چه معلوم کرده‌اند بدلک محمر بخشونت و به ادویۀ محمره پس بدلک که آن قویتر بود و بریختن آب نیم‌گرم پس طلا کردن بزفت باشد و قومی علق بریه را که آن کرم سرخ است در قوت زفت مقرر کرده‌اند و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده‌اند و بر این اعانت می‌کند توجه ماده به سوی آن به بستن راه از آن به سوی غیر آن و یا از مقسم غذای آن به سوی غیر آن و این همه دآن استهاند و بعض اعضا مختص به اعمال انداز اعمال حدید مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شد و گویند که اگر لب و بینی متقلص باشند باید که وسط آن را بشکافند و جلد را از هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب از آن شده باشد قطع کنند که دراز شود و تقلص زائل گردد **جرجانی** می‌نویسد که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلاً اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که از آن خون رقیق پیدا شود و یا خوردن طعامها بود که از آن خون بسیار تولد نکند تدبیر را بگردانند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب قوت هاضمه باشد تنقیه معده و تقویت آن نمایند چنان چه در مقامش مذکور شده و اگر سبب کسلانی قوت جاذبه اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و هر صبح که از خواب بیدار شوند به اعتدال بمالند و حمام و مالش روغن و آب گرم چنان که معلوم است و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را به اطریفیل صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حبالقرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر سبب تنگی منفذها بود حمام و مالش روغن و آبن فرمایند و عرق آورند و اگر سبب گشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دآن است که نشاط و خوشدلی و کامرانی و جامعۀ نرم و عطرهای موافق و گوشت بره بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوزهندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه

و بره شیرمست و چو ذاب نان با شکر و نیشکر و پنیر تازه تر و دوغ خاصه که نان در آن ثرید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و نیز و تلخ و از ترشی‌ها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آن مقدار باید که طبع را خوش کند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد بعد آن اندکی بخورد **صفت** حریره معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یک جزو از این نخود و یک جزو کشک جو و یک جزو نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افکنند چون پخته شود نان خشک کوفته و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد بخورند و پیش از آن که حریره خورند او را نیک بمالند چندان که اندامها سرخ شود و اگر یک جزو خشخاش و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته افزایند صواب بود **صفت** جوارش فربه کنند به همین سرخ و زراوند و کسیلا و حبه الخضرا و تودری سرخ و زرد و شهدانج و شونیز و پسته و پوست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را بکوبند و چند حبه مغسول و بریان کرده سوده به آن بیامیزند و به روغن چرب کنند و بمالند و به عسل به سرشند شربتی زنان را به قدر جوز با شیر تازه و مردان را به قدر بیضه مرغ به آب گرم

### در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حيله سازند که عضو فربه را لاغر نمایند یا هر دو به یک حال کنند و این چنان بود که مثلاً یک دست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول عصا بپیچند چنان که از سر دست آغاز کنند و تا زیر بغل همواره پیچند نه بسیار سخت لیکن چنان که غذا باز دارد تا در آن دست گذر نیابد پس آن غذا بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه به روغن زیت و به اندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هرگاه عضو گرم شود مالش موقوف کنند و چون ساکن شود باز مالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا از آن یکدست بازگردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی طلا کنند پس از آن که عضو را به آب گرم

بشویند و بمالیدن گرم کنند و غذا بدو کشند و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه مالند و گرم کنند و بر آن موضع نهند که می‌باید و چون سرد شود بردارند و نگاه کنند اگر عضو زود سُرخ می‌شود زودتر بردارند و اگر دیرتر سُرخ شود زود بردارند و باقی همان است که در قول شیخ مسطور شد **ابن الیاس** گوید که علاجش منع اسباب موجیه آن است و تناول اغذیه مقوی جیدالکیموس مرتب مثل هریسه و حریره و عصیده و اغذیه چرب و حلوی کثیرالغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه بارد رطب و حمام بعد طعام و مالش به روغن بعد ریختن آب گرم بر بدن تا غذا به سوی اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت بمشی طویل آهسته و پوشیدن جامه‌های نرم و ترک جماع به الکل و اجتناب از حموضات و حرکات سریع و ملازمت لهو و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل طعام تا سُرخ گردد و خوردن طعام در روز دو مرتبه از آنچه فربه کند از حبوب گندم و برنج و باقلا چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون به شکر بخورند و آنچه بدن را بسیار فربه کند لحوم حملان و ماکیان و بیضه جوش کرده و جوداب و اسفیدباجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت مصابرت بر جوع و عطش و ترک جلوس و مشی در آفتاب و تناول انگور شیرین پخته و انجیر تر است **سمنه جید** که بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود کعک کوفته جمع کردن به شیر و شکر حریره ساخته هر روز بخورند و بعد آن در حمام داخل شوند **سمنه دیگر** جید بادام مقشر خشخاش سفید مغز چلغوزه حبه‌الخضرا روغن گاؤ مساوی شکر سفید کوفته به روغن لت کرده به شکر مقوم به آب به سرشند شربت پانزده درم صبح و شب

### **سمنه عجیبه**

که بدن را بزوری فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یک شبانه روز تر کنند و خشک نمایند برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر تخم خشخاش آرد میده هر واحد پانزده درم شکر سفید یک نیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز از آن سی درم گرفته با شیر تازه پخته بنوشند **خجندی** گوید که علاجش به ازاله غموم و هموم کثیر و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات و سمنه کثیرالغذا به نشاسته و

لبوب و مالش به قیروطیات سازجه بعد استحمام به آب گرم شیرین و مالش اعضا قبل طعام هر روز تا آن که سُرخ گردد و خوردن مسکه به شکر و ماهی تازه رضاضی غیرمالحه و از فواکه خرپزه شیرین و نارجیل و بادام و جوز پسته و بندق باید کرد **سمنه جید** بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب السمنه حبه الخضرا هر واحد یک جزو به روغن گاؤ تازه لت کرده بجلاب به سرشند و صبح و شب پنج درم بخورند **دیگر جید** تخم کدوی مقشر سوده یک جزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو با شیر گاؤ خوب به سرشند و اقراص دقیق ساخته نان بپزند به عده هر صبح یک اوقیه بگیرند و سائیده با شیر و شکر به طریق سفوف بخرند به عده در حمام داخل شوند **سفوف مسمن** کهربا مغاث به همین سفید زرنباد جوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم کوفته بیخته به روغن گاو بریان نمایند و با شش صد درم پوست گندم بیامیزند و هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند **معجون مسمن** گویند که بهتر از این در این باب مشهود نگشته تودری سُرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب قلقل هر واحد یک درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یک من عسل کف گرتنه دو من شکر سفید فانیذ هر یک یک من کتیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار فانیذ و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد به عده ادویه کوفته بیخته بر آن اندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله به آتش ملایم بپزند و بر آن روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد به عده به اجزای اول آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخه دیگر تودری سفید پنج درم حب المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام یک من و بندق مقشر نیم من باقی به دستور و نوشته که عجیب الاثر است **سمنه** نافع برای حار مزاج آرد باقلا یک جزو بادام مقشر یک جزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و از آن به روغن بادام و آب انار شیرین حریره سازند و آنچه بدن را فربه کند خوردن طعام بالای شراب است الا آن که صاحب او را خطر بود اگر تعاهد نفس خود به فصد و اسهال در هر ماه یک بار نکند و کذا دخول حمام بر شکر

سیری قرشی گوید که تعیدل مزاج و استفراغ خلط حریف به فصد و غیره کنند و مقابله هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند و خصوصاً به روغن و حمام عقب خوردن غذا اگرچه افلاط تسمین کند لیکن از آن خوف سدد باشد پس حزر از آن به سکنجبین ساده یا بزوری کنند خصوصاً اگر در آن خوف سدد باشد و اغذیه طالبان فربهی همه غلیظ است و لهذا در ایشان سنگ تولد کند **دوای مسمن** نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند تا مهرا گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبه الخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش هر یک نیم جزو و بزرالبنج و زیره و به همن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو و روغن بادام یا روغن گاؤ مثل ربع جمله از این هر روز یک سکرجه استعمال کنند **انطاکی** در تذکره می نویسد که علاج هزال ازاله اخلاط محروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش هر آنچه زیست که سمن واجب کند و غیرطبعی بود پس علاج هزال کائن از ضعف عضو علاج آن عضو است درد او به سوی صحت و کائن از هم و مانند آن را حيله در راحت از آن کنند و اگرچه بتاسی باشد و کائن از کرم را خراج اوست و همچنین باقی اسباب است **ایضاً** در نزه گوید کسیکه اراده فربهی کند اسباب او را اختیار نماید به عده دوای مسمن استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویه آنچه تجربه او برای آن کرده ام ذکر می کنم **سمنه** برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و مبرود بود بگیرند بیست درم نارجیل و ده درم پسته و پنج درم شاه بلوط و سه درم دارچینی و یک درم قرنفل و کوفته در یک صد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصه او برود پس سی درم شکر در آن انداخته گرم بعد جماع یا حمام استعمال کنند و یکعدد ماکیان تیار دارند و بطیخ مهرا سازند پس در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خرزه بقرحل کرده بعد آن بنوشند این را در هفته یک بار استعمال کنند مع ترک ترشی ها و نمکینیها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام سمنه برای محرود مزاج و یابس سیوس گندم و مغز بادام شیرین هر یک بیست درم پسته عذبه تخم خشخاش هر واحد پانزده درم

نخود ده درم کوفته بسه صد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یک شب بگذارند و صبح صاف کرده با شکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده‌اند که عذبه تنها این عمل کند و در خواص آمده که اگر کعب بقر سوخته استغاف نمایند فربه کند و چون گندم با خنافس و حرمل سوده بپزند و ماکیان را بخوراند تا آن‌که بر آنها بیفتد پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کند و به تجربه صحیح یافته شد **سمنه** که برای هر زمان ملتقط است مویزیک رطل پوست جو کنجد برنج باقلا بادام پیسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل بزرالبنج خشخاش سنبل فوه مازو نارجیل آمله دارفلل حلبه صمغ کتیرای هندی هر واحد سه اوقیه خمیره دو اوقیه چوب زرشک که در مصر بعقد و قشره معروف است حب غول انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سائیده در آب سبوس بپزند و در آن آهن داغ کنند تا مهرا شود پس هم چند همه شیر و نصف وزن آن روغن گاؤ انداخته بپزند تا شیر برود پس و وزن آن عسل خالص اگر سرما و مبرود باشد والا شکر انداخته به قوام آرند و فرود آورده به قدر جوزه صبح و مثل او شام استعمال کنند و بدانند که خواص ثابت شده که هرگاه دوی مسمن از یک کس بیشتر مردم بخورند هیچ فائده نکند بلکه گفته‌اند که در آن اسم شخصی که برای او بسازند یاد کند و لزوم نیت او به عمل نیامد و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در زیادتی نور قمر خاصه واجب بود **عبدالعزیز** گوید که ادامت خرما با مغز بادام بغایت مسمن است و انجیر به انیسون صبح تا چهل روز خوردن عجیب است و بیضه کنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کتیرا به مغز بادام و نشاسته و شکر است و کذا دو حبه حجر بقر بجلاب درحمام یا بعد آن و عقب او شوربای گوشت پرند و از مجربات مکروه این است که آرد جو نخود گندم برنج ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جزو یک کف به شیر گوسند به طریق سفوف بخورند و **ایضاً** از مجربات کنجد خشخاش شکر هر واحد یک جزو بادام نیم جزو بزرالبنج عشر جزو شربت یک اوقیه است و طبیخ به همین به شکر بر ناشتا عظیم التسمین است و بهتر از آن حجر بقر است سیما با بادام و نخود و از مجرب عجیب این است که انزروت سه مثقال و نیم حجرالبقر قیراط نارجیل هفت مثقال جمله چهار خوراک بعد حمام و

اکل بیضه نیمبرشت و از مجربات سریع این است که بچه کوچک زنبور عسل که پرنیاورده باشد در سایه خشک کرده یک درم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره بسازند و بیضه نیمبرشت به اندک نمک و کندر و انزروت بسیار نافع است و نخود بریان به مغز بادام مثل اوست و بقراط گفته که هر دوای مبهی مسمن است و بالعکس و مسمن بعد شصت سال اثر نمی کند **مؤلف اقتباس** می نویسد که اگر سبب هزال کمی تولد خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند به ادویه و اغذیه لطیفه و مفرحات لائقه و اگر عدم مانع خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کاره بود طبیعت از تغذیه خون بواسطه صفاویت و غیره باشد ادویه و اغذیه بارده رطبه بسیار دهند و همچنین ترشی ها و اگر ضعف قوت متصرفه در غذا بواسطه آرام بسیار باشد ریاضت کنند و یا قوتیها و معجونات مفرحه همراه ماء اللحم بدهند و اگر بدین تدبیر فربهی رو ندهد پس ماء الجبن و یا چوب چینی هرچه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال نمایند و عرق شیر و عرق زردک و عرق عنبر و ماء اللحم ساده به شراب ریحانی ممزوج دادن عظیم الاثر است و باقی انواع او مثل غلبه جذب سپرز خون را از جگر به سبب غلبه حرارت و مثل کثرت حب القرع و غیره و مثل تحلیلات به سبب محللات خارجیه چون اعراض نفسانی و گشادگی مسام و سبقت مرض و مثل هزال و ضعف گرده و مثل ورم طحال و جگر دو درم ادنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را بعلامات آنها که بمحلش بیان یافته شناخته برفع امراض مذکوره رفع باید کرد و باید که تدبیری مناسب آنها که هر یک بجای خویش بیان شده به عمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن رقص لولیان و مالیدن عطرهاى مناسبه و بتعیدل لباس زود زود در این باب آیتی عظیم دارد و همچنین خوردن فواکه رطبه مانند انگور و به و سیب و امرود و انبه و خربزه و موز و مانند اینها و همچنین گوشتهای پر قوت مانند چوجه مرغ و بزغاله و تیترو لوه و کبک و بیضه اینها و بیضه ماهی دوماغ همه حیوانات و حلوای بیضه مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و لبوبات و غیره

### سمن مفرط یعنی فربهی بسیار



بدآن که مضرتهای فربهی مفرط بیشتر است و امراض که بمردم فربه افتد زود دریافت نمی‌گردد و تا که مستحکم نشود و به شدت می‌باشد و علاج بدشواری پذیرد و همچنین فربه در هر کار عاجز و محتاج بود چنان چه **شیخ‌الرئیس** در عیوب سمن مفرط می‌نویسد که فربهی بسیار قید برای بدنست از حرکت و برخاستن و از تصرف او در اعمال و فشارنده رگها بود بفشردن مضیق آنها پس برروح مجال او تنگ گردد و بسیار منطقی شود و کذلک به سوی آنها نسیم هوا نرسد و بدان سبب مزاج روح ایشان فاسد گردد و ایضاً ایشان را بیم آن باشد که اندک خون از ایشان بمنفذ تنگ ریخته شود در حوالی دل و دماغ آن و رگی یک بارگی شکافته شود و سبب هلاکت ایشان گردد و در مثل اینحال و حال که قبل او باشد ایشان را ضیق‌النفس و خفقان حادث شود و در این هنگام تدارک حال ایشان به فصد کرده شود و بالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند و موت به سوی فربهان به افراط سریعتر بود و خصوصاً کسانیکه در ابتدای سن فربه باشند و در ایشان عروق باریک فشارده بود و ایشان در معرض سکت و فالج و خفقان و ذرب به سبب رطوبت ایشان و سور تنفس و غشی و حمیات ردی باشند و بر گرسنگی و تشنگی صبر نتوانند کرد به سبب ضیق منافذ روح و شدت سردی مزاج و قلت خون و کثرت بلغم و انسان بغایت فربهی نرسد الا کسیکه ادبار و مزاج باشد و لهذا اولاد ایشان کمتر شود و منی ایشان اندک بود فرزندان به سبب این وضعی باشند و همچنین زنان فربه حامله نشوند و اگر حامله شوند اسقاط حمل کنند و ایضاً شهوات ایشان نیز ضعیف بود و جمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود و چون مریض شوند احساس مرض خود به سرعت نکنند و فصد کردن ایشان را دشوار بود و در اسهال آوردن ایشان خطر باشد و اگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گرداند زیرا که حرارت غریزی ایشان ضعیف است و در هزال ذکر کرده‌ایم که بهترین آدم معتدل است و خصوصاً در فربهی و اگر باشد و از حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او از دلائل بر رطوبت بود مبشر بطول عمر باشد **علاج** بهتر تخفیف مسهل گرم و مدرات قوی دهند و تقلیل غذا و خواب و کثرت لقب و حمام یابس کنند و عرق آورند و در روغن‌های گرم محلل چون روغن بشبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سبیل دوام و همه ادویه گرم و خشک خوردن

نفع دارد خوابیدن بر زمین سخت خیلی مفید بود و هرچه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست **ذکر ادویه**

**مفرده و مرکبه** که بدن را لاغر کند خوردن لک دو درم هر روز بر نهار و کذا سندروس یک درم با سکنجبین چند روز متواتر و کذا نان جو برای معتاد بنان گندم و کذا نان دخن و کذا کبر مملوح و کذا زیتون سبز مملوح و کذا ماهی صغار مملوح و کذا اسیر مفرط و کذا پیاز به افراط و کذا گندنای خام و پخته و کذا جرجیر و کذا ماهی شور کهنه و کذا لیمون نمکین و کذا گوشت خشک کرده و کذا لحوم وحوش قدید و پنیر کهنه و کثرت استعمال فلفل در طعام و کذا سرکه و مکیدن لیمون سبز برناشتا چند روز متواتر و لطوخ بدن مکرر بنظرون و کذا بحجر اسیوس در حمام به تکرار هر واحد مهزل بدن است و ایضاً گویند که زیر سایه مگیلان نشستن و انگشتری رصاص در دست داشتن و در ظرف او آب خوردن بالخاصیت هزال آورد و اگر لک مغسول یک درم با سرکه چند روز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند و طلای زبدالبحر به سرکه نیز مهزل بدن است و در بیاض اوستاد مرحوم مرقوم است که اگر لک را باریک سوده به آبی که در آن ریوند خطائی جوشانیده باشند تر کنند و خشک کرده باز در این آب تر کرده خشک نمایند و هفت مرتبه همچنین کنند باز سائیده دو درم به آب خورده باشند بدن را لاغر کنند و ایضاً اگر زیره سیاه را چهل روز ناشتا خورند لاغر سازد و آب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی التهزیل و عجیب الفعل است و آشامیدن سرکه ناشتا مهزل قویست و تخم سداب بستانی و شاخ تازه آن را چند روز ناشتا خوردن بغایت مهزل است **حب سندروس** تالیف حکیم شریف خان صاحب برای ملکه بادشاه که فربه بود و اکثر معالجات او را فائده نکرد این را نافع یافتند سندروس سه مثقال لک مغسول دو مثقال هلیله زرد و بلیله و آمله و هلیله سیاه و هلیله کابلی هر واحد یک مثقال زیره سیاه دو درم نمک لاهوری یکدرم کوفته بیخته به آب حبها سازند و حب مزاج مریض بدهند و این حب خفقان را نیز نفع می کند **دوایی** که در لاغر کردن بدن بغایت موثر و مجرب است لک مغسول هشت و نانخواه بادیان زیره سیاه سداب هر یک چهار درم مرزنجوش بوره ارمنی هرواحد یک درم کوفته بیخته هر روز یک مثقال آن را با عرق زیره سیاه بخورند و عرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر

می‌گرداند **ایضاً** مهزل زاج زراوند مدحرج جنطیانا هر یک یک و نیم دانگ مرزنجوش نیم درم لک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند **ایضاً** که بدن را لاغر کند زیره سیاه یکشبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بوره سرخ هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز یک مثقال بدهند **سفوف مهزل** از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل‌الطیب لک مغسول هر یک نیم درم گل‌سرخ مرزنجوش واحد یک مثقال کوفته بیخته دو درم صبح با عرق زیره سیاه سیاه بخورند **ایضاً سمنه** سندروس لک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته یک مثقال هر روز به آب بخورند و اطریفل وقت شام **ایضاً** مهزل بدن لک مغسول دو درم زیره سیاه نانخواه هر یک چهار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو توله **اقوال مهره** شیخ می‌فرماید که تدبیر هزال ضد تدبیر سمن است و آن تقلیل غذاست و عقب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل و ریاضت شدید لیکن غذای او قلیل‌المقدار و قلیل‌التغذیه باشد مع تبعید زمان یعنی بعد ظهور جمع بزمان معتدبه استحمام نمایند به عده زمانی صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل شروع نمایند پس زمانی صالح صبر کرده طعام مذکور بخورند و غذا از جنسی گردانند که غذا ندهد و یا از جنسیکه غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل عدس و کوامخ و محلات و لیکن نان ایشان خشکار و نان جو بود و توایل حاره در طبخ آنها زیاده کنند و از آنچه بر تقلیل غذای ایشان اعانت کند آن است که غذای مذکور ایشان مع آن که وصف او کرده شد خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصه فربهان را که اشتهای ایشان وسومات را ضعیف بود ولیکن طعام ایشان در شباروز یک وقت باشد و اعانت بتحلیل ماده صالح آن غذا کنند اگر در عروق ایشان جمع شود و بر این اعانت کند شدت تخلخل بدن ایشان بریاضات سخت و درشتی ملبوس و بستر و تبدیل آب سرد بگرم و هوای بارد بحار و دائم گشاده داشتن بدن در سردی شدید تا مسام بند شود و مسدود گردد و تخصف بدن برای قشعریره شود پس غذا را قبول نکند و تحلل معتدل را که آن مقدمه انجذاب ماورای او باشد منع نماید پس اگر تابستان باشد کشف برای حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود و زیاده از آنچه به سوی عضو منجذب گردد تحلل پذیرد و استفراغات وقی

اگر غیر معتدل باشند و تبدیل مزاج به سوی ضدمزاج فاعل سمن اگر سردی باشد گرم کنند و اگر حرارت معتدل بود امالۀ او بسردی یا بگرمی مفرط کنند و دور اکثر امر از انفع اشیا برای بیشتر کسانیکه در فربهی افراط نمایند و مثل این از سردی بود استعمال ادویۀ ملطفه است و این برای حار نیز نافع بود و واجب است که ایشان را ریاضات سخت و استفراغات کنانند بپهر آن که او در اخلاط سه فعل کند هر فعل از آن معین بر تهزیل باشد بعضی از آن این است که ترقیق خلط در آن و ابعاد او از انعقاد و تعریض او برای تحلل کند و بعضی از آن این است که ادرار نماید و تحریک اخلاط به سوی غیرجهت عروق کند و بعضی از آن این است که خون را افادۀ کیفیت حاده غیرمجیب برای قوت جاذبه کند و ادویۀ ملطفه در اکثر امر ادویۀ مستعمله در اوجاع مفاصل است و آن ادویه بسیار قوی در ادرار بول بود نه معتدل که آن اگر مخالط شود غذا را متوجه بعروق گرداند و بر توجه مواد به سوی روضع عروق قادر نبود و نه بناحیۀ بول اخذ از جهت عروق مگر آن که بعد وقوع هضم ثانی بنوشند و بر جگر رو کند و در آنجا اول فعل او ابتدا کرده باشد بلکه قوی باید که آن منقی ممیز جذاب اخلاط به سوی غیرجهت عروق بود پس عروق گرسنه شود و سائر افعال کند و ایضاً این ادویه ادرار حیض بقوت کند پس اعانت بر تهزیل در زنان نماید و این ادویه مثل جنطیانا و تخم سداب و زراوند مدحرج و فطراسالیون و جعده است و سندروس را قوت مهزله بسیار ضدقوت کهرباست و ایضاً لک را در این باب خاصیت عجیب است و همچنین تخم کرفس را و زاج مهزل قوی است لیکن آن خطرناک است و همچنین مرزنجوش قوی است **دوای مرکب** بگیرند زراوند مدحرج یک درم قنطوریون دقیق دو ثلث درم جنطیانای رومی و جعده و فطراسالیون و ملح افاعی هر واحد ثلث درم و این یک شربت است **دوای قوی** بگیرند بیخ قثاءالحمار و بیخ خطمی و بیخ جاوشیر و از جمله یک درم استفاف نمایند و **ایضاً** بگیرند نانخواه و تخم سداب و زیره هر واحد یک جزو مرزنجوش خشک و بورق هر واحد ربع جزو لک جزو شربتی هر روز یک و مثانه بود از سرکه اجتناب نماید و شرب شراب بر نهار نیز تهزیل بدن کند به سبب تحلیل و امتلای عروق ببخار اگر شرب او بسیار بود پس بداخل عروق نرسد و بر آن تأخیر طعام نمایند و همچنین ادویۀ ملین طبیعت که آن غذا را از عروق

باز می‌دارد و چون بسیار استعمال نمایند قوت جاذبه کسلان گردد و عروق معتاد تخلیه شود از چیزی که به سوی آن متوجه شود نزد ادنی حرکت از اخلاط به سوی امعا و هرگاه ادویه ملین طبیعت و ملطف مدر با هم پستی یک دیگر نمایند به سوی عروق چیزی بسیار متوجه نشود و از ادویه لاغرکننده تریاق است و استعمال ملح افاعی و دواءالکرکم و کمونی و فلافلی و سنجرینیا و انقروبا و دواءالکک و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل صغیر و اما اطلیه ایشان واجب است که یا از جنس چیزی باشد که تبرید و تخدیر قوت جاذبه نماید و در آن سمیت باشد مثل شوکران و بیخ و یا از جنس آن که تحلیل شدید نماید مثل ادهان و مروخات قوی التحلیل و لازم است که استحمام ایشان بر ناشتا باشد و هوای او معرق بود نه مائی مرطب و اگر مائی باشد در آن دوام نکنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا نمایند بلکه صبر کنند و بر آن خواب نمایند و یا حرکت و ریاضت کنند به عده استقرار نمایند بعد آن شی لطیف از طعامیکه خون کم تولد کند بخورد و همچنین واجب است که دلک او محلل متواتر باشد

### در تهزیل اعضای جزئیة

مثل پستان و خصیه و دست و پای و مانند آن و در این تدبیر نیز به سوی احوال و شروط که در تهزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بمعینات مختص بدان نموده آید و بر این اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا به سوی او و بستن رباط و ادامت او بر آن مسالک و جذب غذا به سوی مقابل او و باید که ادویه مستعمله در آن شدیدالقبض باشد و ادامت استعمال او کنند و از اطلیه که خصیه را از کبر و پستان را از عظم بازدارد و این است که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و بعصاره بیخ و روغن مورد آمیزند و به طریق مروخ استعمال کنند و ادامت طلا بحکاکه حجر مسن که بعضی آن بر بعضی بسایند به سرکه یا بعصاره بیخ کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر و زیره به سرکه سرشته ضماد کنند و بر آن پارچه مبلول به سرکه سه روز گذارند بعد از آن بگشایند و پیاز سوسن سفید بر آن بندند و سه روز دیگر نگشایند و این فعل در ماهی سه بار کنند **ایلاقی و جرجانی** می‌نویسند که چیزهای تلخ و شور باید خورد و در طبیخ آنها توایل گرم بیشتر باید کرد چون

لفل و خردل و زیره و کرویاء و سیر و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنان که اشتها که پدید آمده باشد باطل شود و بر بستر نرم نباید خفت و در آبهای معدنها نشانند و آب گرم که در آن نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد پخته باشند بجای آب معدنها باشد و سندروس چهار دانگ و نیم با سکنجبین ممزوج به آب سرد خوردن در این باب نافع است این را کشتی‌گیران استعمال می‌کنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن و ادویۀ ملطف خوردن و مانند آن در این باب به کار برند **ابن الیاس** گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیه کثیرالغذا و لحوم و حلویات و شیر و شراب غلیظ است و باید که اکثر اغذیه صاحب او به قول و ترشی‌ها و اشیای حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعۀ قبل غذا و طول مقام در حمام بر خلو معدۀ و مالش به ادهان حاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و غموم و صوم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویۀ حاره و قلیه‌های مبرزه و سکون در مساکن حاره و تعرض بشمس و این دوا بدن را بزودی لاغر کند سداب نانخواه بادیان تخم کرفس زیرۀ سیاه هر واحد پنج درم بورۀ سرخ مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یک مثقال تا دو درم بخورند و یا هر روز کمونی یک مثقال خورند که این به سرعت هزال آورد **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامضه خصوصاً به سرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکه کهنه یک شبانه روز تر کنند پس بسداب و زیره بپزند و بر آن مداومت نمایند که لاغر کند **دوایی** که بدن را لاغر کند اطریفل صغیر یک جزو ایارج فیکرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم در یک مرتبه بخورند **انطاکی** در تذکره می‌نویسد که از آنچه هزال را واجب کند مطلقاً گرسنگی است و تناول چیزهای شور و ترش و جماع و حمام بر خلو خصوصاً چون در آن اقتصار بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و مو و حرکت سخت و تعب و جلوس یا خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات در هزال به سرعت خوردن پودینه به سرکه است و خوردن لک و

سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بچیزی درشت و روغن گرم مثل بابونه و نطف و در نزهه گوید که نوعیکه احتیاج بتسمین بود همچنین حاجت داعی بتهزیل بدن باشد پس کسیکه اراده این کند اسباب خاص او استعمال نماید مثل خواب بر زمین و دخول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویه خاص بدان لک است و نظرون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و گندنا اکلاً و طلاء بر ناشتا **مؤلف اقتباس** نوشته که سبب فربهی مفرط غلبه رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیه بدن به مسهلات بلغم نمایند به عده خون بکرات و مرات از رگهای متفرقه گیرند و باز بکرات مسهلات دهند و همچنین فصد تا هزال پدید آید و ریاضت را در این باب اثری عظیم است و تدابیر خشکی افزا اکثر به کار برند و این سفوف دهند نانخواه دلک شسته و زیره سداب و بادیان خطائی هر یک دو مثقال شربتی دو مثقال و مخدرات خفیفه گاه گاهی استعمال کنند و بر ریگ خفتن و نشستن بسیار مفید است و همچنین بر زیره و سداب و نانخواه و تخم مورد و برگ سرو و سدد و همچنین تکمید بنمک هندی و یا نانخواه و تخم شبت و اشباه اینها و جمله اعراض نفسانی مهزل اند

### تشنج جلد راس

**طبری** گوید که این مرض از فرط یبوست حادث شود و پوست سر چنان نماید که گویا جمع شده حتی که میان اجزای متشنجه راه ها مثل نهرها پدید آید و بقراط ذکر کرده که این به اهل بلد سماه بسیار حادث شود به سبب عمل ایشان دائم در آفتاب و **ابن الیاس** گوید که سبب حدوث این یا کثرت تعرض بشمس در ایام گرم است و یا کثرت تناول اغذیه و ادویه حاره یابسه و یا کثرت استفراغ رطوبات از جمیع بدن یا از سر تنها و یا کثرت اغتسال به آب شور و شبی **علاج** تدبیرش بعلاج شقاق اطراف نمایند و یا هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش ومغز بادام و اسفناخ و گوشت ماکیان و بچه آن و بزغاله دهند و سرا را به روغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و شیر بر سر دوشند و از بنفشه خطمی بوره لعاب اسپغول سر را بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند و به آب شیرین نیم گرم که در آن بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش جوشانیده

باشند غسل کنند و استفرافات به الکل ترک نمایند و سر را بعمامه که آن را برابر کند بسته دارند **طبری** گوید که علاجش گذاشتن جمیع استفراغ است از فصد و دوا و جماع و قی و غیر آن از استفرافات و لزوم تدبیر مرطب و سعوطات مرطبه و مالش به موم و روغن و تدهین سر دائم و ریختن آب نیم گرم بسیار بر آن و کدام وقت سر را گشاده ندارند و شیر بُز و زنان بر سر دوشیدن نیز نافع است و جوزجس ذکر کرده که آله مثل کلاه که آن تشنج را بفشارد استعمال کنند یا عمامه قوی بندند و دلک خفیف بدست استعمال نمایند و موی سر او را نتراشند مگر بنوره و بعد آن به موم و روغن طلا کنند و این علت را بجز حمالان و کسانی که بر سر اشیای گران برمی دارند و یا کشتی گیران ندیدم **خجندی** گوید که هر صباح شربتی از اشربه مبرده مرطبه مثل نیلوفر و شربت بنفشه و شربت خشخاش به شیرۀ تخم خرفه یا تخم خیاریان بنوشند و فواکه رطب بخورند و اغذیه رطبه مثل ملوخیه و اسفناخیه و کشک جو بگوشت بُزگاله و کدو تناول کنند و گویند که سر را بر بخار آب گرم و شیر داشتن نافع بود

### غسون جبهه

و آن تشنج جلد پیشانیست با خارش و سرخی رنگ جلد و سبیش امتلائی مقدم دماغ از خلط رقیق و ترشح او نزد جبهه است و این علت اکثر در سرما حادث شود و از قسم تشنج امتلائی است **علاج** تنقیه دماغ به مسهل و حب ایارج کنند و یا به مطبوخ هلیله مقوی تبرید و بحب بنفشه نمایند و بعد تنقیه به قیروطی مرتب از موم و ورغن بنفشه و روغن کدو ضماد کنند و یا بزوفای رطب مع سفیدی بیضه طلا سازند و بخطمی و بعض لعابات سر را بشویند **طبری** گوید که اولاً تنقیه بدن بچیز نافع مزاج مریض و شی مضاد فضول مجتمع در بدن او نمایند به عده تنقیه سر او بحب مرکب از حب قوقایا و حب صبر و حب ایارج کنند و اگر احوال مریض فصد واجب کند اگر قوانین آن اطلاق نماید فصد کشانید بعد از آن امر بدخول حمام و آبنز کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و تضمید جبهه به این قیروطی کنند بگیرند موم روغن از روغن بنفشه پس کدو را در خاکستر گرم بریان کرده اندک آب او بیفشارند و بر موم روغن بریزند و اندک زوفای رطب و قدری سفیدی بیضه رقیق بر آن انداخته خوب حل کنند تا



جمله مختلط گردد به عده بر پیشانی ضماد نمایند و ضماد غلیظ باشد و یک شبانه روز ضماد بدارند به عده تجدید آن کنند و همچنین به عمل آرند تا آن که جلد منبسط گردد و به این تدبیر بیشک جلد منبسط شود پس اگر بعد از آن خارش در آن موضع پیدا شود و این دلالت کند بر بقیه خلط که مترشح گردد بعد اعاده تنقیه اندک نمایند و روغن گل بر آن موضع بمالند پس اگر بعد از آن جلد منسلخ و متقشر گردد و بشره سرخ کریه المنظر باقی ماند این روغن بر آن موضع طلا کنند که اعاده آن به رنگ بشره جمیع بدن کند بگیرند و آن را در شیشه خوب بسوزند پس بگیرند از آن نخود و از شیطرچ هر یک یکدانگ و سرمه اصفهانی یک دو حبه و بالای آن هر روغن که خواهند چندان بریزند که آن را بپوشد و سرکه کهنه دو چند روغن اندازند و در شیشه کرده سر او بند نمایند و در آفتاب گذارند و هر روز یک مرتبه شیشه را بجنابند و اندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکی متغیر گرداند روغن را صاف کرده در شیشه دیگر کنند و بر موضع اندک از آن استعمال نمایند و این روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آن که رنگ ناخن را تغییر بین نماید برص و بهق را رنگین سازد و اما غسون که به سبب برداشتن بار گران بر سر حادث شود علاجش ترک سبب موجب اوست و آنچه از آن مولودی بطفل باشد حيله در شفای او نیست پس تعرض بعلاج او را واجب نبود

### قرون

به قول شیخ آن زوائد کثیفه مخیله است که بر مفاصل دست و پا به سبب شدت عمل و کثرت حرکت می‌روید و قرشی حکایت کرده که در زمانه ما بر سر بعضی ملوک و مشق و در زائده عظیمه شبیه بشاخهای چهارپایان روئیده بود لیکن آنها بسیار بزرگ نشدند و میان حدوث آنها و میان موت او مدت قلیل بود علاج قطع کنند مخلی آن را آنچه درد نکند بعد از آن بر باقی او ادویه شدیدالحدت از ادویه تالیل استعمال کنند تا آن که ساقط شود بعد آن روغن گاؤ بمالند و گیلانی می‌نویسد که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود و بیشتر در زمانه ما کسی را عارض می‌شود که مرض باد فرنگ او را عارض شده باشد و مزاج او سوداوی گردد

## انتفاخ و حكة اصابع

يعنى بزرگ شدن و خاريدن انگشتان و اين اکثر در سرما و خريف وقت صبح به سبب احتقان فضول در آن و استحصال جلد به سبب سردى هوا عارض مى‌شود و **انطاكى** گويد که اين مرض را بيونانى غطلاس نامند و آن ورم بحکه است که در اصابع هنگام مس آب سرد وقت صبح در سرما و خريف به هم رسد به سبب تکثف ظاهر و غلظ محتبس و گاهى کثرت نمايد پس انتفاخ طول کند **علاج** از آب دريائى شور گرم کرده بشويند و يا سبوس گندم و چقدر و انجير و کرنب و عدس مقشر و شلغم و کرسنه و ترمس هرچه از اينها ميسر آيد در آب جوشانيده انگشتها را بدان بشويند و انجير را در شراب بپزند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان مائل بسبزي و تيرگى گردد شرط زند و به عدس مطبوخ ضماد سازند و **ابن الياس** گويد که هر صبح سکنجبین عسلى ده درم بنوشند و يا بگيرند باديان سه درم و با گلقدن ده درم جوشانيده صبح بياشامند و غذا بمزوره نخود مغز قرطم سازند و انگشتان دست و پاى را به آبى که در آن نمک و سبوس جوشانيده باشند و يا آب چقدر بشويند و يا بگيرند بابونه و اکليل و شلجم و در آب به اندک نمک بجوشانند و بر انگشتان بپزند و يا بگيرند انجير و کرنب و عدس در آب پخته اندر آن اصابع دست و پاى دارند و يا بگيرند آرد ترمس و کرسنه و به آب شلجم بپزند و بر انگشتان ضماد کنند و اگر اين ادويه فائده نکند بزرالبنج را در آب بپزند و بر انگشتها نطول کنند و **خجندى** گويد بمياه مالحه بشويند و روغن گل بمالند و اگر رنگ اصابع بخضرت و کمودت مودل گردد بعد شرط عدس به روغن زيت پخته ضماد کنند و **انطاكى** گويد که سبوس و انجير و حلبه و سپستان و بابونه پخته نطول سازند و روغن بنفشه و بادام بمالند و به عسل و قرنفل و زنجبيل و حنا لطوخ کردن پس به آب گرم شستن نافع بود

تعفن مابين اصابع قدمين

یعنی گنده شدن میان انگشتان پای و این از موزه و مانند آن به هم رسد چون بر آن لفائف بپیچند و در آن رطوبت آب باشد و آن میان انگشتان گرد گردد و جلد را متعفن سازد **علاج** به آب گرم بشویند به عده توتیای کرمانی و گل سرخ و گل سوسن هر واحد یک جزو کوفته بیخته بر آن بپاشند که در اندک مدت زائل کند

### تقرح قطات

بدآن که قطات تهیگاه و میان سرین است پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اولاً سرخی پدید آید به عده شقاق یا قرحه شود و به سبب کثرت خوابیدن بر پشت و خصوصاً مریضان ناتوان را و این علامت ردی است دلالت بر مردن پوست بدن دارد **علاج** چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند و بر آن روادع چون حضض و افاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و غیر آن طلا نمایند و در هوا گشاده دارند و اما در مریضان به مثل پره‌های نرم در پارچه نرم پر کرده بستر سازند و اگر متقرح شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود و **ابن الیاس** گوید که موضع سرخ را به صندلین و گلاب طلا کنند و یا بگیرند گلسرخ و آس و افاقیا و صندلین مساوی کوفته بیخته به گلاب طلا سازند و گلاب و سرکه بر آن ریزند و مریض را در روزی چند بار بر پهلو بگردانند و اگر ممکن نبود زیر مریض برگ بید فرش کنند و یا مریض را در لحاف نرم تر یا بستر مملو بجاورس بخوابانند و **حکیم بایزید** می‌نویسند وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض و گل ارمنی و گشنیز خشک و فوفل و گلنار و صندل سفید برابر ضماد نمایند و همچنین دیگر روادعات استعمال کنند و چون نوبت بتقرح رسد باید که بمرهم و مرهم شافی علاج فرمایند و از برگ بید یا طحلب و یا از پنبه سینبهل فرش سازند و چند مرتبه در روزی از پهلو به پهلو بگردانند تا بزودی به گردد

### فساد اطراف از شدت برد

گاه باشد که دست و پا از شدت سردی سبز گردد و متعفن و سیاه شود و بریزد بهر آن که هرگاه سردی بر اعضا رسد جلد کثیف شود و مسام بند گردد و به او سبب حرارت و خون و ابخره حاره به سوی آن متوجه شود و در آن

بخارات محتقن گردد و عضو را بسوزد و بمیراند و متعفن سازد و **انطاکی** گوید که گاهی از بر و اطراف و فساد آن احتقان ماده در اطراف دست و پا عارض شود پس حس کم گردد و به عده رنگ متغیر شود و امر بتعفین و سقوط تدریج نماید و ایضاً در تذکره می نویسد که برد گاهی با هوا بود پس نکایت مشتد گردد به سبب سریان او در اعضا و گاهی با سکون آن بود پس نکایت نیارد مگر ظاهر بدن را و آن بتکثیف ایذا رساند پس اگر مزاج بارد باشد نکایت به سرعت آرد والا اول گرم شود به عده سرد گردد به سبب انحلاف حرارت غریزی چنان چه واقع می شود کسی را که مثل افیون تناول کند و در این نوع صاحب او بمجرای طبیعی عود نکند و بدانند که برد رنگ را متغیر کند و بشره را متکرج سازد و متمادی از آن شهوت را ساقط کند به سبب انطفای حرارت و جمود خون کند و موی را منع نماید یا ضعیف کند و امراض او بسیار است مثل تشقیق در عده و فالج و تشنج و جمود **علاج** هرگاه و سرما در کسی کار کرده باشد جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و زود پیش آتش نرود بلکه به تدریج رود دست و پا را حرکت دهد و بمالد و به روغن های گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل گردد عاقرقرحا و فرفیون و جندبیدستر و حلتیت در آن آمیخته باشند و ضماد قنه و سیر حافظ از فسادست و در این باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتیکه بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع است پای را بپای تابه پشمی پیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در آن پای توان جنبانیدن و اگر دست و پایها به سبب سرما ورم کند شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده اطراف در آن نهادن نافع بود و گفته اند بهترین علاج آن است که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از آن بیرون آید و اگر به سبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید که شرط زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خودبخود بند شود پس گل ارمنی در سرکه و آب حل کرده طلا نمایند بعد آن به شراب نیم گرم یا از آب و سرکه بشویند و مکرر چنین کنند و اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آن که جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند **طبری** گوید که هرگاه سبزی دست و پا از برد به هم رسد باید که شلجم را

بجوشانند تا مهرا گردد پس فرود آورده در حالی که گرم باشد دست و پا را در آن نهند تا آن که آب سرد شود و اعاده این بدفعات متوالیه کنند تا وجع زائل گردد به عده روغن خلوق و غالیه یا روغن بلسان طلا نمایند و بگیرند روغن یاسمین و در آن اندک جنیدستر بجوشانند و بر موضع طلا کنند و آنچه در این اطباء خراسان ذکر می کنند این است که می گیرند جلد نافجه و در آب خوب گرم تر کرده بر اصابع نزد حضرت می پوشند و فی الحال الم زائل می شود و این همه تدابیر وقتی است که عضو متعفن و محترق نشود و هرگاه نرم شود آنچه باطل شده باشد به آهن بگیرند و استخوانیکه متغیر شده باشد خارج کنند و بمرهم موافقه علاج نمایند و آنچه اهل کوهستان بیان می کنند این است که هرگاه پای ایشان از برف می سوزد و آن را به شراب طلای غلیظ متواتر می کنند پس ورم ساکن می شود و اختناق دم را زائل می کند و موضع احتراق را نرم می نماید تا آن که حس ظاهر گردد و به عده بمسکه و روغن ضماد می کنند تا آن که نرم شود بعد آن به آهن می گیرند و **اما علاج اطبا** طلا بمرهم ابیض معروف بمرهم کافوریت که تسقیه او بسفیدی بیضه کرده باشند تا آن که نرم گردد محترق ظاهر شود پس آن را بگیرند و علاج او حسب علاج اعضای محترقه می کنند و آنچه بر آن تجربه کرده ایم این است که پایها را در خون نر گاو یا خون بز هنگام ذبح داخل کنند که این تحلیل وجع و تلثین مواضع صلبه محترقه می کند و در این علت مجرب است **ابن الیاس** گوید که کسیکه در سرما سفر کند و یا مادی او در بلاد بارد بسیار برف باشد او را می باید که صرف عنایت بفظ اطراف از سردی نماید به این طور پایها را بلفائف مرتب از نمد مرغزی و خز بپیچد و پایها را خوب بپوشاند لاسیما که در روز شمالی باد شمالی وزد و به اغذیه که در آن سیر و پیاز بسیار باشد و در آن مصالح گرم مثل فلفل و زنجبیل بود تغذیه کند و دستها و پایها را به روغن بان و زنبق و زیت و روغن غار و روغن ناردین چرب کند و هرگاه سوار شود موزه نمد مرغزی و فرد ثعلب و دب بپوشد و دست را در دستانه فرو ثعلب یا سنجاب و قاقم داخل کند و هرگاه سردی رسد و ایذا یابد فرود نموده هر جامه که حفظ نماید بپوشد و به آتش جلد قریب نشود و در حمام داخل شود و جامه را در خانه اوسط بپوشد و چون از حمام بیرون آید در مسلخ استراحت کند به قدریکه

بشره او بحال طبیعی او عود کند بعد از آن بنخوداب و مغز حب قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک و گنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جيد نماید و اما هرگاه عضو متورم شود آن را در آب گرم که اندر آن بابونه و شبت و اکلیل‌الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلجم و کرنب و شیخ و نمام و مرزنجوش و بزرکتان و قيصوم و حلبه جوشانیده باشند بدارد و اما هرگاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنان چه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک شبانه روز بر موضع شرط بندد و بعد از آن به شراب نیم گرم بشوید تا آن که گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون وجع بعد از آن که درد شدید باشد مغرور شود و نباید که در امر او اهمال نماید و اما هرگاه در ابتدا تدارک ننماید و عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشته‌ها ساقط شود پس بهتر علاج او این است که بر آن برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته بنهد تا آن که هر آنچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود و یا بر آن عنبالعثب و برگ خطمی و خبازی کوفته به روغن بنفشه آمیخته در هر روز یک بار یا دو سه مرتبه بنهد به عده معالجه بعلاج قروح نماید **انطاکی** گوید که آنچه سردی را از بدن دفع کند همه حار یابس بالفعل و بالقوه است اکلاً و بخوراً و تدهیناً و ایضاً پوشیدن لباسیکه از شان او این باشد و تحفظ از آن در هر مکان که هوای لطیف باشد مثل مصر و بعد فعلی که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد اولاً پیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند به سبب تحلیل آن مابقی را و فاسد شود بلکه واجب است پوشش بفراد جامهٔ پشم و موی و چیزی در گرم کردن سخت‌تر از سمور نیست و کسی را که الم برو رسد و در سرگین که حرارت غریزی او ثابت باشد خصوصاً در سرگین اسپ نشیند و بخور به موم و عود و زریره بگیرد آن را منع کند و مجرب است و خوردن سیر و جوز و کذا تدهین به زیت یا روغن گاو که در آن سیر و سداب پخته باشند و شرب را سن و زنجبیل نافع و از آنچه برای دفع برد تجربه کرده شده روغن نعام است طلاءً و عنبر و مشک مطلقاً و هر آنچه بدان علاج امراض بارده می‌کنند در اینجا به کار آید و ایضاً گاهی برد را از غیر انسان دفع می‌کنند پس در خواص آمده که دخان طرفه اشجار را از سردی محفوظ دارد و کذا قفر و سرگین کبوتر و کسیه سنگ پشت را بر پشت او

دفن کند در زمین از آن سردی بازماند **ایضاً** در نزهه گوید که آنچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان و بکاه گندم و سرکه نطول کنند پس اگر سبز گردد در آب گرم شرط زنند به عده به روغن‌های گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بر آن چقندر و کرنب پخته بنهند تا ساقط شود پس مثل قروح علاج کنند **گیلانی** گوید که اگر عضو هنوز فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتدا بسبزی کرده باشد دلک نمایند و با دهان حاره مثل زنبق درازقی و مانند آن بمالند و اگر ورم کند در آبی که ریاحین حاره مذکوره سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند بنهند و به روغن‌های گرم چرب نمایند به عده عدس جوش داده با شراب سوده ضماذ کنند و بالجمله یاد باید داشت که هرگاه آثار سرمازدگی بر اطراف و اصابع ظاهر شود و اصلاً قریب آتش نروند و بهترین تدبیری که اولاً باید کرد این است که بگرمی بدن انسان آن را گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سینه او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت نواحی قلب گرم شود بهتر باشد پس اگر فائده نشود و سردی سخت‌تر از آن باشد که آن را این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند **بعضی** متأخرین می‌نویسند فساد اطراف که در موسم سرما پدید آید چنان چه وقت صبح به سبب رسیدن سردی هوا یا آب سرد انتفاخ و ورم با خارش شدید و یا یکی از اینها پدید آید و یا تمام بدن متورم و مترهل و سیاه مانند بدن موتی گردد سبب احتباس بخارات است زیر پوست و در پیران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش دارند و یا به آبی که نانخواه و نمک طعام پخته باشند بشویند و تا دیر در آن نهاده دارند و در دو سه روز صحت می‌شود و همچنین طبیح شلجم و کذا طبیح تخم شبت و شلجم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه و جاورس و ارزن و نمک طعام جمله یا هر چه از اینها به هم‌رسد به کار برند و چون دیر کشد تنقیه به مسهلات بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت بودن بدن متورم مانند موتی تدبیر خفیف از استسقای لحمی به عمل آرند

### حرق النار

عضوی که از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بماند و گل ارمنی و سفیده کاشغری و مرداسنگ و حنا را به آب و سرکه طلا کنند و اگر بسیار بسوزد و آبله‌ها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن بشکافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا بته بنشیند پس آب از بالای آن ریخته خشک نمایند و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند و دو دام از این آهک مغسول با یکدام موم و پانزده دام روغن گل گداخته آمیزند و مرهم ساخته به کار برند که در این باب بی‌نظیر است و این مرهم رال نیز نافع است کافور قیصوری رال کتۀ سفید هر یک چهار مثال کوفته بیخته مجموع با روغن گاو تازه که مساوی همه باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کتۀ را به دستور پس کافور بریزند و یک جوش داده از آتش فرود آورده به کار برند که برای رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات کهنه و زخم آتشک و ناصور نیز نافع است و چون رال را در روغن کنجد دو سه جوش داده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و ایضاً در ابتدای طلای گل سرشو و کذا گل پندول و کذا برگ گلاب سبز و گل سدا گلاب و کذا برگ خطمی و خبازی نافع است و اگر بسیار بسوزد فوراً خون تازه گوسفند طلا کنند و آب انارین به قدر نه توله با شکر سه توله و یا سکنجبین سیب لیمونی علوی‌خان در گلاب و عرق بیدمشک دهند و غذا شوربای بزغاله و یا چوجه مرغ که در آن ترشی انبه یا زرشک یا انار دانه افتاده باشد با نان یا برنج بدهند **ذکر ادویه یونانیه** مفید حرق النار زیت خوشبو و نمک باریک سوده بر سوختگی آتش نهادن بهر تسکین الم و آبلۀ آن مجرب صحیح سویدست و کذا آب برگ بارتنگ و کذا آب برگ چقدر ضماد کردن و کذا اندروسامن که آن رمان انهار است آب برگ تازه او ضماد کردن و برگ خشک او سوده پاشیدن و کذا ایرسا مثل غبار سوده و به روغن گل آمیخته و کذا پوست بُز تازه بساعتی که جدا کنند و آن گرم باشد و کذا ذرور برادۀ آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر او پاشیدن و کذا برگ بیوت مثل غبار سوده ذرور کردن و کذا سرگین کبوتر در خرقة کتان صره بسته به آتش سوخته و خاکستر او به روغن گل ضماد کردن هر واحد مجرب اوست و استعت و **روفیس** و غیرهما می‌نویسند که ضماد بستان افروز و کذا



سرگین گاو و کذا نمک و آرد و عسل و کذا ممداد مصری به آب یا سرکه حل کرده و کذا طرفه به روغن گل و کذا کمات ترسوده و کذا ثمر خیار بشحم تازه آمیخته و کذا پوست بیخ آن به سرکه و کذا برگ آن به سرکه و کذا سریش ماهی به سرکه حل کرده و برگ سوسن کوفته بیخته و کذا آب حی العالم و سویق و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب الّاس و روغن آن و کذا برگ آن سوخته به روغن گل آمیخته و کذا ائمد بشحم بقر یا بز تازه آمیخته و کذا اقاکیا و سفیده بیضه و کذا جلد اویم سوخته به روغن گل و کذا اسرنج به موم و روغن گل آمیخته و کذا برگ توت شیرین سوده به زیت خوشبو آمیخته و کذا خاکستر کرنب بسفیدی بیضه و کذا خاکستر جفت پای کهنه به روغن گل و کذا گل قیمولیا و آب جراده کدو و روغن گل و یا عوض آب کدو گلاب و سرکه و کذا کنجد مع پوست باریک سوده و کذا برگ خرفه پخته کوفته یا عصاره برگ آن و کذا سفیداب به روغن گل تنها یا مع سفیدی بیضه و صمغ عربی و کذا سریش به آب گرم گداخته یا سوخته به سرکه سرشته و کذا طبیح حلبه یا لعاب آن یا آرد آن به روغن گل و کذا عصاره مامیثا و کذا گل حنا و کذا صمغ عربی و سفیدی بیضه و کذا برگ توت شامی به روغن گل آمیخته و کذا آب پوست باقلای سبز یا برگ او و کذا آب عنبالثلث و سفیداب و کذا مغره عراقی به سرکه حل کرده و کذا خطمی خشک به زیت آمیخته یا برگ آن کوفته به زیت مخلوط کرده و یا لعاب آن به روغن گل و کذا حنا به آب گشنیز سبز سرشته و کذا موی انسان سوخته به روغن گل و کذا استخوان سوخته به سرکه سرشته و کذا کدوی خشک سوخته به روغن گاو آمیخته و کذا نیل هندی به عسل و کذا مرتک و روغن کنجد و سفیده بیضه و کذا پرسیاوشان به روغن گل و موم و کذا آب قرظ یا طبیح خشک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عدس باریک سوده به گلاب و روغن گل و کذا فوفل به روغن گل و کذا دم الاخوین و مرداسنگ و صمغ عربی پخته به روغن گل آمیخته و کذا آرد جو مغسول به آب به عده مخلوط بسفیده بیضه و کذا آب کاکنج بسفیداب و کذا سرمق و موم و روغن گل و کذا آهک مغسول هفت مرتبه بسفیدی بیضه آمیخته و کذا قطران و ذرور خاکستر برگ سرد و کذا خاکستر جوزالسرو و کذا برگ مورد خشک و کذا اویم سوخته و کذا جلد کهنه سوخته و کذا ودع و کذا کهربا و کذا

شاهسفرم خشک و کذا پوست شجر صنوبر کبار و کذا سنگ مرمر و کذا مغره و کذا پوست خرپزه خشک کرده سوخته و کذا پوست جو و سماق باریک سوده و کذا تخم خرفه سوده و کذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برای قروح حادث از آن و کذا پشک بز مثل غبار سوده هر واحد نافع سوختگی آتش است **دیگر** از رساله مجربات حکیم علی جائیکه به آتش سوخته باشد اگر آهک را هفت مرتبه شسته پارچه را به آن لطح کنند و بچسپانند ساعت بساعت در جراحت تازه و کهنه که از سوختگی آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شده باشند عجیب نافع است **دیگر** تگرگ را در سیوچه پر کنند چون گداخته آب او خشک شود پس خاکی که زیر او بماند آن را نازک بسایند و بر جراحت سوختگی بپاشند گوشت متعفن را زائل کند و تازه برویاند و در این باب هیچ چیز به او نمی‌رسد و گوشت بالا می‌آرد ملاحظه کنند که زیاده نشود به آب تگرگ شستن آن جراحت نیز خوبست دیگر سفیده تخم مرغ به آرد جو و کافور عجیب است و طلای سرکه بغایت مجرب و کتیرا بلغاب اسپغول نیز مفید و کذا صندل و مداد و فوفل به آب عنبالثعلب و روغن گل و طلای روغن کنجد بلغاب اسپغول نیز مجرب است **دیگر** به قول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش کرم افتد شاخ سپستان تازه بر گردن ببندند که در دفع آن مجرب است و سوخته باروت را هیچ دوا بهتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست **دوای** سوخته آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازه بر آن اندازند به عده سفیدی بیضه افکنند پس از آن موم را در روغن کنجد گداخته از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کنند و عقب آن سفیده کاشغری حل کرده بر پارچه مالیده چسپانیده باشند **ایضاً منه** که سوزش دور کند و آبله شدن ندهد مرداسنگ کات سفید هر واحد یک توله کافور ماشه به روغن گاؤ شسته آمیخته ضماد نمایند و ذرور حنا و مرداسنگ بعد تدهین به روغن گل مجفف است و عصاره گشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات است **ضماد** برای سوخته آتش رال کته رسوت صندل سرخ کافور به آب سائیده ضماد نمایند **طلا** که سوختگی آتش را نفع دهد پوست انار کوفته بیخته بکفچه آهنی اندازند و آب بر سر آن ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود سرد نموده در کهرل اندازند و زرده بیضه مرغ یک عدد بیامیزند و چندان سحق نمایند

که مثل مرهم شود طلا کنند **ایضاً** جهت آبله و دمیدگی که از سوختگی به هم رسد بگیرند عدس مقشر و گل سُرخ چندان که خواهند عدس را پخته با گل سُرخ و سرکه خوب بسایند و طلا کنند و خرقة کتان را در آب سرد تر کرده و به یخ سرد ساخته بر آن افکنند **ایضاً** بعد از آن که پوست از سوختگی افتاده باشد به کار آید گل قیمولیا سفیده تخم مرغ قدری سرکه با مرهم آهک سائیده طلا کنند **مرهم نوره** به نسخه حکیم علوی خان سوختن آتش و اکل را نافع است نوره هفت مرتبه به آب شسته موم سفید هر یک پنج مثقال مرداسنگ خبث الفضة سفیده ارزیز شسته اقلیمیای شسته هر یک یک مثقال روغن گل بیست مثقال **نوع دیگر** نافع سوختگی آتش آهک شسته چهار جزو روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو سفیداب قلعی یک جزو همه را با هم آمیخته کف مال کنند و به کار برند و در نسخه دیگر مرداسنگ مغسول و سفیده تخم مرغ و دم‌الاقوین عوض موم داخل است **مرهم سفیداب** که برای دفع خارش و آبله که از بدن بجوشد و جهت سوختگی آتش بغایت مجرب از بیاض اوستاد مرحوم روغن گل بیست و چهار دام موم سفید شش دام سفیده کاشغری دوازده دام سفیده بیضه مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام اول موم و روغن گداخته از آتش فرود آرند و دیگر ادویه سائیده داخل نمایند بعد از آن سفیدی تخم مرغ بیامیزند **ذکر ادویه هندیه** نافع سوختگی آتش کوپنل درخت بر طور دوغ سائیده بمالند و آب برگ ارند مالیدن و و برگ انار سائیده طلا کردن نیز مفید است **دیگر** برگ نور استه کنار با دوغ مکرر بمالند و همچنین برگ حنا به آب سائیده و یا بمسکه آمیخته و کذا رال بمسکه آمیخته طلا کردن مفید و مغنی است **دیگر** کنجد سیاه را سوخته و نرم سائیده با روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ضماد برگ پوئی سائیده بر عضوی که تازه سوخته باشد و همچنین ضماد برگ و شاخ گل مهدی که در بر شکال می‌روید مفید و مجرب است **دیگر** از بیاض اوستاد برگ بهنگ خشک سائیده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند و کذا ضماد برگ گهیگوار نافع دیگر از تکمله پوست درخت تمهندی سوخته خشک بپاشند و بالای آن روغن کنجد اندازند یا با روغن مذکور آمیخته طلا نمایند درد بنشانند و موی آنجا برویاند **دیگر** برای دور کردن داغ سوختگی آتش قنب را درآوند گلی بسوزند و باریک

سوده در روغن کنجد آمیخته در روز دو سه مرتبه طلا کنند و کذا ضماد برگ انار و برگ جامن سفید **دیگر** به جهت ازاله داغهای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن هلیله و بلبله و آمله به آب سائیده بغایت سودمند است **دیگر** بعضی مجربین می نویسند که اگرچه تمام بدن سوخته باشد هرگز آبله و ریم نکند و همچنان خشک گرداند پنبه منقوش بر تمامی اعضای سوخته فوراً بپیچند بکثرت چنان چه در بالا پوشها می اندازند و همچنان بگذارند و هیچیک حرکت ندهند روز دوم نظر کنند اگر پنبه از جایی جدا یا کم شده باشد دیگر بر آن پوشند در سه روز جلد اصلی پیدا شود و پنبه مع جلد سوخته از خود جابجا شده خواهد افتاد **اقوال حذاق** مسیحی گوید که حرق نار محتاج به ادویه باشد که جلا کند به اعتدال بغیر آن که گرم یا سرد کند و نفع می کند آن را گل پاک خفیف الوزن چون به سرکه ممزوج به آب بر آن طلا کنند و چون در ساعتی که بسوزد سفیده بیضه به روغن گل طلا کنند آبله را منع کند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی هر واحد یک رطل و بپزند تا مهرا شود بعد از آن بسایند و بر آن مرداسنگ خرفی و سفیداب قلعی هر واحد دو اوقیه و نیم روغن گل چهار اوقیه آب گشنیز تر و آب عنبالثعلب هر واحد یک اوقیه اندازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله افتد نفع کند آن را عدس مقشر گرباگل سرخ خوب بجوشانند به عده با آرد جو و روغن گل سائیده طلا کنند و ایضاً آن را نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل و بر آن نوره مغسول هفت مرتبه انداخته حل کنند تا هموار گردد و یا نوره مغسول به روغن گل و سفیده بیضه و سفیداب ارزیز آمیزند **شیخ** می فرماید که در علاج حرق النار دو غرض است یکی منع آبله و دوم اصلاح آن که محترق شود و در منع آبله احتیاج افتد به ادویه که تبرید نماید بغیر آن که همراه او لذع بود و اما از جهت آن که علاج حرق کنند احتیاج افتد به ادویه که در آن اندک جلا با قدری تجفیف غیر کثیر بود بغیر آن که لذع کند مع آن که معتدل در حرارت و برودت باشد و اگر با هر دو تدبیر یک بارگی حاجت شود اولاً بمبرد تدبیر کنند به عده اگر احتیاج به تدبیر ثانی گردد آن را به عمل آرند و اگر آن وقت برسد که آبله کند پس تدبیر ثانی واجب بود و ادویه آن مثل قیمولیا و اطیان خفیف الحجم و عدس مطبوخ و مداد هندی و مانند

آن است و اما مثل کندر و علك و وسومات این را صالح نیست **ادویه حرقیه** به حسب غرض اول بگیرند صندل یا فوفل یا خشت نو یا خزف نو به آب عنب‌الثعلب و گلاب طلا کنند و یا مرهم از زرده بیضه و روغن گل و ایضاً کاسنی وارد جو مغسول و زرده بیضه و روغن گل و ایضاً گل ارمنی و سرکه و ایضاً روغن گل و موم چندآن که باید پس در آن نوره مغسول با سفیداب و افیون و سفیده بیضه و اندک شیر داخل کنند و ایضاً بگیرند برگ خبازی و در آب شیرین بجوشانند پس بسایند و از رشته که در آن باشد پاک کنند به عده با وی مرداسنگ مربی و سفیداب قلعی و غیره که در قول مسیحی گذشت بیامیزند **ادویه حرقیه** به حسب غرض ثانی بهترین اشیا برای این مرهم نوره است بگیرند نوره و هفت بار بشویند تا همه تیزی آن دور شود به عده به روغن گل و زیت و اندک موم اگر احتیاج آن افتد با هم بزنند و گاهی در این گل قیمولیا و سفیده بیضه و اندک سرکه زیاده می کنند **مرهم نوره** بنسخه دیگر نوره را به دستور معلوم بشویند و از آن به آب برگ چقندر و برگ کرنب و روغن گل و موم مرهم سازند و از آنچه در اینجا نیکو است و خوف بثور و آبله کردن نباشد این است که برگ اثل سوخته و خرنوب سوخته بر آن پاشند **مرهم** که برای قلیل‌الحرارت نیکو است و به تجربه جید یافته شده بگیرند سرگین گاو راعی خشک شده و پوست درخت صنوبر و مشکطرامیشع هر واحد ده درم مرداسنگ سه درم خبث الفضة دو درم خبث الرصاص چهار درم آهک مغسول به آب سرد به تکرار بسیار پنج درم قیمولیا پنج درم گل قبرسی و رومی و ارمنی و سفیداب ارزیز هرواحد هفت درم عصی‌الراعی کوفته ده درم مداد فارسی یا چینی شش درم توتیای بسر هفت درم پشک گوسفند ده درم تخم لبلاب و برگ آن پانزده درم خبث الحديد و آب برگ خطمی و آب برگ خبازی هر واحد ده درم سوسن آزاد و پیاز آن و سوسن آسمانجونی و زعفران هرواحد پنج درم کافور چهار درم موم و روغن گل و مغز گوزن و پیه آن مقدار کفایت و از دواپی که در قوت شدیدتر و صالح است برای آن که در حرارت کمتر بود این است که بگیرند براده مس و براده آهن و در گل پاک یا در گل سُرخ سرشته قرص سازند و در تنور یا دیگدان سوخته نگاهدارند و به طریق ذرور هنگام احتیاج بتجفیف استعمال کنند و یا به روغن گل طلا نمایند و ایضاً از این قبیل است که سرگین

کبوتر را در خرقه کتان بسته بسوزند تا خاکستر گردد و به روغن گل طلا سازند که این عجیب است و مواضع متقرحه را نفع کند گندنا جوش داده و یا بقله خرفه یا پوست و برگ مورد سوده و اگر دشوار گردد برگ اثل سوخته و برگ نیبوت سوخته و اگر از این دشوارتر شود ادویه مدمله قروح خبیثه استعمال کنند **طبری** گوید واجب است که طبیب معالج تفقد نماید از محرق بینة او و مزاج او و جوهر عضوی که محترق شود پس اگر جوهر عضو عصبی باشد نشف حرق نکند و ترطیب او معدوم ننماید و اگر صحت او تاخر نماید و اگر جوهر او جوهر لحمی باشد ترطیب او البته نباید کرد و علاج او نکند مگر بمرهم منشف و اگر جوهر او عنصلی بود یا در جای سوخته او تار باشد لازم است که بمرهم متوسط بود و بستن او خفیف باشد و بقراط امر کرده که جراحات حرق نار را نباید بیست مگر آن که درد و تر باشد پس بر بط خفیف بر بندند که ضغطه و الم نیارد و حفظ مریض از تناول چیزی نماید که مزاج آن را گرم گرداند و امر به فصد و استفراغ به مسهل نماید و ترویج موضع او کند اگر تابستان باشد و تعدیل نماید اگر زمستان بود و از آب سرد نگاهدارد تا آن که خشک گردد و اما از آب گرم در اوائل محفوظ دارند و در اواخر او استعمال آن به اعتدال مضائقه ندارد و هر قدر که مریض تقلیل غذای خود کند بهتر و سریع تر ببه شدن جراحات باشد پس اگر مزاج مریض متغیر نشود و قاروره و نبض او بر اعتدال باشد بخوردن گوشت که جوهر او مشابه جوهر عضو سوخته باشد باک نیست و **جالینوس** ذکر کرده کسیکه در اعصاب و عضله و اوتار و جراحات بود واجب است که غذای او از پایچه و گوشت عضله باشد و این بهر آن است که بقراط گفته که تاخر صحت در جراحات گاهی از قلت غذای ملایم بجوهر عضو بود زیرا که غذائیکه مناسب عضو نبود طبیعت در آن عضو استعمال ننماید و ارجیحانس در این موضع خلاف او بسیار نموده و دو مرهم برای حرق نار که چون در عضو لحمی یا عضلی و عصبی باشد ذکر میک و نیم و این مرهم نسخه مرهمی است که در عضو لحمی عند حرق نار استعمال کنند و آن بالغ النفع مجرب است از آن زیاده و کم نمایند به قدر وقت و به قدر مزاج علیل بگیرند مای ماکیان سوای خروس و بسوزند و خاکستر او بگیرند و باریک بسایند و بگیرند نمک اندرانی سوخته و باریک بسایند به عده بسفیدی بیضه و روغن

بنفشه مرملی سازند تا آن که مثل مرهم گردد و صورت او صورت لخلخه و مرهم کافوری شود و تربیت او بحل کردن و تسقیه او به روغن بنفشه کنند بعد از آن بگیرند برنج فارسی و به مرات بشویند و بگذارند تا آب او خشک شود به عده باریک کوفته بیخته سه درم از این آرد و مثل او خاکستر پای ماکیان و نمک که از آن مرهم ساخته شده یک نیم درم بگیرند بعد از آن اسرب محکوک یک درم سفیداب ارزیز یک درم و نیم بگیرند و همه را در هاون جمع کرده روغن بنفشه بر آن اندازند و همواره بیامیزند و حل کنند تا باریک گردد و مثل مسکه شود به عده بچشند اگر در آن شوریت باشد سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند حتی که سطر شود و شوریت او زائل گردد بعد از آن به طریق طلا بر جای سوخته استعمال کنند و نباید بیست که این مرهم را در حرق نار به اعضای لحمی تاثیر نیک است و اما در اعضای عصلی هین مرهم بیعنه است و در این لعاب اسپغول و شیر خر و مغز ساق بقر زیاده کنند و طلا نموده بر بط خفیف بر بندند و اما مرهمی که جالینوس در قاطاجانس در عام حرق نار استعمال کرده این است که قیروطی به روغن بنفشه سازند به عده بر آن اندک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و بگیرند زردی سه بیضه یا چهار به آتش بریان کرده و بر آن اندازند و قدری دماغ ماکیان و اندکی اسرنج انداخته در هاون بیامیزند به عده اندک کندر بر آن پاشیده حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً این مرهم ذکر کرده بگیرند اقلیمیای فضا یک درم مرداسنگ نیم درم توتیا دو ثلث درم قرطاس مصری سوخته یک درم به عده زفت را در زیت گداخته این ادویه اندازند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً این مرهم است قیروطی به روغن زیت بسازند پس در هاون کرده بگذارند تا نیم گرم بماند به عده بر آن مرداسنگ کوفته بیخته به قدر کفایت انداخته حل کنند و اندک اندک سرکه بچکانند تا سبطر و باریک گردد و علامت خوبی او آن است که سفید شود و از آن زردی مرداسنگ زائل گردد بعد از آن در شیشه سطر انداخته بالایش اندکی زیت اندازند و شیشه را بجنیانند تا مثل لخلخه گردد به عده سرد بالفعل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرهم از مرهم در حق نار بالغ النفع است و آثار حرق از بودنش به رنگ برص کمتر سالم می ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجب است که در همه مرهم مستعمله در عضو سوخته که بر آن خوف سفیدی رنگ باشد اندک حنای سوخته و قلیلی

سرمه زیاده کنند چه این هر دو تغییر رنگ می‌سازند پس اگر سفیدی بعد صحت ظاهر شود سبیل ازاله او نیست مگر به ادویه که علاج برص بدان کنند مثل شیطرچ در سرکه جوش داده که این را چون بر آن موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بر آن تغییر تا زمانی دراز باقی ماند و بعضی اوائل استعمال داغ بارد نزد تغییر جلد تجویز کرده‌اند و صورت داغ بارد این است که بگیرند انبویه طویل آهن و بر موضع نهاده مص کنند حتی که جلد بسوزد به عده به سرکه بشویند و بمرهم خل علاج کنند که این به کند و رنگ را متغیر گرداند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جائی در بدن بسوزد باید که فی الفور بر آن بیضه بشکنند و یا بمداد فارسی لطوخ سازند و یا به عدس جوش داده باریک سائیده و یا به گل ارمنی مع سرکه ممزوج به آب ضماد کنند و یا بگیرند عدس و پوست جو و باریک سوده بسفیدی بیضه و روغن گل سرشته بر آن طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب و روغن گل و مرداسنگ و سفیدی بیضه و با قدری سرکه با هم بزنند و سرد کرده بر موضع طلا کنند و مرهم نوره چون بر موضع طلا نمایند بسیار نافع بود و این صفت اوست آهک سفید سرد کرده گرفته بر آن آب اندازند و تا دو ساعت بگذارند به عده آب اندک اندک بریزند و آب دیگر اندازند و همچنین چهار مرتبه عمل نمایند و سنگ ریزها که که زیر او بماند آن را دور کرده آن را بدارند تا آب صاف شود و آهک بته نشیند پس آن را خشک کرده به روغن گل خالص آمیزند و با هم بزنند تا مثل مرهم گردد استعمال نمایند **ابومنصور** گوید که چون احتراق لاحق شود در اول امر باید که گلاب سرد کنند و در آن پارچه تر کرده بر موضع نهند و هرگاه نیم‌گرم شود تبدیل آن کنند پس هرگاه لهیب ساکن شود به چیزی که آن را از تفرح نفع کند طلا نمایند و آن این است که بگیرند عدس مقشر و گلسرخ و بجوشانند تا مهرا شود به عده آن را به آرد جو و سفیدی بیضه و روغن گل یکجا کرده بسایند تا نرم شود طلا نمایند و بالایش پارچه به آب برف سرد کرده نهند **دیگر** که منع از تفرح کند برگ خطمی سبز به آب بپزند تا مهرا شود به عده از خیوط پاک کرده در هاون اندازند و با آن اندک سفیداب و آب گشنیز تر و روغن گل آمیخته حل کنند تا هموار شود و مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بر آن نهند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آن را موافقت کند



فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب ماده به سوی آن زیاده نگردد و چون متفرح شود بمرهم سفیداب علاج کنند پس اگر امر قرحه غلیظتر شود و تسکین نیابد بمرهم نوره معالجه نمایند و صفت او این است که آهک صاف سفید که آن را در صنعت استعمال می‌کنند در پارچهٔ باریک به‌بندند و در ظرفیکه آب باشد آن را بمالند تا آن‌که آهک همه در آب آید و ثقل آن را و در کنند و آن آب را بگذارند تا آن‌که آهک بته نشیند و آب صاف گردد پس آب را بریزند و آهک را بگذارند تا اندک خشک گردد به عده به روغن مورد معمول به روغن گل خام با هم بزنند تا هموار گردد پس استعمال نمایند و اگر درد شدید باشد اندک کافور در آن داخل کنند و از آنچه تسکین وجع کند سفیدی بیضه رقیق است چون به روغن گل آمیخته پارچهٔ کتان الوده بر آن نهند و اگر حاجت بتجفیف باشد علاج به این دوا کنند بگیرند جو سوخته شش درم و خیوط سنگه غیرکهنه سوخته و گلنار سوخته هر واحد دو درم و سائیده بپاشند بعد از آن‌که به روغن گل چرب کنند که این در این علت بیعدیل است و یا استخوان ماکیان بسوزند و سائیده به روغن گل آمیخته بر آن نهند و یا بگیرند عدس مقشر و رامک و عصفور و هلیلهٔ زرد و سائیده بر آن سفیدی بیضه و روغن بنفشه انداخته حل کنند تا هموار گردد پس بر خرقةٔ کتان طلا کرده بر آن نهند **جرجانی** گوید ادویهٔ که در ابتدا برای حفظ او از آبله کردن به‌کار برند سرد کنند و ناسوزاننده است چون سپیدهٔ تخم مرغ به روغن گل آمیخته آن را به پر مرغ طلا نمایند و قیمولیا و گل ارمنی که سبک بود بسرکهٔ ممزوج سائیده طلا کنند و برگ خطمی و آرد جو بحریر بیخته و شسته و برگ کاسنی کوفته با روغن گل بسایند و طلا کنند و برگ خطمی یا برگ خبازی مقدار یک رطل بغدادی پخته بسایند و رگها و لیفها از وی بیرون کنند پس ادویهٔ که در قول مسیحی گذشت آمیخته طلا کنند و این طلا اورام گرم را نیز سودمند بود اما ادویهٔ که بعد آبله کردن و ریش گشتن به‌کار برند مرهم آهک است و نسخهٔ آن سابق مسطور شد **ابن الیاس** گوید که بگیرند سفیداب ارزیز و مرداسنگ مربی در گل سُرخ و باریک سوده بسرکهٔ کهنه به سرشند و ضماد کنند و یا گل ارمنی افزوده بسفیدی بیضه با هم زده سر و بر موضع طلا نمایند و اگر آبله بسیار شود و با آن درد و سوزش سخت باشد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر

واحد ده درم یا آب انارین بشحم افشوده مع شکر سفید بنوشانند و تغذیه بمزورات حامضه مثل آب غوره و انار دانه و زرشک نمایند و فصد سر رو کنند و خون به قدر قوت و واجب برآرند و بمرهم سفیداب یا مرهم نوره طلا سازند

**انطاکی** گوید که قاعده در علاج این مرض تبرید محل و تجفیف اوست خاصه آنچه حرق به آبله کردن که آن تمیز مائیت کند و آن را از عروق جذب نماید نرسد پس در آن هنگام از شرط و امتصاص ماده بمجاعم چاره نباشد و همین به فصد در اینجا مراد اطباست نه فصد اصلی و این را بدانند که در این بسیار اطبا راه غلط کرده‌اند به عده اگر علامات حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود والا ادویه وضعیه کفایت باشد و آنچه حرق نار را مخصوص است از انجمله مداد محلول به آب است و قریب اوست خاکستر جو بزرده بیضه **نفیس** گفته که این منسوب بحارث بن کلدیه است و قوی‌تر از آن آرد برنج بسفیداب و خاکستر پای ماکیان است بهر آن که این قوی‌التجفیف است بلکه در شرح اسباب است که استخوان قوی‌ترین مجففات است و این قوی‌ترین آنهاست و عام بجمیع حرق انواع طینه‌هاست خصوصاً طین قیمولیا و مرهم سفیداب یا مرهم خل و مرهم نوره و کتیرا و نشاسته و لعاب اسپغول و کنوچه به گلاب و آب گشنیز و بدانند که من در اینجا تبرید مطلقاً مناسب نمی‌بینم به سبب احتمال آن که حرارت بتکثیف محتبس شود پس فاسد گردد و لیکن اولاً تسکین سوزش می‌کنم به عده آنچه مفتوح و مرخی مثل روغن‌ها باشد استعمال می‌نمایم و اگر اتفاق دوائی افتد که در آن تفتیح و اخراج حرارت مع تسکین الم باشد آن بغایت نافع بود و اینچنین دوا مرا میسر نشد مگر این دوا که تالیف او کردم و عجیب مجرب آمد **صنعت آن آب حی‌العالم سه** اوقیه روغن بنفشه و یک اوقیه و نیم موم خام نیم اوقیه روغن و آب را بپزند تا آب برود پس موم اندازند تا ممزوج گردد و سرد کرده بر آن یک درم کافور محلول در سفیدی دو بیضه اندازند و مخلوط کرده بردارند **گیلانی** از بولس نقل کرده که آنچه صالح است برای آن که معالجه این بدان کنند گل قیمولیا و گل بلاد فرنطس و هر گل سبک است چون لطوخ آن کنند به سرکه که ترشی او سخت نباشد یا به آب از آبله منع کند بیضه خام همان ساعت بر موضع با پشم نرم بنهند و این تبرید اندک نماید و تجفیف بغیر سوزش کند **خضر** گوید که علاجش مبادرت بتر کردن در

آب سرد و پاشیدن برف بر عضو و لطح بروشنائی معمول از مازو و زاج و لطح به آب گشنیز سبز یا سفیدی بیضه و مسکه تازه و شیرج و سفیداب و کافور است و اگر سن احتمال کند فصد کنند و اولی حجامت بر ساقین است و بر آن خرقة کتان سرد کرده ساعت بساعت نهند و به عدس مطبوخ و گل ارمنی به سرکه یا به آب گشنیز ضمد سازند و این تدبیر ایشان تا یک هفته است و اغذیه آنها مزورات به مثل عناب و آلو بالو و خرفه و شربت ایشان شربت آلو و شربت نیلوفر باید پس اگر ورم اشتداد نماید و بدن ممتلی باشد تنقیه به طبیخ فواکه نمایند و چون از هفته اول تجاوز کند نطول بجوشانده خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و جو و لطح او بمرهم ابیض کنند پس اگر قرحه و آبله بر مواضع افتد علاج بمرهم کافور و مرهم نوره یا مرهم شادنج یا مرهم معمول از خاکستر پای ماکیان و خاکستر نمک اندرانی و آرد برنج و سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن بنفشه کنند

#### حرق الماء

عضوی که از آب گرم سوخته باشد علاجش همان است که در حرق النار گذشت و خاکستر مو بزردی تخم مرغ مخلوط کرده در اینجا بسیار فائیده می‌کند و گویند که از ضمد حنا با سرکه سوده آبله نشود و جمله اطیان به این مختص است و به قول جالینوس و غیره ضمد طلق مخلوق بسفیدی بیضه سرشته و کذا زردی و سفیدی بیضه خام با هم مخلوط کرده و کذا سفیدی بیضه بر پنبه مالیده و کذا پنبه یا خرقة کتان کهنه به آب نمک آغشته و کذا کافور و گلاب و کذا صندل سفید به گلاب حل کرده و کذا سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن گل و کذا برگ سوسن سفید و کذا بیخ آن به روغن گل و موم زرد و کذا شنگرف به روغن گل و موم زرد آمیخته و کذا ثمر زیتون سبز که سیاهی در آن آغاز کرده باشد باریک سوده و کذا مرداسنگ به آب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم است **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که اگر احتراق به آب گرم باشد نفع می‌کند آن را قبل از آن که آبله کند آب زیتون نمکین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب و مرهم نوره مغسول **بوعلی** می‌نویسد که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان ریزد و عل آتش کند و

اصوب برای او این است که فی الحال قبل از آن که آبله کند به مثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه به آب سرد برف تر کرده نهند که این از آله کردن منع نماید و گاهی مبادرت می کنند و آب زیتون یا آب خاکستر بر آن می ریزند و بهتر آن است که هر کدام از اینها که باشد به سویق یا مرهم نوره بسایند و ایضاً دواي معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب است و قروح آن را معالجه بگندنا جوش کرده یا خشک کرده که این بهتر است و سائر آنچه در حرق النار گفتیم باید کرد **طبری** گوید که واجب است در حرق الماء استعمال آرد برنج مضروب به روغن بنفشه مع گل ارمنی و برای این حرق این مرهم مجرب است قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بر آن اندک سفیداب انداخته در شیشه بزنند و بر آن طلا نمایند و هرگاه آب گرم به سبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند در آن آهن استعمال کنند به این طور که گوشت فاسد از آن دور کنند بعد از آن این مرهم بر آن استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سُرخ و سفیداب یک یک جزو کندر و راتینج هر واحد نیم جزو به عده قیروطی به روغن گل ساخته این ادویه در آن حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلدیه طبیب عرب ذکر کرده که جو سوخته بزردۀ بیضه مرغ با هم زده بهترین دوا در سوختگی آب است و اما آنچه اهل حران در جمیع حروق استعمال می کنند مرهم خل است که در حرق النار مذکور شد و اول آن که عضو بسوزد آن را بدردی سرکه مع اندک گل ارمنی طلا کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو ترشح کند به عده با پشم پاره آن را پاک کنند و بر آن مرهم خل استعمال نمایند **گیلانی** از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع به زیتون مالح که با سویق بسایند ضماد نمایند و یا شب یمانی با سرکه سوده بر موضع لطوخ سازند و یا زهره نر گاو به آب بسیار آمیخته بر موضع لطوخ کنند و یا به آب و نمک طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی به شراب سوده و یا ترمس به روغن گل سائیده تا غلیظ گردد لطوخ نمایند و اما ابرقلوس ذکر کرده که این دواي مرکب نیکو است بگیرند خرقة کتان و در عسل آغشته پس بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب و و موم هر واحد چهار درم روغن گاو و پیه بز هر یک شانزده درم گرفته از این مرهم سازند و استعمال کنند و اما آنچه آبله در

آن افتد سماق و سویق به سرکه سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مر و در آب پاک کرده به روغن گاو و در روغن آمیخته بر پارچه کشیده بر آن نهند

### حرق الدهن

آنچه در سوختن آتش ذکر یافته در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و این دوا مخصوص است سفیدی بیضه به قدری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنابند تا هموار شود طلا نمایند و به قول **انطاکي** خسته شفتالو و براده عاج و سفیده بیضه به این مختص است و یا سفیده کاشغری یک نیم توله کافور سه ماشه سفیدی بیضه مرغ دو عدد و به روغن گل سه توله روغن یاسمین یک نیم توله در ظرف چینی به انگشت بمالند تا یکسان شود و به کار برند

### حرق الصاعقه و الشمس

عضوی که از اثر برق و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همان است که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم مفید **طبری** گوید که علاج کسیکه او را هوای صاعقه برسد فصد است و تبرید و پرهیز و نوشانیدن ماءالشعیر و شیر زنان و حقنه به ماءالشعیر که در آن اندک روغن بنفشه خالص و قدری کافور آمیخته باشند و ایضاً حقنه به ماءالشعیر و شیر زنان و روغن بنفشه که همه را با هم بزنند تا نرم گردد تا آن که وجع ساکن شود و آبله ظاهر گردد پس بسوزن آب آبله برآرند به عده علاج حرق النار نمایند و خصوصاً مرهمیکه در آن پای ماکیان سوخته و آرد و برنج و روغن بنفشه می افتد و علاج این و حرق النار برابر است اما چون برکسی نار صاعقه افتد طمع در حیات او نباید داشت و معالجه او از فصد و غیره بود و اما سوختن جلد به آفتاب را لازم است که طلا بمرهم کافوری کنند تا جلد متقشر گردد به عده مرهم خل بر آن نهند و دائم عضو را به روغن چرب کنند و از حرانیان بعضی امر به شرط موضع بعد فصد و تعدیل مزاج مریض بخرقه مبلول به روغن گل می کنند یک بار این خرقه و یک بار فرقه در سرکه تر کرده استعمال می نمایند تا آن که در بقعه رنگ بشره او پدید آید و اگر رنگ موضع

به شدت احتراق او متغیر گردد استعمال مرهمی که در حرق نار ذکر کردیم نفع کند و ابن سیار دائم امر بتبرید موضع می نمود چون از حرق شمس می سوخت و یا به آب دریای شور احتراق و سحج می شد و او را مس به روغن نمی کرد تا آن که موضع خدر می شد و حس او زائل می گردید مثلاً به عده آن را راحت می داد پس به این طرق صحت می یافت و جلد او چنان که می بود عود می کرد و هر جائیکه بسوزد یا بخراشد چون مسام او نسوزد تبرید آن را صحت بخشد و اما هرگاه مسام بسوزد و به موضع خون آید علاجش نیست مگر مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم

### احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس از آن مرهم خل نهند و اگر آبله افتاده باشد آب تربوز سه اوقیه سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان سه توله و یا شیرۀ خرفه و مغز تخم کدو و خیارین هر یک هفت ماشه و شربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن سرایت به اعضای رئیسه نکند و بفاصله دو سه روز بر آنجا پاکی زده محاجم بزور بکنند پس مرهم سرکه به عمل آرند و آن موضع را بدوغ ترش شوئیدن و روغن نارجیل بر آن مالیدن مجرب است **طبری** گوید که علاج سوختن جلد از عسل بلادر فصد و تبرید مزاج و نوشیدن کافور است به عده تبرید عضو بعد از آن علاجش به شرط دوضع محاجم و مص موضع بدان نمایند تا خون منقطع شود و زرداب ترشح کند به عده ترک کنند تا هرچه مترشح شدنی است ترشح کند و موضع متقرح گردد و بر آن اشیای مخرج سموم منشف آن نهند پس هرگاه رشح منقطع شود آن درم را علاج بمرهم خل کنند و گاهی عسل بلادر در آن موضع رنگ شبیه ببرص پیدا کند و خارش نماید و ساکن نشود مگر بنوشیدن سرکه کهنه و استفراغات کثیره و عاقل لبس آن نکنند مگر بعد اصلاح آن به ادویه و هرکسی که اراده استعمال آن کند طریق او آن است که او را به سرکه خوب جوش دهند بعد از آن که مواضع آن را بسوزن سوراخ کرده باشند **گیلانی** می نویسد که این اصلاح از متقدمین است و بهتر اصلاح بلادر و احراق آن این است که به روغن جوز یا به مغز جوز تازه آمیزند و بالجمله برای اصلاح آن چیزی بهتر از جوز نیست لیکن باید که آن را استعمال

بدان مخلوط سازند و نفع او بعد استعمال اندک است با وجود آن که از غیر بزرگتر است **ابن الیاس** گوید که علاج حرق جلد و آبله آن از استعمال عسل بلادر این است که صبح آب هندوانه یا شیرۀ خرفه هر کدام از اینکه باشد سه اوقیه به سکنجبین ساده خوب ترش ده درم و غذا بمزورات ترش بکدوی تر و اسفناخ سازند و تلطیف تدبیر نمایند **انطاکی** می نویسد که علاج حرق بلادر مخصوص است بحنا و آب مورد و گشنیز تر و آبی که در آن خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند و یا پیاز بسفیداب و سرکه و بیخ کبر به آب کنجد و عدس مقشر **حکیم شریف خان** در فوائد شریفیه می نویسد مردی را دیدم که بلا در جلد او سوخته بود و جریان عرق در آن کثرت نمود پس بر آن حب السمنه مع ادویه مناسبه استعمال کرد و از آن صحت یافت و همچنین جوز و مغز نارجیل کهنه آن را نافع است

### جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود و هنوز ریم نکند و آن یا بسیط بود و یا مرکب بسیط آن است که از عوارض دیگر چون درد مفرط و انصباب مواد و سوءمزاج و سوءترکیب خالی باشد و جراحت مرکب آن است که با آن مرضی دیگر مثل سوءمزاج بدن و امتلای آن و مثل ورم و کسر عظم و قطع رگ و عصب بود یا با اعراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد لحم و **خجندی** گوید که مراد از بسیط در جراحات و قروح آن است که با آن مری دیگر مقتضی علاج دیگر متفرن نباشد و از مرکب آن که با آن مثل لحم زاید و نقصان او مقترن باشد بالجمله هر واحد از آن یا صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی هر دو لب او هموار بود که نزربط با هم پیوند دو یا غیر مستوی و یا غائر و یا غیرغائر و یا منفصل المضعم یعنی آن که پاره گوشت از آن جدا شود و یا نافذ بباطن و یا غیرنافذ و **جرجانی** گوید که جراحتهای ده نوع است یکی آن که شکافی راست بود دوم آن که شکاف گرد بود سوم آن که پهلوها و زاویهها دارد چهارم آن که لختی گوشت از آن رفته باشد پنجم آن که غور دارد و دور اندر شده باشد و غور را در ظاهر نباشد ششم آن که غور را و ظاهر بود هفتم آن که گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده

باشد هشتم آن که آماس کند نهم آن که از ظاهر تن در باطن افتد و هم آن که به استخوان رسیده باشد و **مسیحی** گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود و اگر در عضوی از اعضای عصبی باشد ملتحم نشود مثل جزو عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بدانکه التحام نپذیرد لیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر در طبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن دشبذست و شیخ می‌فرماید که ما قصد میک و نیم در بعض اعضائیکه اتصال او متفرق گردد آن که اتصال او عود کند چنان که او سابق بود و این در مثل لحم است و در بعض آن قصد میک و نیم که تماس آن که محافظت آن نماید باقی ماند و اگرچه اتصال آن عود نکند و این در استخوان است مگر در استخوانهای اطفال و صبیان که در ایشان امید این عودست و قومی از اطبا گفته‌اند که جراحی عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر آن بر چیزی الصاقی جاری شود و لبهای جراحی را فراهم گیرد و نگاهدارد و بعضی از اطبا گفته‌اند که اتصال در شرابین تنها نشود یعنی جراحی شریانها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند و اما جالینوس از این انکار نموده و گفته که شریانها نیز بمشاهده تجربه و تجویز قیاس ملتحم می‌شود اما مشاهده این است که شریانیکه زیر باسلیق است و شریان صدغ و شریان ساق را دیدم که ملتحم شد و اما تجویز قیاس آن است که استخوان در سختی بطرفی است که ملتحم نشود مگر اندک و اطفال و گوشت در نرمی بطرفیست که ملتحم شود و رگها و شریانها متوسط میان استخوان و لحم است پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کند و از استخوان سهل تر آن را قبول نماید پس ملتحم شود اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از حجت خطابی است و معمول بر تجربه است و **جرجانی** گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم می‌شود خاصه اگر رگها نرم بود و جراحی کوچک باشد و اگر جراحی چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی‌موی و اما رگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و بروید و بجای خود باز آید و در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحی



نکند و چون جراحی در آن افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خلاص از آن بندرت بود و آن دماغ و گرده و مثانه و امعای دقاق است و جراح جگر نیز نازک بود لیکن بر آن سلامت بسیار تر از آن باشد که از جراحیهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل بهیچ حال احتمال جراحی نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحی در آن نباشد و جراحی معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او از آن شفا یابد و لیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوارتر است و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر راحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی به سوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریعتر و در التحام سهلتر است حتی که خروق آن به شود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگر ثفل که از موضع خرق خارج شود به سوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحی او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا به یکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر خرق در آن تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد و اما گرده پس التحام او مثل جگر بود لیکن التحام این دشوارتر است و چون خارق بود ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه از این جراحیات ریم کند و قرحه گردد آن دشوارتر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض به سرعت هلاک گردد و اگر جراحی در مواضعی بود که اشتداد وجع و در م در آن واجب شود مثل سرهای عضله و او آخر آن و خصوصاً جای عصبانی از آن تا وقتیکه درم حادث نشود آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که به سوی آن مواد منصرف شده و برای جراحی فاضل نمانده و **محمد اکبر** می نویسد که اگر دل مجروح گردد مهلت ندهد و نشان جراحی او موت عاجل است و دماغ نیز احتمال جراحی کمتر دارد و نشان جراحی آن اختلاط عقل ست و برآمدن بول بر جراحی مثانه و برآمدن بر ازبر جراحی روده دلالت کند و جراحی عصب و طرف عضله مخوف است از تغیر رنگ و سقوط قوت و نبض بعد تواتر و صغر و شی و اختلاط عقل و تشنج توان دآن است و جراحی زانو که در پیش بود مخوف است و خلاصی از آن کمتر متوقع و جراحی سینه که نافذ بود مخوف است و نشان او خروج هواست از آنجا و جراحی

حجاب مخوف است و ضيق النفس خاصةً اوست و جراحت معده مخوف و برآمدن طعام لازم آن است و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

### علاج کلی جراحت

باید که آن را بمحافظت بدارند تا چیزی در آن نیفتد و آن را چنان بندند که به یکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود ببايد دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گزشته باشد باید که از چیزی خشن آن را بخراشند تا خون از آن جاری شود بعد آن به بندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر صبر انزروت زراوند دم‌الاکوین سائیده بپاشند و اگر در آن چرک باشد ادویۀ مذکوره را به عسل به سرشند و استعمال کنند و پنبۀ کهنه در آن پر کنند و این مرهم از برای اندمال بی‌نظیر است بگیرند زبان سگ و در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در ظرف آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک سائیده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ را در این روغن کنجد انداخته بچوب نیب با دستۀ آهنین خوب تر مخلوط کنند دور شیشه نگاه دارند و روغن دیودار نیز در این باب مجرب است و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نرفالدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا مسطور گردد و اگر الم باشد باید که تسکین الم از افیون و بزرالبنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنبالعثلب سبز و خطمی به روغن گاو و روغن بنفشه ضماد نمایند و یا به آله دور کنند و اگر نرفالدم باشد علاجش نیز جدا بیاید و صبر کندر دم‌الاکوین افاقیا بکوبند و بپاشند **ذکر ادویۀ مفرده و مرکبه** که التحام و اندمال جراحت تازه کنند امدزیان که آن قبان مقابر است ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سویدی است و اقماع انار ترش نیز مجرب و همچنین برگ بوصیر و گل آن و کذا ذرور برادۀ آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح اوست و کذا خوخ الماء خشک آن به طریق ذرور و رطب آن به طریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار سوده و کذا

شرب رب آن پنج درم مجرب اوست و نهادن مازو به شراب قابض سرشته و کذا عصی‌الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا قفرالیهود و کذا کندر تنها و با موی سوخته و کذا کمافیطوس و کذا برگ بستان افروز و کذا حی‌العالم و کذا مغرة عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ چنار تازه و کذا جمار نخل و کذا پرسیاوشان و کذا سورنجان و کذا زوفرا و کذا برگ جمیز و کذا پوست انار و کذا وسمه که آن برگ نیل است و کذا شنگرف و کذا جنطیانای رومی و کذا خانه عنکبوت و کذا پنیر تازه بی‌نمک و بالای آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حنای مکی و کذا الذاق الذهب و کذا رخام سوخته و کذا اسفنج به شراب کهنه تر کرده و کذا تخم گشنیز و کذا موی انسان سوخته به عسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصاره ام غیلان و کذا خسته خرما سوخته و کذا مرمکی و کذا لحم حلزون و کندر و کذا شکوفه حنا و کذا چقندر سوخته و کذا خاکستر پشم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده و **پاشیدن** بیخ کاکنج و کذا برگ کنار و کذا پیاز نرگس خشک کرده سوده و کذا خزف تنور و کذا کافور و کذا خون شتر خشک کرده سوده و کذا دم‌الاخوین و کذا پوست درخت و لب سوخته و کذا ودع بغبار آسیا آمیخته و کذا شیر جمیز خشک کرده باریک سوده و کذا خون نر گاو خشک کرده سائیده و کذا تخم فنجنکشت و برگ آن و کذا بقم و کذا بول الابل که دوائی است و از عرب می‌آورند و کذا تخم قرمز و کذا شقائق النعمان سوده و کذا ائمد و کذا پراطر سوخته و کذا کدوی خشک سوخته و کذا برگ خیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود سوخته و کذا برگ امرود خشک کرده هر واحد جراحت تازه را التحام و التصاق نماید و خشک کند **دیگر** از مجربات حکیم علی تنکار بسایند و بر جراحت ریزند و بر هم آورده ببندند که احتیاج بدوختن نشود و متصل شود خصوص که زخم تازه باشد و اگر زمانی بر آن گذشته باشد و هنوز خون می‌آمده باشد نیز استعمال کنند والا زخم را خراشیده به عمل آرند **دیگر** برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت نهند که زد و پوست برویاند در جراحات و قروح خبیثه **دیگر** مجرب برای جراحت تازه پشم شتر سوخته بندند دوا نکنند بلکه هر روز به آتش گرم کنند **دیگر** سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاه دارند و زخم را به

روغن چرب کرده بپاشند در سه روز آرام می‌شود **دیگر** پیرا که از آن بوری می‌بافند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا سنگ جراحی سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده سوده و کذا پر مرغ خانگی سوخته هر واحد بر جراحی پاشیدن زخم را خشک گرداند **دوایی** که هرگاه خون زخم در شک مانده باشد هر روز یک قح آب پزیده و یک‌درم جواکهار آمیخته بنوشند **ایضاً** از مجربات حکیم علی که منقی و ملحم جراحی است برگ مغیلان را با زیره سفید بسایند و بر جراحی کهنه بندند پاک شود و ملتحم گردد **ذرور ملحم** که پاشیدن آن بر زخمها و دمامیل و قطع سیف و غیره که بفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت سفیداب قلعی مرداسنگ دم‌الاخوین باریک سوده اول چرک از زخم پاک نموده بر آن مرهم سفیداب بر پارچه مالیده چسبانند به عده وقتیکه مرهم جدا سازند این ذرور بپاشند نافع است و گاهی قیروطی از روغن دیودار ساخته عوض مرهم به کار می‌برند و زودی التحام می‌نماید مجرب است **نوع دیگر** از مجربات حکیم سعدالله گلنار زرور و کندر مرمکی مساوی کوفته بیخته بر زخم بپاشند و در تحفه صبر زرد عضو زرور و مرمکی است و نوشته که از اسرار است و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم‌الفعل است **ذرور اربعه** که عجیب است گوشت را می‌رویاند و جراحی تازه را التصاق می‌کند و خون بند می‌نماید کند صبر انزروت دم‌الاخوین مساوی بسایند و بر جراحی پاشیده بندند **ایضاً** مسیح می‌گویند که این ذرور را ما آزموده‌ایم ریشهای فاسد را سود دارد صبر مر انزروت هر یک یک جزو کندر دو جزو همه را باریک سائیده بپزند و وقت حاجت بپاشند **ذرور** اگر بر زخم به‌بندند به شود زردچوب دیودار داره‌لد اصل‌السوس تربد مساوی کوفته بپاشند **مرهم** که در اقسام جراحی معمول است رال گل هرمرزی هر واحد یک دام توتیای سبز چهار سُرُخ روغن شیرین به قدر حاجت ادویه را همراه روغن که‌رل نمایند تا به قوام مرهم آید **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید جراحی لحمیه خالی نیست از آن‌که یا شق بسیط مستقیم باشد یا شق مدور یا ذی اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم و گاه غائر نافذ بود و گاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیری است و همه اقسام در حبس خون سائل اشتراک دارند و آن را به آبی جدا ساخته‌ایم و گاهی سیلان خون به قدر معتدل برای

جراحی نافع بود ورم و بثری و حمی را منع کند و از افضل چیزی که در جراحات رعایت آن کنند مع کردن از تورم اوست بهر آن که اگر ورم عارض نشود علاج جراحی ممکن بود و اگر آنجا ورم باشد و یا در آنجا رض و فسخ بود در خلل او با وجود جراحی خون مجتمع شود و اراده ورم و ریم کند در این صورت معالجه جراحی تا وقتیکه تدبیر آن نکنند و علاج ورم ننمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بند شود از تعجیل در تحلیل او چاره نباشد چون آن را قدر معتدبه و تمدید باشد و این به احاله ریم در آن بود تحلیل او بهر چیز حار لین باشد از آنچه معلوم است و لهذا واجب آن است که اعانت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد و از آن چیزی ساقط نشود در تدبیر آن بستن و از آن دهنیت و مائیت دور داشتن و منع از افتادن چیزی و موئی و غیر در آن بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب به سوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم باشد و اطراف او با هم ملاقی نشود بهر آن که مستدیر متباعد یا مختلف الشكل بود و از آن اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن است و منع اجتماع رطوبت در آن به استعمال مجففان رادئه و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر غائر باشد بساست که بستن الصاق او نیز کند و در گشادن او احتیاج نشود و گاهی بگشادن او حاجت افتد اگر ممکن بود و این وقتی باشد که بستن او برباطیکه آن را موثف گرداند نفع نکند و خصوصاً هنگامیکه بستن نیکو بر بیخ غور واقع نشود پس مواد به سوی آن بریزد به سبب ضعف او و به سبب درد که از آن چاره نیست و به سبب احوالیکه آن را در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بگشادن آن افتد از نهادن پنبه و مانند آن بر دهان او تا نشف آن کند چاره نبود خصوصاً وقتیکه بستن بر بیخ واقع نگردد چنان که گفتیم و یا نصب او نصبی باشد که امکان انصباب ماده ردیه از آن نباشد و یا در آن استخوانی باشد و یا خوف بود که ناصور گردد و یا از آن رطوبت بسیار ردی شود و آن در این هنگام در حکم قروح باشد نه جراحات عالمی گفته که جراحی محتاج بود بربط جامع برای هر دو لب او چون اراده التزاق و التحام باشد و اما هرگاه محتاج با نبات لحم در آن باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود یکمرتبه برباطیکه از دهان او چرک بریزاند و مرتبه دیگر برباطیکه به قدر امساک دوا بر آن باشد و گفته سزاوار است که دهان جرح را مکانی باشد که چرک از آن دائم الطبع خود بریزد یا به این طور که شکاف آنجا واقع شود و یا آن را به این شک

متشکل گردانند و من به کردم جراحی بسیاری را که غورا و قریب زانو بود و دهان او در آن بغیر آن که او را دهنی دیگر به اسفل نزد زانو سازم لیکن ران را به این طور نصب کردم که قعر بفوق بود و دهن به اسفل پس بغیر شکاف در اسف به شد و همچنین ساعد و کف و غیره را به این طور تعلیق نمودم که دهن همواره به سوی اسفل بود این است قول آن عالم و گوئیم که گاهی جراحی چنان واقع شود که بر طیب قطع تام و جدا کردن عضو واجب شود و اما هرگاه جراحی چنان باشد که لحم بسیار از آن منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دواپی که خشک کند و منع نماید آن را کفایت نباشد بلکه گاهی مجفف و مانع از جهت آن که ردع ماده کند که از آن انبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی غور به سبب نقصان استخوان باشد بنوعیکه انبات او به تمامه ممکن نبود پس غور باقی ماند چنان که گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده تر از واجب بروید و لحم زائد شود و واجب است که بمر او انبات لحم در جراحی اغتذای مریض بغذای محمود حسن الکیموس موافق عضو مجروح باشد و دواپی منبت چنان بود که آن را نبات لحم ممکن باشد و اما جلد را آن دواپی منبت نرویند و بر آن قادر نبود و قوت او بدان وفا نکند چون به الکل منقطع شود بلکه بمکان او لحم صلب بروید که بر آن موی نروید و اما عروق بساست که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی ذی خطر است مثل جراحات واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد و تابع او اعراض ردیه بود و آن سابق مذکور شد و تابع او تشنج مهلک که در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس علاجش قطع عضله است در عرض و راضی بودن ببطلان فعل عضله ولیکن تا ممکن باشد تا خیر این علاج تشنج بجیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و مثل جراحی زانو گاهی محتاج گردد و بنهادن شق صلیبی و در اورام و قروح و جراحات آن استظهار به فصد و اسهال نمایند و منع التحام کنند تا آن که بتنقیه بالغ حاصل شود و بعد آن به التحام او پردازند

تعریف قوت ادویة منبت لحم و ملحمة و مدملة خاتمه و اکاله

دوای مثبت لحم آن است که خون صحیح را عقد لحم نماید پس واجب است که در آن تجفیف بسیار نبود بلکه به حد معتدل و نه جلای قوی بسیار باشد بلکه جلای اندک بود به قدریکه چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتدبه نباشد و ایضاً محتاج بود به آن که او در حرارت و برودت به حسب احتیاج جراحت و قرحه در مزاج او به سوی آن باشد اگر آن مزاج از آن زائل شود محتاج بضد آن به قدر زوال او بود و اگر غیر زائل معتدبه باشد بمشاکل برای حار بحار و برای بارد ببارد بود و ایضاً رعایت تاثیر و دوا در موضع کنند تا مقابله او کند اگر در اساءت مزاج افراط نماید و اما ادویة ملحمه آن است که میان دو متباعد جمع کند و محتاج بود بتصرف کردن در هر دو سطحه او پس میان هر دو الصاق نماید بمدادیکه در جوهر اوست و اگر خون موجود بود آن خون حاضر در جرح مکتفی عنه در الصاق را تجفیف سریع قبل از ریم کردن بخشد و آن را این فعل ممکن نبود اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب است که جالی نبود بهر آن که در جلاد ضد غرض آن است و محتاج نیست با آن که به سوی او ماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده تجفیف می کند بلکه ملحمه محتاج بتخفیف قوی تر و اندک قبض باشد و مدمله خاتمه در حاجت بقبض شدیدتر از آن هر دوست زیرا که این محتاج بود بتجفیف چیزی که بالطبع در جفاف شدیدتر باشد اعنی جلد و اما اکاله ناقصه لحم واجب است که بسیار شدید الجلاذ باشد

#### ادویة ملحمه جراحات

قوت این ادویه و موضع ایصال آن را بیان نمودیم و شک نیست که ذرور از آن محتاج است به آن که کمتر قوت از دواى متخذ به ادهان و قیروطات باشد و حاجت داعی به ادهان و قیروطات به سبب آن است که ادویة یابسه و خصوصاً آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات به سوی قعر غوص نمی کنند و در مسام نفوذ نمی نمایند پس هرگاه از آن قیروطی سازند آن را بسیلان روغن تا قعر رساند و این ادویة ملحمه معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب به روغن مورد و موم است و از نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضماداً و برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ بارتنگ و گلنار در سرکه تر کرده و قدری از شراب و خصوصاً

چون بدان برگ شجر صنوبر ذکر و انثی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ سرد و شاخهای آن و برگ قنطافلون به عسل و از صمغ علكالبطم و خصوصاً از قرب اغصان کبیر و از ثمرات وجوب جوز تازه سوده با ملج یا شراب جوشیده ببرگ حماض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی با وجود آن که در این منع نزله است و جوزالسرو و سیر سوخته و غبار آسیا و ستر سوخته خصوصاً برای مشائخ با روغن گل و از گلها گل زعرور است و حشیشه ذنبالخیل خصوصاً در جوار حشو از عظم یا لحم و برای جراحات قریبه از سر عضلات و از حیوانات جغرات بسیار ترش ملصق جراحات عظیمه است و از مرکبات دواى زیاد روفس و دهبيله دواى سقولادس و داءالخلاف بمشکطرامشیع و مرهم کتان است

#### ادویه مدمله و خاتمه جراحات و غیر آن

طبائع این ادویه دآن استهاند و ایضاً بدانند که ذرور از آن واجب است که در قوت چیزی نباشد که در مرهم افتد و الآن لازم است دآن استن این امر که استعمال ادویه مذکوره واجب نیست و در وقتیکه سطح لحم صلب مع جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب است استعمال آنها در آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیزی است که به حدس شناخته شود پس واجب است که استعمال کنند دواى مدمل را قبل از آن که نبات لحم در جروحیکه در آن لحم بروید به این مبلغ رسد بلکه واجب است که به این نوع باشد که چون خشک کند و فعل خود نماید طبیعت مقدار محتاج الیه رویاند مع بلوغ مدمل بغایت در ادمال تا آن که توانی هر دو فعل حاصل شود شود از لحم و جلد نورسیده به قدری که بدان سطح مجروح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن ست که اثر قرحه بارزتر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول زمانیکه استعمال آن نمایند رطب استعمال کنند به عده آن را خشک استعمال نمایند نزدیک آن که مقاربت ختم کند و مرور او بر آن بطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجر صنوبر به قیروطی روغنگل است و آس و راتیائج خشک و قیسور و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون دقیق و عروق جید است و استخوان سوخته نیز و زراوند سوخته شدیدالادمال است و شب



نیز مازوی خام و برگ انجیر و آن که بقراط کنایت از آن برجل عقق کرده چنان چه گویند مشابه است که بدان مراد حشیشة معروف برجل الغراب باشد و سرگین سگ خورنده استخوان سرگین سوسمار الا آن که این جالی تر از اول است پس محتاج بود به آن که کسر جلای این بقوابض کنند و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و از منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح متورمه صندل و نیلوفر و صبر است و خصوصاً در ناحیه مقعد و مذاکیر و گاهی در ادویه او زاج و قلقطار افتد و اگرچه این هر دو از جمله اکالات کم‌کننده گوشت‌اند لیکن گاهی ادمال کنند در جراحات شدیدالرطوبت و خصوصاً چون بسوزند پس ادمال او کمتر از تاکل او نباشد لاسیما چون مغسول کنند پس به ادمال مائل تر گردد و اما زنگار و ادویه شدیدالاکل صلاحیت آن ندارند مگر به تدبیر قوی و در بعض جراحات و قروح شدیدالرطوبت و اما مس سوخته را چون بشویند آن در ادمال خوب است و هرگاه اراده ساختن مرهم کنند احتیاج بجیزی افتد که آن قوی ترسان مدملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصاً سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آن است که بسوزند به عده بدان قلقطار آمیزند و تسقیه روغن آس به سرکه و شراب قابض کنند و گاهی بر آن زاج سوخته و گلنار و مازو می‌افزایند اگر جراحات و قرحه شدید الرطوبت بود **صفت مرهم کتان** و این جید عجیب است بگیرند خرقة کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد به عده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و در آن اندکی بارزد انداخته بگدازند و در آن خرقة کوفته آمیخته از آن مرهم سازند که این عجیب است و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد در آن کندر و جاوشیر و زراوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعة آن باشد داخل کنند **صفت ذرور خفیف** بگیرند سفیداب و مرداسنگ یک یک جزو چرک رصاص و مر و مازو هر واحد نصف جزو **ذرور دیگر** صدف سوخته و دوازده ده درم انار کوچک که از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بیست و شش درم شاخ گوزن سوخته قیشور اقلیمیا راتیانج اصل السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفیداب شب یمانی هر واحد هشت درم مازو یک درم **ذرور دیگر** فوه استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد دو درم

کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یک درم مامیثا یک درم ذرور ساخته استعمال نمایند دیگر گل سُرخ سفیداب  
ارزیز گلنار بزور و شب یمانی مساوی **ایضاً** بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کند هر یک  
مثقال **صفت مرهم** برای جراحات ابدان مشائخ جو بسوزند و از آن قیروطی به روغن گل یا روغن مورد بسفیداب و  
ارزیز مرتب سازند

### ادویۀ منبت لحم در جروح و قروح

خاصیت ادویۀ منبت لحم و او چگونه باید که در مزاج خود بود دآن استهاند و واجب است استعمال آن هنگامیکه  
موضع از چرک و غیره پاک شده باشد و اگر قاعدۀ جراحات جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و بغایت  
خشک گردانند و در آن تیرگی یا فساد نگذارند مگر بخرشد و نه رطوبت مگر خشک کنند و خصوصاً در سر بهر  
آن که ملاست استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آن است و چون حک کنند و خشن نمایند  
آنچه به سوی آن آید از مادۀ که از آن گوشت پیداشود انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوائی گوشت را در بدنی یا  
عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آن است که گاهی در بدنی تجفیف نماید و در بدن دیگر تجفیف نکند به  
حسب دو مزاج دو بدن و گاهی افراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضاً اصلاً جلا نکند اگر آن دوا  
محتاج به اندک تجفیف و به اندک جلا هر دو مقدر به حسب بدن غیر مطلقین باشد و تاثیر شیء مقدر مختلف بود  
در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشند و هر مجفف که یسب او کمتر از یبس بدنی باشد که علاج او بدان کرده  
شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجب است که یابس تر از آن باشد و لهذا کندر انبات لحم نکند در ابدان  
یابسه که از اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربه او این است که بدان معلوم کرده شود آنچه از جفاف و وقوف  
و از انبات لحم بر استمرار و از توسخ بود پس اگر بتجفیفی بینند که با آن نخواهد روئید اندک ترطیب نمایند و اگر  
وسخ کند در دوائی یابس افزایند و دوائی مستمر در انبات لحم را بر قوت او گذارند و ایضاً گاهی بعضی ابدان مناسبت  
ببعض ادویۀ غیر منطوق بعلت آن بود فلهدا واجب است که ادویۀ شتی ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال

مراهم و حاجت به سوی آنها دآن استهاند و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بر تجفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت به حسب آن که ذکر او سابق کرده‌ایم باید کرد الا مع مراعات مقایسه میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیرا که گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب بود و گاهی هر دو یابس و در اول استعمال کنند آنچه ضعیف‌تر باشد مثل کندر و آرد باقلا و آرد جو و مانند آن و اگر بدن خشک و قرحه بسیار تر بود احتیاج به ادویه شدیدالتجفیف باشد بقیاس ادویه منبت لحم مثل زراوند و بیخ جاوشیر و زاج سوخته و در باقی حاجت بمتوسطات افتد چون ایرسا و آرد و ترمس و گاهی چنان اتفاق افتد که در بعضی ادویه چیزی از خصال باشد که بدان ادویه منبت لحم از تجفیف و جلا محتاج بود ولیکن مفرط باشد پس به سبب تجفیف شدید حابس چرک و مانع ماده و به سبب فرط جلای خود را کال گردد و هرگاه با آن دیگر چیزی که مضاد آن بود مخلوط کنند آن را بشکنند و تعدیل او نمایند پس منبت شود مثل زنگار که اگر با آن زیت و موم آمیزند و این هر دو ترطیب عضو و توسخ او کنند هر دو مقاومت تجفیف و شدت جلای او نمایند و مدمل گردد لازم است که زنگار یک جزو از ده جزو موم روغن باشد اگر در ابدان یابس تر استعمال کنند و یک جزو از دوازده جزو و اگر در ابدان رطب تر به عمل آرند و واجب است که در این دوا نیز امتحان مذکور نمایند و مشائخ محتاج بودند به ادویه که در آن حرارت بیشتر و جذب قوی‌تر بود و در آن مثل زفت و کندر و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند و اقلیمیا و حشیش جاوشیر افتد و هرگاه دوائی از نفع بازماند به سوی دیگر مائل شوند و هرگاه دشوار گردد و معالجه بچیزی نمایند که او خاص بقروح است

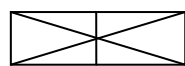
#### بط جراحات

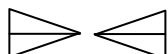
**جالینوس** گفته واجب است که شق کنند موضعی را از آن که شدیدتر در نتو و رقیق‌تر باشد و شکاف بناحیه واجب گردد که سیلان ریم از آن به سوی اسفل ممکن باشد و در شکاف رعایت چینه‌ها و شکنهای عضو کنند بوجهیکه در باب خراج ذکر کرده‌ایم در جائیکه استثنای او نموده شد و اما در کنج ران و بغل باید که شکاف مع جلد در طبع

جاری شود و بعد از آن بر آن مجففات بغیر لذع باید نهاد و دقاق کندر در آن افضل از کندر است زیرا که او در قبض شدیدتر است و صواب در علاج جراحات آن است که چون بشکافند آب نزدیک او نبرند و اگر چاره نباشد و مریض از غسل صبر نکند باید که جراحی را زیر مراهم موافقه درگیرند و از پارچهٔ مبلول به روغن چنان بپوشند که میان آب غسل و میان جراحی حائل گردد و یا در این بچیزی از حیل‌های ممکنه حیل سازند

### کیفیت ربط جراحات

اما جرح و شق ظاهر را هرگاه اراده کنند که مثل این شق ملتحم گردد و لزوم او به بستن نمایند و ابتدا در ربط او از دو سر کنند نه از دیگر روابط پس اگر بزرگ باشد احتیاج لزوم او بر فادهای



مثلت افتد و اگر موضع ممتلی باشد  احتیاج بدوختن نیز شود و رفائد

مثله در جمع لب جرح بهتر از مربع است و وضع رفادهای مثلث بر این مثال بود که شق خط مستقیم میان دو مثلث باشد و هر دو رفادهٔ مثلث یکی او دیگر بود هر ردو را بنهند بر شکلی که بینند و هرگاه آن موضع را بریندند و رباط از دو سرواقع شود بستن رباط بر موضع شق شدیدتر از آن بود که از مربع باشد و جائز نیست در بستن قروح رباط غیر در سر و این رفائد مثله و شکل بستن رفادهاست و نهادن او بر جراحی اینچنین باشد

و در کتاب حیل‌ه البرء گفته که مردی را در پای جراحی بود و غور او قریب کنج ران و دهن او قریب زانو بود و آن را بلاربط به ساختیم به این طور که زیر زانوی او تکیه نهادیم و بنوعی آن را نصب کردیم که دهن آن منصوب بسهولت گردید و همچنین بجروحیکه در ساق و ساعد بود عمل کردیم پس همه بسهولت به شدند و جراحات که هر دو لب آن جدا و متباعد باشد محتاج بود بجمع کردن برباطیکه میان هر دو لب آن جمع کند مگر آن که بر آن از این درد شود و یا دارم باشد و بدان سبب درد کند و اگرچه برفق بود و یا عضله بود که در عرض بریده باشد پس در آن هنگام جمع نکنند بلکه در وسط او فتیله نهند به سبب این خوف که جلد ملتحم گردد و عضله غیرملتحم باقی ماند و **جالینوس** گفته که همچنین اگر سر را شق کنیم میان هر دو لب او چیزی که آن را پر سازد بنهیم و گاهی

جلد لبها به سوی داخل قرحه منقبض شود و در این هنگام محتاج بود برباطیکه آن را به سوی خارج جذب کند پس اگر جراحی در طول افتد محکم بستن او کفایت باشد و اگر در عرض بود محتاج بدوخن باشد و به قدر غور جرح بود غور دوختن اولی از زیادتی تشریح و گفته که گاهی منظر می‌شویم بزماده کردن وسعت جراحی چون تنگ باشد و خوف کنیم به سبب غور آن که اعلائی آن ملتحم شود و قعر آن التحام نیابد و یا عضو مجروح در وقت جراحی بر شکلی بود که چون به استوای خود عود کند ممکن نبود که از آن ریم سیلان کند و نه دوا در آن داخل شود و اگر به سوی شکل او هنگام مجروح شدن باز آرند درد هیجان کند پس مضطر شویم که شق موافق کنیم و بدانند بر این جمله که آنچه از جراحی در عرض عضله افتد آن اولی بود به آن که تباعد هر دو لب آن شدیدتر باشد فلهدا به استقصا در جمع هر دو لب احتیاج زیاده بود و گاهی از دوختن واستعمال رفادهای مثلث چاره نباشد و خصوصاً اگر در گوشت نقصان واقع شود و جراحی واقع در طول کمتر محتاج به سوی این باشد

#### تدبیر جراحی ذی اورام و اوجاع

مثال این جراحی محتاج برفق بود و اعتقاد دارند که جراحی البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد و این حاصل نشود مگر بدوایی که در آن تجیف و تبرید در ابتدا و ارخا بعد از آن بود و بالجمله در این علاج اورام استعمال نمایند و از آنچه بدین خاص است مع عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم این است که بگیرند انار شیرین و در شراب عصف پخته بر موضع بدان ضماد کنند **صاحب کامل** گوید که ما اولاً ابتدا میک و نیم بعلاج جراحی بسیطه پس گوئیم که هرگاه جراحی یک شق بغیر غور باشد و آن تازه بخون خودب علاجش آن است که هر دو لب او را ضم و جمع کنند و میان هر دو لب از وقوع چیزی غریب مثل غبار و مو و روغن حذر نمایند و بچهار رفاده آن را بریندند به اینطور که دو رفاده بر هر دو پهلوی جرح از هر جانب یکی و در رفاده از فوق و اسفل نهاده بریندند پس اگر هر دو لب جرح به سوی در آب او بگشاید باید که ابتدا به بستن از هر دو طرف کنند تا به سوی وسط آن را باز آرد و اگر یک لب او به یک جانب افتد باید که ابتدا به بستن از همان جانب کنند که لب بدان سو میل کرده تا به سوی

لب دیگر باز آید و اگر هر دو لب مجتمع و منضم نشوند باید که بدوزند و اکثر حاجت بدوختن هنگام وقوع جراحت در عرض بدن بود و هرگاه جراحت گرم شود بر فادها صندل سوده خشک نهند و بر موضع به گل سُرخ و صندلین و آب کاسنی و آب گشنیز تازه و مانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند و اما هرگاه جراحت را روز دوم یا سوم یابند و آن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را بسر بحس عریض بخارند تا آن که خون آید بعد آن جمع کنند و بر آن رفادها بطوریکه مذکور شد بنهند و گاهی این جراحت اعنی بسیط به بستن صرف به شود از روز اول تا سه روز بغیر آن که احتیاج بدوا شود و اگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بر آن این ذرور بپاشند **صفت آن** عنزروت دو درم صبر یک درم افیون و شیاف مامیثا هر واحد یک درم مر و دم‌الاکوین هر واحد نیم درم زعفران یک دانگ این ادویه را کوفته بیخته وقت حاجت استعمال کنند و اگر جراحت غائر بود و از آن چیزی چیزی از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزای او بقعر ممکن نبود زیرا که بقای فضا در آن لابدست و آن فضا محتاج به امتلای لحم بود و این به ادویه باشد که با آن یبس و جلا بود تا یبس او رطوبت مجتمعه در قرحه را که منع انبات لحم می کند خشک کند و جلای او چرکی را که در آن باشد پاک کند و این بهر آن است که هر قرحه را لابدست که در آن رطوبت و چرک مجتمع شود زیرا که فضلاتیکه در اعضا جمع می شود آن فضول غذای اوست که دائم طبیعت آن را دفع کند و آن را از مسام به سوی جلد بیرون نماید پس آنچه از آن لطیف بود فاشی گردد و بخروج غیر محسوس خارج شود و آنچه غلیظ باشد از آن چرک شود که بر جلد بود و این هر دو فضله در قرحه باقی مانند به سبب ضعف عضو از اخراج آنها و لهذا قرحه در علاج خود به ادویه محتاج بود که بتجفیف و جلا هر دو کنند اما تجفیف به سبب زرداب و اما جلا و غسل به سبب چرک و سزاوار نیست که دوا شدیدالتجفیف باشد تا قرحه را ضعیف نکند و از انبات لحم آن را منع کند لیکن می باید که تجفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه زرداب و چرک باشد و آنچه این فعل کند رد صبر و زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی است مساوی چون باریک سائیده در قرحه بپاشند و اگر رطوبت و چرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را به عسل به

سرشدند و مثل مرهم سازند و بر پارچه کتان طلا ساخته بر جراحات لزوم نمایند و آنچه در این باب نفع کند این دواست **صفت آن** بگیرند صبر و کندر و غز رودت و دم‌الاخوین مساوی و باریک ساخته در جراحات بپاشند که که این رطوبت را از قرحه فانی کند و گوشت برویاند و این مرهم در انبات لحم بسیار نافع است **صفت آن** مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته گرفته بر آن ربع رطل زیت انفاق انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل گردد به عده بر آن عنزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حل کنند تا غلیظ گردد و استعمال نمایند و آنچه بدان انتفاع یابند مرهم باسلیقون است چون فصل تابستان شدیدالحراره نباشد و اگر قرحه غار او و دهن او فراخ نباشد باید که بر دهن جراحی پنبه کهنه و روغن گاو نهند و در آن عسل داخل کنند و یا در آن ادویه منبت لحم بزراقه رسانند و اگر دهن جراحی فراخ بود و آن غائر باشد هر دو لب او با هم ضم کنند و بریندند لیکن شدیدتر لفائف او برباط نزد غور جراحی باشد و ارخای آن نزد دهن او بود تا فضول و زرداب به سوی دهن جراحی کشد و از آن خارج شود و عضو را بر شکلی دارند که دهن جراحی به اسفل مائل گردد تا زرداب از آن سیلان کند و اگر این در عضوی ممکن نبود از جراحی زرداب بسیار آید چون آن را از اسفل به سوی فوق فم جرح غمز کنند پس صواب آن است که جراحی را از اسفل موضع عضو نزد نهایت غور بشکافند تا ریم و زرداب از آن موضع سائل شود و اگر بشکاف تا حد موضع صحیح بگشایند بعد از آن علاج کنند صواب تر باشد و همچنین امر در علاج اورامیکه در آن ماده حاصل شود جاری می‌گردد چون بشکافند و آنچه در آن از خون فاسد و ریم ورودی و غیره بود خارج کنند و پاک نمایند پس علاجش بمنزله علاج جراحات غائر بود و آن این است که از پنبه کهنه خوب پر کنند تا آن که موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند به عده صبح به سوی آن نگاه کنند اگر پاک گردد روغن گل با پنبه کهنه لازم گیرند و اگر غیر پاک بود روغن گاو کهنه و پنبه کهنه لزوم نمایند و بدان چندان پر کنند که در جمیع تقعیر او برسد که این تنقیه قرحه کند و آنچه در آن بود آن را بخورد و از آنچه در این بدان انتفاع یابند این است که جراحی را بعد شکاف بشویند و آنچه اندر آن باشد بیرون آرند به سرکه و شراب هر واحد

ممزوج بماءالعسل که این تجفیف و تنقیه جراحی کند و او این فعل بهر قرحه کند که در آن زرداب باشد و تنقیه آن کند بعد از آن نظر کنند اگر قرحه از زرداب و چرک پاک شده باشد و از تب و سائر اعراضیکه تابع قروح بود سلیم باشد یک روز لزوم پنبه کهنه نمایند تا نشف کند و یک روز مرهم اسود معروف بباسلیقون که این انبات لحم کند و فعل نیک کند و از آنچه گوشت را برویاند شقائق النعمان است چون بسوزند و جراحی بدن پر کنند و فراسیون را چون بکوبند و به عسل سرشته بر جراحی مثل مرهم لزوم نمایند گوشت بروید و بسطح جلد برابر گردد پس باید که ادویه مدمل و خاتم استعمال نمایند و این ادویه باید که خشک تر از ادویه باشد که بدن علاج قرحه در انبات لحم کنند و لهذا اکثر ادویه مدمله قابض بود مثل مازو و شب و پوست انار و گاهی این فعل ادویه حاده کند چون از آن اندک استعمال کنند و از انجمه این است که بگیرند اشنان فارسی یک جزو و اشخار نیم جزو و زنگار ربع جزو و باریک سائیده بر قرحه صبح و شام اندکی از آن بپاشند و هر روز یک بار پاک کنند و بر آن اندک دوا نهند و یا بگیرند مرداسنگ و برگ سوسن و هلیله و مازو هر واحد یک جزو پوست انار و عروق هر واحد نیم جزو همه را باریک ساخته بر قرحه بپاشند **دیگر** صبر و عروق و گلنار و مازو هر واحد یک جزو باریک سائیده بر قرحه بپاشند و علاج جراحات مرکبه در علاج قروح مسطور گردد **جرجانی** گوید که اگر جراحی شکاف راست و هموار بود و از گوشت آنجا نرفته باشد آن را زود خشک بندند و از طعامها و شیرینیها که خون در بدن زیاده کند پرهیز باید کرد تا جراحی آماس نکند و در است شود و بجز بستن بعلاجی دیگر حاجت نیاید و تدبیرهای دیگر که به جهت بازداشتن درم باید کرد آن است که خرجه را به گلاب و سرکه تر کنند و برگرداگرد جراحی نهند و در این باب هیچ دوائی نافع تر از انار میخوش که به شراب قابض پخته باشند نیست آن را بگیرند و ضماد کنند آماس را بازدارد و اورامیکه از جراحی نبود آن را نیز سودمند بود و منفعت این تدبیرها آن وقت ظاهر شود که نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند و خون به جانب مخالف کشند و اندک کم کنند و اگر مسهل مناسب بود بدهند و همه جراحیهای تازه را خشک بندند و در روز یا سه روز بسته دارند تا خون نکشاید و اگر بگشاید باز ببندند یک روز یا



دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود و صواب تر باشد و اگر جراحی ناهموار باشد و بر غور او بند نیفتد باشد که حاجت آید که آن را بشکافند پس علاج کنند و اگر اینچنین جراحی کهنه باشد علاج آن قرحه باشد و باشد که جراحی عظیم بود و عضو مجروح را بریدن واجب گردد و اگر جراحی غائر بود و سر او تنگ باشد از بسته شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود و این چنان بود که پاره پنبه کهنه به روغن گل یا به روغن زیت تر کنند و بر سر جراحی نهند و ادویه رویاننده گوشت و مراهم که علاج بدان می کنند بفتیله فرو نهند و هر روز فتیله کوچک تر از سابق نهند و پنبه کهنه به روغن گاو تر کرده بر سر آن نهند اما اگر جراحی پر گوشت بود ادویه از این جنس باید کرد برگ صنوبر در سرکه ممزوج یا در شراب پخته و مازوی سبز و پوست انار و اقلیمیای مغسول و بارتنگ خشک کرده و شادنج عدسی هر یک تنها یا آمیخته جراحیهای کوچک را گوشت برویاند و در است کند و بر بالای این ادویه و گرداگرد جراحی برگ حماض و برگ کاهو و برگ عوسج و برگ علیق باید نهادن و اگر جراحی بزرگ بود پنیر تر سودمند بود و پنیریکه از ماست گرفته باشند نافع بود **گیلانی** گوید اعضائیکه قبول انجبار حقیقی کند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی است در اجزائیکه اتصال او تفرق نماید و این بچهار امر تمام شود یکی جمع چیزی متفرق گردد پس اگر این بدست سهیل نبود احتیاج بدوختن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم و مانند آن از آنچه در اجتماع این اجزا از آن چاره نباشد **دوم** حفظ این مجتمع تا مدتی که در آن اتصال تمام شود و این بسکون و بستن بود چه حرکت مفرق است و گاهی بستن ترک می کنند در تدبیر بعض جراحیات غائره و به جهت آن که بستن در دیا انصباب خون به موضعی کند که ضرر را و بیشتر بود و چون ماده به سوی آن بریزد و در این هنگام جراحی را مکشوف گذارند ولیکن از نهادن پنبه و مانند آن بر آن چاره نباشد **سوم** منع از وقوع شی غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو یا خون و مانند آن که آنجا بود لهذا در علاج جمیع جراحیات قطع سیلان واجب است و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صاف یا مریض سخت ضعیف بود که بر آن از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد و گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند به قدریکه از آن

از حدوث درم ایمن گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد **چهارم** حفظ طبیعت آن عضو بر اعتدال او و از آنچه در حفظ طبیعت آن عضو بدان احتیاج افتد تنقیه بدن است تا در آنجا فضول نشود که به سوی موضع تفرق به سبب ضعف او مندفع گردد و **اما** امر غذا پس در آن لابدست از اعتبار چهار امر **یکی** آن که قلیل‌التغذیه باشد مثل مزورات و **دوم** آن که در آن قوت مقاومت برای مزاج حاصل بود و **سوم** آن که ملین طبع باشد و **چهارم** آن که کم‌ترش یا بی‌ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند و همچنین از هوای سرد و کذا از روغن حار و بارد لیکن گاهی به روغن گرم کرده حاجت افتد بنابر تسکین درد و تسهیل دوا و ترقیق آن تا بقعر جراحات رسد و در این وقت باید که تسکین نمایند بتکمید از خرقة گرم کرده یا به زیت نیم گرم و غیر آن از روغن‌ها و بر آن قیروطی به زیت انفاق یا به روغن آس و روغن گل به اندکی فرفیون نهند و یا بر آن علك‌البطم به اندک زیت پاشند این است آنچه اطبا گفته‌اند و اما روغن مرکب که ما نسخه آن نوشته‌ایم و آن را به روغن دیودار مسمی ساخته‌ایم آن روغنی است که عدیل او نیست در اصلاح جراحات هرچه دوا و مرهم که در باب اصلاح جراحات تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده‌تر از آن بود به این وجه که آنچه دوا مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک شب آن عمل کند و بر خلقی کثیر تجربه آن کرده‌ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم جدوار که نسخه آن نیز ما نوشته‌ایم و مفردات ادویه این هر دو قریب یک دیگراند و بدان که اگر طبیب را بصیرت در صنعت او باشد و بر این هر دو دوا مذکور ظفر یابد محتاج پرهیز قرب آب از جراحی و ترک استحمام نشود اما اولاً بهر آن که این هر دو موافق‌ترین ادویه‌ایست که در جراحات استعمال نمایند پس می‌باید که بعد شکافتن جراحی نیز اینها را پر نمایند و مرهم موافق‌تر بود زیرا که با آن آب حمام ضرر نکند و این هر دو دوا در جراحی غیر کهنه بی‌عدیل است و اگرچه نفع آنها در کهنه نیز بسیار است مگر آن که عضو مشرف بتاکل باشد که در آن هنگام این هر دو دوا استعمال نباید کرد تا آن که گوشت بمراهم حاده مثل مثل مرهم زنگار و مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیاً بهر آن که جراحات به این هر دو دوا مندمل می‌شود قبل از آن که مریض بر ترک حمام صبر

نکند بهر آن که این در دو سه روز ادمال جراحات می‌کنند و سوای از این روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بر آن نگذشته باشد این هر دو جراحات را از تورم و از تغییر رنگ او بازدارد و اما اگر در جراحی ورم حادث شود ایضاً آن هر دو نافع بود اگر گرم کنند و بر آن استعمال نمایند و انفع از این هر دو ادویۀ مفردۀ اینهاست چون جمع کنند و باریک سازند و جراحی را بنحوی گرم نمایند پس بر آن بپاشند و بر بندند که این ورم را دور کند و رطوبات او را نشف نماید و اگر در آن آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تجفیف او کند و با وجود این هر دو حاجت بدگیر دوا نشود از من یاد دارند که روغن دیودار و مرهم جدوار که از تالیفات ماست از بهترین ادویۀ مستعمله است برای التحام جراحات و ادمال و خم آنها و منع سیلان خون از آن و منع ریم تورم و ازاله آن و غیر ذلک در این هر دو غنا از غیر آنهاست **انطاکی** گوید که جراحی اگر بسیط باشد خلو عضو از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بود پس اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند باز آوردن اطراف او بنوعیکه برابر ملتقی شود و آن را بدو یا سه رفاده بر بندند و برباط دو سر متوسط بندند و اگر خالی از عوارض مذکوره تقادم کند بر تدبیری که مذکور شد خراشیدن جراحی افزایشند تا تازه گردد و با التحام هر دو طرف آن جهد نمایند که مقعر او نیز ملتحم گردد و اگر التحام او بر بط ممکن نبود چنان چه در عرض واقع شودب سوزن بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام به سبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند در آن آنچه معد التحام باشد مثل صبر و مرداسنگ و دم‌الاکوین و مر و انزروت و کندر بپاشند و اگر جراحی مرکب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس نزلات و اورام را بمر و انواع صندل و آب کاسنی منع کنند و در زمانۀ انتظار ادمال از تناول چیزی که مؤلد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرین منع نمایند مگر با یبوست و هرگاه سفیدی جراحی و مواد او غلبه کند مجروح مثل خربرزه و شیر بخورد و یا مائل به تیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم بقر و یا سرخی رقیق شود مثل گوشت میش بخورد و مثل این موجب فضل طبیب شود حیلۀ کنند در آنچه زرداب و ریم در آن پیدا کند به این طور که ربط او از اسفل محکم کنند و از نزد دهن او سست نمایند و تعلیق عضو کنند اگر دهن جراحی از

اسفل اصالةً نباشد بنحویکه بتعلیق اسفل گردد بعد از آن در تنقیه به مثل شکر و زنگار حبها نمایند و در این بارد و را تجربه کردیم و آن را جریدالفعل سریع النجاه یافتیم و جراحی را از پاشیدن صندل خشک خالی نگذارند حتی که چون در تضریس اخذ کند تقویت او ببرگ سوسن و مازو و گلنار و طینها و اشق و سندروس واجب گردد و اگر با ریم باشد تعاهد عصر او مع آنچه مذکور شد باید کرد و نزد فرط مواد مذکورات خشک بپاشند والا به مثل عسل و تمریخ بدان چه قبض و تنقیه کند مثل زیت انفاق و روغن مورد کنند و یا در آن مثل استخوان باشد بر آن چیزی که آن را قوت جذب او باشد مثل روغن عطاس و زراوند مدحرج و کندر و اندک زاج به عسل بنهند و از آنچه اصلاح جراحی و انبات لحم او کند این است که مرداسنگ را یک بار در سرکه و دیگر بار به روغن گل خوب بسایند به عده مرهم سازند پس سفیداب افزایند و استعمال کنند و از آنچه به سرعت صحت بخشد تنقیه مواد و اجزای غریبه و چرک بعصر است اگر ممکن بود والا ادویه سابقه از مرهم و ذرور و گاهی غور جراحی بعید بود و ریم کند و محتاج بشکافتن از اسفل غور گردد و تا پاک کردن آسان شود پس در این هنگام مبادرت به سوی آن نمایند اگر قرب مفصل و عظام باشد تا آن را فاسد نکند والا مهلت دهند تا آن که نضح یابد زیرا که شکافتن در سمین قبل نضح فساد عظیم است و گاهی غور بنوعی باشد که شکاف آنجا نرسد پس ادویه حاده به کار برند و هرگاه صحت ممتنع گردد و سیلان زرداب زیاده شود در جراحی استخوان فاسد باشد که گشادن او و خاریدن او واجب بود این است علاج جراحی اگر در عضو ظاهر باشد و اما در جراحی اعضای باطن استناد عسرالبرء به سبب دیگر کنند مثل بودن عضو عصبی چه عصب عسرالقبول برای التحام است و یا متحرک مثل حجاب صدر چه حرکت نیز منع التحام کند و یا ممر و مقر اخلاط لذاعه باشد مثل روده صائم و حاصل این استکه جروح باطنی قلیل البراء است و گاهی عاجت ادعا نماید در علاج جروح به فصد جانب مخالف چنان چه اگر ماده کثیر بود و ورم دور و اشتداد نماید تا از آن میل کند و تسکین او نماید بهر آن که عنایت کند مثل ذرور صبر و مر و دم‌الاکوین و اقاویا و انزروت و کندر بپاشند و گرداگرد او میان رفاید مرجان و گل سرخ و صندل سوده باشند و اگر با ورم بود به آب گشنیز و کاسنی استعمال کنند و اگر در فضای او رطوبات و بخار پیدا شود ازالۀ او با پنبه و ذرور سابق ممزوج بزاوند و توتیا و اقلیمیای فضا

و ایرسا کنند و آنچه قریب غور باشد آن را به تدریج بندند و جائیکه از آن زرداب سائل شود آن را بگذارند به عده علاج مثل قروح نمایند پس باید که از پنبه کهنه پاک کنند بعد آن همراه مدمله مثل باسلیقون و داخلون نهند به عده آنچه ختم آن نماید مثل مازو و جوزالسرو و عروق و برگ سوس و گلنار و مرداسنگ و هلیله و سندروس و اطیان و مرتک و پشم سوخته بزفت و مانند آن به کار برند و هرگاه نوعی از جراحی با چیزی از خلل در مزاج مرکب شود تعدیل به تنقیه کنند و گاهی عقب جراحی فصد واجب گردد اگر از آن مانع نبود و اگر آنجا ضربان باشد تسکین او بتکمید مثل انار شیرین مطبوخ در شراب کنند و هرگاه چیزی متعفن شود و منع اندمال کند ازاله او به مثل مرهم زنگار کنند پس اگر بزرگ شود به آهن دور نمایند و اگر استخوان باشد بخراشند و هرگاه حبس خون معتذر گردد سیر سوده یک روز پر کنند به عده مازوی مطبوخ در شراب یا مطفی در سرکه و کذا نسج عنکبوت و غبار آسیا و آنچه التحام جروح بزودی نماید پوست بیضه و سعدد و اقماع رمان ترش و طباشیر و سداب سوده است و از مجربات این است که شب و کافور و صبر در آب گندنا و زیت کهنه حل کنند و بدان ادویه جروح به سرشند که این به کند و با وجود این همه حفظ مریض از گرمی و سردی مفرط و از آنچه مولد خون باشد مثل گوشت و حلوا و حدت ماده افزایش مثل پیاز و سیر باید کرد و لابدست از تفقد حال جراحی چون قرحه شود که آیا از سوءمزاج است پس اصلاح کنند چنان چه اگر تیره رصاصی نماید سودا پیدا شده باشد یا مریض مثل باقلا و لحم بقر خورده باشد و اگر بسیار سرخ و با التهاب بودن خون غلبه کرده باشد یا مؤلدات او خورده باشد و علی هذا القیاس مؤلف زمرد گوید که اگر جراحی غائر باشد انبات لحم نمایند بدان چه در قروح لثه گذشت و اگر چرک بسیار شود جالیات مثل صبر و کندر و زراوند و ایرسا و شکر به عده مدمات از همراه و غیره به کار برند **مرهم** مجرب دافع درم جراحی و منقی آن آرد گندم زردی بیضه روغن گل یا روغن گل هر واحد به قدر مناسب **ذرور** عجیب مجفف جراحیات و قروح و مسکن درد اسرنج ابقر سوخته هر واحد یک جزو قاقله صغار دو جزو ذرور خشکند که درختان گذشت آن مجفف ملحم به سرعت است و مجرب و از مجربات این روغن شیخ صنعان است برای اقسام جروح سیما تازه و قروح و

ناصر **صفت آن** اصل السوس دیودار هوجویه پوست مغیلان زردچوب هر واحد چهارصد مثقال روغن که از پنبه دانه یا تخم کتان باشد شش صد مثقال در آب سه من تبریز به آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود **ذرور** **اسیقولان** که از اسرار مجربه است جراحات مزمنه را به سرعت ادمال نماید و سلع را تحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر واحد دو ثلث مثقالی جفت بلوط یک مثقال مُر صاف یک و نیم درم کندر دو درم گلنار سه مثقال و به تجربه رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صبح رویاند و برای جراحی عمیق زراوند طویل و کرسنه به عسل مجربست و برای قروح حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافور به ادویه مناسبه مجرب است و علاج جراحات اسلحه مسمومه جذب سم است به ادویه جاذبه که در سموم ملذوعه بیاید و منع ادمال آن و شرب فادذهر هر ذرور مقناطیس عجیب ست و شستن آن به آب خاکستر چوب انجیر و نمک نهادن محاجم و ماهی شکافته یا ماکیان نافع است

#### علاج جراحی بطن که آن را جائفه نامند

اگر جراحی بجوف سر کرده باشد هرگاه زخم بر شکم رسد در روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو بازگردانند و جلد شکم بدوزند و اگر دیر شود و از ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد اندر نرود باید که به شراب گرم آن را بشویند یا ابر مرده به شراب گرم تر کرده تکمید روده کنند تا که نفخ او زائل شود و به آب گشنیز و صندل حوالی او سرد نمایند پس دستها و پایها گرفته بردارند چنان چه پشت او خم شود روده اندر رود و اگر خودبخود نرود و از دست بلمائمت اعانت کنند و یا پیاز و روغن و شهد هر سه به هم سوده بر امعا بمالند که از بوی آن اندرون رود و اگر مگسها را در هر دو دست مالیده دستها نزدیک روده برند نیز از بوی این اندرون می رود و مجرب است **جرجانی** گوید غشائیکه بعربی مراق البطن گویند چون بشکافد روده بیرون افتد پس اگر جراحی کوچک بود روده بجای خود باز نرود و علاجش دو گونه بود یکی بتحلیل نفخ به این تدبیر که اسفنج به آب گرم تر کنند و بفشارند تا آب برود و گرمی در آن بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید

به شراب قابض گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آن که اگر باد به این تدبیر تحلیل پذیرد جراحی را فراخ باید کرد و روده را بجای او بازباید برد پس بدوزند و دوختن چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود نه پس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن درهم نیفتد و صفاق اندرونی را با مرق البطن ملتصق ساخته نگاهدارند و زخم سوزن اول بر لب جراحی مرق زنند و اندرون آن بگذارند پس همه لب صفاق به هم بگیرند و سوزن بازگردانند و بدیگر لب مرق بگذارند چنان که بن سوزن به سوی خویش دارند تا به همین سان همه جراحی دوخته شود و اگر جراحی بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحی گرفته نگاه دارد و اندک اندک بدوزنده باز گذارد تا او بدوزد و بستن جراحی را رفاده سه تو باید بر شکل سنبوسه چنان که جراحی خطی مستقیم بود و دور رفاده یکی از این سو بود و یکی سوی خط تا لبهای جراحی را نیک فراهم گیرد بر این شکل رفاده بر رخ جراحی نهند و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی رودها از جانب جراحی دور باشد مثلاً اگر جراحی بر جانب راست بود میل او به جانب چپ باید کرد و اگر بر جانب چپ بود میل به جانب راست باید و اگر جراحی به اسفل شکم بود سینه او پست تر باید و اگر بفق باشد سینه او بلندتر باید تا گرانی روده از موضع جراحی دور بود و اول دواى رویاننده گوشت بپاشند پس جراحی را بر بندند و چون جراحی بسته باشند پاره نمد مرغزی به زیت گرم کرده تر کنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقه لین از لعابها و روغن‌ها ساخته به عمل آرند و اگر جراحی بروده رسیده باشد حقه به شراب سیاه قابض نیم گرم کنند اما اگر جراحی بروده صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید در است شدن نباشد و اگر برودهای سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حال که هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و بیفسرد و اگر بجایش باز نهند بوسیده شود بدین سبب اطبا هرچه از آن بیرون آمده باشد ببرند و جدا کنند به احتیاط تمام و بجای او باز نهند که مضرتها از آن تولد نکند **شیخ‌الرئیس** و **گیلانی** می‌نویسند که غرض در شق باطن احشا این است که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف‌الدم نمایند و ادویه نافع در هر دو غرض اول

اعنی الحام جراحی و عدم ترک خون برای انجماد مثل عدس بزرگ است چون در سرکه بپزند و بهتر آن است که به استعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش و لاسیما از سرکه و آنچه در آن قوت او باشد احتراز نمایند و یا قنطوریون غلیظ یک درم بخورند و **بولس** گفته که قنطوریون دقیق را تجربه کردم و دوی عجیب یافتم و بعد این در مرتبه دوائی است که آن را سمقرون نامند پس بیخ سوسن پس آرد کرسنه است و گل مختوم را در الحام و منع انجماد خون غنای عظیم است و اما آنچه برای منع نرف بیاشسامند مثل یک و نیم دانگ بزالبنج بماءالعسل است و سائر ادویة مذکوره در منع نرف الدم و نفث آن و اما جرح و شق ظاهر پس عالمی گفته که هرگاه مراق البطن بشکافد حتی که بعض امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن معاد داخل کردن آن معلوم کنند و اگر قدری از ثرب بیرون آید پس احتیاج بدان استن ربط برباط چست یا نه و دوختن جراحی یا نه و کیفیت طریق دوختن افتد و **جالینوس** در تشریح مراق ذکر کرده که موضع خصرین اگر بشکافد در خطر کمتر از موضع بهره باشد و بهره وسط بدن است و خصرین از هر دو جانب راست و چپ بعد هار انگشت از بهره پس اگر جراحی عظیم بود چند امعا بیرون آید و ادخال آنها صعبت تر و عسر باشد و اما در جراحات صغار اگر مبادرت به ادخال روده قی الحال نکنند منتفج و طبر شود و از آن خرق داخل نشود و لهذا اسلم جراحات واقع بمراق خارج آن است که معتدل العظم باشد و گفته که این جراحات محتاج به چند چیز است اول آن که روده بیرون آمده را به موضعی که برای خاص است بازگردانند و دوم آن که بدوزند و سوم آن که بر آن دوی موافق نهند و چهارم آن که جهد کنند تا کدام عضو را از اعضای شریفه به سبب آن خطر به هم نرسد و اگر هوا سرد باشد مجروح را در حمام داخل کنند دست و پای او گرفته بردارند تا روده داخل شود و من بیان می کنم برای طیب بهتر طریق دوختن جراحی شکم پس گویم که هرگاه امری باشد که به سوی آن احتیاج اتصال میان صفاق و مراق بود باید که طیب ابتدا کند و سوزن را در جلد از خارج به سوی داخل درآورد و هرگاه سوزن در جلد و در عضله که بر استقامت در طول بدن رفته نافذ شود کناره صفاق را در این جانب ترک نماید و در آن سوزن داخل نکند و سوزن را در کناره دیگر از داخل به سوی خارج نافذ



کند و هرگاه در آن نافذ نماید بار دیگر آن را در نفس این کناره از مراق و از خارج به سوی داخل نافذ کند و کناره صفاق که در اینجانب است بگذارد و سوزن را در کناره دیگر از داخل به سوی خارج نافذ نماید و آن را مع انفاذ او در صفاق در کناره مراق که در ناحیه اوست نافذ کند تا در آن همه نافذ شود به عده ابتدا ایضاً از نفس اینجانب کند و مع کناره که از صفاق در جانب دیگر به سوی خارج است بدوزد و سوزن را از جلد که قریب اوست بیرون آرد به عده سوزن را در این جلد بازگرداند و کناره صفاق که در جانب دیگر است مع این کناره از مراق بدوزد و آن را از جلد که در ناحیه اوست خارج کند پس این را مره بعد اخری به عمل آرد تا آن که همه جراحی دوخته شود بر همین مثال و رشته در نرمی و سختی معتدل باشد و هرگاه روده اندر رود و بوضع طبیعی خود عود کند تدبیرش به چیزی که بدان تدبیر جراحات ظاهری کنند باید کرد و هرگاه در روده نافذ ثقل نافذ گردد تدبیر او تلئین آن قفل است اگر خشک شده باشد و آن به مثل ریختن آب گرم بر آن و مانند آن است به عده به انگشتها از موضع دیگر آن ثقل را غمز کنند به سوی اسفل از موضع جراحی و مریض بر پشت خوابیده بود و همچنین کنند تا آن که بعض ثقل رجوع کند به عده به آب گرم نطول کنند و همیسان عمل نمایند تا همه آنچه خارج شده رجوع کند و اگر رجوع نکند و از احتباس او بر مریض خوف باشد از شکافتن مافوق او و غمز چاره نباشد تا ثقل رجوع کند اگر ممکن بود و مهمال ممکن جراحی را وسیع نه کنند الا به قدریکه به سوی آن اضطرار بود به عده تدبیر جراحی ظاهری کنند و بقراط گفته که چون ثرب از شکم در جراحی او خارج شود لابد متعفن گردد آنچه از آن بیرون آید و اگرچه زمانه اندک لبث کرده باشد پس بضرورت واجب است که مافوق او از جلد قطع کنند و شق نمایند و به قدریکه از ثرب متعفن شده قطع نمایند و آنچه از آن غیرمتعفن باقی ماند در جوف داخل کنند و پس بدوزند و ادمال نمایند و یا بلا دوخت مندمل سازند موافق حال و ثرب در سرعت تعفن شدیدتر از روده و جگر است بالجمله واجب است که در دخول او تأخیر نه کنند و اگر تأخیر شود و ثرب سیاه یا سبز شود واجب است که آنچه از آن متعفن شده باشد قطع کنند بعد بستن اطراف عروق به ابریشم و یا بگیرند مور بزرگ و بر اطراف مضمومه از هر دو جانب قطع بچسپانند به عده

از مقرض ببرند بنوعیکه سر آنها آنجا باقی ماند و بعد از آن آنچه قطع کردن او از ثرب مناسب بود آن را قطع نمایند و باقی را داخل کرده بدوزند چنان چه مذکور شد و تضمید او بصوف مبلول در شراب کهنه عفش نیم گرم بر آتش کرده به روغن گل نیم گرم باید کرد به عده مریض را اشربه قاطع خون مثل شربت عناب و بارتنگ و عصی الراعی دهند و به روغن گل نیم گرم با شراب عفش کهنه حقه کنند و نزد من اولی آن است که بخیاطت معروفه یا بسر مورچه بدوزند به عده حواشی جراحی به روغن و بودار و مرهم جدوار پر کنند که این هر دو آن را در است کند به اذن الله تعالی و اگر جراحی در بهره واقع شود در آن خطر بیشتر و دوختن او نیز دشوارتر و اگر در اسفل معده افتد صحت او ممکن است و اگر در فم آن واقع گردد البته صحت نیابد و اگر در زوائد کبد افتد در استی او ممکن بود و اگر در جرم آن باشد آن به نشود و باقی همان است که سابق مسطور شد

#### علاج جراحی راس

جراحی که بر سر افتد و از آن استخوان سر نیز شکسته گردد و آنر شجه نامند و جمع او شجاج است پس اگر استخوان سر شکسته نباشد ذرور ملحم که از صبر و مر و کندر و اقاویا و دمالاخوان ساخته باشند بپاشند و اگر استخوان شکسته باشد واجب است که ریزه‌های او بیرون کنند به عده بمراهم به سازند و ذرور مذکور با وجود الحام جبر عظام هم می‌نماید **مجوسی** گوید که اگر جراحی در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم و بگذارند و بر آن صبر و مر و اقاویا و دمالاخوان باریک سوده اندازند و مرهم ساخته استعمال نمایند **شیخ** می‌فرماید که تدبیر استخوان در جراحی شجاج و آنچه از اعراض محوقه او عارض شود و در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما ملحمات قروح او که خارج از سحاق باشد ادنی و دوی مجفف خفیف آن را کفایت باشد پس دوی راسی مرتب از صبر و مر و کندر و دمالاخوان بر آن پاشند و همچنین ادویه خفیفه از آنچه در علاج جراحی مذکور شد و اگر در اینجا سیلان خون باشد علاج به ادویه نمایند که در باب نزالدم ذکر کنیم و لازم است که صاحب او را دماغ ماکیان بریان کرده آنچه ممکن باشد بخوراند بهر آن که حسب

گواهی قوی او مقوی دماغ و حابس نرفالدم است و اگرچه در این رای دیگر است و همچنین آب انار میخوش و تضمید بعضی الراعی کنند و از ادویة جیده برای جراحت و خون این است که بگیرند خمیر ترش خشک و سائیده بر آن پاشند و تر نکنند و همچنین پوست جو با پودینه کوفتگی سر را نافع بود و سائر تدبیر از باب عظام بگیرند **گیلانی** گوید که در شجه باید که اولاً آن را بچیزی قابض مثل شراب و سرکه و ملح بشویند به عده اشیائیکه ادمال جراحت نماید مثل مرهم وسمه و لینه از مرهم ابیض استعمال کنند و این دوا منعفت عظیم کند بگیرند سفیداب یک جزو شیخ یک جزو روغن مور و به قدر کفایت پس شیخ را به آب بسایند و با آن سفیداب آمیزند و بر آن روغن مورد ریخته استعمال کنند و یا خوب شسته به روغن و با آن قشور مس آمیخته به روغن مور سوده استعمال نمایند و گل قیمولیا و مرداسنگ به شراب و روغن خروج و روغن آس بسایند و استعمال کنند **صفت** دواپی که سحج و شجه و جراحات مزمنه در لحوم مشائخ و لحوم لینه را نفع کند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت به قدر توطولی و نیم مرداسنگ را با زیت بپزند به عده باقی ادویه بر آن انداخته بچیزی عریض حرکت دهند و در صلایه بمالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قططع کنند بلکه می باید که بشکافند و دوا بر آن نهند که آن در آن هنگام بچسپد و اگرچه سیاه شود و اما اگر لحم بگشاید اندمال او دشوار گردد زیرا که جرح را لذع عارض شود از اشیائیکه نزد تنقیة مس او کند و هرگاه بر سر جراحت افتد و بنواحی دماغ و فشار سد مبادرت به ادویة مدمل و ملحم نشاید بهر آن که اگر چنین کنند بر مریض هلاک ارند لیکن در آن پشم پاره به زیت تر کرده تا سه روز بدارند تا از درم و تشنج ایمن گردد بعد از آن مرهم و ذرورات ملحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و ندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده به شراب و غسل بپزند تا غلیظ گردد و بر خرقة مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و بارتنگ خشک به روغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد **طبری** گوید که جمیع جراحات که در سر واقع شود شش نوع است و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و در اینجا مع علاج هر واحد از آن مسطور می شود

## اول قاشره

و آن جراحی است که از جلد تجاوز نکند و علاجش این است که اگر عظیم متباعد باشد دهن او گشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود برفاده‌ها ضم نمایند اگر این ممکن بود والا بدوزند و طریق دوختن آن است که اول نفوذ و سوزن از جلد اعلی به سوی جلد اسفل بتوریب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی به سوی جلد علیا مستقل برای نفوذ اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق به سوی اسفل باشد بعد از آن بر آن این ذرور پاشند دم‌الاکوین افاقیا عصاره لحيه‌التیس صمغ انجره صمغ صنوبر و مر و کندر مساوی بطول بر آن پاشند و بالایش این مرهم نهند بگیرند موم روغن به روغن گل به عده بر آن بر آتش اندک زفت خوشبو و مرداسنگ سوده اندازند و حرکت دهند تا به جوش آید به عده از آتش فرود آورده و همواره حرکت دهند تا آن که سرد گردد و جالینوس این مرهم بمرهم خیاطت نامیده

## دوم ملحمه

و او آن است که در جلد مع لحم افتد و دواى این همان است که گذشت غیر آن که گاهی محتاج بدوخت نبود و چون احتیاج بدان نباشد علاج بمرهم ملحمه معمول بضموغ سازند اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند والا در آن سوای مرهم ابیض معروف بکافوری مغسول استعمال نکنند و او آن است که سابق ذکر کردیم سوای آن که او را به آب بشویند بعد از آن که در هاون اندازند تا آن که مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ او نیک گردد و در قوام مسکه شود اندک کافور غیرمصعد بر آن اندازند و به حسب تغییر جراحی تغییر علاج بود زیرا که جراحی گاهی سخت شود و دوا قبول نکند و نگذارد و گاهی رطب گردد و مرهم سیلان نماید و آن را قبول نه کند و گاهی خشک گردد تا آن که مثل جلد مدبوغ شود و گاهی لب جراحی متفرق گردد پس محتاج به قطع آن از آهن یا به ادویه حاده شود تا آن را بخورد

## سوم موضحه

و این آن است که غشا قطع شود و تا استخوان رسد و استخوان مکشوف گردد تا بحس درآید و علاج این در اکثر حفاظت او از هواست تا تشنج روی مهلک پیدا نشود و آن را به زیت و روغن گاو کهنه و مانند آن بپوشند و واجب است که در جراحی تامل نمایند اگر موضعه باشد و رعایت آن کنند که تشنج نیفتد پس اگر متشنج شود صحت ممتنع گردد و چون تشنج شود سبیل او آن است که علاج به این مرهم غسل نمایند بگیرند تخم انگور سوخته و مرداسنگ و سفیداب هر واحد یک درم به عده موم روغن به روغن زیت ساخته این ادویه بر آن اندازند و از آتش فرود آورده اندک غسل سفید بر آن ریزند و حل کنند تا مخلوط گردد و اندک از آن بسر قاشق گرفته بر کف دست ممزوج کنند تا نرم شود به عده بر آن جراحی که متشنج گردد بنهند که آن را جلا دهد به عده بمرهم موافق رو کنند و بهترین مرهم برای این جراحی چون موضعه باشد مرهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و سفیداب سازند و معالج جهد نماید که جراحی تخم نکند تا آن که بر استخوان لحم قوی ملتزق جراحی چون موضعه باشد مرهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و اگر نبات لحم ممتنع گردد لازم است که تامل نمایند تا استخوان بسیار صلب نشود تا آن که مثل آبگینه گردد و یا سبز و سیاه شود پس اگر چیزی از اینها باشد به آله خراشند و معمول از آهن بسیار تیز به شکلی که جراحی آن شکل را وجب کند بخراشند که چون آن را بخراشند گوشت بسهولت بروید

#### چهارم هاشمه

و او آن است که چون جراحی بر سر افتد استخوان قحف شکسته گردد و بغشا مضرت نرساند پس اگر اجزای استخوان متفرق نشود سبیل او این است که اگر ممکن بود آن را قائم و مستوی کنند علاجیکه در موضعه گذشت باید کرد و باید که موضع استخوان را بزرآوند طویل مدحرج باریک کوفته به آب سرشته ضماد کنند به عده علاج کنند بمر و کندر مساوی باریک سوده به غسل و شراب مطبوخ منعقد سرشته بفتیله آلوده بعد از آن بمرهم علاج کنند و غذای مریض کله پایچۀ و عضلۀ لحم سازند و حفظ مزاج او نمایند و مرهم او را به حسب وجوب صورت جراحی و تغیر آن تبدیل کنند

### پنجم ناقله

و او آن است که استخوان از موضع خود نقل کند و خارج گردد اندک یا بسیار و سبیل این آن است که از ریزه استخوان نگذارند اگرچه کم و کوچک باشد و جراحات را از استخوان پاک نمایند بهر آن که اگر در آن قدری از ریزه استخوان باقی ماند التحام را منع کند به عده بمرامهم رویاننده گوشت علاج کنند و غذای مریض کله پایچه و عضله لحم سازند و حفظ مزاج او نمایند و مرهم او را به حسب وجوب صورت جراحات و تغیر آن تبدیل کنند

### ششم مامومه

و آن جراحی است که به ام‌الدماغ رسد و این غشای رقیق است که بر دماغ پیچیده و لازم است که از هوا حفاظت نمایند و معالج از رسیدن مبضع یا انگشت او ام‌الدماغ را حذر کند بهر آن که اگر مبضع بدان رسد بر آن خوف هلاکت بود و اگر هوا برسد خوف تشنج و جنون بر آن باشد و از افتادن چیزی از روغن در اوائل امر او اندر نفس جراحی اجتناب نمایند و علاجش بعلاج ناقله کنند به اتم لطف و خیاطت و کمتر دیدم کسی را که جراحی از قحف او تجاوز کرد حتی که دماغ او گشاده شد و زنده ماند و ممتنع نیست که به شود پس هرگاه طبیعت بر آن لحم دشبذی نسج نماید و جزو منکشف از دماغ بیوشد از صحت نزدیک باشد و ایضاً بر طیب واجب است که به آبله بردماغ او یا بر گوشت روئیده بر آن غمز نه کند بهر آن که گاهی صاحب جراحی هلاک شود و این بدترین انواع جراحات مذکوره است

### جراحی عصب و عضله

**خجندی** گوید که تفرق واقع در عصب اگر در طول او باشد آن را شق گویند اگر کثیرالعدد باشد و شدخ نامند اگر هم چندی باشد و اگر در عرض او بود آن را بتر گویند و **گیلانی** گوید که رض فسخ یک معنی دارد و آن تفرق اتصال واقع در طول عضله است و مع ذلک کثیرالاجزا و قاشی و غائر بود و بدانند که عصب را به سبب کثرت حس و شدت لمتصال او بدماغ از تفرق و جراحات اوجاع شدید و آلام عظیم واقع شود و گاهی با آن اختلاط عقل و تشنج

بود و جراحت واقع در طول عصب سالم‌تر از آن باشد که در عرض افتد شیخ می‌فرماید که چون عضله را فسخ عارض شود و بدان سبب میان اجزای او تمدد بسیار از تفرق اتصال عارض گردد و لامحاله به سوی آن خون بسیار ریزد و این ضرور ورم پیدا کند و کمتر احوال او این است که در آن خون مجتمع شود و متعفن گردد بهر آن که اکثر آنچه رجای تحلل او کرده شود از مناسی بود که بضغط واقع از فسخ در خارج و بضغط واقع از ورم در داخل تنگ شده و لهذا اگر تدارک این امر در آن کرده نشود مودی بفساد عضو گردد و گاهی تابع فسخ و سقطه و صدمه غده گردد پس مبادرت بعلاج او واجب بود تا سرطان نشود و لازم نیست که در هتک اطراف عضله به اعاده اتصال لیف منقطع مشغول شوند بلکه به تسکین درد پردازند و جرجانی گوید که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الی تشنج افتد به سبب ظهور ورم عظیم در عصب یا در عضله ورم عصب از تب خالی نباشد و گاه باشد که در غیر موضع جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی بی‌رنج دهد و حال جراحتهای که بر او تار بود و بر عضله افتد همین باشد خاصه اگر بر وتر بالا که بسر عضله پیوسته است افتاده باشد و باید دان است که عصب زود عفونت پذیرد بهر آن که جوهر عصب مخلوق از رطوبت جامد است که برودت آن را منعقد ساخته و هر جوهر یکه بر این حال بود و بهر حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد به سرعت عفن گردد بنا بر آن که بدان پخته شود و بدین سبب آب سرد و گرم آن را ضرر دارد و از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که به روغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار یکی آن که درد بنشانند دوم آن که ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون پیوست ادویه با رطوبت روغن برابری کند مضرت روغن ظاهر نشود و گاهی عصب مجروح ورمی کند که ظهور او بطی‌تر باشد و همچنین نضج او و قبول او برای علاج بطی بود و گاهی عصب متقرح گردد بقروحیکه التحام و نضج او بطی باشد و هر جراحتی که در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا به انکشاف عصب باشد یا بغیر انکشاف و هر واحد از این در طول بود یا در عرض پس لیف صحیح از مجاورت مقطوع متالم شود و بدان متادی شود و آن مودی بدماغ گردد و در تشنج و امراض عظیم اندازند و ایضاً در

این هنگام بدن مضطر گردند که عضوی مجروح را از تن جدا باید کرد تا از آفتها خلاص یابد و جراحی غشا سلیم تر از جراحی اوتار و اعصاب بود بهر آن که غشا طاقت دوختن دارد و بدانند که جراحی اوتار و عصبها و آماس دور و آن را ادویۀ لطیف یابد و گرم و خشک و معتدل در گرمی و خشکی تا گرمی آن را نسوزد و نه خشکی آن او را خشک کند و باید که در آن قوت جاذبه باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصۀ در اول علاج و در آخر دوی قابض که در آن قوت جلا باشد چون روی سوخته و توبال مس و مانند آن استعمال کردن روا باشد و روی سوخته دوايست که جوهر او ثقیل است و لطافت در آن به سرکه پدید آید اگر آن را در این بسایند و سرکه حرارتی لطیف را که در جوهر چیزهای غلیظ بود ظاهر کند و آن را لطیف گرداند و قوت آن را به موضع مرض رساند و اگر چیزی سخت گرم بود گرمی آن را بشکنند و معتدل گرداند تا گرم کردن آن به اعتدال بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیزی که در آن تیزی باشد تحمل آن نه کند و مضرت او در آن بزرگ بود و همچنین ادویۀ که بالفعل سرد بود متحمل آن نگردد نیم گرم کرده باید چنان که بگرمی گراید **علاج** در قطع عصب و عضله باید که از هوای سرد و آب گرم محفوظ دارند دو و سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن ماند بعد آن روغن گل و روغن مورد به اندک فرسیون بمالند و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و به روغن داغ دهند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جراحی بعصب یا قریب از آن واقع شود باید که به الحمام او نه پردازند تا آن که بر آن چند روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن گردد چه هرگاه به عصب ورم حادث شود از تشنج امن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد مریض هلاک شود و آنچه در امر آن به عمل آوردن سزاوار بود این است که بر آن ادویۀ مقتحه نهند و عضو را به روغن گاؤ زیت و روغن بنفشه نیم گرم دو روز غرق دارند و از پشم پاره در زیت گرم تر کرده دو یا سه روز تکمید نمایند و نمایند و چیزی از آب یا دوايي که در آب حل کرده باشند قریب عضو نه برند و اگر برای تکمید زیت را به اندکی سرکه آمیزند بهتر بود و هرگاه دو یا سه روز بگذرد و درد ساکن شود و از حدوث ورم امن گردد و در آن هنگام



علاج بدوای ملحم کنند و اما هرگاه بعصب نخس از چیزی تیز باریک مثل جوال دوزد و واقع شود و در علاج او به ادویه قوی تر و شدیدتر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف و نفوذ او در جلد و مصیر او به موضع عصب نه شود و دوائی که این فعل کند مرهم فرفیون است **صفت آن** زیت انفاق ده درم موم سُرخ دو درم و نیم بگردازند و بر آن فرفیون نو یک درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او به حسب کهنگی او افزایشند و فرفیون بسیار کهنه استعمال نباید کرد و این دوا جید است و هرگاه در عضوی که در آن عصب است ورم حار قوی الحرارة عارض شود باید که ادویه معمول به سرکه مثل این دوا استعمال کنند **صفت آن** قلع‌دیس چهاردانگ زاج چهار درم توبال مس دوازده درم قنه پنج درم و نیم قشار کند هشت درم موم سی و هفت درم و نیم زفت مثل این سرکه کهنه یک رطل و دو اوقیه ادویه را در سرکه چند روز متواتر بسایند و گداختنی را گداخت در هاون سنگین انداخته حل کنند و تا هموار گردد و وقت حاجت بر عضو طلا کنند و بالایش پشم به سرکه و زیت تر کرده نهند و سزاوار این است که قریب اعصابی که در آن جراحت باشد چیزی از ادویه بارده کنند و هرگاه تشنج از جراحت عصب عارض شود مبادرت به قطع عصب متشنج کنند تا تشنج او به سوی دماغ نرسد و مریض هلاک شود پس فقار پشت به روغن بنفشه مع پیه بط یا ماکیان گداخته بمالند **شیخ الرئیس** می‌فرماید که در فسخ و هتک در اکثر احوال از فصد چاره نباشد بلکه ارباب صناعت مبادرت بدان می‌کنند و اگرچه بدن نقی باشد و بعد فصد مبادرت به اضمده مانع مواد و مقوی عضو کنند و منع او به تبرید و قبض بود و یا به یکی از این هر دو اگر غیرقوی باشد و اما اگر در این تأخیر شود و خون بخلل تفرق مبادرت کند و خوف آفات مذکوره باشد در علاج او از استخراج آن خون چاره نباشد تا عود اتصال را به سوی حال او مانع نگردد پس اگر ممکن بود که تحلیل یابد بتسخیف مسام از نطولات به آبهای گرم و مانند آن و از چیزی که بر صاحب ضربه استعمال کرده می‌شود از آنچه مذکور گردد و ایضاً به ادویه مفشی خون مرده روغن‌های محلله اعیاد و به آشامیدن اشیای معین بر تحلل عمل نمایند و بر آن اقتصار ورزند و این مفشیات معین بر آن مثل مقل‌البهود و قسط و قنطوریون غلیظ به سکنجبین است تا سکنجبین نیز به

تقطیع بر آن اعانت کند و اما ادویۀ مقشی خون مرده مثل آرد جو و زوفای رطب و سمید به آب سرشته است و قوی تر از این پودینه کوهی با سویق است و خصوصاً چون در سر واقع شود و بالجمله دوائی که آن را ارخا بحرارت لطیف بود که به تحلیل لطیف تحلیل نماید و گاهی تجفیف کند به تجفیف لطیف پس این قدر اکثر برای کار کافی بود در آنچه تفرق اتصالات او قریب بجلد و ظاهر او غیرغائض باشد و اگر چنان نباشد و تفرقات بسیار و غائض بعید از ظاهر بود و از شرط چاره نباشد و بر حالی بود که بر آن در اورام و قروح ردیه باشد و حال او حال مضروب نباشد لهذا اطاعت نه کند پس از استعمال جاذبات بقوت از محاجم و شرط چاره نیست و گاهی امر از این بزرگ تر بود و عضو امادۀ ورم عظیم حار حاد و ریم کردن گردد و در این هنگام واجب است که مبادرت بریم کردن و احالۀ ماده مجتمع در آن بریم کنند تا در به چیزی که ریم کند ساکن شود و ماده بتفتیح تحلل یابد بهر آن که این بهرحال ریم کند و چون بمعونت علاج ریم سریع تر نماید آن سلیم تر باشد و گاهی ادویۀ ریم کننده ماده را بغیر ریم کردن تحلیل نماید خصوصاً چون اعانت آن حرارت غریزی و وسعت منافس کند به عده ادویۀ مذکوره در باب سقطه و صدمه را تامل نمایند و اما رباطیکه بر فسخها استعمال کرده می شود در صفت او گفته اند که چون رض یا فسخ حادث شود بر بندند ولیکن بندش بر نفس موضع بسیار سخت باشد و باید که مبادرت به بستن نمایند تا توجه مواد را به سوی مواضع رض به سبب تنگ کردن آن منافذ را منع کند و بهترین بندش آن است که بخرقه قوی باشد و به سوی فوق بسیار برند و به اسفل اندک و باید که بر همان خرقه اقتصار کنند و جبائر و رفائد بر آن زیاده نکنند و نه بر آن طلا بسیار کنند بهر آن که احتیاج به تحلیل خون مرده و احتیاج به امعان ذباب رباط به سوی فوق باشد تا به سوی آن چیزی ماده زریزد و رباط که به سوی فوق رود سست تر باشد لیکن خرقه باریک سخت بود تا متحمل بندش باشد و اتصال او بدین سریع تر گردد و این علاج اعنی بندش باید که قبل از ورم کردن عضو باشد بهر آن که عضو چون ورم کند احتمال سوای رباط معتدل ننماید چه جای شدت غمز لهذا در این هنگام علاج به اضمده و بریختن آب گرم بر آن کرده می شود و اما غدد که تابع فسخها بود حلاجش به بستن اسرب بر آن نمایند تا زیاده و بزرگ نشود و گاهی آن را می شکنند و می کوبند ایضاً شیخ و جرجانی و ایلاقی می نویسند که جراحت عصب را

بزودی علاج رویانیدن گوشت نکنند مگر بعد تسکین درد بخرقها و روغن‌های گرم کرده خاصه زیت انفاق و گرم کردن چنان باید که سخت سوزان نباشد و نیم گرم تیز نباشد بهر آن که نیم گرم بقیاس طبیعت عصب سرد بود و نیم گرم چنان باید که میل بگرمی داشته باشد و اگر با جراحت درد یا آماس باشد تا هر دو زائل نشود علاج خاص جراحت نشاید کرد **صفت** ضمادی که درد عصب بنشانند بگیرند آرد باقلا یا آرد جو یا آرد نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس تلخ یا به پوست جو و آن را به سکنجبین عسلی که میل به شیرینی دارد و یا به آب خاکستر سرشته به کار برند بلکه این ضماد را قبل از ورم کردن نیز استعمال کنند و گاهی به استعمال خفیف انتفاع یابند پس هرگاه این تدبیر به عمل آرند و از انصباب فضول به استعمال فصد و استفراغ امان حاصل شود به الحام پردازند و تسکین درد به آب گرم البته نشاید بلکه به روغن لطیف الاجزا که در آن قبض نباشد و گرم به حد غیر مفرط بود چه حار مفرط بارد و هر دو آن را موافق نیست و بسیار باشد که جراحت قریب عافیت بود و سردی ضرر کند و درد اشتداد نماید و ایت معاودت کند پس احتیاج تدارک فی الحال به تسکین و به تنطیل روغن‌های مسخن افتد و اگر جراحت در طول بود و عصب برهنه باشد آن را اول بگوشت پوشند به عده دوا نهند و بربنند چنان که لبهای جراحت فراهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد دوخن آن ضرور بود پس اگر جراحت با درد بود و خوف آن باشد که جراحت عصب که در عرض بود و دوختن بوسیده گردد آن را در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آن که اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو به یکار شود بدین سبب نباید گذاشت که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود و آن را فراختر باید کرد تا زرداب و ریم جمع نشود و غور نکند و مؤدی به عفونت جراحت نگردد مع ذلک درد شدت کند پس واجب نیست الحام او البته مگر بعد جفاف محکم و اسن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آن را سه بار یا چهار بار باید باید گشاد و کمتر آن بود که صبح و شام بگشایند و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه باشد ادویه سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند بلکه از ادویه خشک کنند مثل توتیای مغسول استعمال کنند و مرهم از آهک شسته به کار برند و روغن که در قیروطیات و

لطوخت این استعمال کنند مثل روغن گل و روغن مورد باشد و اگر علك به کار برند هم شسته به عمل آرند و اگر سر عصب برهنه نباشد ادویه گرم فرقیونی را اول بر ساق او یا بر عضوی دیگر که سحنه و مزاج آن بود امتحان باید کرد تا اگر حاجت آید حرارت آن را بدوایی دیگر بشکنند و به اعتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد و زیاده گرم بکنند بالجمله اگر دوا برای خشک کردن یا از بهر پاک کردن با بهر گرم کردن ساخته باشند ترکیب آن درخور مزاج باید کرد و اگر یک بار بر جراحی او بیازمایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بر آن کنند و ادویه را چنان چه واجب بود به حسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذغ باشد و اگرچه در آن قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جائز بود مع قوت محلله بلالذع و خصوصاً چون مریض ضعیف المزاج باشد و اولی اعصاب که از آن سردی و مائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آن است که برهنه باشد و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود در آن باکی نیست اگر اقراص بولیداس و اقراص قلقطار و اقراص اندروخون و افراسیون استعمال کنند بمیختج و یا به روغن اما در سرما زیت لطیف و در گرما روغن گل و کندر و علكالبطم و بارزد بوزن کمتر از ادویه عصب برهنه است و جراحی بهرحال که بود و بهر صفتی که باشد صواب آن است که بالای دوا نهند نرم به روغن زیت تر کرده بر نهند و همچنان که عصب برهنه اولی اعصاب است که بدان رفق و نرمی به کار برند و احتمال و دوی قوی نکنند ایضاً رباطها که بسر استخوانها پیوسته است اولی بدان است که احتمال دوی قوی کند و رباطهاییکه بعضیها پیوسته میان این و آن است و جراحی که از آن دور و داشتن آب واجب تر است آن جراحی عصب است و همچنین سردی و اگرچه کم باشد مضرترین اشیا برای آن است و ایضاً زیت مضر بود به سوی آن حاجت نیست مگر نزد تسکین وجع گرم کرده به کار برند و لازم نیست که جراحی عصب را به آب و یا به روغن بشویند بلکه آن را بخرقه نرم و پنبه نرم و پشم نرم پاک باید کرد و ایضاً بمیختج نباید نشست مگر آن که از ضرر ترطیب او امن باشد و اگر به سببی از اسباب به نهادن روغن حاجت آید و خصوصاً بر عصب برهنه باید که اول بمیختج آلوده کنند پس روغن به آن رسانند **جالینوس** می گوید که مردی را از آهن

باریک جراحی بعصب دست رسید طبیعی بر آن جراحی مرهم مدمل نهاد جراحی آماس کرد پس دوی مرخی چون ضماد دارد گندم و آب و روغن نهاد دست آن مرد بوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بلاتفاوت کثیر مشاهده کردیم و چون تشنج از قروح در آن عارض شود واجب است که اگر شق جلد منسد گردد آن را بکشایند و ادویة نافعۀ این قروح بجفف او بسیار لطیف استعمال کنند و جهد در آن نمایند که بغور آن برسد و اگر جراحی و خرد نخس باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعی است و لازم است که در حرارت و قوت تجفیف قوی‌تر از دوی مستعل بر شق باشد بهر آن که نفوذ آن به مرض سهل‌تر بود و واجب است که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد پس اگر جراحی آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضرتر از تناول طعام نیست و خصوصاً اگر جراحی در عرض باشد بهر آن که در آنجا به فصد و استفراغ حاجت بود بلاخوف از غشی مثلاً و اگر تنقیه نکنند مضرت افزایش و باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحی بدهین کنند بخوف تشنج و همچنین سر و گردن و بغل او به روغن چرب دارند خصوصاً اگر جراحی در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب دارند و خصوصاً اگر جراحی در اسافل و ناحیه ساق بود

#### ادویة جراحی عصب و قروح آن

علک‌البطم از بهترین ادویة جراحی عصب است و امثال صبیان و زنان و کسانی را که مزاج ایشان شدیدالرطوبت بود علک‌البطم تنها ذرور کنند و یا به اندکی زیت چندآن که آن را نرم کند و لزوجت بخشد اگر خشک باشد به کار برند و راتینج بدل اوست و کسانی که مزاج ایشان خشک‌تر بود و گوشت سخت‌تر باشد قدری فرفیون و مانند او بآن باید آمیخت که نه باشد یا نو اندک باشد یا بسیار به حسب مزاج بدن و سحنۀ او اگر فرفیون قوی و تازه بود کمتر یک جزو کنند در دوازه جزو از علک‌البطم و بیشتر ثلث آن و گاهی بدان غیرفرفیون از شیر بتوع که متجاوز از آن است و عجیب است و از حلتیت و از سکبینج و از جاؤشیر مخلوط می‌سازند این همه ادویة مسخن و قوی است و آنچه ضعیف‌تر است بورق در غوره او و گوگرد مسخن به زیت در دیگ و چرک حمام و زهرۀ حجر اسیوس ست و هر

دوای جاب رطوبات به سوی خارج و زاج نیز و خاکستر که از مس گداخته جدا شود و راتینج و لزاق الذهب و گاهی در اوائل جراحات عصب یافته نمی شود مگر خمیر و استعمال می کنند و بدان انتفاع می یابد و از عمق جذب نیک می نماید و بسیار باشد که اگر فرفیون خاصر نباشد بدل آن چرک خانه مگس غسل کنند و بدان انتفاع یابند و آزموده است و با ضماد آرد شلیم به آب خاکستر و استعمال علك البطم اول چیزی است که بدان ابتدا کنند و بعد از آن مرهم باسلیقون مقوی به چیزی که حاجت بتقویت آن بود از ادویه مذکوره به کار برند که نافع آید و گاهی به قیروطیات آهک بنابر تسخین او مخلوط می کنند و باید که مغسول بود و بهتر مغسول آن به آب دریای شور است که آن آب را در آفتاب گرم کرده باشند و هر قدر که آن را غسل بیشتر دهند نافع تر گردد و از ادویه جیده دوای جالینوس است مرکب از موم در ایتانج و فرفیون و زفت هر واحد نصف جزو و زیت غلیظ یک جزو و روغن بلسان با وجود لطافت او بسیار گرم نیست گویم که به سبب سرعت تحلل او و اگر جراحی و خر یا نخس باشد از چیزی تیز باریک مثل مسل و سلی و با آن ورم نباشد و نه عفونت بود واجب است که مرهم فرفیون یا سرگین کبوتر استعمال کنند و در بدن لطیف تر فرفیون و در کثیف تر سرگین کبوتر کنند و زیاده و کم حسب مشاهده حال بدن و سحنه و مزاج او نمایند و مع ذلک واجب نیست که دهن و خر بگذارند تا ملتحم شود و اگر تنگ باشد وسیع کنند و بدانند که دوا محتاج الیه در و خر باید که قوی تر از محتاج الیه در شق باشد و هرگاه در جراحات عفونت عارض شود سکبینج و آرد کرسنه نیکو است و اما هرگاه اورام عارض گردد و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه نیز به آب خاکستر یا آب ساده که در آن قوت سکبینج بود پخته ضماد کنند و چون بینند که جراحی بعلاج آمده در آن هنگام از استعمال میفختج بر آن خوف نکنند پس واجب است که ادویه را در آن گداخته استعمال کنند اما در ابدان قوی اقراص بولیداس در آن بگذارند به قدریکه آن را گرم گرداند و او را بخرقه نرم منقوش گرفته بر آن نهند و **ایضاً** درم عارض عصب مجروح اگر فلغمونی قوی ملتهب باشد در علاج او ادویه مرتب به سرکه و امجار معدنیه استعمال کنند و از آنجمله این دواست بگیرند قلقدیس یکدرم پاو بالازاج پاو کم ده درم قلقطار مثل این توبال مس دو اوقیه و دو

نیمدرم قشار کندر یک نیم اوقیه بارزد یک اوقیه موم بهفت اوقیه زیت نه اوقیه سرکه کهنه دو رطل و ربع ادویه خشک را به سرکه تا ده روز بسایند و گداختنی را گداخته سرد کنند و همه را خوب بسایند تا آن که هموار گردد و واجب است که بر عضو علیل زیت دو یا سه مرتبه هر روز بچکانند و نزد نهادن این دوا بر آن باید که از خارج پشم به سرکه و زیت نیم گرم آلوده بر نهند و هرگاه ضماد کرده باشند از سردی نگاه دارند پس اگر احتیاج افتد که بر این اعضا ضماد مرتب به سرکه و غسل و خاکستر نهند باید که ضماد مطبوخ باشند و آرد آن و آرد کرسنه بود و اگر این حاضر نباشد آرد باقلا و آرد جو استعمال نمایند و اگر بعضی شنتایای عصب را فساد عارض شود محتاج به استخراج باشد باید که مثل عرق مدنی بیرون آرند **گیلانی** می نویسد بولس گفته که جالینوس در نخس عارض عصب این ادویه نوشته بگیرند دارچینی و مشکطرامشیع و بادیان و علکالبطم هر واحد یک اوقیه اقحوان دو اوقیه صمغ هشت اوقیه **دیگر** بگیرند حلتیت یک اوقیه موم سه اوقیه روغن بلسان ده اوقیه و باید دان است ادویه که بدن معالجه نخس کنند اگر بسیار گرم باشد علاج شق عصب بدان ممکن نبود و ایضاً دوابی که در علاج شق عصب استعمال کنند برای نخس صالح نبود و از حمام بهر حال منع کنند و اگر صبر نباشد حفظ عضو مجروح از آب کنند و یا بر موضع جراحی مرهمی نهند بالایش پارچه ته کرده مبلول به زیت بربندند و بعد خروج از حمام آن مرهم و پارچه را دور کنند و تدبیر سابق استعمال نمایند و باید که اعتنا به تلئین طبیعت مجروح نمایند و اگرچه به استعمال مسهلات یا حقنها باشد و عروض اسهالات به صاحب جراحات مقاومه مخوف است و باید که مبادرت به کم کردن خون نزد حصول جراحی کنند و اگرچه مقدار خون خارج قلیل باشد و گرد جراحی به ادویه قوی القبض لطوخ سازند و در ساکن داشتن مریض جهد نمایند و اگر در عصب نخس بغیر عفونت باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه یا بدل فرفیون سرگین کیوتر کنند در کسیکه بدن او سخت باشد زیت دوازده اوقیه و گاهی در این علکالبطم یک اوقیه می کنند و اگر با فرفیون که یک اوقیه باشد موم و راتینج بریان و زیت و زفت چرب هر واحد نیم اوقیه کنند بهتر باشد و اگر بدل راتینج چرک خانه زنبور غسل کنند آن هم اولی بود

ایضاً که برای عصب منخوس و برای کسیکه او را سگ دیوانه گزیده باشد نیکو است بگیرند سرکه یک رطل زفت چرب یک رطل جاؤشیر سه اوقیه جاؤشیر را با سرکه خوب بسایند و زفت را بگدازند به عده مخلوط ساخته بپزند که این دوا موافق عصب منخوس است و این دهن نخس را نگذارد که مندمل شود و همچنین جراحی حادث از گزیدن سگ دیوانه و این در ابدان سخت فقط استعمال کنند و اگر اراده کنند که آن را در صبیان یا زنان و کسیکه بدن او نرم باشد استعمال کنند باید که آن را به روغن‌های محله مثل روغن اقحوان یا روغن بلسان یا به زیت کهنه بگدازند و ایضاً در این مرهم باسلیقون نفع کنند بعد از آن که در آن نظرون و آهک یا فرفیون یا گوگرد زرد زیاده کنند و یا سرگین کبوتر صحرائی یا جاؤشیر یا سکنجبین یا حلتیت یا جندبیدستر افزایند و باید که بگیرند مرهم باسلیقون یک رطل و از هر واحد از این ادویه مذکوره یک اوقیه که این دوا نافع است کسی را که در عصب جراحی عارض شود سیما اگر از نخس باشد و باید که استعمال اضمده نمایند که به سکنجبین یا بخاکستر و مع آرد باقلا و کرسنه یا مع پوست نخود با آرد ترمس یا جو یا مع پوست آن بسازند و باید که این تدبیر در ابتدای مرض در همان ساعت به عمل آرند و اما از اضمده که ارخا نماید باید که در کسانیکه ایشان را جراحی در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند و اما اگر عصب را نخس عارض نشود بلکه جرح بود و جلدیکه بالای اوست بسیار شق گردد حتی که عصب برهنه دائم بماند و شق او در عرض نباشد در آن هنگام چیزی از ادویه که بفرفیون مرتب سازند و سائر اشیا که مشابه او باشد استعمال نباید کرد (زیرا که عصب چون برهنه گردد احتمال قوت این ادویه سخت نکند) لیکن آهک که به مرات کثیر شسته باشند در گرما استعمال کنند و ایضاً ضماد به عسل بعد از آن که به روغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشد و روغن مناسب جوهر عصب مجروح است لیکن روغن‌های مستعمله در آن ادهان مقویه باید و آنچه گویند که روغن را قریب موضع جراحی نبرند بلکه از آن دور باشند زیرا که موضع را آماده عفونت می‌سازد این سخن را نباید شنید بهر آن که خون از رسانیدن روغن در قروح و جراحات کهنه است که ریم کرده باشد و آن بعیدالعهد از حدوث بود و کلام ما در جراحات نو است و چون روغن دیودار که ما ترکیب داده‌ایم بر مثل



این جراحات استعمال کنند از آن منافی مشاهده نمایند که از او تعجب آید و اول منافع آن منع ورم است و دوم تسکین درد و متع آن اگر در ابتدای حدوث جراحی استعمال نمایند و سوم منع تغییر رنگ بشره و چهارم جبر تفرق اتصال کند بنوعیکه در موضع جراحی اثر آن محسوس نگردد و علاوه از آن که بدان گمان کنند که ماده در اینجا محتبس شده و پنجم آن که ضرر رسیدن آب به جراحی بازدارد و پس اگر جراحی را هر روز به آب بشویند بدان خوف نباشد با وجود این در آن امید آن است که در دو سه روز شفا حاصل گردد مگر از رسانیدن سرکه و سائر ترشی‌ها به جراحات خوف کلی نمایند و تا حال حاجت بدان نشده (بهر آن که جرم شریان پیوسته متحرک است و خون او گاه منقبض شود و گاهی منتشر) ایضاً او گوید که تفرق واقع در عضله و خصوصاً در عصبیه او درد شدید آرد پس واجب است که اولاً به تسکین آن مشغول شوند به عده به اعاده اتصال و این امر و امر گاهی حاصل شود و در تدبیر واحد و مجتمع شوند در دوی واحد پس روغن دیودار و مرهم جدوار هر واحد جامع این هر دو منفعت است اعنی تسکین وجع و اعاده اتصال بلکه منع درم و منع تغییر رنگ و فساد و غیر آن کندر و در رساله مجربات خود گوید که در همه اقسام جراحات از کزک باید اندیشید و کزک عبارت است از تشنجی که در دماغ به هم رسد بسبب اذیت عصب بتفرق اتصال و چون خواهند که کزک در جراحات حادث نشود و دنبه گوسفند که تازه باشد بر آن جراحی بندند و تریاق فاروق خورند که نافع است و مجرب و از سردی هوا و ترشی و از جغرات پرهیز کنند و در همه جراحات یاد دارند که اگر چرک بسیار باشد اول مرهم تیز بمانند که وسخ و در شود و چون جراحی سرخ شود دوی ملحم نهند مؤلف گوید دو سه کسان را دیدم که زخم بردست ایشان رسید و بعد چند روز به سبب رسیدن سردی و گرویدن در شب مهتاب کزاز عارض شد و علاج ایشان به نشانیدن در مکان گرم و ترک طعام و شراب و نوشانیدن ماءالعسل عوض آب و غذا و به عده شرب ماءالاصول و غیره تدابیر اصحاب فالج نمودم و بعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحی عرق و نزالدم

گاه باشد که زخم بزرگ افتد و سیلان خون مفرط شود و اولی عروق برای سیلان خون چون راه یابد شریان است و بستن او مشکل بود و اگرچه ممکن است که جراحی شریان ملتحم شود لیکن التحام او و دشوار بود و بساست که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است ملتحم گردد چنان چه در ابورسما مسطور گردد و از اعضا حال برآمدن خون مختلف بود از بعضی خون بسیار آید چون بشکافد مثل جگر و شش و از بعضی خون اندک برآید مثل مثانه و رحم و گرده بلکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس مؤدی بعافیت غیرمحمود گردد و در هر واحد از این دو قسم یا خطیر بود یا غیر خطیر آنچه از شش و گروه و مثانه آید خطرناک است و آنچه از بینی آید غیرخطرناک بود و آنچه از جگر آید کم خطر از آن است که از شش آید و حال سیلان خون از شرائین مختلف بود آنچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان دست و پا و گردن خطرناک بود و بیشتر بند نشود و تل کند و آنچه از شریانهای کوچک آید چون قحف حبس اول سهل است و بی خطر بود و بسیار باشد که سیلان خون از شاخهای کوچک شریان بود و خون از خود باز ایستد و قرق میان شریان و غیر آن این است که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر هموار آید و رنگ مائل بسیاهی و اتمیت باشد از ورود بد بود و بدانند هرکسی را که استفراغ واقع شود و خصوصاً دموی وسیما شریانی و افراط نماید و آن را تشنج حادث شود آن ردی است و همچنین اگر آن را فواق پیدا شود آن قاتل است و اگر غشی به افواق بود پس موت عایل است و هذیان و اختلاط عقل ردی است و اگر مقارن ردی است و اگر مقارن تشنج گردد آن در اکثر قتال بود **علاج** پارچه به سرکه و گلاب تر کرده در جراحی کنند تا خون بند شود و گرد جراحی بمبردات قویه طلا کنند و دم‌الاحوین و صبر و قشار کندر باریک سوده بسفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند و ببندند و تا هفت روز رفاده را وا نکنند و برگ حنا و کافور سوده به آب سرد خمیر کرده گرد جراحی ضماد کردن نیز در حبس خون معمول است و چرم بودار باریک تراشیده بر جراحی بستن و کذا خراطین خشک سائیده بستن و کذا سرگین تازه خر گرما گرم بستن نیز مجرب است و یا برگ قنب بریان کنند و مانند سرمه بسایند و در پارچه باریک بسته بر جائیکه خون برآید نهاده

بربندند و اگر شش هر حیوانیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کند و کذا  
مصطکی رومی باریک سوده به آب آمیخته با پر مرغ باریک و نرم مخلوط کرده بر زخم بستن و اگر گل ارمنی یک  
جزو پوست بیخ لفاح افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته به آب سرشته بنادق سازند و وقت حاجت به گلاب و  
قدری سرکه انگوری سائیده طلا کنند و بالای آن خرقة مبلول به آب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقة نماید  
خون از مواضع جراحت زلو بازدارد و گویند که ذرور سندروس و کذا نیل هندی و کذا سویق و پوست انار ترش  
سوده و کذا روبیان سوده و کذا خاکستر ضفدغ سوخته و کذا اطلق و کذا خاکستر کاهو سوخته و کذا برگ بید  
سوخته و کذا بقم سوده و کذا اسفنج سوخته و کذا سرگین کبوتر سوخته و کذا پوست بیضه مثل غار سوده و کذا  
موی شتر سوخته و کذا رخام سوخته هر واحد حابس خون از جراحت است و تعلیق عقیق و طلای سرکه و مازوی  
بریان و کذا خاکستر چوب انگور ببول انسان سرشته و شرب پنیر مایه خروف به آب حل کرده و کذا صمغ عربی یک  
مثقال در روغن گاؤ یک اوقیه و کذا گل مفره در بیضه و شرب و ذرور و تعلیق کهربا و ذرور به همنی و تعلیق آن در  
خرقة صوف سرخ بسته بر سر مریض نیز حبس خون نماید **مجوسی** گوید اگر رگی قطع شود و خون منقطع نشود  
کبس موضع بخرقة مبلول در سرکه و گلاب و وضع خرقة مبلول بدان بر عضوی که بالای عضو علیل باشد و تبدیل  
آن به مرات کثیر نمایند و اگر خروج خون از دست یا پای باشد باید که مواضعیکه فوق عضو مریض است بربندند که  
بدین منفعت بین یابند و رباط نه بسیار محکم و نه سست باشد و اگر بدین تدبیر خون بند نشود کبس موضع بصرغ  
بلاط یا بخاک جراحان که از دیدگان برآید و یا بکس براتینج و آهک و غبار آرد نمایند و اگر رگ ظاهر باشد واجب  
است که انگشت بر آن نهند و ساعتی بگیرند به عده دقاق کندر یک جزو صبر نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته پشم  
خرگوش بدان آلوده بر دهن رگ نهند و رباط نیک بلفائف بسیار بندند و سه روز بگذارند بعد از آن بگشایند پس اگر  
دوا جراحت را لازم بود اندکی دیگر از دوا گرداگرد آن نهند و اگر دوا منقلع شده باشد از انگشت بنرمی بر آن غمز  
کنند و به آهستگی دوا را از آن جدا کرده و دوا مذکور دیگر بر آن نهند و نیک بربندند و بر آن چهار یا پنج پنج

عصایه بیچند و همواره چنین کنند تا آن که گوشت بر دهان رگ بروید و آنچه قطع خون کند این است که مازو را در شراب یا سرکه بریان کرده باریک بسایند و بر جراحت بپاشند و جبسین را چون بغبار آسیا مخلوط کنند و بسفیدی بیضه سرشته در آن پشم خرگوس بیالایند و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کند **بوعلی** می نویسد که در علاج نرفالدم واجب است که ابتدا بحبس او کنند بعد آن علاج قرحه کنند اگر باشد و ممکن نیست احتباس او در آنچه سبب او ثابت باشد مگر آن که سبب او زائل کرده شود و اگر حال مهلت ازاله سبب ندهد احتیاج حبس بحوابس او افتد و آن اسبابیست که بدان خون سائل منقطع شود و آن اسباب را بوجه استظهار ذکر میک و نیم و گوئیم که این اسباب یا گرداننده به سوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حبس کننده بدون جهت مخرج قبل وصول به سوی مخرج و یا مانع در آن مخرج از خروج و یا جامع دو امر یا امور از این باشد و قسم اول که آن گرداننده بطرف دیگر است یا بحذب به سوی خلاف از غیر ایجاد مخرج دیگر باشد چنان چه محاجم بر جگر می نهند و رعاف از منخر راست ساکن می شود و یا به ایجاد مخرج دیگر چنان چه فصد باریک صاحب رعاف از دست محاذی منخر می کنند و اما حابس بدون مخرج بچیزی باشد که حرکت خون و نفوذ او منع کند و این یا به سبب مخثر و یا به سبب مخدر بود و مخدر یا دوا باشد و یا حال برای بدن شل غشی که این اکثر خون را بند کند و اما سبب حابس در موضع آن بندکننده مخرج باشد یا بربط و یا به امساک القام یا به امساک غیرالقام و یا بخشکریشه بداغ با بدوای کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغیریه و یا به تجفیف و الحام و یا بفشردن ازطم گرداگرد عرق پس آن را بند کند و اطباق سخت نماید و باید دآن است که هرگاه با جراحت ورم باشد اکثر از این اعمال متعذر گردد پس بستن برشته و داخل کردن فتیله و بستن سخن ممکن نبود و در آن هنگام استعمال تغریه و قیض و تخدیر و مخثروم ممکن باشد و اگرچه علاج از بستن و شق یا تقریب دوا باشد چون درد آرد ردی است و هر نصبه درد آوردی باشد و لازم است که نصبه جامع و دو امر بود یکی فقدان در دو دم ارتفاع جهت مسیل دم پس اعانت تبدیله و تعلیق کرده نشود که خروج خون سهل گردد و هرگاه تمناع هر دو غرض باشد به سوی اوفق بحب مشاهده و اقرب از احتمال فی الحال

میل کنند و اکنون احتیاج بود که وجه وجه ذکر کرده شود بعد اینکه میل کرده شود بدانند که اول آنچه واجب بود این است که تفقد نمایند تا آن که بدانند آیا رگ شریان است یا ورید بعلامات مذکوره پس شریان را جمع کنند و بدوزند برای امر تدبیر او و بدان اعتنا بیشتر از آن نمایند که آن بورید کنند بعد از این گوئیم که اما جذب بخلاف نه به سوی مخرج از آنجمله ایلام عضو است بدلك یا بریط و شد یا بمحاجم و واجب است که عضو مجذوب الیه عضو مشارک موضوع از موضع موف در وضع برطرف خط واحد بود که میان هر دو در طول یا عرض واصل شود و اختیار نمایند از مخالف در موضع از روی طول و عرض هر کدام از آن هر دو که بعید باشد و آنچه قریب باشد ترک نمایند مثل آن که در دو جانب سر یا دو جانب دست بود پس بعد میان این هر دو قریب تر از آن است که از آن توقع صرف تام واجب گردد و این چیز است که محتاج بیاد کردن آن است که در کتاب اول در قوانین استفراغ گفته ایم و واجب است که بستن و مالش و مانند آن متادی بود از آنچه او اقرب به سوی عضو دائی باشد به عده از آن فرود آرند و لازم است که در شکافتن شراین و مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه معین باشد و همچنین حکم در فصد جانب مشارک متباعد است و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثر است مثل خوراندن اغذیه غلیظ الکیموس مخثر دم چون عدس و عناب و مانند آن است به کسیکه او را رعاف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و آب سرد و تعرض بدن بسرمدی و خواب است و گاهی غشی افتد و نرف بند شود و اما وجوه مذکوره قسم ثالث در آن رعایت یک امر واجب بود و آن این است که در آن غوص کند متصل گردد و خون به سوی او از غیر طریقیکه بسته اند بیابد پس احتیاج به بستن و رجا افتد و قبل این لازم است که جهتی را که آن مبدای رگ است بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنان چه در گردن و در بعضی از فوق چنان چه در آن و پای پس هرگاه جهت معلوم شود و ربط و شد در آن استعمال کنند و از بعض تدبیر در این آن است که وصل کنند باخراج رگ از صناده و اگرچه بشکافتن اندک گوشتی بود که آن را پوشیده و مخفی کرده باشد پس بگیرند به عده ادویه که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر شریان باشد اولی آن است که آن را برشته کتان بر بندند و همچنین اگر غیرشریان باشد لیکن بزرگ بود که خون او باز نه ایستد و چون این فعل کند لزوم

ادویه بر آن کنند و تا روز سوم و چهارم بسته دارند و در آن هنگام اگر دوی مغری را به موضع او لازم بینند آن را البته جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزی که آن را اندک تر کند بنهند و اگر از خود جدا شود آنچه بالای اوست وقت گشادن باید که قریب موضع طریق مجرای رگ به انگشت بگیرند و چنان غمز کنند که از جستن خون امن گردد و آنچه از آن جدا شود آن را دور کنند و تبدیل او بدیگر نمایند و نصب عضو در این وقت بر شکلی باشد که سزاوار است و آن این است که دهن رگ بلندتر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلاً در اسافل روده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست باشد و بر بعیدتر بود آنچه از وجع باشد بعد از آن سه روز ترک نمایند و لزوم این و تیره کنند تا آن که خون بند شود و اما امساک به القام در شریان عظیم ممکن بود و این چنان باشد که بگیرند فتیله از پشم خرگوش یا نسج عنکبوت یا پنبه باریک یا خرقة کتان که نه بسازند به عده بر آن ادویه مغریه دماغ چون بپاشند و در نفس شریان مثل لقمه اندر کنند به عده بر آن رباط بندند و گاهی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده می شود و کفایت می کند و واجب است که لزوم بندش نمایند که جدا نشود تا آن که ملتحم گردد و اما فتیله پس طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او و غیر آن کند و اما امساک به القام چنان باشد که مثل آن چیز در دهن نهند و بر آن بندش نمایند بغیر داخل کردن او در رگ و حبس او کنند به مثل رفاده ها و خصوصاً رفاده اسفنجی و بعضابهای قوی الشدد بستن او بعکس بستن برای جذب بود پس در بستن اول واجب است که قریب دهن باشد به عده به سوی خلف به پیند و به تدریج بستن کم کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفاده ها و عصابها چون ضعیف بود از آن مضرت بستن پدید آید و آن جذب است و از آن منفعت بستن بظهور نیاید و آن حبس و امساک است پس در این صورت واجب بود که در این باب تلافی نمایند و چون بندش نیک کنند ایاض از جانب مخالف بندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجب است که به بستن نوبت به منع رسد نه ایلام مگر آن که اولاً احتیاج به سوی این باشد بعد از آن اندک اندک آن را شست کنند و بسیار است که احتیاج افتد بدو منتن شق لحم و ضم کردن هر دو لب آن و بستن و بساست ک هضم هر دو لب و وضع رفائد حافظ دهن که معلوم شده کفایت کند به عده ببندند بر ادویه منتشره ملتحمه و چون مثل

دواج شق گردد لازم است که آن را نزدیک ابتدای او به انگشتهای یک دست پخش کنند به عده ادویۀ در فائد نزدیک دهن او بدست دیگر لزوم نمایند و اما امساک بعلقه پس علقه حاصل شود و یا به بستن ممسک در روی دهن که همواره امساک نمایند تا خون منجمد گردد پس بند شود و یا بچیزی بسیار سرد کننده که در خون اثر کند و آن را بر دهن منجمد گرداند و اما ضغط از لحم موضع مثل آن است که رگ را در عرض قطع کنند پس از هر دو جانب اول مرتبه متقلص شود پس لحم از جانی که از آن خون سیلان کند منطبق گردد و این در موضع لحیم باشد و بسیار اتفاق افتد که احتیاج به قطع شعبه از طرف رگ شود تا دخول او در غور شدیدتر گرده به عده بر آن ادویه نهند و بسیار باشد که التحام مجری بغیر این خون واقع شود و اما بستن بخشکریشه بنفس آتش بود و چون کار بزرگ گردد و به ادویۀ کاویه بود مثل آهک و زنگار و زاجات و زرنیخ و زیره نیز و مانند آن بدان چه ضعیفتر باشد چون بر موضع بپاشند و همچنین کف دریا بساست که بر موضع بپاشند و بر بندند و خون بند شود و لیکن خطر در این خشکریشه سریع الانتقاع از ذات خود و از اونی مقاومت از انجبار خون و ادنی سبب از اسباب دیگر است پس هرگاه خشک ریشه ساقط شود کار به شدت عود کند و لهذا امر کرده اند که داغ به آتش از آهن بسیار گرم قوی باشد تا خشک ریشه عمیق غلیظ کند که سقوط او سهل نباشد و در مدت دراز ساقط شود که در مثل آن گوشت بروید و از کاویات جیدۀ معتدل التدبیر این است که بگیرند سفیدی بیضه و به آهگ آب نادیده آمیخته پشم خرگوش و مانند آن بدان آلوده بر موضع نهند و بر بندند و از ادویۀ جید مانع کثیر این است که بگیرند زیره و آهک و بر موضع نهند و بر بندند و گاهی بر این قلقطار افزوده می شود و زاجات از اینجمله ذی قبض مع داغ اندود و نوره داغ است و در آن قبض معتدبه نیست و خشک ریشات متولد بدایگه آن را قبض باشد در ثبات درازتر و عمیق تر بود و آب سرگین خر و جوهر سرگین آن از آنجمله است که با داغ به حدت تغریه جمع شود و اما ادویۀ حابسه بتغریه مثل جبسین مغسول است و علك مطبوخ و نشاسته و غبار آسیا و صموغ و کندر و راتیانج و ایضاً مویز انگور بنفسه و ضفدع از این قبیل گفته اند و ایضاً کوبک شاموس و اما ادویۀ حابسه بتجفیف و الحام مثل صبر و قشار کندر و مثل تخم مویز بسیار باریک سوده و مازو به روغن چرب کرده سوخته و بعد اتمام شعلۀ او سرد کرده و بروی

سوخته و راتیانج بریان و زنگ آهن و سرگین اسپ و خرزهره و سوخته و غیرسوخته و خاکستر استخوان و خاکستر صدف هر دو غیرمغسول زیرا که مغسول از قبیل مغریست و اسفنج و زفت رطب یا شراب تر کرده سوخته و جو سوخته در صفت ادویۀ مرکبه از اصناف مختلف قوی در منع نزفالدّم و از آنچه جالینوس ذکر کرده و خوب ستوده و بعد آن اطبا تجربه کرده کثیرالنفع یافته‌اند این است که بگیرند قلقطار بیست جزو و دقاق کندر شازده جزو و صبر و فلفل و علک خشک هشت هشت جزو زرنیخ چهار جزو حبسین بسیار باریک سوده بیخته بیست جزو بدین علاج بذور بر فتیله و پاشیدن بر موضع کنند که این ححب است و یا بگیرند انزروت و صبر و مصطکی و دم‌الاحوین و فتیله ساخته به‌بندند و یا صبر و کندر تنها یا پشم به طریقی که معلوم شده و ایضاً اسفنج سوخته چنان چه مذکور شد بگیرند سحیق او و خبث‌الرصاص و توتیا و صبر و یا بگیرند کندر و صبر و کبریت و یا بگیرند کندر و کبریت و ذرور مرتب سازند یا فتیله بسفیدۀ بیضه استعمال کنند و یا بگیرند قلقطار بیست جزو و کندر یا دقاق او هشت جزو راتیانج هشت جزو حبسین سوخته هشت جزو و یا بگیرند قلقطار و مس سوخته و قلقدیس و زاج بریان برابر و از ادویۀ جیده برای نزف‌الدّم و خصوصاً از سر این است که بگیرند صبر یک جزو در بدن سخت یا تیم جزو در بدن نرم و قشار کندر در بدن سخت یک جزو و نفس کندر چرب در بدن نرم یک جزو و بر این هر دو اقتصار نمایند و یا با این هر دو دم‌الاحوین و انزروت آمیخته همه را بسفیدۀ بیضه به سرشند و بر پشم خرگوش به‌کار برند و یا خشک بپاشند حسب موضع **گیلانی** گوید که همه اشیای موجهه در این مقام ردی است و خاصه اگر آن وجع قریب از مخرج خون باشد و وجع اگر در جهت مقابل آن مخرج بود نفع کند و لهذا نصب مریض بطور یکه ایلام جهت مقابل مخرج دم آن را لازم گردد نافع بود و جذب به سوی خلاف بغیر احداث مخرج وقتی باید که بدن غیر شدیدالامتلا بود و الا خوف اضرار عضو مجذوب الیه باشد و باید که جذب بعد تسکین درد باشد اگر در ناحیه مخرج بود و اگر جراحی در عضوی باشد که بستن او ممکن نبود پس صواب آن است که بتخصیص حوالی جراحی کنند تا مسالک خون منسد گردد و این حص باید که مرکب از حبسین و آرد ماش و اندکی صمغ باشد تا بر بستن



قادر گردد مع ذلک جسم را نه سوزد و بهتر چیزی که مشاهده شده از حوایس خون از جروح و قروح و مواضع نشتر با آن براده آبنوس است که آن را باریک بسایند و بالای آتش در سفال نو کاغذ گسترده بر آن نهاده گرم کنند و بر موضع بسیار پاشیده بریندند و من از این دوا امور عجیبه مشاهده کردم در امر او شک می‌کنم که آیا این در حبس خون قوی‌تر است یا مرهم جدوار و روغن دیودار و اما در سائر امور جروح این هر دو مرکب را شان دیگر است که چیزی از ادویه به آنها نمی‌رسد **دوایی** که بلیغ‌النفع است در حبس نرفالدم از جراحت یا شریان که منقطع شده باشد بگیرند آهک و قلقطار و دم‌الاکوین و صبر و حبسین مثل سرمه سوده و بگیرند پنبه باریک و اولاً در سفیده بیضه آلوده پس در دوا مذکور آغشته در جراحت داخل کنند و بر آن دوا مسطور بسیار پاشیده بریندند و اما در شریان باید که بگیرند آهک و زاج و هر دو را سائیده در جراحت پر کنند و یا پشم خرگوش در سفیده بیضه تر کرده در صبر و کندر و دم‌الاکوین سرمه‌سا نموده آلوده در جراحت نهند و ببندند و اگر پشم خرگوش نباشد پنبه باریک قطع یا نسج عنکبوت استعمال نمایند و بدانند که ادویه مرهم جدوار و روغن دیودار چون خشک بسایند چندان که مثل غبار گردد به عده آن را بر موضع نرفالدم بپاشند نفع بسیار بخشد و خصوصاً ادویه که آن اصول آنهاست و آن زردچوب و چوب دیودار و چوب درخت زرشک و اصل السوس و غبار خانه کسبکه نخود بریان کند و مانند آن است

#### ابورسما

که بعضی انورسما بنون خوانند معنی او سیلان است و آن را ام‌الدم نیز گویند و او آن است که شریانی زبرجلد بشکافد به سبب عروض ضربه ببعض اعضا یا وقوع جراحت در جلد و شریان و بعد از التحام جلد گشاده ماندن جراحت شریان پس خون و ریج هوایی که در آن شریان بود بیرون آید و در قضائیکه میان جلد و شریانی است جمع شود چنان چه **شیخ‌الرئیس** در فصل نرفالدم می‌نویسد که چون بر شریان بعد تفرق اتصال او مکان تنگ نگردد و خلا یابد امر مول به انورسما گردد که مسمی به ام‌الدم است و بسیار باشد که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است التحام پذیرد و بر آن جای تنگ شود پس خون بر سیلان فاحش قدرت نیابد بلکه چیزی از آن بناحیه

جلد بیرون آید بمقداری که وسعت یابد و چون بر آن غمز کنند به سوی شریان عود کند و بباطن رود چنان چه در قفق عارض می‌شود و گاه باشد که این حال شریان را از باطن عارض شود پس بشکافد بغیر شکافتن جلد و زیرجلد انورسما حاصل شود و این اکثر در گردن و کنج ران و مابض خودبخود عارض شود و بسیار باشد که از سبب خارج و از فصد عارض گردد و اکثر اطبا گمان کرده‌اند که هر قفق شریان که مؤدی به ام‌الدم گردد آن ملتحم نشود بلکه اکثر آنچه گرداگرد او باشد ملتحم شود و انورسما گردد و اما نفس شریان ملتحم نشود و امر چنین نیست و **انطاکی** گوید که ابورسما نتویست زیرجلد که به لمس زائل شود و بسیاهی ظاهر گردد و میان او و خراج بنرمی او و تغیر رنگ جلد در آن فرق کرده می‌شود سببش انشقاق رگ است و اگرچه ورید باشد به سببی و کوه از خارج بود و جلد نشکافد پس خون زیر او جمع شود و غیر آن که اگر از شریان باشد به سرعت نمو یابد و رنگ او مائل بسرخی خالص بود زیرا که خون شریان همچنین است و اگر از آورده باشد بعکس بود و اول ذی‌خطر است و ثانی سهل **بالجمله** نشان این مرض آن است خصوصاً که از انتفاح شریان باشد که آن موضع متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی تابع حرکت جریان و هنگام انبساط شریان آن موضع پست شود و عند انقباض بلند گردد و ایضاً چون بدست غمز کنند نتوان موضع کمتر شود و باشد که از آن آواز حرکت خون شنیده شود و رنگ آن محل در اکثر بادنجانی و بنفسجی باشد **علاج** بچیزهای قابض چون شاه‌بلوط و مازو و افاقیا و جزو آن ضماد کنند و از مس کردن او به چیزی که آن را بشکافد حذر نمایند و به قول **ابن الیاس** هر صبح گل ارمنی و تخم بارتنگ و نشاسته هر واحد یک درم بریان کرده برب بهی یا رب آس آمیخته بخورند و غذا مزوره سماق یا گوشت ماکیان و تیهو سازند و بر موضع به افاقیا و رامک و سندلین و گل ارمنی و گل سُرخ مساوی کوفته بیخته به آب مورد تر یا به آب گشنیز تر یا به آب حی‌العالم یا به آب عصی‌الراعی ضماد نمایند تا آن موضع صلب گردد و محکم شود و از شکافتن ایمن گردد **انطاکی** گوید که علاج این تبرد سیلان خون است اگر امن از غائله باشد و الا بقوابض محله نرم گردانند و آنچه در علاج به تجربه رسیده این ضماد است بسفائج قرطم آرد جو مساوی اسپغول نصف یک جزو زعفران عشر آن همه را

در سرکه و عسل سرشته به مراتب بچسپانند و این از تالیف ماست و ضماد بشونیز نیز نیکو است و همچنین حلبه و ام‌الدم از قسم اوست الا اطبا غالباً اطلاق او بر آن کنند که دائم‌النزف باشد و گاهی اختصاص این اسم بر آنچه نرف او شریان کند کرده می‌شود و امر در این سهل است و در رعا ف آنچه قطع دم در تحلیل او را صالح بود مذکور است

### نشوب شوک و نصلی و سلی و غیر آن

می‌خلیدن خار و پیکان و سنان و مانند آن بدان‌که استدلال کرده می‌شود بر وصول سنان و سهام تا دماغ به اختلاط عقل و تا فضای سینه بخروج هوا و ... قلب بغشی و موت سریع و تاریه بخروج خون کف ناک و تا حجاب بضیق‌النفس و تا معده بخروج غذا و تا مثانه بخروج بول و تا شریان بنزف و تا امعا بخروج تفل علاج اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و مر و کندر سائیده در آن پر نمایند و اگر از آله بیرون نتواند کرد باید که اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت علك‌البطم راتینج زراوند به عسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نه‌ری خوب کوفته بر جائیکه پیکان خلیده باشد صبح و شام بنهند در جذب و اخراج او مجرب سویدی است و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بیاویزند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا طرنج سوخته بر موضع وقوع پیکان ضماد کردن مجرب است و اگر ساق حبس که آن شعرالغول است تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعیکه در آن پیکان باشد ضماد کنند در طرد و اخراج آن مجرب اوست و ضماد سلور که آن جری است مملوح و کذا ثافسیا و کذا چرک خانه مگس عسل و کذا آرد شیلیم پخته و کذا پنیرمایه مخلوط بختمی و زیت و کذا سرگین گاو به سرکه پخته پنج مرتبه و کذا لحم صدف یا هر دو کوفته و کذا پیاز نرگس به آرد شیلیم و کذا سر حربا و لحم آن کوفته و کذا پیاز بلبوس کوفته به عسل آمیخته و کذا لحم دول و کذا نیل هندی و کذا چرک ابدان که در حمام برآید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه و خشک کرده آن کوفته مجرب ابن ماجه است و کذا زهره نحاس یک‌درم بیخ سوسن آسمانجونی سه درم قنطوریون دقیق پاو کم دو درم باریک سوده به عسل سرشته و کذا کندر و شراب و ایرسا و کذا انجیر خام پخته سوده برگ خشخاش آمیخته و

کذا گندم خائیده دهن روزه‌دار و کذا بزرالبنج و اشق و کذا سرخس و کذا مشکطرامشیع و کذا پنیرمایه شتر و ریختن زیت کهنه بر موضع پیکان و سنان هر واحد جذب آن کند و به قول اطبای هند جهینگه پخته مالیده بستن پیکان بزودی برآرد و اگر کچله کوفته بیخته در بول ماده گاؤ نازائیده مکیه بسته بر زخم نهند در چهارپهر گولی بندوق را بر سر زخم آرد **انطاکی** گوید که مجرب در این باب سیر و شیلیم و روغن عطاس است مطلقاً و مقناطیس برای آهن خاصه و حربای شکم شکافته و موش گرم وقت شق او و کذا وزغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و خاکستر نی فارسی و زفت و پیاز نرگس **سعید** گوید که چون از وجه و سلی و شوک و غیره ابعض اعضا داخل شود در موضعی باشد که اخراج او به آهن از آن ممکن نبود تضمید موضع به ادویه مرخیه که ارخای عضو نماید باید کرد که اجسام ناشبیه در آن مندفع گردد و آنچه این فعل کند اشق و غیره ادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته چون بدان ادویه تکمید موضع نمایند شی ناشب را خارج کند پس اگر ناشب زج باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک او کنند که این او را بکشد و یا آن را بزنبور برآرند و اگر به سبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود به نشتر آن را فراخ گردانند و بقوت آن را بکشند پس اگر زج در استخوان خلیده باشد آن را حرکت دهند و بقوت برکشند و اگر در پیکان زوائد باشد و خوف ایذا عند خروج او باشد جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زوائد خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر جذب او بخوف انتفاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آن را بگذارند بهر آن که جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هرگاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و ورم نبود لب جراحت بدوزند و دوی خشک بر آن نهند و بعد آن علاج بمراهم ملحمه کنند و اگر تابع جراحت درم باشد ورم باشد فصد مریض بگشایند و خون به حسب حاجت برآرند و حوالی ورم به صندل و آب حی‌العالم و آب عنبالعثلب طلا کنند و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که آن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته می‌شود از رنگ او بسیاهی و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و به عده جراحت را به شراب بشویند و ادویه حالیه استعمال نمایند پس هرگاه جراحت پاک گردد ادمال او نمایند و اگر پیکان در عضو

شریف یا شدیدالخطر داخل شود و علامات موت ظاهر بینند به اخراج آن تعرض نکنند و اگر از این چیزی ظاهر نباشد حیلۀ در اخراج آن کنند تا از حدوث اذیت و عفونت ایمن گردد **جرجانی** گوید که وخر و خرق هر دو جراحی را گویند که از آهن و یا از خار و مانند آن در بدن نفوذ کند ولیکن وخر آن را گویند که از چیزی کوچک و باریک افتد چون سرخار و سوزن و مانند آن و خرق بزای معجمه جراحی را گویند که غور او کمتر از آن بود و آن را حجم و عظیم باشد اما وخر سلیم تر بود و آن را بعلاج حاجت نبود مگر آن که مزاج مجروح و گوشت او ردی بود و آماس و ضربان پدید آید خاصه اگر وخر از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن پیش از آن نباشد که ورم و وجع او ساکن شود و محتاج به تدبیر جراحی نشود و اما خرق را هم احتیاج به تدبیر آماس و درد نشانیدن بود و هم علاج جراحی کردن و تدبیر جراحی و تدبیر اورام به حسب کفایت گفته شد و آنچه از ذکر آن در اینجا از امر خرق وخر لابدست آن تدبیری است در اخراج چیزی که در بدن بماند از شی و اخر و خازق خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بفشاردن و گاه به آله بود که آن چیز را بدان بگیرند و بیرون کشند و گاه به ادویه جاذبه بود تا هرچه بفشاردن و به آله بیرون نتوان آوردن بخاصیت بیرون آرند و فشاردن جراحی تا خارد پیکان و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است بتعلیم حاجت نیست و آنچه به آله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحی بنگرند تا بیرون آوردن پیکان و غیر هم از آن جانب که داخل شده مناسب است یا از جانب دیگر بگذارنیدن و این چنان بود که جراحی تنگ باشد و پیکان و در گذشته باشد یا چنان بود که پیکان شاخدار باشد که اگر آن را بکشند المی عظیم و جراحی دیگر کند صواب آن باشد که اگر ممکن بود و مانعی و خوف بریدن شریان و عصب نباشد برابر آن جایگاه بشکافند و پیکان بدان جانب بیرون آرند و در جمله اجتناب باید کرد تا پیکان و غیره شکسته شود و آن را بیازمایند و به آهستگی بجنابند تا اندازه غزر در آن و تشبث و تقلقل او اندر آن دریافت گردد و بجنبند پس به استقامت برکشند و سر آله بر کشیدن خش چون سوهان باشد تا پیکان و غیر آن را سخت بگیرند و نگذارند بسیار باشد که پیکان و غیر آن را روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند و اگر پیکان در استخوان خلیده سخت

شده باشد و بر کشیدن آن نتوان گرداگرد بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید و اگر پیکان در اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ و دل و جگر و شش و امعا و مثانه و رحم و علامات بدظاهر شده باشد دست بدان نباید برود نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جهال ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نشود و گمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای او باید گفت پس علاج کند از بهر آن که بسیار دیده‌اند کسانی را که چنین جراحتهای با خطر افتاده است و امید خلاص نبوده و علاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته **اما ادویة جاذبه** که بخاصیت خار و پیکان را برآرد این است که اشق را حل کنند و بر آن موضع نهند که این جاذب قوی است و اگر با عسل به سرشند قوی‌تر بود و بیخ نی فارسی رطب بکوبند و ضماد سازند تنها و با عسل سرشته و ایضاً برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر با پوست جو و یا بزربنج خصوصاً با قلقدیس و کذلک ثمره بیخ بحاله و ایضاً انواع خیری و زراوند و پیاز نرگس این همه ادویة جاذب است و از ادویة حیوانیه بسیار است از آنجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیب است که دندان را برافکند و ایضاً سرطان سوده و اربیان و جمیع پنیرمایه جانوران و گویند که عظایه سخت جاذب است و از مرکبات سر عظایه است بزراوند طویل و بیخ نی و پیاز نرگس **شیخ و گیلانی** می‌نویسند خلقی کثیر را دیدم که گاهی پیکان در ابدان می‌ماند و جراحی ایشان مندمل می‌شود در سالها و ناصور عارض می‌شود و بعد از آن بر می‌آید پس می‌باید که در اخراج پیکانها به قطع لحم بسیار و استخوان و مانند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چنان نیست که محتاج به آن سختی گرداند و در اخراج سهام می‌باید که قبل آن سهام را معلوم کنند چه بعضی از آن از چوب و بعضی از قصب باشد و ازجه آنها از آهن بود و از مس و از رصاص و از شاخ جانوران و از استخوانها و از سنگها و از نی و از چوب و بعضی از آن مستدیر باشد و بعضی را سه چهار زاویه بود و بعضی را یک زبان یا دو سه باشد و بعضی را زج مائل بخلف بود تا هرگاه به سوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد و در بعضی مائل بقدام تا مندفع گردد و سوای اینها نیز اقسام او بسیار است و کذا طریق برآوردن هر یک به حسب آن باشد و

اگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض شود علاجش به تنطیل و اضمده کنند و بعد فصد لزوم موضع نبرد و سندلین و آب کاسنی و آب گشنیز و مانند آن کنند و بر رفاده صندل خشک نهند و باقی همان است که در اقوال سابق مسطور شد

### قروح

بدآن که قروح متولد می‌شود از جراحات و از خراجات منفجره و از بثور پس تفرق اتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آن را قرحه نامند و قرحه گاهی از بثور متاکله و گاهی از انفجار اورام و گاهی از تقاوم جراحات حادث شود و ریم کردن آن را لازم بود و سبب ریم کردن آن است که غذائیکه به سوی آن آید مستحیل بفساد گردد و به سبب ضعف آن عضو و ایضاً به سبب ضعف او فضول اعضای مجاوره به سوی آن رود و آنچه از ریم رقیق باشد آن را صدید نامند و به فارسی زردآب گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آن را قیح گویند و مده نیز خوانند و اختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود فلهدا تیرگی و زردی آن دال برداءت قرحه و قرب موت بود و وسخ سفید دال بر نضح از مائل بسیاهی باشد و صدید از ماده گرم و رقیق و مائیت آن تولد کند و وسخ از ماده غلیظ و تباه و وقیح از ماده که نزدیک به اعتدال بودو صدید تولید ورم بیشتر کند و قرحه که از آن صدید آید محتاج بچیزهای خشک و سرد بود و قرحه که با وسخ بود به ادویه لطیف و جالی و از قروح بعضی بر جلد در ظاهر بدن بود و بعضی با غور و آنچه با غور باشد دو گونه بود یکی آن که گوشت گرداگرد آن صلب گشته و چهل روز بر آن گذشته و لبهای قرحه سطبر شده باشد و آن را ناصور گویند و آن جدا مسطور گردد دوم آن که گرداگرد او صلب نباشد و آن را کهف و مخبّا گویند بعضی اطبا مخبّا آن را گویند که زیر جلد نفوذ کرده باشد و ریم او میان پوست و گوشت بود و کهف آن را نامند که در گوشت خانه کرده و عطفی زیر گوشت نموده یعنی به جانبی میل کرده باشد چنان که گذر او راست نباشد و اندرون او فراخ بود و گروهی دیگر هر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود آن را کهف گویند و آن را که اندرون او تنگ بود و عمیق باشد ناصور گویند و هرگاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آن را قرحه

خزفیه نامند و **ایضاً** قروح منقسم می‌شود به اصناف بسیار چنان چه بعضی مولم بود و بعضی بی‌درد باشد و بعضی متورم بود و بعضی بی‌ورم و بعضی نفی یعنی پاکیزه و بعضی غیرنفی یعنی چرک آلوده و بعضی هم‌رنگ بدن بود و بعضی مخالف رنگ و بعضی صلب‌تر و بعضی نرم‌تر و بعضی گرم‌تر و بعضی سردتر و بعضی عفن باشد و بعضی غیرعفن و بعضی متاکل بود و بعضی ساعی و بعضی رهل بود بارد باشد یا حار و قرحه رهل منجمله قروح موجب اسقاط شعر از قریب آن بود و بعضی از قروح رشاحه بود که از آن صدید زرد گرم محرق حوالی او ترشح کند و آن ردی مهلک است و بعضی عسر اندمال بود و قرحه متعفن غیرمتاکل بود بهر آن که متعفن آن است که برای رطوبت او فساد عارض شود و بدان سبب صالح برای غذائیت نباشد و متاکل آن که گوشتی که اندر آن است بمیرد و لهذا متاکل ردی‌تر است و اگرچه هر دو ساعی بود یعنی پهن باز شود اما اگر ماده این سخت تیز باشد و گوشت در است را بخورد آن را عبری قروح ساعی و متاکله گویند و اگر ماده بدان تیزی نباشد لیکن به سبب عفونت پهن باز شود این را نیز ساعیه گویند لیکن متاکله نگویند بلکه ساعیه متعفنه نامند اما آنچه ساعی متاکل باشد بغیر عفونت و بی‌تپ بود و ساعی عفن با تب باشد و از آن مفارقت نکند و **جالینوس** امثال نار فارسی و نمله ساعیه را قروح تاکله نامیده و قرحه متعفنه را از قرحه مرکبه شمار کرده چه مرکب از قرحه و از مرض عفن بود و قروح سرد را بیخ پهن باشد و سفید بود و خارش اندکی بود و به ادویه مسخنه استراحت یابد و بدیر ریم کند و قرحه گرم را زود سر تیز شود و بیخ او سرخ بود و پهن نباشد و با خارش و سوزش بود و از سردی راحت یابد و زود پخته شود و قروح که صلب باشد و بسبزی و سیاهی میل کند ردی باشد و قروح ردیه را چون رنگ مخالف رنگ بدن مثل سفید و رصاصی و زرد و سبز و سیاه همراه گردد ردی بود و مضرتر چیزها قروح بد و متعفن را باد جنوبی و هوایی گرم و تر است و قروح متولد عقب امراض ردی است و قروح ریزاننده مواد گرد خودروی بود و آنچه از جلد گرداگرد او بد بو شود ردی‌تر باشد و ردی‌تر از این آن است که گوشت از گرد آن بدبو شود و در علامات موت سریع گفته که چون انسان را اورام و قروح لینه باشد و عقل او زائل شود هلاک گردد و قروح خبیثه گاهی به سبب او جراحی باشد که



مصادف فضول خبیثه از بدن بود و با تدبیر مفسد و گاهی تابع بثور ردیه باشد و بعد بثور کردن از آن به سرعت قرحه گردد و دلالت کند بر خبث قرحه تعفن او و سعی او و افساد حوالی او و عسر برد او فی نفسه مع صواب علاج او و بدان که افضل دلائل داله بر سلامت قروح و جراحات در آخر آن ریم کردن است بدوای مقیح باشد یا از فعل طبیعت و خصوصاً ریم محمود سفید املس هموار که تمام نضج یافته باشد و به آن بوی بد بسیار نباشد و اما قرحه که در آن تشنج حادث گرد و قرحه متعفن و سرطانیه و خیرونیه و متاکله و مانند اینها از قروح خبیثه که با آن رجای نجات کمتر بود از آنها ریم تولد نه کند بلکه چون در قرحه ولاسیما در امثال قروح مذکوره ریم یا درم ظاهر گردد آن علامت خیر است و هر قرحه که آماس گیرد و ریم کند و سر او گشاده شود اگر به عصب نزدیک باشد از آن خوف تشنج و اختلاط عقل نباید کرد لیکن اگر امر قرحه عظیم باشد و از حد تجاوز کند و آماس او بغایت شود و به اندرون غائله گردد و سر نکند و چیزی از آن نیلاید و نزدیک اعضای عصبیه باشد مثل قروح پشت و قروح واقع در مقدم ران و زانو امر او مؤدی به تشنج و نیز اختلاط عقل گردد و هر قرحه که در اعضای عرقیه یعنی آن که رگهای بسیار بدان پیوسته باشد واقع شود و اکثر در مقدم تنور بدن بود خاصه اگر بر پهلوها و شکم باشد و آماس او به اندرون بازگردد و سر نکند و چیزی نیلاید و با این حالات مذکوره اگر بر نصف اسفل از تنوره بدن باشد در آن خوف اسهال خون بود و همچنین گاهی از آن خوف اختلاط عقل یا خوف وقوع ذات‌الجنب و ریم کردن بعد از آن و یا نفث‌الدم باشد اگر در نصف اعلی از تنور بدن افتد و از علامات جیده برای قروح این است که موئیکه از حوالی او ریخته باشد باز بروید و قابل‌ترین ابدان بعلاج قروح آن است که او در مزاج بهتر و رطوبت فضلیه او کمتر بود مع وجود خون نیک در آن پس هرگاه مزاج همه بدن و مزاج جگر معتدل بود قروح و جروح زود در است گردد و هرگاه که مزاج آن از اعتدال بیرون بود خشک باشد یا بسیار تر علاج بدشواری و دیر پذیرد لیکن مزاجیکه میل به تری دارد چون مزاج کودکان آن علاج را قابل‌تر از مزاج خشک بود چون مزاج پیران و خصوصاً هرگاه مزاج اصلی خشک بوده باشد و مزاج عرضی رطب مترهل چنان چه در مشائخ نیز بدبو و بدین سبب قروح پیران و صاحبان استسقا

علاج دشوار پذیرد و ایضاً قروح زنان حامله به سبب احتباس فضول بنابر بند شدن خون حیض ایشان و اما قروح پیران بد و سبب علاج نه پذیرد یکی آن که مذکور شد و دیگر آن که در بدن ایشان خون نیمک کمتر تولد کند و بسیار باشد که قروح پیران به شود و باز سر قرحه شکافته شود و در بعضی قروح اصلاً گوشت نروید به سبب رذات جوهر او و خبث ماده او در بعضی لحم بروید و این قابل اصلاح بود و بدو قسم منقسم شود یکی آن که در آن گوشت زائل قبل از تنقیه بروید و دیگر آن که در آن لحم زائد بعد تنقیه بروید و هر قرحه که مدت آن دراز گردد و متاکل و عفن شود و چیزی بسیار از جوهر آن جایگاه زائل گردد هرگاه در است شود مفاکی در آن بماند و بی مفاکی نباشد و خاصه اگر قدیم بود و تا مدت یک سال باقی ماند و قروح سوداوی در است نشود مگر بعد از آن که به آهن جمیع فساد او بردارند تا گوشت و استخوان پاکیزه ظاهر شود پس جراحی را علاج کند و بدانند اسبابی که چون عارض شود و قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس هرماه را قبول کند و رذات مزاج عضو و رذات خونی که می آید یا در کیفیت یا در کمیت اما در کیفیت اکثر آن به سبب رذات مزاج جگر بود و در آن رنگ مائل بسفیدی رصاصی یا زردی باشد و یا به سبب رذات مزاج طحال پس رنگ مائل بسیاهی بود و نمش پدید آید و با آن رذات جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آن که مستفاد نمی شود آنچه مستحیل بلحم گردد مستفاد می شود از آن ضرر بدان چه بوضر مستحیل می گردد اما در کمیت به این طور بود که زیاده شود بر طاقت قوت عضو و وضر گردد و یا کم شود پس از آنچه لحم قرحه بروید یافته نشود و قرحه صاف پاک باشد و مبادرت بخشکریشه کند و فلاح نشود و مملو نسازد و اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا بتحزف که کناره های آن عارض شود و به سبب اتساع عروق که به سوی قرحه آمده و یا به سبب فساد آنچه قریب او باشد از استخوان و به سبب فساد او که به مثل تیرگی و سبزی و سیاهی میل کند و یا به سبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح صعب العلاج مثل قرحه مستدیر و مانند آن قاتل صبیان است احتمال شدت درد او نکنند و نه عسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد اکنون بدان که به قول صاحب کامل قرحه نیز مانند جراحی یا بسیط بود و او آن است که خالی

باشد از عوارضیکه مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آن است که مرکب با سبب بود یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد که درانجا ماده بود که به سوی قرحه ریزد و اما مرض گاه از سوءمزاج بود و گاهی از مرض آلی اما آنچه از سوءمزاج باشد یا از سوءمزاج حار بود یا بارد یا رطب یا یابس و اما مرض آلی پس بعضی از آن مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحه است و سقوط جزوی از عضو و بعضی از آن مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحه است و بعضی از آن تفرق اتصال بود مثل قطع عصب و کسر عظم و اما ترکیب قرحه مع عرض مثل دردست که با آن باشد و علامت و علاج این همه اقسام در علاج قروح عسرالاندمال بیاید

### علاج کلی قرحه

اگر در قرحه ریم و چرک اندک باشد از سرکه و شراب و ماءالعسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را به روغن گل تر کرده اندرون آن نهند و اگر بسیار باشد از ادویه جالیه و مراهم مدمله علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند و اگر دهن او بغایت تنگ باشد قدری سم الفار سوده به عسل یا روغن سرشته پنبه کهنه بدان آلوده در دهن جراحت نهند که فی الفور فراختر سازد و در این امر بهتر از این دوائی نیست و نهادن چوب چوک که کندش نامند بر دهن قرحه همین عمل دارد و کذا پهنکری خام سوده به آب برگ نیم آمیخته و همچنین مرهم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی هرچه بدست آید جوشانیده به آب آن قرحه را بشویند از ریم او فساد بنواحی متعدی نگردد ادویه مفرده و مرکبه که نافع قروح است آهک را هفت بار شسته چون با زیت خوشبو آمیزند و به کار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر طرفا و چون گل سوسن به عسل پخته بر سائر قروح نهند ادمال آن نماید و ذرور برگ کنار مثل غبار سوده تجفیف قروح کند و کذا برگ بهی خشک کرده و کذا برگ ناشتایی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضه سوخته بر قروح نهادن و ذرور سندروس قرحه را خشک کند و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوخته تجفیف و التحام نماید و کذا سفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند که آرد جوار و عسل قروح پشت را مجرب است و شاهتره قروح عارض در ظاهر بدن را

شرباً ضماداً رازی مفید گفته و به قول اهل هند برگ کنگهی را بر زخم بستن و زبان سگ سیاه خشک ساخته باریک سائیده تا یک هفته پاشیدن و برگ گهیاتورئی تر یا خشک به آب سائیده بر زخم بستن زود فراهم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کرده سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده و کذا پر مرغ خانگی سوخته و کذا کاسه سنگ پشت سوخته و کذا اسکند تاگوری و کذا برگ سر و سوخته و کذا زردچوب و کذا مازوی سوخته هر واحد مجفف قروح است **دوایی** که قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوخته در روغن گاو یکصد و یک بار شسته آمیخته و قدری کافور سوده انداخته خوب حل کنند و بر موضع بمالند **ایضاً** که زخم مزمن را فراهم آرد استخوان سر آدمی ده توله کته که با پان می‌خورند ده توله نیله تهوتهه سوخته یک توله هر سه باریک ساخته قدری از آن بر دهن هر زخم بر بندند مجرب است **ذرور** که بهر خشک کردن هر قرحه و تسکین درد عجیب‌الاثراست سندور سه‌هاگه بریان هر واحد یک جزو دانه الائچی کلان دو جزو سائیده بپاشند **روغن** حکیم علوی‌خان که جراحات را در اندک زمانی به اصلاح آرد بگیرند جدوار تراشیده برگ نیب بیخ انجبار پوست مغیلان هر یک پن مثقال و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده و صاف نمایند و روغن کنجد تازه یک رطل در آن آب داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بگیرند مومیائی و دار ابرجدی و قفرالیهود و مصطکی هر یک چهار دانگ و در آن روغن بگدازند بعد از آن مغاث زاج سفید سنگ سرمه کاغذی مصری سوخته سنگ جراحات کات هندی زردچوب هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده کهرل سازند و در شیشه انداخته یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند و پس برداشته به‌کار برند **روغن** از بیاض حکیم اجمل‌خان که به جهت پر نمودن زخم و برآوردن گولی و حلقهای زره و استخوان شکسته که در زخم مانده باشد نظیر ندارد برگ سنبهالو برگ فراش برگ دهتوره برگ چنبیلی هر یک یک دام همه را باریک سائده در روغن کنجد نیم آثار انداخته بر آتش گذارند و کفچه زنند چندان‌که همه دوا سوخته ته‌نشین گردد بعد از آن فرود آورده حل کنند چندان‌که همه یکسان شود پس در ظرفی نگاهدارند تا که درد ته‌نشین گردد پس روغن خالص گرفته به‌کار برند **روغن فنبیل** که

در پر کردن زخم و کشتن کرم مجرب و بی‌عدیل کمیله روغن سرشف هر یک ده درم هر دو را خوب کهرل کنند به عده صاف کرده باز کهرل نموده پارچه بیز کنند و همین قسم سه بار عمل نمایند تا آن که خوب بساید نگاهدارند وقت حاجت پنبه تر کرده بر سر زخم گذارند و در سوراخ چند قطره چکانند **روغن** مجرب راقم که جمیع اقسام جروح و قروح را به اصلاح آرد و گوشت فاسد را دور نماید و گوشت تازه برویاند اصل السوس تربد سفید دیودار دارهلد زردچوبه دودهٔ سقف کسبکه نخود در آن بریان می‌سازد هر یک چهار نیمدرم برگ حنای تازه برگ نیب سبز هر یک هشتاد درم ادویه را در پنج آثار آب تر کنند و برگها را کوفته قرص بسته در دو رطل روغن کنجد بریان نمایند و ادویهٔ نیز در روغن مذکور انداخته به آتش ملایم بجوشانند تا آب همه سوخته روغن بماند پس صاف نموده به کار برند و اگر بعد صاف نمودن روغن سنگ جراحی رال کتمهٔ سفید هر یک یک توله کهربا سندروس مرمکی شب یمانی سوخته هر یک شش ماشه باریک سائیده آمیزند قوی‌تر گردد **روغن بلادر** که برای اندمال زخم بی‌نظیر و مجرب است بلادر شش عدد دیکه مالی دو دام پخته سندور و توتیای سبز رال موم هر واحد یک ماشه روغن شیرین نیم پاؤ اول بلادر را در روغن و موم آن قدر بسوزند که دود آن موقوف شود به عده دیکه مالی انداخته بسوزند و حل نمایند به عده ادویهٔ دیگر انداخته حل کنند پس از پارچه صاف کرده بدارند و بعل آرند **نوع دیگر** که برای اندمال زخم نظیر ندارد و واقع زخمهای آتشک و مجرب‌النفع است بلادر تخم کونچ هر واحد یک دام اجواین خراسانی مرداسنگ هر یک سه ماشه توتیای سبز دو ماشه روغن کنجد نیم پاؤ اول روغن بر آتش گرم نموده بلادر اندازند چون سوخته شود اجواین اندازند چون بسوزد تخم کونچ در آن بسوزانند به عده توتیای سبز و مرداسنگ اندازند و از آتش فرود آورده خوب حل کرده نگهدارند اگر جای نازک بود روغن صاف بی‌درد اندازند والا مع درد چکانند و اگر روغن کم شود روغن دیگر اندازند حتی که بناصور هم فائده می‌کند **مرهم جدوار** مخترع حکیم علی گوید که منافع این مرهم مثل فوائد روغن دیودار است بلکه در التحام قروح از آن قوی‌تر و با این در منافع برای التیام و اندمال جراحات دوائی نمی‌رسد و نه مرهمی جدوار فائق مجرب یک مثقال بهروزه نیم اوقیه زردچوب دیوار

اصل السوس برگ حنای خشک دوده سقّف خانۀ کسی که نخود بریان کند هر یک یک اوقیه پوست درخت مگیلان برگ درخت نیب سبز هوجویه هر یک دو اوقیه چوبها و بیخها و پوست را کوفته خوب در کهرل بسایند پس به ادویۀ دیگر سوای بهروزه یک جا کرده در دو نیم من آب آتش ملائم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را خوب افشرد و دور کنند و روغن کنجد بیست اوقیه داخل کرده باز به آتش ملائم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندکی بماند پس اندکی از این روغن گرم گرم گرفته بهروزه را در آن بگدازند و بهروزه گداخته را با دو اوقیۀ موم زرد مضاف روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و مثل مرهم گردد **مرهم اعجاز** مؤلف حکیم ارزانی گوید که این مرهم عدیل ندارد و با وجود این بمرهم دیگر حاجت نیفتد جهت زخم شمشیر و بندوق و مانند آن و هرگونه جراحت عسرالبرء و ناصور و قروح خبیثه و سوداویه را که بهیچ دوا انتفاع نیافته باشد عجیب‌الاثر و بدیع‌النفع است شب یمانی توتیای هندی هر یک یک توله و سه ماشه کات سُرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله اول آب و روغن را یک جا کرده در ظرف کاسنی بدست کف مال کنند تا مثل دوغ شود پس ادویۀ دیگر باریک سوده در آن آمیزند و یک پاس دیگر بلکه دو پاس بکف دست همی مالند تا جمله یک ذات شود و به قوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاهدارند و استعمال نمایند و وقت شب از نمک تکمید اطراف قرحه و جراحت می‌کرده باشند **مرهم پنبه** به جهت هر قسم زخم از مجربات است و از جمله عجائبات اول پنبه کهنه را در ظرفی بسوزند و خاکستر آن پاچه بیز کنند و به قدر شش بهلولی بگیرند پس روغن گاو پنج بهلولی در ظرفی گرم کنند و موم سفید سه بهلولی در آن انداخته بگدازند بعد از آن خاکستر پنبه و بیج خراسانی سه بهلولی سوده اندازند و نیله تهوتهه دو سرخ سوخته سوده نیز داخل کنند و بعد از آن بچوبی ادویه را حل نموده فرود آرند و وقت حاجت به‌کار برند **مرهم شجم** برای پر نمودن زخم نظیر ندارد و مجربست و تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمهای مزمنه و دملها و زخم آتشک و سوختگی آتش بی‌عدیل اول شلجم یک عدد تا دو عدد را پاره پاره نموده در روغن گل نیم پاؤ خوب بریان کرده و دور نمایند و از آتش فرود آورده شد در سه دام انداخته از چوب نیب حل

نمایند تا خوب حل شود پس کافور سه ماشه انداخته حل کنند و نگاهدارند و در بعضی نسخه کافور نیست **مرهم**

**رال** که جهت جراحات مزمنه و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگ جراحی هر یک یک دام

رال شش دام پارچه کمل پشمی سوخته ربع درعه روغن زرد هفت دام ادویه باریک سائیده در روغن مرهم سازند

**نوع دیگر** مجرب برای اندمال زخم رال روغن کنجد هر یک چهار توله موم سه ماشه کافور سفیده کاشغری شسته

نیله تهوته مرداسنگ هر یک دو ماشه الیچی خرد هفت عدد اول الیچی را مع پوست در روغن سوخته مرداسنگ

سائیده در آن اندازند به عده نیله تهوته را انداخته بسوزند من بعد رال سوده پستر سفیده و موم اندازند پس آورند

از آتش فرود آورده کافور سوده اندازند و از دسته آهن خوب حل کنند و نگهدارند **مرهم سیماب** که برای قروح

بثور و دمل و آتشک و بثور اطفال معمول است سندور مرداسنگ سیماب هر یک دو ماشه رسکیور سفیده کاشغری

کته سفید هر یک یک ماشه نیله تهوته چهار سرخ همه ادویه را باریک سائیده در مسکه گاؤ که یک صد مرتبه در

آب شسته باشند حل سازند و به کار برند **مرهم سعیدخانی** که در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرمکی

سیاه مرمکی سرخ زنگار کات سفید صبر هر واحد یک مثقال مرداسنگ دو مثقال موم سفید پنج مثقال روغن کنجد

سی مثقال روغن را داغ کنند و پیاز سی مثقال در آن بسوزانند پس دور کرده موم اندازند و ادویه کوفته بیخته

داخل کرده با چوب نیب حل کنند **مرهم سندور** که جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور مرداسنگ هر

یک سه ماشه فوفل یک عدد سونتهه دو گره موم سفید یک دام روغن گاؤ شش دام اول روغن را در ظرف آهنی

گداخته بر آتش داغ کنند پس شاخ نیب که بالای آن برگ می باشد هفت عدد در آن بسوزند و هر دو گره سونتهه

اندازند ناسوخته شود دور کنده کنند پس فوفل در آن سیاه کرده برآرند و یا ادویه دیگر سوده موم در روغن گداخته

ادویه مسحوقه آیزند **مرهم تنکاله** نافع اقسام شود در دمامل و جراحی تنکار بریان فوفل سوخته موم کات سفید

رال هر یک یک دام روغن زرد دو دام توتیای سبز سوخته سه ماشه به دستور مهم سازند **مرهم کیمخت** که برای

اندمال زخم سریع الاثر است کیمخت سوخته سپیاری سوخته تخم هلیله زرد تخم بلبله سوخته بوندی آک سوخته

سفیده کاشغری شسته کات مرداسنگ هر یک نیمدمام کوفته بیخته در روغن ماده گاؤ گرم کرده حل نمایند و به کار برند **اقول اکابر** شیخالرئیس قانون علاج قروح نوشته بدان که جمیع قروح محتاج به تجفیفاند سوای آن که از کوفتن عصب و فسخ آن حادث زیرا که این اولاً محتاج به ارخا و ترطیب است و قروحیه در غالب احوال محتاج به تجفیف بود محتاج به احوال دیگر از تنقیه و جلا و غیر آن باشد به سبب احوالیکه لاحق قروح گردد غیرنفس قروح و هر قدر که قرحه بزرگتر و غائرتر بود احتیاج به تجفیف او شدیدتر و بجمع لبهای او به استقصا سخت تر باشد و گاهی بحاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت به استقصا در این و امثال این بدان چه در باب جراحات گفتیم و بدانند که گاهی قروح در علاج خود محتاج به استعمال ادویه سیالۀ نافذۀ مبدرقۀ غائصه بود و در آن هنگام از بودن همراه و مانند آن چاره نباشد پس واجب است که در ظاهر رطب و در باطن خشک باشند و خصوصاً در قروح ناصوریه واجب بود که یبوست قوت آنها بر رطوبت جرم آنها سخت غالب باشد و ایضاً گاهی احتیاج افتد بخلط ادویۀ آن بدان چه سائل بود بسبی دیگر و آن این است که لزج لازم شوند این را نیز در آن بدانند و بدان که قروح محتاج برباطات و بستن بسه وجه بود یکی برای سائل کردن چرک پس واجب بود که قوت بستن آن نزدیک اخیر قرحه باشد دست بستن آن نزدیک دهن او بود تا افشردن او نیک باشد و دوم برای حفظ دوی ملحم و منبت لحم بر قرحه و این محتاج به بستن شدید نیست و سوم برای با هم پیوستن هر دو لب و واجب است که در این بستن سست نزدیک هر دو لب نباشد بلکه نیک ضم کننده بود و لازم نیست که از بستن درد بدان حد رسد که ورم کند و باید که معین بر منع ورم باشد بهر آن که با ورم علاج قرحه ممکن نبود پس اگر امکان منع او نباشد و ورم ظاهر گردد و مشغول بورم شوند و علاج او هر ورمیکه باشد مع مراعات نفس قرحه کنند تا آن که از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحۀ خالص بماند و همچنین اگر حوالی قرحه سیاه یا سبز گردد و علاج او به شرط و اخراج خون کنند اگرچه بحمه باشد به عده لزوم اسفنج خشک پس ادویه مجففه نمایند و چون قرحه فارغ شود یا قرحه ساذج یابند واجب است که اول تامل نمایند که آیا به سوی قرحه از بدن چیزی می‌روید یا نمی‌ریزد بلکه منقطع شده پس



اگر چیزی به سوی آن نریزد قصد بعلاج نفس قرحه کنند و اگر به سوی آن چیزی بریزد و مشغول منع چیزی که به سوی آن می‌ریزد از فصد یا اسهال یا قی کنند زیرا که گاهی قی نیز در این نفع می‌کند و بقراط بدان شهادت داده و اگر در قروح ریزه‌های استخوان یا اغشیه یا غیر آن باشد استعجال در جذب او نکنند بلکه عمل بدان چه در باب عظام خواهیم گفت باید کرد و اول چیزی که تدبیر او در امر قرحه واجب بود آن تقیح به ادویه است پس تنقیه به ادویه او پس انبات لحم و ادمال و اگر قرحه را پاک مستوی بلاغور یابند صرف ادمال بدوای نمایند که در آن سوزش نبود و اما در چرک و ارزجالی لاذع چاره نباشد و در ابتدای علاج احتیاج بلذاع افتد به عده تدری بدوایی نمایند که در لذع خفیف‌تر باشد تا آن که وقت رویانیدن گوشت برسد و اوفق در این همه آن است که تا ممکن باشد درد نیارد به سبب جذب او مواد را و خصوصاً چون آنجا حرارت و التهاب باشد و واجب است که اسباب مانع ادمال را معلوم کنند و آن اسبابی است که شمار آن کرده شد و گفتیم که او آن است که بدان قرحه میل برداءت کند پس اگر اولاً فالج آنها نکنند بعلاج قروح کماینگی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که اصلاح مزاج عضو در اصلاح قرحه کفایت کند و بساست که قرحه مترهل و نرم بود بر آن گوشت بد بروید و آن فی نفسه بسرخی و گرمی باقی ماند علاج به اطلیه مبرد لحم گرداگرد آن کنند به مثل آب عنبالعثلب به گل ارمنی و سرکه و اطلیه صندلیه و کافوریه بر برف سرد کرده و هموار چنین کنند تا آن که جرح مندمل و تنگ گردد و در قروح شدیدالوجع باید که اولاً مشغول به تسکین درد شوند و این لامحاله بمرخیاتی بود مثل روغن‌ها و غیره که معلوم است اگرچه آنها مضاد بقروح‌اند بهر آن که چون درد ساکن نشود طبیب را قدرت علاج نباشد و چون تسکین درد کند تدارک قرحه نماید و قروح و ضرو یعنی چرک ناک محتاج بپا کردن بود و او آن است که رطوبات او و آنچه از آن سیلان کند مختلف اللون باشد و کثرت نماید و گاهی بغسل و گاهی بذرورات و همراه پاک کرده می‌شود و چون پاک نکنند ملاقات دوای صرف تا جرم آن ممکن نباشد و خصوصاً ذرورات پس واجب است که پاک کنند پس گوشت برویاند و در دوای منفی جلاد بسیار بود و جلای مثبت لحم اندک بود چنان چه دان استهاند و گاهی گوشت ردی بروید پس احتیاج تاکل آن بدوای حاد افتد و از خارج بمبردات طلا کنند بعد از آن قلع او بدوایی کنند که بدان قلع خشک‌ریشه

کرده می‌شود پس علاج کنند و ایضاً این طریق علاج ما برای ناصورهاست بهر آن که در آنها محتجا بقلع خرف آنها پس بمعالجه آنها می‌شویم و دوی واحد به حسب بعض ابدان منبت لحم و به حسب بعض آن اکال شدیدالهیلا بود و چون آن بدن بسیار نرم باشد و به حسب بعض آن غیرجالی و غیرمنبت بود و لهذا احتیاج دوا در بدنی به سوی تقویت او افتد یا بزیده کردن وزن او یا بکم کردن روغن او یا به اضافه دوی دیگر که در آن تجفیف و جلا باشد و در بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض قوابض اولی قروحیکه دوی او قوی سازند آن است که اندمال او عسر بود و واجب است که دوا بر قرحه تا سه روز بدارند به عده بگشایند چه اگر قبل این دور کنند عمل خود نکند و لازم است که روغن از قروح دور دارند و اگر چاره نباشد روغن بیدانجیر و روغن مورد و روغن مصطکی به کار برند و چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل آن قرحه حساس بود لازم است که نرمی در علاج و وضع ادویه بر آن و استعمال بندش و غیره به عمل آرند و از دردمند کردن او بدوی قوی حذر کنند و اما در عضو بلیدالحس از علاج واجب توقف نباید کرد و عضو باطن و شریف الخطر و کثیرالنفع و قابل آفات به سرعت از قبیل عضو حساس و در حکم اوست و اضداد آنها از باب غیرحساس یا ضعیف آن است و از اینجاست که قروح باطنی متحمل نمی‌شوند مثل زنگار و مانند آن و خصوصاً آنچه نوشیده شود و اکثر به مغزیات مثل کتیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان حقنه کرده شود محتاج میان هر دو امر باشد و از تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضای آنهاست که و تحرک بحرکت آهسته در ابتدا مضرت کمتر دارد از آن که بعد از ابتدا حرکت سخت کند و خصوصاً در بدن ردی‌الاخلاط و واجب است که در علاج قروح احتیاج اینمعنی کنند که از تجاوز او التحام میان دو عضو متجاورین واقع شود مثل لسق که واقع شود میان به پلک و چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کھوف و مخابی سریع الاستحاله بنواصیر است و قروح مجاور شرائین و اورده بزرگ مؤدی بوم لحم رخو که مجاور او باشد مثل کنج ران و بغل و پس گوش گردد چنان چه چرب و مانند آن از آنچه مذکور شد و بعینه بدین سبب مؤدی می‌گردد و خصوصاً چون بدون ردی مملو بفضول باشد و در این هنگام درد اشتداد نماید و مؤدی به قرحه گردد پس واجب است که علاج آن اولاً به تنقیه بدن نمایند بدان چه

در باب او مذکور شد و تا تنقیه ورم حادث در لحوم مذکوره نکنند اسید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت بباسلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو حاجز مانع از تاذی به سوی قرحه در هر سال سازند و واجب است که وصیت جامع بشنوند و آن این است که از واجبات است که آنچه بدان معالجه قرحه کنند با موافق بود یا غیرموافق پس موافق اگر فی الحال نفع نکند همراه او مضرت نباشد و غیرموافق یا مخالف بود بنا بر آن که ضعیف تر باشد و ولالت کند بر آن زیادتی چیزی که آن ضد متوقع از آن است از تجفیف یا تنقیه و غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود که در قوت او افزایشند و یا مخالف بود بوجه دیگر مثل آن که تسخین او فوق آن بود که به سوی آن احتیاج باشد پس سُرخی و التهاب حادث شود و محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التهاب او در این وقت بمرهم مبرد کنند و یا بدان میل بسیاهی و تیرگی نماید پس بدانند که آن تبرید او می کند و با تسخین او به قدر محتاج الیه نه باشد پس احتیاج بزیاده کردن در قوت سخونت نمایند و یا ترهل او نماید پس حاجت بزیاده کردن در قوت قواض و مجففات مثل گلنار و مازو و مانند آن افتد و یا تجفیف نماید پس احتیاج بتدارک تجفیف آن گردد بدان چه ذکر کرده شود و یا آن را بخورد و غائر گرداند چنان چه بیان کرده شود پس حاجت بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد که دوا موافقت نکند بهر آن که مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوایی که در ضد آن باب قوی باشد حتی که اعاده او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد **ابوسهل** گوید که جمیع قروح خالی از آن نیست که یا به آن چیزی از جوهر اعضا نرود و قرحه که همچنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگری باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع ذلک محتاج بدوای مجفف بود و یا قرحه چیزی از جوهر اعضا برود و این جوهر خالی از آن نیست که یا جلد تنها باشد و یا لحم تنها و یا جلد و لحم هر دو و اما رفتن جلد تنها محتاج به اشیائی باشد که ادمال و تخم قرحه نماید اعنی چیزهائیکه سطح ظاهر را از لحم به سوی صلابت بتغیر دهد حتی که قائم مقام جلد گردد و اشیائیکه این فعل کند بعضی از آن بنفسه این فعل نماید مثل ادویه قابضه چون مازو و پوست انار و بعضی از

آن این فعل به طریق عرض کند بمنزله ادویه حاده چون زنگار و قلقطار و اما رفتن گوشت تنها در ابتدای امر محتاج به ادویه باشد که گوشت را برویاند بعد از آن به ادویه که گوشت را بجلد الصاق نماید و اما رفتن گوشت و جلد هر دو اولاً محتاج بعلاج از اشیای باشد که گوشت برویاند بعد از آن بچیزهائیکه اندمال نماید و دوی حاد مثل زنگار را اگر اندک استعمال نمایند ادمال و تختم قروح کند و اگر از آن کثرت کنند گوشت را بخورد و قرحه را غائر گرداند و پیدا شدن گوشت محتاج بماده و فاعل بود و ماده او خون جید است و لهذا می‌باید که صاحب قرحه را به اغذیه مولد خون محمود غذا دهند و مقدار آن به حسب تمکن قوت بهضم آن باشد و فاعل او طبیعت عضو بود و لهذا سزاوار است که تقویت طبیعت عضوی نمایند که در آن احتیاج بروئیدن گوشت بود و این بتعدیل مزاج او باشد و هر دوایی که بدان علاج قرحه کنند آن مجفف بود مگر آن که اگر از آن اراده رویائیدن گوشت باشد باید که ادویه که بدان معالجه قرحه کنند در تجفیف کمتر باشد تا به افراط تجفیف نه‌نماید و از رویائیدن گوشت در قرحه باز ندارد لیکن آن را تجفیف بمقداری باید که آنچه در قرحه از صدید باشد آن را خشک نماید و می‌باید که با وجود قلت تجفیف خود جلا و غسل دهد تا چرک قرحه پاک گردد و اگر دوایی که بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده الصاق لحم بود باید که تجفیف او بیشتر از تجفیف دوی باشد که گوشت را برویاند بهر آن که برویائیدن گوشت احتیاج نیست بلکه به تجفیف فقط و اگر احتیاج به این افتد بمقدار اندک باشد و باید که جالی و غاسل نیز نباشد بلکه قابض بود و اگر دوایی که بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده ادمال و ختم بود باید که ادویه قروح شدیدتر در تجفیف باشد و این بهر سخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویه که گوشت برویاند باید که بیس آنها قریب درجه اول باشد پس اگر همه بدن یا عضوی که در آن قرحه است در مزاج رطب نر باشد و قرحه در رطوبت کم بود باید که علاج از ادویه نمایند که در آن بیس کمتر بود مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر و اگر بدن یا عضو خشک باشد و قرحه تر بود یا خلاف این باشد یعنی قرحه خشک و بدن و عضو هر دو رطب بود باید که ادویه متوسط الحال در بیس باشد مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی و اگر بدن یا عضو در بیس شدیدتر و قرحه رطب تر باشد باید که ادویه شدیدالیبس مثل زراوند و شجره جاؤشیر بود و قرحه غائر اگر در

عضوی معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید که علاج بدوائی نمایند که تجفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل کندر چون به آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحه در عضوی باشد که آن را حرارت بسیار بود باید که علاج به ادویۀ مجفف و مبرد نمایند مثل آرد جو یا آرد باقلا و اگر در عضوی باشد که برودت بسیار بود باید که علاج به ادویه کنند که تسخین و تجفیف به حسب مقدار برودت او باشد پس اگر برودت او اندک بود بیخ سوسن آسماجونی و آرد کرسنه استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شجرۀ جاؤشیر به کار برند **مجوسی** گوید که قروح متقاومه را ادمال می کند و دبق و کندر هر واحد یک جزو زنگار سدس جزو همه را باریک سائیده موم و روغن گل آمیزند تا مرهم سود بر موضع طلا کنند که این دوا قوی الادمال است و گاهی در ابدان نرم مثل زنان و صبیان و خواجه سرایان دواي مجفف بغیر لذع کفایت کند مثل مرداسنگ و شیخ سوخته چون باریک سوده بر موضع بپاشند و گاهی در این کفایت کند نهادن پنبۀ کهنه بر قرحه و مقدار پنبۀ هر روز اندک اندک بکاهند تا بچیزی دیگر حاجت نیفتد و قرحه خشک شود و گوشت او سخت گردد و اما ابدان سخت جلد در ادمال قروح آنها حاجت به ادویۀ قوی التجفیف افتد تا بحال طبیعی او بگرداند مثل دوايی که در آن مازو و گلنار و صبر و برگ سوس و عروق و اندک زنگار داخل شود و هر قدر که ابدان صلب تر باشد باید که ادویۀ مجففه قوی تر بود مثل ابدان دهاقین و صیادین صحرا و غیر آنها از ارباب محنت و مشقت و مرتاض در آفتاب و علی هذا القیاس باید که تدبیر قروح و جراحات همچنین باشد چون مفرد سلیم از اعراض بود

#### علاج قروح صدیدیه

یعنی قروحه از آن زرداب بسیار تر او و شیخ می فرماید که در این قروح احتیاج به استعمال ادویۀ مجففه بود تا صدید را پاک کند بعد از آن به رویانیدن گوشت مشغول شوند پس اگر قروح مترهل باشد بر آن ادویۀ رویانیدن گوشت استعمال نکنند چه اگر استعمال آن نمایند غائر و عفن گردانند به سبب ضعف اجسام این قروح بلکه واجب است که اولاً تجفیف نمایند یعنی ادویۀ منقی صدید اولاً استعمال کنند و بعد پاک شدن قرحه از آن ادویه رویانیدن

گوشت استعمال نمایند و اگر دوا استعمال کنند و در رطوبت کمی یافته نشود و یا زیادتی از معاینه گردد بدانند که دوا به حسب آن بدن مجفف نیست پس در تقویت و تجفیف او افزایشند و اعانت او به جلای اندک مثل عسل و به ادویۀ قابضه مثل گلنار و شب یمانی کنند و قوت روغن کم نمایند و روغنی بگیرند که در آن تجفیف باشد و ایضاً اگر قرحه را ببینند که در جفاف افراط نمود پس از قوای همه اعنی تجفیف و جلا و قبض کم کنند و این وصیت در ادویۀ مثبت لحم قروح یاد دارند و یک چیز غلط نکنند و آن این است که دواجالی تر باشد از آنچه می‌باید پس او عضو را بخورد و گوشت او را به رطوبت سائله بجنس صدید مستحیل گرداند و یا در قوت جلا زیاده بود و قرحه را غارتر و گرم‌تر و مشابه‌تر بمتورم و منحرف لب گرداند و مریض سوزش ظاهر احساس نماید و بدانند که ادویۀ مجفف قروح بعضی آن است که آن شدیدالتبرید باشد مثل بزرالبینج و افیون و بیخ لفاح و بعضی از آن آن است که شدیدالتسخین باشد مثل راتینج و زفت پس طیب را می‌باید که تعدیل یکی بدیگر نماید به حسب مقابله مزاج از امزجۀ جزئیه و ادویۀ منقی صدید آن ادویه مجففه است مثل شب یمانی و مازو و پوست انار و قشار کندر و مرداسنگ و آرد جو و پوست او و شقائق النعمان و برگ شجر بعوض و اگر ببرگ جوز تازه و ثمر او و همچنان یا مطبوخ به شراب ضماد کنند نفع بسیار کند و نشف رطوبت بغیر اذیت نماید **مرهم جید** برای این بگیرند مرداسنگ و یک مرتبه به سرکه دو مرتبه دیگر به زیت تسقیه دهند تا آن که سفید گردد به عده بگیرند سرمه و روسختج و زردچوب و مازو و گلنار و دم‌الاخوین و شب یمانی و اقلیمیای فضا اجزا مساوی و باریک بسایند و هر واحد از این اجزا به قدر سدس از مرداسنگ مذکور شد و همه را آمیخته به‌کار برند و بسیار باشد که احتیاج به شستن زرداب به سیالات افتد چنان چه در قروح غائر آن را ذکر خواهیم کرد و از آنجمله آب دریای شور است و اما آب شب غسل و ردع و تجفیف می‌کند و این همه ادویۀ مذکوره ضرر کند اگر با قرحه ورم باشد و آبی که در آن سعد جوش داده باشند تجفیف نیک کند و طبیح هلیله و بلبله و آمله و طبیح آزاد درخت و برگ کنار نیز در این باب نیکو است **گیلانی** می‌نویسد که این ذرور تجفیف روح رطبه کند جفت بلوط پنج درم زراوند چهار درم اصل السوس یک‌درم

شب یمانی یک‌درم گلنار دو درم سفیداب دو درم سائیده بر قرحه پاشیده به‌بندند و اکسیرین که قروح را خشک کند و خون جراحات بازدارد نسخه آن همای زعفران همان است که در نواصیر گذشت **ذرور** نافع قروح رطبه مرداسنگ برگ سوسن پوست انار زردچوب همه برابر باریک سائیده بر قروح پاشند **ذرور** که قرحه را از ریم پاک کند و قروح رطبه را خشک گرداند و گوشت برویاند و خون از جراحات هر موضع بازدارد و انزروت بیست درم دم‌الاخوین کند هر واحد ده درم **ذرور** که قرحه را ببرد و خشک کند صبر زردچوب گلنار مرمازو مساوی باریک سائیده بر قرحه پاشند که این بسیار نافع است

### علاج قروح و سخته

یعنی ریشه‌های چرک‌ناک گویند که برگ اسبل به عسل آمیخته نهادن قروح و سخته را پاک کند و کذا کمادریوس به عسل و کذا مادریون به عسل و کذا پیاز نرگس بکرسنه و عسل و کذا لبن بلسان به زیت و موم و کذا زنگار مطبوخ به عسل و کذا شستن به آب کبریتی و کذا مس سوخته به عسل و کذا گوگرد و بقطران سرشته و کذا مسکه و کذا بماءالجبن شستن و کذا **ذرور** تخم انجره و کذا حجر اسیوس و کذا اقلیمیای نحاسی و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا طرائث هر واحد قرحه و سخته را پاک و به سازد و آب برگ نیب به عسل و اندکی شب یمانی یا نمک آمیخته پارچه بدان آلوده در قرحه نهادن نیز برای پاک کردن چرک آن معمول است **ذرور** که قرحه پاک کند نشاسته سه درم انزروت عرق سپیده هر یک شش درم تنها یا سفیدی بیضه حلکرده یا بشیاف ابیض و شیاف ایار مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر انزروت و عسل هر دو را برابر با هم بسایند و یا عسل را جوش دهند تا آن‌که غلیظ گردد پس انزروت سوده آمیزند جهت تنقیه هر جراحات و سخته و امتصاص ریم به تمامه مجرب است **مرهم** زرد که جهت پاک کردن چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم قعروار از مجربات است اجمود سنگ بصری کات سفید کمیه نیله تهوته سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو دام روغن کنجد چهار دام به دستور مقرر **مرهم** سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس به‌کار برند **شیخ** می‌فرماید که در قروح و سخته واجب است که ادویه

جالیه استعمال کنند و از اول ابتدا بدوای نمایند که آن قوی تر و لاذع تر باشد چنان چه در قانون علاج قروح گفتیم بعد از آن تدریج به مثل شیطرج و زراوند به عسل و اندک سرکه کنند و ایضاً *علکالبطم* به مثل روغن گل یا روغن گاؤ و ایضاً بیخ سوسن به عسل و ایضاً آرد کرسنه و حشیشة جاؤشیر و از مرکبات مرهم هندی و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط با شق و مانند آن و مرهم قیسوریه و مرهم مرتب به آرد کرسنه و مرهم ملح و قرص آسود و قرص اخضر معروف بقرلوجانیس و از ادویه نافعۀ جفاف این است که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعدۀ مساوی و چون چرک اشتداد نماید برگ فراسیون به عسل نفع کند و از اضمده جیده زیتون ملح است و گاهی در اینجا نیز حاجت افتد به استعمال چیزی که از سیالات بشویند چنان چه در علاج قروح غائره خواهیم گفت و این همه مضر بود اگر ورم باشد **ابن الیاس** و **مجوسی** گویند که چون در قرحه پاک و ریم بسیار باشد محتاج به استفراغ بدن به مطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه یا شربت ورد یا قرص بنفشه باشد به حسب چیزی که به سوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و به حسب احتمال قوت مریض و ضعف او از اغذیۀ مرطبه و استکثار غذا حذر نمایند و به اغذیۀ لطیف مجففه مثل کبک و دراج و تیهو بریان غذا سازند و بساست که حاجت بمرهم جالیۀ مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زردچوب مربی به سرکه و زیت و اگر سیلان و رطوبت بسیار باشد مازو و گلنار و شب یمانی و اقلیمیا فضا هر واحد به قدر حاجت به سوی تجفیف در آن زیاده کنند و جالینوس ذکر کرده که عسل تنها در این کافی است به تنقیۀ قرحه و مرهم زنگار بزراوند در این باب نافع است و یا این مرهم بسازند که ادمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ سوس و مازو هر واحد ده درم پوست انار و زردچوبه هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و مر مساوی و باریک کوفته بیخته استعمال کنند **خجندی** گوید که اگر ریم بسیار باشد حاجت بحقنه های لینه و فتائل یا به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ که در آن خیارشنب و سنا و گلقلند باشد یا بحبی از حبوب افتد به حسب قوت مریض و ضعف او و اجزای مرهم مدمل مجفف که در قول ابن الیاس گذشت به قیروطی روغن گل و اندک موم مخلوط



ساخته مرهم سازند و غیرمختلط به قیروطی پاشیدن قوی تر در تجفیف باشد **نثور** مجفف قرحه مازو گلنار مر شیخ سوخته برابر سائیده بر قرحه پاشند **نثور** قوی التجفیف که در ابدان صلبه نافع است مازو گلنار اقلیمیا فضا شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکی زنگار سائیده استعمال کنند **گیلانی** گوید که این دوا قرحهٔ پرچرک را نافع است بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد هشت درم آرد کرسنه هفتده درم این دوا را خشک و یا با عسل استعمال کنند و ایضاً در مجربات خود نوشته که این مرهم سنگار به نهایت نافع است هرگاه خواهند که جراحی را از چرک پاک کنند بگیرند اندکی از این مرهم و به موم روغن مخلوط کرده بر جراحی بگذارند که پاک کند و اگر به تکرار احتیاج افتد و خواهند که به همین مرهم علاج کنند هر روز قدری از مرهم بیفزایند و موم روغن کمتر کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف شود موم روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحی زود نیک شود بگیرند روغن گل یا روغن دیودار یا روغن کنجد هر کدام که باشد بیست مثقال و موم پنج مثقال بر آتش بگذارند و برهم زنند چون گرمی آن کمتر شود چهار مثقال زنگار باریک سوده بیخته آمیزند و برهم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکی از این مرهم با قدری موم روغن مخلوط کرده بر جراحی گذارند مجرب است **بعضی** متأخرین می نویسند که این مرهم زنگار جراحی به اصلاح آرد و قرحه پاک کند زنگار کندر هر واحد یک نیم دانگ گنده بهروزه سه دام موم سفید روغن کنجد هر یک بوزن چهار فلوس اول موم و گنده بهروزه بگذارند و صاف نموده برگ نیب سائیده قرص ساخته در روغن مذکور سوخته صاف کرده زنگار و کندر سائیده آمیزند **ایضاً** که زخم را از چرک پاک کند نیله تهوتهه نیمدام زاج یک دام قنه نیم دام زنگار پانزده ماشه روغن کنجد دو نیم دام موم سفید یک دام نیله تهوتهه و زاج و زنگار را سرمه سا کرده روغن و موم و بهروزه را بر آتش بگذارند پس ادویهٔ مسحوقه اندک اندک انداخته بچوب حرکت دهند که خوب با هم مخلوط گردد و بر پارچه مالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده به سازد **مرهم** مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه دو نیم ماشه رال شش ماشه موم قسم اول ده ماشه و نیم روغن کنجد چهار دام مکیته نیب به قدر دو دام نیله تهوتهه سه

ماشه روغن را گرم نموده مکیده نیب را در آن سوخته دور کند و موم در آن اندازند پس رال پس سهاگه را برشته بیندازند و از آتش فرو گرفته نیله تهوتهه انداخته به کار برند

### علاج قروح غائره و كهوف و مخابی

**شیخ الرئیس و گیلانی** می‌نویسند که در علاج این قروح احتیاج بپیر کردن گوشت آن افتد و این حاصل نشود مگر به تکثیر غذا و خون و باید که در این علاج آن رعایت حال هضم کنند فلهدا سزاوار آن است که مقدار ماکول به قدر هضم باشد و در اکثر امر مقدار آن کمتر از مقدار زمانه صحت باشد چه هضم لابد به مرض ضعیف شود پس طبیعت محتاج شود برای هضم به تقلیل مقدار غذا و برای تولید لحم به تکثیر غذا و این به طریقی ممکن بود که اغذا بچیزی نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد تا به سبب قلت مقدار او هضم جید باشد و به سبب کثرت تغذیه او خون زیاده پیدا شود و این چنین غذا مانند لحوم خفیفه است و در این قروح احتیاج به ادویه شدیدالتجفیف و تنقیه هر دو افتد پس دوا با وجود بودن او مثبت لحم جالی منقی نیز باشد و واجب است که وضع این قروح بوضعی باشد که در آن صدید محتبس نگردد بلکه از آن سیلان کند پس اگر اتفاقاً این وضع یابند و در آن بیخ قروح از عضو به سوی فوق و دهان او به سوی اسفل باشد بهتر است و اگر بخلاف این باشد و انسان را تغیر وضع قعر به تکلف نصب غیرطبیعی ممکن بود به عمل آرد و اگر این ممکن نباشد لابد است از شق قرحه به سوی بیخ او بشق مستقصی که كهف باقی نماند یا از احداث سبیل و منفذ در بیخ او غیردهان او به عمل دست و در این حال عضو را تامل نمایند که آیا از این عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هرگاه این کار کنند قرحه را برباط ببندند به این طور که ابتدا از دهان او کنند و انتها به سوی بیخ که آن را گشاده کرده‌اند و در اول بخلاف این و بستن محکم در طرف بلند در هر دو وجه کنند و بندش چنان نشاید که به حد درد آوردن عضو و ورم کردن آن رسد و سزاوار است که شکاف به اسفل از جانب صحیح دیگر کنند و ماده را بفشارند و در اخراج آن مبالغه کنند و می‌باید که در مثل این وقت عنایت بتغذیه مریض نمایند به این طور که اغذیه او لطیف صالح الجوهر باشد و در آن جلا بود و ایضاً اعتنا به

تقویت جگر او نمایند که آن محیل غذا بخون است به عده پس از شکاف بالای قرحه تا موضع شکاف ببندند بعد از آن اگر ببینند که در قرحه رطوبات باقی مانده چیزی که در آن جلا و تقویت باشد مثل عسل در شراب عصف گداخته یا به آب انار و شراب مذکور یا به آب دریای شور و شراب مذکور در آن پر نمایند و اگر به سوی آن ماده فرود آید اولاً تنقیه بدن از آن ماده کنند بعد از آن اصلاح غذای علیل نمایند به طریقی که مذکور شد پس در آن آبی که شب یمانی اندر آن گداخته باشند و شراب عصف در آن اضافه کنند بزراقه رسانند و حوالی قرحه به چیزی که در آن تقویت و تکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده به سوی آن کم گردد و اگر طبیب را شکافتن آن ممکن نبود و بشستن و ادخال فتیله‌ها به ادویه منبته منقیه که به تنقیه خود انبات او را به سبب قوت یکدیگر باطل نکنند اشتغال نماید و من مرهم رسل را تجربه کردم و جید بالغ‌الفتح یافتم بمدارات نجاج می‌بخشد و چون فنطوریون را سوده پر نمایند بسیار عجیب است پس سونقوطن پس ایرسا پس آرد کرسنه و چون تدارک نمایی نکنند در آن جلد نیک لمتصق نشود ولیکن ممکن است که جلد خشک گردد و لزوم مشابه جلد صحیح نماید و قروح غائره و کهوف و مخابی را ادویه تنقیه بالغ نمی‌کنند و نه در آن گوشت می‌روید مگر آن که در آن سیالات غساله بزراقات یا بفتائل رساند و خصوصاً چون شکل او چنان نبود که در تنقیه آن نصب و عصر از بندش کفایت کند چنان چه بیان او کردیم و عسل از غسالات است و خصوصاً ممزوج به شراب و آب خاکستر غسال قوی است و قروح للیل‌الوضر متحمل آن نشوند و آب دریای شور قریب آن است که آن غسل و تجفیف نماید و آب شبی غسال است و مع ذلک مانع ریختن مواد به سوی عضو است پس اگر ورم باشد چیزی از اینها صلاحیت ندارد و نه شراب و در این قروح واجب است که بر آن بالای ادویه در رباط او خرقة ملطوخ به چیزی که عضو محتاج به سوی آن در صلاح و اعتدال مزاج خود باشد و احتیاج به سوی آن در مقاومت گرمی و تیزی فراهم مستعمله از داخل بود بنهند تا بر دهان قرحة خرقة دیگر مطلی بدوای باشد که واجب بود و دلیل بر التصاق قرحه قلت سیلان ماده و لحنانیت اسافل است و گاهی از آن به بندش و قوت دوا رطوبات بسیار یک بارگی بانعصار برآید پس خشک گردد بچسپد **مسیحی**

گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد آن را غور و كهف نامند و اگر تنگ صلب كثرالوسخ باشد ناصور گویند و قرحه كه آن را غور و كهف خوانند باید كه علاج آن به اشیای منبت لحم كنند و در آن بزراقه ریزند و از مراهم و آنچه منقی قروح و منبت لحم باشد به روغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتب بكاغذ سوخته بعد از آن چون گوشت بمقدار معتدل در آن بروید به اشیای منقی آن علاج كنند تا بدان اصلاح یابد و مستعد اندمال گردد و در این قرحه زراقه ماءالعسل به عمل آرند كه آن تنقیه و غسل زرداب كند و در آن راه كنند تا از آن سدید مجتمع در قرحه سائل شود بعد از آن در آخر امر به اشیائیکه لحم بابجلد الصاق نماید علاج كنند بعد از آن كه اولاً به شراب معتدل بشویند به عده از مراهم كه در تجفیف شدیدتر و در اجزا لطیفتر باشد گرداگرد آن به نهند تا به سوی باطن آن غوص كند بغیر آن كه او را سوزش باشد پس گرد كهف خرقة بزرگ كه بر آن مستعمل گردد مطلقاً به یکی از مراهم بیچند و بر دهان كهف همان خرقة بدان مرهم طلا كرده بگذارند به عده چون مرهم بنهند بالایش اسفنج تو نرم به شراب با سکنجبین تر كرده بگذارند و موضع را برباطیکه ابتدای او از اقصی كهف و قعر او باشد ببندند و در آنجا بندش محكم بود و منتهای او نزدیک دهان كهف باشد و در اینجا بندش سست بود تا سدید مجتمع در قرحه را از سیلان منع نكند و می باید كه چون علاج قرحه مكهفه به دستور مسطور كنند مرهم بطوریکه مذکور شد از گرد موضع متكهف قلع نكنند تا آن كه كهف پرگردد و جلد با گوشت بچسپد و علامت داله بر پر شدن كهف و التصاق جلد آن است كه آنچه از قرحه سائل شود بسیار نباشد و نه غیر نضیج باشد بلکه قلیل نضیج بود و با آن درد و ورم نباشد و نه ضامر بود و در دهان قرحه ریم نيك ظاهر شود و رباط باید كه در هر سه روز يك مرتبه بگشایند و اسفنج و خرقة صغیر كه بر دهان قرحه بود تبدیل نمایند تا آنچه از سدید اندر آن جمع شود سیلان كند و لهذا سزاوار نیست كه آن خرقة چسپیده بغم قرحه نباشد بلکه بر آن معلق باشد و چون بر قرحه متكهفه دواى مدمل نهند نظر كنند بصدی كه از قرحه سیلان كند و نضج یابد پس اگر در دوز اول سائل شود التصام قرحه بعید نبود بهر آن كه گاهی سیلان او از دوائی بود كه از گوشت رطوبت زیاده بیفشارد و اگر در روز سوم یا چهارم سائل شود قرحه متكهفه ملتحم نگردد **ابن الیاس** و **خجندی** گویند كه اگر در قرحه غور باشد احتیاج بمجفف قوی تر و ذرور

بالغ در تجفیف و مراهم ملحمه افتد مثل ذرور معمول از صبر و مر و کندر و دم‌الاخوین و مرهم مرتب از مرداسنگ به اینطور که بگیرند مرداسنگ ده درم و باریک بسایند و بر آن ربع رطل روغن زیتون انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل و غلیظ گردد به عده بر آن دم‌الاخوین و قنه و انزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حرکت دهند تا غلیظ گردد و اگر دهان قرحه تنگ باشد مراهم را بفتیله در آن داخل کنند و واجب است که دهان او ملتحم نشود و هنوز غور باقی بود و بر آن پنبه به روغن آلوده نهند **صفت** مرهم قوی التجفیف نافع قرحه غائر مرداسنگ سوده به زیت و سرکه در هاون بسایند تا سطر و سفید گردد به عده بر آن گلنار و مازو و زردچوب و مس سوخته و دم‌الاخوین و اسرنج و شب یمانی و اقلیمیای فضا مساوی جمله به قدر ربع و مرداسنگ انداخته بسایند تا هموار گردد و بر قرحه و جراحت از صبح تا آخر روز لزوم نمایند **سویدی** گوید که کندر ادمال قروح عمیقه کند و طلای زراوند به عسل گوشت در قروح عمیقه برویاند و کذا با بیخ سوسن و کذا ذرور او تنها و کذا عسل و زفت رطب پخته تا آن که قوام او غلیظ گردد قروح غائره را نفع کند و کذا ذرور دارشیشعان و کذا ذرور ایرسا و کذا گل او که مجرب است و کذا گلنار و کذا مصطکی و شرب طبیخ او و کذا ذرور ائمد و کذا اقاکیا و کذا اسفنج سوخته به عسل و کذا سورنجان و کذا نیل هندی و کذا پیاز نرگس سوده به عسل سرشته و کذا قیشور سوخته و کذا راتینج و کذا ابهل و کذا براده آبنوس و کذا توبال مس و کذا گل سُرخ و کذا انزروت و کذا اشنه و نطول طبیخ برگ مصطکی و زراقه مری شعیر نیز نافع قروح عمیقه است **ذکاءالله خان** می‌نویسند که این روغن بلادر زخم قعدار حتی که زخم اسپ و شتر دفع کند بلادر هفت دانه را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کرده دو درم سنگ جراحت سائیده آمیخته نگاهدارند و اگر قدری بودار داخل سازند نافع تر و سریع العمل گردد باید که وقت حاجت با پر مرغ گرفته به آهستگی بر زخم تقطیر نمایند

#### علاج قروح دیدانی

گاهی در قروح کرم کوچک سفید که سر آنها سیاه بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتی است که در رطوبت باشد و استعداد او از مزاج برای قبول حیات پس آن کرم به افنای رطوبت بنا بر اغتدای خود از آن قرحه را نفع کند و از آن کرم اکال و حکه عارض شود و از قرحه زرداب و خون سیلان نماید و گاهی از نشستن مگس بر قرحه کرم متولد شود **بالجمله** بهر کشتن کرم هرچه در علاج صداع دودی مسطور شد به کار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان بندند که هوا به کرم نرسد و **جرجانی** گوید قرحه که تر بود و عفونت پذیرفته و گنده شده باشد در آن کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزهای خشک کننده باید کرد چون خاستم الجیره به سرکه یا سکنجبین سوده و اول به شراب یا به عسل بشویند و برگ سرد و جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و پشم چرک آلود سوخته و بارتنگ با پوست جو همه خشک کننده است و ادویه که کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیح افسنتین است و طبیح قنطوریون و طبیح فراسیون بدین مطبوخها بشویند و افسنتین بسایند و با نمک آمیخته ذرور کنند و اگر این ذرور به شراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب پودینه نهری و آب برگ کبریا شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد و اگر به این آبها زراوند و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاؤشیر بیامیزند سخت موافق بود و **شیخ** می فرماید که از اشیای نافع برای کرم قروح عصاره فودنج نهریست و ادویه که در باب کرم گوش گفتیم و **بعض** متأخرین می نویسند که شستن زخم به مطبوخ ایتیمون و پاشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشنده کرم است و چکانیدن روغن نیب تنها یا زرنیخ در آن سوده در کشتن کرم مجرب است و این مرهم مفجر اورام و کشنده کرم زخم است جدوار تنکار چوب بارزد توتیای سبز مساوی همه را به روغن نیب کم کم اندخته بسایند تا به قوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی تر شود قدری سم الفار اضافه کنند و این مرهم ذیکامالی زخم آدمی و اسپ زود به سازد و کرم بکشد و مگس بر زخم نه نشیند گوگل بهینسیه صابون رال مائین خرد ذیکالمالی موم سفید روغن کنجد هر یک مقداری مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات لحم در قروح

**شیخ‌الرئیس** می‌نویسد واجب است که برویاندن گوشت نه‌پردازند تا آن‌که قرحه پاک شود و غذا به سوی آن جذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود پس هرگاه پاک شود هر دوای لذاع و جالی بقوت دور دارند قروح بهر نوع و بهرکجا که باشد لازم است که در استعمال ادویۀ رویاننده لحرر رعایت وصایای مذکوره بعد از آن‌که از اطراف رطوبت یا افزونی خشکی ظاهر شود باید کرد پس آنچه در باب قروح صدیدیه گفتیم به عمل آرند نه از آن جهت که تنقیۀ قروح رطب کند یا خشک شدیدالجفاف گردد بلکه از این جهت که گوشتیکه برآید اگر شدیدالرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او به زیادتى در روغن و موم اوست اگر مرهم باشد و از آنچه در تجفیف او زیاده کند این است که غلیظ و خاثر گرداند و دهنیت او کم کرده شود و در آن ادویه مثل عسل زیاده کنند و ابناات لحم در آن بمرهم موافق‌تر و بطی‌تر باشد و به ذرورات مشکل‌تر و سریع‌تر بود و گاهی گوشت سخت شود پس صواب آن باشد که ذرور بپاشند و بمرهم بپوشند و شراب خصوصاً قابض دواى جید بجمیع قروح است به سبب آن‌که غسل و تنقیه و تجفیف و تقویت نماید و ادویۀ رویاننده در باب جراحات ذکر کردیم و از خیار آنها اندک در اینجا بیان کنیم و آن اولی به این موضع است و او سرمه سوخته است و انزروت و غری السمک و حلزون سوده و توبال شالوقان و ابار سوخته و وج و برنجاسف و لوف و سعد و خصوصاً برای وضر و جعده بسیار قویست و قنطوریون بغایت نافع است و زاج سوخته عجیب است در تجفیف و ادمال آن

#### علاج قروح متاکله

فصد کنند و مسهل بارد دهند و بهر تعدیل سکنجبین ساده یا آب انارین نوشانند و زلو گرداگرد قرحه چسپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا پارچه به آب مورد و گلاب تر ساخته بر برف سرد کرده بر آن نهند و شراب بسرکه ممزوج نفع دارد و این ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنى کوفته بیخته به سرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ زیتون باریک سوده به گلاب طلا کردن سودمند است و اگر به نشود قطع نمایند **شیخ** و **گیلانی** می‌نویسند که قانون کلی در علاج قروح متاکله و خبیثه این است

که تنقیه بدن کنند و یا تنقیه عضو اگر بدن پاک باشد بحجامت و چسپانیدن زلو بر آن و تبدیل مزاج او به اطلیه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولاً به فصد تنقیه کنند بعد از آن تنقیه صفا به مسهل آن و نوشیدن ماءالفواکه یا آب انارین هر صبح یا ماءالشعیر و بر سینه صندل به گلاب سوده مع قدری کافور طلا کنند بعد از آن قرحه را بدردی شراب مکرر طلا نمایند به عده بمرهم سفیداب و یا بسنگ بصری و مرداسنگ و کاغذ سوخته و مامیران و خاکستر مس که وقت گداختن آن بالایش می‌آید و خاکستر بوته مس به سرکه سرشته طلا کنند و غذا حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و انبرباریسه و اجاصیه و عدسیه و کشکیه و مجیه و اسفاناخیه بگوشت بچه ماکیان یا بزغاله یا ماهی کوچک سازند و می‌باید که اقدام به این همه تدابیر بغیر تأخیر و بدون مدافعت کنند و تنقیه بدن و عضو اولی بوجوب تقدیم از اصلاح غذا و غیره است و مدافعت در آن از آنجمله است که در رداءت او افزایش و گاهی فراخی تاکل به قطع عضو محتاج گرداند بهر آن که فساد قرحه بعضو دیگر و بقلب متادی نشود و قرحه متاکله را که بآن عفونت نباشد نفع می‌کند تنطیل به آب سرد و آب مورد و گلاب و آب عصی‌الرعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد و سرکه ممزوج به گلاب یا به آب ساده بسیار اگر حرارت باشد و مانند اینها از آبهای مبرده مجففه و اگر آنجا عفونت باشد آب دریای شور و غیر آن که عنقریب در علاج قروح متعفنه گوئیم استعمال کنند بعد از آن بهتر علاج آن استعمال قوابض مجففه مبرده است مثل پوست انار و عدس مقشر و برگ شجر مصطکی و تخم گل و شوکه مصریه و حب‌الأس و نطولات که در آن این ادویه باشد و امثال این را به اندکی شب و مانند آن قوی سازند و همچنین تضمید ببرگ حماض و شاخ او به شراب پخته و یا تضمید به گل رومی به سرکه یا به سکنجبین سرشته یا کدوی خشک سوخته یا بارتنگ مع پوست جو یا برگ زیتون تازه

#### تعلیم

اکثر اطبا قرحه اَکله را در بحث اورام ذکر کرده‌اند مؤلف را بیان جمیع اقوال ایشان بالاستیقا در اینجا انسب نمود و شیخ‌الرئیس نیز در آنجا در ذیل علاج غانغرایا نوشته که از ادویه نافعۀ اَکله این است که بگیرند زنگار و شب



یمانی و عسل مساوی و بدان لطوخ سازند که این منع کند و متعفن را ساقط نماید و عضو قریب او را نگاهدارد پس اگر از حال ورم و حال فساد رنگ تجاوز کند و در ترهل و ترطب اندک آغاز نماید و این طریق اخذ او در تعفن است درینصورت لازم بود که بر آن زراوند مدحرج و مازو مساوی سوده بپاشند تا بدان خشک گردد و همچنین زاج و قلقطار نیز نیکو است خصوصاً به سرکه و طلای برگ جوز و همچنین قثاءالحمار یا عصاره او پس اگر بعض لحم فاسد گردد آن را قطع کنند یا ساقط نمایند به مثل اقراص اندرون و قوی تر از آن فلندیفون است و هرگاه طبقه از آن ساقط گردد به روغن گاؤ تدارک او کنند و بر آن نهند به عده باقی را ساقط کنند تا آن که بلحم صحیح برسد و پاشیدن زاج سُرخ برترهل و تعفن نیکو است و هرگاه عفونت ظاهر شود و در قطع و رنگ نکنندوالا کار بزرگ گردد و هرگاه ورم گردد تعفن عظم پذیرد برای عضوی که متعفن شود قطع کنند باید که گرداگرد او داغ نهند به آتش و این حزم است و یا به ادویة کاویة محرقه و خصوصاً در اعضای سریع القبول برای تعفن به سبب گرمی او و مجاورت فضول جاریه به سوی آن مثل مذاکیر و دبرپسن اینقدر در اینجا می گوئیم و در کلام ما در قروح متعفنه آنچه اضافه کردن او در این باب واجب است خواهند یافت **سویدی** می نویسد که برگ علیق خشک که در ابتدای شهر نیسان گرفته باشند چون بر آکله به مرات بپاشند در ازاله آن مجرب من است و هلیله زردپوست انار و مازو و نمک اندرانی مثل غبار سوده ده روز متواتر بر آکله پاشیدن بالخاصیت مجرب است و عسل و نمک و پوست جو در کوزه سوخته خاکستر او پاشیدن نیز مجرب است و کذا روغن گل و بزرالبنج سفید و موم زرد مرهم ساخته آکله را مجرب النفع است و تخم ترنج باریک سوده به گلاب خوشبو سرشته بر آکله نهادن مجرب و ضماد و شرب حی العالم و **طلای** روغن جوز کهنه و کذا گل ارمنی و صندل سُرخ و کذا مقل ازرق و کذا آرد باقلا و مثل آن نمک سوده و کذا زاج به سرکه حل کرده و کذا زاج سُرخ به قیروطی و کذا توتیای نحاسی به آب حی العالم آمیخته و کذا مصطکی و سعد و اناغالس و بردی سوخته و لاجورد به آب ترشی ترنج و طبیخ دارشیشعان سرشته و کذا شیر انجیرتنها و به آرد جو آمیخته و کذا شراب کهنه و کذا ترمس تلخ به عسل و کذا قلقدیس و کذا قلقند و کذا عدس و پوست انار ترش و

زرور و همه به آب دریای شور بقطران و کذا زفت به شیر یتوع سرشته و کذا برگ عناب و عسل پخته تا به قوام آید و **ذُرور** زراوند مدحرج و مازو و کذا شنگرف و کذا برگ ابهل و تخم آن و کذا رجیع انسان خشک تنها و یا برگ سداب خشک و کذا برگ گزر و کذا شیخ ارمنی یا جبلی و کذا بسد و کذا زرنیخ زرد و کذا زهره ملح و کذا قلقند و کذا انجدان و کذا گل سوسن و کذا آهک آب نادیده و زرنیخ مساوی در انبویه قصب سبز کرده و بر آن کتان مبلول پیچیده در آتش ملائم سوخته پس دوا را بر آورده مثل غبار سوده و کذا برگ عناب باریک سوده و کذا تخم ترنج سوخته و **غسل** آکله بسرکه تیز و کذا به نمک و سرکه و اکل و ضماد دارچینی به انجیر تازه آمیخته و ذرور و ضماد نام دشتی و شرب و ذرور تخم آن و اختلاط برگ مثنان سوده در مرهم آکله و تقطیر زهره بزکوهی بر آکله هر واحد نافع آکله است **جرجانی** گوید که تدبیر ریش متاکل تنقیه به فصد و مسهل صفراست و هر صبح آب فواکه و شربتهای ترش و قرص کافور دادن و کشکاب و اغذیه مائل تبری و سردی دادن پس دیوچه بر آن موضع و حوالی آن برافکندن تا ماده بد خارج شود و بسیار باشد که حاجت آید که قرحه را به آهن تمام بردارند و یا آن عضو را از تن جدا کنند تا تباهی بعضوی دیگر نرسد و عضو را در آب ترنج باید نهاد باقی ادویه نطول و ضماد همان است که در قول شیخ گذشت **ابومنصور** گوید که آکله قرحه ایست که ابتدا کند و مبادرت بسی نماید و سببش ماده مفراط الحده و الحراره است و علاجش این است که به آتش داغ دمند و یا تا گوشت صحیح قطع کنند و دور نمایند و یا بر آن دوا ی حاد بپاشند و حوالی آن به گل ارمنی و سرکه طلا کنند و اگر سیاه شود و سیاهی او مترهل گردد بر آن کربن جوش کرده به روغن گاؤ سرشته چند مرتبه نهند تا سیاهی ساقط شود و اعاده این دوا کنند تا آن که لحم و روی پاک شود به عده به سرکه و آب بشویند و معالجه بدوای رویاننده گوشت کنند و آنچه منع حدوث این مرض کند تعاهد اسهال صفر و استعمال سرکه و گشنیز تر و بادیان و آب عنبالعثلب و مانند آن از ادویه مبرده و مدره است و بولس گفته که چون آکله را داغ دهند به نقره و مس بدهند **ابن الیاس** و غیر آن می نویسند که قرحه آکله که آن را بفارسی خوره گویند نوعی از سقاقلوس است و عباره است از تاکل و تعفن و فساد که در اعضا عارض

شود و سبب فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول به سوی اعضا است به اسبابی که در سقاقلوس مسطور شد و گویند که گاهی آکله حادث شود در فلغمونی بزرگ حجم و بثره و قرحه سیاه یا سبز ردی‌الماده کثیرالسمیت و مبادرت کند بسعی و اتساع و گاهی از انصباب خلط اکال سمی الجوهر حاد حادث شود که روح را به سبب سمیت و مضادت جوهر خود با وی فاسد کند و موضع را متعفن گرداند و بسوزد و علامت آکله آن است که بعد از قرحه یا بثره سیاه یا حضرت یا تطویس عارض شود و به سرعت فراخ‌تر گردد و گوشت گرد خود را بخورد چنان که گفته‌اند که در هر عضو که افتد از شب تا صبح مقدار فلوس خیارشمبر گوشت آن عضو را بخورد و صعب‌ترین زخمهاست و زود هلاک کند و علاجش این است که هرگاه عضو در زوال خضارت و تغییر رنگ خود آغاز کند و آن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند به تضمید او از ادویه که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم و گل سُرخ و اقاویا و فوفل و صندل و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و نیلوفر سه درم و شکر سفید ده درم و یا شربت این هر دو و شربت حماض و سکنجبین و امثال آن بنوشانند و غذا مزوره ماش یا عدس به آب انار ترش یا به آب غوره یا به سرکه ترش کرده بدهند و تنقل به کاهو و کاسنی و خرفه سازند پس اگر فائده نشود از شرط غائر و چسپانیدن زلو بر آن و فصد عروق صغار مقابل آن برای جذب خون ردی چاره نباشد و بر نفس موضع آنچه مانع عفونت باشد باید نهاد مثل ضماد آرد کرسنه به سکنجبین ساده یا آرد باقلا بدان و باید که مسکن صاحب او سرد بود و بستر او مصندل و زیربادکش مبلول به گلاب اگر فصل گرما باشد و نزدیک و حوالی او صندل و گلاب و کافور و ریاحین سرد مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و بهی و کدو و برگ خیار و بید دارند و موضع را که سیاه و سبز شده باشد به روغن گاؤ و برگ کاسنی و خطمی و عنبالعثلب باریک سوده به اندک روغن بنفشه و روغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد و فراخ نگردد و علامت ایستادن او آن است که مسترخی و نرم گردد و در آن وقت به روغن گاؤ و مرهم سنجار به اندکی انزروت ضماد کنند تا آن که سیاهی ساقط شود و گوشت سرخ ظاهر گردد و بعد از آن علاج بمنبتات لحم کنند و چون بینند که قرحه فراخ می‌شود و نمی‌ایستد علاجش داغ است به آتش یا بدوای حاد اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج و زنگار و زراوند مدحرج و قلفطار به سرکه و عسل و چون عفونت ظاهر شود و مندفع

نگردد خطر عظیم باشد پس عضوی که متعفن شده بمنشار قطع کنند و بعد از آن گره آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح مجاور سرایت نه کند خصوصاً در اعضای شریفه سریع القبول برای عفونت به سبب حرارت آنها و اگر آکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد در جزو آن باشد **انطاکی** در تذکره گوید که آکله قرحه‌ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد و استخوان که قریب او باشد آن را مقشر سازد و به سبب تیزی ماده و گاهی عضو را باطل کند و گاهی حاجت به قطع مافوق آن داعی گردد بنابر سلامت باقی بدن و سبب آکله غفلت از تنقیه ابدان در علاج است و تواتر تخمها و سردی معده پس فساد غذا کثرت نماید و کثرت تناول مثل خردل و سیر از اشیای تیز و لحم بقر و بز نر خصوصاً در ابدان یابسه و گاهی از محنت بود که دفعه حادث شود و چیزی خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا به سبب لطافت او مثل انار و شیر یا به سبب غلظ او مثل بادنجان یا به سبب سرعت سریان او مثل روغن زرد پس آن را حرکت حرارت غیرطبیعی به سوی ماده سمیه اکاله زنگاریه اگر مفرط گردد والا کراشیه مستحیل گرداند پس اگر غلبه حرارت غریزی اشتداد نماید آن را بقی خارج کند و عقب آن تب شبینه بحمای یوم ظاهر شود والا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند و اگر کثیف شود جذام یا ابله فارسی افتد و اگر در بعض بدن شود و ساعی بود نمله باشد یا واقف بود پس اگر ابله کند مثل نفاطات باشد و یا منبسط شود پس مطلق احتراق باشد و یا مستدیر شود پس اگر بر جلد اقتصار کند مثل جاورسیه و دمامیل باشد و یا بغیر تاکل غائر شود پس جمره باشد و یا با تاکل بود پس آکله باشد و علامت این ثقل عضو است و درد ناخس و احساس مثل خلیدن سوزن و خار و حکه محل و تغیر رنگ جلد با قیمت پس هرگاه بگشاید حرارت شبیه به آتش پیدا کند و در اغلب گشادن او مستدیر باشد و اگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود و گاهی ماده امراض مذکوره از تناول سموم که سمی مطلق یا سمی قصیرالفعل مثل رهج باشد حادث شود و در اغلب از صفرا یا سودا بود و نادر باشد تولد او از خون و استحاله او از بلغم به سبب منافات سبب و ماده و وارد نمی‌شود بودن او از احتراق بلغم به سبب خلع او صورت بلغمی را در آن هنگام و علاج آن این است که ابتدا به فصد کنند به

سبب رذات کیفیت خون از رگهای مناسب و اخراج خون چندان نمایند که رنگ خون از احتراق متغیر شود و اگر قوتها احتمال کند والا تکرار فصد نمایند هر وقت که قوت ثابت شود بعد از آن اصلاح اغذیه و تنقیه بدن به اسهال خلط غالب کنند و آنچه در این باب تجربه کرده‌ایم این است که سقمونیا نیمدرم برای ضعیف‌القوی و تا دو درم برای قوت و متانت لاجورد یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مروارید محلول غاریقون هر واحد ربع درم جمله یک شربت کنند و در هر سه روز یا زیاده به حسب قوت تکرار این نمایند و میان دوا این نقوع استعمال نمایند انجیر عنب سبستان هر واحد شش مثقال اف تیمون سنای مکی هر دو سوده به روغن بادام سرشته تخم کنوچه تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچه سفت بندند و در آب تر کنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند به عده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجب در این معجون نوری به ماءالشعیر و قرطم است و کثرت تناول صمغ لزجه مثل کتیرا و ترک همه حریف و مالح و حامض و آنچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم بقر و کثرت تناول بیضه و شوربای مرغ و کدو و تربوز و خبازی و ملازمت راحت و میاه و شم اشیای رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این ثمل مشک و پوشیدن کتان و حریر در این نیکو است و مالیدن بدن خصوصاً محل قرحه به روغن‌های رطب مثل روغن گل و بنفشه **و از وضعیات** مجربه این اولاً از اختراع ما این است که صبر و مرداسنگ مساوی به روغن گاؤ سرشته طلا کنند پس هرگاه ماده خشک شود مروارید و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آن‌که گوشت سیاه باقی نماند و اگر باقی ماند در این هر دو شکر اضافه کنند اگر تعفن اندک باشد والا دیگ بر دیگ پاشند و از اطلیه نافعۀ گل ارمنی و مر و صندل سرخ و نیل هندی است همه را به آب حی‌العالم به سرشند و آرد کرسنه دو جزو زنگار ربع جزو به عسل به سرشند و کذا شب یمانی و مازو بدردی سرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان یا به ترشی ترنج و چون مازو به عدس و پوست انار در آب دریای شور بپزند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و سخالۀ طلا بلاجورد بعد شستن او به سرکه پاشیدن مجرب است خصوصاً بخاکستر ضعیفۀ آن بر غریزه مع رطوبات سریع التعفین غالب باشد کثرت نماید مثل اعمال خیوه و افرنجیه و اطراف هندو کم است که در زنج یافته

شود پس اگر در آنجا یابند علاجش غرق داشتن در مثل روغن کنجد و روغن گاؤ و روغن بان است و همچنین در بلاد بسیار سرد نادر افتد مثل دیار ما به سبب تحلیل حرارت در اغوار عروق از عفونات به سبب اختقان آن بسردی مکثف از خارج و گاهی علاج او به نهادن چیزی که جذب سمیات به سوی خود کند مثل حمام و نهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده می‌شود و این علاج ضعیف است و همه آنچه در علاج قروح بیاید در علاج این نیز نیکو است و اطبا اجماع نموده‌اند بر آن که داغ از انجب چیزی است که از علاج او باشد و موضع آن ذکر نکرده‌اند و آنچه سزاوار بود این است که گرد آکله مثل دائره نهند و این هنگامی است که در سعی شروع کند تا از آن بازدارد بدان چه از خشک‌ریشه پیدا کند و استعمال او نشاید مگر وقتی که سیاهی استخوان اشتداد نماید و احتباس روح حیوانی از آن گردد و گوشت مرده‌او بنحوی کثرت پذیرد که ادویه آن را حل نکند **ایضاً** در زهت می‌نویسد که آکله بتره‌ایست که ابتدا بورم و نخس شدید کند زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آبله کند و بشکافد و گوشت و استخوان را بخورد و فراخ گردد و گاه از سوء‌علاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش این است که اگر عضو را فاسد کرده باشد آن را قطع نمایند والا بعد مبالغه در تنقیه دوی نهند که گوشت را بخورد مثل سلاقه چقندر و کرنب به روغن گاو و شکر و به مثل زنگار و هرگاه پاک گردد و بذور مانع از سعی علاج کنند مثل خاکستر چوب انگور و مازو و مورد و نیل و سعد و شیخ و ترمس و جوز کهنه و پنیر کهنه بزفت و شب یمانی به غسل و آرد باقلا به غسل نافع و مع ذلک به سرکه هر روز بشویند **طبری** گوید که آکله خبث است که در جراحت واقع شود از انصباب خلط عفن حریف اکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که در آن واقع شود مهلت استفراغ و فصد و سائر معالجات نهد و آن خلط مرکب از خون فاسد گرم و رطوبت عفن و صفراوی محترقه بسیار حاد بود پس واجب است که ابتدا بحفظ موضع نمایند بنطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد تر هر واحد مشت بزرگ و همچنین **عصی‌الرعی** و حشیشة مامیثا و پوست انار و جفت بلوط و همه را در آفتابه بجوشانند تا مهرا گردد پس موضع را به سرکه و شرب عفس بدفعات بشویند به عده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب اوست نطول کنند و

همین عمل نمایند تا آن که مرض بایستد به عده فصد کنند و تنقیه به مطبوخ اف تیمون نمایند و عطسه آورند و دائم بینی را افشانند به عده بگیرند سرکه کهنه تند و در آن نمک حل کرده و پنبه کهنه آلوده در موضع خوب پر نمایند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را به سرکه و شراب عفص بشویند و بر آن آب ادویه که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزی که بدان علاج آکله کنند در هر موضع که باشد این ذرور است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ سُرخ و زرد و افاقیا و مر و نمک سُرخ و شب یمانی همه را سوده بسرکه کهنه آمیخته پنبه بدان آلوده در موضع پر نمایند که این جمله گوشت فاسد را که در آنجا باشد زائل کند و گوشت را از مرض صاف کند و بنابر حسن تاثیر این احتیاج به تطویل نیفتد و هرگاه جرات محتاج بمرهم گردد و این ذرور بر مرهم اندازند و اگرچه بقیه فاسد در جرح باقی ماند و اگر این مرض در مفاصل افتد و در نکایت افزایش از فساد عضو ایمن نباید بود پس بر طبیب واجب است که بغسل و نطول که مسطور شد پردازد و مریض را رب ریباس و رب حصرم و رب حماض و همه آنچه تسکین حدت خون نماید و تطفیه صفا کند مدام بنوشاند و اگر ظاهر شود که در بدن فضول ردی بسیار است و مریض قوی باشد از تنقیه آن غافل نشوند در هر سه روز یک مرتبه کنند و اگر مرض در خبث زائل باشد لازم است که عضو را از موضعی که بدان عفونت و فساد نرسیده باشد قطع کنند و سبب مولد این اخلاط خوردن ماهی شور بسیار و صحنه و بادنجان خام و پیاز و سیر و مانند آن است

#### علاج قروح متعفنه ردیه

**شیخ** می فرماید که اصل علاج این قروح ردیه تنقیه بدن است یا نفس عضو اگر بدن پاک باشد بدان چه اندر آن تنقیه تنها بود از حجامت و زلو و اطلیه مصلح مزاج بدان چه بارها ذکر کرده ایم و تجوید غذا و لازم نیست که در علاج آن تمهل نمایند چه اگر تأخیر کنند شر آن زیاده گردد و واجب است که از آن اورام حاره بازدارند و ایضاً از آنچه تسکین او نماید بزرالبنج به سویق است و ایضاً امثال این قروح چون در فساد افراط کند بساست که محتاج به استیصال گرداند بداغ از آتش یا دوی تیز یا به قطع تا آن که بخرطم صحیح معروف بحدوت خون او و رنگ او و

استخوان صحیح سفید پاک باقی نماند و دردیکه از آن تولد کند تدارک او بورغن گاؤ کنند به این طور که هر ساعت تازه تازه بر آن نهند و این اگرچه نواصیر و متخرفه نباشد ردی خبیث بود و گاه احتیاج شود به قطع عضو تا از عفونت سالم ماند و نطولات که آن را نیکو است مثل آب دریای شور است و آبهای مذکور در باب ناصور و واجب است که بر این قروح و غیر آن چون ادویه استعمال کنند باید که چند روز بگذارند و نه گشایند و ادویه که استعمال آنها در این واجب بود مثل آرد کرسنه به اندک شب یمانی است و یا گوشت ماهی شور خشک کرده به اندک مغز نان و زراوند و بیخ کرب و بیخ چقندر و بیخ قثاءالحمار و بزرکتان بقلقدیس سوده یا حاشا بمویز یا انجیر یا برگ درخت انجیر یا نظرون یا زیره و آرد کرسنه یا جو به غسل سرشته یا اضمده به پیاز عضل مطبوخ به غسل و یا کربن به غسل و یا کدوی خشک سوخته و برگ زیتون تازه **دوای مرکب** بگیرند زراوند و آب برگ بیدانجیر یک یک جزو زنگار نیم جزو از آن لطوخ به آب در قوام غسل سازند و گاهی احتیاج بقوی کردن این افتد بعصاره قثاءالحمار و سوری و بر آن خرقة خشک نهند و ایضاً زراوند و مازو و زیت برابر از آن لطوخ بر قرحه و حوالی آن سازند و یا آهک و قلقطار یک یک جزو زربیخ نیم جزو و ایضاً زاج سوری دوازده جزو قلقطار ده جزو زاج چهار جزو از این لطوخ بسازند به این طور که سرکه کهنه نیم قو طولی بپزند تا سرکه بسوزد به عده آن را بمرور بگیرند و بر قروح لطوخ نمایند و ایضاً بگیرند قلقطار و زاج هر واحد بیست جزو قشوار آهن شاز ده جزو مازو بی سوراخ هیجده جزو نمک یک جزو شب یمانی سوخته نیم جزو **مرهم جید** انزروت و روسختج و مازو و زنگار و زراوند به اندک علك بیامیزند تا در آن لزوجت آید بعد پاک کردن قرحه استعمال نمایند **دوایی** که بغایت مجرب است زاج سُرخ بیست و چهار جزو آهک زنده شاز ده جزو پوست انار شب یمانی هر یک چهارده جزو کندر و مازو هر واحد سی و دو جزو موم یک صد و بیست جزو و زیت کهنه یک قو طولی **دیگر جید** رصاص بگوگرد سوخته و مس سوخته و سفیداب ارزیز و کندر و مرداسنگ و مر و اقلیمیا و جاؤشیر و مصطکی هر یک دو درم پیه گرده بز راتیانج علك الانباط روغن مورد موم هر یک سه درم آنچه گداختنی است در سرکه بمقداری که بدان ادویه سرشته شود بگدازند و باقی ادویه سوده



مجموع بدن به سرشند **دوای منجح** که جالینوس و غیر آن جمع کرده بگیرند تو بال مس اوقیه زنگار محکوک اوقیه موم نیم رطل صمغۀ لارکس یک نیم اوقیه برسوم مرهم آن را بسازند گداختنی را بگذارند و سائیدنی را بسایند و موم زیاده یا کم به قدر حاجت کنند و بهتر دآن استهاند که بدن دیقردعایس بیامیزند و جالینوس در این کلام طویل کرده و اگر این قروح بر مثل ذکر باشد در آن دوای قرطاس محرق دوای اندرون و کدوی خشک سوخته با پشم چرک آلود سوخته و یا ضماد برگ سرو یا برگ و لب سوخته استعمال کنند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که طریق معالجات ریشهای متعفن آن باشد که اول بدن را از خلط غالب پاک کنند و مزاج همه تن و مزاج آن عضو بصلاح باز آورند و اگر حاجت آید بر آن عضو محجمه نهند و خون بیرون کنند و دیوچه برافکنند و طلاها و ضمادهای موافق به کار برند و غذا موافق به اندازه معتدل فرمایند و اصل علاج ریشهای عفن آن است که چرک از آن پاک کنند چنان که در علاج قروح وسخه مذکور شده و مدام به آب دریا و ماند آن بشویند بعد از آن علاج رویانیدن گوشت باید کرد تا آنچه از جوهر گوشت از آن موضع کم شده باشد بجای خود باید آید و این به ادویه بود که خشکی و جلای آن معتدل بود چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند و بیخ نبات جاوشیر و اقلیمیا و توتیا و مانند آن و چون گوشت بروید و سطح آن موضع مستوی شود تدبیر ادمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نگردد و رطوبت از آن همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی تر باید و ادویه بمقدار حاجت قوی تر باشد کرد و به عسل مدد کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری در آن نماند و جالی و خشک نباید و قیروطی سازند و در آن روغن زیاده کنند و بسیار باشد که ادویه قوی الجلا گوشت را بگذارد و زرداب گرداند و سبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آن بود که غور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سُرخ بردمیده شود هرکراحال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان دال تر بر آن که قوت جلا کمتر می‌باید آن است که مریض بغیرد و آسوده تر باشد و عوسج و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته در این حال نافع بود **صفت** دوای اندرون که در قروح متعفن مذاکیر و غیره به کار آید بگیرند اقماع

الرمان ده مثقال شب یمانی چهار مثقال قلع‌دیس دوازده مثقال و در نسخه سر افیون زراوند مدجرح هم داخل است همه را کوفته بمی پخته به سرشند **صفت** اقراص فولاد اندرس که همه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هر یک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلع‌دسه مثقال زهره گاؤ شش مثقال همه را سائیده به شراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمای سرد به کار برند و بقوت استعمال ادویه رویاننده ادویه سرد چون بیروج و برگ بیخ و ادویه بسیار گرم چون زفت و راتیانج و ذرور دارند مگر آن که مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد **صفت** مرهم رویاننده مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس دم‌الاخوین کندر انزروت بازر زفت هر یک یک‌درم سائیده به سرشند تا قوام مرهم گیرد **صفت** مرهم دیگر که در تابستان به کار برند مرداسنگ پنج درم به سرکه بسایند چندان که حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود مثل مرهم پس سفیداب پنج درم و اندکی کافور در آن سرشته به کار برند و گاهی در این مرهم اندکی صبر و کندر و دم‌الاخوین و انزروت می‌آمیزند **صفت** ذرور رویاننده و قروح رطب را نیز نافع بود بگیرند کندر صبر دم‌الاخوین انزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزون گیرد اشنان نرم سوده بپاشند و اگر چیزی قوی‌تر باید اشخار یا زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرد و زنگار که از نوشادر بسازند بس تیز بود آن را دور دارند **سویدی** گوید که ضماد هوفاریقون و کذا گل مختوم و کذا عصاره حسک و کذا طرائث که مجرب من است و کذا فراسیون به عسل که منقی از چرک است و ذرور سورنجان و کذا زعفران هر واحد نافع قروح عفته است

#### علاج قروح عسرالاندمال و قروح خیرونیه

بدآن که به قول شیخ قروح عسرالاندمال مطلقاً غیرقروح متاکله و غیرقروح متعفنه است بلکه این عام‌تر از آن هر دو بود چنان که عام غیرخاص می‌باشد و آن هر دو ساعی باشند و یا این گاهی سعی نبود و مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضاً این غیرناصور باشد بهر آن که واجب نیست که متخرفه بود بالجمله متاکله و متعفنه و ناصور از جمله

قروح عسرالاندمال اند بدون عکس و اما قرحه خیرونیه در فساد و در بعد از اندمال بدرجه غایت است و این منسوب بخیرون طیب است که آن در علاج الحام این مشهور بود و چون اسباب دشواری اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار است لهذا در اینجا هر واحد از آن مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور می شود یکی آن که به سبب کثت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبه خون است و علاجش تنقیه به فصد و مسهل و تقلیل غذاست دوم آن که به سبب قلت خون در بدن باشد و از این جهت در اعضای غیرلحمیه و در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم است و خشکی و کمی سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذای جید مولد خون صالح است و گرداگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و مدام به آب گرم تنها یا بلبوس گندم در آن جوشانیده تکمید کردن تا آن که سرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پدید آید و زیاده از این تکمید نباید کرد تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی بستن خرقة به آب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود به عده مراهم مدمله چون مراهم اسود و غیره نهند **صفت** مراهم اسود و موم و روغن زیتون و علك الانباط و زفت برابر با هم گداخته به کار برند **سوم** آن که به سبب رداءت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و سحنه است پس اگر موجب فساد خون تغییر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید رصاصی یا زرد بود به حسب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغییر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و داغ نمش بر بدن پدید آید و **جرجانی** گوید که فساد خون از دو گونه بود یکی آن که رطوبت بد با خون آمیخته باشد و در ریش بدان سبب تری افزایش و مترهل شود دوم آن که خلط تیز سوزانند و گدازند با آن آمیخته باشد بالجمله علاجش اول فصد است و اخراج خون فاسد به حسب واجب پس مسهل حسب وجوب حال به عدها صالح حال مزاج جگر و طحال بدان چه در باب هر یک مذکور شد و استعمال غذا مؤلد خون نیک مضاد آن مزاج پس توجه بعلاج قرحه و به قول جرجانی اگر سبب فساد خون بود اول خلط غالب بود از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بدبو که با خون آمیخته باشد علاج آن پس از تنقیه علاج قرحه و سحنه است چنان چه سابق مذکور شد بالجمله ادویه تیز و خشک کننده باید

نهاد تا قرحه خشک شود پس روغن گاؤ تا گوشت گنده دور شود پس تدبیر رویانیدن گوشت کنند و گاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که با وی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن محجمه بر حوالی قرحه بود و خون بد بیرون کردن پس تدارک آن به ادویۀ خشک کنند که در ابواب سابق مذکور شد **چهارم آن که** به سبب ضعف عضو از انواع سوءمزاج بود که بر همه بدن یا بر آن عضو غالب شود و **شیخ** می‌فرماید که این به سبب سوءمزاج هر چونکه اتفاق افتد نبود بلکه از سوءمزاج مفرط بعید از اعتدالیکه به حسب او از حرارت و برودت بود و آنچه تابع امزجه از تخلخل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول در اکثر تابع حرارت و رطوبت و یا رطوبت بود و ثانی تابع برودت و یبوست و یا یبوست فقط پس واجب است که علاج هر موجب او به فصد و یا آنچه ضد واجب گند باید کرد و بسیار باشد که سبب از حرارت جذاب ماده و مرسل او در آنجا بود و در علاج آن احتیاج به ادویۀ مبرده قابضه افتد **بالجمله** اگر غلبۀ حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت و رداقت و علاجش فصد مریض از جانب قرحه و از رگ موافق آن است و خون به حسب تحمل قوت و به حسب وجوب مرض و سن و فصل بیرون آرند و تدبیر میرد مسکن مثل آش جو و آب انار و تهرندی و مانند آن استعمال کنند و غذا روز فصد بچه مرغ دهند به عده مزورات و بوارد اگر در آنجا تب باشد و اگر تب نباشد بچه مرغ به آب غوره و آب انار منع نبود و انار و سیب میخوش و شفتالو و آلو و توت بخوراند و علاج قرحه بمرهم مبرد مثل مرهم مرداسنگ معمول به سرکه و زرد چوب و مرهم سفیداب سازند و بر رفاده صندل خشک نهند و حوالی قرحه به چیزی که بدان اورام حاره را طلا می‌کنند از صندلین و آب کاسنی و گشنیز و خرقة طلا نمایند و یا هر صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند و غذا مزورۀ ماش به مغز بادام و اسفاناخ یا مزورۀ تهرندی یا آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ دهند و **اگر** برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم آثار حرارت است و علاجش هر صبح آشامیدن مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقلند شکری ده درم است و ترک تدبیر به اشیای بارد و تغذیه به نخوداب و مغز قرطم و قلیه و شوربا بتوابل حار و تنقل بمویز و انجیر خشک و اندک شراب نوشند و شرب آب

سرد کم کنند و تکمید قرحه به آب نیم گرم مطبوخ به نمک هر روز چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند **صفت آن** بگیرند نیم رطل زیت و مرداسنگ یک اوقیه سود و آمیخته بجوشانند و حرکت دهند تا آن که سیاه شود بر آن کندر دم‌الاخوین و انزروت هر واحد دو درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی برداشته وقت حاجت استعمال کنند و **اگر** کثرت رطوبت باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش هر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان و اصل السوس و بادرنجبویه با گلکند عسلی ده درم است و غذا مزوره نخود و مغز قرطم و دیگر اغذیه ناشفه چون تیهوی مشوی و مطنجن به عده تنقیه به مطبوخ هلیله مقوی تبرید و منع از شرب آب بسیار و استعمال مرهم قوی‌التجفیف مثل مرهم معمول از گلنار و مازو و زردچوبه و مس سوخته و اسرنج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج قروح صدیدیه و قروح و سحنه مسطور شد و یک نسخه مرهم قوی‌التجفیف در علاج قروح غائره در قول ابن الیاس گذشت آن را از صبح تا شام لازم گیرند و بعد شام مرهم را جدا کرده پنبه کهنه بندند و صبح باز اعاده مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف در حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند کندر آرد جو بیخ سوسن آسمانجونی زراوند اقلیمیای فضه توتیای کرمانی مساوی باریک سوده به عسل کف گرفته به سرشند و در جرح و صدید استعمال نمایند و اگر از این هم مقصد حاصل نشود مرهم زنگار مقدار معتدل به کار برند و اکثر او نه کنند و نه لبث او را بر آن طول دهند تا قرحه را نخورد بلکه یک روز آن مرهم و یک روز پنبه کهنه به عمل آرند و بعد نشف قرحه و تنقیه او از چرک نقل بمرهم باسلیقون کنند پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد و باید که دواى حاد استعمال کنند که آن خشک کند و بعد به هم رسیدن مرهم خشک ریشه از آن روغن گاو و پنبه بر آن نهند تا خشک ریشه بیفتد و اگر از این هم تجفیف به قدر احتیاج به هم نرسد داغ نهند تا گوشت ردی بسوزد و بلحم صحیح سرخ برسد پس علاج به روغن گاؤ کنند تا خشک ریشه ساقط گردد به عده علاج به ادویه رویاننده گوشت کنند و اگر غلبه یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه به آب نیم گرم و روغن بنفشه و اندکی روغن گاو صبح و شام است و یا به

آب مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام و روغن بنفشه و هر صبح بنوشیدن اشربه مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و تناول اغذیه مرطبه مثل مسکه به شکر و یا ماش به مغز بادام و اسفناخ و روغن بادام یا حریره‌های چرب مثل حریره معمول به روغن بادام و شکر و یا زرده بیضه نیم برشت و شورباهای چرب و در مقدار غذا به حسب تحمل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل دوی معمول به آرد جو و آرد و کرسنه و باقلا و عدس بچربی مرغ و بط و غیره و شیخ می‌فرماید که اگر سبب او جفاف مفرط باشد و هنوز ناصور نشده باشد علاج بترطیب معتدل کنند و از تدبیر جیده در این باب تغریق او به آب گرم است تا آن‌که عضو غرق شود و سرخ و منتفخ گردد به عده موقوف سازند و از این قدر تجاوز نکند که بدان جذب ماده بسیار گردد و آفت عظیم بعضو رسد و بعد از این دوا را کمتر در تجفیف کنند و گاهی نهادن خرقة مبلول به آب نیم‌گرم سود دهد و گاهی احتیاج بخاریدن قرحه و برآمدن خون آن و دلک عضو آن و استعمال مرهم جاذبه زفتیه افتد پنجم آن‌که به سبب بود و من گوشت بد یا سخت بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود بنظر درآید و اگر در غور قرحه باشد به انداختن میل در قرحه و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم است اگر در ظاهر باشد به آهن بخراشد یا قطع نمایند و اگر در باطن بود به ادویه حاده اکاله مثل فلدفیون و دیگر بر دیگ فانی سازند بعد از آن علاج به روغن گاو کنند تا آن‌که خشک‌ریشه ساقط شود به عده مرهم رویاننده گوشت بنهند و شیخ می‌نویسد که اگر سبب او رداءت حال لحم محیط قرحه باشد معالجه آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد پس تدارک بمجففات نمایند ششم آن‌که به سبب بودن استخوان فاسد ردی در قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه در ظاهر است و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان ریم و زرداب بدبو از آن و بعد ادخال میل در قرحه رسیدن او تا به استخوان و استماع آواز قرعه میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شکافتن آن موضع و گشادن استخوان است و گذاشتن ادویه حاده بر آن و به عده بهر ازاله گوشت گنده نهادن روغن گاؤ نیم‌گرم بر آن و بعد

زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن با قطع استخوان بعد از آن جهت رویانیدن گوشت پاشیدن مر و صبر و انزروت و مانند آن **هفتم آن که** به سبب عفونت دردءت و خبث نفس قرحه بود علامتش سیاهی قرحه است و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او به اعضای مجاوره و علاجش تنقیه بدن است به حسب خلط فاسد مثلاً اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد از آن سائل باشد مسهل صفا دهند و اگر حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید مائل باشد مسهل بلغم و اگر با درد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در همه حال سود دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدان چه مناسب خلط ردی باشد و ضماد مناسب نمایند و بعد سقوط گوشت مترهتل مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت سرخ ظاهر گردد مرهم منبت لحم نهند و هرچه در علاج قروح متعفنه مسطور شد حسب حاجت به کار برند و **شیخ الرئیس** می فرماید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب این است که از آن خون به قدر لائق آن بمحجمه مائل کنند و **مجوسی** گوید که هرگاه قرحه سیاه شود آن عفن و خبیث گردد و باید که مبادرت به فصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل و سن و غیره مساعدت کند و مریض را ماء الفواکه یا آب لبلاب بفلوس خیارشیر بنوشانند و تدبیر مبرد مطفی از اغذیه و غیر آن کنند و مسکن سرد باشد لاسیما اگر فصل گرما بود و صندل و گلاب و کافور و ریاحین بارد نزدیک دارند و غذا بمزورات معمول بکدو قطف و ناش و عدس به آب آنار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خوراندند و اگر قوت ضعیف باشد بچه مرغ دهند و موضع سیاه را به روغن گاؤ و برگ کاسنی و برگ خطمی عنبالثلب باریک سائیده به اندک روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض بایستد و مسترخی و نرم گردد لزوم روغن گاو و مرهم شنجار به اندک انزروت باریک سوده باید کرد تا آن که سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ برسد به عده معالجه بدوای منبت لحم کنند **هشتم آن که** به سبب وقوع قرحه در گوشت نرم بود همچون ابدان صاحبان استقسا و علاجش استعمال ادویه اکاله و مسکه بر قرحه است و بعد زوال گوشت مترهل و ظهور گوشت صحیح بمدمات علاج کنند **نهم آن که** به سبب رگ بزرگ بالاتر از

عضو متقرحه بود و پویسته تر داشتن او قرحه را به انصباب خون یا ماده دیگر از عضوی به این موضع و علاجش فصد و تنقیه سودا به مطبوخ افتیمون و تعدیل غذاست و بعد تنقیه قصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون از آن به عده معالجه جراحی آن پس علاج قرحه **دهم آن که** به سبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشد علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم است به استعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مرهم سردست و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش میلان قرحه بکیودی و سیاهی و سختی است و علاجش استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسوداست و اگر از قصور در جلای واجب باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت آن است و علاجش نهادن ادویه قوی الجلا چون مرهم زنگار است و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحه رطب مترهل و کثیرالصدید است و علاجش استعمال مراهم مدمله قوی القبض است که از گنار و مازو و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویه گدازنده گوشت و جلد بلذع و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق و سرخ از قرحه است با درد و سوزش و ورم و هر روز فراختر شدن قرحه و علاجش نهادن مراهم نرم است که در آن هیچ حدت و سوزش نباشد **یازدهم آن که** به سبب امتلای بدن باشد و علامتش کثرت رطوبت در قرحه و سیلان اوست و این نوع را قرحه و صعتر گویند و علاجش اول تنقیه بدن به مطبوخ هلیله است و تلطیف غذا و بعد از تنقیه تام معالجه قرحه بادویه قوی التجفیف نمایند و هرچه در علاج قروح و سحنه مذکور شد به عمل آرند **دوازدهم آن که** به سبب ورم عضوی فوق قرحه بود و ماده آن بدین قرحه پالاید چنان چه اگر در جگر و سپرز آماسی بود و بر ساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آماس جگر یا سپرز که سبب عسرالاندمال قرحه است زائل نشود پس اول علاج آن ورم باید کرد پس علاج قرحه **سیزدهم آن که** به سبب ناصور شدن باشد و علاجش بعلاج ناصور کنند چنان چه عنقریب بیاید **ذکر بعض ادویه** که بقروح عسرالاندمال نافع است **شیخ الرئیس** می نویسد که ادویه مفید برای قروح عسرالاندمال در غالب احوال مثل توبال مس است و زنگار سوخته و غیرسوخته و توبال شابورفان و توبال سائر حدید و لذاق و ذهب از این قیروطیات بسازند



و قلقطار و زاج و مانند آن مع اشیای مانع تجلب مواد به سوی عضو اگر آنجا تجلب باشد مثل شب و مازو و از ادویه که بدان معالجه عسرالاندمال کرده می‌شود این است که بگیرند اقلیمیا و غری الذهب و شب هر یک هشت جزو زنگار پوست انار یک یک جزو صمغ سر و چهار جزو موم و روغن به قدر حاجت **ایضاً** بگیرند موم ده جزو صمغ صنوبر نه جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد به قدر کفایت **ایضاً** قلقطار و اقلیمیا را در آب دریای شور یا آب غوره یا آب مطبوخ اشخار و آهک به اندک طبیح به آفتاب در تابستان خوب تربیت نمایند بعد از آن صاف کنند بغیر آن که آب دریا یا آب اشخار بر آن مثل نمک منعقد گردد **ایضاً** مس سوخته و راتیانج و نمک اندرانی هر واحد دو اقیه موم در روغن آس مقدار کفایت و ادویه ناصوریه آن را نفع کند چون خشک کنند و بسایند و از آنجمله آرد کرسنه و ایرسا و زراوند سوخته و مس و خاک کندر است به اختلاف استحقاق هر بدن از ترکیب **دوای جید** بگیرند براده مس براده آهن و به آب شب یا سرکه به سرشند و بطین سُرخ گل حکمت کرده در تنور بسوزند به عده برآورده بسایند و به طریق ذر استعمال کنند یا از آن و از مرداسنگ مرهم بسازند **صفت** مرهم ذهبی جید بگیرند مرداسنگ ذهبی یکمن موم و بیخ ماذریون هر یک سی و شش مثقال زنگار هیجده مثقال براده طلا سوده بحکمت از رایحه مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اولاً بر آن مرداسنگ و طلا و زنگار اندازند به عده سائر ادویه **ایضاً** بگیرند خزف تنور و خاکستر و ودع و ارزیز سوخته شسته از آن مرهم به روغن مورد بسازند و باید که این روغن را بمرداسنگ قوام نمایند به این طریق که بگیرند مرداسنگ مثلاً به قدر یک اوقیه و سرکه بسیار تند سه چند آن و زیت یا روغن مورد یا هر روغنیکه باشد دو اوقیه و بر آتش ملائم نهاده آهسته حرکت دهند تا آن که مرداسنگ حل شود و غلیظ گردد و سوخته نشود **ایضاً** برای خیرونیه قشور مس زنگار آهک مغسول بلا استقصا ذرور سازند و یا شب یمانی سوده ذرور کنند و یا زوفا چهار جزو نظرون دو جزو سوده بپاشند و یا اول قرحه را به عسل لطوخ کنند به عده بر آن این دوا بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب دو جزو قیروطی دو جزو در آفتاب بمالند و استعمال کنند و یا سفیداب هشت اوقیه و شب دو اوقیه قشور نحاس نمک اندرانی کندر زنگار پوست

انار هر واحد دو اوقیه آهک یک اوقیه موم یک رطل روغن مورد یک و نیم رطل اولاً ادویۀ خشک را به شراب سوده به روغن و موم آیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایشند وقت استعمال دوا زیاده کنند مقدار کفایت **ایضاً** مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل زراوند مازوی سوراخ یک یک اوقیه اشق لاجورد دقاق کندر هر یک دو اوقیه از این لطوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند **بولس** گفته که سزاوار آن است که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن به سوی قرحه رطوبات ردیه به سبب سوءمزاج بدن سیلان می کند یا نه پس اگر باشد باید که تنقیۀ بدن از کیموس ردی با ادویۀ مخرج آن کنند و اگر قریب جراحات خراج مسمی فوسوس باشد و از آن رطوبت به سوی جراحات سیلان نماید باید که اولاً معالجه آن خراج کنند و تنقیه به فصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد از آن ادویۀ نافع جرح استعمال کنند و او همان است که در قول شیخ گذشت **صفت** دواي منقول از ارجیحانس که در جراحات مسمی خیرونیه و آن که بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود و بگیرند پیه بقر سه رطل علكالبطم بیخ اوقیه دقاق کند و هفت اوقیه طین مسمی سرویس که آن را گاوزان استعمال می کنند و پنج اوقیه پیه را گذاخته به ادویۀ خشک مخلوط کرده استعمال کنند **دیگر** از ارجیحانس بگیرند موم و دقاق کندر و قشور مس و مرداسنگ هر واحد چهار اوقیه زیت انفاق یک رطل ادویۀ خشک را در سرکه بسایند تا مثل عسل گردد بعد از آن به موم و زیت گذاخته آمیزند و بر خرقة لطوخ کرده استعمال نمایند **دیگر** برای جراحات و ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم رطب باشد عارض شود بگیرند موم هشت درم شیخ نوره علكالبطم ارزیز سوخته شسته هر واحد چهار درم به روغن گل یا به روغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهاییکه وسیع شوند

به قول **شیخ** قروح متاکله و قروح متعقنه هر دو قروح ساعیه اند و علاج هر دو مذکور شد و **طبری** گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی می کنند از این طریق که جالینوس نزد ذکر اورام حمره را ذکر کرده و بیان نموده که نمله

چون از صفرا و خون بود در بدن ساعی گردد و **اریباسوس** گفته که قروح ساعیه نملۀ خبیث الجواهر است و جالینوس در قروح ساعیه کلامی کرده که از آن استنباط کرده می‌شود که نملۀ را انتشار در بدن و اتساع او شبیه به انتشار قروح ساعیه است غیر آن که سیان هر دو فرق است به این طریق که قروح ساعیه قروح املس بزرگ است که دائم ترشح کند و ساعی گردد و نمله بثور کوچک شبیه به شکل جاورس است و فرق دیگر این است که نملۀ با درد شدید بود و قروح ساعیه قروح منبسط املس بود که ترشح و عرق وسیعی کند و سبب فاعل این رطوبتی است که عفن شود و حدت پذیرد و نموست گیرد و هرگاه به موضعی از جلد برسد بیشتر از آنچه واجب بود و ترطیب آن کند پس آن را متعفن سازد به این طریق و امر نمله چنین نیست بهر آن که او سعی به احراق کند نه به تعفین و سیب فاعل آن صفرای مخالط با خون بود و بساست که ریم این قرحه به موضع صحیح از بدن رسد پس بثور آرد و قرحۀ مثل قرحۀ اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر نشود تا آن که همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست و **سمرقندی** گوید که قروح ساعیه قروح املس است که مجتمع نبود و خشک‌ریشه بزرگ نیارد و از آن رطوبت صدیدیۀ حاده دائم ترشح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن گرداند چون بجلد صحیح رسد و به آن تب لازم بود به سبب عفونت و این قروح عسرالاندمال است و **گیلانی** می‌نویسد که از علامات مختصۀ قروح ساعیه این است که دائم مترشح باشد و مرهم بر آن زمانی معتدبه نماند و لهذا احتیاج بجدید مرهم بر آن در هر روز چند مرتبه افتد و ایاض اکثر جراحات عصب و غشا همچنین باشد **بالجمله** در قرحۀ ساعیه فصد باسلیق از جانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیرۀ مغز تخم کدوی شیرین شیرۀ تخم خیارین در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و یا عناب هفت عدد تخم کاسنی هفت ماه شکر سفید دو توله دهند و دیگر اشربۀ ترش قباض بنوشانند و غذا مزورۀ ماش به مغز بادام یا مزورات حامضه بخوراند و بعد ظهور نضح در قاروره به مطبوخ هلیله و تربد یا بحب بنفشه تنقیۀ بدن کنند و گیرو رسوت صندل کافور به آب گشنیز سبز ضماد کنند باز گل ارمنی حضض مکی صندل سفید صندل سرخ کافور مساوی به آب عنبالعتلب تازه ضماد

کنند و در آخر مرهم سفیداب ر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب به مرآت کثیر طلا کنند بعد از آن بخاک مس که وقت گداختن بر آن ظاهر می‌شود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضا و مامیران مساوی کوفته بیخته به سرکه سرشته طلا کنند بعد از آن بخاک مس که وقت گداختن بر آن ظاهر می‌شود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضا و مامیران مساوی کوفته بیخته به سرکه سرشته طلا نمایند و پارچهٔ کامل کهنهٔ سوخته برگ برگد سوخته هر دو خاکستر برابر در روغن تلخ آمیخته چکانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هند است و به قول **سویدی** ضماد کندر و ذرور سعد و کذا ابهل و کذا ضماد کرسنه به عسل و کذا پوست طلع و کذا حی‌العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خستهٔ خرما سوخته در شراب سرد کرده و کذا سکرالعشر و کذا لاجورد به سرکه هر واحد قروح خبیثه را از سعی بازدارد **طبری** گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام است و تنقیهٔ بدن به مطبوخ افیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شورها و زیرباج مزور و لزوم حمام در هر سه روز یک مرتبه و صبر در آن تا آن‌که همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه آن است که مشمش مع مغز او بسوزند و باریک سائیده برابر آن مرداسنگ و چهارم حصهٔ آن خاک سیماب و اندکی بسیار مثل رائحهٔ مامیران چینی به سرکه حل کرده طلا کنند و این قرحه طلا را کم قبول کند بهر آن‌که مدام ترشح کند و لازم است که اول به سرکه بدفعات بشویند پس بتوتیای کرمانی طلا کنند به عده بدوای مذکور از آنچه بدان طلای این قرحه کنند دردی شراب است بدان چند روز متواتر طلا کنند به عده بگیرند توتیا یک جزو مرداسنگ یک جزو کاغذی مصری سوخته دو جزو اقلیمیای فضا یک جزو خاک بوتهٔ که در آن مس گذارند یک جزو و آنچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر پایند و آن را شیشه گران استعمال می‌کنند یک جزو همه را باریک سائیده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره در این قرحه ملح کثیف کهنه استعمال می‌کنند و بهترین چیزی که علاج او انسان از آن کند نشستن در چشمهٔ کبریتی و شبی و نظرونی است اگر مانعی از آن نباشد و گاهی معالجهٔ این قرحه بعد تنقیهٔ و فصد و بعد یقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زلو بر آن کنند و زلو را در این تاثیر نیک دیدم **ایضاً** در

مقامی دیگر گوید که قرحه معروف بساعیه آن است که بثره در موضع سر ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر از ریم او بر چهره و پیشانی افتد قرحه کند و سبب او آن است که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هرگاه به موضع سر رسد آن را بسوزاند چنان چه سرکه این عمل کند چون بر زمین افتد و این مرض شبیه به نمله است بهر آن که خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد میباشد و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیرینی و جوز و به قول حریفه و ماهی شور کهنه نماید و علاجش تنقیه به حسب امکان از فصد مسهل است و طلای موضع به این دوا و او به این دوا در یکدفعه یا دو دفعه زائل شود بگیرند خسته مشمش و با مغز او بسوزند و زردچوب و مرداسنگ و گل حنا و حنای سوخته و بیخ کبر و همه را سائیده به روغن و اندک میعه سائله بیامیزند و بثره را بخارند تا از آن خون سائل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند و دیدم این قرحه را که چون بدان طلا کردم و گذاشتم دوا بر آن خشک شد و خشک ریشه گشت و بعد قلع آن ظاهر شد که گویا آن را آتش سوخته است به عده بر آن موئی بعد زمانی روئید این قرحه نزد من دو نوع است یکی آن که ذکر او کردیم و نوع دیگر آن که از سرهای آن خشک ریشه منقلع شود پس در بیخهای آن قرحه المس ظاهر شود که آب زود از آن ترشح کند و این نوع بسیار روی بطی الزوال است زیرا که دوار قبول نمی کند و هر قدر که طلا نمایند از نفس خود بر ترشح دور کند و علاج او شرط بلیغ و نهادن مجمه بر آن به سرکه و نوشادر است و اگر فائده نشود بر آن زلو اندازند بعد تقدیم تنقیه و لزوم پرهیز و اقتصار در غذا بر اشیای ناشفه مثل تیهو و کبک و قلبه محرقه پس اگر کفایت نه کند بدیگ بردیگ یا به آتش داغ نهند

#### علاج قروح خبیثه

قانون علاج این به قول شیخ در علاج قروح متاکله مسطور شد و در اینجا بعض ادویه نافع آن مع ادویه مفید را کونتا که آن به قول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است که بر پشت پای افتد و بدشواری علاج پذیرد مرقوم می شود چنان چه ضماد حی العالم کبیر و زرافه آب آن در قرحه برای قروح خبیثه حاره مجرب سویدی است و کذا ذرور

حجرالنار برای ادمال قروح خبیثه عسرالاندمال مجرب است و **ضماد** بارتنگ و کذا عصاره لحيهالتيس و کذا عصاره عصیالراعی و کذا زفت رطب و دقاق کندر و کذا به عسل مقوم اسفنج تر کرده و کذا زرده بیضه و کذا گل ارمنی به عسل و کذا شیلیم به آب ترب و کذا انجیر خام به سرکه و عسل پخته و کذا وسمه و کذا پوست ترب به عسل و کذا موم و اشق و زفت و کذا ترمس تلخ و کذا زهره نر گاؤ به عسل و کذا استخوان بوسیده موجود در دیوار باریک سوده به گلاب سرشته و کذا آب چقندر و کذا سماق و آب بارتنگ و کذا آب توت سیاه در ظرف مسی بی قلعی به آفتاب داشته تا غلیظ گردد و کذا توتیای کرمانی و کذا انزروت به عسل و کذا برگ اجاص و کذا صمغ آن و کذا ثمر زیتون سیاه سوده به آبی که در آن خولان هندی حل کرده باشند سرشته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اقلیمیای ذهبی و کذا آب برگ انجیر و کذا زهره کلنگ و **ذرور** بستان افروز و کذا ایرسا و کذا تنکار و کذا آرد نخود سرخ و کذا خبثالفضه و کذا ابهل و کذا پوست بیخ کبریا یا برگ او و کذا سورنجان و کذا سرطان بحری سوخته و کذا مرمکی و کذا اصلالسوس و کذا پوست درخت عناب و سفیداب مساوی و کذا اشخار و کذا قیشور سوخته و کذا شادنج و کذا راسخت و کذا سنبادج سوخته و کذا زعفران و مر و دقاق کندر و کذا زهره النحاس و کذا گل سرخ و کذا خاکستر صدف فرفیر و کذا برگ نیلوفر اصفر خشک کرده و کذا سرطریخ سوخته هر واحد نافع قروح خبیثه است **دیگر** حکیم علی در مجربات خود می نویسد که قروح خبیثه را بزبان سگ لیسانیدن بغایت نافع است چند روز و بعد از آن از زبان سگ مرهم ساخته بمالند که مجرب است و موی بال خر و موی سر زن بسوزانند و بر قروح خبیثه بپاشند و بعد از آن منقیات چرک از مراهم و غیره مالیدن نافع است و ریوند چینی را در تنقیه اوساخ و اندمال دخیلی عظیم است **دیگر** برای قروح خبیثه عدس سوخته به شیر میش آمیخته طلا سازند **دیگر** که اکونتا و چهارجن را سود دهند و در باریک ساختن در لیمون پر کنند و شب بدارند و صباح بمالند بعد از آن که درشتی اکونتا بپاچک دشتی خراشیده باشند و چوه گندم گرماگرم مالیدن نیز نافع است و کذا مالیدن دو سه عدد کهنمل بر محل اکونتا سه چهار کرت برای اکونتا مجرب نوشته **دیگر** برای اکونتا پشک بز سوخته خاکستر آن به روغن سرشف طلا

کرده باشند **حب اکونتا** مرداسنگ پوست هلیله زرد کمیله آهک آب نارسیده کات سفید ریک یک توله نیله تهوته نیم توله به آب حبها سازند وقت حاجت به روغن زرد سائیده طلا نمایند **دوایی** که برای اکونتا مجرب است بهلانو در روغن کنجد بسوزند و بچوب بمالند و قدری نیله تهوته بریان کرده و خاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته در آن آمیخته طلا نمایند **ایضاً** که سائر قروح خبیثه را چون اکونتا و جز آن سود دارد و روغن کنجد یک آثار لوده سفیدی پهنکری هر یک دو دام نیله تهوته نیمدام برگ نیب پائوسیر جمله ادویه را کوفته قرص ساخته در روغن بسوزند و صاف کرده بدارند وقت حاجت پنبه کهنه بدان آلوده بر نهند **ایضاً** که برای اکونتا مجرب است سپیاری چهالیه چهار عدد استخوان سر آدمی یک قطعه سه چهار انگشت هر سه را در سرگین خر جدا جدا بسوزند و باریک ساخته در نیم پاؤ روغن گاؤ خالص بیامیزند و نیله تهوته یک ماشه کته سفید نیم دام سوده داخل کنند و بر اکونتا بمالند اگر از هیچ دوا به نشود از این برود **ایضاً** برای اکونتا کچله سوخته هفت نیم درم پهنکری سه نیمدرم با روغن گاؤ مرهم سازند **ایضاً** که اکونتة صعب را نافع است سپیاری سوخته زردچوب سوخته بایچی سوخته هر یک یک دام رال حنا کتبه پاپریا سهاگه بریان ایلوه پهنکری بریان هر یک نیمدام دال مسور سوخته سه دام فلفل گرد سوخته ربع دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بیارند برگ دهاک و گرم کرده از طرف پشت بر اکونتا بندند صبح و بعد هشت پاس بگشایند و باز برگ دهاک بندند و بعد سه روز روغن مذکور استعمال نمایند مجرب است **ذرور** تالیف والد علوی خان که مجفف جمیع قروح خبیثه رطبه است و مجرب سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شسته اسرنج شسته روسختج شسته دم‌الاکوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست کدوی سوخته گل قیمولیا گل شاموس حضض هندی توتیای هندی بریان قنبیل گل مغره همه را برابر کوفته بیخته اول مرتبه موضع را به شرابی که برگ حنا و جعه در آن جوشانیده باشند شسته پس ذرور بپاشند **روغن اعجاز** که قروح خبیثه و ناصور کهنه و سعفه و قوبا را عجیب‌الاثراست روغن سرشف یک و نیم پاؤ برگ نور استة نیب تخم کونج بلادر هر یک دو توله اول برگ نیب را در روغن سوخته دور نمایند پس تخم کونج پس بلادر را

به دستور سوخته دور کنند به عده نمک سانپهر یک توله سوده توتیای سبز دو توله سوده انداخته در گز غان از دسته چوب نیب خوب حل کرده نگاهدارند و در قرحه بچکانند **ضماد** برای اکونتا مجرب سپیده ارزیز کتبه سندور مرداسنگ پهنکری بوده سفید مساوی باریک بسایند به عده با سرکه یا آب لیمون تا یک گهری کهرل کنند تا یکذات شود به عده قدری روغن زیت و عسل به سرشند و طلا کرده باشند و اگر در این دوا خاکستر سر مرده نیز آمیزند بهتر عمل کند و اگر قدری بایچی سوخته و سهاگه و سنگ جراحی بیامیزند مناسب است **ایضاً** برای اکونتا مجرب است صابون و چونه به هم بسایند و طلا نمایند **ضماد** اکونتا پهنکری بریان نیله تهوتهه مرداسگ هر یک پنج ماشه کمپله بایچی تخم پنوار سیماب گیرد هر یک دو نیم ماشه مرچ سیاه سوخته کچله سوخته هر یک پنج عدد باریک سائیده به روغن زرد نیم پاو کهرل کرده به عمل آرند **قرص مطلی** قرحه صلب سوداوی را که در سن یکهزار نود در ملک هندوستان بسیار پیدا شده بود و بقرحه عالمگیری شهرت یافته سود دارد نیله تهوتهه بریان و مغز بیل و کتبه هر سه برابر کوفته بیخته قرصها بسازند مثلث و به آب سوده طلا نمایند زود نفع دهد و **ایضاً** برای قرحه ادرنگ زیبایی که در آن سوراخها می باشد طلای برگ فلفل سرخ به آب سائیده و کذا برگ شاهتوت دشتی با قدری نمک سائیده و کذا برگ رواسن به اندک نمک سائیده و کذا برگ اندهامولی سائیده و کذا و سمة سبز سائیده نافع است **مرهم** برای قروح خبیثه ازغنی منی انزروت و روسختج و مازو و زنگار و زراوند با قدری عسل بیامزند تا در آن متانت آید و بعد پاک کردن قرحه بر آن لزوم نمایند و در هر سه روز یک بار بگشایند **مرهم اسود** به نسخه حکیم علوی خان نافع قروح مزمنه خبیثه ردیه رطبه مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیه ارزیز مغسول توتیای هندی هرواحد یک مثقال روغن کنجد هشتاد مثقال ادویه در روغن حل کرده بجوشانند تا سیاه شود غلیظ گردد از آتش فرود آورده نگهدارند وقت حاجت گرم کرده بر پارچه مالیده بر زخم نهند و در نسخه دیگر اسرنج عوض شنگرف است **مرهم سیاه** به جهت اکونتا مرچ سیاه پیپل هلدی رسوت کمپله هر واحد یکدام میده گندم دو دام پیاز دو دام مسکه روغن سرشف هر یک ده دام ادویه باریک ساخته مسکه آمیخته در روغن ممزوج کرده طلا نمایند



**ایضاً** برای اکونتا کوری سوخته کته پاپریا سوخته نیله تهوتهه سوخته زردچوبه سهاگه سوخته اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کرده طلا نمایند **مرهم مجرب** برای قروح خبیثه که در پایا شد و آن را اکونتا نیز نامند آزموده شد پهنکری نیله تهوتهه مرداسنگ سهاگه هر واحد پنج ماشه کمیلا حنا بایچی تخم پنوار سیماب گیرد هر واحد نه ماشه مرچ سیاه سه ماشه کچله بریان پنج عدد ادویه کوفته بیخته با روغن زرد نیم پاو و دو پاس کهرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند **مرهم** برای اندمال قروح خبیثه مثل قروح آتشی و جذامی مرداسنگ شش ماشه کمیله کته سفید هر یک سه ماشه کچله سوخته هر سه عدد باریک سائیده موم صاف روغن زرد هر واحد یک توله بر آتش گذاخته ادویه بیامیزند **مرهم** برای قرحه ادرنگ زبیبی اشخار سیاه زردچوب هر یک سه ماشه توتیای سبز یک و نیم ماشه هر سه را باریک سائیده صابون نه ماشه در کهرل انداخته چندان بسایند که مثل مرهم شود بر پارچه مالیده بر زخم گذارند و چند روز همچنان بگذارند زخم را خشک کرده از خود جدا خواهد شد مجرب است

#### ناصر

قرحه کهنه باشد که اندمال نه پذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید و به قول **شیخ و جرجانی** قرحه غائر را گوشت گرداگرد آن سخت شود و لبهای قرحه سطر گردد ناصر نامند و آن به مثل انبوه نافذ در غور باشد و **بعضی** گفته‌اند که قرحه تنگ و عمیق ناصر است و ناصر ردی آن است که محسوس نشود بمقدار دردی او از حس رداءت او باشد و از ناصر بعضی است و بعضی کج بود و بر ناصر که نهایت او بعصب رسد درد شدید کند و خصوصاً چون قعر او را بمیل مس کنند و گاهی فعل آن عضو دشوار گردد و رطوبت او رقیق لطیف باشد چنان چه در ناصوری که به استخوان رسد می‌باشد لیکن رطوبت این مائل تر بسفیدی بود و چون ناصر برباط منتهی گردد آنچه سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن درد در استخوانی در باطنی زیاده نبود ناصوریکه نهایت او به استخوان رسد رطوبت او رقیق تر و مائل تر بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصر که بروید رسد خون بسیار و غلیظ سائل شود و آنچه بشریان رسد خون رقیق اشقر برآید و آنچه در گوشت بود از آن رطوبت

لج غلیظ سرخ کدر سائل باشد و بسیار باشد که یک ناصور را دهن متعدد باشد و امر شناخت او دشوار گردد که آیا یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است و فرق فیما بین آن است که اگر رطوبت خارج از دهنهای متعدد و رنگ اشفق باشد باید دان است که ناصور واحد است و اگر در رنگ مختلف باشد مثلاً از ذهنی زرد و از دیگر سفید برآید توان دان است که هر واحد ناصور جداست و رنگ ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و بعضی گویند که ناصور منجمله قروح عسرالاندمال است و آن از قروح مقاومه است که از روز انفجار چهل روز بر آن بگذرد و آن را غور عمیق و دهن او تنگ باشد و قعر او وسیع و در آن گوشت سخت سفید بر جوانب او بود و با آن درد بسیار نبود گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بند گردد باز سر کند و سیلان نماید بالجمله این مرضی است در هر عضوی که افتد آن را فاسد سازد **علاج** پنبه کهنه به شراب تر نمایند و بشیاف غرب آلوده در آن نهند و یا به گلاب که خاکستر چوب انگور در آن آمیخته باشند بشویند و یا به آب دریای شور یا به آب صابون که در آن اندک زرنیخ و نوشادر آمیخته باشند بشویند و علاج غرب کنند و یا بعد شستن پنبه کهنه به شراب تر کرده و بذرور اصراف که از انزروت و صبر و مرمکی و دم‌الاکوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند آلوده در قرحه نهند تا آن که به شود و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذاشتن آن را مندمل کند و اگر مفسد نشود بشکافند و گوشت فاسد را دور کنند و به آهن یا به ادویه اکاله داغ کنند و یا همراه مدمله نهند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ایرسا به عسل و کذا شب و نمک مساوی و کذا زرنیخ زرد در روغن گل و کذا چرک نقره و ذرور برگ علیق و براز طفل خشک سائیده تا سی مرتبه استعمال کردن و نهادن چوب خربق سیاه تا سه روز در ناصور و کذا آب بارتنگ تازه تنها یا با نمک بزراقه و ذرور خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نهادن چوب صنیان یک شبانه روز در ناصور و پر کردن ناصور بصبر در شراب کهنه پخته و زراقه آن به آب بارتنگ و کذا پر کردن سرگین گنجشک به زیت سرشته و کذا پرسیاوشان مثل غبار سوده یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوخته و کذا قلقند و کذا قلقطار و کذا دارچینی و

قردمانا مساوی و کذا آب غوره در ظرف مسی بی‌قلعی در گرما به آفتاب داشته تا منعقد گردد و کذا زهره خرس و کذا پیه آن و کذا چرم کهنه پاپوش سوخته و کذا بول انسان به دستور آب غوره منعقد ساخته و کذا ابوال اهل که از عرب می‌آورند و کذا خارپشت به تمامه سوخته و کذا خبازی به نمک خائیده و کذا اشنان و کذا خون غراب و کذا قنطوریون دقیق و کذا قلقطار و کذا پوست بیخ مثنان از هر یک فتیله ساخته و بخور تخم گندنا و ضماد اقحوان و روغن آن و کذا خرنوب بنطی به عسل و کذا روغن بادام تلخ و قطور آن و اکل سرکه عنصل با طعام و زراقه آن در ناصور هر واحد نافع ناصور است **دیگر** برای ناصور از بیاض استاد مغفور روغن نیب را داغ کرده صابون لاهوری ورق ورق کرده اندازند تا حل شود بر ناصور بگذارد **دیگر** چهپکلی در روغن سرشف بسوزند و آن روغن صاف کرده تنها یا خاکستر سم ماده گاو و خاکستر چرم ته کفش مساوی آمیخته حل کرده استعمال نمایند **دیگر** تخم کونج مقشر کرده دو دام باریک سائیده قرص بسته در نیم پاو روغن کنجد بسوزانند به عده روغن صاف کرده در ناصور چکانند **دیگر** حکیم علی گوید که این دوا در نواصیر بدن همه جا آزموده است و ناصور چشم دردی و سینه و جز آن را نافع است و یک مرتبه در ناصور مقعد نیز نافع آمده بگیرند چینی شکسته و باریک سائیده از پارچه سفت بگذرانند و به آب برگ نیب تر کرده بر رکابی پهن کرده گذارند تا خشک شود باز سائیده به آب مذکور تر کرده به دستور خشک کنند همچنین سه نوبت به عمل آورده باریک سائیده و ناصور پر کنند بغایت عجیب و نافع است و تا ده مرتبه کم ناصور باشد که خوب نشود و اگر ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دهان او را بتوتیای هندی یا مرهم زنگار و دیگر تیزاب فراخ کنند بعد از آن ردای مذکور استعمال نمایند **دیگر** مجرب زردچوب خشک کرده در آب مهاور غلیظ بسایند به آهستگی تا حل شود فتیله پنبه به آن آغشته در ناصور نهند **دیگر** استخوان گربه با شیر عورت سائیده در ناصور نهند به شود **دیگر** سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساخته بدارند و اول روغن کتان بر ناصور مالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور دور و فروتر باشد فتیله به روغن و خاکستر آلوده نهند و خاکستر مذکور یا جغرات سرشته در ناصور نهادن نفع تمام دارد **دیگر** که ناصور مزمن را مجرب است پوست مار

بسوزند و خاکستر آن بگیرند پس پارچه یا پنبه در شیر درخت بر آلوده خاکستر مذکور باریک سوده بر آن پاره یک طرف اندازند و بر ناصور گذارند چنان چه آن خاکستر و سوراخ ناصور باشد و بعد سه روز آن پهپایه بردارند **دیگر** جهت ناصور دیرینه بگیرند سگ بچه چشم ناگشوده و آن را در پاچک دشتی خاکستر کنند و صلایه کرده بر زخم و ناصور افشانند **دیگر** کهونچکی سرخ سائیده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند **دیگر** که ناصور کهنه را دور کند و زخم را به التیام آرد از بیاض والد مرحوم برگ امتلاس سائیده قدری سهاگه خام در آن آمیخته هر دو وقت ضماد سازند **دیگر** بیخ پیوئن در آب سائیده بر ناصور گذارند یا فتیله بدان آلوده در ناصور نهند چند روز **دیگر** کنبل کهنه سوخته توتیای سبز سائیده ذرور سازند و یا هزار پایه را سوخته خاکستر آن بر ناصور نهند **دیگر** تخم تمرهندی در آب تر کرده مقشر ساخته به آب بسایند و بر فتیله آغشته در ناصور رسانند و بعضی خرمهره زرد سوخته سائیده نیز می‌آمیزند **دیگر** نافع ناصور و بهگنلا در شیر گولرپهپایه تر کرده بر زخم چسپانند و مدتی بر این عمل نمایند و یا سمندر سوکله سوخته در ناصور پر کنند و طلای کونپل بیدانجیر به آب سوده نیز نافع **دیگر** کونپل کریل یک ماشه مرداسنگ یک سرخ شیر درخت بریک قطره سرنگ سوده طلا نمایند باز یک قطره شیر بر بالای دوا اندازند **دیگر** ثمر کتائی خرد کوفته بیخته به آب تر کرده بر پارچه مالیده بر ناصور بندند و یا در آب برگ چرچه فتیله تر کرده در سوراخ ناصور نهند و اندک آب مذکور بر ناصور چکانند **دیگر** برای ناصور گوگل بهینسیه در بول ماده گاو حل کرده فتیله ساخته در ناصور نهند و اگر قضیب خرس به آب سوده در فتیله یا صوف آلوده در زخم ناصور گذارند مجرب است **دیگر** مجرب خرمهره زرد سوخته یک عدد در تهالی پهول انداخته چند قطره روغن بیدانجیر بر آن اندازند و از دسته چوب نیب که فلوس بر سرش چسپانیده باشند چندان بسایند که رنگ دوا خاکستری گردد پس در فتیله یا صوف آلوده بزخم رسانند و چندی به استعمال آرند **دیگر** برای اندمال ناصور برگ نیل سائیده بر زخم گذارند مجرب است و خصوصاً برای غرب **روغن ناصور** که برای ناصور نفع تمام دارد و از برای خنازیر مزمن خیلی مفید خاکستر سم ماده گاؤ خاکستر چرم که زیر کفش کهنه باشد هر دو مساوی و یک عدد چهپکلی هر سه را در

روغن سرشرف بسوزند پس بسایند و قطره چند در ناصور چکانند مجرب است و اگر لته حیض در سایه خشک کرده بسوزند و خاکستر او اضافه نمایند قوی تر و سریع‌العمل گردد **نوع دیگر** جهت ناصور حربا یکعدد در دو توله روغن کنجد بسوزند به عده صاف کرده یک مثقال شنگرف صلایه کرده حل نمایند و قدری در زخم چکانند بعد از پنجاه روز به شود **روغن** که در التیام ناصور عدیل ندارد عدس مقشر کافور هر دو مساوی گرفته صلابه نمایند که سرمه‌سا گردد به عده روغن گاؤ شهد خالص هر دو مساوی مخلوط کرده اندک اندک انداخته صلابه نمایند و حبها برابر کنار دشتی بسته در سایه خشک سازند و در شیشه آتشی به طریق بالوجنتر روغن برآرند وقت حاجت در ناصور چکانند بعونه تعالی ناصور کهنه و جدید و نواصیر را به سازد نهایت مجرب است صدها مریض به استعمال این صحت یافته‌اند **ایضاً** نافع زخم ناصور بیخ بسکهپره برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ نرمه برگ جیت برگ کنار برگ ارند رال هر یک دو دام روغن کنجد آثار باید که بسکهپره را ریزه ریزه کرده در روغن اندازند چون سیاه شود از برگها تکیه کرده اندازند و بسوزند و پارچه بیز نموده رال انداخته حل کرده به کار برند **مرهم ناصور** مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیله تهوتهه هر واحد یک توله کوفته بیخته در روغن بز و اگر نباشد پیه بز چهار وزن اجزا انداخته بر آتش نرم بجوشانند تا روغن سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیده آتش نزد زخم دو سه گه‌ری دارند تا گرمی آتش به آن رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند **مرهم کافوری** که بر پای زنی تجربه شده که چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفه وجع داشت و از مدت چهار سال بود موم سفید چهار جزو روغن سرشرف چهار جزو بر آتش گداخته کافور یک جزو سفیداب قلعی چهار جزو باریک سوده داخل کرده خوب حل نمایند و بعد دور شدن گرمی مرهم سفیده تخم مرغ چهار جزو انداخته خوب برهم زنند و استعمال کنند **مرهم** جهت ناصور و قروح مزمنه مجرب و در پای شاهجهان پادشاه قرحه خبیثه از پنج سال بود از این مرهم در چند روز به شد مصطکی سه مثقال کندر کف دریا هر یک دو مثقال سفیداب یک مثقال صمغ عربی یک نیم مثقال همه را باریک ساخته به روغن گل و موم و سفیده بیضه مرم ساخته استعمال نمایند **مرهم اعلی** برای ناصور

کهنه و زخم آتشک و سرطان و بدورسولی و دیگر زخمها و دملهای مهلک نفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف رال مرداسنگ پیاز برگ نیب سبز صد سوخته موم سفید هر یک چهار ماشه روغن ماده گاو پنج توله اول روغن را خوب گرم کرده موم در آن بگذارند به عده همه ادویه سائیده انداخته خوب حل کنند **مرهم لسان الکلب** جهت ناصور مجرب حکیم ذکاءالله خان زبان سگ در ظرف سفال سوخته یک عدد کتفه فوفل سوخته هر واحد دو درم خرمهره زرد سوخته چهار درم سائیده به روغن گاؤ کهنه و موم سفید مرهم سازند و اگر در این لته حیض سوخته اضافه کنند قوی تر می شود و گاهی به اضافه نمودن چرم فیل سوخته امر نموده و بسیار نافع دیده **مرهم ناصور** که مکرر بتجربه حکیم مسطور رسیده کات سفید یک درم توتیای سبز چهار درم کافور نیمدرم موم سفید هشت درم روغن کنجد پانزده مثقال بیضه مرغ یک عدد اول برگ انجیر چهار عدد در روغن سوخته دور سازند پس موم در آن بگذارند پس ادویه دیگر سائیده بیامیزند و زردی بیضه حل کرده مرهم سازند **ایضاً** مجرب برای ناصور و زخم دمل سندور گنده بهروزه برگ نیب هر واحد یکدام موم سفید دو دام روغن کنجد ده دام اول شلجم و پیاز هر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیب سوده بسوزند و صاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود و قرود آورده نگهدارند **اقوال خدای** مسیحی گوید که علاج ناصور مثل قرحه منکفهه باید کرد پس اولاً علاج بدوائی کنند که صلابت را بقوت قلع نماید و تنقیه و غسل چرک کند مثل آب خاکستر به عده بدوائی منبت لحم بعد از آن بدوای ملصق جلد بلحم و مدمل و این اشیائست که نه صلب باشند و نه رطب تا جلد را صلب نکنند پس بگوشت ملتصق نشود این دوا مرکب از پیه خنزیر کهنه و مرداسنگ و قلقطار و زیت کهنه چون بپزند جلد را صلب نکند و نه رطوبت افزایش **ایضاً** از ادویه که مثل این است عسل مطبوخ است چون تنها و یا دواى مجفف مثل صبر و مر و کندر و قنطوریون دقیق و بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند **شیخ** می فرماید که علاج ناصورها و جلدهائیکه ملتصق نشود این است که احکام و اصناف ناصورها سابق مذکور شد و اما آنچه از تدبیر سائل کردن زرداب و رطوبات فاسده از آن به نصب یا بشکاف واجب بود آن نیز قبل از آن گفته شد و اما علاج

خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه نواصیر یا تازه سهل است و یا کهنه که بخزف خود در گوشت سخت غوص کرده باشد و این عسرالعلاج است پس تدبیری که از آن در این چاره نیست آن گرفتن جمله تخزف او به قطع مستاصل از گرداگرد است به آله خراش یا غیر آن یا بداغ از آتش یابد و او این صعب شاق است و خصوصاً چون در قرب عصب یا عضو شریف باشد و گاه مریض مائل تر به این باشد که آن یا وی باقی ماند و از آن مدارا کنند به سوی تکلیف علاج او و گاهی متمکن تر باشد به تجفیف و تاکل گوشت خبیث در داخل او و تجفیف باقی گوشت مرده او و ادمال و بقای ساکن تا مدت طویل بغیر آن که ادمال تام باشد و کسیکه این اراده کند واجب است که تنقیه ناصور کنند از گوشت خبیث که اندر آن است به عده در آن ادویه مجففه پر کنند و بگذارند که آن تنقیه کند تا وقتیکه خطا در امتلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا اضطجاع مولم بر آن یا صدمه یا ضربه یا سرفه یا رعه واقع نشود و اما علاج قلع و استیصال او این است باید دآن است که خون خبیث عفن قدیم باشد آن را دوی نیست مگر قطع تخزف یا داغ او به آتش چنان چه مذکور شد مع شکاف ناصور کج ملتوی از منافذ او تا مذهب داغ و منفذ او دریافت گردد مع تحرز و حذر تا داغ داده شود و قلع کند یا داغ به ادویه حاده مثل نوشادر و زرنیخ و گوگرد و زنگار و سیماب برابر منجمله این همه سیماب را قتل کنند و هم چند آن براده آهن و نصف آن اشخار و نصف آن آهک آمیزند و در دیگ که بر آن دیگر دیگر وصل کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشه مطین کرده در آتش نهند به طریقی که اهل اشتغال به این باب آن را می دانند پس مثل نمک صعود کند چون آن را در ناصور نهند التهاب آرد و بسوزد و گوشت جلد شود پس آن را بموچینه بگیرند و بیرون کنند و ادامت پر کردن عضو به روغن گاو ساعت بساعت نمایند برای تسکین درد بعد از آن معالجه او بعلاج قروح کنند و اما در ناصور تازه سهل واجب است که اولاً به ادویه قویه آن را بشویند چون قطران و آب خاکسترها و آب دریای شور و آب صابون که زرنیخ و نوشادر بدان آمیخته باشند و آب مصعد از روسختج و نوشادر هر دو خشک در قرع انبیق یا مبلول و تر بغیر سیلان و آبی که در آن اشخار و کلس پوست بیضه و آهک جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بر آن دوی تخم بیدانجیر بنهند و مرهم زرنیخ مذکور در غریب عجیب النفع است و دوی قرطاسی جالینوس و ادویه مرکبه از زاج و قلقدیس و مس سوخته

و زنگار و مانند آن و از قنطوریون چون ناصور را پر کنند به سازد و همچنین از خربق چون ناصور را پر کنند و تا سه روز بگذارند به کند به همچنین زاج سوری و کذا عصاره قثاء الحمار بعلک البطم یا عصاره بیخ محروث یا زنگار و اشق یا اشق و قلقدیس و زاج و قلقطار و صمغ به سرکه و یا بگیرند اول طفل و در هاون ارزیز همواره بسایند تا آن که غلیظ گردد و خشک شود پس استعمال کنند **دوایی** که اهل اسکندریه استعمال آن می کنند بیخ حرسا و زاج بریان و قلقطار و زنگار و شب هر واحد یک جزو ذراریح نیم جزو از این ذرور یا مرهم سازند و یا به سرکه آمیزند که در آن ذراریح پخته باشند و گاهی ذراریح از نسخه حذف کرده می شود و گاهی با آن عسل می آمیزند و ایضاً بگیرند صبر و زنگار و مرداسنگ و پوست بیضه اگر ملکس باشد قوی تر بود و با هم مخلوط سازند و ایضاً ادویه قویه که در علاج قروح عسرالاندمال ذکر کردیم پس هرگاه گوشت نیک ظاهر شود ادویه منبت لحم استعمال کنند و اگر قریب او استخوان فاسد باشد واجب است که اصلاح و معالجه بعلاج او کنند و چون بینند که رطوبات صدیدیه کم شد و یا بریم عود کرد علاج نفع کند **گیلانی** از بولس نقل کرده که اگر ناصور به استخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آن که زمانه بدان طول کرده باشد پس استخوان از آن بیرون آرند یا قشر او دور کنند و اگر انتهای ناصور تا استخوان رسد علاج آن به ادویه کنند که غلظ آن ببرد و الصاق نماید و آنچه غلظ را دور کند بیخ سفندولیون است اگر جزو گرد او را نرم کنند و در ناصور داخل نمایند تا آن که غلظ او را ببرد و ایضاً خربق سیاه چون در ناصور به قدر دو یا سه روز بدارند غلظ او قطع کند و همچنین اگر دردی زیت بپزند و در ناصور ریزند یا سوری سوخته تنها چون به اندک شراب ممزوج ریزند یا سوری بدوایی که قرقومعا گویند مع آب و عسل و یا بگیرند اقلیمیا و زاج و قلقدیس و مس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار سه درم در بول طفل سرشته از آن فتیله سازند و چون فتیله در ناصور نهند بر آن از خارج مغز نان مبلول در آب نهند و تبدیل آن کنند تا حرارت دورم از آن برد و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد **دوایی** که ناصور گوش را نیز اصلاح نماید و هر قرحه چرک ناک را پاک کند و گوشت فاسد را بخورد زنگار یک اوقیه انزروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را سائیده به سرکه سرشته



استعمال کنند **دیگر** نرم‌تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال کنند **مرهم عجیب** ملحم هر قرحه که اطبا از الحام او عاجز آیند از فیلغریوس بگیرند آب زیب ده درم خاکستر صنوبر هفت درم توبال آهن و مس پنج درم مر دو درم جاوشیر و دو درم زراوند و کندر هر یک هفت درم اشق پنج درم همه را باریک باسندی و اشق بجاوشیر حل کنند و همه را بیامیزند که این ناصورها را الحام نماید و عجیب ست **دوای دیگر** بگیرند قلع‌دیس دو درم قلع‌طار و زنگار هرو احد یک‌درم بصرغ دیگر یا با شق آمیخته استعمال کنند تا آن‌که غلظ ناصور منقلع گردد پس علاج او بزنگار سوخته و عسل دو چند آن فتیله ساخته باید کرد پس هرگاه غلظ دور شود و ناصور پاک گردد در آن وقت فتیله منبت لحم استعمال کنند بگیرند صبر و مرداسنگ و خاکستر پوست بیضه سوخته مساوی و به آب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند **دیگر** بگیرند مر و صبر و کندر و پوست انار مساوی و به آب یا بزهره به سرشند و ایضاً رب غوره گوشت برویاند چون ناصور بدان بشویند **رازی** گوید که این دوا را ناصور را ملتحم سازد و در آن گوشت برویاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر بارزد زنگار هر واحد یک‌درم باریک بسایند و به عسل استعمال کنند که عجیب است و گفته که نواصیر و قروح عسرالاندمال را و آن‌که در زوال و امید نبود به این دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آن را به ساخت و چیزی در این باب عدیل او نیست پس صواب آن است که بر آن اقتصار نمایند و از رطب و یابس که گفته‌اند تکثیر نه کنند **انطاکی** گوید که در قروح و ناصور و قرحه ساعیه ملاک امر در این همه شستن آنها به سرکه و عسل و شراب است و پر کردن خاکستر موی انسان و چوب انگور و کرنب و طرفا و بادام تلخ و سحیق بارتنگ و قنطوریون دقیق

### قروح معروف بحراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترقه است که طبیعت آن را از دهن عروق به سوی ظاهر بدن دفع کند بنا بر حدت و ایدای او عروق را و اعراض او این است که اولاً بثور بزرگ پیدا شود به عده ریم کند و منبسط شود و منفجر گردد و خشک‌ریشه سیاه و خاکستری مثل خشک‌ریه داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان و

کسانی که ادمان لحوم و حلویات و شراب کنند عارض شود **علاج** فصد سررو کنند و اخراج خون به قدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب از عناب و آلوی سیاه هر یک دو عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب یا شربت اجاص یا شربت تمروندی بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و نخود و اسفناخ خورند بعد از آن تنقیه بدن کنند بعد ظهور نضج در قاروره به مطبوخ اف تیمون و غاریقون یا به این مطبوخ سنای مکی پنج درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم مویز سرخ ده درم بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در آن خیارشبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده غاریقون نیمدرم سقمونیای مشوی نیمدانگ بر آن انداخته صبح بنوشند و در آخر روز ماش مقشر به مغز بادام و اسفناخ و گوشت بچه مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز ماءالجبن سه اوقیه به شکر یا ترنجبین یا بشریت دینار و سفوف سودا بنوشند و بعد تنقیه تامه بر آن زلو بچسپانند تا خون محترق که زیرجلد باقی بود آن را امتصاص نماید به عده مرهم سرخ معمول بمرداسنگ و زردچوب و سرکه و زیت طلا کنند و برخی از علاج این در بشور شیلیم نیز مسطور شده

#### قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم اقرار و خواب را منع کند و آن در ابتدا بشور سرخ مفرطح و مولم بود و بطی البرء است سببش بخارات دموی غلیظ محترق است که زیر حجاب مجلل بالای قحف استقرار نماید و حجاب و جلد سر را بسوزد پس الم مفرط آرد **علاج** هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمروندی و شکر سفید هر واحد ده درم یا آب فواکه یا نقوع مشمش هر کدام که باشد سه اوقیه و یا شربت تمروندی یا نیلوفر و شربت عناب و سکنجبین ساده به شیره تخم خیارین یا به شیره تخم خرفه بنوشند و به ماءالشعیر یا بماش مقشر و بادام و اسفناخ غذا سازند و فصد سر رو کنند و خون به قدر احتیاج برآرند و تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه نمایند و از برگ کاسنی کوفته به روغن کنجد پخته آرد جو و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر از این فائده نشود

بمرهم کافوری علاج کنند و **طبری** گوید که گاهی بر آن مرهم ابیض معمول بسفیداب و سفیدی بیضه می‌نهند و صفت او این است که بگیرند موم روغن به روغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بر آن اندازند و حرکت دهند تا منجمد گردد به عده در هاون اندخته سفیدی بیضه داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هرگاه سرد شود بر سر و جای بثور طلا کنند تا آن که بثور نرم گردد و رقیق آن نضح یابد و ریم او به آهستگی خارج شود و آنچه نضح نیابد و جلد او سخت شود بشکافند تا بدان داخل او بگشاید اگر فصل زمستان باشد از هوا محفوظ دارند بخوف تشنج و کزاز و خوف این بهر آن است که در حجاب موضع بر قحف خارج شده و اهل سام علاج این قروح و بثور قفا بداغ و استیصال می‌کنند و از علالت مختصه او این است که چون بگشاید مدام ترشح کند و مرهم را قبول نکند مگر بجهد و لهذا امر می‌کنند بتجدید مرهم بر آن در هر روز بدفعات بسیار و همچنین هر جراحت و خراج که در عصب و غشا باشد دائم ترشح کند و از اعراض این قروح است که چون مندمل شود ختم بزمانه دراز کند

#### لحم زائد بر جراحات و قروح

و این به سبب افراط در انبات لحم باشد و این انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او از ادویه و تدابیر و یا از دفع مع اعانت فعل ادویه منبته و تدابیر و این افراط لامحاله فی نفسه مضر است پس احتیاج افتد در علاج این به ادویه جالیة مجففه اگر لحم زائد در مسلک تکون بود و نبات قریب‌العهد بتکون باشد و اما اگر عهد تکون او بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد بروید ادویه مذکوره کفایت نکند بلکه می‌باید که قوت آن قوی‌تر از آنها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و بوسیده کند و آن را دور گرداند و هر دوا که کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجب است که در اینجا توقع معونت طبیعت ندارند چنان که در انبات لحم امید می‌دارند زیرا که او فعل طبیعی است و خوردن گوشتیکه طبیعت آن را پیدا کرده بمعونت دوا بود فلهاذا واجب است که اکثر تعدیل بر دوا باشد و دوایی که غلیظ‌تر و ثابت‌تر بود آن در این باب نافع‌تر باشد نه از جهت قوت که گاهی لطیف قوی‌تر بود

بلکه از این جهت که انفعال او از هوا و از اخلاط مزاج کم باشد و ثبات او بحاله بیشتر بود و این ادویه مثل قشور مس و صدف سوخته و هر دو نوع خاریشت بگوشت آنها سوخته لیکن خاریشتهای تنقیه اندک کنند و قبض لحم بیشتر نمایند از آنچه سزاوار است و قوی‌ترین چیزهاییکه مذکور شد زهرهٔ حجر مسمی اسیوس است و قوی‌تر از این زاج سوری و غری‌الذهب و قلقطار و زاج است و سوختن اینها قوت و لذع هر دو کم کند و لطافت آنها زیاده کند و زهرهٔ مس قوی است و مثل زنگار نیست و از چیزهاییکه گوشت زائد را خوب بخورد و اشخار و زنگار است و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل و لاغر کنند اگر بر آن پارچهٔ مبلول در آب دریای شور یا به آبی که در آن نمک تلخ حل کرده باشند بنهند و یا بگیرند اشخار و آهک و آب نارسیده و در هفت چند آن آب حل کرده به آفتاب تا یک هفته بدارند و در هر روز هر وقت بچوب برهم کنند تا آن‌که غلیظ مثل گل گردد و از آن اقراص ساخته استعمال کنند و همچنین قرص بنطلوفس و مرهم اخضر عجیب است و دوی مرتب از قشور مس و دقاق کندر و جمیع ادویهٔ معموله برای اربیان در امراض بینی **صفت** دوی خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار و چرک نقره مساوی **طلا** که گوشت افزون را بخورد بلا سوزش زرنیخ سُرخ خربق سیاه هر یک پنج درم توبال مس ده درم همه را به روغن گل سائیده طلا کنند ایضاً که به جهت خوردن گوشت زائد مکرر به تجربه رسیده و درد کمتر آرد مغز حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده بر موضع چسپانند و بالای آن مرهم دیگر بگذارند

#### سقطه و ضربه

سقطه آن است که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آن‌که چیزی دیگر بر آن شخص افتد و این هر دو بفسخ و رضالم و ایذا رسانند و اتصال استخوان و اغشیه و اعصاب و رگهای بزرگ متفرق گردانند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدیدتر بود و لهذا اطفال و کذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که بالغان و فربهان را عارض گردد و با وجود نرمی اعضای اطفال و قبول او برای انفصال و برهنگی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی

عظیم افتند و ایشان را از آن ضرر معتدبه عارض نشود و گاهی از آن احتباس براز و بول معارض شود به سبب التوای امعا و خروج بعض او از موضع او و به سبب آفت عارض بعضه حابس بول مثل فسخ و الم مانع از استرخای آن برای مخرج بول و گاهی از آن خروج بول و براز بغیر اراده عارض شود اما خروج بول به سبب انقطاع عضله حابس بول یا عصب او و استرخای آن بود و اما خروج براز به سبب استرخای عضله و ضعف قوت امعا با سقوط آن و عجز از امساک او بود و گاهی از آن نفخ شکم و شدت نفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود و سبب این جمود خون در شکم است آنچه هنگام انقطاع بعض عروق باطنی حاصل شود و گاهی از آن سقوط قوت عارض گردد و این را موت لازم شود و علامت این انقطاع کلام است و سرنگون کردن و ذهول نفس و عرق پیشانی و زردی یا سبزی چهره زیرا که این همه آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم با لینت طبع عارض شود و این قاتل است مگر آن که با خون طعام قی کند یا ظاهر بدن او ورم کند لیکن اگر آن ورم بیاطن رجوع کند به سرعت هلاک نماید و اگر با وجود این ریم قی کند فی الفور بمیرد و کسیکه بر صماخ او بیفتد و از آن خون بسیار سائل شود این مهلک بود و همچنین اگر آن از ضربه بر آن موضع عارض شود و شخصیکه بر سر خود ساقط گردد در اکثر آن را سکت عارض شود و افضل تدبیر او در این هنگام حقنه است و موضع سقطه را لابدست است که به سوی آن خون بسیار دفع شود و این را سرخی موضع او لازم بود پس اگر این عارض نشود سببش عسر نفوذ مواد از آن عضو به سبب شدت استحصاف و بودن عضو عصبی باشد **علاج** اگر با سقطه یا ضربه چیزی از جراحی و نرفالدم و غیره نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از ادویه رادعه مثل مغاث و گل ارمنی و اقاویا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر کوفته بیخته به آب مورد ضماد کنند و اگر به سبب در ورم گرم و تب پیدا شود بعد از فصد نیم ماشه مومیای به آب گرم بخورند و یا ریوند چینی و فوه الصبغ و گل مختوم دلک مغسول همراه آب نقوع نخود بخورند و گاوزبان با شربت سیب و قنداب و عرق گاؤزبان نافع بود و اگر مزاج گرم باشد مومیای یک سرخ بدهند و اگر از آن تب آید موقوف کرده گلقد در عرق عنبالثلب مالیده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و دوا نیم گرم باید داد

و گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی مامیثا سندل فوفل کوفته بیخته در روغن گل سرشته ضماد کنند و ماش و برنج و نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند مگر آن که ضعف باشد آن وقت شوربای چوجه مرغ بماش مناسب بود و اگر سقظه یا ضربه بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفا کنند به مسهل آن یا بماء الفواکه یا بحقنه لین و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و به اندکی مشک و عود طلا کنند و اگر به سبب ضربه نفثالدم حادث شود علاج نفثالدم کنند و اگر بر عضله واقع شود و آن را فسخ عارض گردد در ابتدا بروادع مذکوره ضماد کنند به عده بدان چه محلل خون مرده محتقن در خلل لیف باشد مثل نطول محلل معمول از بابونه و اکلیل و بزرکتان و زوفای خشک و شبت و برگ خطمی و پودینه و مرزنجوش و ضماد مرتب از آرد جو و زوفای رطب مثل پودینه کوهی با پوست جو کنند و اگر بر عصب واقع شود و آن را رض عارض گردد به ادویه مسکن درد و مرخی و محلل مثل خطمی بنفشه و اکلیل و مانند آن ضماد کنند و از بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل و شبت نطول نمایند و روغن های گرم مثل روغن شبت و زنبق و اقحوان و نادین بمالند و اگر بر مفصل واقع شود و از آن دهن و دثی عارض گردد روغن گل بمالند و بر آن برگ مورد سوده بپاشند و بندش که نه در آرد نه مسترخی بود به عمل آرند و یا بر آن چکتی دنبه و خرما هر دو کوفته نهاده بر بندند و اگر از آن التوای عصب و صلابت حادث شود داخلین یا مقل به آب گداخته و بیخ خطمی ضماد کنند و اگر درد بعد از ضربه و سقظه مزمن شود قدری چون قلعی با عسل و روغن کنجد خالص که تازه کشیده باشند حل کرده بر آن موضع ضماد کنند و در آفتاب خشک سازند که تکرار عمل ازاله درد می کند و مالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد **ذکر ادویه مفرده** نافع ضربه و سقظه لک خام درخت پیل با هم وزن شکر سفید آمیخته خوردن مفید و **صاحب تکمله** نوشته که لک مذکور سه درم شب تر کرده صبح صاف نموده نوشیدن مرمیل درد و آماس ضربه است **دیگر** برای ضربه کهنه گل سفید که اطفال بدان کتابت می کنند و آن را کهری گویند و دو درم در ربع رطل آب حل کرده بگذارند که ته نشین شود آب صاف را بیاشامند **دیگر** برای کوفت اعضا بادنجان خام با

شکر سرخ آمیخته بخورند و بیخ آن قدری سائیده نوشیدن همین عمل کند و به قول اهل بنگاله بادنجان در است در زیر آتش نهند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و مقدار دو سه توله آب آن را گرفته یک توله قند سیاه داخل کرده بنوشند نیم گرم و تا دو سه روز به عمل آرند که جهت ضربه و سقطه که بر سینه و پشت سائر اعضا رسد حکم تریاق دارد **دیگر** شب یمانی بریان سه درم سوده با شکر دوازده درم آمیخته سه خوراک سازند که حکم مومیائی دارد و گویند که قصب طباشیر مصمت گرفته سوخته به قدر دو ماشه با شکر در صورت حرارت و با عسل در برودت خوردن انفع از مومیائی است و فقرالیهود از نیم ماشه تا یک ماشه خوردن کار مومیائی می کند **دیگر** شاخ گوزن به آب سوده قدری بنوشانند و اگر ضربه کهنه باشد بخیسار یک دام نیم کوفته در هفت دام آب شب بخیسانند صاف نموده بنوشند غذا نان گندم چرب بی نمک تا سه روز به عمل آرند **دیگر** نافع ضربه و سقطه برگ پیپل بیست و یک عدد سائیده با هم چند قند سیاه آمیخته حبها سازند و هفت خوراک نمایند **دیگر** که نفع عظیم دهد و درد به الکل زائل گرداند نمک شش ماشه سوده شکر سفید مساوی آمیخته بخوراند **دیگر** مجرب حکیم علی حنای سوده را با روغن بر آتش نرم نهاده بمالند که مثلث مرهم شود بر ضربه و سقطه گرم گرم بزدند که الم بر طرف می شود **دیگر** از بیاض اوستاد مرحوم گوشت تازه که بعد ذبح فی الفور گرفته باشند نیم کوفته زردچوب آمیخته برتابه آهنی از یک طرف نیم بریان کرده از طرف خام بالای ضربه بزدند و روز دوم وسوم از آرد مونگ حلوا پخته نیم گرم بزدند و گویند که لحم بقر یا گوسفند را قیمة کرده در پارچه باریک دوپوملی نیم نیم پاو بسته بر تابه گرم گذارند و تکمید سازند که در تسکین درد مجرب است **دیگر** نمک سانبهر پاو و آثار نیمکوفته در خریطه متخلخل بزدند و روغن زرد یک چهنانک در ظرف مسی کرده بر آتش زکال گذارند و خریطه نمک را در آن گرم کرده تکمید سازند نهایت نافع است و درد دفع اوجاع ریخی و تحلیل اورام بارد نیز سریع الفنع است و اگر ماش مهیله پخته بدان تکمید کنند نیز مفید است **دیگر** که ضربه و موج و کجی استخوان را اگرچه کهنه باشد نفع دهد کهتلی تل باریک سوده در آب بپزند تا به قوام شهد آید بر پارچه سفت طلا کرده بر عضو پیچند **ذکر ادویه مرکبه**

که مفید سقطه و ضربه است **بخور** که برای ضربه و موج تازه و کهنه بی‌نظیر و حکم اکسیر دارد و معمول زنجبیل و کچله هر واحد دو عدد ریزه ریزه کرده اشنه دو دام در گوند گلی با یک آثار آب دهن از سرپوش بند کرده جوش دهند چون سوم حصه آب بماند اول بخود گیرند به عدها زان آب شسته ثفل دوا سائیده نیم‌گرم بندند در سه روز شفای کلی حاصل شود **حب** که آن را چورگولی گویند و در دفع درد ضربه و سقطه مستعمل سارقان است پهکرمول بچ خراسانی زردچوب هالون لوه بهی میده لکری هر یک یک درم قند سیاه شش درم مقدار کنار دشتی حب بسته یکی بخورند و یکی به روغن کنجد طلا کنند و در نسخه حکیم عابد قسط تلخ قرفه لوده عوض بچ وسجی دمیده لکری است وزن همه مساوی است و قند سیاه کهنه برابر همه و گفته که اگر بعد ضماض آن تکمید بر آن موضع بپاچک دشتی کنند قوی‌الاثر و سریع‌العمل گردد دهن در آلام و اوجاع این را آزمودم و در آن تریاق یافتم و بعضی گویند که اگر لوده پهبانی مال کنگنی گیرو سلیخه صابون هر واحد یک درم صبر یک نیم‌درم در نسخه اول افزوده وقت حاجت سائیده نیم‌گرم ضماض سازند نافعتر باشد **نوع دیگر** که به جهت ضربه و سقطه آب حیات است هالون هلدی داره‌لد پهکری مول ملیهی لوده پهبانی هر یک یک دام نسوت نیم‌دام کوفته بیخته به آب حبها به قدر کنار دشتی سازند یک حب صبح در حلوا پیچیده بخورند و یک حب وقت شام به همین دستور بخورند وقت شب کچله را در آب تر نموده بسایند و همان حب را به آن سوده ضماض نمایند شفای کلی حاصل شود **حب** که برای ضربه دواب هم بسیار مفید است گندم را چندان بسوزند که خاکستر نشود و خام هم نماند و برابر آن قند سیاه آمیخته خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک از یک توله تا یک نیم توله در خوردن دو سه روز در دو کوفت به الکل دور می‌شود و این دوا را مومیائی هندی نامند و **صاحب تکمله** نوشته که قدری زنجبیل و هلدی در این زیاده کنند که حکم مومیائی وارد **ایضاً** که ضربه و سقطه و درد کمر و بندگاه را مجرب است گوند سهجته را در روغن گاو بریان ساخته قدری سونتهه و هلدی افزوده با قند سیاه کوفته سه چهار درم بخورند **دوایی** که برای ضربه معمول است لک مغسول مصطکی فوه ریوند چینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته بزردی بیضه مرغ نیمبرشت



آمیخته بخورند **ایضاً** مومیائی کافی یک ماشه در قدری شکر و روغن زرد آمیخته بلیسند و بدن را بجامه پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آمده زوال درد ضربه به تمامه خواهد شد و بجای ضرب زردچوب به روغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد نباید داد و اگر در ضربه کهنه تقاطر بول باشد اطریفل بخورند و از ترشی پرهیز نمایند و زردچوب مغاث بغدادی آرد مونگ به شیر گاو پخته ضماد کنند و گاهی در ضربه مفصل صبر زرد بجای زردچوب کرده می شود **ایضاً** برای ضربه و خون منجمد پهنکری یک ماشه سوده به روغن زرد چهارتوله بریان نمایند چون پهنکری در ته روغن منجمد شود روغن بالا گرفته میده و شکر آمیخته حلوا سازند و بخورند و از همان حلوا یک حب بسته به پهنکری مذکور در آن نهاده بخورند تا سه روز بهتر از مومیائی نوشته اند **دوایی** که از مجربات حکیم علی است ریوند چینی حنا خطمی زردچوب مثل غبار سوده بر عضوی که کوفت یا فنه باشد بر بندند بسیار نافع است و اگر بر جراحات رطبه بر بندند بزودی خشک کند **ایضاً** که برای تسکین درد ضربه مجرب قند سیاه و سفیدی بیضه یا قدری آهک ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیر و فلفل سیاه به آب سائیده ضماد سازند درد ضربه و موج را هم فرو نشاند **ایضاً** که درد سلینه و پهلو و دیگر جا که به سبب ضربه و سقطه باشد از مجربات والد مرحوم است کچله را به آب بر سنگ بسایند و بر کناره کثوره جمع می نموده باشند و برابر آن ایلوه سائیده آمیخته بر آتش بپزند چون مثل حریره شود اندکی سرکه آمیخته نیم گرم طلا کنند **ایضاً** برای درد استخوان و غیره سحج موصلی سیاه میده لکری همه اجزا برابر کوفته بیخته وقت حاجت در آب حل کرده نیم گرم لیپ کنند دارهدلی و صابون برابر به آب پخته لیپ کنند و یا سجوی نیز افزایند درد ضربه را نافع بود **ایضاً** که ضربه و سقطه را مفید و عضو خشک شده را بر هیئت اصلی باز آرد مغز تخم بیدانجیر و کنجد سیاه هر واحد سائیده پس روغن آمیخته ضماد کنند و در نسخه دیگر برگ سهجنه عوض تخم بیدانجیر است و نوشته که هر دو برابر سائیده طلا کرده در آفتاب نشینند **ایضاً** زردچوب و آهک در سرکه سوده نیم گرم ضماد کنند **روغن دیودار** که اطبای هند پیلاتیل گویند تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و فالج اندمال جراحات بی نظیر است بگیریند زردچوبه و چوب دیودار و

اصل السوس و دارهد و دودهٔ سقف کسیکه نخود بریان می‌کند هر یک سه توله و با هم آمیخته با آب خوب کهرل کنند تا مضحمل شود بعد از آن در دیگ یا سه نیم رطل آب به آتش ملائم بجوشانند تا سوم حصه آب بماند ثفل آن را بکف گیر گرفته بیرون آرند و دیگ هنوز بر آتش باشد و آن ثفل برآورده را در پارچهٔ نموده در همان دیگ بیفشارند چون هیچ مائیت در ثفل نماند دور کنند پس روغن کنجد هشتاد توله داخل کرده به آتش ملائم که تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و در آخر احتیاط کنند که روغن نسوزد و اگر اندکی آب بماند و جای سرد گذاشته روغن صاف از بالا بردارند و آب که در ته دیگ ماند و دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یک سال ماند و برای درد مفاصل و دردهای کهنه اگر پانزده مثقال هوجوبه و پنج مثقال بهروزه بر اجزای خمسۀ مذکوره اضافه کنند بهتر بود **سفوف** برای ضربه از بیاض والد مرحوم گندم بریان و هلدی هر دو سوده شکم تری برابر هر دو آمیخته چند روز نهار بخورند **ضماد** جهت ورم حار ملتهب که در مفاصل به سبب ضربه و سقطه به همرسد و ضربان نماید آرد جو پانزده جزو کوکنار مع تخم ده جزو تخم خطمی هفت جزو بنفشه مونگ گل سرخ اصل السوس نیلوفر هر واحد پنج جزو عدس مقشر سه جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند **ایضاً** مجرب حکیم علی جهت ضربه و سقطه بعد از فصد به کار آید میده چوب گل ارمنی زردچوب دیودار گل خطمی آرد مونگ برگ حنا ریوند خطائی هر یک دو توله کوفته بیخته به آب و روغن گل یا کنجد بپزند هرگاه مانند حلوا شود بدان تکمید نموده ضماد کنند و ببندند **ضماد** که برای ضربه مکرر به عمل آمده زردچوب هفت ماشه میده لکری شش ماشه مغاث بغدادی پنج ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد حل نموده نیم گرم ضماد نمایند و گاهی صبر و هالون و مصطکی نیز اضافه نموده می‌شود **ایضاً** مسکن درد ضربه و سقطه میده لکری آملۀ منقی زردچوبه هر یک یک توله نیل برای مصطکی هر یک شش ماشه افیون سه ماشه ادویه کوفته بیخته به آب ادرك سرشته گرم نموده ضماد نمایند و اگر ضربه به استخوان رسیده باشد قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نموده بر پارچهٔ کرپاس پهن کرده بر عضو مکسور به‌پیچند و بر اطراف آن چوبهای راست باریک مستحکم

بندند و به هفته یک بار دوا کنند و تجدید نمایند و در سائر اوقات روغن کنجد بر عضو می‌چکانیده باشند و اگر درد شدید باشد قدری دودهٔ سقف مطبخ یا خانه بهره‌ونجه نیز اضافه نمایند **ایضاً** که همان نفع دارد میده لکری هالون زردچوبه سحی قند سیاه کهنه از هر یک درمی نرم به آب سوده گرم کرده ضماد نمایند و گاهی در این بیخ نمی که بهندی چورموند نامند و قدری سلاجیت که عرق الجبال است داخل کرده می‌شود و در نسخهٔ دیگر کنجد سیاه عضو قند سیاه است و زنجبیل زیاده **ضماد** که به جهت ضربه و سقطه از بیاض حکیم نافع خان منقول گل بنفشه گل خطمی سفید گل بابونه اکلیل‌الملک گل سرخ عنب‌العثلب مامیران چینی مومیائی کانی حلبه تخم کتان شحم قانوندی هر یک دو توله سرش گاهی چهار توله بیخ لفاح نه ماشه زردچوب میده چوب آرد مونگ آرد باقلا هر یک نیم پاؤ و زردهٔ تخم مرغ ده عدد **ایضاً** زفت رومی آبنه هلدی زردچوبه میده لکری کنجد سیاه هر یک دو توله **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا هر یک نیم پاؤ میده لکری چار توله زردچوبه دو توله سونه یک درم مومیائی کانی دو ماشه گل خطمی سفید دو درم روغن گل چهار توله زردهٔ تخم مرغ ده عدد **ضماد** جهت ضربه و سقطه صبر مصطکی کندر مرمکی هر یک یک دام صابون ولایتی نیم پاؤ صابون را در شراب دو آتسه بپزند تا مثل مرهم شود پس ادویه سوده انداخته ضماد سازند **ایضاً** میده آمله زردچوب تخم پنوار هالون ایلوه صابون خشت کهنه برابر کوفته در آب سائیده روغن کنجد آمیخته نیم‌گرم نموده ضماد نمایند **طلا** مغاث گل ارمنی هر یک ده درم صبر مرمکی هر یک یک نیم‌درم کوفته بیخته به آب سرشته ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر ماش مقشر عوض مغاث است و اقاچیا سه درم بجای مرمکی و وزن صبر نیز سه درم و به آب مورد ضماد کردن **کمد** معمول برای درد و ورم که از ضربه به هم رسد و مثل گره بسته باشد مغز نارجیل کهنه بکوبند و چهارم حصهٔ آن زردچوب باریک سوده آمیزند و برابر هر دو موم بگیرند و دو پوملی بسته در ظرفی بر آتش گرم کرده تا دو سه گه‌ری سینک دهند به عده پوملی را وا کرده نیم‌گرم بالای آماس بریندند و فردا دور کنند در عمل دو سه روز صحت کلی می‌شود و راقم در این کمد تخم تاتوره سائیده برابر نارجیل آمیخته در رفع دردی بی‌نظیر یافته و گاهی در این کنجد سیاه یک توله افیون یک ماشه عوض

تخم تاتوره آمیخته می‌شود **نوع دیگر** برای درد ضربه کهنه و نرم کردن عضو مضروب کهنه که سخت شده باشد مجرب است زردچوب دارهلد میده چوب هر واحد یک دام میده گندم سه دام سچی یک ماشه روغن کنجد چهار دام و در نسخه دیگر وزن هلدی و میده چوب و میده گندم هر یک چهانک و سچی نیمدام و روغن کنجد نیم پاو است و دارهلد مطروح میده گندم را در روغن بریان کنند و دیگر ادویه جدا جدا باریک ساخته اول سچی به عده میده چوب و عقب آن هلدی انداخته آب اندازند و بیزند تا آب جذب شود و روغن بگدازد پس گرماگرم سینک دهند پس بریندند و در تکمله هندی هالون عوض سچی مرقوم است **نوع دیگر** دارهلد چوب میده سچی هر یک دو جزو سائیده میده گندم سه جزو قند سیاه یک جزو سفیدی تخم مرغ و روغن کتان آمیخته لویی ساخته تکمید کنند **نوع دیگر** نافع ضربه و سقطه و موج موم زرد ریزه ریزه کرده کنجد سیاه نیمکوفته مال کنکنی براده خشت زرد نارجیل کهنه میده چوب باریک سائیده هر واحد سه توله نمک شور شش توله در پارچه باریک پوملی بسته بر تابه گرم کرده تکمید نمایند **مطبوخ** که صاحب ضربه و سقطه را مناسب است ریوند چینی نیم درم دال نیوماش یکدرم عنبالعثلب گاوزبان هر کدام سه درم بجوشانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند **معجون هندی** به جهت ضربه قدیم و جدید مفید است زردچوبه دو دام بجیسار نیم دام شکر سُرخ چهار دام شیر ماده گاو یک آثار پاو بالاشیر را بجوشانند چندانکه غلیظ شود ادویه را کوفته بیخته بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخه دیگر اشخار عوض بجیسار است **اقوال حکما** ابن الیاس گوید که اگر با ضربه ورم باشد بعد فصد و اخراج خون به حسب قوت و سن و فصل صبح جلاب عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بنوشند و یا مومیائی نیم درم به آب گرم بخورند و یا فوه و گل مختوم و لک منقی هر واحد نیم درم در نقوع نخود بدهند و اگر سقطه و ضربه بر سر افتد فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشه پنج درم عناب ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مقشر به مغز بادام و اسفناخ و تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش مع فلوس خیارشبر یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و قصبالزریره و برگ مورد سوده به شراب قابض آمیخته بر سر ضماذ کنند و اگر ضربه بر

سینه و شکم واقع شود و نزف‌الدم و نفث آن حادث گردد قرص کهربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض هر کدام که باشد یک مثقال سوده بشریت حب‌الآس یا رب سفرجل هرچه حاضر بود ده درم آمیخته بدهند و یا بگیرند گلنار و دم‌الاحوین و گل ارمنی هر واحد یک‌درم و کوفته بحریر بیخته با نقوع عدس دهند و اگر بر مفصل واقع شود و آن را دهنی یا دثی عارض گردد صبح جلاب اصل‌السوس مقشر کوفته سه درم و گل‌قند شکر ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود مغز بادام دهند **خجندی** گوید که اگر با ضربه و سقطه ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدهند و این سفوف آن را نفع کند مومیائی معدنی فوه گل مختوم لک مغسول هر یک نیم درم با نقوع نخود بخورند **دیگر** ریوند چینی مومیائی هر یک نیم درم گاوزبان یک‌درم سائیده با جلاب بدهند و اگر قبض باشد تلثین طبیعت نمایند **گیلانی** گوید که در تدبیر ضربه و سقطه استعمال چهار امر واجب است یکی امالۀ ماده از آن به سوی جهت دیگر یا به استفراغ چنان چه از فصد و حجامت به شرط و تلثین طبیعت بحنقه‌های لینه یا بشرب دوائی سهل و یا بغیر استفراغ مثل محاجم بغیر شرط دوم استعمال چیزی که تسکین سوءمزاج کند بدان چه مخصوص او بود شرباً و ضماداً سوم تجفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا ورم نیارد چهارم کشیدن ماده باقی نفس عضو بر او یا به استعمال محلات به عده اگر مانعی باشد مثل نزف‌الدم و غیره بر نقره یا قفا و کاهی و ساقین حجامت نمایند و اگر از اخراج خون مانعی باشد محاجم بر جهت مقابل موضع الم برای جذب ماده نهند و شرط نزنند و اگر طبع قبض باشد تلثین بماء‌الفواکه مثل ترنجبین و بنفشه و آلوبخارا و خیارشنب و غیره کنند و یا حنقۀ لین به عمل آرند خاصه اگر الم به معده یا به موضعی دیگر غریب شکم واقع شود و آنچه مطفی و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت و التهاب نباشد هر روز چهار اوقیه آب به قول مثل کاسنی و عنب‌العثلب و کاکنج بفلوس خیارشنب پنج درم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند و اگر حرارت شدید باشد بر آب عنب‌العثلب و خیارشنب اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفناخ و چقندر و کدو به روغن پنجم سازند و بهترین چیزها که برای تسکین درد ضربه و سقطه داده می‌شود تریاق فاروق است فی‌الفور بدهند اگر استطاعت بود و مانعی

از آن نباشد پس اگر تریاق دهند و خصوصاً در گلاب حل کرده و جای ضربه هنوز گرم بود سرو نشده باشد الم و وجع اصلاً یافته نشود خصوصاً اگر بعد آن روغن دیودار و مرهم جدوار بمالند و این عمل را به کار برد هم چون اکبر بادشاه از اسپ بر زمین بسیار سنگریزه‌ها افتاد در چهره و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و درم یافته نشد و نه رنگ متغیر گردید و این تدبیر را در ضربه عظیمه و غیر آن تجربه کردیم و روغن گل با مغاث مسخن مشد و عضو مسکن وجع است و اهل هند را عادت است که بدان انتفاع بین می‌یابند و آن این است که چون مثل ضربه و سقطه بر جائی از بدن واقع شود فی الفور آن موضع را بلا توقف بخرقه محکم می‌بندند و آب سرد بر آن می‌ریزند و آن عضو را در آب سرد می‌نهند و هر قدر که آب سرد باشد و این عمل را طول دهند بهتر باشد و این عمل از ورم و وجع به الکل ایشان را نگاه می‌دارد و من با این عمل نوشانیدن اندکی از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد حل کرده اضافه می‌نمایم شیخ می‌نویسد که چون عصب کوفته شود و بیجا گردد و با آن جراحت و آماس هنوز نباشد به چیزی که جراحت را بگشاید مثل آب خاکستر و مانند آن علاج نشاید کرد بلکه علاج او بمسکنتات درد باید کرد و لهذا واجب است که بر عضو روغن‌های محلل و مرخی گرم کرده متصل بریزند یا خرقه بدان آلوده برنهند و از روغن‌های فاضله در این روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب است و همچنین ضمادات موافقه برای آن و خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفته نهند عجیب است و گوشت صدف نهادن نیز عجیب النفع است و گاهی از بلبوس مهرا علاج می‌کنند و اگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر در تسکین درد او این است که عقید انگور به شراب و اندک سرکه و زیت به قدر حاجت آمیزند و به اعتدال گرم کرده در آن پشم پاره چرک آلود و خصوصاً صوف زوفای رطب تر کرده بر آن موضع نهند و اگر این الم در مفاصل باشد آن به تسکین درد اولی بود و دوا را قوی‌تر گردانند و به چیزی که نضج و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن یا قبض معتدل تا بدان مقابله ورم کند و در آن زیادتی نکنند و در وجع و ورم نگاه کنند و آنچه در اهتمام شدیدتر باشد فصد آن نمایند و اگر درد نباشد بشکافند و ادویه قویه مثل آب خاکستر و سرکه و شراب نیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کرده باشد دوا را قوی سازند و

تحلیل او شدیدتر باشد و در آن البته قبض نباشد مثل دوی قوی مرتب به آب خاکستر و آنچه از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج بدوی افتد که در آن تجفیف قوی و جع و تشدید بود که بدان اجزای کوفته را ضم نماید و جراحت را نفع کند و اگر جلد را چیزی از کوفتگی و جراحت ترسد اضمده مرتب از مثل آرد باقلا و سرکه و غسل استعمال کنند و این دوا نیکو است و اگر اراده کنند که در تجفیف قوی تر گردد اندر آن آرد کرسنه داخل کنند و اگر قوی تر از این خواهند در آن بیخ سوسن افزایند و اگر جراحت قابل التفات نباشد علاج عصب بدوی مانع ورم او کنند و بدان اشتغال نباید کرد و گوشت صدف عجیب است و گاهی علاج به قیروطی از ملح کنند و ضماد بکنند و مر عام النفع در هر دو حال است و اگر با هر دو امر درد شدید باشد باید که با ادویه زفت مخلوط سازند و گرم کرده ضماد کنند و واجب است که در اینجا شدن عصب از آب حذر کنند و نه گرم و نه سرد نزدیک او برند بلکه روغن هائیکه در آن قوت ریاحین لطیفه قابضه باشد و افایه که به این حال بود استعمال کنند و اگر صلابت عصب و التوای او عارض شود و این اکثر از ضربه یا سقظه حادث گردد و چون غمز کنند با آن حذر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبه و دبيلات است و در ادویه مفرده و در قرابادین ادویه به قدر احتیاج ذکر کرده شد و آنچه در اینجا مذکور می شود ادویه مجرب در این باب است از انجمله خفیف مثل این است که بگیرند مقل الیهود ده درم و در آب تر کرده حل نمایند و برابر آن بیخ خطمی باریک سوده به سرشند و ضماد کنند و همچنین بیخ سوسن بعقید انگور سرشته و ایضاً اشق و بارزد و فرفیون بدردی زیت سرشته و ایضاً تخم کنوچه فته بمفتح ضماد کنند و ایضاً داخلین با نیم وزن آن سرگین بز سرشته بغایت نافع است **سویدی** گوید که ضماد روغن زنبق و موم زرد و کذا روغن نرگس و موم زرد و کذا روغن گل حنا به موم زرد برای درد عصب مجرب من است و ضماد پیاز نرگس و کذا حب الغار به شراب و کذا قنطوریون غلیظ و کذا قصب فارسی به سرکه سرشته و کذا کفری که آن پوست طلع نخل است و کذا اصابع صفر و کذا دردی زیت و کذا روغن نسرين و موم زرد و کذا افقاح اذخر و روغن آن و کذا خطمی به شراب پخته و کذا زرنب و مالیدن و خوردن روغن کنجد و

اکل و ضماد صعتر و کذا درونج و کذا غاریقون و کذا قردمانا و کذا قنطوریون و قیق و کذا اسطوخودوس و کذا مغز حب صنوبر کبار هر واحد نافع درد عصب بارد است **ایضاً** او گوید که الیه را بشکافته بر آتش گرم کرده بر عصب صلب دو ساعت بر بندند به عده بگشایند و بر آتش گرم کرده باز بندند تا دو ساعت و همچنین در روز و شب به تکرار عمل نمایند و تا سه روز متواتر این عمل کنند پس صلابت عصب را به کند و مجرب من است و کذا زوفای رطب ورم عصب را مجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شجر او و کذا حب البان و کذا تخم بیدانجیر و روغن آن و کذا خانه زنبور عسل و کذا اکلیل الملک و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن به روغن آن سرشته و کذا روغن سوسن سفید و کذا بیخ آن و کذا اشق و کذا روغن قثاء الحمار و کذا پیه بز و فراسیون سوده آمیخته و کذا روغن تخم قنب و کذا مغاث و کذا فرفیون مخلوط به موم روغن و کذا مقل ازرق و کذا روغن خیری زرد و موم زرد و کذا روغن جوز کهنه و کذا زوفای رطب و کذا صدف مع لحم او کوفته و مر و کندر و کذا نیل هندی به عسل و کذا غبار آسیا و کذا جاشیر و اکل و ضماد مخ و کذا مسکه و کذا جوزبوا هر واحد نافع صلابت عصب است و **ضماد** نمک و آرد گندم و عسل و کذا بورق و زیت و موم و کذا تخم انجره بنمک و کذا بسفایج و کذا برگ فنجنکشت یا تخم آن و کذا مرزنجوش و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسپغول کوفته و کذا روغن قسط و کذا بزرکتان و کذا بنفشه و کذا قصب الزریره به سرکه و کذا اقحوان و شرب و ضماد تخم انجره و کذا مغز جوز و عسل و کذا مغاث و شرب جنطیانا به شراب خوشبو و بستن صفحه ارزیز بخرقه پیچیده هر واحد نافع التوای عصب است و **شرب و ضماد** راسن به عسل و کذا کماذریوس و کذا زراوند مدجرح و کذا لسان العصافیر و کذا قردمانا و کذا سیر و کذا مقل ازرق و کذا ابهل و ضماد برگ نام و کذا وج کوفته پخته و کذا ریوند و کذا اب فرسیون و پیه ماکیان و کذا بلبوس و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زرده بیضه نیمبرشت و کذا جنطیانا و کذا مر و زوفای رطب در سرکه حل کرده و کذا مصطکی به روغن گل و کذا مغاث و کذا بیخ خطمی یا تخم آن به شراب پخته و کذا آرد ماش به آب مورد سرشته و کذا شونیز و کذا ایرسا کوفته و پخته و کذا قصب الزریره و کذا قسط و



کذا برگ کبر و چربی بز ماده و کذا قطران و شرب طبیخ پویدنه نهری و کذا حلتیت به آب خاکستر چوب انگور و کذا قيصوم مطبوخ به آب و کذا سرخس سه درم در سه بیضه نیمبرشت تا سه روز و کذا کاسنی دشتی تنها با هم چند آن دوقو و کذا بیخ اذخر دو مثقال با یکدرم فلفل و کذا ثمر کبر هر روز دو درم به شراب هر واحد نافع شدخ عضله مرض آن است

#### علاج مسیوط یعنی مضروب بسیاط

اگر کسی را تازیانه یا بچوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند و خرقة کتان به گلاب و آب سرد تر کرده نهند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و مرهم سفیداب بمالند و بهتر آن است که پوست گوسفند وقتیکه باز کرده باشند گرم گرم بر موضع ضربه نهند و بگذارند تا خشک شود و تا روز دیگر برندارند و اگر سفال نوکوفته بیخته با خاکستر گلخن اول بپاشند پس پوست در پوشند بهتر بود و طعام نخوداب از نخود مقشر نیمکوفته و لوبیای سرخ مقشر خورند و اگر فصل گرما بود و مزاج گرم باشد طعام قلیه کدو و ماش مقشر و برگ چقندر و کاهو دهند و زنجبیل و ریوند چینی برابر هر دو از یکدرم تا یک مثقال با جلاب بدهند و چون خون زیر جلد محتقن شود و بمیرد ترب به مغز نان سحق کند و گرم کرده ضماد نمایند

#### کسر عظم

یعنی شکستن استخوان و شکستگی بنظر درآید اگر عظیم متفرق باشد حتی که اجزای او به سوی داخل رود و بعضی به سوی خارج برآید و اگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزای استخوان از یکدیگر اندک جدا شده باشد آن به لمس دریافت گردد چون دست بر آنجا مالند بلندی و پستی در استخوان معلوم شود و ایضاً از آن خشخشه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود و کسر که در یک موضع باشد سهل بود و باید دان است که استخوانها یعنی در طول شکسته شود و بعضی در عرض و بعضی خرد شکسته شود آنچه در طول شکسته شود بعضی آن را صدع گویند و بعضی باشد که با طول بختی از عرض شکسته شود آن را هلالی گویند و آنچه در عرض شکسته باشد گاه بود که

گردد تمام شکسته شود آن را قثوی و فجلی و قضبی گویند و گاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یک روی و باشد که بعضی یا عرض لختی در طول شکسته شود همچو قلم آن را مشطب گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود و آن را متفتت گویند و مشطی نیز خوانند و گاه باشد که استخوان ریزه شود آن را رضی گویند و اگر بسیار ریزه بود سویقی گویند و جریشی نامند و خشخاشی نیز خوانند و هرگاه که استخوان تمام پاره و ریزه گردد جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر درهم افتد و باشد که بعضی پاره‌ها در غشائیکه بر استخوان پوشیده است و در گوشتیکه بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و اکثر شکستگیهای ناهموار از قرحه خالی باشد و هر عضوی که استخوان او تمام شکسته شود و تر گردد **بقراط** می‌گوید اگر به سوی خارج بازگردد میل از آن سو کند به از آن بود که میل به سوی داخل باشد و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکها که سر استخوان دیگر در آن نشنید بشکند آنگاه که درشت شود آن بندگاه صلب شود و شکستگی که بر بندگاه استخوانهای کوچک افتد صلب‌تر گردد و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها به یکدیگر نزدیکتر بود و گشادگی و پهنائی کمتر چون بندگاه شتالنگ هرگاه که درشت گردد صلب‌تر بود و صعب‌ترین شکستگی آن است که استخوان گرد شکسته شود و آماسی یا جراحی با آن بود و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود هر یکی را از این اعراض علاج باید کرد و کوفتگی گوشت از عفونت نگاه باید داشت و بیاید آزد تا لختی خون از آن برود والا متاکل شود و تباه گردد و هر استخوان که محکم‌تر بود شکستگی آن دیرتر در است گردد و از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید به جهت قرب ایشان بمبدأ و تری و نرمی اعضا و استخوان پیران و جوانان تن مردم استخوان بازو دشوارتر بسته شود پس استخوان ساعد پس ترقوه که شکستگی آن از اندرون بود و اما استخوان ران و ساق زودتر بسته شود و مدت بسته شدن هر عضوی چنان به تجربه یافته‌اند که اکثر غضروف بینی در ده روز بسته گردد و استخوان پهلوی در بیست روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران در مدت پنجاه روز در بعضی تا سه ماه یا چهار ماه بسته شود و استخوان فک در سه هفته بسته گردد و چنبر گردن در یک ماه و استخوان

ساق همچو استخوان ران بود و این در سن شباب و توسط عمر و صحت خلط است و مدت مذکور در صبیان عشرات کم شود و در کهول خمسات در مشایخ دو چند این زیاده گردد به سبب قلت تولید غذا در ایشان و بلدان و اغذیه را در این دخلی بزرگ است و اسباب دیر بسته شدن استخوان بسیار است یکی آب بسیار بر جایگاه شکسته ریختن دوم بند آن زود زود گشادن سوم شتابی کردن در حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن پنجم قلت خون در بدن ششم کثرت مائیت در خون هفتم سوءمزاج هشتم کثرت غضب و ضجر و مانند آن نهم شدت حرارت هوا و هم بدی بستن بندها یازدهم کثرت عصاب و رفائد و استخوان مردم صفاوی و خشک مزاج دیرتر بسته گردد جهت قلت لزوجت در خون ایشان از این جهت صاحب استخوان شکسته را طعامهای غلیظ لزج چون هریسه و پائچه می دهند و استخوان کم مغز هم بدیر بسته گردد و علامت بسته شدن استخوان آن است که رنگ خون بر ظاهر پوست آنجایگاه پدید آید و کسیکه طریق بستن استخوان شکسته داند آن را مجبر گویند **علاج** اول آن عضو را بملائمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه موضع کسر را تا به اعلائی او بندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا به اسفل آن و بالای آن جبائر بریندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیائی با جلاب بدهند و اگر مومیائی یافته نشود عضو او استعمال قفرالیهود نیز عجیب است و عصابه را تا سه روز وا نکنند مگر آن که از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بر آن ریزند و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بریندند و عدس و مغاث و گل ارمنی و اقاچیا در آب مورد ضماد کنند که مجرب است و گاهی تخم تمرهندی افزوده می شود و غذای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خوراندند و اگر با کسر درم هم باشد صندل به آب گشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلای نر و طلا کنند و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بر آن بپاشند و تعقد و صلابت که بعد بسته شدن استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطعه اسرب را بر آن نهند و از عصابه محکم بندند و اگر کهنه باشد باید که از شحوم و افخاخ و ادهان و قیروطیات ملایم کنند **ذکر ادویه** نافع کسر عظم شرب مومیائی به قدر نخود با

جلاب و کذا تراب صید او درم بجلاب که مجرب سویدی است و کذا بندق هندی و شرب ضماد مغاث و کذا مرمکی و کذا ماش و کذا گل ارمنی و کذا دم‌الاکوین و کذا کهربا و کذا انجبار و کذا سنباج و تعلق حجر مقنطیس برعظم مکسور و ضماد مصطکی و کذا روغن شجر آن و کذا صمغ عربی و کذا راسن و کذا روغن گل حنا و کذا برگ حنا و کذا افاقیا و کذا حب‌الآس و برگ آن و کذا سفیدی بیضه و کذا زیت خوشبو و نمک و کذا خراطین و غبار آسیا و کذا برگ گاوزبان و پوست و بیخ آن و نطول طبیح حلبه و کذا برگ مورد و کذا دوقو بر عضو مکسور هر واحد مجبر عظم است **دیگر** رفاده به روغن تر کرده بر آن عضو بپیچند و به عصابه و تختها تا دو روز بسته دارند و روز سوم آهسته بکشایند و چوب میده باریک سوده در سفیدی بیضه حل کنند و بالای پارچهٔ بافته طلا ساخته بر عضو پیچند و باز بعصابه و تختها بریندند و همچنین روز سوم بکشایند و تجدید دوا کنند تا آن که به شود **طلا** برای کسر و دثی آزموده است از قانون مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم مر و صبر و خطمی سفید و افاقیا هر یک پنج درم گل ارمنی بیست درم بسفیدی بیضه طلا کنند اگر ورم حار باشد **ایضاً** برگ اثل و سرد و مورد و بید کوفته بیفشارند و بگیرند سک و گل سُرخ و پیاز نرگس و مرمافیلون و صندل سرخ و گل ارمنی و لادن و فوفل و حکاکهٔ چوب اثل و خطمی و ماش و افاقیا و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و راسن و سرد بیامیزند **ایضاً** برای کسرو دثی مع ورم حار ماش مقشر بیست درم مغاث گلنار افاقیا ضماد کنند و این بسیار قوی است و از ادویهٔ او برگ مورد و سک و لادن و زعفران است **ایضاً** برای رض و دهن نیکو است و برای کسر و دثی و خلع نیز نافع مغاث ماش افاقیا خطمی طین صبر مر به آب آس طلا نمایند **اقوال حذاق** جرجانی و بهاء‌الدین از شیخ و غیره نقل کرده‌اند که هر شکستگی که در آن زخمی و قصور عصبی و عضله نبود و خلع و دثی با آن نباشد آن را باید کشید به احتیاط و کشیدن چندان باید که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون آمده با یکدیگر برابر آمده بعد هم جبر آن را بدست بمالد و هموار و راست بدارد و بنظام خود باز برود با هم باز نهند آنگاه ضماد و رفاده و غیره بنهند و ببندد و آن کشیدن به اعتدال و بقمدر حاجت باید و اگر زیاده از مقدار ضرورت کشند و زرور بی‌قاعده کنند باید که به تشنج مؤدی گردد و درد

صعب مهلك پديد آيد و آماس و تب و استرخای عصب پيدا شود و مضرت كشیدن در اعضای نرم کمتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت كشند استخوانها بمحل خود مقابل نشود و بنظام خود باز نتواند رفت و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود این معنی در استخوان شكسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسان است و در جبر شكستگی تعجیل باید کرد پیش از آن که محل آن صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماس پديد آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نه پذیرد و عضو شكسته را بعد بندش چند آن که ممکن بود بسته دارند و بند را زدود و نگشایند که بسیار رسیدن هوا دشبذ را محکم شدن ندهد لیکن چون آماسی و المی و جراحی بود بوقت حاجت باز گشایند والا زود نباید گشاد لیکن گاه گاه اندک حرکتی باید کرد چند آن که احتمال کند تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود و وقت بستن استخوان شكسته یا از جای بیرون آمده جهد باید کرد تا درد سخت تولد نکند چه بسیار باشد که آن عضو را سخت ببندند و بند آن دیرتر گشایند عضو بمیرد و بوسیده شود و آن هنگام جزیریدن آن عضو و از تن جدا کردن چاره نباشد و از هر چیزی که خون را لطیف کند و یا ماده دشبذ را تحلیل کند چون طعامهای گرم رقیق و حمام و آب گرم و حرکتهای قوی و جماع و خشم و هوای گرم و ادویه گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و مسکن جای خوش و خنک باید داشت و ضمادهای قابض و مغری که اندر آن حرارتی بود بر نهند مثل ادویه که در علاج فتق مذکور شده خاصه که در آن ابهل و جوز سرو و کتیرا باشد و آسایش و آرام و هواهای خوش و طعامهای مغری و غلیظ چون هریسه و کله پائچه و ثرید چرب و حلیم جو و گندم و برنجیه و شکنبیه و بریان بزغاله و مانند آن اختیار کنند و گفته اند سکنجبین که در آن قوت خربق یا غاریقون باشد اندک اندک مزیدن ماده صالح را بعضو ماوف کشد و بر بسته شدن یاری دهد و خوردن فادذهر حیوانی و مومیائی در این ابواب سخت نافع بود و مجرب است و هرگاه که بسته شدن استخوان از مدتی که آن را باید بگذرد و بسته و محکم نشود باید دان است که آنجا ماده ایست که از آن دشبذ تولد نکند پس آن موضع را مثل قروح عسرالاندمال برفق تمام بناخن بخارند و کف دست بر آن باید مالید چند آن که آن موضع را گرم کند و ماده بد و خون ضعیف نابه کار تحلیل پذیرد و خون متین بدانجا میل نماید و دوشنبه محکم بروید و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد پوستها از آن برخیزد و بدان سبب حاجت

آید که بند را بکشایند و هرگاه که حال این بود آن را تخته نشاید بیست و بفراده اکتفا باید نمود و اگر با شکستگی استخوان جراحی و قصور عصبی یا خلع و یا دثی افتاده باشد طریق جراحی و مجری جمله مرعی باید داشت و در راست کردن استخوان و بستن آن تأخیر نشاید کرد و راست نتوان کرد و نتوان بست کمر بکشیدن صعب که از آن کشیدن درد عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که اندر آن دردی عظیم و خطری بزرگ خواهد بود راست تا کرده و بستن و ناکشیدن و درد نیفزودن اولی تر از راست کردن بود پس صواب آن باشد که در حال شکستگی و اعراض آن نگاه کنند و آن را که بتوان کشید بکشند و راست کنند و مبالغه نکنند و اگر بعضی راست ناشده بماند همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد و اگر شکسته را راست کرده باشند و بسته و ناگاه در وی عظیم تولد کند آن را نباید گشاد و تسکین درد کنند پس دگر بار ببندند و گاه باشد که استخوان راست کرده را از همدیگر جدا و پریشان باید ساخت و بی نظام باید گذاشت تا بیمار از رنج و الم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که در طول بود آن را محکم تر باید بست چنان که شکاف استخوان فراهم فشرده شود و آنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود به هم باز نشاید نهاد و آنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد که آن را برربی شنطایا گویند بقوت تمام و باله‌ها و بریسمانها آن را نیک نباید کشید تا شنطایا برابر یکدیگر شود و هر یک بجای خویش بهیئت او باز نشید و در این هنگام بدست نیک نباید مالید و راست باید کرد آنگاه عضو را از کشیدن به آهستگی رها کنند پس به‌بندند چنان که عضو را بر آن هیئت نگاهدارد و نگذارد که شنطایا دیگر باره هیئت خود بگردد لیکن بدان سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد و غشا و عضله را بخلد دور و زیاده شود آن موضع را باید شکافت و آن را بیرون کنند والا زواید آن را باید برید و اگر شکاف را فراخ باید ساخت عضله‌ها و عصبها و شرائین آن را نگاه باید داشت و اگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد مهمل باید گذاشت و اگر استخوان نیک ریزه شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورده و اگر ریزه‌ها بسیار باشد همچون آواز خشخاش آواز دهد لیکن از هندام خود بیرون نرفته باشد امیدوار بود که چون ببندند بر حوالی آنها دشبذ بسته گردد و جمله را فرا گیرد و طریق بریدن شنطیه آن است که نمدی نرم را سوراخ کنند به اندازه شنطیه

و بر محل خلیدن سرشنطیه نهند و سر شنطیه را از آن سوراخ بیرون آورند پس پوستی همبران شکل بر زیر نمد نهند و شنطیه را هم از این پوست بیرون آرند دوست بر پوست و نمد فرو فشارند بطرف اصل شنطیه چندان که منشار بر آن اصل نشیند و آن را از اصل بردارد و منشار این کار بغایت باریک و تیز لطیفتر از منشار شانه گران می‌باید و **طریق** بستن بر فاده و تخته و غیره آن است که چون عضو را کشیدند و بدست هموار و نظام اصلی نمودند اول رفادهای کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکسته نهند و بعصابه پیچند پس بندی مضبوط بر آن بندند و تا چهار روز همچنین بدارند و بعد از آن چهار تخته نرم و هموار از هر چهار طرف آن بر بالای رفاده نهند اگر آن عضو را اطراف اربعه باشد و بعصابه پیچند بندهای عصابه را چنان بندند که لختی بر جایگاه در است افتد از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آن را فراگیرد و جایگاه شکستگی را سخت‌تر از حوالی باید بست و در سختی افراط نشاید کرد و بند حوالی نرم‌تر تا غذا را باز ندارد و پهنائی عصابه که بیچند درخور شکستگی هر عضو باید چنان چه عرض عصابه سینه و پهلو قریب یک با پشت باید و عرض عصابه ساعد و ساق از سه انگشت تا چهار انگشت بود و عصابه انگشتان کمتر و بر این قیاس در باقی و اگر ترسند که آماس گیرد **بقراط** می‌فرماید که قیروطی از زیت و موم صاف طلا باید کرد و گاهی احتیاج به تبرید رباطات بالفعل بهوا یا به آب سرد افتد تا منع درم کند یا باشد که به سرکه ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت به تسکین درم به مثل روغن بابونه و به مثل شراب قابض آید که این تحلیل ورم و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد به چیزی که در آن تقویت و تحلیل باشد مثل زیت بمصطکی و اشق و بیشتر شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد از قرحه خالی نباشد و آنجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نباید برود رفاده به شراب قابض تر کرده برنهند و ادویه که در علاج شکستگی به کار آید جدا مذکور گردد و شکستگی بزرگ را به عصابه باید بست یکی بر رفاده‌ها باید تا آن را تنگ فرا گیرد و جایگاه را سخت‌تر و دوم بر تخته تا محکم نگاهدارد و فضول را از جایگاه شکستگی بازدارد و سوم بر مجموع جهت استحکام جمله و بند عصابه اول را از فرو سوی بطرف بالا باید پیچد و بند عصابه دوم را برعکس و بند عصابه سوم بهر دو نوع چنان چه جمله را فرا رسد و تخته از پنجم

روز باید نهاد مگر آن که خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دفلی و قنی و مانند آن و تخته هموار باید لیکن از جائیکه بر موضع شکستگی نهن اگر اندکی غلیظتر بود می‌شاید و هرچند که عضو شکسته بزرگ‌تر بود تخته دیرتر باید بیست لیکن رفاده‌ها بیشتر باید نهاد و خیال دارند تا عضو آویخته و جنبان نباشد و اگر ترسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زرود تخته باید بیست و اگرچه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر باید گشاد و رفاده تخته بندهم بیشتر باید و بقراط گوید که بسته را روزی می‌باید گشاد و روزی نه تا بیمار ضجر نشود و خارش رنج ندهد و هر بار که بگشایند بر همان طور که بسته بودند باز باید بست و شکل بندها و رفاده‌ها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته می‌گردد تباه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و درد نه خیزد و چون هفته بگذرد و در هر چهار روز یک بار باید گشاد و یا در هر پنج روز دشبذ را نیز اندک اندک سس‌تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر راه یابند و اندر دور کردن تخته شتابی نباید کرد اگرچه گمان شود که بسته شده و بسیار باشد که ده روز یا بیست روز تخته بسته دارند و نگشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط در هر چند روز بگشایند و نگاه کنند تا اگر رنگ پوست و حال گوشت متغیر شده باشد بتدارک آن مشغول شوند و بعضی مجبران هرگاه که بند می‌گشایند به آب نیم‌گرم نطول می‌کنند تا ماده دشبذ در آنجا بیشتر آید و بعضی روغن و آب گرم پیش از آن که به بندگان نطول کنند تا عصبها را نرم کند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که نگذارند دشبذ محکم شود و آنجا که ضما یا طلا بر آن خشک شده باشد و درد خیزد و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن جائز بود خصوصاً کسانی را که مزاج تر بود و آنجا که با شکستگی جراحی رسیده باشد رفاده و تخته از جایگاه جراحی دور باید داشت و اینچنان بود که جایگاه جراحی را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفاده‌ها و تختها برنهند و ببندند بر شکل موافق‌تر و بر جراحی برهنه مرهم نهند و رفاده گردد جراحی را بچیزهاییکه منع آماس کند به شراب قابض‌تر کنند و آنجا که محل کوفتگی را در غیر جراحی به هم آماس باشد هم رفاده آن محل را بموانع آماس بیالایند و بعضی مجبران رفاده‌ها بز حوالی جراحی



نهند و تخته را بر بندند چنان که مرهم بدانجا فرد شود و ریم و چرک از آن بیرون آید و عصابه بالای جراحی بندند چنان که بجراحی نرسد و لته بر روی آن پیچند تا مگس و هوای سرد و گرم بجراحی نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را به سرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحی نهند تا آماس بازدارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحی دور باید داشت خاصه در تابستان که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه و بلند کردن آواز پرحذر بودن و اگر تعفن ناگاه در گوشت آن محل پدید آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنان چه در جراحیات معلوم شده لیکن اینجا احتیاط زیاده باید و در طلا و ضماد تریاقات و مصلحات عظم داخل باید ساخت **تدبیر استخوان** که کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هرگاه که استخوان کج بسته شود و حاجت آید که آن را دیگر بار بکشند و راست کنند اگر در دشبذ سخت صلب بود اول آن را نرم باید کرد به ادویه که ورم صلب و سقیروس را نرم کند و خرما و چکتی دنبه و دردی روغن کنجد با هم سرشته ضماد باید کرد و چکتی دنبه گداخته و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه دشبذ را نرم کند و یا مغز تخم بیدانجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهارم حصه آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضی در حالت احساس برودت مزاج سکینج یا جاوشیر یا جدوار یا چندبیدستر هم اضافه می کنند و یا حلبه در شیر پخته و دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و روغن دنبه با هم سرشته طلا کنند و بعضی این تراکیب را به سرکه مقوی کنند و با شق بهتر آید و در آبن نشستن و آب نیم گرم بسیار بر عضو ریختن سود دارد و چون از این تدابیر نرم نشود گوشت را شق نمایند دشبذ را بجنابند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز بندند و رعایت جراحی نیز کنند چنان که سابق مذکور شد و بسیار باشد که دشبذ بدین تدبیرها نرم شود و آن کجی را بدون شکستن بدفع و جبائر راست توان کرده باز بستن تا دیگر بار بشکستن حاجت نیاید و خصوصاً در ابدان نرم این علاج ممکن است **اطلیه کسر** و مانند آن که در مجبری به کار آید بعضی از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضی دشبذ را سخت کند و تقویت او نماید و بعضی دشبذ را نرم کند و بعضی ازالیه صلابت مفاصل کند که بعد جبر حادث شود و بعضی برای

ازالۀ استرخا بود اگر در مفاصل واقع شود و اما آنچه آماس را بازدارد و خارش را اصلاح نماید قیروطی است و نطول شراب قابض و رفاة کتان به سرکه و گلاب یا به آب سرد و یا همچنان بهوا سرد کرده روغن بابونه به شراب قابض آمیخته و نطول آب گرم خارش را ببرد و باید دان است که آب گرم و قیروطیات هر کجا که جراحت بود و یا اجزای استخوان بسیار شکسته گردد استعمال نباید کرد که به اندک سببی متعفن شود و ادویه که دشبذ را سخت کند آن نطولات قابضه لطیفه است و اضمده که مانند آن است مثل طبیخ آس و روغن آن اگر حاجت به روغن باشد و روغن حنا و طلا به آب برگ آس و حب آن و طبیخ شجره قرط و طبیخ بیخ دردار و طبیخ برگ آن و ایضاً ضماد مرتب از ماش خصوصاً چون در آن زعفران و مر داخل کنند و به شراب ریحانی به سرشند بسیار جید است و ایضاً پوست طلع نیکو است و عمده در سخت کردن دشبذ همین ادویه است و مع ذلک بمنقی رطوبات زائد که اندر آن است احتیاج افتد و لهذا واجب است که با وجود قبض آن محلل یا مجفف بود **دوایی** که در این باب نافع است گل ارمنی و مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم صبر و اقاویا یک دو درم به آب مورد تر سرشته طلا کنند و ادویه که دشبذ را نرم کند در تدبیر استخوان که کج بسته باشد عنقریب مسطور شد و ابتدا بنطول از آب گرم کنند پس بر آن اضمده و مروحات ملینه مرتب از العبه و صموغ و شحوم و ادهان استعمال نمایند و ایضاً بیخ خطمی و بیخ قثاءالحمار و اشق و جاوشیر به سرکه کهنه سرشته طلا کنند **دوای جید** برای نرم کردن دشبذ لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب قثاءالحمار و اشق و لادن و زفای رطب و پیه بط و مقل و بهروزه و مغز گوساله و روغن سوسن در روغن حل کرده مرهم بسازند **دیگر قوی** زیت کهنه دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعه سائله ربع رطل موم زرد نیم رطل علکالبطم دو اوقیه فرفیون دو اوقیه مغز ساق گوزن چهار اوقیه مرهم سازند **مرهم جید** برای صلابت مفاصل که از جبر حادث شود بگیرند اشق یک جزو مقل الیهود نیم جزو لادن نیم جزو روغن حنا پیه بط هر واحد ربع جزو صموغ را گداخته همه را جمع کنند **ایضاً** بگیرند اشق و موم زرد هر یک سی و شش درم صمغ بطم مقابل بارزد هر واحد هشت اوقیه صموغ را در سرکه گداخته حل کنند و در هاون به روغن سوسن چرب کرده جمع نمایند و برای

تعقد که مثل غده عارض شود مراهم مذکوره استعمال کنند و یا جندبیدستر و قسط و سرگین کبوتر و خردل ضماد نمایند که بغایت ملین غده مفاصل است **مرهم جید** بگیرند دردی روغن سوسن دردی روغن بزرکتان هر یک اوقیه میعه سائله و بارزد و جاوشیر و اشق هر واحد نیم اوقیه مقل یک اوقیه پیه خرس و اگر نباشد پیه بط یا ماکیان دو اوقیه صموغ را در هاون به اندک نبیند حل کنند پس باقی ادویه انداخته بیامیزند تا هموار گردد ضماد نمایند و چون استرخا در مفاصل از کشیدن بیقاعده افتاده باشد اعتماد در مع الجة او بر قوابض لطیفه مثل ابهل و جوزالسرو و مانند آن یا بر قوابض کثیفه مثل هلیله و بلبله و مازو و امثال آن باید داشت و ابهل و جوزالسرو و زعفران و مر و راسن و دارچینی و افاقیا در طبیخ و ج سرشته ضمادی آزموده است و خاکستر چوب انگور با پیه کهنه و پوست طلع و همه ادویه که دشبذ و مفاصل را سخت کند در این باب نافع است و گاه باشد که در کسر و جبر المی به معده یا جگر رسد و تدارک آن بمقویات و مصلحات لازم بود از آنچه در علاج درد و ضعف معده و جگر بمجل آن بیان کرده شده و ضمادی که در الم یافتن معده از این احوال مجرب است این است سیب پخته و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم افاقیا مصطکی برگ مورد و سنبل هر یک پنج درم زعفران جوزالسرو هر یک یکدرم همه را کوفته به آب بارتنگ به سرشند و ضماد کنند و سکنجبین سفرجلی دهند یا سکنجبین ساده با بسد و کهربا و ضمادی که در الم یافتن جگر مجرب است این است صندل سرخ و سفید و گل سرخ و بنفشه هر یک پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم همه را کوفته به گلاب و روغن گل سرشته ضماد نمایند و سکنجبین ساده با سفوف ریوند دهند **صفت آن** ریوند چینی ده درم روناس ده درم لک مغسول پنج درم طباشیر پنج درم شربتی یکدرم با سکنجبین و عصاره گل آمیخته واگر حرارتی نباشد ضماد از این گونه سازند بگیرند گل سرخ پنج درم سنبل الطیب مصطکی دارچینی برگ مورد لادن هر یک دو درم لادن را به روغن خیری حل کنند و ادویه بدان به سرشند و مثرودیطوس با ریوند یا زنجبیل بدهند **صفت** ضماد دیگر جگر را در دیگر اعضا را سود دارد مغاث و گل ارمنی و برگ مورد جمله برابر کوفته به گلاب و روغن گل سرشته به کار برند و **بدآن** که هرگاه مریض را از کوفت تعب کسر

و جبر حرارت و تب ظاهر شود آنجا مراعات الم و کسر بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود اگر برعایت آن ادویه سرد داده شود کوفت و الم را زیاده سازد و ممکن است که چون زخم هم بود آن زخم خراب شود خصوصاً از آب سرد خوردن و غذای لطیف هم بدشبد بد باشد و **بداند** که آب گرم و روغن میش از آن که استخوان بسته شود سود دارد لیکن در زمان بستگی زیان دارد و نگذارد که ماده دشبذ سخت گردد و بعد از آن که استخوان بسته شده باشد سود دارد صلابت عضو را در مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی رگها و عصبها که از بستن تولد کند زائل نماید چه با آن حرکت سهل نبود پس اگر آب گرم و ادهان و شحوم و امخاخ استعمال کنند تدارک آن آفات کند و اما اگر ضماد خشک شده باشد و درد از فرط جفاف برخاسته و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا درد زائل شود خاصه در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن بر موضع وجع رفاده نهاده بریندند و اگر درد نباشد و نزد سکون آن پیچ وجه روغن طلا کردن نشاید و بعضی اطبا وقت گشادن بند به آب گرم نطول کنند تا ماده دشبذ آنجا بیشتر آید لیکن آن آب معتدل باشد که بیمار اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جذب نماید تحلیل کند و خصوصاً چون زمانه ریختن او طول کند و از بدن ممتلی زیاده از آنچه واجب بود بکشد و زمانه ریختن او بمقداری باید که ارتفاع و تری در پوست عضو رگها پدید آید و بسیاری تا زمانیکه عضو در ضمور شروع کند نباید ریخت تا تحلیل کند نزد من بهتر آن است که اگر در آنجا درد نباشد قریب عضو روغن و آب گرم البته نباید برد الا آنچه مذکور شد در اول امر برای احتیاط و در آخر بعد بسته شدن دشبذ آنچه مفاصل که سخت شده باشد بنهند آن خرط و چکتی دنبه است

#### تغذیه و تسقیه مجبور

لازم است که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا دشبذ لدن قوی پیدا شود نه خشک ضعیف شکننده و آن مثل پایچه است و هریسه و بطون دروس و جلد بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که در آن اندک غلظ باشد و پنیر تر و برنج با شیر و مانند آن و شراب غلیظ قابض و

از تنقل شاه بلوط لبوب که در آن حدت نباشد و از هر آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انعقاد آن را بازدارد مثل شراب رقیق و اشیای پرمصالح اجتناب نمایند و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آن که آنجا مانعی از جراحی بود که متقاضی تلطیف غذاست و نزد خوف الم و اما اگر امن این باشد توسیع در غذا و در شراب کنند و کسیکه احتیاط را دوست دارد ابتدا به تدبیر لطیف کند تا از ضرر ورم ایمن گردد و این مثل آن است که گاهی حاجت به فصد و اسهال نیز افتد و بعد چند روز استعمال او کنند وایضاً گاهی با وجود این بترک این تدبیر حاجت آید چون دشبذ در استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و به قول مسیحی در ابتدا بر به قول بارد و مزورات و لحم طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند **ابن الیاس** گوید که برباط معتدل بر بندند و هر صبح جلاب از تهرندی به شکر یا سکنجبین ساده هرکدام که باشد ده درم بدهند و فصد باسلیق کنند و اخراج خون به حسب قوت نمایند و تلثین طبیعت بفلوس خیارشنب و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا ماش مقشر بچوزة مرغ سازند و از اکثر غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم ایمن گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب گرم شکر بدهند و هرگاه چند روز بگذرد ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند شدیدتر از اول به بندند و در هر هفته یک بار بگشایند و بر آن مغاث نو آس و گل ارمنی و افاقیا نهند و به اغذیه لزجه غذا سازد و اگر کسر با ورم باشد به صندلین و آب حی العالم و آب خرفه طلا کنند و بند به نرمی ببندند و صبح بگشایند و این طلا به کار برند و اگر با کسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شرط زنند تا امر با کله و تعفن موؤل نگردد و باقی در قول سابق گذشت **انطاکی** گوید که اگر آنجا جراحی نباشد بر عضو از زفت و موم و صمغ و افاقیا و کرسنه لصوق کنند به عده بمزاج او نظر کنند و ازاله اخلاط حاده مانع از جبر بفقصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد بر شرط شرط محاذات در جانب صحیح کنند و گاهی از آن عظم جراحی به سبب خروج خون بسیار بازماند پس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد فصد مکرر جائز بود تا خون جلا یابد و صحیح گردد این همه مع صلاح اغذیه و اشربه و منع همه نمکین و تیز و تر شو آنچه در آن خون نباشد مثل باقلا به

عمل آرند و واجب است اکثر از شیرینی و گوشت نرم مثل بچه مرغ و طیور که قریب بیرواز باشد و قطور بر مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود گل مختوم و یا تنزوی خطائی که آن گلی است قرص ساخته از خطا می آرند و داخل آن صورت شیر می باشد بدل مومیائی است و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخوراند و در هر سه روز یک بار بگشایند برای تنقیه رطوبات به آب گرم و نظر در عضو و آنچه در آن متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر در آن یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد زفر باز دارند و بر مثل ماش و برنج اقتصار ورزند و عصابها را در سر که اندر آن مورد و جوزالسرو جوشانیده باشند و در گلاب و روغن گل تر کنند که این تقویت و منع فضول نازله نماید و هر مرتبه در سختی بندش افزایند و این همه وقتی است که چون سرخی و درم و درد ظاهر نگردد والا چیزی از این ابتدا نماید بگشایند و اگر بعد ساعتی باشد و عضو را بگشاده داشتن راحت دهند به عده بنرمی به بندند و بعض حذاق از اهل این صناعت لصوق مثل زفت و کرسنه و مغاث و خوردن چیزی که مؤلد خون باشد و قوت بستن بند قبل از روده روز منع کرده اند و گویند که این بعد آن به عمل آرند که آن وقت انعقاد است این همه در کسر ساذج است و کلام در آنچه همراه او غیر آن باشد باقی ماند پس اگر ورم یا جراحت باشد بعلاج آن که مذکور شد معالجه نمایند **مؤلف** گوید که چون جبر استخوان از قسم دستکاری پُرخطر است و البته از استاد ماهر می باید آموخت بنابر آن تفصیل در کسر هر عضو نکردم و بر قانون کلی آن اقتصار نمودم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله تدارک توان کرد

#### خلع و دثی و وهن

خلع آن است که مفصل از جای خود به تمامه بیرون آید و دثی آن است که مفصل از جای خود رود و به جانبی میل کند لیکن تمام بیرون نیاید و وهن و وهی آن است که اذیت و الم عارض استخوان شود از ضربه یا سقطه بی آن که تفرق اتصال حادث شود و گاهی مفصل را امری دیگر عارض شود و آن این است که دراز گردد بر طول طبیعی او زیاده شود نوبت بانخلاع نرسد مگر سهل الانخلاع شود و این اکثر در بازو و ران عارض گردد و این به

سبب استرخای رباطات محیط آن و کثرت ترطب او بود و بعضی مردم برای خلع مفاصل مستعد بسیار می‌باشند بهر آن‌که حفر مفاصل ایشان غیر عمیق بود و لقمه‌هائیکه اندر آن باشد غیرمداخل بود و ربطیکه بدان انتظام او بود محکم نباشد بلکه ضعیف در خلقت رقیق یا رطب قابل تمدد بود و گاهی بر آن رطوبات لزجۀ مزلقه بریزد و یا کناره‌ی حضرهای استخوان که در آن عظام مفاصل داخل است بشکند و بعضی مفاصل سهل الانخلاع و بعضی صعب الانخلاع و بعضی متوسط الانخلاع اند پس سهل مفصل رکه یعنی زانو است به سبب سلاست رباط او و ایضاً سهل الارتداد بود بسلامت و مفصل منکب قریب آن است در مردم لاغر نه فربه و اما صعب الانخلاع مثل مفاصل انگشتان است که این بعید از انخلاع است و مثل مفصل مرفق است و لهذا رد اینها صعب است و اما متوسط مثل مفصل سرین است و هر مفصل که عسر الانخلاع بود درد آن سهل نباشد و عام است که آن عسر با سهولت بالطبع بود یا عارضی و گاهی آنچه مفصل را عسر الانخلاع گرداند مثل یبوست سخت کننده رباطها بود و مثل کثرت گوشت گرداگرد آن و لهذا مردم لاغر را سهل تر خلع و ایضاً رد آن شود و گاهی انخلاع سهل بغیر سهل الانخلاع عارض گردد به سببی از اسباب پس سهل الارتداد نیز گردد چنان چه حق درک را امتلای رطوبت عارض شود و انخلاع او سهل گردد مع ذلک ارتداد آن سهل بود چنان چه صاحب عرق النسا را عارض گردد پس در هر اندک مدت سرین او منخلع شود و بادی سعی رد گردد و بار دیگر انخلاع پذیرد و باز ارتداد یابد و این محتاج بداغ بود نه غیر آن و صعب‌ترین خلع آن است که با آن سرهای شنتایای رباط که استخوانی را با استخوان دیگر الصاق می‌کند منقطع شود و این کمتر به حالت طبیعی رجوع کنند و این اکثر در سر و رک بود پس در سر بازو در زندین قدمین نزد کعبین و خلع قبیح‌تر از کسر بود

#### علامات خلع

آن است که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مفاک و گوی غیر معهود پیدا شود و حرکت مفاصل باطل گردد و چون عضو مخلوع بعضو دیگر که به جانب منتهای او باشد قیاس کنند تفاوت در درازی و کوتاهی و راستی و کجی و

تمکن حرکات پیدا باشد و این در خلع سرباز و مع کتف عارض شود بهر آن که چون مخلع شود در سر بازو وحشی انخفاص و غور غیر معهود عارض گردد و زیر بغل نتو سر بازو ظاهر شود مثل آن که عروض ظاهر در معظم کتف و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهرتر از این در مفصل گردن بود و چون بینند که مفاصل حرکت نمی کند بدانند که خلع اتم است بالجمله در خلع فک که بفارسی منه گویند دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند و در خلع ترقوه یعنی چیز گردن آنجا مفاک ظاهر شود و دست بر سر نرسد و در خلع منکب یعنی دوش که برآمدن و بجای باز رفتن او آسان بود در بغل نتو و بلندی مستدیر دریابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر و دوش کج بود و مخالف دوش دیگر نمایند و موافق آن دست از پهلو و در نشینند و بهیچ حال دست بر پهلو نرسد مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد و در خلع مفصل ورک یعنی سرین اگر به سوی داخل منخلع شود پای مأؤف نسبت بیای دوم درازتر گردد و زانو مفصل بن ران دوتو نگردهد و پیغوله ران برآمده و آماسیده نماید و اگر انخلع بطرف خارج بود پای مذکور کوتاه شود نسبت بدوتو پیغوله ران در مفاک رود و در محاذی او از خلف نتو و ورم و انتفاخ ظاهر گردد و زانو به سوی داخل می نماید و اگر به سوی قدام منخلع شود و مریض بر بسط ساق خود قادر بود و انثنای او ممکن نبود مگر به الم شدید و اگر اراده مشی کند بر آن قادر نبود و گاهی با این بول بسته گردد و اگر به سوی خلع منخلع گردد پای او کوتاه شود و بر آن بسط و قبض هر دو معتذر بود و سر ران در موضع قریب مقعد ظاهر شود و در آن نتو پدید آید و در کنج ران استرخا حادث شود و خلع و رک مزمن البته به نشود

#### علامات دثی و وهن

علامت دثی آن است که در مفصل به موضع بلند اندک کاواک ظاهر شود و از جانب محاذی او که پوست بود نتو بلندی اندک محسوس گردد و جمیع حرکات با آن معدوم نشود چنان چه در خلع بلکه آن را حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن دوهی آن است که در آن عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار



## علامات استرخای مفصل

آن است که عضو گران نماید و چون آن را از دست بردارند یا بیمار خود آن را بر چیزی قائم کند بوضع طبیعی خود بازگردد بغير تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی رجوع نماید و ایضاً خاصهً اوست که در مفصل نزد عود کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت در آن توان درآورد **علاج** باید که مفصل را بملائمت برجای او آرند بعد از آن تسکین درد و ازالهٔ ورم کنند و در دثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و مغاث و خطمی سائیده بازردهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضمادی که در علاج ضربه گذشت طلا نمایند **ادویه** نافع خلع و دثی و وهن شرب مغاث و کذا فوهالصبغ یکدرم راوند دو درم با قدح جلاب نیم گرم و کذا غاریقون بجلاب و کذا فاوانیا و کذا جنطیانا و ضماد مومیائی محلول به آب که مجرب سویدی است و کذا ماش باریک سوده به شراب سرشته و کذا راسن و کذا زیره و آرد گندم و عسل که مجرب اوست و کذا انزروت تنها و با روغن جوز و کذا سرگین گاؤ گرماگرم و کذا کندر و آرد جو و آب برگ بیخ و کذا چقندر جوش داده و کذا آس و حب آن و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا برگ ریحان و کذا برادهٔ چوب شمشاد بسفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته و کذا زیت و نمک و کذا روغن بادام شیرین و تلخ و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زوفای رطب و سرکه و کذا آب شوکران و آرد جو نیمگرم و کذا صبر به آب مورد سرشته و کذا موی انسان سوخته به عسل آمیخته و کذا باقلا به سرکه و عسل پخته و کذا نان برنج خشک کرده سوده به آس سوده آمیخته و کذا پیاز نرگس و نطول آب مطبوخ سماق کوفته هر واحد مسکن الم و مزیل ورم خلع و دثی مرض است **دیگر** که در ورم دثی یعنی موج درد کند آرد مونگ در سرکه سرشته نان از یک طرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیمگرم ببندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده به عسل سرشته نیز نافع **دیگر** جوزالقی سائیده با سرکه هندی آمیخته نیمگرم ببندند که برای موج مفید است و کذا کهلی تل کوفته در آب پخته بر پارچه مالیده بر عضو ماؤف بستن نافع دثی و دهن است **دیگر** که مرچ را در یک روز به اصلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو ماؤف ریزند پس گل ارمنی بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته لیپ کنند و بر

آتش عضو را گرم نمایند تا دوا میل بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرد و زرده تخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد

**دوایی که** برای درد موج و ضربه نافع از بیاض استاد مرحوم آرد گندم و دام زردچوب نیم دام قند سیاه سه دام روغن زرد دو دام همه را به طریق حلوا پخته هالون مسلم شش ماشه در لقمه حلوا نهاده بخورند و سه روز به عمل آرند **ایضاً** که دهن و دثی و کسر را بغایت سودمند است مغز تخم بیدانجیر مال کنگنی آنبه هلدی کنجد سیاه پیه گرده بز مساوی کوفته در پارچه بسته گرم نموده تا دو سه ساعت تکمید کنند به عده همین اجزا را نیم گرم به بندند و روز سوم گشاده تجدید آن کنند و در ایام تابستان هر روز باید ساخت **ضماد** که بعد باز آوردن عضو به شکل طبیعی در خلع به کار آید ماش گل ارمنی مرمکی گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک سوده بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند **ایضاً** برای آماس موج از بیاض مذکور سفیده بیضه مرغ و نمک سنگ و زردچوب و لوله سچی سوده با هم آمیخته نیم گرم لپ کنند **ایضاً** کنجد سیاه دو دام گندم نیم دام سوده در شیر گاؤ پخته بر موضع لپ کنند **ایضاً** که در خلع و دثی و کسر و ضربه و سقطه تسکین درد فوراً نماید کندر یکدام زردچوب دو دام آرد میده چهار دام مخلوط نموده روغن کنجد یکدام داخل کرده بپزند چون به قوام حلوا آید در ظرفی روغن کنجد داخل کرده دوا را در دو صره بسته در آن گذاشته بر اخگر گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهری پس همین دوا بر عضو ماؤف ضماد کرده بر پارچه بندند اغلب که در دو سه روز به الکل آرام شود **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر با دثی حرارت شدید باشد به صندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یک درم کافور به گلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بیست درم لادن ده درم گل ارمنی ده درم صبر چهار درم زعفران سه درم سک سه درم به آب مورد و گلاب و آب برگ سرد حل کرده و اگر موضع عصبی باشد با آن روغن نرگس بیند آمیزند **دیگر** مغاث گل ارمنی هر واحد دو جزو مورد یک جزو به گلاب طلا نمایند و خلع و کسر و التوا محتاج بکشیدن و قائم کردن بغایت ملائمت و قلت درد بود بهر آن که سختی در این درد پیدا کند و درد ورم آرد و دثی محتاج بغمز

کشیدن نیست بلکه می‌باید که بدوای مصلح او ضماض کنند و بملائمت بربندند تا درد نیارد و مالش به روغن گل کنند و بر آن مورد سوده بپاشند و ملائم ببندند و تا روز سوم نگشاید **جرجانی** از شیخ و صاحب کامل نقل کرده که علاج همه انواع کسر و خلع و دثی و غیره آن است که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بدهند و تلئین طبع بفلوس خیارشبر و ترنجبین و تمرهندی یا آب لبلاب یا تمرهندی و بنفشه کنند و آب فواکه مسهلی لطیف است و موافق بود و غذا مزوره به روغن بادام و چون از تب و آماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع به اندک کشیدن و راست کردن در است شود راست کنند و اگر با آن جراحت یا ورم یا قرحه بود اول جراحت و ورم و قرحه را علاج کنند پس خلع را خاصه اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دردمند بود و بیم باشد که به تشنج ادا کند و اصل علاج آن است که امتحان کنند اگر به آسانی بجایش توان برد بغیر دردی عظیم بجای آن باز برند و بجراحت و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم کند دست از علاج خلع باز دارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بگشایند و هرگاه بسهولت داخل شود علاج ورم و قرحه کنند و اگر کسر و خلع هر دو باشد و کشیدن در جانب واحد بود و تدبیر هر دو امر ممکن بود به عمل آرند و بعضی عالم از متقدمین حکایت کرده‌اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد و گوشت و پوست از آن باز شد حتی که استخوان طرف بازو برهنه پدید آمد و از زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از مجبران جاهل استخوان را بجایش برد و گوشت و پوست را بجای او باز نهاد ضماض کرده بد بست آن گوشت گنده شد و بمجاورت او استخوان فاسد گشت و سبز شد و ندان است که مثل این گوشت را ببايد برید و آن جای بریده را به روغن زیت گرم کرده داغ کردند و **اما** تدبیر در اصلاح خلع مفرد و ساذج چنان باشد که آن موضع را به آهستگی اندک اندک از چپ و راست بجنابند پس راست بکشند تا بجایش باز آید و بسیار باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش باز آمد پس ببندند تا باز بیرون نشود و آماس بازدارد و بخرقه خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولی تر آن باشد که از مغاث و گل ارمنی و آب برگ مورد تر ضماض ساخته خرقة

بدان تر کنند و به بندند و آرد بنوماش به آب مورد ضماد نیک است و سخت محکم نباید بست و عصابه که بدان ببندند از سه یا چهار بار زیاده نباید پیچید و ضمادی که از بهر زوال مفصل کنند مقوی عضو باید چون مازو و گلنار و افاقیا و اندکی اشنه و قسط و جندبیدستر آمیخته و اگر جوزالسرو و ابهل و ادویه فتق ضماد سازند روا بود و ایضاً در طول مفاصل واجب است که استخوان مسترخی را به سوی داخل مستقر او که از آن زائل شده بازگردانند و به ادویه قابضه مخلوط به ادویه مسخنه ضماد کنند چنان چه مذکور شد و اگر طول به سبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت به تحلیل و تلئین مع تنقیه بدن از آن رطوبت چاره نباشد و اگر خلع فک باشد مبادرت برد آن نمایند که در تأخیر آن آفتهای بزرگ پدید آید پس یکی را بفرمایند تا سر بیمار بگیرد و راست دارد و بیمار را بفرمایند که دهن را چندان که تواند زیاده بگشاید و نر انگشت در دهن او اندازند و بگویند که فک را گرفته به آهستگی سوی چپ و راست بجنبانند و یک بارگی به آهستگی سوی پیش کشیده بجایش باز برند به عده رفاده به قیروطی موم و روغن گل اندوده نهاده به بندند و مریض را بر پشت خوابانند و زیر سر بالش نرم نهند و نگاه دارند که سر بر بالش نگرداند و اگر در باز برون این سرعت نکنند و سختی پدید آید آب گرم و روغن بنفشه در حمام بر آن بسیار ریزند تا نرم شود به عده پس پشت بیمار نشینند و فک او به سوی خلف یعنی بطرف خویش کشند و اگر خلع چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند و برفاده‌ها بسیار بندند و اگر خلع دوش باشد به یک دست بازوی او بگیرند و انگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند و مهره استخوان بازو بدان بردارند و اگر مدت زیاده شود و صلب گردد در حمام آب گرم و روغن گرم بر آن ریزند تا نرم شود پس بر پشت خوابانیده و کرده که نه بسیار سخت و نه بسیار نرم باشد در بغل او نهاده پاشنه خویش در بغل او بر آن کرد سه نهند و زور کنند و دست او را بطرف خویش کشند تا بجای خود باز آید به عده کرده معتدل از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نهاده بازوی او بر پهلو باز نهند و ساعد بر بازو نهند و به بندند و عصابه در دیگر بغل انداخته بدان دست باز آرند و صلب او را ببندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند و اگر خلع مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست گشاده دارد و شخصی را بگویند تا

ساعد او را بگیرد و بخلاف کشیده آن بکشد تا بیمار کشیده نشود و طیب دست بر مفصل دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را بجایش باز برد و **بقراط** گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست را دو تا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر و دوش رسد و مفصل بجای خود باز شود و اگر باز پس گردیده باشد و منخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد و **اگر** خلع ساعد و انگشتان دست باشد به آهستگی بکشند تا شکل مفصل و انگشتان راست گردد و استخوان بجایش باز آید پس به بندند و **اگر** خلع عصص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کنند و مهره عصص را بجویند و قوت کنند تا بجایش باز رود پس ضماد مقوی بر نهند و به بندند و بیمار را طعام اندک دهند و مع ذلک طبع نرم دارند و اگر خلع سرین باشد واجب است که آن را بزودی بجایش برند چه در تأخیر خوف تعفن و فساد عضو است اما تدبیر خلع ران به سوی اسفل این است که پای را بکشند و به سوی راست و چپ بجنبانند پس بجایش باز برند و ضماد نهاده بر بندند پس نوار نرم بگیرند و یکسو نوار همچون رکاب سازند و پای او در آن رکاب کنند و آن نوار را بر ساق در آن او ببندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و به سوی پشت و بغل او فرود آرند و بسینه او برگردانند و ببندند تا پای نتواند کشید و اگر به سوی اندرون منخلع شود بیمار را دو تو بدارند چنان چه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد و مردی قوی او را از جانب پیغموله ران او را گرفته دارد پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند و بکشند و بجنبانند چنان چه سر ران به جانب اندرون که بعربی طرف انسی گویند بکشند به این طور که ران به سوی بیرون که جانب وحشی است باز آید پس آن بن زانو را با بال برآرند چنان که برابر جای خویش آید بجایش باز برند و ببندند و اگر به سوی بیرون منخلع شده باشد با هم بدین طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران و جنبانیدن بر خلاف این باید و اگر به سوی پیش باز پس افتاده باشد ران او بنوار ببندند و مردی قوی آن نوار بر دوش بردارد تا بدان پای آویخته شود و مهره ران بجایش باز رود پس ضماد کنند و ببندند و اگر مفصل زانو از جای خویش بیرون آید بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاهدارد و دیگری دست در بلغهای او کند و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد که آن را نگاه می‌دارند بی‌الا برکشاند و

استاد رواد دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید و خود بجایش باز شود و در حال ضماض برنهند و ببندند و اگر آئینه زانو بلغزد و از جای خویش بیرون شود پای بیمار راست فرو کشند و آئینه زانو را بجنابند و بجایش باز برند و آن جانب که لغزیده باشد رفاده‌ها برنهند تا او را نگاهدارد و از رفتن بدان جانب بازدارد و ضماض کرده ببندند تا پای دو تو نتواند کرد و چون بگشایند زانو به آهستگی دوتو کنند و اگر مفصل شتالنگ از جای خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد و زود بجایش باز نرود باید که ستونی در زمین فرو برند محکم و بیمار را بقفا بخوابانند چنان که این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد و پارچه بر آن چوب بچینند تا وقت کشیدن پای بن ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق را نگاهدارد و دیگری پای را بقوت بکشد و طبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود بندگاه بجایش باز شود به عده ضماض برنهند و ببندند و بند چنان باید که بکف پای فرودارند و برگردانند و بالای شتالنگ ببندند و عصب پاشنه را نگاهدارند تا از این بند دردمند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن بازدارند و اگر پیش از آن که مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و مفصل انگشتان پای بکشیدن بجایش باز شود همچون مفصل انگشتان دست و همه بندها که بجایش باز بندد راست کنند اگر سختی و ناهمواری آنجا بماند آن را به ادویه ملینه که در علاج اورام صلب گذشت علاج کنند **سمرقندی** گوید که در جمیع خلع واقع در سائر اعضا سزاوار آن است که به آهستگی آن را بکشند نه بسختی و به موضع او باز آرند تا اشکال او هموار گردد به عده بضماض مقوی مثل مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر و ماش مقشر به آب مورد ضماض کنند و برباطات موافق آن برنهند و نشاید که درد و عضو منخلع و رنگ سازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند و دثی اگر قوی‌تر باشد ببرگ اثل و سرو و بید و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکللی الملک و صندل سرخ ضماض کنند تا عضو را سخت و محکم کند و اگر با آن ورم حار بود بماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل بسفیده بیضه ضماض نمایند و هرگاه در دثی و وهن خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند به عده بعلاج او پردازند

**ابن الیاس و خجندی** گوید که اگر با دثی ورم باشد فصد و اخراج خون به قدر واجب کنند و از گوشت و شیرینی حذر نمایند و هر صبح سکنجبین ساده یا تمرهندی به شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر به مغز بادام و اسفناخ خورند و بگیرند افاقیا و سندلین مساوی و کوفته بیخته به گلاب سرشته بر موضع ورم طلا کنند **دیگر** فوفل افاقیا تخم تمرهندی مازو و مورد قشور کند جو سریش **دیگر** سنبل الطیب قسط گلنار اشنه مصطکی آرد جو خاکستر چوب انگور مساوی بسفیده بیضه سرشته بر آن نهند و اگر قبض باشد تلئین طبع بحقنه لین و فتیله یا به مسهل به قدر احتیاج کنند و از اشیای نافعه شرب مومیائی است و آن در جبر و خلع دثی و مانند آن عجیب است **انطاکی** گوید که خلع بد رود ربط مختص است بلصوق مثل مازو و افاقیا و مورد و مغاث و غری السمک و آرد کرسنه و عدس و شونیز و گل سُرخ خشک و روغن گل و در جبر دثی کفایت می کند مجرد رود ربط و گاهی ضمادات کفایت باشد و در وهن تغمیز به ادهان و خرقة گرم براحت کافی بود و گاهی در این درد باقی ماند به سبب انحلال مواد و ضعف عضو پس بسهولت آن را قبول کند در این صورت بعد جبر علاج بمستفرغات و دلک بر اختلاف انواع آن هر دو کنند و گاهی حاجت به شرط عضو داعی گردد به سبب تصلب چیزی زیر آن که دوا آن را تحلیل نکرده باشد بالای جلد

#### اعیا

یعنی ماندگی و آن عام بود یا خاص و حقیقت او عجز بدن یا عضوی است از فعل او به سبب کلال او بواسطه انصباب خلط و سببش فرط رطوبت است و اگرچه مزاجی بود که بر غیروجه طبیعی سیلان کند یا به سبب فرط حرارت که خلط را سائل گرداند و یا معالجه شاق بر بدن مثل برداشتن بار گران و لعب چوگان و افراط ریاضت و استحمام و راه رفتن بسیار و غیر آن که از آن بستگی اعضا پدید آید چنان که حرکت بدشواری تواند کرد خصوصاً در مرطوبین و فصل معادن رطوبات مثل زمستان و ربیع و خوردن چیزی که مؤلد رطوبت باشد چون شیر و خربزه پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود والا خاص و فرق میان این و وجع مفاصل بعدم ضربان و نخس در

اینجا و جواز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد و علامتش ثقل و کسل و تمدد است پس اگر با آن تب بود دموی باشد والا بلغمی و نبض در آن عظیم و شاهرق سریع در حار ربطی در بارد باشد **علاج** اگر دموی باشد فصد کنند از باسلیق در عام و از عضو مقابل در خاص بعد از آن ماءالشعیر و آلو بخارا و صندل و زرشک و سفرجل و امثال آن بنوشند و مسهل و غیر آن به دستور وجع مفاصل دموی به عمل آرند و تبرید مزاج ببوئیدن ریاحین بارده مثل مورد و بنفشه و تناول مثل عدس و باقلا و چقندر و کاهو و تدهین به مثل روغن بنفشه و روغن گل و روغن نیلوفر و استحمام به آب سرد کنند و اگر بلغمی باشد اولاً بشبت و ترب و عسل و آب گرم و بوره قی کنند پس استعمال مسهلات بلغم مثل حب ایارج و تناول قلیه مبرز به افایه و پوشیدن جامه پشمی و استعمال روغن های گرم مثل روغن قسط و بابونه و خراما و باید که در هر دو نوع از آفتاب اجتناب نمایند و از مجربات انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم و شونیز هر دو گرم کرده یا بستن آنها بر عضو مؤف است و خوردن این حبوب تا یک مثقال هر روز به آب گرم تربد سفید غاریقون هلیله زرد هر واحد یک جزو مصطکی کتیرا هر واحد ربع جزو کوفته بیخته به آب بادیان سرشته حبها سازند به عده استعمال این روغن برگ مورد و مازوی سبز محلب میعه یابسه هر واحد نیم جزو اشق حب الغار پوست خشخاش هر واحد ربع جزو در سرکه بجوشانند تا همچو مرهم گردد بدان طلا کنند و گاهی در آن روغن کنجد داخل کرده می پزند تا آن که روغن بماند پس صاف کرده استعمال می کنند و بهر این ادویه بسیار است بهترین آن نوشیدن شیر گاؤ است در ساعتی که بدوشند و مالش بهروزه به زیت گداخته و خوردن کرنب بجوز و سیر و کذا نیل هندی به انیسون و اگر ثوم را همچنان در است بدون آن که چیزی از آن جدا کنند در دیگ سربسته به آب روغن زیت چندان بجوشانند که مهرا شود و از جرم آن صورتی باقی نماند آنگاه صاف نموده بردارند مالیدن این روغن برای اعیاد و مفاصل و زمانه مانع برخاستن و دیر آمدن کودکان برفتار از ذخائر مصونه است و همه آنچه در علاج وجع مفاصل گذشت در اینجا نیکو است و به قول سویدی شرب و نطول بابونه و تمریح نمک مخلوط به زیت و کذا روغن غار و کذا روغن ایرسا و کذا روغن یاسمین و کذا روغن بطم



و کذا بیخ انجدان مخلوط به روغن بابونه و شرب شراب کهنه خوشبو و نطول مطبوخ بیخ رجل الغراب و بخور قنه هر واحد نافع اعیای است و اگر به سبب راه رفتن مانده شوند خود را مشت مال نمایند و عضله‌های پا را به روغن گل یا بابونه و یا روغن شبت بمالند و به قول **رازی** آنچه به سبب ریاضت باشد ناخنها را به روغن که میسر شود چرب کنند و اگر تابستان باشد در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم درآیند و یا از پای تا زانو بایستند بدون ریختن آب بر بدن و روغن حنا بمالند و گاهی اعیای از استفراغ حادث شود و در اعیای استفراغی تقویت به اغذیه و ادویۀ مقویه باید کرد و اعیای مادی منذر به مرض است

### سموم

یعنی زهرها بدان که سموم یا مثروبه است یا ملذوعه منهوشه و سموم مشروبه یا معدنیه یا نباتیه یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن یا به حدت و لذع کند و یا به افراط خروج در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم است یکی فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیه و جمله جوهر او سوم فاعل به این هر دو پس آنچه بکیفیت خود فعل کند تاثیر او در بدن یا به طریق احتراق و تلهب باشد چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون یا به تسدید مجاری نفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین انواع است و آنچه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل کند چون سموم هلاهل است و آنچه بکیفیت و صورت نوعیه هر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب است و سموم که به سرعت تمام قتل کند آن است که مضاد بدن انسان بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را نزد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و اکال حادث شود دریا بند که سم از قبیل ادویۀ حاره حاده حریفه است مثل زرنیخ و شک و سیماب کشته و اگر التهاب شدید و درد در عروق و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند بر آن که سم قاتل بحرارت اوست مثل فرفیون و اگر سبات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلالت کند بر آن که سم از قبیل مخدرات است مثل افیون و بیخ و یبروج و اگر غیر از ذبول سقوط نفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاهر نه شود آن از سمومی باشد که مضاد بدن

بجمله جوهر او بود و آن ردی ترین سموم است و هرگاه مسموم را غشی و تقلب حدقه و سُرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاهر شود امید حیات او نیست و اگر مسموم را برقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجزگر کند و اگر آن را غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آن را اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت بر اضرار او بدماغ کند و گاهی از بوئیدن دهن مسموم و نظر کردن برقی که او کند نیز سم ماکول شناخته می‌شود و گویند اول چیزی که مسموم را عارض شود احساس حرکت مورچه در زبان و دهان و حکه مثل حرکت مورچه است پس اگر سوم قوی باشد مع ذلک یبس حرقت و خشونت در دهان و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد بعد از آن غثیان و الم در فم معده و انعصار معده در یابد

#### تحرز از سموم

کسی را که خوف از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصاً چیزهائیکه طعم آنها غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزی که بوی آن غالب بود احتراز نماید و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا ببوید و یا در بدن بمالد و واجب است که بر مکان خصومت در حالت گرسنگی و تشنگی شدید حاضر نشود بلکه طعام و آب خورده برود و ایضاً لازم است که عادت تناول ادویه دافع مضرت سموم و مقوی قلب و اعضای رئیسه نماید و اشرف و اقوی آنها در این باب مثرودیطوس است که منفعت او تجربه کرده شده و تریاق الطین و همچنین بگیرند برگ سداب خشک ده درم مغز جوز یک‌درم نمک جریش دو نیم درم و باریک بسایند که این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و یا بگیرند جوز مقشر یک جزو و نمک جریش و سداب خشک هر واحد سدس جز دو انجیر سفید به قدریکه بدان دوا سرشته شود و جدوار در دفع مضرت جمله سموم عجیب است و ایضاً تخم شلجم کوچک یک نیم درم به مطبوخ سداب جوشند و همچنین نمک سداب یا انجیر یا فندق و جوز و یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و پودینه نهری و برگ سداب با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و خواتیم بحیره در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز شونیز کوفته بخورد آن را چیزی از سموم

ضرر نکند و کذا اجون یک مثقال به شراب یا به شیر و کذا گل انجیر بر نهار قبل خوردن طعام ضرر طعا مسموم دفع کند و لازم است بر محترز که جمله تحرز او صرف از آن نباشد که کسی او را زهر خوراند بلکه از خوردن آن بنفسه نیز باشد چه گاهی امری غریب او را چنان عارض شود که اجتناب نکند بهر آن که اتفاق افتد که چیزی خبیث مثل عظایه و رتیلات و عقرب و ماردر ظرف پختن طعام یا در ظرفیکه در آن شراب باشد بیفتد از بهر آن که بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند و قصد به سوی آن کنند و باشد که در خم شراب بمیرد و باشد که از آن شراب بخورد و در آن قی کند در این باب نیز احتیاط باید کرد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه تعلق و کلاغ و هوام بدون بخور شاخ گاؤ کوی و امثال آن نجسید و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و باید که جسارت بر صید حیوان ذی سم نکند و آن را بدست نگیرد و آشیانه غراب و لقلق در خانه نگذارد و نگاهداشتن طیور و حیوانات که طعمه حشرات کند چون طاؤس و کبوتر و مرغ خانگی و راسو و گربه و امثال آن در خانه نیکو است و نزد خود داشتن ادویه تریاقیه از ضروریات است و **انطاکی** گوید کسی را که خوف از سم باشد باید که سبقت نماید بهر چیزی که حفظ او نماید مثل دواءالمسک و تریاق و آنچه مرکب از گل مختوم و حب الغار و جنطیانا باشد و کذا انجیر و جوز و نمک و سداب مساوی و شونیز و شلجم بری چون هر دو با سه چند انجیر سفید بسایند و این همه حافظ ارواح و قوتها است چون خائف سم آن را استعمال کند و کذا بودینه مطبوخ به شراب **ذکر ادویه نافع جمیع سموم** بدان که ادویه تریاقیه که در جمیع اقسام زهرها بالخاصیت نافع است از آنجمله فادزهر معدنی عین زهرمهیره خطائی است و قدر شربت آن از سه نخود تا دو دانگ است و فادزهر حیوانی مقدار شربت این از یک قیراط تا دوازده قیراط است باید که هر کدام از اینها بر روی سنگ به گلاب یا عرق کیور یا عرق بیدمشک سائیده بدهند و نارجیل دریائی یک قیراط دهند و تا قی کند مکرر باید داد و اگر قی نکند علامت خلاص از سم بود و جدوار یعنی نربسی قدر شربت آن تا چهار دانگ بود و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس بدهند و علامت جودت تریاق آن است که نیم درم خروس را

بخوراند و مار یا دیگری از هوام قتال بر آن مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک و با قوت است و در این زمان به هم رسیدن اجزای تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر است مگر مردم که از اطراف می آرند آنهم فائده می کند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از تریاق فاروق است **صفت** تریاق گل مختوم بگیرند گل مختوم و حب الغار و ایرسا مساوی کوفته و بیخته به روغن گاؤ چرب کنند و به عسل سه وزن ادویه به سرشند قدر شربت یک درم و خاصیت این است که چون مسموم بخورد قی آورد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده است و **سویدی** و غیره می نویسند که شرب مغز پسته کوفته تنها و با شراب و کذا شرب طبیح کرفس مع بیخ او و کذا برگ آزاد درخت و کذا گل مختوم نیم درم تنها و به شراب و کذا زیت گرم و کذا مردنه شعیره و کذا طبیح جمله اجزای خبازی و قدر شربت از تخم آن تا پنج درم و از آب آن تا پنجاه درم است و کذا جاؤشیر یک درم به عسل و کذا سنا و کذا افسنتین رومی از یک مثقال تا دو مثال و در مطبوخ او از پنج درم تا ده درم و کذا خشک به شراب و کذا لبن بلسان و کذا زراوند مدحرج و فلفل و کذا پوست بیخ کبر تا سه درم به شراب و کذا احشای راسو خشک کرده دو مثقال و کذا تخم ترنج دو مثقال و کذا باداورد و کذا زیره به شراب و کذا ایرسا به سرکه و کذا عنصل بریان و کذا ترشی تارنج و کذا گل ارمنی یک مثقال و کذا شربت حماض و کذا زرنباد که نزد حکما بدل جدوار است و کذا سکبنیج و کذا قردمانا به شراب و کذا اسارون و کذا درونج و کذا دماغ ماکیان بریان و کذا شوربای بط فربه و کذا فلفل سیاه یا سفید یک مثقال و کذا اشنه به شراب پخته و کذا غافث به شراب و کذا بیخ نارنج خشک کرده سوده و کذا سلیخه و کذا عسل تا پانزده مثقال و کذا ریوند و کذا لحيه التيس و کذا برگ و شاخ نرم فرنجمشک و تخم او کوفته مع زعفران به شراب پخته و کذا دوقو و شرب و ضماد زراوند طویل دو درم هر واحد نافع جمیع سموم قتاله است و به قول **قرشی** علاج مشترک بجمیع سموم مفرحات یاقوتیه و تریاق اربعه و غیره است و از ادویه جیده این است که بگیرند تخم انجدان و بیخ آن هر یک یک درم شیخ ارمنی دو درم و به عسل سرشته به

آب سیب بخوراند و گوشت خشک کرده ابن عرس بری در دفع سموم از قوی‌ترین ادویه است و شیخ می‌فرماید که ادویه مشترکه برای دفع مضرت سموم آن است که با زهر برابری کند و نگذارد که اثر او بدل رسد مثل تریاق و مثرودیطوس و فادزهرها که مجرب باشد و گل مختوم و تریاق آن و تریاق اربعه گفته‌اند که ابهل در این باب عجیب و بی‌نظیر است و دوی مرتب از آن بغایت سودمند بود و بیخ بخور مریم چون به شراب بخورند و ایضاً پودینه و تخم شجلم و ایضاً غاریقون دو درم به شراب و پرسیاوشان و خبازی و برگ او و آب مطبوخ او و ایضاً دارچینی و مغز سر خرگوش با سرکه دو اوقیه و یا جندبیدستر یک مثقال با روغن زیت دو اوقیه و ایضاً قیصوم سه درم به آب حک کوفته افشوده بنوشانند و تخم گزر و خصوصاً اقلیطی و حلتیت و طبیخ جعده و سیسالیوس و تخم درخت سکبینج عجیب است **صفت** دوی مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری و جندبیدستر و برگ نی هر واحد یک جزو شحم حنظل سه چند همه به قدر بندقه بزرگ از آن بخوراند و دوی تخم انجدان و گوشت ابن عرس در قول قرشی گذشت و **ابن الیاس** گوید که آب برگ سیب سه اوقیه بدهند که آن را در این باب خاصیت عجیب است و بگیرند آب برگ سیب سه اوقیه و گل ارمنی یک مثقال و شیخ ارمنی یک درم و به آب سیب بخورند که در این باب بغایت نافع است و تخم شلجم و پرسیاوشان و خبازی و دارچینی و مغز خرگوش مساوی کوفته بیخته به شراب ریحانی یا بیست درم سرکه بخورند **تعلیم** سموم مشروبه و ملذوعه که مشهور نباشد یا آنچه مریض اظهار آن نماید علاج آن از علاج کلی آن کنند و هرگاه قسمی از آن معلوم شود بعلاج خاص آن پردازند و در اینجا اولاً علاج کلی سوم مشروبه مرقوم می‌شود و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم مشروبه معدنیه و نباتیه و حیوانیه و سپس علاج کلی سموم ملذوعه و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم ملذوعه و منهوشه و ملسوعه مسطور گردد

#### علاج کلی سموم مشروبه

اگر سم از جمله سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود می‌باید که بزودی از آب نیم‌گرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد از آن شیر گاؤ و روغن گاؤ خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز مناسب است و منع از

خواب تا یک روز لازم بود پس اگر سم گرم باشد و این از گرمی معده و امعا و تشنگی و خشکی دهن معلوم می شود در این صورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاؤ و روغن بادام و صندل و گلاب و هندوانه و مانند آن هر کدام که باشد بر برف سرد کرده بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه به گلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر سم بارد باشد و این از بی حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم می شود در این صورت نیز بمجرد دریافت این عوارض مکرر قی کنانیده شراب کهنه که از یک سال تا دو سال بر آن گذاشته باشد به حسب مزاج مریض و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواءالمسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جنطیانا یک مثقال و حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و مانند آن باید داد و اثر سم بهر عضوی که زیاده باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلاً اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویه مدره به کار برند و اگر به معده شود مسهل نرم به عمل آرند و علی هذاالقیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و رون نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر طلا کنند **صفت** تریاق اربعه مرمکی جنطیانا حب الغار زراوند طویل همه مساوی الوزن کوفته بیخته به روغن گاؤ چرب کنند و به عسل سه وزن ادویه به سرشند و قدر شربت یک مثقال به آب گرم **شیخ الرئیس** قانون علاج کسی که زهر خورده باشد چنین نوشته واجب است مدافعت نکنند بلکه هرگاه معلوم شود که زهر داده اند پیش از آن که قوت او در بدن پراکنده شود مبادرت بنوشیدن آب نیم گرم و روغن کنجد و زیت نمایند و قی کنند و در آن مبالغه نمایند چندان که توانند و بهتر آن است که در این روغن طبیح شبت و اندک بوره آمیزند و گاهی به زیت حضض و پیه مرغابی مخلوط کرده می شود و بهتر آن است که آنچه برای قی از این ادویه و از غیر او نوشیده شود آن آب و روغن بسیار بود و اگر اغذیه خورند هم بسیار باشد بهر آن که اگر او قی نشود قوت سم را بشکند و بر آن غلبه نماید و چون قی حتی الامکان کرده باشند شیر بسیار بنوشند که این تیزی سم را بشکند و اگر از شیر نیز قی شو نیک باشد و ایضاً اگر طبیح تخم ابخره با روغن گاؤ بخورند زهر را بقی یا اسهال دفع کند به عده شیر بسیار بنوشند و مسکه از شیر

بهتر بود و ایضاً طبیح بزرکتان و کذا شراب شیرین با پیه بط گداخته سود دارد و همچنین آب خاکستر چوب انگور و واجب است که بعد قی حقنه کنند و خصوصاً چون معلوم کنند که مضرت زهر به امعا و اسافل فرود آمده و اگر اضطراب زیاده از این باشد هم تدبیر قی و هم تدبیر اسهال باید و در میان آن از امر نوشیدن شیر غافل نباشند و اگر حاجت بخوردن مثل تریاق گل مختوم افتد به کار برند بهر آن که او بهتر مدد بردفع سم کند و خصوصاً چون آن را در ابتدای امر بخورند که آن سم را بقی دفع کند و ایضاً حب بلسان زوفای خشک تخم شلجم بری فلفل سفید و سیاه دارفلفل وج انیسون فطرالسالیون اسارون زیره سیاه بزرالبنج هر واحد چهار درم سنبل الطیب فجاج اذخر هر واحد پنج درم سلیخه هژده درم حماما زعفران هر واحد شش درم به عسل به سرشند و با شراب به قدر باقلای رومی بخورند و خوردن گل مختوم به شراب همین فعل کند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخوراند در حال زهر را بقی برآرد و ایضاً آنچه بخوراند عصاره فراسیون و برگ نی و ناردین و تخم گزر و جندبیدستر و انجیر خشک و بندق و سداب است و آنچه در این باب ستوده است این است که بارزد چهار درم و مرمکی یک درم به شراب شیرین بخورند و چون بعد قی التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قی کنن و لازم است که خواب نکنند البته و نگذارند که تحیر کند بلکه واجب است که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و ره‌رگه صورت ظاهر شود و سم معلوم گردد هر سم را بدان چه در باب او مذکور است علاج کنند و این ظاهر شدن بر دو وجه بود یکی آن که معلوم شود که آن زهر از کدام جنس است و دوم آن که معلوم شود که آن از کدام نوع است مثال اول این است که دریافت نمایند که آن سم از مقطعات حاده است پس علاجش به مثل شیر و مسکه و فالوده سیال مرتب به روغن بادام یا به روغن گاؤ هرچه تیزی آن بشکند باید کرد و یا بدانند که آن زهر از جمله سموم ملتهبه است تبرید او بکافور و گلاب و آب گشنیز و مانند آن همه بر یخ سرد کرده باید کرد و اعضای رئیسه او را به مثل طحلب و غیر ضماد کنند و هر وقت آن را سرد کنند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند و دوغ گاو سرد کرده است و اگر حاجت فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زهر از مخدرات است پس تریاق کبیر و دواء الحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده به شراب آمیخته و یا دربانند که آن سم مضاد

جوهر آدمی است علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواءالمسک و فادزهر کنند و ماءاللحم و شراب استعمال کنند و مریض و مسکن او را خوشبو نمایند و جامه خوشبو بپوشانند و عطسه آورند و فم معده او بمانند و در دهان او باد بدمند و موی او بر کنند و هرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن کنند بدان چه مذکور گردد و بالجمله ادویه که به سبب سموم می نوشانند یا بدان اراده شکستن تیزی زهر و تغیر جوهر او می کنند مثل شیر و فادزهر و یا بدان اراده اخراج جوهر سم می کنند مثل گل مختوم و یا بدان اراده مقابله کیفیت او می کنند مثل خوردن سیر در شراب برای عقرب گزیده **ابن الیاس و صاحب کامل** و غیرهما گویند کسیکه زهر خورده باشد می باید که در آن تساهل نکنند و صبر نمایند تا آن که معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده است بلکه واجب است که همگی مبادرت بنوشیدن آب نیم گرم بسیار و روغن کنجد کنند و در دهن انگشت یا پر مرغ مبلول به روغن کنجد داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را پاک سازند قبل از آن که قوت زهر در معده و بدان قرار گیرد و مبالغه تمام در تنقیه معده کنند و اگر قی بر آن دشوار گردد آبی که در آن شبت و بورق یا نمک و جوزالقی جوشانیده باشند نوشیده قی کنند بعد از آن شیر بسیار و روغن گاؤ بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن است پس اگر در معده و امعا سوزش و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دوی سمی حاد است می باید که روغن گل و روغن بنفشه به گلاب و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و شیر تازه و ماءالشعیر به روغن بادام بنوشانند و غذا شوربای ماکیان فربه یا حریره معمول از نشاسته به روغن بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بهی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو دهند دانه و بقله مبارک و کاسنی بخورند بر جگر به صندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچه کتان مبلول به گلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم یک مثقال در اول امر بدهند و نسخه آن مسطور شد لیکن در اینجا وزن حب الغار و گل مختوم هر واحد سه درم و ایرسا دو درم است و نوشته که به زیت به سرشند و اگر حرقت و لهیب شدید باشد و بدین تدبیر ساکن نشود این حقنه لینه مسکن لذع به عمل آرند بنفشه خشک و نیلوفر هر



واحد سه درم عناب سپستان هر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر هر واحد بیست درم بر آن انداخته نیم گرم حقه کند و هرگاه معلوم شود که سم از ملینات است آب یخ و پوست بر برف سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاؤ و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار و تربوز و مانند آن بنوشانند و بر اعضای رئیسه ضمد طحلب و سندلین سازند و اگر جهود و سبات و گرانی در دست و پا و زبان احداث شود بدانند که آن از مخدرات است پس شراب کهنه صرف و سداب و یا آب سداب با پودینه کوهی و قسط و فلفل و عاقرقرا و قردمانا مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر نباشد این دواء الحلتیت بخوراند **صفت** آن مرصاف قسط برگ سداب پودینه فلفل عاقرقرا قردمانا هر واحد ده درم حلتیت برابر همه باریک سائیده به عسل کف گرفته به سرشند شربتی از آن یک مثقال و یا نیم مثقال و یا این دوا دهند بگیرند مر صاف یک درم قنه دو درم مر را سوده با قدری شراب تر کرده بخورند و یا برگ سداب و جوز و انجیر و نمک بخوراند و تکمید معده و امعا به آبی که در آن سداب و پودینه و نمک پخته باشند باید کرد و بدن او بمالند تا سُرخ شود و بنخود آب معمول بمایان فربه و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیره و روغن دیت غذا سازند و اگر حاجت بود این حقه حاده به عمل آرند بگیرند سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق و نظرون و جاؤشیر و سکبینج هر واحد سه درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا به یک آید صاف کرده بر آن روغن زیت و روغن زنبق هر واحد ده درم انداخته حقه کنند و اگر ذبول و سقوط نفس و غشی و انحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد و کمتر از آن نجات یابد زیرا که این از سموم مضاد بدن انسان بجمله جوهر خود باشد علاجش این است که بعد قی بمباغله و تنقیه تام معده تریاق کبیر و قرص افاعی و دواء المسک حلو و مر دهند و تقویت مزاج بماء اللحم مع شراب کنند و اگر چیزی از این یافته نشود بگیرند گل مختوم و شیخ ارمنی و غاریقون و بیخ سوسن و پودینه کوهی و جندبیدستر و تخم انجره و ناردین و عصاره فراسیون از این ادویه مفرد و مرکب به قدر یک مثقال کوفته بیخته به شراب ریحانی بخوراند و فندق و انجیر و سداب دهند و یا آب خارخسک

افشرده بنوشانند و با انجدان یک درم شیخ ارمنی دو درم کوفته به غسل سرشته به آب سیب و شراب کهنه بدهند و صندل و گلاب و کافور که در آن اندک مشک حل کرده باشند ببویانند و بعود و عنبر بخور سارند و سینه و فم معده او را بمالند تا گرم شود و غذا بقیمة معمول از گوشت ماکیان به زیت غسل که بر آن شراب ریحانی و گلاب چکانیده باشند باید داد پس اگر صلاح نیابد و غشی و سقوط نبض طول کند و چشم غائر شود و عرق سرد آید طمع بحیات او نباید داشت و بدانند که بعضی سموم نکایت در عضوی از اعضا می‌کنند پس می‌باید که تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت محفوظ ماند مثل آن که اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود شیاف نرم بردارند یا حقنة لینه به عمل آرند یا اسهال بدوای ملین کنند و اگر به معده حادث شود به آب نیم‌گرم و مانند آن قی کنند و چون یرقان حادث گردد آنچه مخصوص بجگر باشد از ادویه و اشربه بخورانند و هرگاه خفقان و غشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنج ظاهر شود بعلاج دماغ متوجه شوند و اگر در جائی از بدن لهیب و سرخی حادث گردد بطلحلب و صندل و مانند آن آن را سرد نمایند تا آن که خدر شود به شرطیکه آن موضع از اعضای رئیسه دورتر باشد و آنجا که از تناول ادویه گرم گرمی زیاده پدید آید مسکه و روغن باید داد و قی باید فرمود اگر از شرب زهر سردی در عضوی ظاهر شود آن را گرم سازند و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند **انطاکی** گوید سم که لذع و حرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دهنیات و شیرین و لزج نمایند و اگر حرارت و ظلمت او سدد و حکه و طیش و اختلاط آرد حار باشد در آن مثل العبه و گل ارمنی و کافور زیاده نمایند و اگر سبات و ثقل حادث کند بارد باشد در آن دوای حار مثل دواء الحتیت که در آن حلتیت به قدر ربع همه ادویه باشد و به مثل شراب و سیر مؤثر است بالجمله در علاج هر سم واجب است که اولاً ابتدا بقی کنند به مطبوخ شبت و ترب و بورق و روغن کنجد و روغن گاؤ و شیر و غسل مجموع یا آنچه میسر آید تا آن که تنقیه حاصل شود بعد از آن مغثات قلبیه و غیره و آبهای فواکه و اگرچه از برگ آنها باشد و ربوب و روغن‌ها دهند و زراوند مع تخم ترنج مجرب است به عده اگر قوت متحمل باشد فصد کنند در حار والا بر تلئین اقتصار کنند و اگر قوی دشوار باشد آنچه آن را خارج کند

مثل قثاء الحمار دهند بهر آن که قی نافع‌ترین علاج است در نیجا به عده اگر سموم در شیر یا روغن داده باشد آن را این دوا مخصوص داشته‌اند کندر زنجبیل زهره آهوی نر هر واحد دو درم زهره خروس یک نیم درم شراب کهنه شیر دختران هر واحد دو اوقیه با هم آمیخته سه درم بخورند و اگر در شیرین آمیخته باشد مزید قی و فادزهر و تریاق الطین بکثرت باید و اگر با ترشی داده باشد در حفظ عصب جهد نمایند و شراب سم در ترشی اکثر از نسل و باه معطل می‌شود واجب است اگر سموم از خارج به طریق غسولات به عمل آمده باشد مزید عنایت به اطلیه بدان چه بهر آن مقرر است مثل آب برگ آلو و آب کاهو و لیمون و آرد جو و باقلا و صندل و گلاب و آب مورد و آب سداب و خون خروس و سفیدی بیضه و کافور و نشاسته و عسفر و خطمی مجموع یا آنچه از آن میسر آید و در سم که به طریق استنجا مستعمل بود حمل به گل علیق و بارتنگ مساوی مع نصف یکی از این هر دو دوا و سدس آن کندر و نبیذ و روغن گل زیاده کنند و کذا خون جدی وقت ذبح کردن و برای سم شوموم استنشاق به روغن گل و بنفشه و مامیثا و حضض کنند و حکم سم مبلوس قریب از غسولات است و زیاده کنند غسل به شیر و روغن گل پاس به آب پس سفیده بیضه و آنچه از اطلیه و عصارات برگ اشجار گذشت و روغن سوسن و سم اگر با روغن مالیده باشند مالش صبر و حضض و زهرها و صندل کبابه مع ربع یکی از آنها افزایند و اگر به طریق کحل مستعمل باشد اکتحال بمر و کندر مع چهارم حصه یکی از آنها کافور و هشتم حصه مشک کنند و کذا میعه سائله به آب لبلاب یا آب برگ زیتون **سویدی** می‌نویسد که شرب طبیح کرفس و کذا بیخ انجدان و کذا جنطیانا یک مثقال و کذا دارچینی از دو درم تا پنج درم و کذا پنیرمایه تا نیم مثقال و کذا بول انسان و کذا خون گوزن و کذا فراسیون و کذا تخم سداب به شراب و کذا پوست ترنج زرد باریک و کذا مروارید سوده سه درم با شیر ماده گاو تازه و یا به روغن گاؤ هر واحد نافع سموم مشروبه است **اطبای هند** گویند که شیر کسوندی که با برگ و بیخ و شاخ او سائیده گرفته باشند به قدر یک کاسه دادن به جهت اکثر سموم مشروبه سودمند است و همچنین غسل را سائیده نوشانیدن و ایضاً بیخ کسوندی بیخ مونهه برابر به آب سائیده زهر خود را بنوشانند و کذا مرچ سیاه یک مانگ سوده به روغن ماده گاؤ یک

توله آمیخته بخوراند و اگر کئول یک ماشه نیله تهوتهه دو سرخ با هم سائیده به آب گرم نوشاند زهر را بقی بیندازد و اگر مغز پنبه دانه کوفته به شیر گاؤ جوش داده بنوشاند نافع اکثر انواع سم مشروبه است و خوردن کسیر و مفید سم حار است و همچنین بیخ جولای اگر تازه باشد یک توله و اگر خشک باشد نیم توله به آب سائیده به روغن گاؤ خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع است و اگر کئائی خرد سائیده بخورند دافع زهر است

### معالجات سموم معدنیه

**انطاکی** گوید که سمیات معدنیه در ضرور و نکایت شدیدتر انداز نبایته و حیوانه ماکوله **سم الفار** که آن را بفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن اکثر قی و اسهال بسیار افتد و قولنج و خناق و خشکی دهان و گرانی و سیاهی زبان و سوزش سینه و خفقان پدید آید و چشمها سُرخ و بدن گرم شود بقی الدم و اسهال کبدی هلاک سازد و اگر کسی زنده بماند دست و پا خدر گردد و آماس بدن و بثور یا جذام یا سل پیدا کند **علاج** اول قی کنانند به شیر گاؤ یک آثار و روغن زرد نیم پاؤ و یا بورق سه ماشه در مسکه گاؤ یک توله بلیسانند و بالایش سکنجبین ساده و گلاب یا آب خبازی بکرات و مرات بنوشانند تا قی بفرغت آید بعد از آن سقمونیای مشوی ربع درم بماءالعسل یا بجلاب خام بدهند و تا چهار پاس خواب کردن ندهند که در آن خوف هلاکت است و ادویة مزلقة بارده بسیار دهند و مسکه و نبات بسیار لیسانند و در منع خشکی به شیر و روغن و مسکه مبالغه نمایند و جمیع مرطبات آن را نفع دهد و اگر سحج عارض شود سفوف طین به روغن گل و شیر گاؤ داغ کرده خوراند و اگر غشی و خفقان و دیگر امراض پدید آید بمعالجه آنها پردازند و غذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای بزغاله با نان دهند و نزدیک اهل هندکات هندی به قدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن رافع هر سم الفار است و فوراً فائیده می کند و به تجربه رسیده و همچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خروانیدن و آب بیخ کیله و کافور نوشانیدن نافع بود و گویند که اگر مغز تخم کنار دو مانگ باریک ساخته به آب بخوراند سم الفار خورده را مفید است و هرچه در علاج سیماب مقتول و مصعد می آید به کار برند

## سیماب مصعد و مقتول و سنگرف

خوردن اینها درد شکم و مغص شدید و اسهال خون و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول و درم بدن آرد و گاهی احتراق خون و امراض آن حادث شود **علاج** به طبیح شبت و شراب و عسل و بورق قی کنند و یا بورق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند و قی فرمایند بکرات و مرات و بالایش شراب کهنه نوشانیده باز قی کنانند و ماءالعسل و بوره هر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاؤ شکم سیر دهند و لعابات بارده نوشانند و شورباهای چرب دهند و آنچه در علاج مرداسنگ گفته آید نفع دهد و **صاحب کامل و حاوی** می نویسند که به عسل و شبت و تخم ترب و بورق قی کنند و اگر از این خارج نشود حقنه به آب چقندر و روغن کنجد و مری و خطمی کنند و هرگاه معده و امعا پاک گردد و سحج عارض شود سفوف الطین به روغن گل و شیرسنگ تاب یا آهن تاب دهند و **گیلانی** گوید که از علاج جید او این است که بعد قی و حقنه سه درم مر به شراب حل کرده یا ماءالعسل چند کرت بدهند و تقویت دل به ادویه و اغذیه مناسبه کنند به عده حریره های چرب و شحوم لینه استعمال کنند و از عادت اهل هند است که چون انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد امر بخوردن پیهه و مربای آن می کنند و در تناول او افراط می نمایند و بدان صحت می یابند و مداومت بخوردن او هر روز چند مرتبه می کنند تا آن که آثار صحت ظاهر شود و **بعضی** اطبای هند می نویسند که برای دفع مضرت سیماب و سنگرف جوانسه و یا گشنیز خشک در آب شیر برآورده چند روز بنوشند و یا روغن بیدانجیر پنج ماشه در شیر گاؤ یک نیم پاو حل کرده هفت روز بنوشند و ایضاً برای دفع طرز کشتجات مثل سیماب و سنگرف و مس و فولاد برگ نور استئه جامن به قدر دو سه توله هر روز بطور هنگ سائیده نوشیده باشند که به استعمال این بسیار کسان صحت یافته اند و از معمولات است و دو نسخه معمولی در اخراج کشتجات به ادرار بول در ادویه جذام مسطور شد و ایضاً شخصیکه کشته سیماب خام خورده باشد باید که تا بیست و یک روز برگ لیموی کاغذی مثل بنگ سائیده بنوشند تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً اگر بدن ترقیده باشد و جابجا سوراخ شده برگ کرنجوه بطور بنگ سائیده صاف

کرده روزمره یک پیاله بنوشد و نان نخود با گندم کم نمک با روغن بسیار بخورد در چهل روز صحت شود و **حکیم شریف خان** در تالیف شریفی می‌نویسد که برای کسبیکه سیماب نیم خام خورده باشد و او را آبله و بثور و حالت جذامی پیدا شده باشد یک عدد درخت نیل مسلم از بیخ برآورده قطعه قطعه کرده در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بده صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا بخورد بعد از نیم گه‌ری باز یک پیاله بخورد همین قسم تا شام خورده باشد و غذا در آن روز هیچ نخورد همه سیماب از راه بول برآید و یک روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم هم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی یا سفالی یا چینی بکند تا سیماب بنظر درآید بعضی اغره این ترکیب استعمال نموده‌اند و منافع آن مشاهده کرده‌اند

#### مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین

از خوردن مرداسنگ و براده رصاص ورم بدن غدد سخت و نفخ پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاهی با آن اعراض ایلادس ظاهر شود و رنگ بدن مثل رنگ اسرب شود و قولنج و حبس بول و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و امعا ظهور نماید و گاه باشد که اسهال به افراط آید که منجر بسحج امعا گردد و خوردن سفیداب سفیدی زبان و استرخای اعضا و سرفه و فواق شدید و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و تمدد و اختلاط عقل آرد و گاهی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن جبسین قولنج و اختناق و خشکی دهان عارض شود **علاج** مفتحات مثل تخم شبت و ترب و پوست سیاه اصل السوس هر یک نه ماشه انجیر زرده عدد در یک و نیم آثار آب شور بجوشانند که به نیمه آید جوزالقی دو ماشه بورق سه ماشه سوده سردارد ساخته غسل سه توله اضافه نموده بدهند که قی بسیار افتد و جهت اسهال مغز فلوس در آب کاسنی مالیده صاف کرده روغن بادام یا گاو آمیخته بدهند و یا جوارش سفرجلی مسهل با شربت دینار دهند و یا حقنه حاد به عمل آرند به عده بهر تعدیل مزاج زنجبیل مربی خوراند و بحمام برند که عرق آید و ادویه معرقه دهند و غذا نخوداب و آب مرغ تنها و یا شوربای مرغ با نان بدهند و به قول **ابن الیاس** قی بچیزی کنند که در آن تفتیح باشد مثل تخم کرفس و شبت و

انجیر و بورق و ماءالعسل و اسهال بجوارش شهریاران نمایند و جوارش فلافلی خوراند و خردل و یا شراب به آب مطبوخ کرفس و انیسون بنوشانند و واجب است که مداومت با سفیدباج مرتب از لحوم خرفان سازند و علامت صحت اسهال شکم و ادرار بول است و بالجمله محتاج بمفتحات مدره معرفه مسهله بود و در خوردن سفیداب قی بماءالعسل و شبت و نمک کنند و یک دانگ سقمونیا بماءالعسل خورند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سه درم و در آب جوشانیده به قدر سه اوقیه از آن بنوشند تا ادرار بول کند و یا حقنه قوی به کار برند و نگذارند که خواب کند و آنچه این را نفع کند آن است که کنجد بخورند و بخایند و بر آن شراب بنوشند و در خوردن جبسین ماءالعسل و لعابات لزجه و حریره‌های لینه بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج به اسهال بود و بگیرند سقمونیای مشوی نیم دانگ و در جلاب شکر سفید ده درم بدهند و معاودت اسهال به مرات نمایند و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ می‌نویسد واجب است که مر سه درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل رومی بسرگین کبوتر صحرائی به شراب دهند که این علاج بلیغ النفع است و یا افسنتین و زوفا و یا تخم کرفس و یا فلفل خاصه هر واحد به شراب خوراند و یا یک درم مربا نیم درم فلفل بدهند تا عرق آید و یا شش قیراط سقمونیا در ماءالعسل دهند و در سفیداب گاهی در دوایی که بدان قی کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل می‌کنند و در ادویه او صمغ آلو می‌افتد و در جبسین خاکستر اطراف انگور بحاشا مفید گفته‌اند و **کرمانی** و غیره نوشته‌اند که در مرداسنگ بعد قی سه درم مر و دو درم سنبل به عسل یا شراب بچهار نوبت دادن مفید است و تخم کرفس و افسنتین و مر مساوی به قدر دو مثقال به آب کرفس یا به شراب یک اوقیه ادرار بول نماید و در سفیداب بشریت افسنتین ادرار بول نماید و خوردن مسکه و شراب نفع دارد و عصاره افسنتین یک مثقال بماءالعسل چند بار دهند تا بول ببارد و در جبسین اشیای لعابیه و عصاره خطمی رطب و بلویکه دهند به عده ربع درم سقمونیا در جلاب بدهند و اگر اعراض ساکن نشود اعاده اسهال کنند و **صاحب کامل** گوید که علاج شرب سفیداب رصاص قی بماءالعسل و شبت و اندک نمک گرم است و نیم مثقال شبرم یا یک درم حبالنیل بخوراند و

آبی که در آن تخم کرفس و انیسون و بادیان و افسنتین رومی جوشانیده باشند بیاشامند تا ادرار بول نماید و **سویدی** گوید که شرب طبیخ انجیر بماءالعسل کسی را که سفیداب خورده باشد نفع کند و کذا آلوی بخارا و اصل السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن و کذا صمغ آلو به شراب خورده قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر و یا انگور برای شارب جبسین نافع است و **سرهندی** می نویسد که در سفیداب خوردن اجواین مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

### زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعا و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسرالبول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد **علاج** بزرتکان و جرجیر و خبازی و شهد قی کنند به عده آب برنج و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شورباهای چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود العبه و البان آن را کفایت کند و به قول **شیخ** ابتدا کنند بدان چه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود مثل فالودجات مرتب به شیر چرب و ماءالشعیر به روغن بادام و مانند آن بعد از آن آب گرم بجلاب یا به روغن نوشیده قی کنند و عصاره ملوکیه به عسل دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسمومات و شوربای شحمی و خصوصاً بخبازی بیاشامند و اگر سرفه حادث شود به ملینات مفریه معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلئین است و علاجش قریب از علاج زرنیخ بود و گفته اند که بول خر و زهره آهو به قدر دو دانگ در آب گرم بنوشانند و **صاحب کامل** گوید که صاحب او روغن کنجد و آب گرم و یا روغن زرد و نمک نوشیده قی کند به عده شوربای ماکیان فربه و روغن بادام و یا لعاب اسپغول به روغن تخم کدو بنوشند و ایضاً حقنه به ماءالشعیر و روغن بنفشه که در آن عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و سفیدی بیضه به عمل آرند

زاج و شب



خوردن اینها سرفه شدیدی که مؤدی به سل گردد پیدا کند **علاج** شیر تازه و مسکه با شکر دهند و شربت بنفشه به آش جو و روغن بادام خوراند و حریره چرب به شکر و روغن بادام دهند و زردی تخم مرغ نیمبرشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفناخ غذا سازند و اشربه زوفانیه و مانند آن بنوشند

#### براده آهن و خبث الحديد

خوردن اكله وهن و درد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد **علاج** شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم عابد سرهندی این است که بگیرند حبالنیل غاریقون بسفایح تربد برگ سنا افتیمون زنجبیل بنفشه مساوی حبالنیل را در روغن زرد بریان نمایند پس با سائر ادویه کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماءالعسل که در آن سقمونیا حل کرده باشند آن را نفع دهد بعد از آن روغن و مسکه دهند و مدام روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و قدری سنگ مقناطیس غیرباریک کوفته بخورند و عقب آن مسهلات لینه بنوشند و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خوراند به عده شوربای چرب و حریره مزلق به روغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن هنوز در معده باقی است بدین اشیا قی آورند **الماس** سم قاتل محرق معفن است **علاج** فی الفور به آب گرم و روغن قی کنانند بعد از آن شیر تازه بنوشانند

#### معالجات سموم نباتیه

بدآن که ردی ترین سموم نباتیه قاتل بجمله جوهر خود بیش است و گویند که زهر هلاهل عصاره برگ و ساق اوست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و حجوظ چشم و التهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هرکه از آن خلاص یابد در دق یا سل افتد **علاج** لازم است که مبادرت به قی نمایند به طبیخ تخم شلجم و قی به مرات کنند و طلا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین هر ساعت طبیخ پوست بلوط به شراب دهند به عده علاج اصلی او فادزهر و دواءالمسک و

جدوار و تریاق کبیر است و از بهترین اشیا برای آن خوردن مشک است بحکاک فادزهر و یا مقدار یک‌درم  
دواء‌المسک با یک قیراط مشک و قومی گفته بیخ کبر فادزهر بیش است و حیوانیکه آن را بیش موش گویند  
خوردن او سریع‌النفع است و به قول **مؤلف اقتباس** آب چقدر و یا قط و یا پالک سبز نیم آثار و شیر گاو و یا بز  
یک آثار و روغن گاو چهار و نیم توله نیم‌گرم نوشانیده بکرات قی فرمایند و از خارج به پر مرغ هم تحریک نمایند که  
قی خوب آید به عده زهرمهره یک ماشه سوده در خمیره صندل ترش یک توله آمیخته بلیسانند به عده شربت انار  
کوهی ترش و شربت لیمو هر یک دو نیم توله در عرق زرشک و بیدمشک و صندل و نیلوفر و کاسنی هر یک چهار  
توله تخم ترنج سه ماشه خورانیده بنوشانند و بفاصله دو یا سه ساعت رگ هفت اندام زنند و خون بسیار گیرند که  
غشی افتد پس گلاب و عرق بیدمشک و آب شیرین بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و پارچه به صندل سفید  
که به گلاب و بید مشک و عرق بهار نارنج سوده باشد آغشته بر سینه گذارند و لمحہ لمحہ آن را به عرقهای مذکوره  
تر دارند تا بهوش آید و باز تکرار قی و دوی اول نمایند و تا هشت پاس غذا ندهند و عوض آب گلاب و عرقهای  
مذکوره بنوشانند و از پاس نهم آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا خشکه بدوغ گاو و مربای کرونده و تمرهندی و  
افشرة فله و زرشک و خرمای هندی و راحت جان در این باب نفع عظیم دارد و تنقیه بدن به مسهلات صفرا و  
مطفیات خون بکرات نمایند به عده قرص کافور با دوغ گاو دهند و غذا به دستور دارند ولیکن روغن زرد و مسکه در  
آن بسیار بود و جغرات گاو‌میش و دوغ ترش بسیار دهند که در رفع سمیت این عظیم‌الاثراست و همچنین  
ترشی‌ها و خصوصاً اچار لیمو و غیره که در مقطر افتاده باشد و تریاق کبیر بسیار مفید است و اگر به هم نرسد عوض  
آن مثرودیطوس کنند و تریاق اربعه نیز نفع دارد و **صاحب کامل** گوید که بزودی قی کنند به روغن زرد یا زیت یا  
روغن کنجد و آب گرم که در آن تخم شلجم و شلجم جوش داده باشند به عده تریاق فاروق نیم مثقال به اندک آب  
مطبوخ تخم شلجم و یا آب سداب دشتی که در آن قدری مثرودیطوس مالیده باشند به روغن گاو بدهند و فادزهر  
خالص به آب سوده و پوست بیخ کبر باریک سوده به آب سداب دهند و **کرمانی** گوید که چهار اوقیه طبیح شاه

بلوط با یک درم دواءالمسک و با نیم دانگ مشک فقط سودمند است و از جمله تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر و روغن گاو است

### قرون السنبل

قسمی از بیش است و آن را بهندی سینگهیا نامند از خوردن او علامات سرسام و سیاهی زبان و بول الدم ظاهر شود  
**علاج** بعد علاج کلی سموم مشروبه از قی و غیره و ایضاً قی به ماءالشعیر و روغن گل نیم گرم و مانند آن کافور یک ماشه با چند توله گلاب بخوراند بر برف سرد کرده و قرص کافور بدوغ گاو دهند و آب سیب سه اوقیه ببرف و یا پوست سیب ترش و یا پوست جو به آب برف و جلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب عنبالعثلب و یا آب هندوانه سه اوقیه به شکر ده درم و یا ماءالشعیر به آب انار و یا جلاب بلعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر برف سرد کرده و یا شیره تخم خرفه به روغن بادام و روغن گل مبرد برنج و یا دوغ ترش ببرف و یا شیر تازه و یا شربت صندل بنوشانند و بر جگر و معده و دل صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و یا قیروطی معمول از گلاب و آب خرفه و آب کاهو و آب حی العالم به روغن گل و موم سفید بر برف سرد کرده بخرقه کتان آلوده بر سینه و معده و جگر نهند

### فرفیون و کرمدانه

از خوردن فرفیون کرب شدید و لهیب و سوزش در شکم و فواق عارض شود و گاهی اسهال به افراط گردد و گاهی خون به اسهال آید و از کرمدانه حکه و ورم عارض شود **علاج** به آب شبت و روغن بادام قی کنند به عده تبرید به اشیای مبرده قویه نمایند و پوست جو با برف بخورند و در آب سرد نشینند و گلاب بر برف سرد کرده تجریع نمایند و روغن گاو و مسکه بسیار خورند و آب انار میخوش و آب سیب میخوش در دوغ بر برف سرد کرده بنوشند پس معالجه بعلاج قرون السنبل نمایند و خوردن حریره بر برف سرد کرده سود دارد

### البان تیوعات

مثل شیر شبرم و شیر عشر و شیر انجیر و مانند آن و سقمونیا از خوردن اینها سوزش شدید و اسهال مفرط و عسر بول عارض شود **علاج** کسر حدت و قوت او به روغن گاو و مسکه و شیر و دوغ کنند به عده علاج برب و بقابضه چون رب بهی و ریباس و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و رب آس و پوست سیب و بهی کنند و استحمام به آب شیرین معتدل در گرمی و سردی نمایند و شیر شبرم را ریختن آب برف بر بدن نیز فائده دارد و عرض حادث از آن چون اسهال الدم و بول الدم را بدان چه در باب آنها معلوم شده علاج کنند

#### دفعی یعنی خرزهره

کثیر او انسان و دواب و سائر حیوانات را قتل کند و قلیل او کرب شدید و لهیب عظیم و نفخ شکم **علاج** مبادرت بقی نمایند پس به شیر بز غرغره متواتر کنند و لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک و گلاب هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و به مسهل صفرا تنقیه بدن کنند و مطفیات خون بسیار دهند و روغن گاو و مسکه هر قدر که خورده شود بسیار مفید است و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب کنوچه به روغن بادام سودمند بود و طبیخ خرما و حلبه بسیار نافع است و شورباهای چرب و اخیسه و فالودجات معمول به روغن گاو و مسکه و روغن بادام خوراندند یا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این را تریاق او گفته‌اند و انجیر به عسل نفع کند و شکر و جلاب و همه شیرینیها آن را نافع است و رب انگور نیکو است و حقنه لین مرطب آن را نافع بود و غذا آش جو و مهلبه کدو و برنج به شیر و شکر خوب است

#### بلادر و کبه یکج

از خوردن آن تقطیع در حلق و شکم و التهاب و حرقت شدید در دهن و معده و سوزش امعا و بثور و آبله در لب و دهن و تب حاد و سرسام حادث شود و گاهی از آن جنون و وسواس سوداوی به سبب احتراق اخلاط عارض شود و بعضی را به سبب موافقت نقصان نکند **علاج** مداوای خاص این قی کردن به روغن کنجد و آب نیم‌گرم است پس چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام به‌کار برند و کنجد و نارجیل

دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و شیر زنان بر سر مالیدن و لعاب اسپغول و بهدانه به نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع است و به قول شیخ روغن بادام و روغن کنجد و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و وسومات از شورباها و مانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود و دوغ گاو بر برف سرد کرده و ماءالشعیر سرد کرده و آب فواکه سرد کرده خورند و در آب برف بنشینند و بعلاج سرسام معالجه نمایند و از اشیائیکه بدان علاج کنند مغز چلغوزه است و **مجوسی** گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه و روغن گاو و روغن گل به عده شیر تازه و جغرات به شیرۀ تخم خرفه و روغن بادام بنوشانند و ماءالشعیر به اندک روغن بادام دهند و هرگاه سوزش در حلق یابند غرغره به روغن بادام یا روغن تخم کدو مع شیر و لعاب بهدانه فرمایند و از آن ماءالشعیر به روغن بادام چند روز قطع نکنند و غذا بموزرات از کدو و پالک و قطف و مالش به روغن بادام بسیار سازند و مغز خیار و بادرنگ دهند و **مؤلف** **اقتباس** می‌نویسد که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و به آب اسفناخ نیم آثار و نمک طعام یک و نیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات و مرات نمایند و از ماست گاه و اغتسال فرمایند به عده در آب سرد نشانند تا به گلو و شیرۀ کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز و بنفشه هر یک نه ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق مکوه و کاسنی و نیلوفر و بید ساده و گلاب هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر و لیمو هر یک دو توله و اگر مقدر باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یک ماشه ورق طلا یک عدد بشریت سیب دو توله آمیخته بلیسانند والا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هر یک یک ماشه در شربت لیمو دو توله اول خورائیده بنوشانند و اگر بجای شربت نیلوفر شربت انارین کنند بهتر باشد و ضماد از گشنیز و تخم خرفه و کاهو و گل ارمنی همه برابر صندل نیچم حصه جمله در گلاب سوده به کار برند و چون خشک شود بماست گاو شسته تجدید ضماد نمایند در روزی سه چهار مرتبه و غذا برنج همراه جغرات وی ا پالک و قطف سازند و گویند که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و آب انار میخوش امتصاص نمایند **انتباه** گاه باشد که از رسیدن عسل بلادر یا دود آن به بدن ورم و خارش و بثور عارض شود پس آنجا را بدوغ ترش بشویند و روغن نارجیل بمالند

و مغز کردگان و مغز نارگیل و حب السمنه و کنجد سیاه باریک سائیده ضماد کنند و بعد چند ساعت بدوغ بشویند و بعد زمانی باز ضماد تازه کنند و اگر تمرهندی در آب تر کرده صاف نموده در آن آب مغز نارگیل همچو صندل سائیده طلا نمایند سوزش و گرمی فی الفور زائل شود و صندل سفید و سرخ طلا کردن نیر سود دارد و ایضاً آبنه هلدی و برنج ساهی و دوب به آب شبینه سوده مالیدن و یا کنجد سیاه به شیر گاو سوده یا در مسکه آمیخته طلا کردن نافع است و قدری کنجد یا مغز جز یا حب السمنه خوردن نافع و همچنین از برگ تمرهندی شیر برآورده یا تخم تمرهندی سوده و یا چرونجی و کنجد در شیر سوده خوردن و ضماد کنجد و اصل السوس با شیر ماده گاو هم مفید است و کذا مرداسنگ سائیده ضماد کردن و انجا که بدن ممتلی و آماس قوی بود باید که فصد کنند و مسهل صفا دهند و فصد زود ازاله ورم آن می نماید

#### عنصل ردی

از خوردن آن قروح امعا و مغص در شکم و تقطیع و اسهال خون عارض شود **علاج** قی آب شبت و روغن کنجد نمایند به عده شیر آهن تاب و زرده بیضه در سرکه جوش کرده و سفوف بزور و مقلیانا دهند و اشربه مبرده و آب فواکه بارده قابضه بنوشانند و شیر خرفه و لعاب بهدانه نفع دارد و **صاحب کامل** گوید که اگر سحج عارض شود شیر و سفوف الطین دهند و اگر سحج نباشد سفیده بیضه و لعاب بهدانه که در آن صمغ عربی حل کرده باشند بدهند و روغن بادام یا روغن کنجد و شوربای چرب بنوشانند

#### حب السلاطین

یعنی جمال گونه از خوردن او اسهال بسیار و کرب عظیم و لهیب و حرقت شدید عارض شود **علاج** از شیر و روغن زرد قی کنند بعد از آن دوغ و اشپای بارده قابضه مثل شیر تخم خرفه و لعاب اسپغول و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده بدهند و خوردن نارنگی و آب لیمو و انار ترش هم مفید است و به قول **شیخ** کسر حدت او بنوشیدن شیر و مسکه متواتر نمایند و منع اسهال مشغول گردند و گاهی مضرت و منع اسهال او را تریاق کفایت

باشد و گویند که رب سیب و بهی دادن و به آب سرد غسل کردن و بر سر ریختن و روغن‌ها و مغزها خوردن سودمند است

کندش و خربق سفید و عرطنیثا و قثاءالحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد و سیاه

کندش غثیان بسیار آرد و گاهی خنق نماید و همچنین خربق سفید و عرطنیثا و گاهی تحریک اسهال کنند و خفقان و درد شکم و حرقت بول آرند و همه مؤدی بغشی و سقوط قوت و عرق سرد و تشنج گردند و خربق سفید و غاریقون سیاه در تاثیر بسیار مشابه‌اند **علاج** در جمله مبادرت بقی نمایند بنوشیدن آب نیم‌گرم بسیار به روغن کنجد و حقنۀ قویه مثل شحم حنظل کنند به عده معلاجۀ خنق او نمایند بدان چه در علاج فطر بیابد و چون تشنج عارض شود شیر و روغن گاو بسیار نوشند و مفاصل او به قیروطیات لینه نمایند و لزوم آبن معتدل کنند و بعلاج تشنج یابس علاج نمایند دور تربد زرد یا سیاه به ادخال آب شبت در قی و کثرت شرب شیر و روغن زرد یا روغن بادام بر برف سرد کرده نیز امر فرموده‌اند

#### خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار و خنق و خفقان و حرقت زبان و آروغ بسیار و نفخ عارض شود به عده تشنج و ارتعاش و بلاکت رو نماید **علاج** کسر حدت او بنوشیدن شیر در وغن گاو کنند و مبادرت بقی نمایند و پنیر تازه و مسکه و روغن گاو تازه و شورباهای چرب خوراندند به عده علاج اسهال بربوب قابضه و اقراض حابسه کنند و چون اسهال افراط نماید در آب سرد نشانند و اگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند و **شیخ** می‌فرماید که بعد کسر قوت او افسنتین به شراب خوراندند و یا بگیرند زیره و انیسون و جندبیدستر و سنبل مساوی و قریب دو درم به شراب بدهند و بر نفخ خرقة گرم کرده و کمادات مفشیه نهند به عده پنیر تازه به عسل و روغن و شوربا و شراب شیرین و شراب ممزوج به آب بسیار دهند

شراب صرف

بر نهار اکثر از آن خناق و خفقان و اوجاع مفاصل و التهاب و صداع و حرقت در معده و اختلاط عقل و گاه تشنج و اسهال دموی عارض شود و خصوصاً بعد ریاضت و تعب و خصوصاً اگر شراب غلیظ شیرین باشد **علاج** تا ممکن باشد قی بمقیئات کنند که آن بهترین علاج است و فصد و مسهل استعمال نمایند اگر واجب بود بعد از آن تبدیل مزاج به آب سرد یا آب دوغ ترش بر برف سرد کرده یا شربت غوره بر برف سرد کرده و آب فواکه و قرص کافور نمایند و گاهی از کثرت شرب شراب بیهوشی و غشی و غثیان عارض می‌شود و در این صورت بعد قی اشربهٔ حامضه و ربوب بارده و سکنجبین و لعاب اسپغول دهند و موی سر از موضع تارک تراشیده آب سرد بسیار بر آن موضع ریزند و خرقة به صندل و گلاب و کافور تر کرده سرد نموده بر سر گذارند و اضمدهٔ بارده مثل صندل و تخم کاهو بر سینه ضماد کنند و گلاب سرد کرده بر رو زنند تا بهوش آید پس شربت لیمو و شربت انار ترش در گلاب و عرق بیدمشک و عرق صندل حل کرده بر یخ سرد ساخته بدهند که مجرب است و دیگر اشربهٔ ترش و افشراهی ترش نافع و بوئیدن عطریات و خوردن نمک سیاه مفید و از مجربات صاحب داراشکوهی این است که نمک را در آب گرم حل کرده بر پشت ناخنهای دست و پا طلا کردن و در ناف نیز مالیدن فوراً بهوش می‌آرد و در حالت صعوبت احوال قدری تریاق فاروق به آب حل کرده باید داد

#### تنباکو

هرگاه از کشیدن تنباکو و گرفتن ناس و خوردن تنباکو غشی و غثیان عارض شود شیر نوشانند در روغن کدو در بینی چکانند **انتباه** تا اینجا علاجات ادویة سمیة نباتیة حاره مسطور شد الحال معالجات سموم نباتیه بارده بقلم می‌آید

#### افیون

خوردن او سبات و گرفتگی زبان و خدر دست و پا و سردی و تیرگی آن و دوار غور چشم و تاریکی آن و ثقل بدن و خارش آن و زردی لب و چهره و فواق و نفخ شکم و تنگی نفس آرد و بوی او از دهن آید به عده مودی بکزاز خناق و



عرق سرد بارد و موت گردد و اکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون متناول اندک باشد و اگر بسیار بود فی الفور سبات مفراط که متصل بموت بود واجب کند و به قدر دو درم از آن کشنده است **علاج** به آب شبت و ترب و عسل و نمک هندی قی کنانند پس شیر و روغن گاو خوردن دهند و آبی که فلوس مس در آن جوشانیده مگسها را در آن انداخته باشند قی بسهولت می آرد و همچنین زنگار یک سرخ در آب گرم یا آب ادویه مقیئه یا شیر و روغن حل کرده نوشانیدن و چون یکدام کونپل بیدانجیر را در آب سائیده بنوشند ضرر سمیت افیون دور می کند و قی هم می آرد و همچنین نوشیدن بیخ بیدانجیر سائیده به قدر یک پیاله قهوه خوری نیم گرم مقی و دافع ضرر آن است و کذا نوشیدن فادزهر به هر فائده عظیم دهد پس شراب کهنه که در آن جنبدیدستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در علاج کلی برای سم بارد گذشت مفید بود و نارجیل دریائی یکدانگ سوده به آب خالص دادن دو سه دفعه استعمال کردن تا که همه افیون برآید بسیار مجرب است و کذا بند کاغذ مفید به آب حل کرده نوشانیدن همه افیون با کاغذ ورقی برمی آید و مکرر آزموده است و جدوار به قدر سه ماشه برای رفع سمیت افیون و جمیع سموم مفید است و چوب پیارانگا و جدوار و پیپتا و نارجیل دریائی و زهرمهرة خطائی و قدری فلفل سیاه در گلاب سائیده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفید است و جهت اکثر سموم مجرب و اگر چوب حیات اضافه نمایند بهتر است و نوشانیدن آب زرد و معصفر نیز مجرب نوشته اند و بعد قی حلتیت به قدر دو ماشه در دو سه دفع خوراندن برای رفع زهر افیون معمول است و آشامیدن جنبدیدستر بمقداری که افیون خورده باشد مجرب است و یکدانگ در محلی که مقدار آن معلوم نباشد به عسل و یا مسکه دادن معمول و آشامیدن مغز پنبه دانه سه دام سوده دافع ضرر افیون است و نوشیدن دوب سبز شیره کشیده از مجربات حکیم علی است و به قول اطبای هند از طبیح فلوس مسی و برگ ارهر قی کنانند و برگ ارهر یا برگ گومه بنوشانند و مغز تخم بیدانجیر بخوراندند و همچنین پیاز فائده می دهد و نقوع سرپهوکه و کسوندی جهت دفع سمیت افیون و اکثر سموم مشروبه بی عدیل است و گویند بتحلیل که دواى معروف است سائیده ليساندين در ازاله زهر افیون

اگرچه با روغن کنجد خورده باشد مجرب است و زنجبیل و تخم ترب هر دو برابر کوفته بیخته با سرکه آمیخته خوراندن کیف افیون فوراً زائل کند و گل آرند از چهار ماشه تا شش ماشه یک ماشه فلفل گرد سائیده و نوشیدن دافع سم افیون و دهتوره است و اگر برگ ناری که در تالابها بموسم بر شکال می‌روید و آن را بطور تره پخته می‌خورند در آب سائیده بنوشانند تریاق افیون است و به قول اهل تجربه اگر آب برگ آن در حقه افیون اندازند و بعد سه روز از آن افیون هر قدر که خواهند بخورند مطلق اثر او باقی ماند **اقوال حکما** بوعلی سینا می‌نویسد که در این قوانین مستفرغه مشترکه از قی کردن به روغن و آب نمک و بورق پس سکنجبین استعمال کنند و آب و عسل بنوشانند بعد از آن حقه قوی به عمل آرند و از ادویه او سکنجبین به افسنتین و ایضاً افسنتین در شراب است و حلتیت تریاق اوست و کذلک دارچینی خاصه و مع سرکه و سکبینج و سکنجبین نیز و همچنین جندبیدستر خاصه و فلفل به شراب یا به سکنجبین و صعتر و سداب و نمک و کذا روغن گل به سرکه گرم کرده یا به عسل و سیر و جوز جندم و گاهی شارب او را تریاق خاص او می‌خورانند و آن این است که بگیرند حلتیت و ابهل و جندبیدستر و فلفل مساوی و به عسل به سرشند شربتی از بندقه تا جوزه و بسیار باشد که بشرب یک مثقال حلتیت در بیست و پنج درم شراب ریحانی از آن خلاص یابند و شراب کهنه کثیرالمقدار نوشاندن آن را عجیب است خصوصاً اگر رقیق ریحانی بود و متحمل آب بسیار باشد و با دارچینی باشد و مثل تریاق و سنجرینیا و مشرودیطوس به شراب چیززی نیست و واجب است که دماغ او را بعطسه آوردن از کندش و مانند آن حرکت دهند که این علاج برای دفع سبات او نیکو است و لازم است که دواى او بر کنند و نگذارند که خواب کند و بدن او را به روغن‌های گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن بمالند و مانند جندبیدستر و مثل مشک ببویند و باید که در آبن گرم نشانند تا تشنج نشود و خارش اشتداد ننماید و شوربای چرب و امخاخ خاصه و شحوم بنوشاند **صاحب کامل** گوید که مبادرت بقی کنند به آب گرم که در آن شبت و ترب و نمک جوشانیده باشند مع عسل و این دو سه وقعه فی الفور به عمل آرند و حقه که در آن قثاءالحمار و شبت و سکبینج و جاوشیر و عسل و روغن بیدانجیر و روغن یاسمین و

تخم کرفس و بادیان و زیره و بورق و شحم حنظل داخل کرده باشند به کار برند و اندک عاقرقرا به شراب کهنه یا اندک جندبیدستر به شراب بنوشانند و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس به اندک آب سداب بدهند و اگر از این معجون مثل بندقه دهند نفع کند و نسخه او همان تریاق است که در قول بوعلی گذشت از اجزای مذکوره هر واحد یک جزو دو فرسیون ربع جزو بگیرند و به عسل کف گرفته به سرشند شربتی از آن از نیم مثقال تا یک مثقال به شراب صرف یا به آب نام به قدر قوت اعراض و ضعف آن و سنجرینیا در این باب نافع است و سیر و پیاز و عسل و جوز بخورند و شراب کهنه صرف بنوشند و بدن را در حمام خوب بمالند و به روغن یاسمین مع اندک جندبیدستر بمالند و در آبن که در آن آب گرم مطبوخ سداب و نام و مرزنجوش و شیخ و برنجاسف باشد بنشانند **سویدی** از ابن هبل و غیره نقل کرده که خوردن نمک به سکنجبین و کذا بیخ ایرسا و کذا نانخواه دو درم در آب خوب جوش داده یک درم روغن بلسان در آن حل کرده و کذا طبیخ پودینه بمیفختج یا به شراب کهنه و کذا دارچینی به سرکه و کذا تخم سداب دشتی و فلفل بسرکه تند شرب افیون را نفع کند **خجندی** گوید شراب که اندران دارچینی و عاقرقرا و جندبیدستر سوده اندازند بنوشانند و سر را بکمادات گرم کنند و معاجین حاره و دواءالمسک دهند **انطاکی** می نویسد که سم افیون بدارچینی و سداب و مر عسل و روغن گل و شراب کهنه به روغن گاو و قی گردن بشبت مخصوص است **بهاءالدین** گوید که زعفران و مشک اندر اغذیه و اشربه دهند و تریاق الطیین و جدوار در جلاب مفید آید و جوزالسرو و انجیر و خردل همه موافق بود و آن را که بیهوشی بسیار باشد عطسه آوردن و بدن مالیدن و ادویه معرقه دادن و تیزاب فاروقی بر سر و پیشانی و کفهای دست و پا مالیدن نافع بود **مؤلف اقتباس** گوید که چون طبیب در اول بمریض برسد به طبیخ تخم شبت و تخم ترب و تخم شلجم و نمک هر یک سه توله نوشانیده قی کناند و یا به شیرۀ برگ عرعر یک پیاله و حلتیت سه ماشه باشد و یا با شیر گاو و بورق و یا بجوزالقی که فی الفور نفع می دهد و چون دیر شده باشد و بیهوشی زیاده بود حقنه ماده علوی خان که در سیات مذکور شده به کار برند و چون بهوش آید قی فرمایند به طبیخ مذکور و یا به شیرۀ مغز پنبه دانه و خفیف از معالجه لیثرغس به

عمل آرند و تریاق اربعه بسی مفید است و همچنین عنبر خوردن و بوئیدن و غذا شوربای مرغ چرب با روغن گاو پخته با برنج خوراندند

### جوزمائل

که بفارسی تاتوره و بهندی دهتوره گویند از خوردن آن دوار و سردر سرخی چشم و سکر و سبات و عرق سرد و صغر نبض و نفس و جنون و هذیان و خنده و خیالات باطل عارض شود و تناسب او حرکات مجنونانه کند و چون خواهد که راه رود بیفتد و موش و مور در نظر بسیار آید و اراده گرفتن آن کند و در اصل از آن هیچ نباشد و گاهی دست بجامه و فرش و دیوار برد و خس و خاشاک بچیند و چون غالب شود زوال عقل گردد و مثقالی ازو کشنده بود **علاج** مثل علاج افیون کنند و آنچه در علاج یبروج بیاید به کار برند و مسکه و روغن زرد در دهن چکانیدن و شوربای چرب نوشانیدن فائده کلی دارد و ایضاً مغز پنبه دانه دو دام در آب سائیده بنوشند و از مجربات مصنف داراشکوهی است که اگر تخم دهتوره یا برگ یا بیخ یا گل او خورده باشد مطابق هر واحد از آن از تخم پنبه یا برگ یا بیخ یا گل آن به آب سائیده به قدر یک کاسه آبخوری بدهند که دخرت پنبه فادزهر درخت دهتوره است و اگر بادنجان ریزه کنند و به آب سائیده بخوراند دهتوره خورده را از بیخودی به افقت آرد و اگر بادنجان به هم نرسد برگ یا بیخ آن به آب صلایه کرده دهند و یا نمک طعام به آب حل کرده بدهند **شیخ الرئیس** می فرماید که اعظم علاج این قی کردن بنطرون و آب و روغن است و روغن گاو تریاق اوست و با آن شراب بسیار بفلفل و عاقرقرا و حب الغار و دارچینی و جندبیدستر بنوشانند و نفع کند آن را نهادن دست و پا در آب گرم و تسخین بدن بخرقه مسخنه و مالش او به روغن بان و روغن قسط و تا ممکن باشد حرکت کنند و ریاضت نمایند و بعد از آن به اغذیه چرب و شراب شیرین غذا سازند

یبروج

بیخ لفاح است اعراض او مثل اعراض جوز مائل و حالتی مثل سرسام بلغمی بود و کزاز و کری گوش و حکه و سبات شدید لازم اوست **علاج** به قول شیخ علاجش قریب از علاج جوزمائل و افیون است و لازم است که افسنتین در شراب بنوشانند و ایضاً فلفل و جندبیدستر و سداب و خردل و سرکه ایشان و جمیع مخدرین را نافع است و ایضاً به امثال این ادویه عطسه آرند و زفت و دخان فتیله خاموش کرده بیویانند و واجب است که بر سر ایشان سرکه و روغن گل نهند و نگذارند که خواب کند بلکه ببرکندن موی و تعطیس و غمز بیخ نر انگشت بیدار دارند **صاحب کامل** می نویسد که از قی به آب گرم و عسل و شبت و نمک و ترب علاج کنند و حقه عاد به عمل آرند و قدری سرکه کهنه که اندر آن صعتر و انجدان و پودینه کوهی جوشانیده باشند بنوشانند پس هرگاه سرخی چهره و چشم ساکن شود تدبیری که در علاج افیون خورده مذکور شد باید کرد **خجندی** گوید که علاج شراب او بقی از آب گرم و عسل و مصطکی و صعتر و نمک و شیر باید کرد و سرکه کهنه که در آن صعتر و افسنتین جوشانیده باشند بنوشند و خوردن حب کاکنج به قول سویدی نافع

#### بیخ

که بهندی اجواین خراسانی گویند خوردن او استرخای اعضا و ورم زبان و کف دهان و سرخی چشم و دوار و سدر و تیرگی بصر و تنگی نفس و کری و حکه بدن و لثه و سکر و اختلاط عقل آرد و گاهی صرع کند و گاهی آواز مختلف دهد مثل آواز خر و اسپ و استر و راعی بز یا زاغ **علاج** مثل افیون علاج کنند و ایضاً قی به آب گرم و روغن زرد و عسل کنند و شیر تازه دهند و یا آبی که در آن انجیر خشک جوشانیده باشند مع پیه ماکیان و روغن بنفشه دهند و اندک میفختج با تخم انجره سوده بدهند و بسائر تدبیر عام سموم بارد پردازند و شوربای ماکیان و گوشت بره فربه بنوشانند و به قول شیخ بزودی آب و عسل دهند و شیر گاو و شیر بز و شیر میش به عسل و بدون عسل بنوشانند و روغن زرد و مغز چلغوزه مطبوخ به زیت و گل صنوبر و ایضاً طبیح انجیر و ایضاً شراب شیرین بسیار و ایضاً پیاز بریان دهند و تخم ترب و خردل و حرف و تخم انجره هر چیز حریف مقطع بخوراند و پیاز و سیر و ترب و تخم اینها

بدهند و باید که هر واحد از اینها به شراب خوراند و مثل مثرودیطوس و تریاق کبیر و سنجرینیا و امثال آن و تریاق افیون چیزی نیست علاج او قی کردن است و به قول **انطاکی** قی کردن به طبیح بابونه و نوشیدن شیر بز مخصوص بزرالبنج است و **سویدی** گوید که طبیح ایرسا به انجیر و کذا روغن سوسن و کذا سرکه نوشیدن نافع بیخ است و **بعضی** متأخرین می‌نویسند که علاج بزرالبنج خفیف از علاج بلادری باید کرد و بعد قی شیر و روغن بادام و مسکه و دوغ سر دهند

### شوکران

اعراض او قریب اعراض شارب و افیون است مع تیرگی بصر و سردی دست و پا و تمدد شدید و ثقل بدن و زانو پس تشنج و اختناق آرد و هلاک کند **علاج** بعلاج افیون علاج کنند و قی به آب مطبوخ شبت و نمک و عسل نمایند و حقنه به عمل آرند به عده شراب صرف اندک ساعت بساعت نوشاند که عظیم‌النفع است بعد از آن شیر گاو و افسنتین بنوشاند و فلفل به شراب خوراند و آنچه آن را نفع کند تخم انجیره و انجدان و قردمانا و میعه است هر واحد از این به شراب بدهند و بر شکم آرد گندم به شراب کهنه ضام کنند و ایضاً جندبیدستر و سداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب‌الغار و رب انگور خوراند و تریاق افیون آن را نافع است و همچنین طبیح پوست بیخ قوت شامی و روغن بلسان به شیر و شرب می‌فختج تنها منفعت عظیم دارد **سویدی** گوید که افسنتین و فلفل و کذا پنیرمایه گاو میش یا جدی و کذا سرکه گرم کرده و کذا حب البان هر واحد نافع شرب شوکران است.

### قشب

یعنی بنگ از بسیار نوشیدن آن همه حالات بزرالبنج پدید آیند **علاج** برای دفع غشی و زیادتی کیف آن ادرک و نمک سنگ و آب لیمو بخوراند و بادنجان خام خوردن نفع دارد و بهترین تدبیر قی کردن است به آب و روغن گاو و نمک و اگر ادرک و چند دانه سپند آمیخته بکوبند و با سرکه آمیخته بخوراند کیف بنگ را دور کند بالجمله نوشیدن آب لیمو و خوردن انبه خام و غسل کردن و هرچه در علاج افیون گذشت نافع بود و کسی را که از کثرت

استعمال آن نقصان بصر و باه و اشتها و امراض یا بسه مثل قوبا و غیره پدید آید ماءالجبن آن را نفع عظیم بخشد

**عنب‌الثلث رومی** که گل او سیاه و برگ او مثل جرجیر و خرفه بود از خوردن او خدر و تیرگی رنگ رو و خشکی زبان و فواق و قی الدم و اسهال سحجی عارض شود و به تشنج مؤدی گردد ذائقه دهن مثل طعم شیر گردد **علاج**

معه را بقی پاک کنند به عده شیر خر به عسل نوشانند و ایضاً شیر بز دهند و خوردن بادام تلخ و ایضاً سینه ماکیان مطبوخ به نخود نافع بود و کذا انیسون به عسل **کزبره رطبه** یعنی گشنیز سبز گویند که چون کثرت آن نمایند و قریب نیم رطل خورند و یا آب او چهار اوقیه یکدفعه بنوشند از آن دوار یا سدر و اختلاط عقل و گرفتگی آواز و نسیان و سبات و حال مثل سکر در فحش کلام و غیر آن حادث شود و از دهن بوی گشنیز آید و غم و غشی آرد و هلاک کند **علاج** به طبیح شبت و زیت و بورق مکرر قی کنند به عده دواءالمسک عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده همراه ماءاللحم و عرق زردک دهند و شوربای بچه مرغ بنان سمید خوراند و **شیخ** می‌فرماید که بعد قی به روغن سوسن و غیره که مذکور شد زرده بیضه نیمبرشت بنمک و فلفل و شوربای ماکیان فربه به نمک بسیار و فلفل خوراند و همچنین شوربای بط و مرغابی دهند و شراب قوی صرف اندک بنوشانند و آنچه بخوراند بفلفل بسیار و نمک خورند و افسنتن دارچینی یا فلفل درشراب آن را نافع است و آب نمک می‌فختج ایشان را بغایت مفید و سویدی گوید که شراب ایرسا یا طبیح او و کذا روغن سوسن سفید و کذا آب طبیح افسنتین به عسل هر واحد خوردن گشنیز را نافع بود و به قول **مجوسی** آنچه در علاج اسپغول بیاید نافع بود **بزرقوتونا** بدان که اسپغول سالم سردتر است و از خوردن بسیار آن سقوط قوت و نبض و سردی جمیع بدن و ضیق‌النفس و تمدد و قلقل و خدر مع ضعف به عده غشی عارض شود و فعل بیخ و لفاع کند و اما اسپغول کوفته به سبب فرط حرارت و احراق قتل کند و از غم و کرب و تنگی نفس و ضعف قوت و صغر نبض و غشی عارض گردد **علاج** بدانند که اسپغول در است بعلاج کزبره نمایند و علاج اسپغول کوفته قی کردن است به آب نیم‌گرم و شهد و شبت و نمک و بوره ارمنی پس زردی بیضه نیمبرشت با فلفل و نمک دهند و شراب صرف نوشانند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و

غذا شوربای چرب دهند و **مجوسی** گوید کسی که کثرت شرب اسپغول کند یا او را کوفته بخورد بدوای مذکور قی آورند و اندک سنجرینیا و دواءالمسک و یا قدری فلفل و حلتیت بشوربای اسفیدباج خوراند و گویند که تریاق و جدوار بدهند و شیرۀ خرفه با چهار تخم سود دارد

### فطر

یعنی کمات که بهندی کهمی گویند انواع سیاه و سبز و طاوسی و سرخ آن همه ردی است از خوردن آن خناق و ضیق النفس و نفخ شکم و قی و خناق و مغص و زردی رنگ و صغر نبض و قشعریره و غشی و عرق سر و عارض شود و هلاک کند **علاج** بدان که علاج خاص آن قی کردن است به آب ترب و پودینه و سکنجبین بعد از آن شراب صرف خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید بود و تریاق اربعه نیز نافع است و جدوار هم نفع دارد و اضمده ملطفه بر معده نهند و ارزن و نمک سوده گرم کرده تکمید معده و شراسیف کنند و به قول **مؤلف اقتباس** اول به آب برگ ترب یک پیاله و سه‌گاه یک و نیم درم سوده آمیخته قی فرمایند به عده معجون فلافلی نه ماشه با شراب کهنه دهند و به طبیخ افسنتین و صعتر و سداب و بابونه و مکوه هر واحد یک توله در مثانه گاو انداخته تهیگاه را تکمید کنند و اول روغن بابونه نیم گرم بمالند **شیخ** می‌فرماید که قی نمایند بدان چه معلوم کرده‌اند و خصوصاً به آب ترب مع بورق به عده خاکستر چوب انگور در سکنجبین خورند و کمتری تریاق اوست و خصوصاً برگ شجر دشتی آن و ایضاً مری تریاق اوست و باید که بعد قی کردن مری بنطی اندک اندک بنوشند و ایضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آن را عظیم‌النتع است چون بسکنجبین خورند و ایضاً بورق و نمک هندی و آب پودینه به سکنجبین و بورق و معاجین گرم مثل فلافلی و کمونی و شراب کهنه قوی و زراوند و بیخ جاوشیر و دردی شراب و خردل و حرف و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبخی اینها یا طبیخ انجیر و واجب است که تکمید زیرا شراسیف دائم کنند **صاحب کامل** گوید که مبادرت بقی از آب گرم مطبوخ ترب و شبت و نمک مخلوط به عسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن فضلۀ ماکیان سوده یکدو درم به اندک سرکه و عسل بدهند و شراب صرف



نوشانند و یا بگیرند خاکستر شجرکرم یا خاکستر درخت انجیر به اندک سرکه و نمک به آب گرم و یا اندک سنجربینیا به شراب یا اندک تریاق اربعه به آب سداب بدهند و یا قدری زراوند و افسنتین به شراب عسل بدهند و یا قلیلی از جاوشیر به شراب دهند و ترب بسیار تیز بخوراند و معده و نواحی آن را به آب مطبوح بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند و ایضاً گاهی در این حقنه به آبی که اندر آن افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند به عسل و بورق و روغن زنبق یا بعض روغن‌های گرم به اندک جاوشیر و سکبینج استعمال کنند **سویدی** گوید که شرب طبیح افسنتین رومی بسرکه تند و کذا نمک اندرانی به سرکه و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا عسل به روغن گل و کذا باردنجبویه مخلوط بنظرون و کذا روغن ایرسا و کذا سرکه تند گرم کرده تنها و با نمک و کذا خاکستر چوب کمتری و کذا روغن بلسان از نیم درم تا یک‌درم و کذا پنیرمایه نیم درم هر واحد دافع ضرر فطر قتال است

#### معالجات سموم مشروبه حیوانیه

از این جمله ذراریح است که بفارسی علی کوچک و بهندی تیلن گویند و آن حار حریف معفن محرق قتال است از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از دهن تا مثانه و نیز در سرینها و کلیتین و شراسیف و ریش مثانه و حرقت بول و احتباس او و ورم قضیب و عانه و نواحی او مع التهاب شدید عارض شود و بر بول کردن قادر نباشد و اگر بول کند خون صرف یا پاره‌های گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تب حاد افتد پس هلاک کند **علاج** به آب نیم‌گرم و روغن کنجد بکرات قی کنند پس بفاصله دو پاس فصد هفت اندام و یا باسلیق کنند و شیرۀ بزور بارده و لعابات بارده نوشانند و تنقیه بدن به مسهل صفرا نمایند و روغن گل و سفیدی بیضه مرغ در احلیل بزراقیه رسانند و یا العبه بارده در شیر بز و ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید هر یک هفت ماشه سوده روغن گل آمیخته بر قضیب و خصیتین و عانه نمایند و مالیدن روغن کدو و بنفشه و سفرجل بسیار مفید است و هرگاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود

مجمعه بکشند و آب سرد بر رو و سینه زنند و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار یک ماشه در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و دوغ ترش و برنج غذا دهند و از ماست ترش غسل سازند و لمحہ لمحہ بدان مضمضه کنانند **شیخ** می فرماید واجب است که قی و حقنه نمایند بدان چه می دانند و لازم است که در دوی قی و حقنه نظرون و طبیخ انجیر نیز داخل کنند و قی متواتر و پی در پی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه گشایند به عده شیر متواتر و لعاب اسپغول و شیرۀ خرفه و مسکه بسیار نوشانند بعد از آن حقنه به ماءالشعیر و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزرتان یا به ماءالشعیر و آب برنج یا طبیخ حلبه یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و پیه مرغابی و زردی بیضۀ نیمبرشت و روغن گاو و عسل و جلاب و روغن بادام و دوغ گاو آن را نیکو است و ماءالعسل و مغز چلغوزۀ بزرگ و کوچک و میفختج با پیه مرغابی و شراب عسل مطبوخ ببزور مدره مثل تخم خربزه و خیار و طبیخ انجیر بشربت بنفشه آن را نافع است و گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آن است و کذا روغن سوسن و کذا گل شاموس و اسهال بشربت اورومال ایشان را نافع بود و لازم است که در احلیل روغن گل چکانند نه بزراقه بلکه یا بنوبۀ ملایم تر و آبزنی نیم گرم استعمال کنند **مجوسی** گوید که مبادرت بقی از آب گرم و روغن زرد و روغن کنجد و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که در آن اسپغول آمیخته باشند بنوشانند و لعاب اسپغول و شیرۀ تخم خرفه بجلاب که روغن بادام یا کدو بر آن چکانیده باشند بدهند و مسکه بخورانند و شوربای برۀ فربه بنوشانند و انجیر یا مغز بادام خورانند و یا مغز خیار و بادرنگ دهند و به ماءالشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه پخته باشند به روغن گل و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل او سفیدی بیضه و شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر چکانند و هرگاه که سوزش در مثانه به هم رسد باید که لعاب و روغن بادام و روغن گل بجلاب و شیر تازه به روغن بادام بنوشانند **جرجانی** گوید که هر ورم که از آن پیدا شود آرد جو بماءالعسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند و بعد حمام حریرۀ چرب خورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود صواب بود و طعام شوربای مرغ فربه و بزغاله باشد **ابن الیاس** گوید که بعد قی

کردن بسیار لعاب بهدانه بمسکه بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان و به ماءالشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم بیاشامند **گیلانی** از بولس نقل کرده که شربت قیمولیا به قدر نیم اوقیه شربت عسل آن را نافع است و بگیرند مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و کوفته به قدر پنج درم بخورند و شیرۀ این هر دو نیز فائده کند و غذا بچیزی نمایند که آن را خاصیت نفع اندرین باب بود مثل طعامی که در آن پیه مرغابی پخته باشند و یا از گوشت حملان یا غنم ساخته باشند و شراب بسیار حلو و قثار کند به قدر نیم اوقیه خورند و باید که بعد طعام حقنه کنند به اشیائیکه در قول شیخ گذشت و در بعض اوقات به آب گرم و عسل و نظرون بهر غسل امعا حقنه کنند به عده حمام به آب شیرین استعمال نمایند و ایضاً باید که روغن‌ها مثل روغن سوسن و روغن گل بنوشانند

#### وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه و بهندی چهپکلی گویند قاتل است از خوردن آن و قی و وجع الفواد شدید عارض شود حربا یعنی آفتاب پر است که بهندی گرگ گویند نیز قتال و قریب آن است و بیضۀ آن نیز سم بود **علاج** به آب گرم مطبوخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند و ایضاً از علاج مختص سجر با بعد معالجه مشترک این است که بگیرند کنجد و خرنوب نبطی و شکر مساوی و به روغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و به روغن مالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضۀ حربا این است که پنچال باز در طلا حل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زرد بمالند و تکمید سر بنمک نمایند و انجیر و مسکه و جنطیانا خورانند **سالامندر** او این حیوانی است شبیه بغطایه و عریض‌تر از سام ابرص باریک گردن و از خوردن آن اوجاع شدید در معده دورم در شکم مثل استقسا و کزاز و احتباس بول و ورم زبان و استرخا و زوال عقل عارض شود **علاج** بعلاج کلی پردازند و ایضاً قی کنند بجوزالقی سه ماشه که درعسل دو توله نمک طعام یک و نیم ماشه آمیخته بلیسانند و حقنه حاده به عمل آرند به عده تریاق و مژودیطوس خورانند و حب صنوبر و برگ آن سه چهار ماشه با روغن زیت لیسانیدن عظیم‌الاثراست و غذا جغرات گاو همراه برنج خورانند و گویند که علاج خاص او این

است که راتیانج و علكالبطم هر واحد یا هر دو بامیعه و جنطیانا و عسل بخوراند و خوردن بیضه سنگ پشت صحرائی مسلوق و ضفدع مطبوخ بیودینه نافع و گویند علاج افیون علاج اوست و اطیوس گوید علاج او علاج ذرایح است و گویند طبیخ کمافیطوس و حبالصنوبر صغار و برگ سرد و برگ انجره با روغن زیت سوده نافع است

### ضفادع

یعنی غوکان سبز بری و سرخ بحری از خوردن آنها ترهل در بدن و تیرگی رنگ مائل بزردی و سوزش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و داورد بدبوی دهن عارض گردد و گاه منی بغیر اراده خارج شود و گاهی تشنج و تمدد و اسهال خون و غثیان و قی و اختلاط عقل و غشی حادث گردد و کسی که از آن خلاص یابد دندان او بیفتد و موی او بریزد و نوعی از آن غوک زرد است از خوردن او اشتهای طعام ساقط شود و آروغ بدبو و ترش آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فواد حادث شود **علاج** به آب گرم و زیت و نمک و یا به شراب بسیار قی کنند و بعد قی و مسهل صفرا کثرت ریاضت نمایند و در حمام و آبن گرم عرق آورند و روغن گرم بمالند و دواءالکرکم و دواءاللك و هرچه استسقا را مفید بود بخورند و شراب بسیار با سه درم بیخ نی آن را نافع بود و همچنین سعد و قصبالزریه به قدر دو مثقال در شراب مفید و **صاحب کامل** می نویسد که مبادرت بقی و تنقیه معده به آب گرم و عسل و نمک کنند و همه اعضا لاسیما نواحی شکم را بمالند و در حمام مکث طویل نمایند و بعد خروج از حمام سکنجبین بنوشند و بشوربای گوشت حمل فربه به شبت و خولنجان و دارچینی غذا سازند و دواءالمسک خوراندن نافع است آن را **سمک بارد** ماهی سرد شده خصوصاً که بشب در مکان نمناک گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و کرب و بیضه آرد و باشد که بکشد و گاهی مضرت او بعد یکدو روز ظاهر شود **علاج** به آب ترب و پودینه و سکنجبین قی کنند پس شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی سود دارد و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود و میبه و شراب با عصاره بهی دهند و سائر علاج که در فطر گذشت به عمل آرند و به قول **مجوسی** مبادرت بقی از عسل و نمک و

آب گرم کنند و اندک شراب صرف با فلفل و یا به اندک زراوند بنوشانند و یا سنجریا و یا دواءالمسک به قدر حاجت به آب مطبوخ زیره یا پودینه کوهی بدهند

#### شوای مغمومه

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در عین گرمی مفرط آن بپوشند و بخارات آن دفع نشده سرد گردد و سم شود از خوردن آن علامات بیضه از کرب و اسهال و عشی و دوار عارض شود و گاهی عقل یکدو روز مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید **علاج** به آب نیم گرم و نمک و سکنجبین قی آورند بعد از آن سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواءالمسک بخورند و به قول **شیخ** بعد قی میبه و می سوسن و شراب ریحانی به آب بهی و سیب بنوشند ذمل مختوم آن را بعد قی نیکو است و علاج بیضه بعلاج هیضه نمایند و **مجوسی** گوید که بعد تنقیه معده بقی قدری میبه ممسک یا شربت سیب خوشبو دهند و در حمام داخل کنند و آب گرم بر شکم متواتر بریزد و **ابن الیاس** گوید که به آب گرم و روغن کنجد عسل و یا به آب مطبوخ شبت و بورق یا نمک قی کنند و از خواب و حمام منع کنند و ادویه مذکوره در قول شیخ بدهند

#### مراره کلب الماء

خوردن زهره سگ آبی به قدر عدس بعد از هفت روز قاتل باشد **علاج** روغن گاو بدارچینی و جنطیانای رومی هر واحد یک مثقال پنیرمایه خرگوش نیم مثقال بخورند و به روغن خوشبو بمالند و تلطیف تدبیر نمایند

#### ارنب بحری

سم قاتل است از خوردن او درد معده و نوایح صدروقی مفرط و بول الدم و ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و نفت الدم و یرقان و کرب و درد کرده عارض شود و براز بنفسجی رنگ آید و از خوردن طعام و دیدن ماهی کراهت کند و عرق بدبو آید و کمتر از این نجات یابد و اگر باید در سل افتد و مو و دندان ساقط شود **علاج** شیر بز و شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری پخته بدهند و اگر خارپشت بریان

کرده خورند مفید بود و ایضاً قرص طظباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمو یک توله لیسیده شربت خشخاش شربت عناب هر یک دو توله در عرق مکوه و عرق شاهتره هر یک شش توله حل کرده بنوشند و غذا کله پایچه بز بنان سمید خورند و بعد از تسکین عوارض ثریق سیاه غاریقون کتیرا رب السوس برابر سائیده به قدر یک ئرم با قند آب بخورند و به قول شیخ از ادویة قویه و پودینه نهری تازه و خون مرغابی گرم تازه نیز و بول انسان بالغ و بیخ بخور مریم بمیه یا می سوسن به شراب یا قطران به شراب و لک به شراب یا در طلا و خربق اندک در شراب است و علامت صحت او این است که از دیدن ماهی کراحت نکند بلکه بخورد و هرگاه و رسل افتد علاج کنند و **گیلانی** از طبری نقل کرده که مبادرت بقی نمایند و دیگر تدابیر به عمل آرند بنحویکه در علاج ضفادع در قول صاحب کامل مذکور شد و شیر خر یا میفختج شیرین دائم بنوشند و آبی که در آن بیخ خبازی و برگ آن جوشانیده باشند بنوشند و خربق سیاه و سقمونیا به قدر بکنیم درم به شراب عسل بخورند و تنقیة معده بقی و اسهال بعد سکون به حسب موافق کنند و فصد گشایند اگر احتیاج آن باشد

#### شعر اسد

اگر کسی را موی شیر خوراند وقت نشستن شکم درد کند و اگر بر برگ بیدانجیر بول کند برگ پاره پاره شود **علاج** جگر خام حلوان را پاره کرده بخوراند و بعد یکپاس کثکی و درم سائیده با یک کاسه آب نیم گرم بخوراند تا قی کند و اگر زود قی نیاید شاخ بیدانجیر در حلق انداخته قی آورند که موی با جگر حلوان بیرون آمد و اگر برگ کسوندی کوفته شیرة او به قدر یک جام تا سه روز بنوشند موی آب گردد و همچنین تخم کسوندی یا گل او سائیده چند غلولة ساخته فرو برند به عده قی نمایند اگر موی با غلولة برآید صحت شود و کذا بیخ کسوندی با برنج سامهی سائیده بنوشند که موی شیر اثر نکند و اگر ماهی جهینگه سه چهار عدد فرو برند موی هر جا که باشد در معده یا در امعا با جهینگه چسپیده در براز بیرون آید و گویند که تخم سرس را به آب سائیده بخوراند موی شیر در قی و اسهال بیرون آید و بعضی تخم سرس و تگر هر یک یک توله سائیده می دهند و اگر خصیة خرگوش خام

فرو برند موی شیر بدین خلیده بیرون آید تا حصول صحت کلی یکدو خصیه فرو برده باشند **لبن فاسد** گاه باشد که شیر در معده فاسد شود و ترش و عفن گردد و از آن و دارد غشی و قراقر و هیچ در فم معده پیدا شود و گاهی از آن هیضة قتاله عارض گردد **علاج** به آب نیم گرم و شهد و روغن کنجد و نمک قی کنند پس جوارش مصطکی و جوارش عود با شراب صرف خورند و به قول شیخ بعد قی بماءالعسل شراب صرف بفلافلی دهند و تکمید معده به روغن ناردین کنند و گویند که روغن بادام و مصطکی بر معده مالیدن و گلکند و گلاب خوردن نفع دارد

#### دم جامد

گاه باشد که خون صرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه بسته شود و سم گردد و از آن اعراض ردیه عارض شود پس اگر در سینه بسته شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و مؤدی بتواتر شود و مریض مسترخی گردد و بغشی انجماد و اگر در معده جمود پذیرد بدن سرد شود و اختناق و صغر نبض و غشی و متواتر عارض گردد و اگر در مثانه جامد گردد اعراض قریب این عارض شود و همچنین در امعا **علاج** خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش یا به قدر یکدرم پنیر مایه خرگوش در شراب حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده بود حقه نمایند و اگر در مثانه بود ادویه مخصوص بسنگ مثانه به کار برند و **شیخ** می فرماید که ادویه عامه برای این اقحوان سفیدست خاصه و سرخ نیز و مقل و حاشا و انافح ثلث ابولوسات و خصوصاً انفخه ارنب و شیر انجیر و سرکه تیز و حلتیت و آب خاکستر چوب انجیر مکرر و آنچه گفته اند و آن عجیب است شیر بز است گویند که این خون جامد در جمله جوف را بگدازد و یا بگیرند انجدان و کبریت مساوی و در سرکه بنوشانند و این دواى عجیب است و جمود دم در معده و مثانه در مقام آنها نیز مذکور شده در آنجا ملاحظه نمایند و گوئیم که لازم است قی کردن اگر ممکن باشد به عسل یا آب کرفس و این را تریاق طین مختوم نفع کند و اگر شیره قرطم در آب گرم برآورده بدهند بسیار نافع بود و این دوا **نسخه آن** گل مختوم هشت درم پنیرمایه خرگوش سی و شش درم پنیرمایه غزال سی و دو درم جنطیانا زراوند مدجرح تخم سداب دشتی مرمکی حلتیت هر یک چهار درم به عسل به

سرشند شربتی از آن به قدر جوزه در آب گرم یا در سکنجبین **دیگر** خاکستر چوب انجیر دو درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من گمان می‌کنم که بجای آن پنیرمایه خرگوش باشد هر دو را در سرکه گداخته بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیرمایه بزغاله و یا یک مثقال سرگین سگ و خونی که در مثانه منعقد گردد آن را مخصوص این است که آب برگ زرین درخت بدهند که آن را در این باب خاصیت عجیب است و مداومت شرب سکنجبین و تریاق و مثرودیطوس و مدرات قویه کنند و برگ نجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این همه در سکنجبین و نیز در سرکه حل کرده بدهند بهر آن که سرکه دوی جید برای این است و همچنین مثقالی از قردمانا به آب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا شربتی از غاریقون و یا سیسالیوس و یا قدری از انافح و یا دو درم حلب بلسان و با دو درم اظفارالطیب و یا دو درم عود فاوانیا و ادویه مفتت حصات شرباً و حقنه و طلاء استعمال کنند و در مثانه به قدر نوات نمک سوده در آب حل کرده بزرافه رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر فائده نکند از شق و استخراج خون از مثانه مثل استخراج حصات چاره نباشد

#### جمود لبن در معده

گاهی شیر در معده بسته گردد به سببی از اسباب مجرده یا استعداد قوی در شیر مثل غلظ آن و از آن عرق سرد و غشی و تب لرزه و غیره اعراض ردیه که در امراض معده در جمود دم و لبن مسطور شد عارض شود **علاج** یک مثقال از پنیرمایه حیوانات با سرکه کهنه خوراند خصوصاً پنیرمایه خرگوش و یا پنج درم پودینه بدهند و به قول **شیخ** واجب است که صاحب و از چیزهای شور پرهیز کند بهر آن که شوری آن را بسته گرداند بلکه لازم است که سرکه تنها یا ممزوج به آب بنوشانند و پودینه خشک پنج درم بخوراند که این عجیب است آن را در ساعتی بگدازد و به سبب قوتی که اندر آن است شیر را از جمود بازدارد و آن را رقیق گرداند و از انافح تا یک مثقال بخوراند که آن تحلیل کند یا بقی یا اسهال خارج نماید و ایضاً ادویه مذکوره برای جمودخون در معده و خصوصاً دوی که از طین مختوم می‌سازند و مذکور شد و دوی انجدان و کبریت مساوی در سرکه بخوراند و ایضاً آب خاکستر چوب



انجیر چون تکرار خاکستر در آن نمایند و **مجوسی** گوید که از علاجش این است که سکنجبین عسلی به آب گرم و شبت دهند و امر بقی نمایند و معده را از آن پاک کنند و پنیرمایه بوزن یکدانگ به اندک سرکه بنوشانند و بهترین آن پنیرمایه خرگوش است و یا برگ پودینه با سرکه و اندک سداب بخاکستر چوب انگور بخوراند و عسل بلفل خوراند که این شیر جامد را بگدازد و تلطیف او کند

#### علاج کلی سموم ملذوعه

هرگاه جانوری ذی سم بگزد همان وقت قدری بالاتر بفاصله چهار پنج انگشت از جائیکه گزیده باشد سخت بریندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر دو جا بندند یکی بالا و دیگر پائین بهتر است و اگر حیوان ردی‌السم بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت با شرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بکنند بعد از آن که ادویه تریاقیه مضغ نموده باشند یا مضمضه به سرکه و روغن گل کرده باشند و یا بمحجمه بکنند و این بهتر است و باید که آن شخص که می‌مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم بشکافند و بر موضع زخم بندند جذب سم می‌کند و ادویه جذابه سم مثلاً پنجال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و پشک بز و سیر و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج مقشر کرده و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و ادویه که در جمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع است و سابق مذکور شد و در اینجا نیز ذکر یابد شرباً و طلاءً به کار برند و ادویه قابضه بر موضع لسع ضماد نکنند مگر آن که با قبض محلل باشد و از خواب منع کنند به عده نظر کنند به سوی اعراض عارضه تا معلوم شود که فلان حیوان گزیده است پس تریاقات مخصوصه آن استعمال نمایند و باید که با غذا قدری از فلفل و سیر دهند و شراب قوی کهنه بنوشانند **الحاصل** قانون علاج سموم ملذوعه منحصر در هفت امور است **یکی** تقویت حرارت غریزی بر اخراج سم از بدن و تحلیل او و تهیج او به سوی مدافعت و تقویت اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنها از مرکبات و لعبت بربری و فادزهر و عنبر و مشک و زراوند از مفردات است **دوم** تقلیل رطوبات از بدن خاصه اگر بدن ممتلی باشد لیکن در این مبالغه نکنند و

تقلیل بقی و اسهال و فصد بود و باید که مع تقلیل رطوبت تقویت حرارت غریزی نیز کنند و قی جامع النفع در جمله اقسام سموم است بخلاف فصد که همه جا نتوان کرد مگر کسی را که بدن او ممتلی از خون باشد و بهترین اوقات قصد آن است که سم در بدن منتشر شده باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقاً منع کرده‌اند **سوم** دادن تریاقات و فادزهرات کلیه مثل تریاق کبیر یا خاصه به آن سم مثل لحم نهنگ در گزیدن نهنگ و گوشت افعی در لسع افعی **چهارم** استعمال دوی مضاد بمزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب **پنجم** استعمال ادویه محرک سم به سوی جلد مستعمله از خارج و مشروبات معرقه **ششم** تبعید اخلاط از اعضای رئیسه و تخیه از وجه سم و این هر دو به ادویه مدره و مقیئه و مسهله بود **هفتم** تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو بلسوع بمجرد لسع و داغ و ربط و حجامت و زلو و مکیدن آن **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** نافع گزیدن جمله حیوانات به قول شیخ از ادویه جیده خوراندن تخم حندقوقی در آب یا در شراب است و طبیخ انواع هرسه پودینه و جندبیدستر عجیب است و شیر لاغیه که تریاق معروف بقوتنجی و فرادی است لسع جمیع هوام خصوصاً افعی را شدیدالنفع است و جدوار و یوخامیش و موش و آذریون و تخم باداورد و حرف و ایضاً زیره که مشابه شونیز است و کاشم و سیر و پوست برگ سرو کوهی با فلفل و فلفل تنها و **جالینوس** گفته شرابی که در آن افعی افتد و بمیرد نافع لذع هوام است فکیف تریاق و تخم ترنج مضاد جمله سموم است و شربت او دو مثقال بود و بیخ انجدان نافع جمیع سوم است و تخم فنجنکشت و روغن بلسان و حب بلسان و فنجنکشت و جوزبوا و انجیر و فندق و جنطیانا و جاوشیر و مع زراوند و گل دلفی و برگ او و ثمره و لب تازه عجیب است در این باب دارچینی و پشک بز ضماداً و شرباً و ایضاً کماذریوس و کاشم و سرطان نهری به شیر و نانخواه و سکبینج و پسته به شراب و پودینه و طبیخ خبازی بستانی و تخم خطمی و دماغ ماکیان خصوصاً مع قنه و شوربای ابن عرس زنده و شوربای جروکه نوعی از موش است چون به شراب بنوشند ورق که نوعی از سلحفات عظیم الجثه است نمک سوده کرده و طبیخ سرطانات نهریه و خون سنگ پشت و قنه عجیب است و جنطیانا عجیب است و تخم گزر دشتی نافع بود و آنچه از ادویه بارده در این مفید بود

بیخ لفاح است ضماداً به عسل و کاسنی دشتی در این باب عجیب است و پرسیاوشان برای همه عام النفع است و گاهی غاریقون با یک مثقال زراوند طویل مرکب می‌سازند **ایضاً** تریاق عجیب افیون و مر هر واحد یک‌درم فلفل بکنیم درم بیخ زراوند طویل و مدحرج سه سه درم سپند و زیره هندی هر واحد یک‌درم شونیز پنج درم جنطیانا سه درم سداب دو درم به عسل و آب جرجیر به سرشند شربت‌ی یک مثقال به مطبوخ جند **ایضاً** دوی طین مختوم بگیرند حب‌الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال و ابولوسان به زیت بخوراند شربت‌ی بندقه در سه اوقیه ماء‌العسل **ایضاً** تریاق عام‌النفع برای سموم ملسوعه و مشروب‌ه فلفل ده درم سنبل دو درم زراوند و بیخ اذخر هر واحد یک‌درم به آب خرنوب سرشته چهل روز در آفتاب نهند و هر روز یک‌مرتبه حرکت دهند و هرگاه که خشک شود تر کنند و به آب گرم بخورند و قومی گفته که این به طریق کحل نیز نفع کند **دوای** نافع برای هر گزیدگی شونیز تخم حرمل زیره هر واحد دو نیم جنطیانا زراوند مدحرج هر واحد یک‌درم رخم فلفل سفید مر سداب هر واحد نیم درخم به عسل به‌سرشند شربت‌ی از آن به قدر باقلای رومی در شراب **دیگر** جنطیانا دو درم فلفل سداب هر واحد دو درم به عسل به سرشند و این یک شربت است به شراب بخورند **دیگر** حماما حب بلسان هر واحد سه درم تخم جرجیر تخم گندنا هر واحد یک‌درم زراوند بیخ انجدان سیاه هر یک دو درم مر و زعفران هر واحد یک‌درم طین بجیره چهار درم به عسل گرفته به سرشند شربت‌ی به قدر باقلا **ایضاً** حب بلسان زوفای خشک تخم شلجم دشتی فلفل سیاه و سفید دارفلفل وج انیسون فطراسالیون اسارون زیره سیاه بزرالبنج هر واحد چهار درم سنبل فقاح اذخر هر واحد شش درم به عسل به سرشند شربت‌ی به قدر باقالی رومیه **اطلیه** که بر گزیدگی طلا کنند از آنجمله نطف سفید یا ازرق است یا سیر خام یا در روغن زرد جوش کرده و جندبیدستر به زیت و یا آب گندنا بدون آب افشرده و پودینه نهری بهتر جذاب سم است و گوگرد ببول و یا ماکیان و خروس زنده شکافته بر موضع گزیدگی بندند و هر ساعت تبدیل نمایند قومی گفته که ماکیان شدید‌الحراره است و لهدا مس و ریگ و سنگریزه خورده را می‌گدازد و می‌تواند که این در حوصله و کرش او باشد نه غیر آن و از چیزی که بدان ضماد نمایند نمک و سرکه است یا زهره نرگاو یا

نمام و برگ خنثی یا خاکستر و سرکه و خصوصاً خاکستر چوب انجیر و انگور و خصوصاً در ابتدا و زفت و نمک هر دو پخته و گویند که ضماد بسیر و نمک و پشک بز نافع بهر گزیدگی است مگر لسع مار اصله را و ضماد به آهک و عسل و زیت نافع است حتی که لذع اصله را و ایضاً بگیرند خردل و سرکه و اشخار و اهک به آب صابون یا قطران ضماد کنند و زیت جوش کرده و ریختن بالای لسع حتی که لسع افاعی را نیکو است و این از معالجات اهل مصر است و این داغ نیک است و پیاز به سویق و مرهم معمول به نمک و مرهم نظرون و از نطولات جیده آب دریای شور گرم تنها و با خردل و طبیح جر و زنده و ابن عرس است **صاحب کامل** گوید که موضع را به اشیائیکه از آن آنها تسخن و لذع جلد است مثل پیاز عنصل و سیر دشتی ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر درخت انگور و خاکستر درخت انجیر و با سرکه و مرمی ضماد کنند و پیاز به سویق یا نان و گندنا و آرد و نمک یا قطران یا پشک بز به کار برند و تنطیل بسرکه که اندر آن پودینه یا سکبینج جوش داده باشند نیکو است و مرهم معموله بقافله استعمال کنند و ایضاً کاسنی و مر و یا کعب خنزیر باریک سوده با سرکه و یا شراب بخوراند و یا گوشت راسو نمک سود سه درم به شراب خوراند و یا خون سنگ پشت بحری و یا جنبدیدستر یک و نیم درم به شراب ممزوج بخوراند و یا بخور مریم و یا قثاء الحمار یک و نیم درم به شراب و سرکه ممزوج و یا تخم شجلم و یا حب الغار و یا سرطان نهری بریان و یا بگیرند زراوند مدحرج یک درم به آب گندنا ده درم و شراب هم چند آن و چون بیخ حرمل نیم مثقال به شراب بخورند و در این با سه بسیار نافع بود و ایشان به این معجون انتفاع می یابند **صفت آن** حب الغار و جاوشیر و بیخ سوسن آسمانجونی و زنجبیل و زراوند مدحرج هر واحد پنج درم دقاق کندر و سداب دشتی هر واحد چهار درم آرد کرسنه سه درم همه را باریک سوده به شراب به سرشند و نیم مثقال بخورند و ایضاً تریاق اربعه به آب سداب بخورند والا تریاق کبیر نیم درم تا نیم مثقال بدهند **ابن الیاس** گوید که بعض ادویه مجمره و جذابه سم مثل پنجال باز و کبوتر و پودینه و کبریت و بول و خاکستر و درخت انجیر به سرکه و نظرون و سیر صحرائی و سرگین بز ضماد کند و یا بگیرند مرهم از سرگین کبوتر و مشکطرامشبع و جنبدیدستر و سبکینج و حلتیت و گوگرد و پودینه

مساوی کوفته بیخته به زیت و زفت سرشته بر موضع لسع طلا کنند و جراحت را از اندمال بازدارند تا وقت بر شدن مریض و تریاق کبیر و مثردویطوس و تریاق اربعه بخوراند **ابوسهل** گوید که جندبیدستر و مقل و حب الغار به شراب قوی بخوراند یا دواء الحلتیت به قدر بندقه تا جوزه بدهند و یا این دوا جوز مقشر از هر دو قشر یک جزو نمک برگ سداب خشک هر یک دو جزو عسل سفید به قدریکه ادویه بدان سرشته شود شربت مقدار جوزه و یا این دوا جاوشیر بیخ سوسن آسمانجونی مر سداب زنجبیل زراوند مدحرج کندر مساوی یک مثقال به شراب خورند و بر بدن ادویه مدر عرق بمالند

### گزیدن مار

و اقسام آن بسیار است و مار سیاه در سمیت از نسبت دیگر قوی است و مهلت کمتر می‌دهد و مار گزیده را التهاب و لرزه غشی و عرق سرد و زردی چشم و درم یا آبله بمحل گزیده عارض می‌شود علاج جمیع اقسام آن به دستور علاج کلی سموم ملذوعه که مسطور شد باید کرد پس خروس بستن و ادویه جذابه ضماذ کردن و تریاق فاروق و مانند آن تناول نمودن و حلتیت با شراب خوردن و همچنین سیر با شراب بسیار نوشیدن و به دستور گندنا و پیاز با شراب و روغن زرد کهنه بسیار نوشیدن مفید بود و بستن مار مهره بر موضع گزیده نیز نافع است باید که آن را بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد و هرگاه جدا شود در شیر اندازند تا شیر را منجمد کند همچنین تکرار عمل نمایند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و در حین جذب سم رنگ او متغیر گردد بعد از آن که در شیر اندازند بحال آید و اگر این میسر نشود بزودی تمام یکعدد ماکیان گرفته پرهای گرداگرد مقعد آن را دور کنند و بر موضع گزیده چند شرط زنند که خون مترشح پس مقعد آن مرغ بر آن موضع بچسپانند که بچسپد و بعد جذب سم از خود جدا شود و مرغ بمیرد و مار گزیده شفا یابد و همچنین بستن غوک که شکم آن دو پاره کرده باشند نیز نافع است و در میان شیر نشستن مفید بود و پنیرمایه خرگوش و دیگر حیوانات که تازه باشد با سرکه ممزوج به آب بخورند و خوردن آب نیل به قدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات است و شوربای ضفدع نافع

است و کذا تخم لیمون کاغذی هفت عدد در آب سائیده نوشیدن و طلا کردن مجرب و استعمال حب السلاطین در این باب عجیب الاثر است که باید که آن را از پوست سخت بیرونی و پوست نازک که به مغز او متصل بود جدا کنند و مغز را که دوپاره می‌باشد از هم جدا کنند و پرده که در میان هر دو پاره است دور کنند و هر قسمی را جداگانه به آب صلایه کرده در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم ملدوغ روان شود و از هلاکت ایمن گردد لیکن درد و در چشم احداث می‌کند و بسیار سرخ می‌شود بعد از صحت پنبه را به گلاب آغشته بر چشمها برنهند و برنج سرخ را ملائم پخته بر رفاده نهاده سرد کرده بستن همین حکم دارد و یا اندک روغن زرد در چشم کشند و خورائیدن یکدد عدد آن نیز مرجب است و اگر مار سیاه قتال بود از پنج شش عدد کم نهند و این حب آن نیز مجرب النفع است مغز جمال گونه فلفل سیاه هر یک هشت مانک کافور بهیم سینی زعفران هر یک یک تانک کوفته به آب لیمو کهرل کرده یکصد و ده حب سازند و مار گزیده را دو سه حب خوراندند و اگر بیهوش باشد یک حب به آب لیمو سائیده در چشم کشند و گویند که اگر مارگزیده بیهوش شود و مثل مرده بود تا سه روز این حب عمل می‌کند باید که بر کام مارگزیده شرط زنند و آب گرم ریزند و چون خون آمد گیرد حب سائیده طلا نمایند هرگاه بهوش آید یکدو حب بخوراندند و در مجربات نوشته که اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بر شکم او بالای ناف شرط زنند بنهجی که پوست بخرشد و خون نه برآید پس مغز جمال گونه سائیده به آب در آنجا بمالند اگر فی الحال قی آغاز کند و بهوش آید مرده نیست و همچنین کچله را در آب لیمو سائیده بحلق او ریختن و بر سر و بدن مالیدن بهوش می‌آرد و تنباکو تریاق سم مار است اگر خشک آن را جوش داده یا سوده به آب حل کرده بنوشانند یا از تنباکوی کشیدنی که با قند سیاه می‌سازند به قدر دو سه توله حب ساخته به آب گرم بلع کنند و یا در آب حل کرده بنوشانند و یا چرک قلیان دهند قی آرد و سمیت دفع نماید و همچنین زبل ماکیان در قند سیاه پیچیده خورائیدن در این باب مجرب است و هرگاه غشی کند حجامت و وجور منعشات سیما مشک عجیب است و نفوخ وج و انگوزه مفید و مار گزیده را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوش او نرسد **ذکر ادویة یونانیه و هندیه** نافع زهر مار بدان که ادویة تریاقیه نافع

جميع اقسام سموم و ادوية نافع سموم ملذوعه كه مذکور شد و آنچه در اقوال حذاق بياید همه زهر مار را مفيد بود و برخی از اين در اینجا مسطور می شود چنان چه فادزهر حیوانی كه از كوهستان شیراز می آرند چون نیم درم از آن به شیر یا به زيت خوشبو یا به شراب يك ساله خوشبو بخوراند در لسع حیات مجرب سویدی است و **شرب** دارشيشعان و كذا آب نامم به شراب و كذا سنبل هندی به شراب كهنه و كذا عود بلسان و كذا اقحوان و كذا قرفه و كذا قنابری و كذا لحم خارپشت بستانی و كذا جگر گرك خشك كرده به شراب و كذا مسكه و كذا قنه و كذا سرطان نهري زنده كوفته در شیر مالیده صاف كرده و یا در آب جوش داده و كذا گل مختوم به آب طبيخ طرائيث و كذا ليمون مالح و كذا زهره سنگ پشت نهري و كذا طبيخ فو و كذا آب برگ توت سیاه و كذا سورنجان به شراب و كذا فرفيون و كذا صابون القاف و كذا شیر بز و كذا برگ ناشپاتی و كذا عرطنیثا به شراب و كذا سرخرگوش سوخته و **شرب و ضماد** پودینه نهري به شراب پخته و كذا روغن گاو و كذا سیر و سداب و كذا روغن بلسان و كذا نانخواه و كذا زیره بستانی و كذا پنچال رخمه و كذا سبكینج به شراب يكساله و كذا شراب كهنه و زیره آمیخته و **ضماد** بیخ كاسنی دشتی كوفته و كذا آب كرنب به آرد گندم و سرکه و كذا گوگرد بدق و به آب دهن روزه دار كه عجیب و مجرب است و كذا بیخ سوسن سفید و كذا بخور مریم و كذا انجیر خام و كذا زوفای خشك و نمك و پودینه نهري و **عسل و اکتحال** زهره رخمه در چشم مخالف جانب گزیده و فادزهر معدنی در دست داشتن هر واحد واقع ضرر سم مار است **دیگر** يك تخته كاغذ سفید در آب حل كرده فی الفور خوراندن فائده تمام دارد و اگر در آن حال كه مار گزیده باشد بر جایگاهش خود بول كند زهر اثر نكند **دیگر** خراطین تازه تا دو ماشه به آب سائیده نوشاندند **دیگر** از مجربات صاحب گنج باداورد پنبه دانه نیم پاو یا يكپاو بكوبند و در قدری آب انداخته خوب بدست بمالند و صاف كرده بنوشاندند مار گزیده و زهر خورده را اگرچه بیهوش باشد سود دهد و اگر تشنگی بسیار بود بجای آب همین آب بنوله می داده باشد **دیگر** جدوار نیم مثقال به گلاب حل كرده نوشاندن دافع زهر مار و عقرب است **دیگر** زهره طاؤس زهره راسو فلفل سیاه با هم بسایند هرگاه خشك شود باز سوده يك يك میل در چشم كشند زهر مار دفع

شود **دیگر** روغن گاو یک سیر فلفل سیاه پنج درم نموده آمیزند و در حلق مار گزیده اندازند **دیگر** مغز تهرندی پخته پاو آثار در قدری آب بمالند و بی صاف کردن بمار گزیده بنوشانند که مجرب نوشته **دیگر** مجرب شب یمانی نه ماشه سوده سه خوراک نمایند و یک یک حصه به اندک آب آمیخته بعد دو و گهری بنوشانند **دیگر** خانه عنکبوت یازده عدد بگیرند و از بیضه عنکبوت صاف کرده به قدری قند سیاه آمیخته از هر یک جدا جدا حبها بندند و مر و جوان را بعد یک یک گهری بخوراند و طفل ده دوازده ساله را تا هفت حب بدفعات دهند صحت یابد **دیگر** برگ کسوندی زیره سفید روغن گاو هر یک ده درم به آب خوب مخلوط کرده بخوراند **دیگر** از تکمله پوست درخت آکه یک درم خائیده لعاب آن بلع نماید و یا بیخ چرجیه و برگ آن یک ماشه بدفعات بخایند نافع بود **دیگر** سه عدد کونپل نهایت خرد برگ آگ در قند سیاه پیچند خوراند بالای آن روغن زرد بنوشانند و بعضی شرب چهار عدد کونپل آن با هفت عدد فلفل گرد و یک ماشه مغز اندران سائیده نافع نوشته اند **دیگر** روغن سرشرف هر قدر که نوشد بنوشانند و نهایت این تا یک آثار است و اگر قی شود باز بنوشانند مار گزیده نمی میرد **دیگر** بیعدیل سهاگه تیلیه بوزن یک بهلولی بریان کرده در روغن یا آب آمیخته مارگزیده را بنوشانند **دیگر** مغز سمندر پهل و یا تخم کسوندی باریک سائیده در هر دو چشم کشند **دیگر** یک مشت ریه را به آب بمالند آن مقدار که یک پیاله شود و از آن آب در چشم کشند و قطره به زخم بمالند و باقی آب بنوشانند **دیگر** هرگاه مار بگزد بر موضع گزیده شرط زده شیر عشر بمالند از آنجا زرداب جاری شود و مار گزیده به گردد و یا موضع گزیده را بسته از بارد و انگیزی بسوزانند و بخار خائیدن برگ نیب امر فرمایند تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود می سوخته باشند مجرب است **دیگر** پوست درخت سرس و پوست بیخ او و تخم او و گل او هر چهار یکدام با یک قاشق بول ماده گاو در روزی سه حصه کرده بخوراند زهر مار اثر نکند و درخت سرس کهنه که پوست او سیاه شده باشد در خواص قوی تر است **دیگر** کنول کوفته بیخته در آب اندازند و بنوشانند قی خواهد آمد و زهر مار دفع خواهد شد **دیگر** گگن دهول سائیده سعوط کنند **دیگر** بیخ کسوندی یک درم فلفل نیم درم سائیده بنوشانند **دیگر** مهوه و کچله سائیده ضماد نمایند



**حب** برای مارگزیده از بیاض والد ماجد سیر خشک افیون مرچ سیاه مغز اریهه هر چهار برابر در آب لیمو کهرل کرده حب بندند وقت حاجت در آب سائیده اگر در یک چشم کشند گویا شود و هرگاه در چشم دیگر کشند به گردد **ایضاً** فلفل سیاه مغز جمال گونه هر واحد هفت ماشه لیمون کاغذی سه عدد در آب لیمو سائیده حب مقدار فلفل بندند و در آب سائیده بچشم مار گزیده کشند دو سه عدد بخوراند **اقوال حذاق** گیلانی گوید که از عجائب ادویه در باب خلاص از سموم مار ردی قوی السم که تجربه کردهام تریاق فاروق جیدالصنعت است و ایضاً بگیرند که یکج اندکی و به آب لیمو سائیده در هر دو چشم مار گزیده بکشند و قدری از آن بعد شرط زدن نیک تا خون برآید بر موضع گزیده بمالند و قدری از آن بخوراند و اگر زهر چنان اثر کرده باشد که قدرت خوردن آن نباشد و از شرط خون برآید کشیدن او در چشم و مالیدن او بر موضع کفایت باشد و در بدن بموضع دیگر مثل راس کتف و مرفق شرط زنند تا آن که اندک خون از آن برآید آن را در آنجا خوب بمالند عوض خوراندن آن که سم را قی کند و به اذن الله تعالی صحت یابد و این دوا رادر چند جا تجربه کردم و از آن نجات حاصل شد و شکر خدا بجا آوردم لیکن بر این دوا تنها اقتصار نکردم بخوف تلف ملسوع بلکه معذلک تریاق و فادزهر معدنی چینی که آن نیز در این باب قوی است خورانیدم الا گمان می‌کنم که تاثیر دوی مذکور بیشتر و غالب تر است والله اعلم **انطاکی** گوید که چون مار بگزد اگر خبیث باشد مثل بلوطیه و غیر او بزاقه اولاً قطع عضو واجب بود به عده علاج دیگر کنند والا اگر زرداب و رطوبات سیلان کند شرط و مص به عمل آرند و اولاً اعتنا بوضعیات واجب است اگر بدن قوی و عقل صحیح باشد والا از اعتنا بعلاج او به مثل به مثل قرص کرسنه معمول از کرسنه و از سداب دشتی و مر و حلتیت به شراب و سیر و تریاق کنند پس اگر اولاً تدبیر نیک نشود حتی که سم منتشر گردد فصد کنند والا از فصد حذر نمایند و جلیل‌ترین چیزی که اعتنا بدان کنند ادویة قلبیه است و آنچه به انعاش روح مخصوص است مثل عنبر و فادزهر زراوند مدحرج و همچنین ملازمت عسل و روغن زرد نوشیدن و بدان قی کردن و خوردن کرب و ضماد کردن بمیعه سائله و قطران و بستن کبوتر و موش شکافته گرم گرم و کذا قسط و سرگین کبوتر و کسی که بگیرد زراوند

مدحرج و تخم حندقوقا و کرسنه و سداب دشتی مساوی و به سرکه سرشته تا یک مثقال به شراب بخور و خلاص  
یابد **مسیحی** گوید که هرگاه افعی بگزد باید که علاج کلی سموم ملدوغه مذکوره به عمل آرند و معذک ترپاق  
افاعی به شراب قوی خوراند و سیر بخوراند و شراب صرف بنوشانند و گندنا و پیاز بخایند و یا این دوا بدهند تخم  
حندقوقا و غیره اجزای این همان است که عنقریب در قول انطاکی گذشت با یک اوقیه نبیذ کهنه بخوراند و با این  
دوا انیسون یک مثقال فلفل چهار مثقال زراوند مدحرج چندبیدستر تخم شبت هر واحد دو مثقال بمیفختج سائیده  
مقدار باقلا بدهند و یا دو مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب بخوراند و طعام معمول به روغن زرد و عسل و سیر و  
جوز و شراب قوی بخوراند و بر موضع گزیده محجمه بزرگ نهند و شرط زند و بضمادات که در علاج کلی سموم  
ملدوعه مذکور شد ضماد کنند پس اگر آن موضع متعفن گردد بر جای عفن ادویه محرقه نهند و حوالی عفن به گل  
ارمنی و عدس مقشر و سرکه طلا کنند **شیخ** می فرماید در علاج لسع افاعی که آن مثل قانون است باید که رعایت  
اصول مشترکه در علاج کنند بعد از آن قوی تر علاج مبادرت بدادن ترپاق افاعیات است و چون تأخیر کنند ممکن  
است که ترپاق اکثر فائده کند و گاهی نفع ننماید و اگر استکثار ثوم و شراب ممکن بود بساست که از همه علاج  
مستغنی سازد و همچنین گندنا و پیاز به شراب اگر ثوم یافته نشود و ذکر کرده اند که ذکر گوزن بریان چون بخورند  
فی الحال نفع کند و حرمل از ادویه خلاص کننده است و همچنین مغز تخم ترنج و از ترپاق خاص قوی آن این  
است که انیسون اکسونافن فلفل هر یک چهار درم پوست زراوند مدحرج چندبیدستر هر واحد یک درم بطلا به  
سرشند شربتی به قدر جوزه و ایضاً مر چندبیدستر فلفل زرنیخ سرخ هر واحد یک درم تخم شبت دو اوقیه در طلا به  
سرشند و ایضاً تخم حندقوقا و زراوند مدحرج و سداب دشتی و واجب است که روغن زرد بسیار و خصوصاً کهنه  
بدهند که اکثر روغن زرد کهنه تنها خلاص بخشد و در آبن شیر نشانند و تکلیف بیداری اختیار نمایند و مشتی  
کنند و در بعض اوقات حمام معرق نمایند و پنیرمایها و مانند آن عقب این بخورند و بهترین آن پنیرمایه تازه  
خرگوش است که آن خوشتر است چون با چهار اوقیه شراب ممزوج به اعتدال بخورند و پنیرمایه ایل نیز جید است

و قومی گفته که اگر انسان پیاز دشتی بخاید و آب او از حلق فرو برد و بثل آن ضماد بر جای گزیده کند البته هلاک نشود و قومی شوربای غوک را تجربه کردند و نافع مخلص یافتند چون خورانییدند و گوشت راسو مملح و سرطانات بحری و خون سنگ پشت بحری نافع است و قومی گفته که حجرالحیه را چون تعلیق نمایند و در آن عافیت است **مشروبات** ممدوحه در لسع افاعی گویند که کرفس صحرائی برای این جید است و بیخ وج و برگ زراوند بیخ او و بیخ مر و بیخ فاشرا و فاشر استین و غاریقون هرکدام از این که باشد آن را در شراب حلو بخوراند مقدار یکدرم و همچنین آب اناغالس یعنی اذان الفار و کذکک زیره لاسیما کوهی و آب کرنب یا قسط دو درم مع دو ابولوسات فلفل و بیخ بخور مریم و یا تخم کاشم و یا بیخ او و یا تخم حرمل به آب گندنا یا آب حرشف و ایضاً پنیرمایه خرگوش و آرد کرسنه خاصه و زنجبیل در شیر زنان و خر بخوراند و حرنیل که بنواحی یزد معروف است و آن شدیدالمنفعت است و پوست زراوند و بیخ حندقوی و گمان کرده‌اند که زبد را چون در شیر تازه بنوشند بسیار نفع کند و شیر لاغیه که آن را تریاق فرادی و قوشجی گمان می‌کنم ایضاً لسع افاعی و جمیع هوام را نافع بود و یا جاشیر دو درم به سرکه و ایضاً بگیرند قسط سه مثقال و یا جنطیانا و ایضاً پشک بز در شراب حل کرده نوشیدن از ادویه جیده است و جمیع مقطعات حاره و خصوصاً سیر و پیاز و گندنا و ترب و آب آنها و جمیع مملحات خصوصاً جوف ابن عرس و عقرب بریان و زهره خروس و سائر طیور و از عصارات شدیدالنفع آب سداب و اب برگ سیب و آب مرزنجوش است و سرکه تنها چهار اوقیه جوش داده نوشیدن و آب برگ کرنب بنطی و بول انسان **ضمادات** از خارج این ضمادات جذابه قبل از ورم کردن استعمال کنند و آن معمول از ابهل و حب الغار و از بابونه و عنصل بریان خاصه و آرد کرسنه است از این جمله مفرد و مرکب به شراب استعمال نمایند و تضمید بنان کمتر جید بالغ النفع است و بستن ماکیان شکافته بغایت نیکو است و همچنین گوشت افاعی و غوک شکافته و از روغن‌ها روغن غار است یا روغنی که در آن برگ غار جوشانیده باشند **مجوسی** گوید کسی را که افعی و لاسیما افاعی معطشه و بلوطیه گزیده باشد باید که عضو گزیده را قطع کنند اگر ممکن باشد والا ربط عضو از بالای عضو گزیده و فصد مریض کنند و سیر

و پیاز و گندنا بخوراند و شوربا بشبت و دارچینی و نمک بنوشانند یا شراب کهنه بخوراند و سرطانات نهری بریان که بر آن اندکی مویزج باریک سوده پاشیده باشند تناول کنند و بر موضع گزیده این ضماد کنند بگیرند سرطانات نهری و خوب کوفته آرد گندم ده درم پودینه و نمک هر یک چهاردرم سوده انداخته به شیر تازه به سرشند که این نافع است و ایضاً برگ سیب ترش در آب پخته باریک سوده و شوربای غوک مطبوخ خوردن نفع کند و پنیر کهنه کوفته به آب سرشته ضماد کردن نافع بود و اگر بچه مرغ زنده کوچک شق کرده بر بندند بدان انتفاع یابند و اگر اندک خون سنگ پشت بحری خشک با قدری زیره و سداب خشک بخورند نفع کند و یا پنیرمایه خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخوراند و یا ذکر ایل خشک باریک سوده یکدرم به شراب بدهند و اگر آب سداب و گندنا هر واحد یک و نیم اوقیه با نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند و چون عقارب باریک سوده به آب مرزنجوش و آب سداب مالیده بنوشند منفعت بین نماید و اگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال به آب سداب بخوراند هر لذع را نافع بود و تریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع بیشتر از همه اشیا باشد لاسیما نوساخته او و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق است و شربتی از این هر دو هرکدام که حاضر باشد از یکدرم تا یک مثقال است و این معجون نافع و مجرب است برای هر لذع بگیرند فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب الغار و جندبیدستر هر واحد یک و نیم درم همه را باریک سائیده بمیختج به سرشند و به قدر باقلا بخورند یا زیاده و کم به اندک آب سداب مع میختج و آب برگ سیب ترش چون بنوشند نافع بود دیگر جندبیدستر و سلیخه و زراوند مدحرج هر واحد یکدرم انیسون و فلفل هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بمیختج به سرشند و مقدار بالا زیاده و کم به حسب قوت بدهند و این اشیا در اول امر استعمال کنند و بعد از آن که سم در بدن سرایت کند باید که ماءالشعیر بسرطانات نهری بنوشانند و ایضاً شیر تازه بنوشانند و عضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را بدوای حلو مثل فلدفیون و غیره ضماد کنند و حوالی عضو را به گل ارمنی و قبرسی و عدس مقشر و سرکه خمر طلا نمایند و تریاق کبیر و غیره از معجونات در

ابتدا بدهند چون مریض را غشی و ذبول نفس و عرق سرد عارض شود و اما هرگاه این اعراض زائل شود آش جو بسرطانات و شیر تازه استعمال کنند و معالجه موضعی گزیده به اضمده مذکوره نمایند **طبری** گوید که بعد مباردت به بستن عضو و شرط بلیغ و وضع محجمه ناری دوغ ترش استعمال کنند چه از خاصیت دوغ است که سم را بیرون کند چون بنوشند و یا عضو در آن نهند و گاهی بر جای لسع بعد فراخ کردن آن جاوشیر و بارزد و زفت رومی و فرقیون و توتیا و پیاز برای اخراج سم ضماد می کنند و حرانیان تریاقی ترکیب داده اند که آن را بضماد لسع مسمی ساخته بگیرند مغز پیاز و گوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود به عده در آن جاوشیر و سکببج و جندبیدستر بگدازند و بر آن اندک فرقیون و برگ سداب دشتی سوده آمیزند پس سرکه چند آن و قطعه زراوند مدحرج و قطعه زراوند طویل و قطعه جنطیانا کوفته بیخته مخلوط سازند بعد از آن صدفه گرفته از آن پر نمایند و بر جای گزیده بریندند و بعد یک شبانه روز جدا کرده جدید آن نمایند که این به آسانی جذب سم کند و گاهی بر موضع لسع شاهبلوط با مغز بادام و بندق و پسته باریک سائیده و مغز پیاز یا بلبوس یا عنصل سائیده با هم سرشته ضماد می کنند که این را از موضع گزیده خارج می نماید و یا بگیرند شراب کهنه و در آن بیخ لوف جعد و پیاز عنصل و جنطیانا بجوشانند به عده اندک زیت بر آن انداخته حل کنند و در آن اسفنج تازه یا مغسول به آب و خاکستر آغشته بر جای گزیده نهند که این نیز استفرغ سم نماید و گاهی اخراج سم از موضع لسع به این طور می کنند که بعد شرط بر پنبه تریاق الافاعی نهاده بر موضع گزیده نهند و گاهی بچسپانیدن زلو بسیار ساعت بساعت استفرغ سم از جای گزیده می کنند روفس این را اتم علاج ملسوع دانسته و گاهی اخراج بسم بقی دائم می نمایند و اگرچه بعضی اوائل آن را مکروه داشته اند بخوف جذب سم به سوی فوق و قرب قلب و اهل حران مرقه ترتیب داده اند که آن را مرقه ملسوع و مرقه ضفادع نیز گویند و گفته اند که آن از لسع صل خلاص گرداند فکیف غیر آن بگیرند غوک نهری ده عدد سرطانات نهری ده عدد ابن عرس لحم تازه آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنج درم پوست زراوند طویل هفت درم پودینه نهری باقه کبیر برگ سداب کوهی باقه یا کف از برگ خشک او انجیر سفید

پانزده عدد همه را جمع کنند و پیه ماکیان نیم رطل و شراب کهنه بقمداریک سه انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او را گل حکمت نموده در تنور نهند تا آن که معلوم شود که لحوم مهرا شده بعد از آن از شوربای او صد درم گرفته پنج درم آرد کرسنه در آن حل کرده بنوشند و چون این شوربا در معدۀ ملسوع لبت کند بی شک صحت یابد و بعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی می دهند و شوربای مذکور می نوشانند و هرگاه این شوربا بنوشد و سدر پس غشی کند حکم کنند که صحت یافت و این اقراص نیز از تراکیب ایشان است که مار گزیده را به شراب می خوراند چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افعی جوان و ازرق چشم و سر و دم آن یک بارگی قطع نمایند به عده جوف او پاک کرده بشویند و در دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور یک شب بگذارند به عده برآورند و آن خاکستر را سوده از آن پنج درم بگیرند و جنطیانای رومی هشت درم کندر و مر هر واحد پنج درم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرا و عروق و زراوند هر واحد دو درم زرنیخ سرخ چهار درم آرد کرسنه هفت درم برگ سداب کوهی پنج درم همه را باریک بسایند به عده بگیرند زبل اطفال خشک کرده سوده پنج درم و آمیخته بمیفختج سرشته قرص سازند هر یک به قدر دو درم و خشک کرده یک قرص از آن صبح بر نهار و یک قرص شام با بیست درم شراب معروف به شراب ملیکه بخورند و آن عصارۀ انگور با بیخ راسن مطبوخ است که بگذارند تا کهنه گردد و اگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته در آن راسن بجوشانند که این قائم مقام آن است و طعام ملسوع واجب است که شوربای ماکیان باشد و شربتی آن انجیر و جوز و سداب مرکب بود و از غرائب چیزی که ملسوع را دهند حجرالحیه در شراب حل کرده است و حجرالتیس و فادزهر حجری محکوک در شراب یا به آب زراوند بنوشانند و از جمیع معالجه مذکوره و اوفق و اقرب برجا طلای همه عضو بتریاق افاعی و خوردن آن دو مثقال در سه مرتبه به شیر خر یا شیر زنان که این استفراغ سم کند و از عجائب چیزی که در گزیدن مار استعمال کنند چون از هفت روز تجاوز کند و در ابتدا البته نخورانیده باشند این است که بگیرند تخم ترنج مقشر و شاهبلوط و آرد کرسنه هر یک ده درم و سفوف کرده بخورند و بالایش شراب کهنه بنوشند و این در دفع سموم بغایت نافع است و از آنچه ملسوع را بخوراند تریاق لحاظ است که به قول احبال آن در یک روز مار گزیده را به کند و آن چیزی است

که از چشم وزن گیرند و شبیه به چرک چشم باشد و نزد ماقین متعقد شود آن را گرفته نگاه می‌دارند و می‌خورانند و همچنین در بعضی اعضای گوزن خاصیت نفع برای لسع است لاسیما در قضیب و خصیۀ او و کذلک در بعضی اعضای او مثل لحم او چون بیزند یا بریان کنند و مار گزیده آن شوربا و آن گوشت را بخورد از ضرر گزیدگی خلاص یابد

### گزیدن عقرب

بدانک کژدم نیز اقسام است و گزیدن کژدم نرسالم تر از گزیدن مادهٔ او و در خطر کمتر بود بخلاف مار و گاهی از گزیدن او درم صلب سُرُخ در عضو و درد ممدد عارض شود و در بدن گاه سردی شدید و گاهی لهیب و نخس مثل خلیدن سوزن محسوس شود و تابع او عرق سرد و اختلاج لب و قی چیزی لُزج و قشعیریه و ارتعاد و سردی دست و پا و خفقان در فم معده و استرخای جمیع بدن بود و عقرب که سخت ردی باشد اعراض مذکوره مفرط و بسیار ردی بود و **انطاکی** گوید که سم عقرب باردست بتمجید قتل کند و تبرید و تخدیر و ارخا و تکثیر عرق نماید و **جالینوس** گوید که اگر زخم او بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بروید افتد عفونت آرد **علاج** بعد از علاج کلی سموم ملذوعه شیر و شراب بخورانند و سیر ضماد کنند و عقرب را در آب پیاز سوده بنهند و یا انگوزه و سیر و گوگرد و نمک سوده طلا نمایند و گویند که اگر غوک و موش زنده شق کرده بر آن موضع بندند مفید بود و تریاق اربعه نیمه مثقال با گلاب و عرق گاوزبان و شربت انار بخورند و قدری بر موضع گزیده نهند و ضماد نارجیل دریائی رافع الم است و بندق هندی در دهن خائیده ضماد کردن مفید بود و بتبخیر موم و عضو گزیده را به آب گرم که اندر آن نانخواه تنها یا به اشنان یا نمک جوش داده باشند نطول کردن و عضو را اندر آن داشتن نافع است و بهترین تدابیر این است که از موضع گزیدگی بنوک سوزن یا نشتر دو سه قطرهٔ خون برآرند به عده پارهٔ کاغذ سفید به آب دهن تر کرده بچسپانند **ذکر بعضی ادویه نافع** سم عقرب شرب قردمانا به سرکه و کذا فیروزه سوده و کذا بیخ راسن و کذا درونج با انجیر و کذا پوست ترنج سه درم و کذا فادزهر و کذا مومیائی یکدانگ به شراب

کهنه و کذا زرنباد که مجرب نوشته و کذا فو و کذا مو یک مثقال و کذا دارشیشعان دو درم و کذا ایرسا یک مثقال به شراب کهنه و کذا سنبل رومی یا هندی به شراب و کذا پنیرمایه نیم درم به شراب کهنه و کذا سلیخه سرخ و کذا مغز چلغوزه بخرما و یا به انجیر و کذا شقاقل و شرب و ضماد لحم غنم سوخته و کذا سیر و سداب و کذا شیخ کوهی و کذا صعتر دشتی و کذا زراوند طویل و کذا روغن بلسان و کذا جنطیانا و کذا جعدۀ کوهی و کذا مرزنجوش به سرکه و کذا تخم کاهو و کذا افسنتین و کذا ریوند و کذا خاکستر سرطان نهری به آب بادروج و کذا قیصوم و کذا حماما به آب بادروج و کذا تخم شکاعی یک مثقال با ربع مثقال فلفل و کذا شاهسفرم و کذا قفرالیهود و کذا دارچینی و انجیر کوفته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا شیخ ارمنی و کذا تخم نارنج مقشر و کذا پرسیاوشان و کذا حسک و کذا قنه به شراب و کذا جاؤشیر یکدرم به عسل و کذا مر شراب کهنه و کذا سیب شامی شیرین که مجرب سویدی است و کذا زراوند مدحرج و کذا فراسیون و کذا پیاز و کذا نعناع خائیده و ضماد سیر و جندبیدستر و زیت کهنه و کذا شیرانجیر و کذا نارنج و سبوس گندم خوب پخته و کذا حرف و کذا نانخواه و کذا کرسنه و افسنتین به سرکه سرشته و کذا پیاز عنصل به سرکه پخته و کذا سرطان نهری کوفته و کذا مومیائی به روغن گاؤ حل کرده و کذا زهره سنگ پشت و کذا سبوس گندم به شراب کهنه پخته و کذا حندقوقا و کذا مگس و کذا سفیداب و کذا حرمل و کذا شاهتره خائیده صائم و کذا انجیر و آرد حلبه و سرکه و کذا بیخ یا تخم گندنای شامی و کذا بیخ کاسنی و کذا روغن خردل و کذا برگ مورد سبز هر واحد مسکن درد گزیدن عقرب است و به قول اطبای هند ضماد تخم سن با شیر زقوم سوده و کذا شیر آکه یا عسل بلادر و کذا برگ پنبه به روغن گاو سائیده و کذا انجیر خام بالسی سائیده و کذا سمندر پهل به آب سوده و کذا چونه به آب لیمو یا با زردۀ تخم مرغ آمیخته و کذا سم الفار نیلگون به قدر دانه عدس به آب سوده و به عده تکمید به آتش زکال که مجرب است و کذا بیخ آواهجارا سرخ به آب سائیده و کذا سیر خشک و امچور سائیده و کذا ناخن اسپ مشکى به آب سائیده و کذا بیخ کسوندی سوده و کذا سرگین موش و کذا پلاس پاپره به آب سائیده و کذا زرنیخ انگوزه به آب برنج ساتهی سوده حب بسته و



کذا بیخ و برگ شاخ بسکپهره یا چرچیه و کذا کرمی که در سرگین پیدا می‌شود و در هندی گبروله گویند سائیده و کذا زهره مرغ هر واحد نافع زهر کژدم است و همچنین هرتال را با اندکی آب بر سنگ سوده به موضع گزیده از دست بکرات و مرات مسح کردن و کذا قی کئائی بزرگ اندکی خوردن و سائیده بر محل نیش رسیده مالیدن و کذا تخم بنگ کوفته با موم آمیخته سوختن و دود آن بر جای کژدم گزیده رسانیدن مفید است و اگر تخم کونج تراشیده بر موضع نیش عقرب نهند بچسپد و زهر بکشد و بعد کشیدن تمام زهر خود بخود جدا شود و مجرب است و اگر سه توله آب لهسن و سه توله عسل فی الحال خوراندند و اندک مغز جمال گونه به آب سائیده در چشم کشند و بر موضع گزیدگی بمالند نافع بود و اگر نوشادر سهاگه چونه آب نادیده مساوی بر کف دست مالیده ببینند مفید و مجرب صاحب داراشکوهی است و همچنین موم را بگدازند و قطره بر موضع گزیدگی چکانند که مسکن الم است و اگر چهپکلی را شکافته بر موضع گزیدگی بندند یا آن را در روغن تلخ سوخته سائیده طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک سانپهر به آب حل کرده نیم‌گرم نمایند و بگوش مخالف چکانند از مجربات مشفق میرزامحمود بیگ صاحب است و پر طاؤس در چشم نهاده بطور تنباکو کشیدن سودمند است و اگر بیخ کئائی سفید و یا بیخ آگ که گل او سفیدی زند خشک کرده باریک سوده در گوش کژدم گزیده بدمند دفع درد آن کند و در مجربات مرقوم است که اگر پوست بیخ آگ گل برگ کسوندی معصفر پنچال طاؤس تازه زردچوب آمله برگ حنای تر مساوی سائیده حب دراز بسازند و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را از یک طرف به آب تر کرده بر محل نیش گذارند و طرف دوم حب را گرفته بدارند سم را جذب نماید **اقوال اکابر** انطاکی گوید که علاج آن بستن عضو است و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک و سیر و سرکه و قطران و گوگرد هرکدام از اینها که میسر آید و کذا برگ گردو و از مجربات نوشیدن زیت است که در آن اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که عمر او چهل روز تا سه ماه باشد بگیرند و به اندک غاریقون و حبه بندق در خرقة سبز تعلیق نمایند مادام که با وی باشد مانع از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و گشنیز خشک و برگ سیب ترش مساوی بخورد فی الحال الم او

ساکن گردد **ابوسهل** گوید که در لسع عقرب باید که یک مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب بنوشانند و بالای موضع لذع ببندند و تکمید موضع به آب گرم کنند و روغن زنبق که در آن جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند طلا نمایند و بدان مرات کثیر خوب دلک سازند و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و سنجرینیا و معجون حلتیت و این معجون بخوراند جنطیانا زراوند مدحرج مر حب الغار قسط جندبیدستر پودینه نهری سداب بری خشک عاقرقرا زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته مقدار جوزه به شراب بدهند و اگر این ادویه میسر نشود تعهد بر شراب کهنه و سیر کنند و بدان موضع را قریب آتش ضماذ نمایند و یا بجندبیدستر و یا فرفیون و سیر هر دو به زیت کهنه سوده و یا به حلتیت و گوگرد مع بارزد یا علك الانباط ضماذ کنند و فندق بسداب و انجیر کوفته بخوراند و این معجون دهند جندبیدستر پوست بیخ کبر زراوند عاقرقرا مساوی به عسل سرشته دو درم به شراب دهند **دیگر** زراوند عاقرقرا هر واحد چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال انجدان حلتیت هر واحد مثقال به عسل به سرشند و مقدار باقلا به آب سداب بدهند و بعد از آن که علت رو بانحطاط آرد و درد ساکن گردد باید که تغذیه مریض بچیزهای مبرد و معدل که در آن گرمی زیاده نبود باید کرد تا امراض حاده نیارد **بوعلی سینا** می نویسد که معالجه بقوانین عامه و به تکمید مثل نمک و جاورس و مانند آن کنند و اول چیزی که عمل او واجب است آن مکیدن بشروط اوست و سائر آنچه در جذب سم گفته شد و بر آن ادویه حاره لطیفه سریع الالتهاب مثل انگوزه و سیر و عاقرقرا استعمال کنند و خرا از بهترین ادویه اوست و همچنین مغز رنه که آن بندق هندی است بخانید و بدان ضماذ کنند و یا اول بخانید پس در هاون خوب بسایند و ضماذ نمایند و لعبت بربری در این نهایت سود دارد و پیاز عنصل عجیب است و چون بخورند و تریاق فاروق و مثرودیطوس و غیره که در قول ابوسهل گذشت آن را نفع کند و حلتیت آن را دوای جید است و فاشرا و حرمل را تا حال تجربه نکردهام و قرطم دشتی را جالینوس شهادت می دهد که امساک او در دست تسکین درد کند و آن از اقسام حرشف خاردار است و **قومی** گفته که خوردن بیش به قدر کنجد تسکین درد او کند و از ادویه جیده او سیر کوفته به شراب است شراب بعد اندک مدت از خوردن سیر بنوشد

و خصوصاً چون هم چند آن جوز باشد و از آن هر دو قریب یک اوقیه بخورند و واجب است که بعد خوردن سیر و شراب در جای گرم پارچهها بیوشند و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض در این تعریق مریض است و غرض از عرق آوردن تحریک مواد به سوی خارج است و عرق آوردن در حمام ایشان را شدیدالنتفع است و هرگاه از آن بیرون آیند شراب صرف بنوشند **تریاق** جید برای ایشان تخم سداب زراوند طویل جنطیانا حب الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین نبطی عروق صفر فاشرا به عسل آمیزند **دیگر** جید تخم سداب دشتی زیره حبشی تخم جند قوقی هر واحد اکسونافن سرکه مقدار سرشتن صمغ بمقداری که سرکه را لزج سازد پس ادویه را جمع کنند شربتی از آن یکدرخم و از این زیاده نخورند که در آن خطر است بلکه اگر بعد ساعتی باز احتیاج شود نیم درخم دیگر بخورند **تریاق** جید برای آن بگیرند سیر و جوز یک یک جزو برگ سداب خشک و حلتیت و مر هر واحد نیم جزو بدو عدد انجیر که در آب تر کرده شسته باشند به سرشند شربتی از آن سه درم به شراب **تریاق** جید برای او جندبیدستر فلفل سفید مر افیون مساوی قرص سازند شربتی سه ابولوسات با چهار اوقیه شراب و این گزیدن رتیلا را نیز نفع کند **ایضاً** جاؤشیر مر قنه جندبیدستر فلفل سفید بمیعه و عسل مساوی به سرشند **دواءالعسکری** که عجیب نهایت بی نظیر است بگیرند بیخ حنظل بیخ کبر افسنتین زراوند مدحرج و طویل و طرخشقوق مساوی شربتی برای طفل دو دانگ و بزرگ را یکدرم سائر **مشروبات** از اشربه جیده حلتیت است و **ایضاً** فاشر و **ایضاً** قردمانا یکدرم به شراب و سعد و حب الّاس و بادروج و تخم آن و تخم حماض دشتی و کاسنی دشتی و کاسنی و سکینج شرباؤ طلاء و پودینه نهری و سرطان نهری اگر به شیر خر بخورند و اهل عرب ملدوغ عقرب را دو درم بیخ حنظل سوده می خوراند و نفع بین می کند و قومی نمک طعام را تجربه کرده اند چون آن را سوده کف دست بخورند و قومی زعم کرده که چون اشنان سبز را کوفته بیخته به روغن گاؤ سرشته قریب دو مثقال بخورند نفع عظیم کند و کسی که ترب و بادروج خورد بز هر عقرب ضرر نیابد و جراد که بازوی آن نبود و بدن او بزرگ باشد و حرکوک گویند چون خشک کرده به شراب خورند نفع بخشد و مردی ثقه گفته که اگر برای لدغ آن افیون و

بزرالبنج مساوی به عسل سرشته بخورند نفع کند و بعضی زعم کرده‌اند که مداد هندی شرباً نافع است چنان چه  
طلاء نفع می‌کند و غاریقون عجیب المنفعت است و ثمر خنثی و گل آن و حب‌الغار خاصه و تخم حندقوی و برگ  
ترب و کامخ خرا و ایضاً زراوند شونیز بیخ جاوشیر تخم حرمل مساوی شربتی دو درخم به شراب و ایضاً عاقرقرا  
زراوند یک یک جزو فلفل نیم جزو محروث ربع جزو شربتی مثل باقلا و ایضاً زراوند طویل عاقرقرا برابر به عسل  
سرشته شربتی دو درم به شراب و ایضاً مروجا و شیر و افیون مساوی فاشرا چهار نیم جزو حروث ربع جزو شربتی  
مثل باقلا و ایضاً زراوند طویل عاقرقرا هر واحد یک جزو به قدر واجب بخورند و **قومی** گفته که بگیرند در دی  
شراب شش درم گوگرد زرد هشت درم تخم سداب سه درم جندبیدستر تخم جرجیر هر واحد دو درم بخون سنگ  
پشت بحری به سرشند شربتی یک‌درم با پنج اوقیه شراب **اطلیه و اضمده** عقرب تنها از اضمده جیده برای  
گزیدگی عقرب است و روغن او نیز و ایضاً نباتی که آن را ذنب‌العقرب گویند و مشابه آن بود و موش زنده را چون  
بشکافند و بر گزیدگی عقرب نهند نفع کند با جماع و همچنین غوک و ایضاً طلای مداد هندی تجربه کردم نفع کرد  
و درد ساکن شد و همچنین شیر انجیر خام و جندبیدستر و بلادر گویند که در این باب عجیب است و مسکن درد و  
اشخار به سرکه نیکو است و گوگرد زنده براتیانچ یا علك‌البطم و لحم ماهی نمکسود و سیر مطبوخ و روغن زرد گرم  
نهند و ایضاً تخم کتان و تخم خطمی یا هر دو بنمک و ایضاً آرد جو به آب سداب یا طبیخ او و ایضاً سبوس گندم  
مطبوخ بسرگین کبوتر و بادروج از اطلیه جیده مسکن وجع فی‌الحال است و همچنین بیخ حنظل و کاسنی و  
کاسنی دشتی و حماما بادروج طلای جید است و مرزنجوش خشک و ایضاً نمک بول از ادویه نافع است و از آنچه آن  
را نفع کند این است که موضع لسع را بر بخار سرکه بدارند که بر سنگ گرم چکانیده باشند و **از نطولات** او طبیخ  
سبوس و طبیخ ابخره و طبیخ بابونه عجیب است و آب دریای شور گرم کرده و آب حندقوی و طبیخ او عجیب  
است و چکانیدن نطف سفید گرم کرده عجیب است و زیت که در آن وزغه پخته باشند چون برگزیدگی گرم گرم  
بچکانند عجیب النفع است **صاحب کامل** گوید که بالای موضع گزیده بعصابه قوی باید بست و عقرب را کوفته

ضماد کنند و یا این ضماد تخم کتان پنج درم گوگرد زرد نمک هر یک سه درم بعلکالبطم ده درم سرشته به عمل آرند و اگر تریاق اربعه به شراب خورند نفع کند و اگر تریاق کبیر حاضر باشد شراب او و ضماد او به زیت نافع است و این دوا سود دارد جندبیدستر دو دانگ سیر یک درم باریک سوده به شراب مطبوخ بخورند و یا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم حندقوی یک درم باریک سائیده دو درم به شراب کهنه یا نبیند مویز بخورند و تریاق لذع عقرب به قدر بندقه به شراب بدهند و نسخه آن همان معجون است که در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا قنه عوض قسط است باقی به دستور و یا سیر را باریک سوده به شراب پخته بنوشانند و بر موضع گزیده آبی که در آن بابونه بر نجاسف و سداب و سبوس گندم جوشانیده باشند گرم بریزند و یا به روغن زیت یا به روغن بان به اندک فرسیون یا جندبیدستر طلا کنند و بدن عقرب گزیده را خوب بمالند و روغن گاو عسل بخوراند **صفت** تریاق که گزیدن عقرب را نافع است فلفل هشت درم دارفلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند بیخ خراهر واحد سه درم به آب سائیده به شراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم **طبری** گوید که بر طبیب واجب است که این سفوف بدهد و آن فی الفور ازاله درد می کند زراوند مدحرج زراوند طویل جنطیانا هر واحد یک دانگ جندبیدستر و جاوشیر و حلتیت و قنه هر واحد یک و نیم دانگ همه را سائیده و هم چند همه خرنیل و برابر جمله سکرالعشر آمیخته یک درم با یک مثقال به شراب کهنه بخورند و **جالینوس** وصف بندق هندی نموده و در تسکین وجع آن را تاثیر محمود یافتم و مختار اهل عراق این است که پیاز و سیر بخوراند و انجیر در آب و شراب و اندک نمک جوش داده عضو را در آن نهند و مختار اهل شام است که کندر سفوف کرده بماءالعسل خوراند و تسخین موضع کنند و اهل سواد نمک را جوش کرده موضع گزیده را بدان تکمید کنند و گاهی سرگین گاؤ به سرکه سوده و بجاوشیر آمیخته طلا می نمایند و درد ساکن می شود و اهل مکه معظمه عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن می کنند بعد از آن بر می آرند و در زائل می شود و از عجائب چیزی که برای تسکین وجع مشاهده کرده ام تناول سنجرینیا و طلای او بر موضع گزیده است و اهل سواحل موضع لذغ را بنفط سفید طلا می کنند و در بلدیکه خوف گزیدن عقارب باشد از

خوردن کرفس و بادام و پسته و عسل و جمیع مفتحات سدد اجتناب کنند و اهل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب ترکیب داده‌اند و من آن را حسن التاثير در لذع عقرب یافتم و شخصی را عقرب گزیده بود و از یک ماه آن را هر چیز سرخ بنظر می‌آمد و این تریاق او را دادم و صبح او را رعاف مفرط حادث شد و صحت یافت نسخه آن زوفای خشک و صعتر و برگ سداب کوی هر یک دو درم کندر ذکر و جاوشیر و حلتیت هر واحد یک‌درم دارفرید که آن نیلگوش است ده درم خرنیل و پنج جورچندم و جنطیانا و ایرسا و فصل و جعده و سعد سیاه هر واحد پنج درم بندق مقشر سی درم همه را سائیده به عسل به سرشند و اندکی رقیق دارند و معتدل بدن را دو درم بدهند و به حسب مزاج انسان زیاده و کم کنند و طلای او بر موضع گزیده نیز فائده می‌کند **گیلانی** می‌نویسد که پودینه باریک سوده و آرد جو به آب سداب سرشته ضماد کنند و یا چربی و موم و بهروزه هر واحد پنج درم زیت مغسول عنزروت دو درم همه را در زیت گداخته مرهم بسازند و بر موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسخین موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسخین موضع ملذوعه به روغن مسخن کنند و بهترین آن نزدیک ایشان روغن خلوق است

### گزیدن جراره

و آن نوعی است از کژدم خبیث که وقت راه رفتن دنباله خود را بر زمین می‌کشد و لهذا جراره نامند و زهر او گرم است و در خوزستان و عکسر مکرم و معدن انجدان بسیار بود و هرگاه بگزد درد او سخت نباشد بلکه بعد یک‌دو روز درد شدید و کرب حادث شود و رنگ متغیر گردد و گویند که بمجرد گزیدن او از هر بن مو خون جاری شود و لرزه بر بدن افتد و باشد که یرقان پدید آید و زبان ورم کند و جای گزیدگی او ریش گردد و خون بول کند و گاه شکم قبض شود و گاهی امر او به هلاکت انجامد و اول خفقان و غشی پدید آید و به سبب خفت درد او در ابتدا نهادن در علاج او نشاید کرد بهر آن که زهر او سخت بدست **علاج** به قول شیخ و جرجانی بعد علاج کلی و جذب سم افضل معالجات او آن است که داغ نهند و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی و آش جو و سائر مطفیات بنوشانند خصوصاً چون التهاب اشتداد نماید و بهترین علاجات مجرب پوست سیب به آب سرد است و قومی گفته که بیخ جعده چون

به آب بخورند نفع کند و راسن برای آن دوی سودمند است و این تریاق عسکری جید است پوست بیخ کبر جنطیانا افسنتین رومی زراوند مدحرج کاسنی صحرائی مساوی سائیده دو درم بخوراند و تریاق دیگر این است که کاسنی صحرائی خشک و برگ سیب ترش و گشنیز خشک برابر سوده سه ملعقه از آن بخورند و هرگاه التهاب شدید عارض شود به آب فواکه و عصارات سرد آنها تسکین او باید کرد و اگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی و پوست سیب و دوغ ترش بقرص کافور سود دهد و هرگاه کرب شدت کند آب فواکه به روغن گل سرد کرده بدهند و اگر شکم قبض شود حقنه کنند و اگر خون بول کند فصد نمایند و علاج بول الدم به عمل آرند و اگر زبان بیاماسد فصد رگ زیرزبان گشایند و به آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و اگر جایگاه گزیدگی آکله عارض شود بدوی حاد علاج نمایند و حوالی او به گل ارمنی و سرکه طلا کنند و علاج قروح خبیثه باید کرد **مجوسی** گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند و اطبای متأخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال می کنند و به حسب احتمال قوت خون بر می آرند و فی الفور شیر تازه می نوشانند و محاجم بر آن موضع می نهند و خوب امتصاص می نمایند و ادویة حاده مثل فرقیون و جندبیدستر بر آن موضع لزوم می کنند و حوالی آن به گل ارمنی و سرکه طلا می سازند و ماءالشعیر و دوغ می نوشانند و سیب و کاسنی صحرائی و دوغ ترش و پوست سیب ترش میخوراند و غذا بچوزة مرغ ماکیان معمول به آب انار می سازند و تریاق عسکری و تریاق دیگر که هر دو مذکور شد می دهند لیکن در اینجا در تریاق عسکری بیخ حنظل و خرا زیاده است و گفته که با شراب بخوراند و در تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب است و ایضاً بیخ خرنیل یک مثقال باریک سوده به شراب می خوراند و بدان نفع می یابند **طبری** گفته که علاج این ضد معالجه عقرب است و آن این است که فصد کنند و در روزی ده مرتبه رب حماض و رب ریباس بنوشانند و سیب ترش بخوراند و موضع گزیدگی را به سرکه و حضض طلا کنند و ماءالشعیر بکافور نوشانند و کاسنی صحرائی به سرکه و کاسنی بستانی بخوراند و در معالجه طریق تطفیه و تسکین خون سلوک نمایند پس اگر رعاف آید خلاص یابد و اگر اسهال شود هلاک گردد و این سفوف نیز می دهند کاسنی دشتی ده درم جوز جندم

دو درم کندر مکی پنج درم جنطیانا پوست بیخ کبر هر یک ده درم خرا و خرنبیل هر واحد هفت درم همه را سائیده هم چند همه پوست سیب ترش و برگ آن داخل کنند و صبح و شام یکدرم برب سیب و یا رب ریباس و یا رب غوره بدهند و اهل حران جراه گزیده را نان بدوغ می‌خورانند و امر بحرکت می‌نمایند و گاه قی می‌کانند و از مجربات این است که بیخ لوف به آب کاسنی و سکنجبین بخورانند و زنان پیرانه سال را دیدم که علاجش به طبیح تخم حلبه مع سداب و خرما و انجیر می‌کردند و آن را جلدوع خورانی‌دند و بر عضو گزیده نهادند و درد ساکن شد **علوی خان** در عشره کامله می‌نویسند که نخست آنجا را بمحاجم بمکند ولیکن باید که میان محجمه پنبه مندوقه بسیار نهاده بمکند و اگر چنین نکنند مکنده فی‌الفور بمیرد و بعد از محجمه داغ دهد پس فصد هفت اندام کردن بهتر باشد و گل ارمنی و طباشیر و کافور به گلاب سوده طلا نمایند و قرص کافور سه ماشه در شرب لیمو بلیسانند و شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک نه ماشه و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و برگ سیب ترش و گشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال به آب آلوبخارا ده عدد بخورانند و در حالت ورم زمان اول چهار رگ زده به شیرجات بزور بارده و سکنجبین ساده لمحہ لمحہ غرغره کنند

#### گزیدن زنبور و نحل و مگس و مور و پشه

بدآن‌که زنبور از نحل یعنی مگس عسل در تسخین شدیدتر است و از گزیدن آن ورم و سرخی و درد سخت عارض می‌شود و گاه یرقان زرد افتد و باشد که بثرها در حوالی آن پدید آید و نوعی است از زنبور بزرگ که سر او سیاه و بر بدن او دوائر بسیار بود و آن قتال است و گاهی لسع او به تشنج و ضعف زانو انجامد و نوع دیگر آن را ناری گویند و آن نیز ردی است از گزیدن او درد سخت و تاکل لحم عارض شود و از جمله خواص اوست که چون بر موش مرده نشیند به عده انسانی را بگزد و دریک روز هلاک گرداند و مگس عسل سلیم در گزیدن است و نیش خود در جای گزیدگی می‌گذارد و مگس و مور پردار قریب‌الحال از مگس عسل است بلکه از آن سلیم‌تر است **علاج** به آب خطمی و عنب‌العتلب و گل ارمنی و کافور و سرکه ضماد کنند و گل با سرگین گاو بمانند و یا برگ کنجد طلا کنند و ادویه



بارد و نوشیدن و ضماد کردن نافع بود و ضماد نارجیل دریائی دافع الم است در ساعت و چون مگس را سر کنده باقی را بر موضع گزیده بمالند و در درای فی الحال ساکن کند و یا آب غوره یا گل سرشو بمالند و ضماد ترشی انبه تنها و مع بادیان مجرب است و مرهم نوره و کذا روغن زرد بیست و یک بار شسته و کذا سفیده و کذا آب برگ گردو و کذا آب عنبالثلب و کذا گل ارمنی و سرکه هر واحد مجرب سویدی است و گویند که اکل و ضماد حبالغار و کذا جماز نخل و کذا حبالأس سفید و شرب خام دو درم بسکنجین و کذا فادزهر هر دوازده شعیره و کذا طبیح خطمی به سرکه ممزوج و ضماد جوز به سرکه سوده و کذا نمک و سرکه و عسل و کذا توت شیرین خائیده و کذا گل لاله و کنجد سوده و کذا جوزالسرو نافع است و به قول **انطاکی** هر مبرد خصوصاً افیون و کافور و برف و یخ اکلاً و دلکاً و حمولاً نافع و جای گزیده را به گل و آب گشنیز سبز خوب سرد دارند **صاحب کامل** گوید که موضع لدغ را بسوزن یا بسر نشتر بکشایند و موضع را خوب بمکند و بر آن گل ارمنی به سرکه سرشته یا بشوره دیوارها به سرکه و یا به گل کرکشت به سرکه سرشته طلا کنند و گل خانه زنبور چون به سرکه سرشته طلا نمایند نفع بخشد و یا بطحلب و خبازی خوب پخته ضماد کنند و بر موضع گزیده آب سرد بریزند و یا بر آن برف نهند **جرجانی** و **شیخ** می نویسند که در حال سه کف گشنیز خشک بخورد که درد ساکن شود و گویند یک درم تخم مرزنجوش در حال درد بنشانند و عصارات بارد سود دارد و آب خبازی طلا گردن خاصیتی عجیب دارد و همچنین آب بادروج و آب خطمی است و بقله یمانی و عنبالثلب و کنجد کوفته ضماد کردن نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه بریزند و طلا کنند و سرگین گاو یا سرکه و نماد سوده به سرکه نفع دارد و افیون و تخم شوکران و کافور بعصاره بارد طلا کنند و پارچه به آب سرد تر کرده بر آن پوشند و حوالی آن به گل و سرکه طلا کنند و طحلب با سرکه طلا کردن عجیب است و آن موضع را در آب گرم ساعتی داشتن پس یک بارگی به آب برف و سرکه در آوردن در حال درد ساکن شود و آزموده اند **ابن الیاس** گوید که بر آن خرقة کتان در آب برف تر کرده ساعت بساعت نهند و بر آن آب برف بریزند تا که خدر گردد و آب حصرم یا شربت غوره یا شربت انارین یا شربت لیمو هر

کدام که باشد ده درم به گلاب بنوشند و یا آب خیار و کدو دهند و هندوانه یا آب انارین یا آب سیب ترش بیاشامند و یا جرعه سرکه به آب سرد بنوشند و اگر زنبور بزرگ گزیده باشد یا بدن ممتلی بود فصد کنند **طبری** گوید که علاج نوع زنبور بزرگ که آن را ناری نامند این است که چون بگزد فصد مریض قبل انتشار سم و قبل از تورم موضع کنند بخلاف گزیدن افعی که در آن بعد انتشار سم در بدن فصد می کنند بعد از آن این قرص دهند تخم کاسنی صحرائی و برگ آن هر واحد ده دبرم برگ سداب کوهی پنج درم جوز مقشر از هر دو پوست او ده درم جعده دو درم بیخ خرنیل سه درم کندر دو درم گوشت انجیر بدون تخم آن پنج درم همه را باریک سوده به آب کاسنی صحرائی تر یا به سرکه به سرشند و هر قرص بوزن دو درم سازند و هر روز یک قرص از آن با بیست درم رب ریاس یا رب حماض بخوراند و غذا مزورات معمول به سرکه و شکر سازند و بخوردن کاسنی امر کنند و بر موضع گزیدگی اسپغول به سرکه مضروب نهند و گاهی زفت به سرکه گذاخته می نهند و اگر بر آن محاجم ناری بعد شرط موضع نهند مضائقه نیست به عده به سرکه و گل پاکیزه طلا کنند بعد از آن محجمه بزرگ بگیرند و زیر آن قطعه کاغذ نهاده در آن آتش افروزند پس محجمه را بر موضع بچسپانند و آنچه بدان تضمید این موضع کنند خمیر ترش به سرکه سرشته است و این سخت سودمند بود پس اگر درد زیاد شود به اندک افیون در سرکه حل کرده بر آن طلا کردن باک نیست و اگر با ملسوع بد گردد و باید که تریاق افاعی به شراب خوراند و اما علاج نوع کوچک زنبور که زرد ضعیف بود و در آخر گرما ظاهر شود و گزیدن او خفیف باشد و البته قتل نکند موضع را بقوت بفشارند و موضع گزیدگی را به گل پاک در سرکه گذاخته طلا کنند و گاهی اندک علك الانباط به سرکه پخته سرد کرده در آن اسفنج تر می کنند و بر موضع می نهند که این فی الفور درد را ساکن می کند و بعضی اوائل ذکر کرده اند که مگس ازرق را چون به سرکه سحق کنند لاسیما سر آنها و بر موضع بمالند درد ساکن شود و ایضاً حرانیان گفته اند که سرهای مگس هر نوع که باشد چون بر موضع متواتر بمالند و نگذارند که خشک گردد تسکین در روز ازاله او کند و اما علاج نوع سوم که آن زنبور دراز سیاه کوچک پاست و در ایام ربیع ظاهر شود و بر کناره نهرها باشد و گزیدن این

نوع خفیف تر از جمله انواع آن است باید که آن را بگیرند و سائیده بر موضع بندند که در حال درورا زائل کند و جمیع انواع زنبور را نوشیدن دوغ و خوردن کاسنی صحرائی و بستانی به سرکه نفع کند و اما علاج گزیدن نحل بزرگ طلای موضع به گل لبلاب سوده است و ایضاً بخاکستر چوب انگور در سرکه حل کرده طلا نمایند و گاهی سخت می فشارند و از موضع اندک رطوبت بیرون می شود و از سائر معالجه غنی می کند و گاهی بخراطین سوده به سرکه سرشته طلا کرده می شود و درد را فی الحال دور می کند و جو بگیرند و طفلی را امر کنند که آن را بخاید و بر آن طلا کنند و گاهی به گل مختوم در سرکه گذاخته طلا می کنند و علاج نوع کوچک نحل این است که اسپغول در آب خوب لت کرده بر آن موضع چسپانند و بگذارند تا خنک گردد و چون آن را دور کنند نیش او بیرون آید و بعد خروج نیش بفشارند و موضع را ببرگ سیب ترش طلا کنند و گاهی موضع گزیدگی مگس عسل را این طلا می کنند بگیرند خون گوساله و اسرب بدان حک نمایند و طلا سازند که در ساعت درد ساکن می کند و گاهی بر موضع نان با نمک خائیده می نهند و نیش بعد ساعتی بر می آید و اما ادویۀ غریبه که بر موضع لسع زنبور و سائر هوام غیرقتاله می مانند بیخ لوف جعد است چون بر آن طلا کنند که در ساعت درد را ساکن کند و حجراتیس را به آب بادیان سوده بر موضع گزیدگی هوام طلا کنند که درد ساکن شود و زهر بیرون آید در حال و مجرب است **گیلانی** از شیخ و غیره نقل کرده که عصارات مبرده معروفه و اشربه مبرده معروفه بنوشانند و قطعه یخ مثل شافه برداشتن نفع کند و طلای انجیر و سرکه و ایضاً برگ نام و برگ غار تازه و کذا سبزی که بر آب پیدا شود نافع و بعضی زعم کرده اند که به آب و نمک تکمید نمایند و به شیر انجیر طلا کنند و یا کافور به سرکه و پوست جو به سرکه و یا آب گشنیز تر به سرکه و اندک کافور طلا سازند و بالای طلا و ضماد خرقة مبلول به سرکه بر برف سرد کرده نهند تا آن که خدر گردد و ببرگ بادروج بمالند و ربوب ترش و اسپغول و سکنجبین ترش و آب کاسنی و کاهو بنوشند و سفوف گشنیز خشک به آب سرد و شکر خورند و علاج مور طیار ذی نیش فصد و شرب ماءالشعیر و طلای موضع به اشیای بارد مثل گل ارمنی و سرکه کافور و گلاب و مانند آن است

## گزیدن رتیلا

گویند که رتیلا دابهاییست شبیه بعنکبوتی که آن را فهد گویند و آن صیاد مگس است و بعضی گویند که آن نوعی از عنکبوت بری است بزرگ شکم کوچک پا بالجمله انواع آن بسیار است چنان چه **جالینوس** گفته که آن دوازده نوع است و بدترین اقسام آن مصری بزرگ شکم و سر است که مشابه مگسی باشد که گرد چراغ پرواز می‌کند و از گزیدن همه اقسام آن ورم عارض شود و موضع گزیدگی در کمتر اوقات سرخ و در اکثر آن کبود و سبز بود و غثیان و قی آورد و گاهی اسهال افتد و گزیدن هر نوع هر نوع او را خاص است چنان چه از گزیدن سرخ و سفید آن درد اندک و خارش و اختلاف شکم عارض گردد و از کوبیده که بر بشت او خطوط براق بود حذر و استرخای بدن و از گزیدن زرد و سیاه درد شدیدی و سردی بدن و رعشه قوی و عرق و انتفاخ شکم عارض شود و گاهی از شدت درد هلاک کند و از گزیدن انواع دیگر اعراض قریب این بود **علاج** در جمیع اقسام امتصاص و دلک بمطلق ادهان و آب گرم کنند و ضماد برگ مورد و تخم آن و سداب و شونیز شرباً و ضماداً نافع است و به قول **شیخ** علاج کلی سموم ملذوعه از جذب سم بجوادی و مص موضع و نطول آن به آب گرم نمک و دادن تریاق مذکور در علاج گزیدن عقرب استعمال نمایند و حمام و آبن در تسکین درد سریعترین چیزهاست هرگاه در آبن بنشینند درد ساکن شود و چون از آن خارج شوند درد عود کند پس لازم است که هرساعت استحمام نمایند و اندفان در ریگ گرم و خاکستر گرم نیز نافع است و موضع گزیدگی را بمر و نمک به آب و یا خاکستر چوب انگور و چوب انجیر و آهک و اشخار به آب گرم سرشته ضماد کنند و خوردن سفوف شونیز و تخم کرفس و تناول و داء الحلتیت و تریاق اربعه و سنجرینیا سود دارد و این تریاق مخصوص برتیلا بدهند فلفل سفید زراوند بیخ سوسن آسمانجونی ناردین عاقرقرحا دوقو خربق سیاه زیره سیاه نظرون پوست انار پنیرمایه خرگوش دارچینی سرطان نهری میعه عصاره خشخاش حب بلسان هر واحد ده درم سائیده بعصاره کبر سرشته قرص سازند و به قدر یک‌درم شراب بخوراند و در بعض نسخ برگ نیبوت و بیخ سوسن سفید و عود بلسان و تخم حندقوقی و جوزالسرو و تخم کرفس نیز داخل است و سائر مشروبات حب

صنوبر و زیره حبشی و برگ و لب و پوست آن و تخم حندقوقی و نخود سیاه و خصوصاً دشتی و حب‌الآس که بسیار جیدست و تخم قیسوم و تخم شبت و زراوند و ثمرطرفا و عصاره حی‌العالم و شیرکاهوی دشتی است و شربت هر کدام از اینها که باشد دو مثقال به شراب است و ایضاً به شرابی که در آن جوزالسرو پخته باشند و خصوصاً بدارچینی و شوربای سرطانات و شوربای مرغابی و طبخی بیخ هلیون به شراب و از تراکیب جید که ایشان را بنوشانند زراوند و زیره مساوی است شربتی سه درم در آب گرم **تریاق** مجرب برای آن شونیز ده درم دوقو زیره هر واحد پنج درم ابهل جوزالسرو و هر واحد سه درم سنبل‌الطیب حب‌الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی تخم کرفس هرواحد دو درم در عسل به سرشند شربتی به قدر جوزه به شراب کهنه و از اطلیة جیده خاکستر درخت انجیر به شراب سرشته و نمک و قلقدیس است و اسفنج در سرکه تر کرده افشرد زراوند به آرد جو به سرکه سرشته و برگ حرشف و گندنا و عصی‌الراعی و زراوند بخاکستر چوب انجیر **ضماد** جید بگیرند پوست انار و زراوند و آرد جو به سرکه به سرشند و بعد شستن جراحت به آب و نمک استعمال نمایند و از مروخات روغن حندقوقی گرم کرده است و از نطولات آب دریای شور گرم کرده و هر آب نمک و طبیخ حرشف و طبیخ جوزالسرو است **سویدی** گوید که خوردن کاهوی دشتی برای گزیدن رتیلا مجرب من است و شرب و ضماد مغز سر خروس و سرکه و فلفل و کذا حلتیت به شراب کهنه و کذا درونج و انجیر و کذا خبازی و کذا شیخ ارمنی و کذا ثمر بطم به سرکه سرشته کذا سداب و شرب جبلی و کذا برگ بادرنجبویه به شراب و کذا آب توت شیرین یک و نیم اوقیة عراقی و کذا اقحوان دو مثقال به شراب و کذا دو قو و کذا پرسیاوشان و کذا تخم کاهوی بستانی و کذا خارخسک و کذا دارچینی با انجیر و کذا سیر و کذا زمرد نه شعیره و کذا انیسون دو درم به شراب کهنه هر واحد نافع گزیدگی رتیلا است **مسیحی** گوید که در نهش رتیلا و عنکبوت اندر آب گرم نشانند تا درد ساکن شود و بعد خروج از آن بخاکستر چوب انجیر و اشخار به آب گرم سرشته ضماد کنند و دو درم شونیز بخوراند و این دوا بدهند و نسخه آن همان تریاق مجرب است که در قول شیخ گذشت **طبری** گوید که علاجش وضع محاجم بر موضع لسع و شرط او و

دلک او در هر ساعت بصبر است بعد از آن تضمید او به این ضماد کنند بگیرند صبر سقوطری خالص یک جزو مر دو جزو فرفیون ربع جزو و در سرکه حل کرده بر آن نهند و برقع یمانی و کنکرزد و مانند آن قی آورند و نبیذ کهنه بنوشانند و کمتر هلاک کند اگر در ابتدا علاج کنند و اهل عراق این دوا برای خود استخراج کرده‌اند بگیرند حنظل و آنچه در جوف او باشد بیرون آرند پس به شیر شتر آن را پر کرده یک روز در آفتاب گذارند و آن شیر را بنوشند که قی می‌آرد و در یک روز صحت می‌شود

### گزیدن عنکبوت

بدآن که عنکبوت معروف بفهد عنکبوت کوچک پا و سفید با نقطه‌های سیاه بود که بر مگس بجهد و آن را شکار کند بنوعی که پلنگ بر شکار می‌جهد پس هرگاه بگزد و در همه بدن خارش و عرق سرد ظاهر شود و از گزیدن بعضی از آن اعراض ردی مثل امتلای شکم از ریاح مع قرقره و سردی دست و پا و اقسرار بدن و انتشار قضیب عارض شود **علاج** تریاق فاروق خوراند و شونیز از مثقالی تا دو درم با شراب صرف کهنه دهند و رسوت و روغن گل و یا بیخ کرفس در سرکه جوش داده و یا زیره سفید زنجبیل سائیده و یا چونه برگ تنبول در آب لیمون صلایه کرده یا صندلین و مرداسنگ به آب سائیده طلا نمایند و به قول **شیخ** علاجش از جنس علاج رتیلا است و نوشیدن شراب اندک اندک تمام روز و سعد به شراب و تعریق در حمام و سداب خشک تنها و با سعد سوده دو درم به شراب و نطول موضع لدغ به آب گرم نافع و **طبری** گوید که عنکبوت معروف بعندب عنکبوت سیاه کوتاه پای باشد و از گزیدن او خارش موضع و سیاهی او تب مطبقه عارض شود و سم او گرم است بخلاف سائر عناکب و علاجش فصد بدفعات و حل طبیعت به مطبوخ فواکه و لزوم ماءالشعیر و مزورات است و لحم فاسد را از موضع لسع به آهن بردارند به عده بمرهم موافق مثل مرهم کافور و مرهم خل و مانند آن علاج کنند و چند مردم را دیدم که این عنکبوت گزید و حال ایشان بسرسام مؤدی گردید و کسی را که این عنکبوت بگزد و در ابتدا بر موضع لسع شرط بسیار زنند و بر آن محاجم گذارند صاحب او به سرعت فی الحال خلاص یابد و از تعفن موضع نیز رهائی یابد و بعضی افاضل از

من گفتند که اگر این عنکبوت بگزد فی الفور قصد کنند از تفغن موضع خلاص یابند **انتباه** گاه باشد که از مالیدن عنکبوت بر بدن بثور زرد و سرخ بر می‌آیند و در این صورت ترشی انبه و مرداسنگ و پوست درخت نیب در گلاب سائیده طلا کردن و روغن چراغ مالیدن سودمند است و باقی ادویه نافعۀ آن در بحث بثور غریبه مسطور شد

### گزیدن قلمت النسر

و آن جانوری است همچون سپش یا کنه سخت کوچک **جالینوس** گوید که به سبب کوچکی از آن پرهیز نتوان کرد و لسع او را نتوان دید لیکن مضرت گزیدن او بزرگ است از مثانه ببول و از بینی برعاف و از مقعد و از بدنان و از معده بقی و از صدر و ریه بسرفه خون برآید و باشد که کار بزرگ گردد و علاج قبول نکند و **بعض متقدمین** ذکر کرده‌اند که آن سپش است که از کرکس بر انسان افتد و در مواضع لحمیه سرایت کند و صورت او مثل صورت عقرب بود غیر آن که دم او مثل نیش زنبور باشد **علاج** به قول صاحب کامل باید که مبادرت بنوشیدن شیر تازه بز کنند و بر موضع گزیدگی قاذزهره سوده طلا نمایند و به صندل سُرخ در آب کاهو و خرفه و حی‌العالم و طحلب ضماد سازند و ایضاً ماء‌الشعیر و گل قبرسی مع اسپغول بماء‌الخیار یا بماء‌القرع بنوشانند و **شیخ** می‌فرماید که علاجش مثل علاج جراره است و شیر و مسکه و گل مختوم و جدوار و خرفه و عصاره او و لعاب اسپغول و سائر مطفیات مثل آب کاسنی و آب کاهو و کدو و خیار بنوشانند و **طبری** می‌نویسد که فصد کنند زیرا که سم او در بدن به سرعت منتشر می‌شود بعد از آن اشیای مطفیۀ مبرده مثل رب حماض و رب ریاس و رب غوره بنوشند و بیخ خرنیل تر بخورند و تبرید قلب و حفظ او بنهادن خرقة بارد کنند و کاسنی صحرائی خوراندند و تریاق که در گزیدن جراره ذکر نمودیم تناول کنند و ماء‌الشعیر هفتاد درم بکافور دو شعیره مدام بنوشانند و هرگاه خون منقطع گردد شاخ انگور و عصی‌الرعی به قدر باقه کبیره گرفته بکوبند و آب آنها برآورده در آن آرد جو آمیخته بر همه بدن طلا کنند و گاهی حضض به این آبها حل کرده طلا کرده می‌شود پس هرگاه بدن متقشر آغاز کند دلالت بر صحت و نقای بدن از آن کند و اگر قی یا اسهال به هم‌رسد بز مریض خوف باشد و **ابن الیاس** گوید که علاجش شرب پوست

سیب به آب سرد یا رب سیب و رب بهی و شربت لیمو همه بر برف سرد کرده است و غذا آش جو دهند و یا آب هندوانه و آب انارین بنوشانند

### گزیدن هزارپایه

درین سمیتی است که از آن درد اندک و خارشى حادث شود و بعد چند ساعت ساکن گردد و گاهی سمیت بسیار بود که گزیده او را ضیق صدر و کرب و قلق عارض شود و بر آن اشتهای چیز شیرین غالب شود و گویند که سمیت این حیوان در بلاد روم کثیرالنکایت بود حتی که ملسوع او هلاک گردد **علاج** از سرکه و روغن زرد طلا کنند و چون آن را بکوبند و بر گزیدگی او نهند مفید و زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه مساوی به شراب یا ماءالعسل بدهند و گل خنثی از تریاقات اوست و گاهی در آن استعمال نمک و سرکه بر موضع گزیدگی کفایت کند و بعضی اطبا نمک و روغن گاو را ستوده اند و مالیدن گل مولسری مفید است و کذا طلای روغن چراغ و اگر هزارپایه ما مانند آن بر عضو بچسپد و پایها و نیشهای او در گوشت فرود رود و سوزش بسیار شود پیپتا سائیده ضماد کنند و یا میل آهنی گرم کرده برنهند یا تیزاب شوره یا گوگرد بر آن مالند و اگر از پاهای آن سمیت مانده باشد تیزاب شوره اندک بمالند و اگر ریم کند به ادویة مدمله علاج کنند

### گزیدن سام ابرص

و این اسم وزغه دشتی است و بلدی را بیپاری چلپاسه نامند و گویند که نوعی از وزغه کوچک است منقط بسیاهی و در خانههای کهنه و خرابها می ماند و چون بگزد همه دندان خود را در جایگاه گزیده خویش بگذارد و گزیده او را تب مطبقه و لرزه و قلق و خارش عارض شود و اکثر به سبب فرط الم هلاک کند و جای گزیده سبز گردد و از آن چیزی مثل زرداب و رطوبات فاسده سیلان کند **علاج** اولاً تدبیر بیرون آوردن دندان او کنند به این طور که قزبر کارد بسیار بپیچند و بر گزیدگی او بقدام و خلاف و راست و چپ دائم بگردانند و یا اسپغول در آبی که صمغ عربی حل کرده باشند لت کرده ضماد کنند و بگذارند به عده به آهستگی قلع نمایند تا دندان او بیرون آید و اگر سرش به



اسپیغول اضافه کنند و قطعه کوچک صوف بدان آلوده بر آن گذارند و یک روز کامل بدارند پس قلع کنند بهتر باشد به عده علاج به شرط و وضع محاجم نمایند و اگر درد مفرط باشد بدان چه علاج گزیدن مار می کنند از خوراندن پیاز و سیر و دادن تریاق و سائر معجونات و سفوفات که در لسع مار و عقرب مذکور شد معالجه کنند

### گزیدن عظایه

گویند که عظایه اسم عربی سالامندراست و بعضی گویند که قسمی از آن است و این نیز چون بگزد دندان او در جای گزیده بماند و بدان سبب وجع دوام نماید تا آن که دندان او خارج گردد **علاج** برای اخراج دندان او ابریشم یا قزبران بگردانند و یا بر موضع روغن و خاکستر با هم سرشته بمانند و بدان ضماض کنند و اگر درد دوام کند موضع را خوب امتصاص نمایند به عده عضو را در آب گرم نهند و خوردن کاسنی صحرائی گزیدن او را بسیار نافع است و اگر درد اشتداد نماید تریاق مخصوص رتیلا بخوراندند و بعضی ثقات گفته اند که سبوس به آب سوده ضماض کنند که فی الحال دندان او را بیرون آرد

### گزیدن سالامندرا

گویند که آن حیوانی است شبیه بعضایه و چهارپای دارد دوم او کوتاه و سر و پیش سیاه و گردن باریک زرد و سیاه باشد و آن بزرگتر و پهن تر از سام ابرص بود رنگ او ابلق زرد و سیاه و از جمله سموم قاتله است مانند ذراریح و از گزیدن او درد شدید و سوزش عظیم در بدن و ورم گرم زبان و بستگی و ثقل آن و لرزه و خدر اعضا عارض شود و باشد که موضع گزیده او سیاه گردد و باشد که عفن شده بیفتد **علاج** موضع را بمحاجم خوب بکنند به عده شیر و لعابات بارده مثل لعاب بهدانه و اسپغول بنوشند و یا آب خرفه بمسکه و روغن بنفشه و روغن گل و حریره و شوربای چرب بیاشامند و از تریاقات او خوردن راتینج به عسل است و طبیح کمافیطوس و طبیح سوس با برگ انجره و زیت و بعضی ضفادع مطبوخ می دهند و به لحوم آنها ضماض می کنند و می خوراندند و همچنین بیضه سنگ پشت بحری و بری مطبوخ نافع است و باقی علاجش ذراریح است

## گزیدن ضفدع نهری و بری

گزیدن او سلیم است از آن اعراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاهر شود عارض نگردد مگر ورم رخو عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارد است یعنی بتریاقات حار محلل اورام **گزیدن ضفدع بحری** که آن سرخ بود گویند که بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدهد و مضرت رساند و از گزیدن او ورم عظیم و هلاکت سریع عارض شود **علاج** تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انجیر و آهک ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق اوست **گزیدن مار دریائی** علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضمادی که در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید است و نوع دیگر از مار در دریا می باشد که از گزید او درد سخت پیدا می شود و سرما گیرد و خدر شود و بمیرد و علاجش مانند سموم باردست و بسرکه نیم گرم طلا کردن روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن **گزیدن کژدم دریائی** و عنکبوت بحری از گزیدن آنها نفخ شکم و حالت شبیه به استسقا عارض شود و گاهی با آن خروج ریجی بی اراده حادث گردد و علاجش بعد از علاج کل مثل ضفدع بحری باشد

## گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه

موضع گزیده اینها از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه بر آن بمالند و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و روغن گاو نهند و پیه نهنگ در این باب قوی است خصوصاً گزیده نهنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آن است و مسافرین دریا می گویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزی که برگزیده آن گذاشته می شود فاسد می گردد پس بهتر این است که موضع گزیده او را هر روز از آب گوشت بشویند به تدریج صحت یابد و **بعضی** گویند که بر موضع گزیده او بول کنند و اشنان تر را بکوبند و بر آن موضع نهند و اهل مصر شخص نهنگ گزیده را در روغن کنجد غرق می نماید و می گویند وقتیکه تماس گزیده باشد در هر سال

موضع گزیده او همان وقت شکافته می‌شود مگر آن که حوالی جراحت را داغ کنند و هرگاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد مادامیکه بوی چربی در بدن بود قریب آن نمی‌آید

### گزیدن انسان و چهارپایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آن است که گرسنه باشد و خصوصاً چون حار مزاج بود و اگر حبوب مستعد فساد خصوصاً عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاهی هلاک کند **علاج** آرد باقلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد و یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم ساخته ضماد کنند و **صاحب حاوی صغیر** از شیخ نقل کرده که بر عضو پارچه در زیت تر کرده نهند یا زیت بمالند و بمرداسنگ طلا کنند و تضمید به آرد کرسنه عجیب است و یا بیخ سوسن آسمانجونی باریک سوده به سرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد را در روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوساله سوخته به عسل یا خاکستر کرنب بر آن نهند و بهترین مرهم در اینجا مهرم اسود است و اگر در آن فساد بینند اولاً بمحجمه بمکند یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منتفع شود پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جذب قوی و بالغ نشده پس معالجه بجوذب قویه که در باب ملسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم و الحام جرح نمایند و مرهم اسود استعمال کنند و یا بر آن مرهم معمول از پیه و موم و زیت و بهروزه نهند که این بهتر ضماد و مرهم است و همچنین خاکستر به سرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد دقاق کندر به شراب و زیت و کذا نمک به عسل سوده و یا مر و صمغ بط منافع جراحت را بشب سوخته پر کرده بندند و بر آن خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل یک شبانه‌روز بر آن نهند به عده بمرهم که مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا ممرضه مرض خبیث است بر طبیب واجب است که از گزیدگی آن غافل نشود و در آن نهادن ننماید و بر آن شرط زند و دهن جراحت بگشاید و بر آن دوایی که منشف سمیت و مخرج او باشد بنهند و لحم حوالی او فی الحال به آهن بگیرند و تا بیست و یک روز زخم را

خشک شدن ندهند به عده بمرهم موافق علاج کنند و حفظ اتم قلب شخص گزیده نمایند و امر به تناول تریاق که در گزیدگی سگ دیوانه بیابید و بشرب سرطانات نهری و تریاق الافاعی در اکثر اوقات کنند و نان جو بخایند و با لعاب بزرکتان و تخم حلبه برهم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاهی بچربی بز و بادام کوفته مثل مرهم ساخته ضماد کرده می‌شود و در هر سه ساعت تجدید آن نمایند و اما مرهم این است که بگیرند اسرب محکوک یک جزو و اسرنج یک جزو و هر دو مخلوط کنند و موم روغن ساخته تسقیه لعاب تخم کتان بر آتش دهند به عده بر آن اسرنج و اسرب انداخته از آتش فرود آرند و بعد سرد شدن در هاون انداخته تسقیهٔ زیت و سرکه دهند تا آن که اجزای او با هم آمیزد و سید گردد به عده استعمال کنند و استعمال این وقتی نمایند که در گزیدگی امن بود و شخص گزیده از اعراض ردیه سالم باشد و هرگاه جراحت اندمال یابد این مرهم راتینج استعمال نمایند گلنار و دقاق کندر و راتینج و مر و سفیداب و مرداسنگ مساوی بر موم روغن معمول به زیت انداخته از آتش فرود آرند تا مخلوط گردد و استعمال کنند

#### گزیدن درندگان

در رفع ضرر تشبث چنگال آنها به قول **طبری** اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بگشایند و اخراج خون بقمدار قوت کنند به عده ماءالشعیر و اشربهٔ مطفیه دهند و موضع گزیده را به سرکه که اندر آن پودینه جوشانیده باشند بدفعات کثیر بشویند و از افتادن خاک و گل محفوظ دارند و بهترین چیزی که در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر او سالم ماند این است که بگیرند هاربای مملح و باریک سوده موضع گزیده را بدان پر کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن درنده اقتصار می‌کنند بر ماهی شور سوده و ستایش او بسیار می‌کنند

#### گزیدن شیر و پلنگ و بوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را بزاوند طلا کنند بعد از آن به سرکه بشویند و اگر به طبیخ چایخطائی زخم را بشویند در ازالهٔ سمیت آنها مجرب است به عده زنگار وچرک نقره و توبال مس و روغن گل بمالند و **صاحب کامل**

گوید که معالجهٔ این گزیدگی‌ها به اضمدهٔ جاذبه باید کرد مثل ضماد معمول از زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل و ضماد مرتب از پیاز نرگس کوفته نیز نافع است بعد از آن به سرکه و آب بشویند و ایضاً بمرهم که در گزیدن سگ غیردیوانه بیاید علاج کنند و **جرجانی** می‌نویسد که در گزیدن بوزینه ضماد جذب کنند برنهند چون ضمادی که از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ و نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ در آب حل کرده آماس را بنشانند و شونیز و عسل جراحت را گشاده دارد و گویند که ضماد سرگین بوزینه در دفع زهر آن مجرب است

#### گزیدن گر و سگ غیردیوانه

بر آن موضع سرکه بمالند و بورهٔ ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند و **جرجانی** گوید که آنچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و سداب و باقلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان‌الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته با نبیذ ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سود دارد خاصهٔ اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل و صعتر دشتی با نمک و عسل و آب کاسر ممزوج با سرکه و یا سرکه که نمک در آن گداخته باشند و چند روز نهاده طلا کردن سود دارد

#### گزیدن گربه

بسیار باشد که از آن در و صعب تولد کند و آن موضع سبز شود اولاً علاج کلی و جذب سمیت او کنند و پودینه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینهٔ خشک در آب پودینهٔ سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند همان روز به می‌شود

#### گزیدن راسو

زهر این زود در بدن پراکنده شود باید که سیر و پیاز خورند و ضماد سازند و یا کرسنه و انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو بکنند و بر آن موضع نهند درد ساکن شود و **طبری** گوید که چون مادهٔ راسو بگزد و

آن حامله باشد گزیدهٔ او به نمی‌شود مگر بندرت و از گزیدن او تمطی و ثناوب و قلت خواب و سهر مع قلق عارض شود و گاهی بول بدشواری آید و علاجش فصد و اسهال یکدو دفعه است و وضع محاجم پس شستن او به سرکه که در آن پیاز عنصل پخته باشند و تطلیهٔ او به این طلا بگیرند زراوند طویل و زرنیخ سُرخ مساوی و در سرکه بپزند تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند پس اگر تفرق شدید باشد دوای حاد مثل دیگ بر دیگ بر آن نهند تا که لحم صلب و متفرق را بخورد به عده مرهم بمرداسنگ و سرکه و زیت ساخته به کار برند و از غوائل گزیدن ابن عرس تورم جمیع غدد بدن مثل پس گوش و زیربغل و زیر حنک و تب است پس ماءالشعیر بسرطانات نهری بنوشانند و هرگاه تب زائل شود بدن او به روغن غرق نمایند و بهترین روغن‌ها روغن بنفشه است و پرهیز کامل کنند و بعضی متأخرین در علاج او گفته‌اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آبش بر موضع ریزند و به آب نمک بشویند و بمرهم علاج علاج کنند و حوالی موضع گزیده را به زیت مالند و در خوزستان علاج گزیدهٔ او به موضع محاجم بر آن بدفعات پس نهادن داغ می‌کنند

#### گزیدن کورموش

گویند که از گزیدن آن فواق افتد و اگر عقب فواق عطاس افتد تب نیاید والا تب مطبقه آید پس به فصد علاج کنند و قرص کافور خوراندند و بر موضع مغز پیاز با زیره باریک سوده نهند و از آب محفوظ دارند و ایضاً به آب فواکه بدفعات تنقیه کنند و طعام او مزورات تنها دهند تا آن که تب و لهیب زائل شود و درد ساکن گردد و گاهی بر آن موی سوخته یا زیره سوده می‌پاشند

#### گزیدن سگ دیوانه

شیخ می‌فرماید که سگ را دیوانگی عارض شود و آن استحالهٔ مزاج او بسوداویت خبیثه سمیه است و این استحاله یا از هوا و یا از اغذیه و اشربه او را عارض گردد اما از هوا یا حرارت شدید آن اخلاط او را محترق سازد پس در خریف دیوانه شود و یا برودت شدید آن خون او را به سوی سوداویت منجمد گرداند پس در ربیع دیوانه شود و اما از

اغذیه و اشربه چنان باشد که خون فاسد جانوران و گوشت مردار خورد و آبهای عفن بنوشد و اخلاط او بسودای عفنی میل کند و **طبری** گوید که سگ اکثر در بلاد بسیار سرد و بلاد بسیار گرم دیوانه شود اما در بلاد بارده هرگاه او را جراحت به هم رسد بدان سبب او را مثل کزاز حادث شود و سائر اعضای او خشک گردد و چیزی مانند سودا قی کند پس دیوانه شود و اما در بلاد حاره به سبب استفراغ کل رطوبت و استیلای خشکی بر آن و در اصل مزاج او برودت و بیس پس هرگاه رطوبات او فانی شود و دماغ او خشک گردد و دیوانه شود و گویند که اکثر سگان در سرما دیوانه شوند پس به شوند اگر در گرما هلاک نشوند و اکثر سگ از خوردن ماهی شور دیوانه گردد و اما آنچه **جالینوس** و مابعد او ذکر کرده اند این است که سگ اکثر وقت اشتداد حرارت دیوانه شود متقدمین در سبب دیوانگی او اختلاف کرده اند **قومی** گوید که دیوانه شود چون همه رطوبت او فانی گردد و دماغ او لاغر شود و دیگران گویند که دیوانگی در سگ جنون است مثل مالیخولیا در انسان و در لعاب او سمیت پیدا می شود به سبب امتناع او از شرب آب و سگ دیوانه آب کم می نوشد بهر آن که در اصل مزاج او برودت بود پس هرگاه مجنون شود بدین سبب از آب بترسد و گروهی دیگر گفته که سگ به اضطرار دیوانه شود و چون سه قسم از ماکول بخورد یا ماهی شور و یا استخوان گربه و یا مگس ازرق پس فی الفور مجنون شود و **دیگران** گفته اند که سگ دیوانه شود چون پنج روز طعام نیابد و از هر کلب که غذای او قطع کنند مجنون شود یا بمیرد و **بعض** متأخرین گویند که تخم بیدانجیر چون با پیه بکوبند و روباه را بخوراند فی الحال بمیرد و چون سگ بخورد فی الفور دیوانه شود و همه اقوال قریب یکدیگر است و **صاحب کامل** گوید که سم سگ دیوانه خشک محفف است و اکثر مضرت او بدماغ بود و لهذا از آن تشنج و خوف از آب حادث شود و آن سگ هرگاه لسان را بگزد از آن اعماض ردی عارض شود پس اگر تدارک شخص گزیده بعلاج او نکنند هلاک گردد فلذا می باید که اولاً علامات سگ دیوانه بشناسند تا از آن پرهیز و حذر نمایند و معلوم کنند که گزیدن او گزیدن سگ دیوانه است پس به چیزی که علاجش بدان سزاوار است معالجه نمایند

## علامات سگ دیوانه

آن است که گرسنه و تشنه باشد و از آب بترسد و بگریزد و چشم آن سرخ بود و گوش او آویخته باشد و آن را اکثر حرکت دهد و برآمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود و بهر که رسد حمله کند و سگان از آن بگریزند و نظر او تیز بود و زبان از دهان بیرون بود و آب دهن و بینی سائل باشد و سر در پیش افکنده و دم میان رانها کشیده دارد و گاهی قروح و خارش ظاهر شود و موی بریزد و **روفیس** گفته که این اعراض سگ را از غلبهٔ مرهٔ سودا بر آن عارض شود و این نوعی از انواع مالیخولیا است و اکثر این سگان را در تابستان عارض گردد و کم است که در زمستان عارض گردد **احوال کسی که او را سگ دیوانه بگزد** هرگاه سگ دیوانه انسانی را بگزد اعراض آن در ابتدا خفی بود و بجز جراحت ذی وجع مثل سائر جراحات هیچ ظاهر نشود و بعد از یک هفته یا چهل روز و بعضی را بعد از ششماه به قول بعضی بعد هفت سال حالتی مثل دیوانگی عارض شود یعنی فکر فاسد و خوابهای بد و حالتی مثل غضب و وسواس و اختلاط عقل و ترسیدن از آب و از جمیع اشیا که ببیند و توحش از اقارب و اولاد و حمله برای گزیدن بر ایشان کند و تشنج در انگشتان دست و پا دریا بد و از روشنی برگزید و اختلاج حجاب و فواق و تشنگی و خشکی دهن و حب تنهائی و تمدد و سرخی در جمیع بدن و خصوصاً در چهره و تفرح آن و کثرت درد آن و گرفتگی آواز و گریه و گاه حب غلطیدن در خاک و گاهی رزق منی بلاشهوت عارض شود و لامحاله مودی به تشنج و کزاز و به عرق بارد و غشی و موت گردد و گاهی قبل از این حالات از تشنگی بمیرد و گاهی آب طلب کند و چون آب ببیند فریاد کند و اگر بحیلهٔ از آب جرعه بنوشانند در حلق بماند و هلاک شود و گاهی مثل سگان آواز کند و گاه آواز او منقطع شود و مثل صاحب سگته گردد و گاهی چیزی بول کند که در آن اشیا لحمی مثل حیوانات و مثل سگان کوچک ظاهر شود و در اکثر احوال بول او رقیق باشد و گاه سیاه بود و گاهی بول او محتبس شود و بر بول کردن قدرت نباشد و در اکثر شکم قبض بود و از عجائب احوال او این است که بر گزیدن انسان حریص باشد پس اگر بعد هیجان خود انسانی را بگزد آن انسان را حالت او عارض شود و همچنین اگر کسی پس



مانده آب و طعام او بخورد او را نیز همان حالت حادث شود و هر که از ایشان از آب بترسد بعلاج خلاص نیابد خصوصاً چون روی خود در آئینه بیند و خود را شناسد و در آن صورت سگ خیال کند و اما قبل ترسیدن از آب علاج بود و سالم‌تر در حال گزیده سگ دیوانه کسی است که از گزیدگی او خون بسیار سیلان کند و همچنین هرگاه بعد خوردن ادویه تریاقیه خون بول کند از ترسیدن آب ایمن گردد

#### فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیردیوانه

گاه باشد که انسانی را سگ بگزد و در اثبات صورت و تحقق احوال او که سگ گزنده دیوانه بود یا غیر آن اشتباه افتد پس در امر علاج او تهادن نکنند و در ادمال جراحت او مبادرت ننمایند که در آن خوف هلاکت است بلکه بزودی امتحان او به این طور نمایند که بخون زخم سگ که بیرون آید یا بوضع محاجم برآورده پاره نان یا لحم را آلوده پیش سگ غیردیوانه اندازند اگر آن را نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین مغز کردگان بکوبند و یک شب بر زخم بندند به عده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد نشان گزیدن سگ دیوانه بود **علاج** بعد علاج کلی سموم ملذوعه جراحت را تا بچهل روز ملتحم شدن ندهند که بهتر از این تدبیری نیست و بصحت تجربه پیوسته و خروس بندند و ادویه جذابه ضماذ کنند و نمک و تراتیرک و آب چقندر و بول انسان و خاکستر چوب انگور با سرکه سرشته طلا کردن جذب قوی می‌کند پس مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتداست اما چون یک هفته بگذرد اگر امتلای خون باشد فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضح مکرر باید نمود و ماءالجبن باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب مانند صاحب مالیخولیا سعی کنند و غذای چرب و گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب است و از جماع و خوردن ترشی‌ها و هوای سرد بسیار پرهیز نمایند و گاه گاهی اندر طعام سیر و پیاز داخل کنند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد حيله نمایند که آب خورد والا بیم هلاک است و گویند که چون ظرف آب از جلد کفتار بسازند از خوردن آب در آن اجتناب نمی‌کند و به دستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز نمی‌کند و

نوشیدن آب نیل از مجربات است و شراب ممزوج به آب نیم‌گرم بسیار نافع است و اگر آهک آب نادیده یکدام و نوشادر دو دام باریک سائیده در یک و نیم پاو آب بیندازد و سه حصه کنند و یک حصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دهد و مکرر به تجربه شخصی معتبر رسیده و اگر یانات سُرخ سلطانی به قدر ناخن در قند سیاه حب بسته هفت روز از حلق فرو برند فائده می‌کند و مسی که نبات مشهور است به قدر یک توله در آب سائیده دهند موجب نجات است و همچنین بناتی که آن را بهندی ساون سوکھی گویند بوزن مذکور تنها یا با پنجدانۀ فلفل سیاه نوشیدن مجرب است و کذا تخم کثائی بزرگ که بهندی سیتاناسی گویند به قدر یک توله در آب سائیده نوشیدن از مجربات است لیکن تا مدت العمر از خوردن خیار و تا دو ماه از طعامی که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند و اگر اتفاق خوردن آن افتد یک روز دیگر دوی مذکور بنوشند و جنطیانا و شونیز در این باب عجیب است و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریقی آن است که نیم من پیاز را آب گرفته و سه شبانروز بیاشامند و چرب کردن سر و بینی به روغن بنفشه و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کرده بخوردن دهند سود دارد و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود **ذکر ادویۀ یونانیه و هندیه** دافع زهر سگ دیوانه کچله را در شیر تازه جوشانیده پوست او خراشیده به قدر دو سُرخ هر روز خوردن مجرب است **دیگر** بعد حجامت و سیلان خون وافر خردل سوده ضماد کنند و سرگین موش سوخته بمالند **دیگر** دوره بندال دو عدد نهایت چهار عدد در نه تنگۀ آب تر کرده مالیده بنوشند اسهال و قی خواهد شد هرگاه فراغت شود یک چنانک برنج پخته آبش از پارچه بجوشانند چون به قدر چهار دام بماند صاف نموده بنوشند **دیگر** مشک هر روز تا یک ماشه بخورند و شیر آگ یا شیر انجیر طلا کنند و یا حضض به قدر چهار قیراط هر روز تا چهل روز خورند که خلاص گرداند **دیگر** شونیز به قدر دو درم هر روز به آب نیم‌گرم بخورند یا به آب سرد سائیده سه روز بنوشند که در این باب عجیب الخاصیت است و کذا انگوزه هر روز نیم درم به آب سرد خوردن و کذا نارجیل دریائی **حب علی کوچک** به نسخه تکمله بگیرند ذراریح که بفارسی علی

کوچک و در هندی تیلن گویند و آن کرمی سیاه و سُرخ رنگ است که بر درخت ترئی و کدو اکثر می‌باشد و پره‌های آن را دور ساخته بدست مالیده سه حصه کنند هر حصه را در قند سیاه پیچیده حب بسته بفاصله یک گه‌ری بدهند گرمی خواهد شد نیم آثار شیر گاو بنوشانند در بول بصورت بچه‌های سگ خواهند برآمد و صحت خواهد شد

**نوعدیگر** به طریقی که در بیاض اوستاد علیه الاعتماد مرقوم است بگیرند کرم مذکور کهنه یکساله که درنی بانس داشته باشند چهارم او دست و پا دور کرده با نه دانه فلفل سیاه باریک سائیده در یک توله قند سیاه کهنه بخوب وجه بیامیزند و سه حب سازند و بعد بیست و دوم روز از گزیدن سگ شروع کنند و یک حب بخورند و آن روز غذا برنج سانهی نیم آثار در آب بسیار مثل او گره پخته همان آب در آن روز بنوشند بدین طریق باز هشتم روز بخورند و غذا به دستور همین طور هشت حب بفاصله هر هشت روز بخورند **دوایی** که نافع گزیدگی سگ دیوانه است بگیرند بچه سگ روزیکه پیدا شود و شکم او شکافته پنیرمایه او بگیرند و به آرد جو به سرشند و بگذارند تا خشک گردد پس هر روز دو دانگ تا سه روز متصل بخوراند **دوای هندی** که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع و معمول طبای هند است برگ سهوره تلخ که از نباتات مشهور است و اکثر از آن هنود مسواک می‌سازند به قدر یک توله با پانزده دانه فلفل گرد در آب سائیده صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه هم شده باشد بهوش می‌آید **ایضاً** مجرب پوست درخت انکوله یک توله باریک سوده در آب حل کرده بنوشانند اسهال و قی بکثرت خواهد آمد و جمله ماده فاسد بیرون آمد و از ضرر سمیت سگ دیوانه ایمن شود و با پوست مذکر در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند و بعد کثرت اسهال و قی کچری مونگ با روغن زرد بسیار بخورند و سه چهار روز به استعمال آرند کرمهای باریک از شکم بیرون می‌آید و اثر دیوانگی دفع می‌شود صدها مردم از این شفا یافته‌اند **ایضاً** نافع برای اخراج ماده فساد سگ دیوانه ثمرهای کوچک کهل که در اول تکون از درخت خشک شده می‌افتد به قدر نیم آثار گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده به اضافه اندک اندک بنوشانند و قی نمایند تا سه روز همین طور به عمل آرند اثری از آثارش باقی نماند **ایضاً** که در رفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت

است اگرچه نوبت بجنون و تنفر از مردم و ترسیدن از آب رسیده باشد و اکثر اشخاص صحت یافته‌اند قدری از دندان نهنگ به آب سوده بنوشانند و چند بار در ایام طاق از حساب یوم گزیدن نوشانیده باشند مثلاً روز سوم و هفتم و بیست و یکم و بیست و هفتم و در ماه‌ها ماه سوم و هفتم و سیزدهم و در سالها سال یکم و سوم و هفتم چون در این مدت مذکور را کمتر ظهور سمیت سگ دیوانه در تجربه‌ی اهل تجارب ثابت شده از استعمال ادویه غافل نشوند **ایضاً** گل باجره که بر خوشه‌ی او می‌باشد یک ماشه هر روز در قند سیاه پیچیده حب بسته خورند **ضماد** برای سگ گزیده پیاز به روغن پخته بر محل گزیدگی **ضماد** نمایند **اقوال حدائق** مسیحی گوید که علاج گزیدن سگ دیوانه این است که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند و طبع او از آن نفرت نماید در علاجش حيله نیست و اما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند و شرط عمیق زند و بقوت مص کنند حتی که از آن خون بسیار سائل شود و بر موضع چیزی که آن را وسیع گرداند و التحام او را منع کند مثل چقدر و جرجیر و خردل و پیاز و سداب و انجدان به روغن گاؤ پخته بنهند و نافعتر از این آن است که جاوشیر سه اوقیه زفت یک رطل سرکه یک و نیم رطل مخلوط کرده بر موضع نهند و افسنتین و انجدان و اسقولوقندریون و کماذریوس و جعد و کندر گرفته و جنطیانا هم وزن جمله آمیخته به شراب بخوراند و یا بگیرند سرطان نه‌ری مغسول و در کوزه اندر تنور بسوزند چندان که سائیده شود و در سوختن او افراط نباید کرد و بگیرند از آن بعد سحق ده جزو و جنطیانا پنج جزو کندر یک جزو با هم آمیخته هر روز دو درم صبح و همین قدر شام به آب سرد بخورند و تدبیر مالیخولیا از تبرید و ترطیب و خواب و راحت و سکون و استحمام نمایند و شیر بنوشانند و به قول و اغذیه‌ی مرطبه و فواکه رطبه خوراند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد آب در اشیائیکه نشناسد چکانند و یا آب در حلق او بجبر ریزند و در انوقت به شیر و ماءالشعیر و روغن بنفسه حقنه کنند **شیخ** می‌فرماید اولاً واجب است که جراحت او را نگذارند که ملتحم شود بلکه فراخ کنند و بکشایند و اگر فراخ نباشد و این فعل بمص و وضع محاجم کنند و آنچه در باب لسع حیوانات گفته شد و اثل مدت که جراحت را در آن بهر استظهار مندمل شدن ندهند چهل روزست و اگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن

ندهند و این فعل خیلی سودمند کرده باشند و اگر خطا واقع شود و جراحی ملتحم گردد لازم است که دیگر بار بگشایند و در آن مبالغه کنند و واجب است که بر آن مفتحات نهند اگر آن را در ابتدا دریابند مثل جاوشیر و جوز و سیر و مرهم زفت بجاوشیر و سرکه و آن در قول مسیحی گذشت و گاهی سیر و پیاز و ایضاً جرجیر جوش داده و حلتیت مرکب و مفرد و ایضاً چقندر کفایت کند و گاهی به این روغن گاؤ شریک می‌کنند و گاه احتیاج افتد به استعمال ادویه اکاله مثل فلدفیون و عقب آن روغن گاؤ به عمل آرند و از ادویه فراه کننده جراحی این است که بگیرند نمک سه جزو نوشادر دو جزو قلقدیس هشت جزو عنصل بریان شازده جزو سداب چهار جزو بسد ده جزو مس سوخته چهار جزو زنگار سه جزو تخم فراسیون دو جزو کوفته بحریر بیخته بر آن پاشند و در ابتدا از تعریق او بدان چه ممکن بود از مشی و استحمام لابدست و واجب نیست که در ایام اول مبادرت به استفراغات نمایند بلکه بجدب کردن ماده به سوی خارج مشغول شوند بهر آن که استفراغات گاهی اعانت بر نفوذ سم به سوی عمق کنند و معادق جذب او به سوی خارج گردند پس هرگاه حتی الامکان جذب کنند بعد دو سه روز به استفراغ سمیتی که نفوذ کرده باشد مشغول شوند و اگر در جذب کردن غفلت واقع شود در آن هنگام استفراغ واجب‌تر بود و اولی آن است که تنقیه قوی‌تر باشد و اگر امتلای خون بینند فصد کنند والا فلا و چون فصد کنند نگذارند که مریض خون خود ببیند و خصوصاً در آخر امر و اما اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که بخریق و حب خربق و مانند آن که از آن چاره نیست و ایارج روفس ایشان را عجیب است و از آنچه اسهال آنها بدان واجب بود قثاءالحمار است **صفت مسهل جید** برای ایشان هلیله کابلی دو مثقال اف تیمون یک و نیم مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون یک و نیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از جمله حبها سازند شربتی دو مثقال و چون اسهال او به مسهلات قویه نمایند ایضاً لابدست رعایت او در هر روز یا دو روز بحقنه خفیفه که معده را ایذا ندهد مثل زیت و آب جقندر و اسهال به مثل ماءالجبن مع اف تیمون و لازم است که غذای او بعد اسهال بدراج و چوزه مرغ فربه باشد و بعد از آن مدرات ملطفه استعمال نمایند و شراب شیرین خصوصاً کهنه مع حلاوت او

و طلا نیز و شیر و شراب شدیدالنفع برای ایشان است و واجب‌ترین امور تعدیل غذای او و ترطیب است که این ملاک امر اوست و این مثل شورباهای طیور فاضله و مثل نان سفیدست و آنها آنچه در آن آهن به مراتب کثیر داغ کرده باشند نفع عظیم دارد و پیاز و سیر از اغذیه مناسب علاج سموم است و تقطیع او دفع آفت او از بدن کند پس واجب است که استعمال آن فراموش نکنند با وجود آن که ادویه هست و مبادرت کنند بخوراندن تریاق فاروق و دواءالسرطان خاص بدان است و گویند که تریاق اربعه ایشان را شدیدالنفع است و همچنین تریاق انافح که عنقریب ذکر خواهیم کرد و سرطان نهری بخوراند و تجربه کرده شده اینکه بگیرند زغال سرطان نهری و بر چوب انگور سفید به اعتدال بسوزند چندان که سائیده شود و زغال جنطیانا بر آن چوب به دستور و هر دو برابر سرمه‌سا نموده به قدر چهار ملعقه از آن با شراب صرف بخورند و ایضاً برای نسخه دیگر این است که بگیرند انگشت سرطان نهری و درد وقتیکه آفتاب در اسد باشد شکار کرده در کوزه مسی اندر تنور به اعتدال سوخته که زنده آن پنج جزواندران انداخته باشند و جنطیانا پنج جزو و کندر یک جزو سائیده نگهدارند و شربتی در ایام اول یک ملعقه به آب و بعد گذشتن چند روز و ملعقه و همچنین تا چهار ملعقه افزایند و از ادویه موصوفه که ایشان را بالغ النفع است و داءالذرایح است و عنقریب ذکر کنیم و داءالسرطان در ابتدا نخوراند مگر آن که هرگاه با وی ظهور خوف از آب باشد و گاهی در نسخه آن جنطیانا نیم وزن سرطان سوخته می‌کنند و چون بعد دو سه روز بیمار برسد باید که آنچه از دواهای هر دو خاکستر مذکور بخورند دو چند از آن باشد که در روز اول مریض را دریابند و همچنین حال ادویه دیگر است که عنقریب ذکر کنیم و اگر بعد هفت روز برسد و اضعاف آنها تکثیر نمایند و اگر در مثل این ایام مریض را دریابند متصل جراحات شرط عمیق زنند و مص شدید کنند و چون بعد ایام که اکثر از این بر آن گذاشته باشد دریابند در آن هنگام در فراخ کردن جراحات نفع بالغ نیست و افراط کردن در آن ایلام مریض است بلافائده کثیر بلکه در آن سعی نمایند که گشاده بماند بهر آن که در توسیع غنای بسیار برای او نیست اگر سه روز اول و آنچه قریب اوست گذشته باشد بهر آن که سم منتشر شده پس در آن هنگام بر گشاده ماندن جراحات قناعت ورزند و سائر تدابیر از خوردن تریاقات آن و استعمال استفراغات آن به سوی او مضاف سازند و می‌تواند که سم تا چهار روز

منتشر گردد اگر قوی باشد و در کمتر از این نیز و اکثر در یک هفته هلاک کند و لامحاله سریعتر از آنچه مذکور شد بزودی منتشر شود و در جواذب چیزی مثل داغ نیست حتی اگر مدت درازتر از آن باشد و خوف وقوع ترسیدن از آب باشد و مبادرت به سوی داغ عظیم بعد مدت کنند بعید نیست که نجات یابد چه جذب داغ و افساد او برای جوهر سم مثل جذب او افساد غیر او نیست پس اگر از این عائقی مانع باشد ادویه که قائم مقام داغ است استعمال کنند مثل مرهم ملح و ادویه محمره چون ضماد خردل و مانند آن و در مثل این وقت بحمام داخل نکنند البته و گویند که نشستن در آبن نفع می کند و گمان من آن است که این در اوائل باشد و واجب است که از آن سردی آن را محفوظ دارند و گاهی درینوقت و بعد از آن به فصد ثانی حاجت افتد پس فصد کنند و آن را از نظر کردن به سوی خون او باز دارند و چون بینند که او ببرودت اندک توجه نموده بریاضت معتدل آن را گرم کنند و به اعتدال حمام نمایند و بر آن آب نیم گرم بسیار ریزند و دلک نمایند و روغن معتدل بمالند و چون امر او بترسیدن از آب مودی گردد تا وقتیکه چنان نشود که روی خود را در آئینه نشناسد قطع امید نکنند گویند که گاهی او در وی خود را نشناسد و گاهی معذلک خیال کند که در آئینه سگ است پس آب آهن تاب که مذکور شد بحیلهایی که خواهیم گفت بنوشانند که این علاج نیک است و بر آن هر حیل در نوشانیدن آب کنند و اگر حاجت به شدت و اکراه او افتد بکنند و معده او بمبردات ضماد نمایند و شراب ممزوج به آب نصفاً نصف تجربه کرده شده نفع عجیب می کند و گاهی درینوقت دوا به این صفت نفع کند پنیرمایه خرگوش گل بحیره که از اسکندریه می آرند و ابهل و جنطیانا هر واحد چهار درم حب الغار و مر هر یک هشت درم به عسل به سرشند شربتی به قدر باقلای مصری و ایضاً خواهیم بحیره و ابهل هر واحد ده درم پنیرمایه غزال چهار درم پنیرمایه خرگوش شش درم زراوند مدحرج حب الغار مر حماما تخم سداب دشتی هر واحد سه درم به شراب شیرین سرشته پس به عسل به سرشند شربتی به قدر باقلا و ایضاً گل مختوم هشت مثقال حب و همست مثل او پنیرمایه خرگوش شانزده مثقال پنیرمایه آهو سی و دو درم بیخ جنطیانا چهار درم مر چهار درم به عسل آمیزند و بدارند شربتی از آن به قدر حمصه به آب گرم و بعضی مردم گفته اند هر که بر بدن خود ناب سگ دیوانه تعلیق نماید از آن سگ دیوانه برگردد و قصد او نکند و همچنین سائر

سگان و این موتوق به نیست **ادویه مشروبه** اما مفرد حضض و حلتیت و افسنتین و جعده و گل مختوم به شراب است و شونیز در این باب عجیب است حتی که اسم او در یونانی مشتق از معنی نفع در گزیدن سگ دیوانه است و مر برای او شرباً و ضماداً نیک است و گویند که دوائی بهتر از جنطیانا برای او نیست و ایضاً کماذریوس و بعضی اطبا حکایت کرده‌اند که چشمهای سرطان چون بخورند نافع‌ترین اشیا برای اوست بعضی گفته‌اند که خوردن پنیرمایه سگ و بچه کوچک او در آب صحت می‌بخشد و بعضی زعم کرده‌اند که خون سگ دیوانه تنها علاج اوست و ما بر آن اقدام نمیک و نیم و همچنین گفته‌اند که جگرسگ دیوانه بریان خصوصاً از سگی که گزیده باشند بخوراند گویند که بعد ترسیدن از آب او را جگر مذکور و دل او یا جلد گفتار بریان بخوراند و گویند که چون ماهودانه با جنبدیدستر در این حال بخوراند و شیاف از آن بردارند بدان انتفاع یابد و خوف زائل شود و از ادویه مرکبه دوی جالینوس و تریاق کبیر قریب آن است و سابق ذکر کردیم و آن این است که بگیرند سرطان نه‌ری سوخته و جنطیانا مساوی هر واحد پنج درم کندر پودینه هر یک سه درم گل مختوم دو درم هر روز بر ناشته سه درم از آن به آب نیم‌گرم و سه درم وقت شام بخورند و این بسیار روزها با قبل از چهار روز استعمال کنند **نسخه دواء الذراریح** که سگ گزیده را نافع است بگیرند ذراریح فربه بزرگ که دست و پا و سرها و بازوهای آن دور کرده باشند یک جزو عدس مقشر یک جزو زعفران و سنبل‌الطیب و قرنفل و فلفل و دارچینی هر واحد سدس جزو همه را باریک سوده و خصوصاً ذراریح را و به آب سرشته اقراص سازند هر قرصی از آن دو دانگ و هر روز از آن یک قرص به آب نیم‌گرم بخورند پس اگر درد اندر مثانه یابند طبیخ عدس مقشر و روغن بادام یا مسکه یا روغن زرد بنوشانند و هر روز بعد خوردن او در حمام داخل کنند و در آبن نشانند تا آن‌که اندر آن بول کند و غذای مرطب از شوربای بچه مرغ فربه استعمال نمایند و نبیذ بنوشانند و از سردی حذر کنند **نسخه مختصر** دوی مذکور بگیرند ذراریح موصوف در دوغ یک شبانه روز تر کنند به عده تبدیل آن دوغ کرده یکشبانروز در دوغ دیگر تر نمایند و سه مرتبه این عمل نموده در سایه خشک نمایند و با هم وزن او عدس مقشر سائیده قرص سازند شربتی از آن دو دانگ به شراب یا آب



نیم گرم و هرگاه این را بخورند حتی الامکان عرق آورند از مشی یا پوشش پس اگر کرب آرد بر آن یک سکرجه زیت یا روغن زرد بنوشانند و آبن استعمال کنند در آن بول نمایند پس هرگاه خون بول کند از فزع از آب ایمن گردد و گاهی بعد خوردن دواء الذراریح اشیای لحمیه عجیبه مثل سگان کوچک بول کند **ضمادات** و مانند آن برای جذب و توسیع حلتیت ضماد نیک است و قومی بدان شهادت داده و سیر ضماداً و شرباً نافع و اگر سیر را بگیرند و سائیده به روغن زرد و سرکه کهنه به سرشند و بر موضع جراحت نهند نفع کند و گوشت ماهی شور جید بالغ النفع است و از آنچه جذب سم از آن بقوت نماید این است که بر گزیدگی بول انسان بالغ نهند و خصوصاً با نظرون و خاکستر چوب انگور تنها و به سرکه و پودینه بنمک و جاوشیر بسیار عجیب است و برگ قثای بستانی برای آن شدیدالنفع است و بیخ بادیان و گویند که منفعت عجیب نماید اگر طلای موضع بغری السمک کنند به تکرار و ایضاً بکنجد سوده ضماد کنند و ایضاً زنگار و نمک هرواحد چهار جزو پیه گوساله دوازده جزو از این مرهم بسازند و ایضاً لبلاب سه درم بورق دو درم کف دریا یک درم نمک چهار درم پیه و مرغابی ده درم و دو ثلث درم روغن حنا به قدر حاجت **حیله کردن در آشامیدن آب** مثل فیل غریوس ذکر کرده که چون از آب بترسد آن را در ظرف جلد ضبع بنوشانند و غیر او گفته که یا در ظرفیکه از پوست گفتار پوشیده باشند خصوصاً اگر ظرف او از چوب یا از جلد سگ دیوانه باشد و بعضی گفته اند که زیر ظرف یا بالای او خرقة از خرقه های متوضا نهند و غیر اینها گفته اند که چیزی از این غنی نمی کند و بعضی اطبا حیله می کنند که انبویه دراز در حلق او تا بعید داخل می نمایند و در آن آب پوشیده می ریزند و یکطرف او در حلق کرده آب می ریزند و یا انبویه خاصه از طلا سازند و از حیله ها در نوشانیدن آب این است که اشیای مجوفه از عقید غسل یا از موم گرفته در آن آب اندازند و بفرو بردن او از حلق امر کنند **صاحب کامل** می نویسد که اولاً موضع گزیده را شق کنند و بر آن محاجم نهاده خوب بمکند تا که خون بسیار بیرون آید به عده بر جراحت لزوم مرهم محرقه و اکاله مثل مرهم زنگار و فلدفیون و مرهم بلادری نمایند **صفت** مرهم بلادری زفت ثلث رطل سرکه تند یک رطل جاوشیر یک اوقیه فرفیون نیم اوقیه صموغ را در سرکه حل کرده بر جرح نهند که

منع اندمال جراحی و جذب سم کند و این ضماد نیز بسیار نافع است نمک اندرانی ده درم قلقطار هشت درم سداب ترسه ورم زنگار دو درم فرفیون یک درم باریک سائیده بر جراحی پاشند تا آن که بسوزد و بخورد و به عده با آن روغن زرد آمیخته بر موضع لزوم نمایند تا گوشت سوخته بیفتد و اگر سیر باریک سوده به روغن گاؤ سرکه آمیخته بر موضع جراحی نهند نفع کند و این دوا جذب سم و توسیع جرح کند و اجزای آن مع اوزان همان است که در قول مسیحی گذشت جاوشیر را با سرکه باریک بسایند و زفت را گداخته آمیزند و بپزند تا خوب غلیظ گردد و استعمال نمایند و این ادویه ابدان سخت را نیکو است و اگر بدن سگ گزیده نرم باشد باید که تضمید موضع بچقندر و جرجیر و پیاز در روغن زرد و زیت مغسول پخته نمایند و ایضاً بسیر و پیاز و نمک باریک سوده خاکستر چوب انگور آمیخته به زیت لت کرده بر موضع لزوم نمایند که این همه ادویه دهان قرحه را بخورد و فراخ کند و خشک نماید و از آن جذب سم کند و همواره این ادویه از روز اول گزیدگی ایام متواتر قبل عروض خوف از آب بعلیل استعمال کنند چه هرگاه آن را خوف از آب عارض شود کم خلاص یابد و گاهی توقع خوف از آب هفت روز یا بعد چهل و دو روز کرده می شود پس می باید که ادمال جرح تا گذشتن چهل و دو روز نکنند و با وجود استعمال مراهم و اضمده دواءالسرطان بخوراند **صفت آن** بگیرند سرطانات زنده و در ظرف مسی نهاده زیر او آتش افزوند تا خاکستر گردد پس از این خاکستر ده درم کندر یک درم جنطیانا چهار درم باریک سوده در ابتدا یک درم بخوراند و اگر چند روز گذشته باشد دو درم به شراب ممزوج یا به آب سرد و سرکه و عسل بدهند جالینوس گفته که این دوا را آزمودم و نافع یافتم و ندیدم کسی را که این دوا خورد و آن را خوب از آب عارض شد و گاه صاحبان این طلت تناول تریاق فاروق از نیم درم تا نیم مثقال در اول امر نفع بین می یابند و سزاوار است که صاحب او را ادویه مسهل سودا مثل مطبوخ افتیمون و حب اسطوخودوس یا حی اصطمخیقون مرکب به افتیمون بخوراند و چون این همه تدبیر به عمل آرند و مریض از آب نترسد بر این مغرور نشوند و جراحی را مندمل شدن ندهند بغیر آن که این تجربه کنند که بگیرند جوز باریک سوده و بر جراحی یکشبانه روز نهند به عده برداشته پیش خروس یا ماکیان اندازند

پس اگر آن را بخورد و نمرود بدانند که مریض بشد و از خوف از آب ایمن گردید در این هنگام به ادمال جرح پردازند و اگر ماکیان یا خروس بمرد باید که معاودت اضمده کنند و تریاق و غیره و ادویه مسهله سودا دهند و از اغذیه مؤلد سودا احتراز کنند و غذا بشوربای لحوم حملان و جدی و ماکیان باشد و از فواکه انجیر و جوز و انگور به مغز بادام دهند و از شیرینی فالوده و حضض معمول به شکر و روغن بادام و از به قول بادرنجبویه و نعناع و پودینه بدهند و بسائر تدبیر موافق ارباب مره سودا پردازند تا آن که معلوم کنند که بدن او از سم پاک گردید و از خوف آب ایمن شد و هرگاه خوف از آب عارض گردد از این علت خلاص نیابد پس می‌باشد که تدبیر آنشخص که او را این عارض شود به تدبیر اصحاب و سواس سوداوی کنند و آب در دهن او به انبویه و بعضی قدما گفته‌اند که اگر آب در ظرف چوب که بر آن جلد گفتار نهاده باشند پیش برند بنوشد و باید که ماءالشعیر و بعبات و اقراص مسکن عطش خوراندند **صفت** قرص مذکور مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز بهدانه تخم خرفه هر واحد یک جزو صمغ عربی و نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال به آب سرد در حلق او بانبویه طویل ریزند و همچنین آب به این انبویه بنوشانند و بعضی حکما ذکر کرده‌اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بین نماید **طبری** گوید واجب است که موضع گزیده را بگشایند بر هر عضوی که باشد مگر آن که بر وتر باشد که در آن لازم است تنقب به سوی او از موضع لحم و از وتر تعرض نکنند بعد از آن بر دهن گزیدگی این ضماد نهند بگیرند مغز پیاز یک جزو و زفت یک جزو و جاوشیر دو جزو فرقیون تازه عشر یک جزو و با هم سائیده ضماد کنند به عده تنقیه مریض به این مطبوخ نمایند بگیرند هلیله سیاه بیست درم اسقولوقندریون بیست درم اف تیمون ده درم بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافت و قنطوریون و جعده و افسنتین رومی و اسطوخودوس هر واحد پنج درم گاوزبان ده درم فو و مو هر واحد سه درم غاریقون دو درم تربد دو درم این هر دو کوفته در صره بسته خرا خر نیل هر واحد سه درم کرسنه کف کبیر جوزبوا سه درم کوفته همه را به طریق مطبوخ بجوشانند به عده یک شربت قوی از آن گرفته در آن نیم درم ایارج فیکرا مخمر به عسل حل کرده

بنوشانند نیم‌گرم و به این شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت متحمل باشد تنقیه نمایند بعد از آن هر روز یکمرتبه بر نهار دوائی جالینوس بدهند و آن سرطانات نه‌ری است که در تابستان شکار کنند و در ظرف مسی مثل عقارب بسوزند و سر او گل حکمت کرده در تنور بسوزند و بعد سوختن برآورده باریک بسایند و ده درم از آن بگیرند و جنطیانای رومی خالص دو درم پوست بیخ کبر سه درم مرصاف سه نیم درم و باریک سوده هر روز به قدر یک مثقال برآب یا بر شراب یا بار ماءالشعیر پاشیده بنوشند و یا صفوف مذکور خورده بر آن شراب بنوشند و بعضی متأخرین در این دوا تخم سداب کوهی و برگ او افزوده‌اند و این دوا قبل استحکام علت تناول کنند که صحت تام یابند و تریاق الافاعی وقت خواب مقدار رابع ورم بدهند و روزی نگذارند که دوائی جالینوس یا تریاق بشب نخورد البته تا آن‌که اعراض ردیه او را عارض نشود و این آنگاه است که گزیده در اول امر برسد و طعام نان در آب ثرید کرده بدهند پس اگر بعد استحکام علت برسد از شرب آب کراهت کند همین دوا بخوراند و سرطانات نه‌ری بریان و مطبوخ خوراند و بدان آب و جور نمایند و بر سینه او خرقة مبلول به آب نهند و اگر امر در امتناع زیاده گردد یکمرتبه به مطبوخ افتیمون و جور کنند بعد از آن ظرفی که در آن مطبوخ افتیمون باشد پیش آرند تا آن را ببیند به عده مناخر او بردوا اوفق است و بعضی متأخرین از اهل حران ذکر کرده‌اند که لباس او دور کنند و در باران ایستاده نمایند تا تر گردد به عده در حمام داخل کنند و بر آن آب نیم‌گرم بسیار بریزند بعد از آن حمام بیرون آورده و سرطانات بریان بخوراند که از این خوف از آب زائل می‌شود و ملطی رساله در گزیدن سگ دیوانه نوشته و در آن گفته که جگر سگ را چون بریان کرده بخوراند خوف از آب برود و چون از آب ممتنع گردد حيله کنند تا آب بنوشد و حيله‌ها بسیار ذکر کرده‌اند از آنجمله این است که از فواکه مثل انجیر و انگور و مویز و غیره آنچه در جوف او باشد بیرون کنند و آب پر نمایند بعد از آن از انواع این فواکه پیش مریض آورده او را بخوراند به عده آنچه در آن آب پر کرده‌اند بخوراند و از آنچه بدهند اگر مانعی از آن نباشد پنیرمایه خرگوش است و پنیرمایه بزغاله که این هر دو حسن‌التاثير است **ابن الیاس** گوید که چون از یک هفته تجاوز کند باید که تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون

یا به مطبوخ هلیله کنند و یا به این حب اسهال آورند سنای مکی پنج درم هلیله کابلی هفت درم اف تیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون نیم درم باریک سوده به آب بادرنجیویه سرشته حبها سازند شربتی از آن دو مثقال و یا اسهال بماءالجبن مع اف تیمون کنند باقی اکثر همان است که در قول شیخ گذشت **انطاکی** گوید که در مفتوح ماندن جرح او سعی نمایند و به همه ادویه که منقی خلط سوداوی باشد معالجه کنند و جگر سگ بریان اکلا و خون او شرباً و ناب او تعلیقاً و لحم بچه یک روزه او به آرد جو سوده استعمال کردن همه مجرب است و خوردن چهار قیراط خولان هر روز تا چهل روز خلاص کننده است و کذا شونیز دو درم و ذراریح غیرمسموم یک قیراط با مثل او نوشادر و مثل او بادیان حل کرده بخوراند پس قطع خون مختلف با بول بیرون آید و خلاص یابد **گیلانی** و غیره می نویسد که چون خفافیش بسوزند و سوده در بینی دمند از سگ گزیده خوف از آب زائل شود و از **جالینوس** منقول است که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید و بعضی از آن که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندن و بعضی از آن انکار نمودند و دوی جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد هلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بر آن تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خوردند و علاج به انواع **علاجات** نمودند و بمجرد گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود و گویند که تا استخوان آن سگ به آب تر نشود زهراو اثر نکند و لهذا تأکید کرده اند که چون سگ دیوانه بگزد آن را بکشند و در آوند گلی محکم کرده زمین را عمیق بکاوند و آن آوند را در آن نهاده بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد و بعضی گویند که بعد یک روز محجمه با شرط اول بکشند و بفاصله سه گهری زلو بر آن چسپانند پس به ادویه مقرحه زخم را تازه دارند و هر روز تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند و مسهل سود بعد هر سه روز دهند و بعد هر هفته فصد صافن و یا باسلیق کنند و اگر همانوقت جای زخم را بفتیله بافته داغ دهند بغایت نافع ست و داغ سر و پیشانی قریب میان دو ابرو هم نافع بود و چون حیوانی را بگزد و میان دو ابروی آن داغ نیکو نهند از دیوانه شدن ایمن شود و مجرب است و پنیرمایه سگ سخت سودمند است و باید که بهیچ حال آب و دیگر

بعلات و آئینه و دیگر چیزهای روشن که در آن رو نماید پیش نظر سگ گزیده نباید آورد و گویند که هرگاه سگ گزیده از آب و آئینه بترسد و سگ بچه در بول بیرون آید و آواز مانند سگ هر وقت کند و برای گزیدن پس مردم بدود و نمیرد در آنوقت چادر کبودرنگ به آب سرد تر کرده از سرتا پا بپوشانند فی الحال یا بعد دو سه ساعت بمیرد و همچنین از پوشیدن و بستن هر دو شم آن

گزیدن گرگ دیوانه و شغال و پلنگ و راسو روباه و کفتار و استر و خر

و غیر آن که دیوانه گردد **شیخ** می‌فرماید که گرگ در دیوانگی از سگ دیوانه بدتر است و همچنین کفتار و شغال و گویند که شغال چون مجنون شود این خاصیت او بسیار عجیب است که گزیده او را نعوذ شود و بعد سه روز عقب شهوت که او را به هم‌رسد مثل بچگان سگ و شغال که در آن حرکت نباشد در بول او برآید و کام شخص گزیده خشک شود و عسرالبول آن را به هم‌رسد و بعضی گفته‌اند که استری دیوانه شد و صاحب خود را گزید و او بجنونی که جانور دیوانه را عارض می‌شود مجنون گردید و **طبری** گوید دیدم خری را که دیوانه مجنون شد و هر کسی را که با وی ملاقی می‌شد و نیز بدن خود را می‌گزید **بالجمله** اسباب و علامات دیوانگی این جانوران نیز همان است که در گزیدن سگ دیوانه مذکور شد و این حیوانات هرکه را بگزند او نیز بدان بلا مبتلا گردد اگر تدارک او کرده نشود پس علاج گزیدن این جانوران مثل علاج گزیدن سگ دیوانه کنند و بعضی متأخرین از اهل حران گفته‌اند که هرکه اشغال بگزد دوغ بنوشانند و این در معالجه بر گزیدن سگ دیوانه زیادست

طرد هوام و قتل آنها

گویند که از تبخیر چوب انگور انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ و سم حیوانات و بهروزه مو و سکبینج و برگ غار و حب‌الغار و قطران و جعده هوام می‌گریزند و کذا از دو افتراش سیسنبر و حبق و شیخ و فنجنکشت و حرف و اگر دخنه از افیون و شونیز و قنه و شاخ گوزن و گوگرد و سم بز سازند مار و هوام بگریزد و ایضاً میعه و شاخ گوزن و شونیز و قفر یک یک جزو موی بز و سم آن هر واحد نیم جزو قرص ساخته بدان تبخیر

بستر کنند حیات از دود شاخ گوزن انواع ماران می‌گیرند و همچنین از دو پشم بز و گوگرد موی انسان و عاقرقرا و حرمل و زفت و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت اوست و آب دهان روزه‌دار و خصوصاً اگر نوشادر در دهن او باشد چون در دهان مار اندازند بمیرد و چون قطران بر پره‌های طائر طلا کنند و آن پرها را گرداگرد بستر نهند از آن مار و اکثر حشرات بگریزد و بعضی حلتیت افزوده ریسمان آلوده نوشته‌اند و گویند که مار نزدیک پوست پلنگ نرده و **عقارب** از دود کردن عنقریب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز و بهروزه و راسن کژدم بگریزد و و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نمی‌آید چون روغن ترنج کسی بمالد او را عقرب نزدیکی نمی‌کند و آب دهن روزه‌دار حار مزاج و کذا آب بادروج بر عقرب انداختن قتل آن کند اگر میعه زرنیخ پشک بز یا پیه ثرب گوسفند گداخته آمیزند و نزدیک سوراخ عقرب دود آن کنند بر نیاید **براغیث** چون نقوع حنظل یا طبیخ خرنوب یا طبیخ علیق به آب سداب و آب دغلی بخانه بپاشند کیکان بگریزد و گویند که چون خون بز نر در حفره بخانه اندازند بر آن کیکان جمع شوند پس قتل کنند و همچنین بر چوبه یکه پیه خاریشت بر آن طلا کرده باشند جمع می‌شوند و از بوی گوگرد و برگ خرزهره بگریزد و برگ حشیشه البراغیث چون در بستر اندازند کیک خدر شده بمیرد و اگر بسفایج و زرنیخ بسایند و در سرکه حل کرده ساعتی بگذارند به عده بر آثار گزیدن او طلا کنند ضرر او دور شود و دخول در حمام و عرق آوردن نیز مفید بود و اگر خاک سیماب در آب سداب حل کرده در خانه بپاشند کیک پیدا نشود و آنچه پیدا شده هلاک گردد **پشه** از دود چوب صنوبر و کذا قلقیدس و شونیز و همچنین از برگ مورد خشک و برگ سرو و از گوگرد و مقل و شاخ گوزن و موی گوسفند و سرگین گاو بگریزد و اگر برگ سرو و جوز او در بستر نهند از آنجا بگریزد و همچنین طبیخ بیخ ترمس یا طبیخ شونیز یا طبیخ حرمل یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب در خانه بپاشند **راسو** از بوی سداب بگریزد **موش** از بوی زاک بگریزد و اگر موش را پوست جدا کنند دوم قطع کنند یا خصی ساخته در خانه بگذارند همه بگریزد و مرداسنگ و خربق و ایضاً خربق و

بزرالبنج و ایضاً بصل او خانه پشک او خبث الحديد و زعفران در خمیر سرشته غلولها ساخته در سوراخها و کنج خانه اندازند از خوردن او بمیرند و سم الفار در آرد آمیخته همین عمل کند به شرطیکه آب خوردن آنها را بیشتر **مورچه** اگر بر سوراخ او قطران نهند بگریزند و کذا از مقنطیس از زهره گاؤ و از زفت و از انگوزه و از دود گوگرد و قطران و نفس مورچه نیز بگریزد **مگس** اگر اندک زرنیخ زرد در شیر حل کرده در ظرفی نهند در آن افتند و بمیرند و دخان زرنیخ و کندش و کذا طبیخ خریق سیاه هلاک کند **زنبور** از دخان سیر و کبریت می گریزند و نزدیک نمی آیند و اگر به آب خطمی یا آب خبازی و زیت بر بدن خود بمالند زنبور گرد نیاید حشایش از دخان برگ و لب بگریزند **ارضه** یعنی دیرک از دود برگ حنا و گشنیز خشک و پودینه و پر کلنگ بگریزد و در خانه که دهد باشد ارضه نماند و تدخین به اعضای دهد و پر آن قتل کند و کذا خاکستر آن در خانه ارضه انداختن **سوس** کرمی که در جامه پشمی افتد اگر افسنتین یا شونیز یا پودینه نهری یا پوست یخ و یا کافور در صره های کوچک بسته در صندوق و پارچه نهند سوس در آن نیفتد **سام ابرص** در خانه که زعفران بود درنیاید